وقیصر نیز حریص بودند وشروط جهاد همه در ذوات عالیات ایشان فراهم آمده بود وحق تعالی ازین جهاد راضی وخوشنود
شده وایشان لیاقت تصرف ملک آنها داشتند وحصول دولت وحشمت آنها بایشان رسیدن حق بمرکز خود است وهرگاه
ایمان وعدالت ورضامندی خدا بجهاد ایشان با قبائل عرب وعجم وکسری وقیصر وشروط جهاد برای مهاجرین ثابت شد
برای ثبوت خلافت راشده خلفا حالت منتظره باقی نماند والحمد لله علی ذلک **ومؤید این معنی است** آنچه از تفاسیر بوضوح
می انجامد که چون در غزوه خندق صحابه کبار رضی الله عنهم بشکستن سنگی که در زمینش پدید آمد وصلابتی داشت که تبر وتیشه
بران کارگر نمیشد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم التجا بردند بدست مبارک کلنگ برگرفت وبنام خدا ضربتی بران سنگ زد
قدری ازان بشکست ونوری ازان پدید گشت که نظر مقدس بر قصور شام افتاد وفرمود الله اکبر مفاتیح شام بمن تفویض کردند
نوبت دوم بلسان دیگر مترشح شد فرمود کلید های یمن بدست من نهاد تیر بار سوم که تمام شکست ونوری دیگر بر جست تکبیر گویان
ارشاد نمود که ملک فارس بدست من افتاد مومنین ازین بشارت کمال خوشوقت گردیدند ومنافقین گفتند ما وعدنا الله ورسوله
الا غرورا ومعنی بی آنکه خلفای ثلثه وخلافت راشده ایشان مقبول آنجناب باشند امکانی ندارد وشیخ ابن بابویه که علی الاطلاق
فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم آنچه در عیون آورده مثل سفید صبح ازان روشن وظاهر است که این
بزرگان مثل گوش وچشم ودل نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عزیز بوده اند وقد صرحوا بعدم جواز التقیة علی النبی صلی الله
علیه وسلم فی غیر موضع واین مرتبه که فوقی ازان متصور نیست بدون ایمان کامل وتورع مفرط واختیار زهد ومانند آن
ممکن نیست وهو عین استحقاق الخلافة الراشدة گو مثل دیگر نفوس قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند هر کس
که اشتیاق تفاصیل مناقب این حضرات در سر داشته باشد بکتاب صاعقه حامیه علی عبدة الملة الاسلامیه که بجواب
ضربت حیدریه در چند مجلد ضخیمه بیرایه تالیف پوشیده وهم بجواب ذو الفقار که بدلائل الزامیه وتحقیقیه مؤید ومزین گردیده
رجوع نماید وسکین تعطش خود خواهد یافت ودر باب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه وتصریح اکابر اهل سنت
مذکور است اگر مخاطب والا شان راشوق استماع آن در سر باشد مختصرش بگوش دل بشنود اخرج الرویانی فی مسنده عن
ابی الدرداء قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیة یقال له یزید الی غیر ذلک من الاحادیث
والآثار المرویة فی الصواعق وغیره ونیز درین کتاب در واقعات عمر بن عبد العزیز آورده که هر که یزید را امیر المؤمنین می گفت
بست تازیانه بروی میزد وایضاً در مقامیکه اعتقاد اهل سنت وجماعت را در باب امیر شام نوشته وتصریح کرده که بر معاویه
اطلاق لفظ خلیفه بعد صلح حضرت امام حسن صحیح است میگوید ولا نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل الاجتهاد
فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء ولا من جملة الملوک بل من اشرهم الا عمر بن عبد العزیز فانه یلحق بالخلفاء
الراشدین وکذلک ابن الزبیر **اقول** اما توله ادعای مرتبت وثبوت خلافت یزید بطرق ثلثه از عجائب افادات جناب
مجتهد الزمانی ومصداق قول شاعر الخ مردود است باینکه اسارت ادب نسبت بخدام عالی مقام مستغنی علامه که از جمله
علمای کرام وسادات عظام وسلاله خاندان نبوت ورسالت وثقات دودمان عصمت وطهارت است وتعظیم وتکریم
جناب معظم موافق حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی الی دو دیگر احادیث اهل سنت بر کافه اهل اسلام واجب ولازم است

از فاضل مجیب نظر با دعای ولای اهل بیت بغایت بعید و غیر سدید است اگرچه نظر بکلام ضلالت نظام
الیهجر که بعض اکابر او در حق سید انبیا مصداق وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ گفته بود بعید
نباشد لکن الحمد للہ بمصداق قول قائل ع ولقد امر علی اللئیم یسبنی فمضیت ثمہ قلت لا یعنینی اعراض از مقابلہ
خشونت او کردیم بالجملہ آنفا بمعرض بیان آمده و بدلائل باهره و براهین قاهره باثبات رسیده که وقت
نهضت جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا بیعت اهل مدینه و اهل شام که صحابهٔ کرام و تابعین
عظام و قراء قرآن بودند با یزید واقع شده و استخلاف بنا بر تصریح سیوطی و ابن عبد البر و ابن حجر و غیره مفید خلافت
اگر دیده و قهر و غلبه اکثر بیشتر از بیش بوده فلا نطول الکلام باعادته اما آنچه گفته که احادیث بسیار در حقیت
و مقبولیت خلافت خلفای ثلثه وارد است پس اگر مراد ازین احادیث احادیثی است که در کتب اهل سنت وارد شده
مفید ما اصلا نیست و معهذا معارض است باحادیث صحیحه متفق علیها که دلالت صریح بر کفر و نفاق و بطلان خلافت ثلثه
دارد و معلوم است که اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم و اگر مراد از ان احادیث مذهب
ماست حاشا ثم حاشا که در کتب معتمده حدیثی مثبت خلافت راشده و غیر راشدهٔ آنها وارد شده باشد
و حقیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد بود با وجود مخالفت جناب ولایتمآب که اعلم صحابه و افضل اهل حل و عقد
بود و ترک بیعت سعد بن عباده سید انصار تا دوام الحیات و دیگر صحابهٔ کرام صریح البطلان است و استیلای اهل اسلام
بر کفار اگر دلیل حقیت باشد فتح حصن سیستان و مصیصه و غیره که در وقت عبد الملک بن مروان واقع شده
و غلبه تیمور و غیره سلاطین که بر اکثر بلاد کفار حاصل گردیده دلیل حقیت خلافت آنها نیز خواهد بود و آنچه نوشته
که معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه قرآنی جلوهٔ ظهور گرفته الخ پس قطع نظر ازینکه در آیت
استخلاف لفظ آمنوا و عملوا الصالحات وارد است و خلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند میگوییم که از
دو حال خالی نیست یا آنکه خلفای ثلثه در وقت نزول موعود باین وعده و مراد ازین آیت بودند یا اینکه هر صاحب
ایمان که او را قهر و استیلا حاصل شود مصداق این آیت است بر تقدیر اول چنانکه انصار گفته بودند منا امیر و منکم امیر
و زبیر و غیره انکار بیعت نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که ما بموجب وعده الهی خلیفه هستیم انکار شما بی وجه است و دست
بدامن الائمة من قریش نمیزدند و نیز درینصورت قول عمر در حق ابو عبیده امدد یدک ابایعک بی معنی خواهد شد و هم
تعیین شوری در اشخاص سته که خلیفه ثانی نموده لانحصار الحق فی عثمان علی هذا التقدیر و نیز درین صورت قول
صدیق انا الخائف بعده لیتنی سألت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل للانصار فی هذا الامر حق و قول
عمر ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها بی معنی می شود و نیز جناب ولایتمآب درینصورت
چرا ترک بیعت تا عرصهٔ شش ماه می فرمود و بر تقدیر ثانی لابد است که مصداق آیت و موعود بوعدهٔ
الهی خال المؤمنین معاویه باشد زیرا که بعد قتل صحابهٔ کبار و محاربهٔ حیدر کرار و شهید نمودن حضرت
عمار اگرچه او شان را تسلط حاصل شده بود لیکن بعد از مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت

تسلط عام حاصل گردیده بود و تا مدت مدید بلا منازع و مزاحم خلافت نمود و قهستان غیره بلاد کفار در عهد او مفتوح
گردیده بلکه اگر بنظر انصاف ملاحظه نماید خلافت عثمان بسبب مخالفت اهل مصر و عدم شرکت اهل مدینه تا آنکه نوبت بقتل
رسید مصداق تمکین دین نیست و خلافت معاویه مصداق آنست و یؤیده قول ابن حجر ان خلافته کانت منصوصة فی الکتاب کما
و ایمان خال المؤمنین باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو مصداق هذه الآیة و همچنین یزید که ایمان او و دریده خلافتش ثابت است
کما یدل علیه استخلاف ابیه المؤمن و بیعة اهل المدینة علی بیعة الله و الرسول کما فی جامع الاصول و تسلط و تمکن او نیز ثابت است
بلکه زیاده از تسلط و تمکن خلفای ثلثه بود پس لامحاله داخل عده استخلاف الٰهی خواهد بود خوشا حال مجیب که در دیده همان عبارت
تحریر نماید که دلیل بر حقیت خلافت یزید باشد و در ظاهر از آن انکار میفرماید اما آنچه نوشته که حضرت امیر نیز اعتراف بآن نموده
پس ناشی از غلط فهمی مجیب و خیانت موروثه فاضل عزیز است که الحاق کلمه مذکور در عبارت مزبوره تاسیا بالخائنین الغادرین الکاذبین
علمای صحیح المسلم نموده کما لایخفی علی من تشرف بمطالعة نهج البلاغة **قوله** علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفاء و جرح
عیوب شان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب الخ **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول ذکیه مخفی و محتجب نماند
که علمای فرقه حقه اثنا عشریه ایدهم الله بنصره ذکر مطاعن و مثالب خلفای ثلثه از کتب معتمده اهل سنت و جماعت می نمایند
و همچنین بر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است پس آنچه مجیب نوشته که علمای امامیه
در وضع ذمائم خلفا عمر عزیز صرف نموده اند همچنین است بلی اگر میگفت که عمر عزیز خود را در نقل ذمائم خلفا صرف نموده صورتی میداشت
بالجمله هرگاه منصف خبیر تتبع کتب سیر و تواریخ معتمده فریقین نماید بر او ظاهر و باهر خواهد شد که تا مدت مدید تسلط سلاطین جور و نیز معاندین
جناب ولایتمآب بر تمام اهل اسلام ماند و خال المؤمنین محدثین را برای وضع احادیث در مناقب خلفای ثلثه معین نموده بود کما اعترف
علیه ابن ابی الحدید فی الشرح و غیره فی غیره و غرض از نهمه اهتمام فقط اخفای مناقب نفس رسول و مطاعن خلفای ثلثه بود علاوه
بر این علما و محدثین اهلسنت حذف و اسقاط و تحریفات در احادیث نموده اند تا باین وسیله آبی بر روی کار آرند چنانچه باوجود تصریح
مسلم لفقره کاذبا آثما غادرا خائنا بخاری بلفظ کذا بسبب عدم خوف روز جزا اکتفا نموده و در تفسیر آیه نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم
انی شئتم یأتیها فی نوشته مجرور را محذوف ساخته بعض شراح قبل و بعض دبر نهاده اند و در روایت موضوعه آن آل ابی طالب
لیسوا لی باولیاء که راوی آن جناب عمرو عاص اند لفظ ابی طالب حذف نموده و بعض شراح ابی البیاض و بعض ابی العاص
و بعض مصنفین ابی طالب ذکر نموده اند و کم له من نظایر پس باوجود چنین اهتمام سلاطین بیدین و محدثین محرفین موجود و مذکور
بودن مطاعن خلفای ثلثه در کتب معتمده اهل سنت از عجایب قدرت الٰهی در رنگ تربیت حضرت موسی بخانه فرعون است ازینجا گفته اند
مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد و حال ائمه معصومین نیز بر متتبع خبیر ظاهر است که عمر بای خود بخوف تلف جان در تقیه صرف
نموده اند و باوجود آن از دست ظلمه امت بزهر یا شمشیر بدرجه شهادت فائز گردیده و همچنین بحدی شائع و ذائع است که صاحب
تحفه نیز بذیل استدلال بآیت استخلاف اعتراف بآن نموده حیث قال و از ائمه دیگر که بعد از حضرت امیر پیدا
شدند حرف توان زد که همه در آن وقت حاضر نبودند هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان
بزعم شیعه واقع نشد و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و مختفی بودند انتهی پس بر فرض محال اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثه

در کتب فرقه حقه منقول شود مقام عجب نیست لیکن بحمد الله اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمده فرقه ناجیه نموده شود ظاهر میگردد
که حدیثی در مدح خلفای ثلثه در کتب معتمده ایشان مذکور نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم آمدیم بر حال روایت
کلینی که مجیب آنرا دلیل حقیت خلافت خلفای خود دانسته ذکر نموده باید دانست که حدیث مذکور طولانیست بعض فقرات آن اینست
نزلت هذه الآیة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا الی المهاجرین الذین اخرجهم اهل مکة من دیارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم ایاهم واذن
لهم فی القتال فقلت فهذه نزلت فی المهاجرین بظلم مشرکی اهل مکة لهم فما لهم فی قتالهم کسری وقیصر ومن دونهم من مشرکی قبائل العرب
فقال لو کان انما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة فقط لم یکن لهم الی قتال جموع کسری وقیصر وغیر اهل مکة من قبائل العرب
سبیل لان الذین ظلموهم غیرهم وانما اذن لهم فی قتال من ظلمهم من اهل مکة لاخراجهم ایاهم من دیارهم واموالهم بغیر حق الی اخره
ونهایت آنچه ازین حدیث ظاهر میشود اینست که مهاجرین ماذون بجهاد کسری وقیصر بودند وحقیت خلافت خلفا ازان
اصلا مستفاد نمیشود زیرا که در احادیث معتمده اهل سنت وارد شده که جناب رسالت مآب مسلمین را خبر تسلط خلفای جور داده
امر باطاعت آنها نموده بود چنانچه در مشکوة شریف مذکورست عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم عبد
حبشی کان رأسه زبیبة رواه البخاری ونیز در همان کتاب مسطورست عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رأی
من امیره شیئا یکرهه فلیصبر فانه لیس احد یفارق الجماعة شبرا فیموت الا مات میتة جاهلیة وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء تعرفون وتنکرون فمن انکر فقد برئ ومن کره فقد سلم ولکن من رضی
وتابع فقد هلک قالوا افلا نقاتلهم قال لا ما صلوا لا ما صلوا ای من کره بقلبه وانکر علیه رواه مسلم وعن عبد الله بن مسعود قال
قال لنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انکم سترون بعدی اثرة وامورا تنکرونها قالوا فما تأمرنا یا رسول الله قال ادوا الیهم حقهم
وسئلوا الله حقکم متفق علیه وعن وائل بن حجر قال سأل سلمة بن یزید الجعفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله ارأیت ان قامت علینا امراء
یسئلونا حقهم ویمنعونا حقنا فما تأمرنا قال اسمعوا واطیعوا فانما علیهم ما حملوا وعلیکم ما حملتم رواه مسلم وامثال این احادیث در کتب معتبره اهل سنت بیش از بیش
وارد است وهمه دلالت واضحه صریحه دارد برینکه بعد آنحضرت خلفای جور خواهند شد واطاعت آنها ضرور باید کرد پس ماذون بودن
مهاجرین برای جهاد کسری وقیصر دلیل حقیت خلفای جور نمیتواند شد بلکه حدیث کافی کلینی که دران ذکر ماذون بودن مهاجرین بجهاد وارد است
اشعار مینماید بعدم حقیت خلافت خلفا والا آنحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب حکم خلیفه بحق جهاد نموده اند چگونه جهاد اینها
صحیح نخواهد بود وذکر اذن الهی وعدم ذکر خلفا اشعار بعدم حقیت خلافت اینهاست ودرین مقام سخن دیگرست که العرض
بآن مختصر ضرور آن اینست که خلیفه ثانی بلکه خلفای ثلثه چون برأی العین مشاهده نموده بودند که جناب ولایت افضل واعلم صحابه است
لهذا در اکثر امور عظام مثل جهاد واجرای حدود وغیره بطریق مشوره مرضی مبارک جناب امیر دریافت مینمودند چنانچه این امر بر متتبع
خبیر ظاهر وروشن است وکلام صدق نظام خلیفه ثانی لولا علی لهلک عمر ومعضلة لا ابا حسن لها که در کتب معتمده اهل سنت وارد شده
نیز دلالت صریح بران دارد ودر خصوص جهاد فارس فاضل دهلوی نیز مشوره نمودن خلیفه ثانی با آنحضرت مذکور ساخته پس برین تقدیر ماذون
بودن مهاجرین وانصار برای جهاد فارس وشام وغیره مستغنی عن البیان است وآنچه جناب امام جعفر صادق ع در باب آنها نموده بسبب اذن
جناب امیر بود نه بسبب حقیت خلافت ثلثه وهذا کله بعد غض البصر عن احتمال التقیة فی ذلک الحدیث وآنچه نوشته که مؤید اینمعنی است

آنچه از تفاسیر بوضوح می انجامد که چون در غزوه خندق الخ بهیچ وجه موید صحت خلافت خلفای او نیست زیرا که نهایت
آنچه ازین روایت ثابت میشود اینست که ملک شام و یمن وغیره در قبضهٔ اهل اسلام خواهد آمد و ازان ظاهر نمی شود که کسانیکه
در ایام حکومت آنها این ممالک در قبضه خواهد آمد خلیفه بحق خواهند بود زیرا که از جملهٔ احادیث معتمدهٔ اهل سنت است که
ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع متین در عهد احدی دلیل حقیت او باشد
لازم آید حقیت خلافت هر پادشاه فاجر و جابر و هو خلاف زعم المجیب وان کان الامر غیر خاف علی اللبیب وقد
مضی فیما مضی نبذ من الاخبار الدالة علی اخبار النبی بقیام امراء الجور بعده وایضا یؤید ما نحن فیه ما فی جامع الاصول قال
ابو سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن سنن من کان قبلکم شبرا بشبر وذراعا بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب لاتبعتموهم قلنا یا رسول الله
الیهود والنصاری قال فمن اخرجه البخاری ومسلم و در مشکوة مذکور است عن ابی واقد اللیثی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خرج الی
غزوة حنین مر بشجرة للمشرکین کانوا یعلقون علیها اسلحتهم یقال لها ذات انواط فقالوا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی علیه السلام اجعل لنا الها کما لهم آلهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم رواه الترمذی
انتهی و قریب باین احادیث بسیار در روایات بیشمار در کتب معتمدهٔ اهل سنت واقع شده سبحان الله بشارت بفتح شام
و یمن دلیل حقیت خلافت امرای جور باشد و تشبیه حاضرین صحابه به بنی اسرائیل و یهود و نصاری در اتخاذ عجل و ترک وصی بحق که صاحب
منزلت هارونی است دلیل بطلان خلافت آنها نباشد ان هذا الشئ عجاب علاوه آنکه زمرهٔ غزات و مهاجرین که فتح فارس
و شام کردند بخطاب تحاسدون و تتباغضون مخاطب شدند بعوض استحقاق مدح مورد لوم گشتند پس خلفای بیچاره
که از دار الامارة حرکتی نکردند و نیام هم سپر و شمشیر زیب اندام خود نساختند چگونه مورد مدح توانند بود فضلا عن حقیة خلافتهم
تفصیل این اجمال آنکه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده ان عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فتحت علیکم
خزاین فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحاسدون ثم تتدابرون ثم
تتباغضون او غیر ذلک ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض اخرجه مسلم
و نیز در کتاب موطا که بنا بر تصریح فاضل دهلوی اصح الکتب بلکه بهتر از صحیح بخاری است مذکور که چون خبایر رسالت مآب در حق شهدای احد
فرمود هؤلاء اشهد علیهم صدیق عرض نمود السنا مثلهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا آنحضرت در جواب او فرمود لا اعلم
ما تحدثون بعدی پس اگر خلافت آنها مقبول می بود چرا آنحضرت در بارهٔ شان میفرمود که در حقیقت اخبار از احداث و ابداع آنها
در دین نبوی است و موید این معنی است روایتیکه بخاری در صحیح خود آورده احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن العلاء بن المسیب عن
ابیه قال لقیت براء بن عازب فقلت طوبی لک صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بایعته تحت الشجرة فقال یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده
زیرا که براء بن عازب از اکابر اهل سنت و اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس سوای ترک خلیفه بحق
بعد آنحضرت چه احداث نموده و در مشکوة شریف مذکور است وعن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر هل تدری ما قال
ابی لابیک قال قلت لا قال فان ابی قال لابیک یا ابا موسی هل یسرک ان اسلامنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و هجرتنا معه و جهادنا معه
و عملنا کله معه برد لنا وان کل عمل عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقال ابوک لا ابی لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم

وصلینا وصمنا وعملنا خیرا کثیرا واسلم علی ایدینا بشر کثیر وانا لنرجو ذلک قال ابی الکنی انا والذی نفس عمر بیده لوددت ان ذلک برد لنا وان کل شئ عملناه بعده نجونا منه کفافا راسا براس فقلت ان ابا ک واللہ کان خیرا منی رواه البخاری

حضرت سلامت اندکی انصاف فرمایند که اگر خلافت خلفای ثلثه حق بود چرا خلیفه ثانی قسم شرعی یاد کرد بر نیکه میخواست میدارم که اعمال سابقه بمن برمیشود و اموریکه بعد از آنحضرت نموده ایم عفو گردد از ینکلام ظاهر میشود که خلیفه ثانی را یقین بحصول ثواب بر اعمال سابقه خود نبود بلکه خوف حبط عمل بود چه جای اعمال لاحقه سبحان اللہ خلیفه ثانی با آنهمه دانی عارف نباشد باینکه حصول مفاتیح شام و یمن موجب بشارت رسول مؤتمن باعث حقیت خلافت مع حصول اجر و ثواب رب ذوالمنن است و فاضل محجب عارف بان ان هذا لشئ عجاب و صاحب تفسیر مدارک و امام زاهدی در تفسیر خود بذیل تفسیر آیت نجوی حدیث طولانی متضمن سوالات سید الوصیین از سید النبیین نوشته و یک فقره آن اینست قلت ما الحق قال الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت الیک بایدکه تمام علمای اهل سنت بنظر انصاف این فقره را ملاحظه فرمایند و ارشاد نمایند که هرگاه مراد از حق ولایت منتهیه بطرف جناب امیر باشد ولایت خلفای سابقین باطل خواهد بود یا نه و آنچه حصول مفاتیح شام غیره دلیل حقیت خلافت ثلثه باشد و تصریح بحقیت خلافت منتهی بطرف جناب امیر بود دلیل بطلان خلافت آنها نباشد الحق که وجود چنین روایات در تفاسیر و کتب معتمده اهل سنت بمقتضای آیت وافی هدایت یُرِیدُونَ اَنۡ یُّطۡفِـُٔوۡا نُوۡرَ اللّٰہِ بِاَفۡوَاہِہِمۡ وَ اللّٰہُ مُتِمُّ نُوۡرِہٖ وَ لَوۡ کَرِہَ الۡکٰفِرُوۡنَ از قسم تربیت موسی بخانه فرعون است قوله شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه است کما نص علی ذلک غیر واحد منهم الخ در عیون آورده الخ اقول لاریب که شیخ صدوق از جمله اساطین محدثین و فقهای قدمای امامیه باشند و در جلالت و عظمت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظما کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی بآن متفوه نشده فضلا عن ان ینص علیه غیر واحد منهم و روایتی که از عیون نقل کرده بعین بصیرت آنرا ندیده و کورانه در صدد الزام گشته و اقتصار بر نقل محصل بعض فقرات از قبیل لا تقربوا الصلوة نموده بر مطلب باطل خودش احتجاج ازان فرموده و تمامش اینست حدثنا

ابو الفضل علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن ابی عبد اللہ الکوفی قال حدثنا سهل بن زیاد الادمی عن عبد العظیم بن عبد اللہ الحسنی قال حدثنی سیدی علی بن محمد بن علی الرضا عن ابیه محمد بن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله ان ابا بکر منی بمنزلة السمع و ان عمر منی بمنزلة البصر و ان عثمان منی بمنزلة الفؤاد قال فلما کان من الغد دخلت علیه و عنده امیر المؤمنین و ابو بکر و عمر و عثمان فقلت له یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک هؤلاء قولا فما هو قال نعم ثم اشار الیهم فقال هم السمع والبصر والفؤاد و سیسئلون عن وصیی هذا و اشار الی علی بن ابی طالب ثم قال ان اللہ عز و جل یقول اِنَّ السَّمۡعَ وَ الۡبَصَرَ وَ الۡفُؤَادَ کُلُّ اُولٰٓئِکَ کَانَ عَنۡہُ مَسۡـُٔوۡلًا ثم قال وعزة ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمة و مسئولون عن ولایته و ذلک قول اللہ عز و جل وَ قِفُوۡہُمۡ اِنَّہُمۡ مَّسۡـُٔوۡلُوۡنَ و هرگاه برین جمله آگاه شدی پس میگوییم که اولا نسلم که روایت مذکوره صحیح السند باشد زیرا که حال جمعی از روات آن نزد اکثر اصحاب رجال محل بحث و کلام و قدح و ملام است از آنجمله است سهل بن زیاد الادمی قال النجاشی انه ضعیف فی الحدیث غیر معتمد فیه و کان احمد بن محمد بن عیسی یشهد علیه بالغلو والکذب و اخرجه من قم الی الری و کان

يسكنها و قال ابن الغضايري انه كان ضعيفا جدا فاسد الرواية و المذهب و كان احمد بن محمد بن عيسى الاشعري اخرجه عن قم
و اظهر البراءة منه و نهى الناس عن السماع منه و الرواية عنه و يروي المراسيل و يعتمد المجاهيل كذا في الخلاصة و قال الكشي

قال علي بن محمد القتيبي سمعت الفضل بن شاذان يقول الى ان قال و لا يرتضي ابا سعيد الادمي و يقول هو احمق پس روايت
چنين كسي كه علماي جليل القدر شهادت بر فساد روايت او و گواهي بر سفاهت او داده باشند از پايه اعتبار ساقط و از
مقام حجت بايط است و درج روايت ضعيفه در كتب احاديث دليل بر مقبوليت آن روايت نزد محدثين نميتواند شد
زيرا كه اكثر روايات مطروحه يا ماوله در كتب فريقين اندراج يافته و علما آنرا تلقي بقبول نكرده اند و ازينجاست كه علماي
فريقين براي تميز صحيح از سقيم و تفريق فاسد از سليم تدوين كتب رجال و تبيين امارات صحت و ضعف اقوال نموده اند
و ثانيا بعد تسليم صحت سند و دلالت آن بر مطلوب معترض چون از جمله اخبار احاد است معارضه باخبار متواتره متفق
عليها نمي تواند كرد و صلاحيت مقاومت با جماع عترت طاهره و علماي ملت زاهره نميتواند داشت فلا يعبا بمنافاتها
مع ما في مضمونها من الركاكة و ثالثا ظاهر مضمون صدر روايت مذكور كه معترض را باعث انشراح صدر بسبب عدم
فهم مرام گرديده مخالفت مسلك كافه اهل اسلام است اما مخالفت آن با مذهب اماميه پس ظاهر و عيان مستغني از بيان
است و اما مخالفت آن با معتقد اهل السنت پس بسبب استلزام آن است افضليت ثالث را بر اولين زيرا كه فؤاد بمنزله
سمع و بصر افضل است و از جمله اعضاي رئيسه محسوب و درين صورت لزوم رياست و افضليت ثالث بر اول و ثاني
بين است و هو خرق للاجماع المركب و مناقض لما اجمع عليه اهل السنة من افضلية الشيخين و رياستهما على الثالث
پس مستدل كه در صدد اثبات افضليت مشايخ ثلثه باين روايت است اكنون مصداق قول قائل گرديده ذهب
الحمار ليستفيد لنفسه قرنا فاب و ماله اذنان و لاجرم روايت مذكوره مطروح يا مأول خواهد بود و رابعا روايت مذكوره
علاوه بر مخالفت آن باجماع اهل اسلام منافي عقل و اولو الالباب است بلكه مضحكه العوام تفصيل اجمال و تبيين مقال اين
است كه چگونه ممكن مي تواند شد كه جناب رسالت مآب صلى الله عليه و سلم در حق كسانيكه ناصيه مودت شان
بتكرار فرار از غزوات موسوم و او بار شان بداغ تولي عن الزحف و محاربات نكوهي بوده چنين كلمه كه دلالت
بر اختصاص و عدم افتراق دارد فرموده باشند از آدم تا اينم هيچ گوشي نشنيده باشد كه وقت جدال و منازلت
رجال چشم و گوش و دل و هوش شخصي از وي جدا شده باشند و بنا بر ظاهر مفاد روايت مذكوره لازم مي آيد
كمال اسائت ادب نسبت بجناب سيد المرسلين و لا يقول به كافر فضلا عن المسلمين لاتفاق الناس على انه
صلى الله عليه و سلم كان اربط جاش غير خائف و لا خاش و خامسا دلالتش بر اختصاص بايشان كه دال بر فضيلت
مشايخ ثلثه باشد ممنوع است زيرا كه اراده تشبيه تام كه عبارت از اختصاص كامل مستتبع فضيلت است منتفي است
و از شواهد انتقال است استعجاب و استغراب حضرت امام حسين عليه السلام از ظاهر مفاد و استفسار از معني مراد
زيرا كه حال انتقال نزد اهل بيت كه مصداق هم البصر بمعاني البيت و اعرف بمراد جناب رسالتمآب بوده اند نظير قول
مومن مو عد انبت الربيع البقل كه از قبيل مجاز عقلي است بوده و غرض ازين استفسار اظهار و كشف استار و نصب

قرینهٔ جلیه بر معنی مراد و استنقاذ عقال العقول از عثرات خوانب لهم معنی ظاهری وجهه بران بوده ولیس من حاصل
جواب با صواب جناب سالتماب الست که حمل سماع و بصر وغیره بر مشایخ ثلثه مجاز عقلی باعتبار تشبیه ناقص است
در خصوص احداق و اکتناف شان آنحضرت را چنانکه چشم و گوش محدق بصاحبش می باشند ولکن این احداق ظاهری
دلیل بر قرب باطنی و قابلیت خلافت شان نیست بلکه شاید بر مسئول بودن آنهاست چنانچه حق تعالی میفرماید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و بتقریر آخر می توان گفت که تشبیه در باب
مسئولیت است پس اطلاق سمع و بصر و فواد بر ایشان من حیث المسئولیت خواهد بود و آن مستلزم فضیلت نیست
و توهم اختصاص که بسبب اضافت بسوی یای متکلم معترض را منشای اشتباه گردیده مدفوع است بانیکه اضافت
درینمقام بادنی ملابست است کما یقال هذا حماری و ذلک بغلی و سادساً میگویم که بطریق موالف و تخالف بمرتبه
استفاضه فائز شده که جناب سالتماب در حق عمار یاسر فرموده اند که عمار جلدة ما بین عینی او ما بین العین و الانف
و پر ظاهر است که این تشبیه در دلالت بر فضیلت و اختصاص اگر زیاده از تشبیه سمع و بصر نباشد لا اقل که اقل
ازان نباشد و هرگاه این فضیلت از ضرب و توهین عمار مانع و مبطل جلالت قدر عثمان نشده کما صرح به جمال الدین
المحدث فی روضة الاحباب و احمد بن اعثم الکوفی فی تاریخه پس در ما نحن فیه هم مانع برأت از خلفای ثلثه برای موالیان
اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود وَاللّٰهُ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ و بعد اللتیا و التی میگویم که درینمقام ضرورتی بحمل حدیث
مذکور بر محمل تقیه نیست بلکه دور نیست که گنجایش آن هم درین مقام نبوده باشد پس توجیه بدفع آنچه در ماده سلب
تقیه نوشته ضرور نیست لیکن مماشاةً و تبرعاً میگوییم که نفی جواز تقیه بر جناب سالتماب بر سبیل اطلاق و سلب کلی
ممنوع است کیف و روایات و احادیث فریقین دلالت بر تقیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الجملة دارد و قد مر
بعضها فی دفع استبعاد تقیه امیرالمؤمنین فی بیعة السلاطین و مزید بیانا ما فی ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی حیث
قال ذکر الحافظ ابو القاسم الدمشقی ان اسلامه یوم ضرب ابو بکر حین کان ظهر رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل اسلام عمر رضی الله عنه من دار الارقم
وروی ان ذلک کان قبل اسلام عمر بثلثة ایام الی آخره و در سیر الملا معین مذکور است ابو بکر مبالغه بسیار نمود حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بیرون رفتند و در مسجد الحرام نشستند و ابو بکر بایستاد و خطبه بلیغه برخواند و ان اول خطبه
بود که در اسلام خوانده شد و دران خطبه دعوت باسلام فرمود و مشرکان را بالغایت ناخوش آمده و بغلظت تمام بایذای
اهل اسلام برخاستند و ابو بکر رضی الله عنه را درمیان گرفتند و عتبه بن ربیعه علیه اللعنة نعلین بر گرفت و چندان بر روی
ابو بکر زد که بینی وی از رخسار رامتیاز نمیگشت الی آخره پس فاضل مجیب بیان نماید که توقف آنحضرت در خانه ارقم
و سکوت فرمودن در باب ضرب ابو بکر که بزعم مجیب مثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت بوده از راه تقیه بود یا بسبب
عدم استحقاق خلیفه اول برای آن فلیختر ای الامرین شاء و همچنین است ترک بدم بیت الله بسبب قرب عهد قوم عائشه بکفر
و جاهلیت و همچنین تخصیص حذیفه بتعلیم اسامی منافقین که باعث کمال خلجان خلیفهٔ ثانی شده بود و بسبب فرط
احتیاط از حذیفه استفسار می فرمودند که من داخل منافقین ام یا نه کما فی احیاء العلوم للغزالی و موید این معنی است

روایت صحیح بخاری سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک الخ که نص صریح درباب ارتداد صحابه است با عدم ذکر اسامی مرتدین و محبین حدیثیکه درباب حدائق سبعه
جناب رسالتماب وارد شده و یک فقره آن اینست فضرب بیده علی رأسه ولحیته و بکی حتی علا بکاءه قیل ما یبکیک یا رسول الله
فقال ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی دلیل بر تقیه آنحضرت است و در بعضی صحاح ایشان مذکور
است عن عروة بن الزبیر عن عائشة اخبرته استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم رجل فقال ائذنوا له فلبئس ابن العشیرة
او بئس اخو العشیرة فلما دخل الان له فی الکلام فقلت له یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له فی القول فقال ای عائشة
ان شر الناس منزلة عند الله من ترکه او ودعه الناس اتقاء فحشه این کلام معجز نظام حضرت خیر الانام بر جواز تقیه دلالت
تمام دارد و شان نزول آیت و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا الآیة که از امهات فی مأتم بعض امهات مؤمنین است
نیز دلالت بر تقیه آنحضرت دارد و اگر بر فرض محال التسلیم نمائیم که آنحضرت تقیه نمیفرمود لیس التقدیر بالاتفاق ثابت است
که در عهد کرامت مهد حضرت سید المرسلین مؤلفة القلوب و منافقین بودند و آنحضرت بآنها اخلاق و مدارا میفرمود و این
امر باعث حقیت آنها نشده وکذا حال رؤساء المنافقین و آنچه نوشته که تفضیل مناقب خلفای ثلثه در کتاب صاعقه حسام
که بجواب ضربت حیدریه تالیف شده و هم در جواب ذوالفقار مذکور است پس بظاهر معلوم میشود که کتابهای مذکوره از قسم عنقا
فرضی وجود تقدیری دارد و بالفرض اگر موجود هم بوده باشد در گنج خانه در صندوق مقفل از راه تقیه که معمول حضرت
ابن عمر بوده گذاشته اند و وقت خلوت از اغیار ترسان و لرزان که مبادا یکی از شیعیان پیدا شود و آن صاعقه را سر سازد
و یک دو صفحه از مطالعه می فرمایند همین گوی و همین میدان اگر چیزی در جواب ضربت حیدریه نوشته اند حاضر نمایند و
تماشای قدرت قادر علی الاطلاق فرمایند و لنعم ما قال سید الوصیین یعسوب الدین امیر البررة و قاتل الکفرة الفجرة فی کتابه الذی
ارسله الی معاویة و ذکرت انه لیس لی و لاصحابی عندک الا السیف فلقد اضحکت بعد استعبار متی الفیت بنی عبد المطلب
عن الاعداء ناکلین و بالسیوف مخوفین **قوله** و درباب بطلان خلافت یزید آنچه در احادیث نبویه و تصریح
اکابر اهل سنت مذکور است الخ **اقول** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه روایات داله بر مذمت یزید معارض
است باستخلاف معاویه که بزعم اهل سنت مجتهد اهل اسلام بود و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار بوده اند و باجماع
مسلمین کما از عبارت سیوطی و بیعت عبدالله بن عمر مستفاد میگردد و سبحان الله معاویه با وصف اجتهاد که اهل
سنت آنرا برای محاربه نفس رسول حجت شرعی و دستاویز قوی میگردانند و صحابه کبار و قراء قرآن عارف بعدم
استحقاق یزید برای خلافت نباشند و فاضل مجیب عارف باشند و ظاهر است که اگر چنین روایات صحیح می بود اورع
صحابه عبدالله بن عمر ابن مطیع را از خروج ممانعت نمی نمود و بقطعیت شغل بخدم و حشم خود تحلیف نمیفرمود و ترک
بیعتش را از اعظم غدر نمی دانست دوم آنکه روایات وارده در مذمت یزید معارض است بروایاتیکه دلالت بر مدح
او دارد از آنجمله است روایات داله بر مغفرت غازیان مدینه قیصر چنانچه در جامع صغیر سیوطی مذکور است انه
قال اول جیش من امتی یرکبون البحر قد اوجبوا و اول جیش من امتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم شارح جامع مذکور در شرح

آن نوشته قال المهلب فی هذا الحدیث منقبة لیزید بن معاویة لانه اول من غزا مدینة قیصر الی کان امیر الجیش بالاتفاق
وتعقبه ابن التین وابن المنیر بما حاصله انه لا یلزم من دخوله فی ذلک العموم ان لا یخرج بدلیل خاص ولا یختلف اهل العلم ان
قوله مغفور لهم مشروط بان یکونوا من اهل المغفرة حتی لو ارتد واحد ممن غزاها بعد ذلک لم یدخل فی ذلک العموم اتفاقا
وقال شیخ الاسلام ذکریا استدل بذلک علی ثبوت خلافة یزید بن معاویة وانه من اهل الجنة لدخوله فی عموم قوله صلی الله
علیه وسلم مغفور لهم واجیب عنه بانه لا یلزم من دخوله فیهم ان لا یخرج بدلیل خاص اذ لا خلاف ان قوله مغفور لهم مشروط
بکونه من اهل المغفرة ویزید لیس کذلک حتی اطلق بعضهم جواز لعنه لامره بقتل الحسین رضی الله عنه واستبشاره واهانة
اهل بیت النبی مما تواتر معناه وان کان تفاصیلها احاد ونحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی انصاره
واعوانه قال ابن الحجر فی شرحه علی الهمزیة وقد قال احمد ابن حنبل بکفره وناهیک به ورعا وعلما انتهی ازین عبارت
چنانچه می بینی ظاهر میشود که بشارت مغفرت برای غازیان مدینه قیصر از طرف آنحضرت وارد شده ومهلب بان
استدلال بر مغفرت ومنقبت یزید نموده اما تاویل ابن التین وابن منیر وغیره لیس تاویل علیل است زیرا که بر تقدیر
تسلیم چنین تاویل دلالت ثبوت مغفرت برای یزید بعکس از مبشرین که از انجمله اکثر عشره مبشره اند حاصل نخواهد شد چنانچه
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در کتاب مناقب السادات نوشته الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول من دخل فی الجنة انا وانت وفاطمة والحسن والحسین
وذرارینا خلف ظهورنا وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریاتنا عن خلف ازواجنا وهذا الحدیث نخبة الفقهاء وبرهان العلماء لانه مروی عن الرازی
الفقیه سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول با ایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب
مقدار تاویل حدیث حرام است لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول را رواداریم
در قول رسول ثابت نشود و باشد ولبشارت بر چیزی دیگر که بشارت از احتمال مبرهنست مع ازین تاویل این لازم آید که ان ابا بکر
فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل انتهی واز انجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا مذکور است عن عبد الله بن عمر
فی حق معاویه ویزید وامثالهما کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثلهم وسیوطی در تاریخ الخلفا آورده
اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان
ذی النورین قتل مظلوما یؤتی کفلین من الرحمة معاویه وابنه ملکا الارض المقدسة والسفاح وسلام ومنصور وجابر
والمهدی والامین وامیر الغضب کلهم من بنی کعب بن لوی کلهم صالح لا یوجد مثله قال الذهبی له طرق عن ابن
عمر ولم یرفعه احد انتهی درین هر دو روایت بنظر انصاف ملاحظه فرمایند که اورع صحابه یزید بن معاویه را مالک
ارض مقدس وصالح دانسته وکلام درع النظام لا یوجد مثله متفوه گردیده ونیز در کتاب مذکور مسطور است
اخرج الواقدی عن ابی جعفر الباقر رضی الله عنه قال اول من کسی الکعبة الدیباج یزید بن معاویه انتهی این روایت نیز خالی
از مدح یزید ملعون نیست الی غیر ذلک من الروایات سوم آنکه روایت مذمت یزید مشابه ومماثل است بروایات
داله بر مذمت معاویه وقدم بعضها سابقا ونذکر بعضها ههنا ایضا علامه زمخشری در ربیع الابرار آورده الحسن

ان فی معاویة لثنتا مهلکات موبقات غصبه الامة امته فی هذه الامة وفیهم بقایا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم وولی علیهم

ابنه سکیرا خمیرا یلبس الحریر ویضرب بالطنبور وادعی زیادا وولاه العراق وقد قال رسول الله الولد للفراش وللعاهر الحجر

وقتل حجرا واصحاب حجر ویل له من حجر واصحاب حجر واز اورع صحابه عبد الله بن عمر منقولست قال اتیت النبی صلی الله

علیه وسلم فسمعت یقول یطلع علیکم رجل یموت علی غیر سنتی فطلع معاویة وجمله از سخافت اعمال وجنایات افعال اوست

جناب ولایتمآب نفس رسول عالی قبابست چنانچه جمال الدین محدث در روضة الاحباب نوشته که چون خلق از حکمه

مراجعت نموده بجنگ امیر المومنین علی پیوستند بر گوش منابر زبان بلعن معاویه وعمرو بن العاص وابو الاعور السلمی

وحبیب بن مسلمه فهری وضحاک بن قیس وولید بن عقبه وابو موسی بگشادند وچون این خبر مسموع معاویه شد امر کرد

تا امیر المومنین علی وحسن وحسین وابن عباس ومالک اشتر را رضی الله عنهم بر منبرها لعنت کنند انتهی وقد استمرت هذه البدعة

الی وقت عمر بن عبد العزیز کما یدل علیه عبارة التواریخ والسیر ودر تاریخ الخلفا مذکورست قدم معاویة المدینة فلقیه ابو

قتادة الانصاری فقال معاویة یلقانی الناس کلهم غیرکم یا معشر الانصار قال لم یکن لنا دواب قال فاین النواضح قال عقرناها

فی طلبک وطلب ابیک یوم بدر ثم قال ابو قتادة ان رسول الله صلی علیه وسلم قال لنا انکم سترون بعدی اثرة قال معاویة فما

امرکم قال امرنا ان نصبر قال فاصبروا الخ وقریب باین روایات احادیث صحیحه بسیار دلالت بر کفر وفسق معاویه دارد پس فاضل

مجیب واهل نحله او را لازم است که مثل شهید تفسیق وتکفیر معاویه نیز نمایند توهم ورود بعض احادیث در مدح معاویه از قبیل وهم

خیال وابنای اغوال است زیرا که شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة می فرماید سیوطی گفته وصاحب سفر السعادت نیز

میگوید که محدثان گفته اند که صحیح نشده در فضایل معاویه هیچ حدیثی انتهی ونیز فاضل مذکور در شرح سفر السعادت نیز

می فرماید در باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده گفته اند آنچه ثابت شده است در وی کتابت وحی است مر حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم وکتابت وی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره دیگر آنچه حدیث است الی ان قال امثال ان

بسیار وضع کرده اند وگفته اند در اسانید آن جماعت اند که علم اند در وضع واقترا انتهی وعینی در شرح صحیح بخاری میفرماید

فان قلت قد وردت فی فضله احادیث کثیرة قلت نعم ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الاسناد نص علیه اسحق بن راهویه

والنسائی وغیرهما فلذلک قال باب ذکر معویة ولم یقل فضیلة ولا منقبة **قوله** ونیز درین کتاب واقعات عمر

بن عبد العزیز اورده الخ **اقول** ازین کلام مجمل کاری نمیگشاید اولا می باید که خلافت عمر بن عبد العزیز با ثبات حدیث

وحجیت قول وفعل او را بیان سازند ونسبت میان او وخال المومنین معاویه بن ابی سفیان که حسن اجتهادش باعث

اجر وثواب در باب محاربه جناب ولایتمآب وقتل حضرت عمار ودیگر اصحاب گردیده اظهار نمایند که آیا او افضل بوده

یا عمر بن عبد العزیز وابن حجر در صواعق محرقه روایت کرده ومن ثم سئل عبد الله بن المبارک وناهیک به جلالة و

علما ایما افضل معاویة او عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل فی انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم

خیر من عمر بن عبد العزیز کذا کذا مرة اشار بذلک الی ان افضلیة صحبته صلی الله علیه وسلم ورویته لا یعدلها شیء وبذلک

علم الجواب عن استدلال ابی عمر بقضیة عمر بن عبد العزیز ان قول اهل زمنه له انت افضل من عمر انما هو بالنسبة لما تساویا فیه

الخ پس هرگاه عبارات فرس معاویه نیز از عمر عبد العزیز باشد البته استخلاف او و از ضرب تازیانه عمر بن عبد العزیز افضل خواهد بود
و نیز بیان نمایند که قول ابن عمر در باب نکث بیعت یزید لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل الخ راجح است یا فعل ابن عبد العزیز
و نیز قلمی فرمایند که بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و تابعین ابرار بودند بلکه اجماع مسلمین که مفاد ثم اجتمعوا علی ابنه یزید است
ترجیح دارد یا فعل عمر بن عبد العزیز احد الشقوق را اختیار فرمایند و سبب بینه عادله تحریر نمایند تا حقیقت حال و حقیت
مقال ظاهر و باهر گردد و آنچه نوشته که ابن حجر تصریح کرده که بر معاویه اطلاق لفظ خلیفه بعد از خلع امام حسن
الخ پس قطع نظر از ینکه کلام ابن حجر انه خلیفة حق و امام صدق دلالت بر حقیت امامت معاویه دارد نه جواز اطلاق لفظ
خلیفه بر او میگوئیم که هرگاه قول ابن حجر نزد مجیب معتبر است البته حقیت خلافت معاویه و استخلاف او که مفاد قول
ابن حجر و ولی عهده بعد ابنه است نیز معتبر خواهد بود و هو المطلوب علاوه آنکه الحاق ابن عبد العزیز تخلفا بازیچه اطفال در نسبت
اگر خلافت و عدالتش ثابت است پس بعد طفره چند سال خلافت که سه و چار کرفته داخل خلفا باشد نه ملحق بخلفا و
اگر ثابت نباشد پس الحاق یعنی چه اما اجتهاد و پس از عنقاء الیست که از عهد و عهد خلفای ثلثه تا زمان ائمه اربعه خانه بخانه
و کو بکو سایه فکن گردیده پس هرگاه خال المومنین و مجتهد المسلمین باان علو مرتبه یزید را ولی عهد خود فرمایند و بکلام صدق
نظام لا رایت من فعله در حق فرزند ارجمند خود تقوه فرمایند چگونه عنقای مذکور در کالبد ابن المجتهد المزبور پرتو نزول
نخواهد افکند و یدل علی اجتهاده بیعة اورع الاصحاب نجل نجل الخطاب و اهل المدینة من التابعین و الاصحاب کما لا یخفی
علی اولی الالباب من بعد گذارش میشود که عبارتیکه ابن الحجر در حق یزید اعنی کونه من شر الملوک نوشته سفینه
در حق خال المومنین ارشاد فرموده اخرج ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة
یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من اشر الملوک و اول الملوک معاویة پس قبول کلام ابن حجر در
باب یزید و ترک قول سفینه در حق معاویه از انصاف بعید است علاوه بر آنچه سابق بحیز تحریر آمده میگوئیم که فعل عمر
بن عبد العزیز و قول ابن حجر که بعد از انقضای زمان خلافت یزید واقع شده مفید مجیب و مفر مستفتی نیست زیرا که
کلام در حقیت خلافت یزید در بدو عهد او و قبیل قتل جناب سید الشهداء و قتال اهل مدینه است و از تقریر ابن عبد العزیز و قول
ابن حجر عدم حقیت خلافتش از بدو عهد ثابت نمیشود کما لا یخفی علی اولی الابصار انتهی کلامه بعینه اقول و

افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد این کلام سوره ملام مردود است بچند وجه
نخستین آنکه لا نسلم که اساءت ادب بنسبت انبیا در ذکر این مثل مقصود من باشد بلی تشبیه کلام مجتهد کرده ام
بکلام شخصیکه لعل کریه ابا ران قرار داده بود تا بر همگنان عیان گردد که مجرد این سبب آنکه خلافت یزید را بر اصول اهل سنت
بهتر از خلافت خلفای راشدین که ظل نبوت حضرت سید المرسلین بود دانسته و این مثل استعمال میکنند جائیکه کسی در مغلطه
صریح و سفسطه شدید گرفتار شود و بیانش در بصارة العین اتفاق افتاده کما عرفت مجملا و ستعرف انشاء الله تعالی
مفصلا و شاید که مقصود مجتهد قدوه همین که زبانش مخالفت قلب و دست آن باشد که من قدیم میشنیدم البته خلافت یزید تفضیل
کردم و خلافت خلفای راشدین ابا ران رحمت الهی تشبیه داده ام لیکن آنکه خود حضرت امیر و او قدر دانی داده اند و اوصاف کامله فضل

ایشان سلّم چنانچه باید باعتراف پیشوایان رفضه کلام منقولا عن نهج البلاغه یاد فرموده‌اند و ایهم باعتراف جامع کتاب کور
ضمیمه احادیث خود گردانیده‌اند که ثم ولیهم وال فاقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه و مورخین اعتراف کرده‌اند
و شاعران بزبان مدح در نظم آورده‌اند و در اتصاف باوصف رفض کامل مجالس المومنین برکشاده‌اند بیت عمر کرد دین
نبی آشکارا پر آراست گیتی چو باغ بهار از اینهمه یکسو خود احادیث حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه باید درین
تشبیهات وارد است که نمونه آن در عبارة العین بهمت ایراد یافته و بحول و قوت الٰهی این مطالب را بدان تفصیل و بسط
از کتب شیعه درین کتاب ماتثاب ساختم که هر کس عیان نابد اند که خلافت این بزرگان تعمیر قصر اسلام و دین و تخریب
شوکت کفر و کافرین و تذلیل فساق و منافقین بود این است وجه سرگرانی مجتهد الزمانی بتشبیه مذکور و از ینجاست
که حق تعالی فرمود لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ اما وجه غیظ و غضب او بر من بجهت آنکه خلافت یزید را بپول تشبیه
نمودم پس اینست که بند باعث وسعت رزق رفضه و رواج محدثات مجتهدین ایشان گشته تا در ایام محرم رسم
ماتم نامشروع و تصویر پرستی را رونق میدهند و بدعات مذهب خویش را مزین و آشکار میگردانند و از ینست که
بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه در اثبات خلافتش پی را باسمان دوخته آتش نفاق را برافروخته‌اند تا عوام بدانند
که هر چه کرده‌اند بر اصول اهلسنت کرده‌اند نعوذ بالله من المکیدة والنفاق بعد ادعاء الاسلام والوفاق و بنده
بعنایت الٰهی اینهمه تشبیهات را موافق اهل اسلام بعمل آوردم و از ذکر اشیای خسیس برای مردم خبیث باکی ندارم
چه کفار میگفتند که سلمنا بقول مسلمین که قران مجید کلام بشر نیست لیکن دلیلی بر خلاف آن قائم میکنیم که عقل چگونه
تجویز کند که خدای تعالی در ضرب مثل ذباب و عنکبوت را در کتاب کریم ذکر فرماید و او سبحانه این مکیدت را حل نمود که
إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا یعنی در ضرب مثل تطبیق می باید میانه ممثل و ممثل له
و چون مطابقت بوجه کمال تحقق باید حسن و بلاغت در کلام می افزاید لاجرم درباره خلافت یزید و مجتهدینه که
برای انکار اجلای بدبهتان نطاق همت بسته و برخلاف مذهب و اظهار فریقین خلافت یزید را بجبر از خلافت راشدین
گفته کما ستعرفه انشاء الله تعالی این تشبیهات موجب مزید بلاغت خواهد بود و هر گاه مثال مذکور در ینجا آوردم و خلافت
متقدمین ابیاران رحمت مماثل ساختم معنی الامثال مصابیح الاقوال عیان گشت اگر جناب مجتهد انصاف را استعمال
میکردند بمدح این تمثیل لب میکشادند نه آنکه می گفتند که اساءت ادب بوقوع آمد میرزا کاظم علی صاحب که فی الجمله
سلیقه فهم بلاغت دارند عبارات بلیغه صاحب تحفه را بیشتر بر زبان می آرند و از اهل صحبت خویش بارها داد فصاحت
و بلاغت شان میخواهند و از جمله آن عبارات این فقره است که در تقبیح مذهب شیعه از قلم ظرافت رقم چکیده
درینجا تشیع بالحاد و فلسفیت انضمام یافته و بول یا پر از خون حیض آمیخته طرفه معجونی بهم رسید که دجال هم بصد دل
رشک آن می برد و هم این جمله بیشتر بر زبان شان است که صاحب تحفه قدس سره العزیز درباره علم الهدای شیعه
زیبا رقم ساخته که دلائل و براهینی را که نسبت بیان دخی کرده و علق نفس کمان برده بیجان مضامین مبتذله در خرقه
حیض کهنه ملتقط از مزابل هند رسیده است که بارها بار میشوید غلیظهای فاخره برای شیعه ازان میدوزد و نزد و اهل

او هن من نسج العنکبوت و اسخف من ورق التوت است که اطفال مکتب شان پامال نموده بناخن و انگشت فرسوده اند و هنوز مر اصحاب سطور بعنایت الهی در قید حیات اند هر که خواهد بخدمت شان فایز شود و این کلمات تیز ظرافت آمیز را بلا واسطه از ایشان بشنود اینست حال آنکسان که مهارتی بعبارت شناسی دارند و آنانکه بمراحل ازین امور دور افتاده چگونه ستایش فضل و بلاغت کسی توانند کرد و این حکم که جناب مجتهد کردند غالبا تقلید حکیم الهی بخش است که از استماع آغاز رساله بصارة العین منبسط گردیدند و شنیدن این کلمات که جواب استفتای جناب اجتهاد مآب عالی جناب نبیل و محمد مولوی سید محمد ادام الله فیضه و افضاله و جعل الی الخیر مآله باید نوشت انتهی مختصرا مسرور شدند و گفتند که چنان می نماید که مولف رساله ادب مجتهد را مرعی میدارد و هرگاه این شعر را شنیدند در هم کشیدند بلکه از جار فتند و شورش عظیم بیدا شد کما فصلته فی الدیباجة ولا حاجة الی الاعادة الغرض جناب مجتهد را نباید تقلید دیگران کردن اگرچه بمرتبه اجتهاد رسیدند فکیف که فقهیة هیچ طبابت دارند غلط گفتم مناسبت قوی در میانست یعنی نیم طبیب خطره جانست نیم ملا خطره ایمان **دوم** آنکه سلمنا که اسائت ادب واقع شد بجهت آنکه مجتهد در استفتا بادی تعریض گشته بود کما فصل فی الخاتمة لیکن این اسارت بهزاران مراتب کمتر ازانست که در صوارم نسبت بجناب علامه دهلوی قدس سره العزیز از دشنام مادر و خواهر بعمل آمده و میرزا محمد حسن کما اخبار به که باعتراف فاضل جالسی مابون و ولد الزنا است کما عرفت مفصلا بجواب صاحب تحفه از دشنامهای غلاظ مادر و خواهر و انهم بمحاورات هندی در کتاب دریغ نمیکند چنانچه مطالعه ابرام مکائدش بران گواه است پس لازم آن بود که جناب مجتهد الزمان این پند بلیغ را اول الدخو که بنابر مشهور مجتهد جالسی بود با ختنا میم و یکرکه عنقریب می آید می آموختند و چراغ هدایت فرا راه اومی افروختند و می گفتند که ای پدر ترا چه افتاد که با وصف دعوی اجتهاد و ادعای مزید ولای اهلبیت امجاد اسارت ادب باین خاندان عالیشان روا میداری و راه بغی و عناد مثل شوشتری می سپاری و روی توجه بافضلات فاضل مجلسی بامنداومی آری که در فتاوای خویش سید سنی را سگ مخوک قرار داده اند و از آید و ریزی دقیقه فرو نگذاشتند و قاضی نور الله شوشتری که طل بود در مصائب خویش با آنکه معترف است که میرزا مخدوم از اولاد سید جرجانی است لفظ مردود و سطرود و کافر و مرتد در حق او می آرد و بسپرش نیز اقدام پدر خودش بمقتضای وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ در ترجمه ان می بماید و میرزای موصوف را بلفظ خسران مآل و دیگر الفاظ نا بلایم یاد می نماید غرض که ایشان تابع هوای النفسه گشته اند و کمر اعتساف بر میان جان بسته و عهد احترام خاندان مصطفا و ارتضا و دودمان مجد و اعتلا شکسته اند ترا نباید تقلید این سکان نمودن و خطوات این دریده دهنان پیمودن که علمای دین در مدح سادات رفیع الدرجات دفاتر طوال مشک آگین کرده و شعرا در خصوص مضامین لطیف و ابدار و ابیات بلیغه گفته و رشاهوار نظم سفته اند حرفی ازان اینست **نظم** سادات نور دیده و اعیان عالم اند ✽ از حرمت محمد و از عزت علی ✽ فرد اطعام معده دوزخ بود کسی ✽ کامروز از محبت شان نیست ممتلی ✽ گر زلتی از ایشان صادر شود چه باک ✽ نتوان شکست حرمت ایشان ز جاهلی ✽ از بهر آنکه سید کونین گفته است ✽ الصالحین لله والطالحین لی ✽ ونیز در **شهاب ثاقب ثابت میکنی**

آمدیم بر ذکر نمونه احادیث پس بدانکه صدوق علیه الرحمه در معانی الاخبار حدیثی روایت کرده که خاتمه آن بر نقل معتمدین اینست
که حضرت امام صادق بحمران بن اعین خطاب فرمود که هرکه مخالفت تو نماید درین امر او زندیق است حمران گفت اگرچه مخالف
از سادات علوی فاطمی باشد فرمود اگرچه محمدی علوی فاطمی بود و هرگاه مخالف شیعه در امر امامت ملحد و زندیق باشد
عجوبه این که هنوز است مثل تقبیح و حیا انچه از وسایط و الفقار هم پیدا نیست چون بکتب اهل حق رجوع کنی خواهی
دید که بنیاد نجات و رفع درجات را جمهور علما ایمان و تقوی گذاشته اند و خوارج و نواصب و روافض را هشته
همین اعتقاد نوشته اند که حضرات ائمه اهل بیت بر مذهب سنت بوده اند و حاشا که راه خروج یا رفض یا نصب گاهی پیموده و یا
چنانچه تصانیف شیخ ابو حامد غزالی مثل احیاء العلوم و تصانیف امام رازی مثل تفسیر کبیر بر همین معنی گواه است و کتاب باهر
در تنبیه و منهج که هم از تصانیف امام المتکلمین است بر همین معنی اول دلیل توان گفت و قد قال شاعرهم صفا بر سنت جماعت
ایشان راه بوده و نیا و ربطی که مجلسی در تنقیح الی غیر ذلک من تصریحاتهم اینها که شنیدی تا وقتی است که در باب مجتهد
الزمان مانند مقلدین خویش سخن را بر زبان نیاریم ورنه بعد از استقرای کتب ایشان حالی میشود که نسبت مجتهد بحضرت
جعفر و غیره بسکه رفقه او را کذاب لقب داده اند و حالش بمقتضای تصریحات معتمدین ایشان که در علوم دینیه
مقتدی هستند نیست که مدعی امامت گشته بود و مجتهد درین وقت دانستی و در اصول کافی بابی منعقد یابی که هر کس
که غیر ائمه اثنا عشر دعوی امامت نماید او جهنمی است اگرچه صاحب تقوی و مجتنب از معاصی در مذهب خویش باشد
تکلیف که جعفر مذکور را مثل مجلسی در تذکرة الائمه و حق الیقین گویند که قمار می باخت و طنبور مینواخت الی غیر ذلک
من المطاعن پس چگونه تجویز توان کرد که پسر حضرت نوح مصداق لیس من اهلک شود و خاندان نبوتش کم کرده و حضرت
نوح نسبت اهلیت جهت نجات او طلب مغفرت خود نماید و جعفر مذکور با اینهمه فساد عقاید و اعمال در گروه الا المشکوة اهل
داخل باشد و بر ناظرین کتب مخفی نیست که او از نطفه حضرت نوح بود چنانچه عیون اخبار و غیره بران دلالت میکند
بلکه از روایات کتب نیست که بخلاف طریقه ائمه اختیار کند گو پسر صلبی بود و از شمار اهل بیت شمرده نخواهد شد
و غیر که در خاندان طهارت بحکم ائمه داخل نیست از اینجاست که صاحب ابواب الجنان محصل احادیث این باب را بیان می کند
که حضرت آفریدگار عالم النظر بسفیدی دل و نیکی خوست نه بسیاهی چهره و درشتی روی و قرب درگاه حضرت احدیت
را از کسیست نه نجابت و بزرگزادگی و پوشیده نیست که نسبی شریف تر و فخر آوری بالاتر از پیغمبرزادگی و سیادت نیست
و آن پسر حضرت نوح را از درجه اهلیت پیغمبری و آخر وی نه ربایند و بحال جعفر کذاب که فرزند بلا واسطه حضرت امام
علی النقی و نسبا ائمتی بسیط و علی نه جمال بزرگان مجتهد الزمانی بر اصول عقیده اش نیست ما را در بار این
مجتهد که از عقاید روافض بلکه سر خیل غالیان است و با اکثری از اهل بیت عداوت تمام دارد همین قدر بس است
که حق تعالی در باب حضرت نوح علیه السلام فرموده که [illegible] پس بحکم این آیت و ای هدایت ما بهر
انکه دیدیم که صحبت حضرت نوح بود و پیروی آنجناب میکرد از مومنین و عابدین مصداق اهل گشتند پسر
[illegible] معنا اشتر و مباحث بر جدل الزام است چنانچه مبالی لیس شکایت مجتهد

این بزرگان سر تو ظهور نیافته موافق کتاب مبین و مطابق بسیاری از روایات متشیعین چنانچه نمونه آن در صدر الباب نصیر
الملة والدین هم مروی است و اعتراف این امر بکتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین فخر الدین نجفی هم منقول لیست پس اگر زبان
او به در باره فضه بعل آرم زنهار از من در رنجبا شند و اگر مجتهد در دعوی خود صادق است باید که عبارت مرا که براى تعجب
او بکار آمده است نشان دهد و الی له ذلک چهارم آنکه تعریضی که در باره فاروق رضی الله عنه کرده و آن امر تعلق بواقعه قرطاس
داشته و مجتهد و دیگران بکاسه لیسی اولین و آخرین خود پرداخته از آن جنس است که قدما و متاخرین رفضه در کتابات
خود هزاران بار بر زبان آرند و تقریرات مغلطه و قیاسات ابالیه مانند نامهای اعمال خویش در سیاهی گیرند
و هر چند اهل حق بجوابش در کتب مطوله علم تحقیق بر افراخته و رسائل مفرده هم تصنیف ساخته و افواه این مطاعن مسدود
و مجروح گردانیده لیکن مجتهدین تقویم کهنه را بار بدون تعرض بجوابات اعاده نمایند و خود را بتقلید بعضی از فرق
شنیع بایه مانند مگسی گردانند که اگر صد بار او را مطرود گردانی لیکن باز بجهره ترشی نشیند یا مثل گنتوری آن تند جوی گوی
اختیار سازند که هر که آن را بیند قابلش را بجای مسیلمه کذاب برگزیند چنانچه در مجلد اول از این کتاب دانستی و علاوه
بران عنقریب خواهی دانست در همین مقاله انشاء الله تعالی بنا بر امری که متجدد است یعنی اخبار کتب
سابقین و معاصرین مندرج نشده و در مباحث فریقین نیامده دلالت بران دارد که کاملین فرقه شیعه در باره
حضرات ائمه هدی خصوصا حضرت امام صادق عقیده بد داشته اند و آنچه از تعریضات و تصریحات در حق آن جناب
آورده از نغب نواصب و خروج خوارج پا فراتر نهاده لیس خود را با تمامی اولیای خویش مصداق [illegible]
هستی گردانیده اند چرا از آن که تعلق بدو دمان زراره امام الائمة ایشان دارد مطابق امری که در مجلد اول
مجملا گذشته اینست که روزی حضرت امام همه معروف بیکی از قدمای رفضه که نامش عبد الملک بن اعین بود
در واقع او را ابرش بزبان می رسانند و بر کرسی فلک زیر پایش می نهند فرمود که چگونه پسر خود را بلفظ ضریس
نام گذاشتی آن مطرود جواب داد که پدرت چرا جعفر نام نهاد حضرت فرمود که جعفر نام نهریست در جنت و ضریس
نام شیطانست این واقعه را علمای رفضه در کتب رجال می آرند و با انهمه از غیبت و ننگ گستری او خود را منزه
نمیدارند و آنچه این کور باطن شقی در باره حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام تصریحی و تعریضی بکنایه ابلغ من التصریح
نموده آیا بر کسیکه بمقاولفظ جعفر و محاورتش مطلع است مخفی تواند بود کلا والله ثم کلا والله و از اینجاست
که خود علمای این فرقه هم درین الا قدما سباب و دشنام وارسیده اند از جمله ایشان خداوندی قاسم
انشا است که در آغاز کتاب خود که در رجال نوشته و در اصولیت علم افتخار بر افراشته و مردم را از زمان
غیبت معصوم در مجتهد و مقلد بند داشته و هر که خارج است از این دو او را مردود دانسته بعبارت مجتهدی
صحت این روایت و مشاغل میگوید فیما من سوء الادب ما لا یخفی و بعد از این اقرار بعد اعتراف بلفظ
اللهم در تاویل آن افتاده داد او گردی داده اللهم فرفن فاه و رجل صنم بتواه مخلصش آنکه چنانه اجتناب مجتهد اللاجب
مطاعنه و هر کرسی معرفت رسید که منهج در میان می آمد و در مدائح از علمای متشرعین و قامردانه سیاه و کرد ندر حق [illegible]

نقد دین و ایمان را از دست داده‌اند که اگر بر گوئی در عیب جوئی ایشان کنم بتوانم تجنی را بانجام رسانم در حجاج
سخنی و بحثی در مزاح و مطایبات از نظر بگذشت که دل میخواهد که ایراد آن مفصل نماید ولیکن عنانش گرفته بر
دو حرف قناعت کرده شود که اذکیای ایشان در صدد آن شدند که تاویل مزاح و مطایبه برای حضرات ائمه الطاهرین
میراث عن اب عن جد خصوصا سلالة الاوصیا باثبات رسانند محصل آن اینکه ائمه بتقلید جناب امام الائمه که
مزاح بودنش مشهور و معروف است درین پیشه ید طولی داشته‌اند و بعضی بقصور فهم فاروق رفقا را درین معنی
مقصر می دانستند و هر که درین باب ترددی دارد چه ضرر که کتب جاهانده قدما بر گشاید باید که از باب اخلاق
ناصری در آید که تحقیق در آن می نویسد و اما مزاح اگر بقدر اعتدال استعمال کنند محمود بود کان رسول الله
یمزح ولا یهزل و امیر المومنین علی ع مزاح بودی تا بحدیکه مردمان او را بدان عیب کردند و گفتند لولا دعابة
فیه و سلمان فارسی بلکه محمدی بلکه باب الله رئیس ارکان اربعه او را گفت بمزاحیکه با او بکرد و بناخرک الی
الرابعه و این در حقیقت تائیدی نیست بلکه تجزیی است که رفقه در ذکر آن دست از عاقبت اندیشی بازداشتند
و این هم شنیدنی برای قدما جمع و که بارش باهم باکی فاخبر ابا بصیر الا انباب بافتا بدانکه ابو بصیر مذکور از مقتدایان
و پیشوایان مذهب تشیع است این امر در هر کتاب رجال بتفصیل و اجمال چنانکه باید موجود و اینک مجالس
المومنین قاضی ششتری و خلاصه شیخ حلی و فهرست امام اعظم طوسی و تلخیص الاقوال و کتب دیگر از نیز متبحرین
متشیعین حاضر است هر که خواهد بدان رجوع نماید دیده اند که اگر او و برادران معنوی او که تد معبود خود را یقینا
تحجیر معبود خود را بالا پرواز پائین خالی میدانستند و بر ملا اجلا همه بداهی محفوظین در امان خدا از ایشان تبرا میکرد
کما فی الکافی و الکشی و غیرهما میانه شیعه و ائمه متوسط نباشند دعائم دین و مذهب مصداق قوله تعالی خاویة
علی عروشها گردد و سلسله علوم دینی رفته بگسلد کما صرح به المجلسی الاول فی رجال روضة المتقین و غیره
فی غیره من بعد باید دانست که این شقی مطرود یکبار حضرت امام صادق را بدین عنوان بد گفته و دشنام داده
و دریای قهر الهی فقط یکبار جوش تر زده واقعه دیگر باید شنید از کتاب کشی مذکور که حدیث میکند حماد بن عثمان
که من و ابی یعفور و شخصی دیگر بیرون آمدیم و بسوی حیره یا مکان دیگر متوجه شدیم و سخن از دنیا می گذشت
ابو بصیر گفت آگاه باشید که صاحب شما اگر ظفر می یافت بدنیا البته بالیقین اختیارش میکرد و لیکن چون دستش
نیامد ترک و تجرید بر گزید بنازم تائید آسمانی و تقویت یزدانی که باز بجان اهل البیت رسول بان متوجه گردید یعنی برین خنازیر
مخذوره و کلاب ممطوره مسلط شد تا راوی میگوید که ابو بصیر بعد از ین بخواب رفت غافل شد بس سگی آمد و خواست که بپا شد
بر ابو بصیر خواستم که او را برانم ابن ابی یعفور گفت بگزار او را و منع مکن پس آن سگ نزدیک شد و شاشید در گوش او حالای رفته از
و اخرین با اینهمه بسوی او فضیحت شیاطین که درین یک واقعه سه معجزه جعفری که ابو بصیر است از بول سگ تسلیط قدرت از دو منع
صدور منع از هم ... معنی اطاعت خواستند کمی شیخ خود را که مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة
اعمی فاضل سبیلا مثل اشقی الآخرین بود از ین عیوب پاک سازند و نقد دین و ایمان خود را برای سربسته

در بازند پس بر یکے تمامی ہمت خود را برای رفع خجالت مصروف کردہ بعد از کوشش بلیغ بمخالفت و عداوت ائمہ
خصوصاً حضرت امام بحق ناطق بعمل آوردہ و آن قدر جرح و بازی در تاویلات و تسویلات نمودہ کہ اعمال
حسنہ بازان رشک بران می برد ولکن بہ ورا الشیخ حیث قال سے سگ بدریای ہفت گانہ بشوی چونکہ تر شد پلید
تر باشد بندہ دیندہ این بحث خاص را بہ تفصیل و بسط تمام ذیل در بعضے از کتابہا آوردہ ام و بادلہ قطعیہ ثابت نمودہ
کہ ہر چہ علمای طایفہ فاحشہ برعایت مذہب این سیاہی پای دین و بمزید محبت منسوبے آن لعین سخنہا
بسا بیہا بکار بردہ اند و در رسائل مفردہ پیش پا افتادہ و ہمہ اش کلمات مجانین ست و آنچہ پیشوایان ایشان از قصہ
در بدگوئی ائمہ ہدی عموماً مرة بعد اخری بر زبان آوردہ اند طول و عرض بسیار دارد و جناب آن
امیدوارم از حضرت باری سے رود کہ بزودی ازین مجلد فارغ شوم تا کتابی منفرد درین امر باک لیعن تمام
کشم یا بکتابی دیگر بعنوان تفصیل کہ دلم مے خواہد ضمیمہ گردانم و گردن ہاے منکرین قوم را کہ لاف
و گزاف از ذاتیات شان ست در شکنجہ آرم و اگر دو صد کتاب دیگر با ہم نقارہ فتح و ظفر درین باب
خاص چنان لوازم کہ شہرۂ فاروق اعظم یا عز یوش محیط گردد و گوش منافقین پیران عبد اللہ بن ابی بن سلول
کر شود **الغرض** کتب مذہب طایفہ شیعہ حقیقۃ بر مثالب و فضائح قد ماے شیعہ آن قدر
شامل ست کہ استیعاب آن پہلو باستحالہ مے باید بخلاف ما نحن فیہ یعنے حالات و مقالات اصحاب کبار کہ آیات
بسیار در قرآن مجید بایمان شان عموماً و خلوص فاروقی خصوصاً ناطق گشتہ و خود اجلہ مفسرین شیعہ مثل
کاشانی و غیرہ او بوجہ نزول لقب مذکور برای او کہ در کتاب منہج المقال ہم موجود ست رطب اللسان شدہ اند
و ہزاران احادیث مناقب فاروق بر زبان مبارک سرور انس و جان گذشتہ حتی کہ محدثین رفضہ با نہمہ
عداوت در کتب خویش آوردہ اند یا مور یکہ تشبیہ این بزرگان بحضرات انبیای اولو العزم از انجملہ است و ہم مورد
ایشان آیات مدح قرآنی را دیدہ و تشبیہ اولست آنکہ خود حضرت خاتم المرسلین کہ بوحے آسمانی گویا بود عمر
فاروق را منزلہ بصر مبارک خود میدانستند الی غیر ذلک من المناقب و تفصیل این مبحث عنقریب بگوشت میرسد انشاء
اللہ تعالی و حال برگزیدگی مہاجرین خصوصاً صحابہ و بیداری ایشان و متجمع بودن انبیا البشر الی حب او و دعوت دینی در
ہمین مقالہ عنقریب در حدیث امام صادق کہ کلینی آنرا باسناد خود تحت تسکر الطویل بکلام در چار ورق روایت کردہ
و بدلالت مطابقی ذوات عالیات خلفای راشدین اجمع عمدہ مناقب و مدایح قرآنی گردانیدہ و بعنوان نیکو باور
آید و سعی تمامی مجتہدین رفضہ رایگان رود و درین زودی بحول و قوت الہی خواہی دانست معہذا اگر کلام مذکور
بدین عنوان از دشمن عمر فاروق صدور می یافت چنانچہ معرض آوردہ و داد ہذیان دادہ و نمیشد حرف مذکور مگر
فحش و دشنام کما صرح بہ اکابرہم و منہم الحلی فی نہج الحق و المجلسی فی حق الیقین لاجرم فحش و تحش زیادہ از البوالیعر متوقع بود
چہ جای آنکہ امر صحابہ روز بروز ترقی یابد و نقیض وعید قرآنی باشد بالجملہ کسے جز و افضل العالم باو ز تو
کرد کہ جملہ اصحاب کرام درین صحبت حاضر باشند و بمقتضای نسخہ سلیم معبوث لسانی رد بر رسول یزدانی در حضور بندہ

و تحفے از ایشان برین دشنام یکرنی نکند و سخن سخت هم نگوید چنانچه محقق چیلپانی امامیه اعتراف این معنے از اکابر علما نقل نموده
و تا زاسلام شمرده کما انجنی علی من تطلع فی فتح السبیل و ازینجا فرق نمایان شد و ضوحا تاما که از روایات کشی در حق ابو بصیر
شنی که حضرت امام صادق علیه السلام زاید گفته بود واضح و لایح گشته که حضار واقعه کما اشرنا لتطییب خاطر خواستند
و تجویز کردند که سگ بدهن و گوش او دست بشد بلکه بالعین سگ را منع کردند تا نوبت بدین تفضیح رسید و ایضا
در واقعه قرطاس با بطال تهمت رفضه اوله دیگر قایم ست از انجمله آنکه بر تقدیر مذکور چرا علمای رفضه در ارتداد
شرعے عمر رضی الله عنه از آن وقت اتفاق نکرده‌اند حالانکه بالاجماع اولا مصدر این کلمه تا کید بلیغ مید انند
و برین هم اجماع علمای خویش و اجماع عترت طاهره نقل میکنند که هر که حضرت پیغمبر صلے الله علیه وسلم را دشنام
دهد او مرتد ست بحث فتلد الی غیر ذلک من اللوازم کما فے البحار و حق الیقین و متحیرم که چگونه اکابر علمای
ایشان مثل عبد الجلیل رازی در نقض الفضایح گفتند آنچه بران دلالت دارد که محاربین حضرت امیر
مثل عایشه صدیقه هم ریاست مومنین داشتند و هم بالیقین از امهات المومنین بودند انتهی ملخصا تا بخلفای
ثلثه که کار ایشان بسیف و سنان بالاتفاق نه انجامیده و بر تصریح محققین رفضه بر مخالفت مرتضوی عنادت
ورزیدند چه رسد و حاصل عرش تحصیل که او را سلطان المحققین هم میگویند چرا در تجرید العقاید ثابت کرده
که فاسق مومن ست و هر که از مخالفین حضرت امیر که غاصبین خلافت هم بودند نوبت بقتال نرسانیده و بر
مجرد مخالفت قانع گشته فاسق ست غالبا آنچه این اعیان در طعن فاروق بعد دعوی اتفاق فریقین گفتند
گوزشتر بود و المنة لله تعالی که در عبارت تجرید آنچه علمای مستولین محرفین بغربالش متکی از یکه اقبال که
حال خرافاتش در آغاز مجلد اول ازین کتاب عیان شده و درین مقاله هم بیاید انشاء الله تعالی قیل و قال
کرده بودند و هر یکے درین باب بادیه پیمای ترهات گردیده و بالآخر بعضے از سرغنه ایشان یعنی فاضل خباری
آنچه بعضی احباب اقل الانام از راه تشنجه بر مذهب تشیع گفته بودند بر دفتر زدند یعنی بتقیه و نفاق طوسی گردیدند و گفتند
که فتوای صاحب تجرید از خوف اهل سنت بود در کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه برهم زده‌ام که کتابے برأسه
در نخصوص تجویز توان کرد بسبب آنکه همه فضلای لکنوحتی میر باد علی نیز عموما خصوصا سعے خود را بدرجه قصوی رسانیده
بودند و این بزرگ که بتوفیق الهی از مذهب تشیع که مذهب جد و پدر ایشان بود تائب شده اند مستنظر لغی کرده بودند
و برادر مهین مزین بی بدان نبرد و برای تاویل آنرا غنیمت شمر و ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ
بالجمله کسے از امت طوسی و حلی کمان نمی تواند برد که عمر فاروق رضی الله عنه بزندگانی رسول باقی حقیقة
مرتد شد و حالانکه منافقان را بمجرد گفتن آنکه فیصله شریف را قبول نمیکنیم میکشت کما اشرنا الی التصریحات عملا منهم
الکاشانی فی تفسیره ملخصا و از اینجا عیان شد که منافق بی ادب را باید کشت که موجب مزید ثواب و رضای رب الارباب است
فانظروا الی قوة ایمان المقبولین و بحکم الرفضه بان الامر النبوی بتبعید الاصحاب فی واقعة القرطاس تخفیف بمولاء المتکلمین
آمده هم بر حاشیه تتمه که عبارتش نیست من مارس الاخبار و الآثار علم آن عمر کان اعند رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا المقال

اشارتی بدان نمودم و چیزی بعد ازین می آید و از کتب این سیر ظرفی ازهم هویداست که او اصحاب کبار را فرید بیشمار حقیقت
شرعا چنانچه تصانیف شوشتری همبران گواهی میدهد که فاروق مرتد شرعی نیست منها احقاق الحق اگر مرادش بر
فرض محال بالا علی بسا عده الکلام اینست که صدر الدین مذکور لفظ بهجر را صحیح میداند پس دلیل بر آنست که مجتهد لازما نفی
کلام او را و مطاعن فاروق رضی الله عنه نه بیند و با عبارتش نوشفهمیها بحصلش اینست که بتا مذکور بصحت نرسیده و بدین
عنوان در صحیح وارد نگشته و بر تقدیر صحت اهانت ادب و دشنام خواهد بود هر که خواهد بکتاب احقاق رجوع نماید و لیکن
از ملاحظه بعضی از معنی لفظ مذکور چنانچه عنقریب می آید انشاء الله تعالی در صحت کلام صدر الدین تشکیکی می ماند
و موید اوست آنچه در تجهید در باره تقییعه گفته که عمر گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد غلبه الوجع و عندنا
کتاب الله حسبنا چنانچه در صحاح ایشان مذکورست و بنابر بعضی روایات ان الرجل غالب علیه الوجع و ما شانه
یهجر هم وارد شده انتهی بلفظه و اگر مراد مجتهد ازین حاشیه چیزی دیگر باشد فلا بد من تقریره حتی نقابله بجدافیره و من متحرم
که ایا اشتقاق هجر از هجر بمعنی هذیان تواند شد و لسن و محصور در همین ست که شیعیان خوگر اند که هیچکس لسن جایز است
که از هجرت ماخوذ بود یعنی ایا حضرت دنیا را وداع فرموده اند استفهام است یعنی حقیقة حالت احتضار و جدائی از
دنیا هیست که با زمانم و بسکوت کرایم یا ر ما حضرت را این حالت رو داده پس باید استفهام کردن تا هر چه فرماید
بجا آریم الغرض استفهام از اختلاط کلام هم نشد چه جای اثبات آن کیفیح جلی بنابر ستایش جمع اسرار ان اشتم
قرار داده و بدین هم گوش نه نهاده که ماضی مشتق می باشد از مصدر بش هر معنی که در مصدر محتمل خواهد بود در ماضی
هم و درینجا قرینه مرض الموت و اشتداد درد و غلبه حمیت و بحة الصوت چه قدر معنی مذکور را تائید میکند طرفه آنکه روافض
مصداق حمر مستنفرة فرت من قسورة اند آنچه در کتب مدینه مثل تفاسیر و احادیث می آیند و درینجا فراموش میسازند که اکثری
از مفسرین ایشان در خلاصة المنهج و غیر او در غران آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم در مجامع الصحابه بود و درازگوش
بول کرد عبد الله بن ابی بن سلول بینی خود بر گرفت و این کلمه گفت که خرش مارا اذیت داد اصحاب هم جواب سخت
دادند و بهم برآمدند و بدست چوب مانند آن هنگامه کارزار را گرم کردند پس عمر از رفقه تا عاقبت اندیش کیست که تجویز کند که عمر
معاذ الله دشنام داد حضرت را و اصحاب هم خصوصا مقبولین لسانی بکیری نگرفتند از اینجا عیان شد که روافض معاندین هم
عبدالله مستغیر بغار مستعار دین را هم از دست افگنده اند ظرفه اینست که چون کسی از حکام فدک تعریفی بحضرت امیر کرده بود و اولاد
حضرت عباس [illegible] بودند چنانچه قبل ازین در مجلد اول دانستی فولاد بلا که مقبولین شیعه تیغ زبان را هم حرکت نه دهند و
دشنام تلخ را و حق سرور کاینات لقمه شیرین انگارند و از ائمه هم روایت کلینی و غیره گذشت که مومن را نباید درین مجالس نشستن [illegible] او
گفت چه اندیشه وار دکسی که از دل نگرده اند و درین محفل نشیند امام قصه یکی از بنی اسرائیل یاد فرمود که هر چند مومن بود لیکن بجهت
آنکه نزد قبطیان میرفت غرق شد پس انکم اذا مثلهم مقبولین لسانی صادق آمد و ادنی مرتبه اسلام هم از دست رفت و احتمال
تقیه خود مسلوب است و الا لازم آید مخالفت نبوی که تقیه نه نمود و قوم موافق نمود و گمان مبر که این خطاب مثل عمر بود فقط
چه طالب اسباب کتابت از موافقین خصوصا امیر المومنین کاتب سید المرسلین بوجوه کثیره متبادر

است تکلیف کہ بقول رفضہ ایشان بالیٔ عمر گرویدند و اسباب کتابت نیاوردند چہ جای آنکہ دشنام را ہم نشنیدند پس تا دعوا
بحال ایشان متوجہ است کما اشرنا افسوس که رفضہ سخن را از کجا بکجا رسانیدند معمول بیمار آنست که از
قیل و قال مشوش میشوند سیما وقتیکہ شغل باطنی پیش آید که والذی انا فیہ خیر مما تدعونی الیہ کما رو ی البخاری
رح فی ہذہ القصہ فکیف کہ تو ہم عموم را میخواہد نہ خصوص عمر را و لیکن رفضہ ترا نمیسرایند کہ زحمہ برگ
جان ایشان میرسد کما عرفت اما لفظ لا ینبغی پس کی دلالت بر حرمت دارد ظاہرش ترک اولی است اگرچہ
در کتابہا ہم وارد شود اما لن تضلوا پس زنہار محصور در گمراہی دینی نیست قال اللہ تعالی
وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ و از برادران یوسف علیہ السلام در قرآن مجید وارد است اِنَّ اَبَانَا لَفِي
ضَلَالٍ مُّبِينٍ فرق انیست که اصول کلینی البتہ دلالت بر وقوع ضلالت ائمہ شیعہ مثل
شیطان الطاق و ہشام بلکہ ہمہ ایشان و امثال شان دارد و غیر ازین ہیچ احتمالی را بر نمی تابد چہ نزد رفضہ
عدم معرفت امام البتہ موجب سلب ایمانست کما قررہ فی حدیث المعرفہ و تحقیق عنقریب انشاء اللہ تعالی
کہ از پیشوایان رفضہ اثنا عشریہ این ضلالت بغیر صادر شدہ تحلات و اقعہ قرطاس که بخاری و مسلم و دیگر صحاح
دلیل بر آنست کہ ہرچہ نوشتنی بود آنرا بزبانی بیان نمودند و اکثرش تعلق دارد بامور ریاست و خلافت کہ مدار علیہ
ایمان نیست و حاصل حدیث کلینی اینست کہ ہشام بن سالم گفت بودیم در مدینہ بعد وفات امام جعفر متفق آنکہ
عبد اللہ پسرش صاحب الامر است پس داخل شدیم بر او و آزمودیم کہ امام نتواند شد پس بر آمدیم در حالیکہ
گمراہ بودیم و ہمہ شیعہ جعفری گمراہ بودند و نمیدانستیم کجا متوجہ شویم پس من و احول در بعضی از کوچہای مدینہ
نشستیم و میگریستیم و متحیر بودیم کہ سنی شویم یا مجوس گردیم یا مذہب زیدیہ اختیار کنیم یا راہ معتزلہ پیمائیم یا خارجی شدہ
بتکفیر امیر المومنین معاذ اللہ گرائیم انتہی محصلا سبحان اللہ این پیشوایان رفضہ چنان بر قرار کی ائمہ نشستند
کہ از روز الست مضمون امامت ائمہ تمام بنام مقرر شدہ و انبیا علیہم السلام بایمان امامت ائمہ مامور گردیدند
و اہل کتاب درس آن میدادند اکنون خود ایشان را یاد نماند کہ بعد امام جعفر امامت موسی کاظم مقرر است نہ امامت
کافری معاذ اللہ کہ صورت ببین حالش میرس تا این ملاعین بخوارج مائل نمیشدند پس تخصیص آسامی ائمہ ہدی
از دست رفت و کفر و ضلالت این ائمہ رفضہ منصوص شد نصا قطعیا باجماعنا و اہل صحاحہم در تقریر الیقین
لا یزول بالالیقین مسئلہ اما حضرت ابن عباس بکلمہ الرزیۃ کل الرزیۃ پس از کسجا بر مطاعن سلطوہ
رفضہ و مشائخ جہلہ دلالت دارد و تعظیم مصیبت بجہت آنست کہ حضرت وصیت فرمود باخراج مشرکین و حسن
سلوک بوافدین و سکوت فرمود از سوم یا بیان نمود و اگر بقید کتابت می آمد نسیان راوی نمیشد الغرض حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بمقتضا جمع کردن روایات صحیحہ خصوصا احادیث بخاری اول اسباب کتابت طلبیدند و بہوش
شدند و ازین جہت در آوردن بنا بر راحت گزرانیدند اختلاف و گفتگو پدید آمد عمر فاروق اہل حضرت را تسلی داد
حسبنا کتاب اللہ حسینا بخطاب راحت کہ تکلم علیہ الوجع و حضرت این رای را پسندیدند آنچہ نوشتنی بود بزبانی فرمودند

کما عرفت و باسوء باطنی مشغول شد چون رفیقه ضلالت پیشوایان خود را در کافی و کشی عیاناً دیده بودند کما عرفت آنفا خواستند
که ضلالت صحابه را بزعم خود از کتب سنیان باثبات رسانند تا ایشان در توجیهات آن مشغول شوند و شیعیان این
همه اعتراضات از جان بسلامت برند والحمد لله علی ظهور الحق و لمعانه و هذا المجتهد یدعی بانه من العبد باید و انست که همه
گفته که اعتراض از حشو تنهای او کردیم الخ از آن جنس ست که تیری در سرین پیری از مومنین که الحاکت لا احمق در نفق جهید
جا ئیدی بعوام و شان اوست تا میان غرق شد و او میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند بالجمله اگر چنین سلامت
روی اختیار نمودند بیاده گوئی و هرزه درائی را پیشه خود نمیگردانیدند مشاهده این روز سیاه کی کردند و تیر خار اشکاف
نیز سید جائیکه رسید و من زینهار مجتهد الزمانی را هدف سهام ملام نمیگردانم و درین کتاب بجز از مباحث تحقیقیه
و الزامیه بسوی آن روم بلکه وقت ذکر اسامی مجتهدین آنچه برای ایشان از القاب مدح مقرر ست بزبان می آورم
هم چنین در بارهٔ شیطان الطاق و زراره و ابو بصیر از ائمه اهل نفاق **قوله** بالجمله الخ **اقول** در هر مقام
برد و قدح اقوال مخاطب آنجناب در مجلد اول بتفصیل و بسط با و له و براهین بکار برده ام که قلوب شیعه هم بشکند
که هر گز حرفی از خرافات مجتهد بلکه اولین و آخرین مذهبش هم باقی نماند فلا نطیل الکلام باعادته **قوله**
اگر مراد ازین احادیث الخ **اقول** مقصود من اظهار سفاهت مجتهد که خلافت راشدین را کمتر از خلافت
یزید دانسته اثبات ادله خلافت خلفاست یعنی احادیث بمنزله نص خلافت راشده ست و نور وحی در
ضمن آن یافته و فعلیت بسبب انعقاد یافته و استیلای شان اساس کفر را برهم شکسته و استخلاف آنها عز
حضرت مرتضوی جلوهٔ ظهور گرفته علاوه خلافت ایشان فقط باحادیث دوستان ثابت نیست که روایت دشمنان هم
بران گواهی داده اکنون دعوی مجتهد که احادیث اهل سنت در بارهٔ خلافت راشدین روایت کرده اند معارض است
باحادیثیکه دلالت بر نفاق و کفر ایشان دارد بی دلیل ست اگر مجتهد مرد میدان باشد باید که معارضات را پیش کند تا بر
هر حرفش رسالهٔ مفرده بدلائل عقلیه و نقلیه بنویسیم و اولین و آخرین مجتهد را بدانسان در شکنجه بکشیم که بار دیگر
رجعت بکوفه نفرمایند و محتاج بشنیدن این سر زنش نشوند کلا انها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
اما آنچه گفته که مفید ما اصلا نیست پس اگر مراد وی اینست که محبت مفید شیعه دانسته بود آن احادیث را و
حالانکه در نفس الامر مفید شیعه نیست پس از عجائب خرافات ست که غیر از روح شیخ چلی کسی ازان مسرور نتواند شد
زیرا که مجیب مصیب آن احادیث را آنقدر مضر متشیعین میداند که گفتن لاحول در مقابلهٔ شیاطین مع ذلک چون این مقام
باعتراف این نقید الادراک ثابت شد که برای شیعه مفید نیست مطلقاً باید که برای اهل سنت مفید باشد چه بخیال نمی آید که حدیث
مناقب خلفا موید و مفید مذهب اهل سنت نیفتد و اگر بطور مجانا همین اراده کرده که در مناظره شیعه اصلا بکار نمی آید پس دلیلش
پیشود برا آنکه دعوی رفضاء قدیم الایام اینست که باصول اهل سنت ثابت میکنیم خلافت بلافصل مرتضوی و بی اصل بودن
خلافت خلفای ثلثه و بعد ازین دعوی که مؤکد بایمان غلاظ بود چنانچه کتب مطبوع و غیر مطبوع جا بجا بران اول دلیل
ست بمیدان مصارعت قدم نهادند و مجتهد الزمانی بنابر تقلید قیاسات شیطانی انهم گفت که خلافت یزید بهتر دلیل ثابت

است بخلاف خلافت خلفا پس اهل سنت در مناظره ایشان توانند گفت که تمام احادیث متواترات را مثلا بزعم خود دلیل
خلافت متقدمین و نفی خلافت امیر المومنین دانستند و حالانکه هزاران احادیث معارض آن در کتب ما موجود است
که حقیت خلافت ایشان را ثابت میکند و مدعای شما را باطل میگرداند مثل منامات سرور کائنات و تعبیرات
انجناب و حدیث امامت صلوة و حدیث حجیت اجماع و احادیث بشارات الی غیر ذلک انتهی بعد از آنکه تحقیق در تقریر
شیعه بکنند که مولی بمعنی اولی کجا موضوع است و بر تقدیر معنی امامت اجتماع و ولایت در یکزمانه لازم می آید بر معنی
متبادر و قس علی هذا انحصار بحدیث معدود انهم بالاتصال و کسی هم تواند کرد که اهل سنت صحاح خویش را در مقابله رفضه می
آورند و در مناظره مفید بود بلی رفضه هرچه از روایات خویش در امامت و مطاعن آرند با عتراف اولین
و آخرین ایشان مهمل است زیرا که همیشه الزام و جدل را بقول شان قصد کرده اند و از ینجا هم بنیان مذهب
رفضه مستاصل شد چه مثل آفتاب عیان گشت که ثبوت خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و باطل بودن
خلافت حضرات خلفا بدون ضم موضوعات و مجعولات از محالات است کما عرفت مشروحا و سوف تعرف
مبسوطا اما اینچه مجتهد بنا بر سر پرستی یزید علیه ما علیه گفته بود پس بجوابش گفتیم که احادیث بمنزله نص است
برای خلفاء استخلاف با عتراف حضرت مرتضی و بیعت و قهر و استیلا کالشمس فی کبد السماء و مجتهدین اینچه برای
یزید قصد کرده اند لا یجدیهم نفعا بالجمله گو آن احادیث مثل مرویات شیعه ملزم رفضه نباشد لیکن انکار از افادهٔ
آن علی الاطلاق نمودن چنانچه لفظا اصلا نیست بر آن دلیل است بر جای خود تواند بود در همین مقام اینچه مجتهد جالسی
که بنام مشهور پدر بزرگوار مجتهد الزمانی بودند در ذو الفقار مصنوع افاده فرموده اند باید شنید که بعد از ذکر چندی از اصول
خویش گفته که الحاصل اینست که اقوال و افعال ائمه دین حجت است پس هر یکی از ائمه دین هر که طعن کرده یا امر بطعن حکم بکفر او نموده باشد
یقینا آنکس نزد شیعه ملعون و کافر است میفرمایند که بالجمله مخالف هر چند این را قبول ندارد و مکابره و لجاج می نماید اما
ضروری مذهب امامیه اینست که ایشان چنین بوده اند پس هر که بجانب رد عداوت اهل بیت رسالت دیده بصیرت او کور
گشته و از جادهٔ صراط محبت عترت نبی انحرف ورزیده باید و اصول ضروریه شیعه امامیه را مسلم داشته هر که خواهد از شیعیان ائمه دین
مباحثه و معارضه نماید تا حالش گردد و او نزد او ثابت شود که اصحاب ثلثه و نظایر ایشان با وجود تسلیم اصول مذکوره شیعه
امامیه چگونه مستحق طعن و مورد لعن نیستند انتهی بالجمله چنانچه بزعم مومن جالسی ضروریات مذهبش در مطاعن بکار آمده
اهلسنت را نیز احادیث صحیحه و مقبوله در خلفا مفید افتاده و اینکه دانستی همه قوت بر آنست که قول جالسی را از آغاز تا انجام مسلم داریم
و بر ریش او نجندیم ورنه کار ما بر سد که بر هر قدم مذکر طعن پیشوایان رفضه مثل زراره و غیر او مجتهد فانی التحقیق گردانیم کما لا یخفی و فرق
اینست که آن اصول که جالسی در تبر الصوص دانسته کما عرفت معارض است با احادیث مثل نسخه تسلیم که در مدح خلفا و لعن
مقبولین نبی اسلامیه دله قطعیه است کما ذکرته سابقا و لا حقا و هم معارض کتاب مستطاب نورانی که مدح مهاجرین و انصار
تابعین اخیار هر جا نمایند و ان بر طور رفضه باقی ماند و اثبات امامت ائمه بطور خود معارض است با احادیث صحیحه اصول
کافی و هم تصانیف صدوق و دیگر پیشوایان رفضه دال بر اینمعنی که قول با مامت ائمه اثنا عشر مطابق مجهور چنانچه تشنیعین محدثات از

امورست چنانچه از اصول حیدریه مانند آفتاب نیم روز ظاهر و هویدا است و درین کتاب نیز بر هر قدم واضح و پیدا ست بخلاف احادیث
که در مذهب اهل سنت است کما اشرنا که مثبت خلافت راشدین و مؤید بآیات قرآن مبین و مستند باجماع صحابه و اهل بیت
طاهرین و اتفاق اهل حق و یقین ست و هم مؤکد باحتجاج حضرت امام صادق که بحق گوئی و انتشار علوم اهل بیت در کتاب
محشوم محکوم بودند کما عرفت مجملا و یجئی مفصلا انشاء الله تعالی مع ذلک اگر آن اصول که علمای قوم بدلالت
بعض اصول کافی کلینی با زبان خویش تراشیدند مناط اعتبار باشد انیهم لازم می آید که اکابر اهل بیت مانند کفار
و مرتدین و زنادقه جاودان بمانند و گاهی بساحل نجات نرسند و مجتهد و اولین و آخرین او این کلمه در زبان دارند که
اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم فتذکر قوله واگر مراد ایشان آنچه اقوال عنقریب
بر هر کس از صغیر و کبیر کذب مجتهد عیان می شود و مثل اجلای بدیهیات روشن میگردد که هر چند مجتهد بهمت
و پای خود در حدیث کلینی که نص برای ثبوت استحقاق بخلافت راشده راشدین ست میزند لیکن آنچه را از حدیث ثابت
دانسته انیهم بیخ و بنیاد مذهب او میکند و خلافت راشدین را بخوبترین وجوه ثابت میکند و این مبحث عنقریب
می آید انتظار شدند و رمیان نیست من بعد خرابی درین ست که تمامی امت خصوص سنی و شیعه اتفاق
دارند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مهاجرین و انصار بیعت با صدیق نمودند و او را رئیس خویش
گردانیدند تا آنکه زیاده از دو سال خلافت کرد بعد از وفاتش عمر برای خلافت نشد و خلافتش
با بتداد کشید همچنین خلافت عثمان و خود جناب امیر ارشاد نمود چنانچه در نهج البلاغه است که مهاجرین و انصار
ذوایشان را خلیفه گردانند پس انکار از خلافت ایشان و ادعای آنکه در کتب معتمده شیعه هم حدیثی مثبت
خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده از عجائب است اگر مجتهد شیوه انصاف را استعاره کند باید که اعتقاد کرد
بخلافت راشده ایشان چنانچه از حدیث کلینی مفصل می آید و کتاب نهج البلاغه هم دلیل بر آنست چه جای آنکه خلافت غیر راشده
را هم انکار نماید و مثل هذا الامر لفی اجماع الامة و شقاق امام الائمة آیا حدیث فتن بحار الانوار و حق الیقین و حیات القلوب
و نهج البلاغه و تالیفات شیخ علی و تصانیف مرتضای ثمانی و رازی هنوز ندیده که در اثبات خلافت برای خلفا نصوص
قطعی است طرفه تر آنکه مجتهد حرف را نیز یاد نماند که قبل ازین عبارت خطبه شقشقیه چه نقل کرده بود که والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافه و انه یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی اکنون ازین مختل الحواس باید پرسید که ضمیر تقمصها و منها بکجا راجع است
اگر مطابق تصریح شراح و مترجمین گوید که راجع است بخلافت باید گفتن که اکنون طریقه بعضی از شراح که بگواهی حدیث
در کتب مطبوعه و شهادت عادله تو درین مقاله چنان منفصل می آید انشاء الله تعالی عدول و منصف بودند
اختیار میکنی و خلفای متقدمین خصوصا شیخین را در راشدین میگیری و کلمات مرتضوی را در خطبه شقشقیه مرغوب
بصفت تاویل ملاحظه نمائی مثل ابن ابی الحدید پس خلافت راشده ثبوت رسید فی حد ذاتها و اگر خلافت ایشان
میفرمائی باز هم مفید مدعا ست که از حدیث امام الائمه ثابت شد بر نقل تو آنچه انکارش نمائی معاذ الله چنانکه عبارت
شقشقیه نقل کرده انیهم گفته که حضرات اهل سنت در عبارت این خطبه بلیغه تأمل فرمایند که هر فقره از فقرات آن دلالت

دلالت بر عدم رضای آن حضرت بر خلافت ابوبکر و صبر نمودن بحال اکراه دارد حاشا این خلافت که از هر فقره شقشقیه ثابت شد
بقول تو راشده است یا جبریه باشد که خلافت یزید پلید و تو هست از آن بود و نیز از تفضل نیز در مکتوبیکه حضرت امیر
باهل مصر فرستاده موجود است بیان هجوم مردم بر بیعت صدیق پس اگر مراد آن جناب خلافت اوست فذلک
هو المراد اگر چیزی دیگر است بیانش بنما بر دمه این هرزه درست طرفه اینکه مجتهد نامه حضرت مرتضوی را که
با نهجها جامع آن از محاسن مکاتیب است هم ندیده که در آن لفظ خلفا بخطاب معاویه برای متقدمین وارد است
حیث قال رضی الله عنه و زعمت انی للخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت حالا بیان باید کرد که آن خلفا بر اصول
رفضیه کیستند چون غیر خلفای ثلثه نتوانند بود اکنون ازین ترس ذوی الاذناب تنبیهاً و تادیباً باید فرمودن
که خلفا جمع خلیفه هست یا نه و خلیفه بدون خلافت چگونه تواند شد پس خلافت خلفا ازین حدیث بدرجه ثبوت
رسید اللهم الا ان یاتو بمفوه باردة و مناقشه غیر موارد و عجب دارم از مخاطب لاثانی
مجتهد الزمانی که حدیث مجمع البیان را هم یاد نکرد که طبرسی در آن می نویسد عن الزجاج قال لما حرم ماریة
القبطیة اخبر حفصة انه یملک من بعده ابوبکر و عمر الی ان قال و قریب من ذلک ما رواه العیاشی
بالاسناد عن عبد الله بن عطاء المکی عن ابی جعفر علیه السلام الا انه زاد فی ذلک ان کل واحد منهما
حدثت اباها بذلک فعاتبهما و ما افشتا علیه من ذلک و اعرض ان یعاتبهما فی الامر الآخر و شاید
که جناب مجتهد مدعای احادیث امام فهمیده باشند لاجرم عبارت تفسیر کاشانی بقلم می آید که عیاشی باسناد
از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از ابوجعفر صلوات الله علیه روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ماریه قبطیه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود گفت مرا سری دیگر است باید که آنرا نیز
با هیچکس نگوئی و در کتمان آن بکوشی و اصلاً افشای آن ننمائی و آن این است که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند انتهی بلفظه مختصراً یعنی خلافت راشده هست اکنون از مجتهد محقق باید پرسید که این سلطنت
و پادشاهی باجبر باشد بهر حال مدعای ما تمام است کما لایخفی و هر گاه در خلافت خلفا کسی از سوفسطائی هم
کلام نتواند کرد لاجرم فاضل جلیس که علی المشهور پدر مخاطب بود در عبارت سابقه که از تصانیف او
و مجلد اول نقض شش دانم گفته که خلاف شیخ محیی الدین بجدی عید نیست که جای سخن به بیان ندارد کسی را
در خلافت ظاهری خلفای ثلثه کلامی نیست و هم چنین درین معنی که آنها دعوی خلافت
باطنی نکردند الی آخره و نیز از عجائب است که شراح کلینی صد احتمال میگویند آنچه دلالت
بر آن دارد که خلافت ظاهره برای خلفای ثلثه بود و خلافت باطنی برای جناب مرتضوی
از حکایات ابن محمد صادق هست که در شرح اصول کلینی که نامش البیان است فی حل احادیث
ارکانی گذاشته میگوید الخلافة ظاهرة کانت فی الخلفاء الثلثة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و باطنه کانت فی علی انتهی حال بنگرید که کتاب از کتب معتمد و بر تصریح رفضه دا اگر روایات دیگر

را ائمه اثنا عشری در معرض تعداد آرم که در آن لفظ خلافت خلفا بترتیب معلوم وارد است در
اصول معتبره شیعه و اقوال معتبره مفسرین ایشان رساله ضخیم میتوانم نوشت در ینجا ازین هم سوال
میسر و که حضرت امیر را از ائمه و کلمات آنجناب را در احادیث می پندارند با آنکه چون آنجناب را
بر اصول خود بلفظ سر معطله ملقب کردند و زیارت آن عالیقبات را وقت خلفا هم یاد نداشتند از زمره
امامت و احادیث خارج گردانند مثل فرقه کاملیه از شیعه که حضرت امیر را از جهت تقیه بدی گفتند
و این معنی را شاید تقلید جناب سیده فاطمه زهره رضی الله عنها گمان می برند پس معنی هادی
بودن محصور گشت بحضرت امام جعفر و لهذا دین و مذهب خود را باآنجناب میرسانند و این کیش را
کیش جعفری میدانند مانند جلالیه و مداریه که سلسله طریقت خویش را بدین بزرگان منتهی می پندارند
و در حقیقت نسبی با ایشان ندارند بنا بر آن عنقریب مجتهدین این فرقه را بحدیث طویل جعفری و مانند
آن که اول دلیل توان گفت ذلیل میگردانم و استجماع شروط خلافت را برای خلفای راشدین از آن
ثابت می کنم و از خلافت راشده غیر ازین مطلوب ما نیست آری میانه جلالیه و مداریه و میانه شیعه امامیه فرق اینست
که اوباش ایشان با وصف دعوی الحاد و زندقه پیک طور می روند و مجتهدان ایشان هزاران احادیث جعفری احمل
می نمایند بر نفاق خویش چنانچه تهذیب امام اعظم اول شان بران گواه است اکنون سند سر معطله بر اصول معین
دلا باید شنید که در مجلد اول کافی کلینی اعور از حضرت امام کاظم مروی است آنچه بر زبان بعضی از متکلمین اینفرقه محصلش در فارسی
محکی است که سر معطله امام صامت را گویند و قصر مشید امام ناطق را چه امامی که خاموش گشته و از بیم دشمنان بنشر احکام
نپرداخته البته مانند چاهی است که متعطشان از و انتفاعی نبرند و ناطق که بی تقیه سخن راند و ترویج احکام دین
و تشیید مبانی ملت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نماید چون قصر است برافراشته که در سایه او و از نمونه آفتاب پناه
گیرند و فرو ماندگان بادیه حیرت بر دست حق پرست او ابتدا یابند و بر طریق مستقیم رسند و براه جنت روانند انتهی والحمد
لله که متکلم مذکور از ملاحظه اصول شیخ اعور خود گذشته ورنه بعضی از اشعار در خصوص اینجاه می آورد که کوران بسیار
دران افتادند و در عرصه ظلمت و مضیقش مردند و زینهار جان بسلامت نبردند اکنون چگونه خاموش نشینم و
خطای خود نگیرم که باشعار اشاره کردم زیرا که احادیث بسیار در کتب دینیه هنوز موجود است که درین فصل بکار آید و تحریر
مباحات برای اهل نفاق بیفزاید حرفی از آن در مجلد سیزدهم از بحار رئیس المنافقین مانس الغابرین مجلسی که از تفاسیر قدمای
خود باسناد می آرد بزبان مترجم اینست که صاحب تفسیر از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از ابن ابی عمیر از حماد
بن عثمان از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که از ابی جعفر علیه السلام پرسیدم از قول خدا **وَاللَّيْلِ**
إِذَا يَغْشَىٰ آنحضرت فرمود که مراد از امیر المومنین است که در دولت باطله ظلمت ظلم و ستم با و احاطه نمود و نور او را خاموش
کرد و مامور کردند که صبر نماید گفتم **وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ** فرمود نهار عبارت از قائم است زمانیکه قیام کرد بر دولت باطل غالب
میشود و خدای تعالی در قرآن برای خلق مثالها آورده با نها پیغمبر خود خطاب نموده غیر از و کسی آنها را نمیداند

اکنون قسم میدهم ترا بکبریای الهی که گاهی از هیچ مسلمانی شنیده که گوید مراد از والیل اذا یغشی مسلمی هست چه جای
امام المتقین علی مرتضی که نزد ما نور حق تا پایه عرش خداست قاتل الله الروافض انی یؤفکون ولهم عذاب الیم
فی الدنیا و فی یوم یبعثون و از عجائب آنکه قدوة المسولین مناقب و خصائص مهدی درین
کتاب جمع می کند و نمی داند که ثابت میشود بحدیث مذکور که او هنوز در ظلمات غیبت بطوری مبتلا است
که ره بجائی نمی برد و از ظلمت بدر نمی آید مگر وقتیکه سپر تقیه از روبر دارد و شمشیر اظهار حق بدست گیرد و آن را
وقتی نیست مگر در قرب قیامت پس این هزار سال یک غوطه اوست معاذ الله در بحر ظلمات بر اصول اهل
خرافات پس ظلمتش نسبت با ائمه دیگر زیاده تر به ثبوت میرسد گو دعوی تجلی آغاز نهند و کوکب دری تصور
کنند الغرض بعد امعان از جمیع بر مذهب مسلوب النور خواهی یافت مگر بر زبان می آرند که امام جعفر صادق تقیه میفرمود
در تهذیب و استبصار و گواه عادل است بر حمل صدها احادیث آن امام بر تقیه لیکن بهر حال با طول احادیث کلینی
از آنجناب اولین و آخرین مجوسیان بی دین را سوای اسم تا آل ائمه مذهب از جهت کمال ذات
و صفات بکاملیه رجوع کرده کما اشرت الیه بلکه مذهب اثنا عشر با ثبات این ظلمات و سلب اثبات امامت از
کامله هم با فرتر نهاده و چون از ائمه کسی نبوده مصداق والنهار اذا تجلی حقیقة لاجرم و صلاح را ذکر باید کرد
زیرا که او مصداق الاتقی است و هر که اتقی است اکرم است عند الله فیکون اماما و هر گاه امامتش خلافت
فرقین است فتعین الصدیق وهو الاحق بالتحقیق باز متحیرم که رفضه تاویلات و اسرار چرا نامش گذاشتند چنانچه مجلسی
و غیره از علمار فوری الاذناب در کتاب مذکور بدان عبارت می نماید چه ناظر قواعد این فریق پی برده می داند که همه ائمه
در چار موجه ظلمات تحریق انداختی که والیل اذا یغشی حرفی از کتاب است ولیکن فایده که به دیگر از حدیث و امثالش
مترتب شد آنکه نصوص ائمه منصوص گشت آنچه اهل حق برای هدایت گم گشتگان در نهایة العقول و شرح صحایف
و مقاصد و مواقف و صواعق و نواقض و صوافع و غیر آن میفرمودند که فرقه شیعه ابن سبا و پیروان دیگر شیاطین
اند مقصود ایشان باتباع یهود مخالفت اصحاب و اهلبیت است پس بودن ائمه و جناب امام الائمه علیهم السلام
مصداق والیل اذا یغشی لطشت از بام است و اینهمه شومی رفض که می بینی از جهت تقیه و نفاق است حتی که جناب
امیر در خلافت خویش هم از ان دریغ نمیفرمودند اما اسرار ائمه مذهب پس نمونه آن در جلد اول دانستی جائیکه چند
را از تفسیر آیة الارض بعنوان تفصیل کشیدم ولیکن شاید این همه امور ظاهر را تاویلات اسرار از ان نام نهادند تا
مقلدین بلا بافرجها الکن شکل لته با این اسرار را بپوشند و از مزابل مدرسه بر بنیاد ورده لباس فاخره برای شیعه بدوزند
آفرین بر وقت نظرش که هنوز اشاره با خفای این مضامین تنبیه میکند و نعم ما قال الشاعر بیت زلف او رشته جان
گفتم و گشتم خجل زانکه ایمعنی چو زلفش پیش پا افتاده هست الغرض چون رفضه بحدیث امام ناطق می بالیدند از پیرایه
معطله و ظلمت والیل اذا یغشی بسلسله انتفاع و ضیاع نامه الله دریں فصل ایشان را بحدیث امام ناطق صفا میکرد انجام
انشاء الله تعالی و از نتیجه اش هم عیان میشود که کلام حضرت عمر فضو بخطاب لشکریان خود که منم قرآن ناطق با اصول رفضه که آنجناب

دعوت بخدای عزوجل انتهی و همین ست آنچه جناب مرتضوی ارشاد نموده اند و در نهج البلاغه و غیر آن موجود است
کما اشرنا پس سعد بن عباده بر تقدیر انکارش مادام الحیات باغی و ظالم شد و بیعت نکردنش با صدیق اکبر هیچ
نقصانی در خلافت راشده لازم نمی آید بلکه ترک بیعت صدیق اکبر را بر حضرت سعد بن عباده دارد که از چنین شرف
محروم ماند و بشهادت معصومین بعداوتش بغایت قصوی رسید و چون او از مقبولین لسانی رفضه است چنانچه
مجالس شهید ثالث امامیه و کتب دیگر محدثین ایشان که هم منصف بدان بعد زنده بران گواه هست و او تقیه را
نیز از دست داد و مخالفت امام الائمه بر روی کار آورده و از رساله اعتقادیه شیخ صدوق و کتب معتمده
دیگر عیان ست که تارک تقیه مانند تارک صلوة است معتمداً اکنون ذکر عدم بیعت او با صدیق نمودن
لشکر خود را خود شکست دادن است ولیکن این امر از علت خرافت مجتهد الزمانی بعید نخواهد بود چنانچه
گردان رستم بکر دلیلان دلاور بذکر الثعلب اللسانند و در نیجا المجاث دیگر آنقدر بخاطر فقیر است که اگر آن
را بر دفتر نهم البته یک رساله مفرده تالیف شود لیکن بهمین قدر اکتفا نموده و بجوابات سابقه از تحقیقة دالزام
قصر کرده خود را کشان کشان بسوی جوابات و مقولات دیگر متوجه میسازم **قوله** و استیلای اهل
اسلام آلخ **اقول** اما آنچه از تخلف دیگر صحابه خبر داده پس جوابش نیز در مجلد اول آنقدر مبسوط گشته
که بعد از دیدنش گاهی چنین نتواند گفت و از اینجا ثابت شد که مجتهد الزمانی هیچ کتابی را از فن کلام ترد ابد
استادی نبرده فلیعوث نظر خود این کتب را فهمیده زیرا که در هر کتاب شروط امامت را بتفصیل و اجمال آورده
چنانچه از الملخصات که در اصل رساله بصارت العینین نقلش بر داشتیم هم واضح است که فاقد شروط امامت
که از جمله آن عدالت است استحقاق امامت ندارد پس اگر عبد الملک بعضی از بلاد را فتح کرده باشد حقیقت
خلافتش از کجا فکیف غلبه امیر تیمور از سلاطین دنیا که آنچه از ایشان صدور یافته و فاتر تواریخ بدان مملو
و مشحون است و قلوب ناظرین از آن پر خون کاش بمطالعه کتاب دمشقی درین باب می پرداختند و حقیقت
حالش می یافتند و اگر کتاب مذکور بمطالعه حضرت مجتهد نرسید باری کتاب تاریخ الخلفا که دعوی تتبع آن دارند
و جا بجا عبارتش بقید کتابت می آرند درین باب کافی و وافی بود شیخ جلال الدین سیوطی در خاتمه کتاب مذکور
آنچه می نویسد بعد از فتنه تتار برای ناظرین و سامعین مقام عبرت است و هذه عبارته و فی الاتة الثامنة کانت

فتنة تمرلنك المقرونة بالسنة البهافتنة التتار على عظمها واسأل الله ان يتبعها الى رحمته الواسعة قبل وقوع
الفتنة الثامنة التاسعة بجاه محمد صلی الله علیه وسلم و آله و اصحابه **بالجمله** چون هر کسی از صحابه کبار سادات
ابرار لیاقت این امور چنانچه دانی ندارد و میانه سیاوب یا صحابیت و اهلیت نزد فریقین ملازمت نیست
و کسب فریقین بر تفاصیل آن مشتمل ست تا بدیگران که در لذائذ دنیوی و کمال جهالت و نادانی و ظلم و ستم منهمک
بوده اند و تحصیل مدارج اخروی رغبتی نمی نمودند چه رسد و من درین معنی حیرانم که مجتهد از کدام لفظ و معنی بصارة العینین
این امور را بر من لازم می گردانند جا بجا در رساله مذکور نص قطعی بر آن نموده ام که حقیقت خلافت مشروط باستجماع

شروط وغیره است وبمجرد بیعت و استخلاف استحقاق لازم نمی آید چه جای استیلا چنانچه این مباحث در مجلد اول بتفصیل تمام گزشته واگر هنوز آن بمبادرت را یاد نداند بار بار بتذکیر وتنبیه بعمل می آرم که در مقاله خامسه بعد ذکر عبارت شرح مواقف گفته ام که ازین عبارت صریح معلوم شد که عدالت از جمله شروطی است تا آنکه گفتم وثبوت امامت به بیعت اهل حل وعقد واستخلاف برای همان کس است که شروط مذکوره دروی موجود باشد عارف شیراز چه خوش گفته نظم ❊ شوربختان بآرزو خواهند ❊ مقبلان را زوال نعمت وجاه ❊ گر نبیند بروز شپره چشم ❊ چشمه آفتاب را چه گناه ❊ راست خواهی هزار چشم چنان ❊ کور بهتر که آفتاب سیاه ❊ **قوله** پس قطع نظر الخ **اقول** این قطع نظر از آن قبیل است که ابوجهل شقی از معجزات خاتم نبوت چشم پوشی می نمود وانه اعجاز قرآن مجید منکر میشد باوصفیکه از اهل لسان بود پس مقام آنست که ماتم اهل حق تا بگوش ملاء اعلی رسد چنانکه عرفی گوید نظم صبحدم چون درو مدول صور شیون زای من ❊ آسمان صحن قیامت گردد از غوغای من ❊ گوش اهل آسمان وحلقه ماتم یکیست ❊ شیون تا برکشید آهنگ هایاهای من ❊ بسبب آنکه اعتراض مجتهد ناصبی بحضرت مرتضوی میکشد که لفظ آمنوا وعملوا الصالحات درین آیت وارد است وخلفای ثلثه ازین هر دو وصف عاری بودند پس جناب چگونه عمر را موعود قرار دادند اگر شق اول ملحوظ بود والبته احد الخلفا می گفت الی آخر التقریر علاوه حضرت را چه پیش آمد که به بیعت راشدین راضی نشده و در قلب ملول ماندند چنانچه شیعه میگویند بر شق ثانی لازم آمد حصر میعاد آلهی بمعاویه لاجرم جناب چرا فرمودند و نحن علی موعود من الله هنداالمجتهد امامیه اینچنان کور باطن وظاهر گردید که حدیث کلینی را هم ندیده ورنه چگونه بعد ملاحظه حدیث کلینی می گفت اینچه گفت حالانکه آن حدیث نص قطعی درین معنی است که مهاجرین بجهاد مشرکین مکه و کسری وقیصر ودیگر کفار ماذون بودند وماذون کسی نمیشود مگر که مستجمع شروط باشد که از انجمله است حافظ حدود الله بودن واز ظلم وجور متنفره گشتن الی غیر ذلک من المدایح التی یجیی مفصلا انشاء الله تعالی وچگونه مجتهد قطع نظر از ایمان مناد یه مهاجرین می نمود ودر باب اعمال صالحه ایشان لب انکار میکشود پس این صنعت مجتهد المنافقین کمتر از آن حکایت نیست که یکی از زمره مارقین نزد بعضی از خلفای عباسیین حاضر شد ودرباره مطاعن مرتضوی مثل واقعه تحکیم هل من مبارز گفت تا آنکه بسوی عالمی اشاره فرمودند که باید هجز بانی کردن ودادن مناظره دادن پس متکلم نزدیک شد وگفت که بعد از وقوع مناظره کیست که حق را از باطل ممیز گرداند از ما یکی را قرار دادند تا حاکم کند که فلانی بر راستی وفلانی بر کجی میرود ونزاع فیصل شود چون خارجی تن درداد وبحکومتش راضی شد متکلم بآواز بلند گفت الحمد لله علی اتمام الحجة وحصول المطلوب خلیفه فرمود که بدون قیل وقال وجنگ وجدال چگونه غالب آمدی جواب داد که مقصود اصلی این مخذول تخطیه جناب مرتضوی در تحکیم بود اکنون که خود بر تحکیم راضی گشته این مثل مطابق افتاد ع که دشمن بپای خود آمد بگور ❊ بالجمله علمای رفضه داد سرقات شعریه وخرافات باطل بوقیعه داده این متکلم را بسوی خود کشیده اند تا بدانی که سر پرستی جناب امیر ایشان کرده اند و پس حالانکه در کتب معتبره ایشان موت علی الکفر والارتداد برای حضرت امیر معاذ الله محقق است

کما لا یخفی علی من طالع ماخذ البحار و صاحب تذکرة الائمه باوجود شدت عناد معترف شد که آنچه بنیان لفضائل و لوازم صحبت
گوشیده اند از دوستان هم بظهور رسید باز خرافت مجتهد باید دید که حدیث کلینی را دلیل بر نفی میداند که مهاجرین ماذون
بجهاد بودند چنانچه دانستی و بعد ازین مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی و از لوازم آن یعنی بکمال ایمان
رسیدن و مستجمع مدایح قرآنی که دیدن انکار کرده میگوید که خلفای ثلثه از وصف و ایمان و عمل صالح عاری
بودند پس کاسه لیسی خوارج هم لازم آمد و هنوز نمیدانند که از آن حدیث که هم در کافی و هم در وافی ست و علمای
ایشان در ابواب جهاد بدان تمسک میخواهند دهل من میبارزه میگویند هرچه مخالف مذهب شیعه خواهد آمد بر
قبول کردنی است و خصم او بملاحظه آن هرگز الزام نتواند خورد کما قال مرارا خداوند که اکنون هم دریابد
یا نه که چنانچه راضی شدن بحکومت شیخی مبطل طعن خارجی درباره جناب مرتضوی شده همچنان راضی بودن
بماذونیت مهاجرین و قائل شدن بدان مبطل همه مطاعن حضرات راشدین گشته سبحان الله امام صادق مدائح
و مناقب راشدین بدین تاکیدات که مزیدی بران متصور نیست چنانکه خواهی دانست ان شاء الله تعالی
بیان فرمایند که حق تعالی مجاهدات ایشان قبول فرموده و دین و اسلام را بدست ایشان بلندی داده
در حالانکه در کلینی و شروح آن باحادیث ائمه ثابت شده که نماز آدمی اگر یکبار قبول شد باز او را عذابی
نمیکنند و اعمال دیگر وقتی قبول میشود که نماز در خیر قبول آید چنانچه امام رضا در کتاب فقه خود لشد و بدان افاده نموده اند
و اینهمه بر ایمان متفرع است و مجتهد که مدعی دین جعفر یست از ایمان انکار می نماید بار خدایا مگر در دل این
رئیس المنافقین چنان راسخ گردیده که این بزرگان فی سبیل الله هجرت نکردند بلکه مناط هجرت شان عشق و عاشقی
بود که تفصیلش را مراعات ادب مانع ست و هرکه خواهد که این مهملات و خرافات را بالاجمال بیند باید که رجوع کند بکتاب
کامل بهائی که رفضه کاملیه بران می نازند و مثل و بابیه و غرابیه بران هجوم بسیار ند و مثل شوشتری بر تالیف آن
می بالند و بعبارتش بعینها یا بمضمونها بعد ازین در جا خواهی دید که تمامی حدیث مذکور از کافی کلینی خواهم نگاشت و فوائد
آن بر وفق خواهم گذاشت و استیصال این احتمال تجویزین وجود درین نزدیکی می آید بتمامه بحول و قوت الهی اگرچه
مجتهد ناصبی قصه را مختصر کرده و در نیش بنداده که تمامی افادات جعفری را ننویسد لیکن درین مقام بمقتضای مقوله شیخ
آنگه گفته ندارد کسی با تو کار و لیکن چو گفتی دلیلش بیار بر مجتهد باید پرسید که علمای شما آیت استخلاف را در حق
حضرت مهدی فرزند خاتون نرگس قرار داده اند چنانچه تفاسیر قدمای آن مشتمل ست و بیانش هم در کتاب تاویلات الآیات
باستیعاع تمام است که باقر مجلسی نیز آنرا از کتب معتبره می پندارد و در کتب خود استناد بدان دارد حالانکه نزد عقلا
الفاظ آیت اتمام صریح نموده اند پس بیان بکن که ایمان و عمل صالح این بزرگ که حال طیب لادتش بمقتضای روایات
در بحار مجلسی و جلاء العیون و حق الیقین و فتاوای فقهای امامیه عموما و حکم مجتهد الزمانی خصوصا عیان شده
کما عرفت فی المجلد الاول از کجا به ثبوت میرسد اگر گویند که امامت را عصمت ناگزیر ست و آن بدون ایمان
صورت نمی بندد و همچنان مناقب دیگر گوییم قطع نظر از انکه عصمت ذلعد الت بر میگردد چنانچه از گوهر مراد روشن است

میگوییم پس تعلی بذا مهاجرین بودن بدون ایمان نتواند بود و کسی ماذون بجهاد بدون ثمرة الیها معلوم نتواند شد کما نص علیه ابو عبد الله
علیه السلام و مدایح و مناقب قرآنی فرع ثبوت مرتبه ایمانیست ورنه لازم آید در امثال این مقام که هر کسیکه از تقلید مجتهد بغیر حصول اجتهاد
بانسانیتش استدلال کند صحیح نباشد لاحتمال النابعیه و عنقریب بمعرض ثبوت می آید که حضرت امیر بتخصیص مترجمین و شارحین
نهج البلاغه خصوصاً کاشانی و بحرانی خلافت فاروقی را بذکریا باشاره این آیت موعود من الله دانسته اند و خود را بعد ازان
بدلالت حدیث نهج البلاغه داخل کرده اکنون کجا ماند انکار ایمان از خلفا و الا لازم آید عدم ایمان حضرت مرتضی معاذ
الله **قوله** از دو حال خالی نیست الخ ۱ **اقول** درین مقام شق اول را اختیار کردیم یعنی خلفای اربعه وقت نزول موعود
بودند بزعم مجتهد که تخصیص خلفای ثلثه میکند و باخراج حضرت مرتضوی داد ناصبیت میدهد ولیکن آنچه برین شق وارد کرده
از قبیل کافر ماتا نیست چه اعتراض اول دلالت بران میکند که جناب مجتهد را حافظه نیست ما فان تکرر تجمع علیه عقلا ست بیاد نمانده زیراکه
بالاتفاق وقت مناظره مطالبه خصوصاً چون عنیق مقام اهم درمیان باشد و برپا شدن فتنه مظنون بود امری را بر روی اهل خلاف
بزبان می آرند که در ثبوت آن قیل و قال نکنند و بر چون و چرا نگیرند پس افضل الصدیقین حدیث الائمه من قریش باعتراف
مجتهد بمقابله انصار بیان کردند و کسی را مجال انکار نماند اما موعود بودن خلفا بخلافت پس محتمل ست که باستفاضه و شهرت
احادیث نرسیده و این ترتیب خاص شهرت نگرفته باشد لاجرم بعضی بطور اسرار میدانستند و بعضی بعد از وقوع پی بردند چنانچه
حدیث عدی بن حاتم که در تفاسیر مرویست دلالت بران دارد و ببا اخبار فی نفسها صحیح است لیکن در زمان مخصوص بحد تواتر
استفاضه نرسیده بلکه بعد ازان چنانچه مجتهد الزمانی که پیشه اجتهاد دارند و استنباط مسائل فرعیه از ادله شرعیه بزعم مقلدین
کار ایشانست غالبا که اینقدر مرا در اصول حدیث و اصول فقه خویش مثل قوانین قمی و مانند آن ملاحظه نموده باشند و
شاید که وقت تحصیل کتب درسیه و مسلم یا شروح آن و مصنفات فاضل متبحر علامه فی نیز بمطالعه شریف گذشته باشد پس ازینجا بکمال
تدقیق و مناظره دانسته یار غار حضرت رسول ربانی پی توان برد که بتلاوت این آیت مشغول نشدند تا اگر بعضی انصار گویند
که بکدام لفظ ثابت میکنی که استخلاف مهاجرین مراد است قیل و قال بطول خواهد کشید و اوشان خواهند گفت که آیا ما ایمان نداریم
و اعمال صالحه نکرده ایم بلکه مدینه از ان ماست و شما نزیل آن هستید پس از آنجا حدیثی خوانند که قاطع نزاع شد و کسی
یارست دم زدن و چون مجتهد الزمانی برین قانون دل بنهند هرجا کلامش مخدوش و مردود شود **و العجب** که
مجتهد لازم میگرداند این مقوله را برا خدا الخلفا که ما بموجب این آیت خلفا هستیم انکار شما بیوجه است حالانکه این قول
مذکور فرع این معنی ست که همه انصار میدانند که ما آیت میعاد را مصداقیم و هو ممنوع لاجرم اگر مجتهد علم شان ثابت
کردی خواهیم گفت لله الحمد که بکوشش دشمن راشدین خلافت شان بآیت کتاب مبین بمعرض ثبوت می آید و کوشش کلینی و ملکه
تمامی مقلدینش رایگان می رود فکیف که منصوص بچار و حق الیقین انصار سرپرست اهلبیت بودند و معلوم شد که اره
اعتراف به ثبوت خلافت خلفا بآیت مذکوره نمودند و اگر مجتهد از عهده بر نه آید پس مدعا بدست آید یعنی ناگزیر
اقتصار ذکر حدیث الائمه من قریش که انصار در آن مجمع عظیم قیل و قالی نکردند و نگفتند که نشنیده ایم از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا حدیث ساخته و پرداخته شماست و انکه نشنیدی غالباً حقیقة الامر است اما الزام پس بیانش بوجوه

بوجوه بسیار است بر بعضے از ان اکتفا میرود چنانچه در اکثر مباحث ملحوظ است القریش آنکه زخصه در کتب معتبره
خود از حضرات ائمه بطور وصایا سے آرند و احادیث ایشان را در هر باب وحی الٰهی می پندارند
از جملهٔ آن وصیت حضرت مرتضویست بعبد الله بن عباس رضی الله عنهم وقتیکه او را برائے
مناظرهٔ خوارج فرستادند لا تخاصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول ویقولون ولکن
حاجهم بالسنة فانهم لن یجدوا عنها محیصاً یعنی مناظره بایشان با قرآن مجید مکن که احتمالات
بسیار دران متطرق است لیکن مناظره کن بحدیث تا گریزگاهے نیابند پس طعن مجتهد از کجا بکجا
میرسد یعنی از معصومین بحضرت رب العالمین میکشد علاوه باید مجتهد را با روح مترجمین و شارحین نهج البلاغت
کشتی کردن و بصنعت مصارعت واخذ تلابیب معاذ الله بتقلید حضرت فاطمه زهرا بر حدیث کافی اعور
کما سبق الیه الاشاره پرداختن که چون خلفای ثلثه باین استخلاف موعود بودند از جانب خدا
چنانچه شما آیت میعاد را در کلام مرتضوی لاحق گردیده استدلال بان نمودید چرا احد الخلفا
نگفت آلخ پس هر جوابیکه مخلصین شان بمراعات قانون عقلی و نقلی مرتب فرمایند از طرف
ما هم بعینه یا بمثله کفایت تواند کرد متنبهٔ اقول او ما بموجب وعدهٔ الٰهی خلیفه هستیم حقیقة
دلالت میکرد بر فعلیت خلافت و تمکن فی الارض و چون هنوز کسے در سقیفه بیعت نکرده بود پس
صدیق چگونه چنین فرماید که ظاهرا هم خلافت واقع است چه جاے فاروق رضی الله عنه
چنانچه نعم احد الخلفا مقتضی آنست و بر تقدیر متنی قرب و استعداد الضا هم سگفتند که ما بموجب وعدهٔ
الٰهی که متعلق است بایمان و عمل صالح خلیفه هستیم پس رفع نزاع صورت نه بست بلکه اگر اندک غور و فکر رود هرین
اعتراض بر ذات مجتهد میرسد زیرا که اینقدر خود نزد جمیع بینندگان نهج البلاغت بی غبار است که حضرت امیر
خلافت فاروقی را موعود من الله دانسته و خود را همدران علی الظاهر داخل کردند حالیکه میگوییم که مراد
حضرت شیر خدا هر چه باشد خواه صدور وعده درین آیت فقط خواه در آیات دیگر نیز بهر حال مدعا تمام شد و خلافت
راشدهٔ خلفا که موید دین الٰهی بود بنص مرتضوی عیان گردید اکنون باید او را در پی تاویل افتادن و از انچه
سابق گفته بود که در کتب معتمده ما حدیثی تثبت خلافت راشده و غیر راشده آنها وارد نشده فار غلطی دادن علاوه
درانچه مجتهد درین مقام ایراد نموده هیچ عجبی نیست کما سیاتی انشاء الله تعالی عجب اینست که حضرت امیر رضی الله عنه منزه باشند
از سهو و نسیان و وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفرمایند که من مولی هستم و امامت حق من است از وقت
نزول انما و در ود الفسنا تا اکنون منتظر میشدند و از چند صد آیت که شیخ حلی و مانند او از نصوص خلافت
مرتضوی پندارند یک آیت هم تلاوت نکنند و نه نام قصه غدیر و بر روی کسی عموماً و حضرت عباس خصوصاً
ببرند که ای عم بزرگوار مگر هنوز تردد داری در امامت من و واقعهٔ غدیر را فراموش کردی که میخواهی که مرا همراه
ببری و از حضرت پیغمبر بپرسی که خلیفه کیست و مقولهٔ حضرت عباس در عماد الاسلام هم وارد است چنانچه دانی و بسیارے از رفضه

ہم بیان کردہ اند کما لا یخفی بخلاف ابوبکر صدیق کہ نہ معصوم بود نہ منزہ از سہو و نسیان لاجرم ہرچہ او را یاد آمد ذکر فرمود فکیف
کہ انیہم در کتب معتبرہ رفضہ جابجا مصرح باشد کہ حضرت امیر در وقتیکہ شہادت ذی النورین متحقق شد در خانہ را بروی
مردم بر بست و در آنوقت ہم طالب خلافت نشد و قاصد انتظام دین نگشت ہرگاہ ہمہ مہاجرین و انصار فراہم
آمدہ الحاح را از حد گذرانیدند ناچار قبول فرمود کاش آنچہ این بیہودہ سرا در طعن الرماح نگار بلاغت
بستہ بیادمی آورد و ہذہ عبارۃ ذلک الکتاب اہل بیت استرداد و استرجاع و خواہش اخذ مغصوب
از خود نمیفرمایند و ساعی در استرجاع آن نمی شوند و معلوم است کہ جناب امیر بعد قتل قتیل الدار خود خواہش خلافت
نفرمودہ بل ترکہا و اعتکف فی بیتہ فجاء الناس یہرعون الیہ و چون اصرار تمامی مہاجرین و انصار بر بیعت
از آنحضرت از حد گذشت و ہمگی التماس کردند کہ ما کسی را احق و الیق برای خلافت از آنجناب نمی بینیم مد یدک
نبایعک دران وقت حضرت ناچار قبول خلافت کرد الی آخرہ بلفظہ و در نہج البلاغت موجود است
دعونی و اطلبوا غیری و زارتی خیر من امارتی آلخ فتذکر و لا تغفل فافترقا و العجب کہ رفضہ انیہم گویند کہ آنجناب
فاروق را بدست فیروز و ذی النورین را بالشورانیدن بلوائیان کشتہ پس مقصود غیر از طلب خلافت
چہ بود از ینجا شیون بوقلمونی حضرت امام الائمہ بر اصول رفضہ مفترین باید دید و دست تاسف باید گزید
عجب دیگر آنکہ از کتاب صراط مستقیم رفضہ و مانند آنہم پیدا است کہ حضرت امیر فضائل خویش را یکان
یکان برشمردند و روز شوری از کجا بکجا رسیدند و واقعۂ غدیر را در مبادی امر ہم ذکر نکردند و شارحین نہج البلاغۃ
خصوصاً ابن ابی الحدید شیعی و عادل و منصف نزد مجتہد فانی وزمانی در شرح آن گفتہ اند کہ مذہب الامیہ آنست کہ حضرت
امیر در خلافت خود ہم گاہی قیل و قال نفرمودہ کہ من منصوص بقرآن و حدیث و خلیفہ بلا فصل ام غرضکہ تقریرات
رفضہ آنقدر عجائب و غرائب مینماید کہ بیانش در ہزار جز صورت نہ بندد چہ جای این کتاب کہ بعنایت ایزدی
در دو صد جزو تمام شود و حال حضرت زبیر جائیکہ مجتہد او را از متخلفین شمردہ بتفصیل و بسط تمام در مجلد اول
مذکور شدہ و محو حیرتم کہ یکی از خلفا در آنوقت کہ ہنوز کسی بیعت نکردہ چگونہ چنین میگفت کما عرفت معہذا ہرگاہ
گفتگو در تعین در آمد چسان احد الخلفا میفرمود کہ اول موعود منم حالانکہ برای تعین شخصی در آیت کریمہ دلیلی
نبود من بعد امری دیگر باید فہمید و سرسری نباید گذشت یعنی موعود بودن بوعدۂ مذکورہ مستلزم آن نیست
کہ ہر یکی از خلفا مطلع ہم باشد پس اگر خلفا در سقیفہ عالم بآن بودند یا نہ باز ہم آنچہ در بصارۃ العین گفتہ ام بی غبار است
چہ محصلش غیر ازین نیست کہ تمکین دین و حصول امن را چون در خلافت راشدین یافتیم دانستیم کہ وعدہ
صادقہ مذکورہ این بود کہ در ضمن خلافتہای شان باعتراف حضرت مرتضوی ظہور نمود پس مجتہد درین استفسار گرد تطویل
گردیدہ و بحقیقۃ الامر نرسیدہ آیا مجتہد را یاد نمی آید کہ جناب امیر اجازت نمیداد حسنین رضی اللہ عنہما را بکارزار و در صفوف مقاتلین
در آمدن تا نسل مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم باقی ماند و حالانکہ یقیناً میدانستند کہ نہ کسی از اولاد امام حسین او رنگ امامت را بجلوس خویش
زیب و زینت خواہند بخشید بلکہ تمامی اولاد را باوصف لاتناہی اعداد و انتشار در مشارق و مغارب بلادمی شناختند غلط گفتم بمقتضای روایات اصول کلینی

وبحار و حیات القلوب و بصایر بر هر یکی از افراد شیعه تا قیامت علم آنجناب محیط بود فکیف واقعهٔ شهادت
امامین و قس علی هذا اوقات دیگر مثلا حضرت صلی الله علیه وسلم در بعضی از مغازی به نصرت و اعانت ملائکه
مبشر بودند و دقیقه از شورے و جمع اسباب جهاد فرو نگذاشتند و آن میعاد بشارت در ضمن آن جلوهٔ ظهور
داد بالجمله هر که ادنی غور در علل و اسباب کارخانه دنیا نماید این امور را نیک میداند مگر مجتهد بن رفضه از ادراک آن
نیز محروم اند طرفه آنکه هر امام را علم اینمعنی که فلانی بعد از من بسبب استجماع شروط مثل عصمت وغیره امام
خواهد شد ضرور است و با اینهمه بعضی از ائمه در اشتباه افتادند و نص امامت دیگری را ملحوظ نمودند و بعضی از اجلهٔ اصحاب
خود را متحیر گذاشتند چنانچه اشارتی در آغاز مجلد اول هم بدان رفته و تفصیل این اجمال بعد ازین مے آید
انشاء الله تعالی **قوله** و نیز در بنصورت الخ **اقول** این اعتراض ثانی است بر شق اول پس باید او را معنی بودش
مفصل ذکر کردن و اگر قول فاروق بر تقدیر صحت بطور اختیار و امتحان باشد چگونه بمعنی تواند شد الحمد لله که
چنانچه خلیفه ثانی بمجمع مردم در سقیفه فرمود که ابوبکر افضل از ما است و کسی نیست که از و بهتر بود و او دست افضل
مهاجرین ابو عبیده نیز درین مجمع عظیم موافق آن فرموده و افضلیت افضل الصدیقین چنانچه باید بیان کرده
و خیریت او را بر ملا ظاهر گردانیده تا آنکه کسی را درین محفل بزرگ مجال ردّ و قدح این مقدمات حقه نماند مگر دیده که در کتب
کلامیه مثل صواعق نصوص صریحه درین باب واقع است پس حجت خلفا باین اختیار و امتحان بر حاضرین سقیفه تمام گشت
و خود علمای رفضه این مطالب را در کتب دینیه ذکر نمایند و چون و چرا نمیکنند چگونه مجتهد الزمانی که حامل اسفار بند حساب
نکرده باشند از جملهٔ ایشان فاضل متبحر ابن میثم بحرانیست که در ربع اول از شرح نهج البلاغة قصه سقیفه نقل
کرده و گفته فقام ابوبکر و قال هذا عمر و ابو عبیده بایعوا ایهما شئتم فقال لا یتولی هذا الامر غیرک و انت احق
به ابسط یدک فبسط یده فبایعاه فبایع بشیر بن سعد ثم بایعت الاوس کلها وحمل سعد بن عبادة وهو مریض فادخل منزله
وقیل انه بقی ممتنعا من البیعة حتی مات بحوران فی طریق الشام پس محتمل که چون خلافت بقریش آمد بعد سکوت انصار
فاروق و امین را گویا گردانید صدیق اکبر را نوبت خود تا در آن مجمع خلافی نماند و از ینجا هم عیان شد که بیعت نکردن
سعد بصدیق و اصرار او برین تا دم مرگ ضعیف است **قوله** همچنین تعیین شوری الخ **اقول** این اعتراض سوم است بر تقدیر
مذکور و من متحیرم که آیا موعود بودن خلفا منحصر در همین بود که اصحاب این ترتیب را قطعی دانند و حضرت عمر یقین کنند
که بعد از من خلافت بنص قرآنی برای عثمان است و همه کس او را خواهند برگزید این امر بر اصول ما لازم نمی آید و ضرور
نمی نماید و اصل نیست کما اشرنا که سعی و مشورت در امور یکه موعود الهی است بیجا نمی شود بجهت آنکه امور کائنه در عالم
با سباب تعلق گرفته لاجرم بر اجتماع مردم و مشورهٔ شان امر خلافت را گذاشتن منافی آن نیست بلکه از معدات
و اسباب آن است پس معلوم نشد که مجتهد چرا باین امور دست میزند و عاقبت اندیشی نمیکند **قوله** نیز در بنصورت الخ
اقول این اعتراض چهارم است و جوابش آنکه یاد نمی آید که کسی از محدثین این روایت را بسند نقل کرده باشد چه جای
صحت آن یا در کتابی اخراج نماید که التزام صحت فرماید بایستی که جناب مجتهد سند آنرا بیان میکردند که در جناب

چندان مبالغه دارند که در سند حدیث صدوق فرد کامل شیعه گفتگو کرده اند چنانچه تفصیلش می آید و بعد از
تسلیم صحت میگوییم که محمول بر تواضع و هضم نفس است نه مبنی که فاضل جزری در نهایه انچه گفته در مساده
خلف محصلش انیست که اعرابی نزد صدیق آمد و گفت تو خلیفه پیغمبر هستی گفت نه من خالفه ام بعد از جناب
و خلیفه کسی است که قائم مقام آنکس باشد که بگذرد و بجای او بنشیند و مانند او بود والحاق تا برای مبالغه است
و جمع آن خلفاست بر معنی تذکیر نه بر لفظ چون ظریف و ظرفا و گاهی است که جمع میکنند این لفظ را بر خلائف مثل ظریفه
و ظرائف اما خالفه پس کسی است که در فارسی ورا هیچ و پوچ تعبیر توانند کرد انیست انچه اکثری گفته اند در معنی آن
و قول صدیق محمول است بر هضم نفس و فروتنی وقتی که او را اعرابی گفته بود یا خلیفه رسول الله و ازین بیان ظاهر شد
که جزری در نهایه خویش که در لغت نوشته توجیه این کلام کرده و نقل مجتهد که در مجلد اول دانستی نیز مشتمل بر بریده است
و در مناظره قرار گرفته که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس لازم بود
مجتهد را که بعد از ابطال این احتمال ذکر میکردند اعتراض سابا یا العکس آنکه کاه نازی بکار برند و حق انیست که مجال نیست
که این احتمال را بر نیارند پس تلبیس و تدلیس که پیشه اهل نفاق است پرداختند و اگر اکنون مقدرت بر رد این احتمال
دارند بارے همین گو و همین میدان لیکن بحول و قوت الهی بارامید که دلیلی بر احتمال مذکور بر عا و احسانا قائم نکنیم
که بالزام مجتهد و مقلدینش کافی باشد که شک نیست که صدیق اکبر بعد از تعزیت و ادای خطبه برای ثبوت موت حضرت
رسالت رفع اختلافهای امت و استماع خبر اجتماع انصار بسقیفه رفتند و انصار را از اراده شان باز داشتند
و خلافت مهاجرین را ثابت فرمودند و بعد از ثبوت خلافت قریش فیلسورا و لو بیعت خود زبانی دیگران و بیعت اهل حل و عقد
متصدی خلافت گردیدند چنانچه کتاب احتجاج طبرسی و شافی سید مرتضی تمامتی و بحار باقر مجلسی و حیات القلوب او نیز بران
گواه است و درین ورق مجتهد انچه گفت دلالت بران دارد که بسقیفه تشریف بردند و انصار را از قصد خلافت
منع نمودند و خلافت قریش را بحدیث مذکور باثبات رسانیدند اکنون از دو حال خالی نیست که ابوبکر صدیق خود را خلیفه
برحق میدانستند یا غاصب حقوق مرتضوی و غیر مستحق اعتقاد مے نمودند بر اول ناگزیر شد که مفهما النفسه فرموده باشند
و هو المطلوب و بر تقدیر ثانی ناگزیر است که قایل باید شد که حضرت صدیق شیعی بودند چنانچه کتب شیعه مثل مجالس شوشتری
و حق الیقین مجلسی و غیرها بران دلالت میکنند که شیعی کسی است که حضرت امیر را خلیفه بلا فصل بداند دون غیره
و این امر خود از تقریرات رفضه بظهور میرسد چنانچه جالسی و رشهاب ثاقب جائیکه نسبت رساله سر العالمین را بسوی غزالی
باطل ساخته تشیع شیخین را بر تشیع غزالی نقلا عن محققی الشیعه متفرع گردانیده یعنی بعد از ثبوت رساله مذکور بغزالی نیز تشیع او
لازم نمی آید ورنه باید که شیخین که گاه گاه اعتراف بعجز و قصور خود میکردند و فضائل و کمالات علوی بیان می نمودند شیعی
باشند و چون بجای خود قرار یافته که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه لاجرم باید که مجتهد معتقد آنمعنی گردد که حضرت صدیق بحکم خود
مثل شیعه ناجی باشند و هو خلاف ما صرح به فی تالیفاته مثل العماد الاسلام وغیره و بر کسیکه کتب بالغه کاملیه ملاحظه کرده
مثل مجالس المومنین وغیره مخفی تواند بود که ایشان آن خلفا را در شیعه ناجیه شمرده اند و بساوات رفیع الدرجات

و اکابر خاندان عصمت و طهارت را با اطلاع شیعه زنده در گور دفن میکرد و بدست خود مے کشتند و چه ظلمها که
بر اهلبیت طهارت نه نموده اند و محصل اعذار شان همین است که آنچه خلفای عباسیه کرده اند از جهت ریاست
و سلطنت کرده اند و عقیدهٔ ایشان همین بود که حضرت امیر خلیفه بلا فصل اند و لیاقت امامت محصور بر دودمان
عصمت و طهارت ست پس اطرف امور و اغرب دهور باشد که حضرت صدیق نزد عقلا مرتکب آن ظلمها قطعاً
و یقیناً نشوند و بر تصریح اکابر متکلمین شیعه و کاسه لیسان ایشان که متکی از انجمله باشد خلافی نکنند جز در باب
امامت برای حصول ریاست و از تشیع بهره نبرند و قضیه مبرهنه الملک عقیم برای ایشان مقرون باذعان نگردد
و هرگاه تشیع صدیق باظهار و اتفاق فریقین باطل است معین شد آنکه لفظ خالفه بنا بر تواضع بر زبان جاری کرده
فلا یعتمد علیه و ازینجاست که شوشتری و غیر او در مجالس و غیر آن آورده اند آنچه دلالت بران دارد که آدمی
آنچه روبروی احباب و معاصرین خود این نوع مقالات مے گوید قابل استدلال نمی باشد حالانکه
هزاران امور دلالت می نماید بر آنکه حضرت امیر غباری از ایشان نداشتند و اینهمه بزرگان مثل شیر و شکر بودند
چنانچه نمونهٔ آن در کاشف اللثام عن تلبیس المجتهد القمقام سمت نگارش یافته بالجمله حال **حضرت صدیق**
باید دید که او با آنهمه مناقب و مفاخر مجمع علیها که در ذات والا صفاتش بود و نمونهٔ آن از کتب رفضه باز نموده آید
ان شاء الله تعالے خود را هیچ و پوچ قرار میداد و پیروی انبیا و اصفیا علیهم السلام میکرد که صفات مقدس
خود را نمی دیدند و معائب را بر می شمردند و بتواضع و کسر نفس خویشتن را مانند حیوانات خیال میکردند بلکه آرزوی
این بزرگان از انهم میگذشت کما فی البحار و غیره باز هم رفضه ابوبکر صدیق را از راه سفاهت و تیره درونی
زیر مطاعن میگیرند و داد تیز زبانی میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیات اعمالهم **قوله** و یعنی
الی آخره ۲ **قول** این اعتراض هیچم است و جوابش در کتب کلامیه مثل ابطال الباطل و صواقع مفصل
موجود است و من زینمقام عبارت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز که در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند ذکر میکنم
و آنچه قلی کنتوری از راه حماقت و مزید سفاهت خود بران وارد کرده تعرض بدان می نمایم و بر تمامی عقلا واضح
میگردانم که آیا مجتهد را مناسب بود که این طعن را ذکر کند و از جوابش که بعنوان تدقیق و تحقیق بکتاب مذکور
که در مغارب و مشارق مشهور است سمت ذکر یابد اغماض صریح نماید غایة الامر آنکه اعتماد بر هفوات قلی کند که بالاتفاق
خارج از عقل و نقل باشد و خود در جواب مکاتیب احباب خویش مثل مولوی حبیب علی اقرار بدان نماید که او را لیاقت
نوشتن جواب تحفه نبود چنانچه عنقریب بعد ازین بالتمام بیاید ان شاء الله تعالی و نتیجها که متفرع است بران صدور اهل ایمان بکشاید
و هر کس را اطمینان تمام بعنبر آید و هر یکی از خاصه و عامه اقرار نماید که حجت اهل الحق بر رفضه لئام تمام شد و لله الحجة البالغة پس
بدانکه عبارت کتاب مستطاب تحفهٔ اثنا عشریه اینست کید هشتاد و سوم آنکه گویند خلیفهٔ اول که اهل سنت بحقیت
خلافت او قائل اند در صحت امامت خود شک و تردد داشت بخلاف امیر المومنین که در امامت خود اصلا تردد نداشت و بر یقین
و بصیرت بود از حال خود و اتباع یقین بهتر است از اتباع شک و برای اثبات شک خلیفهٔ اول وضع نموده اند که در دم پسین خود

این القضا می گفت یالیتنی کنت سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل للانصار فی هذا الامر شئی و شیخ ابن مطهر حلی بعد
روایت اینکلام حشی زبان درازی و بلند آهنگی شروع کرده دحسباب خود گوی از میدان مناظره برده اهلسنت گویند
که دلیل افترا بودن این روایت آنست که اگر خلیفهٔ اول را در مقدمهٔ انصار ترددمی بود نص امامت بعد از خود بمهاجرے
که عمر بن الخطاب ست چرا میکرد و لا اقل انصار را در وزارت و امور دیگر شریک و سهیم می نمود و اگر این روایت از خلیفهٔ اول
صحیح میشد میگفتم که مدعای او آنست که کاش بحضور انصار از آنجناب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب با صواب
آنجناب را می شنیدند و با من کدورت خاطر نمیداشتند و بالفرض اگر اینکلام از ابوبکر صدیق صدور یافته باشد بالاتر
از تحکیم حکمین که از جناب امیر المومنین بوقوع آمده نخواهد بود و بهمین سبب خوارج و حروریه خروج کردند و از اعتقاد برگشتند
و گفتند که اگر این مرد را انکار خود یقینی می بود تحکیم چرا میکرد معلوم شد که بنص و استحقاق مدعی این امر خطیر شده بود چون دید
که پیش نمیرود بصلح راضی گشت و پنچایت نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفهٔ اول تا حال کسی غیر از بعضی
از کذابان روافض نقل نکرده و صدور تحکیم از امیر المومنین چیزیست که نتوان پوشید و نیز بر این قول خلیفهٔ اول مفسده
متحقق نشد زیرا که انصار باین تمسک بادعوی خلافت نکردند و بر صدور تحکیم مفاسد بیشمار مترتب گشت از انجمله آنکه خلافت
و امامت از خاندان اهلبیت نبوی برآمده رفت و هیچکس من بعد این امر را برای ایشان نگذاشت بهمین سند که اگر ایشان را
در این کار حقی میبود جناب امیر المومنین چرا بتحکیم و پنچایت راضی شد و از انجمله است خروج حروریه و از انجمله است تسلط نواصب
و مروانیه بر دین اسلام و تن دادن مردم بحکومت ایشان الی غیر ذلک صاحب صواقع نیز در باب مکاید رفضه بدفع این روایت
موضوعه تفصیل بسیار کرده و چه خوش انشاء فرموده **نظم** اربع بضلعک یا ذا الافک و الحیل ✽ ما انت اهون من غیر و من جعل ✽
ما شک قط عتیق فی امامته ✽ فقد افتریت علیه الکذب و الخطل ✽ فاحش الا له الناس من کذب فالکذب مقتصیه یلقیک فی الثلل
الی الآخر الابیات من بعد مخفی نماند که قلی کنتوری که مهمل گوئی و لاف و گزاف و حیله جوئی شیوهٔ اوست در جواب این بیان شافی میگوید
که حکم بوضع این روایت مردود است بانیکه قاضی القضات صاحب کتاب مغنی که از متقدمین اهل سنت و جماعت است
و متصدی جواب مطاعن ثلثه شده این روایت را انکار نکرده و عدم انکار در مقام دفع احتجاج خصم دلیل تسلیم است کما هو واضح
عند ذی العقل السلیم **قوله** اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن آنست آلخ **قولنا** ابوبکر معصوم نبود تا دفع تناقض
از کلام او ضروری باشد و معهذا میگوئیم که سبب این روایت نص نمودن ابوبکر بعد از وجود بر امامت عمر عهد و پیمانی بود که باهم در میان
نهاده بودند و شرح و تفصیل آن در جلد اول گذشت فارجع الیه **قوله** میگفتم که مدعای او نیست آلخ **قولنا** قرینهٔ حالیه
نفی این مراد نامراد میکند زیرا که از دو حال خالی نیست که کدورت خاطر انصار بر زعم ابوبکر بر حق بود یا بر باطل در صورت شق اول
همان آش در کاسه و در صورت ثانیه در وقت مردن که وقت انقطاع از اهل دنیا و کار با خدا است ابوبکر را از
کدورت خاطر انصار چه پروا بود که بپاس خاطر ایشان این کلام موهم میگفت **قوله** و بالفرض اگر این
کلام از خلیفهٔ اول صدور یافته باشد آلخ **قولنا** بر واقفان کتب سیر و تواریخ و کتب کلامیه مخفی نیست که
تحکیم حکمین از جناب امیر المومنین علیه السلام باختیار خود ش بوقوع نیامده پس محل اعتراض نباشد **قوله** و معلوم است

که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی الخ **قولنا** صدور این قول از خلیفه اول صاحب مغنی تسلیم کرده است در دفع قدح
اگر مردیانت خود را در مقام اثبات عدم استحقاق ابوبکر دخل میداد چرا اینقدر دردسر میکشید همین قدر کفایت میکرد که
میگفتند جمهور شیعه از ائمه هدی و پیغمبر خدا علیه السلام عدم استحقاق ابوبکر روایت میکنند انتهی کلامه زید خزیه و ملامه بدانکه
این حق ناشناس بلکه کننده ناتراش هنوز خبری ندارد که قاضی القضات صاحب مغنی در علم کلام که عبد الجبار نام اوست
از اهل اعتزال است و زنهار از اهل سنت و جماعت نیست چنانچه تصانیف او که تعلق با الهیات و دیگر امهات عقاید دارد
بر آن اول دلیل است اگر آن کتب درین دیار بهم نرسد باری بایدش به تفسیر کبیر امام رازی رضی الله عنه رجوع کردن و بچشم
بصیرت دیدن که امام المتکلمین در حوالش چه قدر تعرضها دارد و در خلافیات فرقه مذکور بسیاری از آیات بینات کلام او را
ذکر میفرماید و بر دو قدح آن میگراید پس او را از اهل سنت گفتن با جرای شگرف است چه جای آنکه او را از قدمای اهل سنت شمارد
که بزرگان قاضی مذکور را از مجالس خویش راندند و لبس کوبی آنها برخاستند چون این بیخرد تهی مغز کتب دینیه را از تفاسیر و احادیث
و فقه و کلام به بصیرت ندیده درین مغلطه با مانند خر در گل فرو رفته و امید نجات از آن زنهار نداشته از جمله مقامات تفسیر کبیر امام
فخر المتکلمین یکی اینست که در آغاز سوره حج میفرماید قال القاضی عبد الجبار اذا قیل المراد بقوله تعالى كتب عليه فلا يجوز ان يرد الا الى من يتبع
الشيطان لانه تعالى لا يجوز ان يقضي على الشيطان انه يضل ويجوز ان يقضي على من يقبله بقوله فقد اضله عن الجنة وهداه الى النار
قال اصحابنا لما كتب في ذلك عليه فلو لم يقع لانقلب خبر الله الصدق كذبا وذلك محال ومستلزم المحال محال فكان وقوعه محالا
باز بعد از یک سطر میفرماید قال القاضي فيه دلالة على ان المجادلة في الله ليست من خلق الله وبارادته والا لما كانت
مضافة الى اتباع الشيطان وكان لا يصح القول بان الشيطان يضله بل كان الله قد اضله والجواب المعارضة بمسئلة العلم
ومسئلة الداعي و اگر فهم اینکلام مشکل است بایدش بمطالعه مجالس قاضی ذبیب الله بنوره پرداختن که از مصابیح القلوب انچه نقل
کرده دلالت بر اعتزال عبد الجبار دارد و آنکه لقب معید برای حارثی نهاده اوست و حارثی را بر مسند خود نشانید و معتقد شد
تا آنکه حضار مجلس رنجیدند و [illegible] خو سلاطین دکن یعنی اردستانی هم این قصه در کتاب امامت آورده و بر اعتزال عبد الجبار
و معتقد بودنش نسبت مفید نص نموده و از کلام قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین کما مرت الیه الاشارة فی المجلد الاول
در ترجمه حسن بن محمد بن العباس معلوم توان کرد که اهل سنت شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی را بنام دیگری میخوانند و وجه این امر
نیز ظاهر است زیرا که شیعه در اصول عقائد الهیات و مانند آن کاسه لیسی معتزله اختیار نموده اند و خود منجم طوسی در تالیفات خویش
تصریح باین معنی کرده چون در عقائد مذکور این هر دو فرقه ضاله بمذکر اتفاق دارند تسمیه یکی بدیگری مخالف رای رزین نخواهد بود
مسلما که معتزله در فروع تابع ما بوده اند لیکن اعتبار اصول بالبداهت زیاده تر از فروع است پس این مهمل گو حیا چرا باید دید
که بدون ادراک حالات عقائد علما دربی تصنیف گشته خصوصا بمقابله صاحب قوت قدسیه مصنف تحفه
اثنا عشریه بسنخ زنی و هرزه درائی را شیوه خود ساخته و به تلبیس عوام کالانعام پرداخته مصداق آیت کریمه
وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ گردیده
بالجمله اگر صاحب مغنی این روایت را صحیح مے گفت صحت آن نزد محدثین اهل سنت

شرور نبود فکیف که او فقط بجواب تعرض نماید و از ان اعتبار این روایت نزد اهل حق لازم آید الغرض روایت آجر د
آمیعنی که صاحب منتهی جوابش داده و نگفته که موضوع است بر اهل سنت لازم گردانیدن چه قدر رکیک است علمای
روافض است از قدما و متاخرین که هر چه در باب مطاعن خلفا ذکر میکنیم از صحاح روایات اهل سنت می باشد چنانچه
تمامینی در شافی و حلی در نهج و منهج و دیگران در غیر آن مدعی گشتند و مجتهد جالسی در کتب مطبوعه از ان هم پا فراتر
نهاده و باشتراط امور دیگر هم مدعی گشته و لنعم ما قالت العرب العربا اذا القيت جلباب الحيا فاصنع ما شئت والحمد لله
که هرگاه مجتهد جالسی بر طائفه خود دعاوی بد لقطع بد کرده اگر ایشان الزام سنیان بدون امور معتده قصد کرده باشند
پس کارکنان عالم دست و پای او را از خلاف بریدند بلکه حقیقة خانه روی او را نیز خراب کردند ان شاء الله تعالی
عبارت کتب جالسی بعد ازین بمقامی مذکور میکنیم **اطرف آنکه** قاضی روایت جهنمی بودن زراره در
مجالس نقل کرده و سکوت ورزیده در قصه آن روایت را لائق اعتماد ندانند بلکه مفتری می پندارند حالانکه
مویدش هزار حدیث از امام صادق در کشی و غیره موجود و این کلمات طیبات بمقتضای روایات کشی
سخن تکیه آنجناب درباره آن شقی بود که لعنة الله على زراره وهو شر من اليهود والنصارى و اظهار علمای شیعه
در کتب کلامیه آن بود که نزد هر عاقل متفق علیه مقبول و مختلف فیه مردود و چون روایت لیتنی را عبد الجبار جواب داد
اعتبارش بر اهل سنت لازم افتاد حالانکه خلافش در هر کتاب از کتب کلامیه فریقین مسطور و کما عرفت في المبحث
السابق ایضا **اما آنچه گفته که قاضی مذکور** متصدی جواب مطاعن ثلثه شده پس جوابش آنکه غالبا
ایں یاوه گو چنان یقین میکند که هر کس که مطاعن خلفای راشدین را مقدوح سازد ناگزیر است که او سنی باشد
و حالانکه قدمای معتزله در مسئله امامت بلکه بسیاری از فروع دیگر نیز تابع اهل سنت بوده اند از جواب دادن
مطاعن خلفای راشدین در کتاب مغنی تسننش قاضی لازم نمی آید و العجب که خود خرافات مبسوط کنتوری در بسیاری
از مقامات مستلزم آنست که عدم انکار در مقام رفع احتجاج خصم دلیل ثبوت آن نمی شود پس می پرسیم که اگر معنی
تسلیم فرض تقدیر نیست پس ثبوت روایت نزد او کجا لازم آمد و اگر معنی ثبوت اراده کرده پس بایدش بدرستی کلام خود
کما ینبغی نکوشیدن و عیوب کلمات استاد خود را پوشیدن اما آنچه نوشته که ابوبکر معصوم نبود الخ پس نزد هر کس اضح کرد
روزگار است چه هر شخص از طلبه علوم عقلیه و نقلیه از مختصرات تا مطولات همین امر دیده که هر جا که تناقض و تهافت در کلام
علما مظنون میشود بتوجیهات می پردازند حالانکه بیقین میدانند که آن عالم معصوم نیست مگر کنتوری از غایت
بی شعوری در حاشیه قطبی این هم ندیده که علامه سید شریف جرجانی رحمة الله علیه درباره توجیهات
کلام قطب تحتانی چه مساعی بلیغ بتقدیم میرساند و بدفع تناقض چه مقدار کوشش می فرماید
همچنین دیگر شارحین و محشیین سعی وافر درین باب مبذول می نمایند و اگر ازین
مباحث که در کتب درسیه است ذهول و غفلت رو داده باری آنچه میرزا محمد
در مجلدات نزهه که قلی کنتوری را سرمایه تالیف است بتاویلات کلمات شیطان الطاق

الحاق بشاہین بمعتقدات ایشان وتطبیق آن بر اعتقادات شیعه درباره توحید وتنزیه باری عزوجل فاتر
اقوال را سیاه کرده شاید از انهم ذهول کلی روداده پس در صوارم وغیره نظر باید نمودن واین مطالب را
دیدن الغرض این کور باطن وظاهر از همه امور اغماض صریح بکار برده گویا گاهی بگوش او نخورده و
بنظر او نرسیده که در همه این کتابها علمای شیعه سرپرستی درباره ائمه خویش که هشامین زمانند ایشان بوده
بر روی کار آورده اند وبرای تطبیق اقوال کاسده واعتقادات فاسده شان خیلی دست وپا زده اند چنانچه
ضربت حیدریه نیز ظاهر است وحال آنکه باتفاق امت ائمه پیشوایان رفضه معصوم نبودند بلکه اگر ادنی غوری
در صحاح مصطلح ایشان هم نمائی کفر ونفاق شان اظهر من الشمس وابین من الامس توان گفت ودرین باب
بعضی از اوراق مجلد اول ازین کتاب کافی می نماید فلا نطیل الکلام بذکره بالجمله اهل حق چون توجیه این
قسم روایات رفضه بعض آرند در جواب شان گفتن که ابوبکر رض معصوم نبود کمال خرافت وآنقدر بیحیائی است
که پایانش پدید نیست ولیکن کنتوری را کجا شرم وحیاست که ازین مهملات باز ماند واین قدر نفهمد که
قطع نظر از مقتدا بودن این زنادقه ومنافقین در مذهب شیعه چنانچه مجلسی در بحار وحق الیقین بیان کرده
است بالبداهت هر کسی از اهل اسلام بملاحظه آن می داند عصمت این ملاعین را بر کنتوری وهواخواهانش
لازم اعتقاد واقرار ازین هواداران عوام کالانعام نیستند بلکه مثل مجتهد الزمانی ست کاستغفر
الله تعالی الغرض همای کنتوری مذکور تحریر اوراق در مقابله سطوریست تا عوام بدانند که از جواب
تحفه اثنا عشریه بوجه البسط فارغ شده حال آنکه باعتراف مجتهد الزمانی در مکتوبیکه بجواب مکتوب مولوی
حبیب علی نوشته وبحجی التفصیل ثابت ست که همه علمای هندوستان بجوابش با تحریر زبونی همقرین وبملالت
وملامت غمگین بودند وعلمای مشهد مقدس وفضلای ایران هم علم بر استان اش [illegible] ودرین امور دلفریب
ساختند اما آنچه گفته مهذا کی گوییم پس جوابش آنست که مهملات خرافاتش را همه دیدیم لیکن تمامی جنود
او را مغلوب وخائب وخاسر یافتیم این افترای دیگریست که کوچک ابدال تیس المنافقین بر حضرت
افضل الصدیقین رضی نموده وپرده آزرم وحیا از چهره ظلمانی خویش بر داشته اگر این کذب ودروغ او را در
باره صدیق رض وفاروق رض مطمح نظر داریم یعنی صدیق رض با فاروق رض چنان قرار داده بود که اگر درباره خلافت من سعی بکوشی
ترا جانشین خود گردانم یعنی بعد خلافت ترا نص بکنم ومقصود از همه غصب خلافت امیر المومنین بود ودر هر وقت
ابطال حقوق اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم پس لازم می آید مخالفت آیات قرآن مبین که کمال ایمان و
اخلاص را برای مهاجرین خصوصا صنادید ایشان جابجا ثابت میفرماید وانهمه بزرگان را وارثین فردوس میگرداند
وغفر [illegible] از حدیث کلینی که اطول احادیث جلد دوم کتاب مذکور بلکه اولش نیز توان دانست انهمه مدایح از تفصیل تمام
نشان میدهیم پس ارتداد ونفاق را که کنتوری باینهمه رد وبدل در حق رشته خود بحضرات راشدین رض منسوب میکند انهم
مخالف کتاب مستطاب وهم مضاد اصول اهل حق وهم کننده اصول کلینی است پس چگونه اهل اسلام وایمان باین

السفاتی کند نعوذ باللہ من ذلک اما آنچہ گفتہ کہ قرینہ حالیہ پس جوابش آنکہ کدورت انصار بر فرض و تقدیر بجای خود بود
ولہذا حضرت صدیق بر فرض روایت رفضہ آرزو میکرد کہ کاش می پرسیدم روبروی انصار تا ایشان میدانستند حقیقت
حال را و مکدر نمیشدند و بیشتر این امور آدمی را روی دہد در تندرستی و بیماری کہ آرزوہا میکنند بامور یکہ عادۃً محال
است بتکلیف آن چیزہا کہ زیر امتناع نمی باشند مدعا بر فرض مذکور ہمین است کہ چہ خوش می بود کہ سوال و بررسی از انصار حضرت
از سید ابرار میکردم تا آنچہ در قلوب انصار وقت گفتگوی خلافت خطور کردہ بود آنہم بوقوع نمی آمد و قید مشافہ
انصار خود از سیاق این عبارت جلوہ گر ہست بسبب آنکہ مقصود دفع کدورت انصار ہست چنانکہ دانستی و زوال آن موقوف
بر بیان رسول مقبول اما آنچہ گفتہ کہ جناب امیر مجبور بودند دربارہ تحکیم پس جوابش آنکہ این اکراہ اگر از جانب ملازمان بود
بالیتی دست از خلافت ظاہری بر داشتن ہمہ گرہ صلح کردن چنانچہ حضرت امام حسن صلح نمودند اگرچہ مجبور نبودند
تا نائرہ فتنہ فرو می نشست و دربارہ تقیہ معذور می گشتند و اگر انقدر یاران و مددگاران در رکاب سعادت انتساب
بودند کہ برای قتال درکار باشند و از کتب رفضہ معلوم میشود کہ معدودی پیش نباشند تا بحدیکہ از اربعین ہم کفایت
میکردند روایت سلیم چنانچہ می آید و از کتب معتمدہ دیگر چند کس ضرور اند لازم بود و دمار روزگار باغیان بر آوردن کہ
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئ الی امر اللہ و اگر این مقدار ہم از شیعہ رفیق نشدند لعنت برین تشیع باد کہ درین وقت ہم مانند
اوقات سابقہ بخذلان امام الامیہ پرداختند و اگر لشکریان آنجناب بسبب غلبہ و کثرت باعث این اکراہ و اجبار
شدند باین طور کہ اہل کوفہ گفتند کہ اگر فلان و فلان را حکم نمی کنی ترا می کشیم چنانچہ مجتہد جالیسی استاد کنتوری
در مواعظ حسینیہ تصریح بدان کردہ اند برین تقدیر ہم کفر و نفاق قدوۂ شیعہ ثابت شد و ہم لعنت بر ایشان محیط
گشت چنانچہ قبل ازین کفر و نفاق مقتولین لسانی کہ بلعنت خدا داعدا گشتند و انہم ثابت گردید کہ خروج
مرتضوی از مدینہ و واقعہ جنگ جمل از جہت این مطرودین بود کہ خود جناب امیر شکایات ایشان بعبارات بلیغ
و کلمات فصیح در نہج البلاغت ارشاد می فرمایند و صاف صاف افادہ میکنند کہ ایشان محیط شدند و از جہت کثرت
خود تسلط آنجناب را مانع گشتند حتی کہ جناب امیر نتوانستند کہ از اہل بلوی کہ باعث شہادت ذی النورین
گردیدند قصاص گیرند چنانچہ عبارت نہج البلاغۃ ملاحظہ کردہ شود و آن انیست قریب نصف کتاب و من خطبۃ لہ

بعد ما بویع بالخلافۃ وقد قال لہ من الصحابۃ لو عاقبت قوما ممن اجلب علی عثمان فقال یا اخوتاہ انی لست

اجہل ما تعلمون ولکن کیف لی بقوۃ و القوم المجلبون علی حد شوکتہم یملکوننا و لا نملکہم و ہا ہم ہؤلاء قد ثارت

معہم عبدانکم والتفت الیہم اعرابکم وہم خلالکم یسومونکم ما شاؤا وہل ترون موضعا لقدرۃ علی شیئ الخ اما فضیحت و رسوائی
مقتدیان متاخرین امامیہ از کوران ظاہر و باطن کہ سگان باعجاز جعفری در دہن و گوش انہا می شاشیدند و این
حیوانات خسیس آنچنان بر ایشان حی باشیدند پس اظہر من الشمس و بیت مشہورست ذہب الحمار لیستفید لنفسہ قرنا فاب
مالہ اذنان کہ جناب مجتہد الزمانی از راہ مزید فراست جا بجا در کلام خود آوردند در حق کنتوری و بزرگانش صادق
آمد اما آنچہ گفتہ کہ صدور این قول الخ جوابش آنکہ اگر از تسلیم یعنی ثبوت و صحت آن روایت نزد صاحب مغنی

اراده میکنند پس معلوم شد که از جواب وا دنش لازم نمی آید و اگر بطور فرض محال ست پس زنهار مفید مدعای
او نیست و آنچه گفته که اگر مردیات الخ پس جوابش آنکه روافض بکیدت پیشه نفاق اندیشه را در تعمیه سر مکتوم است
که هر که بدیده بصیرت کتب ایشان ملاحظه نماید او تواند دانست که مقصود ایشان ازین درد سر عوام را بدام فریب
گرفتن ست تا بدانند که بر مثالب صحابه اتفاق فریقین ست فقط شیعه این چنین نمیگویند و تهمت نمی کنند اما حال مکاران
غدار بعد از دیدن کتب رجال مثل تصنیفات معاصرین شیخ و سید رفضه که از آنجمله شیخ ابو العباس نجاشی بود هنوز
مخفی نیست که کتابها در مثالب اصحاب بعنوانی پرداخته اند که خود شیعه از دیدنش از راه عاقبت اندیشی می لرزاید ند
و این منافقین در بلاد اهل حق چندان در لباس محبت در آمدند که بسیاری فریب ایشان خوردند و آن روایات را
شنیدند و باعتقاد این معنی که راوی از متقیان اهل السنت ست از کجا بکجا رسانیدند پس اگر علانیه میگفتند که روایت
یعنی را جمهور شیعه از ائمه هدی می آرند که گوش بر آن می نهاد چه شعار شیعه کذب و افترا خصوصا بر اهل بیت سید انبیا ست
تا بحدیکه این بزرگان را برای تحصیل دنیا آنقدر در احداث محدثات بد نام کردند که بسیاری از مردم را از ایشان
اعتقاد کامل در بعضی امور و امید تحقیق کما ینبغی در روایات باقی نماند چنانچه از کتاب مختار کشی هم عیانست و عنقریب
می آید و هر که ممارست فن نماید او البته می تواند یافت که اقوال علمای رفضه مثل احادیث شان هرگز مربوطیت
و غیر از خرافات مسیلمه کذاب چیست که محمد بن ابی بکر در عمر و سال سه لگی و کیل شد میانه پدر خود و علی مرتضی تا مقدمه غصب
خلافت را باصطلاح آرد و عبد الله بن عمر نیز خواست که پدر ش حق را با اهلش سپارد و چون معاویه و یزید بعد سرزنش
عبد الله مذکور را لو قیعات فاروقی معوذنا متضمن بر آنکه در استیصال دین اسلام باید کوشید و آثار معجزات شریف را
باید پوشید عبد الله ملزم گردید نعوذ بالله من هذا الکفریات و خود امام اعظم طایفه آنچه در دیباچه تهذیب گفته
از ان پیداست که بسیاری از علما بدیدن اختلاف روایات و اخبار و آثار از مذهب تشیع دست کشیدند و غالبا
حدیثی مردی نگشته که معارض آن نیامده پس چگونه مذهب خود را قولا و روایة روبرو اهل حق می آوردند که منافقند
در کتمان مذهب و لوازم و عوارض آنچنان میکوشند که میخواهد که خود هم نداند تا بدیگران چه رسد لاجرم اگر
روایات خانگی را این طایفه فاحشه دخل میداوند تناقض و تهافت مذهب رفضه زاید الوصف عیان میشد
و خرافات و مهملات این مسلک با وجود اراده کتمانش بر منصه بروز میرسید و در آن وقت بظهور می انجامید
که آنچه امروز بعد از استقرای کمترین خلایق ظاهر گشته پس طایفه شیعه احادیث دین و مذهب خود و
لوازم و عوارض ان مانند لته حیض تا در صندوق تقیه که عزل منزله تو ان گفت از نظر مردان پوشیدند و در باب
مذکور بغایت قصوی کوشیدند یعنی در هر کتاب صغیر و کبیر چنین دعاوی را کار بردند که بر چه می نویسیم از کتب اهل سنت است
تا علمای ایشان در توجیهات و تاویلات افتند و باین مکیدت مبتلا مانند بی تحقیقت خبر ندو بعد از توجیهات در اکثر
از مقامات علمای رفضه جا بجا سر بر آرند و از کمین ظاهر شوند و گویند که اگر این روایات معتمد نمی بود حاجت بتاویلات و
توجیهات نمیشد چنانچه کنتوری درینمقام این ترانه سرائید نعوذ بالله من مکاید الشیاطین و تلبیسات المنافقین و جا بجا سعی

ازین مکاران پرکار منتهیان اہلسنت را بسوی تشیع کشیدند تا قدامت مذہب بثبوت رسد و این منافقین
کہ برای تذلیل مردم و تلبیس ایشان در لباس اہلسنت داخل گشتہ بودند و مدیات شان دلالت بر رفض میکرد
تنہا بجانب تشیع نیاوردند تا دقایق فن بکیدت مخفی و مستتر مانند چون برین دو سہ حرف اختلاط کردی معلوم شد
کہ از ہمین جہت صاحب صواعق و صاحب تحفہ این طعن را در مکاید رفضہ ذکر کردند کہ آن سبب ہمین است و ہرگاہ کہ
بی خرد و بی حیای بامین دقایق نمی رسند درین باب ہم طعن برانتخاب کردہ و در آغاز عبارت مرقوم ہمین
اعتراض وارد نمودہ کما لا یخفی علی من نظر الیہا الغرض دل نمیخواہد کہ بہ کلام این محل گو پردازم ولیکن چون
حال مجتہد از زبان ہم مثل او ہست گاہ گاہی برادو کلامش ولا بد در قدح بنا خود را بہ ہزار کشاکشی متوجہ میسازم
سبحان اللہ مجتہد کہ چون رسالہ ارتداد معین را رد کردہ و انواع اعتساف و سفاہت بکار بردہ خورده شد کہ کلام
او را از آغاز تا انجام بہم زدہ جمیع اعتراضات او را بر کنم زیست مطاعن رفضہ لسام کہ اساس آن بر طرف
تمام است کہ ہم از شیخ علی درین طعن ہم حقیقۃ تکذیب بدگوئی کہ نسبت بعثمی کہ از کتاب اردستانی بقول علماء رفضہ توان دانست
اگر معتقد و مصدق آن بود کہ در نزدین سگی اللہ نیامد کہ اہل بیت را در خلافت حق است پس طعن شک نمود و بخود منع شد
ولقد جاء فی اللہ انّ الذین جاؤا بالافک عصبۃ منکم لا تحسبوہ شرا لکم بل ہو خیر لکم لکل امرئ منہم
ما اکتسب من الاثم والذی تولی کبرہ منہم لہ عذاب عظیم و چون کلام مستتر الامام تا اینجا رسید وعدہ ذکر مکاتبت مولانا
تا ظاہر شود عدم لیاقت کنتوری با دیگر فواید عظیمہ و موائد فخیمہ کہ بعد ملاحظہ آن بالاخوانی رفضہ در بارہ داد
مزید ولای اہلبیت حضرت سید انبیاء و لاف ایشان با تباع ثقلین یعنی قرآن مجید و اہل بیت سید الکونین کالشمس
المثبوت میشود نقل خط مولوی حبیب علی بنام مجتہد عنید بجناب قبلہ و کعبہ دو جہان مرجع دانا
یکسان متعالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض آنکہ پیشتر ازین استفتا با مید مذہب امامیہ یافتن جواب
بدست سید عنایت حسین ابلاغ خدمت کردہ بودم مگر جوابش حصول نشد از جہت نزاع مہدی گر قطع نشد
عجالۃ جواب ہمان استفتا از مولوی رشید الدین خان محدث علمای اہلسنت کہ در مذہب امامیہ تحقیق کامل
میدارند نوشتہ بودند شد بذریعہ نیاز نامہ ہذا ابلاغ خدمت ہست آن قبلہ دو جہان جواب مسطور را ملاحظہ فرمایند
اگر موافق مذہب امامیہ و مطابق قول مفتی بہ باشد بعد از ملاحظہ واپس فرمایند و مہر خاص آنحضرت بر آن
ثبت فرمایند و اگر مطابق قول مفتی نباشد از دست مبارک جواب صحیح ارقام فرمودہ مہر خاص مرحمت فرمایند
کہ رفع نزاع مہدی گردد صورت مہدی دو کتاب شوکت عمریہ بجواب رسالہ تعمیہ تصنیف مولوی رشید الدین خان بخدمت
آن قبلہ رسیدہ باشد اگرچہ ہنگام مطالعہ رسالہ تعمیہ حیران نشین شدہ بود کہ اگر متقدمین و مجتہدین اہلسنت زندہ شوند
ساعۃ تا قیامت مجتمع شوند ہرگز جواب آن بسرانجام نخواہد شد و ہر کہ حرمت متعہ بر مذہب اہلسنت ثابت نخواہد شد لیکن
مولوی رشید الدین خان بکمال لیاقت و متانت مستحکم جواب آن نوشتہ اند کہ ہمین تحریر از اسلاف اہلسنت تا حال
بظہور نیامدہ بود و لیخرج بہ لات النبیلہ و ہمان مندرجہ رسالہ تعمیہ خرفہ غضب کردہ اند کہ حرمت متعہ بر مذہب امامیہ

از احادیث معتبره آنچنان ثابت کرده اند که در آن گنجایش انکار یا تقیه یا نسخ هرگز راه نیابد معلوم نیست که اینقدر
احادیث معتبره از کجا میسر آمدند و از کدام کتاب جمع کردند و بدین کثرت چگونه دستیاب شدند عقل و هوش تمام معتقدان
گم است برای خدا آنچه که شود جواب ان ارقام فرمایند ورنه علمای امامیه را مرتبه چشم چار کردن با مولوی رشید الدینخان
نخواهد ماند و در خود طاقت و استعداد تحریر جواب آن نمی بینیم و نه در دیگر کدام عالم لهذا بخدمت جناب قدس التجا
آورده‌ام و نیز آنچه مولوی رشید الدینخان بجواب کتب جناب قبله و کعبه مغفور و مرحوم یعنی صوارم و حسام و
ذو الفقار تحریر کرده اند و جناب مرحوم و مغفور از تحریر جواب آن اعراض کردند و مناظره لسانی هم منظور
نفرموده بودند تحریر جواب آن هم واجب و لازم است که اکثر خواص و عوام اهلسنت برملا میگویند که هنوز علمای امامیه را از مذهب خود
خبر نیست که جابجا بر صاحب تحفه بانکار می پردازند و مولوی رشید الدینخان بر نقل نمودن عبارات کتب امامیان انکار ایشان
دفع کرده جهل و نادانی علمای امامیه ثابت کردند و اجوبه تحفه اثنا عشریه را مضحکه می نمایند چنانچه تقریر یکی آنکه تا حال و
جواب تمام کتاب نشد از تحریر جواب دیگر ابواب عجز علمای امامیه ظاهر میشود دوم آنکه میرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی که جواب
چند ابواب تحفه نوشته اند بر آن بکمال مضحکه نموده میگویند که از هیچ جا واقع تقریر صاحب تحفه نیست بلکه در دیگر ابواب مؤید
قول صاحب تحفه و هادم اصول امامیه و حکیم میرزا محمد کاشمری و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور که جواب چند باب رقام
فرموده در آن اکثر جا انکار است و الحال که باسناد کتب امامیه آن انکار دفع شد جمله اجوبه کالعدم شدند معهذا مفتی
محمد قلی و نیز حکیم میرزا محمد کاشمری بجواب پنج باب تحفه از مناظره تحریری در مرتبه ثانی و ثالث از مولوی رشید الدینخان
عاجز آمده از مناظره دست بردار شدند و جناب قبله و کعبه مرحوم و مغفور در مرتبه اولی از مناظره تحریری و هم از مناظره
لسانی دست کشیدند اگر توجه آن قبله و کعبه بجواب اعتراضات صوارم و حسام و ذو الفقار که مولوی رشید الدینخان وارد
کرده اند انجام شود و این الزام اهلسنت که علمای امامیه هنوز از مذهب خود واقف نیستند و بر کتب مذهب خود عبور ندارند
دوم از تحریر جواب تحفه نیز دفع شود موجب سرخروئی ما معتقدانست زیاده چه عرض کند فقط فوائد مکتوب
مولوی حبیب علی بسیار است از آن جمله متانت کتاب شوکت فاروقیه بحدیکه همه متحیر اند که از احادیث
ائمه حرمت متعه پیدا آمده و این عبادت که هم خرما و هم ثواب بود بحدیکه همرتبه امامت و ختم نبوت و الوهیت میرساند
از دست رفت و غیر از تیغی بریده در دست نماند کان یخفی علی الناظرین از انجمله آنکه رشید المتکلمین آنچه بجواب همه
کتاب جالیسی نوشته اند و مجتهد جوابش نوشتند بر مناظره لسانی که رشید المتکلمین میخواستند خیال بست پس اهلسنت همه
از هر طرف تحقیق امامیه می پردازند و جوابات تحفه را باعث تضحیک می پندارند بسبب آنکه هنوز بعد مرور دهور جواب
تحفه تمام نشد و هرچه کابلی و قلی نوشتند از قبیل عذر بدتر از گناه است و آنچه حکیم کشمیری و مجتهد جالیسی انکار
صحت دعاوی صاحب تحفه نموده بودند خلاف آن بظهور انجامید و با اینهمه کشمیری و قلی بالاخر تاب مناظره نیاورده
و جالیسی بمجرد دیدن اعتراضات رشیدی حواس باخته اگر آن اعتراضات مجتهد را بدارد فیها و ربنا نزد همه عیان خواهد شد
که مجتهدین شیعه مذهب خود هم اطلاع ندارند تا بجواب چه رسد اکنون مکتوب مجتهد گوش کرده حسب حال [illegible]

ان شاء الله تعالی بعد سلام مسنون و دعای ترقی مدارج دینی و دنیاوی واضح خاطر عزیز باد خط آن عزیز مع
جواب استفتا نوشته مولوی رشید الدین خان وصول شد قبل ازین جواب استفتا مصحوب سید امداد علی روانه کرده شد
یقین است که بعد تحریر این خط بان عزیز وصول شده باشد و جواب معطوفه هم موافق جواب مرسله این جانب است
لیکن آن عزیز را چه لازم بود که با وصف موجود بودن علمای اهل حق از عالم غیر مذهب استفتای مسایل مذهب خود
نمایند و آن عزیز که خود فاضل اند بکدام ضرورت داعیه از فاضل غیر مذهب جواب نویسانیدند و فی الحقیقه کتاب شوکت
عمریه بکمال متانت و استحکام تالیف شده است و از علمای عصر هر کسی را طاقت نیست که اراده جواب آن نمایند لیکن
اینجانب تحریر جواب آن شروع کرده بعد اتمام پیش فاضل مذکور فرستاده خواهد شد و در باب اجوبه تحفه
اثنا عشریه آنچه امر قائم شده صورتش اینست که مرزا محمد کابلی و مفتی محمد قلی را فی الحقیقه استعداد لایق تحریر
جواب آن نبود و حکیم مرزا محمد حسب استعداد خود بسیار خوب نوشته اند و موافق مذهب فرقه حقه امامیه بجواب پرداخته اند
و آنچه جناب قبله و کعبه مرحوم و مبرور ارقام فرموده اند مدح و ثنا از آن زاید از حد وصف است چه جمله علمای عصر از تحریر
جواب تحفه اثنا عشریه تن بعجز در داده بودند و علمای دیگر دیار و امصار و علمای ایران علی الخصوص
فاضل قمی و فضلای مشهد مقدس عذر اینکه در تحریر جواب کتاب مسطور بمیان آورده بودند معلوم آن
عزیز است بعد از آنکه کتاب ذو الفقار تالیف شد و بعد از آن صوارم و حسام ترتیب شدند آن علمای اهل
سنت ترش شدند و کسی را یارای جواب آن نشد و جناب مبرور هرگز از تحریر جواب سواله مولوی رشید الدین خان
اعراض نفرموده بودند بلکه اگر موافق شرط جناب مبرور حامل المتن جواب جمله کتب تحریر شده با نفر دیگر جواب آن
ارقام یافتی و این امر محال است و مناظره لسانی بالاخر منجر بفساد است ازین باعث اعراض از آن ضرور است
و آنچه در باب نقل عبارات از کتب امامیه برای دفع انکار جناب مرحوم مبرور ارقام کرده اند از آن دفع
انکار نمیتواند شد چه اعتماد و اعتبار بر مذهب مفتی به است نه بر مذهب ضعیف و روایت شاذه و آنکه از کتب امامیه
نقل کرده اند از قبیل ضعیف و شاذ است و اصل حال اینست که آن زمان نزد جناب مبرور جمله کتب محوله تحفه اثنا عشریه
و دیگر کتب متعلقه ابحاث مندرجه کتاب مسطور موجود نبودند و در آن ازمنه بجز کتب فقه و حدیث و دیگر کتب
مروجه ضروری حاجت بطرف کتاب دیگر نمی افتاد بعد تالیف شدن تحفه اثنا عشریه و عجز علما از تحریر جواب آن بفکر
تحریر جواب بلکه جمع کتب فریقین پرداخته شد و از همین باعث جناب مبرور در اکثر جا در صوارم و غیره ارقام فرموده اند
که کتب محوله از نظر نگذشت تا حال صحت نقل معلوم شدی لیکن صاحب کتب محوله چنین نگفته باشد چرا که
در فلان کتاب مخالف این قول گفته است و صرف بباعث میسر نیامدن کتب که متعلق بدیگر ابحاث اند جواب دیگر
ابواب تحفه اثنا عشریه تحریر نشد و فاضل مذکور که بجواب رساله صغیره پرداخته است خود را در ورطه بلا انداخته است
در هر ماه یک رساله یا کتاب پیش او خواهد رسید تا کجا جواب خواهد نوشت و بجز فاضل مذکور دیگری چنین موجود نیست
که بمقابله علمای اهل حق پیش آید و زیاده الدعا باقی ماند تاریخ مکتوب مجتهد تحریر یافته که سطر شش زعفران زار کشمیر است بس بحکم

مالا یدرک کلہ خیری ازان نیکارم و لعبوائکہ خاطر نشان عوام نیز ببرد فرحی سپارم تحقیق آنکہ جناب مجتہد کہ در اختیار شکر
و عار از ابوجہل و ابولہب سابق الاقدام بودند اعتراف نمودند بکمال متانت و استحکام شوکت فاروقیہ عموماً و ذکر علمای
عصر طاقت برداں نداراند و از نیجا حکم کردیم بکذب و نفاق مجتہد در عبارت ضربت حیدریہ زیرا کہ دران کتاب ہجو آن مینمایند و بیشتر
را شرکت صاحب تحفہ قرار میدہند عبارتش اینست کہ بعضی تحریرات سابقہ کہ منفرداً در بلدہ بنارس سماحت بان فرمودہ بودند
بہ ازین مضامین تازہ کہ بمعیت معاضدت استاد خود فرمودہ اند بودہ و بہذا الطریق جدا پس سلب حواس مجتہد ہم
دیدنی ست چہ ہر گاہ نتایج افکار رشیدیہ در تنہائی بدرجہ استحسان رسد البتہ شرکت استاد الہ بہ تحریرش باعث
مجتہدوندان ہمہ علمای رفضہ را از ہند تا ایران و مشہد مقدس کند بودہ زیادہ تر باعث کمال استحکام و متانت
کتاب خواہد بود لاجرم کذب و نفاق و اختلال حواس او بار ہم ثابت شد نزد تمامی عقلا بل تضحک علیہ الثکلی طرفہ
ترانکہ جناب مجتہد با دعای یعنی والد بزرگوار این فرزند سعادت کردار در بارہ افادات مذکورہ تقلید ابن سبا و مسیلمہ
کور خیال انہمعنی دارد کہ محررش عامی و نادان و اعتراضاتش خرافات مسیلمہ کذاب معارض قرانست فاعتبروا یا
اولی الالباب و انظروا الی ہولاء ذوی الابصار دوم آنکہ کابلی و قلی ہر چند جواب بعض ابواب تحفہ نوشتند
لیکن استعداد لیاقت ان نداشتند بنابران سیف ناصری تقلیب المکاید و دیگر مہملات و منبوات قلی ہم
خرافات کابلی قابل جواب نباشد چہ بدیہی ست کہ تحریرات آنکسان کہ لیاقت مناظرہ ندارند البتہ لایق
التفات نخواہد بود فکیف کہ کمترین خلایق جا بجا درین کتاب ہم واضح گردانیدہ کہ کلام کنتوری و امثالشر
نعیق غراب و طنین ذباب ست پس اشعار مثنوی بمقابلہ او باید خواند نظم مثنوی مہ فشاند نور و سگ عو عو کند
کی ز عو عو ماہ ترک ضوء کند ای سگ ملعون چہ عو عو میکنی خویش را تو مشتو میکنی بالجملہ ہر قدر کہ رشید المتکلمین اما ابن
المدبرانہ و این کمترین تعقب بالحسنات میزانہ جوابش نوشتیم از راہ تبرع و احسانست من بعد انہم عیان خواہد شد
کہ تحریر فقیر یعنی کتاب کبیر صولۂ حیدریہ علی المجوس القدریہ در جواب ذو الفقار جائسی نصیرابادی از ہمین بابست و در نجا علی
پیش آمد جواب طلب کہ مجتہد در ضربت حیدریہ کہ اقرار بالیقین درین مکتوب نمودہ و گفتہ کہ علمای شیعہ بسبب متانت کتب
فاروقیہ قدرت بر جواب نداراند و من جواب ان شروع کردہ ام قلی ایکہ تا زمیدان مناظرہ دانستہ و نہ وعبارتہ
نا قص المعنی و متوقد بود و عمی یکہ تا محشر کہ فضل و کمال مبارز میدان مناظرہ اشعریہ و ارباب اعتزال البدیل الجلیل السند
النبیل الاوحد الیلمعی السید محمد قلی دام فضلہ کہ در سلسلۂ تلامذۂ جناب طلیس مآب طاب ثراہ منتظم و کتاب سیف ناصری و
برہان السعادت و دیگر مجلدات ضخیمہ در ابواب کتاب مذکور در سلک مصنفات شان منسلک ہست الی آخرہ بلفظہ و جواب
باب تمام ہمین ہست کہ دروغگو را حافظہ نمی باشد و بنیاد تمامی دین و مذہب رفضہ بر کذب و نفاق ہست و خواص و عوام
میدانند و خود مولوی حبیب علی ہم تصریح کرد کہ قلی و کشمیری ہر دو در مرتبۂ ثانی و ثالث عاجز آمدند و ہنوز روی امامیہ سیاہست
سرخروئی وقتی شود کہ مجتہد الزامات اہلسنت را از میان بردارد چون ہنوز ان الزامات بر جای خود ہست پس بر علمای امامیہ است
کہ بمیدان ... مسودہ ہا بدر خہند و بحکم ظلمات بعضہا فوق بعض بقصہ ہمراہی ایشان باید رسند و از تحریر و تقریر مجتہدین صاف

در حق او بعنوانیکه دانستی بتصریح گشتی به امام جعفر نسبت کردند که زرارهٔ میانه اصحاب علوم کالشمس بین النجوم است
ولیکن ازانجهت او را بد میگویم که عیب دار می کنم تا سفیان گزندی باو نرسانند معهذا مجتهد را بتوسط رئیس العاید صب
کاکوری غلام حیدر خان بهادر دام رافته کتاب تنبیه السفیه فرستادم و این کتاب وقت تحصیل فقیر در فیض آباد مشهور بود
که بعضی از بزرگان نقلش از لکهنو بردند و همه عقاید در باب الٰهیات تحفه که صوارم رد آنست به بست و دو محصور است و این
کتاب از آغاز تا عقیده سیزدهم نزد من است و حرفی را از صوارم تا نیمقام باقی نمیگذارد حتی مطایبات جالشی را
نیز پس از حامل متن نفهمیدن کار آن سفها خواهد بود که حقیقتهٔ معنی حامل المتن را ندانستند بجهت آنکه حامل الاسفار اند علاوه
این چه معنی دارد که مجتهد جزوی چند را از تحفه رد کند حالانکه باعتراف پسر تحریر احاطه کتب مذهب شیعه و سنی هرگاه
همه کتابهای مجتهد فانی را جواب نویسد آن وقت مجتهد بجوابش توجه نماید فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله از آثار قیامت
است که مجتهد فانی علی اعتراف ولده الجاهل جواب اکثر مقامات تحفه بدون تتبع فقط بر صور خیالیه رجماً بالغیب د
ربیانی السلام نوشته و تنبیه السفیه و رجوم الشیاطین و فضیحة الغبی را نه بیند و از تحریر رشیدی پی برد بار چنین گوید حیله
بجوید نعوذ بالله من مکائده پنجم آنکه بگفته او شرط همین است که جواب حامل المتن باشد من حیث اللفظ او المعنی از آغاز
تا انجام بود پس عذر عجز کدام وجه است که مجتهد الزمانی رسائل مراسل کاشفة الظلام ملاحظه کند عرق حمیتش باوصف این
انواع تجهیل و تحمیق بجوش نشد حالانکه در ابتدا رساله مذکور را بوساطت مولوی رضی الدین فرزند اکبر مولوی حلیم الحکیم
سجاده در ڈاک انگریزی بمجتهد رسانیدم و در انتها بدست حافظ غلام محمد که فاضل جلیل مولوی محمد اسمعیل را
نزد مجتهد برده بودند تا آنکه مولوی موصوف در مسئله متعه صغری و کبرای مجتهد را منقوض و مدخول ساختند و از
هر طرف چندان بر او تاختند که مجتهد الزمانی باوجود مجتهد فانی و زمانی سپر انداختند پس راست بگو که کاشفة الظلام حامل المتن
یعنی مذکور و جواب کلام مجتهد از آغاز تا انجام است یا شروط فانی هنوز دران تحقق نیافته و صحیح دانی که مجتهد الزمانی
چگونه درین وادی قدم نهاده خود را هدف گردانید سببش آنکه مولوی صاحب مذکور چون اراده جهاد داشتند بلباس
لشکریان بودند دانا چه ممکن بود که مجتهد در چنین شان کلامی کند کما عرفت فی الدیباچه ولا حاجة الی الاعاده
ششم آنکه مناظره لسانی با اظهار مجتهد الزمانی نمی باید و ازین سبب شیخ فانی بر ادنیا مدلا جرم حجت اهل حق
تحریراً و تقریراً هردو تمام شد زیرا که بذهن کسی خطور نمیکند که درین شهر مفسده برپا شود که بنائب پسر خاتون
نرگس که بدلیری و دلداری شهره آفاق مخدوم الفحول باشد گزندی جز گزند مقرری برسد و ازینجا هم عیان شد
آنچه گفتم زیرا که مجتهد دانست که تمنده شید بمناظره می آید پس هوش و حواس در باخت و مولوی محمد اسمعیل را
عامی پنداشته مناظره شروع کرد و آخر سپر انداخت پرگار و زبونی کاملین رفته به نجد رسید عقل حکم نمود
که اهل سنت متبع ثقلین اند و رفضه مثل مداریه و جلالیه دعوی اتباع ائمه هدی در سر دارند و میدانند.
لاکر ائمه هدی قابو می یافتند ایشان را مانند ابن سبا و غیره کالسجی من الکشی میسوختند و سرهای ایشان را
مانند زراره امام الائمه شیعه چنانچه در کتاب مذکور هست بمقامع لعنت ابدی می کوفتند زیرا که در تحفه اثنا عشریه

اصولا گو خود خاتمه بحث است که رفضه متبع ابن سبا و زراره و هشامین و اهل سنت تابع ثقلین اند و چون حجر رفضه
در جواب تحفه عیان شد نقد مدعا بدست آمد و درینجا سوالی است جواب طلب که در کتب اهل سنت
احیانا آمده که فلان امر مذهب اهل بیت است بی آنکه نام کسی از حضرات ائمه در انجا برده باشند و چون سخن بر یک
اشکالی در پایی که آن مذهب شیعه است پس اهل شیعه گفتند که بر مذهب اهلبیت طاهرین ایم باعتراف اهل سنت هر چند در
تقریر و تحریر از عهده بنای کم خویش آنکه مذهب رفضه را مذهب اهلبیت هم گفتن مبنی بر اصطلاح است یعنی رافضیان
بجهت انصاف و سنی سوخ چشمی بعد از آنکه تحاشی از تقیه می نمایند که حضرات اهلبیت برای ایشان بملاحظه احادیث
شریف بیوفائی و ترک رفاقت قرار داده اند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و لقب رفض و رطل بوق متعصب
در مصائب و لیبرش در ترجمه وغیره اعتراف نموده اند گاهی مذهب خود را مذهب اهل بیت و گاهی مذهب امامیه
و گاهی مذهب شیعه می نامند پس اگر علمای اهل سنت این لفظ را بزعم قوم مانند لفظ آلهه که در قرآن مجید بر معبودان
باطله می آید بر زبان آورده اند چه باک و چگونه دلیل شد بر انکه نزد ما رفضه بر مذهب اهلبیت اطهر اند حالانکه امام رازی
در ریاض وغیره و ابن حجر مکی در صواعق و دیگران در غیر آن هزارجا تصریح نموده اند که رفضه بر قوانین ابن سبا لعین اند
و با صحابه کرام و ائمه هدی علیهم السلام حقیقة نسبتی ندارند چه جای آنکه از کتب رفضه ظاهر شود که اهل بیت همه
مداح خلفای راشدین بوده اند که دین اسلام را تائید نموده اند عقل نیز بزبان گواهی میدهد بالجمله اگر اهل سنت کسی گفت
که ایمان ابوطالب مذهب اهل بیت است یعنی مذهب شیعه است چگونه دلیل شیعه شد بر آنکه مذهب شیعه مذهب
اهلبیت است معاذ الله و اگر هنوز این امر اصطلاحی را چنانچه باید نیافتی باری بمثالی روشن میکنم که شیعه هم ما را اهل سنت
و سنی میگویند و رد و قدح بر این مذهب میکنند و اهل سنت و سنیان آنهااند که بر طریق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می روند چه سنت
بالاتفاق طریق امت محمدیست علیه السلام و در بعضی از افادات فقط بر لفظ سنت اکتفا میورزند قال شاعرهم ع ایها
السایل عن مذهبی لیس لی سنة لا کعکعه قیل وما هذه قال فهم اربعة العیه الربعه چون با وصف تصریح این امور مذهب با ملت حضرت
سید انبیا نیست بلکه اتباع اصطلاح است پس بودن رافضیان بر مذهب اهلبیت سید عالمیان از کجا لازم آمد یا سنیان
شیعه را در مذهب اهلبیت بر خلاف کتب خود که نموده اند بر زبان رفت توانند داشت و شیعه ائمه اعتقاد توانند کرد و فرق آنست
که رفضه ما را مطابق کتب خویش بر مذهب اصحاب کبار بلا ریب میدانند کما فی الکامل البهائی وغیره بلکه بطور ائمه نیز زیرا که خود
معترف اند که ائمه بر مذهب اهل سنت بوده اند چنانکه انما فقیه آن مطهرین را تقیه و نفاق نسبت مینمایند ولا یخفی علی العلوم
ان النادر کالمعدوم هفتم آنکه مجتهد گفته که این امر محال است گویم اگر اشاره باین معنی است که محال است که سنیان جواب حامل
المتین بنویسند پس تنبیه السفیه وغیره مکذب اوست که حرفی را از صدورش و امثالش تا مقام مذکور وغیره باقی نگذاشته اند و اگر
حامل المتین بدانستن کار حامل الاسفار است و از باب ببعوق غرابه نمیعوق حمار اکنون مجتهد و برادرانش را باید صولة حیدریه علی الجموس
القدریه وغیر آن از زنده و طلب نمودن تا بزودی به تبیض آن پردازم و این کتاب را موخر سازم که بر این تقدیر مرتبه عیان خواهد
رسید که این کتاب لفظا و معنی حامل متین ذو الفقار و رافع خرخشار کاوان پی سم جمیع خران پی دم است بر طور ایشان نیز

مگر آن وقت دل مرا بدست آری که ترا برستان نیزه نشانند و همقرین آسمان بر زمین گردانند بسلسلۀ مجتهد تمام ملک هند را فراگرفته
و دولتش از دولت قارون برگذشته و کتبخانه او بر کتبخانه سابقین و لاحقین زائد گشته و هنوز قدرت بر جوابش نیافته و از نجا اهل
دین اذعان توانند کرد که اگر بنده را عشر عشیری از کتبخانه مجتهد و وظیفه با چندی از کاتبین و مصححین بجمعیت خاطر بهم میرسید
و اندیشه قید و بند بلکه خوف جان زائل میکردید آنچه تالیف میکردم خارج از حوصله بشری میشد یعنی زنهار کتابی را از کتب کلامیه
رفعنهٔ بی رو و قدح نمیگذاشتم و اگر اسباب تعطل خود را شرح کنم محمول بر اغراق و تزکیه نفس خواهد شد و لیکن آن بزرگان
که بر حالم وقوف دارند تصدیق توانند کرد که روزها بتعلیم اطفال می برد و ازم شبها بمصاحبت میسازم و این هر دو امر را بر خلاف
عادت خود بپاس خاطر عزیزان اختیار کرده ام و از مکروهات دیگر چه حرف زنم که بجهت اکتناف آن از مد تهامی در تصنیف را
بر طاق نهاده ام خصوصا درین زمان که بدعتهای رفض آنا فآنا در ازدیاد است و عزای ماه محرم از دو هفته بدو ماه انجامید
و هر سال صاحب الامر روافض از بطن بادشاه جهجاه علی ما اشعرنا سابقا بر منصهٔ شهود جلوه گر گردیده و اجار تعزیه های مصطلح
از سعی احسان و ضمیر نقوان بر کنن اینی منتظم الدوله بعد از اربعین متغیر رسیده و تعفن و شمنی عامه از یکی بهزار کشیده اما آنچه
گفته اند که فاضل مذکور الخ بحمد الله که ما را حاجت بجوابش نیست که هر گاه خود بشد و مد اعتراف کرد بکمال متانت شوکت البتة آنچه
در جوابش خواهد گفت خالی از رکاکت نخواهد بود و پس رشید التکامین کتابی و رساله در هر ماه بکمال متانت و استحکام توانند فرستاد زیرا که
بنیادش محکم است بخلاف بناء کلام مخالف که بنای آن در رد کلام متین بر طرف تمام و اگر مجتهد و مقام میخواهند که عبا نابه بند بار کی
ضرورت مقالات صاعقه حسامیه را که ضربت حیدریه است درین ایام از من طلب داشتن و این کتاب را بالا حتمام
از من خواستن و مثل عود جال بغور نگرند که حال من هست یا موافق پندار حاملین اسفار اما آنچه گفت و نجر فاضل
مذکور الخ جوابش آنکه بمجرد رسیدن بصارة العین هوش و حواس مجتهد پروا زنمود چنانچه بعضی از ساکنان قصبه کاکوری
که مذهب تشیع داشتند پیش یرلی الا جناب شیخ فضل امام صاحب نام رفتهم بی کم و کاست میگویند اکنون شعر عربی باید خواند
نوبت بسرافتاد و بگویند که دوران ارالیش از نو بکنند مسند جم راشحال عبارت مولوی حبیب علی در مکتوب دوم باید دید
و نتایج ازاکه مهر خموشی بر لب مجتهد بنا در میزان کیاست باید سنجید بجناب قبله و کعبه دو جهان ملجا و ماوای بیکسان مد ظله
العالی بعد ادای کورنش و تسلیم عرض انیست که گرامی صحیفه وصول الطاف مشمول آورده سر افتخار را باوج فلک الافلاک رسانید
جواب استفتا معرفتا سید امداد علی وصول شد فی الحقیقت در امور دینی از فاضل عبرت بسبب استعانت تار نیاست بحیا
قلت فرصت آنقبله و غیر ممکن الدفع بودن نزاع همد کر بدون جواب استفتا مرتکب این امر شده بودم بدریافت شروع
شدن جواب شوکت عمره زیاده از حد مسرور شدم و انیحال پیش مولوی رشید الدینخان هم بیان کردم و نیز دیگر مضامین
کرالفنامه ظاهر ساختم او شان مستفسر اینمعنی هستند که جواب حامل متن تحریر میشود یا مثل قول قول میگویند که هر قدر مرتب
شود نزدم ارسال شود تا تحریر جواب آن و تمام انتظار اتمام جواب موجب درنگ است و نیز گفتند که از نقشه مناظر آ
هر چند دل میرنهیم که از جمله مشاهیر امامیه این معامله بمیان آمد هر کسیکه دعوی علم و تبحر کرد از مباحثه و مناظره تحریری
جانبی ماند اگر چه احدی از علمای امامیه کاهی بکسوی بجک مسئله نکرد یعنی هر گاه از جواب اصل مسئله عاجز شد به تحریر امور

خلاف مبحث تواباں جواب آن شدند ناگزیر با جوبۂ آن پرداخته شد تا عوام محمول برعجز تحت نکنند و امامیہ را جای سخن نماند
بعد ازان هم از تسلیم آن تصریح و بخطای خود اقرار نکرده خلاف مبحث به تحریر مطاعن وغیره مسائل که صدها جواب آن از شیعیان
تحریر یافته پرداختند و بجنسہ همان تقاریر را اعاده کردند ناچار در جواب آن هم کوتاهی نشد بلکه از هر جنس کیسها نها
بالکل خالی شد عذر کردند که ازین قسم تحریرات هیچ فائده نیست این امر را ترک کردیم چنانچه فارغخطهای حکیم بو علی
و مفتی محمد قلی و حکیم مرزا احمد کاشمیری وغیره برین دعوی گواهست و هم میگویند که حال اعتراض جناب قبله و کعبه مرحوم مغفور
از خط جناب مبرور موسومه مولوی عبد القادر واضح است با وجودیکه تا حال احدی در امامیه لایق مناظره و قائل
مباحثه بنظر نیامد بلکه جمله معاصرین و مناظرین بی علم و کم استعداد تا وقت از مسائل هیئت و هندسه خبر که استعداد فهم کلام
و ادای جواب بخوبی میدارند میسر نشد با اینهمه از همان قسم مردم هم پهلوتهی واقع نشد اگر جناب مجتهد مرحوم مغفور را
اراده مباحثه و مناظره و نوعی توجه بطرف تحریر جواب بودی بموجب شرائطیکه جناب مبرور مرحوم میکردند اجوبه کتب
جناب مبرور نوشته میشد و الحال اگر احدی را دعوی باشد جواب بر سه کتب جناب مبرور بهمان شرط نوشته میشود
و نیز میگویند که جواب ذو الفقار و صوارم و حسام طالب علم قطبی خوان هم نوشتن می تواند و از تمهید یکه تحریرش
زائد بر یک ورق نخواهد بود جمله مطالب این بر سه کتاب دفع میشود و باستعانت آن تمهید تمامی تقاریر هر سه کتاب
شرح ملا خوان دفع کردن می تواند و جابجا که جناب مبرور حواله کتاب عماد الاسلام می نمایند اگر آن کتاب برای تحریر
جواب فرستاده شود آنزمان حال قوت و متانت آن واضح خواهد شد تا وقتیکه در صندوق مقفل است شاه و توصیف
او چگونه باور کرده شود لیکن چنانکه در ذو الفقار و صوارم و حسام بجز فحش و سب و شتم و تقاریر یکه خلاف داب
شرفاست دیگر هیچ نیست و مضمونیکه از آن جواب استدلال صاحب تحفه پیدا شود تا پیدا است همچنان در عماد الاسلام
خواند بود معهذا این هر سه کتاب ما خوانده از شبهه حکیم مرزا محمد و عذریکه در باب زبان درازی بر صاحب تحفه از جناب
مبرور پیش شده است یعنی سه چار جا که صاحب تحفه زبان درازی کرده اند و جناب مبرور آن عبارت را نقل فرموده اند
بر جای خود نیست بچند وجه اول آنکه قدمای امامیه کدام دقیقه زبان درازی فروگذاشتند پس صاحب تحفه که
بمقابله ایشان تحریر کرده اند اگر چار جا قدری قلیل لطافت و ملاحت زبان کشودند بر جای خود است دوم آنکه میر باقر
داماد و قاضی نور الله شهید در تصانیف خود چه قدر زبان درازی بر علمای اهل سنت کرده اند سوم آنکه نفس مسائل
امامیه از سب و شتم انکه چه کمی دارند چهارم آنکه فرمایند که بانی این بدعت ازین هر دو فرقه کدام است و ظاهر است
که امامیه اند پنجم آنکه عبارات صاحب تحفه که جناب مبرور از سه چار جا نقل فرموده اند آنرا با موقع و محل و مبحث آن عبارت لحاظ
کرده بمیزان عقل باید سنجید که آن بکدام پایه و زبان درازی جناب مبرور بکدام پایه و آنچه ان قبله و کعبه مرا مانند
انکار فرموده اند بر ان بدینگونه کلام کردند که هر مذهب بر قول که خلاف مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر ان
معترض است پس اگر مذهب مفتی به موافق مذهب اهل سنت است صاحب تحفه بر آن چگونه معترض خواهد شد
البته اگر مذهب کدام فرقه شیعه خلاف اهل سنت است یا یک جماعت از امامیه یا یک فاضل از امامیه مخالف مذهب اهل سنت

گفت صاحب تحفه بر قول او معترض است نه بر تمامی علمای شیعه و امامیه چنانچه در بعض جا از علمای امامیه بر یک فاضل مثل حنفی
یا ابن عقیل در مسئله مختار شان معترض شده و این امر بعد خطبه در دیباچه تحفه مصرح است که صاحب تحفه کلام خود را با جمیع فرق شیعه دائره
کردن ارتقام کرده است نه بتخصیص با امامیه و همین مضمون از ملاحظه هر مبحث تحفه واضح است و علمای امامیه از اسم کتاب
چنان فهمیده اند که کلام صاحب تحفه خاص با اثنا عشریه است همین باعث جا بجا با انکار مسائل دیگر مذاهب شیعه
هم می پردازند چنانچه جناب مهرو جا بجا در کتب خود میفرمایند که اگر چه این فرقه را بدتر از سگ و خوک میشماریم لیکن جواب چیزی
است و چنان سست در این فهم و استعداد هم از تحریر جواب تحفه میزنند و هنوز از این مغالطه نجات نیافته اند و نیز فاضل مزبور
میگوید که اگر در هر هفته یا یک ساله یک کتاب خواهد رسید برای تحریر جوابش حاضرم بارین شرط یکی آنکه نقل از کتب اهلسنت صحیح باشد
نه چنانکه جناب مهرو به حواله صحیح بخاری میدهند و در صحیح بخاری در تمام کتاب نشان آن روایت پیدا نیست یا چنانکه از فتوحات
معاویه بن یزید را بلفظ معاویه و یزید تبدیل کرده نوشتند دوم آنکه در تحریر الفاظ بی ادبانه صراحتاً یا کنایة واقع نشود سوم
آنکه کلام خالی از فحش و دشنام باشد چهارم آنکه در هر مسئله که گفتگو در میان آید طی آن شود یعنی یا تسلیم آن یا بتصریح در لفظ اعتراف
از خطا یا نه تمامی استدلال یا غلطی مسئله یا جواب معقول بدون طی شدن یک امر گفتگو در دیگر مبحث شروع نشود و تا نتیجه مباحثه
و مناظره حاصل شود پنجم آنکه مخاطب در تحریک شخص باشد که هزار از فاضل شریک و باشند اگر این شرایط منظور اند فاضل
مذکور برای مناظره تحریری موجود است و عماد الاسلام برای تحریر جواب طلبگار است تو فعله تعجبات از جواب این عجز
سرفراز شدم زیاده چه عرض کنم برای فاحش و اتی عالم از این مکتوب ظاهر شد که مولوی حبیب علی با وصف تشیع و مرا
ادبیانه امام ربانی و تجهیل مجتهد دقیقه فرو نگذاشته یعنی بتصریح تمام گفته که هر کسی بجواب رشید المتکلمین عاجز گردید و پیش
هر با اندیشه خالی شد تا بالآخر فاضل خطی داده تقدیر جان در کف تسلیم نهاده و خود رشید المتکلمین نطاق همت بر بسته لفظ
همین گو و همین میدان حقیقه بر زبان میرانند و طلبه مختصرات از اهل سنت بتمهید ورقی هر سه کتاب مجتهد را زیر نقض گرفتن
می توانند و چون عماد بر خلاف مناظره است تا حال مجتهدین از صندوق التقیه سر بیرون نمی آرند و هر گاه رفته در سب و شتم
از حد درگذشته صاحب تحفه که فقره چند تیز و تند نوشته اند معذور باشند اعتراض شان بر مخالفین اهل سنت است خواه
مذهب جمهور باشد خواه نادر و شاذ و بر قول موافق چگونه اعتراض فرمایند و ایشان با هر فرقه شیعه کلام می نمایند و مجتهد
الی الآن در این مغالطه گرفتار اند که کلام با اثنا عشریه است فقط پس چه مجال دارند که تحفه یار و کنند چه شد حتی عالم بالا معلوم شد
چه یکه معنی لفظ تحفه اثنا عشریه هم نفهمیدند و غور کرده معنی دیباچه اش هم نگرویدند زیرا که در آن تصریح است که تحفه اثنا عشریه از ان
نامیده که بعد قرن ثانی عشر از هجرت حضرت خیر البشر پیرایه تصنیف در بر گرفته و دوازده عبارت و این رساله را تحفه اثنا عشریه
نام نهاده شد زیرا که بعد انقضای قرن ثانی عشر از هجرت خیر البشر التحیة السلام صورت تالیف پذیرفته و جلوه ظهور
در گرفته انتهی الملفوظ رشید المتکلمین معتقد اند که هر کتابی در هر هفته آید بی جواب نماند و قلم ایشان با عصای کلیم الهی می ماند که همه اسباب سحر
هزاران ساحران را بیک لقمه می رباید لیکن میفرمایند که تحریف عبارات مثل مجتهد جالسی نباید کرد که معاویه بن یزید را
معاویه و یزید نوشته اند با پخته پیروا اختلاف و راه بی ادبی نباید رفت و تا فیصله سخن حرفی دیگر نباید زد دوازده عشر

هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و ما درا بزودی باید فرستاد بعد ازین تخجیل و تحمیق که از مولوی حبیب علی بظهور آمده
کسی از سفرای غیبت صغری و کبری این چنین نتوانند کرد مجتهدین امامیه چرا کرم بر دارند و دم بر نیارند و خود را بر جمها
سپارند و تا غیبت کبری حضرات ائمه را به پیر معطله انگارند و مورد ظلمت بمقتضای و اللیل اذا یغشی شمارند و صد راهی نگشته اند
فلله الحجة البالغة الحمد لله که از نقل مکاتب فراغت روداد و حال عدم لیاقت کنتوری بلکه عدم اهلیت همه علمای اثنا
عشری واضح شد هذا ما اشرنا الیه فی المجلد الاول عند شرح عبارة العین اعنی مع ان الامامة بیعة الواحد
والاثنین آه فلیراجع الی ما کنا بصدده من نقل مقال المجتهد و رده **قوله** و قول عمران بیعة ابی بکر الخ **اقول** این اعتراض
ششم ست و جواباتش علمای اهل سنت آنچه مرتب نموده اند بر همه کس هویداست مگر مجتهد الزمانی خود را از دیدن معذور
گردانیده اند یا خلقت ایشان مثل خفاش ست که نور آفتاب هدایت و یقین را نهار نتوانند دید تا باعادهٔ مطاعن کهنه
تخریب وادی عوام مشغول اند اگر درین مقام مثل سابق تقریرات علمای اهل سنت نقل کنم بازه هفوات کنتوری دو مانند اول
که جا بیش انقاد یافتی و عطای او ابتنای او بخشیدی در میان نهم و خود را بر دو نقص آن متوجه سازم البته حسب مواطن سابقه
تا کیر ترجیح مختصر درین مقام بگویم که کید مجتهد الزمانی مانند اتیاب غزالی نماید پس بدانکه مخاطب چون استدلال بر ترجیح بیعت نماید
که بر تقدیر عدم بودن خلافة الاثم می آید که مقولهٔ خلیفهٔ ثانی بمعنی کرده و البته ذکر دلیل این دعوی و ملازمت
هم او خواهد بود لاجرم او را حرمت آن عقلا یا نقلا باید نمود نه آنکه درین مقام الهمن میان گفتن و ادعای
خود ساختن ما را درینجا ذکر مثال صحیح کافی ست و آن اینکه نسبا باشد که بزرگان دین و پیشوایان حق و یقین که انتظام
امور شرعیه و الادیه همت علیا بودند تمهیم امور را اتفاق میفرمایند تا برای متاخرین کافی است آیه یعنی که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بسیاری از امور با اصحاب کرام مشوره می فرمودند حالانکه حضور را فراست و قوت قدسیه بحد نهایت قصوی رسیده
و بنهایت علیا انجامیده لاجرم علما این هم نوشته اند که هر چند آنحضرت احتیاج باین امر نداشتند لیکن مطلع مقدس تقنین قوانین
برای اتباع و تشریع بود تا بدین روش زندگانی کنند و در مهمات امور خود ازین طریق مستفید و مستنیر شوند و رکن بیعت مقرر شود
انتظام امور انتظام گسلد اگر خلیفهٔ ثانی که سیاست بدن و انتظام امور بدست او بود چنین فرماید بگو این کلام با وجود حدت
ملک قلم مخالف ست تا یا معتبر برای رعایت ترتیب اعتبار اولیت و ثانویت و قس علی هذا غور و فکر در موضوع هم ورکی
می باشد و از اینجا که مقصود کلیت و تعمیم ست هر قدر که درین باب تاکید فرماید بجای خود ست و اگر غور نمائی البته
آن بیعت خواهی یافت یا حیران مانی که بحسب مستجمع شروط و شوری در امور چگونه محل استخلاف موعود است هاتوا برهانکم ان کنتم
صادقین **قوله** و نیز جناب ولایتمآب الخ **اقول** جائیکه تخلف جناب مرتضوی را باین عبارات نقل کرده که هر چند اسامی
ارکان بیعت خالی از طول نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بالاجمال نوشته میشود که از انجمله است جناب ولایتمآب
امام المشارق والمغارب حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام که بنابر تصریح بخاری و دیگر محدثین اهل سنت تا شش ماه بیعت
ابوبکر ننموده و ظاهر است که بمقتضای حدیث علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار از آن نفس رسول محال است پس لاجرم ترک
بیعت تا این مدت دلیل بر بطلان خلافت خلیفهٔ اول خواهد بود و جوابش در نهایت طول باید التحفة الاثنا عشریه بعنوان ادا شده که

قوت مجتهد الزمانی و قائدین و سائقین او در فهم ان وا نمی توانند شد چه جای جواب ان طرفه انیست که جناب مخاطب در کتاب
صواعق ابن حجر مکی و صواقع سید نصیر الدین محمد کابلی هم رجوع نکردند که ابواب و فصول در امثال این کتابها موجود است برای
ترجیح آن روایات که جناب امیر در مبادی خلافت صدیقی بیعت فرمودند و فضائل صدیق را بیان کردند و همچنین نیز من جمیع
بلکه اگر آدمی غور کند تواند دانست که چون جناب امیر خود فتوی دهند که هر که منحرف از اجماع شود ردو والی ما خرج منه فان ابی فقاتلوه
لاتباعه غیر سبیل المؤمنین کال و فاحشة الی اولی خواهد بود شیعه را بر زبان خود آوردن امور یکه مجتهد ذکر میکنند و قبل ازین در تسبیح
و لعب ازین تر خواهند آمد که قول جناب امیر که انما شفیت بی انقیا بس از احادیث صحیحه نبویست صلی الله علیه و آله وسلم هر که خواهد بکاغذ
در کتب فریقین رجوع نماید و در حیرتم که چون قدمای رفضه که درخت نشانیدند و عبدالله بن سبا را آب دادند
بندامت و ناعاقبت اندیشی حضرت کرم الله تعالی عما یقولون علوا کبیرا قایل باشند یا مرتبه جناب امیر از رتبه خدای عز و جل
در گذشته که در هیچ امری تامل نمیکردند و باستبداد نمیگشتند و رجوع از امری مخالفت با مرتبه آنجناب داشت یا دیگر
بندامت نیز داشته اند خود شارحین نهج البلاغة از انکسان که تشیع انها از کتب رفضه ز می آید و مجتهد جالسی و فرزند
دلبندش ایشان را ترکیه نموده بعدالت و انصاف شان لب کشوده اند ندامت آنجناب را در انچه تعلق بامور امامت
دارد مدعی شده اند و کنتوری هم در عبقات جلیه خویش بیان تصریح کرده چنانچه سابقا در مجلد اول نقلش گذشته طرفه انکه
بخیال مجتهد این هم نگذشت که اهل حق خواهند گفت که چون در اصول ثابت شده که اتفاق لاحق رافع اختلاف سابق و متاخر
ناسخ متقدم می باشد ورنه لازم آید که بسیاری از مقبولین لسانی که صدکس ازان در کتاب شوشتری مفتری منتخب اند ملاعین
باشند پس به بیعت مرتضوی بعد تسلیم درنگ شش ماه بمقتضای این روایت هم حقیت خلافت صدیق بمذهب اهل سنت بلکه
فریقین ثابت شد اما اهل بدعت پس نتوانند نام اخبار متناقضه بر زبان آوردن ورنه لازم آید خلاف توثیق و مهر کردن
بر کتاب الوصیه که در حقیقت قادح عظمی بکمال است کما مر مفصلا و صحیح حسب ولا و نیز لازم آید مخالفت تقیه که تارک آن بنص عقاید صدوق
تارک نمازست معاذ الله من ذلک **قوله** و بر تقدیر ثانی الخ **اقول** تقدیر ثانی مطمح نظر نیست مگر نیز عا توان گفت که خلیفه
معاویه بن ابی سفیان بر اصول رافضیان موعود بخلافت نتواند شد زیرا که از تفریعات صاحب مجالس المؤمنین و همچنین از
از تصریحات مولف لوامع و مانند ایشان هویداست که آنمردم که زمام ریاست تا مدد دهور بدست شان بود و حضرات ائمه را قبل
کرده دنیا از دایره تشیع بیرون نهادند لان اکثرهم چنانچه از تصانیف صدوق مثل عیون اخبار الرضا و امالی ظاهر بود هویداست
و حال آنکه سادات و شرفای اهل سنت را بانواع مصائب و عقوبات ها گشتند و هنوز مورد مدائح اند چنانچه عبارات مجالس المؤمنین
که در صدر تراجم ابن طالبین و قاتلین قلمی میشود بران دلالت دارد پس چه عجب که معاویه بعد از بغاوت و محاربه با حیدر کرار
و شهید نمودن حضرت عمار و مسموم ساختن سید جوانان اهل بهشت بر مرحوم شیعه موعود و بوعده الهی باشد
و زیر افراد مذکور اندراج باید معهذا لک در همین نزدیکی گذشته که مقبولین لسانی با وصف لعنت کردن حضرت شیخین و دانی
بسبب خذلان اهل بیت رسول ربانی صلعم و اختیار رکیدت عبدالله بن سبای صنعانی کما مر تفضیله بزعم
رفضه از حضیض زمین سر باوج آسمان برین رسیده اند و با وصف تخالف و سر تراشیدن

سر انشیدن مرتبۂ شان تالی مرتبہ ائمہ ہدی گردیدہ و بسعادات جاودانی و نعیم مقیم جنانی موعود شدند کما فی البحار
و حیات القلوب و غیرہما و حالانکہ راہ ریا و سمعہ برای ایشان در خلافت مرتضوی مفتوح گشتہ و حصول زخارف
دنیوی برای این گروہ صورت بستہ پس موعود بودن معاویہ زینہار بر مذہب رفضہ اشرار مستبعد نباشد و ہرگاہ یزید پلید نزد
مجتہد الزمانی با ہمہ فضائح و شنائع کہ میدانی مورد ترحم بود و خلافتش نزد او بہتر از خلافت مہاجرین باشد پس معاویہ بن
ابی سفیان کہ کارش باتفاق علمای شیعہ و منہم مجیب الایضاح کما سیجیء انشاء اللہ تعالی بدان درجہ نکشیدہ چرا میعاد خلافت موعود
نشود و حال اقوال شیخ ابن حجر مکی قبل ازین در مجلد اول چنانچہ باید مذکور شدہ **تازہ تر آنکہ** مجتہد خود اعتراف دارد کہ
خلافت براشدہ و غیر راشدہ منقسم است کما مر و اگر در خلافت معاویہ از روز خلع امام حسن کسی را کلامی نباشد پس از مجرد
لفظ خلافت اگرچہ بکتب معاویہ مکتوب باشد مطلبی بر نمی آید یعنی خلافت راشدہ برای معاویہ بثبوت نمیرسد فان العلماء اجمعوا
علی ان العام لا دلالۃ لہ علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آری ثبوت خلافت با تمکین دین و رضای حضرت رب العالمین
و اقامت شریعت متین و رواج ملت سید المرسلین چیزی دیگر است کہ برای خلفای راشدین از کتاب نورانی نامہ جاودانی
اقوم معجزات رسول یزدانی بہ ثبوت پیوستہ و از توریت و انجیل مدائح و مناقب ایشان کزرع اخرج شطاہ بتمثیل و تفصیل عیان
گشتہ و میان این مرتبہ و خبر غیبی ثبوت سلطنت برای معاویہ کہ بہتر از سلطنت بعضی دیگر از بنی امیہ و مانند شان باشد فرقی است مثل
فرق حدوث و قدم و لون با مئی است مانند وجود و عدم و ہر کس کہ تفرقہ نمیکند فیما بینہما لایق خطاب علما نخواہد بود کما لا یخفی ؛
و آنچہ گفتہ بلکہ اگر بنظر انصاف آنچ ماخوذ است از رسالہ کہ مرزا کاظم علی صاحب در دو جزو بجواب ہمین آیت استخلاف
نوشتہ اند و ایشان در حقیقت از محررات یاسین بیاض علی ابراہیم خان بی سواد برگرفتہ اند در زمان سابق برد و قدح آن بالحاح
بعضی از احباب در تحریر در تعجیل آوردہ بودم لیکن بسبب موانع بعض آن معطل ماند و من بیچارہ متحیرم کہ چون تا آخر زمانہ خلافت ذی النورین بلوغ
رود بدایا مخالفت آن تمکین است کہ در آیت استخلاف موعود گشتہ فان الوقعات النادرۃ کالمعدوم عند العقلاء قال اللہ تعالی فَمِنْہُمْ مَنْ
یَمْشِی عَلٰی بَطْنِہٖ وَمِنْہُمْ مَنْ یَمْشِی عَلٰی رِجْلَیْنِ وَمِنْہُمْ مَنْ یَمْشِی عَلٰی اَرْبَعٍ بعضی گفتند
کہ این حصر در حیوانات صورت نمی بندد چہ بعضی ازین جنس دیدہ میشود کہ پاہای بسیار دارند تا آنکہ بہزار پا موسوم گشتہ اند جمعی از مفسرین
فریقین بجوابش میگویند کہ این حیوانات نسبت باقسام ثلثہ کہ در قرآن مجید مذکور است نادر اند والنادر کالمعدوم قس علی ہذا
آنچہ کلام در ان جاری گشتہ کہ اولی بحکم ندرت و شذوذ است فانہ دفع مرۃ و اگر این سوانح نادرہ نصب العین میدارند باید کہ واقعہ شہادت
خلیفۂ ثانی ہم بر زبان آرند کہ چون یکی از مجوسیان امام وقت را شہید کرد تمکین دین کجا باقی ماند و ہمچنین از ہفوات کنتوری علیہ
ما یستحقہ بوضوح میرسد و نتیجہ تکذیب حضرت شیر خدا کما اشیر الی فی صدر ہذہ المقالۃ البتہ و ثمرۂ تکذیب مورخین بر کنتوری و ہر کس
کہ پیروی او کند انطباق می یابد فللہ الحجۃ البالغۃ والحمد لہ علی ذلک **و قید مرغوم شیعہ** در مسموم ساختن امام حسن از آن افزود
کہ نصیر الملۃ والدین صاحب صواقع و امثال او بروایات معتبرہ باثبات رسانیدہ اند کہ این گناہ عظیم از یزید شقی صدور
یافتہ و محدثین و متکلمین ہمین منقح کردہ اند کہ یزید باعث این زہر گشتہ و اہل نفاق را از مرد و زن بدین کار بر گماشتہ
پس نسبت آن بدین عنوان بمعاویہ بن ابی سفیان جسارتی بیش نیست و قبل ازین در مجلد اول بعضی از امور کہ متعلق این باب است

زبانی بعضی از اہل کلام ادا شد فلیتنبہ لہ ہرگاہ بر ینقدر احاطہ کردی حرفی چند دیگر در مغلطہ مجتہد مرتب میکنیم کہ منطق اشفاء
شیخ رئیس حسین بن علی بن سینا ہمچنین تصنیفات امام فخر الدین رازی و قطب فوقانی و تحتانی درین فن اینک حاضر است
و دلالت بران دارد کہ خاص باعتبار افراد خویش قلیل میباشد و عام بلحاظ افرادش کثیر است و نسبت میانہ این دو کلی الطور است
کہ تہذیب خوانان ہم اذعان بدان دارند کہ ہر جا کہ خاص تحقق یابد وجود عام ضرور است ولا ینعکس و از کلام مجتہد مقام خلافت
این تحقیق بر آمد چہ در شق اول کہ خاص بود برای مہاجرین اولین یعنی اخص اصحاب سید المرسلین ابوبکر صدیق رض ہم
خلیفہ شد و ہم فاروق و ہم ذی النورین و ہم ابو الحسنین و در شق دیگر کہ عام است و منتہای احتمالات روافض است بعد
از انکہ بدعوی خلافت صاحب الامر کہ حال تر و تازہ شان عنقریب می آید مفترین عجز و زبونی می شوند خلافت موعود
در پدر و پسر یعنی معاویہ و یزید محصور میگردد و ہل ہذا الا مخالفۃ اجماع المتبحرین الکاملین و اتباع خطوات المنافقین
خدایا مگر مجتہد بر اجتہاد خویش خلافت را قیاس فرمود یعنی چنانچہ اجتہاد با وصف توسعہ کثیر در مذہب
امامیہ تا بجدیکہ عقائد نزالفہ و اقوال فاسدہ پیشوایان خود را کہ تعلق داشت باصول و امہات عقائد الہیات ہم ز اجتہاد
گرفتہ اند کما سیجئ تفصیلہ انشاء اللہ تعالی محصور شدہ در ذات پدر و پسر از مجتہد ثانی و زمانی ہمین است حال خلافت
رسول سبحانی و استخلاف حضرت یزدانی و این بدان ماند کہ یکی از ملنگان مرید خود را امیدوار کردہ بود بتودیع اسرار طریقت
و کشف استار حقیقت و او مدتہا انواع خدمتش کردی تا روزی این وعدہ را بتذکیر آورد فرمود بشنو کہ ہر چند حرف میم بر
بسیاری از اسامی مقدسہ آمدہ مگر مورد انوار ہمین سہ میم است کہ نام مولی و محمد و مدار بدان منحصر گشتہ دیا خر گفت کہ
امر دیگر ہم کہ تعلق باین دقیقہ دارد خواہم فرمود باز آن مرید شب و روز بخدمتش مشغول شد گویند ہرگاہ ملنگ مذکور
بیمار گشت و از زندگی بجز نامی نماند گفت بیا تا رازی دیگر کہ منتہای اسرار است بر تو القا کنم و آن اینست کہ ہر چند غور
و تامل بکار بری باز ہمین سہ میم را یابی کہ تعلق بدین بزرگان دارد و مجمع برکات و نور است یعنی مکہ و مدینہ و ملن پور
بالجملہ محو حیرتم کہ حصر خلافت در معاویہ و یزید غیر ازینکہ بر اسرار ملنگان و اطوار ملحدان منطبق شود محملی دیگر بخاطر فقیر نمیرسد
اما ہیچکس از خلفای اربعہ رضوان اللہ تعالی علیہم مصداق شروط و قیود آیت استخلاف موعود با وصف این عموم نتوانند شد
تا خلافت مثل اجتہاد این پدر و پسر یعنی مجتہد الزمانی و فانی در ان پدر و پسر محصور گشت پس یکی بر یزید و صد بر مجتہد عنید
و شاید کہ مجتہد بنیاد حصر خلافت بذات معاویہ کہ لفظ فیکون ہو مصداق ہذہ الآیۃ باضافہ ضمیر فصل بران دلالت دارد
برین اصول شیعہ میگذارد تفصیلش آنکہ اسباب واقعہ کربلا بسیار است چنانچہ از مجالس المومنین و امثال آن توان یافت
و بر ہمین امر علمای شان بنیاد نہادہ اند کہ شیخین بانی مبانی آن بودہ اند و شک نیست کہ امام حسن رض ہمین سبب قریب اند
کہ از رد خلع خلافت بنی امیہ را برین امر مسلط گردانیدند و با وصف اختیار خود را ازین کار باز داشتند چنانچہ قول
شہید کربلا ابو جعفر انفی بر روایت صاحب کشف الغمہ کہ حال تبحر و تحقیقش بر زبان مجتہد عنقریب معلوم خواہد شد دلیل
بران است و ہر کہ چنین باشد یعنی سبب قریب ذبح امام حسین رض را از میان بر دارد البتہ ایمانش قوی خواہد بود فیکون
معاویہ بعد السم مصداق آیۃ الاستخلاف علی اصول اہل الخلاف آمدیم بر حال یزید پس بدانکہ نزد اہل حق اگر کفرش

تخلف باشد فسق او از آغاز امر یقینی است پس او با وجود قید عمل صالح در آیت کریمه چگونه خلیفه تواند شد
تکلیف که رؤسای دین از ولی عهد کردنش منع باشند معهذا اثبات آنچنین که او وقت نزول این آیت موجود بود
خارج از دائرهٔ امکانست اگرچه شوشتری ذهب الله بنوره در احقاق هوس خام پخته و در مبحثی بتفصیل تمام گفته
که یزید در زمان خاتم پیغمبران قریب جوانی رسیده کما فصل فی المجلد الاول اما تصریحات علمای رفضه بر چنین که بزعم ایشان
خلافتش بدتر از خلافت معاویه بود و هو فی صدر البحث موعود پس اینست که برادر متکی اریکهٔ اقبال در مقابلهٔ رشید الملک
نور الله ضریحه بعد از عبارتیکه در مجلد اول دانستی دلالت بران دارد که خلفای راشدین هرچند خلافت را غصب
کردند لیکن طریق معاشرت ایشان با اهل بیت اعزاز و اکرام باتفاق فریقین بود میگوید که معاویه در خلافت خود
با وجود ظهور و اشتهار عداوت با امیر المؤمنین و بنای سب و تبرای آنجناب و اشتراک در مسموم نمودن امام حسن و دیگر عنادها
با خاندان رسالت که مانند آفتاب نصف النهار حاجت اظهار ندارد باز حیائی در چشم میداشت که اعلان بشرب خمر و زنا که
محرمات و هتک حرمت مکه و مدینه نکرده بود لهذا الدواعی جناب امیر المؤمنین و امام حسین بر خلافت ایشان صبر و اطاعت
تقیه کردند اما در امارت یزید که لشت از بام و بچه بر روی کار افتاد و دین محمدی جهاراً و علانیه مخذول شد که با محرمات
زنا و شرب خمر باستحلال آن بعمل آورد چنانکه اشعارش بر این شاهد است و نیز قصد تخریب کعبه و استیصال اهل مدینه نمود و دیگر
شناعات که جناب آنرا از شیخ عبد الحق دهلوی و بعض دیگر از علمای مسلک خود نقل فرموده اند از دست او سر زده صبر
غیر ممکن بود و اگر حال سائر خلفا که لابد خلافتهای شان را باطل انکار ندارند مثل حال یزید میبود جمیع ائمهٔ اطهار با هر خلیفه و عصر
همان میکردند که امام حسین با یزید کرد انتهی المطلوب بعینه من اوراق جواب الایضاح و این عبارت صریح دلالت بر آن دارد
که زمانهٔ یزید بدتر از زمانهٔ خلافت معاویه بود و خلافت متقدمین بهتر از همه ورنه جناب امیر هم جهاد می نمودند و همین است تصریح
دیگر علمای رفضه از متقدمین و متاخرین حتی سید مرتضی در تنزیه الانبیاء و الائمه و کتاب شافی که بدتر بودن یزید از خلفای متقدمین
از ان پیداست و هم از بحار مذهب فریقین مگر در نقل عبارات شان تطویل بسیار است و بالجمله واقعی مجتهد الزمانی بنا بر
عداوت رسول سبحانی خلافت یزید را از خلافت خلفای راشدین بهتر میداند و از آیت کریمه این بزرگان را خارج میگرداند
و استخلاف موعود را اثبات معاویه و یزید محصور مینماید و در آخر این مجلد خواهی دانست که بمقتضای [illegible] دانا کشد
کنند دانان ذلیک بعد از فضیحت بسیار مجتهد الزمانی باین امر قائل گشته که خلافت یزید از خلافت معاویه بدتر بود
از خلافتش بد انتقام نیست که اگر آنحضرت زمان یزید را مثل پدرش میدانست تعمیر مود تطبیق این تناقضات در تین بود
که از کتب اهل حق لازم می آمد حسن سیرت و خوبی خلافت یزید کاش نسبت بزمان معاویه تا می گفت که بهتر بودن خلافت
یزید بنا بر طور اهل سنت است و بدتری بر مذهب شیعه حالانکه بر کافهٔ خاص و عام هویداست که بدتر بودن خلافت
یزید از هر کتاب که در ین باب تالیف در آمده باز مجتهد الزمانی بنا بر عداوت دین اسلام خلافت یزید را از خلافت
خلفای راشدین بهتر میداند و هرگاه مذهب شیعه اینست که از عبارت جواب الایضاح و تنزیه و غیره عیان شد
قیاس کن مذهب اهل سنت را که بر اصول و اظهار ایشان خلافت متقدمین ظل نبوت سید المرسلین بعد لیکن

برآید حصول نشده از آغاز تا انجام متناقض است حال ایشان همانست که بر هر رطب و یابس دست می اندازند و وقت
قبل و قال خود را منزه از دعا و سوای ساختند طرفه آنکه اگر حضرت عثمان را بجهت بلوی وقت شهادتش از سعادت استخلاف
بیرون کردند باری معلوم نیست که شیخین و ابو الحسنین را بکدام دلیل بیرون نمودند خدایا مگر دلیل این فرقه زریل در باره تارک
مرتضی واقعه شهادت باشد کما اشرنا و لیکن در خلافت صدیق چه توانند کرد تا حصر وعده خلافت در معاویه و یزید درست شود
غرضکه مثل مجتهد الزمانی بیهوده گوئی بنظر می آید الاحمان کس که از من فیض و یا بزرگانش بوجه من الوجوه خوشه ما چیده
و بنیمهای ایشان فرا رسیده من بعد از مجتهد الزمانی میپرسم که چون بیاض عثمانی نزد شما تا ظهور صاحب قرآنی حجت است
چنانچه خود مجتهد بعد ازین خواهد گفت و از تفسیر قمی و حدیث کلینی و شرح مازندرانی موید است و شراح صحیفه سجادیه از کاکا
خود نقل کرده که و الظاهر انا مامورون بقراءة ما فی هذا القرآن ولا یجوز لنا الزیادة علی ما فیه پس شما ناگزیر است
از اختیار شق اول یا ثانی بر تقدیر نخستین مدعای ما تمام است کما لا یخفی علی الخواص و الادانی و بر دوم باید که خلافت را
محصور شمارند در ذوات آنان که امامین ابنا رسول را زهر دادند و بخنجر کشتند که مناط استخلاف ایمان و قهر است در کلام مجتهد
و ایمان شمر بسبب کوفی الاصل بودن و خط نوشتن که دلیل تشیع تواند بود کما فی المجالس و جلاء العیون عیانست و کیفیت
که شمر از مظنه ضرر و یقین حصول ملک و زر تقیه را بکشتن امام حسین باقصی الغایات رسانید مصداق ان اکرمکم عند الله
اتقیکم بر تفسیر ائمه چنانچه رساله اعتقادیه صدوق بران گواه است باشد و قهر او بسبب ذبح پر ظاهر است و هرگاه
آیات قرآنی و احادیث خاندانی بر عموم شیعه متبعین خطوات الشیاطین خواهی دید تعمیم تقیه در هر ساحه هم خواهد رسید
نکیف که مثل مجلسی اول در لوامع و غیره تصریح کنند که بعد ثبوت ایمان از فساد تاویل دریغ نباید کرد و مخفی نماند که بر
اصول و قرارداد خویش مجتهد را مناسب آنست که خلافت را هم بذات مجتهد فانی و نفس مقدس خویش محصور دانند
چنانچه در زمان سابق بر ذات معاویه و یزید مقصور کردند از تفصیل این مجمل آنکه ایمان این هر دو مجتهد خصوصاً مجتهد فانی جابه الاسلام
بدان حد رسیده بود که انتظام امور دینی در کوفه هند با ایشان تعلق یافته و قهر و استیلا بحدیکه بسیاری از علمای سادات
مثل عبد العظیم اصفهانی حسنا متعام حیدریه را انجنان از هر طرف زیر مصائب گرفتند که هر یکی از ایشان از وهی بدی میگریخت
و خود را بدخمها متواری میگردانید و دیگران بمقتضای مثل مشهور که تا پای داری بگریز و از کوفه هند بر خیز بپای لنگ
گریزان و افتان و خیزان فرسنگها نوردیدند و جائیکه بامن یافتند پناه گزیدند و اعمال صالحه بحدی از ایشان صدور
یافت که روزه دران زمان میداشتند که آتش از آسمان میبارید کما اشرنا الیه سابقا و بعبادت خاص و طاعت مخصوص
بحدی مشغوف شدند که معاذ الله از مرتبه خدائی هم نوبت گذشت و تمکین دین بقبضه بدان درجه رسید که در ماه محرم کوچه
و بازار این شهر خیر دشنامهای مهاجرین اولین بلکه انبیاء و مرسلین آوازی بگوش مردم نمیرسد که حضرت خضر و الیاس پیران
تشنیان و ابسته بالبیت شنیدن احادیث جسد انبیا نسبت بائمه هدی اعداء اهل بیت تصدیق کرده ضمیمه خلفا
گردانیدند و کثرت شیعه آنچنان مشاهده میگردد که قرصی از شیر مال همانا استخوانیست برای بسیاری از خیکال و تبدل جو
با سن بد انسان پدیدار گشت که کافی کلینی اعور و علل شیخ المشائخ صدوق از صندوق تقیه بدر آوردند و علی رؤس الاشهاد

میخوانند و اجزای قرآن علی حده مثل سوره نورین و ولایت را بر غرفها تلاوت میکنند و عبارات خطبه شقشقیه را در مجالس
و محافل بر زبان میرانند و مانند شتر میر قصند و دعای صنمی قریش را بر ملا روایت مینمایند و آنقدر عبارتش می آرایند که بیت
بتی دیدم از عاج در سومنات · مرصع چو در جاهلیت منات · بخلاف صاحب الامر که هنوز در سرداب سر من رای نشانی از ایشان
یافته نمی شود و هر چند ذکر جمیل ایشان بر افواه خاص و عام شهر افتاد لیکن ظهور شریف ایشان بدین عنوان رو داده که گاه گاه در موسم
بهار از بطن بادشاه سجاده نصیر الدین حیدر خلعت ولادت از سر میپوشند و بدولت سرای بادشاهی که مجمع خوبرویان روزگار
و گلعذاران هر دیار است بانواع نعم پرورش می یابند کما اشرنا فی الدیباجه و عجب نیست که حقوق صحبت بمقتضای الغایت
عن الابصار الحاضر فی الامصار کما فی تصانیف الصدوق مثل الاکمال در خلوات و جلوات ادا میکنند اما بمقتضای شجره جنت
پس معاذ الله که حضرت صاحب الامر راه یابد اگرچه سن شریف از هزار گذشته باشد بر خلاف آیت کریمه یا ویلتی ءالد و انا عجوز و هذا
بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب مگر در رساله خواص ائمه ندیده که عمر امام هر چند بدرازی کشد مگر حقوق ناز را چون جوانان ادا میکنند
گو زنان بزعم شیعیان بلا تناهی رسند روزی جمشید دریافت که پیرمردی و عجوزه عضوی سلیم ندارند و بیکار
مشغول اند پس در بحر حیرت فرو رفت و بغلامان فرمان داد تا بزودی نزد پایه تخت پادشاهی حاضر آوردند پیر مرد لقمه تنانی و زن
مخوخی پیشکش نمود بادشاه فرمود که چنانچه پیر مرد است نیز حاضر کردند تا بخانه رسانند وزرا سخت متحیر بودند که بادشاه باهتمام تمام
طلبید و چیزی نگفت لاجرم سبب پرسیدند فرمود هر یکی چون سبب طلب را نیک دانسته بودند جواب باصواب دادند و گفتند که
علت طلب امید نعیم لیکن معلوم نیست که ایشان چه جواب دادند جمشید گفت لقمه پیر اشاره بود که تا چیزی نخورم رغبت
نیکار ندارم و جواب زن آنکه من تا لب گور آسوده نیستم اینست حال رغبت تا التوای ائمه هدی چه رسد اما گمان
طفولیت پس هرگز گرد آن نگردد زیرا که خاتون حکیمه چنانچه در حق الیقین است آنجناب را در چند هفته بعد از ولادت از بطن
خاتون جسیم بصورت مردان کامل یافتند و نشناختند بلکه خود را از ایشان مستور ساختند مجلسی از اکابر علمای خود نقل میکند
در کتاب حق الیقین بعد از انکه از خاتون حکیمه قصه ولادت حضرت صاحب الامر بشد و مد آورده از ظهور معجز آتش و نوشتن بر
و اسمان از نور شریفش و غیبت آنجناب بعد از تولد یعنی عروج بسوی عرش و بازگردیدن بعجلت هر چه تمامتر الی غیر ذالک من العجائب
و الغرائب پس میگوید بروایت خاتون موصوف که در هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن تا آنکه چند روزی
قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت مرد کامل دادم و نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که امر میفرمایی
که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من که از میان شما میروم باین که سخن او را قبول کنی
و امر او را اطاعت نمائی این امر در زمان امام حسن عسکری بود باز مجلسی در همین کتاب قصه وفات امام ممدوح بیان میکند بعد از
یک صفحه که چون جعفر برای گذاردن نماز جنازه ایستاده و شیعیان همراه او شدند خواست که تکبیر گوید که ناگاه طفلی گندم گون
پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم بنماز بر
پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد پس این طفولیت بعد از آن جوانی کامل بود که دانستی و نیز فراموش
نساختی اما گمان پیری و ضعیفی پس بدیدن کتب معتبره شیعه توانی یافت که مصداق نظم خواجه نظامی است مصرع

کهن گشتی و همچنان تازه + بلکه عنقریب خواهی دید که در مقابله صدها سوار اسب را جولان کرده و نیزه را بدست گرفته
اراده کارزار مصمم فرموده و نتیجه این امور را بعد ازان معدوم توانی دانست که اینهمه مساعی بلیغه فقط برای حراست خیمه و اثاث البیت
و نیز بمحافظت مکان که عم بزرگوارش در سر من رای غصب نموده نیز در مقابله سواران مذکور که نیت تاراج نمودن خیمه مقدس
داشتند بظهور رسید و وقتیکه برادر معظمه اش مصائب و محن رفت کما فصل فی البحار و غیره چیزی ازین آثار پدید نیامد الغرض
بیان واقعه مقاومت سواران بطور محدثین بی آنکه مکاشفات را بطور عرفا مدخلی دران تواند بود همینست که علمای شیعه در کتابها
نوشته اند السلطان المفرج عن اهل الایمان که از جمله ماخذ بحار الانوار است و چون کتاب مذکور درین ایام بحد اختفا است نیز
حکایتی ازان درینجا اکتفا مینمایم صاحب کتاب میگوید که روایت آن از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاوس حسنی است در
کتاب ربیع الالباب برای من بدرجه صحت رسیده پس او گفته که حسن بن محمد بن قسم برای ما روایت نمود و گفت که من بشخصی
که او را عمار گفته میشد از نواحی کوفه در بعضی از راهها که از انجا سواد کوفه نمایان هستند بودم دران اثنا ذکر قائم علیه السلام گذشت مرا گفت
که یا حسن میخواهم قصه عجیبه برای تو نقل کنم گفتم هرچه خواهی بگو گفت قافله از قبیله طی بکوفه آمد از باغات میخریدند در میان
ایشان یکی مرد بزرگ بود بر سر قافله ایشان وقتیکه اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتیم که از خانه علوی ترازو بیار تا غله را بکشیم
آن بدوی گفت که در نزد شما علوی بهم میرسد گفتم سبحان الله اکثر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر آینه علوی آن روز
که ما در بیابانی بی آب و نان ماندیم گفتم خبرش چگونه است گفت که ما سه صد نفر سواره یا چیزی کم بودیم بجهتی فرار نمودیم تا سه روز
در بیابان بی آب و نان ماندیم و گرسنگی ما بمرتبه شدت رسید در انحال بعضی از ما ببعض دیگر گفت که بگذارید با این اسبها تیر اندازیم
هر کدام از ینها که تیر خورد آنرا بکشیم و بخوریم و همه ما این را پسندیدیم تیری انداختیم اتفاق چنین افتاد که تیر باسب من خورد گفتم
انداختن تیر این بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس بار دیگر انداختیم باز باسب من رسید آن اسب نزد من بهزار دینار
می ارزید و از پسرم دوست تر بود آنگاه گفتم مرا آنقدر مهلتی بدهید که توشه از سوار شدن آن بردارم زیرا که تا این روز
سیدانی مانند این بیابان برای من میسر نشد پس آنرا سوار شدم و بسمت تلی که بقدر یک فرسخ از ما دور بود دوانیدم و میدانم
آن تل رسیدم کنیزی دیدم که هیمه جمع میکند گفتم ای کنیز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوک مردی علوی هستم که درین بیابان
سکنی دارد این را گفت و در رفت در انحال ردای خود را بر سر نیزه کرده بسوی رفقای خود برگشتم و گفتم که مژده باد شما را اینجا
و خوبی جماعتی درین نزدیکی هستند بیائید تا نزد ایشان برویم پس رفتیم تا گاه خیمه در وسط بیابان دیدیم ازان خیمه مردی صبیح روی
که از همه مردان زیباتر بود و گیسوهایش هم تا بنافش میرسید بسوی ما خندان و شادان بیرون می آمد نزد ما و بما تحیة میگفت وقتیکه
نزد ما رسید گفتیم یا وجه العرب بسیار تشنگی داریم آنگاه کنیز خود را صدا نمود و گفت که آبیکه در پیش تست بیار پس کنیز دو کاسه
آب آورد آنجوان یکی را از انها گرفت و دست خود را بران گذاشت بعد ازان بما داد و آن یکی را بدین نهج نمود پس همه
ازان دو کاسه خوردیم و سیراب شدیم لیکن از انها چیزی کم نشد وقتیکه سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب گرسنگی داریم آنگاه
خودش برگشت و داخل خیمه شد و طبقه کوچکی که طعام دران بود در دستش بیرون آورد و بر زمین گذاشت و دستش را
هم بران گذاشت و گفت ده ده نفر بیائید و بخورید پس همه تا بدین نهج ازان طبقه خوردیم و سیر شدیم بخدا سوگند آنکه

مرتبانی تعریض نهایت و چیزی ازان کم نگردید و گفتیم که فلان اهل را میخواهیم آنرا بما نشان ده گفت بخدای شما سوگند هرآینه آن براه
تفت واشاره بشاهراهی نمود که آشکار بود پس براه افتادیم وقتیکه از وی دور شدیم بعضی از مابه بعض دیگر گفت که شما از اهل وطن
برای کسب معیشت بیرون آمدید کسب برای شما حاصل گردید لیکن از دست دادید باشید برگردیم خیمهٔ آن مرد را تاراج کنیم
انگاه دو فرقه شدیم بعضی ازین معنی نهی نمود و بعضی دیگر امر بعد ازان رایهای همه بتاراج آن متفق گردید پس برگشتیم وقتیکه آنمرد
مراجعت ما را مشاهده نمود کمرش را با کمربندی بست و شمشیری برداشت بگردنش حمائل و نیزه اش را هم بدست در سپیجی
سوار گردید و سر راه را بر گرفت و گفت نفوس قبیحهٔ شما بر ترسیت قبیح برای شما امد گفتیم ارادهٔ ما چنانست که گمان بردی
در جواب قبیحی مراورد کردیم انگاه ما را چنان ترسانید که بدلهای ما رعب داخل گردید از پیشش برگشتیم و رو به نمیت گذاشتیم
دران حال خطی میان ما و خود کشید و گفت بحق رسول خدا سوگند میکنم هرآینه احدی از شما ازین خط بگذرد گردنش را میزنم پس بخدا
سوگند هرآینه از پیشش با ذلت و خواری مراجعت نمودیم بخدا سوگند هرآینه علوی حق همان پیر بود که او دیدیم نه آنانکه درینجا هستند اما
آنچه نوشته که ایمان خال المومنین رحم الیه المیزان عاید آن اتفاقی است چنانچه لعنا و اشیر و نیز تفصیل آن در جواب قیح تحفه در اقع است لاجرم فرزندار دیر آیت موعود
نتواند شد خصوصاً چون بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین بامر ارشاد با حیاء ته نبیرهٔ جناب مجتهد هر قدر که برای او سرپرستی کنند بوجه سابق
زیبایی نماید و حال تسلط او و استخلاف و مانند آن قبل ازین مفصل گردیده فلا نطیل الکلام بذکره لیکن انتقاد عرض کردنی است
که مراد از تمکین و تسلط در آیه کریمه غلبهٔ اهل ایمان بر کافران و منحرفان است یا بالعکس حضرت امام حسن مجتبی باید گفت در زمانه
احاطه را آتش جهنم است بر مجتهدین شیعه و مقلدین ایشان در دنیا نیز برای عبرت خلائق چنانچه پیشوای ایشان را آن ق
افتاد **نظم** بالنصیحت بجاهی خود کردیم ٭ روزگاری درین بسر بردیم ٭ گر نیاید بگوش رغبت کس ٭ بر رسولان بلاغ باشد و بس
اما آنچه در خاتمه نوشته پس این قول هم از اشتهی مجتهد وارد است نه مجیب مصیب که برای ابطال خلافت یزید لسان القلم
بعبارات الصین نوشته و اکنون کتاب ازالة الغین در دو صد جزو تقاله تصنیف در آورده **قوله** اما آنچه نوشته که حضرت
امیر او **اقول** این افاده تازه دلیل بر قلت بضاعت مجتهد الزمانی است و انتاج هواجس نفسانی و خطوات شیطانی
بیانش آنکه در ایام فرمان روائی نواب آصف الدوله اتفاق افتاد که بعضی از بزرگان فقیر با بعضی از رفضه متوطن کشمیر در
بلدهٔ فیض آباد بحث کردند تا نوبت بدان انجامید که نسخ نهج البلاغه و تراجم آنرا از هر طرف گرد آوردند اتفاقاً از بعض
نسخ این آیه کریمه که حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز نقل فرموده بر آمد و معلوم شد که این آیت در عین عبارت حدیث
مرتضوی که رضی در نهج البلاغت آورده داخل است و در تراجم نیز اختلافات واقع است بعضی از مترجمین آنچه نقل کرده اند مطابق
همان نسخه است که صاحب تحفه از انجا نقل برداشته و حال قدوة الشارحین از گروه متشیعین عنقریب مبین میشود که او کلام
جناب امیر کرم الله وجهه را بهمین آیت استخلاف مدلل میگرداند و جا بجا این آیت ذکر میفرماید کما سیجئ انشاء الله تعالی
اظرف امور انیست که این بحث را رشید المتکلمین انار الله برهانه اگرچه شرح مذکور نزدشان نبود چنانچه باید در
کتاب ایضاح مرتب فرموده لیکن بوانیکه غبار اعتراض نعضه از دامن تقریر استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه پاک نگشتا
فرقهٔ رافضه خاکسار باقی نماند و آن کتاب بمطالعهٔ علمای رفضه خصوصاً ساکنین این بلده سیما مجتهد الزمانی مخلص الشان

کہ شریک فریقین یعنی سبحان علیخان مقتضای الکفر ملة واحدہ بودند درآمد و با این ہمہ مخاطب لاثانی خود را مقابل زدند و دیدہ را
نادیدہ و شنیدہ را ناشنیدہ انگاشتند وحق اینست کہ برد و قدح آن مقدرتی نیافتند پس باشارۂ اجمالی ہم نپرداختند
وتلبیس وتدلیس را سپر خود ساختند اکنون عبارت آنمقام را باید دید **اقول** کریمہ وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ آمَنُوْا مِنْکُمْ
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ در عین بعض نسخ نہج البلاغہ موجود است مثل نسخہ کہ فتح اللہ بن شکر اللہ شیعی شرحش نوشتہ و عبارتش
اینست ومن کلام لہ علیہ السلام وقد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسہ واز کلام آنحضرت است کہ فرمود
در حینیکہ مشورہ کرد با آن قدوہ احباب عمر بن الخطاب در رفتن بمحاربۂ اہل فارس بنفس خود و این در رفتنی بود کہ جماعتی اکثر
اعیان کفرہ کار مملکت خود را کہ در دست اہل اسلام بود تفویض بیزدجرد شہریار کردہ بودند و او بنہاوند آمدہ باطراف مملکت
خود فرستاد و مدد طلب کرد صد و پنجاہ ہزار کس و بعضی گفتہ اند دو صد و بیست ہزار مرد برا و جمع شدند و او رستم بن فرخزاد
را امیر لشکر ساخت و بانواع عاطفت نواخت تا بحرب لشکر اسلام قیام نماید امیر کوفہ اینحال را دانستہ کیفیت آنرا در نامہ ثبت
کردہ پیش عمر فرستاد چون نامہ بوی رسید اصحاب کبار خود را طلبیدہ با ایشان مشورت کرد در باب رفتن خود بمحاربۂ ایشان
بعضی گفتند برای خود عمل نمائی و عثمان و توابع او گفتند کہ رفتن اولی است عمر این صورت اخیر را صواب ندیدہ مشورت کرد بحضرت
امیر کبیر فقال ان ہذا الامر لم یکن نصرہ ولا خذلانہ بکثرۃ ولا قلۃ وہو دین اللہ الذی اظہرہ وجندہ الذی اعزہ وایدہ حتی بلغ
ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من اللہ پس آنحضرت فرمود بدرستیکہ این کار نیست یاری دادن و نہ فروگذاشتن او
بہ بسیاری لشکر و نہ بکمی مردمان یعنی نصرت این امر بہ بسیاری لشکر و خذلان او بکمی لشکر نیست و ان امر دین خداست کہ غالب
گردانید آنرا بر ہمہ ادیان و لشکر اوست کہ عزیز گردانیدہ آنرا و در بعضی از روایات اَعَدَّہ است یعنی مہیا و آمادہ ساخت
آنرا و قوت دادہ آنرا بر دشمنان تا آنکہ آنجا رسید از عزت و کثرت در آفاق و طلوع کرد از افق آنجا کہ طلوع نمود یعنی در آفاق جمیع
عالم بامداد خالق علی الاطلاق و ما مستقیم بر وعدہ از خدا تعالی و آن وعدہ غلبۂ اہل اسلام است بر سائر ملل و ادیان و عدم خوف مسلمانان از اہل طغیان
وعداوت حیث قال عز اسمہ وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ آمَنُوْا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّہُمْ فِی الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِہِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَہُمْ دِیْنَہُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَہُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّہُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِہِمْ اَمْنًا
یعنی وعدہ کرد خدا تعالی آنانرا کہ گرویدہ اند از شما و کردند کارہای شایستہ کہ البتہ خلیفہ گرداند در زمین کفار از عرب
وعجم ہمچنانکہ خلیفہ گردانید آنانرا کہ بودند پیش ازین یعنی بنی اسرائیل کہ زمین مصر و شام بایشان دادہ بود تا تصرف میکردند
دران ہر آئینہ متمکن و ثابت سازد از برای ایشان دین ایشان را کہ پسندیدہ است و برگزیدہ برای ایشان یعنی دین اسلام
و مراد آنست کہ او را بر ہمہ ادیان غالب گرداند و بدل دہد ایشانرا پس ترس ایشان از اعادی ایمنی را حضرت رب العزت
بعد از اندک زمانی بوعدۂ مومنان وفا فرمودہ و جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدایشان ارزانی داشت و امید آنست
کہ جمیع اطراف و انحای مشارق و مغارب بحکم لِیُظْہِرَہٗ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّہٖ بقوۂ تسخیر ملازمان شدہ شرع نبوی و متابعان احکام
مصطفوی در آید **بیت** دمید صبح کمال دولت خدام او ٭ عرصۂ روی زمین سراسر بسیر خواہد گرفت ٭ انتہی با قطع
نظر ازین غرض آنکہ چون جملہ ونحن علی موعود من اللہ اشارہ است بسوی وعدۂ آئی پس اگر بالفرض عبارت حیث قال

عز اسمه وعد الله الذین آمنوا الی آخره در هیچ نسخه از نسخ نهج البلاغة موجود نباشد بلکه صاحب تحفه آنرا از طرف
خود اضافه کرده باشد درین صورت این اضافه ادراج خواهد بود بیا تا گو وعد الله المشار الیه فی کلام امیر المومنین
و ادراج را لاسیما ادراجیکه برای بیان ابهام یا تعیین مرام باشد احدے از علمای نقل بل اهل عقل نیز
خیانت در نقل نمیگوید فانظروا یا اولے الدیانة اسلے ما جبل المخاطب المتعدین من افراد الخیانة انتهی بلفظه
کاشش رجوع مینمود مجتهد الزمانی بشروح نهج البلاغة که بعبارت عربی بقالب تصنیف در آمده و متبحرین شیعه
و معتزله داد سخن دانی در ان داده اند که این آیت وافی هدایت را در شرح کلمات مرتضوی آورده و حمله
نحن علی موعود من الله را بآیت استخلاف مبین و معین میگردانند اگر کلمات ایشان را استقرا تمام دفتر
از مختصر و مطول و اطول رسد لیکن درینمقام عبارت عالم متبحر بحرانی که در آغاز کتاب خود عهد موثق بسته که
حق را امداد نماید و از باطل اجتناب کلی ورزد و مرتبه تبحر و تحقیق او در مجلد اول نقلاً از کتب شیعه بر گذشته
و درینجا بلفظه قدوه اشارے رفته بشنوان هذا الامر ای امر الاسلام لیس نصره بکثرة ولا خذلانه بقلة وبه
ـ علے صدق هذه الدعوی بانه دین الله الذی اظهره الی ان قال ثم وعدنا بموعوده و هو النصرة والغلبة والاستخلاف فی الارض کما قال
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آه و کل وعد من الله تعالے منجز بعدم التخلف فی خبره انیست حال علمای
طائفه شیعه مثل کاشانی و بحرانی بر گمان این بادیه پیمای جهل و نادانی ناعاقبت اندیش سفاهت کیش
که خیانت بکار برده اند و آیت استخلاف را درینمقام دخل داده اند و هم جابجا این آیت را در امثال این
مقامات آورده اند چنانچه مطالعه شرح مذکوران گواه هست اکنون معلوم نیست که درباره ایشان
مجتهد الزمانی چه زبان درازی و دُرافشانی خواهد کرد و میراث خیانت برای ایشان از کجا خواهد آورد
غلط گفتم و از دائره اعتدال بیرون رفتم چه برای او روایات بسیار است درین خصوص هم از بحار الانوار
و هم از حق الیقین و از منهج المناهج که حدیث فاطمی عبارت ازان هست و وجه دانسته که الحق آنرا معتمد و صحیح
دانسته باشند فرق اینست که بلفظ خائنین دمانند اینها روایت اهل سنت بطور ظن و تخمین است و در
حدیث جناب عرش قباب فاطمه زهرا ام الائمة النجبا بطور قطع و تعین چه جای آنکه در نقل آن کسی از رفضه
اختلاف نکرده بخلاف الفاظ روایت مسلم که بعضی بعنوان دیگر هم روایت کرده اند که نص درین خصوص نیست
کما لایخفی فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی هفوات هولاء الاشرار و جواب روایت کاذبه تماما در باب تمام
و تفصیل ما لا کلام عنقریب خواهد آمد انشاء الله تعالی اطرفت آنکه بخیال حیوان غیر ناطق وقت تحریر اینهم
نگذشت که چون حضرت امیر نص فرموده اند درینکه دین عمر رضی الله عنه و خلافتش زین و استخلاف الهی است
و تمکین دین مرضی و ترویج ملت مصطفویست پس البته استحقاق فاروق نزد اهل دانش و بینش عیانست
اکنون کجا ماند مطاعن خلفا از تحریف قرآن مجید و تبدیل شریعت غرا و تحریم متعه و ترویج غسل بجای مسح یا شنیده دلند

فاطمه زهرا و غصب ام کلثوم و ظلمهای دیگر برای نفوس معصوم و گمان میبرکه در حقیقت خلافت صدیقی و عثمانی هنوز
هنوز حالت منتظره میرود چه خلافت فاروقی متبنی و متفرع بر خلافت صدیقی هست و او بیشک و ریب باجماع فرقه تنصیص
فاروق را خلیفه خویش گردانیده و بر شمار کسی توهم نتواند کرد که جناب امیر فقط فاروق را موعود میدانستند
نه دیگران را از خلفا فانه خرق الاجماع بلکه چون او را موعود دانستند دیگر ان بالطریق اولی کما اشتهر عند السفها
و در ینجا ابحاث دیگر هست حرفی از ان اینکه من در همین مقام باعتراف مجتهد تمقام بر رساله قدیمه این عبارت نوشته ام
که مع ذلک فعلیت امامت شان به بیعت اهل حل و عقد موید گردیده و غلبه و استیلای اهل اسلام بر کفار نگونسار
بحدی پدید آمده که بنیان سلطنت کسری و قیصر در هم شکسته و معنی استخلاف الهی در ضمن آن مطابق وعده صادقه
قرانی جلوه ظهور گرفته چنانچه حضرت امیر علیه السلام نیز اعتراف بآن فرموده اند تا آنکه در کتب شیعه مدون گشته
این مدعا بعید از پیچ و تاب مجتهد و حرج و بازی و گاو تازی او هنوز بر جای خود است زیرا که جناب امیر در کلام خود دعوی
استخلاف الهی و تمکین دین متین و رواج این مذهب که در وقت فاروق بود بالیقین فرموده اند خواه این آیت داخل
باشد در حدیث آنجناب خواه نباشد پس اینهمه سخن سازی و شعبده بازی که جناب مجتهد بر روی کار آورده و دست
تشبث بدان دراز کرده اند چگونه قادح عبارت بنده تواند شد کما لا یخفی و بر دعوی خود که غلط فهمی از عجیب حد در
یافت کدام دلیل قائم توانند کرد بالجمله بعد از ملاحظه عبارت نهج البلاغه کید دیگر از مکاید رفضه باطل شد و آن
اینکه علمای ایشان همیشه بر خلاف مذهب جناب امیر کمال نص بر خلافت خلفا طلب میکردند و هرگاه نص مر تضوی
این بنیان مرصوص باشد و خلافت خلفا بحدیث آنجناب منصوص بود و نور علی نور گردد طلب مذکور از عجائب
مقامات باشد و نعم ما قیل **قطعه** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ÷ آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد ÷ **خدایا**
مگر قائل شوند که ساقی خمخانه معرفت یعنی حضرت شاه ولایت بدون شنیدن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
و بدون فیض روح القدس یعنی جبرئیل امین چنین فرموده حل مشکل نموده باشند و برین تقدیر معاذ الله امامت و عصمت
کجاست کما لا یخفی علی من طالع کتب الشیعة **قوله** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند که
علمای حقه اثنا عشریه الخ **اقول** واقعی که جناب مجتهد الزمانی سخنی خوب فرموده اند چه آنچه در مجلد اول از زیر کتاب
فراهم آوردم و هر چه درین مجلد در لباس تالیف می آرم برای تصدیق دعوی مجتهد دلیل شافی و برهان کافی و حجت واضح است
مع ذلک مباحثیکه در طعن التینی آنفا گذشته و درهمین اوراق نوشته ام بملاحظه آن مثل الشمس فی کبد السماست که علمای
شیعه مطاعن و مثالب خلفای راشدین از کتب معتبره اهل سنت و جماعت ذکر می نمایند بلکه بمتواترات اخبار دست
میزنند تا دلالت آن قوی نباشد بمعرض استدلال نمی آرند و بمعنی هر کسیکه مطالعه کتب کلامیه علمای امامیه نموده کالنور
علی شاهق الطور در کمال انجلا و ظهور است و عنقریب در مقالات آتیه از کلمات مجتهد فافی اینهمه لاف و بالاخوانی
نشان داده تکذیب این متشیعین هوا جس شیطانی می پردازم و اگر کسی را اطمینان قلب منظور باشد باید در مجلدات
بحار و حیات القلوب و حق الیقین و تصانیف حلی و رازی و شیخ مفید و غیرهم نظر کردن که در هر کتاب ثابت کرده اند از کتب معتبره

و انصاف او که مجتهد الزمانی هم بدان قایل گشته و پدرش چنانچه در دستی علم برای آن نهاده ذوالفقاره نواخته توانیم گفت
که لله الحمد که منصفین و عادلین این مذهب را مستحدث و باطل و خلاف ثقلین میدانند و کلمات حقایق آیات
مرتضوی را که مثل رضی امام رفضه در نهج البلاغة آورده بود مخالف این مذهب اعتقاد میکنند اما آنچه ابن ابی الحدید
مذکور رحق معاویه گفته پرما حجتی نخواهد بود اینک اسفار معتبره مثل تحفه اثنا عشریه حاضر است کلام او از دائره حجت بر می آرد
بلکه چنان مینماید که حالش بدتر از دیگران است عبارت کید سوم باید دید که شخصی از علمای زیدیه و بعضی از فرق
شیعه غیر اثنا عشریه نام برند و اول در حال او مبالغه نمایند که وی از متعصبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان
گویند که اشد بود بعد از آن از وی نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب سنیان و تایید مذهب اثنا عشریه نماید تا ناظر
بغلط افتند و گمان برند که این سنی متعصب با وجود شدت تعصب بدون صحت نقل این روایات را چرا می آورد
و بران سکوت چرا میکرد زمخشری صاحب کشاف که تفضیلی و معتزلیست و اخطب خوارزم که زیدی غالی است و ابن قتیبه
صاحب معارف که رافضی معتزلی است و ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغة که تشیع را با اعتزال جمع نموده و هشام کلبی
مفسر که رافضی غالی است و همچنین صاحب مروج الذهب و ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی و علی هذا القیاس امثال اینها را نیز
در عداد اهل سنت داخل کنند و بمقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خواهند انتهی و برین مقدار اکتفا می کنیم آنچه
در کتاب اردستانی مضل امرای ممالک جنوبی اینک موجود است که از جمله مطاعن او یعنی عمر رضی الله عنه اینکه ابن ابی الحدید در
شرح نهج البلاغة از مطاعن او شمرده و گفته که تعطیل حد خدای تعالی نموده چه مغیره بن شعبه زنا کرده بود الی آخره انتهی بلفظه
المذکور انصاف باید نمود که سنی چگونه فاروق را نشانه سهام مطاعن تواند کرد فکیف که فاروق در باره اجرای حد بر فرزند
خویش دریغ نفرماید اما حال شیعه پس تلونات ایشان امریست بدیهی علمای لکهنو مثل فرزین و برادرش از جهیر
وجهان صاف صاف نوشتند که منجم طوسی حامل عرش تحصیل در خاتمه تجرید کار بند تقیه گشته و برین قدر هم چه موقوف که
امام در فقه الرضا در ورقی اظهار حق فرموده و در ورقی دیگر راه استتار پیموده نعوذ بالله پس او با جامع است میان تشیع
و اعتزال یا فقط شیعی است و علی ای تقدیر کلام مضر او بر شیعه حجت است نه بر اهل حق کما لا یخفی و اگر بر تقدیر فرض محال
به ثبوت رسد که معاویه برای وضع مناقب خلفا بعضی از وضعین را مقرر کرده باری بپاسنگ مکاید و افترات
عبدالله بن سبا نتوانند رسید و از نیجا مثل هندیست نه سو سنار کی نه ایک لهار کی یعنی زرگر که هزار مطرقه بر سندان
زند برابر یک ضرب آهنگر نتواند بود چه او آنقدر اهتمام در وضع مناقب مرتضوی و تاسیس مذهب محدث نموده
که بلا ریب خارج از حوصله بشری است آیا بر حضرت مجتهد که چارده طبق زمین و آسمان بسبب دعوی نیابت صاحب الزمان
روشن است مخفی تواند بود که افترات او بر جناب مرتضوی از حد گذشت کما فی منهج المقال و بعضی از علمای جبال از محققین
شیعه نوشته اند که چون امیر المومنین بر آن لعین دست یافت بار بار بسوی توبه دعوت فرمود هر گاه اصرار و رزید و از اعتقاد
الوهیت علوی و لوازم و عوارض آن باز نیامد فرمود تا او را با آتش انداختند هر گاه عذاب دنیوی نمونه عذاب آخروی گشته
شعر بامی او بآسمان برین بدینگونه رسید که اکنون در الوهیت علوی باطمینان تام بحصول انجا میدهد چه معذب کردن بنی آدم مالکشه

خاصه جناب اقدس الٰہی ہست اگر گویند از مختار کشی وغیره سوختن او بجهت اعتقاد الوهیت امیر و رسالت خود لیتر
عیان ہست پس رفض و لوازم آنرا چرا دخل دادی گوییم در مجلد اول باشباع تمام دیده باشی که جناب امیر علی
مروش الاشهاد تکذیب رفضه بذکر فضائل اصحاب کرام خصوصا شیخین وحد وعید افترا بر مفضلین خود بر خویش میفرمود
و رفضه آنرا بر خوشامد مهاجرین وانصار وتابعین اخیار که قدمای اهل حق بوده اند قرار داده اند پس اگر او بالوهیت
امیر قایل نمیشد و خود را رسول آنجناب نمیدانست باز هم جناب امیر او را مکذب خویش بجهت رفض میتراد است عبرت گاه
خلائق که اصل ماده خباثت بود میفرمود چنانچه برای کمال عبرت ایشان او را بسوخت و در هزار حدیث رفضه در بحار و تصنیف
حسن صفار و کلینی امام المحدثین موجود ہست که هر که بتبلیغ اسرار ائمه باشد او قاتل ائمه هدی است بعمد نه خطا ازین جهات رفض
و لوازم و عوارض آنرا دخل دادم باز بیاد آمد امری دیگر که از جمیع روایات رفضه بظهور میرسد که او را سوختند بجهت دعوی
الوهیت امیر و بجهت اعتقاد رسالت خویش از طرف امیر کبیر پس معلوم شد توارد علل بر معلول واحد ظهور آنها تا لهوان
مجوز ذکر رفض ہست فکیف که او بادی این وادی باشد کما فی الکشی فاعتبروا یا اولی الابصار اگر رجعت من وی مجتهد
در دنیا رو دهد وقت ظهور ریحان ریحانه منم و گریبان این مجتهد ابن مرجانه یعنی جناب امیر اول دار و گیر بر رفضه میفرماید
که همه امیر را بعمد کشته خون ایشان ریخته اند و درینمقام کمترین انام از عبارات و روایات کشی که علماء رجال تمام او را
ورد زبان ساخته اند چیزی می نویسم که درین باب کفایت کند و موید آنچه گفتم باشد پس بدانکه منقد مذکور از ابان
بن عثمان روایت مینماید که شنیدم از امام صادق که خدا لعنت کند عبد الله بن سبا را که مدعی الوهیت علوی شده بود
حالانکه امیر المومنین بنده عابد خدا بود وویل برای آن مردم است که افترا میکنند بر ما والبته قومی میگویند آنچه نمیگوییم در
قلوب خویش بیزاری میجوییم از ایشان بسوی خدا ازین روایت کمال فروتنی مرتضوی و مزید عداوت ابن سبا پیدا میشد
که میخواست آنجناب را ازین دعوی قتل کناند حالانکه آنجناب خود را یکی از غلامان حضرت پیغمبر میدانست کما فی
کتب القوم الضار **روایت دیگر** از ابو حمزه ثمالی که امام زین العابدین ع فرمود که خدا لعنت کند آنکس را که افترا کند بر ما
بیادم آمد عبد الله بن سبا پس هر موی بر تن من خاست دعوی کرد امر عظیمی را خدا لعنت کند او را جناب امیر بنده نیک بود
برادر پیغمبر بکرامت و بزرگی نرسید مگر بطاعت خدا و رسولش و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را کرامت و بزرگی حاصل
نشده مگر بطاعت خدا **حدیث دیگر** روایت هشام بن سالم است که شنیدم از امام صادق علیه السلام که قصه عبد الله
بن سبا بیان میکرد و بروی اصحاب خویش از دعوی ربوبیت علوی حضرت امیر او را فرمود توبه بکن چون بتوبه رجوع نمود
آنجناب او را بآتش سوخت حدیث دیگر از عبد الله بن سنان است از پدرش که امام باقر علیه السلام فرمود که عبد الله بن سبا
دعوی نبوت میکرد برای خویش که فرستاده امیر المومنین ہست و آنجناب خدا است که او را برای دعوت خلائق مبعوث
گردانیده چون این خبر بمسامع حق نیوش رسید او را طلبیدند و او اقرار کرد و مدعی الوهیت علوی گشت و بلا تردد
روبروی حضرت امیر گفت که توئی خدا و مرا بسم رسالت فرستادی حضرت فرمود که این همه وسوسه شیطانی است
که بتو القا میکند مادرت بماتم تو بنشیند هر گاه ابا و استکبار ورزید بحکم حضرت او را محبوس داشتند و تا سه روز توبه از وی میخواستند

بزن باز نیامد حضرت او را باتش سوخت و فرمود که شیطان او را فریب داده نزد او می آمد و القا میکرد اینهمه افترا
ازینجا بر هر کس عیان شده باشد که این یهودی نفاق پیشه که گوی سبق از دجال و ابلیس در ربوده و نشیب و فراز خداع
و مکیدت پیموده در وضع و اختلاق لوازم الوهیت برای حضرت امیر اهتمام تمام بکار برده با علم ما کان و ما یکون
و انتظام ربع مسکون بلکه رتق و فتق آسمان و زمین و تدبیر مهمات عالم بالا و عرش برین و تصرفات عجیبه در عالم
ملکوت و تیقن قوانین عالم ناسوت الی غیر ذلک من الامور برای حضرت مرتضوی از آغاز تا انجام همه درست
نمود که ابواب و فصول بصائر و اصول کلینی اعدل نمونه آن توانند بود و سیجیئ بقدر الضرورة انشاء الله تعالی
و در آغاز احداث روبروی تلامذه خود بمزید حسرت دست بر دست میمالید و انگشت حیرت بدندان تاسف
میگزید که جناب امیر افضل خلایق است و چندین نص درباره اتش وارد است پس دیگران که بودند کیستند
که با وجود او سر آرای خلافت شوند کما ستعرفه انشاء الله تعالی بالجمله آن یهودی خبث الباطن
درینباب اندیشیده و مضامین عجیبه و غریبه از ذهن خود تراشیده حقیقة بجائی رسیده که مزیدی بران متصور نباشد
و آنمقدار درین دعاوی کاذبه منهمک گشت که سوختن خود را گوارا کرد تا آنکه خاکستر شد پس بر فرض محال اگر ساعی
کسی برای وضع مناقب خلفا مقرر کرد این احتمال نسبت بآن اهتمام که یهودیان بدین و منافقین طاعین درباره
اضلال مردم اندیشیدند هیچ نباشد و بجوی نمی ارزد که مناره بلند برابر دامن کوه الوند نیست نماید کما لا یخفی
و گمان مبر که این اهتمام فقط بذات عبد الله بن سبا و چند بد مذهب رفضه تعلق داشت که در اضلال مخلوقات
دست از جان شیرین برداشت زیرا که بسا کس از هواداران و مخلصان آن ملعون درین مواد خاص داد تلبیس
و تدلیس دادند و ابلیس علیه اللعن و العذاب را شرمنده ساختند این دعوی را هم از کتاب کشی
باید شنید بروایت عبد الله بن شریک از پدرش که محصلش بدین عبارت میرسد که روزی قنبر حضرت مرتضوی کرم الله
وجهه را خبر رسانید که ده کس بر در دولت حاضر اند و اعتقاد دارند درباره تو که پروردگار ایشانی حضرت فرمود بیار
حاضر شدند حضرت گفت چه میگوئید گفتند که اعتقاد ما همین است که تو پروردگار مائی و ما را پیدا کرده و روزی میدهی
حضرت زجر نمود و ارشاد کرد که من مخلوقم مثل شما پس انکار کردند و اعتقاد را اعاده نمودند حضرت امیر قنبر را فرمود تا ایشانرا
باتش سوخت و زنهار کسی ازین ملاعین از افترا و بهتان خود باز نگردیدند و معاویه از بغاوت خویش هم ندامت میکشید کما فی
کتاب الفرقیین و متوهم نشود که این کار بعد از ابن سبا کار همین ده دوازده کس باشد از شاگردانش زیرا که از کتب
معتمدین شیعه عیان است که یهود اشقیا و مجوس اغبیا پیشوایان رفضه آنقدر در اضلال خلایق افتادند که هفتاد
هفتاد کس در آتش در آمدند و هیمه جهنم میگردیدند و الروایة للکشی الضالین بر محصول آن بر دم اختصار اقتصار میرود
که امام صادق علیه السلام فرمود که بعد از جنگ جمل هفتاد کس نزد جناب امیر آمدند و کلام بزبان خود نمودند پس فرمود بر ایشان
بزبان شان تقریر نمود که من چنان نیستم که شما میگوئید بلکه من بنده خدایم و مخلوقم نه خالق پس انکار کردند و گفتند انت
جز تو خدا کسی نتواند بود حضرت مرتضی فرمود اگر توبه نمیکنید ازین افترات و مقولات بد امیکشم شمارا پس هنوز توبه نکردند

لاجرم حضرۀ چند که دیدند همه را احیا کردند و ایشان را در آن انداختند تا در حیزا بسوختند و کسی از ایشان زنده
نه سپردند و در همین مقام توان گفت که ابن سحری که مجدد الثانی زبانی جامع تشیع و اعتزال است و نقش ابن سبا را از کرده عیان گردانید
که معاویه مردم را بوضع مناقب خلفا برگماشت بخلاف بانیان مذهب رفض که خود هم شان آن قدر باضلال خلائق
و تخریب دین مصروف گشت که جماعات کثیره از ایشان محدثات و کفریات را رائج ساختند و برای وضع مثالب
جناب امیر حتی که الوهیت و لوازم و عوارض آن از خالقیت و رازقیت و غیره نقد جان در باختند پس کجا اهتمام
قسری و کجا اهتمام ذاتی و آن هم بالاحجاج و از هر دو فریق آن هم کسی را که چنین شنیده باشی بخلاف مذهب رفض که هزاران کس
داد اضلال دادند و دیده و دانسته با اعتراف پیشوایان خود در آتش افتادند و بعد از ین القول ایشان اینهم موید میشود
که از بنا گفته اند که تشیع را [illegible] و از [illegible] که در تحدیث دانستی از توان بر دکر خی
و مذهب رفض بعد از ین فتنه‌ها است که این منافقین برپا کردند و در آغاز باعث بلای اسردم ذی النورین گردیدند
چنانچه از کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین عیان است و قس علیه تمام مخترعاتهم که ائمه زندقه مثل ابی عمر و الجمی با وصف
دانستن اینمعنی که مناقب خلفا باهتمام معاویه ابن ابی سفیان موضوع و مجعول گشته چرا کتب دینیه خود را باین مدایح
و مناقب ساخته و پرداخته و اصحیین و جاعلین خلاف الله تعالی و لرسوله مملو و مزین ساختند و در بلاد خویش بدون
تقیه و خوف با وجود بحث مثالب و ذمائم ایشان در تالیفات و تصنیفات خود آوردند که نموده الطول
برگی از درختان و ذره از ریگ بیابان مختصر بیشان میدهم تا بدانی که اهل حق محتاج بموضوعات نیستند و هرگز
گرد این خیال نگردند که ادخته و نوائر غلوی رفض منطفی شد و اکنون از ین افراط و بهتانها نامی و نشانی
باقی نماند مگر نشنیده که در بلاد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلای معلی سرآمد اولاد معنوی عبد الله سبا یعنی علامه
کاظم رشتی که در شرح بعضی از قصائد در مدح حضرت امام کاظم که شعرای اهل سنت نظم کردند لگام بلاغت بسته
تشیع خویش را باسرار تصوف مخلوط نموده و برای تقرب بعضی از حکام دار السلام بغداد بتالیف ترجیعات پخته
هنوز موجود است و بآواز بلند میگوید هزاران کس از مخلصان او در دیار خویش این ترانه می سرایند که تدابیر
عالم بدست حق پرست مرتضوی است و حضرات ائمه بترتیب معلوم در ین الوهیت شریک اند و انتظام کار زمین
و آسمان بصوابدید ایشان منوط و بآرای جهان آرای این بزرگان مربوط است الغرض علمای مذکور چه
هفوات ماند که مرتب نمود و چه روایات و احادیث که در ین مطالب و مقاصد در تالیفات خویش ذکر نکرد تا بجکه
هزاران کس بدین عقائد خبیثه هنوز می بالند و شدید الرفض اند و بعلوم و معارف و تقوی و طهارت افتخار دارند
و حال جاهلان از پیروان ابن سبا و اتباع و اشیاع او از ینهم بدتر است و کثرت ایشان را در کرکوک و غیره حدی نیست
اینمردم غیر از کلمۀ علی اللهی در مجالس خود چیزی بر زبان نمی آرند و با شعایر دین ملت بوجهی از وجوه نمی پردازند
عبادات و ذکر ایشان همین است چون سلاطین آل عثمان حال این گمراهان شنیدند بارکان دولت علیه ان
سلطنت فرمودند که ایشان را بنماز و روزه مکلف باید کردن و خلیع العذار و مطلق العنان نباید گذاشتن بار کے

عمران قوم را طلبیدند تا آنکه بصد مجاهده وسعی بلیغ تکلیف نماز و روزه بزبان قبول کردند و با اینهمه در اعتقاد آن قوم
همین راسخ بود که رمضان شخصی صاحب هیبت وشوکت از گماشتگان جناب امیر است که او مردم را بگرسنگی و تشنگی
مکلف میگرداند روزی یکی ازین ابلهان در دشتی میگذشت وایام ماه رمضان بود اتفاقا پای خرش در گل
فرو رفت درین اثنا شخصی را دید که در راه میرود فریاد برآورد که خدا را بر من ببخشا و اعانتی بکن تا خر از این بلا
نجات یابد بارے این مسافر متوجه شد و باعانت خویش خر او را رهانید این دشمن عقل پرسید که حضرت چه
نام داری گفت منم رمضان دانست که از حکم همین شخص بلای فاقه بر عالم محیط است گفت صاحب عجب است
که ما را بگرسنگی و تشنگی میکشی و خر ما را از وحل می کشی رمضان دانست که واقعه چون است زیر لب
تبسم کرد و گفت مگر تو از فلان قوم هستی گفت بلی گفت از امروز بند از پای شما برداشتم و شما را مثل این خر
ازین تکلیف خلاص کردم این بیخرد شادان و فرحان بخانه خویش مراجعت کرد و بدین مژده همه قوم را ممنون
مسرت و شادمانی گردانید الغرض یهودیان دین فروش دنیا خر مکائد عجیب و غریب را بنیاد نهادند
وطرح حصار آهنی رفض بعنوانی بدیع افگندند که هر کسی از خواص و عوام این فرقه بدان حصار منور متحصن نیست تا آنکه
خود کشی از اهل علم و دانش در کتاب خویش آورده در ذکر حال عبد الله بن سبا که مذهب یهود داشت پس اسلام آورد
و اظهار موالات حضرت مرتضی نمود و آن غلوها که درباره یوشع بن نون وصی حضرت موسی در یهودیت می کرد پس از اسلام
بعد وفات پیغمبر خدا در شان امیر المومنین نمود و اول کسیکه قائل شد بفرضیت خلافت بلافصل و اظهار کرد تبرا و بیزاری
از اصحاب و حکم نمود بتکفیر مخالفین آن عالی قباب عموما همین عبد الله بن سبا است و ازینجاست که هر که مخالف شیعه است
میگوید که اصل تشیع و رفض ماخوذ است از یهودیت انتهی محصله الکنون انصاف بکن که آیا در بنیاد تشیع غیر ازین دو چیز
دیگر است که هر کسی بر همین منوال نسج کرد و این دو چیز را درین مذهب نصب العین گذاشت هر چند بنیاد ظلم در جهان
اندک بود هر که آمد بران مزید کرد ولیکن هر چه علمای رفضه تا امروز بدعات مذهب خود را مهیا و رکردند تا ایام حجت بر صفحات
هستی محدثات خود نگارند زیر همین دو حرف مندرج است یعنی خلافت بلافصل و تبرا از اصحاب حضرت بشیر نذیر است موضوع
مذهب رفض که در کتب دینیه خویش عوارض آنرا تا بدینجا رسانیده اند کما ستعرف تفصیله انموذجها آورده اند که یکی از
اوباش در گمراهی خلائق بجائی رسید که خود را از ابلیس هم سابق الاقدام میدانست و آرزومند لقای او بود تا روزی
بمقتضای مصرع که یابنده گانند جوینده گان * با ابلیس دوچار شد و گفت میخواهم که کرشمه اضلال و تلبیس خود را
بتو بنمایم تا داد قدردانی بدهی باری نزد مردم دهی آمد و گفت هیهات که شما بکارهای خویش غافلید و هنوز نمیدانید
که مردم ده دیگر عنقریب بر شما می تازند و دمار از روزگار شما بر می آرند ما مسافریم و بوعظ و پند کاری نداریم چون حال
آنمردم بهمچنین دیدیم بمقتضای خیرخواهی از راه برگردیدیم و شما را خبر کردیم هر گاه این مردم سلاح بر تن راست کردند بسبب آنکه
آن ده همین خبر داد تا باهم یکه قتال شدید واقع شد و رئیس هر گاه شنید که بیوجه باهم جنگیدند بزودی فوج عظیم فرستاد
و بقیه السیف را از ساکنین هر دو ده مقید گردانید و بانواع مذلتها گرفتار کرد و باز جرمانه سنگین گرفت

بن شخص با ابلیس گفت دیدی که بیکبار دو حرف چه کردم و داد از تو منبجه هم ابلیس حرفی نگفت و اشاره کرد بیا تا کرشمه خود نمایم
بپس آورد و او را به سر جمیعی از رهبان که برگزیده در با بودند چون گذر ابلیس بر ایشان افتاد یکی ازین قوم که راهبیت و ترک صحبت زنان
کار او بود بر خاست و با زنی پرداخت ابلیس گفت دیدی که چه کردم گفت صاحب این امر در بهران شب و روز بوقوع می آید عجز را
ندارد امر بدیع آن بود که بیک فقره چیست خون هزاران کس ریختم و بر سر بقیه قوم خاک مذلت ریختم ابلیس جواب داد که بمعنی
ترسیدی یعنی بنیاد عدم طیب ولادت از من هست تا مثل تو بوجود می آید و افعال قبیحه در نظر مردم می آراید و ازینجاست
که اگر فقط آن دو حرف عبد الله بن سبا غور کنی خواهی یافت که هر چه علمای رفض در کتب قدیمه و جدیده خویش برای شرح و بسط
اقوال صحیفه عقاید حسنه خود بکار آورده اند با خود آنهمه بنیاد رست کان آنچنین گذاشته زیرا که مدار خلافت بلافصل مرتضوی بر تقیه است
یعنی حضرت امیر در روز غدیر امام بودند لیکن بیعت صدیق و رفاقت او و دیگر خلفا از جهت تقیه میکردند و در باطن ایشان نهایت
مر بودند بلکه عداوت خلفا مضمر داشتند و تبرا از ایشان می نمودند هرگز بظاهر مذهب آنجناب گوش نباید نهاد و ظاهر کردن نصوص
امامت خود هم بموجب تقیه بود و اگر حال خلفای ثلثه را بنگاه بینند نهایا نیز دیده و داری میکردند و بظاهر اگرچه در شعایر اسلام سعی داشتند
و همه عمر جهاد میکردند لیکن حقیقةً در پی هدم بنیان ملت دین و تبع قریش و مشرکین بودند و تبرا از ایشان ضرورست این بکیدت القدر
برگ و بار آورد که اینهمه بچاره‌ها بر رفض گل کرد تا آنکه مجیب الصحاح هم بدان اقرار میکند و مثل دیگران تصریح مینماید که محو صنت و
خرافت مذهب تشیع بدون ظهور حضرت صاحب الامر امکانی ندارد و مگر هر کس از علمای طایفه هر چه مناسب وقت دیده اند
قوانین و قواعد را درست گردانیده اند و به آغاز مسئله تفضیل حضرت مرتضوی بر زبان آوردند باز مناسب هر جا و بر حزب آن
تقوی داوند و از تقیه و بکیدت دست بر نداشتند تا آنکه منجم طوسی که باعث قتل هزاران هزار اهل اسلام شد و از حمیت دینی
و حیائی ترحمی بسبب تقیه دست تلاسفه دست بر داشته در رساله تجرید بمراعات این امر نمود و قایل بدان شد که خلفا مومن و فاسق بودند
و از دایره ایمان بسبب غصب خلافت بیرون نرفته اند و بحکم زیر همان قاعده تقیه اندراج دارد بالجمله تا ظهور امام مهدی
شعبده‌ها و نیرنگ رنگی مختلط بودن تشیع بمذاهب باطله بر ضرورت انتهی محصوله و اینهمه اطوار مختلفه و انواع رنگارنگ
از جان اصول هست که منشعب گشته اشتباهات کثیره و غلو و هفوات شهیره چه اگر بکتب رفضه نگاه کنی در هر کتابی نشانش بید
و در هر باب و فصل آثار بکیدت و نفاق هویداست بسبب آنکه عبد الله بن سبا هر یکی را تقریری تعریفی و در خور استعداد هر شخصی بکیدت تلقین نمود
آمیخته تا هر کس در باره احقاق مذهب خود ری موثقی گرفته و چنان در گوش هر کس رسیده که قوم زرامش در اعتقاد استادی خویش گردید
و لیکن بمقتضای نص مرتضوی با اضمر احد شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه کما اورده الکفوری آن اسرار مکنون آخر از تهانجا
قلوب بارگاه ظهور رسید در ابواب کافی و کلینی و غیره رسیده منقصت تعبیر از انتقا در غلاه حیث که حضرات ایمه علم ما کان و ما یکون
داشتند و هیچ چیزی از ایشان مخفی نمی ماند در هر فلان روز و فلان شب ملایکه مقربین که حقیقه خود چنین عرض میکنند این
بزرگان علوم غیبیه القا میکنند و خدمت ایشان بجا می آرند بعنوان اینکه حضرات انبیای متقدمین متحیرانه و تمام قرآن مجید علیحده نزدیکی
نیست مگر نزد حضرات ایمه اثنی عشر و مرجان سه بیاض عثمانی است یعنی بی ترتیب و بی انتظام محرف و مبدل صحابه کرام از ایمه
جمیع اسامی شیعه و حالات انها همچنین اسامی و حالات حاسدین مفصل مید انند الی یوم القیمة تا آنکه در احادیث مجلد السابع

و العالم بنجار خواهی یافت که هرگاه نزد جناب مرتضوی کسی مدعی ولایت شده و حقیقة در مرتبه ولایتی نبود تکذیب میفرمودند
که ترا نه در ارواح مومنین دیده ام نه بدفراسانی تشیعین و بعضی را تصدیق میکردند و همچنین دیگر ائمه این بزرگان با حسنا
خود خبر میدادند و هر چند مردم از ایشان حالات خود را مستور دارند لیکن علم ایشان بران محیط بود و ذره ذره بیان
می نمودند و از حضرت مرتضوی تا حضرت مهدی همه ائمه از انبیای متقدمین بلکه اولو العزم من الرسل
افضل اند و مذهب منصور شیعه بتصریح مجتهد جالبتی در حسام این ست و حضرات انبیا بر مدارج علیای ایشان
بر اصول شیعه مثل بصایر الدرجات و عیون اخبار حسد بردند و هر یکی در بلا گرفتار شده و هر چه بر ایشان متضا
گذشته ازین جهت رفته و دربن باب آنقدر غلو دارند که در علامات امام از کتب اینها بنگارم و استیعاب آن بنظر دارم
کتابی منفرد تالیف توانم کرد مگر بر وجه اختصار سطری چند از عیون اخبار ضبط می کنم که امام مختون پیدا میشود و
از پیش و پس اشیا را برابر می بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد و وقت ولادت با آواز بلند بتوحید الهی و نبوت
رسالت پناهی گواهی میدهد و محتلم نمی باشد و چشمش در خواب است و دلش غافل نمیگردد و بملائک سخن میکند و زره
شریف پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قامتش انطباق می گیرد و بول و غایطش را کسی نمی بیند و خوشبوی آن بتمام
مشک و عنبر می باشد و انقدر مستجاب الدعوات است که اگر دعا بر کوه کند هر آینه انشقاق یابد و نزد اوست سلاح تمام
انبیا و ذو الفقار شیر خدا و مطالعه می فرماید آن صحیفه را که مشتمل است بر نامهای شیعه و نامهای دشمنان تا روز قیامت
وهم جامعه و جفر اکبر و اصغر که جمیع علوم در آن مندرج است و هم مصحف فاطمه نزد اوست و میان او و خدا عمودی است از نور که لوح
اعمال عباد و جمیع امور محتاج الیها در آنست انتهی مختصرا و آنچه در باره ولادت امام لاحق و عوارض قرب و محبت امام
سابق نقل میکنند پیش ازین مفتح قوم بداندیش است این امور را علمای اولین و در رسایل منافقین از غلو سرزدن گفته اند
و غلو او در تفویض و دعوی الوهیت ائمه محصور میدانند و مقتضای تحقیق حضرات ائمه آنست که هر علم ماکان و مایکون را
برای ایشان معتقد باشد و انبیا را بر انبیا تفضیل دهد و از سهو ایشان منکر بود ملعون و غالی است و پاره ازین امور
تحقیق چنانچه علما قبل ازین در مجلد اول گذشت و از کلام دیگر اکابر در تاکره نیز همین حشر مستفاد میشود لیکن همه ایشان
قبل و قال غالی شده ملعون گردیده اند مخفی نماند که بنیاد این تقریر که گوش کردی بران بود که از کتاب کشی
منقول شده و از افادات عبد الله بن سبا و شاگردانش را اگر بمقتضای کتب دیگر و مذهب امامیه جمع کنم رساله ایمانی
باید بلکه گفتم کتابی ضخیم می شاید و هر کس که در کتب رجال نظر داشته خوب میداند که هزاران از روات این فرقه غالیانند
و جمعی از شیعه ان قدر غلو کرده اند که مصاحبین امام را هم بدرجه الوهیت رسانیده اند یعنی سلمان فارسی و مقداد
و عمار و ابوذر و عمر بن امیه ضمیری شریک کارخانه خدائی گشته اند و بمصالح عالم پرداخته چنانچه مذهب اهل تخمیس است
و کتاب تلخیص بران گواه است و همچنین کتب دیگر کما لا یخفی علی الناظرین و این رواة کهم السابقون السابقون
اولئک المقربون در شان آنها ست چنانچه اجمال روضة المتقین و کتاب تلخیص و مختار کشی بران گواهی میدهد
همه ملاحده و زنادقه اند که حضرت ائمه ایشان را لعنت کرده و افترا میداند و اگر حضور نزد خویش نمیدادند و سعی لعنت برای ایشان

صحیح خوانده‌اند مگر یاد نداری که ابوبصیر که هم کفش شماست بروایت مختار کشی سگان با مجازات ائمه علیهم السلام بدهن و گوش او شاشیده‌اند
و زراره را کشی از املای طایفه متقاعده نام گذاشته‌اند و حالش قبل ازین معلوم کردی و تازه تر اینست که بر حضرات ائمه دعوی فراموشی
کرده‌اند مختار شما نماز عصر بغروب آفتاب است و کشی هم این قصه را از محمد بن ابی عمیر روایت کرده و از ان تمام این امر پیداست که حضرت
امام صادق پرسیدند که زراره چگونه گذاشتی عرض کرد نماز عصر نمیکند تا آنکه آفتاب غایب میشود و ازین کتاب عیان
میگردد که حضرت امام موصوف راوی را بر گماشتند تا او را ازین احداث باز دارد و ان شقی زنهار قبول نکرد و گفت
چگونه از دست دهم امری را که خود جعفر مرا بدان امر فرموده باشد و ازینجا احد الامرین بثبوت رسید افترای ملعون یا نسبت
اضلال بحضرت معصوم و چون ثانی باطل ست اجماعا متعین شد مدعا اکنون ای شیعیان بس از زراره از کتب معتمده شما
ثابت شد که این پیشوایان شما مفتری بودند و مخترعات خود را بر فرقه کاسه می بستند و حضرت امام صادق را از محدثین و
امیدیدند قرار میدادند و هزاران سزاوار مطاعن خلفا وضع میکردند از شهید کردن حضرت زهرا متهم کردن بزنا معاذ الله
چنانچه مجلسی شقی و تذکرة الائمه او بخیرا و دیگران گفته‌اند و بارها و اتفاقی که در تقلیب شریعت میکوشیدند و نیکان را
به بدی و بدان را به نیکی یاد میکردند و مناقب و مثالب مقتضای هر بار و خران میساختند و از روایات دیگر
چنان معلوم میشود که خود امام ناطق نص بر حرمت باب نموده‌اند که این ملعون را در اختراع مسائل و اقرار نمودن ایشان
اهل بیت و احادیث بدعتها ید طولی است که دیگران بدان مرتبه نمیرسند و میزدم عرض میکنم که آنهمین ست جا که قوم رفضه او را
باصدق الصادقین یعنی افقه و اعلم اصحاب حضرت امام باقر و صادق رضی الله عنهما لقب نهاده‌اند کما اشرنا الیه مرارا
هرگاه حال امام الائمه چنین ست مناسب بود حضرت مجتهد الزمانی را نام وضع و اختلاق بر زبان آوردن و خود تمغی برای
مردم بی سر و پا جعل الاسم و السمة تقلید شارح نهج البلاغه کردن که معاویه واضعین مقرر داده بود که مناصب خلفا
بیارند حالانکه کتاب خدا میس نیست و العجب کمال مجتهد این همین ست که چون خلافت بدست متقدمین بود تا
در وقت خود کامرانی و جهانبانی میکرد و علی کر الشهور و السنین مسلط بود مردم خواستند دانست که زینت وضع مناقب
درینجا معقول میگردد مجلات ائمه اهل بیت که در زوایای خمول مختفی و متواری بودند راه ترک و تجرید می پیمودند تر زمین
این همه مغلطه دیرینه و سفسطه قدیمه است که مجتهد جائسی را بتقلید مجلسی اشتباه پیش آمد تا آنکه مدت العمر درین ورطه فرو رفته بود هرگز
بساحل نجات نرسید تا آیا حضرت مجتهد الزمانی و فانی در کتب خویش کثرت مال و منال حضرات ائمه اهل بیت ندیده‌اند که بجزای
شعری با چنین خود با هزاران دراهم و دنانیر نواخته و کلاه گوشه ایشان با آفتاب همقرین ساخته‌اند ازانجمله قصه قصیده فرزدق
در مدح ایشان تماد که در طعن الرماح آورده‌اند و بیان آن میفرمایند که چون هشام این قصیده را شنید بغضب آمد و فرزدق را در عسفان
که بین مکه و مدینه واقع است محبوس گردانید چون سید الساجدین برین ماجرا اطلاع شد دوازده هزار درهم در صله این قصیده
بفرزدق عطا فرمود و گفت که ما را معذور دار که زیاده ازین درهم نزد من آن وقت نبود و بعد ازین جناب مجمل الجواهر در نقل نظم ملا
نامی عبدالرحمن جامی رحمة الله علیه درین باب مشغول گشته‌اند خاتمه ان نیست قصه مدح بفرزدق رسید چون بدان اتمام حق
شناس [illegible] درهم هزار نکو کرد اگر [illegible] حالی روان [illegible] که ذکر کردند که الحجة مجتهد [illegible]

شیخ مفید دلالت بر کثرت خزینهٔ حضرت امام جعفر دارد و آن عبارت اینست که چون خبر شهادت او بجناب حضرت
صادق علیه السلام رسید بسیار غمگین و ملول گردید و کسانیکه با زید شهید شده بودند که دینار اوشانرا حضرت صادق از مال خود
تقسیم نمود و اگر متوهمی از رفضه گوید که کثرت خزانهٔ امام صادق بعید نیست بسبب آنکه اهل سنت خدمت آنجناب را سعادت خویش میدانستند
با وجود عداوت آنجناب را دوست میداشتند چنانکه قسم بسر مبارک او میخوردند کما فی تذکرة الائمه پس تسلیم کردیم این تعلیل الی من نقض
دیگر ائمه داد ایشان میدهیم که آیا سبب وسعت بزعم شما در حضرت امام کاظم چه بود که اهل سنت اهل محبت واقعی را در کتاب مذکور بعداوت
او میکنند و حق تعالی بر زبانش تکذیب او را جاری می فرماید از کتب احادیث و فن تنقید مثل کشی و منهج و بحار و عیون اخبار
که جامع آنفرو کامل است عرض میکنیم که آنچه پیدا و شما نمی آید که قدمای شما چون خزینه بسیار امانت آنجناب نزد خود نگاه داشتند از امامت
و اولادش انکار کردند و بزعم شما واقفیه شدند و آن امام را مصداق سبحان حی الذی لا یموت دانستند تا بدین وسیله دولت
آن دال اشغال کنند یا بمطالعه مجتهد و اولیای او بنا داده که خود شیخ صدوق در کتاب عیون کثرت مال آنجناب بروایات شیوخ
مذهب خویش به لاتناهی رسانیده و از یونس بن الحسن آورده که مرد امام کاظم در حالیکه نبود کسی از قوم او مگر نزد او بود مال کثیر و کثرت
شنیده در وقت از مجالس المؤمنین وغیره خود پیداست پس این گنج را پایانی نباشد بالجمله نزد بعضی ازین نمک حرامان مثل
علی بن حمزه سی هزار اشرفی بود و زیاد قندی نزد خود هفتاد هزار اشرفی نگاه میداشت راوی حدیث که ربیع بن عبدالرحمن است
بروایت صدوق در عیون میگوید که چون امامت رضوی نزد من محقق شد و مردم را بسوی او دعوت کردم و این بر دو نفر دشوار آمد پیام
رشوت ده هزار دینار فرستادند من نه پذیرفتم تا آنکه هر دو دشمن من گردیدند و برین قدر چه موقوف ازین نوع مردم که بودند خان
گنج شایگان بود عثمان بن عیسی هم مال کثیر را نگاهبانی میکرد هم شب و روز بخدمت کنیزان گل و یاسمن بوی میپرداخت تا نوبت بجایی
که امام رضا از مشاهده و استماع این امور خون جگر میخوردند آخر بمقتضای بشریت تاب نیاورده دعوی نمودند و بعد از تقریرات بسیار و
مراسلات بیشمار بوقوع آمد حالانکه ایشان را توجهی بدینها نبود و بروایت صدوق حرفی از آن اینست که پدرم مرد و مال او تقسیم شد
باید که اینهمه را بمن دهی آن بدبخت نوشت که اگر پدرت نمرده ترا چیزی ازان نمیرسد و اگر راست میگوئی مرا امر نکرده بود که
دیناری ازان بسوی تو دفع کنم و کنیزان آزاد بودند و در نکاح من در آمدند و اگر خبر این دو قاین دیگر را بر شمارم و اسامی واقفیه را
بزبان آرم و قرطول انجامد و بهار عمران زار کشمر وقتی بهر کس بایم دو چار صد کتب دیگر از اکابر علمای فن در فنون دینی بدست
من آید بعد ازین ضرور نیست که تحقیق کنم این دولت از بلاد شیعه بود یا اهل سنت که رفضه ایشان را از حسد دشمن قرار دادند و
کنیزان صاحب جمال مثل اچھوتیان باصطلاح اهل لکهنو شکار افزای خوبان دهر چنانچه در دیباچه دانستی از کجا آوردند شیعیان
بی باک دست از دامن پاک برنداشتند و این تقرب را هم خرما و هم ثواب پنداشتند و بسچه تاویلات نمودند و حضرات ائمه
در تفویض امانات بمقتضای علوم لدنیه غیر از پاره کردن قلوب مومنین دیگر چه مقصود بود و این کنیزان حسینه تمثال که
مجتهدین را بار بار الزام داد مسئله و تحلیل این امور چندان شیعه را آموختند که مذهب فقه نتیجهٔ آن شد و بیت خواجه حافظ یاد آمد
بیت فغان کین لولیان شوخ و شیرین کار و شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را و ضرورت امور
مذکوره ازین نیست که مدعای ما کثرت اسباب دنیوی بر اصول رفضه برای حضرات ائمه بود و آن حاصل شد آری حرفیکه

حاتم طائی را بخل نموده اند شمار السر شیان الطاق نسبت میدهیم که راست بگوئید که از ان وقت قلوب عامه خلایق بوضع مناقب
و مدایح ائمه که بوی غلو ازان می آید مایل گشته یا مدایح خلفا که باشد که عوام حقایق امور را کجا میدانند و بید فایق کجا میرسند نظر ایشان
بر ظواهر می افتد و این تقریر را اگر شنیدی تحقیق بود اگر بکتاب کشی و غیره رجوع می نمائی همت آری توانی دانست و فضا که قلوب
مردم بمقتضای کل جدید لذیذ بامور جدیده بحث مایل می باشد خصوصا امور که بسیار لذیذ می باشد و بجا اوست هم
خرا و هم ثواب بود پس فواید بسیار این ملاحده و زنادقه را به احداث بدعات که حرفی ازان شنیدی حاصل بشد تا بر اساس
بستر که اهل بیت رضی الله عنهم ازین مسائل مخترعه راضی است بالجمله منقد مذکور قول یحیی بن عبد الحمید الحمانی نقل میکند که
گفتم شریک را که قومی گمان می برند که جعفر بن محمد ضعیف است در حدیث روایت ازو نمی گیرند گفت حال ازمن شنو
که حضرت جعفر صاحب تقوی پرهیزگاری بود پس جهال قوم امیه و محیط گشتند و هر وقت براو داخل می شدند و از نزد
او بر می آمدند تا مردم بدانند که فیض صحبتش یافته اند و مقوله ایشان حدثنا جعفر بود و این قوم هر چه نسبت با و میکردند
همه کذب و افترا بود تا بدان توسل وجوه معاش بهم رسانند و دراهم و دنانیر بدست آرند الغرض ایشان هر
محدثی و منکری مطالب مقاصد خود می بافتند پس درین باب سعی بسیار بعمل آوردند عوام چون افترآت
می شنیدند هالک میشدند و بعضی انکار مینمودند بکسی را ازایشان نام می برم مثل مفضل بن عمر و بنان و عمر و جعفی
ان شنیدند که افترا نموده اند که حضرت جعفر با ایشان آموخته تو بزرگان خود رسانیده که آدمی را معرفت امام
می باید بر گاه عارف شد باو حاجت نماز و روزه نماند و حضرت علی کرم الله وجهه را برابرست همراه هوا ابر و از
می نماید و معبود آسمان و زمین امام ست پس بسبب جهل و ضلالت شریک خدا مقرر کردند و این قسم الحاد و زندقه
برامام جعفر بستند و شهرت دادند پس مردم ازینجهت دست از احادیث برداشتند و اجتناب ازو در حدیث
ضعیف پنداشتند و شان امام جعفر ارفع است از انکه بر زبان خود این اباطیل جاری فرماید بعد ازین کشی
حدیث دیگر آورده محصلش آنکه معاویه و اسحق میگویند که بر آمدیم بزیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام
پس گفتم که بر دروازه مفضل آئیم که شاید شریک این ثواب شود باری همراه ما سوار شد چار فرسخ راه
از کوفه طی کردیم تا فجر طالع شد فرود آمدیم و نماز گزاردیم و مفضل همچنان سوار ماند پرسیدم که چرا نماز
نکردی گفت از نماز صبح فارغ شدم قبل ازانکه از خانه بر آئیم و ازینجا عذر آن محدثین پدید آمد که از
روایات این امام عالیمقام دست برداشتند و در اندیشه افتادند و نیز عیان شد که محدثین زیدیه
که هر محدثی را بآن جناب در هر باب نسبت دادند و قال ابو عبد الله وظیفه خود ساختند تا احادیث
و اگر بعد ازین هم خیال کسی بگذرد که شاید عبارت کشی معنی دیگر داشته باشد بنا بر آن عبارتش بعینها نقل میکنم
قال ابو عمرو الکشی قال یحیی بن عبد الحمید الحمانی فی کتاب المولف فی اثبات امامة امیر المؤمنین
لشریک ان اقواما یزعمون ان جعفر بن محمد ضعیف فی الحدیث فقال اخبرک القصة کان جعفر بن محمد صالحا
ورعا فاکتنفه قوم جهال یدخلون علیه و یخرجون من عنده و یقولون حدثنا جعفر بن محمد و یحدثون باحادیث

احادیث آنجا مناسب می بینیم از نجهت این ملاحده و زنادقه دست انداختن ایمه برمیداشتند چنانچه گمان آنست دوکان حلوائی
هزاران هزار درهم و دینار بدست می آورند و کوسکان بگوش و دهان و دیگر سوراخهای ایشان شاشیده باشند بالجمله آن
مردم که غیر از سحرکاری و شعبده بازی کاری نداشتند هزاران کس طالب جاه و منصب همراه شان می شوند تکلیف حضرات
ایمه که بر مملکت تمامی ارض و سما حقیقةً اختیار تمام داشته باشند و هم بر علم کیمیا و ریمیا و سیمیا و تمامی عجائب و غرایب دنیا
و بدایع عقبی و حل مشکلات عام و دفع امراض و احتیاج بنی آدم و رهائی دادن حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم از
شداید سرسام چنانچه از کتاب جرایح هویدا و آشکار است و داروستانی هم بفارسی نقلش نموده تا بجدیکه حضرت پیغمبر
بعد از شفا یافتن در حق مرتضوی فرمودند ای علیؑ تراالیقیننا یادت داوند بر خلق بجعلتی چند از آنجمله اینست که
مرضهارا و درد هارا انتقاد و مطیع تو ساخته اند و اینهمه معجزات و خوارق عادات بجدیست که اگر نمونه از روی
سامعین و ناظرین بگذارم دفاتر طویله و عریض شمار وپس اسباب وضع مناقب و داد غلو دادن در شان ایمه حق باید و
شان خلفاؑ از ینجاست که کسی را ندیده و نشنیده باشی که خلفارا بهتر از انبیاؑ قرار دهد چه جای آنکه معبود آسمان و زمین
گرداند و من حیرانم که خلفاؑ این سخاوت و همت از کجا یافتند که حضرات ایمه اهل بیت را باستعداد ذاتی
حاصل بود و این قدر خوارق از دست شان کجا صدور یافت بلکه هرچه از جمیع انبیاؑ بظهور آمد نمونه آن
امور متواتر شد که از جناب امیر صادر شد چه اعاظم معجزات ربانی قبل از همه پیغمبرانؑ آنحضرت امیر آموختند
و از ینجاست که معجزه که از پیغمبری ظاهر گشت جمیع آنها بکرات و مرات از انجناب بحصول انجامید علی نهاوعما
تفریقش نگاهی کنید کامرح بجیبه الاردستانی فی کتاب الامامة وغیره فی غیره از ین بیان عیان شد که منشهای مجتهدین رفضه
و سمعیات کذب افترا بملیح درنا قب این حضرات بالیقین نسبت بخلفاؑی راشدین زیاده تر است مگر بر امی فریب عوام
خلایق همچنین تقریرات میکنند تا عجوبه خانگی طایفه پوشیده ماند اگر مجتهد عصر وابن میداننست درین امر خاص رساله
تالیف کند تا در جوابش قدرت الهی را جلوه گر بینید و اگر وصف جابلقا و جابلسا از تصانیف مجلسی وغیره و برپان آرم
و سلطنت مملکت امام مهدیؑ شیعه را بیان کنم عیان گردد که شیعه را در وضع مناقب ایمه نمونه ایست که از دیگران عشر
عشیران نیست ولهذا در سر خزان و بهار او هم قلم اعجاز نگار ایشان درین میدان داد جولانی میدهد و تراش و خراش
ایشان الی الان بر طرف نشود چنانچه از جواب اوراق ایضاح هم واضح است بر سیع علمای شیعه و حوصلهای ایشان در ینباب
تا ظهور صاحب الزمان خداشاهد حال است که تفصیل آن را رساله منفرده برتابد و مردم از زر و استماع آن بجدی کنند که گاهی
قصه عمر و عیار را نشنوند خلفا و مخلصان ایشان را ذره از ریگ بیابان و قطره از دریای عمان حاصل نبود نسبت با نجناب
امروز حضرت امام مهدیؑ موعود را در حالت منتظره بحصول انجامید عجایب و غرایب که بران مترتب گردیده است مثل انیابی انوال
زنهار نباید دانست چه نقاب مطابق دعوی مجلسی و از دستانی و دیگران از قمی و کاشانی حال سلطنت مملکت حضرت امام
مهدی مرید توانای کشور و کثرت اولاد و جاه و جلال ایشان بجدیکه هوش و حواس معین از آن پرواز نماید و مثل فتح علی شاه ایران کر
بلان برو فریدون و کی قباد و جمشید و سکندر بجنبرش می مرند بیان کرده آید و معاذ الله که کسی حرف و حکایت ایشان را از قبل

منامات پندارد بلکه بر که شک آرد باعتقاد مجتهدین کافر گردد و حرفی از طول و عرض بلده مذکور از مجلد سیزدهم بحار الانوار برا
که مجلد چهاردهم است نشان میدهیم که مجلسی از اصول خویش حدیث امام صادق علیه السلام بیان کرده که جابلقا شهریست
بمشرق که دوازده هزار دروازه دارد و از زر منع از یک باب تا باب دیگر مسیرت یک فرسخ است و بر هر بابی دوازده هزار مرد جنگی است
تو گوئی که بدریای آهن غرق شده اند فقط انتظار امر حضرت امام می برند و همچنین است شهر جابلسا که این شهر یعنی کوفه
که در حقیقت رئیس و حاکم آن مجتهد زمانی است برابر یک کوچه و بازاران نتواند شد اینست حال طول و عرضش آنچه از قصص و
حکایات در بیان امام منتظر و اولاد امجادش و حسن و سلوک ایشان تا سیاحان اقالیم در کتب مجلسی و دیگر متأخرین مذکور است آدمی را
باید بدان رجوع کردن و قیاس نمودن که هرگاه سلطنت امامیکه بیچاره در همه امور حالت منتظره دارد بحدیکه بامام منتظر نزد
رافضه ملقب است چنین باشد که حرفی را از ان نتوان نشان داد سلطنت ائمه را که بر لاف و گزاف این غالیان امام بالفعل
بوده اند زیاده تر از الوهیت خواهد بود گو از ذوات مقدسه شان ذاتیات امامت مسلوب باشد بعد آنچه وقت رفعت
حضرات ائمه پیش آمدنی است که ریاست هفت اقلیم باعتبار کثرت سامان و امتداد زمان عشر عشیر آن نتواند بود [illegible] الصبیان العصر
باید گذاشتن و انهم بخیال راسخ نگاهداشتن که علمای اهل سنت در جمیع محامد و مدایح حضرات ائمه سعی از و تقدیم رسانیده اند و صدها رسایل
و کتب در مناقب ایشان تصنیف کرده اند کما صرح به المجلسی فی غیره اکتفد کره و غیرها پس قیاس باید کرد که کرده شیعه را
در جمع و تلفیق وضع و اختلاق درین باب چقدر کوشش خواهد بود که آنچه بیان خارج است عرب در شش و گویند التمر بالنوی و النار
بطور غیر ملائم بخلاف خلفا که بر اظهار اهل خلاف و جمالی داشتند کمالی نه ضبعی از اوصاف حمیده نه شمه اخلاق برگزیده

از سخاوت و شجاعت و مانند آن بلکه جاهل و بخیل و جبان و رذیل بودند الی غیر ذلک من الامور التی لا یناسب
ذکرها علی ما لفوه به و هزاران هزار دشمن ایشان در کمین نشستند مثل عبدالله بن سبا و دیگر مجوسیان اعتبار که برای محو
کردن آثار ایشان خود را خاکستر کردند و بدعات و محدثات خود را تا ظهور حضرت امام مهدی در صفحات روزگار یادگار
گذاشتند الغرض لاف و گزاف و غلو در حق مقتدایان نمودن و داد کذب و افترا در مدایح و مناقب بزرگان در
کتب اعتقادات دادن و در وضع و مآثم و محو آثار عظائم اصحاب حضرت سرور انام کوشیدن کار روافض لیام است
که بنا و مذهب ایشان بر کذب و افترا افتاده و الحمد لله که اهل حق گاهی غلو در باره اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
دخل نمیدهند امامت بالتفصیل شیخین پس مآل امر در ان اینست که این هر دو بزرگ را در کثرت مثوبات و اعانت سید کائنات
و هدایت ضالین و جهاد مشرکین و کافرین و انتظام دینیات امامت که ظل نبوت سابقه اولی و غایت افضلیت و نزد
هر عاقل این مراد از قبل دینیات تواند بود زیرا که ترتیب خلافت را ان بزرگان برگزیدند که حق تعالی بگواهی ائمه
که در کلینی وغیره مندرج است و عنقریب می آید مدایح ایشانست در صدها آیات قرآنی و جو و حضرت رسول ربانی
و حضرت شیر یزدانی و این ترتیب خاص به بیان و عده سبحانی که بعد از خلافت راشدین اظهر من الشمس است قبل ازین
گذشت و از کلام مرتضوی در نهج البلاغة عیان شد که ترتیبیکه مهاجرین و انصار بر روی کار آوردند موجب رضای
الهی بود و پس معلوم شد که زنهار از اولیت تا آلعیت حیفی و ظلمی در آن نرفته و هرگز جوری و غضبی بدان متطرق نگشته

مع ذلک اجماع برین است که مقاصد امامت کبری و زعامت عظمی در اوقات ایشان و بحسن تدابیر ایشان بحسن
وجود صورت بسته که اساس کفر و کافرین در هم شکسته پس غلو را با اعتقاد اهل سنت راهی نماند و بالجمله از کتاب صراط
مستقیم و غیره از تالیفات شیعه می توان برد که بروایات امام اعظم طوسی جناب امیر خود مسئله تفضیل شیخین را بشد و مد
بیان فرموده اند و در آیت هم مستثنی آنست چنانچه گذشت و انصاف شیعه نیز اقتضای آن می کند که حضرت مرتضوی بنا بر
آنکه رفقای آنجناب اعتقاد بحسن سیرت ایشان داشتند کمالات و فضائل شیخین بیان میکردند کما مر تفصیله فی المجلد
الاول فنحن نحکم بالظاهر و اما دعوی التقیه پس ادعای ادراک ما فی القلوب است و مراد از شد و مد آنکه جناب امیر بر منبر
در خلافت خویش حال مفضل خود را بر شیخین بیان فرمود که حد افترا خواهم زد و راوی باعتراف رفضه سوید بن غفله است
که بگواهی خلاصه و تلخیص و افادات برقی از مخلصین آنجناب بلکه اولیای اصحاب آن حامی قباب است آمدیم بر آنکه
شیخ شیخ المغفلین یعنی ابن معلم حامی که ثانی معلم ملکوتش توان گفت و شیخ حلی که از شیعه سابق الاقدام است
سبب فرار از اتباع خطوات عبد الله بن سبا چنان قرار داده اند که این افضلیت باعث دانسته که شیخین در اصل فضل
با جناب مرتضوی شریک باشند پس بدین جهت مفضل مذکور مفتری و محدود شد و بر یکی از علمای طایفه برین بیان
میر قصد و می نازد و حال آنکه این تسویل هم آبروی رفضه بر خاک مذلت می ریزد زیرا که لازم آمد که سلمان و عمار و ابن عباس
که بروایات رفضه حضرت مرتضوی را نیز افضل از شیخین میگفتند معاذ الله مفتری باشند و خود محدثین شیعه احادیث
شریف روایت میکنند بمضامین از حضرت امیر و ذریت طاهره آنجناب پس حاش لله این غبار از کجا بکجا میرسد
مگر نخوانده که حضرت مرتضوی وقت طلب بیعت بروایات فتن بحار فرمود انا احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعلمکم
بالکتاب والسنه و افقهکم فی الدین الی آخر الحدیث لطوله اجتناب کسانیکه کمتر از شیخین بودند کالاخفی و قبل ازین دانستی
باعتراف علمای رافضه که آغاز تشیع سلسله تفضیل است فکیف که حامل عرش تفضیل و امثالش در تجرید و شروح آن هم
این عبارت در باب تفضیل مرتضوی بر متقدمین صحابه دارند که اکثرهم علما و اکثرهم عملا الی غیر ذلک من التقریرات پس همه پیشوایان فرقه
زیر حد افترا آمدند و از حد شرعیت عزا در گذشتند خصوصا عبد الله بن عباس بر تصریح محجة الزمانی که عنقریب از وی این
تفضیل در مقاله سابقه خواهد آمد و از منهج المقال روایت خواهد کرد اگر چه بعضی از سفها در تسویلات نفس ما سوخته زمین
و آسمان را بهم دوخته باشند و ماجرای عجیب و طرفه آنست که بعضی دیگر از رفضه دست و پای زده چنین خرافات میبافند که حضرت
امیر تقیه چنین فرموده اند چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقیه کرده اند از آنکه جدید الایمان بودند در باره هدم بعضی از عمارات
کعبه معظمه و داخل کردن حطیم بدستور قدیم و بخیال این سوال گذشت که آیا امر مذکور از واجبات و عدم آن باعث فساد زیاده بود
زیاده برین نیست که از مستحبات بوده باشد بخلاف تکذیب صادقین و تصدیق کاذبین که حقیقت اجرای حد افترا بر اهل صدق و صفا و اضلال
مکلفین و القای مسلمین بر عقاید فاسده که موجب خلود جهنم مطابق احادیث اصول کافی باشد پس قیاس مذکور بعد از تسلیم از قیاس
ابلیس خناس بدتر خواهد بود اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که معاویه و اتباعش مناقب شیخنا اقرار داده بود اما
دعوی استحقاق خلافت برای معاندین اهل بیت رضی پس جوابش آنکه اگر خلافت بنی امیه بعد سال کشیده است

است یقیناً خلافت عباسیه باضعاف مضاعفه بلکه زیاده ازان رسید و معهذا بعضی بحدی محب اهل بیت بودند که
هنوز مجتهدین رفضه در تبرا از ایشان متوقف اند مثل عمر عبد العزیز و تشیع عباسیان باظهار تقی مجلسی در لوامع
و باقر مجلسی در تذکره وغیره و نور الله شوشتری در مجالس ثابت است قطعاً و حال ایشان بر تصریح قاضی در کتاب
مذکور وغیر او در کتب دیگر چنان بود که انتقام اهل بیت رضی الله عنهم از ظلمه بنی امیه گرفتند و قبور ایشان
می کندیدند و عظمهای ایشان میسوختند و هر کرا زنده از ایشان می یافتند میکشتند حتی حکایات بعضی از
ایشان در بعضی از تواریخ از نظر صحیحه هم گذشته باشد که اولاد عبد الملک را می جستند و پی ایشان میرفتند قضارا
مخبران خبر رسانیدند که فلانی در مکه معظمه است پس خلیفه که در پی انتقام بود بعجلت هرچه تمامتر بمکه رسید و پنهان
بندهای خویش فرمود که چون از نماز جمعه فارغ شویم باید همه ابواب حرم را بستن و یکی را بر حالش گذاشتن
و فلانی را میانه مردم بجوئید و بوجوه جستن و بعد ظفر بمطلوب نزد من آوردن برا آنگاه این اهتمام شروع شد
بهر کس که در حرم بود عجب حالتی رفت که بیانش صورت نه بندد اتفاقاً در پهلوی او یکی از سادات کرام
بود پرسید چه نام داری و در چه حالی ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد بعد ازان سر برآورد و گفت اینست حال من
که خلیفه روی زمین رو بروی حرم نشسته و درها بسته و موکلین عقوبت بجوی من تشنه گشته جا نیا برای حفظ نفس
پناهی نمی بینم راست بگو نامت چیست فرمود من فلان بن فلانم بشنیدن نام زیاده تر متغیر شد و گفت پیشتر مظنه
قتل بود حالا یقین انجامید سید فرمود هرچند پدرت بزرگان مرا کشتند لیکن اکنون با تو خیر نیکی بکنم و غم مخور که در
رهائی تو میکوشم لیکن هر ذلتی که از دست و زبانم بتو رسد گوارا کنی گفت هرچه توانی بکن تا ازین بلا رهائی یابم بحلیه
باشاره سید برخاست تا هر دو رسیدند بر دروازه حرم که مرور مردم ازان بود سید بر وی دو اطراف عمامه او را بگردن و سرش پیچید
و گفت ای غلان این وقت من بر تو دست یافتم راست بگو که چرا گریختی و زر از من بردی و اشتر سواری نزد من بیاور و هی تیز
میگفت و او را بسوی خود میکشید موکلین عقوبت و بوابین یقین دانستند که این بزرگ حال گریخته را گرفته و در پی انتقام
او گشته پس هیچ التفاتی بسوی او نکردند تا این هر دو ازان هجوم و دار و گیر درگذشتند و براه افتادند آنوقت سید فرمود
از محل خطر نجات یافتی مروانی پای سید بوسید و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته سید دست در جیب انداخت و دیناری
چند برآورد و فرمود مصلحت همین است که راه گیری از همین جا بفلان شهر بگریزی و بجائی بر کر اقامت نکنی حال خلفای عباسیه
چنین بود مگر بعد ازانکه بسیاری از سادات خروج کردند و از هر طرف لشکر آراستند لاجرم ایشان چنین امر
قرار دادند که تا بنی فاطمه خلافت از دست شان نربایند سلطنت که بعضی از عباسیه لیشد وقوع ندرت بود است
باشد لیکن شک نیست که اکثر خلفای عباسیه بتصریحات رفضه چنانچه دانستی شیعه بودند و سنیان خود در هزاران
کتابها مناقب اهل بیت جمع کردند بلکه بتصریحات شوشتری عیان است که خلفای عباسیه آنچنان
سعی میکردند که نام خلفای ثلثه از صفحه عالم محو شود زیرا که طاعنین و لاعنین ایشان را بتعظیم و تکریم بالا
دست می نشانیدند مگر یاد نداری که قاضی شوشتری در مجالس المومنین در ترجمه هارون الرشید

میگویند که در عقیده تشیع راسخ بوده از نصرت آن مذهب مسرور می بود لاجرم بوجهیکه در مجالس بحث گذشت همواره هشام
بن الحکم که یکی از تلامذه حضرت امام صادق بود و صاحب نفس قدسی و جامع کمالات انسی بود با علمای اهل
خلاف در مباحثه انداختی و ایشان را در شکنجه مناظره مالیده و ملزم ساختی بان مسرور و مفتخر بودی و هشام
را جواهر عطایا مقرر فرمودی ازینجا هم عقلا پی می برند که هرگاه خلفای عباسیه این ملحدین آفاق و برادران
شیطان الطاق را که وخامت اعمال و شناعت عقاید و افعال ایشان در جمیع کتب رجال و خود اصح الکتب
رفضه یعنی کافی جناب کلینی البصر مذکور باشد این قدر بنوازند و بتعظیم و تکریم ایشان بپردازند لاجرم دیگر روافض
هم در جعل و تلبیس و وضع ذمایم و مطاعن خلفا چها که نکرده باشند پس اهتمام ذاتی با اهتمام قسری آمیخته
گردید بلا از هر طرف عالم برانگیخت القصه تایید الهی همراه اهل سنت شد ورنه نشانی از مذهب حق باقی نمی ماند
ازینجاست که امام رازی در رد هفوات و نکات تازی اهل خرافات که با وجود سلطنت و سطوت اهل سنت
مذهب ما رواجی یافت چه خوش فرموده که با وصف کذب و افترای شیعه و مکاید ایشان در هر طبقه و زمانی
اینها در هر زمره هنوز مذهب اهل سنت بر همه مذاهب فرق باطله غالب است و همه مذاهب منقرض یا
مغلوب اند فلله الحجة البالغة بالجمله ازین مقام هم بر تو واضح شد که اسباب کذب و افترا و دیگر مناقب
و غلو ایشان ایمه و مویدات مذهب اهل رفض بجهات مذکور بیش از حد شمار بود فکیف که واضعین مناقبهم
بدانند که تمامی جن و ملک مطیع و منقاد حضرات ایمه باشند و غاشیه شکرگذاری و پرستاری بر دوش کشند
و در اطاعت ایشان چنانچه باید کوشند و اگر ادنی مخالفتی نمایند همان لبوزند چه جای آنکه مقربان هم
بر بینند که سینه ان دل و جان در بحث مناقب اهلبیت فدا نمایند و محدثین ایشان اهتمام تمام بکار برند
و خوانند که بر و مای دقایق مکاید اثنا عشریه که جز خدای عز و جل کسی ندانند بدر برند چنانچه پدر باقر مجلسی
و دیگران هم بدان تصریح کرده اند که اهل سنت هزاران کتاب در مدایح ایمه پرداخته اند و باقر مجلسی در
تذکرة الایمه ایشان را درین ابواب نسبت بشیعه سابق الاقدام دانسته و این عبارت گفته که انچه علمای ایشان
در فضیلت امیر جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط نموده اند
زیاده از دوستانست و آنچه بیگانگان ثبت کرده اند زیاده از آشنایانست الی آخره بلفظه بعد ازین تعداد
این کتب مشغول گشته و غالبا بالقصد و لبت کتاب را نام برده و سر العالمین ابوحامد غزالی باعتقاد او از انجمله
است و چون دلداری لیش و راز در کتب خویش با دله ثابت نموده که زینهار کتاب مذکور از غزالی نیست کما فی
الشهاب الثاقب این آیت در امثال این مقام باید خواند کفی الله المؤمنین القتال و به یقین باید دانست که
بنیاد دین و ایمان ایشان بر همین لاف و گزافست بعد ازین مجلسی بعلامه تفتازانی در حق خلفاء علمائیکه
تشیع نموده و بنهایت لفت شده و دشنام علیهم زبان آورده این عبارت نوشته که علی راست میگویند آن گبری
جاییکه صدیق او باشد حیف است که او نباشد و در امکان که فاروق او ساکن است ملا و فیجی ضرور دارد

وجاییکه گوساله باشد خر الاغ وگاو نیز باید که باشد پس برویدکه خوب رفته آید واگر کسی آن مقام را بهبیند تعین کند که این نافهمیم را استعدادی نیست که بظاهر شرح مقاصد وغیره را تواند فهمید تا بحقایق ودقایق او چه تواند رسید **قوله** وغیره سے غیره

اقول اگر مراد از غیر شیخ ابن ابی الحدید کسی از محدثین ومتکلمین اهل سنت است باید نام او بردن تا تکذیب مجتهد ملل نمایم واز حقیقة الامر آگاه کنم وپرده از روی کار بتوفیق الٰهی برافگنم چنانچه حال ابن ابی الحدید را مفصل نوشتم وتازه تر اینکه سر آمد رفضه دریده دهن یعنی مفضل قرمان روایان دکن در کتاب امامت میگوید که ابن ابی الحدید در بیتی از قصیده اش مذکور ساخته ے ولیس نکیر فی حنین فراره وفی احد فقد فر خوفا وخیبر یعنی تعجب نیست اگر ابوبکر در حنین گریخت که در احد وخیبر هم گریخته بود واز ینجا سفاهت مجتهد هم لازم آمد زیراکه تا هم آن سخن که دلیل بر مقصود بود بر زبان نبرده ونام معتزلی شیعی بر دفتر زدند واگر مراد شخصی دیگر از است رفضه یا جامعین تشیع واعتزال پس حجتی بر اهل حق قائم نشد بلکه بر دهر بر زبی شعور عیان کردند که علمای رفضه در اثبات این معنی که مناقب خلفای راشدین ساخته وپرداخته نواصب است حواس وهوش ایکسر باخته اند بلکه احادیث کلینی را که بدایع ومناقب ایشان در چار سوی عالم منادی گشته مانند آیات قرآنی پس پشت انداخته وعنقریب این احادیث تکذیب اولین واخرین طایفه میشود ان شاء الله تعالی **قوله** وغرض آه

اقول اگر بعضے را بر فرض محال این غرض در وضع مناقب خلفا بود باری بیان کن که خلفای شیعه را چگونه این غرض مطمح نظر افتاد که مناقب عمر تصویر اپوشند ودر اخفای مطاعن خلفا بکوشند آیا تمامی رفضه را شکست لشکر خود منظور شد وکسی از ایشان لشکر عمر ہی موضوع نشد بلکه ظاهر است که بر عکس این هر دو امر سعی بلیغ بتقدیم رسانیدند که عاب مکین را از حضیض زمین بعرش برین بردند وبرای ابوجعفر طوسی مطابق تصریح محدثین ومتقدمین مثل صاحب رجال روضه المتقین کرسی کلام بجهت غلو رفض ولعن مشاجره با علمای اعلام بکمال اهتمام نصب کردند **قوله** علاوه آه **اقول** حال تدین وتقوای محدثین اهل سنت خصوصاً بخاری رحمة الله علیه از کتب معلوم است قال العلامة الدهلوی قدس سره العزیز فی کتاب المسمی ببستان المحدثین نقلا عن اکابر المعتمدین که بخاری در طفولیت نابینا شده مادرش گریه وزاری می کرد شبی حضرت خلیل علیه السلام در خوابش بشارت دادند که چرا اگر یه میکنی مدعای تو حاصل گشته چون بیدار شد پسر را بینا یافت وکتاب وبدان درجه مقبول گشت که بلا واسطه از دو یک نود هزار کس شنیدند وبر تصریح مجلسے در تذکرة الائمه وبحار زیاده از سه صد هزار حدیث از و مستفید شدند وحال زهد او بجائی رسید تفصیلش در بستان مذکور است مجملاً اینکه سلطان وقت تمنا کرد که تعلیم پسرانش پردازد بخاری قبول نفرمود بالاخر چنان قرار داد که وقت تدریس شان دیگران را بار ندهد نیز هم راضی نشد وفرمود که این علم میراث پیغمبر صلی الله علیه وسلم است کسی را خاص نتوانم کرد بالجمله علما بجانش بر روایت مجلسی ودیگر نیز در کتب مذکور حسد بردند از بخارا ودیگر شهرها اخراج نمودند وخود تباه وخراب شدند کسیکه این قدر رهزدار چگونه در احادیث تحریف کند وبیشی وکمی نماید وصلحای امت انچه در واقعات منامیه دیده اند نیز بر مقبولیت رود کتاب ودلیل است عبد الواحد طوسی که یکی از اکابر است دید که سید کائنات صلے الله علیه وآله وسلم با جماعتی از صحابه کرام بر سر راهی منتظر اند سلام عرض کرد وگفت که حضرت سبب انتظار چیست فرمودند انتظار قدوم محمد بن اسمعیل بخاری میکشم چون خبر وفاتش شنید وتفتیش کرد همان وقت متحقق شد که خوابش دیده بود

بیت سحر کرشمه و ملش بخواب میدیدم و زهی مراتب خوابیکه به زبیدار لیست به و محمد بن احمد مروزی میانه رکن و مقام دید که حضرت
صلی الله علیه وسلم میفرمایند ای ابو زید تا کی کتب شافعی را درس خواهی گفت کتاب مرا چرا درس نمیدهی پرسید که قربانت شوم
آن کتاب کدام است حضرت این کتاب را نشان دادند و از دیگر اکابر نیز این امر در روایات ثقات وارد است و قرائت این کتاب
ورد واقعات هائله مثل قحط و وبا و حل مشکلات تریاق مجربست بیاد دارم که در شاهجهان آباد یکی از معتقدین علامه دهلوی عرض کرد که
پدرم از روزی چند بیماری هیچ نزده و بحال احتضار در شداید سکرات گرفتار گشته فرمودند که ختم این کتاب باید کرد پس علما
جمع شدند و فقیر را هم درین سلک منسلک گردانیدند بمجرد ختم بر بالین محتضر رفتیم دمیدیم و حال شداید او را چشم دیدیم در
اثنای راه بودیم که خبر رسید که جان بجان آفرین سپرد و چون همدران سال وبا اشتداد کرد در مدرسه علامه کور کرد
آمدیم و بختم مشغول شدیم بعنایت ایزدی شدت وبا و با سخطاط آورد و از انجا که مجادل مکابره کیش بعبارات علمای اهل
حق درینباب نظر نمیکند درینمقام نیز ضرور افتاد و از کتب کلامیه فرقه امامیه چیزی نقل کردن که ستایش و مقبولیت محدثین
اهل سنت و متبرک بودن ایشان خصوصاً محمد بن اسمعیل بخاری از آن برآید پس بدانکه صاحب گوهر مراد میگوید که در
میان علمای اهل سنت و در از عناد محدثین ایشان را یافتیم که از فضایل امیر المومنین با آنکه مخالف معتقدات ایشان است
هیچ پنهان نکرده اند و انچه بایشان رسیده روایت کرده اند و این از برکت فن حدیث شریف است انتهی کلامه
و مخفی نماند که ذهن باطلاق لفظ محدثین تبادر میشود بجامعین صحاح و بخاری میانه ایشان مثل آفتاب در ستارگان است
کما هو ظاهر لا ستره فیه پس صدور حذف و اسقاط و تحریفات روایات از محدثین اهل حق خصوصاً بخاری از محالات است
فکیف که انوار لامعه این فن منیف و برکات ساطعه این فن عظیم بر ایشان محیط گردد و تاثیر در ینها بکند و من درین
امر متحیرم که اگر شیخ بخاری لفظ مبهم آرد بخاری از طرف خود چگونه عذر کند و کذب و خیانت بکار برد و این الفاظ در
حدیث افزاید پس هرچه شنید بدون زیادت و نقصان در صحیح خویش روایت فرمود و در بعضی از تقدیرات محتمل است
که راوی در وقت تردد براد ابهام و عدم تردد براه یقین رفت دلیل این معنی که شیخ بخاری الفاظ ثلثه روایت کرده بود
و بخاری بناوردیا بجایش کذا و کذا نهاد بدمه مجتهد الزمانی ست و از روایت مسلم بطور مذکور لازم نمی آید خیانت بخاری
کما عرفت فکیف که بخاری هم از جمله بشر باشد و منزه از نسیان و تردد نباشد و چون منصب ایجاد احتمال صحیح است
انهم میتوانم گفت که بخاری شروطیکه التزام کرده دران روایت نیافته و مسلم چون ان شروط را لازم نمیکرد بلکه از میان
برمی دارد الفاظ مذکور در صحیح خویش مے آرد و اگر مجتهد مانند شکی از یکه اقبالش شروط بخاری را مجملا هم نمیداند باری
عبارت پدر باقر مجلسی را در رجال روضة المتقین به بیند و دریابد که احتمال مذکور که تعلق بشروطش دارد دریجا جاری
تواند شد و ان عبارت اینست و کان ابن ابی الولید کالبخاری من العامة یشترط شروطا غیر لازمة و ذکر مسلم بن
حجاج فی اول صحیح شروطه و اعترض علیه بان هذه الشروط غیر لازمة و ازینجا انهم بدریافت رسید که مسلم بعد از تالیف جامع
بخاری کتاب خود را جمع کرده چنانچه مجتهد رئیس المتجرین فهمیده اند که عکس مذکور از ان مبادرست و بظاهر این امر در رساله
مجتهد گذشته جاییکه بر یزید را قاتل ابن زبیر دانسته لاجرم درینمقام نیز توان گفت که قطع نظر از قوت قدسیه که مجتهد

برای مجتهد الزمانی در آئینهٔ حق نما مدعی گشته و تاریخ دانی هم بانگاهی رفیع و مکانی منیع مجتهد الزمانی را حاصل است و این
تا آخر از تراجم این محدثین خود ظاهر است و از شروح صحیحین هم واضح و لایح کاش مجتهد رجوع میکرد بکتاب بستان
المحدثین که علامه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تالیف نموده و العجب که شروح بخاری در کتبخانهٔ او بکرات
تمام جمع شده اگر بمجلد اول فتح الباری که مقدمهٔ آنست رجوع میکرد و تا آخر مذکور بر بصیرت میشد نعوذ بالله من الجهل
والعناد و بالجمله بخیال نمیگذرد که مخاطب از عهدهٔ خیانت بخاری که مدعی شده و تحریف و تبدیل روایت را که دعوی
کرده برآید و بمیدی محدثین ما ثابت کند بلی بی دینی و خیانت آنست که رضی امام الامامیه شیعه مرتکب آن شده حتی که شارحین
در عبارات نهج البلاغه پیچ و تاب میخورند و خون جگر خویش می نوشند و بهر از تاویل و تسویل میکوشند و آخر مایوس
شده بتحریف جامع مذکور قایل میشوند اینکه شنیدی حال آن شارحین است که بعدل و داد نزد مجتهد قانی و زمانی
متصف اند لکن بشنو که شرح ابن ابی الحدید که حال تشیع او از کتب فریقین جابجا دانستی و عدل و داد او را
شنیدی که زیر بعضی از خطب نهج البلاغه میگوید هذه الخطبة من جلایل خطبه علیه السلام من مشهوراتها و قد رواها
الناس کلهم و فیها زیادات حذفها الرضی اما اختصارا او خوفا من ایحاش السامعین و قد ذکرها شیخنا ابو عثمان
الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین اینست حال تحریفات در خطب مشهوره پس حال تحریفات او در آن خطب که
از صنادیق تقیه بظهور رسیده بر نیامد قیاس باید کرد و نیز در حدیث جناب مرتضوی نام نامی ابوبکر یا عمر بود جاییکه
او معاف برگزیده ایشان بعشرهٔ کامله رسانیده اند و اطوار جمیلهٔ ایشان بر شمرده و ایمهٔ رافضه در نهج البلاغه
بجای آن لفظ فلان نهاده اند تا اختلافی در یقین مصداق بهم رسید و قطب الاقطاب رفضه یان تاویل
و تسویل پرداخت که مجبور و جاجله و تحجیل ایالسه توان دانست و قد سبق فی المجلد الاول مفصلا والحمد لله که خود
برهان الهی آنچنان دران مقام قایم گشته که هر چند روسای منافقین در تاویلاتش چرخ و بازی زیاده از حد بعمل
آرند لیکن باعتراف شارحین نهج البلاغه از متحرجین رفضه و متعصبین و عادلین ایشان ان مبهم معین میگردد و عقلا و
نقلا بر تعین یکی ازین دو بزرگ در حدیث مرتضوی درایت عقلی بعنوانی موجود است که رفضه از آن سر نتوانند
تافت بیانش آنکه حضرت امیر ابلغ بلغا و افصح فصحا بودند و در بیان محامد خلفا اکثر راه تقیه و پیروی معتقدین بحر
پس اول برین مداهنه و خوشامد ذکر نام بود علی التعیین نه ابهام آن بر گروه مخاطبین و قس علی هذا بر اصول اهل
حق و یقین لاجرم ممدوح معین شد بخلاف لفظ خائنا و غادرا و کاذبا که بر خصوصیتش دلیلی قایم نتوانند کرد که بسا
روی دهد که آدمی مصدر غیظ و غضب میشود و این کلمات خاصه بر زبان نمی آرد تا به تراینکه خود معتقدان رفضه روا
کذاب و وضاع بودن راوی ثابت میکنند و کتابی را که مملو است از روایات کاذبه اصح الکتب اعتقاد مینمایند بلکه از
تقریرات عادلین و منصفین رفضه در شرح نهج البلاغه چنان بوضوح می گراید که رفضه نام سلیم را هم وضع ساخته که در
اصحاب مرتضوی باین اسم کسی مسمی نبود تا بوضوح کتاب علی ما افاده الحلی فی خلاصة الاقوال و غیره فی غیره
رسد فانه لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام کاش جناب مجتهد کتاب ابن بابویه قرد کامل امامیه بگشایند و در یابند

که مثل هشامین امام الایمه رفضه که یکی واکی دیگری جسم وصورت باری تعالی معتقد بودند بر اسامی متبرکه ایمه اهل بیت می بستند
که این بزرگان توحید باری عزوجل بدین عنوان بیاموختند اکنون ثابت شد یا نه پیشوایان ایشان مفتری وکذاب
ومضل خلایق بودند یا بدان قایل شوند که حضرات ایمه اهل بیت این بزرگان امامیه را چنین تعلیم کردند که جسم باری
از بالا تا ناف پر است وازناف تا پا اجوف وخالی الی غیر ذلک من الکفرات روی الصدوق عن ابیه قال حدثنا
محمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن علی بن ابی حمزه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام سمعت
هشام بن الحکم یروی عنکم ان الله عزوجل جسم نوری معرفته ضروره یمن بها علی من یشاء من خلقه وحضرات ایمه قاتله
الله ولفظ شیطان برای این هر دو امام رفضه که حال ضلالت شان بر زبان رفضه تیک میدانی وروی خار است نیز ابن سالم
میگو مثل شیطان بکمام میفرمودند چنانچه احادیث ماقبل ومابعد این روایت دال بر آنست واصول کلینی و
وغیره پر است از خرافات مذکوره شان در توحید باری که اصل الاصول ست ومقصود درین مقام افترا
امام رفضه لیام ست که جسم باری عزوجل را معتقد بود ومیگفت که عقیده ایمه همین است وهنوز علمای رفضه
همین اعتقاد دارند که او مسایل توحید از ایمه اهل بیت فرا گرفته چنانچه از کتاب البیان الشافی شرح الکافی
که از محمد صادق بر کلینی ست هویدا است ومخفی نماند که ایمه متاخرین از اهل بیت طاهرین نیز او را مطرود ومردود
فرموده اند بعنوانیکه مزیدی بران متصور نباشد فلیتدبر ودرین زمان هم تحریف وتسویل بر علمای متاخرین ومجتهدین رفضه
زیب اختتام یافته مگر یاد ندارید که بروایت مشهور وموجود در کتب فریقین یعنی حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
علمای رفضه که مجتهد بهائی از انجمله متقدم شان است لفظ اهل بیت نهادند واز تکذیب حضرت امام رضا در باره خویشتن زنهار
نیندیشیدند واین تکذیب در کتاب عیون اخبار هم موجود است جائیکه حضرت امام رضا فرمودند که ازین اصحاب مفتری
ومبدلین مستثنی هستند اهل بیت بمذهب مجتهد فانی در زمانی چنانچه از طعن الرماح بوضوح می انجامد غیر از اصحاب کساء ائمه
هدی ومذهب دیگران مثل شارح جامع الزیارات محقق احسائی اهلبیت جز ایمه کسی نبود اگرچه کلام شهید ثانی رفضه کرده
حکم نگالنت ندای جمهوری بگوش هر کس میرساند که بودن ایمه از اهلبیت وبه حیثیت تقلب است واین امری است که
ببداهت عقلی عیانست کما لایخفی علی من نظر الی شرحه علی اللمعه پس لازم آمد بر تقدیر بودن لفظ اهل بیت بجای لفظ
اصحاب باراده معنی مذکور که بعضی ازین بزرگان تغیر واین باشند تحریف عیان شد ودرین قدر چگونه اکتفا ورزم
وبیاد این رئیس المغفلین نه دهم که در اصول شما کسی بود که مغز نشد خود حضرت امیر در زمان بشیر ونذیر صلی الله علیه وسلم
رعایت حقوق حضرت زهرا بعد از شنیدن ربینی ما ازابها ولیه ونبی ما ازبها چه قدر میفرمود وبعد از وفات شریف خون
الجناب را رایگان شمرده حتی که غاصبین باغ وانجناب را شکستند وشهید کردند اما تغیر وتبدیل مقبولین بسانی اینست
از بام است چنانچه دانی لاجرم بجرائت در تحریف از علمای امامیه صدور یافت که در هر مقام روح رئیس المحرفین یعنی مثل
عبد الله بن سبا را شاد کردند بعد ازین مخفی نماند که مجتهد فانی باظهار صاحب مقامع حیدریه یعنی عبد العظیم اصفهانی با تقدم
سرآمد محرفین بودند بحدیکه در باب یک حدیث وآیت قرآنی هفتاد وهشتاد جا تحریف لفظی ومعنوی بکار برده اند بعض

ازین تحریفات را در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه ایراد کرده ام واگر بر فرض محال اولیای مجتهد ماضی وحال
واستقبال از عهده تنزیه مجتهد بر آیند و کتابی از صندوق مثل رقعات مزوره صندوق بیرون آرند تحریف مذکور از مجتهد
صفاهانی به ثبوت رسید و بهر حال مدعای ما ثابت گردید چنانکه آورده اند که **بادشاهی ده هشتصد** هزار روپیه بیکی
از سکنه فرخانه داد و خریدن کبوتران پری پیر و از بر ذمه او نهاد بزرگی نام او را در فصل حمقا نوشت پادشاه
فرمود تا او را حاضر کردند و پرسیدند که چرا چنین کردی جواب داد که چون او ازین ملک بدر رفت اینهمه مبلغ کثیر بر او
آمد و بر بادشاه ملک مجرمود اگر او معاودت کند احمق که خواهد بود گفت صاحب تقصان من حیث بجای نام
مبارک نام او را ثبت خواهم کرد **قوله** و در تفسیر آیت ان نساءکم حرث لکم **اقول** چرا مجتهد الزمانی درین
روایت که تعلق بآیت حرث دارد و لفظ جار در آن مذکورست و مجرور محذوف دلالت بران میکند که جناب اجتهاد و تمام
در علوم بلاغت سیما در فن بدیع قدوه علمای روزگار و اسوه کملای هر دیار اند چنانچه در فن تواریخ مرتبه کامل دارند
ولیکن هنوز بگوش هوش ایشان نرسیده که این امر نوعی است از علم بدیع که آن را درین فن صنعت اکتفا می نامند و
صاحب کواکب دراری و مثل او بسیاری از شراح بخاری تصریح کرده اند که گاهست که عرب مجرور را حذف می نمایند
و بحرف جر اکتفا می ورزند بلکه باندک استقرار از کتب ما بیه هم این معنی پیدا و هویداست بلکه در دیگر زبانها هم در نمیقات صنعت
اکتفا بعمل می آید و بنده بعد ازین که حقیقة الامر اجمالا و مفصلا نشان دادم طوق این معنی بگردن دارم که جناب مجتهد بغایت
فکر دقیق و تامل عمیق مثال قبل و دبر اسم مجلس مانند قدمای خود جلوه ظهور دارند بخلاف شرمگاه چرا آن را از انظار که فقط
مفترین اشرار بجانه مقدس اهلبیت اطهار چون امانت لطیف از چشم اعیان نهفتند تا بزرگان دین از مرتبه اعتبار
بر انتند حالانکه در اخر این مجلد عیان خواهد شد که مقام شرم و حیا بود و جای ضرور نبود فاعتبروا یا اولی الابصار مجمله
تذکره قبل و دبر چنان است که در حکایات آمده که پسر پادشاهی مغلوب الشهوت بود بحدیکه خود را بلباس زنان آراسته
و حنا بر دست بستی و از مجلس مردان متنفر گشتی و پیوسته همراه زنان نشستی حکما بفرمان پادشاهی در زوال این سیرت
و صورت رای می زدند و جز این تدبیری بدست نیاوردند که رزم شاهنامه ابوالقاسم فردوسی بیادش بدهند
چون پسر ازیاد کردنش فارغ شد روزی پادشاه بر سبیل امتحان او را طلبید و فرمود که چیزی ازانچه یاد داری بخوان
بعد از تامل بسیار و تفکر بیشمار غیر این مصرع بیادش نیامد که ع منیزه منم دخت افراسیاب مخفی نماند که میانه حکایات آن
مغلوب الشهوت و حضرت مجتهد سرآمد اهل غفلات فرقی است بین که از لفظ لکم له نظایر چنان واضح میشود که درین امور
مبحوثه بسیاری ازین ابواب او را یاد است لیکن بمقتضای علت علوم دبر را میان نهادند بخلاف پسر پادشاه که او را
غیر از مصراع مذکور چیزی بیاد نه آمد پس فرق واضح شد **من بعد باید دانست** که علمای شیعه مثل صاحب
مجمع البیان و کاشانی وغیر او در تفاسیر خویش نقل می نمایند که بسیار می بینید که عرب عربا از حروف جاره یکی را بجای
دیگری استعمال می نمایند پس ایراد فی بجای من تجویز شد و اتیان ادبار نساء هم لازم نیامد چنانچه از تقریر بعض مجتهد
توان یافت بخلاف تصریحات اکابر طایفه و ائمه ایشان درین باب قطعی و در انست از جمله این امر حرفی است

آنچه امام اعظم ملوتی طایفه را استبصار آورده و از غرایب آنمقام امری است که سرسری ازان نباید گذشت که
هرگاه رئیس اهل نفاق مدعی تحریف مجتهدین اهل سنت شده بمقتضای من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه بحجمه خود در تحریف
آیت قرآنی افتاده و آنهم بزیادت یعنی لفظ آن برآیت نساءکم حرث لکم افزوده چنانچه همه نسخ مذکوره که ذکرش در دیباچه
کتاب دانستی برین دلالت دارد و پس حق تعالی او را بقهر خود جزاء بما کانوا یکسبون درهمین مقام بلا مهلت
رسوا نمود لاجرم توان گفت که ایزد سبحانه در قرآن مجید بدون ان جمله مذکوره ارشاد نموده و روح الامین
بحضرت سید المرسلین چنین فرود آورده و خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین عنوان آیت مذکوره تلاوت
فرموده و نکته بیان نه بتجرید رانقضی گشته پس مجتهد مصداق تحریف الکلم که شان یهود ست گردید نه بخاری رحمة الله
علیه که آنچه شنیده بود بمقتضای برکات فن حدیث شریف بیکم و کاست روایت کرد و برین قدر هم موقوف
جاییکه مجتهد در نیغاله کوری و کورانکی و تحریف فقیر را در بیان حدیث عیون اخبار مدعی شده بلای تحریف و
حذف و اسقاط مبتلا گردید چنانچه بیانش عنقریب می آید انشاء الله تعالی **قطع نظر ازینهمه** که ترهات
شعرا و فن انشا می نماید بسیاری از اثنا عشریه روبروی طایفه امامیه از اصحاب متاخرین ایمه هدی بلکه از فرقه
بابیه مدعین توسط میانه صاحب الامر و شیعه شنیعه جوانان نگارین را برپشت خود سوار میگردانیدند و ادله علقیه و
براهین یقینیه بر استحباب آن بزعم خود بیان می فرمودند که پاره ازان در کتب تیعتد و مجلدات بحار مثل مجلد سیزدهم از آن
مذکور است و تفصیلش را هم مولف و هم مترجم ذکر نموده و گفته که تا کتاب را ناپاک نسازد کما لا یخفی پس فرق میانه
مجتهد که همین معامله او نسبت به پهلوانان رستم نگر و غیره مشهور است آنکه بیچاره را حیا مانع شد از ذکر ادله اختلاف قدمای او که
آبی در چشم نداشتند و آتش در جهان می زدند خاک بدهن شان باد **آمدیم بر عبارت** قبل و دبر نهاده اند که مقصود
از حذف مضاف تعریض بلکه دشنام صریح داد لست پس بدانکه نهادن قبل و دبر از عادات فاحشه آن طایفه
طالشه خواهد بود که مجتهدین شان بر تحلیل بلا اجرت فتوی داده اند و در اکرام ضیف و مسافر پروری هم دقیقه
باقی نگذاشته و در دیار ایران نعوذ بالله فتوی بر وقف فرج فی سبیل الله مشهور بود و هزاران کس بدین رسم و عادت
حظوظ وافر برمیداشتند و دعاة مکلین نوجوان سینه را گرفتار بیساختند ـ درین ورطه کشتی فرو شد هزاران که
پیدا نشد تخته بر کنار ـ و در وقت تسلط نجف خان در دهلی هم آثار این قسم مسائل عیاناً در بعضی از تقریبات اعراس
ازهر سال اتفاق می افتاد بجای رسیده بود که جوانان قوی بدن و پهلوانان تهمتن در مقابر علیه مصداق شعر مثنوی
از بردن چون کور کافر بر جلل ؛ ور نوردن قهر خدا عز و جل ؛ صحبت زنان نازک اندام مظفر و منصور میشدند و
داد شجاعت و شیری و جسارت و دلیری میدادند و بسعادت جاودانی و مرتبه آصف زمانی فایز می گشتند بطوریکه
فردوسی میگوید **نظم** تهمتن چو بگشاد شلوار بند ؛ بزانو در آمد یل ارجمند ؛ چنان برد و آورد و آورد و برد ؛ که دایه
ز حسرت پس پرده مرد ؛ و بعد از فراغ مثوبات آنرا از پس و پیش بارواح مقدسه مقتدیان خویش می بخشیدند
باقی ماند امر ثانی پس از لوازم مسند اجتهاد توان گفت ایا بنغربیکه درین شهر چندی اقامت کرده مستور

تواند بود که جناب مجتهد ثانی پنج پسر داشت و همگنان اقسام ادلیه خمسه منسوبات لیکن مرتبه تقدم بالشرف هم بعلیت زمانی برای مجتهد ثانی است و چرا نباشد که هم فرزند اکبر اند و هم مجتهد منصوب علی الاطلاق و قایم مقام والد خویش معتقد زراره و شیطان الطاق و هم بعلو کعب مشهر فی الآفاق و اگر با دلادش نظر کنند هم خواهد یافت که فرزند اکبرش با فراسلوم کالشمس من الالنجوم بجای پدر خویش می باشد و بحرف الالصاق و در نیمقام جز آنکه علاجی را بر دابت مجلسی در بحار نقلا از صحاح نشان و هم امر آیندة بحال نمی آید فی مجلد اسار و العالم من البحار الکافی باسناده الی عمر بن یزید قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام و عنده رجل فقال جعلت فداک ابی احب الصبیان فقال له ابو عبد الله فتصنع ماذا فقال احملهم علی ظهری فوضع ابو عبد الله علیه السلام یده علی جبهته وولی وجهه عنه فبکی الرجل فنظر الیه ابو عبد الله کانه رحمه فقال اذا اتیت بلدک فاشتر جزورا سمینا واعقله عقالا شدیدا وخذ السیف فاضرب السنام ضربة تقشر عنه الجلدة واجلس علیه بحرارته فقال عمر بن یزید قال الرجل فاتیت بلدی واشتریت جزورا وعقلته عقالا شدیدا واخذت السیف فضربت السنام ضربة فتقشرت عنه الجلدة وجلست علیه بحرارته فسقط منی علی ظهر البعیر شبه الوزغ اصغر من الوزغ وسکن ما بی انتهی بلفظه و محدثین امامیه که لفظ رجل مبهم آورده و برای حفظ ناموس مذهب خود کاری عظیم کرده اند یعنی القته را بپایان رسانیده چنانچه باعتراف مجتهد الزمانی در بحث تقیه عنقریب از استعمال رجل می آمد ان شاء الله تعالی اگر بکید و کتاب دیگر بدستم می افتد پرده از روی مقصود بر می دارم و تحریف جامعین اصول ملعونه درین باب هم بمعرض بیان می آرم الغرض اگر مجتهد الزمانی بتقلید جامعین بیاض که در حقیقت محض بی سواد بودند چیزی بر نگارند نبود بقیاسات جلیه و روایات امامیه برای مقتدایان ایشان آن امور را بر روایات کتب مستفیضه مشهوره و اسفار متعدده کثیره مدلل گردانم که همه متکلمین و مجتهدین قوم بملاحظه اش محذوفة الاعجاز کردند و بی کلفت دم بر داشتن پرده از روی کار بر انداز ند ولیکن مقصود از تجهیل آنست که شاید توبه نصوح مختار شود و درین کتب دینیه این امور بجهه تتره یا بد یعنی خود را از نوشتن این الفاظ باز دارند و از تعریض و کنایه هم در گذرند که من حسن عقل المرء ترک ما لا یعنیه و اگر مصلحت مجتهدین شیعه درهمین محصور است چنانچه مجتهد غالی بکتاب آیینه حق نما در باره میرزا احمد اخباری قرار دادند کما عرفت فی المجلد الاول پس باید که این مبحث را در اوراق دیگر ترتیب دهند تا اینجا بفراخ حوصلگی و درازدستی کلام وسیع بلکه منتهی نتیجه و پهلوانی بانجام رسد و خلط مبحث روند هد و باعث تعجب ناظرین کتب شیعه گرد و که از مدت چهل و چند سال بمقتضای قطعه نظم تحفه ایک فتنه مگو که در تسوی بر معرفت سراغ آمده سوی لفظ وسعایتش نکرده هیت دریاکه ورایاغ آمده بسکه نور هدایت است و تعیین سال تاریخ او چراغ آمده و در بلاد هندوستان مناظره شیعه و سنی علی الاتصال درمیانست و کتب ضخیمه فراهم آمده و مقالات طرفین خصوصا امامیه از کجا بکجا رسیده و قیاسات مضحکه رفضه که نزد من است کما اشرت الیه از نظر علما مسطور مانده زیاده ازین شاع درین وقت مناسب نمی بینم نعوذ بالله من ذلک و دیلا که همه عامه و خاصه نیک میدانند که از روزیکه در نجات ملامیه قلم بدست گرفته صولة حیدریه و صاعقه حسامیه نوشتم و در اثنای آن بصارت العین و کاسف اللثام آغاز کردم مجتهد الزمانی مجملا و مفصلا ازین گفتگو با منع ممنوع اسباب تجدیه راجع گاسے ہے انداز فقرا کوشش نکرد بلکه دیباچه کتاب ملخص ایزد در ترا الخسر مود دار غایت کودنی خیال کرد که کسی از اهل سنت پی بدان نخواهد برد حرفی چند از آن آیت فخذل الله من نقض بها نه و صنع انما و نعین فرعون هذا الدین و هامانه و حال این اشقی الاخرین چنین است که همه امر اپراد با فحش و چه بعد دیدن کافی

دجال اعور نزد هر کسی عیان است زیراکه خلیفه اول شان در نقض ایمان و تضییع ایمان چنان است که فاعل خطی رد بروی نیست
الاکرمین یعنی جبرئیل امین و هزاران ملایک مقربین نوشت و بگواهی کتاب جامع الاخبار حقیقة ارتداد و کفر از طاهر فرمود
لقد ایمان را ضایع کرد پس مجتهد ازین سور انده ثه ائا لسنو وریا مده **قوله** دو در روایت موضوعه اه **اقول** اول وضع
این روایت باثبات رسانند باز دلیل بران آرند که بخاری لفظ ابی طالب ساقط نموده حالانکه بر شرط او که پدر مجلسی
بدان اشاره نموده وقد عرفت آنفا متضمن بود و بدون اقامت دلیل برین امور چگونه عقلا گوش نهند فکیف که مراد
از بعض منصفین شارح نهج البلاغه مثل ابن ابی الحدید جامع تشیع و اعتزال باشد چنانچه تراجم کتاب مذکور و مطالعه مجلدات شرح
مذکور بران دلالت دارد عبارت ترجمه اینست که شارح کتاب گوید که مراد مسیلمه را نیه ضلال معاویه و عمرو عاص اند و او
از منافقان جماعه که از برای جمع حطام دنیا حدیثی چند در باب فضایل این دو کس وضع کرده بوسیله آن منفعت دنیوی
کسب کردند و دین را بر باد داده بمقتضای حدیث صحیح اماده آتش دوزخ شدند از انجمله است که شخصی در باب معاویه
وضع کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان او فرموده که اللهم قه العذاب الحساب علمه الکتاب و هم چنین عمرو عاص از
برای تحصیل تقرب در پیش معاویه نقل کرده که حضرت رسالتمآب فرمودند آن آل ابی طالب لیسوا لی باولیاء انما ولیی
الله و صالح المومنین و منشای وضع از طرف بعض شیعه بود که بجهت عداوت مخالفان خود در فضایل امیر المومنین علی
بن ابی طالب حدیثی چند وضع کردند مثل حدیث سطل و حدیث انار و حدیث چاه دلوان و حدیث غسل سلیمان فارسی و حدیث
طی زمین و حدیث جمجمه و امثال ان باز گفته انچه محصلش اینست که فرقه بکریه را بملاحظه آن حوصله وضع بهم رسید تا حدیث یابی الله
والمسلمون الا ابابکر و حدیث انا راض عنک فهل انت راض وضع کردند و شیعه درین باب سعی بسیار نمودند حال آنکه درباره علی
مرتضوی و ابوبکر صدیق حاجتی بر وضع نبود که در مناقب ایشان آنقدر احادیث صحیحه وارد است که احتیاج بساختن نیست
مگر تعصب ایشان را بدین وادی آورده **العرض** چون معلوم شد که مجتهد از زبانی هم فاضل مدنی از منصف و عادل است
اکنون مارا میرسد که بگوییم که اینقدر بگواهی عادلین و منصفین ثابت شد که وضع احادیث از شیعه پیدا شده و موضوعات ایشان
در اصول و غیره بدرجه علیای صحت رسیده و دعایم بدعت ایشان بجهت این محض بی شفقت استدلال بازین برایم گردید
و مناقب صدیق در احادیث صحیح بیش از بیش وارد است و انچه از کلام ما انی غبار وضع بسوی سنیان رسید جهت ان شاید کام اسلام
اولیای مجتهد گویند که قبل ازین از کتب شیعه هم ثابت شد که ابن ابی الحدید خود طعن بر صدیق و فاروق میکند لیکن طعن او درباره عثمان
معلوم نمیشود و چگونه کسی شیعی باشد و از طعن عثمان خود را معذور دارد گوییم که این مقوله بران دلالت میکند که شرح او را ندیده اند
زیراکه مطاعن ذی النورین را جا بجا دران تقریر کرده از جمله مطاعن وی که ازه ستانی و رکتاب مذکور نشان میدهد که ابن ابی
الحدید در شرح نهج البلاغه آورده که از احوال صحابه ظاهر میشود که جمیع از و بیزار بودند تا آنکه حضرت فرموده قتله الله و انا معه انتهی مختصرا
من بعد باید دانست که اگر دعوی وضع ازین جهت است که روایت عمرو عاص است جوابش آنکه بغاوت مستلزم افتراء در روایت نیست
ورنه ازان لازم می آید انکار مناقب مرتضوی چنانچه بر ناظرین بحار و حق الیقین آشکار است بلکه اصل بغاوت تمرد اهل شهادت از حضرت صدیقه
و طلحه و زبیر و مانند ایشان است و باعتراف مدعی الف و مخالف اهمه بزرگان سنین مناقب آن جناب بوده اند و در صدق انجله ایشان شکی

نیست اما اول پس بر بینه احادیث مانند بلی اولیست که هزاران مناقب آل عبا از ایشان مرویست اما ثانی پس
کتاب تنزیه تمامینی اینک حاضرست از بعض ثقات روایت میکند که حاضر شدم نزد عایشه پرسید که خارجه را که کشت
لعنهم علی سکوت نمود و من قسم دادم که هرچه درباره ایشان از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بگو گفت می فرمود که ایشان بدترین خلق
اند و بکشد ایشان را بهترین خلق و در قتل ذو الثدیه نیز منقبت امیر مفصل گفت و از کتب دیگر هم پیداست که صدیقه به بث مناقب [illegible]
می پرداخت از انجا که هم بعد واقعه جمل بوده است که کاشانی در خلاصه المنهج آورده از ابو سعید خدری روایت کرده که روزی من با مادر
خود نزد عایشه رفتیم گفت او را که دیدی که در روز جمل خروج کردی و از امر الهی که وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ بود بیرون
نهادی گفت القدر و قضای حق تعالی بود پس او از حال امیر المومنین پرسیدم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان
برسول خدا و شوهر دوست ترین زنان بخدا سوگند که دیدم علی و فاطمه حسن و حسین را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر جامه جمع کرد و
جامه را بر سر ایشان کشید و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت و خویشان نزدیک من اند پس چرک از ایشان دور کن و ایشان را
پاک و پاکیزه گردان از معصیت گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی اهلبیت من اینها اند
و اگر روایات را چنانچه باید تتبع کنی باور توانی کرد که حضرت صدیقه تا وفات خود باظهار حق و خیر خواهی اهل بیت در سرزنش بنی امیه مصروف
بود و از روایات امامیه هم بوضوح می انجامد مگر چون عادت محدثین ایشان برافراشتست آنچه مخبر اهل درایت و روایت باشد بر اسا[illegible]
امید بسته اند که خبر امام حسین کسی بر گم شدن عایشه واقف نگشته هرگاه مغل سلاطین و کن ترجمه این واقعه نموده عبارتش نقل میکنم و مطلب خود
ازان بر می آرم میگوید که کاری که از معاویه بظهور آمده که شاید در روز قیامت بکارش آید آنست که عایشه را بچاه انداخت صاحب کتاب
ادله الاشباه نقل کرده که روزی که معاویه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید می گرفت عایشه از روزن دریچه حجره اش برآورد گفت
ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند از برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت پس تو درین کار اقتدا بکه کرده معاویه خجل
از منبر فرود آمد و پیش عایشه کس فرستاد و التماس کرد که تو ام المومنینی اگر بدیدن من آیی باعث فخر من میشود و شرط میکنم
برادران ترا هر کدام منصبی که فرمایی فرمان برداری کنم و چون عایشه بخانه اش رفت در جایی که برای آنکه کرده بود بر ان فرش
گسترانیده و بران کرسی گذاشته تکلیف نشستن نمود که نشستن همان بود و رفتن همان چون فرو رفت گفت هنوز جای اش تا بچه خشنودی [illegible]
ماد تو بچاه دیگر است در انجا صحبت خواهم داشت و این واقعه در آخر ذی الحجه سال پنجاه و هشت از هجرت اتفاق افتاد و این مهاجرت در ان روز
واقع شد و روزی آنکه [illegible] بود بر خری سوار شده بدیدن معاویه رفت و خر را بر روی بساط معاویه [illegible] خر خود [illegible]
قیمتی معاویه دید بگریید و برکه شاشید و دران حال عرق حمیت بحرکت آمد از آن حمار ارزده گشته گفت مرا طاقت [illegible]
نیست اشاره با خدام کرد خر را با سوار در جایی که در کنج آن خانه بود انداختند و برین واقعه بهر تقدیر کسی علم و [illegible] نگر
حضرت امام حسین که پیش از وقوع واقعه خبر داده بود و ابن عباس از آنحضرت خبر گم شدن عایشه پرسید خبر دارش گردانیدند این
معجزه گوشواره عرش برین در تاریخ محبوبی و خیرخواهی حضرت سید المرسلین و سر پرستی برگزیده امهات المومنین که هم [illegible]
جلالا فالکرام البررة یافته اند و مدعای ما مثل آفتاب نیمروز ازان تافته و العجب که رفضه قصه عمر و عیاره را اثر منده ساخته اند
و در عهد او تش تقدیس رابکیر ساختند و اکثر از بیماری انجناب عیادت اصحاب و مطاعن متعلقه انجناب نوشتند همه را [illegible]

رفت وطرفه آنکه در خصوص دفن آورده‌اند تا بود گشت یعنی خادمان خواستند که در مرقد نبوی دفن کنند فرمود من روی آن ندارم
مرا به بقیع برند و همراه خواهرانم دفن کنند و وقت احتضار مانند شیخین می نالید و دوست میداشت تا بن یا یکی بگیرمی مالیها بالجمله
هویدا باشد که این دعاوی نزد رفضه هم معتمد نیست بلکه بر روایت اصول کلینی عمده مطاعن از تحریف و احراق بیت و
غصب فدک و اسقاط و زدن اسواط یقینا مفتری و موضوع است کما عرفته چه جای این مهملات اما حال طلحه و زبیر پس از تیره
الانبیا و شافی و بحار و تذکرة الائمه هویدا است که در عین مصاف هم بمنقبت مرتضوی اقرار کردند بخلاف علمای رفضه که در
تحریف و افترا بی نظیر اند نگاه می کنی در خصوص هم که کاشانی خاتمه حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یعنی انکم علی
خیر را بعد سوال صدیقه که یا رسول الله من اهل بیت تو ام از حدیث انداخته و نار را بر عار اختیار ساخته حالانکه در مجمع البیان
طبرسی موجود است و کاشانی بتبع خطوات شیطانی از همین کتاب نقل میکند بمعنی آن بر طور شیعه نیست که ای عائشه لال
تو بخیر نیست و این خبر که مخبر صادق داده‌اند بر اصول رفضه هم در دنیا و هم در آخرت مطابق وقوع گشت چنانچه از واقعه چاه که رافع
جاه و اعتقاد قوم بود پیداست و افضح شد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا و اگر حکم بوضع از این جهت است که سلب ولایت از جناب
مرتضوی و دیگر برادران آنجناب لازم می آید جوابش آنکه بر فرض محال یعنی بودن لفظ ابی طالب این لزوم نزد اهل حق
که ایشان ائمه المومنین و روساء المتقین دانند ممنوع است بلی اگر بر اصول رفضه لازم آید عجبی نباشد که دشمنان
مرتضوی مثل جبین و خائنین و حضرت عقیل مطابق روایت کلینی در کافی موافق مجالس المومنین بدست نفس اماره
ذلیل بوده‌اند از باب ذلت یا غیرت هر چه خواهی بدان که محدث نجفی در مجمع البحرین و مشارع النیرین می نویسد در حال
عقیل بن ابی طالب كان اكثر الناس ذكرا لمثالب قريش فعادوه لذلك و كان مما اعانهم عليه في ذلك مغاضبته اخيه
علي و خروجه الى معاوية حتى که ازین کتاب هم کتب دیگر واضح است که صبح خاتمه ایشان نیز بر رفاقت معاویه و دشنام
سلمنا که ایشان بهتر میدانست برادر خود و خویش را کرم الله وجهه از معاویه لیکن کلام در آن هست که افضل و که
مفضول بلکه اگر غور کنی یقینا خواهی دانست که در تاویل حضرت امام اعظم رفضه یعنی شیخ حلی که دوکان افادات عجیبه بروی
سوره برخی لبعضی از سلاطین مجوس کشاده بود و داد تحقیق در قول علوی سر نیز داده که هر که مرا بر شیخین تفضیل دهد حد افترا بر او
بزنم کما عرفت سابقا سزای مذکور هم باشند کما لا یخفی بلکه مقصود اصلی آنکه بدست نفس اماره چندان گرفتار بوده‌اند
که بکفار حربی بر حصول اهل فضول پیوستند حالانکه از نور واحد بودند فلا تغفل و اگر عقلا غور کنند نزد اهل سنت معنی حدیث
بر تقدیر مذکور نیز موافق حکم قرآنی است که ولایت را بر ایمان و عمل صالح متفرع میفرماید کاش مجتهد الزمانی آیتی را از سوره
الولایت و نورین که تلامذه دجال مسیلمه کذاب یافته‌اند ساختند نشان دهد که مناقض حدیث است و هرگاه مجتهد مثل مجلسی
ایمان بکتاب منزل ندارد لاجرم میگوییم که غایة الامر بخیال جامعین تشیع و اعتزال یعنی مدعی و استادش بقصب اهل معنی حدیث
اینست که بر قرابت من مغرور نباشید آل ابو طالب اولیای من نیستند تا بدیگران چه رسد ولی من کسی نیست مگر صاحب
صلاح و تقوی یعنی عبادت و خلوص نیت بکوشید پس حدیث مثل آنست که حضرت صلی الله علیه وسلم بر صفا بر آمده بند و هم
بطون قریش را آواز بلند دعوت باسلام کردند و فرمودند ای عباس عم رسول لا اغنی عنک من الله شیئا بحنین

صحیفه عمه مطهره وبضعه طاهره خویش را ارشاد کردند واین احادیث بطریق صحیح در کتب فریقین مسطور است واز کتاب صفات
الشیعه در کتب مجتهدین ایشان هم وارد است که بگویید که محمد از ماست اولیای من نه از شما هستند نه از غیر شما مگر متقین پس با انصاف
باید دید که آیا روایت عمرو عاص بکار محلی و گرد دارد الحاصل هر چند از بعض طلقای صحابه بغاوت سر زد لیکن در روایت
حدیث زینهار در وضع نه بستند بخلاف پیشوایان روافض که عارفت بالجمله با وجود چندان اهتمام که عبدالله بن سبا
سر آمد یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او در وضع مناقب مرتضوی بکار بردند تا آنکه آنجناب را از انبیا و رسل افضل
گفتند و بمرتبه الوهیت رسانیدند و در باره اولاد امجادش هم داد غلو دادند و برای مطاعن خلفای راشدین و الطفای
نور دین دست از جان برداشتند و اهل نفاق مثل هشامین و کوران باطن و ظاهر از اخوان شیطان الطاق در
هر زمانه و طبقه محدثات و منکرات را مزین گردانیدند بودن مناقب خلفای راشدین در کتب معتبره منافقین چنانچه
دانستی و عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی البته از عجایب تقدیر الهی در عالم کون و فساد مانند تربیت حضرت
موسی بخانه فرعون است **قوله** ومذکور بودن آن الخ **اقول** غرض اصلی رفضه از تقیه و در آمدن بلباس
سنیه آن بود که علما را در التباس اندازند و آهسته آهسته بجانب خود کشند و در عهد عبدالله بن سبا ارشاد و ساز پس
بجدی در نفاق منهمک گشتند که بعهد مدارس و صوامع بتابوحی ایشان در آمد چنانچه از حال مکی و عاملی و غیر ها
عیانست لاجرم اگر مطاعن راشدین از کتب اهل حق و یقین بر آمد چندان باعث تعجب نباشد غرابت آنست که رفضه
با اینهمه عداوت خلفا تیز زبانیها مدایح و مناقب شان در کتب خود ضبط نمایند این امر البته از عجایب است معهذا
مطاعن واهی در کتب معتبره اهل سنت بسبب سهرتش یافته نشده و آنچه رفضه پیش میکنند کمتر از آنست که در باره حضرات
انبیا و ائمه روایت بنمایند پس مدعای رفضه سرانجام نمی یابد و الا لازم آید که کسی از انبیا و ائمه لایق تولا نباشند و
مطاعن انبیا و ائمه از کتب رفضه در جلد سابق بطور نمونه بر گذشته و درین مجلد هم جابجا بجستجو در بحث گزارش
یافته و عنقریب مرحله مناقب راشدین از اسفار معتمده منافقین بطریق ممنوح نور دیده میشود انشاء الله تعالی **قوله**
وحال ائمه معصومین آه **اقول** اگر مراد از تبع خبیر شخص مصنف است البته انکس نیک میداند که حضرات ائمه طاهرا
عمر های خود را در تقیه صرف نکرده اند در آغاز بقتال ماولین پرداختند باز دمار از مارقین چنانچه باید بر آوردند باز
تعلیم و ارشاد امت جد امجد خود مصروف بودند و بریاضات و عبادات عمر های عزیز خود را صرف می نمودند و علوم
و معارف بمسترشدین می آموختند و چراغ تصفیه باطن از ره مستفیدین می افروختند که رفضه خصوصا مجتهدان زمانی
و مجتهد ثانی اعتراض شدید از ان دارند و تصوف را از کفر بدتر می پندارند و نیز ائمه هدی در حق گوئی دقیقه نا مرعی فرو
نگذاشته اند و بمقتضای جاهدوا فی الله حق جهاده گوهر دعوی جابرین و ظالمین از کلمات حقه خود را مغدر نداشتند مگر مجتهد
الزمانی را که واقعه کربلا مانند خطیب کریه الصوت سیر منبر انداختیم یاد نماند که چون حضرت سید الساجدین و دیگر
بقیه اهل بیت طاهرین در دست کوفیان اسیر گشته بوطن شنیعه رسیدند روبروی اهل مجلس ابن زیاد که در سفاکی شهره
آفاق بود چه قدر ذلیل نموده اند و نیز یزید بادر دمشق علی روس الناس چه مقدار الزامات داده اند و اگر تقیه معد آنهم

اختیار می کردند نوبت بواقعهٔ کربلا چگونه میرسید مگر بدیهیات جلیه نیز بر مجتهد امامیه ملتبس شده روایت جلاء العیون
و روضة الشهدا هم از فکرش افتاد جز اهل نفاق کار کسی نیست که گوید این بزرگان عمرهای خود بخوف تلف جان
در تقیه صرف نموده اند و مختفی نماند که چنانچه از دست ظلمهٔ امت بعضی از حضرات ائمه نیز بزهر و شمشیر شهید گشته اند
بعض خلفا و اولاد ایشان نیز بدین درجه فائز گشته اند درین معنی اقرب بمرتبهٔ اظهار است نه تقیه و استتار کما لا یخفی
علی اولی الابصار فکیف که هرگاه قصد زهر و شمشیر و وقت اجل معلوم ائمه باشد البته از دروغ گفتن و مداهنه کردن
بیزار خواهند بود **قوله** و انمعنی الخ **قول** اگر مقصود از اعتراف آنست که صاحب تحفه قدس سره العزیز
بر اصول موضوعهٔ فضیحه چنین اظهار و اعتراف کرده و برای الزام شان آورده تا سالکین راه مستقیم و طالبین
حق و یقین باین مطلب حق پی برند که امامت و خلافت مرتضوی بر طور اهل سنت ثابت میشود فقط امثال این آیات
نه بر گمان شیعه که ائمه را در پردهٔ تقیه مستور داشته اند و ذاتیات امامت را از ذوات مقدسهٔ شان مسلوب سازند
و تبرات الهی را در حق این بزرگان مستاصل گردانند پس راست است و انا علی ذلک من الشاهدین لیکن اینجا
مجتهد می آید چه مجتهد قرضیه وضع احادیث را الجنداء نقل میکند که خصم او قبول نماید و اگر مقصود نیست که صاحب
تحفه این معنی را اقرار میکند بر مذهب خویش پس محض کذب و افتراست بر آنجناب معاذ الله که او اهلبیت طاهرین را
چنین داند خصوصاً حضرت شیر خدا را و الا المقصود فهو ادون ذلک فان الالزام لا یتصور بدونه و ازینجا
معلوم شد که منشور دلی درست و رشاقی صاحب تحفه بر رئیس طایفه محجوب و مستور عبارت علامه از مقام
مذکور نیست که حضرت امیر اگرچه در آن وقت موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیدهٔ اوست
بزعم شیعه حاصل نشده چنانچه در تنزیه الانبیاء و الائمه شریف مرتضی تصریح نموده است بانکه حضرت امیر
دین و پیشهٔ دین خود را اخفا فرموده اند و در پردهٔ محافظان گذرانیده اند و امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان
حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویله مثل شام و مصر و مغرب منکر بودند چه جای
قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق عمال لشکریان آنجناب بود و معهذا حضرت امیر
یک فرد است از آن جماعت و لفظ جمع بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لااقل سه کس می باید
تا اغماض توان کرد و ائمه دیگر که بعد حضرت امیر پیدا شدند چه حرف توان زد که هیچ وقت حاکم
نشدند و هم تسلط ایشان در زمین در رواج دین پسندیدهٔ ایشان بزعم شیعه واقع نشد و تنها صاحب تحفه قدس
سره العزیز چنین نفرموده که والد ماجدش در کتاب ازالة الخفا میفرماید که چنانکه امامیه میگویند که دین مرتضی
همیشه مستور و مختفی ماند و ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند و باظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند
نه چنانکه امامیه گمان میکنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه میکردند و همیشه اسلاف آن
با ایشان و یاران ایشان خائف ... میرسید انتهی که شنیدی کشف حال مذهب روافض است که ذاتیات
امامت را از هر امام سلب کردند و ازینجا عیان شد که نسبت تقیه و مستوری و اختفا با ائمه هدی بر طور شیعه

نه بر مذهب اہل سنت معاذ اللہ من ذلک پس حال تقیہ را بدین عنوان در مقابلہ اہل سنت نگاشتن ہرگز مفید مدعای مجتہد زمانی نیست والحمد للہ کہ ازینجا اینہم معلوم شد کہ آنچہ گفتہ بود کہ اگر حدیثی دال بر مدح خلفای ثلثہ در کتب فرقہ حقہ منقول شود مقام عجب نیست موجب حیرت شدید است زیرا کہ ائمہ در زوال قمع بیشہ راستی و صدق و صفا ماندہ حضرت سید انبیاء صلے اللہ وآلہ و اشتند بلی اہل نفاق ایشان را تقلید سالکان گاہی مثل روباہان و زمانی مثل پلنگان گردانیدہ اند لا حول ولا قوۃ الا باللہ **قولہ** پس بر فرض محال الی آخرہ **اقول** ہرچند جواب آن نفا دانستی و لیکن تقریر دیگر اینست کہ جسارت و بی باکی مدعی اجتہاد باید دید کہ با اینہمہ مدایح و محامد خلفا کہ از کتب معتمدہ امامیہ در بصارۃ العین منقول شدہ و تفصیل آن بحدیث اصح الکتب رفضہ عنقریب می آید و کدام کتابی از کتب تفاسیر و احادیث و سیر شیعہ ست کہ بران شامل نیست ہنوز مجتہد خود را بکوری و کورانی مقارن گردانیدہ پس فرض محال درین امور واقعیہ گفتن از ان قبیل خواہد بود کہ بر ملا دروغ گویند و از تکذیب کسی نہ اندیشند و این میرانی ست کہ ازین سابمخاطب والا رسیدہ کہ در آخر این چنین مصلحت دید کہ روبروی جناب مرتضوی گفت کہ تو خدائی و مرا برسالت فرستادی کما سبق نقلہ عن کتبہم المعتبرہ معہذا اسلب تعجب ازان نمودن انہمہ کشش و کوششہا کہ بانیان مبانی تشیع کہ تکفیر صحابہ احداث کردند و امامت بلا فصل را موجد گشتند و ناظرین کتب شیعہ از چشم دیدند مقام حیرت است پس وجوہ مناقب صحابہ کرام با وصف این عداوتہا کہ موجدین رقص بعمل آوردند و از حوصلہ بنی آدم درگذشتند الیہ مشعر بفضل غیر متناہی ست و مانند تربیت حضرت کلیم الٰہی **قولہ** لکن بحمد اللہ الخ **اقول** ایکہ مجتہد بجا آوردی بطور نفاق و تقیہ خواہد بود دلی ما را میرسد کہ حمد الٰہی ظاہرا و باطنا بجا آریم کہ الحمد للہ اگر بنظر انصاف تفحص کتب معتمدہ از تفسیر و حدیث و کلام رفضہ نمودہ شود و آنچہ در صنادیق پوشیدند و در خمہا بو دلیب سپردند و ہنوز در تسوید مقید است در بتنقیص منیر و جلوہ ظہور گیرد و مانند آفتاب نصف النہار آشکارا گردد کہ بسیاری از احادیث در مدح صحابہ کبار عموما و خصوصا بعنوانی وارد ست کہ زنہار تحریف محرفین و تاویلات منافقین را برنمی تابد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ **قولہ** آمدیم الخ **اقول** حضرت مجتہد الزمانی کہ خبر از طول حدیث کلینیہ دادند بمقتضای مثل مشہور الکذوب قد یصدق راست است و لیکن چون ہر فقرہ ازان بر استیصال اصول و فروع مذہب شیعہ مشتمل است و مناط استدلال فقیر بدان منوط و تفضیح اکابر و اصاغر شیعیان مربوط است و عجز رئیس الطائفۃ النائیہ ازان بمعرض ثبوت لہذا احسن پوشیدہا در حدیث بکار بردند و جز از طول داد حدیث کتمان از میدان مناظرہ فرار نمودند اگر بار اول ازین مرحلہ جان بسلامت بردند حالیا چگونہ از دست اہل حق جان بسلامت خواہند برد لیکن اکنون بندہ بتوفیق الٰہی و تائید سماوی حدیث را از مجلد فروع کافی نقل میکنیم پس بدانکہ امام الائمہ امامیہ در باب من یجب علیہ الجہاد و من لا یجب روایت میکند از علی بن ابراہیم عن ابیہ عن بکر بن صالح عن القسم بن بریۃ

عن ابي عمرو الزبيري عن ابي عبد الله ع قال قلت اخبرني عن الدعاء الى الله والجهاد في سبيله اهو لقوم لا يحل الا لهم
ولا يقوم به الا من كان منهم ام هو مباح لكل من وحد الله عز وجل وآمن برسوله صلى الله عليه وآله ومن كان كذا
فله ان يدعو الى الله عز وجل والى طاعته وان يجاهد في سبيله فقال ذلك لقوم لا يحل الا لهم ولا يقوم بذلك
الا من كان منهم قلت من اولئك قال من قام بشرائط الله عز وجل في القتال والجهاد على المجاهدين فهو
المأذون له في الدعاء الى الله عز وجل ومن لم يكن قائما بشرائط الله في الجهاد على المجاهدين فليس بمأذون
له في الجهاد ولا الدعاء الى الله حتى يحكم الله في نفسه ما اخذ الله عليه من شرائط الجهاد قلت فبين لي يرحمك الله قال
ان الله تبارك وتعالى اخبر في كتابه الدعاء اليه ووصف الدعاة اليه فجعل ذلك لهم درجات يعرف بعضها
بعضا ويستدل ببعضها على بعض فاخبر انه تبارك وتعالى اول من دعا الى نفسه ودعا الى طاعته واتباع امره
فبدأ بنفسه فقال وَاللّٰهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ثم ثنى برسوله
فقال ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ يعني بالقرآن ولم يكن داعيا
الى الله عز وجل من خالف امر الله ويدعو اليه بغير ما امر في كتابه والذي امر ان لا يدعى الا به وقال في نبيه صلى
الله عليه وآله وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ يقول تدعو ثم ثلث بالدعاء اليه بكتابه ايضا فقال إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اي يدعو ويبشر المؤمنين ثم ذكر من اذن له في الدعاء اليه بعده وبعد رسوله في
كتابه فقال وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ثم اخبر عن هذه الامة وممن هي وانها من ذرية ابراهيم ومن ذرية اسماعيل من سكان الحرم ممن لم يعبدوا غير
الله قط الذين وجبت لهم الدعوة دعوة ابراهيم واسماعيل من اهل المسجد الذين اخبر عنهم في كتابه انه اذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا الذين وصفناهم قبل هذا في صفة امة ابراهيم الذين عناهم الله تبارك وتعالى
في قوله أَدْعُو إِلَى اللّٰهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي يعني اول من اتبعه على الايمان به والتصديق له بما جاء به من عند الله
عز وجل من الامة التي بعث فيها ومنها واليها قبل الخلق ممن لم يشرك بالله قط ولم يلبس ايمانه بظلم وهو الشرك
ثم ذكر اتباع نبيه صلى الله عليه وآله وسلم واتباع هذه الامة التي وصفها في كتابه بالامر بالمعروف و
النهي عن المنكر وجعلها داعية اليه واذن لها في الدعاء اليه فقال يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
ثم وصف اتباع نبيه من المؤمنين فقال عز وجل مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وقال يَوْمَ لَا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يعني اولئك المؤمنين وقال
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به
ووصفهم الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ الى قوله تعالى أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هم

هم فيها خالدون ثم حلاهم ووصفهم كيلا يطمع في اللحاق بهم الا من كان منهم فقال فيما حلاهم به ووصفهم وقال
في وصفهم وحليتهم ايضا الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ الآية ثم اخبر انه اشترى من هؤلاء المؤمنين ومن كان
على مثل صفتهم أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ثم ذكر وفاءهم له بعهده ومبايعته فقال وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
فلما نزل هذه الآية إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ قام رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله
أرأيتك الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل الا انه يقترف من هذه المحارم أشهيد هو فانزل الله عز وجل التَّائِبُونَ
الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ففسر النبي صلى الله عليه وسلم المجاهدين من المؤمنين الذين هذه
صفتهم وحليتهم بالشهادة والجنة وقال التائبون من الذنوب العابدون الذين لا يعبدون الا الله ولا يشركون
به شيئا الحامدون الذين يحمدون الله على كل حال في الشدة والرخاء السائحون وهم الصائمون الراكعون
الساجدون الذين يواظبون على الصلوات الخمس الحافظون لها والمحافظون عليها بركوعها وسجودها وفي
الخشوع فيها وفي اوقاتها الآمرون بالمعروف بعد ذلك والعاملون به والناهون عن المنكر والمنتهون عنه قال
فبشر من قتل وهو قائم بهذه الشروط بالشهادة والجنة ثم اخبر تبارك وتعالى انه لم يأمر بالقتال الا اصحاب هذه الشروط
فقال عز وجل أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ
إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وذلك ان جميع ما بين السماء والارض لله عز وجل ولرسوله ولاتباعهم من المؤمنين من اهل هذه
الصفة فما كان من الدنيا في ايدي المشركين والكفار والظلمة والفجار من اهل الخلاف لرسول الله صلى الله عليه
وسلم والمولي عن طاعتهما مما كان في ايديهم ظلموا فيه المؤمنين من اهل هذه الصفات وغلبوهم عليه مما افاء الله على رسوله
فهو حقهم افاء الله عليهم ورده اليهم وانما معنى الفيء كلما صار الى المشركين ثم رجع مما قد كان عليه او فيه فما رجع الى مكانه من قول
او فعل فقد فاء مثل قول الله عز وجل فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اي رجعوا ثم قال وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ
فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وقال وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى
فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ اي ترجع فَإِنْ فَاءَتْ اي رجعت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ يعني بقوله تفيء ترجع فذلك الدليل على ان الفيء كل راجع الى مكان قد كان عليه او فيه ويقال للشمس اذا زالت
قد فاءت الشمس حين يفيء الفيء عند رجوع الشمس الى زوالها وكذلك ما افاء الله على المؤمنين من الكفار فانما هي حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد
ظلمهم اياهم فذلك قوله اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا ما كان المؤمنون احق به منهم وانما اذن للمؤمنين الذين قاموا بشرائط
الايمان التي وصفناها وذلك انه لا يكون ماذونا له في القتال حتى يكون مظلوما ولا يكون مظلوما حتى يكون مؤمنا ولا يكون مؤمنا حتى يكون
قائما بشرائط الايمان التي اشترط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل كان مؤمنا
واذا كان مؤمنا كان مظلوما واذا كان مظلوما كان ماذونا له في الجهاد لقوله عز وجل اذن للذين يقاتلون بانهم

ظلموا وان الله على نصرهم لقدير الاية وان لم يكن مستكملا لشرائط الايمان فهو ظالم ممن يبغي ويجب جهاده حتى يتوب وليس مثله

مأذونا في الجهاد والدعاء الى الله عز وجل لانه ليس من المؤمنين المظلومين الذين اذن لهم في القتال فلما نزلت هذه

الاية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا في المهاجرين الذين اخرجهم اهل مكة من ديارهم واموالهم احل لهم جهادهم بظلمهم

اياهم واذن لهم في القتال فقلت فهذه الاية نزلت في المهاجرين بظلم مشركي اهل مكة لهم فما بالهم في قتال كسرى

وقيصر ومن دونهم من مشركي قبائل العرب فقال لو كان انما اذن لهم في قتال من ظلمهم من اهل مكة فقط لم يكن

لهم في قتال جموع كسرى وقيصر وغير اهل مكة من قبائل العرب سبيل لان الذين ظلموهم غيرهم وانما اذن لهم في قتال

من ظلمهم من اهل مكة لاخراجهم اياهم من ديارهم واموالهم بغير حق ولو كانت الاية انما عنت المهاجرين الذين ظلمهم

اهل مكة كانت الاية مرتفعة الفرض عمن بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وكان فرضها مرفوعا عن الناس

بعدهم اذا لم يبق من الظالمين والمظلومين احد وليس كما ظننت ولا كما ذكرت ولكن المهاجرين ظلموا من جهتين ظلمهم

اهل مكة باخراجهم من ديارهم واموالهم فقاتلوهم باذن الله تعالى لهم في ذلك وظلمهم كسرى وقيصر ومن كان دونهم

من قبائل العرب والعجم بما كان في ايديهم مما كان المؤمنون احق به منهم فقد قاتلوهم باذن الله عز وجل لهم في ذلك

وبحجة هذه الاية يقاتل مؤمنوا كل زمان وانما اذن الله عز وجل للمؤمنين الذين قاموا بما وصف الله عز وجل من الشرائط

التي شرطها الله على المؤمنين في الايمان والجهاد ومن كان قائما بتلك الشرائط فهو مؤمن وهو مظلوم ومأذون له

في الجهاد بذلك المعنى ومن كان على خلاف ذلك فهو ظالم وليس من المظلومين وليس بمأذون له في القتال ولا

بالنهي عن المنكر والامر بالمعروف لانه ليس من اهل ذلك ولا مأذون له في الدعاء الى الله عز وجل لانه ليس يجاهد مثله

وامر بدعائه ولا يكون مجاهدا من قد امر المؤمنون بجهاده وحظر الجهاد عليه ومنعه منه ولا يكون داعيا الى الله عز وجل

من امر بدعاء مثله الى التوبة والحق والامر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يأمر بالمعروف من قد امر ان يؤمر به

ولا ينهى عن المنكر من قد امر ان ينهى عنه فمن كانت قد تمت فيه شرائط الله عز وجل التي وصف بها اهلها من

اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم وهو مظلوم فهو مأذون في الجهاد كما اذن لهم لان حكم الله عز وجل في الاولين و

الاخرين وفرائضه عليهم سواء الا من علة او حادث يكون والاولون والاخرون ايضا في منع الحوادث شركاء

والفرائض عليهم واحدة يسأل الاخرون من اداء الفرائض عما يسأل عنه الاولون ويحاسبون عما به يحاسبون

ومن لم يكن على صفة من اذن له في الجهاد من المؤمنين فليس من اهل الجهاد وليس بمأذون له فيه حتى يفيء بما شرط

الله عز وجل عليه فاذا تكاملت فيه شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين فهو من المأذونين لهم في الجهاد

فليتق الله عز وجل عبد ولا يغتر بالاماني التي نهى الله عز وجل عنها من هذه الاحاديث الكاذبة على الله التي

يكذبها القرآن ويتبرأ منها ومن حملتها ورواتها ولا يقدم على الله عز وجل بشبهة لا يعذر بها فانه ليس وراء المتعرض

للقتل في سبيل الله منزلة يؤتى الله من قبلها وهي غاية الاعمال في عظم قدرها فليحكم امرء لنفسه وليرها كتاب

الله عز وجل ويعرضها عليه فانه لا احد اعرف بالمرء من نفسه فان وجدها قائمة بما شرط الله عليه في الجهاد فليقدم

على الجهاد وان علم تقصيرا فليصلحها وليقيمها على ما فرض الله عليها من الجهاد ثم ليتقدم بها وهي طاهرة مطهرة من كل دنس
يحول بينها وبين جهادها ولسنا نقول لمن اراد الجهاد وهو على خلاف ما وصفنا من شرائط الله عز وجل على المؤمنين والمجاهدين
لا تجاهدوا ولكن نقول قد علمناكم ما شرط الله عز وجل على اهل الجهاد الذين بايعهم واشترى منهم انفسهم واموالهم
بالجنان فليصلح امرؤ ما علم من نفسه من تقصير عن ذلك وليعرضها على شرائط الله فان رأى انه قد وفى بها وتكاملت فيه
فانه ممن اذن الله عز وجل في الجهاد وان ابى الا ان يكون مجاهدا على ما فيه من الاصرار على المعاصي والمحارم والاقدام
على الجهاد بالتخبيط والعمى والقدوم على الله عز وجل بالجهل والروايات الكاذبة فلقد لعمري جاء الاثر فيمن فعل هذا
الفعل ان الله عز وجل ينصر هذا الدين باقوام لا خلاق لهم فليتق الله عز وجل امرؤ وليحذر ان يكون منهم فقد بين لكم ولا
عذر لكم بعد البيان في الجهل ولا قوة الا بالله حسبنا الله عليه توكلنا واليه المصير صحیح ملص آنکه راوی میگوید که پرسیدم
از امام صادق که دعوت بخدا وجهاد مخصوص است بقومی یا مباح است هر موحد مؤمن را فرموده خاص است بیک قوم
وقایم نتواند شد کسی مگر آنکس که از حمله شان باشد پرسیدم از آن قوم فرمود آنچه را که مستجمع شروطی اند که خدا بر مجاهدین
وداعیین مقرر فرموده وآنکس که خالی است از آن شروط نه ماذون است در دعوت نه جهاد گفتم بیان کن فرمود
خدای عز وجل در کتاب خود درجات قرار داده واول دعوت خود واضح فرمود که وَاللّٰهُ يَدْعُوٓا اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ وَيَهْدِيْ [illegible]
مَنْ يَّشَآءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ باز بیان فرمود دعوت پیغمبر صلی الله وآله وسلم که ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ونیز فرمود که اِنَّكَ لَتَهْدِيْٓ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ باز هدایت قرآن را ارشاد نمود که اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ
يَهْدِيْ لِلَّتِيْ هِيَ اَقْوَمُ باز دیگر گردان قوم را که مأذونست در دعوت وفرمود باید که باشد از شما گروهی خوانند
مردم را بنیکی وفرمایند بمعروف وباز دارند از چیز بد وایشان رستگارانند باز خبر داد از این امت که ایشان از
ذریه حضرت ابراهیم واسمعیل سکنه حرم اند که غیر خدا را نپرستیده اند گاهی ومصداق آیه تطهیر گشته اند ومقصود
این آیت اند ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني که میخوانم بسوی خدا به بینائی وهر که پیروی کرد
مرا یعنی اول کسیکه سبقت ایمان وتصدیق نمود واز شرکت پرهیز باز اتباع پیغمبر واتباع این امت موصوف
را نام برد فرمود ای نبی کافی است ترا خدا وهر که پیروی کرد ترا از مؤمنان باز بیان کرد اتباع حضرت پیغمبر را
که محمد فرستاده خدا است وآنانکه همراه اویند سخت اند بر کافران مهربان میانه یکدیگر می بینی ایشان را رکوع
سجده کنندگان میطلبند فضل از خدا وخوشنودی علامتهای ایشان در روهای ایشان ظاهر است از سجده کردن
اینکه مذکور شد صفت ایشان است در توریت وصفت ایشان در انجیل است وفرمود در صفت ایشان روزیکه
خجل نکند خدا پیغمبر را ورسوا نسازد آن مردم را که ایمان آورده اند با وی نور ایشان میشتابد در پیش ایشان
وبجانب راست ایشان باز فرمود قد افلح المؤمنون باز توصیف ایشان کرد تا تعریف لحوق ایشان نکند مگر
کسیکه از ایشانست وانه او صاحب ایشان یاد کرد که در نماز خود ترسندگانند واز بیهوده گی اعراض کنندگان
تا آنکه ارشاد نمود که این گروه وارثین اند که میراث فردوس برند در آن جاودان مانند وگفت در صفت

این قوم نمیخواندند همراه خدا معبود دیگر را و نمی کشند جانی را که حرام کرده خدا مگر بحق و زنا نمیکنند و هر که بعمل آورد آنچه
مذکور شد از گناهان کبیره میبیند جزای گناه خود دو چند کرده شود برای او عذاب رستخیز و جاوید باشد در عذاب و
بحالت خواری باز مطلع گردانند که خرید ازین مومنین جان و مال ایشان بعوض جنت جهاد میکنند در راه خدا پس
میکشند و کشته میشوند وعده کرد لی بر خود راست و درست در توریت و انجیل و قرآن یاد و با لا ساخت
بشارت ایشان و فرموده کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا پس شاد شوید بخرید و فروخت خود که
که متابعت گردید بان و این بیع رستگاری بزرگ ست چون فرود آمد ان الله اشتری
الایه مردی برخاست و عرض کرد که حضرت رسول الله که مردی شمشیر بدست گیرد تا کشته
شود در جهاد مگر مرتکب محارم گردیده آیا شهید شد یا نه حق تعالی نازل فرمود التائبون الایه پس حضرت تفسیر
نمود که لایق شهادت و جنت توبه کنندگانند از گناهان و آنانکه عبادت نمودند مگر خدا را
و شریک نکردند بخدا کسی را و در تنگی و فراخی شکر گذارند و روزه گیرند و مواظبت بر نماز پنجگانه نمایند
و آنکه در رکوع و سجود و اوقاتش محافظت بکار برند و امر معروف و نهی از منکر بجا آرند این شخص مبشر بشهادت
و جنت ست باز خبر داد خدای عز و جل که امر نکردند بقتال مگر اهل این شروط را بدلیل اذن چه جمیع آنچه
میانه آسمان و زمین ست برای خدا و رسول او و مومنین ست که مستحق این صعب باشند پس مشرکین
و کفار و ظالمین و فاجرین که صاحب ریاست اند ظلم کرده اند برین مومنین و هرچه بدست خویش دارند
همه حقوق آن مومنین ست که مورد آیت اذن گشته اند باقی ماند آنکه فقط ان مومنین پروانگی جهاد یافته اند
که موصوف بشرایط اند و جنین آنکه پروانگی جهاد نتوانند یافت مگر کسی که مظلوم باشد و مظلوم نتواند شد مگر مومن و
مومن نتواند شد کسی مگر که قایم باشد بشرایط ایمان که حق تعالی قرار داد برای مجاهدین بعد از کمال شرایط
مومن و مظلوم ماذون بجهاد می شود و رنه ظالم ست و جهاد او واجب ست تا توبه کند این شخص بعوض جهاد ماذون
نتواند شد چون آیت اذن در مهاجرین آمد حلال شد ایشان را جهاد کفار راوی میگوید پرسیدم که مهاجرین
پروانگی یافتند بقتال اهل مکه پس ایشان بجهاد کسری و قیصر و دیگر مشرکین چرا مستوجب گردیدند امام
فرمود اگر فقط همین اذن می بود هرگز بر کسری و قیصر و غیر ایشان نمی تاختند زیرا که ایشان
ظالم نبودند بر مهاجرین بلکه ظالمین اهل مکه بودند و اگر فقط مراد مهاجرین می بودند حکم این آیت از متاخرین
برمیخاست چه نه از ظالمین کسی ماند نه از مظلومین چنین نیست که گمان بردی ولیکن مهاجرین مظلوم اند
به دو جهت یکی از اهل مکه دوم از کسری و قیصر بسبب آنکه سلطنت ایشان حق مهاجرین بود پس قتل مهاجرین
کسری و قیصر را هم باذن خدا بود و بهمین دلیل مومنین هر زمان جهاد توانند کرد لیکن اذن جهاد بهمان
مردم ست که بصحیح شرایط باشند تا ایمان و مظلومی و ماذونی بحصول انجامد و هر که چنین نیست
ظالم ست نه مظلوم نه داعی نه مجاهد بلکه مومنین مامور اند که با و قتال کنند و امر معروف نتواند شد

آن امر نموده شود که چنین بکن و نهی از منکر نتوانند شد کسی که مردم را مامور شوند بآنکه باز دارند او را از گناه پس هر که مستجمع
آن شرایط شود که حق تعالی اهل آن شرایط را بیان کرد که اصحاب پیغمبر اند او منظور ست و ماذون در جهاد چنانچه ماذون و
شدند اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم چه حکم الهی در اولین و آخرین در فرایض او بر ایشان برابر می باشند مگر بجهت
خصوص علتی و حدوث سانحه و در منع حوادث نیز شریک اند اولین باشند یا آخرین همچنین در فرایض و در سوال و حساب
هم برابر هستند و بدون استجماع شروط زینهار مامور بجهاد نتوانند شد کسی باید که آدمی بآرزوهای خویش غره نشود و نفس خود
را به بیند و شروط را ملاحظه فرماید چون خود را مستجمع یابد اقدام بر جهاد نماید و کسیکه فاقد الشروط باشد یعنی اصرار میکند بر معاصی و
محارم اقدام می نماید بر جهاد پس البته مصداق این خبر و اثر خواهد بود که بالیقین خدا تائید خواهد کرد این دین را بان
قومها که بهره ندارند بهره عاقل بعد از دیدن این حدیث مثل آفتاب نیمروز روشن ست که هر حرفش اصول و فروع
قوم را قطع میکند و خشک و تر ایشان را می سوزد یعنی استحقاق امامت را برای اصحاب کرام ثابت می نماید و من در
حیرتم که چگونه تمام فواید و همه عوائدش را که تلخیص و ضبط آن هم دشوار بود در سلک بیان کشم لکن بمقتضای لا یترک
کله حرفی چند برای تنبیه غافلین میگوییم که از منطوق حدیث بدیهی هر کس در آید که مهاجرین عموما در رفاقت حضرت
رسالت دادند و بنص امام صادق ناطق نه امام صامت آیت معیت در شان مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر و دیگر
قبایل کفار ست که مطیع و منقاد خلفا بودند و بحکم ایشان شمشیر خویش مشرکان و کافران را کشیدند بر مخالفین اهل
اسلام شدید تر و رحیم یکدیگر بودند و بعبادات و خلوص بیزوال القدر قیام ورزیدند که حق تعالی در کتب آسمانی از توریت
و انجیل مدح و ستایش ایشان بتنظیر و تمثیل آورده و داد قدردانی اعمال ایشان داده و مغفرت و اجر عظیم برای ایشان
مهیا ساخته پس اگر عیاذا بالله خلفا و اتباع شان در صنادیق آتش مقید شوند و بعذاب دوزخ معذب گردند
چنانچه تابعین زراره و ابو بصیر اعمی و شیطان الطاق و غیر او گمان بلکه یقین دارند لازم آمد که امام صادق کاذب
باشند و قس علی هذا اختلاف ناطق بودن هذا خلف و باطل و نیز بنص جعفری عیان شد که چنانچه مهاجرین مذکور
همراه حضرت صلی الله علیه وسلم در دنیا بودند و بکمال ایمان و خلوص نیت همقرین گشتند در عالم آخرت هم آثار آن
مترتب گردد یعنی انوار ایمان و اعمال صالحه شان محیط شود و همراه انبیاء و صدیقین بجنت در آیند و وارث آن
باشند و بر تقدیریکه خلافت مرتضویه را غصب کرده و فدک را از کلای فاطمی فورق کرده باشند البته ضرور ست
که در ظلمات دوزخ گرفتار گردند و هو خلاف النص و ایضا بالجهار امام مفترض الطاعة بوضوح انجامید
که صفات مقبوله بارگاه خداوندی که آیت کریمه قد افلح المومنون بران شامل ست در ذوات مقدسه
این بزرگان راسخ بود و نور قبول و رضای الهی بر ایشان تافته و ازین اسباب مهاجرین مذکورین جنت
الفردوس را میراث یافتند و اگر بعد وفات سید کاینات مرتد میشدند حقیقة یا مجازا بر تقدیر علم الهی لازم
می آید تلبیس در کتاب خدا و الا لازم آید تطرق جهل بحضرت کبریا تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا
چون جهاد کسری و قیصر در خلافت راشدین بود و ایشان ماذون بودند پس شرایط ایمان در ایشان بوجه

آمنه بعد من جعفریه متحقق شد پس سیکه ایشان را مرتد گفته خواه بمعنی طریان کفر علی الایمان خواه مجازا بمعنی ظهور
نفاق چنانچه سروان شیخ حلی در طول بوق مثل مجتهد و دیگر معاصرین انعزین و برادر رانش فضله خوار شان
و تفصیلش از حضرت حیدریه خواهد آمد درین کتاب یا غیران انشاء الله تعالی خود مرتد بوده و ایضا از فوائد
جعفریه است که کرشمه دوار عذریه را که شیعه خم طلسمات ان ساختند کافی ایصافی و غیره در امامت
اصلی نبود و بدلیل خلف یعنی اگر خلافت مذکور ثابت باشد مهاجرین مومن نباشند نه اخلف و ایضا بعض
بوضوح انجامید که این گروه و الا شکوه مورد آیت کریمه الذین لا یدعون و آیت اشتراء بودند و از کفر و شرک
و گناهان کبیره دور از دست و عده آن بر مخلوقات منزه بودند و حق تعالی نفوس و اموال ایشان
و جنت خرابده بانواع مدایح و مناقب برگزیده اگر ایشان بدوزخ داخل شوند وفای وعده الهی چگونه صورت بندد
تخلف عظیم و ظلم صریح لازم آمد و هو باطل قطعا و ایضا بتصریح حضرت امام صادق روشن گردید که صفات
مذکوره آیت کریمه التائبون الآیة که بالاتر از ان در امت محمدی صفاتی نیست همه در ذوات قادسات
طیبه فراهم و متمکن بود و امام موصوف بار بار بتکرار یکه زیادت بران متصور نیست ارشاد کرد که مهاجرین
شروط دعوت الی الله و جهاد فی سبیل الله را جامع گردیدند و همه شرائط را که درین باب است فرا گرفتند
پس در استحقاق و اهلیت و حقیقت خلافت ایشان چنانچه اهل سنت میگویند انتظاری نماند چه بار ها مفصلا
دانستی که قیل و قال علمای شیعه همین بود و لیس که ایشان زینهار مستجمع شروط خلافت که در کتاب
است نبودند بلکه خلافت مستحق ان نبودند و احداث و ابداع دادند و مجتهد رفقه علی روشن اشد
ترانه مثل و نکی می سرایید و در استغنا و هم تشنید تا انکه هیچ خزاران در خجالت است میگوید که خلافت خلفا
خلافت یزید تر است و در خلافت یزید هر سه دلیل امامت موجود است بخلاف خلافت خلفای ثلثه و قبل ازین
دانستی که کسی را گفتگو دران نیست که ایشان سریر آرای خلافت بودند و اصحاب و تابعین در بیعت ایشان
آمدند و اطاعت و انقیاد ایشان همی کردند بلکه هیچ کس از سوفسطائیه هم درین امور حیرت نتواند زد پس
مقام علمای رفضه جز انکه احد الامرین را اختیار نمایند چاره نیست یا دگویند که مطاعن خلفا پیروان شان
که امامیه در کتب خویش مرتب نموده اند باطل و مبنی بر جور و اعتساف ایشانست یا فرمایند که باوجود
آنهمه ظلمها از ایشان بر اجله اهلبیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم و نسبت نه ایمان باسنجاب و دیگر بی اندازه
و مخالفت شرعیه مروت و عدالت و مناقب اصحاب کرام بجا لهابا قی بود و زینهار درین امور منافی آن
که ایشان مورد آیات مذکوره باشند معاذ الله من ذلک و ایضا از فوائد نصوص جعفریه است انکه زنفه
انیکه در کتب درج کردند بر حدیث ان الله لیوید هذا الدین بالرجل الفاجر که مصداق ان خلفای راشده
اند نجاک برابر شد زیرا که مجاهدین کسری و قیصر و مروجین دین اسلام ماذون بودند و مواد اینها
پس کجا ماند فسق و فجور ایشان معاذ الله بلکه عیان شد که انچه طوسی رفضه گفته صحا بفرو قسته

و خلو نیت خو طویت بعمل آورده اند و مورد حدیث تکلیبی گشته ورنه بخبر صادق امام ناطق نزد محبان ایمان مثل نبات
غیر ازان نخواهند پس ضرور است از وجه دا این قوم نشان دادن و آنگاه بکثرت تمام با مقابل عساکر ابن سلاطین
صفوف آرایند و تا مدتهای وراز بر میمنه و میسره ایشان بتازند و بسبیل عادت وا دمتفاوت داده جماعات
شان را پریشان سازند برای خدا انصاف بکن که آیا مقصود ازین مهاجرین الو لو فیروز مجوسی با شجاع لیر از
شیعه ست که بتصریح علمای رفضه هم آتش پرست بود که بعد از قتل فاروق بر دلدل سوار شده و بیکدم بلا شیعه
از مدینه رسید و باشاره حضرت مرتضوی باین اسلوب خاص هجرت گزید و سکنه آن دیار شاید بر تار برقی خبر داده
پیش برده و باستقبالش پرداختند یا مراد ازین مهاجرین فقط آنکس تواند بود که نزد قطب الاقطاب شیعه
یعنی راوندی مصداق اقامت سنت و ازاله بدعت بنص حضرت مرتضوی شد چنانچه تفصیلش در مجلد سابق از
کتب رفضه گذشته الغرض چون نص قرآنی کور آن شخص در زبان سعادت نشان خاتم پیغمبران ملک
علام رفته پس چگونه تصور کرده شود که او بانه از ملک علام رونق افزوده جهاد کسری و قیصر نموده همراه صحابه
العسر از زبان بدربار جابلقا تشریف بر وو بدین تقدیر مهاجر مذکور از عمر و عیار پسران شیخ مبارک هم گوی سبق
ربوده و چون راه عذر لنگ و هر طرف مسدود است اکنون غیر از آنکه مراد ازین مهاجرین آن جهل کس را بگیرند
که بمقاومت اول خلفای راشدین سلاح بر تن راست نمودند و روبروی اسد الله الغالب لاف جان نثاری
میزدند و بعضی از ایشان خواستند که روی زمین را از لشکر ولاد ران بپوشند و اول تعداد ایشان چند هزار
میرسید با پنج صد انجامید باز بچهار بعین گرائید تا آنکه از عشرات باثنا هم تقریر گشتند و واقعه نادری بلا
وجه خاص تا ده تر و نمود و صورتی بهتر نمی آید ولیکن میگوییم که بحار و حیات القلوب و دیگر کتب جامع الاصول
موجود ست ملاحظه فرمایند که درین جمله غیر شاذی الا لعیاذ انگروه مهاجرین که بود اکثر و اغلب ایشان گروه
انصار بودند و للاکثر حکم الکل پس عجیب که از امام صادق شاذی علیلی را بار با بدین تکرار یاد کرده و انصار
را دخل نداده با اینهمه هی نویسیم که حضرت امیر بگواهی نسخه سلیم که اصح الکتب قبل القرآن بر اصول جاعلیه
ایمان توان گفت چه ایمه واحد بعد واحد تصدیقش نموده و صدق سلیم ور دز زبان داشتند لیکن جماعت
بکیدیت بلشه عداوت اندیشه را لعنت کرده اند علی روس الاشهاد و چنین که سلیم مذکور جائیکه بمقتضای دیرینه
مدعی شده که اصحاب کبار معاذ الله بی پروانگی در خانه هدایت کاشانه فاطمه رضی الله عنها در آمدند و آن
عناب چادر بر سر مبارک نداشتند روایت میکند نادت یا ابتاه دا رسول الله لبئس ما خلفک ابوبکر و عمر و عینا
لم یتفضیا فی قبرک تنادی باعلی صوتها فلقد رایت ابا بکر و من حوله یبکون و ینتحبون و ما فیهم الا باک غیر عمر و خالد بن ولید
والمغیرة بن شعبه و عمر یقول لسنا من النساء ورایتین فانتهوا الی ابی بکر و هو یقول انا والله لو وقع سیفی فی یدی
لعلمتم انکم لم یصلوا الی هذا ابدا والله ما الیوم نفسی جبا دکم لو کنت استمکنت من الاربعین لفرقت جماعتکم ولکن
لعن الله قوما یعولی ثم خذلونی حاصل اینکه بیت مفتری آنکه در وقت مذکور که صحابه ...

بیعانه در آمدند و فاطمه زهرا رضی الله عنها بعزیش برین رسید راوی میگوید که دیدم ابوبکر و یارانش را که زار زار میگریستند
غیر از عمر و خالد و مغیره و غیره درین وقت بقساوت زیاده تر از همه بود و می گفت که ما از قوم زنان نیستیم و بر فریاد ایشان
گوش نمی نهیم پس جناب مرتضوی را کشان کشان آوردند بسوی ابوبکر و او بمنبر میبود بجناب فرمود که تجویزم که اگر شمشیر بدست
من بودی البته تا ابد باین آرزو نمیرسیدند و سوگند بخدا است که من بجهاد شما ملامت نمیکردم نفس خود را اگر از چهل
کس در بیعت من می بودند البته جماعت شما را پریشان میکردم ولیکن لعنت خدا باد بران قوم که بیعت من کردند باز
خذلان من نمودند بعد ازین ان شاء الله تعالی از کتب معتمده قوم معلوم خواهی کرد که علم حضرت مرتضوی بلکه همه ائمه محیط
است بجمیع مخلصین و منافقین که تا قیامت بهم رسند پس چگونه تجویز توان کرد چنانچه در بحار و بصائر الدرجات است
که ایشان بعد ازین رو باخلاص آوردند و مجاهدات کردند و خاتمه ایشان بخیر بود و آیا عالمین ماکان و یکون لعنت
توانند کرد کسی را که میدانند که او با ایمان خواهد مرد حالانکه راوی صاحب منتهی المرام که او اهم علم الحدیث لقب
داده میگوید که امام لعنت نمیکند مگر کافر را منتهی و در کتب این واقعه جابجا مصرح است چنانچه کتب احادیث ایشان
بیان مفصل شد بلکه در مجلد سابق دیگر هم دانستی که این گروه آنچه با امیرالمومنین تریبها کرده اند تو هم نه اندیشیدند
و قتل بنیاد کردند و هر گاه آن گروه شقاوت پژوه که ائمه عیانا و جهارا لعن کنند آنها را خاتمه شان بخیر و عافیت
مقرون شود پس خلفا که از ایشان سرکشی و افترا و نقض عهد شان بدین درجه نبود و مثل ایشان قطعا و یقینا داد
نفاق نداده اند و از جنتی نکردند اگر با ایمان بمیرند چه مقام تعجب خواهد بود فکیف که نصوص قطعیه جعفریه بر ایشان
موجود که هنوز از ان فارغ نشده ایم این چه عقاید بی تمیز ها ست که از ان چشم پوشیها میفرمایند الغرض چون ایشان
مورد لعنت خدا اند پس حضرت اسد الله اهل بیت سید انبیا باشند و حضرت مرتضی با ان اخلاق عمیم لعنت
بر ایشان بر ملا فرماید و علت آن لعنت را خذلان و بیعت ایشان اعتقاد نماید نامری اینان باین شده و بدیر
بر زبان مبارک آرد و هزاران مفاسد بران مترتب گردد باز دیگر توقع جهاد از ایشان با افواج کسری و قیصر داشتن
و ایشان را مورد آن آیات قرآنی پنداشتن و نصوص جعفری را در حق ایشان اعتقاد کردن غیر از متعین کار
کسی از عجائب هم نیست چون اصول و فروع رفضه همه مناقض و مکذب همدگر است برای بربستن زبان این ژاژ
خوانان و بیهوده سرایان هرچه تقدم بالحفظ کرده شود بیجا نخواهد بود و اویلاه این قوم ملعونین بجمع آن
اوصاف توانا شده که بروایت کلینی در نصوص جعفریه دانستم بار بار دبیصار تکرار دانستی پس در حقیقت جمع بین الاضداد است
دیگر با همه اعمال فاسده و معاملات کاسده تجمع آن شروط و جهاد نزد رفضه باشند خلفا و اتباع شان که ملاک هم
در باره ایشان غیر از مضامین خطبه شقشقیه چیزی دیگر از احادیث مرتضویه نیست و ان خطبه بر فرض و تسلیم بدان نکوهش
و تعریض بر اتمام نمیرسد که از برای این قوم مقر بشتیمه گشت چرا بزبان شما هم مصداق حدیث کلینی نباشند و اگر
از ان تحقیق در کلام عادل منصف محتمه بین تا یند توانند یافت که جزیره برگ دلی محل ان خطبه نتوانند شد اگرچه بعضی از
علما هم مضمون شقشقیه را سند یک حکمی پنداشته باشند. و این بدان باید که چون کتاب خوان منبر گفت هر دست

یکی ازین قوم گفت بر مردی لعنت گفت ای مرد که خاموش که روایت آن از حضرات معصومین ست گفت من مردی را لعن
مردان کمان بردم باقی ماند انکه مولف فیما احادیث مرتضویه افزوده هنوز زور قایم و مطاعن دعای صنمی قریش با قادات
انتجاب که امام الایمه ست موجود و حرفا کتاب وبدلا دنیک دران مسرود ست خدا اگر بحکمت به بنده دوری کشایش تفضل
و کرم دیگری بگوییم شمول فضل الهی بحال ماست که هرگاه باب مطاعن و مثل شقشقیه روشنی افتاب مسدود است
در دعای مذکور آنچه از ابن عباس ست و در ظلمتی ست که اذا اخرج یده لم یکد یریها النعاد باب بطریق اولی هرکه
خواهد بدعای مذکور و سند مسطور رجوع کند و بداند که اندرون تاریکی ست و حال راوی معاذ الله ازین دینی
وسخن سازی خصوصا در باره جناب مرتضوی بر اصول طایفه درین کتاب جا بجا ظاهر قوم ست معهذا اغاز دعا که تحریف
کتاب ست باظهار قمی در رساله اعتقادیه و ثامنی در مسائل طرابلسیه و طبرسی در مجمع البیان وغیرا در تبیان موضوع
و مفتری و تحریف معنوی البته مراد نتوانند شد زیرا که بر فرقه معنی فرقه دیگر را تحریف میدانند از باب تبدیل می خوانند
حتی که خود منکرین تقیه مراد صدق را که مقصود از اتقی کسی ست که در تقیه سابق الاقدام ست بخوبی می شناسند و عجب
اتباع ابن سبا مدعی مزید ولا شقشقیه یا و مانند دعای صنمی قریش بجهت محبت اصنام و اقامت ست و اندر بدعت الی غیر ذلک من ما و
صاف العشرة الکاملة لیتاسنیا شود که هنوز از جناب مرتضوی در نهج البلاغة یادگار ست کما لا یخفی بلکه [illegible]
خلفا و اتباع شان درین باب بر اصول رفضه دلیلی قایم توان کرد و آن اینکه شجاعت این بزرگان بدان درجه
رسیده بود که بحکم نسخه تسلیم چنانچه همین وقت دانستی بمجرد اشاره ابوبکر حضرت امیر را معاذ الله بدان خواری و زاری تا
بدار الخلافت کشیدند که تفصیلش از کسی جز رفضه که یخفی ادا نکنند حالانکه سطوت و شجاعت انجناب آنچنان بود که
شجاعت رستم پهلوان زمن و اسفندیار روئین تن در جنب آن وقعی باشد پس جهاد با لشکر سلاطین ایران و روم
و شاهان بر هر بوم ازین بزرگان البته متیقن و معلوم ست بنا بران مردم ملام و ملوم که در هر باب خود [illegible]
و هر وقت بخذلان معصوم کوشند و بر خلافت امام اشجع بیازند و بار لعنت را بر نفوس قدسیه خود بردارند آورده اند
که سکنه شهری از صولت شیری که قریب ایشان در غاری منزل گزیده بود می ترسیدند و از حمله او ماننده بید بر خود می لرزیدند تا
انکه قلوب مسافرین خسته و راه کار روائیان بسته شد بادشاه فرمود که هرکه این شیر را بکشد نعمت بیدریغ و منصب [illegible]
مرصع برای او باشد گویند شخصی از دلاوران شیر را کشت و بگرفتن انعام موعود به بارگاه شاهی روانه شد یکی از اهل
فضول دعوی کرد که شیر را من کشته ام بالاخر هر دو بر در پادشاه در حالت جدال حاضر شدند ملک اشاره نمود
تا هر دو را بر قاضی بردند قاضی یکی را در خلوت طلبید و از هر دری سخن بگزرانید تا قصه شیر بر زبان آورد و بران
شخص حمله کرد فورا غشه بر بدن او افتاد پس قاضی دیگری را در خلوت خواند و چون همان معامله با وی نمود آن شخص مشتی
بر کله قاضی زد درین وقت حقیقت حال عیان شد که این مرد شیر را کشته و آن دیگری براه لاف و گزاف رفته و با اینهمه
اگر رفضه از غایت بیحیائی گویند که حضرت سلمان و مقداد و ابوذر چرا مورد حدیث امام جعفر بر صبر [illegible] المجتهدین آمدی
و مجاهدین اعوان نباشند پس جوابش آنکه تراجم و اقعه ایشان در استیعاب و دیگر کتب رجال بفضایل مذکور ست نه اینکه ایشان

شیعه عابدات گرویدند با تفصیل حالات ایشان در بحار الانوار و خلاصة الاقوال و تحقیق منهج المقال پس مخالف این امر
حصر مهاجرین در یک دو کس از عجایب خرافات و غرایب اوهام و خیالست و قیود و الفاظ حدیثیکه مفصل شنیدی
ازین زیاده ابادی تمام دارد حضرت سلمان کجا در مکه بود و چگونه مشرکین ازین بلده مطهره او را بانواع ظلم و ستم بر آوردند
و در کتب قوم اینها مصرح نیست که سلمان هم بوقت موعود جهاد نزد امیر المومنین حاضر شد و غیر از مقداد کسی
اطاعت و انقیاد درین وقت نکرد چنانچه در صحاح کشی و غیر آن هست پس کمال بی حیائی است اگر رفضه این خیال محال
درباره شان بدست آرند معهذا عجب شقاوت است که علمای رفضه حق پوشی و ترفروشی را شعار خود سازند و کتاب
اختصاص را گشایند و ببینند و بیابند که این بزرگان و دیگران چهل کس منافق بودند که حضرت از بام افتاد چنانچه بروایت
سلیم و شیخ مفید در روایت اختصاص است که چون عمار بن یاسر وقت حاضر شد حضرت حیدر دست بر سینه و سرزنش
در تعویض بگوشش و باین الفاظ رسید که ما کان استیقظ من نومة الغفلة و عموما بخطابات و سلمان و ابوذر
چنین فرمود که ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم لم تطیعونی فی حلق الراس فکیف تطیعونی فی قتال جبال الحدید فلا
حاجة لی لکم یعنی بروید هر جا که خواهید مرا بشما کاری نماند هرگاه شما اطاعت من نکردید بسر تراشیدن و حلق
خود بر ما نشکستید دیگر مرا از شما چه توقع باید داشت چون امام الائمه را با وصف علم غیب و شهادت توقع از
ایشان نباشد دیگر چه محل اینکه از ایشان در شجاعت طمعی داشته باشد تکیف که چنانچه ایشان درین زمان داد
نامردی دادند در زمان سعادت نشان عمر و انس و جان همیشه می گریختند و اغاز و انجام ایشان بر
یک منوال بود دیگر باید نداری که شیخ مفید حارثی معلم تمامی چنانچه در بحار و حیات القلوب بسند معتبر روایت
کرده که در حنین همه صحابه بگریختند غیر از نه نفر از فرزندان عبد المطلب عباس و پسرش فضل و علی و برادرش
عقیل و ابوسفیان و ربیعه و نوفل که پسران حارث ابن عبد المطلب بودند و چه خوش گفت ملا در حیات
القلوب که بواقعه احد ... نسیبه دختر کعب مازنیه خاک بر روی گریختگان می پاشید و می گفت از خدا و رسول
او بکجا میگریزید و مجتهد در طعن المطاعن در بیان جنگ احد گفته که غیر از جناب امیر کسی همراه حضرت نماند و خود
حیات القلوب دیگر کتب معتمده در تصنیف دلالت بر ضعف ایمان ابوذر دارد و دیگر شاید جنابشان بعد از آنکه بر وعده
خویش شرف حضور نیافتند بلکه تخلف از آن نمودند چنانچه تفصیلش در کشی و بحار و کتب مذکور زیاده ترمیم و لایق این
درجات عالیه که برای مهاجرین در حدیث امام صادق ثابت گشته گردیده باشند و ایضا نسبت تسلیم حاکم است که بعضی
ارکان اربعه محکوم بردت و نفاق بوده پس عقل چگونه تجویز کند که این یک دو کس همه ذی اثبات خلافت و جهاد و دعوت
اسلام چون وجوه سر انجام دادند و در مقابله اهل شام و روم و ایران مصدر دلاوری و دلیری و شور و شیر شدند
و اینقدر عمر و عیار جمله امور را هموار کردند آیا این همان کسانی است که ملنگان ... میگویند که هر چه در عالم
کونیات پدید آمد و می آید کار حضرت بدیع الدین مدار است خواه خلق سموات و ارضین باشد خواه بعثت
حضرات انبیاء و مرسلین عجب نیست که از مجتهدین شیعه که چون از هر جهت راه فرار را مسدود یابند درین مقام ...

ملتگان بالاتر از همین اختیار کنند چنانچه تفصیلش گذشت و از مذهب اثنا عشریه دست بردارند الغرض همه کوشش
برای آن بود که در هر گفتگو را تا بخانه رسانم و هر مقوله مهمل و هر سخن پر زخرف او را باطل گردانم ورنه بعد از دیدن حدیث جعفری
هیچ غباری در خاطر کسی تواند برخاست و هیچ شبهه در ضمیر کس تواند گذشت که در آن مهاجرین که موصوف بودند بصفات
جلیله حدیث جعفری جهاد دیده مهاجرین یعنی خلفای ثلثه داخل نبودند معاذ الله پس استحقاق و اهلیت ایشان بهجرت
و جهاد از کتب دشمنان جانی و اعدای ایمانی به ثبوت رسید و الحمد لله علی ذلک علاوه مذهب کسی از شیعه
نیست که خلفا مهاجر نبودند و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن و دیگران مثل ایشان مهاجر نبودند و هجرت
ایشان بدرجه قبول رسیده و هجرت راشدین مردود گردیده بلکه بر زبان نالایق و کتب مطروده این خلایق همین
مقاله دایره است که عیاذا بالله اینهمه اصحاب کرام یعنی خلفا و ناصرین ایشان کافه مذهب نفاق داشتند یا اسلام
و ایمان آورده در حیات سرور کائنات و بعد از وفات راه ارتداد گرفتند و نص جعفری هر دو قول را از
میان برداشت و ارشاد نمود که هجرت اصحاب باخلاص بود و این مهاجرین انواع جفا از کفار کشیده و دست
و از اقارب و عشایر خویش بریدند و تن و ترفه را در راه خدا پشت پا زدند و فقر و قناعت را اختیار کردند و مظلوم
و مستجمع شروط گردیدند و پروانگی جهاد یافتند بلفظ اذن للذین الآیه و جهاد ایشان مقبول شده هم قبل
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم بعد آنجناب الی غیر ذلک و اینکه گفتیم هم بنظر رد هفوات قوم و الا کسیکه نور ایمان دارد و قرآن
مجید باوصف دیدن إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وامثال آن میخواند درین وهم تواند افتاد که هجرت ایشان از راه
اخلاص نبود و از جهت نفاق مقوله مذکور بر زبان ایشان جاری بود معاذ الله من ذلک چون کلام تا بدین مقام رسید امید
که بعد از ملاحظه این اوراق بر کسی را از مجتهدین و محدثین شیعه آنچنان خواهی یافت که حق تعالی در سوره یسین
إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وباینهمه که دانی سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ **قوله** و نهایت آنکه **اقول** لله الحمد که چون مجتهد حرف انکار
مهاجریت خلفا نتواند کرد پس بحدیث امام صادق که مجاهدین کسری و قیصر و غیر ایشان مستجمع صفات عالیه بودند حقیت خلافت
شان ثابت شد **قوله** زیرا که در احادیث معتمده آه **اقول** اگر مدعای او اینست که از نصوص حدیث بطلان
خلفای متقدمین معلوم میشود پس ممنوع است و اینهمه مغلطه ایست که او را بار ها پیش آمده بیان بباید کرد که از
احادیث چگونه لازم می آید بطلان خلافت مهاجرین شاید مجتهد رفضه چنین فهمیده که ازین احادیث حصر
خلافت بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم ثابت میشود و خلافت باطله پس خلفا مستحق خلافت نبودند و این لازم
باطل است بر مذهب سنی و شیعه اما بطلانش بر مذهب اهل سنت فهو مما لا یخفی اما بر مذهب رفضه فنقض علی هذا و نیز لازم
آید بطلان خلافت شیر خدا فکیف که درین احادیث هیچ جا لفظیکه مفید حصر مذکور باشد وارد نشود و همه
آنچه مقدمه صادق بنص صادق رضی الله عنه باعتراف مجتهد بدست ما آمد که مهاجرین ماذون بجهاد بو

مدایح که بعض امام زیدی چنان بیهوده گو بپا میکنند که از خرافات بعیر و فسوسات حمیر درگذشته الغرض خلفای جور و ظلم
نمی امید است ایشان بهم رسید تا اجماع پس سینه زوری مهاجرین اولین را درین زمره گنجانیدن نفاقی دلالت
گزافی است کما لا ترا بدان متصور نباشد واگر با اینهمه درجات عالیه و آیات منسوب الیه این بزرگان مصدر جور جفا
باشند بهیچ دلیلی از ادله شرعیه وثوق نخواهد ماند بلی ازین روایات باتفاق فریقین ثابت میشود که یزید و امثال
او از حدود شرعی پا بیرون نهادند طرفه آنکه رفضه در کتب کلامیه خویش بارها می گفتند که کار عقلا آنست که تنقیح
علیه انگیزند و مختلف فیه را نپذیرند و درین مقام مجتهد این قانون را هم از دست داده و در گرداب شدیدی افتاد معهذا لکن
عاقل تواند فهمید که بعد ذکر فقره از حدیث طویل که بر حرفش خار مغیلان در جگرهای شیعیان شکسته وجهات غیر
متناهیه تاویلات و تسویلات را از هر طرف بر روی ایشان بربسته منسبق صحابی اغماض دیدن که حقیت خلفا مستفاد
نمیشود که در احادیث سفیان خبر از تسلط خلفای جور وارد است کار حمقاست زیرا که حجت و حقیت درین
مقام هم با صول شیعه کلام بالزام می کند پس اگر فریکه درباره حدیث امام صادق شنیدنی و گفتنی باشد
باید نوشت ورنه مهر خموشی بر لب خود باید زد علاوه آنکه در مجلد اول جائیکه مجتهد این قسم احادیث آورده و خلافت
مرتضوی علی را از خلافت راشده قطعا بدر کرده در آن مقام از جواب ده متحیرین آنچه نقل کرده ام بر همه کس واضح میگردد
که بر خلافت راشده خلفا از اول تا رابع هیچ غباری نمیرسد بلکه یکسر ساله براسها بجواب مجتهد درین باب ترتیب داده ام
باید آن مطالب را بفکر دقیق و تامل عمیق دیدن و گران سنگی آن بمیزان عقل سنجیدن و بیدماغی نفرمودن
و حال یاوگی و خرافت مجتهد را مشاهده نمودن **قوله** بلکه حدیث کافی الخ **اقول** درین مقام جز آنکه چاک
گریبان مقلدین بر سلب حواس مجتهد الزمان تا دامن رسد و دود آه شان بگردون گردان پیچید بعد ازین
مناظره و مجادله طور مباهله با علمای رفضه بوقوع آمدن امری دیگر متصور نیست بالجمله این قول کمتر از ان نخواهد بود
که دشمنان دین مثل یهود و منافقین میگویند که ابطال ثبوت خاتم المرسلین از قران مبین میشود پس ای
معاشر متشیعین برای خدا احادیث کلینی را بار دیگر ببینید پس تر مقتولات بیهوده مجتهد خود را بشنوید و خیال کنید که قول [illegible]
او در حدیث ایمان بیعت از جملات مجانین جز گذشته آیا خلفای راشدین مهاجر نبودند با انتظام امور دین
و سیاست بدن و تدابیر مجاهدات با سلاطین شام و روم در وقت ایشان دیگران کردند یعنی آن یحیکن چنانچه
مذهب خمسه محمسین است و قد مرّ قبل ذلک تا مجتهد ازین حدیث نتیجه عدم حقیت خلفا بر می آرد و در همین اوراق
استیصال این جملات با وضح بیان دانستی یا آنکه دیگر اوصاف مذکوره حدیث بر ایشان انطباق نمی یابد تا مجتهد
این هرزه درآئی میکند بلکه از هر حرف حدیث مذکور عیانست که مهاجرین ماذون بودند و هر ماذون مستجمع شروط
است الی غیر ذلک اما آنچه گفته والا انحضرت میفرمود که مهاجرین بموجب الی آخره پس جوابش آنکه مقصود امام صادق
هدایت کاذبانست بعد از اثبات مدایح در صحابه کرام از آیات قران مجید تا چشم باشانند و پنبه غفلت از گوش بر آرند
و بشنود که چنانچه جهاد مهاجرین و دیگر اعمال شان در وقت سید النبیین صلی الله علیه وسلم بدرجه قبول رسیده و بنیاد

شرائط البیعه در یافته بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم نیز جهاد شان بسبب خلوص نیت شان و استجماع شروط کامل
ایمان قرین اجابت گردیده چنان بباید پنداشتن که مهاجرین همه عرق ریز پهلو و جان نثاریها برای تحصیل خارج
دنیا میکردند و بسبب تلقین و تعلیم کاهنین این مساعی بتقدیم میرسانیدند چنانچه رفضه رسوخ بران دارند و عبارات بعض
ایشان درین باب بتصریح می آید بلکه ثمرات و نتایج حسن نیت ایشان است که اینهمه آیات قرآنی در شان این بزرگان
نازل گشته معهذا اگر برین تقدیر قائل را میرسید گفتن که بیان بفرما که خلیفه بکدام دلیل حکم نمود بجهاد کسری و قیصر
حال آنکه از آیت کریمه ثابت نمیشود مگر اذن جهاد مشرکین مکه برای رفع این قیل و قال و قصر مسافت ذکر اذن
الهی که اصل بالبیت ضرور افتاد چو مجملا از همه علوم خصوصا علومیکه فهم قران مجید و حدیث شریف بر آن مستقیم گذا
شته جهالات امور از هر جا صادر می باید و نیز احتمال داشت که اعتراضی دیگر متوجه شود یعنی عجب است که در باره
جماعتی که دین و شریعت را بر هم زدند چنین اعتقاد داری و طریقه اجداد امجاد خود نمی سپاری چنانچه
زیدیه رفضه با کابر اهل بیت بار ها گفتند پس چون بقتل نرسیدند نوبت بلعن و طعن و طرد و ابعاد مثل زراره
و احول و امثال او دیگر دشمنان و حسادی افتاد و سودی بران مترتب نشد یعنی اگر سگان بر روی دهن
بار این سگان که بمقتضای الکفر ملة واحدة متفق الطبائع بودند شاشیدند چنانچه در همین مقاله دانستی این
اعدای دین زینهار متضرر نگردیدند و لقد صدق الله تعالی حیث قال فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
و نیز بر تقدیر مذکور می توان گفت که چه گونه دانستی که حکم خلیفه غیر معصوم صواب است نه خطا پس از آغاز کلامی را
حضرت امام ارشاد فرموده اند که این مطارحات از کسی بوقوع نیاید و حاجت بدان نماند که فرمایند که خاموش باشید
و زیاده ازین قلوب اهل ایمان مخراشید و بیش ازین مهمل مگوئید و بزودی برخیزید و بروید چنانچه علی مردان خان
با پسر خود صاحب بیاض سوافقی نا شسته رو گفت و مختصر این حکایت چنانست که روزی یکی از قضات دهلی
روبروی او گفته بود که علی مرتضی تزویج فرموده ام کلثوم را با فاروق رضی الله عنه و آن خان انکار میکرد و قاضی اصرار می نمودند
بالاخر قاضی تا ابراهیم را حاضر کردند گفت ای جان بابا قاضی چنین میفرماید راست بگو که این امر در کتب ثابت است یا نه پسر
گفت که مجوز ثقات لیکن گویا ازین امر و متیقن شد که عمر مومن بود و بعد ازین امری دیگر شنو که هیچ میدانی که امام زمان
چرا عمر و انصار را با وجود دیگر در نصرت خلفا دقیقه نگذاشتند و علم جهاد چنانچه باید برافراشتند درین حدیث طویل
و عریض یاد کرده اند سر مکتوم همین است که خلافت و رای ایشان باعتراف جناب مرتضوی کار نبود پس بار بار امام موصوف
برای مهاجرین سابقین استجماع شروط را بآیات قرآنی زیاده از حد بیان ثابت فرمودند مقصود ایجاب ثبات خلافت
مهاجرین چنانچه حدا ایجاب باتفاق فریقین کما یلوح من جواب ورا الایضاح ایضا الائمة من قریش ارشاد نمودند
و از جانب الله دیگر جل شانه هیچ ثبوت نرسید که مجتهد ناجی بر خلاف مراد امام انصار را درین زمره داخل گرداند
و حدیث را الخ یکسره هرگاه در اوراق سابق مثل بدیهی اولی گرداندیم که محدثات مجتهد بدتر از کلمات مسیلمه

گذارش عجالت حاجت تقریر بالاجمال هم نبود تا باین تطویل و اطناب چه رسد لیکن چه باید کرد که خاطر جناب کسی اقتضا
کرد که تلبیس از آب السما فراتر نهاده **قوله** و درین مقام سری دیگرست الخ **اقول** ای صاحبان نزاکت لطایف
این سر مکتوم ازین بندهٔ جهول و ظلوم باید شنید که اگر مقصود اینست که بر اصول شیعه مصدر اذن جهاد بلاواسطه در خلافت
خلفای ثلثه جناب امیر بودند جوابش اینست که امام الائمه رفضه یعنی کلینی اعور احادیث مذکوره را در باب من یجب
علیه الجهاد و من لایجب روایت کرده چنانچه بالا دانستی و بر اصول رفضه واضح است که درین ازمنه جهاد بر حضرت
مرتضوی واجب نگشته و نه بعد در آمده و الا لازم آید وجوب وصد. و رجهاد وقتیکه آنجناب بحدیث امام اعور و اف
اتفاق رفضه مصداق پر معطله باشند چنانچه تفصیلش یاد داری حرف معهذا اگر صدور اذن این مجاهدات
از آنجناب باشد و مهاجرین ازینجهت ماذون میگشتند و بر صوابدید مرتضوی میرفتند لازم می آید استحاله دیگر
یعنی قتال اتباع خلفا به تنزیل کتاب خدا باشد و کسی از فریقین بدان قایل نشده که حضرت مرتضی بعد وفات
سید انبیا مقاتل منکرین نزول قران بودند نه مخالف النفس بلکه بعد شهادت ذی النورین قتال بر تاویل
قران نمودند معهذا کاسه برین تقدیر باسبق که حضرت صادق میفرمودند که مهاجرین ماذون بودند بحکم حضرت امیر
علاوه اگر مراد مجتهد الزمانی اینست که خلفا بدین توسل حکم شرعی در یابند و بران کاربندند و عمل نمایند تا
جهل ایشان بر ملا نگردد پس مطاعن شیعه مثل قتل مالک نویره و لبوسی جناب امیر عاید میشود الی غیر ذلک
وصحت تقریر از سینان بر می خیزد و حیرانم که جناب امیر چرا باین اراده خلفا با وصف احاطه عالم غیب و شهادت
بالفعل یا بالقوه پی نمی بردند و جهل ایشان بر همکس واضح نمیکردند. و در انقلاب امامت که اصل الاصول است
چه مصلحت دیدند. و اگر مدعا چنین ست که خلفا مرضی حضرت مرتضی در یابند و بر خلاف آن عمل کنند پس مخالف
تدبیر صاحب چگونه باعث سربلندی و سرخروئی و آنگاه باین مدت دراز شد و جهل خلفا نهان بر جمهور ماند
دور نیست که خلفا ابدا اصول هذا که حق آنجناب الناس را غصب کردند و خون عقاف هم نریخت سوفسطائی آنهم
پیرامون نمیگردد ازین مقام بر اهل فطانت بطلان پندار مجتهد هویدا شد اما خروج مقبولین
لسانی پس قبل ازین معلوم گشته باشد تا آنکه همراه امام منصوب نبودند بلکه بالفرض رفاقت امام مستقل
و امامت داشتند و هرگاه هر دو رای این را مسدود ساختیم معین شد نه خلفا و هو المدعا و اگر مراد
آنست که جناب امیر بر اصول اهل سنت وقت خلفا منصب حکومت داشتند و نیابت خلفا زیاده از اجله
اصحاب کرام میکردند و در شئوبات اعلای کلمة الله و استیصال کفر شریک بودند پس گوییم بلی این امر واقعی ست
خلفا آنجناب را نفس ناطقه خویش میدانستند و قوت بازو اعتقاد میکردند و چون بعد وفات تشریف
جناب امیر مرتبه تجرید خواستند یعنی دست از هر دو جهان بردارند و مصداق امسکنا فاستریح گردند زنهار
آنجناب این یاران فرصتی ندادند و هرگز این تجرید را برای شان تجویز نکردند و بالاخر از غایت الحاح شان
حضرت مرتضوی این تعلق را عین دینداری و تضعیف شئوبات نفسی دانستند و شریک مهمات شدند که سنت

و درین خصوص علمای رفضه را علم کردیم عبارت کاشانی در شرح نهج البلاغه بلکه عبارت بحرانی بلکه منقولات همه شرح نویسان
بلکه خود کلام رضی در نهج البلاغه و من کلام له علیه السلام و قد استشار عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفارس بنفسه نص
قطعی هست که استشاره در امر ثانی بود و بعد از عبارت فارسی کاشانی که در فیروسابق بعینها منقول شده حاجت نقل
عبارات عربیه و فارسی دیگر شارحین و مترجمین باقی نماند طرفه آنکه حل این مشکل در زمان قدیم و جدید از کلام کرامت
نظام جناب مرتضوی بوقوع آمد که مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز فان انقطع النظام تفرق
در باب متفرق لم یجتمع بحذافیره ابدا فانا سان شخصت یقولوا هذا اصل العرب فاذا قطعتموه استرحتم انتهی ما فی نهج البلاغه
مختصرا از عبارت همه کس را معلوم شد که نزد جناب امیر مصلحت دینی مقتضی آن بود که امام وقت فاروق اعظم از
جای خود جنبش از مدینه بیرون نیاید ورنه تمامی مردم از چپ و راست خواهند ریخت و دل بران خواهند بست که بعد از شکست
عمر که اصل عرب هست استراحت تمام است بالجمله مجتهد الزمانی تا مدت العمر معنی این کلام فاتر نگشته و مضمونش مثل
قرائت خوارج خذلهم الله تعالی از جوف حلقش نرسیده و باینهمه علم اجتهاد بر افراشته در اضلال خلایق کوشیده
پس ای معاشر مسلمین در جهاد بکوشید و از روافض طمع ببرید که مهتدی شوند و از نفاق باز مانند بر وین و ملت
بوند افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه
من بعد ما عقلوه وهم یعلمون و با این همه امید وار نشوید که متنکا بینی را کتاب مذهب خود بدهند قال الله تعالی
و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلا بعضهم الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله
علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون
بعد از خارعنان اگر فرض کنیم که مشوره فاروق تقدیر محال درین امر بود که جهاد کنم با افواج ایران بالکل نرمم بدیار
جابلقا و جابلسا برای حسن ان سواری بهم تواند رسید که مثل فیروز بیکدم بمنزل مقصود برسم و از دست رستم
بن فرخزاد که شهریار ایران زمام کارزار بدست او سپرده و جهان پهلوان نامش برده برهم و از گرز گردان
که از نسل گشتاسب و نریمان اند نجات یابم یا بسواری ابر و هوا العالم بالا روم و چندی زیر درخت طوبی مثل
حضرت امیر بیاسایم کالمرتقی بسجره البساط لیکن اذن جهاد که لشکر اسلام را حاصل شد و ماذونی مهاجرین نخواهد بود
درین وقت بگجهت خلیفه ثانی زیرا که همه قبائل عرب تابع فرمان او بودند و کلام مرتضوی هم نص درین است
که خود را حیثیت فاروق میدانستند بالعکس پس چگونه ماذون بودن مهاجرین چنانچه مجتهد دانسته مستغنی از بیان
گشته و برای این روز سیاه روافض سیه کار را بکار آمده و این بدان ماند که هر چند کندیدن خندق مطابق روایات
صحیحه در بحار باصلاح حضرت سلمان فارسی بود و لیکن نتوان گفت که امر مذکور بحکم سلمان بعمل آمده بفرمان حضرت
سید الانس و جان قس علی هذا مایه النزاع نزد عقلای جهان **قوله** و آنچه جناب آنخ **اقول** معلوم نیست که زمرة
المنافقین از این علم چه اراده نموده بر تقدیر آنکه معنی که فاروق را فرمودند که تو جهاد مکن و لشکر را بفرست و خود در
مدینه مقیم شو و یا بیرون منه لازم آمد بر بادی قیاسات رفضه که خلیفه باقی اند رغایت جنین در اکثر فتوحات

میبر که اگر حضرت امیر شمشیر بدست می داشت باهم اختلاف می کشید که خود قول جناب امیر که اگر شمشیر می دید اشتم الخ چنان گذشت مبطل
این کلام است و نیز بر تقدیر امیر یعنی که جهاد با کسری و قیصر بحجت اذن مرتضوی بودند از جهت فاروق سلطنت عظیم بر مذهب مناسبت لازم
آمد پس جلیس آنکه جناب امیر را با همه که حکم رانی میفرمود بر قبائل عرب داد حکومت میداد بر خلفا این دشمنان عقل و دین اکثر معطل بلعب گرد
و از خدا و رسول و روح مقدس امام الامم هیچ نترسید مقصود ازین تقریر آنست که بدانی که هرچه مجتهد الزمانی در رد لعبارة الحین نوشته
عین ضلالت و حیرت است و ابتاع وسواس شیطانی اما فرض معنی دیگر یعنی حضرت امیر خواستند که فاروق اقامت مدینه بر گزینند و
و لشکر اسلام از جهاد نشینند چه کوشش کردن در جمع اسباب مخالف اعتقاد ان الله لا یخلف المیعاد است چنانچه از عبارت صواعق
که نزد عقیده قرآنی تعلق نیست معلوم توان کرد و عبارت نهج البلاغه که قبل ازین دیدن باب فی انتهی نظر بران دارد پس نقیض ما عالی
عدم اذن بثبوت میرسد و مجتهد را دو گوش و یک عینی هم نمانده و ازین تقدیرات و تقریرات بر اصول شیعه عجب بنا نماید که وزیر اگر جناب
یعسوب المتقین از انتهاد رکین بودند اگرچه به نیک مخصری و وزارت تقدیم میرسانیدند و آخر قابو می وقت یافته و کسی را
از منقبولین رفضه لایق این کار در حرم این بیکاره نپنداشته آتش پرستی را بر گماشتند تا همه فاروق را کفایت کرد
چنانچه تفصیلش در کتب امامیه مثل افادات شیخ و تلامذه کلینی و صدوق موجود پس چه استبعاد است که خواسته باشند که از
فاروق تسلی بظهور رسد و تکیه بر وعده الهی در نصرت و ظفر کرده آمد تا ایشان از دست رفته کوفته شوید و در مدینه منعم خلیفه
بتوسط مجوسی کینه طویل با شجاع فیروز رفضه نفاق اند و بکفایت انجامد و اگر علم مرتضوی بر تقدیر الهی محیط بود گویا خیر خواهی
فاروق و لشکرش بعنوانی بجا آورده که همه دانستند که قلب مرتضوی غباری ندارد تا بعد ازین در قتل فاروق این خیر
خواهی بکار آید و سرور و بهجت به بعضی وجوه پیشتر آید و لقد ظفر و فیروز زمی از دست لولوی لالا روی نماید لا حول
ولا قوة الا بالله انیست حال سر مکتوم مجتهد این عرز و بوم مرثیه خوان امام معصوم کافی بحار المجلسی اللوم که بشوافت شیخ حلی
و خرخرفات جعفر زتلی رشک بران می برد و هنوز هر خر نامشخص یعنی مرین نجات رفض آن را بجان و دل می خرد و در حکایت ابن
که روزی ابن جوزی سر منبر دعوی نمود در جواب سائلین که هرچه گوید از قرآن مجید بگوید یکی از حاضرین برانگیخت کجاست مثل
که ماجعل جیحون وانخوب صورت می بیند جوابش او کل حزب بما لدیهم فرحون قوله و هذا کلامه اقول آخر تینین
اهل خرقشار بعد از آنکه از چار سو باوجود چندی جستجو و عرق ریزی و تگاپو نا امید گشته بمقتضای کل شی یرجع الی اصله بدین تغیر
زد و لیکن لیحه ای الکذب لا حافظه له بیادش نماند که در خاتمه این کتاب یکبار برای اثبات امیر یعنی که حضرت امام حسین از تقیه ممنوع بود
بر روایت کلینی استدلال نموده است چه گفته که احادیث صحیحه در کتب معتبره فرقه اثنا عشریه وارد شده چنانچه محمد بن یعقوب کلینی در کافی
روایت کرده محمد بن یحیی و الحسین بن محمد عن جعفر بن یعقوب عن محمد عن ابی حنیفة ... من السماء علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم کتابا لم ینزل علی
محمد کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل هذه وصیتک فی امتک عند اهل بیتک الی قوله لا شهادة لهم الا معک ففعل علی علیه السلام و نیز
در همان کتاب مذکور است احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح ابی ... نفسک
نفسک الله عز و جل ففعل علیه السلام ازین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده پس همین احادیث بر مجتهد الزمانی که در بحار
ام مخت بود بکار بر چند احتجاج میکنم و میگوییم که این بود زیر تا خاتم حضرت شهدای کربلا اما بر خاتم امام صادق پس این عبارت

و شک نیست که سلمان فارسی باب الله و ابوذر غفاری صدیق این امت و عمار که حق از و گاهی جدا نشد مثل جناب مر تضوی بودند
و هماو با کفار تمسک بودند و نیز حذیفه رضی و مقداد و متبعین اهل بیت اطهار پس با تبعیت خلفای راشدین متصف بدان و صاف شدند
و عیان شد که چنانچه صادق بخصوص خویش ناطق بودند بزرگان آنجناب نیز بلکه احادیث ائمه معصومین نامزد با بشند
یا متاخرین برو ببیره و احد میرود و اجماع معصومین بران واقع ست و متانت دلیل محتجه پوشیده نیست هر چند جناب
مجتهد الزمانی زمین و اسمان را بهم دوزند و آتش و نگار افروزند فکیف که صد حدیث ائمه اهل بیت بدال ناطق باشند
که تقیه با ظهور مهدی خواهد ماند چنانچه از اوراق جواب ایضاح نیز هویدا شت **قوله** : آنچه نوشته که بعد آنحضرت
اقول اگر مدعا اینست که حدیث ان الله یؤید هذا الدین از احادیث معتمده اهل سنت است و نزد شیعه نیست پس
اول دلیل بر آنست که مجتهد الزمانی کور و کورانه بمطالعه حدیث کلینی اعور گذشته و بسبب سلب بصارت با قصور نظر
از مضمونش ساکن بهره بی بهره مانده چنانچه تفصیلش می آید انشاء الله تعالی و اگر مراد آنست که نزد اهل
سنت دست چنانچه معتمد است نزد شیعه پس قطع نظر از بحث لفظی می کنم و جوابش میدهم که و اقعی حدیث متفق علیه است
مگر قصه اش خود دلالت بران دارد که الف و لام الرجل الفاجر برای معهود است و شرح هم آنحضرت با صراحت و اشارت
ترجیح داده اند و ما را در اثبات امری که حدیث بخاری اشاره بشخص معین هست و دیانی بخلفا نمیرسد نه حجت باتید
حاجت باستدلال نیست زیرا که خود مجتهد الزمانی علامه دورانی یاد خاطر همه دانی برین قول حاشیه نوشته که لام
نوی العین تشخص میکند در حدیث مذکور عبارت حاشیه منه اینست که محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود در باب غزو
خیبر حدیثی از ابو الیمان روایت کرده که محصل مضمون آن اینست که جناب سالتمآب در باب شخصی که مدعی اسلام و
همرکاب سعادت انتساب آنجناب بود فرمودند من اهل النار پس آن مرد بعد از جهاد خود را از دست خود قتل نمود
چون این خبر با نحضرت رسید فرمود قم یا فلان فاذن انه لا یدخل الجنة الا مؤمن ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری بذیل شرح این حدیث نوشته و الذی یظهر ان المراد بالرجل الفاجر اعم من ان یکون
کافرا او فاسقا و لا یعارضه قوله انا لا نستعین بمشرک لانه محمول علی من کان یظهر الکفر و هو منسوخ و فی الحدیث جواز
بالمغیبات و ذلک من معجزاته الظاهرة و فیه جواز اعلام الرجل الصالح بفضیلة تکون فیه الجهر بها تعیین المنادی بلی
بلال و وقع عند مسلم فی روایة عمر بن الخطاب عند البیهقی ان المنادی بذلک عبد الرحمن بن عوف و یجمع بانهم نادوا جمیعا
جهات مختلفة انتهی کلامه از این عبارت چنانچه می بینی ظاهر میشود که لفظ فاجر در حدیث عام از فاسق و کافر
و منادیان متعدد و اطراف مختلفه این ندا کردند فتأمل حتی اتیک الیقین تمام شد حاشیه منه بالجمله این حدیث صحیح
بخاری بحال خلفا نمی توانید زیرا که مثل آفتاب نیمروز از بیان مجتهد الزمانی عیان گشته که آنکس همراه حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و اله و سلم از مدعیان اسلام و عمل صالح مثل جهاد بود مطابق خبر مخبر صادق بدوزخ رفت تا فرمود که خدا تائید مینماید دین خود
بمرد فاجر هم که چگونه مصرفی بلا خلفا و حدیث بخلفا نمیرسد اگر صد کس مدعی اسلام از مشاهد متبرکه بلا عذر تخلف
و از خندیدن زنان سلاح بر تن آراسته کنند و در معارک قتال بریا و سمعه داد جنگ و جدال دهند عیالان معیت آنجناب

سا باید ورد خود داشتند و در حق خلفای رسول الثقلین چیست فما ظنک لو احدا و اثنین بدرجه لازم آید
فسق و ثبوت مثل شانی و اثبوذ که رفضه فی الجملة الشان را موید دین میسازند بعین این دلیل کما لا یخفی علی الفطن النبیل
و از حدیث مذکور بعضی تقوی و عدالت خلفا و اتباع شان به ثبوت رسیده و عیان گشته که آیت بیعت و اشتراء و دیگر آیات
مدح و ثنا در شان ایشان وارد شده و این بزرگان میراث جنت الفردوس برده اند پس چسان حدیث مذکور که ذکر رجل فاجر
در آن است بحال خلفا منطبق شود و قبل ازین مگر ندانستی که حضرت امیر المومنین و خود متبحرین شیعه خلفه را مصداق آمنوا
و عملوا الصالحات دانسته اند لاجرم این احتمال در روایات معتبره شیعه که موید بآیات ناطقه قرآنی است زنهار بطرف شان
منگردد آمدیم بر بیان تایید از قصه شکستن سنگ که مجتهد سنگ دل از شامت رفض انکار آن کرده پس بدانکه
وجوه تائید بسیار است مکرر و مالا اختصار بر چند جزئی اختصار میکنیم اول آنکه ممالک مذکوره چنانچه باید در دست خلفا درآمده
اجماعا و حضرت صلی الله علیه و سلم هر سه بار فرموده بتبشیر که کلید فلان ملک بدست من نهادند اگر خلفا منافق و کافر
و مرتد و فاجر باشند چگونه دست شان دست مقدس خاتم پیغمبران خواهد بود و قال الله تعالی إن الذين يبايعونك
إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم دوم آنکه باتفاق فریقین حضرت سید الخافقین این حدیث را بنا بر
بشارت اصحاب فرموده و بخلافت منافقان و مرتدان و فاجران که احکام شرعیه و سایر شریعت نبویه را تقلیب
کرده باشند بشارت دادن و فخر و مباهات بران کردن زنهار معقول و مستحسن نمیشود فکیف که آن فاجران سلالة امت
را هم بزنا منسازند و تازیانها زنند و بر بطن مبارکش در خانه بکوبند و خانه مبارکش را بسوزند و بر عداوت اهل بیت مصر باشند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از چنین ظلم و عدوان که آنچه مذکور شد حرفی از کتاب است خبر داده باشند چنانچه نمونه آن
در مجلد اول هر اصول شیعه دانستی سوم آنکه از انقطاع نور دین در مهر خلافت و مهر جهاد و احاطه آن بر تمامی بلاد که در مجلدات
احادیث کتب ایشان مذکور این امور مملو و مشحون است نیز دیگر بحجت نور ایمان و قبول اعمال صالحه خلفای ثلثه نزد آفرید
گار عالمیان و حجت بالغه الهی را باید دید که سنگ مذکور یک سه ضرب که عبارت از جهاد ان بزرگ است که مثل جهاد
حضرت صلی الله علیه و سلم بر تنزیل قرآن شریف بود و نورانیش بر عالم تافته و از آنجا هم سمت ظهور یافته که جهاد بر تاویل
قرآن مجید آنجناب نبود که در بشارت مدح فرمایند و اگر احادیث مختصه رفضه که در تحاور غیر آن درباره ظلمت و شناعت
جناب ائمه رکیکه و پیشانی آورده اند ضمیمه کرده ام خواهی گفت که گاهی نور ایمان معاذالله حاصل نکرده اند و فیما
بعد الیه لقائه الضالین من بعید بحکم حدیث امام صادق که در تفسیر امام حسن عسکری است قبول نمیفرمایند علی ان
مکرر التکمیل پس عیان شد که معاملات و مجاهدات خلفا مقتضای نور ایمان و تقوی بود لاجرم هر عاقل حکم می نماید
به انکار آن که یاجوج واقعه کردن و خیال بدان بستن خشاب را جرم ظلمانی گفتن است رسیدیم بر ذکر حدیث
مذکور پس بدانکه حدیث طویل است محصلش آنکه امام صادق فرمودند که مردی را بسیاری از عوام تعظیم میکردند
و من مشتاق لقای او بدین عنوان بودم که من او را نبینم دادم آشنا شد روزی گذشتم بر جمعی که گرد اگرد
او حلقه زده بودند در جای استادم زده که خود را پوشیدم بعد زمانی متوجه شد براهی و عوام متفرق گشتند

من در آثار قدیمت سیر رفتم تا گذشت بر دوکان جنازی او را سخنان خویش غافل گردانیده بود و تا فرصت آن ندیده بود ...

گزارش افتاده در آثار فروشی بود و آثار همین طور بدست آورده بود خوشدل می گفتم که شاید او را معامله بهتر

بوده باشد از جهل می آمد که بدین اتفاق چرا ایشان را غافل کرده با بیار می را او دیدیم همه با تیشه ... به نگاه در قطعه

که در صحرا بود و به دیگر رفتیم و حال پرسیدیم گفت کیستی گفتم تبعی او هم و امت حضرت خاتم گفت از کدام قبیله گفتم از ال بیت

آنجناب صلی الله علیه وسلم باز گفتم که این چه بر کات بود که در تنهایی راه رود و او دیدم را شناخته و صبر ترش کرده که هر چه

علامت است و تو عالم چرا مجاز خود را گذاشتی و یاد نداری که حق تعالی فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن

جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها از سر قدر و قرص دو آثار چار گناه مرتب شد و از قسمت این بیمار چهل حسنه بدست

افتاده و چار نیکی با چار بدی مقابل گشت سی و شش نیکی های من فیور باقی ماند گفتم مادرت برای آن نشنید مگر که فرموده

انما يتقبل الله من المتقين از کتاب چار گناه را خود اعتراف داری و از این آیت بدرجه ثبوت رسید که بسبب شرط

غیر چار گناه و دیگر ترتیب یافته انتهی حدیث الصادق و هو مروی بالاختلاف الیسیر الغرض به گرفتن خیال اهل ایمان

که خلفا معاذ الله منافق و کافر یا فاسق و فاجر باشند و نور ایمان ایشان جهان و جهانیان را فرا گرفته که خلفا

تصریح سید مرتضی در شافی نشر را انبیا تمامی شریعت عز امتمسک شوند و انقدر زهد اختیار کنند که صحابه ازو بهره

حصه بر ندارند و فضائل آنجناب را در حسب آن نشمارند و مجتهدین شیعه مجوز ایشان للتمام رخصت در خاطر خویش این

احتمال محال را در باره این بزرگان کنجانیدن همانا تقلید یهودیان بی دین در حق حضرت مسیح و حضرت سید المرسلین

پس نه نسبت کفر و نفاق بسوی خلفای راشدین توانند شد نه نسبت فسق و فجور و من لم يجعل الله له نورا فما له

من نور ما گر اولیای تمامی بنیادش بر ریا کرده اند در غصب حقوق اهلبیت و تضلیل جناب مرتضوی کام

را کجا گنجایش دارد و سیار تفضیل حدیث مذکور که در کلینی مرویست آنچه ما بر انچه مشغول بودیم و ان خاتمه حدیث

جعفری است بدین الفاظ چنانچه دانستی ان الله عز و جل ينصر هذا الدين باقوام لا خلاق لهم الکنون از مجتهدین شیعه

می پرسم که حضرت ائمه بدین تائید دینی صورت لیته یا نه بر اول چنانچه دیباچه کافی بران مشتمل است قطع نظر

از آنکه این بزرگان خصوصا امام الائمه بمقتضای اصول شیعه همه معطله بودند برای شان منتفی نماند زیرا که نصرت

نصرت میدهد دین خود را بان قومها که بهره آخرت ندارند و از نور ایمان بیگانه اند پس مزید حیرت افتاده است که کلینی

عوررا چه افتاد و علم الهدی را چه پیش آمد که در شافی و مانندان حضرات ائمه خصوصا امیر معطله و منهک الکلمه را

موید دین اعتقاد کردند و شیخ حلی را چه رو داد که او هم بر مجاهدات سعی و سنانی و جهاد لسانی امام الائمه مغرور

شده و الباب فصول و نهج الحق و غیره منعقد نمود و این احتمال را که ان الله ينصر الخ ذهن العين نگذاشته

واگر گویند که عصمت منافی این احتمال است گوییم اول عصمت کجاست و ثبوت آن برای غیر انبیا محل بحث

چرا بر تنزل تسلیم بقای عصمت بعد از حدوث امور معلومه از ائمه بر اصول رفضه که تفصیلش ز ایا

در هشتاد و هشتاد جزو حاوی است و حسد و غیظ و غضب و نزاع ایشان از حضرت فاطمه زهرا در باره امیر المومنین چه معنی

کما لا یخفی و اگر عدالت از گناه کبیره باشد متیقن و عصمت بطریق اولی بلکه از صغیره هم کما روت الامامیة عن ائمة

الهدی و منابع قطع النظر عن حقیقة العصمة فانها علی تصریح اکابرهم مثل اللاهیجی فی جوهر المراد تئول الی
العدالة الکاملة متعهد از هر صغیره و کبیره عدالت و تقوی خلفا ثابت شد از کتب معتمده شما و فسق و فجور و کفر و
نفاق منافی مدائح کتاب خداست لاجرم حدیث مذکور بهیچ وجهی مفید مدعای رفضه نیست بلکه چون حدیث
بخاری خاص است بشخص معین به مورد خویش قرار خواهد گرفت و از انجا که وصف فجور مناسبت بحکم مذکور
دارد بعموم و شمول معلوم نوبت نخواهد رسید بخلاف و بشار فضه که بر لفظ مظهر و مضمر ش تعمیم را مقتضی است
چنانچه کتاب صراط مستقیم که مجلسی و دیگر متعمدین رفضه بدان تمسک مینمایند نظر بدان میکنند پس شیعه را
بعد از انجا و این تقریر ضرر شدید واقع شد من بعد باید دانست که عقلا بعد از دیدن حاشیه در چار موجبه
حیرت در افتاده اند که امامیه حامی مجتهد حرف از تحریر این چند حرف چیست اگر مطلوب او چنانچه
از عبارت اخیرش ظاهر تواند شد آنست که عموم لفظ فاجر را باثبات رساند لعنوا انیکه فاسق
و کافر هر دو را شامل باشد تا وقت استنتاج بگوید که ازین حدیث که شهرتش بجائی رسید و که
منادی در چار سو گردانیده و حضرت فاروق که بر خلافش سفیان متحیر اند این ندا در داده ثابت شد
که تایید نفعی از دست کافر و فاسق گاهی بظهور می آید لاجرم ایمان و اسلام خلفاء نظر تاییدات
و نفعی که از ایشان ظاهر شد بمعرض ثبوت نمیرسد چه جای اخلاص و تقوی پس جوابش
تخفیف و الزام باید چه بوضوح رسیده که خود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص قطعی
بر بطلانش فرموده زیرا که در غزوه خندق نور ایمان و لمعان زهد و تقوی خلفای خویش ثابت نموده اند
و حضرت امام صادق ایشان را منسوب امامت مناقب قرآنی را اعتقاد کرده و بیان اکابر علما عیان شد
که الف لام الفاجر برای شخص معین بوده و قصه او معلوم همگنان گشته پس نسبت فسق و فجور بایشان در حیز امکان
نماند چه جای نسبت شرک و کفر و باعث حیرتست که چون زهد و تقوی خلفا بتصریح سید مرتضی در شافی و مانند آن
از زهد و تقوی جمله اصحاب بلکه امام الائمه گرفته بود کما عرفت پس نسبت فسق و فجور بایشان کجا راه دارد و اگر خلفا
معاذ الله کافر باشند جواز نکاح بعض بنت سیدة اهل بیت حضرت خیر البریه عموما و عقد نکاح جناب ام کلثوم خصوصا
چگونه صورت می بندد اما شهرت و اعتبار این حدیث پس نزد فریقین مسلم است و خود این واقعه در شروح کتب احادیث
شیعه و سنی و کتب سیر و تاریخ بجای خود ثابت و اصل حدیث مذکور در کلینی و بسیاری از اصول رفضه مرویات
معتمده و متنقحه چنانچه باید اشکار هست القصه چنانکه حاشیه سابق باعث انکشاف استعداد مجتهد الزمانی بر خلائق
شد این حاشیه نیز بر همین قیاس باید کرد که مقصود مجتهد بتحریف تعلق نگیرد **قوله** وقد مضی فیما مضی آه **اقول**
لا یخفی علیک انه قد سبق فیما سبق منا ان ایراد الاحادیث التی اشار الیها هذا المتعصب الشدید لا یدل بوجه من الوجوه
علی ان الخلفاء الراشدین خلفاء الحق والیقین امروا بالجور والعدوان و غصبوا حقوق اهل بیت سید الانس والجان فهذا الحکم

قرار بلا امراو خند العقلا فضلا عن العلما و نفس الهی افواه اقوام قیل فیهم انی تؤفکون و سیعلم الذین ظلموا من الروافض در نحو ای منقلب ینقلبون من ابد محقق نماند که چون مجتهد قاصر النظر بتقلید اعمی عوز حدیث شریف را که لفظ امراو نیست بنظر نکورده و تفصیلش را در روایات بنظر نیاورده و در حل این مغلطه افتاده شرح این مجمل از بحار مجلسی کیتم و ترجمه آن را نیز ذکر می نمایم تا مطالب حدیث مذکور در ذهن جا بیش در آید و شاید که بساحل نجات برسد پس بدانکه اولا از کتاب کشف الغمه بزبان مترجم میگوید آنچه اشعار دارد و کنون خاطر محمد بن محمد صاحب کفایه الطالب در مناقب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که این کتاب را بطرزی جمع نموده ام که اسانید او را از طریق شیعه عاری نموده ام یعنی بطریق عامه تالیف نموده ام تا اینکه احتجاج باین محکم تر شود و ازینجا توانی دانست که مضامین اگرچه متفق علیهما باشد لیکن بطریق عامه مختار شد القصه ازین کتاب حالات امام مهدی نقل می نماید که از انجمله است خروج مهدی بعد ملوک جبابره باسناد خود از جابر بن عبدالله که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من خلفا می آیند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره و بعد ازیشان خروج میکند مهدی از اهل بیت و مقصود ما نیست که آنچه مجتهد از کتب ما آورده ترتیبش چنین است که بعد حضرت ما لا تصال خلفا بهم رسند از است حقیقی که اجله مهاجرین باشند کما عرفت آنگاه امرا از ملوک جبابره با امام مهدی پس حضرات راشدین خلفای حضرت باشند و عقل هم دلالت بران میکند که بفیض صحبت شریف در برگزیدگان بارگاه الهی چنانچه باید در است حقیقی جلوه ظهور رسید و خلافت ایشان مطابق روایات صحاح ظل نبوت بود و پس راشدین خلفای حضرت شدند بازدوره امرا لاجرم خلفا را در ملوک امرا شمردن کار این مجتهد است که مجمل را من حیث الاجمال و العموم می بیند و طور علما نمی گزیند و مرسوم ایشان تفحص کردن روایات و تفصیل را تا امکان بپیش نظر داشتن است ار است گفت پسر دلبر و هم پدر بس دلدار اگرچه رعایت رتبه خویش را هر یکی ملحوظ داشت و مقوله هر دو آنیست که ع کار هر جولاهه و نداف نیست الغرض جمع روایات و ملاحظه ترتیب و تفصیل بر شیمه اهل اجتهاد است و ازینجاست که در اصول می نویسند که مجمل محتاج بیانست و بدون بیان طور علم و عمل نتواند شد و نیز اهل کلام میگویند که اجمال رنگی دیگر دارد و تفصیل رنگی دیگر علاوه مجتهد حرف بکلام ذیل استحاله بعدیت منفصله را باثبات رسانیده فدونه خرط القتاد **قوله** و از صالح **اقول** زنهار انحدیث سود چنانچه مجتهد الزامی رفته که خلفا فاسق کافر بودند و خلافت ایشان باطل است مفید نیست زیرا که غایة الامر که ازین حدیث ثابت شود آنست که از بعض جفا اتباع یهود و نصاری سر زند و مدعای مجتهد اینست که خلفا در بعض داخل اند فالمطلوب لیس بثابت و الثابت لیس بمطلوب و درینمقام اهل دانش و بینش محو حیرت اند که خلفا انبیا و اهل کتاب را از یهود و نصاری و امثال شان بنص امام صادق بروایت اطول کلینی که همه اش دیدی و دانستی کندیدند و حق تعالی ایشان را ایمان کامل عنایت نموده بود و مستجمع جمیع شرائط جهاد و دعوت الی الاسلام گردانیده و امام مذکور از اصل مناقب ایشان را بعنوانی نوردیدند که مزیدی بران در و هم کسی نگنجد پس خلفای خاتم المرسلین را که قاتل یهود و نصاری و استیصال کننده ریاست و خلافت مجوسیان ایران بودند از اتباع و اشیاع شان خصوصا

کافران دانستن کار مجتهدین است غلط گفتم کار مجتهدین روافض است که مرتبهٔ خبط و تفاوت ایشان از معاینین هم
درگذشته و اگر سخن پیروی کنند و گویند که جمع اصحاب مراد بود نه حتی که خطاب مذکور اجله اصحاب است با هم فرا گرفته
گویم اکنون باید مجتهد ما عاقبت اندیش بلا دقت کیش به احوال از طرف حضرت امیر و سلمان و ابوذر و دیگر مقبولین سبابه
تکفیر کردن و معذرت نمودن نماید چون به ایشان هم فروجه بنا باقی ماند آنکه حدیث چنانچه در کتب اهل سنت است اکابر رفضه نیز
در کتب خود می آرند و بطریق معتبره کثیره و اسناد مشهوره روایت می نمایند پس الحمدی از مطالعه بحار مجلسی و مجمع البیان
طبرسی و مانند آن هویدا میشود و طرفه آنکه راوی حدیث که حاضر واقعه بود یعنی ابوسعید خدری رضی الله عنه
بر تصریح رفضه در اتباع و اشیاع یهود و نصاری داخل نیست پس خلفاء قاتلین کفار با وجود احتمال خیبت چگونه داخل
توانند بود و تفصیل این اجمال آنکه از کتب رجال رفضه مثل تلخیص و منهج و تالیفات حلی و طوسی و غیره هم پیدا است که ابوسعید
از ثقات و رفقای حضرت امیر رضوی است بلکه از اصفیای شیعه آنجناب است پس اگر صفوت و اصطفا با پیروی یهود
و نصاری جمع شود ولایت و صفوت خلفا را چه ضیر و ضرر و اگر منافات دارد ابوسعید چگونه در اصفیا و اتقیا داخل گردد
و اگر صحبت یاست و عقیم بودن امارت را تقریر کنند و از طرف مثل معذرت خواهند گوییم این امر نسبت با آنچه خلفا را حاصل است
قطره از دریا و ذره از صحرا بود فلا یوصلنا ضر کمالاتهم نفعا منه الیک و در رفاقت امیر رضوی شیران خیال حکمی است
پس خلوص کجا کما لا یخفی حیرت دیگر آنکه کسی از علمای رفضه در کتابی از کتب رجال ابوسعید را که از ورثه این
این خبر و حضار واقعه بود در هیچ زمانی کافر نداشته بلکه امام سیزدهم امامیه یعنی باقر مجلسی در حق الیقین و غیرآن
ابوسعید را در زمرهٔ آن مخلصین شمرده که واجب المحبت اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری غایة الامر باید
مطابق تصریحات بعضی آنست که او چندی کاسه خلفا لیسیده و خلفا بالیقین بر طور مجتهد که مذهب متصور و سبیل
جمهور شیعه است کافر حقیقی نبوده اند چون که معلوم همگنان است و در اوراق جواب ایضاح مسطور گشته
پس لازم نیامد اتباع کلی از مخاطبین حضرت سید المرسلین و نه آنکه هیچ در مذهب یهود و نصاری رد داده در
اهل اسلام پدید آمد و حال آنکه در کتب معتمدین رفضه مثل تصانیف شیخ صدوق و تالیفات شیخ طبرسی مانند
مجمع البیان و غیره می یابیم که ازین احادیث مذهب رجعت را که باظهار سماطی قدوة المتقین مذهب ابن
سبا بود ثابت می نمایند و او اتباع آن شقی مید هند و بر الحاد و زندقه او کتب معتمده رفضه شهادت داده
کما عرفت فی هذه الرسالة پس رجعت ثابت نباشد تا بالضرورت از ابوسعید کفر حقیقی سر زند و الا خبر مخبر صادق صلی الله
نفس الامر نکرده و الکل مخالف لمذهبهم و در ینجا انجاث دیگر است که بیاد می آید که صاعقه و ضربت حیدر
مایکه اولیای مجتهد این نوع احادیث آورده اشاره نموده ام کما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و در مشکوة آخر
اقول عجب است که مجتهدین رفضه انجنین استدعا از ضعفای مسلمین که تازه در اسلام در آمده بودند
یعنی با فرا نگرفتند و تابلبد بودند تجویز میکنند و خلفای راشدین را که بالیقین قاتلین مشرکین و مجاهدین کافرین بوده
هیچ و نیا چنین استجارا از نمدستکان می زنند و از دایره عقل و نقل پا بیرون می نهند و گواهی جعفری بلکه تا آنگاه

تمامی این بزرگان بکمال ایمان خلفای حجابت نصیر و کسری روی میکند معهذا اتباع طریق اہل کتاب از اہل بیت شرکت ندارند متقولین رفضه را چه رسید که بعد سرور کائنات تجدید بیعت با میر المومنین علیه السلام نمایند و قسمهای شرعی خورند که مرا کسی که باشند و بار از جانبین خلافت بر مرحوم رفضه برارند با این همه و مواثیق را چه شمارند تا آنکه حضرت امیر با ان همه اخلاق عظیم در مشاهد متعدده بر روی اولین و آخرین بر ایشان لعنت فرمایند و این همه جمله در مجادله تفصیل تمام طی شده و درین مقاله از کتاب سلیم معلوم بر گذشته هرگاه از همه مناکم و قبایح از مقبولین رفضه در بار و اتحاد عجل و ترک صحیح صدو باید برای مطاعن خلفا این احادیث را تجسس کردن و مصداق امر ایشان گذاشتن را دیهودیت و مجوسیت دادن است و خانه روشن خود را با پیشوایان خویش از دست اہل حق خراب گردانیدن با نیست شمه از حال قدما بزعم شیعه اما حال متاخرین ایشان علی التحقیق پس کتاب ضخیم شکفل بیان انمعنی تواند شد که رفضه با وجود دعوی علم و دانش را اتباع یهود و نصاری نقد دین و دنیا را در باخته خود را غریق غلو و تعصب اہل کتاب ساخته اند چنانچه در تحفه اثنا عشریه و مانند آن مبین است و تا امروز جوابش از مجتهدین و غیرهم بنظر نرسیده و چگونه وارد شود که خود مجتهد دران کاسبق مقدمتها نهاده ولا حاجة الی الاعادة بالجمله هرگاه متعصبین بدلائل ثابت کنند که قائلین اجمل معاذ الله خلفای راشدین اند الوقت برای اہل حق جواب اہل حق عرض ظاهر خواهد شد ما ظاهر دلیلی که بیان مقبولین خویش ازین دارد و دیگر نجات و هندان دلیل بطریق اولی در باره خلفا سنت جاری خواهم کرد کما لا یخفی **قوله** صحیح قریب الخ **اقول** واقعی است که این احادیث در کتب معتمده اہل سنت مروی است چنانچه محدثین معتمدین رفضه بیش از بیش روایت کرده اند فرق اینست که علمای ماخوذ از سبب ایمان و عقل در فهم معنی آن راه نفس الامری سپرده اند و بر محامل آن فرو او ورده یعنی انقسام امور از ضعفا مسلمین که تا بابد بوده اند صحه و دیافته و علمای رفضه بسبب زنگ قلوب بفهم معنی آن در ظلماتیکه مصداق بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ اِذَا اَخْرَجَ يَدَهٗ لَمْ يَكَدْ يَرٰهَا باشد مورد می فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ گشته عروه وثقای عقل سلیم از دست داده اند نا که بر طریق پر خار ایشان صحبت رحمة للعالمین مگر باعث تباهی و خرابی شد معاذ الله تا احض الخواص و ملازمین و جوارمیین انجناب کافه مورد این ماتم شدند و انانکه دو سه ازین صحبت می مانند و همیشه باین شرف مشرف نبودند ازین سوانح بهره گشتند نعوذ بالله من شرور انفسهم و من خرافات عقایدهم سبحان الله تشبیه جناب مرتضوی بحضرت هارون باعث خلافت بلا فصل باشد و تشبیه خاص هم بنی اسرائیل در اتخاذ عجل تشبیه و ابطال نماز و روزه و مانند آن دلیل بطلان هنود و ایضا تشبیه بخیثین و خائنین دلیل بودن نفس مقدس اجل اہل بیت طاهرین بیش قطعی بنصیحه خیر الوری مصداق وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى در بطلان امامت خلیفه اول متصدی لالت نکند اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ **قوله** سبحان الله الخ **اقول** کسی از عقلا تجویز تواند کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم بشارت و هند اہل اسلام را بفتح یمن و شام و روم و ایران در خلافت اہل جور و طغیان بلکه بشارت داده اند بخلافت آن بزرگان که نور ایمان و تقوای شان بر جهان و جهانیان

یافته وجناب احادیث ایشان را بگواهی امام ناطق مستجمع بزاران مناقب قرآنی ومدائح احادیث رسول یزدانی ساخته
پس اطلاق لفظ غیور وجناب حضرات خلفا تکذیب قرآن وحدیث کردن وشریعت ودین را برهم زدن است وعقوبت
اتحاد تجلی بزرگ وضمنی بحق فرع اعتقاد وتشیع است که مر مقبولین رفضه چنانچه باید بشهادت کتب معتمده شان انطباق
گرفته وتبریه خلفای راشدین نزد همه کس مشهور پیوسته قوله علاوه آنکه الخ اقول در فهم این عبارت
خیلی عجیب حیوان لا یعلم اینست امده شرح این مبهم آنکه مقصود او از ذکر این حدیث ابطال خلافت خلفای
بنیت مطاعن ایشان ثابت کردن وبغض همه کردن بدان واز عبارت خاتمه حدیث ثم تنطلقون الی مساکن
المهاجرین بر هر کسی از عقلا هویدا است که این تحاسد وتباغض کار مهاجرین نیست بلکه دیگران در این امر
مبتلا شوند پس نتیجه مذکور کجا بر آمد اینست حال احتجاج واستدلال او که زنهار بطور سی مربوط نمیشود قطعه
با آدمی نتوان گفت مانند این حیوان هیچ دراعه ودستار ونقش پروتش بنگر که در همه اسباب ملک هستی
او که هیچ چیز نیست حلال جز جولش ــ وحقیقت اینست نفس کشط مذکور از قدمای مجتهدین ومتکلمین شیعه این
رئیس المنافقین را میراث رسیده که در اثبات کفر ونفاق خلفای راشدین معاذ الله دست تشبث
دراز کرده واز غایت کوته اندیشی وکافر کیشی ملاحظه قیود والفاظش نه نموده وهیچ ندانستند که انجامش
بکجا میرسد ومآلش بکجا میکشد حرفی از آنجمله میگویم که هرگاه بتصانیف کلینی وصدوق وطوسی وقدمای
ایشان رجوع کنی وخلاصه وفاتر موضوعه با در تالیفات ایشان بینی با احادیث کثیره در روایات شهیره خواهی
یافت که از حضرت آدم تا حضرت خاتم کم کسی از جماعات انبیا ورسل یابی که حسد وحقد وبغض حضرات ائمه [?] نداشته
باشند وخود حضرت علیها السلام نیز زوال منزلت حضرت فاطمه زهرا خواسته انبیا عیون اخبار ومناقب مرتضوی
که زینت جامع آن هستند وتاویلات الایات که بصور قرآنی یا احادیث اهل بیت رسول ربانی در آن تجمیع است
دلالت قطعی برین مطالب دارد وآنکه کار ایشان بغاصبین وظالمین کشیده بلکه از حد وعدوان وطغیان
هم درگذشته وبا اینهمه کدورت وغبار وحقد وانکار این بزرگان بار دائره صفوت وصفا بیرون نهادند
پس خلفا را که بعد از تسلیم حسد شان مع هذا گردد چرا از خلافت وامامت بیرون روند ومسلوب الاستحقاق
شوند والضاق باید کرد که از این احادیث کجا ثابت میشود که ابوبکر وعمر وعثمان غصب خلافت حضرات
کرده واهل بیت را ایذا رسانیده بخلاف آن احادیث که بر اسامی مقدسه انبیا شامل است قطعا ولغا و
احتمال دیگر ندارد انبیا که شنیدی بعد از فرض وتسلیم اینمعنی است که خطاب حضرت رسالتمآب
با جلّه اصحاب لتشاقی گرفته والا محتمل است که خطاب با مولفه وضعفا باشد که عبدالرحمن بن عوف
که از ملازمین سید الشهدا بود واشارات سید کائنات را کماینبغی نمی فهمید ورنه از طرف سیاق کلام
مذکور او امی شود عقلا کی تجویز کنند که مهاجرین ثابت حقیقی کما فی شرح الکلینی للقزوینی چنین باشند
ومصداق یرثون الفردوس بشهادت جعفری شوند الی غیر ذلک من الاباب ومخفی نماند که سید

سید مرتضی صاحب تنزیه الانبیاء درین کتاب و مانند این خطاب را در آیات بسیار تفاسیر می برد بلکه مقالات ابن عباس رضی در خصوص تنزیل قرآن مجید بر همین محاوره وارد و مخاطب نا عاقبت اندیش در مقاله پنجم این جمله باین عبارت نوردیده که معلوم و شایع است که بسیار امور برای تنبیه دیگران واقع میشود آیا نمی بینی که لفظ عفا الله عنک و مثل جناب رسالتمآب وارد شده حال آنکه صدور گناه از آنحضرت ثابت نیست و غرض از ان تنبیه صحابه مثل ابوبکر و غیره است و مثل عرب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره ای در بتو میگویم و دیوار تو میشنود مشهور و بر السنه خاص و عام مذکور است انتهی پس در اینجا آنچه گفتیم قبول کردنی باشد تکلیف که شکایت فاطمی رض و مجلسی در حق الیقین بخلوت بود و حدیث تباغض در خلوت آمده مر آنکه شاید این تحاسد و تباغض و بر انگیختن مهاجرین بر حرب از انصار صدور یافته باشد جوابش آنکه چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا آخر حیات شریف خود مداح ایشان باشد و مناقب ایشان بکمال سفارش بیان فرماید که مجلسی آن را در بحار روایت می نماید چه گونه حسد و بغض مذکور را باین گروه حق پژوه نسبت توان کرد و اکنون عبارت بحار باید شنید که آخر خطب حضرت سید الکونین است در روایت از ابو المفضل محمد بن عبد الله شیبانی باسناد صحیح در جلایش بحکم مجلسی در مجلد فتن از کتاب مذکور ثقات اند که انصار حاضر شدند و دستوری طلبیدند و جواب شنیدند که حضرت درین وقت هوش این عالم ندارند و ازواج مطهرات به تمارداری آنجناب مصروف اند پس انصار گریستند تا حضرت با وار ایشان چشم بکشودند و فرمودند این مردم کیستند عرض نمودند که انصار پرسیدند که درینجا از اهل بیت من کدام کس امام است گفتند علی رض و عباس رض پس تکیه بر ایشان فرموده بمسجد تشریف آوردند و خطبه فرمودند که در ان این عبارت است آگاه باشید که انصار ملازمت و محل امانت و موضع اسرار و مقام اعتماد من اند وصیت میکنم شما را بتقوی از خدا و احسان کردن با ایشان پس قبول کنید از نیک ایشان و تجاوز نمائید از بد ایشان و در باره مناقب انصار روایات بسیار مجموع است که رفضه در دل اعتقاد ندارند و یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم انها بزبان آرند و لیکن بخواهی تصریحات مجتهد یعنی اقرار العقلا علی انفسهم حجة حرفی چند دیگر بشنو که انصار چنان حامل اسرار اهل بیت اطهار بودند که حضرت امام ... یعنی حضرت امام مهدی را بواسطه شیعه انصاری از راه دور طلبیدند و باین سعادت او را مشرف گردانیدند و بجابر فرمودند که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال پیوسته محل اعتماد ما بوده اند انتهی عبارة حق الیقین مختصرا و درینجا برای هدایت عوایت مقلدین چند نکته افزائیم یکی آنکه رفضه استدلال می نمایند بر مذمت صحابه رض بنظر باین احادیث و اهل سنت توجیه میکنند و آیات قرآنی و احادیث رسول سبحانی را بالتطبیق میدهند و قد تعرّز ان الموجب مانع والمانع یکفیه الاحتمال و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و خاتمه حدیث که بنقل مجتهد ثابت شد بکار ایشان نیامد و بنیاد استدلال رفضه از هم ریخت دوم آنکه اگر خطاب حضرت رسالتمآب با تمامی مهاجرین و انصار است پس مقبولین رفضه هم

فراہم عن المقبولین جزاہم عن الانصار والمہاجرین سیما الخلفاء الراشدین و احادیث ثنا، طعن و تنافس
در کتب معتمدہ شیعہ مثل بحار و غیرہ بیش از بیش مروی است و اینجاست کہ متعصبین رفضہ مثل حلی و جالسی و غیرہما
در تصنیفات خود میگویند کہ مطاعن صحابہ بروایات فریقین ثابت میکنیم بلکہ متواترات و اگر این اجمال محتاج
بتفصیلی باشد پس مطالعہ عبارات جالسی کہ در صواعق جا بجا التصریح بدین مدعا نمودہ نشان میدہم
برانچہ در سابق در جلد اول گذشتہ بمقتضای آنکہ تفصیل رنگی دیگر دارد قناعت نمیکنیم ازانجملہ در
ورق پنجاہ و سوم میگوید کہ امامیہ کہ مطاعن اصحاب ثلثہ و اصحاب فی الجملہ را ذکر میسازند و آنرا
ترجیح میدہند بر روایات فضائل آنہا کہ از طرق سنیان وارد شدہ بجہت آنست کہ بسیاری از مطاعن
مثل گریختن از جہاد و شکستن نماز جماعت برای امر سہل دنیا و طعن و تشنیع نمودن آنہا بر پیغمبر خدا
یا امثال آن از قرآن و حدیث متفق علیہا کہ بدرجہ تواتر ثابت است ثابت می سازند و اگر آیات و روایات
نباشد مطاعن آنہا کہ متعلق باعمال و اقوال ایشان وارد و آنچہ بدرجہ تواتر رسیدہ و سنیان را دران مجال
سخن و رد نیست تقیید قلم می آید ازانجملہ در ورق شصت و سوم می نویسد کہ جواب دوم بر سبیل ... آن
آن اینست کہ دانستی کہ امامیہ ہرگاہ بر سنیان احتجاج می نمایند بر قبایح اعمال و خصال اصحاب ثلثہ رض
نمیکنند مگر بانچہ متفق علیہ بین الفریقین و از جملہ مسلمات و متواترانست انتہی بلفظہ و بر ہمہ کس عیانست
کہ این طعن را شیخ علی در کتب کلامیہ اوردہ و مذمت اصحاب را از آن بزعم خود ثابت نمودہ و حال اینست
کہ اطفال دبستان این مزخرفات بیہودہ را بناخن و انگشت فرسودہ اند سوم آنکہ ترسیدن عبدالرحمن
از عقبات قیامت دلالت بران ندارد کہ او در حقیقت مخاطب بود و از وہم این حسد و تنافس ضد و ربات
زیرا کہ خوف برگزیدگان حضرت کبریا بجائی میرسد کہ عذاب اخروی را بذات خود محصور می پندارند و اہوال
و شدائد قیامت را خاصہ برای خویش می انگارند و یاد داری یا نہ کہ حضرات معصومین مسکین و یتیم
و اسیر را با ستر و زیر بغوص مقایسہ ایثار میکردند و می ترسیدند کہ مبادا اعمال ایشان مردود و قبول
نشود چنانچہ عبارات کتب رفضہ بیاید ان شاء اللہ تعالی و بسیط و تفصیل این امور در منتہی الکلام است
امیدوارم کہ بزودی مشہور گردد و مطبوع شود چہارم آنکہ بسیاری از تابعین باعتبار زمانہ کہ
بعد تنافس و تحاسد شدند وران وقت کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حجۃ الوداع و ...
تقسیم احادیث را ارشاد فرمودہ اند پیدا شدہ بودند کہ حال شان ہنوز وحی الہی بر حضرت رسالت پناہ
مشہور گشتہ بود و این کمتر از ان می نماید کہ مراد از عنکم در آیت تطہیر مطابق روایت کلینی بزعم امامیہ
حضرات ائمہ بودند تا حضرت مہدی کہ بعد صدہا سال بوجود آمدند پنجم آنکہ امامیہ این احادیث
غصب خلافت حمل میکنند چنانچہ از کتب کلامیہ و احادیث ایشان پیداست و این امر بعد وفات
حضرت سید کائنات بود و بزعم ایشان وراثت حدیث عیان گردید کہ تنافس بعد از فتح مداین فارس و روم

راشدین امت خاصة ثابت شد و آنچه ثابت شده عاید مولف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب
والا مراتب اعتقاد ندارد که غیر از ابوبکر صدیق و عمر که او از غاصبین خلافت و دیگری از اصحاب در واقعه حا
بر شهدا را مخاطب بنود که یدل علیه قوله هرگاه همین کلمات صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق
مخاطب و من عنا یا و اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرمایند و او المیکما اقامت اوله تنوانند
احتمال راجح وظن غالب همین است که متولین انسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان رضی الله عنهما که در آخر عمر شریف
نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و تکالیف شرعیه جهاد و ا...
بر اینها هم صادق می آید پس اگر نسبت احداث برامی جمیع افراد مخاطبین باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء
الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر ایشان نیز از دست ما میروند و اگر خطاب بعض دون بعض باشد کما ...
المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که محور حدیث الحوض مراد خواهند بود بعبیر کرا ازانها بلفظ رجال و انتقع
وحول ابوبکر صدیق و امثال او که در مولفات محدثین مثل افادات حاکم نصوص تطهیر ایشان موجود است که ابوبکر
صدیق و یا غیر او بحکم نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از زمره مصداق حدیث الحوض خارج اند و از جمله آنچه
ام المومنین ام سلمه است رضی الله عنها است که امامیهم بلا تشی اعتراف بسانی دارند علی ما نقله بعض المحققین

انه قال صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس انی فرط لکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود
و آنیته کعدد النجوم و انی رایت ناساً من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت زمرة اخری الی
کذلک فلم تفلت منهم الا کمثل النعم قال ابوبکر لعلی منهم یا نبی الله قال لا و لکنهم یجیئون بعدی یمشون

و یمشون القهقری مستلزم تناقض و تخالف اصول فریقین است کما عرفت و سیجیئی بعد ذلک مفصلا
انشاء الله تعالی که باوی این سوال ابوبکر باشد و لا نسلم که بدلیل سوال و جواب مذکور ابوبکر صدیق در جمله
داخل گردد که قبل ازین دانستی که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع جماعت
حمل میکنند و دامن حضرات امیه را بزعم خود از لوث عصیان منزه میدارند و البته این امر بدون مساعدت
محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغه متکلم مع الغیر شریک باشند
احتمال توجه اصل خطاب بانها و باکدامی صدیق و با مثالش ز جهت تبیین خاتم المرسلین بپایه ثلث بلکه
یقین میرسد فکیف که نصوص هم از مخبر صادق موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق رضی از تهمت
احداث و بدعت نماید و بسا ست که خطاب به جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین
امامیه مثل طبرسی و کاشانی و غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند حالانکه حق
تعالی در کتاب مجید خویش می فرماید یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم و علی هذا القیاس آیات دیگر
پس دخول صدیق در جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد از آنکه سوالش از جمیع افراد
امت بود و جواب آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم صدور احداث از ایشان کس نیست

وایضاً محتمل است که وقت دعا برشهید ابعض از جماعت اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث
ازیشان ظاهر بود پس گو خطاب بسوی صدیق اکبر رض و حضرت عمر و ابوذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و موجب
از ایشان آن مردم است و والتی که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث دعا است پس حین الحضر
بوی بالزام معلوم بود که بعضی از صحابه بغیر مشهورین مصدر احداث خواهند شد اگرچه احداث معلوم نباشد
و بر اجتناب بتفاوت بسیار همین مضمون را اعاده فرمودیس درین اسلوب خاص که خطاب بخواص باشد و مراد
عوام باشند نکته زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت خاص شد یعنی هرگاه این خواص صحابه با این
سیر و ابنیا وای بر حال ما که هنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیده ایم و مناط فوت درجات اخروی عدم ارتکاب احداث
و بدعت و بجا آوردن اعمال صالحه است باقی ماند حال عوام که خطاب درین صورت بکسی است و مقصود
مر دیگری صاحب بحار بکثرت و تفرع آن امر در محاورات عرب اقرار کرده و مفسرین فریقین هم نوشته اند
که خطابات الٰهی گو در بعضی از آیات مثل فتلقی فی جهنم ملوماً مدحوراً بجناب خاتم المرسلین است
لیکن مقصود تهدید و ترهیب امت است و این طریق ابلغ فی الزجر است بر متتبع تفسیر روشن است که چنانچه نزد
اهل سنت عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است بنیاد عدالت و حفظ اهل بیت اطهار و صحابه کبار نیز منصوص
و مبرهن و العجب کل العجب که علمای امامیه مثل این سوال را که ابوبکر صدیق نموده بنابر ابوذر غفاری
و بعضی از صحابه نقل میکنند و میگویند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدح متاخرین حکم بخیر اخوت
نسبت بخود فرمود ابوذر رض بدرد و عرض رسانید که آیا ما برادران تو نیستیم فرمود هرگز نیستید چنانچه تفصیل این
اخبار در سلک عنقریب دانسته شود ان شاء الله تعالی و حال آنکه ابوذر را رضی الله عنه حضرات امامیه درین خطاب داخل
نمیکنند و از اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و درین مقام احداث را بر ذمه ابوبکر صدیق ثابت میکنند تا عقیده
بالاولی اهل اخبار بالجمله حالیا علمای قوم ابوذر غفاری را متصف با خوت اسلام ندانند و ذکر حامد که در حدیث
مشار الیه برای متاخرین محقق شده و در روایات امامیه خاصه بکثرت تمام مروی گشته اما ابوذر رض را بنمانند پس درباب
ابوبکر صدیق هرچه خواهند مفقوده بآن شوند و الا جواب هم جواب ایشانست هم فرق نیست که در جواب صدیق بلی ولکن لا تدرون
ما تحدثون بعدی ارشاد شده یعنی اسلام و جهاد شما مسلم است لیکن نمیدانید که بعد از من چه احداث سر خواهند زد
و سوال ابوذر رض که نص در نفی اخوت ابوذر رض است کما یحکی معترک جمله لا تدری که مضمونش نفی درایت
احداث است مر اصول فریقین آبی و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول
اهل حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه نموذج آن در ما سبق
گذارش یافته و اینهم از نوبر حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافته که هرگز ابوبکر رض صدیق را
با جماع مرکب مراد از حدیث الحوض نیستند اما اصول امامیه که موید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول
اهل حق باشد پس آن نیز موکد و مشید اصول ایشانست چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول

... به بد و جرح مطعون احادیث ایشان که نیز در حجت ... کرده‌اند ولیکن صاحب وی نیز در روایات
منقول است پس شهادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم او مثل اجله اصحاب جنتی بودن محال است که بما که
بروی مسلط شوند و او را بد و جرح نمایند و هرگاه خود مجتهد الزمانی اقرار می کنند که براء بن عازب از اکابر صحابه
بیعت است و از اهل بیعت رضوان است و در عهد خلفا جهاد کفار نموده پس تهمت احداث السوء او بسبب
عدم ترک خلیفه کجی نمودن فرع آن خواهد بود که جناب امیر خلیفه بلا فصل بوده‌اند و این اعتقاد را
این امر هنوز مجتهد به دلیلی ثابت نکرده تا برای اهل حق حجت شود بلی حجت بالغه الهی در اینجا بر مجتهد قایم است
و آن اینکه صاحب رساله حدیث الحوض باتباع علمای خود براء بن عازب را از عارفین حقوق اهل بیت
میدانند و از مبصرین اعتقاد میکنند اکنون کجا ماند گمان آنکه حدیث احداث در حق خلفای راشدین واقع است
و شان مقبولین امامیه است احداث پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت تأمل حید درباره براء بن
عازب و بری بودنش از قبایح و سرپیچی در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقعه غدیر آنست که
حضرت امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی جزاه الله تعالی باعماله قتل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال
فی معرفة الرجال متضمن مدح البراء شده است حیث قال البراء بن عازب مشکور بعد ان اصابته دعوة امیر المومنین
علیه السلام فی کتمان حدیث الغدیر خم فاعمی انتهی بلفظه یعنی اگرچه بدعای مرتضوی شخص مذکور ببلای کوری
مبتلا گردیده ولیکن پامیان شیر امامیه بتصمیم قلب اعتقاد نیک در حق او داریم و بجان و دل تشکر او میگذاریم
والحمد لله که کلمه حق بر زبان مجتهد در حق مقبولین ثنائی جاری می شد که سوای ترک خلیفه بحق بعد آنحضرت
احداث نموده اینست رسوائی مقبولین امامیه بزبانی مجتهدین الشان و حاشا که براء بن عازب با آنکه از کبار
اصحاب است و از اصول ما چنین باشد پس مقام آنست که از غایت ندامت و انفعال مجتهدین رفقهم سر
های خود را نهاده و روی مناظرین کردن بلند نکنند ولیکن که سکیه جلباب حیا از چهره خود برداده‌اند
خواهد ایلی ازد قوله و در مشکوة شریف الخ ۲ اقول این نیز از همان مضامین مبتذله مسروقه است
پس جوابش از کتاب موصوف بطور اختصار می نگارم که چون در قرآن مجید و حدیث شریف بر جای
ثابت است که حضرات مقربین انبیا و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبه عصمت خوف و خشیت
ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر داشتند و بسیاری از ایشان بکمال یحیی [illegible] تعالی شب و روز بگریه و زاری
بسر می بردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخسارهای ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جابجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت می فرماید و از روایات خاص می ستاید و در
احادیث شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده
اند و بعد ازین بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین فرموده که اگر کسی را اعمال با هفتاد
پیغمبر حاصل باشند باز هم باید که اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و اهوال قیامت ایمن نماند

بلکه از بحار الانوار انشاء الله تعالی هویدا و آشکار خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین پیغمبر معدوای کاش
سن و حتی می بودم الی غیر ذلک پس حضرت مولف بجهت خوف و خشیت فاروقی آنچه درین مقام گفتگو کرده خارج
از قانون اسلام و شریعت خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شرح
شفا مذهب رفضه و غیره به همین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سایر
انبیا و مرسلین ضرور است که عذاب و عتاب الهی تا وقتیکه در دنیا باشند می ترسیده باشند خواهی
جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون پوشیده
و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد حتی که اجماع حضرت مولف
و برادر همین او یعنی فاضل اخباری و اصحاب قاضی ایمانی بعد از خرقه ایشان [illegible] و غیره که از خدمت علمای اصول و اخبار
و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقائد طوسی بلکه بتحقیر و توهین همه که بیان قرار یافت که خواجه
ایشان درین کتاب طریق هدیه و مدارا می پیماید و به نفاق میرود و در دلش چیزی دیگر و بر زبانش چیزی دیگر
پس اول چیزی از روایات دیده باشند که ترحم شان دلالت بر غلبه رجای خلفه داشته باشد با اعتقاد ضروری که در
شرح شفا مذکور است قائل شده اند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگان بر اهل مذهب با این مذهب گشته
که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است علت هیچ جسم حاد و خود بزرگتر عیب است [illegible] کل است سعدی [illegible] و در چشم
دشمنان خار است به علاوه می توان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین [illegible]
کاله پیغمبر ما ببند که اگر [illegible] در قبضه شیطان است و دلیل بر آنست که عملی از اعمال آنجناب بزیور قبول محلی نگشته پس
اعمال شرک [illegible] کدام است که تحت حسد و آن شیطان را بر خود حاکم [illegible] و علی الاطلاق می شمرد چرا که کمال
طبیعت خاطر [illegible] بیعت [illegible] بلکه بجهت [illegible] عاصی [illegible] مقدم [illegible]
در واقعه [illegible] جناب را از منحرفین [illegible] شمارند [illegible] که آن معاصی کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا
وقت شهادت گریه و بکا [illegible] آن آغاز نهاد و چنانچه مفصلا خواهی دانست انشاء الله تعالی از همه مطالب را در
[illegible] مبسوط [illegible] رفضه و منتهی [illegible] دیده از جناب اقدس الهی طمع و قبول آن بجهد تضرع و زاری میخواهم [illegible]
[illegible] و کاشانی در خلاصة المنهج زیر آیت کریمه والذین یؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون
می نویسند که از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه می دهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نشده و آن ضایع
گردد چنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانروز روزه داشتند و طعام بمستحق
دادند و بان افطار نکردند و میفرمودند که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف
من ربنا یوما عبوسا قمطریرا انتهی الغرض حال کاملین همین است که در حسن اعمال بنهایت قصوی
میرسند و از عجوبی [illegible] و بخوف عدم قبول مبتلا می باشند اکنون حال زبان درازی مجیب بر همگنان
عیان شد که از رفض و اعتزال [illegible] خروج کشیده از کجا رسید نعوذ بالله من ذلک والحمد لله که آنچه [illegible]

نهایت حماقت و سفاهت غبارهای نفاق و خس و خاشاک عداوت شقاق را بسوی خلفای راشدین
بلند کرده بودند همه اش پراگنده شد که کما دخان اشتدت به الریح فی یوم عاصف و صفای نیت و خلوص
این بزرگان بآیات قرآنی و احادیث حضرت رسول یزدانی و روایات خاندان ظاهر گردید و ایشان مانند آفتاب
نمایان گشت که خلفای راشدین در خوف و خشیت از جلال کبریای رب العالمین راه اتباع حضرات انبیاء و مرسلین
سپرده اند و مکائد رئیس المنافقین الزاماً و تحقیقاً همه حل شد و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا **قوله** حضرت سلامت الخ **اقول** حضرت سلامت اندک انصاف فرمایند که اگر امامت
حسن مجتبی و عصمت حضرت زین العابدین بود چه وقت بخاک که زمان حضور حضرت مرتضی است چنانچه در کلینی
شرح آن مبسوط است زار زار میگریستند و تاسیه حضار و ذکر مناقب را در باره خود چرا سکه نگریستند
و در خلوت پیش حضرت رب العزت چگونه این مضامین مطابق صحیفه کامله عرض میکردند اگر در جهنم عبیر
کنی باشد مستوجب اتم ابلیس اگر ابای اکردن من مهلت آدمی بر من مستولی شده و در معاصی مرا ابتلا گردانید
چون لائق عذاب شدم روا نمی پرداخت و در معصیت تو مرا فریب نگذاشت نه شفیعی دارم که درین وقت
بوی توسل جویم و نه معینی که مرا از عذاب تو امین گرداند و چگونه توسل جویم بنوافل با وجودیکه از فرائض
غفلت ورزیدم و از حدود تو در گذشتم و بهتک حرمات تو پرداختم و کبائر ذنوب را مرتکب گشتم ازین کلمات
بیباکانه ظاهر میشود که قطع نظر از حصول ثواب اعمال خوف حبط عبادات و تسلط عقوبات غالب بود
سبحان الله حضرات ائمه مجیبا عالم غیب و شهادت عارف نباشند با نکه مرتبه جلیل امامت و منزلت
جلیل عصمت موجب بشارت رسول موتمن و باعث حقیت خلافت و زعامت و حصول ثواب رب
ذو المنن است و واضح مجیب عارف بآن ان هذا الشیء عجاب **قوله** و صاحب تفسیر مدارک الخ
اقول مجیب غفلت شعار حال استفسار که برین حدیث دست تشبث دراز نموده از عجائب و غرائب است
که عمر ثعلبی جامعین بیاض ابی سواد چیزی دیگر نتوان دانست و اگر جامعین بیاض مذکور نیز ه
استدلال را از دیگران استعاره میکردند بوم شوم یعنی اردستانی بیدار کرده فن مشغل خلائق خصوصا
سلاطین و کن خورد حال حی نمود عیان گشت که ازین حدیث حقیت خلفای ثلثه بظهور میرسد در نهایه
بطلان خلافت راشدین ازین حدیث نمی آید و بطلان مذهب رافضیان و خارجیان و سلب خلافت از
معاویه ابن ابی سفیان مبرهن بر حجان و آن بعبارة العین و ازالة الغین و قوت القلوب و کشف المحجوب است
معنی اشهار سیدین چیزیست بغایت و قرار گرفتن بران چنانچه قاموس قالیوس وصحاح و نهایه و دیگر
معتمد و لغت بران گواه و ابتدا در از نفس لفظ همین است و اصل و دلیل بران کتاب آسمانی و خطاب جامع
است که این محاوره در آن منصوص است و بنیاد معنی هم از آن مرصوص نه بینی که حق تعالی میفرماید
الی ربک منتهاها امام رازی رضی الله عنه در تفسیر آن گفته ای منتهی علمه لم یوت احدا من خلقه

و نظام الدین نیشاپوری نیز می نویسد الی ربک علمها لم یوت احدا من خلقه و غیر خود و امام رازی جا بجا همین
محاوره در تفسیر کبیر خود آورده از آنجمله در آخر سوره هود می فرماید ثم نقول هب ان الامر کما یقولون
فهبوب تلک الریاح القویه من الامور الحادثة العجیبة لا بد له من سبب و ینتهی الی واجب الوجود فهو ایضا
المتعالی علی قدرة الله تعالی کیف ما فرضتهم فدا جهلک و همچنین است در تفاسیر دیگر از تفاسیر فریقین طبرسی در مجمع
البیان می نویسد ای لا یعلم وقتها الا هو و گمان مبر که چون این تفسیر از حسن رحمة الله علیه مروی است
حجت را نشاید زیرا که بدین تقدیر تفسیر بسیاری از آیات در کتاب مذکور ناقص خواهد بود چه اورا و آیات
ایمه را کمتر وارد میکند و بیشتر تفاسیر از همین بزرگان می آرد و معذلک موید تفسیر حسن است آنچه طبرسی در خاتمه
سوره لقمان از ایمه روایت نموده آن هذه الاشیاء الخمسه لا یعلمها علی التفصیل و التحقیق غیره تعالی و اگر فهم
این روایت مجتهد را مشکل است باری باید رجوع کردن بتفاسیر فارسیه مثل حسینی و کاشانی و غیرهما
که در ترجمه این آیت دران بدین عنوان ست الی ربک بسوی پروردگار تست منتها منتهای علم قیامت
یعنی کسی را خبر نه داد و هیچ اطلاع بران خاصه حضرت اوست و اگر کسی بکتب فریقین نظر کند خواهد یافت
که در هزاران از مقامات این محاوره آورده اند و در کتب رجال و در تراجم رواة بیش از بیش خواهی دید
که انتهت الیه ریاسة الحدیث و ینتهی الیه الفقه و الکلام الی غیر ذلک چنانچه کتاب تهذیب و میزان و مجمع
المقال در حال روضة المتقین و غیرها از کتب سنی و شیعه بران گواهی میدهد و اگر گویند که ما علمای دیگر را
می یابیم که بالاتر اند در رتبه علم حدیث و فقه و کلام از آن کس که برای او عبارات مذکور نوشته بودند
نیز در حدیث معراج نزد فریقین این محاوره مستعمل گشته جائیکه فرموده اند فانتهیت الی سماء الدنیا
حالانکه این سیر و سفر با این آسمان بالاجماع انتها نبود بلکه آسمان دنیا بدایت آن نهایت است
گوئیم از ین لفظ مراد متکلم همان است که ریاست فلان علم باو تمام شد زیاده برین نیست که بنوعی
از زمان و مکان تخصیصی می توان کرد و در حدیث معراج مدعا نیست که سیر بنهایت خود رسید و آنچه
شما میگوئید نظر بدلیلی و امری دیگر است که خود در نفس حدیث موجود است که از آسمان دنیا بآسمان
دوم رفتم و همچنین ازین مراتب و منازل درگذشتم و اگر این تفصیل ترقی از درجه بدرجه آخر و از مرتبه
بمرتبه دیگر نمی آمد فقط همین قدر وارد میشد که از زمین بآسمان دنیا منتهی شدم حکم میکردیم که غایت تمام
سفر همین بود و بس و از ینجاست که قید نفس لفظ در بیان معنی افزودیم تا بدانی که اگر بدلیلی ثابت شود منافی
این تحقیق نخواهد بالجمله چون ازین مقام پرده اشکار شد معنی انتها لیس منطوق حدیث چنان منقح شد که خلافت
حق است چون منتهای آن تو باشی نبودن ذات والا صفات حضرت مرتضوی خاتمه خلافت نبوتی
باوله قاطعه و براهین ساطعه نزد اهل سنت و جماعت که آنجناب را خاتم الخلفا میگویند و خلافت راشده
برانجناب مختوم می دانند پر ظاهر است لاجرم خلافت مطلقه خواه در ضمن خلافت صدیق باشد خواه

فی المجلد الاول پس جناب مرتضوی با وصف اولیت چگونه منتهی توانند شد حقیقة اما امر ثانی بیان آنکه جناب مرتضوی منتهای خلافت راشده اند بحکم منطوق حدیث شریف اگر خلافت معاویه راشده باشد برو تبرّا جناب سیادت مآب عالی آفتاب بمعنی انتها صورت نه بندد بلکه باطل شود و اللازم باطل فالملزوم مثله سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام یعنی بر قدر که غور و تامل بکار برده میشود در اضافت شرط اذا انتهت الیک بلا ریب اینحدیث که در واقع متفق علیه فریقین است چنانچه دانستی لبطلان مذهب خصم راجح میشود چه قدر تائید الحق بتخریب بنیان مذهب باطل می گردد که دفاتر طویل بشرح آن دفا تر خواند کرد و اگر فقط الخلافة حق ارشاد میکردند ظاهرا لازم می آمد حقیت خلافت بنی امیه و نیز مجتهد فرزند صاحب عماد الاسلام برین تقدیر در بحث و در ابطال شهادت حضرت امیر هم کمر خویش چست می بست و وقت اضافت ضمیر مخاطب دم در دم به بطلان خلافت دیگران عموما میرفت و چون اضافت این شرط نمودند بلفظ انتها و صلت الیک و جایت و مالت و آتت و مانند آن ارشاد نکردند حقیت همه خلفای متقدمین و خاتم بودن امیر المؤمنین هویدا گشت و ابهام مثل آفتاب نیمروز روشن شد که چون در مکنونات هر نهایتی را بدایتی هست خلافت از دیگران تا بجناب مرتضوی رسیده و منتهی گردیده چنانچه نبوت از حضرت آدم شروع شد و نیز حضرت خاتم بپایان رسید نقش باطل شد آنچه با ذهان بعض دیگر از رفضه میرسد که انتها کنایت است از خلافت بلا فصل حضرت مرتضی و العجب که ایشان آنمقدار نه دانستند که مدعی ابطال خلافت راشدین را ازین حدیث چگونه این احتمال مفید است فکیف که تا کار از اصل بر آید صبر درت بسوی فرع روا نباشد انیکه شنیدی منطوق حدیث شریف بود که باجماع علما همقرین قوت و اتقان است و کسی را در حجیت آن خلافی نیست اما مفهوم مخالف که امام المتکلمین و نظام الاصولیین در کتاب محصول در باره آن فرموده اذا خلنا ان المفهوم حجة فلاشک ان دلالته اضعف من دلالة المنطوق و ملا نیشاپوری در تفسیر خود زیر آیت ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا هم بهمین فرموده و ضعیف دانسته پس عنقریب می آید که حجیت انشاید سلمنا لیکن مطابق تصریحات لغویین در معنی انتها که دانستی مفهوم مخالف ان چنین است که هرگاه خلافت بر تو ختم نشود حق نیست و این بسبب عموم سلب صورتی چند را مقتضی است یکی آنکه جناب امیر در هیچ وقتی خلیفه نشوند و مردم زنهار بر دست حق پرست شان بیعت ننمایند دوم آنکه آغاز خلافت با ثانویت و ثالثیت برای آنجناب بود و منتهی کسی دیگر گردد سوم آنکه بخیال مجتهد گذشته پس اگر اینحدیث دلالت کند بر بطلان خلافت متقدمین چنانچه مرحوم مجتهد مستفیدین را لازم می آید بطلان خلافت بلا فصل امیر المؤمنین و هم بطلان امامت دیگر ائمه تا مهدی دین تشیع مستعار ضرر اهل سنت در ذکر این حدیث زیاده تر باشد بر فرعوم مجتهدین که مفهوم را بر خلاف منطوق حجت دانسته و استدلال بدان کردند بیت شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد و نیز بعد از تسلیم حجیت مفهوم مخالف توان گفت که حق نبودن خلافت وقت عدم انتها چنانچه در ازمنه

است از تکفیر و داد خال مذکور چیزی صورت نبندد و حنا تحقیقه کسی مذکور نمودند که اگر امید جاز من او برآورده کرده شخص
بکند وامت وارد و بر بعض حکم از باعد البیس این امر نزد معتزله باطل است نزد اهل حق ضعیف است اگر استدلال بنا برآ
چیزی کرده شود که تعلق گردد بچیزی نسبت کلام آن معدوم خواهد شد و تحقیق عدم آن پس این هم ضعیف است زیرا بنی که حق تعالی
میفرماید بعد شکر اعقاب کنند خدا را و تعبد فی جانا که شکر بهر حال واجب است عبادت کنی یا نکنی نیز فان آمن بعضکم بعلیکم
الذی اتمن امانته بجای ادای امانت واجب است شرط مذکور باشد یا نباشد و نیز فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان
و استشهاد شهادت بحکم حدود و در ان در عدم حصول دو مرد موقوف نیست از این جنس اگر آیات اشمرده شود آیات بسیار بخصوص
ثبت شود و در فوائد طوسیه مرقی حینه از آیات کریمه بیرکرده که اگر تفتیش به گرم کلام با ضافه و ربما یقول الجامد مجتهد انما
هم عهدی هیبن علمای اصول و اخبار جمعی متفق شده اند که تفصیل الی اتفاق عجب انیست که قاضی عبد الجبار معتزلی این استدلال
را در کتب اصول ضعیف دانسته در مقام استدلال کسی را ستوده لهذا تقریرش را اهل حق مناجات انگشت فی سوء فقه
کتب انشی لهی فیهم انتهی خلاصه کلام امام المتکلمین علی الله مقامه فی علیین عنقریب معلوم می آید که حال مجتهد الزمان
در مقام مثل قاضی عبد الجبار است بلکه بدتر از آن انشاء الله تعالی من بعد مدعا آنکه تخصیص حرف آن
درین باب بنابر آنست که ابو القاسم کعبی غیر او قاعده مذکوره را در حرف مذکور آورده بودند اما مرتباً سے یعنی التقریر
آلهٔ نامیه که خیال مجتهد ناتمام است لیکن پیداست که از کلام میرزا محمد که در مناظره رشید المتکلمین مرتب کرده از امور
بدانست که مفهوم مخالف حجت نیست چنانچه از رسالهٔ عزت الراشدین واضح میشود و کتاب بدة البیان
للاحبار و دلیل نیک حاضر است حاصل عبارتش بدان میرسد که مفهوم مخالف اعتبار را نشاید و بر تقدیر اعتبار
معتبر میشود دیگر دلیلی که تقییدیرا وجهی دیگر نباشد و بر تقدیر چه موقوف خود امام اعظم ثانی رفته انچه در کتاب
منتهی المطلب آورده از ان هم واضح است که دلالت مفهوم حجت را نشاید عبارت امام آنست رابعه
ان هذه الدلالة مفهوم وهی ضعیف خصوصاً مع معارضتها المنطوق والمفهوم و این عبارت در جلد اول کتاب
مذکور که اصلش از خانه این مجتهد حامل الاسفار بهم رسیده موجود است و جابجا امام اعظم شان در تصنیف
ادله مجتهدین و فتاوی خویش این مضمون نوشته فکیف که سید این قوم نیز انکار از حجت آن نماید چنانچه از
حاشیه کربلائی پیداست و مجتهد الزمانی با تقلید امور منور بسبب تهی مغز بودن از علم و خبر محروم گشته پس ابتعود
شیخ سعدی هم راست آمد بیت مسکین خر اگرچه بے تمیز است چون بار برد همین عزیز است
قوله شاید که تمام الخ **اقول** هرگاه بدین تفصیل از کتب معتبره فریقین بوضوح انجامید که
مقالات مجتهد حرف از نوع خرافات و جدال و ترهات و معارضات مسیلمه کذاب است پس
تمامی علما انذر کردن کمال وقاحت و بے حیائی و سخت جهل گوی و یاوه درائے است چنانچه
مغلس عبد الحق از جامعین حواشی و ارد است فی سواد در کتاب امامت نوشته اند یلی هلحق از
تاییدیات سے سزاوار است که صلحا و هند و گویند باید که تمام علمای فریقین حقتعالی را حاضر و ناظر دانسته

حکم فرمایند این خبر در حمل انصاف درین نقل مذکور لیاقت فهم حدیثی ندارد و بدون ترتیب المقدمات که مسلم نزد اهل سنت
باشد در پی الزام گردد و داد از علما میخواهد و از کتب ائمه عظام خود هم خبر ندارد پس درانجا که دعوی ریاست جماعه
بکلام روبروی فقها و متکلمین میرسید و بجهة بشارت فتوح راشدین مضمون حدیث آنها در کتب قوم آبروی مجتهدین
متشیعین بر خاک مذلت میریزد و حقیقتاً از صنائع بدائع او تعالی است که گرگ قوی بچه ضعیف را اندر پای یعنی حضرت
موسی را بکنار فرعون پرورید سر کرده مقام احاطه فرماید خواهد دانست که چیزی را انهم بر آنچه مجتهد گفته بود درین
تقریر موجود نیز است که در اجماع مهاجرین والانصار باعتراف قمی در تفسیر اهلبیت بر بیعت صدیق شکی نیست و
ایشان بر بعض فروعی در شرح کلینی امت حقیقی حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و اجماع عترت طاهرین منصوص
جعفر نیز بر گذشت که مجلسی در بحار و جلائی در کتب مطبوعه و غیره و دیگران در کتب دیگر تصریح کردند که حضرت ائمه
بر طور واحد بودند پس در اجماع اصحاب و عترت بر اهلبیت خلفا در خلافت باجماع مرکب شکی نماند و
ریبی نیست که حدیث ایشان بدین امور قطعیه مخالفت دارد فلا یعبأ به پس حال رسوائی مجتهد
در خاتمه این کتاب مرید لی است که برای تائید خیالات خام خویش بیتی حاشیه آغاز نهاد و گفته
که ائمه بر طور واحد نبودند بلکه مثل انبیا اختلاف داشتند نعوذ بالله من خرافاته **قوله** لاریب که
شیخ ابن بابویه الخ **اقول** قطع نظر از انکه اعتراض مخاطب به بحث لفظی میکشد و از داب محصلین نمی نماید
میگویم که از انجا که مدعی اجتهاد و تکلم کتب نحلت خود را که از تالیفات اکابر مذهب اوست و موضوع
آن مناقب و مدائح صدوق را جمع کردن و بنقل معجزات و کرامات وا و تشهیر دادن است ندیده و نه
استعداد وی درین فن بسبب سلب حافظه داشته پس مناسب است که او را بورق گردانی
آن کتب مقسرین تشویش و حیرانی نگردانم و بکتاب فارسی که غالباً مجتهد الزمانی
مطالعه آن فائز شده بلکه در تالیف آن بمقتضای الکفر ملة واحدة کما قالوا امانت ضعفای
رعیت نموده شریک بوده نشان و هم تا پسر نابالغ خود در دبستان بسا نه الغرض مولوی
حسین علی خان برادر بزرگ قرین که تالیف شان ممدوح مجتهد خیر سگال است در جواب چندی
از اجزای ایضاح رشید المتکلمین نور الله مرقده جائیکه طهارت خمر را بر مذهب بعضی
از قدمای رفضه ثابت فرموده میگوید که ازین عبارت هم مخالفت صدوق با اجماع معلوم میگردد
چه مراد شیخ ابوجعفر طوسی ظاهر از اجماع اجماع فرقه محقه است و شیخ ابن بابویه از اجله علمای محدثین بلکه فرد
کامل علمای امامیه است پس چگونه داخل اجماع نخواهد بود الی غیر ذالک اینقدر از غایت ظهور مثل بدیهی اولی است
که فرد کامل آنست که عند الاطلاق متبادر شود پس آنچه گفته که شیخ صدوق از اجله اساطین محدثین و فقهای
قدمای امامیه میباشد جلالت شان ایشان مثل دیگر قدمای عظام کلامی نیست اما علی الاطلاق فرد کامل
بودن ایشان حرفی است که تا حال احدی با آن متفوه نشده فضلا از بحر العلوم علیه غفران

واحد منهم بجای خود بخواهد بود بالجمله حال علمای شیعه مطابق تصریح صاحب ایضاح تمام مت
همین است که تا اوی وقت می جویند حرفی بر سبیل تصحیح در تالیفات خویش نمیگویند و دو سه صفحات
میدان مناظره راه فرار می پویند که چون رعایت وقت برای رواج بضاعات مزجات و ترویج
خرافات اقتضای کمال جهالت قد در و جمع ذکر برای صندوق الکواذب کرده آن امور را در مدائح و مناقب
او نوشتند که نقد دو کامل علی الاطلاق حرفی از آنست چه ظهور ذات صندوق مطابق کتب احادیث در وقت
توقیعات مزوره ظهور معجزه صاحب الامر هست و کثرت تالیفات او و دو دین ایشان بمقتضای تصریحات
محققین ایشان مذ علم هم است و هرگاه عظمت و جبروت صندوق مساعد تقریر و تحریر مجتهدین رفضه
پیرامون نگارش گردیدند و چنین جا دیدند مجملاً تناقض و تهافت کلمات تشیعین خصوصاً مجتهد الزمانی و قلت
استعداد او از این تالیفات اظهر من الشمس عیانست که معتقدین حسن مناظره او از تشیعین هم عند التحقیق
غریق بحر ندامت میشوند و بخطای خود اعتراف میکنند اینست حال امام المتکلمین و نظام المجتهدین

قوله و در روایتیکه آلخ ا **قول** کور و کورانه آنکس بصدد الزام بر آمده که بصارة العین را بعین بصیرت
ندیده و بقول لا تقربوا الصلوة را آنکس مطمح نظر داشته که با اینهمه مدتها هنوز پیرامون عبارتش نگردیده
حالانکه یکی از شیعه در تالیف تشید مردیگر را از هند تا بزرجا بلقا بلکه سطح بلاد و قوم هنود یعنی لنکا طبیعی
و مددگار بود تفصیل این اجمال و تشریح این مقال آنکه عبارت بنده از مقام مذکور نقل و اعتراف مخالف امامیه
که شیخ ابن بابویه که علی الاطلاق فرد کامل امامیه هست کما نص علی ذلک غیر واحد منهم در عیون اورده مثل شنیده
جمیع ازان روشن است که این بزرگان بمثل گوش و چشم و دل نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم عزیز بوده اند و قد
صرح العلماء بجواز التقیة علی النبی صلی الله علیه و سلم فی غیر موضع و این مرتبه که فوقی ازان متصور نیست بدلالت
ایمان کامل و ورع مفرط و اختیار زهد مامتدان ممکن نیست و همین استحقاق نجات ثابت شده که مثل دیگر نفوس
قدسیه در موقف حساب ایستاده شوند و درین عبارت قلیل معانی کثیره بمقتضای خیر الکلام ما قل و دل گنجانیده ام اگر بحالت
بجهت دیکوری و کورانگی مبتلا نمیشد البته بحدیث گستری نمی پرداخت و از تقلید ابوجهل که قرآن مجید را اساطیر
الاولین می پنداشت دست بر میداشت زیرا که درین عبارت هم محصل تمامی حدیث را بیان کرده ام و هم دو حصر
علمای رفضه را مستاصل گردانیده ام اما بیان تمامی حدیث پس البته همه عقلا نیک میدانند که
تمامی حدیث همین است که صدیق و فاروق و ذی النورین بمثل گوش و چشم و دل نزد حضرت صلی الله علیه
و سلم عزیز بودند آمدیم بر بیان مضمون خاتمه حدیث پس تادیه آن درین عبارت است که مثل دیگر نفوس قدسیه
در موقف حساب ایستاده شوند چه مراد از نفوس قدسیه حضرات ائمه اهل بیت اند اگرچه بمقتضای عموم انبیاء هم مراد
باشند کما ستعرفه زیرا که البته حضرات ائمه در جمیع امت محمدی افضل اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قسم بر بشر
که تمامی امت او در موقف قیامت اند لا بد مر تقدم می پرسند و کیف لا که در احادیث امامیه مصرح باشد که این سوال

از جمیع ائمه در موقف حساب خواهند شد هرگاه معنی تمام حدیث از ابتدا تا انتهی گوش کردی اکنون تقریر اعتراضات باید
آن شنود اما اعتراض اول پس این است که واقعی از حدیث شیخ صدوق که در عیون روایت نموده ظاهر شد که خلفای ثلثه
مثل عزیز حضرت بشیر و نذیر بودند چنانچه تو گفتی لیکن چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خلفای ثلثه خیلی در خوف
بودند لاجرم این حدیث بر تقیه محمول است فلا یدل علی المطلوب اما تقریر دفعش پس چنین است که علمای شیعه بار بار تصریح
کرده اند که تقیه برای ائمه اطهار است نه حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم و این امر بعینه در مجمع البیان طبرسی در تفسیر
آنا احمد حیلی که در آیات الاحکام است بر ظاهر است و سیجیئ عبارته فی هذه المقالة ان شاء الله تعالی و نیز این جا بعید از تسلیم خوف
سید انبیا علیه السلام از خلفا و عبارت اساس الاصول جائی که میفرماید اینجاست فی هذه اعلم ان الامامیة لما قالوا بعصمة الائمة و وجوب
امتثالهم و وجوب التاسی بهم فنسبة افعال الائمة و اقوالهم و تقریرهم کافعال النبی صلی الله علیه و سلم و اقواله و تقریره فی کونه
حجة علی التفصیل المذکور بلا تفاوت فی ذلک الا فی باب التقیة فان فعلهم و قولهم و تقریرهم انما کان للتقیة بخلاف النبی صلی الله
علیه و سلم و کتب مطبوعه جائی نص صریح است پس نکته احتمال تقیه در احادیث سید انبیا راه نمی یابد کما لا یخفی و هرگاه تقیه
برای آنجناب جائز نیست چنانچه بر زبان عمائد قوم رفته که در قلوب ایشان بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
زنهار موثر نگشته پس حمل حدیث بر تقیه چگونه درست خواهد بود فان الانسان یؤخذ باقرار اللسان اما تقریر اعتراض دوم
پس اینست که از خاتمه حدیث عیون معلوم شد که حضرات ثلثه رضی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند و افضل از تمامی صحابه
و همه این اصحاب در موقف ایستاده شوند و مسئول کرده شوند اما تقریر دفع پس اینست که در اینجا گفتگو در استحقاق خلافت
راشده می رود و از منقبت معلوم یعنی خلفای ثلثه بمنزله سمع و بصر و قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند استحقاق
خلافت راشده عیان نیست و ایستادن ایشان در موقف حساب برای سوال معلوم مستلزم سلب این استحقاق نیست
حالیا غایة الامر آنکه این بزرگان را در موقف حساب ایستاده کنند و از ولایت امیر المومنین علی پرسند و معلوم نیست که
از عهده برآیند خوا الحق آنکه سوال مذکور در موقف موجب کسر شان رفیع خلفا نشوانده شد زیرا که دیگر
نفوس قدسیه مثل ائمه و انبیا علیهم السلام نیز درین سوال شریک اند و معلوم نیست بر اصول رفضه که انبیا را چه بلا ها پیش آید
معاذ الله چه هر کس که احادیث انبیاء و درباره حضرات ائمه نیک دیده در مرویات رفضه خوب میداند که
عهده برآمدن مستحیل است حتی که بر روایات ایشان جناب امیر را نیز سخت دشوار است از عهده برآمدن
اگر حضرت زهرا و فخر خصومت باز کنند و شکوه و شکایت آغاز فرمایند چنانچه در خطبه امیر المومنین گفته بودند که
مثل جنین رحم پرده نشین شده که و مانند خائنان در خانه گریخته و گرگان می درند و می برند و تو از جای خود
حرکت نمیکنی و شکایت من بسوی پدر من است و مخاصمت من بسوی پروردگار من است چنانچه تفصیلش
در حق الیقین است چه از تفسیر اهل بیت که علی بن ابراهیم قمی جامع آنست هویدا میشود که
از حضرت امیر خواهند پرسید که با ثقلین چه کردی و عبارت آن مقام اینست و این یک حدیث همه امور
که بر زبان قلم فقیر وقت تصنیف عبارة العین گذشته و قدح خته انکار است شد زیرا که امامت ائمه را

اصحاب کرام تیغ داشتند و علم نفاق برافراشتند و حالانکه انتقاد از مسلمات است و در بحار و جامع العلوم و مانند آن
ابواب و فصول در ذکر اسامی آن اصحاب معقود است که همراه حضرت صلی الله علیه وسلم بودند و در احد و غزوات و غیره
از امیر المومنین حتی کسی پای ثبات نفشرده و در سماک بن خرشه و مانند او متفق نگشته چنانچه در همین مقاله عبارات
کتب مسطور مذکور شده پس نفاق و جبن مقداد و هاشم بمعرض ثبوت رسید الی غیر ذلک من الغزوات اینست حال صدر اسلام
اول اما اصحاب ائمه علیهم السلام پس بیزار بار دانستی که سرغنه تمام عالم بغض جعفری گشتش کسی بود و واحد همه زراره
که حضرت امام صادق ع بر او لعنت لعنت و هم ناطق بودند و ائمه صامت هم مهر خاموشی شکستند و درین باب از لب مبارک امام
و قس علی هذا اشباهه من شیطان الطاق و بر کفریات ایشان کتب اصول اربع مولفه ابوجعفر ثلثه که خلاصه اصول اربعمائه
باشد گواه است لاجرم برای اخراج سهل از زمره معتمدین اینهمه کششها و کوششها کردن و آفتاب جلالت
صحابه کرام را بگل اندودن خلاف عقل رزین و دخول مجتهدین امامیه در گروه مجانین است آیا اخراج شخص
از وطنش مستلزم آنست که او مطرود و مجروح بود مگر جناب مجتهد الزمانی علامه در کتب التنقیح امثال منهج المقال را چنانچه
باید عیان نکردند و ندیدند که خود فضل بن شاذان را بعضی از شیعیان از نیشابور نفی کردند و دیگران در ذم
و طعن او کوشیدند و ملا تقی مجلسی در رجال فقیه آنچه نوشته از ان واضح است که اهل سنت دشمن فضل بودند بجهت
و امامیه عداوت او داشتند بسبب دنیا و اعتبار و وجاهت او و بنده را عداوت اهل سنت چنانچه مجلسی مدعی آنست
بخیال نمی آید زیرا که از منهج المقال آنهم بر می آید که ابن کتاب و شما در علم تفسیر و قرات و مانند آن کتابها تصنیف اهل
ساخته و پرداخته بود تا آنکه بتصریح متقدمین امامیه محدثین اهل سنت از او روایت میکردند و او در کمین بود و لیکن
دشمنی خاطرنشین نمیشود بلی دشمنی او و دشمنی تواند بود که پرده از بعض عیوب او بر می افتاد و بهر حال مدعا اینست که چنانچه
فضل در باره سهل فکری کرده دیگران نسبت باو نمودند که من حضر بیرالاخیه فقد وقع فیه و لو قیعا تیکه و لعن
و طعن او قدمای رفضه بر آورده اند غالبا که جناب مجتهد الزمانی در کتب خویش دیده باشند که ملخص خاتمه آن اینست
که اگر او از افعال خود باز آید فبها والا او را انشاء الله تیر دعای کنم که گاهی زخم آن در دنیا و آخرت التیام نیابد و هیچ
معلوم نیست که مخاطب جامع العلوم لعبارتین وعید شدید اینهم دیدند یا ندیدند که تیر دعای او را مصیبتی شدید
در رسید تا آنکه زنهار از آن رهائی نیافت و بجاهای خود نشتافت و حال اعتقادش در توحید از روی آن بود که
ان الله عز و جل فی السماء السابعة فوق العرش کما وصف نفسه انه جسم پس خارج از اسلام مثل مشهور که چه خفته
و چه بیدار با سهل چه اعتبار اما تضعیف نجاشی و غضائری پس عنقریب از تحقیق المقال کشمیری
بمرتبه ظهور میرسد که بخوبی کمی از رد و این متاخرین را اجمال آن اینست که مشایخ جامعین اصول اربعه را بطور خود
تصنیف کنند و مشکل تر اینست که هرگاه کتب رفضه درین فن جمع فرمایی و فهرست امام اعظم اول چنانچه بنظر
فقیر رسیده و هم خلاصه امام اعظم ثانی ایشان و نجاشی و کشی و غضایری و حقیقی و تلخیص و منهج و مانند آن
از رجال مجلسی تتبع کنی خواهی یافت که هر که نزد ائمه هدی در کذب و افترا و فساد اعتقاد و تقلیل عباد فی تحریر

ندارند مرتبه او از حیث بیرون در گذشته واین امر بر ناظرین هر دو مجلد که این کتاب محتاج به بیان نیست
واگر اولیاء مجیب مدّ گویند که چون در باب سهل اختلاف جرح و تعدیل است و شیخ بهائی و غیره
در کتاب معمول و قاضی شوشتری در احقاق گفته اند که الجرح مقدم علی التعدیل لاجرم باید که رد
نمایند جواب بگوئیم اکنون بالفاصله بسیار از کتب رفته خواهی دانست که این تقدم وقتی است که بسبب
تضعیف بکمال قوت و وضوح رسد و در ما به النزاع آنچه مجیب آورده قوت و وضوح آن ممنوع
ساطین مذهب شما همچو شیطان الطاق زیر این قاعده مندرج گردیدند قطع نظر از آنکه ایشان بر جرح
وجه بارع مجمل و منکران علم انس او بودند علاوه بر این دلیل تعدیل مفصل را پیش نظر داشتند
و جرح او الیوم ثابت نشد و با اینهمه میگوئیم که گفتگو در صحت سند حدیث بر اصطلاح لاحقین نیست
بلکه در اعتبار و عدم اعتبار است یعنی اینقدر ضرور است که ثقات محدثین بروایت راوی بنیان
استدلال نهاده او را معتبر دانند و از کتب قدیم حال فضالت صدوق چنانچه گفته بودم عیان شد زیرا که
نقل میرزا ... تراجم صدوق و مراتب عظمی برای او و مولوی حسین علی خان او را فرد کامل قرار
داده و خود مجیب اقرار کرده که صدوق از ساطین محدثین است الی غیر ذلک لیس البته اگر نزد او این روایت
معتبر نمی بود در کتاب عیون که باظهار فاضل مجلسی در آغاز مجلد اول بحار مثل کتاب من لا یحضره است
او را بکرار با اسم نمیگذاشت بلکه بر ابتدا با علت شد و ذوباتند آن نقل می آورد چنانچه معمول اوست
و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه که بتصریح مجلسی در مقام مسطور مثل اصول اربعه است بروایات
راوی مذکور استناد و احتجاج نمی نمود حالانکه قریب ربع اول از این کتاب بروایت سهل ابن زیاد
غیبت موسوی ثابت کرده و هم روایت دیگر در باب النص علی القائم که قریب نصف کتاب خواهد بود
آورده و احتجاج بیان نموده اولا و بروایت دیگر ثانیاً همچنین در مقامات دیگر هم و چون کمال عظمت
و جودت فهم صدوق و فرد کامل بودنش علی الاطلاق بوضوح انجامید لاجرم حاجت نبود که از کل
همه مجیب سوای شیخ ابن بابویه احادیث اصول و فروع را که بواسطه راوی مذکور برای تنقیح مسائل
دینی آورده اند نقل کنم ولیکن برای مزید توضیح مدعا و تفضیح سفها سکر حیلۀ دیگر بیان می افزایم بگوش
عقل باید شنید که تنها شیخ المشایخ در کتاب بهای خود که در اصول و فروع نوشته روایات سهل را
مستند علیها نموده که کلینی ثقة الاسلام روافض که از مشایخ صدوق است نیز کتاب خود را
بر استدلال و احتجاج بروایاتش تالیف کرده اگر باور نیاید باید که محنت را بر خود گوارا نموده
در کتاب شیخ اعور خود تکرار کردن و بیرون وقصور نظر ابواب آن را دیدن که او در بعضی از مقامات تا بجا

قطعه بر حجیه روایات او منعقد کرده مثل باب الحائض تمرض المریض بیانش اینست علی بن ابراهیم عن ابیه
وعدة من اصحابنا وفی نسخة عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد و عن ابن محبوب عن علی بن حمزه

قال قلت لابی الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض فی حد الموت قال لا بأس
ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتأذی بذلک ودر باب حد حفر القبر واللحد والشق
وان رسول الله صلی الله علیه وسلم لحد له بدو روایت سهل استدلال نموده ودر دعوی حد حفر قبر و لحد و شق نقلا
بروایتها اوست و در باب ثواب من مشی مع جنازة سه روایت فقط از و نقل کرده و در روایات دیگر این نیز و در باب
الصلوٰة علی المؤمنین والتکبیر والدعاء سه روایت از وست چند روایت از دیگران و گمان مبر که کلینی احتجاج فقط
در مجاری فروع بروایت سهل مذکور استدلال میکند در مجاری اول که از اصول ست نه اگر حال مجاری اصول هم نیز
که از آغاز تا انجام بروایت سهل مزین کردیده از انجمله است بسم الله کتاب کافی که کتاب العقل است و سهل
که اسناد حدیث دوم این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد و در همین کتاب است بعد از ذکر حدیث علم
که مصدر است بلفظ یا هشام علی بن محمد عن سهل بن زیاد و بعد از یک صفحه کلینی میگوید علی بن محمد عن سهل بن زیاد
باز دو حدیث دیگر آورده و از انجمله است باب فرض العلم و وجوب طلبه والحث علیه در انهم روایت اوست هم
از انجمله است باب **اصناف الناس** که آغاز ترجمه آن از حدیث اوست و از انجمله است باب فقد العلماء
که مشتمل است بر روایتش از علی بن اسباط و از انجمله است باب سؤال العالم وتذاکره که حاوی است
بر روایات او از جعفر بن محمد الاشعری و از انجمله است باب النوادر که روایت راوی مذکور از محمد
مسطور در آن نیست و از انجمله باب روایة الکتب والحدیث وفضل الکتابة والتمسک بالکتب که منهج
است روایت او در آن از احمد بن محمد و از انجمله است باب التقلید که روایتش در آن موجود است
از ابراهیم بن محمد الهمدانی و از انجمله باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که روایات
او بیش از بیش در آن مرویست از احمد بن بشیر برقی و ابراهیم وغیر او و از انجمله است باب معانی
الاسماء واشتقاقها که در آن روایت اوست از یعقوب بن یزید هم از این مجبوب و بعضی از ابواب
فقط بر روایت او مقصور ساخته از علی بن اسباط از حسین بن زید از درست بن منصور عمن حدثه
عن ابی عبدالله علیه السلام قال ستة لیس للعباد فیها صنع المعرفة والجهل والرضا و
الغضب والنوم والیقظة و اگر همین عنوان تفصیلی کافی کلینی امام الائمه قوم را بنظر در آری
تمام کتاب را بروایات سهل مملو و مشحون خواهی یافت کما لا یخفی و بعد از این
که حقیقت حال و مصداق مقال بر تو هویدا شد احتمال اینکه روایات او از قبیل
متابع واستشهاد و تقویت است یا تعلق دارد بمسئله مخصوص از مسائل فرعیه یا موضع مخصوص
یا بطور ندرت و شذوذ است از هم پاشید کاش صلاحیتی برای معتمد و خلاف آن قرائنی از نمط
و این هم صورت نبست که شیخ طوسی که امام اعظم قوم مورد لوم است و
آغاز استبصار بر یونس قدح کرده بر سهل نیز برفته مشکل تر شد

ودر باب رضاعت که ناقض وضو نیست بروایت سهل استدلال نموده وایضا در باب
وجوب غسل میت و غاسل میت بروایت او احتجاج ساخته و از باب غسل جمعه سنت است عیان میشود که بروایت
سهل معتمد است الغرض مدعای فقیر این است که بروایت معتمدین امامیه مناقب در روایات واله بر حقیقت
خلفای راشدین در رسالة العبارة المبین بطور نمونه بیان کنم چه عبارت فقیر که مخالف هم نقاش بر داشتن محال
واستی گواه بر آنست یعنی علاوه مصنفات معتمدین امامیه که در وضع ذمائم خلفا از حسب وجوهی عیوب ایشان را
عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب در روایات واله بر حقیقت خلافت راشدین نیست والحمد لله که این
مدعا بنوعی حاصل گشته که کسی را مجالی نماند که آن را رد کند والا لازم آید که مجتهد الزمانی شیخ صدوق و کلینی
هم کتب ایشان را از دائره اعتماد خارج گردانند و درین امر تباهی و خرابی دین و مذهب شیعه است زیرا که کتب
جامعین اصول بروایات سهل مذکور مسائل اصولی و فروعی را پیش از پیش جابجا بنیاد نهاده اند و آن
منهم و بین دلیه حجت شمرده اند و بنای متاخرین مرجع گردانیده اند ولنعم ما قیل بیت لی فروعت محکم آمد
فی اصول به شرم باد تا از خدا هم رسول اما آنچه مجتهد الزمانی از کتاب شیخ حلی و کشی نقل کرد
فرموده لیس غایته فی الباب دعوی کذب و غلو و تعصب است یا وجود تشیع و ازین کتابها عیان است
که آن کتب از فرقه که غالی و متعصب نباشد حضرات ائمه معاذ الله عمر خود را در بیان نیکی بر
و بدی مجان صرف کرده اند و مجلسی عموما نوشته که ظلم و جور از آغاز عالم تا آخر به فرد شیخین مندرج می شود
عموما و دیگران مثل تاویل را خصوصا نوشته اند و ثبوت کذب راوی مستلزم عدم اعتبار روایت
بلکه عدم صحت هم نیست چه جای شیعی بودن که جناب مدعی اجتهاد و تکلم شرح اصول کلینی که
از زنادقه است و از مشاهیر کتب شیعه هم ندیده اند که صاف صاف زیر حدیث عامه زرارت نوشته
میگوید که اگرچه راوی آن کاذب است مگر حدیث صحیح است الغرض بعد از حکم اینمعنی که روایت
سهل معتمد نیست و از پایه اعتبار ساقط و از مقام صحت باطل است بر امامیه سخت مشکل وارد است
چه خود از کتب دینیه ایشان درین کتاب مثل آفتاب نیمروز روشن شده که مقبولین لسانی رفضه
مثل زراره معاذ الله مورد لعنت مرتضوی و اولاد و امجاد آنجناب مانده اند و از دایره دین و ایمان
خارج بروایات ائمه اهلبیت که بر امامیه حجت است لاقرارهم علی انفسهم و هشامین و زراره از ملعونین
و مطرودین و منافقین کما هو فی الواقع و رئیس اهل نفاق یعنی شیطان الطاق با وصف این
هم ملعنت و اعتبار است پس اگر سهل را که راوی هزاران ابواب اصول و فروع مذهب شیعه است
از ائمه زیر قدح و جرح بگیرند امر نیست بس مشکل علاوه لازم می آید مشکلی دیگر بالاتر از آن
که جرح و قدح ائمه را در باب گردید مذکورین علمای امامیه در پایه اعتبار نهادند و حسابی از آن
بر نداشتند و حال آنکه بوجوه بسیار جرح مذکور راجح بود کما هو بینهی بخلاف جرح شیخ حلی و امثال

در باره سهل آنچه گفته شد بعد از آنست که رفضه تکبیر شدید بمقتضای إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
کرده بودند معهذا محتمل است که اخراج او از قم بجهت حسد یا تقیه یا نفاق بوده باشد که از کتب مطبوعه
جابلسی هم چنان است که حسد در اصحاب ائمه شایع بود و خود کلام مجلسی در رجال دلالت بر آن
دارد تا بطبقه متاخرین چه رسد که چها کردند **والعجب** که حال عبد العظیم اصفهانی و شنا
سوبتهانی را مجتهد الزمانی یاد ندارد که بدر جابلسی او از راه حسد با ایشان چها اندیشید و چه کرد و با وجود
لایق این امور نبودند اما نفاق پس تقیه دو روئی شعار و دثار علمای شیعه است احتمال دارد که
ابلیس قدر آن یکی از عامه یا خاصه در پی او افتاده باشند و این امر بیشتر در زمانه و امثال ما شیعه است و اتفاقاً باوصف
سوید بودنش از جواب الصاح مذکور چنان گشته که علمای شیعه مصالح اوقات را مطمح نظر داشته
هر وقت به رنگی رنگین گردیده اند اقدام بر جماعت اولین دلیلی و در نیجا بر هند حافظه کور نیست تا ببینیم
که او چگونه با وجود مجتهدین شیعه متبع خطوات شیطانی مغلوب هواجس نفسانی رشک افزای
شنفه و مخصوص بان توانا بود و چه خویش فرمودند اکابر سنت و جماعت بملاحظه سوره نمل که سکین
و مجتهدین رفضه آنقدر فهم ندارند که مور چه سلیمان علیهم السلام داشت زیرا که دانسته که لشکر آن
آنجناب بصحبت سرسری دیده بود دانسته موران ضعیف را پایمال نتوانند کرد و روافض نتیجه
صحبت و امجی خاتم المرسلین را در حنا دیده اصحابش چنان اعتقاد کردند که ایشان جگر گوشگان پیغمبر خود را
بانواع ظلم گرفتند با وصف علم و خبر هیچ از دقیقه از بیحرمتی فرو نگذاشتند و از نجاست که ظرفا
ورحد و الاشیا بهمین معنی اشاره کرده اند گنده نقل می کنم که الرافضی فواره لعنت که از و میخیزد و بر او
نریزد اینهمه که در باره سهل شنیدی مبنی بر تقریرات دیگران بود اکنون حرفی چند از افادات باقر
مجلسی که او مقنن قوانین مذهب رفضه در متاخرین است و اهل ایران بتحقیق او می نازند و بدین کلمه
که مذهب باقر مجلسی داریم می بالند بعد از تسلیم ضعف سهل بشنو که در شرح اربعین تفصیل بیان کرده که
ضعفش منافی اعتماد بر روایت او نیست زیرا که او از مشایخ اجازت کتاب اوست و در ثقه بودنش شبهه نیست
حالیا عبارتش بعد از او بی تتبع بباید که فحوای او همین است یا چیزی دیگر و این کتاب را بعد از جستجوی بسیار
بقیمت گران یافتم و نتایج بسیار برای الزام مانند مجتهدین و مقتسین مذهب تشیع از آن برآوردم و بسیاری
معلوم نیست که بدست کدام کسی افتاد که هر چند جستم نظر نیامد امید از باری عز و جل چنان دارم
که مضمونیکه بیان کردم بدلالت قطعیه از آن بر آید پس حلالت عقلای عالم را که بعد از این ابهمه
استفاده رفضه بیان ناطق است برای مجتهد زیبا بود که در حق مجتهد مذهب چنین کلمات نویسد که دلالت بر آن
دارد که روایت عیون را چشم بصیرت ندید و کورانه در صدد الزام بر آید و بر لا تقربوا الصلوة کار بسته لیس
بانصاف در راستی حکم نماید که آیا او مصداق این امور شنیعه هست یا مجتهد که بیانش میگذرد و که مثل حدیث

بیز شدپس ائمہ نیز زبانیہا بحکم مجتہد جلن خافت شد کہ بر امور معقول ومطابق قواعد واصول طعن نمایند
وزیر زبان گیرند واین حماقت دیگر و مشکل اخراست کہ بجہت عدم اعتبار روایت سہل بر مجتہد لازم آمد

قولہ وثانیا الخ ٢ **قول** آن روایات راکہ متفق علیہا بین الفریقین است ودلالت میکند
بر کفر ونفاق وسلب استحقاق از خلفائی راشدین چنانچہ قبل ازین گفتہ بود کہ ہذا معارض است بالاحادیث
صحیحہ متفق علیہا کہ دلالت صریح بر کفر ونفاق وبطلان خلافت اصحاب ثلثہ ادوباید درین مقام
تا بر ہریکی ازان روایات یک یک سالہ برسہا کرد آرم وباولہ عقلیہ ودرایات موافق ومخالف ثابت
کہ ذیمار تقریبات علماے شیعہ دران بر قانون عقلا منطبق نمیگردد بلکہ بسبب عدم مراعات شروط
قیاسات وجاوبدن خرقات لیرین افترات ہر طرف متکلمین فرقہ رسوا میشوند وعقلا مہرانہ بسبب آنکہ
ہرگاہ روایات متفق علیہا در کتب فریقین کہ برای مطاعن اصحاب کارگر شود موجود باشد رفتہ چرا دست
بر موضوعات خویش انداختند چنانچہ درین مقالہ نیز عیان شد ووقت تفضیح قلی کنتوری ہویدا گشت
فکیف کہ در کلینی اعور وبحار مجلسی روایات ائمہ مسرود شود والواب واجمعی منعقد گردد باید کہ افادات
ائمہ رابر قرآن مجید وحدیث شریف عرض کردن وموافق رابر سر وچشم گذاشتن ومخالف را ساقط گردانیدن
ولاریب کہ احادیث مدائح صحابہ کرام کہ پارہ آن از عیون وکافی والتقی قرآن مجید موافقت دارد حیث نطق
بانہم رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ وانہم اشداء علی الکفار رحماء بینہم وآنانکہ ایشان را بکفر ونفاق نسبت میکنند
روی شان در قیامت سیاہ وحال شان خراب وتباہ است اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب
بما کنتم تکفرون وبدگوئی صحابہ موجب حد وتعزیر است وکسی از اصحاب شجرہ بدرزخ نزود
وانہ دیگران برابر ابد بپایشان نرسد وایشان نجوم ہدایت اند بتصریح امام رضا الی غیر ذلک من الاحادیث
النبویہ ام وحدی اجماع عترت طاہرہ در امر فدک ولیس منجرح است درین میدان باید معارضت قدم نہاد
وبدلیلی آن اجماع را ثابت گردانید ن والی لہم ذلک اگر مجتہد بہم خود یک دلیل بر ہمینی مرتب کند البتہ
رکنت قصہ بر خلاف آن مرتب توانم کرد وانیاک گونہ کیا میدان لب از درین این مناقب کہ بروایات حضرات ائمہ
خصوصا حضرت شہید کربلا وحضرت امام صادق است حاقلی تجویز کند کہ رفتہ باجماع عترت طاہرہ
مطلوب خود سامیرچون تواند نمود **قولہ** ٢ **عجب** کہ والدالرابی حرمت دولیزلی خرفاہر گاو در جاتہی بی
باید کہ ازان سراغی بکمالش بدینجہتی تواند برد کہ حضرات امام صادق گوشت خرگوش میخورد یا حرام میفرمود
تشیع آنجناب بہ تقلید جامعین بیاض ابراہیم خانی در صوارم باثبات رسانند وتشیع تمامی ائمہ بدان متفرع
گردانند وشتر غمزہ را با خرطات لیعیر فسوات الحمیر بقول اخباریین ضمیمہ سازد وشرم وحیا را جواب
حماقت دادہ بر فقہ الجملی پردازد وہمچنین چون این مجتہد بین عیار ہی از کتب اہل سنت التزام بروایت
غیر موثقین ونہمیتی بدست آرند کہ فلان امام مسح پا در وضو میکرد وانحکم را مستلزم لوازم تشیع تمامی ائمہ

اما دعوی اجماع علمای مذهب فرض بر امر مذکور پس تا چند نظر بانچه زین الدین عاملی فصلی قرار داده که
شامل است بر مسائل که شیخ المخلفین دعوی اجماع دران نموده و خود مخالفت آن فرموده و مقصود و مثل این
ان فصل انیست که فقیهی بر کلامش غره نشود و همچنین کلام سید ابن نجوم یعنی شریف ثمانینی می توانم گفتن که
حال شیخ و سید بشما چنین باست وای بر حال مجتهدی که تقصیر ابن فضلا هم نمی رسد چه جای آنکه در کتب قوم بر اجماع تحقیق
کرده باشند و بحضرت ائمه بتواتر رسانند که حجیت اجماع از مذهب اهل سنت است و علمای رفضه دعوی تواتر و رتبه
وارند که اخذ علم محدود و بسماع احادیث از ائمه است و تحصیل احکام شرعیه بکسب نظر که باعث اختلاف است منع
نیمار نیست لیکن بعد از تسلیم صاحب قیل و قال تواند پرسید که علمای رفضه بر کدام چیز اجماع کرده اند اگر مقصود
وار نداوه شرعی است برای خلفا معاذ الله پس چیز لیس المنافقین و حضرت حیدر بر او تفضیل بر کشودند و از آن احتراز
نموده و همچنین صلح و غیره و اگر مراد نفاق ایشان ست لاجرم مخالف خاتمه تجرید است که بایمان واقعی ایشان حکم میراند
وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ و اگر مراد اجماع انیست که علمای شیعه در سائل استحقاق راشدین اتفاق کرده اند
پس همین وقت دانستی که این اجماع بعد از تسلیم بدون دخول معصوم از ائمه هدی هیچگونه حجیت تواند بود و حال آنکه اجماع
ایشان باحادیث عامه محدثین رفضه بر مدائح خلفا بثبوت رسیده اجماع رکاکت ادعی شده و فلا بد علیها من اقامة
البرهان این اجمال را سبب فرومایگی او بر تصریح مجتهد فانی در هر سه کتاب اعتقاد کنیم بانه سلمنا لیکن رکاکت آن
عقبا باشد بر ان حدیث امامیه رکیک خواهد شد مگر ندیده که شارعین کلینی مثل صاحب بیان شافی صراحة گفته اند
که رواة چون از عوام بوده و از اهل لسان نبوده اند عدم بلاغت ازین جهت اتفاق می افتد و علم سالت
در احادیث ائمه راه می یابد آری رکاکت و مخالفت عقل و نقل این است که جناب سیده در باب فدک تا الغیه عمر
و بنا و صفت الحاج شیخین و بذل انواع مساعی و وکالت حضرت ابو تراب کما فی علل الشرایع ملال را سر فرو نمایند و بیت
الحزن سازند و شب و روز بگریه و زاری بسر آرند و خلافت زهد و توکل و حسن و صلح و درین امر بعمل اند جناب
از جواب امیر المومنین که در مخاطب حضرت سیدة النساء العالمین قبل اتخاذ بیت الحزن و بعد از اتفاق این معاملات
رحمن باشد در بحار و حق الیقین مبسوط است هم معلوم توان کرد یعنی زاهد و توکل بیش گیر و آنچه گویم بپذیر و زیر
ار او فرزند است را افعا صنا من است الی غیر ذلک و هو مما لا یخفی علی الناظرین **قوله** و ثالثا الی آخره **اقول**
لا نسلم که مخالف مذهب امامیه باشد چه ما کما هو الظاهر من کلامه زیرا که بسیاری از ایشان قائل شده اند بایمان
واقعی خلفا کما شهد به التجرید و شرحه للحلی و در آمدن به بهشت بعد از عذاب چه معنی وارد و جمعی گویند
ایمان اولا و طریان ارتداد ثانیا و این مذهب هم اگرچه مخالف ثقلین باشد کما بیناه فی عبارة العین مجملا و نشد
فی هذا الکتاب مفصلا لیکن بزعم شان منافی مناقب و محامد خلفاء و این مذهب مخالف نیست مگر
که بمفسرین شیعه مثل کاشانی و رئیسه الرضوان نوشته اند که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که بدو زنه
کسی این بیعت کرده و نیز از تحجیه اللسان و خلاصة المنبر و غیرها ایمان صدیق و خلوص او بایت غار

آنکه شاید مجتهد در پی دعوی اصلاح قرآن مجید که نزد او بسبب تحریف بیاض عثمانیست قصد نمایند زیرا
در آن بمقتضای انجدیت همین ترتیب مذکور است کما ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه
مسئولاً گر این اصلاح بدان ماند که خوشنویسی را قرآن مجید دادند و گفتند که باید در هیچ نقطی تصرفی نکنی بلکه حرفی
موافق نمود چون از نقل فارغ شد بعد ادای امانت گفت که هرچند در اصل اغلاط بسیار یافتم لیکن بر وعده خویش کار بستم
مگر در جا چند چنان مذعن شد که اگر مطابق اصل بنویسم از دائره ایمان بر آیم از آنجمله است لفظ ناد نیا لوح که مرا
مفرح ساختم حقیقة الامر اینست که اهل نفاق که کتب دین و ایمان شان قرآن مجید را محرف و مبدل
و ناتمام و ناقص میگردانند و اعتقاد شان نیز اینست در اصلاح قرآن مجید باکی ندارند طرفگی بعد از وی دیدن
این اعتراض گفت که مجتهد در نجدیت چه السنت و من در آیت سرگردانم که حضرت باری را چه افتاد
که با وصف آنکه قلب رئیس اعضاست سمع و بصر را مرتبه تقدیم عنایت فرموده و اگر گویند ترقی
از ادنی با علی گویم لا نسلم زیرا که سمع را راجح گفته اند بسبب آنکه طفل سخن عربی خود گوش میکند بنطق
می آید و مطابق زبانش خواه عربی خواه فارسی و هندی و زبان دیگر حرف می زند چون سمع ندارد
لال میگردد و گویا انسانیت از و مسلوب است بخلاف صاحب بصر که هزاران از علما و حکما و قراء
کاملین فنون اینچنین بوده اند چنانچه از تفاسیر مبسوطه نیز این امر چنان بظهور میرسد که حاجت
جستجو نمی افتد اما دعوی آنمعنی که مستدل در صدد اثبات افضلیت مشایخ ثلثه باین روایت
الخ پس دلالت بر کمال اعتساف دارد و تفصیل این ابهام آنکه در رساله تبصرة العین این عبارت
در آغاز اثبات مناقب خلفاء رض نوشته بودم چنانچه مجتهد نیز نقلش کرده که علاوه مصنفات
امامیه که در وضع قدح ائمه خلفاء و جستجوی عیوب الیشان عمر عزیز خود را صرف ساخته اند خالی از مناقب و روایات
داله بر حقیت خلفای راشدین نیست وازین عبارت چنانکه می بینی دعوی صحت و استحقاق خلفا
معلوم شد افضلیت الیشان فیما بینهم که صدیق رض افضل است با عمر رضی الله عنه یا از عثمان رض یا آنکه این
هر سه از جناب مرتضوی افضل بودند کجا مذکور کرده ام انصاف باید نمود و بیهوده و بیهوده و لب نباید گشود
من بعد چون محصل حدیث امام صادق را از کلینی دارد و مفهوم این عبارت با عتراف موافق و مخالف
مرتب گردانیدم که هرگاه ایمان و عدالت و رضامندی خدا جهاد الیشان با قبائل عرب و عجم و کسری
و قیصر و شرط جهاد برای مهاجرین ثابت شد برای ثبوت خلافت راشده خلفاء رض حالت منتظره
باقی نماند ازین الفاظ و حروف هم باتفاق خاص و عام ثبوت خلافت راشده و شرط امامت
وجهاد مقصود هست نه اثبات افضلیت که این بحثی است جداگانه و در نیجا این بحث نه مطمح نظر است
نه جای انفصل بر آن موقوف است و بعد از قصه خندق این عبارت بقلم آورده ام چنانچه مجتهد
نقلش نگاشته که آنمعنی یعنی آنکه خلفای ثلثه و خلافت راشده الیشان مقبول آنحضرت صلی الله

علیه وسلم باشد امکان ندارد انتهی ومقبولیت این بزرگان کجا موقوف است بر افضلیت کما لا یخفی [illegible]
انشاء الله تعالی و نیز از بیان روایت حضرت امام حسین رضی الله عنه و حدیث رسول الثقلین این کرامت
بر زبان علم جاری گشته که ظاهر شد که فوقیت ازان مقصود نیست یعنی گوش و چشم و دل آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گشتن بدون ایمان کامل و تورع صرف و اختیار زهد و مانند آن ممکن نیست و هو عین
استحقاق الخلافة الراشدة و این کلام نیز بندای بلند حکم میکند که حقیت این بزرگان نزد جماعت
کبری و اهلبیت ایشان بخلافت راشده مقصود است نه تفاضل بینهم و افضلیت ایشان بر سائر
امت و نیز ظاهر است که مناظره بان مهملین افتاده که مدعی کفر و نفاق اصحاب کرام اند و سلب استحقاق
ایشان فنا بنا علیه ذکر مدایح و مناقب این بزرگان و اثبات استحقاق در اینجا کافی است و مناظره
با گروه تفضیلیه نیست تا بحث افضلیت در نظر باشد و اگر هنوز بدعای من بخیال مجیب نیامده
باز بمثال روشن میکنم که حضرت سلمان و ابوذر و مقداد را بر اعتراف لسانی رفضه میتوان گفت
که مقبول بارگاه رسالت و عادل و متزکی بوده و سیرت نیک داشتند با وجود حصول مرتبه
[illegible] بی واسطه داخل فیما بینهم و کسی که مدعی عدالت و مقبولیت ایشان باشد و روایات مناقب
ایشان برای الزام منکرین بجا آرد اگرچه آن روایت دلالت کند بر افضلیت مقداد و سلمان رض بر
ابوذر لیکن در جواب آن شخص نتواند گفت که این احادیث مخالف تست بسبب آنکه معتقد تفضیلیه
ایشان هستی بالجمله مقبولیت امریست که با مفضولیت و افضلیت هر دو جمع تواند شد و چنان نیست که مجیب
پریشان گو گمان برده در رنگ فرو مانده و اکنون انصاف از وی میخواهم که خدا را است بگو که چنین
گوش کدام یکسان بریده و این شعر را من نخوانم بخطاب تو یا تو بخطاب من نعوذ بالله من فیما النار
علی العار بعید بعد انکه چون نزد مجیب حقیقت از یزید مسلوب بوده و حامی حزبش بود ابا ابان اقرار دارد
و در بین مقاله مضمون جا بجا میگوید ع چه نسبت خاک را با عالم پاک او و چگونه خلفا را افضل
از یزید خواهد گفت حقیقة بلی مجیب مدعی حزبیت و اکابر شش که دعوی قرب شباب برای یزید در زمان
حضرت رسالت مآب دارند کما فی المجلد الاولی ضرور است مناقب آن پلید را ذاتا و خلافة بالاتری از [illegible]
مدایح بیان کردن فاعتبروا یا اولی النهی و بر فرض محال افضلیت ثلاثه چگونه قادح خلافت توانند بود و سخن والا حضرت
انجاکه آب بار نوشته است چنین منقول است که لو القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت الغرض
این هفوات و یاوه درای حدیث حضرت رسالت پناهی اگر راوی آن گوشواره عرش عظیم کبریا یعنی
حضرت سلطان کربلا است مطروح گردانیدن خبر خوارج و نواصب کار کسی نیست غلط گفتم این فرق
ضاله ازان شرمنده و منشو[illegible] ولیکن مجتهدین رفضه زنهار ندامت نمی برند و اگر شواهد و قرائن صحت
این حدیث از کتب رفضه ذکر کنم البته ورقی چند دیگر می باید نوشتن مگر دو سه حرف میگویم که از کتب

بروایات لیباشد تا لمعها کلامی واقع شد و از شکایت عمار پیش حضرت صلے الله علیه وآله وسلم برو کمال شنیع
و امثال فی تحقیق احوال الرجال وهمچنین کلمات دیگر و اکابران درباره حذیفه وغیره از مقبولین لیباقی و از آدم تا
این دم هیچ گوشی نشنیده باشد که وقت جدال ومنازلت رجال پرده چشم شخصی از وی جدا شده باشد و بنابر ظاهر
مفاد روایت مذکوره لازم می آید کمال اساءت ادب نسبت بجناب سید المرسلین ولا یقول به کافر فضلا عن المسلمین
از نفاق الناس علی الله صلی الله علیه وآله وسلم کان اربط جاش غیر خائف ولا خاش و این حدیث قطع نظر
از آنکه در صحاح کشی و مصنفات تمامی شیعی است باعتراف مجتهد الزمانی در کتب شیعه وسنی باستفاضه بهترین گشته
بمحض پوشیده نماند که در کتب محاورات و غرایب احادیث این لفظ بدینها نبوده آنکه میدار ربط للجاش یا رابط الجاش
برای کسی که در معارک و کارزار از غایت شجاعت قیام ورزد و در تمکین و قرارش کوه البرز باشد فلا تغفل
اما فرار او از زحف بلکه اشان منتهدیکه گزند عظیم بحضرت رسول کریم دران رسیده و از کفار در حق
سرور ابرار و تقیه نام عی نمانده پس درین باب هم موقعی نیست بلکه این مرحله در رساله جدیده یعنی کاشف اللثام
عن تلبیع المجتهد القمقام چنانچه باید طی شده و بده عبارتها بعد تضعیف علمای الزغفه و جرحهم سلمان اما حال
بعضی دیگر بر اصول موضوعه مستقی پس از آنکه صدوق طایفه شیخ ابن بابویه قمی در علل الشرایع باسناد خود از
حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت میکند قال علیه السلام ما کان یوم احد انهزم اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم حتی لم یبق معه الا علی بن ابی طالب علیه السلام وابو دجانه سماک بن خرشه انتهی مختصرا پس بنابر مزعوم مجتهد
کما لا یخفی علی ناظری مکاتبته التی اشرت الیها فی الدیباچه چندی از اصحاب که بظاهر نزد علمای اثنا عشریه
از مقبولین شمرده شدند مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَمَأْوٰهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ
بطامع زخارف دنیا و تارک مثوبات عقبی بوده باشند معقول با بد اندیشکه حال حواریین خاتم
پیغمبران ما در ان مذهب چنین باشد کسانی را که حق تعالی در محکمات کتاب مجید خود بانواع مدح و اقسام
ستایش ستوده باشد حضرات شیعین انهارا مرتد شمارند و از دایره ایمان خارج گردانند و یکدو کس
که هزار تلاش از چهار صد هزار اصحاب بحکم الی التذکره در زمره مخلصین اهل بیت بهم رسانیده باشند
در حق شان چنین روایات و قیل و قال داشته باشند انتهی قدر الضرورة و نیز فرار صحابه
و دیگر مقبولین شان از جاهای بسیار ثابت است مگر واقعه حنین را یاد نداری که بتصریح کاشانی
در خلاصة المنهج و بحار الانوار اشکار است که این بزرگان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بدست
دشمنان گذاشته و راه فرار سپردند و از حیات القلوب هم هویداست که واقعه حنین مثل
جنگ احد است که عمار یاسر هم گریخت [illegible] اینها و این تقریر بر تنزل و تسلیم است
و نیز گریخته بودند خصوصا صدیق که کوه ثبات بود بالجمله میانه اصحاب ثلثه و عمار فرقی
هست پیشما که از کتاب بحار و کشی وغیرها کما سبق واضح است که او بعد از وفات سید الکائنات

راه ارتداد آنچنان پیمود که منحصر شد الا نزدیک بهم قریب بود و وقت خلافت مرتضوی بعد بیست و پنج سال که بسبب
حصول مقاصد صورت نبست هشیار هم شد پس چگونه ممکن باشد بر اصول قوم صدور حدیث مذکور در حق
او بخلاف خلفای متقدمین که تمامی همت خود باعلای کلمة الاسلام مصروف ساختند و باعتراف اکابر فریقین بجناب
نفس و تن پروری نپرداختند و براه غریب دون قدم ننهادند و بظاهر و باطن یکسان بودند و حق تعالی
مجاهدات ایشان پسندید و خلافت ایشان بسبب تشبه بانبیا علیهم السلام ظل نبوت گردید پس میانه ایشان و عمار
بعد ما بین السماء والارض پدید آمد خصوصا چون بعضی از اقوال مجتهد که گذشت ضمیمه آن گردد و با اینهمه
عجب از مکارم مجتهد که استبعاد شدید کرد بدیدن این حدیث تنجی ننموده از مناقب مرتضوی که حق با علی است
هرجا که باشد او نفس منست و نیز منی و روح منی چنانچه در تنزیه الانبیا والائمه و تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام هست و چون وجه معاش سیدة النساء را خلفا برغم مفترین از
فورق کردند و حضرت امیر دست از اعانت آنجناب برداشت تا نوبت بکلمات طیبات رسید
یعنی مانند جنین رحم اسی اخرنا آیا نفس پیغمبر صلی الله علیه وسلم و روح اطهر مورد این کلمات تواند
بود پس تفرقه فیما بین متقدمین و امیر المؤمنین بدون اقامت دلیلی مسموع نتواند شد و انی له ذلک
فکیف که محققین شیعه مثل طبرسی و ابن میثم و بحرانی در شرح نهج البلاغة اعتراف نمایند که خلفای
راشدین قوت جناب سیده و ذریت طاهره مثل حضرت سید الساجدین میرسانیدند کما سبق نقله
فی المجلد الاول با اینهمه چون علمای رفضه همیشه باین نوع احادیث فضائل مرتضوی ثابت میکردند
حدیث عیون را بروایت فرد کامل برای استحقاق خلفای راشدین آوردم زیرا که بالبداهت بر کمال
ایشان دلالت میکند و روافض را مجال نیست که در آن قدح نمایند و حیرانم که من کجا گفته ام که
مراد ازین حقیقت کلام ست پس اساءت ادب چه معنی دارد **قوله خامسا الخ** **اقول** در
داین منع بر دلالت حدیث عیون از جانب مجتهد مورد و هم تحیر مسموع ست لیکن چون مسلم شد نوشته ام
که حدیث و کاد حمی و لحمک لحمی وغیره بر مزید اختصاص علوی دلیل نباشد البته بر تمام الخبر معتدا نیم علیکه
ذلک ... هر دو وارد موضوع ست که بعد از تسلیم صحت توان گفت که بسا باشد که آدمی خون از بدن میکشد و سمع
و بصر خود را گاهی جدا میکند بلکه بجدائی این اعضا کمال شخص باقی میماند بلکه مانند عدم میشود کما
لا یخفی و جائیکه تشبیه بروح ست آیا احتمال حیثیت مسئولیت متطرق نمیتواند شد که بدار جلیه اول
مقارن بودن بدن بروح ست هرچند اهل سنت هرجا اشاره صد تمنا گفتند لیکن دیگران می خندند
لاجرم بار دیگر میگوئیم که مجتهد را باید ازین بادی احتراز کردن چنان نشود که گویند کفش خود بر سر خود چه
بعد احتمال اضافت بادنی ملابست در مقام علی روحی و راستی من جسدی از دست مجتهد میرود فکیف که مثال محض
مفید ماکی باشد چنانچه در بلاغت نوشته اند بلی حذف طرفک وقتیکه بازمانی شود از پشت جمال یعنی قریب باشد

آری دین برای تقریر این اضافت مذکور بکار می‌آید که کیفیت عمل حضرت سلیم را تصریح آن می‌کند که استحباب ایام
حسین شاید متعال است پس جواب آنکه این تقریر برای تمامی روافض و بال و نکال است که مقصود سلطان کربلا
[illegible] دلیل قوی بر خلافت صدیق و دیگر خلفاست کاغذ فت [illegible] و سوف تعرفونه منتها ان شاء الله تعالی آن
بود که بار دیگر این مدح عظیم را از حضرت رسول کریم بشنوند و حاضرین این صحبت هم بخشنند آن پرده از دو حیثیت
صدق مشهور شود که مدح هوا لسنک با کرامت متضوع والمنة لله تقدس که در انچه جناب خاتم المرسلین
ارشاد فرمودند هم افاده است و هم اعاده یعنی مشتمل بر تاکید اوست هم متضمن امر جدید بینی که از حدیث روز
اول همین قدر ثابت شده بود که این بزرگان گوش و چشم و دل آنجناب اند این از ینجا که مرتبه مذکوره بنص
اصحاب در ذوات عالیه ایشان محصور است چنانچه از ضمیمه اشاره و ایراد ضمیر فصل معلوم میشود و تاکید حکم
سابق هم عیان میگردد و این امر عظیم بر پرسیدن ریحان رسول کریم ترتب یافت و اگر حدیث کریم
محل استعجاب حضرت امام حسین می‌بود حضرت رسالت چگونه مرتبه مذکور را در ذوات سامی اصحاب کرام
حصر میفرمود و تعجب را می‌افزود و جگر گوشه خود را در حیرانی می‌انداخت زیاده از سابق مرهون نگرانی حیرت
و بر تقدیر حصر مسئولیت لازم می‌آمد مخالفت نفس حدیث شریف بلکه تکذیب قسم منیف که قسم بعزت کبریا که تمامی آن
[illegible] رسیده میشود از ولایت علی چنانکه خدا فرمود پس حصر مسئولیت کجاست بلکه عموم و شمول است بالجمله کسی مجتهد یا
[illegible] در جهان نباشد که با ضمیمه عموم سخن حصر مسئولیت اعتبار کند مجتهد لکن عجب‌ست از تعجب چه استعجاب وقتی لازم
میشود که امری مخالف معهود و مرسوم پدید آمد و هرگاه از نسخه سلیم که نمونه حالش بذیل تقریر مذکور خواهد شد
بوضوح انجامید یعنی امام حسین شب و روز مشاهده فرمایند که خلفای ثلثه را در اصحاب منزلت عظیم بود پس استعجاب
در حدیث چه گنجایش دارد داری التعجب در مناقب خلفا [illegible] فرقتین خواهد بود پس آنرا العقل و النقل موضوع
باید دانست و حال نسخه سلیم از مجلسی و تصانیف مجتهد ذکر شا هویداست که بتوجه حسین صورت تالیف گرفته و
کسی از ایمه صدق سلیم در زبان داشته پس چگونه امام حسین از استماع منقبت خلفا استغراب ورزند
افسوس که جناب امام حسین همیشه کوشش برای مناقب خلفا و خلافت ایشان مبذول فرمودند تا رفضه
بمدائح ایشان انس گیرند ولیکن رفضه مساعی امام حسین را بجوی و قطره آبی نخریدند قال الله تعالی
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم اکنون سلسله امید منقطع شد فمن یهدیه من بعد
الله افلا تذکرون فلله الحمد که در ینجا هم مار را بدست دشمن کوفتیم و چراغ هدایت بعد از کشتن نفی فراز
مسترشدین برافروختیم و هرگاه بهمین جملها احاطه کردی پس بدانکه در ینجا امری دیگرست که تعرض بدان ضروریست
و سرسری از ان نباید گذشت و آن اینکه از تقریر مجتهد الزمانی معلوم توانی کرد که این بیچاره شاید کتاب
[illegible] تلاقی بی ادب درباره رسول ربانی بمطالعه خویش آورده و درین مغالطه بتواسی
[illegible] امید وصول بساحل نجات نماند و عبارت ان دستانی اینست که اما حدیث سمع و بصر با آنکه فرمود

میکند که من از احادیث موضوعه ام چشم از برای دیدن و گوش از برای شنیدن است کسی را چشم یا گوش می تواند
گفت که در دیدن یا شنیدن کار گوش یا چشم او تشخیص کند. گفته اند که خدمه و عیبهٔ پیغمبر را اعضا اند که یکی کار است
از وی می آمد یکی شغل زبان عمر که تمام عمر با پیغمبر در مقام انکار و اعتراض بود که هرچه گفتند و کردند گفت
چرا چنین گفتی و چرا چنین کردی و ابابکر که یک رایش موافق رای رسول بود و در یک جنگ گاه بآخر رسانید که
از غیر حاضران و گریختگان نباشد. این را سمع و آن را البصر یا بعکس گفتن هیچ وجه مناسبت ندارد. با آنکه
مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر دیگجا می دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند آنست که مادر یا پدر فرزند
خود را یا اوستادی شاگرد خود را یا عاشقی معشوق حبیبی محبوب خود را چشم و گوش بگویند عمر قطعا غلیظ بجا
سالها و ابابکر پیری مبهوت شصت ساله را چشم و گوش گفتن در فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرسنگها
دور است در معنی سخن آنکه صاحب انصاف می یابد و قبول میکند انتهی هفواته واهیات و امیتیا
بر اصول رفضه هر گاه شیخین چنانکه دانستی بآن منزلت و تقرب که از نسخه سلیم هلالی هم بدر آمد و از احادیث هم
صاف پیدا شد که ملازم صحبت بودند و بالادست بهمین دیار شریفه می نشستند سمع و بصر توانند شد بالهزار
رفضه حضرت علی مرتضی نفس ناطقه و روح و جگر و دست و پا و سر حضرت رسول اطهر چگونه توانند شد چه با وصف
دانستن کمال محبت مصطفوی با صدیقه مطهره چنانچه رئیس المفاندین در عماد و کتب مطبوعه اقرار بدان دارد
گویا از بدیهیات ست صلاح دیدهٔ مرتضوی بعد از قصهٔ افک آن بود که بنده از پای صدیقه بر دارند و زن دیگر
العقد آرند و طلحه و زبیر و امثال شان از مقربین را که اراده جدائی مصمم کرده اند و مورد قتل مشهور اند یعنی قتل
و عدم شان برابر ست کیل پایه ساختن و فلانی را چرا مغفرت ساخته اند و فلانی را چرا آگاه داشته اند پس چنین
معترض آیا نزد عقلای رفضه نفس ناطقه تواند بود و کیفیت تشخیص که دل بر مخالفت سخن محبوبه نهد و قسم بران خورد
وایت اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ نازل گردد چنانچه در مجلد اول از تفسیر اهل بیت دانستی و نیز هر شبه بتحالف
بدان درجه انجامد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجبر و منصب رسالت خود آشکار فرماید و ندای یا
اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ بگوش تمامی مشرکین و کفار رساند و مسئله توحید را بتاکید مکرر
بران بخیال کسی نگذرد و بدین سوره مدلل گرداند و لکم دینکم و لی دین برای کمال تخویف و سرزنش کافرین بر
راند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلا نقلا عن مجمع البیان و حضرت مرتضوی بر اصول رفضه نام ولا
و خلافت خود تا بست و پنج سال تقریبا بر زبان نگیرد و بعد از عثمان هم طالب وزارت باشد نه خلافت و تدبیر
سیاست خود هم راه تقیه سپارد و غلط گفتم تا وقت وفات کفر دارند و اظهار فرماید و بکتمان ایمان چندان بکوشد
که جامع الاخبار بران گواه باشد و طایفه تا گشته تا امروز بهمین مفتریات مستند شوند و با وصف آنکه ایمان تقیه از
آغاز اسلام و حیات ابوطالب کافی الکلینی پیچی عنقریب ان شاء الله تعالی ارتداد صحابه و تحریف قرآن
و تحریم متعه و سوختن خانه حضرت زهرا و کوفتن در بر شکم مبارکش بند و تهمت فاحشه معاذ الله با جناب عائشه

رسول الله را نسبت بتذکرة الائمه نیست گوش کند و مانند چنین زخم در پرده نشنیده و دامن از چون و چرا در چیده حضرت صلی الله
علیه و سلم همه را فضل آن حضرت متحیر آید و قصه تدارک مهم فرماید و برای مردم که تهمت نهادند حد زد و جاری سازد و به تنبیه و
ترهیب شان چنانچه باید پرداخت و رحمت عدم تمکین خود از که حیرت گزیند و جناب امیر مانند خائنین نجات بگریز و نعوذ
بالله منه بیک مقتضی سلب مدارج مذکوره از شیر خدا باشد و خوشا بشمشیر که از این کدورتها پاک باشند قبائل حق با تباک
ایقان و را استجاوز عن الحق فیکون من الخاسرین و از عجایب خرافات فضله خوار فرقان روای دیگر آنست که
بیچاره در علم تاریخ هم پایگاه رفیع دارد و هنوز در نمی یابد که در خلفای راشدین کسیکه تفاوت شدید در عمر داشت
غیر از جناب امیر کرم الله وجهه نبود زیرا که چون حضرت صلی الله علیه و سلم بعد چهل سال مبعوث شدند علی مرتضی به ده سال
رسیده بودند و نفس ناطقه گردیده بخلاف خلفای ثلاثه که جوان بودند و البته نفس ناطقه شخص باید که هم عمرش باشد الجمله
جمهور خالیه او منها حدیثی ازین باب در باره حضرت مرتضی صحیح نخواهد بود و لقد صدق الله تعالی و من اظلم
ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها انا من المجرمین منتقمون و حیرانم که اگر این مجنون تصویر مقدس
حضرت مرتضی که مجلسی در جلد عاشر بحار از زبانی حضرت فاطمه کشیده که لغات غریبه تشبیه بغیر در آنست نوشته دیده و شکایات
جناب باره صورت مرتضوی بمیزان عقل سنجیده و علی شیخ المشایخ رنقش نصب العین گردانید یابد که اضلاع شکم
مبارک تا بکجا متصل بود که از شبانی هزار باب علم گشود چنانچه می آید ان شاء الله تعالی و لنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون کرم ترا انکه جناب جهاد و باب که مولای سر
یاد هارون و ماسون است میخواهد که با تمامی قوم میمون در اجتماع بنی آدم داخل شوند و کتب دینیه خویش را که علیه
و مثل لوح را یاد نمیفرماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با وجود تسویف دائمی باستخلاف در خصوص واقعه غدیر
نمودند ای جبرئیل چگونه علی را خلیفه کنم که اذا ابو بکر و عمر می ترسم که مرا زنده نخواهند گذاشت پس در آمدن مجوده
تساس منقلدین ناحق شناس در زمره ناس مصداق حتی یلج الجمل فی سم الخیاط است بعد ازین
باید دانست که مجتهد الزمانی بکر آوری لغات قاموسیه مثل باقر داماد و طایفه امامیه پرداخته و انرا حصار آهنین
دانسته اند تا شاهد معنی او درین ستاره محجوب مستور بماند و این محذور رعب از کثرت مباحث فحول علما محفوظ باشد
حالانکه مجرد اشاره ایشان فتح و فیروزی دست داد و حاجت به تتبع و حرکات عنیف نیفتاد و آورده اند که هارون الرشید
کنیزی عربیه بلند بالا و خوب رو و حاضر جواب بذله گو قسمه کنیز دانی که لا اخرج شطأه فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه کجاست کنیز بدو رو آنرا بکشاد و گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا قوله
سید سلمان اول حال اعثم کوفی را گر در کتب اهل حق ندیده کاش رجوع میکرد تحفه که مولفش قدس سره العزیز
دیده و مطاعن جناب صدیقه بیفزاید که تحریض نمودن عائشه بر قتل عثمان و ادر القتل گفتن همه از مفتریات این قدر
دایره اعثم کوفی و مساوی است و این جماعه کذابان مشهور اند و در واقعه جمل و دیگر وقایع چیزها ذکر کرده اند که باتفاق
شیعه و سنی افترای محض و بهتان صرف است سخت بی انصافی است که در حق عائشه صدیقه زوجه محبوبه رسول الله صلی

علیه وسلم شهادت خدا و رسول خدا را بر طاق نهاده و پی اقوال کاذبه اخوان الشیاطین چندی از کوفیان بی ایمان
برویم و دین و ایمان خود را در راه اتباع اینها در بازیم پس باید که مدار روایات در مطاعن از کتب معتبره بر تحقیق
صاحب تحفه نهند و تصحیح سند القول خویش بکما هو حقه ملحوظ دارند اما حال دفتر اخیر رو فتنة الاحباب پس در مجلد ثانی
بتکرار تمام مذکور شده که بتصریحات علمای اعتبار را نشاید و محض بطور مورخان و نسیا لنست و محققین طرفین
در مقام تضعیف میگویند که قول فلانی مثل روایات واعظین و مورخین است چنانچه نقل مجلسی در لوامع و ما تقدم
یا این امثال تنصیص کرده از ان بعد ترتیب این قیاس و شکل مجتهد را ز نسیا پیش آید یعنی هرچند جناب مصطفوی برای
حضرت امام مرتضوی بکمال حمی و دیگر می الی غیر ذلک و در بعضی از روایات که حجیت را نشاید فرموده باشند لیکن چون
جناب سیده رضی الله عنها در توهین و تحقیر آن جناب زاید الوصف کوشیدند بسبب ترک امور جبه از هجرت
و اعانت بقصه ظاهره چنانچه آن کلمات طیبات را ثقات قصه مثل مجلسی در بحار و حق الیقین و دیگر معتبرات
مذهب به دین آورده اند پس چگونه احادیث فضایل مانع از تبری اهل رفض خواهد بود فکیف که رفضه میدان
این لعن و تبرا را بحدی وسیع کرده باشند که در احادیث جناب امیر و دیگر ائمه این هم نیست که از صحبت ابو
بر حذر بودند و نه شریک حال شان خواهند شد چنانچه از کافی وغیره عیان است فنحن لا نتوقف فی شأن
المجتهد و احسن الله وقایته و اجابه مع ذلک قبل ازین در مجلد اول گذشته که جناب امیه با جمعیت
علوم لدنی و شنیدن هزاران مناقب امام حسین علیه از سید المنافقین که حدیث ریحان حسنی
از ان کتاب و وصیت فاطمی در دلهای ایشان پر تو از آفتاب باشد و با وجود اعتقاد عصمتش از نزول
آیت تطهیر بتوهین بلکه تعذیر کوشیدند والحمد لله که بشمول توفیق ایزدی هم گردنهای منافقین
قوم معدد لوم را شکنجه ادله الزامیه میکشیم و هم سرهای خوارج ملاعین و نواصب مارقین مدعین ولای اهل بیت
طاهرین بمقامع حیدریه میشکنم و روبروی هر یکی خاتمه آیت مباهله می خوانم و تقریرات ایشان را یقینا از وساوس
ابلیس میدانم **قوله** بعد الیتا و التی **اقول** چه خوش فرموده اند بعضی از شعرا درین مقام
که شکر کردن کی توانم در خور لطفهای تو ٭ شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو ٭ یعنی رئیس المنافقین
اعتراف فرمودند که گنجایش تقیه درین حدیث نیست پس بعنایت ایزدی بعد ازین مناظرات که
حمقا اثر ابی سود میدانستند رفته رفته اینقدر بمعرض ثبوت رسید که مدایح جمیله خلفا و فضایل جلیله
ایشان در نفس الامر ثابت است پس تبرا از ایشان البته مخالف قران مجید و حدیث شریف
خواهد بود و هو المقصود **قوله** لیکن ماشاء الله الخ **اقول** درین مقام ما را لفظ نقل عبارتی
از کتب متقدمین امامیه کافی است از انجمله است ملا احمد اردبیلی صاحب زبدة البیان فی تفسیر آیات
احکام القران و از مسطوراتش معلوم میشود زیر آیت کریمه و اذا رایت الذین الآیه که امامیه
تقیه را بر انبیا تجویز نمی کنند و جایی که تقیه انبیا را نسبت کرده بود با امامیه غلط است

ودیہما مستقیم نیشود لان الامامیہ انما تجوز التقیہ علی الامام انتہی واز اینجا کہ این حصر حقیقی نیست
والا لازم آید کہ نزد امامیہ برای ہیچ کسی از انبیا و امت ایشان تقیہ درست نباشد وآن بالبداہۃ
خلاف مذہب و دین ایشان است پس ہمین قدر حاصل شد کہ امامیہ تجویز نمیکنند تقیہ را مگر برای امام
یعنی نہ برای انبیا و بعد ازین اگر تقیہ را برای انبیا جایز گویند البتہ تکذیب این اکابر بران مترتب خواہد
شد چنانچہ از رسائل مجتہد غیبدار واضح ولایح میشود و مجتہد کاتب در کتب مطبوعہ جا بجا تصریح است
برین معنی کہ تقیہ در کلام خدا و رسول گنجایش ندارد پس معلوم شد کہ استدراک بلفظ لکن حاشا و
نہفتہ ماسکو ہم از ان قبیل است کہ گفتہ اند بیت پراگندہ گوئی حدیثم شنید چہ جنبت
تفکن از لطف ندید چو بسم از خبث توصیے دربر درج گیرد کہ ناگاہ فیسرایا و خیز در ورد قولہ
وقد عرفت بعضہا الی آخرہ اقول قد اوضحنا ان ما ذکرہ غیر مستلزم لمطلوبہ وانہ ما عرفت مابہ النزاع
فی ہذہ المسئلۃ وبالجملہ قد ہدم جواب ہذہ الہفوات بحیث لا مجال للمجادلین ولم یبق لہم حیلۃ ولا کیدۃ کما ہو دأب
المنافقین فتدبر ولا تکن من الغافلین قولہ ونزدیک بیانات الخ اقول ناظرین متحیر میشوند
کہ ضمیر بیانات بکجا راجع ست وواقعہ چیست این ست حال فہم وخوش بیانی جناب مجتہد از
ومن در جواب موجہ حیرتم کہ این عبارات را در مابہ النزاع چہ دخل تواند بود زیرا کہ دروغ گفتن وخود
را از منافقین گردانیدن لازم نیاید زیادہ برین نیست کہ حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ والہ وسلم درین
اوقات جہاد نکردند با کفار قریش در مکہ معظمہ وقبل ازین در مجلد اول از کتب معتمدہ ثابت نمودیم کہ حکم جہاد بعد
از ان فرود آمدہ کہ ہجرت بسوی مدینہ فرمودند بر مذہب فریقین پس اشکالی در امثال این امور نماند زیرا کہ نہ کذب
لازم آمد نہ اختیار طور کفار و فجار چنانچہ شیعہ بحضرات ائمہ اطہار نسبت میکنند و ہر چہ من برین قوم وارد
میکنم کہ تعلق باین باب دارد بعد ازین در احکام جہاد بید ستاہی دراز ست اما آنچہ گفتہ کہ فاضل مجیب الخ
پس جوابش بیکسان ہویدا باشد کہ نزد من این امر محصور نیست درین دو شق بلکہ درینجا شق ثالث ست یعنی وارد نشدن
حکم جہاد بر مذہب فریقین پس این قصہ بدان ماند کہ کافران بر طبق نقل مخاطب وقتیکہ ایذای پیغمبران
وصحابہ کرام نمی گذاردند باستخلاف پیش آمدہ جہاد بوقوع نیامد لاجرم علمای امامیہ اند کہ چنانچہ ترک
جہاد در بارہ نفس مقدس خود بجہت مذکور است ترک جہاد بجہت صدیق یار غار ہم ہمین امر مسطور است حالانکہ
استخلاف بودند تقیہ بلی اگر حضرت ہمراہ قریش میشدند یا می فرمودند خوب کردند تقیہ میشد ترجمہ آنکہ باربار
ایذا میکنند و خیال ہم آرند کہ کافران چون دانستند کہ حضرت پیغمبر تشریف بردہ و بستر شریف
پیغمبر رفیق شیر دہ پس چنان ضربات رسانیدند کہ بدن مبارک بروایت سیاہ پوشان سیاہ شد در اینجا
کلام رفضہ ہمین ست کہ اگر حکم جہاد می بود شیر نر دان گویا در رنگ سفیدان می افتاد ہمین ست آنکہ
جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و صدیق اگر گو نفعی کہ ازین جانثاریہا کہ از صدیق بروایات مورخین فریقین بصدور

پرده ناموس وافض بدرید و گوید که حقیقتهٔ این کفش کاری بر روی شغوات رفضه بود والا کافران امثال خود
چگونه زیر ضرب شلاق میگرفتند و لقد صدق الله تعالی وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ و از نیجا
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق رض را وقت هجرت همراه خود گرفتند و از صحابه او را برچیدند چون
که در دعوت دینی بجای من ست و از جهت او صنادید قریش رو براه مستقیم نهاده اند و کافران در
عداوت او میکوشند و چنانچه عداوت ایشان بالذات با من ست همچنان دشمنی ایشان با صدیق
لاجرم او را درین سفر شریک کردند و در مکه نگذاشتند و حال بکرو بدعت رفضه بدان حد رسید
که این همه جان نثاری و جفاکشی را به تعلیم کاهنین و منجمین اعتقاد می کنند و برانهم اعتراف دارند که ایمان
بوحدت ازادی بود بدون درخواست هیچ معجزه نه قهری بود و لبیب انکه پیداست که تصدیق کذائی برای
ریاست خیلی بکار خواهد آمد پس هم چون و چرا او دعوی رسالت نکرده و هم بر جفاکشی سابق الاقدام گشت قال امام الرفضه

ونظام السحرة من يسمى عندنا شيخ المعتقلين بل كان اسلامه لطمع الرياسة الخلافة كما شهور انه راى في المنام فاخبره بحيرا

وسال عن تعبيره فعبر البحيرا الرياسة ثم قال يا ابابكر ان هذه الرياسة مقتضية على بيعته ومتابعته فوقع الطمع في قلبه
تا علم مقلد الا لطلب دلیل خواستند نه معجزه و صاحب ثبات الحق این حکایت را بسط داده و گفته که ابوبکر بعثت
دعوی نبوت خواست تا حضرت پیغمبر همین جواب که ابوبکر پنهان میداشت بیان فرمود پس از صدیق رض هرچه از اطاعت
و تقلید و متابعت حضرت بشیر و نذیر صدور یافته و صبر بر انواع مکروهات و جفاکشی بوقوع آمده همه برای
طمع و نفاق بود و ترد او یاب مکر و ریا و نزد اهل صدق و صفا کثرت ثواب و معنی افضلیت بران مرتب
یافت و اینکه گفتم سخنی سرسری نیست خود نصوص احادیث صحاح در انهمین موجود است که ابوبکر رض او را تمامه دعوی
هم صادق دانسته بخلاف دیگران که صرا و رو غلو میداشتند بالجمله اکابر اهل نفاق در آنچه از ساحری امت و سر
کاهنین و ساحرین فرا گرفتند هیچ عاقبت اندیشی بر طبق لاف و گزاف خویش در دعوی مزید ولای اهل بیت
نکردند چه امروز اگر کسی از مقلدین خواهد که پرده تقلید را از میان بردارد و از مجتهد دلیلی بر ایمان حضرت
امیر طلبد زینهار او را بلکه جمیع علمای طایفه را مجالی بران نخواهد بود چه احتمال استماع بشارات از ان
مقام بر نیز متطرق ست بلکه بسبب قرابت و وصلت نسبت بصدیق رض زیاده تر پس معاذ الله نزد عقل محال نیست که
کرده باشند که روزی بعد از بیعت و پیروی مدعی نبوت بریاست میرسم و از محنت و مزدوری رهائی می یابم
الغرض باعتقاد کاهنین و منجمین معاذ الله که چنان یافته باشند که در مرتبه رابعه باریکه خلافت
جلوس خواهند فرمود پس این همه عرق ریزی و تحمل انواع مشاق و محن بهانه
روز بود و این خرافت چنگولی علمای قوم را از جهت نسلطا عن صحابه کرام علیهم آمد و بطلانش
مثل آفتاب روشن گشت چه جای آن که مزید حرص خلافت بر اصول اهل سفاهت بجای کشیده بود
که فاروق را بلطائف الحیل بدست فرزند مجوسی کشتند و عثمان را بتوسط ابن سبا یهودی در بلوی محبت الماوی

رسانیدند چنانچه ارشد تلامذه یعنی ابن عباس و شیخ علی از رجعت بران گواهی داده‌اند و امر اول در
مجلد اول گذشت و درین اوراق امثال این امور جابجا از کتب معتقدین قوم خواهد آمد ان شاء الله
تعالی **قوله** و همچنین سست تبرک هدم بیت الشرایع **اقول** قبل ازین درهمین مقاله دانستی که ترک نکردن
باب النزاع تعلقی نیست و محض تقلید جامعین بیاض بی سود است که مجتهد الزمانی از ارتکاب آن کرده‌اند
کجا مناقب اهل ردت و در رسای منافقین و انگاه بدین عنوان بیان کردن که فلانی گوش من است
و فلانکس چشم من است و کجا ترک هدم که نه موجب ارتکاب حرامی است و نه باعث اکتساب در ذنبی صلاحی
و معلوم نیست که کی وحی الهی بوجوب آن فرا رسیده بود و مدح اهل ارتداد و نفاق مستلزم این همه محظورات است
فکیف که در قرآن مجید جابجا وارد شده و لا تطع الکافرین والمنافقین و باوصف امر جهاد لسانی و سیفی
سنانی ایشان ضمیمه گردد و اغلظ علیهم و ماویهم جهنم و بئس المصیر و در حدیث شریف هم مردیگر که
مدح فاسق موجب غیظ و غضب پروردگار است چنانچه از مطالعه بحار و ابواب الجنان آشکار است
چه جای مدح رئیس المنافقین پر اصول طائفه بی عقل و دین و آنهم بتفصیلی که بار بار گوش کردی و بچشم دیدی
و بدل فهمیدی که معاذ الله در نبوت انبیا عموماً قادح است و وثوق را از کلام ایشان مسلوب میگرداند
چنانچه هم طبرسی در مجمع اقرار بدان دارد چه جای مرتبه سید المرسلین و ازینجا واضح شد صدور فسق بلکه کفر
از بهترین سروران عالم و جمیع بنی آدم عیاذاً بالله و نیز از کتاب فتح السبل که جیلانی امامیه [illegible] نگاریده
شده واضح است که حضرت خاتم النبیین بجهت خوف تسلط فاروق وحی الهی را در رسانیدن بشارت مومنین
که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت خواهد رفت رد کردند نعوذ بالله از مذهبی که حال سرور انبیاء در آن چنین باشد
و هنوز بعضی از معاندین با اهل حق و یقین قیل و قال دارند که نقصان و [illegible] که از کجا در طریق ما ثابت است جواز
امکان صدور کفر از انبیاء بر سبیل تقیه و عاقل نیز هوش بنیک میداند که ازین امور صدور در باب النزاع بار بار
از حضرت سید ابرار صورت بست نه فقط امکان آن عدم و آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از اسامی منافقین
حذیفه را خبر داده بود و طلب خلیفه ثانی نسبت بحال احتیاط و تحقیق بود و با از حذیفه استفسار نمود پس بعد آنکه تخصیص مذکور
دلالت بر باب النزاع دارد و نه از سوال کردن بحضرت فاروق [illegible] آیا اول پس در احادیث مصرح است که خود
حذیفه رض گفت چنانچه در مجلد اول گذشت که مردم سوال میکردند از حضرت صلی الله علیه و سلم در امور یکه تعلق دارد
باعمال خیر و من از فتنها و اهل فساد می پرسیدم تا از ان پرهیز نمایم لاجرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرا بدین
امور خاص گردانید و نیز اتفاقاً او حاصل شد میانه حضرت سید المرسلین و گروه منافقین چون قصد کشتن میکردند
وا و باواز بلند قرآن خواند تا آنجناب بیدار شدند ازین تخصیص اختیار کذب بهر رنگ تقیه بودن کجا لازم می‌آید
که کلام در آن میرود بلکه از ان ثابت شد که حضرت منافقین را می شناختند و از فتنهای ایشان خبر داده‌اند
پس چگونه خلاف قرآن و احادیث خویش مدح ایشان بوده‌اند و این تخصیص بعد از آن [illegible]

استعداد و شوق ایں را از علاقہ و مناسبت باخی بنید و اعجب آنکہ مسائل این فن و باریکی اللطیف والہی بر کشید و تحقیقات را با در و غگوئی و دروغ چہ مناسبت و باز وی مقدس جبرئیل را با غرطوم فیل چہ مشابہت اگر ازین تخصیص کہ در حیات القلوب ہم مروی ہست در النسیم کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اظہار اعیان ہم می شناختند و عقلا و نقلا مستبعد ہست کہ برخلاف قرآن و حدیث بخود بیح منافقین بر زبان آرند و تشنا سنند اجرم کمال تحقیق محدودین کہ بمنزلہ اعضای مبارکش بود نہ بہ ثبوت رسید و تہمت نفاق و غیرہ بمنزلہ اکل گردید بانآنکہ تحقیق این خلیفہ ثانی بر صحبت روایت مذکور کہ رفضہ بعد ذکر آن پیرچین نمیاکنند و انرا بر ابر ہزار دلیل می شمارند پس از عبارت ابو حامد غزالی رحمۃ اللہ علیہ در احیاء العلوم آورده ہم بوضوح می انجامد کہ حذیفہ تحاشی کرده بہ تصریح آنجناب پرداخت و از کنز العمال و کتب دیگر بظہور پیوستہ کہ حذیفہ بعد از سوال مذکور در سلب این نسبت از خلیفہ ثانی حضرت ایزدی را گواه گردانید پس انتساب نفاق بفاروق اعظم قاتل المشرکین و منافقین از عجائب دہام و غرائب خرافات متقشفین لیام است بلکہ اگر فرض تالی کہ حذیفہ نفاق را نسبت بفاروق کرده باز ہم قصد لعقائم این قیل و قال نبود زیرا کہ از کتب معتبره و شان و النستی کہ عمر موثر ہزاران مناقب غراء و مدائح اہل بیت رسول اللہ و کشنده منافقین و ناموس فاروق میانہ اصحاب سید المرسلین ہست چہ جای آنکہ حذیفہ باین شنیده نفی نفاق و منور رفضہ غبار را از زمین تا عرش برین رسانند اکنون عبارت احیا کہ مجتہد بدان اشاره کرده بشنود قیل لحذیفہ

لا نزال نتکلم بکلام لا تسمع من غیرک من الصحابۃ فمن این اخذتہ فقال خصنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان الناس یسئلونہ عن الخیر وکنت اسئلہ عن الشر مخافۃ ان اقع فیہ وعلمت ان الخیر لا یسبقنی وقال مرۃ فعلمت ان من لا یعرف الشر لا یعرف الخیر وفی لفظ آخر کان الناس یقولون یا رسول اللہ ما لمن عمل کذا وکذا فیسئلونہ عن فضائل الاعمال وکنت اقول یا رسول اللہ ما یفسد کذا وکذا فلما رانی اسئلہ عن آفات الاعمال خصنی بہذا العلم وکان حذیفۃ ایضا قد خص بعلم المنافقین وافرد بمعرفۃ علم النفاق واسبابہ ودقائق الفتن فکان عمر وعثمان واکابر الصحابۃ یسئلونہ عن الفتن العامۃ والخاصۃ وکان یسئل عن المنافقین فیخبر باعداد من بقی ولا یخبر باسمائہم وکان عمر یسئل عن نفسہ ہل تعلم بہ شیئا من النفاق فبرأہ من ذلک وکان عمر اذا دعی الی جنازۃ نظر فان حضر حذیفۃ صلی علیہا والا ترک وکان یسمی صاحب السر انتہی کلام حجۃ الاسلام و از ہمین مقام کید باقر مجلسی بحار و جامع لیاض بی سواد و کشمیری نقال کہ مجتہد فانی از مقلدین اوست تا بمیر شرح جانی مجتہد الزمانی چہ سہل حل شد عبارت در رد باب چہارم این ست مگر آنکہ امثال این روایات اگر دلالت بر قدح روایت راوی داشتہ باشند قدح در روایات حضرت عمر نیز لازم آید بیانش آنست کہ غزالی در احیاء العلوم روایت کرده کان عمر یسئل حذیفۃ یقول انت صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی المنافقین فہل تری علی شیئا من آثار النفاق وفی روایۃ ہل عدنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی المنافقین فی روایۃ قال حذیفۃ لا یجوز لی ولا افشی سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی بود عمر کہ سوال میکرد حذیفہ را او میگفت تو صاحب سر

بعد فرحلت در امر مناقضین ایا پی یعنی برین چیزی از آثار و علامات نفاق و در روایتی با شمرده است مر ایرح
منافقان در روایتی آمده که گفت حذیفه جایز نیست مرا که افشای سر رسول الله صلعم کنم چه سکوت حذیفه در روایتی
تصریح نمودن را بعدم جواز افشای سر آنحضرت معلل ساخته و سیاق کلام قرینه قوی است در بعید بودن جانب
فاروق نزد حذیفه در ارباب نفاق و آنچه در شان منافقان نزول یافته ظاهر و باهر است انتهی الفاظه الشریفه
بالجمله جای حیرت است که قضیه مدعی نفاق فاروق شوند و بدین احتمالات تشبث نمایند و بداهت بطلان
ثابت نشده اگر عبارت منقوله کشمیری را بپذیریم امر منصوص و عدم افشا و سکوت چگونه برابر تواند بود وجه بطلان
بالبداهت متقدم است و اگر بفرض محال کشریک الباری همین عبارت باشد کما اورده النقال لیس محال
از نزد حذیفه چنین حطور کرد که بر تقدیر تحاشی دیگران را حوصله سوال فراخ و کار بر من تنگ خواهد شد و آخر
موجب افشا خواهد گردید پس سکوت کردن اولی است که من سکت سلم و من سلم نجی از آن جهت که اثری از
نفاق در فاروق گشته معاینه بود معاذ الله و هرگاه حال قائلین چنین باشد وای بحال کسانیکه غیر از
لطائف حیل و مکاید کوشش در امور دیگر کرده اند کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم و گمان مبر که امر کتمان دلیل
نفاق است زیرا که احتمال دارد که مراد شارع علیه السلام عموم خوف باشد تا هر کسی از دقائق نفاق بهراسد چنانچه
علما در کتب کتمان موت و قیامت تفصیل کرده اند الی غیر ذلک من بعید و در اینجا کیدی دیگر است چگونه از جمل آن اغماض
نمایم تفصیل این اجمال آنکه کشمیری نقال و لیلی دیگر بر نفاق فاروق رض مرتب میسازد و میگوید که در صحیح بخاری از

اسود روایت کرده قال کنا فی حلقة عبد الله بن عمر فجاء حذیفة حتی قام علینا فسلم ثم قال لقد انزل النفاق علی

قوم خیر منکم قال الاسود سبحان الله ان الله یقول ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار فتبسم عبد الله

و جلس حذیفة ناحیة المسجد فقام عبد الله فتفرق اصحابه فرمانی بالحصاة فاتیته فقال عجبت من ضحکه و قد عرف

قلت لقد انزل النفاق علی قوم کانوا خیرا منکم ثم تابوا فتاب الله علیهم یعنی گفت اسود که بودیم ما در حلقه عبد الله
بن عمر پس آمد حذیفه تا آنکه ایستاد بر سر ما پس گفت بتحقیق نازل کرده شد نفاق بر قومیکه بهتر از شما بوده اند اسود گفت
سبحان الله خدای تعالی میفرماید بدرستیکه منافقان در درک اسفل اند از آتش عبد الله عمر تبسم نمود حذیفه
در گوشه از مسجد نشست پس عبد الله برخاست و اصحاب او متفرق شدند پس حذیفه سنگ ریزه بر من انداخت
پس من نزد او آمدم پس گفت حذیفه تعجب میکنم از خنده عبد الله بن عمر و بتحقیق شناخت و دانست آنچه من گفتم
از نفاق نازل شد بر قومی که بهتر از شما بوده اند پس توبه کردند پس حق تعالی توبه آنها را قبول کرد انتهی بالجمله اکنون
اصل و نقل این نقال که اکثر در آن خطا میرود باید شنید که زنهار در صحیح بخاری لفظ ابن عمر ضمیمه لفظ عبد الله به
هیچ جا درین روایت نیامده لیکن فقیر نظر بکمال احتیاط بر محفوظ خویش اعتبار نکردم و بسیاری از نسخ آن صحیح هم
زنهار لفظ مذکور در هیچ یکی از آن نیافتم و اگر کسی را تشبث بهمین چنین کاره و مفسدین روزگار گوش بکلام اهل الانصاف
بحول و قوت الهی گرگ نقش را شناخته لیل را می شکستم و آن اینکه معضل قرآن و ای هلکت جعفر در کتاب علوم

ترجمه این روایت بعد از دعوی نفاق فاروق و فروزندیش .. و در هر جا مطابق روایت بخاری عبد الله مطلق
می آرد و قبیله ابن عمر نمی نگارد فثبت المدعا و سقط المدعی و قطع دابر المفتری ظهر من المجالس ان الکشمیری یعنیه
بالتسری **اینکه شنیدی** حال تحریف لفظی بود اما تحریف معنوی پس عجب است که نقال انبار استغفار رجال
و هنوز از اصطلاح محدثین جاهل که هرگاه عبد الله مطلق گردانند مصداقش عبد الله بن مسعود را میدانند چنانچه علماء
شروح بخاری بر آن گواه است و قطع نظر از انه لا مشاحة فی الاصطلاح این امر مدلل است بکلام علما زیرا که مطلق را
صرف میکنند بفرد کامل چنانچه بالاهم دانستی و مرتبه عبد الله و اصحابیت و هجرت و قدامت و مانند آن ابن عمر که حکم
درباره او میرود بلند تر است شیخ محقق در تحفة الرجال میفرماید انچه محصلش اینست که ابن مسعود رض از سابقین و
اولین است و اسلامش قبل از انست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدار الارقم داخل شوند و قبل از عمر رض
و گفته اند که او ششم است در اسلام و آنجناب او را از خواص خود گردانید یا آنکه صاحب سر حضرت شد مسواک
نعلین و ابریق شریف را در سفر نگاه میداشت و هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در بدر و ما بعد آن از مشاهد متفرقه و
نماز گذارد بهر دو قبله و قبله عالم گواه شد برای او بجنت و تفهیم فرمود که رضیت لامتی ما رضی بها ابن ام عبد و سخطت لها
ما سخط بها ابن ام عبد الی آخره **معترضه** آنکه نقال فهمیده که حذیفه بر فاروق طعن نموده و کسی ما در نتواند کرد از
فریقین که حذیفه از سابقین اولین است از مهاجرین و انصار محدوحین کتاب پروردگار منافق گوید در پوستین ایشان
افتد و عیب جوید و قادر بر آن نباشد و مناقب اهل بدر و بیعت الرضوان را پس پشت اندازد و بشارات
متواتره ایشان کان لم یکن سازد که در کتب فریقین زبانی رسول یزدانی مستفیض و متواتر است چنانچه بعض
آن از حضرات ائمه هم دانستی و چگونه کسی از اهل اسلام اعتقاد ورزد که هر چه حذیفه رض درین جمله محمل گفت فقال
لا اتق تقصد لق است و نیز به فاروق و انچه در قرآن و احادیث معصومین است قائل تکذیب غیر از کشمیری نقال
و تلامذه ابن سیاد و حال حدی را این فهم و خیال در نگرد مقصود حذیفه تحذیر اهل حلقه است تا از دقائق
نفاق مطمئن باشند و توبه و اصلاح را مد نظر دارند آنها که مذکور شد بعد از تسلیم این معنی بود که مراد از قوم منقضی
از اهل صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بودند و تائب گشتند و رنه مناظر میتواند گفت که اینهم لازم نمی آید
چه محتمل است که بنی اسرائیل مراد باشند که در زمان موسی علیه السلام و هارون علیه السلام مرض باطنی را ظاهر ساختند و مصداق
ثم تابوا فتاب الله علیهم گشتند کما نطق به القرآن العظیم انه هو التواب الرحیم و موید این احتمال است صیغ
ماضی از انزل و کانوا و تابوا و مانند آن و نیز خلفا رض از اصول اهل وفاق رؤسای مومنین بودند و بر
مقالات اهل نفاق کی توبه نمودند معهذا اگر وقت شیخین علیهما صیغ ماضی مناسب نیست مثلا و اگر وقت
ذی النورین رض باشد حمل رجوع بر فردی خلاف متبادر است قطعا و نیز حاکم قبول توبه منافقین و مرتدین است
در وقت مذکور مشکل است بخلاف این حکم در بنی اسرائیل از قرآن مجید که بسیار سهل است و اگر مقصرین
بمقتضای لا لحب علی بل لبغض معاویة مراد باشند فضل شان بر ابن مسعود رض و ابن عمر رض بنا بر مزعوم او نگر

مسلم است و او تسلیم کرده که هیچ دامت مرحوم نیست از اصحاب حضرت موسی جز هارون ۱۲ و اگر این اعتقاد واقع
نیست فقط همین قصه کفایت میکند بطور الزام باید شنید که چون حذیفه از شیعه جناب امیر المؤمنین بود کما فی التأسیس وغیره
خود تشیعی او در مجالس ارکان شجره ملعونه بمراجعه افتاد که ناچار ضرورت پرده تقیه درید و لا عن تشیع تبرّا کرد
بهر ما الیقین رسید و مطابق اعتقاد به صدوق تارک صلوة متعمدا گردید و جناب امام الائمه در عین خلافت
خود گر تقیه میکرد و بدو در وقتیکه عبد الله بن مسعود بر جاست و مردم جماعت متفرق شدند و پیروی او کرد او را خود طلبید
سوراخ تقیه خزید و تو با امر مردم که بر شعار معتقد [illegible] ثابت نکرده بودند ظاهر بود بر خدا هم در فرع بست که فتأمل
علیهم چنانچه از ترجمه کشمیری نقال هم هویدا است پس این کلام از قبیل یک بام و دو هوا است بلکه از جنس
شتر شهوت جعلت علی الاسد و بلت عن النقاد کما لا یخفی ۱۲ و اگر گویند که حدیث اهل سنت همان قدر صحیح است
که بعض ایشان فقط گویم این وقتی توان گفت که دلالت میکرد بر مدعای شما و حال رکاکت بر همه واضح
پس همه را قبول باید یافت بگردانید علاوه اگر او فی تتبع در تصانیف مجلسی غیر او بکنی در روایت شیعه هم
خواهی یافت و با ایشان یاد بداری که شکلین رفضه فانی و رمانی همه دعوی میکنند که مطاعن خلفا ثابت
کرده اند بر آن روایات که فریقین بر آن متفق اند پس اگر مقصود حضرت حذیفه نفاق فاروق بود بایستی که
بیاد آرند میگفت که ای حذیفه از نفاق دیگران تو با ایشان سخن میرانی و نفاق خویش را فراموش میگردانی
بیادمی آری وقتی را که بعد وفات اشرف المخلوقات بسلک آن اربعین منسلک گشتی که با از دائره ایمان بیرون نهاده
و امام بلا فصل را نه پیدا دند با اینکه آن بیچاره بر تو و حریفان تو بر ملاخت کرد از کلام تو نفاق تو با جمعی از شیعه ثبوت
رسید و ان اقرار المرء علی نفسه حجة عند العقلاء پاداد عوی تو برهانا کلمة اثبت تا آنکه تا چه جای آنکه ابن مسعود کلام
حذیفه را از جا نگه داشت و هم بر کنده نفاق فاروق متغیر نشود فکیف ابن عمر و ابن قتر الکم از ان است که علمای قوم از نجم
مسلم نقل کرده اند که عبد الله گفت وقت مرگ عمر ای پدر خود را از مظلمه غصب خلافت فارغ گردان تا عمرو یا اولی الابصار
عبث حال مضحکات کشمیری نقال که مجتهد ماضی و استقبال بعد از کاسه لیسی در کتب خویش بتزیینی زبان درید
ذهنی مشغول گشته هر که خواهد از یاران میرزا کاظم علی صاحب که درین نزدیکی رخصت اقامت از نجفان بر بستند
تحقیق نماید بلکه حاجت باین هم نیست که تقدم و تأخر شان از کتب ایشان خود بهمه کس ظاهر و باهر است من بعد
مخفی نماند که در مجلد اول هم در کتب دیگر از معتقدات شیعه بطریق صحیحه با ثبات رسانیده ام بروایات ائمه ناطقین
رسانیدن بواسطه اسناد که محبت اولاد حضرت آدم صفی الله و حضرت حوا را بر گفته ابلیس لعین که او را بالیقین
می شناختند که از مدد کبیر آن آدم و شریک بود پس ما هم شرک فی الطاعة از ایشان صادر شد پس کجا باید سیرت
از نفاق و کجا صدور شرک از این حضرات ۱۲ و در اینجا استفسار میکنیم که اگر کسی خود را برمید خوف از وقائع نفاق
منافق هم شمارد و از معامد خویش حسابی بر نداز دو یا خود را در خلوت و جلوت فاسق گوید و از ارتکاب کبایر از خود
نسبت کند یا بجهت خوف از احباب بپرسد که در اخلاق من یا الامی بیند که چیزی از آثار انفاق می نگرید این امور

ولیکن با وجود منکرات و نفاق میشود یا نه از اول تا تقدس حضرت مرتضوی و حضرت زهرا و حسنین کجا باقی ماند که آیا
روزها هم روزه میگرفتند و مسکین و یتیم و اسیر را بر نفوس مقدسه خود ایثار میکردند و از عدم قبول خیرات
عبادات می ترسیدند و اعمال خود را بجوی هم نمی سنجیدند چنانچه از تفسیر کاشانی و السنی و غیر آن شد فسق و فجور معاذ الله
از دشمنان حضرت سید الساجدین یعنی امام زین العابدین به ثبوت رسید بسبب آنکه مضمون بعض ادعیه صحیفه کامله نقل از آن
گذشت رسانیدم اکنون باید بعبارت مقدس مشرف شدن به بعض ادعیه و بیان اصحاب و خود علی الحمد لله الذی […]
لغوایتی فانظر به واستمهلك الی یوم الدین لاضلالی فامهلت فاوقعنی وقد هربت الیك من صغائر ذنوب موبقة وكبائر اعمال
مردیة حتی اذا قارفت معصیتك واستوجبت بسوء سعیی سخطك قبل عذار عذاره وتلقانی بكلمة كفره وتولی البراءة
وادبر مولیا عنی فاصحرنی لغضبك فریدا واخرجنی الی فناء نقمتك طریدا لا شفیع لی الیك ولا خفیر یؤمننی علیك ولا
یحجبنی عنك ولا ملاذ الجأ الیه منك ولیست اتوسل الیك بفضلنا فلم مع كثرة ما غفلت من نعمائك […]
من مقامات حدودك الی حرمات انتهكتها وكبائر ذنوب اجترحتها ما الفرقة بیانه انتهی […] واضح شد […]
همانست که حجة الاسلام رحمة الله علیه در کتاب احیاء علوم الدین از کتاب آفات اللسان بعد ذکر حدیثیکه […]
گفته که اتفاق کرده اند بر آنکه ذوالوجهین بودن نفاق است و نفاق را علامات بسیار است از ان جمله آنست
و مروی است که مردی از اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرد و حذیفه بر و نماز نگذارد و عمر فرمود که تعجب است
که مردی از اصحاب آنجناب صلی الله مرد و تو نماز بر و نگذاری گفت یا امیر المومنین او منهم است عمر فرمود قسم میدهم ترا که آیا
من از ایشانم یا نه حذیفه گفت خدا را شاهد میگردانم که تو از ایشان نیستی و من بر کسی ایمن نیستم در علامات نفاق بعد از تو
و نیز حذیفه میفرمود که آدمی کلامی میکرد در زمان حضرت سرور انس و جان و منافق میشد بدان تا مرگ خود و […]
من می شنوم از بعض شما آن کلمه را در روزی ده بار و بعضی از علما گفته اند که قریب تر مردم بنفاق کسی است که خود را پاک از ان گمان
کند و حذیفه فرمود که منافقین امروز زیاده تر اند نسبت بعهد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و بودند منافقین که خود را
می پوشیدند در ان وقت و اکنون ظاهر میکنند خود را این نفاق منافی کمال ایمان هست و آن مخفی است و بعید تر مردم
از نفاق کسی است که خوف کند از ان و قریب است آنکه خود را پاک بیند و مردی گفت بحذیفه که من خوف میکنم از آنکه
منافق باشم فرمود اگر منافق بودی خوف از ان نمیکردی زیرا که منافق ایمن است از نفاق و ابن ابی ملیکه گفت
ملاقات کردم یکصد و سی کس را از اصحاب نبی صلی الله علیه وسلم و در روایتی پنجصد را خائف بودند از نفاق تا
گفت حجة الاسلام که از این اخبار معلوم کردی که امر عظیم است در دقائق نفاق و شرک خفی و آنکه ایمن از ان نتوان بود
تا بحدیکه فاروق می پرسید از حذیفه و می گفت آیا من مذکور شده ام در منافقین و ابو سلیمان دارانی میگوید شنیدم
از بعض امرا چیزی پس خواستم که تکبیر گویم پس ترسیدم که بقتل من فرماید و من خوف نکردم از کشتن خویش و لیکن ترسیدم از آنکه
عارض شود قلب مرا تزین برای خلق وقت بر آمدن روح من پس باز ماندم و این از ان نفاق است که منافی حقیقت یا کمال
صدق و کمال و صفای اوست نه منافی اصل ایمان است پس نفاق بر دو گونه شد یکی آنکه آدمی را امیر سازد که […]

و آله وسلم نرمی در کلام با مخاطب خویش که او را مورد ستم و تلبیس میدانستند کردند و این امر در وضع و افترا کی الائمه
و مابه النزاع کی به ثبوت رسید خدا را ازین کجروی ها دست باید کشید و زیاده ازین جهالت بنا باید چاید که ناظرین
و سامعین وعیدهای قرآن مجید و حدیث شریف در حق مجتهد تلاوت میکنند زیرا که کلام عجیب آن بود که حضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را در وضع گفتن و ارتکاب محذور شرعی نمودن هم به تقیه درست نبود و تصریح مجتهدین را نقض
و سلسله سخن در آن جاری نگشته که آنحضرت صلعم نرمی در کلام نمیفرمودند چه معاذ الله این امر از خلق عظیم رسول کریم
بعید تر است پس هر چند مجتهد الزمانی برای فرار خود در صدد تقریر شد فی الجمله افزایند و از دریا دیگر در آیند سودی
بر آن مترتب نخواهد شد و من چه افهم که حاجت این همه طویل چه بود بایستی یک دو مثال بعد از تتبع روایات اهل سنت
برآوردن که معاذ الله حضرت سرور کائنات وقتی در علاج کسی از کفار و منافقین سخنی فرموده مرتکب کذب
شده باشند و تا این وقت از کلمات مجتهد زمان این مرتبت نگردید بالجمله یادگار عبدالله بن سبا بوده
که چگونه بدال ابو بصیر را در ابن ملجم مرادی در تقیه و خلق کریم تفرقه نگرده و در مغلطه عظمی گرفتار شد **تفصیل**
این اجمال آنکه از مکارم اخلاق است که آدمی از حق خود بگذرد و آنچه مقتضای نفس است کاربند نشود مثلا
تو واجب التعظیم باشی و شخصی درین باب تقصیر و تقاعد کند و تو تهم نیابی و در پی انتقام نشوی و ملاطفت و
مدارا بکنی هرگاه بکتب احادیث و سیر رجوع نمائی خواهی یافت که ازین قبیل است آنچه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم کاربند آن بستند و اهلبیت عظام و اصحاب کرام رضی بر آن عمل نمودند و تابعین ایشان رحمهم الله نیز نظیر
داشتند در صحاح روایات فریقین دیده باشی که حضرت صلی الله علیه وسلم در عمر خویش غلامان و کنیزان خود را
زیر ضرب و شلاق نگرفتند. و خادمین ملازمین را وقت تقصیر زجر نکردند و در پی انتقام نگشتند و اهل حدیث
در تفسیر خلق عظیم از بعض اهل کتاب حکایت بیان نمایند که اوصافیکه در باب نبی آخر الزمان در کتب آسمانی نزول
یافته بود همه را در ذات والا صفات یافتم مگر دو وصف که حالش معلوم نبود یکی غلبه حلم بر غیظ و غضب دوم
با وجود شنیدن سخن سخت بر جا ماندن پس من در صدد وقت بودم تا آنجناب از من چیزی بطور قرض خریدند
من قبل از مدت متقاضی شدم حضرت اینهم نفرمودند که هنوز وعده تمام نشده بالجمله در مجمع کثیر سخنان سخت
بر زبان آوردم که شاید بملاحظه این مجلس خشم فرا گیرد تا بجدیکه گفتم که مگر در دودمان شما همین حیله و حواله
مرسوم است چون دیدم که آنهم باعث فوران غیظ و غضب نگردید برخاستم و چادر مبارک بزور کشیدم و گفتم
برخیز و قرض ادا بکن فاروق اعظم رضی برحیت تمام شمشیر از نیام کشیده بر سر من رسید و بانگ برزد که ای دشمن خدا
تا کی بی ادب باشی و قلوب ما را ازین حرکات بجز آتش جدا نشود و نصرت از دوش بر میدارم حضرت بسوی عمر
نگریست و تبسم کنان فرمود ای عمر از چنین توقع نبود بلکه بایستی مرا تفهیم کردن که ادای قرض بخوبترین وجوه
باید نمودن و بعمر تعرض منده شده عرض نمود که بیش ازین طاقت صبر ندارم اگر فرمائی گردنش بزنم حضرت حکم
فرمود که هیچ چیزی بر آن بیفزا تا تدارک غیظ تو بکند و نیز در روایات فریقین آمده که حضرت زهرا رضی الله عنها

می آرند تفصیل این اجمال را بوجوه عشره کامله بیان میکنم اولاً آنکه من در تشکایت مذکور بر فاطمه خود تشنیع کنم
را کما ینبغی در بعضی این نفوس قدسیه از دائره ایمان بگواهی مجتهد الزمان بیرون فرستاده تا آنکه بعض مشایخ
شیعه هم چنانچه در جلد اول مفصلاً گذشت معلوم شد ثانیاً آنکه اگر حکم او یعنی افشای سر از اصول
مطاعن است بدین جهت باشد که حضرت فرمودند که فاش مکن لاجرم گفته می شود که منع که دلالت بر حرمت
دارد و تکلیف که بالاتفاق نهی مذکور بدون انضمام وعید وارد شده چنانچه در کتب اصول نیز تحقیق اینک موجود است
ایشان باید داد که کجا است که نهی دلیل حرمت است و تامل باید کرد که لم تحرم چه مآل دارد و چه صدد در امر ممنوع
ارتکاب است ثالثاً آنکه معلوم نیست که رفضه از نهی الهی چه جواب توانند داد که آدم و حوا را بعد از دیدن شجر علیه السلام
آن عتاب پس ضرور باید بود و بر ائمه هدی اینهم حسد نباید کشود و بر این قدر اکتفا نکردند بلکه وعید ظالمین اصبرا
تصمیم آن ساختند و بر تصانیف صدوق و صفار و دیگر جاهلین اسفار آدم و حوا را بعد از تمنا عذاب ظالمین
و جابرین هم نمودند و با اینهمه ابد الآباد دوام الاوقات دست از حسد اولاد نکشیدند تا آنکه از نهیب سیرین که
زمین بمقربین ذلت و خواری رسیدند و هنوز علمای رفضه کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیر این امور را ترک
نکرده می آرند پس صغیره کجا لازم آمد تا بکبیره چه رسد تکلیف که مقرر چنان باشد که حسنات الابرار سیئات المقربین
و کسی ایشان تواند گفت که فرق است بجهت عصمت و فقدان آن چه برین تقدیر باید که در مخالفت پیشوایان
خود با ائمه هدی عذری از نهند و داد لعنت برای شان بدهند مثل زراره و شیطان الطاق که معصوم نبودند بالاتفاق
رابعاً آنکه احتمال دارد که چون بشارت بر بشارت شنیدند نهی مذکور از فکر افتاد و حالانکه حضرت صلی الله علیه وسلم
فرموده بود جناب فاطمه را انا من بنائم فرزندی را که متولد شود شیر ده و با وجود یاد بودن شیر دادند کما فی البحار
و جلاء العیون باعث افسوس شد و وقت تولد امام حسین برارشاد نبوی کار بستند و غیر از تقاضای
بشریت یاد نتوانند کرد و در ینجا محتمل است که این نحو بالابتدا از جهت قصد عصل باشد بخلاف حسد حضرت آدم و حوا
زیرا چه محققین مرور این آورده نص بر آنست که اخراج ایشان از جنت حسد ائمه هدی حضرت زهرا عمداً بود و
شیطان همین سبب بر ایشان مسلط شد چنانچه لفظ فدلاهما برآن دلیل است این تفصیل تمام در تفسیر
صدوق و کتاب نور الثقلین موجود که تسلط شیطان بر آدم بحسد ائمه بود و بر حضرت حوا بحسد جناب فاطمه زهرا
خامساً آنکه هیچ فرقه را غیر از روافض و خوارج ندیده و نشنیده باشی که مطاعن امهات المؤمنین را از دین
و ایمان خویش گمان برند و سبقت درین عقوق و تلف حقوق نیز برای رفضه حاصل است بسبب آنکه قدوه
و صلحاء مطهرات را در زبان مرد که نشانات از کافرات و منافقات میدانند و بنیاد تبرا برین فرخیات هستند که مانند
و جهال پایمال بر سر هرزه ال است و از اینجا بطریق لادت مجتهد الزمانی و متبعین خطوات شیطان حکم توان کرد چه
ابلیس هر گاه در نطف دشمنان ذریت طاهره مرتضوی شریک میشود چنانچه خود ابلیس اظهار کرد حتی با آدم
لا در ستانی پس بطریق اولی در نطف دشمنان ازواج مطهرات سید المرسلین که امهات و اصول اند

شریک خواهد بود چه جای آنکه طایفه امامیه بدشمنی اکثری از خلفات کید حتول هم داغدار شوند و بسیاری را از
اولاد حضرت رسول مقبول دشمن دارند در کتب شیعه موجود است که هر که اولاد مراد شمن دارد بهره ندارد از طیب
ولادت و چون در ازمنه سابقه نکاح با کافرات جائز بود و نسخ آن در قرآن مجید دارد شده چنانچه از تفسیر مجمع
و کاشانی هم وضوح می انجامد و ناصبات را هم مثل کافرات گردانیده اند کما هو مذکور فی شرائع الفقه و غیره و معنی
ام المومنین بودن برای زوجه هر نبی بمعنی معلوم مسلم نباشد سادساً آنکه از تفاسیر شیعه هم هویدا است که
ازواج مطهرات خدا و رسولش و دار آخرت را برگزیدند و بعد از آنکه آیت تخییر نازل شد بر زخارف دنیوی
پشت پا زدند پس کمال زهد و تقوی ایشان به ثبوت رسید و کاشانی بر ایشان تصریح نمود که بسبب زوجیت سید المرسلین
در حق تهمت کنندگان صدیقه آنقدر تهدیدات وارد شد که در قرآن مجید بحق کفار هم نیامده و از لفظ ان کنتم
مومنین بطور مجتهد الزمانی صریح عیان میشود که طاعنین صدیقه زنهار ایمان ندارند و چون آیت تخییر بعد از
تحریم است و لا یحل لک بعد از تخییر چنانچه از مجمع و تفاسیر دیگر ظاهر است و حجی البعض عنقریب لا جرم در محو گشتن ان یکن
ان تتوبا در آن واقع است حرفی نماند پس عوعو سگان را باید دید که بعد از نیهم از مطاعن امهات باز نمی آیند
بالجمله وجوب تعظیم ایشان از سوره احزاب مثل آفتاب است و علی هذا بعضی از مفسرین بیان نزار بدایت
گذاشته اند یعنی عیان را چه بیان سابعاً آنکه کلام طبرسی در مجمع و کلام دیگران در غیر آن نص است بر آنکه اگر
توبه کنند از این امر مقبول خواهد شد و من میگویم که اگر توبه بذر ده قبول نمیرسید سفارش حفصه معظمه زبانی جبرئیل
که طلاق مده او را فانها صوامة قوامة چگونه معقول میشود و سفارش امهات که از آیت لا یحل عنقریب می آید
و خود رجوع تعریف اول برین مدعاست مع ذلک آیت تخییر منافی اصرار است پس در قبول توبه هیچ ریبتی نتواند
ثامناً آنکه اینجا مانند آفتاب نیمروز تابان شد که حضرت صدیقه و حفصه معظمه را ایمان کامل حاصل بود و منافقین
که تهمت نفاق میکنند عذاب ابدی آنقدر برای خود آماده مینمایند که برای هیچ کافری در جهنم مهیا نگشته باشد
کما اعترف به الکاشانی والحمد لله که همه مطاعن امهات و آنکه ایشان عداوتاً و عناداً در صدد ابطال امامت
علوی و غصب خلافت ابای بودند از هم ریخت و سلسله ذمایم اهل تعنت بجهت ثبوت کمال زهد و تقوی ایشان
از هم گسیخت ای برادر اگر کمی در قرآن مجید غور غائر مانند اجلای بلهبیات واضح خواهد شد که چون غیرت ایزدی بلند است
که بدولت سرای حبیب سید انبیای خویش طالبان زینت دنیا هم نیاید باشند پس غیرت الهی چگونه تجویز نماید
که کافرات و منافقات مجمع خبائث دینی و دنیوی بدرجه محبوبیت او رسند حالانکه لقلب شریعت بکوشند و متاع
دین را از عداوت اهلبیت بدنیا فروشند و در حیات سرور کائنات اینهمه امور بظهور انجامد چنانچه از تجار و حیات القلوب
و تصانیف صدوق ظاهر و باهر است و وحی الهی نازل نشود که اکنون چرا طلاق نمیدهی بلکه خلاف آن فرماید
که حلال نیست ترا بدیگر زنان نکاح کردن و بدل زنان باین ازواج برداشتن چه امیقول من بانحو دار افاده
[illegible]

معلوم شد که بر تقدیر تسلیم معلوم معاذالله هم جنس شان باشد که اظهار از خزانهٔ هدایت کاشانه بیرون نکردند پس
چگونه عقل تجویز کند که پیغمبر خود را از خطا و غلط محفوظ دارند و ازین کلمات خبیثه محفوظ ندارند درینجا هم ترجمهٔ
عبارات کاشانی اختصار می ورزم و با استیعاب عبارات دیگران کار تطویل نمیکنم و آن اینکه مروی است
که حضرت رسالت بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بدهد چون این خبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان ناسزا میگفتند و خورمی میکردند و صحابه از [illegible]
تنگ شدند و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند و جازم بالتقیا و اوامر و نواهی حضرت
رسالت پناهی شدند و عمر خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان
بدهی و آنچه مذکور شد از عزم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و دریباب متامل شده انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و لا یحل لک النساء
من بعد نازل ساخت انتهی هده وریحا داد انصاف از تو میخواهیم که اکنون کجا ماند غبارهای مطاعن قوم
بدین وجه هرگاه حضرت پیغمبر لا یحل لک ارشاد کردند پس چگونه عقل ازین تجویز کند که طلاق ازواج مطهرات
بدست مرتضوی بود کما فی التذکرة للجلسی علی نص علمائهم و مهدی نثاری بر امهات المومنین معاذالله حدود
را جاری خواهد نمود چنانچه مجملا در مجلد اول گذشت و تفصیلش در بحار و حیات القلوب و غیرهما ست
نعوذ بالله من مخالفة الثقلین و عداوة سید الخافقین و عقوق الدین و ابطال حقوق الابوین و اولاد
و امثال آنها که هریکی از ائمهٔ هدی بر مکنونات قلوب مکلفین پی برد و خدای جهان آفرین در کفر و نفاق
و خبث نیت سرآمد ازواج مطهرات فریب خورده اند ایشان را نه با دین و ایمان کاریست و نه ازین امور
ایشان را در بازار می پرسد و اعجبا و اعجبا که رفضه با وجود ائمهٔ هدی بالوهیت ایزدی معترف شوند و ا
ینجاست که بانیان این مذهب پلید بر مخوضت و صرافت مذهب خویش بودند چنانچه دانسی و این فرقه
بسبب خلط و تخلیط ازین سو مانده و از آنسو [illegible] مانده اند بالجمله چگونه بخیال عاقلی آید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بخلافت مرتدین و غاصبین که خونهای ائمه بگردنهای ایشانست عموما حتی خون پاره دل
پیغمبر را نیز راضی شوند که بالخصوص آنها را بشارت دهند و با امهات المومنین که ایمان و تقوای شان در قرآن مجید
منصوص بجای خود مانند سد سکندری مرصوص است و خود آنچنان اهتمام در حراست خلافت شان
فرماید چنانچه حضرت یعقوب برای حضرت یوسف عم کما بینا باز چگونه درست شود که با وجود اعتقاد اینچنین که
خلفای ثلثه شمع و بصر و قلب اطهر اند و خلافت ایشان ظل نبوت و نور عدل و داد و شفقت و رشاد
ایشان عالم را محیط گشته و مانند نیر اعظم بر ایران و توران و شام و یمن و غیره تافته و بهر کسی موافق استعداد
ایمانش چو شمع انجمن پرتو انداخته خواهند که فاروق را همراه اسامه بدین نیت بفرستند که میدان
خالی ماند و علی مرتضی عم از یک خلافت بنشیند تا آنکه مردم بدانند که فاروق لیاقت خلافت ندارد

اعاذنا الله من الخرافات و اینجا هم بسیاری از هذیانات قوم دریده دهن و کبرای اینطائفه خاذکن بعد ملاحظه نقیصه
امام اعظم شیخ حلی و قود جهنم شد و عیاناً و جهراً بر منعه شهود رسید اینجا اهل حق درباره قصه اسامه تحقیق کرده اند
بجاهده فی الواقع و مذکور فی قرة العینین و التحفه و الصواقع عاشر آنکه اگر مشتاق تقریر الزام باشی بار دیگر
یاد کن که آن چهل کس که بهر لعنت شان در نسخه سلیم دیده میشود و برای نظر شان از دست شیعیان
ستم بر جان کافر و ظلم میرود و مخزن اسرار بودند یا نه که بعد از افشای راز دیدند دلی آنها هر یکی از خلفای طالب
بیعت گردید و نوبت باحراق و استقاط رسید و اگر گویند برین افشا شیخین با حوصله خلافت دست داد بگویم
بکذب شما کلام پیشوایان شماست و قدر محفوظ انبا یعنی معتقد شیخین معاذ الله اقوال کاذبین بود و نداعات
خاتم النبیین و حال معلی بن خنیس و دیگر ملعونین که باعث اشتباه نواصب گشتند و حقیقة ائمه را کشتند مراتب است
و ترا فراموش که طبیعت جبلی انچه اندیشه دجل آورد ما بر ناظرین مجالس منا قبین تقریرات نزیه مخفی است بلکه
با آواز بلند ندا میکند که خاموش و زراره شقی خود پرده تقیه را از ائمه برداشت و سخن تکیه امام صادق این
الفاظ قرار یافت لعنة الله علی زراره فانه شر من الیهود و النصاری و این دغا و دغل و اذاعت و افشا
بالآخر نوبت بلعنت کبری رسانید و شیعه را لباس یهود و اشقیا مزین گردانید که ما در سابقاً وارتضا است
که امام منتظر بظهور صرف و حکایت شیعه دل پذیر و با همه افواج ایران و کوفه و هندوستان خبر بطور معلوم که هر
شهر است قدم بیرون نمی نهد سبحان الله اکابر امامیه حقوق امهات المومنین بلکه حضرت سید النبیین هم در
ظاهر بین در سیر پرستی ملعونین قاتلین ائمه دین چنانچه پایه ادا کردند ؏ هر کسی که زوجی با شیر یزدان نجه کرد
سیهان آهوی تاتار است در اصلش خطا است + اکنون حرفی چند در حال اذاعت و افشا باید شنید
که خون ائمه که بگردنهای قدمای شیعه در عقده این زمان است خون محمد است باقر مجلسی در جلد اول بحار
از اصول خود حی آرد که داود رقی و مفضل و مفضل گفتند که بودیم نزد امام صادق و سخن از هر باب در
منزل آنجناب علیهم چون بر خاستیم حضرت برادر ایشاد و متوجه شد بر ما و فرمود که اذاعت و افشا مکنید
امر ما را که ملیع مدبر است از دشمن و هم از محاسن نقل مینماید که اسحق بن عمار میگوید که امام صادق تلاوت
نمود ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ بِغَيْرِ حَقٍّ پس فرمود که ایشان قتل نه
کرده بودند انبیا را و لیکن اذاعت احادیث شان کردند و آن باعث قتل شد و از کتب دیگر مثل
اینحدیث آورده باز از کتاب اول حدیث این امام نقل نموده که قتل نکرد ملیع احادیث ما را از روی
خطا ولیکن کشت ما را عمداً این کلمه چند بطور اختصار حکایت کردم اگر این گفتگو با قیمت خواهی دید که
حال قدما و متاخرین شیعه بچه عنوان می نویسم ان شاء الله تعالی اگر گویند که حفصه و عائشه رضی الله عنهما از در
هم در یغ نکردند و غلام منابعة النفاق بگو که اینک مجمع طبرسی دلالت بر آن دارد که حفصه حضرت می نوشانید
و صدیقه را در رنگ گران آمد با مهاجات غیر از ام المومنین سوده بوی منافیر را نسبت کردند نجوا یکم عن

بار بار استقرا و تصفح رفت زینهار ازین نقل که مجتهد از سلف خویش مثل جامعین بیاض و غیرهم میراث یا
اثری و عینی نیافتم و اگر مراد از عینی حاشیه هدایه است پس درین کتاب نیز عینی و اثری ازین روایت نیست
و هیچکسی از مفسرین و فقها و محدثین حضرت خلیفه ثانی را در مولفة القلوب داخل نکرده چه نفس که محققین نوشته‌اند
که مولفة القلوب بعد فتح مکه مهم سعیده بوده‌اند پس حضرت خلیفه ثانی که قدیم الاسلام و قبل از فتح مکه زیر اسلام اول
تحقیقی و الزامی موجود است چگونه در مولفة القلوب شمرده خواهد شد **علاوه** لفظ مولفة القلوب نیز
چند معنی وارد و در تفسیر آن علمای فریقین اختلاف دارند اما اهل الحق فقد قال فی المناهج و المولفة من اسلم و فیه
ضعیفة او له شرف متوقع باعطائه اسلام غیره و فی البرهان و المولفة کفار یعطون ترغیبا فی الاسلام و قیل مسلمو
لیتمکن اسلامهم و قیل مسلمون لهم اتباع کفار لیتألفوهم و قال صاحب المعالم فالصنف الرابع من المستحقین للصدقة
هم المولفة قلوبهم و هم قسمان قسم مسلمون و قسم کفار خاطر المسلمون ینقسمان قسم دخلوا فی الاسلام و نیتهم ضعیفة
و کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعطیهم تألیفا کما اعطی عیینة بن بدر و الاقرع بن حابس و العباس بن
مرداس فاسلموا و نیتهم قویة فی الاسلام و هم شرفاء فی قومهم مثل عدی بن حاتم و الزبرقان بن بدر فکان یعطیهم
تألیفا لقومهم و ترغیبا لامثالهم فی الاسلام الی ان قال و اما اختلاف علمای شیعه پس از کلام صاحب قواعد الاحکام
ظاهر و هویدا میگردد عبارته هکذا الرابع المولفة و هم قسمان کفار یستمالون الی الجهاد و الاسلام مسلمو
امن سادانهم لهم نظراء من المشرکین فاذا اعطوا رغبت النظراء فی الاسلام و اما سادات مطاعون یرجی اعطائهم
قوة ایمانهم و مساعدة قومهم فی الجهاد و اما مسلمون فی الاطراف اذا اعطوا منعوا الکفار من الدخول و اما مسلمون
اذا اعطوا اخذوا الزکوة من مانعیها و قیل المولفة الکفار خاصة انتهی بلفظه و بعد از دیدن عبارت علمای فریقین
چگونه مدعی ملازمست میانه معنی نفاق و مولفة القلوب بدون اقامت برهان حکم مذکور توانند کرد و مقصود
ازین بیان فقط آنست که مجتهد چون فن مناظره نمیداند کلامش جا بجا خلاف قانون است من بعد اگر روایات
موضوعه قوم را استقرا کنی و تأویلات مجلسی را در بحار بینی از ان بدلالت مطابق خواهی دانست که
ابوذر را رضی الله عنه در معجزات و اخبار غیوب که از محیط وحی الهی صادر می یافت ازان شک و ریب
نقصان ایمان هر که خواهد باین کتب معتمده قوم رفضه رجوع کند تا تجدید کما قلت انشاء الله تعالی اصبت
حال رکن دوم از ارکان اربعه امامیه از کتب معتبره و سنیه که تهمت تحریف را در آن دخلی نیست آنچه
ما قلت فی الکتاب المذکور مختصرا باید دانست که خود مجتهد از بانی بجا نه هوا و حس نفسانی و اتباع
خطوات شیطانی لفظ اخلاق و مدارا بر زبان آورد که صریح ست در معنی که زینهار تقیه حضرت امیر کز اتباع
در آن میرود و مدخلی در اینجا نیست و هرگاه در اوراق سابقه بتفصیل هر چه تمامتر معلوم کردی که کلام
اخلاق چیزی دیگر است و دروغ گفتن و فضائل جلیله و مدائح جمیله منافقین و کافرین بر زبان آوردن
افترا نیست که عرش عظیم ازان می لرزد و حجت تا برین طائفه دشمن عقلا و دین تمام شد فلله الحمد اولا و آخرا و ظاهرا و

الوصف دارند برخی ازین مسائل برآورند و بنیت تقرب پیش کشیدند و همه کس میدانند که مرا
از امرا شوق این فن بالذات نیست و هیچکی از ایشان باقی نماند که در مقابل سامان مجتهد رم و در حق از
و کتابها که بکار آمد کجا بدون محنت شدید میسر است در آغاز این فن از خود داشتم که حضرت حیدر
پیشم اهل سوابق معرفت بر دیگران حواله کردند و ایشان بر دیگران یاد دارم که آن روز از چاشت
تا نیم شب القدر در کوچه و بازار با وصف کثرت گل ولای و طول مسافت میگردیدم که بی طاقت گشتم با این
نواز وجه مذکور پاره پاره شد بیت فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش در ره
چه جای آنکه کثرت کتب بجای رسد که ارواح حاملین اسفار مثل حارث و ثعالبی رشک بر آن برند لیکن
مستبیکه احاد را بلا انتهای اعداد بود وهم ندارم و با اینهمه محض بتوفیق الهی و تایید غیر متناهی و نفوس مقدسه ائمه
رسالت پناهی این کتابها را با وصف فقدان اسباب و سامان تنهای بدین عنوان که ائمه زیر دیوار دولت سرا
پادشاهی نوشتم حالیا بر ملا میگویم که اگر فرمایش احباب را و امور دیگر دخلی نباشد و این کار بطور من بهم
سامان قلیل چنانچه اشارتی کردم قرار گیرد هیچ کتابی را از کتب امامیه درین فن بی رد و قدح نمیگذارم

نظم
اگر دست یابم بر ایرانیان ۞ بسوزم درین این سپاه در میان ۞ نه آتش گدازم نه آتش کده ناشود
آتش از دستم آتش زده ۞ و از عجائب آنکه کاشف اللثام را با وجودیکه نزد مجتهد از دست احباب اکبرآباد فرستاده
انکار کرد تا بار دیگر نقلش برداشته بتوسط حافظ غلام محمد فرستادم و ازین کتب هم خبر دادم و دانست که طلب کردن
و جواب ندادن موجب رسوای خواهد بود و الغرض هر که درین کتابخانه آرد چنانچه مرسوم بزرگان مجتهدین
است در تبیض آمده از من بستاند بخلاف عماد الاسلام مجتهد فالی که خود جابجا در توصیف آن بعبارتم نگار بلاغت
که هنوز با وجود مرور دهور بلکه احقاب از دار الاجتهاد پا بیرون نگذاشته و افترای محض برای تعلی خویش زده
که بعضی از مجلد آنش را نزد صاحب تحفه فرستاده و ادل دلیل برین قرب است که هنوز کتاب مذکور بطور تالفات
کلینی اعور و صدوق اکبر در نهاد به دار الاجتهاد که در کوفه و حوزه ریاست هند است بصندوق نگاهداشته ایشان
و نفرستادنش نزد تلمیذ رشید صاحب تحفه بطور استعاره و دریغ میرود چه جای اسناد البرایا هو بالطریق الاولی
و از ینجاست که رئیس المتکلمین چه قدر مساعی بلیغ بکار بردند و بتوسط معلوم نیز از فرزندش طلبیدند
و بلا واسطه کسی از کنتوری متدعی شدند بلکه هر دو را بر غیرت برانگیختند و لیکن این هر دو نیز زد و بغیرت نیامدند
تا آنکه چنین مشتاق از دنیا رخت امامت بربست و بجنت رفت و طرفه تر آنکه من از مدتها درین شهر هستم و با وجود
توسل احباب هم مجتهد در علاقه شان قرار گرفته آرزوی شدید بمطالعه آن با تمام دارم و الی الان بدین آرزو نرسیده
حالانکه کتب دیگر مثل منتهی المطلب شیخ حلی بتوسل مذکور از خزانه مجتهد نزد من رسیده و لیکن در فرستادنش این
وقت دریغ میکنند درین نزدیکی صاحب منهج السداد اجزای آن از جابجا بتوسل بعضی از امرا که نسبت تلمذ با ذ
فرستاده و با اینهمه تقیه با حضرت عبد الله بن عمر و اهل خود نسبت میکنند

دروغ را راست وانمایند و دعوی جواب باب امامت تحفه را مدعی شوند کیست که دنبال ایشان نتواند گرفت
زیراکه عین اتباع قدمای خود است مثل ابان و زراره و شیطان و اسدی و مرادی و هشام الجوالیقی و سکاک
و هشام بن [illegible] و اقران شان که کتابها بنام اسامی مقدسه اهلبیت بربستند و انواع افترات از قوت بفعل آوردند
که مقصود از در آمدن در آمدن از ابواب منازل ائمه همین بود چنانچه از مختار کشی واضح گشته و بحمد الله که
مطالعه کلینی و شروح آن و کتاب التوحید و خلاصه و کشی و تلخیص هم آن گواه است و این نوع دروغ از دیانات
و ضروریات این مذهب است حتی که بر قول صاحب فوائد خواهرزاده مجلسی عیانست که علمای شیعه خود
را از اولاد امام کاظم ساخته فقه رضوی علیه السلام تالیف کردند و چرا نباشد که شکست قلوب سنیان بان
منوط و دلبستگی رافضیان بان مربوط است ندانی که از شرح اربعین مجلسی هم عیانست که حضرت امیر برای
استمالت قلوب شیعه چه مبالغه ها که در ترقی دولت ایشان نکرده اند که حکایت رفعت و وسعت قبه های جابلقا
و جابلسا و شان و شوکت افواج قاهره و زیب و زینت ساکنین انجا از آنجمله است پس یقین توان کرد
که کتاب مذکور از قسم عنقا وجود فرضی تقدیری دارد الی آخر ما قال و عجب تر است که صاعقه قهر آن
راکه نور تایید در ضمن آن برای مومنین تابد و بر منافقین مثل صاعقه عاد و ثمود باشد چنانچه اشاره کردم
بفواه خود صبر کنند و انخیال محال است که در سرش افتاده بیت چراغی راکه ایزد بر فروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
هرگاه جواب ده سه جزو رساله قد بهمه در دو سال و انهم بدین اجمال و اهمال بروی کار آمد چه قدرت دارند که جواب مجلدات
ضخیمه که هر دعوی را در آن با دلایل بسیار و براهین بیشمار مقارن گردانیده ام توانند نوشت بلکه اراده سرکردن صاعقه این
حکایت ابیات دیده که یکی از علمای شیعه میگفت که از علامات خفت حماقت ریش را دراز کردن شخصی این موعظه را
در وقت شب شنید و مقراض نیافت لاجرم ریش را بقبضه گرفت و ما بقی را بر شعله چراغ نهاد تا زاید نسوزد و بقدر
باقی ماند بیکبارگی ناگاه شعله بیش از آنچنان در گرفت که دست جدا شد و ریش بتمام بسوخت بلکه روی نیز مثل روی حبشی
هم سیاه شد **قوله** این کلام مخدوش است بچند وجه اول آنکه آه **اقول** قبل این باستخلاف معاویه و بیعت اهل مدینه عموما
و بیعت عبدالله بن عمر خصوصا و منع ابن مطیع در مجلد اول آنقدر تفصیل داده ام و کلمات مزخرفه اولین و
آخرین سیما آنکه طایفه را زیر و زبر کرده ام که در هر یکی ازین ابواب رساله جداگانه معدود و محسوب شده اگر چه مدله
اجتهاد و تکلم مخاطب وافی شود باید که باستعانت بعضی از فضلای اهل حق و یکان یکان فهمیدن و بتوسل
دفعات غیر محدوده مطالب آن را بخاطر گذرانیدن و گرانی هر یک را بمیزان عقل سنجیدن که بجهت جمع بین التحقیق
و الزام مناصی [illegible] مجتهدین و مقلدین شیعه را از خاص و عام باقی نگذاشته ام بعد ازین مزید
حیرت است که مجتهد در صدد اثبات امامت یزید است بلکه آن را بر خلافت راشدین ترجیح میدهد و مفصل تحقیق
که عبدالله بن عمر بیعت یزید نکرده و نه در صدد بیعت او چنانکه دلیل مفید مدعا بود و نه استخلاف مطلقا بر تقدیر ثبوت
هیچ فایده بجانبش رسانیده و نه فرد استیلا و قصه شهید کربلا بتحقیق رسید و [illegible] و جهل یزید مجمع علیه [illegible]

ایشان عبارت بود و فقدان شرط چگونه خلیفه برحق تواند بود و از مجرد حضرت نبوت خلافت کجا قلب شد و
بهر تقدیر جای خیریت بر خلفای سید انبیا قوله دوم آنکه الخ اقول در مقام مجتهد الزمانی با وجود دعوی
اجتهاد مجتهد ذانی بتقلید جمعی از جاهلین مباحث بی سر و پای گمان برند که حدیث یرکبون البحر در شان یزید و
رفقای او است و حال آنکه یزید درین زمان اگرچه موجود بود لیکن کلام درینست که نوبت بغزا رسیدن رسیده یا
نه بعد ازین تکلم از جناب مجتهد حرف که در هر جا خیال خامی می پزد بجواب رساله قدیمه در لشکر یزید با یزید روی عجبی نیست
زیرا که شیخ حلی عوج بن عوق علی بالتشدید الصواعق فهم قاضی رطل بوق در پی اثبات شده اند که یزید در
زمان حضرت بشیر نذیر بکار گزار بزرگان خود بود و ازین عوج بن عوق و قاضی رطل بوق هم عجبی درین
بوالفضولیها نیست زیرا که پیشوایان ایشان محمد بن ابی بکر را در حالیکه کان فی المهد صبیا عبارت از
آنست وکیل صدیق و مرتضی اعتقاد کرده اند الی غیر ذالک من المضحکات وقد عرفت فی المقامات حال
مغالط مجتهد که درینجا بلش آمد از کتب سنیه بوضوح می انجامد در کتاب ازالة الخفا مذکور است آنچه حاصلش
بدین عبارت میرسد که از آن بلاد که در خلافت ذی النورین رض مفتوح شد قبرس است که حالا آنش معاویه
بن ابی سفیان بعرض امیر المومنین عثمان رض رسانید یعنی بر سواحل بحر روم بلاد و قری اتصال دارد اگر
اجازت دهی بسفر دریا در انجا رویم و بر ساکنین انجا لشکر کشیم و سابق بذروه عرض حضرت فاروق رض
رسانیده بودیم چون مصلحت نبود پذیرا نشد اکنون که شوکت قیاصره بزوال آمده و دولت ایشان مزلزل
گشته مناسب آن می بینم که بلاد سواحل بحر روم را در تصرف آریم ذی النورین رض این رای را پسندید و
گفت صلاح آنست که مردم را انتخاب کنی و قرعه نزنی بلکه ایشان را مخیر گردانی هر که برغبت با تو همراه شود او را
درین جهاد همراهی باری معاویه به همین طور لشکری سنگین بیاراست و روانه شد حضرت ابوذر غفاری رض و
عباده بن صامت رض نیز همراه بودند و زوجه عباده مذکور نیز همراه شوهر بود و همچنین بسیاری از صحابه همراه گشتند
آخر واقعه آنست که روزی چند برای تحف و هدایا از طرف حاکم جزیره قبرس بطرف روم میرفت همه بدست
اهل اسلام آمد و ایشان میان خشکی و تری معرکه ها آراستند و جنگها نمودند و بعنایت ایزدی کار از
پیش بردند و سبایای کثیره بدست آوردند و بالاخره بمبلغی خطیر که هر سال به بیت المال فرستند مصالحه
واقع شد و اجازت این سفر یکی از ضیافات الهی بود که برای ذی النورین رض ذخیره نهاد مراخرج البخاری
رحمه الله عن انس بن مالک قال حدثتنی ام حرام رض ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نام یوما قریبا منها فاستیقظ
وهو یضحک قلت یا رسول الله ما اضحکک قال عجبت من قوم من امتی یرکبون البحر کالملوک علی الاسرة
فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت معهم ثم نام فاستیقظ وهو یضحک فقال مثل ذالک
مرتین او ثلثا قلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال انت من الاولین فتزوج بها عبادة بن
صامت فخرج بها الی الغزو فلما رجعت قربت دابة لترکبها فوقعت فاندقت عنقها و اخرج البخاری ایضا عن

عمیر بن الاسود العنسی عن ام حرام رضی الله عنها انها سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول اول جیش
من امتی یغزون البحر قد اوجبوا قالت ام حرام رضی الله عنها قلت یا رسول الله انا فیهم قال انت فیهم الحدیث
زوجه عباده مذکور گفت که روزی سرور انس و جان در خانه من خوابید و بیدار شد خنده کنان پرسیدم موجب
شگفت آمدم که قومی از امت من سوار شوند بر کشتی چنانکه بادشاهان بر تختها عرض کردم که دعا کن یا رسول الله
که من از ایشان باشم حضرت فرمود تو از ایشان باشی باز حضرت بخواب رفت و این واقعه چند بار دید و من
مطلب خود عرض کردم فرمود تو از اولین هستی پس نکاح کرد عباده با این زن و همراه برد در جهاد در
مراجعت از سواری بر زمین افتاد و چنان صدمه بر سرش رسید که جان بحق تسلیم نمود و نیز بخاری در آن
روایت نمود مطابق حدیث اول از آنچه مجتهد نقل بر داشت با لجمله از کرامات مجتهد عجبی نیست که
که یزید را چون در حقیقت خلافت مربی نهاده اند قبل از قطام مجاهد فی سبیل الله گردانند و لیکن عجب از
که حضرت پیر نابالغ دعوی مطالعه تاریخ الخلفا مینماید و بچشم بصیرت الهی نبیند که علامه سیوطی در خلافت معاویه
فرموده که در سنه ۲۷ و هفت جهاد کرد معاویه و لشکر کشید بر قبرس از راه دریا و عباده و زوجه اش ام حرام
بنت ملحان در لشکر بودند و ام حرام عند المراجعت از سواری افتاد و شهید شد و حضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده بود او را باین لشکر و دعا نموده بود پس ام حرام را در قبرس دفن نمودند و از اینجا هم بتصریح بخاری
معلوم شد و قطع نظر از کشف و کرامات تاریخ دانی هم عیان گردید و مثل آفتاب روشن گشت که چون جناب
پیر نابالغ صراحت را نفهمیدند اشاره را در کلام شارح چگونه بفهمند لیکن ضرور است که جواب رساله
زاغم خویش از آغاز تا انجام برای عوام کالانعام بنویسند هیچ این کار از تو آید و مردان چنین کنند همین لعل
باید دانست که بنده را در انتقام ضرورتی نیست که بحث جابجا مصروف شوم فقط ملاحظه آنچه در
رساله بصارة العین نوشته بودم در اینجا کافی است و این بتایید الهی است که در رساله مختصری آن امور را
قلم گذاشته که جواب اکثر شبهات مجتهد از آن بر می آید و چه کفایت اینست که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم مخصوص اسم یزید پلید از رومانی در رساله مذکوره چنانچه در آورده ام که اول دلیل بر اخراج یزید از مغفرت
بشارت است فکیف که سند از آن هم پیدا شد نه بینی که معاذ الله این نیست که یزید مردود و مبدل دین
و بر ظاهر است که هر مبدل دین وقود جهنم است چنانچه در احادیث حضرت صلی الله علیه وسلم مصرح است
پس یزید چگونه لائق این بشارت باشد و الا تناقض لازم آید اما بر عذر [illegible] پس بدانکه
مجتهد برلیسی در خاتمه ذوالفقار بنا بر کاسه لیسی از دستانی قصه محمد تقی آورده که دلالت بر آن دارد که
اهل بدعت و تبدیل مقبول نیست کما سیجیئ انشاء الله تعالی لاجرم اگر قصه روایت نماز غفیله که عقوبت
الهی می آید مخفی و مستور سازند یا بشهادت و نفی بر دارند بر این مذهب نیز این قسم بشارت تنها برای مهر
که سر خود را بمهر و راشدین دانند بکار نخواهد آمد پس مجتهد که اینهمه طویل در مقام کرد و خواست که راه حجت غبار اعتراض

اف و گزاف او همه بیاساس بلفظ شور راشد و بیهوده گوئی و عیب جوئی آن کان تمکین نشستند گو مرا چون در صعود اول
مقرر گشته که خاص مقدم است بر عام پس یزید بشارت مغفرت منطبق نهشده و حاجت بتاویلی رو نداده
بخلاف شیعه که ایشان در امثال این مقالات مورد سرزنش گردیده اند و بمخالفت نصوص صریحه اعتداد
نکرده **تفصیل این اجمال آنکه** از کتب طائفه بعد از تفحص بسیاری از احادیث که نمونه آن در آغاز
جلد اول گذشت خواهی یافت که بنصوص صریحه متوبه علی صاحبها آلاف السلام والتحیه مامون قاتل امام رضا
در انها احادیث اصول که امام اعظم اهل و شیخ صدوق در کتب معتبره شیعه بطرق تام و تفصیل الکلام
روایت کرده حتی از اکابر روافض او را ملعون میدانند و فقط باستبعادات خیالیه او را امر پرستی میکنند
و در مقام ساخته و پرداخته شیخ نجدی را از مثل قصه کاهن و مجتهدین باره افضل المصدقین کما عرفت بما
میدهند و چند با احادیث ائمه در تخصیص عام وارد است کما اشرنا لیکن ائمه رفضه خود او را مامون بنا بر اندیشه
خویش جدا میسازند و تقدیر دین و ایمان را در دستی آورده باز ندیده بر تحقیق و تقریر او مانند طاوس در جنت
می نازند چنانچه تفصیل این امر در خاتمه کتاب می آید ان شاء الله تعالی معه ذلک در کتب اصولیه طرفین
مصرح است و مجتهد خود در غیبت حیدریه بار بار میگوید که تعارض فرع تکافو است و چون عام احتمال تخصیص
دارد کما صرح به العلماء ومنهم الفاضل المعاصر فی مبحث الضد او در خاص احتمالی نیست پس هرگاه تکافو نباشد
تعارض چگونه صورت بندد پس حدیث رومانی بجای خود ماند و این حدیث را فقط رومانی در مسند خویش
نیاورده که بسیاری از محدثین از ابو ذر و دیگر اجله اصحاب مثل ابو عبیده روایت نموده اند و در معنی آن
احادیث بیشمار را ایراد کرده منهم ابو یعلی فی مسنده والسیوطی فی الاتقان مصرحا باعتماده کما لا یخفی علی
من نظر الی تصنیفاته **آمدیم بر تعصب مجتهد** پس این قیاس اول من قاس است چه یزید بالاتفاق
مصدر امور شده که گفتگو در کفر است نه فسق او و لهذا علما بر تقدیر تسلیم یزید را خارج از بشارت گردانیده اند
در مطاعن خلفا آورده ناظرین کلام میدانند که رنگ برنیش خود در ماند فکیف که بشارت عشره مبشره
در باب مطهره مخصوص اسامی مقدسه ورود یافته که هیچ احتمالی را از احتمالات خوارج و روافض گنجایش
نگذاشته بخلاف این بشارت که بالیقین نزد هریکی از ذی عقل مورد تخصیص است طرفه آنکه رفضه در حق
مورد یکگاه و عده الله الحسنی تخصیصات میکنند و در اینجا تخصیصی که بنص نبوی و اجماع امت ثابت باشد
قبول ندارند فانهم الله الی الحق فکیف یومنون علاوه اهلسنت را نظر بانچه عقلا قرار داده اند یعنی للاکثر حکم الکل
احراز مزید یسر شده رفضه چون غیر از مقداد کسی را از ارتداد بیرون نکرده اند کما یدل علیه الروایات انهم
گفت بالاکثر عموم چه کس مثل شوشتری در مجالس المومنین بر زبان آورند باز هم بر ایشان وارد است که
النادر فی حکم المعدوم چه صحابه یکصد و بیست هزار بلکه بروایت مثل مجلسی زیاده چند صد هزار میرسند فاتمم
الفرق بین الفریقین چه جای آنکه مجتهد درفن حدیث و کلام ممنوع است فلا یتمسکون به و لا یغنی من حق

و نیابت حجاج شقی و صوبه داری از طرف آن غوی قرینه منصب ست نه نسبتش اما آنکه مهلب گوی شجاعت ربوده
از رستم و اسفندیار همی ربود خصوصا لا و لبسپر چه کافر کیش بود نقش تیر آن در افتاده شور اگر فتی کمر بند جنگ آنرا بستی گرد
بلندی از جای خود بره پوشش را چون تیز زین زدی گذر کردی از هر دو بر زمین زدی در میدان معرکه الا یا کاری آمد
و هیچ فایده برای مجتهد نمی افزاید سعادت بخشایش او درست نه در جنگ و بازوی زور آور ست چنانکه
بعضی همنام او هستند لیکن بتصریح علما مجهول اند برای نسبت و قضیه بتحریر موضوع به محمول حرج و بازی مجتهد
عنید باید دید که زیر حدیث خندق که بشارت عظمی بالاتفاق برای حقیت خلفاست در همین مقاله گفته که ازین ظاهر
نمیشود که آنانکه در حکومت شان این ممالک مفتوح شود خلیفه بحق خواهند بود چه از احادیث سنیان است
ان الله یؤید الدین بالرجل الفاجر حالیا چگونه درست شد و را اثبات مدائح یزید لعین فلیف کربالیقین
و حمل مدینه قیصر در زمان او هم صورت نه نسبت چه جای آنکه مجوز خلفا بتصریحات اکابر قضیه هم درست نشود
زیرا که خود به میعاد دو کتاب تغریبه گفته که عمر بسائر شریعت متمسک بود و خلاف یزید که اتفاق ست بر فجور او
لاجرم برای مجتهد که در محبت یزید هنوز مخمور و خوش و خرم ست که اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم فقلیلا
ما یؤمنون باید خواند و او را همراه یزید بحکم المرء مع من احب بجهنم باید راند و در بعضی از کتب دیده ام
که یزید در آن زمان کودک بود خلاف التسلیم الشمول و این بدان ماند که برخی از قدمای اهلسنت جواب نواصب داده اند
که آیت کریمه ما کان محمد ابا احد من رجالکم موجب آن گشته که حسنین رضی الله عنهما فرزند آنجناب نباشند
بشارت سبب آن نگردیده که یزید در زمره غازیان مندرج شود فالحمد لله علی ثبوت الغفیلة لسیدنا الحسین لنقض
العهد و اهلبیت رسول الثقلین الکونین بعضی از مطالب دیگر شنو که از احادیث غیر مشابهه کما مرت الیه الاشارة فی هذه
المقالة ایضا در کتب معتبره امامیه ثابت شده که نفس تشیع موجب دخول جنت ست بلکه بلا حساب بیرون باید که کلاب
ممطوره و خنازیر محذوره بسبب حصول تشیع مبشرین بالبشارة باشند چه جای آنکه هزاران احادیث قدسی هم ضمیمه آن
گردد که حرفی از ان بتصریح فاضل نجفی در مجمع البحرین چنین باشد که رحم بکنم بر محب علی اگرچه سراسر عصیان من کند
و رحم نکنم بر دشمن او گو مطیع و منقاد من باشد و اثنا عشریه مجال آن ندارند که بتاویل و التسویل آن
پردازند و ایشان را از دائره تشیع بیرون سازند فانه مفتوح علی کل واحد و لا التسلیم که مراد از تشیع اعتقاد امامت
برای جمیع ائمه اثنا عشر ست زیرا که تشیع از اعتقاد امامت بلافصل هر تعنوی حاصل میشود و برای همین اثنا
عشریه را الامامیان است چون محب علی از منقاد آنحضرت ست و منعکس بالعکس کما عرفت فاطلک بالتشیع
و المتقارین بالنسبة الی ائمه الدین هم ازین احادیث اصول کلینی نص ست در آنکه پیشوایان زیدیه که
را از ائمه امام میدانستند و امامت دیگری را اعتقاد نمیکردند بلکه اخص اهلبیت را هم نمیشناختند و نام هم یاد نداشتند
که ائمه اثنا عشر فلان و فلان اند و بدون این اعتقاد کسی مومن نتواند بود و تفصیل این بحث و آنکه اهلبیت
امامت ائمه اثنا عشر ساخته و پرداخته متاخرین ست در رساله معروفه بالاعز علیه در صولة حیدریه

بالجمله قدر یزید مردود است و مجملا ورا احتمال هم در دفع طعن و تقریر اساس گذشت و از مقالات واضح شد که اثنا
عشریه جوابی ندارند بخلاف اهل حق که بعد از نصوص متواتره در مثالب یزید بخصوص اسمه محتاج تاویل با خراج
و یستنفع **قوله** و انا نحمد است الخ **اقول** لعبارت بتسلیم صحت و لیاقت احتجاج و قطع نظر از آنکه اگر مراد
از صلاح معنی تقوی است پس خلاف اجماع امت است چه یزید بالاتفاق متقی نبود آری در کفر او اختلاف است
چنانچه بارها معلوم شده و اگر مراد لیاقت خلافت است پس عجبکه عبدالله بن عمر با اظهار مود خلف طرفین
بیعت او تن برضا نداده بودند و برای دفع اختلاف بسبب عدم لیاقت چه مقولات که نگفتند و چه صلات
معاویه که نگرفتند و دیگران غیر از اهل حل و عقد از صحابه کرام و اهلبیت عظام همین امر نیز و اختند بلکه دست از
جان برداشتند و چون قائل خود بر آن عمل ندارد لائق احتجاج نمیماند فکیف که مرفوع هم نباشد بیاد آمد
امری دیگر که صاحب منهج السداد در تحقیق اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْئٍ قَدِیْرٌ گفته و بذیل نجات آورده که احتمال
دارد که لفظ کل محمول بر عموم نبود چنانچه در آیت تُدَمِّرُ کُلَّ شَیْئٍ بِاَمْرِ رَبِّهَا انتهی اکنون دست بدین عبارت
برای حقیت خلافت یزید معارضه حدیث نزدن چنین عناد اهلبیت انجا دست و از قبیل خرط القتاد فکیف
توجیه تغلب در ینجا چنانچه باید صورت می بندد کما لا یخفی علی المحصلین **فو العجب** که امامیه در بسیاری
از عمومات بمجرد هوا و هوس تخصیصات را انکار فرمایند و در ینجا نص نبوی را که مضمونش در بسیار از احادیث صحیح موجود
است بنا بر اعتبار نیارند و حالانکه در کتب اصولیه فریقین مدلل است که تخصیص بعد اقامت دلیل عین تحقیق است
و بدون دلیل درست نیست چنانچه جمیع اصولیین تصریح فرموده اند و از تفسیر کبیر و محصول و مسلم و شروح
آن و کتب معتمد امامیه مثل منتهی المطلب نیز هویداست **قوله** بر تقدیر فتح باب چنین تاویلات
اقول این شرطیه اگر اتفاقیه است پس اعتبار را نشاید لعدم اللزوم کما تقرر فی المیزان و اگر لزومیه باشد پس
مراد دست اثبات ملازمت اما آنچه از صاحب رساله مناقب السادات آورده پس مخالف اقوال محققین
فریقین است و منافی اصولی است که ایشان تلقی بقبولش کرده اند و آن اینکه مذمت یزید بخصوص اسمه در کتب
فریقین بجای خود ثابت است و از کتب محققین در اصل رسالة الصباحة العین مذکور است پس مدح عام
مذمت خاص را چگونه معارض تواند شد که تعارض یا تناقض یا تنافی تکافو است و تخصیص عام بمنطوق
مفهوم خاص فکیف که حضرت نام یزید فرمایند در خروج او نص شارع بوقوع آید و هیچ قیدی از طرف خود افزوده نشود
پس قول من یفعل مستحق رجل یقال که یزید بلا معارض ماند پس ظاهر شد خطای کسیکه این هر دو را معارض
دانسته بود و حقیقة الایمان صاحب مناقب السادات را که مجتهد آورد پس لائق سماعت نیست زیرا که قید ایمان
در کتاب و سنت بالیقین در ین کلمات و قضایای عامه البته ماخوذ است ورنه لازم آید بعد حفظ خاتمه سوره زلزال
غفران که اعمال حسنه کافران مفید باشد برای شان و هو مردود قطعاً کما فی کتب الفریقین و از اینجا فرق میان
انا ابکر فی الجنه و آن السادات جمیعاً فی الجنه ظاهر شد و جنوحاً نا الا مر تدبیره در مقام کتب اصول از معالم و فواتح

و شروح آن باید کشاد و هر چه درباره مجتهد ازان بر آید همه غفلت و جهل از قواعد و اصول بر زبان باید آورد
قوله و از آنجمله است آنچه در تاریخ اخوان الصفا الخ اقول ذکر اخوان الصفا درین مقامات مناسب
نمی نماید بلکه فریب توان داد شخصی را که کتاب مذکور بچشم بصیرت بمطالعه او نرسیده باشد زیرا که بعد از دید
بالیقین حکم توانکرد که اهل کیدت خواسته اند رهزنی عوام و ترویج کجی در دین اسلام یاد دارم که جائیکه تاریخ مذکور
متعلق بانتظام امور ریاست ست نوشته اند آنچه دلالت بر آن میکند که شیخین معظمین زیاده از حد امکان در
حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم برای ترقی دین اسلام کوششها را بنهایت قصوی و پایه علیا
رسانیدند و لیکن برای تقنین قوانین و انتظام ریاست و مملکت آنچه نسبت باخص مخلوقات بیاید کرد
درباره اهلبیت خاتم الانبیا بجا آوردند پس مناسبت بلکه واجب بود که ذکر این کتاب نفرمود که شمول
منافقین از مضامینش واضح ست و کشف تلمیعات شیعه ازان بظهور میرسد انانکه گرگ باران دیده اند و نشیب
و فراز میدان اندکی فور دیده بودند از امثال این امور مجتنب اند تا توافق مکائد علمای طائفه پوشیده ماند تا
امکان اندکسی نداند کلام شیخ گویا بخطاب بچو مجتهد ثانی متوجه ست تا بدکان و خانه در گروی هرگز
ای خام آدمی نشوی برو اندر جهان تفرج کن پیش از آن روز کز جهان بروی و متوهم نشود که مراد من از نظم
شیخ سفر کردن در بلاد و دیار و اختیار مسافرت و گردش روزگار ست زیرا که بسی از بزرگان بکمال فضل در
گذشته اند که پای خویش از وطن بیرون نگذاشته اند و لیکن بجهت سیر کتب و جوب قدسیه و مطالعه احوال
اهل دانش و بینش علما و عملا گویا حال بر عالم محیط بودند قوله و سیوطی در تاریخ الخلفا آورده الخ اقول
بدانکه حضرت واهب العطایا خالق البرایا عقل را چنان قوت بخشیده که هر چیز را چنانچه از اوصاف مجرد تواند
مثلا زید را بدون صفاتش از کتابت و علم و قیام و قعود و دیگر از آثار وجود همچنان با قران و اختلاط هم
تواند فهمید از اوصاف مذکوره و در آن هم قوت جمع دارد و هم انفراد بر تقدیر اول ملاحظه معنی میکند که همان
میدهد زید را مثلا از جمیع ماعدای او و تمام کرده اند حقیقت او را و بر تقدیر ثانی ممتاز میکند از ماعدای او
و از اینجاست که در کتب دیده باشی برای عقل لفظ خلط و تجرید بینی که در کتب کلامیه جائیکه خلافت
راشده را بیان کرده اند مثلا در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا چه مقدار قیود در ضبط کرده
و در غیر آن چه قدر توسعه و تعمیم فرمودند تا نوبت بجائی کشید که بعد از بیان حقیقت مصداق آن خلفای
را ذکر نمودند و هر گاه مرتبه عموم را لحاظ نموده بر یزید و امثالش را درآن درج ساختند و همچنین دیگر بزرگان
مثل عسقلانی و جلال الدین سیوطی امیر اهل خلافت را بالاجمال و تفصیل طی کرده اند تا بر کلی شتمد بین
ما به الاشتراک و ما به الامتیاز را بخوبی ترین وجوه بدانند که خلفا بسیار اند مگر کسانیکه بکمال زهد و عدل
و رشد و هدایت فائز شدند و اتباع حضرت سرور کائنات در عبادات و ریاضات و انتظام
بعمل آوردند و خلافت شان ظل نبوت بود و حضرت ... الله علیه و آله وسلم ... ورد زبان

بیرون کتب است اما آنچه از زمخشری از ائمه اعتزال است آورده پس بعد از تسلیم صحت منقول در ترتیب استدلال
بر این منقول همین قدر از آن مستفاد میشد که معاویه نسبت بقایای اصحاب لیاقت خلافت نداشت کجا سلب
لیاقت ایشانهم بالاضافت بدون سند روایت و کجا صدور تبدیل دین از یزید لعین بنص حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم که محدثین اهل حق بیقین نقل کردند که اولی درجه او فسق و فجور و اعلای آن کفر و ارتداد است
و نیز در حدیث دیگر آمده من بدل دینه فاقتلوه الغرض ما طوق اذعان بگردن نداختیم که معاویه لیاقت خلافت
بوجود اصحاب کرام نداشت و یزید بسبب خود بتبدیل دین برگماشت فشتان بین الامرین اما آنچه
بجهت الثانی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آورده پس آنهم معلوم نشد که از کدام عالم و کدام کتابست فاعتبروا
یا اولی الالباب که هر چند من خاتمه رسالة الناس کرده ام که التزام ذکر اسامی کتب باید نمود و مجتهد الزمانی گو نسبت بر آن
ننهاد و از اینجا عذر من مسموع باشد اگر در جای نام ذکر کتاب نمایم چه برظاهر است که کتاب مستطاب که پانزده جزو
دارد اکثر عن عبارة العین بدو صد جزو در مجلدی چند میرسد با اینهمه مشتمل مجتهد دلالت بر آن میکند که معاویه
در خلافت خود بر سنت سنیه حضرت نبویه علی صاحبها الالف التحیة نرفت و این اعتقاد ماست که سیرت معاویه
سیرت ملوک بود بخلاف یزید که تبدیل دین میکرد و بهره از زهد و نماز نداشت و قمار میباخت و طنبور میشنود
و [illegible] و مسکر و خمر و لباس حریر میپوشید چنانچه بزرگان جناب مجتهد بر تصریح مجلسی در بحار و حق الیقین و غیرهما نقل فرموده
بوده اند و از اینجا نیز انجمنی آشکار شد که سبب چیست که مجتهد برای اثبات خلافتش انقیاد میکوشید و برای سیرت
عرق ریزی میکند و منجر شد بعض ازین امور را در آغاز این مقاله دانستی و معلوم هم میشود که چون لفظ خلافت
بر معاویه اطلاق کنند او را بر سیرت خلفاء راشدین نمیدانند زیرا که لازم نیست که هر که خلیفه باشد در زمره از خلفای
راشدین محسوب گردد از اینجاست که خلافت را مراتب بسیار است چنانچه در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا
تحقیقات فرموده اند علاوه صاحب صواعق که در حق معاویه چنین گفته و امامیه او را متعصب اعتقاد میکنند خود
فرموده که او سیرت ملوک بود چنانچه عنقریب می آید پس مدلل شد آنچه ما گفتیم اما آنچه از فقرات اخیره روضة الاحباب
نقل [illegible] گذارش گشته که صاحب تحفه گاهی این فقره نشنود و در کلامش [illegible]
نموده و محققین از سنی که معاویه امر نمود که سب جناب امیر بر منبر بگویند [illegible] نزد ایشان
روایت بی سند اعتبار ندارد و قال العلامة الدهلوی قدس سره فی التحفه و در اصحاب [illegible] چون این امر
بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم است بنظر بعمومات آیات و احادیث دال بر فضائل صحابه بلکه جمیع
مومنین و امید شفاعت و نجات بعفو پروردگار آری اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت
حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا سب و لعن آنجناب میکرد و او را بالیقین کافر خواهیم دانست
و چون آنمعنی تا حال از روی روایات معتبره ثابت نشده و اصل ایمان ایشان بالیقین ثابت است تمسک
باصل داریم بالجمله اجماع اهلسنت است بر آنکه تکفیر کنند حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت

عمایت برای او بجای خود است وحسن اسلامش در کتب معتبره بخلاف یزید مرقوم وکما فی تاریخ الخلفا وغیره
بن بتصریح العلما و بلفظ فئتین عظیمتین من المسلمین اسلام او را بالیقین مقتضی و صلح امام حسن عدم خروج
امام حسین هم مبنی مذکور محتوی مشهد البغی از احادیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بطور دعا و خصوص معاویه
رضی واگر در حق یزید کلمات مقدسه مصطفوی را بشارتهم کو دلالت بر آن ندارد قطعاً کراو قاتل امام حسین
راضی بدان بود ولیکن از هر روایات اثبات فسق و فجور او واضح ولایح است پس ناگزیر است بلا اشتباه امیر
بطور نمونه مذکور شد تفرقه کردن از اینجا گفته اند که فرق مراتب نکنی زندیقی قوله وتوهم الحاق
بسلم که فرقیکه میانه معاویه ویزید بیان کرده اند چنانچه مجملاً و مختصراً گوش کردی موقوف بر آن باشد که در مدح
او احادیث صحیحه وارد شده باشد کما عرفت انفا واگر چنین بودی اختلاف در حق او چرا میشد پس آنچه درین سطور مندرج
بجای خود نیست اما جمیع احادیث درباب معاویه پس عجب نباشد زیرا که اهل نفاق و تقیه اکثر برای آتش
را ملحوظ نمودند وشب و روز کباب شامی و فالوده دمشقی میخوردند و بسیاری از اکابر شیعه مشهور معتقد
و عدالت شان هستند در خیرخواهی او زندگانی بسر بردند و برخی بر فاسقش مردند و طریقه تقیه خوش نامیدند
ولقد اقر القول بالاصول امام المتکلمین شیعه که مسیحی منحصر در ایشان بوده ومن میگویم که هرگاه ملعون
امیر در صدر اول مراتب خلافت و خلفا حضرت مرتضی در مبادی خلافت اول خلفا ایشان بعمل آرند که نسبت بیعت
مشکل بیان نتایج ثمرات آن نیست و در آخر شیعیان کوفه جلایل محبت ومزید ولا را در واقعه تحکیم بعرض برین بیعت
در وقت بیعت حسن مجتبی تلافی هر دو لشکر آنچنان بکار بردند که پاره آن دانستی و پاره دیگر را انتظار باین پس از بیعت با
حماقت مسائل نیست که ایشان را مانع تواند شد ازینجا که ادراک مکنونات خاطر در هر واقعه نه کار افراد بشر است
پس چه عجب که بعضی گول خورده باشند و نقد انصف من حال را جابهین مذهب التشیع اصول مذهب ما نفاق
است که لفظ تقیه تعبیر از آن مینمائیم هرگاه مجملاً و مفصلاً دریافتی که حقیقت یزید پلید چه بود از جمله آن بیدین
بلکه بعضی ثابت نیست و بعضی از روایات و احادیث که متعرض غفلت شعار بذکر آن پرداخته بود هرگز دلالت
بر ملعون بلکه میکند اکنون نمونه چندی از شواهد که ایمان یزید پلید را بر اظهار نقصه مقتضی از کتب ایشان از احادیث صحیحه
پیشوایان این بد اندیشان استنباط میتوان کرد باید شنید که حضرت سید الساجدین بکمال عطوفت مهربانی
یزید را نماز مغفله کرده حقیقی بلبش تعلیم کرده دارشاد نمودند که اگر این نماز بگذاری توبه تو بدرگاه حضرت
باری مقبول خواهد شد ومؤاخذه خون جناب سید الشهدا بر ذمه تو باقی نخواهد ماند وخاتمه بعضی ازین روایات آنکه
هرگاه یزید خواست که نماز مذکور بگذارد بعضی از امراض شدید بر او استیلا یافت و هر کس که بعلم تاریخ آشنا
شنیده اند که بعد سانحه کربلا سلطنت این بیحیا منقضی نگشته بلکه سوانح دیگر مثل آن در ایام سلطنتش گذشت
تمام تفصیله پس ازین روایت مثل سفیده صبح صادق اصح و آشکار است که او نماز مذکور را گاهی ادا نکرده حدیث
ادا کرده باشد بجای آنکه توبه عبارت از ندامت است از ماضی وترک فعل فی الحال و عزم ترک در استقبال امور

اختیاریه از وی صدور یافت باقی ماند علیه امر اضرا این بالاتفاق امریست غیر اختیاری معهذا ادعای علم امامی غیب
بمقتضای قوال آیه معترض که تنقیح تفصیلها ان شاء الله تعالی شهادت علی انغی است فکیف که مجتهد الزمانی هم ایجاد در
المبانی افاده میفرمایند که اقرار عقلا علی نفوسهم حجة مقتنا سیما و حینیکه این امر را بر صور خیالیه بتکلیف اما میشمل جناب سجاد
بجنابات میرسانیم کما لا یخفی و نیز چون در رساله بصارة العین از روایات شیعه شنیعه بجای خود ثابت گشته که هم
بتصریح تمام خواهی شنید که معاذ الله استغفر الله گناه جناب امام حسین ع در خروج بر یزید موافق اصول رفضه
بسر حد کفر رسیده بود و قاتل چنین کسان البته باید که بجرارت دینی متصف باشد پس حاکم لقتل انجناب ع ماتقیه
بنا بر اصول مجعوله رافضیان شاهد ایمان یزید باشد فکیف که پدرش مرحوم ارم گوید صراحة که اگر کسی بوجه
محسنه کسی از انبیا علیهم السلام بکشد مستحسن خواهد بود بنا بر انکه دلدار جای سیحا جایکه مباحث عدل باری عز و جل
نوشته و تعریف آن را و لا بدین عبارت کرده که آن بحسب اصطلاح عبارت است از انست که او سبحانه و تعالی امر
قبیح نمیکند و ترک واجب نمی نماید و مراد ما از قبیح آنست که فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب
آنست که فاعل آن مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم باز گفتگوی طولانی او در ورق چند گشته مستر متوجه رد بر
نقض کلام امام فخر المتکلمین رازی با ترجمه کلامش مینماید که حقتعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه میداند که او
ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بالایطاق پس قبیح باشد و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم ایمان موجب
استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیانش آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
سازد با وجود اینکه فاعل عالم باشد باینکه این غرض و غایت بر آن فعل واقع نخواهد شد بلکه مترتب بالعکس
آن خواهد پس بعد سطری چند در بیان یکدو تمثیل امام موصوف تمثیلی دیگر را ترجمه میکند که همچنین حال پدری گاه بدان
حال و لد خود که هر گاه بان سکین داده شود با دسکین پیغمبری از پیغمبران را خواهد کشت و یا خود را بآن هلاک خواهد
داد با این یقین و قطع سکین بدست او دهد و بگوید که غرض من از دادن سکین این بود که او بدان قلم تبرا شد
پس ازینجا ظاهر شد که هر که امری برای اصلاح نکند و داند که آن اصلاح بر آن مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن
فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون این ادا استی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود
علم حقتعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح تر خواهد بود از انچه که قباحت آن در تمثیلات
واضح نموده شد زیرا که مضرت لحظه واحده منافست طار و یا مضرتیکه بقائی نداشته باشد بعد از ان مومن لذا رجعت
در جواب امام مینویسد که تمثیل رازی بجهت این در نظر عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که پدر این
و پس نسبت جناب الهی بمکلفین عباد چنین نیست فرض این نموده که آن پسر قتل نبی کند و معلوم است که قتل نبی
در نظر با اگر یا جهات محسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که آن پدر در کمال
قدرت و طاقت این داشته باشد که چون آن پسر آن نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن نسبت بالا ما
نسبت چشم زدن بزمان لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تفلید درجات نبی که آنهم پسر بان

چون خلیفه شد پس فرمود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از فدک انفاق میفرمود و زنان بیوه بنی هاشم را از
تزویج می نمود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها خواست که گرداند فدک را خاص برای او حضرت قبول نفرمود لهٰ
همچنان بماند در خلافت شیخین با مروان اقطاع کرد اکنون بمن نوبت رسید چون میدانم که حضرت صلی الله علیه
بجناب زهرا عطا نفرمودند مرا لایق نباشد بهره مند شدن از آن لاجرم آنرا بر وضعی میگردانم که در عهد سعادت عهد
و محمد بن فضاله میگوید که عبد الله پسر عمر عبد العزیز در جزیره گذشت پس راهب فرود آمد بسوی او و نازل
نشده بود بسوی کسی قبل ازین گفت هیچ دانی که چرا بسوی تو آمدم گفت نه گفت بسبب حق پدر تو که الیه
او را در ائمه عدل بجای رجب از اشهر حرم را دی بگوید که ایوب بن سوید تفسیر نمود که سه ماه متصل ذو القعده
ذو الحجه و محرم ابو بکر و عمر و عثمان اند و رجب که منفرد است از آن عمر عبد العزیز است و جمعی از ثقات مثل مالک
و حسن و غیرهما گفته اند که چون دور خلافت باو رسید دیدند که گرگان همراه گوسفندان می چریدند در دشت
بیابان چون ناظرین استبعاد کردند راعی گفت اذا صلح الراس فلیس علی الجسد باس و بعضی از ثقات گفته
که در خلافتش عیانا دیدند که گرگ گوسفند در یک مرعی میچرد پس بعد مدتی دیدم که گرگ بر گوسفند حمله کرد موسی بن
اعین گوید که گفتم مگر مرد صالح مرد چون حساب کردند خبر رسید موافق افتاد و این بدان ماند که از امام حمیدی
بسا خیر ما ازین الواب صدور خواهد کرد که از متقدمین منظور نیامده و الفضل للمتقدم کما لا یخفی ولید بن مسلم
میگوید که از ثقات بما رسید که مردی خراسانی نقل کرد که در خوابی دیدم که هرگاه اشج بنی مروان بر پا شود با بر او
رفتن و بیعت کردن زیرا که او امام عدل است پس من از هر کسی می پرسیدم چون عبد الملک تحول خلافت بامر او
قایم شد پس بار خواب مذکور دیدم و حاضر شدم به بیعت او مشرف گشتم و حبیب اسلمی گفته که سعید بن مسیب گفت
که خلفا سه کس اند ابو بکر و عمر و عمر گفتیم شیخین را می شناسیم عمر دیگر کیست گفت اگر زنده مانی میدانی و اگر نه بعد از او
فرسید و از تاریخ معلوم شد که سعید مذکور قبل از خلافتش انتقال کرد و ابن عون نقل نمود که ابن سیرین چون ملاقات
میرسید میگفت که نمی نمود از آن امام مهدی یعنی عمر بن عبد العزیز و مالک بن دینار فرمود که مرا زاهد میخوانند مردم زاهد
عمر عبد العزیز است که دنیا رجوع کرد باو دا و بتمامه قبولش نفرمود و نیز بدرجات بجایی رسیده بود که ثقات گویند که داخل
عمر بدولت سرای خود با زن خود که فاطمه نام داشت فرمود که اگر درهمی داری بده تا انگور بخرم فاطمه گفت تو خلیفه روزگار
باشی و قدرت بدرهمی نداری فرمود این برمن آسانتر از آنکه اغلال جهنم در گردن من افتد و گفته اند که چون خلیفه شد
فریاد از خانه او برخاست پرسیدند که چه واقعه رو داد گفتند که عمر جواری و را مخیر گردانید و گفت که مرا فرقتی نازل شد
شوم بشما هر که آزادی او دوست دارد او را آزاد کردم و هر که اقامت کند از من توقع ندارد و فاطمه زوجه او میگفت که از
زر در خلافت گاهی غسل جنابت با احتلام نموده باشد و حال خوف و خشیت او از زوجه او نقل کرده اند
که چون داخل بستر در خانه می افگند خود را در مسجد خویش پس میگریست و دعا و زاری میکرد تا خوابش در ربود چون بیدار میشد باز
تضرع و بکا از سر میگرفت و تمام شب همین طور عمل میداشت و لید بن سائب میگوید ندیدم کسی را زاهد تر از

تجویز نتوانند کرد که از مکلفین این امر صادر نیابد و نیز نرگس ممکن نبود که امام عسکری ع نرجس خاتون را بصحبت سرفراز
فرماید و او وقت نکاح متنکر باشد بعد ازین علمای شیعه بقیاس پرداخته باشند که خلفا و ملوک نیز همین حکم دارند پس
زنهار اگر بنیاد مناظره بر صور خیالیه خود نهند باید که باعتراف اکابر خویش هم فارغخطی نوشته دهند و اگر اساس
تقریرات بر مسلمات خصم ست باید از کتب ایشان بر آوردن که قول و فعل هر خلیفه الی آخره و قبل ازین گذشته
و بعد ازین هم خواهی دانست که حضرات ائمه بر علوم قطعیه عمل میکردند نه بر صور وهمیه خیالیه کما لا یخفی سوم
آنکه افضلیت استخلاف بر تقدیر ثبوتش با وجود مخالفت و تنقیه دیگر صحابه ممنوع ست فکیف که عمر بن
عبد العزیز مستند باشد بنص نبوی صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مبدل دین و مخرب شریعت متبدن جبار بزعم
طنبور نواز خلیفه ممدوح دانستن موجب ضلالت تمام امت ست لاجرم باعث تغریر خواهد بود چهارم
آنکه حال قول ابن عمر الزاما و تحقیقات در ما سبق مفصل گذشته و از ان مقام ابنهم ظاهر گشته که احتمال نفع
در آن مطرق ست یعنی اگر با کشتن بموعظت ابن عمر باز آیند نفوس همه بسلامت ماند ورنه فقط نفوس
ناصحین و از ینجاست که چشم داد داد خدم را هم وعظ نمودند و واقعه نویسان بقلم آرند بخلاف عمر بن
عبد العزیز که ازین احتمال خالی ست فالحاصل ظاهر عجب ست که مجتهد واقعه حره را هم باو نداند و ازینجا
جواب بیعت اهل مدینه هم عیان میشود که مطلب نه تقدم بیعت ایشان نه تقدم بیعت ابن عمر بر خروج امام
حسین ع ثابت کرده هنوز سر مشق بنا نهاده که قطع نظر از اجتهاد در علم تاریخ هم دخل کلی دارد و باز چاشنی هم
نمی تشیند و دامن از تحریر معنی نمی چیند پنجم آنکه اصل مدعا ازین عبارات اهل سنت که دانسته و با
انیمه میگوییم که معنی خلیفه حق و امام صادق نه آنست که او از خلفای راشدین ست چه برین تقدیر لازم
می آید تناقض در کلام او زیرا که صاحب صواعق تصریح کرده که معاویه بر سیرت ملوک میرفت و هر گاه
قول و فعل راشد خلاف عهد و شریعت حجت نبود معاویه در چه حساب غرض که مجتهد را اختلال حواس
رو داده تا درین مغلطها افتاده اکنون مطلب عبارت صواعق مطابق فهم اهل دانش و بینش
باید شنید اگر بر قول من اعتماد نباشد صاحب ایضاح بعد عبارت نقل کرده جناب مجتهد
از صواعق محرقه فرموده که صاحب این کتاب تنصیص کرده بر اینکه غالب بود بر خلافت معاویه طور ملوک
و خارج بود آثارش از طریقه خلفای راشدین در اکثر امور و بعد نزول امام حسن ع خلیفه شد باینمعنی که
واجب و لازم شد بر مردم بیعت او و اطاعت و انقیاد چنانکه واجب می باشد برای خلفای راشدین
و از انجا که در حق و صدق درجات بسیار دارد و حقیت راشدین باعتبار جمیع جهات ست و حقیت
خلافت معاویه بوجه دون وجه و الا حکم او بخروج از سیرت خلفا و حصر راشدین در پنج کس یعنی شیخین و
ختنین و امام حسن ع چگونه صورت می بست چنانچه شیخی در شرح اربعین نووی گفته انتهی بعینه محصل
ششم آنکه مسلما که قول ابن حجر نزد مجیب معتبر ست بسبب توافق امام حسن ع لیکن

بیشتر چون اختلاف از کجا فلا یدین دلیل بعصمتہم آنکہ از الحاق معلوم شد ثبوت عدالت و دیگر شروط پس
دعوی اجمال که مجتهد در کلام مجیب کرده بعد دو سہ جا میکند از عجائب توہمات ست شاید معنی اجمال ہم
ہمین ریشتی در بنا میدچنانچہ معنی جہل الاتسلیم بخیال بالک زاده که دون کہ چون ملک امتحانش خواست
دیوانها را آموخت که ہر گاه علما گفتگو کنند بگو کہ لا نسلم آخر ہمہ عاجز شدند یکی از ایشان حال دریافت
پرسید که در ثبوت کلمہ توحید چہ میفرمائی گفت لا نسلم این وقت ہمہ را حالی شد که ہیچ تربیت نا اہل را چون گردگان
گنبد ست **الغرض** الحاق مذکور کافی بود چہ جائی آنکہ تبرعاً ہمہ امور را بتصریح اکابر شرح نموده ہم تتمیم اکم
از اعتراض بیہوده چنان معلوم شد که معنی الحاق ہم ندانسته و خیال نکرد کہ ملحق را المعنی حاصل
میکرد چنانچہ مجلسی در بحار ارکان اربعہ را ملحق و تالی الائمہ قرار داده و حضرت سلمان اول ارکان
در امامت عرفی عمی مترد د شد فکیف عمار کہ حالش طشت از بام ست کما عرفت مرارا و اکثر در اصحاب
حضرت امام باقر و صادق سرمایه افتخار قوم منافقین را نگاه کنی خواہی دید کہ از راه منتخب ہفتاد ہزار محدث
در امامت کاظم متردد بود کما فی الکشی وغیره بخلاف ابن عبد العزیز کہ در عدم تنزل کوه الوند بود و از احکام
ہم حرف ظاہر ست کہ حکم مذکور را بہر حال مہمل فہمیده و ہل ہذا الا الجہل وعبادة نجات الکلام فی الرسالہ
الامامة للخلافة قولہ لا نسلم ان کل من کان خلیفة فہو داخل فی الخلفاء الراشدین الہادین المہدیین فی
حیرتم انکه اینست حسن وتحقیق بپایانش آنکه مجتہد که از فعل عمر عبد العزیز بیزار ست و از اعتبارش
دست بردارد و از تعدد ضرب او بظاہر در آزار باعث آن نیست مگر مزید دلالی منکرین از امامت اہل بیت
اظہار در بنا این تمیز بسوی حضرت محمد بن حنیفه بر اصول و اخبار امامیہ میکنند زیرا که بر ناظرین مجلد عاشر
بحار ہوید او آشکار ا ست که جناب شان یزید پلید را امیر المومنین اعتقاد میکردند و این لفظ را بر یزید
اطلاق می نمودند حالانکہ مخصوص برای حضرت امیر ست حتی که اگر برای دیگران از ائمہ ہدی کسی اطلاق
کند بل دین کرد و از اطلاق لفظ مذکور بر اصول اہل فضول و عیدی در عقبی و علتے در دنیا حاصل ست
لیکن ایشان بدون اشد ضرورت از فرط ادب دور ست از مقام مذکور حرفی چند نشان میدہم که یزید بعد از
خدمت گستری جناب محمد بن حنیفه فرمود یا علی یا ابا القاسم فقال نعم یا امیر المومنین و چون انعامات
گفت صد ہزار درہم برای شما اماده کرده ام تقریر جواب شان بطور ظرفا چنین ست که حاشا
من برائے اخذ و غیر این سفر را اختیار کرده باشم مقصود اصلی من زیارت امیر المومنین ست و بعد
از ایجاب یزید بطریق قبول این لفظ بر زبان صدق ترجمان گذشت فانی قد قبلت یا امیر المومنین
قولہ ابا اجتہاد الخ **اقول** چه خوش گفته ست بعضی از شعرا ہ ای کس حضرت بیرون از بچه لا نکہ
ست الغرض خوبی ربے و زحمت با امید ارسے ہ یعنی مخاطب ہر زه چاہچوه سراپچه بر اجتہاد
مبادر کہ ترد و الحق مخالف فیہ ست چنانچہ از صواعق و تحفہ اثنا عشریہ و صبح صادق و تالیفات

نامی ملا عبد الرحمن جامی وکتاب ایضاح وما نند آن بر آن گواه ست تا قاد گروه همه اش با غش
درجوه بر پیشوایانش انطباق می یابد چه در زمان ائمه پیشوایان رفضه چندان فراخ حوصلگی در اجتهاد بکار
برده اند که حضرات ائمه از ملاحظه آن خون ناب جگر می نوشیدند و با وصف تقیه از گروه شیعه نیز پسند
و نیز جبر و منع این مبتدعین و محدثین مردم را مقرر میگردانیدند و این ملاعین هرگز حرفے را
از ایشان نمی شنیدند کما مرت علیه الاشاره و تقیه حضرات ائمه از اینها سوا از مجلد اول کلینی هم ظاهر و باهر
جائیکه روایت زراره در اختلاف جواب امام صادق ع آورده و سائلین را از شیعه خاص و مومنین
با خلاص قرار داده و بعد حضرات ائمه این همه بے اعتدالی بد اندیشان و کورانگی ایشان بملاحظه
می آریم و دستها پیش وا و ر دا د برس برمیدارم که اسلے یومنا هذا اجتهاد در رفضه القادر شیوع پیدا کرده
که در هر دیار مدعیان اجتهاد مخالف طریق ائمه امجاد موجود اند که اگر قرآن مجید و بر دی شان نهے
قدرت بر تلاوتش ندارند و بغیر از چند مرتبه منبر و دیگر و مناقب میران منبر واری بر زبان نمے آرند
و عمامه بلند بر سر می بندند و با وصف فقدان استعداد بر علما می خندند و مجالس قاری تبریزی
چند بار در ماه صیام بچشم دیده ام که صلحا و علماے طائفه در انجا فراهم می آیند و باداے
مخارج حروف و صفات هنرهای خویش را آشکار می نمایند و لیکن زنهار از جواهر الفاظ خبر ندارند تو گوئی
که کتاسنے برابن سبا مدعی نبوت خود و الوهیت حضرت مرتضی کما فے المختار الکشی و تالیفات نیز
سن العلما فرود آمده که اکثش از دنیا درگذشته اند حرفے ازین باب بشنو که در آن روز خبر دیار هم
را تلاوت میکردند چون سوره کهف شروع شد لفظ جُسُراً که بجیم و راے بے نقطه و زاے معجمه
واقع ست بجمیع محتملات مخالف خواندند تا آنکه من بجان آمدم و لفظ قرآنی را از ایشان وا دادم
و انیسم گفتم که عجب ست از مجودین که هنوز الفاظ را یاد نگرفته در پے اداے مخارج و صفات گشته اند
کاش محبت فاسفے را که در ترجمه آیتے و حدیثی معتد ر بهفتاد و هفتاد خطا میشود کما مر مجملا
و مفصلا خاتمة المجتهدین قرار میدادند بسبب آنکه بیچاره در آغاز استعداد از جا بش تا انتهاء جهان آباد
وحشت کربت و غربت نورد دید و صورت بهبود ندید تا بمشوره یکی از سادات بارهه یعنے پدر سید قاسم علی
براے تحصیل سید نجم مراحل بعیده طی کرده در خدمت علما طلبائے و همهائے فیض در اقتباس و بار انباء
بمقتضائے یَجِیئُونَ آبَاءَهُمْ بر پشت نهاد و لیکن قیامت اینست که مخاطب لاثانی که غیر از
اجتهاد خانگی صناعتے ندانند در این اجتهاد بسم الله ایشان و خیر خطائے اجتهادی خبری و رجا
ندارند و نتایج آن هر بار می بینند و بر مسند اجتهاد می نشینند و خوشه از خرمن تفسیر و حدیث
و اصول و عربیت هم نمی چینند و خبر از کمال علم تاریخ هنری ندارند حتے که قاتل ابن عمر یزید را می بیدانی
و بیعت ابن عمر را در اصل استفتاء از مفتے شمیه کرد یا متقدم میشمارند و بر تقدیر تخصیص آیت

بخلاف خلفا اقرار کثیر و بیشتر خلافت را منحصر در معاویه می انکارند و خلافت یزید را بهتر از خلافت راشدین
میدهند پس می بایست و جایت فدا او هر دو را بالضرورت بر یزید منطبق میگرداند الی غیر ذالک من الکرامات
که آنها را بطایفه اعور لیسیت مطلع و مشتاق و فهمیده چنانچه در رسایل زراره و امیه انشقد و بر جلالت یکه علما متفق الاتفاق
نمیداشتند کما فی التلخیص والنهج و غیرها بخلاف اهل سنت که در اجتهاد معاویه مختلف اند کما عرفت و اجتهاد
ائمه و علما معتقد کرده اند و بالاتفاق تارک روایت در میان باشد برای و قیاس فتوی نمیدهند چنانچه در حمل
بخاری در مقدمة الاجتهاد و محلیه در تجاریا همه تعصب عناد اعتراف نموده و زراره هزاران محدثات را خلاف
یقین ایجاد کرده و در تحلیل و تحریم هم برای خود جسارتها می فرمود تا آنکه ابو عمرو کشی از ابن سکان نقل می نماید
که گفت و گرچه ما بود زراره در چیزی از امام حلال و حرامش پس از رای خود چیزی می گفت پرسیدم از قیاس
... عادت گردیدی یا از روایتی بر آورد گفت من خوب می شناسم ترا این امور چه کار نداری که بسیار ...
است که بر روایت ترجیح دارد این همه یکسو ابجد به روزگار واضح که هر دیار باید شنید که در مدت العمر همین
امر گذشت میرسید که مساغ اجتهاد در مسایل فرعیه است نه اعتقادیه و درین ایام فتنه انجام نگذشت
همیشه بنا بر کتب فقه گل دیگر شگفت پس چگونه درین زمان تحرز و شم و مثل غنچه تا کی خون جگر نوشم که
اکابر علمای طایفه امامیه و زنادقه زراره را از انکار علم ازلی و دیگر صفات مقدسه باری و کاسه لیسی ...
در ... توحید و اختیار و استطاعت چنانچه آتش پرستان تقریر میکنند همه را بخطای اجتهادی حمل
کرده اند و این امر تفصیل طلب است بدفترهای دراز لیکن مشتی نمونه خروار آنست که از بسیار کشی در مختار
روایت کرده که از حضرت صادق ع در استطاعت سوال کردند فرمود نه دین من است و نه دین بزرگان
من بود می گوید گفتم اکنون عبادت ایشان نخواهم کرد و همراه جنازه ایشان نخواهم رفت و زکوة نخواهم
داد امام راست نشست و فرمود چه گفتی پس اعاده کردم ارشاد نمود که پدرم می فرمود که حرام گردانید خدا ج
ایشان را آتش گفتم قیامت شوم پس چگونه فرمودی که نیست از دین من و پدران من فرمود مراد من نیست مگر
قول زراره و اشباه و انتهی مختصراً انتهی جنایات اعتقاد بر الهیات و اتباع خطوات دجال و مسیلمه کذاب که نتیجه آن لعنت
لعنه علی زراره و هو شر من الیهود و النصاری بود و اکابر علمای یهود و تسویلات عجیبه مطمح نظر ساخته اند و نقد دین
و ایمان را در محبش باخته و این هم تطویل را مقتضی است لیکن بدو حرف اکتفا می ورزم که ملا محمد تقی
پدر باقر مجلسی در رجال من لا یحضره الفقیه درین مقام داد ناصبیت میدهد یعنی بعد نقل این روایت
تفسیر قول امام میکند که مقصود از حضرت صادق اینست که قول ایشان باطل است لیکن به تحیر ...
واجب نشود مراد ایشان و جنس پیش است که خطای اجتهادی است انتهی ترجمه کلامه اصل عبارتش این
ای قولهم باطل لیس بانکون بحث الراد منهم و انما هو خطاء فی الاجتهاد پس هم شخص مذکور مصداق لعنة الله علی
زراره هو شر من الیهود و النصاری باشد و هم مصداق خطای اجتهادی چنانچه ... که در کفر آتش

تا و فرزندی سوء الخلقه بقوت اجتهاد شما یقین شوهر خود نا دیده بود و وقت سر رشتن زوج خویش [illegible]
نمود و اعجاب رئیس المجتهدین باشی و اخطای اجتهادی خبر نداری که از حد تواتر در گذشت و هر کی از سنی و شیعه شنیده
بسبب کثرت تعهد پشت دو تا گشت چون حال مسائل الہیات از توحید وغیره چنین است که مجتهدین را ن مذہب
است اکنون تکفیر یا تفسیق کسی از امثالش چگونه امامیه را ممکن ست تا بآن مرحوم کرد در فروع مخالفت ائمه کرد
چه رسد فکیف که امر ریاست و حب جاه در میان بوده باشد که قاضی رطل بوق در مجالس لعنین
قائلین ائمه معصومین و شیعه ایشان را که بدست خود مرتکب شده در گروه ناجیه داخل مے کنند بنیاد
بر اعتقاد تشیع می نهند و ازینجا حاصل مجتهدین صد ساله ایشان بر نصوص ائمه بر وضوح انجامید
که بدتر از یهود و مجوس بوده اند ولیکن بیتر از ایشان سنے باید بلے اگر اصحاب حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله و سلم باشند و نص نبوی ببغض اعظم کما یلج من الکافی وغیره من الاصول همراه ایشان
کیف ما کان واجب التبری هستند و مجتهد الزمانی درین رساله نیز دعوی عدالت و قوت قدسیه یعنی
اجتهاد را باین امور بسبب آنکه ادعای اجتهاد دار و مشروط میداند و قول تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ
بِمَنِ اتَّقَىٰ که در کتاب آسمانی ست بحکم ائمه هرسے بیتے استدلال شان بدان محرف بحکم
سے خواند نیارم بر عاقبت اندیشی پدر مجلسی که چون در کلینی وغیره ثبت و بروز فریاد اصحاب ائمه در کلام
امام مسئله توحید و علم خدا ما را ارشاد بکن که پیشوایان ما در آن مختلف بودند همه را بخطای اجتهادی بر گردند
بلکه با ولویت کما لا یخفی فان زراره رئیس المتحیر من الدنیا وافقه الستمه و حاله کذا کذا اما قول ملا [illegible]
بتر از ایشان واجب نگشته پس برای خدا و حرفی چند از من بشنو که کشی از محمد بن احمد از محمد بن عیسی از علی بن الحکم از
رجالش از امام صادق رضی الله عنه روایت می کند آنچه حاصلش این است که حضرت فرمود چه مدت شد که زراره را ندیده
گفتم از روز چند فرمود پروا مکن اگر مریض شود بعیادتش مرو و اگر بمیرد بر جنازه اش حاضر مشو تعجب کردم و پرسیدم
که حال زراره چنین ست فرمود بلی زراره بدتر ست از یهود و نصاری و از آنکس که گوید همراه خداست ثالث ثلثة و اگر
باستیعاب مثالب وے میل داری باید که دست تضرع بدرگاه باری بر داری تا رساله منفرده درین باب جمع کنم و بر هر کسی عیان
گردانم که مجازی او از طرق کثیره و اسناد شهیره و مسندات معتبره به ثبوت رسیده و ابن محمد بن حکیم از اصحاب امام صادق [illegible]
ست که بیاد می آید که علمای رجال او را ذم و قدح تناول کرده باشند سیما بعد از آنکه ملای مذکور چنان افاده نموده که
که بدان بی بروی اکتفوا ان ارواح این رئیس النواصب لعین لروافض باید پرسید که تبرا ازین دشمنان اهل بیت
که هم دشمنان خدا و رسول او بودند واجب شد یا هنوز این ایام هم واجب المحبت اند بلی از ازواج مطهرات حضرت سید
کائنات و فلذه کبد رسول مقبول حضرت بتول و مهاجرین و انصار از سابقین و اولین واجب العذاب اند
قریب ست که آسمان خون بارد و صاعقه قهر الهی خشک و تر ایشان را بسوزد پس بجا ماند سفارش امام در باره ایشان
که صریح منافی تغیر خیر امام هست و از قصه احادیث [illegible]

که مجتهد الزمانی که بزعم خود این جمعه را از کتب سنیان آورد نظر بالزام است و رنه در کتب شیعه خصوصا محدث بحار مملوست
معاصرین چیزی نیست که بقید عبارت درآید عار نیجاست که مجتهد مذکور بعد زین رق بعد تعداد چندی ازین نوع حکایات
گفت که اگر احاطه ظلم خلفای خود نموده شود دفترها سیاه گردد چنانچه در مقالات دیگر عنقریب خواهی دانست انشاء الله
تعالی والعجب که جناب مجتهد دعوی ظلم راشدین همکرده اند لیکن بمقتضای مثل مشهور به یاد ایشان
نماند نیست حال زیاد امام سجاد و اگر جمعیت خاطر فرزند ارجمند امام محمد باقر علیه السلام رس پرس که خود روایت امام
المحدثین امامیه در کافی موجود است و خود شارح آن را بفارسی بیان می کند که روایت است از ابو بکر حضرمی گفت
چون برداشته شد امام محمد باقر علیه السلام از مدینه بجانب شام بسوی هشام بن عبد الملک که از خلفای
بنی امیه بود و رسید بدرخانه او هشام گفت یاران خود را و هر کرا که بود در مجلس او از بنی امیه وقتیکه دیدید
مرا که سرزنش کردم محمد بن علی را بعد از آن دیدید مرا که ساکت شدم پس باید که رو آورد برو هر مردی
از شما پس باید که سرزنش کند او را بعد از آن امر کرد که رخصت دخول داده میشود برای او پس چون داخل
شد بر هشام امام محمد باقر علیه السلام گفت باشارت دست بجمیع اهل مجلس که السلام علیکم پس شامل گردانید
السلام بی امتیاز هشام بعد از آن نشست پس زیاده شد هشام باعتبار کینه بر امام علیه السلام بسبب
ترک سلام او بر هشام بخلاف رسول علیه السلام نشستن او بی رخصت پس رو آورد و سرزنش کرد او را و می گفت در آنچه میگفت او را ای
محمد بن علی همیشه مردی از شما بتحقیق شکافته اتفاق مسلمانان را بر خلیفه مخفی نماند که تغافل کرده از انکار نفاق بما میکه جاهل بان بی
باشند یعنی اختلاف در مسائل دین است دانست فی الحقیقه شق عصای اسلام و دعوت کرد بسوی خود و دعوی کرد که او است
امام بسبب کم عقلی و نادانی و سرزنش کرد او را بانچه در خاطرش رسید که سرزنش کرد او را پس چون ساکت شد
او رو آوردند برو جماعت مردی بعد از مردی سرزنش مر او را تا تمام شد سرزنش در آخر مجلس چون ساکت
شدند آنجماعت برخاست امام علیه السلام ایستاده بعد از آن گفت ای مردم کدام راه میروید و بکجا
هدی یا ضلال و کجا خواسته میشود برای شما یا غوای شیطان و خذلان رحمان یا جنت یا جهنم بهدایت کرد
الله تعالی بما یقین شما را و بما ختم بهدایت میکند آخرین شما را پس اگر باشد شما را پادشاهی که زود منقطع میشود
پس بدرستیکه ماراست پادشاهی که دیر برطرف میشود و نیست بعد از پادشاهی ما پادشاهی زیرا که ما اهل عاقبتیم میگوید الله
عزوجل در سوره اعراف و سوره قصص و عاقبت کار برای پرهیزگاران عذاب الهی ست پس امر کرد هشام
بامام علیه السلام بسوی زندان پس چون گردید بسوی زندان سخن گفت باظهار حق پس نماند در زندان مردی مگر آنکه خوشنود شد
سخن او را و بغایت مشتاق شد بان پس آمد زندانبان بهشام را گفت ای فلان بدرستیکه من میترسم بر تو از اهل شام که مانع شوند میان تو
میان نشستن تو درین مجلس حکم بعد از آن خبر داد او را بخبر امام و قبول اهل شام که از زندان بودند جمیع کلام او را پس امر کرد هشام تا امام علیه السلام
فرستاده شد بر او و یاران او تا برگردانیده شوند بسوی مدینه و امر کرد که اگر جای تا بازار رسیدند پس آورده شوند برای ایشان
بازار مانع شد میان ایشان و میان خوردنی و آشامیدنی پس راه رفتند سه روز بجائی که نمی یافتند خوردنی و آشامیدنی تا رسیدند

مدین که شهر شعیب علیه السلام بود پس به در شهر برود سوی ایشان پس شکایت کردند یاران او گرسنگی و تشنگی را
راوی گفت پس امام علیه السلام بالا رفت کوهی را که مشرف می شد برایشان پس گفت به بلندتر آواز خود ای
اهل شهر منم امام اهل آن من باقیمانده علم الله تعالی ام که پیغمبر وحی کرده با من یعنی که آن علم در من باقیمانده میگوید الله تعالی
در حکایت امت شعیب اهل مدین را در سوره هود باقیمانده الله تعالی بهتر است برای شما اگر باشید مومنان و نیستم
من بر شما نگاهبان و بترسید که عذابی بر شما نازل شود راوی گفت و بود در میان اهل آن شهر پیری کهن سال پس آن پیر آمد
نزد اهل آن شهر پس گفت ایشان را ای جماعت من این نصیحت بخدا قسم که نصیحت شعیب نبی است بخدا قسم که اگر بیرون
نبرید بسوی این مرد بازار هر آینه گرفتار بلا می شوند البته از بالای شما و از زیر قدمهای شما پس راست گو
دانید مرا درین بار و فرمان برداری کنید مرا و دروغگو می شمارند مرا در آنچه می شود بعد ازین از کارهای شما
چه پرستیکه من ناصحم شما را راوی گفت پس شتاب کردند پس بیرون آوردند بسوی محمد بن علی و یاران او بازارها
خود را پس رسید بهشام بن عبد الملک خبر آن نیز پس فرستاد محصلی را بسوی او پس برداشت او را از آنجا بسوی
شام پس نمیدانیم چه کرد با او و لیکن قزوینی و پیروان او را میرسد که بگویند این کمال خوشحالی و طیب عیش است
که قوم در غایت تشنگی و گرسنگی باشند یا هر گونه نعمتی بایشان رسد تا قدر نعمت بدانند و بهر سر موی شکر پروردگار بجا آرند
چنانچه عوام توانند است و چون ملا را مصلحتی خود را ازین نوع احادیث که خود دستش بشرح آن مشغول بود تغافل
زده اگر نظر بالی حال حضرت امام صادق بدو حرف باز نمائیم تا اتمام حجت الهی از هر گوشه نمودار شود و رد پیروی با اقرار
نمایند و گویند که در کتب معتبره ماجور و ظلم ظالمین زیاده بر ان بست که گفته اید الحاصل مجتهد در خاتمه مقام مذکور حال امام
صادق بدین طور ضبط کرده فلما دخل جعفر علیه اوعده واغلظ وقال ای عدو الله اتخذک اهل العراق اماما یجبون
الیک زکوة اموالهم وتلحد فی سلطانی وتبغیه الغوائل فقتلنی الله ان لم اقتلک یعنی چون امام صادق بر او داخل شد
کلمات تیز و تند بسیار گفت العیاذ بالله که ای دشمن خدا اهل عراق ترا امام گردانیده اند و زکوة مالهای خود جمع کرده سوی
تو میفرستند و در سلطنت من رخنه ها میخواهی و فتنه ها می انگیزی اگر ترا نکشم خدا مرا بکشد باز میگوید که شهادت حضرت
امام رضا علیه السلام بسبب انگوری که مامون ملعون خورانیده در کتب فریقین موجود الحمد لله که حال طیب عیش
هر چهار امام که ذکر مبارک شان در کلمات قزوینی آمده بود تمام شد درینمقام دو حرف دیگر که فذلکه حساب تواند بود
این است که برای اهل اسلام ایام طیب عیش و فراغ خاطر عید الفطر و ایام تشریق است چون این روزها هم
حضرات ائمه هدی در کمال حزن و ملال باشند و نص بران نمایند چنانچه دانسته باشی و خواهی دانست که هنوز جشنش پیش ما
تکرار است که ما کشش با دگر انست پس حضرات ائمه را که منهمک در بحر تقیه و غم و غصه بوده اند ایام جمعیت کجا میسر شد
و شاید که بگوئی که روز غدیر منور باقی گوئیم درین ایام بر رسول خدا آنچه در نصب حضرت امیر نصیب شده بسبب مستخفی
گردیدنش آیا بر علمای شیعه مخفی تواند بود که از همه مصائب عظیم تر است علی المعرفة الی غیر ذلک من الوجوه و درینمقام حکایتی عجیب
قابل دیدنست که در ذیل اوراق توالی دانسته انشاء الله تعالی پس کجا ماند دعوی فراغ خاطر برای بعض از معصومین که قزوینی ادا کرده

دشوار بلکه نیستی رفاه و رخا می‌نماید و اگر احیاناً کالبرق الخاطف بعد از تنزل و تسلیم اتفاق افتاد در دو هفته دو شماره

تواند بود که جناب امیر البلغ بلغاء در مقابل بلا در بلا هفتاد و ساله را این عبارت ادا توانند فرمود مگر ندانی که اهل بیت

حکم کل داده گفته اند مصرع یکی بر صد آید صد بر یکی ٭ پس رخا بعد از سبعین برای ائمهٔ اهلبیت رضی الله عنهم عبارت از

کشورکشائی و جهانبانی نتواند بود و از ینجا هست که در نصوص این بزرگان منصوص هست خود شارح در حدیث اول باب میعاد

نص امام محمد باقر العلوم را شرح کرد که ای ثابت بالیقین الله تبارک و تعالی لفراغت یا شیعه ما ظهور امارت ائمه را در

سال هفتاد هجری تعیین کرده بود باز او عجیب‌تر است متحیر میگردد که مراد فراخ امام سجاد هست بجانشینی حالانکه دیگر

که در باب نزول کتاب مختوم در کافی موجود است همین هست که در خانه منزوی شو و خاموش باش که یقیناً وقتی بلای عظیم

تقیه هست پس این خوشحالی و رفاه و رخا توان گفت یا اشتداد مصیبت که ترقی دشمنان شب و روز ملاحظه

نتوانستند که احکام الهی بیان فرمایند بلی وسعت عیش و طیب خاطر اگر برای متشیعین باشد بر جای خود خواهد بود

که باب هدایت بسته و قلوب مخلصین خسته و طرق تلبیس و دروغ و افترا بر ائمهٔ هدی بی تدارک و منزا کشاده شد نعوذ بالله

من الاعتساف و ترک الصدق و الانصاف الغرض همه حیرتم که چنین محقق بعدیل یعنی خلیل قزوینی را در حدیث

بلا و چه بلا پیش آمد که بقول حافظ مصرع آنچه گفت برید صبا پریشان گفت ٭ و اینقدر از اهم نصب العین نگذاشت

که حضرات ائمه چه منصب داشتند که هیچکس از انبیا و رسل متقدمین نصیب نگشته کما مر و در روایات آن علما چه نوشته

از جناب ائمه در خصوص چه مروی شده سیما جناب ابو المحدثین از حضرت امام رضا در اصول کافی چه تحقیقات کرده حرفی از آن در این مقام

مجملاً هست و تفصیلش عنقریب انشاء الله تعالی بعد ازین می آید که مبعوث شدن حضرات اوصیا برای هدایت

از ایشان امت هست و آن مقتضی بود که مرجع خلائق شوند یعنی به بیان احکام مشغول باشند تا بندگان الهی

و ائمه از عهده های خویش که کمال دینی و دنیوی ایشان بود برآمدند و چون همین صورت نبست باید که از آن وقت بلا

باشند نه وقت رخا نکیست که هرج و مرج در زمان عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم زائد الوصف ملحوظ باشد

در هر آن رو دهد که مبادا درین فتنه ها گرفتار شوند که بزرگان گفته اند و در مثلها بر زبان اهل تحقیق دائر است مصرع

در بلا بودن به از بیم بلاست ٭ در قرآن مجید باید دید چه نازل هست که لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا چنانچه علما

دلیل توحید باری عز و جل چه بیان کرده اند و در تفصیل تمانع چه ذکر فرموده اند و شیخ در گلستان میگوید که ده درویش در گلیمی

بخسپند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و چه ظاهر است که یکی از دو پادشاه اکرام بزرگی میخواهد و دیگری ذلت او را و کسی

حبس را و دیگری اطلاق او را و این اختلافات سرمایهٔ فساد میشود و خون هزاران هزار کس می ریزند و گرد آشوب و فتنه

در عالم می انگیزد و هرگاه این هرج و مرج موجب زیادت بلا و محن و آشوب و فتن است رفاه و رخا در هنگام چه گونه

و چگونه عقل تجویز کند که حضرات ائمه وقتیکه عالمی در سوز و گداز باشد فرمایند مصرع که دکان ما را گرمی نمود چنانچه

حکایت صاحبدلان بالا دانستی پس شارح قزوینی را هیچ معنی بی غبار بدست نمی آید که قلوب سامعین و ناظرین را

فوائد و اعتراض با بو حمزه ثمالی لقمان حکیم طائفه عالی هنوز بر جای خود قائم است زیرا که توقیت هدایت معین کردن وقت است

نموٹه آن بانیی وآثار وضع وافترای ایشان بر اسامی مقدسه ائمه در خلافت اهلسنت وتعلیل اثبت شناختی که کافی ودیگر اصول این گروه مشعر است
که هیچ شکی را در آن راهی نتواند بود وحرفی در نمودجی عنقریب بحول الله وقوته رقم نماید در ین ایام خجسته انجام خیال حلوه ظهور رادو مخالف هم شیعیان
در بارهٔ مواعید وتسلیه وتملق شیعه می آید انشاء الله تعالی که حضرات ائمه تحاشی نمودند ومطابق روایات اعور المحدثین ندای جهوری
در دادند که وقت ظهور دولت آل اطهر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ما را معلوم نیست انقدر هست که قطع امید نمیکنیم که اگر حضرت
سید الشهدا واقعهٔ کربلا نمی گذشت در هفتاد هجری نور دولت مذکور میتافت واگر طائفهٔ رافضه سبب ما را که در پردهٔ تقیه مخفی بود فاش نمیکرد
امارت ما را در سال صد وچهل بر کسی میتافت اینکه شنیدی خلاصه اصل اول است کما عرفت سابقا وشیخ امام اعظم اول از رواة
حدیث مذکور را باین زیادت آورده که ابو حمزه ثمالی گفته بود که یقینا جناب امیر میفرمود که بلا تا سال هفتاد وهجری است باز رخا ورفاه
است وهفتاد منقضی شد وهیچ رخا ندیدیم حضرت امام باقر در جوابش فرمود انچه آنگاه دانستی **اصل دوم آنکه** توقیت کنندگان
همه دروغ گفتند وایشان بتعجیل هلاک شدند ومسلمین بسلامت ماندند اصل سوم آنکه کسانیکه وقت ظهور دولت مذکور را مقرر کردند
همه منتظرانند واهلبیت ازین کذب وافترا منزه اند وارباب دانش وبینش چنانچه باید میدانند که توقیت عبارت است از بیان
وقتی برای چیزی حتی که شارح قزوینی هم بدان اعتراف کرده لیس فرصه در توقیت وتعیین که بلا تا سال هفتادم هجری است ولیعد از
رخا از جناب مرتضوی بر اصول رافضه تردد نماند چنانچه در کتاب الغیبت مبین است بلکه توقیت بلا ورجا هر دو عیان شد هنوز
بر تحقیق ... ابر الصاق حمل میکند ودیگران غیر یک او گشتند واگر بحار مجلسی وکتب دیگر متعلقه اصول وتراجم آن
بر کشائی زیاده تر عیان خواهد شد که چون حضرت مهدی ظهور فرماید انواع رفاه وعیش ونشاط پیش آید وحاجت بر تشی
آفتاب نماند که ذره پیش خورشید پرتوی ندارد وتوقیت وتعیین این دولت وخلافت همای حضرات ائمه یکی بعد از دیگری
هشتاد هزار سال است وازمنه سلطنت وکامرانی دیگران قبل از ان از اولین وآخرین وسابقین ولاحقین ودیگر جمعین
وعادلین بیست هزار سال باشد وبرین مقادیر چه موقوف که بعد ازین روایات خواهی گفت الی غیر ذلک مما نقلوا عن
ائمة الهدی واگر بالفرض این توقیتات وتعیینات هم از ائمه متاخرین باشد سخن سابق را اعاده بکن که ایشان آن ناداتا
غیر ارباب حکمت وعلوم کجا آورده اند اگر چه آن روایات خارج از دائرهٔ تعداد باشد حتی که بعضی از محدثین ایشان
باندک تتبع واستقراء روایات متعلقه سلطنت قائم آل عبا وغیره را بشش صد رسانیده اند کما لا یخفی علی
من رای ما رواه الجزائری فی تالیفاته ویکفیک مطالعه مثل البحار من بین الاسفار وچون این روایات را با تعیین
وتوقیت ادنی تلاش کنی بدایت ونهایت آن در ائمهٔ هدی بجناب امیر میرسد وهو عقلی ونقلی واگر از ائمهٔ دیگر باشد
باز ضرر متکلم چه خواهد بود زیرا که همه ایشان از اهلبیت بوده اند بلکه از احادیث اعور اهل ضلال عیان است که ایشان
حقیقة در اهلبیت داخل اند وحضرت بتول بضعهٔ رسول مقبول مجازا الغرض امامیه را بمقتضای تصریحات ائمه معصومین
چنانچه دانستی که زینهار اهلبیت طاهرین توقیت وتعیین نکرده اند وآن موجب کفر ولعنت است ضرورا فتاد حضرت
مرتضوی را معاذ الله از دائرهٔ اهلبیت بدر کردن واین امر در معنی کمتر از قتل حضرات ائمه نیست بدست خود عمدا
حتی که این برگزیدگان بارگاه الهی وقت بیان آن دست خود بر گلوی حق جوی کشیده اند وصورت ذبح خویش را برای مدلیه

علم غیب میکنند آن موسی تا اخر استشهاد است برای بیان اینکه علم غیب غیر الله تعالی ندارد و صدق در اول بتنبیه
دال و در دوم بتغییر دال است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت گفتم که آیا برای
ظهور این امارت اهل البیت وقتی معین است پس سه بار گفت دروغ گفتند جمعیکه دعوی علم بوقت ظهور ما
میکنند بلی وحی اشارت است باین معنی که این بتوسط وحی و بعلمیات از قرآن بما نرسیده هنوز بیان آنکه غیب
را غیر الله تعالی کسی نمیداند اینکه موسی علیه السلام وقتیکه بیرون آمد روانه بسوی صاحب کل اختیار خود بمعنی
جاییکه مامور بود برفتن بآنجا که کوه طور باشد وعده کرد امت خود را سی روز چنانچه وعده می کنند مردم با هم از
روی ظن القدرت بر فعلی در وقت آینده و صلحا در آن وعده انشاء الله میگویند بموافقت قول الله تعالی در
سوره کهف وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و غیر صلحا نمیگویند پس چون زیاد
کرد الله تعالی درنگ موسی را بر سی روز ده روز گفتند امت او که بتحقیق خلاف وعده کرد موسی پس کردند آنچه
کردند که گوساله پرستی باشد مراد اینست که موسی کلیم الله عالم الغیب نبود وعده از روی ظن کرد و ظن او غلط
شد پس وقتیکه ما نیز گوییم شما را سخنی باین معنی که از روی ظن وعده کنیم شما را که چنین میشود انشاء الله تعالی پس
بعمل آمد آن سخن بر آن نهج که ما گفته ایم پس بگویید براست است اوره الله تعالی باین معنی که ممکن بود نیز که راست نیاید
و اگر گوییم شما را سخنی پس آید بر خلاف آنچه خبر دادیم شما را بآن پس گویید راست گفته الله تعالی لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
باین معنی که استدلال باین واقعه بر صدق آن میتوان کرد تا ثواب داده شوند دو بار اول بسبب ایمان بالغیب که منتسب
است بیان بر دو قول دوم ایمان بامامت ائمه هدی که مختص است بقول دوم چه بظهور خطای اعتقاد افضل خلایق
استدلال باختصاص علم غیب بالله تعالی میشود نه بظهور خطای اعتقاد دیگران اصل پنجم روایت است از
حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت که گفت امام موسی کاظم علیه السلام
که جماعت شیعه خوشحال کرده خواهند شد بآرزوها از سال دویست هجری مراد سالی است که مامون امام رضا
علیه السلام را طلبید و ولی عهد خود کرد و شیعه آرزوها در خاطر با قرار دادند چنانچه گذشت در حدیث بیست
و پنجم باب هفتاد و نهم و میتواند بود که مراد این باشد که قبل از ظهور دولت مهدی موعود شیعه را دویست
سال فی الجمله دولتی که باعث حصول بعض آرزوها شود خواهد بود و میتواند بود که متصل به ظهور دولت مهدی علیه السلام
شود و الله اعلم و نزدیک باین مضمون گذشت در حدیث سوم و هشتم باب هفتاد و نهم قال و قال یقطین لابنه
علی بن یقطین ما بالنا قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن قال فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم کان من
مخرج واحد غیر ان امرکم حضر و اعطیتم محضه فکان کما قیل لکم و ان امرنا لم یحضر فعللنا بالامانی فلو قیل
لنا ان هذا الامر لا یکون الا الی مائتی سنة او ثلثمائة سنة لقست القلوب و لرجع عامة الناس عن الاسلام و لکن
قالوا ما اسرعه و ما اقربه تالفا لقلوب الناس و تقریبا للفرج مرج علّلنا بعین بی نقطه بصیغه مجهول
از تفعیل یا باب نصر یا باب ضرب است التعلیل مشغول کردن کسی را بطعام و مانند آن العل بعنا

و اصل بضم میم و فتح لام اشاعه میدان کسی را شرحی بعد از شرحی یعنی حیلی گفت که گفت یقطین پسرش علی
بن یقطین را چیست حال ما که گفته شد ما را که دولت آل عباس در فلان سال بهم رسد چنین و چنان میشود و
پس شد و گفته شد شما را که فراغت شما در فلان سال بهم میرسد پس ظهور مهدی در فلان سال نشد حسین
گفت پس گفت او را علی بدرستیکه آنچه گفته شد ما را و شما را بود از یک معدن که ائمه هدی علیهم السلام باشند
الا اینکه کار شما حاضر شده بود و داده شدید صریح آنرا پس شد چنانچه گفته شد شما را و بدرستیکه کار ما حاضر نشده
بود پس مشغول گردانیده شدیم بآرزوها چه اگر گفته میشود صریحا ما را بدرستیکه این کار نمیشود مگر تا دویست سال یا
سیصد سال مثلا هر آینه سخت میشد دلها باین معنی که عمر می ایمان بر ربیت رب العالمین و رو گم میشد
و هر آینه بر میگشتند عوام شیعه از حقیقت اسلام و مخالف می شدند ائمه را گفتند چه زود است آن و چه نزدیک
است آن برای طلب لغت و الحاحی مردم با ائمه و برای نزدیک شدن فرج هر او قدر مشترک میان
حصول ثواب خدمت بمردن و میان ظهور دولت حق است و می تواند بود که مراد ظهور دولت حق باشد
لیکن چنانچه گفتند شخصی را طال الله بقاءک گفت کفی بالانتهاء قصر الحنفی نماند که نظر این تعلیل ست باحتمال
نزد آمدن قیامت که در قرآن و احادیث نبوی بسیار است مثل عسی ان یکون قریبا و مثل ان بین یدی الساعة

اصل ششم عن ابی عبد الله قال ذکرنا عنده ملوک آل فلان فقال انما هلک الناس من استعجالهم لهذا الامر ان

الله لا یعجل لعجلة العباد ان لهذا الامر غایة ینتهی الیها فلو قد بلغوها لم یستقدموا ساعة و لم یستاخروا روایت
است از امام جعفر علیه السلام گفت چیزی نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان گذشت ذکر کردیم نزد
و پادشاهان اولاد عباس را که روز بروز دولت ایشان زیاد میشود و پس ظهور مهدی موعود کی خواهد شد
پس امام علیه السلام گفت جز این نیست که هلاک میشوند مردم از بی تابی ایشان از طلب برای ظهور این دولت
حق بدرستیکه الله تعالی عجلت نمیکند برای عجلت بندگان بدرستیکه این دولت اولاد عباس را آخر نیست که
میرسد بسوی آن آخر پس اگر بتحقیق میرسیدند اولاد عباس بآن آخر پیش نمیشدند یک ساعت و پس نمیشدند مخفی
نماند که این از قبیل تعلیلی است که مذکور شد در حدیث سابق تا احتمال این دهند که بانقراض دولت اولاد عباس
مهدی موعود میشود و امیدوار باشند بدانکه شارح قزوینی آنچه در حدیث امام محمد باقر افاده نمود دال بر آنست
حضرت موسی علیه السلام بطور ظن و خیال در امور عظیمه وعده کرده و مطابق واقع نشده پس معلوم شد که خبر و غیبت
انبیای اولی العزم هر چه فرمایند عین وحی الهی باشد بلکه از تقریر او توان فهمید که حضرت موسی از جماعت صلحا هم
نبود که انشاء الله تعالی در این اوقات میگویند و بالاخره تقیه مذکور که از فن عظاست نوبت رسید که گفتن غیب اهل
اسلام را باید عمده کردن و آنچه از علمای رفضه یا کی و شوخ چشمی در هر مقام صدور می یابد که چون مهاجرین
و انصار بعد از وفات حضرت ابرار صلی الله علیه و سلم بخلافت خلفای راشدین اجماع کردند و ترقی اسلام
و ترویج دین متین در مشارق و مغارب بران مترتب یافت حتی که مخالفین و اعدای اهل اسلام در کتب خویش

نوشتند. آنچه ایشان در تمامی مدت شریعت محمدی مساعی بلیغ بعدیم رسانیدند از سعی بظهور نیامد با بیعهد
رفضه و مطاعن و تکفیر و ارتداد شان نیز از آن کتابها نوشتند حالانکه بحکم مقدس مرتضوی در نهج البلاغه اجماع
کرام و نصب امام حسب خوشنودی حق تعالی بود چه عقوبات اخروی ایشان را پیش خواهد آمد و الحمد لله که در ایام
سابق و لاحق ایشان دانسته که ایمه بنصوص احادیث خویش چنین تفریع و تفریع بعمل آوردند که سنیان از پیروی ایمه خود
بجا آوردند و شیعه از پیروی ایمه پشت دادند و بر تافتند بر افاده شارح خلیل فی همین حال حضرت هود
ولیکن معلوم نیست که حال جناب ابراهیم خلیل که بعد آزر در گروه شیعه داخل گشتند چه بود چنانچه از تقاسیر شیعه
است و این قصه طویل است بر محدثات امامیه و در اینجا بطور ایجاز حرفی چند گفتیم و گرد اطناب نگشتیم و فایده که در
بر تقریر شارح ترتیب یافت آنست که هرچه بر السنه مقدسه ایمه موعود شده باشد ضرور نیست که مطابق نفس الامر گردد
لاجرم همه امور را که در کتب دینیه مؤسس و مشید گردانیدند و بکمال شد و مد آوردند زیر و زبر شد چنانچه بعد ادنی تحرز
یافت اینست حال مواعید آن بزرگان که اقوال و افعال شان ماخوذ از تعلیم و تشدید ملائکه مقربین و منصوص و
از جناب امیر المومنین و حضرت ختم المرسلین هستند و اگر در مقالات راشدین ایشان چنین امد پیش آمدی علمای قوم
چه فتنه ها و آفتها بر پا میکردند کما لا یخفی اما آنچه در متعلقات اصل پنجم گفته که مراد سالی است که حضرت امام رضا
عهد ولی عهدی شد پس جماعات شیعه که مثل سنیان از آنجناب راضی بوده اند چنانچه از علل الشرایع توان دانست
که نام آنجناب از جهت رضا شد چگونه تن برضا ندهند که بر خزائن و امانات موسوی که در حقیقت تعلق بدان جناب
داشت تصرفها بکار بردند و آنجناب بعد از دعاوی و مطالبات غیر از خاموشی و صبر چاره نیافت پس خوشحال
و فارغ البالی هرچه گفته شود بجاست کیفیت که مکاران غدار بمقتضای تقلید مامون هم سیر و تماشای پهلوان
رومیین تن در ندیکه بر قتل آنجناب کمر بستند و بهجوم آوردند و دیدند و هم در آخر چون شهادت آن امام بر همه متحقق
ماتم داری و سوگواری ورزیدند و آنچه گفته که می تواند بود که مراد این باشد جوابش مفصلا سبب تطویل است و لیکن
سخن مختصر آنکه تراجم روایات بحار باید دید که دلالت بران دارد که علمای امامیه حکم کرده بودند که دولت صفویه
تا قیامت منقضی نشود و تا روز حشر باقی ماند و بعد از انقراض و انقضای آن دولت که اهل آنرا از زمین بآسمان
برین میرسانیدند و در سیادت شان کتابها نوشتند کذب آن دعاوی بر هر کس ظاهر شد اما اینکه متصل
ظهور صاحب الامر آن دولت بهم رسد پس روایات مخالفه آن بکدر و دلالت حدی و نهایتی نیست زیرا که بعد
دیدنش واضح میگردد که هرج و مرج بیش از پیش شده است بعد از آنکه بعضی از جابرین و ظالمین از کمین بدر آمد
و عقل و نقل آنرا مؤید است زیرا که در کتب فن جا بجا ذکر کرده اند بلکه خواص و عوام هم میدانند که فریقین در اسفار معتمد
باستفاضه و تواتر رسانیده اند که امام مهدی وقتی رونق افزایند که روی زمین از ظلم و جور پر شده و از دین و ملت
بجز نامی نماند بعد ازین سیر تعجب آنست که در حال و شناعت و کثرت فضایل علی بن یقطین کتابها نوشتند و از هر دری
کثرت مناقب جلیله او پیوستند و در هر باب سر سری نگذشتند و خود اعتراف بدان کرده که استفادهٔ او

حدیث معرفت امامت یعنی اینهمه بیعت طاهرین پس تناقض در کلمات این حضرات معاذ الله بر اصول اهل اصول زینب
است که حضرات ائمه چنان توقیت کردند که در فلان سال بدست آید و بظهور رسد و ظهور مهدی زنهار بوقوع نیامد و
وعده و علمهٔ حضرات ائمه هدی دروغ شد و قبل ازین شارح گفته بود که ائمه از توقیت و تعیین آن منزه اند
بلکه توقیت همه کذاب و طامعین اندیش و از انجا جناب ائمه هدی را پاک و پاکیزه ساختند و لهذا چند تاویل مقتضی
شان ایشان بکردند که همه خشک نشود و این عواقل بکلمات مقتدایان اما سیطرفه تر آنکه حال مقتدایان
عزیز و زمان شان جمیل چنان محقق گردانند که معلوم آن بدفاتر ضبط نتوان کرد و حال قساوت بدین درجه رسید
گردیدن و شمع قصه های در فرح پیشوایان شان رو براه نهند و داد اضطراب و پریشانی بر دهند و بی تابی
را بپایان رسانند پس لعنهای شیرین علی ما اشرنا و تهمتهای این مدعین را حضرات ائمه طاهرین مید و ختند
گمان میبرم که عوام شان چنین باشند نه خواص و اکابر چنانچه از تقریر شارح نیز بوضوح می انجامد زیرا که آبا
از کلینی و کشی یاد دارم که اراکین این تحذت و محدثات بعد از واقعه هر امام ردت اختیار کردند و همچنین از
تا مه دنیا از روی مذهب بکفر حضرت امام الائمه داشتند و با نواع تذبذب زندگانی بسر کردند کلان ترین
شان زراره مصداق و هو شر من الیهود و المجوس رئیس المذبذبین بود تا دو قریب موت با مامت قرآن مجید
قائل شد و معرفت امام نداشت و بموت جاهلیت مرد و شیابه بیان مجتهدین و مخرمین کماعرفت مرارا پس از قبول
شد لو هیچ سودی باین گروه زنهار نمیرسد اگر چه ستم بر جان کاغذ و قلم نمایند و دفاتر را مثل نامه اعمال سیاه
سازند حال آنکه نص مرتضوی مثل آفتاب نصف النهار معاین و مشاهد شد که تعالی ایمان اختیار صدق
و راستی است اگر چه مضرت شدید رسانند و اجتناب از دروغ اگر چه متلازم فواید دنیا باشد فکیف عصمت و
طهارت و علوم غیبیه و لطائف لاریبیه که برای حضرات ائمه حاصل باشد درین مبحث جز آنکه کتابی مفرد نوشته
و تفهیم کرده هم میخواهد صورت نمی بندد بخیالم نمیرسد حق تعالی اسباب را مهیا گرداند و توفیق تام را رفیق سازد از انجا
که هنوز مقالات دیگر باقی و مراحل بسیار طی کردنیست لاجرم خود را کشان کشان با آن مقصد اصلی میبرم و پردهٔ
لبس را برای کشف تلبیسات مجتهد میدرم و امیدوارم که این مراحل همین طور اقتصاد قطع کنم قبا الله التوفیق و بیده
ازمة التحقیق **قوله** ویدل آه **اقول** لا ادعی المجتهد ثبوت امامة یزید ببیعة عبد الله بن عمر فلابد علیه من بیان
سند و امور الاول ان المورخین المعتبرین صرحوا بها و قد علم کل واحد من الناظرین انهم انکروا عنها حتی لو جری علی
لسان احد کلمتهم لم یکن من الکاذبین الثانی ان هذه البیعة منعقدة علی جهاد سیدنا الحسین رضی الله عنه و قد عرفت
ان المجتهد عاجز عن اثباته و واقع فی المغلطة بالاصرار الثالث ان بیعة واحد من اهل الحل و العقد کان فی ثبوت الامامة لمن
کان منتوجب علیه و کثرة مختلفاته و کیف یکفی بیعة من انکر استحقاق یزید بین یدی معاویة ابیه و هذا بعد التسلیم کما لا یخفی
علی من الجمع سلیم **قوله** من بعد گذارش است آه **اقول** ازین گذارش چنان معلوم شد که بیچاره مجتهد استیعاب خاتمه
واعتنم هم کرده و اگر سطری چند در مقاله اولی آورده لیکن از آغاز تا انجامش ندیده و دل برین مدعا بسته

ضرور شد تمام عبارتش را موافق اشاره سابقه ذکر کردن و آن اینست اما ما اخرجه ابن ابی شیبة فی المصنف عن سعید
بن جمهان قال قلت لسفینة ان بنی امیة یزعمون ان الخلافة فیهم فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک
و اول الملوک معاویة فلا تنافی بینه و بین الخلافة لمعاویة لان المراد ان خلافته و ان کانت صحیحة الا انه غلب علیها شائبة
الملک لانها خرجت عن سنن خلافة الخلفاء الراشدین فی کثیر من الامور فهی حقة و صحیحة من حیث نزول الحسن له و تولیة
الناس اهل الحل و العقد علیه و ملک من حیث انه وقع فیها امور ناشئة عن اجتهادات غیر مطابقة للواقع لا یأثم بها
لکنها تؤخر عن درجات ذوی الاجتهادات الصحیحة المطابقة للواقع و هم الخلفاء الاربعة و الحسن رضی الله عنهم فمن
اطلق علی ولایة معاویة انها ملک اراد من حیث ما وقع فی خلالها من تلک الاجتهادات التی ذکرناها و من اطلق
علیها انها خلافة اراد انها بنزول الحسن له و اجتماع اهل الحل و العقد علیه صار خلیفة حق تجب طاعته من حیث
الطاعة و الانقیاد ما یجب للخلفاء الراشدین قبله و لا یقال نظیر ذلک فیمن بعده لان اولئک لیسوا من اهل
الاجتهاد فهم عصاة فسقة فلا یعدون من جملة الخلفاء و لا من جملة الملوک بل من اشر الملوک الا عمر بن عبد العزیز فانه
ملحق بالخلفاء الراشدین و کذلک ابن الزبیر انتهی و ازین کلام چنانچه می بینی عیان میگردد که صاحب صواعق تمام
توجیه می کند و قد حرر ان الموجب مانع و ان المانع یکفیه الاحتمال پس بر ذمه مجتهد الزمانی ناگزیر ست که ازین
آن فرمودن ند این عبارت را برای اثبات مدعای خود آوردن الغرض اعتقاد ما که معاویه بر سیرت ملوک بود و بر سیرت
خلفای راشدین نمیرفت زنهار مخالف قول سفینه نیست و من ادعی فعلیه البیان فکیف که در زمره ملوک بنا
بعضی از اهل عدل می باشند و جماعتی با وجود ستمگاری و جفاکاری اصرار بر طغیان و عدوان دارند بلکه قریب
بکفر میرسند من بعد متحیرم که مجتهد از کجا دانسته که اعتقاد من همان نیست که صاحب صواعق در حق معاویه معتقد است
چنانچه قبل ازین هم گفته بود باید از رساله بصارة العینین این امر را نشان دادن و اطراف و جوانب کلام را
مجمل نگذاشتن و قبل ازین دانستی که ایراد کلام صاحب صواعق برای آن بود که ناظرین در فهم عبارت او
شوریده نشوند چنانچه شرح کردم خنده کرد اگر از لفظ اهل سنت کلیت فهمند غلط محض ست فانه فی قوة الجزئیة

قوله علاوه برانچه سابق بتحریر آمد **اقول** ازین قول صراحة دریافته باشی که مجتهد الزمانی بمدعای غیر
مصیب زنهار نفهمیده مقصودش نقل فرمایم یزید ست لعنوانکه خلافه او که مجتهد بهتر از خلافه راشدین دانسته قبل
کند و در روایت نماز عقیله که مرتدین یزید یعنی رفضه آورده ند از بیخ بر کنند و احتمال ماول بودن مثل این حدیث نزد صاحبا
باقی نگذارد و برین امر دلالت دارد نقل حدیث ثمانی و ثانیاً ندا عدل خلفای مروانی و در تحدیث حضرت
رسول ربانی صلی الله علیه و سلم خبر غیبی داده و معجزه شریف نبوی نزد اهل فضل و غیر ظاهر ست از تعصب
غضنفر خوار ان علی و شوشتری که اعتقاد دارند که یزید در خلافت ذی النورین مقتول گشت چه سفر نمود همچنین
او در زمان سیدانس و جان بوجود آمده غلط گفتم زیرا که نزد این پیران نابالغ کار بالغان هم کرده چنانچه
در جلد اول گذشته فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

گسیختن بالجمله از نص نبوی بدلالت قطعی بثبوت رسید که یزید پلید اصلا لایق خلافت نیست نیز اگر بدل
دین محمدی شریعت نبوی نیست و هرکه چنین است لیاقت خلافه ندارد و فان اجتماعهما جمع بین الضدین و اجتماع النقیضین
و دین علی بدا از تعبیر عمر بن عبد العزیز سالب خلافت او عیان گردید و هرکه بعبارت من که درین رساله گفته بودم
رجوع کند نیک میداند که بعد ذکر امور استحقاق خلفای راشدین که از آن بطریق اولی می برآید هیچ کسی از خصم
دران بعد از مراعات قانون مناظره قیل و قالی نداشته باشد این عبارت مرتب گردانیده ام که در باب بطلان
خلافت یزید در احادیث نبویه تصریح اکابر اهل سنت مذکور است اگر مخاطب و الا ایشان را شوق استماع آن در سر
باشد متعرض بگوش دل بشنود اخرج الرویانی الخ یعنی چون مجتهد یگان خود فهمیده بود که عبد الله بن عمر
بیعت یزید قبل از خروج امام حسین کرده لاجرم بمقتضای گفت بعثه اما بیعة یزید گشته پس بعد تسلیم برای کشف
این تلمیع گفتم که بیعت عبد الله بن عمر علی کتاب الله وسنة رسوله و منع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا
و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت صیانت نفوس و حفظ ناموس بود و فحوا
و مصنف [illegible] الا کالا لاسیما بهم نفعا بعد ازین واقعه حره را شرح نموده ام که قبل ازین عبد الله بن عمر این کلام گفته بود که مجتهد
باز با نقل میکند القصه چون ثابت کردیم بنص نبوی که یزید مبدل دین است و اهل حل و عقد از ائمه و مجتهدین هم در
وقت معاویه و هم بعد جلوس آن بدبخت بر تخت سلطنت از خلافتش انکار کردند ملحقین با خلفاء الراشدین براه حرم
گردا و احیفه گشتند تا از پا ننشستند اکنون این ترانه مخالف اصول سرائیدن که کلام در حقیقت خلافه یزید در بدو عهد
الی آخره بود و ندی یا بی ست که پا بی ندارد در مجلد اول آنقدر در انکار اهل حل و عقد روایات و عبارات آورده ام که
هم شامل است وقت معاویه را قبل از خلیفه شدن یزید و هم بدو عهد او را که یک رساله کامل این امور منفرد او رسته
تواند شد اکنون بار دیگر بیرنا بلغ را بمقتضای مثل مشهور که طفل بمکتب نمیرود ولی برندش کشان کشان باید بردلشا
و کتاب صواعق که کتابی سلیس است پیش او کشادن و گفتن که اینک مولف آن درجائیکه شهادت امام حسین را ذکر
مینماید صاف صاحب میگوید که یزید جعده بنت الاشعث را فریفت و بتوسط او حسن مجتبی را زهر داد و چون مردان
یزید از مردم میگرفت اهل حل و عقد مثل عبد الرحمن بن ابی بکر جواب دندان شکن دادند و نکیر شدید نمودند و اینهمه قبل از
واقعه کربلا و حره بود یا بعد از آن و العجب که مجتهد چنین گوید و هنوز ذمه او مشغول باشد باثبات شروط خلافت
برای یزید و بیعت اهل حل و عقد و مانند آن بعد اینکه معرتش بر خلفا بثبوت رسد فاعتبروا
یا اولی البصائر والابصار والنظر و ای المجتهدین الذین تجاهلوا

الاستغفار
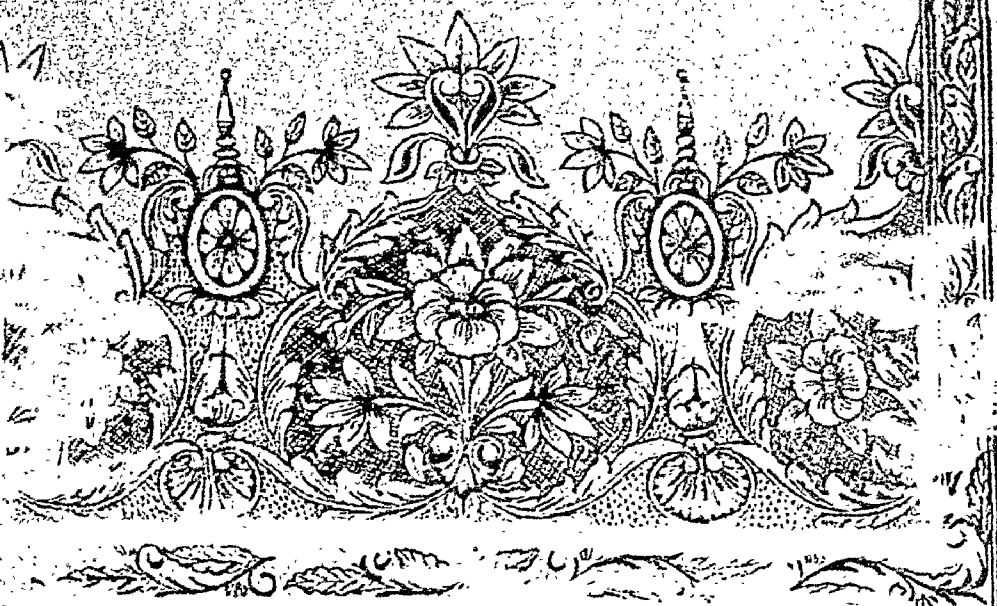
بسم اللہ الرحمن الرحیم

المقالة السابعة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

و بیعت عبد اللہ بن عمر با یزید و منع از خلع او اول دلیل بر حقیت
خلافت اوست زیرا کہ جلالت شان و تورع و تقدس او بمرتبہ ایست کہ صاحب استیعاب نوشتہ قال میمون
بن مہران ما رأیت اورع من ابن عمر و کافی ست در تورع و تقدس جناب ایشان اینکہ بسبب فرط احتیاط و تورع
از بیعت خلیفہ چارم یعنی حضرت علی بن ابی طالب انکار و اعراض فرمودند و بسبب خاطر جمعی فواد بیعت معاویہ
بن ابی سفیان را از جہت تحقق شرایط خلافت بعمل آوردند قال فی الاستیعاب قیل لنافع ما بال ابن عمر
بایع معاویة ولم یبایع علیا فقال کان ابن عمر لا یعطی یدا فی فرقة ولا یمنعها عن جماعة ولم یبایع معاویة حتی با
و ہرگاہ اہل مدینہ خلع بیعت یزید کردند جناب ایشان اظہار ملال و انکار و وعید فرمودند چنانچہ در
الاصول از بخاری و مسلم آوردہ قال لما خلع اہل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه و ولده قال سمعت رسول
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة وانا قد بایعنا ہذا الرجل علی بیعة اللہ و رسوله
وانی لا اعلم عذرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیعة اللہ و رسوله ثم ینصب له القتال وانی لا اعلم احدا منکم
خلعه ولا تابع فی ہذا الامر الا کان الفیصل بینی و بینه انتہی بالفاظہ قال الفاضل المجیب حال بیعت ایشان بعمل
ازین مذکور شد فلیتذکر و رشید المتکلمین انار اللہ برہانہ الی یوم الدین در کتاب ایضاح بدلایل و حجج قاطعہ ثابت
رسانیدہ اند کہ عبد اللہ بن عمر با وجود اعتقاد بحقیت خلافت امیر المومنین از حروب بغات متقاعد شدہ و تمام
ایشان مقتدا [illegible]

در کتاب سعادت انتساب سید الوحیدین گمی عجیب کرده حالانکه در کلام مستطاب علامه ندکور تجدید و بهانا لسبب فرط محبت این
دلیل دیگر بر سوء اعتقاد او بحقیت خلافت نفس رسول افزوده است ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند و این حق
که دلیل عمده بر سوء ظن با ابن عمر نسبت بمصداق علی خیر البشر من ابی فقد کفر ترک جهاد و در کتاب سعادت انتساب انجیه
ست اما قبول عذر و ندامت ایشان پس امری عجیب است که از قلم عجیب چکیده زیرا که اگر کسی عذر شرعی داشته باشد
از وجوب جهاد ساقط است و هرگاه آن عذر را بخدمت امام عرض نماید و امام نیز قبول فرماید بطریق اولی
سقوط وجوب از میشود و معذور میگردد پس با وجود قبول عذر و ندامت آخر عمر معنی ندارد و طرفه اینست که فاضل مزبور
که از اکابر اهل سنت محسوب است در تحفه اثنا عشریه ترک جهاد را محمول بر کمال تورع و احتیاط نموده و خطا نشمرده
سبحان الله قتال مانعین زکوه و قتل سیف الله مالک بن نویره را چیزیکه مثل عمر بن الخطاب الذی ینزل
علی رایه الکتاب بکلام صدق نظام هر دو السلام تکلم میفرمود خلاف احتیاط نباشد و جهاد و در کتاب سعادت
انتساب سید الوصیین و افضل اولین و آخرین خلاف احتیاط باشد ان هذا لشیء عجاب ازینجا معلوم میشود که
اعتقاد حقیت خلافت آن حضرت بفاضل عزیز نیز حاصل نبود و الا ترک بیعت و اطاعت امام بحق را
احتیاط نمیدانست اما آنچه مجیب نوشته که این شمه النفاق البته موجب تورع ابن عمر ست پس معلوم نیست
که ترک بیعت را النفاق دانسته یا تقاعد از جهاد را یا ندامت لسانی را که در آخر عمر منقول ست و بر ظاهر ست
که ندامت آخر عمر بر تقدیر تسلیم لا یسمن و لا یغنی من جوع و هرگاه ندامت آخر عمر دلیل تورع ابن عمر باشد مدح
ورع او که میمون بن مهران بر سبیل عموم نموده کذب صریح خواهد بود من بعد ملتمس ست که ترک بیعت امام بحق کبیره
است یا صغیره و کسیکه تارک بیعت باشد مدح او بتورع و تقوی دلیل فسق مادح است یا نه و است لال مجیب
بآیت اذا مسّهم طائف من الشیطان بعید از انصاف ست زیرا که ترک بیعت امام بحق بمقتضای روایات
متفق علیها باعث موت جاهلیت و اکبر کبایر ست آنرا از قسم طایف شیطان دانستن و بمنزله وسوسه قرار
دادن موهم اعتقاد عدم حقیت جناب ولایتمآب ست و آنچه نوشته که و الا اکثر متقیات ممدوح شیعیان
در هم خواهد شد غلط فهمی مجیب ست زیرا که اصول اصیله شیعیان بواسطه ائمه معصومین و سید المرسلین و جبرئیل
امین ماخوذ از حضرت دیان یوم الدین ست و درهم کردن آن از فاضل مجیب اهل سنت او غیر ممکن چه از خلاف
الاقوال امریکه باعث ابطال اصول فرقه ناجیه باشد ظاهر نمیشود و من ادعی خلاف ذلک فعلیه البیان و
در تعریض لباس سیاه پوشی که از جمله علامات ماتم ست راجع بطرف خلفای عباسیه که بنا بر تصریح سیوطی و غیره
خلفای حق بوده اند میشود که سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و خبر نشان سیاه که در لشکر امیر
المومنین بود و آن نشان را نشان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند نیز بسمع شریف رسیده باشد
قوله من بعد ملتمس میدارد که تخلف بعضی از فرزندان امیر علیه السلام و دیگر بنی هاشم که مورد طعن و قتال
است **اقول** از حسن مبانی پی بحسن معانی می توان برد بر ماهران فن معانی و بیان پوشیده نیست که عبا...

عجب عجیب سراپا مملو و مشحون بتعقیدات لفظیه و ترکیبات غیر مانوسه و ضعف تالیف و احتمال معنی ابی
لا اهمال می باشد چنانچه درین عبارت نیز لفظ مور و لعن و قتال چه قدر دور از محاورات فصحاء ارباب کمال است
با اینهمه مخاطب ناکور معتاد بذکر تحکمات و دعاوی بلا بینه گردیده هیچ جا شاهدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا
اعتبار می نماید و این طرز غریب شدیده که مخاطب معتد در تحریر عبارت مخترع ساخته از عبارات سابقین و لاحقین
بمراحل دور افتاده طرفه اینست که چنین عبارت که عاری از معانی و شوا بر در مقابله خصم می نویسد می نازد و
بر خود می بالد . بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه اثناعشریه ابدهم الله بنصره اینست که کسانیکه بدون عذر شرعی
تخلف از سعادت صحابت جناب سید الشهداء خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا نمودند و قبول دعوت
آنحضرت لسوی جهاد نکردند از دائره ایمان خارج گردیدند کائنا من کان خواه از بنی هاشم باشند و خواه از بنی
مطلب و خواه از فرزندان امام باشند و خواه از برادران امام و آنچه نوشته که گناه ایشان موجب
سقوط عدالت عجب عجاب است خود فضیحت و دیگران نصیحت که هرگاه با وصف نص قرآنی و من یأت
منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین در باره ازواج رسول خدا قائل بضعف عذاب نشد ام المؤمنین
با محاربه با نفس رسول که عین محاربه با جناب رسالتمآب است گنهگار نمیشود بلکه بعذر نامعقول خطای اجتهادی
معذورش می سازد دلیل چگونه حرف تضعیف عذاب در حق بنی هاشم بر زبان می آرد و عجب تر آنکه
فاضل مخاطب از لعن متخلفین جیش اسامه چشم پوشیده در صدد لعن متخلفین از بیعت امام حسین علیه السلام
بر آمد حالانکه محمد بن عبد الکریم شهرستانی که از اعاظم علمای اهل سنت است در ملل و نحل می فرماید الخلاف
الثانی فی مرضه انه قال جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها فقال قوم یجب علینا امتثال امره و اسامة
قد برز عن المدینة و قال قوم قد اشتد مرض النبی و لا تسع قلوبنا لمفارقته و الحال هذه فنصبر حتی نبصر ای شیء
یکون من امره انتهی کلامه بار خدایا اگر گفته شود که مراد از لعن رحمت و رافت است **قوله** فضیلت و بزرگی
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که طوق احسانهای جناب امیر در گردن داشتند الخ **اقول** بر اصحاب فهم
و فراست و ارباب عقل و کیاست مخفی و محتجب نماند که مدح عبد الله بن عباس در احادیث متفق علیها از طرفین
وارد گردیده و بعض روایات که دلالت بر مذمت ایشان وارد شده او هم در امثال احادیث مثبتات
نیست لهذا از حلیه قابلیت معارضه عاریست و اگر صدور امری منافی اصول مذهب حق از ایشان
بثبوت میرسید البته حال ایشان مثل اکثر فرزندان ایشان که بنی عباس بودند می بود و ظاهر است
که هرگاه علمای فرقه حقه عبد الله بن افطح را که پسر صلبی امام است بسبب سوء عقیده اش بد میدانند پسر عباس
را که امام نبودند چگونه می بد می دانستند اما چون مثالب ابن عباس بمعرض ثبوت نرسیده جای اعتراض
نیست تفصیل این اجمال آنکه کتب معتبره فریقین مملو و مشحون از مناقب و فضائل ابن عباس است اما اجما
فرقه حقه پس از انجمله است حدیثیکه در کتاب منهج المقال فی معرفة الرجال و دیگر کتب معتبره در باب جرح

فرمودن جناب ولایتماب ابن عباس را بعد فتح جمل نزد عائشه وارد است و بعض فقرات آن مذکور میشود؛
امیر المومنین بعث الیک یامرک بالرحیل الی المدینة و قلة العرجة فقالت رحم اللہ امیر المومنین ذ
عمر بن الخطاب فقال ابن عباس نداو اللہ امیر المومنین و ان تربدت فیه وجوه و رغمت فیه معاطر
را اللہ لهو امیر المومنین و امس برسول اللہ رحما و اقرب قرابة و اقدم سبقا و اکثر علما و اعلی منا
ا رامن ابیک و من عمر الخ و نیز دران کتاب زحمدویه منقول است قال اتینا ابن عباس نعوده فی
مات فیه فاغمی علیه فی البیت فاخرج الی صحن الدار فلما افاق آن خلیلی رسول صلی اللہ علیه و آله وسلم قا
انی ساهجر هجرتین و انی ساخرج من هجرتی فهاجرت هجرة مع رسول اللہ و هجرة مع علی و انی ساعمی فعمیت و ا
ساغرق فاصابتنی حکة فطرحنی اهلی فی البحر فغفلوا عنی فغرقت ثم استخرجونی بعد و امرنی ان ابرأ من
من الناکثین و هم اصحاب جمل و من القاسطین و هم اصحاب الشام و من الخوارج و هم اهل النهروان و من
القدریه و هم الذین ضاهوا النصاری فی دینهم فقالوا لا قدر و من المرجیة الذین ضاهوا الیهود فی
فقالوا اللہ اعلم قال ثم قال اللهم انی احیی علی ما حیی علیه علی بن ابیطالب و اموت علی ما مات علیه
بن ابیطالب قال ثم مات فغسل و کفن ثم صلی علی سریره قال فجاء طائران ابیضان فدخلا فی
کفنه فرای الناس انما هو فقهه فدفن انتهی مخفی نیست که ازین روایت حسن عقیدت ابن عباس تا
موت شان ظاهر میشود و مثل این هر دو روایت احادیث بسیار در کتب فرقه ناجیه وارد گردیده که
ذکر آنها باعث طول است و اما روایات اهل سنت پس محب طبری در ذخایر العقبی نوشته عن ابن عباس
قال ضمنی رسول اللہ الیه فقال اللهم علمه الحکمة اخرجه الترمذی فقال حسن صحیح و البغوی فی معجمه و ابو حاتم
اخرجه البخاری و قال ضمنی الی صدره و فی روایة له اللهم علمه الحکمة و الکتاب اخرجه ابو عمر و زاد و تاویل
القران و لم یقل ضمنی و فی حدیث آخر اللهم بارک فیه و انشر منه و اجعله من عبادک الصالحین و زده
علما و فقها فی الدین قال ابو عمر و کلها احادیث صحاح و فی روایة اخرجه الحافظ الثقفی زاده فهما و
علما انتهی و ابن عبد البر بعد ذکر بعض احادیث که در باب مناقب ابن عباس و دعای جناب رسالت
در حق شان منقول است می فرماید و هی کلها احادیث صحاح و قال مجاهد عن ابن عباس رایت
جبرئیل عند النبی مرتین و دعا لی رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله وسلم بالحکمة مرتین و کان عمر بن الخطاب
یحبه و یدنیه و یقربه و یشاوره مع اجلة الصحابة و کان عمر بن الخطاب یقول ابن عباس فتیة کهول له لسان
سؤل و قلب عقول الی آخر ما قال و از کلام شاه عبد الحق دهلوی مستفاد میشود که عبد اللہ بن ع
در بعض مسائل رجوع بابن عباس می نمود و عمر بن راشد گفته که عائشه رض نزد ما اعلم از ابن ع
نیست قال فی شرح المشکوة فی بحث الردة و بعضی از علما گفته اند که اعتماد درین باب بر قول
ابن عباس است و متبعه است که وی از قول آخر سماع از حضرت نبوت گفته و روا باشد که همینه ... قو اعظم

بطعن واجتهاد گویند و ابن عمر دین مسئله مراجعت بوی کرده و از وی پرسید که بل رای محمد صلی الله علیه و آله وسلم
رہ بین وی گفت آره پس ابن عمر تسلیم نموده و قطعاً براه تردد و انکار نرفته و عمر بن راشد گفته که عایشه نزد
ما اعلم از ابن عباس نیست انتهی اینست مجملی از فضایل ابن عباس که در کتب معتمده فریقین وارد شده و اگر احاطه
آنها نموده شود دفترها سیاه گردد پس نظر بچنین روایات متفق علیها علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین روایات ضعیفه را
که در ذم ابن عباس وارد شده از درجه اعتبار ساقط دانسته اند چنانچه جناب علامه العالمین وارث علوم الانبیاء
والمرسلین در خلاصة الاقوال میفرمایند عبد الله بن عباس رضی الله عنهما من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کان محبا لعلی
علیه السلام وتلمیذه حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی وقد ذکر
الکشی احادیث تتضمن قدحا فیه وهو اجل من ذلک قد ذکرناها فی کتابنا الکبیر واجبنا عنها انتهی کلامه
اعلی الله مقامه و عالم ربانی جناب شهید ثانی در حاشیه این قول می فرمایند جملة ما ذکره الکشی من الطعن
فیه خمسة احادیث کلها ضعیفة السند والله اعلم بحاله انتهی و محمد بن الحسن الحر العاملی در آخر کتاب وسائل الشیعه
الی تحصیل المسائل الشرعیه میفرمایند عبد الله بن عباس حاله فی الجلالة والاخلاص لامیر المؤمنین اشهر
من ان یخفی روی فیه مدح وذم وهو اجل من ذلک قال العلامة و بعض الذم الوارد فیه محمول علی ان
فی اخیه عبید الله و یحتمل ان یکون الوجه ما فی زرارة انتهی پس فضیلت و بزرگی ابن عباس بنا بر مذهب فرقه
حقه بسبب اخلاص ایشان از جناب سید الوصیین در مذاق اهل سنت بسبب تعظیم خلیفه ثانی و تقلید فرزند
لاثانی ایشان ثابت ست نه بنا بر آنچه مجیب توهم نموده و قیاس حال ابن عمر که متا و متفق علیه نیست
بر حال جناب عبد الله بن عباس قیاس مع الفارق باشد سبحان الله خلیفه ثانی باینهمه دانی در حق
ابن عباس شیخ کهول وله قلب عقول فرمایند و در مشوره مقدمات مرجوعه ابن عباس را شریک اجله صحابه
نمایند و اورع صحابه خلف رشید خلیفه لاثانی در مسئله روایت و غیره رجوع با بن عباس نماید و عمر راشد علم
ایشان را افزون تر از علم عایشه داند و فاضل مجیب کلمات سوء ادب مثل آن الاقرب کالعقرب در حق
ایشان فرماید اما آنچه نوشته که فضیلت ابن عباس غالباً ناشی از همان امر است که بنظر امعان موجب
واقعه کربلا است الی آخره پس دعوی بلا دلیل ست فاضل مجیب را لازم که بدلیل مقبول باعث شدن ابن عباس
بر معرکه کربلا با ثبات رسانند دونه خرط القتاد و اگر منصفی بنظر امعان تامل نماید معلوم خواهد گردید که باعث
شهادت حضرت سید الشهداء و خامس آل کسا همان ثبوت خلافت به بیعت واحد و اثنین و عدم اشتراط
عصمت و نص ست کما لا یخفی و ترک بیعت حضرت سید الشهداء بدون اثبات عدم عذر شرعی بسبب مدت
ابن عباس نمیتواند شد و دنیا داری ابن عباس بر تقدیر تسلیم نسبتی از دنیا داری عبد الله بن عمر ندارد که ایشان
قصه جهاد حضرت سید الشهداء را محمول بر طلب دنیا نموده بودند و متعهد از ارباب دنیا گرفتند و مصداق آیت
کریمه اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون می گردیدند و

واچھ نوشتہ مقبولیت این بزرگان مثل دیگر نصوص محصومین دلالت بر فرضیت امامت دارد و دعوی
بلا دلیل ست و در مقابل خصم چنین کلام تحریر نمودن از فن مناظره بنهایت بعید و اگر امامت از قسم فروع
می بود او رع صحابہ چگونہ یک شب بدون بیعت عبد الملک جواب نمیفرمود کما ستطلع علیه و در تاریخ روضة الاحباب
در احوال طلحہ کہ من جملہ عشرہ مبشرہ است مذکور و بعضی از کتب اہل سیر و تواریخ ست کہ قبل از مفارقت
روح سواری در گذار آمد و در نیحال چشم طلحہ بران سوار افتاد او را بنزد خود طلبید و از وی پرسید
کہ از کدام لشکری سوار گفت از زمرہ اصحاب علی بن ابیطالب ام طلحہ گفت دست پیش آر تا بدست تو بیعت
امیر المومنین ع را تازہ و خود را شایستہ رحمت بی اندازہ گردانم و چہ مناسب این محل ست و انچہ شاعر
گفتہ قطعہ یک سر مو دولت سفید نشد بہیچ مو برتنت سیاہ نماند ای حسن تو بہ آن زمان کردی کہ
ترا طاقت گناہ نماند سوار بہ طلحہ را مبذول داشت و بعد از ان سوار روحش از مرکب تن پیادہ گشت و رز مان
بجانب جہان جاودان روان گشت سوار باز بملازمت جناب ولایت پناہ خلافت دستگاہ رسید
و کیفیت حال مسمہ را بعرض آنجناب رسانید فرمود کہ حضرت عزت شانہ نخواست کہ طلحہ را بر حال
اصرار بر نقض بیعت من بہ بہشت فایز گرداند و اللہ ولی التوفیق و بیدہ ازمة التحقیق وہو کاشف الکرب
انتہی و مطابق این عبارت در دیگر کتب اہل سنت مذکور ست پس اگر امامت از جملہ مسایل فرعیہ بود چرا
آن مقبول اہلسنت بیعت سواری نمود و بدون بیعت موت خود را گوارا نکرد **قولہ** حالیا علمای اثنا عشریہ
غیر ازینکہ بنا بر تطبیق روایات و سلوک مسلک انصاف در حدیث معرفت الخ **اقول** مخفی و محتجب نماند
کہ حدیث من مات ولم یعرف امام زمانہ مات میتة جاہلیة از روایات صحیح متفق علیہا ست و علمای فریقین
بطرق متعددہ ازان روایت کردہ اند و این حدیث از جملہ دلایل دالہ بر وجود ذی جود حضرت صاحب الزمان
خلیفة الرحمن عجل اللہ ظہورہ ست و قاعدہ مسلمہ بین الفریقین بلکہ جمیع فرق اسلام اینست کہ بدون قرینہ صارفہ
جلیہ معنی آیت و حدیث را از ظاہران صرف نمی نمایند و ازینجا ست کہ ابن عمر کہ اورع و اعلم صحابہ بود حدیث
مذکور را محمول بظاہرش نمودہ فی صحیح المسلم عن نافع لما خلعوا یزید و اجتمعوا علی ابن مطیع اتاہ ابن عمر فقال
ابن مطیع اطرحوا لابی عبد الرحمن وسادة فقال لہ عبد اللہ بن عمر انی لم آتک لاجلس اتیتک لاحدثک حدیثا
سمعتہ من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یقول من خلع یدا من طاعة لقی اللہ یوم القیمة لا حجة لہ ومن
مات ولیس فی عنقہ بیعة مات میتة جاہلیة و ابن ابی الحدید در شرح نہج البلاغة نوشتہ ان عبد اللہ بن عمر طرق
بابہ لیلا لیبایع بعبد الملک لیلا یمیت تلک اللیلة بلا امام لانہ روی عن النبی انہ قال من مات ولا امام
الی علیہ مات میتة جاہلیة پس ہرگاہ اورع صحابہ نقدر اہتمام بر بیعت امام نماید کہ یک شب بدون بیعت خواب نفرمود
استدلال بر عدم جواز ترک بیعت باحادیث مذکورہ نماید چگونہ حرف حدیث متفق علیہ مذکور از معنی ظاہر صحیح خواہد بود
اضافت برای عموم ... و دلالت بر کمال جہالت و احتیاط از فنون علوم دارد و احتمال ترتب وعید در

بوو امام عجیب نوشته اگر مراد از آن وجود عام از ظهور و عدم ظهور است فهو المطلوب و اگر وجود را بمعنی ظهور
استعمال کرده محتاج به بینه است و احتمال مبالغه در وعید بدون دلیل از فهم و فراست بمراحل بعید
و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر زمان است عجب عجایبست زیرا که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم
فرموده من لم یعرف امام زمانه و این کلام عام شامل حاضرین و غایبین الی یوم القیامه است پس تغیر امام
و از اضافت امام متفاد میشود دلالت بر وجود پیغمبر دیگر بعد آن حضرت دارد و مصداق آن سوای
لو کان بعدی نبی لکان عمر کسی دیگر نمی تواند شد و هذا مع قطع النظر عن استدلال ابن عمر و اراده قرآن
عجیب از امام زمان بعید است او لا فبعید دلالت اضافت بر تغیر امام و القرآن لا یتغیر و لا یتبدل و ثانیا باینکه
مراد از معرفت قرآن اگر مجرد اعتقاد حقیت آنست جمیع فرق اسلام در آن شریک اند و اگر مراد از معرفت
فهم معانی و حفظ مضامین و الفاظ آنست بسیاری از اهل سنت ازین خارج معرفت و داخل در موت جاهلیت
خواهند شد **قوله** و لعمر ما تلونا علیک آن المتخلفین و المتقاعدین عن نصرة الامام الخ لا یذهب علی ولی الله
ان من تخلف عن نصرة قرة العین الرسول المختار و لا عذر له لقیل شعرنا فهو هالک یستحق النار فکیف
بعد من الشیعة و الانصار للعترة الاخیار و لیت شعری ما یقول هولاء الشیعی فی المتخلفین و المتقاعدین
عن نصرة جامع القرآن عثمان بن عفان من الصحابة و التابعین لهم باحسان و قراء القرآن و اهل بیعة
الرضوان فانهم مع عدم الحرج و عدم جواز التقیة عندهم لم یخرجوا عن دایرة السنة و الجماعة و لم یعدوا من
اهل السنة و الجماعة بل هم من الاصحاب الاخیار و التابعین الکبار لم یخرجوا عنها بترکهم سید المرسلین و افضل الاولین
و الآخرین بین الکفار و الاعادی و الاغیار و ایم الله لقد فروا فرارا و ترکوا سید المرسلین مرارا و مع ذلک لا یطلقون
انهم کانوا من المنافقین او صاروا بعد رسول الله مرتدین و ان قال فی حقهم رسول الملک المتعال انه
یجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال و صرح هذا النبی الجلیل بانهم اشبه الامم بنی اسرائیل و یاولون
الحدیث بالباطل و ان لم یشف العلیل و اروی الغلیل فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّیْنِ اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحَاکِمِیْنَ
انتهی کلام المخالف بلفظه **اقول وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ**
بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ مخفی نماند که مجتهد الزمانی بتتبع خطوات شیطانی در اصل استفتا منتال
است یعنی خلافت یزید را بهر صورت خواه به بیعت عبدالله بن عمر بزعم خود خواه استخلاف خواه قهر و استیلا ثابت
میکند و میگوید که برین قوانین خروج امام حسین بغاوت است نه شهادت و قس علی هذا چون کلام منجر شد
بخلافت امیر شام معاویه بن ابی سفیان در اینجا نیز استدلال است که ابن عمر بیعتش نموده و دست
خود بدست جناب مرتضوی کرم الله وجهه نداد پس معلوم شد که معاویه مستحق خلافت نزد او بوده نه جناب
امیر کرم الله وجهه و بنده در مقام ثانی بعد از فراغ از رد و قدح اول نوشتم که او رضی الله عنهما بیعت
خلافت نموده لیکن در حرب اهل قبله شریک نبوده و عذرش حضرت مرتضی رضی الله عنه پذیرفته و بارها

بر دوش او نگذاشته و تفصیل این امر را بر ایضاح حواله کردم بس فقط گفتن مجتهد که ان کلام لایق نیست
بکار نمی آید زیرا که محصل تقریر رشید المتکلمین انار الله برهانه توجیه ست از طرف عبد الله بن عمرؓ که او بمعرض
فی کلامه و در مناظره بجای خود ثابت شده که الموجه مانع و المانع یکفیه الاحتمال فکیف که در ایضاح بغایة المقال
هر امر را از احتمالات که پیش فرموده شد باهم بیان نموده پس قول مجتهد که لا نسلم است بر آن متوجه
نتواند شد و ذمه او را در ینمقام فارغ نتواند ساخت باید او را بابطال آن احتمالات دلائل قایم کردن و
سر بسری نگذشتن و تا آن احتمالات باقی است انتهاض دلیل و استدلال کجا تواند شد لاجرم
مناظر امامیه سزد که بگوید المنع علی المنع لا یجوز آمدم بر بیان این معنی تبرعا که کسیکه رفیق امام نشود ممکن
است در ان تعدد احتمال و این معنی از کتب رفضه که در دین و ایمان ایشان معتبرست نیز پیداست
قطع نظر از آنکه متکلمین تقریر میکنند چنین که زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت فرموده
و اراده خروج مصمم نموده خواست که با برادر خود حضرت امام محمد باقرؓ مشوره کند امام موصوف تیغ
را از حد گذرانید و صورت خروج راز نهار جایز نداشت آن بزرگوار امامت برادر خود را انکار کرد با
تکیه بر آنچه امام باقر رضی الله عنه فرموده بود گوش ننهاد و شمشیر بر آمد و داد مردی و مردانگی داد و شهید
شد بسبب آنکه مدعین مزید و لا چنانکه میدانی او را در دست دشمنان گذاشتند و بر آنچه حکم نمود عمل
نکردند هر چند جناب مجتهد فانی در ذو الفقار چندان بی خبر بودند که از ان واضح ست که زید شهید دعوی
امامت نکرده و گفتگو که واقع شد میانه زید و هشام بن عبد الملک بود ولیکن حال اعتقاد ایشان از
کافی که اگر مذهب امامیه حق ست کتاب مذکور نیز چنانچه در آئینه حق نماست باید شنید روی محمد
بن یعقوب الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن الحسین بن الجارود و عن موسی
بن بکر بن داب عمن حدثه عن ابی جعفر علیه السلام ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمد
بن علی و معه کتب من اهل الکوفة یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یامرونه بالخروج فقال
له ابو جعفر هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم علیه فقال بل ابتداء من القوم لمعر
فتهم بحقنا و بقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و لما یجدون فی کتاب الله عز و جل من وجوب
مودتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابو جعفر ان الطاعة
مفروضة من الله عز و جل و سنة امضاها فی الاولین و کذلک یجریها فی الآخرین و الطاعة لواحد
منا و المودة للجمیع و امر الله یجری لاولیائه بحکم موصول و قضاء مفصول و حتم مقضی و قدر مقدور
و اجل مسمی بوقت معلوم فَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا فلا تعجل فان
الله لا یعجل لعجلة العباد و لا تسبقن الله فتعجزک البلیة فتصرعک قال فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام
منا من جلس فی بیته و ارخی ستره و ثبط عن الجهاد و لکن الامام منا من منع حوزته و جاهد فی سبیل الله

عن ابان وهو وقيع عن عنبسه و ذيب عن جريد الى آخر الحديث بطوله يعنى زيد موصوف بخدمت امام باقر
رسيد همراه داشت مكاتيب اهل كوفه كه او را مى طلبيدند بسوى خويش و خبر ميدادند كه ما گرد آمده ايم براى جهاد
بنى اميه پس خروج فرمود امام محمد باقر رضى الله عنه پرسيد كه اهل كوفه آن مكاتيب را بابتداى نوشته اند يا در
جواب عرض كرد از طرف خود آغاز نموده اند چونكه حقوق ما و قرابت حضرت صلى الله عليه وآله وسلم ميدانند و وجوب
مودت در كتاب الله مى يابند و فرض طاعت ما ميشناسند و خبر كلفت و تنگى و بلاى ما ميشنوند امام فرمود كه خدا طاعت
را فرض نگردانيده طريق را جارى ساخت در پيشينيان و همچنين در متاخرين و فرض طاعت براى يكى ست از ما و فرض
محبت براى همه و امر الهى جاريست بحكم موصول و قضاهاى جداگانه بعنوانى كه در آن هيچ مانعى نيست و اندازه معين و حدى
معلوم پس بايد كه ترا برنينگيزند آنانكه يقين ندارند زيرا كه ايشان از تو دافع هيچ مكروهى نيستند پس عجلت مكن
خداى عزوجل عجلت نميفرمايد بعجلت بندگان و سابق قدم مشو از تقدير الهى پس عاجز كند ترا بلاى و ترا بزمين
زند. راوى گويد كه زيد بن على درين وقت بغيظ و غضب در آمد باز گفت كه از ما اهل بيت آنكس امام نشود كه
در خانه خود بنشيند و در پرده ها نزد و اگر خيزد و درنگ كند از جهاد وليكن امام از ما كسى است كه حدود اسلام را
حافظ باشد و در جهاد در راه خدا بجد از رعيت خويش شر مخالفين را دفع كند و از حريم خود فساد را دور گرداند
از افادات امام محمد باقر و پدرش سيد رضى الله عنهما واضح شد كه زيد ميخواست كه برادر خود را در جهاد شريك كند پس آنجناب
شريك نشد و اگر آنجناب امام بود او اطاعت نكرد بلكه مناقشات ا... را بر شمرد و اينكه شنيدى از زيد شهيد حرفى
بود از حالات و صفات امام نسبت بانچه از امام رضا در كافى مرويست و چون افتخار علماى رفضه بر آنست انشا
الله تعالى بكران اوهم خامه چنان جولانى نمايد كه ميمنه و ميسره ايشان را ته و بالا سازد و از خشك و تر ايشان
اثرى باقى نمى گذارد اما قدماى رفضه مثل هشام و احول پس لاف زنى و دريده دهنى شان از كافى وغيره در كتب بهما
مذكور و مشهور و بيوفائى ايشان نسبت باهل بيت برالسنه علماى فريقين مثل عند شيعه كوفه مضيفين شهيد كربلا
خود در كافى مسطور كه برضاى ائمه نداوند و هرچه خواستند بر اسامى شان وضع ساختند و بهرحال مدعاى
زين فصل از اصول رفضه بلى غبار هست و بهر طور يعنى خواه معامله بر دو برادر باشد و خواه خذلان قدماى رفضه
نسبت بزيد بود بر عبد الله بن عمر صادق نمى آيد چنانچه دانستى و خواهى دانست انشاء الله تعالى صورتى ديگر آنكه
كسى معتقد امامت باشد و معذرت نهد و در قتال شريك نشود و امام او را ملزم نگرداند چنانچه اسامه بن زيد
با على را اتفاق افتاد و اين امر بر حال عبد الله بن عمر منطبق ست بلكه بطريق اولى زيرا كه اسامه براى تفهيم
معاويه بجانب رفته و در كدام وقت با وى قيل و قال كرده و نه بقول شكى از يكه اقبال منقول هست كه از كافى مسائل هر دو بعد
آخرى و اگر كسى را از رواد سخافت حوصله باشد نشان دهد كه اين امور مذكوره را براى اسامه زيد بن حارثه كلبى
كه نوشته هزاران كتب بفضل و عنايت ايزدى از نظر گذشته و اين امر هرگز بنظر نيامده لاجرم توان گفت
كه او اسعد و راشد ست و بر عبد الله طعن كردن ظلمى ديگر ست زيرا كه اسامه مدعى خلافت خويش باشد

کما فی تالیف الحلی وهفوات الکشوری وقد تقرر فی الاصول کالکلینی وغیره ان من یدعی الامامة لنفسه ولیس من
الاثنی عشر فهو کافر باتفاقهم عطارد عدم عطا پس احتمال خمر و غنا در رد کسی اخس حیوانات را سیراب کرد و اجتناب
کمال التحقیق واگر کتب دیگر بینی صورتهای دیگر در تعداد احتمالات بهم میرسد که ناظرین بعد دیدنش لاحول خوانند
و استهزا کنند و بدون غور و تامل هم بگویند که سخن سازی و شعبده بازی است و صاحب فطرت بر بیان آن
جرات نتواند کرد دیگر برای تخجیل توهم نا عاقبت اندیش شوخ چشم بدکیش بقول حافظ این همه شعبده با عقل که
اینجا میکند سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد و مثل آنکه در اصول ایشان دیده باشی که محمد بن حنفیه زنهار منکر امامت
حضرت سجاد نبود اگرچه انکار او از حد گذشت و از کجا بکجا نوبت رسید که باستشهاد حجر اسود تا مسند خلافت
مقصود او نزد متکلمین و متبحرین ایشان عین مصلحت بود یعنی ظهور معجزه از برادرزاده خویش چنانچه در کتب
مبسوط است محدثین خذلهم الله شیعه که از همه فرق متاخرین باشند چنانچه خود در کتب اثنا عشریه بران شاهد است
گویند. گواهی حجر اسود برای امام سجاد بوده و دیگران بعکس قائل گشته‌اند و ما نحن در لآل کتاب مذکور است صحبت
و خاموشی و انزوای حضرت سجاد در استدلال میکنند. در کتب مبسوطه مذکور است که تفصیلش را دفتری باید
دراز و شاید که قلم تقریر بشرط مساعدت وقت جولانی کند و اهل خرد ازین اختلافات البته یافته باشند که این
امامت مخترعه در حقیقهٔ انکار ختم رسالت است و قطع نظر ازان چگونه متخیل شود که محمد بن حنفیه با وصف کثرت
علوم و حامل گواهی مرتضوی بودن بی خبر ازان باشد غلط گفتم استدلال فرماید بر ابطال امامت مذکور
ولیکن صد آفرین بر همت خدام امام زین العابدین که در طلب حق خود قصوری نفرمودند و برای نزاع عم
بزرگوار نطاق همت بر بستند و معجزه را که امامت بران موقوف بود پیش کردند بخلاف امام الائمه که نصوص
و معجزات همه را فراموش فرمودند شاید غار تخلی را بیاد آورده که وقت نزول لآل کتاب نوشته بودند که
الملائکه المقربین بالای جناب سید النبیین اگرچه احیانا با حافظه سهو و نسیان بنقض ان عمل فرمودند
که بعضی را از ارکین خلافت بالای سر بر داشتند و بر زمین فرو کوفتند و بعضی را از بار سر سبکدوش فرمودند
حالانکه امام بر اصول موضوعه سهو نمیکند چنانچه این مباحث قبل ازین دانستی بالفعل اصل قصه حجر اسود باید
شنید روی الکلینی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبیده و زرارة جمیعا عن
ابی جعفر قال لما قتل الحسین ارسل محمد بن الحنفیه الی علی بن الحسین فخلا به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان
رسول الله صلی الله علیه وآله دفع الوصیه والامامة من بعده الی امیر المومنین ثم الی الحسن علیهما السلام
وقد قتل ابوک رضی الله عنه وصلی علی روحه ولم یوص وانا عمک وصنو ابیک وولادتی من علی فی سنی وقدیمی
احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصیه والامامة ولا تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله
ولا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل
ان توجه الی العراق وعهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله

وشریک شویم که بدون آن کاری بر نمی آید فکیف چنین تالیف که برای شکار روباه سامان شیر در کار هست لیس
مناسب نمود که بعضی از امور را اعاده کنم و بعضی دیگر را بطور تجدد ذکر نمایم تا اگر کسی را مجلد اول بهم نرسید بیچاره
با نچه درینجا بجوابش که اند دعاییم تحریر مجتهد هست بیند و دل خوش کند و بحال این مسکین دعا نماید تفصیل این جمع
مجمل بدین گونه هست که از کتب معتبره اهل حق مثل شرح مقاصد و اسفار معتمده اهل بدعت مانند امامت و سیاست
ابراهیم بن قتیبه کما هو مقتضی الحدیث المرتضی انظر الی ما قال او لوید عادة تنقیصهم و شرح فاضل ابی برزیج الدین
ابن ابی الحدید بتصریح مجتهد الزمانی در تشیید المبانی و تصریح مجتهد ثانی در کتب مطبوعه معدل و مزکی سنت و تصیص ابن ابی الحکم بحرانی
در شرح کتاب مزبور و هم از کلام یکتا زمیدان مناظره نزد علمای رفضه ثابت کرده ام که عبد الله بن عمر
بیعت حضرت مرتضوی کرم الله وجهه مشرف و مفتخر گردیده و نیز اشارة و صراحتا از کتب معتبره فریقین باثبات
رسانیده ام که او بر یزید شقی وقت شنیدن خبر قیامت اثر واقعه کربلا خروج نموده و تنها بی کثرت باره گان تا دمشق
دو اسپه شتافته و در بر منبر دل مردم را از بد بهایای آن بد نهاد شور انیده کما فی البحار و الارمستانی
وغیره و خود را در بردی امرای شام تقبیح و سرزنش آن بی سعادت بد انجام شتواب جاده وافی عایر گردیده
صولت دبدبه و فتاکی و بیباکی او را برابر غازی نشمرده و درین امر از بعض نسخ سلیم هلالی که بزعم رفضه
از رفقای مرتضوی بود نقل کرده ام که محبت این بزرگ با اهل بیت طاهرین چندان بود که او باید ز خود درین
باب وعظ و نصیحت بغایت علیا رسانیده و قد اشرت الیها فی المقالة السادسة ایضا و از اثبات الحق
ایراد نموده ام که عبد الله مزبور برای توبیخ معاویه وقت بغاوتش خروج کرده و مواعظ را از زمین بعرش برین
رسانیده و مراتب جلیله و منازل نبیله حضرت امیر المومنین را آنچنان بیان فرمود که کسی را یارای آن نباشد
و این هم در آغاز مجلد مسطور از ان تواریخ که بتصریح مجتهد الزمانی در مذهب اهل سنت معتمد و موثوق بها هست بعبارت
تبیین آورده ام که هر چند معاویه کوششها کرد که عبد الله بن عمر ولی عهدی یزید را قبول کند سود نبخشید و بهر قدر
که صلات نزد او فرستاد که تا آنکه بلکوک درا هم رسید لیکن آن امام الزاهدین التفاتی بدان نفرمود و بالجمله
این مطالب مهمه و فواید جمه را بعنوانی دران مقام متصلا ترتیب داده ام که در هیچ کتابی مجموع آنرا
نخواهی یافت من بعد باید ناظرین را در بعضی از ان این حرف نصب العین و انتقش که اقرار العقلاء علی
نفوسهم حجة دون الادعاء لانفسهم مطابق مقوله مجتهد الزمانی درین رساله و در صوارم مجتهد ثانی جا بجا
تازه ترا مسیت که اگر علمای رفضه انرا ببینند یا بشنوند دیده از پشت پای خجالت بر ندارند بیانش آنکه
جامع اسرار و پرده دار سلیم یعنی ابان میگوید که شنیدم از و که حاضر شدیم همراه علی بن ابی طالب و از
هزار بودند اصحاب جمل زیاده از صد و بیست هزار و همراه علی از مهاجرین و انصار قریب چار هزار کس بودند
حاضرین بدر و حدیبیه و دیگر مشاهد مشرفه و سائر مردم از اهل کوفه و قلیلی از اهل بصره و حجاز که مهاجرین
نبودند ملک اسلام آوردند بعد الفتح و معظم آن چار هزار ناصر انجناب بودند . الیهم [illegible]

و برای خلافت هم زعمی دیگر مماثل ازین از دو تمام باطل است که اخبار روایات فضائل و مناقب جناب امیر المومنین
که واله بلیاقت آنجناب برای خلافت اند و بالمشافهه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود اشتغال میداشت
و از انجا که آن اخبار از قبیل اخبار غیر معارض بمنافی و مخالف و مثبتات و نسبت باین عمر قطعی الصدور از آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم بود لهذا توهم نسخ و تاویل آن و عدم اعتقاد او بمقتضای آن خصوصاً شل بجبر بان نزد اولو الابصار احتمال از وهم
پس با وجود روایت اخبار که باید توهم زعم ابن عمر بعدم لیاقت خلیفه چارمین یا توهم زعم دیگر مشابه این نعوذ بالله منه شنیع است
از عاقل فهیم بروز غیر متصور و قسم دوم از قواعد آنست که برای تحصیل علم استدلالی که موجب اطمینان قلب میشود
نه بجهت شائبه انکار که مطلب قریب بضرورت باشد لیکن بجهت جحد و بعض منکران که دور و تا بحد معانی آن نظر
بعضی نظار پیدا شده باشد و بعض محتاطین برای ازاله آن محتاج بتاویل شده باشند چنانکه در تذکرة الخواص و عقیدت

الاختصاص فرماید فان اعترض معترض لما تقدم آن امامة علی رضی الله عنه لبیعته و من قعد عن نصرته قبل الیس فی قعود من قعد عنه

یقبل امامته و ینقض طاعته بل القاعدون هم معتقد لصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا و تورعوا عن قتال اهل القبلة انتهی مختصراً
ازین عبارت هنوز کلام رشید المتکلمین در نیابت باقی ست من بر قدر ضرورت اکتفا ورزیدم در باره این کلام متانت التیام
در کتب رفضه خصوصاً کتابیکه تالیف کلینی نزد اهل دانش و فرهنگ اصول رفضه بپاسنگ آن نمیرسد چنان تفصیل تمامیه
موجود باشد چنان بیهوده گوئی نموده که قابل التفات نیست لایق آن نمی که کسی بجوابش پردازد و بنقل این عبارت خود را
مشغول سازد عقلا را باید که بی انصافی و جور و جفای مجتهد الزمانی ملاحظه کنند و در استعجاب و استغراب فرو روند خط
گفته هیچ مستبعد نیست ازین گروه که بیست پژوه زیرا که پدر مجتهد الزمانی کلام رشید المتکلمین را که از بنارس تحریر کرده نزد او فرستاده
قابل جواب نداشته بود والحمد لله که اگر چه کلمه انصاف از مجتهد بجهت تعصب و تعمق و عداوتمندی نسبت پدر فانی محال بود لیکن
هیچ بر محال از دست تو ممکن شود بدان اشکالات را دانسته در حضرت حیدریه متین و توصیف آن نگار بلاغت آثار
تشبث بکتابیکه فریقین آنرا تصحیح فرمودن و برادرش متین مبدا تشنج عظیمه مجتهد الزمانی اند بهتا مسلوب الحواس شده اند
و اکنون حال جنون ایشان که از پدر خود بمیراث یافته اند چنانچه دانی بدین درجه رسیده که با وصف نوشتن چنین
ابواب و فصول در باره عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کتب معتبره فریقین کلمات بیهوده میخایند که اعتقاد ابن عمر بحقیت خلافت
جناب لاثیاب باوجود ترک بیعت آنحضرت الخ الغرض این قسم کلمات هر کسی نسبت بخصم خود تواند گفت ازین امور
تر هذیانات مجتهد مکشوف شد لیکن اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت پس ازانکه هر گاه در سوابق از کتب
فریقین هویدا گشته که جناب امیر ابن عمر را بتکلیف حروب بغات بخشیده و دانسته که او از اهل البغاوت و فتنه نیست
فکیف که در خواص امت نزد شما دیده باشی که امام مخلص خود را از منافق ممتاز میداند پس وا معذور داشتن و اینکه
را دلیل سوء اعتقاد ابن عمر معاذ الله در حقیت خلافت مرتضوی پنداشتن مخالفت صریح با جناب سید الوصیین نمودن است
فکیف در حق چنین معتقد دودمان اهل بیت که درین واقعات سابقه و سوانح لاحقه بمحبت اهل بیت رضی الله عنهم
گواهی داده باشند پس مصراع مشهور را بدین طور ملاحظه باید فرمود ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند اهل خرد

عجایب بر ترک اولی است اما سید از اصول تحریر یا بر فاعتبروا یا اولی الالباب مجتهدان نواصبی عجبا اما خاسا پس مجتهدان زمانی از شدت
جهل و نادانی چنین فهمیده که هر گاه امر به مکاشفه و اجتنابش شد او مرد و ما وقت سیراب کرده بد اصول وجه نیست معنی ست ما لا تزید
اکابر شریعت و طریقت بر ترک اولی ملتجات هم مشغول گریه حال انبیا و ایشان داری بیا لیستیند که چنین مزخرفات به بزرگان عالی ادری و این لش
را پایانی نیست لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله حرفی چند از آن میگوییم که حضرت آدم علیه السلام بر ترک اولی از
گریستند که پای ایشان بگلابه فرو میرفت و سیل اشک از چشم مبارک آنجناب در طوفان بود که گریه داود چشمه
از خیال رواسی میجوشید و من چه مینویسم که مجتهد مگر صحیفه سجادیه را هم بنظر بیاورد که حضرت سید الساجدین
رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین در ترک اولی با وصف آنکه معاتب از بارگاه الهی نشدند چه
مضامین که از شنیدنش جگرهای سامعین آب میشود و عمارات تن خراب میگردد و بکمال تضرع
و زاری ادا میکردند و بیاید که خدا از کثرت اشک باستیلای مزید خوف به اجابت تر بیشتر و در بعضی
کتب مثل ابواب الجنان از امالی صدوق دعای امام زین العابدین بعبارت طولانی مرویست که آنجناب
عرض از آنست که خدایا اگر معاذ الله آهن بندان جهنم و زمین را بمژگان خود بروبم و از خوف تو انقدر بگریم که دریاها
بر روی زمین و آسمان از خون و ریم جاری شود البته اینهمه قلیل باشد از کثرت آن امور که واجبست از حق تو بر
من و با اینهمه اگر مرا بعذاب همه مخلوقات از ازل در جهنم غیر از من کسی دیگر نباشد و جثه قعر جهنم را پر کند
البته قلیل بود نسبت بعذابیکه مستوجب آن شده ام انتهی مختصرا و هر چند قضایای شرعیه که
وقوع را مقتضی ست لیکن حسرت بر ترک اولی و استیلای خوف خدا قابل چون و چرا نیست و اگر حال با
طریقت را که بسبب تبلیغ انبیا و اولیا بحقایق اشیا فائز شدند بتفصیل بیان کنم از آنچه مقصود ذاتی است بگیرم
نام شیخ در بوستان نظم کرده نظمش بی د خلق آتشی برفروخت شنیدم که بغداد نیمی
بسوخت یکی شکر گفت اندران حال نوحه که دکان ما را گزندی نبود جهاندیده گفتش که ای بوالهوس
ترا خود غم خویشتن بود و بس پسندی که شهری بسوزد بنار اگرچه سرایت بود بر کنار و گفته اند که سری
روزی گفت که من یکبار الحمد لله گفته ام و از آن بار سی سال ست که استغفار میکنم مردم پرسیدند که
تفصیلش بگو فرمود وقتی بر بغداد آتش مسلط شد و بازاری که دکان من دران بود همه سوخت چون خبر سلامت
خود شنیدم شکر گفتم باز خطای خود دریافتم که این شکر خلاف مروت از من صادر شد یافت که نسبت
مسلمانان غمگین نشدم و بر سلامت حال خویش شادمانی کردم تا امروز در ندامت و توبه و استغفار
مشغول هستم عجب نیست که شیخ همین قصه را نظم نموده باشد بهر تقدیر چون عبد الله بن عمر که پا
خود لعبادات خالق الارض و السموات شکسته و در کنج عبادات تنها نشسته بود و در زهد و توکل بستوا حال
داشت چنانچه در تواریخ و کتب اخلاق و سیر معروف است خطای خود را دید لاجرم ندامت کشید که
من و درین امر او فتادم که شمشیر بر روی مسلمانان نکشم و احتیاط همین است که ازین جنگ باز مانم حالا که عادت

مقاتلت باغیان و هوای رای جهان آرای مرتضوی عیان گردیده این ندامت چگونه با مسند و زبودن م
شقوق جهاد و منافی است گر نه دانی که اگر همراه جناب مرتضوی گشته محارب باغیان میشد البته ثواب بیش
یافتی و درین خصوص هم می یافت نسبت بآنچه احتیاطاً بعمل آورد پس مقام آنست که ندامت خیر مآید
تدارک مافات و تتوبع آید و دیگران را سرمه بصارت و بصیرت گردد و باعث آن شود که مردم زیاده تر
بر ثبات مرتضوی بجان و دل گرایند و ببینند که حال اجلۀ اصحاب چنین است و ندامت مذکوره را نظر دارند که
وقت از دست رفت و تردد در زمانه تحکیم درگذشته و مهاجرین و انصار محبین آنجناب کما عرفت آنفا بعد
از مایوسی مراجعت کردند و خبر این اختلافات و حروب مشهور و منقح گشت بالجمله هرچند حضرت مجتهد
رضه از تناسب حراقت و سفاهت استبعاد کنند لیکن نزد عقلای دین پرور و روبروی اهل هنر
ندامت عبدالله بن عمر بر جای خود است و همین است حال دیگر بزرگان مثل محمد بن مسلمه که در آغاز
مثل عبدالله بن عمر بخیال احتیاط ماندند و از حرب اهل اسلام دست کشیدند و هرگاه خطای
ایشان متحقق شد و صواب رای مقدس خاتم الخلفا صورت گرفت و خبر متواتر رسید مثل عبدالله
بن عمر ندامت کشیده اند و تا مدت پشیمانی خورده اند بلکه از کتب معتمدۀ امامیه واضح و لائح میشود که در
آغاز وقت ندامت بعد از تحقق امر مذکور جامه بر تن دریدند و در قلق و اضطراب افتادند و لفظ الشنیا
و جوابر زبان راندند و زار زار گریستند چنانچه میر علی نقی محشی علل الشرائع نقل نموده و مجلسی در
بحار از اصحاب اثار ما آورده که عبدالله بن عمر میگفت که این قدر رنج نکشیدم بر چیزی چنانچه بر عدم رفاقت
مرتضوی بر قتال باغیان و سعد بن وقاص چون شنید قتل ذی الثدیه اخذه ما قدم و ما أخر و قلق
و فزع و قال والله لو علمت ان ذلک کذلک لمشیت الیه حبوا و هرگاه وارد شد بر معاویه او گفت چرا
اعانت من نکردی بر طلب خون امام مظلوم جواب داد چگونه قتال میکردم حالانکه شنیدم حدیث انت منی
معاویه غضبش تیز رفت و گفت اگر من شنیدمی جنگ باو نکردمی انتهی محصلا و از کرشمهای تقدیر
الهی و تائیدات سماوی آنکه روزی با اعداد آن بر مصلی بودم و اجزای این کتاب بترتیب نظر نهاده بودم که
تفسیر بر روایت مصاحب رقمه هر ورد بخاطر آمد گفتم برای طلب تفسیر مجتهد الزمانی خوب تر است پس صوار مرا
از مقام برویت گشادم که جناب مجتهد قالی بیرو ستانی وارث بلاغت سحبانی حدیث امام رضا را ذکر نماید
محصل آن بشارت مشتملست که حضرت موسی علیه السلام چون خبر کلام مقدس الهی رسانیدند قوم مشتاق
شدند و بهر یک گفت باو هم نمی آرد تا بهم می آید پس انتخاب از هفتصد هزار هفتاد هزار را منتخب گردانیدند و
از ایشان هفت هزار را تا هفتاد کس نوبت رسید حضرت موسی بر کوه طور رفت و ایشان در دامن آن بحکم موسی
بودند و کلام باری که بجناب آنجناب بود از جهات سته شنیدند عرض کردند ایمان نمی آریم تا حضرت باری را عیانا نه بینیم
لیکن بسراق فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثابت شد و حق تعالی بعد زاری موسی همه را

زنده گردانید پس الحاح کردند که سوال رویت کن و به بین و خبر ده پس هر چند فرمود که رویت او محال است
قبول نکردند تا وحی در رسید که سوال کن و ترا از عهده عتاب این و عذاب این نیست و درین وقت طلب نمود و کوه
متجلی شد و موسی علیه السلام بیهوش افتاد و بعد افاقه توبه کرد و گفت تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ
بالجمله اشکال مجتهد الزمانی بجناب ثانی بلکه بحضرت سلطان خراسان رضی الله عنه گشت که قبول
عذر و توبه موسی امری عجیب است که از قلم ثانی چکیده زیرا که اگر کسی عذرش عفو [illegible] باشد حرمت
از وی ساقط است بلکه کراهت و ترک اولی نیز حضرت موسی با وجود قبول عذر و صدور امر در طلب
رویت ندامت چرا فرمود که تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ آیا تو مثل که عبث خدا داشتند یا می طلبیدند
و خدا امر فرمود و موسی علیه السلام توبه خود را می شکستی [illegible] سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها چون بدین مقام رسیدم و احادیث حضرات ائمه طبق عدل یافتم
آمد که رب العالمین با چنین میعاد موثق با حضرت موسی علیه السلام چه معامله کرد که با تجلیی از اخس کائنات
لذ موده باشد دل بجوش آمد که درین وادی بتازم و لیکن بهر حال خود را ضبط کردم و از بیان
در گذشتم که در تلقیب نفوس خویش ملقب مذکور تسمیه شی باسم نقیض است و لیکن قال الله تعالی کُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ آمدم بر آنکه چرا از آغاز ندانستند که صواب بجانب حضرت مرتضویست و جواب
آنکه جناب امیر را مثل دیگر خلفا برگزیده عالم بعد الانبیاء اعتقاد میکردند و وقت خلافت آنجناب قطعا آنجناب
حقی میدانستند و لیکن با اینهمه مرتبه عصمت نزد شان خاصه حضرات انبیا خصوصا سرور عالم افتخار بنی آدم بود
نه بینی که چون صدیق اکبر خواست که با مانعین زکوة مقابله فرماید در آغاز امر صحابه اختلاف نمودند و خود فاروق
با صدیق گفتگو کرد نه چنانکه آدمی برای حصول اطمینان کلام می کند و هرگاه بعد از قیل و قال دانستند که رای او
بر صواب است همه باتباعش تن در دادند اگر صدیق را معصوم می پنداشتند یا رای او اجماع متحقق شد حاجت
کجا و ضرورت بمناظره می افتاد الغرض عبد الله بن عمر چون دیده و شنیده بود که حضرت صلی الله علیه
واله وسلم در بسیاری از احادیث از قتال مسلمین منع فرموده اند بعضی از صحابه در زمان سعادت نشان حضرت
صلی الله علیه واله وسلم بعضی از کلمه گویان را کشتند و سخت معاتب گشتند پس قسم درین باب خوردند از جهت
عبد الله بن عمر چنان فهمید که احتیاط همین است که قتال نکنم و بعبادت نشینم چون بغاوت طرف ثانی منقح
آن محقق شد و صواب رای حضرت شیر یزدانی متحقق گشت ندامت و پشیمانی بهم رسانید و معنی آیت کریمه که در
بصارت العین وارد کردم و مجتهد الزمانی از شنیدنش آشفته شده تحقیق یافت فرق این است
که اینقدر عبد الله بن عمر یافته بود که مقاتله بر خطاست و او را تمیز سبب جنگ و جدال پرداختن
و قیاساتش مربوط و دلایلش مضبوط نیست از جهت برای تفهیم او کر تهمت حیثیت نسبت و مراتب و مدارج
حضرت مرتضوی بر شمرد چنانچه در مجلد اول است من شاء الاطلاع علیه فلیرجع ا

اما سادساً پس گویا مجتهد الزمان انهم لتمهید عذر که الکلام یجر الی الکلام حالانکه این امریست که درین وجه خصوص
تمثیل این مثل عذر کرده بود کما لا یخفی علی من رأی مکاتبه الی رشید المتکلمین نور الله مرقده وچون بسیاری
از عبارات که بسیار تعلق با مباحث ندارد و محتاج الیها نیست بلکه در حقیقت سخن از ین سامانست در کلام مجتهد
را یافتند که در حقیقت مراد او یحیی ان الله تعالی الغرض عجب را نیز کرانشی که بکدام وجه ابن عمر بگوشه قرار
گرفت و رفاقت مرتضوی درین وقت نکرد و بر تقریح ابن عمر حمل کردن وا وحماقت وا دانست زیرا که معمول
شیخ محققین نیست که کلام را بعنوان ادا میکنند که اعتراض معترضین و شور و جدل مشاغبین بعد ازان صورت
نبندد پس این امر نزد عقلا درباره هر کسیکه اتفاق افتد بر مزید محبت و سرپرستی و حق گوئی و انصاف
نیز وی حمل توان کرد نه بر خلاف آن کما لا یخفی و مجتهد شیعه را مقصود آنست که مقلدین بدانند که رساله
بصارة العین را جواب داده اند و رد کرده اند و هرگاه کلام من مثل حدود و الاشیاء که شیخ رئیس حکمت مشائیه
نوشته جامع و مانع بود مجتهد الزمان تا امروز که زیاده از نصف کتابش را با دلائل عقلیه و نقلیه نقض و جرح
کرده نه کرده ام کلامی نگفته که قابل سماعت و قبول باشد یا احقر را در جواب تحریر و تردید نه و
دیگر بخلاف مجتهد که در هر جا بر این رساله صغیر پیش پا خورده و نزد اهل خرد بسبب جهل یا تجاهل
زبد عبارات را بجائی برده و همچنین است اگر برادران رفضه یعنی اهل سقط و مطرح کلام گشته در
تحلیه جناب مرتضوی برخیزند که بعنایت ایزدی از هر طرف خائب و خاسر خواهند گردید و هیچ اعتراض
بر آنجناب که قابل شنیدن باشد نتوانند مرتب گردانید اما سابعاً پس تحقیق موت جاهلیت و ورود
این وعید در ابواب و فصول سابق مبین شده بعونه که رفضه رو برو بروی آن تقریرات سر نتوانند
بلند کردن از جمله آن تقریرات حدیث وصیت است که صاحب روضة الواعظین نیز بایراد آن شش را قرار
برادران خویش دیوار رویین ساخته و محصلش این است که هر که وصیت نکند بمیتة جاهلیت می میرد
و حال وصیت از قرآن و حدیث چنان است که همه کس میدانند که هرگز بمرتبه فرضیت نمیرسد اما ثامناً
پس از انکه انچه بر صاحب تحفه قدس سره العزیز وارد کرده است در حقیقت کوری و کورانگی خود عقلای عالم
را معلوم ساخت و قصور نظر خود را در تتبع مقامات کتاب مذکور بر اهل علم و دانش مدلل گردانیدن تفصیل
این اجمال آنکه لفظ مجتهد دلالت بر آن دارد که صاحب تحفه چیزی دیگر گفته مخالف آنچه اهل حق تحقیق کرده اند یعنی
ایشان اعتقاد دارند بحقیت خلافت جناب مرتضوی و او اعتقاد بحقیت آن ندارد بلکه حکم می نماید که انچه عبد الله بن عمر
نمود که شمشیر بروی مسلمانان همراه مرتضی نکشید بهتر بود بمقتضای تورع و مزید احتیاط حالانکه دانستی که مطلبش ازین
نیست بلکه مدعا آنست که همه علمای سنت از قدیم و حدیث تقریر میکنند که تقاعد عبد الله مذکور نه ازان جهت بود که
امیر المومنین را لائق خلافت نمیدانست بلکه او نظر بوجوه سابقه درین باب احتیاط فهمید و چون تلافیش برآمد
ندامت کشید پس آنچه حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز تقریر نموده عین تحقیق محققین اهل سنت است که بحقیت جناب مرتضوی

اتفاق دارند و لشکر نواصب و خوارج همت میگمارند اما هم بر سیکه از کلام صاحب تحفه چگونه با ثبات رسید که عبد اللہ بن عمرؓ بعد ازان نادم شده و جوابش آنکه در تحفه اثنا عشریہ بنصوص یمینی تصریح تمام موجود است کوری و نادانی مجتهد الزمانیست که بدون تتبع کتاب مذکور این طعن و تشنیع اغاز نهاد و معنی آن زنکر الاصوات را نزد هر کس عیان ساخته پس بدانکه صاحب تحفه جزاه اللہ خیرا در جواب طعن ششم از مطاعن اصحاب عموماً بعد از بیان جان نثاریها که مهاجرین و انصار همراه شیر خدا بجا آوردند و مساعی بلیغ در حروب بغاة بجا تقدیم رسانیدند و جراحات کثیره برداشته شهادت رسیدند حال عبد اللہ بن عمرؓ بیان میفرماید که عبد اللہ بن عمرؓ که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است با استقلال و از عمده اصحاب همیشه تاسف میکرد که چرا همراه حضرت امیرؓ در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم و بالفرض اگر این عبارت از قلم صاحب تحفه نمی چکید باز هم مدعا همان بود که اهل سنت نوشته اند نه آنچه مجتهد از راه خبث ضمیره و بتقلید خوارج دشمنان حسنین در صدد جفاکاری و دل آزاری برآمده و از نیجا بمقتضای الکلام لغیره لغیره بعضا حاکم کرده میشود که مدعای علامه ممدوح همین است که عبد اللہ بن عمرؓ معتقد خلافت راشده مرتضویؑ بود لیکن چون حروب با شرکای اسلام و اهل قبله پیش آمد بخیال احتیاط القاعد نمود و حضرت امیر اعذارش قبول فرمود و با آنهمه که تقاعد کرده بود در بث مدائح و مناقب آنجناب میکوشید ندامت و تاسف میخورد که چرا او در رفاقت نداد **الکنون**

مطالب همه کتب درین باب خواه عبارت ایضاح باشد خواه عبارت تحفه اثنا عشریہ خواه عبارت فقیر خواه عبارت کتب دیگر همه یکی است و ازین است که صاحب تذکرة الخواص گفته پس فی قعود من قعد عنه تخلل

امامته رضی اللہ عنه و نقض طاعته بل القاعد منهم منعقد بصحة امامته و وجوب طاعته لکنهم قعدوا و اتورعا عن قتل اهل القبلة کما عرفت سابقاً **اما قاسمعا** پس از آنکه قیل و قال حضرت فاروقؓ درباره مالک قبل از تفتیح اخبار بود چنانچه در مطولات کلامیه مسرود است و از آنجا که در کتاب منتهی الکلام ارتداد مالک بن نویره و انکار او از زکوة نقلا عن کتب الفریقین بکمال بسط و تفصیل مذکور است آنرا خلاف احتیاط گفتن مخالف آن روایات بودن است و تکذیب اکابر مفسرین و عمائد محدثین خود کوشیدن بعد ازین بدانکه لطائف قصه مالک بن نویره که روافض آنرا از اجله مطاعن اکبر خلفای راشدینؓ میدانند بسیار است لیکن برای عبرت ارباب بصیرت یکدو حرفی از ان درینجا قابل گفتار اول آنکه از تقریر این طعن عیان شد که طبیعت فاروقؓ مجبول بر کمال انصاف بود و زینهار غباری با جناب مرتضوی نداشت و الا میفرمود که خوب شد که شیعی کشته شد زیرا که کذاب مفتری یعنی نور اللہ شوستری در مجالس المومنین و غیر او در غیر او تشیع او را بلند تلا نیها و لاف زنیها با آسمان رسانیده و زیاده از حد بیان در تشیع او بر خود بالیده اند و اگر درین مقام بعد یاد کردن روایات در حال مالک خویش کما اشرنا ابن ملوکین دست از تشیع او بردارند بهر حال این تقریر از احدی کالراحتین خالی نباشد دوم آنکه چون فاروقؓ در قتل مالک که از احاد الناس و برآمدگان و بانکار زکوة از راه دین برگردیده بود چنانچه از منهج الصادقین هم عیانست

چنین باشد چگونه عقلا تجویز کنند که او قصد قتل جناب مرتضوی کرده باشد و در حسن محکم سر گوی اجتناب
بیت باز زدی قالبی گشسته بلکه منتاد افتند دشمنانش را قتل کرده باشد الی غیر ذلک من الظلم والجور
پس معلوم شد که قصد از عدا و رسولش هم نکرده و چنان اظهار نمودند که عقل سدیری هم باور
نکند مع در کفر هم ثابت نبود ز نار را رسوا مکن * بالجمله مولف تحفه هرگز حکم بکفر نموده که قتال
در کتاب سیادت انتساب خاتم الخلفاء الراشدین رض خلاف احتیاط باشد بلکه مدعای او بدلالت کتاب مستطابش
بهالت که شنیدی و حاشا که مراد من از شمه انصاف تقاعد از حرب و ترک بیعت از ان باشد بلکه اشاره بسوی
ندامت است که بر ترک بیعت حرب باغیان متفرع شد بلکه مجتهد الزمانی این قاعده را هم فراموش کرد که چون
ضمیر والمرا باشد در نزدیک و دور اولی قرب است مع ذلک دلیلی بران قایم است و آن اینکه بعد ازان گفته
ام والا اکثر مقدمات ممهده و اصول موضوعه سیاه پوشان در هم خواهد شد کما لایخفی علی من طالع خلاصة الاقوال
چه عنقریب هویدا میشود که معنی این عبارت بدون انکه مرجع لفظ اشاره شمه ندامت باشد نه تقاعد و ترک بیعت حرب
صورت نمی بندد ولیکن ازینجا که مجتهد الزمانی هنوز پی بمعنی آن نبرده لاجرم چنین ضرطات البعیر و فسوات الحمار و صدع
می باید و دماغ اهل خبره را پریشان میکند نعوذ بالله من ذلک و بر تقدیر مقصود رضیت بلکه درینجا دلیلی دیگر است
بیانش انکه تشبیه کما نطق در عبارت بصارة العین یعنی کما نطق به الکتاب المجید بدون متعین شدن ندامت درست نمیشود
زیرا که حق تعالی مدح میفرماید از روی تذکر و تبصیر که عبارت از توبه و ندامت است بنص حضرات ائمه کما ستعرفه چه معنی آن آیه
که چون اتقیا را وسوسه شیطانی و گزند نفسانی میرسد از وعید خدا اندیشه میکنند و راه صواب را می بینند و این تبصر سبب
دفع میگردد و لیس تشبیه درست افتاد و اگر ترک بیعت و تقاعد مراد باشد لازم آید مدح ابن عمر رض بر اصرار ترک و تقاعد و
آن منافی ندامت و تاسف است و آنچه درینجا تقریر کرده عیاشی باسناد خودش از حضرت صادق ع آورده حاصلش
انکه مراد از تذکر یاد کردن و گذاشتن لغزش است که حق تعالی مدح اتقیا بران میکند و من در امواج حیرتم
که از لفظ آخر که در کلمات من است آخر عمر از کلام من چگونه فهمیده خود آنچه عبارت من نقل میکند دران لفظ عمر را اثری
و نشانی پیدا نیست لفظ آخر را از ظهور تفاوت معاویه چرا حمل نمی نماید که شامل باشد معهذا علما کجا نوشته اند
که توبه آخر عمر با وجود ثبات هوش و حواس مقبول نیست مگر مجتهد الزمانی شرح عقاید و شرح مواقف و
شروح تجرید نجم آسمانی فضلا خوار دولت چنگیز خانی هم ندیده بلکه ابتی از مامه جا و دانی هم نشنیده که
از ان تواند فهمید که فرعون اگر قبل از غرق وقت تعاقب بنی اسرائیل توبه میکرد
مقبول بود قال الله تعالی حَتّٰی اِذَا اَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنَتْ
بِهٖ بَنُوْا اِسْرَآئِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ اٰلْاٰنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ
مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ حسرت دیگر انکه ندامت عبدالله بن عمر دلیل تقوی است بنص حضرات ائمه
هدی و معصومین اهل صدق و صغائر ینافات و کذب در کلام میمون بن مهران از کجا من ادعی

فاة فعليه البيان **حيرت ديگر** آنكه ظهور بغاوت اهل شام از قتل عمار است در صفين بخلافت امير المؤمنين
حسن مجتبیٰ بعد حضرت مرتضیٰ است و معاویه را خلافت بعد از خلع حاصل گشته و در جلد اول نقل مجتهد گذشته
که ریاست معاویه به بست سال کشیده و خلافت راشدین سی سال مانده پس رحلت معاویه سال شصتم هجریست
و سلطنت یزید بچهار سال منقضی شده و پیرنا بالغ فرمودند که ابن عمر بکمال عجلت در بیعت عبد الملک درآمده
و خلافتش بعد از یزید بمهلت دراز بوقوع پیوسته لاجرم ندامت ابن عمر قبل از وفات است تخمیناً بیست
سال انرا در آخر عمر فهمیدن و ذو القرنین را با امام حسینؑ جنگانیدن است سلمنا که ندامت مذکور در عبارات
مفید با آخر حیات است لیکن دلالتی ندارد برانکه این ندامت حاصل نگشته مگر عند الموت چه پر ظاهر است که
چون چیزی بدوام کشد چنانچه از عبارت تحفه دانستی که عبد الله همیشه تاسف میکرد الخ در آخر حیات هم خواهد
بود و ازین تطبیق اعراض و قوع انفکاک میانه علت و معلول یعنی ظهور بغاوت معاویه و ندامت ابن عمر نیز
بیخیزد حالانکه کلام ابن عمر که در شافی ثمانتنی هم منقول است مشعر بعلیت است یعنی افسوس که با بغات مصداق
حدیث تقتلک الفئة الباغیه جنگ نکردم و نیز اعتراض دیگر هم محو میشود که تقیید و تعمیم منافی همدگر است چنانکه
از تقریر مجتهد یعنی هرگاه ندامت آخر عمر توان فهمید لاجرم حکم باید کرد که ندامت تا آخر حیات ماند حالا روایات
اطلاق و عبارات دوام و امتداد و روایتی از تقیید همه مربوط شد **حيرت ديگر** آنكه چون از کتب
فریقین باثبات رسانیدم که عبد الله بن عمرؓ معتقد حقیت خلافت مرتضویؑ بود و باز بخیال احتیاط منزوی شد
پس کبیره و صغیره چه معنی دارد زیرا که گناه مذکور متفرع بر آنست که مخالفت امام مقصود باشد و هرگاه کسی نظر
با دله منزوی شود و عذر او را امام بشنود و او را از اهل فتنه نداند و معذور دارد پس نه صغیره ایست نه کبیره
بلی ندامت او بر ما فات یعنی کثرت ثواب بجای خود خواهد بود کما قررنا **حيرت ديگر** آنكه طایف عام است
از زلت صغیره و کبیره پس آنچه گفته که استدلال مجیب بآیت اذا مسّهم الآیه مغلطه محض است که مخصص را بدلیل
آوردن و در مقاله ثامنه از تصریح ثمانتنی در تنزیه و طبرسی در مجمع خواهی دانست اطلاق و سوسه بر تحریفین
کلام مرسلین انشاء الله تعالیٰ و با اینهمه که شنیدی هنوز بعد از غور بعضی مغلطه ها در کلام بیهرف باقی کما لا یخفی علی الناظرین
المناظرین الغرض مجتهد الزمانی بجهت تسلط جهل و نادانی نه حدیث و تفسیر را پیش نظر دارد و نه بدین مقدمات کلامیه
همت میگمارد بلکه خیالات نفسانی و مزخرفات شیطانی را نصب العین گذاشته و در تیه ضلالت گرفتار گشته **و من
يضلل الله فما له من هاد** توبه و ندامت از کرده مقرین کجا جز ایذاین امر شیء اتقیاست و شیمه اشقیا
نعوذ بالله من ذلک **قوله** و آنچه نوشته و الا الخ **اقول** حال اصول اصیله شیعه نزد عوام که بدانند دوام رفضیانم گرفتار
آمده نمیتوان است لیکن نزد محققین سخن چنین است که تا امروز با وجود یکه علمای امامیه غایت مساعی درین باب تقدیم رسانیدند
قدم این مذهب بتحدیث ثابت نگشته زیرا که خود از کتب معتمده رفضه پیداست که در اصحاب کسی نبود که حضرت مرتضیٰ علی را خلیفه
بلا فصل داند و حضرت صدیق را غاصب خلافت اعتقاد کنند و انمردم را که راویان کاذب این امر متهم ساخته خود اکابر رفضه انشا ...

بیدین گردانیدند هم بترک تقیه و هم بجهت لعن کردن امیر المومنین برایشان و لهذا بوضوح انجامید که بر اصول شیعیان
این مردم از ایمان و تشیع بهره نداشتند بلکه فتنه جو بودند پس بر اقوال و افعال ایشان چه اعتماد و ازین
مقام نیز هویدا شد که دعوی اهل دغا و دغل و افتخار ایشان بر تعیین که دوازده صحابی در مبادی خلافت
صدیقی شیعه بودند یعنی سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و ابو الهیثم و خزیمه و مانند ایشان و ابوبکر را بمناظره
مبهوت گردانیدند نظر بانچه در سابق بوضوح انجامید چه محل بر آمد چه جای آنکه ناظرین و سامعین همه در تعیین محو
حیرت باشند که عمار دران وقت حق را بر کرسی نشانند و صدیق را ملزم گردانند و بنص حضرت امام باقر و صادق
موافق خاص شیعه گردد و در خلافت جناب مرتضی متغیر شود یعنی ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند پس
تقریر آن راویان بگر سوته که دوازده صحابی با صدیق جنگیدند و مباحثه کردند همه دروغ بفروغ گشت
بالجمله عدول عمار از صدیق و اعتقاد او بخلافت بلا فصل امیر نزد اهل انصاف زینهار است نمی شنید و
و همین در حال خالد بن سعید صراحة گفته اند که او در وقت وفات سید کائنات در یمن عامل صدقات بود
پس اهل یمن غدیر و احتجاج او بر ابوبکر با کرامت او خواهد بود که بطی الارض این مراحل را نوردیده و سر
پیش اهل بیت بلکه فتنه پردازی کرده و آتش در خرمن انداخته باز بمنصب خود برگردیده و هرگاه مجلسی
و تجار دل دستانی در کتاب امامت این امور را در حق حضرات اهل بیت مثل جناب علی مرتضی و حضرت زین العابدین
تجویز می کنند از خالد بن سعید که نام توان برد و ابوذر غفاری باقتدای جناب مرتضوی در وقت بلوی عثمان میگفتند
که بر سیرت شیخین عمل بکن چنانچه از نهج البلاغه و هم کتب دیگر ظاهر است پس نزد عقلا چگونه صورت بندد که ابوذر
ابوبکر را غاصب منافق و صاحب غش و کدورت اعتقاد کند و از تصریحات شوشتری و مولف کامل بهائی
و غیرهما روشن است که جناب امیر در حق خزیمه بن ثابت و ابو الهیثم وقتی که در صفین و او رفاقت دادند فرمود که ایشان
اگرچه در اغاز مرا مخذول کردند لیکن اکنون تدارک نمودند پس واضح شد که ایشان بر نصوص مرتضوی تا ذل اهل بیت
اغاز بودند پس چگونه نخواستند که صدیق از خلافت باز ایستند و دست از زعامت کبری باز دارد و چون این خارج را
احاطه کردی البته بعلم قطعی دانستی که ان الکذوب لا حافظة له صدق لک اینک نهج البلاغه جامع مقالات
صحیحه مرتضویه کما اشرنا من قبل حاضر است بعد الفرض و التسلیم نشان بده که کجا حضرت مرتضوی به وجوه صدیق
دلم و عمومیه امامیه را از قرآن مجید و حدیث شریف دلالت برین دو مطلب دارد و از نصوص است بیان فرمودند بلکه بر
خلاف آن نص قطعی مقرر نمایند که امام شخصی است که اقوم بامر الهی باشد و اهل حل و عقد که درین زمان مهاجرین
انصار اند بیعتش نمایند بعد ازین اگر شخصی شور و شغب اغاز نهند و از اطاعت ایشان سرتابد باید با او قتال
کردن و او را باغی شمردن پس حضرت مرتضی قسم میخورند که اگر امامت محصور باشد و منعقد نشود تا حاضر نشوند عامه مردم
باید که هیچ راهی بران یافته نشود بلکه اهل حل و عقد حکمی نمایند بر غائبین باز اختیار نمی ماند حاضر را که رجوع کند و نه غائب را که کسی دیگر
اختیار کند و از اینجا شش عجیبی اولی بوضوح انجامید که اگر بفرض محال این اصحاب اثنا عشر که قیل و قال را بر طبق اخبار قصه طی کرده باشند بار

لاوه وگزاف شان از قسم توجیهی خواهد بود که لا یرضی به الامام ایشمه که شنیدی جناب امیر رو برو ی اصحاب
هواخواهان وجان نثاران کما سبق نقلا عن سلیم وغیره در کتب خویش افاده نموده نقل جواب معاویه نوشته تا زعفه
صلاقی چند را درین باب گردانید وانیمه را از باب الزامیات مداهنه و خوشامد اصحاب شمارند یا لجمله بر سر انیمه
مسائل را مخالف مذهب حق تقریر کردن و قسم با بران خوردن وازحد و ضرورات بمراحل بعید و دور رود و دور رفتن
چگونه کسی از جناب امیر تجویز توان کرد پس معلوم شد که هرچه معاویه نوشته اند انهم امر تحقیقی است و من حیرانم که آیا
جناب امیر را در باره امامت خویش دلیلی بهم نرسید که جامع بین الحقیقه والالزام باشد خود آیات قرآنی قطعی المتن
وقطعی الدلاله مثل آیه انما ولیکم الله الی غیر ذلک من الات بل الالوف همچنین هزاران حدیث مثل موالات
و منزلت و قس علی هذا موجود که آنهمه را شیعه از متواترات و مفیدات امامت بلا فصل در مناظرات شمارند کاش عمر
دراز کسی سال باشد هر چندی از ادله قناعت میرفت افسوس که انهم صورت نه بست پس بسیاری از مطالب الطاق
مسمی باسم نقیضه مصائب قاضی بر باد رفت سے این که گویند که بر آب نهاد است جهان بشنوای خواجه که بنا در
نگری بر باد است بود از نجا انیهم عیان شد که خلفا در مناظره نیز گوی سابقت بودند که با وصف ضیق وقت و فقدان
فرصت هرچه از ادله تحقیقا تصحیحا تقریر کردند کسی در سقیفه که مجمع اصحاب ودار الندوه بود سر تائید کردن از
بیان شان نه پیچید واحدی یارا نبست دم زدن در رد و قدح کردن حالانکه نه این بیچارگان علم ما کان و یکون داشتند
و نه استعداد زمانه برای ترتیب ادله یافتند بخلاف جناب امیر که تا بست و پنج سال در کمین بودند و معرکه ها دید و داد
و مناظره ها پیش آمده ولیکن مرتب تقریر نمودند و چندی بر اصول رفضه خلافت را هم زیب و زینت بخشیدند ولیکن بالاتر
به کرسی بیان نه نشانیدند که مستلزم مدعا باشد عجب عجاب آنکه چون مردم از نزدیک و دور جمع شدند و خواستند
که بیعت کنند صراحة فرمودند که دعونی والتمسوا غیری و انا لکم خیر لکم من انا ربی علیکم چنانچه حالش در عماد الاسلام اعتراف
بران فرموده وارشاد نمودند که حاجت بیعت چیست آیا امامت به بیعت ثابت میشود امام را هزاران خوارق و آیات
که معصوم هیا شد و از پس و پیش برابر بیند و سایه اش بر زمین نمی افتد کما سبق توضیحه فی المقالة السادسة انتهای
علامات منهج نبوی صلی الله علیه وآله وسلم کما رواه اهل الدجل والدخل فی الکافی انکه امام به دست خویش سنگ ریزه ای
زمین با انگشتهای مالد تا مثل دقیق میشود باز بجنبش دست منقر میاید و مهر خود ان عجین را از ان می نماید چنانچه مرویه
تو نموده م و زن مخاطبه بدون تاخیر از جناب امیر الامتحان مع دو زندگانی گذرانیدند تا بخدمت شریف حضرت امام زین العابدین
در اثنای راه وقتیکه از شام مراجعت فرموده ملاقات انجناب هم با وصف قلت فرصت آن علامت را یافت چنانچه
ابای صالحین شفاها بر سنت سنیه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلوک نموده و عبارت کتاب مذکور برای دفع احتمال
انیست علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبد الله
بن العباس بن علی بن ابی طالب قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه ع قالوا جاءت ام اسلم
الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وهو فی منزل ام سلمه فسالتها عن سوال الله فقالت خرج فی بعض الحوائج والساعه یجیء فانتظرته

مفصلا پس زنهار باین خرافات وجال اَنّهم متشابهین کما عرفت مرا را قائل مشو بلکه بگو ابالله وایاته ورسوله کنتم
وبه فرض محال بایستی بروی منکرین این کرشمها روبروی شاهدین بمعرض شهود آوردن و نبات را از خلوت
بجلوت رسانیدن آیا انبیا معجزات را هم در پرده اخفا گذاشته بودند معاذ الله تا تابعین اتباع شان کنند آدم
بیربینکه از خلاصة الاقوال امری مبطل اصول رفضه ظاهر میشود حوالش آنکه هرگاه کسی از عقلا که ظاهر عقلش بخواهد
نگرویده باشد باین کتاب ماننده آن که خلاصه وخاتمه مبسوط است رجوع کند خواهد یافت که شیخ حلی دیشتوا ایان بود
از اصحاب را فقط باتمیعی که کلمه ندامت از وی در وقتی بیعت صدیق منقول است مقبول شمرده اند و اکثری را بلا
ور معتمدین نام برده اند که در فلان وقت بصحبت جناب مرتضیٰ داخل شده وبرخی را بدین سبب از مومنین پاک
دانسته که در صفین همراه بودند هیهات هیهات چه پرده غضب وعناد است که بر بصر اکابر شیعه تنیده و چه مرض
شقاق ولجاج است که ایشان را مسلوب الحواس گردانیده اکنون اهل فراست را باید حکم شدن که هرگاه امیر
سانی که رفضه افتخار برایشان دارند و وقت ذکر جمیل شان در پیرهن نمیگنجند حقیقةً از اهل بیت منحرف بود
بسبب فتنه گری وجفاکاری وبدخوی وهمه ایشان انچه بارها کرده اند در مجلد اول از آنها در مقاله سابق
دانسته حتی بلعن مرتضوی داغدار گردیدند چگونه فقط امری ازین امور باعث مقبولیت ایشان شد آیا ممکن
است که آنانی از ایمه عاقبت نیک برای شخصی پیدا اند باز او را لعنت نماید واز ینجاست که علم الهدی و دوم لقبه
سید مرتضای رازی تصریح در تبصره نموده که امام لعنت نمیکند مگر کافر را پس شیخ حلی در خلاصه چگونه ایشانرا
در عداد امامیه وصلحا واتقیا نام برد و عبدالله بن عمرؓ را در دشمنان امیر المومنینؑ شمرد حالانکه عبدالله
مناقب مرتضوی نزد رئیس بغات بیان نمود وخواست که او را از خلاف امیر المومنین باز دارد و بر بیعت یزید
بی باک سفاک خروج کرده هزار درهم دوباره که معاویه فرستاده بود رد فرمود و بر ولی عهدگشتن یزید را
نشد واز بیعتش انکار کرده هجرت گزید از بیعت نشستم انچه دلالت بران دارد
که اگر رفضه ندامت عبدالله را منظر ندارند واو را بلحاظ این امور از مقبولین شمارند اکثر مقدمات ممهده واصول
موضوعه شیعیان بطریق اولی درهم خواهد شد کما لا یخفی علی من طالع خلاصة الاقوال واز ین بیان وجه
هم بمرتبه ظهور رسید زیرا که انچه از عبدالله بن عمر بعد ورا آمد خود اولاد امجاد مرتضوی مثل محمد
از ان محروم مانده اند چنانچه مجملا مید انستی و بعد ازین مفصلا هم خواهی دانست ان شاء الله تعالیٰ
فضلا عن غیرهم افسوس که رفضه حدیث معاذین وکاهنین را فقط برای اصحاب سید المرسلین
وبرای مقبولین لسانی خود انقدر هم مد نظر نداشتند که هرگاه حال فتنه انگیزی کرده معلوم بدان در
رسد که اهل بیت اطهر بسبب آن مورد هرگونه مصیبت شوند از سوختن خانه مقدس و هتک تا
اکبر پس ایشان چگونه بمجرد صحبت مرتضوی پاک شدند آیا این صحبت بهتر از صحبت سید
بود و هیچ عاقلی تجویز توانند کرد که چون جناب امیر علیه السلام خلیفه شوند وصورت

معاش برای اهل نفاق پدید آید از حکومت کوفه و صوبه داری بصره چه میکشاید بلکه این امور اول دلیل نفاق و طلب دنیا خواهد بود نه دلیل اخلاص که دشمنان هم سفره دوست نمایند و اهل نفاق برای تحصیل دنیا چها نکنند **نظم** بیاندیش از لفظ شیرین چنین که ممکن بود زهر در انگبین ٭ منه در میان راز با هر کسی که بسیار کس را شنیدم بسی ٭ و ازین بیان نیز آشکار شد که لفظ و الا مقدم شرطیه است زینهار معنی آن درست نمیشود تا ضمیر بندامت راجع نشود زیرا که چون تقاعد و ترک بیعت راجع گردد معنی چنین خواهد بود که اگر ترک بیعت یا تقاعد از حرب یا بحث تورع بمدح ابن عمر نباشد عنادا اصول مقدمات ممهده رفته لازم می آید و لیلا نه هما الاتنی میعین رجوعه الی الندامه و هو المطلوب و از ینجا نیز حکم توان کرد که عقل مجتهد معانی این عبارت واضحه نتواند رسید فکیف بمطالب دقیقه **این که شنیدی** تقریری بود از او لوبیت و تقریر دیگر نیز در ان ملحوظ است یعنی ندامت و توبه امری بس سترگ و چیزی است بس بزرگ و صاحب خلاصة الاقوال بعض را فقط بهمین ستوده که او قاصد حضرت مرتضوی بسوی معاویه بوده و حالانکه بگواهی جماهیر رجعت بنبوت میرسد که او بمعاویه ملحق گردیده مگر ندانی که توسع او درین باب بحدی کشید که جریر بن عبد الله را که حالش باشاره دوسه حرف روا کردم از کرده مقبولین میدانند بهمین سبب که او را برسم قاصدی فرستادند کجا ندامت و توبه ماحی ذلات است و کجا ادای پیغام که صادر میشود از هر کس که دیناری باو رسد یا وعده ای بلکه متوقع سازی اختیار آن مطلوب و مرغوب از همین معقولیت کجا لازم آمد تهراران کسی را دیده باشی که برعشائره قلیل بکمال شجاعت در میدان کارزار رجز خوانی میکنند بلکه برای طلب نان لقمه جانی میدهند انهمه خرابیها در مقدمات ممهده اکابر قوم از همان جهت است که ایشان کتاب خدای عز و جل را که وسیله محکم و عروه وثقی از ارض تا سما بود از دست دادند و تحریف لفظی و معنوی آن پرداختند کما عرفت و سوف تعرفه نقلا عن الکافی و احادیث رسول ربانی را پایه اعتبار نه نهادند بخیال آنکه مهاجرین و انصار دین و ایمان نداشتند و برین اصول بنیاد مذهب خویش گذاشتند و خلافت بلا فصل و تبرای بی اصل را مذهب خویش ساختند و ثقلین را از دست برتافتند و در لباس اسلام بنفاق در آمدند نعوذ بالله من خیانة مکائدهم و قبائح عقائدهم **قوله** و تعریض بسیاه پوشی حقیقت الخ **اقول** حال حقیقت خلافت خلفای عباسیه بدان معنی که شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده در مجلد اول باید دید و مغلطه مجتهد را در میزان عقل باید سنجید پس سیاه پوشی ایشان بنیاد گذاشتن از عجائب استدلال است و خبر از نشان سیاه دادن خبر از رنگ قالب میدهد آیا انهم بدین مجتهد نیامد که گفتگو بطور تعریض درین باب است که رفضه سیاه می پوشند و لفظ سیاه پوشان برای طایفه شیعه است لیکن قربان ایشان که آن ذکاوت و فطنت و عدالت مجتهد باید شد که بیچاره خود علمای خویش را از کرده عقلا خارج گردانید و چنان دانست که نشان بجز این رانجم تکلم تابل است **آمدم بر وجه تعریض** پس بدانکه در اصول آمامیه شیخ کلینی و فقیه و غیرها از حضرت امام صادق در حدیثی طویل مرویست که فرموده که لباس سیاه لباس اهل نار است ظرفه آنکه مجتهد الزمانی افعال خلفای عباسیه را احتجاج

می آرد با وجودیکه شیخ جلال الدین سیوطی آنچه در تاریخ الخلفا ذکر کرده ازان معلوم میشود که ایشان اہل اسلام بودند
و در رواج کردن این رسم بسلک مذکور تشیع و اسلام و ایمان سبب و علت است نه غیر آن و از ہمین جہت
عبیدیین را که از دائرهٔ ایمان خارج بودند درین سلک منسلک نکردند کاش بروایت اکابر علما و تحقیق عمائد
مذہب خود میگفت که این شیوه که درین شہر میانه شیعه معمول و مرسوم است رسم دیرینهٔ حضرات عباسیه است
که سلاطین نامدار و سادات کامگار از فرقهٔ ناجیه اولی البصائر والابصار به تصریح شوشتری مذہب ایشان بوده
در مجالس المؤمنین بوده‌اند و تقی مجلسی و غیر او در لوامع شرح من لا یحضره و تذکرة الائمه و غیرها بیان کرده‌اند
آنچه دلالت به تشیع جمہورشان میکند و انهمه ظہوران خرابیست که اساطین محدثین روایت کرده‌اند که حضرت جبرئیل
روزی بلباس سیاه خنجر بدست گرفته تشریف آوردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از سبب آن پرسیدند
فرمودند که عباسیان بہمین لباس اند انتهی مختصرا این استدلال بر اصول رافضه البته بہتر ازان معارضه
است که دانستی که اصلی ندارد و این روایت یعنی لباس سیاه پوشیدن و خنجر معلوم بدست گرفتن که حضرت
جبرئیل مرتکب آن شدند روایت ابن بابویه است که مجلسی در بحار و غیران آورده معہذا حجیت ایشان
[illegible] علی شریب احمد کما فی الکافی رساله در ابطال شہادت
[illegible] اگر خلافتش بہتر از خلافت خلفای راشدین بود نیز لیکن بجہالت گمراه
[illegible] از پرده‌اش ظاہر گردد پس به ثبوت میرسد که در ایام محرم
دفعتا سیاه پوشی سراپا بالظلمت غرق میشوند و تقلید خلفای عباسیه بر زبان خویش می آرند شیعیان پاک
بر اصول خود راضیه که خنجر ہم بدست گیرند و تقلید حضرت جبرئیل بزعم خود میپذیرند به نیت آنکه ہنوز اولاد امجاد بضعه
مطہره سید کائنات و ائمه ہداه در ممالک حجاز بقید حیات اند ای زیاده زیاد نکرده است ہیچگاه پذیرد و این عمل
کم توشد ادا کرده حقیقت اینست که سیاه پوشان این مرز و بوم لبس و عمامه نازک دارند که آنہم روز بلکه قریب دو ماه
اگر درین سلطنت مقرر است بدین لباس که در دیده مثل مردار با قتاب مرداد است بسر می برند و مانند جعل بگویی
زندگانی میکنند ای للخبیثات للخبیثین **قوله** از حسن مبانی اه **اقول** برین بالاخوانیها ہم صنوف ملام و ضروب کلام
وارد است بیانش آنکه حق تعالی باعتراف اہل لسان و کاملین فن انشای فارسی که علی اکبر شیرازی و میرزا مہدی
استرآبادی و میرزا قتیل ہندی از انجمله باشند سلیقه تحریر مذکور صاحب تحفه را کماینبغی عنایت فرموده و وحید
الزمانی و بدیع زمانی عبارتش را در کتب مطبوعه و نامطبوعه مربوط می نویسند و بعضی از مقلدین ایشان املای
الشان میدہند که از قسم واجب الترک باشد پس اعتراضیکه بر بنده درین خصوص می نمایند گو با مرتبه
قصیر را در فن انشا قدرین رتبه حضرت صاحب تحفه میگردانند درین باعث فخر و مباہات من است
نه کسر شان تا النفس در شورش آید لیکن نزد عقلا کار مجتہد باعث استغراب است که زنہار در ہیچ
مقامی که بر عبارت رساله بصارة العین انگشت نہاده دلیل بر دعوی خود مذکور نساخته پس چنانچه در

الفقه دین از رساله که مسلک جمیل و نادرالی شده و تنجانیم بانشاع ابو جهل ظلمانی پرداخته والا باید بلیغ نهایت
بیرون کرده‌ایم و جاهای دیگر تحقیقات لفظیه و معنویه چگونه بعبارات فقه واقع شده و ترکیبات غیر مانوسه کجا راه
یافته و تحقیقه و تالیف و اجمال مشتمل بر اهمال که بطور پیوسته و بیسیج بدانم که لفظ نور و لعن و بهتان کدام قباحت
راستقدیم گفته و خلاف محاورات فصحا آنچه بعنوان لازم آمده تا من صانع کبیر را و بتصانیف مجتهد قالی از صوارم حسام
و مهم ذوالفقار و عماد الاسلام عموما و خصوصا پیش کشی کنم و دوم آنکه حکم کردن باینمعنی که در هیچ جا شاهد
و دلیل در رساله نیاورده‌ام که دلالت بر خروج مجتهد الزمانی میکند و او را از محیط عدالت بیرون میگرداند و حیرانم که نماز
حسین پیک پشت سر این فتاک سیاک چگونه جایز الثبوت خوانده او ثابت الشرائط الشروط اما بیان و جوع
پس وجود لا العقد و لا تحقق تواند شد مگر بالاجمال سخن بطور قواعد کلیه از آغاز رساله میرود که در سیاق آن سخن بر مذهب
کافرین یزید رفته و در انجا آنچه نوشته‌ام بی دلیل و بی شاهد نیست بلکه اگر کسی ادنی بهره در فن منطق دارد میداند که مورد
قیاسات برا بینه در انجا چنانچه باید موجود است و اقترانیات و شرطیات همه باعتبار شروط و لوازم و عوارض خود
کما ینبغی مسرود از انجا که جناب مجتهد الزمانی ازین فنون مدتیست که دامن برچیده اند و وقت تحصیل در درس هم توجه
حافظ و حدس عدالت داشته و از قواعد عقلیه محروم مانده ذهن ایشان چگونه بدان رسید و دلیل و برهان را در یابد باز
برحلکن اینار بعبارت الیمین را که آنچه درانمقام گفته‌ام بشکل بدیهی الانتاج بر میگردد و آن اینکه ایمان یزید مشکوک است
و هرکه چنین باشد لائق ریاست اهل اسلام بدلیل کلام مقدس عزیز علام نیست پس نتیجه برآمد که یزید رئیس مسلمانان نتواند
بود و نزد کسانیکه او را کافر میگویند این دلیل درباره سلب ریاستش بطریق اولی جاریست کما لا یخفی باز آنچه نوشته‌ام که بیعت
یزید بعد تحریر انعقاد اشتباه و دفع دخل است و هرگاه و وجه بطلان خلافتش بر مذهب محققین رسید دانستم مدلل و مبرهن گشته
بعض بیعت اهل حل و عقد که بیعت خلافتش بر تقدیر تسلیم باشد قبل از خروج امام حسین وقوع نه پذیرفته و این امر نیز بمقولات
کار زن مرحوم شده و چنانچه باید سلب شروط امامت از یزید بمرتبه بداهت مقرون گشته و تفصیل باده امامت از شرح
مواقف و مانند آن بتفصیل هرچه تمامتر بقلم آمده و وقتیکه نوبت بمنع استخلاف و قهر و استیلا رسید در انجا هم منتها از کتب
معتبره بزبان خامه رفته و بنا آنکه اشتراط استخلاف را مدعی گشته‌ام از روایات جهانده فن اثبات آن نموده‌ام و از کتب فریقین
شروطی را که میان حسن مجتبی و معاویه موثق و موکد گردیده بیان کرده‌ام و در تصانیف کلام و اذیال مقام تبرعا و تطفلا مطلقا
ولیس و اخرین رفضه را بمعرض حمل آورده و تقریر بطلان قهر و استیلای یزید پلید در وقت نهضت امام شیرگر عقلا و نقلا علم القا
بمیدان برافراشته‌ام و در ذیل کلام استیصال مقالات بیهوده پیشوایان رفضه مدنظر داشته‌ام و در جائیکه مجتهد الزمانی
عیوب یزید را باقتضای رعایات نه نیده و بر جمال حقیقت خلافتش جان نثاری کرده و خلافت خلفای راشدین سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم را باغوای تلبیسات شیاطین کمتر دانسته ملاحظه فرمایند که چه اوله از کتب شیعه الحق بر بطلان آن استیصال گفته و عکس
الحکم بحیله دلائل بمرکز خود نشید گردیده و حسن عمل بنا در مقامات دیگر اکنون قوم رفضه را اختیار است خواه کا شیر بر جابرین را
از بیعت امامت معزول گردانند و خواه تمامی نمودار بلکه تمامی اعمال را کما لا یخفی تباه کنند و خواه بنده از کتب فاقت پرداختند

سوم آنکه ناظرین کتب فریقین چگونه تحکم توانند کرد که فلانی در هیچ جا شاهدی و دلیل نیاورد
و حالانکه در هر مقام رد کلام مجتهد تمام را القدر درین کتاب مدلل و مبرهن یافته که در کتابی این تفصیل و
بسط را ملاحظه نمی کنند و در مقامیکه کلام فقیر در رساله مجمل بود بیانش بوجه اکمل درین کتاب صورت گرفته و الزام
و تحقیق چنانچه باید پیش نظر مانده اگر در اصل رساله اعلام اظهر گونه بشمار می آید درین کتاب تفصیل انتهاء او له چگونه
بالمرد میرسید و سخافت مجتهد بدین درجه نوبت میکشید بیچاره مجتهد الزمانی چون باز کتب فریقین بر پشت خود میکشید
و حقایق آن نمیرسید اگر چنین نگوید چه گوید و اگر این عیبها بر خلاف نفس الامر خود بجوید درین هر دو مجلد که کلام
باشباع تمام نموده ام تا بد و صغیر و دو نوبت رسید تتبع هزاران مجلدات از مذهب طرفین نموده پیوسته و همه روایات را
از اسفار اهلسنت و اهل بدعت کشیده ام و تمامه تقریرات را در میزان بیان سنجیده ام چنانچه در همه تالیفات خود تنها
باین عبادت قیام دارم حتی که تبییض هم غالباً بدست من اتفاق افتاده یا اینهمه مصایب انواع مکروه با مشقت خوف
تلف جان و ناموس که در مقدمات کتاب دانستی که از دیگران درین وقت حرفی سر انجام تواند یافت و سببی در تنهایی
اینهم بود که اگر کسی لائق مشوره و شرکت بنظر آمدی صله جفاکی که معتمر یار را یاری بود از یار یار اندیشه کن الغرض
اگر ناظرین فن کتابی متین العبارت موجز بینند خواهند دانست که هر چند مولف کتاب دلیلی در هیچ جا نیاورده مگر هر دعوی را
بجای خود مقارن برهانست نزد آنانکه دیده های ایشان چون دیده های خفاش کور است البته صبح قیامت
بر ایشان شب دیجور است و درین قوم تقلید الاوراک مسلوب الاستعداد بعد ازین بسط و تفصیل هم توانند
گفت که دعاوی بیدلیل است و فحاوی رکیک و علیل چهارم آنکه حکم باینمعنی که مجیب این طرز ید اختراع
و از عبارات سابقین و لاحقین و در گذشته دلالت بر آن دارد که این قاصر نظر معتقد کلینی اعور کتب فریقین
از افادات قدما ندیده اینک تصانیف حضرت امام رازی از اهل حق و تصانیف ثمانینی از اهل باطل موجود است
نشان دهد که کجا کتب خویش و مخاصمین را بالتزام نام می برند پس وقت تالیف رساله بصارة العین در ذهن
من چنان رسوخ یافت که این رساله که در ذخیره چند مختوم ضروریات است بزودی انطباع ساختن و مشهور
گردانیدن تا عقاید عوام سلیم مانده و گمان ناصبیت بسوی اهل سنت که از جان و دل فدای اهلبیت اند برود
گویا آغاز مناظره با مجتهدین است پس همان بهتر که در بعضی از مقامات عبارت را موجز گردانم و اسامی کتب
شیعه را در برخی از مواضع بر زبان نیارم تا مجتهدین رفضه که غیر از تلبیس کاری ندارند در فهم آن چون مرغ
کرکوک علی یا عرفت قصتهم در گل فرو مانند تا بتکذیب مولف متوجه شوند و مانند ملامی سبزواری بانگ بی هنگام
بر دارند و هرگاه من تفصیل این امور در شرح خواهم کوشید نزد اهل دانش این مجتهد زیاده تر بی اعتبار
و شیعیان او هم خواهند دانست که جز لاف و گزاف پیشه ندارد و تمامی بضاعتش ابلهفریبی و تکذیب صادقین است
و انهمه غایه دون این نوع تحریر نظر بضمیر میرسید لاجرم به بعضی از وجوه عنوان تحریر قدما مختار شده و بحمد الله
مقامات بسیار بمدعای خود فائز گشتم و هنوز به تمیز حق از باطل چنانچه باید سرگرم هستم اما دعوی و نازیدن

وبالیدن برای من بس انهم بجای خود نیست زیرا که من در تمامی عمر خویش تن آرائی و تحسین صورت
و تجمل ظاهری اتفاق نکرده ام و بقالب عنصری جز بقدر ضرورت نپرداخته و یاد ندارم که گاهی دعاوی لاطائله
نیز بازگشته و لاف و گزاف مقارن کلام من گشته این نازیدگی و بالیدگی آنانرا می سزد که مغلوب از زشت
گرویده بوده و برای زیب و زینت دستهای خود را رنگین بحنا گردانیده اند بخون عزیزان فرو برده بنگ
انگشتها کرده و بعنایت نگ و خویشتن را با وصف ریش ایل بودن و بشکل نحر و عیار و عزازیل در پیری
کشیدن کمال زینت و زیب بیارایند نحو دو بیا در بر کشند و بخوردن برگ پان زینت کنند را از سر تو بباد ظرفا
و سد کنند شد دندان کوه از برگ پان شه خنده تر در یا بر لش آسمان و تر دهن در مدت العمر کلام شیخ
شیراز و امثالش ملحوظ او که بسه روی زیبا و جامه دیبا صندل و عود و رنگ و بود هوس ؛ این همه زینت
زنان باشد الخ **قول** بالجمله اعتقاد فرقه ناجیه الخ **اقول** این لاف و گزاف هم مردود است چه هرگاه
علمای شیعه تابع این اصل اند باید که بسیاری را از بنی هاشم بلکه جل ایشان را از دائره ایمان خارج گردانند
زیرا که عنقریب در بیان حالات و اقوال و افعال عبد الله بن عباس ترجمان قران مبین سلطان المفسرین
مذکور میشود آنچه ازین بزرگان در تخلف از جناب ائمه هدی و بیوفائی و کورنگی بر اصول اهل فضول
سند ور یافته و با اینهمه مقتدایان طائفه بمزید نفاق خویشتن را بر ایشان فدا ساخته اند آنوقت انشاء
الله تعالی بتذکیر این اصل می پردازم و دران زمان بر زبان می آرم که مرا یاد و ترا فراموش بالجمله
از سبب دغا و دغل و استعمال انواع مکر و حیل حضرات ائمه این مردم را بر اصول منافقین هم لعنت
کرده اند و بر تصریح مجتهد علمای رفضه ایشان را برای دین و مذهب خود برچیده اند بعد ازانکه هزاران
مطاعن بحبت کم بهری و یاوه گوئی در باره خلفای راشدین تقریر نموده لیس معنی و هر دو گوش خود را هم
ازین نابکاران پاک بریدند و هم تیشه بر پای خود زدند اما اثبات عذر شرعی برای عبد الله بن عباس
پس ذمه شیعه است ببینیم که بر اصول خود چگونه ثابت می نمایند و عنقریب این بحث بحالا مزید علیه می آید
و هرچه مجتهد از مناقب او بر روایات مذهب خود می آرد انشاء الله تعالی با فحش وجوه بروی منقلب
میشود بدانکه درین مقام کمترین انام را در تعلق اوراق کتاب سخنی است گفتنی که چون از سوانح پیش آمد
و در تالیف فتور افتاد و بیاد نماند که ازین ابحاث فارغ شده بودم روزی وقت فرصت قلم برگرفتم و این
تحریر شروع کردم هرگاه اثنا تا اوراق سابق بهم آمد مصلحت آن دیدم که هردو را باقی گزارم زیرا که مشتمل بر تناکر و
تناقض نیست و فرقیکه میانه هر دو است اجمال و تفصیل است جا بجا مفصل باید شنید که صاحب تحفه اکمال
این فن هم حاصل بود که بارها با مرزا علی اکبر شیرازی و مرزا احمدی استرابادی شده راصحبتها بهم رسیده الخ
ایشان آنچه میگفت محصلش آنکه کمالات صاحب تحفه قدس سره العزیز بزبانی مسافرین می شنیدیم و هرگاه
کتابش دیدیم و خوش بیانی او در نثر فارسی ملاحظه کردیم اشتیاق مستولی شد ولیکن در رحلی آنوقت رسیدیم

که آنجناب رخت اقامت از دنیا بربسته بود لیس فراوان حسرت روداد گفتم که حکایت قسم بحق حلف یاد است
که بزرگی برای ملاقات مرزا عبد القادر بیدل رحمة الله علیه از بلاد دور دست قصد کرد و
چندهای قدم رنجه فرموده مردم گفتند روزی چند میگذرد که داعی اجل را لبیک گفت چون بر سر تربتش
رسید زار زار گریست و بعد از دعا و رازی نیز دعا درین تربت نشست و اشتیاق خود را
شرح کرد ایشان دیوانش آوردند و گفتند که نعم البدل است چون بطور فال برگشاد سر
ورق این مطلع بر آمد ۵ چه خون جگر در لحد خورده باشم ٭ تو بر گور آئی و من مرده باشم ٭ و بزرگ
دوم که عالمی است متبحر در فنون عربیت از معانی و بیان و فقه اما میرا نیک میداند و در مبادی
آن ایام که هنوز ندانسته بود که من مذهب تسنن میدارم وقتیکه ذکر صاحب تحفه در میان آمد فرمود
که ملا عبد العزیز ملای کلانی بود اصول و فروع ما را نیک دیده و طور مناظره و میدان مباحثه
بکمال حیثی و درستی نورد دیده کتابش را در ایران یافتم علما در جواب او حیران آمدند و
موجب مزید حیرت الناس بود که مردی هندی در فارسی چنین حرف اند و انچه قبل ازین
در خصوص بحث دانستی موید این هر دو مقال است بلکه دلیلی بالاستقلال کما لا یخفی و اگر همرا
این قصه یا میخواهی که عبارت استادی ماهر فن انشای فارسی بگوش آری و بعد ملاحظه اش طریق
اذعان را سلوک داری باید که بپندش همت علیا بگماری اما مرزا محسن متخلص به قتیل پس در بعض
رسائل خود مدح عبارت صاحب تحفه میکند حقیقت الامر اینست که هرچه درین باب گفتم از راه تبرع است
که بر صاحب فهم و دانش و طبیعت مستقیم و ذهن سلیم سلاست عبارت و بلاغت کلام صاحب تحفه هویدا
و میگوید که سبحان الله چون این امور را در کمال فضل و بلاغتش سوای انچه در مقاله سادسه گفته دانستی
اکنون حال قدردانی جناب مجتهد فانی که علی المشهور بید مجتهد الزمانی بود از کتاب صوارمش که افتخار
قوم بان منوط است و نامش با وجود اتحاد موضوع از رساله قاضی بطل لوق ماخوذ و مسروق
بشنو که بعد ذکر جواب علمای کرام و سنن ارباب کمالات والا مقام میگوید که بخلاف اینست حال
کثیر الاختلال این ناصبی چه گاهی دیده نشد که کلام خصم خود را چنانچه باید در معرض بیتین در آورد
و بعد از ان آنرا منقض سازد و حق آنست که این از قوت او بیرون و از قابلیت او افزون
بیچاره سعی مرد این میدان و گوی این چوگان نیست بلی این معنی کار بریافته و علاج نیست
الحاصل هر مردی و هر کاری انتهی واقعی و لنفس الامر است که صاحب تحفه مردی و میدان داری
و نرد ان چوگان سطبر گوی و لداری چه واند تا این مجتهد مرفوع الاقلام و الاقدام از چوگان
بازی او خوشدل نشود زیرا که مجتهد زیر بار احسان اهل رستم نگر است که درین میدان
بقوت هرچه تمام تر گوی سبق و طبق هر دو سمی ربایند و قلب او را تشاد میتمایند

از در قصور عبارات و فقدان قابلیت صاحب تحفه نمونه کری باید انسان
هرگاه شوریده اشته باشد ارادهٔ تصنیف و تالیف نه نماید ما دامیکه قابلیت آن بهم رساند بالجمله باحقان
شده که ناصب عداوت اهل بیت هرگاه مسئله علمیه اندک وقتی داشته باشد در اثنای تحریر آن دست و پا
گم میکند و تاویه مراد میزند بلکه مراد خود فهم که باید هم نماید از آنجمله است اینمقام که دران کمال انتشار و پراگندگی
بکار برده و فهمیده اند که این بسبب عجز و قصور است یا آنکه عمدا مقدمات را منقح ساخته مذکور نکرده تا در وقت
داروگیر ایرادات علمای امامیه برای خود گریزگاهی و جای پناهی داشته باشد لیکن نفهمید
که هرگاه آتش قهر الهی را مورد و مستوقد گردید همه تر و خشک او خواهد رسید و بباد فنا خواهد داد
و هیچ حیلهٔ دیگر دران وقت مفید نخواهد افتاد و مابعد ازین که تفصیل و تحقیق حال مسئله امر هیچ
انجه فیصل ازین در کتاب خود عماد الاسلام کرده ایم معرض تحریر می آریم انشاء الله تعالی بقلع و قمع
این مزخرفات چند که برای فریب ابلهان نوشته عنان قلم را منعطف می سازیم
و بکشف معائب و قصورات که از عبارات نامربوطهٔ او واضح و لایح است و ما را از روزگار
او برمی آریم و از عجائب قدرت آفریدگار منتقم حقیقی از اشرار روزگار حرفی باید شنید
که مجتهد در آغاز این تمهید که برای مغلطه لفظ و معنی صاحب تحفه قدس سره العزیز
مرتب نموده تا دید مدعای خود بطوری فرموده که ناظرین از آن می خندند و با صلاحش
بدین عنوان حل می بندند که انسان را باید که هرگز گرد تالیف نگردد تا لیاقت بهم رساند
که هم مختصر شد بقدر ثلث عبارت و هم مشتمل بر مبالغه و سلاست مع ذلک حکم تصنیف و تالیف
هر دو در عبارت طولانیش برابر بود و درین فقره موخر جدا جدا زیرا که چون گرد تالیف
که ادنی است علی المشهور نباید گردیدن گرد تصنیف بطریق اولی الی غیر ذلک فیکون
ابحاد ذلک عرجوها نیست حال عبارتش در آغاز کلام و چون مهار از بینی او وقت
شورش رفت بالیقین مثل ناقه عشواء الوادی خبط افتد بحدیکه آنچه بعنوان شایسته
در سطرے ادا کنی او در سطری چند نتواند ترتیب دادن معهذا این دلدار از غایت
نظر بروے اهل نظر پا بر زمین نمی گذارد و در قصص الجلی آغاز نهاده شتر غمزه می آرد
مے شنید شراحی و تکبر کنی ؛ دولت پارینه تصور کنی ؛ پیش کسی رو که طلبگار تست
ناز بران کن که خریدار تست ؛ حالانکه مترجم در خدمت مغول ایران …
برائے ادب ترسوده و ناز رانے زیر مشق نشان بوده و قس علی هذا عبارات تهنیه
تمهید که موجب ریشخند … و رقیه عبارات فرزندش بمزید تحصیل ازین هم بلند
چنانچه حالش از تشبیه مبانی ایمانش خوب دانستی مخ قیاس کن زگلستان او بهار شرا

وکار جناب مجتهد الزمانی در رسالهٔ طعن الرماح درباب عبارات کتاب مذکور از راه
هنرشناسی تقلید مجتهد فانی ست که جابجا خرابی بیان در دارست عبارت صاحب
تحفه را بدلالت مطابقی بر زبان مے آرند در ابرام طعن قرطاس بر فاروق اعظم
مے گوید که درین مقام نیز کما ینبغی به تبئین وجوه طعن نپرداخته اختصار بر ذکر بعضی ازان
بالاجمال ساخته در دارست تحریرش از سراپای هر وجهی که نقل کرده پر ظاهر ست الی آخره
بلفظه پس عبارت فقیر را چگونه مدح تواند کرد ولیکن عاقل بلمعی حقیقة الامر را از تذمیم مجتهد
فهمیده باشد که چنانچه رشک و حسد به تنقیح عبارات تحفه باعث شد درین ماده نیز
عرق رشک و حسد لبریزش در جوش و زبان لن ترانیش ذکره کو در خروش آمد و هر که در
کلامش نظر کند تواند فهمید که در کلام مجتهد چند دعوی بهم رسید یکے آنکه عبارت تحفه
سراپا مملو بتعقیدات لفظیه ست دوم آنکه ترکیبات عبارتش سراپا غیر مانوس
سوم آنکه مشتمل بر ضعف تالیف چهارم آنکه اجمالش مفضی الی الاهمال ست اکنون
بمقتضای قول بزرگان ع نگفته ندارد کسے از تو کار ؛ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ؛ اول
جناب مجتهد شرح فرمایند که ماهیت تعقید چیست و بجمیع اقسامه مخل بلاغت ست یا بعض آن
و اگر در جای از متکلم صدور یابد آیا از بلاغت کتابش بر میخیزد یا نه و تعقید لفظی مستلزم تعقید معنوی
یا نیست و حال هر شعرای مشهورین بعد ازان چیست که درینجا تعقید لفظی بکدام وجه ثابت کرده شود
و وصف اخلال باظهار در آید و در بیت عرفی که خاتمهٔ قصیدهٔ اوست باشد ع منکه باشم
عقل کل را ناوک انداز ادب ؛ مرغ اوصاف ترا از اوج بیان انداخته ؛ بتصریح شارح
مسمی به محمد شفیع و اعتراف کسیکه مایهٔ ادراک داشته باشد تعقید لفظی بوقوع پیوسته یعنی حقیقت
من زیاده برین نیست که مرغ وصف تو میباشم چنانچه بلبل مبین اوصاف گل و ناوک انداز
ادب عقل کل را که بهزاران زبان اوصاف تو با وج بیان مے پرد بتخصیص عجز و زبونی
فرو انداخته پس منکه مرغ وصف توهستم مر الطریق اولے اکنون بفرمایند که عرفی را از بلغا و فصحا
شماریم چنانچه اهل لسان مدح او کرده اند و میدانند که در نظم ید طولے دارد خصوصاً در قصیده گو
چنان بےنظیر ست که ندیده باشی یا نشماریم و درینمقام خاص چگونه تعقید لفظی از بنده وقوع یا
یا بر ضمیر منیر نائب صاحب العصر والزمان سیاح زمین و آسمان نور سوق اللیل تافته چنانچه فدای ایلدرم
بر نام بندگان در مجلد سیزدهم ازینجا ریافته اند هرگاه جناب مجتهد ازین عهده برایند البته ضرور است
رعایت لفظ سراپا که مقتضی وقوع این نقیصه در تمامی کلمات اوست کوشیدن و در بیانش نگار
بستن و ازانجا که تعقیدات را برای تذمیم عبارت مقید بلفظیه نموده بنابر آن گفته میشود که از تعقیدا توان بدا .

وزان وقوع شده ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست ٭ مراد از درازی عمر یافت معلوم است
اگر گوید که لفظی مستلزم معنویست پس فرزدق بلیغ باشد یا نباشد و اگر تخصیص کند
بیت مذکور را گویم در کلام من نیز تخصیص بکن یا در تمام رساله نشان بده و هو محال

عذا یا اگر گوید مخل ست من حیث المجموع و هو کما تری قال من ادعی وقوع الجمیع فی کلام
ذلک فی الدلیل علیه بالاولی و بیت فرزدق که تعقیدش در شرح تلخیص مفصل است اینست
ع و ما مثله فی الناس الا مملکا ٭ ابو امه حی ابوه یقاربه ٭ الغرض اگر مجتهد مرد میدان باشد
باید که قلم بدست گیرد و اگر در جای خبر مبتدا و در افتاده و موجب این هرزه درائی گشته بار
بفرمایند کدام کتاب و کدام رساله است که دران چنین رو نداده مگر انشاء ابو الفضل هم در مکتب
نگشاده امید از افادات مجتهد آنست که چنین تحریر فرمایند که موجب تشفی باشد و قول جناب
مجتهد فانی درباره که صاحب تحفه که مشعر بقبر ومانگی که در صوارم است برین فرزند سعادت مند
منقلب نگردد و هرگاه خاک و خاشاک امیدان را از آغاز تا انجام برویدنا گزیرست اوله وعدی
دوم انتقاص فرمودن که ترکیباتش سراپا غیر مانوس لاجرم ضرورست که اغاث وحشیه اجنبیه
در تمامی رساله نشان دادن باز دفتر ضعیف تالیف را بهمین اسلوب کشادن من بعد
دعوی اجمال مفضی الی الاهمال را بکثرت تمام نه بطور شذوذ و بذات اجمال پر طوامیر
افادات نهادن و بدون این امور بقار پاست اجتهادیه نزد اهل غرا ست امکانی ندارد
و هر که عادات این والد و مولود و شاهد و مشهود را نیک میدانند و یقین میکنند که مجتهد فانی کار تمامی
جواب صوارم و حسام را که تنبیه السفیه و فضیحة الغبی نام آنست دیدند و مانند مار بر خود پیچیدند
و بعد دادن چند دشنام سکوت تام ورزیدند و همچنین مجتهد الزمانی در آغاز این مباحث رساله کاشف
اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام ملاحظه نمودند و قتیکه باشاره بنده لبعضی از احباب از اکبرآباد فرستادم
تدبیری برای دفع عار نه اندیشیدند بلکه رو بروی حافظ غلام محمد صفی پوری از وصولش انکار کردند
تا من نقلی دیگر ازان بخدمت شریف بتوسط همین بزرگ ارسال داشتم و صدای او بجهت انزعاج
رنج از پس و پیش برنخاست پس زینهار امید نیست که مجتهد الزمانی دم دردی داشته باشد که عنقریب
خواهی دانست که معمول این ذی الوجهین دروغگوئی و افترا سازیست و در تصنیف کتب دینیه
معتقدین را بدام در انداختن نه امرے دیگر اینکه شنیدی جواب ادعای او بود متعلق بعبارات انا الحجه
گفته که در هیچ جا دلیلے و شاهدے نمی آرد پس پیدا آنکه از سابق معلوم شد که مجتهد الزمانی رو برو
سفاهت و نادانی خویش قصه های باستانی را از صفحه هستی یکسر زدوده و حکایت عارفی را
که روز عاشورا از زوجه‌ے پرسید که ذو القرنین را چه عداوت بود که با امام حسین جنگید

از یاد مردم رفته بود چنانچه دانستی که بیعت عبد اللہ عمر اگر بود بعد از شہادت امام حسین
نہ قبل از ان پس بطلان شہادت آنجناب بر حقیت خلافت یزید که مجتہد در آغاز
بر بیعتش متفرع کرد چہ صورت دارد غیر از تاریخ دانی که عارف یزدانی را پیش آمد و آنہم لفظ
ورنہ محتمل که درویش استفسار کردہ باشد تغیر آنجلاف مجتہد فانه ما افاد ہذا الا الزاما و تحقیقا
از نصف کتاب و دیدن مباحث بی حساب چنین سے گوید که فاضل مجیب ہیچ جا دلیلے
مے آرد نه شاہدی برائے کلام خودش می نگارد لاجرم ضرور افتاد برای تفہیم این بزرگ که
رسالة العبارة العین بعبارت سلیس ہا دیگر منظر سازم و بر پیرایہ بالغ بمکتب بنشانم پس بدانکه
اساس رسالة العبارة العین بر سه مسلک گذاشته ام که علماے اہل سنت در اسفار خود
کرده اند یعنی تکفیر یزید و توقف درباره او و تفسیق و بنده در دلیل مذہب اول نوشتم بعد
قتل امام والبته این استدلال الکلام محققین است که علامه تفتازانی در تالیفات خویش
نقل کرده فانه کفر حین امر بقتل الحسین رضی اللہ عنه و با وجودیکه برین دو مسلک جا ہے
بایراد دلیلے نبود لیکن بہر حال تنبیہا از انہم درنگذشتم جائی که گفتم ہر احدے از کفار
و کسیکه در اسلام او تردد باشد لائق ریاست اہل اسلام نیست و لن یجعل اللہ للکافرین
علی المؤمنین سبیلا و اگر کسے را نظری در کتب فریقین باشد میداند که درین عبارت مختصر
تحقیق و الزام ہر دو را جمع کرده ام زیرا که این امر را مفسرین فریقین بدین نہج نوشته اند
از جمله ایشان فاضل کاشانی ست چنانچه بر ناظرین تفسیرش مخفی نمی ماند و ہرگاه کلام در مذہب
مفسقین یزید جاری شد در آنجا چون نظر بتفسیقش در میان بود اوله بطلان خلافتش بد لگیری
تمام سر کردم آغاز دلیل بطلان درباره حقیت یزید ازین قبیل است که بیعت اہل حل و عقد ولو کان
واحد بر نہج که مثبت خلافتش و مبطل شہادت سید الشہداء بزعم مستفتی باشد وقوع نپذیرفته
و درین مقام استدلال بکلام علامه دہلوی است چنانچه گفتم قال العلامة الدہلوی قدس سره العزیز
آه این دلیل اول ست برین مسلک بعد ازین بقیاس استثنائے ابطال حقیت خلافتش نمودم
که کفایت بیعت واحد مطاع بشرطی است که مستجمع شروط را برداشته باشد لیکن چون یزید
بے بہره از ان بود و فسق او مجمع علیه بیعت ابن عمر رضی اللہ عنه مفید نتواند شد فکیف که حال تز
معلوم ہمگنان است باز دلیل دیگر آوردم که مع ان الامامة ببیعة الواحد والاثنین موقوف
الی آخره و این عبارتے است که مجتہد از احتمال احراس لفہمش نرسیده و در عقده ہیچ
در ہیچ که در حل آن ره نبرده ہیچ در افتاده ہرگاه از بیت گفتگو با ستخلاف کشیده
در انجا ہم برائے اینکه آن استخلاف بکار نمے آید دلیلے تحقیق الا

مرتب شد که شقیقه حسن مجتبیٰ را بر هر دو مذهب ذکر کردم که دران مذکورست بگواهی اهل بیت
عظام و اصحاب رضی کرام که معاویه را درست نیست کسے را ولی عهد کردن بلکه باید بکتاب
الله و سنت رسول مقبول صلعم و سیر خلفائے راشدین رفتن و هرگاه مجتهد دفتر قهر و استیلا باز کرد
بعد از منع آن شرعا گفتم که بر بطلانش اقامت برهان میتوان کرد اما نقلاً فلما مرّ آنفاً و اما عقلاً
پس از انکه بر تقدیر قهر و استیلاے یزید بایستی کوفیان را که شیعه بودند تقیه کردن کما
فی المجالس وغیرها چنانچه بعد از آمدن عبید الله زیاد بعمل آوردند و اولیس فلیس و نظر اینکه
درین قیاس مندرج شد سے ظرفا مخفی نمی ماند لیکن نوبت بشروط امامت از کتب کلامیه افتاد
و در انجا دلیل بدین مضمون مرتب شد که اذا فات الشرط فات المشروط و این امر در بحث
غیر منصرف از کافیه بنظر مبتدیان گذشته و عامه هم از انتفاے شرط بانتفاے مشروط استدلال
میکنند و هر چند در ضمن این امور بحثها آمده از متفرعات ادله بوده چنانچه ناظرین سے بآن
مے برند و لهذا الفضل من تم و باشند آن بطور تفریقات ادا شده و هنگام طعن و ملام
بر طائفه شیعه نیز ذکر کتب در میان آمده الا احیاناً مثل حکایت جوان انصاری
از شنیدن عذاب زنا و قطع کردن اعضای تناسل خویش که اهتمام نگاه داشتنش باصول رفضه
بر ذمه اقدس جناب امیر المومنین منصب اعلیٰ که در مکه معظمه حاصل شد خلاف بوده است که در
ابواب الجنان وغیره مذکورست لیکن علماء که از نام اسامه بر فاروق خیلی زبان درازی کرده
و منافی وزارتش و السنة در تخصیص خیال نفرموده که این چه مذهب بود که امام اهل بیت
اطهر را بدان سرفراز فرمودند حالانکه ضرورت هم آنرا مس نکرده چنانچه بر ناظر قصه مخفی نیست
چه جای کسے که متعلقاتش را درین کتاب دیده باشد سے بلے درینجا هم براے بدشگونی
فاروق رضی و اصفین حکایت خانه زری خود را مانند موذن سبزداری خراب کردند کما هو المشهور
فی الحکایة المنظومة و از ترک ماخذ قصه مقصود رسوائی مجتهد مغرور بود تا اگر انکار کند در جوابش
مزید جهل و نادانی ثابت کرده شود کما لا یخفیٰ و لیکن جناب مجتهد آنرا فراموش نساخته بلکه
مد نظر داشته و نیز در بعضی از مقامات عهد الطابق مبتدا و خبر متروک شد که اگر گفتگو نماید اعتراضش
بکمال آسانی نامه جادوانی ورود یابد چنانچه واقع شد و موجب مزید فضیحتش کردند و مبلغ علم او
در فنون ادب و متبحر در علم و تفسیر زیاده تر لوضوح انجامید مثل تاریخ دانی مجتهد الزمانی کما مرّ
الاشارة الیه و هرگاه نوبت بذکر اولیت حقیت خلافت راشدین پدید آمد دیده باشی که از
کلینی و عیون اخبار و امثالش تحقیق کردم که ایشان قطعاً و یقیناً مرتبه استحقاق داشتند
بلکه مثل گوش و چشم و قلب نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیز بودند

وجناب ایمه اجماعا وراثت جنة الفردوس برای ساختن از کتاب التّدیدان تفصیلیکه فرو
برند در وہم وخیال بلیغی نگزرد ثابت نمودند که تا امروز مجتهد الزمانی بجوالیش در پیچ وتاب
بلکه بی خورد وخواب وجگرش خونناب وزہره اش زہراب وکارگاه دین ومذہبش
ہنوز بی انتظام خراب که دست وپای خود را درین مصاف گم کرده ومانند گاو بی سم
گشته وبکمال عجز وبیچارگی ہمچو حیوانات ذوی الاذناب دم بر داشته وزعفران از عصفر
نشناخته وازین گفتار ہا عیان شد که کمتر مقامی باشد خالی از دلیل خدایا مگر شاید بخیال
این مقلد نقال ہزال که انکار بحث از ایراد شاہد ودلیل کرده چنان رسوخ یافته که تا تکلم
لفظ دلیل واستدلال در کلام خود استعمال نفرماید دلیل صورت نمی بندد وہر چند مناظر
دلایل ساطعه ترتیب دہد وبراہین قائم کند آنرا دلیل نتوان گفت ای بیخبر دلیل آنست
که مستلزم مقصود باشد ومطلوب را ثابت کند الفاظ مذکوره معبران بود یا نه بلکه ہزار جاہل
خرد در کلام بلغا وفصحا دیده باشند که لفظ دلیل ذکر نمیفرمایند وصاحبان گیاست ودرایت
بمغز سخن پی می برند که استدلال وانتہاض دلیل است چنانچه در قرآن مجید وحدیث
شریف بیش از بیش موجود چه جای آنکه در رساله بصارة العین حروف مذکوره برای
ذکر دلیل وتعلیل غالبا گاہی آرند نیز بقلم آمده کما عرفت واگر مجتهد الزمانی بکلام دیگران
رجوع نمی کند باری او را باید که کتاب پدر مشہور خود را ببیند که در صوارم می نویسد
که تمام کلام معجز نظام چنین است که اتعبدون ما تنحتون وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ وشک نیست
که سیاق این آیت مقتضی آنست که وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ در معنی حجت وبرہان است بر
استبعاد عبادت نمودن کفار مر اصنام را انتہی والفاظ مزعومه او چنانچه بفحوای کلامش
نوشتم زنہار در قرآن مجید استعمال نیافته الغرض اگر ہزار عبارت دلالت نمایم لیکن
مجتہد را تعلیم وتفہیم کسی سود مند نیست ہر چه بخیالش مرکوز شده ہمان میگوید واز جہت
تسلط جہل مرکب زنہار منہج حق وانصاف را نمی جوید وہمان خرق کہنه از ہم ریخته را بتقلید
قدما از مزابل مدرسه بقول روسای متکلمین فراہم می آرد واز چاه یہودیان ومجوسیان می شوید
سگ بدریای ہفتگانه بشوی * چونکه تر شد پلید تر باشد * این یکدو ورق که در کتاب مندرج شد
بطور تحقیق وبیان اموری بود که در رساله بصارة العین جلوه ظہور گرفته اما اگر در پیچا ہم طالب
ادله الزامیه باشی وقلوب دشمنان بذکر کلمات مجتہد از رساله تشیید المبانی بخراشی پس
صورتش اینست که اگر عجائب دیگر را در کلام این قلیل البضاعت نشان دہم ہر سامع وناظر
گوید که چنین خرافت وبلاہت کسی را محیط نشده باشد چنانکه بر او مسلط گشت وآن

تکذیب نفس خویش ست که هنبقه سم گاسے مرتکب آن نگردیده باشد برآبی خدا ملاحظه
بکن که این همه تصریحات یقینیه و نصوص قطعیه که مجیب هیچ جا دلیلی وشاهدے ذکر
نمی کند اوله را در کلامش خود نشان میدهد و از تکذیب خویش نمی اندیشد پس بنده بعد ازین
سطور خیال کردم که اکنون باید از کلامش تکذیب او را نشان دهم درین بودم که بتائید
ایزدی و توفیق ازلی نگاه من بر ورقے افتاد بدل گفتم این لطیفه ایست غیبی چنانکه
شیخ در گلستان میگوید ؎ همچنان در فکر این بیتم که گفت ؛ پیلبانے بر لب دریاے
نیل ؛ زیر پایت گر بدانی حال مور ؛ همچو حال تست زیر پای پیل ؛ یعنی بے مؤنت
تجسس و تلاشش این عبارت در تشئید برآمد که اول دلیل توان گفت که میگوید مخفی نماند
که این دلیل او متضمن دو مضمون ست اول آنکه بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه
بداهت عقل باطل است زیرا که کسے از صحابه متعرض حال سعد بن عباده نشده دوم آنکه
اگر بیعت جناب امیر علیه السلام از راه اکراه مے بود لازم مے آید بلکه تمامی تصار جناب سید الشهدا
را در باب ترک جهاد افحام مے نمود و الزام مے داد انتهی بلفظه بعد ازین لطاق همت براے
اداء این اوله برلیبته و هر گاه در مقامش که مے آید انشاء الله تعالے بغورے و امعانے بکار بری
سر خود را البته سنگ خارا بر شکسته و کوسے که نه از کا سے بر میا ورده و رو در روے عقلا ذلیل گشته و بنده
در پے اغلاط لفظیه من حیث هی نشده ام ورنه در جا نیز مفصل گفتمے که ترکیب عبارتش
خالی از غرائب نیست الغرض اکنون از دشمن عقل باید پرسید که تو خود لفظ دلیل نوشتی
و ثابت کردی که مجیب دو دلیل بر یک مدعا قائم کرده اکنون اندکے شرم بکن و ببین که لاف
زنی تو که او در هیچ جا دلیلے و شاهدے نمی آرد دروغ بیفروغ و تکذیب نفس خود ست شد یا نشد
باید سر خود را بگریبان خجالت نگون کنی و باز دیگر چنین حرف بیهوده نزنی و بنیاد اجتهاد خود
که بقول تو سا بقا بدون عدالت و قوت قدسیه حاصل نمیشود نکنی چنانچه بر زبان گوسالۀ خود
ابتر شاه در ضربت حیدریه آورده ای نه ست حال مجتهد نسناس مختل الحواس ولیکن بقول
شیخ علیه الرحمة ؎ نصیحت کن در آن چند انکه خواهی ؛ که نتوان شستن از زنگی سیاهی ؛
و از جمله مقاماتیکه در تشئید اوست و ثابت میکند که مجیب دلیلی آورده مقامی است که اوله الزامی
در انجا انتظام داده ام و خلاصه اش اینکه از نهج البلاغت استحقاق خلافت راشده براے
حضرات خلفا ثابت کردم بعد ازان براے قلب اوله اهل حلب یکدو حدیث جدید ذکر کرده
گفته ام که بر مذهب شیعه خلافت بزرگان ایشان لازم می آید که در حقیقت بدتر از مجوس و یهود
نزد امامیه بوده اند پس باید که آنقوم مورد لوم نزد امامیه معاذ الله خلفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

وجناب ائمه باشند وخلافت باکفر نزد ایشان جمع شود ودر استدلال عبارات کتب معتبرهٔ شیعه از بی
ووافی نشان دادم وتلخیص مضامین آن نیز وارد کردم ونتایج آن را بدلالت شکل بدیهی الانتاج برزوم
اذان مقام هم سمت وضوح دارد استدلال وترتیب قیاس لاجرم مجتهد در انکار دلیل غیر تکذیب ذات
والاصفات خویش دیگر چه خواسته که راهی غیر ازین نگذاشته واز انجمله آنکه در مطاوی این امور خصوصاً
جاییکه عبارت نهج البلاغت معین گشته در روان چنین نوشته که این مدح دلیل خلافت عمرؓ نیست
پس میگوییم که سلمنا که آن استدلال در فکر ظلمانی مجتهد الزمانی مخدوش باشد لیکن اینقدر ثابت شد
که مجیب درین رساله دلیل آورده وهو یکذب نفسه وما ارد تا فی هذا المقام الا هذا از انجمله آنکه نزد
سنیان عمرؓ بهتر از علیؑ است واو گواهی داد که جناب مرتضوی شیخین را کاذب وغادر میدانست
پس مدح او چگونه دلیل حقیت عمرؓ شد وانهم بتقرب ما تقدم مثبت مدعاست از انجمله آنکه در المقام
بالخصوص چنین جا دیده که لفظ اقام السنة وذهب نفی الثبوت برای دیگران هم ورود یافته
که مثل شیخین نزد سنیان بوده اند انتهی ملخصاً انهم دلالت بر مقصود این فضل میکند بعین ما
ذکرنا انفا واز انجمله آنکه برای تایید افقه الفقهاء الستة یعنی زراره که حضرت امام صادقؑ قیاماً
وقعوداً این وظیفه را لیلاً ونهاراً بر زبان مقدس داشتند علی ما فی مختار الکشی وغیره لعنة الله
علی زراره وهو شر من الیهود والنصاری میگویید اما آنجاییکه ببعض مثالب زراره وغیره نموده پس
جوابش در صوارم ونزهه موجود انتهی انصاف بکن که بدان امور استدلال نموده بودم بر قدح وتدیّن
بانی مبانی رفض بانه بر تقدیر ثانی چرا در جوابش مثل افعی بر خود پیچیده ودلش مثل جبهٔ ابن سبا آتش
حیدری خاکستر گردیده بلکه بالبتی گفت که بی دلیل است ودر همین مقاله چون بعضی از عبارات را بایجاز
نوشتم خود را بتغافل وتجاهل زده ودعوی اجمال مخل آغاز نهاده وبر فکر مجیب نه تازیده که چگونه در
چند سطر گلزار وبهار زعفران زار نزهه کشمیر وعیش نخلبند حرفش را طبیش خریف مبدل گردانیده
چنانچه از شرحش که درین مجلد است بر همگنان واضح میشود وحال استقرار وتبحر مجتهد الزمانی
نیز بظهور می آید که پایهٔ آنقدر بلند است که هرگز نفهمیده بسبب آنکه ماخذش ندیده یا بتغافل
وتجاهل خود را زده وحقیقةً بر روان قادر نگشته تا عقلاً بعد از دیدن آن مقام درین
مجلد گفتند ع رقص کردن خود نداند صحن را گوید کج است ٭ واز این بیان عذر
بزرگوئی بنده درین مقامات وامثالش واضح شد تا مجتهد برای فریب عوام
ومقلدین تا فرجام نتواند گفت که بطور تلبیس وبحث واتفاق چنین
رو داده ومرا معذور باید پنداشت اگر شمهٔ انصاف داشتی
بالتخصیص این مقام را ستودی وگفتی که تا خن بدل می زند وحلهٔ براعت

و چه وقت مرا حاجت بدین آنکه آدمی بتحفه انصاف حاصل کند و او سخن از وی صورت نمی بندد بخیال خویش
سخن من از کلام سید صاحب کمتری را یافته ام که بدین صفت متصف باشد و سیاقش غیر ازین بکلام
نیست که بتمامی در صحبت مولوی نور الانوار رحمة الله علیها شرف تلمذ یافته دیده اخلاق حسنه
بیان اوصاف جمیله بمجالست و محادثت گذشت که بانتخاب کتب امامیه صحبت با ایشان داشتم که اگر علوم
سید بانتخاب پرداختم و در مقامات کتب دیده و در میزان استدلال سنجیده و سخنها گفت
و شنیده حقیقت شدم و هر روز شفقت آن بزرگ را زیاده یافتم اگرچه بی اتفاق بمقتضا و فرزندان
عالیشان خویش را برای ادراک حال من میفرستاد و امر مذکور از آن جهت بود که راز تصنیف من فاش
نشود و در قضیه بی خبر که مناظره لسانی او بر همه کس ظاهر است با این همه تالیفات هم میکند و داد
فن الزام و انقلاب را جمع می نماید هر چند مزاج موصوف از زمان ناگزیر نابینا بود مگر حواس او تحمل
نبود گاهی از مطالعه و انتخاب که بتقریب حالش دانسته باشد منع نکردند و هیچ صحبتی خالی از ذکر فضائل
صاحب تحفه و بلاغت و فصاحت و جامعیت شان نبود باوجودیکه کتاب صواقع خود خریده
قبل ازین بصاحب صوارم داد طرفه آنکه لطایف و نظر افتتاحی صاحب تحفه قدس سره العزیز همه
بر زبان داشت و بعد ذکر آن خیالی میخندید و الله اعلم تمام از آن می یافت مجتهد بر حسب خاطر
ایاغ نزد امن خشک دماغ باد چراغ را کجا شمه انصاف ست تا بمقر سخن رسد و انصاف کند خلاصه
خلاصة المرام آنکه اگر بکتاب او باستیعاب تمام از رساله او صد مقام را نشان توان داد ولیکن بیشتر
از وی الوجهین و لسانیین را هیچ اثری نیست فَاِنَّهُمْ یَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَیْسَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ اگر گوید که
مراد من ازین قول که مجیب در هیچ مقامی شاهدی نمی آرد و دلیلی نمی نگارد آنست که در واقع آن
دلیل و شاهدی نیست اگرچه در زعم او بوده باشد پس قطع نظر از آنکه این تقریر بر نگ باشبهه عامه
الورود است زیرا که سنی هم تواند گفت که مجتهد الزامانی در طعن الرماح و بارقه ضیغمیه و ضربت حیدریه
عیرانه و عادیه اصلا هیچ جا دلیلی نیاورده و همچنین مجتهد ثانی طعام عماد و ذوالفقار و صوارم و حسام
جوابش بر ظاهر است که هر گاه خود مجتهد ثانی در رسائل و غیرها امام رازی علیه الرحمة الله نقل السنة
که هیچ دلیلی بدون تلمیع و تلبیس بر امامت خلفا رضی الله عنهم بلکه خصایص مذهب خویش قائم کند
بلکه حجة الاسلام غزالی هم همین طریق اضلال و تدلیس مسلوک دارد و چه مجال که در هیچ محل از محل
النزاع اقامت دلیل کند و قس علی هذا علامه تفتازانی و علامه سید جرجانی و علامه اصفهانی
و علامه قوشجی و علامه دوانی و شارح کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شارح قسطلانی و دیگر متاخرین
و معاصرین مثل صاحب تحفه و شارح مسلم مجالی ندارند که اقامت بر مذهب خویش دلیل کنند و در هیچ
مقامی گوی از میدان برند بلکه کلمات ایشان دور و عبارات نامربوط دلالت دیده مقصود من بجا رود

در چه حساب و شمار باشم که دلیلی مرتب نمایم که جناب مجتهد الزمانی آنرا در شمار آرند و هرگاه درباره آن هر دو بزرگ
جناب ثانی و زمانی مصدر لعن و سب و دشنامهای شدید شدند کمال عنایت ایشان خواهد بود که در الفاظ
باصل مجیب یاد فرمایند و از این خصوص چگونه در پیرهن گنجم و کسی از معاصرین برابر خود نجم را از اینجا اهل دانش و
بینش پی می برند که در خدمت این بزرگان چه تکلیف کرده ام تا نتیجه این الفاظ شده و چندان خائف
نشدند که از دشنامهای اغلاط دست کشیدند و محصل سخنم اینست که چون من خدمت ایشان بطوری کرده ام
که دعاهای ایشان خوب میدانند بر دشنامی که در حق من تجویز نمایند سزاوارم و هر عقلی که نسبت من بلکه بر
عقوبتی روا دارند مستوجبم و در جواب آن مبتلا و با خجلتم و جویده مختارم یعنی خواه در صدد انتقام باشم یا بخشم ولیکن چون
ذکر این بزرگان که حق ایشان بر خود دارم عوعو نفرمایند چه جای اهلبیت مطهرین و اصحاب مکرمین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین اکنون بجوابش همین باید گفتن که براهین عقلیه و دلائل نقلیه در عالم نیست مگر مجتهدین اینانند خصوصا
ثانی و زمانی که در تالیفات خویش متشبث گردانند دیگر تراچه مجال که برهانی برای تائید مدعای خود اقامت کنی
و اول دلیل بر این معانی کتاب ازالة الغین ست که لا یخفی و کمال بیحیائی از کافرم خواند چراغ کذب را
نمود فروغی پس لسان خوانمش بهر مکافات دروغی را جزا باشد دروغی از آنجمله آنکه در اثنای این ابحاث همین
مقاله بودم که بر لفظ استدلال نظر افتاد و تفصیل این اجمال آنکه مجتهد در استثنای خود حقیت خلافت یزید
باموری چند که بیعت عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از انجمله باشد ثابت کرده و رفته رفته کلام بطعن آن گروه
جاری گشته تا اینکه مجتهد کلام متکلی آیه اقبال را برای زیب و زینت نقل کرده که اورع بودن عبد الله نیز او را
مبنی بر آن تواند شد که به بیعت جناب امیر و بر بنائی بیعت ظالم رفت و بنده در جوابش ثابت کردم چنانچه در مجلس
اول گذشت که او به بیعت حضرت مرتضوی مشرف گشته و به بیعت ظالمین قصد نکرده لیکن بقتال مسلمین
شریک نشده و چون خطای خود دریافت بسبب آنکه بغاوت اهل صفین ظاهر شد بحال خود متحسر گردیده
بر فاقت جناب امیر ندامت کشید حقتعالی در مدح آنکسان که بعد لغزش خود تذکر نمایند میفرماید اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون پس مجتهد ثانی لا ثانی گفت که استدلال مجیب بآیت مذکوره بعید از
انصاف است و بعد سطری چند زیران همین نهیق و شهیق آغاز کرد که مجیب هیچ جا شاهدی و دلیلی
نمی نگارد لاجرم بمقتضای مثل مشهور الکذب لا حافظ له و اقتضای قول معروف بر عکس نهند نام زنگی کافور
صدوق الطائفه لقب باید نهاد که ریاست اهل صدق و صفاپذیرات و منتهی گشته قال الجناب در این عبارت
بی مزه اقول من کجا بفصاحت و بلاغت و محاوره نویسی عبارت عربی و فارسی مدعی گشته ام تا بر من
این اعتراض وارد شود دوستان باید دارا گر نمایند خرافات خویش را باید گذاشت بلکه در آغاز کتابم بخوبی
بدلالت مطابقی میگویم که این امور را از من توقع ندارند اگر کلام من نزد اهل لسان مقبول است فذلک
الفوز العظیم والا فلیست هذه التخطیات من داب المحققین شیخ در گلستان فرموده گاه باشد که کودکان

و خذلان در عین فوج کشی و تخلف از جناب سید الشہداء بمقابلہ یزید شقی از آشفتگی کان ... و مقابلہ اما

زین العابدین ثانی آدم صفی علیہ السلام معتقد نیافت بمقابلہ یزید شقی جہاد و علمای

عبداللہ ابن سبا باید دید کہ چہ معتقد رحمی نخند و چگونہ بر اصول خود آن بزرگوار را در دائرہ ایمان داخل

نمی کنند باید مگر بزرگان کہ صراحۃ ہنگامہ مجادلہ و مکابرہ را با امام زمان گرم کردند و در خلوت و جلوت

چہا گفتند کہ ای برادرزادہ برادر و بر وی من بزرگ کہ ہمراہ پدر بزرگوار بودم و در جہاد و

شر ونگذاشتم و میمنہ و میسرہ شان را برہم زدم و معرکہ با آراستم و دعوی امامت نمی رسد مو

یا شتم امام نشنوم و تو ہیچ کارے از امور ضروریہ امامت نکنی با وجود من امام باشی پس آنچہ بارہ

بود کہ در دل خود داشت و حضرت حسن مجتبی از غایت فراست با اعجاز خود با ہدایت او سعی با

او را خصوصاً باستماع وصیت اخیر روز وفات خود بنواخت و صراحۃ فرمود کہ با

کہ موجب کفر و عناد است در قومی باہم و بمقتضای من شر حاسد اذا حسد بر تو خوف

روی الکلینی باسنادہ عن ابی عبداللہ ع قال لما حضرت الحسن ابن علی علیہ السلام ال

قال یا قنبر انظر ہل تری من وراء بابک مؤمنا من غیر آل محمد علیہ السلام فقال اللہ و رسولہ و ابن

رسولہ اعلم منی قال ادع لی محمد ابن علی فاتیتہ فلما دخلت علیہ قال ہل حدث الا خیر قلت

اجب ابا محمد فعجل علی شسع نعلہ فلم یسوہ و خرج معی یعدو فلما قام بین یدیہ سلم فقال لہ الحسن

علی اجلس فانہ لیس مثلک یغیب عن ان یسمع کلاما یحیی بہ الاموات و یموت بہ الاحیاء کو

نوا اوعیۃ العلم و مصابیح الہدی فان ضوء النہار بعضہ اضوء من بعض اما علمت ان اللہ تبارک

و تعالی جعل ولد ابراہیم علیہ السلام ائمۃ و فضل بعضہم علی بعض و اتی داود علیہ السلام

زبورا و قد علمت بما استاثر بہ محمدا صلی اللہ علیہ وسلم یا محمد بن علی انی اخاف علیک الحسد و انما

وصف اللہ بہ الکافرین فقال اللہ عز وجل کفارا حسدا من عند انفسہم من بعد ما تبین

لہم الحق ولم یجعل اللہ عز وجل للشیطان علیک سلطانا یا محمد ابن علی الا اخبرک بما سمعت من ابیک

فیک قال بلی قال سمعت اباک علیہ السلام یقول یوم البصرۃ من احب ان یبرنی فی الدنیا والآ

فلیبر محمدا ولدی انتہی مقام الحاجۃ بطولہ ولیکن این مادہ حسد کہ بظاہر و باطن تعلق داشت

در باب امام حسین ع تخلف بود ذکر کرد چنانچہ در این کتاب بار بار دانستی و در بارہ فرزند امجد

کہ بقیہ اولاد طیبہ او بود با انکاری کہ مزیدی بر آن متصور نباشد بنزاعی کہ و ادعای سنگین بر آن رفیق

اگر تاب استماع آن داری باید کہ شنیدن قصہ بروایت جناب اعور المحدثین روی توجہ باز آری کہ در

نزدیکی تمامش دیدی و مضمونش فہمیدی روی باستاذہ حقیقت انیست کہ اگر محمد

آن روز بحال امام موصوف بقیہ اولاد امجاد حسین بمقتضای ...

رفت و هم بے کہ درین بزرگ را کہ معاذ اللہ بر اصول رفضہ مصداق او شد مقصود توان گفت
خواستہ بود کہ نشانے از افادات آدم ثانے ہم بگذارد و لشکر شقاوت اثر شیعہ کوفہ بر حال زار ایشان
رحم کنند و تنہا بگزارند و صاحب حکومت شد باید کہ امام حسین ع کے فرصت یافت کہ تدارک آن
نماید و آنانکہ این بزرگ را امام دانستند قول ایشان بر قواعد مقررہ مجتہد فانی و زمانے قابل عتاب
باشد چنانچہ از صوارم طعن الرماح و ضرب حیدریہ واضح است بدلیل آنکہ معتقدیان حال امام خود را
نمیدانند خصوص آن مردم کہ بعد از وے سلسلہ امامت را باعقاب ایشان جاری نمایند و در
اولاد حضرت زین العابدین و تا امر در سر پرستی او مشغول باشند و رجوع نکنند متفق بر آن باشند کہ
او امام مستقل بودہ و گاہے بامامت علی بن الحسین ع قائل گشتہ و ہیچ عاقلے قلب خود را متوجہ
باین نزاع و ظہور معجزہ مذکورہ در روز روشن تواند کرد کہ غیر از رفضہ کسے بدان قائل نباشد و علماء
اہلسنت جامعین علوم و اخبار اولین و آخرین بر تتبع این کمترین خبری تحقیق از ان بد مہملہ
و چنین واقعہ عظیمہ را در کتب خویش معتقدانہ ذکر نمایند و از کتب روافض یکسوے گوشہ گرفتہ
امام سجاد برآمد حتے کہ خود کتابے مختوم چہ از لب صامت خود برداردہ و بر زبان مبارکش زندہ و گفتہ
ہذا کتابنا ینطق علیکم بالحق حکم کند کہ اطرق و عصمت و الزم منزلک و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین
و صاحب اثبات الحق گوید کہ در پیروے مردم لسبت و مشغول بعبادت گشت و کسی را بسوے خود را
نمیداد و این علما مطابق کلینے درین باب ہمین عزلت را شرح کنند چنانچہ کتاب مختوم بمذہب احمد بن
و مشقی شد بخلاف کار مدعین امامت محمد بن حنیفہ کہ روز بروز در عروج و ترقی بود و او ہمیشہ در افادہ
و ارشاد شاملین و مسترشدین کوشش می نمود و این امور را شیعہ او بسط میدادند و در ہر کوچہ و
بازار این ترانہ را می سرائیدند و چون جناب زین العابدین بحکم روایت کلینی قاصر الفعل چنین
باشد اگر شیعہ محمد بن حنیفہ بجا موسے گرایند و سر فرانہ خیزند و برخویش بتہ البتہ و برت نمائند و حج
غرامت خواہد بود و التضمنہ سیاید اثنا عشریہ محدثین و شیعہ ایشان این امر جبور دائر باند اثنا عشریہ بشہادت
حجر اسود در ابراے امام زین العابدین ع قرار دہند و طرف داران محمد بن حنیفہ مثل زرامیہ
او را بدلیل آنکہ در معرکہ بلکہ جا بجا لواے لشکر ظفر اثباتے حضرت مرتضی بدست او بود و وصی و امام
دانند و کارہائے نمایان در حروب از و نقل می نمایند چنانچہ مرامی جناب مرتضوی در عہد کرامت
عہد حضرت نبوی از کران تر کلابے و حیات بہلوانے و گواہی حجر اسود در اختص گردانت بامام خود شیعہ
او بحضرت امام سجاد پس این نزاع میان ایشان ماند کہ یکی بر دیگرے را لا تسمی مسکوید کہ اللہ و یحیی کے
لیتیمم الی فوق ما تخلفون و امام بعد از وفاتش پسر شرا بو ہاشم را قرار دہند و دیگرے را از اولاد
امام حسین و کریبہ اتباع ابو کریب گویند کہ امام بعد از جناب عبداللہ او ست و بعد او منتظر ع

غائب گشت و با رفقای خود رکو در ضوے اقامت گزید و بر وقت موعود ظاهر خواهد شد و این مصالح
را امام دانند نه کسی دیگر پس اصل این مالیخولیا و ضلالت و کرامت ابوکریب ست که محمد ابن حنیفه را بعد الامام حسین
امام منتظر قرار دادند و اثنا عشریه چون دیدند که امامے باقی نیست درباره فرزند خاتون نرگس گمان
او لپیده بچار ارد ی بهشت نه کسی را در غیب آن بزرگ نمودند و بجهت افترات مستحق در ذرح می شوند
و نیز از طرفداران او اسحاقیه اند که در امامت تمام امامین همایین بر زبان بیارند و او را وصی حضرت
علی پندارند و سلسله امامت را با اولادش میرسانند و اتباع کیشان همگی انکار از امامت حسنین دارند
و زینهار در وقت محمد موصوف بامامت کسی معتقد نمی باشند زیرا که حسن مجتبیٰ بجهت خلع خلافت و
و صلح معاویه لائق امامت نماند و امام حسین را از جهت اطاعتش اگرچه بقلب نباشد معاذ الله
از استحقاق بر افتاد پس تا به امامت امام زین العباد شهادت بجز چه رسد و نزد دیگران اگرچه نزاع
محمد و علی و محمد و حسن را اصلی باشد لیکن گواهی مذکور را ابهر جائے که باشد بنیاد سے نمودند اگر مقلدین مجتهدین
رد دلائل علمائے اهل سنت خواه متقدمین و خواه متاخرین چنانچه نام ایشان بردیم نه بجهت خطاء
ایشان و مبادے و مقدمات و نه بسبب ذهول ایشان از قواعد علوم و مسلمات ست بلکه باین
اعتبار ست که ایشان از مذهب حق عدول کردند و مجیب از هر امر بر اصل بعید دور افتاده و بسبب
با بعض الاشیئے محض گشته و جوابش آنکه بر تقدیر مذکور ذمه مجتهد بود که جهل مجیب از قواعد مناظره و مسلم
مناظره و از طرق وصول مجهول تصوری و تصدیقی ثابت میکرد تا طشت از بام محا افتاد و مانان
میدانستند که او لیاقت در استحقاق تالیف بجواب مجتهدین ندارد و در فیصله تضیع وقت بخطاب او لازم
نمی افتاد و اکنون بر جمیع مجتهدین و متکلمین امامیه این نتیجه مسلط شد که تخفیف لاشیئے محض ست
و هرچه میگوید تقریرات مجانین ست و مجتهدین و اهل قوت قدسیه در پے کلام او گردیده و شب و روز
بجواب کلامش زندگانی خود را ضائع میکنند و درین امر خوض مینمایند و حقیقة الامر نیست
که چون مجیب در زمان تحصیل کتب درسیه که بعضے از ان بخدمت علمائے امامیه اتفاق افتاد و دید
که رفته بلند آهنگی شروع کردند که بخوی پلنگی عادت کردند و در هر مجلس مطارحه مذهب میکنند
و با اهل حق پرخاش مینمایند و اصول و دین بخلت و خود را از راه خبث و عداوت ائمه خواه بالذات
یا بواسطه قدمائے خود فراموش میسازند و یاد نمیکنند که حضرت ائمه که رفضه و عوی مزید ولا و اطاعت
ایشان در هر امر وارند از مناظره سنیان اصحاب کاملین خود را منع کرده اند لاجرم پاره از عمر عزیز
خود را مطالعه کتب اولین و آخرین ایشان صرف کرد و راه و رسم مناظره تحقیق و الزام
و انقلابے را بجائے رسانید که هر که بجوابش گردن را برافراخت سر تن را آنچنان نگون گردانید
که دیده خود را به پشت پائے خجالت بردوخت تا گوسے که گرز آهنی بود که بر کاسه سرش فرود کوفت

مقدم خویش را پاک بسوخت کلام او در الالت گشتن آفتاب را بگل اندودن ست و بر
تن بلا تمامے قوم تحمل سفاهت را آفرین کردن و علمای سابقین را ضرورے نبود که بتمام
چنانچه باید بپردازند که از جهت فقدان ظهور وجود و عدم ایشان را برابر می شمردند مهذا کتابهای
ایشان کمالات نے خبر و حمت بود باید یار جابلقا و جابلسا ماندند آن با اینهمه گاه گاهی بظاهر شد بقدر استطاعت حجج
زنند و قیل و قال اشرعیع نمودند بهت مجیب باید دید که در حوزه سلطنت ایشان حتی
زینت اقامت ورزید و نقد جان شیرین بر نصرت ملت بردن نثار گردانید که همه کس میدانند
در نوقت کسی بکار نمی آمد و این کتابها تالیف نمود که تا امروز در سویک رساله مختصرش مجتهد مختشم
الحواس گشته و در جوابش از دانش و بینش دست شسته کسی را از رفقه مجالس هست که با مراعات
علوم عقلیه و نقلیه در رد رساله صغیر با مجیب در بحث شهادت جناب امام حسین علیه السلام نبرد آزمایی کند
چه جای میدان داری و حریف رانی و آنگاه در کتب مبسوطه مذهب سنیه بآواز بلند تواند گفت که مجتهد نسبت
بمتقدمین خویش که تلونات البسه بکمین بودند و تحمل و تلبیس در روایات انهماک داشتند و عدم التفات
علمای اهل سنت اغنیمت شمرده بسبب حوالی اسکوتیه ند انچه کاره محض ست و غیره از تقلید اهل بیان حق
بے سواد گرد آوری احسانهای پیشین در خدمت ناقصین که اگر راست پرسی مجیب همه را ازبر در برکرد
و تار و پود اولین و آخرین را برهم زده در انبان خویش چه دارد که مصداق آنست که زده درامیتوان
دانی بنجابت که چون راه در رسم الزامات و تنقیحات مجیب را عموماً بسیار و زرع تیز زبانهای خویش ریده اند
نتوانستند مثل مجتهد فانے و ماندند او در رازنفسی نمودن که میدانند که حیثیات و اعتبارات از نصوص
حضرات ائمه درین باب چنان بر آورده که آثار موت را برای ایشان بعد از بستن حصار آهنین برادے
مفسدین فی الارض نمایان کرده پس تغیر حرطات بعیر و قسوات حمیر از رفضه و می و ردد ے
در جوابش بر نمی آید اکنون وجوه غفره که مجتهد بملاحظه آن عبارت مجیب را از دائره فصاحت و بلاغت
بیرون کرد باید شنید و بر استماع خرافاتش متوجه باید گردید که لفظ لعن جمع قتال از تحت بر زبان قلم آرد
که در احادیث ائمه برای بانیان مذهب رفض مثل زراره و هشام و احول بارها آمده و هم متقدمین
این بزرگان دین و هم متاخرین بارها ارشاد کرده اند مهذا عبارتیکه بعد از ین متعلق باین
امور می آید بلفظ قتال هم تعلق دارد که قتال کشمیری سیرے مجیب و غریب بکران نظارگیان
بدائع روزگار نموده بر زعفران زار دلی نحو د برده و شر ذهن عقلا بلفظ قتال بدان رفته که ابن عباس
و برادران امام حسین از تخلفین بر اصول امامیه بکمال استراحت بردند و حقیقة بجاریه حشاد و سوگشن
مشغول گردیدند لاجرم برای الزام شیعه که مصلحته بکار اشر ناین جماعت را نیک میگویند مناسب
ترشد بکمال لا یخفی آمدم بر بیان تخصیص که از قول مجیب مصیب ظاهر است یعنی تخلف بعضی از فرزندان

جناب امیر رضی الله عنه و دیگر بنی هاشم که مورد لعن و قتال است و این امر موقوفست بر تفصیل
حالات ایشان بالاقتصاد والانفراد و بیان اختلاف در ان از اصول اهل عناد و متعلقات آن
و لیکن مجملاً بیانش بر طبق تصریحات قاضی رطل بوق و غیره آنکه بزرگان مذکور بخصائص حضرات
ائمه خصوصاً امام حسین علیه السلام که شب و روز بصحبت آنجناب و تتبع آن حالی قباب مشرف بود و اطلاع
کامل داشتند و بسیاری از قوانین دینی روبروی اکثر ایشان قرار یافته و نور خواص امامت
در کتاب الله و احادیث نبوی صلعم شرف نزول و صدور یافته پس ایشان بگوش خود شنیدند و
بچشم دیدند انتهی حاصله و با اینهمه قاطبه از فاقت آنجناب دل دزدیدند لاجرم ایشان معاذ الله
مانند آن اصحاب باشند که ملازم حضرت شب و روز بودند و احادیث نبوی را در امامت او
بلا فصل امیر کرم الله وجهه بلا واسطه گوش کردند چنانچه قاضی در تصنیف خویش بر احادیث از آنکه
حضرات ائمه هدی فرمودند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم همه اصحاب راه اذیت پیش گرفتند
الا فلان و فلان این تقریرات بعمل می آرد که در بلای این ردت اجله اصحاب گرفتار شدند و بنی هاشم
که اهل قرابت بودند و در ایشان سخن نیست و دون آن اصحاب که حضرت دیده و مانند بملازم
صحبت بودند بجهت آنکه ایشان نصوص جلیه در باب خلافت مرتضویه بلا واسطه می شنیدند چون
بر آن عمل نکردند بلکه دم استقلال و استبداد زدند ردت را بر ایشان اطلاق نمودند هر چند آنچه
بر ان وارد میشود ظاهر ست که قاضی در مجالس و مانند او چشم از کتب خویش پوشیده و جائیکه علمای
مذهبش آن مردم را از آنجمله شمردند که از فرضیت زکوة سر پیچیدند مثل مالک بن نویره و غیره رای بنای
وا بر ردت بری می نماید چنانچه از مصائب و او هم ظاهر ست حالانکه ایشان کرشمه غدیر را البته بچشم خود
دیده بودند که منادیان حضرت پیام شریف را بهمه کس از نزدیک و دور رسانیدند که همرکاب
شوند و تخلف نکنند و از ینجاست که درین سفر نوبت همراهیان از اهل بلاد و بوادی بعد
پنجاه و بیست هزار نوبت رسید پس بعید از عقل است که چنین مومن پاک ازین سفر تخلف کرده
باشند و بر فرض محال این قصه را که از حد تواتر در گذشته بود و بالیقین نشنیده باشد معهذا
این کجا مذکور شده که صدقات بخدمت خلیفه بر حق رسانید پس بهر حال مقصود مدعای و بنای
مذهب رفض خبث الباطن بود سببی بر بیان قاضی حاصل شد این طعن زمانی شیعه بجهت
رسید که ملازمین صحبت یار که همه مرتد شدند و خوشا بحال کسانیکه از آنجناب دور ماندند و تعداد ایشان
بسلامت بردند و در تالیفات بنده حال بر همه مقبولین مسلمین یکسان بر اصول این سیاسی
نیسناسی عیان گشته و گفته از باهم افتاده و در مجلد اول هم ازین نوع تحقیق و الزام پیش از ین
در گذشته و بسیاری از بنی هاشم شامل گشته حاجت اعاده آن مضامین برای خطاب معارض نیست

شنیع شناعت این مذهب و وبال اشد بر اصول شان اهل قرابت و اهل صحبت بر دو از نزدیک و دور بسبب
رحمة للعالمین پیوسته است و فیض آنحضرت اگر باشد مخصوص همین فرقه ساخرین است که صاحب الاعراف اتفاق شان
بیعت بگرے رو پوشیده و ایشان حضرت پیغمبر را هرچند ندیده و لقمهٔ از خوان الوان صحبت نچشیده اند لیکن
حاضرے علا یعنی حضرت عباس رض رضی الله عنه که بالیقین می خورند و از نوازش کسب و تیز است در بارهٔ
دار بین رسول مختار از مهاجرین و انصار میسر هستند و بر سر خویش خس و خاشاک می ریزند و از سینه
کوب شور ستیز در ماه محرم می انگیزند تا عوام را بدام و دانه بگیرند که هرچند صدر اول شیعه چنان
بودند که مراتب عزاداری امام حسین ع کما ینبغی بجا آوردند لیکن اولاد شان مثل شان هستند و هر گاه
شنیده باشی که چاه کننده را چاه در پیش و اول خویش بعد ازان درویش لاجرم ضرور افتاد که ابن عباس
و دیگر رستگان را از اهل قرابت و صحبت سلطان کربلا مصداق آیت وعید قرآن شریف إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا دانستن که اولاً تصدیق حضرت رسالت ص بطیب قلوب نمودند
بجانب لیس خلفا بجاه و جلال شان مائل شدند باز چون دیدند که خلافت بطرف جناب مرتضوی
متوجه شد نعرهٔ مرید دلاور زدند و ترانهٔ تشیع ابن سبا سرائیدند باز وقت حسن مجتبی کفر ورزیدند یعنی ساز
نیاز با اهل شام در پیش شان گرفتند از لشکر آنجناب بگریختند تا بسبب خلع خلافت خنجر شمر بخون مهمان کربلا سرخ شد
وانتهای کفر و شقاوت شد بلا واسطه آنکه از ریحان رسول الثقلین یعنی امام حسین ع تخلف نمودند ولیکن جناب
محمد بن حنیفه از همه گوی سبق ربودند بجهت آنکه برادر امام حسین ع بودند که بیعت یزید می نمودند بعد ازان که
دو سه بار از مدینهٔ منوره تا به شام نزد یزید رفتند و هم و او را بخلوص و اخلاص امیر المؤمنین می نمودند
کافی بحار و غیره بآن عبارتها که درین خصوص وارد گشته که تفصیل آن خیلی مستهجن است اگرچه در اصول
شیعه همین است درهم و بیت شهید کربلا تحصیل کردند تا مدتها بشمار لا تعد و لا تحصی از احسان یزید چیزها
باز داشتی مشمول بودند بخلاف عبدالله عمر رضی الله عنهما که بر یزید شوریدند چون خبر شهادت شنیدند
و برای لعنت و ملامتش خروج نمودند رفقه هنوز از بدگوئی او مصداق شعر مثنوی هستند شعر
از برون طعنه زنی بر بایزید وز درونت ننگ میدارد یزید و از عجائب آنکه در کافی آیت کریمهٔ مذکوره
بحرف ثم در بیان ایمان و کفر وارد اند و از زیادت آن چار بار در آن واقع شده بر خلفای راشدین
قائلین کفار و مشرکین که همراه شان ارکان اربعه جهاد می کردند چنانچه از کافی در باب فضل
و بعض حضرت ائمه کمال تقوی و عدالت شان باستدلال معلوم کرده میخواهند که تطبیق
کرده اند و انّی لهم ذالک بخلاف تطبیق این مقام بر اشخاص مذکورین که ظهور آن از اصول
شیعه مثل آفتاب رابعة النهار است بالجمله از جهت غضب دلدادهٔ این طائفه که با اهل بیت
عظام و اصحاب کرام از حد درگذشته سخن بطول می انجامد و شمشیر قلم جولانی می کند

سبر حال او را از دوستی در میدان تعیین و تشنیع باز داشته بنقل کلام قاضی از صفا مینش می پردازم
تا کسی را توهم نشود که در اینجا محض تیز زبانی و بالاخوانی فالا و بدیهت عجیب غریب گشته‌ام
و کلا بنیس آیت مذکور بر ابن عباس و محمد بن حنیفه و امثالش منطبق شد قال القاضی فی مصائب
عجیب اعما افاد المخدوم الشریف فی فواتحه **اقول فیه نظر** اما اولا فلان قوله تعالی کنتم
خیر امة الایة لا ینافی ما ذکره الکشی لان المراد الکشی من الصحابة ههنا من عدا ذوی القربی من اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم ومن ادا ما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه
وآله المستمعین للنص الجلی فی شان امیر المومنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
ولهذا لم یذکر علیا و فاطمه و السبطین صلوات الله علیهم ومن کان معهم من بنی هاشم و تابعیهم و محبیهم
مع الظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت الطائفة الکثیرة التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة مستمعین
للنص سالمین عن نسبة الارتداد الیهم وان دخلوا تحت تابعة المرتدین لاشتباه الامر علیهم بعد از دیدن
خاتمه عبارت قاضی دل بجوش آمد که محصلش دو امر است یکی آنکه در حدیث محمد بن عبد العزیز گفته
که همه اصحاب در روت در آمدند و طریقه سابق را از دست دادند و اهل عبا و تابعین ایشان و همچنین
بسیارے از اصاغر اصحاب که نص جلی را نشنیده بودند مستثنی از روت ماندند دوم آنکه تابعین خلفا
را استثناء رو داده بود که دانستند که ایشان مستحق خلافت اند بعد ازین در طلب نجات یافتند
در پیروی جناب امیر نصب العین نمودند و وجه جوش و خروش در بیان حقیقت چند امر است
برای اطمینان ناظرین و سامعین برین بیان اکتفا کرده می شود که مخفی نماند که رفضه چون دیدند
که اصول خود اصحاب سید المرسلین همه غیر سلمان رح و ابوذر رح و مقداد مرتد گردیدند بلکه در کتب تعیند مثل
منهج و غیره این هم هست که راوی با امام صادق گفت که عمار را چرا ذکر نمودی ارشاد نمود
که او هم در آن شد باد در آمد و اگر کسی را میخواهی که بر طور قدیم ثابت قدم و راسخ دم بود غیر از مقداد
کسی را نتوانی یافت این حدیث و امثالش در کتب رفضه چنانچه بر بینندگان تالیفات فقیر مخفی نیست
بر خلاف بیان قاضی رطل بوق دلالت دارد که در استثنا تعمیم مقصود نیست یعنی اخراج آن دو گروه
مسطور و قبل ازین در همین ورق دانسته که آن صحابی بر تصریحات امامیه که بود و شرف حضور دوازده علوم
و نصب امیر نداشت یا این امر عظیم را نتوانست نسبید قاضی چون دیده که بعد از قول بارتداد اصحاب سید
چیزے از اصول و فروع که ماخوذ از قرآن مجید و حدیث شریف است و ناقلین اصول و فروع
همین مردم اند اعتمادی نمیماند این تاویلات را شروع کرد و فریب و حیله سازی آغاز نهاد و نیدانست
که لکل فرعون موسی اما ابقای بنی هاشم بر طور سابق پس در اجله ایشان ابن عباس سلطان المفسرین
است که نزد جناب امیر المومنین مانند او در اهل بیت کسی نبود و او منافق و صاحب ریا و سمعه و غاصب

معروف مسلمین و خاذل امام المؤمنین بر آمد کما عرفت سابقاً و لا تحاد حال پدر بزرگوارش که برای
شادی ابید سقایت چاه زمزم در غصب ام کلثوم طرفدار فاروق شد کما ذکرنا فی مقامه هم
بود و پلیس از رؤسای بنی هاشم شاید حضرت عقیل را که برادر بزرگ جناب امیر المؤمنین بودند در
ملاقات معاویه بن ابی سفیان بسبب حب سیم و زر امیدند که متحقق مثلها فی البلاد قرار دهند و حال متقدم
مذکور چنانکه حضرات امامیه را اصول دشمنان اهلبیت اطهر هرگاه تغیر کردند کما فی مصائب النواصب للقاضی بیضاو
رد الشمس و در حق مقام از اقوال کشمیری تبتلیدی علمای رفضه متعلق بمباحث تقلید و ترتیب
[illegible] موضوع آمده لائق آن بود که در رساله منفرده درج شود و مشتهر گردانیده آید که چنین خرافات ما
[illegible] علمه صادر نگردد ولیکن چه توان کرد که کلام بطول خواهد انجامید الغرض جمله بنی هاشم را بایستی
[illegible] خود گوشه دادن و زبان گفتن که اینها همه نامردانند گر یاد نداری که بجز دگر فتن ذو الفقار
[illegible] منفرق شدند روزیکه خواستند که پیر فاطمه بکنند برای نماز جنازه و اگر از تو انجمن شنوم بر چشم
[illegible] پایداری بگیرد کاش حضرت امیر لشکر خود را که طلایه شاکی السلاح بودند [illegible]
امام [illegible] نفی خروج خود بر متوکل علی الله ظاهر فرمود تا معلوم شد که زمین و آسمان را پر کردند فصار
کالمغشی علیه من الموت چون او نود هزار سوار مسلح را بر آنجناب ظاهر گردانید تا امام مرعوب شود
و از اراده خروج باز ماند کما فی الترجمه بخرائج که در بیصورت خون اعاف بهم [illegible] و مجال
[illegible] باقی نمی ماند بلکه حضرت عباس بار منت بر فاروق کشی نهاد که ترا با ممالک محروسه و مقبوضه
[illegible] کردم و گرنه ریاست تو بطرفة العین فانی می شد و نتیجه سقایت زمزم نیز حلال میشد
[illegible] بعد از حضرت عباس و فرزند او کسی نماند مگر آن بزرگ که برفاقت امیر شام بود
و بعد آن جا داعی اجل را لبیک و سعدیک گفت کما فی مجمع البحرین و مطلع النیرین منقول
جناب مرتضوی یعنی سلطان المفسرین در این کتاب و تفسیر اهل بیت موجود دلیل بر گوساله
پرستی او یعنی اطاعت خلفا بطیب خاطر و پدر بزرگوارش نیز بر همین مذهب جان بجان آفرین
[illegible] تا امروز از نظر کسی نگذشته باشد که مذهب این خاطر خردان بزرگ در اینجا
بابت مختلف بود و اگر باشد رهبری فرمایند و از این بیان هویدا شد که قاضی را خبر عقیده بازی
[illegible] کارها و بیرون طلسمات چیزی منظور نیست تا عوام بدانند که هنوز او در صدد
الزام و عنقریب از مخدوم شریفی رحمة الله علیهما [illegible] خود و نیالش [illegible]
[illegible] بکوشش شیعه سیر ساند حالانکه از فتش از الفاظ و معانی عیان است و اراده او بر حکم
[illegible] را بهم غیر محتاج ببیان کما اشرنا پس بالضرورت یاد باید کرد که لن یصلح العطار
ما افسده الدهر بعد از این اهل جدل و الزام را در این معنی قیل و قال و جنگ و جدال باهم

که البته شان آل عبا بر اصول شیعه ارفع ست از آنکه ردت را بسوی ایشان بگردانند و لیکن به
المتقدمین چگونه مخالفت آن توانند کرد و فرق میان این امر آنست که بخطر ردت تقدم ایمان اصحاب
را میخواهد پس اولا قاضی ثبات رساند که کشی و امثالش قایل بدان بوده اند که خلفا و تابعین ایشان
بدل و جان از مصدقین توحید و رسالت شمرده شدند تا ارتداد که طریان کفر بر ایمان است تحقیق به
و این کلام را هم بی سند نگفته ام بر عین که جناب مجتهد ثانی لاثانی در ضربت حیدریه که اهل نظر از
خطر زر اریه نهادند بر زبان تیز که پنهان روزگار مصداق عجلا جب العزوار در خطاب رشید الفضلا انار ا
برهانه چه افاده می نماید که اگر عبادت مذکور را در تایید این امر اورده که کشی بمذهب مذکور قائل
اثبات آنهم از کلام مذکور خالی از اشکال نیست چه محتمل ست که سید نور الله یعنی همین قاضی طاب ثراه این
اینکلام را بنا بر تنزل و تسلیم قول صاحب نواقض که مشعر ست بقائل بودن کشی باین قول
و من بیعواتهم تکفیر الصدر الاول روی الکشی فی رجاله الی آخره فرموده باشد و مقصود اصعب
از نیهمه نفی ارتداد شیخین و نظرای شان از جناب کشی و دیگر اجله علما نیست بلکه مقصد آنست که قاضی
متعرض در نیمقام سالک مسلک استدلال نگشته و تقریب استدلال را تاتمام گذاشته انتهی و نیز
احتمال دارد که نزد کشی ردت مذکور محمول باشد بر معنی تبدیل مکارم اخلاق بخصایل سیئه و شمول آنهم
بسوانیست که اهل رفعت و علو منزلت را فرو می گیرد کما ستعرفه انشاء الله تعالی و نیز از جمله تصریحات
اوست در کتاب مذکور درین مقام که میگویند نسلم که مراد قاضی ازین عبارت صحبت ایمان
ایشان اولا و عروض ارتداد ثانیا باشد چه محتمل که مراد آن باشد که نفاق در سینه کین
شان در عهد جناب رسالت مآب کامن بوده بعد وفات آنحضرت بروز یافت و بهو المعبر
عنه بالارتداد کما یدل علیه قوله فی مقام آخر من ذالک الکتاب حیث قال فان
قلت قد علم من فحوی کلام المصنف الی الشیخ الجلی و صریح کلام بعض علماء مذهبه فی غیر
هذا الموضع اعتقاد ان الذین غصبوا الخلافة من علی علیه السلام و خرجوا علیه و بغوا کانوا فی زمان
النبی صلی الله علیه و آله من المنافقین فلا وجه للاستدلال بالاحادیث المذکورة علی انهم
ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ لا معنی لارتداد المنافق لانه کافر باطنا
لما کان نفاقهم فی ایام النبی صلی الله علیه و آله مبنیا علی انکارهم للاصل الخامس من
الاصول و هو امامة علی علیه السلام و لم یظهر و اذا لک الانکار الا بعد النبی صلی الله علیه
و آله و قع الارتداد منهم بعده فانهم بعد وفاته غصبوا الخلافة عن امیر المومنین علیه
السلام و خرجوا علیه و لم ینقادوا له و جحدوا ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم من
النص الجلی و الخفی و نقضوا البیعة و العهد الذی احکم الله تعالی و رسوله فی حقه

قرآن مبین زیاده تر بود پس عیان گشت که حکم کتاب مختوم را نشنیده بودند و البته در وجه نقض مواثیق که
بود بدر رسے حضرت سید النبیین و ملائکه مقربین بلا واسطه قرار یافته بود که شنیده بودند و انچه در وقت
مطالبه فدک و شنعت معارضت جناب سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنه بر اصول معاندین منافقین
بعد فوج کشی یعنی رفاقت انصار بنی هاشم بعمل آوردند هم فراموش شد که دجال
اعور و مجلسے بدگر در کافی و بحار خبر از آن بروایات اکابر شیعه داده اند و اینهم یاد دست تا آنیا
منسیا گشت هرگاه در وجه نقض چنان مواثیق در احادیث کافی وغیره موجود باشد پس کجا با
استبعاد آنهم بلا استثناء که کسے چگونه روت خلقے را با آل عبا نسبت داده اند که دو سوارے دلدل را
بے زین از آن گفتیم که تا اولیت برائے عائشه صدیقه رضی الله عنها بر زعم ناصبیان بے دین و مدعیین مزید
ولائے اہلبیت طاهرین باقی بماند و مطلن علمائے قوم خصوصا جناب اقدم الاقدمین در کتاب
معلوم و اعور المحدثین در کافی بر جائے خود باشد ورنه اولیت حقیقه برائے حضرت زهرا و آنهم
یک قرن لازم مے آید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا پس لفظ بے زین که در سوارے جناب فاطمه
رضی الله عنها بر اصول مدعیین مزید ولا نوشتیم خالے از لطافت نیست کما لا یخفی چه جائے آنکه
این سوارے که قریب وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ست بلا اختلاف فهم فے ذلک و حقیقه
در وجه نقض عهود و مواثیق بود و بخلاف تبغل و تبغیل بر زعم رفضه اصحاب فیل مصداق سنسمه علی
الخرطوم الطویل که اگر باشد فرض کرده شود لائق تر برائے مادر مکرم صاحب الامر بود که در قید و بند
موکلان عباسیه نزد قاضی یعنی سوار اسپ در کمال ذلت و خستگی روانه کرده شدند که در انجا دو سوارے
فیل هم امکان پذیر بود و فرزند سعادت کیش حمله هائے حیدری بزعم خود بابت غصب مکان مولا
و در بیوقت از حقوق مادری دست برداشت و هیچ غیرت کارے نفرمود و لو فرضنا المحال لکان التبغیل ابعد
القرون و الدهور کما قلنا و این امر درباره جهاد و خروج گفتیم که شب و روز حضرت فاطمه رضی الله عنها
جناب امیر ع بدان مامور مے ساختند چنانچه از کتب شیعه هویدا است و از علل شیخ المشائخ شان
و اخلصش پیدا است هم از اولیات آنجناب ست بحدیکه اگر در مطالبه فدک جناب امیر
معاذ الله بر اصول دشمنان دین مانند جنین رحم پرده نشین نمی شدند و مثل خائنان در خانه منکر
و شجاعان میدان وغا یعنی بنی هاشم دست بدامن صدق و صفا میزدند ایمان و حیا
بر اصول شیعه بن سبا رئیس اشقیا بر طاق نسیان گذاشتند البته کار زار سام و نریمان و جهان [illegible]
از یاد مردم بلکه پیر دهقان هم میرفت لطف اهلسنت که اینهمه در حقیقت او وجه نقض مواثیق
و عهود باشد و شب و روز بر تبغیل فرعوے طعن کنند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه
را در هر دو جا رعایت نفرمایند نه در زوجیت ام المومنین نه در بنتیت سیدة نساء العالمین

المودة سئلت متقلدا ائمه معصومین ببین استغاثه گردانیده اند اگرچه بکذب ایشان در کافی جناب اعور الدجال
دیده باشے که لفظ مودت نازل گشته بود که آنرا بدل کردند و مودة ساختند و الفلا افاده جاحظ بنا
امام صادق انیست ثم قال و اذا الموءدة سئلت بای ذنب قتلت یقول اسئلکم عن المودة التی نزلت
علی فی تنسیخ ایّ لیت علیکم فضلها مودة القربی بای ذنب قتلتموهم عن ذلک از عجائب خرافات
رطل لوق و مانند آنکه در مصائب خویش دفن صدیق و فاروق را کالمیته کندیدن زمین محوه
تشریف ممکن نبود و تقلید الدجال کما ذکرنا اقرار به عدالا موجب کمال سارت و انستنهم تعبیه کرایا آنرا کما من
فی کتبهم گرفته حائل نیگشت بے کندیدن و استعمال معاول چگونه حاصل میشد غیر از عجائب اعتقاد اهل
قاضی رطل لوق آنکه اسمیم در آن نوشته که روزی بر آن زمین مقدس صاعقه افتاده و این از حسنات
شیخین باقی نگذاشت و در روایات ائمه معصومین را این ناصب عداوت اهلبیت پامال ساخت
که صاحب الامر اوّل خواهند فرمود و این هر دو مصاحب حضرت را از آنجا خواهد برآورد و در سوره
کمال فے جمیع کتبهم فے ذالک فاعتبروا یا اولی الابصار و النظر و اے رفیق الحمار وغیره من حامل الاسفار
روایت کلینے اعور در کافی که حال محبتش و البتہ باانتظار وفای وعده هستی باید شنید و بنا الاسناد
عن سهل عن محمد بن سلیمان عن هرول بن جهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول لما احتضر الحسن بن علی
قال للحسین علیه السلام یا اخی انی اوصیک بوصیة فاحفظها فاذا انا مت فهیئنی ثم وجهنی الی رسول الله
صلے الله علیه و آله لاحدث به عهدا ثم اصرفنی الی امی فاطمه ثم ردنی فادفنی بالبقیع و اعلم انه سیصیبنی من الحمیراء
ما یعلم الناس من صنیعها و عداوتها لله و رسوله صلے الله علیه و آله وسلم و عداوتها لنا اهل البیت فلما
قبض الحسن علیه السلام وضع علے سریره و انطلقوا به الے مصلی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
الذی کان یصلی فیه علے الجنائز فصلی علی الحسن فلما ان صلے علیه حمل فادخل المسجد فلما اوقف علی قبر
رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم بلغ عائشة الخبر و قیل لها انهم قد اقبلوا بالحسن بن علی علیه السلام
لیدفن مع رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم فخرجت مبادرة علی بغل بسرج فکانت اول امرأة رکبت
فے الاسلام سرجا فوقفت فقالت نحوا ابنکم عن بیتی فانه لا یدفن فیه شیء و لا یهتک علی رسول الله صلے الله
علیه و آله حجابه فقال لها الحسین بن علی قدیما هتکت انت و ابوک حجاب رسول الله صلی الله علیه و آله
و ادخلت بیته من لا یحب رسول الله صلے الله علیه و آله قربه و ان الله سائلک عن ذالک یا عائشة ان اخی
امرنی ان اقربه من ابیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لیحدث به عهدا و اعلمی ان اخی اعلم الناس
بالله و رسوله و اعلم بتاویل کتابه من ان یهتک علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ستره لان الله تبارک
و تعالے یقول یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و قد ادخلت انت بیت رسول
صلی الله علیه و آله وسلم الرجال بغیر اذنه و قد قال الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق

البتی دلوی لقد ضربت انت لابیک وفاروقه عند اذن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المعاول
ان الله عزوجل قال ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی
ولعمری لقد ادخل ابوک وفاروقه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقربهما منه الاذی وما رعیا من حقه
ما امرهما الله به علی لسان رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله حرم من المؤمنین امواتاً ما حرم منهم احیاءً وبالله
یا عائشة لو کان هذا الذی کرهتیه من دفن الحسن عند ابیه صلوات الله علیهما جائزاً فیما بیننا وبین الله لعلمت
انه سیدفن وان رغم معطسک قال ثم تکلم محمد بن حنیفة وقال یا عائشة یوماً علی بغل ویوماً علی جمل فما
تملکین نفسک ولا تملکین الارض عداوة لبنی هاشم قال فاقبلت علیه فقالت یا ابن الحنفیة هؤلاء الفواطم
یتکلمون فما کلامک فقال لها الحسین وانی تبعدین محمداً من الفواطم فوالله لقد ولدته ثلث فواطم فاطمة
بنت عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم وفاطمة بنت اسد بن هاشم وفاطمة بنت زائدة بن الاصم بن رواحة
بن حجر بن عبد معیص فقالت عائشة للحسین علیه السلام نحوا ابنکم واذهبوا به فانکم قوم خصمون قال فمضی
الحسین الی قبر امه ثم اخرجه فدفنه بالبقیع یعنی امام باقر فرمود که امام حسن وصیت نمود که ای برادر
چون بمیرم [illegible] مرا بسوی قبر شریف متوجه کن تا عهد خود را تازه کنم باز به بر جانب قبر مادر
[illegible] در بقیع دفن کن و عنقریب است که از عائشه بکو چه ... برسد که مردم بدانند عداوت او را
با خدا و رسول و با اهلبیت چون امام حسین از نماز جنازه فارغ شد جنازه را بنزدیک حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آوردند جنازه میگذاردند جنازه محاذی قبر شریف گذاشت عائشه را خبر کردند که امام حسن را برای
دفن آوردند بالسرعت بر چه تمام سوار شده بر زین و دراز گوشی و کسی از زنان بر زین سوار نشده بود قبل
از [illegible] پس گفت بدر کنید جنازه را که هتک حجاب حضرت نتوان کرد امام حسین گفت که از سابق هتک
حرمت مقدس تو نموده و پدرت و داخل کردی در خانه آنجناب کسی را که حضرت دوست نمیداشت
نزدیکی او را خدا از تو سوال خواهد کرد که چرا چنین کردی پس بمقتضای وصیت جنازه را آوردم و برادر اعلم
و دینک را چگونه تجویز میکرد بمقتضای فرموده‌ی موسیس در خانهای پیغمبر در نیایید مگر بعد از پروانگی و فرمود
بلند مکنید آواز های خود را بر آواز پیغمبر و تو برای پدر و فاروق او کلنگ نزد گوش حضرت زدی و خدا میفرمود
بدرستیکه آن مردم که پست میکنند آواز های خود را نزد رسول الله خدا قلوب ایشان را آزموده برای تقوی بالیقین
پدرت و فاروق او اذیت رسانیدند بحضرت بسبب قرب خویش و رعایت حقوق نکردند که حضرت فرمود
حرام است از مؤمنین در حال موت آنچه حرام است از ایشان در زندگی بحق قسم شرعی میخورم که دفن امام حسن را
اگر و دانستی اگر جائز بودی میان ما و خدای تعالی البته میدانستی که او عنقریب دفن کرده میشد اگرچه
بینی تو بخاک می آمد و بار محمد بن حنیفه گفت که روزی بر دراز گوشی و روزی بر شتری سوار شده
و مالک نفس خویش و زمین نیستی بجهت عداوت بنی هاشم عائشه گفت این گروه فاطمیین کلام میکنند

صاعقة من السماء على قريب من ضريح النبي صلى الله عليه وآله وسلم من شدتها لبعض تلك الارض المقدسة
ونحن نعلم بالبداهة ان هذه الصاعقة انما نزلت لاحراق الشيخين واخراجهما من البين جزاء بما فعلاه من الظلم
والشين ولتطهير الجنث طينتهما عن ساحته بين الثقلين واما ثالثاً فلان احتمال نقل علي صلوات الله عليه الى
جوار النبي صلى الله عليه وسلم مدفوع بان نبش قبور المسلمين سيما الائمة الطاهرين غير جائز في الشريعة المطهرة
فلا يتاتى للملك النقال الاقدام بنقل علي عليه السلام ولا احد من المسلمين انما يتاتى له ذلك في الكفار والفجار
الذين لا حرمة لاجسادهم في شرع السيد المختار فيخرج عن جوار الابرار لئلا يتالموا باستماع زفيرهم وتوهم في القبور
الخ یعنی در سنهاى قديم قريب ضريح مقدس نبی کریم صاعقه چنان بشدت افتاد که قطعه زمینی از ان جلال
پذیرفت و ما گروه شیعه بالبداهة یقین کردیم که برای سوختن اجساد شیخین و اخراج ایشان از قرب سرور
عالمیان این آفت واقع شد چه تنکه ظلم بسیار کردند پس ساحت قبر شریف را از خبث طینت این هر دو پاک
ساختند تا ذره از خباثت دران ضریح منور باقی نماند و اثری را ازان نامی نباشد چنانچه از عبارت
مصائب قاضی ظاهر و باهر شد سوم آنکه احتمال مرزا مخدوم شریف که بر حدیث ملک النقال نقل جثه جناب امیر
لازم می آید بسوی جوار رسول مقبول جوابش آنکه کندیدن قبر مسلمین در شریعت مطهره درست نیست خصوص
قبور حضرات ائمه طاهرین پس فرشته نقال را ارتکاب آن حاصل نباشد بل نقل اجساد کفار فجار حاصل است
که حرمتی ندارند در شریعت ازین جهت بیرون کرده میشوند از قرب ابرار تا دماغ این بزرگان از فریاد ایشان
در قبور پریشان نشوند انتهی حاصل قول القاضی مختصراً شنیده درین مقام طبیعت خویش را از جولان و ادهم قلم را
از جولان که دادن دشنامهای سخت است بر عادت شیعه باز داشته باین حرفی چند قناعت میکنم که الله دعا
حضرات ائمه که بر طور امیر المومنین علی بودند و اجعلنی عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه وسلم مستقرا و قرارا و دران
ماثور است و وقت ازان قرارش معموله قبول شده باشد پس این استقرار و قرار ائمه و شیعه بیان فرمایند
که چگونه بود دهم ظ لک از تحقیقات مجلسی عیان است که چون حضرت مستدعی بود برای دیدن عذاب
شیخین معاذ الله دعای رسول خدا قبول شد تا چشم مبارک خنک گشته باشد پس تناقض لازم آمد که
کما لا یخفی سبحان الله قاضی میگوید که شیخین در حظیره مقدس نیستند تا دماغ شریف مشوش نشود و علی
و غیر او بحضور شان قائل آمدند تا قرت عین باشد فهم فی کل تیه سیتیهون و فی الجبل والسهل تجیهون و
رطل ابوق را یاد نماند که نقل تخت بلقیس رضی الله عنها در کتب او چگونه بود فلا تغفل و مراد من از کتب
لخصوص آمام جعفر است که مامور باحکام نفس الامر بودند و عمائد مفسرین ایشان حکم بدان کردند و خصوص
آنکه هر چند تخت را که مکلل از جواهر و النفس اشیا بود و بکمال حراست نگاه داشتند لیکن ملائکه بحکم الهی و علی رغم
پیش حضرت سلیمان علیه السلام رسانیدند و سرعت و عجلت ملائکه بتقویت تاییدی در نقل هر کسی از مسلمین توانند آمد که چون
علاقه را که هر او دران در که حضرت یوسف بسته بودند وقت انداختن آفتاب در چاه قطع نمودند حضرت جبرئیل

نمودیم ایزدی چنان تجلیات در رسید که حضرت یوسف بر سطح چاه نیفتاد و از گزند سقطه محفوظ ماند بالجمله
بجز خرق عادت و ظهور اعجاز و کرامت است و کسی از ما انکارش نتواند کرد و شیعه نیز اگر انصاف را استعمال
نمایند پس نقل نبشهای ائمه بمقبره مقدس نبوی صلی الله علیه محتاج بکندن قبور نشد و ظهور آن بر حواس بشری
دنیا مد که ارطل بوق برای رد سخن مرزا مخدوم شریفی هیچ و تا بساداره وطی الارض و قدرت ایزدی را حقیقه
مسکند پس نبشهای مقدسه ائمه از جناب مرتضوی تا حضرت امام حسن عسکری در مقبره شریف خواهند بود
م قبل ازین شیخین فقط همخوابه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بودند اکنون هم پهلوی جمیع ائمه هم شدند و مقام
رعلی نوز گردیدند گویند در ایام محرم شریف مجلس عزا بپا شد و مخبر خبر داد که مرثیه خوانان همه جمع شدند شیخ
خادم و اولیا نواب آصف الدوله فرمود مگر تمامی درگاه فراهم شد چنانکه اشاره کردم اورده آمد
چون بر آل بشری شکست افتاد و لشکر مخالف از هر طرف برای نهب و غارت هجوم آوردند و خواستند که
ت مقابر بزرگان منهدم کنند و سنگ تراشان و دیگر عاملین از مزدوران احتراز کردند و ترسیدند تعالی
برادریغ میکنید اگر این بزرگان درین زمین می بودند همت ایشان مستبعد بود که مخالفین مظفر و منصور
شوند و مقابر را منهدم گردانند آن بزرگان بحرم شریف نبوی منتقل شدند و کسی از ایشان باقی نماند
پس چون بر حدیث ملائکه نقال علمای شیعه تشبث کنند البته این امور را تجویز بلکه اعتقاد کرده باشند کما
اشرنا والعجب که ظاهر نقل دلالت میکند بر احضار نیکان و اخراج بدان و قاضی تخصیص نمود نقالین را باخراج
و در حقیقت دلیلی نیاورده و بر ظاهر است که ناظرین نه اخراج را می بینند و نه ادخال را و برین تخصیص لازم
آمد محرومی ائمه از آنچه تمنا میکردند و کفی بذلک دلیلا علی بطلانه مع قطع النظر عن التناقض کما سبق
و از تمهار این روایات که متقین شیعه برای اخراج شیخین رضی الله عنهما ساختند و پرداختند مفروغ
نباید شد و معنی این کلام مقدس نبوی مطمح نظر باید داشت که مگر قالب او را شق کرده بودی وقتیکه از
اسامه رضی الله عنه در قتل شخصی عجلت واقع شد و من متحیرم که آن شخص که هم پهلوی جناب امام رضا است
و از روایات هنوز وجود نعش در قبرش واضح میشود بحکم آنکه اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه یعنی کتب امامیه
هنوز از تبرزبانی در حق او علم میکنند و عمل بران جاری است پس ملائکه نقال آن ناحیه مقدسه را چرا
پاک نکردند حالانکه بر اصول شیعه ظلم او هم بر ذوات طاهره ائمه هدی بود و هم بر سادات دیگر تا حدیکه
ایشان را زنده دفن میکرد ولیکن از دایره تشیع بر تحقیقات قاضی پا بیرون نه نهاد خدایا بود نعش
نقد ساعت در قبر آنجناب زمین مقدس را خبیث کرده که لوازم آن هنوز بر زبان رفضه جاریست و طهارت
جسم مبارک رضوی بران غالب نشد قس علیه حال ضریح النبی صلی الله علیه وسلم چنانچه از تقریرات شیعه واضح
است اگر اینهمه را شیخین باز گردانند چنانچه واقعه کربلا بلکه و از گناه قابیل را عمر چنانچه در کتب ایشان مذکور
است در عدل و داد امام مهدی پس صحاب قریب را چرا از نظر ساقط میکنند و مذهب کاملیه و ذمیه را که

عنقریب می آید ان شاء الله تعالی لظاهر هم اختیار نمیفرمایند تا اهل شرع دادِ این بزرگان از رفضه چنانچه باید
بستانند و انتقام کشند غرضکه وادِ این هفوات و کفریات جز از خالق ارض و سموات از که توان خواست لطف
آنکه ظلم شیخین معاذ الله جز بر یک ذات یعنی حضرت مرتضوی نبود کما یدل علیه نهج البلاغت چه از ان واضح است
که عدل و داد ایشان بر همه کس شمول داشت مگر بر جناب امیر و عاقل میداند که این مبنی بر افترات بلکه از
جواب ایضاح واضح که هشوند در بر ودمات الغرض محال از معاملات جناب امیر کمال صدق و صفا حاصل بود
و گرنه واو و ثالث و کفالت میانه شیخین و حضرت زهرا رضی الله عنهم چگونه میداد ولنعم ما قیل شعر گر یه با دم
بے عدد داریم یار با لطف بیکران دارد الغرض در جهان قبور ظالمین را رفضه تجویز نکردند که صاعقه
بران افتد مگر خطیرهٔ مقدس سید المرسلین را از جهت قرب شیخین و در حقیقت آتالیقی حضرت نیز اد کرده اند
و بعضی ظلم هم نمودند و شاید که بتوفیق الهی درین اوراق بیاید و حاصلش بیان اشتیاق زیارت اگر حضرت
شیخین را از جوار خود دور کنند کما فی شرح القزوینی بالجمله ایمان ایشان محکم تر از ان دلیل نباشد که رطل بوق
بدان افتخار میکنند یعنی روایت صاعقه را از مؤنث خود کافی میدانند و اهل سنت بهمین جهت صاعقه
قهر الهی برو و در اکبر آباد افتاد که فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ○ سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ع
این امور تعلق داشت بقاضی ششتری نور الله شوشتری ذهب الله بنوره و اهل عالم را چه خاص و چه عام
باید که بی اندامی رطل بوق را بجناب رسول مقبول نگاه کنند که با فتادن صاعقه بر مقبره مقدس قائل
شد و ثانی نداو که از شیعه که نوشته از کاملیه باشد یا ذمیتا قاضی ذله ربائی ایشان کرد که آنها از بدگفتن
شیخین و صحابه رضی الله عنهم دریغ نموده اند کاش بیان میکرد رطل بوق رئیس المنافقین ناصب عداوت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم از کتب خویش که بعد چند سال این واقعه هائله پیش آمد یعنی صاعقه مذکوره در سلطنت
کدام یکی از سلاطین بصریح منور افتاد و نام مولفش و کتاب و راوی چیست تا عیان میشد که ان بی
ادب کیست ازین قوم تیره باطن و کفار و فجار ماجن که این جمیعه روی را بدنیت خبث معلوم مصدر گشته
و چهره او مصداق قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا گردیده ولیکن چون مقصود افترا است بجز بد خبث رفض اگر
تمامه کتب رفضه را غربال کنی کسی را از سیه کاران نخواهی یافت که بقید سنین و ریاست سلاطین مقید
کرده باشد و اینهم تمرینه بر ایجاد و حدایث نابکاران و اهل فریب و مکار الست آنکه بگوشت رسید
سخنی بود ا قناعی و خطائی که این قوم بی حیا از ان تخجل نتوانند شد ولیکن خود درین عبارت براهین
قطعیه بقدرت ایزدی و تائید الهی بدالت ان قائم است که رگهای اعناق این طائفه خاصه خصوصاً
رطل بوق عوج بن عوق را می شکند و بیخ و بنیاد مذهب و دین این معاندین می کند زیرا که از عبارت
مصائب ثالث بالخیر قدوهٔ اهل شر این قدر مثل بدیهی نزد شیعه قطعاً ثابت شده که از خبث این هروف

بزرگ معاذ الله بلای مذکور وقوع یافته اکنون امری که مجمع علیه باشد وکسی از فریقین سر خود از ان نتابد
ونمهار بجای قرار از ان نباید دل وجگر این قوم مورد لوم را بسوزد و آتش جهنم بخزمن ایشان برفروزد
باید شنید که خلافت صدیق اکبر که متصل وفات سید عالم وفخر جمیع بنی آدم بوقوع پیوسته دو سال وچند ماه بوده
ومدت خلافت فاروق اعظم بده سال کشیده پس تا زمان ممتدان مقام مقدس بر خیال این دجال ناپاک
اندازخبث طینت صدیق معاذ الله چنانچه در عبارت مذکور خود دشش تصریح کرده وتا مدتی دیگر بعد شهادت
بودن فاروق زیاده تر ملوث باشد بالیقین تا دوار اما متاه وعلا فنها نه لیطن وتخمین فالخزی والرجز علی من
الزم من هفواته کذا وکذا ولعذاب الاخرة اشد وابقی وهرکه در افاده حضرت امام جعفر ادنی در حدیث کافی
تدبر نماید مقصود واصلی رفضه که بالذات دشمنی با جناب رسالتمآب است حاصل میشود زیراکه سبب منع از
الادفن بر سقف مسجد شریف وقت ترمیمش آن بود که بعد اشراف حضرت را با حد الامرین خواهند دید یا
نماز یا زنه بعض از ازواج واز جمیع البحرین عیالنست که حال مومن برزخ مانند اهل دنیا است از باکل وغشایه
ونوم ولبس وزیارت حضرت بطور مذکور بدون آنکه تخته ها از قبر شریف جدا شده باشد ممکن نبود پس از بیان
بعض رفض عیان شد که صدمه بقبر شریف رسید ومقصود رطل بوق در حقیقت همین بود اگرچه مناقق لطائم
نیافت که بمنزله تعبور تشنیع حاصل شد ~~سه~~ ذهب الحمار لیستفید لنفسه قرنا فآب وماله اذنان ؛ و چیمان
دیگر آنکه این خبیث معتقد است واعتراف وارد بلا آنکه نقالین وعمده شان باظهار رفض همین است که خبیث را
از قبر مزار ابرار دور کنند وآن امکنه مقدسه را از لوث پاک سازند تا اکابر دین از خیر وشیعی شان
ازیت نکشند با خدا ابران قادر نیست که حضرت چنانچه دعا کرده بود که عذاب شان به بینند آنکه صحیح شان معاذ الله
تنبیهی استشنید الله مما القیروان پس برین تقدیر که در عبارتش مفصل موجود است واز قلم او برآمده
بیانگه گرامی عطر دستنمی کجا بودند تا صاعقه بر زمین مقدس افتاد واساس دین وایمان تراببر باد داد
بیلقین کردی بیروان او همه حکم کردند که از خبث شان بود کما صرحت به فی العبارة المذکورة وکسی از
ناجانین هم نتوانگفت که حجرتین را از ان مکان اخراج کردند اذ اخراج المخرج محال فلزم من اعتقادم
الباطل بالاتقدیر الاثنان علی تعبیره الا البعید تکفیره واگر اکنون معتقدین او قائل شوند به بطلان نقل و
وتقول بلاکذر کور لازم می آید تلوث مقبره شریف تا افتادن صاعقه وهل هذا الا اقرب من الاولی
کما قال الله تعالی وَمَا نُرِيهِم مِّنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هرگاه این
بادانی ولی اندلیما از علمای طائفه فاحشه کسیسه کما فی النزهة الکشمیریة دیدی اکنون اذعان توانی کرد
که افعالیکه از دست اشقیا برادران وپیروان این سیاه در زمان قدیم نسبت بضریح منور مقدس گذشته
بجهت دشمنی شیخین صاف گفتم بمقتضای حدیث بعض البغض بعد اوت شان بحضرت اهتمام رفته ومورخین
ضبط کردند ومحققین هم نشان دادند از ملاحظه این امور که عبارت مصائب قاضی رطل بوق نمونه است

ہمہ لنفس الامری شد تا ازانجہت حفظ وحراست من حیث العمارت ہم بجای کشید کہ گرد اگرد قبہ رمقدسہ
تلنہ چنان سدی محکم بربستند کہ پای کوشش کفار فجار را شکستند قال اللہ تعالی فَمَا اسْطَاعُوا
أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا وتا زمانیکہ مقبرہ شریف از بالا محکم نگشتہ بود بعض اندامیہ این
گروہ متفاوت نبودہ راحدی ونہایتی نبود کہ بکدام زبان تعبیر کردہ شود لیکن اکابر دین واصحاب یقین نیز
اہتمام بحفظ وحراست بعمل می آوردند حتی کہ از اصول رفضہ کہ کتاب کلینی از انجملہ است نیز توان یافت کہ در
زمانیکہ سقف مسجد نبوی صلی اللہ علیہ وسلم را درست میکردند ودر صعود ونزول بودند بعضی را از رفضہ چنان
در دل رسوخ یافت کہ ہمہ بالا روند ومشرف بر قبر شریف شوند زینہار حضرت امام صادقؑ تجویز نفرمود
کہ ایشان بر سقف مسجد بلند شوند ونظر کنند لیس ایشان نیز العنوانی تسلی بخشید کہ نتوانستند سر باز زدن
ومخالفت نمودن لسبب نابینا شدن وکور ظاہر ہم گشتن چنانچہ از عبارتش این تخویف را ہم خواہی فہمید
آن اینکہ عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد البرقی عن جعفر المثنی الخطیب قال کنت بالمدینة وسقف المسجد الذی
یشرف علی القبر قد سقط والفعلة یصعدون وینزلون ونحن جماعة فقلت لاصحابنا من منکم له موعد یدخل علی
ابی عبد اللہ ع اللیلة فقال مهران بن ابی نصر انا وقال اسمعیل بن عمار الصیرفی انا فقلنا لهما سلاه
لنا عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ فلما کان من الغد لقیناهما فاجتمعنا جمیعا فقال اسمعیل
قد سألناه لکم عما ذکرتم فقال ما احب لاحد منهم ان یعلو فوقه ولا امنه ان یری شیئا یذهب منه بصره او یراه
قائما یصلی او یراه مع بعض ازواجه صلی اللہ علیہ وآلہ ومراد از بعض ازواج کہ روا مبہم آوردند وقلوب
شان اجازت ندادکہ ممتاز گردانند البتہ عائشہ صدیقہؓ خواہد بود کہ این حجرہ خاص برای او ترتیب شدہ
چنانچہ دیگر حجرات برای دیگر ازواج مطہرات الطف آنکہ اقامت وادامت ہم دران شدہ ومزید محبت
وانس انجناب با عائشہؓ چنان نیست کہ دشمنان دین یعنی روافض منافقین وخوارج مارقین دران مقالی
داشتہ باشند تا بحدیکہ از بیان شان ہم آشکار است کہ آنجناب بحجرات دیگر بیمار شدہ ومتمنی نبود مگر باقامت
درین بقعہ مقدسہ چون ازواج مطہرات اینمعنی را یافتند استدعای شریف را کار بستند وہر چند مرضی بعض
صحابہ بلکہ اکثری آن بود عند الاختلاف کہ جنازہ منیف را بہ بقیع برند ولیکن صدیقؓ فرمودہ کہ من شنیدم از
حضرت کہ النبی یدفن من حیث یقبض ولیکن نظر بہرہ ورایی اتباع ابن سبا اخول آن بود کہ صدیق برای شرف
دختر خود این حدیث را وضع کرد ولیکن بنازم بحجة بالغہ الہی کہ خود اینحدیث بر زبان مشکل کشا جاری شدہ
وزخم قلوب قوم مصداق فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا کاری شدہ مدفن شریف تجویز نفرمودہ مگر ہمین حجرہ منیف را
لیس مزید محبت وانس بہر طوریکہ باشد عیان گردید خواہ بطور عشق معاذ اللہ چنانچہ حال اہل خبط وجنون بران
دلالت دارد خواہ بجہت مزید مثوبات وعلو درجات او چنانچہ اہل حق بملاحظہ قرآن شریف وحدیث حضرت بشیر
ونذیر میگویند وشکر ایزدی دربارہ تنزہ صدیقؓ از تہمت مذکورہ بزبانی حضرت ائمہ معصومینؑ بجا می آرند چنانچہ

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

و در ینمقام طبیعت بنده حسبته لله بجوش و خروش بود و نیستی میخواستم که از کتب شیعه نیز مفصلاً ثابت شود که همه اهل مدینه حتی اعراب نیز در نماز شریک شدند ولیکن ترسیدم که تنگ ظرفان کتاب بنده را از جهت تطویل نخواهند دید پس فقط هر دو حدیث دیگر که قریب انحدیث در کافی بود قصر کرده دم عن ابی جعفر ع قال لما قبض النبی صلی الله علیه وسلم صلت علیه الملائکة والمهاجرون والانصار فوجا فوجا قال وقال امیر المومنین سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی صحته وسلامته انما انزلت هذه الآیة علیّ فی الصلوة علیّ بعد قبض الله لی إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و توهم نشود که ملائکه فی الجمله مراد باشند بحیثیتی در معطوف که چگونه از عهده های غیر متناهی معطل مانند بجواب آن از آیت وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ واضح است و هم از عجلت حضرت جبرئیل که گذشت و نیز از حدیث قبض هزاران ارواح در زمان واحد که گویا تمامی دنیا در دست قابض است و کیفیت این نماز را کلینی بدین طور آورده که بعد از تکفین در تنگی خود جناب مرتضی ع ده ده کس را در حجره داخل میفرمود پس امر کرد آنحضرت و بعد درنگی حضرت امیر میانه ایشان استاد و این آیت خواند إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ تا تسلیما پس ایشان نیز می خواندند تا همه اهل مدینه و عوالی ان فارغ شدند و ازینمقام هویدا شد که بحکم علی مرتضی ع صورت نماز همین بود که ده ده کس می آمدند و بیرون می رفتند و انحدیث بلفظ امام محمد باقر است لما غسله وکفنه سجاه ثم ادخل علیه عشرة فداروا حوله ثم وقف امیر المومنین فی وسطهم فقال ان الله وملائکته الآیة فیقول القوم کما یقول حتی صلی الله علیه اهل المدینة واهل العوالی و هرگاه در تفاسیر که بروایات ائمه ضبط کرده اند نگاه کنی واضح خواهد شد که مراد از تسلیم بر وصی است که خدمت او را بجای خود نشانیده و تفویض امور بدست او کرده مقر این آیت است و فوائد این احادیث هم بسیار است ولیکن اختصار مانع از انست مگر این حرف ضروری باید یاد داشتن که زبان درازی امامیه که عداوت اصحاب باید دید که تا مدت مذکوره جنازه را دفن نکردند بکجا می کشد والعجب که حضرت عباس استغاثه عجلت نمودند و روزیکه بر جناب زهرا ع چها گذشت بدولتخانه استراحت فرمودند و هم در واقعات دیگر بتخلف اول خویش تحریف نمودند و باوجود احتیاج اصحاب بعجلت دفن تقیه را هم از دست دادند حالانکه در شأن حواس شان شکی نیست کما لا یخفی علی الناظرین بر فرض محال حضرت شیخین ع دران مقام منتظره که مبتلا کرده بین ملایک و منتهای آرزوهای نفس کینه علی الارائک است نیستند پس اینهمه اهتمامها که حرف و حکایتش را پایانی نیست در قصه مانند نامه اعمال خود دفاتر را سیاه کردند و از لوازم آن بسبب جنون مستغرق غافل شدند برای چیست زیاده ازین چه گویم که گویا کتاب را نجاست آلودن است و زبان را بذکر قاذورات اندودن مگر ازین دو حرف که اتفاق جمیع رفقه بر مضمون آنست قیاس باید کرد که جمیع افعال ناشایسته که از خوارج و نواصب جز دشمنی رسول خدا

که خود مجتهد الزمانی دامثال ایشان را در تشیید المبانی از متخلفین اولین خلفای راشدین و هم خلیفه ثانی
میشمارد گویا از کتاب تواریخ و صحف ائمه طاهرین و فا تحظی این بزرگان و خبرداران خبری ندارند که در عهد
کانهم لا یعلمون و دلیل متخلف بودن ایشان آنکه یکی بعد دیگری دامن صدیق و فاروق را کشیده که تو کیستی که بر منبر
جدم قدم نهادی و هرگاه ایشان را بر آن امور که در مدارج ظلم اعلی ترین باشد کما عرفت سابقا تعرضی نیست
مزاحمت منبری که مقبولین لسانی نسبت بصدیق اکبر بزعم قوم بجا آورده‌اند و مثل مشهور عیان را چه بیان شد که مدعی سست و گواه
چست بیگونه درست تواند بود پس بعنایت ایزدی منافات قصه‌های طویله که در کتب شیعه بیش از پیش دیده بودم
و همه خلاف عهود و مواثیق بوده بزودی نوردیدم و بخیال من در القای مواعید این قول انجز یافته است

عبارت ترجمه و شرح کافی ست اما بیان اول پس اینست عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ قال نزلت فی فلان و فلان و فلان
آمنوا بالنبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اول الامر و کفروا حیث عرضت علیهم الولایة حین قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ثم آمنوا بالبیعة لامیر المؤمنین ع ثم کفروا حیث مضی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فلم یقروا بالبیعة ثم ازدادوا کفرا باخذهم من بایعه بالبیعة لهم فهؤلاء لم یبق فیهم من الایمان
شیء روایت است از امام جعفر صادق در قول الله عز وجل در مضمون آیت سوره نساء و روایت سوره آل
عمران بدرستیکه جمیع که ایمان آوردند بعد از آن کافر شدند بعد از آن ایمان آوردند بعد از آن کافر
شدند بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر هرگز مقبول نمی‌شود توبه ایشان یا یقین که توبه از شرک پیش
از حالت نزع نمیکنند و چون عالم به محکمات قرآن توبه ایشان در حال نزع مقبول نیست چنانچه بیان آن
در حدیث سوم باب شانزدهم کتاب العقل و توبه از غیر شرک از شرک مقبول نیست اصلا یا از آنها نمیکنند
برای این تحقیق امام گفت که این آیت نازل شده در ابوبکر و عمر و عثمان اظهار ایمان کردند بنبی صلی الله علیه وسلم
در اول کار و اظهار کفر کردند حالیکه وانموده شد برایشان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه گفت نبی
صلی الله علیه وآله وسلم هرکه بودم آقای او پس علی آقای اوست بعد از آن اظهار ایمان کردند به بیعت
برای امیر المؤمنین علیه السلام اشارت است بآنچه گذشت در حدیث هشتم باب شصت و چهارم که ابوبکر و عمر
در روز غدیر مصافحه کردند و بعد از این بامر نبی ص سلام کردند بر علی علیه السلام بامیری مومنان بعد از آن
کافر شدند حالیکه از دنیا رفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باین روش که اعتراف نکردند به بیعتی که کرده بودند
بعد از آن زیاده شدند باعتبار کفر نسبت قرار گرفتن ایشان جمعی را که بیعت کرده بودند در روز غدیر امیر المؤمنین ع
را بآنکه بیعت کنند برای ایشان از سقیفه بنی ساعده پس این جماعت نماند در ایشان از ایمان چیزی
یا یعنی که هرکدام که ایمان ایشان محض ظاهر بود بانکار مبدل شد مثل ائمه ضلالت و بعض تابعان ایشان
و هرکدام که در باطن مومن بود مرتد شد و مثل اکثر تابعان ائمه ضلالت این عبارت شارح قزوینی بمنزله فقها

دلالت برآن دارد که آن قوم که مومن بودند باعتقاد باطنی اسما مرتد حقیقی شدند و ظاهرا و بعض تابعین ایشان که
اعتقاد باطنی نداشتند مبتلی شدند و از اینجا بر اصول فرقه امامیه اثناعشریه حکم توان کرد که حضرت سلمان
فارسی که مولی اهل البیت بود و ابوذر صدیق کما فی البحار و عمار بن یاسر که همه ایمان آورده بودند بقلب و مواخات
ایشان و عثمانی [illegible] داشتند بر دو حق مبتلا شدند که طریان کفر بر ایمان باشد که بحسب قتله و بانت امراته ولا یقبل
توبته فی تلک المقام فکیف که علت غائی این ارتداد که تحصیل زر باشد بخوبی بدست آمد ورنه آیت خسر الدنیا والآخرة
ذلک هو الخسران المبین بر اصول منافقین تلاوت باید نمودن و این بخیال عقلا نمی آید که کسی بدان این رتبه و پایگاه
نبوت رود و کسی قاضی نماند شود و ترانه و [illegible] با اصول آن لب آمد و اگر بر فرض محال و اختیار مکابره و
جدال و [illegible] بسرای مجانین بلکه شیاطین و اغوال این بزرگان را از روت حقیقی باز دارند پس روت [illegible]
با عبارت نزهه که تفسیر نظر اهل تماشای آرم و از تطویل برای مزید توضیح مقصود درین مقام باکی ندارم چه مجال که
رفعه لب انکار کشایند و اگر ترددی داشته باشند باید که بتماشای نزهه که تفسیر در آنید و در جائی که این تقریر
[illegible] را کرده و گفته هشتم آنکه آنچه در بعضی روایات واقع شد که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله
علیه وآله وسلم بعالم عقبی صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند مراد از آن ارتداد دینی مطلقا نیست تا موجب عدم
قبول اخبار در روایات کل صحابه باشد بلکه مراد اعم است از ارتداد دینی و ارتداد خلقی یعنی بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از صحابه از دین برگشته و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند
اهل روت و نظائر ایشان و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال
صالحه و خلوص محبت اهل بیت نبوت که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
اجر رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بران مجبور و معتاد
بودند برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عدوان و بغی و طغیان صادر شده و بعضی در اکثر امور
دین و ترک نصرت و اعانت ذریت حضرت سید المرسلین مساهله و مداهنه نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه
رعیت ممدوح و محمود است درباره اهل بیت نبوت ترک فرموده و غصب حقوق حضرت زهرا علیها التحیة والثناء
و رنجانیدن خاطر عاطر آن بضعه خیر الوری صلی الله علیه وآله ازیشان وقوع یافته چنانکه کتب سیر و تواریخ
بیان ناطق است و در اکثر مطاوی این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده علامه تفتازانی
در شرح مقاصد میفرماید ما وقع بین الصحابة من المحاربات والمشاجرات علی الوجه المسطور فی التواریخ
والمذکور علی السنة الثقات تدل بظاهره علی ان بعضهم قد حاد عن الحق وبلغ حد الظلم والفسق وکان الباعث
علیه الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملک والریاسات والمیل الی اللذات والشهوات انتهی
یعنی آنچه واقع شده است در میان صحابه از محاربات و مشاجرات بر وجهیکه در تواریخ مسطور و بر السنه
ثقات مذکور است بظاهر خود دلالت میکند بر آنکه بعضی از ایشان از طریق حق انحراف ورزیده و بحد ظلم و فسق

رسیده بودند و باعث بران کینه و عناد و حسد ولداو و طلب ملک و ریاسات و میل بلذات و شهوات بود

چه هر صحابی معصوم نیست و هر که ملاقات با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمود بخیر موسوم نه قال المولوی الجامی

س هر کرا روی به بهبود نداشت * دیدن روی نبی سود نداشت * ازین عبارت و تقسیم ابتدا کرد کشمیری

نقال بیان کرد بر طور علمای شیعه کسی ازان نجات نمیتواند یافت و اگر شخصی را فرض کنی هم در اهلبیت

عظام و هم اصحاب کرام که بر کرانه می ماند و محفوظ می گشت غیر از جناب مرتضوی ع و حضرت فاطمی لقیل ما

و چون بر اصول رفضه حال این بزرگان از کتب دین و ایمان شیعه بطور نمونه یافتی دیگر هر چه توقع داشته

توانند شد که از اقسام اخیر خصوصا از اخس آن جسته باشد و دامنش نیالاید و نیز در روایات موافق

در آیات است یعنی کسانیکه حق شرف صحبت نیافتند و از ملازمت دور و دور ماندند بیلای ردت گرفتار

شدند و حضرت صدیق اکبر بحسن تدبیر در قلیلی از مدت تا هم همه را چنان کفایت فرمود که فلک گفت احسن

ملک گفت زه بلکه بقیه خلفای راشدین بحسن نیت خویش هم در اعلای کلمة الله و ترویج دین متین کوشیدند

چنانچه اهل سنت اجماع بران دارند و کسانیکه از نواصب و خوارج و روافض در مطاعن این برگزیدگان

ایزدی و خلفای نبوی می پردازند گردنهای شان در شکنجه انواع عذاب نکال الهی می پیچند که کسی را چه

مجال که باز گردنهای شان را راست گرداند خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ الّا الحنفی بلکه هر کسی از فرق

مذکوره مصداق لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ اما عبارتیکه از شرح مقاصد علامه تفتازانی آورده پس ناتمام است چون

بدان مراجعت کنی و در بعض نسخ یابی خواهی دانست که مهاجرین و انصار خود مستثنی هستند و از نیجاست که نقال

کشمیری بعنوانی عجیب کندی کرده یعنی بایراد لفظ انتهی قصه مختصر نموده و موجب تردد عوام گشته و با انهمه در

عبارت برهان الهی و حجت بالغه او هم موجود یعنی از لفظ ظاهر که در کلام تفتازانی نقل کرده چنان مستفاد

میشود که مرتکبین جنگ صفین قریب ظلم و فسق رسیدند اگر محامل صحیحه گفته نشود و باب قیل و قال مفتوح نگردد

ورنه پس چه ظلم و فسق هم نرسیده اند بلکه بشبهات و در خطا مبتلا شدند و در ما بعد شان که زمانه یزید پلید بود در

ظلم و فسق بلکه کفر بوقوع آمد و لا شک فیه عنده کما فی کتبه الاخر چون درینمقام خاص غرضی بدان متعلق نبود توجه

بتقریرات شان نکردم ورنه چیزی درین باب سوای انچه در مجلد اول گفته شد نوشتمی بعنوانیکه زنده بجدلان

خسران خویش اقرار قلبی میکردند چنانکه بعد ظهور اجزای آغازش نمودند و گفتند که بکمال جامعیت نوشته و دلها چمن

فرزندان دلدار خانی را به تشیعات از خواب غفلت بیدار کرده و سر حال پاره پاره شد بعد ملاحظه عبارت

که گویا اخذ تحقیق معاصرین ماست از مجتهدین و مزین و غیر او انچه یافته بود شارح کافی که معاذ الله خلفای

راشدین مبدلین دین اند لا حول و لا قوة الا بالله فکیف که کتاب الجهاد از کافی بنصوص صریحه کشاده شود

و تا درین معرکه میمنه و میسره قرار داده اند عیان گردد ایمان و تقوای راشدین و تابعین ایشان لهذا

بدانی که معظم آیات مدحیه کتاب مبین حتی یرثون الفردوس در شان این بزرگانست که دین اسلام را

او شد و بجای همین بیت سلطنت کسری و قیصر عبد الله و بالاکرند پس حجت الٰہی بر ہر کسی از قوم الناس که عوام
بوده شده هم چنان قایم شد که گاه بعضی خاص و آنهم اجماع ائمه هدی زیرا که باتفاق کتب شیعه این بزرگان اصلا و فرع
نوشته اند مگر انک صوارم و غیره و این بحث که تعلق داشت بخصوص امام صادق قبل ازین بعجز و تزویق مجتهد الزمانی بجالا
علیه والسلام و هرگاه مذهب شیعه بنا بر مذهب همین است که روایات خلفا و تابعین ایشان قابل اعتبار نباشند
پس روایات مقبولین ایشان که مرتد حقیقی گردیدند و دین اسلام و امامت ائمه اهل بیت را از ملاعب ملاهی
شمردند کما سبق تفصیله و سوف تعرف القواعد و اضافه علی ما تقتضیه الحال والمقام بطریق اولی برهم شده جای
تعجب نماند علمای رفضه مثل باقر مجلسی خاتمة المحدثین والمتکلمین ملا محمد تقی تصریح کنند که مارا کاری با اصحاب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب مرتضوی نماند کما عرفت و سیجیٔ انشاء الله تعالی پس باغ سبز نزهت
از قبیل کشمیری از انار آراسته بوده چه گلزار و بهار و زعفران زارش بتسلط و تطاول همین و دی از
تحقیقات این کتاب پامال شد قال الله تعالی حَتّٰی اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّیَّنَتْ
وَظَنَّ اَهْلُهَا اَنَّهُمْ قَادِرُوْنَ عَلَیْهَا اَتٰهَا اَمْرُنَا لَیْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنٰهَا
حَصِیْدًا کَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ و این حرف چند متعلق بعبارت علامه
که نوشتیم بعد از تسلیم عبارتش بوده والا بعد تصحیح نسخ کتاب مذکور و غیر آن چنان حالی شد که یقینی نیست زیرا که
بعضی از آن موجود و از بعضی مفقود و چون این حدیث را مجادل کینه توز و محدثات اغر ذرکی یاد رسانید
زینت و جدلش به انسان مستکم تو گوئی صاعقه مصائب که بر قاضی رطل لوق افتاد و خرمن الد الخصام مجتهد طعام
تیر باد و جگر دستشت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید بالنسبه
که در باره تصنیف مجتهد الزمانی بعبارتی از کتاب مستطرف احتجاجی در باره حلت متعه النساء کرده بود حالانکه نسخ
صحیح نزد وی معتبر بنا بر این جناب مجتهد که بیشتر کار او بر تقلید دیگر آنست لب معذرت بزبان باقر شاه که
در مؤلف خود تزویری قرار داده کما اشرنا الیه و راه انفعال بر خود می بندد که پوشیده نماند که نسخ کتاب
مستطرف درین مقام مختلف است در بعضی نسخ این حکایت موجود است و در بعضی مفقود چنانچه در جامع نواب
امیر خان نواب بان تصریح واقع شده حیث قال این حکایت در نسخه که شیخ شهاب کربلائی داشت
موجود بود و در نسخه دیگر نیافتم پس بنابرین محتمل است که اسقاط حکایت از قبیل بعض نواصب لجوج آمده باشد
چنانچه در بعض شرح مقاصد شاهد و معاین گشته که عبارت مشهوره تفتازانی اما ما وقع بین الصحابة من المحاربات
والمشاجرات الخ بالمرة ساقط کرده و حذف نموده اند انتهی و شاید که مختلج شود که واحسرتا این حکایت ظریف
چیست پس بدانکه رفضه در مستطرف بمقتضای اختلاط طینت خویش با کفار حربی چنانچه از اصول شان
گفته شد انشاء الله تعالی الحاق کردند که یحیی بن اکثم الشیخ از شیوخ بصره گفت که در حلت متعه بکر اقتدا
کنی گفت عمر رضی الله عنه سخت ترین مردم بود در تحریمش گفت لیبب آنکه بر منبر فرمود که حلال

فرموده است خدا و رسولش من آنرا حرام میکنم پس گواهی او را قبول کردم نه تحریم او را الغرض آنچه در کلام
سنیده جمهد شده اینست که مقبولین لسانی را بر اصول رافضه غیر از تحصیل زر و زخارف و حکومت دنیوی دیگر
مقصود نبود که گوساله پرستی بر اصطلاح محدثین محدثین نموده‌اند و عهد های جلیل یافتند پس بیچاره حضرت
ابن عباس را متحد نبال دانستن و ایشان را محبت قرار دادن ظلمی دیگر است و رای آنچه در باره
عبد الله بن عمر تقریر می کنند که از عوام مقصوره نباشد چه جای حضرات معصومین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کما سبق الاشارة الیه طرفه تر آنکه قاضی رطل بوق در مجالس خویش ظلمهای خلفای
عباسیه صراحة و اشارة نقل کرده باز ایشان را در ناصبیه شمرده حالانکه آن ظلمها بر اجله سادات بلکه
ذریه طیبه نیز در کائنات نموده‌اند که حضرت امام رضا شاه خراسان از انجمله باشند و عنقریب ظلم دیگر که متعلق
بلیج امام محمد تقی ع پاره کردن اجزای بدن مبارکش وارد می آید انشاء الله تعالی و مبنای این امر یعنی از ناصبیه
ناجیه دانستن شان تشیع خلفای مذکور است پس خلفای راشدین که حال شان معلوم همگنانست و در آثار حبث
هم دانستی که فرش عدالت گستردند و ظلمت عالم را زدودند و نور اسلام نورانی کردند چرا در شیعه ناجیه داخل
نباشند اما آنچه مجیب لاثانی فرمودند که حذف و اسقاط عبارات کار سنیان است که بر اصطلاح او ناصبیان باشند
پس جوابش پر ظاهر است که هر که منافق و ذو الوجهین و لسانین باشد برنگهای بوقلمون در آید و در هر بهار از قرآن
جلوهای تحریف بهر و رنگین باشد و حضرت سید المرسلین ع از رئیس محرفین قرآن مبین نبوده کما فی عماد الاسلام
للدهقانی کار آن مطرود است ولیکن شهاب مثل کربلای در کتابی از کتب شیعه دیده مناسبت مقام نقل فرموده باشد
وحرفی دیگر حاشیه را در اصل داخل کرده ولیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام و از ینجا حال کتابهای اهل سنت
توان دانست خصوصا آن کتابها که بدرس و تدریس شهرت نیافت و مخالفین در گوشها بجهت تعیت و الزام نصب العین
داشتند چنانچه دانی که نسخه شرح مقاصد در هر بلده کمیاب در این بلده هم احیانا بهزار تلاش چند نسخه دیده شد
بالجمله چنانچه سابق گفتم سخن چنین را توانم چاره کرد که تا من خود نگویم او چه چیز ولی از منصری نتوان برآید
که او از خود سخن می آفریند اگر رفضه بلباس خویش می مانند و لباس تسنن بر خود نمی آراستند کما فی مجالس المؤمنین
من اوله الی آخره و خبث نیت نمیداشتند این قدر فساد حذف و اسقاط و تبدیل و الحاق بهم نمیرسید و با اینهمه تقیه
اینهمه مذهب ما مثل آفتاب روشن و تیر جگر دوز در اکباد رفضه مانند سنان گیو در لیت پس تو در بخصوص مطالب
بسیار در ذهن خاکسار برای تحقیق و الزام موج زن شکننده کردن مجتهدین خانه کن است بنابر آن چند سطر دیگر
می نگارم باز ادهم خامه را از جرولانی باز میدارم که مخفی نماند که حکایت تقریر شیخی از شیوخ بصره یعنی تا بایستی
بد فرجامی نیم خامی با قاضی یحیی بن اکثم که مجتهد الزمانی در باره متعه آورده و تیر غم خود دستش ثابت کرده که
استدلال شیخ بصره بعد از خرابی کوخه چنان متین شد که قاضی یحیی بشنیدنش مرد و تو السنت دم نزد کما یدل
علیه المقام بخیال فقیر نمی شنید زیرا که علم و فضل او را کسی انکار نتواند کرد و با اینهمه در مناظره هم عبارتی تمام

داشته می که صولت و دبدبه خلافت مامون را خیال نکرده بلکه بجوی نشمرده نطاق همت بر اعلای کلمة الله
بربست و چنگ منادیان برای تحلیل متعه حسب حکمش بر سر جماعات ترانها بر کشادند پس او بعد از دیدن
انجمال آن اراده بحث مصمم نموده و فرستادگانش محمد بن منصور و ابو العیناء در آمدند و دیدند حال غیظ و غضبش و
شنیدند کلام خلاف ادبش در حق فاروق اعظم چنانچه می آید پس قاضی بر طبق وعده خویش فرا رسید و بمناظره
مشغول شد و بآیت قرآنی و حدیث رسول ربانی الزامی داد که مامون از امن و آمان دست بر داشت و مجال رد و
قدح بلکه راه فرار نیافت و معنی الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست تاریخ یافعی درین آوان نزد خود ندارم تا نقل تمام
عبارتش درین مقام بردارم شبی درین تفکر بعد نماز بر مصلی بودم که ملهم غیبی بقلب من القا فرمود که باید بکتاب گوساله
سامری رجوع کردن تا به تجسس بر آوردم و مظفر بمدعا گشتم چنانچه در همین ورق مذکور می شود ان شاء الله تعالی
و متعصبین را باید که مامون را از خلفای عباسیه مثل سلاطین دیگر ندانند بلکه بخیال دارند که پایه علومش خصوصاً در مباحثه و مناظره ارباب
ادیان بجائی رسیده بود که هفتاد و هشتاد کس را از متبحرین بقصر مالش جمع کردند پس بعد از مانوس و مالوف ساختن
و مطمئن گردانیدن مناظره شروع کرد و بانتهار رسانید یعنی هر یکی ملزم و محجوج بلکه مبهوت شد تا از غایت انفعال
و اختلال حواس توقع نداشتند که بجا نهای خود رسند و اگر این حکایت را در کتب صدوق مثل عیون بچشم خود
بینی خواهی دانست که او نزد رفضه رئیس المتکلمین است و بر نهج او این عناکب تا امروز نسج کلام می نمایند و بر طور او
افتخار دارند ان شاء الله تعالی اگر اجل مهلت دهد و رفضه شورش نکنند و در پی نشوند حال این قصه در خاتمه
به تحقیق و الزامی گفته شود که رفضه باز نام او نگیرند و دیده ها از پشت پای خجالت مستعار بر ندارند ولیکن از جهت
اعتقاد تشیع او چگونه مفتخر و مباهی نباشند که انچه او با امام رضا و فرزندش از زهر دادن و کشتن بعمل آورده
یعنی بدست خود خون امام محمد تقی ریختن کسی از سابقین نکرده چنانچه در کفایة المومنین انیهم روایت نموده که باز حضرت
موصوف را زنده یافتند که اثری از زخم بر آنجناب نبود و انهمه رو برو می دختر مامون که زوجه آنجناب بود از دست
مامون واقع شده اکنون علمای رفضه خصوصاً قاضی رطل بوق را اختیار است که بر اصول خویش این اعجاز
را در معجزات آنجناب شمارند خواه برئیس المتکلمین فرقه ناجیه امامیه ذوی البصائر باز گردانند پس عیان شد که نزد
قاضی یحیی بن اکثم استدلال شیخ بصره بواقعه روایت مشری اگر واقعی بود بجوی از زید ورنه چنین یکه تاز میدان
معرکة الآراء یعنی مامون سپر نمی انداخت و از گفتگو پهلو تهی نمیساخت فانا اقول فی جواب المجتهد من انت یا جعل
من اهل الدخل فی مقام عجز راس المتحیرین من الفرقة الناجیه علی زعم القاضی رطل بوق المقلد للعوج بن عوق
والحمد لله که مرا حاجتی بادله دیگر برای اثبات تحیر مامون باقی نماند که عنقریب بعبارت مجتهد الزمانی نیز می آید
و بر روی عقلا زبان را میکشاید و ذلک هو الحجة البالغة عبارت موعود از کتاب معلوم اینست روی محمد
بن منصور قال کنا مع المامون فی طریق الشام فامر فنودی بتحلیل المتعة فقال یحیی بن اکثم لی ولابی العیناء بکرا غدا
الیه فان رایتما للقول وجها فقولا والا فاسکتا الی ان ادخل فدخل علیه و هو یستاک و یقول و هو مغتاظ

متعتان کانتا علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعہد ابی بکر رضی اللہ عنہ وانا انہی عنہما من انت یا جعل حتی

انتہی عما فعلہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابوبکر بعد ازین ذکر کردہ کہ یحیی بن اکثم آمد وبآیت الا علی ازواجہم

وروایت مزبورہ مفتعلہ بر تحریم متعہ استدلال کرد ومامون الرشید را ازان حکم باز داشت وبر ارباب بصیرت

ظاہر وروشن است کہ اگر کلام عمرؓ دلالت بر تحریم متعتین میکرد مامون الرشید باوجود آنکہ خلیفہ مامون سنیان بود

واز جملہ اولی الامر کہ اطاعت آنہا واجب است واعلم واقعہ بہ نسبت اکثر فقہا چنانچہ سیوطی بان تصریح نمودہ

واز جملہ عرب عربا وافصح اہل حجاز بودہ چگونہ ہمین معنی متیادر کہ شیعیان بان طعنہ بر عمرؓ می زنند از کلامش فہمیدہ

زبان طعن وملام بر او کشادہ بخطاب صدق آیات من انت جعل در حق ان بوالفضول متفوہ میگشت آیا عربیت

وانی مامون خلیفہ با انہمہ وانی مثل عربیت مولوی صاحب تفتازانی بنودہ ولا یرضی بہ احد من العقلا انتہی مقام

الضرورۃ من کلام جعل الذی ہو رئیس اہل الدغل پس نزد عقلا چگونہ صحیح باشد کہ قاضی یحیی بن اکثم از کلام

شیخ بصری اگر روایتش بہ ثبوت رسد ملزم گردد کما لا یخفی من لہ ید باید دانست کہ چون سامری امامیہ بزبان

گوسالہ خویش بمقتضای مرض مرکب کہ ازالہ آن از اطبا حذاق ہم نتواند شد بعضی از ہملات وتشنیعات نمودہ دل

مولف از دست رفتہ لاجرم حرفی چند دیگر باید شنید ہر چند تطفل باشد وان اینکہ دعوی اینکہ روایت تحریم متعہ

مزورہ ومفتعل است بحضرت امام الائمہ وحضرت امام رضا میکشد زیرا کہ چون مکتب حضرات معصومین کہ خود تالیف

آن برای ہدایت امت کردہ اند وعلیحدہ ازان کتابہا جز کتاب فقہ الرضا باقی نماند کہ جامع امور دینی باشد رجوع

کنی خواہی یافت کہ دلالت قطعی بران دارد کہ جناب امیرؑ تفصیل این معنی نمودند کہ حضرت رسول کریمؐ بعد از آنکہ

متعہ را حلال فرمودند در سفر جہاد وقتیکہ جوانان متحیر گشتند کہ چہ باید کردن بسبب آنکہ در شدت غربت گرفتار

شدند حکم کردند عبارتش از مقام مطلوب اینست خبر فی المتعہ اعلم یا اخی انی سالت العالم علیہ السلام عن المتعہ

فقلت جعلت فداک یروی جدک امیر المومنین ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم حلل المتعہ یوم فتح مکہ وحرمہا عام

خیبر ونہی عنہا فقال صدقوا فی الروایات انہا واللہ منہیہ حرام مامور بہا الا انہم غلطوا فی وجوہ الحدیث الی

ان قال ع وانما حللہا النبی صلی اللہ علیہ وسلم لشبان عرب کانوا معہ فشکوا الیہ غربتہم فاطلق لہم المتعہ ولا

مثالہم فی تلک الحالہ لکیلا یقعوا فی الحرام واما من تمتع وہو قادر علی التزویج او علی شری الامۃ وہو بالحضرۃ

او مقیما فی مصر من الامصار من غیر ازعاج ولا اختلاف من بلد الی بلد فقد تعدی علی حرم المسلمین واستباح

لنفسہ ما قد حرم اللہ علیہ من فروج الحجر ابر بغیر ما قد امر اللہ فی کتابہ ثلثلہ واللہ یقول وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وقال فقد ظلم نفسہ ما بنی بالمتعہ الا عند الاضطرار والضرورۃ للمضطر فمن امکن

لہ غیرہا فلیس لہ ان یتمتع ومثلہا مثل قول اللہ تبارک وتعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ الی

فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی ای برادر من پرسیدم امام را کہ

قربانت روم حال متعہ چگونہ است روایت کرد جد تو امیر المومنین کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حلال

نمود متعه را روز فتح مکه حرام گردانید سال فتح خیبر ونهی کرد از ان فرمود راست گفتند در روایات یدرستیکه متعه
خدای عزوجل ممنوع است چنین ممنوع که حرام است که اجازت شده بود بدان مگر محدثین غلط کرده اند در وجوه
روایت وبعد از نظر می چند که بعضی از الفاظ دران محذوف شده بود از میان اند اختم امام موصوف افاده
نمود که حضرت حلال نفرمودند متعه را مگر برای جوانان که در عزوبت گرفتار گشتند وهمراه حضرت بودند وشکایت
نمودند پس حضرت اجازت متعه داد برای شان ودیگران که مانند شان باشند دران حال تا در حرام نیفتند
ولیکن شخصی که متعه کند در حالیکه قادر باشد بر نکاح یا خریدن کنیز وحاضر باشد یا مقیم شود در شهری از شهرهای
امصار ودر سفر از شهری بشهری پس او البته تجاوز کرده بر حرم مسلمانان ومباح کرد برای خود انچه حرام کرد برا و
حق تعالی از شرمگاه زنان آزاد بدون امر در کتاب خود برای مانند او وخدا میفرماید که آنانکه تجاوز کنند از
حدود الهی پس ایشانند ظالمین ونیز میفرماید که البته ظلم کرد او نفس خود را ای فرزند من بتحقیق بوده است جواز متعه
مگر وقت مضطر گشتن وکسی که بر غیرش قدرت دارد او را جایز نیست متعه ومثلش مثل قول او تعالی است که حرام
کرده شد بر شما مردار وخون وگوشت خوک تا آنکه فرمود پس کسیکه مضطر باشد دماغی وعادی نشود پس گناهی
بر او نیست البته خدا بخشنده ورحیم است این افاده عین افاده امام الائمه وان عین حدیث نبوی است پس آن
سلسله قطعاً ویقیناً بتوسط معصومین تا بحضرت رب العالمین میرسد فکیف که رفضه در کتب فن مثل صوارم وحسام
نیز محقق کرده باشند که ما بین احکام وافادات ائمه اختلافی در میان نیست بلکه بر همه بر یک طور بودند چه جای آنکه
حضرت سلطان خراسان کتابی برای هدایت امت تالیف فرماید علی الخصوص که دیباچه بحلیه نقش مزین بنام
مبارکش عبد الله علی بن موسی ع الرضا باشد وائمه متاخرین از ان عدول نمائید لا والله ثم لا والله
ابخاطر کسی اهل انصاف خطره هم نکند چه جای رسوخ پس باجماع ائمه معصومین این تحقیق برای الزام غلاة
یادداشتنی است وبر صفحه خاطر بآب زر نوشتنی واگر کتاب ما را در فضائل این کتاب مجال کنی در بسیاری
از کتب محققین بدینجا خواهی یافت که از برای کتب دیگر زینهار مذکور نگشته مگر بنام کتابی نشان وهم تا بمبالغه
عمل نکنی پس بدانکه خواهرزاده مجلسی در کتابی که فواید هر جنس دران جمع کرده انچه در مدحش گفته از ان
واضح است که صدوق که در محدثین قم لی مثل عدیم النظیر است روایات امام موصوف را که درین کتاب است
مرجح میدانی الی غیر ذلک مما افاد فی هذا الباب واین امر خود نهایت عقل میبرهن است که کجا جمع کلینی با عوره تلامذه یله واساتذه
الکفر بزبان جناب مجتهد دنیا فروش دین خر وکجا تصنیف حضرت امام رضا که بنام مبارکش زدند وخلیفه وقت مرید آنجناب وحضرت
هر چه میخواستند بعمل می آوردند وتقیه را در خلافیات سیر خود نمی ساختند فارجع الی البحار وتراجم بل الیقات
الصدوق وتلامذته ونیز بحث اینکه درین امر خاص کسی از ان مردم نبود که امام صادق را دشنام دادند مثل
ابو بصیر وتلمیذ ایزدی سکان بیردین تا پاک شان شاخشید ندیا ائمه در حق انها مثل زراره وظیفه لعنت
میخواندند وباوجود گوشه نشینی وبیچارگی از بارگاه خویش میراندند چنانچه در مختار خودکشی وغیره ذکر کرده اند

بخلاف ورق دیگر از کتاب آنجناب که این متنافیین را دران دخلی تام باشد فکیف که نیز آن روایات هم دیگر مختلف شود و بعضی از تجویز متعه بالا رود و برخی بدایاس منجر گردد و تیر بالکل زمتعه تیامرکرد و تحذیر شدید بیات وضمایم دیگر بر عدم تحذیر دلالت دارد و هم شاگر عظیم در اشتراط شهادت و عدم آن و مال متوات هم دلایل کند که چون بربان امام باقر لفظ حلت متعه آمد روای گفت امیر المومنین عمر تحریمت رفت و آمر تقریر شیخ مذکور العز شید و نوبت بمواخذه رسید و مخاطب گشت تجویز میکنی که زنان و دختران متعه کنند و امام محمد باقر رضی الله عنه روی مبارک گردانید و ملزم شد و چیزی نتوانست فرمودن حالانکه در شریعت چنین مقرر است که از حد لزوم زار و شیم ملزم و نیز آن ائمه هدی ابتدای چیونتی مخالف حج تمتع را فرمودند که بلیغ ممکن بار کتاب متعه نقض خود او یعنی علی بن یقطین ارشاد شد تو خی بستی ترا با متعه چه کار و اشیمه باتحاد و مسائل راجع است که حکما مضاف توان کرد چنانچه گوشت خنزیر توان خورد حالانکه متعه حرام است معهذا لازم میاید که حضرت امام رضا اگر این مطرود و در وجود مشین باشد که ما اشتر و چون میدان برخار شوار گذار پاک شد پس اعتماد بر جهالت که در ورق اول از کتاب امام رضا نشان دادم که بجز دیدنش خواهی گفت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و آنکه مذهب ائمه است بر اصول شان و لاف زنی نواصب یعنی مجتهدین مجلاتی آید که تحقیق سابقین و لاحقین ایران باطل میگردانند معاذ الله با زمره خویش بازآب ایمه در قرار رسید بند و حال ترین این امام چنان بود به دلالت روایات صدوق در عیون که آنجناب زینهار از مامون آتشه میکرد و اگر تقیه میفرمود البته نوبت بکشاکش و فرستادن پهلوانان عراق بسرکردگی خوارج شیعه برای قتل آن معصوم و تیغ راندن شان بجراحی رسید کما مر فی المجلد الاول چون این امور بمبدر که بود در آمد اکنون از مقول مجتهد از ان که بر مسند زراره نشسته و از سر انصاف برخاسته و نام نیابت صاحب الامر بر خود بر ذریعه در سطری چند از من بشنو که این سامری لیسا بیاز گوساله خود در شرط زراریه که نژاد او العزیت حیدریه موسوم است میگوید و غالباً در خانه قائمه شکر میکنند و تلیان می کند که لله الحمد که فرقه حقه امامیه بالتحریم الخبیری ثم التحلیل الاوطاسی مویدا و غیر موید بحکم قایل نیستند پس بر هر دو تقدیر توجه تشنیع بسوی ایشان نباشد زیرا که تحلیل بعد التحریم نزد ایشان مسلم نیست بلکه تحلیل مستمر من صدر الاسلام قایل اند فلا تتجه التشنیع علیهم چون مذهب رفضه معلوم شد باعتراف مجتهد ثانی قایم مقام جناب صاحب الامر و مجتهد خانی که از صدر اسلام همیشه تحلیل متعه بر حال خود ماند و زمانی تحریم از ایشان حرام نشد و از کتب دیگر متکلمین این طائفه نیز عیان است که گاهی تحلیلش میدان تحریم گشت و سنیان بر کذب و افترا و افتعال بر جناب رسول متعال اتفاق همت بربستند لاجرم فواید افادات جناب امام رضا را در رد این مذهب پایانی و استنتاج نتائج را از ان حاجت بیانی نیست مگر بر چندی از ان تعلیما للمتعلمین اقتصار میرود و درین مجال نافعه نوشته می آید از انجمله آنکه بعد از ملاحظه مذهب مذکور از تحقیق حضرت رضوی دید بزرگوار عالیمقدارش و روایت شهسوار میدان لافتی و صاحب ذوالفقار مصداق سوره والی

حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و علیهم که هرگز تجویز نفرمودند متعه را مگر برای جوانان غریب وآنهم در سفر
در حال اضطرار نامی و نشانی نماند زیرا که اجتماع این هر دو مذهب اجتماع بین النقیضین است و قسم ائمه
طاهرین هم برین مذهب پلید دروغ شد چنانچه از کتاب حضرت امام رضا ذو النتی و هل هذا الا عداوة الائمة
الاطهار فاعتبروا یا اولی الابصار طرفه آنکه علمای اهل سنت و خلفای راشدین را نواصب و اعدای اهل بیت در هر کتاب
نام نهادند چنانچه از احقاق قاضی و صوارم و حسام جالیبی و کتاب گوساله سامری از هر باب و فصل و لفظ و معنی آن
هویداست و حقیقة الامر اینست که هرگاه تحقیق آن برگزیدگان بارگاه ایزدی بر وفق آمد کما نقلنا عن الکتاب المستطاب
یقین بکن که همه هفوات این تارک طائفه رقاص که رفض و رفض مذهب و شیوه ایشانست بها منثا شد جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا فسواء کان من خرافاته او هفوات ابیه او هما قال القاضی بطل لو قال این حق لبود
از فواید العبارت سراسر افادت و بشارت که از هر لفظش بنابیع حکم در جوشش و مطابقت عقل و نقل در تشبیه
متعه بلحم خوک تر دامان هوش دانسته رقصه در فریاد و خروشش چه مجال که همه فواید را چنده ورق ازین کتاب به تایید
انکه شنیدی باقطع نظر است از آنکه اکابر طائفه کتابها و رسائل در رفع اختلافات فریقین نوشته اند که اکنون
بعد نوشتن افادات رضوی تطویل می نماید پس همان بهتر که بکمال ایجاز اشارات اجمالیه نمائیم با ترید و دید
حاصل مدعا گردانیم از انجمله آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم با ماریه رضی الله عنها در مدینه طیبه متعه کرده بود
و این خرافات را گویا شان نزول آیات کریمه سوره تحریم قرار داده اند چنانچه عبارت کتب معتبره قوم باید دید
اول جملا بار مفصلا روی الکلینی فی الکافی و تحته نقل فی الصافی عن الصادق علیه السلام المتعة نزل بها القرآن
و جرت بها السنة من رسول الله صلی الله علیه و سلم و تفصیل را در کتب ایشان باید دید که متعصبین قوم صحبت
حضرت را با کنیز قبطی ماریه قبطیه رض مادر مکرم حضرت ابراهیم رضی الله عنهما را برای اثبات دعوی مذکور که متعه بود چه
انواع خرافات آورده اند که آدمی منصف بعد از دیدنش متحیر میشود و وجوه تحیر بطور اجمال عنقریب معلوم میشود
از علمای عامه بیدانشان با آن رتبهای بلند بسیار از احاطه سفاهت نمیدرخشید که تکذیب امام رضا و دیگر
جماعت فاسده ائمه هدی لازم می آید و سوزش جگر مخلصین میافزاید واویلا وامصیبتا که با اینهمه عفیف و نا
روبروی ما همچو عوج بن عوق گردنهای آفرایند و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت سید الانبیاء صلی الله علیه
و سلم بر زبان می آرند از انجمله آنکه بیان کنند که رسول خدا در کدام وقت بغربت گرفتار شده حالانکه در حقیقت
تنفت روایات عالیات امهات المؤمنین را نوبت بنوبت همراه می بردند پس غربت و اضطرار شد لیف و انهم در مدینه
طیبه یا بعضی سفرهای مشهوره تا آنکه شخص ابهم تر گردند و بودن ماریه قبطیه از ملک یمین رضی الله عنهن اجمعین از
تجاوزات مشرکات یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا
مَا لَا تَفْعَلُونَ شاید برروایات نواصب وجه اضطرار چنین باشد که اگر باقی است در کثرت ثواب و اعلی درجات
مرتبه بدل است وَلَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ولیکن این آیه کریمه نیز از ایشان از ملحقات

باشد مثل بعض آیات سورة بنی اسرائیل در هجو جناب خاتم الانبیاء معاذ الله کما یظهر من الاحتجاج لرسل بن
واللجاج واز عجایب آنکه مومن جالسی آنچه در ضیاء والاسلام درباره تحریف قرآن مجید آورده از آن نمایان است
که اینهمه تحریفات از خاتم پیغمبران است که برای خاطر اصحاب خود تبدیل آوردند فاعتبروا یا اولی الالباب هر که این امور
را مستبعد و مستغرب داند باید بهردو کتاب رجوع کردن تا صدق مولف ظاهر گردد واز انجمله آنکه تهذیب الیقینی است
حال حضرات ائمه هدی که معصوم بوده اند و بیعت ملائکه و تمهید شان بسر بردند و خدا شاهد است وکفی بالله شهیدا
بارها در نیمی با امامیه معرکه بار و داد ولیکن نتوانستند که متعه ائمه از کتب معتمده خویش که لائق سماعت باشد در
مناظره بکار آید بدرجه ثبوت رسانند مگر از خرافات و مهملات چنانچه آنقادر دانستی و چگونه تجویز توان کرد که این بزرگان
مضطر شدند و متوجه بامری گردیدند که بزبان نتوانند آمد و امام حسن مجتبی بمطلاق شهرت یافت و بدین طرف که هم عزها
و هم ثواب بود التفاتی نداشت از اینجا قیاس کن سفاهت طائفه دجل و تلبیس و شوخ چشمی این جعل سیرتان که تقلید
صاحب خلاصة المنهج که اگر کسی بدون متعه از دنیا رود در قیامت مانند رافضی بر خیزد که بینی او بریده باشد عیاذا بالله
از انجمله آنکه مجتهد دشمن عقل و دین حدیث نفی متعه را مزور و مفتعل گفته بود چون عیان شد حرمت متعه بروایت ائمه
مستطاب راست گو که باب افتعال بانفعال مجتهد مبدل شده یا نه و حضرت ائمه از امام رضا تا جناب امیر مزور گردیدند
یا نگردیدند و سلسله از کجا بکجا منجر شد لعنة الله علی من یلزم من کتابه کذا ارمی ع دوستی بی خرد خود دشمنی است
افسوس که وقت مبارز الدوله سعادت علیخان که مایه ادراک و فهم در دودمان خود داشت نماند و الا تحریر مجتهد
را که مشتمل بر لزوم تزویر و افتعال حضرت ائمه بود نزد او فرستاده داد خواه شده گفتمی که این ناصب عداوت را
بدرگاه پیر بخارا باید فرستادن تا قوم معلوم تخمه مت امشغول شوند و داد دل خویش بستانند یا بر مسند اجتهاد بنشانند
از انجمله آنکه چون مزید ثواب متعه که در یکبار آن درجه امام حسین ع و در چهارم درجه حضرت رسول الثقلین میرسد کما فی
خلاصة المنهج و مجلسی رساله منفرده در صحت این حدیث و مانند آن تالیف کند چنانچه در بلده شاهجهان آباد نزد
رئیس کشامره از گروه رفضه که قریب ششش محل میداند دیده شد پس جناب امام محمد باقر چرا بمخاطب خود عبدالله بن عمیر
وقتیکه گفت تجویز میکنی الخ نفرمودند که موجب علو درجات و شرف دودمان ماست سکوت را بر خود گوارا کردند
و کره بر انگیزند و اگر امر متعه مخصوص بدیگران بود حمقا چرا دعوی مذکور برای جناب رسالتمآب و ائمه اطیاب
نمودند و از سنن سنیه قرار دادند کما روی الکلینی علی ما عرفت از انجمله آنکه مجتهد لا ثانی دعوی تحلیل متعه از صدر
اسلام میکنند بحکم خدا و رسول و مستلزم مزید مثوبات میدانند کما فی الاصول وقد اشرنا الی بعضها و آنکه از کتب
امامیه بر ناظرین ظاهر است که بعد از تحلیل گاهی تحریم آن بوقوع نه پیوسته و کتاب امام رضا بنویده است که چون
در سفرهای جهاد شدت عزوبت و جدای از اهل پیش آمد و جوانان خیلی مضطر شدند و شکایت پیش سرور
کائنات بردند حضرت تجویز فرمودند این وقت را صدر اسلام گفتن غیر مجتهد کار کسی نیست مگر عارفیکه سکندر
ذوالقرنین را با حضرت امام حسین ع در خیال خود جنگانیده بود پس قطع نظر از قوت قدسیه اجتهاد که در رساله

غضب مامون را که دخترش هرگاه از جناب امام محمد تقی علیه السلام استغاثه در امور خانگی تقدیم رسانیده بود وی شمشیر بدست
گرفت و دویده بر سر امام رسید و بدن مبارکش را بضربات تیغ بیدریغ جدا نمود بلکه پاره پاره گردانید و بعد از آنکه
صبح شد و خادم خبر سلامت و صحت امام رسانید شاید هزار دینار باو داد و نادم شد و تفصیل این واقعه در ترجمه
خرائج و غیر آن خواهی یافت و این بعد از آنست که بسیاری از اقویا برای کشتن امام رضا همراه مؤمنین پاک تیراست
تا ایشان بکمال خویش مثله نمودند و بر آنجناب هیچ زخمی نرسیده بود و شوخ چشمی و کورباطنی و بیهوده سرائی
و هرزه چابکی مجتهد باید دید که باوصف دعوی اجتهاد از تقلید آثار غیظ و غضب او خود را معذور و مامون بدذات
و سفلگی و فرومائگی خویش را بدینگونه جعل وقت سلامت حواس بظهور آورد و لنبو انیکه علاجش نتوان کرد کما قال العرفی
فی قصائده ؎ که جعل در دو سر از رایحه گل باید ؛ بلبل از بهر مداواش لسناید صندل ؛ من بعد مخفی نماند که در تالیفات
قاضی رطل بوق مثل مجالس المؤمنین و مجالس قدیم و جدید دیدیم که شوشتری ابن خلفا را بزمره شیعه ناجیه درج کرده
و نقد عمر عزیز را بکوشش تمام بر آن خرج و دیگران پیروی این امور بدعوی تشیع عباسیه برگزیده اند ولیکن
یاد نمی آید که او را معصوم عن الخطا خیال کرده باشند چنانچه مجتهد بر طباعت و عربیت آدمی تا زحتی کلام خواجه
کلامش صاف ظاهر است که بنهایت غرابت دارد و نفهمیدنش معنی روایت منبری حالانکه بسا دیده شد که عرب
در تحصیل علوم دیگر جد و جهد می نمایند و در تحصیل علوم عربیه قصر و می مانند بغیر در انیمعنی که خود اهل لسانند و محتاج
بمعانی و صحاح را نیستند حالانکه غرائب قرآن مجید و حدیث بلکه بسیاری از تراکیب عبارات بلغا را بدون تعلیم
ندانسته اند پس الحمد لله که او هم اقرار کرد که مامون بعد تفهیم قاضی از تحلیل متعه برگشت اینست حجة بالغه چنانچه بالا
دانستی نه آنچه باوی بد او در ذهن او آمد و غیظ و غضب او را در گرفت لب امنشیان غریب را دیدم که چون گفتگو
در معانی عبارات پیش آمد و ماخذ را ندیده بودند و تناسبهای ابواب را نخوانده شنید البته لکل ماندند و فضلای
هندگوی سبقت ربوده چون علاج از من پرسیدند سبب مغالیط را بهمین عنوان گفتم تا از غایت شادمانی جستند
و کتب صرف را از بنده شروع کردند و هر روز اعتراف نمودند که بغیر در زند گور ازین دولت محروم بودیم حالا
حقیقت الامر واضح شد گفتم مگر در کتب ندیده آید که صاحب قاموس صبحدم بمدرسه میآمد و عرب را می خواند که
بیائید و زبان خود را بیاموزید پس از آنکه کتاب قاموس را با دراک اصطلاحات و اسلوب تالیفش فرا
گرفتند عذر جان ساختند الغرض آنکه مجتهد در این مورد بهمه خود چنان منهمک شد که از واقعات حدیث هم اغماض
صرت نکار بر وشی را رطل بوق در تالیفات خود مثل بمصائب خویش بشری می نویسد که مردی از مخالفین آمد و از جناب
صادق رضی الله عنه پرسید حال ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمود ایشان امامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق و ماتا علیه فعلیهما رحمة الله یوم القیمة و خواص اصحاب متغیر شدند و بعد تمامی مجلس معنی آن پرسیدند
بسبب آنکه باظهار علمای امامیه متحیر بودند تا امام بگمان ایشان رخت افادات کشاد و بازار تحقیق گرم شد
اگر فهم مامون همچنان بمعنی مراد نرسد عجیبی نباشد و منافی عربیت او نگردد و الحمد لله که از تحلیل متعه باز

گردیده در تعلم امور دیگر از حسرت عرب عرباکه مامون خاک پای شان تواند بود در لغات قران مجید یاد دارم
وایشم بخیالم است که مبادا ناظر و سامع ملول شوند ولیکن از جمله اموریکه بخاطر دارم و بدین خیال تواتم که همه را سلک بیان
منسلک سازم سیما درین ایام که وقت تهذیب کتاب است و من از اهل دیار خبرهای موحش می شنوم و در پی
عجلت ام و خیال هجرت ازین مرز و بوم بشامت بوم معلوم دارم و سخنی بخاطر رسید و ذکر آن مناسب میدانم آنکه
آنچه حضرت قاضی رطل بوق در بیان معذرت امام ربانی آنجناب آوردند آغازش اینست که امام یعنی پیشوا است
و کفار هم پیشوا دارند و مرادم همین است پس بنده عرض میکنم که چون سائل متردد بدوستی شیخین گمراه شده و دانست
که امام معتقد بامامت و عدالت ایشان است چنانچه اهل ملازمت حضرت امام هم تفهیم ایمعنی ظاهر متغیر شدند و بال
این گمراهی بگردن آن پیشوا دلیس بر مقولات رفضه حال امام صادق ناگفتنی است معاذ الله من ذلک نیز ازینمقام
هم عیان شد که ائمه هدی را سنیان پیشوای خود دانسته از نزدیک و دور بخدمت ایشان میرسیدند و زمین ادب
می بوسیدند و اگر آنجناب را از اهل رفض میدانستند البته حاجتی باین سوال نداشتند پس معلوم شد که از محدثات
متاخرین نیست چنانچه مجتهد قانی در صوارم و اولاد او نامه اعمال خود را در سیاهی گرفتند و بخار زار هلاکت و
تباهی دنیا و آخرت افتادند و انتقام اوله را اگر بجوئی در کتب طائفه سنیه کما اشرنا زیاده از صد مقام هم خواهد رسید
فاعتبروا ولا تکن من الغافلین اما آنچه مجتهد سفیه از راه ناعاقبت اندیشی گفت که مامون خلیفه و صاحب امر سنیان
الخ پس جوابش آنکه ناگزیر بود مجتهد را اجماع اهل حل و عقد باثبات رسانیدن لاجرم توان گفت که درین
تقریر هم مخاطب سفیه از مقصرین است نه محلق از محلقین که بذات خود بر وعده خود حاضر شد از محلقین
و چگونه از ارباب تقصیر نباشد که در زمره ارباب تحلیق غیر از بیچاره مقداد رضی الله عنه
کسی هم نرسید و چون سلمان رح باب الله و ابو ذر صدیق امامیه درین فضل همراه او نتوانند گنجید از عمار چه نام می آید
که برنقل قاضی رطل بوق در مصابیحش اگر عین را از و نگیرند مار است و اگر میم را جدا کنند عین عار و اگر الف را
محو نمایند نام عمر است بر اصل قاضی ناکار ناهنجار تکلیف که تقصیر مجتهد قبل ازین به ثبوت رسیده باشد در مجلد
اول ازین کتاب جائیکه بتحقیق امام فخر الدین رازی نور الله ضریحه چنان منقح شد که اولی الامر اهل حل و عقد اند
بزرگان دین و پیشوایان اهل حق و یقین که اجماع شان سبب عصمت است از خطا و چون به بیعت ایشان
ماده امامت و استحقاق شخص بظهور و فعلیت می آید مراد در آیت کریمه اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ
مِنْکُمْ اکابر مذکورین باشند نه کسی دیگر اِنَّمَا الشُّوْرٰی لِلْمُهَاجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ فَاِنِ اجْتَمَعُوْا عَلٰی رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ اِمَامًا کَانَ
لِلّٰهِ رِضًا لطف اینست که حضرت حیدر کرار روزیکه خلیفه شد نیز همین فرمود و بر بیعت دیگران تن برضا نداد کما
ذکره الاربلی فی کشف الغمة عن معرفة الائمة معهذا اثبات اتفاق اهل حل و عقد که بر تحقیق امام رازی اولی الامر
اند بعد ازان می باید که شروط امامت را در ذات مامون اولا باثبات رساند بعد ازانکه مامون از معارض
باشد که از آنجمله عدالت است و سیکه علمای اهل حق را در فتنه قدم و حدوث کلام الله که در زبان سعادت

اقران حضرت صلی الله علیه وسلم واصحاب کرام این بحث نبود مبتلا کنند و خون حسین بریزد البته بجز احل از عدالت دو
واجتهاد رانیز در ذات او ثابت کردن بر ضرور رد مجتهد آنرا مهمل گذاشته و چنانچه باید نپرداخته تابیعت اهل حل وعقد
کاشف باشد زیرا که قبل ازین از کتب کلامیه معبرض ببیان آمد که بیعت موجب امامت نیست بلکه کاشف است یعنی چون
شروط در ذات شخصی فراهم شد استعداد وقابلیت بهم رسید ولیکن فعلیت آن بر اختیار اهل حل وعقد باقی چون
او را برگزیدند وبیعت کردند امامت بالقوة بفعلیت رسیده هرگاه این امور هنوز در پرده اختفا است ومجتهد را تباید
آن مقدرتی نیافته لاجرم گفته میشود که آنچه بر اهل سنت لازم می گرداند وکاور وزیری بکار می برد الزام بما لا یلزم است
بلی بر طور مجتهد توان گفت که چون او یزید عنید را در باره امامت وخلافت بهتر از خلفای راشدین میگوید ومیداند
چنانچه درین مجلد بالتفصیل دانستی و قهر واستیلای مامون خلیفه شیعه ناجیه بر اصول مجتهد زیاده از یزید بود که امام
رضا را از جوار شریف حضرت رسالت بسوی خود کشید و زینهار آنجناب نمیخواست که جدا شود کما فی البحار وغیره و
درایت نیز آنرا مقتضی است باز در پی آن شد که بدن مبارکش را پهلوانان شیعه عراق باتباع شیعی پاک پاره پاره
کنند و شمشیرهای زهرآب اصفهانی وخراسانی از سلاح خویش بایشان بعد از وعده عطای خطیر مقنطره
وتقرب مجلس خاص بخشید و بعنایت ایزدی وبرکات اسم اعظم کارگر نشد وبالاخر بخوشهای انگور بعد از تقیه
زهر بلاهل علی ما نقله المجلسی فی تالیفاته بدست خود شهید کرد و چون خراش وسوزش در امعاء جگر شریف
بهم رسید وآنجناب بقضای حاجت در دو بدر رسید کجا میروی فرمود جائیکه فرستادی باز جسم مبارک امام محمد تقی
را از شمشیر خود ریزه ریزه نمود اگرچه آنجناب مثل پدر بزرگوار از شمشیر محفوظ ماند یعنی اندکی دو پاره یافت
ودر ایام رجعت بار دوم رونق خواهد افزود واگر برجعت دوم اکتفا واقع شود همچو حضرت موسی که چون
باجازت شریعت باری مامور شد که وکالت قوم قَائِلِینَ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً ادا نماید ودر سوال
رویت زینهار ادا گر ندی نخواهد بود بجبر و تجلی بر کوه طور از هیبت بر سنگ افتاد وجان بسلامت برد ودر
زمان رجعت همراه جمیع انبیا از دنیا خواهد آمد ورنه رجعت ائمه بار بار خواهد شد چنانچه از تفسیر قمی وبحار ظاهر است
الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة واین افعال از یزید منقول نیست پس امامتش بهتر از امامت یزید خواهد بود
که بالاتر از امامت جمیع خلفا نزد مجتهد قرار یافته فکیف که بر اصول طائفه فاحشه عنقریب می آید اجتماع خلافت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کفر و شرک کما لا یخفی علی المنتظرین ومخفی نماند که لفظ جمیع خلفا از ان گفتم که
بر اصول شیعه جناب امیر را چنین خلافت حاصل نشد که بجای خویش الطیب خاطر شریف آمر وناهی باشند زیرا که
دران وقت از قبور شیخین عم می ترسیدند اگرچه قاضی رطل بوق نه ترسید وگفت آنچه گفت حتی که در القای
بدعات متقدمین معاذ الله مداهنه میفرمودند حالانکه در آغاز ارشاد متوجه بودند علی ما فی کتب الفریقین
که تقلید کسی نخواهم کرد ولیکن بر مذهب این نواصب مدعین مزید ولا پاس سخن شریف هم از یاد نیف
رفت حالانکه امام منزه از سهو ونسیان میباشد بخلاف مامون که هرچه کرد بی تقلید کرد چنانچه رئیس مستقر

میکند و در باب متعه بعد از تحلیل آن نیز رای خود را خلاف گرفتن مناظره قبول نمود و علم و فضل او بحدی بود که رفض
در مباحث کلامیه بر منوال ادنی رفض و اکاسه لیسی او بارها می آیند و این تحریر قطع نظر از آنکه از کلام مجتهد مترشح
میشود از دیدن عیون و کتب دیگر از صدوق و کذب عیان است کما مر از ینجا اهل سنت را باید که تصریحاً
بگویند نه تعریضاً که رئیس متکلمین ایشان در باره متعه وضوی خود را که همراه مسواک بود بر باد داد و خیر باد گفت
حالانکه خلافتش بهتر از جمیع خلفا به طور شیعه بود فکیف که تشیع مامون بمعنی رفض از صوارم بر رشش نیز مدلل
و افتخار بخلافت خلفای عباسیه از مجالس قاضی رطل بوق مولای این پدر و پسر بعد ادراج مامون و هارون
درین مجلس و لقب ایشان بلفظ ناجیه بر جای خود مکمل چنانچه قبل ازین هم گفتم و شجاعتش بحدیکه تنها برای شهید
کردن امام محمد تقی علیه السلام ورثه شیر خدا دیدن معجزات لاتحصی بر دو بید و در زعم خود بلکه لفس الامر چنانچه
از دخترش در کفایه المومنین منقول است انهم بحالا مزید علیه را کفایت گردد سابق ازین بنصوص جعفریه استحقاق
خلفای راشدین بدون عصمت از اطول احادیث کلینی ظهور انجامیده پس عصمت برای مامون چه ضرور فرق
نیست که مهاجرین ممدوح و نصوص جعفریه مذکوره بر مذهب طاعت ائمه خود یعنی خلفا بودند و مامون بر مذهب امام رضا
و مصدق مذهبش هم الملک عقیم به بیان قاضی در مجالس و هم تحلیل متعه چنانچه دانستی و هم مناظره او با جم غفیر
از اهل سنت و غیرهم در باب اثبات تشیع و سنفصل انشاء الله تعالی کما قلنا ۵ چندین قدر نتوان گفت در جمال
تو عیب جز که خال مهرو و فا نیست روی زیبا را ؛ ولیکن خاصیت تشیع را چه علاج که شیعه العراق شیعه النفاق
دت بد کار ازین مقامات پی می برم که هر جا استیعاب عبارات کتب فضه نمیکنم و بیشتر باختصار و تلخیص میپردازم
تا بجواب همه مضامین و عبارات شان طبیعت بند و جوشش تر نزند و ادهم خامه لوسنی نکند چنانچه در ینجا هم در یدی
و میزان فراست سنجیدی **قوله** و آنچه نوشته الخ **اقول** زینهار مقام اعتراض نیست چه ضعف عذاب را برای
بنی هاشم که از ائمه متخلف شدند بر اصول رفضه یاد کرده ام اگر دیده و دانسته مجتهد الزمانی خود را بذیل جهل و نادانی
گیر و علاجی نداشته باشد پس بدانکه طبرسی در تفسیر مجمع البیان میگوید روی ابو حمزة الثمالی عن زید بن علی انه
قال انی لاجو للمحسن منا اجرین و اخاف علی المسیئ منا ان یضاعف له العذاب ضعفین کما وعد ازواج النبی ص و روی
محمد بن ابی عمیر عن ابراهیم بن عبد الحمید عن علی بن عبد الله بن الحسین عن ابیه عن علی بن الحسین ع زین العابدین ع
انه قال له رجل انکم اهل بیت مغفور لکم قال فغضب فقال نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی ازواج النبی
من ان یکون کما یقول انا نری لمحسنا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب ثم قرء الایتین یا نساء
النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا
و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین و اعتدنا لها
رزقا کریما انتهی **محصل** ترجمه این روایات در فارسی از خلاصة المنهج کاشانی نقل میکنم
تا جناب مجتهد الزمانی بفهمی آن پی برند یعنی من امید وارم که از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد

از ثواب وی ترسم بدکردار تا که عذاب او دوچندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم بان موعود شده اند و علی بن عبد الله بن الحسین از پدر خود آورده که شخصی علی بن الحسین ع
زین العابدین علیهم السلام را گفت شما اهل بیت پیغمبر آید مغفور بید و حق تعالی شما را مواخذه نکند آنحضرت در غضب
شده فرمود تا سزاوارتریم آنکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشند
همچنان که تو میگوئی بدرستیکه ما می بینیم برای نیکوکار خود دو مقدار ثواب از برای بدکار خود دو مقدار عذاب
بعد از ان این آیات تلاوت فرمود انتهی بلفظه **باقیماند** تذکیر مطاعن جناب صدیقه رض و جواب آنکه اینهمان
طعنهای دیرینه است که علمای ما چنانچه باید از اصلش برآورده اند پس بدون روان عقلا یا نقلا چگونه یاد
کردنش مجتهدین می زیبد و سخن سازی نقال کشمیری و چرخ و بازی هزال لکنوری ایشان را چی فریبیده دهنده
میگوئیم که اگر طعن از حیثیت است که صدور گناه از ام المومنین عائشه رض لازم آید بحکم این آیت پس علمای فقه
قابل خطاب نمانند زیرا که این آیت قضیه شرطیه است نه بینی که لفظ یضاعف مضارع مرفوع بود ولیکن بسبب آنکه
جزای شرط افتاده مجزوم گردید و هر دو طرف شرطیه را که مقدم و تالی عبارت ازانست مطابقت واقع
ضروریست پس تواند بود که قضیه شرطیه صادق باشد بدون آن مثلا اگر کسی گوید بخطاب این مجتهد که
ان کنت حمارا فشکل ناهقا البته بر جای خود خواهد شد و حماریت مجتهد لازم نخواهد آمد و اگر فی المثل معتقد وقوع
در آیت کریمه شود معاذ الله باید که از انانیت خود دست بردارد و به تکفیر خود هم بپردازد که حتیکه فاحشه
را ابرام قبیح مستهجن الذکر محمول سازد و اگر طعن ایشان ازین سبب است که میانه صدیقه رض و حضرت امیر محاربه
بوقوع آمد و حالت منتظره باقی نماند **گوئیم** مگر کتب اهل حق ندیده که محدثین و مورخین نوشته اند که روسائی
هر دو لشکر یعنی جناب امیر و حضرت عائشه رض و دیگر بزرگان بمصالحه راضی شدند و انتقام ذوی النورین را به
اتفاق مسلمین محول نمودند و بعد یکدو روز چنان قرار یافت که بامدادان روسائی دین بخلوت نشستند
و بالاخر منادی ندا کرد که زینهار کسی از اهل بلوا شریک نشود پس این گروه نفاق پژده سخت متحیر شدند
و چاره کار از عبد الله بن سبا رئیس اشقیا پرسیدند و بتعلیم او دل بران بستند که چون اهل لشکر غافل
شوند حرب شروع کنند و باز رخنه در کار آشتی ان افگنند القصه بصلح و صفا انجامیده و مدعای جناب
صدیقه که اصلاح امور مسلمین بود بر روی کار آمده بود که این جنگ جویان و فتنه انگیزان کردند آنچه قرار
داده بودند و هر یکی بخیال اینمعنی ماند که غدر از جانب دیگر است و از کتب امامیه مثل مجمع البحرین نجفی وغیره عیان
است که بلوای ذی النورین از جهت ابن سبا بود که او را علت تامه فتنه انگیزی دانسته اند و غیر او را در جنب
او پیرا بر غازی نشمرده و قبل ازین کوشش این مطرود و اتباع او در ریختن دین و اسلام از کتب معتمده
امامیه عیان گردید که مزیدی بران متصور نتواند شد تا حدیکه این مضلین عالم و مخربین مذهب بنی ادم
دست از جان خویش برداشتند و علم اضلال برافراشتند و از کتب فریقین بودن ایشان در جنگ

حکم مجتهد با عظم بودن شهرستانی در علمای اهل سنت دلالت دارد بر قلت علم و استعداد او چنانچه بر ناظرین
کتب کلامیه و رجال مخفی نیست کاش منهاج السنت را میدید یا تحفه را می دید عجب که در مقام ذکر تخلف ابن
عباس می نماید و از تخلف اصحاب کرام بر دعوی رفضه لیام حسابی بر میدارد بر جای خود درست نیز اگر مجتهد
در ابطال شهادت امام حسین ع سخن رانده پس درینجا باید تا جای آن مرحوم را گرفتن که زبان رفضه بثبات
شان میگردد و حالانکه از امام حسین ع متخلف اند پس عجب است که مجتهد ابن عباس را بر جالش شمرده و دعوی تخلف
اصحاب نماید معذلک مجتهد حدیث تجهیز جیش که در آن لعن الله آورده معلوم نیست که صحت آن کی ثابت نموده
حضرت صاحب تحفه درین مقام میفرماید آنچه دلالت بران دارد که این خاتمه بمرتبه صحت نرسیده بلکه موضوع است
ولیکن چون مجتهد الزمان سیاق و سباق کلام علمای اعلام را نفهمیده انکر الاصوات را از سر می آغازد و حرف بیجا
را انباء می نماید تفصیل این اجمال آنکه درین شهر مشکی آرکیه اقبال رفضه این اعتراض را در کلام خود واقع
کرده نزد رشید المتکلمین فرستاده بود و در رقعه بعد از اخراج عبارت ملل و نحل که در عبارتش اشتراک
داشت در سیر نگنجیدند و قطعا چنان می فهمیدند که او بر شمشیر زین نهاده چون جوابش در الفتاح دیدیم
خس بدندان گرفتند و دم بخود ماندند اکنون عبارتش باید شنید و سخافت اعتراض و متانت جواب بمیزان
عقل باید سنجید **قال** وهم انکار تتمه حدیث تجهیز جیش که در ملل و نحل موجود است انتهی **اقول**
حضرات امامیه تتمه حدیث اعامه را برای انجاه طعن بر صدیق اکبر رضی الله عنه الزاما علی اهل السنة در
کتب ایشان نقل کرده اند و صاحب تحفه انکار وجود آن تتمه در کتب مسنده محدثین معتبرین اهل سنت نموده
که استدلال بروایت در صحیح مطالب موقوف بر آنست فرموده پس اولا صحت آن جمله باشد درینجا اثبات
صحت آن جمله از کتب مسنده محدثین معتبرین بر مستدلین بآن لازم و از وقوع آن در کتاب ملل و نحل شهرستانی
که نه آن کتاب از کتب حدیث نبوی و نه آن جمله دران باسناد مرویست منع صاحب تحفه را چه ضرر و حضرات
امامیه را کدام نفع متصور پس بوجود آن جمله در مثل کتاب ملل و نحل طعن بر صاحب تحفه نا موجه باشد انتهی
اینکه شنیدی تقریریست مجمل در نقصان تحریر که از مشکی آرکیه اقبال رافضه صادر شده که بر یکدو جمله
اکتفا کرده بود و اکنون حرفی چند از بند و مستمند در شرح اجمال خبایای مقام و زوایای کلام باید شنید که هرگاه
بار رفضه این دیار مطالعه این امر بوقوع آمد تحفه را دیده ی اثنا عشریه گذاشتیم و لعمر که در افادات علامه
قدس سره و الحق نیز تامل بکار برند و دیده باطن نقرانیند پس هر چند کاو کاو بسیار کردند و اصوات منکره آغاز
نهادند لیکن بالاخر مطلبی غیر ازین که تقریر رشید المتکلمین نور الله مرقده والتقی منتج شد بیتی که عبارت تحفه
چنین است که جمله لعن الله من تخلف عنه هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد حقیقة
السنت که امامیه را تنها گذاشتن و از همه میان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام است
و چون ابوبکر بخدمت امامت متعین شد از تخلف او برا او استثنا واقع است بلا شبهه قال المجتهد

بی آنکه تعرضی بوجه من الوجوه کرده باشد اگر عبارتی راکه صاحب تحفه و دیگر جها بذه ین کلام و حدیث از ملل
ونقض صریح در موضوع و مفتری بودن جمله مسطوره است کما عرفت در نسخ ملل نیابی باز هم عدم اعتماد
باعتبار یعنی از عبارات شهرستانی بی تکلف برمی آید و عبارت سابق و لاحق شهرستانی جمله معلومه را از
اعتبار ساقط میگرداند این بنا دید گوئی و طعن و عیب جوئی راشدین براشتان گذاشتن شرم صریح عاقل
نیست و الحمد لله که احتجاج این مختار عذار برای علامه دهلوی گفته خود دران گفتار شده و تفصیل
ملل و شمولش بر عدم اعتماد و خلل عنقریب مفصل می آید ان شاء الله تعالی و این شمول محض شمول تایید
است زیرا که کتاب ملل و نحل در مقالات اهل عالم است یعنی جمع کردن اقوال و اعتقادات بنی آدم و نادر
ان احیانا نه رد و قدح بران و درینمقام شهرستانی تصریح کرده که چنان نیست که رفضه دل بدان بسته اند دوم
آنکه چون باعتراف کنتوری کلام ملا یعقوب بر تقدیر تسلیم است پس صحت واقعی جمله معلوم که کلام
در انست کجا لازم آید آیا در کلام صاحب تحفه جواب تسلیمی مذکور نیست و آمدی و غیره هم سندی برای آن
ذکر نکرده اند سوم آنکه حال ابن ابی الحدید بخوبترین وجوه درین کتاب از سابق و لاحق الزاما و تحقیقا
عیان گشته اکنون بکلامش استناد نمودن ماجرای عجیب است و بر نقل او برای الزام اهل حق دل دادن کار شیعه
تلکیف که او جابجا در رد مطاعن شیخین علی ترکش خود را خالی ساخته و در برخی از مقامات نزد غاو و خلل باخته خصوصا
و قتیکه هزل نقیب استاد خود را دخل میدهد الی غیر ذلک الغرض کنتوری از راه کر بزی و یاوه گوئی جرح و بازد
بسیار کرده لیکن صحت جمله مذکوره که صاحب تحفه مثل محدثین طلب فرموده هنوز بدرجه ثبوت نرسیده آمدم
بر نقل عبارت ملل و نحل پس بدانکه کتابی که من دارم درهمین ایام منقول شده است از نسخه که نزد یکی از نفضه
کشمیر بود و گویند که او در زمان مجتهد جائسی درین شهر وارد شده و تا مدتی مقیم گشته از حواشی او که برای اصل
کتاب بود چنان معلوم میشود که گرگ کهنی است باران دیده و روباهی است کوه و هامون نوردیده درین نسخه
تمرین عبارتیکه کنتوری نقلش کرده و مجتهد طوق تقلیدش بگردن خود انداخته مقوله شهرستانی اینست و انما
قدمت هذین التنازعین لان المخالفین ربما عدوا ذلک من الخلافات الموثرة فی امور الدین و هو لیس کذلک
بل کان الغرض کله اقامة مراسم الشرع فی حال تزلزل القلوب و تسکین نائرة الفتنة عند تقلب الامور انتهی
کلامه و محصول انکلام چنانست که قصه قرطاس و تجهیز اسامه را ازان و ادم که رفضه این هر دو را ازان
خلافیات مقدم دانستند که رخنه در کارهای دینی انداخته و سخن ایشان بیجاست غرض صحابه اقامت مراسم
شرع بود وقت تزلزل قلوب و تسکین نائره فتنه در تقلب امور نه مخالفت رسول مقبول صلعم و کیف دوام مورد نظر
که کمتر از انست انتهی بالجمله اسامه همین خیال که چگونه حضرت پیمبر را درینحال بگذارم و لشکر گران درینوقت که
غبار شورش اعدا از هر جانب خاسته از مدینه برایم لطلب ما در خودش پس از کوچ بازگشت و علم بر در دولتسرا
نصب کرده خبر وفات سرور کائنات صلعم اصحاب کرام بحفظ ملت اسلامی مساعی مشکوره بتقدیم رسانیدند

آب رفته بجو آید وکسی را از مرتدین واعراب حوصله کارزار باقی نماند که بر سر ایشان تازد وبمددین ایشان نوا
زنبات النفس سازد بالجمله این عبارت عربی دحاصل ومحصولش بفارسی مطابق نسخه جدید بود اما النسخ قدیمه پس در انکه
امر هامتصل عبارت ملل که از نسخه خود نقلش کردم این مضمون را هم آورده اند که جمله اخیر حدیث تجهیز جیش
موضوع است چنانچه عبارتش دانستی از انجمله است صاحب صواقع محرقه مولانا نصیر الملة والدین امام المعقول
والمنقول سید سند خواجه نصر الله کابلی وازانجمله است صاحب سواطع مشرقه یعنی فرزند ارجمندش حاوی
علوم فروع واصول که برای تایید افادتش این شرح نوشته وازنظر ناظرین برگذشته وازانجمله است علام
مولوی خاتمة المحدثین وقدوة المتکلمین واسوة المفسرین وازانجمله اند بعضی دیگر از علما که تبحر در حدیث وفقه
داشتند ودر کتب فریقین نظرها انداختند ودرین نسخ قدیم معنی عبارت صاحب ملل ونحل برین طور مربوط
میشود که قول او واین جمله موضوع ومفتری است وضع وحمل مقدر است گوینده میگفت که حضرت صلی الله
علیه وسلم تخلف را لعن فرموده وتو میگوئی که غرض صحابه اقامت مراسم دینی بود وجواب داد که ترد تحذیر
اینها بجوی نمی ارزد بلکه موضوع ومفتر است الغرض بوضوح پیوست که گفتگوی رفضه درین
عبارتست که این اکابر واحد بعد واحد از ملل برای وضع جمله مزبوره می آرند بخلاف عبارتیکه نقلش کردم
ومحصلش ذکر نمودم که دران کلامی نیست وچگونه کلام توانند کرد که مجتهد عنقریب در مقاله ثامنه هرچند ترجمه
تمامش را نقل نکرده ولیکن انچه آورده اگر عبارت ملل راکه بر عدم اعتماد جمله مذکوره دلیل باشد تعیین
میکند وصاف صاف ازان بوضوح می انجامد که شهرستانی تکذیب رفضه می نماید یعنی انچه میگویند که این
دوامر ازان خلافیات است که در تخریب دینی موثر باشد ازلاف وگزاف رافضیانست ودر واقع اقامت
مراسم دینی بود پس خیانت کنتوری هر زه درا دیدنیست که کلام شهرستانی راکه بزبان حال میگوید که خاتمه
حدیث تجهیز اعتبار را نشاید از میان انداخت وانتهی کلامه بر زبان خود جاری ساخت وحماقت مجتهد رسیم
استقامات کردنیست که عبارت سلیس فارسی مترجم را هم نفهمید شاید ذهن او چنان راسخ گردیده که تضعیف
ناصل نمیشود والفاظ مذکوره ساختنا لشی باستعمال نیاید طرفه آنکه کنتوری در دیده دهن تلمیذ گرگ کهن
بعد از عبارت منقوله تفصیل اجمال کذب وافترا را از عربیت دانی واتباع خطرات شیطانی یا وجود دیدن

صواقع وشرح آن چنانچه می آید بصاحب تحفه نسبت کرده که اما انچه گفته قال الشهرستانی فی الملل والنحل
ان هذا الجملة موضوعة مفتراة پس کذب صریح وافترای قبیح است واصل عبارت او که متضمن اثبات جمله
مذکوره است آنرا نقل نموده شد اما انچه گفته بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
ودر سیر خود این جمله آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند مرادش از بعضی فارسی نویسان جمال الدین
محدث است کما صرح به ابن نصر الله فی حاشیة الصواقع وجوابش آنکه دانستی که تنها فارسی نویسان که خود
از محدثین اهلسنت نامند این جمله را در کتب خود نیاورده اند بل دیگر علمای معتبرین نیز آورده اند الحاصل

اگر برای الزام اهلسنت کفایت نکند پس دلیل مکابره ایشان است انتهی کید این مکار غدار باید دید
که دامن خود را با وجود خیانت شدید چگونه پاک میکند یعنی مدعی اتهمنی است که از عبارتیکه نقلش کرده
صحت جمله به ثبوت رسید اعوذ بالله زینهار نه سندی بهم رسید که روافض برای خاتمه حدیث در مناظره
توانند آورد نه صحت آن از کتاب ملل ثابت گردید بلکه خلاف آن واضح شد که عدم اعتبار این جمله است
و خیانت کتوری و حماقت مجتهد مثل نیم روز روشن گشت ایها که کوشش کردی بعبارت
لاحق تعلق داشت که ذکرش را مجتهدین و مقلدین منافی غرض خویش دانسته‌اند اما عبارت سابق که از آن
را از مطاعن راشدین عموما مسلوب گردانده و بالخصوص خاتمه حدیث تجهیز را از بیخ برکند پس اینست که
قبل حدیث از قرطاس شهرستانی این عبارت گفته اما الاختلافات الواقعة فی حال مرضه و بعد وفاته
بین الصحابة رضی الله عنهم فهی اختلافات اجتهادیة کما قیل کان غرضهم فیها اقامة مراسم الشرع و ادامة
مناهج الدین با رفضه قرطاس بروایت بخاری آورده و خلاف ثانی یعنی تجهیز جیش را اقرار داده و دلیل
شهرستانی که افعال اصحاب حتی رسانیده را خیرخواهی در دینی و در اجتهادات می آرد چگونه امید
بصحت لعن الله من تخلف از اهل سنت داشته باشد و اگر گویند و از مقوله شهرستانی فی الجمله
تخصیص آن دو امر یا دو امت مناهج شریعت معلوم میشود و لو تعمیم کردی گوییم هرگاه قصه قرطاس که مجلس
در بخاری از ان روز صحابه را در مرتدین شمرده و درین تخلف هفت طبقه زمین را باسمان برده اعتبار
شهرستانی چنان باشد تعمیم مذکور برامور دیگر که فروتر از آنست بطریق اولی خواهد بود کما اشرنا عنه
تلخیص مقاله تحکیف که از کلامش اما الاختلافات آه صریحه ثبوت رسید که غرض صحابه کرام در همه این امور
احیای مراسم دینی بود چنانچه مذکور میشود و شرح آن امور دیگر عنقریب می آید بعنوانیکه تحریف اولین
و اخرین اهل عصبیت رد ملاحظه اگر در عبارت ملل غور کنی و استیعاب اینقام نمائی خواهی دانست
که مولفش مزید اهتمام در دفع مطاعن نموده حالانکه ذمه او بدان مشغول نبوده زیرا که مقالات اهل عالم
را جمع کردن کار اوست نه رد و قدح و اماطت اشواک و پاک ساختن خس و خاشاک کما لا یخفی مجمل
تقریرا و از سابق اینست که شبهات زمانه آخر بعینها مانند شبهات زمان اول است و اکثر شبهات از منافقین
است حال امم سابقه اگر بسبب تمادی زمانه مخفی است باری درین امت مستتر نتوانند بود که منافقین با امر
و نهی حضرت صلی الله علیه و سلم راضی نبودند و خلاف آن بجا می آوردند ذو الخویصره گفت عدل بکن که
عدل نکردی و حضرت فرمود اگر من نکنم کیست که عدل تواند کرد پس بهوای نفسانی مقابله نص نمود تا آنکه بر باب
سید الشهداء چنان گذشت که قوم مارقین از و بهم رسید و گروهی از منافقین گفتند هل لنا من الامر من
شیء و نیز لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ههنا و لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا
که صریح انکار قدر است و قول گروهی از مشرکین لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء و قول

یعنی ما نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ اَطْعَمَهٗ تصریح است بجبر و دیگران راه عدل پیش گرفته در ذات مقدس
باری عز و جل تا ممنوع و مخوف گردید بقول او تعالی دَ یُحْسِلُ الصَّوَاعِقَ لِلاَّیتقلین امور و شوکت حضرت
حضرت بود منافقان از مخاوعت دست برنمی داشتند و نفاق شان ظاهر میشد وقت اعتراض بر حرکات و سکنات
سرور کائنات پس اعتراضات منافقین مثل تخم بود و شبهات زائغین و ضالین که ظاهر شد مثل زروع و ثمرات
دینیا معترض میگفت که در اختلافات صحابه چه میگوئی پس شهرستانی جواب داد که آن امور اجتهادیه یا حیاء
مراسم شرعیه است اختلاف اول حدیث قرطاس دوم امر جیش سوم قول فاروق که حضرت را بآسمان بردند
چهارم مهاجرین گفتند که مکه مدفن شد لیث است که مسقط رأس غیث است و انصار میگفتند که مدینه دار الهجرة
و دار نصرت و بعضی بیت المقدس را که معراج شریف از آن بود نشان دادند پنجم تقریر امامت در سقیفه ششم
امر فدک و روایت عدم میراث هفتم قتال مانعین زکوة هشتم تنصیص بر خلاف فاروق نهم اختلاف امر شوری باز
اتفاق بر ذی النورین دهم واقعه جمل و اثبات رجوع این بزرگان ازین خلاف و ندامت ازین فتنه که گذشت
پس ازین تقریرات سابق و لاحق معلوم شد که شهرستانی مطاعن اہل ضلالت را بر خلاف و اب خود نسبت گردانید
و این اهتمام در جواب نمود و ازین بیان حال اقوالش نیز مطابق عقل و نقل بظهور آمد کما قلنا الکفور ان
خرافات از قصه از قدیم و جدید باید دید که عبارات او را ازمیان بر انداختند و از هر طرف شور و غوغا
بر داشتند و مثل زاغ و زغن و لیم شوم خانه کن از هر جانب کا و کا و کردند و داد مکاید ثعالب دادند
از انجمله است محقق جیلانی از خوانان بیابانی که او عبارت اما الاختلافات را که دفع دخل بود از میان در ربود
و در فتح السبل و انمود که منافقین بر افعال نبوی اعتراضات میکردند پس اعتراضات شان مثل دانها است
و زوید از انها شبهات مثل گیاه اول این منازعات قصه قرطاس است و از انجمله ائمه مجتهدین و متکلمین ازین
قوم که کلفوری ما هم قصه خوار سار تست الی غیر ذلک من اہل الفضول پس اہل دین را که بهمت تحقیق حق میگمارند ضرور
است غور و تامل در عبارات مثل بکار بردن و بر محرفین و کاذبین لعنت نمودن و جدا زی از نفاق اہل شقاق
جستن و دل بر احقاق حق و ابطال باطل بستن و حقیق اہل سنت که در زمان متوسط لقب متلب کاو را
محدثی مانند و شهید اول لقب او گذارند بعد از انکه اهتمام مدارس بر سنتش آمد و اعتبار تمام و وجاهت الکلام
او را بهم رسید پس بر تحریف روایات و تلبیس مخلوقات یگانه روزگار و استاد بیکار و جاسوس هر شهر و دیار
و بالجمله یحب الاختلاس و ملقی وساوس فی قلوب الناس بود که حق تعالی او را در دنیا بظهور مکاید اجداد
قراره رسانید و زین الدین عاملی را در پهلوی او نشانید که ندای سر وش لعینی لو کنت عبدی فاصطبر بعد از خروش
رب انی مغلوب فانتصر در کرامات جلیله آتش می سرائید و قلوب مومنان می ربانید تا در تلبیسات قاضی مذکور
را با اصطلاح هندیان لیب تقریب سرکار نورجهان شهید ثالث بالخیر و امام المستولین و خاتم شهدای الشیعین
توان دانست که از تالیفاتش ظاهر است که علمای شیعه چندان وجاهت در نظر سلاطین بهم رسانیده اند

که شیخ الاسلام را کشتند و مهلتی ندادند و دیگران راه و رد دینی و غمخواری بر قتل او گشادند و افسوس کردند
و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه حضرت ام کلثوم را بفاروق دادند باز بتعلیم فیروز بر چنین خلیفه اعظم
فیروز گشتند باز دختر مکرمه خود را بید و اثخانه بردند و لیسوگواری نشانیدند کما فی تهذیب الامام الاعظم الطوسی و
نزد جمعی از اکابر امامیه بلکه ائمه هدی او جنبیه بود که از خانه فاروق برخاستند و مثل مادر خود بر هوا گشت و ایام
عدت را برباد گردانیدند و مامون با وجودیکه از فرقه ناجیه اهل الابصار بود کما فی مجالس رطل بوق نیز بر دادن
امام تن برضا در داد و امور سلطنت مطمئن و مامون شد هم در رسم ماتم بنیاد نهاد و تسلط اول سلاطین صفویه در
ایران بلباس مشیخت و تصوف و خروج پیران بدستگیری مریدان بود و از پس رفتن بدعت رفض ظاهر شد و بر
اظهار قاضی تردد در قع گشت باز بدخمینه تقیه داخل شدند چنانچه افیونی در کوی افتاد و دانست که در خانه داخل
شد قضا را نابینا رهمدران افتاد افیونی نعره زد کیستی که در خانه در آمدی گفت عجب است که بینا باشی و خانه
خویش ندانی آنگاه دانست که حقیقت حال چیست پرسید چه پیشه داری گفت قند فروشی گفت دانگی بگیر
و قندی بده بالجمله **زمین و آسمان** و خمیر و طینت این بداندیشان غیر از مکر و لوم منافقین چیزی
دیگر نیست قال الله تعالی لَهُم مِن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوقِهِم غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجزِی
الظّٰلِمِینَ و در زمان متاخر مثل جامعین بیاض کسی را نخواهی یافت که بفرمائش علی ابراهیم خان دست
از دین و ایمان بر داشتند یعنی در تحریف و تبدیل از ازواج با بنیان مذهب رفض را شاد ساختند مثل
سمساطی که تاریخ طبری را بر حالش نگذاشت الی غیر ذلک اری در باره کتابها که مثل آفتاب مشهور بود کید
ایشان مثمر شد بخلاف کتابهای دیگر مثل ملل و نحل که نسخ آن کمیاب است ببین که درین شهر عظیم هزار جهد
جهد یک نسخه این کتاب بدست آمد و چنان نمود که جز دو سه نسخه زیاده نیست **مدتی میگذرد** که درین شهر
بشیوع رسید و بر زبان هر خاص و عام جاری گردید که فاضل شهرستانی خلافیات اجله صحابه را که حالش دانستی
از باب نفاق میداند و صاف صاف میگوید که آنچه ایشان در واقعه قرطاس و جیش و سقیفه و مانند آن تقلید
ابلیس کردند بر فرو همه حدثات دفتن و اصول همه مبدعات زمن بود و لیس طالبین و مسترشدین در چاره موجه حیرت
افتادند و اضطرابها و تلقها داشتند بارها بعد مشقت کتاب ملل و نحل برای نمودن نشان همرسانیدم
و کید رفضه از نسخه جدید چنان حل کردم که بد عاقل دانست که تلبیس مجتهد و اجمال و اهمال اختش بیرود
که اقرار العقلا حجة علی انفسهم فقط کما اشرنا الیه دفتنه فرو نشست و حیرت و وحشت از میان برخاست فالحمد لله
اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و **درین مقام گمان نباید برد** که کیش من از سهام جگر دوز خالی
شد زیرا که بعنایت ایزدی عنقریب میشود که چون مجتهد در مقاله ثامنه باز این آتش نوزم را خواهد فروخت تیرهای
خار اشگاف لبهای هرزه درایان بی انصاف را باز خواهد دوخت یعنی بعونه که طعن تجهیز جیش را از زیر و زبر میکنیم
که تمامی اولین و آخرین مجوسیان بی دین و یهودیان بی یقین از هر طرف زینهار خواهند و کلمه این المفر بخوانند

وعلم الرزای تمایشی مثل ابلیس حدث کنان از او از اوان بگمر شید و مجالس مقنن قوانین خاکستر مذلت مبادرت
رفته بر شیخ **قوله اول** یار خدایا الی آخره مخاطب لاثانی علامه دورانی درین مقام خوج خود را
بشکست میدهد زیراکه جمعی کثیر از اکابر مجتهد مثل حلی و شوشتری میگویند اسامه که بار بار مخالفت نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم نموده و سیر و وحی ید تعات پرداخته بلکه از انجهاد که حضرت برای آن رخصت نموده لعن الله
من تخلف فرموده بود در برتافته زیر رحمت درافت مندرج گردیده فرق اینست که نزد ما جمله لعن الله زنهار
ثابت نگشته و نزد اکابر رفضه برین جمله بمحاوره سهر خود تراشیده اند اگرچه ارکان مرحومی شان تخلف ورزیده بودند
لیکن چون نفس تخلف از تجهیز موجب لعن است رد وحی وانهم بتکرار الطریق اولی باعث لعن خواهد شد و هرگاه هنوز
مجتهد و بزرگانش با اسامه حسن ظن دارند باید که این لعن را زیر رحمت فرو دآرند چنانچه سخن تکیه امام صادق ع را
اعنی لعنة الله علی زرارة هو شر من الیهود والنصاری بر مزید رحمت درافت آن امام حمل نمودند چنانچه صوارم
بدرقانی مجتهد الزمانی و شروح کافی و غیرها برآن دلالت دارد چه جای آنکه اسامه باعتراف مرتضی تمایشی در
شافی جواب مغنی از احادیث و معاملات حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم فهمیده بود که امر جهاد علی الفور است
و زنهار برای درستی نیست و باظهار شوشتری اسامه خذلان اهلبیت طاهرین هم نموده و رشوت هم گرفته
و به تحصیل زخارف دنیوی مصروف گشته و ان شاء الله تعالی این همه مباحثه را از کتب معتمده رفضه چنانچه باید در مقالات
آتیه باثبات میرسانم و این همه عظام مجتهدین را بجاوی مستقر شان هم قرین میگردانم و باواز بلند فقره فلکیسر
متوای للناعمین بخوانم **رسیدیم بر حاشیه منهیه که عبارتش اینست** میم این عبارت عبارت
شرح مواقف است و هی هذه قال الآمدی المسلمون عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم علی عقیدة واحدة
وطریقة واحدة الا من کان یبطن النفاق ویظهر الوفاق ثم نشأ الخلاف فیما بینهم اولا فی امور اجتهادیة لا یوجب ایمانا
ولا کفرا وکان غرضهم بها اقامة مراسم الدین وادامة منهج الشرع القویم الی ان قال وکاختلافهم بعد ذلک فی التخلف
عن جیش اسامة فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله صلی الله علیه وسلم جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه
وقال قوم بالتخلف انتظارا لما یکون من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه انتهی موضع الحاجة من کلامه و ابن
ابی الحدید معتزلی نیز در عبارت خود فقره لعن الله من تخلف عنه ذکر نموده منه لا عفا الله عنه اگر مراد اینست که چنانچه
صحت جمله لعن الله از ملل عبارت صحتش از عبارت مذکور در معرض تبیانست جواب آنکه هنوز سندش را مجتهد از
کتب حدیث پیدا نکرده تا بحث سند چه رسد آیا نمیداند که سند عبارتست از رواة و صحت از ثقات و احیرا تا که مجتهد
چون بار سیاه برخود می پیچد و از قالو تیکه در سابق برای تنقیح یاد کرده میگریزد و ان شاء الله تعالی در مقاله آتیه
از کتب کلامیه همقرین تعین میشود که انکار از صحت جمله مذکوره کار متاخرین است تا مجتهد بر تقریر بدرقانی در
صوارم برای خوشنودی خاطر خویش و چندی از مقلدین بلادت کیش بگوید که این تعصب از عادات معاصرین
است نه از متقدمین که چنین باده نموده اند بلکه خود محدثین و متکلمین از قدما تصریح می نمایند که این جمله را هیچگاهی

مقرون بسندی نیافته ایم و از ملحقات رفضه شناخته ایم چنانچه عنقریب تفصیلش بگوشت میرسانیدم و انهم ضمیمه میگردانم که از شیخ حلی و غیر او سند را طلب داشته بودند و انهمه ائمه عظام رفضه چون بجز لیکل فرو رفتند و هرگز از عهده فارغ نگشتند و اگر مراد انیست که نقل ان از آمدی نموده اند پس لا نسلم که مجرد نقل مستلزم صحت سند باشد چه مجتهد در مقاله سادسه گفته که اکثر روایات مطروحه یا مأوّله در کتب فریقین اندراج یافته و برای تمیز صحیح از سقیم کتب رجال نوشته اند اکنون جناب مجتهد اسامی رواة آن ایراد فرمایند تا اهل حق بحکم مجتهد از در تنقید در آیند و مگر مجتهد برای تحقیق حدیث سند ابن بابویه کتابها می کشایند اهل سنت چگونه این جمله بی سند را بدون تنقید قبول نمایند معهذا احتمال دارد که آمدی بر طبق زد و طعن رفضه آورده باشد و قرینه اینست که عدم اعتبار این جمله از کلامش مثل کلام شهرستانی پیداست زیرا که او هم تصریح کرده که صحابه درین امور اقامت مراسم دینی نمودند نه مخالفت و مراد ایشان بر تقدیر ثبوت لعن همان معنی است که اهل تحقیق نوشته اند چنانچه از تحفه و صواعق بظهور پیوسته و لاجرم از نوشتن این حاشیه کار بسته مجتهد نکشاد و این تقریر هم او را فایده نداد بلکه موافق اشاره سابق محنت برباد و گنه لازم افتاد

قوله بر اصحاب فهم و فراست اه **اقول** ارباب عقل و کیاست نیک میدانند که برین هفوات نیز اعتراضات و اشکالات بعنوانی وارد است که رفضه مناصی ازان ندارند و خلاصی نمی یابند **اما اولاً** پس از انکه ظاهر الفظ احادیث متفق علیها دال بر آنست که مجتهد الزمانی چنان فهمیده که من با حضرت عبد الله بن عباس حسن اعتقاد ندارم و آنجناب را معاذ الله از دائره وثاقت بیرون می شمارم حاشا و کلا بلکه این تحاشی از همه عقلاست یعنی کسی از عقلای شیعه هم نتواند گفت چه ایشان میدانند که جمیع دریلی الزامست اگرچه مجتهد را بنابر پیشه بزرگان خود یقینی نباشد الغرض بنیاد کلام احقر الانام بر الزام رفضه لیام است چنانچه ناظرین ببصارة العین از هر خاص و عام باینمعنی معتقد اند گو جناب پیر نابالغ خود را تغافل زنند و اساس دانش و بینش خود را برکنند **اما ثانیاً** پس از انکه انچه گفته که بعض روایات الخ باینمعنی بر جای خود تواند بود که عنقریب بوضوح می پیوندد که روایت مذمت ایشان بر تصریح جهابذه مذهب متشیعین مثل کشی از قدما و تقی مجلسی پدر باقر اصفهانی و مجتهد فانی پدر بزرگوار مجتهد الزمانی از متاخرین در اعتماد و اعتبار ساقط الاقدام است پس البته معارضه صورت نمی بندد زیرا که تعارض فرع تکافو است پس مجتهد بمقتضای الکذوب قد یصدق راست گفت که انتقام از معارضه عار نیست **اما ثالثاً** پس از انکه بنیاد تقریر مخالفت بر آنست که قدمای ایشان صاحب عدل و داد و رشد و سداد بوده اند و این کلام را روبروی فقیر گفتن از عجائب و غرائب خواهد بود آیا بخیالش این هم نگذشت که علمای سنت توانند گفت که هرگاه محمد بن ابی بکر را که پسر صلبی حضرت خلیفه اول است و ربیب خلیفه چهارم از مراتب جلیله و مدارج نبیله خارج گردید بسبب وقوع او در بلوی و مخالفتش با صدیق و مرتضی که اولین باتفاق روایات فریقین در خیر خواهی ذی النورین میکوشید یعنی مزید محبت او داشت حتی که قرین بثلث متساوی الاضلاع تعبیر میکند و چهارمین بحفظ و حمایتش سعی بلیغ میفرمود تا انکه اولاد

ایجاد خود یعنی چنین گوشواره عرش رب المشرقین را برین کار معین گردانید چون بلوی امتداد کشید و آوردن ایشان بمعارک دیگر نه پسندید و دیگران را از اولاد صحابه دیگر اگر مصدر جور و جفا می گشتند چگونه می ستودند و اگر حال خلفای راشدین چنان می بود که رفضه بیان میکنند البته برق های ما مخفی نمی ماند پس معلوم شد که روافض تهمتها کردند نسبت باصحاب کبار بنا بر وجوهیکه در صواقع و تحفه اثنا عشریه مسرود است و این طور مجتهد الزمانی ماخوذ از کتب مطبوعه مجتهد خانی است که همچنین آن ستمظریفی هم بکار برده اند هر که خواهد بدان رجوع نماید و اعتقاد خویش بفضل و بلاغت این پدر و پسر بفزاید **امارابعاً** پس از آنکه دعوی مجتهد باینمعنی که کتابهای معتمد اهلسنت بمناقب و فضائل عبد الله بن عباس مملو است بجای خود است لیکن مشحون بودن کتب معتبره شیعه بمدایح او پس عنقریب تکذیب آن می آید و بر عقلا از ان واضح میشود که این دعوی عین بیهودگی و اعتساف و یاوگی و لاف و گذاف است و زنهار بر اصول موضوعه شیعه شنیعه انطباق نمیگیرند و بجهت ظلمت و فساد نیست این سیه کاران بر کسی نمی تشنید **اما خامساً** پس ادای پیغام جناب امیر علیه السلام و آنچه بر زبان عبد الله بن عباس بخطاب حضرت صدیقه درین روایت جاری گشته زنهار بر مدح او دلالت نمی کند بسبب آن احتمالاتیکه شیعه در باره ایمان و جهاد و جانفشانیهای مهاجرین و انصار خصوصاً صنادید ایشان ایجاد کرده اند فکیف که اگر ابن عباس اینچنین ظاهر داری نمیکرد حضرت امیر المومنینؑ را که محیط اسرار غیبیه و انوار لاریبیه بودند چگونه فریب میداد و مال بیت المال را بتصرف خود می آورد و تنعم و ترفه را رونق می بخشید و موید اینمعنی است تفسیر اهلبیت که علی ابن ابراهیم قمی شیخ کلینی نگار تصنیف آن سر بسته نیرا که از مطالعه آن ثابت میشود که جناب امیر او را از گوساله پرستان اعتقاد میفرمود چون نفاقش از جهت اتخاذ عجل بمعرض ثبوت آمد این ادای رسالت از و چگونه بعید تواند بود خود شیخین و صنادید اصحاب سید الخافقین که در اعانت نبوی صلی الله علیه وسلم شب و روز میکوشیدند و در نصرت دین و شکست کفار و مشرکین مساعی که بر روی کار نمی آوردند حتی که از معذرت شریف و استعفا از تبلیغ نصب مرتضوی در کتب دینیه رفضه مثل تالیفات حارثی و صافی ملا محسن پیداست که رسول خداؐ لشکر مهاجرین و انصار را لشکر شیخینؓ مید النست و حکم را حکم ایشان و خود را تنها و ناچار و مغلوب و زبون در دست ایشان تصدیق میفرمود و این هر دو در خانه های خود بعبادت لات و عزی می پرداختند و نزد دشمنان عقل و دین از محققین متشیعین اینهمه کوششها برای امید دنیا میشد و دل میداشتند و آنهم بسبب آنکه مضامین بشارت یعنی حصول خلافت از کاهنین شنیده بودند چنانچه قبل ازین از کتب معتمده شیعه بوضوح پیوسته **اما سادساً** پس از آنکه مجلسی در مجلد السماء والعالم از بحار الانوار تصریح باینمعنی کرده که برادر مرتضی جامع نهج البلاغه را درین کتاب مقصود اینست که روایاتی را در خطب و مکاتیب و مواعظ جناب امیر جمع کند که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و بجان و دل آنرا اخذ نموده بحجو کاعند از دست بدست

برند انتهی پس هرچند این کلام بر اہل سنّت حجت نیست لیکن آخر اینقدر از آن بمعرض ثبوت رسید که بر
مرویات رضی در نہج البلاغۃ اتفاق رفضہ حاصل است و عنقریب از کلمات طیبات پدر مجتهد فانی ثابت
میکنم که مکتوب نہج البلاغۃ که دلالت بر انواع مطاعن و اقسام ضغاین دارد بنام عبد الله بن عباس است
نه برادر او کما یدل علیه الشواہد و القراین اما سابقاً پس آنکه بعد ازادنی غور بملاحظه این روایت که
مجتهد مختل الحواس برای مدحیت عبد الله بن عباسؓ بقلم آورد نقیض مدعا بثبوت می انجامد چه در مقاله
سادسه عنقریب گذشته که علمای روافض درباره حدیث امیر المومنین که هرکه مرا بر شیخینؓ تفضیل دهد
حد مفتری بر او خواهم زد چنین تقریر را مورد مباهات بنده شده و این تعلیل را مایه افتخار انگاشته اند که شرکت
شیخین را در فضیلت مرتضوی مستلزم است و عبد الله بن عباس با حضرت مرتضویؓ ابوبکرؓ و عمرؓ را در علم
و سابقت ایمان و دیگر مدارج شریک دانسته کما هو الظاهر پس البته نزد کاسه لیسان شیخ حلی و امثال او که تاویل
مذکور تراشیده او ست قابل حد و لتعزیر باشد اکنون اگر جناب مجتهد الزمانی اجازت دهند بیت مشهور را
برای ایشان بخوانم ~~شعر~~ ذهب الحمار لیستفید لنفسه ٭ قرنا فآب و ماله اذنان ٭ اما ثانیاً پس از آنکه هرگاه
درروایت دوم ادنی غور نمائی واضح خواهد شد که آنهم دلالت بر نقیصه عبد الله بن عباس دارد نه مدح او
زیرا که چگونه عقل تجویز نماید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تبر التعلیم فرماید عبد الله مذکور را از ام المومنین
و طلحه و زبیر و از ایشان آغاز این سلسله قرار دهد و غاصبین خلافت را که قرآن مجید را تحریف کردند و هزاران
نسخ آن بعداوت اسلام در آتش نهادند و مهبط وحی را سوختند و ام کلثوم را بغصب بردند و تمامی دین و
شریعت را برهم زدند و عالمی را بمزبله نفاق بدام و دانه گرفتند و در نور سقیفه خون خامس آل عبا ریختند
چنانچه در بعضی بسیاری از مضامین بر فتراک ائمه بستند که حرفی از آن بر زبان کذاب مفتری یعنی قاضی
شوشتری انیست که لهذا منقول است که چون کمیت بن زید الاسدی حال ابوبکرؓ و عمرؓ را از حضرت
امام باقرؓ سوال نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما قطرت قطره من دمائنا و دماء شیعتنا الا وهی فی
اعناقهما الی یوم القیامة و همچنین منقولست که چون زید بن علی را در معرکه قتال تیر بر پیشانی رسید گفت ما
اقامنی هذا المقام یعنی مرا باین مقام رسانیدند انتهی و مخفی نماند که حدیث امام باقرؓ هم از آن قبیل
است که برای مقوله ابن عمر انا بایعنا بخطاب خالعین بیعت یزید پلید بکار می آید یعنی چنانچه امام باقرؒ
شریک نبودند و نظر بامثال خود گفتند من دمائنا همچنین ابن عمر نظر بمخاطبین که احباب و هم وطن بودند
الی غیر ذلک من محاورات البلغا کما اشرت سابقا الی کثرتها لاجرم معقول نمیشود و مناسب و ظاهر
است که حضرت صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت و محدثین ضلالت را یاد نفرمایند پس عبد الله
بن عباسؓ درین وقت هم بعداوت عجل درساختند یعنی از رعایتش خود را معذور نداشتند و چگونه
تجویز کنم که ابن عباسؓ در نفس بازپسین رعایت چنین ظالمین کند پس خلفا پاک دامن بودند یا عبد الله

اگر سالہ پرستان باشند فانہدم اساس مذہب الروافض ولزم تبدیل المدائح بالنقائص واین خود محیل کہ مقولہ
ابن عباس اعنی اللہم انی احیی واموت بصیغہ استقبال توبہ و استغفار است در وقتیکہ مرد ند و مرضیکہ ازآن
جان بسلامت نبردند پس اشعار یکہ مجتہد الزمانی در مابعد نوشتہ اعادہ آن درینمقام بطریق اولی واجب گشتہ
ای بکیسر دولت سفید شد ٭ پیچ سو پر شت سفید نماند ٭ ای حسن توبہ آنزمان کردی ٭ کہ ترا طاقت گناہ نماند
وازینجا بہر عاقل تیز ہوش ظاہر شد کہ کلام مجتہد الزمانی لطور استنتاج از روایت ثانی کہ از تجدید حسن عقیدت
ابن عباس تا وقت فوت شان ظاہر میشود نظر سرسری بلکہ خشک دماغی وخیرہ سریست وچرا نباشد کہ اگر مراد
ہمیت کہ روایت مذکور دلالت بران میکند کہ او از آغاز تا این وقت اعتقاد امامت مرتضوی داشت فہو تنافی
ما روی استاد صاحب الکافی و قدم محصولہ سابقا واگر عند الوفاتست فقد عرفت جوابہ آنفا **اما قاسعا**
پس حال اٰنمردم کہ احداث وابداع بعمل آوردند بقول مجتہد فانی در تالیفات خویش اینست کہ بحکم حدیث کافی
توبہ شان مقرون باجابت باری نیست و مثل ملوک جنوبی در ہفوات خود بخصوص این امر میگوید و حالیکہ
ہم بعد نقل این قصہ در باب علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز دست از انصاف می شوید عبارت مثل مذکور
اینست کہ در حدیث آمدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ لکل صاحب ذنب توبۃ الا صاحب البدعۃ انا
بری منہم وہم منی براء یعنی ہر گنہگاری را توبہ است بغیر از کسانیکہ بدعتی پیدا کنند کہ من از ایشان دورم
وایشان ازمن ودور توبہ صاحب بدعت درجہ قبول نمی یابد چنانچہ مشہور است کہ در بنی اسرائیل مردی عیالمند
و پریشان بود شیطان او را وسوسہ کرد و بدعتی چند بہم رسانید و بدین سبب جمعی کثیر براو گردیدند وصاحب
سامان شد چون بفکر خود افتاد و از کردہ پشیمان شد وحی بہ پیغمبر آنزمان آمد کہ آن مرد تا بر انجماعت اثبات
حق نکند وآن مردم را براہ راست دعوت نہ نماید توبہ او قبول نشود پس آنمرد مجلسی ساخت و انجماعت
را بحق دعوت کرد و ہرچند گفت کہ انچہ قبل ازین گفتم باطل بود کسی از وی نشنید وہمہ گفتند کہ انچہ اول گفتی
درست است و ما ازان برنمیگردیم وچند روزہ تضرع وزاری کرد کہ جان بداد و فائدہ نکرد در قیامت
عقوبت آن ضلالت خواہد یافت پس توبہ محدثین جمل وخاذلین اہل بیت چگونہ بمقرون قبول گردد چہ جائی انکہ
انجمنی نیارایند وکوششی دران نہ نمایند غلط گفتم در وقت موت ہم رعایت بدعت بلکہ کفر معنوی فرمایند
وترانہ سابق سرایند **اما ثالثا** پس ازآنکہ علمای رفضہ دست سخن دراز کردہ بودند واوراق کثیر
درین باب سیاہ کردند کہ مراد از قدریہ کہ مذمت شان در احادیث متفق علیہ فریقین است آنمردم اند
کہ قدر را ثابت کنند نہ آنمردم کہ انکار از قدر نمایند ومقولات اہل حق را کہ تعلق با مرام معنی ثانی دارد
مضحکہ می پنداشتند الحمد للہ کہ بحدیث ابن عباس کہ او را مجتہد از عیوب پاک میکند تصدیق اہل حق
مثل آفتاب نیمروز روشن گردید این است بعضی از فوائد ولطائف وعوائد دیگر درین روایت بسیار است
اذن غور ناظرین وسامعین دران کار است لیکن فیما ذکرتہ کفایۃ للمسترشدین وہدایۃ للمہتدین **قولہ**

مثل این هر دو روایت الخ **اقول** اگر حوصله تقریر و تحریر باشد باید که روایت دیگر را از بنیان امید عطا
خویش برآری و دقیقه درین باب فرو نگذاری تا از منطوق آن هویدا گردانم که نقیض مدعای تو از آن در ثبوت
است و آنچه فهمیده سست تر از نسج عنکبوت والبته عقلا میدانند که اگر روایات دیگر در دلالت بر مدعایت
اول می بود البته از ذکر بی ساختی و بذکر این امور نمی پرداختی بحمد الله که من آن روایات را جمله در تالیفات
بعضی از متعصبین روزگار در نظر دارم لیکن چون باعث تطویل کلام است لاجرم ازین وادی درگذشتم و بر
استقراء و ذکاوت سامعین و ناظرین گذاشتم فتذکروا یا اولی الالباب **قوله** آما روایات اهلسنت الخ
اقول اگر منشای ذکر این روایت آنست که من استغفر الله منکر مدائح و مناقب عبد الله بن عباس و
ذمائم و مثالب آنجناب را که بر زبان آوردم و در لصارة العین نوشتم مطابق اعتقاد من است پس جوابش
غیر از تحاشی چیست چنانچه در سابق گفتم و تازه تر آمری که موید تحاشی باشد آنکه جا بجا قفل لعالوا ذمقام
مینخوانم لعینی لعنت الله علی الکاذبین بر زبان میرانم و اگر سببش اظهار تحیر و کمال تتبع خویش است پس جوابش
آنکه بالتبه باینمعنی معتقد توانیم شد در بعضی از جزئیات که تحریرش زیاده بر تحیر والذفانی اوست که بیچاره
عیون اخبار را هم ندیده و بمطالعه مجالس المومنین فرا نرسیده و همچنین کتب دیگر بملاحظه نیاورده و دامن
مصارعت بر چیده تا مدتی زیر مشق فحول علمای اهل حق گردیده و این همه بعد از آنست که اول گاو نازی
او با حضرت امام رازی بود پس در غنا دالاسلام حقه بازی ایشان باید دید و نسج حیاکت ایشان در محاورات
عرب باید سنجید و ازینجاست که قلب مزین در مکاتیبش خوناب است کما لا یخفی علی من نظر الی رسالة المکاتیب
لرویة الثعالب والغرایب والضفادع آن است که جناب مجتهد الزمانی را درین مناظره چه حاجت است
که تحیر خود را باین امور اظهار فرمایند زیرا که هر که از طرفا مقولات جناب ایشان در تشبیه بچشم عبرت بین می بیند
و دقت خیال اینمعنی که این مقاله با مقاله دیگر چه نسبت دارد این بیت را یاد میکند **بیت** گفتیم جوانی نه کم از گفته
سعدی ؛ بلکین دو غزل خوب تر از یکدیگر افتاد ؛ و اگر مقصود آنست که مدح ابن عباس متفق علیه فریقین
است بخلاف ابن عمر چنانچه مجملا گذشت و عنقریب مفصل خواهد آمد پس در همان مقام واضح خواهم ساخت که
انکار مجتهد از فضائل و مدائح عبد الله ابن عمر علی الاطلاق مهمل است زیرا که مدح او در احادیث معصومین نیز
موجود است بخلاف ابن عباس که مدح او در مذهب رافضه انچنان است که میدانی لعینی معارضاتش
بیش از بیش است چندانکه در احادیث اهلبیت میخوانی **قوله** چنانچه جناب الخ **اقول** اگر مدعای امام اعظم
طایفه شما اینست که ابن عباس محب و تلمیذ حضرت مرتضوی بود چنانچه محب و تلمیذ خلفاست پس لایق آن نماند
که امام اعظم شیعه شنیعه او را لیتاید زیرا که ستودنش بعد از اثبات تشیع می باید و قد تقرر عند الحکماء
الحاذقین والعلماء الراسخین ان به الامتیاز غیر ما به الاشتراک و اگر مدعا اینست که او محب و تلمیذ مرتضوی
و دشمن خلفا بود پس مخالف تفسیر اهلبیت است کما سبق ذکره آمدم بر دعوی اشهر بودن پس اگر مرادش

اینست که در مذهب اهلسنت و اصول شان مزید شهرت یافته و بتواتر و استفاضه رسیده الیه قابل آنست که هر یکی
از سامعین و ناظرین گویند انا علی ذلک من الشاهدین اما ادعای اشهر بودنش در مذهب رفض و اصولش پس
در حیز منع است و سندهای منع بسیاری گذشت و بسیاری عنقریب ابداً ازین می آید و حال کتاب کبیرش از مجالس
المومنین معلوم میشود که اثری و نشانی از آن کسی را بهم رسیده یا بدست فاضلی چند صد سال از شیخ حلی تا زمان قوم
عبارت قاضی شوشتری در کتاب مذکور اینست که اما اجوبه که شیخ علامه در کتاب کبیر ذکر کرده اند بنظر قاصر
این شکسته نرسیده بلکه از بعض ثقات مسموع شده که کتاب مذکور پیش از آنکه به بیاض رود در فترتی که بعد
از وفات پادشاه مغفور سلطان محمد خدابنده ماضی واقع شد یا بعضی از اسباب کتب شیخ علامه ضایع شد
تا غایتیکه نسخه از ان بنظر هیچ کس از افاضل روزگار نرسیده و نشانی از ان ندیده انتهی بلفظه ولیکن عقلای
و هر بعد ازین دعاوی شیخ حلی که بوی سفاهت این هنگامه از ان می آید و در خلاصة الاقوال او مندرج
است مصراع مشهور را باین طور ورد زبان میدارند ع قیاس کن زگلستان او بهارش را ؎ اما
آنچه از شهید ثانی نقل کرده پس کاسه لیسی و پیروی شیخ حلی است ایا ناظرین نهج البلاغه یاد ندارند
که هجو و مذمت ابن عباس دران شده و مذکور است و مکتوب مقدس جناب مرتضوی بدلالت مطابقی
بران محتوی و قبل ازان نص امام سیزدهم ر... ی صاحب بحار الانوار در مبحثی گذشت که هر چه در دفاتر ثلثه
نهج البلاغه است شیعه بران اجماع دارند که از جناب امیر المومنین صدور یافته و بمرتبه اعتماد رسیده پس
مطاعن ابن عباس را ضعیف پنداشتن کمال جسارت و جرات است غلط گفتم سراسر ناصبیه است که از
امام اعظم و شهید ثانی غولان بیابانی سرزده **قوله** و محمد بن الحسن الخ **اقول** این کتاب را از برادر
مجتهد الزمانی بدست آورده بودم که سید علی نام اوست و عمرش نسبت باین مجتهد لقدر یکسال کمتر است
چنانچه از کتاب آئینه حق نما یاد دارم و تازه از عتبات عالیات برگردیده و من وقت شنیدن انواع مشاجرات که
میانه ایشان دایر است و دیدن تزویر و بیتاب ایشان زیر ترجمه هندیه که آخر التفسیر قران مجید قرار داده اند
خصوصاً بملاحظه دعای فرج که بزبان دهقانی نموده اند و بحسن اتفاق روبروی میرزا مظهر علی پنجه کش از ندمای
مجتهد احباب فقیر خوانده بیت گلستان شیخ شیراز را بار بار یاد کردم ؎ حاجی تو نیستی شتر است از برای
آنکه ؛ بیچاره خار میخورد و بار می برد ؛ و در حق مجتهد شعر رساله کاشفة اللئام را ورد زبان دارم ؎
ترا کی میسر شود انتقام ؛ که با این امت خلاف است و جنگ ؛ الغرض جواب دعوی اشهریت چنانچه باید
درین تحریکی و النتی اما آنچه نقل کرده که بعضی از ذمایم که درباره ابن عباس وارد است محمول است بر آنکه
درباره عبید الله برادر اوست پس ما را حاجتی بجوابش نیست زیرا که اکابر مجتهدین مثل پدر مجتهد الزمانی
محققی را برای من درین باب باقی نگذاشته اند اینک مواخذ حسنه او موجود است که برای تقریب ابرای
این شهر مانند وی اکبر نوشته عبارتش آنکه هر چند که از بعض جاها مزید علم و فضل او مستفاد میشود ولیکن

بسیاری از احادیث دلالت میکند برآنکه از وی بعضی قصور با صادر شده از انجمله اینست که چون حضرت امیر عبدالله
بن عباس را حاکم بصره گردانیده او مال بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متصرف
شد و نامه نوشت بآنحضرت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آن مال را بر من مسلم دارد و بعضی گفته اند که عبیدالله
بن عباس است لیکن در نهج البلاغت فقط عبدالله بن عباس است و کلام حضرت امیر هم مشعر است بر آنکه
عبدالله بن عباس باشد چه در نامه آنحضرت که بعبدالله بن عباس نوشته اند چنین مسطور است اما بعد چند
که بودم که شریک ساختم ترا در امانت خود و ترا از جمله اصحاب خود گردانیدم و از اهل من کسی معتمد تر نبود از تو بجهت
یاری و معاونت و ادای امانت تو پس هرگاه دیدی زمانه را که بر پسر عم تو شدید گردید و دیدی غلبه دشمن
بر او گردانیدی پشت را و سلوک بر باد کردی و با او خیانت نمودی و از و مفارقت کردی و او را مخذول گردانیدی پس
نه با پسر عم خود معاونت نمودی و نه امانت داری کردی گویا که ترا از ینها مطلق نیست قربت منظور نبود و گویا که
تو در دل اراده داشتی که هرگاه ظفر یابی در حق امت محمد صلی الله علیه وسلم خیانت کنی یا اینکه فرمودند فسبحان الله
اما تومن بالمعاد و ما تخاف معاش الحساب ای آنکسی که نزد ما از دانایان محسوب بودی چگونه گوارا میشود طعام
و شراب و حالانکه میدانی که تو حرام میخوری و می نوشی و کنیزان میخری و نکاح زنان میکنی از مال یتامی و مساکین
و مومنین مجاهدین که براه خدا جهاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را بایشان رد کن انتهی بلفظه بالجمله چگونه
بخاطر کسی از رفضه خطور کند که این امور ضعیف باشد در مذهب امامیه و رئیس الطائفه یعنی علم الهدی با برادرش
سید رضی آنرا در نهج البلاغت ایراد فرماید و حالانکه مقصود او چنان بود که آنچه اتفاق ایشان بر اعتبار آن باشد
درین کتاب وارد کند اینست آنچه مقتضای اصول مذهب روافض است که سخن بران میرانم که هر یکی از آن
طعن ابن عباس را معاذ الله مقتضی چه جای هیئت مجموعی مگر هنوز مجتهد الزمانی با دعوی مزید ولای شیر یزدانی
متردد است در کلیت کبری که هر که خاذل مرتضی است ملعونست پس آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی را که
فراموش کرد چه جای آنکه کورنکی و ترک رفاقت مرتضوی و خیانت در امانت ضمیمه آن شود و همچنین دیگر ضمایم هم
بر زبان مقدس رود آری مثل مشهور المرء یؤخذ باقراره را در میان آوردن و ترک کردن قوم را شکستن امری
دیگر است کما لا یخفی علی اولی النهی اما آنچه از صاحب وسایل نقل میکنند که تحمل آن یکون للوجه ما فی زراره
انتهی پس البته بر اصول مذهب رئیس المضلین که نفاق شقاق است و راس همه طاعات و عبادات توجیه
خوب و تاویل است بغایت مرغوب بیانش آنکه درین محمل امری چند محتمل است یکی آنکه مختار کشی و غیره دلالت
بران دارد که میانه زراره شقی و حضرت امام جعفر علیه السلام ملاعنه بود یعنی چنانچه حضرت امام صادق
او را بلفظ لعنة الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری فتبا ماو تعودا و علی جنونهم یاد میفرمودند او هم
برو لا یکمال اسبیح تر تاب و غیظ و غضب داد سب تبرا مید او داین حجج مقتضای درایت بود که حاجت بروایت هم
نداشت چنانچه همچنین بحضرت امیر و حضرت ابن عباس واقع شد بر اصول رفضه جو فروش گندم نما تا آنکه

مردم شنیدند و حکایت کردند و میان آنجمنا بردند و شکایتها رفت لاجرم استفسار میرود که اگر وجه انیست
پس البته زبانی اکابر رفض بالتحقیق ظاهر شد انچه ایشان در خلاصة الاقوال وغیره دعوی کرده بودند که ابن
عباس رض محبت امیر المومنین ع میداشت وتخم اخلاص در قلب خود میکاشت وحضرت امیر او را معتقد خود می انگاشت
واین امور در مذهب رفض که بنیاد آن بر مکاید است وآنرا بمصالح تعبیر میکنند هیچ بعید نیست دوم آنکه حضرت
امام صادق اینچنانچه معایب زراره ذکر میکردند حضرت مرتضوی مثالب ابن عباس بیان نمودند پس برمنهج
منهج اصول امامیه چنانکه می گفتم هویدا شد یا قیماند بتسویل وسخن سازی وخشک دماغی وگاوتازی
یعنی هرچه جناب مرتضوی مطاعن او ارشاد کردند برای آن بود که مبادا او را بخصوص دودمان اهل بیت
دانسته ایذا بیند ومقتل ببرند واین امر تائید سابق می نماید کما لا یخفی واز ینجا اینهم دانسته باشی که ملاعنه
حضرت صادق ع وزراره پیرمغان مصلحه بود یعنی چنانچه حضرت امام حراست او میکرد او هم حق حفاظت امام از شر اعدا
بجا می آورد ورنه معنی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ کجا ماند پس گو نزد متبعین هواجس شیطانی باعث رفض
وشادمانی باشد لیکن نزد اهل دانش وبینش باعث مزید حیرانی است زیراکه درباره فرزندان خود که در حفظ
وحمایت ایشان علی ما فی نهج البلاغه وغیره اهتمام بسیار می رفت وچگونه تردد که خود فاروق رض معاذ الله روزی
تا بوی وقت یافته طمانچه بر رخسارهای مبارک زده بود کما روی المجلسی غالبا فی جلاء العیون وغیره گاهی
باعتراف رفضه این کلمات معاذ الله بر زبان نیاوردند واین مصالح را گاهی رعایت نکردند وهرگز حرفی
را ازین امور درباره ایشان بر زبان مقدس جاری نفرمودند تا خوارج ونواصب داد غدر دانی میدادند
ومیدانستند که دشمنان ایشان را از فرزندی خویش رانده اند وقس علی ندا پس هر مصلحتی برای زراره و
امثال شیطان الطاق بود وهر فسادی برای اولاد طاهرین معاذ الله من اقوال الشیاطین معهذا لکن
خون سلاله اهلبیت مثل جناب سیده چندان رایگان افتاد که هرگاه مخالفین تهمت بر آنجناب بستند وبازوی
آن عالی قباب شکستند حضرت مرتضوی بطیب خاطر وبخوبی تمام دیدند انچه دیدند وشنیدند انچه شنیدند و
برای ابن عباس اینهمه کرامات واکرامات بوقوع آمد واینهمه در آوان خلافت خود ایشان رو داد که حرب
لئام وخوارج در پیش بود سبحان الله تعالی زبان برین سخن سازیها که بلغای امامیه بلکه عظما وشهدای ایشان
گوی سبق از سحبان وائل می ربایند ودر زمانه برای خود یادگاری میگذارند که هرگاه مردم پی بدان برند سوی
لعنت الله ورد زبان گردانند وبه تقلید امام صادق ع بوظیفه مذکور رطب اللسان باشند ومعلوم نیست
که مرین طائفه شیعه این مقالات را دیده ویر خود مالیده یا خویشتن را از دیدنش کور وکر گردانیده یا از غایت
تنگ بمقام قارون رسانیده ومن درین باب حیرتی دیگر دارم که در زمان خلافت مرتضوی ابن عباس رض
بحفظ وحمایت وصحبت مرتضوی ع بودند ولشکر شام از صولت مزید شجاعت حضرت امیر ع بنی هاشم مانند بید
بر خود میلرزیدند ودر وقت امام حسن ع بسیاری از لشکریان فرمان برداری او میکردند تا وقتیکه جناب

شان بر اصول شیعیان ملحق بمعاویه گشتند و حق خیرخواهی بجا آوردند و تخلف از شهید کربلا نمودند پس برای
حفظ جان و ناموس لعن و طعن ایشان در آنوقت کی ضرور بود لاجرم به ثبوت رسید که چون مصدر خیانت شدید
گردیدند و با وجود جفا دادند و مخذولان امام الائمه پیدا ختند قبلند و تر فه نبوی را پیش نهاد همت
امور و مطاعن و طاعن جناب امیر گردیدند در اماین هما ببین که در وقت شان عبدالله بن عباس مصدر این
کبایر گشتند البته بر اصول رفضه چگونه خود را از قدردانی معذور داشته باشند کما لا یخفی این ذمایم و مثالب
حرفی چند بتقریر جناب مرتضوی بود و بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست که مثالب ابن عباس رض درین مقدار
محصور نشده بلکه بمقتضائی روایات مجلسی در بحار و حیات القلوب و دیگر کتب اصول زمان ائمه متاخرین
مثل حضرت امام زین العابدین ع و امام باقر ع و صادق ع ناطق بود و همه زبان ائمه لاحقین مانند امام رضا ع
و دیگر بزرگان و درین ازمنه اولاد عبدالله بن عباس رض بر سریر خلافت متمکن بودند و جناب موصوف
بملک بقا رفتند پس ضرورت بیان ذمایم و قبایح برای حمایت و صیانت ابن عباس رض کجا راه داشته باشد
و انچه از روایات ذریه طیبه امیر المومنین ع که مجملا در مثالب ابن عباس رضی الله عنهما نشان دادیم تیرها
بود و در نه نیک میدانی که بعید درد و مطاعن آن بزرگ در احادیث امام الائمه حاجتی بیان نماند زیرا که نه
ائمه باهم دگر خلاف داشتند نه معاذالله که مخالف جد امجد خود بودند محصل اجماع المعصومین علی مثالبه الموفق
من مذهب الغابرین و مکیدة الماکرین لاجرم انچه مجتهد از کتاب وسائل نقل کرده تقریر حجا غین است تا از
فضلات ملاحده و منافقین که احداث در دین نمودند و خطوات ابن سبا پیمودند و همین است حال زراره
که ورود لعنت بر او از طرف ائمه لاحقین همه تاویلات متشیعین را از سر باطل میکند **سوم** آنکه بعد از تلفیق
روایات کتب شیعه مثل کشی و غیره در بارهٔ زراره توانی یافت که آن مطرود با مامت شخصی قایل بود که رفضه
برای او میگویند که صورت بهمین حال شنیده میرسی و عنقریب می آید که مجتهد رفضه او را ابن افطح قرار داده اند
و درین کتب انهم بجای خود است که کمتری از انصاب هم زکوة را واجب دانست حتی که شیطان الطاق نیز خندید
و متحیر گردید و اصول کلینی و بصایر الدرجات و اکمال الدین و دیگر کتب معتبره دلیل بر النست که هر که دعوی
امامت کند غیر از ائمه اثنا عشر مردود و کافر است همین است حال کسیکه او را امام دانند پس با وجود ضلالت
و اضلال زراره انهم بشنو که بر روایات کشی و مقتضای قیاسات مجتهد الزمانی خاتمه او بر سرگشتگی واقع
شده و زینهار او را معرفت امام زمانه حاصل نگشته اگرچه او وقت مردن قران مجید را کشاده و بر سینه
خویش نهاده و مردم را بمقتضای ملیدت خویش بلکه خدای عزوجل را نیز باقتضای عقیدت خود کما قال
الله تعالی یُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا او این خبر از گمراهی زراره اعجاز امام صادق ع بود که قبل از موت
شیطان در از صورت بسته و آنجناب انهم ارشاد کرده که قومی را نقد ایمان بعاریت روزی شده و تمام شان
معارین است زراره بیدین از همین گروه بی یقین است هرگاه حال تشبیه و مشبه به مجملا از اصول اہل

فضول در یافتی حال ابن عباس از ینجا قیاس بکن که چه بود و اگر چندی کتب این مذهب باطل را استقرا
نمی گمراهی و سرگشتگی و حیرانی ابن عباس بیش از بیش خواهی یافت و حال شیعه را بر حال شیعه زیاده تر منطبق
خواهی دید افسوس که ضیق فرصت و عجلت در تلخیص این کتاب نمیگذارد که بتفصیل ضلالات و اضلال او پردازم
یعنی پرده را از کتب دین و ایمان روافض درباره زراره بر اندازم که مهم طبع منتهی الکلام در پیش دارم
و در باب تغیر تحلیل و تسویف نظر بمصارف کثیره بعمل می آرند و معلوم نیست که شب حامله فردا چه زاید پس
تفصیل این بحث بعد تضرع و زاری از حضرت باری عز و جل می خواهم یعنی اینقدر توفیق یابم که رساله
جداگانه با اهتمام ضمیمه فضائح عظیمه زراره و حال نفاق و سرگشتگی او چنانچه دلم می خواهد بر دفتر بهم تا حال
همه قوم که زراره از بهترین شان است روشن شود و تقریرات صدوق و کذوب شان مانند شه روا نمایم
قوله پس فضیلت آه اقول اکنون که طشت از بام افتاد و عیان شد که حال ابن عباس ع بر اصول
شیعین البیس خناس مثل زراره است پس درین تصریح کلامی باقی نماند نعوذ بالله من الکفر بعد الایمان
و من النفاق بعد الاذعان قوله و بر مذاق او اقول مذاق اهلسنت را ذکر کردن بذکر مقوله
عیان بحر است و سیاه روکشتن مجتهد مثل زاغ و زغن ست ع خا قانی آنکسان که براه تو میروند زاغ اند
و زاغ را روش کبک آرزو است قوله قیاس حال ابن عمر اه اقول عنقریب در مقاله سادسه گذشته
که حضرت امام صادق ع مقاتلین کسری و قیصر را بانواع مدایح و اوصاف جمیله ستوده اند و درین معنی
که او از مهاجرین و انصار و مجاهدین فی سبیل الله و مقاتلین دشمنان خدا بود چنانچه از کتب فریقین
بویژه است و مجالس شوشتری و دیگر کتب فن هم دلالت بران میکند شکی نیست پس حکم مجتهد که متاب
و متفق علیه بود از حلیه صدق و صحت عاطل باشد فکیف که هر چه درباره او به ثبوت رسیده موافق
کتاب الله گردیده و اگر در باب مناقب ابن عباس بر اصول رفضه حرفی مرتب شود مخالفت حکم
معصومین بلکه امام الائمه خواهد بود جائیکه بر فساد بحث و نقائض نصوص قطعیه فرموده و از بحث طول
روایات کلینی آن را بر تشتابه چه جای آنکه عبدالله بن عمر درباره تائید اهلبیت اطهار چنان کوشد
و بر شر یزید ستمگر خروج کند و خروش برود و بر وقت خود را از ان معذور ندارد و اظهار فضائل
اهلبیت را لازم شمارد قوله سبحان الله اه اقول سبحان الله عجب عجیب شمارا الزام میدهد بر اصول
شما و شما خود را بتناقض می زنید و بنیاد انصاف را می کنید و از ینجا گفته اند که سخن از آسمان و جواب از
ریسمانست قوله اما آنچه نوشته الخ اقول باعث عدم ذکر دلیل آنست که دانسته که مجتهد بر روایات
مذهب خود حافظ دارد لیس ضرور نیست که دلیل بیاورد کو رگم معتدلک اگر انکار زاید الوصف
خواهد کرد و من بعد اثبات دلیل بران مرتب خواهم نمود روبروی عقلا مزید جهالت او ثبوت خواهد رسید
والحمد لله التمام علی حصول ترک الزام اکنون دلیل برین دعوی بشنو که مترجم مختصر تاریخ طبری

کہ نجاشی آن را از تالیفات عالم مذہب خود یعنی سمّا جلی بدالسنۃ و بمقتضای الکذب قد یصدق راست گفتہ میگوید کہ عبداللہ ابن عباس بر بنای مخاویہ غرہ شد و رفاقت امام حسنؑ گذاشت و باو ملحق شد و مشو ہم نشود کہ درین باب جزین دلیلی ندارم زیرا کہ از مجلد عاشر بحار این امر را باثبات میرسانم و حاصل ترجمۂ آن اینست کہ ہرگاہ خبر شہادت جناب امیر علیہ السلام بمعاویہ رسید خو میان او و امام مکاتبات شکایت جاری گردید امام حسنؑ خواست کہ لشکر را آمادہ نماید و آنہا دانستند کہ صلح میخواہد در اثنای راہ عذر کردند تا غایتیکہ یکی مصلای آنجناب در ربود و دیگری کلند بران مبارکش زد و معاویہ درین وقت خواست کہ عبداللہ بن عباس را از رفاقتش جدا کند پس او را فریفت بکثرت دراہم و زنانیز و بسیاری از نقدہا بسوی او روانہ کرد و نصف آخر را بر وقت ملاقاتش موقوف گردانید چون شب درآمد عبداللہ بن عباس باتنی چند از خاصان خود سوار شد و رفاقت امام حسنؑ بگذاشت و سوی معاویہ روانہ گشت وقت صبح مردم منتظر نماز جماعت بودند عبداللہ بن عباس را نیافتند و آخر قیس بن سعد امامت نمود چون حسن مجتبی حال خواص دید کہ چنین بیوفائیہا بکار می برند درین وقت بصیرت آنجناب بر مقولہ راوی این قدر زیادہ شد و معلوم گردید کہ روسای قوم بخذلانش ساعی ہستند الغرض چون عبداللہ بن عباس نزد معاویہ رفت بانچہ وعدہ کردہ بود وفا نمود پس عبداللہ بن عباس بکمال سرور و ابتہاج ہم قرین شد و قیس بن عبادہ را ہر چند معاویہ در مکاتیب خود فریفت او زنہار بطعام دنیوی فریب نخورد و جوابہا درشت نوشت و زنہار دست از رفاقت امام حسنؑ برنداشت بعد ازان باقر مجلسی از کتب دیگر نقل کردہ انچہ حاصلش ہمین است و از روایات دیگر تعیین مبلغ معلوم میشود کہ صد ہزار درہم از طرف معاویہ نزد ابن عباسؓ آمد بود چون این دراہم کثیر را دید ہوش و حواس و علم و دین ہمہ در باخت و بخذلان امام پرداخت و عنقریب خواہی دانست کہ تعیین این دراہم مبنی بر مبالغہ است و زنہار خطی از واقعیت ندارد و درین باب اردستانی نیز از کتب خود ہمین قصہ را شرح دادہ و نصوص قطعیہ خذلان بن عباسؓ را باثبات رسانیدہ چنانچہ کتاب امامت از تالیفات او بران گواہ است و مقصود او بجز ازین نیست نزد اہل از عقلا و ازین کتاب و کتب دیگر ہم پیدا است کہ مبلغ مال فقط ہزار درہم بلد دینار بود و لیس و آنہم نسیہ نقد و ازینجا ازرانی درین متین حضرت ابن عباسؓ بر اصول کاسہ لیسان ابن سبای لنناس عیان شد پس چرا مجتہد الزمانی علامہ دورانی بر عبداللہ بن عمرؓ حکم بدنیاداری نفرمایند کہ صلات معاویہ را کہ بلا مبالغہ صد ہزار درہم بود رد نمود و اتفاق بدان نکرد چنانچہ سابقاً دانستی علاوہ کجا خروج بر یزید نکردن ہمراہ حضرت امام حسینؑ و کجا خذلان گوشوارہ عرش رب المشرقین **و گمان مبر** کہ در توصیف و تعریف ابن عباسؓ ہمین قدر در کتب طائفہ شیعہ دیدہ ام و بس زیرا کہ محمد تقی پدر باقر مجلسی صاحب در رجال روضۃ المتقین بعد ذکر عبارۃ خلاصۃ الاقوال و مانند آن مینویسد کہ و اعلم ان الصدوق ذکر فی الامالی اخبارا کثیرۃ

عنہ فی مدائح امیر المومنین وغیرہ من اصحابنا والعامۃ روداعنہ فی فضائلہ ع اخبارا کثیرۃ یدل علی جلالۃ قدرہ
ولیس فی اخبارنا خبر ینتہی الیہ لایکون طریقہ ضعیفا لان اصحابنا استغنوا عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ وسلم وعن اصحاب امیر المومنین بالائمۃ المعصومین فلا تحتاج الی معرفتہ فالتوقف فیہ اولی فان اخبار الکشی
لیدہ اخبار الکثیرۃ من طرقنا وطرق العامۃ وتخلفہ عن الحسین ع علیہ السلام ظاہر وکذا عدم ارتباطہ بعلی بن الحسین ع
بخلاف جابر بن عبد اللہ الانصاری کما تقدم واللہ تعالی یعلم والظاہر ان ما رواہ اصحابنا عنہ فی امیر المومنین
کان لمجرد الرد علی العامۃ حیث یعتقدون جلالتہ ولقتہ انتہی بلفظہ ازین عبارت آنچہ محصول انجامیدہ بزبان
فارسی شنو از ہر فائدہ آن کہ از مزید تاب بزہرہ ومشتری برابری دارد بغرض خود بجو کہ ابن بابویہ صدوق آمامیہ
در امالی بسیاری از اخبار روایت کردہ از ابن عباس در ستایش ومحامد حضرت علی مرتضی وبخیر صدوق نیز از اصحاب
ما از و روایت نمودہ اند واہل سنت روایت کردہ اند از فضائل در حضرت مرتضوی اخبار بسیار دلالت دارد بر جلالت
قدرش ولیکن در اخبار ما حدیثی نیست کہ منتہی شود بابن عباس رض کہ طریقش ضعیف نباشد زیرا کہ اصحاب
ما را پروای نماند باصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم وہم پروای نماند باصحاب مرتضوی بلکہ کار ایشان
بائمہ معصومین فقط تعلق گرفت پس ما محتاج نیستیم بشناختن ابن عباس پس توقف در او بہتر است زیرا کہ اخبار
کشی کہ در قدح ابن عباس آمدہ مویدش بیش طرق ما وطرق عامہ رسیدہ وظاہر و روشن است کہ ابن عباس
از امام حسین ع تخلف تمام بکار برد وبرین قدر ہم موقوف کہ با حضرت امام زین العابدین ع ارتباطی نداشت
وو کان افادہ خود بالاستقلال می آراست بخلاف جابر بن عبد اللہ انصاری کہ او بدامن اہلبیت متعلق
بود چنانچہ گذشت وظاہر انیست کہ اصحاب ما کہ روایت کردہ اند از ابن عباس در بارہ مدیح مرتضوی بود برای
رد کردن اقوال اہل سنت والزام ایشان بسبب آنکہ ایشان بجلالت ووثاقت او اعتماد کلی دارند واو را
مقتدا وپیشوا می شمارند چون خلاصہ عبارت تقی مجلسی گوشزد کردی اکنون لطائف آنرا بطور نمونہ بر صفحہ
خاطر باید نوشت اول آنکہ اگرچہ صدوق فضایل جناب امیر بیش از بیش از ابن عباس میآرد
وہمچنین اہل سنت ولیکن در طریق ما خبری نیست کہ ماخذش ابن عباس رض باشد وضعیف نباشد بجہت آنکہ
ما را باصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ ویاران جناب امیر ع کاری نماندہ وحاجتی نیست مگر بائمہ پس حاجت
کہ او را بشناسیم ووقت خود را ضائع کنیم پس اولی آنکہ توقف نمائیم چنانچہ در اخبار فساق وقد قال اللہ تعالی
ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا از آنجا کہ بقرینہ سباق وسیاق مراد از ائمہ اصحاب ایشان اند پس رفتہ را کاری
نماند مگر بمثل زرارہ وشیطان الطاق پس بر دیدہ کہ خوب رفتہ آید سہ کبوتر با کبوتر زاغ با زاغ یکند ہمجنس
با ہمجنس پروازند دوم آنکہ قلب ابن عباس علی ما فی الاصول چنانچہ در خلافت جناب امیر ع وامام حسن ع با ایشان
بود وقت امام حسین ع ہمراہ نیز بدیں رفاقت داشت پس از آنجناب تخلف ورزید واز سعادت کونین محروم گردید سوم
آنکہ کاش با امام سجاد ارتباط پیدا میکرد حالانکہ دکان خود را بر خلافیات ائمہ بدی بر چید تا آنکہ این طاہرین وطیبین

مثل امیر المومنین او را بد میگفتند کما فی الکافی الثقة المحدثین چهارم آنکه مقصود علمای شیعه از احد روایات
او در فضائل حضرت امیر الکرام سنیانست که مقتدای شما چنین فضائل روایت کرده نه تصحیح روایاتش نه تنقید
امور خویش پنجم آنکه از ینجا بظهور رسید که خطبه شقشقیه و دعای صنمی قریش بجای خودش صحیح نیست زیرا که
ماخذش ابن عباس است بخلاف فضائل متقدمین مثل ازالة الخفا عنه و اتمام السته در حق راشدین موافق
آیات کتاب مبین چنانچه دانی مانند بنیان مرصوص و صور خیالیه رفضه کالعهن المنفوش ششم آنکه
هرچه گفتی در فضایح و ذمایم او آورده مؤید است بروایات و اخبار بسیار که در طرق امامیه وارد شده
پس مطاعن او که بطور نموذج در مجلد اول و این مجلد داشتی برقرار ماند و بعد از ملاحظه آن هر کس را از سامعین
و ناظرین کلمه جعفر زکی که وقت خواستگاری دختر شخصی نوشته بود بیاد آمد که هیچ عیب شرعی چه نیم است که بنده
بنجاه عیب طبعی دارم الی غیر ذلک پس مجتهد که کاسه لیسی شان سرمایه مباهات اوست بلکه لیاقت پابوس
ندارد سرش باستان شان از دورباش ادب نمیرسد چگونه بر اثبات عذر شرعی در تخلف از امام حسین
برای ابن عباس قادر باشد و درین فوائد اگر مزیدی یابی بر آنچه مجلسی اول گفته حیران مشو که در اصول
موضوعه موجود و درین کتاب هم جابجا مذکور است و اگر کسی ازین بیان متغیر شود و گوید که مجتهد الزمانی
اگرچه از اولاد جعفر کذاب قمارباز و طنبور نواز و تمام حضرت خاتمة الائمة علیهم السلام است لیکن بالآخر
از جمله سادات است او را بعدم لیاقت مذکور باین عبارات یاد کردن مناسب نمی نماید و جوابش آنکه در آغاز
این مجلد بحث اتصال نسب و انقطاع آن چنانکه باید از کتب شیعه و فتاوای مجتهد فانی وغیره بر گذشت لیس
در وقت چنین وسوسه بدان رجوع باید کردن و سر بگریبان فکرت فرو بردن من بعد عدم ارتباط ابن عباس
با حضرت امام زین العابدین که از تحقیق مجلسی اول گوش کردی مگر بمعنی انحراف نیست و اگر ذمایم او را با ذمایم
حضرت عباس عم باطهار اوست و کلینی و رتفسیر اهلبیت و دیگران در کتب تفاسیر و احادیث دیگر جمع کنی خواهی
دانست که خذلان حضرت مرتضی و شورانیدن لشکر حسن مجتبی ع و تخلف از شهید کربلا حرفی از آن ذمایم و مثالب
لا تعد و لا تحصی است که از عبد الله بن عباس سر زد بخلاف عبد الله بن عمر رض که هرگز بر حرف و حکایت معاویه
گوش ننهاده و دست از محراب عبادت برنداشت ازینجا مجتهد الزمانی را زیب میدهد بدین داری ابن عباس
و بدنیاداری ابن عمر حکم راندن و آیات قرآنی مثل وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ نخواندن
اما آنچه گفته که ابن عمر رض جهاد امام حسین ع را بر طلب دنیا حمل کرده پس قطع نظر از آنکه حمل نقیض بر نقیض
است کما لا یخفی در مجلد اول ابواب فضول در نقض کلام ابن ابو الفضول مرتب شده فوا دیلا وا عجبا
که خاک مذلت را بر سر این دشمنان خدا خصوصاً مجتهد بیهوده سرا بریزد و مار روزگارش برانگیزد
او را برین تالیف نالائق محمود و سازد چه گاهی طعن او اکابر بر مذهب شیعه میرسد و زمانی ملامتش با ولاد
امجاد جناب ائمه که نزد امامیه مقتدا بر دند اگرچه با مامت فائز نگشتند انطباق میابد و قتی اعتراض

نموده او بجناب سلطان کربلا کما سیجیئ بیانه بعد ذلک ان شاء الله تعالی متوجه میشود و جهل دشمنان آنجناب
را ثابت میکند و چنین حرف گیری او بجناب مرتضوی می کشد بلکه از آنهم پا فراتر می نهد فما قال کامل الفرقة الکاملیه
فی ترجمة اثنا عشریه فهو وارد فی شانه و منطبق علی هذیانه ــــه مرحبا ای فقیه و النشور ؛ ای تو مجموعه کمال
هنر ؛ با خدا یت گهی است قال و مقال ؛ با رسولت گهی است بحث و جدال ؛ کلک طغیان تو لگاه جدال ؛
میزند طعنه بر پیمبر و آل ؛ فقها را ز کلک تو آزار ؛ روح شان از جدال تو بیزار ؛ شافعی حنبلی دگر حنفی ؛
با همه بحث داری از دغلی ؛ مالکی خالی از جدال تو نیست ؛ خارج از حیطه مقال تو نیست ؛ هست چون با همه ملل
لنیت و کس نداند چیست آئینت ؛ قول تو جمله حشو و طامات است ؛ نزد تو گرچه از کرامات است ؛ گر نرنجی بگویم
ای ذیشان ؛ هست قول تو لعبت صبیان ؛ نی غلط هست مایه تلبیس ؛ مقتبس از وساوس ابلیس ؛ مرحبا
مرحبا زرا ه غرور ؛ گشته از ره هدایت دور ؛ گشتی از راه کبر و نخوت و جهل ؛ با همه فضل نائب بو جهل ؛
متصدی شدی معارضه را ؛ با جناب شهنشه دوسرا ؛ قول او را که هست وحی تمام ؛ میشماری تو از فضول
کلام ؛ به یهودیت ای ظلوم و جهول ؛ میکنی نسبت کلام رسول ؛ آنچه آن مقتبس ز قول نبی است ؛ طعن
بر وی نمودن از دغلی است ؛ طعن آن طعن بر رسول خدا است ؛ قدح آن قدح آن شفیع ور است ؛ قول
او را بجز انکاری ؛ با ز دعوی دین او داری ؛ دین تو طعن سرور دین است ؛ این چه دین است این چه
آئین است ؛ رد وحی است رد قول رسول ؛ کی بود قول اهل رد قبول ؛ الحذر الحذر ازین گفتار ؛ و قنا
ربنا عذاب النار ؛ تفصیل بعضی ازین مجمل که درین نظم است نموده می آید تا بدانی که مطاعن مجتهد که بزعم
خودش درباره اجله اصحاب رسالتمآب ترتیب داده بود حقیقةً ابواب رسوائی بر روی مقتدایان شیعه
می کشاید اگرچه قلوب عوام ایشان می رباید پس بدانکه متوهم نشود که حضرت امام حسین ع بنی هاشم را از معاشر
خود خلیع العذار و مطلق العنان گردانیده بودند لاجرم عبد الله بن عباس و امثالش بسعادت رفاقت
فائز نشدند و ذلک ظن المسولین و من شکوک الملبسین تبیینی که باقر مجلسی در مجلد دهم از بحار خطبه حضرت
امام حسین را که از کشف الغمة منقول است آورده از منطوق عبارتش صاف صاف پیداست که حضرت امام
تحریص میکردند معاصرین را بر رفاقت خویش و فضائل انمردم که داد رفاقت دهند و همراه آنجناب به رتبه
شهادت رسند چنانچه باید بیان میفرمودند الفاظ مقدس آن خطبه اینست که الحمد لله و ما شاء الله

و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة
و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کانی بأوصالی تقطعها عسلان
الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضا الله
رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له
فی حظیرة القدس تقربهم عینه و تنجز لهم وعده من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل

معنا فانی را جل مصححات الله یعنی موت موجب ترقی است و من بملاقات اسلاف طاهرین مثل حضرت
یعقوب بیوسف اشتیاق دارم واین سفر برای حصول شهادت میکنم تا از خون من میدان کربلا پر گردد و آنچه
بر قلم تقدیر رفته زنهار سر سر موی نمیرود بهر چه جفا صبر میکنم وامیدوار مثوبات صابرین ایم و برفاقت
حضرت پیغمبر در حظیرة القدس قرار میپاییم و موجب چنگی چشم مبارک میشویم هرگز القاء الهی و ثواب نامتناهی
منظور باشد باید او را همراه من شدن که من وقت صبح نهضت می نمایم اگر خدا میخواهد اکنون بعضی از مکاتیب
لتبنوکه حضرت امام حسین ع بجد و جهد سوی بنی هاشم عموما و محمد بن حنفیه خصوصاً فرستادند و از ایشان نصرت
طلبیدند و حجت را باختتام رسانیدند که ناگزیر است بسوی من لاحق شدن و طالب شهادت گشتن و هرکه
لاحق نشود فتح و فیروزی گاهی نخواهد یافت از آنجمله زراره روایت میکنند از حضرت امام باقر ع که کتب
الحسین ع بن علی علیهم السلام من مکة الی محمد بن علی بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی
و قبیله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد ومن لم یلحق بی لم یدرک الفتح والسلام از آنجمله مکتوبی
است بروایت بعضی دیگر از حضرت ابو جعفر که کتب الحسین ع بن علی ع الی محمد بن علی من کربلا بسم الله الرحمن الرحیم
من الحسین ع بن علی الی محمد بن علی و قبیله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الآخرة
لم تزل و السلام و اگر از ین قسم مکاتیب مقدسه که به برادران و بنی هاشم از عبدالله بن عباس و غیره
نوشته اند و دران مکاتیب ایشان را از دنیا ترتیب نموده با آخرت ترغیب داده اند بعد از تتبع بعرض ذکر
کنم کلام بتطویل انجامد و اهل این زبان که همه قاصره دارند از دیدنش محروم مانند پس همین بهتر که برین
چند حرف که باقر مجلسی در جلد عاشر بحار نقل نموده اکتفا ورزم و حالانکه اینهم از آنجناب در همین مجلد
از کتب اصول امامیه منقول است در حدیثی طویل که بخطاب بعضی از مردم ارشاد کردند که هرکه اراده
یاری ما نشود که بقتال تعلق گرفته باشند سوا دما را و اجابت نکند و همراه ما نشود و بفریاد ما نرسد مزاوار است
بر خدای عزوجل که او را سرنگون در آتش اندازد و اینهم در ادعیه ماثوره در کتاب تحفة الزائر مروی
گشته و یاد دارم که عبارتش در مجلد اول درگذشته محصل ترجمه آن اینست که خدا لعنت کند کسی را
که خاذل تو باشد و دور گرداند از رحمت خویش آنکسی را که داعیه تو گوش کند و اجابت ننماید و یاری
نکند و مددگار نشود و بعد دیدن این چند سطر کسی را توهم خواهد شد که عبدالله بن عباس و محمد
بن حنفیه و مانند ایشان از برادران دعوت آنجناب را نشنیده بودند و عذرهای شرعی داشتند
تا حق تعالی ایشان را بوعیدهای مذکوره بر اصول رفضه مبتلا نگرداند و بهاویه قهر نرساند مگر خدای عزوجل
تارک واجب تواند شد چه جای آنکه در مقاله آینده از اصول موضوعه رفضه ظاهر و باهر میگردد که حضرت
مرتضوی ع ابن عباس را آن صحیفه نمودند و بر وی خواندند که مثل لوح محفوظ بر هر رطب و یابس
شامل بود خصوص بر واقعه کربلا و اسامی قاعدین و متخلفین و ناصرین الی غیر ذلک و هرگاه حال

چنین باشد البته محمد بن حنفیه را که فرزند سعادتمند بودند آن صحیفه نموده باشند بلکه ایشان لعن خاذلین
و متخلفین هم جریده باشند تتمه کم ظرفی اینست که عبد اللہ بن عمر بعد از قطع مراحل برای ملاقات و زیارت
و ادای لوازم محبت برای امام حسین ع حاضر شود و زار زار بگرید و این بزرگان ازین هم محروم مانند که یکدو
منزل ملاقات کنند و سعادت دینی و دنیوی دریابند مگر یاد ندارد که ملا باقر مجلسی هم درین مجلد از کتب معتمده
حدیث نقل میکند که حضرت صادق فرمود که محمد بن حنفیه دران شب نزد امام حسین ع حاضر شد که صبح آن قصد
رحلت داشتند پس دفتر موعظت و نصیحت کشاد و زیره پیش شاه کرمان نهاد و آنگاه بعنوانیکه خانه روی
بنیه خراب و دلهای ایشان خوناب گردد که ای برادر خوب میدانی که شیعیان کوفه با پدر تو و برادر تو
بیوفائی کردند می ترسم که با تو همان معامله نمایند پس مناسب آن می بینم که در مکه مقیم شوی و بکمال عزت و حرمت
باشی حضرت فرمودند که اندیشه دارم که یزید از راه عناد بر سر من فوج کشد و از جهت من حرمت حرم خدا
از هم پاشد جواب داد که پس بسوی یمن برو یا بسوی دشت و بیابان راهی شو که بر تو کسی قدرت نیابد
امام حسین ع فرمودند که فکری میکنم درآنچه گفتی بامدادان خبر رسید که امام حسین ع کوچ نمودند محمد بن حنفیه در اثنای
راه آمد و آن وقت مالک شتر [illegible] عرض نمود که مگر وعده بمن نه کردی که فکری میکنم در امریکه نشان
دادی حضرت فرمودند فکر کردم لیکن همین نتیجه داد که جد بینی رسید و جه محبت چنین فرمودند که حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تشریف فرما شدند و ارشاد نمودند که ای حسین ع از مکه بیرون شو زیرا که خدای عزوجل
میخواهد که ترا شهید بیند محمد بن حنفیه بانکه ازین خبر متاثر شد گفت انا لله وانا الیه راجعون و قطره
آبی از چشم نبارید و ترحم بر بیکسی آن ملهوف و مظلوم نیاورد و گفت باز چرا اهل و عیال را همراه گرفتی
حضرت فرمودند که مرضی حق تعالی این است که بعد از شهادت من اهل بیت مرا در دست دشمنان اسیر
بیند محمد بن حنفیه این حدیث شنید و بکار خود روانه شد و حال عبد اللہ بن عباس ازین هم عجیب طرفه
است که گاهی چند همراه آنجناب برداشت و مجادلت کنان در گذشت خدا شاهد حال است
و کفی بالله شهیدا که من وقت بیان معنی روایت این در خود نیستم و اشک خونین از چشم من فرو میریزد
و این مضامین جان گزا لوعه قلبی بر می انگیزد بالجمله حال این برادر آن چنین بود که بر تصریح ائمه قوم
بحسب دینی قطعا و یقینا بگوش هوش شنیدی و هنوز مجتهدین را در سرپرستی ایشان بعد از تامل
اصلی نه کرد یعنی هر که از امام حسین تخلف ورزیده خارج از دائره ایمان است کائنا من کان شرمی
نمی آید حال مجتهد چه مانا است یا قصه سرسری که مکاید زنان همه دید و از اعتقاد عفت زوجه خویش
زینهار بر نگردید اکنون ازاله وهم دیگر میکنم که شاید نصوص قرآنی درین باب بوقوع نیامده بود
لهذا عبد اللہ بن عباس و محمد بن حنفیه که سلطان المفسرین و امام الفقها و المحدثین بر السنه این
منافقین کاسه لیس زراره و دیگر شیاطین بودند و مقولات ایشان تا تحقق این برادرشان مثل خوارج

نمیرسد اعتبار بدین احادیث و منافات نگردید پس گوش فرا دار و لختی بیندیش بهمت بگمار که حق تعالی
در کتاب مجید درین باب تاکید شدید نموده که همراه امام حسین ع داد جان نثاری بدهند پس برای اقرار کت
استیطالب باید کتب شیخ صدوق و حسن صفار و مانند ایشان از امامیه کبار رجوع نمودن تا بدانی که بسیاری از آیات
قرآنی وارد گشته درین امر که واجب بود بران مردم دران زمان خصوصاً بر اقربا و احباب و اصحاب
که همرکاب سعادت انتساب شوند و داد فدائیت دهند لیکن من از همین مجلد بحار بعضی از آیات و احادیث
را درین باب نشان میدهم و قصه دراز را کوتاه میکنم که از امام ابوجعفر درین کتاب از اصول امامیه منقول
است که هرچه حضرت امام حسن ع بجا آورد و از خلع خلافت بهتر بود برای این امت از آنچه آفتاب بران
طلوع کرده قسم است بخدای عزوجل که نازل شد این آیت اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ قِیْلَ لَهُمْ کُفُّوْا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیْمُوا
الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ جز این نیست که آن طاعت امام است و طلب کرده بودند از مردم
قتال را هرگاه واجب شد برایشان جهاد همراه امام حسین ع گفتند که رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا
اَخَّرْتَنَا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیْبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ یعنی ای پروردگار ما چرا فرض
کردی برما این جهاد و چرا موخر نکردی ما را از زمان قریب که اجابت میکردیم دعوت ترا و اتباع پیغمبران
تو می نمودیم یعنی آراده تاخیر جهاد کردند تا زمان قایم آل محمد ع و ازینجا حکم توان کرد که بر همه این بزرگان
جهاد واجب گشته بود باز ایشان لم و لا نسلم بر زبان آوردند و آرزوی تاخیر مثل کفار کردند و از ملاحظه
قران مجید عیان میشود که آیت کریمه را راویان شیعه تحریف نمودند و من از راه ادب چنین گفتم
و الا نظر بر روایات شیعه توان گفت که خود حضرات ایمه را خبر نشد که آیت سوره نسا را بسوره ابراهیم
علیه السلام پیوند نمودند و سخت ربود بر اصول رفقه بکار بردند و انتقام امور خود از کلینی پیدا نمودند
کما لا یخفی و چگونه توانم گفت که حضرات ایمه این آیت بدین عنوان می خواندند چنانکه ملای باقر ع مجلسی
زیر این آیت اشاره بلکه تصریح کرده لیکن برای الزام اولیای او میگویم که برین تقدیر کفر و شرک
این بزرگان که سخن در ایشان جاریست نیز لازم آمد زیرا که نجب دعوتك و نتبع الرسل بعد از دیدن
عذاب چنانچه از قران مجید معلوم میشود دلالت بران دارد که نه دعوت دینی را قبول کردند و نه اتباع
پیغمبران ملحوظ داشتند نعوذ بالله من ذلک و ایضاً ملای مذکور از اصول خولینی بروایت امام محمد
می آرد محصلش آنکه باز داشتن دست که مامور شدند بدان همراه امام حسن ع بود و فرضیت جهاد که لازم
امام حسین ع رد نمود و درین وقت معاصرین آنجناب از خدای عزوجل تاخیر و مهلت را طلبگار شدند
و در روایات دیگرش هم درین باب بیش از بیش مسرود است که حضرت صادق ع میفرمودند که
کُفُّوْا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ نازل گشته در شان حسن مجتبی یعنی خدا امر نمود آنجناب را
که خود را از خلافت خلع کند و کتب علیهم القتال نازل گشته در شان حضرت شهید کربلا یعنی آنجناب

که اهل تحقیق بر آن میخندند و میگویند که پیشوایان متقدمان مثل صاحب مروج الذهب ابن قتیبه تهمتها بر عبد الله
بن عمر نهاده اند وکم له نظایر فی کتبه را الیعا آنچه از روضة الاحباب در احوال حضرت طلحه نقل کرده آنهم
دلالتی بر افضلیت امامت ندارد زیرا که اکابر دین در بجا آوردن مستحبات آنقدر کوشش میکردند که در
واجب نمیدانستند پس زیاده برین نیست که اهتمام شان در بیعت مرتضوی لازم آمد این از کجا که بر چیزیکه
اهتمام در آن رود ضرور است که از اصول دین باشد و واجب و فرض بود و هر چیزیکه توبه از آن
کنند حرام باشد حضرت موسی علیه السلام بعد از بیهوشی توبه کردند حالانکه گناهی نکرده بودند اما بر خیال امامیه
پس از آنکه وکالت آنحضرت نمودند که خدا را جسم کثیف رنگین متحیز دانستند الی غیر ذلک والیجی را از والی
نیست اما بر طور اهل سنت که بجواز نفس رویت رفته اند و ازین واقعه سوال هم دعوی خود را باثبات
رسانیده اند چنانچه در تفسیر کبیر وغیره دیده باشی پس از قبیل بدیهیات است یعنی بهتران بود
که آغاز درین سوال نمیفرمودند و عجلت نمی نمودند در طلب رویت و بعد الاجازت درین سوال
لب میکشودند چنانچه مبسوط است در کتب امام رازی و دریغا که هنوز مجتهد را خبری نیست که از
مواظبت چیزیکه ائمه هدی علیهم السلام میکردند و ترک آن نمی نمودند وجوبش کجا لازم می آید بلکه جوازش هم
ضرور نیست بلکه آن چیز فی نفسه حرام است نزد رفضه مثل لعن زراره کما عرفت مرارا اما التقیه پس چنانچه
امیه بزعم رفضه از سنیه تقیه میکردند از شیعه هم بتصریح روایات کلینی و دیگر پیشوایان شان و قد عرفت
مرارا و من بمقتضای حدیث وصیت که اگر آدمی وقت موت ترک آن کند بموت کفر و جاهلیت بمیرد
چنانچه در مجلد اول روایت آن دانستی میگویم که ای مجتهد اگر کسی آن را از دست و هر راست بگوید
فتوی میدهی بر کفر او و برفرض محال اگر این فتوی خواهی داد از هزار کتاب خلاف آن ثابت خواهم کرد
و کفر بسیاری از اکابر مجتهدین رفضه باثبات خواهم رسانید که از بعد امتداد امراض مردند و نام وصیت
بزبان نبردند معذلک این روایت اولی نیست از ینکه مدلولش را افضلیت امامت قرار دهند
زیرا که در مزعوم شیعه طلحه و زبیر نقض این بیعت کرده بودند و سخت مستبعد است که امامت نزد این
مهاجرین حضار جنگ بدر مبایعین تحت الشجر ممدوحین ائمه اطهر بدلیل اطول احادیث اعز از اصول
دین باشد و بیعت مرتضوی را باختیار خود نقض نمایند چنانچه علمای شان باینمعنی تصریح کرده اند
کمان تواند کرد که سنی این واقعه را نوشته و بر حضرت طلحه چنین یاوگی آغاز د[illegible] و بشارت مرا
در حق او کان لم یکن سازد و حسابی از آن بر ندارد نعوذ بالله من ذلک علاوه از روایتش معه
استحبابات واضح است که مزید رحمت مقتضی اینست که قبل از آن وجود رحمت بود فثبت المقصود و مخفی
نیست که خلاف عهد حرام است و در ادنی امور **قوله** و مطابق این عبارت الخ **اقول** اگر در هزار جا
این امر منقول شود لازم نمی آید که امامت از اصول دین باشد بهمان بیان که درینجا دانستی

وعجب نمانند الخ اقول عجب است دلیل برین دعوی می نگارد که انحدیث چگونه دلالت دارد بر وجود
حضرات الامامیه که فرزندارجمند بی بی خاتون محترم بودند و صیغه نکاح جناب والد ماجد شان
بانون مذکور درحال شرک و نصرانیت او و پیروی اولین و آخرین انبیاء و مرسلین از حضرت
المؤمنین از جواب صد دریافته و بعد بدتی جناب سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها تدارک ما فات
نموده زن بعینی او را مسلمان کردند و این قصه را بطولها در کتاب اثبات الخرافه لصاحب ثمرة الخلافه
نقلها چنانچه باید بیان کرده ام هر که لطائف آن را منظور دارد در انجا نگاه کند که چگونه رنگها می گردد
از شکنجه اول شنیده ام و پیچهای طائفه مورد لوم را سراسر پیچیده ام که تو گوئی ع عمر پنجه بر پیچ
سرید و شاید که در مجلد اول هم مجملا دیده و شنیده باشی و با اینهمه میگویم لتفریع مجتهد الزمانی یعنی
گیجاً ابن عمر الخ وقتی صورت گیرد که او لفظ بر آن کرده باشد که درینحدیث موت کفر مراد است
موتی از جاهلیت و برین تقدیر ضرور بود که عبدالله بن عمرؓ یا عبدالله بن مطیع بحث را بهتا در کند و صاف
صاف گوید که از دایره دین و ایمان خارج شدی و از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بجهت نقض بیعت
برآمدی که حال و مقال هر دو مقتضی آن بود تا بعد ازین بگوئی مخاطب دست از نکث بازمیداشت
تا واقعه نویان در اخبار بسط کرده بیش یزید میفرستادند و موجب ترحم بر حال عبدالله بن عمرؓ
زیاده می شد و بهر صورت مفید مدعا صورت می بست کما لا یخفی و چون ترینهار این مبحث را طول نداد
بزود تر رجوع کرد کما هو الظاهر حتی که جا هم گرم نکرده چنانچه مزین در رسایل خود گفته و تشنیص بر کفر
تابعین نه نمود عیان شد که مدعا این نیست که بنقض بیعت کافر شوی بلکه مقصود تفهیم است بترهیب
تا خود را بهلکه بیندازند و آنهم وقتیکه متیقن گشته بود قبل این مردم و اگر ابن عمر ناقص بیعت یزید و تارک
بیعت او را کافر میدانست بعد از شنیدن واقعه کربلا چرا با یزید خصومت میکرد و مکتوب ملامت می نوشت
و قتل آنجناب را از اعظم مصائب می شمرد و کلمه حق با آن فتاک بی باک می گفت و از صولت و دبدبه او
نمی ترسید چنانچه علمای شیعه آورده اند و حلی در نهج الحق ایراد نموده و از خاتمه آن حکم توان کرد که
مذهب تشیع داشت یعنی طاعن بر فاروق بود و طعن بر او نه پیشه نواصب است نه خوارج نه اهل اعتزال
نه اهل حق فتعین تشیعه و هو المطلوب پس او شیعی باشد من حیث الاعتقاد و لیکن حکم قتل امام حسینؑ از راه
ملک و سلطنت بود و لیس و مامون مقلد او گشت و در چه او از ره در گذشت که امام رضا را بدست خود
زهر داد و می گفت الملک عقیم چنانچه در مجالس المومنین است **بالجمله** درین روایت و حدیث
لفظ مات میتة جاهلیة وارد است چنانچه در حدیث سابق و گفتگو دران جاریست که چگونه موت بر کفر
ثابت میشود حالانکه در مستحبات و سنن هم این ترکیب مستعمل گشته لاجرم مدعای مجتهد لازم نیامد الغرض
حمل کردن انحدیث برین معنی که نزد مجتهد الزمانی کفر است ممنوع است اما عبدالله بن عمرؓ این

بزرگان را کہ لقمہ تیغ بیدریغ بنی امیہ شدند کافر میدانست معاذ اللہ من ذلک بلکہ خلاف آن مثل آفتاب
نیمروز روشن است کما عرفت بنحوی کہ مشار الیہ آنفاً و اگر در سیر و تواریخ نظر کنی خواہی یافت خلاف اعتقاد
مذکور را از گزاردن نماز جنازہ و استادن بر قبور و دعا و مزید ولا کہ از لوازم ایمان و اگر معتقد کفرشان بودی
گفتنی خوب شد کہ بسزای خویش رسیدند لیکن مقلد زرارہ کوفی و ابو بصیر لا یوفی را کہ کور مادرزاد و بدتر از
اہل کفر و الحاد بود بنظر نمی آید مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمٰى وَأَضَلُّ سَبِيْلًا
القصہ حدیث بر معنی تشبیہ محمول شد و بر ظاہر است کہ احکام مشبہ و مشبہ بہ در ہمہ چیز یکی نمی باشد بلکہ وجہ
جامع باید میانہ ہر دو کہ در آن شریک باشند و این امر ہم بکتب مخالفین مدلل است از آنجملہ ملای
مجلسی در بحار التصریح میکند جائیکہ در مجلد چہاردہم یعنی کتاب السماء و العالم در مقابلہ ابن طاوس بعض
افادات گفتہ و نگارہای بلاغت بستہ کہ حرفی از آن اینست اما قولہ لم یحکم بکفر المنجم الخ فیرد علیہ ان الظاہر
من التشبیہ بالکافر انہ لیس بکافر و انما یدل علی اشتراکہ معہ فی بعض الصفات لا فی جمیع الاحکام انتہی
مختصراً اما آنکہ در حدیث مات میتۃ لفظ میتہ بالکسر است و مراد معنی تشبیہ است پس در حواشی شرح عقاید نسفی
و اگر پا فراتر نہی در شروح صحاح باید دید و معنی آن در میزان عقل باید سنجید و مغلطہ مجتہد کہ نمودہ شد
از الفاظ حدیث چیزی نیست باید گردید و برین مقدار چگونہ اقتصار رود ترم کہ ملا خلیل قزوینی در شافی
شرح کلینی بتصریح تمام زیر حدیث حضرت امام ابو جعفر گفتہ آنچہ من گفتم الفاظ او اینست المیتۃ بکسر المیم
مصدر نوعی من باب نصر میتۃ جاہلیۃ ترکیب اضافی او توصیفی انتہی مقام الحاجۃ اینقدر ہست کہ جمع
بین الاول و الاخیر بتقدیر تشبیہ معرفت ناقص و کامل حمل توانند کرد کما لا یخفی علی الماہرین **قولہ** و احتمال
اضافت الخ **اقول** کجاست منصفی کہ در قول مجتہد غور و تامل بکار برد و بینداند کہ جواب اول را در بارہ
حدیث معرفت بنا بر ہم رد نتوانست کردن و نہ برہانی قائم میکرد و اگر یارای آن داشتی پس عجز و زبونی
او باقصی الغایت رسید کہ قفل سکوت بر لب زد و نتوانست برای مقلدین حمقا دامی گستردن و دانہ افشاندن
چنانچہ در مقامات یافتہ نگار سحرکاری برای فریب شان بستہ معہذا کیست عاقلی کہ قول او را شنید
پیشتر در مقام عادہ نماید و گوید عجب عجاب است کہ خود فضیحت و دیگران را نصیحت مجتہد مذکور معتاد بذکر
تحکمات و دعاوی بی بنیاد گردیدہ ہیچ جا شاہدی و دلیلی نمی آرد و بر محض ادعای بلا سند اقتصار نماید
و این طرز بغیر رسیدہ کہ مجتہد الزمانی مخترع ساختہ از عبارات سابقین و لاحقین بمراحل دور افتادہ
طرفہ اینست کہ بچنین دعاوی کہ از شواہد و ادلہ عاریست در مقابلہ خصم می نویسد می بازد و بہ خود میگیرد
آنچہ در ینجا بجہت اقامت دلیل بر جہالت و احتیاجت عجیب از فنون و علوم قایم کردن و این احتمال را بمعنی
کرد این است چگونہ تجویز توان کرد کہ این امر بی معنی است حالانکہ این احتمال را علمای عربیہ بر آوردہ اند
و اکابر محدثین کہ در علوم بلاغت بمرتبہ قصوی رسیدہ ذکر فرمودہ از آنجملہ است علامہ دہلوی قدس سرہ

العزیز چنانچه از افاداتش که درین امور فرموده ظاهر است و تبحر آنجناب در علوم سیما درین فنون نزد
خاصه و عامه باهر است مثل روشن شدن آفتاب در رابعة النهار بلکه از طعن الرماح نیز بعضی این امور
پیدا میشود مگر شب کوری و جهل مرکب را علاجی نیست **قوله** و احتمال قریب و عید الخ **اقول** هرگاه
امامی را که قدرتی بر امور متعلقه امامت ندارد یعنی نتواند قتال باهل بغاوت کردن و حوزه اسلام را از شر
کفار نگاهداشتن و فتوی بر مذهب حق دادن بیمعطله توان گفت چنانچه از قدردانی غولان ایرانی دربار
حضرات ائمه که کسی را از وجود ظاهری ایشان در عالم شهادت کلامی نیست بذکر حدیث کلینی و غیره در
مقاله سادسه پی بردی حالیا در حق امامی که در تولد او کلام باشد و بعد از تسلیم صدها سال بران بگذرد
که امور ضروریه امامت همه از وی مسلوب گردد غلط گفتم از هزار سال نشانی و اثری نزد عقلا ازو یافته
نشود چه گمان توانی کرد اگرچه مریدان او پیروی محدثین هزاران رقعات مزوره در دریا اندازند
و خود را مورد فاخر تو اداد و خلوا ثارا گردانند لاجرم نزد عقلا وجود و عدمش برابر خواهد بود و قبل ازین
در مجلد اول گذشته که ضروریات امامت نظر بمذهب فریقین انتظام امور دینی و دنیوی است و سیاست
مدن و جهاد کفار و تنبیه و تادیب اشرار از من است چون بعد ظهور بسبب سلب این امور فعلیت امامت
و خلافت حقیقه نمی ماند و او را بالقاب ناسزا قدمای رفضه معتبر تواند کرد کما اشرنا حیائی عدم ظهور
که اتفاق فرقه حقه اثنا عشریه از حقه کشان دکاکین بنگ سایان بران واقع است و دیگران تولد او را
منکرند و هنوز خواص شیعه در تجسسش باشند و ره بجای نبرند و انیمه طالبین و مسترشدین بالاخر خاک
بیابان بر سرها بریزند و خس و خاشاک حرمان بر روی خودها بریزند و مدعیان ملاقاتش که بیش
از بیش از واردین و صادرین قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی و طعون می شوند سالانکه بنقل
علما بجای خود قرار یافته و لو رتایید حکماهم بران تافته که انتفای لازمی مستلزم انتفای ملزوم است
تکلیف که امور متعلقه امامت همه مسلوب باشد و مخفی نماند که سخن در وجود من حیث الامامت است
یعنی وصف عنوانی را ملاحظه باید کردن چنانچه مجتهد در طعن الرماح بمبحث وراثت انبیا میگوید و در ینجا
بسبب سلب حافظه یا تجاهل وصف عنوانی را ملحوظ ندارد فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا لشیء
عجاب کما یدل علیه لفظ الامام فی حدیث خیر الانام علیه و آله التحیه و السلام و از ینجا عیان باشد که مراد
از وجود وجود امام مقارن ظهور است یا لحاظ وصف مذکور و از ینجا بعضی خرافات مجتهد بانجست
رد انکه شق اول را با انیمه امور ظاهرا عین مطلوب میداند و چنان میکنند که چون بر انگیختن او برای
ذاتیات و لوازم امامت باشد غائب کردنش با وجود لقای وصف او مستحیل است از ان قبیل که زیرا
قاضی بلده گردانیده و گویند که جای اقامت بکن که کسی نتواند رسید و نتواند دید سبحان الله طبیعت
در میان قعر دریا تخته بندم کرده ، باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش ، و بمرین تقدیر جمیع

لا بیرلیش در از فتح علی شاه خواهند خندید واین امور را علمای امامیه عین عدل دانسته تمام خود
علیه نهاده اند وهنوز پی نبردند که عدل باری عز وجل چنان شد که هر حکیم از گوشه قتیل وقتال سر بر زده
برای ملامت حضرت جهان آفرین برخاست بدنام فتح علیشاه از قوم قاچار که نام پدر قبیله مذکور از
شیطان مشهورتر است بطور تمثیل وابهام است که ه گفتمش سلسله زلف بتان دانی چیست ؛ گفت
اغ انگاه از شب یلدا میکرد ؛ چنانچه از مباحث عدل صوارم دلدار بی مروت دل آزار پیداست ودر مقام
زیر شد بیر قلم در لوتسنی بود بهزاد کشاکشی او را باز داشته باصل مدعا که زبونی مجتهد مقلد کون آبادی
صاحب رموز الصالحین است عنانش معطوف کردم واز سر المناب درگذشتم دریغا که طالبین
ومشتاقین انیمه مساعی مبذول دارند وبمشکوی شاهی متوجه نمیشوند پس مثل مشهور است آمده که
م قاتل پسران حضرت مسلم بن عقیل رضی الله عنهم وقتیکه ایشان را در خانه خود دیده گفته بود ه یار در
خانه و ما گرد جهان میگردیدیم ؛ آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم ؛ اگر به لبتان سرای این بادشاه
جهان ره می نهادندی پی باهمین می بردند که حضرت صاحب الامر قبل ازین بسیر وتماشای سوق اللیل
در مکه معظمه همقرین معجزات وکرامات مراودت لصاحب کوشکی می نمود اکنون شب وروز بحکم ضرورت
نزد ازواج تادسات نزول اجلال میفرماید وفرق اینست که برای حضرت پیغمبرؐ وحضرت امام صادقؑ
باراوی را ترددی بود که در قبر شریف متوجه بزوجات خود باشند یا به نماز ودرین خصوص غیر ازین
امری نیست فرق دیگر آنکه حق نرگس روامی نماید لیکن از بعض امهات المتشیعین خورسند است واز
بعض دیگر مصداق لطیفه غیبی وسروش لاریبی **بیت** چرا چون لاله دل خونین نباشم ؛ که با ما نرگس
او سر گران کرد ؛ سرگرانی دارد واز آنجا که ابن بابویه شیخ المشائخ امامیه علی الاطلاق در کتاب
اکمال الدین واتمام النعمه وغیر آن ثابت نموده که آنجناب در هر شهر حاضر است ولقب الحاضر فی الامصار
نیز مقتضای همین است کو از نظر مردم غائب باشد آنچه این پادشاه یعنی نصیر الدین حیدر رموالیالنشر
اعتقاد دارند بیرجامی خود عین اکمال دین واتمام نعمت خواهد بود وچگونه تجویز توان کرد که دیگر مزعوم
راحضرت صاحب الامر بقدوم خود نورانی فرمایند وبلده لکهنو را که مجمع اهل تشیع وموضع مخصوص رئیس المومنین
جالسی است خصوصا برای کارگاه اجتهاد وخصوصا لبتان سرای پادشاهی که بانواع زیب وزینت آراسته
وخاص برای ورود مسعودش پیراسته وبعنوف عطریات معطر ووقت شب بروشنی شمع کافوریا منور
شده ودر لطافت وصفا ونضارت وبها از ﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ درگذشته
رونق افزو انجمن نشاط وسرور اند ونگلشن انبساط نشوند آورده اند که بزرگی دعوی ملاقات
خضر علیه السلام کردی وزنش گفتی کاشکی من هم مشرف شدمی فرمودی ای ناقص العقل کجا
لیاقت داری بعد چندی زن یا مردی تمتنی خوشروی درساخت واز لقای فرحت انتمای اودر

ظلمت کلبهٔ احزان خود آبحیات می یافت روزی شوهرش مردی بیگانه را دید که چون چشمهٔ آبحیوان از ظلمات
بدر آمد تفتیش شد و صیحه بر زد زن گفت مگر خضر را فراموش کردی که بر من تهمت می نهی من کی لیاقت دیدنش
دارم اینکه گفتیم حکایتی بود باستانی و درین روزها مشکوی سلطانی امری شگرف تر گذشته که پادشاه
مذکور وقت سحر لعبادت قدیم همراه مرید خویش پادشاه بیگم بخدمت ازواج صاحب الامر شرف حضور برای
تسلیم یافت یکی ازین زمرهٔ قادسات رو برگردانید و گره بر ابرو زد هر چند پادشاه می پرسید که موجب
سرگرانی چیست حرفی نمی گفت تا آنکه خلوت شد و گفت که باعث این ملال امریست مشکل ملک فرمود
هر چه هست بفرما تا من در اصلاح و تدارکش بکوشم درین وقت مهر سکوت چنانچه باید از لب برداشت
که حضرت صاحب الامر شب هنگام تشریف آوردند و مرا طلاق دادند و فرمودند که همه مهر خود از نصیر الدین حیدر
بگیر و ازین مکان مقدس برو و اگر مهر تو ندهد بنیاد برکند سلطنت او را برهم زنم پادشاه او را نیز ودی
مطلق العنان کرد تا او بعد از استیفای لکوک دراهم و دنانیر از حریفان خود کام دل می یافت و تدارک
ما فات می پرداخت این همه امور در شهر از متواترات است و بی تجویز مجتهد که بر مسند نیابت صاحب الزمان
نشسته بظهور نپیوسته و درین امور و تقریب بحقیقه هزاران درهم و دینار و اجناس و لباس فاخره برای او
قرار یافته و قصه های متواتر که درین خصوص بزبانی ثقات رسیده بیانش موجب اطناب است در جای دیگر
شرح آن میکنیم ان شاء الله تعالی تا بدانی که اگر او منع کردی زینهار پادشاه و ارکین سلطنت قریب
آن نگردیدندی الغرض بر حال آن گروه از فرقهٔ اثنا عشریه که بر تلاش امام غائب منتظر سر به بیابان
و کوه نهادند و درین باب ستوه شدند و مطلع غزل خواجه حافظ مصداق حال هر یکی گشت ~ صبا
بلطف بگو آن غزال رعنا را ⁂ که سر بکوه و بیابان تو داده ما را ⁂ زار زار باید گریست قضا را بعد ازین
از تجویز جناب مجتهد جنی در مکانی پیدا شد ماهر دقایق علوم و بلیغ در هر زبان و دعوی فرستادگی از
طرف نیابت امام غائب نمود و مدتی باظهار کرشمهای جدید و اخذ و جر مشغول شد انچه که بگوشت رسید
قصه های دنیوی بود آنچه متعلق بدین باشد حرفی ازان باید شنید در یک حسرت و حرمان بر مفارق نشان
باید بخت و لنعم ما قیل ~ آفتاب اندرون خانه و ما ⁂ دربدر میرویم ذره مثال ⁂ که اگر غیبت [illegible]
علت است که مذهب رفضه مخالف مذاهب ائمهٔ هدی است و ایجاد کرده ابن سبا رئیس یهود اشقیا
و ابن المواحید من الرجعه و ابن الوفالیس یهودیت مجتهدین و مقلدین از کوه هند یعنی لکهنو تا بایران
زمین به ثبوت رسید کما یلوح من حق الیقین و رد امامت عموماً و خصوصاً از دست رفت زیرا که در حسام
و منهج السداد و هم دیگر کتب اقرار کرده اند که امور مذکوره سابقه که در انتظام دین و دنیا محصور [illegible]
هر امام را ضرور است نه هر نبی را ذات لوازم امامت است نه نبوت و اگر در تخصیص این امور ضرورت
را منکر شوند و مثل صوفیه خویش تقریرات کشف و مکاشفه و مراقبه مایل کردند حشر ایشان همراه نیز [illegible]

حجة لم يتم الاحتجاج ولم يصح الاعتراض على ابن ابی قحافه بترك الكتاب فان ولاراثة سليمان لداود ع
الفانی ووراثة التركه بل يحتمل ان يكون المراد من الوراثة وراثة العلم وكذا وعا زكريا ع وهكذا اولوية الارحام
وهكذا اية الميراث فان العموم ليس من باب التنصيص فانك علمت ان النص عبارة عن دلالة اللفظ على
معنى بحيث لا يحتمل غيره حاصلش آنكه اگر ظاهر كتاب حجت نباشد حجت جناب فاطمی واعتراض بر صديق بترك
كردن قران مجيد تمام نمیشود وصحيح نميگردد زيراكه احتمال وراثة علم باقی است عموم چيزی ديگر است و
نص النست كه احتمال ديگری را بر نتابد وزير دليل يازدهم كه حديث امام نقی است رضی الله عنه ميگويد
آنچه دلالت بران دارد كه اين حديث صريح است در حجيت ظاهر قران مجيد زيراكه ولايت كه از انما وليكم
الله وحديث مولی وغيره معلوم شد نص در خلافت نيست بلی از قراين معلوم توان كرد كه مراد خلافت است
چنانچه در كتب مسطور است اينكه شنيده می باعتراف مجتهد هست كه نصوص نيست بلكه از ظواهر آيات
واحاديث است پس اين مذهب كجا ماند خصوصاً مباحث امامت بعد از مدايح مهاجرين وانصار وميراث
فردوس يافتن ومتبوع گشتن ايشان برای تابعين اخيار وتبع تابعين الی يوم القرار باقرار طبرسی
در محجع وغيره واعتراف ديگران در ديگر اسفار هرگاه ادنی غور كنی واضح خواهد شد كه چنانچه نص نيست
ظاهر هم نتواند بود مگر بضم مخترعات خياليه طائفه رفاض كه آب نديده موزه بر كشند وداد پای كوبی
ورقص زنی دهند تفصيل اين امور جابجا در كتاب خواهی دانست انشاء الله تعالی وليكن آنچه درينجا
مناسب می بينيم سخنی چند ميگوييم تا سيه نامی همه رفضه از ملاحظه آن زياده تر پيدا آيد كه حضرت رسول خدا
صلی الله عليه وآله وسلم هميشه نصب امير المؤمنين را با وصف ورود تذكرات وتاكيدات غير متناهی از
جناب اقدس الهی تا از صد بار زياده گذشت خصوصاً در معراجها وعقب تعويق می انداخت وباظهار رفضه كما فی
مبحث تحريف القران من عنادالاسلام قدرت بران نمی يافت بسبب شدت خوف وتقيه ومعلوم
كه اگر كسی برين اصول موضوعه مقدمه كليه ضم كنند نتيجه آن البته چنان سر زند كه هيچ مسلمانی بلا ضرورت
بر زبان نتواند آوردن زيراكه از ان صريح مژده فتح وظفر بگوش خوارج ونواصب ميرسد بلكه از
لرزش قلب اهل اسلام می لرزد ودر روزهای غدير بعد از نزول يا ايها الرسول بلغ ما انزل
اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته چنين اعذار مرتب فرمود كه قطع نظر از
مثالب مرتضوی كه اگر او را نصب كنم همه مرتد شوند وسعی بيست وسه ساله رايگان رود مزيد حيرت وافسوس
پديد آيد كه همه بحيثيت انفرادی ودر هيئت مجموعی كذب محض بود كه ای برادرم جبرئيل اين لشكر كه قريب پنجاه
هزار كس رسيده لشكر شيخين است كه احاطه كلی وارند پس چگونه علی را در تنهائی نصب كنم بگذار تا بمدينه
رسم واين مهم را سر انجام دهم حالانكه در مدينه طيبه بجز از متخلفين يعنی منافقين ونساء واطفال
ومساكين كه بود كه لشكر كشی كنند ودست مبارك بگيرد با اينهمه معذرتهای غير واقعيه كه حضرت بر اصول دشمنان

دین ترتیب داد و تعلل و تسویف را بنیاد نهاد اگر بمقتضای آن عقیدهٔ رضای پیرداز و سوق چند دیگری باید گرفت
اما سخن تکیه بحضرت علی رؤس الاشهاد همین بود که بل بلغت و جهار میگفتند اللهم نعم یعنی مرتبهٔ تبلیغ احکام را
بدرجهٔ عقصوی رسانیدم یا نه و اینها رب العالمین را گواه میگرفتند که بلی کما ینبغی ازین تمهید برآمدی و دقیقه
دران فرو نگذاشتی مجتهدین و متکلمین رفضه افترای دیگر را که سینهٔ ایشان را با سمات بهمین رسانید قبل
آورده اند که حضرت دران معذرتها از رسالت استعفا کرده فرموده اند جبرئیل از طرف من بحضور اقدس الهی
ازین رسالت کذائی مستعفی شو الی غیر ذلک من المزخرفات التی لا القول بعد سوء تمیا الوسماعها الا لعنة
الله علی الکاذبین المفترین حیث جوا قصرا دید موا صرالتم خر لوه ایضا و جاؤا ببهتان عظیم یستحیل عند اہل
العقل صدورها عن احد من الانبیا سیما عن سیدهم واشرفهم ولقد صرح الخائن الکاذب فی حسامه مطلقا
وانکر صدور روایة فی باب استعفاء نبی من الانبیا کما ستراه ان شاء الله تعالی بکلاته ما رای کذا من
تصانیف العلماء ولعلهم سالوا درجة الامامة لما راوها افضل من النبوة والرسالة عند تبولد الاشقیاء فاعتبروا
یا معشر العقلا وهذا الذی ذکرنا من قصة الغدیر قطرة من البحار و با اینهمه اگر تشنگی و رغبتی داری بکتب
معلم الملکوت یعنی شیخ حارثی شیرازی بتفسیر صافی که ماخوذ از اصول موضوعه و علوم متعارفه قدمای سنت
رجوع بکن که استعفای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لفظا و معنی بر دو در امر غدیر بدکور خواهی یافت
و استعفای معنوی را در صدها کتاب خواهی دید که بانیان و مروجان این مذهب در بهر لباس مشهور
ساختند والله عزیز ذو انتقام و استعفای شریف بهر دو جهت بر صافی چه موقوف که کتب تو رعیل
یعنی لقب مجلسی فتنه انگیز مثل بحار و جبایات القلوب و لا و غیره را استعفای لفظی و معنوی در ثانی وافی
است اینست نمونه از آیات قرآنی و شیخ جلی توحم برادر بزرگ این هفته غالبا قریب صد آیات
را در نهج الحق آورده و بخیالات خویش کوی سبق از دیگر متکلمین برده و از تالیفات محدثین الشان
توانی دانست که چند صد ایت را بهمین مخترعات و ضم موضوعات و مفتریات بر شمرده اند که عمده ترین
دلیل را بطور نمونه باندک تفصیل و بیان در مبادی آن پیشکش نموده مدعا اینکه بعد استعفا
چون تاکید و تشدید زیاده شد حدیث موالات ارشاد کردند و تا زمان دراز جناب وصی مطلق را
در غدیر بر داشتند و میگردانیدند و میفرمودند هذا امامکم بعدی که عقلا بعد دیدن تمامی فصل باب
در گردش خوارق قاه قاه میکنند و نعره واه واه میزنند و در حق مدعیان و در و تسلسل و آنهم از ظلمات
سجده که اگر رو بیتن تن بودی دعائم بدلش در هم شکستی مطابق ایت سوره الفتح علیهم دائرة السوء میخوانند
و نقاشان چنین صورت دائره مسطور را بر دفترهای قلوب میکشند و بتو تقویه گردش مذکور که در
کتب طائفه است بکمال نمیرسد که خالی از سوء ادبیت است اما احادیث رسول زبانی
پس حدیثی را نیز لقایی نتوانند داد مگر بملحوظ کردن سر و رحمت چرا نباشد که خمیر کالبد عنصری الشان

و کذب الکواذب و کذوب الصوادق اینهما که شنیدی
بالمینت نواصب آمیخته کما فی علل والشرائع لعیه و ق الکواذب و کذوب الصوادق ایشهما که شنیدی
متعلق بدان بود که ظواهر آیات و احادیث را ائمهٔ عظام رفضه لفضوص والستند اما رعایت این ظواهر پس
کیست که خلافیات رفضه بدین قاعده بیان تواند کرد که عمر اهل جهان بپایان رسد و تعداد آن نخستم نه آنجا مد
درینجا هم نموذجی می آرم که در آیت استخلاف یعنی وعد الله الذین امنوا منکم الآیة از ضمیر خطاب ظاهر است
باعتراف امامیه که آن بزرگان که بر مسند خلافت نشستند از جملهٔ حاضرین باشند و الیشان چون حضرت مرتضوی
را مستجمع این اوصاف ندیدند زیرا که تمکین دین تشیع که مرضی الٰهی نزد ایشان بود و همچنین تبدیل خوف بامن
صورت نه بست بسبب آنکه آنجناب تقوید باشد اظهار کفر و ارتداد می نمود و آنگاه تا وفات کما فی جامع الاخبار
پس ایت را برای امام مهدی که هنوز غایب است و از مخالفین می ترسد قرار دادند و برای اثبات این معنی
استدلال بدان نمودند و لا ریب که رعایت قاعدهٔ مذکور پایمال شد کما اشرنا و قس علی هذا مثل ایت انما
ولیکم الله و رسوله الآیة گویند که چون حصر از انما به ثبوت انجامید خلافت خلفای ثلثه نماند و عیانست که ظاهر
از حصر حصر حقیقی است چون این ظاهر درمیان آمد البته امامت یازده امام رفت و گذشت و درینمقام
آثار عقل هم برای ایشان باقی نماند که چه اراده کردند و نتیجه آن چه حاصل شد پس در سخن سازی و حقه بازی
مشغول گشتند و یازده انگشتری طلا که هیچ غالباً آتشی در آن اثر نکرده و کتاب مختوم بدان مذهب بوده
پرداختند و در اختلاف افتاده علم جنگ زرگری را بسوی آسمان برافراختند و العجب کل العجب از قدمای
رفضه هیچ حله که کلینی مفتری راوی آنست که آنچه جناب مرتضوی در رکوع بسایل داد حله هزاران دراهم
و دینار بود نه پرداخت و بنده میگویم که هر کسی هیچگونه نپردازد و باقد که بقول مجتهد قانی پیر دهقانی کار رهبر
جولاهه و نداف نیست یعنی بمثل خود اشاره میکند و اهل عقل و فراست نیکو میدانند که ادای نماز بخشوع
و خضوع بهتر است و اینها در عین غرور آوردن حله و جدا کردن انگشتری در زدنش بکف دست سایل
چنانچه شعر حکمی بر نشانه قاتل شدند فاعتبروا یا اولی الابصار بیت از کمان ناجسته در چشم تحیر کرده جا
شیعیان گو تیر حکمی بر نشان انداخته ٭ بر گروه انصاف پرده پوشیده نیست که مجتهد درین کتاب
چنانچه دانی جابجا صواتاً و معنیً تصریح کرده که روایت هر قسم در کتب فریقین اندراج یافته و لیکن تا
به تنقید نرسد اعتبار را نشاید و احتجاج را نباید خصوصاً در مهمات عقاید سیما در امامت ائمه خصوصاً
امامتیکه اصل همه ولایتها و صایتها باشد و زعامت دیگران مبنی بران بود اما احادیث پس
آنرا به همین طور قیاس بلکن فرق اینست که قران مجید را از ینهار بسبب متواتر
بودنش محرف نتوان گفت خصوصاً بعد از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم در تبلیغ روز حجة
الوداع بار بار هل بلغت رو بروی صد و پنجاه هزار صحابی فرمایند و انما اللهم نعم عرض نمایند که کمال
تبلیغ بر حکم از آن عیان میشود خصوصاً تبلیغ آیات قرانی نامه جاودانی معجزهٔ رسول یزدانی

فکیف چون آن روایات احاد را که بوی تحریف ازان بدماغ جمهور رفضه می آید بر منسوخ التلاوت که جا
فریقین و حکم قطعی بنسخ من آیه ثابت است فرود آوردیم که البته تنزه دامن کتاب عزیز از تحریف مثل افتاب
نصف النهار هویدا میشود نیز اکمال دین و اتمام نعمت فرود آرد و واضح شد عدم تحریف و مخالفت آیات قطعاً
و یقیناً باقی نمی ماند مثل وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ بخلاف احادیث که خود و آیت کریمه لَا یَاْتِیْهِ الْبَاطِلُ الی غیر ذلک قدما
و متاخرین در کتب معتبره مثل بحار و غیره آورده اند که حضرت در حجة الوداع فرمود که بعد از من دروغ را
از طرف مردم بر من نهایتی نباشد و علاجش اینست که بر قرآن مجید عرض کنند مقبول را قبول دارید و مردود
را مطروح گردانید و ازینمقام هم بطلان تحریف مبرهن شد ورنه چون محک امتحان خراب شد ثبوت درین
کجا زیرا که در اساس الاصول باحادیث نبوی صلی الله علیه و اله وسلم ثابت شده که بسیاری از مسائل
شرعی محول شد به بیان رسول خدا و اگر آنهم کفایت نکند که مسائل را عدی نیست به اقوال اصحاب رجوع
بکنند عبارتش بعینها لیکن بقدر ضرورت اینست منها ما رواه الصدوق فی کتاب معانی الاخبار عن ابن
الولید عن الصفار عن الخشاب عن ابن کلوب عن اسحق بن عمار عن الصادق عن ابائه و محمد بن الحسن الصفار فی بصائر
الدرجات و الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاجات عن الصادق ع ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال
ما وجدتم فی کتاب الله عزوجل فالعمل به لازم و لا عذر لکم فی ترکه و مالم یکن فی کتاب الله عزوجل و کان
فی سنته منی فلا عذر لکم فی ترک سنتی و مالم یکن فی سنة منی فما قال اصحابی فقولوا انه مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم
بایها اخذ اهتدی و بای اقاویل اصحابی اخذتم اهتدیتم و اختلاف اصحابی لکم رحمة قیل یا رسول الله من
اصحابک قال اهل بیتی یعنی بروایات این اکابر از امام صادق حضرت رسالتماب فرمود که هرچه یابید در کتاب
الله ضرور است بران عمل کردن و شما در ترک آن معذور نیستید و اگر در کتاب نباشد و در سنت من
یابید دران نیز همین حکم است و اگر نباشد در حدیث من پس اقوال اصحاب مرا پیش نظر دارید که ایشان نجوم
هدایت اند بهر قول که عمل کنید راه دینی می یابید و اختلاف ایشان رحمت است برای شما پرسیدند که اصحاب
تو کیستند فرمود اهلبیت من و چون امت را ناگزیر شد رجوع با جله اصحاب ملازمین صحبت بحکم انحدیث و ضرور
است غرض آن بر قرآن حمید بحکم حدیث و مشهور معلوم پس اگر قرآن مجید محرف باشد چنانچه بارها دانستی
بنیاد دین و ملت خراب شود مثلا اگر زر بدست آید و محک درست هم نرسد البته یقین بخلوص زر حاصل نگردد
بخلاف وقتیکه بر محک خالص امتحان کرده اید که عیارش معلوم خواهد شد قطعاً و معصوم هر وقت کجا هم میسر
که بیان فرماید حقیقت حال را که در آیت غار الا رسوله بود بر اصول دشمنان دین انرا جامعین بر داشتند و بجای
لفظ علیه نهادند تا دال باشد بر فضیلت صدیق پس ویل دینی و مصیبت یقینی بر شیعه افتاد که غیر از معدودی
همه بتحریف قائل شدند و از هزار سال حیران تیه ضلالت اند که محک درست بدست ندارند و اینکه شنیدی
سخنی بود برای تفضیح این مذهب ورنه نصوص جعفری بلکه نصوص نبوی در فضائل راشدین از تصنیف

اقتدا اسلام و صدوق الحواذ بعنوانی گذشت کہ قلوب شیعہ نیک میدانند و اگر درین مقام تازہ
تر مسیحولی بیاد آور حدیث امام نقی را کہ در آساس الاصول در بحث مذکور می نویسید انچہ بر آن دلالت
دارد کہ انجناب قائل بتفضیلت صدیق بودہ اند و مقام تقیہ نبود زیرا کہ یحیی بن اکثم قاضی بغداد ازین
حدیث پرسید در مجلس مامون کہ دل دادہ تدقیق فلسفی بود چنانچہ در خاتمہ می آید انشاء اللہ تعالی کہ چہ
میفرمائی در نیحدیث کہ جبرئیل بفرمود آمد و گفت حق تعالی بعد سلام میفرماید کہ بپرس از ابی بکر کہ آیا من
خوشنود است یا نہ کہ من از و خوشنودم امام ابو جعفر اماد مامون فرمود کہ من منکر فضیلت ابو بکر نیستم حضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حجۃ الوداع فرمود کہ کثرت دروغ بر من روز بروز زیادہ شود ہر کہ بر من دروغ
بندد بجہنم خواہد رفت ولیکن چون حدیث بیاید بر قرآن مجید و سنت من عرض کنید موافق را بگیرید و مخالف
را طرح کنید و اینحدیث موافق نیست زیرا کہ خدا میفرماید کہ من قریب ترم بانسان از رگ جان پس مکر
تجویز نکند کہ جہان آفرین مکنون قلب او را نداند تا بپرسد معاذ اللہ و ہر گاہ این امام مقام اقرار تفضیلت
صدیق داشتہ باشد پس البتہ نخواہد بود مگر بہ پیروی بزرگان خود کہ اصل ہمہ خاتم المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم است و اگر از ابطال فضیلتی و حدیثی ابطال فضائل و احادیث دیگر لازم آید پس ہیچ حدیث در جہان
صحیح نباشد و نہ کسی فاضل و حکم شریف کجا ماند کہ عرض کنید بر کتاب اللہ و سنت من باین بیان لاجرم فضیلت
صدیق اجماعی شد چنان مطبق مجتہد الزمانی ببین کہ جابجا دلیلی بر ایمان راشدین می جوید اما حضرت
ائمہ قائل بتفضیلت و بزرگی احدی باوصف کفر و نفاق و ارتداد تواند شد و اگر چنین ہزرہا تجویز کنیم لقاء
عصمت و امامت ایشان چگونہ امکان دارد پس مجتہد مجنون لقط حبطت اعمالکم از آیات بینات ہم یاد
ندارد آری سخن ہمین است کہ بزرگان گفتہ اند بیت اگر خود ہفت سبع از بر بخوانی ٭ چو آشفتی الف با
تا ندانی ٭ ولیکن چون رفضہ جناب لاتیاب را مظہر کفر نویسید و فضائل را بالوہیت رسانند اگر بعکس نیز
قائل بشوند عجبی نباشد و ہر گاہ کلام رفتہ رفتہ منجر شد بحدیث نجوم در خصوص مضامین بسیار در دل میجوشد
پس حرفی چند از ان مضمرات نیز بشنو و باہیچ رائل شو کہ حقیقت بودن شخص در زمرہ طیبہ اہل بیت و دخول او
در کسا و دعای حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چنانچہ لامع است از شرح لمعہ پس اصحاب بر تقدیر تمامیت
حدیث مذکور منحصر شدند در اربعہ متناسبہ اہل عبا و بر طبق تقریر مجتہد الزمانی در طعن الرماح حقیقت را نتوان گذاشت
پس ارکان اربعہ نیز از دست رفتند بسبب آنکہ در روت و نفاق در آمدند چنانچہ در مجلدات سابق دانستی
ورد و قدح آن نتوانستی قطع نظر ازین مشکل تر اینست کہ حدیث نجوم را چنانچہ ائمہ عظام رافضہ مثل ابو جعفر
طوسی از امام صادق آوردند صدوق امامیہ در عیون اخبار بدینگونہ روایت فرمودند کہ چون راویان از
حضرت امام رضا حدیث نجوم را استفسار کردند تصدیق آن فرمود و گفت بلی حدیث جد امجد من است
ولیکن مراد از اصحاب آنانند کہ راہ ارتداد نسپردند و دین را تغیر نساختند پس اکنون بندہ سہ حرف وا میگویم

شکی نیست که خاتمه حدیث جعفری راکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در جواب سلمین فرموده‌اند که مراد از اصحاب
اهلبیت من اند امام رضا عالم ماکان ویکون ولی عهد رئیس المتکلمین مامون که کما فی العیون چگونه تمیدالسنته قطعا
پس لازم آمد که چنانچه در اصحاب که بلکوک میرسیدند دو گروه باشند از مومنین و مرتدین در اصحاب که محصور در چهار کس
بودند نیز این تقسیم جاری شود وغیر از جناب امیر حضرت سکینه که باشند که عهود را دیده ودانسته شکستند و وثیقه
حضرت رسول مقبول را دریدند یعنی برای فوج کشی ومیدان داری برسواری دلدل دریده گردیدند واطفال
مرفوع القلم بیچاره را نیز بردوش گرفتند وبعد محرومی از منفعتهای مصارعت بعمل آوردند وجناب امیر بمقتضای
الکنایه ابلغ من التصریح موافق عبارت حق الیقین بخطاب فاطمی چه هانگفت که روزی ترا و فرزندانت را خدا متکفل
است صبر کن و دامن توکل بگیر الی غیر ذلک وحضرت سیده جناب امیر را مانند جنین وخائنین دانست پس تغیر و تبدل
بمرتبه قصوی رسید و آنگاه باعتراف همدیگر بر اصول مدعین مزید و لا دین فروش دنیا خرو اولاد معینا که اثری
ونشانی از دین رفته باقی نماند بر اصول شان و چون حال اربعه متناسبه آل عبا چنین است دست افسوس بر
دیگران زیاده تر باید مالید و بها یا هائی باید نالید که باعتراف مزین در رسائل درجه دیگران بدین مرتبه رسیده
وبمقتضای عقل نیز همین است علاوه در کتب شیعه باینهمه اهتمام ماه محرم بلکه ماه صفر نیز برای عزای حضرت
شهید کربلا احادیث جناب شان اقل قلیل است که باب و فصل کتب فقیه را کفایت تواند کرد فکیف ابواب
فصول را چنانچه بر ناظرین کتب اهل فضول مثل تهذیب وغیره مخفی نیست و با اینهمه شیوخ حشیها بر محدثین اهل
حق طعن میکنند که از روایات ائمه متاخرین کمتر گرفته اند و یاد ندارند که در کتب تنقید جابجا در تراجم اکابر
خود شان لفظ لم یرو را آورده اند که فلان محدث امامیه هست ولیکن لم یرو عن الائمه یعنی از امامان روایت نمیکند پس
وقاحت هم برین باده گویا ان ختم شد چنانچه بحث مطاعن ائمه هدی عیاذا بالله در تخصیص خواسته بودم
که رساله بر اسمها نویسیم ولیکن از تنهائی و بی سامانی فرصت دم زدنی کجا و حال امام حسن را در کتب مدعین ولا
دیده باشی یا مفصل خواهی دید از شروح جامع الریاذات که از سبع سنائل خارج گردانیده اند یعنی از اولاد

خاص جناب فاطمی بوده اند فالمستعاث الی الله تعالی فی هذا الدنیا والعقبی و لعذاب الاخره اشد وابقی پس
تمامی دین و مذهب شیعه بر تقدیر مذکور که مراد از اصحاب اهلبیت باشند حقیقةً خراب و برباد باشد قطع نظر
از انکه که گاهی در اغماز خویش در مسائل شرعیه بطور شیعه راست گفته باشند و بی تقیه والتیه کسی که مظهر کفر
باشد بطور بزرگان خود او چگونه عادةً راست تواند گفت که خارج از دائره امکانست الا من عصم آمدم بر
تقدیر دوم یعنی حضرت ائمه را هم شامل بود که دخول ایشان در اهلبیت تغلیباً باشد چنانچه شهید اول یا دوم
گفته اند بوجوه دیگر و ازینجا بعض برای حاضرین بحیثیت مزید صحبت و لزوم معیت شریف الی غیر ذلک لفظ اهل
مردی گشته پس کسی از شیعه تسلیم تواند کرد نیز بان که از ائمه تسعه و ابو ذر و سلمان یعنی بیرون بنوی باشند
و بعضی متغیر طرفه تر آنکه چون باعلمای شیعه دخول سلمان و ابوذر در اهلبیت مذکور باشد درباره سلمان لب

اقرار کشوند و برای ابوذر انکار نمودند پس کتب معتبره رو بروی ایشان نهادم مثل کتابیکه اغازش روایت
ابو الاسود دئلی است از ابوذر که چون اول در مدینه منوره داخل شدم و در مسجد شریف در آمدم حضرت را تنها یافتم
و کسی نبود نزد حضرت مگر امیر المومنین در پهلوی حضرت نشسته بود پس خلوت را غنیمت دانستم و حضرت بسیاری از افادات
بطور وصیت فرمود و در اثنای آن بتاکید تمام که تو از اهلبیت ما هستی تا سه جمله فرمودند و در دی زمان حدیث را
سر معین کرد که در آن وقت ابوذر در وطن خود بود که زنده نام آنست و ارشاد نبوی در آغاز ملازمت بود در نفیست
مزید صحبت و لزوم از سیمای حدیث پیدا ظاهر و آنچه از وی پیر اصول رفضه صدور یافته از روت و لفاق و محال
اهلبیت و آنچه بدان متعلق وارد شد با بر ناظرین منتهی و این کتاب مخفی است پس رفضه چرا اسر که بر روی ما لید اگر
اولویت خلفای راشدین بگوش خود می شنوند و تغیر ابوذر و سلمان در کتب خویش می بینید بعد ازین سخنی دیگر
مناسب گفتنی است که حضرت اصحاب فرمود و مراد بودند اهلبیت پس اگر در حدیث ثقلین از اهلبیت اصحاب را
نگیرند چه بدی کرده باشند مراد ا جله اصحاب بودند همراه اهلبیت یعنی راشدین سمع و بصر و قلب و جگر شریف
که داد رونق دین محمدی دادند و نجوم هدی گشتند و اختلاف اجتهادی ایشان چون رحمت باشد پس اتفاق
و اجماع بطریق اولی انیهمه ادله مثل آفتاب تابان است بر حقیت مذهب ما و بطلان رفضه و لیکن اقرار زبانی
نمیکنند و چون حدیث تغیر سلمان و ابوذر و غیرهما از احادیث خویش اصغا میفرمایند بر یکی مصداق کانما اغشی
علیه من الموت می شوند و از نسبت اظهار کفر سوی جناب امیر خرجان و شادان اند اللهم قومی فانهم عن الصراط
ناکبون و من ایره الایمان نجاره چون فکیف که محققین شیعه گفته باشند که ائمه اختلافی نداشتند و در شرح ابابید
رفتن و دست سخن را دراز کردن که میر دهقانی زیر حدیث نجوم از صدوق خویش می آرد که میانه ایشان
اختلافی نبود و مجتهد نا شسته رو درین کتاب میگوید چنانچه می آید بحول الله و قوته که ائمه مثل انبیای بنی
اسرائیل باحکام مختلفه مامور بودند الغرض سخن صدوق اینست که ائمه متفق بودند و شیعه را بحق و در آسه
فتوی میدادند و احیانا بتقیه و اختلاف احادیث اینها بجهت تقیه است که عین رحمت باشد برای امامیه
عبارتش اینست ان اهل البیت لا یختلفون و لکن یفتون الشیعة بمر الحق و ربما افتوهم بالتقیة فما یختلف
من قولهم فهو للتقیة و التقیة رحمة للشیعة پس ائمه بر ملت مر تقیه می بودند و هی اظهار الکفر و ابطال الایمان
و اگر ماثور نمی بود تا هم عقل مثل مشهور همین حکم می نمود که بچه ماهی را که تواند شنا وری آموختن دیگر
چه گوییم که در کتب رفضه چه تمثیلات وارد است و العاقل یکفیه الاشارة و اگر مراد اصحاب اند چنانکه
ظاهر است بسبب اشتقاق آن از صحبت و درین فصل بحیث ظواهر سخن میر دهقانی میرود چه مانعی
که در آن از وی ابعد و ریختی آید کما لا یخفی علی من رای اساسه پس متعین شد همان معنی که اهل حق گفته اند مدللا
و مبرهنا که مراد از اصحاب اجله ایشانند پس بسیاری از اوراق متعلق این ابواب که صاحب کامل بنا بر طلوع
شوشتری نوشته بودند مانند اوراق حیران شد زیاده برین نیست که عمل بر بر قول شان عموما چنانچه از

لفظای اقوال هم ظاهر است بعدم ظهور خطا مقید نمایند که این قید بر عقلا پوشیده نیست القصه اینجا
بحث ابتداءً و انتهاءً اتمام و واضح شد که مزین بجاره نا واقف از مباحث کلامیه فقید الادراک از اصول
امامیه که درین حدیث دعا تر اشل نامه اعمال خود در سیاهی گرفته از ماه تا ماهی بر جهل و ضلالت او بعید دیدن
منتهی گواهی داده مقصود ما که الزام رفضه است در تخصیص یا تحقیق است درین نصوص و خصوص هم تفهیمه
پس اگر حدیث نجوم باین الفاظ خاص نزد علمای اهلسنت صحیح نباشد ضرر بنده چیست که حضرت ائمه هدی
صحت آنرا انچنان بیان کرده اند که بچشم دیدی چه جای آنکه هدایت اصحاب برای کائنات و جهاد ایشان
در راه خدا از قطعیات بدالسان روشن باشد که رابعة النهار توان گفت قال الله تعالى وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ
رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
یعنی پیغمبر درمیان شماست و این شرف شما را حاصل است و پس اگر اطاعت شما کند در مشوره بسیاری از
امور در رنج و مشقت افتید باید که اگر سخن شما در بعضی امور کوبن نفرماید افسرده خاطر نشوید و لیکن خدا
محبوب گردانید بسوی شما ایمان را و زینت داد آنرا در دلهای شما و ناخوش گردانید بسوی شما کفر و
گناه و نافرمانی را همین گروه هست بر حال نیک بفضل و کرم و نعمت ایزدی و خدا میداند قومی را که لایق این
امور عظیم است و صاحب حکمت است که فضل و کرم خود را باهل لیاقت و استحقاق می سپارد پس هادی
و مجاهد اهلبیت و اصحاب باشند عاشق ایمان و دشمن کفر و فسوق و عصیان و هم که از جهاد و تعلق فارغ شدند و بجای
سیفی و سنانی پیر دانستند نه قومی دیگر مصرعه کو خویشتن گم است که را رهبری کند ؛ و اگر خرافات رفضه زیر
آیت کریمه نشان و هم وقت ضائع شود و روح این سبا شاد گردد مگر حرفی را از ضلالت ایشان در تخصیص
یاد باید داشت که بر حضرات ائمه داد بهتان عظیم داده اند که مراد از ایمان امیر المومنین و از ان سه لفظ
خلفای ثلثه راشدین اند فاعتبروا یا اولی الابصار و حالانکه فروتنی شارح کلینی با وصف کثرت تعصب خود
راهی و خود مبنی اقرار بدان دارد که امت حقیقی جناب سید المرسلین مهاجرین و انصار اند و این قدرت و حجت
بالغه الهی است که هر چند رفضه تیح تا بهر الشنیدن مدائح ایشان زاید الوصف میخورند ولیکن خداوند عالم همه
حق از زبان ایشان بر می آرد که اولین و آخرین رفضه بدان رسوا میشوند و هر کسی از عقلا پی می برد که
البته از اختیار این محدثات همیشه بمقر اصلی خویش که سارت مصیر ادر شان السنت میروند حکایت آورده اند
که منگی از گروه بدار بپیش مریدین خویش رخوری را سربسته گشاد که میم سه میم است در اسامی مولی
و محمد و مدار باز چون غور کرده شود نیز سه میم است که مکه و مدینه و مکن بوده حماقت خود را باین مضامین
بیر کردند که اصحاب دشمن جناب امیر بودند و بر خلفا جان نثاری مینمودند و ازین است که خلفای ثلثه
را بر ان که خلافت قبل از علی مرتضی نشانیدند و او را بعد از همه خلیفه گردانیدند تا در وقت خلیفه اول

انواع ظلم بر اهلبیت کردند اکنون رفضه نقیض آن قرار دادند که دوست میداشتند او با او دشمن میداشتند
ایشان را و پیر دهقانی در محبت ظاهر قرآن مجید و حدیث شریف چه قدر کوشش نمود و انصاف باید کرد
که ظاهر آیت کریمه اینست که ملکان ایران گفتند و بحضرت صادق انتساب کردند تا آنچه اهل حق بیان نمودند
پس برای استاد کلینی که در تفسیر خود تحقیق آنجناب را روایت کرد مثل حضرات انبیا علیهم السلام باید که
اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ما شئت و برای پیر دهقانی پیر دغولان بیا یابی قول شاعری بتبدیل حرفی
یاد باید کرد ع که هر کند حمله و قلبش نه هر یاری علاوه راه اعتساف را باید گذاشت و بغور باید گفت
که تفسیر ایمان بذات والا صفات جناب مرتضوی اولی است که از آغاز تا انجام ایمان شان نبود مگر
قلبی یا بذات مقدسه دیگران که هم اقرار لسانی داشتند و هم تصدیق جنانی کما مر من النصوص الجعفریه
نقلا عن الکافی و غیره بالجمله بعد ازین بیان که مبرهن از کتب رفضه والتی که بر هر تقدیر حقیقت و مجاز
هر دو از لفظ اصحاب در حدیث نجوم حضرات ائمه مراد اند و سلمان و ابوذر بجهت صحت و اختصاص
پس انصاف از تو میخواهم که خداوند عالم را حاضر و ناظر دانسته بگو که علمای رفضه خصوصاً شوشتری مقری
رطل لوق آنچه در کتب خویش داد نظم و نقل دادند و این بیت را آوردند که ع صحابه گرچه جمله کالنجوم
اند ولی بعضی کواکب نحس و شوم اند ٭ بکجا باز میگردد و از پیجا از بزرگان شنیده باشی که ان الرفض
یستلزم النصب والخروج نعوذ بالله من هذیاناتهم و خرافاتهم القصه هرگاه این نواصب معاندین ناصبیت
را تا بجناب سید المرسلین رسانیدند که در نصب مرتضوی تعلل نیفزود بلکه مفاسد آنرا بکمال شد و مد
مینمودند و بالآخر نوبت استغفار بیا نمیدن لا دعوی رسید پس چگونه این گروه اعتساف پژوه
خود را از ناصبیت پاک سازند بلکه اگر ادنی تامل کنی ناصبیت نواصب بمجاز میکشند و این ناصبیتها بحقیقت
حی انجامد زیرا که سنیان چون خلفای ثلثه را شریک گردانند و اصول ایشان بدین نام و مسرک مسمی
گردیدند کجا شرکت و کجا بیان مفاسد خلافت که موجب حرمت است و همچنین روایت استغفار کردن و
فارتخطی نوبیانیدن و آنرا در کتب دینی بطمطراق مثل اخور و جال درج کردن و چون در کتاب الله
که سراسر اعجاز و مخدوم اهل اسلام الی یوم التناد است چندان دخل دادند در کلام حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم که آخر کلام بشر است اگرچه تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوقات باشد نزد اهل انصاف
چگونه دریغ توانند کرد و این لفظ برای آن افزودم که ایشان بلاغت جناب مرتضوی را بر بلاغت
قرآن مجید ترجیح میدهند و بر جلوه طاوسی در نظر الف از آغاز تا امز ورمی مازند غلط گفتم زیرا که
بعد ازان است که محاورات یقیناً و قطعاً صحیح باشد حالانکه در قرآن مجید چنین نیست چه در اعم
ایشان مانند تفسیر اهلبیت بالخصوص در معنی پیر مرعوم جهانده این بداندیشان مرصوص که در قرآن
التیر واقع است چنانچه از آیت کریمه که دران مستخف باللیل و سارب بالنهار وارد است سمت

واین دفتر هم بپایان نمیرسد اگر فرصتی یابم الفاظ دیگر را بکثرت نشان دهم والله ولی التوفیق ترجیح
کلامی در بلاغت وفتی در صحت داشته باشد که از اغلاط ثانی باشد کما لا یخفی و لعبد اللتیا والتی
باید دانست که مقصود مجیب مصیب در مابه النزاع آنست که چون شیعه تخلف اکابر مذکورین قائل
اند پس از رعایت امور مذکوره ضروریه مفصل نتوانند گفت که فلانے از اهل بیت طاهرین خصوصاً از
فرزند سید الثقلین تخلف نموده پس لعنت بر وباد تا پرده از کار بر نیفتد و تلمیعات شیعه بمنصه ظهور نرسد
پس ناگزیر است که تقریرات سبعه سیاره و ثابته را در حدیث معرفت امام یعنی من مات ولم یعرف امام
زمانه تبرّی ترتیب دادن تا هر یکی از برادران و فرزندان بلکه تمامی دودمان ائمه هدی از لعنت و غضب خدا
محفوظ مانند طرفه تر آنکه رئیس مجتهدین عبارت سلیس اینمقام را هم نفهمید بلکه از قواعد مهمه مناظره دل
در زدید و ذهن خود را خالی ساخت و هر چه از نقد علوم عقلیه و نقلیه داشت همه را درین معرکه در باخت
و ندانست که آن تقریرات شیعه از باب توجیهات است والموجه مانع والمانع یکفیه الاحتمال واذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال چنانچه پدرش در صوارم و حسام عرضه کلام وارد و جا بیجا ذکر می نماید مثلاً در آغاز
الهیات جائیکه سخن از وجوب معرفت الهی عقلا و نقلا رفته لفظ رسول را در آیت کریمه وما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا بر عقل حمل میکند حالانکه مدعی اجتهاد بارها شنیده باشد که در کتاب مجید نازل گشته
اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ
و نمی فهمد که خصم او بالضرورت گریبان او خواهد گرفت که نشان بده که در قرآن مجید و حدیث شریف هزاران
بار لفظ رسول وارد شده گاهی بدین معنی استعمال یافته پس شوخ چشمی و دلداری مروت و خیره سری
دلبری عقوت مداح پدر خود چنانچه مفصلا بر گذشت ملاحظه کردنی است که از شریعت بیضا ستمدی در
دست ندارد و این خرافات پیش علمای آرد حالانکه در اصول فقه و کتب مطبوعه و غیر مطبوعه باثبات
رسانیده که الفاظ قرآن مجید و حدیث شریف را بر معانی شرعیه حمل میکنند و این حمل حامل خواه باجتهاد
باشد صوابا یا خطا یا خواه بتقلید اهل ضلال مثل ارباب اعتزال بهر حال بدان مانند که ملحدی آیه کریمه
حرمت علیکم امهاتکم را بر خوردن گوشت محمول کرد الحاصل هر که سالک منهج انصاف باشد و خواهد سخن
لطیف گوید و از فضول احتراز او را باید در حدیث معرفت امام چنان تقریرات کردن که در عبارتی
مختصری منتظم گردد ببندم و از راه خطرناک یعنی تبرا از اصحاب کرام و اهل بیت عظام اعراض نمودن
و نقد ایمان تا بمنزل مقصود بسلامت بردن و از ینجاست که در بصارة العین باثبات شهادة الحسین ع
لفظ سلوک مسلک انصاف افزودم تا بدانی که تقلید گمراهان باید گذاشت و آنچه از دلایل عقلیه
مستندة الی النقلیه عیان شود کما قال المرزین بلسانه لا بجنانه فی رساله دل بران باید نهاد و با آنهمه
اجمال و تفصیل بر مقامهای خویش مجتهد جلیل و نبیل میداند که بر مجیب مصیب اقامت دلیل می باید

در هر تقریر و هر باب فاعتبروا یا اولی الالباب واگر جشم بکشاید و از انهماک عقلها بدر آید خود را با علمای شیعه
در باب اصلیت امامت مستدل خواهد یافت نه علمای اهل سنت را بلکه اگر غور و فکر کشند علما همه علمای سنیان
را نخواهد یافت که گاهی بر اصلیت امامت مستدل شده باشند یا بحدیث یا بامری دیگر که فرض کرده شود و بر
ظاهر است که اگر استدلال میکردند بر اینچنین اعتقاد میداشتند که امامت از فروع است نه اصول لیکه بجا بجا
در قران مجید مذکور میشود از انجمله آنکه لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وچگونه مثل
رفضه معتقد شوند باصلیت امامت مثل این اصول که حضرت گاهی از آغاز بعثت شریف تا اخر آن که بیست و سه
سال باشد لکوک مردم را در دایره دین ایزدی بمقتضای يَدْخُلُوْنَ فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا در آوردند و لفظ
وقت اسلام و ایمان شان که علی مرتضی ع و یازده امام را از اولاد طیبین او امام دانند یا صدیق رض و فاروق رض
و ذی النورین رض و مرتضی ع را پس اهلسنت آنچه در حیات حضرت بود از اصول بران راسخ دم و ثابت قدم ماندند
نه حرفی افزودند نه لفظی کاستند بخلاف رفضه که برعایت و تقلید مذهب ابن سبا استاد و محدث مذهب
رفض و بمخالفت ملت اسلام برخاستند و خویشتن را بتقلید مثل خاکستر جهنم ساختند الی غیر ذلک من آیات بینات
تبیین الاصول و تضلل اهل الاحداث و الفضول و مقصود من از تقریرات سابقه در حدیث معرفه هدایت
گمراهان سنت تا اتباع اهل بیت که بکشتی نوح علیه السلام مشبه گشتند و پیروی اصحاب که نجوم هدی هستند از مر
نرود حاشا و کلا که احتمال مذکور یعنی مبالغه و تاکید مخالف امور عقلیه و نقلیه چنانچه او گمان کرده بود بلکه چنانچه
در قران مجید لفظ کفر و کافر در باره سحر و ساحر وارد گشته و خود مفسرین از گروه محققین رفضه گفته اند
آنچه مضمونش اینست که مبالغة چنین ارشاد فرمود چنانچه از کلام مجلسی نیز جابجا در بحار و کتب دیگر دیده باشی
و ایضا در کتاب مجید در حق بخل لفظ کافر وارد گشته و استاد کلینی زیر کریمه اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُوْرًا
اَلَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ وَيَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُوْنَ مَآ اٰتٰىهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا
گفته فسمی الله البخیل کافرا و قس علی هذا این اطلاقات در کتاب و سنت که بیش از بیش خواهی یافت
و انیهم یاد داری یا نه که در احادیث معصومین بروایت شیخ المشائخ صاحب علل لفظ یا انخله در حق حضرت
سلیمان مروی است کما لا یخفی و ایضا جابجا شیخ الطائفه امام اعظم طوسی در تهذیب الاحکام بران حمل میناید
و احادیث ائمه را در محمل مبالغه می نشانند و علما در حواشی آن زیاده تر تفصیل بکار می برند از انجمله
آنکه جناب امیر مقدار آب غسل جنابت را چنان مقرر نمودند که دو سه غرفه آب تواند بود بلکه تدهین بدن
عبارت از انست و دو سه غرفه هم ضرور نیست و علما زیر آن نوشته اند آنچه حاصلش این است که مبالغه
چنانچه در کثرت می آید در قلت هم و این حدیث از باب ثانی است کما لا یخفی علی الاقاصی و الادانی
و از انجمله آنکه حضرات ائمه طیبین و طاهرین مقدار آب را که مزیل نجاست بول باشد در وقت استنجا

عیسیان قرار داوند که بر حشفه قرار گیرد و اگر راست پرسی این قرار عدم قرار است زیرا که وقت افسردگی
چون عضو مذکور در اصل خلقت گاودم است و مائل به نشیب قرار آب چگونه صورت پذیرد و در وقت
بالیدگی و استادگی بطریق اولی کما لایخفی الی غیر ذلک من الامثلة التی لا تعد و لا تحصی و انیکه شنیدی تعلق داشت
به بیان آن فقها که ظاهر کلام شان چنانست و اگر مراد اثر بول بر مخرج باشد در حساب مذکور پس اینهم
نصب العین باند که حضرات ایمه یک مثل اثر بول آبرا قرار گردانیدند و هم دو مثل فاعتبروا یا اولی الالباب
که چه دقتها بکار میرود و شیخ به دوم فتوی میدهد و اول را بد النسان تاویل میکند که اگر سنیان بوهم راوی
تغییر کنند رخصه موجب تحیر و زبونی میدانند و می خندند حالانکه کجا دو رایکی گفتن که تحریف است بخلاف
روایت بالمعنی که جابجا مستعمل و مشهور است و بعضی ازین امور در حدیث فدک مذکور فلا تغفل و نیز مقام
حیرت است که درباره خمر نص کتاب بلفظ رجس که درباره خنزیر است فرود آمده و خمر عین نجاست شده و فقهای
امامیه مثل صدوق فرد کامل آنرا طاهر میدانند و بعضی نجس معفو قرار میدهند و مزید حیرت آنکه علمای معاصرین
را درباره صدوق تا امروز خیال همین است که طاهر نمیداند بلکه نجس معفو میگوید و چون امر استطرادیست
تکذیب ایشان اشاره میکنم که در کتاب دبستان که صاحبش از امامیه است چنانچه بعد از ادنی تصفح بر میآید
از کتابش و هم دیگران تصریح کرده اند باید دید که طاهری نویسد نزد صدوق و اگر مذهبش نجاست
معفوه بودی البته خلاف آن ننمودی کما لایخفی و اگر او فتوی باین وادی خلاف عقل و نقل نگشتی
زیرا که قریب الاستحاله می نماید که ثوب و بدن مصلی از مثل آن اثر بول که اگر بخیر دلا تجری تعبیرش کنند
مستبعد خالی باشد پس چنین نجاست خواه از بول باشد یا چیزی دیگر معفو تواند شد که برابر قطره بلکه ربع آن
هم نباشد و لیکن چه توان کرد که شیخ صدوق تطابق همت بر مخالفت عقل و نقل بسته چنانچه شیخ بهاء الدین
عاملی در جامع عباسی به نقل آن پرداخته که او نماز را جائز نمیداند در خانه که خمر در آن بوده باشد و جائز میگوید
نماز آنکس را که خمر بثوب و بدنش رسیده انتهی محصلا الغرض بر هیچ معلوم نیست که مجتهد الزمانی
چنین احتمال را در مایه النزاع که برای اثبات آن تبرعا بسیاری از ادله قائم تواند شد و امثله را انتهایی نیست بعید
دانستند و از صاحب احتمال و موجه حدیث رسول متحال استدلال طلبیدند و نزد اهل مناظره رسوا شدند و درجه
تکلم خود را نزد طلبه بر باد دادند چون سیاقت جواب تا اینجا رسید صدر کلام که سابقاً دانستی باعتبار معنی اعاده
نمودم و چرا چنین اتفاق نشود که در تکمیل این کتاب و درست کردنش درین اوقات که خزانه کتب نیز بدست
ندارم و قس علی هذا اسباب دیگر بحث بسیار و مشقت بیشمار در پیش حتی که مشهور است که اعاده معدوم محالست
مگر تطابق همت بمحض فضل ایزدی بر بسته ام که بزرگان در محامد شان لفظ بدین مصراع رطب اللسانند ع هر محال از دست
تو ممکن شود و نزد عقل رسا فلک فرسا هویدا چون علیه الکنون نزد کمترین انام باقی نماند مگر بسط و تفصیل
این اجمال که در عبارت رساله قدیمه بصارة العین گفته بودم برای تمهید توجیهات حدیث معرفت که بالجمله

مقبولیت این بزرگان که پاره از اوصاف شان بتعلم آمد مثل دیگر نصوص معصومین دلالت بر فرعیت امامت
دارد پس گوینده را میرسد که چنین تقریر نماید که بموجب از احادیث ائمه را امیدواریم که بیان فرمائی اگرچه استیعابش
دشوار باشد پس بدانکه درین مقام عبارت کتاب قرة العیون که ملا محسن جامع السنة و ناصرش و تمامش در تحفه
اثنا عشریه مندرج نگشته بلکه بعض روایاتش فقط اندراج یافته قلمی میشود و استیعابش درینجا مصلحت نیست بید المراد
بمحبته من یحب و بغض من یبغض محبته حقیقته و مقامه و بغضها کما تصوره فی نفسه دون تشخصه الجزئی یدل علی ذلک
ما رواه فی الکافی عن الباقر ع قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه و ان کان المحبوب من اهل النار
ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه و ان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة و فیه عنه اذا اردت
ان تعلم فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته فلیس فیک خیر ففیک خیر
و اذا کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته و الله یبغضک و المرء مع من احبه و فیه عن الصادق ع قال ان الرجل
لیحبکم و ما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار و لا یخفی ان الحب و البغض من جهة الطاعة و المعصیة یرجع
الی محبة المقام و الحقیقة و بغضها دون التشخص الجزئی و لا سیما اذا لم یر المحب و المبغض محبوبه و مبغوضه و انما
سمع صفاته و اخلاقه و من هنا حکم بنجاة کثیر من المخالفین الواقعین فی عصر حضار امام الحق المحبین لائمتنا و ان لم یعرفوا
قدرهم و امامتهم کما یدل علیه قول امیر المومنین فی حدیث اشعث ابن قیس فی کلام طویل قال ع و اما الثلاثة ابوذر و
المقداد و سلمان فثبتوا علی دین محمد ص و ملة ابراهیم حتی لقوا الله فقال الاشعث ان کان الامر علی ما تقول لقد هلکت الامة
غیرک و غیر شیعتک قال فان الحق والله کما اقول و ما هلکت من الامة الا الناصبین المکابرین الجاحدین المعاندین
فاما من تمسک بالتوحید و الاقرار بمحمد و لم یخرج من الملة و لم یظاهر علینا الظلمة و لم یشک فی الخلافة و لم یعرف اهلها و ولاتها و لم
یعرف لنا ولایة و لم ینصب لنا عداوة فان ذلک مسلم مستضعف یرجی له الرحمة من ربه و یتخوف علیه ذنوبه و فی الکافی باسناده الصحیح
عن الصادق ع قیل له ارأیت من صلی و صام و اجتنب المحارم و حسن ورعه ممن لا یعرف و لا ینصب فقال ان الله یدخل
هولاء الجنة برحمته و فی الاحتجاج الطبرسی عن الحسن بن علی انه قال فی کلام له فمن اخذ بما علیه اهل القبلة الذی لیس فیه اختلاف
و رد علم ما اختلفوا فیه الی الله سلم و نجاه من النار و دخل الجنة و من وفقه الله و من علیه و احتج علیه بان نور قلبه بمعرفة
ولاة الامر من ائمتهم و معدن العلم این هو فهو عند الله سعید و لله ولی ثم قال بعد کلام انما الناس ثلثة مومن یعرف حقنا
و مسلم لنا و یأتم بنا فذلک ناج محب لله ولی و من ناصب لنا العداوة و یتبرأ منا و یلعننا و یستحل دماءنا و یجحد حقنا و یدین الله
بالبرائة منا فهذا کافر مشرک فاسق و انما کفر و اشرک من حیث لا یعلم کما یسبوا الله عدوا بغیر علم کذلک یشرک بالله
بغیر علم و رجل اخذ بما لا یختلف فیه و رد علم ما اشکل علیه الی الله تعالی مع ولایتنا و لا یأتم بنا و لا یعادینا و لا یعرف
حقنا فنحن نرجوا ان یغفر الله له و یدخله الجنة فهذا مسلم ضعیف و قال رجل للصادق نتبرأ من قوم لا یقولون ما نقول
فقال یتولونا و لا یقولون ما تقولون قال نعم قال و هو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نتبرأ منکم قال و هو ذا عند الله
ما لیس عندنا افتراه طرحنا قال فتولوهم و تبرأوا منهم ان من المسلمین من له سهم و منهم من له سهمان و منهم من له

اسم الحدیث لطوله ورواه فی الکافی وقد مر باقی معناه فی کلمه مراتب الایمان والکفر والدلیل علی ہذا من کتاب اللہ
عز وجل قوله تعالیٰ لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا و لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا مَا آتٰهَا وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدٰىهُمْ حَتّٰى
يُبَيِّنَ لَهُمْ مَّا يَتَّقُوْنَ قال الصادق ع ما حجب اللہ علی العباد فهو موضوع عنهم وسئل من لم یعرف شیئاً هل علیه شیٔ قال لا وندا و اوضح محمد البید
فمن لیس له سبیل الی التحقیق فعلیه بالتقلید وبه نجاته وعلیه محیاه ومماته ولیس له الخوض فیما لا یعنیه ولا التعمق فیما لا یهدیه
بعد از ان متصل گفته قال حجة الفرقة الناجیه نصیر الملة والدین محمد بن الحسن الطوسی فی بعض رسائله اعلم ایدک اللہ الاخ العزیز
ان اقل ما یجب اعتقاده علی المکلف هو ترجمته قول لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ ثم اذا صدق الرسول فینبغی ان یصدقه
فی صفات اللہ والیوم الآخر وتعیین الامام المعصوم کل ذلک مما یشتمل علیه القران من غیر مزید وبرہان اما فی الاخرة
فالایمان بالجنة والنار والحساب وغیره واما فی صفات اللہ فبانه حی قادر عالم مرید لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر
ولا یجب علیه ان یبحث عن حقیقة هذه الصفات وان الکلام والعلم وغیرهما حادث او قدیم بل لا یخطر بباله ومات
مات مومنا ولا یجب علیه تعلیم الادلة التی حررها المتکلمون بل مهما خطر فی قلبه تصدیق الحق بمجرد الایمان من غیر دلیل
وبرہان فهو مومن ولم یکلف رسول اللہ ص العرب باکثر ذلک **وایضاً** هرگاه بکتاب نهج البلاغه رجوع کنی خواہی یافت
که خلافت و امامت بر مشوره اہل حل و عقد قرار یافته یعنی ماده مجتمعه در ذات شخصی از شروط آن بعد از بیعت بفعلیت
می گراید و منکشف میشود و بدیهی است که اہل حل و عقد در امر مذکور مهاجرین و انصار بودند کما هو مصرح فیه و این
موید مذہب تسنن است و دلالت بر فرعیت امامت دارد ورنه در اصول عقائد کسی را چه دخل تواند شد کما فی اعتقاد
المبدأ والمعاد والملائکة والنبیین والکتاب ماخذش آنفاً گذشت و از حدیث مرتضوی کرم اللہ وجهه انہم عیاناً بثبوت
رسید که اختیار کردن این اصحاب یکی را از میان خویش و نشانیدن‌ش بر ارنگه امامت پسندیده است نزد او تعالیٰ
و تقدس و عبارت این حدیث قبل ازین معلوم شده چه ضرور که باز از عادة ان بعمل آمد و ضم ضمیمه مقدمه مذکوره آنکه
هرچه مرضی اوست تعالیٰ شانه البته موجب نجات است پس مذہب تسنن موجب نجات خواہد بود وهو المطلوب **و از** تمام
اشکالی دیگر بارشاد و ہدایت حضرت مشکل کشای حل ازین ہمین بیان حل شد که امامیه از راه ہرزگی چون لفظ خلیفه
رسول اللہ در باره افضل الصدیقین میشنوند دلهای ایشان مجروح شده و زبانهای ایشان منجر و شد که حضرت او را کی خلیفه
نموده بود و معتقد اند السنتند یا خود را ابتقاقل زدند که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه و آله بر روایات فریقین در غزوه خندق بخلافت
راشدین اولاً و ثانیاً و ثالثاً اصحاب خود را بشارت دادند و هم بشارت خلافت شیخین بحفصه معظمه نه کرنام ہر دو بزرگ
ارشاد نموده‌اند پس خلیفه رسول اللہ او را گفتن عین اتباع حدیث سرور عالم و بارشاد مرتضوی عین رضای رب العالمین
خواہد بود آری بیت راستی موجب رضای خداست ٭ کس ندیدم که گم شد از ره راست ٭ مگر طایفه رفضه که مثل ایشان
از ماست که بر ماست زیرا که چنانچه مضمون رضای ایزدی از کتاب نهج البلاغت پیداست خلافت ایشان در محجع البیان
طبرسی مولای مجتهدین ہویداست والحمد للہ علی ذلک **وایضاً** موقوف داشتن جناب امیر بود خلافت خود را بر
حضور بدرشین و بیعت ایشان بر عین بیان مذکور که فرعیت امامت از ان در ظہور است **وایضاً** ارشاد امام سجاد رضی اللہ عنه

وعن آبائه اجمعین که امیدوارم که از برای ماچنان قرار یابد که از تزویج ازواج مطهرات سید انام یعنی دوگونه ثواب لنسبت
بدیگران در عبادات وحسنات وتضعیف عذاب معصیت پس شرط عصمت از میان رفت واز فوت شرط فوت
مشروط است وهرگاه مذهب شیعه باطل شد حقیت مذهب یا حصول آنجا امید و ایضاً نجات یافتن مختار از دوزخ
بدستگیری حضرت امام حسین رضی الله عنه در احادیث امامیه که بتالیفات مجلسی وغیره مذکور هست حالانکه او بمقتضای
روایات همین محب شیخین مکرمین بود وبه اصطلاح مقلدین اعور المحدثین در کافی از جمله مشرکین معدود لیس
اگر او را سنی دانند ثبت المقصود عند العقلا واگر خارجی وناصبی گویند و طلب ثار را برای سلطنت دنیوی
قرار دهند چنانچه از جلاء العیون هم عیان میگردد لطریق اولی واگر شیعی بودی با اینهمه حسنات چگونه در دوزخ
رفتی بلکه مثوبا تش از حد درگذشتی کما لا یخفی علی من رای رسالة الشیخ المرتضی و ایضاً از کتب علامه حلی عیان است
که یکی از مقتدایان سنیه نیکی کرده بود و او را در بهشت در آوردند و هرگاه عمل سنی بکار آمد ثابت شد ایمان بلکه اتقای او
زیرا که از حضرت صادق ع باستفاضه وشهرت رسانیده اند که عملی که صادر شده از غیر متقی نزد او تعالی بدرجه قبول
نمیرسد و این روایت در منتهی الکلام واین اوراق نیز بجای خود مندرج است والمنة لله تعالی که اهلسنت ما زجان
و دل فدای اهل بیت اند خصوصاً جناب سید الشهدا امام حسین رضی الله عنه فکیف که تقیه هم اعتقاد ندارند چنانچه آنجناب
معتقدان بنود بخلاف رفضه که بجهت خلاف آنجناب بفرضیت و وجوب آن بظن ضرر و اگاه با مور سهل قائل اند ودر
هر کتاب فن احادیث را از راه دشمنی آنجناب که کردن تقیه نزد وقاع اصل اصول شیعه از وسر زد بکمال زیب وزینت
وطمطراق روایت میکنند که هر که تقیه نکند دینی و ایمانی ندارد و چیزی از عبادتش مقبول نیست تا بشهادت چه رسد
الی غیر ذلک من الاحادیث التی روی الاعور الدجال الیهما فی کتابه وغیره فی غیره بالجمله سنیان تابع حضرت امام حسین اند
وقد تقرر ان تابعه تاج البته و قدرت الهی دیدنیست که واقعه شهادت آنجناب دل دلیل برای خلافت راشدین اهلسنت
کما بینا فی رسالتنا القدیمه وسیجیئ هذا البحث انشاء الله تعالی واین احادیث وروایات در تالیف شیخ حلی وشوشتری
ومجلسی مع تتبع نقال کشمیری وغیره موجود است و ایضاً ثبوت در انت جنته الفردوس برای اصحاب کرام خصوص
اجله ایشان بروایت ثقة المحدثین امامیه که اطول احادیث است از نصوص امام صادق بحق ناطق محترز از تقیه بشهادت
کافی و دعوی امیتی که آن اصحاب رجوع کرده بودند بتشیع خبطی است که پایانی ندارد چنانچه کذا بشیخ شتری در مجالس
المومنین وغیر آن برای بعضی ازان اصحاب نموده وقس علی هذا البعض دیگر از رفضه مفترین مگر این مطرودین نسخ نهج البلاغه
وشروح آن خصوصاً شرح بحرانی و عادل و منصف خویش را هم ندیدند که فاضل بحرانی که تشیع او اجماعی است زیر کلام
شریف جناب مرتضوی اقام السنة وازال البدعة وقوم الاود وداوی العدا الی اخره که بمدح حضرت صدیق یا فاروق
وارد است میگوید که رفقای حضرت امیر المومنین پیشوایان سنیان بودند آنجناب رعایت واستمالت ایشان منظور بود
ببستودن شیخین پس ثابت شد کذب کذاب مفتری ذهب الله بنوره وترک فی ظلمات اذا اخرج یده لم یکد یراها یعنی ما وقع
در جواز افادات پدر مجلسی ملا محمد تقی عنقریب ظاهر شد که امامیه از اصحاب نجفی ومرتضوی هر دو برید اند و علاقه

نداریند پس اگر آشناکه در صدر اول محسوب اند و مزین بیچاره بهمت خود برهمین برگماشته که از اصحاب حضرت چند کس را
برآرد که شیعه باشند و بالآخر مایوس شد شیعه بودندی چرا این سلسله را قطع نمودندی و مزین زبون گشتی کما لا یخفی
علی من له حظ من تتبع الکتب للقدماء والمتاخرین وقد اوردت نموذجه من قبل و هو یکفی المسترشدین و این نوع ادله اکثر
حسنی چند از آن گفتم و نظر بتطویل و قصور همت ناظرین از استیعابش در گذشتم برای فرعیت امامت پایانی نیست و اگر
استیعاب میکردم البته آیت کریمه ثم اورثنا الکتاب الایة نیز می آوردم که رفضه و برآنهم ظاهر کتاب و باطن ادرا برطاق
نهاده اند کما لا یخفی علی الناظرین فلنرجع الی هفوات المجتهد رئیس المضلین **قوله** و آنچه نوشته که مراد از امام پیغمبر
زمان است الخ **اقول** بعد از دعوی کلیت که از کلام مجتهد عیان شد یعنی شمول بر هر غایب و حاضر و آنگاه تا بالقیامت
میتوان گفت که اگر جناب امیر وقت ارشاد این حدیث حاضر باشند یا العهدة قضا مثلا سوی یمن تشریف برده از مجلس غایب
بودند الی غیر ذلک من البلاد او الحرب والجهاد بر آنجناب هم ضرور شد که معرفت امام حاصل کنند اگر مراد پیغمبر است مدعا
حاصل ورنه معاذ الله موت جاهلیت در پیش بخبر مخبر صادق و موت الکفر در پس باخبار قوم کاذب باز اگر جناب امیر
معرفت امام یعنی صدیق داشتند بسبب آنکه بیعت کردند و باجماع در آمدند حتی که از تفسیر استاد کلینی عیان میشود
که در زندگی جناب سیده این هر دو امر حاصل شد و چگونه نباشد که آنجناب بعد فاطمی طرفدار شیخین کردند و تا دم وفات
و بتیره و کالت و کفالت شیخین را از دست ندادند چنانچه در تالیفات مجلسی و علل شیخ صدوق مفصل گفته من شاء فلیرجع
الیها و نیز جناب امیر همیشه پشت سر شان نماز میگذاردند الی غیر ذلک مثل حلیة المجتهدین الآخرین پس دامن آنجناب
منزه شد ورنه معاذ الله موت جاهلیت که وعید اشد است بر طور مجتهد دنبال شیعه نمیگذارد و چگونه این کوه الوند
مثل کسفا من السماء بر مفارق طایفه نیفتد که این دشمنان دین کفر را ثابت کردند و کتمان ایمان را نیز تا بدور
شهادت کما فی جامع الاخبار بلکه اگر غور کنی اجماع ایشان بر آن حاصل است بداهة و اگر از جهت تقیه بر خلافت
خود نیز نزد مجتهد و مقلدین او درین کتاب خود را امام میدانست بدون بیعت مهاجرین و انصار و انکار در مقابل
صدیق مرجع اصحاب کبار لیس یا وصفیکه مخالف احادیث منیف اوست که آنها از نهج البلاغت در اثنای خلافتش
و النبی و هم در آغازش بر روایات جمیه چنانچه نمونه آنست در کشف الغمه که تحویل فرمود خلافت خود را بر بیعت مدینه
با وجود لزوم رد وحی و نقض میثاق یعنی فار تخلی که بسبب مصالحت با خالد بن ولید و دشنام فاروق نیز بظهور رسید
از حق الیقین و هم بروایت قمی استاد کلینی الی غیر ذلک من نقض العهود والمواثیق وقت نزول الکتاب المختوم
فاین الذاتیات واللوازم للامامة التی تطهر من الحمام و فتح السداد و غیرهما حتی صار الامام لهذه الاسباب افضل
من جمیع الانبیاء والمرسل المتقدمین علی المذهب المنصور فکیف که حق تعالی در کتاب مستطاب فرماید فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی مع هذا کلام درین است میانه فریقین که امامت از اصول است یا فروع و امام یا افضل ازین هر دو
بزرگ کیست الی غیر ذلک و چون جناب امیر خود مدعی امامت نگشته کما فی علل شیخ المشائخ پس گواهان با وصف عدم
مدعی حیرالطاق همت بر گواهی بدین چالاکی و چستی بربستند و زبان بشهادت زور بر گشادند و در خارزار ضلالت

و لجج سفاهت در افتادند و هل هذا الا اتباع ابن سبا و تقلید الحمقاء علاوه و فیه من عقلا و نمی آید که جناب فاطمه زهرا
امام زمان را مانند چنین رحم فرماید و از معرفت چنین امام اعراض نماید که بدین تقدیر وعید حدیث نبوی مر احدی
نمی ماند الی آخر ما فات و اجادت علی اصولهم عجب عجاب آنکه مجتهد میگوید که تغیر امام از اضافت مستفاد میشود
و وجه تعجب اینست که اگر مراد عموم است بمقتضای آنکه قواعد فن عام پیدا شد و آنهم از آغاز امام الی یوم القیام
یعنی هر اسمیکه مضاف باشد باسم دیگر ضرور است که تغیر در مضاف بنفس اضافت حاصل گردد و پس ضرور است که هرگاه
کسی گوید اخذت دنانیر زید و سرقت کتاب عمر باید تغیر مضاف بفهمند و هرگاه آن حال و کتاب بد باشد باید که زید و عمر
و گویند مال و کتاب ما متغیر شد بجهت اضافت حالانکه بدون تصرف و دخل اگر چنین گویند البته حاضرین بر ریش
هر دو بلکه جناب مجتهد الزمانی و پدر رشش مجتهد فانی که معلم پسر جانی بود خواهند خندید که اخذ عدوی از در ایم لکاست
و در ورقی از کتاب ترینها ر التصرفی روا نداشته کما فرضنا یا زاین کشاکشی از بهر چیست مجتهد الزمانی این اجمال
را هیچ شرحی نمیکند و امر تغیر را مهمل میگذارد و چون تفصیل او را مفرق میدهد و باعث کشف تلبیح او میشود
و محل قرار او را باقی نمیماند تا با جمالش ادا کرده بزودی رفت و گذشت چنانچه پدر رشش در صوارم میگوید
بگمان خود صاحب تحفه را سرزنش میکند و تا آتش اینست که از عادات فرومایگان قلیل البضاعت اینست که چون
بسر تحریر آیند براه اجمال میروند و مقامات و اطراف را مهمل میگذارند تا راهی و گریزگاهی داشته باشند و ایضا
مجتهد الزمانی را و ربه نمیر که مرد از تا یاد نماید کالتش چو بلند شد جهان سوخت یعنی متکلم سنی در پی خواهد شد و تفوق را
مفصل نخواهد کرد و اطراف و جوانب را احاطه خواهد نمود و هیچ تری و خشکی و گرمی و سردی را از احتمالات نخواهد گذاشت
و همه را سوخته برباد خواهد داد چنانچه درین کتاب تا بیدا نیز دی الاتفاق اعتقاد النون محبت تواند هیچ طریقی درین مباحث
قرار نمودن و راه محیص پیمودن و اگر خلاف تبادر را خصوص در حدیث معرفت میگشاید که چون لفظ خاص یعنی امام
بلفظ خاص یعنی زمان و او تضمن مضاف میشود ناگزیر باشد که افاده معنی تغیر بدهد قطع نظر از آنکه زمان از گردش اسما نسبت
پس ضرور است و لیلش بیان فرمودن که بر ذمه محصل البته میباید و اینمعنی از اصول فقه هم ظاهر است و تا امروز برانی
قایم نشده و در کتب شیعه نیز از نظر نگذشته پس چگونه مجتهد قدرت بران دارد کما لا یخفی معهذا باید که در زمان تغیر الدین بمعنا
حقیقه و وضع دلالت امامی باشد صاحب الزمان و در زمان محمد علیشاه آمامی دیگر همچنین در از منه فرمان روائی اولاد
و قس علی هذا در سلطنتهای ایران و غیران پس لعنت خدا بر کسیکه با وجود دعوی تشیع و مزید ولا و بیایت متغیر امام
باشد چنین اعتقاد دارد حالانکه هر که بزیادت و نقصان ائمه قائل شود در کفر و جهنمی بودنش بر اصول اثنا عشریه هیچ
شکی نیست کما فی الکلینی و روضه و غیرها و تبقیر سر دیگر تفهیم این مجتهد مینماییم که شاید این مدهوش درین صورت از خواب
خرگوش بیدار و از غفلت شده هشیار شود و بیانش اینست که آن امام از ائمه هدی و خلفا که بود که متغیر نشده ظاهر است
که بعد از طفلی جوان شد و بعد از جوانی پیری رسید و بعد از پیری مثلا سفر آخرت برگزید و در زندگی بارها بیمار شد
و تندرست گردید الی غیر ذلک من وجوه التغیر بلکه اگر تامل نمائی در وظیفه امامت تغیر بسا مراحل تغیر و تبدل باظهار

واختفار خورشید نور دیده عرض صلکه تغییرات را خصوصاً بر اصول اهل فضول حدی نیست که حرفی از ان نیست که اختلاف در امت
میان انداخت خصوصاً در شیعه امت این سبا کما یدل علی هذا الاختلاف حدیث الکلینی وکیست که تبدل وتغییر جناب امیر را شرح تواند کرد
از کافی وبحار ودیگر اسفار خبر سیاله متفرده که ایمان آوردند بر نبی کریم ومتقلد شدند با صحاب وکشف رقم بر عموم منافقین برای
آنها بدلالت قران مبین محجب گردیدند از صحبت کافرین وهجرت گزیدند از قوم بیدین وحضرت امیر منهمک بودند بملازمت مرتد بن
این وجه لفظاً زعم تغیر انتکار شده مثل را بعة النهار واگر تجدد امثال از شرح کنم بطول انجامد ویقین شود که کائنات وموجودات را هر آن
تجدد وتغییر است تغیر از ذات واجب تعالی که الان کما کان صفت وشان اوست ولیکن بر تحقیق مجتهد الزمان کما سیجی انشاالله
المستعان واگر تنزل کنی وحضرات انبیاء علیهم السلام را بر شماری نظر بسهم وعادت همین تغییر در ایشان هم جاری واگر اندک غور
کنی بر اصول رفضه درین خصوص شیر گوی ایشان گوی سبق از ملاحده ربوده اند که بر طور ایشان اختیار نبوت روزی بود ولعید تمنا
واستدعا از ان بکمال است عالماً حنا علاوه در قیاسات عقلیه ضروب نتیجه دیده باشی که العالم متغیر وکل متغیر حادث پس اضافت را
در تغییر عید مدخلی باشد که زمانه خود بقول جبرئیلش تمام تغیر وگردش آسمانست ومتعلقات حال صاحب الزمان مخالف امور مقرره
از همه بیشتر که ساعتی هم معنی حملت خفیفاً خفیاً وهم حملت جلیاً ثقیلاً باز طلق بر طلق وقلق بر قلق بامداد علی روشن الملائکة الامجاد
باز حجج دلالت دشیر دهی ورفتن آنجناب باسمان وآمدن از ان وبامور معاش ومعاد پرداختن حال حمل نرکسی خود از بحار وحق
الیقین وغیران بروایت عمده اکابر صاحب الزمان در شب موعود که نجدمت اعانتش بود خود معلوم که چندانکه اثر حمل حسیت هیچ نیافت
ولعد ساعتی چند در آخر شب پدید آمد کما عرفت وچون پیدا شد غیر از اقرار بوحدانیت وشغل عبادت وقرارت جمیع کتب اسمانی دو
ولای المعراج جسمانی از امور دینی دیگر چه بود باز در هر هفته معراج مذکور رو بالیدگی در هر روز محسوس تا بحدیکه خاتون حکیمه عمه کریمه
که برای زیارتش میآمد روزی در خیلا او را دید ولقایت شدید بخیال آنکه مردی اجنبی است وامام حسن ثانی عسکری خندید وتفر قها میان الاطفال
رعیت واطفال ائمه که از اثار امامت دارند بیان فرمود که گل اورد وسعدی سوی بوستان شگویا حافظ لسان الغیب در تخصیص ملهم شد
وگفت عمه کین طفل یکشبه ره یکساله میرود ش من بعید ترقی معکوس رخ داد که بیل از جوانی دبودن مرد اجنبی چون واقعه ناگزیر حضرت امام
عسکری رو نمود دیدند که طفلی صبیح ومدیح در آمد وچنان صبیحه بر عم بزرگوار که جد اعلای مجتهد عفیف روزگار که تمارانه وطنبور نواز مدمن
بر اصول مجتهدین دین فروش دنیا خر برزد تمام عرب گشت وباز پس گردید حالانکه در سلک ام الخبائث خواستنی بود که امام جنازه شود
باز چون آن مهم فارغ شد خبر شناختن درهم ودینار وجید وکم عیار چه رو نمود واگر میفرمود که امروز درین سانحه قیامت را معدوم
دارید وفقط بر یکیه وعلامت امامت قناعت کنید بقول مزین چه سایل چه بلا نازل میشد واگر بغور بنگری اول بر صد ومعجزه دیگر
کما از ما نا الیه بلکه امام سابق را بالیستی درین سرای سپنجی از دنیا رسپنجی منع کردن وتقلید جناب مرتضوی نمودن که از کمال حزن چندی
انزوا گزیده بود تا موجب زیادت رجوع شیعه میشد واطمینان قلوب میگردید وشیعه مرتد نمیشدند ورو بمذهب جعفر نمیاوردند ولیکن
عجب نیست که تا رفضه سر بردارند وگویند که امام از انجهت در انوقت از سنج پاک بگنج شد که جناب باحکیم ودفن حضرت رسول
رب فدو المنن دعوی خود که نعاز زده بکمال المنتهی دعنی در مقام تواند گفت این گل دیگر شگفت فاعتبروا یا اولی النهی وابن امر
در عالم استهادت وحضور واقع شد ودر افادات امام شیعه وتعلیم وتلقین ایشان که طوایف شان بایالت رسید هنوز مفتوح بود در غیب

صغری توقیعات و مکاتیب مرور دهور سفرا و پیدا شدند بارها از اهل کید تا گم قلوب اهل عقیدت همه سرگشت و در زمان غیبت کبری نیز هم
آن در بحار و انهار بدان کثرت انجامید که اگر برای جناب شهید کربلا زیاده از صد هزار بکمال بلاغت ترتیب داده‌اند که فی روایاتهم
در خصوص اضعاف مضاعف را از کمال ناز و نیاز بلا تناهی میرسانیدند. لیکن بهار و باغ جالقاچیان دل مبارکش در ربود گاهی
تا بیابان خود در القول شاعری زینهار یاد مکرد که ۵ نی قرده وصلی نه پیامی نخدیشی ۵ در کوی تو لبستند مگر پای صبا را ۵ و از آن تنعم
و تفرج و سیر و تماشا سیر نشد تو گوئی که آنجناب از آنجا گاهی بر خود نجنبید ولیکن سخنی محقق تحقیق محققین خصوصاً صدوق الکواذب
متعصبین این است که الغائب عن الابصار الحاضر فی الامصار و با اینهمه گردش دوار برجای خود برقرار و اتهم لعنوانی که عدد اولاد
امجاد لعید ما رسیده‌اند و هرگاه بآیات یا الوف بحدی رسند که در خیال التخلود و ماخذ آنست نه عددی یعنی همه فوج کشی و میدان داری گران
رکابی مشهور کرده‌اند از پرده غیب برآید اکنون که هنوز از بیم یهود تقیه میکنند و میلرزد چنانچه عنقریب بر دفتر میرسد جناب مجتهد آب
ورا اختیار است خواه اینهمه حرکات و نشیب و فراز و کرشمهای امامت او را در تغییر شمارد و خواه در رنگین قرار فاعتبروا یا اولی الابصار
با اینهمه لیسی در کتب طائفه دیده و از علمای ایشان شنیده باشی در قصص الانبیا که بر نبی زمان چنین وحی آمد بلکه در موارم جالستی دل
بعضی از مقامات لغوارم قاضی بطل لوق صاحب [illegible] ات تغیر باید مباید و صح بوی تغییر از آن مشموم نمیشود و قس علی هذا دیگر احکام که بر
این زمانه چنین فرموده که تغییری در ذات و صفات علیه بطلان ختم نبوت نتوانی یافت ورنه لازم آید که گوینده اینکلام منکر ختم
نبوت شده باشی بود یا کسی دیگر پس تحویل جناب مجتهد الزمانی بحکم تغیر از جهت اضافت هم از ینجا بوضوح میانجامد چنانچه تار تحدانی از
مباحث باستانی لاجرم جناب امیر متعین شد بالیقین فکیف بعد الاستعفا پس رضایت کجا فان [illegible] ثم عرج [illegible] که
تحقیق الاستعفا اللامیر بعد البشیر والنذیر اکنون توانگفت در تمادی خاص آنچه غرائبه و فوائد بینه از گروه شیعه بدان اعتقاد دارند بلکه
سر معتقدات اثنا عشریه است نیز انهم باولویه زیرا که چون کتب تفاسیر و اخبار ایشان مثل شروح جامع الزیارات را بتحقیق خواهی
که غیر از جناب امیر مصداق الامن ارتضی من رسول کسی نتواند شد که وحدت ماده هم قرینه است و هم دلیل ان زیادت علم امیر
نسبت بجناب بشیر و نذیر الی غیر ذلک که در مناقب مرتضوی مبرهن نموده‌اند چنانچه در مقامش تفصیل این مجمل نموده‌ایم
بر اگر قرآن اهلبیت بدست آید بلکه فقط سوره الولایت بهم رسد برای ثبوت نبوت و رسالت جناب امیر کافی است پس کجا فرق فارق
و [illegible] نبوت کجا وجود رسالت و نشان بنیاد از جای [illegible] آشکار شد که استاد [illegible] جناب میر [illegible] علیه صاحب فیض آبادی [illegible]
[illegible] و معتق [illegible] که سوره مذکوره از ملاحظه ایشان گذرانید قال الله تعالی [illegible] والمنافقین [illegible] اتیناک حکمة من [illegible] المرسلین
[illegible] العلم [illegible] بانذار [illegible] مرتبت انا الهاما [illegible] الله تعالی معهد اخود استعفا از رسالت دلیل بر سلب علم ضرورت
مزید علوم و اقتضا و از حسام مجتهد فی استعفا عموماً مستحیل و قطع نظر از دیگر انبیا عموم از جناب سید المرسلین در کتب شیعه امامیه مثل صافی
و حیات القلوب غیرهما به ثبوت رسیده و اینجا اهل کوون انکار نموده و زیر عقیده هشتم از باب نبوات تحفه کسی نبی از رسالت استعفا نموده از
ادای احکام الهی عذر نیاورده و همین است مذهب اهلسنت اما امامیه گویند که بعضی اولوالعزم از رسولان استعفا از رسالت نموده اند
و تعلل و مدافعت پیش آورده و عذر بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام الی آخر التقریر میگوید قول هذا بهتان عظیم است
تفسیر و احادیث و کلام شیعیان اثنا عشری میان مخالف و موالف کثیر الوجود است اگر مرید کاذب و خائن بهره از صدق میدا

آورده لتعیین مضمون این باید کرد که قاضی رطل یوق بن الهیثم والیا نرده در تالیفات خود بحق دیگران آورده که بزبان تتران
آورد وبیت محبت شمردان مجوز پی پدری ؛ که دست نخجر گرفت است پای مادر او ؛ بالجمله در حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنهما
چنان مراد نیست که این حدیث بد گمر فهمید بلکه مقصود تهدید و تغلیظ است تا فتنه و فساد بوقوع نیامد و سد باب تباهی وخرابی برای سکنه
مدینه طیبه علی افضل ساکنها الاف الصلوة والسلام باشد وکم له نظائر فی کتب الفریقین تهدیداً و ترهیباً و قدم عضیاً منقولاً عن کتب
الفریقین فکونوا علی البصیرة الیقین و لا تعتنوا فی کلام معاند این طرفه آنکه مجتهد را از مکتوب حضرت امام کاظم که بجواب یحیی ابن عبدالله بن الحسن
رضی الله عنهم نوشت و مضمونش آنکه خبردار و از خلیفه منحرف مشو و اطاعت او بکن و در پناه او باش چنانچه ثقة المحدثین قدس سره در کافی اورده خبری
نیست و این افادات کالظلمة العاجزة ببیعة خلیفه افتاد تا مخلص شد پس امام گویا پیروی عبدالله بن عمر نمود که بخطاب عبدالله بن مطیع که بیعت یزید
شکسته آراده مقاتله نمود گفته بود که عند یزید کرداه و بیعت یزید و تعرض با ابن عمر نمود فرق اینست که درین مکتوب اطاعت خلیفه اظلم یزید شقی
و دعای بقای اوست بود و کلام ابن عمر فقط تحذیر از قتال و تحذیر نوعی از جاهلیت که کراهت را هم شامل است و هم تقسیمی از ضلالة که بهچنین مسلمین
منفصل ائمه که چون راوی بیعت یزید مراد کفر است فرموده بلکه نوعی از ضلالت و از کفر انکار نموده کما فی الکافی آمده بر آنکه تقیه لازم آمده چه الیشم
بر ظاهر است که اگر نزد ما در امثال این رقعات بعد از واقعه کربلا برای حفظ نفوس و ناموس اینچنین کلمات جائز بود در رساله التقیه چه ذکر کرد
الغرض مختار ابن عمر همان بود که او ولایت برای عهد یزید قبول نفرموده و ضلالت معاویه را رد کرد زیرا که در آن زمان کسی که در آن عهد نیز رد نمی کرد
و قت تفهیم ائمه مطیع کما لا یخفی و لفظ پیروی هر چند بر شیعه شاق باشد و لیکن درین اوراق آنچه درباره ثبوت حدیث اصحابی کالنجوم اصول
حضرات ائمه بدقت نزد ما اللهه مشکل این کرده تواند شد چه جای آنکه دران و نیز معرض تحقیق آمده که حضرت فرمود اختلاف اصحاب من رحمت است
و شرح قدیم نوشته شد فالحمد لله علی ذلک باز اندک غور بکن که این مقتدای سنیان فدائیان اهلبیت و صحابه حضرت سرور عالمیان حتی عون
ادمیان تا قصیدین بیعت یزید را کافر مسیدانست که خلی عهدی او را قبول نکرد و صلات هزاران درهم و دینار را رد نمود و به سر الحقیقی تا حجت
و بسیاری را از شورید ساخت و بعد از میان شهادت شان مسگیر نیست چنانچه بر ناظرین سیر و تواریخ و کتب شروح احادیث مخفی نیست
و از نیجاست که این قصه از متواتر و مستفیض است که چون کسی از عراقیان او را از خون پشه وغیره مسئله پرسید او را بجز آن شمالی گرد ایشه
که ببینید حال ایشان که فرزند سرور عالم را میکشند و از خون پشه می پرسند پس چگونه تواند گفت و اعتقاد تواند کرد که حضرت امام حسین
گوشواره عرش رب المشرقین بموجب جاهلیت مرد حالانکه چون بمکه رسید و شنید که آنجناب بسوی عراق سفر کرد لفاصله منزلها چند متعاقب
ورود بیداد از مردم بیعت هر چند که خواست که باز گردد اثرش پدید نیامد در رو بروی تقدیر مشیت الهی کارگر نیفتاد پس آنجناب را باعوش
گرفت و بسیار گریست و گفت استودعک الله من قتیل و زار زار گریست و حقیقة الامر را چه میدانست که با وجود بیعت هزاران کس بلکه صد هزار
و ز ابدیه بوقوع آمد کی بظهور رسید بلی چون انس بن الحارث را خبر اهل کوفه رسید اگرچه دور بود بزودی فرا رسید و بنصرت آنجناب
پرداخت و بسعادت ابدی فائز شد بالجمله اینهمه بزرگان از اهل اخلاص بودند و هر کسی توجهی ازین سفر مانع شد و کسی که مرحال از ان قدر
ابرار مطلع شد نقد جان بر او نثار کرد و یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما قوله اراده قران مجید از امام زمان نیست اولا بسبب التفات اضافه بمعنی
امام الناس قول تمام جبرانی است که بارها اضافت مذکور را سبب تخصیص امام قرار داده بی آنکه دلیلی و برهانی بر آن ذکر نماید پس اینجا بر تخصیص ازو مطالعه
داده بود که شاید بمنزله کار دو هیچ دلیلی نیاورده و چشم پوشی که جهل یا تجاهل مجتهد بود برای تحمل مشقت در تنقید الهی انتظام یافت

که ما بشن خنوز ابتلا الفضیحت است و دیگر از الفضیحت چون درین مقام بار دیگر اضافت ام موجب تغیر امام و نسته منور افتاد بتقریری دیگر عرایت
کردن که شاید از جهل مرکب اصرار بقدرت ایزدی بجاتی رود و بعد از آن انکه در کتب لطایفه که در ضمن حدیث مشتمل مولید و دقایق القاب بتغیر لفظ
حضرات ائمه ہداة است مذکور شده که حضرت امام مهدی را لقبی چند مقرر کرده اند که بعضی از آن اند المشتق و بعضی دیگر در تفصیل ذکر کردنی و
نوشتنی است و گذشتنی و گفتنی نیست و از لقب لقطاعین الله است که در ترجمه و زیارات آنجناب علیه السلام مذکور میشود چون اضافت تغیر را
منحو اهد القوم المجهد الزمانی پس ناگزیر شد تغیر عین الله معاذ الله و کارخانه آسمان و زمین و ما بینهما بلکه سائر مخلوقات و انتها سلاسل کائنات تبعی
ذات کبریا زیر و زبر شد بالطریق اولی فهو ظاهر علی مذاق جمیع المتکلمین و الحکماء الحاذقین بیراکه در تحصیل این امر مثل از کتب به شنیده یا دیده باشی که بنی اسرائیل
از غفلت و خواب حکم شد که از شما دو کس زنده دار بجای ایستاده شوند و بدست هر یکی شیشه مملو باشد از خبری تفصیل به بینید که آنجا شنیده
آمل شود باری این همه شیر طها یا قتنند همینکه اونی غفلتی بایشان اثر کرد هر دو شیشه بر زمین افتاد فرمود که اینست حال شیشها بدو
قلیل که با این محفلت ریزه ریزه شد آسمان و زمین را با وصف غفلت کسی است که حرست آن کند وَلَا یَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ قال الله تعالی
فی کتابه المجید إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا پس چه حال خواهد بود و تغیر
در ذات باریتعالی تغیری بهم رسد و مجتهد مجنون بر ان قائل باشد و از انجا که ترکیب عین کورکه عالیا کلام در امیر و ما خود از تراجم و زیارات
معصومین است البته مجتهد را از ان محیص نخواهد بود و مجالی ندارد که گوید که تفرقه ساخته و پرداخته اہل فضول است و از شطحیات صوفیه است که تعقت جوش
و خروش از ایشان منقول شمرده که بهر پرورش در شمائب قبل آمر است شیعه و نشر با این زیاد و شهره کرده است چنانچه انجحث در آخر کتاب باندک تفصیل
خواهد آمد انشاء الله تعالی و ایضاً بتقریری دیگر که چون حدیث شریف محیط بر غایت حاضر است جناب پیغمبر را هم شامل خواهد بود و گویم قطع نظر
از خروج متکلم کافی کتب الفریقین بار اهیج متعلم نکر واند بشیعیت مگر در قران مجید نخواهد دید آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ
آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ و رفضه درین مقام نیز از سر تا پا بقعر کل سیاه و در
روز روشن فرو رفته اند بسبب آنکه تحقیر ایشان استغفار حضرت سید المعصومین آورند چنانچه گذشت پس آنجناب را اعتقاد برسالت خود نبوده
سیمانشت و فقط اقرار زبانی را چه اعتبار فکیف لبد مقاسد المذہب سلمنا و لیکن فاز غضلی را یاد کن هوش مرا با دتر افراموش و اگر مراد بنا شد از
امام مگر غرقی باین قطع نظر از اشکال سابق در حق جناب امیر و عدم رہائی رفضه از ان در ترکیب سابقه که از صلوه م ذعیره نشاندادم الخصم
متکلمین مساعین نعمیه باشند که بعد از ین که وحی بر نبی زمانه آمد دیگر بلا فاصله خواہر سید حالانکه بعد از تحقیق چنان فرار گرفته که اگر خدا ہند عالم در مقدار
کسیر از ختم رسالت نفرستند معین عنایت ورنه جای شکایت است پس لزوم تغیر و تجدد دینی نخواهد بود مگر بر اصل رفضه که زمانه خالی از حجت نمیباشد لکلام
نو انگفت که نزل الینا صل بالثابت بالمذکور نه درط انتفا چه در کتاب الله و تو عرض مقطعات کذشته کی ہو مبسوط فی الکتب الکلامیه عربیه و الرشیدیه در متنا یکی
عقیده تحتم است یعنی وحی آن شد بر حجت آخر زمانه باز گر نه امضافت بر رفضه بیامد زیرا که منافقین بختم رسالت از زبان اقرار دارند و قران اہلبیت و اخبار ایشان
را مجعول ان کما سبق الیه الاشارة مجملا لیکه تفصیلش درین کتاب باید بحول الله و قوته تعالی رہنمای مذہب الیتیم محض مجتهد را باید و رسند تا دیل افتادن در تشبیه
و حجت الترمی کشادن و اقتدا با بیه علی ما فی الفناد نسخه اہلبیت با دو نسخه گردانید و یکی را بدست شیعه و دیگری بدست سنیان بطور خود شاہد دادن فاعتبر و اما و اللہ
و اگر کلام در امت است خاصه یعنی هر که بنی زمانه را نشناسد او کافر است پس ختم نبوت با عتقاد الیافت جناب امیر کبیر ثابت گردید اگر چه از راه غلط الامین مجاز اخلاف
مسجد کبیر و حضرت نبیاده تمام شد خواه مرا د از امین حضرت جبرئیل شد فاته یا مرمن الله مر زوجه یا ابو عبیده جهت آخره بحر حمل علی ما اول الکتب بی فی الفرته پس معلوم

که مجتهد الزمانی خلط بر این معنی که عوام را بدام و دام صید کنند ما از زبان شان بگویانند که قبله و کعبه یا مصدر هزاران کرامات شد که جواب چنین رساله
را که در شکنجه دلائل ائمه کس گرفتار بود و نه و صد پیچ و تاب بیش مستور و تا از آغاز تا انجاب یک نگاه و دو بیهوش با وجود ثبات حواس
و هوش نوشته و نیز وی قبل سانحه رحلت فارغ گشته و حقیقة الامر را از صاحب دانش و بینش که تواند دانست که رساله چه تحقیق صاحب کرده و بوجه
و مجتهد را در جوابش چه خرافات و در ترتیب و درستی آنچه افترا بیش آمده و چه سفاهت بار رو داده و در این مقام وسعت شمار بود هم در بیان امثال
و هم تقریر شواهد و دلائل و لیکن گرد تطویل نگردیم و نیز زودی بمقصود رسیدیم و شاید اگر خدای عز و جل تفضیح قاضی رطل لجوق مقلد عجوز بن عمر
شواهد مباحث دیگر متعلق این حدیث ثقلین تیغ تو انگفت بیاید **قوله** و القرآن و لا یغیر لا تبدیل **اقول** این مقولات هم دلالت بر آن دارد که
مجتهد الزمانی با دعوی اجتهاد و تکلم بلکه قوت قدسیه و همه دانی امور ضروریه را هم ادراک نکرده زیرا که اگر انکار از تبدیل و تغییر کتاب الصمد است
به معتقد اهل حق پس امر لیست نفس الامری چه احدی از اهل حق را ندیده و نشنیده باشی که گوید در قرآن المجید تحریفی بوقوع آمده بلکه اگر کسی دعوی
تغییر و تبدیل نماید یا معتقد آن باشد تکفیر او حتمی بپردازند که مستلزم انکار آیات قرآنیست کما بین فی موضعه پس حاجتی نبود چنانکه گذشت که
مقصود من در رساله قدیمه انتباه امامیه است باین معنی که اراده قرآن المجید از امام بحدیث معرفت بخوبی تواند شد تکلیف کسیکه منتخب از تمامی دنیا حقیقت
امام صادق باشد یعنی زراره وقت موت خود که متحیر باد را که امام بود و پسر خود را فرستاد تا از مدینه طیبه خبر آورد که قرعه قال بنا کم زویتم
قرآن کریم را اعمه عزیزه خود طلبیده و سینه گشاد و اعتقاد بر امامتش بربست و عهد الست را بر شکست گفت و امام من هست چنانچه امام
المتقدمین در مختار خود آورده بالجمله عدم تغییر و تبدیلش در اعتقاد اهل حق مانع از امامتش در اعتقاد مجتهد که آن
متغیر میدانند و مقلدینش پیروی او میکنند نخواهد شد بلکه تغییرش موید امامت باشد زیرا که اضافت موجب تغییر است و حدیث دلالت بر تنبیه
امام دارد با اعتراف او القصه اهل حق اعتقاد همین معنی دارند که در قرآن المجید بعد از نسخ که در روبروی حضرت بالاتفاق رو داده و مولانای او
الطبرسی در تفسیر خود زیر آیت کریمه وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بیان کرده بجای خود محفوظ
و محفوظ و نیست بلی بعضی از روایات نزد عامه موهم تحریف گشته که در بعض آیات زمانه شریف حضرت رسالت چنان میخواندند که درین وقت نمیخوانند
و معنیش آنکه در امتداد بیست سال النبی زمان رسالت منسوخ شد بعد از تلاوت نه آنکه تلاوتش تا زمان وفات شریف بود و اهلبیت و اصحاب
که نجوم هدی و مثل کشتی حضرت نوح بودند در سلامت و نجات از تغییر ساختند معاذ الله و چون دانندگان این امور قطعاً و یقیناً لازمین
صحبت و مخصوصین بارگاه رسالت بودند نسخ از مایه النزاع خارج شد که این تصرف المیت کسی از اهلبیت و اصحاب بلکه خود حضرت رسالتمآب
در آن اختیاری ندارند و مجالی نمیابند که دخلی در آن توانند داد که در حقیقت تقول است و در قرآن المجید منظر باید وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ **الغرض** از این آیت وافی هدایت عیان است
که حضرت اگر از طرف خود زیاده یا کم کنند درین وعید که مزیدی بر آن متصور نباشد داخل شود یعنی اگر او سخنی بر پا می ساخت البته میگرفتیم از دست
راست او را باز میبریدیم رگ قلبش پس هیچ از شما کسی نیست که از و منع شود پس وای بر قومی که از اعدا الاسلام ایشان واضح شود که رب العالمین نازل
فرمود و نسخه حضرت امیر نسخه گردانیدی بموافقین و لهو و دیگری منافقین فاعتبروا یا اولی الابصار از این بازیچه اطفال بود و آنهم از کسی غرمایه که شما را عیب
پیدا نکردیم و از آن هرگونه دامن عصمت را منزه نماید و نیز برین التقدیر نیست مگر که نسخه غاصبین باشد کلام خدا چگونه ماند که بر تنزیل آنحضرت و خلفاء الثلثه
فرمایند و کسی را دخل و تعرف نماند انشاء الله تعالی جائیکه موقع سخن عیان هم به بسط و شرح متوجه میشویم بالفعل این اجمالی هم قدر بسر که اهتمام جمیع

مدار دینی بر سنت خلفا بحضرت بجای آورند با حادیث فدک و ثقلین که سمع و بصر و قلب و روح مطهر انجناب بود و ند و میراث فرود و نص خصوص جعفریه یافتند کما عرفت

کمال مساعی ایشان در ربنا بالجنان الهور دلود و نوبت بدان رسید که کسی فی الجمله هیچ تحریر و نحو آن حرفی تواند افزود و لفظی تواند کاست و باز از نگیدن تواند زراست

عیاذا بالله غایة الامر اینکه آن آیات و الفاظ منسوخ را بعد الثبوت خارج از مجت تواند دانست که بلا تشبیه تصرفی در مصحف است و اختیار دارد و چه جای آنکه بسیاری از

محققین آیات متلوه را بجهت عدم تواتر و مخالفت مانقطا از اعتبار دانسته بالجمله چگونه تجویز توان کرد که خداوند عالم با ختلاف امر سازد و بدان خوشنود باشد که

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِیعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا بار دیگر تشنیع ایشان از جزم برزبان

و بیکار برتیم و استغفار را آماده گردد با که حضرت در مدت عمر از فرط تقیه رضای امیر تا بو نیاید و نوبت باستغفار ساند و تفریق قرآن مجید لم و التسلیم نخوانند

فکیف کم کتاب کافی حکم کند که بجامعه نسخه اهلبیت منسوخ است امروز هم آیتی از تلاوت نتوان کرد و بعین حال آن نسخه را که چندان اهتمامش لکار برده اند و چگونه قوم منافقین از آن

رو برتافتند بر خلاف مشهورین و پیروان شان که بر قرائت و بقای تلاوت و حجیت قرآن مجید جانها نثار خویش افدا ساختند و اگر اندکی فکر کنی در بقای نسخه محو شدنی

آن مجت الهی بود که از پرده غیبت ظهور نمود و چه مجتهدین هم تواتر را شرط قرائت میدانند و نسخه اهلبیت را بقضای صافی و حق الیقین بکار و غیر آن در وریی نیاید

از ابوبکر از اصول اشرار زمانه مهاجرین انصار دیده و باز پس دیده و امر فرمود که از امروز بعد از امام کسی نخواهد دید و ظاهر است که حدیث همین است که امروز جناب امیر

از ثقلین اتفاق نسخ شده بود و فا ذا فات الشرط فات المشروط و ثابت شد مذهب اصحاب که برلحاظ شان این نسخه پرداختند و نزد ما مذهب اهلبیت و اصحاب کیست چنانچه مجتهدین

شیعه مختلف اند و یک مذهب دارند فرقی نیست که آنها مصداق حدیث کافی اختلفوا فی التوحید و العلم اند و ایشان در اجتهادیات و بیان نیها و عبارت حدیث

این است علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد بن حمزة قال کتبت الی الرجل یسئله ان موالیک اختلفوا فی العلم فقال بعضهم لم یزل الله عالما قبل فعل الاشیاء

قال بعضهم لا نقول لم یزل الله عالما لان معنی یعلم یفعل فان اثبتنا العلم فقد اثبتنا فی الازل معه شیئا الخ و همچنین در توحید مقوله موالی چنین است که با امام تعلیم فرموده

در توحید مختلف اند الی غیر ذلک و آن این باب است روایت سهل عن ابراهیم بن محمد الهمدانی قال کتبت الی الرجل ان من قبلنا من موالیک قد اختلفوا

فی التوحید فمنهم من یقول جسم و منهم من یقول صورة فکتب بخطه سبحان من لا یحد و لا یوصف الخ **و درین مبحث هم چیز تهای بسیار است** چیزی را نا

دارد که بسیار بکار خواهد آمد که در جا و تنها هم در خلوتها گفتیم کاش شما بکلمات محققین خویش رجوع کنید مثل شما یعنی که در بحث نکاح خواهر حضرت امام حسین

یعنی ام کلثوم صاف صاف گفته که عمر بنابر شریعت متمسک فلا اشکال بود و لیس از رفقهٔ دیگر خلیفه را مساوی الاقدام میدانند و قرین که عقل کل آنها

است در معاصرین با صطلاح خود مثلث منادی الاضلاع خوانند لیس چگونه عقل کسی تجویز کند که چنین کتاب مقتدا را که حال اهتمام تبلیغش را قبل از این طور

نمونه شنیدی متغیر و ناقص گمان دانند و بعد از آن آنجناب در تحریف وحی با تیسیر ومقتضای تمسک سایر شریعت آنبود که حفاظت کنند و بر بنای امر اعظم یعنی تبدیل دین

و شریعت نبوی تحریر و خون عاف هم نریزد و هم نیز دان شناهم دان در ایشان باش بلکه تا نید فرماید چنانچه در عماد و تطیب خاطر منقولست همه سر ما هیچ

را گربیان انداختند و بعد از فکر موافق بزرگان خویش چنانقرار دادند که چون آن آیات دال بر مناقب و فضائل اهلبیت بود محو نمودند و تغییر

ساختند باری از اکثر آن روایت نشان دادم که خیال نکند که درین آیات بسیار اثری از آن بنشام عقلا نمیرسد مگر نذرهٔ و شدود و الی غیر ذلک

احیاناً مثل فی علی و رایت بلغ و مجتهد فانی که حقیقة تحریف را در غیاب والاسلام بسوی جناب سید المرسلین گردانید اقرار نسخ آن

از کلامش مستنبط است کما لا یخفی علی من نظر الی هذه المباحث فی الکتاب المذکور پس چنانچه درین خصوص توان گفت که در زمان

سعادت اقتران هرافقین نمیخواندند و غیر هافقین میخواندند و بعضی نصف ایشان سرایی را نسخ کردند و هر دو در آن مکان یکجای قرع آمد یعنی تحریر آن بطریق

اولی محتمل است الا اینکه اند فکیف منسوخ بودن که نخواندنش بحکم امام جعفر متعین باشد که در کلینی ممنوع از تقیه بود و قرآن اهلبیت منع فرموده کما فی الکافی

از آن قبیل که فرمودند که وانذر عشیرتک الاقربین لیکن دلالت قطعی کجا دارد مانند آیت انذار بر اینکه بیان کمن ماست
و درآنکه اوست مستحق نه دیگری زیراکه عام ست محتمل که مراد باشد فضائل مقدسه نه خلافت بلافصل امیر المومنین ع
و ابطال خلافت متقدمین و اگر بیان آنرا بروایات رافضه بیند بر هم اشتمال آن بر استعفا از رسالت ست که
بجانش مجلای انسی که بنیاد دین را که این سبا قصد هدم کرده موافق کتب شیعه نیز رد میکنند چنانچه در صافی و حیات القلوب
و شرح استقفا کردند و مکاید ابلیس را جلوه دادند و امام اعظم علی را ویدی یا نه که در خلاصة الاقوال بسبب حمول
نسخه سلیم هلالی بر بعضی از موضوعات گفته الکتاب موضوع چه جای قصه واحد غدیر و اگر این را یاوند اید باری مجتهد
نیز با فیع بیت گلستان هم یاد می کند که ع اگر بر که بر کنند از گلاب بسگی در وی افتد کند منجلاب
و بهر گاه آیت کریمه عام و مبهم ست یعنی مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ هر یکی از طائفه فاحشه در معنی آن خیره
تواند گفت یعنی شاید که معاذ الله مثالب مراد باشد چنانچه از اصول نواصب و خوارج علانیه بر می آید و موید ش
در کتب شان باعتراف مجتهد در صوارم وغیره موجود که ای عائشه رض اگر خواهی نظر کنی بد و کس از اهل نار اینک
می آیند تا حضرت علی ع و عباس رض پیدا شدند استغفر الله این حدیث را دلدار بی مروت بتقلید جادل و منصف حبر الیسر
کاسه لیس علقمی دین فروش جنبی در شرح نهج البلاغة آورده الی غیر ذلک و آنچه رفضه گفتند کما عرفت هزار اکثر
از آنست که خوارج و نواصب از وساوس و هواجس تقریر کرده اند بلکه زیاده بر آنست زیراکه چون از جناب
رسالت بیان مفاسد خلافت جناب امیر و استعفا بظهور آمد و طیب خاطر شریف نماند از خلافت و امامتش
چه نام توان گرفت که متفرع بر آنست و مبادیده یا شنیده باشی که آدمی در دل از عهده خود کاره میباشد و حاکم
تسلط تمام او را مجبور میگرداند باز برای استمالت حکمی دیگر میفرستد چنانچه درین خصوص لال کتاب مختوم کار خود
تمام کرد تا خاتم حفظی یکمن از شاه ولایت روبروی ملائکه بتاکیدی نویسانیدند بتحقیق جناب افقه المحدثین که گاهی
گوش رس احدی از عامه و خاصه نشده باشد و الحمد لله که منسوخ شد مثالب او و محکم گردید وجوب محبت او
کرم الله وجهه علی الاناف الطائفة الرفضه که از روضه کلینی منصوص جعفری عیان شد که این نام مبارک گویا
برای ایشان از ازل مقرر گشته و مقام مفاخرت است و عین عنایت نه جای شکوه و شکایت و جهابذه و محدثین
ایشان مثل نجفی وغیره اقرار بدان دارند که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام این لقب را در مذمت یاد
فرموده اند و ازین ست که زید شهید که مناقب او در کتب فریقین منصوص است برای تذمیم اکابر رفضه این
لفت را موافق روایات شیعه و سنی جاری نموده و در صد حدیث موجود هست ارشاد ائمه که احادیث ما را بر کتاب
و سنت عرض کنند الخ **و متوهم نشود برای مقلدین مجتهد** که مثالب جناب امیر هیچگونه بر طور رفضه
تواند بود زیراکه در حقیقت بغض عمیر نیز در ایشان چنان قرار یافته که حضرت مفاسد نصیب امیر را و بر جبرئیل
جبرئیل را بر بعض فرمود مصرع ع بنان کی ماند آن نرازی که در سازند محفلها علاوه هر که را علو مدارج زائد الوصف باشد

مثالب او نیز کما قررواه فی باب زراره الذی لقیوه با فقه السنه و اصدق الصادقین و هو شر من الیهود و المجوس

پس شاید که بیان مثالب بجهت محافظت مرتضوی از دشمنان بوده باشد که در کثرت عدد خود داشتند و نیز متوهم گردد
که وجوب محبت برای حضرت مرتضی مستلزم خلافت بلافصل و امامت کبری و سلب خلافت از خلفاست چه اگر چنین بود
حضرت امام محمد باقر العلوم بخطاب برادر خود زید شهید چرا فرمودی که وجوب محبت برای هر فرد از افراد اهلبیت نیست بلکه
برای یکی چنانچه تفصیلش در کافی و دیگر کتب اصول مندرج گردیده و مساعی علمای رفض را بنگر که [illegible]
برابر کرده که در کتب فن بغرض استدلال مرتب کرده بودند که هر که واجب المحبت است متعین است برای امامت و اگر
مقصود مجتهد نیست که قرآن مجید متغیر و متبدل نیست و نخواهد شد بر مذهب شیعه پس این معنی بقول پدرش در صوارم
از ان قبیل خواهد بود که قلب او را انشانش تکذیب میکند و بالعکس زیرا که مقصود مجیب معیب تاویلات حدیث معرفت
بر طور امامیه ست کما یدل علیه سیاقه و مجتهد پدرش در صوارم و طعن الرماح وغیرهما مدعی تبدل و تغیر هر گونه آمده و دل جگر
خود را بکمال کوشش درین باب میسوزند و زمین و آسمان را بهم میدوزند بلی در بعضی از اوراق از تالیفات مجتهد الزمانی
دیده ام که چون نوبت اثبات تحریف توریت و انجیل در مقابله اهل کتاب رسید و آنها گفتند که شما خود بفضیحت
گرفتارید و دیگران را نصیحت میکنید یعنی تحریف کتاب الله قایلید اذیت جز دم توریت و بار و انجیل ساختن
علمای روزگار علاجی نیافتند پس درین وقت نفاق کهنه الشان علی رؤس الاشهاد جلوه ظهور داد و معنی آیه
کریمه وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
رو بشهود نهاد و هر کسی از اهل کتاب از غایت تعجب خندید بلکه پشت دو تا گردید بلکه افسوس کنان خرده گیر
در از شده و نه امید این معنی بود که از شیعه هم اینکار نمودند و میفرمودند که دین و ملت غیر از تسنن نیست
که قدما بابران مردند و لیکن از چندی دیده تقیه بسر بردند اگر عناد و الاسلام را از مسائل الدیانات نشمرده
حکم خواهی کرد که خود بت سنگین دل یعنی دلدار بیکار قصه دراز ابواب تحریف را کوتاه کرده حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم را حقیقة محرف قرآن مجید پنداشته و مجازاً اصحاب کرام را مبدل و مغیر انگاشته که ترا
بدتر از کفار و منافقین گفته میشوند بسبب آنکه بسیار مردم ازین هر دو فریق بوده اند که دست ظلم و تعدی ایشان بصحابه
رضی الله عنهم کشوده بود و دین مرتدین و ناصبین نامور دهند جگر پاره های حضرت رسول را با نواع مصائب مبتلا
داشتند پس چنین ظالمین و سرگروه کافرین هر چه تحریفات را در آیات خواستند جناب پیغمبر با وجود تکرار الا لعنة الکا
والمنافقین موافق تمنای شان پرداختند و نسخه اولی را بدست حافظین اسرار مثل امیر المومنین و دیعت گذاشتند
تا اولاد امجاد در شب آدینه یا شهادت آنجناب یا شب قدر امانت مقدس را از صندوق برارند و شموع کافوری
رو بروی آن برافروخته گلهای تازه از نرگس و سوسن و نسرین و نسترن بران افشانند مگر هیچ آیتی را در انوقت
هم قرین تلاوت نگردانند که نص جعفری در کافی اعور بخطاب قاری آیات قرآن اهلبیت اینست که تا زمان ازین قرآن
بخوان مطابق تلاوت این است چون امام کسی قیام ورزد انگاه این نسخه را بخوان و بعضی از شراح گفتند که
دران وقت نیز همین قرآن شریعت خواهد بود وکفی الله المومنین القتال الغرض مرا اصول اهل رفض ازینهم خالی

از تحریف شان نیست چون بعضی استبعاد کردند گفتم بلکه قول صدوق و اتباع او را باور نداری که این بساط را یعنی تحریف
پیشان بیوز برگردد انتہی کہ ترکان خوان یغما را یعنی چون قائلین تحریف بیدار شدند اثری نیافتند لیکن مشکل اینست کہ
منافق از پدر خود ہم پردہ دار است مراد من آنکہ شاید صدوق و پیروانش ہمچو علم الہدی ثمالی را مقتضای وقت باعث
بر انکار تحریف شد چنانچہ صاحب تجرید گفت فخالفوه فسقه و ازین بیان نہ رفتہ چنان ہویدا شد کہ معاذ اللہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم محرف کتاب اللہ بما تہوی انفسہم بود و کلام رب العزة دلالت بران میکند کہ زمره مقدسہ پیغمبران دین و سر بعثت
از بارگاه حضرت احدیت آورده و بی کم و کاست تبلیغ کردند کہ موافق خواہشہای آنہا نبود فلعنة اللہ والملائکة والناس
اجمعین علی من کذب وافتری علی اللہ تعالی وعلی رسولہ المصطفی بلی نسخ آیات البتہ ازین تحریفات کہ کلام دران
میرود امری دیگر است کہ ہیچکسی را از عقلا دران کلامی نیست حتی علمای رافضہ نیز چنانچہ از مجمع وغیره دانستی معتقد آن خود
سفر بدہا ما ننسخ من آیۃ او ننسہا نأت بخیر منہا او مثلہا و از ملاحظہ آن جمیع شبہاتیکہ رفضہ در مطاعن اصحاب کرام میکنند
در حقیقت اہل حضرت مہبط وحی میشود و کما مر آنفا باطل و بی اصل میگردد و بر فطن صاحب غور و تامل مخفی نیست
کہ اگر خلفای راشدین در پی تحریف قرآن مجید می بودند اول بایستی کہ آیات نقایص و معایب خویش را کہ نزد امامیہ اول
دلیل بر آنست کہ مہاجرین و انصار حضرت را در دست کفار خونخوار گذاشتہ رو بفرار نہادند الی غیر ذلک می پوشیدند و نام
و نشان میگذاشتند و ہمچنین عیوب اولاد خویش را حالانکہ درین امور ہم داد راستی و صفا دادند مثلا آیت کریمہ و یوم
حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا الآیۃ و آیت فقد صغت قلوبکما
کہ معتقد علمای رفضہ در نکوہش اصحاب کرام و صدیقہ و حفصہ بمعظم از کبیره ہم در گذشتہ و ایشان چنانچہ نازل شده بعینہا
در قرآن کریم بجایش باقی گذاشتند ہیچ تصرفی دران روا نداشتند پس معلوم شد کہ نسبت تحریف بسوی صحابہ
عین تہمت و افترا است و خلاف کتاب اللہ و توہم نشود کہ با وجود خطاب یا امہات المؤمنین اصحاب چرا خلل او دم
زیراکہ درین رعایت اصول قدمای شیعہ ہست کہ تفسیر قرآن مجید بروایات ائمہ میکنند و آیت موصوف را بطور دیگر
می خوانند کہ از ان واضح می شود کہ در زمره ایشان پیغمبر شریک شان بوده معاذ اللہ و ہرگاه کتب شیعہ را غور یا
کنی بہ بداہت می انجامد کہ در مقامات بیشمار حضرات خلفا و اتباع ایشان با وجود دیکہ اختیار کذب سراسر برای ایشان
مفید بوده ترک کردند و صدق را کہ از آغاز تا انجام مضر بود اختیار ساختہ اند کاش بمباحث فدک و قرطاس
و متعلقاتش رجوع کنی کہ زیاده بران طعنی نیست ایضا مقام انصاف است کہ چون حضرت عدة العمر نتوانند کہ امیر را با آنکہ خلافت
نشاند و برای خاطر اصحاب نسخہ دیگر پردازد کہ فی عناد السلام مطاعن ایشانرا چگونہ درین نسخہ باقی گذارد و ہم چنین نصوص
امامت جناب امیر را کہ مدار نزاع بود آکنست آیاتہم از خاطر شریف محو شد کہ ایشان اہل نساختند و بقای نصوص را زینہار در کتاب
اللہ تجویز نمیکنند و ازینجا ہم کالشمس فی رابعة النہار است کہ بر مذہب رفض نیز مطاعن خلفا در قرآن مجید ہست نہ خلافت و امامت
تحریر قوم رفضہ و شیعہ لہما ایضا قطع نظر از آنکہ خاتمہ حدیث معرفت یعنی نوعی از جاہلیت دلالت بر کفر و ارتداد ندارند کہ تا غیر اعلام ہم
از جملہ ائمہ اند لفظ الجہل و امثالہ بکار در امور مذکوره نص صریح و مفتوان مستلزم آن ہم نیست حتی یتحقق اصلیۃ الامامۃ و من ادعی فعلیہ البیان علینا

که حدیث معرفت که غیر ازین بر اصلیت امامت دلیلی ندارند برای رفضه عذاب عظیم و نکال الیم است و بر این
تحریر این مطالب بیادم آمد که قاضی رطل بوق کلامی طویل زیرا یخ حدیث گفته تکمیلا للمقام بنقل و نقص آن متوجه
شوم و هر چند بعد ازین تردید و تشقیق که فقط برای عجز حریف در میدان مصارعت مسابقت سخنی چند بکار رفت
حاجتی بر دستخوان نامربوط او هم از نسج عنکبوت نباشد لیکن حرفی چند برای تفهیم عوام و اظهار و اثبات بلیه
رطل بوق ترین سوق السبوح مینویسیم که قاضی مذکور میگوید که با فاضل هروی مناظره میکردم تا دستارخوان
مجلس سید محسن در میان آمد در اثنای طعام خوردن سخنی بخاطرم رسید از روی حدیث مشهور که من مات و لم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازت القای سخن خواستم گفتم که چه میگوئی
درین حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح ست و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو که امام تو کیست گفت

حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام درین حدیث قرآنست و تاویل او آنست که من مات و لم یعرف

امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة گفتم بنابرین لازم می آید که تعلم قرآن بر هر یکی از مردم واجب باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت مراد جمیع قرآن نیست بلکه مراد فاتحه و سوره است که قرائت آن شرط
در صحت نماز و این واجب عینی اند بالاجماع گفتم که حضرت رسالت درین حدیث امام را مضاف بزمان ساخته

گفته من مات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با اهل زمان چنانچه در حدیث واقع شد دلیل است بر اختصاص
اهل زمان بامامیکه معرفت او بایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد باین امام فاتحه است
تخصیص مذکور فائده نمی یابد پس آن تاویل مقتضای حدیث نباشد آخر ازان تاویل علیل برگردید و گفت
بنا بر حدیث مذکور حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتم حاشا که حال بر منوال باشد که تو گمان
کردی بلکه مرا درین زمان امامیست که اعتقاد امامت او دارم و معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی
پس حال من و تو برابر نیستیم گفت آن امامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را نمی بینی و جا و مقام او نمیدانی
و در دین نحو از و بهره و نفعی نمی یابی و فتوای مسائل خود را از وی نمی شنوی پس من و تو درین حکم برابر باشیم
گفتم حاشا و کلا که حدیث را دلالت باشد بر آنکه جا و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را
ازو باید شنید بلکه مضمون آن بیش ازان نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را می شناسم و دلائل
واضحه بر وجوب امامت و لزوم متابعت او دارم و تجویز ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سایر امم
بلنمایم و انست آنچه بمقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت نفرموده که من لم
یاخذ من امام زمانه انقیاد دین چنین نگفته که من لم یعرف مکان زمانه بلکه گفته من لم یعرف امام زمانه
و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد نیست که امام نداری و آنکه زمان تو از امام خالی ست پس من
و تو برابر نباشیم و چون سخن باین مقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت که من نیز در طلب معرفت امامم
و شنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند و میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت

او را بدانم و آنگاه تابع او شوم پس من گفتم الحال درینوقت ترا امامی نیست پس درینوقت از اهل جاهلیتی
و اگر بمیری در جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
از اهل سنت ست زیرا که ایشان قائل نیستند بوجود امام در هر زمان و حکم بوجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت
شد و جوابی نگفت و حاضران مجلس بعد از خوردن طعام فارغ شده سفره بر چیدند و هر یکی بمنزل خود مراجعت
نمود و فاضل هروی نیز بخانه ایشان رفت انتهی کلامه زید اخفی یه و ملاه پس بعد از تسلیم حکایت با جمیع امور
و عدم ملاحظه مصرع مشهور ع که لیکن قلم در کف دشمن ست میگویم که کلام حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام
درباب معرفت امام ست پس اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کافیست که این کتاب بتمامه بکلام حضرت باریست
قوله تعالی وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ مر آنکه انکار بعض انبیا و اقرار بعض دیگر
کفایت نمیکند و رینجا هم لما تقرر فی محله من القرآن العظیم عجب عجائب آنکه حضرت قاضی رطل دو
مصداق عوج بن عوق خود فرموده اند که ازین حدیث نظیر از آنکه امام را باید شناخت چیزی برمی آید پس
اعتراض تعلیم مذکور که ترتیب کردند و آموختن قرآن مجید را واجب عینی قرار دادند حالانکه آموختنش بقدر
ضرورت تعلق بحکمت عملی دارد و بحکمت نظری ندارد و زیادتی بیش نیست قاضی را باید کار و تازی نکردن
و جواب دوم فاضل هروی خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن و از اقرار ماضی در گذشتن فکیف که فاضل
رطل بوق در هندوستان بر مسند قضا قضاه مربع نشستند و در شهرهای امامیه ثالث بالخیر گشتند و از دعوی
تشیع دست شستند و لباس حقیت بر خود آراستند و مواخات قلبی را فیر باد گفته نفاق را نصب العین گذاشتند
آمدم بر تخصیص پس بر تقریرش خاص شدند اهل زمانه او لیس بمعرفت حضرت مرتضی و اهل زمانه دیگر بحسین
و قس علی هذا الشهید کربلا که اهتمام درباره ایشان ست یعنی ایمه اثنا عشر و ازین اختصاص و تخصیص لازم
آمد که رفضه از آغاز عهد امامیکه ذکر نامش در خلوت موجب لعنت ست کما فی الاصول مثل البحار وغیره معرفت
از ایمه سابقین مامور نباشند جز امام زمان خود که وصف او معلوم ست که نامعلوم ست و همچنین در از منه دیگر
ایمه لاجرم شیعه را شناختن امام موجود زمانه خود ناگزیر شد نه معرفت سابقین و لاحقین و هل هذا الا تحکم
و بر تقدیر یکه همه اهل زمانه را عموما واجب گردد معرفت تمامی ایمه اعتراضیکه قاضی
بر فاضل ... می نموده بر ذات حضرت رطل بوق وارد میشود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امام را بزمان
مضاف ساخته و من مات و لم یعرف امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانچه در حدیث واقع شده بلکه
بر اختصاص اهل زمان بامامیکه معرفت او بایشان واجب ست و بر تقدیر وجوب معرفت جمیع ایمه بر جمیع اهل ازمنه
تخصیص مذکور را فائده نمی ماند پس لعنت خدا باد بر ناصب عداوت اهلبیت امجاد که وجوب معرفت ایمه
سابقین و لاحقین را کلامش بر باد داده دعوی مزید آغاز نهاد اینک اصول کافی کلینی اعور و تفسیر قمی بد نهاد
و کتاب البصائر و مانند آن و علی هذا القیاس کتب کلامیه رافضیان همه مهمل شد خصوصا کتب مصنفه مجتهد

وفانی مثل ذوالفقار وغیره که دلالت بران دارد که معرفت دوازده امام ضرور بود بر خلفای ثلثه واخراب
ایشان در زمان سید الانبیاء وامکان بعد الاستعفا وهم در وقت شیر خدا در اوقات
دیگر امید بایست مجموعاً وعبارتش بعد از ذکر اصول ارباب فضول این ست که پس
بنابرین می گوییم که منشاء تبرا از اصحاب ثلثه و عایشه و حفصه و طلحه و زبیر
ومعاویه واخراب آنها مخالفت هر یکی از این اصول معتبره مقرره نزدیک شیعه
امامیه ست چه باتفاق معلوم ست که ایشان وتبعه ایشان بامامت ائمه اثنا عشر قائل نبودند وسیعتقد
بخوبیکه شیعه قائل اند انتهی بلفظه کما فی الحسام وازین عبارت عیان شد که معرفت همه ائمه اثنا عشر واجب
بود بر خلفا وهم واجب ست بر تابعین ایشان یعنی اهل سنت لیکن بسبب ترک آن لائق تبرا گردیده اند ونیز
روشن ست از کتب شیعه که خود حضرت پیغمبر را وقت بیان امامت امام الائمه نوبت استعفا رسید پس تا با
دیگران چه گفته آید ودر کتب معتبره موجود که حضرت امامت را روز غدیر بیان نمود ومجملش حدیث موجود
ومفصلش قصه استعفا پس همه کس دانستند از عقلا که هیچ اصلی نیست برای این امامت محدثه وهمه اصحاب
مومن بودند بدون اعتقاد چنین امامت مخترعه امامیه ومن کنت مولاه فعلی مولاه فدلالته علی مقصود هم
ممنوع ووجوب محبته رضی الله عنه مسلم لکن لایسمنهم ولا یغنی من جوع ولو تری الکافی لوجدت روایاته وآنها لی
ان جمیع اهل البیت حتی زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم واجب المحبة ولکن دعواه للامامة عین الکفر
ومن الحقد بامامته فهو کافر علی اصولهم تقیناً یدل علی ان زید بن علی کان منکرا امامة اخیه وخرج علی بنی
امیة انه منع متعه شد زید ادا اگر گویند که وجوب معرفت سابقین ولاحقین بدلائل دیگر
ثابت ست گوییم از مدتهای دراز مشتاقم که آن ادله را ببینم مگر میسر نیست که بعنایت باری باصول
معتبره شما ثابت کنیم به بسط وتفصیل نفیکش بدعا یعنی تحریر عارف امام نیز مغفور ومرحوم ست کما لا یخفی و
فی هذه الصفحة پس این ترانه که جناب مجتهد بدان آهنگ بلی هنگام مباحث انتقام بر داشتند که کمتر از آواز ربانه نیست
که بزرگان فانی در زمانی در لشکر سید سالار مسعود غازی بلی اصول می نواختند واز راه حجاز نهادند ومیر مختار
وشیخ سیگویه مصرع کشتیم تو سیر دی بتر کستانست پهندار صادق الصادقین رطل لبوق یعنی زراره منتخب از
منتخبین دنیا آن ادله را ندانند ودر وقت ملاقات ملک الموت قرآن مجید طلبید وبر سینه خود کشاید وگواه گردانید
عمه شریقه خود را که جز این کتاب امامی نمیدانم کما فی الکشی وغیره از هزار سال برا ولیای رطل بوق ومجتهد
غرنوق آن ادله مکشوف شوند ذلک عجب عجاب من بعد اگر اینحدیث قبل از غدیر ست لازم آید کفر کسیکه
نشناسد امام را قبل از بیان وتذویر او بر خلائق که بعد از استعفا خرابی کوفه وبصره پدید آمد وهل هذا
الا الظلم والعدوان واگر بعد آنست لازم می آید کفر عمار چون گردید بصدیق وگردید از صدیق کما
فی الکشی وغیره حالانکه مضمون حدیث متفق علیه که در حق حضرت عمار است یعنی لایتصور منه الضلال مطلقا

اصول این سبا دجال است فالحق مع عمار یدور مع امام المهاجرین والانصار طرفه تر آنکه ترجمه قلب بجا
از علمای نامدار تا مرض وفات شیخ الطائفه نص است بر تقیه نبی مختار پس اگر نص امامت فرمایند حضرت بشیر
نذیر بعد از آیت عصمت یوم الغدیر یلزم التقیه عند الوفات و هذه مما فی زعم الرفضه یوم العرفات و هی
مقسطه اخری اشد من الاولی و اگر قصه حضرت فاطمه بنت اسد مادر مکرمه امیر المؤمنین کرم الله وجهه
که در جواب منکر و نکیر فرو ماندند و حضرت پیغمبر آواز دادند بگو فرزندم علی امام من است در میان آرند گوئیم
مالا علینا چه مجتهد مرده شو بار بار تلقین کرد که اقرار العقلاء علی انفسهم حجة فقط ازین حکایت بمرتبه ثبوت
رسید که امامت از اصول نیست ورنه آنجناب جاهل و مجتهد رئیس ذوی الالباب عارف باشد و عارسے
همچنان که سکندر ذو القرنین را با امام حسنین بجنگانند یا از بچه گیرد و از اهل حق خود را برهانند تا دل شرم و
حیا پس از عجائب اشیاء موجب حیرت مخلوقات خدا چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز یکبار بسبار کش
پرورش یافته بود بلکه هم شیر ابوطالب نوشیده و هم شیر زوجه مقدسه او چنانچه از کلینی وغیره واضح است در
عبارتش همراه شرح قزوینی آنکه عن ابی عبد الله قال لما ولد النبی مکث ایاما لیس له لبن فالقاه ابو طالب
نفسه فانزل الله فیه لبنا فرضع ایاما حتی وقع علی حلیمه السعدیه فادفعه الیها میتواند بود که مراد بندی نفسه پستان
ابوطالب خودش باشد و میتواند بود که مراد پستان زنش فاطمه بنت اسد باشد که مادر امیر المؤمنین است چنانچه در
حدیث سوم مولد امیر المؤمنین که رسول الله او را مادر خود گفته و گفتن او امیر المؤمنین را برادر خود بسیار واقع
شده و منافات نیست میان این و میان تزویج فاطمه چنانچه متفق علیه است حرمت النکاح با مادر رضاعی و خواهر
رضاعی است و ایضا ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار در باب معنی قول الصادق لا یحرم من الرضاع الا ما کان
مجبورا روایت کرده و در شرط حرمت اینست که رضاع باستیجار و مانند آن باشد رفع بعینه معلوم باب ضرب
و علم است یعنی روایت است از امام جعفر صادق که گفت وقتیکه زاده شد نبی درنگ کرد چند روز بر حالیکه نبود
برای او شیری مراد اینست که بسبب مرض والده او شیر نیافت پس انداخت او را ابوطالب بر پستان خود
چنانکه برای تسلی اطفال را مشغول میکنند پس فرود آورد در پستان ابوطالب شیری پس شیر خورد از آن
پستان چند روز تا فرود آورد ابوطالب گردید نزد الطلب آیه بر منزل حلیمه سعدیه پس داد او را حلیمه انتهی پس مادر مطهر جناب
مرتضوی چرا در باره آنجناب آنچه بایستے فرمود قدرت الهی است که هرچه مقتضای ان الباطل کان زهوقا بود
رفضه در جواب اهل حق فرو می مانند و عند المناظره زمین را از آسمان نمیدانند و زعفران را از خنثلا
نمے شناسند اینها که شنیدی وقتی بود که معرفت را بمعنی شناختن و اعتقاد کردن فرا گیرند و اگر بعلاقه سبب
فی الجمله معرفت را بمعنی بیعت و اطاعت فرود آرند هیچ قابلیتش نمے آید و معنی چنان قرار مے یابد که هر که خود
باشد بیعت و اطاعت نکند امام را که در زمان او بود بمیرد مثل مرگ جاهلیت مرده زیرا که قبل از اسلام
نیز صاحب وجاهتے رئیس قبیله میشد لیکن همه کس بیعت مجموعی اطاعت شخصی نمیکردند بخلاف

حضرت سید النبیین خلفای راشدین و مؤید این مدعا احادیث صحاح است که خود مجتهد
نقل کرده است غیر ذلک و محصل آن روایات همین است که امام یکی ماند و دیگر انرا تبلیغ و تقویت
و شاید مجرد معرفت بدون بیعت بکار نمی آید بلکه وبال دنیوی و نکال اخروی می افزاید و نیز
حدیث هم باعتبار معنی تشبیه رایگان نمی رود زیرا که مقتضای زمان کفر و عالم جاهلیت اطاعت
و خود بینی و خود رائی و با طاعت شخصی نبودن است قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ
ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ پس ببین که چگونه ثابت کرده اند معرفت را با وجود
جحد و انکار و عاقبت مفسدین را عبرت گاه خلائق ساختند و از احادیث حضرت سید الابرار و افادات
حیدر کرار مثل آن تؤامروا الخ و انما الشوری للمهاجرین و الانصار و افادات جناب امیر
بعد فوت النورین وقت امامت خویش چنانچه در کشف الغمه و ترجمه ان ست الی غیر ذلک از اول
بالتمام مانند آفتاب رابعة النهار است که اهل حل و عقد در برگزیدن مستجمع شروط اختیار دارند
و چون از زمانه دراز ایشان را مدخلی نمایند گناهی بر ایشان لازم نیست بلکه گناه در وقتی بود
که اختیار بید داشتند و کسی را لائق نپنداشتند و مختار نمی ساختند الغرض امامیه باد عاوی ضمیر
خاص و معهود میگردانند امام را ابدا نه بوجود و اجتماع ناس در ذهن عام و خاص پس منعدم
کردند بزمانه مکلف تا معلوم شود زمانه وجودش و عیان گردد اوصافش پس هر که نداند او را و لقائش
نکند و بمیرد بنوعی از جاهلیت همراه برد و نه معذور باشد اکنون بر بعضی از فوائد که در عبارت
عمر بوق و مولای مجتهد یعنی رطل بوق بوضوح پیوسته و مغالطه مجتهد از ان بظهور در آمده اعلام
می نمایم که مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته بود درباره حدیث معرفت امام که وضع اضافت
برای عهد است الخ و مجتهد بجوابش گفته بود چنانکه دانی که احتمال اضافت برای عهد مبنی است
و دلالت بر کمال جهالت و اجنبیت از فنون و علوم دارد از آنجا که جناب قاضی رطل بوق این
اضافت را برای تخصیص قرار داده اند و بر طلبه مخفی نیست که عهد و تخصیص را بیک معنی در رسائل مقدمات
می گیرند لاجرم بشهادت شهید ثالث بالخیر عیان شد جهالت و اجنبیت مجتهد از فنون و علوم
پس حجت بالغه الحق باید دید که مجتهد در عبارت مذکوره مضاف الیه را ذکر نکرده بود اکنون مضاف الیه
بر دو لفظ مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد و آنهم بشهادت چنین شهید که در حکم زندگانست
که قول بیت کالست هم در حق او نتوان گفت و اگر مجتهد الزمانی برای نفس نفیس خود اعتقاد
قوت قدسیه دارند چنانچه ازین کتاب و ضربت حیدریه بشکل اول بدیهی الانتاج ثابت است
زیرا که مدعی اجتهاد اند و هر مجتهد قوت قدسیه دارد پس ناگزیر است که قاضی رطل بوق را اعتقاد الله
الفاظ مذکوره کرده اند لیکن چون شوم شوم هنوز برده از نکرده یکی همیشه و دیگری گاهی آید فقوله گشتم

چہ میگوئی درین حدیث آیا اے قولہ پس بگو کہ امام تو کیست این سوال موقوف ست بر اثبات
وجوب وجود ش در ہر زمانہ و آن ممنوع ست لا بد علیہ من دلیل و سند منع و نحو و بسیارے
از احادیث ست از انجملہ حدیث حضرت ابوذر رضی اللہ عنہ و لیف حضرت پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم
پرسیدہ بود در آن حال کہ یا رسول اللہ اگر امام نباشد در آن زمان حضرت نفرمود کہ این چنین
بلکہ بیان نمود حکم آن وقت را چنانچہ مفصل گذشت فکیف کہ قاضی رطل بوق بدان اقرار نمود
کہ اہل سنت قائل اند بوجود امام در ہر زمانہ و حکم بوجوب وجود در ہر وقت انیکند
کہ قاضی ہروی را مانع شد از سفر در طلب و تحقیق امام و متاع للخیر معتمد اثیم بر او صادق آمد
و آن بیچارہ بر نیت خود ثواب جزیل یافت کہ نیۃ المومن خیر من عملہ پس سوال قاضی
کہ بیان کن کہ امام تو کیست اول دلیل بر سفاہت او باشد و ہو لا یشعر بذلک ختم اللہ علی
قلبہ و سمعہ و جعل علی بصرہ غشاوۃ فمن یہدیہ من بعد اللہ افلا تذکرون قولہ
گفتم بنا برین لازم آید کہ تعلم قرآن الخ معلوم نیست کہ جناب قاضی رطل بوق تعلم قرآن مجید
را از کجا دخل دادند کہ خود اعتراف دارند کہ فقط معرفت ضرور ست و این اعتقاد ہر سنی ست کہ
این کتاب اللہ بر حضرت نازل شدہ و فائدہ تخصیص باہل زمانہ قراءت ضروری آنست کہ قاضی
با ہمہ حقہ بازے انکارش نتوانست کردن و قصہ افقہ الستۃ منتخب از دنیا یاد نمودند کہ عندا
بر امامت قرآن کریم و نیز دیگرے از ائمہ متاخرین قائل شدند و سبحٰنہ انما اللہ تعالے علی ردا
امام المتعدیین و ما کان ہذا وقت التقیہ لذلک المنافق الامین اللہ تعالے و آیت یا ایہا الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی ہم از ان تلاوت نکردند و نقد جان عزیز را با عوان ملک الموت
سپردند الحاصل اعتقاد قلبی و اقرار لسانی کہ این کتاب تمام کلام حضرت باری ست در
اسلام و ایمان کافی ست قولہ تعالے لیس البر ان تولوا وجوہکم قبل المشرق
و المغرب و لکن البر من آمن باللہ و الیوم الاخر و الملائکۃ و الکتاب و النبیین
الغرض اعتراض تعلم مذکور را مرتب نمودن و آموختن قرآن عظیم را درین مقام قرار دادن
از لفتے بیش نیست کہ وجوب آموختنش بقدر ضرورت بحکمت عملی تعلق دارد و در تہذیب
بحکمت نظرے سخن میرود جناب قاضی را باید کہ دستارے نکردن و از قرار ما سے خود
نگذشتن و جواب فاضل ہروے خصم خویش را بعد از تسلیم دانستن کہ در تالیفات
خویش مثل احقاق الحق اعتراف دارند کہ لفظ تسلیم و مشتقات آن در مناظرہ جز بر
آوردن ہیچ ضروری نیست آمدم بر تخصیص کہ نوشتند کہ تخصیص مذکور را فائدہ نمی ماند چرا چنین بلا دا
کما قلنا بر فطن مخفی نیست کہ فاضل ہروی کہ تمثیلش در دل گذشت کی کتب فقہ دیدہ بود تا بر نگیني

و الزام و انقلاب در مناظره حضرت رطل بوق شوشتری کلام را درین مباحث او افسر باید
بلکه حرف درین ست که کتب دینیهٔ خود را هم کما ینبغی ندیده بود یا نه و خدا داند که آن بیچاره
چه گفت و این شوشتری مفتری چه نقل کرد کما مرت الیه الاشارة مصراع ما سا باین گیاه
ضعیف این گمان نبود؛ که رئیس الکذابین در نقل کلامش بجا آورد اگر از اغراب بحث میگذشتیم
که بعد در پرسیدن این حدیث فاضل هروی که امام اهل سنت واز حذاق این امة
بود مبهوت شد که زبان او در امے مبست و گردنش رامی شکست و مقام حیرت است
که شوشتری شرح تهذیب المنطق نوشت و نه فهمید که درین مناظره سخن از امامت خاصه
میرود یعنی امام عصر؛ چنانچه قول رطل بوق بران دلالت کرد که مرا امامی ست
که اعتقاد به امامت او دارم الی قوله معرفت او بدلیل حاصل کرده ام الی غیر ذالک
ولیکن پرسیدند که بیان فرمایند شاید فاضل هروی در خاص و عام سخنی گوید
و بقواعد منطقیه تغلیط نماید پس مرحوم بر داشتند و قدم بر نداشتند و قدرت ذکر دلیل نیافتند
و آنچه گفتند برابر نیستم جوابش آنکه واقعی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک؛ و هم تابعان متبوعا
چنانچه مجملاً و مفصلاً گذشت و شاید که باز بمقتضای مصلحت و حال و مقام نمونه دیگر از
حالات این امام منتظرین و مدعیین پیروی او برای مزید بصیرت ع گفته آید در حدیث دیگران
طرفه آنکه چون فاضل هروی گفت که امام را هرگز نمی بینید و فتوای مسائل خود را از وی نمی شنوید
و مقام او رانمی دانید و هیچ نفعی دینی از وی نمی برید تحاشی نموده در جواب فرمود که حاشا که حدیث
دلالتی بر آن باشد الخ حالانکه کتب اصول کلامیه اهل دلیل بر آنست که وجود امام هم برای
انتظام دنیا و هم انتظام دین ست تا کفار مسلط نشوند و اهل احداث و اضلال است قدرت
نیابند و اختلاف در اصول و فروع وقوع نیابد گو بر اصول امامیه حدوث بر ائمه صادق نیاید
کما مفصلا و بدین سبب در روایات احادیث اختلاف بسیار ست و تناقض و تناکر آن بدامے
و نهایتی ندارد چنانچه بر ناظرین تهذیب و استبصار مخفی نمی ماند حتی که در آغاز تهذیب است
که جماعتی از علماء از تشیع دست بر داشتند و سنی شدند و البته شخصی باید از جانب خدا برای درستی
این همه امور معصوم و موید بروح اعظم ورنه باید برای او امامی دیگر فهلم جرا یعنی دور و تسلسل
لازم آید و هرگاه این امور ضروری نبود حاجت مردم بسوی امام چیست آیا فقط همین مراد است
که بت باشد و می خورند و عربده نمایند چنانچه اجداد مجتهد لعل سے آوردند کما مر او از نجبا
این مذهب رفعن تحریرات خود را که برای اصلاح پیش مجتهدین فرستاده در همین مباحث
بمتابعت چنین امام را ضروری شمرده لاجرم تحقیق مسائل ضرور شد تا از خطا ایمن شوند

وگوش بر کلمات مضامین نه نهند و به ملاقات امام مهتدی نشوند و بدون حاجت لزوم دور و تسلسل
کجا میباشند و اهل سنت که قدر ندانسته وجود امام را در هر زمانه اوله بران خطا قایم کرده اند
ازان ثابت میشود که شناختن امام چنان نیست که معرفت پیغمبران صلی الله علی نبینا و علیهم
عموما و خصوصا و دلائل این باب در کتب کلامیه مبسوط است و این اوراق هم ازان خالی نیست
فلا حاجة الی الاعادة و آنچه فرزین نوشته از متابعت و اطاعت دیگران آن را باوله شرعیه
ثابت کرده اند اگرچه در مواد دیگر قرار باید بر نگسی معنی همین است که مجتهد فانی در حسام آورده از جمله
حدیث مخفی در مجمع البحرین میگوید قوله انی جاعلک للناس اماما ای یاتم بک الناس
ویتبعونها و یاخذون عنک لان الناس یومون افعاله ای یقصدونه و یتبعونه
خود معلوم همگنانست که ع شنیده کی بود مانند دیده و بروایات متواتره اقل قلیل از محدث
مذکور مقامات لفظ امام بیان می نماید که یقال للطریق امام لانه یوم ای یقصد و یتبع قوله و
انهما لبامام مبین ای لبطریق واضح والامام الکتاب ایضا قال تعالی یوم ندعوا کل اناس
بامامهم ای بکتابهم وقیل بدینهم وقیل بمن ائتموا به من نبی او امام او کتاب الغرض بر اطلاع
بجاهی خود هی نشینند و مستدل را برامیعنی که امامت مثل نبوت از اصول است و هر که اعتقاد
چنین امامت ندارد مومن نیست و در احکام اخروی کافر است دلیلی ضرورست و شروط
اتباع ملحوظ بالجمله کار رجل بوق عجیب است که میگوید این حدیث جز بر معرفت دلالت ندارد
مسلما ولیکن دلالت عقلی دران موجود است بجهت آنکه امام البته مقتدای مردم است و شناختن
او واجب است تا استفاده کنند که قول و فعل او همه حجت است چنانچه جای دیگر او نیز گفته
لاجرم ضرورست ملاقات کردن و ایام سفارتها از مدتها منقضی شد پس عجیب نامه ایس
معرفت مقام هم لازم افتاد رفته رفته و هم عرض مشکلات و استفتای مسائل عویصه بجهت
آنکه رویت آنجناب هر وقت تواند شد و حال معضلات خصوصا و عموما چنانچه لفظ سائرست
بران دلالت دارد و اگر مراد ازاست قوم ابن سبا باشد بدلیل آنکه ناسوت جناب شاه ولا
بلاهوت حضرت عزت پیوسته و متحد گشته و پیشوای بسیارے از علما و ممدوح و مقبول امام شما
کما فی کتابه رضی الله عنه یعنی امام شافعی مطلبی با آنهمه مقتدای ناسوت خود ندانست
که علی ربه ام ربه الله و ابن سبا که دعوی رسالت می نمود علی روس الاشهاد و بروی
حضرت مرتضوی صاف صاف گفت که تو میباید جناب نیست که مرا برسم رسالت فرستاد
تا بالوهیت جناب دعوت کنم و این عهده را چنانچه باید بجا آورده ام طرفه آنکه مرا البسوختن
می ترسانی من اینک حاضرم ع هرچه رود بر سرم چون تو پسندی رواست القصه چون نوبت

احتراق رسید صحیحه برزد که بخدای توفیقین و اشتم اکنون مطمئن شدم زیراکه غایب کردن یا لتش خر خدا
کسے را نمیرسد و درین امور هر که شک آرد باید بکتاب مختار امام المتقدین و مانند آن و رتنقید و مجمع
محدث نجفی رجوع کردن تا اول او مانند خاطر ابن سبا قرین اطمینان گردد اما آنچه رطل بوق فرمودند
که حاشا ثم حاشا جوابش آنکه ان الکذوب قد یصدق رافضی که امام خود را بدولت اسلام از بطن
سلالة المشرکین دانند و العباس جناب سید المرسلین را امر قوم کردانند و ترقیات پدر بزرگوار امام یعنی
بران نکاح نپندارد که در حال شرک و انهم مبام ترقت تصر نسبت برحسن رود و دالی غیر ذلک من القبائح
علی اصولهم باشنی که امام مهدی را او تا و آبا از نسل گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسن ع
و امام حسین معتقد بود رباد رنگ مش را نیز از ذریت طاهره گوید و راه خرافات شیخ حلی و مفتی بسوراد
دهد پیا چگونه برابر توانند شد ممکن است که حمار ناهق با ایشان ناطق مساوی شود لا والله ثم
لا والله قال الله تبارک و تعالے هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَا يَسْتَوِي
أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ اما دلیلی که رطل بوق معرفت
امام خود ازان حاصل کردند اگر غیر از خرافات احول و اعور و اعمی و شیاطین جن و انس
دنیا باشد از دیر باز اشتیاق باستماع آن داریم کسے را از رفضه تا در بران نخی پندارم
پس همان بهتر که مانند لتهای معلوم در خزائن سند رسه مخفی و مکتوم مانند فان البدعة انما
تمات بترک ذکرها و آنچه جناب قاضی رطل بوق ارشاد کردند حاشا و کلا جوابش آنکه انها
کلمة هو قایلها و المنة لله تعالے که ازین حضر عیان شد که فقط معرفت امام مدلول حدیث است
و معرفت عام است از انکه او موجود باشد یا معدوم پس گوساله ابن سبا که این حدیث را
ازان اوله مے شمارد که بر وجود صاحب الامر دلالت دارد مغلطه محض است چه هر مسلمان
سنی و شیعی را اعتقاد بقیامت است و هنوز در وجودش مهلتی دراز است فکیف که عمر دنیا
بر روایات اکابر رفضه صد هزار سال باشد چنانچه خواهے دانست و آنچه قاضی رطل بوق
افاده نمودند که من او را نشناسم غالب که تقلید اوست با باش یعنی معلم بن معلم ملکوت که
که خود را عارف نامند و عارف برسول الله و عارف بالائمه قرار دادند حالانکه حرفے از دفتر
معرفت نخوانده اند و پر ظاهر است که آن شخصیکه خدا را نا عاقبت اندیش قرار دهد و او را منیج
فوائد عقلیه ابد و پسند رسولان او را امر و وحی بستاند و مستغنی از رسالت نویسد چگونه دعوی این
معارف تواند کرد و این جهل مرکب چنانست که در بسیط زمین او را انخواهی یافت پس هر دو منسوخ
و تابع همراه ناموس کشیده و آنچه محشور خواهند شد و درکات مقام دوزخ معذب مے شوند
چنانچه برای اکابر اصحاب افترا میکردند نعوذ بالله جوابش آنکه زنهار بدلائل سابقه آنجناب را

شیدا بن بلی اوترا کما ینبغی مید اند و همه طبقات آسمان وزمین برا وروشن است پس شان عالم
باین کلمات رطب اللسان است که قرآن مجید دلالت بران میکند که برادران حضرت یوسف علیهم
السلام چون یکدو بار براه خلاف نفس الامری رفتند اکابر زمان راست ایشان را هم دروغ
پنداشتند رطل بوق که در مجالس المومنین اکابر صحابه و تابعین و علمای متبحرین مثل غزالی و رازی را
رفضی قرار داده و در مجلسی آن خرافات را بنیاد نهاد که دجال و ابلیس رشک بران می برند چگونه
درین دعوی راست گو پنداریم و دیگر رفضه را که بنیاد مذهب شان بر نفاق است چسان
در امثال این تحکمات صادق انگاریم و پر ظاهر است که اگر مدعیین فرید و لا درین دعاوی
صادق می بودند و بینات ایشان در اعتقاد این بد اندیشان مشوش نمیگشت چرا غیبت
کبری سال بعد از صغری پیش می آمد بالجمله این امام عنقا صفت که کتاب احمر نکبا راوست وجود
نورانی بر دیوار او و نه کرسی آسمان زیر پای او و عرش عظیم متکای او و لامکان دولت سرای
او و هر هفته نقص امام عسکری بر اعتقاد طوسی و مجلسی معراج او و جاء الحق و زهق الباطل
مهر امامت در ورقه انقاج او مخلصین خود را از منافقین امتیاز میکرد و برای بلند آهنگی بالاخفی
رفضه گوش می نهاد و این گروه را که در طلبش از عقل و دین دست بر داشتند در خواب
پا بیداری تسلی می بخشید و اطمینانی می افزود و هر روز در غیبت کبری آماده از روز اول
نی بود تا شق که شد که باز بجانبش نظر نکرد ای خواجه در دوست و گر نه طبیب هست
و آنچه قاضی صاحب داد هدایت داده اند که دلائل و اضح الخ جوابش آنکه امنا و صدقنا
که یقین قاطعه و دلائل ساطعه داری ولیکن دعوی لزوم متابعت از آن قسم است که یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم خود کلام مجلسی خاتمة المحدثین بران گواه است که اهل غیبت کبری
مانند یهود اند کما مر قرار داد تقیه و نفاق از گروه یهود بوجود آمده چنانچه در قرآن و حدیث سلیقی
و این امر را خود معلم بن معلم ملکوت در عالم ناسوت بر پا کردند که تشبیه یهود از آن در معرض
ثبوت است که مجلسی گنده دهن پابوس کاسه لیسان اوست کما لا یخفی اما آنچه رطل بوق گفته
و تجویز ملاقات الخ جوابش آنکه اگر ملاقات امام ممکن باشد با اهل سنت مسلم است که موت
اهل صفاجه در روچه در قفا وانبهم از قدرت الهی است که مغلظ سا ترامت معین این مدعاست
و لیکن دعوی ملاقات اهل رو ور یا از ذریه ابن سبا در خیر منع است چون خود با قرار کابر علمای
آن امام توقیع می فرماید که هر شیعی که نام من بگیرد ملعون و کافر است و کسی از اهل سنت
این توقیعات را در حق خویش اعتقاد میکند چگونه با چنین کافرین و ملاعین ملاقات توانند کرد
که شب و روز مانند یهود در جستجوی حضرت عیسی بلباس دوستی در تقیه و نفاق بکوشند و انواع

بدیند از دست حکام نوشتند مانند مامون واتباع بر طور رفضه او از شیعیان پاک دین را
بدنیا فروشند و خلعت های فاخره مکلل بجواهر زواهر مثل حارثی و طوسی و تمانینی باتباع هشام
شیطان اوطاق پیوستند و از روز تقرر امامت همین دغا و دغل پیش آرند و بزرگی را از اهلبیت
اطهر دزدیده رانده بدرازند و بدست نواصب سپارند و در برابر چه گوسپند سلیم ؎ در قفا همچو گرگ
مردم درند چنانچه بحار مجلسی و لوامع قمی و مجالس خود قاضی رطل بوق بر تفصیل این امور
مشتمل است علیحده که کتاب کشی و دیگر اسفار و روایات معتمده اهل اصول و اخبار دلیل بر آن
باشند که بکرامت امامان طاهرین سگان بر روی عمائد رفضه مثل ابوبصیر ے شاشیده اند و امیر
دین این ملاعین را از مجالس خود دور میکردانیدند و سفارش اصحاب را در حق این شیاطین
نمی شنیدند کما مر لاجرم تجویز ملاقات قاضی رطل بوق بر دفتر زدند از قسم تمناے یهود و لیت الشباب
یعود است بلکه توان گفت که دعای حضرت صادق مصدوق در حق این کاذب مکذوب

یعنی اتمم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله که صاحب وافی نیز آورده درباره
قاضی مقبول شد که کتب خود را باوجود این حکم و امر تقیه تا ظهور امام مهدی از سبحے تبرا بیر
کرده بدرایت سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین را ندیده بجناب رطل بوق
توسل و بمنامی بیت نورجهان گرچه بظاهر زن است ؎ در صف مردان زن شیرافگن است
بمستقر الخلافة رونق افزودند و به پنجه تقدیر گرفتار آمدند یعنی بادشاه اسلام نورالدین جهانگیر
خرمن و عادی لا طائله ایشان پاک بسوخت و حکایاتی که در خصوص حیا و دین قبر شریف
رطل بوق که اخس حیوانات باشند و زبانی ثقات شنیده ام از عجائب تقدیرات خدا است

فاعتبروا یا اولے النهی من بعد التماس است که تجویز ملاقات و ظهور امام قبل از خروج سفیانی
و ندای آسمانی است مابعد از آن لکن الاول باطل کما عرفت و یحیی فتعیین الثانی عجب دارم
از رطل بوق عاری از عقل و تمیز حالانکه ظهور در صدور این توسعه صاحب الامر در لباس عریانی
بطلیم که خواهد بود بعد از مدتهای دراز مثل جهل او مرکب است نه بسیط ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران
باعتراف مجلسی در حق الیقین و غیر او در غیر آن روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که ما در
بغداد بودیم در سالیکه سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم
پس فرمانی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا اعظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا
مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را قائم مقام خود مگردان بعد از وفات
خود که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نخواهم شد مگر بعد از اذن حق تعالی

واین ظاهر شدن بعد ازان خواهد بود که مدت غیبت بطول انجامید و دلها سنگین شود و زمین
مملو شود از ستم و جور و بعد ازین جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند
که مرا دیده پیش خروج سفیانی و صدای آسمانی دروغ گو و افترا کننده است انتهی بعینه پس
تجویز ملاقات خود با وجود اشد مخالفت حضرت امام صادق در باب تقیه کما اشرنا الیه و انکار
از هر وقت مین افترا و مداومت شیعه با ائمه هدی سست بنا رسته علی هذا رطل بوق از وطن منیف
تشریف آوردند با ریش کثیف چنانکه شاعری ازین باب میگوید ریش باید دو سه موی
از نخودان بریشی چند شاید انسان که در آن بچه هر خر گوشی چند و در اکبرآباد همه ریش و بروت را
تراشیده‌اند و آخر در دل خود بر خلاف امید و توقع ازین امام فرموده باشند که این خانه روح آرام
کرده اوست چنانچه خطیب سبزواری گفته بود وقتیکه خضاب حرفشوی بیتی او بریده بوده‌اند و از
فوائد عظیمه این توقیع است که چند ازین فساد تها در دل رفضه پیدا کرد و این حرفی ست از
فوائد غیبت کبری و قبل ازین تعصب طاغیه این تقیه کجا بود که دختران جمیله خویش نکاح سلیمان
میدادند و صیغه را بعنوان حال کجا شل [illegible] حضور می نیدانشتند و در کوچه و بازار کجا کوه خبر
میخوردند و در بارهٔ تصویرات جناب المومنین کی لبے او [illegible] خود را
مثل ذوی الاذناب سیاه میکردند چنانچه امروز بعد از هجرت [illegible] مشغولم و در تهذیب کتاب
مشغولم و آنچه گفته وارنیست الخ جوابش آنکه چون حصر کرده است جابیت را بمعرفت امام و معرفت
امام است پس امور عامه کجا برین خاصه دلالتی دارد و بلیف که نصوص متواتر ائمه مخالف آن قرار رسید
که حرفی ازان بگوشت نمیرسم و در گردآوری آن تطویل نگردیدم و آنچه نوشته زیراکه حضرت الخ
جوابش آنکه ادنی درجه معرفت تام است و آن خود مسلوب است از رفضه لیام حتی هر که نامش
بر زبان آرد ملعونست بخلاف اهل حق که هم نام و القابش بحکم حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین می شناسند بقید انابیت و هم القاب گرامی او را بر زبان می آرند
و بیان آثار ثواب میدانند بکمال تفصیله لاجرم دعوی عدم مساوات میانه خود و فاضل هروی
علی الراس و العین لعین فیه غبار بلا مین و حکم انمعنی که مامور نیستم باآنکه احکام از امام بگیریم از عجائب
و غرائب است قاضی رطل بوق درین مقام داد کوری یا کور انگلی داده زیراکه اماذات امامیه ولایت
بران میکنند که هدایت بدون عصمت تمام نمیشود و ازینجاست که اگر امام معصوم نباشد باید که دیگری
هدایت کند چون او هم معصوم نیست ناگزیرست ورا هادی دیگر و هلم جرا فیلزم التسلسل و هو محال
اینست قطرهٔ از دریای محیط ظلم کلام اما احادیث ائمه علیهم السلام که پاره ازان در مجلد اول دانسته
پس تخصیص میکنند برآنکه مقصود از افتراض حج زیارت امام و ادراک احکام است بلی چون قاضی

رطل بوق و دام اجتهاد گسترده بودند و اخذ جرائر شیعه می نمودند و دین خود را که بکمالش مذهب جعفری بود برای دنیا بعبادات جعفر فروختند ناگزیر است ایشان را چنین ارشاد ساختن ورنه آب آمد تیمم برخاست و حاشا که تنها قاضی رطل بوق را چنین دانم زیرا که قدمای رفضه برای تحصیل دنیا چها نکرده اند عمر شان در تقلید نواصب بسر شد که تعلیق بهی معاذ الله بعمل سے آوردند و صدها روایت بر تراشیدند که ایمه بلکه امام الایمه فرموده اند که خود هم لعن کرده باشید و هجرت را واجب نگردانیدند و قبل ازین دانسته باشی که امام جعفر نعوذ بالله لعن جد امجد خود می شنید و شیعه خود را بهمین و تیره امر میکرد حالانکه یکی گفته بود که مے خواهم که بینی لاعن را بدندان گزین کماسے فی تراجم الجراحج و آخر چون ضبط اسرار ایمه عظام بزعم علمای شیعه شیعه ایس مشکل افتاد باظهار آن بیکدوشی و رفع قبض پرداخته اند چنانچه در مقاله ساد سه بچشم خود دیدی لیکن بمقتضای هو المسک ما کررته یتضوع بار دیگر محصل و مختصر بقید کتابت می آرم که بسیارے از شیعه بر امام صادق افترا کرده عوام را بدام دوانه میگفتند و مقلدین خود را تلقین می نمودند که شیعی را شناختن امام کافی است هر که شناخت تکلیفے از عبادات برو نماند و امام معبود است هم در ارض و هم در سما و برین افترات شیعه عراق و غیرهم باعتبار اکل جدید لذیذ و رفع تکالیف هزاران درم و دنانیر این مردم را میدادند اینکه شنیدی حال در است حضرت امام صادق ع است که مامور باظهار حق بروایت کلینی در اصول کافی بودند پس در اوقات آن ایمه که همیشه در تقیه بسر بردند و بالآخر غیبت صغری خصوصا غیبت کبری پیش آمد و کسی نماند که تدارکے فرماید چه خواهد بود که هر غراب نعیق و هر حماری نهیق آغاز کرد و هر کور سوادی دام اجتهاد گسترد و اهل توقیعات مقدره و صاحبان رقعات مزوره بهم رسیدند دیر و زنی ساده بوجان زائد الوصف کوشیدند و بعضی از ینهم پا فراتر نهادند و داد متاع دادند یعنی زنان نازک بدن را برای جوانان تهمتن هبت کردند عنان کین لوبیان شوخ و شیرین کار شهر آشوب ۔ چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را ۔ کما مر مجملا و فی الصواقع مفصلا از روایات اخذ و جر بقرائن اصولیه بتکرار مبین شد و شیعه از ان جهات ایمه دو دست بر نمید اشتند حرفے از کتاب بتو گویم زیر تو ی را از آفتاب جوییم امام اعظم طوسی باعتراف خاتم المترجمین یعنی مجلسی در حق الیقین مے فرماید و شیخ طبرسی هم این روایت را بلند میگویند که کنهبرے گفت که صاحب الامر را طلب بسیار کردم و مال جزیل صرف کردم و باین سعادت فائز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمری که از جمله نواب آن حضرت بود رفتم مدتی خدمت کردم تا آنکه التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون به نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی خوش بوئی با او همراه است

بیاعت تجار و متاعی در آستین خود دارد پس عمری اشاره کرد مرا بسوی آن جوان کاو دست انگبین خواست
من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم جواب فرمود پس بدر خانه رسید که معروف نموده اعتنا بامن
نداشتم خواست داخل خانه شود عمری گفت اگر سوالی داری بکن دیگر در آنخواهی یافت چون رفتم سوال
کنم گوش ندا داد و داخل خانه شده فرمود ملعونست ملعونست کسیکه نماز عشا را تاخیر کند تا آنکه ستاره‌ها در آسمان
بسیار شود و ملعونست ملعونست کسیکه در نماز بامداد تاخیر کند تا ستاره‌ها برطرف شود انتهی بلفظ ضعیفی
از اخلاق اولاد مصداق انک لعلی خلق عظیم تواند بود که شخصی بعد اشتیاق و محن و صرف اموال و حمل
خدمتهای وکیل بچنین اشتیاق آمده و خواهد که تکمیل استفاده بردارد و امام گوش نه دهد و نماینده
باغ سبز فرماید که بازار در انخواهی دید و غیبت تامه بباشد پس معلوم شد که این حقایق بلنگان بار
میگردد که در نمودن و پوشیدن امام عراجل و قبولیت و رتعات و مرورات اختیار کلی داشتند
و امام را هم مثل دلالان وانمودند که مشک و زعفران میفروخت حالانکه مجرد امامت مرحوم اعوالم
اربعین و مالک تمامی دنیا و آخرت شد که نمونه آن جابلقا و جابلسا است بر ترجمه قمی میگیریم
از ابوبصیر گفت امانیست واجب بر امام زکوة امام جعفر فرمود محال گفتی تا آنکه قیاس کرده
آیا ندانستی که دنیا و آخرت از امام است میگذارد آنرا هر جا که میخواهد و میدهد انرا بهر که میخواهد جایز است
امام را آنچه مذکور شد از جانب الله تعالی بدرستیکه امام نمی‌باشد یک شب هرگز بر جا لیکن الله تعالی
او در گردن او حقی باشد که مطالبه کند او را بان و در کتب مشهوره مثل تفسیر قمی دیده باشی
که خود از امام الائمه بپرسند که با اهلبیت در قرآن مجید چه کرده‌ای و امور دیگر از دنیا چه رسد فان فیها سمعا له
و از این یک روایت دو فائده ظاهر بحصول آمد هم اخذ وجه هم لعنت بر قوم الکفر و انگاه تبکار از عقیمی یا اولی الالباب
اگرچه جناب مجلسی لعنت را بر خیال خود فضیلت در حدیث امام ریحانی حمل کردند و مثل سفرا
بعد از دم برداشتن سبزه زار نمودند و بارها دانسته که اقرار بر ضرر رجعت است فقط اینکه شیعی
حرفی از غیبت صغری بود و اولاد معنوی قدماء ایشان با وجود دلالت توقیعات مطهره از ناحیه
مقدسه بر انسداد طرق سفر مقلدین شیخ علی را برای فلاح دنیوی مایوس نمیگردانند و شیرین تیه
ضلالت را باعمای سفیر نمایند چنانچه متواتر از مسافرین بغداد شنیده باشی العجب که بارگاه بو ابیه
نصیر الدین حیدر را در امام را اعاذ الله علیه لکهنو تقسان نمیدهند و شاید که در خصوص کلامی مجتهدین
مساعی بلیغ مبذول میدارند و غالبا جناب قاضی رطل بوق نقیضات بر ضا داده باسید
تا آمد امام تبکنجه و ضما مختوق بشوند و اسیر پنجه تقدیر گردیدند و معنی مکنا لکم الذین
خیر الماکرین بعد از تسلط ملائکه معذبین نمیدیدند و در مستقر الخلافت بادوسه دست قرسیاه
و هنود و حجاد در معلوم نگاه بانی قبر شریف او ملازمت میدهند ما شکر و سپاس

بیزدی که حضرت رطل بوق زیاده از طاقت بشری و در معرفت امام تا نیا سعی بلیغ بجا آورد
و شاید که در ادعا بمعرفت دعوی همسری با معلم ابن معلم ملکوت دارند ولیکن چه نسبت عالم ناسوت را
با عالم ملکوت که معلم حارث هرچه بود و کماحر بکرعقوی بر مذهب حنفیه نمیداد و بخرافات جناب رطل بوق
که درین تعصب هم گرفتار بس سگ اصحاب کهف را نسبت بمقلدین شان چه روزبازار است
بالبداهه که امام را می شناسند و امامی دارند و فاضل هروی نمیداند و سهی شناسد و بمعتقد شد
زمانه از امام خالی نیست جواب امر اول اینست که استغفر الله که رفضه او را شناخته باشند
جد امجد او حسن مجتبی است و اهل تدقیق نوشته اند که ماده امامت در اولاد هر دو امام مشترک است
و درین خصوص نکته تدقیق و سر عمیق اینست که جد منظهرش از خلافت برای حفظ خون مسلمین
دست بر داشته بود پس حق تعالی در جلدوی او یکی را از فرزندانش که از طرف مادر نیز
حسینی باشد خلیفه روی زمین کرد اند و جهانداری و گیتی ستانی موفق فرماید بخلاف رفضه
که ایشان را دراد خال اصل امامت بنسل حضرت امام حسین و اخراج آن از نسل امام حسن
حرفهای عجیب و قصه های غریب است محدثین رفضه با عترافات مجلسی در بحار هم و در ترجمه آن
مثل جلاء العیون وغیره آورده اند که حضرت صلی الله علیه وسلم را سفری پیش آمد پس چون
ولادت امام حسن قریب شد فرمود ای فاطمه بر من وحی نازل گشته که پسری متولد شود پس او را
شیر مده تا من بیایم حضرت فاطمه هرچند این حدیث را یاد داشت لیکن بعد از سه روز شیر داد
حضرت را افسوس فرمود العهده علی الراوی که بوقت تولد امام حسین باز حضرت بسفر رفتند و فرمود
شیر ندهی اگرچه ایام منقضی شود چون حضرت تشریف آوردند امام حسین را یکبار مبارک نهادند تا
حضرت زبان مبارک بدهنش گذاشت و فرمود خدا خواسته بود که امامت در فرزندان تو باشد
سبحان الله دروغگویان را که الزام تواند بود که رد و مخالفت وحی را بجناب سیده چه خیال نمود
چنانچه از طعن قرطاس ظاهر است نسبت نمایند و آن را از اسرار و اندراری و دقائق و حقائق
مذهب ملنگان و اولاد معنوی بانکیان همین است و عجبا که رفضه این امور را سبب وجود
امامت با عث سلب قرار دهند و ندانند که در بحار و تراجم آن ثبت شده که حضرت با جناب فاطمه
بیفرمود شیر مده و لعاب دهان مطهر بدهن اولاد طاهرین او می انداخت و زبان وحی ترجمان را
بدهن ایشان میگذاشت و ازینجا عیان شد که رفضه خود آن سبب را ساختند و یافتند سلمنا
که امام حسین روزی چند استفاده غذا زیاده از امام حسن نموده باشد که امر جبلی و طبائع مختلف است
یکی دو سه بار خواهش دارد و دیگری زیاده کاش قائل میشدند باشتراک چنانکه در انتهی و زیاد
و کمی را در او رنگاه میداشتند یعنی از اولاد امام حسین اگرچه امام هم رسیدند در فرزندان بسبطیه

اگر مفت بدامیشد نکه حساب دوستان در دل نه آنکه آن بیچاره را از سبع سنابل اولاد مخصوص
حضرت فاطمه خیر خارج نوشتند پس خروج و ناصبیت بر ایشان ختم شد خذلهم الله تعالی
و از عجائب خرافات مذهب رفض آنکه جناب قاضی رطل بوق بالکوعیکه در مناظره
تحفه و اعتقاد دارند که بر اختلافات شیعه و بر خرفات ایشان بحال امام مهدی اطلاعی نداشت
ورنه چگونه منا بیلطش بی رود قدح بیگذاشت و نمیگفت ع ای سباب ماعون چه غوغو میکنی بیگرا
توقیعات ناحیه مقدسه هم خبری نداری که اینهمه وسعت را برای زیارتش باطل میکند و ترا
عاوای توبیعی جهنم سے اندرزد پس حال فاضل هروی گویا چنان بود که حال سید مهدی حسن
زیدپوری معاصر فقیر که تا در وطن خود بود از عیان اینمعنی داشت که جز شیعه اثنا عشریه کسی از اهل
مذهب در جهان نمانده چون این بزرگ ابتداءً در بلده لکهنو داخل شد روز جمعه بود اذان
شنید و گفت عجب است که این موذن مسلمان است و کلمه امیر المومنین نمیگوید که اشهد ان
امیر المومنین و امام المتقین الی آخر البحر الطویل که صدوق بر چنین موذن در من لا یحضره الفقیه
لعنت کرده اینهم در کتب خود ندیده بود پس متعجب کنان مسجد در آمد و دید که مردم دست بسته
بنماز مشغول اند لاجرم تعجب او زیاده شد باز دید که امام خطبه خواند و نام خلفای راشدین
بکمال اجلال و تعظیم یاد نمود هرگاه از نماز هم فارغ شدند پرسید این چه مذهب و چه این
گفتند مذهب سنت تحیر او زیاده بهزار کشید که میدانست از سنیان بجز نامی نمانده و مطابق
حکایت طوطی و زاغ تحیر سنیان از او هم زیاده بود که این بزرگ مگر بومی است که از خرابه در آبادی
افتاده پس بعضے میخندیدند و نوجوانان در صحن مسجد می غلطیدند بالجمله حضرت قاضی رطل بوق
نابلد بود و بار خضاب شان دست و پا گم کردند و از انچه محقق است تر و محققین شیعه کما ستعرفه
که امام از برای رفع اختلافات از امت مبعوث می شود و هر مشکل دینی را از اصول و فروع
حل مے فرماید خود را به تغافل زدند و چون بجواب ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی
مشغول شدند هر گونه اشکالی پیش آمد لیکن بغلبه جهل مرکب چنان نکردند که این امور البته
تحقیق کردنی و از حضرت امام پرسیدنی است آری راست گفته اند که صاحب جهل مرکب را
علاجی نیست و شاید که سامع و ناظر بخیال اینمعنی باشند که راقم الحروف از لاف و گزاف
هر چه میخواهد بلا مراجعت بکتاب میگوید پس بدانکه تعداد آن مقامات بالاستیعاب درین اوراق
خارج از دائره امکان است پس بطور نمونه اگر خواهی میگوییم که از باب جهل مذکور است که در جمعه موعود
نقل امام اعظم خویش یعنی شیخ حلی بمجانست معنوی مثل مجانین مشغول شدند و کمتر از آن نبوده اند
که قاضی ماضی برای تواضع و شکستن نفس ثقل نام قدیم را بر داشتند و بهر حال بار عظیم را

سبک گردانیدند و مقولهٔ شیخ چلی درین معنی ظاهر است که یزید در زمان سعادت نشان حضرت
سید الانس و جان بدان عمر رسیده بود که خدمت جد خودش ابوسفیان که بر خر سوار بود میکرد
و نوبت بدان رسید که عذرها بدتر از گناه شد و رجوع بتواریخ نکردند و ایضاً تناقض صریح
در کلام شیخ چلی امامیه یقیناً در نهج الحق راه یافته بود که حضرت امیر را قاتل ذی النورین شمرده
و در جای دیگر انکار از آن نموده چون صدر الدین مذکور متعرض گردید غیر از آنکه جناب قاضی
بقضا مبتلا شوند و دم بر دارند و حدث کنان از میدان راه فرار پویند بلکه بانمار جنین در پرده
نشینند هیچ نکردند و درین اشکالات مانند خر لنگ بوحل در افتادند حالانکه بقوت هرچه تمام تر بجم
با فرجام بجنگ مشغول بودند و ایضاً چون ابن هبقه یعنی شیخ چلی این عقیده را برای فریب مقلدین
خودها را آب و تاب و زیب و زینت داد که رسول مخالفت مرسل در هیچ امری نمی باشد جناب
قاضی رطل بوق کمر خود محکم بستند و کمند همت بتائید آن آویختند و از روایات و واقعات غدیر
که مجمع صد و پنجاه هزار صحابی بود بر اصول شیعه یکسر خود را بتغافل زدند کانهم لا یعلمون شیئاً
حالانکه قدر مشترک این قصه بتواتر معنوی رسیده که حضرت حقیقةً مستعفی بود و مقاصد خلافت
و نصب علوی بزبانیکه ناطق بوحی بود وحی شمرده می فرمود که بمجرد نصب در غضب خویش
خواهد آمد و اصحاب مرتد خواهند شد و سعی بست و سه ساله رائیگان خواهد رفت پس حضرت
رعایت امر هم کلامی فرمود که اگر سحبان زنده بودی از عهدهٔ ستایش آن بر نیامدی معهذا
در روایات اصول بحکم فاضل کاشی و امام سیزدهم مجلسی نیز حضرت مستعفی شد لفظاً و معنی و بر تقدیر
چه موقوف که روضهٔ مفید هم این عجائب ازهار را شگفانید که رشک افزای بهار باغ شداد باشد
کما لا یخفی و بعد از تحقیق شدنش درین خصوص آنچه بر مجتهد جائسی و اولاد و مقلدینش تواند گذشت
خارج از اندازهٔ تحریر و تقریر تواند شد که او در حسام چوبین از کتب خویش کلیه چشم پوشیده
و اصول موضوعهٔ خویش را یکسر پشت پا زده بالجمله کسی را چه مجال که آنهمه مغالیط در نقل استیعاب
کند همچنین نصب این دشمن اهلبیت را که قاضی رطل بوق عبارت ازوست پایانی نخواهد بود زیرا که
در مصائب خویش آنچه درباره خواهر مطهرهٔ شهیدهٔ کربلا یعنی ام کلثوم بی اذاجی و بی ادبی کرده و روح مقدس
حضرت فاطمه زهرا و حسن مجتبی و جناب علی مرتضی و محمد مصطفی صلی الله علیه و علیهم را آزرده
نمود نعوذ بالله من ذلک ولکنی انقله لاشد الضرورة الغرض قاضی صاحب مصائب را اینهمه مصیبتها
بجهت مزید عداوت اهل بیت رضی الله عنهم زیاده تر پیش آمد فکیف که با وصف اختیار کما عرفت
معتقدی نکردند یعنی امام گم شده را از نجست تا او علاقه پامی ورد از الحجاب بحل این مشکلات پرداختی
و بتصویرات اجنسه کتاب او را آراستی و قاضی رطل بوق را بعد از سبکی هم از بار گران سبک ساختی

حالانکه مثل امروز آن روز جوان بود و در گهوارهٔ خود لب از شیر باز نشسته بود و مشکلات رفضه را
حل میکرد کما اشتهر نام او را چون دران آوان دستگیری حسرت زدگان فرباید و تکون فی المهد صبیا
تکلیف از اکان بشر استوی با هر حال یکدو حرف را بطور نمونه از اکاذیب جلی و رطلی نشان دادم بلے
اگر کسی دل داده استیعاب آن یاوه‌ها باشد که موجب مزید رسوائی این هردو در مجمع خلق اولین
و آخرین روز آخرت بود باید در تلاش جواب احقاق الحق افتادن و کوشیدن و اول کتب
برادر مزین و اخوان معنوی او جستن که این دو کتاب است نام یکے تباین الحق و نام دیگرے
غرر و درر و این امر خود از اوراقیکه مزین و برادر بزرگش در جواب ایضاح نوشتند پیدا است
حاشا که گذافی بر زبانم رود و چون خوف این علمای ثقات خبر دهند این اخبار را زان باب باند
که رفضه توهم کنند که سنیان نام این هردو کتاب را افتخار امثل منهاج السالکین وضع کردند
حالانکه نزد حکیم سلامت علیخان صاحب تبصرة الایمان از حاضران در بلدهٔ بنارس بر آمدو
اگر میسر گردد ببلدهٔ الٰه آباد رفتن و بدائرهٔ شاه محمد اجمل مرحوم داخل شدن که آنچه در انجا بیت
آمد جواب سوم است که مبادی کلامیه آن را من مجمل و مفصل دیده‌ام بالجمله چون قاضی ملاقات
صاحب الزمان برای اولین و آخرین است عموما و انگاه هر وقت تجویز می نمایند و حضور و
ظهور آنجناب را هر روز و شب جائز میدانند پس ارتکاب محدثات و خرافاتیکه ذره از ان بطور
منوذجی دانستی یعنی چه پس بایستی کتاب خود را عرضه دادن باز شائع کردن چنانچه قدمای
رفضه متقدمین برای ترویج محدثات خویش نسخه سلیم را پیش حضرات ائمه بردند العهدة علیهم که
بعد از عرض حضرات ائمه صدق سلیم نوشتند حالانکه منصف و عادل مجتهدین یعنی ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة اسم سلیم را بی کسے دانسته و بر فرض محال اگر حضرات ائمه از راه تقیه
دنبال گذاری ازین کفار تتاری اندیشند عجبی نخواهد بود که دهن سگ با لقمه دوخته به لکیر
چون لاف و گزاف علمای رفضه حدی و نهایتی ندارد عجب نیست که رفته رفته مدعی شوند که
باتفاق قاضی از افادات مهدی غازی و کرامات و معجزات آن انور کواکب در زیست و
درین مقام نزد اهل انصاف که تصنیفات مجلسی مثل بحار و حق الیقین دیده اند قریب الیقین است
که چون امام حاضر فی الامصار است و حال قاضی و تعصبات او را امید است که جز دل خبر اشتی
و شیعه تراشی و دروغ زنی و بد معاشی بیش نیست حتی که موید اینمعنی شد و در معائب خود
که از خباثت شیخین معاذ الله صاعقه آسمانی بر حظیرهٔ مقدسه رسول یزدانی صلی الله علیه وسلم
کما مر سابقا پس او را امام زمان با جمیع مقلدین ابتهار حقیقی سپردند و فادخلوا جهنم خالدین
در بارهٔ شان گفتند این امور که درین خصوص شنیده‌ی مبنی بر اعتقاد مذکور از قاضی محل بوق است

ورنه اصول از شیعه کما مرت الیها الاشارة خصوصاً بحار و حق الیقین بلکه روایات مثل طوسی هم
پیداست که در غیبت صغری بدون محن شدید و صرف مبلغ خطیر و گذشتن از منه مدید ملاقات
صاحب الامر بحصول نمی انجامید تا بغیبت کبری چه رسد بلکه توقیعاتیکه از ناحیه مقدسه با سفا نی
سفر اسمت ورود یافت وال بر انست که مدعی ملاقات درین غیبت احیاناً کذاب مفتری و ملعون
ابدیست و ازینجا احاطه لعنت را برین قاضی رطل بوق سوشتری قیاس باید کرد که غیر از آیت
کریمه وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیْطَةٌ بِالْكَافِرِیْنَ هیچ عبارتی مبین آن نتواند شد حرفی ازین توقیعات بعینه
در رد انشا نامه که بنام محمد قلی قطب شاه دارای سکندر دستگاه رفضه پیرایه تالیف در برگردو
و در تصانیف مجلسی هم مذکور شده و غالباً درین اوراق ترجمه اش گذشته برای مزید توثیق
اینست یا علی بن محمد السمیری اعظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بینها ستة
ایام فاجمع امرک ولا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة
فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض
جوراً و سیاتی من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی
و الصیحة فهو کذاب مفتر و این بشارتیست بمقتضای قوله تعالی فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ برای آقای
مجتهدین و مقلدینش نه دیگران که شیعه تراش لقب گذاشتند که هر وقت مشاهده امام را تجویز
کرده و بی اجازت امام ترک تقیه کافر شد حالانکه شیخ المشائخ رفضه شیطان الطاق را حضرت
امام صادق علیه السلام از مجلس شریف بهمین علت راندند و سفارشش را زنهار قبول نکردند مگر این
شیطان از شیطان الطاق در حسن مناظره غالب بود و قد روی فی الاصول ان کلها مستور
قطعاً و تعیناً و سکفی به عذابا الیما و اکثما مبینا و حال خرابی رفضه و بی وفائی ایشان و عدم الصدق
بشروط جهاد در زمان حضرت صادق خود از کلینی وغیره معلوم ست که اهل اخلاص و شیعه
پاک اینقدر در زمانه شریف نبودند که به بست رسند بلکه بروایت دیگر بعشره کامله کشند پس درین
زمان که پادشاه جناب ملای متبحر محمد باقر طشت از بام افتاد یعنی مشاکلت شیعه با یهود از حق الیقین هم
بوضوح انجامید چنانچه ماخوذ بودن تشیع از یهود از مختار کشی و قسوت قلبی را اداری نمازنده گفته آید
خواجه حافظ شیرازی نیفرماید بیت همه کس را زبی میطلبد زین ایام ٭ مشکل اینست که هر روز
بتر می بینم الغرض چندان مدهوشی در حق پیشی بر دل و دماغ این الاغ بمثل مشهور قاضی
چون پور مسلط گردید که از احادیث ائمه خصوصاً از افادات آن امام خاص یکسر خود را
جاهل و مجنون گردانیدند و بکار خود هشیار شدند که بزرگان گفته دیوانه باش تا غم تو
دیگران خورند ٭ آنرا که عقل بیش غم روزگار بیش ٭ اکنون محنت اصلاح کلامش که مولای

مجتهد الزمانی و پدر راوست برین مجتهد افتاد و باوجودیکه از بد تنها در رسالهٔ قدیمهٔ این بیش
از غل باعجز و زبونی دست و بغل بود و غایت حیرت اینها اینکه جناب قاضی هنوز می نویسند
آنچه دلالت بران دارد که عرض فتاوی و پرسیدن امور مشکله از جناب حاضر فی الامصار
ضروری نیست مگر رطل بوق اینهم بغرور اجتهاد فراموش کردند که جناب امیر باوصف آنکه
از کثرت ابواب علوم بطین شدند و اضلاع شکم مبارکش حقیقةً منفتح شده بمعتقدین عمر و عیار
ولیکن هزاران مشکل را بعد ارتحال حضرت پیغمبر پدید آمد و گنجایش آن در عین
شریعت نیافته بدفتر گنجانیدند و محتاج شدید در آن وقت بودند رتبه علم رطل بوق مگر از ان جناب هم
در گذشت که حاجتی نداشت بامری مگر آن امام را که در گرفتن نامش هم مجتهد مرتاب است شما شد باز از
جهل کوری هیچ نمی هراسد چنانچه مشهور است امام راشناس و از گمراهی مهراس فاعتبروا یا
اولی الالباب وقولوا ان هذا لشیء عجاب ولعمری ان هذا شیٔ کالعنقا و بعد ازین اجمالا یا تفصیلا می آید انشاء الله تعالی
بدانکه همه صورتی نیست اکنون در تنبیه قاضی گامی چند فرا تر نهم و بگو که نام کافی کلینی هم از بطالع
او نگذشت تا یاد میکرد که اصحاب ائمه که قاضی مهمل گو درجهٔ پابوسی شان هم ندارد در بارهٔ مشکلات
خویش رجوع با ائمه می بردند حتی که امراض نالائق خود را هم بر قبهای حقیقی عبارت از انست خود را هم
بیان میکردند کما مر و لقمان حکیم ایشان ابوحمزه ثمالی وغیر او با آنهمه علو مدارج بعرض امور
می پرداختند و این مبتلای جهل مرکب هنوز همین اذعان دارد که عرض فتاوی و استفاده
ضرور نیست و امر هم همین لفظ بی معرفت است و بس و هیچ دانی که چرا بدامن چنین معرفت دست
آویخته تا کسی بر ریش های معدوم و موجود شیعه نه خندد که سبحان الله بعثت امام را چون الهی
بر واجب تعالی واجب دانستن و آنگاه او را بجدی معاوب و مجهول ساختن که کسی بزیارتش هم
مشرف نتواند شد و نیز کسی در بارهٔ امامیه بدین طور تشکیکی نکند که امام را بجای رب العالمین
رسانیدند که بر طبق روایات کلینی جسم نوری معرفتهٔ ضروری رویتهٔ صنوبری و بند و از غلات
مشاکل اطمینانی دارم که اگر آنجناب را خبر میدادند که فلانی بر در دولت شما آنکه نشسته
اذن در آمدن می طلبد البته می فرمود اخرج منها انک من الصاغرین سبحان الله فاکاهم
مولای پدرش در صوامع است و همچنین انشائش را نوشته اند که تا از مزار فایض الانوار
شاه نجف کرم الله وجهه استخاره نمیکردند فتوی نمی نوشتند این بیباک کذاب فتاک را
باید دید که بر وقت او را از زیارت امام نتواند شد و پرسیدن حکم ضروری نبود و بعد از اندک
نمو چنان مدعی شد که هرگاه میدانست که بالیقین امام از در خود نخواهد راند پس کار او جنس به
او را و انسته و مخلص نیز او مطابق اصول المنافق ممتاز بود لاجرم عرض مسائل را چگونه نمی

گشتند بر چه با و اباد گو ضروری بوده باشد حتی که مجتهدین از جناب امیر می پرسیدند حالانکه احتجاب امام توقت نبود کما سمعی وایضا چون فقط معرفت امام را رطل بوق کافی میدانند ضرور افتاد که مامون را با وجود کشتن امام رضا و فرزند سعادتمندش امام محمد تقی از فرقه ناجیه ذوی البصائر شمردن وازینجا بالاولی می باید که یزید ازین زمره باشد و بعد از تصحیح این اوراق بلکه پیدا ایمان وجه اولویت پر ظاهر است پس لعنت خدا بر کسیکه رافضی باشد و چنین خرافات جادو در چه خوانند و نزد دیگران بیگا و برانند و الحمد لله که در دنیا هم قاضی رطل بوق بکیفر کردار رسید و انیکه شنیدی با قطع نظر از الست که او فتوی میداد بر مذهب امام ابو حنیفه حالانکه رفقه ورد ابهتین آناء اللیل و اطراف النهار شش پیر دهقانی در تالیفات خویش برزبان و ارند که صدها حدیث را رد کرده معاذ الله من الافتراء واز علم الراوی خویش خبرے ندارند که از هزاران احادیث چشم پوشیده برای رد و نقض آن کلمه لا یوجب علما و عملا برزبان داشته و این امر خود از کتب معتبره شیعه واضح واز اساس الاصول هم ظاهر و هویدا است مگر معتقدین علم الهدی بودنش برای بقای عزت و ناموس او باشتباه تعبیر میکنند و او را معذور می پندارند حالانکه بر مذهب او صد هزار حدیث ائمه هدی پایمال شد و از تقریر مومن جالیسی در بحث خلق افعال واضح است که رعایت قواعد و اصول بر ضرور است اگرچه محل بالا حادیث از دست رود پس او هم بانت مقتدای مذهبش در مقام قارون کما فی البحار غرق رفت و ظاهر است شیخ المتقلین را که شیخ الطایفه و امام اعظم اقدام لقب ایشانست در کتاب عده سبب معذرت از طرف علم الهدی خواجه تاشان بود یعنی همدرس بودن بر یکے نزد مفید جارستے پسر معنوی عبد الله بن سبا یهودی که برای رونق محدثات رفض علی العموم اجازت وضع اختیار داده بود کما یظهر من الصواعق المحرقه و دیگران چگونه نگویند در حق او انچه در حق امام ابو حنیفه بے اندامی میکردند و ازینجا نزد عقلا واضح شد که این گرده طالب دین و حق نبوده اند لا حول ولا قوة الا بالله و عجب از حاضر فی الامصار که علم لدنی چنان دارد که کسی حاصل نتوانند شد حضرت خضر درجه حساب که بدرجه تلمذ هم نمیرسد گاهی قاضی را اینهم نفرمود که ترا که اجازت داد که بر مذهب حنفیه فتوی میدهی و او را هالک و ضال و مضل میدانی و از خدا و رسولش نمی ترسی ان ارض الله واسعة فکیف لا تهاجر فیها اما از اقامت وطن بیشه جبازی بلب نانی نتوانی رسید و از صناعت حیاکت که محاوره ائمه در باره مقربین است خلعت نکوهش نتوانی پوشید که در هند تنور ضلالت لعنت کردی و طوفانی آسمانی بردی و لباس فاخر قاضی القضات برخود راست نمودی ای مرده دل نشنیده که سه بدست اهلک تعفه کردن خمیر چه به از دست بر سینه پیش امیر چه وای مرد که من ترا کے قاضی دعنی

گردانیدم ع بر و هر چه بایدت پیش گیر ٭ سر نداری سر خویش گیر ٭ و اگر معتقدین قائل شوند
که مهدی خود او را اجازت داده بود که بسلطنت برای هدایت شغل کن گو هم علوم لدنی معلوم شده
و هم دشمنی امام ما او را شهید ثالث بالخیر و را اکبرآباد گردانید حکایت آورده اند که چون در ایران
صولت بر و آرمید و دولت در و قرار رسید یکی از ظرفا تردد دوستی آمد و گفت ع گوشهٔ زاهدانه
باز گذار ٭ و از ظلمت بدر آی تا بروشنی بهار تفرج کنیم و در بساتین سحر اسیم شنیدم که بعضی بسبب
جوش خون درین موسم شگوفه سرے جنبانند و برخی میر قصند تا بر در باغی یکی را دیدند که بندا
جمهوری دعوی پیغمبری میکند و معجزات خود یکان یکان بر میشمارد و هر گاه ساعتی گذشت گفت
بیا در صدر باغ نشینیم و حال دیگران ببینیم ع سایه که نکوست از بهارش پیداست ٭ پس یکی را
دیدند که بالا دست نشسته و بجهت مزید تمکین و وقار از سر هوا و هوس بر خاسته مطلقا بچیزی التفات
نداشته ظریف گفت از سیمای او چنان مینماید که بدعوے خدای مغرور گشته پس بکمال ادب
هر دو دست بربست و زمین پیشگاه بوسید و گفت ای خداوند شخصی را دیدم که بدر باغ دعوی
رسالت بر زبان دارد مگر فرستادهٔ شماست گفت شد و تیز تیز نگریست که بر خیر آن قرمساق را
من برسم رسالت کے فرستاده ام بزنند و برانند و بعضے از مجتهدین که در کربلای معلی مقیم اند
و کافی کلینی را که بینه و بین الله حجت ست در حواشی خویش که بر کتب اصول نوشته اند بحدی
موضوع ضعیف دانسته که شاید بضعف می رسد بضرورت حل مشکلات بعد از نیمه شب
در رواق شریف حاضر شدند و قفل بارگاه شریف خود بخود بگشاد و دولت قدمبوس بهم رسید
پس بدین گمان که مشکل فتوے حل خواهد شد سوال پرایش کردند حضرت سلطان کربلا
فرمود مرا اجازتے نیست و این امر تعلق ندارد بکسی مگر بصاحب الامر تا بهدایت انجناب بنجف
امام زمانه رسیدند و مشکل حل شد غرض ازین تمثیلات آنکه از صدر اول تا این زمان متاخر
خالی ست یکسان یعنی استفاده از حضرت پیغمبر خدا و ائمه هدی ست و این خر نا شخص بر اجتهاد
جبلیت خود چندان فریب خورده است که عرض و استفاده را برابر بمجازی نمیشمارد ای متکبر و فی
مرا و را رسد کبریا و منی ٭ که ملکش قدیم است و ذاتش غنی ٭ چون این شهید ثالث بالخیر
بر عدالت باری مغرور است که بر مادر و پدرش گیر و داری رود و او را کس نپرسد پس چنین تاویلها
از و سر مے زند حالانکه نتیجه عدل بر اصول رفضه اینست که اگر کسی حضرات انبیا را بوجوه مستحسنه
قتل کند نزد خدای عزوجل بر منظر استحسان جلوهٔ ظهور خواهد داد و اگر او را بدوزخ برد البته
نزد هر حکیم ملام خواهد شد تعالی عما یقول عبیدٌ فی الصوارم وغیره علوا کبیرا و اصلاها جهنم
و ساءت مصیرا عجب ست که مطهر دو جاسی اینهم نه اینست که در قرآن مجید هر جا بعد قتل انبیا لفظ

بغیر حق معروف نیست یعنی بهیچ وجه قتل شان حق نتواند بود کما بسطه الشاه بنی شیخ الدار و اوسعید
معنونیهم مخالف و ابسته و حفظ خود انذرتکم نارا تلظی لا یصلاها الا الاشقی الذی کذب وتولی نتوانسته
او از آثار غرور این غرور آنکه روزیکه با عبد الرحیم خانخانان ملاقات کرده دانسته بود که او التفاتی
بدین ملت مثل پدر خود ندارد پس در اثنای محاورات تعریضی بفاروق اعظم کرد و بخویشتن بمقابله
نمود کما اشرنا الیه و این بیت که در مجالس خود نوشته نزد او برخوانده محبت شعر دان مخبر بی پدری پا که دست عمی
گرفته است پای باد اینه طرفه تر بلکه مشکل ترین حیله شکلها که بر مذاق شیعه تواند بود آنکه قاضی
رطب اللسان بطعن فاروق چون روبروی نور الدین جهانگیر پادشاه هندوستان انار الله برهانه در شهر
اکبر آباد برای مناظره نشستند و مروت بالیدند و خیال کردند که لمن الملک الیوم فانهم عن
کنتم تجاملون و یاد نکردند که تقیه بظن ضرر واجب میشود چه جای یقین در دوره مسئله کرامة الاولیا
حق از جهت عادت دریده دهنی در حق مربی پادشاه موصوف یعنی سلیم چشتی رحمة الله علیه مصداق
تیز زبانی شدند و بپاداش خود رسیدند و حق اینست بر صدور چنانچه امامیه که او را اصحاب الامر
بسبب تکبر و غرورش که دانستی که بقهر الهی سپرد تله القصه تا کجا شرح بیهودگی این بیهوده اقرار
نموده شود که هر جا که نهایتش را قصد میکنم تازه تر مضمونی دیگر پیش می آید و به انتهی از اهم
دیگر فرا میرسد که دلالت بران دارد که جا بجا این یهود متبعین مجوس مقتدای ائمه را بیاد فنا
درین فصل اگر کسی را از راه جدل شکی رو دهد باید که رسائل متاخرین را ببیند که حالات آن
مجتهدین نوشتند که در عبارات عالیات باز از افادات علوم دینی بمرعوم خود کرم داشتند و گویا
آن بوبار مقدسه را از اعمال و مضافات مملکت ایران تصور کردند و او رقص شروع نمودند
تا بالآخر درین نزدیکی ایشان را چنان گوشمالی از طرف حضرت کبریا جلت عظمته بواسطه سلطنت روم
دوامها الله تعالی رسید که درین بلده هزاران مغول را در باتش باتنه خراب شد و مشاهده
میکنم قضا را درین ایام روزی با میرزا محمد اخباری ملاقات دست داد و سبب این سانحه غیر از فرط
فسق و فجور دران حدود مقدسه یعنی جناب امام حسین رضی الله عنه و تحویلیه و نزهت که از این
اعمال بار آید ورنه فتنه پیش آید که از دفع کسی مندفع نخواهد شد چیزی نفرمود و الله علی ما اقول
شهید هر کس که خواهد از بزرگ موصوف بپرسد که فلانی زبانی شما آنچه نوشته استماع است
بغیر بانیه که راست گفته است یا دروغ پس مثل رفضه اخذ و مطهره بقول خواجه حافظ است
ع هر چند آزمودم از وی نبود سودم ٭ من جرب المجرب حلت به الندامه ٭ و همچنین تراجم
جراح مثل کفایة المومنین و تالیفات اردستانی و مجلسی مثل بحار و غیر آن خصوصا مجالس
سیزدهم ازان بمطالعه خود آری و بی دماغی غمخواری که مقصود من الزام طائفه فاحشه است

تا سر خود با گریبان خجالت فرو برند واگر بروازند صورت مذهب خویش ودین وایمان
مذهب دلکش مشاهده فرمایند که آئینه سکندر وجام جم است بنگرند تا بر تو عرصه داروا حوا
تاب وارونه من بعد عقل کے اجازت میدہد که چنین مجتهدین که قفل باب بارگاه امام حسین
رضی الله عنه بعد از نصف شب حضرات ملائکه مقربین نکشایند بے سبب ندکه امر فتاوی تعلق ندارد
نگر بحضرت امام مفقود وحضرت سلطان کربلا معزول است ورنه چه ممکن بود که حضرت امام حسین ع
با چنان اخلاق حمیده که از جد امجد خود بمیراث یافته چنین مجتهدین امامیه که برای استفاده آمده بودند
از در خود محروم گذارد ومعذرت فرماید که من مجاز فتوے نیستم که زبان صاحب الزمان است
پس رفقه دیروز امام حسن را ابعض وجوه از اولاد خاصه جناب رضی الله عنهما که شیع سائل
عبارت از اهل سنت برآورند وداد خروج ونصب باخراجش دادند وتصورشان هیچ نبود مگر
صالح بارئیس بنی امیه که نزد رفقه برش خنجر شمری بود بر گلوی حق جوی امام حسین وانهم بطریق
اولے زیرا که شیخین از امثال این امور البعد بودند وهو الاقرب وامروز جناب امام حسین را
با وجود ادخال در سبع سنابل قرآنی کما فی شرح جامع الزیارات از دائره قضا وافتا باز داشتند
واین امام بیچاره مظلوم شهید بخیر از ین در واقعه کربلا چه کرده بود که اصل الاصول رفض را
ترک فرمود واولاد امجاد دیگرش نیز بر راه مستقیمش خرامیدند حالانکه بشهادت امام محمد با
از اهلبیت بودند کما فی اصول الکافی بالجمله ذریه طاهره ایمه این منافقین را لقب مبارک
رفض که قدمای شیعه آنرا بدتر از دشنامها دانستند سے فرار کردند وهنوز حال شان همین ست
که بتسویل نفس سے پروازند وتدارک سیاهی پیشانی مثل مشرکین بداغ سفید میخواهند نمیدانند
که المسود هو العدو والمبیض هو الله الغرض گناه شهید کربلا واولاد الطیا بش همین بود ورنه با
که جناب امیرهم آن مجتهدین را که در فتوے متوسل بآنجناب بودند بصاحب الزمان دلالت میکرد
واولیس فلیس وقس علی هذا شروح وحواشی دیگر که بر جامع الزیارات نوشتند وکدورت صفا
آغشتند وشل تغارهای طنبنب خود با خمیر نواصب آمیختند اینها که بگوشت در آید متعلق بود بمقتدای
مجتهدین ولیکن صاحب غور وادراک را این قصها موجب بصیرت درین فن می شود کما لا یخفی
اما جناب مجتهد یعنے مومن جائسی نائب اول امام در زمان وزار المومنین شیعه که بقصبه ندیله
زنگی دیگر داشتند ودر این فراغ مزعومی وسفر تحفات عالیات بیرنگی دیگر بهمت گماشتند وچه این
تلونات پیش نیاید که مقدمه معاش بود کما ستعرفه سے که در حق امام اعظم شیعه یعنی شیخ علی
آنچه میگفتند رشک افزای اخبار یین شل غلام حسین وفدا علی وبرادر کمترین از معاصرین ست
وچون پدر بزرگوار سید قاسم علی ساکن مضافات دهلی بتقضای المستشار موتمن گفت

که تحصیل معاش بخوبترین وجوه که هم خرما و هم ثواب باشد بغیر ازین نمی نماید که چندی زیر مشق مشغول ایران
باید شد و کتاب شرایع وغیره بخدمت شان گذرانیده کوس اصولیت در دار المومنین لکهنو باید نواخت
که امروز در آن بلده این جنس عزیز الوجود است پس بکمال طلب وفرط اشتیاق سفر کردند و بزودی
معاودت فرموده ونقارهٔ تکلم واجتهاد نواخته بر مسند تقدیس و زینت افزودند و بدلیری تمام
چند تا هم بکتاب حسام در بارهٔ امام بعمل آوردند که امام چنانچه لفظ آن دلالت میکند می باید که مقتدای
ناس باشد در باب اقوال و افعال و هم می باید قایم بامور امت باشد و سیاست و تادیب انها
نماید بجمیع وجوه واجب الاطاعت آنها باشد و اقامت حدود نماید و دفع اعادی از انها
کند و با کفار مجاهدات کرده صیانت و حفاظت دین فرماید و جناب مجتهد جدید الایمان ابلهانه
بوی باکانه مجالس المومنین وغیره هم نظر نکردند و ندیدند که مولوی و آقای شان چه خرافات دران
جا داده اند پس کوری و کورانگی شان دیدنیست ولیکن عذر شان همین بس است که مولفات فاضل
رطل بوق که درین شغل مطالعه آن پر ضرور است وقت تالیف ذو الفقار که بعد از یک دو مجلد
عماد الاسلام رو داده ندیده بودند و بصیرت این شغل دران وقت نداشتند معلمت هم
شوخی و دلیری آموخته و تعاون ناز و عتاب و ستمگری آموخته و از اوراق فقیر که در مقالهٔ
مجلد دوم جمع نمودم عیان شده که در تصنیف صوارم و حسام وغیره ما خذ تحفه اثنا عشریه و ماده
جواب بعض ابواب بلا واسطه بهم رسیده لاجرم توان گفت که مجتهد ربقهٔ تقلید از رقبه خود
جدا نکرده بسبب شوخی و دلداری برین جسارت و دل آرای عمل کرده بالغرض چون بر تجدید
مجتهد پلید چنانچه باید اطلاع یافتی بعد از تقریر سخنی مناسب که گویا نتیجه فکر او تواند بود سطری
چند می نویسم تا خود بخود عیان شود که آنچه مومن جا ئیسی در کارگاه خود تاربود تحدید تنید
از همه اربه اصول و قواعد مذهب فضه بهیچ امامی از ایمه هدی فی احد من الازمنه الی الان
منطبق نتواند شد و اینهمه سعی مجتهد اگر چه نزد مقلدین گنج شایگان باشد ولیکن در حقیقت
همه رایگانست و این تعمیم از منه چنانست که خلافت جناب امیر باشد خواه زمان غیبت کبری
زیراکه علم الهدی و کاسه لیس او در تنزیه و مجالس خلافت آنجناب را الی منفرد و بمعنی قرار داده
یا زمان صاحب الامر که غیبت هزار و چهار ساله یکی از غوطهای اوست چه رسد و آن سخنی که گفته
اینست که در احقاق شوشتری ذبیب الله بوده و هم در کتب دیگر مردی است که شخصی اختلاف
امت را در باره شیخین مغلطین دیده که رفضه ایشان را بد میگویند و مطاعن شان شب و روز
می جویند بخدمت امام الصادقین جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهم اجمعین حاضر شد تا بداند که
که امام در جناب شان چه اعتقاد دارد فرمود هما امامان عادلان قاسطان کانا علی الحق

و ما تا خاتمه فعلیها رحمه الله یوم القیمه و بر ناظرین کتب فریقین مخفی نمی ماند که این شنایع با مناقب
دیگر در کتب ما بیش ازبیش از ائمه اهلبیت چندان مرویست که بیان نمونه آن را هم دفتری باید و او
را آنهمه اظهار زبانی مطابق شهادت قلوب است و متواتر انجامیده و بآیات بینات قرآنی موید
و مشید گردیده که طالب دین و اهل یقین را سرتابی ازان امکانی ندارد که هیچ بهره از گذشته
هیچ عزت نیافته چنانچه از علمای اهل سنت صاحب نواقض بتقلب و فاد چنین امثال شان
از اهل صدق و صفا در تالیف خود ها مبسوط گردانیده اند و اگر راست پرستی علمای رفضه بر چند
در اخفای مناقب راشدین زائد الوصف کوشیدند لیکن با آنهمه کشش و کوشش هنوز القدر
ازان در کتب معتبره مرویست که اگر بذکر حدیثی بطور نمونه قناعت کنی جز و می از کتاب تواند بود
و آنهم از افادات امام صادق علیه السلام بلا شرکت دیگری از ائمه محق ناطق چنانچه در مقاله سادسه
از نصوص جعفریه که در کافیست بنصبه شهود علاوه گر شده و عیان گردیده که هر فقره ازان بر
استیصال جمیع رطب و یابس رفضه از وقت مذهب محدث شان یعنی ابن سبا یهودی
تا باقر مجلسی بلکه مومن جاسی کافی و وافی است ولیکن صاحب مخترعات و موضوعات را چه علاج
و آن کرد بمقتضای قول شیخ مقارن هم از حسنه نوعی دران درج کرده پس رفضه و تخصیص
میکنند چنانچه کتاب مذکور شوشتری بران گواه است که بعد انقضای صحبت جواب سوال
بعضی از عارفان راز نهانی یعنی شیعه ابن سبا یهودی صنعانی متغیر شدند و تعجب کردند که
ازین محامد که درباره شیخین بیان نمودی در گرداب حیرت فرو رفته ایم فرمود مراد ازینها
پیشوائی کفار است که مدلول و جعلناهم ائمة یدعون الی النار معاذ الله الی آخر الهفوة
بتقلید و طول خرافات و تسویل نفسه و ازین مقام توان دانست که آنها عارفین اسرار از زوار
نبودند بلکه کلام و دلالت صحبت است ورنه البته عادت تقیه را امید استشهاد و تعجب نمیکردند
همه احادیث آنجناب برین محمل می نشاندند و بسیاری از افادات را در تهذیب بدان راه میکردند
پس معلوم شد که امام ازین متعجبین که بمکر و زور افتاده بودند تقیه فرموده و از شر آنها نجات
یافت و دهن سگان بلقمه بر دوخت و بر ناظرین تحریر فقیر واضح است که آنچه شیعه بر حضرات ائمه
از قتل محمد رفته از دست نواصب بلا واسطه ایشان نیامده پس خوف از دشمن خانگی زیاده تر
خواهد بود و هم نزد عقلا و هم منصف مجتهد فانی باشرم و حیا کما فی ذمی الغفار و الیضا حاکم توان کرد
که شاید مجتهد با ستخاره طاق و جفت احقاق قاضی را دیده باشد تا رعایت این تعمیم نکرده
در باره امام بعمل آورده اند و لفظ مومنین را دخل نداده بلکه مسلمین را نیز زیاده کرده اند و لفظ تا
نشان داده اند و باز اگر ذرّه غور کنی رعایت این توسعه در قیود تجدید ش جا بجا ملحوظ است ازان کرده ام

میگویند که مذہب ما آسمانیست و پیران ما از آسمان برای تعلیم و ارشاد ما نازل گشته و سیاست و تادیب مردم بیعبودان ما تعلق گرفته بهمچنین اقامت حدود و وقع شر و از کتب مجاہدات سیعبودان ما مهابهارت است که هیچ رزم و پیکار برابر آن نتواند شد و مراد از کفار مخالفین اند و جهاد فقط برای شوکت دین و عجز و ذلت مخالفین قرار گرفته و لفظ دین هم در استعمال کفار و مشرکین زائد او صفت در دو یافته چنانچه اسامی کفار بران دلالت دارد که رادهٔ آنیا و شیو دین و گیا دین در لکهنو و بعض آباد از قدیم الایام شنیده می شود اگرچه زبانی ثقات مسموع شده که در دہلی با وجود عمل انگریزی ممنوع بود و مشرکین رعایت آن می نمودند و اگر از اسما مشرکین عرب برسید عجب مناف و عبادالات و العزی و غیران بران ادل دلیل و لیکن سخنی در خصوص یاد آمد که نام علمای سنت در هیچ جا بدین طور نخواهی یافت الا در دیباچه صحیفه ملعونه که کتب مطبوعه و نامطبوعه مومن جاسی عبارت از انست که سطرو نام صاحب تحفه عابد العزی و عابد الالات نهاده و نیز خیال نکرده که چون جناب زهرا آن الفاظ را در حق امیر المومنین ارشاد فرموده که میدانی پس از رافض باید اندیشید که چقدر توسعه در تسمیه خواهند فرمود بلکه اگر مناقب آنجناب را کاتم ایمان و مظهر کفر روایت کردند کما فی جامع الاخبار فاعتبروا یا اولی الابصار و فائده عمیم در تجدید امام آنچه کنون خاطر این و مدارست اکنون نیز واو کیا آشکار شد یعنی چون مبتدا از هر طرف دیده که آن قیود زنهار بر حضرات ایمه صادق نمی آید پس منافق چنان اندیشید که اگر ایمه بدی زیر این حد بعد از تکلفات هم مندرج نشوند معاذ الله بدان معنی که رفضه او خادی آن برا اسامی ایمه بسته اند و لهای خود را کتابند و خوشوقت شوند و در صدق آن فعلت تلبیس و اضلال امت و انداختن اختلافها در طوایف روافض که غرق ایشان بحد ارسید تنگی نیست حتی که در اصول کلینی هم موجود از ایمه که اختلاف در گروه شیعه را انداختم خلا تغفل را بحیثیکه تعلق بحدیث جعفری با مامت و عدالت شیخین بکربین دارد پیش کتاب صاعقه جاسیه چنانچه باید زیب رقم یافته و لیکن بحکم لا یدرک کله لا یترک جله حرفی از آن میگویم که بدو رتلیه رحی الجواب تا بار لعنت منتظرین سنگ شود و آن اینکه قطعا و یقینا حدیث شریف جعفری بر کمال مدائح شیخین معظمین دلالت می کند که مزیدی بران در امت نباشد حتی که خواص مرغوبی عیانا دانستند و تعجب کردند کما اشترنا بحتند سابقه و آن احتمال دارد که شاید متحیرین را خیال ایتقصی باشد که امام و تهمن شانست که تقیه ایمه از شیعه نیز بود بلکه زائد کما فی اللوامع و غیره و سیجی انشاء الله تعالی فی تقیة سلمان رحمه عن ابی ذر و این امر خود عقلیست زیرا که هر چه با اهلبیت از شدائد و مصائب رسید از بیوفائی

رفضه بود کما تبین فی هذا الکتاب خصوصاً از افواه و اظهار چنانچه در هر اصلی از اصول موجود
پس البته وبال تلبیس و اضلال سائل وغیره بر همین فرقه دشمنان امام جعفر زیاده خواهد بود
چنانچه در آیات بینات قرآن مجید و احادیث رسول یزدانی همین ست لاجرم قول حق تعالی وجعلنا
هم ائمة یدعون الی النار ونیز اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا الی غیر ذالک
بهمه پیروی علمای متقدمین منافقین منقلب شد و حال این قوم مورد لوم بر همین عنوان است
که از افادات ائمه را بضم مخترعات خویش بازیچه اطفال و پایمال هر هیز از اگردانیده اند و نا
تلبیسات ائمه در حقیقت پاک و صاف ست و از پیچاپیش بنا بیست که در یکجا همگامون برابا هی
یعنی هرکه بدینجا اقتضای حاجت کند نمایش همین است که غائط بر روی او میرسد و تفتیش این
مذکور بعنایت ایزدی باستحار تمام انجام یافت اکنون وعده این فصل که عدم انطباق عبد
مجتهد بر ائمه هدی بود وفا کرده میشود اما اقتدای ناس پس شکی در آن نیست که متفرع بر آنست
که امام موجود و محسوس باشد تا ببینند که طور او در معراج المومنین یعنی نماز چگونه است و قس علی هذا
در شروط و مقدمات و دیگر عبادات و هم معتقدات او را بدانند فانها مبنی الاعمال و موافق
معتقدات اهل سنت است یا مشاکل محدثات رفضه و دانسته باشند وتیره مینمایند یا در موسم زمستان
مسح پا میکنند و در تابستان پا میشویند بلکه در مقصد و معتاد غالب پیروید و انجیان در مخالفت
بزرگان خود بحد حم قوم مجلت میفرمایند که بر موزه مسح نمایند و از انهم مطابق مثل مشهور
که آب ندیده موزه کشیده و در اقامت جا بجا در جزیرة الخضراء دوره مسیح او تا روزی تمام
و در سفر مساحت دنیا سه روز ره انشان سیدهند حالانکه در اصول موضوعه ایشان موجود که حکم
تقیه در همه چیزها جاریست مگر در سه چیز که از آنجمله مسح موزه باشد و چون کتب قدما بر کشائی
تکذیب این اصول خواهی یافت چنانچه از تالیفات فقیر ظاهر خواهد شد و قس علی هذا بستن
و کشادن دست در نماز رکناً یا شرطاً الی غیر ذلک و خبردار و خیال مکن که راقم من تلقاء نفسه
درین خیالات از جهت غلبه هواجس نفسانی افتاده و درین احتمالات اصلی در دست نداشته
حاشا ثم حاشا روزی چند میگذرد که بعد از مزید تعجبهای رفضه خصوصاً جناب مجتهد الزمانی
که این امور از محالات عقلیه اعتقاد میکردند کتاب رفع الاختلاف را که برای همین روز نگاه
مجتهد نگاه داشته بودم برای الزام رئیس اهل تقیه از صندوق سربسته کشادم این کتاب از افادات سید مرتضی
علم الهدی رازی ست که تبحر علوم و فضل و بلاغتش نیز درین قوم مشهور است و گویا او را کوچک ابدال اول گفت
که بعد ملاحظه نسبت بر فرار مذهب فریقین و تتبع بالغ و در کتب جانبین نوشته پس این کتاب بتوسط جناب مولوی
میرزا فتح علی فیض آبادی سلمه الله تعالی که در متوسطات کتب درسیه استاد من اند و بعد از تحقیقات بسیار از مباحث

اصول کافی این طایع و توقیع مذکور صحیح است و در وقت دیگر توقیع این چنین برای ایشان بود که توقیع لقمه برای کلب عقور در تعیین
قصه های بسیار است که خوف مزید اطناب از ذکر آن مانع است ورنه بخوبی مطمئن میشدی درباره قدمای شیعه فقره
چند ازین مشکل از برای اکل چند نام ایشان تواتر بود چنانچه بیان حالش در کتاب حسام حیدری تمام عموماً خصوصاً برای
آن ایام که حال بحثی دیل بنا بحثش زیر کلیم مسکوبد و فقیر امیدوارم که از آنچه در خدمت جالس الشفقین گذشته آمده بید باغی
که پیشوایان امامیه مثل ابو بصیر درحق حضرت امام صادق تا که بر حدیث ثقة الاسلام کلینی در صحیفه خویش از تقیه
ممنوع بودند این مضامین از علیه مواجب النسائی تراشیدند و باظهار آن نکردند تا سگان بعترت الهی بر بدنامیها
مسلط گردیدند و بدین این مرده دلان زنده تن آب حیات ریختند چنانچه رجال روضة المتقین بران گواه هست
حق آنست که اگر رفعه نیت خالص داشتندی البته حقیقت حال زیاده تر بدرجه انکشاف رسیدی و اگر جناب امام رضا
تشیع بودند عقل چگونه تجویز میکرد که مامون سر فتنه متکلمین عند الشیعه چنانچه از عیون صدوق پر ظاهر است آنجناب
مدرست خود شهید میکرد و این امر از آنچه اکابر شیعه انکار آن یعنی تدلیل و امداد کرده اند قوی تر است زیرا که آنها
یاد نکردند یا خود را تغافل زدند که امام الائمه ام کلثوم را بفاروق تزویج نمود خواه بلا واسطه خواه بتوسط حضرت جناب
عم جناب اشرف الناس یا از جناب امیر معاذ الله بتوسط قیر و زبنتها دیش فیروز گشت و علم العلی خفیه میدان محیض
خود شد زیرا که بر دو شتند کسی را که عالم را از عدل وداد پرگرد برده کار آوردند کسی را که ظلمش باعتراف جناب امیر
در نهج البلاغة و احادیث دیگر جهان را خراب ساخت حتی که حضرات اهل بیت و سایر طبقات مردم درین بلا برابر بودند
بخلاف خلیفه ثانی که بقول مرتضوی ظلمش نبود مگر بروایت مرتضوی فقط این بدان ماند که حکمای فرنگ بخطبه کسانی
کردند که دیگران را بر مسند نشانیدند و نواب سعادت علیخان مبارزه جنگ اریئس ساختند که در مهمات ملکی با دو
بهمی آیند فاعتبروا یا اولی النهی پس اگر مامون که مدعی تشیع بر تخت خلافت بود و آموخته آنرا از پدر خود هارون الرشید
کما فی مجالس المومنین تقلید جناب امیر در قتل و اذیت ایمه دور باشد بخلاف آنکه مامون شیعی اثنا عشری ناجی باشد
چنانچه قاضی در کتاب مذکور گفته فایقیت که او بر قتل امام رضا کفایت نکرده و فرزند ارجمندش را نیز که امام محمد تقی بود
بدست خویش به تیغ بیدریغ کشته اگرچه باعجاز خودش نقد جان بسلامت برده باشد کما فی ترجمة الخرائج و این حکایت
بدان ماند که درشتی که از غایت وحشی دعوی ابعة النهار میکرد و در حقیقت برای بعضی از مدعیان مزید ولا سب
معراج توانی گفت بحکم آنکه مامون تقرب بارگاه خویش و عطای مناظر زر سرخ آن نکوکیش را موعود ساخت
و همراه تهمتنان و تنومندان فرستاد و آنها سی پهلوان با جهل بودند تا سهم رضوی را که بیت گفتند همه آن گردان
آلات حربی را بر آنجناب میزدند و اثری از آن بر بدن مبارکش ظاهر نشد چون مامون بدید آن چنان دست بر
شد اندامش از زخم با خورد و خرد بهتر حقا که اگر کتب مقالات و معتقدات عالم را غربال کنی قومی را نخواهی دید
مثل طایفه منافقین که هرچه از دست ایشان ظلماً و جوراً بر حضرت ائمه گذشته بر هیچکسی از ظلمه بر مظلومین نرفته
در آغاز و انجام را هم نصب العین باید گذاشت نگاه بکن که ارکان ثلثه مرحومی در زمانه اولی بعد از وفات آنسرور

بی کم وکاست شنیده‌ام واز استماع آن جمعیت کثیر الفقه بدست قوم مذکور گرفتار شد و معتنیش بجایی رسید
که در سمرقند وبخارا او را فروختند که وشنیده‌ام بخشش دراهم معدوده من بعد او رفته رفته خادم فرزند بعضی از
حکام شد روزی استاد او در دبستان تعلیم قصاید بدرچاچ از بیان بلاغت و لطافت کلامش عاجز بود
پس شاعر مذکور بعد از اجازت داد و ابیاتی داد تا او بواشاباش وصد آفرین گفت وطفل را یکه و تازیانه
زد و نفرین ونکوهش کرد که چنین ملا البغلامی گرفتی و این نوا صحبت رفضه مذهبشان اختیار در شد وشان
گروه بود تا آخر فتنه لطیفه باو اگر بر حکایات واقعیه اعتقادی نباشد باری به بحار الانوار مجلسی رجوع کن و بدانکه امام
منتظر که در تحصیل همه فتنه وحده تمام ذات شریف او عین انتظار ست ونظر بهریکی از آن اشد الموت توانگفت
در نتیجه کشاکشی عم بزرگوار خود که او را اخوان بی دم جعفر کذاب لقب نهاده اند وجناب مجتهد الزمانی نظر بعضی
از وجوه یعنی بودنش از نسل او بعد از سماع این لقب نیز که بر روی بالند گرفتار سبب این کشاکشی غیر از طلب مایه
دنیوی واتهم بظهور موهوم که سرایی بیش نیست امری نبود که دو عاقل را نباشد کین و پیکار نه دانائی
ستیزد با سبکسار و آن قضیه مکانی ست که بوجه میراث مال صاحب الامر بود و چون حمل خاتون نرگس
چنان مخفی بود که شب ولادت امام نرگسی اسم خاتون حکیما پی نبرد تا بظهور امور دیگر چه رسد که این
فرزند امام حسن ثانی ومورد ملائکه آسمانی ست پس جعفر موصوف هم بر مال امام حسن عسکری بسبب اخوت قابض
شد و هم نشین حسینی را در قابو آورد و نعره صفدری وحمله حیدری با وجود غیبت از گل نرگسی وسوسنی
در صد زبان بظهور آمد چنانچه کتب شیعه بران گواه ست از آن جمله آنکه جعفر مسطور که مدمن خمر باصول
شیعه بود علی روس الاشهاد در شب‌ها بکشتی نشستی و قمار باختی و طنبور نواختی چون دعوی مکان کرد
وانبوهی گرد آمدند وگروهی بر عادت معلوم همراه او شدند پس کرسی مملکت و دار الامامت خاتم الائمه
در آن وقت از دست رفته بود حده واسلامیه وبلاد مسلمین ومومنین را چه نام توانی برد المختصر جعفر مزبور
در همه طوفان عیانا دید که شخصی با آلات حربی بر اسپ تیز رفتار سوار است و نگاه بسوی او میراند باز او را
هر چند جست نیافت ومرعوب شد و با اینهمه صفدری وحمله حیدری که در مقابله عم خود کرده صفوانیه در شان
اوست و آن هم برای فایده دنیوی که متاعی بیش نیست از آن سوانح که بر مادر گرامی وخاتون نرگس گذشت
ولایق تفصیل نیست تغافل برگزید ولیکن بحکم لا یترک کله حرفی از آن مطابق کتب ثقات وبحار وغیره گفته و
نقاره زیر گلیم نواخته میشود ان شاء الله تعالی تا از محل فصل این هم خواهی دانست که ارتکاب خلاف امیر که جناب
امیر آنرا عالم شهود علامة الایمان نهج البلاغة میدانسته و میفرموده علامة الایمان ایثارک الصدق حیث
یضرک علی الکذب حیث ینفعک هم از آن ریحان وسوسن باغ صدق وصفا ظاهر گردید یعنی فرمود که من
بار دارم واین امام فرزند حیدر کرار صاحب ذو الفقار همه عار وشنار را گوارا کرد و مانند جنین در رحم پرده
نشین شد ومثل خاییان گوشه گزین گشت و ازین مقام این هم توانی دانست که اگر اهل سنت نیز تسلیم

فرو دارند وگر چنین صدیق مثلا کشریک بیاری در واقعات پذیرند تواند گفت که این امام الاتجعین مادر
معظمه خود را چگونه در دست دشمنان خون خوار گذاشت و برای رهائی مکان مسلح گردید و چستی و چالاکی اجل
آورد مر القصّه داز شجاعت او سرموی لکاست حالانکه شجاعت اصحاب در کتاب الله جابجا ند کور ست انا محمّد
وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ و از ان جمله أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ و از انجمله لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ الی غیر ذلک
فیکیف کرشعر جعفر علی ماسبق خاصة آیت اولی در شان کسانی باشد که بعد وفات شریف با کسری و قیصر
جهاد کردند و موجب ترقیات دین و ملت شدید و قد سبق کمافی الکافی مفصلا اگر راست پرسی داز قهر
خدا بترسی آن تونهال چمن نصرانیست و گل تازه بوستان قیصریت راغم فراق حسن عسکری علیه السلام
چه کم بود که این همه دواهی جانکاه و مصائب هوش ربا از مزید تهور و حیای فرزند امام واقع شد اگر ادنی توجه
بحال چنین مادر مهربان کردی غلامان عباسیه چه مجال داشتندی که خاتون نرگس را که نوقت بیمار بهر
بیمار بود گرفتار ساختندی وان سر وازاد را بقید و بند انداختندی پس حرقی از نوحه خاتون مذکور تواند بود وانچه
در نگارستان منقول است گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من خواب میکردی امروز
با من و غلغله که شمشیر مروی و من پیرزن آزین زیادة تر حد تام برای این امام اصول رقصه ایام متواتر شد
که در بار در و دیوار و سقف و کنف چنان تهور فرماید و در واقعه ناموس اکبر چنین بی پروائی اجل
دراز و لیکن چه توان کرد که ماده محبت ابن سبا یهودی نه چنان در رگ و پی این طایفه تاثیری کرده که کسی بیان
آن کردن تواند بالخصوص جناب مجتهد را که هوز براده و رسم ارکان دولت آصفی میرو ند از خواب مخنی تو
نیوی پیدا کرداند تا از خمار هر دو چشم فتان آن یهودی شیطان که سحر سامری در طلب داشت علم الهی بر
بخات می یافت رقصه نشر افتخار متجهم و دا از مدتی گشت دا عیاد قال الله کُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ لَاتِ
فِي الْبَابِ وَالْفِعْلُ الْحَجَرُ و افتخار علم السروی به بیت شاعر بدی چنانچه که و الستی که خدا را از ظلم منزه گردانید
و احتجاج و استدلال بر عدلش نمودند و عقلا چنان ست که خادمی یکی از فضلا و تعالی را نجات داده بود
آورده اند که او در سفر بود و ماه محرم پیش آمد پس اقامت کرد و یکی را چاکر خود و تنش تصویر گلی آراسته
بود و سپرد که هر روز یکی را پیش آورد و خود غائب شود اول روز بر تخت نشست و خنجر بدست گرفت و
گفت هان بیار صورت نخستین روبرو گذاشت و مخفی شد می شنود که میگوید از سیمای تو دانم که ابوبکر
هستی عمر تو در خدمت حضرت و ملازمتش بسر شد ترا چه افتاد که حق فاطمه غصب کردی بعد از غیظ شدید
بستر بر سر زد و بر هم شکست روز دوم و سوم صورت فاروق و ذی النورین را همین و تیره ریزه ریزه
کرد و چهارم خادم دانست که مگر صورت معاویه باشد که ناگاه شنید که خطاب با جناب مرتضی میکند
که با وجود قلع باب خیبر با منه چنین رحم بر دلنشین شدی و چون خانمان در خانه گریست و هم
[illegible] دولت تو و بالا شد به غوغا نخجیده [illegible] علم بکتابت رسانید در تجهیز با تصویر حضرت

بشیر دند بر عتاب آغاز کرد که چندی از منافقین را با وصف دانستن چنان نواحی که بر اہل بیت عاشق
شدند و خدا ہمیشہ می فرمود و تو در نصب میر کبیر تعلل روا داشتی و صاف نگفتی کہ بعد از خود کہ خود او امام است پس
از من اطاعت او بکنند تا آنکہ دین اسلام متغیر گشت و عمر افضلترین عبادت را کہ متعہ بود حرام
کرد و اینها این ہمہ گفت و بلی اندامی نمود در ورشم تحیر خادم آنحضرت یکی بہ آن رکشید کہ این صورت کیست
و کہ باقی ست تا شنید کہ غیظ و غضب ان لعین یا رب العالمین ہست در عتاب ہمی کوشد و در
غیظ و غضب می جوشد و می خواہد کہ بتبر نہ زند و تصویر را بشکند کہ خادم از پس دیوار بر جست
و صورت را در ربود مغل نا بلد در عقبش دوید او در خانہ دوستی خزید پرسید این چہ حال ہست
قصہ را اعادہ کرد و گفت ام وز خادم را ازین ملعون نجات بخشید گفت لا و اللہ کہ تو خدا را ازین کردند نجات دادی
نزد این حکایت چنان باشد کہ اہل ظرافت در بعضی از تذکرہا ساختہ باشند ولیکن کاملہ از فرق شیعہ بذم و طعن
جناب امیر علیہ السلام چنانچہ در کتب مقالات النست می پردازند و غرابیہ و ذبابیہ حضرت جبرئیل علیہ السلام را
بر ملا لعن میکنند و ذمیہ از انہا بتشنیعات حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در ہر دو جہان روی
خود را سیاہ میسازند و حضرات اثنای عشریہ آنچہ در بارہ مصحف حضرت زہرا رض توسط جبرئیل علیہ السلام
اعتقاد دارند اگر از مذہب غرابیہ کمتر ست چنانچہ در تالیفات کثیرہ بہ براہین قطعیہ خواہی یافت کہ بمراتب از آن
زیادہ تر ست و اگر حکایت بعض مغول در تالیف بندہ مکرر شود بیدماغی نفرمایند بلکہ مطالعہ طعن الرماح پردازند
و ہر کہ بتالیفات فقیر بالخصوص این دفتر اگر ادنی تلاش را کار فرماید مطاعن جناب امیر معاذ اللہ بر اصول
اہل فضول بعذر خواہد یافت بقیاسات بدیہی کہ مطاعن خلفا در جنب آن ہیبت و نابود ہست زیرا کہ
سقد ما آتش مخدوش نظری و اینہمہ بجای خود قوی و بدیہی و قس علی ہذا مثالب حضرت زہرا و والد ماجد آن
نیز صلی اللہ علیہ و علیہا بر اساس مذہب کفرہ کہ استغفار رسالت حرفی از آن گشت پس باقی نماند مگر
مطاعن واجب تعالی و ہر کتاب کلامی رفضہ متضمن آن ست خود صدا بر بیرد ہقانی تا لمب ما مرکسی و بیجا نی
دلیل بر آن ست کہ اگر خدا بر آن طریق نرود کہ عقل نراساختہ و پرداختہ ہر حکیم او را ملامت کند و آن
می زیبد بعد ازین بہ بین کہ بیشتر افعال الٰہی مخالفت صریح بقواعد عقلیہ ذاتہ ذات الضاف مکن کہ وقتیکہ عذاب
بر تارکین امر معروف و نہی عن المنکر فرود می آمد اطفال و مجانین و حیوانات روی آن زمین را شامل
می باشد کما فی خلاصۃ المنہج و غیرہا پس ہر کس برین عدالت کہ تابعین عدلیہ اعتقاد دارند تاہ تاہ می کنند
فاعتبروا یا اولی الابصار و از متفرعات قاعدہ این رئیس الحمقا در صد ارم دفتر ابا نرگشتایم
حرفی از آن این ست کہ قبل انبیا و اوصیا و فرزندان جناب خاتم المرسل و بعض از معصومین بہ تصریح آنچہ علم الہدی رفضہ
در غرر و درر میگوید نقیض صریح آن پس لعنت بر آن قوم کہ پیشوائی او زرارہ ہست ہو شر من الیہود والنصاریٰ
طرفہ تر آنکہ گویند کہ ترک امر معروف و نہی منکر موجب چنین عذاب ست و حضرات ائمہ کہ برای ہدایت مبعوث

شنیدید عمر خود و بود ... و شناختند گردانیدن شیعه حضرت کلینی در کافی و غیره در روایات که مسلمانی از این است
که حافظ دارد آه گر از پی امروز بود فردایی فی هذا الامور وقعت فی البین فلسح الی ماکنا بصدده بالجمله
این ها که شنیدی در باره صاحب الامر خاتم الاوصیا و خاتون نرگس است که اباسه مفضلین رفضه را
مانند بابیه باغ سیر نمودند و آن مراتب که قبل ازین بار اشاره اجمالی او داشته در باب حضرت مرتضی رضی
و خاتون قیامت فاطمه زهرا است که رفضه را پیش آمد که از اول مردم بعد از یاد کردنش وظیفه لعنة
الله علی زراره و هو شر من الیهود والنصاری موافق مختار کشی سحر خوانند و این اشقیا هنوز شادان و
فرحان اند و بر عیوب خانگی خود می مالند و بر وتها بزیدی حیائی خود می بالند و هنوز درین خیالند که این بعضها
ایمه درباره پیشوایان شیعه سیما افقه الستة عمل بر علوم لدنیه بود چنانچه حضرت خضر کشتی سلیم را شکست
حالانکه اگر کتب اصول پر مبنی عمل بران حضرات ایمه را کی بایستی کردن که مقام ایمه در رتبه موسیٰ کلیم الله بود
رتبه مصداق علمناه من لدنا علما فلعنة الله علی من مال الی مذهبهم کسیکه حال ایمه او طشت از بام باشد
و بهیچ فردی از افراد امام تحدید مذکور صادق نیامد نایب و قائم مقام او را چه حاجت است دیگر ذاتیات امامت
تلاش کردن زیرا که حاجت وقتی می افتد که صورت اشتراک پدید آید و چنین جوهر ذاتی و هنر سبعی هم
نیاید اکنون براین تمیز او چه احتیاج خواهد بود که دیگر اجزا را باعتبار معنی تلاش کنند و راه اطاله بیماید نیمهم
کشش و کوشش نماید پس همین قدر کافی بود که امام بر اصول این سیه نامه کسی است که پرده حیا از
روی خود بر دارد نعوذ بالله من کفرهم و از امثال انتقامات دیده باشی که صاحب صواقع محرقه و بوارق
سوالقه و فضائح الروافض و نهج السلامة خواجه نصیر الدین سید سند نصر الله کابلی فصلی بدین معنی می انگیز
در صواقع المطلب الحادی عشر ان ایمان الروافض لیس بایمان بعد ازین از غلاة شروع کرده
و کیفیات شان بر شمرده و چون نوبت با مامیه رسیده اموری از ایشان نقل کرده که از بیانش
عرش عظیم می لرزد و امثال ان کلمات از هیچ مسلمانی سر نزند حتی که رد وحی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بار بار صدور یافت و هم مجادله و مناقضه که رب العالمین بتاکید یکه مزیدی بران متصور نباشد ارشاد
فرماید که علی را نصب کن و حضرت مفاسدان را بتکرار بر شمرد و چون بر ارجاع تصریح کردند که وما ینطق
عن الهوى ان هو الا وحی یوحی پس ضرور افتاد و ناگزیر شد که رب العالمین را معاذ الله مکذب
ذات خود یقین کردن و مفاسد و مصالح هر دو را در یک ماده مجتمع دانستن الی غیر ذلک کما فصلنا فی هذه
الاوراق ثم لابد من مطالعة تالیفات ابن المعلم سیما کتابه المسمی بالروضة فانک القول لعدد و بیان الحارث
المطرود و هو معلم الملکوت تیره کاتب الحروف این کفریات را نظر بایمعنی که منتسب با سنت بالشیعه باعث کثیر
نهایتی نیست و اگر همت ناظرین و سامعین باین اوراق که بفارسی سلیس نوشتم تعلق گرفت بار حاجت
بکتب دیگر نمی ماند انشاء الله تعالی و در امر یکه سیاقت سخن بود از حد نام هر امام حضور صاحب

صاحب الامر و فیصلے کہ مقوم ماہیت بدست آمد یعنی امام برای ربائی مکانی حملہ حیدری آغاز و
وبرای تخلص مادر مکرمہ معظمہ بگریہ پردازد واین وصفی است کہ بالاتر از ہمہ باشد وگریہ وزاری
وفریاد وبیقراری خاتون نرگس برین امر مبنی بودہ است کہ اگر صد سال بعد از رجعت نگریدی حرفی از آن
استغاثہ وندبہ نتواند بود وازباب ندبہ اوست بدلالت حال این مضمون کہ حالا بعد از سر من کن نیکوئی
شدہ باشد والیضا تا تو یمن سپردی من بخدا میرسم سبحان اللہ آن بیچارہ در عشق امام حسن عسکری
چہ محنتہا کشیدہ وچہ بلاہا دیدہ حتی کہ سلطنت روم را گذاشت واز آن عیش وکامرانیہا دست برداشت
داوارہ کوہ ودشت گردید وبر فروختن خود وانہم بثمن قلیل راضی شد ورفیق یعنی فروشندہ خود را
ترسانید اگر تو باین قیمت قلیل مرا بدست وکیل امام نقی نمی فروشی من در ہلاک خود میکوشم من بعد
دانتظار معاودت این فرزند سعادتمند چہ خاک حسرت بر سر خود نہ بیخت وشب وروز خوناب از
ہردو چشم بر بیخت کہ اول رخصت نمیدید کہ تفصیلش بگویم وعرصات آلام ومصائبش را باقدام
اقلام بپویم کہ واقعات نگاران محنت اشد الموت را تا مدتی در مقام عیبش کہ سرداب سر من رای
باشد نقل میکنند ولنعم ما قال بعض الشعراء ~ ای مژدہ وصلی نہ پیامی نہ حدیثی ~ در کوی تو بستند مگر راہ
صبا را الغرض مصیبت خاتون نرگس را پایانی نیست کہ اگر صبر کند وامن از دل صد چاک بشود وواکراہ
وفغان برزبان آرد سبب گرفتاری میگردد ونیز منافقین ومنافقات ومزورین رقعات مکر
بازارہای خویش کامیاب اند واو درین ہیچ وتاب نقد جان بسلامت نمی برد ونہ ازین زندگی کہ بدتر از
سکرات الموت بود نجات می یابد پس بی اختیار ودرین مقام جانگداز ہوش بردار شعر مشہور بدین طور
بزبان خامہ میرود ~ علی رو سیاہ نرگس خاتون تماشا کن کہ روشن ساخت نور دیدہ اش
چشم سفیران را یعنی نگارنگی زمانہ را ببین کہ مادر معظمہ در فراقش خون جگر ... یدہ وپیر یکی از مشایخ
آن بیوہ وبتوسط سفرا بمدعا رسد حال آنکہ اعین ... ن باشد کہ خدای عزوجل دربارہ شان فرماید فلما جاءہم
ما عرفوا کفروا بہ فلعنة اللہ علی الکافرین کما ثبت ہذا المضمون فی حق الیقین ومتوسطین
چنان دراہم دونا میگیرند واہل رقعات مزورات کیسہ ہای خالی را پر کردانند ~ کام سفیر دادہ
از غیبت امام در متاع دین چہ بالکل دشمنا دکردہ اسی زادہ کند وبی نکر داست بیچگاہ مزدول
عمل کہ توشہ داکردہ الکاش ہمہ ہفت بند کاشتی را بغیظو یاد کردہ بود ہفتاد را خود در مصیبت خاتون
ریحان ترتیب دادمی تا خوش مصیبت بنگ میشد حاشا وکلا واویلا واسفی چون حال برین منوال
است وخوف اطناب در پیش وملامت لاعنین در پس بنابرین توجہ را از دست گذاشتم بلی خیال
اینہمہ بمقتضای اطوار جاہلیان برنکر خاطر است وانہم بنوع افسوس وخیر خواہی کہ اگر خاتون دران
وقت سلاح می یافت حقا کہ فوج غلامان خلیفہ را کہ ہجوم کردہ بودند میشکست بلکہ رخنہ غیبت

عیب فرزند را مثل سد سکندری می بست و هم خود از قید و بندہای بے یاقت و بسیر جا بلقا می پرداخت و پرداگی کوچہ گردے و بادیہ پیمائی پیغمبرزند بیدا د و بیغیر مود کہ بیابان نور دی و کوچہ گردے کار تو نیست بلکہ راہ و رسم کسانی است کہ اہل تحیر یا اند و تعلق آن جہان بریدند این امر از خاتون نرکس متوقع بود بسبب آنکہ توسل جناب فاطمہ زہرا کردہ بود تا دیدار حضرت امام حسن عسکری بحصول انجامد کہ در تب و تاب عشق شب و روز میساختند و می سوختند و سوادہ برگونہ حسرت و افسوس می اندوختند پس امر شریف فاطمی را در اسلام آوردن برائے زیارت امام بر روی کار بست جناب جناب خاتون جنت روز ہجوم مہاجرین و انصار کہ صدہا انبوہ کردند بقوت ہر چہ تمام ائمہ را اگر شیاع جناب امیر یا زمید است غلامان خلیفہ را مغلوب میگردانید ولیکن از امام با وصف مسلح بودنش ہیچ مردانگی بلکہ شمہ از حیا صدور نیافت بجہت آنکہ او مقلد جنین و پردہ نشین بر اصول اتباع این سابعین بود کما لا یخفی معذلک بر کہ در بارہ امام لفظ بی ولے و مانند آن گوید کافر میگردد و در بارہ شجاعان و ہر آنکہ علی الکفار و مقاتلین اولے باس شدید کہ در محاورہ قران مجید اہل تہور را گویند و عقل ہم بر شجاعت ایشان گواہی میدہد کہ بدون دلاورے و دلیرے چگونہ ہر کافران شدید غلبہ کردند و دین زردشت را از ایران بر کندند و شام و روم را از ترسایان پرداختند محدث و نزول سنا واللہ ہر چہ گفتہ اند بجای خود تواند بود فاعتبروا یا اولے الالباب و بحمد اللہ از زمرئیکہ من بعد استقراء کتب شان مثل علل الشیخ الشرائع و غیرہ آن این معنی بر آوردم کہ در عہد ہمہ ارکان رفضہ گرفتند جز حضرت امیر کبیر و یا این ہمہ ارکان مذکورین ہنوز دین پناہ و تہور دستگاہ اند بالجملہ مجتہد الزمانی بعد ازین لکان و فشار جامہ اش را نجس کردہ حقیقت تار و پود تکلم را این ناپاک پاک بسوخت و اکنون نتواند کہ طبل زیر گلیم بنوازد ہر چند از انتفاخ اضلاع بطین شدہ باشد کہ حاجت بدیل ہم ندارد ولیکن فراخ حوصلگی او را باید دید کہ ہنوز بہر صورت اصلی است امام بودن امام و جبل الاطاعت من جمیع الوجوہ پس این دعوی علی رؤس الناس حقیقۃ در بیجای من جانشی محسوس زیراکہ دین آمیزش از سابق او را حاصل ست کہ ہم حال سنیان است و ہم شکایتے ندارد و حجرے رامی کشد کہ از مطالعہ اصول اجبار است کہ حضرت ائمہ فرمیکہ در بارہ نصب امام سیانہ ناصبیان شیعیان و سیر اور و ہزار انیست کہ ہر دو امام نصب کردند ولیکن ایشان آنجاشش کما ینبغی بجا آوردند و شیعیان ہرگز اطاعت نکردند و از ینجا ہم مثل سابق نصب شیعیان لشمول عنایت الہی ہویدا تواند شد اگر دل سے این وجہ در معنی ناصبیت باشند کما لا یخفی علی من رای الکتب الکلامیہ من الطرفین و عبارت خدشہ کلینی از اصول معتبر و شان در پن تعظیم جانسپور و حکایت عجم انداز این است علی بن محمد عن سہل بن زیاد عن ابراہیم بن محمد الہمدانی عن محمد بن حبیبہ قال قال لی ابو الحسن علیہ السلام یا محمد انہم اشد تقیۃ

ام ابی حمزه قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسئلک عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال
ابو الحسن ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته و قلدوه وانتم نصبتم رجلا و فرضتم طاعته ثم لم تقلدوه فهم اشد منکم
تقلیدا و ازین حدیث فواید بسیار بدست می آید از انجمله انیکه اطلاق مرجئه بر اهل سنت تام کرده اند یا بمعنی که جناب
مرتضوی را بعد از اصحاب ثلثه امام میدانند و متاخر میگردانند و این اصطلاح از حواشی غرر و درر ثمانیه
واضح میشود و شکی نیست که چون کتب مارا جع کنی تقدیم شیخین در احادیث و تاخیر جناب امیر علیه السلام معلوم
میشود بلکه از نهج البیان طبرسی هم واضح است که شیخین در خلافت مقدم اند پس عیان شد که لفظ
مرجئه هر چند فرقه اطلاق نموده اند بعضی موافقین سنت و بعضی مخالفین آن و قد ان العصاره قد نبه
والجواب قد بکیتم فلا نتقل و از انجمله آنکه از فرضیت طاعت صاف صاف بر آمد آنچه قالع اصول بلکه اصل الاصول است
یعنی هم نصب ائمه ایشان و هم افتراض اطاعت با وجود عدم اطاعت ائمه ازین بدکیشان و کفی به حدا ثا عظیما و عذر لا ایمان بعد ایمان
خلاصه حدیث بدین دقیقه هم بی توانی بر دکه آن قوم مورد ملامت و لوم همین است که امام را برای خود بر افکنند
و کلام او را نیمار خصوصا وقت استعمال سیف و نضال نشنیدند و دعوی غریده ولای اهلبیت بر آسمان سانیدند
و وقت تلاقی عسکرین نتوانستند بر زمین قایم شدن تا آنکه امیر المومنین خلیفه اول ایشان تمنا داشت که ایشان را
با اصحاب معاویه بدل سازد و در امثال این تمنا با بلاغت سحبانی کوتاه و از بیان خیانت های شان که دل و
جگر شریف را خون ساختند عذر خواه حقیقت انیست که اکثر قدمای اهلسنت یعنی شیعه مخلصین همراه جناب مرتضوی
می بودند این شیعه بی وفا هزار بار قصد خونریزی آنجناب و ماتم آن عالی قباب کرده بودند و این هم خواستند که قید کرده
بدست معاویه سپارند و تشنیع محاربه ره یا انتهار سانند و هیچ ملکی را بدست حق پرست او باقی نگذارند
چنانچه بعضاز نسیم ازین جنس خبرها می آمد و با عتراف جهابذه قوم موید این جور و جفا در حق ائمه هدی
می باشد اگر چه ابن بابویه از ابرسهو حضرات معصومین و لا محمول دارند و دست از شرم و حیا بر دارند کما لا یخفی ان شاء الله
تعالی من بعد در مهمانی مسافر کربلا آنچه بپا کردند و در قتل و شهادت ائمه متاخرین بر روی کار آوردند
کما اشرنا موجب تسوید وجوه شان در دنیا و آخرت بی حیایی علمای قوم ملاحظه کردنیست که انهمه تصریحات
بر نگوهش و نفرین قوم ملعون می بینند و نهور در مطاعن اهل بیت اطهار مهاجرین و انصار و تابعین
اخیار نمیشنوند و هر چه از خرافات در قلوب شان به هواجس شیاطین خطور میکند بی خوف و هراس میگویند
و هرگاه درین تقریرات کبغر سخن مغالیط کشمیری چندان عیان گشته که حاجتی به بیان نداشته
پس تقریرات او در طبقات رفضه که فضایح شان کالنار و طشت از بام
علی الاعلام است کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف والحمد لله علی ذلک
حمدا کثیرا و آنچه جناب امیر از شیعیان اعراق که در لشکر بودند و من
جمله هم رو با طاعت نمی آوردند و در نهج البلاغت مروی گشته و چنان است

از حضرت آدم تا جناب خاتم کسی چنین زارنالی از هیچ ستمگاری بدین هیئت مجموعی نکرده باشد تا
بحدیکه هر که از ائمه محتضر میشد وصیت میکرد که هرگز بر حرمت و حکایت این منافقان گوش
نباید نهاد و از صواعق و تحفه در عربی و فارسی بروایات شیعه ابن سبا یهودی کالشمس فی کبد السماء ثابت است
و العجب که همه ائمه به اظهار زبانی مجتهد فانی بجمیع وجوه مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
واجب الاطاعت و مفترض الطاعت باشند و علما و اتقیای این دودمان عالیشان از آن
بزرگان تخلف نمایند پس ثابت شد آنچه اهل حق گفته اند که کسی در اهل بیت مثل حضرت معصوم
و مفترض الطاعت و قس علی هذا و در اصحاب نبوده و هر کسی که بمرتبهٔ اجتهاد رسیده در تقلید دیگری
نکوشیده و بحث تخلفات شان قبل ازین از کتب معتبره شیعیان بعنوانی گذشته که حاجت باعادهٔ
آن باقی نگذاشته اما اقامت حدود و تعزیرات پس ایراد این تجدید منظور بود و قباحت مجتهد
از آن هم زیاده تر است زیرا که در جمیع کتب اصول که شمائل و خواص امام مفقود را یاد کرده اند
مثل بحار و تراجم آن و دیگر تصانیف جهابذهٔ رافضیان مثل شیخ حارثی و شیخ طوسی نوشته اند
که چون مهدی ایشان بمدینه منوره گذر کند اول دار و گیر او بر جده ماجده و بزرگانش باشد
با وجودیکه اکابر شیعه بالی مبالی محدثات ابن سبا چون انکار ها اهته در نیمقام نتوانستند کرد در
حق ایشان گفته اند المسکون لسان الشریعة پس خبر شیخ نجدی و عبد الله بن سبا یهودی
هیچ کسی که مدعی حدود و تعزیر بر ایشان نتواند شد معهذا حق تعالی در کتاب مجید فرموده آنچه دلالت
بر آن قطعا دارد که اگر ایمان بمبدا و معاد دارند باید که بر رافت و محبت نظر ندارند پس ظاهر شد که
اگر امام ترک حدی نماید بعد از ثبوت مخل امامت اوست پس رسول خدا با وصف یا قدح
سبب جدا اگر ترک حد نموده باشد در باب صدیقه معاذ الله بسبب عشق و عاشقی با وجوه دیگر
در حد رسالت کجا باقی میماند مثل مشهور است ع چو کفر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی پس ضرور
بود بطور وصیت میفرموده یا علی اول این کار بکن که مصداق لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ هستی
و حقا که آنجناب وقت تظلم یهود فدک از کسی پروا نکرده و سرزنش فدک جدا کرده انیست حال
سیده اوصیاء و شیخین مکرمین برای طرفداری دختران خویش گاهی برنخاستند بلکه در مجمع البیان
طبرسی و دیگر تفاسیر معدودهٔ روافض موجود است که وقت شکر رنجیها در امور خانگی بتادیب
و تنبیه می پرداختند و جنبه داری حضرت را زنهار نمیگذاشتند و چگونه معین و مددگار حضرت
نباشند که امیدوار سلطنت ازین جهات می بودند پس ضرور شد اطاعت شریف بر مذهب
است که صاحب مجمع البیان هم می تولید و مجالی ندارد که در ان گفتگو کند که اگر رسول خدا
حایل نمیشد میانه فاروق و دخترش ام المومنین حفصه او دختر خود را بمجرد تعریض کشته بود

الغرض چون خاطرداری خلل انداز در ایمان دیگران در رسالت وختم آن بطریق اولی
معاذ الله ولیکن این امور باکسی توان گفت که رسالت را باوجود منافعتها با حضرت
رب العالمین ودست بر داشتن از ان چنانچه بار بار دانستی نشانی بر اصول ع یابند واز تالیفات
معلم این معلم که درحقیقت معلم ملکوت بوده وعلانیه حکم بوضع اخبار موید محدثات رفض
کرده کما ذکره صاحب الصواعق لزوم انکار رسالت واز تالیفت دیگر اکابر رفضه اثرے
از آثار وضع وافترا به بین در حدیث طویلی که امام حسنؑ در معامله بیع وشرای ناقه همراه امیرالمومنین
قبل از جنگ بدر بوده واین مجتهد حکم بصحت آن مینماید از طعن الرماح قاسمعوا ما فدعوی ذلک البناء فکلام منکر ان اهم
وضع الاخبار والحاکم بصحتها هذا الحمار وهرگاه استغنا از رسالت بدین شد ومدیو قوع او آمد روایات
روضه جاری نشتقے هم دلالت بران وارد ومجلسے امام سیزدهم مدعی آن در تالیفات
خود ش باشد وتفسیر صافی نیز نص در آن بود پس چنانچه خلافت جناب امیر بی حقیقت
وبے معنی باشد کما نص علیه ارطل بوق فی المجالس متبعا لعلم الروی فقس علی هذا حال
الرسالة بروایت استاده رئیس الاشقیا مغذ لک عشق وعاشقی در نهاده خود جنون ست که بار رسالت ممتنع الاجتماع است
وهو الظاهر عند العقلا تکمیل المقام وتتمیم المرام بدان علمک الله تعالے که جناب مومن حالیکے
اگر کافی کلینی را بمطالعه خویش سے آورد وباب نادر را از مجلد اصولش که از نوادر روزگار مبین فضائل
ومعرفت خواص وآثار امام است وسرمایه افتخار در کتب ایشان دیده باشے که برین نوادر
بیشتر حواله سے کنند یعنی حضرت امام رضا که در افادات خویش حالت منتظره بانی نگرسته بیان انواع
او صاف از ذاتیات وضروریات امام بکمال اهتمام پرداخته میکشا یچ حاجتی نبود که تجدید ش صعوبتی
بر وارد وبلکه همه اصل وزر به کردن راوی می افتاد ومختصر ش را بالیتی نقلکردن بروایت ابو محمد قاسم
بن العلا قال کنا مع الرضا بمرو فاجتمعنا فی الجامع یوم الجمعة فی بدء مقدمنا فادار وا امر الامامة و
ذکروا کثرة اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی فاعلمته خوض الناس فیه فتبسم ثم قال یا عبد العزیز
جهل القوم وخدعوا عن آرائهم اوبانهم ان الله عزوجل لم یقبض نبیه صلی الله علیه وآله حتی اکمل
له الدین وانزل علیه القرآن فیه تبیان کل شئ بین فیه الحلال والحرام والحدود والاحکام وجمیع
ما یحتاج الیه الناس کملا فقال عزوجل ما فرطنا فی الکتاب من شئ وانزل فی حجة الوداع و
فی آخر عمره اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا وامر الامامة
من تمام الدین ولم یمض حتی بین لامته معالم دینهم واوضح سبیلهم وترکهم علی قصد سبیل الحق واقام
لهم علیا علما واماما وما ترک شیئا یحتاج الیه الامة الا بینه فمن زعم ان الله عزوجل لم یکمل دینه فقد رد
کتاب الله ومن رد کتاب الله فهو کافر هل تعرفون قدر الامامة ومحلها من الامة فیجوز فیها اختیارهم

ان الامامة اجل قدرا و اعظم شانا و اعلى مكانا و امنع جانبا و ابعد غورا من ان يبلغها الناس
بعقولهم او ينالوها بآرائهم او يقيموا اماما باختيارهم ان الامامة خص الله بها ابراهيم الخليل بعد
النبوة لاحاجة الى الاخبار فانها تحيط الانسان بل الحيوان قالت نملة و قد رأيت انتظام الخبر
الى غير ذلك فكيف اذا خبر النبي والخلة مرتبة ثالثة و فضيلة شرفه بها و اشاد بها ذكره
فقال انى جاعلك للناس اماما فقال الخليل ع سرورا بها ومن ذريتى قال الله تبارك
و تعالى لا ينال عهدى الظالمين فابطلت هذه الآية امامة كل ظالم الى يوم القيامة وصارت
فى الصفوة ثم اكرمه الله تعالى بان جعلها فى ذرية اهل الصفوة والطهارة فقال و وهبنا له
اسحق و يعقوب نافلة و كلا جعلنا صالحين و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات
و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و كانوا لنا عابدين فلم تزل فى ذريته يرثها بعض عن بعض
قرنا فقرنا حتى ورثها الله عزوجل النبى فقال جل و تعالى ان اولى الناس بابراهيم للذين
اتبعوه و هذا النبى و الذين آمنوا والله ولى المؤمنين فكانت له خاصة فقلدها
عليا بامر الله عزوجل على رسم ما فرض الله فصارت فى ذريته الاصفياء الذين آتاهم الله العلم
و الايمان بقوله جل و علا و قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم فى كتاب الله الى يوم البعث فهى فى
ولد على خاصة الى يوم القيمة اذ لا نبى بعد محمد ص فمن اين يختار هولاء الجهال ان الامامة هى منزلة
الانبياء و ارث الاوصياء ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول و مقام امير المومنين ع و ميراث
الحسن ع و الحسين ع ان الامامة زمام الدين و نظام المسلمين و صلاح الدنيا و عز المسلمين ان الامامة
اس الاسلام النامى و فرعه السامى بالامام تمام الصلوة و الزكوة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفىء
و الصدقات و امضاء الحدود و الاحكام و منع الثغور و الاطراف الامام يحل حلال الله و يحرم حرام الله
و يقيم حدود الله و يذب عن دين الله و يدعوا الى سبيل الله بالحكمة و الموعظة و الحجة البالغة الامام كالشمس
الطالعة المجللة بنورها للعالم و هى فى الافق بحيث لا تنالها الايدى و الابصار الامام البدر المنير
و السراج الزاهر و النور الساطع و النجم الهادى فى غياهب الدجى و اجواز البلدان و القفار و لجج
البحار الامام الماء العذب على الظماء و الدال على الهدى و المنجى من الردى الامام النار على
اليفاع الحار لمن اصطلى به و الدليل فى المهالك من فارقه فهالك الامام السحاب الماطر و الغيث
الهاطل و الشمس المضيئة و السماء الظليلة و الارض البسيطة و العين الغزيرة و الغدير و الروضة الامام الامين
الرفيق و الوالد الشفيق و الاخ الشقيق و الام البرة بالولد الصغير و مفزع العباد فى الداهية النآد الامام
امين الله فى خلقه و حجته على عباده و خليفته فى بلاده و الداعى الى الله و الذاب عن حرم الله الامام
المطهر عن الذنوب المبرا عن العيوب المخصوص بالعلم الموسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين و غيظ المنافقين

المنافقین وبوار الکافرین الامام واحد دهره لا یدانیه احد ولا یعادله عالم ولا یوجد له بدل ولا له
مثل ولا نظیر مخصوص بالفضل کله من غیر طلب منه له ولا اکتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن
ذا الذی یبلغ معرفة الامام او یمکنه اختیاره هیهات هیهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت
الالباب وخسئت العیون وتصاغرت العظماء وتحیرت الحکماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وکلت الشعراء وعجزت الادباء وعییت البلغاء عن وصف شان من شانه او فضیلة من
فضائله واقرت بالعجز والتقصیر وکیف یوصف بکله او ینعت بکنهه او یفهم شیء من امره او یوجد من یقوم مقامه
ویغنی غناه لا کیف وانی وهو بحیث النجم من ید المتناولین ووصف الواصفین فاین الاختیار من هذا واین
العقول عن هذا واین یوجد مثل هذا اتظنون ان ذلک یوجد فی غیر آل الرسول محمد صلوات الله علیه کذبتهم
والله انفسهم ومنتهم الاباطیل فارتقوا مرتقا صعبا دحضا تزل عنه الی الحضیض اقدامهم راموا اقامة الامام
بعقول حائرة بائرة ناقصة وآراء مضلة فلم یزدادوا منه الا بعدا وقال الصفوانی فی حدیثه قاتلهم الله انی یؤفکون
ثم اجتمعا فی الروایة ولقد راموا صعبا وقالوا افکا وضلوا ضلالا بعیدا ووقعوا فی الحیرة اذ ترکوا الامام عن بصیرة و
زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله ورجع الی النبی حیث والوحی ...
معاذ الله واجزام المؤمنین بان الله اختار الشیخین بعدی ثم امر آل العبا ان یکسو لیس لنا الدعوی فی الامامة
فعل الملائکة اخطوا امین فی المجلس یوم افادة الرضا فجعلوا علی الابصارهم واسماعهم غشاوة کما جعل جبرئیل غشاوة علی النبی
العهد بحیث لم تطلع فی ای ال صلوا علی اختیاره النبی وهی ارادت الصلوة فکیف اخبار جبرئیل بالفعل شیطانا
وانما قال الله تعالی ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی واختیار رسوله اختیار الله والقرآن ینادیهم وربک یخلق ما یشاء ویختار ما
کان لهم الخیرة من امرهم سبحان الله وتعالی عما یشرکون وقال عز وجل وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم الآیة وقال ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم
ایمان علینا بالغة الی یوم القیامة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین وقال عز وجل
افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا یسمعون
ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون ام قالوا
سمعنا وعصینا بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فکیف لهم باختیار الامام والامام عالم لا یجهل وراع لا ینکل معدن القدس والطهارة والنسک
والزهادة والعلم والعبادة مخصوص بدعوة الرسول صلعم ونسل المطهرة البتول لا مغمز فیه فی نسب ولا یدانیه ذو حسب فی البیت من قریش
والذروة من هاشم والعترة من الرسول صلعم والرضا من الله عز وجل شرف الاشراف والفرع من عبد مناف نامی العلم کامل الحلم
مضطلع بالامامة عالم بالسیاسة مفروض الطاعة قائم بامر الله عز وجل ناصح لعباد الله عز وجل
حافظ لدین الله ان الانبیاء والائمة یوفقهم الله ویؤتیهم من مخزون علمه فوق علم اهل زمانهم فی قوله جل
تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون وقوله تبارک وتعالی

ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وقوله فی طالوت ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی
ملکه من یشاء والله واسع علیم وقال لنبیه صلی الله علیه وآله وسلم انزل علیک الکتاب والحکمة وعلمک ما لم تکن تعلم وکان
فضل الله علیک عظیما وقال فی الائمة من اهل بیت نبیه وعترته وذریته ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من
فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم سعیرا
وان العبد اذا اختاره الله عز وجل لامور عباده شرح صدره لذلک واودع قلبه ینابیع الحکمة والهمه العلم الهاما
فلم یعی بعده بجواب ولا یحید فیه عن الصواب فهو معصوم مؤید موفق مسدد وقد امن الخطایا والزلل و
والعثار یخصه الله بذلک لیکون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه وذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فهل یقدرون علی مثل هذا فیختارونه او یکون مختارهم
بهذه الصفة فیقدمونه تعدوا وبیت الله الحق ونبذوا کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون
وفی کتاب الله الهدی والشفا فنبذوه واتبعوا اهواءهم فذمهم الله ومقتهم واتعسهم فقال جل وتعالی
ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین فقال فتعسا لهم
واضل اعمالهم وقال کبر مقتا عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار وصلی الله علی
محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا حاصل این روایت آنکه عبدالعزیز بن مسلم میگوید که همراه حضرت امام رضا در شهر مرو
بودیم که دگر وا مدیم در مسجد جامع روز جمعه در آغاز ورود آن دیار پس مسئلهٔ امامت دائر شد و اختلاف
مردم در آن من حاضر شدم و امام را خبر دادم تبسم فرمود و گفت ای عبدالعزیز قوم علم ندارند و عقول خود را
در امور دینی دخل دادند حق تعالی وفات نداد پیغمبر خود را تا دین او را کامل نگردانید و نازل کرد قرآن
که بیان هر چیز بجوی در آنست حلال و حرام را بیان نمود و ظاهر ساخت حدود و احکام را و شرح کرد
اموری را که مردم محتاج بدان بودند ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی هر چیز را چنانچه باید درین
کتاب بیان نمودیم و در حج اخیر که عمر شریف باخر رسیده بود فرود آورد این آیت را الیوم اکملت
لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا راقم الحروف گوید که در بسم الله حدیث
اشکالے ست بسیار قوی و عویص که مقتدایان طایفهٔ رافضی خبیثه نتوانند ازان راه فرار جستن
بلکه نقد جان ازین معرکه بسلامت بردن و بیانش مفصلا درین اوراق متعذر می نماید پس بحر محیط
را بکوزه گنجانم و از رشحات آن تشنگی ش را سیراب گردانم که علمای طائفه شیعه کار خلاف الائمة الاطهار
اذعان این معنی دارند که حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از تکمیل دین و بیان هر شیء کما ینبغی در کتاب مبین
و شرح آن در احادیث خواسته بود که چنان کاغذے بنویسد که گاهے در بست سه سال اتفاق
نیفتاده بها آن نسخه تریاق مجرب رافع ضلال را از امت مرحومه همراه خویش برد و بمنع فاروق ازان
ممتنع شد و از تبلیغ چنین امر که در وجوبش براصول این طائفه شکی نباشد ورنه بیمنت قرطاس

پاره پاره شود و دست بر داشت چنانچه روز غدیر مستعفی شد پس در حقیقت طعن قرطاس دلیل
استعفاے رسالت ست بلکه کفر قوم هود و لوط چه نسبت این امور بجناب ختمی مآب البته
عین کفر می باشد لاریب فیه و آنگاه در روز وفات چنانچه از طعن الرماح تحقیق عاول و منصف
مجتهد قانے و زمانے که حالش از سابق معلوم گشته یعنی فاضل مدراسی بوضوح می انجامد که در
بیان روز بجبر و بر خاستن اصحاب حضرت بگلگشت جنت خرامید حالانکه بعد از نزول عصمت
یعنی قال الله و یعصمک من الناس که در غدیر اتفاق افتاد و تقیه نزد مجتهدین مذکور هیچ جائز
نتواند بود پس اگرچه قبل از آن تقیه عمر شریف بسر کردند نامے از رسالت باقی نماند با خاتمه آنجناب
چه جاے امامت که متفرع بر آنست و هویدا که جد او الحمد لله که باقی بود و باعتراف طائفه
رافضه وقت طلب قرطاس مکر امر امامت مرتضوی و تبلیغ آن که موقوف علیه ایمان باشد
البته واجب تر بود که اگر آن را بیان نفرماید بمقتضاے فما بلغت رسالته رسالت کجا ماند
پس نصیب ناصبین و سرمایه منکرین را و خلی نتواند شد یا وندارے که کفار قریش خصوصاً ابوجهل و ابولهب
حضرت را سنگسار کردند کما فی مجمع البیان و هرگز آنجناب در تبلیغ رسالت قصورے و فتورے نفرمود سبحان الله
چنین پیغمبر بالفرض از منع فاروق ممتنع تواند شد این خیالست و محال ست و جنون ۞ الغرض چون
رافضه اعتقاد دارند و بزبان معترف اند بعدم بیان و ذکر دیدند قرآن مجید را به بعض امام کافر شدند و ذهب
البحار اه باز بتلخیص روایت راوے مذکور متوجه باید شد که حضرت سفر آخرت اختیار نکرد مگر بیان فرمود
براے امت خود نشانهاے دین و واضح گردانید راه مستقیم و نصب کرد امیر کبیر را علم و امام قوم
را محتاج نگذاشت راقم گوید که قطع نظر از آنکه جناب پیغمبر ص در معرکه غدیر بعد از مامور شدن بنصب
امیر مفاسد خلافتش بیان کرد از تهمت کفر و ارتداد وغیره چگونه بتطییب خاطر امیر را علم گردانید چه
این امور روشن ز اطفلان هم می دانند تا بجوانان و پیران چه رسد این هم ادعاے ست خالی از دلیل
بلکه مخالف احادیث که مهاجرین و انصار مصداق قوله تعالی تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی با وجودیکه اهل لسان
بودند بعد از حدیث موالات در آن مجمع عظیم گفتگو کردند که برابر آن هیچ مجمع نیست که آیا وجوب محبت مراد ست
یا امامت و باز محتاج بیان شدند کما فی البحار وغیره من الاسفار اینست حال اجله اصحاب ملازمین
پس چه گمان دارے بدان قوافل که رخصت شدند و بطرق بیوت خود افتادند و در حقیقت بسیارے
از احادیث که نمونه آن از ارکان اربعه امامیه در تقسیم ایشان و کلینی مرویست نظر بادله وارد و قرین
قیاس ست زیرا که منطوق احادیث نزد فریقین کتاب الله ثقل اکبر است کما فی التفسیر المذکور پس
باید که همه تابع کتاب باشند و اگر در حدیث سواے امامت مراد باشد توان گفت که رسول خدا ص امام
جمیع انبیا بود و جناب مرتضی ص پس مصدق و راستی و تنفیذ اجماع کجا و اگر گوئے دفترے که حضرت

تحریر آن خواست در صفت آن لن یفترقا نزد فریقین مرویست پس معلوم شد که رفع ضلالت
نشد گوئیم قطع نظر از آنکه مشترک الورود است کما اشرنا بجوابش در زیر کتاب فن موجود که ضلال عام است
ترک واجب باشد یا غیر آن و امر دنیوی باشد یا آخران قال الله تعالی ...
و چگونه بعد از تکمیل دین و ملت توهم باید کرد که واجب باقی ماند معاذ الله چنانچه بحدیث امام در
کتاب الله است و ان بعض امام کفر است بلی بر رفضه اشکالی عظیم است که گویند ترک امری
که واجب تر بود کما لا یخفی بار خدایا مگر مقلدین و جال اعور گویند که رسول خدا بعد از آنکه جناب امیر
معین تحریف را محکم در گرفت و تحریکی داد تا بدینار رجوع فرمود و جمیع مشکلات مشکلکشا را حل نمود
تریاق چگونه بر طاق ماند ولیکن چون اینهمه حال مفصلات در خلوت بود غیر از جناب امیر که علوم ابدا
زمان قدیم داشت آن نسخه عزیز الوجود را که تواند یافت و دفعش پر ظاهر است که حضرت را ضافر مود که گمان ضلالت
رد قرآن و موجب کفر است پس هر چه حضرت را تحریر آن در قرطاس مقصود بود هم
اظهار آن جناب امیر چگونه آنرا مخفی گذاشته باشد بعد از این راوی حکایت کرد که هر که گمان
کند که خدا این حضرت را کامل نگردانید او رد کتاب الله را و هر که رد کند آنرا کافر است بعقیده
انعقاد است که آن قوم روافض اند که گویند طبیب روحانی تریاق فاروق را بمنع فاروق همراه خود
بجنت برد و هر گز حضرت نتوانست وصیت را نوشتن و مریضان امت را عنایت کردن و مفاد
و ازین تقریرات بوضوح پیوست که حسبنا کتاب الله اعتقاد هر مسلم پر ضرور است و هر که آن را
رد میکند مخالفت ائمه هدی می نماید و نقد دین و ایمان را درین معرکه از دست می بازد
و هر دو جهان خود را رسوا می سازد و حال فاروق بر همه واضح است که جان و مال خود را
در تکمیل دین فدا ساخته و عمر عزیز خود را در صحبت رسول خدا بسر کرده و کتب رفضه مشحون
از صحابه واضح است که رفقا و ندما و تلامذه اش بدرجه اجتهاد رسیدند فکیف که کثرت علم و
علم برادرش بحدیث اقتدوا و ذکر احادیث نبوی پر ظاهر است و نمونه فضائل شان اگر میخواهی
بکتاب الکفار رجوع بفرما اما مفردات قرآنی پس مجمع البیان و مجمع البحرین بر دعوی مقتضی اشترک است بیان
و منهم مع ان معانیها لا تعد و لا تحصی علی اصولهم حتی ان لکل لفظ سبعین الفا من المعانی
کما نص تالیفنا علاوه بر آن مهدی که بهتر بر او در هر شب قدر معانی قرآن مجید مجدد ا وارد
می شود حقیقة کسی دعوی جامعیت معانی آن از ائمه هدی بر اصول رفضه نتواند کرد کما تشهد بذلک
فی تالیفاتنا ولا حاجة الی ذکره کما مرت الیه الاشارة بینها و درین مقام که بحث قرطاس آمد
و لفظ حسبنا بر زبان رفت و از انجا هم با سجاز عیان شد که این اعتقاد بارشاد امام بر کس را
پر ضرور است و هر که خلاف آن اعتقاد کند کافر است اخباری باشد یا اصولی شیخی و بابی مجتهد

علم معانی قرآن مجید برامام نه کسی جز المشهور جواهر تقریبی ست و تحقیق براصول امامیه مثل کتاب المنتهیه در خاتمه اثنی عشر امام
صادق آنکه بعد از قائم یازده مهدی دیگر از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام بهم رسند در نزد اکثری از محدثین با اصلی ندارد و اگر
کسی گفته محققین از اتضعیف کرده اند بقاعده عدم خلو از منّ امام در زمان فقه مقتضی صحت آن احادیث ست لیکن
معلوم نیست که تراخر ایشان نیز معامله شبهه تقدیر خواهد شد کما هو ظاهر بیانه و تفصیل هذه المباحث فی صحوله الحیدریه علی
الیوم لعقدیه جرح و بازی مجتهد در کتاب طعن الرماح دیده نیست فتاویلات او را میزان عقل سنجیده نیست که نزد اهل خرد
بهیچ وجه فی ندارد بمقتضای قول او تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا و با وجود مستند بودنش بر کفر و فسق فاروق
که تمامی بسبب نقد اقرار کرده در تنزیه و غیره که او مبانی شریعت غرا متمسک بود چه مهملات جا دیده و این هم نداشته
که علامه تفتازانی چه فرموده که باب تاویلات بر جاهلین مفتوح ست اگر اهل خلافت بر آن
قادر آیند ما نیز قدرت بر تضعیف آن داریم چنانچه از حواشی فقیر بر طعن الرماح جابجا نوشته ام و در حقیقت
کتابیست مبسوط هر کسی تواند دانست که مغالیط او را اگر بدایتی نیست که خرافاتش را نهایتی نیست
یا راوی گفت که امام فرمود که بعد شناختن مرتبه امامت امت را در آن چه دخل ماند شان امامت ارفع از آنست
که در یابند مردم بعقول خود و کسی را نشاید باختیار خویش حق تعالی برگزید امامت را برای خلیل
خود که انی جاعلک للناس اماما و او از غایت سرور عرض نمود و من ذریتی جواب داد لا ینال
عهدی الظالمین پس امامت هر ظالم تا قیامت باطل شد و نماند امامت مگر در اهل صفوت و صفا
که فرمود حق تعالی و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین و همیشه
درین دودمان ماند تا نوبت بحضرت ص رسید که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین
آمنوا و الله ولی المؤمنین پس برای حضرت بود خاصة و آنجناب قلاده اش بگردن جناب امیر انداخت
بامر الهی بر عادت و رسم سابق پس در آن اصفیا ماند که علم و ایمان ایشان را دادند که الذین اوتوا العلم
و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس در اولاد امیر کبیر بود خاصه زیرا که رسالت ختم شد
و بعد حضرت کسی بر رسم رسالت نیاید فقیر بعد تنزل و تسلیم میگوید که این امور با چه ضرر تواند رسانید که سخن در
نبوت و رسالت بود کما فی تفاسیر الفریقین و کیست از اهل سنت که تواند گفت که امت را دخل ست
در نبی گردانیدن شخصی بر فرش زمین و فرود آوردن وحی از عرش برین و منبر و رابایستی که از تصورش پر
روح الامین میسوزد و غیر از صاحب رقعه فرو رده و حارثه سره در او تماشی علم الروح و طوسی امام اعلم
نیست که این کرمک شب تاب را عند الشمس بیفروزد الغرض درینجا امری دیگر ست یعنی رسالت و شاید
که جناب امیر را باصول رفضه التباس رو داد تا محول فرمود خلافت خویش را در بیعت خود و بعد ذو النورین
بر بیعت بدرینین کما ینبغی نمود چه پس امام رضا اگر بر حکایت راوی حجت بلغزد عجبی نباشد لیکن عقیر

صراحت میشود که قرآن الهیت دال بر رسالت جناب امیر ست که وقت مهدی ظاهر شود و ظهور رسالت
و بطلان ختم رسالت حضرت بشیر و نذیر حرفی ست از نسخه اهل بیت که سوره امام حسن و حسین ست
چون آن نسخه کامل علو و ظهور را بدبا بد و بدید که الوهیت حضرت رب العالمین را ندیانه تا به ثبوت نبوت ایشان
از انبیا چه رسد گویا همین ست معنی کلمات فرین و برادرش در چندی از اجزا که بجواب ایضاح
لطافة المقال نوشته که حاصلش اینست که مذهب امامیه مخلوط خواهر ماند همیشه و خلوص و محوصیتش نخواهد
الا وقت ظهور مهدی راقم الحروف مینویسد که ازین آیت قرآن واضحست که حکم صاحب تحفه که امامیه
مثل یهود و علایه اند عجیبی نیست زیرا که حق تعالی از کفار یکه دم از اعتقاد محبت حضرت خلیل میزدند
و مستبر نداشته ما بنر همین حکم درباره این شیاطین نمودیم که همه کید در ریاست معبودان شان
روز قیامت انکار خواهند کرد که ما کی گفتیم تا پرستید فلا تغفل بخلاف امامیه که سنیان با طاعت
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد تجهیز شریف که ان فی ذلک آلات فکذا میگویند که مهاجرین انصار و امثال ایشان
در اختیار کردنش دخلی دارند بالجمله در امامت اولی اگر دخلی هست برای انبیا است که تو انند
رد وحی کردن و گفتن بر اصول رفضه که قبول نداریم این رسالت را چنانچه نمونه ان از کتب
الطایفه کسیه علی طرق النزهیه الکثیره گذشت پس انبیا علیهم السلام بر اصول این کفره فجره کافر
شوند و اویلاه و امصیبتاه اللهم العن من یجوز کذا لعنا وبیلا وقتلهم تقتیلا و ازین قرآن مجید
جا بجا ظاهر است که اگر انبیا بلکه سید ایشان خلاف حکم الحاکمین در زد عذاب روز
عظیم بر ان مرتب ست وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ العشر حق راوی حدیث که پیر نابالغ
بود هنوز ازار آنست که هر یکی را اصطلاحی داده اند یکی را بجای دیگری کرفته
و از مضامین راسخه ضمیر خود حدیث را پر ساخته شروط امامت نزد علمای ما اسلام
و جزیت و ذکورت و اجتهاد و عدالت و مانند آن است چنانچه در رساله قدیمه
بدلایل مبسوط است و شروط امامت که افضل از همه مدارج البشری باشد و نخواهی امام
را احدی نبود چنانچه نمونه آن می آید و کیفیت کا تمام سیان تو اند کرد که خود علمای ایشان
در رسایل منفرده اورده و بعضی را از شروط که کتاب الله بر ان شامل بیکمال
شان مثل حله هزاران دراهم و انگشتری که حصول شام نمیشد کم شود کافی الروضه
و غیره یا من المناقب المرتضویه در عین رکوع بسایل بخشیدن ستفاق مثل مشهور
فرو گذاشته در بحر حیرت فرو رفته اند چون پاعتراضات ایشان را کش از عقول
متواند شد عجب نیست که مقوله حضرات ملایکه مقربین درین باب چنان باشد که

که اگر یکی موی بر تر پرم پرواز فروغ تجلی بسوزد پرم پس پسر نابالغ مذکور هنوز در تفرقه
برد و اصطلاح خواص خویش را مانند دست و پای خود گم کرده اما پایه حلمش پس بقول
بزرگان که توان شناخت بیک لحظه از شمایل عمر که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
حکایت چندی از طلبه در مذاکره اغاز کاینه بحث همیکردند شخصی عمامه بند بارتبه بلند میان ایشان
بود کسی پرسید که در همه کتابهای فن دیدیم که لام جار میباشد سبب چیست لمعنی"
با وصف لام منصوب است پس منکری کرد باز سر بر داشت و گفت این اعتراض
خطای محض است زیراکه مجرور و منصوب از صفات لفظ است نه معنی پس معنی چگونه
مجرور شود الغرض از امراء اهل حل و عقد علما و مشایخ اند که حال مختار خود
را نیک میدانند و ازین جهت با دیگر جناب میر تفویض خلافت خود را
براجتماع بدرهین موقوف نمود که امر تقلا عن کتبهم سبب اوراک عصمت و انکار از ولایت
تا موت کاری است پس مشکل پس از بدرهین بالیقین سوال کردن عصمت مذکوره را
که چگونه دانستند و بعد از انکه جناب امیر تماشای عجیب دیدند در وقتیکه بر سر منابر
نعمتها بر جناب سیده معاذ الله کردند و تازیانه زدند و پهلوها شکستند تا انکه قتلها عمر در
علل شیخ المشایخ رفض و تذکرة الائمه موجود و ازار نالی جناب سیده از دست مر تضای
شیعه از زمین باسمان رسیده چنین رحم الی اخر ما فی حق الیقین اما مرتبه عصمت موصوفه مثل کوه ها بوند
بود لا یحرکه العواصف ثم این کانت المعجزات والنصوص علی ما یدعیه الامامیه و درین چه
شک که ظالمین را مرتبه امامت چگونه تواند رسید فکیف که در امانت حضرت خیانت کنند
و جان و ناموس بضعه سید النبیین را نگاه نداشتند و آن جناب چنانچه این زار نالی در دنیا
فرمود و همچنان دفتر شکایت پیش حضرت در عالم برزخ اسباط باز کشاید برین قدر چه موقوف
که روز رستخیز مخاصمت روبروی پروردگار فرماید و اوراق روزنامچه همه ما جرا
یکان یکان باز نماید کما فی الکتاب المسند کور و درین مقام نظر بفهم دادرا
عوام طلبه سوالی ست جواب طلب که اصحاب بزرگی علل الشرایع و تذکرة الائمه را دیده بوند
که بعد یکصد و هزار سال از صدر اول تخمیناً در تالیف رآمده و جوانبش انکه کلام دران روایات و احادیث است
نه در خصوص تالیف صدوق و غیر او و پر ظاهر است که معانی آن احادیث ایمه از جناب امیر باب مدینه علم است که
ایماز و فرا گرفتند و او از جناب رسالتماب چنانچه اصحاب الغرض هر جا که این شبهه عوام رسد و بهانه تقریر کافی خواهد
بانزاقسم اوراق بحضاب ادمی نابالغ میگوید که مقام نبوت و جای ملک و سلطنت در نسل اسرائیل جدا جدا بود
از در اهل بیت محمدی صلی الله علیه و علیهم بر مثل مشهور درین بزرگان جمع شد الا آندرة و شذ

وبالا لغصان و غیرت الہی نخواست کہ کسی بر زبان تواند آورد کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دنیا طلبی بود کہ در عاقبت کار سلطنت را در خانہ دختر خود قرار داد و چنانچہ غیرت مذکور نخواست کہ پیغمبر او در طفلی بمکتبے نشیند و علم و ادب اموزد کہ امروز برا وسے روت کیش خاصہ حضرت را درین حدیث پامال نمود واللہ شدید المحال والشاء اللہ تعالیٰ ای فقہ مکتب نخبے بعض ائمہ کہ باقر العلوم وکالشمس بین النجوم باشند عنقریب می آید لجرودی این طایفہ ناہنجار باید دید کہ یکے را از اسباط نبوی تمامے مراتب بالاستیعاب بخشند و اولاد دیگر یرا از علم ہم و ایمان محروم گردانند و عدلیہ عدلیہ بر آن تفاخر کنند آن ہذا لشئ عجاب فبکیف کہ حضرت رسالت یقیناً بداند تقریر خلافت شیخین حتما و بابطال آن بکوشد چنانچہ در مجمع البیان وبحار است بترتیب و خلافت قرآن مجید بعمل آرد کان آیت در سورہ ہود باشد و ہود و ہو نبی بدان خبر دند کہ یا ابراہیم اعرض عن ہذا انہ قد جاء امر ربک و انہم آتیہم عذاب غیر مردود و اگر قرآن مجید لایق استدلال نباشد در نہج الحق و احقاق فصول ابہتی مقصود کہ مخالفت نبی با امر الٰہی غیر ممکن و غیر موجود و انچہ راوی در بارہ حضرت و جناب امیر لفظ خاصہ بو تیرہ مانہ الاشتراک آوردہ مگر فرق انیست کہ اول را بدیہی دانست و اقامت دلیلی بران نتوانسته بخلاف ثانی لحرفہ دلیلی ہست کہ بوی استلزام ہم در آن نیست بلکہ ربطے ندارد زیرا کہ ختم رسالت را چہ ضرر کہ آن امر مخصوص باشد بجناب امیر و اولاد امجاد کرام شرنا حالانکہ غایتہ لسفے الباب تدارک السباب اتباع حضرت خلیل بود کہ تا رسول خدا و مومنین ہمہ در جوہر شریک بودند چنانچہ ہذا النبی والذین آمنوا الذا میقسم باید و چند انکہ برایمان مرتضوے او رتز دشیعہ مخلصین قایم است برا سے خلفا سے متقدمین نیز بلکہ بطریق اولے کہ بیان شان باعتراف جناب امیر ع و حضرت امام صادق ع تصدیق دل و اقرار زبان در کافی و ذکر اصول مشتمل کوہ الوندست بخلاف جناب امیر ع کہ با ظہار طائفہ قاحشہ فقط بعضیہ کما صفتہ سر عمرہ و طور حضرت خلیل را فقط اصحاب ثلثہ متبع شدند کہ کسے از ینہا تقیہ نمودند چنانچہ آنجناب ابا و جدین تحسیم نمودند پس باید کہ بر چہار عنصر دین جا اہل آن باشند نہ فقط جناب امیر ع کہ اولاد اطیابش و فرزندان حضرت رسالت بودہ اند و حال قلاوہ بر ہمہ کس از کتب معتدہ رفضہ طشت از بام کہ بعد از روحے و استغنا از رسالت کہ عین کفر است معاذ اللہ بر اصول اہل کفر و نفاق اتفاق رفتہ اند و اگر از خوف مالک الملک حکمے بر سبیل ابہام بر زبان رفت در حدیث موالات بار عند الوفات فارغ خطے از آل عبا بر روے کار آمد چنانچہ ثقۃ الاسلام رفضہ در کافی بیان نمودہ اعتبر وا یا اولی الابصار

پس افتخار راوے رئیس الاسرار بعار بلکہ اختیار باز بعد ازین راوے خیال نکو
کہ مقدمہ امامت وریاست خیلے آسان است بلکہ این امر ورسایر حیوانات بھم معاین
است چنانچہ می آید حضرت بابا فرمود اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الاخر کائنا من کان ستے غزالی
حجۃ الایمان رفضنہ بعد از توبہ کردن از تسنن در سرالعالمین آوردہ وہم چنین از
افادات رضویہ کہ در علل است توان فہمید وازین کتاب یعنی لبند ظاہر است
کہ افادہ مذکور رضوی از قبیل دلیل تابع است وظاہر کتاب سنت موافق آیت
اقتصاد ہمین است کہ امامت از اصول نیست زیراکہ دال بر ان است کہ غیبت
عارت امام نیز بجنت خواہد رفت و بعد از دخول جنت خروج بسوے عذاب
عجب است اگرچہ علم الروے ہوسی پڑ ودلغزشی خورد مبدل شد باز بندہ کمترین
را اور ما بعد ہم نظر است کہ ان امر معلوم در اولاد امیر کبیر بود خاصہ
زیراکہ رسالت ختم شد و بعد حضرت رسول مقبول کسے برسم رسالت بناء
انخ پس میگوییم آمدیم بر انکار نبوت بعد از حضرت رسالت کہ رفضہ از راہ
تقیہ و نفاق وبسبب خوف اہل حق نمواند کہ مکنون ضمایر خبیثہ وذخایر خود را
بدون ظہور مہدی عاری شرح دہند و خصایص مذہب خویش را بصنیت
و صرافت بر زبان آرند چنانچہ از افادات مزین وبرادران صوری ومعنوی
اوبوے این معنے بمشام اہل فراست مے رسد کہ ان بدون دولت صاحب
الزمان امکان بر تر نیست چنانچہ نمونہ آن در زمان بعینہ پس وقت اظہار
مذہب البتہ غیر از فضلات ابن سبا و تاذورات رجال دیگر محوصیت
و صرافت چہ خواہد بود پس بدانکہ بعض نصوص قران اصحاب کرام خود
دلالت دارد بگمان رفضنہ بر رسالت جناب مرتضوی در تالیفات فقیر
بدلایل دیدہ باشے چنانکہ آیت کریمہ ذکر کردہ ام الا من ارتضی من
رسول در فضایل مرتضوی از کتب شان و معلوم نیست کہ گروہ بنی ہاشم
بچہ حیلہا قلوب اصحاب را کہ اہل لسان بودند بر آن آوردند تا مضمون
رسالت را برای جناب امیر در نسخہ خویش باقے گذاشتند یا خود مندرج
ساختند کہ سحر ساحری وطلسمات حکمار شکست بر ان می بر دخوف ممانی
غضب کہ بر امامت ان جناب ہمہ آفتہا رو داد چنانچہ حضرت اندیشہ ان
شب و روز میداشت و تقریب استعفا محمد میغرمود پس برای ذکر رسالتش چگونہ

بدون لشائبه جهل تن بر حضار روا دارند که در جواب دعا محصور بود نیز در زیارت
جناب مرتضوی مبین مقدار بمقابله اهل نصیب و عداوت اهل بیت سید انبیا خصوصا ریحان
الجناب کفایت میکند کرامی کاش بر فهم این طایفه بعد از نیت رادی حقوق اهلبیت
طاهرین خصوصا هر دو گوشواره عرش تعظیم استقامت می ورزیدند و گرد
تلونات نمی گردیدند ولیکن مشکل این است که استقامت هم درین خصوص از دست
ایشان رفت بلکه سراسر عداوت قلوب قاسیه ایشان پدید آمد چه حسن سبطین را
با وصف شرف اولیت در نوزیب طاهرا از اولاد خاص و جمع سنابل حضرت
زهرا علیها التحیة والثنا اخراج کردند چنانچه از شرح جامع الزیارات
بوضوح می پیوندد و پر ظاهر است که بر آوردن امام حسن از ولد مخصوصه
فاطمه و داخل کردن در فرزندان ولبند مرتضوی هیچ معنی ندارد بکیفیت
که امامت بالکلیه از نسل آن جناب مسلوب گردد و بعد از ملاحظه این قسم امور که
که رساله منفرده کافل آن نتواند شد و ضیق وقت و قصور همت سامعین
و ناظرین از تفصیل آن عایق است کسی از عقلا بر دعوی قلیلی از ولای اهلبیت سید انبیا صلعم
گوش نمینهد چه جای مزید والا الهیت حال نسخه صحابه بزعم رفضه مجملا
که رسالت جناب امیر از ان برمی آید اکنون از قرآن اهلبیت یعنی سورة النورین باید شنید
که در کتب شیعه مثل تذکرة الائمه وغیر آن موجود و اهل نقل مقالات عالم نیز در کتب خویش مثل
دبستان مذهب حکایت میکنند و معقول ایران از علما و اتقیا جز از آن میدهند
و هزار انکس تبلاوت آن بحکم کل جدید لذیذ می پردازند و افتخار بر ان میکنند که
در وی جامعین قرآن مجید به ثبوت رسید و آن آیت این است که وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ حِکْمَةَ
الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ وَجَعَلْنَا لَکَ مِنْهُمْ وَصِیًّا لَعَلَّهُمْ اِلَیْهِ یَرْجِعُوْنَ
و چون درین آیت لفظ من المرسلین را بیان الذین من قبلک گردانیدند
پس معلوم شد که وصی حضرت از گروه مقدسه مرسلین بود و آن جز حضرت امیر
کبیر کسی نتواند شد زیرا که در اصول شیعه بدلایل بیشمار ائمه عا بیان کرده اند
از انجمله آنکه حسب بی اوصیا بوده اند در زندگی شخصی دیگر و بعد از وفات
شخصی دیگر و حضرت سید انبیا را یکی خواهد بود هم در حیات و هم بعد الممات و آن جز جناب
امیر باجماع شیعه دیگری نیست پس عیان شد بدین آیت بطلان ختم رسالت و بوی تناسخ
هم از آن بمشام اهل عقل میرسد که جناب امیر قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم برسم رسالت مبعوث گشته بود اکنون با وصف رسالت مثل حضرت ابراہیم بدرجۂ امامت
ہم رسید پس ترقی حضرت امیر نظر بمذہب شیعہ چنانچہ در حسام رئیس المومنین است نیز ثابت
شد و اگر این وصایت مجرد از رسالت باشد البتہ عزل رسول لازم آید و ذلک
باطل باظہار ہم فی باب الامامہ محصل المطلوب بہ بین مفتریان را کہ چہ دواہی و مصائب
بر حضرات ایمہ ہدی برانگیختند کہ اگرچہ سورہ امامین رسالت را برای پدر بزرگوار ایشان
اثبات کرد ولیکن ختم رسالت را از جد امجد شان سلب نمود و نیز سفاہت علمای شیعہ را
حدی نماند زیرا کہ در کتب کلامیہ طراز این تقریرات بستند کہ از نسخہ قرآن اصحاب
کرام امامت امیر المومنین از صد تا آیت ثابت میشود و شیخ حلی کہ علامہ این گروہ و امام
ثانی این قوم باطل پژوہ است قریب صد آیت را مثبت امامت فقط در نہج الحق قرار
دادہ بے آنکہ آیتی از یہ آیات گر ندی بکسے از بزرگان حضرت امام حسن و حسین صلی اللہ علیہ
و علیہما برساند پس شور شوری و بے نمکی علمای رفضہ باید دید و ہم مثل ہندی باید شنید
کہ او لٹا چور کتوال کو ڈانڈی کہ خود آیات قرآنی را بجا بکیت و افترا نسخ کنند و الحق
را دو جد قرار میدہند و مبین خرافات و کفریات ایشان است آنچہ در ترجمہ کشمیری نقال
از کافی آوردہ و دیگران غیر آن کہ امام صادق منع کرد کسی را کہ آیتی از آیات
قرآن اہل بیت طاہرین خواندہ و فرمود بخوان ہمین قرآن را کہ اصحاب جمع کردند و
مردم تلاوت سے نمایند و قرآن اہل بیت در رسند و حق خواہد بود تا دولت مہدی پس
کسانیکہ سورۃ الولایت و سورۃ النورین و سورۃ الاوصیا را باہتمام تمام از خطاطین
نویسانیدند و مثل کتاب المختوم مذہب و مطلا گردانیدند و در معارضہ قرآن اصحاب
کرام تلاوت میکنند البتہ از دین جعفری بہرہ ندارند بلکہ در مخالفت آنجناب
و ایمہ متقدمین گرفتار و ملعون اند کہ قرآنیکہ نامنسوخ التلاوت است از معمول
التلاوت گردانیدند فکفروا انفسہم من حیث لا یشعرون لاجرم افتخار رفضہ
فجار عین عار در شمار خواہد بود والحمد للہ کہ رفضہ بر حرف کہ فراز میکنند
لعن و بیل و نبال نمیگذارد و اگر رستے از ایمان ایشان را حاصل میشد باین
کفریات نمیگرویدند و بعنایت ایزدی در حصہ مجتہد مکتسبین صحابہ مہاجرین و انصار
رسول المختار طعنے کردند لوازم آن برای نفوس خبیثہ ایشان ظہور رسے انجامد
سے نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت یادگار و از ینجا ہم
عیان شد کہ راوے مطرود ہرچہ از خرافات مضمر داشتہ بر نام امام رضا

بلکہ ابواب ضلالت بر روی شیعیان کشادہ معہذا احتمال تقیہ چنانکہ قبل ازین
اشارہ رفتہ از تصریحات شیعہ رفتہ بود باقی زیرا کہ بطلب مامون کہ تشیع او را
جناب رئیس المؤمنین در صدر اسلام ثابت کردہ اند میرود پس اگر از انتہای راہ
رعایت آن کردہ امامت را مثل نبوت و رسالت بلکہ الوہیت سازند چہ عجب وکلام
استبعاد پس ازینجا نیز پیری و نابالغی راوی معلوم توان کرد کہ بسبب طراوت کثرت پی بحقیقت نبرد
و جابجا پیچ پا خوردہ بعد ازین راوی نتاوی نتیجہ کہ از کلام برآوردہ اینست کہ این جہلہ را
چگونہ اختیاری باشد در امامت کہ امامت منزلت انبیا و میراث ائمہ است و خلافت خدا و
رسول و مقام حضرت امیر و ارث امام حسن و حسین و نیز امامت زمام دین و انتظام مسلمین و صلاح
دنیا و علیہ مومنین و غنیا و اسلام نامی و فرع سامی است و بجہت امام نماز بکمال میرسد و ہم زکوۃ و روزہ و حج و
جہاد و فزیادت مال و صدقات جاری کردن حدود و احکام و منع دشمنان از مقاماتیکہ اندیشہ اجتماع شان باشد
نگاہ داشتن و کنارہای بلاد اسلام امام بیان میکنند حلال و حرام خدا را و اقامت حدود می فرماید و
دفع دشمنان مے کند از دین خدا و دعوت مینماید براہ پروردگار بحکمت و موعظت نیک و حجت
کامل باز کمترین انام گوید کہ امام بخیال راوی اختیار امت را از جملہ اہل امامت بالمرہ برداشت و شاید
چنان در خیال راوی رسوخ یافتہ باشد آنچہ امروز رفضہ برزبان دارند بتقلید مجتہد در استفتا
کہ امت ہر کرا از میانہ خود بیعت کنند بذریعہ امامت میرسد و شرطیکہ در کتب کلامیہ مبین است از ان
غفلت تامہ ورزند پس ضرور افتاد بندہ را بیانش کردن در بصارۃ العین و این کتاب
از کتب معتبرہ نشان دادن چنانچہ دیدی و دانستی و این امریست راجع بخیانت و ہم
تکذیب امام الائمہ در قولش انما الشوری الخ موقوف داشتن خلافت خود وقتیکہ بیعت بدرستی
اہل آن جمع شدند و چنانچہ بازے آید ان شاء اللہ تعالے و شان امام از آن ارفع است اگرچہ باب
تقیہ خیلی وسیع باشد حتی کہ از شیعہ شیخ الطائفہ یعنی شیخ مفید ہم دریغ نتوانکرد چنانچہ نمونہ از مباحث خود
با عتراف معلم الملکوت حارثی بہرحال ان شاء اللہ تعالی خواہی دانست راوی از امام نقل کردہ کہ
جہال چہ مجال دارند کہ اختیاری در امامت پیدا کنند و اگر بسر انصاف بودی دانستی کہ مذہب
اہلسنت اینست کہ اہل حل و عقد یعنی علما و اتقیا و عقلا دارند نہ جہال و فساق و ازینجاست کہ جناب
امیر در مبادی و وسط خلافت خود این امر را بمہاجرین و انصار شاگردان و نمایندہ‌ہای حضرت سرور
کائنات راجع فرمود ایشان را جاہل دانستن تکذیب جناب مرتضوی ست معاذ اللہ من ذلک
و این امر چند بار بایجاز و اجمال گذشتہ باز اگر فراموش گشتہ بتقریر مجدد و تجدید را
باید گوش فرا داشتن کہ اگر از کتب اہل سنت میخواہد پس بکتب ایشان کہ در ہر اقلیم مانند آفتاب درخشان منتشر

مشکوٰة شریف رجوع باید کرد حضرت فرمود اگر ابوبکر را امیر گردانید لایق آن ست و علی ہذا القیاس عمر و علی
و لا اریکم فاعلین یعنی اجماع بر خلافتش نخواہد شد چنانچه بر خلافت آن ہر دو بود و جناب امیر
این حدیث و امثالش که باختیار اصحاب در خلافت وارد اند بعد شہادت ذو النورین
محول نمود خلافت خود را ببیعت بر اہل بدر از مہاجرین و انصار و ہرچند دیگران اصرار
ورزیده بودند بعد قتل ذی النورین دست حق پرست ہرگز دراز نه نمود پس اگر تفحص از
کتاب سنت در ماده خلافت ضرور بودی و امر امامت محصور در نصوص و معجزات گشتی این تحویل
چرا بمیان آمدی پس این امر ثالث بنص مرتضوی که در کشف الغمه ہم مذکور است و حال
جلالت مولفش از مخترعات ہم مثل تشیید مجتہد واضح از کجا پیدا شد تا آنکه عادل
و منصف این پدر و پسر در شرح نہج البلاغت مجبورانه گفت که مذہب امامیه بملاحظه آن از پا در آمد
پس معلوم شد که چون اہل حل و عقد یکی را از جماعت اہل استحقاق برگزینند امام بطریق انعقاد
امامت ہست و العجب که معجزه ہم دران وقت ضروری که بعضی میخواستند که خلافت بسوی عبد الله
بن عمر باز گردد برطاق ماند علاوه آنکه حضرت پیغمبر فرمود و ہم مزین در رسایل نقل نمود که چون
لشکر بسوی روم میان میرفت حضرت فرمود در ہر شب سوم اگر فلانکس شہید شود الفوج ہر کس
را لایق داند امیر سازند و بر خلاف من احادیث امر مذکور چون آفتاب نصف النہار است و شب و روز
صدر اول بوقوع آمده است و جبلت انسانی ست که یکی را برای سرداری میانه خویش بر میدارند
بلکه در حیوانات ہم دیده و شنیده باشی و از سردار نحل در قرآن مجید حکایت ست و حال لکلک و انتظام
معاش شب و روز سے ببیند که مہمات را رتبیر ایشان سر انجام میدہد و دیگران اطاعتش را لازم شمارند
مگر گروه رفضه که ہرچند یکی را از امامیه نصب کنند اعتقادا خود و مگر حاشا که اطاعت نمایند چنانچه بنصوص
امام الائمه و اولاد امجادش و امنهم بر روایت ثقة الاسلام شان دانستی و چگونه اطاعت از
ایشان مشاہده کنی که ذو الوجہینی بر ایشان ختم شد پس چنانچه نزد امام رازی می شاید در
اربعین عقل رفضه برابر ادراک مورچه نمیرسد نزد فقیر برابر مگس ہم نیست فقد ضعف
الطالب و المطلوب ہرگاه امامت خلافت خدا و رسول اوست پس البته میباید
که امام گاہی تقیه نکند چنانچه حضرت صلی الله علیه و سلم با آنہمه جفا که از کفار بر داشته گاہے
دروغ نگفته بخلاف امام بلافصل که مدة العمر ہم ادای نماز پس مرتدین الی غیر ذلک
ہمه او بوده باظہار صاحب جامع الاخبار تا بشہادت خویش مظہر کفر مانده و کتمان ایمان نموده
اما بودن امامت عترت در دین و مسلمین پس کسے را از اہل حق دران کلامی نیست و لیکن در انفس بامام
سیرت در اینجا خلافت نصوص صریحه ائمه مینمایند بر ین کجناب سلالة الوقت امامیه در دیباچه مجالس المؤمنین تحقیق فرموده

بعد ازانکه ورادصاف جناب مرتضوی خاتمه حدیث مشهور دان امرتم علیکم لا اریکم فاعلین زیب رقم نمود ند مختصر آن
این ست اما بعد بر ضمایر صافیه ارباب عرفان پوشیده نخواهد ماند که از زمان خلافت حضرت علی مرتضوی علیه الصلوة
والتحیة تا ظهور دولت ابدیه سلاطین صفویه موسویه انار الله برهانهم الجلیه در میان شیعه علیه تقیه اشتداد تمام داشته
و مدار ظهور و بروز بر اصول و فروع فاجره علما و فقهای اشاعره و معتزله بود و چون علمای شیعه بعلت تمادی استیلای
سحاب شقاق و شقاق همواره در زاویه تقیه متواری بوده اند و خود را شافعی یا حنفی می نموده اند الخ و آنچه در اوصاف
امام مذکور از حفظ و حمایت حوزه اسلام و مسلمین راوی غاوی سطری چند آورده جوابش عنقریب گذشته و این همه
ابواب را کفایت کرده والعاقل یکفیه الاشاره والغافل لایجدیه الف العبارة اما حال عبادات خمسه پس انتظام
آن از ایمه ناگفته به دل نمیخواهد که هر جا تفصیل آن نمایم که خود حضرات معصومین در احادیث کافی ارشاد
فرموده اند که نماز و زکاتی نواصب برد و برابر است که امام الایمه قتند ادران زیاده تر فرموده و حضرت امام صادق
با وصف ممنوع بودن ازان عمر خود را در وظیفه هم بسر می کردند یعنی سب جناب امیر شنیده و ست ناصبی می پوشیدند
کما فی کفایة المومنین و غیرها معاذ الله انیست حال معراج المومنین که اگر قبول شود امید طاعت دیگر باشد و الا
فلا تا بعبادات باقیه چه گفته آید و حرام و حلال را بیان کردن ایا از علما صادر نمی شود پس کجا مابه الاشتراک و کجا
مابه الامتیاز و شاید که هیئت مجموعی مراد باشد اگرچه خلاف ظاهر است او درین فصل اگر غور کنی بیشتر امر ثانی مذکور شده لیکن لابحث
هم دیده نیست و بالآخر شارحین کافی درین خصوص عاجز گشته بار معلوم را بر گردن راویان گذاشته اند که فقیر
بمراعات ادب آغاز و انجام این باب را بهمین وتیره ادا کرده که دروغ بر گردن راوی غاوی کما لایخفی علی الماهر
الحاذق و ازانجا که در اصول رفضه بجای خود ثابت شده که امام احکام شریعت را نسخ تواند کرد مناسب بود این
مضمون نه ان کما عرفت آنفا و حال اقامت حدود و غیران قبل ازین بطور نمونه و انستی فلا اعاده سوحیا للاطاله
ولیکن و درین مقام اگر اشارتی بمعنی جمله اخیر حدیث ان امرتکم نمودیست که جناب قاضی رطل بوق آغازش را که استحقاق
تحسین متطلبین مقدم بود حذف کردند و ندانستند که مقتضای عطف چیست و این هم ازان بوضوح گرائید چون
حضرت حال خلافت هر یک میدانستند بر اصول امامیه در نصب مرتضوی باب تعلل و تسویف میکشادند تا بالآخر
معاسلیه بلا فرمودند و این حدیث مستغنی شدند و خاتمه ان بر حدیث کلینی آنکه فاعلین کامل نوشته اند که غیری
بران متصور نباشد بالجمله تعیین حاضرین از نظر فقیر نگذشته نه زبانی از اساتذه شنیده که کیها بودند
ولیکن احتمال قویست که سائلین و مخاطبین بنی امیه باشند و موید آنست که مهاجرین و انصار بالحاح و اصرار
بیعت باستحباب کردند و خلیفه ساختند بعد از شهادت ذی النورین رض و بنی امیه رض که نبودند اگرچه علمای امامیه این حدیث را تمام
حکایت کرده اند چنانچه در کتب کلامیه مذکور است والله اعلم بما ذا فرغ من التقاة الثقلین پس تواند بود
که بلفظ مذکور اشاره باشد بآنچه بنی امیه در آغاز خلافت و اجتماع ورثه عثمان در ملک شام بجهت
شهادت شنیعه مشهوره که ذکرش جابجا در تواریخ و شروح اخبار وارد و سببش آمد حتی که آنطرف مقابل شدند

و از این معنی که حضور نبی امیه اوست ارشاد حدیث تجوز است وجه عدم ذکر ذی النورین بهم قرآن ثم تمهید که ما تقرر معلوم
که خلیفه از ما باشد وحال بلغا بر ناظرین علم بلاغت خود معلوم همگنان است که مقتضای حال و مقام را در تفصیل و
اجمال رعایت می فرمایند چنانچه خادمین آیات بینات و احادیث سرور کائنات انچه از اینک نور دیده اندوختم
رفته هم ور احادیث خویش خوب میدانند چنانچه در تهذیب استیعاب شرح احتمالات شب و روز می آید از انجا که استعفای جناب
رسالتمآب بر زبان قلم آمد و از دیر باز در خاطر بود که مومن جابلسی در حسام بملاحظه استعفای حضرت موسی نهیق
شهیق آغاز کرده چه جای استعفای حضرت سید انبیا و حضرات ایمه هدی که در کتب شیعه بیش از بیش موجود حتی
عوام طلبه التکارش نتوانند کرد ولیکن جناب مجتهد که مدتها زیر مشق مغول مانده و بر مسند اجتهاد نشسته چه
فرمایند بجاست که گویند مغلی جاهل از مفتی پرسید مادر زن زن می شود گفت زینهار گفت من بارها کردم و تو
میگوئی زینهار الغرض چون نوشتن عبارت حسام و فهمیدنش موقوف بر عبارت علامه دهلوی قدس سره العزیز
است پس ول نقلش بر می دارم که عقیده شیعه هم آنکه هیچ نبی از رسالت استعفا ننموده و از ادای احکام عذر نیاورده
و همین است مذهب اهلسنت لا امامیه گویند که بعض اولوالعزم از رسولان استعفا از رسالت و تعلل و مدافعت پیش
آورده و عذرها بیان کرده از انجمله حضرت موسی علیه السلام است که چون او را حق تعالی بلا واسطه کسی خود ندا
نموده وارشاد نمود که ایت القوم الظالمین قوم فرعون در جواب گفت که مرا ازین کار معاف دار زیرا که
من می ترسم از آنکه مرا بدروغ نسبت کنند و از قیل وقال دل تنگ شوم نیز زبان من بسبب لکنتی که دارد تقریر
کوتاهی می کند و نیز من تقصیر داران قوم ویکی را از انها کشته ام مبادا مرا در عوض او بکشند پس هارون را
که برادر من است رسالت ده و مرا معاف دار و این مضمون را از آیات قرانی بر می آرند و از کلام الهی می فهمند
حالانکه استعفا از رسالت متضمن برد وحی است و مستلزم عدم انقیاد لامر الله و انبیا ازین معصوم اند و دلایل
آیات قرانی ایشان را جای تمسک نیست بلکه همان آیات عند التامل ایشان را الزام میدهند زیرا که این کلام
اصلا از حضرت موسی در قران مجید منقول نیست که مرا ازین کار معاف دار و عوض من هارون را رسالت ده این هم
خویش فهمی این فرقه نافهم است آری خوف از تکذیب قوم فرعون و از انکه قتل کنند پیش از ادای رسالت
و دل تنگی و کوتاه زبانی خود بیان کرده اند لیکن نه بنا بر استعفا و تعلل بلکه برای طلب عون بر امتثال امر
و تمهید عذر در طلب معین و این خود حجت قبول است مشابه آنکه بادشاه شخصی را بر مهمی معین سازد و آن شخص
قلت رفقای خود و کثرت اعدا و شوکت آنها بیان نماید یا ضعف حال خود از جهت مال و منال مذکور کند
غرضش آنکه از حضور بادشاه با و مساعده عنایت شود و سرداران عمده با فوج شایسته همراه او متعین شوند
پس این کلام او صریح دلالت بر قبول دارد نه بر رد و دفع و در آیت وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر این مبهم وارد شده که غرض ایشان تشریک برادر خود بود در امر رسالت
نه مدافعت از خود و هارون را عوض خود ساختن و هم چنین أَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ محض برای استدفاع بلا و

استخلاف حضرت از جانب شان بود و منع این منصب عالی از خود معاذ الله من سوء الفهم وسوء الظن بالانبیاء فی
حق الانبیاء خصوصا اولی العزم من الرسل انتهی اکنون کلام حاکم حالنبی شروع میشود که هرچند این بیت
مکرر است ورد او صاف او لیکن هو المسک ما کررته یتضوع حاکم کجا و فهم رموز سخن کجاست کور را هنر
شناختن تهای لعل سست یعنی رتبه تجارت و بزازی هم ندارد که او را از آلودیها صاف کرده در مکانی یا بر دکان
مرتب کند یا نزد مشتریان بعنوان شایسته ببرد بنماید چنانچه پدرش در فیض آباد می آمد و نزد اغنیا و امرا اسبهای
اثواب میکشاد و می نهاد مثل جواهر علی خان و دلراب اقول هذا بهتان عظیم اینک تفسیر و احادیث کلام شیعه
اثنا عشری میان مخالف و مؤالف کثیر الوجود است اگر مزید کاذب خاین بهره از صدق میداشت چرا
قول احدی از علمای امامیه یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت و تکذیب صریح قول ناصبی آنست که مولانا
طبرسی در ذیل قول او تعالی قال رب انی اخاف الآیة گفته ولیس ذلک تعلا منه و توقفا فی تلقی الامر بل طلب
لما یکون معونة علی امتثاله و تمهید عذره و هم چنین در مواضع دیگر نیز گفته و هم مکذب قول اوست اینکه ابن
ابی الحدید بعد از انکه کلام سید مرتضی را که متضمن طعن است بر ابو بکر از حیثیت استقاله او یقول اقیلونی
مذکور ساخته جواب گفت که من مذهبی ان الامامة قد تکون بالاختیار کیف تمنع عن جواز استقالة الامام
وطلبه الی الامة ان تختار وا غیره لعذر یعلمه من آمال نفسه وانما یمنع من ذلک المرتضی واصحابه القائلون بان
الامامة بالنص وان الامام محرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها لتعینه خاصة دون واحد من
المکلفین انتهی پس هرگاه حال شیعیان در باب امام از حیثیت منصوص بودن چنین باشد چه کمان داری
در عقیده انها در باب نبوت آری این عقیده کسی که امام او بالای منبر علی رؤس الاشهاد گفته اقیلونی اقیلونی
لست بخیرکم و علی فیکم می زیبد تا شیعیان را بسبب تاسی امام سنیان بحضرت موسی مجال این نشود که بر زبان
طعن کشایند و او را نظر باین استعفا منهم بعدم استحقاق خلافت سازند انتهی کلامه زید خرقه بلامه اقول
وبالله التوفیق رئیس المشککین مانند بزرگان قدیم خود هنوز ندانست که هرزه کجا رسید و تکذیب صاحب تحفه
قدس سره العزیز شروع کرد و حقیقة مصداق آیة وعید عزیز ویل یومئذ للمکذبین شد که اگر در تالیفات حارس
معلم الملکوت و استاد شیخ و سید ندید و در روضه او تخم امید باری انیهم بخیالش نگذشت که به سیر و سجاره پرداز د
وخود را ازین تماشا معذور نسازد و اگر در شناوری و غواصی ان امید نجات نداشت و مبدا الست معنی
مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا واضح خواهد شد و بالاخر این ندا بگوش
او خواهد رسید الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین بالیتی ان تفاسیر را دیدن که علمای مخلتش
زیر آیات کریمه ازام افادات ائمه هدات نموده اند ومن ذلک التفسیر الصافی للمحدث الکاشی مولف
جامع الاصول عندهم المسمی بالوافی چون این هم صورت نه بست یا او را کش از فهم عبارتش قاصر شد
با غشاوه تعصب بصارتش تلید چنانچه بر دیگران روز که برای صدور استعفای لفظی و معنوی بین علمای رفضه

از حضرت صلی الله علیه وسلم بر اصول قوم غوی نطاق همت بر بستیم و از کتاب مذکور ثابت کردم پس علمای رفضه تسویل نفس
و تعصب مذهب را پیش کردند که ذکرش موجب ظلمت قلوبهاست و بعید از مطلوب بار تالیفات مجلسی رئیس المتشیعین مقلد جنین
پرده نشین کافی حق الیقین که تراجم سحار عبارات از آن توانند بود و فارسی خوانان آنرا مطالعه میکنند و بمطلوب
میرسند میدید که در حیات القلوب او هم بطمطراق در کتب دیگر و بتبعد افتخار در باره نصب جناب مذکور عبارتش
اینست که حضرت فرمود وحی نمود بسوی من که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ سبب نزول آن بود که جبرئیل نازل شد بر من سه مرتبه و هر مرتبه
از جانب خداوند سلام رسانید و عرض نمود که درین مقام بایستم و اعلام نمایم بر سفید و سیاه را بآنکه علی بن ابی
طالب برادر من و وصی من و خلیفه من است و پیشوای امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون است
از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و او ولی بامر شماست بار بیان فرمود قصه زکوة در اوان رکوع و غیره
پس سوال کردم از جبرئیل که از جناب مقدس الهی استعفا نماید از برای من از تبلیغ این رسالت زیرا که میدانستم
که پرهیزکاران کم اند و منافقان بسیار انتهی بلفظه اخرا الغرض تائیدات کلام صاحب تحفه از هر طرف بجای رسید
کردم و وجودی بلکه بوی وجودی در محققین شیعه باقی نماند زیرا که استعفای امام المرسلین از رسالت مذکور نقلا عن
الکتب المعتبره عند الشیعه باثبات رسانیدیم و اگر معنی تکذیب نظر بقصور استعداد رئیس المؤمنین چنین قرار داده شود
که در حق حضرت کلیم اللهی بتصریح احدی از علما و بر آوردن روایتی درین خصوص صاحب تحفه قادر نشد چنانچه
تار و پود این عنکبوت بذکر عبارت مجمع البیان درین نظر بدان وارد این یاده گو بهانه جو را درین مباحث
دینی و مناهج یقینی با حضرت پیغمبر و آل اطهرش چه کار پس میگوئیم که این ارزوی او هم بعنایت ایزدی میسر هست
اگرچه موجب کوری کور انگی اوست نزد اهل نظر زیرا که چون امام الائمه مستغنی شد حاجتی بآن امر باقی نماند
که او طلبگار آنست معهذا بعد از ادنی تتبع کتب نام او حسن بن سلیمان است که در کشکول خویش استعفای حضرت
موسی علیه السلام ذکر کرده بتفسیریکه صاحب تحفه قدس سره العزیز بعبارت فارسی سلیس تحریر فرموده پس او را
بالیتی بنسخه صحیحه محشی اعنی الصواقع المحرقه لاخوان الشیاطین والضلال والزندقه رجوع کردن و اصلاح و بیان
بعمل آوردن زیرا که میرزا کاظم علی صاحب والد بزرگوار میرزا محمد رضای برق آن نسخه را به بست و پنج روپیه
از سکندر بیگ دلال خریده او را بطور ارمغان داده بود حالانکه بتوسط مولوی معنوی امیر الله سلمه الله تعالی
معظم آباد سے یعنی گورکهپوری اول آنرا من دیدم کتاب تمام بود لیکن ورق اول از آغاز نداشت
و بالای آن لفظ صواعق محرقه نوشته و داشتم که در لکهنو فیض آباد و بجای بیست روپیه فروخت میشود چه ضرور که مبلغ
کثیر از جناب پستقرض کنم و من در آنوقت همت بتحصیل کتب درسیه می گماشتم و صواعق محرقه را هم ندیده بودم
القصه چون او را صواقع مذکور بهم رسید روز و بروز مردم این تو عیل در پیرهن نمی گنجید و شب و روز بمطالعه
آن منهمک بود تا بمرزا فتح علی صاحب امداد افتم میگفت که تفهیم دریم که عبارت صواقع را بر حواشی صوارم

درج کنم تا دردمی بعضو را بجا مد و مدتها زیست وبعض نیاورد غالبا بعد از فکرهای عمیق و اندیشهای دقیق فهمیده باشند
که اگر مجلدات نزهه بدست سنیان افتاد از ماخذ صوارم وغیره سرقه را نشان خواهند داد و داد لادش کرده خورده
خواهند این نکته را ندانسته و بضربت حیدریه بعد ذکر عبارات صواقع مسطور مدعی سرقه شدند و حمقا دیباچه
تحفه اثنا عشریه را هم ندیدند یا نفهمیدند که از ان اقتباس مولفش بر می آمد نه سرقه بخلاف حالیکه از اسباب
معده او استقلال ذات خویش و اخفای ماخذ خصوصا تر هم پیدا می شود حالانکه مهیا کردن مجلدات نیز وقت
زندگی مرزا محمد کشمیری در لکهنو بخدمت دلدار بی مروت از مرزا کاظم علی مسطور بود پس چوری و سرزوری او
مطابق مثل مشهور هندی عیان می شود بلکه توان گفت که استادان سابق نیز این امثال را بنظم آورده اند که
بر نابه ایام نرگسی انطباق دارد یعنی دلبر نے مروت و دلدار بی فتوت ست دل از من برد و رو از من
پنهان کرد؛ خدا را با که این بازی توان کرد؛ چرا چون لاله خونین دل نباشم که با من نرگس او سرگران کرد
امروز اگر کسی آن کتابها جمع کند که من می طلبم مثل آفتاب النهار عیان گردانم که جوابات او از مجلدات نزهه
کتب دیگر ماخوذ است با وجود دعوی استقلال و در تالیفات و نتایج افکار ابکار و شاید که ازین تقلید او کرده و در خاتمه
رساله خویش گفته که نه از کسی شنیدم نه در کتابی دیدم مع ذلک دلدار شوخ چشم اگر چیزی بالذات نوشته بر عادت
قدیم خویش بر رو افتاده نعم ما قال علی انچه گفته درینجا می زیبد؛ هرچه گفتند رقیبان همه باور نکنی؛ چه جای [illegible]
غلط چنانچه درین بحث هم عیان می شود القصه علامه نصر الله ملقب بنصیر الملة والدین در کتاب صواقع میفرماید

المطلب الثالث والعشرون في ان نبيا من الانبياء لم يعتذر عن الرسالة ولم يستعف عنها وزعمت الامامية
ان بعض الرسل من اولي العزم اعتذر عن الرسالة واستعفى عنها وهو باطل والحق ما ذهب اليه اهل السنة وجماهير الامة
من ان احدا من النبيين والمرسلين لم يعتذر بشيء عن الرسالة ولم يستعف عنها لان ذلك رد للوحي وعدم انقياد لامر الله تعالى
والانبياء عليهم السلام معصومون عن ذلك وتمسكهم قوله تعالى وَاِذْ نَادٰى رَبُّكَ مُوْسٰى اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلَا يَتَّقُوْنَ قَالَ رَبِّ اِنِّيْ اَخَافُ اَنْ يُّكَذِّبُوْنِ وَيَضِيْقُ صَدْرِيْ وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِيْ فَاَرْسِلْ اِلٰى هٰرُوْنَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ
فَاَخَافُ اَنْ يَّقْتُلُوْنِ فانه يدل على انه اعتذر عن الرسالة بضيق صدره وعدم انطلاق لسانه واستعفى عنها

واراد ان يكون المرسل اخاه هارون وخاف من القتل والتكذيب كذا ذكر حسن بن سليمان الغدري
في ملتقطاته اینکه گوش کردی برای تکذیب ولیمن و اخرین مکذب کفایت میکند و دیگر اینکه حکم مکذب صاحب
مبنی بر قصور نظر بلکه کوری و کور انگی مجتهد جاهلی بتقلید عمر و جال و استعداد اوست که دیباچه تحفه را
ندیده یا نفهمیده که کتاب مذکور برای کسی است که مذهب شیعه و اصول و فروع آن نیک دیده باشد تا
بداند که اعتراضات کتاب برین مذهب البته وارد است و لات حین مناص لیس اگر ذکر ماخذ و بعضی از مقامات
بنا شد گو مباش عبارات آن مقام باید دید سوم آنکه این رساله را کسی مطالعه نماید که مذهب شیعه و اهل سنت
اصولا و فروعا با هم آشنا باشد و هر که یک مذهب را می شناسد و مذهب دیگر را کما ینبغی نمیداند قابل مطالعه

این رساله نیست و اگر عبور ترکیب شیعه بوجا تحم او را بیسر و با مذهب اهل سنت چندان آشنایی ندارد نیز ازین
رساله منتفع خواهد شد و اگر بعکس این مذهب شیعه را کماینبغی میداند و مذهب اهل سنت را باستیفا فرا گرفته است
اصلا ازین رساله بهره نخواهد برداشت زیرا که اصل کلام درین رساله مبنی بر اصول شیعه و روایات ایشان
است و مقصود اصلی صاحب تحفه از تحریر این کتاب مناظره با خال خود بود که مولوی رحیم علی نام داشت و بصحبت
رفضه و مطالعه کتب ایشان بحکم نیم طبیب خطره جان و نیم ملا خطره ایمان شیعی گشته بود بلکه صاحب تحفه را حدیث السن
انگاشته دعوت این مذهب می فرمود چنانکه گفته اند ع وکم عم یکون النعم منه وکم خال عن الخراب خال و در
مبادی رسیدن فقیر بخدمت مقدس بعد ذکر قصه تالیف این کتاب ارشاد نمود که در قرب یکسال باوصف
مهمات تدریس و دیگر اشغال ضروری از تالیف فراغ یافتم و عقده که بخاطر ماند اینست که خال مذکور در اثنای
تحریر رخت اقامت از دنیا بربست و ابواب حسرت بر روی من کشاد و از جمله وصایا و صحبتهای دیگر
این بود که باده تالیف را در اعاز مناظره بتمامها صرف نباید کرد و احیانا اگر عبارات ترک باید نمود
تا اگر تکذیب کنند موجب رسوائی شان گردد که هنوز کتب خویش را ندیده قصد مناظره و تالیف
کردند و این کمال رسوائی است نزد اهل دانش و بینش چنانچه مجتهد ببر او بجواب تحفه و نقض رساله قدیمه گیر
پیش آمد که دانشوران بر ریشهای کیف خصوص مجتهد خبیث خندیدند معهذا احتمال دارد که چون کتاب
صواقع عزیز الوجود و کمیاب بود شاید مقام استغفا بود مخدوش و ناقص باشد نه بینی که نسخه صواقع که
بتوسط سکندر بیگ از کتب مولوی مدن مرحوم بر آمد اگرچه در صحت و تحشی نظیر خود نداشت لیکن
از اعاز ناقص بود تا آنکه بسبب معلوم دانستم که صواعق محرقه است و این نسخه را مجتهد الزمانی چنان عزیز
میدارد که هر چند احباب فقیر بالذات و بالوسائط طلبیدند بعذر تمام برانگیخت لهذا نسخه دیگر جدید فرستاد بهر
حال مجتهد فانی که تکذیب صاحب تحفه نمود و باوصف میسر آمدن چنین نسخه تکذیب را اصرار کرد و اصلاح و
بیان آن در حاشیه نه نمود نه اولادش بران کار بستند چنانچه به ذوالفقار اتفاق افتاد جائیکه
مجتهد فانی از وفیات الاعیان عبارتی نقل نموده گمان برده که وان بر آنست که نشستن با صحبت جناب
امیر ممتنع الاجتماع ست بالجمله اگر مجتهد جالبتی استغفائی حضرت در کتب پیشوایان خود لطم طراق تمام
هبین است و چنان انکار کرد که فرانی پس کید او را فیمابین باید کرد که با یالنش پدید نیست و در عیب بود
این مذهب پلید از زنان هم در گذشتند ای هنرها نهاده بر کف دست عیبها را گرفته زیر بغل تا چه خواهی خرید
ای مغرور ذره در ماندگی بسم دخل الغرض در نسبت نهایت بکر غلط کردم زیرا که از کافی و جال
بر می آید که این خاصه جناب امیر است که خود میفرمود اگر در شریعت جائز بودی مثل من کسی بدرجه مکر نرسیدی
و پر ظاهر است که یکفقره گرم هنگامه خلافت فاروقی را که باعتراف آنجناب در نهج البلاغه ترویج دین حق
بود و سرود فرمود و درین وقت متعلم آنجناب مجوسی فیروز بود که فتح و فیروزی بتوسط او رو نمود و شهادت

ذوالنورین کمال بر سبا یهودی بود بار ثانیات قسنا شرعی فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة ظاهر شد
وهم از صبر حضرت عثمان معنی ایات اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون بخوبی وضوح پیوست ولیکن هنوز قوم مورد لوم با وجود چنان کج امور فتح اوراقتیل اللہ
گویند وچنین وغائب الدار علمای امامیه بند فراموش فرمودند نعوذ بالله من ذلک وسیجئ لبعد هذا من بیان
المهالک بهر تقدیر روایت اعور وحال انیت باب المکر والعذر والحدیقة علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن
هشام بن سالم رفعه قال قال امیر المؤمنین لولا ان المکر والخدیعة فی النار لکنت امکر الناس واز این نظم وترتیب
این هم بر عموم شیعه خصوصاً شیخ علی که او را امام اعظم ثانی لقب داده اند وبر المهارش در نهج الحق قاتل عثمان
جناب امیر بود ومعاذ الله ظاهر شده که حضرت امیر خود را ازین امور پاک صاف میدانستند ومتصف بصفات
حمیده گمان می بردند قال الله تعالی قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا واگر وفور احسانات ذی النورین عموماً بمردم وخصوصاً بحضرت مرتضی از کتب فریقین بنمایم تطویل لازم
آید وامروز دل پیر کلیم میگویند انگاه بر ملا نواختند بلکه منادی می گردانیدند اگاه باشند که تحریر فلانی الطنان
البیانیه دارد لیس هرگز نه بیند واگر صاحب فهمی ادنی غور بکار برد این عیب در کتب امیر المؤمنین واولاد است
که انچه من سطری چند ختم کنم ایشان درورقی نتوانند کرد واگر عبور بر کتب شیعه میسر نگشت رد تحفه نمودن قبل
از استعداد کار کسی جز این حبیب نیست ع این کار از تو آید ومردان چنین کنند راست گفته اند کاگر دانا بودی
خاموشی اختیار کردی که در تکلمش رسوائی بر دو جهان برای او مرتب شد که خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین
سامعین جاگزین شد سطر جلی بود واگر غور وتامل بکار بری عیان خواهد شد که تار وبود وهجی وذنابات ر
الحاکین یعنی پیر دهقانی متبع خطوات شیطانی زیر مشق مقول ایرانی محض بیکار بلکه عذریست بدتر از گناه
وصحت معتقدان در بر دو جهان روسیاه تفصیل مجمل آنکه عبارت تحفه اثنا عشریه که امامیه میگویند الخ که خود
هم در حسام نقل کرده البته راجع بقضیه جزئیه ست وانچه از مجمع البیان مولای خود آورده مضمونش قول
حکم ست از حضرت کلیم اللهی یعنی رسالت را بر چشم کرست ودر پذیرفتن ان قیل وقالی نفرمود وازین
مقدار معلوم شد که نزد مفسری از امامیه چنین محقق ست بلکه اگر مفسرین دیگر از طائفه امامیه چنین گویند
وموالی مومن جاشنی نقل کنند کفایت نتوانند کرد وتکذیب صاحب تحفه نتوانند شد زیرا که دعوی اجماع نفرمود
ودر انقل این معنی در صحت حکم از یکی کافی ست وتکذیب نقل ان از چند کس کفایت نتوانند کرد زیرا که تحدیث
دلالت بر آن دارد که هیچکسی از فضه چنین نگفته ودر هیچ روایتی نیامده واز ینجاست که مومن دهقانی
در خواسته کر بالیستی نام احدی میگرفت ودر روایتی بر می آورد چنانچه عبارتش بار دیگر دیده شود کاگر مزید کاذب
خاین بهره از صدق میداشت چرا قول احدی از علمای امامیه که مرتد چنین در کاسه لیس خاینین است وانگاه
بر نقل مرتضای ثمانینی کما یجی فی المقالة الثامنة یا روایتی از کتب ایشان مذکور نساخت واز ینجا بدریافت

میرسد که بیچاره و بیتقانی زیر مشق غولان بیابانی تهذیب علامه تفتازانی هم نفهمیده که طلبهٔ نو آموز از بهر تهذیب
می خوانند پس اکنون همه اطفال بر ریش دراز او میخندند که آنچه برای تکذیب صاحب تحفه نقل نموده
از عبارت مجمع مخرب ناموس اجتهاد اوست و این مغالطه ایست که اوستاد او را جابجا پیش آمده بلکه در باب ششم
از تحفه که واقعه است بیشتر نقال کشمیری پیش پا خورده بلکه توان دانست که کتابش متعلق بمباحث مسائل
فقهیه از ان برگشته پس بیچاره مقلد او که دعوی اجتهاد می کند شعر خواجه شیراز در تحقیق مقام مبین حال اوست
تا مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون ... رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما و اگر این مغلطه را که استادش
هر جا در آن لب کشاده بچشانیم البته خواهی گفت اطف المصباح فقد طلع الصباح و لهذا در باره اظهار بعض اغلاط
آدمی خواست که درین مقام از فتاوای منطقیه مثل شرح مطالع و شرح ملا محمود بر منطق التجرید چیزی بر نگارم
مگر خود را از آن باز داشتم که این امریست که طلبه کتب اول اهل منطق نیز یاد می دارند تفصیل آن در حقیقت را
است و تفصیل اغلاط امور که بر حواشی صوارم جابجا نوشته ام و نیز تنبیه السفیه بغایت قصوی می تواند بود معلوم
خواهد شد. و قس علی هذا القیاس آنچه گفته که موجب تازگی عقاید شیعه گشته نیز بوضوح خواهد پیوست یعنی آنچه در جواب
نوشته موجب روی سیاه است برای رفضه نه روز روشن و نظاره بهار گلشن اهل خلاص باید بخلوص دعا کرد
تا چنین توفیق بخشند که اینهم پیرایه جمع و تلفیق پوشد رسیدم بر دلیل دیگر بر تکذیب صاحب تحفه که آن عبارت ابن
ابی الحدید ست بخیال آنکه او را حلبی نام سنیه و هم از اعاظم اهل سنت گمان می برد بلکه یقین می کند چنانچه
در حق الیقین است و او و اولاد معنوی او از عبارتش کتب خود را پر کرده اند اما این دو کتاب یعنی صوارم
و حسام که بسبب سکی طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا در قالب طبع می آمد پس پیش پا افتاده اند
اما کتب اولادش پس کتاب طعن الرماح که رفضه بر آن دارد افتخار میدهند و بعد از ذکرش در پیرین
نمی گنجد کافی و وافی است که کم مقامی باشد که کلام ابن ابی الحدید را در آن یاد نکرده و تشنیع او و ترتیب
نداده باشد از آغاز کتاب تا انجامش همین طور دیدم و آن را نیز بحواشی خویش مجروح ساختم رجاء من الله تعالی
ان یوفقنی تبییضها و طبعها یاد دارم که مرزین در بعض رسائل خویش نوشته که اگر جهان پهلوان و سام نریمان
تنها باشند چه توانند کرد پس ازینجهت که احباب فقیر نداخل در فرمایشها نمودند و بازار رسم تایید بکار اگر بر دفتر
هم خواهی دانست که بخدمت یک فاضلی هم نه دست کشیدند و با اینهمه در تنهای بشرکت کسی صاحب مشوره نبوده
مستور از آغاز تا انجام نتواند رسید چها کردم و از علو همت مرزین حرفی باید شنید که من زبانی ثقات متواتر
شنیدم که مرزین تنخواه گاهی چند و هم مصحح از روشن الدوله در خفایش که یکی از ایشان خواجه میر است
هم بود دیگر محنت حال بنده اینکه در مکانی منزوی نشسته بودم و لیکن اکابر بلده آمدند و کسی پایم بوسید و کسی
کفش بپایم پوشانید تا بجبر و قسر در شهر کانپور در آمدم بار مشهور کردند که خدمت فلانی ما می کنیم بلکه
یکدو بار مردم جمع گشتند و خبر تقرر وجه معاش مشهور شد مردم متواتر می آمدند و مبارکباد می گفتند چنانچه

شیخ فرموده که چو نهند که اقبال دستش گرفت ستایش کنان دست بر بر نهند و این همه منت خشک بر گردنم نهادند و حقیقة موجب مسرت
عظیم برای فقیر شدند کما لا یخفی زیرا که آن مردم که گاه گاه چیزی از مصارف از کلکته یا لکهنوی فرستادند
تا صد شدند و دانستند که حلیه حتی نماند و الغرض چون عبارت ابن ابی الحدید بغور بینی بی اختیار خواهی خواند
که اثمهما اکبر من نفعهما و آن را بوجه چند توان فهمید اما اولا پس از انکه متضمن بر مغلطه ثمانینی ست که او را بحکایات
موضوعه از حضور کرامت ظهور جناب مرتضوی کرم الله وجهه بعلم الهدی ملقب گردانیده اند چنانچه در مجالس
رطل بود و غالبا و نیز در تالیفات دیگران باطناب تمام سمت ذکر یافته سبحان الله چنین عالم بی نظیر و مقبول بارگاه
جناب میر کبیر نداند که این قیاس تقلید ابلیس است و حضرات ائمه صاحب چنین قیاس را ملعون گفته اند و این
روایات و امثالش در کافی بروایات متعدده مروی است علاوه طعن بر جناب صدیق بر اصول اهل سنت
می باید و اهل سنت که این اقاله را مستحیل حرام میدانند که نزد شان اجماع اهل حل و عقد در امامت کفایت
می کند و این هم طریقی برای ثبوت امامت ست حتی که اطفال دبستان میدانند پس جهالت او را پایانی نیست
اما ثانیا پس از انکه بیچاره علم الهدی که درین مبحث علم الروی شد این هم نه اندیشید که درینصورت جناب امام
رضا تارک واجب مرتکب حرام خواهند بود چنانچه نمونه این معنی قبل ازین گذارش یافت و شاید که اکنون هم چیزی بیاید
ان شاء الله تعالی و خود قول فاضل منصف و عادل حکیم مجتهد درین کتب مطبوع و ذو الفقار مصنوع درین باب کافی
و وافی است که ان الامام یحرم علیه ان لا یقوم بالامامة لانه مامور بالقیام بها التعینه خاصة دون واحد من المکلفین
بدین حال امام رضا بر اهل فضول الاصول کر بکجا میکشد که بدون ضرورت زینهار بر زبان اهل مروت و حیا
نمیرسد از اینجا و قباحت پیشوای مانگان که خوی پلنگان دارند و کسی را در معرکه زر برابر خود نمی
پندارند باید دید و خرافت ایشان در میزان عقل باید سنجید اما ثالثا پس سلمنا که امام موصوف
فرموده باشد وقتی که مامون خواسته بود که نفس خود را خلع کند و بار خلافت بر دوش مبارکش گذارد که اگر
خلافت حق تست من چگونه خلیفه شوم و اگر حق تو نیست زینهار مرا نمی باید که از تو بستانم ولیکن این از اصول
رفضه تقریر در حقیقت بجانب پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم راجع میگردد و الکاه لطریق اولی بیانش
بالاجمال آنکه خلیفه وقت نداده بود و آن جناب خود طالب شد نظر باین معنی که مظالم را رد میکنند شاید که
مالکان ما غصب کرده بودند باز پس ندهد لاجرم حق او یا شد یا نباشد تقاضا چه معنی دارد پس بدو حرف تقریر
امام رضا باقی نماند فکیف که چون مامون خلافت میداد و اندیشه ضرر هم در عدم قبول بود پس لا محاله بالیقین گر
که مدار شریعت مطهره بر ظاهر ست فکیف که فیض خلافتش بر هر کبیر و صغیر میرسد پس چرا دریغ فرمود و گناه
عظیم دیده و دانسته اختیار نمود و این امر بدیهی ست که در تصدی خلافت مخلوقات غیر متناهی که ودایع بدایع
حضرت رب العالمین اند بلیات نجات موعظمت الایه از ظلم ظالمین نجات یافته در مهد امن و امان
پرورش می یافتند حالانکه ثواب عدل ساعتی برا احادیث فریقین بلا تناهی میرسد پس چنین

مثوبات عظیمہ باقی دست امام را از دست دادن کار علما نیست تکلیف حضرات معصومین بلکہ ضرور بود کہ اگر او
بعد از آن استرداد میکرد او را قتل کنند کما فی الحدیث الشریف و انہم بطریق اولی چنانچہ قبل ازین
گذشت چہ جای آنکہ در وزری بجلت افضلترین عبادات یعنی متعۃ النساء کما فی تفسیر الکاشانے
و رسالۃ المجلسی حیث حکم فیہا بصحۃ قضا بالہا من حیث الاسناد منادی گرداند عموما و ہو مخالف لما فی فقہ الرضا
و روزی معتقد حرمت شود قطعًا حالانکہ ہر کہ حلت آن بالانکار کند منکر رسالت حضرت ختمی مآب باشد کما فی التفسیر
المذکور بحکم الحدیث النبوی صلے اللہ علی صاحبہا الم یرد اکیف فعل المرتضی رضی اللہ عنہ بالفاروق مع انہ کان
اعدل زمانہ علی جمیع المخلوق الاعلی نفسہ کما فی کتبہم مثل سفینۃ النجاۃ عند المشتغلین بخلاف المامون حیث
کان من الغابرین اما را بعالیس از انکہ ما را حاجتی و تجشم متوقعی بجواب قالہ باقی نماند بعد از انکہ مغلطۂ علم الرادی
تمامتی بانی و مبانی تخیلات شیاطینی کالشمس سے رابعۃ النہار بکشف فاضل مدنی حکیم مذہب جدید رئیس المومنین
لکھنو بظہور انجامید بسبب آنکہ خلاف از اصول نزد ما نیست پس حقیقۃ اعتراض مذکور از حقیقت خود منقلب
شد معہذا از غواصی بحار چنان منتظم و مرتب می شود کہ بعض ارکان اربعہ با ثلثہ امامیہ فضلیت امامت
مرتضوی را اگرچہ فتنہ برداری و حقہ بازی بود تقریر ہم کردند پس صدیق را قید و حبس شدید با وجود ترک
تا دیب بطریق اولی میرسد فکیف کہ الزام ہم نہد و در پی انجام ہم نشود و حجت خلافت را روشن نکردانند
کہ چون آنہا گفتند صار ابو بکر اماما و علی قیکم افضل من جمیع الاصحاب پس چہ عجب کہ بحضور سامعین و ناظرین
و علی رؤس الشاہدین فرمایند لست بخیرکم و علی فیکم بلکہ علما بروایات الحدیث و سیر گفتہ اند کہ صدیق در خانہ
نشست و در خانہ را بروی مردم بہر بست بلکہ این ہم فرمود کہ از فتنہ و فساد و ارتداد اعراب ترسیدم و خلافت
را پذیرفتم امروز اگر بیعت مرا بشکنند و دست بہ بیعت دیگری بکشایند من اول مبایعین خواہم بود
و بر علی ہیچ حرجی نیست بیعت کنند بایں کہ چنین تواضع کنند و منکرین خواہند کہ او را بدین ہم ملامت نمایند
پس و بال ایں ہر قوم ست علم الہدای ایشان باشد یا علم الروی ناصب عداوت اصحاب بود یا
اہل بیت سید انبیا صلے اللہ علیہ وسلم و این بدان ماند کہ این پیر دہقانی در فتاوای خویش بر سادات
اہل سنت زبان برکشود و قد ناہم کما والتو و قدمر فی مقتح ہذا المجلد بالجملہ حال صدیق بسلامت روی
معلوم شد تا انکہ اجلہ اصحاب او را بکمال زاری و الحاح از خانہ اش بیرون آوردند و باز بر مسند خلافت نشاندند و از نفیس
اہل بیت عبد النشیط اجماع جمیع مہاجرین و انصار قبل از وفات جناب سیدہ بدلالت مطابقی بہمت وضوح دارد و اگر روایات
این باب با تفاق باشد چنانچہ از صواعق عیانست کہ تا روایت متفق علیہا و متواترہ نباشد در مطاعن نمی آریم
فحصل التحقیق والالزام جمیعا والحمد للہ علی ذلک حمدا کثیرا والمنۃ اللہ تعالے و تقدس کہ از حرفی در پی تلقف
زیرا و با لا شد کہ بر ہر تقدیر صدق و کذب ہم استحقاق خلافت رفت زیرا کہ منصف و عادل پیر دہقانی بعد از
کشف تلمیع علم الروی این ہم گفتہ بعد لعلمہ من قال لنفسہ یعنی و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال

باقیماند نسبت فتنه برداری و حقه بازی بارکان مرعومی رفضه پس محل شکایت نیست زیرا که جناب امیر
ایشان را لعنت هم کرده بود کما فی المجلد الاول بیانه غلط این ست که بعض را بر اصول رفقه مطرود
درین ضمیمه نگردانیدم فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون وازین مقام انهم عیان شد که بسر
حرف دهقانی چرا در تیر اول مشهور ماند و بار بار دست بر سرین خود می مالید و بدرگاه باری
دست دعا دراز کرده سے نالید و چون در تایید عسلم الروی وسے دو دوی نداشت آخر هم
نیز دو کرم تکشید و بسر نیز بتاب پید ورنه عادت او بود که اول و ثناهی چند سے ... لبعد از ان قدم در
معرکه سے نهاد باقی ماند که پیر دهقانی حرف در آخر می گوید پس هرگاه حال شیعیان آن
جوالش بعد ازین اجمال تفصیل بر ظاهر ست زیرا که این تفریع ست و حال المقدمات که موقوف
علیهاست یگان یگان اشکار شد باعتراف شخصی که پیر حرف او را حکیم ... اول قرار داده بلکه
زمام تقریرات خود را و امور دینی بدست او نهاده چنانکه شاعری گوید ... رشته در گردنم افگنده
دوست ... سے برد هر جا که خاطر خواه اوست تواز کتب فقیر مدلل و خود از بحار و مجمع البحرین
تشیع او پیداست هر که خواهد بکتب فقیر یا این ماخذ رجوع کند نگر ... از اعتزال او و تشیع
زیرا که بعد از سیر مقالات اهل عالم و کتابهای ملل و نحل ظاهر میشود که اکثری از ارباب اعتزال
در امامت و فروع فقهیه تابع اهل سنت اند و بعضی برفضه راجع اند و امامیه در اصول
عقاید کالمنسلبیس اهل اعتزال اند و در فروع تابع حضرات ائمه اطهار چنانچه نصیر طوسی کالنعل بالنعل معجون
خبیث الحدید مرکب از اعتزال و تشیع ست و متکلمین رفضه که به پشتی او نیز مقابله اهل حق دارند چگونه
تشیع او اقرار کنند که بدون این معنی کور لستنے گردانیده بر پشت خود نشاشند طاقتی نمی یابند
و از عجایب این معنی اشکار شد که رطل بوق عالمی را بسوی خود کشید و او را بر نشستن راسخ
تمام گردانید و این حرف بود از نسخه علمای رفضه اندیشیدند و بعد از کنکاشها چنین مصلحت
دیدند و ملاک مرا آنست که مقصود ... لبنه کوتا گون همین مکاید بود تا در مناظره فتح و
فیروزی بحصول انجامد و لیکن آخر پوشیده ماند لیکن تا کے که بزرگان گفته اند کل سر جاوز
الاثنین شاع وما اضمر احد منهم شیئا الا وقد ظهر فی فلتات لسانه هر که استهزا و سخریه ابن ابی
الحدید در شرح بنید برا و مخفی نمانده که او درین پیرایه استاد و سبقت برکار و اعجوبه روزگار
و امثال و افرانش بلای هر شهر و دیار الغرض فاضل المعتزلی از ینجا بی تواند برد که خبث الحدید
و امثال و اقرانش در تحفه مذکور اند و خبث نیت شان از تالیفات شان واضح ایشان را
بچه سبب بر حال ... راسخ دم و ثابت قدم گذاشته و از اعاظم علمای ما فهمیدند چنانچه مجلسی
و ماننده و حالانکه او مطاعن خلفا خصوصا صدیق اکبر نظم کرده و رفضه بران شرحی نوشته اند فاعتبر

یا اولی الابصار قوله چه گمان داری آه جوابش آنکه ای پیر دهقانی حاشا که گمان داشته باشم بلکه قطعاً
و یقیناً حکم می کنم که متقدمین و متاخرین شمات عقای لفظی و معنوی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
در کتب معتبره دینیه از رسالتی ثابت کرده اند که مدار ایمان برآنست و بکیسه کتب رفضه دیده بالیقین میداند که طعن
قرطاس اولین و آخرین چنین قیاس ترتیب داده اند که فاروق بگفتن حسبنا کتاب الله حکم کتاب الله وحی را رد کرد
هر که رد وحی نماید کافرست پس نتیجه این قیاس آنچه در مابه النزاع بر می آید بر زبان جاری نتوان شد دهقانے
مهمل گو گمان و وهم را می پرسد و نمیداند که از دیدن روز اعداث ابن سبا بکفر بانیان مبانی تشیع الیقین کلی
و اطمینان قطعی حاصل ست چنانچه درین معنی که زوج منتقم متباه مین می باشد الغرض حواس پیر فرتوت ناسخ
نسخ عنکبوت و هن البیوت در مقابله قول صاحب تحفه که مسلم الثبوت است باوصفیکه راکب پشت او ابن
ابی الحدید است منتشر گشته و معنی بهت الذی کفر از آن مثل آفتاب رابعة النهار آشکار شده علاوه اهل حق بالیقین
بلکه اطمینان خویش مستقر از تمام دارند و زینهار متزلزل نیستند و میدانند که از جمله اموریکه کفر رفضه بدان ثابت
میتوان کرد همین مقام است علاوه آنکه پیر دهقانی متبع هواجس شیطانی این قیاس را قیاس بالاولی فهمیده چنانچه
از کلامش چه گمان داری در عقیده آنها در باب نبوت ظاهرست حالانکه قیاس مذکور درین جا زینهار وجودی
ندارد و پیر خرف را درین بحث دم و دودی زیرا که در حسام خود ثابت کرده که از ضروریات مذهب اثنا عشریه است
که اعتقاد دارند که جمیع ایمه از جمیع انبیا و رسل متقدمین افضل اند و عبارت آن مقام اینست بدانکه مذهب منصور
درین مسئله آنست که جناب امیر و اولاد طیبین آن حضرت افضل اند از جمیع انبیای سابقه که ناصبی اشعار باین قول
نکرده و چون روی گفتگوی ناصبی درین عقیده از فرقه ناجیه بطرف کسانی که قائل تفضیل جناب علی بن ابی
طالب و باقی ایمه دین بر کافه انبیا و رسل ماورای خاتم المرسلین شده اند بطریق اولی ست و معهذا مختار متاخرین
علمای امامیه نیز همین ست بلکه میتوان گفت که درین زمان و این عقیده از جمله ضروریات مذهب امامیه شده الی
آخر ما تفوه به لاجرم قیاس مذکور هم بجای خود نخواهد بود **قوله** آری این عقیده الخ جوابش از کلام عادل و منصف
او چنانچه باید مستنبط شده و اتفاقاً درین بحث گذشته پس معلوم شد که پیر خرف بسبب جمود ذهنی بران قدر لیاقت نیافته
با خود را درین معارک متغافل و متجاهل زده و کتاب و بدین امور پر است و از تحقیق و تدقیق خالی چنانچه بسبب
ناظرین تنبیه السفیه و نصیحت الغنی واضح ست و از حواشی کمترین امام بر صوارم و حسام پیدا و هویدا درین مقام
سطری چند از حواشی حسام بقلم می آرم که آنچه این ناصبی گفته که صاحب تحفه اشعاری باین قول نکرده
جوابش آنکه اشعار مذکور در کلمات جامعه صالهٔ او موجود است گو این دشمن اهل بیت طاهرین بسبب علت مشهور
تقلید اولیای نعمت که طشت از بام افتاده و بلند بود ولیکن زینهار انکار اشعار گردیده باشد نفهمیده جائیکه صاحب
تحفه فرموده انبیا بهترین مخلوقات اند غیر نبی برابر نبی در ثواب و قرب منزلت عندالله نمیتوانند شد چه جائیکه
از وی افضل شود و همین ست مذهب جمیع فرق اسلام سوای امامیه که ایشان را درین مسئله باهم خرخشا

بسیار آن بتقدیر شمول اجماع دارند که حضرت امیر از غیر اولی العزم افضل اند الخ زیرا که از اجماع مذکور واضح شد که بعضی از
انبیای متقدمین افضل از آنان اند چه هرگاه از اولی العزم افضل اند از غیر ایشان بطریق اولی و این امر خود اشعار بلی عبارت زیرا که
چنان متقدمین بعضی هستند نه کل ایشان و از ینجا حال سفاهت او واضح تواند شد بخصوص که گفته اشعاری نکرده اما اینکه باقی
ایشان حال علیت پنهان بودن شان در حکم جناب امیر از مسائل صغر هم هست و خروج از آن تا بحث کثیر چه رسد و قبل از ین معلوم شد که تالیف کتاب
برای عارف مذهبین و نه جاهل و نه کودن ختم الله علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله فلا تذکرون قوله معنا
آنچه گفته سنیان را می زیبد جوابش آنکه این هم غلط است چنانکه دانستی که اتمام حجت و الزام نقض بود و اکبر علما و اتقیا یعنی اهل حل و عقد
اختیاری در باب برگزیدن امام از جمله اهل صلاح و تقوی دارند اختیار ایشان در باب نبوت از کجا آیا نزد این مجنون بر جبرئیل
اختیار دارند چنانچه ملامان لعنهم الله علیه وقت موت کسی نام توانند کرد که در فلان روز و فلان ساعت وحی بر فلانی بیار
یا او را بداد ان رشوت هموار توانند کرد معاذ الله چنانچه رفضه گویند که وقت نکاح بام کلثوم دختر جناب بضعه حضرت خیر
البشر اشرف الناس نسبة عن الادناس را تبرهت و تخویف نزاع خدمت ستغاثت مریم سوی خود کشیده اند تا او وکیل شد و شرط
خدمت فاروق بجا آورد و هرگاه روح الامین را توانند فریفت تا بحضرت رب العالمین چه رسد کما لا یخفی و چون برین حیث سبا
احاطه کردی آخرین تشیع که پیر دهقانی مصدر بالاغوای دل تر انمود یا بحث وجوه منقلب شد و عیان شد که اگر حسن بن سلیمان
را بجای علم الهدی گردانند بسبب آنکه ثمانینی دخل در مغالیط غوطه خورده و بساحل نجات نرسید بنهایت زیب می دهد چرا که
او هرگاه روایات استعفای حضرت سرور کائنات را در کتب دینیه خویش از پیش دیده بود و آنچه از آن لازم آید
بقیاس برهانی و شکل بدیهی الانتاج نتوان پوشید کما مر الاشارة الیه پس در کشکول خود گویا چنان ثابت کرد که
این استعفا از حضرت موسی که از انبیای اولو العزم بود علیهم السلام در کتاب له ثابت ست یعنی بعد از ین هیچ
استبعادی در ترتفای شریعت نبوی نمی باید نمود پس این تقدم بالحفظ او پیش بندی لایق آنست که او را بلقب ثمانینی فریب
فرمایند اینده اختیار دارند که پیر دهقانی رئیس الحائکین را بمعراجش چنانچه در تالیفات خود بیان آن نمود هم مطابق حکایت
شهر برسانند یا در کار که اجتهاد نگاهدار ندع ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خر رفت سبحان الله تقریر استعفا رفته رفته
بکجا رسید و خدمت رازی مفتری در افادات رضوی بر صورت خیالیه و هنوز باقی فلنرجع الی ما کنا بصدده اما آنچه راوی از
زبان مبارک رضوی آورده که امام مانند آفتاب طالع عالم را منور میگرداند پس از روح او باید پرسید که این معنی با یمان ظهور
تعلق دارد یا به پوشیدگی و تقیه و نیز ظاهر ست که بر اصول اهلسنت درست تواند شد برای حضرت راشدین و من ملحق بهم نه
بر اصول رفضه برای امام که غیبتش از هزار سال میگذرد و ملسر پرده های ظلمت یکی بر دیگری تو بتو می پیچد و موجب زیادت
ظلمت میگردد و با اینهمه در کتب دینیه خود مدعی مزید محبت و ولا میگویند که باری عز و جل بکتاب مستطاب خویش در شان
امام الائمه نور الله والیل اذا یغشی فرموده و خود تفصیل آن بجامه فرسائی و هرزه درائی کار بستند و گفتند که حضرت امیر در
زمان امامت خویش چون مغلوب اهل رده گشتند و ظلمت شان از هر طرف محیط شد مصداق آیت کریمه مذکوره شدند
و اهل خرد بعد از دیدن اصول موضوعه و علوم متعارفه میگویند که ایمان را کی ظاهر فرموده بودند بلکه در وقت رسول خدا

تقلید پدر بزرگوار بوده او بر پسر جناب گنف مشغول یعنی شریک مشرکان ماند با زتا وقت شهادت مالظهار کفر معاذ الله می نمود
معنها احقر الانام میگوید که درین وقت تفاسیر فریقین را باید کشاد و باید دید که حجابه واللیل اذا یغشی را در تمثیل کافران نوشته اند
یا در باره اجلاء اصحاب معاذ الله پس از دو حال خالی نیست که مجلسی خاتم المحدثین نقل درین روایت در بحار اگر صادق
است معاذ الله پس کلام امام رضا بوی از نفس الامر ندارد و عوام المحدثین و شیعیان غیر از هلاک و غرق نصیبی نیست چه جای
آنکه در کشتی اہلبیت مجال جلوس قرار یابند و اگر دروغگو باشد پس اعتبار روایت او از و مسلوب شد اکنون بر تنهائی عقل رجوع باید کرد
و باید یافت که این قدر خود مجمع علیه الشان است که حضرت امیر در زمان امامت خویش یعنی بعد از وفات سرور کائنات پیرو کافرین در حرم
بود و بجهت اختیار کفر و کتمان ایمان چنانکه طور برگزیده که دختر نیک اختر خود را معاذ الله بر رئیس النواصب داد که حبل المتین بود معاذ الله
الی غیر ذلک من انواع الابتلاع بعد از ترتیب این مقدمات که از اجماعیات محققین الشان باشد البته کسوف دائمی و احاطه ظلمات
بعضها فوق بعض ثبوت می رسد پس نور روشنی از اصول اہل ظلمت نور سنگها دور است اکنون کجا ماند که امام مثل آفتاب آسمان است
منور عالم باشد لکنهو و طهران فاعتبروا یا اولی الایمان همچنین در بر وصف امام بر اصول اہل طعام گفتگو باید که امامیه می بایند بود
تا وضو می این تمیز ان بشکند اگر چه وضو بی تمیزه خال را در نجاست هم نشکست جناب شیخ بهاء الدین عاملی که در علمای شیعه بی مثل
و بی نظیر است و باعتقاد معاصرین بپایه در مقام تصوف هم که شعبه آنست از سنن کافی الصواب هم تدانشت در وارد سفر حرمین
شریفین نظم کرده و هرگاه بر مقالات رفضه دانستی که امام الائمه که در مرتبه رابع خلافت یافته و لشکرکشیها و میدان داریها بعمل آورده
و ایمان را پوشید و کفر ظاهر فرمود برای ائمه دیگر که بدین درجه هم نرسیدند چه گمان تنویر عالم داشته باشند که امامت ایشان از
متفرعات امامت آنجناب بود و قضاء این تقریرات و نتیجه این قیاسات آنکه ائمه متاخرین خیر از حضرت شهید کربلا ملزم آن
طریقه ماندند و این از عقل و فراست بغایت بعید است که جناب امیر و ما بعد عمر شریف خویش مستجمع شرط جهاد و لطف رعیت هم
بجد هم نیافته باشند تا بالاتقیه بجهاد کوشند ذلک ظن الخاسرین و اعتقاد الغابرین و از این مقام شیعه تراشی و افترا سازی
اہل بوق در مجالس و عیاق میشود که صد کس را مومنین پاک بر شمرده و عاقبت اندیشی نکرده و اہل دانش نمی بینند که داند
که صاحب تجماع شرایط غیر از اہل سنت کسی نبوده و از کتب شیعه منتهی و غیره دیده باشی که اشتراط بوجه مجاهدین بد
کس میرسد و انهم بهم نرسیده لاجرم بر طور بد کشان در جنگ صفین وقت شریف و در خلافت نیز ضائع شد عیاذا بالله
و در کتب فقه مانند صوارم و حسام و بحار و غیره از تالیفات متاخرین و تالیفات قدما از کافی و فقیه و علل و تهذیب و غیره
هم شروح و حواشی اینها ثابت که اجتهاد در بابه دین حرام بود که موجب اختلاف است و آن محظور و ممنوع و با اینهمه اختلافات
در روایات فتاوی ائمه که بلا انتهای میرسد و این کتاب کفیل نمونهای آنست در صورتیکه امامیه هنوز همین است که هر چه باب
مدینه علم بعمل آورده دیگران به همین جاده رفته اند الا شذ و اپس جمهور حضرات ائمه صاحب هدایت امت و تنویر عالم نبوده اند
نبوده اند و این همه مقدمات چنان مسلم الثبوت است که اگر شیعه زمین را بر آسمان دوزند نتوانند احدی را منزلزل گردانند
پس عیان شد افترای لا دینی تبدل اہل و غابر امام رضا و هو الدعاء دعوی آنمعنی که امام مثل آبی معین و عذب و شیرین
است که تشنه را سیراب میکند پس بنده در نیم بر اصول موضوعه اہل خرابات سطری چند می نویسیم که هرگاه بیر معطلم

بقیاس امام متقی است یعنی مردم از و منتفع نشوند پس آب شیرازان بیز معطله بیرون نمی آید آب شیرین وصاف چگونه اکنون
برای اهل مروت وحیا مقام غیرت است درعالم مگر رفضه را غیرت کجا و عبارت کافی بر روایت وجال کلینی برای بیان
شوکت وشان حضرات ایمه آنکه محمد بن الحسن علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن موسی بن القاسم البجلی عن علی بن جعفر عن
اخیه موسی فی قوله تعالی وبیر معطلة وقصر مشید قال البیر المعطلة الامام الصامت والقصر المشید الامام الناطق ومثل
آن از دیگران هم روایت نموده اند ودر مناقب مرتضویه وغیران از کتاب امیه شرح ناطق وصامت باظهار وتقیه
کرده اند کما لایخفی علی العقلاء ایضا زیراکه بدیهی ست که جناب امیر بعنایت ایزدی همیشه ناطق وابلغ بلغا بودند ولیکن
چون کلام آنجناب نزد طایفه ذی الوجهین که بر یکی از ایشان مصداق سواد الوجه فی الدارین است منصوص
رسول الثقلین واین هم از کافی سمت وضوح دارد مخلوط وآلوده بود بخلاف نفس الامر الی مدة العمر ولا حاجة الی دلیله بعد
ذکره مرة بعد اخری البته صامت از حق خواهند بود ومتحیرم که با تمیمی کدام وقت رتبه نطق یافتند که رفضه در روایات
مناقب آنجناب درباره کفر خویش قید موت بیان کردند چنانکه شب وروز دانستی وبعد از موت نطق کجاست خدایا مگر بعد
تکفین نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم جمیع شبهات عویصه ومشکلات دقیقه حسن مجتبی را حل فرموده باشند پس نطق در آن
زمان بر اصول فرومایگان ناعاقبت اندیشان بحصول انجامید وپر ظاهر است که این مباحث بقوانین کلامیه موسوم است
خلطان بعنوان دیگر البته خروج از دایره بحث خواهد بود وهو المقرر حقیقة وبار بار دانستی که عمرهای شریف حضرات ایمه در
گذشت ونوبت باظهار حق نرسید پس آب شیرین از بیر معطله کجا جاری تواند شد وغالب بیان راوی که آن شمس را فوق
باشد مراد از آن افق مغرب خواهد بود نه افق مشرق که در اول از پیشاپیش امیه هدی چنانکه دانستی قریب است ولیکن مشکل تر اینکه
از کافی هویداست که یکی از آن دو شهر که امام مهدی واولاد واجدادش بران تسلط میفرمایند در مغرب ودیگری در مشرق است
پس با وجود غیبت بتقیه درین کشمکش نیز گرفتار است کاش غیبت او تا قرب قیامت چنان بودی که اهل اشتراک برای اکابر
خویش قایل شده اند که شعر باستراحت است وراوی میگوید که لاتنالها الایدی الا الابصار حالانکه درینوقت آفتاب بنظر می آید
بارخدایا معنی آن میباشد که هرچند رافق است ولیکن از تناول هر دو دفعه واحده محفوظ است ونزد اهل خرد این هم
صورت نمی بندد چه حضرت امیر امام اهل بیت از جبر داخراز محفوظ بنود که آنجناب بر اصول فرقه پیرایه بکشاکشی جنت
زهرا وفوج خلفا مبتلا بوده اند بلی صاحب الزمان بدست دشمنان نیفتاد ولیکن بغایت شدن که هنوز بعد از هزار سال
هم نشانش پیدا نیست وبسالت مادر مکرمش بتقلید حضرت زهرا رضی الله عنها باید دید که بر جای خود ماند وجناب امیر
هم صنعت مصارعت با فاروق بر روایت اعور المحدثین در کوچه وبازار بعمل آورد مگر بیان گرفتن وکشیدن وهم
فوج خلفا را عاجز نمود چنانچه تفصیل این واقعه درین اوراق ست که یابند کاشند جویندگان مگر درین مقام که واقعه
اخذ تلابیب در کافی کلینی است جناب ملا خلیل قزوینی بمقتضای حیا ومروت بر زبان آورده اند آنچه خلاصه اش اینست
که معنی اخذ تلابیب آنست که کسی را فرمود تا او گریبان فاروق محکم گرفت وبسوی خود کشید واین کوری دیگر
است بر اصول موضوعه خویش که ارکان اربعه بمقابله رفقای خلفا تخلف مواعید نمایند آن جهان پهلوان تا آن

وهر یکی را از ایشان میراب گردانده و بعمر جاودانی رسانده واضح گشته ولیکن بقول صابیانی آب ریزی ست بهار
عمر ملاقات دوستداران است چه حظ برد خضر از عمر جاودان تنها و آبا بودن امام مثل روشنی آتش بر مقام بلند
پیش مستلزم ظهور وی نه مثل دود و داغ سوز که مخلوق است و برای رفع گزند بسر رسانیدن وقتی بکار می آید که ملتبس شد و کسانیکه
مانند چنین در پرده های ظلمات مختفی باشند و مثل دود از ایشان چه سود و برای دفع برف زمستان و چه روز به بود و هر چند
فقرات روایت بجهت ظاهر مقفی و بسیار نغز است لیکن باعتبار معنی خلاف واقع و بی مغز اما فقره من فارقه فما لک پس
حقیقةً بسیار درست و بحسب ناده خیلی چسپیست که بر فقیه محرومین از فیض امام کماینبغی شامل و ما رایها خطان نقد یدخا
حاصل فتحقق علیهم کذلک من الشاهدین آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین گرم تر آنست که دعوی مزید شفقت برای امام
در نجدیث حکایت می کنند که مانند پدر شفیق و برادر شفیق و مادر مهربان نسبت بولد صغیر و درانجا قصوری از تنگچشمان
وقاصر نظران البته بعد غور و فکر در اصول موضوعه بظهور می انجامد یعنی راوی مقلدان سیارا قید یهودی بایست زیراکه
امام الائمه بمجرد شنیدن تظلم یهود فدک با خواص خویش برای تنبیه ظالمین و تادیب غاصبین سوار شد و باید بر ابابکر
صدیق از دوش بر داشت و بر تضرع و زاری و فریاد و بیقراری جناب سیده زمان عالم رحمی نیاورد و کافی العیش
درین این نظم برای خوانم ست دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری ؛ و نیز در ادای امانت و حق
گزاری امام خصوصاً امام الائمه چگونه کسی متردد تواند شد که آنچه در امانت رسول خدا صلی الله علیه و آله حق امانت و
دیانت بکار بردند بر اصول اهل فضول کالشمس فی رابعة النهار است و از علل شیخ صدوق و دیگر تصانیف او مانند
اکمال الدین و اتمام النعمة هویدا و آشکار که دعوت خلق بسوی دین حق کما ینبغی بجا آوردند زیرا که گاهی در جلوتی
نفرمودند که امام بلا فصل منم اصحاب کیستند که دم استقلال میزنند و نبیاد انصاف هیکنند و اول دلیل بران دعوی
منافقین بتقیه عذر خواهی است یعنی اگر چنان ارشاد میکردند دامن عروه وثقای لا انفصام لها چگونه بدست می ماند
سبحان الله اگر دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه و آله این فرقه بکنند دیگری کیست از نواصب
اشرار که چنین ادعا آغازد که بر یکی از ملایکه و جن و بشر بلعن ایشان بپردازد پس مقام حیرت است که راوی
غاوی چنین تهمتها بر حضرت امام رضا رضی الله عنهما نماید و ازین کذب و افترا شرمش نیاید و مزید تحیر اینست
که راوی رفاقت خود را در آغاز قصه ظاهر کرده و دعوی تشیع و مزید ولا از کلام او بهر قدم ظاهر است لیکن ازین
سفینه یاد نمی کند که حضرت رضا سلاله و دودمان اصطفا و ارتضا است بر نام او این تار و بود را چگونه نسج توان
کرد و قد تقرر ان اهل البیت ادری بما فیه باز از اوصاف دیگر که حکایت نموده بر هر حرف آن اهل دانش زار زار
بگریند که در نفس الامر چه پیش آمد یعنی در وقت همین ابنیه که هنوز اوصاف ایشان بانتها نرسیده بر کعبه معظمه
و مسجد الحرام آتش بازی کردند و پرده ها بسوخت و لباس بیت الله خاکستر شد و در واقعه حره بر مدینه حضرت
پیغمبر چه رو داد که از بیان آن قلوب اهل اسلام می لرزد که قتل مساکین این بلده طیبه و بی ناموسی راحدی بنوبت
بخلاف واقعه مکه معظمه که خبر آمد که یزید شقی بمرد و جماعت لشکرش متفرق شده و واقعه حره هم در زمان

امامت سید الساجدین بود و تحریم که درین واقعات رئیس العابدین اعنی حضرت محمد بن حنفیه خلف الصدق حضرت
قالع باب خیبری چادر گوشه نشستند و هر جا که باشند آخر اراده یزید پلید شنیدند و باشند مگر ایشان نیز همین اعتقاد
داشتند بر اصول شیعه که امام همان ست که مانند چنین در پرده نشینند و درین واقعات خاموشی برگزینند و از
مثوبات آخروی کلی چاپنیند پس امام برین اصول یعنی قواعد امامت عبد الله بن سبا و عبد الله ابن سلول
چگونه ذاب عن حرام الله و رسوله تواند بود و تخصیص محمد بن حنفیه ازین جهت بعمل آمد که در پهلوانی بی نظیر بود
حتی که عوام ما در مکه بود را از نوع بشر نمی دانند و علاوه ارشاد تلامذه ابن سبا در باره پدر بزرگوارش انچه گفته اند
از همین قبیل ست یعنی از نوع بشر نبوده از نور بوده آن امور که نمونه آن درین اوراق دانستی بصدور نمی آید لا والله
ثم لو الله و اعوذ بالله و استغفر الله و ایضا بوجه دیگر هم ظاهر ست که این بزرگ دعوی امامت میکرد و حضرت
سجاد را در بروی خویش طفل مکتب میدانست و بزور خود و شجاعتی که در صفین از وی صدور یافت می نازید
و شاید که این امور حاجت به بیانی ندارد که از سابق و لاحق مثل بدیهی اولی گشته و دلهای مخلصین هنوز
از آن خسته و نیز حیرت بر حیرت می افزاید که درا و صاف شریف امام این هم راوی غاوی ضمیمه گردانید لونگا
تکرار که امام مسلمین ست الخ خدارا انصاف بکن که مسلمین همین ست که نزد رکن رکین متشیعین علم الهدای امامیین
خلافتش بمعنی باشد و پر ظاهر ست که عیاذا بالله اگر خودش بمعنی و بمعنز نزد رئیس الشیاطین نبوی خلافتش
چرا بمعنی شدی و نیز شهید ثالث ایشان رطب بوق چرا گفتی که از ان وقت شیعه را چنین ذلت بحصول
انجامید که غیر از لباس تستر یا اعتزال نتوانستند زندگانی بسر کردن و جمهور هم این ترانه در تبدل لباس
و تلبیس و التباس معذرة از جانب شیعه میسرایند و از کتاب الله المجید این آیت نیز تلاوت میفرمایند و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها و رفضه بودن امام نیز ازان قبیل ست که تصدیق آن لب باید کشاد که از
هزاران بخوشبوئی گلهای نرگس و سوسن و ریحانی تمامه عالم معنبر ست و دماغهای نظارگیان ازان معطر
و نیز عقلا که چیزی از کتب شیعه دیده اند البته راوی معلوم متعه ناده بوده است بعد ازانکه جناب امیر گواهی
داده بودند که واقعی ست که حرام شد متعه بعد از حلت کانی و قفه الرضا تا این جسارت و دلیری در
افترا از وی نیز میزند و از کسی شرم نمی کند حتی که طرفه گفتند ای متعه زاده شرم نکردی تو از خدا و حال خلیفه
شیعیان صاحب بصر و بصیرة قائل بود و امام کانی الیون و الکفایه این بود که اگر روزی بعجلت هر چه تمام
تر حکم ندای حلت متعه در داد و روز دیگر بعد از مناظره علم بر آسمان انداخت و مصداق و غیظ الکافرین
و المنافقین مرضی رب العالمین و سید النبیین و حضرت امام صادق مهاجرین و انصار اصحاب رسول
مختار بودند که لیغیظ بهم الکفار در شان شان است و جناب امیر در ایشان داخل بود نزد ما و بر اصول شیعیان
در باره انجناب هر چه هست معلوم همگنان است یعنی اظهار کفر و کتمان ایمان و انچه در باره بی مثل و بی
نظیر و بی نذید بودن امام عبارت آرائی نموده البته بجهد تفتیش نفس باید نمود که واقعی مثل امام شیعه

قطع نظر از حال امام الایمه کسی در عالم تواند بود که خاطر نواحسک ای قیصر و شبه ما و ر کرمش هیچ هم نماید دا و با قی خیا
هر گونه اختیار پیدا و عیب بر شمارد و برای رهائی مکان سکونت خویش تکاوری و میدان داری فرماید و
جوهر شجاعت و دلیری با مردم عموما و عم بزرگوار خود خصوصا بعمل آر د بر است و درست است که نزد این قوم
صاحب حیا نظیرش کجا و اگر باشد مانند عنقاست کسی هیچوی ندیده را گاهی بچشم ندید بلکه بگوش هم نشنیده
سبحان خوش کارنامه ایست که آمد بر روی کار بنا این کار از تو آید مردان چنین کنند مرحبا بنده گر بسخن خنجر کران
بر دست و بار روی تو هزار آفرین کنند تا متر قه تا انکه نابه الامتیاز برای امام این وصف را قرار داد که
خاصه حضرت خاتم المرسلین هست که او را هر علمی و فضلی بدون اکتساب بهم میرسد حالانکه خود حدیث
امام الایمه بکذب او درست زیرا که مطابق روایات محدثین امامیه خصوص از روایت علل الشرایع از صدوق
الکذاب حضرت امیر فرمود در علت بطین بودن خود که حضرت مرا بابی از علم خود تعلیم نمود که هزار باب
علم از ان بگشود و اضلاع شکم منتفخ شد و من بطین گشتم و بحث این حدیث در این کتاب عنقریب می آید
و مجتهد الزمانی در انجا ثابت می کند که حضرت امیر بر منبر مفرمود که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا سبق علم
تعلیم نمود چنانچه طائر بچه خود را بالکمال جد و جهد دانه میخوراند پس دعوی این معنی که امام در پی طلب علوم
نمی باشد از جناب امام رضا از قبیل محالات خواهد بود زیرا که ازین بیان هویداست که طلب علوم از جناب
امیر هم بکمال اهتمام بود و از تشبیه مذکور صاف ظاهر است مقصود چه طائر بلکه ان هم شیر نمیدهد تا بچه نمیگرید
سخ بطور مثل هندی و فارسی مشهور است تا نگرید طفل کی جوشد لبن پس در طلب شدید چه انتظار باقی ماند
و درین قول تعالی وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ را ملحوظ باید داشت و نیز ازین واویست که بزرگان گفته اند
تا نکند فهم سخن مستمع قوت طبع از متکلم مجوی فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخن گوی گوی ولی این بحث
امر خاصه رسول خداست صلی الله علیه و سلم که در مکتب نزد معلمی ننشستند و از جمیع علوم بهره مند گردیدند
و حکمت علم تعلم را هم در کتاب مجید بیان فرموده اند که اِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ طبرسی در مجمع البیان میگوید زیر
این آیت کریمه ای لو کنت تقرء علینا او تکتبه لوجد المبطلون طریقا الی اکتساب الشک فی امرک والقاء
الریبة لضعفة الناس فی نبوتک و لقالوا انما تقرء علینا ما جمعه من کتب الاولین فلما ساویتهم فی المولد
و المنشاء ثم اتیتهم بما عجزوا عنه وجب ان یعلموا انه من عند الله تعالی و لیس من عندک اذ لم تجر العادة
ان ینشأ الانسان بین قوم یشاهدون احواله من عند صغره الی کبره و یرانه فی حضره و سفره لا یتعلم شیئا
من غیره ثم یاتی بشیئ یعجز الکل عنه و عن بعضه و یقرء علیهم اقاصیص الاولین المختلط الشرایع
و در تالیفات صدوق کتابی عجیب است و مدتها است که از صندوق بر آمد و امیران فیض آباد و باهتمام
تمام ترجمه است از حافظ علی اصغر و خواستند تا بدان مشغول شد و اول کتابی از تالیفات شیخ صدوق
همین است که فقیر در آغاز تحصیل نامش شنیده بیشتر ازین باغ و بهار زاید الوصف فیضیات گردید این

واین بزرگ حافظی کابلی بود در صحبت رفتند نزد بهشت پس حال حفظ بدان درجه رسید که چون آیتی در کتب دیگر
برآمدی میرزا فتح علی صاحب می پرسیدند کجاست تا نشان میدادم که شغل حفظ نبیرو داشتم و درین اوقات حکایت
کردند که محمد فیض حافظی درین شهر بود که حافظ علی اصغر مرا تنزد او میفرستادند که فلان آیت در کدام جزو است
روزی گفتم حافظ را چه صاحب که از دیگری پرسید نظر بحق استادی و رعایت مذهب خویش که دران وقت تعصب
شدید داشتند والحال از این بابت شدید جواب دادند که از قلت فرصت شغل تلاوت نماند و نسیان غالب شد
پس بتحقیق الامر یقین دانستم که بقای کتاب مستطاب بموت حافظ بلی اعتقاد صحیح بپاره قرآن مجید و حافظین
آن نمیتواند شد دلیل دیگر در اثبات طلب امام و کوشش او در تحصیل علوم انکه جناب ثقة المحدثین شیعه در
کافی این هم روایت کرده اند که جابر انصاری رضی الله عنه روزی بر مکتب حضرت امام باقر گذشت و امام
را طلبید و نام پرسید و فرمود اقبل وادبر پس شمایل را نیک نگاه کرد که مشاکل حضرت صلی الله علیه وسلم است
وسلام انجناب و بشارت شریف رسانید چون بمکتب امام از کافی به ثبوت رسید البته ظاهر شد نقیض حدیث
امام رضا که کلام در آن می رود و افترای راوی در هر دم بظهور میرسد زیرا که دلالت بران دارد که امام علم را
طلب نمی کند و علم او دینی میباشد لیکن کسی بیچاره دجال اعور چه کند که خود قاصر النظر بود و استادش نیز
واستاد الاستاد با وصف عامی بودنش در لجه زندقه والحاد انهماک داشت ... عالمت خفته است و تو خفته
را خفته کی کند بیدار اکنون ضرور شد برای هدایت گمراهان نشان مکتب امام باقر العلوم دادن که در و دهان
ایمه موشگاف دقایق بود با تناقض دجال قاصر النظر بر همگنان ظاهر کرد و عبارت حدیث اینست عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله قال ان جابر بن عبد الله
الانصاری کان آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وکان رجلا منقطعا الینا اهل البیت فکان
یقعد فی مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وهو معتم بعمامة سوداء وکان ینادی یا باقر العلم فکان اهل المدینة
یقولون جابر یهجر فکان یقول لا والله ما اهجر ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه واله یقول انک ستدرک
رجلا منی اسمه اسمی وشمائله شمائلی یبقر العلم بقرا فذاک الذی دعانی الی ما اقول فبینا جابر یتردد ذات یوم فی
بعض طرق المدینة اذ مر بطریق فی ذاک الطریق کتاب فیه محمد بن علی فلما نظر قال یا غلام اقبل فاقبل
ثم قال له ادبر فادبر ثم قال شمائل رسول الله صلی الله علیه وآله والذی نفسی بیده یا غلام ما اسمک قال اسمی
محمد بن علی بن الحسین فاقبل علیه یقبل راسه ویقول بابی انت وامی ابوک رسول الله یقرئک السلام ویقول
ذلک قال فرجع محمد بن علی بن الحسین الی ابیه وهو ذعر فاخبره الخبر فقال یا بنی وقد فعلها جابر قال نعم
قال الزم بیتک یا بنی فکان جابر یاتیه طرفی النهار وکان اهل المدینة یقولون وا عجبا لجابر یاتی هذا
الغلام طرفی النهار وهو آخر من بقی من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان مضی علی بن الحسین
فکان محمد یاتیه علی وجه الکرامة لصحبته لرسول الله صلی الله علیه وسلم فیجلس یحدثهم عن الله تبارک وتعالی

فقال اهل المدینة انا لا نجیز من یا اهل الرای بان تقولوا حدثتم عن رسول الله صلی الله علیه وآله

فقال اهل المدینة انا لا نجیز احادیث الکتب من اهل یحدثنا من لم یلق بالرای بان یقولوا ان حدثتم عن جابر بن عبد الله

قال فصدقته وقد قال جابر بن عبد الله بابیه فتعلم منه وشافهه بعد ستاد بین وناظرین بگذرد که مقصود
بچند فقره حدیث حاصل بود تمام حدیث چرا ذکر کرد و بتطویل پرداخت وانا الا این وهم وبازالة الغین
انکه تا حال محدثین محدثین زیاده تر بوضوح انجامد که سعی ایشان در ابطال حق و احقاق باطل چگونه میبود
و بر یکی ازین امور اعمی در تیه ضلالت چسان می دود و هر چند پا بر خود در وره بجا لی می برد تعجب
این قاصر النظر که پس دلیلی را چنانچه باید نمی بیند و با وجود سعی او در ابطال دین و شریعت و ظهور آن
بر مهلوک نشینه آری مقتضای طبیعتش انیست بالکه حدیث مذکور بی کلفت دال بر انست که امام محمد
باقر علیه السلام بمکتب می نشست و برای طلب علم تکاپو می کرد و ان زدو حال خالی نیست که نشاندن پدر
بزرگوارش او را بمکتب بدستور سی اگر چه ظاهرا اول است ولیکن نمی باید درباره نفوس قدسیه گفتن که طفل
بمکتب رفته و ولی بنشاندش و از ینجا حکما گفته اند که بر چیزی نرسید انکه رحمتی نکشد پس بمکتب هم تجویز امام
هردو جناب بوده بعد ازین حرفی از غلو اهل عقد و علما و یکن که حضرات ائمه در بطون امهات قرآن
مجید را تلاوت میکنند ولیکن معلوم نیست که همین نسخه یا نسخه اخری است که ابطال ختم نبوت خاتم المرسلین
حرفی از انست که ازین اوراق نوائی دانست مدللا و اگر همین نسخه باشد پس دعوی تحریفش که قدمای
و معاصرین ما میکنند عین کفر و عدوان خواهد بود چنانچه در سائر مخلصات ایشان انیست حال انبیا ما
امام ایشان پس حال جناب شان مشکلترین جمله مشکلها توان گفت که روز ولادت قبل از نزول قرآن
مجید بده سال در کنار شریف تلاوت نمود در حقیقت بتعلیم حضرت پرداخت پس ایشان را بمکتب
چه حاجت و این حرکات لغو بجناب امام زین العابدین و باقر العلوم میکشد و حجج الهی ازین عیوب
منزه اند پس ان امور که حرفی ازان شنیدی مقتضای علم و طبیعت ایشان بوده است و عیان شد
که ائمه دیگر بطریق اولی در مکتبها تحصیل علوم کرده و طالب لن بجد و جهد بوده اند لاجرم کجا اند تو
راوی افتراعکی الامام که بار بار دانستی و ازین حدیث یک متعلم و دو معلم بوضوح می انجامد یکی معلم مکتبی دوم
جابر بن عبد الله انصاری و عادت بر همین جاری است که چون فارغ از مکتب دست میدهند و علمای
متبحرین می آیند و بکمال میرسند ولیکن دجالی اعور میخواهد که معتقدات باطله خود را بمهملات خویش یا قوی مای
مؤید گرداند و ثابت نماید که امام موصوف تلمذی نداشت بلکه خود بتعلیم جابر می پرداخت ذلک عجیب
عجاب لهذا الفضل و الباب قد لکه الحساب فصل الخطاب غالبا که در تقریر مکتب تعلیم ملای مکتبی منظور
باشد و شاید که مدعای شارحین کلینی مثل خلیل قزوینی که زیر قصه مکتب لفظ برای مصلحتی می افزاید و فرو مایه
خود را بتصریح صاحب صوارم ظاهر میکند این هم باشد و دیگری عنقریب می آید و ازین جمعا این معنی

بعید نباشد که معامله استادی جابر را منقلب ساختند و خاتمه حدیث بلا خلیل و دیگر علاما لصو خیالیه خویش
بهمین معنی گردانیدند و هر صاحب عقل میداند که همه مردم لفظ مصلحت توانند گفت ازین گفتن مشکل حل نمیشود ای بی خردان
چون مکتب از برای تعلیم نبود پس ناگزیر شد بر تو بیان آن کردن یا فقط برین لفظ مصلحت قناعت ورزیدن
که صریح عجز و زبونی قائل ازان بر می آید و لنعم ما قیل ؏ طرفه شاگردیکه می گوید سبق استاد را فاعتبروا یا
اولی الابصار اما قول اهل مدینه اولاً و ثانیاً پس بجای خود است اگر بوده باشد چه در اغاز افادات و عدیث السن
چنان فرمودن البته موجب استبعاد است و هم یحکمون بظاهر الامور والله هو اعلم بنیات الصدور و شرط
ازان جهت افزودیم تا بدانی که از فراست امام باقر پس بعید است اگرچه حدیث باشد که توسط آبای کرام خود
یا اساتذه دیگر که اهل را محدثین سنت سلسلة الذهب نامیده اند ترک فرماید و شاید که بعد ازین امور
دیگر متعلق این بحث بیاید و انبساط خاطر افزاید ان شاء الله تعالی بهر حال لاف زنی قاصر النظر و امثالش
عیان شد و این هم که امام ممدوح تلمیذ صحابی موصوف بود و این امر بذمه رفضه ماند که او هرچه از علوم حضرت
فرا گرفته همه اش از جناب امیر بوده زیرا که مدینه علم آنحضرت یک دروازه بود و حکم قرانی نزد شان اینکه ائمه بیایند از در
و بدر دیگر نروند و بطلانه ظاهر معهذا از کتب دیگر خصوصاً فقه الرضا ظاهر است که امام رضا درین جمع و تالیف
خوشه ها از خرمن اصحابی چیده اند و بهر صورت دعوی رفضه که علوم جمیع ائمه دینی است و زنهار در کتب
نشستند باطل گردید و چون صحابی مذکور باقر العلوم را تعلیم کرده و بگمان ائمه متأخرین بیک واسطه شاگرد
او شدند و هیچ وانی بانه که بر اصول رفضه امت عبدالله بن ابی ابن سلول و عبدالله دیگر زندیق ظلوم و جهول
باید مذکور را از جمله چهل یا چهل و چار کس بود که همیشه امیر المومنین ؏ را تا زمانی صحبت فریب می دادند که دیرو
خویش در غدیر دیدیم که رسول خدا تا به سه صد و پنجاه هزار صحابی گردش میداد و ارشادی نمود و نزاهوا اما حکم
کما فصله صاحب لصانی وغیره بالاطلاق امر و زنطاق همت بر کشادی مناسب نیست خانه نشینی و گوشه
گزینی بر جبر وجهاد بکن و العجب که حضرت فرمود که چون دو کس بیعت کرده شوند دیگر نزانکشد کما فی سر العالمین
و کشف الدارین و عنقریب این امر مفصل می آمد ان شاء الله تعالی و جناب میرجی فرمود که مخالفین کوه آهنین
اند و جوا میداند که بیعت دو دل یکشود و بشکند کوه تا پراگندگی آرا نبود را ه وکسی بر وقت معهود نیامد
جز مقداد که دران زمان داد جوانمردی داد و امیر المومنین بعد ازین تخلف و آن هم بار بار که از ایشان میدید هم
آن اخلاق عظیم لعنت میکرد هرچند باظهارش حاجتی نبود قال الله تعالی و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
بجای این شر عظیم و خذلان امیر المومنین کما فصلنا فی المجلد الاول من هذه الکتاب لغرض چون کار جابه
بر ماندند و همیشه نفاق بود بر اصول رفضه که قبل از ان حضرت را صلی الله علیه و آله در دست دشمنان
خونخوار گذاشته راه فرار می پیمودند حق تعالی فرمود فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه پس رجوع
ایشان و انقطاع بسوی اهلبیت نظری است ظاهر پس تلمذ ائمه از گروه حق پژوهان مهاجرین که عمر خود

ہم در زمان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ بجہاد صرف کردند وہم بعد وفات شریف دین خدا را بایران وروم رسانیدند کما فی الکلینی بالا دلی وقد ذکرت ہذا الحدیث نقلا عن الکافی فی عدہ اوراق فی المقالۃ السادسۃ و

ہذا حال لا خلہ کما انعمت علیہ لا ولئک ہم الراشدون فضلا من اللہ ونعمۃ و در ین مقام امری از متعلقات این بحث یاد آمد کہ رفضہ تقریرش حی کردند وتفصیل آن موجب اطالہ کلام ست ولیکن از جوا بہا کہ میآید استنباط آن تواند شد و آن اینکہ برای قصر مسافت بصوارم وہفوات رجوع باید کرد کہ قلت استعداد وفرومایگی ثابت مے کند برای کسیکہ کم مایہ باشد وتالیف شروع کند کہ این بدنامے تا قیامت خواہد بود

پس غور کن کہ حضرات ائمہ کہ صدہا نسخہ اصول الترتیب تالیف دادند بعنوانیکہ فقہ الرضا صرفی از السنت برین انداز کہ از کتاب وسنت ظاہر ست کاری نہ بستند بلکہ بر اصول لاف زبان وکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند چنانچہ مشتے نمونہ از خروار ی واندکی از بسیاری ضرور بود کہ اول مجتہد وہفوات بران عمل مے کرد بحکم لم تقولون ما لا تفعلون وبتوفیقی نیافت کما بینا فی ہذہ الاوراق ایضا سبحان اللہ فراست لائقہ فاحشہ کنیبہ کہ ماخذ کتب ایشان مذکور شد باید دید کہ استفادہ از ائمہ صحابی موجب عار دانستند وپر کردن تالیفات را باعث ہنر فقروا من المطر ووقفوا تحت المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب معہ لکما نزا صول اہل فضول چنان مبرہن شدہ وشاید کہ از اوراق سابقہ پی بردہ باشی کہ امام وقت مسند نشین چار بالش فضل وکمال فتوی مے دہد بر امام کہ قوت بر امامت دارد وفضلیت اورا حاصل نیست وشان تصنیف از آن ارفع است وشان سافل نسبت بعالی ہمین ست کہ دخل ندہد اگرچہ بکمال تفقہ رسیدہ باشد وصلاحیت اوبلا قتضای آن دارد چنانچہ از کشف الغمہ اربلی کہ عظمت وجبروتش از ین کتاب ہویداست ہداکہ حضرت امام حسین را در بیروی جناب امام حسن ہمین طور بود وگمان مبر کہ مشروط است بحضور بلکہ عام است از حضور وغیبت چنانچہ بنظر وتمثیل برگذشت وچون قلم تا بدینجا رسید مناسب می نماید کہ بتخصیص از مذہب متکلمین امامیہ ودسطری خبر دادن محصلش آنکہ امام را حصول عصمت معلوم از روز ولادت تا وفات پر ضرور است وعلم او از طفلی تا بلوغ واز بلوغ تا بہ موت برابر می باشد ودر بطن مادر مطہر تلاوت کتب آسمانی مینماید کما فی تالیف الاروستانی ومؤید بروح قدس است وخطا ونسیان از وی بظہور نمی انجامد واز حال امام نرگس وسوسن وریحانی ہم پی بردہ باشی کہ مہوتین را چگونہ وقتی کہ در مہد بودہ است دستگیری فرمود کہ شیخین بطیب خاطر بہ پیروی کاہنین ایمان آوردہ بودند ایا امامین ہمامین والیو ہما خیر منہما از مہدی ہم کمتر باشند ودر کتب فریقین بکتب امامین ہم مذکور ست چنانکہ بکتب امام محمد باقر بلکہ بالاتر یعنی نام معلم امام حسنین رضی اللہ عنہم اجمعین این عقب مشہور بود لیکن رفضہ سیاہ درون را چہ علاج توان کرد کہ از بدیہی اولی اغماض می نمایند چشم مے پوشند بلکہ از آغاز وانجام شان نیز کوری وکورانگی وتلبیس وہرزہ چانگی وبا ہمہ توان گفت کہ رتبہ شروط مقدم ست واز جملہ علم ماکان

و یکی ان تهمید دایمی اکابر اعظم که بیچاره در عهده تعلیم شان شب و روز چنان مشغول شد که گاهی بسیر آسمان
نپرداخته و چگونه تماشای عالم علوی پردازد که فرصت کی یافته الحاصل هرگاه بکتب گوشه دار عرش رب العالمین
و باقر علوم دین از صحاح ایشان ثابت است تا ظنیکه با متاخرین بلی حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستتر
است که گاهی در کتبی نه نشست و نه و معلمی برای تحصیل علمی نرفته سوی عالم آمده رخ افروخته علوم علوی
در آموخته و جوش نیز الفاظ قرآن مجید بر زبان علمای رفضه جاری گشته فَیَقُولُ جَدُّهُ وَلَا یُوجَدُ فِی غَیْرِہ
اللهم صل علی محمد و آل الاعظام و اصحابه الکرام بالجمله هر کلاونی عوری بکار برده و راه تدقیق سپرده میداند
که عوردجال باقصه و نظر از رهگذر میراثیکه از کور باطن فطاهر یعنی استادان خویش یافته مثل ضریر سمی
وابوالحماره و اعمی شیطان البحر و الرفضه المتحیرین در کتاب خود که برای ثبوت کفرش کافی است بحکم بهیه
و لا یهتدی پی پا منع و بهار سے نماید که سابقاً بدعوی نزول کتاب ذاهر المذهب المختوم بر معتصم بابو رده
صحیفه دستور العمل نواخته و در حقیقت برای منسوخیت قرآن مجید بحصول تقدمش و تخالفش نیلی
زیر گلیم نه نواخته و درین مقام خاصه حضرت را که نزد کسی از معلمین زانوی ادب ته نفرموده باطل ساخت
افسوس و صد هزار افسوس که زحمتی دست نمی دهد ورنه آنچه او درین کتاب بابطال دین و شریعت را
قصد کرده این امور را در صد جز و گفتی و در ماهی ظرافت همی سفتی و از اینجا که استفاده امام باقر علوم در حرم را
این ناحد العین جهول و ظلوم مثل خار مغیلان و مانند سفیان نبیره جهان پهلوان و نریان تیخاییده قرار
بوده که مثل استادان خویش گردد درین عبارت که دانستی نزعم خود و بمقتضای طبیعت خویش ثابت کرده که امام
باقر شاگرد جابر رضی اللہ عنهما نبود و بلکه جابر اخذ علوم از و کرده چنانچه در شرح قرومینی است و دیگران نیز
همی گویند لا جرم گفت که چون امام زین العابدین علیه السلام سفر آخرت نمایند بر گزیدند بنابر کرامت و بزرگی جابر که صحابی حضرت
هم آمده لا انکه در واقع آمدنش در وقت امامت برای تحصیل علوم بوده که قاعده حکمای اسلام همین است سلام
باید که گبر و اندر گوش به در مبشت است پند بر دیوار به چه جابر بن عبد اللہ انصار کرده انصار تلمیذان و جان نثار
حضرت سید انبیا که پدر بزرگوارش تعظیم او بجا آوردی لیس امام باقر زمانی جابر از گلها افادت چیده آنجا کنار و دامن پر کرد
و ازین حیثیت عظمت نیز و انجناب ثابت میشود به بین که چون امام باقر واقعه مکتب را پیش آن جناب بیان کرد
فرمودای فرزند جابر با تو چنان معامله نمود گفت بلی ارشاد فرمود که از خانه پدر میا تا برادران با تو فریبی
و کیدی نکنند چنانچه با حضرت یوسف علیه السلام کرده بودند این خود در حال امام محمد باقر در حدیث دیگر
بروایت همین اعور منصوص است و الفاظش این است فی النسخة الصغرانی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان
سدیر عن فلیح بن ابی بکر الشیبانی قال واللہ انی لجالس عند علی بن الحسین و عنده ولده و جابر بن عبد اللہ
الانصاری فسلم علیه ثم اخذ بیدابی جعفر فخلا به فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله اخبرنی انی سادرک رجلا
من اهل البیت یقال له محمد بن علی یکنی اباجعفر فاذا ادرکته فاقرءه منی السلام قال و مضی جابر و رجع ابوجعفر و جلس الی ابیه

علی بن الحسین علیهما السلام اخوته فلما صلی المغرب قال علی بن الحسین لابی جعفر ای شی قال لک جابر بن عبد الله انصاری
فقال قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال انک ستدرک رجلا من اهل بیتی اسمه محمد بن علی یکنی ابا جعفر فاقرأه منی
السلام فقال له ابوه هنالک یا بنی ما حباک الله به من رسوله من بین اهل بیتک لا یطلع اخوتک علی هذا فیکیدوا لک کیدا کما
کادوا اخوة یوسف لیوسف علیه السلام حکم امام زین العابدین که ملازم خانه باش و بمکتب مرو متفرع شده بحدیث جابر انصاری
که از حضرت نقل کرده اگر آن جناب این حدیث را میدانست در لوازم آن اهتمام میکرد و بعد از ادای بشارت در حفظ
و صیانت میکوشید و می فرمود ملازم خانه شو می ترسم که برادران تو مثل برادران یوسف ترا ابتلا سازند با وصف آنکه نیست
که او بحمایت الهی مامون است و عالمی بارشادش مهتدی خواهد شد و اولادش مسند امامت را زیب و زینت نوبت بنوبت
خواهند بخشید پس شیخین مغفلین باوجود اعتقاد این معنی که حافظ کتاب مجید رب العالمین است چنانچه فرموده انا له لحافظون
اندیشه بلقیانی نموده بجمع آن اهتمام کردند چه بدی کرده باشند و چگونه سنیان مورد سرزنش بعد از
استدلال بدین آیت کریمه بر عدم تحریف توانند شد چنانچه از هفوات مجتهد و حقانی روشن است و اگر این قسم
امور را تتبع کنی از کتب رفضه بیشمار خواهی یافت که بهای این هرزه درایی و زد لیکن این بیهوده گو ناشسته
رو را بعد از تالیف رساله ذو الفقار مصنوع و اختیار سکوت مجلدات نزهه نقال کشمیری یعنی مرزا کاظم علی باز
او فتاده و صوارم چوبین مثل سحرل بوق بدست گرفت که ملعبه اطفال شد او را کی مطالعه کتب چنانچه باید اتفاق
افتاده باشد که بحقیقة الامر پی بردی ورنه چنین بیهوده گیها کثر سپردی و چون در حدیث مکتب و آنچه بدان
تعلق گیرد و غیر ازین فکری عنمرت بیشمار و فواید بسیار از آن توانی بر آوردن از آنجمله آنکه حضرت امام زین العابدین
را درین خصوص نسبت تلمذ بجابر حاصل شد پس تلمذ معصوم بحصول پیوست از کافی کلینی امام اعوس
حضرات امامیه عنقریب بتعلقات این فواید بتفصیل همی آید انشاء الله تعالی از آنجمله آنکه چون در مکتب قصه
بشارت رو داد البته بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این خبر در مدینه طیبه خصوصا باخبار معلم و اطفال که در حلقه
و ایشان معلوم شیوع یافته باشد پس معاذ الله اهل مدینه مگر سحابین بودند که در آمد رفت جابر نزد باقر العلوم
سرزنش نمایند حالانکه نزد پدر بزرگوارش حاضر میشد و در بیت الخانه هدایت کاشانه اهل بیت شرف حضوری یافت
تا آنکه لفظ فیقطع الینا در همین حدیث در روایت جناب غور موجود و جابر بعنایت الهی نزد و کوچها داشت
چنانچه از لوازمش این هم ظاهر و از حدیث دوم به ثبوت رسید که جابر بعد سلام دست امام محمد گرفت و بخلوت
برد از آنجمله آنکه هرگاه خود آبای امجاد امام بدین و تیره عادت نداشتند و معتاد این طور نبودند که سمعت عن الله
عز و جل بعیدست بسیار که آنجناب بر مسند پدر بزرگوار نشستند و این هم بداند که پالش بلوای مردم و کثرت اهل مدینه است
بوسط اساتذه خود را خواه آبای کرامش باشند و خواه دیگران برانداز د و این طریق محدثش را بر گزینند و
قس علی هذا سمعت عن رسول الله شیوه خود سازد تا آنجناب را هر یکی از سکنه مدینه دروغگو گویند و کذاب
پندارد و شیوه متروده آن امام نزد منافقان است خوف و تقیه بوده باشد لا و الله ثم لا و الله پس اگر

اہل مدینہ و بوفور عناد درین باب گفتگو کنند موجب تعریض و سرزنش اعور شقی واستاتذہ آن غوی نخواہد بود و بخیال
نمے آید کہ اہل سنت بدان الفاظ لب کشایند و اولاد جوابی سبب بنا شند مگر امام از مذہب اہل سنت مثل سید مہدی
زید پوری چیزی اندا شت کہ دنیا ازین مذہب پرست و بزرگانم ہمہ برین طریق سنت بودہ اند از ان جملہ اگر
چون جابر چنین شیعی باشند کہ از دیگران بیرون و پیوستہ با اہل بیت پیوند و در مسجد شریف امام مجمع اولین و آخرین محمد
باقر را تلاش کردہ بیاقر علم ندا نمودہ باشد حالانکہ او را برہنمای و ندائی چہ حاجت بود آدمی عامی ہجر و تشیع نام امام
را فراموش نمے کند جابر را این ہم یاد نماند و دران زمان مرجع خلایق باشد و صدہا محدث از وی روایت کنند
و او فائتش از وی استفادہ نمایند پس معلوم شد کہ مذہب اثنا عشریہ قدیم نیست حالانکہ رفقہ بکمال جد وجہد گویند
کافی البحار و غیرہ کہ اہل کتاب ہم نامہای ایمہ محفوظ ترتیب او داشتند و یعرفونہم کما یعرفون ابناءہم بلکہ بنود
در محاورات خویش ایشان را یاد مے کنند. کافی تذکرۃ الایمہ بلکہ یاد دارم کہ در مجلسی بودم و ہمہ کس دران
معتقد مجلسی بودند اتفاقاً نام کشن و بشن بتقریب ذکر مذہب ہنود آمد گفتم و علیہما السلام پس تعجب کردند لاجرم
از عبارات تذکرۃ الایمہ نشان دادم یا در گرداب حیرت فرو رفتند و قبل ازین سند تذکرۃ الایمہ بنام مجلسی
از علما شیعہ دانستی قبلکم و لا تعقل و ہر گاہ اشروم کافی رجوع کنی خواہی دانست کہ امام محمد دران وقت
بلوغ رسیدہ بود و بیچارہ از جستجوی او گاہے بمسجد مے آمد چنانکہ دانی و زمانی در کوچہا متردد باشد چنانچہ از
کافی مے خوانی و کسی حیرت او را رفع بکند کہ غیر از محمد بن علی دیگر کہ تواند بود کہ ینابیع حکمت بر زبانش جاری قطع
نظر از امور مذکورہ مزید تعجب آنکہ امام سجاد ہمیشہ ملازم مسجد نبوی باشد خصوصاً در اوقات نماز پنجگانہ و لفرماید
ای جابر ہوش تو کجا رفت ہمیشہ او را نزد من دیدی و شمائل او را میدانی باز طلبش حیران می مانی
۵ بار در خانہ و تو گرد جہان میگردی ٭ آب در کوزہ و تو تشنہ دہان مے گردی ٭ و در احادیث نبوی
نکریا و غداری کہ از ارتکاب این امور منع نمودہ اند کہ ایشان را مردم متہمت کنند. و نوبت بدان انجامد کہ اہل مدینہ
ترا دیوانہ میدانند و درین ماتم گرفتار میشوند و تو سبب این امور میشوی بلکہ بعضی از تقادیر این ہم
مے فرمود کہ مے دانم کہ مقصود تو ایصال سلام و بشارت برای اوست از جانب پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام
بیا ہمراہ من و شمائل حضرت را او بہ بین و ہر چہ از امانت در ضمیر خود داری بگو و بزودی ازین
تحمل فارغ شو این منشاء و بہا از بہر چیست و حقیقت این ست کہ چون بشارت معلوم شد از ان روز کہ
مخفی و نایاب خصوصاً منسب مسدود شد تا دشمنان خانگی دست نیابند و آسیبی نرسانند بزرگی از رفقہ این
قصہ را یاد کرد و گفت گاہی در کتابی ندیدہ باشی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای کسی سلام فرمودہ بشارتی
دادہ باشد کہ غایت جلال و اکرام ست گفتم راست و درست ولیکن گفت استبعاد کہ دلیل بر آنست کہ انہم از خصایص باشد گفتم
چہ تواند کرد کہ حضرت امامیہ چنانچہ خصایص حضرت را برای دیگران نقل کردند و درین بحث داد نوشتہ نجابت خامہ را بر آگویس رحمۃ اللہ علیہ نشان دادم
از جملہ صاحب منہج المقال ست کہ در احوال تقدید طولی دارد و عبارتش را بخوان کہ از آن چہ بر می آید و قاضی شہید

تا لب بالخیر پاره وقدح چه می نویسید باز گفتیم مرا حیرت دیگر است که ابلغ بلغا با همه عظمت در باره امام محمد باقر مثبتان به این
اعتراف دارید لفظ رجل فرمایند حالانکه صدور آن از فاروق بشرط صحت موجب لی اندامی و بی آدبی میدانند
پس معلوم شد مغالطه شما و خلاف بنو دش تعظیم و معنی نیست که چنین صرد معظم را که دینار و درع میکند این وقت که کلفت
و نهد و پیدا سازند و علاوه این لفظ را علمای شما برای امام علی نقی در علم حدیث مقرر کرده اند چنانچه در مجمع البحرین
است و شارحان اصول هم بدان تصریح کرده اند و در هر کتاب فن نوشته اند که تحقیر امامی از ایمه
تحقیر پیغمبر را مستلزم است کما لا یخفی و اگر این لفظ را از کتاب الله المجید و احادیث شریف استیعاب نمایم بتطویل
نوبت کشد پس برای تغلیط شیعه بهمین قدر اکتفا رفت و از ان جمله آنکه از رجال صاف ظاهر است که امام باقر
بالغ بتحصیل علوم می کوشید و در مکتب می نشست و چون این لفظ در حدیث آمده و آن هم بروایت فدای اهلبیت
البته در این معنی حجت بالغه باشد که محققین باعتراف محدث نخفی رجل را به بلوغ مفید کرده اند اما اطلاق غلام پس
اگرچه در کلام معصومی نیست ولیکن عرب به کهول هم اطلاق میکنند و از کتب محاورات پیداست چنانچه
از مجمع مذکور هم توان فهمید بهرحال کمال حرص امام بتحصیل کمالات واضح شد تا بیا قریب علوم نوبت رسید
در گلستان دیده باشی که چون از حجة الاسلام غزالی پرسیدند که چگونه رسیدی باین درجه علوم فرمود هیچ
ندانستم در پرسیدن آن ننگ نداشتم بالجمله فترای صریح راوی بر امام رضا بهرحال معلوم شد و الحمد لله علی ثبوت
المدعا الحاصل گر جناب سید الساجدین را معلوم بود اظهارش موجب مزید رسوخ در اعتقاد جابر میشد و هم مزید
بصیرت دیگران ورنه استفاده دو معصوم به ثبوت رسید کما اشرنا و ازین جاست که این همه و بزرگ
تعظیم جابر زاید الوصف می نمودند و اورعایت مراتب عالیه ایشان همیشه می نمودند چنانچه رفضه برو افترا کردند
کما ذکرنا وَجَعَلْنَا الْأَغْلٰلَ فِىٓ أَعْنٰقِهِمْ فَهُم مُّقْمَحُونَ و نیز حضرت سجاد و فرزند ارجمندش در اجلال و تعظیم جابر
پیروی جناب امیر میفرمودند که از بعض از اهل کتاب چیزی آموخته بود در هر مجلسی که او را دیدی بر خاستی
از ان جمله آنکه امام باقر با وجود ممنوع بودنش از تقیه در کتاب مختوم و صحیفه معلوم رعایت مذهب اهل سنت
بر حدیث مکتب بار بار میفرمود پس بر آنانکه دعوی رکوب سفینه اهل بیت در هر دم و بر هر قدم نمایند مراعات
مذهب ایشان ضرور است ورنه طوق مخالفت ایمه اهل بیت البته در گردن ایشان خواهد بود سبحان الله
حضرات ایمه هدی سلاله عترت سید انبیا طریقه ادب مسلوک داشتند و از جدل و جدال محترز بودند و رفضه
و ترک و طور مذکور و خلاف اهل بیت عقیده نجات راسخ کرده اند و نگفته علمای ایشان هنوز لکهنو و
ایران دار الصلح است تا ظهور حضرات مهدی و تارکش متارک نماز عمدا کما فی الاصول المذکورة سابقا از آن
جمله آنکه هر گاه مدعای رفضه بحته یا لا اخوانی و علوی لن ترانی انیست که استفاده امام را از جابر سلب کنند
و امر واقعی را باطل گردانند پس بجهت خبث نفس و مختلط بودن طینت شان با خمیر نواصب که امر غیر مرتد
براه تناقض افتادند زیرا که مقصود ما دفع طعن اهل مدینه بود بتاویل و تسویل اهل خرافات پس البته

آمد و رفت آن امام نزد جابر برای تحصیل احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و حصول سند خواهد بود که اولی
است بمدعا و ازینجاست که آثار ہم تصدیق بران مترتب شد باعتراف اعور المحدثین ورنه فقط آمدن گاه
گاه برای دیدنش چنانچه خلیل قزوینی در شرح کافی نوشته کی حافی بلکه مقام انکار یعنی کی آمدی کی پیرسد شیء
تو نباقی از تصدیق مذکور تصور بلکه اذعان توان نمود که اہل سنت امام راستی میدانستند ورنه بقول مزن
سنیان را بشیعه چه کار که احد علوم دینی از ایشان نماید و مجتهد دہقانی در صوارم وغیره چنین اعتقاد دارد
که قدمای ایشان را ہمه راستی نمیدانستند این احداث متاخرین مثل صاحب تحفه است و تکذیبا و درین خصوص
زیاده ترازین بارہا نموده ام و الله ولی التوفیق و بنده ازمدتی بعد ازین فواید چند دلیلی دیگر بر تلاش شود که اگر
صحیفه آن امام را از کتاب مختوم بیاد دارند نیز داہل فراست مجالی نخواهند یافت که سرہای خود را از پشت پای
خجالت بردارند و بیانش بالاختصار آنکه چون حضرت امام باقر وقت بیان حدیث می فرمود سمعت عن جابر
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس باید که مطابق واقع باشد ورنه بسم الله حدیث او معاذ الله دروغ
خواهد بود پس واقعیت سند محصور درہمین ست که او استاد و امام شاگرد او باشد ورنه واقعیت گفتی
الله جابر مرحبت باشد که رفضه عی مزید الاباشند گوشواره حدیث امام باقر العلوم را کاذب دانند نعوذ
بالله پس سیه روی ہر دو جهان برای قوم مورد لوم ثابت فلیختاروا انهما شاؤا آنچه درین روایت وجال
اعور تقیه امام خیال بسته و ابواب غیظ و غضب بر روی شیعه مخلصین کشاده جوالیش خود از روایت
و دیگر این کودن پلید که زیر حدیث بشارت بفاصله یک ورق اخراج حدیث کرده است پر ظاہر ست تا خواہی گفت
که خیال و جال اعور بدیہی البطلان نیست مگر مرض جمود ذہنی و تصور نظیر لا علاج بود و مختصرش بر وفا سی
آنکه ہشام بن عبد الملک بن مروان آن جناب را بشام طلبید و با حاضرین گفت که چون امام بیاید و من
از توبیخ او فارغ شوم ہر یکی از بنی امیه خصه و صابر خیره و سرزنش نماید بالجمله چون در آمد و بدست نمود
یک سلام کرد عموما و بنشست زیاده تر برہم شد که خصوصیت خلافت را ملحوظ نداشت و لی اذن
جلوس فرمود و توبیخ شروع کرد که ہمیشه از شما یکی خروج مے کند بدعوی امامت از جهت قلت علم و
سفاهت و ہم چنین پیگو ئی کرد چون فارغ شد ہر یکی از بنی امیه نوبت بنوبت سرزنش بجا آورد ہرگاه
ساکت شدند امام برخاست و فرمود بتوسط ما ہدایت کرد خدای تعالی اولین شما را و بما ہدایت
ختم مے کند آخرین شما را دنیا چند روز بدست شما آید و ملک عقبی بدست ما که از زوالی نیست حق تعالی
فرموده وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ پس امر کرد تا بزندانش بردند چون داخل شد و کلامی شروع نمود ہر یکی میگریست
خبر کردند که مبادا اہل شام بلوی کنند پس حکم نمود که آنجناب و رفقای او را بی آب و طعام بمدینه برند
و روزی چند گذشت و باب مدین را بسته و یافتند و کلفت زاید الوصف برداشتند امام بر کوه
بر آمد و آیت کریمه بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ الایه بخواند بزرگی ندا کرد که این بلده و قول حضرت شعیب است و د

تدارک نمایند ورنه بسازی خود میسر شد باری اسباب معاشش بدست آمد وخبر هشام رسید شیخ را طلبید معلوم نیست
که با وچه کرد مقصود من قصه خوانی نیست بلکه اظهار این معنی است که چون امام سطوت وقهر ملوک بنی امیه را
بنظر نیارد والتفاتی بجان خود ورفقا در راه خداوند تعالی نکند وایشان حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم را بدروغ
باو خواهد کرد که از جابر شنیدم که می گفت رافضه که رسول خدا چنین فرمود هیچ بهتانی ودروغی را نگذاشتند که در
دین خلط نکردند وتهمت آن برائمه نه بستند جزی ربه عنا مفضل المحلایق جزاء ما یکلابد لعاویات وقفه
فعل از آن جمله آنکه چون بشروح این کتاب مثل شرح قزوینی رجوع کنی از آن ندامی آید که این مشغله عود هرگاه
دید که بعد از ثبوت مکتب ای حضرت امام باقر لاف زنی علمای شیعه کان لم یکن میشود واوصاف امام
ته وبالا میگردد وانچه از نا عاقبت اندیشی درین امر باذمان خود تراشیده نیست نابود میگردد ولفظ مصلحت
برای تقرر مکتب افزود که اشنا سا نقاصیح معلوم نمیشود که آن مصلحت چه بود پس فرومانگی او جابجا از
صوارم خواهی یافت بعنوانیکه از صفحات کتابش محو نتواند شد که هم دعوی وهم علتش هردو بشارح ندکو
انطباق تمام دارد یعنی اگر علمای اهل سنت بگویند که چون امام را اصول شیعه طلب علم نمیکنند داورا حاجت
بتعلیم زید وعمر ونحوهم افتد پس تقرر مکتب چه معنی دارد وطلب معلم از بهر چه باشد گوییم بنی بر مصلحتی خواهد بود پس
راه گریز برای خود پیدا کرده وندانسته که اگر وره مطاعن صحابه کرام جابجا قلت علوم برای شان ثابت میکنند
اهل سنت همین لفظ بگویند در جواب شان هیچ وتا بها خواهد که خود کرده وه را وه درمانی نیست الغرض بلا
خلیل با اینهمه داق وخوش بیانی راه گریز درین نصوص مثل نصوص پیدا کرده وکید مه وبابی آغاز نخود
لاجرم می پرسیم که اگر مصلحت این بود تا برادرانش بعد از قرار یافتن مکتب خواهند دانست که این هم مثل نا سلف
وچنان نیست که نتایج حکم بی تعلیم بر زبانش جاری شود وبر مسند امامت قرار کرده مرجع خلایق شد
ومحروم مانند وهدایای شیعه عراق وخراسان نیابیم پس چرا او را قتل کنیم تا از پدر جدا سازیم گوییم درین صورت
جابر باوجود خلوص تشیع ومنقطع بودنش بسوی اهل بیت دشمنی کرده باشد که از آن روز مکتبش موقوف ودر
معلمی منسوب شد سند برادران دیگر در عمر کمتر بوده اند از آن جناب چنانچه کتب ایشان برآن دلیل است
وظاهر همین یک مکتب بسته واگرده وواز ده باشد بسته او بر برادران چگونه مخفی تواند بود خصوصا از
برادران که روایات از انها بسیار مرویست وانا الحقیقه اهل علم بودند وحسد ورایشان اکثر الطرفانکه
در بقیه فرزندان امام سجاد که برا اظهار بعضی از علمای ایشان عشره کامله بود نه جمیع اگر شیعه تباشد در تعصب
نزد رفضه کلامی نیست پس چگونه نام امام خامس وخصایص او را وآنکه من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیه نمیدانستند ودیده دانسته اشتقادبر گزیدگی او بر تمام عالم چگونه شیعه اثنا عشریه شدند واو بلا علمای رفضه
برای اضلال مردم چه پیشه اختیار کرده اند که فراموش نمی شوند ودر هر باب کلام ایشان تامل دیگر دارد
در نظر هر که بیداغی شود قال الله تعالى إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

چون این اسرار شیعیان رسید به برادران بطریق اولی و اگر چیزی دیگر نزد مقلدین خلیل باشد باید
تقریرش کردن تا در دو گویان را بخانه شان رسانیم و اگر حاسی باقی باشد تا الان نمایم تا آیت کریمه بل اتبعنا
از زبانت بر آید که فبهت الذی کفر از آن جمله آنکه بار بار حیرت و غیرت می افزاید که حضرت امام درین چه فایده
تصور نموده که طوید بزرگوار را نه دست داد که شیوخ را ذکر می نمایند و مثل جابر مطعون شد و درین تبدل و تحول
قطع نظر از بلای ایشان قریب بود که دامن عروه و لتقی بر اصل الاصول شیعه از دست حق پرست رود و باز
طریقی دیگر مختار کرد و یعنی سمعت عن رسول الله و آن هم همان آش در کاسه افتد پس سمعت عن ابی را کدام
بود با وجود واقعی بود نش بر اصول امت عبدالله بن ابی بن سلول کنون معلوم شد که این اگر ترتیب ایجاد کرده
محدثین صحه ثین درست باشد تر سم سرزنش روبروی رفضه توالی خوانده ع آنچه دانا کند کند نادان لیک
و بعد از فضیحت بسیار و مخفی نماند که از حدیث مکتبی بفر امام صادق این هم ثابت شد که همه نگار نگی و بوقلمونها
یعنی سمعت عن رب العالمین و سمعت عن سید المرسلین و بالاخر سمعت عن جابر بعد از آن بود که امام مسند
امامت و افادت نشستند و از پهلو به پهلو گردیدند و از نص حدیث هم بلوغ آن جناب بر رتبت لقا معلوم شد
و هر چند در صحیفه و دستور العمل خود از تقیه و خوشامد ممنوع بودند لا رواه الکلینی فی الکافی و لیکن چون شیخ
المغفلین امام اعظم طایفه احادیث آن جناب هم احادیث فرزند ارجمندش را که هم از تقیه ممنوع بودند کما یدل
علیه دستور العمل بدیع در تهذیب الاحکام و هم در استبصار بر تقیه حمل می کند تقیه را دخل دادم بالجمله درین
معنی شکی نیست که امام موصوف بعضی از احادیث از پدر بزرگوار خود شنیده و بعضها از جابر چنانچه محدثین ما نوشته اند و هذا هو الحق
الصریح رفضه این مضامین را شنیدند و لعدار تحمیر ثقة الاسلام خویش که در یک حدیث بکیفیت قصه عدم تقیه آن امام
از هشام بن عبدالملک بن مروان آورده دیدند از تاب خود را پیچ و تاب دادند و استبعاد را از غایتش در گزرانیدند
بخیال آمد که عبارتش بعینه نقل کنم اگر چه بطول کشد تا کید او را کلیتةً زائل نماید و برای ثبوت حماقتش کافی بود

الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن علی بن اسباط عن صالح بن حمزة عن ابیه عن ابی بکر الحضرمی قال لما حمل ابو جعفر الی
الشام الی هشام بن عبدالملک و صار ببابه قال لاصحابه و من کان بحضرته من بنی امیة اذا رأیتمونی قد وبخت
محمد بن علی ثم رأیتمونی قد سکت فلیقبل علیه کل رجل منکم فلیوبخه ثم امر ان یوذن له فلما دخل علیه ابو جعفر ع
قال بیده السلام علیکم فعمهم جمیعا بالسلام ثم جلس فازداد هشام حنقا بترکه السلام علیه بالخلافة و جلوسه بغیر
اذن فاقبل یوبخه و یقول فیما یقول له یا محمد بن علی لا یزال الرجل منکم قد شق عصا المسلمین و دعا الی نفسه
و زعم انه الامام سفها و قلة علم و وبخه بما اراد ان یوبخه فلما سکت اقبل علیه القوم رجل بعد رجل یوبخه حتی انقضی
آخرهم فلما سکت القوم نهض علیه السلام قائما ثم قال ایها الناس این تذهبون و این یراد بکم بنا هدی الله
اولکم و بنا یختم آخرکم فان یکن لکم ملک معجل فان لنا ملکا موجلا و لیس بعد ملکنا ملک لانا اهل العاقبة یقول
عزوجل و العاقبة للمتقین فامر به الی الحبس فلما صار الی الحبس تکلم فلم یبق فی الحبس رجل الا ترشفه و حن الیه

فعجل صاحب الجسر الی ہشام فقال یا امیر المومنین انی اخاف علیک من اہل الشام ان یحولوا بینک وبین مجلسک ثم اخبرہ بخبرہ فامر بہ فحمل علی البرید ہو واصحابہ لیردوا الی المدینۃ وامر ان لا یخرج لہم الاسواق وحال بینہم وبین الطعام والشراب فساروا ثلثا لا یجدون طعاما ولا شرابا حتی انتہوا الی مدین فاغلق باب المدینۃ دونہم فشکا اصحابہ الجوع والعطش قال فصعد جبلا یشرف علیہم فقال یا علی صوتہ یا اہل المدینۃ الظالم اہلہا انا بقیۃ اللہ یقول اللہ بقیۃ اللہ خیر لکم ان کنتم مومنین وما انا علیکم بحفیظ وکان فیہم شیخ کبیر فاتاہم فقال لہم یا قوم ہذہ واللہ دعوۃ شعیب النبی واللہ لئن لم تخرجوا الی ہذا الرجل بالاسواق لتوخذن من فوقکم ومن تحت ارجلکم فصدقونی فی ہذہ المرۃ واطیعونی وکذبونی فیما تستانفون فانی ناصح لکم قال فبادروا فاخرجوا الی محمد بن علی واصحابہ بالاسواق فبلغ ہشام بن عبد الملک خبر الشیخ فبعث علیہ فلم یدر ما صنع بہ دانا بتقدیرات خالق لیل ونہار آنکہ این حدیث ہم بران دلالت دارد کہ آن شیخ بزرگوار کہ مصائب را بگوشش تمام از حضرت امام ورفقایش برداشتہ اسباب زندگانی بصحت خویش نزد شان فرستاد حضرت امام را بروایت ثقۃ المحدثین بہذا الرجل تعبیر فرمود از ینجا ہم مغلطہ لاف زبان وہزار چاپان ورنقص قرطاس عیانست یخربون بیوتہم بایدیہم وایدی المومنین فاعتبروا یا اولی الابصار وکجا بزرگی حق پرستی مجہول الاسم وکجا فاروق قدوہ اصحاب کہ جان نثاری وخدمت او حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ را شہرہ آفاق کہ خواستہ بود قبول وغیر خویش را بہجر وتعریض نسبت بحضرت رسالتمآب از امثال این فصل است قول بزرگان ع ای مرا تو مصطفی من چون عمر از برای خدمتت بندم کمر ہو محاورہ لفظ رجل گردران کتابہا بینی کہ در بیان واقعہ کربلا تصنیف شدہ اند در مذہب شیعہ بیش از بیش خواہی یافت کہ در مقام عطوفت وترحم امام حسین بر زبان آوردہ ولیکن معلوم نیست کہ با وجود ذکر حلیہ بوجہ چرا علمای شیعہ از ظلم وحیف باز نمی آیند وبمہربانی ورحم عمل نمی کنند واشربوا فی قلوبہم العجل بکفرہم فقلیلا ما یومنون بعد از ان آنچہ راوی حکایت کرد از جناب امام رضا در اوصاف امام وتقریرات طولانی مقتضی وسبحی تا اختلاف نسخہ صفوانی آورد وخلاصہ اش این حرفی چند میرسد کہ چنانچہ عالم در کنہ ذات وصفات باری عز وجل متحیر اند وبعد از سرگردانی وکشیدن مشاق ومحن زیادہ تر در لجج وحشت گرفتار میشوند ودست وپا میزنند وپایانی نمی یابند قس علی ہذا معرفت امام پس عقول ایشان چگونہ کسی را تواند برگزید حالانکہ بکنہ او زینہار نتوانند رسید وبخصوصیت امام ور آل حضرت رسول پس دیگران را کہ از طرف خویش معین نمودند از راہ حق دور رفتند وخلایق را در خارزار ضلالت کشیدند پس امام مطابق نسخہ صفوانی رئیس غولان بیابانی تکفیر ایشان نمود قاتلہم اللہ انی یوفکون در بارہ اہل حل وعقد فرمود جوابش بعد از دیدن اصول موضوعہ وعلوم متعارفہ بسیار سہل است ولیکن ہر یکی از طایفہ شیعہ در خطاب اہل تقریبش آنکہ در اصول ایشان امام مہدی را عین اللہ گفتہ اند چنانچہ بر ناظرین ادعیہ یا زیارتش مخفی نیست پس ثبوت آن برای حضرت امیر بطریق اولی مریا کہ خود آن جناب فرمود انا عین اللہ ودرین خصوص ما را فقط مبتدا ومنتہی درکار است چنانچہ اشارتی درین باب می آید غنیمت دیگر اگر باشد فبہا والا فلا بلی حضرت

البته نشوند توانند بود امید قیم ان النجم لم تثبت با اجماع که اصول قوم دال بر آن است که کنه ذات حضرت مرتضی
چرا نفهمیدند که سوای مصطفی است که از مخلوقات کسی نشناخته و هیچ کس نشناسد که فضائل و کمالات جناب مرتضوی زیاده تر از جناب
مصطفوی نزد شیعه رسیده چنانچه از گوهر ریز قوافل نسیم و غیره منقولات این مقدمات آنکه اهل حل و عقد چون دیدند که مرتبه
الوهیت که در تقاضای ایشان است بکنه آن چگونه توانند رسید لاجرم ابوبکر صدیق را که هم ذات او را می شناختند
و هم انتظام امور یافته اند یک خلافت نشانیدند که بیچاره برای انتظام دین و ملت ایشان کفایت کند و همچنین
دیگران را چنانچه واقع شد و از اینجا که شیعیان پاک از طینت حضرات اند که سافل باشند و ایمه عالی بود ند بر ایشان چنین ایمه مناسب
اند که غیر الله باشند لهذا اما ایشان جمعیت برپا دفتاد تا انتظام ایشان در آن زمان متبرک که آثار برکات و انوار آن را از کثرت
اولاد و اموال و عمارات و زراعات و ثمرات و کثرت تمتع و نعره هل من مزید احاطه نتوان کرد بدست ایمه واحد بعد واحد
و قائم بعد قاعد و بر معطله قصر مشید سپردند تا آیات امامت را در هشتاد هزار سال بلا تعارض و تزاحم
سرانجام دهند و لیکن مشکل همین است که باز شیخین زنده شوند و غیبت را الغیرت مبدل کنند و معنی یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات عیان گردد والغرض حیر تهای این مقام را کما صرح به الامام تا کجا بیان
کنم حرفی دیگر باید شنید که راوی امامیه ثابت کرد که آدمی بکنه امام نتواند رسید و چون غیبت در میان
آمد با وجود قید شریعت و انکار وحده الوجود که بالاتر از آن کفری نباشد کما فی الشهاب الثاقب
پس البته که رفضه باینتهای کنه امام رسیدند که ما فوق آن متصور نیست و هو الحیلة از آدمیت بدر آمدند
و تفضلی نماند مگر بیجان خود و اگر گویند که حضرت را چرا مستثنی نمود گوییم مراد مبدأ و منتهی در امامت است
یعنی خلافت و آن متصور نیست در آنجناب و ایضاً عبد الله بودن برای حضرت در قرآن مصرح
است و ایضاً بکنه امام برسیدن با دعوی عینیت که ادراک کنه ست تناقض صریح است و هم
لا یشعرون قاتلهم الله انی یؤفکون و هم یقولون عن الایمه لا یختلفون فابعثوا الکانت
منقوله عن الواحد لکنها تجمع علیها فلا تعقل یعنی چون حضرت رسول و غیبت بود
بجای او بنده خدا را نشانیدند و سعد و رشد نه لایق و عیب نیخه صفوانی غول بیابانی
و پیدا است که تخصیص غیبت ایمه هم خلاف تصوف ست و هم خلاف تکلم فاعتبروا
یا اولی الابصار و نیز مقرر آخر که چنانچه حقیقت جناب مرتضی را اصحاب
ندانستند و در ادراک آن بدین وجوه با وجه سابق که البته بهره که سابقین هنوز را نج
باشد نشناختند پس صدیق را متصف بشرط مثل بیان و علم و اجتهاد و تدبیر و سخاوت
و غیر آن دانسته خلیفه کردند و بیعت نمودند انهم بشر بودند و خود عاجز شدند حق تعالی نیز بسببی من الاسباب
این امر پیش آمد که بعد وفات مسرور کائنات بعضی خویش قایم و مهر دو گرد
گردانید حضرت نزول از نهر را دست مصحفی پیدا و نازل نمود که از هر کتاب فقهی خواه صحیفه

خواه کبیر حالش مجملاً یا مفصلاً توان یافت پس رای مهاجرین و انصار با تدبیر الهی قریب تر باشد
چنانکه با تقدیرایزدی موید و موفق چنانکه سنگ لاخ بسه ضرب جدا گردید و نیز حضرت از خلافت شیخین
بامهات المومنین بشارت داده بود وهم در جاهای دیگر هم در خواب وهم بیداری
کما لا یخفی علی اهل الحدیث حکیمان از زیادت حسن هم تحاشی کردند که بر حضرت یوسف علیه السلام
ازین جهت آن امور واقع شد که ظاهرا از قسم محال است نمود که خاتون زلیخا با وصف آن
عشق و محبت قد شغفها حبا چنین محبوب را بزندان فرستاد و جناب حضرت پیغمبر با وجود چنان
شفقت بر حال مرتضوی مفاسد خلافت بلافصل آن جناب را پیش حضرت جبرئیل مرتب
فرمود که اگر او را نصب کنم محنت بست سه ساله رایگان شود و اعتقاد و توحید و
نبوت و معاد و دیگر اصول از قلوب امامت بدر رود کما مر مفصلاً پس از ینجا هم اصحاب الحجه
کردند عین مراد حضرت باشد ورنه مخالفت لازم آمدی که ایشان سعی حضرت را باطل کردند تکلیف کردیا آخر
حضرت از آن جناب و تقیه آل عبا بعد از حدیث موسی فارغخطی مکمل نولیبایند و برروایت ثقة المحدثین
و اساتذه و تلامذه او کما مر غیر مرة حقیقة خلافت متقدمین را موثق گردانید ذلک عجب عجائب کم نظاهر فی هذا العالم یا
ادلی الالباب شب بسحر خلفا تاراج واشت و سحرگه تن سر تاج داشت پنبک گردش چرخ نیلوفری به نه نادر بماند و نه آن
نادری به تا آنکه گفته اند بزمین کسی می آید که شب حامله فردا چه زاید بعد از اختلاف نسخه صفوانی
چنانچه در اتفاق نسخ حضرت امام رضا پس از نسبت ضلال و اضلال باصحاب سیاه نیبا
و آنکه شیطان اعمال قبیحه شان مزین گردانید تا آن قبایح را مصالح دانستند و امام را
ترک نمودند حالانکه لیاقت بصیرت و استبصار داشتند آیاتی چند را یاد فرمود حالانکه
آن آیات نه منفرد الیفید عاست مجموعا و هرکه مدعی باشد البته اثبات آن بر ذمه
او خواهد بود چه جای آنکه جد امجد امام رضا یعنی ابن عباس را نظیر حق کدر اهل بیت جناب
مرتضوی بنود کما یدل علیه اعترافه کرم الله وجهه بذلک وقد مر قبل هذا از استدلال بآیات قرآنی
منع فرمود چنانچه این همه در نهج البلاغت مجموع است و مناظره خوارج همین بحث امامت
تعلق داشت پس معلوم نیست که حضرت رضوی از یاد داشت یا نسیا منسیا فرمود
و بهر حال با مامیه معضلی شدید رو نمود چه اگر یاد بود مخالفت ثابت شد عمدا و بر تقدیر
دوم نسیان امام به ثبوت رسید وَهُمْ يَنْكِرُونَ وَيَعْتَقِدُونَ بِاَنَّهُمْ مُنَزَّهُونَ پس بر ذمه
معتقدین اعور المحدثین است صورت نجات برای خویش تجویز کردن فکیف که لعنت
کردن امام صادق بر ایشان محیط باشد چنانچه از کتاب من لا یحضره الفقیه
و غیر از افادات صدوق واضح است که هر که انکار سهو ائمه نماید ملعون است زیرا که منزه

از بهر برای هیچ کسی جز باری عز و جل ثابت نیست و هم ذمه این معتقدین بدان مشغول است
که مدلول صریح هیچ آیتی ازین آیات که در حدیث مذکور است نیست و دلالت قوی بر مدعای این فصل دارد و کمال نهایت
و جنده برای انکار ازین معنی ورق چند قرار می و هم تا از آن ظاهر شود و با استقلال که ذکر آیات
قرائنه در این حدیث منقول بیش نیست که راوی در بافته او کمال جسارت در آن نموده مدعای
ایشان از این آیات هرگز به ثبوت نمیرسد ان شاء الله تعالی عنقریب می آید و ترک امام آن
کسانی که گروه اند منصوص همه موافق حدیث کافی که ائمه را نصب کردند و تقلید و اطاعت ایشان را از دست
داده اند و انها نیستند مگر رفضه بمقتضای ان الرفض سینام النصب والخروج که ائمه را منصوب
و مفترض الطاعة گردانیدند و از پیروی بحیده ملعون ابدی گردیدند و بعد از آن آتش زدن
بخبث و نفاق برای طلب ایح اطفای نوائر هر طرف دویدند و نتیجه آیات را راوی بیان
کرده که بندگان بوجه من الوجوه در نصب امام اختیاری ندارند زیرا که امام عالم است جاهل نیست
تغیر میگیرد قطع نظر از تکرارات مهمل و مضامین مخل امام اگر از خدا اعلم باشد چنانچه از پیغمبران
و قد هر غیر مرة منقول لاعن کتهم باز برای شیعه چه مفید که حضرت که ذات مقدس او واسطه هم
نعمتهاست نفرماید و آن چه فایده خواهد کرد تا امامتش راسخ و محکم نگردد و بارها از کافی
کلینی ثقة الاسلام دانستی که امامت از نزول کتاب مختوم نسخ پذیرفت و حضرت فارغ خطی
لا انفصام لها و بر هوی ملائکه مقربین نویسانید پس ذکر امام و مزید علم او و داد نبودن جهل
پیاو هیچ وجهی از وجوه راوی غاوی را مفید و برای سنیان مضر نشد و رنه لازم آمد که انچه
در شریعت مطهره نبوی صلی الله علی صاحبها منسوخ گشته حالیا سمت جواز داشته باشد و تمسک
بدان درست گردد مجلسی درین معنی نصوص بسیار از حضرات ائمه در حلیة الحیات غیره آورده که
این سنجرا ست ضلالت گردیده که از ناسخ و منسوخ عقلت کنند و منسوخ را پیش نظر دارند و تمسک
بدان نمایند پس رسالت داو العزمی آنکه توریت و انجیل منسوخ کرد کجا باشی مانند مع ذلک
طلسم ختم عذیر شاید که به تجویز و اتفاق اصحاب باشد یعنی اگر راضی شوند ترا ولیعهد ساختم
و نه بهر حال صبر بکن دامن است تطبیق این طلسم در فارع خلی چنانچه مجتهد در طرح
الرماح مائل بدان گشته که حکم کتابت قرطاس بر رضای اصحاب بود و لیکن لازم آید
سکوت حضرت بر ضلالت امت که خلاف نعت است حالانکه سکوت شرایف دلیل جواز
می باشد مخا فرقا و مقام مزید حیرت آنکه امام عالم علوم لدنیه خود فرمود که تا ید رهین بیعت من
نکنند برآرند که خلافت نتوان نشست پس ایشان خود آمدند و بیعت کردند و بر مسند نشانیدند
چنانچه در علم تواریخ و سیر ثابت شده و محقق اربلی در کشف الغمه نوشته پس حضرت مرتضی

اجماع قدمای اهل سنت را معتمد دانسته اتفاق اهل بدعت کاهل بدعت بودند وجه الاسلام
غزالی وقتیکه بر معتقدات باطل اهل رفض مذهب سنت را گذاشت و تشیع اختیار نمود در رساله
سر العالمین نوشت و حالش را من در تالیفات خویش بیان کرده ام حدیث اذا بویع الخلیفتان
الخ کما اشتهر ناسازگار در آن آورده و صاحب صحیح البحرین بدان اعتراف کرده که اختیار
اهل حل و عقد در امامت از ان صحیح تر اوده بلکه این تحقیق سید مرتضای ثانی چنانچه در عماد الاسلام
منقول گشته واضح است که شرعا زنهار درست نیست تعدد امام اگرچه عقل تجویز کند
پس خدای عزوجل زنهار اجازت نداده که دو کس را برای امامت بردارند پس اختیار علما
بحکم اذا بویع الخ که محدث سنی از سر العالمین نقل می نماید یکی ظاهر شده و عیان گردید
که در اختیار یکی مستجمع شرائط باید اکتفا کردن و اگر جماعتی بر دیگری اصرار دارند با ایشان
قتال نمودن و اگر فرضا مانند بیعت هر دو یکی است زیادت فضائل را من حیث السن
باید دیدن و زیادت عمر و تجربه را نگریستن و حال تجربه از کتب شیعه خود ظاهر است که حضرت
عباس وقت غسل شریف فرمود دست بگشا تا بیعت کنم و کسی سر نه پیچد جناب مرتضوی
فرمود حاجتی نیست که متهم نه دیگری در بین بودند که خبر آمد که صدیق را برگزیدند و امیر ندامت
کشید و امور دیگر را چه شرح کنم که چه لازم آمد معهذا عمر شریف بچهل نرسیده بود بخلاف
صدیق که از شصت بگذشت و این از ان گفتم که خلافت حضرت بود حضرت بعد چهل سال
مبعوث شد پس و سوای آنکه خلیفه حضرت نیز و این قید رافضی هم از ابو عبیده مزید تجربه صدیق
آورده که در مجمع اصحاب فرمود وقت نقر ان النادر کالمعدوم حیرت بر حیرت می افزاید
که حدیث بیعت دو خلیفه شاید باب مدینه علم را نرسیده تا معاذ الله مثل اطفال نگفته ارکان ایمان
چنانکه دانی انحراف رفتند و اما ده کار از دست گذشتند و کار بر آیت کریمه مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا زنهار نه بستند و زبان سلمان محمدی باب الله مسدود شد و با تقاد امام
مشوره داد و حالانکه بایستی که اگر دیگران بر پیکار سر برانگیختندی او تذکر این حدیث نموده
می داد تا کیفیت کرشینان گروه گردد بلکه بلا واسطه آنجناب را برانگیزد و بخلیفه وقت
که مهاجرین و انصار بر بیعتش اتفاق کنند بستیزد پس اعتقاد عدم سهو امیر و جمله
امام الائمه از دست این اکابر رفت و ملامت بر مذهب شیعه آمد این هم یکسو بر قواعد
رفضا که بمقتضای قاعده شرعیه صد بار اگر توبه شکنی باز درست توانه شد و هم بحسب حدیث ثقلین
لعن چگونه روا باشد کما عرفت سابقا و القائیل سهو در سهو متداخل شد و ناصبیان و خارجیان
اگر بشنوند گویند که جهل مرکب بود و عیاذا بالله بخلافت صدیق که درست او را حدی نیست

که بر روایت ابن قتیبه رافضی در امامت و سیاست فرمود که علی مرتضی را مختار کردم بیعت کند یا بخانه نشیند
حالانکه او را تعرض با متخلفین پیر سید بخاتمه حدیث مذکور که قتال با مدعی امامت بعد از بیعت درست
است مبایعین صدیق وقت در جناب سیده با بواب شان و قتیکه بر اصول رفضه بر ولدل
سوار شدند و همراه حضرت مرتضوی باراده فوج کشی و میدان داری اند و ولت سر بر آمد چنانچه نسخه
سلیم و هم روایت دیگران بران گواه هست انچه رو بروی شان گفتند ترجمه احادیث هست که اگر در آغاز
این دور تسلسل بوقوع آمدی بیعت مرتضوی میکردیم اکنون بعد از بیعت صدیق از قفا بودن
باز سلامت روی صدیق باید دید که پس از اراده خروج شریف بر طلب بیعت قناعت ورزید
اگر چه این قتیبه مطرود ندبه فاطمی رضی الله عنها را در امامت و سیاست بعرض برین رسانید
و اگر کسی این کتاب را در کتب اهل سنت شمرد عجبی نباشد که احادیث فضایل اصحاب هم دران
ذکر کرده و آنفا بر اصول امامیه در حدیث امام نرگسی بهاره فروالوجهنی و پرده وا زدی دیده
که موسی علیه السلام از هزاران کس هفتاد مرد را بر گزید حالانکه مبتلای نفاق بودند پس التباس این حال
کتبیع تمام کتاب نکرده باشند هیچ بعدی ندارد بلی بعید این ست که قدمای رفضه ندانستند که دعوی زید
شهید برای امامت خویش هست یا با مور دیگر و پیروی ایمه حالانکه او مناظره کرد با امام محمد باقر رضی الله عنهما
و انکار امامتش نمود و او از ین خروج انکار شدید فرمود کما فی الکافی و این امور مجملاً و مفصلاً سابقا
و لاحقا در تالیف فقیر درین کتاب و غیر آن ناظرین دیده باشند حاجت اعاده نیست معهذا ایشان
کتب را از اول تا باخر چگونه میدیدند که زندگی وفا میکرد بالجمله مکار شقی در امامت و سیاست ایشان نیز ندا
امیر کبیر مسئله تقیه را که تمام عمر نصب العین بود فراموش نمودیم در آغاز و هم درین انجام حالانکه کنیز ان
اهل بیت از آن غفلت نمیکردند و اگر تقیه درین وقت نباشد و دیگر کدام وقت برای آن خواهد بود که
حضرت فرمود التقیه جنة المؤمن پس از مقتضای ایمان چگونه پهلو تهی توان کرد و اویلا و امصیبتا که رفضه
در کتب خویش علوم مرتضویه را بر علوم مصطفویه ترجیح میدهند چنانچه از کتاب مناقب با خود
از کافی کلینی وغیره واضح هست و حال چنین بود که دانستن از ضروریات مذهب چیزی نبود و عیاذا بالله
القصه ذکر بیعت مردم بحجت امامت هر جا می آید و آنفا گذشت که اکبر دودمان اهل بیت یعنی حضرت عباس هم
در آغاز این کار همین بیعت را ذکر فرمود و می بایست بر اصول اهل فضول ذکر نصوص و معجزات و از کتب
صدوق پیداست که دعاوی امامت هم نزد اصحاب نبود تا بذکر اولی یعنی نصوص و معجزات چه رسد و معجزه
هم چنان بایستی آشکارا کردن که انشق القمر پس بیعت چه در کار و اگر باشد دوازده کس کافی بودند و مثل شهود بیعت اهل
خویش بعد زنان درویش حالانکه برابر بنی هاشم عدد او شجاعت هیچ قبیله در عرب نبود که اهو مصرح فی کتبهم بالجمله بیعت چندی
صیرفی را باید بر محک عیار زدن و پیش پیران و نیا سنج همچو کاغذ زر برای سره بزدن که روزی عرض کرد بحضرت صادق

که حالیا نباید بخانه نشستن فرمود چرا گفت بسبب کثرت موالی پرسید چه مقدار باشند ملوک را آهسته آهسته شنیده و آنجناب استبعاد میکرد بالاخر گفت نصف دنیا حضرت امام او را بصحرا برد و بعد نماز گله گوسپند را دیده امر نمود که بشمار گفت هفده ارشاد نمود که اگر جماعت شیعه باین عدد رسیدی می خروج کردمی و علمای شیعه راویان آنجناب را بعتقاد ده هشتاد هزار کس میرسانند و عیان را چه بیان که صیرفی راز دار موالی را نصف دنیا گفته بود و ازینجا بوضوح انجامید که چندین تشکل برای اکل که نخود این ائمه را حدی نبود کما فی العیون دیا و معنت کم بودن ظاهر شان هم خراب بود ورنه امام مثل دیگران فریب نخورد و پس شیعه در هر زمان نفاق نمود ذلک هو المقصود اطرافت در حیرتم تا آنکه چون بیعت جناب مرتضوی بر اصول قوم بی ادب نبوده است اگر مانند خوردن ملیته در وقت مخمصه پس وقتیکه در بعضی از بلاد اهل اخلاص چنان بودند که جناب امیر عم مجبرین را در حق خلفا منقر ساختند و انها تا طرف دست بجامی آوردند مثلا قبر قاتل فاروق را بر سواری برق آسا روانه نمودند و خبر شش تار برقی فرستادند و آنمحرم در دعوتش از زن جمیله هم دریغ نکردند پس بیعت خود بیخود شکست چنانچه حکم مخمصه وقت یافتن طعام حلال که در مثل گویند آب آمد تیمم برخاست پس عذر یکه می آرند که عهد شکنی بود چگونه توان شنید آیا این همه میثاق از فاطمه نخطی که مهر و برد سید المرسلین و بالا تنگه متعرسلین نوشتند در روز دیگر پامال نمودند زیاده تر بود که بجر است هم از ربقة زن مقطع بنظر از آنکه احادیث متعدده دال برانست که اگر جناب امیر خواستی این عالم را ته و بالا فرموده عالم دیگر آراستی چنانچه کتب صدوق بران گواه است و نمونه ان در کتب دیگر و هم قدری از ان در مجلد اول آوردم و ان احادیث را بپایانی میتنی که از ان هویدا نست که تدبیر تمامی کائنات بدست جناب امیر و فاطمه زهراء و امامین و ائمه متاخرین است و امر واقعی انچه هست که کسی از ایشان اختیاری ندارد و در بیان آیات مقدر چه حدیث رضوی در سطری چند عنقریب می آید پس آن روایات در تفویض بعض امور مذکوره بدست این بزرگان و تقیه ائمه متاخرین که رفضه وضع کردند بسبب غلبه امامیه شد و حق تعالی لعنهم الله بقول صدوق دین و ملت خود را زیاده تر خراب ساختند و امامیه در پیروی شان میکوشند چنانچه از من لایحضره الفقیه توانی بر آورد القصه زمانیکه امام صادق در آن بودند وقت جهاد بود که کار او شان بطور ملوک بنیابت رفت و سادات این دودمان عالی بمقابله شان در زمان بنی امیه و عباسیه خروج میکردند و بچگونه شهادت سرخروی شدند تا بقیه و بند گرفتار میگردیدند بخلاف زمان خلفا متقدمین که سیرت شان چندان نزد ائمه مستحسن افتاد که امام الائمه بران رفت و حسن مجتبی در وثیقه که با اتفاق فریقین تم فرمودیا دکرد که معاویه را باید بسیرت خلفای راشدین رفتن چنانچه مفصل گذشت پس جناب امیر را چگونه درست بود و بیعت را شکستن و دل بر قواعد محدثه این سبائیین که بیعت با کراه بود چه جای آنکه

در تفسیر قمی موجود است که خود حضرت مرتضوی نص فرمود بر کثرت فوج خود فان کنت فی مرتبة فلم جع الیه تجده کذلک بحول الله و قوته و اکراه را کشریک الباری فرض کنیم با آنکه صدیق آنجناب را مختار کرده بود در بیعت

کما مر الفا پس سے کئے جناب امیر با خالد بن ولید تا آنکه جامه اتش بخشت و کشتی بستیزه حضرت سیدہ را
با فاروق با خذ تلاش بعد از فارغخطی چه جواب دهد برین مقام علمای عمامه بند و اہل شملهای بلند مصدر تسویلاتی که شنیدند
چگونه ازان بالمره اغماض کنم حرفی از آن اینکه ملا خلیل قزوینی که شرح او در دیار ایران و هندوستان نزد علما مشتهر
گشته بعد از پیچ و تابی و جگر خواری میفرماید که جناب فاطمه خود دیگر بیان فاروق بسوی خود نکشید بلکه دیگری را
فرمود تا او چنین کرد حالانکه در کافی بعد نام جناب سیده لفظ اخذت بتلابیب عمر با فادات امام محمد باقر و امام
جعفر صادق در قصه فدک موجود است و دیگران هم همین طور در کتب دیگر ازین ائمه محمد و چنین آورده اند که حال
مزید حرمت نبوی درباره حضرت جده ما جده شان بعد از نوشتن فارغخطی بحکم رب العالمین پیش ملائکه مقربین
این که هیچ کسی ارشادات نشده باشد الله الله چه بی اندامی و قساوت رفیع الدرجات محیط شد که در حق
اہلبیت مطہرین افتاد العیاذ باللہ و کفر و ردت را نسبت کردند انصاف باید کرد که چو حضرت امیر بگواهی فاطمه زہرا
رضی الله عنهما مانند جنین رحم پرده نشین شود و کسی جوانمردی نکند تا وقتیکه فوج صدیق آنجناب را از ان
پرده بکشند و جناب سیده را بعد از تهمتا کما فی علل الصدوق بکشند و آتش زنند و خانه را بسوزند آن بزرگ
هم جوانمرد که بحکم جناب زہرا اینقدر تهور بر روی کار آورد که بود و نام هنوز او چرا در پرده تقیه مخفی گذاشتند
مناسب آن بود که دفتر ما ستر از نامش زیب و زینت میدادند و اقل ملاح آنکه جریده تشنیع را از اسم
مبارکش آغاز میکردند شاید نکته دقیق در اخفای نامش آن باشد که مبادا چون از و ترک تقیه به ثبوت رسید کسی متعجب از ان
تبرا بیزار او را بدم و طعن همراه حاضر حضرت عباس علم بردار و بجل و لعیل و جام تناول فرماید مگر جهی پیدا نباید که قطب اقطاب دوی الاذناب
را سبب چه بود که نام شخصی پوشیده که در زمان ثبوت بلا در فتح کرد و نقاره ظفر در معارک بکوفت و عمر خود را صرف نمود
از بدعات بر دفت الی آخر اوصافه فی نهج البلاغة خدایا مگر بجهت آنکه گوی سبق از سید اوصیا مانند
رمداح مورد النقی درود اللیل افراغیشی در ربود لیس دانستی که از راه اخفای نام چنین کسان قطب الاقطاب
گرگ باران دیده شیب و فراز گیتی نور دیده بکشاد تا اولاد معنوی شل قردینی او برآثارش میروند خوشا بحال
شخصی که ذاتش در زبان حضرت مصداق اوصاف عشره کامله نهج البلاغة شد خوشا بحال حضرت
که مفاسد خلافتش بدان رسید از کفر و ارتداد که دانستی خوشا بحال کسی که کریبان بجو عمر کشید و لیکن از انصاف
نباید گذشت و باید گفت که صد آفرین بعمر که سر خود بحکم فاطمه فرود آورد حالیکه از کاتبین و منجابین انجمیم
گسسته باشد که اگر ادب فاطمه را رعایت کنی روزی نور دیده اش در عقد تو خواهد آمد ای تو مجموعه خوبی ز کدام است
گویم اطرف آنکه مجتهد الزمانی جز مقتضای هوا جنس قوم خود بر آرایش زنی از غایت خوش دلی در
طعن الریاح مشغول است یعنی آنچه باب پاست جناب فاطمه بر اصول طائفه صد و ریافت در روز
فتنی در ایام حجیت را تقلید باقر مجلسی از ان استنباط میکنند و معلوم نیست که اجتهاد اوش برای جناب امیر
که مخالف حضرت زہرا بود چه فتوی خواهد داد الغرض کسانیکه نزد شان فضائل اہلبیت این امور باشد ان

از نقص عهد خدا و سید انبیا چه اندیشه تواند کرد و بنده بعد دل و جان تقریر ملا خلیل را می پسندم که این
حافظ ناموس کبریاری در زمره چنین نواصب پامال کنندگان عترت اهل البیت آن کجا پیدا شد که اینقدر فهمید که معه عصمت
با خدا تلا بیت خلاف رتبه فاطمی خاتون جنت سیدة النساء عالمیان بی شبه و بلا مطعنت بود اینقدر
حفظ مراتب ازین نواصب که دقیقه از بیحرمتی اهل طهارت نگذاشتند و در وزخ را برخود واجب گردانیدند
غنیمت باید شمرد و باید خوابع که بعهده تشکرش بدر آید و لیکن معلوم نیست که اعتقاد ملا خلیل در حق کسی
که برای حفظ جان خود با خالد بن ولید کشتی نمود و بعد ازین جا غخطی که بر چه خلفا بعمل آورند دم نخواند در چه بود و
نیز درباره حضور جناب سیده بعد از جمیع نسا بنی هاشم در مسجد سید انبیا صلی الله علیه و آله بر سر منبر در مجلس
عاصبین ایستادن و خطبه طویل که در تالیف فقیر حالش دیده باشی خواندن و از تکفیرشان حرفی باقی
نگذاشتن و گردن تقیه زدن و ملا خلیل چه فکر کرده که آیا نقص عهد و خلاف دستور مذهب و قصید صبر
و توکل و اهتم سبز بود یا نه اگر گوید که اینهم دیگری بود از نسا بنی هاشم روح ملا را از بهار نیاز دمی بالکه التباس
او دل بستی که حضرت زهرا ازین تعبصه هم پاک نمود ولیکن چه علاج تواند کرد که رفضه اتفاق بر آن کرده اند
که چنین بلاغتها از سبحان وائل بصدور نتواند آمدن چه جای کسی از زنان اگرچه از بنی هاشم باشند راوی
بهر حال مکررات را بسیار دخلی داد که شرح آن نیز موجب ملال شد و طرید مصرع که دشمن به پای خود آمد بگور یعنی
این بر زبان راوی آمد که امام مخصوص بدعوت حضرت است و حال آن جناب از کتب شیعه بارها بوضوح
انجامید که حضرت مفاسد نصب باثم شمرد و بعد از حدیث معلی فا غخطی تو لیبایید پس واقعه نزول لال
کتاب و صحف دوازده گانه و دوازده امام دروغ محض است و بمذهب رفض راثنائی نیست کمالا
یخفی اما طهارت و تقدس امام و ذو نسبت شریف بودن از قریش محل انکار نیست ولیکن سخنی که گفته
است آنکه مگر حضرت امام رضا اعتقاد این معنی داشت که کسی از اجداد امام الائمه مشرک نبود پس عبد الشمس و غیر او را
چگونه بی نام و نشان تواند کرد و همچنین حادثه موت ابوطالب را بر شرک که در تفسیر قمی استاد کلینی منصوص و در بحار
و غیر آن رفضه در اثبات ایمانش کوشیده اند و هنوز ایمان او منقح نشد چنانچه در منتهی و جا بجا دیدی و
دانستی طرفه تر آنکه راوی از القاب و اوصاف امام حافظ الدین را هم یاد نمود و حضرات ائمه از امام
الائمه تا آخر در حفظ دین چنان کوشیده اند که کتاب الله هم از دست شیعیان رفت و اگر زمره شیاطین
از هفوات ابن سبا کاسه لیسانش چیزی ظاهر میکنند دین و شریعت همه منقلب میگردد و
ختم رسالت را اثری نمیماند کما مر مفصلا و از اینجاست که از خوف اهل اسلام ربعی را هم از آن
ظاهر نکردند بلی وقتی آن نسخه پیرایه ظهور خواهد پوشید که امام نرگسی بهار امامت خود بنماید و گلهای
تر و تازه بر اصول رفضه بشگفاند باید دید که در آن زمان از الوهیت خداوند تعالی نامی می ماند
یا نه ع قیاس کن ز گلستان او بهارش را و آیت قرآنی که غایت ما فی الباب تواند بود یعنی

یہدی الا یہ تحقیقش نیز عنقریب می آید بحول اللہ وقوتہ ولیکن دو حرف بالاجمال باید شنید کہ ہرگاہ
حال ائمہ از امور مذکورہ بطور نمونہ معلوم گشت کہ بچہ حال چہ جہد حاجت بتعلم داشتند و پیش
معلم الصبیان می نشستند و تحریر بعد البلوغ نیز کتب را نگاہ داشتند و بعد الامامت ہم بحاجت اتصال
سند نزد اصحاب میرفتند و تالیف ایشان ہم بدون استفادہ از اوائل صحابہ بپایہ اختتام
پذیرفت فما ہم کیف تحکمون وانی یذہبون و پیداست کہ قیاس خیر انبیا بر ائمہ نمودن درست نیست
پس چگونہ حکم توان کرد کہ چون حضرت از مدرسہ عالم تعلم خطوط یافت خلفا و ائمہ ہم چنین
مرتبہ داشتہ اند اگر حضرت ابراہیم فرزند رسولخدا صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم زندہ می ماندند
ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
اما ضرور بود کہ ہمین رتبہ او را حاصل میشد
و آنچہ آوردہ کہ چون خداوند عالم بندہ را برمی گزیند برای انتظام امور بندگان منشرح میگرداند
سینہ او را برای آن الی آخرہ ازین حدیث توقیت معلوم شد و رفضہ ہر مرتبہ را میگویند با ائمہ در جمیع
اوقات و اولی درجہ مطابق تصریح شراح کلینی انکہ انکشاف ہر امریکہ پیش آید بر توجہ شان
موقوف ہست بانتظار حالت منتظرہ نیست و این ہم ندانند کہ خود جناب واحد العین از ائمہ چہ اتفاق
آوردہ حرفی از آن اینکہ خواستند جناب امام صادق تادیب کثیر را و متواری شد باوجود
تجسس معلوم نشد کجاست آن آیا جناب در آن وقت متوجہ نبود با انکشاف حالش حتی کہ مثل
مشہور ہست در ہمہ محاورات کہ علم شئی بہتر ہست الغرض غلوی رفضہ بجائی رسیدہ کہ از
بدیہیات اولیہ منکر میشوند و ائمہ برین اثر ہمیشہ تنبیہ و ترہیب میگردند ولیکن اینہا از ایشان ہم
گوش نکردند و ہمین اعتقاد دارند کہ ائمہ در ہیچ وقتی محتاج ہیچ کمالی نبودہ اند و فریقین بیان
میکنند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آخر عمر شریف خواستند کہ جناب تضوی العہدہ قضا
سوی یمن برای فصل خصومات روانہ فرمایند عذر آوردند کہ من این امر عظیم را نمیدانم پس آن
حضرت متوجہ شد بدعا و حاصل شد مدعا و نزد رفضہ برای حضرت مرتضی شروط امامت حصول
پیوستہ بود در مکہ معظمہ قبل از ہجرت حضرت مصطفے ایسا لہا چون در قرآن مبین آیت وَأَنْذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد و جمیع اقربا حاضر شدند و از امامت سہ بار انکار کردند و جناب
شیر خدا اقرارش بر زبان آوردند و قس علی ہذا در مواضع متعددہ و حال قضا کہ ضرور نیست
امام را تا آن وقت حاصل نبود کما عرفت و علی ہذا القیاس حال جمیع الائمہ بالطریق الاولی
و اگر تسلیم کنیم کہ جناب امیر روز ولادت قرآن مجید تعلیم نمودند جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را
در کنار مبارکش پس آیا بر استنباط مسائل ہم از ادلہ شرعیہ کہ اجتہاد عبارت از آن ہست تا
آن وقت قدرت یافتہ بودند کہ رفضہ اجتہاد را برای اولاد امجاد ہم از جہت انحطاط

مرتبه تجویز نے نمایند فاعتبروا معشر المسلمین اما اینکه امام گاهی در هیچ امری متحیر نے ماند و هر سوال را جواب میدهد پس در اختیار قضا چرا توقفی بود که نمی شناسیم و در کتب کلامیه مثل صواعق و تحفه از کتب شیعه منقول است که جناب مرتضی پرسیده شد فرمود که افسوس پرسیدند از امری که حکمش نمیدانم و اگر دیگری این افسوس میکرد اورا رفضه چها میگفتند و از کجا بکجا جهل ورا میرسانیدند و معلوم نیست که وقت استتار مثل چنین آلخ خطا و خطل و سهو و زلل واقع شد یا نه یا جناب سیده رض مصدر ظلم و حیف در حق آن جناب شدند و بهر تقدیر سهو و عمد مدعا یعنی تکذیب رفضه حاصل کما لا یخفی هرجا این قوم بسبب لاف زنی و لن ترانیها محجوج ملتزم و مبهوت میگردند مگر متبصر نمی شوند وَاللّٰهُ لَا یَهْدِیْ مَنْ یَکُوْنُ مِنَ الْمُنَافِقِیْنَ و در آخر حدیث که دعوی عصمت و توفیق و غیره بعمل آمده حالش از شکایتهای جناب عصمت مآب عرش قباب فاطمه زهرا رض بر همه عوام و خواص از بحار و حق الیقین و غیرهما اظهر من الشمس و ابین من الامس گشته امر واقعی همین است که ع حق زهرا برون و دین پیمبر داشتن بزیاده ترین عصمت و توفیق و تایید و تشدید الایک چه خواهد بود که فوج مهاجرین اذلة علی المؤمنین هجوم نماید و حضرت شیر خدا البضعه حضرت را صلی الله علیه و علیها در مقابله شان بگذارد و تن مصارعت در ورای آن جناب را تماشا فرماید و اگر بی اجازت انهمه صبر کرده بود پس انچه از ان لازم می آید مفصل نتوان گفت لاحول ولا قوة الا بالله سقیفة الله مما یفترون و لفظ او یکون مختارهم بهذه الصفة دلالت بران میکند که جناب امام رضا قضه اجماع بدتر از هم یاد بنود که ایشان مختار خود را برایکه خلافت نشانیدند و آنجناب از حضور ایشان خوشوقت گردید پس انصاف باید کرد که مختار این بزرگان بدین صفات موصوف بود یا نه هم ازین صفات عاری بود معاذ الله و راست بگو که آیت کریمه فَتَقَطَّعُوْا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا بر اهل حق صادق می آید که شب و روز کتاب الله را نصب العین گذارند و حسبنا و حسبکم کتاب الله گویند یا کسانیکه سور موضوعه مبطل ختم رسالت بکمال جد و جهد بجویند و حسبنا الکار ضروریات اسلامی است کما عرفت موجب تکفیر فاروق رض گردانند پس البته رفضه بشهادت آغاز و انجام حدیث امام رضا هم مصداق مذهب قرائی و هم مورد مقت و تشنیع الهی مشوند مصداق الکافرین و الحمد لله رب العالمین باقی ماند نظر در آیات بینات که راوی بمقتضای حب غوایت و اغوا آن را در حدیث داخل کرده و وصیت و نصیحت جناب امام المعصومین را کامرسا بقا از نظر گذشت بسیاری از آن بایست که مدلولش هیچ تعلقی تصور خیالیه رفضه ندارد و دلیلی بران تار و حشر قایم نتوانند کما لا یخفی پس میگوییم کاما آیت وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وَالْاِیْمَانَ پس بلا انکار این واضح است که مهاجرین و انصار بدان چنان موصوف اند که غیر از اهل سقطه کسی انکار نتوانند کرد زیرا که بلا وسیلة نقا خود حضرت ابو بکر انصار در زوال ایشان اسائت و ائمه هدی هستند چنانچه تفصیلش گذشت و مویداین طرز ما راست

که استاد کلینی سنے کتاب مقام دانسته علی ما فی صافی و وجه تایید پیند ظاهر است با الفاظ پس از آنکه صحبت نقدم
آن معنی چنین شد کانا که داده شدند علم و ایمان در کتاب ایزدی آنها خواهند گفت بمنکرین قیامت پس
اصحاب کرام شبیه در روز بایشان در جهاد سیفی و سنانی هم در جهاد لسانی بود را لایق باشند بقول مذکور در روز
قیامت نیز و اما معنی پس سبب آنکه ایمان شان هم بظاهر بود و هم بباطن و جناب امیر بر اصول ما درین رمز
مفسده داخل بود بخلاف اصول شیعه که بمقتضای آن زینهار داخل نتوانند شد بلکه منکرین توانند گفت
و احبا در دنیا بلباس ما بودی و ایمان ظاهر نکردی امروز بظاهر ایمان اوردی که همه قدار بدان دارند و هم
مخفی عیان است و نیز کتاب لبند چنانچه بر ایمان شان گواه است بر وایت اطول در کتاب کافی چند آنکه
تمامش در مقاله سادسه مفصل است هم چنین بر علم راسخ شان که اجتماع شروط معلومه آن باب بدون مزید
علم و عمل امکانی ندارد و چون حال جناب امیر بر اصول رفضه خروج ازین دایره است خروج دیگر امیه متاخرین
بحکم اولی تکلیف کرا لایق ادای این سرزنش روز بعث همه اہل علم و ایمان خواهند بود و خصوصیتی که است
برای اصحاب است زیرا که از مجمع البیان هم زیر آیت والسابقون عیان است که ایشان البته در هر امر از
ملازمت صحبت و حصول هر گونه مشقت و بعید گشتن از وطن و افادات بر اسے تکمیل دینی
گوی سبق ربوده اند و دیگران تابع ایشان در امور حسنه گشته اند هر که خواهد تفسیر مذکور بدون کلفت
استغفار رجوع فرماید اما آیت دیگر یعنی وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ
پس انطباق آن بر حضرات رفضه بعنوانیست که بعد از ملاحظه الفاظ و معانی در نکارنگی شیعه نتوانی
حکم کردن که غیر ایشان کسی نیست زیرا که لفظ مستبصر بران اول دلیل حق که ارشد تلامذه شیطان یعنی
مزین این مذهب در کوفه هند در بعض مکاتیب خود جاییکه در باب عدل باری و مانندان از طرف شخصی گفتگو
کرده گفته که او مستبصر است یعنی شیعی ولیکن استفاده نوشته و مرا مبارز این میدان دانسته خدا را دستگیری من
بدین مسایل فرماید تا سر بجوابش لب کشایم که چون عذاب می آمد بگیانان را هم در میگرد حتی مجانین و اطفال
و حیوانات را پس عدل کجا ماند و هم آیت اعراف متضمن حال حضرت آدم و حوا که متقضی صدور شرک از ایشان است
فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ الی غیر ذلک بخلاف اہل حق که گاهی نزد امامیه مستبصر نبوده اند و حال
بیوفایی و غدر رفضه نسبت بائمه خصوصاً امام ربانی حتی که آنجناب از ایشان برید و بحجر غیبت کبری فرو رفت
قبل زین دانستی فلا حاجة الی الاعادة و الا یلزم الاطالة و الملالة هر کس باین نکته پی برد و لفظ مستبصر را بنور
بصیرت بید مطابق نسخه صفوانی تلاوت خواهد کرد آن آیت را که حضرت امام رضا در مقام خم انده بود که قَاتَلَهُمُ اللَّهُ
أَنَّى يُؤْفَكُونَ اما آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ پس مع آنکه در تجاد و احتمال است ابودن لفظ ما حرف
نفی در صدر اصول و طبرسی مولا این پدر و پسر بلکه مفسرین متاخرین عموما میگویند که معنی هر دو در حقیقت یکی
است چنانچه بعد اختصار ش در فارسی اصل عبارتش می آمد عنقریب ان شاء الله تعالی تقریر اول آنکه خدا اپیدا میکند آنچه را

آنچه امیخواهد و اختیار دارد بندگان را اختیاری نیست زیرا که اگر باشد موجب شرک است و حق تعالی از آن منزه
است و این آیت وارد شد برای رد مشرکین که می گفتند بایستی که قرآن مجید نازل میشد بر ولید بن مغیرهٔ مکی
و مسعود بن عروهٔ ثقفی طایفی تقریر دوم آنکه و اختیار میکند حق تعالی چیزیرا که برای بندگان است
اختیار در آن و در هر دو صورت معنی این است که خدا مختار است و اختیار بد و راجع است غیر او را نیست
زیرا که اختیار او را باید که مختار خود را بهر وجه بداند و این شان غیر او نتواند بود و مستبد اختیار گرفتن امر نیست
و کسی که نمیداند خیر را بهر وجه چگونه تواند گرفت عبارت طبرسی صاحب مجمع البیان باید شنید و اختلف
فی الآیة و تقریرها علی قولین احدهما ان معناه و ربک یخلق ما یشاء من الخلق و یختار تدبیر عباده علی ما هو الاصلح
لهم و یختار للرسالة من هو الاصلح لعباده ثم قال ما کان لهم ای لیس لهم الاختیار علی الله بل الله الخیرة علیهم و عالهم
یکون ما لهم و یکون الوقف علی قوله و یختار و فیه رد علی المشرکین الذین قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم فاختاروا الولید بن المغیرة من مکة و عروة بن مسعود الثقفی من الطائف و الآخر ان یکون ما فی الآیة
بمعنی الذی ای و یختار الذی کان لهم الخیرة فیه فیکون الوقف علی هذا عند قوله ما کان لهم الخیرة و هذا الضاً فی
معنی الاول لارجح فیه المعنی فیها انه سبحانه یختار و لله الاختیار لیس لمن دونه الاختیار لان الاختیار یجب ان
یکون علی العلم باحوال المختار و لا یعلم غیره سبحانه جمیع احوال المختار و لان الاختیار هو اخذ الخیر و کیف یاخذ الخیر
من الاشیاء من لا یعلم الخیر فیها سبحان الله عما یشرکون ای تقدس و تنزه عن ان یکون له شریک فی خلقه
و اختیاره القصه بر ناظرین عادت طبرسی معلوم ست که جاییکه دلالتی از آیات کریمه بر مذهب خود می یابد آنرا فرو
نمیگذارد مجملاً یا مفصلاً اشارة یا صراحة چون این بیچاره هیچ دلالتی نه یافته نه مطابقة نه تضمناً نه التزاماً فرو
برده تعرض بدان نساخته و بذکر مهملات و موضوعات مثل دیگران نه پرداخته و خود دانسته که رسالت چیزی
دیگر است و امامت چیزی دیگر و لوازم و عوارض هر یکی جدا جدا و چگونه گفته شود که کافی و مجالس و اکمال را ندیده
که جابجا تعرض بکتب قدمای خود مینماید و اگر چیزی بر حجم او بکار آمد البته آنرا بدفتر می سپارد پس اگر دلالتی
بر مدعای یافت چرا خاموش می نشست و از سر ذکر ادلهٔ قویه بر مذهب امامیه بر می خاست و متاخرین رفضه
که شغل حدیث داشتند بتقلید اعور و اعمی این آیت را در باب امامت بردند و در حقیقت مقتدایان ایشان بر
حضرات ائمه مطابق ذات خود بر بستند جبریه قمی استاد اعور میگوید که خدا اختیار دارد در امام نه دیگر کسی و در کافی
و مجالس قدیم همین حدیث جناب رضوی که کلام در آیاتش میرود بکمی و زیادت درین باب آورده اند و در صدوق
اکمال الدین از امام نرگسی روایت می کند که مردم پرسیدند که علت چیست که مردم اختیار در امام ندارند فرمود
مصلح یا مفسد گفتند مصلح گفت ممکن است که مصلح دانند و مفسد بر آید گفتند بلی فرمود سبب همین است و برای نیکو
عقل تو قبول کند آنکه موسیٰ با وصف رسالت هر چند از هزاران هزار هفتاد کس را و در حقیقت منافق بودند
و کیف لو صمی الکاهینی بر حق الله بر علی قول ایشان بود و هرگاه حال پیغمبران چنین است مهاجران و انصار را که می پرسیدند

پس غیر خدا کسی اختیار ندارد که عالم سرائر و ضمائر است و نزد ایشان ہم آیت کریمہ را دو معنی است یعنی
نمی رسد احدی را که اختیار دارد برا و یا اختیار دارد بر چیزی مگر بقدرت و مشیت و اختیار او تعالی چنانچہ در مصباح الشریعت
از امام صادق ست که نواصی خلایق بدست خداست نیست عباد را ہیچ نفسی و لحظه مگر بقدرت و مشیت او و ازین
کمتر ایشان نتوانند آورد در مملکت او مگر باذن و اراده او و این آیت خواند و ربک یخلق الایه عبارت صافی ہم باید
شنید الخیرة کالطیرة بمعنی التطیر یعنی لیس لاحد من خلقه ان یختار علیه او لیس لاحد ان یختار شیئا الا بقدرته و مشیته
و اختیاره سبحان الله تنزیها له ان ینازعه احد او یزاحم اختیاره اختیاره و تعالی عما یشرکون عن اشراکهم القمی قال
یختار الله عز و جل الامام لیس لهم ان یختاروا و فی الکافی و المجالس عن الرضا فی فضل الامام و صفته قال ہل
یعرفون قدر الامام و محلها من الائمة فیجوز فیها اختیارهم الی ان قال لقد راموا صعبا و قالوا افکا و ضلوا ضلالا
بعیدا و وقعوا فی الحیرة و ترکوا الامام عن بصیرة و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل
و کانوا مستبصرین رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول الله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و قال عز و جل و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله
ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فی الاکمال عن القائم ع انه سئل عن العلة التی تمنع القوم من اختیار الامام لانفسهم قال مصلح
ام مفسد قیل مصلح قال فهل یجوز ان تقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احد ما یخطر ببال غیره من صلاح او فساد قیل بلی
قال فهی العلة و اوردها لک ببرهان ینقاد لک عقلک ثم قال اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله عز و جل و انزل علیهم
الکتب و ایدهم بالوحی و العصمة اذ هم اعلام الام اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی هل یجوز مع وفور عقلهما اذ هما
بالاختیار ان تقع خیرتهما علی المنافق و هما یظنان انه مؤمن قیل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول
الوحی علیه اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقع
خیرته علی المنافقین قال الله عز و جل و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی قوله لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة
فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاه الله عز و جل للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح
و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا یجوز ان یقع الا ممن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف
الیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیاء علی ذوی الفساد لما ارادوا اہل الصلاح
اقول ہذه الاخبار یدل علی التفسیر الاول للآیه و یدل علی التفسیر الثانی ما روی فی مصباح الشریعه عن الصادق فی
کلام له قال و تعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لحظة الا بقدرته و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی
مملکته الا باذنه و ارادته قال الله تعالی وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ الآیه و ازین بیانات که حضرات ائمه بزرگوار ذکر نمودند
معلوم شد که کسی را اختیاری نیست خواه انبیای اولو العزم باشند خواه از افراد امت و حضرت امام رضا عدم اختیار
برای رسول هم هذا ثابت نمود جائیکه بر حکایت راوی فرمود بعد از آیت وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ و کانوا مستبصرین
رغبوا عن اختیار الله و اختیار رسول صلی الله علیه و آله الی اختیارهم و القرآن ینادیهم و ربک یخلق ما یشاء و یختار الآیه اگر

حضرت که بر اصول تمنا تعنه امامیه اختیار داشت بعد از بیان فضایل خلفای راشدین بدرنهمین آکه فضایل
شان از قرآن مجید و حدیث شریف ثابت هست فرموده باشد با وجودیکه نطق آنجناب نبود مگر وحی الهی که خدای را
اگر برگزیند بعد من چنان ست چه بدی پیدا شد افلا تبصرون یا اولی الابصار لعلکم تفلحون ما کانت لهم
الخیرة من امرهم بس انکه همه فقهای اتفاق بران دارند که چون نص خدای عزوجل یا نص رسول او صلی الله علیه وسلم
درمیان باشد واقعی هست که کسی را از مومنین اختیارے نمی ماند و قیاس را مانع می شود و وجود نص را بر امامت
حضرت ائمه رفضه کجا ثابت کرده اند حتی که چنین آیت را ثانی نخواهی یافت که لفظ و معنی آن بر امامت
بلا فصل حضرت امیر امام الائمه منطبق تواند شد الا بضم مخترعات کاسه لیسان ابن سبا و بر اصول قوم اشقیا
این امر لیست بدیهی که چون حضرت سید انبیا قرآنی دیگر مطابق خواهش های منافقین زیب و زینت داده
کما فی عناد الاسلام و همه اهل لسان باشند دران نسخه تام نصی چگونه تواند بود فکیف صدها چنانچه نور عیل یعنی امام اعظم
شیخ جیلی امامیه نمونه آن از زیاده از هشتاد آیت در منهج الحق و کشف الصدق بمقتضای حماقت خویش آورده و مثل
کرگ باران دیده بر خویشتن بالیده پس حضرت مدعای خود نفهمید یا کسی از اهل لسان نبود هیهات و عذر همین بود
که اصحاب نص امامت قبول نکردند پس نصوص را باین کثرت بعد وفات شریف در نسخه خود چگونه باقی گذاشتند حالانکه
از ترکیب فریقین جز دو نام در قرآن مجید نیست زید و ابی لهب و اگر کافی را کشایند از انهم همین بر می آید که نام ائمه
دران نباشد که بحث در انست فلا تغفل مع ذلک اگر نص درمیان بودی حضرت سلمان محمدی بر ملا گفتی انچه بر اظهار
مفتریان برای فتنه انگیزی یا خیرخواهی و مصلحت آمیزی بزعم قوم در خلوت گفته بود که دیروز در خم غدیر خلافت امیر مقرر شد
امروز خلافت دیگرے چه معنی دارد و معاذ الله او مجنون شده بود که مصداق مثل مشهور برین تقدیر شد که مدعی سست
و گواه چست و اینهمه بعد از ان بود که سلمان موصوف جناب سرور دو جهان را در حالت احتضار گذاشته راه
فرار یا دیگر ارکان اختیار ساخته مصداق بیت شیخ فریدالدین عطار گشته ؎ بر در آمد بنده بگریخته ؛ آبروی
خود بعصیان ریخته ؛ و غایة ما فی الباب آنکه او گفته باشد بر بعض روایات افضلیت و اولویت جناب امیر که قول
صدیق در مطاعن شیعه بیست بخیرکم و علی فیکم بدان مربوط میشود و این امر البته نظر لیست و مخالف جمهور پس
تشبث بدان و ترک امر بدیهی و متواتر مذکور برابر هزار دلیل تواند بود بر انکه واقعه خم غدیر فقط صورت خیالی قوم
بی پیر و اتباع طلسم عبدالله بن سبای غالی هست و چگونه چنین نباشد که مشتمل بر استعفای جناب عالی است
صلی الله علیه و آله از رسالت الهی که هر که در بطلان آن شکی داشته باشد خارج از دائره ایمانست بالجمله باجازت
حضرت و بشارت آنجناب بتقدیم صدیق مهاجرین و انصار بلا اکراه و اجبار بر بیعت او اتفاق کردند و اگر اجبار
و اکراه درمیان می آمد بایستی که در پے سعد بن عباده میشدند و از وی باکراه بیعت را طلب میکردند بلکه
اگر بقتل و قتال نوبت میرسید بحکم حدیث اذا ولی الخلیفتان و امثالش فاقتلوه که کاننا من کان در ان وارد است
و مجتهد هم درین کتاب آورده چون او را در انوقت اکراه و اجبار نکردند و اذیت نرسانیدند عیان شد که اتفاق

بزرگان دین برغبت دل و استحقاق صدیق بود و ایضا اگر این آیت مخصوص بامامت بودی یا تعلق بدان
داشتی البته طبرسی در مجمع البیان ازان باب چیزے گفتی حالانکه ناظرینش میدانند که حرفی رازان امور
خاص بنیاورده و سکوت تام ورزیده وبالاتر ازہمه آنکه متاخرین که درین امور سعی بسیار ورزند و شب و روز
دلہای خود را می سوزند و زمین را بآسمان میدوزند و صاحب صافی از انجمله است او ہم جز عموم چیزے نگفته
والعام لادلالة له علی الخاص کما عرارا و عرفته لیلا و نہارا بلی آمرےکه گفتنی است آنکه راوی علوم در بر روایت
من امرہم آورده اینهم دلیل بر دروغ گوئی اوست که دروغ زن را حافظه نمی باشد و امام را بر اصول امامیه علیه
تتبعین عدیله نسیان عارض نمیشود خصوصا در کتاب الله که کلام الله المجید است جز بزرگان که جامع و حافظ تواند شد
چنانچه جناب اعور المحدثین بابی در کافی منعقد فرموده اند و در ترجمه آن احادیثی چند تخریج فرموده بعبارت
ملاحظه نمایند و عصبیت را ہم بخیال آرند که ائمه چنین میدانستند که غیر ایشان اگر مدعی شود کذاب است باب انه
لم یجمع القرآن کله الا الائمه و انهم یعلمون علمه کله محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمرو بن المقدام
عن جابر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ما ادعی احد من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل الا کذاب
وما جمعه وحفظه کما انزله الله الا علی بن ابی طالب و الائمه من بعده و روایات دیگر ہم درین باب آورده که حاجت
بذکرش نیست و ازینجا توان دانست که لفظ جمع بمعنی حفظ ہم می آید و مؤیدان روایا تست که جمعه علی را بمعنی
تکمله حفظ گرفته اند یعنی بسبب کثرت جهاد و غیره آنجناب را بعد وفات شریف فرصت بہم رسید تا حفظ را بجمیع
کامل کردند ورنه لازم آمد که ہر یکے از اولاد امجاد قرآن کریم را بطرزی جدید تالیف کردتا با بطال ختم رسالت
نوبت رسید کما عرفت و درینمقام بعد نقل باب و ترجمه بحدیث واحد نیز او ہم خامه عنان سیگسل بهر حال عنانش
بجد و جهد گرفتم و تفصیل امور را بر اوراق دیگر محول گردانیدیم که قبل ازین نوشتیم یعنی تا بزودی این میدان
طی شود و مباحث آشیه باز بنظر در آید اما آیت کریمه فالکم کیف تحکمون پس درینہم چیزے نیست که بکار
راوی غادی آید و در مقصود را برای ایشان بکشاید زیراکه کفار می گفتند که پیغمبر مسلمانان را از احوال قیامت
می ترساند و این برجای خودست که معتقد اند بدان و نزد ما وقوع حشر و نشر بعد از مردن نیست و خلافت
ظاہر است و اگر فرض کنیم محال را باحاضری نمیرساند که چنانچه در دنیا خوش عیش و محتشم بار او دران عالم نیز خواہند
که نواخته را نباید انداخت ع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا ۔ خداوند تعالی شانه فرمود آیا کتابی از آسمان
نازل شده که دران چنین حکم رفته و شما را برا این مواثیق و عهود ثابت گشته که انچه برای خود خیال دارید
ہمان پیش آید و از مجمع و صافی ہمین مضامین توان فهمید و امری نیست که در بارهٔ امامت شیعه را بکار
آید تا بعد از ادراک آن در بیرمین نگنجید و آنرا از عجائب لیل و نہار و غرائب روزگار دانند و آیات
دیگر بر محدثین شیعه حجت ماست که گویند تا امام نفرماید ہیچ آیتے حجت را نشاید و قرآن مجید نسبت بما
لغو و معماست که جز ائمه کسی نفهمید اند گو ہم قانون نهاده امام است اگر اجتهاد است اجتهاد امام خواہد بود

نه اجتهاد ما پس بین که در خمر احادیث نجاست و طهارت آمده در متشابهات لفظ رجس در قرآن ست و رجس
در چند معنی آمده قوت فهم متشابهات نداریم رجوع کردیم بمخالفین ایشان شراب را نجس میدانند پس ظاهر شد نسبتیم
چه احادیث بر طهارت آمده و احادیث نجاست بر تقیه آوردیم سبحان الله اتباع ائمه معصومین طیبین و طاهرین
همین ست که ایشان خمر را طاهر گویند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی ۞ اینهم مسلّم که بسبب اتباع شیاطین
دامن ائمه هدی را بامثال این فتاوی ملوث گردانیدند ولیکن هیچ عاقلی در جهان تواند باور کردن آنچه صدوق
الکواذب فتوی داد چنانچه در جامع عباسی ست که نماز در خانهٔ که شراب دران باشد روا نیست و اگر بدن یا جامه
ملوث باشد رواست فاعتبروا یا اولی الالباب آری نتیجه اتباع زراره لعین بدتر از یهود و نصاری و صیرفی طاق المحتال
یعنی شیطان الطاق که این لقب برای او در کتب ایشان موجود ست کما فی المنتهی وغیره همین باشد شاباش
و صد آفرین چنین ابلهان را و ملامت ایشان را که کلام در ان میرفت چگونه علاج توان کرد که بینی خود را برای مخالفت
سنیان می برند و ائمه که ایشان را بسبب بیوفائیها دشمن خویش میدانستند پردهٔ ناموس اینها درید ند که ام الفاظ
که فقط یک معنی دارد بدعا اینکه اکثر لغات عرب در معانی خویش مشترک آمده قرائن را باید جست و سخن فهمیده باید گفت
و اگر چنین بودی قرآن مجید محک نشدی پس در کتاب مجید با وجود تحریفات که نمونهٔ آن در تفسیر قمی و کافی و احتجاج
طبرسی و دیگران و کتب معاصران مذکور شده غیر از متشابهات چه باقی ماند و درینمقام چون گفتگو دران جاری شد
که اکابر امامیه فتوی بطهارت خمر داده چه گوییم که مسؤلین چه مهملات گفته و اول باب تا آخر کشادند تا بنا بر ان
قرار گرفتند و حقیقةً قرار دادند که خمر طاهر نیست زنهار لیکن بعضی فتوی بنجاست معفو داده اند و طهارت گشتن نزد
مذهب فقهای ما نتوانند شد جماعتی چون دیدند مذهب صدوق را چنانکه نشان دادم با وجود خشک لبی رفع خجالت
به تر زبانی نمودند که در کتب ما نقل کرده اند که حنفیه قائل بدان شده اند که اگر دم موشی از چاه بر آید تمام آب
چاه باید کشید و اگر تمامش بحال خود بر آید نسبت دلو می باید پس از قصاید بدیهیه مثل الکل اعظم من الجزء هم
غافل شدند یکی از حنفیه گفت که سلمنا و لیکن خلاف قیاس نیست زیرا که هر کسی میداند که چون دم موش بریده
می شود دم مسفوح ازان بر می آید از نجاست حکم مذکور نمودند در تمام آن چون منفسح و منفتح نباشد الی غیر ذلک
و از عبارت فوائد حرفی اینکه نزد محدثین تجویز اجتهاد برائمه روا شد تا مجتهدین چه رسد حالانکه حرام میدانند و ندانستند
که کار مجتهد اختیار قواعد و استنباط احکامست برعایت آن و ازینجا تجویز اجتهاد بر حضرت نبی توان برد و لیکن صورت
قسمی ست از وحی و احیاناً اگر خطا افتد رب العالمین بیان میفرماید کما لا یخفی علی من طالع الاصول و درینمقام
نیز ادهم خامه جولانی مینماید چون امر تطفلی است از مقصود اصلی که نقض تشیع ست و در افتاده ام لهذا بر آوردم
و بلاهت شیعه باقرار علمای شان نوشته بقیه آیات را بنظر اجمالی دیده در پی مقصود میروم پس باید دانست
که صاحب دبستان بعد سطری چند مذهب محدثین شیعه را مینویسد که ایشان لم و لا نسلم ابلهانه هرچه از امام
بشنوند دلیل قطعی دانند پس عمل براه ایشان طریق قطعی ست و قطعی بالظنی چه نسبت و متاخرین شیعه گفته اند

مجتہد را رسد کہ بظن خود عمل کند و دیگران را اطاعت گمان او باید کردن و این طریق قدما نبود پس عمل با جتہاد
سہو و خطا باشد تمام شد کلام صاحب دبستان و متوہم نشود کہ صاحب دبستان کہ خود را نامہ نگار جا بجا می گوید از فرقہ
مجوس ست اگرچہ شیعہ مجوس امت باشند کما فصلنا فی مالعاتنا سما فی الصولۃ الحیدریہ از جہت قدریت بلکہ او
از ثنا عشریہ ست چنانچہ از دیباچہ برہان قاطع کہ در کلکتہ مسباعی بسیاری از علمای ایران نگاشتہ بر اصلش زیادہ
کردہ اند و اگر بالفرض او از شیعہ ہیچ مضرتی بما نمیرسد زیرا کہ مضامین مذکورہ را علما انکار نتوانند کرد و در جہلا
کلامی نیست و یقیناً نباشد و حق اینست کہ چون معاصرین ما و اکثر قدما از اصولیہ و اخباریہ ثقل اکبر را کہ محک صحت
و غلط اخبار بود و معجزہ یافتہ محرف و متغیر و متبدل دانند و بیر دہقانی جناب رسول یزدانی را معاذ اللہ در عناد کلام سلام
چنان گوید کہ بی اشد ضرورت ذکر آن مناسب نمی نماید ایشان را با ثقل اصغر ہم تعلقے نماندہ ولیکن بجای خود
ہر چہ خواہند از دعوی اتباع ائمہ ہدی و مریدو لاگفتہ باشند چنانچہ در مثل مشہور دیدہ و شنیدہ باشی کہ ہر سگے
بکوچہ خود عو عو میکند شیر غران ست الغرض حال چنانست کہ قرآن مجید محرف ست و نسخہ اہلبیت در پردہ
کتمانست و غیر ائمہ کسی ندیدہ اند و امام بی نام و نشان و خداوند عالمیان بندگان خود را بتامل و تدبر و عبرت
گرفتن و اندرز پذیرفتن امر میفرماید پس از ہفوات ایشان عموماً و خصوصاً اثرے نماند والحمد للہ علے غیر ذلک
علمای قوم در کتب خویش این عبارت نوشتہ اند کہ صاحب دبستان مذاہب نقل آن میکند و ضلالت الہی
ایشان از انہم پیداست میگوید نقلاً عن العلماء کہ بعضی از چیزہا از ضروریات مذہب است مثل امامت کہ ہم
میدانند کہ در مذہب شیعہ ناگزیر ست چون احادیث بسیار ضد یکدگر اند امام قانونی محکم فرمودہ عاصم از خطا کہ رجوع
کنند بمحکمات قرآنی اگر حدیث مطابق آن بر آید عمل کنند و مخالف آنرا بران حمل نمایند اگر در محکمات انتہی بہم نرسد
نظر کنند بمذہب مخالفین ہر چہ ضد ایشان باشد بران عمل نمایند و موافق ایشان بر التقیہ بدانند و اگر ہر دو حدیث را
مخالفین بستانند خلاف ترجیح ایشان را بگیرند و ازینجا معلوم شد کہ بے آنکہ قرآن مجید را غیر محرف دانند
کارے بر نمی آید و آن از قوم مذکور چگونہ تواند شد پس سلسلۂ دین و ملت از ہم گسیخت باز نقل میکند کہ اگر کسی
گوید کہ ناگزیر ست عمل کردن تا چند صبر کنیم آمدن امام معین نیست عاقل را غور در کار ست کہ اینکلام بعد از غیبت
کبری ست و بار ہا گذشتہ کہ ظہور امام بدون خروج سفیانی و ندای آسمانی چگونہ ع تا تو بمن میرسی من بخدا
میرسم ؛ باز جواب آن سوال حکایت میکند کہ معنی توقف در جای توقف آنکہ در معاملہ صلح کن و در طاعت
احوط را بگیر اگر گویند این قانون خود اجتہاد است و توہم نکنی کہ مراد از شنیدن آنست کہ از امام بشنوند چہ
بعد از غیبت کبرے شفاہ و رفاہ کجا دخود از عبارت مذکورہ این مضمون ہم بدلالت عقل پیدا ست و این علما
کہ تقریر شان منقول شد بعد از غیبت امام بصدہا سال پدید آمدند پس عموم متعین شد قطعاً و یقیناً
و در استماع روایات از حضرات البتہ وسایط باشند و حال پیر اختلال شان ازین کتاب ہم معلوم شد کہ بتخمینا
از دنیا ملاعین و شیاطین بودند با این ہمہ خیرگی و شوخ چشمی مجتہدین طایفہ را باید دید کہ آنکس کہ از سر درد جہان

حدیث عدم میراث پیغمبران شنیده برادر اوگیر میکنند وحیب وراست مذهب خویش نمی نگرند بیانش
از ملاحظهٔ کلمات نامربوط مجتهد بناح درکتاب طعن الرماح سمت ظهور دارد وحق تعالے کمترین انام را
چنان توفیق بخشید که حواشی که من بران نوشته ام وشیعه را در هر باب بیمار این فن نموده ام صورت تبیض نگیرد
تانگویے که اتمی اللّٰه بالصلاحهم واطفاء انوارهم مکیف که شواهد و دلائل صحت واعتبار آن حدیث درکتب
اصول شیعه حل وغرائب احادیث ائمه مثل مجمع وشروح اصول موجود باشد هرچند مجتهد مذکور تار ولپود
خود را بهم بافد ودرکارگه دار الاجتهاد یعنے لکهنو از کسے نه هراسد اما آیات باقیه پس نسبت
بآیات سابقه هم کمتر وبتائید مدعاے شیعه در مقدمات امامت هیچ بکار نمے آمد وهرکه
مدعی شود بمقتضای قول بزرگان ؎ نگفته ندارد کسے باتو کار ٭ ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ٭
اقامتش بر ذمهٔ اوست وحال قرآن مجید بعد از تحقیق وتفتیش عیان ست که بهیچ وجهی هیچ آیتے
تائید این امامت محدثه که از مخترعات ابن سبا ست نمیکند واز عبارات منقوله اهلی محدثین رفضه
باعتراف علمای ایشان ظاهر است که همین که شنیدند که زراره چنین روایت مے کند ودیگر
یعنی شیطان الطاق حکایت می نماید وسیوطین که نابیناے مادرزاد ست بیان
مے فرماید از جا رفتند وگوش بران نهادند وحکم کل جدید لذید دل وادند وخیال
نکردند که اولین ایشان بدتر از یهود اشرار بود ودوم اسم بامسمی بلکه از ابلیس در حیتی
وچالاکی ومخالفت نصوص قصبات سبق میبرباید وثالث بالخیر چنان است
که امام صادق را بدگفته وبکر است آن امام سگے بر دهن وگوش او شاشیده تا عاقل
بداند که دوستی او بائمه فقط براے انجاح مرام دنیوی بود هرچه گوید لائق اعتماد وهرچه شنود
قابل اعتبار نیست کما قال اللّٰه تعالے یَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يُحَرِّفُوْنَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَهُمْ
يَعْلَمُوْنَ پس رفضه ابلهانه بدان موضوعات دل میدهند ودر بلاهت وحماقت از شیخ چلی
که بیچاره ساده دلے بود با فراتر مے نهند آورده اند که مادر شیخ پسر خود را عنین میدانست که
گاهے بزنی نظر نکرده حالانکه بانتهای جوانی رسیده پس بیشتر درین حسرت بودے
از اتفاقات حسنه آنکه روزی گفت ای مادر طریق محبت زنان بچه طور مے باشد باری خوشوقت
شد وگفت اول نظر باز کلام واگر بدان هم التفاتی نمیکند سنگریزه انداختن چون بر هم شد
بر روی او خندیدن بارے شیخ روزی بر لب چاهے هجوم زنان دید وفرمان مادری بتقدیم رسانید
هرگاه زنان به هیچ خواندہ بود التفاتی ننمود پسر شیخ خر سنگی برو زد تا بچاه افتاد شیخ بمادر خود خبر داد گفت علاجش همین است
که خاموش باشی وبجیبی مادر از بازار نخود بریان آورد ونقل آمیخته در صحن خانه بهر طرف پاشید وبر بالین
آمد وگفت برخیز که باران نقل باریده شیخ میخندید ومیخورد روزے دو برین ماجرا گذشت تا در بازار

شنید که منادی ندا میکند کیست که زنے را بچاه انداخته شیخ گفت منم مادرش را خبر رسید
دوان آمد و گفت بپرسید از وآن کدام روز بوده شیخ گفت پریروز که باران نخود و نقل بارید
ومن بحرص تمام خوردم وشکر رزاق بجا آوردم همه خندیدند ودانستند که دیوانه ہست فرق این ا
که اورا جنون مذکور بکار رسانید که بزرگان درحق امثالش نظم کرده اند ع بیدلی در همه احوال
خدا با او بود ❊ او نمیدیدش واز دور خدا را میکرد ❊ دیدمش خرم وخندان قدح باده بدست ❊
واندران آئینه صدگونه تماشا میکرد ❊ گفتمش جام جهان بین بتو کے داد حکیم ❊ گفت آنروز که این
گنبد مینا میکرد ❊ واین فرقه را بتعامی وکوری از آیات بیّنات که صاحب مجمع ازان تحذیرے کند
وبغور وفکر امرے نماید واز امام صادق وامام کاظم این امور را نشان مے دهند وقس علی هذا
صاحب صافی قول طبرسی ونقل اورا بتائید تفسیر خویش مے آرد جائیکه در سورهٔ
ن آیت کریمهٔ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا
كَثِيرًا است هیچ امرے دران نیست که فهم راوی را تائیدے باشد ودر مجمع البیان
زیر آیت مذکوره بیش ازان گفته ورد وقدح بر آنها کرده که گویند معنی
قرآن نتوان فهمید الا بتفسیر حضرت واز همین کتاب زیر آیت إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ
واضح است که درشان مشرکان آمده وامام محمد باقر رضی الله عنه فرمود
که نزولش در بنی عبد الدار ہست که از ایشان کسے مسلمان نشد جز مصعب بن
عمیر ویکے دیگر حلیف الشان که سویبط نام او بود واگر هستند درباره ضلالت رفته
لعدم انطباق لفظ ومعنی آن بر ایشان نه چنانکه راوی گمسته عنان تطبیق وتقریب را
در نظر نداشته وبرطاق گذاشته آیات را تلاوت میکردم چند صد آیت را نشان میدادم حق تعالے
مارا از فضول کلامی پرحذر دارد واهل فضول را سزاے اعمال شان بدهد تا حسرت
وافسوس کنند وناظرین گویند انّی لکم الذکری بلکه اگر غور وفکر کنی توانی یافت که با وجود
تلفظ به قال عز وجل ولفظ قال در هر جا بدان خصوصیتی که راوی آورده در قرآن مجید
نیست بارے چنانچه درباره آیت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ اشارتے رفته حالانکه نسخه
اصول کلینی بسیار صحیح وکهنه ومهذب وجابجا محشی وقت تحریر اینک حاضر ہست وبی کم وکاست ازان
نقل برداشته میشود وجاے در سوره آل عمران یا نساء قریب تمامی جزو پنجم رواه را چنان
اشتباه پیش آمده که آیت را با آیت دیگر پیوند دادند وشارحین در تدارک آن افتادند
وباعذار لنگ راه تنگ را بعد خرابی طے کردند چنانکه شیخ میفرماید که مصرع خر لنگ جان بمنزل برد
وبحضرات ائمه که کسی جز ایشان حافظ تمام قرآن مجید نباشد کما عرفت چه نسبت آن توانکرد حافظان

قرآن شیعہ از مخلصین این میراث یافتہ اند و رفضہ ازین دولت نیز محروم اند چنانچہ از ایشان کسی حفظ نگذشتہ باشد کہ او در زمان مشہود بالخیر از فراشمردہ شود و مراد از حافظ کسی ست کہ او از آغاز و انجام باین صفت تا آخر موصوف باشد نہ کسی کہ در حال تستن یاد کرد و باز در صحبت او باش نشستہ واز سیہ درونی او بمقتضای یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ این دولت جاودانی از و مسلوب شد و رفضہ بعجز و مباہات این لقب را بر ور اسخ گردانید ند و چون امتحان کردیم حقیقت حال ہمین منوال عیاں شد و در ہمین قصہ ہاست کہ شاید بعضی را برای تفضیح او لادمرین یاد نمودہ ایم و از قصہ ہای دیگر بسبب اطالت کلام اغراض مینمائیم سے نصیحت کن و را چند انکہ خواہی ٭ کہ نتوان شستن از زنگی سیاہی ٭ و اگر مراد از حفظ ائمہ آنست کہ آیات منسوخہ را ہم باین معمول التلاوت می آمیختند پس باحداث این گروہ باطل پژوہ بلی باید برد زیرا کہ بحکم امام صادق خلط آن و قرارت و تلاوت سائر آن درست نیست و این حکم در کافی موجود و نقال کشمیری ہم در تنزیہ آوردہ پس چگونہ چنین باشد و اگر مراد اینست کہ ائمہ نشان میدادند کہ اول چنین نازل شدہ بود و بعد از تسبیح الٰہی بدلالت آیت کریمہ مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا چنین ماند پس اینطور را ہم محدثین ما بمیراث علوم از ائمہ بیت یافتہ اند و در صحاح وغیر آن ذکرش نمودہ اند و از عناد الاسلام ہم توانی یافت کہ بعضی از آیات بنام جناب امیر مشتمل آمدہ بود و شاید کہ از تلاوت منسوخ گشت و از اخبار اصول رفضہ اینہم پیدا ست کہ ذکر نام کسی جز و نام در قرآن مجید وارد نشدہ کما لا یخفی و چون حال اغالط رادی و تجرد در ذکر آیات بدان درجہ رسید کہ دانستی احتمال اقتباس بعد از قال اللہ تعالےٰ کجا ماند فاختم دایا آخر الشقہ رسیدم بر آیت أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ کہ حمقای شان بدامنش آویختہ اند حالانکہ صاحب مجمع البیان مولای علمای شیعہ خصوصا مولای این پسر و پدر یعنی مجتہد الزمانی و پیر ہمدانی زیر آن مے گوید انچہ حاصلش این ست کہ در حق بتان کہ اموات اند نوارد ست و تفصیلے کہ کردہ نقل آن موجب تطویل ست مبلے در صافی از ضریقی از امام باقر رضی اللہ عنہ آوردہ کہ مصداق این جملہ یعنے افمن یہدی حضرت صلے اللہ علیہ وسلم وآل او ست و مصداق نفی مخالفان از قریش وغیرہم قطع نظر از انکہ حال این کتاب بسیار سقیم ست خصوصاً از جہت ابو الجارود کہ حالش مے آمد عنقریب با مذہب ما چندان منافاتے ندارد کہ ظلمہ بنی امیہ وعباسیہ از شام و عراق مصداق آن بودہ اند و اتفاق و اختیار اہل حل و عقد بر ہمہ و برگزیدن شان از سنت استجماع شرائط ممنوع و خود پدر مجلسی صاحب لوامع مے نویسد کہ امام ابو حنیفہ کوفی منحرف

بود از امہا و تصریحات می نمود کہ آن ظلمہ لایق اینکار نیستند و اعانت سادات اہل بیت می کرد و گفتہ اند کہ این
موجب حبس بلکہ موت او گردید و بعضی گفتہ اند کہ بیعت ہم فرمود و ہر گونہ مددے نمود و آمدم بر ذکر
حال اجمالی ابو الجارود پس بدانکہ ایمہ از اغاز ملاقاتش خواہ بسبب مزید فراست خواہ بسبب علم
لدنیہ او را سرحوب لقب دادہ بودند کہ شیطان البحر است و قدما و متاخرین ایمہ برو لعنت کردہ اند
و حال ایمہ مثل مگسی باشد کہ ہر چند او را دفع کنی بر رخسار تو می نشیند و دنبال دوکان حلوا فروش
نمیگذارد کما سبق مفصلا فی المقالۃ السادسہ و چگونہ حضرات ایمہ او را و آخر ابرا و لعن نکنند بخصوص
اسمہ کہ ملعون نسبت فعل حرام العیاذ باللہ بجناب صدیقہ رض محبوبہ مطہرہ حضرت سید انبیا و قت
سفر بصرہ درین تفسیر ثابت میگرداند و ملعون ابدی میشود و ایمعنی قطعاً و یقیناً موجب کفر اوست
وایا ممکن بود تلقیبش کور و لعن ایمہ بتقبین تعیین و تخصیص بدون کفرش چنانچہ علم الہدی نزاری الیشان
در تبصرۃ العوام گفتہ و برایمعنی خود مجتہد الزمانی درین کتاب تصریح میکند چنانچہ میدانی و در تستنید
میخوانی کہ کسیکہ بصدیقہ رض فعل حرام را نسبت کرد بعد از آیات سورہ نور او کافر است فلعنۃ اللہ
علی المفترین و علی من یصح ذلک الکتاب من العابرین حالانکہ این طریقہ ندیم چنین کتاب خود
است از امام اعظم ثانی رفضہ کہ ہر گاہ بعضی از امور را در نسخہ سلیم بن قیس ہلالی خلاف واقع یافتہ
در خلاصۃ الاقوال گفتہ الکتاب موضوع و این کتاب بر کفریات بیشتر شامل است تا کی امثال آن بر
شمارم مثلا اعتراضات ایمہ بر آیات قرانی می تولید و باقی میگذارد و کافر می شود الی غیر ذلک من
امثالہ پس شعر ناطق باین طور باید خواند ے بر شمارند اگر گفتہ یکروزہ او بروز و اید وانی گفتہ بباید بشمار
معلوم شد کہ آن مطرود در عموم اوقات بکفر و احداث متصف بود خصوص وقتیکہ تفسیر آیات کتاب اللہ را
بدین الحاد و زندقہ منسوب گردانیدہ و بر اسامی ایمہ ہدی خصوص باقر العلوم تہمت بربستہ لاحول
ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بخدای عز و جل کہ ہر کہ این ایات را منسوب بحضرت امام رضا می بیند
متحیر میشود کہ ہیچکسی جز راوی غاوی نتواند گفت کہ امام رضا چنان از طریق استدلال نابلد بود
کہ این آیات را در مقام احتجاج ذکر فرماید و نتواند کہ تقریب یکی را بر مدعا تمام نماید ورنہ ہر کسی آیات
بینات را در ہر دعوی خود ذکر فرمودہ باشد حالانکہ در قربان ایام کتب فلسفیہ را از زبان یونان
بزبان عرب نقل کردن و مامون دل دادہ آن بود و علمای آن قواعد را در مناظرہ صرف میکردند سیما مامون
از خلفای عباسیہ چنانچہ از عیون ہم ظاہر ست نقلاً از مناظرات المامون اگر بکتاب عیون رجوع
کنی البتہ معلوم شود کہ صدوق را افتخار بران منظور است و ان مقدمات را کہ در کلام امام بخطاب علمای
جمہور آوردہ واقعی میداند و اگر احیاناً بنای مناظرہ معلوم بجای بزعم صدوق بخشیدہ اصلاح
ورونق بران بخشیدہ و دیگر تدارک مافات گردیدہ اگر حادثات زمانہ فرصت میدہد در خاتمہ از آن نقل نمودہ

سرورا از ناسره وحق را از باطل ممتاز می کرد انم انشاء الله تعالی اما ذکر آیتی که بر حال ملک طالوت شامل است که او را
از نبی بادشاه وامام وقت گردانیدند و نبی آنوقت آنچه در وصف او فرمود و بسوی حضرت ایزدی نسبت
نمود بسطت علم و جسم است وظاهر آن غیر از علم شریعت وطریق سیاست بدن وثبات قلب
یعنی شجاعت در معرکه با چیزی نیست مثل عصمت وافضلیت وامثال آن پس آیت کریمه برای
ما حجت است نه برای شیعه که وصف امامت را باعتبار شروط از زمین وآسمان بهنا در گردند چنانچه
نموذجی را از آن درین اوراق دیدی واستیعاب شروط واوصاف آن را مصداق لاتتناهی توان گفت
ببین که با وجود حضرت داؤد طالوت خلیفه شد و در ترجیح می باید رفتن و باوج فلک چرا خرامیدن
وحال امور خانگی چرا نه دیدن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وجناب مرتضوی رضی الله عنه اول
السابقین باشند و بیعت امام مهدی پردازند و بهار گلزار امام نرگسی و ریحانی از سیاست بلاد
وگیتی ستانی ملاحظه فرمائید کما فی تالیفات المجلسی والاردستانی وتالیفات قدما که همان رسائل الرجعة
زیاده برین نیست که نبی تمام طالوت ایرهست بیان نمود که خداوند عالم چنان می فرماید وحضرت صلی الله
علیه وسلم با مهات المومنین خبر داد وبشر نمود که شیخین بعد از من خلیفه خواهند شد والبته از جناب
پروردگار تلقی آن شد پس این بشارت در ثبوت آنست که فرمودند که درین باب تخصیص این هر دو
تقدیم است باز چون بیان کردند هر دو را در هر بیان مقدم گردانیدند که اگر ابوبکر رضی الله عنه را خلیفه کنند اولا
آنست وهمچنین عمر رضی الله عنه وبر همین قیاس است علی ولیکن اجماع تمامی امت بر او نخواهد شد کما ذکر مرارا
سابقا ولاحقا الغرض آنوقت که طالوت خلیفه شد وقت نزول وحی بود واین وقت که صدیق رضی الله عنه را بر مسند امامت
نشانیدند بازدیگران را وقت ختم نبوت بود قیاس یکی بر دیگری چگونه تواند شد پس اگر بر اختیار اصحاب خود
که محدوحین کتاب مجید بودند محول گردانند ونص نه نمایند باکی نیست جمع قرآن مجید که اهم مهمات بود واجماع
بر اصحاب گذاشتند وقس علی هذا اخراج مشرکین الی غیر ذلک بلی بزعم شیعه وصی حضرت که از مرسلین بعد موجود
یعنی جناب امیر چنانچه ذکر رسالت آنجناب از قرآن اهل بیت معلوم شد حاصل آنکه بخیال راوی اگر حضرت خدا تعالی
بر رسالت امیر نزول وحی بود هرچه استدلال فرماید بجاست وکسی نتواند دران شکی نمودن عیاذا بالله وخواه بر اولیت
نسبت دارند که قیاس مع الفارق است لهذا احوال اصحاب کرام پس نظر باوصاف یکی را بر دیگری مقدم کردند
وتجربه وفضائل ادیده امام گردانیدند وبیخ وبنا وکفر العنایات الهی استیصال نمودند ونزد دانشمندان عین مصلحت بود
که واقع شد حتی که منصف عادل وحکیم عند المجتهدین در خطبه شرح نهج البلاغة نمعنی یعنی اختیار ابوبکر صدیق
رضی الله عنه را عین مصلحت دانست پس البته اگر جناب امیر را رضی الله عنه خلیفه میگردانیدند مفاسد
معلومه پیش می آمد وآغاز بی انتظامی میشد همه دین وملت خراب میگردید که رفضه بصد دل از جهت
نفاق طالب آن باشند وگویند اصحاب دشمن امیر علیهم السلام بودند فلا تغفل وحال فضل ایزدی

از غرور ترانیدن بر ضعیج می انجامد که بر اصول اهل سنت می باشد یا بر اصول رفضه و مباحث عسد حضرت
آدم و دیگر انبیا و مرسلین در باره امامت ائمه و تعنت و عناد شان در اصول رفضه مسرود دست از منتهی الکلام
و مجلد اول این کتاب واضح ست چونکه کلام تا به اینجا رسید و بر کسے دانست که اینچه باتے مانند
از افترات بر روے مثل جملات سابق ست و هنوز افادات جارے معلم ابن مسلم ملکوت که آن را
خاتمه مجازات توان دانست بسبب آنکه تعلق بتقیه خاتم الائمه دار دیاتے و رفضه بر آن مے زنند و لیکن
مروت تکمیل بسیارے از امور امامت را هر عنادالاسلام بر آن موقوف دانسته مے نگاریم و خدمت
و بجا می آرم درین یوم که افادات او را نقل کنیم که یکے از احباب گفت که حال غفلت علمای بدین
درجه رسیده که چنین تفصیل و بسط نمی فهمند پس از عوام طلبه چه امید تا بر افروختن شان گذاشته شود
لاجرم حرفے چند دیگر افزودم که حال بقیه آیات ازین اوراق بخوبے معلوم گشته که اصل باید صورت
استدلال درست کردن فتنا بتوقت بطور نه پیوست مع ذالک اختلاف مفسرین رفع فرمودن حالانکه
طبرسے در مجمع از امام ابوجعفر روایت نمود که مراد از ناس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و
مراد از فضل نبوت ست و در آل ابراهیم مراد امامت ست اکنون مباحث معنی آل پیشتر آمده و حال حسد
انبیا در باره این بزرگان هرچه بود نمونه آن کفایت دانستے پس کجا معنے آیت قرآنے و کجا دعاے
ولی تراشے متبعین خطوات شیطانے از آنجمله آنکه قمی در تفسیر میگوید که خلافت بعد از نبوت مراد ست و
مقصود از امر جناب امیر ع و سلمان و ابوذر رض و مقداد و عمار اند حال میان جناب امیر ع بار بار معلوم شد
که بهر جا بر زبان نتوانند آمد تا بدیگران چه رسد که طشت از بام ست که اگر این دفتر کشاده شود باب جمیع مطاعن
ائمنا فتوح براے اصحاب می کشاید مسدود گردد بلکه اصول تشیعه در امن به وصد عید انقلابے عظیم لازم
آید و عصمت در چه حساب که از فسق تجاوز در رود چنانکه فصل سابقا من رد الوصے و نقض العهود و غیر ذالک
و نبذوا الکتاب وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون بچنین تقیه بکند و آیت بر رفضه بر گردد و فتعسا لهم و اضل
اعمالهم لیس العبد ازین سطور منقوله بسیج عبارته نده و قد حقق المقام حق تحقیقه الشیخ السدید الشیخ المفید رحمه الله فی الفصول
فنذکر عبارته توضیحا للمقام بعبارة الامر قال الشیخ ادام الله عزه قال لی شیخ من حذاق المعتزلة و اهل الحدیث ممن
ارید ان اسالک عن مسئلة کانت خطرت ببالی و قد سالت عنها جماعة ممن لقیت من متکلمی الامامیة
بخراسان و فارس و العراق فلم یجیبوا فیها بجواب مقنع فقلت له سل علی اسم الله ان شئت
فقال ایش العذر عن امام عندکم الغائب اهو فی تقیة منک کما هو فی تقیة منی او من اعدائه خاصة
فقلت له الامام فی تقیة من اعدائه لا محالة و هو ایضا فی تقیة عن کثیر من الجاهلین به ممن لا یعرفه و لا سمع
به فیعادیه او یوالیه هذا علی غالب الظن و العرف و لست انکر ان یکون فی تقیة من
جماعة تعتقد امامته الان فانا انا فانه لا تقیة علیه منی لعبد معرفتی به حقیقة المعرفة و الحمد لله

فقال هذا والله جواب ظريف لم اسمعه من احد قبلك فاحب ان تفصل لي وجوهه كيف صارت
تقية ممن لا تعرفه وفي تقية من جماعة تعتقد امامته الان وليس هو في تقية منك فقلت له اما التقية من
اعدائه فلا حاجة الى الكلام فيها للظهور واما التقية ممن لا تعرفه فانما قلت ذلك على غالب الظن
وظاهر الحال وذلك انه ليس ببعيد ان لو ظهر لهم لكانوا بين امور اما ان يشكوا ما بانفسهم ليسالوا
هذا لك المنزلة عند التغالب على الزمان ويجوزوا به للمال والرياسة او ليسعوا به الى من كل هذا الفعل به
او يقصدوه عليه ويسألوه اليه فيكون في ذلك عطبه وفي عطبه وهلاكه عظيم الفساد وانما غلب في
الظن ذلك لان الجاهل بحقه ليس يكون معه المعرفة التي تمنعه من السعي على دمه ولا تعتقد في الكف
ما يعتقده المتدين بولايته وهو يرى الدنيا مقبلة الى من اوقع الضرر به شغلى ببعض منه ما وصفنا
بل قريبا وبعيدا منه خلافه واما وجه تقيته من بعض من يعتقد امامته الان فلان المعتقدين لذلك ليسوا
معصومين من الغلط ولا ماموناً عليهم الحائل ليس ماموناً عليهم الفساد فالارتداد فلا ينكر ان يكون
المعلوم منهم ان لو ظهر لهم الامام عليه السلام او عرفوا مكانه ان يدعوا نفسهم دواعي الشيطان
الى الاغراء به والسعي عليه والاخبار بمكانه طمعا في العاجلة ورغبة فيها واختيارا لها على الآجلة
كما دعت دواعي الشيطان امم الانبياء الى الارتداد عن شرائعهم حتى غيروها وبدلها اكثرهم وكما عاند
قوم موسى نبيهم واما هارون ع وارتدوا عن شريعته الذي جاء به هو واخوه موسى عليه السلام و
اتبعوا السامري ولم يلتفتوا الى امر هارون عليه السلام ونهيه الا فكروا في وعظه وزجره واذا كان
ذلك على ما وصفت لم ينكر ان يكون هذا حال جماعة من منتحلي الحق في هذا الزمان لارتفاع العصمة
عنهم فاما كيف تقسيمي فانه ليس بخفي لانه يعم كل من يشارك في المعنى الذي من اجله حكمت وانما
خصصت نفسي بالذكر لاستبعادي لا اعرف غير نفسي عينا على اليقين يشارك كالمعصوم في الباطن فادخل
في الذكر والمعنى الذي من اجله ثبتت ان يكون صاحب الامر مستقبلا منه عند المعرفة بحال
لاني اعلم اني عارف بالله تعالى وبرسوله صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم وبالائمة عليهم السلام
وهذه المعرفة تمنعني من التبليغ كفرا غير مغفور واسعى على دم الامام بل اخافته عندي كفر
غير مغفور واذا كنت على ثقة تقصيت من ذلك لما ذهب اليه في الموافاة فقد امنت ان يكون
الامام في تقية مني او ممن يشاركني فيما وصفت من اخوتي اذ التقية انما هي الخوف على النفس
واخافة الامام لا تقع من عارف بالله تعالى على ما قررت قال فكانت انما جوزت تقية الامام من
اهل النفاق من الشيعة فاما المعتقدون للتشيع ظاهرا وباطنا فحالهم كحالك وهذا يؤدي الى
المناقضة لان المنافق ليس بمعتقد للتشيع في الحقيقة فكيف يكون هذا فقلت له ليس الامر كما
ظننت وذلك ان جماعة من معتقدي التشيع عندي غير عارفين في الحقيقة وانما يعتقدون

الديانة على ظاهر القول والتقليد والاسترسال دون النظر في الادلة والعمل على الحجة ومن كان بهذه المنزلة
لم يحصل له الثواب الدائم المستحق للمعرفة المانع بدلالة الخبرية عن اتقا كفر من صاحبه ليستحق به الخلود
في الجحيم فقال ذلك ثم قال المعتزلي اخبرني الآن اذا لم يكن الامام في تقية منك فما باله لا يظهر لك فيعرفك
نفسه بالمشاهدة ويريك معجزته ويبين لك كثيرا من المشكلات ويؤنسك بتقربه ويعظم قدرك بتقديمه
ويشرفك بمكانه ان كان قد امن منك الاعداء وتيقن ولايتك له ظاهرة وباطنه فقلت له اول
ما في هذا الباب انني لا اقول ان الامام يعلم السرائر وانه ممن لا يخفى عليه الضمائر فيكون قد اخذت رهني بانه يعلم
مني ما اعرفه من نفسي فاذا لم يكن ذلك مذهبي وكنت اقول انه يعلم الظواهر كما يعلمها البشر وان علم باطنها
فباعلام الله تعالى له خاصة على لسان نبيه عليه وآله وسلم بما اودعه اياه من النصوص على ذلك وبالمنام
الذي يصدق فلا يخلف ابدا او بسبب عن غيره فقد سقط سوالك من اصله لان الامام اذا فقد علم
ذلك من جهة الله تعالى اجار على ما يخبر على غيري ممن ذكرت فاوجبت الحكمة تقية مني وانما نفيتها على الشرط
الذي ذكرت انتفاه لم اقطع على حصوله لا محالة ولم اقل ان الله تعالى قد اطلع الامام على باطني وعرفه حقيقة
حالي قطعا فتفرع الكلام عليه على انني لو قطعت على ذلك لكان لترك ظهوره لي وتعرفه الي
وجه واضح غير التقية وهو انه ع قد علم انني وجميع من شاركني في المعرفة لا نزول عن معرفته ولا نرجع
عن اعتقاد امامته ولا نرتاب في امره ما دام غائبا وعلم ان اعتقادنا ذلك من جهة الاستدلال
مع عدم ظهوره لحواسنا اصلح لنا في تعاظم الثواب وعلو المنزلة باكتساب الاعمال واذ كان
ما يقع من العمل بالمشاق الشديدة اعظم ثوابا مما يقع بالسهولة ومع الراحة فلما علم عليه السلام ذلك
من حالنا وجب عليه الاستتار عنا ليصل الى معرفته وطاعته على حد يكسبنا من المثوبة اكثر مما
يكسبنا العلم والطاعة له مع المشاهدة وارتفاع الشبه التي يكون في حال الغيبة في الخواطر وهذا ضد بما ظننت
مع ان اصلك في اللطف يوئد ما ذكرناه ويوجب ذلك لانك تقول انه لا يجب على الله تعالى
فعل اللطف الذي يعلم ان العبد ان فعل الطاعة مع عدمه كان اشرف منها اذا فعلها معه فكذلك
منع الامام من ظهور اذا علم ان طاعة الامام يكون عند غيبته اشرف منها عند ظهوره وليس يكفر القوم
به في كلتي الحالتين وهذا بين الاشكال فيه فلما ورد عليه هذا الجواب سكت هنيئة ثم قال هذا العمر
جواب يستمر على الاصول التي ذكرتها والحق اولى ما استعمل فقلت فانا اجيبك بعد هذا الجواب جوابا آخر
مما قد سمعته لا نظر كما لك عليه فقال هات ذلك فاني احب ان استوفي ما في هذه المسألة فقلت له
ان قلت لك ان الامام في تقية مني وفي تقية ممن خالفني ما يكون جوابك عليه قال فتطلق انه في تقية
منك كما هو تقية ممن لقاك فقلت له لا قال واما الفرق بين الامرين فقلت الفرق بين القولين
انني اذا قلت انه في تقية مني كما هو في تقية من مخالفي اوهمت ان خوفه مني على حد خوفه من عدوه

وان الذی یحذره منی هو الذی یحذره منه او مثله فی القبح واذا قلت انه یتقینی ومن خالفنی او لقع بها
الابهام فقال فمن ای وجه اتقی منک ومن ای وجه اتقی من عدوه فعل الامر لی حتی اعرفها فقلت
تقیه من عدوه هی من اجل خوفه من ظلمه له وقصد الاضرار به وحذاره من سعیه علی دمه وتقیه منی
من اجل خوفه من اذاعتی علی سبیل السهو او التحمل والتشرف بمعرفته بالمشاهدة وعلی التقیه منی من
اوغیره الیه اخوانی فی الظاهر فیعقبه ذلک ضررا علیه فبان الفرق بین الامرین فیقلل ما انکرت ان
یکون هذا یوجب المساوات بینک وبین عدوه لانه لیس یتقی بک کما لا یتقی لعدوه فقلت له قد بینت
الفرق واوضحته هذا سوال قد سلف جوابه وتکراره لا فائدة فیه علی انی اقلبه علیک فاقول الک لیس
قد هرب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اعدائه واستتر عنهم فی الغار خوفا علی نفسه منهم فقال بلی قلت
فهل عرف عمر ابن الخطاب حال هربه ومستقره ومکانه کما عرف ابوبکر رضی الله عنه ذلک لکونه معه قال
لا ادری قلت له فهب عرف عمر ذلک اعراف ذلک جمیع اصحابه والمومنین به قال لا قلت فاین فرق
کان بین اصحابه الذین لم یعلموا بهربه ولا عرفوا مکانه وبین اعدائه الذین هرب منهم وبلا ابانهم من کلیس
باتفاقهم علی امره ولم یستر ذلک عنهم کما ستره عن اعدائه وما انکرت ان یکون لا فرق بین اولیائه
واعدائه وان یکون قد سوی بینهم فی الخوف منهم والتقیه والا فما الفصل فلم یات بشیء اکثر من انه جعل
یومی الی ستمدی فی الفرق بین ما الزم ولم یات به علی وجه من نفسه العجز من ذلک ومخفی نماند که ترجمه
این عبارت طویله بالفاظها صعوبتی دارد وخود مومن جالسی اقرار میکند لیکن نسخه چنانچه خواهی
دانست انشاء الله تعالی پس مناسب نمود که مضمون آن را در فارسی بعبارتی واضح گفته شود تا ناظرین
وسامعین بر بصیرت باشند وبدانند که کلام قاضی رطل بوتی که قبل ازین آمد چه قدر بی مغز است
همچنین تحقیق بدرش بلکه بالفزهای ایشان را نهایتی خصوصا مجتهد ثانی نهایی منسیته بدون آنکه کسی شرح
سفاهت وحماقت شان را بمعرض بیان آرد واگر طریق تبیان سپار ولیس برای عوام طلبه نور علی
خواهد بود اکنون شروع کرده میشود در ذکر حاصلش پس به انکه مجتهد اول دار المومنین لکهنو
در عناد اسلام میگوید که تحقیق انتقام را چنانچه باید شیخ مفید نموده برای سرزنش اهل خلاف پس
برای توضیح وتکمیل ذکر می کنم که شیخ مذکور حکایت میکند که بزرگی از علمای ماهرین معتزله که بانی
مبانی مذهب اعتزال بود روزی بمن گفت که می پرسم از تو امری که در دل من گذشته واجا عیکه
ملاقات کردم در خراسان وفارس وعراق جوابی که سامع لشنیدنش قناعت ورزد ومطمین گردد
نشنیدم از متکلمین امامیه گفتم بپرس بر نام خدا اگر میخواهی پس گفت خبر ده مرا از حال امام تمام
عزیش اولی از تو تقیه میکند حال آنکه شیعه منتی چنانچه از من که من مخالفم یا تقیه وخوف او فقط
از دشمنان است گفتم امام از دشمنان یقینا تقیه میکند واز جاهلین هم که او را نمی شناسند ومتحقق

کوشش نمیکنند یا او را دشمن دارید یا راه محبت او پیدا نمیکنند و آنکه میگویم گمانم است و انکار نتوانیم کرد که از
جماعتی که اعدا و با ناموس او یا اکنون نیز خوف میکنند و تقیه مینمایند لیکن از من تقیه ممنوع امد گر دکه حق معرفتش
دارم شیخ معتزله گفت که قسم میخواهم بخدا که چنین جوابی شگرف از کسی نشنیده ام پس میخواهم که اجمالا
تکرار سے و به بسط و تفصیل وجوه همت بر کاری که چرا تقیه میکنند از آن مردم که او را نمی شناسند و هم
چگونه تقیه می ورزد از آن مردم که معتقد امامتش هستند فی الحال و از او هیچ خوفی ندارد گفتم اما وجه اینکه خوف
میکند از دشمنان امری است ظاهر و اما تقیه از آن مردم که او را نمی شناسند پس این قول للتعلیم
لن است و ظاهر حال توان گفت زیرا که بعید نیست که اگر امام ظاهر شود بر ایشان پس خالی ازین امور
نتواند بود یا خویش از دست خویش بر برند تا نزد خلفای غاصبین و متغلبین عزتی پیدا کنند و توجهات
و مال برسند یا بکار برند از آن اشتغال سلطنت داد تمامی هدیها او را اگر گرفتار کرده با ایشان سپارند و دو
انواع مصیبتش و اگر از تو در هلاک او فساد عظیم است و این بر سبیل غلبه ظن گفته می شود زیرا که
آنکس که جاهل است بحق امام چنین معرفتی با امام ندارد که مانع باشد از کوشیدن در خون او و عقاید
ندارد از باز ماندن مثل کسی که اعتقاد می نماید با امامتش حالانکه ساعی در ضرر امام می بیند که دنیا متوجه است
بکسی که امام را ضرر میرساند پس این امر بعید نیست بلکه قریب است از اما وجه تقیه از کسیکه حالا با اعتقاد
با امامتش دارد پس بیانش آنکه معصوم نیستند از اغلاط پس اندیشه دشمنی دارند و در دنبال سیاست التبع
هیچ جو است پس انکار نتوان کرد که اگر امام ظاهر شود بر ایشان با مکان اقامتش بدانند بکوشند در ضرر
او برای حصول دنیا و اختیار آن بر آخرت چنانچه پیش امد امتها و امتهای انبیا را که شرائع را باطل
ساختند اگر نشان ببین که قوم موسی علیه السلام را چه پیش آمد با وجودیکه امام ایشان حضرت
هارون حاضر بود که از شریعت او که نازل شد از آسمان خلاف کردند و از موسی و هارون بر گردیدند
و بسامری گرویدند و التفاتی نه نمودند بامر حضرت هارون و نهی او و فکری نکردند در موعظت و زجر
چون حال چنین باشد انکار نتوان کرد از جماعتی که درین زمانه اند بسبب آنکه معصوم نیستند اما آنچه برای
نفس خویش حکم کردم و آن خاص از برای من نیست زیرا که عام است هرکه را شریک من باشد
و را بمعنی که بسبب حکم کردم و تخصیص خود از جهت نمودم که بر سبیل یقین خیال گمان ندارم آنچه برای
خویشتن زیرا که من عارف بالله هستم و هم برسول صلی الله علیه و آله و سلم او و حضرت ائمه و این معرفت
هرگز مانع است از کفر که هرگز بحد دلشود و کوشیدن در خون امام بلکه ترسانیدن او و مومن کفری
که بخشیده نشود پس امام از من تقیه نمیکند یا کسیکه شریک من باشد در آنچه بیان کردم شیخ معتزله گفت
گویا تو تقیه امام تجویز میکنی از اهل نفاق از گروه شیعه و کسانیکه ظاهر و باطن شان در تشیع یکی است
پس حال شان مثل نیست و این تقریر باعث تناقض می شود زیرا که منافق کجا اعتقاد تشیع

دارد پس چگونه چنین باشد جواب دادم که امر چنین نیست که گمان کردی زیرا که جماعتی که از معتقدین تشیع
هستند در حقیقه عارف نیستند بلکه بظاهر متدین اند و در تقلید گرفتار اند ایشان را نظر با دله و عمل کردن بحجت
بجا میسر است و هر که چنین باشد او را ثواب دایم میسر نتواند شد که ملتزم باشد بدانکه حدیث از صدور کفر از صاحبش
تا مستحق خلود باشد در دوزخ پس تامل باید کرد در همین مقام پس شیخ الاعتزال گفت که چون امام از تو تقیه نمیکند پس
وجه ایمنی چیست که خود را بتو نمی نماید پس ترا شناسد و ذات خویش بنماید بنمودن معجزه و بسیاری از مشکلات
ترا حل فرماید و تعریف خویش ترا مونس باشد و شرف و عظمت ترا افزاید و مکان خود نشان دهد که اولی تو
خوف است و میداند که تو موجب فتنه نخواهی شد بسبب آنکه مودت تو چنانچه بر زبان در آید لهم گفت و لا در حقیقت
اینست که اعتقاد ندارم که امام عالم غیب است و مذهب من اینست که امام امور ظاهر را میداند نه آنکه بر ضمایر
مطلع است چنانچه دیگر بشر اطلاع بر بواطن ندارند اگر باطن را دانست پس باعلام خدای تعالی میباشد خاصه
بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم که او نصوص را نزد امام ودیعت گذاشته بران یا در خواب صادق پس
خلافی دران نمی باشد بایستی غیر ازین پس اعتراض تو ساقط شد از اصل زیرا که چون این علم کم شد امام را
از ایزد تعالی پس تجویز کرد این امر آنچه تجویز کرد بر غیر من پس واجب کرد این حکمت تقیه امام را از من
من تقی آنکرده بودم بر شرطی که ذکرش کردم اکنون بر سر یقین نیستیم بر حصول آن البته و نه گفتم که خدا مطلع
کرد امام را بر باطن من و حقیقت حال مرا بر امام منکشف گردانید اگر چنین می بود میتوان گفت که بر امام تو چرا
ظاهر نشد و چه منع میشد و منع غیر از تقیه در آن نیست که امام البته دانسته است که من و مشارکین من در معرفت
رجوع نتوانند کرد از اعتقاد اما تشویش و شک نتوانند نمود تا وقتیکه غیب است و این هم دانسته که اعتقاد ما از
جهت استدلال است با وجودیکه امام ظاهر نشد بر حواس ما و این اصلح است از برای ما بسبب زیادت ثواب
و علو درجه که حاصل خواهد شد باکتساب اعمال که هر قدر که محنت و مشقت زاید شود ثواب عظیم میگردد
نسبت بسهولیت و ارام چون امام این امور را دانست از احوال ما امر خود را واجب شد که پوشیده
شود از ما تا مزید ثواب یابیم نسبت با امام ظهور و مندفع شدن شبهاتیکه در غیبت باشد در دلها و این چه
امر نیست که گمان کرده بودی با وصفیکه اصل تو در لطف موید امر نیست که ذکر کردیم و موجب آنست زیرا که
قائلی که لطف بر خدا واجب است چنان لطف که خدا میداند که اگر بنده طاعتی بجا آورد بدون آن اشرف باشد
از ان چون کند با همراه آن پس همچنین منع کرد امام را از ظهور چون دانست که طاعت امام در غیبت
اشرف است از زمان ظهور و در هر دو حالت کفر قوم لازم نمی آید و این امر نیست که اشکالی در آن نیست
چون شیخ الاعتزال این جواب در دومی یافت ساعتی سر بجیب تفکر فرو برد و باز گفت قسم بعمر خودم
نمی خورم که این جواب استمرار بر اصول دارد که مذکور شد و حق اولی باستعمال است گفتم بعد ازین جوابی دیگر میدهم
گمان دارم که نشنیده باشی و کلام تو بران وارد نشود گفت بیان کن بعجلت که من مشتاقم که درین

ست لمذا هر گوی بکنی گفتم اگر گوئیم امام تقیه میکند از من و از مخالفین من اعتراض نکنی بران هر چه خدا سے گفت
آیا چنین توانی گفت که تقیه از تو و از مخالف هر دو برابر است گفتم هرگز چنین نیست گفت بگو فرق چیست مابین هر دو
گفتم فرق چیست که چون گفتم که او در تقیه است از من چنانچه از مخالف من ترا وهم می شود که خوف در هر دو
جا برابر است و حذر او هر دو جا یکی است یا مانند آن چیز قبیح و چون گویم او تقیه میکند از من و از مخالف من ابهام
بر میخیزد متغیر گفت از کدام وجه تقیه میکند از تو و از کدام وجه از دشمن چه پس تفصیل کن هر دو را تا بفهم که برکه
تر باشد گفتم تقیه از دشمن ازین جهت است که ظلم خواهد کرد امام را و ضرر خواهد رسانید و امام
احتراز میکند که مبادا سعی کند در ریختن خون مبارکش و تقیه او از من ازان جهت است که خوف اظهار دارد از من ازاره
سهو یا از نجیبت که من بزیارتش فائز نشدم و این شرف عظیم است یا ازین جهت که ع یا زر ایار سے
بود انیار یار اندیشه کن ﷺ پس فرق در هر دو ظاهر شد گفت انکار نکردمی درین باب که اعتماد از هر دو جا
رفت گفتم تفرقه بخوبی بیان کردم اکنون هر گوی دران بی فائده است این بدان ماند که ملنگی میگفت اول
در عالم هیچ نبود مدار صاحب آتش لعوست فروختن دودش اسمانی و خاکسترش زمین شد و اخگر ها ستاره
کان و دو شعله آفتاب و ماهتاب کسے گفت زمین نبود پس آتش چگونه می افروخت گفت ایے
قلتبان
حجتی لامتی درباره مدار حیت میار که من ازو دست ندارم ولیکن بشنو که من اکنون این اعتراض را از تو
می کنم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایا جدا نشد از اصحاب و در غار پناه نگرفت بخوف کفار گفت بلے
گفتم آیا معرفت عمرؓ باین امور چنان بود که معرفت ابوبکرؓ بسبب آنکه همراه حضرت بود گفت ندانم گفتم
پس جدا شدن و سفر کردن حضرتؐ از همه سید اشتند اصحاب و مومنین گفت نه گفتم پس چه فرق است
میانه آنکه بمنیه انستند سفر و مکان او را و میان دشمنانش که جدا شد از جهت شان و چرا مستور نمود
از اصحاب چنانچه پوشید از دشمنان و تقیه کرد و انکار نکردمی ازانکه فرقے نبود میان دوستان و دشمنان خود
از هر دو برابر بود و رنه فرق چیست اما آنچه مفید چار شئے و اقع اما او یث ناصب عداوت ائمه بجهت آنکه
علوم لدنیه ائمه و شهادت کبری را از ایشان سلب میکرد چنانچه در ضمن ابحاث معلوم خواهد شد و علی العموم
بشیعه خود اجازت وضع می داد کما فی کتبنا و مورخین بعد ذکر موتش و هجوم رفضه و شیعه بر جنازه او اراح الله
منه میگویند تا اشاره باشد که برید سمعه و ترویج محدثات او گفته فلا حاجة الی الکلام فیها اللطو
پس کمترین انام را دران نظر و کلام است و ان اینکه ضریر قمی که استاذ ثقة المحدثین ایشان است در تفسیر
خود و همچنین شاگردانش از ائمه هدی بطرق متکاثره و روایات متظافره ثابت کرده اند که امر بالمعروف
و نهی عن المنکر شان ایشان بود و چگونه اهتمام این امر ترک و عهده بزرگ بجا نیارند که مبعوث
نگشته اند مگر براے انتظامش پس هرگاه امام منتظر با وصف گذشتن صد سال تخمینا قبت این
تقریر میانه رئیس الرفضه والمعتزله تقیه از اعدا میکرد و قطعاً و یقیناً دوست از مواعظ و نصائح

وامر نهی بر میداشت بلکه بیچاره بطور خوارج در نماز روزه وغیره عمر خود میگذارد عیان شد که این تحقیق
زینهار نه بر دین رسول صلی الله علیه وسلم مختار است که هر دشمن و دوست را راه مستقیم می نمود و نه بطور
ایمه که نهی منکر و امر معروف را الحکم اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر خاصه خویش
میدانستند و لفظ ایمه درین آیت تلاوت میکردند بجای امة وچون بارشاد رب العالمین و اظهار حضرت
صادق و رضا در اثبات ایمه هدی است امر معروف نهی از منکر دوان با قرون و دهور مسلوب شد
پس امامت جناب امام منتظر که در همه حال ذات او عین انتظار است که هزار سال بران دیگر گذشت و هنوز
غیبت بر غیبت افتاد یقینا بطریق اولی مفقود گشت وحضرات را یاد نمانید که اگرچه قرائت مذکور موجب
فضلت ماست ولیکن قهر درویش برجان درویش وتردما این وبال بر محرف بدکیش افتاد که داد تحریف
داد و لفظ ایمه بجای امة نهاد و افسوس که ندای آسمانی بگوش مردم نرسید وخروج سفیانی را کسی
هنوز ندید ورنه ایشان در دهای دل یاد گفتندی و در حال آن از دست شدندی که در گهواره خود هدایت گم گشتگان
میکرد و بزرگان گفته اند ع مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش ٭ کو بتائید نظر حل معما میکرد و شاعر هندی
در حال مشتاقان مایوس چه خوش گفته است ع رہی منتظر منتظر یار کی یہ دیدی ندیدی ہیں دیدار کی وچون
درینمقام تقریری است که برای مفید مفید تواند شد پس بعد ذکرش پرده از ان مغلطه برمیدارم که بقول
اولین واخرین شما در حدیث منزلت جمیع منازل هارون برای جناب امیر علیه السلام حاصل است
ویکی از ان بلکه عمده همه منزلتهای الخ که بعد غیبت حضرت موسی علیه السلام از بنی اسرائیل در رفتن آنجناب بجانب
طور و فرا گرفتن توریت بعد از عبادت رب جلیل و وقوع فتنه گوساله که سامری ساخت و گاهی
کسی مثلش ندیده بود و توجه براران کس از عوام بنی اسرائیل بسوی عبادتش و گرفتار شدن این جماعت در ارتداد
مذکور و حضرت هارون ع مراتب خیر خواهی و مدارج اوامر و نواهی در جهاد لسانی چنانچه باید بتقدیم رسانید و
قرانی نبض رب العالمین در نهاده عنقریب انشاء الله تعالی می اید و جناب امیر وقت ارتداد اصحاب عیاذا بالله
بامامت خویش هدایت نفرمود بلکه معاذ الله شهادت خاتون جنت که از سبب طهارت و عصمت برابر
هزار شهادت براقرار زبانی شیعه تواند بود مانند چنین حجم برده نشستن و گوشه گزین گشت الی اخره لاجرم
بسبب سلب این منزلت عمده که شان ایمه است مع قطع النظر عن سلب المنازل الاخر نص حدیث منزلت
امامت نماند پس قدما و متاخرین ایشان حقیقة وسنت را کم کردند بلکه جمیع خواص خمسه را خیر باد گفتند
واصول حضرات ایمه درینمقام را دیده و دانسته پامال گردانیدند واقعی انچه در تفاسیر واحادیث از حضرت
اهل بیت در قرآنیات وخواص ایمه بدرجه ثبوت رسانیدم معلوم شد که حرفی را بطور نمونه درین ورق باتوفیق
وبعد از حدیث رضوی وکشف تلمیعات راوی حقیقة درین باب رساله به اسماء ترتیب دادم که هر ورق
بلکه هر صفحه و سطرش خرمن ترهات قوم را پاک می سوزد و میدان مناظره را از خس و خاشاک شان

هر دو بد و اگر متعصبین قوم تجاهل کنند و گویند تقریر علمای امامیه خوب نفهمیدم باید صاف صاف گفتن پس
تقریر شیعه آنکه واقعی است که حضرت هارون در هدایت گوساله پرستان که هفتاد هشتاد هزار بودند زائد الوصف
بدل و جان کوشید چنانچه در نصوص قرآنی است یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا
امری و در تفصیل آن مفسرین خطبه هارونی نقل نمودند و جناب امیر با امامت خویش دلالت نفرمود
تا با انشای خطبه در معرکه صحابه رضی الله عنه چه رسد لیکن وجهش آنکه چیزیکه در حدیث منزلت مستثنی
باشد نبوت است و اینهمه امور یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر وغیر آن از لوازم نبوت بود پس چنانچه
نبوت مستثنی شد لوازم آن نیز فان الشئ اذا ثبت ثبت بلوازمه و اذا انتفی انتفی بلوازمه و غبارے باقی
نماند زیرا که حضرت هارون ع را تقیه روا نبود بسبب نبوت بخلاف جناب امیر علیه السلام که تقیه او
واجب شد بسبب سلب نبوت و وجود امامت پس دعوی تقیه که مفید حارثے نمود برائے امام منتظر از
اعداء و بیم ایشان قطعا و یقینا در صحت آن انتظاری نماند دیده میگوییم که قطع نظر از آنکه رسالت
جناب امیر علیه السلام بر اصول شیعه بنص رب العالمین از قرآن اهلبیت ثابت کردم چنانچه
دیدی و دانستی پس اعتراض اهل سنت بسیار قوی شد زیرا که باعتراف مجیب ضرور افتا و جهاد
لسانی و آن صورت نیست پس سلب آن سلب نص شد والحمد لله معهذا از احادیث طالعه هم تسلی
دادم که تعطیل پنجه شان یعنی امر بالمعروف و نهی عن المنکر و هدایت گم گشتگان از صالحین ایمه
است و از لوازم امامت و در مدارک علما قرار یافته که انتفای لازم سبب انتفای ملزوم است پس
از امامت ایمه خود بر اصول شیعه نشانے یافته نمی شود و چون حال اصل الاصول چنین است
فروع را بران قیاس مکن که بطریق اولی و اگر آن رساله را که بر حدیث رضوی نوشتم و خطایا
و اغلاط راوے آن را پیشکش نمودم ملاحظه کنی و بشرط انصاف به بینی خواهی گفت که اکثر اوصاف
و خصائص امام را که بسوی حضرت رضا منسوب ساخته هر لفظ و بر معنی آن مخالف نتیجه فکر
روافض است مثلا از وظائف امام است در آن حدیث امضای حدود و اجرای احکام و منع
ثغور و حفظ اطراف بلاد اسلام این امور بدون امر بالمعروف و نهی عن المنکر چگونه صورت تواند
بست کما لا یخفی و قس علی هذا دعوت براه دین الهی بدون اوامر و نواهی چسان متصور فکیف
که هر یکی از بنی هاشم علیه السلام نهنگ دریای شجاعت باشد و از آغاز اسلام تا این زمان
به فور موجود و مذهب رفض بحدی رواج یافت در ایران و هندوستان که اگر سنی نام سیادت
بگیرد برو می خندند پس ذلت و بینی و نبوی را چگونه سادات رفیع الدرجات در صدها اول
قبول کرده باشند حالانکه بالا دانستی که حضرت ایمه ده پانزده کس را از شیعه در مهم جهاد کافی
دانسته اند و شجاعت جناب مرتضوی از همه زیاده تر بود و اگرچه از دستانی از غولان بیابانی

ثابت کنند که از روزیکه امام حسین علیه السلام در معرکه کربلا شمشیر کشید شجاعت جناب امیر رضی الله عنه
زیاده مردم رفت الحمد لله که اینها و دیگر اصول خود هم تحریر یافتند ورنه اینچنان گفتی و آب بے
لجام خوردے که بشیان اراده میکردند که حاضر سے حضرت عباس رض علمدار مهیا نمایند
تا داد تبرا انار دستانی و اقران او بخصوص اسامی بدهند و دیگران بیاموزند بگویند پیش یا حالی یوم التناح
و ایضا حرفی ازان اینست که امام مانند پدر شفیق مے باشد انصاف همین است که جناب مرتضوی
علیه السلام پدر امت باشند و ارتداد فرزندان ببینند و خاموش نشینند و انصار الذاب عن حرم …
اسے الله صفت امام است پس آمر و ناهی بود و نس لامحاله یکی از ذاتیات آنست و انسلاخ ازان
امکان ندارد و بین کسانیکه گویند که لوازم نبوت از امر و نهی و مانند آن از امام منتفی بدلیل استنباط شد
دشمنان امام رضا ع از زمره تو اصحاب اشقیا خواهد بود که امام رضا ع در ورع گو دانند معاذ الله
بالجمله کسے که عهده جواب را بدین طور ادا نمود که ضرور است لوازم نبوت را هم سلب کردن سے یعنی آمر
و ناهی و دیگر اوصاف را سلب نمودن پس امام بیچاره البته بر طور او مصداق صم بکم خواهد بود و یفید و
ستفید او را که شریف تماشینے است چه گوئیم خواه معلم ابابسه باشند خواه ملائکه ختم الله علی قلوبهم و …
بنورهم و اعجبا که پیر دهقانے در صوارم و حسام جا بجا می گوید که در امامت حفظ دین و ثغور اسلام و …
حدود و غیره می باید و ضرور است نه در نبوت در نه علو درجه امامت بر نبوت چگونه ثابت شود فاعتبروا
یا اولی الابصار که و مجیب در سمقام قلب کرد این تقریر را که از اصول ایمه که نمونه ان گذشت ماخوذ است
و هم از تصریحات جهابذه متکلمین شیعه رایس تناقض صریح میان برد و تقریر لازم آید ایشه آرے راست
گفته اند ه انچه بس جستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست … نیست در عالم بجز انسان که بسیار است و نیست
الغرض علماے رفضه بهر طرف می گریزند و ازین روز سیاه جان بسلامت نمی برند در نیجا صاف صاف
قائل بهانت میانه مستخلف و ثابت شدند که امیر المومنین چگونه با اهل ارتداد گفتگو می کرد که امام بود
بارادر منصب نبوت گفتگو نیست بلکه در درجه امامت است و دینے را تقیه جائز نمی باشد و امام را
تقیه واجب میشود اگر بر نهیم استقامت وار … کرد فرار نکردند در رسائل نوشته قدما و متاخرین
ایشان در اثبات تقیه انبیا عموما و حضرت صلی الله علیه وسلم خصوصا بعد از قول مجیب و مطالعه …
و غیره که از انهم صراحة بر می آید که انبیا تقیه نمیکنند بلکه ایشان را جائز نیست بطلان صریح بدیه فت و …
نماند که در جوابش قلم بدست کریم و ساق و محن … و الحمد لله علی ذلک و فانه ما یبقی شیئ …
مسندا چون ان رسائل و تقریر است مجتهدین را خواهی دید ازان پیدا است که رفضه در غیر ماینه النزاع
تطویل لاطائل بکار برده اند خلاف درین است که آیا انبیا علیهم السلام بعد سرفراز شدن بعهده نبوت
مرتکب کذب میشوند اے نعوذ لک من المنهیات فی وقت الخوف یا نه رفضه در رسائل خوف انبیا صرا

ثابت میکنند امر تراجی را حاشا که قدرت یابند بر اثبات کذب و دیگر مناهی از انبیا علیه السلام
ما لحوق خوف و حزن پس کسے چه تواند در ان کلام کردن که ما به النزاع نیست واحدی در جهانست
که از خوف منزه باشد غلبه خوف و خشیت بر کسی که معرفت الهی داشته از حق تعالے بیشتر است و تقیه
کجا و چندانکه معرفت زیادتر است خوف و ترس زیادتر و شان انبیا علیه السلام بعد از نبوت اینست
که لا یخشون الا الله یعنی نتوا گفت که تقیه از خدا میکنند و آنچه ما به النزاع است کذب و افترا و تبدیل
احکام است از خوف چنانکه رفضه نسبت با ئمه میکنند که منکران را بد میگفتند و لعن میکردند الی غیر ذلک
و در حق منتخب از تمامی حیا و طیفه لعنة الله علی زرارة و هو شر من الیهود والنصاری میخوانند و اختلافها در طوایف
شیعه انداختند و فرمودند که این اختلافها ما ترتیب داده ایم چنانچه از اصول کافی کلینی واضح است
کار ایشان بود و ایضا ان کیست در افراد امت که از پدر و مادر و برادر و غیر ایشان حذف نمیکند حالانکه
ان امری دیگر است پس این رسائل که افاده ما به النزاع نمی کند خود بذاتها باطل شد و معلوم نیست
که مجیب موصوف درباره کسانیکه بر مروانیه خروج کردند و همچنین بر خلافت بنی العباس و بشهادت فایز
گردیدند و از اهل بیت حضرت صلی الله علیه و علیهم بودند کافی اصول الکلینی و ستایش و مدحت شان
در کتب شیعه موجود است چه اعتقاد دارد که لوازم مذکور از امر و نهی و جهاد و تبشیر و تنذیر چنانچه با بیجا
آیا ایشان را بعد از ختم نبوت از انبیا علیه السلام میشمارد یا از جماعت ائمه نام می برد و بهر حال خرابی
در دنبال اوست کما عرفت و نیز از فواید جواب مذکور آنکه هر چه رفضه در کتب خویش آورده اند و روایت
بیان میکنند که جناب امیر در فلان وقت و مقام چنان افاده نمودند و ان مخالفت اصحاب است همه
از موضوعات و مهملات باشد که علمای قوم ساختند و بافتند و اگر جناب امیر از عهده امر و نهی که مقتضای
ایمانست در آیات قرآنی و قدم بقوزها بر آمده بود و جناب عرش قباب فاطمه زهرا بر اصول قوم هرز چرا
چرا آن کلمات می گفت و محققین اهل سنت سنیه بلکه فریقین چرا چنین اعتقادی نمودند که حضرت امیر
منازعت و تاخیر نفرمود چنانچه حضرت هارون علیه السلام کما فی التفسیر الکبیر و غیره پس معلوم شد که اصحاب
بر مذهب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند القصه هر گاه در حدیث منزلت تشبیه
بحضرت هارون ع پس برنگ دیگر بر تقبیح قوم دین فروش دنیا خر متضمن باشد مے گوئیم
که کسے حضرت هارون را بطین نوشته سیاطوریکه شیعه مرتکب آنهه شده اند کما فی علل الشرایع که همچنین
در رنگ و قد و قامت مماثل یکدگر نگفته بلکه آنچه جناب سیده در بیان صورت جناب تقوی
تقریر فرموده زیاده ازین چه گوئیم بار بار که دال بر آنست که میان هر دو بزرگ ما به الاشتراکی صورت جنابست
و نیز ظاهر است که کجا نشو و نما بوجه طبیعی بتدریج و کجا بطین بودن و حقه بر تحقیق بابویه قمی حقیقه که حضرت با بی با بواب
از علم خود تعلیم فرمود و اصلاح مبارک تنقیح شد معاذ الله چنانچه از کتاب کور عیا النست و مجلسی امام سیند در تفصیل

صورت جناب مرتضوی در بجا آورده هر که مشتاق باشد بدان رجوع نماید لفظ معاذ الله از آنجهت گفتم
که بر اصول امامیه از استفتاح مذکور فوائد بسیار بر آمد از آنجمله آنکه دعوی مساوات علم هر دو جناب و نیز حمل
امامت و باب مدینه علم بودن از اینجا قیاس باید کرد و هنوز مشکلات مشکلکشا حل نشد مگر وقتیکه حضرت
بعد از غسل و کفن بدن یار رجعت نمود و حال ائمه را بر دفترے از حضرت مرتضی نویسانید و شاید وجه کتابت
آنکه سیاد البطون مبارک از کجا بکجا رسد فلا تغفل و ارجع الی اصول فقه المحدثین الذی کان من
الکافرین و مقصود ازین حرفی چند متعلق بحدیث منزلت آنکه تشبیه صورت بصورت البته منتفی است
و چون وصف تذکر و نزهت و مناظره لسانی با اهل ارتداد معاذ الله هم باقی نماند بسبب آنکه از لوازم
نبوت است و ثبوت منتفی پس لوازم نیز انتفا پذیرفت چنانچه مجیب گفت الکنون بفرمایند که غیر از
خبرگیری و خدمت پس ماندگان در مدینه دیگر چه تواند بود از حدیث مذکور که از ان زعامت کبرے
ثابت میفرمایند فانتفی الاستدلال بحدیث المنزلة علی الامامة المنحرجة قطعا فکیف که خود گفته باشند در
ذاتیات و اوصاف امام آنچه بیان آن بمجال شرح و بسط و السنتی پس تناقضات راحدی نماند در نفس
را غیر از عداوت و مخالفت ائمه که لعنت خدا و ملائکه و همه مردم نزدشان متفرع بر آنست چیزی بدست
نیاید مفید باشد یا مستفید و مرید باشد یا مرید و علم الهدی باشد یا علم الردی من بعد فوائد تقریر مفید
حارثے علیه ما علیه را چگونه استیعاب نقل کنم و چرا مهمل گزارم از انجمله حرفی دیگر باید شنید که البته مناظره
او با یکی از علمای کاملین معتزله چنانچه خود نشر برای خودستائی گفته تا عیان شود که چنین کس را مغلوب و ملزم
و مجوج گردانید بعد از انست که حضرت امام سیزده گلزار و بهار جابلقا و غیره خبر امیدند که خبر لا عین رأت و لا
سمعت او چیزی حقیقة بعبارتش نتواند شد و کیست که اوصاف طول و عرض و محکم بودن عمارات و تکلفات آن را
شرح کند که بر هزاران بروج شامل و بر هر برج دوازده هزار سوار مسلح منتظر فرمان میباشند و تفصیل
آن خبر تالیفات مجلسی و رسائل متاخرین نتوان گفتن حتی که هندوان در توصیف لنکا را شک بر آن
می برند جیب و دامن را می درند لیکن برای تصدیق کثرت ساکنین هر دو شهر و اختلاف السنه
ایشان که هفتاد و هفتاد هزار میرسد و شاید که مراد از آیت کریمه اختلاف السنه ساکنین این بلاد باشند

حرفے چند از کافی و شرح ان کافی تواند شد روی الکلینی ان الحسن بن علی علیهما السلام قال ان لله
مدینتین احدهما بالمشرق و الاخری بالمغرب علیهما سور من حدید و علی کل واحد منها الف الف مصراع
فیها سبعون الف الف لغة تتکلم کل لغة بخلاف کلام صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیهما و ما بینهما
و ما علیهما حجة غیری و غیر الحسین اخی یعنی امام حسن فرمود که مر خدای عز و جل را دو شهر است یکی جابلقا و دیگر
جابلسا که حصار هر یکی از خشتهای آهن تعمیر شده و بر هر یکی از ان هزار هزار در منصوب گشته و در هر شهر هفتاد
هزار هزار در زبان است که سخن میگوید هر قوم بزبانے بخلاف اهل زبان دیگر و من میشناسم جمیع آن زبانها را

وهرچه در آن دو شهر نیست وهرچه در میان آن هر دو شهر است شارح قزوینی میگوید یعنی جمیع آن
از قرآن مستنبط میشود و من جمیع قرآن را میدانم پس منافات ندارد با جهل بعضی بالفعل یعنی آنجناب
از قرآن مجید استنباط تواند کرد و نیست بران دو شهر حجتی از خدا غیر از من و غیر از حسین برادرم بعد از من
بفاصله و آنها تصدیق بامامت ما کرده اند انتهی مختصرا و مقصود من ازین فقره اخیر است یعنی نیست حجت من
و امام حسین بر هر دو شهر امام و آنها تصدیق که امامت ما کردند که بدانی که همه ساکنین این شهرها
مومن اند و امام را مفترض الطاعت میدانند و هرگاه از کلام معلم این معلم جارتی پیداست که امام زمان
بالیقین از دشمنان خویش تقیه میکند البته ساکنین ان هر دو بلده که مومنین اند و طاعتش را فرض
میدانند امامیه در لباس تقیه خواهند بود و تشیع شان از تالیفات دیگران هم منصوص است و نیز
علی هذا تمامی فوج که لاتناهی عبارت از ان باشد و شاید اگر کسی را توهم درگیرد که در فوج هزار نفر بعضی
از مردم مخالفت ملت و دین هم میباشند فکیف افواج غیر متناهی گوییم کلام مجلسی در سر کتاب مبین
جابلقا و جابلسا صریح در اثبات کثرت رفضه بلکه صریح عینی ست که احدی در ان شهرها از رعیت باشد یا فوج
سنی نیست تا بخارجی و ناصبی چه رسد و ازین جهت بکثرت شیعه در دنیا حکم میکند چنانچه در تالیف آخر
الانام این امور منقولا عن العلل مذکور و شرح آن بر جای خودش ثابت و مقید طائفه صفرالله والدنیا
تقیه امام را از دشمنان بدیهی میداند اکنون تقیه امام که آن ملکها زیر نگین او ست با جمیع اتباعش
عیان گشت پس الحمد لله که هنوز مذهب اهلسنت غالب است و حضرت امام ربانی از صولت
و دبدبه اهل سنت از اتباع اصحاب رسول یزدانی همی ترسند و مانند بید همی لرزند و مجلسی و غیره را دیگر
و هرزه درآئی میکند و هو المطلوب و از اینجا که از آغاز این کتاب تا اینمقام عجز و بیچارگی متکلمین رفضه
هم تقریر و تحریر عیانست ثابت شد که در احتجاج هم مغلوب و اگر بعد از مبهوت شدن گویند که شان
امام ما چنانست ه ایکه در هیچ جا نداری جا بوالعجب مانده ام که هر جا ی پس از عجز و زبونی نیست
گوییم درین جواب تحمیق مفید عیانست زیرا که این الاغ هنوز ندانست که تقیه بجهت خوف و عجز میباشد
و هو ا صحابه من حیث لا یدرون و با اینهمه تقیه میکند کما صرح به المفید علی نقل المجتهد المرید پس البته سکنه
جابلقا و جابلسا نیز تقاذ الامر کما کان و سبحان الله ابن سبا چه کوششها در اطفای نور دین اسلام
بعمل آورد و جناب امیر او را بسبب غلو و تکفیر اصحاب کرام برای عبرت خلائق خاکستر نمود بدلیل آنکه
بر مفصل خود بر ایشان هشتاد تازیانه تقرر فرموده و مهما امکن هم تلامذه او را اکنده در فرخ گردانید و آنچه
میگوییم از تحقیق کشی در کتاب مختار رعایت مزید است ورنه بر اصول مذهب رفض جناب امیر
با وصف قرابت جلیله هیچ دقیقه مکر و خدع معاذ الله در جهان باقی نگذاشت تا فاروق و ذی النورین
را شربت شهادت نوشانید و مجاهدین فی سبیل الله را بنابر حسد و عداوت از دنیا محو نمود چنانچه از سابق

ولاحق بارها عیان گردید نقلا از کتب قوم اشقیا و ازین بیان این هم ظاهر است که رفضه عینی و گوشهای خود از راه
حسد بر بندند و دفتر دین و ملت را دریدند اما خود ستای معلم الملکوت حارثی زبانی شیخ مفترے وانهم بقسم
شرعی که بغداد و خراسان و ملک فارس و عراق گردیدم و همه را غربال کردم و کسی بر جوابے قدرت
نیافت که بر آن قناعت توانکرد غیر از جواب ناصواب تو که مهر خاموشی بر لب اهل حد میزند و حیله تحقیق بر
جسد اهل تشکیک می تنند فرق اینست که عطای اینحله اگر در رکوع بودی امر غیر ترا خلیفه بلا فصل گردانیدم ذات ترا
پس این امر نیست که هریکی از علمای رفضه برای نفس پروری خویش یا تعصب مذهب میکنند و ازینجا
هم توان پی برد که حشن پوشی و کثرت عبادت او را که نقل میکنند از ان قبیل باشد که پیشوای ایشان
یعنی زراره شر من الیهود والنصاری از رهبری مردم بعمل می آورد و پیشوای ما حضرت جعفر صادق
رضی الله عنه وقتیکه این خبر شنید فرمود اینهمه بجهت ریاست و نزد حق تعالی بجوی نمی ارزد
وحق در امثال ایشان این آیت کریمه در کتاب خود نازل فرموده وَقَدِمْنَا اِلٰی مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
مَنْثُوْرًا کما فی الکتاب المختار و اینهم از عادات ایشانست که مناظر خود را استانید بلکه در تبحر علوم
ببرش برین سیر سانند و بعد از شنیدن سخن از تحقیق صاحب جواب خواه خود شان باشد یا کسے
از ائمه اطیاب غیر از تصدیق و تسلیم لفظی نمی آید که صراحة از ان یعنی جهل و تلبیس پیدا است و ملک
حجة بالغه شدیدے که زندیقی بر حکایات موضوعه ایشان چنین و چنان ظاهر شد و نوبت بدان رسید که
امر مشکل جوابش نفس نفیس گردید و امورے را در افادات انجناب و امثال قصه نسبت دادند
که بالاتفاق خلاف نفس الامر بود و او باینهمه زندقه و الحاد خبر آمنا و صدقنا چیزی دیگر نمیگفت و انگاه
در جواب اموریکه اگر طفل مکتب می شنید می خندید اینست حال سفاهت طبرسی کتاب احتجاج خود
را بدان زیب و زینت داده و نفهمیده که هر شهر و دیار خواهد شد و امریکه در آن بودم یعنی مناظره
قاضی رطل بوق با فاضل هروی نیز از همین باب طنین این ذباب است و باعث قاه قاه است
بر ریش این خانه خراب چه اگر او بمذهب شیعه واقف بود این هرزه حرف را چه آختاد که از اموریکه در مذهب
رفضه چیا نیست که ناظرین احادیث و حق الیقین در اذهان خویش محفوظ دارند غفلت صریح ورزید
و مطرود تر در اهل علم رسوا گردید و این بدان ماند که پیر دهقانی مجتهد فانی بدان اموریکه اشاره کردم
پیش برد و مناظره حضرت مرتضوی که یقینا معقول و معتبر است از احتجاج طبرسی بقدر جزوی از کتاب
ادرو و تکمیل مقام عنلو الاسلام ایذ کران قصد کرد آری چون کتاب او علی دشمنی ملت و دین است
کمالش همین است که بذکر خرافات و موضوعات مزین گردد و راقم با اینهمه میگوید واویلاه وامصیبتاه
کدام مذهب با وصف اهتمامها که رافضه در امامت مصنوعه هر کتاب نمودند و حضرات ائمه را در آن شریک
غالب گردانیدند آیتی هم رسید که بے کلفت بر امامت مذکوره دلالت میکرد و هر چند گاهی تصنیفات

زرگری وده از ده انگشتری که محصول تسلیم شام در ثمن هر یکی از ان گم شده که بودش نگینی در انگشتری بود
فرو ماند در تفتیش جوهرے مرصع گردید چنانچه تقیلد امور انها از آن لعین رکوع ناگزیر افتاد و انیم نصب العین
خواهد بود تا شروط امامت طابق النعل بالنعل باشد علاوه بسیار از انگشتری های قلب این قوم تعلق
برای خلفای متقدمین هم چنانچه قلوب ناظرین بربایند خنع کردند درین جعل و تلبیس و ترصیع و تکلیل
اهتمام تمام بر نام مزین مسجد و محراب فاروق اعظم عمر بن الخطاب بود که در صافی دیدم بروایت خودش
وانهم تقسیم شرعی که چهل انگشتری ترتیب دادم و هر یکی را در رکوع نماز بسائلی بخشیدم و صفای پیش باید
که گفت که برای علی مرتضی آیتی در قرآن المجید نزول جلال یافت و برای من فرود نیامد و نزد عبارتش رو

عن عمر بن خطاب رض انه قال والله لقد تصدقت باربعین خاتما وانا راکع لینزل فی ما نزل فی علی بن ابی طالب
تا نزل و باعتراف مفسرین شیعه که صاحب صافی در زمره ایشان ست همه ائمه باقی تعبیر این امر عظیم بجا آوردند
و صیغهای اَلَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رٰكِعُوْنَ برانها متضمن شد پس اگر بر خلفای راشدین
خصوصاً فاروق اعظم هم عموم و شمول نماید هیچ استبعادی ندارد که بخصوص جعفریه این مهاجرین مجاهدین
کسری و قیصر بر رو دریا جامع آیات فضائل بے انتها در کتاب خدا بوده اند و بر فرض و تسلیم اگر نقد
این روایت را نزد ما بصحت ده اعتماد درسانند و بفرض محال ثابت گردانند که ضرورست امام را چنین انگشتری
در رکوع نماز بخشیدن گوییم شمول بطریق ادلی و آنهم بخصوص جعفریه مختلک فاروق معاصر جناب امیر
بوده بخلاف ائمه متاخرین که از وجود ایشان در آن زمان اثرے نبود و پر ظاهر ست که دادای ایشان بلا
شبهه در تقدیر آمده بوده و داما و بمنزله فرزند می باشد علی ما لا یخفی الغرض علمای رفضه گاهے
صناعت زرگرے چنانچه باید بتقدیم رسانیده اند و زمانے مثل مجتهدین روسای مومنین را الحال
کوفه نیز حلهای زرین تیار زرد و ختند و بر سائل تعیند چنانچه از کافی کلینی اعور و غیره روایت حله
هزار دینار بر مے آید و مخفی نیست که شیوخ دنیا نسج هر دو حدیث را در باره انگشتری موصوف و حله
سرقه میفرمایند و هر یکے را از ان کامل العیار میدانند و صاحب صافی بیان هر دو تطبیق می دهد
که در رکوع حله بسائل بخشیدند و در رکوع دیگر خاتم عنایت فرمودند و چون هر دو بخشش تمام شد
آیت کریمه نازل شد و معلوم نیست که مقابله حضرات ائمه عطای هر دو بود یا قناعت بر یکی واز شروط
امامت دادن هر دو معاً یا واحد علی التعیین یا علی التخییر باشد امامت بالاتصال عطای هر دو
یا بالانفصال عطای یکی از ان هر مرتبه از امام حکمی دارد که فرق مراتب نگفتی زندیقی بهر حال
اهل این انگشتری بعد اختلاف و جنگ زرگری و وضع روایت حله زری از ین قرآن مجید
نتوانستند بدون ضم ضمایم در خلافت متقدمین رخنه گری نمایند و در خلافت متصله برای کنند
در خیبرے بگشایند چه جاے آنکه دعوی علم و معرفت کنند و چهل هزار زبان را دلوکان بالا ستنباط

خویش در اخلاص باطن و وفاداری نبیدانم تا او را ذکر کنم الخ کما عرفت فی تلخیص کلامه بالفارسی جواب
حرفت بعینها همین ست که شاگردان خود را از شیخ و سید چنین تعلیم و تلقین کردی خدا بر عین معتقد و بنده قدری
مدار دو پیر طاهر ست که اگر این نقل مطابق اصل نبود در رئیس الحاکمین یعنی مجتهد فانی در صوارم
مطابق ذات خود دشنامها دادی فما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما قدروا الله علی اعتقد و برائتهم
هذا حال معرفة قوم اکفر فی قدرة خالق الاکبر و حق معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین ست که در
کتاب روضه علی ما ذکره صاحب الصواعق انار الله برهانه آنجناب را مستعفی از رسالت قرار داد
و بر مقدر چه موقوف که از روایات قدیمه در کتب مجلسی و تفسیر صافی وغیر آن کما ینبغی ثابت کردیم پس راست
بگو که چون حضرت ربرود حے آلهی نسبت داری بے شبهه کافر شدی یا نه و قدما و متاخرین تو در مطاعن
فاروق از آغاز قصه قرطاس چون لب کشودند یکی گفته اند که حضرت طلب از و اسباب کتابت
مانبوید در قرنی که گمراه نشوند امت حضرت بعد از و چون او مخالفت وحی کرد کافر شد پس قیاس
شان تو و تلامذه تو که شیخ و سید بعد از این سبا یهودی باشند و هم بعد از ایشان از اتباع این هر دو جاگ
میکنیم که هر که پیغمبر ما را معاذ الله نسبت بکفر کند یعنی مستعفی در او وحے قرار دهد البته در کفر او شکی نیست
هرگاه کفر تو باقرار علمای شیعه عیان شد پس میگوییم که کافر چگونه معرفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله دارد مگر
انیهم شنیدی که خدا میفرماید وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
آثار قیامت دیدنیست که چنین کافران مطرود دعوی معرفت خدا و رسولش میکنند طرفه آنکه بیچاره و
شیخ المعتزله مخاطب ابن معلم الملکوت هنوز ندانست که این پیشوای امامیه وغیر او در باب حضرت رسالت
چنین تحقیقات دربار حضرت نموده اند که چون حکم نصب جناب امیر وارد شد حضرت در مخاطبه جاهل
وے مفاسد خلافت جناب امیر و نصب آنجناب در روز غدیر بیان فرمود از رسالت مستعفی شد
ولیکن هر کس میداند که حکم حاکم مرگ مفاجات فکیف حکم رب العالمین طرفه تر آنکه بعد حق معرفت خدا
و رسول او تعالی این مردود حق معرفت ائمه را نیز چنانچه باید او اگر و سیما حق صاحب الامر را خوب تر چه
شناخت که با وجود اقامت در حصار آهنین جابلقا و جابلسا در رفاقت افواج قاهره غیر متناهی
و در تقیه بسر میبرد و چون بجای خود قرار یافته که هرگاه چیزی ثابت شد ناگزیر ست ثبوت لوازم آن اینجا
بوضوح انجامید که در دیار مذکور خطبه خلفای راشدین چار عنصر ملت و دین حضرت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار بکمال بلاغت میخواهد و افضلیت صدیق و فاروق را علی رؤس الاشهاد بر
منبر بیان میفرماید و در نیمه استعادے هم بخاطر کسی از رفضه که کتب خویش دیده باشند راه نمییابد
زیرا که در آن پیروی جد امجد خود امام الائمه اهلبیت میباشد که در هنگام خلافت خویش بر منبر
میفرمود که هر که ایشان را مفضول گوید از من او را هشتاد تازیانه خواهم زد چنانچه در صراط المستقیم

نیز ہم مذکور ست وآنچہ جناب نصیر الملۃ والدین وسقیفہ بخلہائے اتباع ابن سبا لعین ستیان واکثر معتزلہ را بر
نفوس مومنین پاک مقایسہ کردند از قید وبند امام وزمامی وسفاہت پس ما را بجوابش نتیجہ نظر از آنکہ
از قبیل قیاس شیخ نجدی ست زیرا کہ ایشان را بر شیعہ قیاس کردند کہ مانند یہود ازینجا چنانچہ از حواشی
پیداست وہم تالیف دیگر کتب مجلسی حدیث کافی از حضرت ائمہ کہ غالبا نقلش ہر گذشتہ در حواشی
کافی ست کہ دیگران امامی غصب کردند ودر تقلیل بش کوشیدند وتمام را نصیب کردید وپیروے بجا
نیاوردند وبر ناظرین کتب شیعہ چگونہ مخفی باشد کہ آفات ومصائب ہر چہ از صدر اول شیعہ اہلبیت
گذشتہ وبیگذرد از دست امامیہ بود وہست در ایام صفین بسیارے چنان اندیشیدند کہ امام الائمہ را
قید وبند کردہ بدست امیر شام سپارند وہزاران ہزار با اظہار اکابر شیعہ آنجناب را بر تحکیم حکم خاص آوردند
وگفتند ورنہ ترا میکشیم وحضرت امیر آنچہ در لعن وشکایت ایشان ترتیب فرمودہ از نہج البلاغت پیدا
وہویداست ودر تر جمہ امامی باید رفت کہ معتمد الیہ ومشار الیہ آنجناب یعنی ابن عباس بر روایات
رئیس المتقدمین در کتاب مختار سبب شکست وذلت شد معاذ اللہ پس از دیگران چہ تمام توان
وازینجاست کہ جناب نصیر الملۃ والدین بالآخر این مقدمات را یاد فرمودہ خود معتقدین امام ریحانے
را کہ غیر از امامیہ اثنا عشریہ فرقہ دیگر نباشد در شقوق مذکورہ داخل فرمودند واگر عذارے ودخل شان
را یاد نمیفرمودند بر در قلم ایشان را ملجا میکردم کہ ہیچ علت قلے تجویز توانند کرد کہ در بسیاری از بلاد
ہواخواہان امام ومدعیین مزید ولاء افواج کثیرہ موجود باشند وامام خود را چنان غائب سازد کہ نام ونشان
مقام خود را بر ایشان مخفی ماند پس راست گفت مجلسی در حق الیقین کہ شیعہ این زمان
مثل آن یہود اند کہ منتظر قدوم حضرت بودند فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
ہر کہ خواہد این دلیل عقلی را کما اشرنا از ان کتاب در حال امام منتظر ببیند وحاضرے حضرت عباس
علم بردار بحضور خود وادن بتر از ایشان دادہ بیش یا وبگوید الغرض تقریر امام از جمیع شیعہ این زمان عقلا و
نقلا ثابت ست از بیچارہ کسے اعتماد نمی فرماید بر مثل مشہور ر تہ سایہ خود میگریزد واز کافی عیاں ست
کہ در وقت امام صادق اجلہ اصحابش نصف دینار اشیعہ پیدا نشدند وہفدہ کس قابل میدان
پدید نیامدند وا‌ے برین زمان کہ جز سبحہ خاک پاک کربلا ونشان سیاہ بر پیشانے نورانی چیزے دیگر
از علامات تشیع نماندند واز صفات الا بعد المشرقین نصیب ایشان شد وپیر دہقانے در رسالہ ادا
چہ خوش کہ از دشمن خانگی حذر باید کرد وبرین علامات فریب نباید خورد والغرض عمل امام زمان
بر ہمین است وپس کہ اعتماد ندارد وبر ہیچکس وچگونہ بار دیگر در قالب ایشان نیاید کہ مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ
حلت بہ الندامۃ پس ہر چہ جناب شیخ در اظہار حال شیعہ متقدمین او چندے از سطور نوشتند اجتناد صدقنا
بحقا وَنَحْنُ عَلَى ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وبالآخر آثار یہودیت این قوم بر زبان مقدس شان ہم جاری شد

چنانچه مجلسی بعد از تتبع احادیث آورده بود کما بینا مرا ازپس انصاف باید کرد که معتقدین امامت
این بزرگ سوسنی و ریحانی غیر از اثنا عشریه کیستند که امروز اگر امام بر ایشان ظاهر شود و تدبیر قید و بند
او نمایند و بخونریزی او بسجه کربلا معلا بگردانند و چها نمایند که فکر ابن استاد و شیخ و سید بانیان بدانجا
رفض نخواهند رسید وقتیکه در مکتب بودم چنان می شنیدیم که وای بر کسیکه دیگری را بفریبد این شخص
هرگز عاقل تنبیت بود امروز چنین کس را که از فریب پرحذر باشند نادان میدانند الغرض گویائی
اختیار حال اثنا عشریه خاصه بر زبان شیخ الشیوخ برفض جاری شد از قصه سامری و گوساله پرستی
و ترک رفاقت حضرت هارون و انهم علی العموم و حال خود فرو شسته ابن شیخ نجدی اتفاقی کوشش رس
شد که حاجتی باعاده ندارد دیگر آنکه این نائب ابن سبا برای نفس خود بالیقین میدانند که زینهار
چنان سلوک نفرمایند چنانچه سابقین و لاحقین شیعه بعمل آورده اند و قد قال الله تعالی فلا یأمن
مکر الله الا القوم الخاسرون کما فی الکافی عند بیان الکبائر چون ازین آیت خود را بتغافل
زدند باستثنای نفس خود دیر دانستند که آن معرفت کامله در باب امام که حالش بطور نمونه باز گفتم
ایشان را از دغا و جفا و ریختن خون شریفش مانع خواهد شد حالانکه ابن عباس را جناب امیر و
اهلبیت خود یگانه روزگار میدانست و برخلاف آن جلوه ظهور داد و بر اصول اهل ریا و دغا که شیخ الشیوخ
رفض لیاقت پابوسی او ندارد و الی غیر ذالک من الامثلة و الشواهد شیخ درین بهتان فریبی نفس
که معتزلی حاذق را مغلوب کرد از بدیهیات عقلیه و نقلیه دست برداشت و آنچه در آخر گفت
که از من تقیه نمیکند قطع نظر آنکه مخالف ظاهر ست زیرا که جناب شیخ معترفند که در حق خدا و رسولش داعی
یقینا سبب تقیه امام ست علی ما عرفت آنفا مع پیداست که کسی که در حق حضرت استغنا از رسالت در
وحی در کتب دینی خود بنویسد و البته مخالفت خدا و رسول او ورا از سنن مرسلین بلکه سید الشان
معاذ الله خواهد دانست و العجب که شیخ رئیس لاابالی را اینهم یاد نماند که صیغه اخوت خوانده بود حضرت
صلی الله علیه وسلم میانه سلمان محمدی باب الله و میانه ابوذر غفاری رض صدیق امت نزد رفضه
باز حال ایشان چنان بود که اگر او پی می برد بآنچه در دل سلمان رض بود قتل میکرد و در اینباره
دیگران چه گمان توانی کرد یا مرتبه ایمان این شیخ از ارکان اربعه بالغ ثلثه هم درگذشته بود که میگوید که اما
دارم که تقیه از من نمیکند و انهم بدین عموم که از دیگر شرکای من نیز و مقام حیرت ست که بعضی
از اکابر شیعه مثل ملا خلیل در باره حضرت سلمان رض و ابوذر رض سبب حسد در امر مذکور در شرح کافی
چنین افاده فرموده اند که طفلان هم از ان متحیر شوند و برا کافیب او و دل نمی بندند و آن اینکه سلمان رض
حاکم مداین بود از طرف فاروق رض و حقیقة نائب امیر عمر بود که محاصل را بآنجناب می فرستاد و ابوذر میدانست
و افتخار بران میکرد که از جانب من ست و خود را درباره محاصل بتغافل میزد و انکار میکرد

بر اہل حق داشتند و ہم افاضہ انوار طریقت و حقیقت والحمد للہ کہ این امور مثل آفتاب بر خط استوا
روشن و مثل شگفتگی گلہاست در گلشن اکنون احتمالے از حملات شیخ باو صف ثنا کہ کلمات تناقضات
او باقی ماند مگر آنکہ شیعہ سہو اگنند انچہ کنند جوابش ہم عنقریب بسمع خراش بیشتوع خود تو در ضمن عبارت گوش دار
القصہ ہرچند رفضہ در ابطال امر واقعی یعنے مزید الطاف ائمہ بر اہلسنت بکوشند و دین را بدنیا بفروشند
و نور خورشید را بپوشند کاری از پیش نمی برند بلکہ پردہ ناموس مذہب و نجات خود نزد عقلا می درند
بعد ازین شیخ جی آنچہ در بارہ معرفت خود بامام منتظر امامیہ داد خود از دست اثنا عشریہ فرمودند
کہ این معرفت مانع ست مرا از ایقاع کفر کہ ہرگز مغفور نخواہد شد دکوششم در قتل او نیز چنین است
بلکہ او را تخویف کردن نیز کفریست غیر مغفور شاید کہ این شیخ الابالسہ پایۂ مبانی قواعد مذہب شیعہ
متفرعات قاعدہ عدل را کہ امامیہ عالیہ بدان مفتخر و مباہی اند پا در ہوا انگاشتہ چہ از متفرعات قاعدہ
مذکورہ در صوارم یکی اینست کہ اگر پیغمبرے را بوجوہ مستحسنہ قتل کنند ارباب امتحان خواہد بود و ظاہرا
قتل اوصیائے انبیا بطریق اولے کمالے نخفی و از بیان شیخ جی صفائی نیست و اخلاص اعمال خویش
ہر ظاہر ست و اینہم کہ دل در بایش از شوائب اتفاق پاک و پاکیزہ ست پس اگر تخویف بہت امام
بلکہ قتل او از دست شیخ الشیعہ صدور یابد بہر حال مشتمل بر مصالح خواہد بود کہ فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ
مثلا جناب شیخ الشیوخ استاد شیخ سید حکم کنند کہ امام بیچارہ درین مدت مدید شدائد انتظار را بیش
از بیش کشیدہ و مثل مشہور است کہ الانتظار اشد من الموت معہذا ظالمین و جفا کارہے شیعہ شب و
روز در انواع مصائب رسانیدہ و در مصداق لا یموت فیہا ولا یحیی گردانیدہ اند پس تحسین
ہمینست کہ از ابطال حیل شہید نمایند کہ ہمینکہ خنجر تیز حلق مبارکش را ببرد آنجناب بلا مہلت بعیش ابد
میرسد و گلگشت فردوس می نماید چنانچہ از صوارم ہویداست و چون این احسان از دست
چنین محب اہلبیت صدور یابد از گناہ چہ حرف تواتر دیا بکفر و انکار غیر مغفور چہ رسد بعد از ادراک
حقیقت عدل و متفرعات آن یاد کہ کلامش اظہر من الشمس و ابین من الامس خواہد بود
والعجب کہ چون شیخ المعتزلہ اعتراض تناقض در کلامش نمایند و برای رفع آن کما ینبغی بپردازد دران
متفرعات کہ من حرفے را از ان مطابق اصول بکوشش رسانیدم و اطلاع دادم حسابے بر ندارد
باز مسئلہ ثواب دائمی را حل میدہد اگر تخوف مغالطہ در عبارتش عیان بودے چنانچہ از عبارت
عماد الاسلام و ہمتائے ہویداست و اکنون نسخہ آن نزد من نیست تا متعلقہ کنم و اغلاط را از میان
بردارم البتہ کلام تفصیلے کردمی و در مدح شیخ جی را انشا نمودمی کہ برعکس نہند نام زنگی کافور را
و بید کہ چون شیخ جی از آغاز در وصل افتادند معلوم شد کہ مخاطب خود را امر تجاہل چرا میفرمایند
کہ ان بیچارہ چون کتب شیعہ را ندیدہ بود ہرچہ او را فرمایند اختیار دارند کہ زشتہ مانند ابلیس در گلوش

زانند و بهر طرف که میخواهند می برند و دماغ او را خالی کردند از تقریرهاے پریشان تا او بجواب هر ام
نتواند و دم نزدن و تفصیل نتواند کردن و اگر اندک غور کنی شیخ جی را خواهی یافت که بر گفتن ایشان
خلے شد زیرا که در خوابش چنان گفتن که امام انام مثل ما و شما است بلکه باشند عوام ظاهر را هیبة اند
به باطن را حالانکه ائمه هر دو را امید استمداد یا و بیانند که کسی مثل ایشان بار بار از قناد وستی غیر جناب
امیر فرمود در مدح ترا در زمره محبین نیافته ام تو چگونه درین زمره داخل توانی شد و قس علی هذا
اصول دیگر مما تواتر معناه و دور تر چرا میباید رفت که علماے اصول و اخبار قائل بمصحف جناب سیده
که در علم ما کان و یکون مستند که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها ضرور است بود نش نزد هر معصوم کما
بناے من طالع احادیث البحار و عمو نورے چه کمی وارد که بجناب مستقیم سر لنبالک میکنند از انهم که در
برا امام برافراشته اند شیخ جی وا اثر گون گردانیدند و جفر جامع و دفتر حل جمیع مشکلات که در کلینی است
و رسولخدا بعد رجعت الی الدنیا نویسانیده بدست کاتب یعنی جناب حضرت و داوند و آنجناب ائمه
را با عمدے بواسطه ائمه رسانید بجهار رفت و تسارید ملک اعظم در همه اوقات یکی یکه از تعلیم شان
قرحتی بهم نرسید که بسیر آسمان پرواز و چه شدا ے غیر ذلک مما اثبتوه للائمة حتی که بخوردن اناریکه معلم امام حسین
از دست آنجناب یافته بود خبر غیبات و حال خنابر بنیافت و حضرات ائمه بارها این میوها خوردند بلکه ولادت
ایشان از سیب و شربت بهشت است کما من الاصول همه را شیخ نجدی کان لم یکن شمردند و صفا
الزمان را که معراجش مطابق بحار و حق الیقین بالوف رسیاد و میعلم برابر عوام گردانیدند و غیر از
نصوص نبوے در مناجات چیزے را یاد نکردند و حکم ایشان در مناجات مقدسه که مانند نصوص قرآن یقینی
میباشد و اعتبارے ندارد و متخلف نمیشود دلالت بران میکنند که قصه دهار را که بنام جناب سیده ع
موجب التباس شد و در تفسیر استاد کلینی مگر ندیدند تا میگفتند که انسیت معاذ الله شیاطین بمقتضاے تفسیر
حضر در باره کسیکه مصداق آیت تطهیر بود تا بمناجات دیگر ائمه چه رسد که در شرح لمعه و غیره ایشان را در آل ع
حکما شمرده اند بحقیقة و الله این حکم هم سندی قدیم و قوے داشته باشد که شیخ جی از ان غفلت
گزیدند تا بدون این علوم و نصوص منقلب بشیخ مقید گردیدند پس انچه در آخر فرمودند که ساقط شد
سوال شیخ الاعتزال را اسآ توان گفت که ساقط شد جواب شیخ جی قطعا و محصل این امور بعد از تاویلات
امور چنانچه بارها گفتم آنکه این امور با دولے توجه ائمه را حاصل میشود پس بمقتضاے علم شے بلاز
جمل سے امام التفات نفرمودند بدین معنے که کیست از مجتهدین تا بدو التفات کریم و مقرب گردانم
و اگر لایق هدایت امت هست او را بشرف نیابت رسانم و بدون سوالش ار نی انظر الیک
بدولت رویت خود امتیاز دهم و اگر بخواهد بخطاب لن ترانی او را مایوس نکنم اگرچه بطور وکالت
بوده باشد الغرض مقام آنست که شیعیان در امام باره باقر جمع شوند و حاضرے علما از حی

همه وجوه مرتب کنند و بنام شیخ جی مثل حضرت جعفر صادق بر نام زراره لعین و اد تبرا ازیشان
کرد صاف صاف در حق ایشان گفته که شیعه از دشمنی امام مامون نیستند پس اگر امام ظاهر شود
با مکان او را اداشند در قتل او سعی کنند و بدین فروشی متاع دنیا را نخرند چنانچه امم انبیا علیهم السلام
از تداد پیش آمد و اظهار این بود که شیخ حارث از غایت سراسیمگی روز و در غمی رحیدند و واقعات
ائمه را نام می برد که چنانچه شیعه بعد از شهادت شاه شهیدان مرتد گردیدند و قس علی هذا بعد
از وفات امام باقر صادق رضی الله عنهما تمه زراره منتخب از دنیا چنانچه در منهج المقال و مختار
از کتب تنقیح الرجال بعد از آن نوبت بدان میرسد که شیعیان اثنا عشریه وقت خود را بدان یهود
تشبیه میداد که گوساله سامری را پرستیدند و حضرت موسی دیار کون سلسله دین و ملت را
بریدند و انداز قدیم نشنیده بیت چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی
گوساله میرود و از ین بیان این هم عیان شد با اظهار شیخ جی که حضرت هارون با وصف آنکه قریب بود
که او را میکشتند و گردانیدند ضعیف گردانیدند کما نطق القرآن المجید ان القوم استضعفونی و
کادوا یقتلوننی سبیه از زجر و غضب و توبیخ و تهدید دقیقه فرو نگذاشت و حضرت امیر دعوی امامت
هم نکرد تا بجهاد رساند با غاصبین خلافت چه رسد پس جمیع مراتب هارونی برای آنجناب
بجا باقی ماند غیر از نبوت کما تصریحا انتفا نیست حال حدیث منزلت که در روایت صحیحه ثابت
است آنان روایات احاد غیر صحیحه در خبط البیت عقیده که مدار ایمان ست پس چه گفته شود و آنچه از کلام
شیخ جی اشعار میشود که امام از اعلام الٰهی بلا واسطه محروم ست نبوده و در آن هم از حدیث
نصوص ائمه نظر ست زیرا که از احادیث ایشان در بحار و حق الیقین و تالیفات دیگر ایشان
پیداست که امام از وقت ولادت با شهادت مهبط ملایک بود و چون در آن وقت او را
صد ها بار معراج حاصل شد و بشنیدن کلام ربانی بلا واسطه مشرف گردید بعد از امامت
و حصول مراتب علیا بطریق اولی پس بنیاد بر فقدان اعلام باری نهادن که از شیخ
واضح شد کمال ناضعیف خواهد بود که یا او را العرش برین رسانند یا از حضیض زمین بگزرانند ع این کار
از تو آید و شیعه چنین کنند و از ینجا سمت وجوه میباید که چنانکه قاضی رطل بوق با فاضل هروی نمود
وان دلالت دارد بر آنکه قاضی مذکور بر وقت که خواهد با امام ملاقات نماید میسر شد زیرا که
حال پیشوای او بلکه مقتدای شیخ الطائفه چون چنین ست فکیف حالش که بعتبه بوسی اولیا فتح ارد
یا نه و درینجا شیخ جی تقیه امام را برای خود ثابت فرمودند چنانچه برای غیر خود ثابت می نمودند
باید که غافل نشوی اما آنچه بعد ازین فرمودند که امام یقینا میدانند که شیخ جی و جمیع مشارکین
مرتد نتوانند شد پس بالا در یافتی که حضرت صلی الله علیه وسلم یقین انمعنی البسلمان کار بیعت

باب الله و ابو ذر صدیق شیعه نداشت تا شیخ جی و امثالش چه رسد فکیف که امام حال و غائب علی
شیعه هراسان بار دیده و بمیزان عقل سنجیده باشد و غیبت بر غیب اخبار نموده باشد با وجود یکه
انتظام جمیع امور دینی بلکه دنیوی نیز باو تعلق دارد و تقیید بغیبت که از یاد امام غائبا ظاهر است و ال
بر آنست که بطور آفتاب رسالت بر آن بود که مصداق فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به بودند ترک اصلح شد
کما لا یخفی و چون استتار امام واجب گشته از امثال شیخ جی پس استتار او از رطل بوق امثالش
بطریق اولی دارین جا هم سپر توان بر و جمل گویی او و غیر او که دعوی میدارند که هر وقت که خواهند ملاقات
کنند و مهبط لعنت خدا میشوند چنانچه دانسته سابقا و غیبت از ان جهت خلاف مصلحت است که اختلاف
شدید بهم رسید در است خصوصا که صدها فرق در تشیع ظاهر شدند و ضلالت و اضلال بر حدی نماند
پس کجا سلامت ایمان چند کس و کجا گمراهی و بدعتهای هزاران هزار و نعم ما قیل حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء و ایضا بتقریر آخر که چون غیبت ضرور افتاد پس البته جهل قاسیه رطل بوق که
مدعی جواز ملاقات است در هر وقت عیان شد پس این جاهل همه کتاب های مناظره و علمی جهل
نوشت و نیز بحیثیت ترک تعبد رو بروی بادشاه هندوستان نورالدین جهانگیر انار الله برهانه متعدد
لات سیئه جاهلیه شد و ایضا چون استتار امام موجب مزید اختلاف است بسبب اجتهاد کافی العلل
خصوصا اجتهاد مثل مجتهد الزمانی که حال فقدان علم و استعداد او ازین کتابها ابین من الامس است
پس لطف در اصلح همین است که بر شیخ جی ظاهر گردد و او را از عامی مذهب نجات دهد و فرماید که از ریا
و تزویر نیز اگر ملاقات من میخواهی دار موافقت سنیان احتراز بکن و تقلید شان انکار علوم ما بکن و هم
انکار شهادت ای غیر ذلک مما لا یتناهی و ایضا مقام تحیر است که آن کیست از ارباب ایمان که ائمه
بدا شد حال او که چون امام را نه بیند بر ایمان بماند و بعد رؤیت معجزاتش معتقد نماند آری راست
گفته اند تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یا معاذ الله عطای ترا بلقای تو بخشیدم و با چنین سید ام
حال حضرات اهل بیت که در مثنوی مولوی معنوی منظوم است ؎ ای لقای تو جواب هر سؤال
الی آخره و مسئله لطف را که شیخ جی شروع کردند مناسب نیست درین وادی قلم بر داشتن
که تا یقین درین باب القدر نوشته اند که اهل اعتزال و کاسه لیسان ایشان را مبهوت گردانیده اند
که احاطه آن مشکل است چون بار بود و اهل اعتزال ته و بالا کردند اهل تشیع که بکاسه لیسی آن مشغول شده اند
اینها چه وجودی دارند که بمقابل اهل حق بغلپانند درینجا هم حاذق مذهب اعتزال و بد برآن حیران ماندند
نتوانست در جوابش نهادن و دعوی بنا بر است راست کردن آری بزرگان گفته اند تیغ و لیکن قلم
در کف دشمن است اما آنچه شیخ نجدی در تقریر تطویل لاطائل بکار بردند بنیادش در تعقبات بنده
جا بجا مضمحل شد و حاجتی نماند که باز در آن گفتگو نمایم و مسئله عدل را نیز بطور نمونه تلبیس کردم بسا

از جزئیات را از ان اخراج توانکرد من بعد چگونه مناسب بود امامیه را که شکایت شیعه نمایند از آنچه
صدور یافت باشد از ایشان بطور سهو فان السهو عذر شرعی بالاجماع و اگر بجانب دیگر رجوع کنی خواهی یافت
صراحة لفظ اذعتم و متفرع شدن بر ان بنحویکه بگذشتن هفتاد سال رفاه شیعه و تسلط ایشان در
دنیا مستقر بود باز بجهت اذاعت بر استرداد بسیار معلق شد و چون واقعه شاه شهیدان از دست
ایشان بظهور پیوست ذلت و مسکینت را باعتبار امتداد زمانه حدی نماند و حقیقتاً ایشان را خوار
و ذلیل گردانید مثل یهود آیا میپندارے که احاطه علم باری در آنوقت کم شد یا نه اینست که شیعه
از راه سهو با اذاعت پرداختند یا تلبیس شدید بر جناب ایزدی مسلط گشت که دیگران شهید کردند
و ایشان را بالخصوص در شکنجه کشیدند عیاذاً بالله پس معلوم شد که اجلاء این قوم که طینتش بنفاق
آمیخته مثل لقمان مذهب امامیه که مخاطب بلفظ مذکور اذعتم بوده کما عرفت و شیعیان پاک
آنوقت همراهیان حضرت مهمان کربلا بالخلوص و اخلاص عمداً چنان بجا آوردند که بقول شمان شاید
در نمرد ایشان نکرده باشند الی غیر ذالک من الوجوه التی ذکرها الشیخ النجدی فی هذا التقریر و غفل
عن مثله بل انکه فی مقام آخر کما لا یخفی علی من نظر الی تالیفات اکابره مثل تفسیر القمی بلی در
تفرقه توان گفت که دیگران معجزات میدیدند آن معرفتها ندانستند بمعجزات ائمه پس در بال ایشان
هم کمتر باشد و شیعیان چون میدانستند و چنان گناها کردند که میدانستند بیزاری ائمه و تقیه و تقرب ایشان
از ایشان زیاده تر شد چنانچه اینهم منصوص و متیقن است بنصوص ائمه و کتب حدیث و تفقه مبسوط
چنانکه ائمه واحد بعد واحد ارشاد نموده اند که از شیعه واقفیه زیاده تر احتراز میباید کرد نسبت خوارج
و نواصب الی غیر ذالک مما تواتر معناه بالیقین لا بالظن و التخمین پس میگوییم که آنچه شیخ نجدی
حارثی پرسیدند که فاروق میدانست حال هجرت شریف و فرودگاه آنجناب را چنانچه میدانست
ابوبکر که همراه بود و شیخ الاعتزال برادر شغال بانگ بی هنگام بر آورد که من نمیدانم حال آنکه اطفال هم
که تاریخ و سیر را قدری دیده اند میدانند و توانند دانست پس عیان شد که البته آنچه معلم الملکوت
در تحریر و صدا فتنش در صدر کلام تنصیص نمودند از هواجس شیطانی بود تا بنیاد خود فرو تنش بر آن نهند
لاجرم گفته میشود که اصحاب مجملاً از هجرت آگاه نبودند بسبب شنیدن منامات تشریف و اجلّه اصحاب
زیاده تر و ابوبکر صدیق اعلم بدان مگر نشنیده حدیث شریف نبوی که ارشد تلامذه بود در عزر نوشته
حالانکه تو در رفقه چهارده طبق زمین و آسمان برای تو مفتوح گشته که حضرت صلی الله علیه وسلم
بخطاب مرتضوی کرم الله وجهه فرمودند که الشاهد یری مالا یری الغائب خلیف که یقین از هجرات
با ابوبکر صدیق مشاوره این کار بود و او خواست که همراه آن اصحاب رود که بامر حضرت که بمدینه
میرفتند حضرت فرمود باش توقع دارم که مرا حکم هجرت فرمایند صدیق گفت پدرم فدای شما و درم فدای تو باد

امید هست فرمود نعم و این حدیث در صحاح معتبر نیست و آورده اند که در خواب دید که ماهی فرود آمد
تا حوالی مکه روشن شد باز بآسمان رفته بمدینه نازل شد تا مدینه و حوالی نورانی گشت و در انجا آفتاب
گردید و بسیاری از کواکب همراهش بجنبش در آمدند باز آن ماه همراه هزاران کواکب بهوا رفت و در مکه
فرود آمد و زمین مدینه همچنان لامع بود و دیگر سیصد و شصت خانه یا کمابیش هر گاه تمام در مکه باز رسید
باز بر وقتی او تمام حرم روشنی پذیرفت باز در مدینه بمنزل صدیق فرود آمد و در بیت
خانه شگافت و ناپدید شد پس ابوبکر در معبرین مشهور بود انهم دانست که دخترش بشرف حقیقی
مشرف گردد و بین بر بقای خود بعد وفات شریف میگریست باز ارباب صحبت سیر نوشته اند که چون
اصحاب بمدینه میرفتند کفار را دغدغه پیدا شد که حضرت بمدینه روند و رفقا هم رسانند و ایشان را که
از عداوت برخاست بجنگ حاصلی نماید یا در دار الندوه بمشوره در آمدند و متحیر شدند که با صدق یقین
در سرے چگونه در آمد پرسیدند چه کسی گفت از نجد اگر حضور من شاق باشد بدر روم و اگر اجازت
باشد یا تو شاطر هم نه بار خاطر و از کجا دستوری داده‌اند دانستند که از مکه نیست فرق همین بود که او قدیم این
شیخ نجدی جدید باری همه گفتند درختی که اکنون گرفت ست پای بزنجیر می فردی برای آرزو یا
دیگر همچنان روزگار می سپاری بگردنش از رنج بر نکسلے کسی گفت بقید آهن در اندازیم و بند با
نایم و از روزنے آب و طعام داده باشیم تا مدتے لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيٰى باز خود هلاک شود شیخ نجدی
علیه اللعنة گفت بدلم نمی آید شاید یاران اش روزے بر هانند دیگری باخراج اشاره کرد شیخ نجدی گفت
از اول محال‌تر است که هر جا بلاغت خود عالمی را مسخر کند قریش دانستند که شیخ عقل رزین کلام کرد
دار قبا ابوجهل گفت که مصلحت اندانم که از هر قبیله یکی باشد و هجوم نموده او را بکشند و بنی هاشم
نتوانند قصاص را بر قبیله گرفتن پس دیت دهیم و برهیم پس شیخ نجدی درست نشست و گفت
راے متین همین ست تا اتفاق کردند و جبرئیل آمد و گفت که خدا امر بهجرت میفرماید حضرت
چادر خود بعلی مرتضی داد که بپوشد بستر که وے نرسد و از دولت خانه بر آمد اذا غار لیسین تا فهم لا یبصرون
خواند و خاک بر سر شان ریخت تا غافل شدند و حضرت در گذشت عائشہ کار سازی غذا نمودند
و پسر صدیق و غلام آزاد او عامر بن فہیرہ بر نجی رسانیدن غذا مامور گشتند و از این بیان
که کتب شیعه از تفاسیر وغیره مصدق الست انچه بالا گفته بودیم شیخ نجدی را از ان برد و ختم عیان شد
و این امر خود بدیهی ست که بسیاری از اصحاب خبر نداشتند و ابوبکر صدیق و علی مرتضی
که همراه گرفتن و در خانه خویش گذاشتن با ایشان تعلق داشت میدانستند با غلام جناب
را شب هجرت خواب فرمود و انچه واقع شد از جستجوے کفار و حال ایشان که در غار دیدن
دانند و صدیق در باره حضرت سید ابرار و متعلقانش ابوبکر را زیاده تر معلوم بوده چنانچه دا

وہم اسرار ہا در راز دینا زیادہ بجز آنکہ در مدت سفر شب و روز رد داکہ خود حق تعالے فرمود کہ باد
کسی بجز دیگر مصاحب او ای مومنین چنین نصرت کنید کہ ابوبکر کردہ بیاد آرند قصہ ہجرت را اذ
اخرجہ الذین کفروا الآیۃ وحضرت چون پیدا نست کہ مشرکین با ابوبکر دشمنی زاید الوصف دارند
بسبب مزید نصرت و دعوت دینی وغیرہ او را ہمراہ برد و بر اصول رفضہ چون علی مرتضے مقلد اصحاب
کہف بود چنانچہ بارہا دانستی او را در اہل و عیال خود گذاشت کہ مبادا بکفار پرواز د چون بغار محیط شوند
الے غیر ذلک و ازینجا گفتہ اند کہ گر دکہ بیافت و بادر سید از دست کفار آنچہ چنانچہ بر ناظر تالیف فقیر
پوشیدہ نیست کسی پیدا اند کہ نقل کفر کفر نباشد و ہر گاہ ہجرت در شب مذکور دفعی بود ونہ امر تدریجی حضرت
پوشیدہ سفر کرد و بر تقدیر اعلام اصحاب البتہ زمانہ دراز بعد نزول این امر بایستی و بمقتضاے
کل سر جاوز الاثنین شاع کافران را کہ در پے شہادت آنجناب بودند خبر رسیدی و سد راہ شدندے
و نوبت بشمشیر انجامیدے حالانکہ ہنوز امر جہاد بنیامدہ بود بلکہ باتفاق فریقین بعد از اقامت ہم
مدینہ طیبہ دانجم پس از مدتے آیت کریمہ اذن للذین یقاتلون بانہم ظلموا چنانچہ در کلینی ست از
مہاجرین باتباع امر عاسے کاربستند پس اگر چنان میکردند گشتہ میشدند و مدعای شیخ نجدی علیہ اللعنۃ
والعذاب برمی آمد آن اصحاب کہ خبری نداشتند اگرچہ میان شان و کفار فرقہای بسیار ست و
بعد المشرقین کما قال اللہ تعالے لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنۃ اصحاب الجنۃ
ہم الفائزون لیکن چہ عجب کہ در عدم دانستن مساوی بودہ باشند چنانچہ در بسیاری از امور
مثل ضروریات ماستہ الے غیر ذلک کہ از خصائص نوع انسانیت ونیز ظاہر ست آنکہ روزی چند
حضرت یار غار بعنایات ایزدی در مدینہ رسیدند و اقامت ورزیدند تا یکی بعد دیگری ہجرت کرد
دیگر ہی بعد از انبوہی شرف حضور یافتند و بالا دریافتی کہ این سلسلہ از مدتے جاری بود پس
کار دین بکشش و کوشش ایشان بجہت پیروی شریف انتظام یافت و این امام غیبت بر غیبت
افزود بلکہ حالات عجیبہ او بر مذہب پلید شیخ المشائخ چنان بنظر آمد کہ امام سوسنے مادر مکرمہ
خود را کہ خاتون نرگس قیصری عاشق فرزند خود بود نیز ہمراہ نگرفت با وجودیکہ کسی نبود کہ او را حفظ
و حراست نماید بلکہ حاسدان و دشمنان بودند چنانچہ عنقریب می آید حالانکہ ہر امرے را کہ از ضروریات
وغیرہ بود اگر خواستی بے کلفت بسبب مائدہ و تسدید ملائک بطور رسیدی و ازینجا قیاس بکن
کہ چون او نیابت جناب مرتضوی و پدر بزرگوار خود امام حسن ثانی عسکری رضی اللہ عنہم اجمعین
داشت البتہ بخصوص ائمہ ہدی کہ نمونہ آن در مجلد اول ست پرورش و انتظام عواطف اربعین بار
تعلق یافت با اینہمہ رفاقت مادری اختیار نکردہ او را در مہلکہ عظیم درگذاشت کہ زینہار نگفتنی
امروز ہم از تدبیر نہفتنے کہ ملا مجلسے و دیگران کوچک ابدال شیخ نجدی در تالیفات خویش علے

علی رؤس الاشهاد نشان داده‌اند و قطره از بحار و ماننده آن پیشکش میکنم کران بیچاره را گفت که بجاے
خود باش که می آیم پس قطع نظر از محن انتظار غلامان خلیفه عباسیه و محبوس گردانیده و تقاضی
شوراب سپردند و همه این مردم با اظهار شاگردان و مریدان شیخ نجدی از نواصب خونخوار و ظلمه جفا کار
بودند پس قساوت قلبی و بے ناموسی را نهایتی نباشد و هیچکس از اهل دانش و بینش به کفر و اسلام
چنین بے پرواے و غدر و بیوفایی در حق مادر خود نتواند کرد آنچه ازین امام صاحب مروت و حیا
صدور یافت و آنهم بعد از حصول علوم لدنیه باذنی توجه با انکشاف کما اوردنا موجه فی هذا الا[illegible]
طرف آنکه بر اصول موضوعه ملاعنه عمر او جعفر کذاب قمار باز طنبور نواز مدمن خمر الی غیر ذلک من
الکبایر بوده ایشم بخیال نیامد که بعد از غیبت چها خواهد کرد چون بر مکان امام مسلط شد پس سبب
استتار ایمعنی که امام حسن نیافے ولدی نگذاشت آنچه واقع شد حرفی از آن این است که امام جهان
پناه منور دستگاه پرده غیب را درید و سلاح پوشید و بر اسپ تند و تیز رفتار سوار شد و حمله آورد
و ایفغا وقتیکه چند صد سوار بے وفا خواسته بودند که غارتگری نمایند چنین معرکه آرایی و جولانے
کرد تا همه دانستند که بدست او کشته میشوند پس جز تضرع و زاری و فرار چاره ندیدند پس براے
حفظ مکان و اثاث البیت آنهمه مجاهدات بوقوع آمد و بجهت حراست و نگاهبانے مادر معظمه و رعایت
شریعت غرا هیچ کوششے و کششے و گران رکابی و بیدار اندازی بظهور نرسید و هنوز انتظار در [illegible]
بقول علامه دهلوے قدس سره العزیز این امامت نشد قیامت شد. الغرض اینجا بی جرئتی
و بے ناموسی است و هم تبدل احکام شرعی و در اینجا هجرت است از بلاد کفار و مشرکین که
از سنن مرسلین بود کما فعل ابراهیم صلی الله علیه و علیهم اجمعین و نسبت نزاع میان من
و تو در هجر و خوف که آن در حقیقت از لوازم بشری است کما لا یخفی راست بگو که علماے امت تو
سیر شریف چه نوشته اند از انتقامات دین و دانش را استعاره مکن که با وصف ریاست کفار
و دشمنی شان حتی که روسای شان آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان و غیره از
دعوت دینی دست بر نداشته و گاهی ملح مذهب شان نفرموده و سیزده سال از رسالت
خویش در مواعظ و تذکیر و بیان خرابی مذهب کفر و شرک بسر کرده و در مقابله شان پای استقامت
نفشرده و در جهاد لسانے افزوده با اینهمه سفر شریف و هجرت منیفش را بتقیه تعبیر میکنی و بیخ دین
و خجلت خود میکنی بعد از ادراک این امور از کتب خویش هم از خداے عز و جل نمی ترسے و تعصب
هجرت را همی پرستے کتب خویش را هم نگردیدی که تقیه بر انبیاء روا نیست و محققین مذهب
شیعه گفته اند که تقیه بر حضرت انبیا حرام است و بر ائمه واجب است چنانچه اخباریه هم مینویسند و از
متقدمین ایشان ابو علی طبرسی یکی است کما روی بالیسه که تقیه را برای انبیا تجویز نمی کنند ایا الشیخ عن اللیل

وبے سند و بی رفع روایت بحضرت باب مدینہ علی ابی سماع از حضرت ائمہ دیگر این احکام برائے
اجتہاد خویش جاری کردہ اند حالانکہ ایشان در علوم اصولیہ و فروعیہ ہزار بار گفتہ اند کہ اول من قاس
ابلیس و تو خود گفتی کہ تقیہ از جہت خوف می باشد بلکہ تصریح کردی کہ تقیہ ترس و خوف سبب و حضرت
مطہرہ انبیاء و رسل در تبلیغ احکام غیر از غیر خدا بلکہ خود این امر منصب ایزدی در کتاب مستطاب نازل است
مگر ترا و دیگران را از اساتذہ و تلامذہ بوجہ اندیشہ کہ رد وحی و استعفاے رسالت را بسوے حضرت
سرور کائنات ؐ نسبت کردند و کافر شدند پس اول اسلام خود را بدلیلی ثابت بکن باز قدم درین
ابحاث بنہ و داد حماقت بیش ازین مدہ کہ قبل ازین ترا منہی باید پرسیدن ۵ آنکس کہ بقرآن و خبر
زو نرہی ہذا انیست جوابش کہ جوابش ندہی ٭ معہذا ہر گاہ امام تنہا و بروی چند صد سوار در امور
دنیوی از اثاث خیمہ و غیرہ مقابل شد اکنون در مقابلہ چندین ہزار چہ انتظار کہ آنکہ از سر گذشت
چہ با نیزہ و چہ یک دست چنانکہ از کتب خویش دانستی و بالاتر آنکہ امام جعفر صادق ؑ وجود ہفدہ کس
را از موالے در جہاد شرط شد انستہ کما فی الاصول الکافی الکلینی و حالش در زمان تو چنین بود
کہ از لطف خویش صدہا مجاہد متعہ زادہ اگرچہ براے ائمہ از فقہ الصادق متعش بر می آید برآوردہ
کہ از ہجوم مبارزان رویین تن و جہان پہلوانان لشکر شکن سرینہ بچند بلکہ نکاح زادگان دنیا در
جنت مشورشان ہمہ بچند بس انتظار دو ہزار مجاہد کامل از جملہ فرزندان خود کما فی الاصول مثل
جنات الخلود از باب لزوم مالایلزم خواہد بود کہ ہر فردی از متعہ زادگان بدان زیادات
و ازین بیانات ہم بوضوح انجامید و بدلالت کتب شیعہ بثبوت رسید کہ علماء شیعہ درین میدان
نیستند و تو و شاگردان تو از شیخ و سید ہمہ بنفاق و ریا مبتلا ہستند ۵ ریا حلال شمارند و جام بادہ حرام
زہی طریقت و ملت زہی شریعت و کیش ٭ ریای زاہد سالوس جان من فرسود ٭ قدح بنوش و بنہ
مرہمی بران دل ریش ٭ ورنہ امام رہ ز بر و زبد ریای غیبت منہمک نیستند کہ بر گمان شیعہ ترقی درین سنت
و ما ہم می بینیم کہ تعزیہ داری و سوگواری شہیدان کربلا درین زمان از عشرہ محرم تشریف برد
و در امام بارہ آغا باقر شور و شر چندانست کہ گاہی گوش رس نگردیدہ بود و در ہر سال کثرت شیعہ زیادہ
از سال سابق شد و ہیچ تقریبی از شادی ہم بدون مرثیہ و نوحہ خوانی نباشد حتی کہ حجامین ذاکر شدند کہ
چنین ذاکرین چگونہ اہلبیت طاہرین جور و جفا کردہ باشند و بندہ قول امام زین العابدین ؑ بر زبان
می آرم کہ اگر شما ماتم اہلبیت نکنند دیگران کہ بودند کہ اہلبیت را کشتند چنانچہ قبل ازین ہمراہ نام کتاب
نوشتہ پس اگر امام تو از شما در عیان بولاے اہلبیت مطمئن میبود البتہ روز بروز مرضیت ترقی
و در حصارہاے آہنین پناہ نمیگرفت و پیدا ہار و بروی خویش فرخجستہ و باوجودیکہ بر روایات مجالسے
در غیر او در اقصاے عالم گشتہ و تمام روے پست و بلند بر صحرا العینیت نور دیدہ المقدار شیعہ شریک باو ملت

اور امہم رسیدہ اندازجاے خود بخبند ونطاق ہمت برکمر بندد پس قرار داد سابق محقق شد که
شیعہ مثل یہود اند و بمجرد ظہور مقابلہ امام در بیان اندرشان خواہند گفت اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ
مَا هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ و از ینجاست که چون حال اثنا عشریہ را عیانا دیدہ مثل بزرگان خود بر تنها اعتماد
نمیکنند و بہمہ را مصداق فَلَمَّا جَآءَهُمْ مَّا عَرَفُوْا كَفَرُوْا بِهٖ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ میدانند و بنفاق در پیاے شمانی میرا
اگرچه عرضها بمضامین تازه و اخلاصهای بی اندازه مینویسد و در انهار جاریه بہا بلقا میفرستند و بهر چیزا
ناله را در آن میکنند ولیکن او اکنون بدام و دانہ شما بعد از اطلاع بر خیالات اثنا عشریہ گرفتار نمی شود
والتفاقی نمیفرمایند الغرض دیروز دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه برای تماشای طبع افسرده وقت
در تذکیر زنده تنان دل مرده روبرو بود بیک ناگاه مجددا نگاه برین غزل افتاد که از لطائف عتبه رمارات آن بیند بود
که بہم برازو ناسے اتفاق شامل د بہم توقیع و قیع بعنوانے بدیع در آن حاصل ہست اگرچه زبان جلیب
رقعات مزوره استاد شیخ نجدی باقی نماند که درین الواب بمضامین دلربا متضمن تسلیه واستمالت شیعه
پیراشد و قلوب اہل اخلاص را بجز اشد کجانے کتاب التوقیعات بالجملہ نار زنالی و خیر سگالی محررین نامه
تبغیر یکید و لفظا نیست قطعه از خون دل نوشتم نزد امام نامه ** انے رایت دہرامن عینک القیامه
من از فراقت در دیده صد علامت ** لیس دموع عینی ہذا لنا العلامه ** پرسیدم از طبیبی احوال دوست
فی بعدہا عذاب فی قربها السلامه ** گفتم ملامت آرد گر گرد دوست گردم ** واللہ ما رأینا حبا بلا ملامه ** حال
درون درنشیم محتاج شرح نبود ** خود میشود محقق از آب چشم خامه ** یا صبا زحالم تا نقاب بر داشت
کالشمس فی الضحی ہا تطلع من الغمامه ** اما جواب پر عتاب حضرت امام که توقیع مسطر از ناحیه مقدسه بعد
از امتحانات رفضہ اثنا عشریہ از اولین و آخرین توان شمرد بعبارت بلیغہ موجزی و کلامی مختصری
ہر چند آزموده م از وی نبود سود م ** من جرب المجرب حلت به الندامه ** الحاصل عارفے معلم
الملکوت را باید اندک غور و تامل نمودن که در بابه النزاع تعرب امام و گوشه گزینی نسبت از رفضه و حقیقت
راشب و روز صحبت و انس دائمی با مهاجرین و انصار و مدح و ثنای ایشان موافق کلام پروردگار
انام بود حتی که خطبه آخرین موافق روایات و بسیار رفضه ہم ستائش و در عین ہجرت رفیق گردانید
صدیق غمگسار و سفارش صحابست و شیخ نجدی چه مجال دارد از اہل قلب که در قلب این امور
حقیقه لب خود کشاید و از در الزام و افحام اہل حق در آید بجز دانمعی که حضرت را از خود را دور
بیر کسے از اصحاب نفر موده بقیه مابه النزاع ہیچگونه لازم می آید بیتوا تو جروا و این مشکلات که دارست
چنان انطباق دارد که طابق النعل بالنعل ہست خصوصا نقص کلام شیخ الرفضه با دعقیله و نقلیه
که میتواند که بعد از رعایت انصاف و قوانین مناظره از میان بردارد و باصلاح جہلات او ہمت
ہر چند علم الردی داد و فخر بر آن پدید رساله و تربا ستعاده بکوشد کجا فی عماد الاسلام طرفه تر آنکه استاد

این اشکال را گویا خود را هم میداند و می پرسد که چرا حضرت امر هجرت را پنهان فرمود از ینجا هم توان دانست
که هنوز او را از قصه هجرت شریف خبری نیست و در تمامه شب حکایت را شنید تا با مدادان بدانست
که زلیخا زن بود یا مرد این بزرگ شیخ سید و شیخ الطائفه مدت العمر پی قصه برو شاباش و صد آفرین بر بی
باید مجدد قصه را آغاز کردن و گفتن ای بیخبر در شبی که کافران بر شهادت اتفاق کردند و حکم
هجرت در رسید پس که حضرت جناب امیر را که از اهلبیت بود و هم امانات مردم را که بحضرت می سپردند
بجهت آنکه آنجناب را امین و صادق در معاملات اعتقاد میکردند و پر ظاهر است که با هر کسی که درست
معامله و راستی اختیار کنی امین گذار و درست کردار خواهد دانست فکیف که در روایات فریقین هم وارد شده
نیک باید دانست پس او را در خانه مقدس گذاشت و بعد از تسلیه و صدیق را همراه گرفت که وی هم از اهل بیت
پیروی حضرت و دعوت و دین بود نه تقلید اصحاب کهف و رقیم بر گمان رفضه بدین بر باره امیر المومنین
کما فی الکافی و البحار و حق الیقین و مشرکین عداوت بیش از بیش داشتند چنانچه عداوت حضرت
بنابران او را رفیق خویش گردانیده بسوی غار متوجه شد و هم بفراست و وجوه دیگر یافت که اگر او را
در مکه بگذارد کافران زنده نخواهند گذاشت و از ینجاست که رئیس شان ابوجهل بر هر بلندی و پستی
ندا میکرد چنانچه اهل تحقیق در نصرة الصدیق آورده اند که اگر کسی خبر دهد بجای حضرت او را انتهای
آرزو و بیش رسانم و همچنین مخبر حال ابوبکر را و هر گاه کفار بعلی مرتضی در آنوقت چندان عداوت نداشتند
اقتضای مصلحت همین بود که او را همراه نگیرند و برای ادای امانات و حراست اهلبیت بگذارند کفار چون
دانستند که حضرت صلی الله علیه وسلم بخوابست خواستند که آنجناب را قتل کنند ابوجهل بجهت غرور ریاست
و دلاوری که در سر داشت بانگ بر زد که شکست نامردی باشد خفته را کشتن اول باید او را بیدار ساختن تا
حوصله او باقی نماند میانه ما و او حرب رانی دائر شود پس شکر برها انداختند حضرت علی مرتضی هر گاه چادر
از روی مبارک برکشید گفتند و انجبا علی را فریبید و خود گوشه گزید پس هر طرف دویدند که اگر یابند بکشند و هر گاه
رفاقت دائمی و صحبت قلبی و دعوت دینی ابوبکر را میدانستند تجسس کنان بر دروازه ابوبکر آمدند تا حال
شریفش دریابند اسماء دختر صدیق از خانه بدر آمد پرسیدند پدرت کجاست گفت نمیدانم کجا رفته ابوجهل لعین طپانچه
بر روی او چنان زد که گوشواره اش بر زمین افتاد هر گاه مایوس شدند دانستند که هر دو برفاقت همدگر
رفتند ابوجهل مردم را برای تجسس می انگیخت و بآواز بلند میگفت آنچه دانستی این امور را البقیه مایه النزاع
تو ای نگفت ای بیخبر این هجرتست گواهش را اگر از کتب قدما و متاخرین تو با حادیث حضرات ائمه جمع کنم
شاید از راه عناد بگوئی که زیره بکرمان می بری و فلفل بهندوستان می آری الغرض چون امر هجرت مخفی بود
بتدریج و در شب اتفاق افتاد نه روز و اگر حضرت در آنوقت تارک اصحاب را جمع مینمود و میگفت که
در فلان غار روزی دو برای تهیه اسباب سواری وغیره بسر میبرم چه سود و حاجت چه بود که چنین فرماید

عبارت آنکه بیماری را بدالصورت روانه فرمود و بیماری را امید انست که متعاقب حمی آید پس بطلب
شیخ نجدی انیهم توانگفت که برای بیماری خود دوائی بطلب ظاهر الطبیب حاذق بر عمل طالز که توابش در سبب
تو بیش از بیش ما تورست و درمانی نخواهد تجویز کردن و اگر آن روایات را هوس داری از کافی کلینی و دیگر
اصول نجو دبر و دے از مرض خود فارغ شو که این نسخه بر گشتن حبر دری هم موقوف نیست چنانچه در مقاله
سادسه گذشت اینوع امراض بتوجهات حضرات ائمه از تو زائل تواند شد ولیکن زوال مرض جهل
مرکب مشکلتر است که با اینهمه یاوه سرائیها خیال معرفت جناب باری و حضرت داری که در روضه خود بقول صاحب
صواقع آنجناب را استعفے از رسالت نوشتی هرگاه رد وحی را نسبت دادی بشبهه کافر شدی نا این
از همه امور اطرف است که دیگران از اکابر این استعفا نوشتند چنانچه فقیر آن را کما ینبغی نشان داده‌ام لیکن ما
جهل مرکب و در جهل مرکب شدن اخل شد که با اینهمه دعوی معرفت در سر داری و گمان مبر که شاید شیخ مذکور
درباره باری عزوجل اعتقاد نیک داشته باشد زیرا که رب العالمین اگر جا قبته الامر ادا لسی البته
حقیقت
بر سم رسانت بشر شادی که اثقال رسالت را نتواند برداشت رسیدم بآنکه معرفت امام نیز او را از ائمه
حاصل است که باوجه وخیال سلطنت دامن وحرا است وافواج غیر متناهی تقیه را از دست نمیگذارد
وعجبی نیست که خطبه خلفاے راشدین و افضلیت صدیق را شامل جد امجد بر منبر نمیخواند بلکه اینهم که مرا او را
معصول گوید هیچنا و تازیانه بزند که لفے الصراط المستقیم و معرفت ائمه شاهد بدان نظور باشد که رفته در
تفاسیر نوشته اند که حضرت در غار برای تسلی منعم بود که جعفر را هی بینم و دیگران را نیز ابوبکر تمنا کرد پس دست بر
بر چشمش کشید بعد دیدنش دانست که معاذ الله حضرت ساحر است فرمود آیت الصدیق چنین معرفتها
تابع است از کفر یا باعث آن فاعتبروا یا اولے الابصار چون قلم تا باینجا رسید عبارتش یاوه مجدوش
عده که مجتهد دهقانی نیز از نقلش در عماد الاسلام چنین مینویسد لکن حیث کانت نسخه مجالس الشیخ
المفید الحاضرة سقیمة قد وقع فیه قلیل تصرف الخ دست از قیل وقال برداشتم و چندان حاجت هم
بذکرش نیافتم و بر بن ابحاث اکتفا ساختم و در حقیقت ابحاث مذکوره نیز لطفی بود نه مقصود اصلی تا
نه پندارند که کلامش چنان متین است که کسی نتواند بر آن پرداختن قیاس کن زگلستان من بهار م
تکلیف که اینهم معلوم نشد که پیر دهقان در ان باجتهاد جدید خود چه تصرف کرده و خصوصیت اصلاحش
در چه باب بوده و در اصلاحش چه خطا رفته و در نقل و تدارک چه فائده حادث گشته **تنبیه عظیم**
هرگاه ابحاث کتاب الخ منجر شدند که حال امام مهدی شیعه و حال جهانداری و غیبتش لا جرم بخواهش
مشتاقین یکدو حرف از رجعت ائمه که بعد از خروج او این بزرگان ظهور فرمایند بشنود که تفصیل
آن در کتب کلامیه بدین طور از نظر نگذشته پس بدانکه همراه حضرت امام حسین حضرت اسمعیل هم
رجوع کند بهر طلبی انتقام از اعدا گیرد و گمان مبر که مجلسی در کتب خویش بیشتر ترجمه آن کرده‌اند و زید

فرزند حضرت خلیل است بلکه پسر خیر قبیل است علیهم السلام که قومش بر روایت کامل الزیارت در رسالت
رجعت پوست او کشیدند و عذابهای شدید دادند و حق تعالی ملائکه عذاب برین قوم بیباک فرستاد و حضرت
اسمعیل تن بر رضا نداد مگر آنکه همراه حضرت امام حسین وقت رجعت با کمال جبروت و عظمت بر خیزد و دمار از
دشمنان برانگیزد و امام حسین بران کرسی جلوس فرماید که گرداگرد آن نود هزار قبه سبز مکلل بجواهر خواهد بود
کتاب صفا باشد که مجلسی در کتب تواریخ بیشتر ترجمه آن میکنند دلالت بر آن می نماید که هر که انکار کند از رجعت
ایمان ندارد و اصل رجعت مطابق بحار الانوار و دیگر مجلدات و اسفار متواتر است معنی و منکر و در آن
شک کننده است در حشر و نشر و محض بیدین است و رجعت ائمه عموما مطابق احادیث صحیحه است اذعان
آن باید کرد و در رجعت حضرت سید المرسلین احادیث از آنهم زیاده تر است و در رجعت امیر المومنین ع
و امام حسین ع اخبار متواتره بمحدثین شیعه رسیده اما خلافت شاه ولایت پس آنقدر طولانیست که بشمار در نیاید
ولیکن در بعض آنچه باحادیث ائمه مدلل و بروایات جابذه مکمل است مقدارش چهل و چهار هزار
سال است و اینقدر که شنیده زمان خلافت امیر بعد از رجعت اخیر است که حضرت شاه مردان با شیطان
و جنودش مقاتله شدید فرماید و حمله حیدری و صوله صفدری آغازد و با اینهمه کشتن و کوشش تا سبب
باشد که شکست بر لشکر ظفر پیکر واقع شود و حضرات رفضه بمقتضای فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا بعلت
نفاق و تقیه مصداق می کن آمد ... کردند چنانچه مقبولین رفضه را در احد و خیبر و دو اده علی پاسے
علی الاستر ایع و غیرها و طعن رفضه درباره دیگر اصحاب بایشان منقلب شد چه علمای این طائفه قیاس نتیجه
که گرده بودند که هر که از میدان جنگ بتافت بالضرورت دشمن حضرت منافق است حالانکه محدثین لا و انفسی میرود کرده
حدیث فرار شیطان از سایه عمر بمقام مقدس تقصیری بود در مقامات دیگر نیز و این ... حتی که ... ارشاد مردان نسبت
نه از خائفان نبرد ایا اگر تقیه عدم رجعت مقید گردانند ورنه این تهور شیطان از کجا بهم رسید که از سایه میگریخت
و در رجعت بمقابله آنجناب شمشیر آهیخت و قدم بمعرکه مردآزما فشرد و حالات روز سابق از یاد برد الغرض چون
شکست کننده در خیبر دقیقه نماند بلکه بسیاری در دریای کوفه که فرات است غوطه خورند و از ترس شمشیر ابلیس جان بهلاکت سپارند
کنا گاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با هزاران ملائک بسواری ابر فرارسند و حربه لوار اسے
در دست حق پرست داشته باشند و هر چند ابلیس لعین خواهد که بتقریب فرار راه تسلیم بپاید ولیکن افواج قاهره
ملائک از هر طرف محیط شوند تا حضرت پیغمبر بهمان حربه نورانی مهم ابلیس کفار را کفایت فرماید و اتباع
و اشیاع شیطانی همه هلاک گردند بعد ازین همه مردم خدای عز و جل را بیگانگی بپرستند حتی اندیشه
بپرستند و هر شیعی را هزار هزار پسر باین حساب بوجود آید که هر سال یک پسر بهم رسد و بهار گلشن بقدرت
ایزدی چپ و راست مسجد بخشا شرف قلوب ناظرین بر باید و برگ را نضارت تازه و بهجت بی اندازه
بیفزاید و اینهمه گلگشت فردوس جلوهای طواویس در وطن اکثر حضرات رفضه یعنی کوفه اتفاق افتد

لیکن یکی و مدینه را کمی پیدا کرد جمله ساکنین آنجا دو حشر رشوند بعد از آن بعذاب دائمی محبوس خواهند
گفتگو بمیان آمد جمعی که اکنون از شیعیان سر بر آورده اند گفتند بار انقیا حجت و زمیدان فراری حاجی بیست
که کشتی شیطان با امیر مومنان در زبان سر و رجمیع انس و جان هم در کتب امر دلیست سنی گفت خفلت
شیعیا و غایب عنکب اشعار یعنی از اصلاح حدیث ان الشیطان یعیر من ظل علی تر می نماید چه بیهی انست
که شیعه چنان تسبیده و بازگشتی کنند وقت حضرت قبل از رجعت بار پیش بشمشیر بجنگد بیش از رجعت تا بهوت
شده ند و با وصف پشت نمایشت دو تا گردید ند و پشت گردانیدند و سنی لشیست یار و که فاو خلو و فار البوار بحکم
حدیث رواه الفریقان من کذب علی متعمدا فلیتبوا مقعده من النار اطرف اینکه فا بجا الارض معاذ الله آنجنا البست که
بر روایات جمابده رفضه طعام میخورد و به بازار ها میر و بعد بار زنان جماع میکند انیست حرفی ارشان اعجاب کلا انس
حیوانات بلا مبالات برای جناب مرتضوی سے عور اصول معتبره خویش وقت رجعت نشان میدهند
مثل روایات سلیم و مانند آن که هنوز از چشم اغیار مکتوم و مستور میباشد پس اگر این اصول بهم نرسد
بکتب مجلسی از تراجم بحار و حق الیقین حیات القلوب رجوع بکن تا بدریا که او مضامین را با خفات تمام بپایه اقتتام رسانیدم
و من در یای زخار نا پیدا کنار را بکوزه گنجانیدم و با اینهمه جلوه طاوسی و افادات طبرسی و طوسی
با قیست حرفی از آنهم باید شنید که در کتاب بشارت وغیره که نگارستان خیال و بهارستان جمال است
بخصوص خبر میدهند که عمر دنیا بست هزار سال برای مردم دیگر است و هشتاد هزار سال برای ائمه
اثنا عشر سلمنا که حضرت امیر در باره خلافت تا بست و پنج سال در انتظار بود پس طول و عرض خلافت
آنجناب را هر قدر که بفرماید بجای خویش است ولیکن متحیرم که قصه ماذا امام منتظر را که وجودش
سراپا انتظار است در چند سال الا هزار چگونه ضبط کردند که تمام عمرش با چند هزار سال در انتظار و غیبت
بگذرد پس بهتر آنکه هر روز خلافتش را مصداق الف سنه مما تعدون قرار دهند چنانچه بعضی بیاید الفرصت
ان بر و ند بار زبان یکی استفراض کنند طرفه آنکه رجعت قیصر را که بار بار زده هد خا مه صاحب الامر گردانیدند بلکه
مشترک فهمیدند چنانچه بر ناظرین مجلد اول تحفه مخفی نیست پس حال امام منتظر شب و روز باید گریست عقل فهیدا و بر اصول خود
باید آمیخت جناب معلم الملکوت یعنی حضرت محمد الزمانی که چهارده طبق زمین و آسمان بر ایشان روشن است
چه عجب که این کتابها را مطالعه فرموده باشند پس زیاده از این تحریر و تقریر مناسب نباشد
ے گل آورد سعدی سوی بوستان ۔ بشوخی و فلفل بهندوستان ۔ اگر حضرات ائمه هر یک در دنیا
بیمر معطله قرار نمیدادند و مثل یهود براه نفاق نمیرفتند و این بزرگان را در ظلمات منهمک نمیداشتند
و آیت کریمه واللیل اذا یغشی که اهل اسلام در شان روسای کفار میخوانند برای امام الائمه منطبق
نمیکردند علی ما المجلد الثالث عشر من البحار و صنع محدثان و مفتریات شیعیان کشیدند و باطمینان تمام می آرمیدند
بخار زار ضلالت مانند هشام و شیطان نمی نهادند و بدیشت تهیا و تناقضات نمی افتادند کل فی

نقلا صحيحا عن ثقات والاعلى انه تشكى جلة اصحاب رسول الثقلين انهم صاروا مقصرين في امامته وتركوا في قتله فكيف بمكروا
ودرايتين وما نظر الى ما ثبت في الكتب الدينية مثل الصحيحين فان هذا هو مثل الثمام وترك شيئا قوما مشهورا بين النقال
الاعلام فحال ذي النورين في نصيحة البغاة كسيدنا الحسين حين حصر في الكربلا وقال للمقاتلين حين ان يقتلوه في
لا تجد واراحة في الحيوة الدنيا ابدا واما قتل الاصحاب الكبار من اهل المدينة في واقعة الحرة فلا يدل على تركهم
في ذم ذلك الملهوف والمظلوم كما لا يكون دليلا على تخلفهم عن سيدنا الحسين رضي الله عنه فان اقوال الظالمين
الفاسقين كما لا يكون معتبرا كذلك افعالهم ولم يدر ذلك السفيه الى قوله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا
منكم خاصة فالظاهر انه حرف الكلم عن مواضعه كما شهدت به تفاسير الشيعة حيث تدل على ان لا ليست النفي بل
هي لام التاكيد المشبعة فالآية ليست دالة على العموم بل تدل على الخصوص الظاهر المتبادر منها العموم بعبارات
حقيقة فيه وقد فسره الفاضل الكاشي في تفسيره المسمى بالصافي حيث اظهر اسباب هذه الفتنة المداهنة في الامر
بالمعروف والنهي عن المنكر الى غير ذلك من الواجبات ونسبوا كل ذلك الى الائمة الطاهرين حتى القاع
الاختلاف في الشيعة على ما في الكليني الى ان وصل عددهم الى المائة ثم هم لا يتهمون في روايات الاصول
ان سلمان الفارسي لما راى ميل سلطان المدينة الطيبة الى الاصنام منع فاطمة الزهراء من الدعاء عليهم
لعلها ترتشي او خاف على نفسه فثبت العموم وهو المطلوب ثم ما نظر الناظر العنيد الى حديث سيدة النساء
رضي الله عنها ايضا في اخبارهم حين ظلمت في ايام امامة امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه
لما دعوت عليهم ليلا لم يصل البلاء من لم يدخل فيهم فالحال ان اهل الظلم اكثر كانهم طلاع الارض كلها
ومن لم يرض به اقل من تبنة في البيداء فلعل ذلك الجاهل يراعي عدل البارئ عز وجل على ما اورده
رئيس اهل الدغل في مباحث العواصم ولم يبق شيء بعد ملاحظة تلك الآية الكريمة والروايات العظيمة
عن بضعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم وليس هنا موضع التفصيل لكن اوردتها للتكميل فان اشتبه عليك بعض
الامور المتعلق بذي النورين فعليك بمطالعة المجلد الاول من ازالة الغين فالعجب من هؤلاء ذوي العقول انهم يطعنون
في اصحاب الرسول المقبول ويمدحون بعضهم بالخصوص ويسمونهم بالاركان الاربعة وهم قد خرجوا على اصولهم من محبة الخلفاء
وتركوا النصوص ورفضوا سيد المرسلين بين ايدي الكفار والمشركين بعد ما اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لن يتركوها ابدا كما
عرفت العبارات التي نقلتها عن كتبهم مرارا حتى لعنهم رئيس الوصيين علانية وجهارا لكن لا ينطق اللسان انهم
كانوا منافقين وصاروا بعد النبي صلى الله عليه وسلم مرتدين وان قال في حقهم رسول الملك المتعال انه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ
بهم ذات الشمال على ما في النسخة سليم وصرح هذا النبي الجليل بانهم اشبه الامم ببني اسرائيل كما في البحار وغيره فيقول الشيعة ما لا يحق
حتى انهم جعلوا بهذا الدجال عزازيل وقد نقضت اصولهم بان الاحداث والارتداد قد صدر منهم بعوائق شتى والطول الامتداد في طبعه مما لا
لا ينبغي في المسلك الثاني من المنتهى ولكن وقع الفتور في طبيعة واشتهاره من عقلة الغافلين اللهم تقبل مني ذلك الكتاب انك انت السميع العليم واجعل
مطبوعا عند الاولين والآخرين والعرب والعجم وقلوب المسترشدين ودعاء المؤمنين بالعالمين التبصرة المشارق والمغارب بجاه سيد النبيين صلى الله عليه وآله واصحابه الطيبين الطاهرين

بسم اللہ الرحمن الرحیم

المقالۃ الثامنۃ قال الفاضل المجتہد ہداہ اللہ تعالی الی سبیل الرشاد

وابن حجر عسقلانی یزید را از جملہ خلفائے اثنا عشر کہ در حدیث نبوی منصوص است شمردہ
پس لابد کہ ہر کہ با یزید محاربہ کند از جملہ محاربین خلفا بودہ باشد انتہی بلفظہ قال المجیب الغیر المصیب ظاہرا
این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است کہ در نہج البلاغۃ وارد شدہ اعنی للہ بلاد فلان کہ در تعیین
مصداق آن در میان شیعہ خیلی اختلاف و اضطراب بودہ و ہر کس مطابق فہم و ادراک خود در توجیہ
آن سخنی گفتہ لکن تعداد یزید در خلفائے اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر نیست زیرا کہ خلافت
اعم از حق و باطل گرفتہ کما فی الصواعق المراد ثم مطلق الخلافۃ التی فیہا کمال و غیر لما مر ان من جملتہم نحو یزید
بن معاویۃ الخ ومن ادعی الاستلزام فعلیہ البیان و علینا التسلیم اوردہ بالبرہان علاوہ برین تقدیر آیہ
در وافی و کافی مروی شدہ در باب الزام شیعہ بخوبترین وجوہ کافی و وافی خواہد بود چہ از ان منکشف میگردد
کہ شرک و کفر و ہم منافی خلافۃ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیست بلکہ ہر قدر کہ انکار توحید و سوء اعتقاد
اشد باشد استحقاق و فعلیت خلافت راشدہ جناب خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر خواہد بود
تفصیل این اجمال آنکہ صاحب وافی از امیر المومنین آوردہ کہ روزی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
کہ بار خدایا رحم کن بر خلفائی من گفتند یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلفائی تو چہ کسانند فرمود خواہند
آمد بعد از من و احادیث و سنت مرا روایت خواہند کرد انتہی مضمونہ و ناظر کتب طائفہ شیعہ نیک میداند
کہ زرارہ و ہشامین و مومن الطاق در اصحاب ائمہ شہرہ آفاق و در علم کلام و فقہ و اصول و حدیث

وتفسیر در قدمای شیعه کالشمس بین النجوم اند امازراره و فقعا اواوی خلیفه مطلب سه زراره و ابا شام بانفاق
فاق اصحاب ابی عبد اللہ کلہم وحال مومن الطاق وغیر او عموما از تصریح فاضل سبزواری عیان میشود بعد ذکر
اسامی بزرگان خود می نویسد که ایشان روسای شیعه در فقه و حدیث و کلام بودند و کتابہا تصنیف کرده اند
و مسائل را جمع نموده و ہریکی از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشتند انتہی وحال زراره بسبب سوء
اعتقادش بحدی رسیده بود که امام صادق علیہ السلام در یک مجلس سه بار بروی لعنت خدا درخواسته
وحال دیگران از کتاب کافی که نزد شیعه بہتر از بیاض عثمانیست مجملا باید شنید که بشہادت تکفیر ایمه
این روسای امامیه خدای تعالی را جسم بمعنی ابعاد ثلثه اعتقاد میکردند و میگفتند که او تعالی از بالا
تا ناف صمد و بر و باقی اجوف و خالی است و امامیه از استماع این عقاید زائغه بر ملا لعن میکردند و تبرا
از انہا می جستند و ازین مقدمات بشکل اول بدیہی الانتاج ثابت میشود که خلافت راشده به پیغمبر صلی اللہ
علیه وسلم با شرک و کفر نزد امامیه جمع می تواند شد چه جای فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره
و حدیث رجوع بعضی که ذکرش با امامیه نمیزیبد با آنکه نافع دیگران و بحکم حدیث کافی مفید مدعای
مخالفان نیست قول برجعت شان است کلا انہا کلمة ہو قائلہا و من ورائہم برزخ الی یوم یبعثون و نیز
بحلول جسم بر ذات مستقل و صورت بر حقیقة الحقائق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را مشبہ بخلا
و اعلی را روحانی و صمد قرار دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیہ الاشارة ما دل سابقتر
در معنی ابطال حقیقت ولایت و توثیق تعارض و من بعد و نیز ہم خواہد بود کما ہو مبین فی الکتاب
الثانی من المذکورین و ایضا در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه
از صدق در حق او استعمال می نمایند بروایت فضیل از امام رضا علیه السلام آورده فان قیل لم لا یجوز
ان یکون فی الارض امامان فی وقت واحد و اکثر من ذلک قیل لعلل منہا ان الواحد لا یختلف فعله و تدبیره
والاثنین لا یتفق فعلہما و تدبیرہما و ذلک انا لم نجد اثنین الا مختلفی الہم والارادة فاذا کان اثنین ثم اختلف
ہمہما و ارادتہما کان کلاہما مفترض الطاعة لم یکن احدہما اولی بالطاعة من صاحبه فکان یکون فی
ذلک اختلاف الخلق والتشاجر والفساد ثم لا یکون احد مطیعا لاحدہما الا وہو عاص للآخر فیعم المعصیة
لاہل الارض ثم لا یکون مع ذلک السبیل الی الطاعة والایمان و یکونون انما اتوا فی ذلک من قبل
الصانع والذی فضع لہم باب الاختلاف و سبب التشاجر اذ امرہم باختلاف المختلفین انتہی بلفظه
و ازین تعلیل امامت مامون بالعض دیگر از عباسیه که ہم جنب و دوش بر دوش او باشد لازم می آید
چه سوال از امامت متغلبین با وجود امام رضا نتواند بود و الا در بطلان آن بفقدان عصمت تمسک
بالبتی فرمود ترتیب این مقدمات که نه مطابق واقع است و نه مخالفین بان قائل اند چه مصرفی داشته
باشد اما بطلان مقدمه اولی نزد مخالفین فہو جلی البرہان غنی عن البیان فان الغایة الاجتہاد وہو

باب اختلاف و اما عبد الواقع فما یخفی ان ذلک کذلک الا تری ان داب لما موربن باظهار الحق ان یحسبوا

سبیل الشی والاحر بخلافه والثالث بهما یخالفهما معترجین بانه من قبلنا وهذه معاملتهم بالنسبة الی المخلصین
فما ظنک بالمخالفین واما مقدمه ثانیه پس آن نیز ظاهر السقوط است چه این استقراء در معصومین مخالف
نفس الامر است وهو ظاهر لمن طالع سیر الماضیین من انبیاء بنی اسرائیل فکیف یخفی علی المتحرین مثلی که چون
موسی برای اخذ توریت بوادی ایمن رفت گوساله سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل که دود انحراف بدماغ
آنها پیچیده بود از شاه راه هدایت بخارزار ضلالت مبتلا ساخت و در اجماع ایشان نسبت بامامت هیچ فتنه
برپا نشد معهذا در معصومین وجه اختلاف هرگز معلوم نمیشود فانهم لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون
بلکه در هر کام اتفاق می باید که اصلاح امور امت از معاش و معاد انها زیاده تر متحقق گردد و کما عرفت
چه جای آنکه موجب ضلالت و فساد بندگان خدا باشد و من العجائب دعوی ان اطاعة احدهما علی التعیین
الآخر جائز نیز دریافت گردید که سوال از امامت معصومین هم واقع نشده پس متعین شد که سوال از جواز
تعدد خلفا در وقت واحد بوده و این کتاب از عجائب افادات ائمه اثنا عشر است و کمال قدرت الهی در ضمن
آن جلوه گر چون ذوق سخن تا باینجا رسانید بعضی از علل دیگر برای عبرت و حیرت سامعین و نظار

واجب الاظهار است قال امیر المؤمنین واما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه وسلم علمنی بابا ففتح لی ذلک

الباب الف باب فازدحم فی بطنی فنفجت عن ضلوعی ملخص آنکه از جناب امیر پرسیدند که شکم مبارک
چرا مرتفع شده فرمود روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا یکباب از علم خود تعلیم فرمود که هزار باب علم
از آن در سینه من کشاده شد پس شکم من در ارتفاع بدین مرتبه رسید مخفی نماند که انتفاخ و ارتفاع بطن
از کثرت علم امریست که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میکرد از اینجا ارتفاع شکم مبارک جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود علاوه آنکه هرگاه دماغ
که مقام حواس است از اینگونه امور مرتفع نمیشود ارتفاع بطن از کثرت علم چه معنی داشته باشد یقین
واثق است که اگر سید ابن طاوس و ملای سبزواری امامیه در قضای تاویل و توجیه این حدیث بعد از
رخصت قهقرے بلند پروازی هم میکردند بجای نمیرسیدند مع هذا اگر امثال این احادیث را محدثین
اهل حق تصحیح و تنقید میکردند بلا شائبه تکلف مجتهدان امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا با ایران
زمین منادی میکردند که اے بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید که جناب امیر رضی الله عنه را بتقاضای
عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ماکیان نباشد بنقل اینگونه خرافات بشکل عمرو عیار ساخته اند
نعوذ بالله من ذلک و آنچه مذکور شد قطره از آن دریای زخار و ذره از آن صحرای ناپیداکنار
تصور باید کرد اگر زمانه مساعدت کند و این قال و مقال باقی ماند و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله
تعالی از عجائب دیگر که ملاحظه کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی

علما نیامده اندک بیان نموده حدائق آمانی و آمال الملحق را نضارت تازه و بهجت بی اندازه خواهد داد
انتهی کلامه **قوله** ظاهر ۱۱ این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است که در نهج البلاغت وارد شده
اعنی لله بلاد فلان الخ ۱۲ **اقول** کلام معجز نظام که در نهج البلاغت واقع است بنا بر تفسیر قطب الدین
راوندی مراد از لفظ فلان که دران واقع شده شخصی از انصار بوده و بعضی تفسیران بعمر کرده اند و بر هر دو
تقدیر معنی حدیث درست است و مطابق مذهب فرقه حقه است زیرا که انمدح دلیل حقیت آنها نیست
آیا نمی بینی که در کلام جناب سید انام بشارت مغفرت برای غازیان روم که رئیس آنها یزید بود وارد شده
و در حق خلفای بنی عباس روایت ان هذا الامر اذا وصل الی بنی العباس لا یخرج عنهم حتی یسلموه
الی عیسی بن مریم او المهدی منقول کردیده و روایت اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و کلهم صالح لا یوجد مثله از زبان صدق
بیان او رع صحابه سابق مذکور کردید و سیوطی از نافع در حق عبد الملک بن مروان نقل کرده قال نافع
لقد رأیت المدینة و ما بها شاب اشد تشمیرا و لا افقه و لا انسک و لا اقرأ لکتاب الله من عبد الملک بن
مروان و نیز در کتاب مذکور مسطور است قال ابو الزناد فقهاء المدینة سعید بن المسیب و عبد الملک بن
مروان و عروة بن الزبیر و قبیصة بن ذویب و نیز در همان کتاب مذکور است قال ابن عمر ولد الناس ابناء
و ولد مروان ابا و قال عبادة بن نسی قیل لابن عمر انکم معشر اشیاخ قریش یوشک ان تنقرضوا فمن نسأل
بعدکم فقال ان لمروان ابنا فقیها فاسألوه و ازین روایت مستفاد میشود که ابن عمر عبد الملک را در علم
و ورع عدیم المماثل خود و دیگر اشیاخ قریش میداند و از نقیضهم احادیث در مدح خلفای بنی امیه و بنی
عباس بسیار وارد شده پس اگر مدح عمر مستلزم حقیت خلافت او باشد خلافت بنی امیه و بنی عباس
نیز ثابت خواهد شد علاوه و انکه لفظ فلان نیز دلالت بر کنایه و تعریض نسبت بانکس دارد و همچنین
لفظ قیل العیب صریح است در اثبات عیوب برائی و و انمدح بالنسبة و الاضافة دیگران مثل
عثمان رض و غیره رجحانی داشته و لا ضیر فیه باقی ماند لفظ اقام السنة و ذهب نقی الثوب پس چنین الفاظ
مدحیه برای متوکل و غیره هم نوشته اند چنانچه در تاریخ الخلفا مذکور است جلس ابو بکر بن ابی شیبة
فی جامع الرصافة فاجتمع له نحو من ثلثین الف نفس و جلس اخوه عثمان فی جامع المنصور فاجتمع الیه ایضا
نحو من ثلثین الف نفس و توفر دعاء الخلق للمتوکل و بالغوا فی الثناء و التعظیم له حتی قال قائلهم الخلفاء ابو بکر
الصدیق فی قتال اهل الردة و عمر بن عبد العزیز فی رد المظالم و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم
انتهی و عدم رضای آنحضرت بر خلافت خلفای ثلثه سابق از کتب اهلسنت مذکور شد و خطبه شقشقیه بنا بر
تصریح ابن اثیر و فیروزابادی و فاضل گجراتی و غیرهم کلام آنحضرت است دلالت صریح بر غاصب بودن
ثلثه دارد و دران کلام احتمال تقیه غیر متطرق است و ما درینمقام از حضرات اهل سنت سوال مینمائیم
که خود شما خلیفه دوم الذی ینزل علی رایه الکتاب افضل است یا جناب امیر و بشهادت ان لا نائل

جناب ولایت مآب خلیفتین را کاذب و غادر و خائن میدانستند پس چگونه مدح او دلیل حقیت خلافت خواهد بود
فظاهر است که کسیکه کاذب و غادر و خائن و آثم باشد مصداق نفی الثوب نخواهند شد علاوه برین میگوئیم
که هرگاه مدح اصنام که در اثنای تلاوت کلام ملک علام بر زبان صدق بیان سید انام بعبارت تلک
الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی جاری گردیده باعث مدح اصنام نشود مدح جناب امیر چگونه باعث
مدح ضمنی قریش تواند شد سبحان الله مدح اصنام در اثنای تلاوت قرآن باوجود عدم جواز تقیه بزعم محبت
بر آنحضرت باعث مدح اصنام نشود و مدح جناب امیر باوجود تقیه باعث مدح ضمنی قریش شود ان هذا الشیء
عجاب انیست حال حدیث سد بلاد فلان اما روایت اثنا عشر خلیفه پس هیچ محلی محمول نمیشود اگر از یکطرف
اصلاح میخواهند از طرف دیگر معنی برهم میخورد پس تشبیه تاویل اهلسنت در حدیث اثنا عشر بجش ملا دوپیازه بالفظ فلان که در روایت
عمرو بن العاص وزیر خاص و نائب با اختصاص حال المؤمنین و قتال الانصار و المهاجرین در صحیح بخاری منقول
شده آنست انیست **قوله** لکن تعداد یزید در خلفای اثنا عشر مستلزم حقیت خلافتش نزد شیخ ابن حجر
نیست الخ **اقول** چون فاضل محیب درین جواب مقلد مفتی اعظم این بلد است لهذا ما نیز درین مقام اکتفا
بر نقل عبارت رساله ثمرة الخلافة حی نمائیم وان انیست او لا این قول ناشی از عدم اطلاع بر روایات و جواب
مذهب خود شانست فی تاریخ الخلفاء عن جابر بن سمرة عن النبی قال لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم
علیه الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش اخرجه الشیخان وغیرهما وله طرق و الفاظ منها لا یزال هذا الامر صالحا و منها
لا یزال هذا الامر ماضیا رواهما احمد و منها عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا و منها عنده ان
هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة و منها عنده لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة و منها
عند البزار لا یزال امر امتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و منها عند ابی داود
بزیادة فلما رجع الی منزله اتته قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال ثم یکون الهرج و منها عنده لا یزال هذا الدین
قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم تجتمع علیه الامة و عند احمد و البزار بسند حسن عن ابن مسعود انه
سئل کم یملک هذه الامة من خلیفة فقال سالنا عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال اثنا عشر کعدة
نقباء بنی اسرائیل علیه السلام و فیه ایضا انه اخرج مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الجلد انه قال لا تهلک هذه الامة
حتی یکون منها اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهلبیت محمد انتهی و بر ظاهر است
که اگر حضرت مفتی را اطلاع برینجمله حاصل می بود لفظ خلیفه را که در معظم این اخبار وارد است تعبیر بلفظ
امرا که خالی از تحقیر نیست نمیفرمودند و هم انکار مدح اثنا عشر نمیکردند زیرا که اخبار از عزت و منعت
دین اسلام و صلاح امر خلافت و قیام امر امت و وقوع هرج بعد ازان و نسبت ایشان بعدهٔ نقبای
بنی اسرائیل که درین اخبار وارد شده سوای مدح محلی دیگر ندارد خصوصا روایت اخیره که صریح است
در عدم هلاک امت تا وجود خلفای اثنا عشر و نص است برانکه همی ایشان عامل بهدی و دین حق

خواہد بود پس انکار مدح قابل انکار و قدح است و ثانیاً ظاہر حضرت مفتی کلام ابن حجر عسقلانی را کہ مستفتی
در استفتای سابق بان اشارہ کردہ بود ملاحظہ نفرمودہ اند و الا چنین توجیہ غیر وجیہ و تاویل رکیک کہ از قسم
تاویل القول بما لا یرضی بہ قائلہ است نمیکردند فی تاریخ الخلفاء قال قاضی عیاض و لعل المراد بالاثنی
عشر فی ہذہ الاحادیث و ما شابہہا انہم یکونون فی مدۃ عزۃ الخلافۃ و قوۃ الاسلام و استقامۃ امورہ
والاجتماع علی من یقوم بالخلافۃ و قد وجد ہذا فیمن اجتمع علیہ الناس الی ان اضطرب امر بنی امیۃ و وقعت
بینہم الفتنۃ زمن الولید بن یزید فاتصلت بینہم الی ان قامت الدولۃ العباسیۃ قال شیخ الاسلام ابن حجر
فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی الحدیث و ارجحہ لتائیدہ بقولہ فی بعض
طرق الحدیث کلہم یجتمع علیہ الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادہم لبیعتہ و الذی وقع
ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکمین فی صفین فتسمی معاویۃ
یومئذ بالخلافۃ ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید و لم ینتظم للحسین علیہ السلام
امر بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولادہ الاربعۃ الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم ہشام و تخلل بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز
فہؤلاء سبعۃ بعد الخلفاء الراشدین و الثانی عشر ہو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیہ
لما مات عمہ ہشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیہ فقتلوہ فانتشرت الفتن و تغیرت الاحوال من
یومئذ و لم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفۃ بعد ذلک انتہی موضع الحاجۃ و این کلام ابن حجر عسقلانی نص است
بر آنکہ معاویۃ و یزید را در سلک خلفای دوازدگانہ مثل خلفای راشدین منسلک و منظوم ساختہ پس
اگر احادیث مذکورہ عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین ہم لازم خواہد آمد و ثالثاً آنکہ
ہرگاہ حضرت مفتی یزید را در نظم امرای دوازدہ گانہ منتظم فرمودہ و جا دادہ اقتفای علمای پارساو سلف
و ابن حجر عسقلانی نمودہ اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکورہ بر مدح اثنا عشر و عدم آن اوصاف
چند کہ دران اخبار مذکور گردیدہ مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است
در ما نحن فیہ لابد کہ در زمان خلفای اثنا عشر کہ از انجملہ یزید بن معاویہ است یافتہ شود و در زمان یزید امری کہ
باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق حضرات اہلسنت تواند بود غیر از معرکہ کربلا و قتل جگر گوشہ
سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نہب حرم محترم آن قتیل بتیغ بیداد ستم و معرکہ حرہ و قتل و غارت اہل مدینہ
بزعم اہل سنت باعث عزت دین اسلام بودہ و انحصر الامر فی معرکۃ الطف الیس قتیلہ کہ قتلش باعث عزت و مناعت
اسلام باشد چگونہ شہید شان خوانند و قتل او را شہادت حقیقیہ دانند و ان ہذا الا جمع بین الضدین و قول
بالمتنافیین قولہ علاوہ برین تقدیر الخ در روافض کافی جرح شدہ در باب الزام شیعہ بچند
وجوہ کافی و وافی خواہد بود الخ اقول بجرم کہ چرا این قدر تعب مشقت بر زبانہ چرا کتاب الہی

که آنرا اهل سنت بیاض عثمانی ملقب نموده جرح نکرده که میفرماید وجعلکم خلائف الارض پس بهتر آنست که بخلافت
تمام خلق قایل شود و از مذهب فریقین دست بردارد و معلوم نیست که با وجود این آیت چرا ابوجهل و ابولهب
و شمر و عمر سعد و هر فاسق و کافر را خلیفه نمیدانند و گاهی باشتراط اجتهاد و گاهی بشرط عدالت می پردازند
خلاصه آنکه کلام در خلافت بمعنی ریاست عامه و زعامت کبری است و نجیب عجیب مصیب هر جا که لفظ خلیفه
می بیند بهمین معنی آن نبرده قیاس ما نحن فیه و مبحوث عنه میکنند و معلوم است که احدی از فریقین
بمعنی مبحوث عنه رواة حدیث را خلیفه نمیداند اما اینکه مبعض مثالث زراره وغیره نموده پس
جواب تفصیلی آن در صوارم الالهیات و نزهه اثنا عشریه مذکور است درینمقام مجملاً نوشته میشود
که ورود لعن بر بعض رواة در هنگام فساد اعتقاد آنها دلالت بر سوء حال شان بعد استقامت ندارد و دیگر
ظاهر است که هرگاه لعن جناب رسالتمآب بکلام معجز نظام لعن الله من تخلف عنه در خلافت اصحاب
متخلفین خللی نه نماید لعن امام در خلافت غیر مصطلح رواة چه جرح خواهد کرد و بر همین منوالست لعن
آنحضرت بر معاویه که سابق مذکور شد معهذا احتمال تقیه در روایات مثالب رواة بنا بر صیانت آنها
از اعدا متطرق است و مثل ذهبی آنرا نقل کرده حیث قال فی المیزان حدثنا ابو یحیی بن ابی میسرة حدثنا
سعید بن منصور بن السماک قال حججت فلقینی زرارة بن اعین بالقادسیة فقال ان لی الیک حاجة
وعظمها فقلت ماهی فقال اذا لقیت جعفر بن محمد فاقرأه منی السلام واسأله ان یخبرنی انا من اهل الجنة
فانکرت ذلک علیه فقال لی انه یعلم ذلک ولم یزل بی حتی اجبته فلما لقیت جعفر بن محمد اخبرته بالذی
کان منه فقال هو من اهل النار فلما رجعت لقینی زرارة فاخبرته قال هو من اهل النار فقال کان ذلک
من جراب النورة قلت وما جراب النورة قال عمل معک بالتقیة انتهی پس روایات مثالب از درجه بمعارضه
روایات مناقب که در آنها احتمال تقیه بسبب عدم خوف هلاک نیست و معاضد باجماع فرقه حقه
است ساقط و از منزل قبول هابط خواهد شد و ایضا این قول شریف بدان ماند که گفته شود
بمفاد حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل جماعت رواة اهل سنت که بعضی از صحابه و بعضی از تابعین
و تبع تابعین بوده اند برابر انبیا بوده اند پس مثل معاویه و مضر و کهمس و جهمی برابر حضرت موسی علیه السلام
و عیسی علیه السلام خواهند بود و حال کفر معاویه سابق بتحریر آمده و حال کهمس وغیره از بحر المذاهب
تحریر نموده میشود قال و منهم المشبهة الحشویة کمضر و کهمس و احمد الهجیمی قالوا انه جسم کالاجسام من لحم و دم و له
الاعضاء والجوارح و یجوز علیه الملامسة والمصافحة والمعانقة للمخلصین الذین یزورونه فی الدنیا و یزورهم
انتهی بلکه از عبارت علامه تفتازانی که در شرح عقاید نسفیه نوشته ظاهر میشود که اکثر محدثین اهل سنت
مجسمه بوده اند حیث قال اکثر المجسمة هم الظاهریون المتمسکون بظواهر الکتاب والسنة و اکثرهم المحدثون
ولابن تیمیة ابی العباس احمد و اصحابه میل عظیم الی اثبات الجهة و مبالغة فی القدح فی نفیها و ...

فی بعض تصانیفه انه لا فرق عند بدیهة العقل ان یقول وهو معدوم وبین ان یقال طلبته فی جمیع الاکمنة فلم

اجده و نسبت المنافقین اسے التعطل آو پس لاجرم اخذ احادیث از کلاب ممطوره اہل نحله مجیب خواهند بود

نه علمای فرقه حقه اما آنچه نوشته که حدیث رجوع انها با امیه نبی زید بجان کلام مجمل است که محتملین

نمیرسد و تاویلات کلام رواة که بعض علمای ما نموده اند مشابه و مماثل است بتاویلات آیات و احادیث

داله بر تحریم تشبیه که جمیع محبین از علمای اہلسنت نموده اند پس اگر کسے از مجیبه بگوید که این تاویلات مفید ما نیست در حقیقت ابطال

ولایت و توثیق نصاری و من یتولهم است البته فاضل مجیب جواب باصواب برای آنها تجویز خواهد نمود فهو جوابنا

قوله علاوه در کتاب علل الشرایع که مولف آن شیخ ابن بابویه قمی است که صیغه مبالغه از صدق بعینه

اقول در لقب صدوق بنا بر مبالغه چه جای استغراب است اگر استغرابے هست در صحت خطاب صدیق

است نسبت بقائل ان لے شیطانا یعتریني باوجود ثبوت کذب او از صحیح مسلم وغیره و با وصف حدیث صحیح

متفق علیه الصدیقون ثلثه حزقیل مومن آل فرعون و حبیب النجار صاحب آل یس و علی بن ابیطالب

بالجمله این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده زیرا که سوال مسائل در حدیث

از سبب عدم اجماع دو امام واجب الاطاعت در زمان واحد واقع شده و آنحضرت در جواب او ارشاد

فرموده که فعل و تدبیر یک شخص مختلف نمیباشد و فعل و تدبیر دو کس مختلف میشود پس اگر مکلف مامور

باطاعت دو امام فی وقت واحد باشد محال لازم آید و انجواب عین صواب است و آنچه مجیب توهم نموده

که سوال از امامت متغلبین واقع شده دعوی بلا دلیل است و فقره کانا کما هما مفترضی الطاعة صریح

ابی ازان اما آنچه نوشته که مقدمه اولے نه مطابق واقع است و نه مخالفین قائل بان تو همی بیش نیست

زیرا که اختلاف مجتهد واحد در مسئله واحده فی وقت واحد ممکن نیست اما اختلاف او در اوقات

متعدده پس چون حکم الهی بنا بر زعم اہل سنت باطاعت ما ادی الیه الاجتهاد واقع شده و هر دو قول

موافق فعل و تدبیر مجتهد خواهد بود و باختلاف فتوی اختلاف فعل و تدبیر مجتهد لازم نخواهد آمد لان

فعله انما هو اثبات المسائل الشرعیة عن ادلتها التفصیلیة بخلاف اینکه دو مجتهد فی وقت واحد جدا

الاطاعت باشند چه درین صورت اگر اختلافے فیما بین مجتهدین در مسئله واحده واقع شود لازم آید

که مقلد نقیضین را اختیار نماید ایا نمی بینی که بزعم اہل سنت جناب سید الوصیین و افضل الاولین علیه السلام

و طلیق ابن طلیق هر دو مجتهد بودند و در مسئله واحده که بران حرب شدید واقع گردید اختلاف نمودند

پس اگر مکلف مامور باطاعت هر دو مجتهد می بود چگونه اطاعت ایشان می نمود انیجاست که علمای

اہل سنت تا بمعاویه را خطا میدانند و دا می جناب را لا بثبات با صواب اما آنچه نوشته که این جواب مطابق

واقع نیز نیست الان هدایة المامورین باظهار الحق ان یکون اما لکل الشی والاخر بخلافه والثالث

بما یخالفهما الخ پس آن نیز ناشی از عدم فهم مرام جناب امام همام است فان اختلاف احکامهم کاختلاف

احکام النبی وکلہ علی طبق حکم اللہ وظاہر است کہ ازین اختلاف اختلاف فعل وتدبیر ثابت نمیشود وہذا
فی الظہور کالنور علی شاہق الطور ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فمالہ من نور وانچہ نوشتہ کہ مقدمہ ثانیہ
یعنی ان الاثنین لا یتفق فعلہما وتدبیرہما ظاہر السقوط است زیراکہ لا نسلم کہ در انبیای بنی اسرائیل سیصد و سیزده
در زمان واحد بر قوم واحد مبعوث بودند ویکی مامور باطاعت دیگرے ولو بحیثیہ نبود والا دعے مبطل
بالبینہ واختلاف رای حضرت ہارون علیہ السلام با حضرت موسی علیہ السلام درباب گوسالہ پر
قوم از کتب ثقات معتمدہ اہل سنت ثابت است علی انا لا نسلم ان ہارون لم یکن مطیعا لموسی وکان
بنابر اسم واختلاف راکبین سفینہ از کلام الہی نیز ثابت است پس تعبیر از اختلاف انبیا بجز فشار
نمودن دلیل دینداری وحسن اسلام مجیب است خلاصہ انیکہ این حدیث بمشابہ دلیل تمانع است کہ در آیت وافی
ہدایہ لو کان فیہما آلہۃ الا اللہ لفسدتا اشارہ بان واقع شدہ وعلمای فریقین درباب ابطال نیز بیک بار
بان تمسک نمودہ اند پس اگر مجیب را در پردہ ابطال کلام معصوم ابطال دلیل تمانع واثبات تعدد
آلہہ منظور است صاف بفرمایند کہ در تعدد آلہہ از کذب وظلم ومقتضات بشری مبرا ومعصوم اند چہ
اختلاف ہرگز معاذ اللہ نمیشود بلکہ در ہنگام اتفاق وتعدد آلہہ می باید کہ اصلاح امور امت از معاش ومعاد
آنہا زیادہ تر متحقق گردد چہ جای آنکہ موجب ضلالت وفساد بندگان خدا باشد **قولہ** این کتاب
از عجائب افادات ائمہ اثنا عشر است **اقول** مخفی نماند کہ ایراد این مورد بر روایت مذکورہ دلالت
بران دارد کہ انیکس از مشرب فریقین دست بر داشتہ زیراکہ مثل مضامین روایت مذکورہ در قرآن
مجید وتفاسیر وکتب فریقین موجود است پس طاعن آن طاعن دین اسلام است چنانچہ حق سبحانہ
تعالی در قرآن مجید فرمودہ الم نشرح لک صدرک بیضاوی در تفسیر آن نوشتہ الم نفسحہ حتی وسع مناجاۃ
الحق ودعوۃ الخلق فکان غائبا حاضرا اذ الم نفسحہ بما اودعنا فیہ من الحکم وازلنا منہ ضیق الجہل او بما یسرنا لک
تلقی الوحی بعد ما کان یشق علیک وقیل انہ اشارۃ الی ما روی ان جبرئیل اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم فی صباہ او یوم المیثاق فاستخرج قلبہ فغسلہ ثم ملاہ ایمانا وعلما ولعلہ اشارۃ الی نحو ما سبق انتہی
بر طبق کلام این مجیب نافہم می توان گفت کہ سینہ علم خزینہ سید مکہ ومدینہ بہ نسبت دیگر سینہا وسعت
داشت وعریض بود وقلب کہ بشکل صنوبرے واجوف نیست چگونہ از علم مملو کردہ شدہ معلوم است
کہ مثل عبارت از ادراکست وان تعلق از دماغ دارد پس پر کردن قلب از ایمان وعلم چہ معنی دارد وسید
شہاب الدین احمد کہ از کبار علمای اہل سنت است در کتاب توضیح الدلیل آوردہ وعن ابن طاوس عن الاعمش
عن عمرو بن مرہ عن ابی البختری قال رایت علیا کرم اللہ وجہہ صعد المنبر بالکوفۃ وعلیہ مدرعۃ کانت لرسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم متقلد السیف متعمما بعمامتہ وفی اصبعہ خاتمہ فقال رضوان اللہ تعالی علیہ سلونی
قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جسیم ہذا سفط العلم واشار الی بطنہ وجوانحہ ہذا لعاب رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم ہذا ما رزقنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم زقا من غیر وحی اوحی الی انتہی محصلش آنکہ جناب
رسالتمآب فرمودہ سوال کنید از من قبل از آنکہ نیابید مرا پس بدرستیکہ درمیان ہر دو پہلوی من علم بسیار جمع
است و اشارہ کرد بطرف شکم مبارک و ہر دو پہلوی خود و فرمود کہ این جا بہ ان علم است و این لعاب
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است و این است آنچہ جناب رسالتمآب مرا خورانیدہ مثل خورانیدن پرندگان
جوجہ ہای خود را پس موافق تعریف این مجیب ناواقف توان گفت کہ شکم جناب امیر علیہ السلام
جامدان خورد و شکم مبارک جناب رسالتمآب جامدان بزرگ بود مقر علم دماغ است نہ جوانح و بطن
پس چرا آنحضرت اشارہ بطرف جوانح و بطن خود نمودہ فرمود ہہنا علما جما و چرا آنحضرت کہ افصح عرب
بود لفظ زق را کہ بمعنی خورش دادن مرغ جوزہ را ابد بالست کما فی الصراح وغیرہ در حق خود جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ استعمال نمودہ و نیز در ہمان کتاب مذکور است عن علی رضی اللہ تعالی عنہ قال قلت
یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوصنی قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت ربی اللہ ثم استقم قال کرم اللہ
وجہہ قلت ربی اللہ وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب فقال لیہنک العلم ابا الحسن لقد شربت العلم
شربا ونہلتہ نہلا رواہ الحافظ ابونعیم فی حلیہ انتہی پس مجیب انصاف نماید کہ علم عبارت از ادراک است
یا از لبن و آب وغیرہ مشروبات و شرب آن چہ معنی دارد و کسیکہ زیادہ تر شرب آن نماید باعث ارتفاع
بطن او خواہد شد پایانہ ظاہر المجیب غیر مصیب ارادہ اعتراض بر شیعیان اعتراض بر جناب امیر و جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خروج از اسلام منظور است و بظاہر چنین استعارات در کلام
علماء نیز بسیار واقع شدہ ایا نمی بینی کہ بسیاری از علمای اہل سنت در مدح اکابر خود لفظ عالی الکعب
استعمال نمودہ اند پس بر طبق کلام مجیب میتوان گفت کہ ارتفاع کعب بسبب کثرت علم امریست کہ
سامعین را از کثرت خندہ و لیثت دوتا میکرداند پس ارتفاع و علو کعب جناب رسالتمآب قیاس
باید کرد کہ درچہ مقدار خواہد بود و عجب تر آنکہ ہرگاہ دماغ کہ محل حواس است از کثرت علم مرتفع
نمیشود ارتفاع کعب از کثرت علم چہ معنی داشتہ باشد و ابن حجر مکی در صواعق از دیلمی روایت کردہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و ابوبکر رضی اللہ عنہ اساسہا و عمر حیطانہا و عثمان
سقفہا و علی بابہا و ازین روایت بنا بر عموم مجیب ثابت میشود کہ لوازم سقف از قسم چوب و تختہ و میخہای
آہنی در خلیفہ ثالث ہم موجود باشد و ہمچنین لازم می آید کہ لوازم اساس در خلیفہ اول و لوازم دیوار
از قسم خشت و گل و آہک در خلیفہ ثانی موجود باشد و عجب تر آنکہ باوجود جمع کردن لوازم بیت در مدینہ
فکر بیت الخلا درین بیت موضوع نہ نمودہ اند اگر ابوہریرہ رضی اللہ عنہ را کہ از عظمای
محدثین است بایدر و ابن مکان و معاویہ رضی را بیت الخلا قرار میدادند انسب می بود و یقین است
کہ اگر دیلمی با فردوس برین بر رود و باز بر زمین آید و رجعت قہقری نماید در تذییل این روایت فکر او

بجای نخواہند رسید معہذا اگر امثال این حدیث را محدثین فرقۂ ناجیۂ امامیہ تقیید و تنقیح میکردند بلا شائبۂ تکلف علمای
سنیان در کوچہ و بازار از ہندوستان تا بلخ منادی میکردند کہ ای بندگان خدا التعصب فرقۂ شیعہ را ببینید
کہ خلفہ ثالث را بمنزلۂ سقف قرار دادہ و خلیفۂ ثانی را بمنزلۂ دیوار این چہ منقبت است کہ بر زبان جاری
میشود و ظاہر اخلفای ثلثہ رض را بمشکل عمرو عیار ساختہ اند و این روایت کہ مذکور شد مسطور و از دریای احادیث
سنیان است اگر زمانہ مساعدت نمودن این قال و مقال ما فی ماند انشاء اللہ تعالے عجائب دیگر مثل
مشابہت عائشہ رضی اللہ عنہا بایان شکستہ در شوربا و کور شدن ملک الموت بیک طبانچہ حضرت
موسے علیہ السلام بیان نمودہ حدایق امانے و امال اہل حق را نضارت تازہ و بہجت بی اندازہ خواہد
داد واللہ ناصر عبدہ و معز جندہ خلاصہ آنکہ بطین از القاب شریفہ جناب امیر المومنین است چنانچہ
علمای فریقین بان تصریح کردہ اند و بوجہ تسمیہ آن اشعار نمودہ و شعرا در اشعار بان تنصیص فرمودہ اند
من ذلک قول القائل فی البحر الکامل نظم من کان قد عرفتہ مدینۃ و حرہ ٭ و جرت لہ اخلاق سم
منقع ٭ فلیستصم بعری الدعا ویبتہل ٭ با مامہ الہادی البطین الانزع ٭ نزعت عن الاثام طرا نفسہ ٭
ورعًا فمن کالانزع المتورع ٭ وحوی العلوم عن النبی و ابنۃ ٭ فہو البطین لکل علم مودع ٭ ہو الوسیلۃ
فی النجاۃ اذا الوری ٭ رجفت قلوبہم لہول المفزع ٭ و کمال الدین بن طلحہ در کتاب مطالب السئول
چنین فرمودہ و حیث اتضح ما آتاہ اللہ تعالی من انواع العلم و اقسام الحکمۃ فیا عتبار ذلک وصف
بلفظ البطین فانہا لفظۃ یوصف بہا من ہو عظیم البطن متصف بامتلائہ و کان علیہ السلام امتلا علما
وحکمۃ و تضلع من انواع العلوم و اقسام الحکمۃ ما صار غذاء لہ مملوا بہ وصف باعتبار ذلک بکونہ بطینا
فاطلقت ہذہ اللفظۃ نظرا الی ذلک ہذا ہو المعنی الذے اہدتہ ہداۃ المرداۃ الے السنۃ الاقلام و وراء
معنے اطلعت زہرۃ بروج ہدایۃ الالہام و اینعت زہرۃ مروج الے ورایۃ الافہام یطرب سامعیۃ و یعجب
من لعینہ ولا عزو ان اطرب و اعجب بلیغ المعانے و فصیح الکلام و ترتیب تقریرہ و تہذیب تحریرہ ان
لفظۃ بطین ہے فعیل و لفظۃ فعیل معدولۃ فتارۃ یکون معدولہ عن فاعل کشہید و علیم عن شاہد
و عالم و تارہ عن مفعول کقتیل و جریح عن مقتول و مجروح و تارۃ عن مفاعل کخصیم و ندیم عن مخاصم
و منادم و تارۃ عن مفعل کبدیع و عجیب من مبدع و معجب و اذا کان من محال ما یکون معدولۃ عنہ
و اقسامہ مفعل فیکون لفظۃ بطین ہہنا معدولہ عن مبطن و قد اشتہرت الاخبار فے الاقطار و
اظہرت الآثار فی الامصار ان علیا علیہ السلام کان قد حصل علی اعلم کثیر معرفۃ و اقرہ دراتہ بالغیب
اظہر لسینا الشمول معرفۃ مصلحۃ و عموم منفعۃ و البطن لعجزہما الے حیز حضور حکمتہ و کان مما اظہرہ
فی بعض القضایا ما حقق بہ و ما قد التعقد لسبب ارابتہ و ما القد بہ خلقا جما من الحیرۃ
والاشکال و اقعہ حتی حصل لہ الاعتراف لعلمہ و معرفتہ فانہ و حضر الے عمر رضی اللہ عنہ بن خطاب خمسۃ

حینئذ امیر المومنین علیه السلام امراة زانیة وهی حامل فامر برجمها واقامة حد الزنا علیها فقال له علی
انه لا سبیل لک علی ما فی بطنها فذرها عمر وقال بمحضر من الصحابة لولا علی لهلک عمر علامه شهرستانی
در ملل ونحل در ترجمه فرقه خارجیه فرموده کل من خرج علی الامام الحق الذی اتفقت الجماعة علیه یسمی
خارجیا سواء کان الخروج فی ایام الصحابة علی الائمة الراشدین او کان بعدهم علی التابعین لهم باحسان
والائمة فی کل زمان انتهت عبارته بلفظه **قال المجیب الغیر المصیب** مقصود مخاطب از تقدیم
این عبارت آنکه هرگاه از شرح مقاصد وشرح مواقف وجامع الاصول ثابت شد که یزید خلیفه برحق
است بانضمام این مقدمه معلوم شد که هر که بروی خروج نماید خارجی است فیلزم ان یکون الامام کذا
وکذا فضلا عن ان یکون مظلوما شهیدا وبحمد الله که استیصال این استدلال از سابق ولاحق
بر ظاهر است زیرا که خلافت وتسلط نام یزید هنوز ثابت نشده لیه وجه جای حقیت آن اگر نزد مستدل
ثابت باشد عجب نیست که علمای مذهبش درباب مختار از روایات معتبره فضایح وقبایح او بالخصوص
دعوی نبوت کاذبه آورده اند عیان است مع ذلک در حمایتش هرگز کمی نکرده اند وکفر شخصیکه مدعی
نبوت کاذبه ویا منکر توحید باری تعالی باشد مقام وفاق است نه محل خلاف اگر بمحرج یزید وحقیت
خلافتش ومقبولیت کوفیان نیز قابل شوند وحمایت ایشان مد نظر دارند دور نیست وعجب است
از جناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیه ونقلیه ومجتهد طایفه امامیه که در عبارت ملل ونحل غور وتامل
بکار نمی برند ودر نمی یابند که در عبارتش چند قید واقع است اول آنکه در خارجی بودن شخص خروج بر امام
برحق باتکار لیاقتش معتبر است وبرحق بودن یزید نزد اولاد کوفیان دغاباز اگر باشد باشد نزد یک اهل سنت
که شیعه خاص حضرت مرتضی علی علیه السلام اند بهر صورت نیست دوم آنکه اهل حل وعقد بر وی
اتفاق کرده باشند وهو ایضا کما تری وفساده فیما نحن فیه کما لا یخفی سوم آنکه خروج بر تابعین و
مستلزم شناعت است که از تابعین باحسان باشند وهر چند یزید اندر عصر زمانه تابعی بوده لکن
از قید مذکور از عدالت وامامت بر آمده ومراد از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکوره مصداق این آیت
وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوْا وَکَانُوْا بِاٰیٰتِنَا یُوْقِنُوْنَ باشند نه مثل وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً
یَّدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَا یُنْصَرُوْنَ غالبا این همه زکون نفس وتشمیر ذیل بواسطه اثبات خلافت یزید پلید
که از جناب اقدس حضرت مجتهد الزمانی علامه دورانی جلوه ظهور میگیرد وبمقتضای حب الشئ یعمی ویصم
هر آینه می برد در معنی ایصال ثواب بروح پر فتوح جناب امجاد وآباء والد ماجد خودش خواهد بود
که درباره او وخال پدرش جد زمره فادحه خلفای راشدین واخراج امیر المومنین چه تحریر نمایند که بکار برده
الله عز شانه النوایب جزاه الله فی الدارین خیرا **قوله** مقصود مخاطب از تقدیم این عبارت
آنکه الخ **اقول** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است همچنین بر اسد دلالت بر حقیت

خلافت یزید دارد زیرا کہ شہرستانی درین عبارت تصریح نمودہ کہ الامام الحق الذی اتفقت الجماعۃ علیہ
واز عبارت سیوطی اجماع مسلمین و اتفاق جماعت بر بیعت یزید ظاہر گردید پس بنا بر مذاق اہل سنت
لاجرم مجاہد او مصداق آنچہ شہرستانی نوشتہ خواہد بود و لفظ کذا و کذا کہ مجیب بدعوی ملا علی ابن
با وجود غفلت از عبارت ابن مالکی و اول خارجی فی الاسلام کہ مدلول احادیث صحیحہ سنیان است
تحریر نمودہ بظاہر اشارہ است بطرف آنکہ مراد از کذا و کذا در صحیح بخاری واقع شدہ کاذب و غادر
و خائن است کما فی صحیح المسلم و یدل علیہ جوابہ واللہ یعلم انہ بار راشد الخ و آنچہ نوشتہ کہ استیصال اہل
استدلال از سابق و لاحق ظاہر است پس بر ماہر ظاہر و باہر است کہ سابق و لاحق عبارات و روایات
اہل سنت دلالت بر خلافت یزید دارد اما آنچہ نوشتہ کہ علمای مذہب شیعہ در حمایت مختار با وجود
روایات ذمایم و قبایح او کمی نکردہ اند پس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب و اقوال فرقہ حقہ است زیرا کہ
احادیث در حق مختار مختلف وارد شدہ بعض انہا دلالت بر مدح و حسن عقیدت مختار دارد و بعض بر مذمت
و سوء عقیدت اش نظر باین بعض علمای ما احادیث مدح را بر روایت مذمت ترجیح داد و اکثر او ترجیح دادہ اند
و بعض بالعکس و بعض توقف نمودہ اند پس ... اثبات آنکہ روایات مدح مختار در کتب شیعہ مذکور نیست
نکہ مجیب بجای نخواہد رسید لیکن باتفاق فرقہ حقہ کسی مختار را امام بحق و از جملہ خلفای رسول اثنا عشر
ندانستہ و کسی از اکابر شیعہ نکث بیعتش را از اعظم عذرہا نشمردہ پس قیاس حال مختار بر حال یزید
قیاس مع الفارق است طرفہ آنکہ ابن حجر در مقدمہ شرح صحیح بخاری نوشتہ کہ ابو الطفیل صحابی جلیل
القدر نشان بردار مختار بود حیث قال قال اسا ابو محمد بن حازم و ضعف احادیث ابی الطفیل و قال
کان صاحب رایۃ المختار الکذاب اما ابو الطفیل فصحابی لا شک و لا یوثر فیہ کلام احد انتہی پس معلوم شد
کہ با وجود ثبوت کفر شخصیکہ مدعی نبوت کاذبہ باشد چنین صحابی جلیل القدر نشان بردارے و حمایت
مختار اختیار نمودہ و بمقتضای حدیث سنیان اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم اگر شیعیان اقتدا با بو الطفیل
نمودہ حسن ظن از مختار و حمایت او نمایند چگونہ محل طعن خواہد شد و سابق بحیز تحریر آمدہ کہ مضر و کہمس
و غیرہم مخنث محض بودند و در رواۃ صحیح بخاری و غیرہ صحاح داخل اند و عمر سعد کہ رئیس لشکر شقاوت
اثر و قاتلین فرزند خیر البشر بود و بنا بر تصریح علمای اہل سنت راوی حدیث و ثقہ بودہ چنانچہ در تہذیب
الکمال گفتہ ذکرہ محمد بن سعد فی الطبقۃ الثانیۃ من اہل الکوفۃ و قال احمد بن عبد اللہ العجلی کان یروی
عن ابیہ احادیث و روی الناس عنہ و ہو الذی قتل الحسین و ہو تابعی ثقہ انتہی و عمران بن حطان
از جملہ خوارج بودہ و مدح ابن ملجم نمودہ معہذا روایات آن ملعون را بخاری در صحیح خود مندرج
ساختہ چنانچہ عینی در شرح صحیح بخاری بآن تصریح نمودہ و ابو داود و نسائی از شبث ربعی
کہ رئیس و سرکردہ پیادہای لشکر ابن زیاد و قاتلین فرزند سید امجاد بود روایت کردہ اند چنانچہ

وتقریب مذکور است شبث بفتح اوله والموحده ثم مثلثه ابن ربعی التمیمی الیربوعی ابو عبد القدوس الکوفی
مخضرم کان مؤدب سجاح ثم اسلم ثم کان ممن اعان عثمان ثم صحب علیاً ثم صار من الخوارج علیه ثم تاب
فحضر قتل الحسین رضی اللہ عنہ ثم ولی شرطہ الکوفہ ثم حضر قتل المختار و مات بالکوفہ من حدود الثمانین
اخرج لہ ابوداود والنسائی پس ہرگاہ محدثین اہل سنت درحمایت خوارج ومجسمہ وقاتلین سید شباب
اہل الجنہ ہرگز کمی نکردہ اند اگر کسی از علمای شیعہ مدح مختار نظر باحادیث دالہ او نماید چگونہ محل طعن
خواہد بود بلی بمقتضای الاناء یترشح بما فیہ انہمہ عناد وعداوت از مختار غیر ازینکہ او قاتل قاتلان فرزند
رسول بود وجہی وجیہ ندارد **قولہ** عجب است ازجناب مخاطب لوذعی جامع علوم عقلیہ ونقلیہ
مجتہد امامیہ کہ در عبارت ملل ونحل غور وتامل بکار نمی برند الخ **اقول** بمفاد المرء یقیس علیہ نفسہ بسبب
نہایت نافہمی وسفاہت اسناد عدم غور بسوی دیگران می نمایند آنچہ گفتہ کہ در خارجی بودن شخص
خروج بر امام برحق بانکار لیاقتش معتبر است پس قید انکار لیاقت در عبارت ملل ونحل اصلاً مذکور
نیست بلکہ خودش قید را اضافہ کردہ وغرضش آنکہ عائشہ رض ومعاویہ را کہ خروج بر امام بحق نمودہ اند
از خوارج خارج سازد این خیال محال است چہ ہرگاہ اینہا جناب امیر علیہ السلام را منسوب بحمایت قتلۂ عثمان
رضی اللہ عنہ بلکہ شریک خون مید انستند پس لااقل کہ سلب عدالت از انجناب می نمودند وان مستلزم
انکار لیاقت امامت است علی زعم المجیب وحقیت خلافت یزید نزد خلیفہ زادہ ومسائر اہل سنت
کہ صحابہ کبار وتابعین عالی مقدار بودند مثل حقیت خلافت پدرش باجماع شامیان نابکار وکوفیان
ناہنجار ثابت است وادعای تشیع خاص برای اہل سنت کہ از قدمای آنہا بعضی بسبب فرط احتیاط
از بیعت رکاب سعادت انتساب جناب والا اتیاب محروم ماندند وبعضی نکث بیعت نمودہ محاربہ با آن
حضرت نمودند وبعضی بعد وقوع تحکیم سعادت معیت آنحضرت ترک نمودہ باوطان خود برگشتند
ومتاخرین اینہا محاربین نفس رسول را بجہلہ اجتہاد ماجور ومثاب بالارباب دانند وکسیکہ بالای منبر سب
آنحضرت نعوذ باللہ منہ می نمود او را مخاطب بخطاب خال المومنین سازند ومعاندین آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم وقاتلین سید شباب اہل جنت را راوی حدیث وثقہ دانند ستم بر جان انصاف است
سبحان اللہ چنین اشخاص شیعہ باشند وکسانیکہ آنحضرت رض را وصی بلا فصل میدانند ومحاربین آنحضرت را
بکفر می نمایند شیعہ خاص نباشند ان ہذا لشیء عجاب وآنچہ نوشتہ کہ اہل حل وعقدہ برا او اجماع
نمودہ باشند پس جواب آن از عبارت سیوطی وغیرہ در ما سبق ظاہر گردیدہ وآنچہ نوشتہ
کہ خروج بر تابعین وقتی مستلزم شناعت است کہ از تابعین لہم باحسان باشند پس قطع
نظر ازینکہ اطلاق این لفظ بر محسنین تابعین محتاج بدلیل است لان الظاہر شمولہ لجمیع التابعین
میگوییم کہ بعد استخلاف خال المومنین ومجتہد المسلمین کہ اعدل صحابہ منصوص الخلافہ بود وبعد

بیعت او رع اصحابه وغیره خطاب و بیعت اهل مدینه که صحابه کبار و قراء قران و تابعین لهم باحسان
بودند داخل بودن یزید در تابعین لهم باحسان البته محل اشتباه نخواهد بود و آنچه نوشته که مراد
از ائمه در هر زمان کسانی اند که مستجمع شروط مذکور الخ کلام مجمل است صاف بیان نماید که از جمله خلفای
عباسیه که خلافت انها را سیوطی متفق علیه و منصوص دانسته کدام امام مصداق وجعلناهم
ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون بود وکدام مصداق وجعلناهم ائمة یدعون الی النار
ویوم القیمة لا ینصرون و سوء ادب نسبت به یستفتی علامه که از جمله سادات علمای علام است مثل اسناد
هجر و هذیان نسبت به سید الانس والجان است و لنا فی رسول الله اسوة حسنة و نسبت تحریف بطرف جناب علیین
مآب انه الله فی العالمین ووارث علوم الانبیاء والمرسلین بدون اثبات بدلیل مسئول از درجه اعتبار
ساقط و باطل است انتهی کلام العنید بلفظه **اقول وافوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد** باید دانست که آنچه من در جلد اول بابحاث مقدمه بغایت ایزدی نوشته ام
وکلمات مجتهد بلکه مقالات اولین وآخرین او با زیر وزبر کرده ام بتفصیلی است که این بکار جدید مجتهد
عنید را همه زائل میکند ولیکن برای تشحید اذهان عوام طلبه که چندان طاقت بر تقریر ندارند زیر هر قول
مخالف بلیه سختی میگویم بانحاء سابق الشان سیدهم و تذکیر و تنبیه می پردازم تا ابلهان بر عجز متکلم
حمل نکنند و شاید اگر جلد اول بدست نیاید محیا ثانی را نفع انتظار کرد و کما اشرت الیه فی المباحث
المتقدمه **قوله** کلام معجزه نظام که در نهج البلاغت واقع است الخ **اقول** بودن شخصی مجهول
الاسم والجسم از کرده انصار که تا امروز باوجه دهور وعهور کسی از رفضه او را در هیچ کتابی معین نکرده باشد
وا و مصدر انهمه اوصاف جلیله و مناقب نبیله در زمان حضرت سید الانس والجان بود احدی از عقلا
بهیچ وجه معقول نمیشود کما سبق تفصیله فی المجلد الاول و بیقین میدانم که چون ناظرین این مبحث را
در جلد مذکور خواهند دید داد غان خواهند کرد که قطب دین و مذهب رفضه مجید و از مقولاتش خشک
و ترشان بباد فنا برند زیرا که در ایجاد خویش قطب امامیه این امر را مطمح نظر ساخته که خصائص مرتضوی
در جناب مصطفوی صلی الله علیه وسلم بجهت عداوت خلفای رضی الله عنهم متقدمین یکسر برباد
کما ستعرفه انشاء الله تعالی **قوله** وبعضی تفسیر ان تعبیر کرده اند الخ **اقول** چون عمر فاروق از
نبض حضرت مرتضوی علیه السلام متبع سنت رسول مقبول صلی الله علیه واله وسلم و مزیل بدعات
اهل فضول و مداوی عمد و مقوم او د است الی غیر ذلک من الاوصاف الحمیدة والمحامد الجلیلة پس
هیچ عینی واثری از مذهب رفض باقی نماند چه باجماع تمامی امت بلکه باتفاق اهل کتاب نیز
در خلافت او بعد صدیق هیچ کسی را مجال انکار نیست گفتگو در نیست که او دین نبوی صلی الله علیه وسلم
رواج داده و با قامت سنت کرده و با بدعت و احداث بر روی کار آورده و چون نبض امام الائمه

ثابت گردید که فاروق باقامت سنت سنیهٔ سید المرسلین پرداخته و بازالهٔ بدعت انتظام عالم ساخته بنیاد
تمامی مطاعن او که رفضه بنا بر خشکی ماغی و خیره سری تقریر میکردند و باحداث و ابداع و تبدیل و تغییر
او لاف می زدند از هم ریخت و انتشار می و حقیقت خلافتش باقی نماند و درینجا نکته ایست دقیق و آن
اینکه مجلسی امام سیزدهم در بحار و مانند آن اقرار می نماید که هرچه در نهج البلاغت گرد آورده اند اجماعاً فرموده
است پس بحکم دلالت التضمن عیان شد که اجماع شیعه بر اوصاف عشرهٔ فاروق منعقد است و هرگاه
ظاهر کتاب مستطاب موید این اوصاف است زیرا که نصوص ایمان مهاجرین و انصار ناطق است
و این اوصاف را کامل العیار میسازد و حضرات ائمه بروفق مجلد اول بحار ارشاد کرده اند که بر تقدیر
احادیث ما را قبول کنید ورنه بر در و دیوار زنید این حدیث را بر سر و چشم نهادیم و معارض آنرا که
خلاف کتاب است بمربیان شیطان الطاق دادیم و لنعم ما قیل بیت ما ز قران مغز را برداشتیم
استخوان پیش سگان انداختیم ❊ چه جای آنکه در مقاله سادسه انیهم بمدارج تحقیق رسیده که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر خلافت فاروقیه بلکه خلافت همه خلفای راشدین افتخار فرموده اند بجا سبق
و بمسلمین کاملین و امهات المومنین بشارتها بخلافت این بزرگان داده اند بما سنح فیما مرة بعد اخری

پس از تشقیه و دیگر نزهات شیعه اثری در میان نماند کیف لا و قد قال الائمة واحداً بعد واحد
و قالها بعد قاعد و اورد الصدوق الابواب و الفصول فی علله و اما هم الاعظم فی تالیفات مشتمله علی
ان امام الائمة ما دعا الخلق علی امامته و ما صرح بنصوص خلافته فکیف و نعم و سبهم علی روس المنابر
فاعتبروا یا اولی الابصار و ازین کتاب بارها دانستی که مجتهد میگوید که اقرار عقلا بر مضرت خویش حجت است
نه بر منفعت لاجرم باین جهت هم حکم توان کرد که هرچند قطب الاقطاب امامیه زمین را بآسمان دوزند
و قلوب خویش را باتش فکرت بسوزند سعی ایشان بجای نمیرسد و هیچ ثمره نمی بخشد و درینجا برای
بیان مزید ولای رفضه تقریرات بسیار است حرفی ازان باید شنید که سلمنا قول قطب الاقطاب لیکن
اگر حضرت مرتضوی بذکر این اوصاف راه نفس الامری رفتند ثابت شد ذاتیات زعامت کبری برای
شخصی مجهول الاسم و المسمی لاجرم باید سلسلهٔ امامت بلا فصل را ازو شروع کردن و هرگاه فضیلت
امامت مرتضوی در جناب شریف نبوی علی ما فی الاحقاق محل خرفشار قوم و مدار است پس انصاری
در جناب سرور کائنات گوی سبق در ربود چنانچه ابوبکر علیه السلام رئیس المهاجرین بعد از وفات
سید النبیین و این بدان ماند که صحاح الصحاری باظهار اجلهٔ رفضه مورد اعطی و صدق و استقی
است و درینجا هم موصوف بدین صفات شخصی دیگر است از انصار بحکم صحت و استغاثه اجناس
ابوبکر صدیق علیه السلام ❊ حضرت مرتضی علی پس نتیجهٔ این مساعی مشکوره همین است که رفضه ناپاک
برای عداوت خلفای رضی خود را پاک برچیدند و اگر معاذ الله حضرت شیر خدا اصول رفضه وا

شاعری دا دند البته وثوق خود را خود بر هم زدند کما لیظهر من مجمع البیان و یجی عبارته انشاء الله تعالی
من بعد تخفی نماند که هر کسی از عقلا در چار موجه حیرت مبتلاست که هر گاه بحکم مجتهد دم دار اقامت
سنت و ازاله بدعت و دیگر تقیه اوصاف جمیله خلفا که جناب مرتضوی رطب اللسان بدان
شاند و الّتی بر حقیت خلافت ندارد پس معلوم نیست که حدیثی را مجتهدین رفضه چگونه درباره امامت
جناب مرتضوی تقریر خواهند کرد و چسان نصی از النصوص را بر منقبت و محبت حضرت شیر خدا منطبق
خواهند گردانید و تا کجا مثل سایر مدعی سست و گواه چست را بر خویش خواهند چسپانید پس پای حدیث
طیر در هواست و معارضات آن درباره اجیت صدیق در کتب علماست و حدیث بحشیم میانه خود
و حدیث موالات خود مشتبه است بنص انصار نزد معین مزید ولای اهل سنت اظهار کما فی تنقیح تصانیف
المجلسی مثل البحار و حدیث منزلت بمنزلة لو کان بعد نبی لکان عمر بن الخطاب کما نص علیه الکاشی
فی خلاصة منهج الصادقین فانظروا معاشر المسلمین فکیف که تمامی نفی علم الروی در شافی رد مغنی
و شوستری در احقاق الباطل و مجلسی در بحار بذیل طعن تجهز صریح میگویند آنچه بران دلالت
دارد که امور خلافت امیر تا آخر حیات البشیر و نذیر ناقص بود خواسته بودند که بجنابه تا میر اسامه
اعدا را از مدینه بیرون گردانند و مورد حدیث غدیر را بر سر پر نشانند کما سیجی انشاء الله تعالی مفصلا
علاوه چون روسای اهل نفاق را بدانمرتبه ستودند فلان منی بمنزلة السمع الی آخره چنانچه تفصیلش
بجو بیزین طرق در مقاله سادسه گذشت در بیان مناقب و حقیت خلافت مرتضوی کجا و ثوق
ماند مگر یاد ندارای که برادران حضرت یوسف چون یکبار دروغ گفتند کلمات صادقه شان بنص
قرانی نزد حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بجوی نیرزید فکیف که آنجناب چون
از ابوبکر رض و عمر با وصف چنان بودن شان می ترسید از شجاعت حضرت مرتضی مورد بشارت
لا فتی زیاده تر ترسیده بلکه مانند بید بر خود لرزیده باشند که روز معرکه خندق چون ضربت شمشیر او
بر عمرو عبدود رسید اگر نه حضرت جبرئیل علیه السلام بفرمان رب جلیل شهپر خود را فرش میکردند
ذوالفقار حیدر کرار جگر گاو زمین می شگافت چنانچه در روایات شیعه مصرح است بعضی
این قصه را بتطویل تمام ایراد کرده اند احقر العباد نظر باختصار بر چندی از سطور اقتصار میکنم بگوش
دل باید شنید و هی هذه پس خدا را از انصاف بیگانه مشو و در مباحث کلامیه کور و کورانه مرو که بر سکون
و خوشامد کردن از چنین شجاعی باید که کوه الوند از نعره او لرزد یا خوف از آن بددلان شاید که بارها
در معرکه فرار از ایشان سرزد چنانچه رفضه انصاف دشمن در کتب کلامیه بمنزله تکیه کلام بر جا
میگویند و شرح کلینی و ترجمه علل الشرایع هم بران اول دلیل است **قوله** چنانچه روایات دال‌اند
بر مدح خلفای بنی امیه و بنی عباس دلیل حقیت انها نیست **اقول** امیدواریم که آن روایات را

که دلالت بر مدح خلفای بنی امیه و عباسیه وارد و نص در نجیه عابا شد و از حضرت معصومین بدرجه
واستفاضه فانیز بوجه اکمل جات ابدال کفره مقلدین عباسیه و بنی امیه در صندوق شیخ صدوق و ابان
جاری عظم الملکوت و کشکول شیخ هنوز نگاه میدارند و در هیسر که بمیان نمی آرند و از کتب اهل حق نشانی نمی
اما انچه در مقاله سابق بعضی از عبارات بی سروپا و مدح غازیان دیار قیصر پیدا نموده آورده جواب بطور
ادا شده که اگر مجتهد آب در چشم دارد کاهی ازین وآن حرفی بر زبان نیارد **قوله** الی بنی الخ **اقول**
خوب می بینم و هنوز دامن ازین کار بر نمی چینم باوصفیکه جواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن
بسا دسه نوشتیم اگر حوصله تحریر تقریر دارے در نقض و معارضه آن تمامی همت خویش بلکه تمامه همت آبای
وسابقین هم بکار برے مع ذلک هیچ عاقلی تن برضا ندهد که کلام او متناقض باشد چه جای حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم که هم یزید شقی را مبدل دین دانند و هم بمدح او لب مبارک بگشایند
و روایات محدثین که دلالت بر کمال مذمت یزید دارد و در احادیث واقع است در مجلد اول گذشت
قوله و در حق خلفای بنی عباس الخ **اقول** از خدای عز و جل باید ترسید مدح خلفای عباسیه
درینمقام کجاست و انحدیث چگونه بصحت رسیده زیاده برین نیست که حکومت و ریاست دینوی
در ایشان با بتدا و خواهد رسید و لا نزاع فیه درینجا بر مجتهد سفیه مشتبه شد ما به النزاع و یاد نماند او را که کلام
در حقیت خلافت میرود نه امتداد و قصران پس مقصود بدست نیاید و انچه بدست آمد مقصود نیست
بلی در صحاح احادیث مدح حضرت عباس بیش از بیش وارد است و در کتب رفضه هم اعتراف آن
منصوص است چنانچه از عیون و عماد و نهج الرشاد و غیره معلوم توان کرد و این همه حجت تامست بر رفضه
که از مثالب تقیه آبای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کاسته و غیره را مانند اعمال یزید و شمر سیاه
کرده اند و قس علی هذا در بعض احادیث مدح اخلاف حضرت عباس مذکور گشته و صفوت بعض
اولادش را سمی و ذکر محدثین آورده اند و در معجم کبیر طبرانی نص انیق است که حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دعای مغفرت برای فرزندان عباس نموده اند عموما و از تاریخ دمشق عموم این دعا برای
شیعه اولاد آنجناب نیز بوضوح می انجامد و بروایات جامعین صحاح لفظ اهل بیت در حق او و فرزندان
او وارد شده بلکه نص است درینکه روزے بخانه آنجناب رونق افروز شدند و همه را زیر گلیم گرفتند
و هؤلاء اهل بیتی بر زبان آوردند و اجابت از در و دیوار پدید آمد و حدیث فتن بجا نیز دلیل است
زیرا که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اهل بیت من کیست گفتند علی رضی الله عنه و عباس
رضی الله عنه پس تکیه بر دوش ایشان کرد پس بر رفضه خصوصا این پسر و پدر شکست بر شکست
افتاد که در عماد و طعن الرماح گفته انچه اخراج نماید او را از اهل بیت و کلینی اعور و تابعین و متبوعین
او حضرت عباس رضی الله عنه و فرزندان او را مذمت و طعن تناول کردند و کسے را از اهل بیت بدون

مذمت نکند شتمته علیه از تتبع بوضوح انجامید که در بعض احادیث غریبه ذکر امارت و خلافت لبعض
اولاد حضرت عباس و کثرت اعداد ایشان آمده چنانچه از دارقطنی و اصفهانی و غیرهما توان دانست
ولیکن روایات صحیحه نص در مدح خلفای عباسیه نیست و لله الحمد که اهل سنت درباره اکثر عباسیه
اعتقاد نیکو ندارند و برا صول رفضه که در زبان ایشان ست همه اولین و اخرین خلفای عباسیه
غاصب و ظالم و تابعین ائمه اند کما لا یخفی **قوله** اصبتهم اصبتم الخ **اقول** جوابش نیز در مقاله
سادسه بتحقیق والزام دانستی اکنون چرا بفضیحت خود و قائدین و سابقین خویش زیاده ترمی پرداز
و خود را مثل هبنقه انگشت نمای عالم بیسارے **قوله** و سیوطے از نافع الخ
اقول ازین روایت کجا ثابت شد که عبدالملک ابن مروان افقه و انسک
و اقرا بود در خلافت درین او صاف جلیله تا اخر این کلام احتمال ندارد که نافع رفیق عبدالله
ابن عمر قبل ازانکه عبدالملک بدرجه خلافت رسیده چنین گفته باشد زیراکه از کتب تواریخ و
شروح احادیث و هم تراجم خلفا و رواه پیداست که عبدالملک در علم و فضل و تقوی و عمل
قبل از خلافت یگانه روزگار بود پس اینهمه محامد و او صاف او قبل از تسلط خلافت است
چنانچه در جلد اول جائیکه مجتهد الزمانی در باب عبدالملک سخن [illegible] کرده و کلمات متکی ازینکه اقبال
خویش را دخل داده و بوحدت ملت او را قوت بازوی خود اعتقاد کرده و به پستی او درستی
چند نوشته این کید را حل نموده ام طرفه آنکه در همان مقام که جلال الدین سیوطے قول ابو الرجاء
نقل کرده قید مذکور یعنی قبل الخلافة ذکر ساخته چنانچه عبارتش ملاحظه فرمایند وقال ابن سعد کان
عابدا ناسکا بالمدینة قبل الخلافة و ازینجا تحریف مجتهد الزمانی بر قاضی و دانی مثل افتاب روشن شد
و معلوم گشت که جامعیت او صاف مذکور او را حاصل بود قبل از ریاست نه بعد ازان بالجمله
کجا ستایش علم و فضل عبدالملک که از عبدالله بن عمر رض و مانند او در کتب اهل سنت وارد است و انهم
قبل از خلافتش و کجا مدح حضرت صدیق یا فاروق رضی الله عنهما که جناب مرتضوی رضی الله عنه بتاکیدات بلیغه
ادا کردند ولله بلاد فلان علی ما آورده الرضی تا آخر کلام هم خلافت و هم صاحب خلافت را بعنوانی
ستودند که هفوات کافه شیعه مصداق و کانت منا ثابتة یعنی اقامت سنت و ازالة بدعت ادای حق تقوی و طاعت
و مانند آن از محامد جلیله و فضائل جمیله علی رؤس الاشهاد بعد وفات سرور کونین بلکه بعد وفات
شیخین بیان کردند که قصر صور خیالیه منافقین قاطبة از پا در آمد که خلفا در زمان حضرت سید الانبیاء علیه
مومن بودند و اخلاق جمیله داشتند یا در پرده نفاق و تقیه بسر می نمودند و در صدور خویش احقاد
جاهلیت راسخ کردند و بعد حضرت صلی الله علیه و سلم مرتد گردیدند و اخلاق رذیله اختیار نمودند
و حقوق اهل بیت را بتعصب و عدوان ربودند و انواع جور و جفا بر مرتضی بکار آوردند معاذ الله

من ذلک الغرض بعد کواہے حضرت امیر انیهمه خرفشار حاملین اسفار مانند غبار از هم پاشید و تحقیق
نماند که تاریخ الخلفا کتابیست صغیر که حکایات و روایات فرزان مجملا ادا میشود و با اینهمه اگر حال خلافت
عبد الملک ملاحظه کنی خواهی دانست که در زمان او ظلمها ستمها انقدر بر صحابه کرام و اهل بیت عظام
رفته و امرا ے آن وقت خصوصا حجاج شقی در پے این بزرگان چنان افتاده که بعد از ملاحظه آن
خبر تکرار استعاذه چیزے بر زبان نخواهی آورد و بعد اگر مجلد اول چنانکه نشان دادم به بینی خواهے
دانست که انچه رفضه درباره بنی امیه عموما و عبد الملک خصوصا در زمین عمر و عیار یعنی مولف بحار
و ابنان ایمه عظام خود در روایتها دارند از عجایب افادانست که زینهار بیانش بطوریکه من در انجا اورده ام
در هیچ کتابی نخواهی یافت و از غایت قاه قاه و عروض تعجبها محو حیرت خواهی شد **قوله** پس اگر
مدح عمر الخ ۲ **اقول** بعد ازین کشف تلمیعات که جو از مطالعه تاریخ الخلفا تواند شد کسی را این توهم
عارض نمیشود چنانچه مجتهد را عارض شد زیرا که مدح نافع و غیر او درباره عبد الملک قبل از تسلط
است قطعا نه تخمینا و مدح حضرت مرتضوی رض درباب حضرت صدیق یا فاروق رض بعد از خلافت است
یقینا باعتبار بجا آوردن ذاتیات خلافت کبرے و امامت عظمی و شتان بینهما **قوله** علاوه
آنکه الخ ۲ **اقول** این جواب را بجهت اجمال و اهمال تفهیم باید برده از روے معنیش بر داشتن
حواجمال و اهمال را تدارک کردن تا معلوم گردد که مفاد آن چیست و سبب این قول و دلیل این دعوی
چگونه است و لفظ فلان که بودنش در حدیث مرتضوی رض ممنوع است چنان دلالت دارد و در
مجلد اول گذشته که در حدیث مرتضوی نام مبارک احد الشیخین بود و بعضے علمای اهل حق مطابق
پیراو در ضمن لفظ فلان به ترجمان می ارند لیکن اعتقاد از معنی دارند که حدیث انجناب این لفظ نبود در رفض
بجهت جنانت رفض خود که از اغاز وجودش بحکم فاعقبهم نفاقا از لوازم ذاتے بود کما شهد به کتب
الرجال این لفظ اورده و داد تحریف در کلام مرتضوے داده **قوله** و همچنین الخ **اقول**
این بحث خاص در مقاله خامسه که مقاله اخیر مجلد اول است بما لا مزید علیه گذشته و الزاما و تحقیقا
چنانچه باید بهر زبان قلم رفته و بادله قویه وجه قطعیه ثابت کردیده که قلیل بمعنی عدیم مستعمل میشود
ولیکن جناب مجتهد که بدولت قاروے مست و تکبر نموده متصف گشت بکتب عقلیه و نقلیه
کی رجوع می کند چون نایب صاحب الزمان لقبا و ست و صغیر و کبیر این دیار او را از راه جهل و غرور
قایم مقام و لد خاتون نرگس قرار داده انداز مهملات او همپایه مزخرفات سلیم که بهتر از وحی آسمانی
است نزد رفضه خواهد بود و در همان مقام از کتب شیعه مثل حیات القلوب لفظ قلیل الکبر در مناقب
امام مقبولین لسان الشان بمعنی عدیم الکبر اورده ام من شاء التفصیل فلیرجع الیه و این مدح
با مخالفت دیگران مثل حضرت ابی ذر رجحانے داشته باشد ولا ضیر فیه **قوله** باقی ماند

اقول سبحان الله فن مناظره بر جناب مجتهد الزمانی ختم شد شاید که معنی این عبارت هم بی نیز دند که وین
هزاران مردم که غوغای عام بود و بسیارے از مخلوقات دعا برائے متوکل می نمودند و مبالغه در ثنای
او میکردند کسے انیهم گفت که متوکل در زنده کردن سنت خوب است لیکن جناب مجتهد درینجا هم
راه اجمال و اهمال سپردند و فرومایگے را الزام کردند و بیان نفرمودند که این شخص که ثنای او رابدیں رتبه
رسانید ثقه بود یا غیر ثقه و عادل بود یا فاسق و شاعر بود یا کاتب غرض که نزد اهل دانش و بینش
این سفاهت و خرافت را پایانے نیست که چون روایات شیخ صدوق رح و مانند او را از ان کتابها که
در اصول معتمده شیعه محسوب میگردانند از حضرات ائمه اهل بیت علیه السلام نقل میکنیم جناب مجتهد
چه حیلها که دران بر نمی انگیزد و چه پیچ و تابها نمی خورد و چه هفوات که درانجا خلاف مناظره نمی جاوید
و درین مقام انیهم گنجایش نمیگذرد که قائل که بود و قتیکه مناظرین از اهل سنت خواهند پرسید چه
جواب خواهد داد نعوذ بالله من السفاهة والبلاهة چه جای آنکه جناب مرتضوی رض را درباره صدیق رض
و فاروق علیه السلام بعنوانیکه دانستے و خود امام الرفضه در نهج البلاغت آورد و مجلسی روایتش را
متفق علیه فریقین اعتقاد کرد بمامر غیر مرة باین لفظ بی سر دین در یک پایه نمی نهد و داو ظلم و اعتساف
میدهد عامله الله تعالی بقهره و عدله و درینجا باید دانست که اگر درین عبارت چنین می بود حتی قالوا
مجتهد را می رسید که گوید که در هزاران کس البته ثقات هم خواهند بود ولله الحمد که حتی قال قائلهم با عتراف
و نقل مجتهد درین عبارت واقع است که بقول قائل ما پایان مبالغه مذکور است و دلالت ندارد مگر آنکه
کسے از الیسان مبالغه را از حد گذرانید و چنین گفت که والمتوکل فی احیا السنة الخ شاید جناب مجتهد که
رئیس اهل خرافات اند چنین فهمیده باشند که هر یکی ازین جماعت کثیره جم غفیر چنین گفت پس چگونه
حجت نخواهد بود و هرگز نفهمیدند که مستدل را انتهاض دلیلے باید و مانع را احتمال کفایت مے نماید
قوله و عدم رضای آنحضرت الخ **اقول** جواب هر قول و هر روایت را آنچنان بتفصیل
و بسط بعنایت ایزدی مرتب گردانیده ام که طبایع شیعه بعد طبع کتاب و شهرت آن بین الطلاب
خواهد دانست و حالا هم هر که این کتاب را از اهل استعداد دیده اند قدر از دیدنش متاثر شده که اگر تو هم
حقیت مذهب سنتن برا و متیقن گشته براه غلط رفته باشم و چون مباحث این کتاب را وقت مناظره
با فاضل معاصر صاحب منتهی السداد و جناب میرزا فتح علی صاحب سلمه الله تعالی و اطال بقاءه پیش
کرده ام زنهار بر جوابش قادر نیافته اند **قوله** و خطبه شقشقیه **اقول** چون بجای خود مقررات
که خود کرده را درمانے نیست این چند حرف میگویم که از بحار الانوار فاضل مجلسی جابجا پیدا است
که رضی برادر مرتضی رض آن احادیث و کلمات مرتضوی را درین کتاب می آرد که اتفاق فریقین بر اعتبار
آن منعقد است لاجرم چنانچه اشاره کردم انیقدر به ثبوت پیوست که رفضه برا و صاف عشره

که سخن دران نمیرود و اتفاق دارند و اعتقاد می کنند که صدور ان از جناب معصوم خلیفه رض بلا فصل است
و اهل سنت از سابق و لاحق برین امور اجماع کرده اند باقی ماند آنکه خطبه شقشقیه بر ما حجت باشد این احتمال
و بهر حال بود و که داعی مکلب از طائفه رفضه این خطبه را در کتاب خود روایت نماید عوام را بر
اهل سنت حجت شمارد و قد عرفت مرارا ان المجتهد صرح فی هذا الکتاب بان ادعاء العقلاء علی انفسهم
حجة دون الادعاء علی انفسهم ارے لغو مبین مواد این خطبه را مطابق داب خود حل کرده اند و فی حدیثه
علی گفته اند و بعضی چنین فرموده اند که منسوب الیه رضی الله عنه هذا الخطبة ازین مقدار الفاظ ثبوت
صحت این خطبه ممنوع است آیا احتمال ندارد که فی حدیثه علی گفته اند باعتبار آنچه بر زبان شیعه
شب و روز جاری میشود مگر در کتاب مستطاب آسمانی نامه جا جو دانی لفظ الیه برای بتان ندیده اند
که مفسرین در تحقیق آن این میگویند که من گفتم سطنا لیکن احادیث را اقسام بسیار است
از ارسال و انقطاع و تعلیل و غرابت و شذوذ و مانند آن و صحت قسمی از انست و بارها گذشت
که وجود عالم مستلزم خاص نیست فکیف که از لفظ نسبت پی توان برد که دیگران این نسبت کرده اند
و شان حضرت مرتضوی بازان ارفع و دامن آنجناب ازین الواث اطهر است چه جای آنکه اجماع
علمای شیعی نقل کرده باشند که از جناب مرتضوی شکایت خلفا و ذمائم ایشان هرگز به ثبوت نرسیده
در رفضه هم در تراجم نهج البلاغة در غیر آن این امر را نقل کرده اند و درایت نیز مقتضی این امر است
زیرا که هرگاه از جناب مرتضوی نصوص خلافت و دعوت مردم بسوی امامت بظهور نرسد و مردم
باو نه بینند که در واقعه غدیر حضرت بشیر و نذیر مرا خلیفه کرده و شما بیعت نموده اید و روز حدیث منزلت
خلافت من قرار گرفت الی غیر ذلک من نصوص الآیات و الاحادیث و شیخ صدوق
درین امور ابواب و فصول در تصانیف خویش مثل علل منعقد کرده اند و علم الهدی از رفضه در تنزیه
صاف صاف گوید که زنهار سر مکنون و مذهب مرتضوی علیه السلام بر اصحاب آشکار نشده و دانا
مانده و معدل جاثلیق امامیه یعنی شیخ ... در شرح نهج البلاغة صاف صاف گفته که شیعه میگویند
که جناب مرتضوی رض مذهب خود را از جهت خوف بر معاویه پوشیده و از نصوص امامت خود تذکر
نفرمود چه چگونه عقلا تجویز کنند که ذمائم و قبائح خلفای راشدین بر زبان مرتضوی رض رود و معاذ الله
من ذلک مقتضای مصالح نزد شیخ المشائخ رفضه و دیگر ائمه عظام ایشان همین بود که نه دعوت
کنند با امامت خود و از مکنونات ضمیر مقدس خبر دهند و نه از ازالة الخلافة خلفا تا بست بخیال هجرت گریند
هرچند جناب اقدس ایزدی برای آنجناب و اولاد عالی قباب بنا بر روایت سعد بن عبد الله از حضرت
امام جعفر علیه السلام در عرصه ایجاد که وسیع از احاطه ادراک ذوی العقول است به بنای دو شهر
بطرف مغرب و دیگری در جهت مشرق پرداخته باشد و هر یکی را حصاری از آهن محصور و محافظ

گرداینده باشد که بهفتاد هزار باب منسوب کرده و ساکنین این شهرها بهفتاد هزار لغات مختلفه متکلم بوده
چنانچه کتاب مناقب مرتضوی بر حقیقت آن شامل و رساله در بیشتر ابراشالش مجمولست لا حول
ولا قوة الا بالله **قوله** ۸۰ در ان کلام آه **اقول** بعد ازانکه روایات ائمه را تفحص و اجری نموده و هم
بکتب ایشان راغربال کرده چنان بظهور انجامید که راوی خطبه شقشقیه عبدالله بن عباس است و خود
نهج البلاغة دراین مخصوص دلیلیست منصوص و چون تمسک او از کتب فریقین پیدا است لا جرم اهل
بصیرت زنهار تجویز نتوانند کرد که جناب امیر که مجال بر ذکر نصوص بهم میرسانند دعوت نمیرسیدند
خود نکنند و مکنونات ضمیر مقدس را در جوابات معاویه بپوشانند چنانچه آنفا مدلل و مبرهن گشت چگونه
قدرت بران یابند که خلفا را روبروی و مرید کامل بدگویند پس البته اتباع ابن سبا بر نامش این تهمت
نهادند اما انچه مجتهد بخیال خود اینمعنی را نسخ فرمود که در شقشقیه احتمال تقیه راه نمی یابد پس غیر از جهل
مرکب یا انکه فریبی چیزی دیگر متصور نیست اما بحار و شروح من لا یحضره بمطالعه مجتهد نرسیده تا
می یافت که ائمه از قضیه تقیه میکردند فکیف از ابن عباس اصل الاصول خلفای عباسیه که حضرت حسن
علیه السلام مطابق احادیث بحار روزی بلباس و صورت خلفای مذکور درآمدند و خنجر در کمر نهادند
ولیس الخبر کالمعاینه را پیاد رسول صلی الله علیه وسلم دادند پس اگر از راه تقیه برای مداهنه و خوشامد
ابن عباس خطبه شقشقیه ساخته باشند عجبی نخواهد بود فکیف که ابن عباس بار زنوی تمام کوشش بران
در دل برزعایم خلفای راشدین نباد و بر نهم در خاتمه خطبه مذکور نص فرماید که گاهی اینقدر تاسف
نخوردم انچه افسوس بر همینی بردم که دفتر مثالب خلفا که حضرت مرتضی باز کرده بانجام نرسید اگر
کافی کلینی بغور را بهر دو چشم بر بینید خواهند دانست که ائمه هدی بروایت زراره تقیه از ان مخالفین
نموده اند که اگر ائمه اشارتی میکردند بدریای محیط غوطه میزدند و بآتش نمرود داخل میگردیدند
چنانچه در بعضی از مقامات رساله قدیمه در همین کتاب مجملا و مفصلا خواهی دید چه جای ابن عباس
که مال مسلمانان معجایر دند و در طایف اقامت کرده مال مذکور را شب و روز خوردند که تقیه
ازین هردم از واجبات بود کما لا یخفی علی من طالع ما حررته فی مجلد الاول **قوله** بادین مقالات
اقول در جائیکه مخاطب مفصلا انجدیث را در اخر کتاب تشیید خواهد اورد تحقیق و تنقیح آن بعد
خواهیم آورد تا ازان منکشف خواهد شد که مقصود حضرت فاروق رض الزام حضرت عباس رض بطرفداری حضرت
مرتضی که وقع تفرق بعضی از اوهام دران باب بود که حضرت عباس رض و جناب مرتضی مخاصمت نمودند
پس چون وعده عنقریب بوقوعی انجامد باید این آیت روبروی مجتهد الزمانی خواندن که الیس الصبح
بقریب ای ناظر کلام اقل الانام نباید ترا عجلت کردن و قریب این مجتهد که هر جا این حدیث
را بحث جبل و یا تجاهل ذکر می نماید جوز دن چرا تقلید ابوسفیان میکند و شنیکه در معرکه احد می گفت

انی القوم محمد افیکم ابن ابی قحافہ افیکم ابن الخطاب حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در آغاز میفرمود کہ
خاموش باشید و ہیچ جواب ندہید تا بعد از یقین بحصول مراد خویش مایوس شود چون گفت ای یاران
کسی از ایشان باقی نماند ناگاہ فاروق رضی اللہ عنہ مضطرب شد و بیقرار گردید و گفت ای دشمن خدا ہمراہ خود
بہ سیدی کہ ہمہ ایشان موجود اند کہ نام بردی پس تو ہم درین معرکہ باید کہ خاموش باشی و علیحات نکنی چون
مجتہد مقلد ابوسفیان و مرید یزید و مدعی مذہب و کلیہ بحصول مراد خویش یعنے عجز علمای اہلسنت یقین کنند و
باطمینان فرا رسد کہ کسی در ہیچمیدان نماندہ کہ ارادہ مصارعت نماید و نعرہ ہل من مبارز بر زبان ارد و دیگر از
ابای شجاعت درین معارک فشار و قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبۃ المجرمین ولا تحزن علیہم
ولا تکن فی ضیق مما یمکرون وان ربک لذو فضل علی الناس ولکن اکثرہم لا یشکرون چون تحقیق و تنقیح
این روایت موقوف است بر مقام مذکور درینجا یکدو حرف بطور الزام و معارضہ باید شنید کہ عجب
دارم از مجتہدین رفضہ کہ قدمای ایشان برین لقب می نازیدند و خود مخاطب لاثانی نائب صاحب
الزمانی ہم اقرار بدان دارد چنانچہ دیباچہ ثمرۃ الخلافت دلالت بران میکند و قد عرفت عبارتہای صدر
الکتاب ولی بدان نمی برد کہ احادیث مذمت رفض و رفضہ در کتب دینیہ ایشان موجود و صاحب
مجمع البحرین ہم بران شہادت میدہد و آخر در معنی واین محاور چیزی معین نمیشود مگر آنکہ رفض عبارت
است از بدگوئی اصحاب حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم کہ بمنزلہ فصل بقوم شیعیان ست
چون انیقدر دانستے حالیا میگوییم و سوال مینمائیم کہ نزد شما جناب سیدہ کہ بالیقین بعد حضرت سید المرسلین
حضرت روح الامین صلی اللہ علیہ وسلم مصحف مجید را آنقدر بر آنجناب نازل کرد کہ زنہار بر حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نیاوردند و ازینجاست کہ در اصول کلینی انیہما امور موجود است و بشہادت
جناب صہیبا جبرئیل علی ما فی حق الیقین و نہجۃ المباہج و غیرہما جناب امیر مانند جانبین و جنین بودند
پس چگونہ مدح ایشان دلیل حقیت خلافت خواہد بود و کسی کہ مثل جانبین بگریزد و مانند جنین
باشد و واجبات شرعیہ ازو متروک شود کما فصلنا سابقا او چگونہ واجب المحبت تواند بود و حسبانکہ
مولای تمامی امت یعنی معلوم تواند شد و چند صد آیت قرآنی برائے امامت او نازل خواہد کرد چنانچہ
شیخ علی صاحب امامیہ در کتب کلامیہ و دیگر حمقا و سفہا مدعی آن گشتہ اند و زنہار گمان نباید کرد
کہ ہر دو تقریر مجتہد تحریر و این فقیر بعمل آورد از یک باب است و فرقی میانہ این و آن نیست زیرا کہ
غایت امریکہ مجتہد از صحاح یا بتقلید جاسعین بیاض بی سواد بر آورد این ست کہ فاروق رضی برای الزام
حضرت عباس و طرفداری جناب مرتضوی کہ ہمہ گریختن داشتند و قدا آوردہ صاحب الاحتجاج الفاظ
فرمود کہ بگر شما ابوبکر را و مرا چنین گمان کردہ بودند پس اعتقاد و جزم جناب مرتضوی بعذر و خیانت
و کذب این بزرگان بجا لازم آمد بخلاف شہادت جناب سیدہ دربارہ کلمات طیبات غایۃ

قائم النجمین من الیقین کما اقرنی القران المبین ونطقت به السنة الانبیاء والمرسلین آدم بر بیان
عجوبه روزگار واضح که بهر شهر و دیار که تمامی عبارت حق الیقین را که بسیاری از علمای امامیه از
در کتب خود مثل تحفة المباهی وغیره بهمین الفاظ ذکر کرده اند برای الزام رفضه براوردم ورو برو
صغیر وکبیر ایشان در بلده فیض آباد ولکهنو همچنین در بلاد نزدیک و دور نهادم زنهار کسی سر خود را
بر نداشت و هیچ تاویلی را در هیچ کس بر خود نساخت لیکن بجز فشار حاجی اسفار خصوصا مجتهد بار برار
باید دید که در جواب مکتوب اخیر که در دیباچه این کتاب ذکر بعد اش مجملاً و مفصلاً نوشته ام چنانکه دانی
هوس خام را بخته و بعد از تنا امید بها چنین گفته که تلامذه مجلسی در وقت تصنیف حق الیقین بیش
یا خود تحیات عظیم کردند و نیا کلامه زاد الله خزیه و ملامه زیرا که هرگاه در اصل روایت ذکر قرار منقول
نشده باشد بلکه حکیم الهی بخش صاحب که حال شان در آغاز جلد اول والنتهی تبرا نمودند از کسی که حق
حق الیقین تصنیف کرده یکی از اقربای شان گفت که با وجود تشیع از ملا باقر مجلسی که مقنن مذهب امامیه
تبرا میکنی فرمودند او باشد یا پدر او هر دو نزد من ملعون اند که براسے بد شگونی دیگران بینی خود
بریده اند بر مجرد مسامحه قلم سرجم بنای طعن و تشنیع نهادن از عقل و دیانت بمراحل بعید است خصوصا
هرگاه ثابت نباشد که ترجمه از مصنف کتاب است یا از غیر او چه بسا است که علمای اعلام تقلیلا للمؤنة
ترجمه عبارات را در وقت تصنیف کتاب حواله بر تلامذه و مستفیدین مجلس کرامی میفرمایند سیما
وقتیکه قرینه عبارت کتاب بحار هم کرد این احتمال باشد پس جهلی و بینی و سیلم [illegible] انتهی است که بمجرد
ملاحظه چنین عبارت که اصل استیناد آن بعالمی از علمای هو توقفین غیر ثابت در صدد الزام بر آمد و
اسلے آخر ما تفوه به و انیکه شنیدی خاصه در لفظ گریخته بود که بنیاد الزام بران در تیماهم خاص نهادی
بلکه سوء اعتقاد جناب زهرا رضی الله عنها درباره حضرت مرتضی رض ازین کلمات طیبات باثبات میرسانم
کما عرفت انفا اما در لفظ خائنان پس مزید حرافتش اینست که در عبارت حق الیقین لفظ خائفان
از خوف بود بجای آن لفظ خائنان از خیانت نهاده اند انتهی محصل هذیانه جعل الله له سرابیل
من قطران ۱۲ قول اهل بحث و نظر را شرم می آید برد این هملات برداختن مگر چون عوام سکوت
را بر عجز حمل میکنند لاجرم حرفی چند بر زبان قلم می رود و بایقاظ نائمین و تنبیه غافلین نموده میشود
تا کسی بعد ازین هم منکر حق الیقین نشود پس باید دانست که ملا حیدر علی بن ملا عزیز الله بن علامه
محمد تقی بن فاضل محمد کاظم که در دودمان ملا مجلسی است و کتابی در اجازه مشایخ و اساتذه نوشته
هم کتب حق الیقین و هم تذکرة الائمه را در مصنفات او یاد نموده و مجتهد با انهمه ادعای تکلم و اضرابا دیگر
انهم یاد ندارد یا پدیدش همت نمی گمارد که خود مجلسی انچه نوشته و در فهرست و مانندان گفته دلالت بران میکنند
که کتاب حق الیقین حاصل از تحریر است کسی دران شریک نبود و این امر را عقل می پذیرد زیرا که کتاب [illegible]

است صغیر و قطره ایست از ابر مطیر نسبت به بحار که به بست و پنج جلد اختتام یافته لیس شرکت حاشیه بوستان
بساط فیض مناط درین کتاب لا یوم تقبل نسبت بلکه از ان جنس ست که معاندین کفار معبودین خود را شرکاء الخلیل
میگردانیدند سلمنا لیکن چگونه عقل تجویز کند که ان مترجمین تحریر خود مجلسی را بهیچ مجلسی نه نمود و نبود او
ما دام الحیات باین مغالطه نرسید که لفظ گر بخته مطابق اصل حدیث نیست و دیگرے را هم توفیق
نشد که تدارک مافات پردازد و طوق لعنت را از گردن شیعه جدا سازد چه جای آنکه اگر مجلد هفتم را از
بحار که محل این اسرار و مایه فخار اشرار است به بینی مانند بدیهی اولی خواهی یافت که حل لغات
خطبه منسوبه بجناب سیده و شکایت فاطمی از خلیفه بلافصل شیعه که خود شریف مرتضی از جهت
نصب باطنی دل بران بسته و در کتابش از دست خود قلوب اهل حق را شکسته چنانچه عنقریب بگوش آید
انشاء الله تعالی بر مجلسی خیلی مشکل گشته و در بیان معانی ان پیچ و تابها خورده و بعد از مشقت بسیار
راه بجای نبرده بلکه اگر تتبع کنی در بعضی از مقامات خواهی دید که سپر انداخته و رساله در چند جزو کلان
پرداخته بعد از انکه نقارها نواخته و مرسوم و معمول اینست که علما کار سهل را بر شاگردان حواله
می نمایند نه آنچه مشکل ترین مشکلها بود چنانچه از اغازش خواهی دانست ان شاء الله تعالی و این خطبه چنانست
که اهل وفاق بدیدنش می نالند و اهل نفاق بشنیدنش بر خود می بالند زیرا که ازین خطبه هویدا است که بنی
هاشم بلکه اعدای امام الائمه لباس زنان پوشیدند و در خانهای خود خزیدند و افواج از ازواج مقدسه
نمودار که مقدمة الجیش جناب سیده بودند بمقابله مهاجرین و انصار و متغلبین روزگار فرستادند و امام اهل بیت
طاهرین محبت انتظار در قدوم حضرت بتول میکشید چون بی نیل مدعا از مجالس اصحاب برخاستند و راه
دار الخلافت و بیت اطهر را طی ساختند جناب امیر باستقبال پرداختند اینست حرفی از اغاز و انجام آن
تیار و بر حفظ و ایقان که رواة امامیه چه خرده ریزها بعمل نیاوردند و چه تصویرات که به تزویرات نتراشیدند
حتی که لباس جناب سیده را که درین وقت جهاد در بر کردند برای تصدیق خویش نیز و حمقا نیز یکان یکان
بر شمردند و در رفتار شریف نیز داد تشبیهات دادند چنانچه جامعان قصه حضرت حمزه عم سید ابرار
و راویان حکایات عمرو عیار هر کرا در کلام فقیر ترددی رو دهد بجلد هشتم از بحار رجوع کند و بعد از دیدن
یکدو جزو که خطبه فاطمی در انست خواهد یافت که مجلسی بجد و جهد تمام بعد از جمع کتب لغت بحل غرائب
آن مشغول گشته و بمحنت تمام بزعم خود ازین مهم فارغ شده و بنده را بنابر جستجو باز این مجلد عاریة بهم رسید
لاجرم از آغازش نشان میدهم تا نگوئی که کلام فقیر از قبیل لاف و گزاف است و در نمودنش عاجز
شوم الغرض مجلسی میگوید و لتوضیح تلک الخطبة الغراء الساطعة عن سیدة النساء صلی الله علیها التی یتحیر من العجب
منها والاعجاب بها اعلام الفصحاء والبلغاء نبنی الشرح علی روایة الاحتجاج و نشیر احیانا الی روایات اخر
قوله اجمع ابوبکر ای احکم النیة والعزیمة علیه لاثت خمارها علی راسها عصبته و جمعته یقال لاث العمامة علی راسه

یلوتہا الوتا اسے شدہا وربطہا اقیات فی لمتہ عن حتیدہا اللمتہ بضم اللام وتخفیف المیم الجماعۃ قبل ہی ما بین
الثلثۃ الی العشرہ وقیل اللمتہ المثل فی اللبس والتراب وقال الجوہری الہاء عوض من الہمزۃ الزائدۃ
من وسطہ ویحتمل ان یکون تشدید المیم قال الفیروزآبادی واللمہ بالضم ایضا الصاحب والاصحاب
فی السفر والمونس الواحد والحفدہ بالتحریک الاعوان والخدم بطا یلوثہا ای کانت اذیالہا طویلۃ لستر
قدمیہا الجمع علیہا قدمہا عند المشی بالحرم مشیہا مشیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والخرم الترک والنقص
والعدول والمشیہ بالکسر الاسم من مشی یمشی مشیا ای لم نقص مشیہا من مشیہ صلی اللہ علیہ وسلم
شیا کانہ ہو الخشد بالفتح والتحریک الجماعۃ انیہ تحذف واختصار شنیدے فاتحہ خطبہ است کہ تصویر
لباس ورفتار باشد وہرگاہ تفصیل گفتار را بعد از انکہ جناب بتول در مجالس اصحاب رسول مقبول
تشریف دادند و درین جہاد سیف زبان برکشادند بشنوے خدا شاہد حال است کہ خواہی گفت
کہ ہرچند غم وفات خواجہ کائنات ہوش وحواس را یکسر ربود لیکن دعوی فدک بطلاقت لسانی
بضعہ رسول ربانی بر اصول تعیین خطوات شیطانی چندان افزود کہ بلاغت سحبانی و
فصاحت عدنانی را مقداری نگذاشت کہ ذرہ را بصحرا و قطرہ را بدریا باشد پس آوازہاۓ
کہ خلقتہ گوش ملا اعلی کردید آن خطبہ را باین طوالت و وقوع توقف بعد از ہر فقرہ مقفی و ہر
جملہ مسجع بسبب مزید بکاء حاضرین ادا کردند اگر در تمام روز ے از ان فارغ شدہ باشند البتہ از عمدہ معجزات
حضرت زہرا رض احبط مصحف اعظم آسمانی خواہد بود یعنی کارکنان قضا و قدر از روز قیامت ساعتی
کم کردند و باین روز اضافہ فرمودند تا ہمہ خطبہ را بطور معلوم کہ گریہائی ساعین بر ہر فقرہ از
شق شیدواہ ونالہ مہاجرین وانصار باعث سکوت خطیب بر بار می گشت تمام فرمودند و من
بو خیر تم کہ چون این حرکت قسری با طبیعے وارادی در آغاز خلافت صدیقے بود مشق
و مہارت مناظرہ وتبحر در جدل و الزام چگونہ حاصل شد خود روایت کتاب اختصاص کہ افادہ
آن از اجلہ دودمان اصطفا یعنے حضرت ابو عبداللہ است برابر ہزار دلیل است بر انکہ حضرت
زہرا رض ازین فنون حرفی نمیدانستند یعنی بمجرد شنیدن حدیث لا یورث ہیچ جوابی ندادند
و مہر خموشی برلب زدند و مشکل را پیش مشکل کشا بردند لاجرم دو آیت قرآنی اموختند و
برای مناظرہ فرستادند چنانچہ الفاظ این روایت را در دیباچہ کتاب دانستے و از خصائص روایت ا
اختصاص حرفی دیگر بشنو کہ اگر حدیث لا یورث صحیح نمی بود چرا حضرت زہرا رض انفرمود کہ ساختہ
و پرداختہ شماست پس صحت حدیث بقول رفضہ عیان ست و حاجت بایراد حدیث کلینی اعوریست
لیکن اگر اہل سنت میگویند کہ صدیق ما سند را درست گفت و حدیث صحیح بر زبان آورد غولان بیابانی
اتناب اغوال بمدعی اثر شدہ در کہای کردن قوی میگویند بالجملہ سادگی ذہن حضرت زہرا از کتاب اختصاص

و مکین می بودند. و شرکت در تالیف از خدای عز و جل استمداد عامے نمودند و مردم را بدام در انداخته
میگرفتند و روباه پرفن و گرگ کهن پر انتشار شده میساختند و تا دام الحیات نام تشیع بر زبان
نمی آوردند. و مدت العمر بهمین لباس میگذرانیدند چنانچه در کتب کلامیه ایشان خصوصا تصانیف
متاخرین مثل صوارم نقی مجلسی و مجالس المومنین شوشتری مذکور است و هنوز درین شهرها وجود
ظهور بدعت رفض و آشکار شدن محدثات این مذهب بسیاری از علمای رفضه و طلبه ایشان
در لباس تقیه پیش اغنیای اهل سنت می باشند و در بعضی از مدرسه ها می مانند و دلایل بیمروت
تا مدتی درس میدهند بلباس متبعین عدلیه مانند یعنی کتابها تقیه را انجا خوانند و قبیل این زمان
بزرگی بود حاجی محمد علی فیض آبادی که بارها بحرمین شریفین رفتی و از جانب امرای لکهنو
حج و عمره نیابت مجتهد مذکور بعد از اخذ اجرت کردی حج اولش همراه والی رامپور نواب غلام
محمد خان انار الله برهانه بود بعد از شکست بسفر حج رفت این محمد علی با من تعارفی داشت
اگر تمام عمر خود بصحبت او بسر میکردی گاهی نام مبارک مرتضوی رض بر زبانش بسهو هم نمیرفت
چنان بلکه نفاق او را حاصل بود و خود افتخار او بمباهات بیان می نمود که همراه رئیس افاغنه
در کشتی نشستم و چندان اعتبار پیدا کردم و مشار الیه گشتم که امامت نماز با من تعلق گرفت و انواع
اطعمه لذیذه درین سفر از جهت تقیه می خوردم و امام جماعت ایشان من بودم و چون رئیس دانسته بود
که مرا بحلوا رغبت بسیار است هر روز حلوای لذیذ بهم میرسید پس احتمال قوی است که اکابر
اهل سنت وقت تالیف بر مستفیدین خود اعتماد نمودند و این تحیر آمان که قابو میسر وقتی
جستند خود را در وقت شرکت معذور نداشتند و نزد هر کس عیان است که سنیان عادت تقیه
ندارند پس فرق واضح شد بالجمله عبارتیکه آورده ام اغاز قصه مطالبه فدک بود از خطبه مذکور که
منافقان استهزا بر قبیله بنی هاشم خصوص مقتدای شیر مردان و ازواج مقدسه ایشان یافتند
ولیکن چون سلف شان مانفس رسول و زوج بتول استهزا کنند و گویند امروز راس و رئیس
ما اضلع بود و مضحکه بران نمایند کما فی مجمع البیان و غیره من تفاسیرهم و تفاسیرنا اگر خلف ایشان هم
بر جاده شان روند عجب نباشد قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا کَانُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
یَضْحَکُوْنَ وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ یَتَغَامَزُوْنَ وَاِذَا انْقَلَبُوْا اِلٰی اَهْلِهِمُ انْقَلَبُوْا فَکِهِیْنَ اکنون حال خاتمه
مفتریات شیعه که غایت افتخار شان تواند بود و حقیقة سخن در آنست بشنو که مجلسی در مجلد
هشتم از بحار میگوید که وجدت نسخة قدیمة لکشف الغمة منقولة عن خط المصنف مکتوبا علی حاشیتها بعد ایراد خطبتها
صلوات الله علیها ما هذا لفظه وجد بخط السید المرتضی علم الهدی الموسوی انه لما خرجت من عند ابی بکر رض
حین ردها عن فدک استقبلها امیر المومنین فجعلت تعنفه ثم قالت اشتملت الی آخره یعنی بر حاشیه

بزر ن جو د به واقعه چه پیا شد وچه روایت میکنند وآخر باعث حضرت ایمه وا مجاد
میشنوند یا دوپا نیدتا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان دران باشد وهنا گواه است
که دم تحریر این اوراق پنج نسخ این کتاب را جمع کردم وغیراز لفظ خاینان چیزے دیگر نیافتم ودر کتب
دیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است درانجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث ومن حیرانم که هرگاه جناب مرتضوی فلبر سر منبر مطابق علل الشرائع قرار خود را
باطل فرمایند حضرت سیده مصداق او رمی چگونه دریغ نمایند ومجتهدین قوم چرا از شنیدنش سے
گیرنند واین بحث در کاشف اللثام عن تلمیح المجتهد القمقام مفصل نوشته ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه درینجا بحث لفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز هم این ملامت
وتوبیخ وتذلیل اصول دین وتحلت رفضه را برکندی ودر وبسیار سے از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی واین تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توانی یافت
خصوصا مردود شدن خرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است وکسی از طلبه باور تواند کرد که مجلسی در جلاش نفسها سوزد
وزمین وآسمان را بهم دوزد کما لا یخفی علی من نظر الی حق الیقین واین دو حرف نگویاید که فقط برایے
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس مدالحمد که پیر خرابات
این حدیث را بدستخط خود باهتمام تمام نوشته وتوقیع او را ایمه عظام رفته بچشم خویش دیدند
وگواهی بران دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار تمانینی میدان این احتمالات را
بروفت وهمه خشک وتر ناپاکان را پاک بسوخت وسخ نماند که مجلسی شقی بعد ازین چنان که
بر حاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته واز بیانش پیدا است
که شیمه چنین بر روایت شریف بدین است که خود را فرع این شجره وثمره این دوحه قرار
میدهد پس نص حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه وعن ابایه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
وخلاصة المنهج بالا دانستے تضعیف عذاب وخلود عقاب را مصداق میگردد وقال الله تعالی
يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا وازالغامات یزدانی وتائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی آنست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم واز نیم
انتقام فراغ یافتم وقدرے از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنها خاتم الخلفا
مشرف گشتم ودیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکلف نشسته اند وجماعتی از صلحا وعلماء
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بتفاخر تمام در آمدم وبخوبترین وجوه

پس تحریف بزرگان خود که واقعه چه بیاشد وچه روایت میکنند وآخر بعصمت حضرت ائمه دا مدار
میشوند یا و ما بینند تا امروز هیچ نسخه از نظرم نگذشت که لفظ خایفان در این باشد و عنا گواه است
که دوم تحریر این اوراق بانسخ این کتاب راجع کردم و غیر از لفظ خاینان خبرے دیگر نیافتم و دیگر
ودیگر که کلمات طیبات حضرت فاطمی منقول است ودر انجا نیز همین لفظ است نه خائفان کما اشرت
الیه فی صدر البحث و من حیرانم که هر گاه جناب مرتضوی بر سر منبر مطابق علل الشرائع قرار خود را
عادل فرمایند حضرت سیده مصداق او رحی چگونه دریغ نمایند و مجتهدین قوم چرا ازشنیدنش سے
گریزند واین بحث در کاشف اللثام عن تلبیغ المجتهد القمقام مفصل نوشته‌ام من شاء الاطلاع
علیه فلیرجع الیه علاوه درینجا بحث بلفظی نیست اگر بالفرض محال خائفین بودی باز هم این علامت
و توبیخ و تذلیل اصول دین و کلمات رفضه را بر کندی و در و بسیارسے از مطاعن خلفا که اهل رفض
می آرند همین دو حرف کفایت کردی و این تقریرات بعنایت ایزدی فواید بسیار توان یافت
خصوصا مردود شدن خرافات جمعی از اهل زید بود که بار بار چنین تقریرات میکردند که این کلمات
طیبات فاطمی از روایات سنیان است و کسی از طلبه باز توانند کرد که مجلسی در جوابش نفسها سوزد
و زمین و آسمان را بهم دوزد کما لا یخفی علی من نظر الی حق الیقین و این دو حرف نگوید که فقط برای
الزام سنیان این خطبه را از کتب شان آورده بودم حاجت بجواب ندارم پس بعد الحمد که پر خرابات
این حدیث را بدستخط خود با هتمام تمام نوشت و توقیع او را ائمه عظام رفقه بچشم خویش دیدند
و گواهی بیان دادند پس کلام موید مجوسیان بی دین یعنی اظهار رشمانینی میدان این احتمالات را
بر وقت و همه خشک و تر نا پاکان را پاک بسوخت و تحقیق نماند که مجلسی شقی بعد از این بیان که
برحاشیه کشف الغمه چنین یافتم در حل لغات کلمات طیبات متوجه گشته و از بیانش پیداست
که نشیمه چنین بر روایت شریف همین است که خود را فرع این شجره و ثمره این دوحه قرار
میدهد پس نقض حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه و عن آبائه اجمعین چنانچه از مجمع البیان
و خلاصة المنهج بالاذنیست تضعیف عذاب و خلود عقاب را مصداق میگردد و قال الله تعالی
یضاعف لهم العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا و از انعامات یزدانی و تائیدات ارواح
مقدسه اهل بیت رسول ربانی انیست که چون من بعد از نصف شب سر از تکیه گذاشتم و از نوم
انتقام فراغ یافتم و قدری از شب باقی بود که باز سر بر تکیه گذاشتم بزیارت حضرت امام
المشارق والمغارب مظهر العجائب والغرائب جناب علی مرتضوی رضی الله عنهما خاتم الخلفا
مشرف گشتم و دیدم که در مکانی آراسته بر فرش مکلف نشسته اند و جماعتی از صلحا و علماء
گرد آنجناب حلقه زده اند کمترین انام هم درین زمره بتفاخر تمام در آمدم و بخوبترین وجوه

باطمینان بالا کلام نظر کردم که علامه دهلوی قدس سره العزیز در لباس فاخره بروے جناب
مرتضوی کرم الله وجهه دست ادب بربسته و بکلامی مشغول گشته و سخن مقدس در اختلاف قضیه
و معائب مذهب شان میرود و چنان مفتین مے نماید که انجناب بر خجلت ایشان استحقار اضحک
میفرمایند فالحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً **قوله** علاوه برین میگویم الخ **اقول** بر
همکنان ظاهر است که مقصود من از اشاره کردن بحدیث مرتضوی که در نهج البلاغت است
و نوشتن این عبارت که ظاهر این حدیث در رنگ حدیث حضرت امیر است آه چنانچه در آغاز
این مقاله دانستے الزام است تا شیعه سر تابند و راه فرار را بر خویشتن مفتوح نیابند و از انجا
که در تعیین مصداق هر دو حدیث یعنی لله بلاد و حدیث دوازده خلیفه اختلاف است معنی
تشبیه که از لفظ رنگ پیدا است بحصول انجامید و لفظ لیکن که در عبارت بعبارت العین آمد
برای دفع توهم است که شاید فرقی میانه هر دو حدیث بین الشیعه و السنی نباشد پس بلفظ
لکن چنانکه واسے تدرک ان نحو وهم تا بدانے که شیعه در تعیین مصداق حدیث مرتضوی
ره بجای نبرده اند و نقد جان در کف تسلیم سپردند جائیکه گفتند که شخصی از اصحاب رسول
مورد این اوصاف بود و از جمله انصار چنانچه قطب الاقطاب علمای ذوی الالباب دل برآن
بسته و پای ارادت شکسته و چون این امر باطل است معین شد احد الشیخین بلکه صدیق اکبر رض یار
غار حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو المطلوب و اگر فاروق را معین کنند چون خلافت
او فرع خلافت صدیقی رض است مستلزم مدعاست بلکه بر روایت مخالف بطریق اولے
چه هرگاه خلیفه ثلثه بانی مبانی غصب مورد این مدایح جزیله و محامد جمیله باشد ابوبکر رض بطور
اولویت مورد آن خواهد بود و این بحث لغو است نکه اول دلیل بر عجز و زبونی علمای شیعه باشد
و باعث استلزام مدعا گردد و در مجلد اول بمالا مزید علیه گذشته باقیماند آنکه اهل حق در جواب این
اشکال که روضه بملاحظه حدیث اثنا عشر خلیفه بر ایشان وارد میکنند بالزام خوردن و سکوت کردن
همقرین نمی شوند چنانچه مقتضای لفظ پس عنقریب استدراک است درین مقاله مفصل مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی و مشتی نمونه ازو بر تو حالی خواهد گردید که زینهار ازین حدیث حقیقت خلافت
یزید پلید لازم نمی آید و از معانی این حدیث که محدثین اهل سنت بیان کرده اند حقیقت یزید تمهید لیا
لیست که تهذیب خوانان می خندند بعد از ادراک این معنی که ترتیب اجناس متعدد عدهمت لسوی
و ترتیب انواع متنازل است تا بسافل لیبا الانواع است که زیر جنس از اجناس مندرج میباشد و افراد
بهمه وجوه و همه کرامه نمیباشند الغرض بعد از ذکر لله بلاد که در نهج البلاغت است و انرا شکی
شیعه بر سر و چشم میکشیدند بلکه باظهار مجلسی متفق علیه می پندارند چنین گفتن که حضرت پیغمبر صلی الله

صلی الله علیه وسلم تعظیم او شان البته کافر هست پس اگر اعظم سعی پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابر باد میدید و امان را
از شریعت محمدی مرتفع میکردانید و نیز قسطلانی در مقاصد دیگر از مواهب لدنیه آنچه فرموده حاصلش بدان میرسد
که جمهور مفسرین بر آنند که مراد از تمنی تلاوت است و مراد از القای شیطان اشتغال بخواطر یا تحریف سامعین
وسوسه یا تاویل که جناب پیغمبر را منیفت از ان باز میدارد بمقتضای نص قرآنی زائل میفرماید و نیز قسطلانی در شرح بخاری از ائمه حدیث
حدیث شریف طعن و قدح این قصه نقل نموده و صاحب کواکب دراری که از شراح متقدمین بخاری است
القای شیطانی را در تلاوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل عقلی و نقلی غیر صحیح می پندارد و شیخ
شهاب الدین عسقلانی هم این جاده می پیماید و از متکلمین و فقها و محدثین بتضعیف و انکار این قصه را بیان میفرمایند
و ملا یعقوب بنبانی در خیر جاری می نویسد و اگر کتب دیگر از احادیث و تفاسیر را وحل و هم قطعا و یقینا از بحث
بکمال تطویل کشد انیست سطری چند از کتب سیر و حدیث و تفسیر بالجمله اهل تحقیق زنهار بدان معتقد نشده اند
که گاهی بر زبان حضرت سرور انس و جان هیچ تبیان معاذ الله گذشته باشد تا فرزند ھند جالیسی چنان گوید که
وه والنتی و داد سعادت مندی بدید و هیچ چند روایات شنیعه در باب تلک الغرانیق ازین جنس باشد بلکه
ازان هم زیاده تر که علمای ما آن را رد کرده اند لیکن محققین ایشان بر زبان همین میگویند آنچه اهل حق بدل و زبان
دارند اینک تنزیه علم الهدای رضه که بعد از تجسس بسیار از دوستی بهم رسیده موجود است ملخص مقال او که تعلق
باین بحث دارد آنکه اگر گویند چه معنی دارد و ما ارسلنا الایه آیا مروی نشده که حضرت چون اعراض قوم و بدگرانی
آمد برا او و آرزو کرد در دل که نازل شود آنچه موجب قربت قوم باشد چون تلاوت کرد والنجم را شیطان بر زبانش
انداخت تلک الغرانیق را قریش خشنود شدند و همه در سجده رفتند حتی ولید که سنگی چند نهاد و سجده کرد و جبرئیل
عتاب آورد و حزن شدید رو داد پس برای تسلیه فرود آمد و ما ارسلنا الایه گوئیم آیت دلالت ندارد و بحسب ظاهر برین
حکایت و مقتضای ظاهر نیست مگر آنکه بمعنی تلاوت باشد یا تمنی قلب بر اول معنی انیست که هر گاه فرستاده
خدا تلاوت کرد آنچه بقوم باید رسانید تحریف کردند و زیادت و نقصان بعمل آوردند مثل یهود در اخبار پیغمبر
شیطان منسوب شد بسبب آنکه وسوسه او بود باز خدا قطع میکند آن ماده را و تسلیه شد حضرت را درین امر
که گفتند پیغمبر هیچ نمود و ثنا را و چون بمعنی آرزو گیریم معنی آیت این است که هر گاه آرزو کرد پیغمبر شیطان
وسوسه در او بباطل و خدا او را محفوظ میدارد و توفیق مخالفت شیطان می بخشد اما احادیثیکه درین باب وارد است
پس قابل التفات نیست چه مثال آن اموریست که انبیا ازان منزه اند نزد عقل یا تکلیف ضعیف و مطعون
باشند نزد محدثین و خدا آنجناب را از وطاطب محفوظ دارد و از هیچ تبیان حفاظت میکند و بعضی گفتند که چون
رسید بر لفظ والعزی قریش دانستند که مذمت خواهند کرد پس کسی بجا رخنه گفت تلک الغرانیق العلی پس
دانستند که حضرت آن نمود و ممکن که در نماز باشد که کفار قصد اغوا دران میکردند و بعضی گفتند که حضرت در وقت
آیات توقف می نمود و احتجاج میکرد بر قریش پس برای انکار فرمود تلک الغرانیق و در نماز با نماز اصلاح نمود

وبعضی گویند که تلک اشارة است بملائکه لیکن مشرکین مدح بتان دانستند وبعضی گفتند که تلک آیه ایات
قرانی بود در وصف ملائکه چون چنان فهمیدند منسوخ گردید وانهمه مطابق انست که ذکرش کردیم از بیانها
اذا تمنی ازین کلام تمامتنی که سیر معان طائفه است معلوم شد که روایات در مذهب شیعه بر این
منوال وارد است کما هو ظاهر لیکن معانی صحیح همان ست که در تقریر آمد غرضکه قیاس مجتهد بر مذهب
کسی از محققین طرفین صورت نمی بندد که مدح بتان که حضرت پیغمبر معاذ الله فرمود موجب ستایش
انها نشد پس بدبلا وچگونه مدح شیخین نباشد نعوذ بالله من هذه الخرافة العظمی آنا رهم مرجا شیعه
منهیه که مجتهد یکاسه لیسی قاضی رطل بوق ترنیت داده کما لایخفی علی من نظر الی کتاب احقاق
الحق وعبارتش انیست قوله علاوه برین میگویم که هرگاه مدح اصنام الخ مخفی نماند که در کتب معتمده
وتفاسیر معتبره فرقه اهل سنت این روایت بطریق متعدده وارد گردیده واگرچه علمای انها اکثر
طرق روایت مذکوره را ضعیف دانسته اند لیکن بر اهل انصاف ظاهر است که ضعف روایات بنجر
بکثرت طرق است چنانچه صاحب مواهب لدنیه بعد ذکر طرق روایت مذکوره نوشته وکلها سوی
طریق سعید بن جبیر اما ضعیف واما منقطع لکن کثرة الطریق یدل علی ان للقصة اصلا مع ان بها
طریقین اخرین مرسلین رجالهما علی شرط الصحیح احدهما ما اخرجه الطبری الخ وازین عبارت چنانچه می بینی ظاهر
می شود که طریق سعید بن جبیر دو طریق دیگر از طرق این روایت ضعیف نیست ۱۲ منه لاعفا الله عنه
اقول مغلطه مجتهد درینمقام بر عقلا ظاهر است چه از مواهب این قدر به ثبوت رسید که این قصه را
اصلی باشد وازین لازم نمی آید آنچه شقی دارین دعوی کرد یعنی رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم
مدح بتان بر زبان آورد نه زیرا که بسا دیده باشی که اصل ذره بیش نیست وعامه ازا کوه ایونکه
میگردانند وقطره را در تعبیر بسیلاب میرسانند یاد داری یا نه که رفضه مثل مجتهد فانی ودفا نفقار میگویند
که نعوذ بالله صحابه کرام خانه حضرت زهرا سوختند ودر خانه را بر شکم مبارکش فرو کوفتند ودیگران
آخر درین باب چنانچه دانی وتفصیلش را از مجلد اول این کتاب میخوانی مضطر شده گفتند که اصل این
قدر است که بر زبان عمر تهدید ارفت که خانه را خواهم سوخت بالجمله تهدید وترهیب هم چنان گفتن
کجا متضمن ست بر وقوع سوختن وکوفتن الی غیر ذلک مما افتری علما الطائفة اللیام علی الصحابة
الکرام مع ذلک هرچند دو طریق روایت ضعیف نباشد لیکن انهم چون بالاتفاق لایق احتجاج
نیست بجهت انکه مخالف معتقدات واصول است ومضاد قطعیات قرانی وادله عقلی کما عرفت
چگونه مناط اعتماد تواند شد اگر الزام ما مقصود است باید اول ثابت کردن که جاری شدن مدح بتان
بر زبان انحضرت مسلم الثبوت است نزد فریقین بالتواتر رسیده است چنانچه مجتهد فانی خدا بلیه را
قرار داده بار بار فرموده انچه بر آن دلیل ست که مطاعن سنیان وپیشوایان ایشان مرویات مسلمه بلی باز او علما

مجتهد یعنی هرگاه مدح اصنام الخ شرک و کفر مجتهد بتصریح اجله علمای فریقین ثابت گردید یعنی او
تقلید کفار قریش نمود که ایشان مدح بتان از راه عداوت و حماقت داشتند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم را متهم باین تهمت ساختند و باری راست فرموده عارف رومی که یزید در جهان بدنام شد چون مجتهد
بیاری را بیزید خواهی یافت پس ابوجهل و ابولهب و ولید هر چند مردند و کشته شدند و گندیده و گرخ
گردیدند مگر نائب بلید ایشان هنوز درین شهر بدعوی نیابت صاحب الامر بر مسند اجتهاد
می نشیند و این دعوی بر زبان دارد که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مدح بتان نموده مسلما که
الشیطان به تلبیس القا کرد تلک الغرانیق لیکن انهم مستلزم مدعای مجتهد نیست که حضرت مدح اصنام نمودند
چه محتمل است باعتبار علاقه سببیت که مراد از القا همان باشد که علما تقریر کرده‌اند و صاحب مواهب از
عامه مفسرین در مقاصد دیگر آورده و بسیاری از محققین با وشتا هنی از علمای رفضه تقریرش نموده
کما عرفت پس با وجود این همه معانی ثبوت مدح بتان را بر زبان حضرت خاتم پیغمبران مدعی شدن بکار
مجتهد الزمانیست نه بکری از غولان بیابانی و محصل سخن چنان نزد من احسن است که مراد از تمنی تلاوت
است و معمول کفار بعد از انکه بمعارضه قرآنی عاجز شدند این بود که استماع قرآن گوش نمی نهادند بلکه
تخلط و تلبیس و رفع صوت و تحریف و شعر و صفیر شروع می نمودند قوله تعالی وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا
تَسْمَعُوا لِهَـٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ مگر بعلاقه سببیت بشیطان نسبت نمودند این علاقه
علیت و معلولیت در زبان و تلاوت بوجه اتم متحقق است پس مدح بتان چگونه لازم آمد و دعوی مجتهد
رئیس الشیاطین بچه عنوان ثابت گردد نکیست که از روایات دیگر که در تفاسیر آخر مذکور است چنان
مستفاد میشود که شیطان وقت تلاوت آیات در استماع حاضرین القا نمود و ایشان را در توهم
انداخت که جاری شد بر زبان پاک صاحب لولاک تلک الغرانیق العلی و منهن الشفاعة
ترتجی از انجمله است تفسیر تبصیر الرحمن و تیسیر المنان مشهور بتفسیر رحمانی پس وهم و خیال
حضار حضور مشرکین کجا مستلزم صحت برای دعوی مجتهد لئیم است که مدح اصنام بر زبان
حضرت علیه الصلوة والسلام جاری گردید و از در منثور سیوطی بوضوح می انجامد که شیطان
چنان قراءت کرد که در قلوب مشرکین متمکن شد که حضرت تلاوت فرموده تا انکه مشهور
گردانیدند که پیغمبر از دین خود رجوع نمود و این خبر تا بزمین حبشه رسید و هرگاه گوینده این کلمات
شیطان باشد مجتهد رئیس المضلین را چگونه چنین دعوی نسبت بجناب سید المرسلین برای
الزام اهل حق و یقین رسید نعوذ بالله من الکفر والزندقه و از انجا عیان شد که بعضی از روایات
این آیات که ظاهرش این است که القای شیطانی بر زبان مبارک بود اصلی و حقیقی ندارد و معنی انکار
اصلیت همانست که بیان کردیم و قول قسطلانی منافی انچه گفتیم نمیشود الا که نسبت بر مجتهد الزمانی

لازم آید که محققین سنیان میگویند که اصلی دارد و در صواعق چنانچه دانستی تصریح میکنند که ابطال
نمارد و برین تقدیر افاده نمایند که کلام ایشان را تصدیق کنیم یا با افاده مجتهد فانی دل بندیم بعد از
بر ناظرین کتب شیعه مخفی نتواند بود که قدمای ایشان آنچه در امثال این امور توسعه کرده اند
تفضیلش خالی از تطویل و سوء ادب نیست هرگاه جواب دادن ارباب اعتزال مستلزم صحت
روایت نزد اهل سنت شود چنانچه در مقاله سادسه دانستی جواب دادن پیر مغان مجوس چگونه باعث
تحقق روایت عند الشیعه نگردد پس درینجا گفتوری دریده دهن و مجتهدین پر کرده فن بعد از ملاحظه
تنزیه ثمانینی چرا نمیگویند که روایتیکه شریف مرتضی بجوابش پرداخته در طرق شیعه مروی گردید
و اگر روایتیکه ثمانینی جوابش نوشته مخصوص می بود بکتب ناحیا این گرگ کهن نمی گفت لیکن بسبب از
که آنچه شما نقل کردید نزد شیعه بجوی نمی ارزد و بر اهل تشیع افترای محض است و زینهار تا بجواب
دادنش محتاج نیستیم سنیان در مذهب خود روایات بسیار دارند ما را چه ضرور که در جواب مشقت بر خود
کشیم و بر فرض محال جوابش اینست بالجمله ظاهر کلام ثمانینی همان است که روایت مذکور حدیث
امامیه و قصه را اصلی باشد برین قدر رجه موقوف که منع دیگر پخته و پرورده باکرم و سعر کیتی
بسر برده و در تفسیر مجمع البیان آنچه آورده صریح است و از آنکه ابن عباس روایت کرده که شیطان
بر زبان مقدس القا کرده و از کلام طبرسی یعنی آن صحیح در کتاب مذکور چنان مستفاد شده که بدرجه
صحت رسیده پس نتوان گفت که از تردد او در صحت تحسین و توثیق و صلبیت روایت از دست
نمیرود و چون از تصریح طبرسی معلوم شد که راوی آن ابن عباس است ظاهر شد و مجتهد آن ست
که این روایت را صحیح دانند و شاید که آن اصح از آن جهت گفت که ابن عباس نزد طبرسی ثقه نباشد
کما مر وجه مرا ز اطرفه تر آنکه کاشانی باین روایت مائل گردیده که شیطان بعض قوت تلاوت
مشابه آواز آنجناب این کلمات برخواند که سخن درانست و بر ناظرین روایات این باب عیان ست که این
قید برای آن افزوده بودند که حضرت صلی الله علیه وسلم چون او را درین پیرایه مشابه جبرئیل دیدند
و التباس افتاد پس شاه ملا و اسحق که کاشانی گوید که روایتی که سید مرتضی جوابش داده مرضی
اهل تشیع نیست و در عین تفسیر بلکه ترجمه بوساوس شیطان ایشان دل بندد و قید امتیاز افزاید حقیقة الافراد
اند انه و بعد از تتبع کتب شیعه و هم تفسیر کاشانی عیان ست که این شیطان لا لغه ابلیس علیه اللعنة
و العذاب بود و الغرض آنچه در تفاسیر سنیان وارد است دانستی که نص دران نیست که شیطان
بلا واسطه القا هم کرده باشد بلکه محتمل است القای کفار الی غیر ذلک من الوجوه و کاشانی رئیس عنوان
بیانیانی در خلاصة المنهج القای شیطان بعض ابلیب خاطر قرار دهد و آنچه بران متفرع شد یعنی التباس
حضرت پیغمبر بران راضی شود نعوذ بالله من ذلک اکنون چگونه روا باشد شیعه را عموما مجتهد

خصوصًا با احادیث جناب پیغمبر ما تمسک جستن مثل مناقب مرتضوی بعنوانیکه هیچ کسی را از انبیاء و غیرهم از عداوت و حسد اهلبیت طاهرین باقی نگذارد و مدایح سلمان و ابوذر و مقداد بطوریکه خصوصیات عترت مطهرین را برهم زند کما لا یخفی علی من طالع البحار فکیف قوانین اسلام و اصول دین را بر بعض آن بنیاد نهادن یا قصر همه مذهب رفضه بدون استیصال فقیر از یاد در آمد بار خدایا مگر گویند که از قرآن ثابت شده در باره هر نبی و هر رسول القای شیطانی در تلاوت کتاب آسمانی و تمنای نفسانی لیکن جناب پیغمبر بمقتضای اصول رفضه مثل احادیث کلینی و عود و اقرار مجتهد جائسی در حسام و غیراو در غیر آن نفس سید المرسلین بودند و رتبه ایمه از انبیای اولوالعزم هم درگذشته و امامت بر مرتبه نبوت و رسالت راجح گشته پس احادیث آنجناب در ذریه طاهره آن عالی قباب هنوز بر جای خود است و اینکه شنیدی بر طور شیعه غایت قصوی است پس ایشان را حقیقتاً با احادیث رسول اطهر کاری نماند و از اینجا است که قال قال رسول الله در کتب ایشان نخواهی یافت الا شذ و نادر تا آنکه در تخصیص تاویل و تسویل پرداخته اند چنانچه بر ناظرین شروح کافی و من لا یحضره الفقیه مخفی نیست و این ماولین در حقیقت از اصول خویش که باعث ترک حدیث پیغمبر است غافل شده اند که میگویند که اهل بیت علیهم قال رسول الله بر زبان نمی آوردند مگر بجهت خوف اهل سنت و تقی مجلسی و دیگران از علمای قوم مسطور صاف صاف گفته اند چنانچه سابق دانستی که شیعه را با اصحاب رسالتمآب کاری نمانده اگرچه ابن عباس و مانند او باشد که در حق او و پدرش نصوص نبوی وارد شود دلیل بر آنکه ایشان از اهلبیت آنسرور بودند چنانچه فتن تحار هم بران اول دلیل است کوبی خرد جائسی و این مجتهد انکار اطلاق اهل بیت جز بر اصحاب کسا نماید کما فی اطعن الرماح و من حیرانم که اگر شخصی سلمان و ابوذر یا کسی دیگر را مستثنی فرماید و ایشان را بدلیل تشیع فرا گیرد مطاعن خلفا کجا باقی ماند بلکه بطریق اولی ایمان و دین شان نزد شیعه مسلم الثبوت گردد زیرا که درین کتاب لعنت اهل استثنا از ایمه هدا خصوصًا جناب شیر خدا جا بجا منقول است و قتیکه ایشان با جناب حضرت امیر عهد لب بستند و بزودی شکستند و سوختن مهبط وحی و اسقاط محسن و امور دیگر که تفصیلش هرجا نمی باید بچشم دیدند و غیر از مقداد کسی دل بایفای میعاد نه بست حالیا کسی نماند که حدیث از و گرفته شود مگر از حضرت امیر و جناب سیده و حسنین و چون بر اصول رفضه حال اهل عبا چنان باشد که بر کتاب الوصیت مهر زنند و عهود و مواثیق را روبروی ملائکه مقربین و حضرت سید المرسلین مشید کرده اند و بر د وحی بار بار پرداختند همه مواعید موکده را برابر غازی نشمارند و وصای حضرت رسول را از آغاز تا انجام برهم زنند چنانچه در مجلد اول چند بار دانسته و این مجلد نیز بران مشتمل است پس سلسله حدیث کلیه گسیخت چه جای آنکه احادیث مرتضوی علیه السلام اقل قلیل باشد و روایات حسنین علیه السلام و جناب سیده علیها السلام از انهم کمتر بود و حال قرآن مجید خود بر اصول رفضه عیان شد که بیاض عثمانی بیش نیست و چون حال اهل کسا چنان باشد از متاخرین

انچه چه نام توان برد که کار ایشان از سنی و شیعه تقیه نمودن و مداهنه و خوشامد کردن است و القتاق است
هم گفتن و شیاطین ایشان را مدح نمودن این بر زبان ایشان و ثوقی نماند و ازین تحریر که نزد عامه تطویل
بود فایده عظیمه بدست آمد یعنی انچه مدعی اجتهاد گفته بود که مدح اصنام بر زبان مقدس رفت و تحیت
تیان ثابت نشد همین است حال انچه بر زبان مرتضوی گذشت انتهی بر اصول رفضه البته حرفا حرفا
منطبق هست بلی امریکه برای رفضه باقی است این است که حضرت صاحب الامر فرزند نرگس خاتون
که نکاحش با امام حسن عسکری در حال شرک و نصرانیت صورت بسته کما فی البحار و حق الیقین
بمقتضای الحاضر فی الامصار و الغائب عن الابصار که کتب معتمده رفض بران گواه است چنانچه
در دیباچه کتاب معلوم کردید بهر مجتهد اصولی و محدث اخباری اقوال مختلفه که موجب ملاعبه
همه گرباشد سیر ساند لعبه انیکه فریب شیطان و بار را در ان مدخلی نباشد اگرچه جناب فاطمه زهرا را
فریفته باشد چنانچه در تفسیر اهلبیت که استاد کلینی است جمع کرده مذکور است و هم امام موصوف افاده
خود را بشیعه الجنان القا میفرمایند از مکاید شیطان ایمن فراغ کلی رومیدهد اگرچه حضرت پیغمبر را بدین القای
شدید واقع شود که جبرئیل است یا عزرائیل چنانچه آنفا دانستی و الحمد لله که این مبحث را نیز بعنوان
جامعیت در سلک تالیف کشیدم تا بمطالعه آن مکاید شیوخ نجدیه در بسیاری از کتب کلامیه از هم
باشد مقصود این شیاطین از تیز زبانی در حق علمای سنت سنیه آن بود که فریب دهند مقلدین خود را
و راسخ نمایند در قلوب ایشان که زنهار در مذهب شیعه عیبی و اثری از قصه تلک الغرانیق نیست
و اگر می بود جهابذه علمای شیعه چرا بر سنیان درین باب طعن میکردند و بنیاد طول لسان بران می نهادند
فانه کبر هی بالحجارة من کان بیته من زجاجة من بعد مخفی نماند که مجتهد الزمانی قید زعم محبت
در تقیه حضرت رسول یزدانی می افزاید تا بداند که تقیه انجناب نزد مجتهد مبتنی خلوات شیطانی است
است و اهل دانش و بینش نیک میدانند که چون رسول خدا و حضرت اسد الله و حسن مجتبی و شهید
کربلا و تقیه همه بدست تقیه فرمایند دیگر کیست که بالای اعلام دین برادر فاعتبروا یا اولی الالباب
و قولوا ان هذا لشیء عجاب قوله اما روایت اثنا عشر خلیفه الخ اقول جواب روایت بخاری
که بواسطه عمرو بن العارض است در مقاله ساوسه مذکور شد مفصلا چنانچه داب این فقیر است اما
هنیقه بحکایت ملاد و سازه اشاره کرده و بکلامش تشبیه داده و لیس انیها من اجمال و اهمال است
که بدر شان موجب فرو مایگی در کتب مطبوع خویش میدانند باید این حکایت را شرح کردن و ان شاء
الله تعالی عنقریب معلوم میشود که این مضحکه هم بر رفضه راجع میگردد قال الله تبارک و تعالی
حکایة عن نوح و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
انچه در باب حدیث دوازده خلیفه تخییل فاسد را دخل داده انشاء الله تعالی در قول ائیده

اقول جواب الخ درین جواب مجیب فاضل [illegible] قول [illegible] میکنیم چنانچه باید مناسب و نافع علاوه
مجتهد الزمانی درین مقام بعبارت ثمرة الخلافت و سمت تشنیع دراز کرده لاجرم من جواب
این را از رساله اثبات الخرافة لصاحب ثمرة الخلافة که حالش در آغاز کتاب دانستی نقل کرده بخدمت
کثّاری مجتهد مشغول میشوم یعنی از تلویح جدید را باثبات الخرافة ضمیمه میگردانم و خودنوشتنید
و رسائل دیگر ایشان گواه است که این کتاب نیز بجهت بی سامانی و وقوع حرج و صحت
چنانچه باید بمداوال نگشته و در قلب طابع بیامده و حال هم مردم بجائی رسیده که اکنون
منتظر اند که مؤلف کتاب این بار هم در هر بار بر سر کشد که مبلغی غایبان خرج کند و کتاب را
مطبوع گردانیده خود حصه های مردم برساند بلکه بر ایشان هم توفیق مطالعه کتاب دسیسه
عطایش خدایا مگر برای ترغیب دیدنش چنانچه درین شهر رساله بصارة العین و کاشف اللیام
تقسیم که جامع اوراق ادراری معین نماید و اگر بار دیگر این بار هم بردارد باز هم محنت این
بیچاره رایگان است که زر را خواهند خورد و کتاب را نخواهند دید فالمشتکی الی الله تعالی
کما دیار علم هذا الخیذ انجاحید که امروز درین شهرها صفیکه آبادی آنرا نهایتی نیست کسی را
لائق آن نمی بینیم که ساعتی نزد او نشینیم و العاب و الام را که بسبب تنهائی درین تالیفات بر من
است پیش او شرح کنیم و او بداد من برسد و دست از ملاعب و ملاهی بردارد و چیزی
ازین کتب و غیره بشنود و علما غیر از کتب درسیه شغلی ندارند و الفاظیکه مصطلح طبعیین
و منطقیین است یاد گرفته اند و امثال امراء و اعیان جوانی به طبع آزمائی این فنون را دیدیم
و درس دادیم و مانند سرقات شعریه پنداشتیم و اکنون بعلوم انبیا علیهم السلام مشغول گشتیم
بچشم استحقار می بینند عیاذا بالله مقتضای الکلام یجر الی الکلام از کجا بکجا افتادم سخن
درین بود که از اثبات الخرافة جواب مجتهد بنگارم پس بدانکه آنچه او در اعتراض اول گفته محصل آن
دو حرف است یکی آنکه بعد در این روایات چرا لفظ امیر آورده اند و این بحث قطع نظر از آنکه
از داب محصلین نیست و بحث لفظی است دلالت بر آن می کند که معترض طرق حدیث را و در آن
کتابهائیکه مجمع این روایات است هم تتبع نکرده مفتی اعظم را قاصر از تتبع دانسته اری المرء یقیس
علی نفسه بیان این مغلطه بقدر ضرورت این است که روایت میکند جابر بن سمره رضی الله
عنهما قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول یکون بعدی اثنا عشر رجلا امیرا فقال کلمة
لم اسمعها فقال کلمة الی انه قال صلی الله علیه و سلم کلهم من قریش و در روایتی است قال لا یزال
امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی صلی الله علیه و سلم فقال بکلمة خفیت علی فسألت
ابی ماذا قال رسول الله فقال کلهم من قریش هذا روایة البخاری و مسلم الخ و در روایت ترمذی است

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون من بعدی اثنی عشر امیرا و در صحیح بخاری است حدثنا
محمد بن المثنی حدثنا شعبة عن عبد الملک قال سمعت جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون اثنی عشر
امیرا و ازین روایات که شتی نمونه از خروارے ذاند کی از بسیاری بود عیان شد که تعبیر کردن بلفظ امیر
هم اتباع سنت است زیرا که در احادیث رسول مقبول خود لفظ امیر مسطور است پس اعتراض را
بنیادی و بحث و نظر را اعتمادی نماند بلکه ازین بیان اینهم هویدا شد که اگر تعبیر نمایند بلفظ دوازده مرد
نیز اعتراضی وارد نمیشود کاش رجوع میکرد مخاطب بطرایف ابن طاوس که دران هم امیر و رجال تعبیر
طرفه تر آنکه بیچاره مجتهد الزمانی حامل الاسفار کتاب اکمل الدین صدوق الکواذب را هم ندیده و نه احادیث
او را از زبانی کسی از ثقات شنید که او حدیث میکند باسناد خود و الفاظش اینست حدثنا احمد بن
الحسن القطان قال حدثنا ابو بکر محمد بن احمد بن عبیده النیشاپوری قال حدثنا ابو القاسم هارون
بن اسحق یعنی الهمدانی قال حدثنا عمی ابراهیم بن محمد عن زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر و اسناد
دیگر اینست حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا ابو علی محمد بن علی بن اسمعیل السکری المروزی
قال حدثنا سهل بن عمار النیشاپوری قال حدثنا عمر بن رزین بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن
سعید بن عمرو عن الشعبی و اسناد حدیث دیگر این است حدثنا عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنی ابو
احمد بن محمد بن یحیی القصرانی قال حدثنا ابو علی بشیر بن موسی بن صالح قال حدثنا ابو الولید خلف
بن ابو الولید البصری عن اسرائیل عن سماک و انیهمه احادیث انجا بر مذکور است بلفظ اثنا عشر امیرا و لفظ
کلهم من قریش اکنون باید گفت که مجتهد الزمانی را اگر اطلاعی بر نحیله حاصل می بود این اعتراض نمیکرد
پس از علامات قیامت است که چنین جهل کوی حیله جوی کتاب علم کلام تصنیف کند و رساله البصائر الفقیر
را رونماید بیاد تحی آید که او جای چنان تقریر کرده باشد که بجوی ارزد یا بروی با فحش وجوه منقلب
نکرده در نیجا نکته ایست دقیق و لطیفه عمیق بیانش آنکه غایة ما فی الباب از طرف شیعه این است که قلوب
سنیان بخلفای جور مایل شده ورنه این احادیث را با لیستی بر دوازده امام حمل کردن و مسکویم
که انچه مجتهد علامه زمانی بی ادراک و شعور حدیث خبر را نقل کرده نص است در تخطیه رفضه و تصویب
اهل حق که خلفا را از قریش گرفته بعضی را از اهل بیت و بسیاری را از غیر ایشان قرار داده اند پس حدیث
مسند کبیر بر قمع بدگمانی مجتهد حمیر دلیل قوی است و انچه مجتهد نقل فرموده حرفی درین باب افزوده
برای اهل سنت من و سلوی چه بسیاری از محققین ایشان میگویند که دو کس ازان منجمله اصحاب کساند حضرت
مرتضی و حضرت حسن مجتبی و دیگران از اهل بیت هستند و اگر در اثر قلت حمل کنند امام مهدی هم داخل
تواند بود و بعضی از وجوه العرض ازین نوع نصوص علمای ما حکم کرده اند که صفت جامعه میانه این خلفا
قرشیت است و بس که منصوص است در اخبار فریقین کما عرفت و اگر صفت جامعه هاشمیت و فاطمیت هم

تعمیم نمیکنند بالجمله حدیث مذکور برای رفضه که گمان بد داشتند و اهل حق را مداهن می پنداشتند مانند
زقوم و حمیم گشته که همه اسعاف مطاعن ایشان درخصوص فرو ریخت و مخفی نماند که مجتهد هم روایات خلفای اثنا عشر
متفق علیها مابین فریقین میداند چنانکه در مقاله خامسه دانستی وکان ذکر الحدیث الاخیر من عجائب التقدیر
ولا ینبئک مثل خبیر و درین مقام باوجود اینهمه افادات روشن ابحاث دیگر در بحر طبع کمترین موج زن است
ازانجمله آنکه مجتهد الزمانی باوجود بلند پروازی و لن ترانی ببرهان قطعی مرتبت کردند برانکه احدی از ائمه درین
احادیث داخل و باین خلافت واصل نباشد زیرا که مجتهد اقرار کرده که تعبیر از لفظ امیر خالی از تحقیر نیست
و آنفا دانستی که جناب نده علمای فریقین لفظ رجل هم در حدیث شریف آورده اند لاجرم تحقیر تذلیل
رسید چنانچه مطاعن رفضه هم دلیل بر اهل السنت حال این استدلال درست شد اگر ائمه اثنا عشر مراد باشند
تحقیر و تذلیل ایشان لازم می آید و اللازم باطل فالملزوم مثله و ازینجا هم حکم توان کرد که مجتهد و قدمای
او همه مرفوع الاقلام و منصوب الاقدام اند حقیقةً و عداوت شدید ائمه ایشان مستولی است تا بحدیکه
معتقد اند که خود حضرت پیغمبر ائمه را تحقیر و تذلیل کرده اند لیکن فقیر را تعجبی نیست چه قدمای و مدار ایشان
هم اعتقاد داشتند که حق تعالی در کتاب مجید خویش امام الائمه را خصوصا بدابة الارض تعبیر فرموده
و خود ابن حمقا گفته اند که دابة الارض ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او فاصله بسیار است کما سبق
تفصیله و ازانجمله آنکه مفتی اعظم که لفظ امرا آورده اتباع صاحب فصل الخطاب است زیرا که او بمقتضی
نقل مجتهد در رساله ثمرة الخلافه چنین فرموده و شمار نمودن بعض یزید را از جمله دوازده امرا که منصوص
است بموجب مدح او نیست پس اعتراض او بر مفتی اعظم مغالطه دیگر است بلکه تعلق دارد بصاحب
فصل الخطاب و دفع این اعتراض از خود واضح کردید یعنی در هر تعبیر بلفظ خلیفه و امیر و رجل اتباع سنت
است و هیچ غباری در میان نیست بلی غبار و خس و خاشاک بلکه غوایل و اشواک همه بر فهم مجتهد بیباک
است که در لفظ امرا تحقیر فهمیده و بحیثیت لفظ رجل تذلیل ائمه هدی او را لازم گشته کما عرفت دوم
آنکه مفتی اعظم انکار مدح چرا نمود وجه اش آنکه اگر مفتی اعظم را منکر مدح فهمیده است مطلقا یا گمان دو
که او انهمه خلفا را قاطبة بد میداند پس ممنوع است لا بد علیه اقامة البرهان کیف لا و فیهم معاویه
بن یزید و عمر بن عبد العزیز و اگر مراد انکار مدح یزید است کما عرفت پس این انکار بجای خود است
و لیکن تکبیر مجتهد بحریر مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر است فانه قدم عزمه ان فسق یزید
مجمع علیه و کفره مختلف فیه و لعیده بانی الکتب الکلامیه و غیرها من فظاظة امره و الاتفاق علی فسقه
والاختلاف فی کفره درینجا اندک غور باید کرد که آیا بطور تغلیب مدح خلفای و امرا می توان شد
فکیف که نزد بعضی تغلیب عدد متعین بود زیرا که محمد و حسین یعنی خلفای اربعه با حسن
مجتبی و ضمیمه ابن زبیر و ابن عبد العزیز و معاویه یزید و حضرت مهدی بعد دوازده میرسد و نزد

و دیگران است کہ از ثقات عباسیہ [illegible] شده و یکی [illegible] فاین [illegible] الاعلی
و العجب که [illegible] ریاست و حکمرانی با پسران شده [illegible] مجلس [illegible]
برای فدک که [illegible] که [illegible] زبان کسی از علمای [illegible] لقب [illegible]
تعقیب [illegible] بلفظ امید بر زبان آرند [illegible] عقلا و نقلا [illegible]
آنکه قبل ازین از کتب شیعه منقول شده [illegible] بجای لفظ اکثر [illegible]
او از خلفای جور و عنید لازم نیاید بلکه مدح برای راشدین است [illegible] و هدایت و رشد برای [illegible]
است یقیناً بخلاف قرشیت که برای هرکسی از ایشان با وله دیگر هم بجای خود [illegible]
و فجار با لفجار با در روایت علل الشرایع هم منصوص [illegible] که آنچه در اعتراض ثانی
تقریرش نموده تحسین است خالی از تحصیل زیرا که قبل ازین دانستی که آن بزرگان که یزید را از جمله
این خلفا شمرده اند سببش این است که خلافت را به معنی عام فرود آورده اند و از حدیث الخلافة
بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا عضوضا اتصال خلافت راشده تا سی سال فهمیده لاجرم احادیث
اثنا عشر امیر او رجلا و خلیفه را بر اطلاق حمل کردند اگر باور نمی آید باید بصواعق رجوع کردن و
خرافت مجتهد را الیقین نمودن بالجمله صاحب صواعق بعد از حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة
ثم یکون ملکا عضوضا و تطبیق آن بر خلفای اربعه و حسن مجتبی گفته اگر کوئی این خبر منافی دوازده
خلیفه است گوئیم زنهار منافی نیست زیرا که الف و لام برای کمال است یعنی خلافت راشده
متصل محصور است دران پنجکس و درین احادیث خلافت مطلق مراد است و ملک عضوض را
هم شامل است تا آنکه مثل یزید هم دران داخل است انتهی محصلا و نیز احادیث حذیفه که مجتهد
قبل ازین درین کتاب آورده و جوابش بتفصیل هرچه تمامتر در جلد اول ادا شد اقتضای آن دارد
که بعضی در احادیث دوازده امیر بعضی از خلفا ممدوح و بعضی مقدوح باشند پس رشاوت
و مدح یزید از کجا به ثبوت میرسد زیاده برین نیست که یزید از جمله خلفا بمعنی مذکور شد یعنی غلبه
و حکم راسخ و نه بودن خلیفه دیگر در زمانه آن ننگ نوع انسانی و این مقام انکار است و مستلزم
استحقاق الحاصل انسلاک یزید لئیم در زمره خلفا بایمعنی چیزی دیگر است و انسلاک
او در خلفای راشدین معاذ الله امری دیگر است و کسیکه میانه این هر دو امر تفرقه نکند
و چنین اعتقاد نماید که از انسلاک او در زمره خلفا به اعتبار جبا نیابی و نبودن خلیفه ثانی
لازم می آید مدح یزید و استحقاق او بخلافت رسول یزدانی قابل خطاب نیست بلکه او است
از غولان بیابانی متبعین خطوات شیطانی و هرگاه معلوم شد از صواعق و دیگر کتب
حدیثیه و کلامیه که خلافت درینجا عام است و زیر این عام انواع مندرج است بعضی

قابل مدح وجهی مستحق قدح ومناط تعدادین کرده عموم است وخصوص بنابران تفریع بدیع
مجتهد یعنی پس اگر احادیث مذکوره عاری عن المدح باشد قدح در مدح خلفای راشدین رضی الله عنهم
لازم خواهد آمد هیچ مفهومی ندارد بلکه باعث حیرت اولی الالباب است چه هرگاه چند نوع
زیر جنسی از اجناس مندرج کنیم وآن جنس را بر همه حمل نمائیم مثلاً گوئیم که انسان وبقر وغنم حیوان
اند نفس حیوانیت که امریست مشترک در همه البته ثابت خواهد شد وخصوصیات نوعیه و
صنفیه از کجا وقس علی هذا چون افراد نوعی را زیر یکی از کلیات فراگیریم وگوئیم زید وعمرو
وبکر عالم اند زنهار لازم نخواهد آمد ازین حیثیت حمل که هر همه محدث باشند لاجرم چون بنظر حکم رای
وبنودن خلیفه دیگر دوازده کس را از راشدین وجابرین زیر خلیفه گرفتیم نفس خلافت برای
همه بثبوت رسید خصوصیات هر یکی برای هر یکی ازین حیثیت کی ثابت شد وهذا ظاهر لکل واحد
وانکان مخفیا علی المجتهد واین مغلطه جدید مثل قدیم است که مجتهد فهمید که همه عباسیه بر طور
علامه سیوطی مستحق زعامت بودند حالانکه مدعا این بود که علامه مذکور خلفا را زیر جنس عالی
فرگیرد وهر که خارج از جنس مذکور باشد ذکر نفرماید پس چنانچه سیوطی ظالمین را با عادلین شمرد
این علما یزید را در خلفا نام برده‌اند وهرگز حقیقت خلافت برای هر یکی در احدی ازین مقامین بثبوت
نه انجامید بالجمله اکنون ضرور است که مجتهد ثابت گرداند لزوم قدح را برای خلفای راشدین بر تقدیر
مذکور وهو عندنا ممنوع لجواز التغلیب وامثال من الامور واگر مجتهد الزمانی بداوم عرضات
کمترین قرار سند مثالی درینمقام از کتب محدثین شیعه باعتراف صاحب مناقب مرتضوی مولف
سمع الیقین ودیگر جهابذه علمای متشعبین آرم که آیا جناب ندیده‌اند که چون حق تعالی حضرات
ائمه اثنا عشر را که کلهم من قریش وصف ایشان است باتفاق فریقین کما عرفت جلوه ظهور
داد حضرت امام مهدی را نوری القدر بود بحدیث کوکب دری که میانه محدثین شیعه مشهور
ومستفیض است که هیچکس بدان مرتبه نمیرسید نه گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسنؑ وامام
حسینؑ ونه حضرت سید المرسلینؐ یعنی جناب مرتضیؑ امیر المومنین را چنانچه بنقل صاحب مناقب
مرتضوی از کلینی در آغاز مجلد اول ازین کتاب در وسط آن بروایت اسناد کلینی در تفسیر این بیت
معنی لفظ سید المرسلین در حق امیر المومنین واضح شد طرفه آنکه جامع الاخبار دال بر انست که نور جناب
نبوی زیاده تر باشد زیرا که حضرتؐ فرمود چاکو زراد در پهلوی عرش بی مثل دیدم نور عبد المطلب وپدرم
عبد الله وابوطالب وبرادرم علی بسبب آنکه این هر چهار کفر را تا وفات ظاهر کردند وایمان را پوشیدند ولیکن
جوابش بر اصول موضوعه آنکه اخفای شان تا شصت سال یا هشتاد یا هشتاد باشد ولیکن صاحب الامر
بنیان اخفا کردند که ذات خود را که مصدر همه افعال بود نیز پوشیدند وبدریای غیبت چنان

غوطه زند که هزار سال تخمیناً یک غوطه شانست پس بسبب مذکور تا قرب قیامت بوجه اتم متحقق گشت و نیز
البدیهیات وحالانکه توقع آن بود که شته امام اول را بخیریت حضرت خاتم و بسبب مشاهده جمال جهان
آرای سرور عالم و مشرف شدن بصحبت شریف که احیای علوم دینی و کیمیای سعادت ابدی و معراج
المقدسین و منهاج العابدین بود بمرتبه قصوی میرسانیدند مگر فرزند خاتون نرگس که از سلاله کنیز
و نصارای روم بهمه سه یعنی نکاحش هم نزد شیعه درست نبود زیرا که در عین شرک اتفاق افتاد
کما فی البحار وغیره من کتب المجلسی انیهمه مرتبها رو داد که هم لمعان نورش را شنیدی و هم مرتبها
در حق الیقین بچشم دیدی که حضرت سید المرسلین یعنی علی مرتضوی و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
از اول مبایعین او باشند و در لشکریانش بسر کنند پس جناب مرتضوی که از اصول منافقین سید
المرسلین بوده و فضائل مصطفوی بفضائلش نمیرسید کما فی المناقب المرتضویه معزول شده
وحالانکه عزل موجب منقصت و نفرت است کما قالوا فی حدیث المنزلة پس نشان باید داد که چون امام
خلیفه بر منوال واحد باشند این مزیت و نقصان از کجا ترتیب یافت اکنون الفاظ عبارت را
باید دید که دلالت بر ذلت و منقصت و نفرت خلق دار دیا نه وهی هذه فان قیل لم قلتم انه لو بقی
هارون بعد موسی لکانت خلافته ثابتة بین موسی ع قلنا لانه اذا ثبت هذه المنزلة فی حال الحیوة فلو
ان نزول عنها بعد الوفات لانها منزلة جلیلة لا یجوز ان یحط عنها من ثبت له لان ذلک یقتضی
التنفیر لما قال من ان العزل طلاق الرجال انتهی کلام القاضی بلفظه متحرم که این دیوانه بکار خود
هشیار همه امور را که موجب تقریر تذلیل است در کتب خود می بنید و آنرا شاید موجب تعظیم
تکریم می پندارد پس ذهب الله بنوره برین مقل صادق آید یعنی بر عکس نهند نام زنگی کافور
علی مرتضی که از جمیع انبیا افضل باشد کفر آتا دم شهادت ظاهر کنند و هیچکسی از مدینه
از و مشهر نباشد بلکه او را پیشوای خود دانند حالانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم شیوه مذکور را
بهترین جمیع اشیای عالم الیقین می کنند امری راکه کلام دران میرفت لا حول ولا قوة الا بالله علاوه
برای حضرت هارون بالاستقلال نبوت هر مسلمان ثابت است کما لا یخفی قطع نظر از انکه همه
ائمه چراغ سحری باشند و مهدی رفضه کوکب دری بود اگر اندک غور کنی ذاتیات امامت را فقط
بهدایت فرزند خاتون نرگس ثابت کرده اند زیرا که مقصود از خلافت حفظ شریعت و حدود بلاد
اسلام و انتقام از کفره لیام و بجا آوردن حدود و قصاص و اجرای احکام و انواع سعادت است
و این همه امور مرتب نخواهد شد مگر بدست حضرت مهدی حتی که جده مطهره خود یعنی جناب صدیقه
حد خواهد زد پس اکنون از مجتهد باید پرسید که دیگر ائمه با وجودیکه سیر منقطه بوده اند و لسلب ال
ذاتیات از جهان تشریف بردند که چیام و ثمره چگونه است باین قصر شدید منتقم از اعدای دین فاما

ولفین زیر خلافت که عبارت از تمکن فی الارض و سیاست مدن است کما سبق من کبتهم منسلک توانند شد
واگر کتاب ابن بابویه صدوق راکه کمال الدین نامش گذاشته از صندوق بکشایند بسیاری را از مویدات
این تقریر بیابند پس اگر علمای ذوی الاذناب گویند که حمل جنسی برافراد مستلزم سوء ادب بنسبت انبیا شد گوئیم
فقد تم الدست و حصل المطلوب فرق این است که گنجانیدن انبیا در معطله و تجسس بعین نشاط و نبودن سیر
و جبانیای کمتر از و بوجه حمل جنسی سم البیا حانیست بخلاف گنجانیدن خلفای ظلمه زیر خلافت و حکومت
رابی کما لا یخفی علی القاصی والادانی قال الله تعالیٰ اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْ حَاجَّ اِبْرَاهِیْمَ فِیْ رَبِّهٖٓ اَنْ
اٰتٰهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ وایضا در تفاسیر شیعه که از حضرات اهل بیت برغم عوام شان منقول است دیده باشند
که حق تعالیٰ یزید را در مقطعات قرآنیه جائیکه هدایت و صبر و عطش امام حسین علیه السلام و عظمت کربلا
معلی را در کهیعص می شمارند نام می برد و آنچه در کتب قوم بمعذرت این امور دیده شد اینست که چنانچه
هدایت و عطش و صبر آنجناب در کربلا بغایت علیا رسیده ظلم یزید هم بدرجه قصوی انجا رسیده لهذا
مراد از یا یزید است فانتهوا معشر النائمین **محصل مرام و فذلکة الکلام** آنکه بدیهی است
که چون حدیثی بطور اجمال صدور می یابد البته در فهم آن اختلاف پدید می آید پس بعضی دوازده را
بر نیک و بد حمل کردند بدلیل حدیث ثلثون سنته و حدیث ملکا عضوضا و حدیث دخن و حدیث دعاة
علی ابواب جهنم و مانند آن و از هذا الامر نفس حکومت بدون شرکت غیرے اراده نمودند و دیگران بملاحظه
غلبه دین و ملت نیکان را تا مدت اسلام الی یوم القیام بدون توالی ایام برشمردند یعنی صدیق رضی الله
عنه و فاروق رض و ذوی النورین و مرتضی رض و مجتبی رضوان الله علیهم و معاویه بن یزید و عبدالله بن زبیر و عمر
عبدالعزیز و حضرت امام مهدی باز بقیه را از ثقات بنی العباس رحمة الله علیهم نشان داده اند و رای
جمعی بران قرار گرفت که دیگران مراد اند که بالاخر این مناقب برسند و احوط اینست که تعداد ضرور نیست
زیرا که ظاهر احادیث مقتضی امتداد زمانست بلکه در بعض احادیث حتی یقوم الساعة موجود کما فی تخریج الشیخ
الحلبی نقلا عن صحیح المسلم الی غیر ذلک پس احتمال دارد که تا قیامت بعضی دیگر هم عدد مذکور بهم رسند
و ارکان خلافت محموده زیب و زینت دهند وایضا پنج شش و ده دوازده بر قلت عدد محمول می شود
و هفتاد و هشتاد را بر کثرت فرود می آرند و مناسبات امور را نگاه میدارند و عدد فی نفسه نص در مطلوب
نمیشود قال الله تعالیٰ فی قصه نوح ع فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا یعنی استثنا
برای تنصیص عدد وارد گشته ورنه ظاهر آن بود که تسعمایة و خمسین میفرمودند و ماهرین میدانند
که استثنا برای تنصیص بکار می آید اگر اختلافی در تعداد مروی نباشد و الا احتمال قلت باقی می ماند
چنانچه در واقعه خطبه جمعه مورد وَتَرَكُوْكَ قَائِمًا لاجرم محصل کلام اینست که خلفای جامعین اوصاف
جلیله و مدائح نبیله با وصف از منه ممتده بلکه تا قیامت بسیار کمتر اند و مآل فهم رفضه که لن ترانی

و بالاخوانی شیعه و این محدثین است کما ستعرف انشاء الله تعالی اگرچه ایمه هدی بر اعتقاد معین مزید ولای
انتظام ذاتیات امامت از جهان تشریف برده اند آمده هم بر آنکه چرا فقط بر ایمه اثناعشر کلمه حمل نکرده اند و جواب
قطع نظر از سابق آنکه خلافت را بران بزرگان که منزوی می بودند و بالاتفاق حکم را الی نفر هو وند حمل کردن بعید
از فهم و فراست و خلاف ظاهر است و از جسام فعلیت امور متعلقه امام معلوم می شود کما لا یخفی و قدم قبل
ذلک و اگر از خلافت بیان احکام و تعلیم حدیث و تفسیر مراد گیرند لازم آید اندراج هزاران کس از علمای
نفاق و اندراج امثال شیطان الطاق نزد اهل بدعت و نفاق و این بحث عنقریب بالامزید علیه می آید انشاء الله
تعالی مع ذلک چون بجای خود مقرر است که در تحدید اشیا و تعیین امور ما به الاشتراک نیاید بلکه
ما به الامتیاز شاید پس چگونه تصور توان کرد که حضرت ابلغ بلغا و افصح فصحا یعنی جناب سید الانبیا بجای
نشان دادن خواص امامت از هاشمیت و فاطمیت و حسینیت و اخراج حسینیت بر قید کلهم من
قریش اکتفا فرمایند و اسامی مقدسه را درین روایات متفق علیها بر زبان نیارند و خصایص امامت را که
از عادات ملکه مات در گذشته نام نبرند از حصول عصمت و علوم لدنی و مسرور و پیدا شدن و مختون
بوجود آمدن و از کشح ران بهم رسیدن و بحجره ولادت سجده کردن و انگشت شهادت بر داشتن و کتب
آسمانی و صحف یزدانی همه دران وقت خواندن و عمودی را که سر باسمان بر افراشته و نورش از فرش
تا بعرش تافته نصب العین گذاشتن و انگشتری در عین رکوع بزکوة دادن الی غیر ذلک من الخواص فاحفظ
هذا التحقیق الذی لا یشوبه شیء من التشکیک فانه ینفعک کثیرا فی حل احادیث اثنا عشر خلیفه و امیر البعد
ازین حاجتی نماند که اقوال دیگر را رد بکنیم و لیکن برای مزید توضیح و تعلیم این غبی سطری چند دیگر زیر کلمات
بیهوده اش می نگارم **قول ۸** تا شانیکه هر گاه مفتی الخ **اقول** این کلام نیز بر قانون مناظره انطباق
ندارد بلکه مشاغبه محض است زیرا که حکم بلزوم عزت و قوت دین در زمان خلافت یزید لعین و مدح آن پلید
بر مذهب سنیان با وجود توجیه مذکور لازم نیست باطل کما سبق تحقیقا و الزاما اکنون اگر اشتیاق شنیدن
جوابی باشد انقلابا پس باید شنید که مخلصین مفتی اعظم خواهند گفت که هر گاه مستفتی حضرت امام حسین را
در نظم امرای دوازده گانه بر خلاف هدایت بلکه نصوص داله بر نعمتی که هر که غیر حضرت امیر را امیر گوید [illegible]
مجتهد گرفتار آید که ترک ذکرش اولی است منتظم فرموده جاده اقتفای قمی و طوسی و حلی و ملا مجلسی
پیموده اند پس قطع نظر از دلالت روایات مذکوره بر مدح اثنا عشر و عدم ان او صاف چند که در آن اخبار
مذکور گردیده مثل عزت و مناعت و قوت اسلام و صلاح و استقامت امور است و مانند آن حتی که کلینی
اعور در کافی نگار بلاعت مذکران کسته لابد که در زمان خلفای اثنا عشر که از انجمله حضرت امام حسین
باشند یافته شود و در زمان خلافت انجناب امری که باعث شوکت و مناعت دین اسلام بر مذاق
اهل نفاق توانند بود غیر از معرکه کربلا و قتل جگر گوشه سید انبیا با اولاد و اقربا و اسر و نهب حرم محترم

بوقوع نپیوسته وعلت ان غیر از ترک تقیه واقع نشده چه معرکه حره وقتل وغارت مدینه بزعم رفضه باعث
هتک دین اسلام بوده کما لا یدل علیه البحار وتشعر به ما سبق من عبارة الفاضل الاخباری المردود علی کلام
حامل الاسفار فانحصر الامر فی معرکة الطف لیس وقتیکه قتل دشمنانش باعث عزت ومناعت اسلام
باشد وبنیادش ترک تقیه بود چگونه شهیدش خوانند وقتل او را شهادت دانند وهل هذا الا جمع بین النقیضین
وقول بالتنافی قسمین بالجمله تقریر مجتهد درینجا نیز بالکل وجوه منقلب شد فرق اینست که بر اصول خیرع
رفضه باده اشکال بجای دیگر هم میکشد وآن اینکه زمانه معرکه حره خلافت حضرت خلیفه رابع امامیه
یعنی جناب سید الساجدین امام زین العابدین وآن سلاله دودمان اصطفا وارتضا بحکم روایات کلینی و
بتصریح علمای شیعه که صاحب اثبات الحق از انجمله است در بروی مردم بسته بگوشه تنهائی نشسته بود پس
رفضه قایل شوند که شوکت ومناعت اسلام ودین بسبب ظهور از روی ابن سبالعین وقتیکه هزاران کس را
از ساکنین مدینه علی صاحبها الاف التحیة والسلام قتل کردند ونوبت بتعطیل مسجد نبوی ودیگر امور رسید
که تفصیلش نتوان کرد باین خلافت راشل خلافت یزید ومروان شمارند ودست از مدح خلفای اثنا عشر
بردارند فیقول عاد الامر فی زمانه الی ما کان فالاعتراض اعتراضان وبر عاقل یلمعی مخفی نیست که
مقصود من نه فقط اینست که یک اعتراض نماند بلکه دو شد مطلب من اینست که در هر زمانه همین خرابیها
بر اصول موضوعه بتواتر واتصال وارد است فارجع البصر کرتین بلکه بازواید دیگر چه نظر بخلافت خلیفه
اول امامیه اهل حق خواهند گفت آیا شوکت ومناعت دین همین است که دشمنان بر جناب سیده ع
تهمت زنا معاذ الله بر سر منابر بکنند وتازیانها بر آنجناب زنند وبازوی مبارکش بشکنند وخانه آبادان
کاشانه را بسوزند وام کلثوم را بالغصب ببرند چنانچه بارها در مجلد اول دانستی وصاحب شافی هم در حل
حدیثیکه بر نزول کتاب الوصیت شامل است اعتراف بغصب ام کلثوم نموده این همه تائید دین وملت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود که در زمان خلافت خلیفه اول بلا فصل لازم آمد چون حضرت صلی الله
علیه وسلم در نفس بازپسین سفارش فاطمی با جناب مرتضوی نموده بودند که ای علی آزارا وآزار من است
بزودی بسوی من خواهد آمد باید که با وی نیکو سلوک کنی چنانچه در تراجم بحار هم موجود است پس ازینجا باید
حسن سلوک ودین داری وحیا ومروت وعصمت وطهارت وحسن تدبیر خلیفه اول وامام الائمه معاذ الله
باید دید وازاصول رفضه بهزار دل وزبان تبرا باید گزید وچون بتفصیل تهمت زنا خاصة بر سر منابر
بارها از کتب رفضه نشان داده ام درینجا روایت ابن بابویه قمی صدوق الکواذب مینویسیم که این رئیس المفترین
راس الابالسه والشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین در کتاب علل الشرایع در باب العلة التی من اجلها اوجب الله
علی اهل الکبایر النار حدیث امام صادق آورده روی علی بن حسان الواسطی عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی
عبد الله ع قال ان الکبایر سبع فینا انزلت ومنا استحلت فاولها الشرک بالله العظیم وقتل النفس التی حرم الله

وحق الیقین وغیرہا وعلی ای تقدیر مدعای ما حاصل است و مذهب رفض بشیاطین سهو داهل لاجرم
حضر زعامت وریاست ایشان که حال سر خلافت ایشان معلوم است اعجب عجائب اینکه بعد از آنکه چند کس از جمله زمره
خلفا لیلیرا اصلاح شمرده شوند **قوله** بحیرتم آخر **اقول** چرا جناب مجتهد از عالی قبل از خروج صاحب الزمان
واستماع ندای آسمانی خود را بچار موجه حیرانی با وصف عالی کعب بودن سرنگون می پندارند و از غایت
حیرت چنان می پندارند که گاهی ازین گرداب هوش ربا بساحل نجات نخواهند رسید که من بمقتضای
شعر باستانی ع گفتا کلیم خویش بدر می برد زموج ؛ وین سعی میکند که بگیرد غریق را بپایه او میگیرم
دمی گذرم و میگویم که زنهار درین اضطراب نمی جانی بجنبد وجه اول آنکه مقصود مجیب از لفظ بیاض عثمانی
تحمیق طائفه شیخیه نجدیه شیعه است تا رفض را گذارند و از رقص الجملی دست بردارند و پنبه غفلت از گوش
هوش برآرند و خود را غریق لجه مخالفت ثقلین پندارند و حریق لهب مخاصمت رسول رب المشرقین
بشمارند بجهت اعتقاد تحریف قرآن مجید چنانچه صوارم مجتهد عالی وخود این تشیید المبانی و تفسیر علی بن
ابراهیم قمی اعمی و کافی کلینی اعورش موجود است و در منهج السداد و نقاب المرتاد بتفصیل مذکور است و تبدیل
کلمات الهی بعبارات غاصبین حقوق اهل بیت رسالت پناهی دلالت تمام دارد و تفسیر اهل بیت الحاق الفاظ را
نیز ثابت میگرداند و احتجاج طبرسی در ساختن آیات و الحاق آن بکتاب مستطاب حجت بالغه است پس کتاب
مستطاب آسمانی بر اصول اهل خرافات شیطانی بیاض عثمانی شد و هنوز مجتهد ازین امور خود را دیده و دانسته تغافل
میفرمایند تا بدانی که بیچاره از معانی خبری ندارد و عجیب معاذ الله کتاب حضرت باری تعالی را از طرف خود بر اصول
خویش چنین مینویسد حاشا و کلا علاوه بتقریر دیگر توان گفت که هر چند اولین جمع کردند مگر اهتمام زائد الوصف
ذی النورین بجا آورده کافی الصوارم ایضا و اولین هرگونه تحریف در آن بکار بردند بعد از دیدن حیات القلوب تو گوئی که تصنیف
ایشانست و جمیع از محققین برانند که این قرآن مطابق هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است پس بر اصول ایشان بالیقین بیاض
عثمانی شد چنانچه از عماد الاسلام برمی آید و این اعتقاد مثل حکایت شخصی است که زنی مالداری را بنکاح آورد چنانکه بدر محمد
اخباری اکبرآبادی برای اظهار مجتهد جالسی کما عرفته فی المجلد الاول اتفاقا یکی از دوستانش که سوابق حقوق
داشت در آن شهر بکاروان سرای رخت اقامت انداخت این شخص آمد و وقت شکایت باز کرد مسافر گفت
تو معذوری زیرا که دوست زن مجبوری گفت چنان نیست که پنداری بلکه حکم من اکنون بر زن جاریست بعد ازین
بخانه آمد و عرض کرد که منتهای آرزویم این است که فلانی چندی در خانه من بیاساید زن فرمود که حرجی نیست
باری روز دیگر دستار خوان کشیدند و میخوردند صاحب خانه بر زن خود بواسطه کنیزان حکم رانی میکرد که فلان
چیز بزودی بفرست و در دل ماتش چرا تاخیر میرود زن دانست که حال چونست یعنی دوست خود را آگاه میکند
تعلیه خویش پس کنیز را اشاره کرد که ظرف مطلوب بر سرش چنان بزن که گلوی او در گلویش مطوق شود پس تمامی
لباس و بدن آلوده گشت درین اثنا کنیزی دیگر در رسید و مشتی زد تا خیر شکست از گردن بیفتاد و مسافر گفت ای

برمن بارہا این شدائد رفتہ لیکن محال نداشتم کہ طوق را از گردن خدا کنم وریش و بروت را پاک کردانم بس این
سادہ لوح درست نشست و بروت را تاب داد و گفت کہ واللہ گاہی در خانہ من از جانب زن انعقاد حکم
رانی نمیشود و زن بہر حال مغلوب ست و من غالبم حال جناب مجتہد باینہمہ تصریحات بندہ چنین است کہ اعتقاد
دارند کہ بودن قران مجید بیاض عثمانی بمذہب شیعہ نیست بلکہ ہذا المجیب است نعوذ باللہ من تلک السفاہۃ
والبلاہۃ تمامی علمای اہل سنت اعتقاد دارند کہ ہر کہ آیتی را از قرآن مجید انکار کند یا مبدل داند کافر است و ہم
آنکہ مطلع فطر بلند مجیب انیست کہ ہر چند رفضہ را بحجت بالغۂ الٰہی و بمقتضای المرء یؤخذ باقرارہ بکتاب بستہ
بر آم توان داد زیرا کہ در شروح کلینی مبسوط ست و خود کتاب کافی ہم دال بر انست کہ ائمہ شیعہ را القرائت
قرانیت ہمین نسخہ مشہورہ کہ جالس دانستہ تا قیام دولت آل محمد امر فرمودہ اند لیکن تا کار از اصول موضوعہ
ابن سبا و دیگر اشقیا بر آمد استدلال بآیات کریمہ رو بروی این اغنیا نشاید فکیف کہ در کتب شان محدثین
تصریح کنند کہ سورہ اخلاص یعنی قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ در مناظرہ رفضہ اشقیا نیا بد افادہ توحید نمی کند تا امام
نفرماید و باوا زبانید منع میکنند از آنکہ چیزی از قران مجید گرفتہ شود اگرچہ نص باشد و ہذہ عبارۃ الکربلائی فی مبا
الاصول نقلا عن المحدثین قد کان بناء من افتتح ہذا الباب و شتدار کانہ منع من الاخذ لشیٔ من الکتاب وانکار
نضا اعنی صاحب الفوائد و لا شیخ الحر و من تلاہما علی ان القران کلہ متشابہ بالنسبۃ الینا جمیعا حکی عنہم حتی
منبع الحیوۃ و ہو غیرہم علیہم حتی حدث عن بعض مشایخہ ان قولہ تعالیٰ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یحتاج فی فہمہ
الی الحدیث مع ان کلامہم صریح فی ذلک انتہی مختصرا غرضیکہ علمای رفضہ بسبب احاطہ نفاق اولین
و آخرین خود ہوش بجا ندارند و در بارہ قران مجید بر اصول مجعولہ خود آن الفاظ می سرایند کہ اہل کتاب بہ
توریت و انجیل از زبان بر نمی آرند سوم آنکہ مجیب را انیہم ملحوظ است کہ حضرت امام الائمہ چون
ابن عباس را بمناظرہ خوارج فرستادند منع کردند از احتجاج قرانی بسبب آنکہ وجوہ بسیار دران محتمل ست
طرف مقابل از تقریر باز نمی آید و اجازت دادند بحدیث و فرمودند کہ ہرگاہ دلیل از حدیث آری راہ
خلاص نخواہند یافت چون دانستم کہ خارج بمقتضای سگ زرد برادر شغال اخوت بر وافض دارند
ور بد گفتن اجلہ اصحاب و اہل بیت شریک ہمدگر اند و فرقہ را از ایشان در قرانیت سورہ یوسف بسبب
ذکر عشق زلیخا کلام است نہ در سورہ و آیات دیگر و روافض در دعوی تحریف قرانی عموما یار و رکلان
خارج نہروانی ہستند و بدعوی تحریف قرانی زیادہ تر ہنجار بیمای نادانی می شوند در وقت استدلال
بآیات ربانی بالاخوانی ولن ترانیہا ہیگویند و زنہار از ہفوات خویش باز نمی آیند لاجرم حقیقۃ
لا تحو خطاب فرقانی بناشند اکنون عبارت حدیث مرتضوی کہ حجتی بود برای ابن عباس رض
باید شنید لما بعثہ للاحتجاج علی خوارج قال لا تخاصمہم بالقران فان القران حمال ذو وجوہ یقول
و یقولون و لکن حاجہم بالسنۃ فانہم لن یجدوا عنہا محیصا این حدیث مرتضوی رضی اللہ عنہ

بر نہج البلاغت آوردہ و مدعا ہمانست کہ انفاقاً بعبارت فاہشے۔ انتہی۔ و درینمقام کہ ذکر رفضہ
واعتقاد تحریف بر زبان آمد آنچہ برین عقیدہ دربارہ ایشان باعتراف اکابر رفضہ
در مناقب مرتضوی لازم سے آید بدو حروف باید شنید و در تکفیر ایشان بدلیل الزامی این عبارت
را مدرک خویش باید گزید کہ من لوازم تصدیقہ ان من نکر حرفا من فضلہم کما وجب اعتقادہ فہو منکر
للکل لان انکار الحرف کانکار الالف لان من امن الکل من الکتاب وانکر حرفا لم یکن مومنا بالکتاب
لان اللازم لہ تصدیق الکل او انکار الکل لکن انکار الکل کفر و تصدیق الکل ایمان وکذا نقول
فی آل محمد ان حکمہم حکم الکتاب دلیلہ قولہ علیہ السلام انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی اہل بیتی الخ
یعنی از ضروریات تصدیق انیست کہ انکار حرفی از فضل و بزرگی اہل بیت کہ اعتقادش واجب
است مستلزم انکار ہمہ فضائل است نہ بینے کہ ہر کہ ایمان آرد بتمام کتاب مگر حرفی را انکار کند
از قرآن مجید و گوید کہ این کلام ملک علام نیست او ایمان بکتاب ندارد و پس ازینجا حال رفضہ
قائلین تحریف آیات و تنقیص ہزاران کلمات و تبدل بعض آن ببعض بلکہ اعتقاد زیادت
بعضے از الفاظ چنانچہ استاد کلینی و طبرسے نیز بدان مشغوف است عیان شد والحمد للہ کہ خود
بزرگان رفضہ تکفیر بزرگان و خردان خویش برخلاف مثل مشہور از خردان خطا و از بزرگان عطا
بعمل آوردند و این سطور وین را قایل آن ندانستند کہ قرآن مجید بخطاب ایشان تلاوت کردہ شود
کما لا یخفی چہارم آنکہ مجتہد الزمان سعی قول من کہ بنا د تقریر بر آنست تفہیمیدہ اند و آن
لفظ برین تقدیر است و مقصود از اضافہ آن ہمین است کہ چون خلافت در مرتبہ لا بشرط نیست
و ناگزیر است برای آن ملاحظہ شروط چنانچہ تفصیلش از کتب کلامیہ در اوراق سابق بوضوح
انجامید و از کلام این مجتہد ہم اشتراط بمعرض ثبوت رسید۔ وقد تقرر انہ اذا فات الشرط فات
المشروط فکیف اذا فات الشروط فانتفت امامۃ یزید باعتراف المجتہد المرید لاجرم لفظ برین
تقدیر بمقتضای ذلک تقدیر العزیز العلیم افادہ این معنی کرد کہ چون شما مثل یزید پلید را خلیفہ برحق
پسندیدید و شروط را از نظر انداختید و خلافت او را برابر خلافت خلفای راشدین بلکہ ترجیح دادید حالیہ
من ہم شروط را اسقاط کردانیدم و از کتب شما باثبات رسانیدم کہ خلافت باشرک و الحاد
بمذہب شما جمع گشتہ کما عرفت فما ہو جوابکم فہو جوابنا فرق انیست کہ چون یزید را
از میان برداریم گو تمہم خس کم جہان پاک ۔ و رفضہ مجال ندارند کہ ازین ملاحدہ قطع نظر
نمایند و ساعتی بر فیض خود قرار گیرند کما لا یخفی علی من لاحظ ہمارۃ العین بوجہ البصیرۃ و راہی شرح عبارت
فی المجلد اول علی ہذہ الوتیرہ ۔ پنجم آنکہ مجتہد از راہ جہل یا تجاہل تقریری کہ کردہ بافحش وجوہ مراد عبارت نیست
زیرا کہ سخن در متعلق فرمان روائی و کشور کشائی نبود بلکہ در حقیقت خلافت بود کہ بعد از بیعت یا استخلاف

استعداد سابق که بشرط حاصل میگردد بفعلیت میرسد و خروج را گزندے میرساند
و مجتهد هر جا که لفظ خلیفه و قید دوازده می بیند بے معنے نمی برد و قیاس میکند که یزید
نزد صاحب صواعق و مانند او که یزید را از انجمله شمرده اند خلیفه بر حق شد و معلوم است که همگنان را
که این علما نیز او را خلیفه بر حق نه دانسته اند بلکه او را فاسق و فاجر و پلید میدانند و بخلافت جز
حکومت و ریاست و یگانگی در حکم را چیزے اراده نکرده اند چنانچه عبارت صواعق را درین
باب نشان دادم پس حقیقت که بحث دران بود کجا باقی ماند تا حضرت امام حسین را در بعض از
صور گزندے تواند رسانید و هیچ معلوم نیست که مجتهد چرا با وجود این آیت و آن حدیث
به تخصیص یزید میکوشد و بسبب اطلاق لفظ خارجی بر شهید کربلا خلعت خروج و ناصبیت بر
می پوشد و شمر و ابن زیاد و مثل نمرود مردود و شداد و فرعون ذی الاوتاد را و بازار اجتهاد سے
غرور شد پس انبیا علیهم السلام چگونه مجاهد فی سبیل الله باشند و آنانکه مقبول شدند چسان درجه
شهادت یابند و چرا هم که با وصف معامله عصمت مآب نسبت بقصه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه
آنجناب چرا عصمت را دخل میدهند و با وصف قرب جز دن ائمه هدا ے از دست رفته تا آنکه شبستان
حرمهاے محترمه شکستند و بدار العوار پیوستند کاسبق مدعے علم ما کان و ما یکون برائے ائمه هدے
گشتند و زجاسفے ازین نیرنگی و قلمونیها تجاوز کرده امامت را افضل از نبوت و اولو العزمی دانسته
و ائمه را از انبیای اولو العزم نیز در حسام بهتر قرار داده و دیگران بالوهیت رسانیدند قاتلهم الله
انّی یؤفکون. ششم آنکه مجیب مصیب آیت کریمه خلافت را چگونه ذکر نماید که باعتراف مفسران
همین آیت انّی جاعل فی الارض خلیفه است و خلافتیکه سخن دران است خلافت خاتم پیغمبران
است صلی الله علیه و سلم یعنے جهاد کفار و تادیب اشرار و انتظام امور مسلمین و اجراے حدود
و قصاص و نصب مفتیان و قضاة الی غیر ذلک چنانچه نهایة العقول فخر المتکلمین و شرح مقاصد
علامه تفتازانی و شرح مواقف علامه جرجانی و صحائف طوالع اصفهانی و صواعق مکی و صواقع محقق کابلی و کتب حلی
مثل نهج الحق و مسالک احقاق و هفوات کشمیری تلمیذ او جالیسی از علوم و حسام اینک حاضر و در قبضه از ائمه
ائمه غیر از جناب مرتضوی و آنهم وقت خرابی بصره و آبادی کوفه این ذرا اثبات و اوصاف ما
سلب نمایند و از خلفاء میدانند پس پریشان خلافت مذکور که مجیب مصیب دران مقدمات
الزامیه مرتب گردانیده و لازم افتاد اما اشتراط عصمت و غیره پس حالش از لفظ تقدیر عیان شد تکلیف
که آنها هم حال عصمت دانستے چه جای آنکه اگر باصول کافی رجوع کنی خواهی یافت که ائمه مامورین باظهار
حق مدت العمر راست گفتار و درست کردار نبودند با محجوبین بتقیه و استتار چه رسد باید شنید و
شرح کافی را که از محمد صادق است تتبع کردن و شرح فروع [illegible] را بغور دیدن و آنچه ملا صدرا

بزور بازوی معقول خامه فرسائے کردو نصب العین گذاشتن هفتم آنکه مقام حیرت اینست
که علی و طوسے و عاملی و مجلسی در کتب خویش مثل نهج الحق وغیره استدلال میکنند بحدیث مثل سے تعلیے
که علی مرتضی را فرمودند روز نزول وانذر عشیرتک الاقربین تا بنی عبد المطلب را جمع فرمود و طعامی قلیل
پیش نهاد و همه آسوده شدند و اعجاز ظاهر شد پس ارشاد نمودند کیست از شما که ناصر من شود برین دین و طاعت
من کند و خلیفه من باشد کسی ازین جهال مرد بزرگ چنانچه در روضة الواعظین است قبول نکرده مگر حضرت
مرتضی که حدیث السن بود حضرت فرمودند این خلیفه من است در شما پس اطاعت کنید و گوش
فرا دارید و وجه حیرت اینست که اگر مراد از خلافت مابه النزاع است صحیح شد خلافت خلفای ثلثه
نظر بآنحدیث که امام اعظم رفضه و حلے وغیرهما باسناد خود با ورده و متفق علیه فریقین دانسته اند
زیرا که عیان شد ازینحدیث که مسبوق الکفر بودن مانع خلافت نیست و رفضه آنچه از لاینال عهدی
الظالمین فهمیده اند برهم گردید و پر ظاهر است که بنی عبد المطلب مشرک و کافر بودند و کسے اسلام را
آن وقت چنانچه مدلول حدیث است قبول نکرده و اگر مراد از خلافت معنی هو الذی جعلکم خلائف است چنانچه
فرموده اند که علما وارثین انبیا اند فالعام لا دلالة علی الخاص باحدی الدلالات الثلث و نظرا بمعنی
است بقول مجتهد اللهم ارحم خلفائی فرق اینست که درینحدیث لفظ خلیفه را بظهار محققین اهل سنت
اهل بکیدیت درج کردند در حدیثکه من آورده هم لفظ خلفا اجماعی است یعنی زینهار کسی انکارش نکرده و اگر
کتب رجال را که فرموده حضرت مجتهد در مقاله سادسه برکشائیم خواهی یافت که این حدیث اعتبار را نشاید
و زینهار بران اعتماد نمی باید و مزید حیرت درانست که چون کتب دین و مذهب رفضه بر کشائی
خواهی یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم بخصوص مرتضی را در آخر حیات خویش هم مستور میفرمود
پس در تخصیص و آنهم در آغاز اسلام چه گمان توانی کرد چه جای آنکه خود حدیث معراج که بعد ازین
واقعات ست که در آغاز اسلام روداده در اصول مرویست دلالت بر نقیض آن دارد زیرا که چون
از آنحضرت حق تعالی پرسید کیست خلیفه تو بر امت حضرت فرمود من خدا را تو نیک میدانی و در غزوه
خندق که قریب غزوات اخیر است نیز جواب شریف بخطاب جلیل صحابه هم عدم وراثت بود چنانچه
آمانی شیخ بران اول دلیل است و نیز اصول کافی نص درانست که بعد نزول الیوم اکملت در حجة
الوداع حضرت باستتار امامت متمنی بودند میفرمودند امتی حدیثو عهد بالجاهلیة و منی اخیرتهم بهذا فی ابن
عمی یقول قائل و یقول قائل الخ طرفه آنکه رفضه ازینحدیث به بطلان خلافت خلفا احتجاج میکنند
هرگاه این بزرگان شریک مجلس نبودند انتقاء آن خطبه برای بنی عبد المطلب بود کما هو منصوص
فی الحدیث وقد تقرر فی اصول التفسیر ان العموم منتهی لخصوص محل التخصیص پس ایشان را چه خیر و خبر و مآل
چنین باشد که خلیفه در اهلبیت من علی مرتضی است دون غیره و هذا صادق لانه خاتم الخلفاء و تمه خلافة

دائموا القیام الی اللیل گفتم ماه مبارک رمضان نیست تا روزه داری فرمود ومن تطوع
خیرا فان الله شاکر علیم گفتم افطار در سفر مباح است جواب گفت که وان تصوموا خیر لکم
گفتم چرا مثل من کلام نمیکنی این آیت قرائت کرد ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پرسیدم
چه کسی فرمود ولا تقف ما لیس لک به علم گفتم خطا کردم مرا معاف دار و مواخذه مکن ارشاد
نمود لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم پرسیدم حاجتی داری که ترا برسانم تا قافله برسانم فرمود وما تفعلوا
من خیر یعلمه الله عبد الله مبارک میگوید که ناقه را نشانیدم فرمود قل للمؤمنین یغضوا من
ابصارهم پس من چشم پوشیدم و گفتم که سوار شو چون خواست که سوار شود ناقه گریخت پس عجوزه
بخشم آمد و این آیت تلاوت نمود وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم گفتم ومکی صبر کن تا زانوی
اشتر ببندم پس این آیت خواند ففهمناها سلیمان تا خجل گشتم زانوی ناقه بربستم و گفتم حالیا سوار شوی چون سوار
آیت این وقت را یاد آورد که سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون عبد الله میفرماید که من زمام ناقه گرفتم و همراه او با فتخار تمام میدویدم و آواز را بلند میکردم
تا این آیت کریمه بر زبان راند واقصد فی مشیک واغضض من صوتک پس من آهسته همراه او
اشعار عرب ترانه می کردم فرمود فاقرءوا ما تیسر من القرآن گفتم لقد اوتیت خیرا کثیرا یعنی حق تعالی
فضیلت بسیار ترا عنایت کرده فرمود وما یذکر الا اولوا الالباب چون پاره راه رفتم پرسیدم
شوهری داری این آیت برخواند یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم پس درین
وقت سکوت ورزیدم و النهایت تحمل کردیم تا آنکه قافله پدید آمد گفتم قافله نیست کیست که ترا آشنا شد و با تو معرفتی دارد
فرمود المال والبنون زینة الحیوة الدنیا دانستم که فرزندان دارد گفتم حال ایشان را در حج بیان بکن
این آیت قرائت کرد وعلامات وبالنجم هم یهتدون دانستم که ایشان معلمین کشتی هستند و بادبان را
بهدایت ستارگان می بندند پس همراه او قصد عمارات نمودم و گفتم از اسامی شان آگاه کن تا من اعلام
دهم فرمود واتخذ الله ابراهیم خلیلا وکلم الله موسی تکلیما یا یحیی خذ الکتاب
بقوة پس من باواز بلند گفتم ای ابراهیم کجائی وای موسی و یحیی چرا نزد ما در نمی آئی ناگاه می بینم
که این جوانان بسوی ما متوجه اند و بجمال صورت و کمال سعی که از پیشانی ایشان لایح است فرا می
رسند چون ملاقات کردیم و نشستیم عجوزه فرمود فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر
ایها ازکی طعاما فلیأتکم برزق منه لاجرم یکی برخاست و طعام پاکیزه آورد و پیش روبروی
من نهادند و عجوزه ارشاد نمود کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة گفتم طعام شما
بر من حرام است تا قصه او را مفصل بگویید و از حال او خبر دهید که از چند سال کلام را ترک فرموده
گفتند که این مادر ماست از چهل سال بکلام نمیکند مگر بآیات قرآنی بخوف این معنی که شاید لغزشی رو دهد

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
و باعث خشم الهی گردد
والحمد لله رب العالمین این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب مدام
واگر یابی از متانت و ایجاز کشایم اطناب و نماید مگر نشنیده که امام رازی رح هزاران مسائل را در تفسیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کناران جواهر زواهر عجیب و
غواصین مستنبطین مجددا هم میرسد ع کز تراب میکنند انجم برابر بی تو و اگر امور غریبه را بیان کنم خواهد
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرهای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام و
نیشاپوری و غیر آن مخفی نیست و کفاک شاهدا ماهر من قول امام الائمه یقول و یقولون و اگر مروسی
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکره مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد چون کلام حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوی از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا همه اعتراضات اشقیا را بهمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طاعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت غار و بیع
مهاجرین و انصار فضیلت صدیق بدید آمد و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بمثله و احاد معارض نتوانند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس بطعن قرطاس بیاوردند مناظر خندید که درین مقام
حسبنا هم موضوع و هم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را جهت تعریفش بمرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرهای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه لقاء ایمان بسلامت برند پس ابن قیاس کاسه لیسی اول از
ناس آیت فحسبنا کتاب الله وحسبکم مائی شوبش فی صدور الناس من بعد در دفع هر تقریر همین لفظ
کار خود ساخت چون تیر در کیش نماند هر یکی همین آواز بر داشت که بکذا این حرف قدیم یافر موده بی دل
داده مذهب قدیم دست از آن بهمی کشم شما که جنگ بدامن پیمان دیده باید شما دست از اهلبیت و اصحاب
بر داشتن این رفقه مبهوت شدند زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی رض نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نهد و میگوید که حضرت امیر رض مقتدای ماست والله
هو العلیم بذات الصدور فثبت المطلوب کالنور علی الشواهق الطور قوله اما ائمه
[illegible] اقول ازین کلام هم مترشح میشود که نهار مجتهد الربانی بمعنی کلام من غایر نمیشوند یا خود را [illegible]
میز شده و جا بیکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق و غیرها بهم زده اهل بدان نمی برند تفضیل این مبهم از شرح
عبارت تبصرة العین عنقریب می آید انشاء الله تعالی لیعلم اینکه مزید بران متحمل نباشد و تمامی مزخرفات
ترهه نیز که تعلق باین مبحث وارد بملاحظه آن از هم باشد و هر یکی اعتقاد کنند که تحریر آن عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه است خصوصاً تسویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند ستمع
کنی زعشق وثنای مفتی زمان شمعذور داریست که تو او را ابدیده تم اما انچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بیدریغ
بر زبان برد بلکه از اصل و نزیه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و تعجب
از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیری نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده تر مهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جابجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال بر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده کمامر بر اصول رفضه مثل افتاب نیمروز گشته پس حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رواة احادیث بطریق اولی روشن شد انیست حال بهترین اهل بیت که بدی انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمه لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضا **قوله** و بر ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست آیا مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بوده
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع
و التحفه بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای اسامه
در اقامت فاروق عیان میکنیم و انیهم که صدیق جیش اسامه را بر جهات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلافت چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابوذر و سلمان همه نیکوسیر
را جدا زنند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را دوائی نیست لظهور
بالجمله خارج از دایره امکان است که صد هر لعن و حنفی در خلافت اصطلاح خلل انداز د و لعن کردن حضرت
صادق قیاما و قعودا و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زرارة هو شر من
الیهود و النصاری هیچ جرح نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طیره ای از کذب ائمه بتقیه تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگوئیم که تذکار حدیث تجهیز بکرار ای ترکست
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشیید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد و
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه بتردد و مدد وارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی اید که چون من میجبت خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین سلطه بود

وباعث خشم الٰہی گردد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ این حرفی بود از سهولت آیات بینات و جامعیت کلمات طیبات که در کتب بدام
واگر یابی از متانت و ایجاز کشایم اطناب و نماید مگر نشنیده که امام رازی رح ہزاران مسائل را در تفسیر
زیر یکیک جمله از آیات قرآنی نشان داده و هنوز ازین دریای ذخار ناپیدا کناران جواہر زواہر عجیب و درّ
غواصین مستنبطین مجید [illegible] میرسد ع کرتاب میکند انجم برابر مہی واگر امور غریبه را بیان کنم خواہے
دانست که عرب عربا در تحقیق آن عمرہای خود بسر کرده اند چنانچه بر ناظرین مجمع البیان و تفسیر امام و
نیشاپوری وغیر آن مخفی نیست وکفاک شاہدا ماهر من قول امام الائمه یقول ویقولون واگر مروی
مکابره ابن عباس چرا عرض نمیکرد که مکره مکابر در حدیث شور و شغب بر نمیدارد چون کلام در حسبنا
تا اینجا رسید قصه طولانی یاد آمد از مناظره لسانی بر حرفی از کتاب و پرتوے از آفتاب کفایت میکنم
که یکی از اذکیا ہمه اعتراضات استیفا را ہمین لفظ جواب داد و چون اتباع ابن سبا طعن فدک را
برپا کردند فرمود حسبنا کتاب الله والشان بجمود ذهنی متحیر گشتند گفت مراد اینست که از آیت غار و ہجرت
مهاجر و انصار فضیلت صدیق بدید آمده و تقرآن الیقین لایزول الا بمثله و احاد معارض نتواند
با آیات بینات پس غولان بیابانی باختلال حواس لطعین قرطاس پناه بردند مناظر خندید که در مقام
حسبنا ہم موضوع و ہم محمول یعنی عقل کی باور کند که اصحاب مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة باشند
و ابن سلول را بجهت تعریف [illegible] ہم مرکب حضرت رسول ذلیل کنند و سرہای منافقین کما فی خلاصة المنهج
وغیره از دوش بردارند و مقبولین شیعه [illegible] ایمان بسلامت برند پس این قیاس کاسه لیسی اول بن
ناس ست فحسبنا كتاب الله وحسبكم ما يوسوس فی صدور الناس من بعد در دفع هر تقریر ہمین لفظ
کار خود ساخت چون تیر درکیش نماند ہر یکی ہمین آواز برداشت که بکذا این حرف قدیم را فرمود من دل
داده مذهب قدیم و دست ازان بر نمی کشم شما که جنگ بدامن ہمیازید باید شما دست از اہلبیت و اصحاب
برداشتن پس رفقه مبهوت شدند زیرا که میدانستند که اگر مذهب خود را بحضرت مرتضوی نسبت کنند
حریف احادیث آنجناب در مناقب خلفا پیش می نهد و میگوید که حضرت امیر مقتدای ماست والله
هُوَ الْعَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَثَبَتَ الْمَطْلُوبُ كَالنُّورِ عَلَى شَوَاهِقِ الطُّورِ **قوله** اما ایه
الخ **اقول** ازین کلام ہم مترشح میشود که نہایه مجتهد الزمانی بمعنی کلام من غایت نمیشوند یا خود را [illegible]
میزنند و جائیکه در عبارة العین تاویلات اولین و آخرین قوم را در باره مفسدین فی الارض یعنی یاجوج
و ماجوج امامیه از زراره و شیطان الطاق وغیرہا ہم زده اصلی بران نمی برند تفصیل این مبهم از شرح
عبارت عبارة العین عنقریب می آید ان شاء الله تعالی لیکن اینکه مزید بران متخیل نباشد و تمامی مزخرفات
تنبیه نیز که تعلق باین مبحث دارد و بملاحظه آن ازہم باشد و ہر یکی اعتقاد کنند که تحریر آن عبارت در رساله

قدیمه برای استیصال تاویلات شیعه هست خصوصاً استویلات نزیه لیکن مجتهد بچشم بصیرت نمی بیند
گرنی زعشق وی ای مفتی زمان شیخ سعدی معذور دارست که تو او را ندیده تمه اما انچه بیچاره مجتهد الزمانی نام صوارم بر زبانی
بر زبان برد بلکه از اصل و نزهه را فرع آن بجهت عطف قرار داد پس مقام حیرت اولی الالباب است و بعد
از دیدن صوارم که در حقیقت بکاسه لیسی کشمیرے نقال تصنیف کرده هر مطلبی را که ادا فرموده مذهب
شیعه زیاده ترهمل گردیده چنانچه بر ناظرین جوابش و هم تصانیف کمترین مخفی نیست و درین کتاب
جابجا دانستی خصوصاً بمقاله سابعه حال پر اختلال حضرت ابن عباس که در اهل بیت جناب امیر بهتر
از کسی نبوده کمام بر اصول رفضه مثل افتاب نیمروز گشته بهر حال تقریرات فرزندش یعنی مجتهد الزمانی درباره
رواة احادیث الطریق اولی روشن شده نیست حال بهترین اهل بیت که بدین انجام اوست وای بر حال دیگران
مع ان المتاخرین من الائمة لعنوهم کما فی ترجمة العیون ایضاً **قوله** و بر ظاهر است الخ **اقول** هیچ معلوم
نشد که بنیاد کلام بر اصول کیست اگر مجتهد باحادیث مسنده ما ثابت کرده که خلفا متخلف بودند
بلکه خلاف آن از کتب ما به ثبوت می انجامد و اگر بفرض محال خاتمه حدیث تجهیز بدرجه صحت رسد
چون اصحاب کرام را معدل و مزکی بنصوص قطعیه میدانیم و معنی تخلف را علی ما فی الصواقع
والتحفة بتقریر ارباب معقول و منقول و اصول بیان می نمائیم و استثنای صدیق و ارضای اسامه
در اقامت فاروق عیان میکنیم و انهم که صدیق جیش اسامه را بر مهمات دیگر تقدیم داد پس خلل
در خلافت خلفا چگونه راه یافت اما بر اصول رفض پس عیان گشته که از اسامه تا ابوذر و سلمان همه نیکوسیر
را جدا رند و از دایره اعتماد بدر گشته اند و در حق رفضه مثل مشهور یعنی خود کرده را درمانی نیست لظهور
بالجمله خارج از دایره امکانست که صدور لعن و حقی در خلافت احد ثلاثه خلل انداز د و لعن کردن حضرت
صادق قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم بتصریح اسامی پیشوایان امامیه بعبارت لعنة الله علی زرارة و هو شر من
الیهود والنصاری حرج نسازد با وجود اعتراف سید مرتضی در تبصرة العوام که امام لعنت نمی کند کسی را تا کافر
نباشد و طرفه از کذب ائمه تقیةً تحاشی نماید کما ستعرف من بعد میگوئیم که تذکار حدیث تجهیز بکرار لی نکتست
که از جناب مجتهد در چند جا بتقلید بوقوع آمده و جوابش گذشته و تفصیل این بحث خاص چنانچه باید
بزبان قلم رفته لیکن بار دیگر بمقتضای وعده سابق بطرز جدید بقلم می آید که مجتهد الزمانی در تشئید المبانی
گفته بود که احادیث قوی و ضعیف همه در کتب فریقین اندراج یافته باید سخن به تنقید راندن و قواعد
اصول را دخل دادن و سند حدیث فهمیدن و گرد تنقید گردیدن پس عجب است که مجتهد این قول را
هم که در مقاله سادسه بشد و مد وارد کرده یاد نمی کند و بخیال نمی آرد که شهرستانی از جامعین مقالات
اهل عالم و مولف مذاهب بنی آدم است و نزد محدثین او را پایگاهی و رفعت منزلت و جاهی نیست
باز مجتهد را شرم نمی اید که چون من مدبحث خلفای راشدین را بحدیث حضرت سید المرسلین بعد

گوشواره عرش رب المشرقین حضرت امام حسین است از کتاب صدوق فرد کامل محدثین که باعجاز صاحب
الزمان پیدا شده و شیخ و سید طایفه همه از خرمن فیض او خوشها چیده اند نقل کردم مجتهد در سند آن
گفتگو کرده و درین خصوص صحت سند را از نهار نشان نمیدهد و میخواهد که آنچه در ملل سند نگشته کالمنزل من السما پنداریم و در تبرای صنادید اصحاب سید انبیا بهیچ و این الفاظ بی سر و پا دست از عقل
هم برداریم حالانکه علمای کبار امامیه نظر بمقتضای هشیاری یا بدمستی در کتب دینیه خویش کلمه حق بر زبان
می آرند در ینجا حرفی از تذکره الائمه که ملا حیدر علی در کتاب الاحای کتاب مذکور را در تالیفات مجلسی
شمرده مینویسیم که حضرت پیغمبر هرگز دشنام بکسی نداده و عصاة و متمردین امت را نفرین نکرده انتهی
بلفظه خلاف عقل و نقل باشد بعبارت بی سند از اجله اصحاب و صنادید ایشان تبرا کردن عجب
تر آنکه این بحث امروزی نیست اگر مطالعه کتب شیخ حلی نمائی و این بادیه را تقدیم تحقیق بپیمائی
البته اذعان توانی کرد که چون این سیاه پوش دین فروش مانند زاغ و زغن فریادی هنگام بر داشت
و این طعن را بطمطراق تمام در منهج نوشت بعضے از علما که هفواتش را ابر مجبر د باد خویش زیر و زبر
کردن درین باب صحت سند طلبیدند حالانکه از رفضه کسی را مجالی نشد که صحت جمله مذکور پیدا گرداند
و کلام شیخ حلی را از بن نقیضه دار با نداز جمله آن عبارات که تعلق دارد با نکار خاتمه حدیث
این حرف ست ان هذا کذب موضوع باتفاق اهل المعرفة بالنقل فان النبی صلی الله علیه
وسلم لم یقل لعن الله من تخلف عنه و لم ینقل هذا باسناد ثبت بل لیس له اسناد فی کتب الحدیث
اصلا و برین کتابها که علما در رد شیخ حلی رفضه نوشتند شش صد سال تخمینا گذشت بلکه از تراجم علما
چنان معلوم شده که خود شیخ حلی این رد و قدح را دیده لیکن نتوانسته که تدارک نماید و زنگ سفاهت
خود را از صفحات تصنیف خویش زداید چنانچه بر ناظرین فن نقد الرجال پوشیده نخواهد بود و متاخرین
رفضه که در مطاعن حضرات خلفا زیاده تر آب بی لجام جو زدند و هوسهای خام را پختند نیز درین معرکه سپر انداختند
چنانچه غایة السعی ایشان از احقاق شوشتری باید دید و کلام او را در باره عجز از تصحیح خاتمه حدیث که جگر
دران بود بمیزان عقل باید سنجید یعنی چون صدر الدین اصفهانی در ابطال الباطل جمله لعن الله من تخلف
عنه را از مکیدت رفضه دانست که در لباس تقیه بکار بردند و بالحاق پرداختند در جوابش غیر ازین نتوانست
گفت که شهرستانی آورده و حال انکه منقوله بی سند انگاشتی و انهم دریافتی که شهرستانی بر خلاف داب خود
در امثال اینمقام جواب میدهد و سخن رفضه را که در باب اصحاب برای طعن تخلف مزیت کرده اند و میکنند چون
عدم صحت جمله مذکور پیداست از کتب فریقین انهم هویداست که صدیق بعض انتقام زید چنانچه باید بدست اسامه
تقدیم رسانید اکنون مجتهدین رفضه که نام تخلف ایشان بر زبان می آرند و او تخلف از ایمان میدهند انهم که
شنیدے بحث ماضی معروف و مجهول بود اکنون سخنے که به بحث حال علاقه دارد

و در زبان استعمال بکار آید خصوصاً برای هر کسی از مسترشدین که نوشتن مکاتب سوی این
کمترین روی همت باستکشاف آن می آرد و قدما از تفصیلش خبر نداده اند بشنو که
مقصود اکابر شیعه آنست که سنیان را بالوف حیل و صنوف مکاید در عین مشغول توهمات
سازند پس طلسمی تخالف ساختند و سخنی چند بهم بافتند تا عامه بدانند که امامیه بادلهٔ الزامیه
ایشان را مخنوق میسازند و سنیان زهره ندارند که دست بروی نموده بر جمعیت شیعیان
بتازند و در معارضه ترتیب مطاعن مقبولین ایشان بپردازند و اگر اهل سنت قادر بران
نبودند البته علمای شیعه ایشان جمله را بدلایل الزامیه نمی سپوزند و بعد از تفحص نکته ایما
هویدا میشود آنچه دلالت بران میکند که بر ریشهای موهوم رفضه باید خندید و عروق و
صحت ثبات ایشان قطعاً باید برید بالجمله حدیث جیش برای رسوائی این کیش دلیلی است
روشن و حجتی هست بس موثق و مبرهن تفصیل این اجمال آنکه در مجلد سابق خصوصاً اوراق
مقالهٔ سادس چنانچه مبسوط گشته که علمای رفضه بارها تصریح کرده اند که در اثبات مطاعن سخن
از ان روایات میرانند که فریقین بران اتفاق میدارند کما صرح به المجلسی فی البحار والجابلقی فی صوارم الالهیات
وقد عرفت العبارات مراراً نظرت الیها لیلاً ونهاراً و ازینجا اتفاق شیعه بر صحت حدیث تجهیز از آغاز تا
انجام بحکم دلالت تضمن به ثبوت رسید چه جای آنکه حدیث مذکور در بحار و حیات القلوب و غیرهما
و در مذهب شیعه باسناد متکثره و طرق صحیحه از ائمه هدی بدلالت مطابقی مروی باشد و انهم ضمیمه گردد
که در زبان حق ترجمان سید الانس والجان بر خلاف تصریح مجلسی که حضرت پیغمبر گاهی متمردین اصحاب را نفرین نکرده
بر لعن کسیکه متخلف بود منادی میگردانیدند آری فرق اینست که علمای امامیه جملهٔ اخیره تصریح
کرده اند چنانچه دانستی و جمله رفضه از جهت مزید جهل و عناد کما عرفت بنیاد طعن مذکور برین
جمله گذاشته اند و برای تصریح آن از ائمه هدی مساعی غیر مشکوره رسانیده کما لا یخفی علی من
طالع البحار وغیره و مجتهد ثانی در عماد الاسلام اجماع امامیه برین خاتمه نقل نموده و دعوی
تواتر آن بروایات خود کرده چنانچه این بحث را در اجزای مجلد امامتش نزد دوستی بچشم خود دیده ام
و یقین میگوییم که اگر کتاب مذکور بدست آرای در راه تطبیق نقل بسیاری خلافی نیابی اکنون باید
پرسید که مقصود اصلی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تأمیر اسامه و تعجیل نهضت او انتقام زید
بن حارثه و اهتمام شان این واقعه و برآوردن دمار از روزگار کفار و مغلوبی اهل روم و شام
از دست اهل اسلام بود چنانچه در مبدای خلافت صدیق رض از دست اسامه بظهور پیوست
یا خالی شدن مدینه بر مزعوم اهل کینه از اهل ضغاین دیرینه یا ظهور ردت و نفاق اصحاب
صحابهٔ عامه اما شق اول پس سراسر مقام حیرانی ست زیرا که هرچند شیخین اتباع و انصار

شان مامورین باشند نه آمرین لیکن اینقدر از اصول اهل فضول عیان گشت که این بزرگان مرد
میدان و مقاوم گردان روم و شام بودند و کمال مرتبه تهور داشتند تا بقتال شان مامور گشتند پس
معتقد رفضه اینجا نیست و نابود گردید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در همه جنگ ها ایشان را از اعاظم جهاد
تا این وقت تجربه نموده و بدیلی ایشان همیشه ظاهر بوده و اگر معتقد شیعه را باور کنیم عقل تجویز نمیکند
که ایشان را جناب سید المرسلین برای این مهم بزرگ و امر سترگ چنین تکلیف که چهار هزار منافق طلقا
بلکه زیاده ازان برای حمایت اسامه برگزینند بلکه تصریح نموده اهل افترا یعنی مجلسی شقی و غیر او کما
احدی از اهل نفاق نگذارند که ساعتی بعد ازین حکم باستراحت همت گمارد و فرصتی ندهند که در مدینه
طیبه نفسی برآرد چنانچه از مجلد فتن بحار الانوار انچنان مبرهن است تو گوئی که شمعی است در انجمن و مهتابی
نیمروز روشن و هذه عبارته ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع اولئک النفر و من والاهم علی علی و طابقهم
علی عداوته و من کان من الطلقاء والمنافقین وکانوا زهاء من اربعة آلاف رجل فجعلهم تحت یدی اسامة بن
زید مولاه و امره علیهم و امره بالخروج الی ناحیة الشام و باقر مجلسی در همین مجلد انهم نوشته که قیس بن عباده را
مامور فرموده تا همه کس را که نامزد شده بودند باسامه ملحق گرداند و گفت ای اسامه هرگز ترا رخصت نداده
اند که تخلف کنی و در نهضت درنگی روا داری پس همین وقت برو بالجمله قریب است که چاک گریبان
عقلا در ماتم سلب حواس رفضه تا دامن رسد و سرهای ایشان بسنگ خاره پیش گردد که مقصود
شریف درین حادثه انتقام زید بن حارثه و چیره دستی اهل اسلام بر کفار لیام باشد و جماعات منافقین
و طبقات حاسدین و معاندین را که عادت شان حیله جوئی در جهاد و فرار از روز مصاف بود ازین کار
بردارند فاعتبروا یا اولی الابصار معهذلک از قرآن مجید واضح است که حق تعالی حبیب خود را فرمود
که چون بمدینه باز گردی بسوی جماعتی از منافقین و آنها اذن جهاد طلبند باید گفت لن تخرجوا معی ابدا و لن
تقاتلوا معی عدوا و مفسرین شیعه و منهم الکاشانی هم تصریح میکنند که مقصود ازان نهی منافقین از شرکت
در جهاد است اگرچه دستوری طلبند برای غزوه دیگر انتهی حاصله فکیف که متنفر ازان باشند و دل بر اقامت
مدینه نهند چه جای آنکه حضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را بالاستقلال بجهاد مخصوص گردانند و کسی را دیگر
لشکر از اهل ایمان و اخلاص نگذارند که درآید و قصد حرب و کارزار نماید کما عرفت و ستعرفه انشاء الله تعالی
علاوه حدیث شاطر جعفری که از اصول کافی در مقاله سادسه گذشت و دلالت قطعی بران دارد که از شرط جهاد است
استجماع اوصاف آیت کریمه التائبون الآیة برای مجاهدین است پس طعن رفضه از اصل مقلوع شد و این اوصاف
برگزیده برای این بزرگان ثابت گشت چه جای آنکه شیخین سمع و بصر حضرت صلی الله علیه وسلم باشند کما
عرفت مفصلا لاجرم ضرور افتاد که روافض با حد الامرین معتقد شوند یکی آنکه خطاب تجهیز و تنفیذ با جناب امیر ع
بود و ندعا بر آمدن سلمان و ابوذر و حذیفه و مقداد و عمار یاسر و غیر ایشان است که بزبان نفاق ترجمان شیعه داد

بنور رخش و تماشاکی انمیدان بمژگان روفته و چون بر حقیقت احوال واقف شوی
خواهی دانست که هر یکی ازین حمقا مایه شقاوت ابدی اندوخته اول چندی از عبارات
و الفاظ ایشان روبروی تو بخوانم بهتر بر حماقت و بلاهت ایشان مطلع گردانم پس
بدان که اگر بر تصریحات سید طایفه مذکور دل می نهی باید که چندی کتاب شافی را که از
تصانیف اوست و پیشوایان رفضه سرمایه افتخار میدانند و اهل حق آنرا تماشای ملتقطه
از مزابل مندرسه میشمارند و تاویلات تسویلات او را بناخن و انگشت فرسوده تماشای را نقل
مجلسی نموده اند در مطالعه آری تا معلوم شود که او در جواب صاحب مغنی میگوید فاما
قول صاحب الکتاب و اعلی من جعل اخراج القوم فی الجیش لیتم امر النص ان بعدهم
لا یمنع من الاختیار و الامامة فیدل علی انه لم یتبین معنی هذا الطعن علی حقیقته لان
الطاعن لا یقول انه ابعدهم لیلا یختار و الامامة و انما یقول انه ابعدهم حتی ینتصب بعده فی
الامر من نص علیه فلا یکون هناک من ینازعه و یخالفه انتهی و ازینجا هویدا گردید که او بموید این
مطلوب است و اگر میخواهی که نصوص امام سیزدهم شیعه یعنی باقر مجلسی ببینی باید برای
تتبع مجلدات بحار خصوصا مجلد فتن دامن فراچینی بعد فکر امعنی که همه منافقین و طلقا را در لشکر
اسامه گرفتند و بخروج تاکید کردند کما عرفت فی الصدر مجلسی مینویسد که انما اراد رسول الله صلی الله علیه وسلم
بما صنع من ذلک ان تخلو المدینة منهم و لا یبقی بها احد من المنافقین انتهی مختصرا و کذاب مفتری قاضی
نور الله شوشتری در احقاق الحق نوشته بل کان الغرض المهم الاصلی من تنفیذ جیش اسامه و
جعل الثلثة تحت رایته ابعدهم عن المدینة عند وفات النبی لیلا یتواثبوا علی الامامة بعد النبی صلی
الله علیه وسلم و لهذا جعل الثلثة فی الجیش و لم یجعل علیا و قس علی هذا عبارات دیگر علمای رفضه که
در میدان مصارعت از راه حماقت رجز خوانی میکنند و زنهار بحقیقة الامر پی نمی برند و منطوق مقولات
ایشان همین است که حضرت صلی الله علیه وسلم ازین تنفیذ اخراج اهل نفاق چه مقصود داشت تا جناب مرتضوی و
بخوبترین وجوه تخت و دیهیم خلافت را بیاراید و هیچ منافقی و حاسدی تا بو نیابد هرگاه این امر را احاطه
کردی اکنون در تحقیق ایشان حرفی چند می نویسم که این دعوی بر مذهب فریقین باطل است زیرا که
حضرت صلی الله علیه وسلم را معلوم بود خلافت خلفا چنانچه در صحاح روایات بدین معنی اشارتست
و هزاران بار وحی الهی وارد شده که خلافت خلفای ثلثه شدنیست و ترتیبها هیچ مانعی و حرفی بر طرف نمی
شد چنانچه از بحار و حیات القلوب و کافی و بصایر مثل آفتاب است و حاصل واقعه کتاب الوصیت
که کلینی بطمطراق آورده اینست که اهلبیت المطهر خدا را با تمامی ملایکه گواه گرفتند که در
خلافت غاصبین اگر ظلم و عدوان بنهایت مرتضوی کشد و چون و چرا نکنند و انهمه بام شریف

بنوی رودادپس چگونه این خیال محال تغلب شریف حضرت رسول متعال تواند گذشت که سیدان مدینه
را بردیم و علی مرتضی را بر سر اماست نشانیده سرہاے دشمنان بگویم و اگر اندک غور در کتب رفضه نمایے
توانے دانست که مارا ضرورتے نزد این خرافات ولاف و گزاف که تمسکے و مقلد پیش گفتند نیست
زیراکه ائمه ایشان از قمی و کوفی و طبرسی این مطلوب را نجاک برابر کرده اند و ما للاختصار درینجا بر عبارت
صاحب مجمع البیان عماد الدین طبرسی و کاشانی اختصار میکنیم و اولاً آیتی از قران مجید تلاوت می نمایم
حضرت رب جلیل بخطاب حضرت ابراهیم خلیل فرمود اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك وانهم اتیهم
عذاب غیر مردود پس معلوم شد که چون محقق شود علم بتقدیر حتمی کردن خلاف آن از حضرت باری علیه السلام
زنهار درست نیست پس کوشش در آن چه معنی داشته باشد و اگر بسبب احتمال تحریف دل بآیت کریمه
نه بیند نگوییم قال الطبرسی فی شان نزول قوله تعالی انك لا تهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء
قبل نزول فی ابیطالب فان النبی صلی الله علیه وسلم كان یحب اسلامه فنزلت هذه الآیة و كان یكره اسلام
وحشی قاتل حمزه فنزل فیه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله فلم یسلم
ابوطالب و اسلم وحشی و روا ذلك عن ابن عباس و غیره و فی هذا النظر كما تری فان النبی صلی الله
علیه وسلم لا یجوز ان یخالف الله سبحانه فی ارادته كما لا یجوز ان یخالفه فی اوامره ونواهیه و اذا كان الله
تعالی علی ما زعم القوم لم یرد ایمان ابی طالب و اراد كفره و اراد النبی صلی الله علیه وسلم ایمانه فقد
حصل غایة الخلاف بین ارادتی الرسول والمرسل و بسیارے از مفسرین تصریح اسمد عاکرده اند کاشانی
نیز بنا بر آن پرداخته چون کلامش بفارسی ست نقلش بر میدارم تا بخوب ترین وجوه بذهن هر کس
خصوص مجتهد رسوخ یابد که اهل خلاف بر آنند که آیت در شان ابوطالب نازل شده چه رسول صلی الله
علیه وسلم بسیار طالب این بود که ابوطالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی قاتل حمزه بود و قصه
برعکس شد که ابوطالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شبهه نیست که این سخنی ست بغایت ضعیف
در کیک چه جائز نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت رب العزت باشد چنانکه جائز نیست مخالفت
اوامر و نواهی او هرگاه که بزعم مخالف حق تعالی اراده ایمان ابوطالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد
و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او و پیغمبر او بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت
خلاف باشد میان خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم نعوذ بالله من هذه الاعتقادات انتفا شده
الفاسدة انتهی قال قطع نظر از آنکه طبرسی و کاشانی را مغلطه شدید رو داد چنانچه بعد از دیدن نهایة العقول
و تفسیر امام المعقول و منقول و غیر آن از کتب کلام و اصول ظاهر و باهر است می پرسم که کمال مخالفت
در این ست که اهلسنت بر فرض صحت روایت کرده اند یا در آنچه علماے رفضه قرار داده اند و اولین
و آخرین ایشان بنیاد حدیث تجهیز بر آن نهاده اند که مقصود تشریف از روانه کردن شیخین همراه اسامه

روغن میدان امامت سید المرسلین وصاحب لولاک ازین خس وخاشاک بود که عین منازعت ومخالفت
خالق الافلاک ست چه جای آنکه در تفاسیر اهلبیت نبوت علیهم السلام که شیعه مدعی آینند ثابت ست و خود
طبرسی مذکور در مجمع البیان آورده که حضرت سید انستند که خلافت شیخین شدنیست و زوال نخواهد پذیرفت
پس کجا مخالفت مرسل با مرسل در ایمان ابوطالب که علم بوی بدین معنی که حق تعالی اراده آن نفرموده و قبل
از نزول آیات لا تقدموا ممنوع ست و کجا مخالفت در امر مذکور که اینجا از اصول موضوعه متقدمین نعمانی
و قمی و کاشانی و مجلسی و شوشتری بوضوح می انجامد مقتضی آنست که کار مرسل از مرتبه عداوت مرسل
معاذ الله هم درگذشته حتی که بر اصول مزخرفه ساده لوحان خواسته اند که لوح محفوظ را برهم زنند و علم
الهی را مجهول و دروغ و منقلب گردانند کما ستعرف تفصیله انشاء الله تعالی و از اینجا بتصریح طبرسی
صاحب مجمع که مجمع علیه قوم موسی و لوم ست حکم کردیم که طلسم خم غدیر که رفضه بستند درهم شکست زیرا که از
کتب دینیه طائفه خود می آرد که حضرت رسول مقبول قبل از حجة الوداع بازمنه دراز یقین میفرمود که خلافت
شیخین امر لیست مقطوع چون ازاله آن در خم غدیر درست نباشد عند الوفات چگونه روا بود که جبرئیل علیه السلام
بهمه واقعات را مفصل می آورد و روزافزون میگفت اکنون بعضی از روایات درین باب که حضرت
رسالت مآب صلی الله علیه وسلم از غصب خلافت مرتضوی و تلف حقوق اهلبیت خود مجمل و مفصل
خبر داده و آن روایات بحدی رسیده که لا تناهی اعداد و عبارت از انست از مجلد فتن که مجلد هشتم از بحار
الانوار ست باید شنید و آنچه نعمانی و مجلسی وغیرهما از راه نفاق در تحقیر جیش عثمان اسامه نا عاقبت اندیشی
بکار برده اند بمیزان عقل باید سنجید بالجمله فاضل مذکور در باب اخبار الله تعالی نبیه و اخبار النبی صلی الله
علیه وسلم امته بما جری علی اهل بیته من الظلم والعدوان از ابن عباس حدیثی آورده که تلخیص آن
در فارسی انیست که روزی آنجناب نشسته بود و از لعیه تمنا سبه آل عبا را شاده نموده پس باشاره
شریف حاضر شدند و قریب آنجناب نشستند و حضرت صلی الله علیه وسلم مناقب ایشان را یگان یگان
می شمرد و آنچه بر ایشان از دست اعدا جور و جفا خواهد رسید نام می برد چون نوبت بسیادت و مصائب حضرت
زهرا رسید فرمود که حرمت او را هتک خواهند کرد و حقوق او را تلف خواهند نمود و میراث او را خواهند ربود
و پهلوی او را شکسته خواهند ساخت تا آنکه او ندا یا محمداه و فریاد وا معتاه از زمین بعرش برین خواهد رساند
و کسی این تظلم و استغاثه را نخواهد شنید و این ارشاد و بعد از ان ست که در حق مرتضوی فرموده
که البته اصحاب غدر نمایند و خلافت را بربایند من بعد از کتاب امالی شیخ و مجالس مفید از ام
الفضل رضی الله عنه روایت نموده که چون گران شد بیماری حضرت چشم کشود وقتیکه ما میگریستیم
پس سبب آن پرسید گفتیم میگرییم بسبب این که وفات تو و انقطاع خبر آسمانی و براه است تو که چه واقعه رو دهد
حضرت فرمود آگاه باشید البته مرشا قهر و ظلم رود و از جناب مرتضوی باستادی پیشوایان خویش

روایت کرده که ابن مسلم قسم شرعی ارشاد نمود که خلیل من یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم البته بمن
حدیث نمود که ناگزیر ست عذر و بیوفائی قوم و این قضائیست مقتضی و تقدیری ست حتمی و هر که
اقرار کرد او بخیبت و خسران مبتلا شد و نیز از امالی شیخ بالسنادش مرویست که جناب مرتضوی کرم الله وجهه
گفت که حضرت عهد لیست نموده از من توثیق گرفت که اصحاب داد بیوفائی دهند بعد از من و هم درین
کتابست که حضرت صلی الله علیه وسلم روزی زار زار میگریست پرسیدند فرمود جبرئیل خبر داد از
کینه و عداوت قوم و ظلم و غضب و نیز از امالی محکی ست بروایت ابوسعید خدری که خبر داد حضرت
صلی الله علیه وسلم علی را بانچه بعد وفات شریف رو نماید تا بگریست و قسم داد حضرت را بحق خود
و قرابت و صحبت خود که دعا فرماید که حق تعالی او را بهمسایگی خود طلبد فرمود چی خواهی که دعا
کنم برای قضای محتوم که تغیرش ممکن نیست و نیز در مجالس معتمد از زید بن علی ست از امام
زین العابدین که سر مبارک در بیهوشی بیماری موت بکنار ام الفضل بود رضی الله عنهما ناگاه قطره
از اشک او بر رخساره مبارک چکید حضرت فرمود چرا گریه میکنی عرض کرد که از خبر مرگ تو بیقرارم اگر
امر امامت برای ماست بشارت ده و اگر در غیر ماست اشاره بکن حضرت فرمود شما مغلوب بشوید
بعد از من و نیز از نسخه ابان منقولست که چون خبر مقتل امام حسین با بن عباس رسید بهای های
میگریست و خدا را گواه میگردانید بر محبت خود بحضرت مرتضوی و اولاد امجادش و عداوت
خودش بدشمنان ایشان باز گفت که روزی بخدمت علوی مشرف گشتم صحیفه بیرون آورد و از برای
من فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم املا نمود و من نوشتم گفتم برخوان پس از وفات شریف
تا حال یزید برخواند که چگونه امام حسین شهید شود و کیست قاتلش که نصرت نماید که همراه او شهید
گردد بار بشدت بگریست و مرا هم گریانید و بود در انچه قرائت نمود حال عهد خلافت و شهادت
یافتن حضرت زهرا و شهادت حسن مجتبی با علی و صحیفه را حالانکه بود در آن خبر انچه واقع شد و انچه شدنیست تا
قیامت و حال خلفای ثلثه و مقدار زمان از خلافتهای ایشان و حال ظلم و ستم که واقع شود
بر علی مرتضی و جنگ جمل و صفین و کیست که کشته شود در آن و در نهروان و حال تحکیم و سلطنت
معاویه و نامهای شیعه که مقتول شوند انیست حرفی چند از مجلد فتن که باعتبار تمام بمنزله قطره از دریا
و پرتوی از انوار وانمودم و اگر اصول دیگر را از کتب رفضه برنگارم خواهی دانست که هر امری که
بزعم رفضه درین واقعات پیش آمد بقید روز و شب بلکه ساعات روبروی اهلبیت مفصل
بیان کرده اند و انهم ارشاد نموده که زنهار زائل نتواند شد و اگر روایات مصحف فاطمی علیها
برگشتاسی و جعفر جامع وغیره را وانمائی اعتقاد خواهی کرد که هر یکی ازین صحف مقدسه برای حضرات
ائمه دین که از عطیات سید المرسلین بود مصداق لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین است

الغرض چون انهما از وحی الٰهی بود و سر مکتوم و قضاے محتوم که هیچ تدبیرے ارتفاع نگیرد و هیچ فریبے
زوال نپذیرد و کما سمعت مفصلا بیش اگر از تجسس جنبش قصد امضی کنند که علی مرتضی بر تخت خلافت نشستند
وحق بر مرکز خود جا گیرد همچنان گاه زمین بلرزد و عرش عظیم بجنبد و طناب آسمان بگسلد و اختیار الٰهی
که بواسطه جبریل امین رسیده و بقول حضرات ائمه طاهرین که روے جدنا عن جبریل عن الباری سبحانه بهم
باشد و خلاف لفضل الامر گردد و تباین کلی میانه رسول مقبول و حضرت رب العالمین تحقیق باید فاعتبروا
یا اولی الالباب و قولوان هٰذا لشیء عجاب و متوهم نشود که علم تغصب خلافت و سایر این واقعات
هول ناک در آخر عمر شریف بر اصول قوم ناپاک رو داده زیرا که از مطالعه کامل و غیره خصوصا مجلد مذکور
از کتاب بحار هویدا است که در معراج شریف از این سوانح خبر یافته بودند که البته شدنیست چنانچه حماد بن عثمان
از حضرت امام جعفر روایت می نماید که چون معراج شریف بحصول پیوست ملائکه گفتند که البته آزمایش
در سه چیز بوقوع آید یعنی حقیقتا اول بیازماید که صبر تو تا کجا است در گرسنگی حضرت قبول فرمود و توفیق
از خدا طلبید دوم تکذیب کفار و مشاق مجاهده و ایذا ہاے اشرار درین وقت هم برا قبول رفتند
و استقامت از رب العزت خواستند سوم مصائب اهلبیت خصوصا مصیبت حضرت مرتضوی
از غصب خلافت و حرمان و ظلم و دواهیه حضرت فاطمی از ضرب و شلاق و هتک حرمت و در آمدن
اصحاب در خانه ملائک آشیانه بغیر اذن و اسقاط جنین و در همه این امور وعده صبر و تسلیم رفت
کما ذکر فی التتل و درین امور روایتی که بود دیگر حدیث کلینی اعور که در جلد اول مفصل و در نهم تمام
مذکور شواره آن و افسے البته کفایت میکرد و پس محال عقل است که خود حضرت سید المرسلین عهد مذکور
را بر هم زنند و تقدیر مبرم و قضاے محتم را منقلب گردانند و لاراد لقضائه ولا مانع لارادته را
نیّا منسیا بسازند لاحول ولا قوة الا بالله اگرچه در ضمن آن بروز مخالفت دیگران از مقبولین نامیه
هم مطلوب باشد چه دانستی که بنیاد این امور که جا گزین بدر که سامعین شد متعلق بود و بشق دوم حجج الٰهی
هر کسی از عقلا دانست که دعایم تقریر اثناعشری و مقلدین و متبوعین او فرو ریخت لاجرم تمام نکرشق
سوم یعنی مقصود اصلی ظهور نفاق و ارتداد اسامه بود و تقریرش مجملا آنست که اقرار العقلاء علے
انفسهم حجة فقط بیانش آنکه از مجالس المومنین و بحار و هفوات کتبورے آشکارا است
که او امامت مرتضوی را بر طاق نهاده و در خلافت خود افتاده بلکه بتصریح حلی چنانچه در مقاله پنجم
گذشت از دعوی خود دست نه بر داشته و هر که مدعی امامت باشد غیر اثناعشر یا مثل اصحاب منحرف
گردد و از اهلبیت اطهار و مرتد و منافق است کما عرفت مرارا و از عبارت تستری که عنقریب می آید نیز
می توان یافت که از چشم برو بنیاد و ختم و کید و بغض و نفاق را از اصحاب آموخته و این امر بطور تبرع است
و در بنیاد و جز از روح تحاشی یعنی باید رسید که چون منجر ارمنافق و طلقا گردد آمدند و از نسیم تسلیم و تذکره او

لمعان ظهور رسید چه هنگامیکه تمامی اصحاب چهار صد هزار بودند همه مرتد شدند غیر از معدودی پس غلوب اینجا هم
کس مطابق احادیث ائمه همراه ابوبکر بود لاجرم بر تقدیر مغلوبیه اهل روم چنانچه واقع شد نزینت تحت
دو هیم تصدیق متعین گشت و بر فرض غلبه اهل روم و شام بر بلاد اسلام محیط میشدند و کلمه توحید هم
باقی نمی ماند و این بدتر است از اول زیرا که باظهار صدوق الکواذب در علل حضرت امیر دعوت امامت
خود نکرد و جهاد با خلفا نه نمود بملاحظه همین معنی اما اسامه پس طفلی بود از اطفال دبستان که بر شوت شیخین
پالیش لغزید و بدو فقره چیست از راه بر گردید چنانچه خواهی دانست اما حضرت مرتضوی پس بر کلام تمامی
که مجلسی در بحار آورده فردی بود از جمله بشر محتاج اسباب فوج و لشکر پس اتمام امر امامت بعنوانیکه
سزاوار می نباشد چنانچه علم الروی گفت چگونه متصور و از ینجا حکم توان کرد که خود تماشائیان بے ادراک مطلع
صاحب معنی نطاق همت بر دو قدح آن بر بسته بالجمله اگر مقصود نام امامت بود پس روز غدیر هزاران
هزار کس نص مزعومی را بگوش خود شنیدند و برابر دل نگه تقصید ند کما یظهر من الصوارم پس تحریر و
تعبیرے را که در غیبت اتفاق ے افتاد کے قبول میکرد خصوصًا بعد از انکه لشکرے سنگین که بدرستیِ
اسایش حضرت قرضه دار شدند و جناب مرتضوی گران بار زیر نگین کرد و شیخین بر رمیان
هم ظفر یابند و گوش شامیان بمالند و در سیر همین نگنجند و بر خود ببالند لاجرم انچه تماشائیے و معتقدین
او از حدیث تجهیز بخیال آوردند کمتر از ان حکایت نیست که واضعین برا ے صاحب الامر که در جابلقا
و جابلسا سریر سلطنت را می آرایند برسامعین قصه ها ے عمرو عیار و کرشتا سپ و اسفندیار را اتفاق
تمام می افزایند وضع نمودند تمادیاً بقیاس اولویت بی ادعای امامت مبر همین ست اسامه او صریح
بار بار مخالفت وحی کرده و از انشار راه بر گردیده چنانچه از کتب شیعه عنقریب خواهی دانست و قبل
ازین معلوم کردی که حکم مقدس مصطفوے او را علی رؤس الاشهاد فرا رسید که زینهار توقف و تخلف نکن
خصوصًا چون اصول رفقه مثل بحار مجلسے را به بینی که تادم بازپسین مکرر بر زبان مقدس میگذشت
که در بن سفر اسامه را باید عجلت کردن و تاخیر ننمودن لاجرم ترتیب قیاس بعبارت شوشترے
بسا ئس بتغییر یسیر در عبارت احقاق چنین خواهد بود الثانی ان النبی صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی فما امر به اسامه یکون واجبا و کل من خالف الوحی یکون کافرا بقوله تعالى و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون وقد تخلف اسامه فلا یکون مستحقا للامارة والامامة الثالث
ان رد کلام النبی صلی الله علیه وسلم یکون ایذاء له قطعا و ایذاءه یوجب استحقاق اللعنة من الله تعالى
بقوله تعالى ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة فلا یکون مؤمنا اما دعوی
رجوع پس اول دلیل بر نفاق است و بالیقین و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بیقین مثله قال المجتهد فی
المبارقة الضیغمیة پس چگونه روایات ضعیفه معارضه او تواند کرد کما ستعرف باعتراف الحلی پس سر اسر ظلم و

این مذهب کسی نیست و باجماع باطل ست و اگر اساس کلیت کبری که هر امیر بهتر است از مامور بر مذهب خود
نهند فلا یقوم حجة علینا و این احتمال بر اثبات آنست که کلمات فاطمی یعنی مانند چنین آه که بارها شنیدی شکایت از تخلف
و معرکه محمد حنیفه با علی بن الحسین تا نوبت بگواهی حجر اسود و برای آنجناب رسید اظهار معجزه بود و معذالک مساوات
اسامه با فاروق که هزاران مناقبش زبانی اجله اهلبیت اطهر بکتب فریقین موجود و نمونه آن قبیل ازین
مسرود بخیال کسی نمی آید چه جای افضلیت علاوه علم الهدی در تنزیه اعتراف کرده که عمر بسائر شریعت
تمسک مینمود بخلاف اسامه که بر نقل کنتوری وغیره مرتد گشته بود و به امامت مرتضوی که نزد او ثابت بود جناب
علمای شیعه دعوی میکنند التفاتی نکرد و هرگاه شیخین با همه فضائل که دانستی که روبروی جناب مرتضوی
امام نتوانند شد اسامه را درین دعوی غیر از حصول کفر و جحود چه نقد بود و تفصیل بعضی ازین امور که ضرور است
عنقریب می آید انشاء الله تعالی من بعد باید دانست که لفظا تسلیم از آن آورده که بسیاری از متکلمین و
محدثین از مامور بودن صدیق انکار کرده اند و تمانعین با وجود صراحت تمامی هست در روعی جرزده ایستی
بی سر و پا درین باب بیاورده و اهل حدیث این مقوله بر زبان داشته اند که صدیق بجیش اسامه نامزد نشده
و اگر کسی گفته محتمل است که از لباس ملبسین فریب خورده و بجهت نسبت شان پی نبرده و شاید که چون ابوبکر
برای اهتمام تجهیز لشکر یا برای ترخیص اسامه همراه او رفته باشد که عین جار فی سبیل الله بود و در دنیا محو او
بود و مردم گمان برده روایت نموده باشند که او هم زیر این تامیر است والله اعلم بحقیقة الحال و الحمد لله که در
شروح صحاح مفصل است بلکه در کتب معتبره فریقین مبسوط و مدلل که صدیق بر فرد تمام جیش اسامه
را برابر است و این امر را بر مهمات دیگر بزعم اصحاب مقدم داشت و اهل ارتداد و اتباع و اشیاع مسیلمه
کذاب بر روایات معتمدین بیقین دانستند که اصحاب پیغمبر اگر متشوش میبودند از بلوای مصائب تجهیز
این لشکر عظیم را بمقابله رومیان نمی گماشتند پس مجتهد رفضه بدعوی تخلف افضل الصدیقین که در دنیا
دنیا و آخرت حاصل میکند امید عمی فرید و لای اهلبیت اجماد و تخلف اینست که اسامه بعمل آورد که حضرت
صلی الله علیه وسلم هر چند خواستند که بر وی کوچ کند گوش ننهاد بلکه اجماعی است که بعد رحلت از مدینه
باز گردید و رجعت قهقری گزید پس بطور تو بوضوح انجامید که مقصود از تامر ظهور ارتداد و نفاق اسامه
بود و تا مردم بر آن فریب نخورند که او محبوب حضرت سید المرسلین است چنانچه علمای شیعه بتصریح بآن
کرده اند و به ظاهر است که هرگاه امیر باز گردد مامور البته معذور است و هرگاه تخلف از اسامه درین باب
ملعونست پس اسامه بسبب درنگ کردن و باز گردیدن بطریق اولی مطرود و مطعون از اینجا ائمه عظام
رفضه مثل شیخ حلی در خلاصه و دیگران در تلخیص مردود گشتند که هر چند طلبیت از بام اخشاد و مخالفت
بلکه عداوت اسامه با شیعه روز قیامت بوضوح انجامید ایشان هنوز متوقف اند و نداند که او به صدا کی ابتدا
هم کارش بسته بلکه نواصبین خلافت بزعم شیعه پیوسته مکرامی اند ای معاذ الله از حد گذرانیده حالانکه پدرش

بر اصول اہل سنت این سند موسس ست و امثال رفضہ بمنزلہ ممتنع است او بعجز در تولی ہمقرین اندلیس عزل او
از شوشتری خانہ خراب مفتری کذاب ذکر کردہ از صدیق عین کرامت ست نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی باعتراف قاضی رطب و یابس روایتی را کہ در تمیز اسامہ ست ضعیف و اندو دیگران عطا
و نوال ایشان را مثل امثال او اعتقاد کنند و پی بدان نبرند کہ حکمای ملت اسلامیہ در امثال سابق ترجیح
گفتہ اند و باید اندیشان ہم احسانہا کردہ اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذہب اللہ بنورہ ہم عیان است
زیرا کہ بالا واستی کہ او دین را بدنیا فروختہ و دراہم و دنانیر شیخین را بر اندوختہ و از ملاحظہ این امور و امثالش
بسیاری از محققین رفضہ او را در منافقین شمردہ اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا ست کہ او را مہذب
الدین لقب نہادہ اند در تفسیر سبائک البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و پیشانی او را داغ نفاق سیہ بر و صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و اشرا
باصول خویش مضبوط کردہ می نویسد آنچہ محصلش اینست کہ تخلف بودنش از حروب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا کہ او بلا ریب میدانست کہ طاعت امام فرض ست در حروب خصوصا
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من لاجرم
زینہار او معذور نتوان شد و نفاق او برجای خود ست انتہا بخلاف عبد اللہ بن عمر کہ در مجلد سابق معلوم گردید
کہ او بفعلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بلوک ہمقرین گشتہ التفاتی نفرمودہ و ہمین ست حال
سعد وقاص کہ در این معنی کمتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعدہ گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آن میکنند کہ حجت قاطع
ابدی بر اصحاب ہلہ ادفت از اسامہ ست بیدا بگرار رد و نیز بود اوجعت قنقری بعد از تمہیدات کہ باید دانست کہ قطع
از اظہار شیخ مداہنی کہ متکلمین بہ تصدیق مثل چلپی وفتح اسپل برادمینارند و در تالیفات خویش مرویات او راجی آرند
آنچہ از تقریرات مجلسی بجارہ مجتہد خانی و رعنا و دیگران بغیر آن جلوہ ظہور دارد اینست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکری کہ اجلہ مہاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیدہ
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و ملا
از قاتلین پدر خود برآرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در ہر گرانی و سبکی مرض
بروانگی او و روانہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت قربانت کنم پدر و مادر خود را تا تندرستی
تو درنگ کنم حضرت روانہ انست و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو برین حال باشی و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ مکروہ دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمودند و تر بر در بیہوش گشت و اسامہ بنا چار تجہیز کرد
چون حضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ و رفتن او گفتند کہ سامان درست میکنند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خدا لعنت کند متخلف را از وی و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

عنا و مر ام المومنین جناب عرش قباب خدیجه کبری است رضی الله عنهما و اسامه غلام حضرت زهرا شوهر
بعد از ذکر ترجمه او از استیعاب و ذکر این روایت که عمر از برای او پنجهزار دینار از بیت المال قرار داد و برای
پسر خود عبد الله دو هزار عبد الله گفت که اسامه را بر من تفضیل دادی و حال آنکه من اعز ابا سے حضرت
میگویم آنچه او ندیده عمر گفت که حضرت او را دوست تر میداشت از پدر تو و نه و عبارة ذلک الکذاب
مولف گوید که عمر در تعلیل تفضیل کاذب است بلکه تفضیل او اسامه را آن بود که اسامه را بعد اللتیا والتی
بسیم و زر و وعده امارت فریب داده در متابعت بنی هاشم و قدح در خلافت خود متوقف ساخته و ترتیب
عظیم منت داشته آمده و اندکه چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه از روی عتاب با و خطاب نمود
و گفت که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم امر علیک فمن استخلفک علی بعد از ان معاینه و مخاطبه ابوبکر
و عمر بیعت او رضا داده و تسلیم او کرده در مدت حیات خود او را امیر میگفتند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از امارت آن لشکر که پیغمبر علیه السلام مقرر
داشته بود که بجانب شام رود عزل نمود بجهت آنکه چون با و در الگفتند که لشکر پردازد متوجه طرف شام شو گفت
آنها که پیغمبر علیه السلام در زیر رایت من کرده بود و لعنت کرده بود بر آنکه از من تخلف کند من دو تا بشام
روم و از آنجمله یکی تو بودی و دوم عمر و آنها که امروز اعوان و انصار تواند ابوبکر ازین سخن رنجش نموده او را
عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد و کسی که عزل کند آنکه از نبی شده
نصب چگونه میرسدش دعوی وفاق بنی صباح روز قیامت چه حال خواهد بود کسی که کرد تجمع نفاق
بنی علامه حلی و حسن بن داود در روایت نموده اند از حضرت امام باقر علیه السلام که آنحضرت در باب اسامه فرمود
که اسامه آخر رجوع نمود پس بگویید در حق او الاخیر و همچنین روایت نموده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام
در ایام خلافت خود بوالی نوشت که سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر را از مال فی که عبارت از مال خراج
غنیمت است چیزی مده و اسامه بن زید را بده که او را اتیمیکه برا و بود معذور داشته ام لیکن شیخ علامه در آخر
فرموده که در طریق این دو روایت ضعفی هست که بیان آن در کتاب کبیر خود نموده ایم و گفته که اولی
آنست که در حدیثی که راوی آن اسامه باشد توقف نمایند انتهی و از اینجا معلوم دانستی که همه بغض و عناد
رفضه با اجلاء اصحاب کرام است عموماً و در خصوص طعن تکفیر تفسیق ایشان بغض و عداوت باصناد دیدن ایشان
ست و آغاز و انجام این همه عناد بتقلید الملعون عبد الله بن سبا رئیس الاشقیاست و اگر لطف
بحقوق اهلبیت سید انبیا می بود بایستی مطاعن اسامه در کتب خویش در باب وی بنشد و مدونشتن حقوق
حضرت خدیجه کبری و جناب پیغمبر خدا یعنی حضرت زهرا که از اسامه سرزده حالانکه هردو غلام ایشان
بعضی اکابر رفضه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج بودند کما سیجیء انشاء الله تعالی لیکن بکان سخن
و آنچه بر آن مترتب گردیده باد آوردن و از بیان اینهم محسوس و معقول گشت که چون مطاعن اسامه

بر اصول اہل صفا این سند و موسس ست و ائمہ رفضہ بہر ہمو در تنزیہ او بعجز در بوی ہمقرین اندلیس عزل او
از شوشتری خانہ خراب مفتری کذاب ذکر کرده از صدیق عین کرامت ست نہ جای شورش و ملامت
عجب تر آنکہ شیخ حلی با عتراف قاضی رطلبوق روایتے را کہ در تنزیہ اسامہ ست ضعیف داند و دیگران عطا
و نوال ائمہ را مزیل مثالب او اعتقاد کنند و پے بدان نبرند کہ حکمای ملت اسلامیین در امثال سا ترجیہ
گفتہ اند و باید اندیشان ہم احسانہا کرده اند و این احتمال خود از کلام شوشتری ذہب اللہ بنوره ہم عیاں است
زیرا کہ بالا و استی کہ او دین را بدنیا فروختہ و دراہم و دنانیر شیخین را ابراندوختہ و از ملاحظہ این امور شناعاتش
بسیارے از محققین رفضہ او را در منافقین شمرده اند از جملہ ایشان احمد بن عبد الرضا ست کہ او را مہذب
الدین لقب نہاده اند در تفسیر مبانے البیان عذری برای او در تخلف کردنش از رفاقت مرتضوی
نمی نہد و بپیشانے او را داغ نفاق میدہد و صاف صاف در تفسیر مذکور کہ خیلی مبسوط نوشتہ و آنرا
باصول خویش مضبوط کرده مینویسد آنچہ محصلش اینست کہ تخلف بودنش از حرب مرتضوی صریح
دلالت دارد بر نفاق او زیرا کہ او بلاریب میدانست کہ طاعت امام فرض ست در حرب خصوصا
کہ از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنید کہ میفرمود ای علی جنگ تو جنگ من ست و صلح تو صلح من لاجرم
زینہار او سعد و رسوا اند شده و نفاق او بر جای خود رست انتہا بخلاف عبد اللہ بن عمر کہ در مجلد سابق معلوم کرده
کہ او بفعلات معاویہ کہ از الوف گذشتہ و بملوک ہمقرین گشتہ التفاتے ہمقرین گشتہ التفاتے نفرموده ہمین است حال
سعد وقاص کہ در اثنعی لکتر از وی نبود اکنون حرفی چند مطابق وعده گذشتہ باید شنید کہ دلالت بر آن میکند کہ شقاوت
ابدی بر اصول اہل حق افتاده از اسامہ بسبب تکرار در حضور نرسیده و او جہت تتغری بعد از تاکیدات اہم کرد باید دانست کہ قطع
از اظہار شیخ مداہنی کہ متکلمین رفضہ مثل حلی در نہج الحق بر او میتازند و در تالیفات خویش مرویات او را می آرند
آنچہ از تقریرات مجلسی در بحار و مجتہد فانے در عنا و دیگران بخیر آن جلوه ظہور دارد اینست کہ حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم امیر گردانید اسامہ را بر لشکری کہ اجلہ مہاجرین و انصار در آن بودند مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده
جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحہ و زبیر و مامور گردانید او را کہ بوادی فلسطین قیام کند و بلدا
از قاتلین پدر خود بر آرد پس درنگ نمود لشکر بسبب درنگی او و حضرت در ہر گرانے و سبکی مرض
بر روانگی او و روانہ کردن لشکر او تاکید می نمود پس اسامہ گفت قربانت گردم مدر ما درخود در آنحال تندرستے
تو درنگ کنم حضرت روانہ ساخت و بعجلت مامور گردانید باز اسامہ گفت تو برین حال باشے و من بیرون
روم و در دل خود زخم فراق تو دارم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعجلت امر نمود او عرض کرد
کہ مکروه دارم کہ خبر تو از دیگران پرسم فرمودند و در تر بر رو بیہوش گشت و اسامہ بناچارے تجہیز کرد
چو آنحضرت بہوش آمد پرسید از اسامہ رفتن او گفتند کہ سامان درست کند پس تاکید
بلیغ بر زبان آورد کہ خدا لعنت کند متخلف را از و بار بار تکرار این حدیث بوقوع آورد پس

اسامه بیرون برآمد حالانکه رایت بر سرش بود و اصحاب روبروی او هر گاه در جرف نازل گردید و
همراه او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و انصار و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و غیر ایشان از وجوه
اصحاب ناگاه فرستاده ام ایمن رسید نزد اسامه که بزودی بیا که حضرت در نزاع ست پس اسامه
تعجیل کنان بمدینه آمد و رایت را بر در دولت ایستاده کرد حضرت در آن وقت انتقال فرمود فاضل
مدائنی این روایت را معتبر و معتمد دانسته و برای تاکید آن زیاده از حد کوشیده پس واضح تر شد
که هیچ این حقارا در باب اسامه بر اصول خویش بایستی گفت در حق صدیق و فاروق مرتب میسازند
بلکه پا فراتر می نهند حالیا از کلام نقیب استاد مدائنی که پایه فخار طائفه نوکیست و استاد در طلب [illegible]
چیزی گوش کن که جابجا در کتابش دیدم و مجموعا و متفرقا بدان رسیدم یعنی قطعا و یقینا حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اسامه و پدرش را نعمت و ناز پرورید که زید در خدمت ام المومنین خدیجه کبری رضی الله عنها
پس عطوفت از ابتدا او صف بر ایشان مبذول میداشت چون در غزوه موته زید بن حارثه از دست
رومیان شهید شد شب و روز دل فرزندش که اسامه بود برای انتقام میطلبید تا التماس او بدرجه
اجابت رسید و بعد از ریاست لشکر در ظل شیخین در آمد و چنان طور اختیار کرد که ایشان پیغامبر او
قضارا مرض شریف باشدا آمد و با استماع این خبر بمدینه داخل شد و شیخین را جرات زیاده بحصول
انجامید که رئیس لشکر محکوم ایشان ست و اگر برابر دگر هر نرسد حرفی چند از تحقیقات مجلسی و سجاد
با تو درین باب بگوییم پس بدانکه آن روایت خذیفه ست و در چند ورق تمام شده آغازش دلالت بر
آن میکند که چون رسول مقبول از سفر باز گشت بخانه حضرت ام سلمه قیام فرمود و دیگر ازواج را اجازت
نبود تا آنکه عائشه و حفصه بمشوره شیخین آمدند و زلیر بحیل و دلربایها بکار بردند و حضرت علی مرتضی را
مختار فرمود در نگاهداشتن و طلاق دادن ایشان و چهار نیز از طلیق را زیر حکومت اسامه محکوم گردانید
و مقصود تخلیه مدینه بود در یوقت حضرت بیمار شد و اهم دم در زنگ کردند و قیس راننده لشکر و جناب
بن منذر ایشان را به لشکر تحکم نبوی لاحق گردانید پس شیخین و ابو عبیده با اسامه گفتگو کردند که در خدمت
نباید مدینه را خالی گذاشتن اسامه پرسید چرا گفتند رسول خدا را سفر آخرت رسیده اگر مدینه خالی باشد
پیدا شود امور یکه اصلاح آن از دائره امکان بدر رود پس انتظار کنیم و ببینیم حال پیغمبر باز در رفتن اختیار
با عیست لاجرم لشکر باز گردید و فرود آمد در منزلیکه از انجا رفته بودند و فرستاده شیخین نزد صدیقه رسید او
پیام فرستاد که زینهار نباید رفت دشمن خبر برقت و شما میرسانم چو مرض سنگین شد صفیت را صدیقه فرستاد
ابوبکر و عمر دست او گرفته نزد اسامه بردند تا او خدمت مرض را بیان کرد و ایشان اذن از اسامه طلبیدند
پس او بیروانگی داد و گفت بعنوانی بمدینه روید که کسی نداند اگر عاقبت شد نزد من بیایید و نه خبر کنید
تا من داخل شوم در حاجت شما شیخین وقت ست آمدند انتهی مختصرا و از ینجا هم عیان گردید که اسامه امر

بیان گردیدن شیخین تخلف کرد از امر نبوی و رد وحی نمود و دلش با تیر دم بود اینست ترجمه بحار ربانی محمد
حامل الاسفار و المنتہ للہ تعالے کہ من از تحریر انتقام بعنوان موعود فارغ گشتم مخالفت اسامہ و انکار
رد وحی که او دسر زد بر اصول اہل تشیع بگوش ہر کس رسانیدم و انیم بر ہر عاقل عیان گردانیدم کہ او
چون بمدینه باز گردید باعتراف کنتوری مدعی خلافت شد و زیہار خلافت مرتضوی را بر زبان نیاورده
و برین قدر چه موقوف ست عبارت علی را در آخر مجلد اول ذکر کرده ام که دلالت بر آن دارد که اسامه
مدعی خلافت خویش گشته و از خلافت بلا فصل صدیقی و مرتضوی حساب بر نداشته و بر اظہار شوخی
مفتری چشم بر زعارف دینوی دوخت و خرمن انصاف و ایمان را یکسو بسوخت لاجرم حکم باید کرد که
مراد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از تعجیل او آن بود که میدان خالی شود از اسامه مدعی زعامه و این
معجزه نبوی بود اسے متخلف از ثقلین تخلف این ست که از اسامه سر زد
وہم از دیگر مقبولین لسانی که به تجہیز کردند به لشکر رفتند و نیز تخلف اینست که در اعانت مرتضوی
بکار بردند تا آنکه خود جناب امیر بر ایشان لعنت کردند و داوری بحضرت و او رسانیدند کا نش جناب
امیر و مقبولین لسانی چون در نگ اسامه از نزدیک دور دیده بودند خود خیمه بیرون می زدند
و داد جہاد میدادند و برابر یکه خلافت حسب خواہش حضرت رسالت می نشستند و اگر جلوس
میمنت مانوس روزی نمی نشد بسبب غیبت در عدم اعانت فاطمی عذر و میشدند و ہمه کس میگفتند
که احراق و تہمت معلوم بعد از آنجناب صورت گرفته و رنه خلفا مجالی نداشتند که دروازه بر شکم مبارک
بکوبند و ضبط وحی را بسوزند و تشبیه جبینین و خائنین ہم بر زبان نمیرفت و کلمات شنیعه در میان نمی آمد
خدا یا اگر گویند که تجہیز جنازه شریف میکرد و جوابش آنکه شیخین چنانچه انکار از دست حضرت امیر المومنین
گرفتند و خود بسقیفه رفتند چنانچه طاعنین گفتند جناب حسین ع را اعتکاف میگر دانیدند و انیم را از دست
ایشان سر انجام میدادند بلکه امید آن بود که حسنین رضی اللہ عنہما تعلیم با تقی محتاج نمی شدند و قصد عرش
تن مقدس رسول ربانی نمیکردند بخلاف جناب امیر عالم سر وعلن علے ما روی المجلسی فی مجلد الفتن
تکلیف اما این بر تقدیریست که بر آمد انکار از سلمان و مقداد و حضرت عباس جائز نبوده چنانچه اولا معنو
ابن سبا یہودی نگار این قانون در بحار و دیگر کتابہا بستند که ناگزیر ست که غاسل نبی و امام معصوم
باشد معہذلک این ہم کمتر از غسل سلمان بنو قبطی الارض محجز تقفل نابدا این باتمام در چند گام رو داد حالانکه
بامامت سلمان کسے قائل نگشته اگر چه دعوی عصمت نموده باشند چنانچه از کتاب اثنا عشریه ملا محمد بن محمد
بن حسن عاملی به ثبوت می انجامد و بعد از احاطه این تقریرات باقی نماند از سقوات بجان کمترین مکونات
مگر آنکه در تعقید چیش تعصو و تشریف نبوی این بود که ہم میدان امامت را بر و بند و ہم سر مار را بدست
دشمن کوبند و ہر کا فیر که کشته شود و سود اسلام جوابش آنکه اگر بطاوی کلام سابق و لاحق نحو رسکنے

نفوس و حفظ ناموس شایسته اهل ایمان نیست که خون ایشان رایگان باشد چه هرگاه تلامذه ائمه هدی اهلسنت مقتدای
و بر فرض محال شیعه شنیعه باشد البته دانستند که زراره و شیطان و هشامین ملعون اند برانسته اهلبیت عظام چنانچه حق تعالی
میفرماید لُعِنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْ بَنِیْ اِسْرَآءِیْلَ عَلٰی لِسَانِ دَاوٗدَ وَ عِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ بایستی که گوشمال این دشمنان دین
واعدای اهلبیت سید المرسلین ایشان را غ و رغن می نهادند لاجرم انچه مجتهد الزمانی بتقلید مجتهد فانی در جواب رقم آورده مثل
تشمیری نقال گفته حکایت چند گمراهی ست که در چاهی فتادند و افیونی از ایشان هنوز سید السنت که سنجاره بوی شنیدم
شخصی گفت این چاهست و من قند فروشم که بحجت نابینای فتادم گفت خدارا قصه در میان منه دانگی بگیر و قند بده
الغرض چنانکه افیونی با وصف افتادن در چاه و بحاله مقصود طالب آنشد همین ست حال مجتهد که گفت ائمه هدی
بنابر حفظ نفوس رواة مثالب ایشان بر میشمردند نعوذ بالله من هذا العقله و السفاهة **قی له** و مثل فیه انخ

اقول درین مقام که عبارت شمس الدین ذهبی بقلم غرابت رقم آمد برای حفظ ناموس مذهب خود تحریفی بکار رفته
جهنمی بودن زراره مقتدای مجتهدین رفضه و خود و دوزخی بودن ایشان خصوصا و عموما باهم محتمل بماند و کسی کجا این
که در کتب فریقین اهلسنت حالانکه مقوله راوی حدیث در عبارت او که در لسان المیزان و کتب دیگر وارد ست بعد از انسان

جعفری هُوَ مِنْ اَهْلِ النَّارِ این ست فوقع فی نفسی منها قال جعفر رضی الله عنه فقلت من این علمت ذالک فقال
من ادعی علی علم هذا فهو من اهل النار او من اعتقاده الباطل و ازین عبارت عبارت صاف صاف معلوم شد
که جناب امام صادق تاریت تمامی فرقه امامیه را ثابت فرمودند بالعموم و ناری بودن زراره بالخصوص مسجل و
مدلل گردانیدند که ناریت وارد شده بر اعتقاد باطل که هر رافضی را حاصلست کاش رجوع میکرد مجتهد بکتاب
مجالس المومنین که از آنهم معلوم میشود که حکم امام بناریت ابطل و رد قوم مردود بدلیل ابطال اعتقاد شان
درین عبارت مبرهن ست و در تحفه هم منقول ست آمدم بر دعوی تقیه که جناب خلد آشیان قدس الله سره دفتر دندان شکن
بر روایت ذهبی آوردند جواب بیش **آنکه** همه دور این دعوی آن کس ست که بحکم کتب فریقین مصداق لعن
حضرات ائمه هدی ست بآن نصوص قطعیه که پاره از آن بار بار دانستی پس مجتهد الزمانی که آنرا پیشکش کرده جمله
و دلیل و شاهد دانستند البته نزد اهل فراست ذلیل شدند زیرا که اهلسنت در ایمان او گفتگو دارند و هم در
صدق او پس کلام آن رئیس الاشقیا را چگونه محل اعتماد پندارند چه جای آنکه او درین کلام که امام با تو تقیه کرد
عقیقه آنجناب را بخنجر ستم قتل تمام کرد شهید کرده خدا او را بجهت آنکه قبل ازین در مقاله سادسه باصول معتبره رفضه
دانستی و کتاب تنزیه پیر مغان نیز مؤید آنست که تقیه از ابرار ائمه ست و آغاز بجار دلالت بران دارد که
نذیع اسرار ست ائمه را بدست خود ذبح کرده و بار خون عمدا ایشان بر گردن خود گذاشته سه بگفتم در نیاب
احسان بسی ✦ و لیکن نشر ست با هر کسی ✦ بخور مردم آزار را خون و مال ✦ که از مرغ بد کنده به پر و بال ✦ چو گربه
نوازی کبوتر خورد ✦ چو فربه کنی گرگ یوسف درد ✦ و تازه تر از جمله روایاتیکه در اصول کافی اعور باشد و
دلالت نماید بر آنکه نذیع اسرار ائمه و مظهر دین ایشان ملعون و مطرود ست آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمود نقسم شما

من ایصال ضرر شدید متوجه خواهد گردید پس ابل تقیه را بسبب خود رائی و خود بینی در گوشش یک بینی هم نماند اگر ایجاب
در بند درینجا شعر ظریفی برای حضرت زراری و فانی باز نقل کنم و هو هذا انما الیستقید لنفسه + ترنا فات ما ادرانه
الغرض آنچه مخاطب لاثانی برای تنزیه زراره مجمل و جابجا تاویل میبایستش ارشاد کرده و دل بر کذب حضرت
صادق کشتند شطط بود که درینه زراره میرقرار من افتاد یا استدراجی بود که دجال و شیطان الطاق شک بران بر و بگرام
اهلحق شعر مذکور را باین طور میخوانند ای زاد زراره نکر دست ایجکاره و جال این عمل که تو شد او کرده اما آنچه
مدعی مزید ولای اهلبیت میدانیش گفت که در مناقب او احتمال تقیه راه نمی یابد پس جوابش از سابق بر می آید زیرا که
از ان مباحث بثبوت میرسد که حضرات ائمه در بحر تقیه چنان منهمک بودند بر اصول رفضه کار از امامیه هم تقیه میکرد
واگر مختار کشتی بکشائی از مثالب زراره خواهی یافت که بر روایات شنیعه ست و هر گاه مثالب مذکور محمول تقیه بر
خلاف نفس الامر پس و ثوق کجا ماند کما افاد الطبرسی وقد عرفت کلامه انفا فاظنک بالائمة فی روایات منافیه
بعد التسلیم حسن رادا قوبالکثیر انکیون زرارة واخوانه ویجری علیهم امره وسلطانه **اما دعوی اجماع** پس قبل
ازین واضح گشته که آنرا اصلی نیست مگر بدخول معصوم بر زعوم قوم ملوم و حال امام از کتب اولین و آخرین
امامیه لائح ست که از ملاحظه معتقدات و مبدعات آنها دود داغ بر دل داشتند و ناسور در جگر و مستغیث الی الله
بودند پیش خالق اکبر لاجرم آنچه فرزندان صوری و معنوی آنملعون بر فراک حضرات ائمه هداة بر بستند بجوی نمی ارزد
قوله وایضا الخ **اقول** عجیب ست که جناب مجتهد الزمان در رساله موضوعات که ملا علی قاری نوشته هم
ندیدند و نه در کتب دیگر علما مثل قسطلانی و ابن حجر عسقلانی نظر کردند پس قیاس ایشان بی اساس شد چه جای آنکه اگر حدیث
بثبوت نص در مدعا نتواند بود زیرا که محتمل ست که مراد از تشبیه کثرت باشد بچیزی دیگر و آن بر جای خود است
هم برای امت مرحومه رسول جلیل و هم درباره حضرات انبیا بنی اسرائیل واگر ادنی تتبع در کتب امامیه بود
بلکه فقط ورق گردانی جلد اول ازین کتاب نموده میشود خواهی دانست که درینجا هم صاعقه قهر الهی بر سر رفضه
افتاده و خشک و تر ایشان را بباد فنا داده زیرا که اکابر علمای ایشان درین حدیث چنین تصرف کرده اند
که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل پس من درینجا هم کرامت مجتهد بطور سابق میدانم که تذکر حدیث
علمای امتی این بحث فراموش نمایند که از ان فضیلت شیطان الطاق و زراره انگشت نمای اتفاق بر
انبیای اولی العزم لازم آید نعوذ بالله انه مذهب ابن سبا امام الاشقیا و من تبعهم که مضر و کم من
وجهی که مجتهد قانی هم زیر مشق ایشان در صوارم بودند کیستند ایا بمذهب بلحق پیشوا در علوم و پایه اند و هم
پایه زراره و شیطان و بشاعین و ابو بصیر میباشند در مذهب امامیه که بتصریح امام شان و هم رفضه بر دیگر
طائفه شنیعه بودند درین علوم و برای رفضه کالشمس بین النجوم اند چنانچه در رساله تبصرة العین که اقوال تازه تر اینست که پدرش یعنی تقی مجلسی در رجال روضة المتقین مینویسد بلکه از ائمه هدی سعادت الله
نقل میکنند بشر المخبتین بالجنة برید بن معاویة العجلی وابو بصیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زرارة

و ریعنی بجبار امناء الله علی حلاله و حرامه لولا هم لانقطعت آثار النبوة و اندرست و نیز بفرماید که امام صادق گفت
ان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء و امواتا اعنی زرارة و محمد بن مسلم و منهم لیث المرادی و برید العجلی هؤلاء
القوامون بالقسط هؤلاء السابقون السابقون اولئک المقربون تا آخر حدیث از جمله این کلمات بهم پیدا است
که اگر این مذکورین واسطه فیض ائمه هدی نباشند و در ایصال علوم ائمه نبوی شیعه متوسط نگردند علوم دینیه
همه مندرس گردد و آثار نبوت منقطع شود و امتیاز حرام از حلال باقی نماند و نظم قوانین انصاف و عدل
ایشانند مقربین بارگاه احدیت و اهل بیت طهارت و سابقین اولین در مدارج علیا و مراتب قصوی
این بزرگانند بالجمله بنیاد خلافت ابو بکر مقام بر مقتدای و پیشوای در مذهب سیاهی نهاده ام و در بیجا نیز
من حیث الروایت گفتگو نکرده ام و لهذا در آخر این روایت نوشته ام که از مقدمات بشکل اول بدیهی الانتاج
ثابت میشود که خلافت راشده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با شرک کفر بر اصول امامیه جمع تواند شد چه جای
فسق و فجور و اخذ احادیث از کلاب ممطوره و ازین عبارت بوضوح انجامید که مبنای قیاس بر پیشوائی است
و بر ظاهر است که اگر شیعه مقتدایان مذکورین را از دائره توسط بیرون کنند خود بر تحقیقات مجلسی و پدرش و
همچنین دیگر جهابذه رفقه سلسله علوم دینی از هم بگسلد و لفظ چه جای فسق و فجور الخ دلیل بر آنست که این امور
را در خبث شرک و کفر حقیقی نیست و کفر و شرک ایشان که خدا را جسم میدانستند بمعنی ابعاد ثلثه بمعنی
استقلال خود در رساله قدیمه مبرهن ست و تازه تر آنکه علم الهدای دوم در تبصرة العوام و غیره من الخواص
تصریح کرده اند که امام لعنت میکند بلکه کافر را لیس اگر مجتهد مانند شیخ علی سر معارضه با مجیب ستیب وارد
باید که اولا پیشوای و مقتدای اینچند کس را از کتب اهلسنت ثابت فرماید چنانچه او از کتب معتبره شیعه به
اثبات رسانیده حالانکه اگر چند کس مثل منصور وغیره از رواة بدر روند مضرتی بالحق نتواند رسید بر خلاف آنکه زرارة
و شیطان از گروه قدمای رفقه بدر کرده شوند الغرض حال مجتهد در کار گستاخ کار حسب عبارت شعار
دید نیست که بدون اثبات پیشوای منصور و همس کردن لمعارضه بر می افراز و حقیقه خود را در بروی
عقار سواسیه از و معذلک نفس روایت مستلزم تستن هم نیست تا به پیشوائی چه رسد آیا در روایات اهلسنة
شیعه بنود ند یا شیعیان از سنیان روایت ننمودند و مفهوم حدیث موثق عموم و متمول دار دیانه و جامع
کتابیکه غیر ارکان اربعه در احادیث آن کسی نباشد غیر از سلیم که امام اعظم رفقه در حق ان الکتاب موقوع
سیفر باید گفت و دلیل دعوی مجتهد باختصاص اینمردم بروایات اهلحق چیست از کتب رجال رفقه
پیدا است که در رواة اثنا عشریه بسیاری از واقفیه اند که ائمه هدی بنا بر آنچه در روضه و منهج المقال وغیره
اهلسنت و مجتهد کربلای هم در کتاب مذکور اعتقاد آن دارد بنصوص قطعیه ارشاد کرده اند که واقفیه بدتر
از خوارج و نواصب اند و اگر نفس اخذ روایت مستلزم تستن بود ناری والد مجتهد الزمانی چرا در صوارم
وغیره تصریح کرده اند که بخاری از خوارج بسیار روایت میکند و خود مجتهد در تشیید نص نموده که سنیان

خوارج نیستند اہل سنت دیگر اند و خارجیان دیگر پس تشنیع این رسالہ را ہم مجتہد از بانی ثابت نکردہ مقام حیرت اولی الالباب ست کہ چنین حیلہ جو یاوہ گو کہ مطلوب را ہم معین نتواند کرد کتابہا تصنیف کند و بر مسند صاحب الزمان نشیند بلکہ اگر اندک غور و فکر کنی توانی دانست کہ این دشمن خرد کور و کور از مطالعہ صواعق پرداختہ و نتوانستہ کہ مطلوب را چنانچہ در آن کتاب ست بی تحریف بنویسد و پدرش کاسہ لیسی کشمیری نقال یادگار مضحک و ہزال نصب العین گذاشتہ و او اثار اقدام چندی از زمرہ بیسواد مولفین بیاض بیہودہ درینمقام از کتاب فاضل ملتانی کہ تنبیہ السفیہ نامش نہادہ و در گوشمالے مجتہد فانے داد زجر و توبیخ دادہ عبارتے نقل کنم بچشم انصاف باید دید و بر ریش موجود و معدوم زنانی و فانے باید خندید کہ ہنوز در نفس تسنن ایشان بہ تصریح اکابر علما کلام ست تا مقتدائے چہ رسد **قولہ** مثل منفر و کمسر آہ **اقول** بارہا گذشت کہ مدار تسنن بر قول بخلافت خلفائے ثلثہ یا متعرض نبودن ایشان نیست بلکہ حقیقت تسنن اتباع سنت نبویہ ست در جمیع عقائد و اعمال و ظاہر ست کہ مسئلہ خلافت خلفائے ثلثہ و ترک بعض ایشان در فروع عقائد ست و نہ ہمہ بار تعلے از جمیعت و لوازم آن از اعظم اصول عقاید پس کسیکہ این اصل عمدہ را منکر شد و اتباع سنت نمود ممکن نیست کہ از اہل سنت معدود نشود و این رافضے پلید ہر کرا قائل بخلاف خلفای ثلثہ یا تارک بعض آنہا نشوند مثل معتزلہ و نواصب و قدریہ و مجسمہ ہمہ را سنے میداند و اہل بیت را می شمارد و بروے مثل مشہور صادق آمد ہر چہ کرد طاس و ہر سفید کرباس لیکن محال تعجیل زبلادت او انیست کہ ملل نحل شہرستانے را دیدہ ست و دران کتاب ذکر این فرق ضالہ را شنیدہ و اہل سنت را جدا و ممتاز از جمیع این فرق دانستہ باز این بیصرفگے می نماید اذا جاء القضاء عمی البصر و بودن ابیرد م از اصحاب مالک یعنی راویان حدیث از و تابعان فروع فقہیہ او انہیا را از اہل سنت می گرداند چہ جمیع نواصب در فروع فقہیہ تابع ائمہ اہلسنت بودند و معتزلہ قاطبۃ در فروع حنیفہ اند و معتد احمیہ و دیگر قدریہ و در فروع تابع مالک و کرامیہ تابع ابو حنیفہ و مجسمہ تابع احمد بن حنبل اگر بتبعیت اہل سنت در فروع شخص را از اہل سنت گرداند می باید کہ جمیع این فرق از اہل سنت معدود شوند حال این جماعت نزد اہل سنت قرین حال ہشامین و شیطان الطاق علاوہ آنکہ جماعہ معدودین در اصحاب مالک ہم من حیث الروایہ معتبر نیستند بعد از ین صاحب تنبیہ السفیہ از کتاب لسان المیزان حال ایشان نقل فرمودہ چون نسخہ سقیم بود محصلش نوشتہ مے آید کہ از عبارت کتاب مذکور معلوم شد کہ دار قطنی مضر را نسبت بوضع بعضی از احادیث کردہ و نیز او در حق احمد بن عطار الجے لفظ متروک و مانند ان فرمودہ و از علی بن مدینی حکایتے درین کتاب وارد ست کہ او را بکذب در حدیث پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام تفضیح کردہ انتہے بعینہ و محصلہ من **لعبد** **گذارش** ست کہ جہی بنسبت نام یکے ازچنین رواۃ بیاد می آید و بخیال نمی گذرد کہ در میزان و لسان و تہذیب و اکمل و تقریب و مثل آن ترجمہ او نمودہ باشند چہ جاے توثیق و ہمہ چیز تم کہ از

بعد از دیدن اینمقام تحیر شدید بود وظاهر چنان می نماید که مرجع ضمیر مجسمه باشند نه اہل سنت مگر جناب مجتہد
بعبارت خود عوام را در امواج اشتباه سپردند چه ز نهار این عبارت در شرح عقاید نسفیه بخیال احقر الرمم
نمی آید ولیکن بنابر احتیاط ابرانیمعنی اعتماد نکرده کتاب مذکور را غربال نمودم ہرگز نشانے ازین عبارت
پیدا نشد لاجرم ضرور افتاد که شعر مذکور بزبان ارم سه چه خوش گفت ست سعدی در زلیخا الا یا
ایها الساقے ادر کاسا و ناولها و بعد ازین پیرنا بالغ را باز کشادن کشان بکتب لشانم واز حقیقة
الامر آگاه گردانم که آغاز شرح عقاید نسفیه اینست الحمد لله المتوحد بجلال ذاته وکمال صفاته المتقدس
فی نعوت الجبروت عن شوائب النقص وسماته والصلوٰة علی نبیه محمد المؤید بساطع الحجج وواضح بیناته
وعلی آله واصحابه هداة طریق الحق وحماته وفاتحه شرح عقاید عضدیه چنین ست تا من وفقنا لتحقیق العقائد
الاسلامیه وعصمنا عن التقلید فی الاصول والفروع الکلامیه صل علی سیدنا محمد المؤید بقواطع الحجج
والبرهان المشید بلوامع السیف والسنان وعلی آله واصحابه الاعیان المبشرین بالدخول فی غرف الجنان
ودرین نیز دو کتاب متداول محل التباس باقی نمانده مگر بر مجتهد امامیه که بر عکس صاحب قوت قدسیه
بدیهیات اولیه حکم نظریات حقیه نزد او درکتاب تشئید پیدا کرده واین نوع التباس برائے صحت
انتساب مجتهد الزمانے بمجتهد فانے برای ہزار دلیل توان شمرد اگرچه نظر فا قید علی ما ہو المشهور بینهم امیل
واسرار فرمایند وبر بندیده کتب فانی خامه ذوالفقار شعار آشکار است که او درین التباسات یگانه وفرد
ست بالجمله بعد از اندک فکر بیادم آمد که این عبارت افضل المحققین ملک المدققین علامه صدیقی
دوانے ست که در شرح عقاید عضدیه نوشته لیکن از ان عبارت سنی بودن آن مجسمه ہم ثابت نمیشود
فکیف مقید البودن شان در مذہب سنیان که سیاق کلام در آنست اری اینقدر از عبارت
افضل المحققین به ثبوت میرسد که اکثر مجسمه محدثین اند یعنی شغل حدیث دارند وبا کے گفته ایم که محدثین
نبودند ہیشامین مقربین وزراره شر من الیهود والنصاری وشیطان الطاق در حال تمام آفاق
که بشهادت کلینی امام الائمه رفضه خدائے عز وجل را جسم تحقیقی وصورت حقیقیه قرار میداد ند واز سر تا
ناف او از ناف تا پائین اجوف ومصمت اعتقاد میمودند وقد معبود خود را بهفت شبر نفس او می پیمودند
وسیر وحرکت وقیام وقعود ودیگر لوازم هیولانیه وعوارض جسمانیه بیان میکردند بلکه گواهی میدهیم
که چنانچه از محدثین اند ہم از محدثین اند طرفه آنکه جناب مجتهد الزمانے عبارتے را از آغاز عبارت منقول
ساقط کردند که دلالت بر آن دارد که این مجسمه نزد مثل محقق موصوف کافر اند چون حال چنین باشد
این نوع کافران را بحق مذہب سنت بیگونه در فرقه خویش خواهد شمرد لاجرم او حال ایشان
در گروه رفضه بگواہے کلینی لائق تر باشد بکمال اینقدر وسعرف انشاء الله تعالے دمقوهم نشود
که من درین خصوص بخیانت مجتهد قائلم حاشا وکلا چه خیانت مستلزم علم این امور ست حالانکه

گو ساله پرست شد و کار نشد بابراے رفع ابهام و تفصیل مقام مناسب افتاد که تمامی عبارت محقق
دوانی علیه الرحمة را تا اینمقام نقل بردارم پس بدانکه شارح ممدوح زیر عبارت متین ولا یشار الیه بهنا و
هناک ولا یصح علیه الحرکة والانتقال میفرماید لما سبق والمشبهة منهم من قال انه تعالی جسم حقیقة ثم افترقوا
فقال بعضهم انه مرکب من لحم و دم وقال بعضهم هو نور یتلألأ کالسبیکة البیضاء طوله سبعة اشبار بشبر نفسه
ومنهم من قال انه علی صورة انسان فمنهم من قال انه شاب امرد جعد قطط ومنهم من قال انه
شیخ اشمط الراس ومنهم من قال انه فی جهة الفوق ومماس للصفحة العلیا من العرش ویجوز علیه
الحرکة والانتقال وتبدل الجهات ویأط العرش تحته اطیط الرحل الجدید تحت الراکب الثقیل وهو یفضل
علی العرش بقدر اربع اصابع ومنهم من قال انه محاذ للعرش غیر مماس له وبعده عنه بمسافة متناهیة
وقیل بمسافة غیر متناهیة ولم یستنکف هذا القائل من جعل غیر المتناهی محصورا بین الحاصرین ومنهم
من یتستر بالبلکفة فقال جسم لا کالاجسام وله حیز لا کالاحیاز ونسبته الی حیزه لیس کنسبة الاجسام الی احیازها
وهکذا ینفی عنه جمیع خواص الاجسام حتی لا یبقی من الجسم الا الاسم وهؤلاء لا یکفرون بخلاف المصرحین
بالجسمیة واکثر المجسمة هم الظاهریون الی آخر ما نقل المجتهد ازین عبارت ناظرین و سامعین را معلوم گردید
که فرق مشبهه را بیان میفرماید زیر متن مذکور چنانچه داب شارحین است این ازکجا که مشبهه از اهل سنت اند
بالجمله بیان مذاهب مشبهه مقصود است عام از آنکه سنی باشند یا شیعی و خارجی بود و بنا بر
این عموم بعد از آنست که تسلیم کرده شود که ایشان را اهل سنت توان گفت ورنه سنی کسی است
که بر سنت مرضیه از اهل بیت و اصحاب برود و مانا که در احادیث ایشان اثرے از گوشت و پوست
و مانند آن از مقولات مشبهه که نص در مدعا است وارد نشده باشد و هرگاه اصول کلینی و کتاب [illegible]
وغیرها دلالت بر آن کرده که هشام بن [illegible] و زراره و احول وزین امور سابق الاسلام در فروع الاعلام
اند و [illegible] المستی که پیشواے مذهب شیعه باسامے ایشان مسلم است و ائمه بدے و [illegible]
و تفضیل ایشان فرو نگذاشته اند واینهم در کلینی مسطور است پس تکفیر و تشنیع برائے ایشان
باشد اللهم [illegible] ازان احادیث قناعت می ورزم روی الکلینی عن محمد
بن ابی عبد الله عن محمد بن اسمعیل الحسینی بن الحسن بن بکر بن صالح عن الحسن بن سعید عن
ابراهیم بن محمد الخزاز و محمد بن الحسین قالا دخلنا علی ابی الحسن علی بن موسی [illegible] فحکینا له
ان محمدا رأی ربه فی هیئة الشاب الموفق فی سن ابناء ثلثین سنة قلنا ان هشام بن سالم
وصاحب الطاق والمیثمی یقولون انه اجوف الی السرة والبقیة صمد فخر ساجدا لله ثم قال
سبحانک ما عرفوک ولا وحدوک فمن اجل ذلک وصفوک سبحانک لو عرفوک لوصفوک بما
وصفت به نفسک سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک

سبحانک کیف طاوعتهم انفسهم ان یشبهوک بغیرک اللهم لا اصفک الا بما وصفت به نفسک ولا اشبهک بخلقک
انت اهل لکل خیر فلا تجعلنی من القوم الظالمین ثم التفت الینا فقال ما توهمتم من شیء فتوهموا الله غیره ثم قال
نحن آل محمد النمط الاوسط الذی لا یدرکنا الغالی ولا یسبقنا التالی یا محمد ان رسول الله صلی الله علیه
حین نظر الی عظمة ربه کان فی هیئة الشاب الموفق وسن ابناء ثلثین سنة یا محمد عظم ربی وجل ان یکون
فی صفة المخلوقین قال قلت جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضرة قال ذاک محمد صلی الله علیه وآله کان
اذا نظر الی ربه بقلبه جعله الله فی نور مثل نور الحجب حتی یستبین له ما فی الحجب ان نور الله منه اخضر ومنه احمر
ومنه ابیض ومنه غیر ذالک یا محمد ما شهد له الکتاب والسنة فنحن القائلون به انتهی بلفظه یعنی ابراهیم و محمد
میگویند که نزد امام رضا رسیدیم و بیان کردیم قول هشام و شیطان الطاق و هشیم که حضرت پیغمبر دید
خدا را بجوانی صاحب اعتدال در عمر سی سالگی و آنکه ایشان اینهم میگویند که نصف جسم خدا خالی و
پر است امام رضا بخوف الهی سجده کرد و گفت نه معرفت تو حاصل کردند ایشان نه بتوحید تو قائل گشتند از
خلاف قرآن و حدیث بیان نمودند و اگر می شناختند وصف تو میکردند چنانکه خود را بیان کردی سبحان الله
سوای نفسانی ترا بغیر تو تشبیه دادند من نه توانم ترا وصف کردن مگر مطابق ارشاد تو و تشبیه نتوانم داد
بمخلوقی تو اهل بهر خیر هستی مرا بین مشرکین حشر مکن باز با خطاب فرمود که هرچه در وهم شما بگذرد دانید
که او غیر خدا است ما آل محمد اوسطیم و تفریط نداریم حضرت پیغمبر چون در معراج عظمت الهی را دید بصورت
پیغمبر چنان بود که جوان سوی الخلقت سی ساله باشد خدا منزه است از آنکه در صفت مخلوقات باشد
گفتم قربانت شوم آنکه پاهای وی در خضرت بودند امام فرمود جناب پیغمبر بود که چون
نظر قلبی بجانب کرد خدا نوری بوی افزود مانند نور حجابها تا آنکه ظاهر شود مر او را آنچه در حجابها بود
نور خدا سبز و سرخ و سفید و غیر آنها است ای محمد هرچه را گواه است کتاب و حدیث ما بدان قائلیم
انتهی محصوله ازین حدیث عیان شد که ملاعین مذکور که امامیه ایشان را ائمه عظام خود بخلاف
معنوی اهل بیت علیهم السلام قرار داده اند بجهت تجسیم حقیقی کافر و مشرک گشته از دائره توحید
بدر رفته اند و چون این حدیث از حضرت امام رضا است کالشمس فی کبد السماء واضح و هویدا شد که خاتمه
ایشان بر شرک و کفر بود و چه ایشان وقت امام رضا را دراک نکرده اند همین ست حق حقیق نه آنچه شیعه
نقال مضحک و هزال بطلان خیال بسته که این پیشوایان رفض در آغاز مبتلا باین عقائد زائغه بودند و بعد
از آنکه بصحبت حضرت علیه السلام رسیدند رشد و هدایت یافتند انتهی عجب عجاب آنکه رفضه همیشه یاد میکنند
و مردم را از راه می برند اکنون یاد میکنند که الیقین لا یزول الا بالیقین مستطرفه آنکه این ائمه شیعه
بدلالت حدیث کلینی و کشی بعد وفات امام صادق معتقد فی ضلال و مطرود شدند و امام رضا
که بعد از حضرت کاظم امام گشته اند تنصیص بر کفر و شرک ایشان نمودند پس قول عارفی در باره

ایشان راست آمده زاید شدی و شیخ شدی دانشمند بود این جمله شدے و سے مسلمان نشدے
انشاء الله تعالی عنقریب تفصیل این امور بدانستان تربیت دہیم کہ ہر کسے از سامعین و ناظرین گوید
کہ فریبے بر آن متصور نیست بلی اگر در ذکر شیاطین در بارہ حفظ و نگاہ شیطان تکرارے مظنون گردد
و درین معنی شعر مشہور است ہو المسک ما کررتہ
بتضوع ؏ اما حال ابن تیمیہ پس آنقدر پنہان نیست کہ الحق الزام بدان خوردہ او لا از آنکہ غایۃ الامر از کلام
او بلکیفیت ست نہ تصریح بجسمیت و آنکہ جہت علو را احتمال ہے ہست لیکن مجہول الکیف و ثانیا بوجہ
الزام چنانچہ غالبا بسیر نابالغ را در مناظراتیکہ میانہ علماے امامیہ و علماے اہل سنت بعد از جلے و
وابن تیمیہ گذشتہ بنظر رسیدہ باشد کہ اقوالش را جابدہ علماے فن چندان وقعت نمی نہند اگرچہ او را
بکثرت علوم می ستایند و لیکن بر مقولاتش سر نمی جنبانند بلکہ نا خنہا ے زنند و لہ حسابہا ے ا
خو شنود ہستند حتے کہ بعد از ملاحظہ تقریر اتش خشمناک می شوند و این ؏ فاتر را اگر بکشایم تطویل
بسیار بیش آید پس برا ے اہل انصاف ہمین اجمال کفایت میکند و فرید توضیح و تفصیل در کار
کہ کتاب ہائے دیگران پر ست و ناظرین از ان غافل ہستند و ماہرین از ان اعراض می ورزند و مستعجلیم
از حد و د تجاوز ے نمائید و عاقبت و انجام را نمی اندیشند و سخن محققین ہمین ست کہ در نقشوے
میفسر باید ع مرد آخر بین مبارک بندہ الیست ؏ نعوذ باللہ من الحقد واللداد و العصبیۃ العناد
قوله انہذا احادیث از کلات مطوراتخ **اقول** شعر فہمے عالم بالا معلوم شد زیرا کہ علماے
من در رسالہ قدیمہ آنست کہ بر اصول رفضہ خلافت شرک و کفر جمع شد کما عرفت بیانہ و فسق و
فجور رواۃ و گرفتن احادیث از کلاب ممطورہ خارج از باب و بیرون از حساب ست مقصود اینست
کہ دریجا ازین حیثیت بحث بلیست کہ امامیہ ازان فرق کہ بکلاب ممطورہ ملقب اند روایت میکنند
و بروایات واقفیہ اعتماد می نمایند گفتگو در آنست کہ منکرین توحید بلکہ بر ہمہ بندگان معرفت ائمہ
خویش گردانیدہ اند و حال عداوت ایشان با ائمہ ہدے و بالعکس آنچنان نیست کہ بر اہل
حیلہ تو انید پوشید سماعہ ابن مہران راکہ واقفے ست بتکرار تمام ثقہ نوشتہ اند و بر روایت او حکم
دادہ اند و بر مذہب مذکورش کتاب تلخیص گواہ ست و حسن بن محمد بن سماعہ در وقف متعصب
شدید ست و او را توثیق میکنند و بر سہیم کتابش کہ شاید عدلست الی غیر ذلک من الکتب اما آنکہ امثال ایشان جز
خوارج و نواصب پس کتاب مجتہد کربلائی نص ست در ینباب کہ اصحاب ائمہ ایشان را بتر از نواصب دانستہ
اند و زنادقہ و کفرہ و مشرکین نام ایشان نہادہ اند و بیاد می آید کہ عبارتش بعینہا در سابق گذشتہ مخفی نماند
کہ ایشان نیز بتصریح مجتہد مذکور کلاب ممطورہ میگویند و قبل ازین در مقالات سابقہ غالبا مقالہ سادسے پیرایہ وضوح
در بر گرفتہ کہ بسبب تعف کثرت .بال فزید حسن جمال کنیزان صاحب غنج و دلال بود کہ حضرات ائمہ

نزد شان بود عیت پیس رفتند و آن ملاعین مثل خوان یغما برده اند و حرمت حرم شریف را بر تصریح جهابذ
رفضه شکستند و درباره مطالبین مثل حضرت امام رضا چها نگفتند که هر بار ذکر تفضیلے آن خلاف
آداب ما بالجمله خصوص آن بود که حقیقت اخذ روایت را از نزاع بیرون گردانم و جناب مجتهد بحجت پیرستے
و نابالغی بپیے برابدان نبردند و همین قدر بد نظر داشتند که عبارت را تغلب کنند و کتب خویش را هم فراهم
فرمایند بر دعوے کمترین انام مقرون بدلیل و برهان هست و دعاوی مجتهد خیالات دجالان و وساوس
شیطان قولہ مفید نابعهان کلام مهمل هست الخ اقول عبارت رساله قدیمه علے ما عرفت بعد
نقل المجتهد انیست و حدیث رجوع بعضے که ذکر بعض با امامیه نمی زیبید بانکه تا قع دیگران و بحکم حدیث
کافی مفید مدعاے مخالفان نیست قول برجعت شما نست کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم
برزخ الی یوم یبعثون بدانکه حدیث شمار جوع بعضے مبتدا است و قول برجعت شان خبر آن مراد
از بعض هشام بن الحکم روایت کرده و دلیل بطلان رجعت هست و قوله ذکر بعض با امامیه نمی زیبید جمله
است که صفت مبتدا است و قول بانکه تا فع دیگران دیگر هست برائے موصوف مذکور و قوله و بحکم
حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست بعطف صفت سوم هست برائے موصوف مسطور و
باے تحکم از برای تعلیل هست واز بین بیان دانسته باشے که لفظ نیست هم تعلق دارد بجمله دوم و هم
بجمله سوم هرگاه اینقدر را بالاجمال حاطه کردے باید شنید که بعد از انکه کفر و شرک مقتدایان و پیشوایان
رفضه از کتب معتبره شان ثابت کردم و الزام را بغایت قصوے بردم بخیال آمد که مرزا محمد که از کابل
طائفه کابلیه تو انگفت که حقیقه بر اصول طائفه مذکور بیرود و دعوے غضب و ظلم اصحاب و دعوے
تقیه جناب امیر که مثل چنین حرم پرده نشین شد و ناموس دین و ملت را برباد داد بس چرا کابل کابلیه
نشنود این امور در تفهیم حسینی و بازے بسیار نموده و سخن سازے بسیار بکار برده و دیگران مثل
جا بیسے و کتوری کاسه لیسی او اجمالاً یا تفصیلاً اختیار ساخته اند پس بهتر آنکه در سطری چند تقریرات
این نزال و تحریرات این کشمیری نقال را که مخالف مرضی ائمه هدی و حضرات اهلبیت سید انبیا است برهم
زنم و بیخ بنیاد آن را بر کنم زیرا که این مطروده دین را ائمه هدی با وصف اخلاق عظیم از مجالس میراندند
و بعد از سفارش اصحاب نزد خود میخواندند که اسبق مرا ابین ناگزیر شد و در رساله قدیمه که تفضیل را نتوانکه
بر تافت براه اجمال رفتن و ذکاوت مجتهد را امتحان کردن تا اگر نفهمد جوابے دهد نزد همه عقلا رسوا شود
چنانچه واقع شد بعد ازین تمهید اکنون شروع میکنم عبارت کشمیری را تا عبارت من که ترکیب آن جا گزیده
مدرک سامعین هست کلام منور د ملامش را از اصل بر کند پس بدانکه او در روایات پنجم تحفه زیر خرافات
مقتدایان خویش از هشامین و دیگر شیاطین که اگر ایشان میانه رفضه و ائمه هدی متوسط نباشند
همه علوم شرعی برباد رود چنانچه در تلخیص و خلاصه و رجال رفضه ثابت هست و نمونه ان حاشیے

ت احادیث قول بجسم و صورت را منسوب ساخته اند بنا بر این اشخاص پیش

را استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از تشرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها از اقوال مزخرفه اجتناب ورزیده اند و اشتهار این تاویلها و عدم اطلاع از رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث امثال این
مقولات منزه ست چنانچه شراح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منقول
اما ما وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة عن الاسماء و نفی الائمة علیهم السلام هذا القول
فیمکن ان یکون سوالهم اما لانه کانت هذه عقائدهم قبل ادراک صحبة الائمة و رجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و علامه محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم تحقیق
فرموده ست قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم نسبت آرای مذکوره بهشام
بن حکم ظاهرا صدور آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه
سابقا از کشی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او را شنید از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید کان ابن
اخی هشام یذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل ما لم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده خطوات فتذکرت ردائته و خبثه فانصرفت علی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته بردائته
و خبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی و علمت انی قد عثرت فخرجت مستحییا
الی هشام فسالته تاخیر دخوله و اعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن و دخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه ساله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام و بقی متحیرا فساله هشام ان
یؤجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه فرجع
الی ابی عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل اخری فیها فساد اصله و عقد مذهبه فخرج هشام مغتما
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثالثا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظرنی فی موضع سماه بالحیرة
لالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح النهار قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته و امره فسر بذلک
هشام و استبشر و سبقه الی الموضع الذی کان سماه له ثم رأیت هشاما بعد ذلک فسالته ... ابا عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به و قرب منی هالنی منظره و ارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا انطق به و لا انطلق لسانی لما اراد

من مناطقته ووقف علی ابو عبد الله ملیا ینتظره ما الکلمة کان ووقوفه علی لا یزید الا تعییا وتحیرا فلما رای ذلک منی

ضرب بغلیه وشمال حتی دخل لبعض السکک من الحیرة وتیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله

عز وجل ومن عظم موقعه ومکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی ابی عبد الله علیه السلام ورجع

عن مذهبه وفاق اصحاب ابی عبد الله کلهم والحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادرزاده

من هشام مذهب جهمیه داشت و در آن جماعت خبیث بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق

علیه السلام مستفید گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد

پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد

از حضور پر نور برخاستم چند گام رفتم که خبث و رداوت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و رداوت

و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود

شرمسار گردیدم و دانستم که لغزشی از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت برآمده نزد هشام

رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که در باره ملازمت تاخیر نباید پس هشام مبادرت نمود و

دستوری خواست و بملازمت اقدس فائز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف مشرف اندر گشتم چون هشام

در مجلس قرار گرفت حضرت او مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت

او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهی از جواب او را

حاصل نشد پس باز بخدمت آنحضرت باریاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند

مسئله دیگر از وی پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز

از حیرت با فاقه بماندم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواهم

پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر

من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز برآید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت آمده

در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر

گردیده پیش از آنحضرت در آن موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سواره بر استر خود اقبال براو نمود

هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعبی و هراسی

بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزی که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بحرفی که میخواستم که گفتگو

بکنم و آنحضرت تا مدتی بر من استاده منتظر کلام من بود و استادن او زیاده می کرد مرا که هیبت و تحیر

پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود استر خود را زود روان شد تا داخل بعضی از کوچهای

حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عز و جل و از بزرگی قدر و مکانت

و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

می نویسد آنچه بعضی رجال در روات احادیث قول بجسم و صورت را منسوب ساخته اند بها این اشخاص پیش
از استسعاد بخدمت فیض موهبت ائمه معصومین علیهم السلام باین اقاویل فاسده قائل بوده اند بعد
از تشرف اندوز شدن بحضور فایض النور بارشاد و تلقین ائمه هدی علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها از اقوال نزاع الفه اجتناب ورزیده اند و اشتهار این اقاویل بآنها و عدم اطلاع از فهم رجوع از آنها سبب اشتهار
گردیده و این اقوال را مطلقا بایشان منسوب ساختند و در حقیقت ساحت ذمه عقاید آنها از لوث اشتمال این
مقولات منزه است چنانچه شرح کتب احادیث و ارباب رجال باین تصریح نموده اند در قواطع النصوص منهم بلده
اما انه وقع فی الکافی من سوال بعض السائلین من الائمة من الاساء بهولاء و نفی الائمة علیهم السلام هذا العقائد
فیمکن ان یکون سوالهم اما لانه کانت هذه عقائدهم قبل دراک صحبة الائمة و رجوعهم الی دین الحق ببرکة صحبتهم علیهم السلام
کما صرح به شراح الکافی انتهی مختصرا و ملا محمد تقی مجلسی در کتاب روضة المتقین در ترجمه هشام بن حکم چنین
فرموده است قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین مینویسد بعد تسلیم ثبوت آراء مذکوره هشام
بن حکم ظاهر اصدر آنها قبل از ادراک سعادت ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود چنانچه
سابقا از بعضی از روایات امامیه نیز منقول شده که در اصل مذهب جهمیه داشت چون بخدمت آنحضرت
رسید و کلمات هدایت آیات او در یافت از مذهب جهمیه برگردید و بمذهب حق جعفری گردید انتهی فاضل
استرآبادی در کتاب منهج المقال فی اسماء الرجال میفرماید قال ابو عمرو الکشی روی عن عمر بن یزید و کان ابن
اخی هشام یذهب فی الدین مذهب الجهمیة خبیثا فیهم فسالنی ان ادخله علی ابی عبد الله علیه السلام لیناظره
فاعلمته انی لا افعل مالم استاذنه فیه فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنته فی ادخال هشام فاذن
لی فقمت من عنده و خطوات فذکرت رداءته و خبثه فانصرفت علی ابی عبد الله علیه السلام فحدثته بردائته
و خبثه فقال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عمر تتخوف علی فخجلت من قولی و علمت انی قد عثرت فخرجت مستحیا
الی هشام فسالته تاخیر دخوله و اعلمته انه قد اذن له فی الدخول علیه فبادر هشام فاستاذن و دخل فدخلت
معه فلما تمکن فی مجلسه ساله ابو عبد الله علیه السلام عن مسئلة فحار فیها هشام و بقی متحیرا فساله هشام ان
یوجله فاجله ابو عبد الله علیه السلام فذهب هشام فاضطرب فی طلب الجواب ایاما فلم یقف علیه فرجع الی
ابی عبد الله علیه السلام فاخبره ابو عبد الله بها فساله عن مسائل اخری فسال جمله و فسد مذهبه فخرج هشام مغتما
متحیرا قال فبقیت ایاما لا افیق من حیرتی قال عمر بن یزید فسالنی هشام ان استاذن له علی ابی عبد الله علیه السلام
ثالثا فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاستاذنت له فقال ابو عبد الله علیه السلام ینتظر فی موضع سماه
فالتقی معه فیه غدا ان شاء الله تعالی اذا راح الیه النهار قال عمر فخرجت الی هشام فاخبرته بمقالته و امره فسر بذلک
هشام و استبشر و سبقه الی الموضع الذی کان سماه له فبینما هو اذ بابی عبد الله علیه السلام قد اقبل علی
بغلة له فلما بصرت به و قرب منی هالنی منظره و ارعبنی حتی بقیت لا اجد شیئا القوة به و لا انطلق لسانی لما ارد

من مناطقته و وقف علی ابو عبد الله بلیا ینتظره ما کلمه و کان وقع علی الا یزید الا تهیبا و تحیرا فلما رأی ذلک منی
ضرب بغلته و سار حتی دخل بعض السکک من الحیرة و تیقنت ان ما اصابنی من هیبته لم یکن الا من قبل الله
عز و جل و من عظم موقعه و مکانه من الرب الجلیل قال عمر فانصرف هشام الی ابی عبد الله علیه السلام و رجع
عن مذهبه و فاق اصحاب ابی عبد الله کلهم و الحمد لله یعنی گفته است ابو عمرو کشی از عمر بن یزید مرویست که برادر زاده
من هشام مذهب جهمیه داشت و در آنجماعت خبیث بود پس سوال کرد مرا که او را بملازمت حضرت صادق
علیه السلام مستفید گردانم تا با آنحضرت مناظره نماید و او را اعلام نمودم که بغیر اذن آنحضرت اینکار نخواهم کرد
پس بخدمت آنحضرت فایز شدم و از آنحضرت در باب ملازمت هشام اذن گرفتم هرگاه آنحضرت اجازت داد
از حضور انور بر خاستم چند گام رفتم که خبث و ردائت او بیادم آمد بحضور آنحضرت برگشته خبث و ردائت
و تعصب او را در مذهبش بعرض آنحضرت رسانیدم پس آنحضرت فرمود آیا می ترسی بر من از قول خود
شرمسار گردیدم و دانستم که لغزشی از من بوقوع آمده پس شرمسار از خدمت آنحضرت بر آمده نزد هشام
رفتم و نوید اجازت ملازمت باو رسانیدم و گفتم که در باره ملازمت تاخیر ننماید پس هشام مبادرت نمود و
دستوری خواست و بملازمت اقدس فائز شد من نیز همراه او بخدمت اشرف اندر گشتم چون هشام
در مجلس قرار گرفت آنحضرت از مسئله پرسید هشام در جواب آن بماند و از آنحضرت مهلت خواست حضرت
او را مهلت داد پس هشام بمنزل خود رفت و چند روز در طلب جواب مضطرب بود آگاهی از جواب او را
حاصل نشد پس بار بخدمت آنحضرت بار یاب گردید آنحضرت او را جواب آن مسئله ارشاد فرمود و چند
مسئله دیگر از وی پرسید او مهلت خواست پس هشام از نزد آنحضرت مغموم و متحیر بیرون آمد هشام گفت چند روز
از حیرت با فاقه بماندم عمر بن یزید گفت که باز هشام مرا گفت که بار سوم از برای وی دستوری از آنحضرت بخواهم
پس بحضور آنحضرت مشرف شده دستوری برای او خواستم آنحضرت فرمود در فلان موضع در حیره منتظر
من باشد که در آنجا با وی ملاقات میکنم فردا هرگاه روز بر آید انشاء الله تعالی عمر گفت از نزد آنحضرت بر آمده
در پیش هشام رسیده او را از حکم و فرمان آنحضرت خبر دادم هشام بآن مسرور و مستبشر
گردیده پیشتر از آنحضرت در آن موضع رفت که در این اثنا آنحضرت سوار بر اشتر خود اقبال برو نمود
هشام گوید چون آنحضرت را دیدم و نزدیک من رسید از دیدار فایض الانوار آنحضرت رعبی و هراسی
بمن عارض گشت که تا مدتی نمی یافتم چیزی که با آنحضرت بگویم و زبان من روان نشد بچیزی که میخواستم که گفتگو
بکنم و آنحضرت تا مدتی بر من ایستاده منتظر کلام من بود و ایستادن او زیاده می کرد مرا هیبت و تحیر
پس هرگاه آنحضرت این امر را از من مشاهده فرمود اشتر خود را زود روان شد تا داخل بعضی از کوچهای
حیره شد و یقین کردم که هیبتی که بمن رسید نبود مگر از جانب خدای عز و جل از بزرگی قدر و مکانت
و منزلت آنحضرت نزد پروردگار جلیل عمر گفت پس هشام بآنحضرت برگشت و مذهب خود را ترک کرد

ومتدین بدین حق گردید و بر همه اصحاب آنحضرت فایق گشت والحمد لله انتهی کلامه زاد الله تعالی خزیه و ملاء
ازین اوراق همین قدر بحصول پیوست که هشام از مذهب جهم بعد از حضور فایض النور برگشت و بدین
جعفری پیوست و انجواب خود از نص امام رضا علیه السلام که در همین اوراق دانستی از هم پاشید زیرا که از
حدیث آنجناب آشکار شد که حضرت علی بن موسی از استماع کفر و الحاد پیشوایان رفضه مانند بید برخود
لرزید و بروی سجده کنان بر زمین افتاد و از خوف و خشیت الهی زاید الوصف ترسید و در قد معذرت یکتا
وبنص صریح گفت که نه ایشان خدا را شناختند و نه بتوحید قائل گردیدند و امام در خاتمه مناجات تا آیت
کریمه ان الشرک لظلم عظیم اشاره فرمود که لا تجعلنی مع القوم الظالمین و هر گاه در اصول اربعه ثابت
باشد که آنچه از امامی صدور یافته طور ائمه دیگر همین بوده پس باجماع ائمه اهل بیت سید انبیا این ملاحده
و زنادقه کافر و مشرک خواهند بود چه جای آنکه از ائمه دیگر هم تکفیر و لعن ایشان بجلد اول کلینی ثابت باشد
کما ستعرفه پس بعد ازین تکفیر و تضلیل که از ائمه متاخرین بیان کردیم و از کلینی نشان دادیم امری نماند
مگر آنکه شیاطین و شیاطین مذکور را از قبور خویش برآمده ازین عیوب منزه گردیده باشند دقیقه که فرزند نرگس
بعد از ترحم دگر سر غیبت کبری فرو برد و از مدعیان توقیعات ناحیه مقدسه و صاحب رقعات فرو ره
دنیا پاک شد و حق تعالی جابجا تخصیص فرموده که کفار و فساق را برای توبه رجعتی نیست چنانچه از آیت
کریمه مذکوره معلوم شد و امامیه هم اتفاق بران دارند که قبل از ظهور امام مهدی رجعتی نتواند بود و پس در
بطلان این رجعت هر که شک ارد کافر گردد اری رجعت این مقتدایان رفضه بعد از ظهور فرزند خاتون
نرگس مطابق روایات قوم مورد لوم معین ست سا رجعت شیطان الطاق که بالخصوص در کتب
طائفه دیده ام لاجرم عجبی نباشد که او باز هنگامه خرافات خود را گرم کند و دکان صرافی خویش در وطن
شریف یعنی کوفه بیاراید چنانکه گفته اند جهودی مسی را زر راند و کرد و دکان عطاری بدان برانسود کرد
عبارت کتابها از مطالب آن وقت تالیف بر نیاید لیکن عبارت حق الیقین هم در خصوص و عموم
کافی ست که مقصد مهم در اثبات رجعت ست بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب
حق فرقه محققه حقیقت رجعت ست یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا برمیگردند نیکان برای اینکه بدیدن دولت ائمه خود دیده را
روشن کردن و بعضی از جزای نیکیهای خود ایشان در دنیا برسند و بدان از برای عقوبت و عذاب
دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتیکه نمی خواستند که اهلبیت رسالت بآن برسند و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میباشند تا روز قیامت محشور شوند چنانچه در احادیث
بسیار وارد شده ست که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسیکه محض ایمان داشته باشد یا محض کفر
اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند انتهی و از اینجا که شیطان الطاق علیه اللعنه

والعذاب زرارہ و شیر من الیهودیة النصاری و هشامیین که خدای عزوجل را با وجود تجسیم اجوف و مصمت اعتقاد
میکردند بر اعتقاد رفضه بمراتب قصوی و معارج علیا رسیده اند پس ناگزیر است که ایشان باز افادات خود در آرای
شیعه خویش مرتب فرمایند و غذاهای مناسب ترتیب هند آرای پراکنده پریر اکنده خور نیست **و این جواب**
بعد تسلیم این حرف است که در مذهب جهمیه این همه خرافات بود و در نیچون در اصول کلینی و تصانیف ابن بابویه
بجمیلا باله موجود باشد که هشام بن الحکم روایت میکنند از شان ان الله جسم صمدی نوری احتمال مذکور کجا راه
داشته باشد چه بر دی عنکم صریح دال بر آنست که بعد از صحبت عمرو تی این افترات بر ائمه هدی کرده و دل برین
خرافات بسته و نیز لفظ موالیک و اصحابنا قد اختلفوا فی التوحید مسافته و مکاتبته چنانچه در کافی در باب النهی
عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی جا بجا است صریح است در ادعای دوستی ائمه و ادعای شیعه بودن
و ان ما مذهب جهمیه و آنگاه خبث و تعصب او چگونه صورت تواند بست و اگر سیر با بالغ بالجار و اضطرار فرمایند
که مدعی موالات و ادعای انتساب بودند لا اصل له گوییم مرحبا بالوفاق و حبذا الاتفاق مدعای ما ازین مناظره
همین بود و بس که پیشوایان رفضه منافق بودند و توسل ائمه طاهرین نمودند چنانچه ابن سبا رئیس یهود
توسل جناب امیر و غلو درباره انجناب بکار برده بود دیگر آنکه اگر هشام قبل از ملازمت امام باز این
اقاد اشتر اگرم میکرد و مذهب جهم میداشت شیعیان اهلبیت چگونه تصدیق او میکردند و فرقه هشامیه
چرا در طائفه شیعه هم سر سید محبین فرقه سالمیه و شیطانیه و میثمیه چگونه سیر این بالسه میکشتند مهذا اسمه حیرتم که کاہل
طائفه کاملیه هنوز ثابت نکرده که جهمیه خدا را جسم عریض و طویل و عمیق میدانند و بصفت شبرش می پیمایند و
بر وخالی اعتقاد میکنند الی غیر ذلک من الخرافات این امر در حیز منع است باید بران دلیلی قایم فرمودن
و آنچه بیاد من می آید اینست که مذهب جهم بن صفوان وقت انقضای دوره بنی امیه پیدا شده که باری
عزوجل صفات ازلیه ندارد و او در آخر بقدرت و خلق وصف نتوان کرد و بهشت و دوزخ بعد از آمدن
اهل اسلام و کفر فنا پذیرند و مقصود از خلود که جا بجا در قرآن وارد است مبالغه و مجاز است حقیقت خلود
زینهار مراد نیست و مذهب او در بسیاری از امور با معتزله موافق است و بعضی از کتب دلالت بران وارد
که جهم مذکور در مسائل الهیات مثل انکار علم باری پیش از آفریدن چیز رفاقت هشام بن حکم برگزیده
یعنی تکاسه اتباع او لیسیده پس ظاهر اکه معامله بالتکس است و استادی و اضلال هشام ازان بر می آید چگونه
میتوان گذاشت اطرف از همه آنکه خود نقال اهل دراوراق سابق عبارتی نقل کرده و در ترجمه آن
گفته جهم بن صفوان در بیرون قول موافقت هشام بن حکم فرموده فاعتبروا یا اولی النهی بالجمله تا رفضه دلیلی
قایم نکنند زینهار بر سخن جمهل ایشان گوش نباید نهاد که خرافات هشام که سخن در آن جاریست در مذهب
جهمیه بود و از کتب کلامیه قدیمه عیانست که شیوخ رفضه در امور مسطوره سابق الاقدام اند حتی که ملل
و نحل ابو عیسی وراق و زرقان و ابن ابو بخت و غیرهم بران دلیل است و از کتاب تلخیص که بعضی از علمای

بغداد تالیف کردند واین ہم عیانست که وراق ومانند آن رفضه بوده اند پس با وصف تصریحات ایشان
در استادی وتقدم ہشام قول نقال وہزال را چگونه مسموع کنیم وبروی عنکم را پس پشت اندازیم
در روایات کلینی را بجناب لما اختلف موالیک فی اصحابنا فی التوحید را وقتیکه ہشام وغیره در دنیا بودند بلکه
بزبان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که جمله دعایم بدن شان از ہم ریخته وفضله مورد وملخ گردیده
از نظر سابق نامیم علاوه برین جواب که نقال کشمیری در غایت رفض واکثر علم رفضه زیاده شد بر علم حضرت
امام رضا وہم ائمه دیگر که او را تکفیر کردند وقاتله الله گفتند الی غیر ذلک وعلوم ائمه مرجوع شد زیرا که رفضه
ہنوز ہمین اعتقاد دارند که ہشام وبرادرانش از عیوب ونقایص پاک اند وازینجا ست که زمام مذہب خود بکف
ور علوم شرعیه بدست ایشان سپرده اند والحمد لله علی اتمام الحجة فان اقرار العقلاء علی انفسہم با ظہار الرفض
دلیل ومن ادعی لنفسه بنفسه فهو عاجز عن دلیل اینها که شنیدی تعلق داشت بشرح جواب اول اکنون
جواب دوم را شرح میکنیم اعنی ذکر ش با امیه بنی زبیر باید دانست که دلیل این امر سخن تکیه پیشوایان شیعه
درباره صنادید قریش ست که از بت پرستی روبروی حضرت رسالت رجوع کردند وباطن ایشان بکفر و
شرک مخلوط بود وبجلول سر پایه وانیمه کشتش وکوششش که ہمراه جناب پیغمبر نمودند وحق تعالی از آن خبر داد
برای تحصیل زر بود نیس وقت دعوی رجوع ہشام ازین خرافات مورد ملام بعد از تنزل اتوانیم گفت که
بتحمل چون در اختیار بدعات جہمیه کم من بایش کردم دنیا بدست اونیامد لاجرم بصحبت امام صادق فایز شد
که ہم جمال صورت وکمال ومعنی داشت واز علوم غیبیه وترقیات عروج در امور دنیویه ودینیه بعلوم لدنیه
خبر میداد وخزاین لا ریبیه بدست آنجناب بود ویجدیکه الکوک عدنامیز در بعضی از تقاریب خرج میفرمود چنانچه
نمونه آن در مقاله سادسه از کتب شیعه سمت وضوح یافته با وجود قریب اتیا کربطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا انما نطعمکم تا بجدیکه شنیده ام که مردان راه خدا دل دشمنان ہم تنگ نکردند تنگ آن بالاخره اعتراف
تاحین در مجالس دیگران وغیر آن نوبت بقریبات توسل حضرات ائمه بدانجا رسید که ہشام مذکور برکرسی
می نشست واز خلفای عباسیه جواہر وعطایا بدست می آورد بالجمله دعوی رجوع از مذہب جہم وتشیع بحضرت
امامیه را زیب نمید ہد ورنه کمال ظلم وعدوان ایشان لازم آید که درباره مہاجرین اولین مصداق حدیث
طول کلینی مورد آیات ناطقه قرآنی وساوس شیطانی را بنیاد نهند ودرباره ابن شیاطین ازین
احتمالات که بقیاس مع الفارق دلیل اقوی حالش پیدا وہویدا است چشم بپوشند این تقریری بود
در شرح لفظ معلوم حالاکه درینجا تقاریر دیگر ست بقصد اختصار بردو حرف دیگر اقتصار میکنیم بیان اول آنکه
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را رحمة للعالمین در قرآن مبین فرموده اند وحال این رحمت وسیع بر
اصول رفضه معلوم ہمگنان ست که مجلسی علوم در تذکره این عبارت مینویسد که قوم وی تمام مرتد
شدند وچہار صد ہزار ہمراه او از دین برگردید الا قلیلی انتہی بلفظها یا فیض صحبت امام صادق علیه

صاحب مطلع الخصوص باعتراف تعالی کشمیری مدعی آن گشته و دیگران هم بدان خیال بسته اند بنابر آن
خواهد بود پس احتمال ارتداد درینجا بطریق اولی متطرق ست چه جای آنکه از روایات رفضه در اصول
کافی مختار گشتی کما سبق بموضعه فی المقالة السادسة ضلالت ایشان بنص قطعی هویدا باشد که اصحاب
جعفری گمراه شده بوده هشام جوالیقی و شیطان الطاق بحد و خالص تکفیر و تنقیص مرتضوی هم خیال
بسته بوده در جلد اول کلینی اینهم موجودست که جانی گفت که هشام بن الحکم خدا را جسم گمان کرد امام کاظم
فرمود لعنت خدا بر او. باو من بیزارم که ازین اعتقاد اے آخره چه بحال مقتدایان امامیه بدین عنوان
ملعنت ازبام ست دعوی رجوع هشام سگ بامامیه زیب میدهد حرف دیگر آنکه در بسیاری از ادله اصولیه
و فرعیه امامیه مقرون بلاف و گزاف خواهی یافت که فلان امر قطعا و یقینا ثابت شد مثل خلافت مرتضوی و
حلت متعه بروایت و اعتراف اهلسنت و الیقین لایزول الا بالیقین مثله پس میگوییم که اینهم کفر و الحاد
باعتراف کاملین رفضه به ثبوت رسانیدیم و این یقین برجای خود ست از اوهام فاسده و خیالات
کاسده که متزلزل نمیشود پس ذکر حدیث رجوع برای رفضه در سرپرستی این ملحد شقی زیب نمیدهد الخ
ترک جا الیا شرح وصف دوم که جواب سوم ست یعنی بآنکه نافع دیگران نیست بگوش هوش باید شنید
مدعا اینست که چون بجای خود ثابت ست که ایمان رند برای شخص دیگر که کفر و زندقه و محدثات اختیار کند
مستغنی نمیدهد پس توبه هشام که بعد از غربال نمودن کتب شیعه بروایتی هم رسانیدند برای شیطان الطاق
و برادرانش چگونه مفید خواهد شد و دیگران را از ملاحده آفاق چسان بکار خواهد آمد حالانکه سیاقت
سخن بطور عوام ست نه خصوص اما دعوی اجماع شیعه پس جهل مرکب ست چه اگر احادیث بالفرض وارد ست
بر امامت بلافصل لیکن مخالف اجماع صحابه حتی سعد بن عباده و لا حاجة الی الاعادة مع هذا اصحاب ائمه
ایشان را محرب توحید بگواهی کلینی و تکفیر ائمه میدانستند کما لا یخفی اکنون باقی نماند درین فصل مگر شرح
قول من که بحکم حدیث کافی مفید مدعای مخالفان نیست پس بدانکه مقصود از زیاده کردن این
عبارت آنست که آنچه را ارسطای فی بالتفصیل و کاسه لیس و مجتهد جایسی بالاجماع در خاتمه و افتقار
وار کرده و آن تفصیل و اجمال قاطع جواب کامل طائفه کاملیه ست ذکر کنم تقریرش آنکه حاصل اینست که توبه
صاحب بدعت بحکم حدیث کافی مقبول نمیشود نه بعد از استقرار دلیل این مسئله چنین گمانست که رجوع آنهم که بسبب
بدعت اشخاص گمراه شدند در حیز قدرت باقی نماند پس توبه پیشوایان امامیه که سخن در آن میرود چگونه
باوصف عدم قبول برای شیعه مفید تواند شد اما آنکه دیگران در مشارق و مغارب باختیار بدعت این
مضلین تابعین و جاهله وارثین ایا لسه گمراه شدند و اصرار بر آن کرده بدوزخ رفتند پس شهرت فرق مذکوره
ایشان یعنی هشامیه و سالمیه و میثمیه و زراریه و غیرها کافیست و در ساعده و الحاد ایشان بتصریح مجتهد جایسی
کلامی نیست بالجمله مجتهد فانی بعد از آنکه در آغاز کتاب خود بار بار تصریح نموده که حکم به اینهمه خطا بر غیر کرد

الهیات و نبوت و امامت آرای سخیفه بجهت مخالفت ثقلین اختیار کرده نزد امامیه کلاب ممطور و نجس العین
گردیده اند عبارتی نوشته که سه فایده از آن برمی آید احداث و بدعت این فرق و پاکدامنی مضلین و خوار ابیعنی که امامیه
سهم در تشبث با ذیال طاهره و مزید محبت اهلبیت سید انبیا مثل شان باشند و آن عبارت اینست که قبل ازین
اشعار کردیم که بسا اوقات در بسیاری از جزئیات اهل فرقه با کسیکه آن فرقه بطرف او منسوب میباشد مخالف میباشند
چنانچه صاحبا ابوحنیفه و اشاعره با ابوالحسن اشعری پس از کجا که آنچه هشامیه میگویند بعینه مذهب هشام باشد انتهی بلفظه الا الآخر
و در ینمقام امری عجیب عجاب دیگر بیاد آمد که بدون ذکرش چگونه بگذرم یعنی جاسوسی فرزندان امام در طعن الرماح و بارقه
ضربت حیدریه آنچه گفته اند دال بر آنست که تابعین مذهب متبوع خود را نیک میشناسند حالیا مذهب هشام را
از هشامیه تحقیق نمیفرمایند و قس علی هذا و این فرق را بجهت همان فرخرفات تکفیر مینمایند سبحان الله ضالین کافر
و متخلف از اهلبیت نبوی باشند و مضلین بدان مدارج عالیه برسند که پایانش پدید نباشد اسفی اتباع ائمه
امامیه ختم شد که ترا نعم هشام که او را یکبار خود پرورید و فاق اصحاب ابی عبدالله کلم سر الیه بر زبان دارند و زبانه سابق
مینوازند و نصوص غلوی و کاظمی را پامال میسازند اگر این ائمه با وجود پاک بودن هشام و غیره تکفیر و تضلیل
شان مینمودند کفر از کعبه بر میخاست بجهت آنکه کذبی ست نمایان و افترائی بی پایان و خلاف سعادتست هر چه جهان
غیر مجال این پیرپرستان هشام و فدویان زراره و شیطان الطاق منصوص المسار دیگر میگویم انشاء الله تعالی
اینست آغاز مناظره من و ریق ساله صغیره که از کجا بکجا پایه سخن را بلند گردانیده جامعیت و رافعت را قطعا و یقینا
ملحوظ داشته ام بخلاف مجتهد الزمانی که با اینهمه سامانها که کسی را از علمای فریقین حاصل نیست هر جا بگواهی پدر خود داد
فرومایگی داده اند و از سعادت مندی محروم گشته اند و شاید که در اجمال و اهمال تلاوت آیت کریمه لم تقولون ما لا
تفعلون در دعوی خلف الصدق بودن ملحوظ دارند بعد از شرح عبارت معلوم عوام هم دانسته باشند که مجتهد العصر
اینقدر فهمیده باشد که مقصود مجیب از نوشتن این فقرات سعی کامل طائفه را بر باد دادنست ولیکن مجالی نیافت
که کلامی درین امور بکند فلله الحجة البالغة اکنون در شرح بقیه عبارت قلم می کرم و آن اینست و تنزیه بحمل جسم بر ذات
مستقل و صورت بر حقیقة الحقایق و مجموع عالم را ذات خدا گفتن و اسفلش را شبیه بخلا و اعلی را روح و صمد قرار
دادن و لفظ لعن و قتال را بتاویلات رکیکه کما مرت الیه الاشارة تاویل ساختن بمعنی ابطال حقیقت ولایت ائمه و توثیق
نصاری و من یجد و خدوهم خواهد بود کما هو مبین فی الکتاب الثانی من المذکورین بدانکه قوله و تنزیه معطوف بر حدیث جسم
و مضاف الیه تنزیه یعنی هشام و غیره و تنزیه بجهت محذوف پس مضاف با مضاف الیه متعین باشد یعنی پاک گردانیدن هشام و غیره
بدین طور که جسم را که در کلام ایشان العیاذ بالله برای خدا واقع است بر ذات مستقل فرود آرند و گویند که ایشان
لفظ جسم گفته اند و حقیقت از طول و عرض و عمق اراده نکرده معنی جوهر گرفته اند و لفظ صورت معطوف است بر جسم
یعنی پاک ساختن ایشان بحمل نمودن لفظ صورت بر حقیقة الحقایق که پیشوایان و بکمر کلالی الکافی در باره حضرت احدیت تعالی
عبارتکون گفته اند و مطلوب ایشان اینست که خدا حقیقت جمیع حقایق است قوله در معنی ابطال حقیقت امامت ائمه و توثیق نصاری

خند و هم خواهد بود و خبر مبتدای مذکور است مدعا اینست که تاویل مسطور باطل کردن امامت ائمه هدی است و توثیق و تعدیل رجال
و جحود و امثال ایشانست و قوله و مجموع عالم مبتدای دیگر است معطوف بر تنزیه و اسفلش معطوف بر مجموع و لفظ فقال نیز
معطوف است بران و خبر این هر سه مبتدا ابطال حقیقت الی آخره است و لفظ در معنی بجای فی الواقع است و سخید و غند هم
بجای یقوم تا آنکه یهود و مجوس و مانند شان باشند و مراد از کتاب ثانی صولهٔ حیدریه علی المجوس القدریه است جواب
ذو الفقار مجتهد جالیسی که تفصیل این توثیق در انست و مذکورین تنبیه است زیرا که در مقالهٔ سادسه ذکر ده کتاب ایشان
یکی را نام برده بودم دوم جواب ذو الفقار که نامش درینجا بر زبان آوردم هرگاه ترکیب عبارت و ترجمه آن قدر
ضرورت بالفاظ سلیس معلوم کردی متوجه شو بعبارات مطبنه تا یک طائفه کاملیه و آن اینست یا آنکه مراد این رجال
از جسم درین مقام جسم متعارف معهود نیست که مرکب از هیولی و صورت است مثلا بلکه مراد ازان موجودیست قائم
بذات مستقل در وجود و این معنی قریب است بیک معنی از معانی جوهر که موجود غنی از محل و موضوع باشد و اکثری
از علما اطلاق انرا باین معنی بر واجب تعالی جائز داشته اند امام رازی در مباحث مشرقیه گوید الجوهر لفظ مشترک
بین معان کثیرة والذی نقتصر علیه ههنا امور اربعة الاول انا نعنی بالجوهر کل موجود غنی عن المحل والموضوع
و واجب الوجود بهذا المعنی جوهر و با وجود وضوح مراد اگر متجاسری باتصاف باری تعالی بجسم باین معنی قائل
شده اطلاق لفظ جسم باین معنی بر او تعالی بعنوان توصیف بکند شناعتی بر او عاید نخواهد بود و موجب تکفیر
قائلش نخواهد گشت و توقیفی بودن اسمای الهی مانع اطلاق این لفظ بر او تعالی نیست چه منع از اطلاق
اسامی بغیر اذن شارع اطلاق بطریق تسمیه است نه بر سبیل توصیف و همانا منشای وقوع انها درین ورطه
الف و عادتست چه مردم چنانچه شیخ الرئیس در تعلیقات نیز تصریح بان فرموده است عادت گرفته اند
که اشیا را بحس ادراک میکنند و اعتقاد میکنند که انچه بحس مدرک نگردد حقیقتی ندارد و تصدیق بوجود نفسانی
و عقل و صورت مجرده نمی نمایند چه عادت گرفته اند که می بینند صورت جسمانی را و می بینند انرا محلول در شی
غیر مجرد یا آنکه فعل طبیعت و فعل نفس و فعل عقل را بطریق معاینه می بینند لیکن وثوق ایشان بوجود نفس
و عقل آن قدر نیست زیرا که اجسام طبعیه را مشاهده میکنند و افعال طبیعت را و ظاهر می بینند و فعل نفس
مخفی تر است از طبیعت چه نفس تجردش بیشتر از طبیعت است و همچنین فعل عقل که تجردش ازان شدیدتر است
و هر چه فعلش در اجسام ظاهرتر است مردم بوجودش واثق تر اند **بالجمله** اعتقاد میکنند که جوهر مجرد
وجودی و حقیقی ندارد چه معقول بحیث آنکه مجرد است حس از ادراک آن عاجز است بلکه ادراک آن شان مجرد
است و غیر مجرد را غیر مجرد ادراک نمیکنند و ازینجاست که بعضی اعتقاد نموده اند بعضی از اجسام را که واجب
الوجود و غیر معلول است خصوصا فلک اعلی بحیثیت بساطتش و بعضی از ملیین و اسلامیین که ازین شرک تبری
نموده اند واجب الوجود را تعالی شانه جسم گمان میکنند لیکن بمعنی که ارفع و اقدس است از اجسام متعارفه
بعضی خواص اجسام را مانند ابعاد باو منسوب سازند لکن نه بمعنی متعارف که موجب تجزی و تبعیض باشد بلکه بمعنی

که اعلی وارفع است از ابعاد مشهوره و هر یک از جسم والابعاد و لفظ آن را که بر واجب تعالی اطلاق میکنند مجهول
الکنه دانند و در ورود متشابهات کتاب و سنت که در بعضی از آن اثبات الفاظ و اجزای جسم مانند ید
وجه و جنب و عین و یمین و قدم و امثال آن بواجب واقع شده و در بعض عوارض اجسام مانند صورت
و نزول و صعود در کتاب اقدس اثبات شده موجب وهم و عبارت ایشان برین قول گردید چنانچه برخی
از آن هم درین مسئله و برخی در مسئله سیر و هم بعون عنایت ایزدی منقول خواهد شد و مراد از صورت در
قول انها صورت جسمیه و صورت نوعیه و صورت ذهنیه نیست بلکه مراد انها از صورت حقیقت است و لفظ
صورت گاهی بر حقیقت اطلاق کرده میشود چنانچه شیخ الرئیس ابو علی بن سینا التصریح بان نموده
فاضل سردی در شرح رساله قطبیه نقل از و نموده در شرح قول علامه رازی میگوید المراد
بالصورة ههنا الحقیقة مطلقا و قد یطلق لفظ الصورة علیها کما صرح به الشیخ انتهی و اطلاق صورت باین
معنی بر جناب اقدس الهی محذوری ندارد و در عبارت عرفا نیز تعبیر از ذات اقدس بحقیقة الحقائق
واقع شده و هم برین نهج الفاظ دیگر که اضافت جناب باری جل مجده بان جائز دارند مراد از انها
معانی انها نیست بلکه محامل و تاویلات صحیح دارد چنانچه مفصلا عنقریب بیان می آید صدر المتالهین
در شرح کافی بعد نقل اقوال مشبهین از ملل و نحل شهرستانی میفرماید که شکی نیست که اینها بحسب ظاهر
اقوال باطله و آرای سخیفه متناقضه اند و بسا که این اقوال رموزات و تجوزات است ظواهر اینها
فاسد و بواطن اینها صحیح است که آنها را تاویلات و محامل است از قبیل رموزاتیکه در کلام حکمای
سلف در باب مبدا و معاد وارد یافته و ناقلین کلام رجال مذکور نیز در الفاظ تصرف نموده کلمات را
از مواضعش تحریف نموده اند و اینها را در تقول بان اقوال مصلحت دینی و غرض صحیح بوده باشد والله اعلم
باسرار عباده پس بر منصف خبیر مخفی نیست که اسناد تحریف کلام رجال ناقلان چنانچه صدر المتالهین هم نموده است
استبعادی ندارد چه اکثر اکابر باین بلیه گرفتار شده اند که حساد و فرومایه برخی از عقاید فاسده در کلام انها
الحاق و تدسیس نموده اند و در حق رجال امامیه بعضی را بر تدسیس و تحریف حسد داعی شده و بعض دیگر را
تعصب و عداوت دینی بران کار آورده تا باتهام عقاید فاسده اضرار بلکه قتل و اهلاک اینها بدست آویز
حیله شرعی ممکن باشد پس درینجا احتمال تحریف اقوی است عبد الوهاب بن احمد بن علی شعراوی در کتاب
جواهر و الیواقیت آورده است که زنادقه در مرض موت احمد بن حنبل عقاید فاسده بزیر وساده
اش تدسیس نموده بودند اگر اصحابش از صحت عقیده او اطلاع نمیداشتند اینمعنی موجب فتنه
میگردید و کتابی بنام مجد الدین فیروزابادی در رد ابو حنیفه مشهور ساختند و چند مسئله
بر غزالی افترا نموده ملحق باحیاء العلوم نموده اند همچنین بر خود شعراوی در کتاب بحر مورود چند
مسئله و عقیده فاسده کرده شائع ساختند موجب هیجان فتنه گردید نیز در کلام شیخ محی الدین

عربی الشیخ عقاید مدسوس ساختہ در فتوحات و دیگر کتبش درج کردند میگوید جمیع ما عارض من کلامہ ظاہر الشریعۃ
وما علیہ الجمہور فہو مدسوس علیہ کما اخبرنی بذلک الشیخ الصالح سیدی ابو طاہر المغربی نزیل المدینۃ المشرفۃ ثم اخرج لنسخۃ
الفتوحات التی قابلہا علی النسخۃ الشیخ التی بخطہ فی مدینۃ قونیۃ فلم ار فیہا شیئا مما کنت توقفت فیہ و حذفتہ حین اختصرت
الفتوحات و قد دس الزنادقۃ تحت وسادۃ الامام احمد بن حنبل فی مرض موتہ عقاید زائفۃ ولولا ما کان اصحابہ
یعلمون منہ صحۃ الاعتقاد لافتتنوا بما وجدوہ تحت وسادتہ وکذلک دسوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروز
ابادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام ابی حنیفۃ وتکفیرہ وکذلک دسوا علی الغزالی عدۃ مسائل
فی کتاب الاحیاء وکذلک دسوا علی انا فی الکتاب المسمی بالبحر المورود جملۃ من العقاید الزائفۃ واشاعوا
تلک العقاید فی مصر ومکۃ نحو ثلث سنین وانا بری منہا کما نبہت ذلک فی خطبۃ الکتاب الماخیر تہا وکان
العلماء کتبوا علیہ واجازوہ فما سکنت الفتنۃ حتی ارسلت لہم النسخۃ التی علیہا خطوطہم اذا علمت ذلک فیحتمل ان الحسدۃ
دسوا علی الشیخ فی کتبہ کما دسوا علی فی کتبی انا فانہ امر قد شاہدتہ من اہل عصری فی حقی انتہی نیز شیخ مذکور
در کتاب یواقیت وجواہر اکابر بسیاری را ذکر نمودہ کہ از مکر حسّاد بہ بلای قتل وجلای وطن مبتلا گردیدند
مانند سمنون وسہل بن عبد اللہ تستری وابا سعید خراز وجنید ویوسف بن حسین رازی وابو عثمان
مغربی وشبلی ونیمی ومانند محمد بن فضیل بلخی کہ مذہبش مانند مذہب اصحاب اجرای آیات صفات
بر ظاہرش بغیر تاویل وایمان بان وتفویض علم بخدا بود ووجوہ تاویل کلام ہشامین صدر المتالہین
در شرح کافی برین نہج بیان فرمودہ است کہ لفظ صورت در اصطلاح علما سوائے معنی کہ
در عرف شائع است کہ بمعنی شکل وخلقت باشد مشترک است در چند معنی چہ صورت را
گاہی اطلاق میکنند بر ماہیت شئ وگاہی بر وجود عقلی او وگاہی بر کمال ہر شئ وگاہی بر موجود
بحت کہ تعلق بجسم وجسمانی ندارد مانند ذوات مفارقات از مواد واجرام ومیگویند کہ ذات
خدای تعالی صورت وحقیقۃ الحقائق است گویا غیر او تعالی ناقص الوجود باطل الحقیقت است
بجہتیکہ محتاج است بمصور کہ اورا بہ پیرایہ صورت بیاراید واز حضیض قوت وامکان بہ منزل
فعل ووجود رساند پس برین تقدیر از اطلاق بر او تعالی اعتقاد تجسیم لازم نمی آید خواہ اطلاق
آن از طرف شارع ماذون باشد یا نہ آنکہ مثل این قول از عرفای کامل نیز صادر شدہ و
نیز در حدیث مشہور میانہ عامہ وخاصہ ان اللہ خلق آدم علی صورتہ مطابق آن وارد است
ومراد ازین حدیث بودن آدم است مخلوق بر مثل او سبحانہ جل شانہ ومیان مثال ومثل
فرق است چہ مثل شئ مشارک اوست در تمام حقیقت او ومثال مضاہی اوست در سلوب و
اضافات وجناب قدس الہی از مثل در ذات وصفات منزہ است لکن مثال ومضافات
در سلوب واضافات کہ خارج از ذات مقدس اوست در حق او تعالی مستحیل نیست کما قال

الاعلی فی السموات الا انه انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه و ملامه اهلبیت
ری و سخن سازی نا اهل طایفه چالاک مقالات زا الفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خیانت رفض چه هنگامه برپا کرده و بقصد حمایت زندیقین و دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
بر بسته و پا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زبانی باشارات ابن سینا و عبارات
میرزا هروی و کلمات قطب تحتانی مقصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده و وقتی مقالات
صدر المتألهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام و برادر اش بالیقین این امر زده و قائل را نفیه
باشند همه ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت و جواهر مائل گشته و انهم ندانسته که انهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طایفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است و بقول مجتهد فانی در ائمه حق نما آگرد نیست
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
اش افترا آت ملاحده بود کما نقل المطرود و کافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه و لازم مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب الله مرتد و کافر و منافق نزد ملاعین بودند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد و رشید که امام المحدثین است و الیته مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود و غرض اعور کان من الکافرین ترویج و تهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد و هویدا هی عیان فی چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان دراز نمایند و درباره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه و آگاهی کامل طایفه کاملیه در ذیل التصوف در آمده انشاء سیجی
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید و شمر و ابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم نیاموخته که عقیده مذکوره و تصوف تا ایل شدن متعلقان
آن زیاده از همه کفر و الحاد است چنانچه فرقه اصولیه و اخباریه از کلینی و غیره مدعی اینمعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خود چنانکه درین ابواب نگفته و دیباچه ذوالفقار مجتهد و تمام شهاب ثاقب
و حاجتی نیز کرد دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته و با انهمه چرخ بازی و سفیه روزی و تک و تازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس و دجال مصداق ع ای سبز قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال و جوهریت اراده میفرمایند و از صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری و مصوری باید و او تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الکنون انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات لشنو
حضرات ائمه محیط هر غیب و شهادت این امور را که رقاص امور دقیق و اسرار عمیق نام ان نهاده اند
و بر ذکر آن بالید ند و در پیرا هن نگنجیدند فهمیدند یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت کردن

و تحقیق مقالات را که در چند حرف سلیس بیان کردم نماییدن و دامن قدمای امامیه را پاک گردانیدن
و چون معامله بالعکس و تحقیق کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان بعمل آوردند و نعوذ بالله
الله رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بر السنه مقدسه راندند و در پیش روی حضرت ایزدی زاری تا الیها کرده نیز
و عرض نمودند که خدایا این قوم ترا نشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا او وضع عنک حجر
البحران و استعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه طیبین
است و هم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قرآن مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشانست دفع عین الکمال جلیه نخواهد بود کما سیجیئ فی کلام المرد و بعد ازین احتیاط
داری خواهی زیاده برین تقریر القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رفاض
انهم صرح گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه اقدعاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و در ینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال نیز از حد خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کنم و ابحاث دیگر را بر ذکاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه نیز ال درین نقول عدیده که نتیج و دلال
بلکه شتر غمزه او افسر بود و انهم گفت که وقوع ایشان در ورطه الحاد این قول تا لفظ هم و جسارت بر جاهل
و عامی بودن هشام وغیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن باین و عادت بالفاظ
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند ؎ نه هر که هوشمند باشد و ...
تا نه بیند بخست پا با آتش ؛ حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه خلا مقابل للائمه الطاهرین
و القدمار الماهرین نه انچنانست که توان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضه المتقین طرفه اینکه
نمود کشمیری نیز ال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از علل ما هر بود نش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده روایت
روایت کشی در خصوص هشام یعنی وفاق اصحاب ابی عبد الله کلهم علیه السلام هم اورا یاد نماید الغرض
نقال لبیب رقص درین رقص بپای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بود برای ایشان ثابت میکند

عز من قائل وله المثل الاعلی فی السموات الاته انتهی کلام ذلک الطغام زاد الله تعالی خزیه وملامه اهلبیت
سجال شعبده بازی وسخن سازی نائک طائفه حائک مقالات نزالفه که برای رعایت ملحدین بمقتضای
خباثت رفض چه هنگامه برپا کرده وبقصد حمایت زندیقین دشمنان ائمه دین نطاق همت بر میان جان
بر بسته وپا بر زمین نگذاشته بتدقیقات فلسفیه پناه برده پس زمانی باشارات ابن سینا وعبارات
میرزا هد هروی وکلمات قطب تحتانی مقصد نجات پیشوایان خود ازین مهلکات نموده ووقتی مقالات
صدر المتالهین شیعه را تا آنکه او تصریح کرده که هشام وبرادر آتش بالیقین این امور رد قائل را نفهمیده
باشند سپر ساخته باز بدعوی تحریف یواقیت وجواهر نائل گشته وانهم ندانسته که انهمه کفریات در کلینی
که بر اصول طائفه فاحشه که اصح الکتب قبل از بیاض عثمانی است وبقول مجتهد فانی در ائمه حق نما اگر بمذهب
امامیه حق است این کتاب همچنین است موجود بخلاف اموریکه بعلمای اهلسنت منسوب است که همه
آتش افتراآت ملاحده لود کما نقل المطرود وکافی را اشرف از قران مجید گفتم که مقتضای اصول
موضوعه ولازم مبین است مگر ندانی که جامعین کتاب الله مرتد وکافر ومنافق نزد ملاعین لجز چند
بخلاف دجال اعور تلمیذ ضریر الکفر باعتراف مجتهد در رشید که امام المحدثین است والتبه مجموع چنین
کسان بی اعتبار است معهذا غرض شان تخریب دین بود وعرض اعور کان من الکافرین ترویج وتهذیب
آن پس قبلیت که یقینا مقصود از ان زیادت شرف است عیان شد وهویدا بیانش چنانچه دانی
اوراق بی ربط است که قائلین بالتحریف بدان زبان دراز بها درباره کتاب مستطاب می نمایند چنانچه
از تفسیر قمی واضح است الی غیر ذلک من الوجوه واگاهی کامل طائفه کاملیه در ذیل التصوف در آمده که تسبیح
انشاء الله تعالی پیشوایان خود را همراه یزید وشمر وابن زیاد در گرداب مخالفت ائمه امجاد سپرده
مایه شقاوت ازلی اندوخته این دو حرف هم بیاموخته که عقیده مذکوره وتصوف تائل شدن متعلقات
آن زیاده از همه کفر والحاد است چنانچه فرقه اصولیه واخباریه از کلینی وغیره مدعی انیعنی هستند و
ملا طاهر قمی در رسائل خود بهاکه درین ابواب نگفته ودیباچه ذوالفقار مجتهد وتمام شهاب ثاقب
او حاجتی بذکر دلیلی برین دعوی باقی نگذاشته وبا انهمه چرخ بازی وسفیه روزی وکاو تازی
خلاصه مقالات این نقال هزال نائب ابلیس ودجال مصداق ع ای سنبر قدم تو کاشمیری غیر ازین
نیست که این مقتدایان رفضه بلفظ جسم معنی استقلال وجوهریت اراده میفرمایند واز صورت
حقیقة الحقائق مراد میگیرند یعنی هر ممکنی را آفریدگاری ومصوری باید واو تعالی محتاج مصوری و
آفریدگاری نیست الکنون انچه از عبارت رساله قدیمه استنباط توان کرد بجواب این مهملات بشنو
که حضرات ائمه محیط هر غیب وشهادت این امور را که رقاص امور دقیق واسرار عمیق نام ان نهاده اند
وبه ذکر آن بالیده اند ودر بیراهی نگنجیده نفهمیده یا نه بر تقدیر اول ضرور بود سائلین را هدایت کنی

وتحقیق مقالات راکه در چند حرف سلیس بیان کردم نمایندن و دامن قدمای امامیه راپاک گردانیدن
و چون معامله بعکس و نقیض کشید یعنی جناب ائمه اهلبیت طاهرین تکفیر و تضلیل شان نمودند و گفتند
اللهم ولا تجعلنی من القوم الظالمین پیر السنه مقدسه راندند و در پیروی حضرت ایزدی زار زار بالیناگر دند
و عرض نمودند که خدایا این قوم تراشناختند و بتوحید تو قائل نگشتند و هیچ بی اندامی و بی ادبی
برابر آن نیست که ایشان درباره تو جسارت نمودند تعالی عن ذلک علوا کبیرا و دع عنک خبر
البحیران واستعذ بالله من الشیطان الی غیر ذلک پس تاویلات مذکور حقیقة ابطال امامت ائمه معصومین
است و هم توثیق ترسا و جهود و دیگر مشرکین است زیرا که در حق ایشان همین الفاظ در قران مجید
و حدیث شریف وارد شده و علمای فریقین نظر بران حکم بکفر و شرک کرده اند پس قاتلهم الله
و مانند آن که برای ایشانست رفع عین الکمال چگونه خواهد بود کما سیجیٔ فی کلام المرد لبعد ازین اگر احتیاج
داری خواهی زیاده برین تقریر را القیاس اقترانی حملی در پیرایه شکل اول بدیهی الانتاج جلوه دهی
که قدمای امامیه ایشان را مصدر الحاد و مخالف توحید دانستند و ائمه هدی ایشان را لعنت کردند
و قاتلهم الله گفتند و هر که چنین است او ملعون و کافر است و قبل ازین دانستی که جهابذه علمای رجال
انیهم صرح گفته اند که ائمه اهلبیت علیهم السلام لعنت نمیکنند بر کسی تا او کافر نباشد و اگر خواهی تطبیرات
ببری و چنین گوئی که اگر این تاویلات و تسویلات درست باشد لازم آید ابطال امامت ائمه هدی و
توثیق آنمردم که منصوص الکفر اند و اللازم باطل فالملزوم مثله و علی ای تقدیر مدعا حاصل و آنچه مقصود
من بود در رساله قدیمه اقدعاجل است بالجمله اینکه شنیدی تقریر و توضیح عبارت رساله بود و درینجا
الزامات رفضه و وجوه نکوهش و نفرین این نقال هزال خارج از تعداد است بر حرفی ازان اعلام
کنم و ایجاث دیگر را بر ذکاوت سامع و ناظر بگذارم و آن اینکه هزال درین نقول حدیثه که نفیح و دلال
بلکه اشتر عمزه ادا فرمود انیهم گفت که وقوع ایشان در ورطه النح و این قول تا لفظ عهم و جسارت برجاهل
و عامی بودن هشام وغیره دلالت میکند زیرا که وقوع در ورطه و پابند شدن باعث و عادت بالفاظیکه
منافی توحید باشد کار اهل جهالت و سفاهت است بحکم آنکه بزرگان گفته اند س نه بندد هوشمند پا و در آب
تا نه بیند نخست پایانش حالانکه درجات عالیه ایشان در علوم دینی نزد رفضه غلافها للائمه الطاهرین
و القدماء الماهرین نه آنچنانست که تو ان پوشید کما سبق نموذجه من حق الیقین و روضه المتقین طرفه اینکه
خود کشمیری هزال بعد ازین نقلی دیگر بی هنگام آورده که از علو ماهر بودنش در کلام به ثبوت میرسید
پس کشمیری نقال درین همین رقاصی و دست افشانی برای انبساط مجوسان ایرانی حواس گم کرده و جاء
روایت کشی در خصوص هشام یعنی فاق اصحاب ابی عبدالله کلهم علیه السلام هم او را یاد نماید الغرض
نقال لیبب رقص درین رقص بپای کوبی سخت متحیر است هم جهالت و عامی بودن برای ایشان ثابت میکند

سجده بکه اگر در انچه از تعلیقات شیخ بجا می تایید کلام خود نقل نموده غور نمائی توانی دانست که این جاهلان
از وجود باری تعالی که در تجرد از همه زیاده تر است و احساس را در بارگاهش مدخلی نیست منکر
بحث بودند و صحبت ائمه هدی الیشان را هیچ فایده نرسانیده و این هزال و هر چه آورده مدخول است
قابل التفات فحول نیست بخلاف این هزال نقال مشهور که چون در مجلس شادی کتخدائی
وزیر علی بجهت امتداد لیالی و ایام در نقالی لستوه آمد و دید که مدار المهام چار کس اند شخصی از اهل
کشمیر و مهاجنی مالک زر خطیر و مالیونی یعنی ذب کبیر و رئیس فوجی جم غفیر و از هر طرف این اشخاص
و از بل من مزید مید هند نقلی شروع کرد که اهل غیر مالیش همه هوش و هواس باختند لیس بخطاب
نواب گفت انخیداوند هرگاه بر لشکر شجاع الدوله بهادر شکست افتاد و ایرانیان بتاراج لشکر
خود دست برد نمودند شخصی همیان اشرفی در مقعد فرو برد لاجرم مغول لشکر را زیر و زبر نمودند
قضارا چار کس شریک رنج و راحت در لشکر بودند جماعت الیشان نیز پریشان شد چون فتنه
فرو نشست و غبار برخاست از مهاجن پرسیدند راست بگو بر تو چه گذشت بیچاره سر بگریبان
انداخت و گفت همه تاراج کردند و هم مسخرگی ها نمودند و کشمیری که عادت سخن سازی و لاف و گزاف
دارد گفت مثلی انگشتری خلانیده بود گفت که دست را تا الیباعد رسانیدند و سپاهی دلیر دعوی کرد چندان
مقعد را پیچید که انگشتی چند جدا شد و مخنث گفت قربان برین لغاو تاراج که همیشه نصیب دوستان باد
حال القول دیگر از نقال هزال در بارهٔ واجب و صمت او بودن معبود مقتدایان او و انچه اصل و فرع
آن باشد باید شنید تا لاف و گزاف این کشمیری که انگشت را الیباعد بیل کرد عیان شود و استماع
آن نیز ضرور است که منتهای مساعی اهل کید و زور است و نه عبارته و انکه دیده بصیرتش بنور
حق منور است میداند که همه عالم عقلی مثالی است نیز حق را و این عالم طبیعی با اسمان و زمینش هم
انچه در انها و در میان انهاست مثال مثال اوست بدرستیکه عالم غیب با انچه در وست گویا حاویست
بر صورتیکه مطابقت عالم شهادت راچه علم او سبحانه بذات خود همان عالم اوست لعالم لیس ظاهر شد هر
صورت انکه عالم است باو از ان حیثیت که عالم است باو لیس صورت جوهر یا جسم ذات اوست و از حیثیت
کم متصل قار شدت وجود اوست و از حیثیت کم غیر قار که ان زمان است سرمدیت اوست و از حیثیت کم منفصل
عددی عدد و اسمای اوست و از حیثیت کیف سمیع و بصیر بودن او و از حیثیت این بودن اوست مستوری بر عرش
و از حیثیت متی بودن اوست در ازل و از حیثیت وضع وضع فرمودن اوست شرائع را و کشاده بودن
هر دو دست قدرت اوست برحمت و از حیثیت اضافت بودن او و آفریننده خلق و از حیثیت جدت و ملک
مالک الملک و از حیثیت فعل کل یوم هو فی شان و سنفرغ لکم ایها الثقلان و از حیثیت آن ینفعل [illegible]
انفعل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات یعنی مکر و صد قهارا و شنود و عار الیس لهم انها صورتها لم است برهی کاعلی [illegible]

ازانچه موجود میشود در خارج یا بوهم کرده یا تصور نموده آید و در عقل یا در وهم و در حس پس هرچه ماسوای
اوتعالی است ظاهر شده است بر صورت موجد و پیدا کننده او و ظاهر نفرموده است مگر بذات خود را
و عالم مظهر حق است بر وجه کمال پس نیست در امکان بخیر ازین عالم در رتبه وجود خارجی او چه کامل تر از
موجدش که حق سبحانه است در واقع نیست و اگر در امکان کامل تر ازین عالم بودی هر آئنه در امکان
کامل تر از موجدش موجود بودی و در حقیقت غیر او تعالی وجودی ندارد پس نیست در امکان مگر انچه
ظاهر شده است در خارج و نه کامل تر ازان نیک دریاب که این معنی متعذر معرفت است بعضی عرفای
کامل اشاره بآن فرموده پس تر خدا ازین عالم مختصری مجموع و کتابی و خیر النظم که جامع و حاویست بر
همه معانی آن بیر الملک و جوه اختصار فرموده ان را آدم نام کرده چنانچه مرویست که او را بر صورت
خود خلق فرموده پس انسان خلیفه خداست و اوست مجموع عالم و انسان صغیر اوست و عالم کبیر
است و انسان را عالم صغیر نیز توان گفت هرگاه حقیقة الامر دریافت کردی در قول او تعالی اَلَمْ تَرَ
إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا تامل نمیفرما تا بدانی که عالم جسمانی
ظل ممدود پروردگار است و مثال موجود اوست و نزدیک است که ظل منقبض گشته بحرکت ذاتی از
شهادت بسوی غیب رجوع میکند چنانچه دلالت میکند بران قول او تعالی ولو شاء لجعله ساکنا اگر
میخواست میکرد آن را ساکن و قول او سبحانه ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس تر قبض کردیم او را بسوی
خود اندک قبضی نیز صدر المتالهین میفرماید مارا در تاویل کلام این رجال وجهی دیگر است
که مبنی است بر مقدمه و آن انیست که گاهی یک معنی و یک ماهیت را چند نحو از وجود می باشند که
بعضی ازانها قوی تر و کامل تر از بعض دیگر است مانند ماهیت علم و مفهوم آن چه بعضی علم عرض است
مانند علم انسان بغیر خود و بعضی ازان جوهر است مانند علم او تعالی بذات مقدس و بغیر ذات
خود و بعبارت دیگر شئی گاهی موجود می باشد بوجودیکه خاص است او را و گاهی موجود میباشد
بوجودیکه جامع او و غیر اوست مانند ماهیت و قدرت چه علم در ما کیفیت نفسانیه است غیر قدرت
و قدرت غیر اراده و همه اینها غیر حیات است و علم خدای تعالی باشیا عین قدرت او بر انهاست
و این هر دو عین اراده اوست و جمیع اینها عین حیات اوست و همه اینها موجود اند بوجود ذات
او و زائد اند بر وجود و ذاتهای ما و بعبارت دیگر شئی را گاهی وجود تفصیلی می باشد و گاهی
اجمالی مانند سواد شدید و خط طویل که اول مشتمل است بر سوادات ضعیفه متخالفة الحدود که هر یک
ازان نوعی است مخالف مر دیگری را نزد حکما که بوجود مجمل موجود گردیده اند و دوم مشتمل است
بر خطوط قصیره بسیار که در طول و قصر متفاوت اند که بیک وجود موجود شده اند هرگاه این مقدمه تمهید
یافت پس میگویم که ماهیت جسم و معنی آن یعنی جوهر قابل ابعاد را چند نحو از وجود است یعنی بعضی

ازان اخس وادنی است وبعضی اشرف واعلی پس بعضی ازان جسمی است که ارض است فقط یا آب فقط یا هوا فقط
یا آتش فقط وبعضی ازان جسم است که جمادات وعناصر اربعه دران بوجود جمعی موجود اند چنانچه تحقیق آن نموده
ایم لیکن انکه فقط جماد است نمو وحس وحیات ونطق ندارد وبعضی ازان جسمی است که متغذی ونامی ومولد
است وجسمیت او کامل تر از جماد ومعادن است وبعضی ازان جسمی است که باوصف بودنش جسم حافظ
الصورت متغذی ونامی مولد حساس صاحب حیات حسیه است وبعضی ازان جسمی است که باوجود بودن
او حیوان ذی حیات ناطق ومدرک معقولات است که در وی بانتهای اجسام سابقه بوجود واحد جمعی موجود
اند درین وجود جمعی تضاد درمیان انها نیست بجهت بودنش بروجه الطف واشرف وآن وجود
انسان است وانسان درعوالم متعدده موجود می شود وبعضی ازان اشرف واعلی است وازبعضی
دیگر پس بعضی از انسان انسان طبعی است وبعضی ازان نفسانی وبعضی ازان عقلی اما انسان طبیعی
پس اورا اعضای محسوسه است که در وضع متباین اند پس موضع چشم او موضع سمع او نیست ونه
موضع دستش موضع پایش ونه هیچیک از اعضایش در موضع عضو دیگر اما انسان نفسانی پس
اورا اعضای متمایز اند هیچیک از انها بحسب ظاهر مدرک نمیگردد وادراک او منوط بچشم وخیال یا حس
باطن مشترک است که بعینه می بیند ومی شنود ومی چشد ولمس میکند ومی شمد واین اعضا درجهات
واوضاع متخالف نیستند بلکه وضعی وجهتی ندارند واشاره حسیه بسوی آنها واقع نمی شود زیراکه
درین عالم ودرجهات این عالم نیستند مانند انسانی که می بیند اورا انسان درخواب وخواب
جزوی از اجزای آخرت وشعبه از انست وازین جهت است که خواب را برادر موت گفته اند اما
انسان عقلی پس اعضای او روحانی وحواس او عقلی است اورا بصر عقلی وشم عقلی ولمس عقلی است
اما ذوق فابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی اما شم فانی لاجد ریح الرحمن من جانب الیمن بدرستیکه
من یابم بوی رحمن را از طرف یمن اما لمس فوضع انامله بکتفی همچنین اورا دست وقدم عقلی وپهلوی
عقلی است واین اعضا وحواس عقلی موجود اند واین است آن انسان که مخلوق است برصورت
رحمن واو خلیفه خدا است درعالم عقلی که مسجود ملایکه مقربین است وبعداز او در رتبه انسان نفسانی
است وبعداز و انسان طبعی است هرگاه این معانی درصفحه خاطر منطبع ومرتسم گشت بوضوح پیوست
که معنی که مسمی بجسم است اورا چند بحواز وجود است که در شرف وحسب وعلو ونو متفاوت اند از وقت
طبعی بودنش تا بوقت عقلی شدن اولیس سمت جواز دارد که در وجود جسمی الهی باشد که چیزی
مانند او نیست سمیع است وبصیر است ومسمی است باسماء الهیه ومنعوت است بنعوت ربانیه باانکه [illegible]
نیست که در واجب تعالی فقد امری از اشیاء وجودیه باشد ودر ذات احدیت او تعالی جهتی
نیست که منافی جهت وجوب وجود باشد ودر وی سلبی نیست مگر سلب اعدام ونقایص وینه

وجود او بعلم بجمیع اشیاست جمیع اشیا موجود اند دریں شهود الهی بوجود علم او که آن بوجود ذات و
وجود اسمای حسنای او و وجود صفات علیای اوست بمعانی کثیره اسما که بوجود واحد فیوضی ممدود
موجود اند **بیان صمد المتناصیین** در توجیه اقوال انها اجوف الی السرة والباقی صمد در شرح
کافی فرموده اینها گمان کرده اند که همه عالم شخص واحد و ذات واحد است که او را جسم و روح
است پس جسم او جسم کل است اعنی فلک اقصی با آنچه در وست و روح او روح کل است و مجموع
صورت حق اله است پس قسم اسفل جسمانی او اجوف است بجهت آنچه در وست از معنی قوت امکانیه
و ظلمت هیولانیه که شبیه بخلا و عدم است و قسم اعلاش که روحانی است صمد است زیرا که روح
عقلی در او موجود است بالفعل بی جهت امکان استعدادی و ماده ظلمانی تعالی الله عن التشبیه والتمثیل
و ملا محسن کاشی در وافی غیر این توجیه کرده است موید آنچه معنی الست که سید الحکما باقر داماد در
قبسات فرموده انسان کبیر که عبارت است از نظام عالم کل متحقق است و حدانی که فلک اعلی
او را بمنزله ام الدماغ است و شمس بمنزله قلب و سائر ما فیه بمنزله سائر ما فی الانسان الصغیر
از بطون دماغیه و اعصاب و رباطات و شرائین و اورده و غضاریف و شراسیف و عظام و اعضا
و جوارح و عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات و تحریکات اند و نفوس
منطبعه بمنزله ارواح و قوای نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه و حکما این شخص جملی را بسبب آفاق شمالیه
و بحسب حرکت غربیه بانسانی مستلقی سر بجانب قطب شمال و یمین بجانب مغرب و وجه بوسط سما یا
جانب قطب جنوبی و شمالی بجانب مشرق تشبیه کرده اند و گویند که سر کراهیت خوابیدن بر روی
یا جانب قطب شمالی الست که مخالف وضع انسان کبیر است پس بنا برین قطب شمالی علو میشود و قطب
جنوبی سفل و بحسب آفاق جنوبی و باعتبار حرکت شرقیه بانسان مستلقی سر بجانب جنوبی و یمین بجانب
مشرق و وجه بوسط السما پس قطب جنوبی علو باشد و درین اعتبار و قطب شمالی اسفل انتهی و توجیه
اقاویل دیگر نیز ممکن است باینکه اضافت الصاد باو سبحانه و تعالی رمز و کنایه است از واسعیت او
سبحانه و بودنش مصداق اسم الواسع چه وسعت تامه علمیه ثابت است مر ذات واجب را جل شانه
بمجرد ذات اقدس او قطع نظر از ما عدای ذات او جل مجده و ذات با آنکه امر بسیط حق صرف است و
بوجهی از وجوه شائبه تکثیر ندارد و علم اجمالی اشیاست با جمالیکه فوق آن اجمالی نیست جمیع اشیا
در علم او بذاتش مندمج و منطوی است مانند انطوای نواه بر شجره و انطوای بحر بر امواج بلکه بعضی
محققین تصریح نموده اند که ذات اقدس بالبساطت حقه صرفه علم تفصیلی تام بجمیع ذرات عالم وجود
نیز هست و ذاتش با این بساطت صرفه حقه که بنحوی از انحای کثرت اصلا شائبه تکثر در آن نیست
او لیست واسع در نهایت وسع مترتب میشود بر آن انکشاف جمیع اشیا بانکشاف تام قبل از

وجود اشیا و تردد وجود و بعد از وجود اینها بیک نهج و نسبت که تغییر دران متطرق نمی شود و لبودن ایجاد
او متساوی کنایه از انست که همه جهات واجب در وجوب وجود متساویست نهج جهتی از جهات فقر و امکان
و نقص و حدثان درو نیست بلکه واجب عز شانه بجمیع جهات واجب است چنانچه در موضعش مبین گشته و مراد
از دست بنابر مشهور قدرت کامله است و بو دلش مانند سنگ بیضا که از هر جانب تلالو و لمعان دارد
و همچنین اضافت لون و ریح و طعم و ممسه اشاره است بسوی تجلی که سالک آنرا در مبادی سیر و سلوک
قطع میکند و ایماست بسوی لوازمیکه او را روی میدهد و اضافت این امور بجانب اقدس بادنی ملابست
است الی آخره ما قال ناصب عداوه العترة الطاهرین ما ول خرافات اهشاءین والشیاطین انیهمه تاویلات
که دیدی و تسویلات او که شنیدی نا تمام است و هنوز دفترها مانند نامه اعمالش سیاه و با اینهمه المناب
عبارات و اسهاب نقول و حکایات ملخص آن بیش ازین نیست که این پیشوایان شیعه در سیر و سلوک خویش
مثل کمل عرفا این حقایق و دقایق دیده و عوالم غیبیه و معالم لاریبیه بر ایشان منکشف شده و انحای
وجود از اخس و ادنی و اشرف کماهی رونمود تا دانستند که مجموع عالم با اینهمه تن و توش و جوش
و خروش و عظمت و جبروت و ناسوت و لاهوت ذاتی بیش نیست که در مرتبه اجمال نقطه الیست بسیط و
در عالم تفصیل بحر لیست محیط و با اینهمه شیون غیر متناهی ذات اقدس الهی از تقائص زوال و مغائب تجدد و
انتقال منزه الیست و هو الان کما کان و انکان کُلَّ یَوۡمٍ هُوَ فِیۡ شَاۡنٍ والحمد لله تعالی که انچه سابقا مرتب
کردم اگرچه حرفی چند است لیکن در قلع اساس این تاویلات و تسویلات کافی و بسند است و قس علی غ
انچه در اجوف و صمد بودن باری عز و جل معاذ الله علمای امامیه عبارت آرائی و خامه فرسائی نموده اند که
یُزَیِّنُ لَهُمُ الشَّیۡطَانُ اَعۡمَالَهُمۡ مصدق الست تا ۵ تمر انکه سخن من با جناب مجتهد تمقام میر دو داو
با تباع شیخ فانی هنوز برین عقیدت رسوخ تمام دارد چنانچه از تصانیف ایشان پیداست که عقیده
وحدة الوجود و این امور از همه کفر و الحاد بدتر است و حشر صوفیه و ماولین و مائلین کلمات ایشان
همراه شمر و ابن زیاد و یزید و مروان است لاجرم مدعای ما بمرتبه بداهت اولی رسید و کفر و الحاد
اهشاءین و دیگر شیاطین از متبوعین و تابعین و کامل مسولین بر زبان مجتهدین لطهور انجامید ولیکن
چون حال متعصبین قوم چنانست که تا هر دعوی را اگرچه مثل آفتاب روشن باشد مقرون بدلیل
نگردانم دامن از دست نمیگذارند و گره برابرو میزنند پس اطمینان قلوب ایشان را ذکر بعضی از
عبارات شهاب ثاقب مجتهد فانی ضرور افتاد تا ایشان هم یقین کنند که این پیشوایان همراه
این نقال بجاوای خود رسیده اند پس بدانکه مجتهد فانی در کتاب مذکور بعد ازانکه ثابت نموده
که نزد صوفیه در مخلوقات و خلائق آن فرق اعتبار لیست و انیهمه موجودات با این همه شیون
مختلفه و صور متباینه یک ذات است و ذکر هیچ وحال اجمال و تفصیل مانند مداد و ظهور رشش

ورحروف است وامواج وطوفان وتلاطم باشیون رنگارنگ عین دریاست درمذہب صوفیہ مفیدماید
منہا مارواہ الفاضل الکامل مولانا احمد الاردبیلی باسنادہ عن الامام علی بن محمد الہادی علیہ السلام فی جملہ
حدیث طویل قال الصوفیہ کلہم مخالفونا وطریقہم مغایرہ لطریقتنا وان ہم الا نصاری او مجوس ہذہ
الامۃ ومنہا مارواہ الصفانی الکتاب المذکور باسنادہ عن الرضا علیہ السلام انہ قال لایقول بالتصوف
احد الالخدعۃ اوضلالہ اوحماقتہ ومنہا مارواہ عن الصادق علیہ السلام فی الکتاب المذکور باسنادہ
قال قال رجل للصادق علیہ السلام خرج فی ہذا الزمان قوم یقال لہم الصوفیہ فقال علیہ السلام انہم
اعدائنا فمن مال الیہم فہو منہم ویحشر معہم وسیکون اقوام یدعون حبنا ویمیلون الیہم ویتشبہون بہم
ویلقبون انفسہم بلقبہم ویاولون اقوالہم الا فمن مال الیہم فلیس منا وانا منہم براء ومن انکرہم وردہ
علیہم کان کمن جاہد الکفار مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم ومنہا مارواہ ابن حمزہ والسید
المرتضی عن الشیخ المفید باسنادہ عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انہ قال کنت مع الہادی علی بن محمد
فی مسجد النبی فی المدینہ فاتاہ جماعۃ من اصحابہ منہم ابو ہاشم الجعفری وکان رجلا بلیغا وکانت لہ منزلۃ عظیمہ
عندہ ثم دخل المسجد جماعۃ من الصوفیہ وجلسوا فی جانبہ مستدیرا واخذوا بالتہلیل فقال علیہ السلام
لاتلتفتوا ہولاء الخداعین فانہم خلفاء الشیاطین ومخربوا قواعد الدین الی ان قال علیہ السلام فمن
ذہب الی زیارۃ احد منہم حیا ومیتا فکانما ذہب الی زیارۃ الشیطان وعبادۃ الاوثان ومن اعان
احدا منہم فکانما اعان یزید ومعویہ واباسفیان فقال رجل من اصحابنا ان کان معترفا بحقوقکم قال
فنظر الیہ شبہ المغضب قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذہب فی عقوقنا الی اخرہ الطویلہ ومنہا مانقل السید
المرتضی عن الشیخ المفید عن احمد بن محمد الحسین بن الولید عن ابیہ عن سعید بن عبداللہ عن محمد بن عبد الجبار
عن العسکری علیہ السلام انہ کلم اباہاشم الجعفری فقال یا اباہاشم سیاتی زمان علی الناس وجوہہم ضاحکہ
مستبشرہ وقلوبہم مظلمہ متکدرہ السنۃ فیہم بدعۃ والبدعۃ فیہم سنۃ المومن بینہم محقر والفاسق عندہم موقر امراءہم
جاہلون جائرون وعلماءہم فی ابواب الظلمہ سائرون الی ان قال من ذکر عندہ الصوفیہ ولم ینکرہم بلسانہ
اوبقلبہ فلیس منا ومن انکرہم فکانما جاہد بین یدی رسول اللہ ومنہا مارواہ الشیخ بہاء الدین فی
الکشکول قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاتقوم الساعۃ علی امتی حتی یخرج قوم من امتی اسمہم
صوفیہ لیسوا منی وانہم یہود امتی اضل من الکفار وہم اہل النار این چند حدیث را وانہم باختصار ازکتاب
مذکور بیان کردم پس وای بر کسیکہ پیشوایان خود را بسوی مقالات اہل التصوف بکشند وذائقہ کلمات
ایشان بکاسہ لیسی بچشد وزینہار این کتب رانہ بیند ودامن از اوامر ونواہی حضرات ائمہ فراچیند
وطوق لعنت باعانت متبعین اہل التصوف درگردن اندازد وبا ابن زیاد زنازادہ ویزید پلید بسازد
ولعنت بران قوم تا قیامت باد کہ بصحبت حضرات ائمہ ہدی غانیر شوند وہزاران لصوص شب ورو

بشنوند و نکوهش و نفرین اهل بدعت و ضلالت بگوش ازند و یکی را برابر غاری نشمارند و توحید باری
عزوجل را بجای رسانند که متقشفین مجوس مصداق بیت بوستان گشتیشان هرگز غبار زرده آب
انعلما چو مردار در آفتاب ٭ از فصوص رشد حیران بمانند و از مضمون هفت شیر و خانی و سه بوزن [illegible]
نجات فرو روند و انهمه مهملات خرافات را که مخمیر ابلیس و مخیل دجال باشد بدامن پاک اهلبیت
طاهرین کما عرفت بربندند و هزاران کس را از شیعیان بدین خارزار ضلالت بدام و دانه گرفتار کنند
اکنون محصل این فصوص بحرفی چند می گنجانم که امام نقی ع فرمود صوفیه همه مخالف و دشمن ما هستند مثل
نصاری و مجوس و حضرت امام رضا ارشاد نمودند که اختیار کردن تصوف یا نکر است یا گمراهی یا حماقت
و مردی عرض کرد قوم صوفیه پیدا شده اند امام صادق مصدوق فرمود که دشمنان ما هستند هر که
بایشان مائل شد محشور گشت با ایشان و عنقریب پیدا شوند آن مردم که دعوی محبت ما نمایند و مائل
صوفیه باشند و اقوال ایشان را باول سازند ما از ایشان تبرا می کنیم هر که اقوال ایشان را رد نماید
گویا همرکاب رسالتماب صلی الله علیه و سلم جهاد کرده باشد و امام نقی ع با محمد بن حسین در مسجد
نبوی بود که جماعتی از اصحاب که ابوهاشم جعفری در ایشان بود و منزلت عظیم داشت و بلیغ بود در آمدند
و صوفیه بگوشه حلقه زدند و تهلیل شروع کردند امام فرمود التفات نکنید ایشان خلفای شیاطین
و مخرب دین اند هر که بزیارت ایشان رود در زندگی شان یا بعد از موت گویا بزیارت شیطان
و عبادت بتان رفته باشد و معین کسی از ایشان گویا معین یزید و معاویه و ابوسفیان است شخصی عرض
کرد اگر چه شیعی باشد حضرت بغضب نگریست و فرمود هر که بحقوق ما معترفست عقوق ما نکند و امام عسکری
فرمود دعامی ابوهاشم عنقریب مردم باشند چهره های شان تر و تازه و دلها سیاه بدعت در ایشان
سنت است و سنت بمنزله بدعت مومن میانه ایشان حقیر است و فاسق صاحب توقیر هر که وقت ذکر صوفیه
انکار نکند بزبان یا بقلب از ما نیست و هر که انکار نماید گویا روبروی حضرت ص جهاد می کند و حضرت ص
فرمود قیامت نخواهد آمد تا صوفیه پیدا شوند و امت من اند گمراه تر اند از کافران همه اهل دوزخ اند و ائمه
ایشان که مخرب توحید الهی بودند و المنة لله تعالی که از فصوص مصرین الحاد پیشوایان رفضه و ملحدین
به ثبوت رسید و توثیق نصاری مجوس لازم ذاتی انفعال گشت و مجتهد ثانی در صوارم و دیگران در غیر آن ثابت
کرده اند که تصوف فرع بغض عداوت اهلبیت است و بیاد و فقیر مینماید که مذهب صوفیه در کلام نبوی صلی الله
علیه و سلم منصوص باشد [illegible] اوراق [illegible] تمهیدی بود با تمام بالقصاب [illegible] و چون باصل مدعا غور کنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد از آنچه [illegible]

پس باقی ماند که کلام او را محمل صحیح و مسلکی دقیق و معنی عمیق است خواه آن معنی برای او منکشف و بیانش برای او مفتوح
شده باشد یا نه والعلم عند الله از اینجا ایشان عیان شد که توجیهاتی بود لا یرضی بها قایلها مطابق مثل مشهور
که مدعی سست و گواه چست و علمای امامیه رضوان علیهم بمردم نمودند و بدرستی ایشان در چنین افتادند بعد از دیدن
کلینی و کتب ابن بابویه که نصوص در افترای او بر اهل بیت طاهرین است باین معنی که این عقاید از حضرات ائمه یا رسیده
و بگوشش خود که از ایشان مجمل و مفصل شنیده ایم نفی افترا از عجائب و غرائب است بعد ازین آنچه گفته باشد
بدان نمیرسد که سائلین و ناسبین این عقاید بطرف هشام و غیره حمقا و جهلا بوده اند از جهت ائمه حقیقت
الامر را بیان نفرمودند و اوهام شان را قاصر از آن یافتند و جوابش و النتی که تلخیص آن امور بدین حرف
سلیس چنان آورده ام که هم حقیقت واضح شد و هم سد این تحرفیات حالانکه اصول کلینی دال برانست که
ائمه برای همین کار منصوب شده اند پس هزاران شکر و سپاس ایزدی است که ائمه هر بار بتکفیر و تضلیل
ایشان پرداختند اما آنچه از ملل در باره هشام نگاشته و دلیل بر غرور و امعان او در کلام آورده پس منافی
غرض صاحب تحفه قدس سره العزیز و این فقیر نیست زیرا که مقصود از ذکر و اشاره احادیث کلینی درین باب
که ائمه هدی الحاد و ضلالت را بسوی انها موکد و مشید نمودند الزام رفضه بود و آن بجای خود بأحسن
طرق بحصول انجامید معهذا احاضر جوابی و غور در اطراف و جوانب کلام و الزام مردم چیزی دیگر است
و راه راست یافتن و بصحبت ائمه متبرک شدن چیزی دیگر و المطلوب هذا دون ذلک اما آنچه در تضعیف
بعضی از رواة کلینی مثل سهل بن زیاد و نفری دیگر این کاسه لیسی یزید و شمر گفتگو کرده و مجتهد در مقاله
سادسه تفصیل آن پرداخته جوابش بعنوانی ادا کردم که همه خواص و عوام بعین الیقین دیدند که اگر تضعیف او را
مد نظر دارند هزاران احادیث ائمه و قناوای جامعین اصول و خود کلینی و دیگر صحاح بر باد رود مع ذلک
ما را حاجتی درین مقام بکشیدن کلفتی نمی افتد زیرا که خود این نقال در جواب باب چهارم تحفه آنچه نقل تازه
می آرد مصداق کریمه نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا توان گفت و عبارتش اینست که در روایت مشایخ
عظام از ضعفا عیب و عاری نیست چه روایت از امثال این رجال یکی از چند سبب واقع شده یکی آنکه تصحیح و ایراد
بعضی محدثین مانند محمد بن یعقوب کلینی و غیر ایشان در کتابی که التزام ایراد احادیث صحاح نموده اند روایت را
و رای مقتضی عدالت آن راوی و صحت ضبط و عدم غفلت او نیست نزد او و بر منصف لبیب مخفی نیست که علم کلینی
و ابن بابویه باحوال ایشان زیاده تر از نجاشی و غضایری و علامه حلی و غیر ایشان است پس تضعیف این رجال خصوصا
رجالیکه در سند کافی و من لا یحضره الفقیه و نظایر آن واقع اند و طعن در ایشان بغیر قادحی واضح مقبول نیست
چنانچه محققین علمای امامیه در فن درایه و در شروح کتب احادیث تصریح بآن فرموده اند انتهی
قدر الضرورت و المنة لله تعالی که همه روایات که من در رساله قدیمه اشاره کردم از اصول کافی
است که برای او رتبه تقدم بالشرف نسبت بفقیه و تهذیب و استبصار حاصل است و اهتمام کلینی

درکار نموده وتا مرور دهور درهمین بحث و تفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص و منهج وغیرهما مانند آفتاب
عیان است و حاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر و محرف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر و تضلیل نمودند و شیطنت انها باثبات رسانیدند و به بارگاه الهی استغاثه بردند و نفی توحید
از انها کردند اما الفاظ معزول عنکم پس حاشا که مسلب فهم وادراک شان نفی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانستند وبروحانی قرار دادند و سائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تردد
افتاده اند و یقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند واین مرتبه است که بغایت انیدی بهم رسید اما انچه
گفته و محصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن خواه ویا آنرا که چون این
الحاد و زندقه با وجود کمال خبث و تعصب دران کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل و توجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت و تقوای شان نمی شنوند و درباره
این ملاحده چنین یاوگی دارند و قبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره را سمانه و علمای شیعه توثیق
بتکرار نموده اند اما حال مضر و مانند اویس کاسه لیس کامل کاملیه العینی بیهر نا بالغ آورده بود و جوابش بتفصیل
تمام ادا شده و حماقت وسفاهت مجتهدین از فانی و زمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا از حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال تولیت که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از ملکیه بر آورده در انمردم داخل کردند که علمای
تکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه باهل سنت تحریف وتبدیل را النسبت میتوانند کرد چنانچه
در صواعق از سید مرتضای رازی اتباع ثقالیین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر بانمردم اولی باشد
که لباس نفاق در برکنند و در مدارس ما مانند مجتهد فانی بمانند و بر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه و نفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد و اینچنین شتها نمود و مردم او را از فرقه خود میدانستند
البته فریب توانند خورد واین اشتهار مشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف و دیدن که رفضه خوگر شدند
بنفاق و تقیه اند انهم یکیدون کیدا بخلاف اهل سنت که این عادت ندانستند واگر ان علما را اشمارم که
عمر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال باذکر میکنم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتعقد علی مذهب الشافعی ویری رای الشیعه الامامیه فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین و له علی
المذهبین کتب صنفه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت و در
باطن شیعی بود و در هر دو مذهب بحسب ظاهر و باطن فقیه بود و بر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شیخین آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند و من ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله
تقیرمتنی بر پیشوای و مقتدای است نه اخذ روایت کما فصلته سابقا ولاحقا اما ایراد روایات جسم و
صورت و جنب و ساق و نهادن پا در دوزخ و دست شریف بر کتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم
الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت
ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم از این احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین
روایات سبحان از عجایبات خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطب و یابس از کلمات نامربوط
این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که ازین مباحث هم بجامعیت و مالغیت فارغ شدم
اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجیبین و مسولین و ماولین اقوال ملحدین نصوص ائمه
طاهرین وارد است بار دیگر بشنو و داد انصاف بده که آیا همه رافضیان در صحبت هشامین و شیطان الطاق
و غیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند و او را جسم و صوره قرار دادند و نصف را پر و نصف را خالی
دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد فانی و از فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابا السوء شیاطین و یزید و شمر
و ابن زیاد اظلم الظالمین بدرکات اسفل تا بجهت کشتن ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث
اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن
عبید الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن
علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبونا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی
من الاخبار فی ذلک من ابائک الائمه فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن ابائی الائمه
فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه واله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی
فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی ابائی الائمه
انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه براء
فی الدنیا والاخره یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی
فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم
فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن
اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء
الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم
فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه **قوله** و تاویلات کلام
رواة الخ **اقول** حاشا که مماثلت در نهاده هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و
دیگر ائمه فن کلام و غیر آن بمقاله مجسمه هر چه تقریرات نموده اند ماخوذ است از محاورات عرب عربا

درکار نموده وتا مرور دهور درین بحث وتفتیش مانده از کتب این فن مثل تلخیص ومنهج وغیرها مانند آفتاب
عیان است وحاشا که هیچ حدیثی درین باب چنان باشد که ائمه هدی سائلین را مقصر ومحرف وعاری از فهم
وادراک دانسته باشند بلکه در هر مقام پیشوایان رفضه را که در تمامی دنیا منتخب بودند چنانچه بار بار دانستی
تکفیر وتضلیل نموده اند وشیطنت انها باثبات رسانیده اند وبه بارگاه الهی استغاثه بردند ونفی توحید
از انها کردند اما لفظ معزول عنکم پس حاشا که بسلب فهم وادراک شان نصی باشد بلکه صریح است درین معنی که
رفضه که جسم وصورت دانسته وبروحانی قرار دادند وسائلین که با وجود دعوی تشیع اهلبیت هنوز در تهور
افتاده اند ویقین توحید ندارند از توحید بیگانه اند واین مرتبی است که بغایت ایذا دهی بهم رسید اما انچه
گفته ومحصل انیست که ناگزیر است برای اهل ایمان تاویلات را دریغ نداشتن فهو ایاکم زیرا که چون این
الحاد وزندقه باوجود کمال خبث وتعصب دران کما عرفت مرارا برای ایشان ثابت است حصول ایمان
کجا فکیف بعد از تکفیر ائمه هدی سبحان الله امامیه برای مهاجرین وانصار ناصرین دین مختار بنصوص قرآنی
هیچ کلامی را در تاویل وتوجیه بلکه ادله قطعیه را در کمال عدالت وتقوای شان نمی شنوند ودر باره
این ملاحده چنین یاوگی وارند وقبل ازین دانستی که بسیاری از کلاب ممطوره راهبان علمای شیعه توثیق
تکرار نموده اند اما حال مفر ومانند اوس کاسه لیس کامل کاملیه یعنی ببیر بابانغ آورده بود وجوابش بتفصیل
تمام ادا شد وحماقت وسفاهت مجتهدین از فانی وزمانی بمعرض ثبوت رسید فکیف که هنوز از کتابی در مقابل
اهلسنت ثابت نکردند که بخاری ومسلم روایات کفر ایشان آورده اند یا حدیث از ایشان گرفته اند لاجرم
احتمال قولیست که علمای رفضه برای تخفیف شناعت ایشان را از بلکفه برآورده در انمرحم داخل کردند که علمای
تکفیر شان باعتراف محقق دوانی رفته اند باقیماند انکه رفضه باهل سنت تحریف وتبدیل را نسبت نتوانند کرد چنانچه
در صوارم از سید مرتضای رازی اتباع ثقالین نقل نموده وجوابش انکه نسبت این امر با نمردم اولی باشد
که لباس نفاق برکشند ودر مدارس ما مانند مجتهد فانی باشند وبر هر دو مذهب تصانیف دارند زیرا که چون
مکار غدار تقیه ونفاق در مدارس اهلسنت اختیار کرد وایحنین استتار نمود ومردم او را از فرقه خود پنداشتند
البته فریب توانند خورد واین استتار امشهور توانند کرد باید برای چشم انصاف ویدن که رفضه خو کرده
بنفاق وتقیه اند [illegible] بخلاف اهل سنت که این عادت نداشتند واگران علما را بشمارم که
اکثر ایشان درین مکاید گذشت رساله منفرده می باید نوشت درینجا برای دفع مکابره عبارت صاحب
تلخیص الاقوال را ذکر میکنیم که در ترجمه محمد بن ابراهیم بن یوسف کاتب آورده وکان علی الظاهر
یتفقه علی مذهب الشافعی ویری رای الشیعه الامامیه فی الباطن وکان فقیها علی المذهبین وله علی
المذهبین کتب صه یعنی شخص مذکور بحکم شیخ حلی در خلاصه بظاهر مذهب امام شافعی داشت ودر
باطن شیعی بود ودر هر دو مذهب بحسب ظاهر وباطن فقیه بود وبر هر دو مذهب کتابها نوشت انتهی

وحاشا که شخص آن مردم را چنین دانند و روایت گیرند ومن ادعی فعلیه البیان حالانکه گفتگو در رساله فقیر متعلق به پیشوای ومقتدای است نه اغذ روایت کما فصلته سابقا ولاحقا اما ایراد روایات جسم وصورت وجنب وساق ونهادن پا در دوزخ ودست شریف برکتف مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم الی غیر ذلک یعنی از جهت ورود این احادیث پیشوایان ما انچنان گفتند که در کلینی است پس فیض صحبت ائمه کجا رفت مع ذلک در صوارم از این احادیث تحاشی دارد پس لغزش این اجله اصحاب ائمه بدین روایات سنیان از عجایب خرافات است بعد از عبور برین اوراق رطب ویابس از کلمات نامربوط این نقال هزال باقی نمی ماند شکر ایزدی تا کجا گذارم که از این مباحث هم بجامعیت ومانعیت فارغ شدم اکنون فقره چند از حدیث امام رضا که برای این قسم مجسمین ومسویین وماولین اقوال ملحدین بخصوص ائمه طاهرین وارد است بار دیگر بشنو وداد انصاف بده که آیا همه رافضیان در صحبت هشامین وشیطان الطاق وغیرهم توحید خدای تعالی را برهم زدند واو را جسم وصورت قرار دادند ولطف را پر ولطف را خالی دانستند خصوصا از نقال تا مجتهد فانی واز فانی تا مجتهد الزمانی همراه ابالسه وشیاطین چون یزید وشمر وابن زیاد والملعم الظالمین بدرکات اسفل تا رحمت کشش ائمه اطهار خواهند رفت یا نه عبارت آن حدیث

اینست در کتاب عیون اخبار الرضا حدثنا احمد بن ابراهیم بن هارون القاضی فی مسجد الکوفه قال حدثنا محمد بن

عبد الله بن جعفر الحمیری عن ابیه قال حدثنا ابراهیم بن هاشم عن علی بن معبد عن الحسین بن خالد عن ابی الحسن

علی بن موسی الرضا قال قلت له یا ابن رسول الله ان الناس ینسبوننا الی القول بالتشبیه والجبر لما روی

من الاخبار فی ذلک من آبائک الائمة فقال یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار التی رویت عن آبائی الائمة

فی التشبیه والجبر اکثر ام الاخبار التی رویت عن النبی صلی الله علیه وآله فی ذلک فقلت بل ما روی عن النبی

فی ذلک اکثر قال فلیقولوا ان رسول الله لم یقل شیئا من ذلک وانما روی علیه قال فلیقولوا فی آبائی الائمة

انهم لم یقولوا من ذلک شیئا وانما روی ذلک علیهم ثم قال من قال بالتشبیه والجبر فهو کافر مشرک ونحن منه براء

فی الدنیا والآخرة یا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا فی التشبیه والجبر الغلاة الذین صغروا عظمة الله تعالی

فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا ومن والاهم فقد عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم

فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن جفاهم فقد برنا ومن برهم فقد جفانا ومن اکرمهم فقد اهاننا ومن

اهانهم فقد اکرمنا ومن قبلهم فقد ردنا ومن ردهم فقد قبلنا ومن احسن الیهم فقد اساء الینا ومن اساء

الیهم فقد احسن الینا ومن صدقهم فقد کذبنا ومن کذبهم فقد صدقنا ومن اعطاهم فقد حرمنا ومن حرمهم

فقد اعطانا یا ابن خالد من کان من شیعتنا فلا یتخذن منهم ولیا ولا نصیرا بلفظه **قوله** وتاویلات کلام رواه الخ **اقول** حاشا که مماثلت و رسیدن به هیچ وجهی یافته شود چه حضرت امام رازی در تفسیر کبیر و دیگر ائمه فن کلام و غیر آن بمقاله مجسمه هرچه تقریرات فقیر مانند ماخوذ است از محاورات عرب عرباء

نوخیبار مخالف سنیت باسنت مرویه از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم و اهلبیت اتقیا و اصحاب اصفیا
وآنچه امیه فن حدیث اعتقاد دارند اتباع سنت سنیه حضرت خیر الوری نیست بخلاف آنچه شارعین کلینی
پیچ و تاب خورند و باظهار استعداد فلسفیت و کاسه لیسی طبعین خیال خام پختند و بالاخر سپر و معرکه
و علم بر ستان انداختند و برای پیشوایان خود لعجایب برداختند و حال نقال و هزال و کاسه لیس او
در صوارم خود معلوم شد که آنچه ایشان در تاویلات مرتب گردانیدند تاویلی نیست بلکه تنخیر نگکوبی حق
جوی حضرات امیه هدی راندن و کلمه شمر و ابن زیاد خواندنست کما عرفته مفصلا و از تاویلات اهل
سنیه بمقابله محبیمه دعوی ابطال حقیقت ولایت امیه که پیغمبر تبلیغ کردند چه معنی داشته باشد بلکه هر دو
مذهب سنیان که اشاره بدان کردم مقبول امیه طاهرین است یعنی هم مذهب تنزیه و هم مذهب اهلحدیث
که مفید بلا کیف است چنانچه از تنزیه هم عیانست و اگر باصول کافی در احادیثیکه لعن و کفر پیشوایان
رفض وارد است غور کنی نیز واضح است که هر چه در قران مجید آمده اذعان آن داریم بلی بر رفضه
وقت سر پرستی و تاویلات هشامین لازم می آید ابطال حقیقت امامت امیه چنانچه مرة بعد اخری
تفصیل و اجمال آن گذشت لاجرم مجتهد را باید فکر جواب نمودن نه مجیب را که برا و اشکالی نیست
فقد متین ان الورود لا یتصور بینا و لا المماثلة فصلا عن الغلبة فغلبة مبدل لغلبته و خیره مبدل الشنیعه
قوله در لقب صدوق الخ اقول وجود استبعاد درین باب بیش از تعداد است روما للاختصار
هر چند می از ان اقتصار می کنم اول آنکه رفضه در معائب اهلسنت میگفتند که ابوحنیفه را امام اعظم
می نامند و امیه اهلبیت را اعظم نگویند لیس من در رساله قدیمه برای الزام امامیه از لفظ صدوق
استبعاد کردم یعنی بحال رفضه باید گریست که بزرگان این طعن کنند و حضرت امام جعفر را گاهی
صدوق نگویند و صاحب قعات مزورات را بلفظ صدوق ملقب سازند دوم آنکه اکذب الکاذبین
یعنی زراره را که تبرا میکرد و غبار میداشت از حضرت امام صادق معاذ الله بجهت آنکه حضرت امام صادق
مثالب او همیشه ذکر میفرمود چنانچه در کشی است اصدق الصادقین و افقه الثقه و غیران لقب نهاده اند
چنانچه علمای رجال بانبساط خاطر ذکر کرده اند سیوم آنکه چون بالذات سخن بگوساله امامیه میرود
عجیب اشاره باین معنی کرده که نزد شما باید او را مخالف لقب مشهور شهرت دادن حالانکه هنوز او را
صدوق می نامید اما کذب صدوق لیس بجهت آنکه او در کتاب الاعتقادات بدلالت مطابقی میگوید
که قران مجید همین قدر است که مسلمانان بدست دارند و مجتهد آنچه درینباب عقیده دارد و سهم مجتهد فانی
از کتب ایشان عیانست که در تنقیص نصوص امامت امیه و مدائح و مناقب اهلبیت شکی نیست فلیکن علی
اعتقاد هم کذوبا لا صادقا و لا صدوقا چهارم آنکه متاخرین هم مذهب او را در جامع عباسی و غیر ان
نقل میکنند که نماز را جائز میدانند با وجودیکه لباس مصلی آلوده بخمر باشد و تجویز نمی نماید نماز را در جامه

قوله اگر استغراب که خمر دران بوده باشد هل هذا الا کذب علی الله الرسول و من ثم جعل الله کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه
ست الخ **اقول** اگر در کتب اهلسنت ملاحظه کنی مانند اقتاب نیمروز عیان خواهد شد صدیقیت ابوبکر
عتیق حرفی از کتاب و پرتوی از افتاب میگویم که اگر خواهی روایت صدیقیت او بحکم حاکم در مستدرک
از جناب مرتضوی کرم الله وجهه قبول کن که چون از انجناب حال ابوبکر پرسیدند فرمود ذاک امرء سماه
الله صدیقا علی لسان جبرئیل و محمد صلی الله علیه وسلم و هم بروایت او از احادیث دیگران بشروط
صحت و از صدر الدین اصفهانی در کتاب ابطال الباطل دیده یا شنیده باشی که حاکم محکوم برفض
است و اگر توانی بحدیث بخاری رجوع کن و گواهی حضرت رسول مقبول را بشنو اثبت احد فانما علیک
نبی و صدیق و شهیدان و بحدیث مسلم و ابن ماجه این ماجرا بر کوه حرا هم رو داده چنانچه مفصلا در ازالة
الخفا عن خلافة الخلفا و قرة العینین بتفضیل الشیخین مذکور است و بعنایت باری عزوجل کتب رفضه
هم بران گواهی میدهد و چهابنده علمای ایشان بدون رد دیگر و تنقیح حرمی آرند از انجمله صاحب
منهج المقال و صریح از عبارتش ترتیب خلافت هم هویداست یعنی صحابه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در زمان
آنسرور مثل صدیق کسی را نمیدانستند و قس علی هذا و این لقب ملقب نساختند پس حدیث لقب
ابوبکر حقیقة بشهرت تواتر رسید اما مناقب عظیمه دیگر پس حدیث الطول کلینی هم در مدح او و هم دیگر خلفای
راشدین دقیقه را فرو نمیگذارد و این امور ازین احادیث بدلالت قطعی است امارا ابتهالیس خود مش معنی
مظنه است از منطوق و مفهوم آن چه میکشاید فان الیقین لا یزول الا بمثله و حال ان حدیث قبل ازین
گذشته باز بطور رجی آید که رفضه را عجز می افزاید انشاء الله تعالی و صدیقیت ابوبکر رضی الله عنه از روایت
رئیس اهل عنا و استاد و جال اعور در تفسیرش و دیگران در غیران سمت ظهور دارد ولیکن اهل نفاق
و جدل بوادی فضول و هزل برده اند شب و روز در مطاعن فاروق ایت کریمه وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی تلاوت میکردند ولیکن درباره صدیقیت ابوبکر از یاد ایشان رفت و بر زبان
فقیر آمد ام تقول تقول و ملکوا بالجزل ام تکلیف غرض کیکذا بیاد می آید که این بحث جای از تفسیر قمی نوشته ام
فلیرجع الی انه الغار فی روایته اما اغوای شیطان پس بعد از تصحیح حذاق و عدم دخل ملمعیت اهل
نفاق منافی صدیقیت نیست چون اغوار شیطانی برای حضرت ادم و دیگر انبیا از کتاب الله یقینی باشد
برای صدیق چه امضر تواند بود فان النبوة ارفع شانا و اعلی مکانا من الامامة فکیف که مراد ازان ابحرق
غضب باشد چنانچه مجتهد الزمانی در همین مقام حاشیه می نویسد که علامه جار الله زمخشری در تفسیر کشاف تذییل
تفسیر ایت و اما ینزغنک من الشیطان نزغ الایة نوشته و جعل النزغ نازغا کما قیل جد جده روی انها
لما نزلت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف یا رب والغضب فنزل و اما ینزغنک و یجوزان یراد
بنزع الشیطان اعتراء الغضب کقول ابی بکر رضی الله عنه ان شیطانا یعترینی خ مطابق این عبارت

در تفسیر مدارک نیز مذکور است ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقه خطبه خلیفه اول نقل نموده که بعض فقرات
آن اینست الا وانکم ان کلفتمونی ان اعمل فیکم بمثل ما عمل رسول الله لم اقم به کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم عبدا اکرمه الله بالوحی وعصمه به والا انا بشر مثلکم ولست بخیر من احدکم فراعونی فاذا رایتمونی
زغت فقومونی واعلموا ان لی شیطانا یعتریتی الخ وقریب باین در تاریخ الخلفا مذکور است لیس بعض
علمای اہلسنت که انکار صحت روایت آن لی شیطانا یعتریتی نموده اند بعید از انصاف و اعتساف
صاف است عنه لاعفا الله عنه این حاشیه مرتبه ابوبکر صدیق را که صدیقیت بود موکد و مشید میگردانند
زیرا که ماده آن صدق است پس ابوبکر بر سر منبر حال خود را بیان کرد و محصل اینست که نتوانم مثل
حضرت صلی الله علیه وسلم در ہر امر بجا آوردن زیرا که حضرت پیغمبر موید بود بنزول وحی و من کجا و
آن مرتبه دارم و همچنین معصوم نیستم پس مراد از اعمال و افعال مثل آنجناب ندانند باید ما را اعتقاد بصدق
وسداد ابوبکر بہم رسانیدن که حال خود را مقرون براستی بیان کرد و البته صدیق به تقریر طبرسی مولی
وافای او در مجمع البیان کسی تواند بود که ملازم صدق و صفا باشد نه مرتکب کید و ریا فلا تغفل
واگر صدیق را بمعنی اسبق را در اذعان و تصدیق فرا گیرند اینمعنی هم بر حضرت ابوبکر صادق است
وہم بر حضرت مرتضی ولکن الاول اولی چه در ینجا اتفاق امت است بر اظہار ایمان و ترتب آثار معنی
صدیق از جهت بنا مسجد و دعوت الی الاسلام و راه یافتن صنادید قریش از اجله اصحاب بتوسط
او الی غیر ذلک و خود جناب مرتضوی داد این قدردانی در باره حضرت افضل الصدیقین داده اند
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما آنچه از نتائج این حاشیه صحت این کلام برآورده پس هنوز دران نظر
است بلحاظ امریکه در مقاله سادسه گفته بود و قد بینا مرارا بالجمله از سلف تا خلف معمول ہمین است
که در مطاعنیکه علمای رفضه بطاعن اصحاب کرام می ارند قید صحت ازان می افزایند که
[illegible] خصوصا بعد ظہور مکاید اہل النفاق الضام این قید ضروری افتد و العجب که پیر نابالغ
را مرة بعد اخری بکتب لشانیدم و بارها فہمانیدم لیکن او ہنوز اعتقاد اینمعنی دارد که صواعق محرقه
تصنیف ابن حجر عسقلانیست و این پیروی غولان بیابانی است خنده کرده لا تغفل و ہر چند از حضرت
علامه دہلوی قدس سره العزیز کالشمس فی کبد السما تکرار صدور خطا در صوارم ثابت نکرده بلکه
در تخطیه او راه بجای نبرده لیکن باینہمه مجتهد قانی این دشنام میدہد که یک خطا و دو خطا بار سوم
مادر بخطاش می توان گفت خوامعیتا که خود مجتهد جالسی در رد ذوالفقار ممنوع النص بر اینمعنی کرده
که دشنام مادر و خواهر هیچ مسلمان و کافر را درست نیست فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا
لشئی عجاب **اما جواب** از حدیث الصدیقون ثلثه پس بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج
و عدم صدور تکذیب از اہل لجاج اینست که اگر حصر مراد نیست درین سه بزرگ لا جرم منافاتی با صد[illegible]

ابوبکر ندارد و اگر مدعا حصر است پس وارد نشود و اولاً حدیث صدیق بودن ابوذر غفاری که در کتب شیعه
مثل بحار ثابت است بروایت فرد کامل رفضه اعنی ابن بابویه که او را صدوق گویند کما عرفت و حضرت
جعفر را گاهی صدوق نه نامند و ترجمه آن حدیث بزبان مجلسی در حیات القلوب اینست که ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است
انتهی بلفظه ثانیاً کتاب الله ناطق گشته بصدیقیت بسیاری از انبیا علیهم السلام چنانچه از سوره یوسف
و سوره مریم واضح است پس حصر کجا ماند و اگر گویند صدیقی مراد است مجرد از نبوت گوئیم نبوت غیر قبل
علمای امامیه از کتب اهل حق هم مدعی گشته اند تا افضلیت حضرت مرتضوی ثابت کنند از حضرات انبیا
یعنی در خاتمه و هو افضلهم در لیست و حاصل حدیث آنکه در امم ماضیه و انبیای گذشته همین سه کس
صدیق اند و علی افضل ایشان پس مخالفت کتاب الله بدو جهت لازم آمد زیرا که هم صدیقیت انبیا در آن منصوص
است کما اشرنا و هم افضلیت ایشان از صدیقین و شهدا و صالحین و چون بدلیل اخبار صحیحه و باجماع
اهل حق کما عرفت به الکتب الکلامیه بجای خود ثابت شده که هیچ ولی بدرجه کمترین از انبیا نتواند رسید
چه جای افضلیت لاجرم حدیث مذکور بر تقدیر معلوم واجب الطرح خواهد بود نزد اهل حق چه جای
قبول و تاویل و توجیه انکمال احتیاط خواهد بود کما لا یخفی و بر بیننده لطایف ثمانی رفضه مثل در رعز
عیا السنت که او بروایت قواعد موضوعه خویش که با دله آیات قطعیه و احادیث مستفیضه به ثبوت پیوسته
احادیث کثیره را رد کرده و بنده را حاجتی بکشیدن کلفت جدیدی نیست مجتهد فانی در شهاب ثاقب آنچه مینویسد
و کافی و وافی است قلت من ضروریات مذهب الشیعه الامامیه ان من لم یکن من اهل الایمان معتقدا للاصول
الخمسة و ضروریات المذهب فهو من اهل النار مخلد فیها لا یدخل الجنة اصلا فلو لم یکن علی هذا الاصل حدیث
اصلا لکفی لکونه من ضروریات المذهب فکیف اذا تعاضد بعمومات الایات و صرایح الاحادیث الکثیرة
السابقة شطر منها و اذا عرفت ذلک فلا شک ان کل حدیث و قول یخالف لظاهره هذا الاصل لیطرح
ولا یلتفت الیه و لذا تری السید المرتضی علم الهدی لم یلتفت الیها انتهی مقام الحاجة من کلامه ثالثاً
خود اصول مثنا ثقنه شیعه و شرح آن دلالت بر صدیقیت جمیع ائمه هدی دارد و انهم منافی ظاهر حصر است
کما لا یخفی و اهل غور است نیک میدانند که مباحث کلامیه تحقیقات معنویه است نه لفظیه و استاد کلینی در تفسیر
اهلبیت و مسعود و قمری لفظ صدیقین را که در قرآن مبین است بجناب امیر حصر میفرمایند و مومن
آل فرعون و حبیب را از دست میدهند و اگر بذات مقداد حصر میکردند بجای خود بود چه مجال جناب
مرتضوی بر اصول رفضه کاملیه تا تنها آفتاب عیا السنت و قس علی هذا ابوذر و سلمان بلی مقداد قبضه
شمشیر گرفته در سر پرستی اهلبیت میکوشید و مثل شیر غرین می غرید شید را ایضاً هیچ عاقلی
راضی نتواند شد که جناب امیر اذن داعیه داشته باشد چنانچه در نهج الحق آورده با صدیقیت

همان مرا نبید و بر خدای عزوجل نبندد که قد سماه صدیقا علی لسان جبریل ع
محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیانست بگو که از امام محیاوه
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود و بضمیمه دعای بد هر کسیکه معتقد صدیق بود دلش نباشد و از مطالعه
صوارم و سیف ناسخ و غیرها پیداست که ائمه هدی لفظ واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در بعضی ابواب و فصول در کتب اهل عقول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مزیدی بران متخیل نگردد باجماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه والذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصادقون عیان میگردد که کثرت صدیقین از امت
مرحوم سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی الله عنه از تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را اقتضا
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم در حیات شریف از ریعان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید سرانجام داده و مزید حیرت درست
که سیم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار
بو اشکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد رود و حصر ایشان
در سه عدد وانهم لشمول نسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشده و آیا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت او بوسیدند و بوحدت ازادی مشرف یا اسلام گرویدند
و هرگاه در آیتیکه برای ترتیب مراتب از النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی لوازم
دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین سا و سا بسیاری از علمای
امامیه کارد ستانی قطب شاهی از انجمله است در کتاب امامت و مانندان اعتراف دارند که هر چه اربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و تحیر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض اربلی ساخته و تدارک آن نپرداخته هر دو را در طوفان لعنت
جار و اجب سفاهت انداخته کما سیجیئ مفصلا ان شاء الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره الفخر آورده از عروه بن عبدالله است پرسیده بود که آیا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون آنحضرت

بکمال مدح ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم مغنی ع مذکور شود و سبب غیر کرد خدا
خواهد در نیمقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل لوق که انکار آن را سائمود ند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی فرمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر از سول
منافقین موجود بالجمله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قران و حدیث همین یافته و درای اغاز یده تراشها
رفض سرائیده اند فلا صدق الله قولهم فی الدنیا و الاخره و اذا قهم عقوبات العاجله و الاجله
و از نیحدیث هم حصر مذکور باطل شد و هم اینمعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق رفضه باعث صد و راین خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پرکینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس ال عبا گردانند
و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند یا اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بهم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مرویست یعنی سباق الامم ثلثه الصدیقون ثلثه و بعضی آسیه زن
فرعون را لمشان دادند و جمعی حزقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم اورده اند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم تکفر و
طرفه عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
از انکه ملتزمین صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایة و روایة بجای خود مرصوص است
و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی خثیمه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن مجتبی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چهار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
جناب مرتضیؓ زیاده صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آورده مخفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و انحدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السایل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

ابوبکر را آن شد و بیان فرمایید و بر خدای عزوجل نهند که قد سماه صدیقا علی لسان جبرئیل
و محمد صلی الله علیه وسلم چنانچه دانستی و اگر گویند که این حدیث در کتب سنیانست بگو که از امام محمد باقر
رضی الله عنه عنقریب منقول میشود و تفخیمه دعای بد بر کسیکه معتقد صدیق بودنش نباشد و از مطالعه
صوارم و سیف ناسخ و غیرها پیداست که ائمه هدی بنفس واحد بوده اند قول اول ایشان قول آخر
ایشانست و در بعض ابواب و فصول در کتب اهل فضول معتقد گشته پس مرتبه صدیق بان خصوصیات
که مدعی بران متخیل نگردد یا جماع ائمه اهلبیت طاهرین بوضوح انجامید و حصر مذکور باطل گردید خامسا
از آیت کریمه والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصادقون عیان میگردد کثرت صدیقین از امت
مرحوم سید النبیین و از حدیث مذکور ثابت شد که درین امت غیر از حضرت مرتضوی صدیقی نیست
بخلاف خبر صحیح منقبت ابوبکر رضی الله عنه ازین تلقیب او باین لقب شریف خصوصیتی و مزیتی را اقتضا
است و او چنانچه واسطه وصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم در حیات شریف از زلیان اسلام
بوده بمجرد وفات سرور کائنات ذاتیات امامت را چنانچه باید بسر انجام داده و مزید حیرت در بیست
که سیم از کافی اعور روزگار و بصائر حسن صفار تا کتب مجلسی صاحب بحار بلکه تالیفات حاملین اسفار [illegible]
نواسکار است که از امم سابقه تا امت لاحقه ناگزیر است بودن جمعی از اهل حق تا دین و ملت قیام
ورزد و تحریفات مبطلین و تاویلات جاهلین از تنبیهات و تحقیقات شان برباد رود و حصر ایشان
در سه عدد و انهم لشمول لنسوان کما ستعرف بعقل نمی آید و اگر صدیقیت بمعنی سبقت فی الاسلام
است کسی از عقلا باین امر نمی گراید که سبقت مذکور غیر ازین سه بزرگ صادر نشده یا در امم سابقه
واقع نشده که جمعی بمجرد ظهور پیغمبری زمین خدمت ببوسیدند و بوحدت ازادی مشرف باسلام گردیدند
و هرگاه دراتیکه برای ترتیب مراتب از الجمعین النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین فکر کنی تو از
دانست که صدیقین در امم چنان بکثرت گذشته اند که انبیا و شهدا و صالحین ساو ساو بسیاری از علمای
امامیه کنار وستانی قطب شاهی از آنجمله است در کتاب امامت و مانند آن اعتراف دارند که هر جا ربلی
در کشف الغمه آورده مقبول مخالف و موالف است و مجتهد الزمانی شکر گذار تحقیق و حجر اوست غلط
گفتم شیخین خود را مورد اعتراض از بلی ساخته و تدارک آن نپرداخته هر دو را در طوفان لعنت
جار از وجه سفاهت انداخته کما سیجی مفصلا انشاء الله تعالی و این حدیث نعم الصدیق که صاحب تحفه
قدس سره القدیر آورده از عروه بن عبد الله است پرسیده بود که آیا جائز است شمشیر را بزیور
مزین کردن امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوبکر صدیق شمشیر خود را بنقره مزین کرده بود
راوی گفت تو او را صدیق میگوئی امام از مجلس برجست و رو بقبله آورده دو بار فرمود
بلی صدیق میگویم هر که او را صدیق نگوید راست نداند خدا سخن او را در دنیا و آخرت چون اینجا

بکمال صحیح ابوبکرؓ دال است و راه احتمال الزام دران مسدود است لاجرم عنقریب ع مدعی شود و سبب تحیر گردد
خواهد در همین مقام ملحوظ است لیکن قاضی رطل پوق که انکار آن را سانمودند و مجتهدین که حدیث را منقول
از کتب ابن جوزی نمودند راه اعتساف سپردند و بانچه علمای ایشان اعتقاد و بکتاب اربلی دارند
سراغی نبردند و زیاده تر باعث حیرت است که گویند استدلال در حلیه شمشیر بفعل ابوبکرؓ نیست بلکه
بتقریر حضرت رسالت است که ابوبکرؓ را منع نفرمود و حالانکه احتمال تقیه خصوصاً در باب شمشیر اموال
منافقین موجود بالجمله با وصف متغیر شدن امام از سخن عروه و استقبال قبله و دعای بد نمودن
بر رفضه این خرافات از عجائب توهمات است در قرآن و حدیث همین یافته در ابتدای اغاز بدیده ترا نهائی

رفض سرانیده اند فلا صدق الله قولهم فی الدنیا والاخره واذاقهم عقوبات العاجلة والاجلة
و از ین حدیث هم حصر مذکور باطل شده و هم اینمعنی که پیر نابالغ گفتند که چگونه ابوبکرؓ صدیق تواند شد
عیان گشت یعنی بد دعای ائمه در حق رفضه باعث صدور این خرافات است ولیکن هنوز در توبه
باز و مجتهد را اختیار است که سینه پر کینه را هدف تیر دعای خامس ائمه هدی سلاله خامس آل عبا گردانند
و از وثوق خود در هر دو جهان دست بردارند یا اعتقاد بصدیقیت ابوبکرؓ بهم رسانند سابعاً خود
درین حدیث اختلاف شدید مردلیست یعنی سباق الامم ثلثة الصدیقون ثلثة و بعضی آسیه زن
فرعون را الشان داوند و جمعی حزقیل را نام بردند و در بعضی از روایات و هو افضلهم اوردند و در
روایات دیگر از افضلیت و فضیلت ذکری نکردند و جمعی این زیادت را ضمیمه گردانیدند لم یکفر و
طرفة عین الی غیر ذلک ثامناً از سابق و لاحق واضح شد که احادیث صدیق بودن ابوبکرؓ قطع نظر
از انکه بالتزام صحت آورده در صحاح درج کرده اند درایة و روایة بجای خود مرصوص است
و این روایات در جنب آن گویا غیر محسوس بلی در معارضه حصر مرویات دیگر بمقاومت آن کافی
است از انجمله آنکه بسیاری از محدثین که ابن ابی شیبه از ایشانست در کتاب فضائل الصحابه
از حسن حبشی رضی الله عنه آورده که حضرت مرتضی کرم الله وجهه فرمود ابوبکرؓ سبقت گرفت
از من در چار چیز اظهار و افشای اسلام و تقدیم هجرت و مصاحبت غار و اقامت نماز و من دران
وقت در شعب بودم او اسلام خود را ظاهر میکرد و من می پوشیدم و ازین روایت بقدر دانی
جناب مرتضیؓ در باره صدیق توسط ابوبکرؓ در اصول فیض نبوی صلی الله علیه وسلم بسوی امت
هویدا گشت زیرا که دعوت الی الاسلام و نیابت حضرت سید الانام بدون اظهار اسلام امکانی ندارد
بلکه وجاهت و اعتبار و تجربه و تمول همه درکار است و کتب شیعه حتی اصول کافی نص است درانکه
جناب امیر از روزیکه اسلام آوردند مختفی داشتند تا انکه امر رسالت غالب شد و انحدیث طویل
است مقام احتجاج اینست قال السائل ینبغی لصاحب هذا الدین ان یکتم حضرت ابوجعفرؑ جواب

وادا و ما کنتم علی ابن ابی طالب ع امره یوم اسلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتی ظهر امره قال
بلی قال فکذلک امرنا حتی یبلغ الکتاب اجله انتهی بلفظه سلمنا که بعضی را از انبیا نبوت و رسالت صبا
رسیده ولکن النادر فی حکم المعدوم مع ان کثیرا من الامور مشروط فی الامامة لا فی النبوة کما لا یخفی
علی من طالع کتب الحلی و صوارم الجالیسی بالجمله اگر احصای روایات کنی و اندک مقالات علما را
تصفح نمائی نخواهی یافت خلافی را در اینمعنی که صدیق انواع کوشش در اخفای اسلام اولا و آخرا
بعمل آورده و بازی از همه افراد امت برده از انجمله آنکه محدثین مثل بزار در مسند و غیر او در غیر آن
روایت کرده اند از جناب شیر خدا در قصه جنگ بدر که تنها ابوبکر همراه حضرت پیغمبر بود و هر کسی اینجا عالم
عرب میخواست که مهم جناب رسول مقبول بانجام رساند ابوبکر مثل شیری عربده و شمشیر در دست می گرفت
و هر یکی را جواب میداد و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله حضرت مرتضوی این قصه را بیان فرمود
و میگریست و از سامعین پرسید که ابوبکر افضل است یا مومن آل فرعون که مقوله او مقوله ابوبکر
بود چون سفارش کلیم اللهی روبروی فرعون نمود جمله خاموش ماندند و حضرت اسد اللهی جواب
داد که ابوبکر بهتر است از مومن آل فرعون زیرا که قرآن مجید ناطق است باینمعنی که او می پوشید ایمان
خود را از قوم و در آن وقت اظهار کرد بخلاف ابوبکر که ایمان خود را همیشه ظاهر نمود و مساعی مشکور
او علمان ظهور داد از انجمله آنکه ابن عساکر و غیر او از ابوهریره آورده اند و مضمونش از اجله اهلبیت طاهرین
هم ماثور است که تباشرت الملائکة یوم بدر و قالوا اما ترون الی ابی بکر الصدیق مع رسول الله فی العریش
و از اینجا بثبوت پیوست که دیگر ملائکه هم او را باین لقب می ستودند و قدر دان رفاقت و شجاعت او بودند
و قد تقرر ان الملائکة لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون سلمنا که بعضی از محدثین حدیث الصدیقون
ثلاثة بجهت فریب خوردن از اهل کید آورده اند لیکن اعتقاد اینمعنی دارند که حق تعالی تخصیص کرد ابوبکر را بخطاب الکریم
کسی را بدان نام در نفرموده از جمله انحصال انیست که او را صدیق نام نهاد و باین لقب شریف او را برگزید
و لیسا دیده باشی که محدثین روایات بسیاری آرند و اعتقاد به بعضی از آن میدارند و قد سبق تنظر منهاد کتاب
صوارم بتقلید کامل کاملیه این امر را در جوابات خود دخل داده کما لا یخفی و از اینجا انیهم بوضوح انجامید که رجحان
طرف این احادیث است هم من حیث الصورة و هم من حیث المعنی و اگر تفتیش روایات اهلبیت طاهرین را
استقرا کنم باید مراحیند ورق طوال دیگر ضمیمه گردانیدن چون کلام تا باینجا رسید بعضی از معارضات را
بشنو و بخطاب پیر نابالغ بگو که آنچه امام سیزدهم شما در حق الیقین لطم طراز آورده و علم الهدای در تشفیه گفتار
بلاغت لیکن یعنی حدیث فاطمی علیها السلام و دلالت بران دارد که صدیقیت غیر اصل است و مجتهد را زینهار
ازین ورطه اشکال امید ساحل نیست منفذ لک بر اصول ابن کذاب اشتر جناب امیر المومنین رتبه صدیقیت نقص
کاشانی و حیابلقا و حیابلصا است گفتاری که ماده صدیقیت است مدت العمر اتفاق نفتاده علاوه در حیثیت

مذکور شهاب ثاقب مستطاب حضرت ابراهیم وارد است که خود را ذلیل کرده انیست صغرای قیاس و کبری از هزار
حدیث مستنبط است که هرکه خود را ذلیل کند چنین و چنانست و درین باب مارا مشتغی باشی نمی باید زیرا که زبده
مشق منقول رئیس اهل فضول جائیکه به پوستین درویشان و خاکساران افتاده و از تحریر و متن حدیث
در داده اول نقل حال آن بزرگان که باعث تیز زبانی و در فشانی اوست بپردازم در شهاب ثاقب
روبروی عوام که هنوز تالیفات علمای شیعه در رد صوفیه صافیه ندیده اند از تذکره می آرد ابراهیم ادهم
را گفتند گاهی شادی بتو رسید گفت چند بار اول در کشتی بودم با جامه خلق و موی دراز اهل کشتی میخندیدند
و مسخره دران جا بود هر ساعت آمدی و مو میکندی و سیلی بر روز دی من خود را بمراد خود یافتمی موجی
عظیم برخاست و هم غرق مستولی شد باشاره ملاح گوش من گرفتند تا بدریا بیندازند طوفان ساکن
شد وقت گوش گرفتن خود را بمراد دیدم بار دوم بمسجدی رفتم و ضعف بر من غالب بود هر دو پایم گرفته
و میکشیدند و مسجد را ششن پایه بود هر پایه که سرم میرسید سر اقلیمی بر من کشف میشد با خود میگفتم کاشکی
پایها بیشتر بودی سوم بار جائی گرفتار شدم مسخره بر من بول کرد آنجا نیز شاد شدم انتهی مختصرا الحاصل مقوله
مجتهد قانی بفارسی گوش کن که این امور دلیل است بر خطای او و آنکه او از اهل شرع نبود زیرا که حق تعالی
پیغمبر باید مرزی را عزت است و رسول او را و مومنین را لیکن منافقان ندانند پس مسلمانی را هیچگونه جایز
باشد اهانت ذات خود چنانچه ابراهیم در کشتی و مسجد بعمل آورده و این کار لعید و رنیا بیدکه از و بوالحکم
کلینی در کافی باسناد خود از امام صادق روایت کرده که خدای تعالی تفویض نمود بسوی مومن جمیع امور
او را مگر ذلت نفس لعالی شنیده که فرموده وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ پس مومن عزیز می باشد نه ذلیل
و همچنین روایت دیگر از ان امام عالیمقام و در کتاب مناقب ابن شهر آشوب است که مردم بحسن مجتبی عرض
کردند که در ذات تو عظمتی هست فرمود بلکه عزت و آیت مذکور تلاوت نمود و در کتاب خصال از عبد المومن
انصاریست که خدای عزوجل سه خصلت عنایت فرمود مومن را عزت دنیا و دین و فلاح آخرت و هیبت
در قلوب عالمین و نیز معلوم است بالضرورت از ملت و مذهب احسان اهل قرابت پس چه حال خواهد بود
کسانی را که اهل عیال را بگذارند و بر خلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ائمه هدی علیهم السلام بعمل آرند
الی آخره از ینجا قیاس بکن حال امامی را که با وجود اختیار چنانچه سنر کش مذکور بران دلیل است چندان
ذلیل کند خود را که رسن بگلوی او بر بندند و در بازار مدینه بکشند و در را بر شکم مبارک معاذ الله بکوبند
و فرزند را اسقاط کنند پس وجوب رعایت ذوی القربی هم از دست رفت و بحث اذلال النفس که عین اذلال اهلبیت
طاهرین بود معاذ الله نشانی از نعش امامت باقی نماند تا صدیقیت اقصی و دیگر مدارج اعلی چه رسد او آن اسعد
والحمد لله که خود مجتهد قانی این طریق را مخالف سنت حضرت رسول ربانی دانسته پس ناگزیر است که اهل تقلید
از مین او بپرهیز شد و باور نکنند که منصب اجتهاد و نیابت صاحب الامر منزلی رفیع و مقامی است اسیل پس نعیم

اگر وقت مساعدت نمیکند که تصانیف قدمایه یعنی باری تصانیف مجتهد فانی نصب العین بگذار و از تحویر
کلمات نامربوط که بحرفی مقلوب شود در مناظره فلان کس که اصول و فروع شیعه را هم نیک دیده بر حذر
باش و خود را با تمامی بزرگان در تلاطم مذلت منیدا ز ع در کفر هم ثابت نه زنار رسوا مکن **قوله** بالجمله
این افاده جدیده که از قلم مجیب چکیده کشف حال و قال او نموده الی آخره **قوله** بر جای آنکه موجب ضلالت
و فساد بندگان خدا باشد **اقول** برین ترانهای رامشگرانی که افادات مجتهد الزمانی است عقلای
عالم وجد میکنند و چون حضرت مجتهد را بکشف حال و مقال خود بلکه سابقین و لاحقین نیز نیز هوسی باقی
است کیفیت واقعی را بوجهی چند بیان میکنم **نخستین** آنکه قول او زیرا که سوال سائل الخ دعوی بلا دلیل
است پس تشنیعاتیکه بر من ازین راه کرده بود بسوی او ایل و قرونائی او بشهادت مجتهد فانی حاصل شد
والحمد لله که من از آغاز کتاب تا این مقام که زیاده از صد جز و کلان بقلم آمد بر هر دعوی دلیلی بلکه ادله
قاطعه آورده ثابت کرده ام که مجتهد را با این همه سامان تصنیف و فراغ خاطر و عدیم النظیر بودنش در گروه
شیعه چنانچه مشهور است لیاقتی نیست که اصارة العین را بفهمد و حق اینست که کسی نتواند که دین و مذهب
واقعی را بدلیل عقلی یا نقلی بر دارد و او کان علم الهدی و صدر قال القوله تعالی قل جاء الحق وزهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا **دوم** آنکه نقول بالمعنی که آنچه مجیب هم نموده که سوال از امامت متغلبین واقع
شده دعوی بلا دلیل است و دلالت بران دارد که بعبارت رساله مذکور زینهار دخلش نخیده جوابش از
شرح مقوق و ابطال غیر مطلوب بوضوح خواهد پیوست پس بدانکه از عبارت منقولا عنی و ازین تعلیل امامت
مامون یا بعضی دیگر از عباسیه که هم جنب بود و دو تش بدو نش او با شد لازم میآید چه سوال از امامت متغلبین
با وجود امام رضا علیه السلام تواند بود الی قوله پس متعین شد که سوال از جواز خلافت خلفا در وقت واحد
سه صورت پیدا است اولا آنکه سوال سائل از دو خلیفه متغلب و ثانیا از دو امام مختلف یعنی معصوم و متغلب
و از دو معصوم متفق و چون این هر دو صورت باطل است معین شد اول اما بطلان دوم پس از آنکه
برین تقدیر یا لیستی فرمود که امام را عصمت ضرور است و اذا فات الشرط فات المشروط و هم بجواب تلیح نظر
از واقعیت هم مسافت قلیل است و هم ترک هر تقلیل و چون امام رضا چنین تقریر فرمودند دانستیم که سوال از دو امام
مختلف نبوده اما صورت سیوم پس بدلیل تمام در عبارت مرقوم ابطال النسخ و النسخ یعنی چون هر دو امام معصوم
برای هدایت مبعوث اند و هر یکی مصداق لا یعصون اختلاف میانه ایشان نخواهد بود و چون حضرت
موسی و هارون بلکه در رفتنه وقت اجتماع ایشان متبد بود و بعد از جدای یکی شود لاجرم عهد پیدا شد که سوال
از اجتماع دو معصوم هم نبود حالیا متعین گشت شق اول و هو المطلوب و از انجا که حضرت امام رضا
اجتماع دو شخص را باطل فرمود معین شد امامت یکی از ایشان پس امامت خلفای جابرین بر اصول متغلبین
بدرجه ثبوت رسید و تشنیعاتیکه بر اهلسنت می نمودند منعکس گردید سبحان الله خرافت پیر خرف را باید

میگوید که آنچه حجیت گفته دعوی بلا دلیل است فاعتبروا یا اولی الالباب وانظروا الی ما یقول رئیس
ذوی الاذناب و از مؤیدات اجتماع دو امام با وجود برپا نشدن فتنه بران امور نیست بسیار که در کتب
رفضه موجود است ولیکن بر دو م اختصار عبارت قاضی شوشتری از احقاق نقل میکنم در ذیل حدیث
منزلت میگوید وفی ثبوت المنازل لعلی ع ثبوت فرض طاعته کفرض طاعة رسول الله فان قیل هذا یوجب
کون علی اماما فی حال حیوة النبی والمنقول عن السلف خلافه قلت الظاهر یقتضی ذلک وفی الاصحاب
من قال ان منزلة الامامة کانت ثابتة فی الحال باز بفاصله سطری گفته که ممتنع است اجتماع خلیفه و
مستخلف باز جواب میدهد که الامتناع ممنوع لانه ان اراد انه یمتنع اجتماعهما لاختلاف مقتضی اوامرهما
فبطلانه فیما نحن فیه ظاهر لان ذلک الاختلاف انما یحصل اذا حکم المجتهد باستنباطهم کالحکام الجائرة
او بالاجتهاد الذی لا یخلو عن الخطاء ولیس الحال فی النبی ووصیه المعصوم کذلک لان النبی انما ینطق
عن الوحی وامیر المؤمنین باب مدینة علمه وعیبة سره فلا اختلاف الخ و این امر در هر دو امام از ائمه اثنا
عشر جاریست کما لا یخفی پس استدلال تمام نمیشود مگر در دو امام متغلب وهو المدعا ومقصود ازین
بیانات الزام رفضه است بمسلمات متناقضه شان ورنه آنچه درباره دو امام نزد ما محقق گشته
بنصوص نبویه در آغاز کتاب گذشته سوم آنکه فقره وکانا کلاهما مفترضی الطاعة را صراحة الی آخره
از سوال مذکور دانستن دعوی دیگر است که دلیلی همراه آن نیست و این هم بر خلاف لضاعت و انهم
مرجابت دلالت دارد چنانچه مجتهد قالی در کتب مطبوعه اعتقاد بدان داشتند و برهمین عقیده جان دادند
وچون بحدیث رضوی رضی الله عنه رجوع کنی بیقین خواهی دانست که وکانا کلاهما الخ معطوف است
بر منزلة یعنی فاذا کان اثنین و نیز جناب مجتهد از قواعد ضروریه غافل است که ضروریست صدق مقدم
وتالی و نتواند شد وجوب طاعت بدون عصمت نه بینی که خلفای راشدین معصوم نبودند بلکه بر اصول
موضوعه رفضه خلافت مرتضویه را غصب نمودند و صحابه ایشان را واجب الاطاعت میدانستند بجهت
موافقت شرع و نیز در رفضه بجهت تقیه هم چنین الطاعت ها در حیدر با وجود عدم عصمت الی غیر ذلک
طرفه آنکه احادیث وجوب اطاعت خلیفه و انکار مجتهد در مقاله سادسه چنانچه باید ذکر کرده ام این مثل
مشهور صادق آمد مرا یاد و ترا فراموش معهذا اگر وجوب الطاعت از جهت عصمت است باید برای جناب
عرش قباب تقدس انتساب بضعه رسول مقبول قائل گشتن چکیفت که کتاب آسمانی زیاده تر از عصمت قرآنی
بر آنجناب فرود آمد هر چند جناب مرتضی کرم الله وجهه ابجها و خلفا برانگیختند و جها که نگفتند آنجناب گوش
مبارک بران ننهادند و اگر باز در دعوی اشتباه حضرت جبرئیل الطنین فی باب و نعیق غراب فی باغ اهل حق را
پریشان سازند و ذکورت را شرط گردانند گوئیم سلمان فارسی رضی الله عنه بنصوص قطعیه نبویه علی صاحبها
الاف الصلوة والتحیة از اهل البیت علیهم السلام بود و کل من دخل فیهم فهو معصوم لقوله تعالی انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مفید افتراض طاعت کی باد اگر بسبب [illegible] دیگری ایشان بسلطان
واجب است وجوب طاعت را مدعی شوند اثنا عشریت را نامی ونشانی نماند و قد تقرر عندهم ان الائمة

لا یریدون ولا یفعلون والکان التسلیم واتباع بخلاف ما یدعون کما لا یخفی علی من تتبع کتب القوم
وهم یعقلون و درینجا سوالی دیگر است که عصمت قبل از امامت باید یا بعد ازان بر امر ثانی اتفاق
بمعنی شد و بر اول چگونه حضرت امیر را جائز باشد که امام حسین را وقتیکه عمر مبارکش از شش سال
متجاوز بود با وصف حصول عصمت قبل از بلوغ چنانچه مقتضای آیت تطهیر است خواستند که زیر تازیانه
بگیرند بجهت صرف یک رطل از عسل که انهم برای اکرام ضیف نه از راه جور و حیف پس عصمت کجا ماند و همچنین
وقتیکه خود را شهادت جناب سیده دلیل افرمودند کما عرفت انفا و ازینجا هم لاف زنی و انصاف
دشمنی برای رفضه هویدا شد که بجهت سلب خلافت از خلفای راشدین و تقلید ابن سبا لعین
شرط عصمت تراشیدند و برای بدشگونی دیگران بینی ناپاک خود را پاک بریدند چهارم آنکه
مقصود و محبوب قبل ازین والنتی که او درین عبارت خلافت و امامت را بر اصول شیعه که از حضرات
ائمه بوساطت صاحب غفات فرد کامل علی الاطلاق مروی است با جور و فسق جمع کنند چنانچه قبل ازین
با کفر و الحاد بر اصول شیعه جمع کرده بود و حال بر اصول امامیه بادشاهی و دور الزامیات اختیار
باقی است و مزید حیرت اینست که جناب مجتهد کلامیکه در اجتهاد رانده اند بر هیچ مذهبی راست نمی نشیند و
هرگز انطباق نمی گزینند زیرا که درباره معصومین اگر کلام امام رضا واقع است پس اجتهاد را کجا مساغ
ماند فان المجتهد یخطی ویصیب الشبه و المعصوم لا یخطی ابدا و اگر سخن مقدس درباره متغلبین میرود باری
بفرمایند که چگونه بدون عدالت مجتهد توانگفت مگر مذهب اهل سنت را نخوانده با وجودیکه کتب اصول
ایشان از مجتهد فانی فرا گرفتند و او توضیح و تلویح و مسلم الثبوت وغیر آن را در مدارس ایشان خوانده
بود تا مدتها زیر مشق ایشان مانده تعلمیده اند والعجب که هر چند حال مجتهد این شهر نزد خواص و عوام
اشهر از بام است ولیکن در کتب شیعه نیز عدالت را شرط اجتهاد گردانیده اند چنانچه قوانین قمی شاهد
بدان دلیل است فدعوی الاجتهاد للجائرین کالجمع بین النقیضین اگر گویند تو خود سوال را ورود
متغلب قرار دادی و در ایشان عدالت کجا است چنانچه کتب خویش را در میان نهادی بگو مجیب
این عبارت با عتراف مجتهد گفته فان الغایة الاجتهاد او هو فتح باب الاختلاف یعنی غایته ما فی الباب
نزد ما برای امام رتبه اجتهاد است و آن کلید در اختلاف است کما قال الائمة الامجاد و بالجملة هرگز
هیچ غور و ملاحظه وقت. بید ایشان برای راشدین قایل نشیم پس متغلبین که بهوای نفسانی حکم الهی
میکنند چنانچه حضرت قاضی رطل اوق افاده نموده اند و تعرف عبارته الطرق اولی از سلاطین
خواهند بگیرید درینها می خلعت خواهند بخشید باعث فتنه و فساد خواهند گردید و امام

واحد در مسئلهٔ واحد در زمان واحد مطابق روایات جامعین اصول مثل کلینی سائلین را جوابات مختلف
داده و زراره که از هفتاد و هزار حدیث منتخب است ضبط نتوان است کرد و دیگران هم از ملاحظهٔ تشاجر
رفضه بجان رسیدند چنانچه از کافی و علل الشرایع و حواشی و شروح آن پر ظاهر است
پس اختلاف و مشاجرت با وصف وحدت و عصمت و افتراض طاعت پدید آمد و این معامله
امام با مخلصین بود که فی الکافی و درین نزدیکی از اصول کلینی مکاتبه رفضه بار بار
گذشت که یا امام موالی تو در توحید اختلاف کرده اند و اصحاب ما در یگانگی او تعالی
مختلف اند این است حال تشاجر رفضه در اصل الاصول چه جای دیگر ابواب و فصول
پس کجا ماند قول امام ان الواحد لا یختلف فعله و ازین مقام هم دانسته باشی که قول مجتهد
از اختلاف فتوی اختلاف فعل لازم نخواهد آمد و دلالت بران وارد که کلام معصوم نفهمیده
زیرا که مراد آنجناب نیست مگر آنکه اختلاف و تشاجر از یگانگی مسلوب و بر دوئی بالضرور و
و تشاجر و اختلاف دائر نیست مگر برا اختلاف احکام حاشا که اعتراض من بر حضرت امام
رفته باشد بلکه بر صاحب قعات مزوره فان روایته اقرار بلا امترار چهارم آنکه اختلاف مجتهد را
در مسئله واحد فی وقت واحد از دایره امکان خارج دانستن مقتضی آن است که آنچه میانه حکمای فلسفین
و علمای راسخین منقح گشته بیاد جناب نمانده اگر منطق الشفا و شروح و حواشی آن از خضر النسازی
و شیرازی و محمود و غیر هم ندیده باشند باید بکلام قطب تحتانی رجوع آوردن و مقام حاجت
را بسوی منطق بدرهٔ حاشیه سید سند جرجانی دیدن خلاصه آن بعبارت سلیس فارسی که بذهن جناب
مجتهد در آید و از حواشی متعلقه آنمقام اطلاع افزاید این ست که عقلا هرگز نزاع دارند و تناقض
در آرائی ایشان راه می یابد بلکه گاه باشد که شخصی مناقض نفس خود بود زیرا که چون حالات
خود را بجز لی ببیند بیابد که معتقد امور لیست متناقضه بحسب اوقات مختلفه یعنی فکر میکند و اعتقاد
بحکمی بهم میرساند باز در وقت دیگر فکر می نماید و معتقد حکمی دیگر میشود مخالف اول اگر گوئی چون وقت
فکر جدا جدا است پس تناقض کجا زیرا که از شروط تناقض اتحاد زمانه است نه بینی که ایجاب قیام
برای زید در زمانی و سلب آن در زمان دیگر متناقض نیست گوییم درینمقام دو زمانه است زمان
فکر حدوث و قدم جدا جدا است و زمانه اتقاع و انتزاع یکزمانه است برای اجتماع پس تناقض لازم آمد
انتیست محصل افاده سید شریف علامه جرجانی که تعلق دارد بکلام قطب تحتانی که طفلان قطبی خوان هم
از امیدانند ولیکن جناب مجتهد بسبب فقدان فرصت و کثرت اشغال باطنی بمقتضای عمامهٔ عظام که گاه
جلوه در محراب و منبر میکنند چون بخلوت میروند انکار دیگر میکنند غافل میشوند ورنه می فرمودند که اختلاف
مجتهد در مسئله واحد فی وقت واحد اگرچه ممکن است لیکن از هیچ مجتهدی خصوصاً مجتهد اخیر

بلکه تفویض علم ما کان و یکون را بعد انداره و دیگر اهل حق چنان قرار داده اند که هر چیزیکه ایمه هدی استند
آن فرمایند مخفی نماند و حالانکه کثیر معلوم نشد با وجود جست و جوی بسیار اثری ازین گفتگو نماند الی غیر ذلک
من الامور التی خفیت علیهم من الودایع البدایع التی فوضوا الی شیعتهم وهم قد خانوا فیها
کما عرفت سابقا و العجب که پیشوایان رفضه بطلان اعتقادات خود را می شنیدند و غیظ امام
صادق را با وصف خلق عظیم میدیدند و از غلوهای خود دست نکشیدند و آخر علمای رجال
بجهت ضبط ما و خبیث بدر دشکم مبتلا شده مثل طوسی از دهن فسر و ریختند هفتم آنکه کتب خود
را جناب مجتهد بکشایند و به بینند که حضرت عقیل چه کردند هم در رفاقت مرتضوی ماندند و هم
نزد معاویه تشریف بردند و انواع فواید بر داشتند و هرگز این امر را ارتداد و کفر نپنداشتند
و لاجرم حکم کردیم که رفضه آنچه در حق معاویه فتوی داده اند غلط است و الا لازم آید که حضرت
عقیل با وجود مزید عقل و فراست و نور ایمان که رفضه بر زبان دارند در آن وقت مرتد
و منافق باشند معاذ الله من ذلک آیا امر مزید تقوی یا چیزی دیگر و ایمان محض چیزی
دیگر است بلکه آنچه محدث شان بحرانی در مجمع البحرین و مطلع النیرین تحقیق غیر اسباب اثبات ایمه در احادیث
معتبره نموده دال است بر آنکه ملازم معاویه و لشکریش بودند و هم در شام فتح کردند بر رفاقت فتح
اسد علی یعنی داعی اجل را لبیک گفتند و آنچه در بهای تحقیق سفتند دلالت بران دارد که فعل
ایشان که ملازمت معاویه بود زینهار ارتداد و کفر نبود امید خیر در خیر فی الآخرة داشتند و چه
اندازند که اصرار بر مصاحبت مرتضوی با اینهمه فضایلش میکردند فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم
تفلحون گو از مدارج علیا که در مذهب شیعه اولی [illegible] های اهل سنت و را مدان ان محروم باشد
و آن عبارت باین الفاظ مرتب است و عقیل بن ابی طالب کان اسن من اخیه جعفر بعشر سنین و کان
اکثر الناس ذکرا لمثالب قریش فعادوه لذلک و کان مما اعانهم علیه فی ذلک مفارقته لاخیه علی
و خروجه الی معاویه حتی قال له یوما بحضرته هذا ابو زید لو لم یعلم بانی خیر له من اخیه لما اقام عندنا و
ترکه فقال عقیل اخی خیر لی فی دینی و انت خیر لی فی دنیای و قد اثرت دنیای و اسأل الله خاتمة الخیر
توفی بالشام فی خلافة معاویه و ازین عبارت مسعودی العاقبت بودنش نیز بوضوح پیوست که بر فاقت
کسیکه نزد شیعه از کفر از حربی بود رخت از دنیا بر بستند و باب فتنت بر روی او گشادند و اجماع
اهل حق البته بر صدور خطا از معاویه واقع است بعد از آنکه حضرت عمار از دست لشکریانش مقتول
شدند بخیال گروید خطا و بغاوت او چنانچه در کتب کلامیه هم مضبوط و در شروح صحیح بخاری و مآخذ
آن بجای خود مبسوط هشتم آنکه جناب مجتهد خرف اختلاف احکام ایمه علیهم السلام مثل اختلاف
احکام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرار دادند و سرسری گذشتند و در کتب اصول

فریقین بادلهٔ قاطعه مشید و مرصوص است که اختلاف این احکام گاهی بوحی متلو است چنانچه اهل کفر حیف تنزل
آیت سیف بعد از انکه قتال در میان نبود الی غیر ذلک من الامور و گاهی بنوع دیگر چنانچه اصولیین و هم اخباریین
بیان کرده‌اند و برین مقدار اتفاق دارند که منسوخ میشود کتاب بکتاب و حدیث بحدیث چنانچه مفصل در تنقیح و توضیح
و تلویح و تفاسیر آیات الاحکام و صحاح اخبار بران گواه است اکنون بیین فرمایند که اختلاف احکام ائمه بچه عنوان
بود اگر نسخ میگردید معاذ الله احکام سابقه را که حضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده بودند پس این امامت نشد
قیامت شد حالیا کفر مدعین نسخ لازم آمد بسبب تکذیب نص قرانی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و این اختلاف احکام البته بتلقی وحی بوده باشد
خواه در بیداری خواه در منام و علی ای تقدیر منافی ختم نبوت شد زیرا که اینهمه اقسام وحی است و اطوار نبوت
چنانچه در بحار مجلسی و غیر آن مفصل است و لیکن رفضه توانند گفت که رسالت جناب مرتضوی در قران اهلبیت
طاهرین مذکور است و درین کتاب بیانش بر جای خود است الی غیر ذلک من الخرافات و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم هر چند بحسب ظاهر بخواب میرفتند مگر قلب مبارکش غافل نمیشد تا بحدیکه بر روایت شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت امام صادق که مجلسی در بحار و حیات القلوب آورده روزی ابو ذر غفاری بطلب رسول خدا صلی الله
علیه و سلم بباغی رفت و حضرت را در خواب یافت خواست که معلوم کند که حضرت در خواب است یا بیداری
چوب خشکی را گرفت و شکست حضرت سر برداشت و فرمود ای ابو ذر آیا مرا بازی میدهی مگر نمیدانی که من
می بینم اعمال شما را در خواب چنانچه می بینم در بیداری چشمهای من بخواب میروند و دل من بخواب نمیرود
و همین است حال حضرات ائمه هدی بر اصول شیعه چنانچه دانستی ۵ سحر کرشمه وصلش بخواب میدیدم ۞ زهی مراتب
خوابیکه به بیداری نیست ۞ و اگر خواهی عبارت معتمدین ایشان بار دیگر بشنو که مجلسی در حق الیقین می نویسد که کلینی
بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده که امام زاده علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون
از شکم مادر بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند می کند و محتلم نمیشود و خباثت و جنابت
در و بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع شود در آن حالت میداند الخ
بلفظه فکیف کلا انقطاع از کلینی و غیر آن عیان است حضور ملایکه و ملازمت روح اعظم شب و روز پس اختلاف احکام
انهم در وقت واحد و مسئله واحد بعنوان یکدیگر البته متحیر بود و بدون این امور چگونه بوقوع آمد پس ختم نبوت بر
اصول رفضه باقی ماند الغرض حضرات ائمه اگر علم ناسخ و منسوخ داشتند پس اختلاف و تشاجر میانه طوایف
شیعه چرا انداختند چنانچه در بصارة العین گفتم و باصول شیعه اشاره کردم و رئیس المجتهدین دیدند و دم نزدند
و اختلاف هم تا بحدیکه رفضه در اصل الاصول اسلام می جنگیدند و از کلینی هم زار تا لی ایشان واضح است که با امام
مسئله توحید با بیاموز که اصحاب اختلاف دران داشتند و همه عقلا اتفاق بران دارند که اضلال و تلبیس البته
منافی امامت است خصوصا باعتراف حضرت امام رضا و اگر نداشتند امامت چگونه بحصول انجامید و درین باب

خصوص حدیث طویل کلینی از جناب امیر کافی است و آنچه مجلسی در کتب خود تحقیق کرده خصوصاً در کتاب بحار و هست شرح شریف
در خطاب ابی ذر غفاری مذکور است و در این شان بهر حال در عقل سلیم عاقلی نمیگنجد که حق تعالی باوجود نصوص
قطعیه درباره ختم نبوت آن بزرگان را مره بعد اخری مبعوث فرماید که اختلاف و تشاجر در امامت پدید آید
و احکام شرعی را مختلف گردانند و نایبان آن حضرت صلی الله علیه وسلم باوجود عصمت و افتراض طاعت باشتات
در رفضه ایشان را بهتر از انبیای اولوالعزم قرار دهند بلکه احادیث در تمیمی هم وضع کنند که علمای شیعه کاهر بهتر از
انبیای بنی اسرائیل اند فاعتبروا یا اولی الالباب چون جناب مجتهد از سوالی اصول و فروع خود ترسیدند و در مقام اطراف
و جوانب کلام را باجمال و اهمال هم ادا نکرده از خوف تو ارانیان حدیث کنان بگریختند بهم آنکه بعد فرض
تسلیم میگوییم که اختلاف فعل و تدبیر ثابت شود یا نه لیکن اختلاف و تشاجر خلق بر اصول رفضه باعتراف
امام رضا به ثبوت رسید و دلیل امام رضا از همین راه جاری شده بود پس هر کجا که از جهت اختلاف حکم
تشاجر بهم رسد بانص جناب نبوی البته حکم به بطلان ملزوم خواهیم کرد ایا ماکان و چون دلیل الزامی
است نقصان ما بهیچ وجهی متصور نمی شود و هم آنکه بقول مجتهد فانی معمول فرومایگان قلیل البضاعت
اهلسنت که اجمال و اهمال بکار نبرند پس فقط لم و لا نسلم بر زبان آورند و زود تر بغمزه و عشوه دامن
کشان گذشتند ایا جناب مجتهد در قرآن مجید نخوانده اند که حق تعالی بخطاب این هر دو پیغمبر فرموده در
سوره طه اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى و بعد از
فاصله یکدو آیت ارشاد نمود فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ الآیه اینهمه بعد از آن بود که حضرت موسی
علیه السلام حال خود را شرح کرده عرض نمود فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و ازین آیات
بینات بعثت هر دو بزرگ بسوی فرعون بادشاه مصر که دعوی خدائی میکرد به ثبوت رسید بلی اینقدر هست که بعض از علمای شیعه
معروضات حضرت موسی را که من خوف قتل و ارم و هم لکنت زبان الی آخره بر استعفا حمل میکنند چنانچه در صواقع مدلل
فانقلب الامر الذی اراده المجتهد و اینقدر از خود اجماعی است که حضرت موسی و هارون هر دو از انبیای بنی اسرائیل
بوده اند لاجرم بوضوح انجامید مبعوث شدن دو نبی از انبیای بنی اسرائیل در زمان واحد در یک شهر بسوی قوم
و آنکه هر دو مثل یک نفس بوده اند و از ینجاست که در ینجا صیغه مفرد فرموده اند و مخفی نماند که چون از کتاب و سنت لمعان ظهور
رسید که در هر معرکه شریک یکدیگر بودند و خود دعای موسی اشرکه فی امری مقبول گردید کما نطق به القران المجید پس
اطاعت و انقیاد باهم و مثل شیر و شکر ماندن عین موید است که چیزی را در دنیا بهتر از وفاق نخواهی یافت زیرا که حوائج دنیا
و آخرت بدان منوط است و انتظام عالم بدان مربوط است نیز محجوب نماند که مقصود من از ذکر اهل و بزرگ تشبیهی و تمثیلی بود و مدعا هم
که حرمان دو امام معصوم است بعنوان آنکه یکی مر دیگری را مثل ایشان اعانت کند و واحد همان مقتدا و دیگری یار و همدم
آنکه زینهار بیادی آید و چگونه تجویز توان کرد که در تفاسیر معتمده اهلسنت چنانچه مجتهد دعوی کرده ثابت شد

یکی ازین دو بزرگان منع میکرد کوساله پرستی را و دیگری معاذ الله تجویز می نمود کما هو ظاهر عبارة المنقول
ع چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی ؟ از قطعیات قرآنیست که حضرت هارون گوساله پرستان را
منع فرموده و ایشان بر نصیحتش گوش منع ننهادند پس حقیقة هر دو جناب مانع بودند از اتخاذ عجل و
فرق است بین المقیم والدعی مطالب بالبینه قال الله تعالی وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي وقال تعالی فی مقام آخر حکایة عن هارون ابْنَ أُمَّ
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و از عجایب اینست که با مجتهد چرخ و بازی شروع کرد و گفتند انا السلیم الخ ضرور افتاد که از آیات دیگر نشان دهم
که دلالت دارد بر آنکه توریت هم این هر دو بزرگ را عنایت کرده شد تنها و این هر دو نبی در برعنایا
هم شریک بودند قال الله تبارک و تعالی وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ بالجمله اگر در علم گفتگو رود حضرت هارون سابق الاقدام است حتی که مفسرین در آیت کریمه
هَذَا أَخِي هَارُونُ انیم گفته اند که مراد حضرت هارون است بسبب آنکه پرورده بود حضرت موسی را
و اگر کلام از حسن تقریر و فصاحت لسانی بر زبان آید خود شهادت موسوی در براعت هارونی بقوله هو افصح
منی لسانا کافی است وقس علی هذا در هدایت امت چه حضرت موسی با آنکه میدانستند که دیدار خدا محال است
و طالبان خرد جال جامه و کالت ایشان بر مذهب فضه در بر کشیده نزد رب ارنی گفتند و نزد بعضی تلقی
موت هم چشیدند و بالاخر توبه کردند حالانکه ترک واجب چیزی دیگر است و ترک مستحب چیزی دیگر
و اگر سخن از در اخلاق بگذرد مطالعه کتاب المناقب ابن شهر آشوب بدرین باب کافی است زیرا که دلالت
بر آن دارد که در حسن اخلاق هم حضرت هارون گوی سبق ربوده و استقلال نبوتش و غیره در کتب کلامیه
مثل تحفه اثنا عشریه هم مذکور است وقس علی هذا در کتب شیعه مثل بحار و دیگر اسفار ظاهرا چون مجتهد الزمان
از اهتمام عیاد مذهب خود مثل عبید با شجاع الدین خویش و اتباع مکاید ابن سبا بد اندیش و عید تولد
حضرت الامر از بطن پادشاه جمجاه نصیر الدین حیدر که تاج شاهی بر سرش نهادند فرصتی نمیابند و گاه گاه
مانند یهود قرآن مجید را بزعم الزام اهل اسلام میکشایند و می بینید که نام حضرت موسی بر حضرت هارون
هر جا مقدم است و در نبوت موسوی ذکر هارونی می آید و هر که چنین است مستقل نباشد اگر چه بسبب
تشبیه سید المرسلین بهتر از اولین و آخرین باشند پس برای مجتهد سوره طه باید کشاد و هم آیت سوره چهارم
رو برو ی مجتهد باید نهاد که باستقلال هارونی دلالت نماید و هم تقدیم نام آنجناب از آن بر آید
قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ
وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ
نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا و از وهم آنکه هر گاه خود در قرآن مجید وارد است که حضرت موسی

علیه السلام فرمود لا تؤاخذنی بما نسیت حضرت خضر قبول فرمود و قد تقرر ان النسیان عذر شرعی بالاجماع
پس کسی را مجال آن نیست که دران دم زند زیرا که مقتضای بشریت است آری بر امامیه اشکالی هست از
که انبیا و ائمه هدی منزه اند از نسیان و خود صدوق الکواذب درین امر خاص منکرین نسیان را غالی
گفته و در قبحش بسبب انکار نسیان بر وجه قبیح بسیار کرده و کفی الله المؤمنین القتال و با اینهمه غالیان حقیقت
صدوق خود را کذوب قرار داده یعنی لفظ سهو برای بقای حرمتش آورده که نسبت سهو با غیاه خود ساختن
فوائد هست چنانچه مخفی نیست بر کتب اثنا عشر قوم غالی و عاصی طرفه تر آنکه حضرت موسی منزه بوده از نسیان
و استاد و معلم خویش را بالا بر ده بر زمین زده کشتند چنانچه تعبیر اهلبیت یعنی اتفاق اشقی بر آن اول دلیل است
و هر چند در علم صنعت مصارعت برای استادی باید لیکن در خصوص بر خلاف حکایت گلستان عکس آن
از حد در گذشت و آن جناب کار خود کرده سر ان و النتی و این امر چنان عجیب نیست یعنی حضرت
موسی را بسبب این عذر امور وعده خاموشی نسیا منسیا شد که حضرت خضر را هم سبید و پیه ار عهده خود که
چگونه برآید سلامت حیدری بر علی کشیدن گریبان فاروق که کلینی آورده و غیر او چنانچه فاطمه زهرا و حاشا
جنابهما عن ذلک نموده نسبت توثیق عهود و تاکیدات شهود و بعد نوشتن نامحظی چنانچه حدیث آن مذکور
وقت ورود کتاب الوصیه در کافی دلالت بران وارد اطرف از همه خواهد بود عبارت او در اهل ضلال
در اصول کلینی است محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن اسمعیل عن صالح بن عقبه عن عبد الله بن محمد
الجعفی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قال ان فاطمه علیها السلام لما کان من امرهم ما کان اخذت
بتلابیب عمر فجذبته الیها ثم قالت اما و الله یا ابن الخطاب لولا انی اکره ان یصیب البلاء من لا ذنب له
الی ان قال ثم علی الله ثم اجده سریع الاجابه طرفه تر آنکه بعضی از اقران رفضه را باغ سبز میا نند عوام متنفر ازین
مذهب نشوند چنان از طرف خویش قرار دادند که کسی را اشتباه امر نمود و با او فاروق را رسوا کرد لیکن در اخفای
نام آن شهور دستگاه تقیه کردند چنانچه تفصیلش بیاید ان شاء الله تعالی و ازینجا اینهم عیان شد که جناب سیده نیز
بعدل باری قائل بوده اند که عادت شریف او تعالی برین جاری است که همراه عاصیان اتقیا را هم معذب میفرماید
بیچاره مرین دریای وحشت و جنون مطبق گرفتار است کما لا یخفی علی من رای اضطرابه و اختلال حواسه فی رسالة المکایدة
و هرگاه بجار مجلسی از واقعات که متصل وفات شریف بر اهلبیت طاهرین بزعم او گذشته میکشائی واندک تامل فرمائی خواهی
یافت که اخذ تلابیب وقت کشتی جناب مرتضوی بعبارت سهو امت محمدی مستعمل است سبحان الله جائی این سهو
نوشته اند که هر یکی از اهلبیت طاهرین ملائکه مقربین را وقت ورود وصیت گواه گرفته که زنهار و حم نرحم و لمزید خلفا
تابع و بجای دیگر این مصارعت و کشتی نقل میکنند طرفه آنکه از نسیان ائمه منکر اند باز وقت کشتی مدعی میکردند
که چون جناب مرتضوی روز طلب بیعت عمر را بر زمین زد و خواست که بکشد بیاد وی آمد لال کتاب وصیت سالهای
فخذ لعنة الله علی الکاذبین و هم تلامیذ ابن سبا اللعین بینهم و هم آنکه حضرت مجتهد خرجبته رفضه خرجبته

ابن سبا کہ مثل خرزین اند و خرچال و ارادہ خرشین دارند و بجہت بیدست و پای خرچل اند و بمناظرہ اہل حق
خرخر میکنند و بالاخر خربار میشوند و لفظ خرفشار کہ بمعنی تشاجر عظیم استعمال کردہ ام چنانچہ در تحفہ اثنا عشریہ
وغیرہ موجود است خرخشہ کردند و اخر کلام ایشان کہ مثل خرتوت است بمغلطہ شدیدہ مربوط است و چنان
می نماید کہ حامل الاسفار چون خر در گل فرو رفتہ اند یا ہنوز بخواب خرگوش اند یعنی فہمیدہ اند کہ
کلام در انبیا علیہم السلام است وحاشا و کلا بلکہ سخن در دو امام مجہول و انگاہ بعد از تسلیم وام مفروض
منطوی است بشق مذکور اول دلیل بران انیست کہ بعد از تفریغ گفتہ ام کہ سوال از امامت معصومین
ہم واقع نشدہ انیست حال خرموش کہ ظاہرش بلباس زیبا مثل خرچکوک است و بنفس الامر مثل
خرچنگ میرود و در ہر جا بارادہ جنگ مقابل میشود و مثل خرکوف کہ خرالاغ یعنی مجلسی در بحار او را بمرثیہ
خوانی سودہ خر در و خر ویلہ دار و سبحان اللہ تو کہ حضرات انبیای بنی اسرائیل برای تشبیہ کردہ بودم خر
نیخ فہمید ند کہ لفظ خرفشار در بارہ ایشان استعمال کردہ ام بخلاف امیر کہ از خربندہ رغصہ لصبد ور آید کہ
شعب ابوطالب را کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دران تشریف داشتند باستدرحم وسید المرسلین را
بتقلید ابن سبا رئیس الملحدین معاذ اللہ مثل جنین قرار داد و کافر نعمتی اختیار ساخت کجا کلام در دو خلیفہ
و انگاہ مفروض و مجہول و کجا بی ادبی بجناب رسول مقبول و در مقام سلبا و و انجا ایجاد باو از من
بعبارت مجلسے شق الزاما و از مجتہد حرکس تحقیقا چنانچہ در مقالہ خامسہ دانستی وہر کس کہ آن بی ادبی
را دید گفت خدایا برین خربور خرسنگ لعنت ببار و این خربو از راد رچاہ جہنم مثل خرسوار معلق بدار
باقیماند فایدہ لفظ تسلیم و مفروض پس بدانکہ مقصود از عبارت رسالہ یعنی معہذا در معصومین وجا اختلافات
خرفشار ہرگز معاصم نمیشود فانہم لا یعصون اللہ ما امرہم ویفعلون ما یؤمرون انیست کہ ہر گاہ دو معصوم ہیدا
تعلق منسوب شوند و انچہ یکی اندیشد دیگری ارادہ آن کند خرفشار و تشاجر رغبت بران مترتب نخواہد شد
بلکہ ہیچ وجہی در خرفشار مخلوقات وقت بودن دو معصوم معلوم نمیگردد و مدعا ازین تقریر انست کہ علت
شیخ المشایخ امامیہ را بر دارم و دامن حضرت رضویہ را از غبار و کدورتی کہ صدوق الکواذب بر انجناب
افشاندہ پاک سازم کہ ناگزیر است برتعدد حکام اختلاف احکام و ضرورست بر اختلاف احکام تشاجر انام پس
نسبت خرفشار بانبیا و ایمہ فہمیدن کار مجتہد نافہم و بی ادراک خرسلاک است و ازین تحقیق انہم معلوم شد
کہ خرفشار در دو خلیفہ مفروض ہم نیست بلکہ نسبت سلبیہ در رغبت دو خلیفہ مفروض است و انطباق حال انبیای
بنی اسرائیل بدون این مقصود چگونہ ممکن است جائیکہ گفتم نہ بینی کہ چون حضرت موسیٰ برای اخذ توریت بوادی
ایمن رفت گوسالہ سامری جمعی کثیر را از بنی اسرائیل کرد و انحراف بدماغ آنہا پیچیدہ بود و از شاہراہ ہدایت بکجای
ضلالت مبتلا ساخت و در اجتماع ایشان انتبات مت ہیچ فتنہ بر پا نشد یعنی بنی اسرائیل گمراہ نشدند
و توحید را گذاشتہ بضلالت نرفتند و تشاجری میانہ ایشان پدید نیامد و اول دلیل بر انکہ نسبت کوس

برعیت است عبارت آینده است که در تقابل آن نوشته ام که بلکه در هنگام اتفاق می باید که اصلاح
امور امت از معاش و معاد آنها زیاده تر متحقق گردد کما عرفت یعنی چنانچه صلاح راجع است
بایشان عند اتفاق خرفشار بایشان عاید خواهد بود وقت افتراق و با اینهمه درینجا معنی دیگر است
احسن و اتقن یعنی در معصومین نه اختلاف متصور است فانهم لا یعصون و نه خرفشار میانه رعیت
لفظ اختلاف نظر بمعصومین است و خرفشار برعیت و قد تقرر ان الافاده خیر من الاعادة و غایة الامر
آنست که اگر مجتهد سوا و جواب را درین خصوص اثبات فرماید بار دیگر کرده باشند این لفظ و معنی آن در
امثال این مقامات نکردم هرچند بر من واجب بود قیل و قال بجهت عدم ذکر خرفشار مجتهد عدیم المثال اینکه گند ولنعم
ما قال الشاعر شعر در لفظ شراب چون بود آب شاید که کنم ز آب توبه پس تفرقه میانه من و مجتهد خرلطافت
مانند آفتاب روشن است یعنی ابلیس لعین با صرار تمام سرکشی کرده گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین
و حضرت آدم علیه السلام عرض نمود ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
بر عقلای عالم مخفی نیست که هیچ من از غایت انصاف بر زبان آورده ام بعنایت ایزدی آسانست لیکن مشکل
آنست که جناب مجتهد که در خرباری منهمک اند و در تحریر جواب بعبارة الیمین طوق خرمهره را بگردن انداخته خرمکس
از کلو نکشاده اند و نزد مناظرین فحول مثل خرد جال اند تقلید مجتهد قالی خواهند کرد چنانچه او تقلید از دستانی
نموده و در خاتمه تحفه مشتمل بر ربنا لا تؤاخذنا گفته که توبه اهل بدعت مقبول نیست اگر اندک غور کنی درباره
خرفشار هر قدر که بر من مجتهد الزمانی تعریضات بعمل آورد نور چشم من است زیرا که ثبت ایمان است و هرگاه معدود نبی
و دیبای او بی اند سیاه هر قدر که باشد از رفضه غرابتی ندارد و مارا شکایتی از و بلکه اولین و آخرین او هم نیست و اگر کسی
همین شکوه فقیر آغاز نهد که در خری حضرت مجتهد الاتقا و صادرات بسیار را دخل دادی و خر دانی را از بین تا
بر کشادی گویم که لفظ خر بر کلانی و بزرگی جناب مجتهد الزمانی هم دلالت عجیبی دارد و فقط خساست و ذلت او
مقصود نیست فتدبر چهارم آنکه بتقدیر الهی کلمه حق بر زبان جاری شد یعنی مجتهد گفت که الهه از منتفیات بشری
منزه اند و لا ریب فیه که انبیا علیهم السلام علاقه بشریت دارند و نیز بدنی الطبع اند حتی که سید و سرور ایشان هم بفعل
تعالی قل انما انا بشر مثلکم لاجرم میگویم که اتفاق را در دو معبود فرض کنی و گوئی که هرچه یکی میکند دیگری
تصویب آن می نماید خواهم گفت که یکی بلا شرکت غیری انتظام عالم تواند کرد یا نه بر شق اول آن دیگری بیکار
شد و قد فرضناه واجب الوجود و اگر نتواند کرد عجز لازم آمد و در قران مجید و حدیث شریف جا بجا موجود است
که عاجز خدائی را نشاید و من درین مقام نیز بر ظهور حجت الهی می نازم و بنا بر وضوح قدرت ایزدی بر خود می بالم چه در
مباحث سابقه هم هویدا گشته که هرگاه مجتهد در نوشتن من باعتبار مباحث لفظی او خطا داده او را در اینجا عن قریب
ر و داده و این مقام خالی از ین تقدیر نیست زیرا که مجتهد درین تقریر لفظ امت مستقل کرده بیادش نمانده که تکمیل
تمانع میانه دو اله است پس بجای امت لفظ عباد می باید و نعم بالقول العرب من حقر حقیره المخفیه فقد وقع فیه بحسبه

اگر گویند امامت را گاهی بزندقه و الحاد و زنا تی باتغلب و احداث جمع کردی و از ضروریات مذهب شیعه چشم پوشیدی
بلکه قطع نظر از انکه ضروریات مذهب شیعه تا قیامت ثابت شدلی نیست عدالت و اجتهاد را یا شرط امامت
نزد ما نبود تا بهر تقدیر امامت را برای یزید پلید ثابت نموده ی آری که کرد که بیافت و که نسبت دیگری
بد اندیشد که خدا و را خراب نساخت **قوله** مخفی نماند که ایراد این امور بروایت مذکوره دلالت دارد
بر آنکه این کس از مذهب فریقین دست برداشت الی اخر المقاله الخ منه **اقول** بعد از کشف تلبیسات
مجتهد الزمان واضح خواهد شد که مذهب فریقین را پس پشت انداخته و چه کس اعلام دین و ملت برافراخته
پس بدانکه بنده در رساله قدیمه برای تخجیل مجتهد الزمان بعضی از احادیث از کتاب شیخ المشائخ امامیه
که عال الشرایع است وجه عظمت و بزرگی شکم مبارک جناب مرتضوی نقل کردم و شیعیان را از ان خجل
گردانیدم مجتهد الزمان انرا بر مجاز حمل کرده بعضی از روایات که صریح است در کنایه و معنی مجازی در مقابل
ان وارد کرده و ندانسته که این راه در روایت ابن بابویه قمی مسدود است تفصیل اجمال آنکه جناب میر بروایت
محدث مذکور بیان فرموده که سبب بطین بودن من آنست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم برزبانی از علوم
خود آموختند که هزار باب از آن در سینه من کشاده شد و از ازدحام شدید نسبت بمضیق شکم بو قوع آمد پس انتفاخ
و اطراف شکم منتفخ شد و نوبت بدانجا رسید پس عیان گردید نزد هر عاقل بر روایت ابن بابویه معنی حقیقی آن بر
هر کس بلکه اطفال و مجانین هم فهمیدند که معنی حقیقی مراد است قطعا و یقینا و چون بر نام جناب میر شیخ المشائخ
وچنین افترا کردند البته تخجیل علمای رفضه نزد عقلا بخوبترین وجوه صورت بست اگرچه علمای رفضه بمزید حیای
کلاه گوشه خود را بعرش برین رسانند و در روی اهل ایمان گردنهای خود را بلند گردانند عبارت رساله قدیمه بر نقل
مجتهد بار دیگر باید شنید که اگر امثال این احادیث را محدثین اهل حق بتقیح و تنقید میکردند با شامت تکلف مجتهد آن
امامیه در کوچه و بازار از هندوستان تا بایران منادی میگردانیدند که ای بندگان خدا تعصب سنیان را ببینید
که جناب میر اکرم الله وجهه بمقتضای عداوت باطنی خود که برابر بیضه کبک یا ناکیان می باشد بمقابل این گونه خرافات
هم شکل عمر و عیار ساخته اند نعوذ بالله من ذلک انتهی اما بیان مقدار بغض و عداوت به بیضه کبک یا ماکیان پس مولفات
قاضی رطل بوق در خوان معنوی او جابجا موجود است هر که خواهد رجوع بدان نماید و شکل عمر و عیار را از استان گویان
و قصه خوانان حضرت امیر حمزه در هر مرز و بوم بیان بتوضیح میگویند که اعاده ان فضول مینماید و خالی از مناسبت
ادب هم نیست بسبب عدم ضرورت و لزوم آن پر ظاهر است زیرا که بدن انسانی و نشو و نمای ان اعضا تدریجی است
و تناسب اعضا می باشد و چون عضوی خاص یکباره زیادت پذیرد و منتفخ گردد و دیگر اعضا بحال خود باشد البته در
نظر هر کس بد نماست و کراهت منظر عبارت از ان است لاحول و لا قوة الا بالله هرچند در رساله مذکور این هم
نوشته بودم که آنچه مذکور شد قطره از ان دریای زخار و ذره از ان صحرای ناپیدا کنار تصور باید کرد و اگر زمانه
مساعدت کند و این قیل و قال باتمام رسد و اقامت وطن اتفاق افتد انشاء الله تعالی از عجایب دیگر که بجا حفظ

کتاب مذکور و دیگر اسفار معتمده امامیه بهم رسیده و هنوز در گفتگوی علما نیامده اند کلا اندک بیان نموده حدائق ثانی
و آمال اهل حق را انتظارت تازه و بحثت بی اندازه خواهد داد پس مقتضای این عبارت آن بود که کتب مجلسی را
جمع میکردم و بیاض تمامی مجلدات بیاض علی ابراهیم خان که اتمام زیش همین ابحاث تعلق دارد که فلانی از
خلفای راشدین چنین صورت و رنگ داشت و هرکه چنین باشد او بحکم روایات چنین است میگشادم و
بالاستقلال کتابی تحقیق و الزام و انقلاب می نوشتم تا فرق بین میان ما و ایشان نمودار میشد که تبرا یا
رفضه حلیه و شمایل حضرت امام الائمه و بعضی دیگر از ذریات طاهره به افادات معصومین عیان است و
در خصوص راشدین اگر باشد باشتراک و تقیه منافقین خواهد بود که در هر زمانه خصوص متاخره شیوع
محدثات در کمین بوده اند حتی که بر اعتقاد در ظل بوق و اساتذه و تلامذه اش لباس شان لباس شیطان
بود پس شیخ چه خوش فرموده است چه و انمدم که در جامه کیست * نویسنده اند که در نام حبیبیست که
امام اعظم ثانی و اتباع او اثر ابوجه معاش تعبیر نموده از زراقی او و تعالی آیات هجرت غفلت گزیده
فکیف که اهل حق بسبب تحصیل علم با ایشان رجوع آرند و اینها او تلبیس و تدلیس دهند و هر که آید بران چیزی
بیفزاید لاجرم بر احاطه شان توانی خواند الخبیثات للخبیثین الغرض چون امر مذکور موقوف بر جبر ثقیل بود و
اسباب جمع کردن و کتابی برأسه تالیف نمودن پس بعد از وقوع هجرت از لکهنو جمعیت اسباب کجا باقی ماند
خانه اذا فات الشرط فات المشروط پس ناچار خود را ازین وادی باز کشیدم که اکنون این اراده پهلو
با ستحاله می زند حالیا بجواب مجتهد تالی لاتالی التماس مینمایم که چون حال حدیث معلوم شد که لاریب بر معنی
حقیقی محمول است اکنون البته در مقابله آن بحکم مجتهد در طعن ازواج بتقریب بحث میراث متعلق فدک از معنی حقیقی
تجاوز نتوان کرد پس معارضه بذکر عبارت ناصرالدین بیضاوی صورت خوار ندارد زیرا که مفاد عبارتش که
صحاطب قید القسم آورده غیر ازین نیست که قلب مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چنان ساختند که مناجات
الهی و دعوت مخلوقات از جن و انس غیر متناهی را گنجایش نیست پس حاصل ارشاد باری عز و جل آنست
عطای علوم و حکم که در قلب تو سپردیم و نعمت وحی که بتو فرستادیم و قبل از آن بر تو شاق بود و اکنون بدان
انس گرفتی مقتضی آنست که بفراخی حوصله از معاودات قوم بگذری و تحمل نمائی و اگر مراد مضمون روایت باشد
بقول مفسر مذکور بعضی گفته اند نیز همین است که نعم خویش را تاکید یاد نمایند و سبب نزاع مفسرین مطابق نقل
صاحب مجمع البیان که مولا فالی وزمانیست چنان گفته اند ابن عباس رضی الله عنهما روایت میفرماید که حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمود که از ایزد تعالی شانه مناجات کردم و سوالی نمودم که اگر نمیکردم بهتر بود یعنی بعضی انبیا را چنین
هوا انداختی و بعضی را قدرت احیاء موتی عطا ساختی فرمودند یا یتیم نبودی که ترا جا دادم و راه گم کرده بودی تا ترا
راه در آوردم یا شرح صدر و وضع وزر از شان ندادند پس هر جا عرض کردم که بجاست بعد ازان نگار دادی این رسالت
و تحمل این عبا از توفیق من است باید شکران رطب اللسان بودن و نیز از ابن عباس وارده که اصحاب عرض کردند

که علامت شرح صدر چیست فرمود متوجه بمبدا و معاد بودن و از دنیا که دار الغرور است دور ماندن و در
انقضی ظهرک نیز تمثیل بحالی کسی است که بار گران بر او نهی و آوازی از پشت او برآید الغرض کجا این تمثیلات و
تشبیهات و کجا افترای آنچنانی بر حضرت مرتضوی که بمجرد تعلیم بابی از علم از دحام در بطن مبارک پدید آمد چون
ضیق مقام بود و انضلاع من از هر طرف منفتح شد اگر سنیان چنین مهملات روایت میکردند البته رفضه آسمان
زمین میگردانیدند که مقدار عداوت سنیان از بیضه کبک با کیان بمناره بلکه بلند بمقدار کوه الوند رسید
و بنده در تعداد بیضه های پرندگان و در کتب این درندگان بیضه بیمغ را نیز دیده ام بالجمله خرافات علمای
رفضه حدی و پایانی ندارد تا کجا کسی شرح آن تواند کرد و بجای کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که هر کرا
از معارف شنیدم که مذهب محدث اختیار کرده بود گفتم که راست بگو قبل ازین مودت اهلبیت داشتی وقتیکه سنی
بودی قطعا و یقینا محبت ایشان بخلوص دل داشتم پس گفتم مقدارش بگو از کی بیشی می گفت الان کما کان و کجا
بیشد ولیکن چون وساوس ابلیس لعین در صحبت سیه کاران بدین محیط بود روشنی اندرز علما کجا فایده می بخشید
و این همان حدیث حضرت ائمه است که شقی ازلی را در دلش نکته سیاهی بهم میرسد و ضال المستقیم میگردد و سعید ازلی را
نکته نورانی الی آخره پس باید از مجتهد پرسیدن که کسی دل کسی را شق کرده اگر اتفاق شود بنظر می آید پس این تشبیها
که کلام بلغا از آن پر است ولیکن مقامات را با لفاظ و قراین باید دید که کدام بر حقیقت محمول است و کدام از آن بر مجاز
اکثر درین امور که گفتیم خواه از آیات بینات خواه احادیث سرور کاینات خواه از روایات ائمه هدی گنجایش مجاز است بلکه متعین
بخلاف ما نحن فیه که بجز حقیقت صدوری ندارد و [illegible] را مجتهد هم می یابد ولکن اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم
تقلید امام خود حافظ شیرازی فرموده چون سامری مباش که زر دید و از خری موسی بهشت و از پی گوساله دوید
سعید الفرقه [illegible] مقام ظاهر است که در شرح صدر فریقین بدان قایل اند و امری است که کیفیت آن غیر از علام الغیوب کسی نداند
و در اینجا محض کاسه لیسی ابن سبا اتباع مجتهد [illegible] بمقتضای هر گنده پیری را گنده خوری است و چون اکثر [illegible] شنیده باشد که جناب
مرتضوی در فکر او هستند بهر افترا که ممکن بشد به [illegible] احادیث ائمه کرام [illegible] چنین میگرود دشمنی او را حدی نبود و قبل از هم
دانستی و در اینجا هم پی برده باشی که بی تکلف وقتیکه بحکم مقدس مرتضوی محبوس شد گفت که من رسول تو ام مرا بعوث
[illegible] خویش فرستادی و آن یهود خواسته بود که حضرت امیر را با این تملق بمکاید خویش فریب دهد چنانچه زراره تلمیذ رشید و محبوب
که حضرت امام صادق را در پیرانه سری مجیبی گرداند فلعنة الله علی ابن سبا و تلمذه زراره و من شر من الیهود والنصاری
کافی مختار الکشی الحاصل چون خود جناب امیر چنان بیان فرمود یعنی از دحام علوم و تنگی بطن باز از انفتاح اضلاع خویش
اکنون کجا گنجایش مجاز و تشبیه است ورنه لازم آید سد باب حقیقت پس دلالت نصوص قطعی شد که هیچ احتمالی را تحمل نیست و
بنای طعن بر شیخ صدوق الکواذب همین است و این ملایم قدمای شیخ صدوق را که پیشوای او بودند یعنی شیطان الطاق از خود
در پیچ آمد که چون معبود خود را طویل و عریض و عمیق میدانستند و بصفت بشر قدما و را مایل بودند و از علی بر اعتقاد میمودند
و اسفلش را اجوف و کاواک قرار میدادند تا ویلات نقال کثیر و دیگران از قوم بی پیر راه گریز خالی نماند فکیف که شیخ

کافی کلینی ثقة المحدثین این خرافات شان موجود باشد که باعث آن شد که ائمه ایشان را لعنت کردند و با وصف اخلاق
عظیم از در خود راندند و سفارش اصحاب گوش نکردند و این تفرقه هم عیان ست که شرح صدر تعلق بقلب شریف
دارد که از کسی نتواند دید و شکم و انتفاخ و ممتلوء آن از امور ظاهره بدیهیه ست یعنی چون حضرت در قرب وفات
با جناب مرتضوی سرگوشی فرمود و تعلیم مذکور بحصول انجامید حالانکه امهات المؤمنین بعلم حضرت پدران خویش از
رطلبیده بودند و حضرت اعراض فرمود چون جناب امیر فرارسید سر مبارکش بسینه اقدس کشید و چنان اموخت
که حالش و انستی ولیکن حیرتم می رباید که هزار باب بسینه مبارک کشاده شد مگر زینهار این علوم مشکل کشائی
مشکل کشا نکرد تا حضرت بعد از غسل گفتن پر روایت و از نجا زفضل اجتهاد و استنباط را از جناب امیر سلب گردند
و خداوند تعالی در کتاب مجید مدح آن می فرماید و آنرا سبب جمعیت خلایق مسترشدین میگرداند درایت و لو ردوه الآیة
کما یجی عنقریب ثقة المحدثین دریده دهن برخلاف قول صدیق لن یجمع الله علیک الموتتین بدنیا رجعت نمود و بانه
از سر نو تعلیم مرتضوی مشغول شد و بالیقین لطین بودن الجناب قبل از آن بود که حضرت هنوز از جهان انتقال
نفرمود پس باید که بعد ازین لطینی را حدی نباشد ولیکن تو انگفت که ازین جهت اسباب کتابت همراه بود تا ابد فرزند
اگرچه مشهور و سبب افضلیت انیست که در سینه باید نه در سفینه چنانچه مخلص کاشی میگوید ع علمیکه حقیقی ست در سینه
در سینه بود یا انچه در سینه بود صد خانه پر از کتاب سودی ندهد باید که کتابخانه در سینه بود و آلهی پناه میجویم از آن شیاطین
که صدر جناب امیر را بجهت عداوت و تنافس فی به کمال تنگی گردانیده اند پس عالم قبر را بر ایشان تنگ بگردان و از بیخ
که امیه بر اندیشه بودند کما فی لا اصول بهر حال مشکل کشائی مشکل کشا سبب مزید ورنگ ور وفن چنان شد که مزین
ناعاقبت اندیش در رسایل خویش زار نالی از حد گذرانیده و درین باب هم خلفای ناکرده گناه را زیر مطاعن
گرفته و کتب خویش را انباشته که نماز جنازه شریف را چند چند کس گذاردند تا باخر شب و روز سوم نوبت شریف فرو
رسید بفتوای جهان آرای جناب مرتضوی پس از تکمیل و با همه کوچکی حوصله ها رفضه بحدیث زبان و غیره که هم در کافی
شانئه اعتقاد دارند آنکه علوم هر دو جناب برابر بود بلی زیادت و نقصان و کم حوصلگی را حصور بجناب امیر بسته اند
بلکه صدیق اند هست و ابوذر اینهم در کافی نواخته اند که اگر بر ضمیر سلمان اور اقتل کند یا دعا برای قاتلش نماید تو و نحی
در شرح ان قصه مهملی طویلی آورده و لفظ کم حوصله رقم کرده حالانکه گویند که مرتبه ایشان تالی درجه ائمه هدی ست و سلمان
کر اول و بابا ل سبت و ارکن دوم و صدیق امت ست سبحان الله این امور ایشان نظر ندارند و بر شیخین معطلین که
بعضی از مسایل اجتهادیه اختلاف کردند تهمت می گارند و نقایص حضرات ائمه مطاعن بلکه امام الائمه را در کتب دینیه
که از راه کوری و کورانگی می آرند من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و در مقام اعتراضات رفضه لیسه
جناب حلال مشکلات زیاده تر آنست و مدعای این منافقین تیقین حاصل نگردانی که روز طلب قرطاس که هدایت
تمامه عالم بدان منوط بود هر چند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمنا داشتند ولیکن حضرت شاه ولایت
که هم کاتب وحی و هم بود ندسامان کتابت نیاوردند و درین فایده خاص اهتمام زاید الوصف نمودند که اسباب کتابت

ولیکن اہل ترہات ہرچہ خواہند گفتہ باشند کہ از ائمہ تا حضرت [illegible] امام رضا بودہ و ند عیاذاً باللہ
فانہم فی خرافاتہم یعمہون بعد ازین خاطر کمترین بحدیث نبوی صلی اللہ علیہ والہ کہ در وجہ نزول سورہ الم
نشرح بروایت ابن عباس سلطان المفسرین در مجمع البیان آوردہ متعلق است تا بعضی از فواید آن
استنباط نماید کہ موجب ندامت گردن قراران قوم گردد اگر ایشان شرم و حیا را استعمال نمایند و لیکن
بحکم ما لا یترک کلہ حرفی گفتہ میشود و آن اینکہ [illegible] بعضی از مطاعن راشدین را بدینمعنی نقل میکنند ثلاثہ
کاسہ لیسان شان مزین مذہب نقض است در دیار ما کہ میگوید ایشان بالاخر ندامت کشیدہ گفتہ اند
ای کاش چنین نمیکردیم و ندانستہ کہ این دفتر اگر در کتب شیعہ بر کشاییم بسیاری امور در تجنب از مقبولین
شیعہ بہم میرسد کہ اصول مطاعن میکنند اینہمہ را بر طاق بنہ نگاہ بکن کہ جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ
فرمود کہ من در جناب قدس رب العالمین دران روایت چنان عرض کردیم و مرا مناسب نبود پس
بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج و عدم خلط متقین امامیہ کہ در لباس اہل حق قصد خون خواری داشتند
و در مطاعن اصحاب بیجا نکردند و یا وصف سزا و جزا کہ با ایشان وارد از دنیا بطور نمونہ رسید عذاب
الاخرہ شد و اقوی توان گفت کہ در کلام خلفا پیروی انبیاء مرسلین بلکہ خاتم النبیین بود اگر گفتہ باشند
و ذرہ از خطارا بجای کوہ الوند قرار دادہ اند کہ معمول اہل زہد و طالبین مقامات عالیہ آخرویہ ہمین است
حسن عبادات را بر قسم نسیان زدن و زشتی اعمال را لوح و قدم داشتن و چون طالب علوم دینی و مثوبات یقینی در کتب
ملت ما ببیند البتہ ندامت را اصل الاصول عبادات خواہد یافت و کنتوری و غیر او نوشتہ اند کہ جناب امیر ہم گفتہ
حضرت عباس چون دست برای آنحضرت نگشاد ندامت برد و نیز ظاہر است کہ بعد از ان ہم تغیر و تبدیل دین و ملت را
وجہ [illegible] ہم در این اوراق گذشت کہ رفضہ ران گناہان کہ اکبر کبائر توان گفت تاویل ترک اولی
قرار دادہ اند ہذا التفصیل باری دیگر فواید حدیث شریف نبوی را کہ شان ورود سورہ مذکورہ بود بر اذہان صافیہ اہل
استنباط حوالہ کردہ میگویم کہ مجتہد را از ذکر عبارت ناصرالدین بیضاوی ہیچ فایدہ نشد کہ یقینا بر حقیقت خویش محمول
نیست و در انتقال بطن معیار عمر تقوی متعین است پس آنچہ دربارہ فقیر گفتہ پیروی پدر فانی خویش کردہ
کہ بیشتر در تالیفات او خواہی دید کہ خطای مشکزاز و صادر است و صاحب تحفہ را سیدی بعلت بدگہری یاد میکند
و این میدان نادر صولہ حیدریہ المجوس التقدریہ چنانچہ باید طی کردہ ام و از اتفاقات حسنہ و حجت بالغہ الہی
الحمد چون نام این کتاب در تالیفات فقیر بعضی از مقلدین مجتہد دیدند و بیشتر وقت صحبتہا پرسیدند و پیش ایشان
بیان کردم این کتاب برای رد رسالہ ذوالفقار مجتہد فانی نامزد شد قریب ہشتاد جز رسیدہ و لیکن از اشتغال
با امور دیگر ناتمام ماند اگر جناب مجتہد الزمانی را حوصلہ دیدنش باشد اجزای کتاب را بتوسط شما طلب نمایند
خواہم فرستاد و ہر قدر کہ فارغ شوند و [illegible] فرستند باز دیگر را طلبند دریغی مرا نیست دریغی نیست کہ مقصود اصلی خطاب
با ایشان ہمین بر الکہ بعد از مدتی بعد از انتقال مجتہد فانی قدری سامان تالیف بہم رسید تا شروع کردم و در زندگی

شان هر چند جستجو کردم غیر از حق الیقین وجلاء العیون وامثالش چیزی نیافتم وکسی دستگیری نکرد ولیکن چون مجتهد
از تالیف فقیر بتحقیقت پی برده بود وحیله او نه پسندیدن کتابش که در ساقط شده واینهم دانسته که بصحبت استدعای
مقلدین وتقاضای ایشان شب وروز عیش شیرین بر من تلخ خواهد شد اتفاقاً بدان امر تن نمود وبهر حال از مجیب عاید
مضطرین هنوز امیدوارم که چنان سامانی از کتب فریقین خصوصاً کتب فقه ویقینین وصحیح یابم تا از معرض طبع
برآید وآنچه باقی است انرا تمام نمایم ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم بالجمله آنچه در ملامت وسرزنش کمترین انام
گفته در جوابش میگویم که بلی سینه حضرت بمقتضای تناسب اعضا النسبت با مثال واقران خود وسیع بود حتی که
حضرت را بعید المنکبین نوشته اند وحسن صورت آنجناب زبان زد خاص وعام است ولنعم ما قیل ع آفاق را گردیده ام
مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده ام لیکن تو چیزی دیگری قوله اعتقاد من بجناب مرتضوی چنانچه بارها بر زبان مشتهر
شده بام نیز همین است که سوی الخلقت بود ونه چنانکه مجلسی در بحار زیبائی جناب سیده در شمائل جناب امیر المومنین
آورده که ترک ذکرش اولی است وشکل صنوبری برای قلب علما در کتب اخلاق وسلوک هم نوشته اند مسلم است وچون
بجوف نیست اول بیان باید کرد که ایمان وتصدیق خدا واینهمه که ادعای آن داری بچگونه در دولت جا گزیده
واگر حلول است از دو قسمش کدام ومعنی عبارت مشهور را که ایمان تصدیق بقلب است چه فهمیدی اگر معنی آن بخواهی تو
تو اگر چه بخواهی فهمید مگر ناظرین توانند گفت که سخن همین است وحیرت این است که گفتگو در تکلم است نه دل جمیع متکلمین
متفقند بر آنجا جا دارند که محل ارادات وخطرات دلست ودر این باره نمیفهمم چگونه باینهمه ارادات وخطرات گنجد ومبدای
افعال غیر متناهیه میگردد ودر هر یک چشم تا محسوسات منطبع میشود وجانوران صغیر که جثه شان اگر بجز لا یتجزی تعبیر کنی
سزاست … ودر هر یک چشم اینها چگونه عالم گنجانیده وارد الغرض اینهمه را اگر کسی بتحقیق نمانده بقول خواجه حافظ کس نکشود ونگشاید
بحکمت این معما را ولیکن آنچه علوم متعارفه است مطابق آن بخبر میرسند واز حضرت آدم تا این وقت کسی نتواند گفت که چه علوم کسبی
تحصیل کردم بطین شدم واضلاع آن انتفاخ یافت پیشوای قوم رفقه که امیر المومنین از وساوس وهواجس چنین افترا
کرده مجتهدین مفضلین بر چنین تاویلات رکیکه شدند اینهمه را بدتر از گناه توان گفت بالجمله هر گاه امور مذکوره الغیبوبی
که قلوب مومنین نور ایمان دارد ومملو بدان است وپر است از علوم وقلب مبارک حضرت را بمزید علوم ومعارف پر کرده
وهیچ کدورتی وکثافتی در آن نگذاشتند تصدیق خواهد کرد ولیکن این معنی را تجویز نتوانند کرد که کسی بگوید که
بعید از مزید علوم وادراک وانکشاف اشیا بطین شدم وعلامت بطین شدن انست که تجویز سیل آن است
بحضرت شاه ولایت نسبت میکنند وبران می نازند که صدوق چنین کتاب نوشته که امر بطین الجنین عالماً بما اعلاه ولابد
ودلائل ساختند اینها مصرع هر چه گیرد علتی علت شود شاید که ردم شیطان النفاق که او هم مثل بیاره آنجناب …
در آن وقت که این کتاب را صدوق تصنیف میکرد ودر بندش تعلق گرفت زیرا که جسم اسفل معبود خود را اجوف
اعتقاد میکرد کامر وتفصیل از … ام هم مناسب ببلیغ بنا بران بقیه کلام مشغول می شوم که آنچه گفته که سیاه
شهاب الدین احمد که از کبار علمای اهل سنت است در کتاب توضیح الدلائل آورده عن ابن طاوس الخ …

در علمای اهل سنت شهرت و اعتبار کتابش چنانچه پدرش ورزه و افتخار می طلبد باید ثابت کردن و هر قیدی از
قیود وش التفاتی نمودن نه آنکه لا تقربوا الصلوة به بینید و انتم سکاری را بر نگیرید من بعد اینجه در
روایت هست اشارت است به بطن مبارک و حوائج آن پس البته اشاره شد بقلت لیت و عنقریب گذشت
که در معنی هیچ اندیشه نیست قیل و قال و راه سن بطین گشتن و انتفاخ اضلاع الست از کثرت علم پس از مطلوب
در عبارت نشانی نیست و هم چنین لفظ زق که برای مزید اهتمام وارد فرموده پس تشبیه شد بحال پرندگان
که در سیر کردن بچگان خود سعی موفور تقدیم میرسانند در هندی هم این تشبیه مستعمل است تلامذه فقیر خود
اهتمام مراد در تعلیم خویش میدیدند گویا ترجمه این عبارت کرده ند و میکنند و درین امر هیچ قباحتی نیست قبح
انیست که کسی نسبت کند یکی از بزرگان دین که شکم من از جهت مزید علوم بدینحد رسیده و اضلاع ان منتفخ
گردیده پس انچه ثابت شد مقصود نیست و انچه مقصود بود به ثبوت نرسید و مجتهد بحدث کنان بجهت عدم
فتح از مناظره بکر بحث و هر چند او در کارگاه اجتهاد قیام و اقامت دارد و دیگر چون مقصود را پایه نمیکند و
یاوگی می آغازد حقیقه بر خردمندان راه فرا بیهوده است کما لا یخفی بلی دانشمند آنست که بمغز سخن رسید
و مابه النزاع را فراموش نسازد کلام درین نبود که حضرت امیر وقت بیان کثرت علم خویش استعاره
فرمایند بشکم مبارک که اشاره بقلب شد بیت شد و البته این اشارات و کنایات در کلام بلغا موجود
و قلب را محل معرفت و علم و تصدیق و نور هر چه گویند بر جای خود از ان صحت مابه النزاع لازم نمی آید
و من ادعی فعلیه البیان و علینا زده بالبرهان و شکم مقدس جناب رسالتمآب در عبارت زنهار مذکور
نیست مجتهد خوکرده بدار نشده بموشر جزای اخروی دار الحنا یافته چنان در مجلد اول مفصل گرمث و در
جاهای دیگر محمل خردی و بزرگی و کمی و بیشی علم و معلومات میانه هر دو جناب با اقتضای قلت و کثرت درجات
در مذهب و روایات ماست و لیکن مناقب مرتضوی که علمای رفضه نوشته اند و هم روایات عوالم
اربعین که در مجلد اول مجملا و مفصلا آمده دال بر مزید علم جناب امیر است پس خردی و بزرگی را گنجایش نباشد
و نسبت مساوات علم خود در کلینی موجود است و چون اعتقاد شیعه چنان است که چیزی از هر علم حضرت نبوی
که از جناب امیر گذاشته باشند پس مساوات ظاهر است و هم چنین مهاجرین امام نشده اند بدون این امر پس
علم همه برابر است و بنده از اصول شیعه در تالیفات خود ثابت کرده ام که خاتم الائمه جامع جمیع علوم قرانی است
بخلاف بزرگان متقدم و این بیان خود در رساله جداگانه است اگر کسی را هوس دیدنش باشد تقریباتش
میتوانم بحد بتش رسانیدن بشرطیکه خود نویسد یا از کسی نویساند و باز پس دهد بالجمله اینقدر برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم درین عبارت و محض است که آن جناب استاد بوده و کمال اهتمام در تعلیم مرتضوی مبذول
میداشت چنانچه در حق طاهر بچه خود و لا ... ظاهر است که در زید مانند شیعه است لازم نمی آید دیگر امور بلکه نقص بحاب
و در بخصوص تنبیه حضرت در مزید اهتمام بوسن و مقصود مجتهد بحث اینمعنی است که صدوق الکلام بجناب امیر نسبت داده

میشود پس از ینجا نیز حکم توان کرد که این گروه از شیعه امامیه هم نیستند بالجمله لفظ عالی الکعب در کلام آن بزرگان
برمعنی حقیقی در باره جناب مجتهد زمانی محمول است که غلو کعب و رافضی در لیست و بجاهای دیگر که احتمال رکاکت
و ظرافت در آن نباشد و مطایبات و مضاحیک را در آن راهی نتواند بود حمل آن بر معنی اول است و هر سخن
وقتی و هر نکته مقامی دارد و اگر در روایات محدثین امامیه نظر کنی بسیاری از مقامات خواهی یافت
که با تنافر میانه لفظی و سائر الفاظ مدحیه کار خویش را بکمال رسانیده اند و بیانش خالی از اطناب
نیست رسیدیم بعد از نسیان بر امری که جناب مجتهد در علم تشریح دخلی وافر دارند و از غایت اختلال و نقصان در
اجوف و مهموز بودن خود حکم فرمودند که قلب جوف نیست و تجویفی ندارد و این بدان ماند که در اصل
استغنا برای شهادت ابطال حضرت شهید کربلا رضی الله عنه و تحصیل ثواب آن زمان جمعیت
عبد الله عمر رضی الله عنهما را سبب امامت بر ندعلیه مستحقه قرار دادند و ان اگر باشد بعد از واقعه
شاه شهیدان بمدت آنگاه بدلی دراز پس تقدیم سبب بر مسبب اتفاق افتاد و گویا مثل
عماری سکندر ذو القرنین را با امام حسین علیه السلام چسپانیدند و تاریخ ذاتی خود را بر خاص و عام عیان ساختند
و در ینجا خاصه حکایت بزرگی را از قصات تازه گردانیدند که مسافری در دهی رسید و فرودگاه
را چند آنکه جست نیافت کسی گفتش بدیوانخانه قاضی برو پس دید که قاضی در محراب مسجد شطرنج
می باز د گفت این چه حرکت است قاضی جواب او که مگر علمی نداری که مسجد برای نمازی باشد و اوقات
نماز در پنج محصور است پس چرا آدمی در دیگر وقتها معطل نشیند مسافر گفت سخنی است با صواب لیکن درازی
شوارب را که لب زیرین را پوشیده چه جواب قاضی گفت که در سفری بهم رسید شوارب حسن خاشاک بنکه رفع میکند گفت
حضرت خاطر جمع شد باری این کیست که در گوشه مسجد افتاده آه و ناله میکند قاضی فرمود نوبت به سرسام
رسیده بود در کتب طبیه حب خیار خیره دیدم پس حب در کوتش انداختم و خیار را در شرمگاه او گذاشتم فقط
قاضی نباید دانست که پیشه طبابت هم دارم اگر قاضی رطل بوق قدری درین فن ماهر بود و مجتهد
قصبا سبق از و در ربود جاییکه حکم فرمود در باره قلب جوفی ندارد چگونه از علم پر کرده شد اکنون بسط
اجمال اینقدر ضرورت نمود میشود که علمای علم تشریح نوشته اند که در وسط قلب پرده الست میانه دو تجویف در
جانبی خون است و در تجویف دیگر ریاح لطیف که عبارت از روح توانند شد فاین میشود لیکن انکار
اجوف بودنش از عجائب و غرایب افادات خواهد بود گویند در خانه یکی از حکمای سابقین جانوری بود
اتفاقاً او را لاغری شروع شد چند آنکه علاجش کرد سودی نداد با آنکه بمردش شکمش چاک کرد و اعتقاد
بود چون دلش برآورده دریده در جوفش سنگی خرد ظاهر و الست که مرضش این بود مستحکم نشد اگر جناب مجتهد
که قلب را مصمت پنداشته اند برین مقدار سطور بشنوند و عبارت کتاب چند اینک عبارت شیخ الرئیس ... از علی
مع الشرح باید دید اما القلب فانه مخلوق من لحم قوی لیکون ابعد من قبول الآفات منسج فیه اصناف الليف

غش و دلال خود را بتکذیب علامهٔ دهلوی در بارهٔ لفظ زیادت داد یا گوئی در قفص بعلت جهل و رفض میدهد
و نزد اهل حق هر کس که چنین گوید کافرست لقوله تعالی فی سورة البقرة والکتاب الذین آتیناهم یعرفونه کما یعرفون ابناءهم بیانیکه بارشاد این
کتاب و مانند آن یافتی و نیز حق تعالی میفرماید فعلم ما فی قلوبهم در شان اهل بیعت الرضوان و بر دلیل
تلقین مدح ایشان و سیاق آیت دران وفا و اخلاص را مظروف ان ظروف قرار میدهد پس باید
بخطاب این پلید گفتن که بجز عصمت که هیچ جوئی و راهی نداشته باشد این امور چگونه متمکن شد
که کدورت نالغین و زنگ قلوب منافقین مقتضی اتمیمی شد که معاصرین ما از حیوانات ناهقین گویند
که زینهار گاهی صدور اصحاب بوفا و اخلاص معقرین نشده حتی که در عهد کرامت عهد سرور عالم گاه
نفاق مخفی بوده و بعد وفات شریف عیانا و جهرة بوضوح انجامیده چنانچه بجابجا دانستی پس این
اهل زیغ و دغل با قتضای الطیر یقیس علی نفسه چنانچه مخلصین را غابرین منافقین دانستند لاحول
ولاقوة الا بالله و ایضا حق تعالی در مدح اصحاب بعد ذکر ایمان میفرماید و زینه فی قلوبکم
پس ناظرین را بر بیان مجتهد حیرت زاید الوصف مترتب میشود که بدون خوف چگونه این زینت
در قلوب شان بحصول می پیوندد و این اوصاف میگنجد انکه شنیدی از غرائب و عجائب در صفات کیفیات
بود و اطرف انکه اهل افترا در تفاسیر خویش بر فتراکی همه هدی خصوصا حضرت امام صادق کافی
کلینی و تفسیر قمی چنان بسته اند که مراد از ایمان جناب تقوی می باشند و از کفر و فسوق و
عصیان ابوبکر و عمر و عثمان اند پس اگر آنها در قلوب رفضه با وجود خفت جثه نگنجیدند البته غرائب ذات
لیکن نمانند انکه جناب میر یا وصفشان تن و نوسعتی و لطیفی شدن هر سه حیثیت صدو و فی لی هوش و شیمه
بودن بشتر در کتاب بقرار جناب سیده بضعه سید البشر بتقریب شکایت در باره حضرت اقدس ایشان
چه دریه چگونه گنجایش در هر قلب شیعه پیدا کردند که تداخل جوهر در جوهر بدون زیادت حجم که در براهین کما
تحت ابطال جزء لایتجزی دیده باشند باشی البته محال آن کسی از متکلمین هم از تجویز نکرده و لقد صدق الله تعالی
فی کتابه حال الا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین لهم من جهنم
مهاد و من فوقهم غواش وکذلک نجزی الظالمین الغرض مجتهد قدکه جواب عجیبه را گوئی میکنند از هر گوشه او بال عظیم و شقاوت
عیم پیدا میشود و بیلا مجتهد باب صاحب از مان تداخل اوصاف را بدون جوئی در قلوب تجویز نکردد
حضرات ائمه هدی تداخل جوهر را در جواهر ثابت فرمودند و خلفای راشدین را در حدیث طول
کلینی امام صادق وارث فردوس برین گردانیدند باز ایشان را عین کفر و فسوق عصیان
دانستن شاید که در فضای آسمان و زمین هم تواند گنجید لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب
عظیم زراره و نوشیر دالیهود و النصاری و الشیطان الرجیم افسوس که نفوس قادسه حضرات ائمه را بر نفوس خبیثه
خویش قیاس کردند که تلون و تناقض خمیر شانست حالانکه شان اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم اجمعین ارفع از انست

ه موحد چه دریای ریزی ذرش تیغ شمشیر حیدری نهی بر سرش تا رسید و هراسش نیافت گرش الحمد بشر
بفضل خداست و بس **قوله** ابن حجر اسخ اگر دل رافضی از ذکر خلفای ثلثه راشدین سوخته
کانون سینه اش از آتش حسد برافروخته باید که در حدیثیکه دلهای رفضه بر داغیش دل بسته در آن
نظر کردن که مآلش غیر ازین چیست **ه** که من شهر علم علیها درواست ؛ درست این سخن قول پیغمبر
است یعنی حکیم طوسی فرموده که چون اختلاف در حدیث یافته به ثبوت آن حکم نشود بعد ازین چون جناب شاه
ولایت دروازه آن مدینه است از دو حال خالی نیست یا فقط از سنگ و خشت و آهنگ و ماتیعلق
بذلک منتظم ساخته اند چون رومی دروازه و چون بلده یا از چوب آهن شکست داده نصب نموده اند
چنانچه مسجد کالی کوت از ملک پیغو سلطان و بهر حال لوازم آن در هر دو صورت ناگزیر گشته
و رهگذر حضرت روح الامین مجیبا و مهیا باگردیده پس اعتراض مشترک الورود است و نطقی
ندارد بخلاف ارتفاع شکم و انتفاخ اضلاع آن کثرت بلکه قلت علم زیرا که حضرت صلی الله
علیه وسلم مثل این باب هزاران ابواب علوم یاد داشته بودند که یکی را بر جناب مرتضوی
برکشودند پس تنگی حوصله جناب ولایت بر اصول رافضه دل تنگی تنگ چشم صدر تنگ باید دید
و این خود بر صدر خیالیه پیشوای رفضه یعنی صدوق الکواذب طعنی است که بار بار گفتنی نیست
مگر ستعلیم مجتهد کودن که اگر گاو و کوزن بودی اینقدر ملمع آموزنده خود را پیشان نساختی
گوساله شان پیر شده و گاو ننشده بعبارت بصارة العلم هر دو اشاره کثرت و قلت موجود است شاید اگر آن الفاظ از فکر
افتاده باشد ببین که بعد ذکر حاصل حدیث علل شیخ الشیوخ گفته بودم که انتفاخ بطن از کثرت علم امیر است
که سامعین را از کثرت خنده پشت دوتا میگردانند بنجا ارتفاع شکم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم قیاس باید کرد که در چه مقدار خواهد بود ولیکن ذکر کثرت در رساله محض رعایت بابی کتاب است
یعنی علت البطین کثرت علم بود که در حقیقت قطره از آن دریا شیر ابر او صفت قلت انتفاخ اضلاع و کبر البطن
بظهور رسید و قبل ازین باعتراف فرو تنی در شرح کلینی کم حوصلگی صدیق امامیه بظهور پیوسته چه ذره در تحقیق شکم کرد
که رفضه گویند که صدیق مذکور از شاگردان شیعه خاص جناب امیر المؤمنین بود و حاشا که اهل حق آنجناب را چنین میگفته باشند
الحق با وجود اعتقاد کثرت علم آنجناب معتقد تامیم نفعیه که انهم فیض ان از دریا ناپیدا کنار است که علی مرتضی و صدیق و فاروق و ذوالنورین
و دیگران از آن بحر العلوم بهرهای وافر اندوخته و همه اصحاب مانند نهرها واسطه فیض رسالت گشتند این نکته را باید دریافت که چون
از جناب امیر رسید مذ فرمود که از غلامان این یارگار هم و قس علی هذا دیگران هم لفظا و معنی رطب اللسان بوده اند و ابو
صدیق خود را خالفه گفت بجواب اعرابی که سوال کرد تو خلیفه رسول الله هستی یعنی پی حقیقت ام اینهمه غلو و عدوان اعتقاد
روافض است که علوم هر دو جناب مساوی قرار داده ابواب علاقه را بر روی خود کشاده اند و آنچه حرف تو اند بود از
از افترات و خرافات شان که زیاده تر ازین در هر جلد این کتاب از اصول موضوعه ایشان نشان داده ام که هوش

حلال مشکلات وساده آرای مواعظ فرقانی میشدند تفسیر فاتحه با زهفتاد شتر میشد چنانچه در مناقب
مرتضوی است حالانکه سورهٔ فاتحه از یک آیت سورهٔ بقره هم قصیر ست بلکه نصف عشر نمیرسد پس کجک حیلگی
رفضه بد اندیش عجلت پیشه باید دید که نقاره بر زمین نواختند وعلم وتاه تاه را بر آسمان بر پی افراشتند
یعنی فاروق چنین کودن بود واحبار بر روایات اصول طایفه کسبیه کما هو فی النزهة الکشمیریه
نوبت بکم حوصلگی وتنگ نظری دشمنان جناب مرتضوی چنان کشید که جز بقدر ضرورت وانهم ملحوق اشد
حاجت گفتنی نیست وحمقا ادراک اینمعنی نکردند که چنین و برادرش را پلید همه مهاجرین وانصار کما روی عیاشی و
الکلینی فی التفسیر بزعامت گبری رسانیدند و این مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت پیغمبر بودند چنانچه
در شرح کافی هست ونیز عادل ومنصف نزد والد ومولود بلکه مجلسی واکابر او نیز در شرح خود بر نهج البلاغت
اعتراف جناب مرتضوی بعدالت واجتهاد ودریادلی وسبقت او در ولایت وامامت اعتراف فرمودند
پس لازم آمد که همه این بزرگان هم چنین باشند زیرا که کسی قایل نگشته که فاروق بدان صفات متصف
باشد ودیگران عاری ازان وبا انهمه آن روایات هم منقول از کتب شیعه در کتب کلامیه مثل صواعق وتحفه
اثناعشریه باتفاق فریقین بجواب بعض مسایل موجود که علی مرتضی افسوس کردند که ترسیده شدم از
امر یکه ندانم وآن بزرگ که مثل او در اهلبیت کسی وبغایت بکمال ورشاد رسید یعنی حضرت عبد الله عباس
در بیان معنی لفظ فاطر بعجز وزبونی همدوش گردید کما فی مجمع البیان وصدیق بنود کما فی نهج البلاغت
للمرتضی علم الهدی والرضی الولی والمختار للکشی امامیه باعتراف اکابر علمای شان که عنقریب النتی از دو ایم
کم حوصلگی بد بنیاد وسلمان رکن رکین مذهب شیعین که باب الله بود کما فی البحار وتراجمه وباب بینه بودن
او را پر ضرور چنان در جهل مرکب ماند که معاذ الله قصبا سبق از شیخ چلی دور بود که این بیچاره وقلتیکه پیر
اولاد خویش بخیالات نفسانی متغیر شد وسبوی روغن گاو بر زمین افتاد اعتقادش همین بود که ان سبوی
توبینیه عود که ازان این همه سمه تجارت وکتخدایی وبهم رسیدن اولاد وتقاضای شان در باره شیرینی است حملوک
سوار نیست که یارا دمی برد وحضرت سلمان معاذ الله از غایت جهل انهم میدانست که صوبه مداین کسری بحکم فاروق
حاصل شده واو از غایت جهل مرکب میدانست که بحکم مرتضویست پس جمیع امور خلافت راجع بحضرت حلال
مشکلات خواهد بود ولکثرة علمه انفتاح لطبنه کجا ماند بسیاری از احادیث رفضه در کتب دینیه بخصائص
متاخرین مثلا که ایشان در بطون امهات طیبات کتب آسمانی ونامه جاودانی تلاوت میکردند سلمنا وصدقنا
که ثبوت شی لشی فرع المثبت له ولیکن قیامت اینست که در روز ولادت خویش بکنار حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم قران مجید را قبل از نزول بده سال بگوش مبارک سانیدند غلط گفتم بلکه آموختند بار تحصیل علوم هم
چندان حیا او فتاد که منبر چه فرمودند یا همه را نسیا منسیا ساختند وفقط الفاظی بود بدون فهم معانی بارها از فتنی
رسول الثقلین چه چیز آمدن مشتعها در علم وچون رفضه بی دین کفر را در کتب دینیه تا بجایی تا بشهادت رسانیدند بیر غالبیکه هم در قران

میرود و اقتضاء نفس الامریه مانند سوفسطائیه که نسبت بخود را میدهد بر روی عقلاء ذلیل و خوار گردانیده اند آنحضرت صلی الله
علیه و آله از تحسین عدل و داد و ترحم بر حال امت محمدی و کمال بذل عطوفت چنان گردیده که اصحاب سیر و
سیر جمیلا ایشان را شرح و ظلالت میکنند و در خصوص حضرت آنچه برای والی امت تاکیدات فرموده بود
شیخ کلینی بران باسناد اساتذه خودش و التسبت سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول بعثت الی النبی صلی علیه و آله
نفسه وهو صحیح لیس وجع، قال نزل به الروح الامین قال فنادی علیه السلام الصلوة جامعة وامر المهاجرین
والانصار بالسلاح واجتمع الناس فصعد النبی صلی الله علیه وآله المنبر فنعی علیهم نفسه ثم قال اذکر الله الوالی
من بعدی علی امتی الا ترحم علی جماعة المسلمین فاجل کبیرهم ورحم ضعیفهم و وقر عالمهم ولم یضر بهم فیذلهم ولم یفقرهم
فیکفرهم ولم یغلق بابه دونهم فیاکل قویهم ضعیفهم ولم یخبزهم فی بعوثهم فیقطع نسل امتی ثم قال قد بلغت ونصحت
فاشهدوا وقال ابو عبدالله هذا آخر کلام تکلم به رسول الله علی منبره ملا خلیل قزوینی در شرح میگوید شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت رسانیده شد بسوی نبی صلی الله علیه وآله خبر مرگ خودش بر حالیکه او بی
بیماری بود و بیدرد بود و درد اسم امام علیه السلام گفت نازل ساخت آن خبر جبرئیل امام گفت پس طلبید مردم را
که حاضر شوید نماز را بر حالیکه نماز جماعت باشد و امر کرد مهاجرین و انصار را بیراق پوشیدن شاید که
برای تجهیز جیش اسامه باشد پوشیده مباد که آنچه شارح گفته که طلبیدن مهاجرین و انصار بیراق پوشیدن شاید
تجهیز جیش اسامه باشد منافی تبصیر مجتهد و طعن الرماح که در عبارت حضرت بود ولیس قول است بزعم مجتهد [illegible]
[illegible] از زد و این الزام مجملا بود و تفصیل طلب بطور مذکور در اوراق دیگر از اصول شان نوشته ام انشاءالله تعالی
وقت بر آمدنش درین کتاب صریح می کنم مابعد از دیدنش بگوئی که واقعی این نکته بغایت دقیق است در اصول شیعه
بنهایت منطبق است کالقذة بالقذة باز رجوع کردم نقل بقیه شرح مذکور که تعلق بحدیث منبری دارد یعنی جمع شدند مردم
پس بالا رفت صلی الله علیه وآله منبر را پس رسانید بسوی مردم خبر مرگ خود را بعد از آن گفت بیاد والی
بعد از من بر امت من سے اندازم الله تعالی را یعنی که قسم بالله تعالی میدهم آن والی را که
هیچ کار نکند مگر آنکه رحم کند بر جماعت مسلمانان که در حدیث اول باب سابق مذکور شد پس بزرگ
شمرد بزرگ ایشان را و مهربانی کند ضعیف ایشان را و تعظیم کند دانای ایشان را و ضرر نرساند
بایشان که خوار کند ایشان را و لیکن فقیر نکند ایشان را که کافر کند ایشان را یعنی که باعث
انکار ایشان امام را شود پس کافر شوند نه بنده و در نخود را بی دخول ایشان بخانه او خورد قوی
ایشان ضعیف ایشان را و بیچ نکند ایشان را و فرستاده های ایشان بجهاد که بر و نسل امت مرا
اشاره بآنست که امت حقیقی من ایشانند نه منافقان بعد از آن گفت رسانیدم رسانیدنی
را و نصیحت کردم پس گواه باشید گفت امام جعفر صادق علیهم السلام این آخر سخنی است
که سخن گفته بآن رسول الله صلی الله علیه وآله بر منبر خود دید آنکه سیاه [illegible] پیر و بی سر [illegible] عالم که [illegible]

هر دو جهان و سرسبزی در دین و دنیا است می گوییم که چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکار رسالت
به اعتقاد بلا خلل در خطبه اخیر فرموده بود و بالزام قسم شرعی که از امام بعد وفات خود حضرتین امور چند
دیگر نمیخواهم فقرات رفضیه همین میجویم که این حرفی چند از حدیث شریف بوعا خاطر نگاه دارند و به بینند
که درین معرکه بازی میرود که گوی تازی میکنند پس بدانکه عدل و داد شیخین معظمین را که تمام آفاق را
تیره و تار دیده خلافت بنور ایمان روشن کردند حتی که مجوسیان ایران بدولت اسلام رسیدند و دل
و داد بر افراد عالم چنان گستردند که خود رعیت ایشان تمنا داشتند و از خدای عز و جل میخواستند
که امام چنان بهم شد که بر سر شان رود و از وثیقه حسن مجتبی باتفاق روایات فریقین ثابت است
که سیره خلفای راشدین موجب ترقی و سرخروی دارین و سعادت کونین است و پر ظاهر است اگر
[illegible] فقه غدیری را اصلی می بود در نصب امام وقت استعفا از چنین رسالت و ترتیب مقدمات
کاویة العیاذ بالله چرا الظهور میرسید کای جبرئیل من تنها هستم و این لشکر تابع و دشمنان من است امید
مهلت یابم که بمدینه رسم و این مهم را سرانجام دهم حالانکه جا بجا معلوم شد که همه اهل اسلام در رکاب سعادت
انتساب حاضر بودند چندانکه چنین اجتماع گاهی اتفاق نیفتاده که حجة الوداع عبارت از آن است خصوصا در مدینه
طیبه مان و طفلان و چندی از منافقان دیگر بود الی غیر ذلک پس ما بینی فرمود بر منبر یا علی بعد از خود از تو نیخواهم
مگر این امور و چون چنین تفسیر مودند معلوم شد که یقین کسی بنص صریح نکرده بلکه تعیین امام را برای امت
حقیقی خویش که باعتراف شارح کلینی مهاجرین و انصار باشند حواله نمودند و این بدان ماند که جمع
قرآن مجید را خود متکفل نشدند و برامت حقیقی خود گذاشتند بلکه اگر اندک غور کنی برهانی درینجا بر امامت
غیر مرتضوی قایم است و آن اینکه معصوم بود پس ادر اینگونه قسم دیانتند و فرمایند که خبر دار غیر این جهت
ممکن پس معین شدند شیخین مطابق آنچه دانسته بودند که اراده الهی بخلاف ایشان متعلق گرفته کافی
مجمع البیان و الا لازم آید مخالفت مرسل یا مرسل و هو محال کما فی نهج الحق و غیره که حق تعالی تمامی
نیکان را الی یوم القیامه تابع ایشان گردانید چنانچه طبرسی و دیگر اجله اصحاب خصوصا شیخین
بدان بناشند که اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر فرموده اند روایت فریقین کما فی المنتهی مولای [illegible]
و در مجمع البیان اعتراف بدان دارد در آیت کریمه والسابقون الاولون و نزد عبارته قیل نزلت فی الذین
صلوا الی القبلتین عن سعید بن المسیب و الحسن و ابن سیرین و قتاده و قیل نزلت فیمن بایع بیعة الرضوان
و هی بیعة الحدیبیه عن الشعبی و قال من اسلم بعد ذلک و هاجر فلیس من المهاجرین الاولین و قیل هم اهل بدر
عطا بن رباح و قیل هم الذین اسلموا قبل الهجرة عن الکلبی کمترین خلایق میگوید که بهر معنی که دلدهی ابوبکر
صدیق از سابقین است بلکه بحیرتش همراه سید البشر بلکه امام المهاجرین کما هو باعتراف امامیه فرقه [illegible]
[illegible] ایشان از سابقیت برای چیست لان سابق الی التی متبوع غیره نیکون متبوعا و غیره تابع له فهو امام

نشاید ند جناب سیده را بر دلدل سوار کرده و دست حسنین گرفته بر ابواب اصحاب گردیدند و اراده خون ریزی امت
حقیقی و اتهم در مدینه الرسول صلی الله علیه وسلم بعد وفات شریف مصمم نمودند و شق عصای مسلمین خواستند چنانچه
سلیم هلالی در نسخه خود آورده و دیگران بسر و چشم نهاده اند قطع نظر از احادیث تقیه که لا دین و لا ایمان لمن لا
تقیه له و خود را با جمیع اهل بیت بکشتن در دادند و خون خود را معاذ الله بدر گردانیده زیرا که محدثین شیعه نیز این
حدیث را در کتب و بینه خود آورده چون بیعت کرده شد و دو خلیفه اخیر را باید گذشت چنانچه از رساله سر العالمین حجة الاسلام
ابو حامد غزالی که بر مزعوم علمای رفض سیما مجتهد جی درین کتاب از ایشان است و قتیکه مذهب تسنن گذاشت و تشیع
اختیار ساخت پر ظاهر است و نزد شیعه برابر هزار دلیل تواند بود و کما لا یخفی اگرچه مجتهد قانع به بدین افترا و بهتان
باقی برده اند و ایضاً حضرت امام رضا احتجاج دو امام را محال دانسته و دیگری را کشریک البارئ پنداشته چنانچه عوام
هم آید انشاء الله تعالی و هر که گلستان را خوانده باشد او هم میداند که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمی نگنجند و این انحراف جناب امیر را بر اصول قوم بی پیر از تمثیل حضرت شبیر زیبد سر اگر اول شمارند
بجای آن دارد بلکه بهتر است از آنکه اول گردانند قول آنجناب را بخطاب حضرت عباس که ای برادر زاده دست
خود دراز کن تا بیعت کنم و دو کس از تو سرشاید به صلش جواب آنست که کسی نیست که مدعی امامت شود چرا من حالانکه
رسول خدا بر اصول موضوعه هزار بار خبر داده بود از جور غاصبین خلافت و دعاوی ایشان پس تصدیق مخبر
صادق فان ما بالذات قوی کما یا لعرض نماند انحراف دوم آنکه ابوبکر صدیق در مهاجرین اگرچه از همه با عتبار
عمر و اسلام و محنت قدیم و نصرت و موازرت حق که مصیبت حضرت را بار ها بر خود گرفته و منونه آنرا باری
عز و جل مصداق الطلق کل شئ بر اقلام رفضه جاری ساخته که تکرار درین کتاب از روایات شیعه در افادات
معصومین بر گذشته که شیخین معتقد کافرین بودند ایمان شان در ریاست کفار قریش بر عقبت و طیب خاطر بود و هم
تابید و موازرت و آنچه بدان تعلق دارد نمار ورز بخلافت رسند دیده در انجام نوشتم که جناب امیر را میگ
رفضه بر قیاس اولی کر لیس الخبر کالمعاینه کامر مفصلا الحاصل تمنای دوم حضرت آن بود که و ایبر رگان قوم را تعظیم و تجلیل
نماید و بر قرار دار رفضه معامله بعکس بلکه بنقیض کشید انحراف سوم آنکه از جناب بضعه طاهره فاطمه زهرا کیست که ضعف گواند
حتی که خود آنجناب با وصف آن اخلاق عظیمه در مخاطبه حضرت امیر فرمود که عالم بدین درجه رسیده تو از جای خود حرکت
نمیکنی و نزد خود لادری نجد نیست که گردان جهان را بر خاک و خون افگندی و اکنون بر نصرت و دستگیری من ظلوم
نطاق همت نمی بندی انحراف چهارم آنکه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و رضی الله علیهم ابوبکر را اعلم امت حقیقی
میدانستند چنانچه نزد یکه حضرت در خطبه فرمود مردی را مخیر کرده بودند و او سفر آخرت بر گزید و البته مقتضای تواتر
مهاجرین نیز همین است چنانچه در امام جماعت نماز که بالیقین از صاحب جماعت گری گستر می باشد اگر امامت اختیاری بود
کما لا یخفی علی من نظر الی الاحادیث النبویه علی صدرها الالف السلام و التحیه و برین قدر چه موقوف که خود علم الهدی
امامیه در شافی و غیره گفته که مهاجرین و انصار ابوبکر را چیدان می ستودند و حسن اعتقاد داشتند که در جمیع او

برگزیده از جناب امیر افضل میدانستند پس کاش حضرت عمر و ابو بکر عالمین بمسلک گردانیده متوقیر پیش می آمدند بلکه بجای طلبه علوم می پندد اشتند و هو کافی ناطق است یا آنکه بالکلیه تعظیم شان مسکینند و اصول رفضه بر خلاف آن دلالت دارد که بسا و را با وجود چنین منصب کرامت حقیقی برای او مسلم داشتند ذلیل و خوار و بمقیدار گردانیدند و چون برای ادای شهادت در مقدمه فدک بر خلاف قانون شرعی ادای شهادت نموده بودند چنانچه از طعن الرماح مجتهد النزبانی استنباط توانکرد فلیراجع و تذلیل شیخ اول و ثقل و از تفسیر قمی هم عیان است مع ذلک صحابه اصل الاصول یعنی ثقلین از دست رفت و بالاتر همه آنکه فارغخطی را که روبروی جناب سید المرسلین و ملائکه مقربین از دعاوی خویش نوشته بودند بر طاق گذاشتند و آنگاه دیده و دانسته نه سهواً او نسیاناً فانهم لا یجوزون علیه لا علی زوجته المطهره و لا علی احد من اولاده المعصومین ما حال شیخ دوم پس از انهم بدتر که هم دشنام شدن دادند و هم گریبانش کشیدند چنانچه از تفسیر قمی و بحار پیداست انحراف پنجم آنکه چیستان ایشان را ناچیز گردانیدند بر اصول منافقین که دلهای شان بکفر و انکار جوش زد مرتد شدند و این امر چنان نیست که رفضه یا نکار آن زبان برکشایند که خود حضرت فرموده بودند که ای جبرئیل اگر علی را نصب کنم سعی بسبب سه ساله من رایگان رود و مردم مرتد شوند اگرچه خبر مولی و محبوبیت و ما یتعلق بها و اهم بی سرو دلی و آنگاه بعد الا سعاینه نقرمز ندادنه مجلوبر از اصول معنی دیگر برای ولکن لا ریکم قاعلین برمی آید کما لا یخفی علی المحدثین یعنی چون من نصب علم تا امکان شما چگونه کیف ما کان نیاد و دارم که این حدیث شیعه هم می آرند لی چون و چرا کالمشهدی فی تالیفه و هو عند حکام السلوک و غیره فی غیره پس معلوم شد که انحراف از تمنا و وصیت شریف تا اینجا بود با نیماند خاتمه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس بر بادی الرای چنان می نماید که جناب امیر محفوظ این امت حقیقی که مهاجرین و انصار اند باعتراف شارح قرویتی یک است جمرا ریجاد دادند شد تا آنکه تو ان خواند العاقبة للامام المتقین و هرگاه خاتمه بخیر شد همه امور درست گردید که اعتنا نیست مگر بخواتیم کما فی القرآن المبین سیما فی الحوامیم ولیکن چون دقت نظر را کار فرمائی و از دایره تقلید برای خواهی دانست که چراغ دین و دولت کشته شد تفصیل این اجمال رهرو مقال آنکه هرگاه فاروق اعظم میخواست بمشوره دیگر اصحاب رضی عزم سفر برای جهاد مینماید امیر المومنین بلاغت خویش چنان تمهید از مقدمات عقلیه و نقلیه مینمودند که عزم فاروق فسخ میگردد و اصحاب بتزیدان اذعان می آوردند و قطعاً و یقیناً میدانستند که مزید خیرخواهی و عقده کشائی همین است تا مقتضای این ندیمی و وزیری منجر بدان شد که فیروز را رمزی آموختند و بکار پردازی فرستادند بالاخره و بر روایات ایشان در نقبی که معاول عقول رفضه از آن کندیده بحجت آنکه از ظلم مخلوقات بجان آمده بودند تا برای نماز از ان نقب میگذشت و بمسجد شریف میرسید و این مقیرن را یاد نماند که عدل او بر همه خلایق سایه فکن بود و بر روایت دیگران در دیوانخانه فاروق و شمشیری زد که بر صورت ذو الفقار جناب حیدر کرار ساخته بودند در مسجد نبوی در مبادی نماز صبح صادق بر حصول مرام کاذب بهر حال بغتریان خنجر و فیروزی قالع باب قلعه یهودیان بدست آن مجوسی نقل کردند و چنان نفرمودند که اینجا انهم لقلوبه علامی نتینند که ارکان اربعه

توفیق این ثواب نیافتند و بالاخره امام المتقین فیروز را یافت تا بکفایت این مهم پرداخت و لیکن علم با کمال
و یکون چنان مقتضی شد که ذی النورین همه مخلوقات را عموماً اهل بیت را خصوصاً مظلوم و ملهوف گردانید
و زمانه او نیز بسبب بدیگران بدرازی کشید عیاذاً بالله من ذی الوجهین علی ما افاده بنی الامین
کما فی الکلینی و غیره من روایات الفریقین بخلاف صدیق اکبر که بر جنازه مقدس گریست و پیشانی
نورانی را بوسید و گفت خدای عز و جل دو موت را بر تو نخواهد پسندید و تعزیت اهل بیت مطهرین بجا آورد
بر منبر بر آمد و از انجا که وسامان اخروی عجلت ما مور بها ست خطبه شروع نمود و از آیات قرآنی
ثابت فرمود که حضرت صلی الله علیه و سلم بجنت خرامیده حتی که خود سامعین داد انصاف دادند
که گویا گاهی این آیات را نشنیده بودند و بخطای خود اقرار کردند و دل بر وقوع وفات نهادند
و رنه بر جنازه شریف شمشیر ها از غلاف بر می آمد که زنده را دفن می کنید و پر ظاهر است که غسل و کفن
و دفن بر ثبوت ان موقوف بود و بدیهی است که هر گاه اجله اصحاب انکار وفات نمایند و درین شبهه افتند
که مرض حضرت تپ شدید و درد سر بشدت بود پس کرا مجالی باشد که تدبیر غسل نماید و درین حالات
بیهوشی بجدی عارض میشد که از صحاح روایات پر ظاهر است که روزی حضرت پرسید چیزی از نقد در خانه
داری ام المومنین عایشه عرض نمود که دیناری چند که تفویض فرمودی درین اثنا حضرت بیهوش
شد و مجالی نیافت که بگوید حاضر ست انچه طلبیدی پس انتظار کرد چون بهوش آمد همان فرمود
و اد گفت آورده ام باز برا حجاب غشی محیط گشت القصه غالباً در بار سوم فرمود که نزد علی بفرست
تا براه خدا بدهد که مناسب نباشد که پیغمبر بجوار رفیق اعلی بپیوندد و بخانه او درهم و دیناری باشد
اسباب بخاطر جمعی راه یافت که حضرت بر عادت خود بیهوش گردیده و هنوز پیام اجل از خدای عز و جل
فرا نرسیده و روایات رفتن هم بر بیهوشی عظیم دال است اگرچه در طعن قرطاس انرا بگریزند آبروی خود
بر خاک مذلت بریزند که امامین همامین بر حال حضرت میگریستند و اضطراب داز ایشان نشناخت چون
خبر دادند ایشان را بسینه خود چسپایند و دلاسا داد و سیدهم بر مدعا که صدیق اکبر چون آمد ان
[illegible] نمود فرمود اکنون بسامان اخروی باید متوجه شدن که درین میان کسی گفت مات النبی صلی الله
علیه و سلم ظاهراً مظهر آنا این اختلاف را هم بر داشت که حضرت وصیت [illegible] بعلی فرموده بود و انکه عباس و اولاد او
باعانت او کوشند و عبد الله بن مسعود گواهی داد و اختلاف دفن را [illegible] لکثره اخوانه من الانبیا باشد یا مکه
معظمه یا بوطنه یا جنت البقیع [illegible] برداشت بحدیث شریف که النبی یدفن من حیث یقبض و امیر المومنین شهادت ایشان
ادا نمود که هیچ موضعی بهتر ازان نیست که روح شریف دران مقبوض شده و رفضه درین امر بلحاظ روایات [illegible]
مقتضی [illegible] است که انتقام مقدس بدتر از جمیع مکانات باشد که بعضی از علمای ایشان بالجهنت را از دوزخ
بدتر داشته اند و علمای بسیار برای [illegible] ثابت نمودند و از ائمه مرفوعاً احادیث معتبره آورده اند که ذکر قصه

و بعضی از اکابر طائفه خیال خام چنین میپختند که ابوبکر با سامان جنازه شریف پیغمبر را حدیث مذکور در باره تعیین مقام
دفن را خود وضع کرد تا فضیلت دیگر خود ثابت نماید و حجره او تا قیامت زیارتگاه خلائق باند چون این حدیث از رجال
عن علی المرتضی کرم الله وجهه از کشف الغمه و غیره بر او دم گویا دهن ایشان بلقمه گرم بر دوختم غایة الامر در جواب آنکه جاهلان
بگویند که شیخین جناب امیر را بدین امور متعلق کردند و هم اهل اعانت او را خود برای خلافت شده دیدند تا او همراهیان خود بتجهیز
و غسل مشغول باشد و میدان خالی ماند و جواب این مقالات هزل راینچه گفتیم بر ظاهر است و هم از قاعده رفضه که معصوم را جز معصوم
غسل نمیدهد پس اگر ابوبکر غسل شریف را داد بست خود دمیده دیگر میگفتند که این بسم الله کتاب غصب خوب رست زیرا که متولی
این امر علی مرتضی بود و او را نیز منصب با ور ربود ولیکن اگر سانحه وفات وقت هجرت پیش آمدی غیر از دکه بوبکر بجا آورد و شود تردد
این امور را بر عرف عادت حمل میتوان نمایند و پس اگر چه این قاعده یعنی معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم هزار اعتراض بر خود
محذور تش است کما هو مذکور فی الکافی و شرحه ببعض الوجوه ولیکن ما را وصیت شریفه بعلی مرتضی در خصوص این نیز و نشانی بعضی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدین کار خود مشغول فرماید که تا شیخین بکرین دنیا بپچه باشد پس بطور رفضه باید الیتر
توان گفت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و میکو عکس بر مقاسد خلاف نقش بیان نمود و اقوال حضرت همه از متعلقات احکام
بعد از اصلاح مجتهد طعام وحی الهی بود کافی طعن الرباح الحاصل اگر جناب امیر وصیت و تمنای شریف را القلب العلی
گذاشته وقت اختلاف اصحاب در موت خطبه میخواندند که صدیق رض کرده بود قبل از آن بعمل می آورد و بر اخلاق حضرت کاملی
می‌بست از تکریم علما و خیرخواهی و ترحم بر رعایا که والی امت را ضرور بود که مانع میشد اگر قول آنجناب قبول نمیکردند نقض
امامت خود را بطور وحدت آزادی بیاد ایشان میداد ورنه بوحدت قهری میپرداخت بعد اظهار معجزات اینهمه را
ترک کردن و برای قوم کشی آماده شدن چه معنی داشته باشد که همه فتنها از دین و دنیا همین اصول رفضه مرتب شده پس شیخین
اگر آنچنان خواسته باشد عین اتباع وحی الهی خواهد بود و یافته واقع نشود فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ **قوله** و ابن حجر مکی در صواعق الخ بنا باید دانست که مجیب مصیب بتکرار تمام نوشته
که هرگاه حدیث علت که لطیفی برای جناب علی مرتضی بر بیان شیخ المشائخ در کتاب علل بر معنی حقیقی
نص قطعی است کما ذکرنا ضرور است که مجتهد این لوازم را در حدیث مدینة العلم بخاطر خود راسخ
گردانیده باشد که نزد او اصل باب و هذا لکه الحساب است و اینهمه را سینا ان برای مناقب خلفا
ثلثه موضوع گردانیدند و در جنب آن اصل چنین متفرعات قرار دادند چون لوازم در از عبارت
در این مقام ضرور باشد در لزوم آن هیچ قباحتی در این مقام بخیال نمی آمد که اصل و فروع همه مناسب
و مطابق شد **قوله** و عجب تر آنکه آه درین افاده نیز کمال تاریخ دانی خود را جناب مجتهد الزمانی
ثابت کرده اند زیرا که اگر کسی فن سیر و تاریخ را به بیند چنین بیهوده سرایی نتواند کرد یعنی در زمان حضرت
که این حدیث صدور یافت بیت الخلا کجا مقرر شده بود تا ذکر آن بایستی نمود و اول دلیل بر اینکه
که بیت الخلا بعد از آن قرار یافت قصه قضای حاجت امام حسن و حسین است که بروایت مجلسی

می آید پس این قرینه صحبت تواند بود در بر تسلیم قول ایشان توان گفت که باری وضعین احادیث ملاذ
اہل سنت چنین خیال میباشد که مخالف امور مقرره نفس الامر بزبان نرود و بخلاف محدثین زنادقه
اتباع ابن سبا که خلیع العذار و گسسته مهار بودند و این امر از آن قبیل گشت که از خرس موی بس است
که بسیار خبرها در اصول موضوعه در آورده اند که مخالف واقع میباشد و کشف تلمیع میکند تا فروشند برای
مدعی اجتهاد که حدیث دیلمی خویش را حکم بصحت و اعتبار دادن دار تغافلی خیال نکردن که در آن انچه
مذکور است باجماع امت حقیقی و مجازی قطعاً و یقیناً افتراست تفصیل این مجمل آنکه علامه دہلوی
در تحفه اثنا عشریه فرموده بود بجواب قصه قرطاس قول عمر از ثلث عرض مصلحتی بود و جناب امیر هم
مصدر این امور بارها شده پس مثالی چند بر شمرد از کتب خود و کتب شیعه یعنی لازم می آید صدور
مخالفت از جناب امیر کرم الله وجهه بر طور شیعه حقیقیه جناب رسالت بجهت در هم خاطر برای امر را عنایت
فرموده ارشاد نمود که علی را ببر و بگو که حضرت عنایت فرمودند طعام از بازار بخر جناب امیر
آن را براه خدا داد پس مجتهد این حدیث را بعد از حکم باعتبار آن تماشش را در طعن الزام نقل نموده
و بدعوی ناصبیت اولب کشوده آن متضمن بر اینست که حضرت در آنجا راه ناقه خرید تفرض دیگر
گرفت تنفذ و گفت مقصود دنیست که بر آن سوار شوم در جنگ بدر در آمده جهاد بکفار نمایم امیر المؤمنین
فرمودند امام حسن استفتای در این امر نمود و عجب است از دیلمی که مولد جناب حسن مجتبی در اصول
خود ندید و جناب مجتهد ثانی لاثانی نیز ندید بدین که کلینی در ولادتش میگوید ولد الحسن بن علی ع
شهر رمضان فی سنة بدر سنة اثنین بعد الهجرة و روی انه ولد فی سنة ثلث و بهر حال امام حسن چگونه
شریک معامله مذکور شده باشد انجا که امام حسن در آن وقت لا ال این امور نباشد حضرت امام حسین
که کوچک بود از و چگونه کمالا یخفی سبحان الله رئیس المغفلین این خبر را بنداشت و کتاب تصنیف نموده
ولیکن هرگاه حال پدرش چنان باشد که ضروریات را انداند و عماد الاسلام تصنیف نماید و ذو الفقار
پر دستور دلربایان خلع زده لونشا وقت نگشت پسرش البته بسعادت تواند رسید که گفته اند میراث
پدر خواهی علم پدر آموز امر عجب دیگر آنکه جناب مجتهد را یاد نماند وقتیکه عنان التفات تقلیب عمداً
گردانیده اند که رجعت بر مذهب سنت است یا رفض و بدعت بعد از این خیال نکردند که چون
دیلمی گل گفت چنین جرا و چگونه بدنیا توجه فرماید سه شبهه نیست درین واقعه که اصحاب
جنت بدین پهلوی نه فروشند بر قوم و تیمم چه و خواجه پیغمبر باید سه تیر از کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتادست اکه ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این
کنج محنت آبادست بالجمله حقیقت مخصوص چیزی دیگر است و مجاز عرشیه چیزی دیگر است
و مجتهد تغافل میکنند و در مغالطه فرومی روند و تفرقه میان روایت محدثین ما یعنی ابی بکر اسامه و عمر حبیطا و عثمان

استغفار علی بابجا که دیلمی سنیان نمود روایت شرکت امام حسن بلکه امام حسین هم نیز که دیلمی شیعیان در
ارشاد القلوب ذکر نماید مانند آفتاب نیمروز روشن است و اگر چنین تصریح در هر دو دیلمی کما و ممیز فرق در میان هر دو است
و دیلمی رافضی چون بجزای افترای خود بمقتضای فلیتبوء مقعده من النار بجهنم رود ضرور است که تنزلی
رجعت نماید و کلمه بسا از چون بگوید احدی از مقلدین مجتهد استبعاد نماید که زنهار بخیال نمی آید که چنین
مجتهد صاحب قوت قدسیه علی بلغ فی هذا الکتاب والنصرة الحیدریه روایتی را که موضوع باشد مضمون آن
یا اجماع تمام امت احکم باعتبارش نماید پس ضرورت شد نقل آن از طعن الرماح بر داشتن و درین کتاب
یادگار گذاشتن تا هر کسی از ناظرین تا قیامت او را نکوهش و نفرین فرماید بلکه یکی مر دیگری
را وصیت نماید چنانچه اهلبیت طاهرین وقت وفات میفرمودند که از رفضه پرحذر باید بود و خصوصاً من الطغرا
عالمهم اهل النفاق عبارتش اینست که چون این روایت بر کمال فضیلت وجود و سخای جناب امیر المؤمنین
و ایثار در راه خدا و ظهور معجزات آنحضرت دلالت تمام دارد و فاضل معاصر بسبب غایت عصبیت
و عناد آنجناب نقل آن حدیث را تمامه کوارا نکرده بذکر بعضی از فقرات آن اکتفا نموده و درین باب نیز
تاسی باقتفای خواجه نصر الله کابلی را که عادت بسرقه کلام او نموده است فرموده لهذا اولا بنقل
آن روایت تمامها می پردازم بعد از ان انچه تعلق بجواب او و سبب عداوت اهلبیت دارد بعرض تبیین
می آید در کتاب ارشاد القلوب و دیگر کتب معتبره ماثور گشته انچه ملخص آن اینست که وقتی جناب امیر المؤمنین
بمکه معظمه رفته بودند اعرابی را دید که دامن جامه کعبه را گرفته دعا میکند که چهار هزار درهم از درگاه الهی
مسئلت مینماید آنحضرت پیش رفته فرمودند ای اعرابی چه میگوئی او گفت تو کیستی و نام تو چیست فرمود
منم علی بن ابیطالب گفت انت والله حاجتی بخدا که حاجت من از تو روا خواهد شد فرمود بخواه حاجت
تو را گفت که هزار درهم میخواهم که صداق زن کنم و هزار درهم که دین خود را ادا سازم و هزار درهم که بآن
خانه بخرم و هزار درهم که بآن تعیش و زندگانی کنم فرمود انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل دار
مدینة الرسول یعنی انصاف کردی ای اعرابی و زیاده طلب نکردی چون از مکه بیرون آیی در مدینه رسول خدا
خانه مرا بپرس پس آن اعرابی یک هفته در مکه توقف کرد و بعد از ان در طلب آنحضرت بمدینه آمده ندا کرد کیست که
مرا بخانه امیر المؤمنین رهنمائی کند در آن وقت حضرت امام حسین رضی الله عنه باو برخورده فرمودند که
ترا بخانه آنحضرت می برم اعرابی از اصل و نسب آنحضرت استفسار نمود چون دانست که از گوهر شاهوار
از بحر نبوت و ولایت است استدعا آن کرد که تا امیر المؤمنین رفته عرض دارد که اعرابی که بقصد
حاجت براری او فرموده بود [illegible] ایستاده است پس حضرت امام حسین بخانه رفته
آمدن او را بعرض والا رسانید آنحضرت بیرون آمده سلمان فارسی را فرمودند [illegible] حدیقه که رسول خدا
برای من کاشته بود بر تجار بفروش [illegible] عرض نمود حضرت سلمان حدیقه مذکور را بر تاجران عرض کرده بدوازده

هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم بآن اعرابی عطا فرمود پس مومنین مدینه که محتاج بودند
ازین معنی اطلاع یافته بخدمت آنحضرت شتافتند و باقی دراهم پیش آنجناب ریخته بود و هشت هشت
از آن برمیگرفت و بهیکان یکان عطا می فرمود تا برای آنحضرت هیچ باقی نماند پس چون بدولت سرا
تشریف آورد حضرت سیده نساء العالمین گفت یا ابن عم فروختی باغی را که پدرم برای تو غرس کرده بود
فرمود آری فروختم بچیزی که بحسب دنیا و آخرت از آن بهتر است حضرت خیر النساء (رض) در حق آنجناب دعا فرمود
بعد از آن گفت که من گرسنه ام و دو پسر من گرسنه اند و شکی نیست که شما نیز مثل ما گرسنه اید پس آنحضرت
از خانه بیرون آمد تا چیزی قرض گرفته صرف مایحتاج ایشان سازد و در آنحالت جناب رسالت
قدم مبارک رنجه داشتند فرمودند که ای فاطمه پسر عمم کجاست عرض کرد که بیرون رفته فرمود که این دراهم
را بگیر و چون پسر عمم آید بیا بگو که باین دراهم برای شما طعامی ابتیاع نماید و چون آنجناب برفت امیر المومنین علیه السلام
باز آمد فرمود بوی خوش میشنوم همانا پسر عمم یعنی رسول خدا آمده بود آنحضرت خیر النساء فرمود آری آن بما بوی داد
و آن هفت درهم هجری بود آنچه آنحضرت فرموده بود بیان گفت فرمود یا حسین خیز و با من بیا پس ببازار آمدند مردی دیدند ایستاده
و میگوید که من القرض الوفی الملی که قرض میدهد بخدای وفا کننده بوعده که خزانه کن مکانش از مال
و نعمت پر است یعنی هرکه بمن عطا دهد چنانست که بخدای تعالی آن را بقرض داده باشد و عوض
آنرا باز یافت خواهد نمود پس آنجناب بحضرت امام حسن عطا فرمود یعنی تعلیم الدراهم بمن بده ای فرزند
درهمها را باین مرد بده گفت آری ای پدر بزرگوار پس آنحضرت آن درهمها را بوی عطا فرموده بدر خانه
مردی روانه شد که چیزی از وی قرض طلبد در آن وقت اعرابی برخورد که با وی ناقه بود و با آنحضرت
گفت که این ناقه را از من بخر فرمود پس می ستانم یعنی قیمت آن را همراه ندارم اعرابی گفت من
ترا مهلت میدهم تا وقتیکه بهم رسانی گفت بچند ای اعرابی گفت بصد درهم فرمود دیگر این ناقه
را ای حسن پس امام حسن علیه السلام ناقه را گرفت و آنحضرت روانه شد اعرابی دیگر با وی برخورد
و گفت یا علی ناقه را می فروشی فرمود اگر بفروشم باین چه خواهی کرد گفت بر آن سوار شده
جهاد خواهم کرد در اول غزوه که پسر عم تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم کند فرمود
اگر قبول کنی این ناقه را بتو بخشم اعرابی گفت صد و هفتاد درهم بتو میدهم حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که بگیر ای حسن و ناقه را بوی تسلیم کن صد درهم از آن اعرابی است
که ناقه را بما فروخت و هفتاد از آن ماست امام حسن علیه السلام صد و هفتاد درهم از وی گرفت
ناقه را تسلیم نمود پس جناب مستطاب ولایت مآب فرمودند که من رفتم بطلب اعرابی
که ناقه را از وی خریده بودم تا قیمت آن را بدهم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم
در مکانیکه قبل از آن ندیده بودم کنار راه پس چون آنحضرت نظر بمن کرد تبسم نمود و گفت

یا ابا الحسن اعرابی را می طلبی که ناقه را بتو فروخته تا قیمت آن را بوی رسانی گفتیم آری پدر ام
فدای تو گردند پدر و مادر من فرمود یا ابا الحسن آنکسیکه ناقه را بتو فروخت جبرئیل علیه السلام بود
و آن کسیکه ناقه را از تو خرید حضرت میکائیل بود و آن ناقه از ناقهای بهشت و آن درهما از نزد
رب العالمین بود که ملے بود تے اشاره بعبارتے ست که آن سائل گفته بود که من تعرض الوفے
لملے بعد ازین مجتهد الزمانے که این روایت معتبره از ارشاد دیلمی آورده و اقرار کرده که در
کتب معتبره دیگر نیز محدثین شیعه آورده اند میگوید انتهے اینست روایت دیلمی در ارشاد القلوب
اکنون کمترین مے نویسد که در موضوع بودن این روایت چه شبهه باقی ماند که امام حسن ع درین معامله
پیام اعرابی رسانند و حسن مجتبی در داد و ستد یکو شند و مهار ناقه بکشند در وقتیکه هنوز عز وه
پدر را مهلتے باشد فاعتبروا یا اولی الابصار قریب ست که بر سر مقربان و مدعیان محبت و ولای
اهل بیت سرور عالم صلے الله علیه و علیهم صاعقه شرربار افتد بعد ازین اگر آدمے بعقل خود
رجوع کند میباید بصحبت علما و طلبه علوم دینے که امامین در آخر عمر شریف بغوغا ابرهم می زدند
و بر گردن شریف سوار شدند در معاملات مذکوره چگونه شریک توانند شد و مزید تعجب آنست که مجتهد
انجهم یاد نکرد که صدوق شیخ المشایخ رفضه در علل خود چه روایت می نماید که چون سبط اکبر گفته بود
ابوبکر را انزل عن منبر ابی امیر المومنین فرمود بتاکید تمام که این سخن بتعلیم من نیست همه میدانند
که او در عین نماز با حضرت چه معاملات میکرد انتهے مختصر الخصاد اگر زمانه ممتد برین امور گردد
این توجیه بر زبان صدق ترجمان رفتے و اصحاب کرام بتصدیق آن لب کشادندے که
تصلب دینی ایشان در کتب کلامیه نیز مشهور ست مثل شرح مواقف و از رسائل فریقین نیز
واضح ست که عادت ایشان خوشامد امرا و خلفا بود و یا دوارسے یا نه که مجتهد لاثانے درین
کتاب یعنی تشیید المبانے نیز قول امام حسن ع آورده و توجیه حیدری را کرم الله وجهه یاد نکرده و الحمد
لله که درین مقام نیز محبت بالغه الٰهے در کمال ظهور ست که وزیر بنیک مخصر هم در کشف الغمه بسند خود
که عمر بر سر منبر بود و امام حسین ع گفت از منبر پدرم جدا شو و عمر تاب نیاورد و دیگر بسست و گفت راست
میگوئے که منبر پدر تست نه پدر من و امیر قسم بخورد که بتعلیم من نیست و عمر تصدیق کرد و از منبر زیر
آمد و امام حسین را در کنار گرفته بپهلوی خود نشانیده و در فضائل او بر شاد که حضرت میفرمود محافظت کنید
در باب عزت و ذریت من که خدا او را محافظت فرماید و لعنت خدا بر کسیکه بیازارد مرا از ار
ایشان انتقام الٰهے متوجه باد بطائفه شوم که چنین محبین و فدائیان اهلبیت منکرین را دشمنان
قرار داده اند و بالجمله اگر عبارت اصول کلینے را که در سحا نوشتیم نه فهمیده باشد بشرح فارسے آن که
از محقق خلیل قزوینے ست رجوع کند تا بداند که او بعد از روایت ثانے در ولادت امام حسین ع

ونقل حال وفاتش بعبارت وصی فی شهر صفر فی آخره من سنه تسع واربعین ومضی وهو ابن سبع
واربعین سنة وما اشهر امه فاطمه بنت رسول الله میگوید که زاده شد حسن بن علی علیه السلام عند مان
نیمه در ماه رمضان در سال جنگ بدر سال دوم بعد از هجرت و منقول شده که او از
شد در سال سوم و رفت از دنیا در ماه صفر در آخر آنماه از سال چهل و نه و رفت از دنیا در حالیکه او عمر
چهل و هفت سال و چند ماه بود و مادرش فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله ست بدانکه در نیجا احتمال
میرسد که از کاتبان کاتبی سهوی شده باشد و بجای وما اشهر الاشهر باید چه هرگاه ولادت در آخر ماه رمضان
سال دوم باشد مثلا و فوت در آخر صفر سال چهل و نه باشد عمر او چهل و شش سال و پنجماه خواهد بود و اگر
گوی جواب بر دو وجه ست اول اینکه چون ولادت رسول علیه السلام و بعثت او و هجرت او و وفات
او در ربیع الاول بوده مبدا تاریخ هجری نزد اهل اسلام ربیع الاول بوده تا وقتیکه عمر باستصواب
عثمان بعد از هفده سال از هجرت تاخیر کرد و مبدای تاریخ هجری را از ربیع الاول بمحرم انداخت
چنانچه ابن جوزی در کتاب تنقیح ذکر کرده وجه فواید بود که این تاخیر برای آن باشد که شنیده بود
که در محرم مصیبتی عظیم بر سر اهلبیت خواهد آمد پس رمضان سال دوم باصطلاح سابق ست و باصطلاح
لاحق که تاریخ وفات مبنی بر آنست رمضان سال اول ست شود دوم اینکه این تاریخ وفات نیز
در تحت ورود داخل باشد و مرضی مصنف نباشد بلکه مرضی مصنف در تاریخ وفات آن باشد که
می آید و در حدیث سوم پس وصی در اول بتقدیر واضح ست و در دوم ابتدای کلام مصنف ست
گوئیم تدقیقکه در جواب اول باشد بجای خود ست و بآن میتوان جمع کرد میان دو تاریخ ولادت که سنه
اثنین و سنه ثلث باشد اما در مقام خوب نیست چه سن فاطمه علیها السلام در وقت هجرت هشت سال
بود و بعید ست ولادت اول در سال اول خصوصا که مشهور ست که تزویج فاطمه در سال دوم بود
و جواب دوم مناسب نیست چه مصنف در نظایر این ساکت نشده از بیان تاریخ اعتقاد خود
و اولی در جواب آنست که قائل شوم بانکه سهو کاتبان در سنه تسع و اربعین شده چه آن منافات وارد
با حدیث دوم انتهی کلامه و بعد از دیدن کتب دیگر از فریقین بوضوح می گراید که ولادت امام حسن علیه السلام
بعضی در سال چهارم نوشته اند و بهر تقدیر که باشد جناب امام حسین سبط اصغر اند بالاجماع و چون سبط اکبر
چنان نباشد که وا خفین روایت از تلامذه ابن سبا لعین نوشته و پیروی شیاطین کرده پس معامله که
امام حسین کجا گنجایش داشته باشد که در روایات اینهم وارد ست که حصول نطق آنجناب باستداد
کشیده بود و علاوه کذب حضرت میکائیل لازم آمد که در آن فرموده بود که مقصود از خریدن ناقه جهاد است
در غزوه اول حضرت و آن بالاتفاق همین جنگ بدر ست زیرا که بعد از رسیدن امام حسین بن ندکور
توقع شرکت بجنگ بدر داشت آیا این از آن قسم بود که ملائکه تمنای بیعت جناب سید الشهدا

چون هیبت و تنهای او دیدند عرض کردند حکم شد که بروید و بار از لشکر یزید برارید و ایشان در رجوع ابا
کردند چنانچه بر ناظرین کافی از نسخه صواعق مخفی نمی ماند پس گویا تمنای میکائیل علیه السلام نیز ازین
قبیل خواهد بود که مردم از اهل فضول خواه بائع باشند خواه مشتری ازین قسم بسیاری از کلمات بر
زبان آرند و نیست آن جز پندار ندلا جرم توان گفت که او معاذ الله آب از دریای جابلقا بی لجام خورد
چنانچه قدمای مفترین باعتراف ش در مکاتب در او بجای نه بر و نه خورونه و حواس خمسه را بر مذهب متکلمین
و عشره را بر مذهب حکما باعتقد ولیکن خوب معلوم نشد که برادر خورد یا بزرگ او حضرت جبرئیل چه
نسبت اینک و اعتقاد داشتند فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آیا در کتب شیعه
که فارسی خوانان یاد دارند بنظر رسیده که چون ملائکه خصوصاً رئیس الکروبیین بر جناب حضرت سید الاولین
و الاخرین همراه این گروه والاشکوه وقت دفن حاضر شدند حضرت سفارش اهلبیت طاهرین خصوصاً
جناب سیده امیر المومنین چنانچه باید بعمل آوردند و ایشان از ری و بلی گفتند و هرچه بر ایشان گذشت
بر اصول اهل فضول بر ناظرین کتب شیعه مخفی نیست حتی که جناب سیده مقبول شد معاذ الله من
ذلک بعد از ملاحظه این سطور کجا باقی ماند انچه مجتهد از آغاز تقریر زبان درازی در حق صاحب تحفه
کرده بود که حدیث مشتمل بود بر فضائل آل عبا دلش اجازت نداد که تمامش نقل نماید بالجمله مجتهد پس فقره
مسطوره و محذوره هرچه در عالم بی حواسی در دلش خطور میکند بر زبان می آرد و امور غیر مناسبه نسبت
سیده ها بکسانیکه مقتدای شیعه برای قدمای شان مقرر بود و زراره شیطان الطاق و هشامین و منصور
کلاب و امثال شان از قدما و متاخرین بسوی خود کشیدند علامه دهلوی و صاحب صواعق نور الله
قبرهما هزاران احادیث صحیحه در فضائل اهلبیت طاهرین یاد داشتند و نوشتند و در کتب خویش بعد
در تحفه ازین فقیر یا فرد سے کردند ایشان را رجوع بموضوعات و مزخرفات شیعه چه در کار ایا احادیث
معتده در فضائل این برگزیدگان بارگاه الهی مفقود بود یا مثل شیعه کاسه لیسی دیگران را قصد کنند و در
دروغ بعمل آرند که صفت صدق و صفا از ایشان مسلوب یا مانند خبر نواصب ظلمت اهل محبت
با وصف حکم حفظ و حراست خلط و ملط نمایند بلی رفضه محتاج بموضوعات اند که الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ نیز در
کار فریبی دین متبع شیاطین ست که نتایج افکار خویش را مدعی شده و منتهی در هر دم و هر قدم
ملمعات او عیان گشته همچنین حال مجتهد فلانے و غیر او که دکاکین خویش را بکالای دیگران آراستند و در صعاید
بنحو خوانی پرداختند بلی صاحب تحفه قدس سره العزیز نشان مقتبسین وارد و مضامین عبارت
زبان فارسی سلیس هم بکمال بلاغت ادا میفرماید چنانچه از دیباچه کتابش هرکسے از اهل فراست بیابد
و باوصف نشان مقتبسین بطریق تبرع باب فصل بر اصل می فرماید عفا الله عن شر النواصب اجرا
والله فی الدارین خیرا الحاصل بعد ازین امور بار العنایت ایزدی حاجتی نماند که تاریخ ولادت شان

شیدان و صف شکن عنیدان از کتب عقیدان نبویسیم بلکه آنچه در تاریخ حسن مجتبی از کافی آورده ایم کافی بود
تکلیف کرده بنقل عبارت شرح فارسی برای تفهیم مجتهد الزمان ثانی - الا آنکه نیز بر سر داریم و لیکن زیادت عبارت [illegible]
فواید دیگر نیز ملحوظ بود حرفی از آن اینست که عبارت کافی را بر سهو کاتبان حمل میکنند و اگر جایی احیاناً [illegible]
در بعض الفاظ ابعاد آریم بگوش ظاهر هم نمیشنوند تا بگوش دل چه رسد مثلا اهلسنت گفتند در روایت غضب فاطمه
الخ که در اصل وحدت بود راوی بفهم خود در روایت بالمعنی منوه بفهام یعنی طلب را موقوف فرموده باز در آن
کلام نکرد و لایق شان جناب سیده این بود و هم شان صدیق اکبر بر جا ماند که هر دو در اصحاب اهلبیت کرام برگزیده
بودند و نیز وعید شدید کتب فریقین در باب هجران سیما کافی کلینی بجناب سیده متوجه نشد الی غیر ذلک من الامور
الایهم سیما ذلک در بین امور ادله و براهین تبرعا قایم است چنانچه در جلد اول این کتاب بملاحظه آورده باشی
که رگهای گردنهای سرفرازان قوم ضلالت و گمراهی در انجا پیچ و تاب شکنجه عذاب الیم پیچیده و هیچکسی از ایشان
راه فراهم ندیده و لیکن بوجهیکه از طرف علمای رفضه خصوصا ملا خلیل قزوینی بلکه از جانب دجال اعور یعنی کلینی
میتوان کرد نتایج افکار شان اینست که حضرت سیده فاطمه زهرا رضی الله عنها کی حقیقه در اهلبیت جناب
سید المرسلین داخل بود معاذ الله بلکه انتظامش در بین سلک زینهار نتوانند شد مگر مجاز الغرض ما رضیعن [illegible] اعتبار
معتبرین فویل للذین یکتبون [illegible] فما یکذبک بعد بالدین الیس الله باحکم الحاکمین اینست حال نتایج
قزوینی و کلینی و اگر تهذیب شیخ المتکلمین [illegible] ابر کشایی بسا خواهی دید که او بر تحریف رواه هم حدیث راحل مینماید
چنانچه نمونه را پیشکش کردیم و برای اظهار مقامات دیگر انتظار بردم و متحیرم که مواد الامامیه تا کی بپایان
رسانم و غالبا که اینقسم توجیهات قبول زنیم گوش کس گردیده باشد که کار باشخصی افتاد که بسیاری از امور
بتکرار تمام در رساله چندی از اجزاء مرتب فرموده و پیری نابالغی خود را بر مقلدین خویش وانموده من بعد حکم
شارح ناصب عداوت اهلبیت بکر بین رجما بالغیب در منافع الکلام ست عند العلماء الاعلام از کجا باین
امور مطلع گردیده و در بین حرکت برای فاروق و ذی النورین چه فائده اندیشیده شیطان چون بعضی [illegible]
کرد که زود برخیز ورنه آفتاب از مشرق برمی آید و نماز صبح فوت میشود فائده که به نیت خود مضمر داشته بود در کتب
درج شد مولوی معنوی از ابن نظم کشید [illegible] قزوینی باید شیعیان او را سوال کردن که آن فائده را بیان بکنند
در نفاق از شیطان همیگرد و ظاهر اینست و بر خیالات رفضه باید که این تأخیر از برای حضرات اهلبیت [illegible]
سفر باشد خلفا که بین بکار آید ورنه در بارهٔ قزوینی توان گفت که این گل دیگر شگفت یعنی محبت برباد و گنده از [illegible]
لیکن دیگران را این امر محتاج فکر و غور ست و فرصت کجا که بقدر مدعا از بین باب بدست آید و لیکن بنظر سرسری
چنان بخاطر میگذرد که محرم را مبدای سال هجری از آن قرار دادند که شاید چون وقوع آن مصیبت عظیم تهدیاد
و تاریخ شنیده بودند امیسم بگوش شان رسیده باشد که این مصیبت عظمی و سانحه کبری از فرقه شیعه بعد در آمد
که امامت را بعرش برین رسانند و بازار تیغ بیدریغ خون فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را در کربلا برپا

پس سید رسل ثانی در عالم زیاده تر مشهور کرده‌اند این امر خود از شرح صحیفه سجادیه رضی الله تعالی عن صاحبها ام
ثبت دیگر جا بجا پیداست که معامله ائمه و شیعه واحد است نسبت آنکه اصل فطرت ایشان از طینت است الغرض علمای قصه
بسبب عداوت راشدین کور و کر شده‌اند در بیان مطاعن هیچ پیکان ندارند آنچه زبان زد هر خاص و عام است آنکه چون هجرت
سرور عالم مبدأ و منشأی ترقی دولت اسلام شد هجرت را ملحوظ داشتند و سبب برای محرم آنکه این ماه از آغاز سال
مشهور عربیه بوده است چنانچه از مجمع البحرین و دیگر کتب لغت بوضوح می‌انجامد نیز در کتب لغات و محاورات تو ابتدا
که محرم از آن گفته‌اند که قتال در این ماه حرام بود مختصر آنکه شارح در این مقام کلام بکمال شوخی و بیباکی نوشته و داد هرزگی داده
و از آنجا که کار اصحاب کرام بمقتضای حدیث سرور هر دو عالم بمشوره میبود که ما خاب من استشار و تدارک مافات شیوه
جناب امیر و اصحاب آن جناب بود بایستی در باب تعرض لب کشادن و لهذا بر امثال این امور بستن که مخالفت
قرآن مجید باشد حیث و تعلق بالکلم اذا استلهم زیاده در کتب شیعه ندیدی که ابوبکر انکار داشت که امامت جناب
شریف نماید و خود امام شد کما فی جلاء العیون اگر رفضه هزار تدبیر و مکیدت خواهند که فضائل اهلبیت الاطهار و
اصحاب سرور ابرار را بر هم زنند شهاب ثاقب کتاب و سنت مکائد ایشان را باد فنا میدهد و اتفاق ایشان را
بسلاسل محبت از هر گوشه به اثبات میرساند و واضح میگرداند که احکام و استواری خلافت راشدین رضی از ارتباط
و اخلاص همدگر موجود نگشته و بیک حضری هر یکی برای دیگری بطور پیوسته فاروق اعظم باعتراف این ناصب
عداوت امهات المؤمنین و اصحاب سید المرسلین یعنی ملا خلیل قزوینی در شرح حدیثی که تعلق بامر فدک دارد گفته
با فاطمه زهرا این مقرر را بگذار تا انتظام امور مسلمین نمائیم و او جهاد کافرین بدهیم ورنه خلافت را بازستان و
جناب سیده اثر اجمال گذاشت و سلب عهده مذکوره روا نداشت معاذ الله مگر دشمن دین پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم بود که خلافت از ایشان بستاند و ملت و شریعت را تباه گرداند باز بنده میگویم که چه حال دیگران بر
اصول شیعیان بالقطع معلوم آنجناب بود که کما ینبغی از عهده برنیایند و بگوشه نشستند و خاموشی برگزیدند حتی که
اگر گمان باقراس بپرداختند ایشان بر خویشتن بخندند پس ضرور است که عهده خلافت بدست ایشان مسلم باشد
چون حال مجتهد حلوا دار خریف فیرین کناس و النبی که حکم او درباره صحت آن واقعه که بالاجماع و اتفاق امت
موضوع است بجوی نمی آرزد و خلاف واقع است اکنون اگر تاب شنیدن حرفی چند از افترات مجلسی قدرنا
او داری بشنو که ازینهم در جعل و افترا افزونست و بعضی از سوء عهد راقم الحروف که در نمقام بود بوقاسم قرون
میشود پس بدانکه حضرات امامین روزی بتقاضای حاجت بیرون مدینه طیبه رفتند و بطوری نشستند که پشت
مبارک یکی مقابل دیگری بود و حق تعالی بکرامت ایشان دیواری حائل گردانید چون فاروق از نعیجا
میگذشت پرسید تا بیان فرمودند گفت خبر دارید تنها میائید الحال از مجتهد حامل اسفار باید پرسیدن که اگر بیت الخلا
قرار یافته بود چگونه ایشان این مسافت را تنها قطع کردند و در خانه خود به بیت الخلا نرفتند و هرگاه این امر
را حسب ظاهر این ناصبی دشمن تمامی اهلبیت طاهرین و هم مجتهد نتوانسته تجویز نتواند کرد پس اعتراض او در باره

بیت انخلاء بدرنہ کہ در کتب قدیمہ ایشان مذکور است و من اینوقت نام کتاب یاد ندارم از دائرہ انصاف البتہ
لیکن حاجتی بیان نماند کہ طلبہ علوم دینی فکرے بجا بایشان نمایند بلکہ حکایات ظرفا کما سبق برائے تاریخ دلہائے
بربیان آرند و راہ زلال ہر دیار مثل شیطان الطاق گردانند کہ باوجود منع حضرت امام صادق عجلت پیشگی در
مکابرہ میفرمود داستانہایش از آن سطر و دار صحبت انجناب شد بحدیکہ سفارش اصحاب زادر جعفر زادہ بہ نہار [illegible]
چنانچہ از کتب معتبرہ شیعہ مجملا و مفصلا بارہا آورده و بزبان کثرت گویان و دہا بہاست تراجابیان و غیب نویان
بر بستہم آمدم بر ذکر افتراء مجلسی و پیشوایان او کہ بدست ہمچنین شد کہ فاروق معاذ اللہ بعد از تمہید و ترتیب سوال
کہ طمانچہ بر روے مبارک امام حسین زد بقوله علی المقربین من الاولین و الاخرین اینکہ شنیدی بطور اجمال
بوده اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید کہ مجلسی تعقدانے قوم متقربین اگرچہ جملہ بد نسل را آتش قہر الٰہی
مانند این سیاہ روے با آتش تعزیر اسد اللہی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت او بند لسبب اینکہ
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق سبب است یا بجہت ہدایت بہر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچہ مدلول اصول امامیہ ہست و بحار و غیران مفصل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید کہ الصاقطب راوندے بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیہما السلام روایت کرده کہ روزے
امام حسن و امام حسین برائے قضای حاجت بیرون آمدند تا آنکہ گفت کہ چون عمر ایشان را تنہا یافت
خواست کہ ایشان را ہلاک کند ناگاه صدائے شنید کہ اے شیطان میخواہی با دو فرزند محمد دشمنی کنے دو سے
روز بابا در ایشان کردے انچہ کردے و بدعتہا در دین خدا پیدا کردے و خلافت اہلبیت غصب کردی
و حضرت امام حسین نیز سخنان درشت با و گفت پس دست راست خود را بر داشت کہ طمانچہ بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست کہ بدست چپ طمانچہ بزند دست چپش
و خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما کہ دعا کنید کہ حق تعالے مرا رہا کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت کہ خداوندا ورا ازین بلیہ رہا کن و آہن را غربلے
گردان برائے او و مجتبے گردان برا و پس حقتعالے دست او را رہا کرد و با ایشان روانہ شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع در مخاصمہ کرد و این واقعہ چند روزے بعد از بیعت سقیفہ بود پس
گفت اینہا را بکجا فرستاده بودے کہ برائے تو پیغام ببرند حضرت فرمود رفتہ بودند مگر بتقضای حاجت
پیسے از منافقان کہ حاضر بود ورداے حضرت را کشید تا ردائے حضرت شق شد حضرت امام حسین با منافق
منافق گفت خدا ترا از دنیا مردن بہر دنا آنکہ قدم ساقے کنے اہل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را برائے مردمے بر دنا آخر این قصہ گویا داستان عمر و عیار است
غلط گفتم داستان گویان آن قصہ را چنان مربوط و دلکش ساختہ اند کہ ہزاران کس برائے شنیدنش
مشتاق میشوند و برائے این مزخرفات باوجودیکہ مجلس آنہ دار باشند و اصطلاح اہل لکھنو کتان

گلستان سیر نمی‌بند بعد از فراغ این مقدمات متحیر بودم که در تکذیب و رفع چه صورتی پدید آید اگر دیدها به پشت
بدوزند و از کاوکاو دست بردارند عقلای هر قوم را محو که بر دیار گرداند که از الهام غیبی چنان مضمونی
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بازیه بعین اصول و رجال کلینی را چنانچه پاره
دانستی که چون جناب سیده رنجی از او دریافت بر ملا گریبانش بقوت هر چه تمام معاذ الله بسوی خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات الحلو و ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله و مقاتله اصحاب مخنوق گردند
جناب امیر را و خودرسند که به یزید عاجز شدند پس فاروق و او سر فرو داند احتیاطی که زبان را حرکت ندا د
بر راه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی هذا الکمامر آنفا و الحمد لله که خود شارح به بعضی از مقامات
در عین ما به النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقی را دانستند و راضی شدند و سخن او را شنیدند
و در و نفر نمودند و درین وقت بزجر عرض و التماس مصلحت خیری نگفت و هر گاه امام حسین دامنش
گرفتی سر منبر بملاطفت و مهربانی امیری از وی بصید در نیامد کما عرفت آنفا و این امور در آغاز کتاب
مفصل شده در ینجا بالاجمال بکید و حرف لتعلم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادةً همین داشتی که خود را چون
غلامان نمی‌داشتی چنانچه جناب امیر نفس نفیس خود را یکی از عبد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستی
کما فی اصول الکلینی و هر گاه کسی از فرزندانش راه عظیم سپردی دفاتر مناقب آقای ایشان بگشاد
و این امر بحد شهرت و استفاضه رسید و آنقدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالاخر علمای لکهنو از مرشدین و مجتهدین سرکار ایشان در حقیقت فارغ خطی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در بعض اوراق ایضاح مندرج است و قدحه غیر مره دیده لوشش غیر از این نیست که جز چندی
از مطاعن که مابه النزاع است و سخن در آنهاست و طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لهذا صورت خروج کشتی در کوفه واقع شد و اگر خلفا تعظیم نمی‌سپردند همراه ایشان الخنان حضرات معالم
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند با اینهمه یکسو حتی انزلنی الدهر ثم انزلنی الدهر حتی قیل
علی و معاویه توانند شد و اگر معاذ الله شخصی را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق سازند و فرش را
غصب کنند و زوجه اش را تازیانه زنند و خانه را بسوزند هذا البته او را باید که انتهای مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاد آرد و از ینجاست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم به حسد ائمه میکرد
بایستی در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیره کردن نه خوردن حبه یا دانه از درخت گندم و با اینهمه که تعقل
دفر است دانستی هنوز دلائل دیگر هست که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنجناب با امام حسین
فروتنی کرده اند که کسی دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از تکبیر شهربانو دختر پادشاه عجم برآمد و خواست که او را بفروشند و حضرت امیر ع فرمود که باید که
او را مختار سازند هر که را قبول کند او شوهر او است گویند اول بعمر رو برو آمد از گذشت بغنیمه کشتا

بیت الخلا و بدر شد که در کتب قدیمه ایشان مذکور است و من اینوقت نام کتاب یاد ندارم از دائرة الضعاف البقیه بدر
رفت و حاجتی ندان نماند که طلبه علوم دینی فکرے بجز این نمایند بلکه حکایات ظرفا کما سبق براے تاریخ وراے ا در
زبان آرند و از اهل هر دیار مثل شیطان الطاق گردانند که باوجود منع حضرت امام صادق عجلت تشنگی در
مکابره علیهم و انتهایش تا در آن سطر و در صحبت انجناب شد بجدیکه سفارش اصحاب نزد او حضورا و نهار نهاید تنزع
چنانچه از کتب معتبره شیعه مجملا و مفصلا بارها آورم و زبان کثره گویان فی دنیا نهاسے تراجیان و غیب جویان
بر لبتم آمدم بر ذکر افتراے مجلسی و پیشوایان او که در حدیث آمده یعنی شد که فاروق معاذ الله بعد از تهدید و ترهیب خواب
که طمانچه بر روے مبارک امام حسین ع بر زد فوبالہ علے المفتری من الاولین والاخرین اینکه شنیدی بطور اجمال
بود اگر تفصیلش آرزو دارے باید شنید که مجلسی مقتدائے قوم مفترین اگرچه جمله بد نقش از آتش قهر الهی
مانند این سیاهو دے بآتش تعزیر اسد اللهی خاکستر شد لیکن معتقدین او امیدوار رجعت او یند بسبب آنکه
وقت خویش فرد کامل بوده پس اگر کمال او بسبب ضلال خلائق است یا بجهت هدایت بهر حال برجعت
او امیدوار باید بودن چنانچه مدلول اصول امامیه است در بحار و غیران بتفصیل مذکور در کتاب جلاء العیون
میگوید که ایضاً قطب راوندی بسند معتبر از حضرت موسے بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که روزی
امام حسن و امام حسین ع براے قضاے حاجت بیرون آمدند تا آنکه گفت که چون عمر ایشان را تنها یافت
خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صداے شنید که اے شیطان میخواهی با دو فرزند محمد دشمنی کنے دو روے
روز با مادر ایشان کردے آنچه کردے و بدعتها در دین خدا پیدا کردے و خلافت اهلبیت غصب کردی
و حضرت امام حسین ع نیز سخنان درشت با او گفت پس دست راست خود را برداشت که طمانچه بر روے
آنحضرت بزند حق تعالے دست راستش را خشک کرد پس خواست که بدست چپ طمانچه بزند دست چپ
او خشک شد پس گفت سوال میکنم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید که حق تعالے مرا رها کند و دست
مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین ع گفت که خداوندا او را ازین بلیه رها کن و آهن را عبرت
گردان براے او و حجتے گردان بر او پس حقتعالے دست او را رها کرد و با ایشان روانه شد و نزد
امیر المومنین آمد و با آنحضرت شروع در مخاصمه کرد و این واقعه چند روزے بعد از بیعت سقیفه بود پس
گفت اینها اینجا فرستاده بودے که براے تو پیغام ببرند حضرت فرمود نرفته بودند مگر بقضاے حاجت
پس یکے از منافقان که حاضر بود رداے حضرت را کشید تا رداے حضرت شق شد حضرت امام حسین ع بآن
منافق گفت خدا ترا از دنیا بیرون نبرد تا آنکه قدم ساقی کنے اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد
و آن ملعون در عراق دختر خود را براے مردمے بر دتا آخر این قصه گویا داستان عمرو عیار است
غلط گفتم داستان گویان آن قصه را چنان مرغوب و دلکش ساخته اند که هزاران کس براے شنیدنش
مشتاق میشوند و براے این خرافات باوجودیکه مجلس خوانه دار باشند باصطلاح اهل لکهنو کتبتان

ایشان میروند بعد از فراغ این محدثات متحیر بودم که در تکذیب هر فقره چه صورتے پدید آید اگر دیده ببینیت
بد فرزندوار کاو کاو دست بر ندارند عقلاے هر قوم را امتحو که بردیار گرداشند که از علم غیبے چنان مضمونے
در دلم پیدا شد که فاروق در تعظیم و تکریم اهلبیت دقیقه فرو نگذاشتی بازیں همین اصول و جال کلینیے را چنانچه بارها
دانستی که چون جناب سیده زهرا روزے او را یافت بر ملا گریبانش بقوت هر چه تمام معاذ الله بسوے خود کشید
و قوت و بطش او بر ناظرین حیات القلوب ظاهر که چند صد کس از مهاجرین و انصار در مقابله وے تنها مخنوق گردید
جناب امیر را و خوارسند که به یزید عاجز شدند پس فاروق ورا و سر فرود انداخت حتی که زبان را حرکت نداد
و راه مدارا و مواسات پیش گرفت و قس علی هذا کما عرفت آنفا و الحمد لله که خود شارح به بعضے از مقامات
در عین ما به النزاع اقرار کرد که جناب سیده مصلحت فاروقے را دانستند و راضی شدند و سخن او در اشیعند
در و نفر سودند و درین وقت نیز جز عرض و التماس مصلحت چیزے نگفت و هر گاه امام حسینؑ دامنش
گرفت سر منبر جز ملاطفت و مهربانے امری از وی بصدور نیامد کما عرفت آنفا و این امور در آغاز کتاب
مفصل شده درینجا بالاجمال یکدو حرف تعلیم آوردم بالجمله فاروق اعظم عادت همین داشتے که خود را چون
غلامان شیدا نفتے چنانچه جناب امیرؑ نفس نفیس خود را یکے از عبید حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دانستے
کما فی اصول الکلینی و هر گاه کسی از فرزندانش راه عظیم سپردی دفاتر مناقب آقاے ایشان بر گشادی
و این امر بحد شهرت و استفاضه رسید و آن قدر از روایات فریقین روشن شد کما عرفت سابقا و لاحقا که
بالاخر علمائے لکهنؤ از مفتین و مجتهدین سرکار ایشان در حقیقت فارغخطی از تمرد خویش نوشتند چنانچه
در بعض اوراق ایضاح مندرج است و قدمه غیر مره و مدلولش غیر ازین نیست که جز چندے
از مطاعن که ما به النزاع است و سخن در آنست و طریق خلفا تعظیم و تکریم اهلبیت بود که در وقت یزید رفت
و لهذا صورت خروج کشتے در کوفه واقع شد و اگر خلفا التعظیم نمی سپردند همراه ایشان آنجناب حضرات محال
ائمه میکردند که امام حسین با یزید کردند ایشه یکسو معنے أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ ثُمَّ أَنْزَلَنِي الدَّهْرُ حتی قیل
علی و معاویه چه تواند شد و اگر معاذ الله شخصے را چنان ذلیل و حقیر کنند که او را مخنوق بسازند و حرمش را
غصب کنند و زوجه اش را آزار رسانند و خانه را بسوزند البته او را باید که انتهاے مصائب و انواع
ظلم ظالمین را وقت آه و ناله بیاد آرد و ازینجاست که صاحب تحفه الزام میدهد که اگر آدم بر حسد ائمه میکرد
بایستے در سبب اخراجش از بهشت ذکر این گناه کبیر کردن نه خوردن حبه ولذا از درخت گندم و با اینهمه که بعقل
و فراست دانستی هنوز دلایل دیگر است که در عین خلافت خویش فاروق اعظم آنجناب با امام حسینؑ
فروتنی کرده اند که کسے دیگر بعمل نیاورده از کتب مجلسی و دیگران از محققین چنان واضح میشود که
که فاروق از ملک شهربانو دختر بادشاه عجم بر آمد و خواست که او را بفروشند و حضرت امیرؑ فرمود که باید
او را مختار ساختن هر که را قبول کند او شوهر اوست گویند اول عمر در برو سے او گذشت لیکن نه گشتا

کشتائی و سربلندی شهربانو فرموده بیرست بکار من نمی آید اگرچه خلیفه روی زمین باشد بازجناب امیر
بااینهمه بطین بود تش روبرو آمد و هرچند قبل ازین حضرت زهرا شکایت صورتش علی مافی البحار
نقل کرده بود دیگر شهربانو پسندید و گفت خوب ولیکن فاطمه زهرا را چه جواب توانم داد و هرگاه امام حسن ع
را دید گفت سبحان الله ولیکن مطلاق ست یعنی طلاق بسیار میدهد پس دست بر دوش امام حسین ع
گذاشت به بین داعین و مقربین امامیه تشیع او را العرش برین رسانید حالانکه او و بزرگانش
در آتش پرستی مبتلا بودند و بهمین جهت حضرت فاروق اعظم فوج عظیم بر سر ایشان کشید و بدست
مهاجرین و انصار سلطنت ایشان را پامال گردانید و قصه تشیع و تشریف آوردن جناب پیغمبر صلی الله
علیه واله وسلم و خطبه نکاح خواندن میانه او و فرزند خویش امام حسین ع بعنوانی که جب آنکه کهلی تو کچه دیکها یعنی
وعشق و دعاء تسقی شهربانو بعجلت تمام دست قبول بر دوش مبارک بی چون و چرا نهادن فرع اینست
و طول دارد و صد در التباس و نسیان از جناب رسالت مآب چنانچه در نکاح امام حسن عسکری ع
با خاتون نرگس نصرانیه با وجود آیت وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ و تدارک مافات که در هر دو مقام
از جناب فاطمه علیها السلام بوقوع آمد و عادات آنجناب بود از احسن قصص و عجائب روزگار تواند گفت
بملاحظه تطویل و اندیشه استماعی که خاطر فقیر بعد تحریرش برای بیان فوائدش جوش خواهد زد متروک شد
ولیکن اجر یکه درین فصل ذکرش بر فرض درست و مقصود اصلی انهابانست آنکه فاضل طبری در کتاب
کامل بهائی میگوید که بعد از آنکه شهربانو زوجیت امام حسین قبول کرد فاروق تهذیب و شادی
حکم فرموده امام حسن ع را سه روز بر اسپ سوار نموده تماشیه او را بر دوش خود کشید و بجلوداری هر روز
حاضر شد پس ازینجا قیاس بکن که چون سلطان روی زمین خادم ست حضرت امام حسین ع باشد
کوکبه سواری و اجتماع خلایق در چه مرتبه خواهد بود و همبرین قیاس تعظیم و تکریم را در باره حضرات اهلبیت
سطرین بخلافت عمر جدی نبود اطرف آنکه چون ذکر این کتاب تقریب بیان شادی کدخدای برزبانم آمد
بعضی از معززین زیر لب تبسم کردند یعنی متکلم میانه مولف و مولف امتیازی نکرد پس ذکر این کتاب
از مجالس المومنین قاضی رطل بوق ضرور پنداشتم تا حال عمامه بندان و سربلندان طائفه زیاده تر
عیان شود و غفلت و بی تمیزی ایشان بغایت قصوی انجامد گویند شیخی در مطلب علویجان تشنه بود
و مرض بواسیر داشت چون روبرو آمد او دانست که آن مرض اردو بیان نمود اتفاقا از زبانش
انکار برآمد فرمود که مرض بواسیر داری ورنه از تبسم نگاه خود خبر داری الحاصل قاضی در ذکر بهاء الدین
محمد بن صاحب و افتخار بر ریاست آدمی نویسد که مجلس شریف مجمع فضلای حق جعفری و محط
رجال ادبا و فصحای اثنا عشری بود و مولانا فاضل حسن بن علی الطبرسی که از جمله فضلای امامیه بود از
ملازمان مجلس شریف خواجه بهاء الدین محمد بود در خطبه کتاب کامل بهائی گفته الخ و بعد ازین رفقه

اعتبار دارند خواه فاروق را بمزید عداوت اهلبیت متصف گردانند چنانچه در محاورات و کتب ایشان دیده
و شنیده باشی که او درین باب نظیرے ندارد و خلفای دیگر در عداوت و حسد بدرجه او نمیرسند و هرگاه
حال دشمن ترین دشمنان نسبت چنین است حال صدیق ازینجا قیاس باید کرد از عجایب ترهات و خرافات آنکه
مجتهد خود را در ضربت حیدریه با اینهمه او را بجنون متصف میدانند قاتلهم الله انی یؤفکون هرچند اهل کتاب
نیز او را دشمن میدانند ولیکن اینهم میگویند که چنین مدبر و ناظم در اهل اسلام پیدا نشده است اری هرچه دانا کند
کند نادان لیک بعد از فضیحت بسیار هیچکسے از عقلاء در جهان باشد که حال فاروق بر روایات شیعه درین زمان
مبرا ست بسنجد و ایشان را بدترین حیوانات نداند و ازینجا ست که بعضی از شعراء ایشان شعری در تاریخ مجتهد
خلف تاناده حینے بغیر ابادی بے کم و کاست بر آمد و هرگاه که جا تو مذکور بر قاذورات حریص تر است او
هیچه در خانه صوارم و خاتمه ابواب کتب دیگر خورده بود مانند صاحب تجرید اعاده میکرد و بریدن می لیسید
و جنونش که بارها بذکر سببش بیان کردم نوبت بدان رسانید که تا بازار بزازان پیاده چه با بر آمدی و چون طبیب
را خواندند که دست شفای او مشهور بود بار اقسم صدیق مودت میدانست و او را در آن زمان از غایت
حلم و وقار و صدق گفتا از اولیای شمرند بیان میکرد که طشت زر بر پیش آوردند و عاد الاشکال کما کان
ولیکن هرچند خواست که بیند بمنظر آنکه در رستے چه بر آمد و علاجش آسان گردد از اسباب و علامات لبس
بر وی بردند و او را نمودند و مقصود آن بود که شدت جنون او سبک گردد و کسی را بر گماشته بودند که خاکستر
این سبا اللعین را بر او میریخت و در آن مکان بر دوسے این طشت را می ربود و مخفی نماند که کلها هم بها
در افتراے مجلسی و مقتدایان او بود که عمر خواست که امامین را در صغر ایشان هلاک نماید پس میگوییم که در
زمان حضرت اگر عنایت قول کاهنین و منجمین بانیع بود تا بسبب اظهار مودت و آشتی نهاے از ردے
خود رسید بارے فاروق در خلافت خویش چه انتظار داشت که در تکریم ایشان آن معاملات کرد
که از هیچکسے نتواند شد شاید گویند خلافت اخروی را هم خواست والحمد لله که این امر موقوف بر توبه دارد و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و اگر بفرض محال مسلم داریم که خواست که طپانچه بر ندیس علین خیرخواهی تواند بود
تا از شر اعداء سیما مصداق اشد عداوة آمین باشند که آیا در روایات نیامده که خود حضرت ص با وجود
مزید محبت باین فرزندان بضرب دیگر تادیب پرداخته و امیر المومنین علی جوانی امام حسین را از تعزیر
معذور نداشته وقتیکه قدری عسل برای مهمانے از مشکی بدست خود بر گرفته و قد تقرر ان النظر الی اشبالهم
و کالغضب اینما تعزیر کیف که تازیانه بدست گرد و قنبر فرمایند که او را حاضر بکن کما ذکرنا بار رفتن فاروق
نزد جناب امیر پس وسے انیست که برای مزید محبت و خیرخواهے باشد تا ایشان را تهاونگار دحال انکه
عمر از جناب مرتضوی چنان می ترسید که در بیان نگنجد بر فرزند کمانے تیر را بر زمین انداخت و گردید مثل عصاے
حضرت موسی کلف الخراج و ترجمه اے که خویش تا مرگ در دل داشت و با متثال اوامر مرتضوی

بعلت تمام طوعًا و کرهًا سے پرداخت من بعد در رد خرافات مجتهد تقریر جا ... ... هیچ تو اتش که عقلی
بعلت تمام طوعًا و کرها سے پرداخت من بعد در رد خرافات مجتهد تقریر جا ... بیهیچ تو اتش که خلال
و نقل باشتبهارتی نماند و آنهم باقامت اولہ مثل این هرزه چیاو هیتقم که هرچه میگویا به ایشان هیدون دلیل و برهان
کما عرفت سابقا و لاحقا و انهم از جج بالغہ آفرید گارست که تحریر بنده را سابقا چنین دانسته بودم با بقدرت
الٰهی و اتمام نامتناهی گرفتار آمد پس بدانکه از مشرب فریقین آنکس دست بر داشته که صدوق از فاعل
گفته بیطلین شدن جناب مرتضوی و انفتاح اضلاع آن فتنه و کم حیلگی شان فی فلت استعداد قطعًا
معاذ الله بحدیکه در تعلیم بابے از علوم تشکل بحر و عیار فایض شد که بهمه اعضا برا اصل خود ماند مگر بطن مبارک
که برجای خویش نماند و نیز پدرش از مذهب فریقین یکسوی اختیار ساخته که برفضه تحریف قرآن المجید را با اعتقا
راجع میسا ختند و آن سطر دهن دریده در ینباب ترقی برگزیده یعنی در بدگوئی بحضرت سید المرسلین زده
و این خود بدیهی است که اهل سنت قرآن المجید را منزه از آن میدانند و دامن اصحاب را از ین آلودگیها پاک اعتقاد
میکنند چه جای ختم المرسلین مهبط وحی رب العالمین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین و بعد از این بحجت
نسبت تحریف را بصحابه مجازا میگوید و حقیقتش بر تحریر او آنکه رسول خدا این نسخه را که الیوم بدست اهل
اسلام است تالیف نمود موافق خواهشهاے اهل نفاق معاذ الله در لغا کسیکه برای الزام رفضه گوید کها
در علت بطنی جناب امیر را بشکل عمر و عیار ساختند او از مذهب فریقین بیزار شد و آن تفتی که بر مذهب
خود رسول خدا خاتم الانبیا صلی الله علیه و علیهم را محرف القرآن قرار دهد رئیس المومنین پاک باشد آن
هذا الشئ عجاب عبارت پیر و بقانی در کتاب عماد الاسلام یعنی در جلد اولش باید دیدن که تعلق به
الٰهیات دارد و این کتاب نزد من بعاریت بود وقت ضرورت بدست نیامد هر که او را بهم رسد باید آن را دیدن
و تمیدن معنیش همین است تا چیزی دیگر و اگر حمقا گویند که بحکم ایزدی چنان بعمل آورده و صحف مقدسه
ائمه بدے که برای ایشان نزول جلال یافت بدان حکم نمود گوئیم که همان کتب مثلا در مذهب و صحف احمر حکم بود
که از هرچه خلفا بعمل آرند نیز بیاید تا بیدن و از جاے خود نباید جنبیدن و نیز هالک بنجر بیوند زرراه و رسم منزلها
و نیکه برای امام الائمه و بقیه اهل عبا بود حتے گرفتن فارغ خطی از نیها کلیف ما و شما و انصار آن بے بهره
از دین و دنیا منزه از عیوب است و نزد مقلدین محبوب که با وجه د علو کعب که نزد شان رضای
که بالاجماع و اتفاق فریقین موضوع و مفتری است معتبر و معتمد پندارند و نقل تمامش بطول انجامد
بردار دو قاری ابی بن کعب را که قرائتش نزد ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین معمول بها باشد
ابی بن سلول بر شمارد و قائل بوفاتش در زمان حضرت رسول مقبول باشند الے
غیر ذلک من الاکاذیب و الاباطیل التی تخیل منه الدجال و غیر ازیں علی ما شرحنا فی کتابنا الطویل
یعنی کقض الرماح فی کبد النباح و لوازم عمارت از خشت و آهک و سنگ در تشبیه شان ضرور گویند
و چوب و آهن و تخته تخصیص ذی النورین بجهت بدو انهم بر مذهب اهل سنت که گاهی غیر از استعمال

وتشبیه چیزی دیگر و درین الباب نگفته اند و بر مذهب صدوق رئیس المحدثین که اضلاع شکم تعریف را تشبیع
گوید ضرور نبگردانند و برزواد فکریت الخلا و بدرزوا اهلسنت را ضرور بود که فقط تشبیه اراده کنند و حضرت امیر را
در اصل خلقت بطین دانند چنانچه دیگر اصحاب مثل اسامه بن زید را که حضرت امام رضا سلطان مشهد
مقدس او را در کتاب مستطاب خود اسناد خویش گردانند یعنی استناد برو آیاتش فرمایند زیاده برین
نیست که بعضی از اهلسنت بر تقدیر یکه یکیدرت رفعه را بزعم رفع شناعت از خویشتن دخلی نباشد کثرت
علوم را به بطن شریف نبی دعوی انتفاخ الحقیقه از جهت تعلم یک باب راجع سازند پس فکریت الخلا
زنهار ایشان را ضرور نباشد بلی برای محدثین شیعه که بانتفاخ اضلاع و نفخ شکم حقیقه قائل شوند
درینجا ضرور باشد چنانچه همه کس میدانند و عوام و خواص بران عمل میکنند و ابوهریره بیچاره را بدرگرد
گردانیدند بجهت آنکه بیعت صدیق نموده و مانند جناب امیر موریای و قمی را دخلی نداده و بمقتضای سعی
نور ایمان بجان و دل بعمل آورده یا ازان سبب که ابن قتیبه را فضلی چندی از معایب او در معارف خویش
برشمرده و دلدار بیروت تقلید بعضی از منافقین اثرا حلوای بی دود گمان برده هیچ بخیال نیاورده که ابن
قتیبه درینباب دو کس اند یکی دینوری که تسنن او در کتب منقول دیگری ابراهیم که او هم کتاب خود را معارف
نام نهاده در قصص او در تشیع رفعه چنانچه باید سرود و فقیر بعد طلب معلوم کردم بعد مراجعت در معارف
اول که مطاعن او مذکور نیست بلکه در ثانی است که حجت را نشاید بلکه مصداق قول بزرگان است که
باطل است آنچه مدعی گوید اعتراض که بزرگان امامیه و ارکان ایشان الیق باشند باین نکوهش که بجهت
ریا نمودند و تلقیب کردن امام الائمه در حق ایشان کما سبق فی مجلد اول تلمیع ایشان منکشف شده
جواب از طرف معاویه قریب این تقریر است و اگر استخراج آن بر طلبه مشکل افتد و مجتهد السبب جمود
ذهن و قلت تامل که اثری نمی پذیرد باعث تشویش باشد بیانش آنست که معاویه را در آن
جنگ و جدال شبهات بسیار پیش آمد و قراین آن بکثرت بهم رسید خصوصا بر طور این فرقه یعنی
تشیع جلی صاف صاف نوشته که جناب امیر قاتل عثمان ذی النورین بود پس جنگ و جدال او
صورتی دارد کما لا یخفی و ایضا مشکل نیست که حضرت عقیل با وجود تشیع همراه او بودند و از طرف
آنکه رفاقت جناب مرتضوی گذاشتند امید وار حسن خاتمه بودند چنانچه محدث نجفی در مجمع البحرین
نوشته پس چون از دایره رفاقت بدر رفتند راست بگو که ایشان و اتباع ایشان بر اصول امامیه
معاذ الله لایق هر دو ام ملوم گشتند یانه و دیگر و دیگر مقبولین لسان امامیه حضرت پیغمبر را در
حالت احتضار گذاشتند و از مدینه بدر رفتند چنانچه صاحب گوهر مراد یعنی محقق لاهیجی و غیر او بدان اقرار
دارند پس حمیت هرچه در شان ایشان گوید بدان ماخوذ نیستیم ولا تزر وازرة وزر اخری طرفه
آنکه این بدر رفتگان بعد وفات شریف باز برای انهدام بیوت اهل بیت و فتنه پردازی عود

نمودند و آتش خلاف و عداوت که قریب انطفا بود از طرف ایشان بحیز طبیعی
خویش سر کشید و حالات شان درین کتاب جابجا پیدا است و حیات پریشانی دماغ اهل
انصاف از مقامات آتش هویدا پس محبت رسول مقبول در ذوات شان کجا بود تا از مطاعن
محبت نجات یابند به بین با اسامه بن زید و دیگر اصحاب که باتفاق فریقین برای سفر
جهاد خیمه بیرون مدینه طیبه زدند و چون خبر اشتداد مرض و حالت احتضار شنیدند بچشم گریان
و با دل بریان باز گردیدند پس یقین است که اگر دیلمی و غیر او بارشاد قلوب و نزهة دل
و جگر قساوت را سر گذاشتند و از وضع روایات در اضلال دست بر سید اشتند و این
طاؤس بجلوه خود و غیر او مانند زراره و شیطان الطاق در زمان امامت نونهال نرگسی
وسوسه در بیچاره با انفعال هاے تازه و رنگارنگی بے اندازه رجعت قهقری نمودند
و بعلت رفض و اور تقاضے میدادند از آن رهگذر که مذهب رجعت دارد و در تاویل حدیث معلوم
فکر او بجاے نمیرسید بلکه به غرید رسواے سے کشید اینکه وید کے الزام روافض ست بسبب
آنکه قائل برجعت اند و محبت حذف کرد رپے انقلاب عبارت رساله قدیمه گردیده کلامش
بمیغیر ست انه ستگرف و نغز آن را که هنوز ثابت نکرده به دیلمی که مذهب صاحب فردوس
دیلمی رجعت ست و کیف تمکن که او از اهل سنت باشد نه از اهل بدعت و قول برجعت
که محدث ابن سبا یهودی ست کما فی الترجمه تاریخ السمساطی الرافضی اختیار کند فاعبر
یا اولی الابصار فان التشبیه بصورة عمر والعیار لا یمکن الاخفا فذهب الله بهولا الاشرار اما حسب
ظاهر پس دیلمی ما که بسیر فردوس مشغول ست بحکم آنکه متبع مهاجرین اولین بوده
چنانچه عنقریب حال متبوع بودن شان از مجمع البیان دانستی و از آن زمره متقدسه
بحکم حدیث اطول کلینی وارثین جنت الفردوس بود و بنا بر هر لیات رفضه تمناے رجعت
خواهد نمود فکیف که فرزند سعادت مند که از بطن آن نفرانیه زائیده باشد که کاحش
در حال شرک اتفاق افتد و تجدید نه وهد بر تنده کردن اجله اصحاب همخوابه حضرت رسالت
مآب و امهات المومنین از ازواج مطهرات سید کائنات متوجه باشد و اینهمه بزرگان
دین را برامول رفضه علی ما فی البحار و حق الیقین و غیر هما من کتب
الشیاطین شکنجه عذاب کشد حالانکه اصحاب و امهات المومنین بر همه
بنصوص قرآنیه واجب التعظیم اند و بالتیقین از آیت کریمه که ازواجه امهاتهم
معنی حقیقی مراد نتواند بود فانه بدیهی البطلان چنانچه در ابوت آنحضرت صلوات
الله و سلامه علیه پس حضرت صلی الله علیه وسلم پدر امت مرحومه است در عظمت و بزرگی

و قبله و کعبه اہل اسلام و ایمانست از واج مطہرات ش که بنص قرآنی انیست و نیا را لیشت پا زدند و دار آخرت را
برگزیدند مادران مومنین اند نه امہات منافقین که منحرف از ثقلین باشند و قرآن مجید را منحرف دانند و جناب سیده
را بالیقین از اہلبیت سید المرسلین نمی پندارند کما فی الکلینی و شرحه للقزوینی الی غیر ذلک الطرف آنکه در باب عبید بقه
محبوبه حضرت سید عالم گویند و از کتب ایشان مثل تجرید منجم طوسی وغیرہم عیانست و کافره حربیه را باز دران
حجره مقدسه که خود امیر المومنین فرمود که بهتر از ان مقامی مقدس در جهان نیست کما عرفت نقلا عن کتبهم
آباد گردانیدان هذا الشی عجاب بالجمله بعد از فتنه جنگ جمل که باغوای ابن سبا و امثالش بود او علی
مرتضی بکمال تعظیم پیش آمد و مراتب خیرخواهی و خدمت لایق حرمت و ناموس اکبر حضرت پیغمبر بجا آورد حالانکه
کافر حربی نزد شیعه نجس العین است فکیف حربی معهذا حقا نخواندن کلمه پاک میشود اگرچه نجاست عینی دارد
الحاصل ویلمی رفضه را البته تمنای رجعت باشد چنانچه جوابش نیز از قرآن مجید واضح است یعنی اِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ پس البته ویلمی شیعه هوس رجعت مثل کفار دارد و زار
نالی او را کسی نمی پرسد لاجرم اگر تمنای رجعت دارد تا چندی از عذاب عالم گور رهائی یابد هیچ نخواهد
که ائمه درین عالم از دستگیری شان عاجز اند کما تقرر فی الاصول پس مجتهد ناصبی طریقه عجیب را در قلب بنیاد
نهاد یا فتنه اتباع او برای فریب عوام خواسته تا خیال کنند که مجتهد بر انقلاب هم قادر است ؎ خاقانی آنکسان
که براه تو میروند ؛ زاغ اند زاغ را روش کبک از دست شد **قوله** مشابهت عائشه با یان شکسته در شوربا
گور شدن ملک الموت بیک طمانچه حضرت موسی **اقول** و بالله التوفیق من از مجتهد الزمانی این توقع داشتم
که او مطابق شهرت ذهن رسا و طبیعت خلاق فرسا دارد و البته نتایج افکار خویش را در جواب نتائج من خواهد
نوشت نه چنین امور که ادانی طلبه در جوابش مغالیط او را شرح توانند کرد و او را اصحو که هر شهر و دیار مقرر
خواهند نمود و در حق او خواهند گفت که کسی برین عظام رمیم که علما جوابش بکرات و مرات نوشته اعتراض شیعه را
از تقریر پامال ساخته اند دل نخواهد بست اما اول پس باید درین تشبیه قباحتی را بیان نمودن حالانکه بر
هیچ یکی از محاورات عرب عربا بلکه اهل فارس و هند قباحتی بنظر نمی آید که درین غذا آب گوشت و نان همراست
که بهم گرآمیخته و هضمش آسان گشته که در التغذا از اقسام دیگر در گذشته و این طعام در حقیقت سرخیل جمیع
اقسام است که اگر از کتب طبیه فضائل آن نقل کرده شود رساله جداگانه باید تصنیف کردن مختصر اینست
که چون این غذا عند العرب بسیار مرغوب و خوب است مناط التشبیه شد پس بر محاوره عرب کلام را او فرمود گویند
چون بعضی از حکما مخیر گردانید ند که یک غذا باید خورد هر چه نزد تو محبوب تر باشد آن مردی عاقل همین
غذا میخورد و شد رست شد بالجمله قبل ازین گفته شد که در اختیار لفظ ثرید مقصود شریف
مزید اهتمام در تعلیم است و از ان لازم نیاید که منقاری باشد برای معلم و هم متعلم و
منقار خود را در منقار بچه نهادن و حوصله را بکلفت تمام جنبانیدن و معنی

غوکه هم شوی تبی فقضی علیه مغلوب گردانیده ملک الموت را از گرداب خیالش وارهانیده باشد و عادت

الهی بر این جاریست خصوصاً نسبت بندگان مقربین از ملائکه و انبیاء و مرسلین یاد نداری که موسی علیه السلام را

چون خدا برگزید و تورات عنایت کرد گمان برد که در علم از همه زیاده ترم با کسی گفت از یکی را از علم ندیدم خبر و

من هم نیافتم کما فی الصافی و غیره یا پرسیدند که اعلم خلائق ام و رکیست و بخیالش افتاد که منم و حق تعالی بجبرئیل خبر و

که دریاب بنده مرا و بگو که سفر مجمع البحرین کند که یکی را از بندگان من خواهی یافت پس در صحبت او باش تا حقیقت

را تا حدی از این خیال خارج شوی ایس صحبت بهم رسیده و حال شکستن کشتی و قتل پسری بهیچ و ملیح و اقامت دیواری

که صدد انهدام بود معلوم شد و صحبت ضروری به پایان رسید ورنه بیش از بیش کرشمهای علوم لدنی جلوه ظهور میکرد

الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از این کثرت اشاره کرده ام بانچه دیده ام در مناقب بعض ائمه که فرمودند که اگر من بودمی

العلوم و حقائق را پایانی نبودی حالانکه در بعضی از امور محتاج به تذکر حضرت خضر گشته اند کما فی احادیثهم و معلوم گشت

که قصد القر گشته که موضوعش بالا درین مجلد گذشته باشد و خبر عاملی در فضول همه یاوگرده در نظر مجتهد جامع کمالات

در آمده باشد که در وقتیکه از آسمان و زمین اثری نبود و یکفرشته از جمله ملائکه همه را آفرید و بعد از آفرینش بخاطر

او در گذشت منم و قهر الهی بجوش در آمده او را با تمامی مخلوقاتش خاکستر گردانید و اگر او را بجهنم میبرد که مانع تواند شد که

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ شان اوست قال الله تعالی وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ

كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ من بعد درین مقام یعنی کبر البطن شریف تقریری دیگر است که شاید جامع باشد و اگر رشیه

قبل ازین در هفوات مجتهدان باقی مانده هم قطع شود که بزرگی سید شهاب الدین نظر بسیادتش اگرچه مسلم ولیکن

بودنش از مشاهیر و مرجعیت علما به تحقیق او و استناد انها بکتابش از نظر قصیر نگذشته و من کتابش را انکار نمیکنم

چنانچه پدر غائبش در کتاب مشهدی در ذو الفقار انکار کرده با وصف بودنش درین بلده و لیکن انقدر میگویم

که استناد علما و شهرت کتابش چنانچه مجتهد قائل طلبید باید از کتب معتمده ما ثابت کردن معهذا مجتهد الزمانی انچه

نوشتند و پرسیدند کسیکه زیاده تر شرب آن نماید باعث ارتفاع البطن او خواهد شد یا نه جوابش انکه ظاهر اکبر البطن

بزیادت شرب از عادات حیوانات است مثل پشه و غیره چنانچه دیده باشی که شکم این جانوران بعد از آسودگی

فی الحال کبیر میشود و رنگ شکم سرخ میگردد بخلاف انسان که چون آسوده شد از آب و طعام او را البطین نخواهند گفت

بلکه بالفاظ دیگر تعبیر خواهند کرد کما لا یخفی و تمثیل پشه و غیره امری مستهجن نیست اری تطبیق می باید قال الله تعالی

إِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا درین مثل نیز مطابقت علمای رفضه است که در حق

جناب امیر لفظ لو هنه آورده اند و اگر از روی آن کسی را از ناظرین و سامعین در سر باشد باید منتهی الکلام

رجوع کردن و العجب که مجتهد سیری و سیرابی را یاد کرد که او را البطین خواهند گفت یا نه و بطن او مرتفع خواهد شد

یا نخواهد شد و این را یاد نفرمودند که درباره گرسنه و تشنه که منکسر البطن شد چه خواهند فرمود خلاصه انکه جسیم

و بطین در تمام عمر چنین هست بشرطیکه از بیماری یا لاغر نشود و خود بیماری لاغری ملحق نگردد و کسیکه بطین جسیم

بالجمله حاصل تشکیک الماسل اگر تعلیقات را بینی ایشان بنیز البطین را همان می نویسند که یاد کردم صاحب صراح که ترجمه صحاح است می نویسد که البطن بالتحریک کلان شکم شدن و البطین بزرگ شکم و محدث نجفی که غرائب لغات احادیث ائمه را حل میکند میگوید البطن بالکسر بطن فهو البطین اذا اعظم البطنه و نام کتابش باره اثنی عشری که مجمع البحرین و مطلع النیرین است و آنچه مجتهد میگوید که اشاره فرمودند جناب مرتضوی به بطن مبارک پس باید گفت در جوابش که مجتهد بنده شکم رموز اهل دلان چه میداند خفیف رئیس اهل قلوب تعجب این است که نفهمید که اشاره بشکم اشاره بقلب شریف و سینه بی کینه بوده باشد و اهل صدق و صفا ازین اشاره همین معنی را عیانا و جهارا میفهمند اگرچه کسی ذکر بطن کند و مخفی نماند که لفظ سقط در عبارت سید شهاب الدین لفاست نه لقاف برای رفع مغلطه تصریح کردم تا کسی لغزش نکند و صاحب کتاب مطالب السئول درین فقره فانها لفظ توصیف بها من هو عظیم البطن متصف یا مثلا نه که حقیقت این لغت است تصریح کرده و لفظ اعتبار دلالت پرداخته دارد و اگر معنی چنین قرار دهند که جناب امیر البطین بودند ولیکن این اطلاق فقط از راه مزید علم شد پس در جوابش حدیث جناب سیده درباره شکایت صورت یا ضمیمه اهل البیت البصر بما فیه کافی و وافی است کما لا یخفی و تسلیه جناب زهرا هم موید کلام ماست و هو الظاهر عند اولی الالباب ورنه لازم آمد که جناب سیده از کثرت علوم و تناسب اعضا بیزار باشند و هو بدیهی البطلان و در هر کتاب تقیید مشتمل بر تراجم اصحاب که لفظ البطین آمده بر حقیقت خود محمول است و اگر توجیهی بنا بر اظهار فضیلت و منقبت انجناب کرده اند منافی ماهیت و کثرت علوم خاتم الخلفا الراشدین که در عالم زیاده ظاهر شد مبای آن ظهور اختلافات در امت است و این زمره محدثین ما اشکار اکرده اند چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست اما امر که صاحب مطالب السئول نوشته اگر مراد مثل السنت که زمان حمل وقت اخر صدی بود دختر فاروق پس ممنوع است معهذا یا لیتی انکار کردن و گفتگو نمودن چون قیل و قال نفرمود بلکه شکر گذاری بر واجب معلوم شد که مسئله را مید السنت و از حمل بی خبر بود جناب امیر چون حمل را شنیده بود بجان بخشی پرداخت و رفضه در پی اثبات جهل فاروق شده اند و ذلک جهل عظیم وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ **قوله** چنانچه این عبارت بر بیان معنی خروج مشتمل است و همچنین بر اسه دلالت بر حقیقت خلافت یزید دارد جوابش هم در نظرت رسیده وقتیکه بنشاد تیر داین کتاب را از کاتبی نویسانیده نزد تو فرستادم پس هرچند خواجه حافظ شیرازی رحمة الله علیه بجناب خویش فرموده ع معذور دارمت که تو او را ندیده ؛ ولیکن من چگونه ترا بعد از فرستادنش معذور دارم که قطعا آن کتاب را دیدی خفیف که چون دلدار دم یعنی دلدار حسین برادر تبارک حسین با الفاظ تو بیرد خیث بعد از آنکه بیقین دانست که کتابی مثل کوه الوند بر سر مجتهد افتاده واو در غلو تماحی بنید و چنان می نماید که قلبش مانند درخت بید از تند بادی لرزد و با اینهمه از غایت بحیائی و او عیش و کامرانی میسد هد و متوجه بجواب نمیشود و هرگاه تذکره ان در خلوت می آید و مخ میگردد تا یاران از ذکرش

ازقبیل تشنیع اهل السنت که میزان عقل گران سنگی اشان می سنجید لیس نسبت رویتش و عدم رویت هر دو برابر است
و بعضی از اصحاب مجتهدین چون سفاکی و بی باکی او را بعد از واقعه کربلا ملاحظه کردند بحفظ جان و ناموس خود
کوشیده اند چنانچه از بعض روایت بر می آید اگر چه نقص در مدعای رفضه نباشد بنابر آنچه علمای شان در روایات
گفته اند لیس حماقت مجتهد و مقلدینش باید دید که بران می خندند و ولی بران هم نمی فهمند که عبارات تحفه
را همه ملاحظه کنند و مابه النزاع را در باره تقیه دریابند و درین ابحاث هم کلام محققانه چنان اورده
ع فلک گفت احسن ملک گفت زه • یاد می آید که در هیچ کتابی چنین تفصیل در مقابله مجتهدین امامیه
بکار رفته باشد که بهر مقاله اش لغایت ایزدی مجلدی صورت بسته و هر تقریرش رگهای گردنهای
این بیهوده گویان شکسته بالجمله بعضی دانستند که اگر در بیعتش نیایند غالبا که از آسمان آتش بارها ببارد
و بعضی حفظا لنفس جان و ناموس افتادند که مبادا لشکر شر سر ما بتازد لهذا انزوا و هجرت و للناس فیما یعشقون
مذاهب ؛ مقصود ازین گوئی و درین مقام تعلیم این سیر نابالغ بود تا اگر مجمل را ایهمد تفصیل کار خود کند هرگاه حال
چنین باشد اگر بازا اعاده آن مباحث بتفصیل تمام نزد عقلا ملوم خواهم شد و اوراق آینده مجتهد بجواب
نخواهد ماند بالجمله بر مذهب ما حضرت امام حسین ع بر کمال تقوی در خصوص عمل فرموده که بمقابله هیچ سلطان
جابر سفاک بی باک خروج فرموده و در دین داری لغایت قصوی رسیده مجتهد ناصبی کمر بران بسته که
شهادت آنجناب را باطل گرداند و از راه خدلیت بخاطر عوام انداز و که هر چه کرده بر اصول اهل سنت کرده
تا خود را از لعنت شیعه برهاند الحاصل چون مجتهد دید که اگر سنی گوید که شهادت امام حسین ع بر اصول شیعه باطل
است بسبب آنکه بنیادش بر مخالفت جناب امیر ع است که بیعت فرموده یا مخرجین کتاب الی غیر ذلک و ایام حسین ع
کردن تقیه نزد و معاذ الله از دایره ایمان بر آمده خواست که ابطال شهادت را بتکلف تمام بر سنیان نهد
که امامت یزید ثابت شده بر بیعت ابن عمر رض باطل شد خروج امام حسین ع دید لیست که اگر بیعتش بعد واقعه
کربلا بود و عیان شد تلبیس او [illegible] در لبسته بروی خود زمردم بنا عیب نگسترند ما را در لسته چه سود عالم الغیب
دانای نهان و آشکارا ؛ **قوله** ولفظ کذا و کذا که مجیب [illegible] حال عبارت قاضی ابوبکر مالکی پیش ازین
مذکور شد و ماخذش هم دلیل بران گذشت پس که او را مثل سابق و لاحق مغالطه پیش آمده و این ام
خاصه دوم را پدرش در صوارم آورده و محصل جواب صاحب تنبیه السفیه بر یاد من آنیست که این شهر
منسوب باز برانی مرح امام حسین ع را که اول خارج فی الاسلام بود یا اضافه یای نسبت بر ناصبیت عجیبت
خود بدل گردانید انتساب نمود حالانکه معنیش این بود که حضرت امام حسین اول کسی است که بر یزید ظالم
خروج فرمود نه آنکه معاذ الله خارجی اول در اسلام امام حسین ع است و بنده میگویم که این معنی خود
بدیهی البطلان است زیرا که خارجی باعتراف سنی و شیعه بلکه باقرار مجتهد که خود درین کتاب میانه سنی
و خارجی تفرقه کرده کسی است که العیاذ بالله بکفر جناب علی مرتضی کرم الله وجهه باشد و جناب امام حسین

پدر بزرگوار خود را مطابق واقع خاتم الخلفاء الراشدین میداند چنانچه مذهب اهل ایمان است که بر سنت پیغمبر
حضرت تبرّیه میروند و بمحدثات مبتلا نمیشوند پس خارجیت انجناب محال شد و هر که نسبت آن کند بسوی
انجناب البته از دایره اهل سنن خارج است و در ملامت اهل حق داخل و این شهر اشوب مفتری پیشوای
رطل بوق شوشتری است که نیز بدایات او عمل نمیکنند مگر کسی که بر دین محدث مجوسی و یهودی باشد
و راه امثال این شیاطین اختیار نماید و تخصیص این نقل بنام این شهر اشوب ازان جهت نمودم که پدر
مجتهد الزمانی مومن جالسی علی المشهور این نقل را بدین الفاظ ذکر میکند در مباحث صوارم که این شهر
اشوب در مقدمه کتاب مناقب میگوید که قتیبی گفته اول خارجی فی الاسلام الحسین ع و حال عبارت قتیبه
هم یه قبل ازین در مجلد اول بعنوانی مذکور کردم که دل و جگر مجتهد را آگاهی فراموش نشود که قلت و کید
مجتهد کوفی هر دو کتاب شامی شد فتذکر و بیاد می اید که صاحب تنبیه السفیه در جواب مجتهد فانی رفض و [illegible]
و داعی بودن لیسوی محدثات از کتب تنقید مثل لسان المیزان برای این شهر اشوب باقتضای مثل
مشهور [illegible] مازندران تا بیلاد [illegible] دیو مردم دگر [illegible] ثابت فرموده و محصل تقریرش لعبد
ازان اینست که چنین کذاب را در نقل مذکور تصدیق نباید کرد که اصل کلام قتیبی دلالت بر خروج امام حسین
وارد خلاصه آنکه اول کسانیکه از اهل بیت حضرت بر ظلمه خروج نمودند و در مقابله سلاطین ستمگار در آمدند
حضرت امام حسین است تا زید بن علی باز النفس زکیه و قس علی هذا بعد که از راه بهتان لفظ خارج را آن
ناصبی دشمن اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باضافت یا نسبت خارجی ساخته بنده میگوید که چون حضرت
صلی الله علیه و آله را محرف القران نوشتند کما فی عناد الاسلام شاید که ازین تحریفات متوقع مزید ثواب
باشند معاذ الله من ذلک و ایضاً خارجی حضرت ذوی النورین را بد گوید و تکفیر می نماید که جناب امیر ع
اورا در نهج البلاغة بهم برابری و مساهمت خویش می ستاند و در خصوص قرابت و دامادی او میفرماید که
قد بلغت من صهره مالم ینالا و بر شیخین مطعونین ترجیح میدهد و بر همین قیاس خارجی مذکور جناب صدیقه
از ایمان بدر می کند و در عقوق والدین یعنی حضرت و زوجه محبوبه مطهره او مثل رفضه مصداق
سواد الوجه فی الدارین الی غیر ذلک و بالا گذشت مفصلاً که جناب امیر ع نسبت بحضرت ام المومنین پس از فتنه
جمل بکمال تعظیم و تکریم پیش آمد و حضرت امام حسین ع نزد ما الفقیه بر دیتیره پدر بزرگوار خود بود لا ریب
اگرچه اصول رفضه بلکه تقریرات شان مقتضی کمال خلاف فیمابین جناب امیر المومنین ع و حضرت امام حسین ع
باشد که او تا دم شهادت مذهب خود را در عین خلافت خویش هم مخفی می نمود و این اصل تقیه
را بر کند کما ذکرنا مجملاً و مفصلاً مرة بعد اخری ذکره لعبد اولی و از عجائب و غرائب آنکه محدث نجفی
در مجمع البحرین و مطلع النیرین میگوید الخارجی واحد و هم فرقة من فرق الاسلام سموا خوارج
لخروجهم علی علی ع ذکر المورخون انه قتل منهم یوم النهروان الفی النفس و کان بدخل و لیضرب بسیفه

حتی یبقی و یخرج و ذکر الخوارج عند علی ع الکفار ہم فقال من الکفر فروا فقیل فہم منافقون فقال ان المنافقین
لا یذکرون اللّٰہ الا قلیلا و ہؤلاء یذکرون اللّٰہ بکرۃ و اصیلا قوم اصابتہم فتنۃ فعموا و صموا بالجمل
شد و با ہر حال کہ معنی اثرا عام دانی یا خاص یا اخص گردانی دامن مبارک امام حسینؑ بدان الودہ نتواند شد
بلکہ پاک و پاکیزہ است چنانکہ والنتی ولیکن بعد از ملاحظہ این معنی کہ محدث مذکور افادہ جناب امام الایام
نقل فرمودہ جد مجلسی دیگران ہم نسبت شان بالنسبت بدیگران لنستودہ اند و محصلش بدان میرسد
کہ خارجی نہ کافر است نہ منافق بلکہ گرفتار شدہ و تباہی و شیوای خود را دریافت پس بر اصول رفقہ
باید گفت کہ حضرت امام حسینؑ کہ تارک تقیہ بلکہ کشندہ ان بود کما لا یخفی در زینہ اسلام مکثر از خارجی است
بسبب انکہ تارک تقیہ تارک صلوۃ است عمداً کما فی الاصول و ہر کہ تارک الصلوۃ باشد عمداً کافر است
کما فی الاحادیث پس وای بر معین ولای اہلبیت طاہرین کہ با اینہمہ لوازم ہنوز از دعوی محبت شان
دست بر ندارند بلکہ عجب انیست کہ دعوی مزید ولا بر زبان دارند و محبت شیعیان مرتضوی یعنی اہلسنت
را برابر کاہی نمیشمارند پس توانی گفت کہ از نسبت خارجیت کہ بوی اسلام از ان می آید دل مجتہد
ناصبی سوختہ و آتش عداوت در سینہ این لغیہ تو زبرا فروختہ اکنون لا حول باید خواند اما انکہ اول خارج
فی الاسلام بزیادت بای لنسبت مدلول احادیث سنیان است چنانچہ مجتہد ناصبی مفتری دعوی
کرد پس دامنش بعنف و استدراد باید گرفت و تا دلیلی و برہانی بران نقل نکنند و عبارتش نباید گذاشت
و انی لہ دلیل فانہ فی ہذہ المعرکۃ لمبہوت و دلیل واللّٰہ یہدی من یشاء الی سواء السبیل و بحمد اللّٰہ
کہ درین مقام نیز دلیلی الزامی بعنایت ایزدی خاصہ از کلام مجتہد طمطام مرتب توان کرد کہ چون خود اعتراف
کردہ کہ خارجیت امام حسینؑ معاذ اللّٰہ مدلول احادیث سنیان است و در حقیقت این معذرت از طرف
ایشان تواند بود کہ تابع طریقہ و روش برگزیدہ حضرت اند پس البتہ معذور شد نہ صحیح کہ سالک بی خبر
نبود ز راہ و رسم منزلہا و این بدان ماند کہ خود در بارہ مختار عذر خواہی میکند و او را از سفر اخیرا
باز میدارد و محصلش چنانچہ والنتی باز می آید انست کہ از انجا کہ احادیث حضرات اہل بیت در بارہ
او مختلف مروی گشتہ شیعیان تابع آنند ہر چہ باد ا باد اعتراض و قتی بود کہ ایشان برخلاف احادیث
ایمہ چیزی میگفتند پس بندہ میگویم کہ از اعتراف مجتہد بدلالت احادیث دامن کسیکہ معاذ اللّٰہ چنان
گوید بہر فرض محال ہم پاک شد چنانکہ دامن رفقہ با عتقاد مجتہد از تقریر مذکور دامن تبری است
واضح کہ اول الزامی است ثانی تحقیقی معہد امیانہ انیم مقام و انچہ در بارہ مختار گفتہ فرقی است دیگر جمیع
اہل اسلام بران اجماع دارند کہ مدعی نبوت کاذب در دین و دنیا جمیعاً بالیقین کافر و مخلد فی النار است
و محدث مذہبی کہ اہل آن حضرت ایمہ را مستحق امامت ندانند در حکم کفار بدار القرار اند و این اجماع در خصوص
ممنوع است کما لا یخفی و ایضاً مجتہد اقرار دارد کہ خارجیت اولا فی الاسلام مدلول احادیث سنیان است

در حدیث بخاری ای اہل خرد این کنایہ نتیجہ دلیل این مطرود است یا بیان روایت صحیح بخاری بلی این صاعقہ
قہر الہی است کہ در ہر قول بر مجتہد می افتد و جنون مطبق را برای او ثابت میکند نزد عقلا بجز ای انمیعی
کہ در ضربت حیدریہ قابل این امر نسبت بحضرت فاروق گشتہ فاعتبروا یا اولی الابصار فان للمجتہد صوتا
کصوت الحمار لیکن بنا بر مہملاتش می توان گفت کہ لفظ کذا و کذا الظاہر اشارہ باشد بامر یکہ جناب سیدہ مظلومہ
بخطاب مستطاب مرتضوی بتقریب شکایتہای مقدسہ واقعیہ ارشاد فرمودہ بودند یعنی آنکہ حضرت امیر از
وصیتہای رسولخدا اعراض نمودند چنانکہ بارہا دانستی الطرف آنکہ بسیاری از نسخ حق الیقین دیدم و در نہار
در ان نیافتم کہ بجای خائنان خانقان بودہ باشد چنانکہ این رئیس المحرفین قرار دادہ و مکتوب اخیرش
بسوی مولوی سلامت اللہ سلمہ اللہ تعالی دلالت بران داشتہ و این تحریف قہر الہی حقیقۃ بعنوان دیگر است
کہ پدرش دلدار اہل ستم نگر مقلوع الاصل بدگہر در عناد الاسلام انچہ گفتہ از ان واضح است کہ جناب حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ در بارہ قران مجید رئیس المحرفین است و ازینجا در منتہی می گوید کہ کرد کہ نیافت
و ہر کہ ادنی غور در شکایت جناب معصومہ نماید کہ رسولخدا دست او را بدست شیر خدا امانت سپردہ بود
و اعادہ حالش نا گفتہ بہ بالیقین خواہد گفت کہ لفظ خائنان را خانقان ساختن ہیچ فایدہ برای این
دشمن خدا نتواند کرد کہ عبارت سابق و لاحق نتیجہ نباشد جنین رحم پردہ نشین شدی و گرگان میدیدند
تو از جای خود حرکت نمیکنی وای بر من محل اعتماد من مرد و یاور من سست شد شکایت من بسوی پدر من
است و مخاصمت من بہ پروردگار من است کار خود کردہ لیکن گر جناب شیر خدا اعانت آن مظلومہ می نمود حرمت شکستہ
ناموس اکبر ممنوع کسی مجال می یافت بتازیانہ زدن و پہلو شکستن و خانہ را باتش سوختن و تہمتہا منہم
کردن طرفہ آنکہ چون لباس حشن حلقہ در گردن شریف افتاد و چند صد نفر میکشیدند جناب سیدہ بقوت بالغہ
و تعلیم علمہا شدید القوی طرف دیگر را چنان بزور میکشیدہ کہ ہمہ بر روی خود می افتادند پس خلیفہ اول
محقق امامیہ باید درین دو کشاکشی گرفتار بود و پس این معجزہ عظیم از جناب سیدہ صدور یافت کہ این
بیچارہ جان بسلامت برد اکنون معاملہ حفظ امانت معکوس شد والحکایت خادم و حکیم راست آمد کہ امروز
خدا را از دست او رہائی دادی انہمہ حجت ہای الہی قائم میشود و قہر خدا بر مجتہدین اولین و آخرین می افتد
و ہنوز بخواب خرگوش مشغول اند و بکارہای خویش از ملاہی مثل سابق مصروف قال اللہ تعالی أفأمن
أہل القری أن یأتیہم بأسنا بیاتا وہم نائمون أو أمن أہل القری أن یأتیہم بأسنا ضحی وہم یلعبون أفأمنوا
مکر اللہ فلا یأمن مکر اللہ الا القوم الخاسرون اینہا کہ بگوشت خورد از مراعات ادب نسبت بحضرت
امام حسین ریحان جناب رسول الثقلین بود و اگر ذکر کسی از غلامانش بودی در انشای عبارت نسبت
بوی نیز مراعات ادب نمودمی و لیکن برای تفضیح دشمنان دین و ابطال مذہب اعدای رب العالمین
و سید المرسلین کہ بالیقین دشمنان اہل بیت طاہرین اند باظہار نتایج ادلہ ایشان کہ قیاسات ابلیس لعین است

و به هم کرد نیش لعبه ازان البته ناچارم واگر مجتهد انداز مراد رخاتمه رساله قدیمه وجدیده بگوش هوش
می شنید زنهار در ذکر اسامی مجتهدین مراعات ادب هیچ دقیقه را فرو نمیگذاشتم ولیکن دلدار در مقابل
علامه دهلوی و فرزند دلبرش در مقابله بنده سه راه دلازاری سپرفتند بلکه طریق دلازاری سپردند پس تقاضای
جوانمردی معین شد که در بلده ایشان جا دکنم و هرگز در خوف وترس نکردم پس چنانچه تقدمای اهلسنت
بدل وجان در تائید اهل بیت مطهرین بمقابله نواصب پرداختند و در دار الحکومت رفضه داد جان نثاری
برای اصحاب کرام داده باشم لاجرم اقامت لکهنو در جمع کردن کتب شان وجهاد تالیف در کتب دوازده گان
لعبد حضرات ائمه قریب نسبت سال کشیده واگر مراد از دلالت عبارات و روایات مجرد سلطان و فرمان
روای یزید شقی است پس مسلم است ولیکن لا نسلم که برای مجتهد فایده دهد که اولیاقت یزید را برای امامت
بسبب زوری و کری و کوری ثابت میکند واگر مراد انست که آن دلالت وارد در حقیقت خلافت اولیس
ممنوع است لا بد علیه من اقامة البرهان عقلا ونقلا و فرق میانه هر دو ظاهر است ولیکن در مجلد اول تبرعا
بیش از بیش ادله قایم کردم که زیادت بران متصور نباشد تا همه ناظرین با حیرت همقرین شدند و گفتند حالا
یا مقالا که از مجتهد اینقدار کوری و کوراگی بخیال کسی در جواب رساله قدیمه نمیگذشت با انهمه سامانها که از
برای او مهیاست کما لا یخفی **قوله** اما انچه نوشته که علمای مذهب شیعه در حمایت مختار الخ واقعی کسیکه اتفاقا
علمی در کتب شیعه وعبور بر دفاتر اصول ندارد که حضرات امامین در کدام وقت پیدا شدند و معاملات
دینی و دنیوی ایشان با مخلوق از عطای دراهم محتاجان و ابتیاع قیمت ناقه واخبار اعرابی جناب امیر را
که بر در دولت ستاده و مانند ان از افعال شریف ایشان بر جنگ بدر متقدم است یا ازان متاخر و ابی
بن کعب قاری از اجله اصحاب رسول مقبول عبد الله بن ابی بن سلول است یا شخصی دیگر معروف و مجهول
و در زمان آنحضرت مرد یا بعد حضرت صلی الله علیه وسلم لقد جان بجان آفرین سپرد و واقعه کربلا مقدم است
یا زمان بیعت عبد الله بن عمر اگر معترض ثبوت در آید و تامیر اسامه در مرض شریف بود کما فی طعن الرماح
یا در صحت آنجناب مروز یکه امت حقیقی خود یعنی مهاجرین و انصار را همراه سراق طلبیدند وصیح بجاری
نداشتند چنانچه در کافی ثقة الاسلام کلینی مروی و بشرح ملا خلیل قزوینی مفصل محکی الی غیر ذلک مما لا نهایة
فی تالیفات المجتهد المریب او زیاده تر اطلاع دارد یا عجیب عجیب که کلامش ازین مغالیط پاک و صاف
است و سیوه لاف وگزاف کرد و تحریرش نمیگردد مع ذلک حکم باختلاف احادیث ائمه مخالف نصوص این
بزرگان است زیرا که باظهار مجلسی نایب امام ترکسی از محدثین و متکلمین رفضه و دلدار و مدار و خود مجتهد الزمان
حامل الاسفار بتواتر معنوی در بحار و صوارم وغیره رسیده که ائمه زنهار اختلافی ندارند و برای دفع
اختلاف از امت مبعوث شدند چنانچه مقلد ایشان نیز بلیرام طعن قرطاس در تشیید المطاعن تصریح باین
امر نموده پس هر چه اول ایشان فرموده متاخر ایشان جاده پیموده پس ثابت شد کما لا یخفی که این اختلاف

هرگز آزار ائمه بصیدر رسیا مده بلکه ائمه بر کذب و افترای مختار اتفاق داشتند و اکو امثل مسیلمه کذاب می شیدند و راه اجتهاد که فتح باب اختلاف است بر ایشان مسدود بوده و رواه رفضه شیاطین از زراره و هشامین شیطان الطاق و مشعر کلاب محدثات خود را دخل دادند فلا یعبا بهاء بل لا یمن بها و اینقدر عقلاً و نقلاً نزد خردمندان دور بین مثل بدیهی اولی است که حضرات ائمه نائبان و وارثان علوم حضرت سید المرسلین اند نه مخالف و ناسخ دین متین

قوله تقریب جهاد اکبر الخ ازینجا هم معلوم شد که جناب مجتهد الزمانی که نائب امام سوسنی و رجانی هستند احاطه تامه بر کتب شیعه دارند چنانچه مجتهد و متکلم کرمانی اگرچه بزرگان چنین گفته اند ع که نکته دان نشود کرم کر کتاب خورد چه زیرا که این جهاد را با وصف اظهار انیمعنی که مدح و قدح مختار هردو در احادیث ائمه وارد است اکبر میگویند حالانکه جناب امیر وقت رجوع از حروب بغات از صفین و خوارج بی دین علی ما هو المشهور فرموده بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و همچنین دیگر صحابه از بازان جناب امیر گفتند و در تحفه وغیره مرقوم است چون جهاد جناب امیر که نفس حضرت صلی الله علیه وسلم بودند اصغر باشد البته در اکبر بودن جهاد مختار لعین برادر مسیلمه کذاب نزد جناب مجتهد چه شبهه باقی خواهد بود که اگر گلدسته این نوع کفره در مذهب مجتهد جمع نشود انضارت مذهب مجتهد و تازگی شیعه ایشان متصور نخواهد شد و ایضاً می توان گفت که هرگاه بدر بیین از اصحاب سید المرسلین که حضرت میکائیل بر حدیث ارشاد و تلمی رفضه آرزومند معیت ایشان باشد و بنص جعفری و رکلینی بروایت اطول احادیث ایشان مجاهد هرگز نه کفار باشند و بعد حضرت دین قویم را در مشارق و مغارب منور سازند و سلطنت کسری و قیصر را برهم زنند و امام جعفر ایشانرا وارثین فردوس گردانید با وجودیکه رب العالمین در صحیفه شان فرماید که تو در حفظ و حراست ماثی علوم بزرگان خود را درس بده و انجلیس مترس نزد رفضه مرتد باشند پس البته مجاهد اکبر ایشان غیر از مسیلمه و برادر خردش که خواهد بود و الخبیثات للخبیثین که نیز چون مختار محبت شیخین در دل داشته پس مطابق روایات قدمای شیعه مثل عیاشی و کلینی وغیره بالیستی او را در قلق محبوس داشتن نه از بند گران رها کردن که حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون برآید بروایات محدثین ایشان کما ستعرف بخود جه بعنی خدایان عتیق شکار خود را دغیته پس سنیان را مژده فتح و ظفر روا باشد که ازین جهت حضرت را ترحم آمد تا حضرت امام حسین ع او را از دوزخ بیرون کشید و چرا حضرت شهید کربلا معدود نفرماید که خود از جد امجد خویش شنیده بود که ابوبکر رض و عمر رض بهر دو بمنزله گوش و چشم من اند چه هیچ و تبالی که مجتهد درین مقام جواهر علم سخن بسازی بر فلک برین افراشته بود بحمد الله و آن گون گرویده چنانچه در مجلد اول ازین کتاب هویدا است و انهمه که شنیدی با قطع نظر از آنست که جناب مجتهد اند از پدر خود را بسبب اختیار العار و اجمال پس پشت انداختند که او کلام مجمل را مهمل می داند و صاحبش را بالغر و ماگی واغدار میکنند بناءً علی هذا ضرور افتاد اهلسنت را سیر عبارات پدرش از صوارم و غیران برچیدن و سفلگی و فرومائگی فرزندش با بانگ انکار بیان ادا کردن و گفتن که مجتهد را ضرور بود مذهب علمائی خود را در باره مختار مفصل و مدلل گفتن تا هم

میدانستند که بدین اوله خاص مدح و قدح مختار بیدی کار آمده و در میانه علما خرخشاری پدید گشته تا ترجیح قدح
او خود بخود در ضمن این بثبوت میرسید و استحقاق لعنت برای مادحین عیان میگردید و بطلان این معنی که فکر مجیب
بجائی نخواهد رسید بر هر کس و ناکس چنان واضح شد که گوئی که سفیده صبح از مشرق بدمید و آنچه گفته که لیکن باتفاق
فرقه حقه کسی مختار را امام بحق و از جمله خلفای اثنا عشر ندانسته الخ حالش نزد اهل خرد بر ظاهر است که چون
خود مجتهد درهمین صفحه جهاد مختار را اکبر دانسته و بمعنی قائل شده که ائمه هدی مدح او کرده اند و شیعه را عیاذ
مختار محل طعن نیستند بلکه سفیان مطعون اند که قاتل قاتلان امام حسین رضی الله عنه بوم میدانند و اینهمه کلمات
دال برآنست که او طرفدار مختار است پس اگر او را بزبان خویش خلیفه بگویند ازین چه سود و مجتهد را چه بنود
بهبود که مباحث کلامیه بمعنی آن نیست نه بصورت لفظ کما لا یخفی و اگر گویند عصمت شرط خلافت و هو المفقود گوئیم
مگر تالیفات محققین خود را ملاحظه نکرده که آخر بیچارگان میدان تقریرات را نوردیده عصمت را بعدالت
آورده و محقق لاهیجی ازین جماعت است در گوهر مراد لیس دائره خلافت وسیع گشته و العجب که کلینی بمقتضای
بیان حضرت زید شهید محقق گردانیده که منافی امامت خانه نشینی است و در طفلان زنان لب کردن داز
جهاد دل دردیدان و پرداخته و خرد شتن و تدارک امت ننمودن دلیل است نه پرداختن اگر مدار امامت
بر عصمت می بود البته تعرض بدان میفرمود و قس علی هذا در اطول احادیث جهاد حضرت امام صادق ع
مدار آنرا کجا بر عصمت گذاشته بلکه بجهاد و شروط آن را مفصل گردانیده و داد انصاف بده که مهاجرین
بالخصوص آنجناب مورد عمده آیات مدحیه قرآن مجید بوده اند و بعصمت شان که قائل شده اگر مختار
را عصمت حاصل نباشد گو مباش که مدار برآن نیست اعاده اطول احادیث بخصوص جعفریه مستلزم التطویل
است ورنه بار دیگر گفتی و از آغاز تا انجام آوردمی و در احادیث اگر تتبع کنی لفظ امام عادل خواهی یافت
و اگر قرآن مجید بر کشائی آغاز شروط امامت مطابق ارشاد حضرت صادق از تائبون است بلکه اگر
ادنی غور کنی در آن حدیث نیز خواهی دانست که غایته ما فی الباب و قد لکنته الحساب در امامت جهاد است
و در راه خدا او سیاست امت سید انبیا بعد از حصول عدالت و تقوی و زید شهید نیز همین امر را فهمیده و
مورد مدائح حضرت صلی الله علیه وسلم گردیده چنانچه از شرح صحیفه کامله خصوص اطول شروح هم مدح او ظاهر
است که ریاض السالکین نام آنست یک دو سطر از آن می آید که تا بدانی که عصمت که بهنیه و بین الله است
و برای مهبط وحی الهی در کار است غالیان امت از اذهان خود در باره امامت تراشیده قلوب الحمیر را
با خراج راشدین خراشیده اند و بالاخر خود لغزیده و در وحل افتاده اند بکید و سطر از کتاب مذکور در حق
زید شهید خواهی شنید که منکر امامت امام محمد باقر ع بود کما فی اصول الکلینی و خواهی دانست که این مخترعات
رانج از عبدالله بن سبا یهودی که امامت بلا فصل و تکفیر اصحاب ایجاد او ست کما فی الکشی مرجحی
و اغازی نیست و محدثی و کارسازی من بعد از قول مذکورش که کسی از شیعه او را در خلفای اثنا عشر

نشمرده تعریفی بسوی اهل حق فهمیده میشود وجوابش در سابق ولاحق انچنان در دفتر اول سپرده ام
که قلوب شیعه نیک میداند وظاهر است که آنانکه زید شهید را دران زمره شمرده اند از کلام شان پیداست
که خلافت را در مرتبه عموم گرفته اند پس بعضی از اینها مستحق باشند وخلیفه برحق وبعضی ازان غیر مستحق
زینهار گاهی نگفته اند که زید خلیفه برحق است پس اعاده ان بالتفصیل موجب تطویل ودرهمین مقاله
تحقیق آن مشروحا ومبسوطا گذشت چندان ودرهم نیست که باعث سهو ونسیان بشود از انجا که مجتهد جریده
مختار را همواره اکبر قرار داده پس البته تکثر بعیتش از اعاظم عذرها خواهد بود که در قلوب اذعان آن
کنند واز زبان انکار نمایند چنانچه مدار مذهب شان است ودر احادیث اینچنین کس را در کافی کلینی هم
ذوالوجهین نامیده لعنت کرده اند واز اینجا انهم عیان شد که بعد از اعتقاد همواره اکبرشش ضرور است
که او را بزرگان بر اصول نحو وترجیح دهد که در پرده نشستند واز مسند امامت ولوازم آن برخاستند
واند زید شهید که سیف مسلول ورمح مصقول وفرزند پسندیده رسول مقبول بود نشنیدند بلکه ازینهم بالاتر
شنیدنیها که درین اوراق از کتب شیعه بظهور انجامیده که کشتگان جنگ نهروان نه کافر بودند نه منافق
پس همواره مختار البته همواره برتر نایل خواهد بود مثل همواره حضرت سید المرسلین فیکون همواره اعلی شانا و
ارفع مکانا پس حاجتی نماند که تتبع دیگر درین خصوص طلبیده شود اکنون حرفی چند موجه دانست
که صاحب ریاض السالکین نقل مینماید از روایات صدوق بعد از اسناد قال امیر المومنین قال رسول الله
صلی الله علیه واله للحسین یا حسین تخرج من صلبک رجل یقال له زید یتخطی هو واصحابه رقاب الناس
غرا محجلین یدخلون الجنة بلا حساب چشم انصاف بگشاده ببین که حضرت سید المبین اورا بدین اوصاف
ستوده وامام حسین سید الشهدا از وجود او بشارت داده وهرگاه زید بن موسی بن جعفر رضی الله
عنهم را پیش مامون بردند واو جرمش بخشید بجهت برادرش حضرت امام رضا وخطاب نمود بانجناب
که اگر برادرت چنین وچنان کرد امری زیاده نیست قبل ازین زید بن علی خروج کرده بود واگر
رعایت منزلت تو درمیان نبودی البته اورا قتل کردمی که انچه کرد امری صغیر نبود وامام رضا
فرمود یا امیر المومنین برادر مرا بزید بن علی قیاس مکن که او از علمای آل محمد صلی الله علیه وسلم
بود غضب کرد بر بنی امیه از برای خدا وجنگ نمود با دشمنانش تا انکه مقتول شد در راه او انتهی
مختصرا فواید این سطور بیش از بیش است برانکه ازان قناعت میکنیم که از کتب مجلسی مثل جلاء
العیون وغیره پیدا هویداست که چون امام رضا الطیب مامون سفر نمود وبصحبتش رسید تا عدلی
تمنا داشت که امام عهد خلافت را قبول کند زینهار حضرت رضا تن برضا نداد وخلافت او چی نمود
مقصود ازین انکه باعتراف اجله علمای شیعه تقیه درمیان نبود وبا این همه حضرت رضا مامون را امیر المومنین
می گفت واگر این خطاب را در کتب رفضه بجویی در کثرت حدی ندارد پس باید ولی طایفه فاحشه

کسیه کما فی التنزیه الکشمیریه باید دید که در اصول خود جا بجا بالطراق آورده اند که این لقب خاص
برای جناب امیر خاصةً از آسمان فرود آمده هر که برای دیگری گوید البته روزی لبزای خود خواهد
یعنی بالیون خواهد شد پس ملاعین بنی خود را برای بدشگونی دیگران بر یزید و ملعون ابدی شدند
مجملاً گفتم و بر تفصیل افراد و جزئیات این قیاس قدرتی ندارم و اگر کتب خویش را غربال کنند محال
است که غیر معصومی برآنند و اگر در آنچه این نواصب گفته اند غور کنی توانی دانست که از نواصب گوی
سبق در ربوده زیرا که تقریرات و متفرعات مذهب نواصب نیز عقلاً و نقلاً دیدیم و لیکن این کفریات
زینهار نظر نرسیده نعوذ بالله من ذلک فرقی دیگر که مناسب فصل باشد انکه فرق چنین بزرگ یعنی
زید شهید البته محال خواهد بود چه جای کفر او لاچنانکه در اصول کافی ثقة الاسلام مناظره او با امام محمد باقر
و انکار را امتش ثابت است و دخول او در جنت و آنهم بدون حساب بچشم خود دیدی و بمیزان عقل سنجیدی
پس اصلیت امامت محمد بن عبد الله بن سیار اصلی نماند والحمد لله علی ثبوت اصله و بطلان خلافته
و از بنجا باطل شد صور خیالیه مومن و محبت اول که در ذوالفقار یافته و تافته بود و تفصیلش در صولة
حیدریه علی المجوسی القدریه خواهی یافت **قوله** طرفه انکه ابن حجر در مقدمه شرح صحیح بخاری گو[illegible]
الخ اگر مراد آنست که از عبارت ابو محمد بن حازم دوام انحدیث برمی آید پس ممنوع است لا بد علیه
من اقامة الدلیل و اگر مراد فی الجمله است پس ابو الطفیل را از ثقه بودنش بیرون آورد بسیاری از اجله
قبیل از دعوی [illegible] ایمانات برگشتار کرده اند و چه میدانستند که شب حامله فرد اچه زاید اما تخصیص
حدیث بقوم سفیان پس دال بر آنست که جناب مجتهد الزمانی با انکه قوت سهم دارند چنانچه از تالیفاتش
ظاهر است و قدم راسخ در فی هذا المجلد مگر راه مجرد اصول و فروع خویش بلکه فرقه [illegible] کما عرفت [illegible]
المجلد الضیاعیون اخبار الرفقا را ندیده یا نفهمیده اند پس اختصاص حدیث بسفیان خارج از آهنگ خواهد بود
زیرا که طور علماء کتب شان متبادر الی الاذهان همین است که بهیچ و اقربیه شامل نباشد
پس متبادر از آن شد از لفظ حدیث سفیان یا شیعیان این روایت را حدیث حضرت صلی الله علیه
وسلم نمیدانند و آن منافی تحقیق امام رضا است رضی الله عنه که حدیث مین است کو سالة رفته
منصور حال این حدیث از عیون الاخبار نزد السنت و این معرکه در کتاب منتهی الکلام لعنایت ایزدی طی
شده و بر بر ناظر عیان گشته که حضرات ائمه عموماً و حضرات امام رضا خصوصاً تصحیح این حدیث فرموده
و لفظ اصحاب را بر غیر مرتدین منطبق گردانیده و آن موجب تحنگی چشم ماست هر که خواهد بو صله خود
رابیاز ماید که ان صحابه کیستند که راه ردت بپیمودند و آن بزرگان کیستند که خاک تر شان بر باد
دادند اکنون انصاف را استعاره بکن و ببین که تفوق از برای کیست اگر چه مجتهد رئیس المتکلمین
خلاف آن در طعن الرماح میگوید و مصدر باقرارت میشود که ذکرش مستحسن است و لیکن بحکم انکه

ست گذار کرده کند بکمال راه و دشمن چه به تعبیر شیعیان و وقت ۵ اگر موقع سخن باشد هر مناظره نا گذیر است
بیدن آن محورین و کمی دلش فرسودن طرفه تر آنکه درین اوراق هزار جا دیده باشی که رفعه منالف تقلید
کرده با تباع شیطان و اتخر الشی پرداخته اند پس بیچاره ابو الطفیل چه رتبه دارد که او را مقتدی گردانند
الکنون تقفیل و تقوه با نمعنی که چرا محل طعن تحراشند بر جای خود بخواهد بود و درینمقام انطبا بحث
مباحث دیگر طویل الذیل است بر حرفی چند قناعت می کنم که علمای شیعه مثل صاحب استغاثه وغیره او موضعیت
مضمون انحدیث در طرق اهل سنت ثابت کرده اند پس الزام مجتهد کجا ماند بلی ما او را الزام تو انم داد که
که مضمون حدیث مذکور صحیح است نزد شیعه فقط اما ابو الطفیل پس باید ثابت کردن که او از اجله بود نزد ز همه
و هرگاه مطابق کتب تقیید کسی نبود که تردد نکرده باشد در امامت بلا فصل مرتضوی جز مقداد و اسود کندی
الکندی از ارکان امامیه خارج ازین رتبه بودند پس ابو الطفیل کجا لیاقت قدر دارد تا امامیه تقلید او
کنند پس ذکر حدیث مذکور بهر حال مجتهد را زیب نمید هد بلکه صریح دوستی منبیان و عداوت نبی آخر زمان
ازان تشریح میشود و اگر مراد انیست که ابو الطفیل از اجله اصحاب است نزد اهل سنت بدلیلی که درین مقام
نوشت از مقدمه فتح الباری پس لا نسلم که از عبارتش بر می آید بلکه نفس صحابیت البته مسلم است
بانمعنی که در جنگ احد پیدا شده و بزیارت حضرت صلی الله علیه وسلم مشرف گردیده پس از بنولش اجله
کجا به ثبوت میرسد نمعنی که حافظ عسقلانی در تقریب می فرماید که عامر بن واثله بن عبد الله بن عمر
بن جحش اللیثی ابو الطفیل ربما سمی عمرو ولد عام احد و رای النبی صلی الله علیه وسلم و روی عن ابی بکر فمن
بعده الی الصحیح و هو آخر من مات من الصحابة قال مسلم وغیره پس اجلیت را جناب مجتهد الزمانی افزودند
و بر ظاهر است که هفت ساله را انقدر صحبت کجا که در اجله صحابه بشمارند و قرات و هم نهانکی هم نوشت که همیشه
صحبت شریف هم میرسید و این امور بدیهی است و اگر مراد از عبارت مقدمه اجلیت گیرند منافی ترجمه او
خواهد بود که در تقریب است و هو ایضا ظاهر عند العقل و ان کان مخفیا علی رئیس السفها الغرض چون مجتهد
در مزید محبت مختار منهمک است نشان برواری و نامت کرده اجلیت امیر هم خود لیتو پس برای سفاهت خود نشان
نشانی گذاشت کما لا یخفی **قوله** و سابق بتحریر آمد الخ جوابش در سابق چنانچه باید گفته شد درانجا
بنظر انصاف باید دید که هَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ كَاَنَّهُمْ اَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ معهذا مذهب
بعضی از محدثین آنست که اگر کسی مرتکب اعدائی شود و داعی به بدعت خود نباشد و صادق اللهجه بود روایت
از وی توان کرد چنانچه از صوارم نیز واضح می شود بخلاف زراره که چنان داعی بود که میخواست
که امام صادق را مجوسی گرداند پس چنین راهنمای و رهبری و آنهم بقول آنجناب در بیرانه سری
چنانچه در کشی است مقتضی آن شد که رفضه او را از منتخبین دنیا برچیدند یعنی با فقه الستة لقب دادند
و خطابش اصدق الصادقین گذاشتند که انجناب این تعظیم و تکریم را از رفضه گاهی در خواب هم نشنیده باشد

وقس علی ہذا ہشامین و شیطان الطاق و اخوان و اقران شان کہ پیشوای شیعہ گردیدہ اند حالانکہ
مخجل ابلیس و دجال و منکرین علم ازلی و مخرب توحید حضرت باری بودند و جسم او را معاذ اللہ صفت
شیری می نمودند کجا برہم کردن توحید رب العالمین و اختلاف شان دران و کجا بعد از تسلیم ہمہ امور
مذکورہ مرتبہ فسق مقاتلین یقیناً نہ آنکہ اینہا از دنیا منتخب بودند بلکہ قدوہ المتنجبین و اگر باور نیاید از
علمای سنت بپرس کہ مضر و کمس و غیرہم کیستند نام ایشان ہم ندانند و کجا تقریر رفضہ بر قول مجتہد کہ
علمای امامیہ اجماع کردہ اند بر پیشوائی و مقتدائی شان و بر بذرجہ شموس کمالات ایشان کہ دلدادہ
و مدار باین الفاظ در صوارم یاد میکنند و کتب تنقید دلالت بران دارد مثل منہج المقال وغیرہ کہ اگر
این قدما واسطہ نباشند میانہ اثنا عشریہ و ائمہ ہدی سلسلہ علوم سرور انبیاء از ہم بگسلد و از جمیع
افادات پریشان گردد اطراف آنکہ از عبارت و افادات دلدار بی مروت و دلبر بی فتوت کہ در صوارم
بمبحث عدل باری عز و جل مندرج گشتہ دلالت بران دارد کہ اگر معاذ اللہ کسی حضرت خیر البشر شفیع
محشر خلاصہ موجودات و سرور کائنات یا احدی از انبیاء و رسل ہادیان سبل را لوجود محنہ بکشد
مستحسن خواہد بود چہ جای فرزندان کہ بطریق اولی فان مابالذات اقوی مما بالواسطہ عند العقلاء
و آن عبارت درین الفاظ مرتب گشتہ ہر کہ خواہد بدان رجوع کند اول در تعریف عدل عدلیہ شیعہ
میگوید باید دانست کہ یکی از اصول خمسہ کہ بان انسان مومن میشود عدالت حق سبحانہ و تعالے
است و آن بحسب اصطلاح عبارت از انست کہ او سبحانہ تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید
و مراد ما از قبیح انست کہ فاعل آن نزد حکیم مستحق ذم شود و مراد از واجب انست کہ فاعل آن مستحق
مدح و تارک آن مستحق ذم باشد مجتہد جالسی نائب امام نرگسی در ردار المومنین لکھنو ورقی چند را ز سیاہی
گرفتہ بجواب امام رازی رضی اللہ عنہ مصروف شد کہ فرمودہ بود کہ تکلیف خالی از قباحت نیست بیان
آن انیکہ عقلاً قبیح میدانند فعلی را کہ برای غرضی واقع سازد با وجود انیکہ فاعل عالم باشد بانیکہ
این غرض و غایت بران فعل واقع نخواہد شد بلکہ مقدمہ بالعکس آن خواہد بود این ترجمہ عبارت امام
موصوف بود کہ مومن جالسی نوشتند باز ترجمہ عبارتش بعد از سطری بقلم خود کتابت میفرمایند کہ ہمچنین
والد ہر گاہ بداند از حال ولد خود کہ ہر گاہ باو سکین دادہ شود بان سکین شکم پیغمبری از پیغمبران را خواہد شکافت
و یا خود را بان ہلاک خواہد کرد و او با این یقین و قطع سکین بدست او دہد و بگوید کہ غرض من از دادن
سکین این بود تا ادبا آن قلم را تبراشد پس ازینجا ظاہر شد کہ ہر کہ امری برای صلاح بکند و دانند
کہ آن صلاح بران مترتب نخواہد شد بلکہ عوض آن فساد بعمل خواہد آمد آن امر قبیح خواہد بود
نہ حسن باز مومن جالسی یکصد ورق نوشتہ میگوید کہ تمثیل رازی بجہت این در نظر عوام تکلیف
مستقبح میسازد کہ فرض این نمود کہ پدر یک پسر دارد و لہجہ نسبت الٰہی با مکلفین عباد چنین نیست

و فرض این نموده که ان پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر ما اگر با جهات محسنه نباشد بسیار قبیح است نمی بینی که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این هم داشته باشد که چون ان پسر ان نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان ان نسبت بابد الاباد نسبت چشم زدن نیز ندارد با نعمتهای لاتعد و لاتحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق تعلیه درجات نبی که انهم پسران پدر باشد ممانعت نه نماید لیکن بعد چشم زدن بعوض آن قتل حیات ابدی آن پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلوقات گرداند و سلطنت لایزال باو بخشد و بانواع نعم لاتعد ولاتحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد همان دادن سکنین بحسن منتهی شود انتهی بلفظه پس اگر قاتلین امام و مقاتلین ان عالی مقام گویند که ما از شیعه او و پدر و برادر بزرگوارش هستیم و بر همین که کوفی الاصل بودیم و هر که چنین باشد او شیعه است اگرچه ابوحنیفه کوفی بود ء مدار تشیع بر اعتقاد است و آن تعلق بقلب دارد و امام را بدوازده هزار اخلاص نامها طلبیدیم چون دانسته بودیم که اول هجرت فرمود بمکه معظمه و دشمنان تصمیم خواستند که او را مثل گنجشکی ذبح کنند و همراه خویش حرمت حرم شریف بر بزند و اگر او بسوراخی پناه گیرد زمین را بر کنند و او را بکشند پس در زمین وسیع گنجایش نماند و معنی وَضَاقَتْ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ نمودار شد و روز بروز او را با فرزندان و اصحابش در شکنجهای مصائب نبوی می کشیدند از نجهات و هم از خوف افواج یزید که روز افزون بود بر جان و ناموس ترسیدیم و بالاخر مصلحت همین دیدیم که کشتن ایشان آنی بیش نیست پس آنجناب را بدین نیت خالص بحیات فردوس رسانیدیم و متوقع ثواب از حضرت رب الارباب می باشیم یقین است که چون خدای عزوجل عادل است و نزد دلدار و مدار کما قال فی صدر الصوارم حق نیز بجای ایشان ببیند اینهمه را الشهداء کربلا لاحق سازد و امروز در بلاد مشهوره بیکو بر همال بسیاری از شیعه و سنی موجود اند که در ده روز از محرم بماتم امامین مشغول میشوند حتی که بیهوش شده بر زمین می افتند چنانچه سینه را وقت ماتم از دست میکوبند لشیت را الشدت و سرین را بسرین لغایت جد و جهد میزنند و روز شهادت هرگاه تعزیها را بزیر زمین دفن کردند بکمال عیش و نشاط و سرور و انبساط و ملاهی و ملاعب مثل روز معمولی سوی خانهای خویش بر میگردند و چون از علت این افعال پرسیده شدند گفتند که حضرت امام در انواع مصائب مبتلا بود ما هم باقتدای او محنتها کشیدیم در نجنا بر داشتیم الغرض که آنجناب را با تمامی رفقا در باغهای جنت و غرفهای بهشت داخل ساختیم داد عیش و کامرانی میدهیم الغرض چون دلدار و مدار قید و وجوه محسنه در قتل انبیا نوشته اینهمه امور و مانند آن نیز ازان مندرج گشته که حرفی را بطور تمثیل نشان دادم و دیگر ذکر متفرعات بالاستعاب نگر دیدم و آنچه درباره مادح ابن ملجم آورده و کاسه کشمیری نقال بتقلید پدر خویش لیسیده جو الشیء در رجوم الشیاطین

وتنبه السفیه مبسوط است ومن امیدوار آن بودم که مجتهد نتائج فکر را بترتیب آورده بصورت [illegible]
ولکبری جلوه خواهد داد تا من جزا منا خواهم گرفت افسوس که این آرزو صورت نه بست ومجتهد [illegible]
انچه آورده در حال شنیدن قطع نظر از تحقیق و الزام که اعتبار آن تواند کرد مقلوب است مراد [illegible]
که ابخث باشد زیراکه از کتب شیعه واضح شد که خوارج را مدح کرده اند وانگاه بعض صاحب معالم یعنی
حضرت مرتضی بحدیکه از کفر ونفاق پاک وپاکیزه ساختند وزیاده برین شنیت که آنها در فتنه مذکور [illegible]
وحواس در باختند ودیگران از عمائد محدثین ومتکلمین مثل مجلسی ثبت شان را که مبدای اخلال
است بخلوص ستودند بلکه بدین حیثیت گوی سبق در مدح شان ربودند وحال مجسمه خود معلوم که [illegible]
توحید رب العالمین از تمامی دنیا نزد شیعه منتخبین اند حتی که بعد از انتخاب شان از نقاد هزار [illegible]
امام صادق فقهای سته باشند که زراره شر من الیهود والنصاری رئیس آنها شد وحالش چون
کشت از بام وابلیس در اشرار انام بدتر از بدترین کائنات تواند بود که مجوز است امام موصوف
را مجوسی گرداند کمافی مختار الکشی تمامک بغیره ونیز اگر در زمره محدثین رفضه ادنی غور کنی واقفیه
[illegible] ونهایتی نداشند [illegible] یا پائی شنیت که اینها بدتر اند از نواصب نحو نخوار دشمنان
اهلبیت اطهار چه ظاهر است که انچه از اینها صدور یافته نواصب را شرمنده ساخته که جز این
امانات ائمه را خوردند وحرمت حرم ایشان مثل لغا بردند در ابروی شان هر خاک مذلت ریختند واز
هرگونه شر بر ایشان بلائی برانگیختند تا اثری از مدعیان آن نماند وعلمای رفضه در اخذ احادیث
از ایشان کمی نکردند چنانچه مجتهد کربلائی یعنی سید محمد طباطبای در حواشی مدونه کیست اصول [illegible]
بیان وتحقیق در داده واین کتب بدولتخانه حکیم میر محمد صاحب فرزند سید نواب فیض آبادی برادر
میر علی صاحب ولد اصغر شان بالفعل موجود معهذا کجا یکی مثل شدت وکجا بسیاری از اهل حنث واگر سخن
از آن میرود که خود مباشر قتل معصوم شوند مامون بن هارون امام رضا را بدست خود زهر داد
وفرزندش یعنی امام تقی را به تیغ بیدریغ از خیال ناصبیت گشته چنانچه ترجمه خرائج نیز بران مشتمل
است معهذا اگر بمطالعه عیون اخبار از تالیفات صدوق مشرف شوی خواهی دانست که چون او
در قتل این هردو امام وحده لاشریک بود در ریاست کلامیه نیز حتی قدما ومتاخرین این [illegible]
[illegible] تحقیقات او اساس نهاده واو را رئیس المتکلمین خویش گردانیده اند وبسیاری بر تشیع
او نازیده اند چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نخواهد بود که درباره مجتهد حقیقت اینست
که بر شان بزرگان گذشته چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
عجب تا که علم الهدای رفضه صاحب غرر در توجیهات روایات ابوهریره وغیر او از مرتدین ودشمنان
اهلبیت طاهرین معاذالله دل داده وکتاب خود را بدان پرساخته فاین السمک من السماک

از حضرت امام حسین کمیا امام بکر یا دمیکنی که کشندگان ترا چگونه کشتم و انتقام تمام از ایشان گرفتم و اکنون
در عذاب دوزخ گرفتار گشتم و کسی بداد من نمیرسد که رهای یابم حضرت فرماید ای حسین اورا بر دوی
در باب پس امام حسین مثل عقاب در رسد و مختار را از ان عذاب برارد و اگر قاب او را شیون میکرد البته
محبت شیخین در اجی یافتند چنانچه از نزهته و غیر آن بیادی اید از ینجا هم ثابت شد که دل آدمی حق دارد
ولیکن بمقتضای المرء قیس علی نفسه چون مجتهد دلبر دلدار سنگین دل است و قساوت در باب وکل وارد
و ازین امور انکار شدیدی نماید و سنیان اگرچه برین حرف و حکایت احاطه کردند مگر او را دشمن خدا
و رسولش مثل متبنان خانه خراب یافته به پیروی حضرت سید الساجدین لقب او کذاب گذاشته اند اگر
بعد از تسلیم محبت شیخین داشته باشد و قرابت لعبدالله بن عمر رضـ راستی موجب رضای خداست یکسر
ندیدیم که گم شد از ره راست و اگر در ماخذ امری حیرتی پیش آمد علاجش ازین سطور باید جست که از
تالیفات خود که بنور بجهت فقدان اسباب ناتمام و بی نشان و نام است بچشم انصاف باید دید و گرد
عتساف نباید گردید که از مطالعه مختار کشی چنان بوضوح پیوست که عادت شریف حضرت باری
بیران جاری است که انتصار و انتقام نمیگیرند مگر با شرار حالا مجتهدین رفضه را دو گوش و یک
بینی هم نماند چه جای حق نیوشی و حق بینی تمام عبارت حدیث کتاب مسطور اینست علی بن الحسن عن عباس
بن عامر عن یونس بن یعقوب قال کتبت الی ابی عبدالله علیه السلام اسئله ان یدعوا الله لی ان یجعلنی
ممن تنتصر به لدینه فلم یجبنی فاغتممت لذلک قال یونس فاخبرنی بعض اصحابنا انه کتب بمثل ما کتب
فاجابه و کتب فی اسفل کتابه یرحمک الله انما ینتصر لدینه بشبر خلقه یعنی یونس بن یعقوب میگوید که عرضی
نوشتم بامام صادق که دعا کن برای من که خدا مرا از ان مردم گرداند که انتصار دینش بدست
ایشان میشود پس جوابی نیامد و من مغموم گشتم اتفاقا یکی از اصحاب ما خبر داد که من هم نوشته بودم چنانکه
تو مکتوبی نوشته بودی لیکن حضرت صادق زیر ان توقیع فرمود که خدا رحم کند برا خرین هست که خدا
انتصار می فرماید و کینه دین خویش میگیرد به بدترین خلق خود و از حال مختار ثقفی که معلوم شد
که چه عقاید زائفه داشت که بدوزخ در عذاب شدید مبتلا بود از ینجا عیان شد که انتصار محصور
است بکرده اشرار فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر علمای شیعه آب در چشم داشتندی بالبتی که نام آن
در حق ائمه بکرفتندی بلکه اگر رؤسای قوم سهما ادنی غور و امعان در مضمون حدیث کشی نمایند
خالی تواند شد غلط گفتم حاجت غور و امعان چیست بعد از دیدن حدیث مذکور مانند بدیهی
اولی است که ناگزیر است که اکنون قوم رفضه حضرت صاحب الامر فرزند خاتون نرگس را
از زمره ائمه هدی خارج گردانند بسبب آنکه انتصار دینی از ایشان زاید الوصف شدنی و بر
تصریح اکابر علمای روافض انتصار دینی و انتقام جور و جفای ظالمین که از دست ظلمه جفا

اہل بیت گذشته از دست امام مذکور گرفتنی است بلکه احادیث معراج او که در خور اول ولادت بحصول
انجامیده وهمچنین احادیث بکر از بن باطل بر اهل السنت که وجود با وجود خوش فقط برای انتقام از اعدا است سیما
با اینهمه درین باب خاص سر افتخار بلند میکنند و نداننند که چون درباره خلفای راشدین خلفای حق الیقین
چنین بیهوده گیها بد فاتر سیر زنند فاین الافتخار لعید ربها عن خاتم الائمة الاطهار بالجملة عیان شد حال
حدیثی که رفضه بعد از اخراج آن داد دتیز زبانی میدادند و در پیرهن نمی گنجیدند و عوام را بدام و دانه
میگرفتند و مجتهد رئیس الطائفه النائکه مقلد جامعین بیاض بی سواد این احتمال محال را برد فتر گذاشته
و بوسوسه ابلیس و دجال حاشیه نگاشته و عیوب خانگیهای خود را مطمح نظر نداشته و چه خوش گفت
صاحب دلی بعد از ملاحظه این امور تو برادج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست ٭ قوله
یمعاد المرتیقیس علی لفسنه الخ **اقول** قیدی که مجیب معیب افزوده از ادله شرعیه ماخوذ است بلکه بران براهین
از براهین قطعیه قایم گشته بر بکید و از ان اکتفا میرود مثلا حق تعالی در کتب مجید در حق عائشه صدیقه و صفوان
که زیر تهمت منافقین آمده بودند میفرماید لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ چنانچه از کلام محقق طبرسی در مجمع البیان بوضوح
پیوسته و هذه عبارته بحث قوله تعالی الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ الایة قیل فی معناه اقوال احدها ان معناه الخبیثات
من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من الکلم والطیبات من الکلم للطیبین من
الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الکلم الا تری انک تقول انک تسمع الخبیث من الرجال
الصالح فتقول غفر الله لفلان ما هذا من خلقه ولا مما یقول عن ابن عباس والضحاک ومجاهد والحسن والثانی
ان معناه الخبیثات من السیئات للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من السیئات والطیبات
من الحسنات للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من الحسنات عن ابن زید والثالث
الخبیثات من النساء للخبیثین من الرجال والخبیثون من الرجال للخبیثات من النساء والطیبات من النساء
للطیبین من الرجال والطیبون من الرجال للطیبات من النساء عن ابی مسلم والجبائی وهو المروی عن ابی جعفر
وابی عبد الله ؑ قالا هی مثل قوله الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة الا ان اناسا هموا ان یتزوجوا منهن فنهاهم الله
عن ذلک وکره ذلک لهم اولئک مبرؤن مما یقولون ای الطیبون مبرؤن ای منزهون من الکلام الخبیث عن مجاهد و
قال الفراء یعنی به عائشة وصفوان بن المعطل وهو بمنزلة قوله تعالی فان کان له اخوة والام تحجب بالاخوین
فجاء علی تغلیب لفظ الجمع لهم مغفرة ای لهولاء الطیبین من الرجال والنساء مغفرة من الله لذنوبهم ورزق کریم
ای عطیة من کریمة فی الجنة انتهی بلفظه و انانکه از رفضه خواسته اند که راه مستقیم را بگذارند و راه کجی اختیار کرده اند آیت
کریمه را از کجا بکجا برند با وصفیکه مفسر مذکور احاطه بران دارد و اهرا رشان میدادند لیکن بحوی فنشینان
فلله الحجة البالغة هرگاه وعده مغفرت و حصول جنت برای ایشان به تصریحات رسید لیس اگر قید مذکور
معتبر نباشد باید که چنین بزرگان که سفر بصره کردند کافر یا فاسق باشند و هو خلاف القران العظیم لیس معلوم شد

نمودند کور است فنعیتوا فلقت بلفظ المعصوم واگر فی الاسلام را بدان معنی گیرند که شامل باشد بر نفاق عیاذاً بالله
شرکت جناب مرتضوی را موجب خواهد بود اللهم اهد قومی فانهم جاهلون وعن الصراط ناکبون واعجبا که اصحاب
صفین بیشتری از اصحاب باشند اگرچه مهاجرین والنصار همراه جناب مرتضوی بودند وانجناب را امیر شدند خلافت
فشانیدند و بر روایات رفضه چنانچه والسنی بدتر از خوارج شوند که تکفیر حضرت می نمودند اصرار ورزیدند و
بران کشته شدند و بعید گشتند از اسلام چنانچه نیز از کمال لشهادت کتب شیعیان احکام و روایات منجر به
بغض و عناد با حضرت رسالت میشود و غالباً مبنای بغض مذکور آن باشد که اکابر این نحلت بر ملا در کتب
دینیه استخفای حضرت ارجمند رسالت می ارند و مفاسد خلافت مرتضوی نقل مینمایند کما فی الصافی و غیره
و آن در حقیقت موجب کفر شیعه و ترقی ایشان بمدارج علیا میشود و ندانند که اگر حضرت امیر زنده بودی
ازین اسباب همین حکم کفر در حق ایشان نمودی که ازین امور صاف عداوت شان با حضرت برمی آید چه
حضرت امیر خود را یکی از غلامان انجناب سید السنت لیس مستغرب نمود که چنانچه عبد الله بن سبا و امثالش را
سوخت و بدین بنیز در صوارم نوشت ایشان را هم همید و ترخ میگردانید که البته تابعین در حکم متبوعین
می باشند و حضرت امیر چون بر نفس عصبیات خود شیخین نتافت تا زیانه برای رفضه منبر مقرر فرماید برای
تکفیر شان هر سزای که تجویز نماید کمتر خواهد بود **قوله** بلکه شریک خون میدانستند الخ جناب مجتهد الزمانی
بعد از تنقید از اخبار صحیحه ثابت فرمایند که ام المؤمنین کی فرمود که علی مرتضی شریک خون عثمان بود
کسی دیگر بجای او نشنید و در بخصوص باید مجتهد را یکبار بر قول خود عمل نمودن که روایت های هم در
کتب فریقین مندرج شد پس باید فن تنقید را پیش نظر داشتن و بعد از تصحیح در محل استدلال آوردن انتهی
محصوله ابا در کتب فریقین مذکور نیست که انجناب لعنت میفرمود قاتلین عثمان را فی السهل والجبل ایسا امیر المومنین
که صدها مناقب امیر المومنین را روایت کرد چگونه تکذیب تواند کرد و از شیعیان حال امام اعظم ثانی یعنی شیخ علی
باید دید که اول جناب امیر را قاتل یا شریک او قرار داد و بعد ازین در همان کتاب نهج الحق انچه گفت صریح انکار
آن بود و چون فضل ابن روزبهان در ابطال الباطل فرمود که تناقض اورا باید دید قاضی نور الله شوشتری
غیر ازینکه حدث کنان مثل ابلیس شنیدن اذان از میدان مناظره بگریزد و آبروی خود و نعوذ عقلای
عالم در احقاق الحق مسمی باسم لقیقه بریزد خیری نتوانست کرد لیس بر تقدیر اول معلوم نیست که جواب از فار نحطی
جناب امیر ره و بروی ملایکه مقربین و حضرت البشیر و نذیر احادیث ثقه الاسلام در کافی چه خواهد بود و مطمواد
فار نحطی عند نزول الکتاب المختوم درین اوراق و مجلد اول بار ها معلوم شده حاجتی باعاده باقی نمانده آنچه گفته
تو چه راد الضا چون حال بدان منوال بود که مثل فاروق اعظم را که کسی بود که از موائد احسان او ممنون
گشته قتل فرمودند برین تقدیر اولیای او که طالب قصاص بودند و دشنام رفتند و فریاد کردند و دیگران که
در پی اعانت شان شدند بر حق باشند یا حضرت امیر که وصیتهای رسول الله ری را معاذ الله پامال نمودند که از خدا

اسماعیل نیز بزیارت مبارک کسی در بحالی بصورت مجهول یا بہیکل معروف نوع ناس لبناس متشرف شوند ولیکن مشتملہ
اینست که امروز نیز درس ہمین قران خواهند شنید و خبر تقیہ و ذوالوجهین امری دیگر مشاهده نخواهند فرمود چنانچہ
بعضی از وجوه وقت خدمتگزاری معلم بن معلم الملکوت درین اوراق دیده باشند و اگر خواہی که مشکلترین
حیلہ مشکلها بر رفضه در نہاده خاص گوش کنی بعد از ادنی غور و تتبع در کتب شیعه مثل شروح کلینی سیما محمد صالح
تتبع کنی که خواهد برآمد که وقتیکه صاحب الامر ظهور فرماید ہمین قران خلفای متقدمین در دست او خواهد بود
پس سنیان که بعنایت ایزدی بموافقت قران مجید بر ہمہ فرق غالب اند باید که این مژده را شنیده ستایش
الٰہی بگزارند و رفضه بدانند که قران اہلبیت که درین زمان منسوخ التلاوت ہست کما فی النزہتہ دران زمان ہم
بیکار خواهد بود پس اصل تشیع که در قران اہلبیت لنصوص قطعیہ امامت بلا فصل موجود ہست و رفضه در توقع آن زندگانی
میکردند و آنہم از دست رفت و از ہر طرف مایوسی لطہور ہمہ نو مخروج سیوست فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِيْنَ من بعد حرفی از وفاداری قدمای ایشان این بود باعتراف بزرگان شان که چون جناب امیر
پی برده بود که در مقابلہ عمرو بن عاص سکومت ابوموسی اشعری قرار یافته دادمردی داہی زمانہ است مناسب
آنکه شخصی از طرف من مثل او قرار یابد شیعیان کوفه زینهار قبول نکردند و گفتند که اگر رای شریف بعمل کنی اول ترا
میکشیم پس حضرت اجبار شد چنانچه اکابر بحلیت رفضه اظهار مینمایند و بعد مجتہد نیز از ایشان ہست بالجملہ این مردم ہمیشه
روی خود را بہمین عنوان در رنا فرمانی جناب شاہمردان سیاه میکردند و بعنوان اجتناب را زرد بیبیا ختند که برای
تفصیل انکشاف دیگر ہیبایدنوشت ناچار تقیہ اقوال رد بد مجتہد امامیه را لغرض مینمایم و درباره مختار ہم صحبت با نخبه
الٰہی چنان مرتب تواند شد که اگر پای انصاف درمیان باشد مجتہدین رفضه بعد از دیدن یا شنیدنش سرہای
خود بگریبان خجالت مدالیشان فرو برند که بازفرصتی نیاید تا روبروی اہلسنت بردارند بیانش آنکه اینقدر مه
اجماعی ہست که مختار مذہب کیسانیه داشت و گردن بگردون گردان میافراشت و نزد اہلسنت مدعی نبوت بود
و رفضه اگرچه صاف صاف نگویند مگر دلیل زہر کلیم می نوازند چنانچه در مقام خود قرار یافته و انقا معلوم شده که
حضرت علی بن الحسین او را بلقب کذاب یاد فرموده ہدیہ او را قبول نمود لیس در کیسانیت شکی نیست بلی کلام دریست
که او خود موجد مذہب کیسانیه است یا نه از کتب معتقد رفضه مثل منہج المقال ابی کدورت ظاہر است که خود احداث
نمود و دیگران پیروی او کردند چنانچه مختصری از عبارتش باید دید و المختار ہو الذی دعی الناس الی محمد بن علی
بن ابی طالب بن الحنفیه لو سموا الکیسانیه وہم تبع المختار فکان لقبه کیسان و بہر تقدیر خواه موجد این مذہب باشد
خواه تابع دیگری که نامش کیسان بود خرافات و محدثات بر ہمہ عیان شد اکنون درینجی که او در امور آخروی مثل کفار
ہست علی المذہب المشہور کسی را کلامی نیست بعد ازین در ہزار کتاب دیده باشی از کتب دینیه ایشان قدیماً و حدیثاً خصوص
تالیفات مجلسی محقق اعز و زمدہب چه محلت ایشان و عماد الاسلام و ذوالفقار و صوارم و حسام فاضل جالسی مجتہد
اول در کوفه ہندوستان چه افادات فرزند اکبر او که کیسانیه و ناووسیه و واقفیه دیگر فرق باطله از شیعه بر نسبت مختار اند

زینهار ایمان ندارند و امام اعظم ثانی هم از شیعه در کتب خویش تصریح بدان می نماید که آن تحقیق چنان ملتبس‌اند
که ایشان در آخرت مثل کفار مخلد فی النار و عیان را چه بیان که بودن مختار در دوزخ در همین نزدیکی بوضوح
انجامید که یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار و بئس الورد المورود و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیمة بئس الرفد المرفود باقی
مانند آنکه جناب امام حسین بارشاد حضرت صلی الله علیه و اله وسلم علیا [illegible] یعنی او را از عذاب دوزخ بدر آوردن خود
امریست که حجیت را نشاید زیرا که بودن او در عذاب موافق روایات ما و شما بالاتفاق است پس اخراج نیز باید که
اتفاقی باشد نه اختلافی چنانچه از بارقه ضعیفه بر می آید و رجعت متعه مع ذلک در کتب خویش تصریح کرده‌اند
جا بجا که کلام و روایت مخالف همان مقدار حجیت است که او را ضرر رساند نه آنچه مفید باشد مثلا امیر فرمود
زبیر را در واقعه جمل که تو گفتی آنچه دال بر آنست که من در مبشرین بجنت که عشره کامله باشند داخل هستم لیکن
بودن تو در ان محتاج بدلیل است که من انکار میکنم بر همین کلام معصوم تقریر خود را پیش کردم که دخول او در زمره
ثابت شد خروج او را قبول ندارم باید انرا بدلیلی ثابت کردن قطع نظر از آن عقل چگونه تجویز نماید که علمای
شیعه حال فرق ضاله مبتدعه خصوصا کذابین شان را نیک دانند که مخلد فی النار اند و حضرت سید المرسلین
ندانند و امام حسین غافل شود و مقتضای عدالت و انصاف همین است که ادنی ایمان باشد بسبب کیسانیه و او را
از دوزخ برارند بلکه بعد او [illegible] فرمودن الغرض چون این همه خلاف اصول است زینهار لایق
شنیدن نیست و برین قدر هم موقوف که ناووسیه را هم توثیق نمایند که بر امام صادق امامت را موقوف
کرد اند و آنجناب را مهدی موعود قرار دهند و از امامت اولاد وی انکار کنند و نیز از مقالات شان است
که روزی نقل منبر [illegible] که جناب امیر وقت شهادت خود بجنت خبر امید و لیکن قبل از قیامت زمین شق
شود و حضرت برخیزد و یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و لیکن خوبتر معلوم شد که این
همان وقت است که دابة الارض بر آید و ریش دارد و دم ندارد و میانه هر دو شاخ او بر اصول اثنا عشریه
و بعد المشرقین است معاذ الله کما سبق فی المجلد الاول مفصلا و دیگر حالات فرق ضاله رفضه مثل واقفیه
چه شرح دهم که گفتنی نیست پس اشارتی که کردم و مختصری که گذشت کافی است و درباره ناووسیه هم
طریق اجمال سپردم و همچنان مقدار اکتفا ورزیدم که محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین بیان
کرده و چون معلوم شد که این فرق ایمان ندارند خدا را باید و سه حرف توثیق ایشان که اکابر
حضرات شیعه اثنا عشریه در کتب دینیه خویش می نمایند باید شنید و گریبان مجتهد الزمان
تا دامنش باید درید که ایشان اجماع کرده اند بر ثقه بودن آبان بن عثمان و تصحیح
می کنند احادیث این بی ایمان و مرتبه او را تالی متقدمین میدانند از همه نیز
و زراره و شیطان پس انصاف کن اجماع را بر توثیق آن کافر و کجا ثقه
بودن عمر سعد نزد بعضی که از پدر خود که از اجله اصحاب کرام بود روایت میکنند

و الجماد و زندقه مثل بو البحار و دو کاسه لیس او استاد کلینی اعور نیز ملاحظه بکن که در روایات کیست و این
مجسمه و تمثیل است بحث در ان نمیرود که وفا تو طوال در ان وفا نمیکنند پس بد انکه امام المتعصبین
عبد العزیز کشی میگوید و دیگران او چیزی ادمی و هند و قال الکشی بر زبان دارند اگرچه با امامت
و اعظمت رسیده باشند محمد بن مسعود قال حدثنی علی بن الحسن قال کان ابان من اهل البصرة
وکان یسکن الکوفه وکان من الناوسیه ثم قال تسمیة الفقها من اصحاب ابی عبد الله اجمعت
العصابه علی تصحیح ما یصح من هولاء و تصدیقهم لما یقولون و اقروا لهم بالفقه من دون اولیک
الذین عددناهم و سمیناهم ستة نفر جمیل بن دراج و عبد الله بن مسکان و عبد الله بن بکیر حماد بن عیسی و حماد بن عثمان و ابان
بن عثمان و کتب دیگر نیز بران ادل دلیل است که اجماع علمای اثنا عشریه بر توثیق او حکم نمایند و اجماع
او را بصحت می ستایند و حکم به ایمان بودنش نیز بر طبق اصول خویش می فرمایند و عمر
سعد نیز بعضی از محدثین سنیان بی ایمان نبود بلی ارتکاب مرتکب گناه کبیره نمود و بلکه اکبر کبایر
و بالا گذشت که نزد دلدادم وار قتل انبیا علیهم السلام علی سبیل الاطلاق کفر نبود بلکه بوجه
محبت مستحسن بود و از انجاکه این حکم متفرع است بر عدل باری عز و جل و ان امریست که جمع فرق
عدلیه بران اتفاق دارند و چگونه این برادران شغال و قوی الاذناب اجماع بران نکنند که بدون
ان کسی مومن نمیشود چنانچه بدلالت قطعی از عبارت عدلیه شیعیان دانستی پس اجماع بر استحسان
قتل انبیا عموما و خصوصا بر قتل سید و سرور ایشان بطریق اولی که مفاسد امامت جناب
مشکل کشا پیش حضرت روح الامین رئیس ملایکه مقربین مدلل فرموده و ست از چنین رسالت
باز کشید که انهمه امور و داعی وجوب قتل شریف عیاذا بالله بر اصول امت رئیس بود خواهد
و ازین اجماع شاید کسی از قدمای عدلیه مستثنی تواند شد و انهم بعضی از وجوه نه کلیت ان پس من
حیث العدل سخن همین است و گرنه هیچ هرکه خواهد درین میدان تکادری نماید و به بیند که فتح و
و فیروزی برای کیست و سبب شکست و ذلت علمای اثنا عشریه از بهر چیست نعوذ بالله
من هذا المقالات علی اصول اهل الترهات من بعد بیا. و باید آورد که رفضه نیت خوارج
راستوده اند که تکفیر جناب تقوی بوده اند چه عجب که نیت عمر سعد هم چنین باشد باوجودیکه
او تکفیر نبود لیکن حسب بنا او را بران آورد چنانچه بر طل بوق بن عوق گوشتی در باره هارون و
و ماموران مانند ایشان داد بلاغت میدهد و شهدی هم بیش از پیش میگوید و در هذا اعتقاد
پناه حجه جدیده این باب اگر بگشایم عمر بپایان رسد و هفوات رفضه بانجام نکشد این حرفے
بود از توثیق ناوسیه و اقفیه پس حدی و نهایتی ندارد و تالیفات خبثه کربلا از رسائل
و کتب طیبه اطیباتی باید دید که چه سے نویسند که مضمون روایات متواتره از ائمه طاهره

یقیناً دلالت بر آن دارد که واقفیه بدتر از خوارج و نواصب دشمنان دین اند و اہل بیت علیہم
السلام القدیر و ماتم ایشان بیان کرده شیعیان خود را از صحبت شان تحذیر کرده اند که
بالیقین بالاتر از تحذیر صحبت نواصب است و بعضی از وجوه آن قبل ازین گذشت که ز نہار
آن امور از خوارج و نواصب بعید و ر نیامده و آن ہمه و شنیعہا را که تواند ضبط کردن و
بے اندامیہا را که تواند نوشتن نجاشی رئیس فن تنقید ابراہیم بن ابی سمال را که واقفی بود ثقه
میگوید و دیگران ہم توثیق می نمایند و ہم واقفی میدانند برای تمثیلے برین دو حرف اکتفا ورزیدیم
و گرد تطویل نگردیدیم پس ہمان بہتر که قصه را کوتاه کنم و در بقیه اقوال رد یه مجتهد دراز دم دگاہ بی
سم نظر نمایم **قوله** غرض آنکه عایشه و معاویه را الخ ظاہر عبارتش موہم آنست که این ہر دو در
یک وقت خروج نمودند و در مقابله جناب امیر لشکر کشی و صف آرای نمودند و این امر از
کتب فن بر نمی آید بلکه در ان زمان معاویه در شام بود چنانچه از صواعق محرقه لاخوان د
الشیاطین و الضلال و الزندقه ہم بوضوح مے انجامد و نسخه صحیحه محشی آن که مرزا کاظم علی صاحب
از سکندر بینگ لال خرید بخدمت مجتهد اول گذرانیده نزد او موجود و ہر چند فقیر بوساطت احباب طلبیدم
نسخه دیگری فرستاده انداز نہار نداد و سبیلی ہم ازین مجلد ہم ظاہر است یعنی تحیر مجتهد از عالی
و ہر فن خصوصاً تاریخ دانی که از اکثر مقالاتش پیداست و امر یکه بعد قتل و نقل در سفر بصره یعنی
واقعه جمل موید باشد آنکه اخبار مختلفه که باعث سفر ام المومنین بسوی بصره شد احاطه قتله
ذوی النورین ہر بارگاه جناب امیر المومنین بود حتی که بعضے جیے التی انچه آنہا با ظہار علمای شیعه در
بارہ تحکیم بجناب امیر گفتند و با وصف دعوی تشیع تحکم بر انجناب کردند و از نہج البلاغت ہم مخالفت
ایشان چنان برمے آید که جناب امیر را در قابو ی خود آورده بودند و تنقیح آن حال
وقتے شد که جناب امیر یکے از اصحاب نزد معاویه فرستاد تا حقیقة الامر دریابد و بے
کم و کاست معروض دارد چون حاضر شد و سلام کرد پرسید که سبب سفر بدین شہر چیست
فرمود اصلاح امور امت و اہم مطالب آنکه طلحه و زبیر از ظلم و عدوان قتله عثمان و
وخوف بربادی ناموس و جان از مدینه طیبه بدر آمدند چون مطلع شوند در انتظام خلافت
مرتضوی شریک کردند و باتفاق ایشان کار خلافت سر انجام یابد و کسی را مجال بغاوت باقی نماند لیکن
قصاص از قاتلین عثمان گرفته شود که شر و فساد را از ہر جانب و مسلمین برانگیخته اند جواب
داد که چون انہا شوکت و جمعیت دارند این معنی بدون اتفاق چگونه صورت گیرد و اگر امروز آنہا
دست اندازیم فتنه فرو گیر پا شود و درخته اخر پدید آمد پس ہمه گر ترسل و رسایل چنان
قرار گرفت که در مجلسیکه خالی از اغیار باشد نشینند و ہمه گر درین باب شوری نمایند

و هرچه دران مجلس قرار یابد بر آن کار بندند ابن سبا شقی و دیگر هواخواهانش دیدند که صورت
زوال پدید آمد این صحبت فقط برای قتل و اخراج ماست این دربار را زنهار از دست
نباید داد و وقت غفلت بر جماعت طرف ثانی باید تاخت و چون تا هر کسی بداند که عذر از جای
دیگر است آتش فتنه بلند شود و احدی پی نبرد که این بلا از جانب ماست هرگاه نوبت
بشمشیر رسید و در آن وقت که تحقیق تواند کرد کین شتر صالح هست یا خر دجال و موافق آیات
قرآنی و علو رتبه جانبین بدلالت احادیث رسول یزدانی همین است که مجمل و مفصل مبسوطه
بقلم آمد اگرچه بعضی از مورخین اخبار دیگر که مختلطات فرقه مذکوره یعنی اهل بلوی باشد
نیز آورده‌اند که تنقیح و تحقیق کار ایشان نیست حتی که در کتب فریقین دیده باشی که محققین هر دو
نهاد قول الواعظین و ذلک تحریر المورخین و چگونه چنین نباشد که مبانی فساد و سر دفتر
اهل عناد در لشکر موجود بود که مذهب تشیع مجعول تراشیده اوست کما فی مختار الکشی سبب
ضلالت شیعه نجدی گردید که الوهیت جناب مرتضوی را معتقد گشتند محدث شیخی در تحقیق لفظ
زندیق آورده و گفته آنچه مقصودش در فارسی این است که بعضی گویند زنادقه قومی است
از سبائیه اصحاب عبدالله بن سبا که اظهار اسلام نمود برای فتنه انگیزی و گمراه کردن اهل اسلام
اول کرد بلا از هر طرف بر عثمان البته نمود باز تا بویا فته جهال شیعه را بران آورد که معتقد معبودیت
و الوهیت گشتند درباره حضرت مرتضوی پس امیرالمومنین حکم توبه برای ایشان فرمود و
لیکن قبول نکردند تا حضرت مبالغه در عبرت مردم و برای مزید تعذیب ایشان را احراق فرمود و
ازینجا انهم معلوم شد که سرکشی ابن سبا و تلامذه او بر امیری بود کما از کتب دیگر از محققین شیعه مثل کشی
است که هفتاد هفتاد از حضرت مرتضوی خاکستر گردانید و این عاقبت ایشان بود که در هر دو جهان
خسر الدنیا و الآخرة شدند و بجاوای خود فایز گردیدند ذلک هو الخسران المبین و مخفی نماند که در کتب ثقات
جابجا مذکور است که امیرالمومنین حکم فرمود تا زنادقه را سوختند و همین فرقه متعین است که رئیس ایشان
هم مدعی نبوت خویش بود و هم دعوی الوهیت برای آنجناب می‌نمود و علی رؤس الاشهاد بحضرت
شریف مرتضوی میگفت بمقتضای مصرع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد چونکه مرا پروردگاری کرد
مرا بر سم رسالت فرستادی تا بخدای تو دعوت کردم پس بعد از گرفتاری او پس از اخراجش سوی
مداین هرچه بان پلید کرده باشند برای عبرت خلایق و مزید تعذیر او عین مصلحت بوده باشد از برای
دیگران که مرتکب کفر و شرک دعوت خلق بطرف الوهیت خاتم الخلفا و آنگاه بعد اظهار اسلام بود و بیش
کار او از مختار رفته هم در گذشت و هرچند محدث شیخی رعایة لمذهبه برای تلامذه او فتنه جهال فرو دند تا
دامن علمای قدیم خویش را پاک سازند و لیکن باد نی غور هنوز از عبارتش بوی انمعنی بدماغ

اهل ضلالت و ارباب فراست میرسد که مخلوقات الهی طبایع مختلفه و اوضاع جداگانه دارند عامه را باعتقاد
الوهیت رسانند و خاصه را مقاران این درجه گردانید که علی مرتضی خلیفه چهارم امام اول است و
خلفای معتقدین و منتقدین شان کافرین و مرتدین اند چنانچه از مختار ابو عمر کشی واضح است
وازینجاست که محققین این فن معتقدین الوهیت امیر المومنین را بوسوسه آن ابلیس لعین شمرده
تلامذه او قرار داده اند تا همه مدارج اعلی و اوسط و ادنی نوردیده شود و قدماء رفقه بدرجه
توسط باشند و ادنی برین تلامذه آن بی دین مطابق واقع فرقه تفضیلیه کردند و لاینگ مثل
خیر **قوله** لااقل که سلب عدالت از ان جناب می نمودند و ان مستلزم انکار لیاقت امامت
اقول معنی لااقل نزد دهر محاوره آن بلکه ادنی طلبه نیز همین است که کمترین درجات باشد
پس این مغالطه دیگر است که از جناب مجتهد الزمانی و دقیقه شناس اجرام آسمانی صدور یافت
تفصیل این مجمل آنکه ادنی درجه درینمقام عدم تقیید احکام است و ان احتمالات دارد یکی آنکه
سبب عدم تقیید حکم بر قاتلین و اهل بلوی شوکت و جمعیت شان بود که بدون اتفاق و اجتماع اهل اسلام
باعث رخنه میشد عظیم و کثرت شان در بعضی از روایات بچهل هزار میرسد و کمترین عدد شان
دوازده هزار است پس مقابله و مقاتله شان جنگ ایرانیان و تورانیان نیست و معلوم است
و مثل مشهور که جنگ دو سر دارد فتح و شکست در اختیار نیست و اگر اینقدر از موجب
تسکین محبت مهدین شیعه نباشد باری بکتاب نهج البلاغت رجوع فرمایند و یا نوازم کرد
سابق در مقاله سادسه غالبا عبارت بلیغه خطبه شریفه نوشته ام و مضمونش بدان مآل کشد
که اهل بلوی مارا آنقدر زیر حکم خویش گرفته اند که ایشان را مالک و ما را مملوک توان گفت از
شوکت و سطوت خویش احاطه تامه پیدا کردند و نوبت بجائی رسیده که شما را بر گونه مصیبت
و عذاب میرسانند و انواع مکر و حیلات و واقعات می چشانند و مقامی باقی نماند که دمی
بیاسائیم و تدبیری مشغول شویم و از همیان نمایان است آنچه محققین اهل سنت درباره
خوارج حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحفه و غیره بتقدیم رسانیده اند و
خواص و عوام چنانچه با بعضهم ان بی کلفت رسیده اند که بلوائیان که اصرار بران
داشتند بعد ذی النورین در پی دیگران افتادند و خواستند که خوارجین را
بدان مظلوم ملحق سازند تا ناچار اینها از مدینه طیبه بیرون رفتند و شد آنچه شد
و ارباب تواریخ و سیر داد تحقیق دادند و درینمقام دلم میخواهد است از تالیفات
محققین که عبارات شان را جمع کنم و لیکن قلت فرصت و اندیشه اطاله کلام و امتناع
بلیغ شد محصل کلمات بزرگان آنست که زنهار ایشان را انکار لیاقت جناب مرتضوی

نبود که انکار لیاقت جناب مرتضوی را بایشان نسبت کردن افترائیست بجرم ظلمانی گفتن است
بسبب آنکه در اسلام ایشان شکی نیست و هزاران احادیث فضایل حضرت امیر و ارشد
بذات آنجناب را خود این حواریین و امثال شان روایت میکردند پس لیاقت را چگونه
دیده و دانسته انکار توانند کرد بلی لایق این انکار و تکفیر دشمنان حضرت امام المتقین
خوارج بی دین اند هستند که شیعه بجهت شامت رفض قدردان ایشان شدند و بلیت
ایشان را که از مبادی افعال و اقوال شان هست بدوند انستند و سرپرستی خوارج که از
امامیه بصدد در آمده جابجا دانستی و درین کتاب نقلا از کتب مجلسی و مجمع البحرین محدث
یحققی بار بار خواهی دانست و تیره تیره اثناعشریه هست و ازینجا انهم عیان شد که همت ایشان
بالتمام در دشمنی آل و اصحاب سرا و جهرا مصروف هست عیاذا بالله دوم آنکه تنقیح و تعیین
قاتلین برای قصاص و تعزیر بمقتضای احتیاط امتداد زمانه میخواهد مصرع که نتوان سر
کشته پیوند کردن و درین نزدیکی دانستی که چون وسایط بلوائیان از اخبار مرتفع شده
فرستاده امیرالمومنین از یکدو منزل بخدمت عایشه صدیقه و حواریین در رسید و حقیقة الامر
که نزد جانبین بود عیان گشت همه بزرای زبیر پسندیدند که قصاص بصبر از قاتلین عثمان بدون
اتفاق اهل اسلام نتوانند شد ولیکن منافقین که کارشان فتنه انگیزی بود باغوای ابلیس
لعین شبخون زدند و در عین غفلت بر لشکر مخالفین خویش تاختند و کار منتظم را ابتر ساختند
پس کجا ماند تقریرات شاگرد ابن سبا و شیطان و زراره و هو شر من الیهود و النصاری که
ام المومنین و همراهیان او عدالت را سلب کردند و این ادنی ترین درجه است و مستلزم انکار
لیاقت و استحقاق جناب امیر از خلافت است نعوذ بالله من ذلک بالجمله در نیامده عدم
تنقید حکم است با وصف اقرار اینمعنی که قصاص از قاتلین می باید ولیکن بدون اتفاق
موجب فتنه عظیم است الی غیر ذلک من الوجوه کما عرفت قوله علی زعم المجیب اقول درینجا هم سفلگی
و فرومایگی خود را بر همگنان مطابق ارشاد مومن جاییکه در صوارم کما عرفت غیر مرة مبرهن میگرداند
چه معنی زعم مجیب که مبتادر الی الاذهان است آنکه آنچه گفتیم از جماعت قتله عثمان بلکه شرکت در
اخوانش حکایة عنهم مستلزم انکار لیاقت است بر گمان باطل مجیب و در واقع چنین نیست که سلب
عدالت نماید و هو تناقص قوله سلب عدالت می نمودند جواب اعتراض اول بعد الزام بکه انفا گذشت
ظاهر است که کلام در شقیقه چون عد شقیقه انهم رفت و گذشت و اگر کسی از مقلدین سابقین
او گوید که مجتهد تخصیص عدالت ازین جهت نموده و قید زعم المجیب فزوده که خود قایل بعصمت امام
است چنانکه شیعه امام الامامیه شیعه اثناعشریه عصمت را شرط امامت میدانند باید گفت لا بد البیان که

را بطول و عرض تقریر فرموده از وقت وقوع یلوی بر جناب ذی النورین و واقعهٔ نشادنش
و مسند نشینی خویش بیان نموده و در نهج البلاغت ارشاد فرموده آنچه دال بر آنست که من محکوم و حکمرانی
از آنها هست پس نه دامن مبارکش میگذاشتند و نه اطاعت می نمودند و دعوی مزید اخلاص چنان بر لا
می نمودند که حضرت امیر بحکم حضرت بشیر و نذیر در مناجات صباح و مسا محکوم شدید دعای بد نمودن
تا آن ملاعین پایمال شدند و بیوفائی آنها در تمام عالم افسانه گشت و هزاران کس از مدعیان تشیع
از رفاقت امام حسن باظهار علمای شیعه جدا شدند از دیگران و کسی آنجناب را مجروح کرد و کسی
مصلای شریف در ربود و بسیاری آنجناب را مذل المسلمین و مسود وجوه المؤمنین نام نهادند تا
اظهار آنکه امامت اصل الاصول است بانهمه که بدون آن اعتقاد توحید نبوت و دیگر اصول بکار آخرت
هیچ نمی آید و اهل تسویل با وجود ذکر مطاعن فاروق در حدیبیه برای شان این امور را از باب
تهور و خیر خواهی حسن مجتبی قرار دادند و هزاران هزار از قدمای مجتهدین در بیعت حضرت شهید کربلا
عهد محکمی بر بستند و مجبر دادن این زیادان بیعت مبرم را شکستند و همراه یزید شده حضرت امام را
و اولاد و اصحابش را شهید کرده ماتم آنجناب را شروع نمودند شاید بملاحظه وجوب تقیه نه فرط احتیاط
آن جماعت کثیر را حضرت سجاد فرمود که چون شما ماتم کنید دیگران کیستند که ما را کشتند و بعضی متخادعین نام انتقام
نموده بعد زیارت یزید و اخذ خون بهای امام شهید از آن پلید داد عیش و کامرانی دادند و جمعی غفیر بعد از
وقوع واقعه کربلا همه مرتد گردیدند الا اندرة کما فی منهج المقال و بعضی دو امام را بدست خود کشتند و بماتم نشستند
و صبیح و ملیح تهذیب بسیاری از پهلوانان را برای زنده کردن بدعت امام رضا همراه بردند و این سیر و تماشا
میدیدند و علمای رفضه مدعین مزید محبت قائلین امیه و این تنظار کیان را و در اهل تصاویر داخل ساختند و برادر
شقی را که منجو است که امام صادق را در پیرانه سری مجوسی گردانند صداق الصادقین لقب گذاشتند و
امام صادق را مدالعمر در فرع فرو شتند که زبان را نیک نیکانه ابد میگفت کما فی الکلینی طرفه تر آنکه در حق شاه
مردان و شیر یزدان در کتاب جامع الاخبار از ابتدای اسلام تا وفات مظهر کفر تثبیت کردند ایا جناب امیر نمرود
توتم نعنت هیچ زنار بگردن مبارک می انداخت نزد این کفره فجره مثل اصحاب کهف الی غیر ذلک من خصائص
المشرکین ابو طالب شد المقلدین باز گویند که آنجناب کافران را می گشت ایا صورت و لباس برده و ادراک
متغیر میکرد مانند امام نرگسی بی وقت کما فی حق الیقین و البحار غرضیکه این امور را رفضه هنوز با وصف
خرفتار بسیار و نهیق و شهیق حمار چنانچه از آنها قدما هم آشکار است چنان نگفته اند که آدمی مطمئن شود بسبب
آنکه در لجج عداوت امام الامیه چنان گرفتارند که امید ساحل نجات ندارند و در باب مجتهدین رفضه خصوصا
رطل بوق چه گفته شود که تبلا و بیلا در مجالس المؤمنین [illegible] که آخر تشیع تراشی و تبرا تراشی [illegible]
هم ملقب گردید و جمعی این روایات را بنام جناب امیر ساختند که شیعه لعن و سب هر قدر که خواهد

بحکم تقیه درباب من گفته باشند کما فی الاصول ومتوجه فی الوافی والصافی وپلاو وقورمه بر دستارخوان
نواصب بخورند اگرچه عمر باوران بسر نمایند بخلاف النبی واصحابه حیث تاجر دادتر کوا وخطانهم وحضرت
امام صادق ودیگر ائمه همیشه سب جناب امیر می شنیدند ودست های نواصب می بوسیدند وشنیدنگر
دیگران را مامور میگردانیدند کما فی ترجمة الخرایج دگر حضرت عقیل فاقت معاویه را مستحسن نمیدانست
چرا بقیه عمر در صحبتش ماند وهم بر فاقتش وفات یافت چنانچه در مجمع البحرین ومطلع النیرین است ومحمد
بن ابی بکر را باوجودیکه در بلوی شریک شد وجناب امیر بلوائیان را دفع مینمود وآب ودانه بعثمان
میرسانیدند باوجود چنین مخالفت امیر خال المومنین ساختند وعلمای امامیه این فضل حسبة الله لقم کردند
گر تر اخال بایدت ناچار به پور صدیق را تو خال شمار ۔ اینکه شنیدی در وقت مذکور بود وهرگاه
گفتگو در قتله عثمان شروع شد امیر المومنین فرموده مرا میان رکن ومقام ابراهیم روبروی کعبه ببرند تا قسم
خورم که شریک بلوی نبودم تا با مر قتل وبشرکت خون چه رسد ببین که از اینجا حال سنی ورافضی عیان شد
که اهل ایمان قسم شاه مردان وشیرمیزدان را قطعاً ویقیناً راست میدانند ومتبعه را دکان دروغ محض می پندارند
وبتقلید امام اعظم تالی می نمایند کما هر بمتوجه وبرین قدر چه موقوف که ابن بابویه صدوق الکواذب قسم
آنجناب را که غباری از شیخین ندارم وهر که خواهد در مسجد مقدس نبوی قسم میخورم در علل الشرائع واصول
دیگر آورده پس معلوم توان کرد که همه دروغ بود وای برین نواصب که باز دعوی تشیع کنند فیکف دعوی
مزید ولا داطاعت واتباع فاعتبروا یا اولی النهی که قول او را دروغ پندارند باز دعوی دین او نمایند و
وافقیکه هم خزاین امیه بودند وهم بر حرمها شریف تصرف نمودند وبدتر از خوارج ونواصب بودند و
ونادوسیه بی ایمان را کبا عتراف ائمه اعظم شان چنان بودند رواة مذهب وثقات نحلت خود گردانیدند
وآنان را که مباشر قتل معصومین بدست خود بودند رئیس المتکلمین فهمیدند وبر تقریرات شان نازیدند
کما فی عیون الاخبار وغیره ونیز جناب امیر را پایمال کنند وصیتهای رسول خدا شمرند چنانچه نمونه آن از کافی
دیدی ودیگر هوش در این کتاب شنیدی سبحان الله چنین اشخاص شیعه خاص باشند ان هذا لشئ عجاب
وکسانیکه امیر المومنین را وصی حضرت نبی در بسیاری از امور کما فی شرح الهدایه اعتقاد کنند وگویند علی حبه
قسیم النار والجنه وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه ودر غیرت وحق گوئی وحق جوئی وامثالش مینمود
وخاتم الخلفاء الراشدین قرار دادند واجتهادات آنجناب را مقرون بصواب ومخالف او را بر خطا اعتقاد نمایند
ونواصب بدترین کلمه گویان دانند وبیت خوارج را نستایند خلاف اکابر امامیه کا عرفت هرا شیعه خاص
نباشند فاعتبروا یا اولی الالباب **قوله** جواب آن از عبارت سیوطی وغیره در سبق ظاهر گردید **اقول**
بتائید الهی وتوفیق نامتناهی جوابش که عنقی پیرایه ظهور پوشید واز مدلی بتوسط احباب ثقات پیش مجتهد
ومقلدین او فرا رسیده وحوصله ایشان از دیدنش تنگ ومطالعه این صد گونه مورث عار وننگ گردید ۔

المقالة التاسعة قال الفاضل الجهول غفر الله تعالی

الی سبیل الرشاد غزالی که از اعاظم ایمه اهل سنت است روایت ماجرای شهادت حسنین
علیهما السلام حرام دانسته وگفته یحرم علی الواعظ وغیره روایة قتل الحسین والحسین رضی الله عنهما وحکایة ما جری
بین الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه یهیج الی بغض الصحابة والطعن فیهم انتهی بالفاظه **قال الفاضل المجیب**
چون قصه زهر امام حسن و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابق نفس الامر واقع نه دارد و ضعیف و سقیم است
و بسیاری از مقدمات اختلاف تمکین و صبر و شکیبائی اهلبیت واقع شده بلکه موجب اهانت و تحقیر ایشان گردیده
و همچنین اخبار تخاصم و تشاجر اصحاب که خالی ازین امور نیست اگر بجهت ذکرش بر کسانیکه تنقید حدیث
و تمیز بین الرطب والیابس نشناسند را بسر نیاید و قوت بیان محامل صحیحه بدست ندارند بنا بر مزید اهتمام فتوی دهد
بعید نباشد و مخفی نیست که بسیاری از واعظین قدیما و حدیثا همچنین بوده اند لهذا اهل تنقید در بیان آیات
موضوعه ضعیفه میگویند کما هو دأب الواعظین و حال بعضی از وعاظ به مقاصد فاسده اشعار بعضی
از تفاسیر اکابر امامیه مذکور است کما لا یخفی علی الناظرین خواجه حافظ شمس الدین شیرازی بر امثال این
واعظین زبان تعریض بر کشوده و در حق ایشان گفته است واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند قول ما نیز همین
است که او آدم نیست بالجمله علیت قول ابو حامد غزالی فانه یهیج او برای هر دو امر معا ممنوع است کیف لا وقد قال
بعض المدققین المنع عن ذکر التشاجر فقد ذکر سببه واما ذکر مقتل الحسین رض فلما رای من غلو الرافضة بنقل اشیاء لم یتقرر
وقوعها بحیث یفضی الی الاثارة بل البیت الجلیلة المفضی الی ذهن عقاید العامة کما هو المعلوم من عادة الرافضة الکذبة

صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة الله
و لو تتبعی دیگر باین الفاظ بر آید که ملعون المعرض سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر تحریم است
که از امام رضا در کافی مروی شده لا یسمیه باسمه الا کافر پس بار خدایا مگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود
که این همه مخصوص بزمانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجوی آنجناب افتاده بودند و فیه ما فیه قلیتامل حالیا
ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما او
حق ایشان چه پیرایه ورود پوشیده بنا بر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول
باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب عراض و انحراف
نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی بحرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اغراض
از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما نتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیا عدیهم با اورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره
فی غیرها **قوله** چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنا بر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت
بواقع ندارد الخ **اقول** قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المؤمنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ
معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ماجرای کربلا بجنس مشهور است که کتب سیر و التواریخ مخالفان از ان
مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم که غزالی بنا بر عدم مطابقت ان از ذکرش ممانعت نموده کیف
تخصیص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام در صورت بلا وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات
و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
اصحاب از تهیج بغض است و موید اینمعنی است تعبیر از شهادت آنحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد
شده و نیز موید آنست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق
محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی لبسط قضیته انما هی
الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک
الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و احرازا لما رتبه الله تعالی علیه بقوله
اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس
من اخلاق المؤمنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و آله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که
هرگاه بنا بر تصریح اهل سنت جناب رسالتماب و اسمان و آفتاب بر سید الشهدا گریه و بکا نموده
باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

والعاطلة الجبلة الذین لا یمیزون بین الصحیح والسقیم من الاخبار علی ظن ان هذا النوع من الذکر من محبة القرابة
الاظهار انتهی بلحفظه ولو سلمنا تقریر العلة فی بغض الصحابة ظاهر و ان کتب طالبا لتفصیلة خارج الی الایضاح
علاوه بعضی از ائمه محفوظین که اصحاب خود را از قرائت قرآنی که حضرت امیر انزال کم و کاست جمع فرموده بود
باز داشتند و گفتند حتی اذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و در کتمان آن که اکبر الکبائر است کوشیدند
و بیاض عثمانی را که نه طمنش درست است و نه ترتیب آن واقعی و ما انهمه تبدیل و اسقاط در آن اتفاق افتاد
و هرگونه تحریف در آن وقوع پذیرفته رواج دادند این اظهار و اخفاء قرآن مجید مبنی بر کدام سانحه بوده است
ایا از جد امجد خود انحرافی و بسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند یا عیاذا بالله مطابق مال بعضی از اخبار
شیعه کمال محملا اضلال و تلبیس امت مد نظر ایشان بوده و منع از قرائت قرآن مجید اگر از دلایل و قرائن
نفی قرآنیه است پس جمع بین الضدین لازم آمد والا منع غزالی بکدام دلیل مستلزم نفی شهادت باشد هر کس
که از ذکیای امامیه حل این مشکلات نماید منت بر راقم نهد مگر ظاهرا بذل توجه و صرف همت در خصوص اخفای
قرآن مجید تا قرب قیامت مبنی بر اهتمام شان است و غالبا ازین وادی است آنچه از معتمدین امامیه شنیده میشود
که جوانی بحسن صورت و سیرت اتصاف داشت روزی باستماع عذاب زانیان اعضای تناسل خود بیرید
و حضرت امیر بحفظ این امانت و نمود لشن بحرم محمد الحاجت قیام ورزید قضارا در زمان فاروق جوان
مذکور عازم زیارت حرم شریف شد جناب امیر ربابا عزاز و اکرام او سفارش با امیر قافله نمود اتفاقا در آن
میان زنی بحسن طلعتش مایل شده بکر و تلطف خود را جلوه داد و التفاتی بسوی او نکرد آخر الامر شبی زن
نابکار کیسه خود را در اثاث او پنهان کرد صبحدم فریاد بر آورد که مال مرا دزد برد هرگاه تجسس کنان بکالای
رسیدند کیسه را یافتند و دانستند که مقصود تش بلیح و سیرتش قبیح است خواستند که جوان را بسزا رسانند
که امیر قافله را سفارش امیر المؤمنین یاد آمده و از سر تقصیرش درگذشت هنگام معاودت زن را بار دار دیده
گفت که بار همان جوان است او را مقید نموده پیش رسول صلی الله علیه وسلم آورده با جناب امیر شکایت کردند
مجملا بحکم آن حضرت اهل مدینه جمع شدند و امانت سابق و چوب دستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم زن مذکور را
جناب حسن و سلمان فارسی همراه آوردند زن را از زیر گلیمی سر پهلو خوابانیده چوب را به پهلویش نهاده از جنین
نام پدرش پرسید با واز بلند و زبان فصیح نشان داد من بعد حقه سربمهر را برکشود و اعضای تناسل او را
بهر کس وانمود شور از خلایق برخاست و فتنه فرو نشست یعنی جوان را نجات دادند و زن را بعد از وضع
حمل محدود نمودند انتهی ملخصه و بر کسیکه ادنی بهره از کیاست دارد مخفی نیست که در نگاه داشتن ذکر
و خصیتین در خزانه اهل بیت طاهرین و انهم ما انمیت دراز غیر از اهتمام شان حاجتی متعلق نبود بلکه
همین یک حرف کفایت میکرد که جوان مقطوع الاعضا است قدرت بر زنا ندارد و اگر سخن مرا گوش
نمیکنند اینک جوان حاضر است و النظر والیه لیس له ما للرجال لا قلیل ولا کثیر و ایضا در توقیعات

صاحب الامر صاحب رقعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی المجمع من الناس فعلیه لعنة
و لیوقیعی دیگر باین الفاظ برآید که ملعون لمعون من سمانی فی محفل من الناس و ازین همه عام تر و صریح تر تحریمست
که از امام رضا در کافی مروی شده لایسمیه باسمه الا کافر پس بار خدایا اگر مطابق افسانهای مذهب شیعه گفته شود
که این همه مخصوص بر بانی بود که دشمنان در گفتگو و جستجوی آنجناب افتاده بود و قد و فیه ما فیه فلیتامل حالیا
ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر که یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما در
حق ایشان بچه رایه ورود پوشیده بنابر عظمت و اجلال است یا بجهت اغراض و انحراف لکن الاول
باطل ببداهة العقل فتعین الثانی عجب دارم از حضرات امامیه که این همه امور را موجب اعراض و انحراف
نمی شمارند و قول ابو حامد غزالی یحرم علی الواعظ را که حالش ظاهر و منجلی است باعث انحراف و اعراض
از اصل شهادت جناب حسنین رضی الله عنهما نتوانند شد محل طعن گردانیده اند علی ان ما نقل عن الغزالی
للمناقشین فیه مجال و للمجادلین فیه جدال و لیسا عدهم با آورده احمد الاردبیلی فی حدیقة الشیعة و غیره
فی غیرها **قوله** چون قصه زهر امام حسن علیه السلام و واقعه کربلا بنابر مشهور نزد امام غزالی اکثرش مطابقت
بواقع ندارد الخ **اقول** قصه زهر دادن جعده ملعونه بحکم خال المومنین سابق از روضة الاحباب و غیره تواریخ
معتمده اهلسنت منقول گردیده و اکثر روایات ماجرای کربلا بجنسی مشهور است که کتب سیر و التواریخ مخالفین از ان
مملو است و بحد استفاضه بلکه تواتر معنوی رسیده و در چنین اخبار مشهوره گنجایش کذب و عدم مطابقت
بواقع چگونه میتواند شد علاوه آنکه لا نسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت ان از ذکرش ممانعت نموده کیف
تخصص تحریم بروایت شهادت حسنین علیهم السلام درینصورت بی وجه است بلکه روایات وفات سید کائنات
و خلفای ثلثه را نیز داخل تحریم می نمود پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت و حفظ
اصحاب از تهییج بغض است و موید این معنی است تعبیر از شهادت انحضرت به لفظ قتل که در کلام غزالی وارد
شده و نیز موید انست ممانعت نمودن اکثر اهلسنت از حزن و بکا در روز عاشوره چنانچه ابن حجر در صواعق
محرقه میفرماید اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله عنه فی یوم عاشورا کما سیاتی انما هی
الشهادة الدالة علی مزید خطرته و رفعه درجته عند ربه و الحاقه بدرجات اهل بیته الطاهرین فمن ذکر ذلک
الیوم مصابه لم ینبغ ان یستعمل الا بالاسترجاع امتثالا للامر و الاخره از ابعار تبه احمد لتعالی علیه بقوله
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ و لا یشتغل ذلک الیوم الا بذلک و نحوه من عظائم
الطاعات کالصوم و ایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من الندب و النیاحة و الحزن اذ لیس
من اخلاق المومنین و الا لکان یوم وفاته صلی الله علیه و اله و سلم اولی بذلک و احری زیرا که
هرگاه بنابر تصریح اهل سنت جناب رسالتماب و اسمان اوج افتاب برسید الشهدا گریه و بکا نموده
باشند ممانعت از ان غیر از عناد با اهل بیت سید امجاد یا عدم ثبوت شهادت ان شفیع یوم معاد

محلی ندارد و غوث اعظم سنیان که پیر پیران ایشان است از کلام ابن حجر وغیره نیز ترقی کرده و حکم فرح
و سرور درین روز منحوس نموده چنانچه در کتاب غنیة الطالبین که بتصریح قاضی عصمة الله محشی شرح
جامی و ملا عبد الحکیم مترجم غنیه از مصنفات اوست می فرماید وکذلک یوم عاشورا لا یتخذ یوم المصیبة
لان یوم عاشورا ان یتخذ یوم المصیبة لیس باولی من ان یتخذ یوم فرح و سرور انتهی و از ینجاست که از
مکه و مدینه تا حال بروز عاشورا لوازم فرح و سرور از قسم حنابندی ولبس الثیاب فاخره و معانقه و مصافحه
عمل می آرند کما نقله الثقات و آنچه مجیب نوشته که بسیاری از مقدمات اختلاف صبر و شکیبائی اهلبیت
واقع شده بدون بینه مقبوله از درجه اعتبار ساقط است واهانت اهلبیت مشابه و مماثل به اهانت انبیاء
سابقین است که از دست ظلمه امت بآنها رسیده امانی بنی که کلمات سوء ادب نسبت بحضرت مریم که بنی
اسرائیل بر زبان می آوردند در قرآن مجید مذکور است فکما لا تمنع ذکر ذلک فکذا هذا و آنچه نوشته که
اخبار تخاصم وتشاجر اصحاب تیز خالی از ین امور نیست معلوم نیست که مراد از ین امور چیست اگر عدم
مطابقت اکثر آن بواقع است پس غزالی را تخصیص تحریم باخبار کذائیه لازم بود و اگر مراد از آن اهانت
صحابه است پس لا نسلم که این امر موجب تحریم روایت تخاصم و تشاجر باشد کیف وقد ذکر الله سبحانه
فی مواضع من کتابه المبین فرارهم واکثر قبائحهم التی موجب اهانتهم و تخصیص حرمت ذکر برای کسانیکه تنقید حدیث
و تمییز بین الرطب والیابس ایشان را میسر نیامده بعد تحریم غزالی ذکر آن را علی سبیل الاطلاق توجیه
القول بما لا یرضی به قائله است و آنچه مجیب در باب مبالغه و کذب واعظین مبالغه نموده طول لا طائل
است زیرا که غزالی منع روایت مخصوص واعظین ننموده تا این تاویل علیل الی یر روی کار آرد بلکه
بلفظ غیره علی الاطلاق از آن ممانعت فرموده پس مذمت واعظین بپاس قول حجة الاسلام نفعی عاید
مجیب نخواهد کرد و بعض افاضل عصر که نسبت این رساله بطرف دهلی میکنند و درین بلده بوعظ قیام مینمایند
معلوم نیست که مصداق بیت حافظ هستند یا نه علاوه اینکه درین صورت تخصیص ذکر شهادتین بی وجه
است بلکه غزالی را و تحریم ذکر جمیع قصص لازم بود و آنچه نوشته که علت قول غزالی برای هر دو امر
ممنوع است ناشی از عدم اطلاع او بر عبارات و محاورات عرب است زیرا که فقره فانه یهیج الی بغض الصحابة
تعلیل جمله واقع شده و حمله یحرم علی الواعظ روایة قتل الحسن والحسین وحکایة ما جری بین الصحابة
پس میگوئی نه تعلیل متعلق به نصف جمله خواهد بود مثلا در قول قائل یحرم علی الصائم الاکل والشرب والبقاء
علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل تمام جمله است نه بعض آن و موید ما ذکرنا فی شرح المقاصد وهذا نصه
فان قیل فمن علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ما یربو علی ذلک و تزید
قلنا تحامیا ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما روی فی ادعیتهم و یجری
فی اندیتهم فرای المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد الی آخر

ماحال ونقل فی الی فی قوله یهیج الی بعض الصحابة ایثار لطیفا الی ما اونا نا الیه فکن علی لطف القریحة واما
العبارة التی نقلها عن بعض مدققی اهل السنة والجماعة فی عبارته عن الدقة والمتانة ومملوة عن السخافة
والرکاکة فان الغزالی حرم روایة شهادة السید المظلوم علی سبیل الاطلاق والعموم ولو کان الامر کما زعم
هذا المدقق کان ینبغی له ان یحرم روایته فوت سید المرسلین وامیر المؤمنین وخلفاء الراشدین ایضا علی
ان استناد ذلک الی شیعة الحق الذین رفضوا طرق الضلال وتمسکوا بذیل مودة النبی والآل وآله خیر آل فریته
بلا مریة وادعاء بلا بینة واما اهانته اهل بیت سید المرسلین فهی مماثلة لاهانة الانبیاء وآل الیقین قال الله
سبحانه فی کتابه المبین تلک آیاتهم لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ
بَغِيًّا وبراءة ام المؤمنین عن قول الافکین مذکورة فی کلام رب العالمین ثم نقول ان الاستدلال
علی الدعوی لعبارة المدقق المجهول بعید عن الفحول فانه لیس بحدیث ولا آیة فلیس للخصم ان یعتمد علی تلک
العبارة **قوله** علاوه بعضی از ائمه مخوطین کر اصحابه خود را از قرائت قرآنی که حضرت امیر المؤمنین سبب
کم وکاست آن را جمع فرموده بود باز داشتند **اقول** اطلاق مخوطین بر ائمه معصومین باوصف اطلاق
آن بر خلفای غیر راشدین مستلزم سفاهت وتناقض وتکذیب مفاد آیة تطهیر است بالجمله این افاده
تازه واین دقت بی اندازه که عجیب‌تر از افکار اکاذیب رد النته نزد اولو الابصار مضحکه نسوان
وتلعبه صبیان بیش نیست زیراکه بر دآیات متفق علیها ثابت است که خلیفه ثالث بشد ند الحیا مقبول
جور وجفای شیعه اولی برای ترویج دین وترقی شرع حضرت سید المرسلین اکثر قرانها را احراق
نمودند وعبد الله بن مسعود را که از جمله صحابه کبار بود بسبب امتناعیکه در عطای قرآن خود نمود
ضرب وتادیب فرمودند پس ائمه معصومین حاوصیاء مرضیین که قرآن اصل را اخفا فرمودند بسبب
محافظت نفوس خود از جور وجفا وحفظ قرآن مجید از احراق خلفا بود ومعلوم است که ظلم وجور خلفای
بنی امیه وبنی عباس بر اهل بیت جناب رسالتماب زیاده از ظلم خلفای ثلثه بر جناب ولایتماب بود
چنانچه این معنی بر کسیکه تتبع سیر وتواریخ معتمده اهل سنت نموده کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و
آشکار است ایا نمی بینی که باوجود ظلمیکه یزید ملعون بر جناب سید الساجدین وزین العابدین
نموده بود عبد الملک بن مروان که مدح او از زمان اورع صحابه سابق منقول گردید آنحضرت
را بقید غل وزنجیر مقید ساخت چنانچه کمال الدین ابن طلحه در مطالب السئول میفرماید ومنها
ما نقل عن ابن شهاب الزهری انه قال شهدت علی ابن الحسین رضی الله عنهما یوم حمله عبد الملک
بن مروان من المدینة الی الشام فاثقله حدیدا ووکل به حفاظا فی عدة وجمع فاستاذنتهم فی التسلیم
علیه والتودیع له فاذنوا لی فدخلت علیه وهو فی قبة والاقیاد فی رجلیه والغل فی یدیه فبکیت
وقلت وددت انی فی مکانک وانت سالم فقال لی یا زهری او تظن هذا مما تری علی وفی عنقی مما یکرثه

معصوم عندکم ایضا فاین ہذا من ذاک واما التحریف منحصر فی قرآنیکہ الیوم در دست مسلمین موجود است
تو فاضل عجیب آنرا بار بار تحریر مینماید و کل تحریر سید عجائب میداند لیس ناشی از عدم اطلاع او بر کتب
معتمدہ مذہب خودش نیست زیرا کہ احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب معتمدہ اہل سنت
دلالت بر حذف و اسقاط قرآن مجید دارد ولا نعنی بالتحریف الا ذلک چون این مقام لطیفی است
لهذا بالاجمال لغرض تذکرہ اشارہ نمودہ میشود در صحیح مسلم باب قرأ الذکر والانثی روایت کردہ عن
ابراہیم عن علقمہ قال قدمنا الشام فاتانا ابو الدرداء فقال فیکم احد یقرأ علی قراءۃ عبد اللہ فقلت
نعم انا قال فکیف سمعت عبد اللہ یقرأ ہذہ الآیۃ واللیل اذا یغشی قال سمعتہ یقرأ واللیل اذا یغشی
والذکر والانثی قال انا واللہ ہکذا سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقرأہا ولکن
ہولاء یریدون ان اقرأ وما خلق فلا اتابعہم ازین روایت چنانچہ می بینی ظاہر میشود کہ لفظ
وما خلق از الحاقات است و در اصل قرآن نبود و نیز در ہمان کتاب روایت کردہ عن علقمہ قال
لقیت ابا الدرداء فقال لی ممن انت قلت من اہل العراق قال من ایہم قلت من اہل الکوفہ
قال ہل تقرأ علی قراءۃ عبد اللہ بن مسعود قال قلت نعم قال فاقرأ واللیل اذا یغشی قال
فقرأت وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَمَا خَلَقَ وَالذَّكَرِ وَالْأُنْثَىٰ قال فضحک ثم قال ہکذا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقرأ و جلال الدین سیوطی در اتقان از زر روایت کردہ
کہ گفت عن ابی بن کعب کاین تعد سورۃ الاحزاب قلت اثنتین و سبعین آیۃ او ثلثا و سبعین آیۃ قال
ان کانت لتعدل سورۃ البقرۃ وان کنا لنقرأ فیہا آیۃ الرجم قلت وما آیۃ الرجم قال اذا زنیا الشیخ
والشیخۃ فارجموہما البتۃ نکالا من اللہ واللہ عزیز حکیم و نیز در ہمان کتاب از عائشہ روایت کردہ
کانت سورۃ الاحزاب تقرأ فی زمان النبی صلی اللہ علیہ مائتی آیۃ فلما کتب عثمان المصاحف لم نقدر
منہا الا علی ما ہو الآن و نیز جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور روایت کردہ اخرج ابو عبید
و ابن الضریس و ابن الانباری فی المصاحف عن ابن عمر قال لا یقولن احدکم قد اخذت القرآن
کلہ ما یدریہ ما کلہ قد ذہب منہ قرآن کثیر ولکن لیقل قد اخذت ما ظہر منہ و ازین قبیل احادیث
بسیار در کتب معتمدہ اہل سنت وارد شدہ کہ دلالت بر کم شدن قرآن مجید دارد و ازینجا است
کہ اکثر علمای اہل سنت مراد از حروف سبعہ کہ قرآن مجید بر آنہا وارد شدہ لغات سبعہ گرفتہ اند
چنانچہ شاہ عبد الحق دہلوی در شرح مشکوۃ بذیل شرح حدیث انزل القرآن علی سبعۃ
احرف میفرماید و شراح را اختلاف است کہ باین ہفت حرف کہ فرمودہ اند مراد چیست اکثر برانند
کہ مراد بآن ہفت لغت است کہ در عرب مشہور و معروف بفصاحت بودہ اند و آن لغت قریش و طی
و ہوازن و اہل یمن و ثقیف و ہذیل و بنی تمیم است آوردہ اند کہ اول کہ قرآن نازل شد بلغت

قریش آمد که لغت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وچون بر سائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت
از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر آمد که هر کس بر لغت خویش بخواند وهمچنین میخواندند
تا زمان امیر المومنین عثمان رض وچون وی رضی الله عنه مصاحف متعدده بنویسانیده به بلاد اسلام فرستاد
قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق رض واستصواب عمر فاروق رض جمع کرده بود وامر کرد
بمحو باقی لغات بجهت مشاهده اختلاف مردم بایکدیگر تکفیر بعضی بعضی را و نماند از ان لغات مگر چیزی
اندک که متفق علیه اند بر ان صحابه و باقی ماند بعد از ان تا رسید بقراء سبعه باسانید متصل
و باقی ماند اختلافی که درین لغت مقرره بود از ادغام و اماله و وقف وجز ان از انچه میان این قراء
حسب اختیار و ترجیح مختلف افتاده است انتهی اینست حال تحریف که در قران مجید واقع شده اما عدم
مطابقت نظم پس هر کسیکه ادنی مهارت در علوم عربیه و ادبیه داشته باشد ظاهر است و اما عدم واقعیت
ترتیب پس آن نیز از کتب معتبره ثابت است ابن حجر در فتح الباری در ذیل حدیث متفق میفرماید
فیه دلالة علی ان تالیف مصحف ابن مسعود علی غیر الترتیب العثمانی وکان اوله الفاتحة ثم البقرة ثم
النساء ثم ال عمران ولم یکن علی ترتیب النزول ویقال ان مصحف علی کان علی ترتیب النزول
اوله اقرا ثم المدثر ثم ن والقلم ثم المزمل ثم تبت ثم التکویر ثم سبح وهکذا الی اخر المکی ثم المدنی
والله اعلم واما ترتیب المصحف علی ما هو الان فقال القاضی ابو بکر الباقلانی یحتمل ان یکون النبی صلعم
هو الذی امر بترتیبه هکذا ویحتمل ان یکون من اجتهاد الصحابة الی اخره وجلال الدین سیوطی
در اتقان فرموده واما ترتیب السور فهل هو توقیفی ایضا او باجتهاد من الصحابة فیه خلاف فجمهور
العلماء علی الثانی منهم مالک والقاضی ابو بکر فی اخر قولیه ومما استدل به لذلک اختلاف مصاحف السلف
فی ترتیب السور فمنهم من رتبها علی النزول وهو مصحف علی کرم الله وجهه کان اوله اقرا ثم المدثر ثم النون
ثم المزمل ثم تبت ثم الکوثر ثم التکویر وهکذا الی اخر المکی والمدنی وکان اول مصحف ابن مسعود البقرة ثم
النساء ثم ال عمران علی اختلاف وکذا مصحف ابی وغیره پس هرگاه این روایات و عبارات اهل سنت برین منوال
باشد بشنید ایم که این لاف زنی عجیب از چه راه است والحاق بیاض عثمانی بر قران مجید بنا بر مذهب
فرقه حقه که بالاجماع مامور به اطاعت و تعظیم همین قران در زمان غیبت اند صورتی ندارد اری کتاب
خلیفه آنها قران مجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده و از هتک حرمت آن اصلا خوف
نکرده صورتی دارد اما انچه نوشته که ایا از جد امجد خود انحراف و بسوی محرفین کتاب الله میلی داشتند
الخ پس بدان می ماند که حضرت موسی که به مصداق کان معاشهم بالتقیه از بنی اسرائیل بسر میبرد
نعوذ بالله از دین حق انحراف و بسوی فرعون و اخرابه میلی داشت وجناب رسالتمآب که در مکه معظمه
اخفای امر هدایت مینمود نعوذ بالله میلی بطرف کفار داشت هر چه فاضل مجیب در بربره اعتراض شیعیان

نماید از فہم او بعید نیست و اضلال امت بر تقدیر تسلیم در صورت عدم اختیار محل طعن نمیتواند شد و کم
از نماز فی زمن سید المرسلین افضل الاولین والآخرین قال اللہ سبحانہ فی کتابہ المبین ج ذرنی والمکذبین
اولی النعمۃ و مہلہم قلیلا و قال تعالی فی سورۃ الکافرون لکم دینکم ولی دین از اینجا ظاہر شد کہ منع از
قرات قرآن در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم قرآنیت نیست بخلاف منع از ذکر شہادت جناب سید الشہدا
در صورت اختیار و عدم ضرر زیرا کہ فی الظہور کالنور علی شاہق الطور نعم من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ
من نور قولہ و غالبا از ہمین وادی است آنچہ از معتمدین امامیہ شنیدہ میشود کہ جوانی بحسن صورت
وسیرت الفاف داشت اہ اقول بعد اغضای بصر از ینکہ این روایت از جملہ اخبار احاد است میگوئیم
کہ بسا امور در بعض اوقات و بلاد غیر معیوب و در بعض احیان معیوب و متروک می باشد آیا نمی بینی
کہ در حرمین شریفین شائع بود کہ زنان عرب برای قضای حاجت بصحرا میرفتند و امہات مومنین
نیز ہمین عمل میکردند و از ہمین سبب خلیفہ ثانی ام المومنین سودہ بنت زمعہ را شناخت و رعایت
حق ام المومنین ننمودہ کلمات سوء ادب بآنجناب بزبان آورد و وحی الہی مخالف رای ان لاثانی
نازل گردید چنانچہ در صحیح بخاری مذکور است حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا ابو اسامہ عن ہشام عن ابیہ
عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت خرجت سودہ بعد ما ضرب الحجاب لحاجتہا و کانت امراۃ جسیمۃ لا تخفی
علی من یعرفہا فرآہا عمر بن الخطاب فقال یا سودہ اما واللہ ما تخفین علینا فانظری کیف تخرجین
قالت فانکفات راجعۃ و رسول اللہ فی بیتی و انہ لیتعشی و فی یدہ عرق فدخلت فقالت یا رسول اللہ
انی خرجت لبعض حاجتی فقال لی عمر کذا و کذا قالت فاوحی اللہ الیہ ثم رفع عنہ وان العرق فی یدہ
ما وضعہ فقال انہ قد اذن لکن ان تخرجن لحاجتکن انتہی و پر ظاہر است کہ درین بلاد بپیادہ رفتن
زنان نہایت معیوب است و از ہمین باب است آنچہ در صحاح اہل سنت وارد شدہ کہ جناب رسالتمآب
عائشہ را از لباس خود پوشانیدہ امر بہ ملاحظہ مغنیان نمودہ بود زیرا کہ ہیچ یکی از اعزہ بلکہ غیر اعزہ
مرتکب چنین حرکت قبیح نمیشود و از ہمین وادی است آنکہ ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابہ روایت کردہ
عن ابن عمر قال دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی القبطیۃ ام ولدہ ابراہیم فوجد عندہا نسیبا لہا
قدم معہا من مصر و کان کثیرا ما یدخل علیہا فوقع فی نفسہ شئ فرجع فلقیہ عمر فعرف ذلک فی وجہہ فسالہ فاخبرہ
فاخذ عمر السیف ثم دخل علی ماریہ و قریبہا عندہا فاہوی الیہ بالسیف فلما رای ذلک کشف عن نفسہ و کان
مجبوبا لیس بین رجلیہ شئ فلما راہ عمر رجع الی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاخبرہ فقال رسول اللہ ان
جبرئیل اتانی فاخبرنی ان اللہ قد برّاہا الخ زیرا کہ کشف محل مقطوع برای اجنبی و مجبوب و نظر کردن
بطرف آن درین بلاد نہایت معیوب است و معہذا حضرت خلیفہ ثانی بان غیرتیکہ تو میدانی از ملاحظہ محل
مقطوع اصلا حیا نکشیدند لا افلح اللہ حالہ علاوہ برین میگوئیم کہ نظر بطرف ذکر انسان برای معالجہ

یا وصف کوشش ما خدان نیافتم پس لعید ما بین السما والارض میانه هر دو متحقق است
فلا اقل وانچه نوشته که النظر الیه لیس له مانع حال اگرچه نظر بانچه قبلی از خلیفه الشیطان بعمل آورده بود تعذر
دارد ولیکن بدون اثبات جواز نظر للطرفین محل متطوع نزد فرقه حقه اثنا عشریه صورتی ندارد قوله الفیا در

توقیعات صاحب الامر صاحب شعه مزوره و دیگر محدثین امامیه آورده اند من سمانی باسمی فی مجمع من الناس
فعلیه لعنة الله اقول شعر فهمی عالم بالا معلوم شد احادیثیکه در باب ممانعت از ذکر نام نامی جناب حضرت
صاحب الزمان امام الانس والجان عجل الله ظهوره وارد گردیده دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر احوال
آنحضرت با لقاب شریفه مخصصه ندارد و بعد ادعای تعجیل ظهور آنجناب و اقرار با مامت آنحضرت و درادعیه ماثوره
و عقاید فرقه حقه بکثرت و استفاضه بر زبان سلف و خلف جاری و در کتب و دفاتر ماثور و مذکور است
پس قیاس نهی از ذکر اسامی آنجناب که بنا بر بعض مصالح مخفیه وارد یافته بر نهی از ذکر احوال شهادت
حضرت سید الشهداء و شفیع یوم الجزا علیه افضل التحیه والثنا بر ستا یر قیاس قبیح لا بل قیاس شیطانی است معهذا شیعیان
درین ماده متمسک با حادیث مذهب خود اند بخلاف غزالی که لشبیها عن النفس نهی از ذکر شهادت جناب
خامس آل عبا متفوه گشته و بران اکتفا نکرده معلل بتقبیح بعض صحابه نموده بالجمله چون احکام شرع غالباً
توقیفی است پس بعد ورود احادیث کثیره قائل بتحریم ذکر اسم مبارک جناب صاحب الزمان محل طعن
نمیتواند شد و کسیکه از ملقاء النفس خود به تبعیت قائل احد بعمار روایت شهادت فرزند رسول را حرام دانم
البته محل طعن و تشنیع خواهد بود والستی که در اکثر احادیث عترت طاهره لقب آنحضرت مثل مهدی و صاحب
الزمان و قایم آل محمد و غیر انها مذکور است و علمای ما بالاتفاق ذکر القاب آنحضرت را جایز میدانند و ظاهر
است که این القاب قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحیثیکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال
نمیکند و غزالی که تحریم ذکر شهادت آنحضرت نموده علی سبیل الاطلاق نموده و این امر باعث اعراض از ذکر
شهادت آنحضرت بالمره میشود و فاین هذا من ذاک و انهمه بر تقدیر حمل روایات منع بر حرمت ذکر علی سبیل الاطلاق
است اما بر تقدیر حمل انها بر حرمت ذکر در زمان غیبت صغری و ایام طلب آن امام هدی کما هو مذهب بعض المحققین
پس بطلان این معارضه حاجت به بیان ندارد چنانچه صاحب کشف الغمه که از اعاظم علمای فرقه حقه است

میفرماید قال افقر عباد الله تعالی علی بن عیسی اثابه الله تعالی من العجب ان الشیخ الطبرسی والشیخ المفید

قالا لا یجوز ذکر اسمه ولا کنیته ثم یقولان اسمه اسم النبی وکنیته کنیته وهما یظنان انهما لم تذکرا اسمه ولا کنیته وهذا

عجیب والذی اراه ان المنع من ذلک انما کان فی وقت الخوف علیه والطلب له والسوال عنه فاما الان

فلا والله اعلم و از اینجاست که علمای ما در بحث امامت تام نامی آنحضرت مذکور می سازند کما لا یخفی من تتبع
کتبهم اما انچه این عجیب غیر مصیب در باب آنحضرت اشاره بحبث و منع کرده بقوله فیه ما فیه پس ناشی از جهل
یا تجاهل اوست کیف و اکثر تواریخ معتمده اهل سنت ناطق است باینکه معتقد خلیفه قصد قتل و طلب آنحضرت

نموده بود چنانچه در شواهد النبوت مذکور است که شخصی گفته که معتضد مرا با دو کس طلبید و گفت حسن بن علی در
سر من رای وفات یافت بروید و در خانه وی را فرو گیرند و هر که را در خانه او به بینید سر وی را من آرید راوی
گوید که رفتیم و بسرای وی در آمدیم منزلی دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی گویا حالی از عمارت او فارغ
شده بودند و در انجا پرده دیدیم فرو گذاشته آنرا برداشتیم سردابی دیدیم و انجا در آمدیم دریای دیدیم
در اقصای آن حصیری بر روی آب انداخته و مردی بخوبترین صورت بر بالای آن حصیر در نماز ایستاده و با
هیچ التفاتی نکرد یکی از دو نفر که با من بودند سبقت گرفت و خواست که پیش وی رود در آب غرق شد و
اضطراب میکرد تا من دست وی را گرفتم و خلاصش گردانیدم بعد از آن نفر دیگر خواست که پیش رود وی را
نیز همان حال پیش آمد و خلاص کردم من حیران بماندم پس گفتم ای صاحب خانه از خدای تعالی و از تو عذر
میخواهم که من ندانستم که حال چیست و بکجا می آیم از انچه کردم بخدای تعالی باز گشتم هر چند گفتم بما التفات نکرد
باز گشتیم و قصه را پیش معتضد گفتیم گفت این سر را پوشیده دارید و الا بفرمایم که شما را گردن زنند انتهی مطابق
این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بنا بر تصریح فاضل بهترین سیر است مذکور من شاء فلیرجع الیها انچه
نوشته که حالیا ارشاد شود که نهی از ذکر نام مبارک امام ثانی عشر الخ پس میگویم که نهی از ذکر نام مبارک
امام ثانی عشر مثل نهی از کتابت لفظ رسول الله است که در روز حدیبیه واقع شده حالیا ارشاد شود که نهی
از کتابت رسول الله در حق سید المرسلین و مصداق کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین بنا بر عظمت و جلال ایجاب

کم اعراض و انحراف لکن الاول باطل ببداهة العقل فتعین الثانی نعوذ بالله منه و از ینجاست که خلیفه ثانی بسبب کمال
شجاعت و دلاوری بکلام ابطالت نظام است بنی الله حقا الخ متفوه شد عجب دارم از حضرات اهل سنت که منهی
امور را باعث انحراف و اعراض میدانند و حرمت ذکر اسم مبارک حضرت صاحب الزمان را با وجود جواز ذکر القاب

آنحضرت و توقیفی بودن احکام شرع باعث انحراف میدانند ان هذا لشیء عجاب و اما ما قال من انه فیما نقل عن الغزالی

للمناقشین فیه مجال الخ فهو کلام فی غایة الاجمال تستر اعن ظهور افتضاح قابله عند اولی الالباب فعلینا ان نفصل

ما زعمه من المناقشة و الجدال حتی تتبین حقیقة الحال و حقیة المقال عند اصحاب العلم و الکمال و الله یحق الحق و
هو الکبیر المتعال **اقول و افوض امری الی الله ان الله بصیر**
بالعباد بر اهل عقل رزین که مباحث رساله العجالة العین را احاطه کردند مخفی نیست که مجتهد در امثال کلام
دلائلیکه بر ابطال شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه بر اصول اهلسنت سنیه کثرهم الله تعالی فی البریه بزعم
خود مرتب ساخته کلام حجة الاسلام غزالی را هم در ان ادله بنیاد نهاده و مجیب مصیب از ان توجیهات بر داشته
و مجتهد الزمانی هر چند بکوشش خود دست و پا بسیار زد و بمبانی زده و لیکن نتوانسته که دلیل خود را از
خاشاک و غبار پاک سازد و تفصیل این اجمال انکه انچه از حجة الاسلام نقل کرده عبارتش انیست یحرم علی
الواعظ و غیره روایة قتل الحسن و الحسین علیهما السلام و حکایة ما جری بین الصحابة من التشاجر و التخاصم فانه

بیسیج الی لعن الصحابۃ واللعن فیعم الفتی از تخصیص واعظ جواب مستفتی لی اہرست حاجتی بتقریر ندارد ولیکن بنابر توضیح
وتفہیم ان مذہبین جامد مجتہد شیخ میگیم کہ اگر مقصود امام غزالی التعمیم بودی مغرور بود انکہ فرماید یحرم علی کل واحد مالا
یجوز لاحد روایۃ قتل الحسن والحسین رضی اللہ عنہما وہرگاہ چنین نگفت بلکہ گفت یحرم علی الواعظ التصریح حرمت
شدید بر صاحب وعظ و ہر کس از شیعہ وسنی وامثال ایشان از ناظرین کتب ہمین فہمید کہ واعظ را حرام است
بیان ان و وجہ این حکم مخصوص غیر ازین بخیال نمی اید کہ واعظ بنا بر مشہور تہد القول الواعظین شخصی است
کہ سرمایہ علمی ندارد و نشیب و فراز میدان علوم دینیہ ندیدہ است و میخواہد کہ کار معاش او تمشیت پذیرد و در علما
شد و عامہ شہرت کرد چنانچہ اگر تتبع کردہ شود خود از احیاء العلوم این امور می آید و ایضا از کلمات و محاورات علمای سے
کہ این کتاب واعظانہ ہست و محققانہ نیست پس اگر کسی در مجلس وعظ اعتراض نماید کہ حضرت یزید سبب
چہ بود کہ جناب امام حسین علیہ السلام را شہید کردند و گوید کہ بیعت یزید نکرد پس سائل سنی گفت واعظ
بر مذہب شیعہ کہ امیر المؤمنین بیعت بالکسانی نمود کہ مرتبہ فسق و کفر اینہا معاذ اللہ از یزید درگذشتہ بود زیرا کہ
باوصف قتل امام حسین بحکم ان کشتہ شقیقہ و شوریہا کربلا قران مجید را تحریف کردند و حضرت زہرا را
کشتند و خانہ را سوختند و دین محمدی را مبدل نمودند و راہ ارتداد پیمودند الی غیر ذلک مما تفوہوا بہ پس
اگر واعظ رافضی باشد سر بجیب تفکر چنان فرو برد کہ شاید وقت نفخ صور ہم بر ندارد و سائل لقیناد قطعاً
بداند کہ امام حسین مخالف دین و مذہب پدر بزرگوار خود بود زیرا کہ در مجلس وعظ عوام و خواص مجتمع می شوند
بلکہ عوام الناس بیشتر می روند کما لا یخفی پس شہادت شہید کربلا باوصف مخالفت مذکور چگونہ و چرا اولیاقت
درجہ مذکورہ از کجا و قد تقرر فی الصوارم والحسام ولتصانیف المجلسی وغیرہ انہم ما کانوا مخالفین فیما بینہم
فکیف کہ انجناب محکوم بصبر و سکوت بود و حالانکہ چندین ہزار کس را از فوج یزید بکشت و اگر قطرہ آبی می یافت
ہمہ را بہ تیغ بیدریغ قتل میفرمود پس خلاف صبر ہم اتفاق افتاد و ہم نقض عہد سابق کہ بار شہادت برای
بخشائش امت بر داشتہ بود رو داد چنانچہ بناظرین رسایل شیعہ کافی و کلینی واضح است و عنقریب نمونہ ان می آید بلکہ ہزاران کس
را از امت جد امجد خود بجہنم فرستاد و بر قدر ضرورت مکتفی نشد مثلاً بر در خیمہ خود ہمراہ فرزندان و رفیقان برای
حفظ جان و ناموس اکبری نشست و داد حراست میداد و وقت یورش بخولفا ... ذوالفقار را از غلاف
میکشید و مانند مظلومین شربت شہادت می چشید و اگر طالب خلافت بود بایستی ہمراہ رفقا یکبارہ بر لشکر
یزید ریختن و کربلا از چار سو بر انگیختن کہ اگر فوج ہفت اقلیم مقابل میشد شکست میخورد کما لا یخفی علی الناظر من نہج البلاغۃ
والامامۃ للازوستانی و اگر واعظ غیر رافضی باشد و سائل عود کند و گوید کہ خدا فرمود کہ خود را بہ تہلکہ
میندازید و دیدہ و دانستہ درچار موجب ہلاکت مسپارید پس او اگرچہ مثل اول لا جواب نگردد و بگوید کہ ظلم
وفسق یزید ثابت بود و امام خواست کہ او را دفع کند یا خلایق از ظلم او نجات یابند غذاب کہ وثیقہ سابق
ہم موید امام حسین باشد لیکن کار بر او ہم مشکل باشد و سلسلہ باتمام نکشد یعنی بوجوہ دیگر ہم اعتراض پیش آید

شنیدم تا برکشید آهنگ یا بابای من * زن ندای جهوری زار نالی میکرد که سوگند بخدا اگر رضای والد زیرا
زنهار بخاطر حسرت مخلوق غمگین گردد ولیکن چه علاج که زبان غریب بنیز دل سنگین دارند و زینها بهمین غم و
اندوه متاثر نمی شوند الحاصل امثال که شنیدی تعلق و اثبات تخصیص حکم مذکور بواعظ که اصلا اغراض مجتهد
را در حقیقت در ورود نیست یا نتیجه قیاس او که ابطال شهادت حضرت امام حسین است نزد ارباب دانش
و بینش بر آید و اگر مدار تعمیم حکم مسطور بران می نهند که لفظ و غیره ضمیمه آنست پس بعد تسلیم اتفاق نسخ
میگوییم که ضم این لفظ نیز درباره تعمیم نفع نیست و ابطال شهادت امام حسین لازم نمی آید زیرا که بعد از
اختصاص حکم حرمت بواعظ احتمالی بود که شاید کسی بگوید بتخیل که غیر واعظ را حرام نباشد مطلقا بنابران
باضافه لفظ غیر آن وهم را از میان بر داشتند تا بدانی که غیر واعظ مثل مورخ را که در پی صحت سند نمی باشد
و برای تحقیر او میگوید هکذا القول المورخین نیز شامل باشد و تحقیر واعظین خود در رساله الصباره العین
اشارتی رفته و عقلا را کافی گشته و مجتهد هم از ان با وجود تعصب سر نه پیچید و اما بیان دیگر پس بطور نمونه
از کتابیکه علمای فیض آباد و لکهنو در جواب فاضل مازندرانی نوشتند و آنگاه تحقیق دران بسته‌اند و نامش
وسیله العصاه للعفو والنجاه گذاشتند باید شنید محصلش بدان میرسد که اعتبار بر گفته مورخین که روایات
را بی سند نقل میکنند زینهار نیست باید که سند بهم رسانند و قوت و دلالت آنرا بمیزان عقل بسنجید مورخین
را چه اعتماد که باین و آن مایل میشوند و گاهی شیعی شوند و گاهی تسنن اختیار کنند تا آنکه ظرفای سابقین
درحق مولف حبیب السیر گفتند * خواندمیر ما گهی سنی گهی شیعی بود * چون غلیوازی که شش مه ماده و شش
مه نر است * اری کتابها که در قصص و حکایات مولف شده و برای برابری سندی بیان کرده اند البته معتبر
است مثل کتاب بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون ملا باقر مجلسی و غیران است بالجمله لفظ غیرهم
موجب آن نشد که تعمیم حکم چنانچه مقصود اوست مراد باشد و صورت دلیل برای مجتهد مبطل شهادت ریحان
حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پدید آمد و ثابت شود که نزد امام غزالی اهل تحقیق را هم حرام باشد
کما لا یخفی پس حالانکه روایات قدیم و خطب میم و کتب ضخیم هنوز موجود بقول عرفی * از نقش و نگار در و
دیوار شکسته * آثار پدید است صنادید عجم را * چنانچه مجتهد در اوله سابقه از بر آوردن نتیجه نصب عداوت
خویش درباره جناب سید الشهدا برگیرند و خائب و خاسر از میدان مناظره باز گردید و در این استدلال
هم کوشش او بجای نرسید لاجرم اگر سابقین و قائدین او اجازت دهند شعر مشهور که مجتهد الزمانی
درین کتاب وطعن الرماح و غیره جابجا می ارد برخوانم و او را درین معرکه مرد آزما بمقتضای قول
بزرگان برسوا گردانم * سوم پرده بر بیحیائی بتن * که خود می درد پرده خویشتن * و آن شعر این است
* وهب الحمار بسعیه لیعیده * قرنا فآب و ماله اذنان * الغرض معنی آنست که غیر محقق را روایت کرد
درست نیست بخلاف صاحب تحقیق که فهمیده و سنجیده قدم در میدان وعظ خواهد نهاد و موجب ضلال

کہ حرفی ہم از نمونہ آن نوشتہ ام در ورق نخواہد گردید و مزید توضیح برای تفہیم مجتہد آنکہ چون اغوا با بطلان [illegible]
بہ عینہ نسبت عموم و خصوص ہم میرسد کہ شخصی ہم واعظ باشد و ہم محقق چنانچہ علامہ دہلوی بود قدس سرہ
العزیز در قرب این زمان کہ روز جمعہ و سہ شنبہ مشتاقین در مدرسہ او جمع شدند صحبت وعظ قریب یکپاس میرفت
[illegible] و علمای تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و کشاف دیگر تفاسیر مشکلہ در دست میداشتند و میدانستند
کہ درین وقت فلان اشکال را ازین تفاسیر حل فرمود و ہمہ ثقہ میدیدیم کہ ہر کہ را اعتراضی در دل ہم میرسید و تقریر
کرد او را مطمئن میگردانید و از فیض صحبت شریفش اکثری از کفار مسلمان میشدند و مترددین قوت اعتقاد میافتند
و سفر فقیر برای تحقیق مذہب بود چون بدین صحبت التزام کردم ہمہ شکوک و اوہام رفت و گذشت لو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا پس فقط برای الزام رفضہ نقل کتابی چند برداشتم و در حقیقت مذہب اہل السنن [illegible] شکی و شبہی نماند
و این نقل و تحریر فقط برای آن بود کہ اگر کسی از رفضہ سر خود بجدال پردازد بعلاجش پردازم و شخصی دیگر اکثر
وعظ میگوید و فقط ملاقات لسانی دارد و برای شہرت خویش مجلس را می آراید و زیب و زینت میدہد و از
تحقیق علم و عمل بہرہ نمی یابد بلکہ مصداق این کلام بلاغت نظام است ع واعظان کین جلوہ در محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند و در خصوص مجتہد پایگاہی رفیع و پایگاہی منیع دارد کہ در تابستان روزہ
نمیگیرد و از برف افطار میکند مثل حاکی سحر خیز چون کسی گفت حیف باشد کہ روزہ نمیداری و سحور میخوری گفت مگر
تجویز میکنی سحور ہم نخورم و مطلق کافر شوم و یکی دیگر کہ تحقیقی دارد و فقط واعظ لفظ خود است نمیگوید چنانچہ
بعضی از اہل تحقیق چون از علوم فراغ یافت با شیخ گفت کہ مردم مرا تکلیف موعظت میدہند و اصرار میدارند مصلحت
چیست فرمود مناسب نیست کہ اول در خلوت تمام قرآن مجید بخوانید و ببین کہ رب العالمین چہ میفرماید در سہ آیت کریمہ نخستین
در سورہ بقرہ اَتَأمُرُونَ النَّاسَ بِالبِرِّ وَتَنسَونَ اَنفُسَکُم وَاَنتُم تَتلُونَ الکِتَابَ اَفَلَا تَعقِلُونَ دوم ایت سورہ ہود
از زبان حضرت شعیب حکایت فرمودہ وَمَا اُرِیدُ اَن اُخَالِفَکُم اِلٰی مَا اَنہٰکُم عَنہُ اِن اُرِیدُ اِلَّا الاِصلَاحَ الآیۃ سوم
ایت سورہ صف یٰاَیُّہَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفعَلُونَ کَبُرَ مَقتًا عِندَ اللّٰہِ اَن تَقُولُوا مَا لَا تَفعَلُونَ روزی دیگر
حاضر شد و گفت بعد از دیدن این آیات دل من از [illegible] از [illegible] خراب و عظ در خود دیدن ختم پس ثبت بعضی از محققین چنین
است کہ رسم و تعلیم و موعظت از ایشان برخیزد چنانچہ گذشت پس اقدام آن میفرمایند و ہدایت خلق [illegible] و در
زمان مشہود بالخیر چنین انتظام بود کہ تدارک این امور بوقوع می آمد حضرت خاتم الخلفاء الراشدین رضوان اللہ
علیہم اجمعین چون در بصرہ داخل شد واعظان را دید و شنید کہ بیہودگی و قصہ خوانی مشغول و معروف اند ایشان را
از مساجد بیرون گردانید تا باز قدم در میدان جسارت ننہند چنانچہ بر متفحصین روایات مخفی نیست و حال
این زمانہ ہر چہ ہست انچنان پیداست کہ چون ہر جمعی [illegible] رفت خانہ ایشان از رشک [illegible] خرابات دیدند و آثار
فسق و فجور انقدر یافتند کہ مثل مشہور از زبان ہر ناظر عبرت بین بر آمد کہ لیس ہذا اول قارورۃ کسرت فی الاسلام
روزی در مجلسی کہ مشائخ و علما ہم در ان مجتمع بودند و شیعہ و سنی فراہم آمدہ بودند در ان مجمع ہر جا کہ می نشستم

بسبب صوت جهوری دماغ فقیر پریشان میشد بالاخر ازان مجلس بدر آمدم و نیز یاد دارم که بزرگی از شیوخ مجاهدت
در مجلسی مرا طلبید و بجهت مذکور امتداد زمانه پدید آمد تا شام شد آن بزرگ خواست که وقت نماز عشا بر و دگر
رخصت کنند که مبادا تغیر حال اهل مجلس در یابد و کلفت کشد و راه ملامت پیش گیرد و نوبت بر سوالی شان بسیار
شب دیجور بود و یکی و کس را همراهم کرد بگمان آنکه هوش و حواس در سر دارند و فقیر از بحال خبر نداشتم پس
رهبر بمقتضای ع او خویشتن گم است کرا رهبری کند راه گم کرد پس ازان کجا بکجا افتادم غرض که امید نبود
که تا خرد گاه برسم ناگاه قائد توفیق رفیق شد و روشنی در اثنای راه تافت پس صاحب سواری مرا شناخت
و مشکل آسان شد و قس علی هذا در لفظ و غیره که این شقوق در انم بطور استیعاب و حصر احتمالات جاری که
بعضی نقد تنقید روایت بدست دارند و مجاهیل را دخلی ندهند و حکایت را بدون سند نیارند و لیبا باشند
که فقط قصه خوانی شعار خود سازند و گروهی باشند از محققین و شغل تالیف ندارند بهر حال علمای هر مذهب برای
شیعه و نسبت مذهب الحام عوام اهتمام بطور خود میکنند امام غزالی انچه مصلحت دید بپیروی کار آورد و عقل نرا تجویز
کرد و لیکن بر اصول رفضه نه بنسبت حضرات ائمه جنابان لولا امام چراغ هدایت می افروخت و دل افقه الستة یعنی زراره
بران میسوخت و بالاخر تاب ضبط نیاورده پرسید که زیاده برین مشکلی نیست که سه کس از امر واحد پرسیدند و هر یکی را
مخالف دیگری تعلیم فرمودی امام جواب داد که درین اختلاف مصلحت بقای ما و شما نیست حالانکه امام محکوم بحق
گوئی بود در هر صورت امن و خطر الی غیر ذلک مما حصل من الکافی الکلینی پس واویلا که امام اهتمام مذهب فرمود چه کم
حرام بود یعنی اختلاف در شیعه انداختن حالانکه مبعوث شد برای رفع اختلافات چنانچه صاحب شیعه المطاعن لفقه و دل افقه الستة یعنی
زراره بران سوخته اینجا فرق آسمان و زمین هر دو مذهب پدید آمد که اهتمام اهلبیت بهدایت و اهتمام شیعه بضلالت
و درین باب امثله بسیار در دلم جوش میزند نمیدارا حرفی ازان بشنو که محرفی ذکر کلفتی تمهید هم امام اعظم اقدم امامیه در تهذیب میگوید

اخبرنی الشیخ زید الله عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن عن ابان عن الحسین بن سعید عن حماد بن عثمن عن ادیم بن حر

قال سالت ابا عبد الله عن المرأة ترى في منامها ما ترى الرجل عليها غسل قال نعم ولا تحدثوهن فيتخذنه علة يعني راوي هم پرسید که زنی
دید در احتلام انچه می بیند مرد صادق فرمود غسل بکند و نگوئید این حکم را بزنان تا علة بگردانند از او و دلالت این حدیث را محتاج
کتاب اعتراف کردند بر اینمعنی که نباید تعلیم کردن پس لازم آمد چه از نماز زنان در حالت حیات پیمبر این اهتمام دینی را
از امام صادق که محفوظ بود در زبان الهی و ممنوع از خاموشی در صحیفه آسمانی بخوان ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
بعد ازین مجتهدین دست و پا گم کردند و گفتند که اینمعنی را ز زمان بوسیله خروج بجا خواهند کرد نیند و باو نکردند که در تنزیل جید آمد
از سبب که الرجال قوامون على النساء و اگر اندیشه باشد که خفیه بجریان بر دارند پس حرف طلاق هم معصومین را باید نماند
که این ائمه مامور بودند به بیان احکام وجه باد در اهتمام دینی کوشند و آنانکه مامور بودند برای تقلیل اهتمامهای شمائر الکیسیة که
بیان کنند و کیست از منافقین بشنو و نعوذ بالله من المفتریات این امور که شنیدی تعلق داشت بظاهر مقالات قاضی نور الله
و دیگران از اساتذه و تلامذه او که ایشان را از ملاحده باطنیه توان گفت عمدة مخزیه و عور از امام غزالی بخوف و تقیه بود

توانی دانست که حضرت مجتبی یعنی حسن مجتبی در اظهار نمیمی که زهر که فرستاده و سبب آن که بود که
داد احتیاط عظیم چنانچه لایق شان آنجناب بود بکار برده و بر زبان خود نیاورده اند اینجا امر کرور
مشتبه ماند و خود امام حسین حقیقت حال را ندانسته است ورنه سوال پیغمبر و عقل بر همین دلالت میکند
که چون یزید سفاک و بی باک بود البته از مان بشیر بتبادر است که امثال این مقولات از هفوات
اوست **رباعی** رو بر سر افلاک جهان خاک انداز ؛ می میخور و گرخوبرویان می تاز ؛ چه جای عبادت
است و چه جای نیاز ؛ کز جمله رفتگان کسی ناید باز ؛ و آنچه گفته که اکثر روایات ماجرای کربلا بتواتر
معنوی رسیده کلامی است مجمل که باظهار مومن جاپلیتی در صوارم و غیره قلت استعداد و فرومایگی قایلش
از آن پیداست تا اگر کسی از در اعتراض در آید مجتهد از دروازه دیگر بر آمد و راه فرار از التسویه باید وا
نتایج این اجمال و ابهام حرفی انیست که استیعاب آن نتوان کردن و شمر آتش را یگان یگان نشمرد
بعد ازین محل تعجب نماند که هرگاه جناب مجتهد الزمانی در تواتر معنوی چنین افاده میفرمایند معلوم نیست
که در عقیده ایشان تحریف قرآن مجید متواتر لفظی و معنوی چگونه گنجایش دارد که کتب بدرایت ایشان
از صوارم و حسام و غیرهما طعن الرماح و این کتاب تشیید ایشان از عقیده تحریف و انهم بمسمع عموم
پرگشته و هر کسی آن را دانسته و بالحاق و زیادت هم ناظرین احتجاج طبرسی پی برده اند و کیف که بسا کس
از علمای شیعه بدان هم قایل شده باشند که کلام باری از جهات کمال بلاغت معجز نظام است پس باید که لفظ
اولی لایق تحریف و الحاق تبدیل نباشد حاصل آنکه یا از اعتقاد مذکور که خلاف ایمان بالکتاب است توبت
بشویند تا ازین تقریر حرفی نگویند که اهتمام اهل اسلام در حراست و حفاظت کتاب مجید مطابق وعده لطف
الهی اِنَّا لَهٗ لَحٰافِظُوْنَ زیاده از حد بیانست و جهابذه رفضه هم تصدیق این اهتمام در جواب مسایل طرابلسیه
کرده اند و میر باقر اسلرق خود دلالت این آیت را برامر مذکور مسلم داشته بلکه خود بدان استدلال نموده چنانچه
از مجلدات نبراسه واضح است الی غیر ذلک **قوله** علاوه آنکه لانسلم که غزالی بنابر عدم مطابقت آن از ذکر
ممانعت نموده الخ **اقول** از کلام مجیب مصیب توجیه کلام حجت الاسلام پیداست و پر ظاهرست که موجه مانع است
و منع بر منع در مناظره درست نیست پس قول او که لانسلم اه بجای خود نخواهد بود و تقریر منع مجیب در مقابله
استدلال مجتهد است بر عدم ثبوت شهادت امام حسینؑ بقول مجرم اه چنانچه بعد از لانسلم گفته و تفریع کرده
یعنی پس معلوم شد که سبب این ممانعت همان عدم ثبوت شهادت الخ و خلاصه توجیه مجیب آنکه لانسلم که وجه تحریم
عدم ثبوت باشد بلکه سببش عدم مطابقت بسیاری از امور نفس الامر باشد پس استدلال درست نباشد
لهذا لاحتمال و موید این امر است آنچه غزالی بانکار لعن یزید در احیای العلوم و کیمیای سعادت گفته
و محصول آن عدم ثبوت و صحت روایات است مثل صدور حکم بقتل حضرت امام حسینؑ پس جای جمود ذهن
مجتهد باید دید که جابجا در مقابله مجیب مصیب مصدر مغالیط گشته و هوش و حواس او از جا رفته

وتشکیک تشنجات مجتهد شد و دیگر بالا معلی به وجوب تقیه و الختم علی کتاب الوصیة پس هرگاه شهادت به ثبوت
نرسید از ندیه و دباجه که تصریح برآنست نامی و نشانی نماند فانه اذا لم یکن راس المال فکیف یرتجی فا
یجت تجارتهم وما کانوا مهتدین بلکه بیان شهادت که خلاف واقع است بمقتضای اصول شان نیز تهمت
تواند از دنبیین نه الدلیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل اینست حال اصول اهل فضول اگر گویند که کتاب
مختوم مشتمل بود بر دوازده صحیفه و آن صحیفه که نامزد بود بحضرت سید الشهدا حکم حتمی نمود بخروج
وقتال و استعمال سیف و نصال گوییم کتب شامله در رسائل منفرده علمای رفضه اول دلیل برآنست که
ایشان ثابت کرده اند از آیات بینات قرآنی بطریق کثیره که در صورت ظن ضرر تقیه واجب است
پس بر تقدیر حصول یقین البته وجوبش بدرجه اقصی و رتبه اعلی رسیده که ما فوقش متصور نباشد
و تارک تقیه خصوصا در وقت تعین بحکم کافی کلینی و غیر آن بهره از دین و ایمان ندارد و لا صلوة
له و لا زکوة له الی غیر ذلک مما لا یتناهی فکیف که وجوب تقیه را در این احادیث معتمده نهایتی نباشد پس
اگر حکم کتاب وصیت اینهم تصیله هر که استعمالش برای منافی بیار حمی آید کا مینو و کذا فی الاصول بر حکم قرآنی تمام
آید اعتبار کتاب الله متواتر و مشهور فی الآفاق الی یوم التلاق بحجت مستدام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بر می خیزد و اگر حکم این نامه جادو دانی غالب شد عزت کتاب مختوم که علمای رفضه برای حفظ ناموس مذهب خستهٔ ساخته
و بافته کا نبیائی تا لیفاشان و بر که عالم می ریزد و نزد عقل و عقلا همین امر محقق است که آنرا وجودی بالا اثری
و نشانی هرگز یافته نمیشود و خود از کافی ثقة الایمان والمومنین در آن باب که از ائمه خبری بالصدد و رنمی آید مگر
آنچه بدان مامور اند و همه ران شعبه کتاب احمر را در حدیثی چند آورده مانند اقتدا برانجه امام مستحکمی نمیکرد
آنرا با وقت سوال ندیده بود پس ارنی و لن ترانی هر دو نشانی اند مشتبه تا شده ماس معذرتهار رفضه از هم باشد
بالخصوص در آن علما که علوم ائمه را از طفلی تا پیری قلیل و کثیر دانسته اند بعد ازین مخفی نماند که لفظ بدیع الرافضه معتقی
بلکه برابر هزار دلیل برآنست که طور ایشان از صاحب صواعق منع میکنند و تحذیر شدید نمایند و بعجز و نکسی یاد آرد و واقعه جناب
امام حسین را و بگرید از آثار رحمت الهی و میر محبوب با ریحان حضرت رسالت پناهی خواهد بود و دلیل گریه حضرت
بر یاد کردن ابراهیم فرزند خود چنانچه فریقین روایت آن کرده اند الی غیر ذلک فرق اینست که قمی بدگوهر سنائلیه
اعور در تفسیر عوض و عوب خویش که در حقیقت تفسیر شیطان هر جو است از ادراج خبث خود بمقتضای مصرع از بد اخبطا
خطا نکند و تقصیری نکرده و تهمت فاحشه بر ماریه قبطیه رضی الله عنها ثابت نموده یعنی چون عایشه ام المومنین گریه حضرت
دید گفت یا رسول الله گریه میکنی بر وفات ابراهیم حالانکه او نطفه جریح بود پس حضرت نگفته که او نزد شیعه و تیر آنکه
تهمت بستن و افترا و فتنه گری گشادن بود بجرد شنیدن کلمه مذکور را از و حکم قرآن بیگناه بحضرت عمر تعنی یا لغار
داد چنانچه مجتهد نقل کرده الی آخره ولیکن این امر کمتر از آن نیست که او حکم داده بود بر رجم حامله بعد از ثبوت زنا و ج
و حضرت امیر در رهبرد و بجا بندار که تا وفات ممنوع یعنی بعد از بر داشتن کامی چند باز آمد و عرض کرد که در رهبرا امر شریف عجلت

انکار جزوه باشم یا تانی وغور و فکر تام فرمود بل الشاید یری ما لا یری الغایت و این قصه را ثمانینی هم درعرض
آورده بکمال الخفی و بعد از ملاحظه مضمون این حدیث تهمت رد وحی از فاروق اعظم نزد عقلا مسلوب می‌شود
بلکه توانی گفت که فرقی هست بین زیرا که حکم خلیفه ثانی بر جنس بعد از اثبات زنا بوده است ورنه شیر خدا کی سکوت
میفرمود و میگفت ای عمر زنا ثابت نشده و تو گفتی که سنگسار کنید و دلالت عقلی هم از اینجا رهبری میکند
یعنی زیادت همین است که شهادت شاهدان بر نهج شرع بعد از تزکیه و تعدیل مع الشروط بوده تا آنکه دروغ
زنی زانی فتنه انگیزی نفاق پیشه کفر اندیشه چنانچه رفضه گویند فرمان روایی فرمایند که یا علی سیف بگیر
و برخیز و قطع بیند از خونش بریز عیاذاً بالله و از شیعی هم مانند آفتاب نیم روز روشن گشته که رفضه
در مطاعن خلفای متقدمین بلکه جمیع خلفای راشدین هم خون خویش و هم آبروی مذهب و کیش میریزند
من بعد در عبارت صواعق هر کاوی غوری بکار برد باید تقریر من که در معنی عبارت امام غزالی نوشتم
میکنند زیرا که او میگوید که از و تیره رفضه بر حذر باشید و با اینهمه واقعه شهادت حضرت امام حسین را بیان میفرماید
پس عیان شد که این طور محققین است در مذهب اهل سنت و عموم باقی نماند که بیان شهادت حرام است بر هر کس
چنانچه مجتهد از سبب [illegible] ذهن بلکه تزویر و نفاق مدعی آنشد والحمد لله علی حصول التطبیق و اگر چیزی بعید
بگویند ناظرین میتوانند که با ایشان باور بحث و جدال و برزند و بعضی از مقدمات را که درباره امامت مجتهد آورده
در کتاب عماد الاسلام مذکور است هم پیش کنند کما لا یخفی علی الناظرین والمناظرین و اینکه گفتم محض برای الزام
مجادلین است ورنه مطلب که بعبارت محدث نمی قرار دادم بی غبار است لیس مقام واویلا است که دل این ناصب
معاند اهل بیت طاهرین است اجازت نداد که تحذیر صاحب صواعق از عادت نواصب فی کرنماید چنانچه تحذیر او را
از راه و رسم رفضه ذکر نمود با صلوتو یه و تلمیح بهم رسد و کسانیکه آنکتاب را ندیده اند یا سرمایه علم ندارند متردد شوند که
چنانچه علمای اهلسنت از طور رفضه بیزارند و تحاشی میکنند از نواصب چندان بیزار نیستند برای دفع این توهم بنا
مناسب نمود دیگر عبارت صواعق محرقه درباره تحذیر از اتباع نواصب نیز لیکن آنکه مولفش بعد از عبارتیکه مجتهد ثبت
نقلش بر داشته کما ادمانا الیه نوشته و عطف میکند بر آنچه گفته بود و ایاه ثم ایاه ان تشتغل ببدع الرافضة و نحوه را و ببدع

الناصبة المتعصبین علی اهل البیت والجهلة المقلدین الفاسد بالفاسد والبدعة بالبدعة والشر بالشر من اظهار غایة الفرح واتخاذه عیدا
واظهار الزینة فیه کالخضاب والاکتحال ولبس جدید الثیاب وتوسیع النفقات وطبخ الاطعمة والحبوب الخارجة عن العادات
واعتقادهم ان ذلک من السنة المعتادة والسنة ترک ذلک کله فانه لم یرد فی ذلک شی یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه
وقد سئل عن بعض ائمة الحدیث والفقه عن الکحل والاغتسال والحناء وطبخ الحبوب ولبس الجدید واظهار السرور یوم عاشوراء
فقال لم یرد فیه حدیث صحیح عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن احد من الصحابة ولا استحبها احد من ائمة المسلمین لا الائمة الاربعة
ولا من غیرهم ولم یرد فی الکتب المعتمدة فی ذلک لا صحیح ولا ضعیف وما قیل ان من اکتحل یومه لم یرمد ذلک العام
ومن اغتسل لم یمرض کذلک ومن وسع علی عیاله فیه وسع علیه سایر سنته وامثال ذلک مثل الصلوة فیه فان ذلکان

توبة آدم واستواء السفينة على الجودي وانجاء ابراهيم من النار وافداء الذبيح بالكبش ورد يوسف على يعقوب
فكل ذلك موضوع الا حديث التوسعة على العيال لكن في سنده من تكلم فيه العلماء فصار هؤلاء لجهلهم
يتخذونه موسما واولئك لرفضهم يتخذونه ماتما وكلاهما مخطئ ومخالف للسنة كذا ذكره جمعة بعض الحفاظ وصرح
الحاكم بان الاكتحال يومه بدعة مع رواية خبر من اكتحل بالاثمد يوم عاشوراء لم يرمد عيناه ابدا لكنه قال انه منكر ومن
ثم اورده ابن الجوزي في الموضوعات من طريق الحاكم قال بعض الحفاظ ومن غير تلك الطريق المجد اللغوي عن الحاكم ان سائر الاحاديث
في فضله غير الصوم كفضل الصلوة فيه والانفاق والخضاب والادهان والاكتحال وطبخ الحبوب وغير ذلك موضوع
ومفترى وبذلك صرح ابن القيم ايضا فقال حديث الاكتحال والادهان والتطيب يوم عاشوراء من وضع
الكذابين والكلام فيمن خص يوم عاشوراء بالكحل ويامر ان التوسعة فيه لها اصل هو كذلك فقد خرج حافظ الاسلام
زين الدين العراقي في اماليه من طريق البيهقي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من وسع على عياله واهله يوم عاشوراء اوسع الله عليه
سائر سنته ثم قال عقبه هذا حديث فيه لين لكنه حسن على راي ابن حبان وله طريق آخر صححه الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر
وفيه زيادات منكرة وظاهر كلام البيهقي ان حديث التوسعة حسن على راي غير ابن حبان ايضا فانه رواه من
طرق عن جماعة من الصحابة مرفوعا ثم قال وهذه الاسانيد وان كانت ضعيفة لكنها اذا ضم بعضها الى بعض احدثت
قوة وانكار ابن تيمية ان التوسعة لم يرد فيه شيء عنه صلى الله عليه وسلم وهم لما علمت وقول احمد انه حديث لا يصح
اي لذاته فلا ينفي كونه حسنا لغيره والحسن لغيره يحتج به كما بين في علم الحديث انتهى چنانچه بنا بر محدثات رفضیه میل کردن
واشتغال کردن نباید اتفاقی با اعمال نواصب نمودن از دشمنان اهل البیت رضی الله عنهم اجمعین ومقلدین محدثات که مقابل
اعمال فاسده رفضه بجا آرند ودر ازای بدعت ایشان بدعت دیگر خلاف آن اقامت کنند واز کتاب شرع سطر نمایند یعنی روز عاشورا را
چنانچه رفضه داد نیاحت وماتم دهند ایشان آن روز را روز عید گردانند لباس زینت کنند وسرمه کشند ولباس فاخره
پوشند وزیادت بر عادت خویش انفاق وخرج کردن وطعامها پختن پیشه کنند ومعتقد این معنی شوند که روش حضرت که سنت سنیه
است میروند وطریقه حضرت صلی الله علیه وسلم ترک آن همه بود که مروی نشده از اخبار وروایات معتمده وآثار صحیحه در آن
وارد نگشته که علما بدان اعتماد کنند ورجوع آرند وچون ائمه فن حدیث وفقه مردم سوال نمودند از سرمه
کشیدن وحنا بستن وحبوب پختن وپوشیدن لباس جدید واظهار سرور در روز عاشورا همین فرمودند
که حدیثی وارد نشده ونه اثری از اصحاب کرام ونه ائمه سلمین این را مستحب دانسته اند ونه از مجتهدین وتابعین
واز غیر ایشان که علما باشند ونه در کتب معتمده مذکور شده وآنچه گفته اند که هر که روز عاشورا سرمه در چشم کشد
در آن سال گزند رمد بر ندارد وهمچنان است اگر غسل کند در آن روز مریض نشود در آن سال وهر که توسعت
نماید بر عیال خود تمام سال تنگدست نماند وفضیلت آن روز بوجوه بسیار است که توبه آدم علیه السلام قبول شد
وکشتی حضرت نوح علیه السلام بر جودی قرار گرفت وحضرت ابراهیم علیه السلام در آن روز از آتش نجات یافت وکبش عوض حضرت
اسمعیل وارد شد وحضرت یوسف بجناب یعقوب علیهما السلام پیوست این همه موضوعات است مگر توسعت کردن بر عیال

لیکن در سندش علما کلام کرده اند پس جاهلان آن روز را عید دانسته اند و روافض و زر ماتم و هر دو فرقه
در خطا افتادند و مخالف سنت رفته اند چنانچه بعضے از محدثین کاملین شرح این امور فرموده انتهی
محصله بقدر الضرورة پس ظاهر است که اگر ازین عبارت محمد و فخ حیدری مجتهد الزمانی نقل میکرد و امید عا چگونه
ازین کتاب به ثبوت میرسید که چنانچه اهل سنت معتقد ماتم آن روز نبوده و نه بجهة ثابت کرده و دیگر هم با اهل هستند
وا نهر دو مبرا و منزه گشته از افراط و تفریط مجتنب گردیده اند و بطور اقتصاد میانه هر دو فریق می روند
چنانکه طریق اهلسنت است پس تر جمه مصلحت همین شد که عبارت صواعق را که ذکر کردم حذف نماید و بگر
درین مقام رسیدی باید بکلام شیخ الطایفه امام اعظم اقدم امامیه در کتاب تهذیبش رجوع آوردن و غفلت
ازین شیخ المغفلین بنظر خویش داشتن و او را مثل اطفال و مخانین پنداشتن حاصل کلام او در کتاب
مذکور چنین است که در صوم عاشورا هم ترغیب از حضرات وارد است و هم کراهیت اما اول پس از حضرت
امام صادق از پدر بزرگوارش روایت است مسند که جناب مرتضوی فرمود که روز عاشورا بدار یدهم
روز نهم که گناهان یکساله را فرو میریزد و از امام ابوالحسن مرویست بالاسناد که روز عاشورا حضرت روزه داشت و امام هم
روایت فرمود از امام محمد باقر که صوم عاشورا کفاره یکسال است و ایضا حضرت ابوجعفر فرمود که آنروز
حضرت نوح بر جودی قرار یافت پس جن و انس که در سفینه بودند حکم فرمود که روزه بگیرند و امام موصوف فرمود
میدانند که این روز کدام روز است توبه حضرت آدم و حوا درین روز بدرجه اجابت رسید و دریا بی اسرائیل را راه داد و فرعون
و لشکرش را غرق گردانید و حضرت موسی بر فرعون غالب شد و ولادت حضرت ابراهیم درین روز بود و هم توبه قوم حضرت یونس
را درین روز پذیرفتند و حضرت عیسی پیدا شد و ظهور حضرت صاحب الامر نیز درین روز است اما روایات کراهت پس
از زراره از امام محمد باقر و صادق روایت کرد که نه روز عاشورا ماند نه عرفه و حرمین نه در وطن توبه
از شهر یار خارث عطار میگوید که پرسیدم از امام ابوجعفر که روزه عاشورا چیست فرمود متروک شد بنزول
پس بدعت شد راوی گوید چون آنجناب وفات یافت پرسیدم از امام جعفر چنان فرمود پدر بزرگوارش فرموده
باز تصریح نمود که این روزه نه در کتاب الله است نه طور حضرت بران جاری شد بلکه سنت آل زیاد است
که بقتل امام حسین روزه گرفتند و حاصل حدیث امام رضا بخطاب جعفر بن عیسی که رسیده بود از صوم عاشورا
اینست که جمعی پرسی از روز یکه آل زیاد در روزه گرفتند بقتل امام حسین و این روزیست شوم نزد آل حضرت و
نزد اهل اسلام و روزیکه چنین باشد چگونه روزه آن و تبرک بدان درست تواند بود و روز دوشنبه نحس است که حضرت
دران وفات یافته هیچ مصیبتے ما را نرسیده مگر درین روز پس شوم شد نزد ما و تبرک نزد دشمنان ما و روز عاشورا مقتول شد
امام حسین و ابن مرجانه بدان برکت گرفت و نزد آل حضرت شوم است کسی که روزه عاشورا و دوشنبه دارد ملاقات خدا کرد
در حالیکه دلش ممسوخ خواهد بود و محشور خواهد شد همراه کسانیکه روزه این هر دو روز را مقرر کردند و عبید پسر زراره
گفت که شنیدم که امام صادق فرمود در جواب سائل از روزه عاشورا که هر که بدارد او را حصه ابن مرجانه و آل زیاد است

گفتم مراد از حصه و نصیب چیست فرمود آتش دوزخ اکنون شیخ المفلین میفرمایند که اگر کسی روزه بدارد بنیت
حزن بر مصیبت حضرت و آتش مصیبت شد و اگر روزه دارد چنانکه مخالفین مابه نیت تبرک فضل و ثواب
گناه و خطاست فاعتبروا یا اولی الابصار واطرفه تر آنکه درین باره نامکس طائفه امامیه و ازین جهت کرام
که آن ائمه بجد تکمیل دین و شریعت و تقریر ناسخ و منسوخ اختلافات درراست عموماً و خصوصاً در طوایف
شیعه انداختند و ثواب روزه و عظمت عاشورا که از حد افزون است بیان ساختند شیخ جی عاقبت شان
بیان نکردند که چه خواهد بود پس بمقتضای یا خلق نافی بطون امهاتکم همه را در شکم خود فرو برد
و انجام نگاه نکردند که سر دفتر رواة در دین جعفری بزعم شان زراره بود و پسرانش بر محدثات او
که بحدیث کشی امام المتقدمین مصداق لعنه الله زراره و هو شر من الیهود و النصاری گشته و زیاده ازین در مدرج
علمای او چه توانند شد که آن ملعون بمظهر حدیث پیشوای اهل تنقید تند که خواسته بود که امام صادق معدوق
را گمراه کند و انجم در پیرانه سری و انتهای عمر مبارکش و بالاخر در عین ضلالت جان بخازن جهنم سپرد
فعلیه و العذاب کما لعنه امامنا الصادق الناطق بالحق و الصواب اما انچه شیخ جی تلمیذ شیخ نجدی فرمودند
چنانچه مخالفین ما الخ پس پر ظاهر است که مراد ازان پیروان قاتلین حضرت شهید کربلا باشند که انجناب خطوط
شان برای اتمام حجت اعتبار ناجی نمود و گرفتار و قلان به عقید مکاتیب خویش را که شما را طلبیده و اکنون تیغ بروی
من کشیده بار ها گرنشت لاهل بیت باتمداران و سینه زنان را از اهل کوفه فرمودند که البته شیعه بودند که چون
شما چنین کنید پیان گنید ارا که گشته با بجا آل سنت بر سنت نبویه طریقه رضیه و مرتضویه میروند و ثواب یابند
بحول الله تعالی و توفیقه ان شعبه بدطویه که شیخ احداث نمود و عموماً البته دور تر است آری چون نزد شیخ
و در ین خاندان معتقدین زراره مقیرین ان نیت باشند بجمیع نخواهد بود و از ینجا در مثل میگویند آن المرء قیس
علی نفسه التعرض سخن محقق ازین بود که شیخ جی بر ثواب روزه عاشورا که کفاره ماتم یکساله است بدهند و
گویند که چون باحادیث حضرت امام باقر و صادق در دین جعفری روزه عاشورا بدرجه ثبوت رسیده مناط
اعتبار بر آن است زیرا که برای این بزرگان و صحابیت ایشان بحکم احادیث کلینی حکم همین بود که مسایل
و احکام دینی را منتشر فرمایند و جز خدا از کسی نترسند بخلاف دیگر ائمه که با تباع صحیفه خویش تقیه میکردند و از صولت
دشمنان در خوف بودند خواه ناصبیان باشند خواه رافضیان چنانچه قبل ازین از شیخ شیخ المفلین نمونه آن
بر گذشت اما حکم نحوست دوشنبه خصوصاً پس تقریر کتاب اثبات الحق در جواب مهملات شیعه کافی
و وافی است زنهار بخیال نمی آید که تناقض و تهافت با فادات آن دو امام که حال و دستور العمل
شان بدلیل معلوم کردی راه یابد اگرچه بر بصارت شیخ المفلین پردها کشیده مقتضای و علی ابصارهم
غشاوة بسته که صم بکم عمی فهم لا یرجعون چه جای آنکه روز شهادت امام حسین قطعاً روز دوشنبه باشد و خود علمای
شیعه می نویسند که اصح همین است که روز شهادت خامس آل عبا روز جمعه بود و چون نحوست عظیم دوشنبه

از وفات شریف باشد روز شهادت آن امام که از همه دوره‌ها زیاده تر بود چگونه روز جمعه مبارک تواند شد فکیف
نحساً معاذ الله و ایضاً روز ولادت شریف و روز بیعت منت که اصل الاصول جمیع سعادات باشد چگونه نحس
و وشنبه را محو نفرماید القصه درین باب سخن محققانه همان است که کتاب اثبات الحق بران شامل است و حکایت
اهل اسلام شنیدی روز همین مقاله بر زبان دارند که مرد باید که گیرد اندر گوش نوشته است پند بر دیوار
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم این است بعضی از مباحث این مقام که از صولهٔ حیدریه برای هدایت امامیه
بقدر ضرورت مبین شد تاکیدات و مزخرفات مجتهد الزمانی و اولین و آخرین از عدولان بیابانی مانند ناگستن
در تندباد روز گرم از هم پاشید کما لا یخفی علی من القی السمع و هو شهید و فواید این اصول را تعرض نکردم
و بزودی از ان در گذشتم تا وقت فوت نشود و دیگر حرفی بالضرورت می نویسم که حضرات امامیه هدی قصر مشید با
یا بیر معطله چنین شهادت حضرت خامس آل عبا را که در حقیقت شهادت رسول خدا بود که ابنه صاحب النفوس
القدسیه فی سر الشهادتین تعبیر از قتل پیغمبر می دانند پس معلوم نیست و بر تقریر مجتهد الزمانی که ایشان قایل اند
بوده انبیا مثل مفید حارثی که از شهادات بسیاری از ائمه هدی و خواص خصایص ایشان اعتراض داشت
کما مر باری رجوع باصل مطلوب میکنم که نظر در تنقید مجتهد الزمانی است نقض هفوات پسر دهقانی است سید هم ازین
حضرت رسالتماب صلی الله علیه و سلم و آفتاب جهانتاب اشک حسرت در ان روز ریختند و جوالش پر ظاهر است که بحضرت فرزند
خود ابراهیم و هم زید بن علی گریسته اند وقتی که او را شهید کردند و نفس مطهر او را بر دار او یختند و نیز فرایض مبارک
بجنبش در آمده یعنی چون کتاب محتوم و پیام حی قیوم و حکم نولیاییدن لاریحوی عند الوفات همراه ملایکه مقرب
فرا رسیده و اعضای شریف لرزیدند چنانچه بروایت کلینی در کافی معلوم ناظرین گردیده و هر و نحو رفضه از طرف اهلبیت
طاهرین ساقط گشته و این ایام را از سهار روز های ماتم و نوحه نگردانیده اند و بعبارت صواعق
نفس و تعیین است که از محدثات رفضه احتناب باید کردن و الاتش بر مدعا مجتهد کجاست که ثبوت شعار اهلسنت
باشد با اهلبیت احجاد یا انکار از شهادت ریحان رسول رب العباد حالانکه صاحب صواعق همین واقعه شهادت
برای حضرت امام حسین است و هم حصول رفعت درجات براق آنجناب و مزید ثواب نیز برای ان عرش قباب
کما عرفت لیس الا دعای عناد و انکار شهادت کمال ظلم و عناد این معاندی دین خواهد بود عقلا اینک میدانند که آنچه رفضه
میکنند که خیمه در میدان و تیر و کمان و اوران می نشانند و فوج می آرایند و هر چه مقاتلین امام حسین بعمل آورده بودند بعمل
می آرند حتی در خیمه مید رایند و دست بغارت میکشند که تفصیل آن بدفاتر طوال چنانچه باید نجد البته کار معاندان و
دشمنان اهلبیت طاهرین خواهد بود فرق همین است که یکبار یزید کرد و ایشان هر سال و این امور هنوز در دیار ایران که
بلاد مجتهدین است بظهور میرسد کما یروی الثقات و قبل ازان یکی را امام حسین میگردانند و روز عاشورا امام را ذبح میکنند
و این مذبوح که پیری میرسد پا بوسی از زندگی جدا بود و لسبب آنکه مزید ثواب اخروی میدهد و ترقی اولاد خویش بمواعید
سلاطین و امرا یقین میدانست خود را بکشتن میداد اتفاقاً یکی از فاغنه قاتل و را انگشت لیسر او را گرفته بپادشاه برد

افغان گفت عجب است که من شمر را کشتم و تو مرا بکشی و دعوی ولای اهل بیت بکنی پادشاه حق بجانب او دید و ازان از جزاء این
رسم را گذاشت و اینچه اکنون رواج دارد تشابه یزید و لشکریان او و جفاکاران کوفه است کما عرفت و تنزه و قربالیقین من تشبه
بقوم فهو منهم کاش برآن علمای شیعه نکیر میکردند و از ترک امر بالمعروف و نهی عن المنکر باخود نمیگردیدند چنانچه
این مجتهد و برادرانش که هرچه نصیر الدین حیدر محدثات را برپا کرده اتهمه بگردن او خواهد بود که در حال صاحب الامر
روایات موضوعه خویش را بیان میکردند که هرچند ملک و سلطنتش در جابلقا تقرر یافته ولیکن او سیاحت میفرماید
و همه را می بیند من حیث لا ترونه و هنوز ترک نا اهل نمایید و در روایات وارد است که هرگاه فرزندانش از زیارت
بگریزند و بالوف رسند چنانکه لایق جهاد دشمنان دین شوند و دمار از روزگارشان برآرند از پرده غیب بدر آمده
و لقب مبارکش از همین الحاضر فی الامصار و الغایب عن الابصار است پس این قسم مواعظ و روایات پادشاه
مذکور را ایمان آورد که بسیاری از معتمدین را در تجسس نان دلدار و دلربا برانگیخت و جمعی را از ایشان که شاهدان خلج
و نوشاد رشک تبران می بردند ایشان را بجادره خویش اچهوتیان نام شان مقرر گردانید که گویا ترجمه آیت قرآنی
است لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و لکوک دراهم و دینار را برای تزئین مکانات و لوازم آن صرف کرد و در هر
صبح با مادر خودش خدمت ایشان کردی و بانواع ترفه و تنعم پروردی و نظر بامور مذکوره صاحب الامر
عقد بستی و در هر سال لوازم عقیقه صاحب الامر شرفی معکوس بجا آوردی که از حد تواتر برگذشته و شواهد آن
که مصداق ما به الفناء قرب ورود گشته اند هنوز این امور را دیده اند و فقیر دران اوان این کتابها تصنیف می کردم
و از تفصیل این محدثات خبری نداشتم روزی در بازار لکهنؤ بر دکان کاغذ فروشی روبروی کوتوالی تماشای
زیب و زینت این تقریب یعنی عقیقه شریف بچشم دیده ام و قریب شام بود و هنوز سواری پادشاه جمجاه که صاحب الامر
در آغوش او شیر می مکید و از دریچه نشسته میرفت رسیده بود و نقاره میگفتند که از آغاز صبح صادق این کرشمه‌ها
شروع گشته و هنوز ناتمام است الغرض بچشم دیده یا شنیده باشند که جناب مجتهد الزمانی برای اندرز پادشاه
رفته گفته باشد که چون متوسل این شوکت و دولت ام اگر خاموش نشینم گناه است یعنی تقریبات فرحت آمیز
برای ملوک بلاتناهی میرسد پس مناسب نماید که نام حضرت صاحب الامر درین رسوم و عادات برزبان آمد
می اندیشم که اگر روزی آنجناب را این امور بغیظ و غضب آرد در آن وقت کسی نیست که تدارک آن نماید پس چگونه
تصور کرده شود تا تصدیق چه رسد که نصیر الدین حیدر او را معزول کردی بلکه او را خیرخواه حقیقی دانستی
و از محدثات مذکور خصوصا از رسم ولادت وضع که مجملا شنیدی که در شبی و هر یکی از کرام کاتبین مزید ثواب
را در دفتر اعمال مجتهد نوشتی و در بنا ید رفتن و دست سخن را دراز نباید کردن که درین روزها ماجرای عجیب
گذشته که یکی ازین بهری بیگمان وقت سحر چون دید که پادشاه همراه مادرش بدستور قدیم می آید آثار
رنج و ملال بر پیشانی نورانی پدید آمد تا استفسار فرمودند که سبب این حزن و اندوه با این همه
ناز و نعمت و ادای خدمت چیست گفت چه گویم که مثل مشهور بر من صادق است گوئی مشکل و گر

انکوی مشکل درین وقت اصرار از حد درگذشت تا گفت ندانم که از من چه تقصیر بوقوع آمد که صاحب الامر
شب مرا طلاق دادند وارشاد نمودند که مصر خود بالتمام از نصیر الدین بحساب جو جو بگیر و برو و بگو که
اگر شرط این فرمان بجا نیاوری در طرفة العین سلطنت را برهم میزنم و همه را ته و بالا
میکنم پس بادشاه ترسید و مانند درخت بید بلرزید و تمامی مصر را رد و بر وکیل او نهاد و اجازت
داد تا ملتمس قول شیخ عیان شد که در مغاره دزدان بجا بجا نشست و عاصی شد بالجمله
مجتهد برای رونق بازار و تحصیل زر چگونه این پندها وا میکرد و بالفرض اگر خود رونق بغیر زودی کسی را
بهم انگیخت این جسم صورت نسبت ازین حکایات که تعلق بمجتهدین و اعیان این دارد و تفصیلش در
نگنجد مقصودم آنست که هرچه در لکهنو از ساختن تابوتها و رسم دلدل و تیرها و زیر افشن علانیه
ورنگ سرخ بران افشاندن الی غیر ذلک من تشابه قوم یزید بجا آوردن همه در دفاتر اعمال مجتهد
خواهد بود که علمای او از مجلدات بحار و تصنیفات قمی و کاشانی هرچه در کتب و رسایل خود فراهم
کرده اند دلالت بران دارد که غائب عن الابصار وقتیکه پرده غیبت ز نظارگیان بکشاید و بمدینه حضرت درآید
ملایکه مقربین همراه او باشند اول [illegible] که زود بر شیخین [illegible] خواهد بود پس [illegible]
که بهم خواهد رسول شدند معتقدین شان گویند غیر از ابوبکر و [illegible] حضرت پیغمبر عمر که بود که باین دو [illegible]
فایز گردد پس فرماید که ایشان فتور را بدر آرند پس جسدهای ایشان چنان نماید که گویا امروز مرده اند
سنیان زیاده تر معتقد کرامت و بزرگی ایشان شوند پس فرماید که بر درختیکه بر که خشک شده باشند
آن درخت خشک هماندم تر و تازه گردد برگ و بار آورد و سر در سنیان از یکی سبز [illegible]
که دوستان شان از دشمنان جدا شوند پس سنیان را فرماید که داد تبرا از ایشان بدهند گویند
سبحان الله با وجود عدم مشاهده این کرامتها معتقد شیخین بودیم اکنون چگونه بیزار شویم بلکه
باید مارا تبرا از تو کردن پس تندبادی سیاه بحکم وی چنان وزد که تاب سوزش آن نیارند
و بکمال سختی بمیرند باز بفرمایش آن درخت بزیر آرند و زنده گردانند و خلایق چنانچه در عرصات قیامت جمع
شوند فراهم آیند و امام در ان جمیع گناهان جمیع امم و ظالمین اولین و آخرین را برانگیخته براهین
قاطعه و دلایل ساطعه ثابت گرداند تا بحدیکه گناه قابیل نیز و هم گناه نمرود و هر دو که گفت برای
حضرت ابراهیم فالقوه فی الجحیم و گناه قاتلین حضرت زکریا و یحیی نیز بر گردن ایشان خواهد بود
و این امور از کتب کبیر و رسایل صغیر [illegible] پیداست و چرا نباشد که این عدیله امامیه باثبات عمر
بارسی عزوجل در بحار و غیره زیاده از دیگران کوشیده اند لعنت علی الاسلام که عدیله رفیقه لکهنو بود
از دیگر گوی سبق ربوده و طرفه آنکه شیخین اقرار هر گناه کنند و [illegible] هم از ایشان [illegible]
چنانکه از کافر نیز آید ما کنا مشرکین بخلاف جناب امیر معاذالله که روز حشر وقت سوال حضرت

بااهل بیت من چه کردی جوابی دهند که بالیقین کذب محض است کافی تفسیر قمی مجلس المنافقین تا این
بیچارگان را خاکستر گردانند و در هر شب و روز هزار هزار بار این عذابها بر ایشان بگذرد و آنچه که بطور
نمونه دیدی و شنیدی از تالیفات اهل خرابات مثل مجلسی علیه ما علیه و دیگران از شیاطین جن و انس
پیدا و هویداست از عقوبات دنیوی است و عذابهای اخروی پایانی ندارد و لیکن فرصت کجاست
که از تفاسیر قدمای ایشان مثل تفسیر قمی و مسعود عیاشی و غیره این محدثات و بدمعاشی و تغییر ایشان
مفصل بیان کنم تا بدانی که همه اش رشک افزای بیدینی زنانست و یا ورثمی که حکایت آن زن جهنمی را از
اکابر شیعه کمتر است که صحبت هر روزه حریفان را بانواع مکاید و حیل خود و جهل شوهر خویش را برملا گفت
و چون چیزهای حریف را دید بیک نفر چیست و از این سیم نجات بخشید که هر گاه پیدا شدم اثری از آن
ندیدم و شاهد که تخمین از بنی آدم هم نبود در آنها همه ظلم و جورهای اولین هم بر کرده هاشان زرین تیها
موضوع و مجعول شد معلوم نیست که وان از الامام که آنهمه ظلم و بیداد را عین ... ملی نداد دگر دانید ما از تمیز
بیاض عثمانی بود یا نسخه اهل بیت رسول بزرگ که بحکم کافی کلینی منسوخ التلاوه است و بعضی از شارحین آن
شروح همین نسخه در آن مصلین باز با آن هم نشان میدهند و شاید که دلالت آن آیات بر جمیع عدل ایزد عزوجل
که از تورات جنگیزیه هم در گذشت از نظر اهل اسلام مخفی باشد بخلاف شیعیان اما احادیث پس هیچگونه مخالف کتاب عزیز
قبول کرده شود خصوصا که محدثات ابن سبا و زراره و دیگر شیاطین که از راه عجیب در نظرهای مدعیان حب
ولای اهلبیت طاهرین جلوه داده که مقلدین ایشان این ترهات بر زبان دارند و در تالیفات خویش
الی الان میسرایند و هنوز در بین دام گرفتار اند خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ بعلاوه این
بوجوه آینده
بیان آن یک کسی را از فریقین تردیدی باشد که هر چه از وقت اول ملوک تا آخر این آوان احداث شده
خواه تعلق بواقعه حضرت امام حسین داشته باشد خواه نداشته باشد از آنهمه بر فانی و زمانیست و این قیاسی است که
نزد عقلا قابل قبول است نه آنچه در قصه در باره تخمین بکرین ترتیب داده اند غلط کنیم حیا لایق اصغا و استماع
نباشد که عدل باری عزوجل مصداق لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ است که در کمال ظهور است حتی که بقول پیروی هما
مجتهد فانی در صوارم که نامش نیز مسروقت که اشعار اسا بقا کسی مومن نمیشود تا بعدل ایمان نیارد که از
غایت این اعتقاد امامیه را عدلیه نام نهادند فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ بالجمله عنان قلم را بقابو در آورده باصل
سخن متوجه میشوم که حزن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ام المؤمنین ام سلمه در خواب دیده دلالت بر آن ندارد
که هر روز عاشورا برای ماتم باید برگزیدن زیرا که در اصول فریقین بنیان مقرر است که تخصیص تعیین ماه نسبت بعض روز با
وقت بمسافر نقطابکر و چون این شریعت ربانیست چگونه تصور کرده شود که باز قانونی دیگر نهادند پس قرار
داده اند که بالاتفاق فریقین مجالا که بگذارد و امر زیادت بر آن بدلیلی منقول الطرفین چنانچه از بارقه مجتهد واضح میشود
نیز هیچ بدست شیعه نیست لازم آمد چه از زیادت و نقصان در باره قواعد شرعیه از بالاتفاق جائز نیست اگرچه

طایفه شیعه برای حضرات ائمه هدی چنان معتقد باشند که قواعد ملت و دین ایشان باشند بلی در استنباط از
ادله شرعیه مضایقه نتوان کرد چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر تحقیق آن فرموده کما لا یخفی و بیاد می آید که بعضی از علمای
رفضه بدین معنی تمسک نموده اند هزاران ملایک گرد اگرد حظیره مقدسه شهید کربلا تا امام رجعت برای بکا و زاری
قرار داده اند پس ما اگر تقلید شان نمائیم چگونه مستحسن بلکه واجب باشد گوئیم لا نسلم که هرچه برای ملایک مامور باشند
افراد انسانی هم و هرگاه این مقدمه نظر باشد چاره جز این نیست که بدلیل معقول که اشتراک را باثبات رسانند و نعم ما قال الشیخ
فی لقمه قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه * بشکر یا بشکایت بر آید از دهنی * فرشته که وکیل است بر خزانه باد * چه غم خورد
که بمیرد چراغ بیوه زنی حالانکه اگر تصحیح کنی بر اصول موضوعه ثوابت اهل سنت کاست جلا که این ملایکه چون حال قلت اسباب
قتال برای حضرت شهید کربلا دانستند عرض کردند که توقع داریم که اجازت بحصول آنجا دهند تا مدد این بنده بیکس مظلوم
نمائیم و او را در جنگ و کارزار مدد دهیم که لشکر یزید ظلم بسیار و انتهای منت حق تعالی فرمود بر دید و چند دلیل ایشان در رک
اسباب جنگ سستی و درنگ نمودند تا کار از دست رفت یعنی ایشان در میدان کربلا متصل گردیده آمدند که شهادت
آن شهیدان واقع شده بود پس عرض کردند که الهی مامور شدیم که بکربلا فرود آئیم و عجلت نمائیم و نصرت امام بجا آریم پس نازل
شدیم و تقصیر در حرکت نمودیم قبل از این کنون چه حکم است ارشاد شد که لازم گیرید قبر او را تا از آن بیرون آید پس و از وقت
کشته گشتن بگرید بر او و بر آنچه از شما تقصیری و تقاعدی رفت که شما تخصیص شده بودید بنصرت و بکا بر او پس ملایکه گریستند
بتضرع و اندوه بر فوت نصرت چون بر آمد از قبر خواهید کرد نصرت او عبارتش بالتمام تر حدیثیکه طویل است و مشتمل بر فوائد خطی
انتهیت و فی النسخة الصفوانی زیاده علی بن ابراهیم عن ابیه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن ابی عبد الله البزاز عن حریز قال
قلت لابی عبد الله جعلت فداک ما اقل بقائکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة الناس الیکم فقال ان لکل واحد منا
صحیفة فیها ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف ان اجله قد حضر فاتاه النبی ینعی الیه نفسه و اخبره بما له عند الله
وان الحسین قرأ صحیفته التی اعطیها و فسر له ما یأتی بنعی و بقی فیها اشیاء لم تنقض فخرج للقتال و کانت تلک الامور التی بقیت ان الملائکة
سألت الله فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال و تتأهب لذلک حتی قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل فقالت
الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته فانحدرنا و قد قبضته فاوحی الله الیهم ان الزموا قبره حتی تروه
وقد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبکاء علیه فبکت الملائکة تعزیا و حزنا علی
ما فاتهم من نصرته فاذا خرج یکونون انصاره الحاصل این طور ملایکه چه قدر ما تا ... است با آنچه انتظار کار آن امام بصد و ارد
که رونق افزوده اند و در مدینه بعد از آنکه ابوبکر رضی الله عنه بمسند خلافت جلوس فرمود و جناب مرتضوی گوشه گزیدند چنانکه
معاذ الله علمای رفضه مثل مجلسی تشنیعه مینهند و حدیث جناب سیده نقل مینمایند پس گفتند و احسرتاه که روز غدیر سکه
خلافت بنام تو آوردند الحال کرهت کشادی فرمود اگر رفاقت کنید و سحر تخلیق روس نمودید تا مقابل کنم و ... معقد او
بر وقت نیامد و دیگران بمقتضای بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره عذرهای بدتر از گناه بر انگیختند که اسباب
بهم رسید تا وقت از دست رفت و شد آنچه شد چنانچه در مجلد اول التفصیل یافتی و صحبت با عاده حسنه ایضا این فقره

ملائکه ناصرین را تشبیه بحال شیعیان کوفه با انصار آن حضرت شهید که بلا چه در مشابهت دارد که
آن چنان خود را مشتاق فرستادند و هرگاه آنجناب بکربلا رسید مراسلت و مدارج مهمانداری چنانچه باید
بتقدیم رسانیدند خود و سپاهای خویش را بیکو مشتمند تا تیکه اسیران اهل بیت در کوفه داخل شدند
پس ملائکه فرمودند چون شما با تمام ناصر حضرت باشید نشان و سپاه ما را کشته و تا بحال نوبت رسیده
است غیر ذلک من التشبیهات علی اصولهم الموضوعة انصاف باید کرد که این ملائکه بعد تمنای نصرت
آن جناب را خود از خدای تعالی استدعا کنند و هرگاه حکم نشد و بر دیدند و نصرت کشید
بهر اسباب و آلات آنجنان متوجه شدند که دانستند که محروم گشتند گر ایشان را در این امور
انتظار را باید کشیدن و در مجاهدات حضرت علی الفور حاضر شدند و هر چه بدان مامور گشتند
بجا آوردند ایشان را چه بلا زد که در نفس حدیث معصومین بحکایت شان لفظ مکث که بمعنی
درنگ کردن است موجود و معلوم نیست که این تقصیر و تقاعد از باب صغیره تواند بود یا کبیره
و عذر کوفیان عرض کردند کوفیان هم بجنیست که قبول شود بدین معنی که هرگاه از ملائکه این امور سر زند فعال
کوفیه در چه حساب باشند و در روایات اهل سنت اعتقاد دیده شد که حق تعالی بعد از واقعه شهاده
شهید آن ملائکه را فرستاد که مونس شوند و گریسته باشند این حرف و حکایت در تفسیر نصرت
بنظر فقیر نیامده عجب حیفکه در هر سانحه امری از نزد محدثین محدثین و را فادات ائمه از طرف خود
آماده کردند که نوبت بعامه اهل اسلام آشنا بمعنی باید و نوعش رسید چنانچه در تهمت برائه
هم دانستی و ندانستند که عاقبتش چیست و بکجا میکشد فضل الله افواههم و عجائب قدر شاهی آن حی را
تا کی شرح کرده باشم که مجتهد ناصبی چه از لفظ قتل در کتب ما بحق حضرت امام حسین دیده
از آن چه نتیجه بر آورده و در این باب حدیث و هر جا لفظ مذکور موجود است که بر عبا و شیعه و
انکار شهادت دلالت دارد و حال اصول مجتهد بار یاد داشتی که هر چه انقلاب دلالت میکند آری
من سیر احمق الشهیر بحصته فقد وقع فیه بحسبه لهذا این التماس است که امید شفاعت از سید الشهداء در
روز قیامت برای شیعیان هست یا سنیان اثار اول خود در تخصیص یافته نشود بلکه خلاف
آن موجود زیرا که جناب امام حسین اصل الاصول مذهب شیعه را که تقیه بود چنان برانداخت
که عیان را چه بیان لاجرم سلف کلفت گفته نشود که سلف که نکو ست از بهارش پیدا ست
قلیست که در اصول شیعه مذکور باشد که در روز قیامت چون استغاثه محتضار بگوش حضرت
برسد امام حسین فرمایند که تدارک بحق و او را در باب پس انجناب در از دو زخ چنان
بر آید که عقاب شکار خود را حالانکه او از دل و جان محب شیخین مکرمین بود چنانچه در
اصول خود مصرح است و نقال کشمیری آنرا در شرح آورده و دیگران هم بدان اعتراف

دارند معهذا رافضه بعد از اعتقاد خلافت بلافصل و دعوی ولای اهل بیت مطهرین خصوصا
محبت جناب امیر المومنین ع یقین دخول جنت خویشتن دارند و درین مدعا صدها احادیث ائمه
امجاد و بر داب قدیم خویش کما عرفت روایت میکنند لیس البته این امیدواری شفاعت
از برای ما خواهد بود **مصرع** که مستحق کرامت گناهگارانند ⁂ که بزرگان ایشان یعنی شیعه
مخلصین اساس مجاهدات باشکه این بنیاد بد نهاد و چنان بنهادند که هیچ کسے از ایشان در میدان وغا
با وصف قلت فوج خود لشکر کثرت مخالفانش که از مور و ملخ بیش بود رو برنتافته و رتبه شهادت یافته
واگر دیگران این کار باخلاص کردند به پیروی ایشان شتافته اند از عبارات کتب خویش
حرفی چند باید شنید در کتب کلامیه نیز مثل صولت و تحفه اثنا عشریه باین امور مجملا و مفصلا
آورده گفته اند که از شیعه اولی مثل سلیمان بن صرد خزاعی و رفاعه نطاق همت برین کار بستند
و با لشکر ابن زیاد شقی داد گران رکابے و میدان داری دادند و علمای شیعه در رسائلی که
واقعات مابعد واقعه کربلا معلی تالیف نمودند در آن هم این امور را شرح کردند کما لا یخفی
علی الناظرین و از کتب تنقید سیما از تحقیقات حافظ ابن حجر عسقلانی هم واضح است که سلیمان
بن صرد مذکور صحابی حضرت پیغمبر است و از کتب دیگر هم پیداست که از شیعه مخلصین بوده
لشکری آراست و داد دلیری و شیر مردی و شیری داده و با رفقای خود شربت شهادت چشید
و بمدارج علیا رسید و انقدر او بقتل لشکرش کوشید که بیانش درین اوراق نخواهد گنجید
وا حسرتا که منهور علمای شیعه و او افتخار بران میدهند که شیعه یقین دخول جنت از برای خود
دارند و سنیان متردد اند پس کجا درجه اهل یقین و کجا رتبه متردین و از اصول و
روایات خود بیخبر گشته اند و درین باب قصه های بسیار ست از انجمله حکایت زراره است
که منحرف است از مخلوقات دنیا بلکه افقه الشیعه است در زمان خود که درین کتاب دانستی که مجتهد نقلش
نموده که او بتوسط یکی آرزو داشت که حال خود را دریابد که از اهل بهشت است یا از
اهل دوزخ و حضرت صادق فرمود که از اهل نار ست والحمد لله علی وضوح الحق کالنور
علی شواهق الطور یعنی هر گاه حال زراره چنین ست که معتمد اصلی خود هم دیگران بطریق
اولی و ایضا بظهور آمد انچه بر اصول شان بار بار دانستی که ممانعت از بیان شهادت
غیر از عناد با اهل بیت امجاد و یا عدم ثبوت شهادت آن شفیع یوم معاد محملی ندارد **قوله** و غوث
اعظم سنیان الخ **اقول** این امر در کتاب صولت حیدریه چنان مفصل است و در جواب
ذوالفقار پدر این فرزند سعادت مند که مزیدی بران در خیال ناظرین و منتظرین نگنجید
پس بجهت قصر مسافت بر بعضی از وجوه ان قصر کرده میشود که این دلالت ممنوع است

یعنی ترقی در آن از علمیکه به بیان صاحب صواعق ثابت شده زنهار از عجبست عقل
مسلم نیست بلکه مدعا اینست که اتفاقًا اتفاقًا و آنرا بدین طور بیان کرده اند که روز
عاشورا از روزهای عظیم است بسبب آنچه یکه خود و به روایات شیعه امامیه خصوصًا از امام باقر
و صادق رضی الله عنهما بجهت بسیاری از مظلومین از دست ظالمین است نه غیر ذلک پس در عاشورا
نظر بدین وجه هم نظر بوجه حصول مصائب حضرات اهل بیت دو جهت جمع شده و مقرر است
که اتفاقًا اتفاقًا قطعًا پس نه اتحاد ماتم باقیست نه اتخاذ عید کما لا یخفی علی اللبیب و چون
این معنی در عبارت غنیه محتمل است استدلال باقی نماند فکیف که ما قبل و ما بعد عبارتش را موید و مشید
باشد الغرض آنچه غنیة الطالبین بدان حاکم است همچنان است حکم صواعق و زنهار ترقی در غنیه نیست
که از نسبت بحضرت سلطان العارفین میکنند و ظاهرش هم و لا تنفی بر تاریخ وا لی مجتهد از زمانی
میکنند و رنه بکمال فن افتا و خوش بیانی و اقوال علما هنوز انتساب غنیه در آن مختلف است و قطعًا
حکم برای آن نتوان کرد که شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه آنرا تصنیف نموده و موید آن است
آنچه محدث دهلوی شیخ عبد الحق نور الله مرقده فرموده فکیف که از کتب امامیه مثل اثبات الحق بوضوح
می انجامد که معاداتست با ایام شاید که روز و فا نهاتفاوکم یوم القیامه چنانچه مولفش بخطبه اظهرم مینماید که روز
دوشنبه را مبغوض و ابند و روز بنی امیه قرار دهند و از افادات امیه خلاف آن بظهور می آید و از عجایب
آنکه کتاب مذکور نزد بنده بتوسط قدرت علیجان سلمه الله تعالی و اما حسین علیجان برادر مهتر رسیده
پس من چنانچه نزد او فرستادم و او نقل سکوت بر لب زد و نیاز است که بر خود بخلبند مجتهد مثل یاد کو فتنه
بر خود پیچیده وجه الیش هیچ نه اندیشند که فتوی او در باره منحوسی روز دوشنبه معلوم همگنانست پس مسکه
تار را بر عاره برگز ند توقع رجوع از دلیس بعید و مقلدینش الحق درین باب مبالغه میکنند از سابق و
لاحق میدانی پس همگان خویش همچنان در باب منحوس بودن روز عاشورا حکم را الی مینمایند و روزه از ابا نموده
نتوتش بر روایات مسنده منکر و حرام میدانند و حیل القاء میکنند که نزد عقلا بجوی نمی ارزد چنانچه نموده
آن می آید انشاء الله تعالی و ایشم از جمله نا عاقبت اندیشی ایشانست زیرا که چون صوم عاشورا چنان نمیدارند
علامت شد برای آنمعنی که روز عید قرار میدهند اگرچه بر زبان نیارند چنانچه و تیره ایشانست آری
دوستی ابلهی خود دشمنی است یعنی هر چند میخواهند که داغهای عناد اهلبیت انجاد را از پیشانی خویش محو نمایند
و لیکن داغهای دیگر هم میرسد و آنچه محدث مذ سبایان قصد کرده بود و بنال ایشان نمیگذارد
فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ من بعد تحقق نام کرمن از ثقات
چنانچه شنیده ام و بدان اعتقاد دارم نیست که اهل جبیر شیر بعض جد ساکیر میکنند و کثیر طعام ملحوظ میدارند و روزه مطابق
احادیث میگیرند و اتحاد ماتم و سوگواری را محدث میشمارند و گروان نمیکرد ند و طریقه تعزیت

دتن برضا در نداد و شاید کمان بری که او هم بعد از مراجعتها راضی شده باشد زیرا که نص حضرت امام جعفر درین
منصوص بدین کتاب موجود هست که هیچ زنے در جهان نیست که پسری زاید و ناخوش باشد بجز جناب سیدهٔ
و در کتب دیگر کمال شدند مذکور هست که امروز هم جناب سیدهٔ در ماتم امام حسین رضی الله عنها در بهشت برین
بسر میبرد باید و شرح اینها از رسائل علمای شهر باید جست که شاید در رسائل دیگر بهیئت اجماعی این امور نخواهد
بلکه از ان ایشان ثابت هست که حال حضرت نیز چنین هست و البته شعر النظم کردند که راضی نیست در آنجا نه که تا کی
هست تکلیف که چنین ماتم برپا باشد و قلب هر کسی را که از لک الآلام و عموم مجبر اشد و نیز شیخ در بوستان سیفر باید
که بر خاطر باد شاهان غمے پریشان کند خاطر علماء و چو حال این بزرگان دین و شمع مجالس حق
یعنی چنین باشد دیگرے کیست که او زندگانے برا و تلخ و ناگوار نباشد و فرض کردیم که هزاران اسباب
شادی و انبساط منتظم و مرتب گردد و لیکن نیست بیاری چو بیارے دل و ایضاً از رسائل این تبار خبر
که از کتب معتبره اصول جمع کرده اند پیدا و هویدا است که معاذ الله خاتون شهربانو جهان شاه خود را بدریا
فرات انداخت و بدین موت رهگراے عالم قدس گردید و حالش در مراعات مزید شئونات و تشیع و احتیاط
بجاے رسیده بود که چون فاروق بهدایت مرتضوی حکم داد که او هر کرا پسند د شوهر او هست و جناب امام
پیش آمد فرمود سبحان الله و لیکن فاطمه زهرا را چه جواب توان داد این وقتے بود که هنوز دین و ملت را انمی شناخت
پس علم و تقواے او بعد از تشریف نکاح شریف امام حسین در چه مرتبه خواهد بود حالانکه بسیاری از علماء روایت
کردند که خود را بدریا هلاک کرد و اختیار صبر و شکیباے لازم بود و بعضی روایت نمودند که خاتون موصوف
مادر مکرم جناب سید الساجدین بر اسپ امام حسین ع که بعد از شهادت شاه شهیدان لشکر یزید را برهم زد
وا دبیرون از سوار شده و رکوهستان ری غایب شد و اولاد خویش و تمامی حرم محترم امام را در دست اعدا
و مصائب گذاشت و براے خود تن آسائے گزید که خلاف عقل است و گفته آید که اینهمه از تعلیم آنجناب
بود و معاذ الله حالانکه جناب امام حسین ع بعلوم لدنے میدانست که تکالیف و محن درین واقعه از دست
ظلمه عنقریب هست و لیکن چنان نخواهد شد که امت عبد الله بن سبا در بارهٔ خواهر امام حسین رضی الله
عنها مثل دجال اعور روایت میکنند و بارها باشد ضرورت دانستی و عرش عظیم از ان می لرزد و انبیا و اولیا
و اهلبیت شان در زمان سابق از دست ظالمین چها شدائد و مصائب چشیدند و چه سختیها کشیدند لیکن
چنین جزع و فزع نکرده سعید رهامے نگردیده اند بلکه همیشه راضی برضا و هدف تیر قضا ماندند و از اینجا
هست که رب العالمین جابجا ایشان را در کتاب عزیز خود بکمال استقامت و شکیبائے ستوده
و در عطاے ایشان لفظ بغیر حساب افزوده و انواع نعماے فردوس براے شان در
محکمات تنزیل منصوص و مانند بنیان عرش مرصوص نموده هست و کلمه مقدسه وَاللّٰهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ دیگرے از مقامات وارد هست و کلام درین امانت و تذییل بود که بعضه ان را وظیفه خود

کرده اند در ظلماکه از اهل سنت بدولت مقدسه معتقد ایمان و دین رسیده و اگر بتوانی بکتب وسیره رجوع
کرده بین موافق استعداد خویش عرتبه چند از دلگیر و ضمیر باید کرد و اور دن و نظر نمودن که هیچ امری
باقی نمی ماند انچه در سکنه محالات باد شاهیه در باره عشق و عاشقی در شادی کتخدای امام
قاسم بیش نمی آید از بیان عروس و داماد که تفصیلش بسیار دل نمی خواهد اگرچه نیز در فضد این دیار
موجب افتخار و اعزاز گرد و اگر مثل احسان دیگر برادر داشتن را بنظر در آرند که بقول منتظم الدین
اجار تعزیه میسازند و اکنون درین بلده عموماً بفعل می آید ابلیس و شیطان الطاق هم از شنیدن شکل
محمل میشوند با لجمله با این همه اظهار و اقتضای واقعات مذکور که درباره اوساط الناس عقلای اهل
اسلام تجویز میکنند انتساب آن باهل بیت رسول رب العالمین و حرم محترم سید الشهدا و در خاتر دیگر
دیار لب انکار کشادن از قوت قدسیه اجتهاد جناب مقتدی المجتهدین پس تعجب و حیرت می افزاید قوله
و انچه نوشته که اخبار تخاصم و تشاجر نیز خالی ازین امور نیست معلوم نیست اه مقصود ازین امور
اهانت و تحقیر است که بر بیان تفصیلی متفرع میشود و عوام از سبب استماع آن متحیر میشوند و بسوء ظن
میروند و ما مامور هم بکشف اللسان مگر در اصول خود ندیده درین اوراق هم نشنیدی که حضرت
در آخر خطب درباره اصحاب خود چه فرمود که تجاوز کنید از بدان ایشان و در بسیاری از کلمات
مقدسه خود فرمود مضمون بشتر بوی کشیده که حق صحبت مرا در ایشان نگاه دارید و حضرات ائمه این
چنین امور را هم در حق اصحاب هم اهل قرابت لشیعه خویش آموخته اند چنانچه در کتاب حضرت صادق
مصرح است و بر ناظرین روایات و افادات ائمه هدا مخفی نیست کذا و لا نسلم که حق تعالی فرا
اصحاب را که در کتاب مجید آورده مقصود از ان اهانت ایشان باشد یا کسی از اهل تحقیق تواند گفت
که مقصود از ذکر قصه حضرت آدم و نسبت ظلم غوایت و عصیان برای اهانت است بلکه مدعا نیست که بنی
نوع انسانی را باید که توبه و ندامت و تذلل بدرگاه باری بجا آرند چنانچه پدر ایشان بجا آورد و بدرجه
اصطفا رسید فکیف جائیکه واقعه احد را ذکر فرمود چه مقدار تاکیدات او انمود و عفو گناه کسانی را که جنس
ایشان از رخنه کوه موجب سانحه احد شده بود و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور رحیم
تا بدانند که دیگران بچنین حد نرسیده بودند در گذر ایشان بطریق اولی بود و در بعض دیگر سوانح مقصود
تنبیه از نعمتی بود که بر کثرت خویش مغرور نباید گردیدن که روز حنین چه پیش آمد و ممکن نبود که اعتقاد
هم مهاجرین و انصار را در سائر آیات قرآن مجید و با خلاص و مهر و کمال دلیری و صدق و صفا بستاید
و بهم اهانت شان فرماید حاشا و کلا ذلک ظن المنافقین من ارباب الحیل و اهل الریاء و الدغل که
گویند که امیر المومنین مجموعه نسخه قرآن خود را تصدیق نموده علی رؤس الاشهاد در مجلس مهاجرین آورد
چنانچه صاحب حق الیقین و بحار بکمال آب و تاب آورده و بیان حدیث روایت کرده که چون ابوبکر آن قرآن مجید را

بر کشود آیات هجو مهاجرین و انصار آنان بر آمد و شرم میکنند و از روز حشر نمی ترسند که خدا عز و جل اصحاب
سهو و نسیان قرار داده اند اگر آیات نامه جاه ز ان محفوظ نداشته اند و معذور اند باری حدیث جعفرے را باید لعلی را
از آن هم نسیاً منسیاً ساختند که صدوق ایشان روایت میکند إنَّ الَّذِي لَا يَنْسَى هُوَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
پس برین تقدیر توان گفت که بر اصول رفضه ائمه هدی چنانچه در کثرت ثوابات و درجات عالیات از انبیا و رسل
حتی اولوا العزم سابق شده اند که خدا هم در استجماع صفات حمیده و اوصاف برگزیده قصبات سبق بوده
که ایشان از لحوق سهو و نسیان منزه باشند و حق تعالی پاک و پاکیزه از آن نباشد پس لعنت کردن بامر کسیکه
از سهو پیغمبران در نماز که مثلاً نماز چهار گانی را دو گانی خوانده اند خبر داده اند اثنا عشریه فرقه حقه ناجیه کجا انطباق دارد
چنانچه در حدیث ابن بابویه صدوق در همین مقام مرویست و العجب که ایشان در همین مقام نیز انجام کار را ندیده اند که آخر نتیجه
برای القرآن متناقض مجموعه جناب امیر ع بود که تا ظهور امام منتظر قرآت آن بحکم امام جعفر در کافی کما فی
غیر موضع حرام است و از قید ظهور دانسته باشی که بعد از قیام صاحب الامر تلاوت آن اجماعی این فرقه
خواهد باشد حالانکه هنوز مختلف است کما یظهر من البیان فی دیباچه مجمع البیان و از شراح کافی کلینی هم
انصیعے بظهور رسیده و از ینجاست که آن قرآن هنوز در غواشی بقیه نگاه میدارند بخلاف قرآن مجید اهل اسلام
که در تمامے عالم تابان و درخشان است و حاشا ثم حاشا که مجموعه جناب امیر ع نسبت باین قرآن کریم بیش
کم بوده باشد چنانچه در تالیفات خود بذکر عبارات اکابر رفضه باثبات رسانیده ام پس جمع کردن کتاب
مستطاب مطابق قرات حضرت رسالتمآب باعتراف اکابر رفضه همو تمانیتی کار خلفای راشدین است و بس
و اگر ثابت و صحیح باشد اینکار از جناب امیر بدون اختلاف پس اینقدر مثل آفتاب روشن که هر چند مشتمل بود
بر ترتیب نزول ولیکن بدین خوبے کجا که ترتیب پر حجت و موافق قراءت شریف باشد از اول تا آخر کما لا یخفی
و غایت غرفشار صدوق و غیر او اینست که تسمیه سوره والضحی و الم نشرح و سوره الم تر کیف و لایلاف در
قرآن اهل اسلام زیاده است و الحمد لله که رفضه اقرار بدان دارند که بسم الله آیتی از قرآن مجید است
نه کلام بشر تا لازم آید الحاق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس منتهی اینست در هر غنشار شیعه
که یک آیت مکرر شد و از اینجاست که ائمه قایل بدان بوده اند که قاری فصل نکند میان این سوره و تسمیه
ننماید و برای الزام شیعه مقلدین صدوق امری دیگر است که امام زمانے توان گفت یعنی اگر بسم الله
بعداد سور قرآنے در آن عبارت که از مجمع البیان گذشت بر حال خود نمی باقی نماند کما لا یخفی بلی میانه
سوره الانفال و توبه تسمیه نیست چنانچه در قرآن اهل اسلام ع دادیم نشان رنج مقصود تر اپس غفلت
نباید کرد و در خصوص چیزها در اصول شیعه دیده ام که اینوقت بیاد من نیامد شاید بحول و قوت الهی
در وقت دیگر آید پس همانوقت باید نوشت مثلاً ائمه به تسمیه قراءت کرده اند و در تقیه نبوده اند الی غیر ذلک
باز رجوع کردم بامر اول که سخن در آن بود که خدای عز و جل ذکر فرموده در کتاب عزیز امورے

ان العلية لاتجامع موثرة الا ما هى شرط فيه الا الاعدل ودرن بعض شارح آن مى فرمايد عبارته پس مى آيد استثنا و ما يستثنى

من الاستثناء الاول اى الاتجامع علية غير ما هى شرط فيه الا الاعدل ودرن آن شرح ان العلية تجامعها موثرة كما فى شروط احكام

شرطا فيها كما فى بلشه هر بل كلام حجة الاسلام تا حد كلام معجز نظام نيست كه جامع جميع وجوه بلاغت باشد و مافوق

اين متصور نگردد چنانچه مفسرين اهلبيت و كاسه ليس ايشان در بيان اسرار بلاغتش سعى وافر بتقديم رسانند

و بلاغت آنرا قطعا معجزه است الى يوم القيامة اتفاقى ميدانند و كلام هيچكسى را بهيچ وجهى برابر آن نميگردانند تا به

فوقيت چه رسد بخلاف خيابذه روافض كه كلام حضرت امير را ببعضى از وجوه فايق دانسته گفته اند كه بلاغت كلام اشهر

اختلافى ست بخلاف بلاغت مرتضوى كه اتفاقى ست برابر نبرار دليل نيست حضرت پيغمبر كه بنصوص قطعيه

صاحب جوامع الكلم بود و نتوانست مثل ان گفتن و بگرسى را چه مجال وهو ظاهر لا ستير فيه الغرض ناگزير شد

در خصوص توجيه كلام و بيان مقصود حجة الاسلام آن چنانچه بايد صورت نبست و در مقصود معنى بكشتاد ميسفيليكم

مجتهد اگر سر رشته انصاف را از ديگران بستاند بار تحقيقات و وهم و خيالات داخلى نديد و آستا و صدقنا گويان

بهمه جهره و هر كه نيزه باطن نيست و بر تيره نكيان مير و ديننگ ميداند كه هرچه در باب و اعظين و مورخين گفتم

بى سند و بيوجه نگفته ام و الزام و تحقيق را چنانچه بايد در خصوص هم رعايت نمودم جائيكه حال مورخين را

از كتب معتبره شيعه نشان دادم پس نسبت مبالغه بسوى بنده لافى و گزافى خواهد بود و اضافه

لفظ و غيره وليل آن معنى نيست كه بخيال مجتهد الزمانى جا گرفته ست من ادعى فعليه البيان و بعد ازين اصلاحيل

ناحق و نشناسيم از مكائد مجتهد باقى نماند كما لايخفى اما از ذكر اين امور هيچ فائده مترتب نميشود

قوله و بعض فاضل عصر كه نسبت اين رساله بطرف دهلى ميكنند الخ اگر مجتهد را معلوم نشود كه مصداق

كلام امر اندعجبى نيست زيرا كه بابكاكتش معلوم همگنان گشته كه در مرض مزمن و علت مستحجن گرفتار ست و

بحمد الله حجت الهى درينجا هم قايم ست كه اين بزرگ را الفضيلت ستوده و اعتراف بعلم شان نموده پس بر

ثبوت جهل مذكور را از براى مجتهد حالت منتظره باقى نيست و در سابق بتر عامدلل كرديم كه را دارد و اعظ

و غيره را مردم اند و قليل الاستعداد باشند و تحقيق حق در خصوص كه سبب استغناى مجتهد از شهادت امام حسين

چه بود و چگونه ان وفر نرسيد و مجتهد را در فهم مضامين جواب الشيخ چه بلاز دو از جهت فرومانگى او نوبت

بآن رسيد كه اعتراض و بر بعضى از عبارات رساله بر الفاظ قرآن مجيد كشيد و هر كسى از علما بر ريش در از شر

خنديد در اغاز مجلد اول گفته شد حاجتى باعاده آن امور باقى نماند و از ان اينهم عيان شد كه مجتهد در

مقابله او سراسيمه گشت تا بجواب رساله مذكور چه رسد و از انجا كه بنياد بر تقريرش ويرين اوراق كنديدم

پس چگونه ميرسد نام شهادت سيد الشهدا سر منبر گرفتن و سر رشته انصاف را گذاشتن بر اصول خود

قوله علاوه اينكه هيچ سبب تخصيص ذكر شهادتين چنانچه بايد مبين شد و تحريم ذكر جميع قصه ها حجة الاسلام را

چگونه لازم مى آيد و لفظى بر آن قايم نكردند و چون با نعم البته اقامت دليل بر ذمه او ست زيرا كه او اثبات

مثل هجرت و نوشتن تنادی و استنباط آن از اداء شریعت و انچه تقریبات احیانا اصوات اتفاق دارد که الا
تا بحث عبارت از آن تواند بود و کتب کثیره من وسبیه تصنیف کردند جناب سامی با همه اشتغال جمیع اسباب
در جوابش قلم بدست نمیگیرند با انهمه شیاد و وزرا از نایبان شیعه چندی از اجزاء اسرار نقض تحریر
نمیگیرند ایم مضمون که بگوش رسید با اظهار بعضی از دوستان که حاضر مجلس بودند متفق علیه است چون صورت
و لباس ایشان مثل اهل رفض بود گمان نبرند که از ماست و ایشان بعد از معذرت مجتهد بر خاستند و
و محصلش آنکه بعد از ماه رمضان عزم جزم بر حج یک تنها میکنم و شما آنچه گفته اید در دو هفته است و لیکن کثرت
حج عمل را لیست کرده اگر دست بر دارم مخالفت با دستاد کسبت و با وجود همه امور قسمت که جامی ماند و لیکن
بجز حال این کار را با تمام فرصت میکنم مطلوب باید بود و بعد از این روایت دیگران آنکه جناب مجتهد بار
چنین معذرت نهادند که مشکل آن نیست که حریف پر گوئی میکند و بر زبانش اوراحدی نیست بر بهر لفظ
و معنی او چون در عرق بیجه شد سائل عرض کرد که اگر عادت مذکورش جناب چشم بپوشند اخلاق حمیده
حضرت از کران با بیکران خواهد رسید مجتهد در جواب فرمود که برین تقدیر همه شیعه خواهند دانست که
حریف مغلوب شده شیعه شکست خوردند و عجب نباشد که پادشاه نیز متغیر شود و اگر بدشنامهای
علانیه کشایم در شریعت جایز نیست و دل نمیخواهد پس بعد از ماه صیام موکل بعضی لقبها میگویم
بجز طوریکه مناسب و انند تعلق بعبارت شما دارد نمیرسید هر چه نتوانند کاش جناب مجتهد مباحثات
لفظیه گرا نبیند تا مشهور نشود که نتاسی آمده بود و جوابش رفت و حقیقت را که میدانند چنانچه تحریر شد
در مکاتیب خود معامله منتهی الکلام از بر نشستند و مباحث لفظی را پسندند و حقیقة الامر آنکه در آن تا جسم
عاجز شده و شان ایشان شرح کرد دیگر سن مجتهد را اجازت مباحثت لفظیه وا دم که ازین فریب
پیچم برنه گردند منگر که دست با کبر بیان چه رسد پس هند در دعوی فن عربیت و انشای محاورات نام
از ایشان چنانست که کسی از دعوی خدائی باتباع فرعون مورد لعنت و لوم باشد و برای هم اصلاح
بلده تسلطی نداشته باشد در سال گذشته که به تصحیح این مجلد در لکهنو مشغول بودم که ناگاه مسائل بحث
بر من گذشت اول در سواری چند و قچه مکاتیب فرین تشیع یعنی سبحان علیها ان بکمال حراست و حفاظت
با کتب مؤلفه در دکان خویش نهادم چندی از آن خطوط دلالت قطعی بر آن دارد که گفتگوی تحقیق
بعضی از محاورات عرب در میان آمده بود و تعلق بعبارت منتهی الکلام داشت چون نورالدین جهانگیر
و جهانگیر جهان پهلوان و جهان ستان شده برای تصحیح مقال خود از عبارت پیر دهقان اور دفترین
مذکور بدفع آن پرداخت که فن کلام اگرچه برای مولوی دلدار علی مسلم است و لیکن بتحریر شما محاورات
عرب سلیقه نداشتند پس قول شان لائق استثنا دنیا شد و از اینجا دلیل الزامی بتحریر مجتهد در خصوص بعد
تقریر سر آنکه چون سرمایه تحصیل علوم شان بدین پیر دهقان میرسد پس البته مجتهد از نابیگانه ازین فن خواهد بود

اگرچه خود را از سبحان هم بهتر دانسته باشد چرا چنین اعتقاد نکند که هنوز از علل خویش حشو و حشا جهل مرکب بیرون
نیامده چنانچه ازین مجلد هم دانستی و از الهلتش توانستی و اگر با اینهمه این فرزند سعادتمند خود را از سیاق قلم
دانند پس قطع نظر از شغل مشروع طرفه شاگردی که میگوید سبق استاد را توانگفت که معنی آن اینست که در اجنبیت
ازین فن گوی سبق از پدر در ربوده که او مقتضی القول رسیدم بر آنکه ضرور ست که عبارتیکه بعد از دو امر آید
تعلق بهر دو داشته باشد خواه دلیل باشد خواه تمثیل بنده اینقاعده را زنهار در کتب عربیه ندیدم از نحو یا
یا بلاغت بلکه در زبانهای دیگر نیز از فارسی و هندی و این امر بادنی تفحص عیان تواند بود و اگر بنده بسبب امور
مذکوره فرصت سر خاریدن ندارم و چنان در خاطر قرار داده که از خاک تیره هند برایم و بار قصد مراجعت نکنم
بسبب آنکه روی وفا و اخلاص بنظر نمی آید و نعل بعد تحدیث بعد ذلک مراد اگر قاعده مذکور را در کتب علما
چرا نشان ندادی بر مجرد ذکر مثالی و انهم مصنوعی قناعت ورزید بلکه باید گفت که قرینه را باید دید و تعلق آن از سباق و سیاق
رعایت کردن اقیست للاحظه مود با خلاف نفس الامر شود و مذهب متکلم را باید بنصب العین داشتن از آن نوع بناست
که گویند اولته بالا بر ضیق الی غیر ذلک من المعایب قاتله چنانچه از احیا و کیمیا و بسیاری از کتب متصوفه [illegible]
توانیافت که او زنهار از شهادات و مدارج عالیات این گوشوارهای عرش عظیم انحراف ندارد و [illegible]
که او متتبع جواهر الملحق است در کتب او فضایل این بزرگان دین بکثرت موجود با جمله بنده منع میکنم چنانچه [illegible]
کو بنیاد این منع من مطابق رساله قدیمه یعنی بعباره العین ست که جائز ست که دلیل مذکور برای منع ذکر شده
باشد و دلیلی بر دعوی مجتهد که تعلق بهر دو دارد و مطلوبهم دانی الی ذلک زیرا که در مجلد اول دانستی که مجتهد
همه اسباب جمعیت خاطر معانی بر آن نیافت که بر تغلیط عبارات فقیر دلیلی جز استبعادات موهومه قائم
معهذا آنچه موید احتمال بنده ست که تعلق دلیل بسوی قریبست آنکه علمای فریقین بجواب اعتراض متعلق
بحدیث ورود شریف کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم که مشبه به اقوی میباشد فلا یبقی افضلیته
گفته اند که محتمل ست تعلق آن بلفظ آله پس لازم آمد اعتراض مذکوره ان ابراهیم افضل من النبی صلی الله
علیه و آله و سلم محصل کلام قد لکه المرام آنکه گاه باشد که دو چیز را ذکر کنند و اول یا ثانی را بسبب
امور دیگر معلل نگردانند و گاهی دلیل را بهر دو متعلق سازند و این امر خود ظاهر ست که از عداوت حضرت
یزید و عبدالله بن زیاد این امر متحقق شده نه از جهت اصحاب امر زهرا را خود حضرت امام حسن نظر
باین احتیاط معین نفرموده و گفته که ای حسین اگر سبب زهر اینست که مظنون من ست فالله عزیز
ذو انتقام و رنه در قصاص من چرا بیگناهی گرفتار شود و چون واقعه شهادت با اصحاب تعلق ندارد
بداهته حاجت دلیل نباشد و غرض این را بالزام رفضیه چه کار که خلیع العذار و مطلق العنان بی [illegible]
حقی که در کتب ایشان وارد واقعات را که در وقت حضرت آدم وقوع آمد بر گردن شیخین نهاده بنده چندان
ادراک و بی بهره شدند که چنین تقدم و تاخر را هم ندیدند و در اعتقاد عدل باری که بقول پیر [illegible]

شبه نمی شود تا بدان معتقد باشد متمسک شدند که خدا تعالی اعلم قرار داده و تدلیس جهال و اقوال مجانین
قابل التفات نخواهد بود والحمد لله علی ذلک چون این همه را شنیدی شاید بگوئی که از عجیب نتواند شد
که از کتب معتبره احتمال خویش اقوی می گرداند پس باید شنید که این علم سر دست حاصل نتواند شد که
بیاد می آید که در نصوص سراسیمگی داشتم و بالهام الهی بخیال آمد که در وقت تلاوت منزل قرآنی
خیال بکن چون نوبت بجزو ثانی رسید این آیت بیادم آید که لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ الآیة که اُولٰئِكَ
یَدْعُونَ اِلَى النَّارِ تا پی بردم بحصول مقصود و شکر بدرگاه ایزدی بقدر طاقت بشری بکدام زبان
گویم که بجا آوردم تفصیل این اجمال آنکه جناب احدیت بکتاب مستطاب میفرماید که نکاح مکنید که با زنان
مشرکه تا که ایمان آرند که کنیز مومنه مسلمه بهتر است از زن آزاد مشرکه اگرچه مال و جمال او شما را در شگفت آرد
و دختران خود را در نکاح مشرکین یعنی کافرین خواه اهل کتاب باشد خواه غیر ایشان تا وقتیکه
ایمان آرند که بنده مومن بهتر است اگرچه مال یا حال و جمالش شما را خوش گرداند که این کافرین دعوت
خواهند گردانید زنان را بمذهب خود که با آتش دوزخ است و این ارشاد الهی بنده بیان سبب و علت است
زیرا که بتقدیر اینست که هر زن خود را بمذهب خویش دعوت میکنند و تمام آیت کریمه که بیانش بطور بطرز
از تفسیرش بودم اینست وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ اُولٰئِكَ يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ
وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِاِذْنِهٖ وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ
اکنون مجتهد الزمانی را باید از روح مولای خود و دلدار خود که ابوعلی بود سوال کردن که حقتعالی در حکم
فرموده بود که نکاح مشرکات مکنید و دختران خود بکافران مدهید تعلیل را بیکی از ایندو بتخصیص چرا
کردی زیرا که اولئک یدعون الی آخر الآیة تعلیل جمله واقع شده و جمله که لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى
يُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الآیة است پس تعلیل بنصف جمله
خواهد بود مثلا در قول قایل یحرم علی الصایم الاکل والشرب والبقاء علی الجنابة عمدا فانه منهی عنه تعلیل
تمام جمله است نه بعض آن پس برجوابیکه ابوعلی طبرسی گوید جواب ما خواهد بود شاید که مجتهد ظاهر
عبارت را که یحرم علی الصایم الاکل والشرب والجماع والبقاء الخ بود چرا گذاشت تا تفضیح
برای علم الهدای رفقه زیاده تر نشود زیرا که او در کتب خویش قایل بدان شده که فطر صائم
بطعام بدنه غیر انسی نشکند پس برای او زیاده تر رسوائی نیست اگرچه قلیلی بالاتفاق باشد چنانچه حواشی
مختصر نافع و غیره نیز دلالت دارد برانکه او میگوید که مراد از نهی از ارتکاب آن سه چیز است بطور عادت
پس اگر کسی عمدا بر گمانی ... و ملتفت آن که عادت بدان ندارد بخورد و شکم خود را پر کند روزه او
بجای خود است و این در حقیقت بخیهار هندوانست که علم الهدی شیعه در باب اکل و شرب امرا

مختار خود دیگر دیده و اگر آب را از بینی خود کشد و سیراب گردد و همچنین اگر لوطی علام پردازد اگرچه حرام باشد
لیکن مفطر صوم نخواهد بود و العجب که لقار خیانت را من حیث الصوم نیز منهی عنه میدانند حالانکه کتاب الله
باعراف اکابر شان دلیل بر آنست که تا طلوع صبح چنانچه اکل و شرب حرام نیست اینهم حرام نباشد
و چون [illegible] بازوجه یا کنیز خود صحبت کرد تا دم صبح جواز بقای مذکور البته ثابت شد زیرا که استنجا از بول در
غسل با آب گرم در زمستان و ضعفا در تابستان نیز بدون ابتدا در زمانه نتواند شد فیلکون مجوزا و جرا باقی
وقت و احد عیانا و با نشد در بنمقام نیز و هم میخواهست که اینچه از کتب فقیهه خصوصا در مسائل و کتب امام اعظم
[illegible] ایشان بیاد دارم و هم اختلافات رفضه اثنا عشریه در لطافت و نزاکت روزه و صلا متفش کرده
[illegible] بر گرشنه و بجز در خواند ن شعری سکند دیده ام بیان سازم و لیکن نیست که داد سخن و بیدو اندر آن تطویل
ندانند پس تیر در وریش بر جان درویش ست اما آنچه گفته که شاید در قول غزالی هیچ اسے نعش الصحابه
ایمائے لطیف باشد و لیکن ان ایمار محدث اول بسلاله اهلبیت میرسد یعنی امام حسن که خلافت مستقر را
که در خانه اهلبیت بود از دست داد و بکافر حربے بر اصول رفضه سپرد و ولویت بجهت آنکه بیعت بر ظالم ست
[illegible] که در کتب شیعه از ائمه معصومین مرویست که جناب امام صادق روزی اجازت داده بودند که از
[illegible] بعد دیگرے نباید و بجواب شبهات خویش مطمئن گردد بر بستر رفت چون ذکر امام حسن آمد عرض کرد
اوراچه منزلت تواند بود که خلافت را بدست چنان دشمن حواله کرد فرمود خاموش اگر چنان نمیکرد فتنه عظیم بود
و اینحدیث از علل الشرائع که صدوق جامع ست مختصر منقولست و نزد عقلا قطع نظر از اطمینان خبر خاصه
در معامله آن جوابے نیست بسر تحریم که بران واقعه کربلا ترتیب یافت در جهان ازین زیادتر ترجیح و اعتبار
بر اصول امامیه تواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار و فتنه هاے ارتداد شیعه آنچه بران ترتب یافت گفتنی نیست
هر که را اشتیاق باشد کتب معتبر روات را ببیند که از سانحه کفر و ارتداد که باقی ماندند در بنمقام جناب مجتهد از زمان
فارسی ملایان [illegible] گذاشته و بر پی کلام عربی شدند و بیادمن از کتب عربیت چنان راسخ است که صلاح لفظ [illegible]
بلفظ عن از نظرم نگذشته و بنده بعد مباحث لفظی از و فتنه اتمام مباحث فروع آمد بعقائد کلام و احیانا آنچه
بعد و ریاضته بعزورت شدید بود در اینجا این بحث را هم ترک نمودم که چون نوشتن فارسی بعنوانیکه اهل لسان
پسند فرمایند مشکلست البته تحریر عربی چگونه از بدین عنوان صورت خواهد بست پس فارسی را که بسبب بدیل
آسان ترست و بفهم عامه هم نزدیک ترست چرا از دست بگذارم که در حقیقت احسانی باشد بر مجتهد بر چنانکه دانستی
مباحث لفظیه که موجب تفضیح او فاتست کمتر خواهد شد و العجب که در بنجا نیز مثل عاقو قدرت نیافت تا دلیل
و عادی خود بیان کند و تحریم بیان شهادت اگر مطلق بودی امام غزالی البته قید و اعظ بیفزودی بلفظ وغیره
بو رضین اشاره نفرمود چنانچه تفصیلش بالا مرقوم علیه گذشت و قس علی هذا آنچه بعد ازان گفته و آنچه نوشته که
ان بسوی شیعه حق رفض کردند از قبیل حق بر زبان جاریست زیرا که از مجمع البحرین نخفی وغیره پیداست که

که این لقب بر زبان سلاله خود یان اصطفا و ارتضا یعنی حضرت زید شهید که بر شهادتش حضرت پیغمبر صلی الله گریسته و بر مصلوبی او افسوس
فرموده جاری گشته و تلبیکه قدیم این جو فروش گندم نما واد بیوفائی دادند و از رفاقتش پهلو تهی کردن پس اینمعنی ارشاد
تقادیر توان دانست که ایشان لعن و اعتراف مجتهدین بثبوت رسید اگرچه قدمای شیعه آنرا بدترانه و شناعتها دانسته اغماض
می نمودند و شان خود را نسبت آن مخصوص و بثبت خود از مشکوة نبوت آن کائن مجمع البحرین و الحمد لله و جواب عم مجتهدانه توان بمحبتیدیا
جاییکه فرموده ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین ان اولی الناس
بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والله ولی المؤمنین زیرا که درین آیت کریمه از عرب که مدعی نسبت
و مرید محبت حضرت خلیل اللهی بودند اولویت را سلب نمودند اگرچه خود را اولاد فرزند ارجمندش میدانستند و
خویشتن را بر آنجناب فدا مینمودند پس ثابت شد که دعوی محبت بگمان دین بدون اتباع شان امکان ندارد
و چون پیشوای فرقه زراره بدتر از یهود و نصاری شد پس دیگران بطریق اولی پیرو انکس باشند اگر حرف
زیاد و سمعه گشته و روزی ذکر حضرات اهلبیت نمک بر جراحت مخلصین میپاشند الغرض عصبیت و غلو بهر
ابن سبا ایشان را خراب گردانیده که از بین افراط در صحبتین غالی به پیروی ابن سبا منهمک گشته مصداق این
قول گردیده اند که گروهی با آتش برد آب بنیل؛ کاش بمطالعه نهج البلاغت بدون فساد نیت دخان
پیرداختند دمیدند که جناب اقدس امیر المومنین درباره مفرطین چه فرموده و بالاتر از همه آنکه در نکوهش ایشان
از زبان حضرت سید المرسلین چه وعیدها شدید جاری گشته **قوله** در براءت ام المومنین عن قول الافکین الخ
اقول براءت جناب صدیقه را رب العالمین در قرآن مبین باهتمام تام و تاکید بالا کلام نازل فرموده بیان
طهارت و تجنبی بودنش اثبات نموده تا آنکه عامه مفسرین شیعه بدان اقرار کردند چنانچه از مجمع البیان ظاهر است
یا لیست و اینهم مفسرین شیعه مثل صاحب خلاصة المنهج وغیره گفتند که عذاب مفترین بر جنایت ناموس اکبر حضرت
سید المرسلین بدان درکات رسانیدند که برای هیچ کافری چندان بیان نفرموده و با اینهمه اقرار و اعتراف علمای
رفضه را تهذیب و استبصار حاصل نشد بقصه کفایت نکردند یعنی از بد گفتن و عیب جوئی کردن دست بر نداشتند
و انکار از تو آید و مردان چنین کنند پس این امر از درجات عالیه او تواند شد تا ارباب اهانت که کلام در آن بود
و اینهم در خصوص اهلبیت جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام مجتهد میفرماید که مماثله با اهانة الانبیاء السابقین
در بیان تهمت بحضرت مریم نسبت کردند ذکر مینماید و لیکن شاید که چون این آیت که تعلق بسرزنش حضرت مریم دارد
مشتمل بر ذکر هارون است فهمند که هارون نبی بودند انست که این هارون مرد صالحی بود که در امثال این مقام
او را یاد میکردند یعنی مریم تو در عبادت و تقوی خواهر هارون بودی این چه کار کردی و قمی استاد کلینی چنانچه ای این
که این هارون مردی فاسقی بود یعنی آغاز سرزنش از دست پس هنوز کلام در صلاح و فسق او دائر است
کجا گنجایش باشد و کلام مجتهد صحیح شود محتمل که دعوی ذکر اهانت انبیا کردن در حال حضرت مریم را بیان نمودن مبنی
بر اصول خود شان باشد که تا مدتی وحی بر جناب صدیقه سیده نساء عالمیان نازل شد مصحف آنجناب تحقیقا نفعنا

قرار رسیده حالا آنکه احکام استدلال و منع مختلف اند در استدلال قطع احتمالات مینماید بلکه تو احتمال صحیح الاستدلال را باطل میسازد
سے میسازد یا اجمالا تا دلیل اعتبار نقض و معارضه پاک و صاف باشد بکار نمی آید مانع را منع مجرد کافی میشود کما
لا یخفی ؛ الحال که کار مجتهد بکجا رسیده باید از خیالات سابق که دعا میکردند که خدایا این آئمه را در دنیع گردان خود را
خالی کردن ستا نصیحت بجای خود کردیم و روزگاری درین بسر بردیم مگر شاید بگوش شما غبت کس به رسولان
بلاغ باشد و بس قوله اطلاق محفوظین بر ائمه معصومین الخ اقول جناب مجتهد از ابتاع محدثات این
سبائی خیعا درین افاده مع دجل و نادانی بوجهی چند داده اند اما اولا پس از آنکه اطلاق لفظ محفوظین بر ایشان
موسس بر حدیث مروی جناب ابو عبد المحدثین ست که در کافی آورده و بحضرت امام محمد باقر و صادق رسانیده
و حال این کتاب بهکتان را معلوم که نزد روافض بچه درجه علیا رسیده حتی که مجتهد ثانی در ائینه حق نما از احباب خویش
خونیسانند آنچه دال بر آنست که اگر مذهب شیعه حق ست در حقیقت احادیث مبدای آن کتاب شبیه نیست
بیش قرآن این آیات را ملاحظه بکن که ائمه هرچه کرده اند مطابق آن صحف ست که از برای ایشان بتوسط
انس و جان از آسمان نازل گشته و برای دیگران هرچه باشد باشد ولیکن بالخصوص این دستور العمل در صحیفه حضرت
امام محمد باقر و جعفر صادق مندرج بود که خوف بکنید جز خدا از کسی نترسید و علوم خاندانی خود را بی کلفت بیان
کنید و شما در حفظ و حراست ماهستید پس اطلاق لفظ محفوظین برین هر دو بزرگ عین اتباع حدیث کافی ازین
امامین خواهد بود که مرا یاد و ترا فراموش جهل این مجتهد را باید دید که چنانچه فهمید که از ثبوت لفظ محفوظ عصمت
ائمه معصومین کجا باقی ماند و این جهلی ست عظیم که مجتهد جاموس هنوز در آن محبوس بلکه در شبهات ازان بیشتر است
اینهم ندانست که زید فی نفسه شخصی بیش نیست و بسیاری از کلیات را برا و حمل توان کرد قائم و قاعد و راجل
و راکب و کاتب و شاعر و اسید و غیر ذلک مما یتبیا هی پس در اطلاق محفوظین بر امام محمد باقر و صادق که عبارت
صحفهای ایشان را کلینی روایت کرده حفظ و ایات حضرات رب العالمین برای ایشان نشان داد
کدام حالت منتظره باقی ماند بلکه عصمت ایشان را موید شد و این مجتهد عمر خود در اجتهاد بسر کرده کاد را
از خر نشناخت و کتب خود را مانند حملهٔ هم ندید که حضرت چون در نصب امیر معذرت نمود فرو داشد
وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ پس حفظ از شر شیخین و عصمت حضرت موید یکدیگر شد داو منافات
دانست و مانند الاغ در وحل مغلطه افتاد و هوش و حواس را خیر باد گفت اما ثانیا پس از انکه
انکار اطلاق لفظ مذکور اگر از جهت ست که آن بزرگان بمرتبه عصمت رسیده اند اطلاق لفظ
محفوظین برای شان مناسب نیست جوابش پر ظاهر که محقق لا یسحی در کوهر او آنچه میگوید
ازان توانی دانست که عدالت و عصمت قریب المعنی ست و مجتهد انجم خیال نفر مود
که حفظ و امان ایزدی اصل و منشای جمیع مجاهد و اوصاف برگزیده و اخلاق حمیده ست
چون مجتهد ازین اصل و مبنا بمراحل دور گشته ست و بهوس و حرص منهمک او اینقایق را

پیر میشد اند ولیکن در نیابت او نسبت با امام نرگسی کلامی نیست هر که شک آرد در زنزو رفضه کافر گردد
لاحول ولا قوة الا بالله که ابلیس باز معلم ملکوت شد اما انا لله پس از انکه نشان عهد و میان کرد
که اهل حق کجا خلفای غیر راشدین را محفوظین گفته اند در کتب ایشان عدل عادلین و ظلم ظالمین
مطابق لنفس الامر مذکور شده تا هر کسی را بمقامش چنانچه باید گذاشته اند هیچکس را با امام حسن از راشدین
میدانند و بعضی را از مخلصین با ایشان و کسی را از ملوک و جمعی را از اسرار ایشان و این مایه الامتیاز
و باعتبار مابه الاشتراک یعنی نفس حکومت و قرشی بودن بکجا هم آورده اند مقصود انیست که
هر مرتبه از وجود حکمی دارد که فرق مراتب نکنی زندیقی بالعرض رتبه برزخیت برای اصحاب کرام
ثابت میکنند که متوسط اند میانه انبیا و امت کاش رجوع میکرد بکتاب مستطاب تحفه اثناعشریه
ملقب بنصیحة المومنین و فضیحة الشیاطین که شب و روز این پسر و پدرش علی المشهور در مطالعه
آن غرق بودند و هر فقره کتاب مذکور را آتش دیده انستند که بمنزل و جگر ایشان تا آخر من رسیده
عبارتش از آن مقام اینست که سب و طعن انبیاء از آنجهت کفر و حرامست که وجه سبب یعنی ملاحظه
و کفر در این بزرگان یافته نمی شود و موجبات تعظیم و تکریم قطعا و حسن بوقور موجود و از ذنوب
بجاست باشند از مومنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر منصوص
قرآن ثابت شده باشد بالیقین اینجا هم در حکم انبیا خواهد بود در حرمت و سب و تحقیر و اهانت و
بد گفتن نهایت کار آنکه انبیاء را اسباب تحقیر موجود نیست و انبیا را لعداز وجوه معدوم شد
و معدوم لعد الوجوه چون معدوم اصلیست درین باب لهذا آنحضرت را بگناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از اصحاب بیمبر نه اند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان را بالقطع از وحی و تنزیل
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی باعمال ایشان بالتخصیص متحقق شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ آمد درمیان انبیاء و امتیان انبیا الخ پس ازین بیان مذکور عیان شد
که اطلاق محفوظین بر جناب معصومین مطابق حدیث ثقلین است چنانچه دانستی که این اصطلاح
مطابق اصول شیعه باشد از استلزام تناقض و تهافت و تکذیب معنی آیت تطهیر و انستن خطبی دیگر است
و منشاء این خرافات همانست که مجتهد در جهل مرکب گرفتار است و با کتب خود نیز دراستغنی نماند
اما ذکر آیت تطهیر بدین عنوان که اطلاق حفظ مخالف آیت کریمه مذکوره است پس دانستی که ابرا
راسی بکلام بنده نیست و اگر هست باعتقاد مجتهد تواند بود زیرا که دلالت بر آن دارد که خبری از
رجس در اهلبیت بود که خدا میخواهد که آنرا ازین بزرگان محو نماید و رفضه بزبان خود میگویند که از
روز ولادت تا وفات عمداً و سهواً صغیره و کبیره منزه بوده اند و صدوق در معانی الاخبار
آورده که مراد از اراده رجس شرک است کما مر پس تناقض و تهافت و تکذیب هرچه هست در

تمام مجتهدین امامیه است بالجمله این افاده تازه و زیاده تر موجب کمال جهل و نادانی مجتهد الزمان شده چه
بعضی از معتقدانش از راه افسوس بنظر امور یکه از برای تحصیل مناصب مرشد و موثر آن باشند آن همه
بر زبان آورند ـه هر که هست از فقیه پیر و مرید ـ و زبان آوران پاک نفس ـ چون بدنیای دون
فرو آمدند ـ نفس ـ در بماند همچو مگس قوله بالجمله این افاده تازه و این وقت بے اندازه الخ هرگاه
ناظرین خرافات مجتهد را بنید که تلمیعاتش از هر طرف مکشوف گشته البته همین الفاظ از زبان لسان
خواهند بر آمد که آنچه اجتهاد مجتهد الزمان حصار آهنین پنداشته بودند مثل نسج عناکب معلوم شد ان اوهن البیوت لبیت
العنکبوت و برابکار افکارش چون در خلوت نگاه کنند عجوزه فرتوت و مضمحل همچو اوراق توت
نمایان برآیند زیرا که قبل ازین بتفصیل هرچه بتحریر و تقریر تمام رسیده چنین نیست که او فهمیده و بر حضرت عثمان رضی وارد
نمیشود آنچه مجتهد از غایت بیحیایی پیش میکند باید تفصیل این اجمال را در مجلد اول دیدن و گران سنگی
جواب را در میزان عقل سنجیدن حالیکه قصه شهادت حضرت عثمان مفصل اند فلیرجع الیه و اعجبا
که مجتهد غفلت شعار بلوائیان را که از مکر و تزویر عبد الله بن سبا و فتنه گری او فراهم شده بودند کما فی مجمع
البحرین و غیره دول بر قتل ذی النورین نهادند و قابو یافته بعمل آوردند شیعه اولی قرار دادن زیاده
بر همه حیلهای مجتهد است زیرا که شیعه اولی چنانچه از منهاج و تحفه و غیره عیان میشود کسانی هستند که دم
رفاقت مرتضوی دادند و بتقدیم شیخین از روی استحقاق قایل بودند چون رفاقت و پیروی جناب امیر از
قاتلین عثمان مسلوب است نسبت آنکه جناب مرتضی انهار العنت میفرمود و حیث کانوا
فی السهل و الجبال چنانچه بارها معلوم شد و در نهج البلاغت واضح گشت که بسبب کثرت خود حکم سامی
بر جناب امیر ع میکردند و آنجناب قابوی وقت می جست و بهم نمیرسید و بالآخر چون دست یافت بر نمو
شان هفتاد هفتاد را کشته در دوزخ گردانید کما فی المختار فاعتبروا یا اولی الابصار پس تشیع
جناب مرتضوی کجا باقی ماند فکیف این تشیع خاص پس قول او که شیعه اولی نسبت بعثمان تحقیق چنان
کردند حیلی است که مثل آن بتوان یافت نعوذ بالله من وساوس المجتهد و خیالاته و افتراته و خرافاته
و انا اشهد بالله و آیاته اما نسبت احراق آیات قرآنی بذی النورین پس اگر مراد انیست که از مصحف
التلاوت تجرید بمعمول التلاوت فرمودند و سوختند بجهت برپا نشدن فتنه که هر کس قرات خود را
قرآن المجید میدانست و از قرارت دیگر انکار مینمود و رای ذی النورین بران قرار یافت و اصحاب دیگر
نیز همین رائے زدند جناب امیر ع فرمود که اگر عثمان این اهتمام نمیکرد من نمودمی و نگویید در حق او
بلکر نیکی که روبروے مان این اهتمام برائے دفع فتنه بعمل آورد و معهذا شیخ المشایخ و سید السادات
اگر این اوله نمیدید بیدید چگونه دست ازین طعن که از همه مطاعن زیاده تر است بر میداشتند کما لا یخفی
و بظاهر اثبات این معنے از کتب شیعه بنهایت مستبعد است و لیکن بمقتضای مثل مشهور ـ مشتی کلے نیست

که آسان نشود امر دباید که هر آسان نشود برای حل این امر عریض عماد الاسلام پدر مجتهد الزمان رفت
کشادن وبملاحظه عبارتش پرداختن تابدانی که هرچند از کتب الحق نقل میکنند ولیکن در رد آن دم فرو
ملک اسلاسے وجوکے ندارد و بعد از غور و امعان در اتمیقات خواهی دانست که اهتمام شیخین که جمع بار
جمع کردن قرآن مجید از آن بود که در واقعات خلافت صدیق اکبر بسیاری از قراء و علمای اینجن در
جهاد کفار شربت شهادت نوشیدند پس جمیع تمامی آیات را بسیار غنیمت شمردند ولیکن تجرید قرآن
منسوخ التلاوت در زمان ذی النورین بحصول پیوست بجهت آنکه در آن حضرت حذیفه که شریک جهاد
ارمنیه و ناظر اختلافات مسلمان آن دیار بود که یکی مر دیگری را در قرائت تکذیب میکرد و فقط قرائت خود
قرآن مجید میدانست نه قرائت مردم دیگر را و این قریب کفر و سبب خانه جنگی بین المسلمین بود
حالانکه این اختلاف محض برای توسعه است وقت نزول قرآن مجید اتفاق افتاده یعنی نازل شد
بلغت و محاوره قریش و این محاورات با کلمات دیگران مثل لغت تمیم و قبائل دیگر در تذکیر
و تانیث و خفت و تشدید الی غیر ذلک قدرے مخالف بود پس حضرت در آن اوان التماس نمود
عرض میکرد و بالاجازت آمد که در محاورات خویش بخوانند و هرگاه در قلوب رسوخ یابد
رجوع بلغت قریش بهتر دانند پس همیشه مستدعی ماند و اجازت حرفے بعد حرفے و لغتے
بعد لغتے از حضرت مسهل مشکلات تعالی شانه فرا میرسید و انتهای آن به هفت عدد نوبت
کشید که عرب در بلغا هفت قبیله شمرده می شدند و خود را بے وخود بهر هفت بودند که بدان
نحو حضرت در قرآن مجید دخیل شوند در نفس الامر ذلیل کردند پس رای ذی النورین
بتجرید مصاحف از منسوخ التلاوت و اختلافات قراءت یافته فرو نشستند قرار گرفت
و جمهور اصحاب خصوصا حضرت مرتضوی به تقویت فرمودند الاچه ممکن بود که برا صول رفتند
برای تدارک تظلم بود که علی مرتضی شهسوار میدان لافتی با جماعتی از رفقا سوار شود
تدارک ما فات بعمل آرد و تدارک قرآن مجید که در آتش سوزان گذاشتند هیچ نفرماید بلکه تجویز ذی النورین
را استحسن گرداند تا مثل عرب بر مدعین مرتد نطلاق نشود و صلت علی الاسد وبلت عن النعد و تحت
از اہل بلوے که برای حفظ و حراست بعضی از طلب مردان چنان بلوی کنند که زمانه دراز برای
نگذرد و برای نامه جاودانے واصل الاصول دین و ملت رسول بروے آمد از جا نجنبند نقل [illegible]
فلک فرسا نمیباز وسینه چنانچه اختلاف قرائت را حضرت پیغمبر علیه السلام برای توسعه و آسانی خواست
ذی النورین جمهور اصحاب اهلبیت برای دفع فتنه عامه الوقوع و برتجرید قرار یافت که تا این امور دینیه در
نزد هامی عوام رسوخ یابد زنهار قرآن مجید را بقرائت مختلفه تلاوت نکنند و ابلغه لغت قریش را نصب العین [illegible]
و نزاع برخاست و اختلاف قرائت بر حواشی بیت نمودند و منسوخ التلاوت را که بیکاره شده بود [illegible] حواشی خلل نداد

بعد ازین پیر دهقانی چون پیر طریق منافیست و بوقوع هرگونه تحریف و نا معه جا بودانست
چنانچه خود بعقاید اگفته زنهار کلام حضرت یزدانی را ملاحظه نمی نماید که در کتاب مستطاب چه میفرماید
وَاِنَّهٗ لَكِتَابٌ عَزِيْزٌ لَا يَاْتِيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ تَنْزِيْلٌ مِّنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ
الی غیر ذلک والعجب که قصه در مسئله ذکر حضرت را ذکر نمودند و ایت اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحَافِظُوْنَ
و لفظ نزلنا را هم ندیدند که مقتضای ان حیثیت علاوه تخطیه علمای شان نیز لازم آمد که باین ایت کریمه تحریف
تمسک فرمودند بر ابطال کالیاقر الاسراق کما فی النزهة و غیرها الحجه و حصل المطلوب لزاباً و تحقیقاً
پس این نصوص را زنهار نمی بینند و در عناد الاسلام بعد ازین امور نفس الامریه شقاوت خویش را اساس
می نهند و می نویسند که چون رسول خدا از اصحاب خویش همیشه تقیه میکرد و از خوف ایشان نتوانست که حضرت
مرتضوی را برملا خلیفه خویش گرداند و نیز میدانست که این اصحاب زنهار باصل نسخه قرانی نازل من السما
که مشتمل بر اسامی ائمه هدی و ذکر اسامی منافقین از اهل سمعه و ریاست رجوع نخواهند کرد و تحمل آن
نخواهند نمود آن نسخه را بجز همان اسرار خود مثل جناب امیرؑ تفویض فرمود و این نسخه دیگر را بخاطر دوام
و بقای ایشان بر اسلام بحکم الهی تالیف نمود پس از انجا که اصحاب باعث این تحریف گردیده اند تحریف
قران مجید را مجازاً بایشان نسبت مینمایند ور در حقیقت محرف نسخه اولی نبایستی خود رسول خدا بودند فاعتبروا
یا اولی الابصار که همیشه زبانی علمای شیعه می شنیدیم و در کتب ایشان مثل تفسیر صغیر قمی و اصل
الاصول شاگردش یعنی کافی و غیر آن مانند احتجاج طبرسی می دیدیم که اصحاب وقت ترتیب نسخ
قرانی تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان بعمل آورده اند و از عناد الاسلام اکنون سببی جدید جالسی
چنان بر آمد که حقیقة رئیس المحرفین خود جناب سید النبیین اند عیاذاً بالله و تفصیل این معنی با مطلب
دیگر در همین ورق در باره تحریف بمقتضای بیان او در کتاب مذکور می آید انشاء الله تعالی بالجمله
پیر دهقانی بعد از آنکه در معرکه این مصاف مسیح و دی نداشته اعتقاد تحریف قران مجید و استناد آن
بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب کرام حقیقة و مجازاً می نماید و وجوه آن را در عناد الاسلام
بیشمار و هنوز از راه نقصان علم و ادغان متردد می نماید و عجائب امور و غرائب هور وجوه
ترتیب میدهد که بدان هیئت مجموعی در هیچ کتابی ندیده باشی و ازینجاست که کتاب او را العناد
الاسلام تعبیر میکنم که هیچ متکلمی بکلمه اسلام اقرار بزبان نتواند آورد دیگر آنکه در نفاق منهمک باشد
و قد اقران نقل الکفر لیس بکفر از انجمله آنکه چون قرآن کریم برای آسانی امت بر سبعه حرف نازل شد
و متفرع بران شد که کار بهی در آیت بلّغ فی علی نمی خوانند رمانی بدون آن و خلفا ازان مانع آمدند و
این اسم شریف منسوخ شد پس گویا تحریف نمودند قرآن مجید را از آنچه بران نازل شده بود و از الجمله
آنکه حال حضرت بخوبی معلوم است که کمال تمنا داشت که در زندگی خود جناب امیرؑ را خلیفه گردانند و از زندگی

حضرت برند خوف تقیه از اصحاب بر بناید باز میگوید که این امر مدلل نزد من بوجوه بیشمار است که مقام
نخواهیش آن مدار و پس تر و عقل محتمل شد که حضرت برای بقای اسلام ظاهری آن نسخه اصلی را که برای اسامی
ایمه نصوص امامت شان شامل بود و هم بر فضایح منافقان متضمن گشته بود باهل اسرار مثل علی مرتضی سپرد
بامر ایزدی تا جمیع اصحاب مرتد نشوند که میدانست که تحمل اینمعنی نتوانند کرد و که ایمه هدی بدان درجه اعلی رسند
و ایشان منصوص اتفاق باشند پس برایشان ظاهر فرمود و قرآن مجید را مقداریکه مصلحت دانست
باعث این تحریف ایشان بودند تحریف را بایشان نسبت کردند و بجای خود افتاد و ازین وجه که تبدل
آن مدلل و مکمل میداند صاف ظاهر شد که قرآن مجید نسخه بیش نبود مگر حضرت نسخه دیگر ساخت بخاطر
اصحاب منافقین پرداخت و از انجمله آنکه مراد ایمه هدی از نسبت تحریف باصحاب نسبت حقیقی
که اینهم مستبعد نیست بسبب آنکه آنقدر شیخ مران مشهور بود که درین زمان منتشر و مشهور گشت پس
ممکن بود تحریف آن دران زمان و از انجمله آنکه مقصود حضرات ایمه از نسبت تحریف تحریف معنوی
یعنی اصحاب تفسیر آیات الهی مخالف مراد او تعالی گردید چنانچه بعضی از فضلا گمان برده اند
و لیکن حصر دران بعید است بسیار نظر به بعضی از اخبار و از انجمله آنکه اینهمه باختلافات مقامات
پذیرفته باشد و قائل شدن باینمعنی که روایات تحریف در کتب معتمده امامیه نیست لائق ان
بود که کسی گوش بران نهد اما روایات سنیان در تصرف عثمان پس بعضی از ان گذشت و بسیاری باقی
که اگر ذکر کنم کلام طویل خواهد شد بستر یاد می آید که پیر دهقانی بر فضلای مذهب خویش برد و قدح برد
افسوس که تتبع به نقال کشمیری نیز از باب الهیات تحفه اثنا عشریه نزد من نیست تا دهم که مفصل
بینم که پیر با فرا شراق در وقع تحریف قرآن مجید چها گفته و لیکن غالب ظن آنست که او هم به پیروی
صدوق فارغ خط نوشته و سخن محقق آنست که از ناکسی معاشر سنت قائل تحریف کلام الله گشته
بخلاف رفضه که بجهت قبول تحریف ایمان بالکتاب از ایشان برا حل و در رفته بعد ازین باید دانست
که گفتگوی بنده در اعتقاد اینمعنی است که نسخه اهل اسلام محرف و مبدل و زائد و ناقص است چنانچه
از کتب دهقانی رئیس اهل خرابات و متبعین خطوات شیطانی و هم پیسرش مجتهد ثانی نقل و
و صواعق و طعن الرماح ظاهر است بالجمله مدار تشیع احقر الانام در و در عبارات نیست تا توهم شود که این
احاد معارضه بالنصوص فرا بیه کند که حرفی از ان محفوظ گذشته برگذشت پس چنین روایات کاری بر نمی آید
زیرا که در اصول فریقین مصرح است که تعارض فرع تکافو است یعنی چون برد و قوی و از یکدیگر
باشد سقیم را چه مجال که با صحیح مقابل شود و احاد را چه یارا که با متواتر المعنی بجنگد فکیف با متواتر
اللفظ و المعنی که قرآن مجید است سر مقابله داشته باشد پس روایات که ایمه را درین باب بلحوظ نا دم
و اگر درین باب سخن مرا گوش نکند عبارت مومن جا سنگی در صواعق و حسامش باید دید و بعد از

از غور و فکر مراجعت بران باید کرد که جابجا همین ترانه بر زبانه می سراید که مجرد روایت چیزی دیگر است
و اعتقاد امری دیگر است و استلزامی در میان نیست و چون کتاب نزد و نزد هر کس بکثرت موجود و مطالب
و ذکر عباراتش نمی‌باید تکلیف که در طبع در آمده و صحت عبارتش نیز همراه دارد علاوه که اکابر شیعه مثل شیخ
صدوق و علم الهدی رضی الله عنه و مولانا طبرسی این پدر پسر یعنی صاحب مجمع البیان و مانند ایشان حکم بعدم
اعتبار آن روایات می کنند فافهم این مبحث مجموعی بنحوی بحجز ند و نیز به نمونه محامل صحیح آن نیز نشان داده
می کنیم و عنقریب بوضوح می انجامد و لازم مروت و ذکر آن روایات در صوارم وغیره بجا جابجا نمایانی داده
گشته و لیسرش باوجودیکه مخالفت پدر خود جابجا میکند چنانچه بر ناظرین این اوراق محتجب نخواهد ماند
درینجا در تقلید و کاسه لیسی او میدهد و بعد از بیان آن وجوه باور توانی کرد که این والد و مولود هر دو
راه نفاق می خواسته اند که دین متین را شکست دهند و هرگز بعد ذکر آن روایات بمغز حقیقت نرسیده اند
مجیان دین و دنیا همقرین گشته **قوله** مضحکه نسوان الخ اگر غور کنی و اندک فکر نمایی در تحقید تا
این دو سه حرف که بر مقام خود بود چنانچه این حرفی چند نیز از باب تسلیم تواند بود و بمقتضای مثل شهیر که میگویند
الشیعه نسوان هذه الامة و چون پیر بهمه تو یا یعنی مجتهد مسمی بکوساله سامری بعد از ملاحظه حال کتابیش
مسلم است در واقعیت فقره دوم نیز شبهه و شک نباید نمود و جناب مجتهد الزمانی درین قول انچه افاده فرموده
که حضرت عثمان برای ترویج دین الخ خالی از دو وجه نخواهد بود یکی انکه چون حذیفه رض از مقبولین بسانی شیعه است
وا واخبار بلاد را همراه فتح ارمینیه وغیرها به پیشگاه حضرت عثمان رسانیده فرمود از اختلافات اقوام جدید الایمان که
بود که نزدیک است محمدی صلی الله علیه و سلم را تدارک بکن مبادا حال ایشان بسبب همین اختلاف چنان باشد که یهود
و نصاری در عبارت توریت و انجیل مختلف اند و حضرت عثمان بعد از جمع اجله مهاجرین و انصار رای خود بیان کرد
و جناب امیر المؤمنین بکمال طیب خاطر همراه دیگر اصحاب آن رای رزین را پسند فرمود بدین الفاظ که کبیره عبارات
مجتهدین معنی محمول خواهد شد که او از برای رفع اختلاف کتاب مجید از برای ترویج این و ترقی شریعت حضرت سید المرسلین
الخ دوم انکه دیگر خواهد دید که طعن احریق عبارات قرانیه که منسوخ التلاوت گشته بود قوی شد خواهد گفت که مقصود
من حرق شهرة سخریه چیزی نبود پس این ذو الملحجین سواد الوجه فی الدارین در مقام عبارت خویش احیان درو
نوشت که بهر حال راه فرار دران موجود است تا ازان طرق تواند گریخت قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ
اللهَ عَلٰی حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهٗ خَیْرٌ اطْمَاَنَّ بِهٖ وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهٖ خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ مفسرین شیعه در صافی وغیره از کافی حدیث امام باقر رض آورده اند که مخصوصش باین حرفی
چند میرسد که قومی بودند که از شرک بدر آمدند و برسالت اعتقاد نکردند پس عبادت میکردند و تردد نیز در حضرت
آمدند و گفتند که اگر فائده و نیاز مال و اولاد و عاقبت زیاده شد رسول دانیم ورنه فکر کنیم پس خدا فرمود چنانچه
دانستی و بر طور استهزا ایت شان منافقین باید خواند که وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا مَعَکُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ

وازانجا که مخاطبین گاهی چنین مطالب را در تحریف قرآن مجید ندیده و نه شنیده بودند اندیشه دارم که رفته رفته کار
درمقام شاید کار کنند و دماغ سفیهان را پریشان کرده اند که مولف درین مقام داد دیر زبانی داده مناسب آن
که نقل عبارت سید پیر دهقانی را بعینها بنوعی از اختصار بقلم آرم و از ان مقامات که مولف عناد از کتب اهل سنت پیدا
معذرت از طرف ذی النورین آورده در دان کامی چند بر نداشت و تیر وکیش از دست بر انداخت حیا و تهی ساز
چندان ضرورتی بذکر آن نیست خصوصا بعد از اقرار بسیرش ترویج دین که گویا تقلید پیری باشد پس بدانکه
پیر دهقانی در عماد الاسلام میگوید که بالجملة بعد اللتیا والتی تحقق تلک الاخبار ان التحریف فی الجملة فی هذا
القرآن بین ایدینا بحسب زیادة بعض الحروف ونقصانه بل بحسب بعض الالفاظ وبحسب الترتیب فی بعض المواضع
قد وقع بحیث مما لا اشک فیه مع تسلیم تلک الاخبار نعم لا مجال لعقولنا فی هذا الزمان لحصول الجزم باحد الوجوه المحتمل
عند العقل لکیفیة وقوع تلک التحریفات بعینه فان الاحتمالات فیها کثیرة منها ان یکون المقصود من التحریف
ان القرآن لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد وکان نحو مثلا ان یقرأ ما زید قوله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی [illegible] فلما منع الخلفاء عن القراءة الاولی ونسخ اسمه الشریف
فکانهم حرفوا القرآن عما انزل علیه ومنها انه معلوم من حال النبی کما لا یخفی علی المتفحص الزکی ذی الحدس الصادق
انه مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا کان فی غایة التقیة عن قومه ولهذا عندی دلیل وامارات لا یسع المقام ذکرها
فیحتمل عند العقل ان النبی حفظا لبیضة الاسلام الظاهری او دع القرآن الذی اشتمل علی نصوص اسماء الائمة واسماء المنافقین
مثلا عند محارم اسراره کعلی بامر الله لئلا یرتد القوم باسرهم لما علم من حالهم عدم احتمال ذلک واظهرهم بقدر ما علم
المصلحة فی اظهاره ولما کانوا هم الباعثون للنبی علی ذلک کان الاسناد الیهم فی محله ومنها ان یکون مرادهم عم
من تحریف الصحابة التحریف الحقیقی فانه لا استبعاد فی ذلک نظرا الی عدم انتشار نسخ القرآن فی ذلک الزمان
کانتشاره فی هذا الزمان فی اطراف العالم بحیث لا یکون للمتسلط مجال التحریف الیسیر اصلا ومنها ان یکون مرادهم
عم من التحریف هو التحریف المعنوی اعنی انهم فسروا بعض الآیات هو خلاف مراد الله تعالی منها کما قد ذهب
الیه بعض الافاضل لکن القول بالحصر فی ذلک النحو من التحریف بعید عند النظر الی بعض الاخبار المسطورة ومنها ان یکون
کل ذلک واقعا باختلاف المواضع والله تعلیم والقول بالجزم بعدم ورود تلک الاخبار المسطورة فی الکتب المعتمدة وعند
الامامیة عنهم علیهم السلام غیر مسموع مما لا ینطق به ذو دین فی الجملة لا یسک یقدح فی حصول الجزم بعدم وقوع التحریف فیما عدا
اما الروایات العامیة الدالة علی بعض التصرف الثانی منه فیه مر شطر منها وقد نفی اکثر منها لکن الکلام یطول بذکرها
انتهی درین عبارت قطع نظر از تحریف حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وانهم بحکم جناب احدیت عجیب نکری
و خبطی ظهور انجامیده پس برای مزید توضیح میگویم تا واقفان را تسمیه از ان مطلع میکردانم که در آغاز این
وجه زیادت را بر اصل قرآن مجید بعض حروف و غایة ما فی الباب بعض الفاظ و عدم ترتیب را تخصیص به بعض
مواقع میکرد اند تا ناظرین بدانند که این امور اقل قلیل اند و خود را از ملاحظه ان روایات که صاحب احتجاج

بمطابق تمام زیادات آیات ملایه مناظره جناب مرتضوی همراه زید ایتی بجید ورق نوشته واین سفینه بکمال اتمام
نقش برداشته معند و بنداشته حال آنکه اگر بکتابش یعنی عماد الاسلام رجوع آری مانند بیهی اصلی است که این
اوراق مناظره را تکمله همین مباحث گردانیده که متضمن است بر الحاق آیات موضوعه واشعار بجو سبر در
کونین مثل وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ
لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا پس مکر وزور درین حیله سازی وخدعه بازی بجایی میرسد که از غایت دغل ولطائف الحیل
میخواهد که نفاق وشقاق خود را خود هم نداند تا بدیگری چه رسد واین آیت امانند آیات دیگر در مثالب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم کلیه بعض حروف مغیر میسازد ودرین مضامین مروارید گو دچوگان می بازد واگر عدم ترتیب
وبی انتظامی کتاب الله را که بصد ما التقدیم والتاخیر منجر می شود خیال داری تفاسیر قدمای ایشان رجوع آری
واگر ان تفاسیر به بجمود عمایت نیاید باید که بملاحظه کتاب خیر تحی همت گماری که بیشتر در بلاد یافته میشود وتا بلند تفسیر
خواهی دانست کدام مقامات بیش از بیش است که چون بیان رسی بر مفسرین رفضه البته بکمال غیظ وغضب
لعنت خواهی کرد هر چند مجتهد قانی کوشش بلیغ می نماید که این امور هنوز در پرده بماند وچنان مخفی باشد
که کسی از اندازه خوب فرمود رئیس السالکین در مثنوی معنوی ~ ده مرده مرد را احمق کند ؛ عقل را
بی نور بی رونق کند ؛ این کلام بطور محاوره واصطلاح است که ناظر احادیث امامیه ومتصفح کتاب کافی کما رسنا
شمار عشق میداند کما لا یخفی وایضا حال انصاف علمای رفضه باید دید که با وجود صدها حدیث در باره آیات مشتنا
قرآنی اقرار علم الهدی که این لفظ ساخته وپرداخته جامعین قرآن مجید است ؛ در اصل چنان لفظ بود حصر
نمودند تحریف آیات قرآنی را بتحریف معنوی وبرای عیب پوشی بانیان مبانی مذهب خود انکار بدیهیات
نمودند وبمقابله صاحب تحفه قدس سره العزیز بر خاستند ونطاق همت بر بستند وزمان بدین آگهی کشایدند
ونفهمیدند که هر کسی از شیعه وسنی معنی دیگر برای آیات بینات متعلق امور خلافیه بر تحریف معنوی محمول میکنند
کما لا یخفی پس گفتگو را تعلق نیست غالبا اگر بتحریف لفظی تکلیف کلا انها همه کتب خویش بدین اینکه بسبب حقیقت
انکار تحریف هیچ نه دیدند حال آنکه کلام در ورود روایات تحریف نیست بلکه در اعتقاد امامیه است تحریف آیات بینات
بمحال صحیحه روایات خویش واضح می گیتم بدرانی که بر تحریف دلالت ندارد کما شیرنا واگر اندک فرصت می
این روایات بطور نمونه درین اوراق هم نشان میدهیم والله ولی التوفیق هو الله الشرم اشعار احراق نمودند الخ
جمع کردن قرآن مجید عثمان رضی چون که باتفاق مستفاده بود کما فی العماد وغیره واحراق بانچه در سینها محفوظ بود معنی
تمام دلاجرم معین شد کلامیکه منسوخ التلاوت گردید چنانچه لفظ ناسواه در صحیح بخاری آمده وتحریق با تحریف
آن محکم مخطوطین بلکه مصحوبین برای رفع فتنه با عین مصلحت بود چنانچه لقاء عمارت کعبه معظمه با وجود خروج
حطیم باقی ماند آنکه اطلاق لفظ قرآن مجید بران کرده اند یا نه وجائز توانند بود یا نتوانند بود پس نظر بر روایات صحاح
وغیر صحاح لفظ قرآن برای یا سوره موجود بجدیکه در صحیح بخاری ومسلم نیز اطلاق دران بر منسوخات

صاف صاف نگفتند و همه را بدنامی اندوختند ولیکن بعد ازان مثل علی وغیره دمثل زیر گلیم [illegible]

بعد از ثبوت این معنی که عمل بعلوم لدنیه بر ضرور است حالانکه شیعه انکار میدارند و نسبت بحضرات ائمه [illegible]

میگویند که یحکمون و [illegible] والله هو العلیم بذات الصدور [illegible]

که عنقریب این اعتراف بر زبان مجتهد درین کتاب بمقاله عاشره خواهد امد انشاء الله تعالی پس ضرور بود

که خلافت را بطیب خاطر میگرفتند و مثل حضرات شیخین که بعین از عدل و داد خویش جهان را پر ساختند

و چیزهای مثوبات اخروی زائد الوصف برای خود جمع میساختند و بعد از تقریر حضرت امام رضا رضی الله

توان گفت که این اعتراض حامل ابعاد است مثلا میانه جناب رابع الخلفاء الراشدین و معاویه بن

ابی سفیان سخن بتفویض قاتلین عثمان رض دایر شد و بالاخر منجر بخلافت گشت پس اگر او دست از ریاست

اقلیم شام بر میداشت و بحضرت خاتم الخلفاء میداد البته انجناب را ضرور بود که فرماید که اگر مستحق آن هستی

توانم گرفت و اگر نیستی باز هم زیرا که مالک آن نگشتی لاجرم نزاع بهیچ نشد و قس علی هذا چون [illegible]

اکبر فرمود دانست بحکم و علی فیکم چنانچه رفضه در مطاعن آورده اند که بهر تقدیر بصدق و کذب خلافت

رفت و گذشت و جوابش بمقامش چنانچه باید دانستی حالیا جائز نباشد جناب امیر را گر نفتش همین وجه

که امام رضا تقریرش فرمود فکیف که امام کاظم از مهدی فدک را خود طلبید چنانچه اعور المحدثین در کافی

روایت نمود و شارحین تفصیل آن بکار بردند که عجب باشد امیر المومنین که مظالم دیگران وا گزارد

و از مظلمه با خبری نداری پرسید آن مظلمه چیست پس فدک را ذکر نمود و حدودش برشمرد درینجا هم این [illegible]

نازل است چه او مستحق بود یا نه طلب از چه معنی دارد که مکذب روافض است که مغصوب اهل بیت [illegible]

و این امور را کجا توان گفتن پس وای بر شیعه که از وساوس شیاطین دست و پا بسیار هی زنند و [illegible]

بوم شوم خانه ها می کنند و بد عا میرسند الغرض اصل درین ابواب فارغ خطی معلوم است یعنی کتاب [illegible]

که جمیع سلاسل ازان منقطع میشوند ولیکن بنور رفضه بمقتضای استادی ابن سبا سلسله جنبانی را از دست

نمیکنند از بد مقلدین او را همین مناسب است که خاک بر سر شوند ولیکن از معقولات خویش سر نپیچند آری کار

مردان همین است شاباش و صد آفرین الغرض باز افراز سلسله خلافت بایستی صبر فرمودن و عهد و میثاق

را نه شکستن ولیکن قوم رفض بد معاش و بد کیش اند هر چه از محدثات خویش در زمانه یادگار گذاشته

جهان آن تخم از هر گوشه شور ها بر انگیخته اند و هیچ دانی که مجتهد [illegible] لفظ اهل بیت چرا بعد ذکر بنی امیه و عباسیه

گفت و جناب امیر را تنها چرا ذکر کرد وجهش اینست که اخوان الشیاطین در گوشهای ایشان چنان در دمیدند

که اگر گوید عدل و داد شان جهان را آباد کرد و انید انکار بدیهی خواهد بود پس جناب امیر را مستثنی گفته باشند

یعنی غیر از ذات حضرت امیر بر همه داد و عدل پس محدثین مجتهدین این وسوسه را بسوی جناب امیر راجع

ساختند معاذ الله چنانچه [illegible] ایشان [illegible] و عاقل تیز هوش میداند که [illegible] ان اکرمکم عند الله [illegible]

وتاصیاالی کائنی لنا صعن بعینه که اگر جناب میر عدل داد بود دیگر جناب میر کمال نیک مختری هم
خیر بی شمر الوزارت را بتقدیم میرسانید چنانچه روز بیعت خویش این امر را هم اعاده فرمود و بالاخره
انا جانب انجام الا آیا مرتقعد شد و تنها قرار شیعه نیز بیعت بدین تحول نمود و اینها دین سطر گفتم امری
واقعی است پس بالیتنی مجتهد مجنون را نام سیده به زبان امر داد که آنجناب از دست عمر معاذ الله
مقتول شد به سمنای جناب امیر و از نیجا هم حکم توان کرد که حواس شریف مجتهد الزمانی مسلوب شد کما
لا یخفی واز لفظ اصل قرآن فهمیده باشی که مجتهد بعضی از مطالب آکه پدر شیخ بود در عناد الاسلام و آنقاد انسته
یعنی سعی لذا اصل نسخه ابتش جناب امیر سپرده و نسخه دیگر را بصحابه حمایت نمود و باد میدارد لفظ اصل بر عنا تیق
نمودی باز خواهد ولیکن بیچاره نصوص جعفری را فراموش کرد که آن نسخه هنوز منسوخ القلا وتست بلکه بعضی
از شروح کافی دال بر آنست که در زمان صاحب الامر که مالک مشرق و مغرب خواهد بود نیز همین قرآن با
مروج خواهد بود پس چون بیاض عثمانی نزد اهل بیت بود از محفوظ کردانیدن بکمال آنکه خواهند سوخت بمعنی
محض است که مجنون هم بکار خود هشیار باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب چون نقل کلام پیر
بقدر ضرورت ضرور افتاد اکنون برای اظهار هرزه درایی و خود بینی و خودرایی مجتهد ضرور است در عبارت
پدری او بیش حرفی چند نوشتن تا عیان شود که مرض بخیال در دینی بار بار گفته بود که نظر اصلاح در کلام
پدر خود دریغ ندارند و زنهار از جماعت فرزندانش با اینهمه جمعیت خاطر و آماده گی اسباب صورت نبست
پیدا ظاهر است که چون اغلاطش را احدی نباشد این بیچارگان چه کنند بلکه استعداد ازکجا آید پیر و درین عبارت که
از آن نسخه منقول است که خود مجتهدین مطابق نسخه پدری نقاش از کاتبین گرفتند و برای نام آوری با عنفا
فرستاد و عیان شده که مؤلفش از علوم عربیه بیگانه محض است رعایت صلات نیز پیش نظر ندارد و مثلا در
ضمیر و هم در مقدمه حضرت نوشته مع کمال رغبته علی تخلیفه علیا و بیاد نمی آید که بعد از لفظ رغبت علی
می آرند بلکه در معنی اعتراض برای لفظ مذکور عن مقرر است کما فی القرآن المجید والحدیث الشریف قال الله تعالی
ومن یرغب عن ملة ابراهیم و در حدیث آمده فمن رغب عن سنتی و چون بمعنی رغبت می آید در صلاتش
زنهار علی نمی آرند بلکه فی و الی قرار یافته چنانچه از مجمع البحرین هم واضح است و مؤلف عناد همه کتب لغت
و محاورات و هم کتاب مذکور نزد خود داشت چنانچه از تالیفش معلوم است و لیکن سـه ان تهی معترا حمیم عنهم
دختر که برادر نیمرم است یا دختر و ایضا لما کانوا هم الباعثون و نه انست کما الباعثین می باید در حال نصب جار
رفع چنانچه در سوره شعراست الی غیر ذلک ولیکن شیعه او را می زیبند که چون گویند او از نصب خیلی بیزار بود
رعایت آن تقرب و دیده درین کتاب بغضب فضه جابجا باثبات رسانیده ام کما لا یخفی و ایضا بعد لفظ
مراد هم عن لفظ التحریف امر و لیس پیر دهقانی را محاوره اهل هند یاد ماند و بکلام مجید التفاتی نمانده که یرید
الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر الی غیر ذلک من الآیات در آن نازل کردیده و لیکن چون مجتهد زمانی

سیر معین دهقانی بود که در ماه شعبان سفر فیض آباد کرده بود و از روزه رمضان شریف خود را معذور
داشتی و بعد از فروختن تماشاهای ململ وغیره که کرده بودن قیمتها قریب ماه شوال گفتی اب هم بهینا فیض آباد
سی سفر کر کے گهر کا جائین سین گلبیا کی ہاتھ کے عید کے دن شکم مرغی سے کهائین عجب نباشد
که بدین لهجه بعضی از الفاظ در عبارات عربی استعمال کند و صله من بعد لفظ بدو در عبارتش بسیار است والا
استیعاب کنی در کتاب صحیحش برین قیاس نوبت این یفقفه هزار بلکه بیشمار تواند رسید بلی سطری چند از
این اغلاطی چند را و الحمد الله که مجتهد الزمانی هر قدر که در دو سه مقام گفتگو کرد دلیلی بران نتوانست
ذکر کردن کمام مفصلا مقصود من کشادن باب ابیارت من خطیات لفظی نیست تا آن نخر یکی از کلام او در فن ادب
واضح بوده است در ابطالش بطوری پرده ختم که قلوب شیعه نیک میداند و من در ینجا نسبت بمرزین بین
مصراع بزبان دارم که مارا بدین گیاه ضعیف این گمان نبود و چه این تصنیف بر ناظرین مکاتب
شریف بر ظاهر است حاجت باظهار آن نیست که من در روزی چند رساله المکاتب را وقت تبیض
این کتاب نوشتم و مشاقین بدست آید و نوبت بنوبت نزدند و مشهور کردند علاوه آنچه گفتم چنانچه نمی
بر کمیلی الخ میگویم که بر ضمیر این ضمیره در دن اجمالی و اهمالی اندرون عبارتش را دریافته زیرا که معین نیست
که ازین اشاره چه اراده کرده و لیکن مقلدین او را میرسد که چنانچه تعلیل نافه را از کلام امام غزالی نسبت می
هر دو امر بر کرد اینده درینجا نیز چنان ذخیره خواهد رفت پس نادر نشود که هنوز او از کتب ما ثابت نکرده
که ظلم کردند خلفای متقدمین بر اهلبیت طاهرین و هم بنی امیه و عباسیه و لیکن ظلم اولین از ظلم آخرین
کم بود و چگونه انمعنی را ثابت تواند کرد حالانکه خود جابجا در رفته مثل ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغت
وغیره گفته اند که اهل سنت اجماع بجان دارند که از جناب امیر تصوری درباره خلافت هیچ شکایت از متقدمین
ثبوت نه پیوسته پس محال شد که از کتب معتمده باثبات رساند وقوع ظلمهای قلیل را بر اهل بیت جلیل
کما لا یخفی علی بر اصول معتقده رفته وانم درکتب مجلسی بلکه صدوق نیز ثابت است که جناب امیر بعد از وفات
شریف بر جراحتهای حضرت زهرا بیش از بیش نمک پاشیدند تا نوبت بدان و شناعها رسید که تنها
دانستی که مانند چنین رحم الی آخره وجه ممکن بود که ان صدیقه ملازم صدوق و صفا بدون اذیتها بدین
شناعها البته کشاید و از دروغ و افترا ابا نیچ چو کفر از کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی تقو خود مجتهد
بکمتر بودن ظلمهای متقدمین اعتراف نمود و بعد ازین مجالی ندارد که خلاف آن بر زبان آرد و ورنه از هر طرف
برای اجبار لعنت ببارد بخلاف خصم او که تواند گفت که آنچه از جناب امیر خلافت و بیانت و تقوی و خیانت
و تقصیر خدمت نسبت بجناب بتول زهرا الصدیقه خواجه هر دو سترا صدور یافت از هیچ کسی از خواجی گذشته
خواه بنی امیه بر اصول اثنا عشریه صدور نیافته با وجودیکه کمال شهرت رسیده ان الا قرب کالعقرب
طرفه تر آنکه نمک پاشیها بجدی امتداد یافته که عند الوفات آنجناب هم بوقوع آمده که حضرت

زهر خوردست که کلام شیخین من کمال الجهل هم گوش نفرمایند تا دیده حقائق را بر بست و جناب میر [illegible]
کفالت و وکالت ایشان جسته لیده برخاستند پس دربسته را بکمال کشش و کوشش کشادند [illegible]
را همراه برده و بدان مقام رسانیدند که جناب جبرا بر بستر بی آرامی افتاده بود و زبان حال [illegible]
سر بر که نیمان بیت بر زبان داشتند های .. و قوامه در میان بر بستر تا کامی [illegible] یا و قوام موش در گوشه
نهانی نیس این انداز نمک یا شمی هم درگذشت و نوبت کارد با ستخوان رسید و معاذ الله [illegible] و هم
الفاق اقتا چنانچه انهما مورد مثل الشیخ المشایخ وغیره بجای خود مرصوص و بکمال بلاغت و خوش
بیانی منصوص هر کس میداند که دیده و تنها از آثار سب آنچه از انبیا اگرچه قلیل باشد بقدر ذره به معد زیاده تر از کوه
الوند می باشد فکیف که بجای نمک زهر هلاهل بر نیزند نعوذ بالله من تلک الاصول التی ردها بالرد اهل افضل
کالمجلسی فی تالیفاته وغیره فی غیره اما آنچه مجتهد به مهمات سابقه تکیه کرده حوالیش آنجناب بزبان قلم رفته
که کسی از رفضه ولا دحسین باشد یا تبارک حسین با دیگران مدتها در هوش نیامدند و بعد از افاقه چه ملامت
باقی ماند که مگر چون درین باب مجتهدین کیسه بصابون زدند چیزیها اطیر الیث چیزی در دست نداشتند فهمه
درین وغیره لی نامه و نشان کردید اکنون بحوالیش با حیرت هم دوش اند که نتوانستند بر بام فلک رسیدن بمقام
قارون در تحت الثری خزیدن و هم در وی پیوستن و آنچه سزای ایشانست در دنیا و لعذاب الآخرة اشد
و ابقی [illegible] هیچ معلوم نیست کل آنچه جناب سید الساجدین علیه السلام بعبد الملک بن مروان در مبادی تخت نشینی
او نوشتند و او برای آنجناب خدمتی بجا آورد نیز بدین این مرده دل و زنده تن باقی هست یا نه که شارحین
کلینی هم ازان دریغ نکردند حالانکه حالش از آغاز تا انجام بر آنجناب مکشوف بود و بجا بوده دیگران که آنچه دیده و بوده
از کثرت علوم و مزید عبادت او یاد داشتند و آنچه شد فی لیو وانراچه میدانستند و از اینجا گفته اند که حسنات
میر نفس نکرده و نیز [illegible] معلوم اما آنچه درباره قید و بند حضرت امام زین العابدین و حضور ابن شهاب زهری شده
و ترحم او بر حال امام رضی الله عنه و گریستن بران جناب نقل کرده پس مقام آنست که شکر ایزدی بجا آریم
که این وزه و اثر آثار محبت پیشوایان اهلسنت است درین وقت نازک بخلاف رفضه که ایشان حال
امام چه پرسند و شرف حضور یابند و دفع وحشت نمایند و باعث انس آنجناب کردند که شان اظهار نمودند
قاتم الرول فقض نقض فرزند ارجمند آن امام است و از ان وقت این داغ بر پیشانی همه قوم بی وفایان
تر ظاهر شد و اگر از کتب تنقید رفضه بدین امور نگاه کنی خواهی دانست که بعد از واقعه جناب سید الشهدا
کسی از بهمین مزید ولا نیزه که مرتد شده باشد همه از اهل بیت طاهرین برگشتند و آنچه ایشان کرده اند
زنهار قتل خطا نبود بلکه منصوص طبیعا ایمه قتل عمد بود و یعنی کلمه نواسب میخوانند و در صحبت شان شب
و روز حاضر میشدند و غیر از ادمان خمر و عربده و آنگاه در حق اهل بیت هر گو یا چیزی دیگر از ایشان بعید
نمی آمد چنانچه از نزهة نقال کشمیری هم در متعلقات ابن ابی تون برده و اهل تعقید از شیعه تا م زهری و مانند او

نیز علمای اهل سنت است در زمره مستثنی گرفته اند فرحمة الله علیه علی من اتبعه ولعنة الله علی من طلب الامام
الشهید الیهم فقاتلوه وقتلوه طرفه آنکه بعد ازین سگوارگی و ناهمواری اشعار خود ساختند تا مبادا کسی از مخبرین
خارص را فرار بر ایشان سد سکندری گرداند چنانچه شیعه مخلصین در معاونت ابن زیاد و تبعیت این
دودمان عالی لشکر آراستند و آنقدر کشش و کوشش کردند که همه بدرجه شهادت رسیدند کما او مانا الیه من
قبل و حال ابو فراس نیز قبل ازین دانستی و چرا دران وقت بمقابله ظالمین وا و جها و لسانی نه هر که از مخلصین بود
نه از رفضه منافقین و آنچه متعلق بود بحال متوکل بتفصیل تمام در مجلد اول این کتاب بعنوانی دانستی که
مکانند علمای شیعه ازان نیز حل گشته و این قصه بما لها و علیها در دفتر مذکور گذشته بنظر بصیرت باید دید و بار دیگر
پیرامون ذکرش نباید گردید اگر مخافت اطناب درمیان نمی بود البته چیزی ازان بنوک قلم می آوردم و اینجا
دیگر بران می افزودم و آنچه درباره روضة الاحباب عموما بارها تکرار کرده تحقیقش در چند جا بعمل آمده و بنوعی تحقیق
ازان آسوده نمیشود پس علاج او جا بجا نموده شد حتی للنسخ را از اصول معتمده او نشان دادم ولکن سوء فهم را دوا نیست
العادة طبیعة ثانیة و آنچه درباره کرامات حضرات ائمه نوشته ما معتقدانیم که صدور این امور از غلامان ایشان
بعید نبوده فکیف ازین نوبادهای ریاض جنت و نونهالان گلستان عصمت و طهارت بلا مظنت و لیکن
هرچه بر ایشان از دست خلفای بنی امیه و غیرهم میرسید بعد از تحقیق چنان عیان می شود که رفضه
برای تقرب خویش عند الملوک مخبر بها بعمل می آوردند و سیر این مصائب میدیدند بعضی چنانچه جا بجا این
واقعات را باعتراف علمای شیعه نشان دادم و اردنی محنت در تتبع روایات طائفه شیعه بتوالی دلالت
که دران زمان پیشه رفضه همین نمامی و جاسوسی بود تفصیل عمده را احادیث ائمه هدی معتبر است هم
در کافی و غیران بتقلید جناب امیر اصول خویش امیدوار مزید ثواب درین پیشه می بودند در باب کراهت
التوقیت از کافی و غیران از ابواب دیگر خوانده باشی که هرچه باهل بیت از مصائب و قید و بند و شهادت
رسید از جهت اذاعت اسرار شان بود حتی که ائمه هدی بخطاب نقمان امامیه که او مانند زراره پیشوای قوم
مورد نکوهش و لوم است ارشاد فرمودند که شما اذاعت اسرار کردید تا همه مصائب و سختیها رسید یعنی تمام
آل مطهرین که نزدیک بود و اکنون قریب حشر نیست انجا میدانند الغرض هر کس که مفتریات و منقولات اورا می بیند
او را بر صراط مستقیم نمیداند و جواب این نقول مجتهد و قصه ها که شیعه پیش ازیش نوشته اند بسیار است ازانجمله انکه
امام قسم خود برانکه نیت خروج برین ظلمه ندارد و ان از دو حال خالی نیست در صورت تکیه نیت جهاد ندارست
لازم آمد رضا بطور خلفای پس هر دو اقتدا و که جمهور رفضه قائل شوند بضلالت امام بلکه ضلالت اکثر ائمه معاذ الله
که با اظهار شان بر طور واحد بودند و امروز عقیده امامیه مکشوف شد و قبل ازین مردم میدانستند که نزد شیعه جعفر
امیه بر مذهب بزرگان خود بودند که بظاهر محبان راشدین باشند و در باطن دشمنان این صورت ایمان نزد
قوم بر امامیه باقی نماند و چون قسم خوردند که داعیه خروج ندارند البته در حکم انبیا شدند بدین حال امام ابوحنیفه کس

در زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب نبیل چنین قرار گرفت که قرآن مجید ثقل ماست هست ثقل ناطق
بالحق و الصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اظهار بکی بدان و بدعتی ها
از اصول فضه بر همه کس عیان شد و این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته بلا حاجة
الی التطویل و ایضا این مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت نرسید بلکه باجماع تمامی امت
جناب امیر روزی بخلافت رسیدند و نسبت باستدراد خلافت صدیق زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند جناب
رو ابرو روش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع آن خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
آن بایستی پرداختن و چنین قسمها خوردن و بر این تقدیر زیاده تر در قبل سعد و بلکه ناحق میکشتند پس
قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدید و عدم اختیار واقع شد در فضای آسمان خریز
گنجایشی ندارد و ستمی مخفی به این حضرت صلی الله علیه و سلم در ترویج این کتاب عزیز و خلفای راشدین
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشیدند کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که عبارت از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوشش درین باب زیاده تر واجب بود
و انهم صورت نه بست بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرور افتاد حالانکه آن کبیره ایست که تجدید کس
میرساند و نتیجه آن نص قرآنی أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ پس برای رفع فتنه و فساد و نومسلمانان کاعرفت مجملا
و مفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوا قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و اوب و انهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قرآن که هدایت امت بران موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود و انهم تا ایام
ملکیه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سنین کن فیکون شده شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی الجدل
حسبه الجبار و این بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که نهیقی از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع
اول من قاس و پیروی شر الخناس فاین هذا من ذاک و این السماک من السماک مع هذا غوری درکار است که بر
تسلیم این معنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست صحاب از تیز زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده مگر نزد او هیچ حقیقتی ندارد و حالانکه حضرت است که از همین معنی تحذیر شدید کرده اند
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده و آنچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و نصرت
من آنچه کردند باید او صعت است پس از ایشان اگر کسی باشد باید از و در گذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه جمیع
نمودن از جهت من لیس و در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیز زبانی
و لعن و طعن در حق بعض انصار با وجه دستی بودنش منع فرموده باشند پس بدگویی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود و لمر ندیم فهم چه جای ظهور مجاهد ایشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال ما تفوه به که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد. در رد و نقض اقوال این سفیه

ودر زمان اعتماد الدوله میر فضل علی از اصحاب نبیل حنین قرار گرفت که قرآن مجید ثقل صامت هست و ثقل ناطق
بالحق والصواب اهل بیت مطهرین اند و حال تقیه و خاموشی ایشان و اضلال و تلبیس و اخفای ثقل مکی بدان و بدعتی که
الصعود فی شعبه برهمه کس عیان شده این بحث و متعلقات آن در مجلد اول این کتاب مفصل گذشته فلا حاجة
الی التطویل و ایضا ازین مدهوش باید پرسید که آیا گاهی هیچکسی از ائمه بخلافت نرسید بلکه باجماع تمامی امت
جناب امیر روزی بخلافت رسیدند و نسبت با متداد خلافت صدیق زیاده بر حکمرانی و جهانبانی فرمودند پس چرا
روابر دوش مبارک نه انداختند و بمزید اهتمام در جمع آن خود را مصروف ساختند در زمان خویش ترویج
آن بایستی پرداختن و چنین قسمها خوردن و برین تقدیر زیاده تر در قبیل معذور بلکه ماجور میگشتند پس
قول او یعنی اخفای قرآن مجید بسبب ضرورت شدیده و عدم اختیار واقع شده در فضای آسمان فرو میرود
گنجایشی ندارد و حمل مخمص به بین حضرت صلی الله علیه وسلم در ترویج این کتاب عزیز خلفائی راشدین
چه مشقتها کشیدند حتی حضرت را کفار سنگسار میکردند و حضرت از تبلیغ آن دست نمیکشید کما فی مجمع البیان پس
وصی آنجناب را که غیر از جناب مرتضی بر اصول رفضه دیگری نبود کوششش درین باب زیاده تر واجب بود
وانهم ضرورت نه بسبب بلکه باعتراف این بیهوده گو کتمان آن ضرر افتاد حالانکه آن کبیره ایست که تهدید
میرساند و نتیجه آن نص قرآنی أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ پس برای رفع فتنه و فساد در مسلمانان کما عرفت مجملا
ومفصلا محو کردن منسوخات التلاوت ماسوای قرآن چگونه موجب طعن و لعن تواند بود مع دخول المعصوم
فیه و کجا منع مردم از منسوخ و اختلاف و آداب وانهم تا مدتی برای رفع فتنه و فساد و کجا کتمان اصل
قرآن که هدایت امت بر آن موقوف باشد خصوصا امامت ائمه که مدار نجات اخروی بود وانهم تا امروز
بلکه تا ظهور صاحب الامر که بعد از سر من کن فیکون شد شده باشد فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی تجیل
هسته به غبار وازین بسط و تفصیل انهم مثل رابعة النهار است که نهیقی کی از قیاس مع الفارق بر داشته عین اتباع
اول من قاس و پیروی شر الخناس نماید این هذا من ذاک واین السمک من السماک مع هذا غوری در کار است که بر
تسلیم انهم یعنی که تعلیل در کلام حجة الاسلام بهر دو تعلق گیرد فائده آن حفظ و حراست صحابه از تیر زبانی قوم
سرکش خواهد بود و بس و این فائده نگریزد او هیچ حقیقتی ندارد حالانکه حضرت امت جواز یعنی تحذیر شد بدکرده
چنانچه در بحار و حیات القلوب و غیره به ثبوت رسیده و آنچه خلاصه مضمونش اینست که انصار خدمت و اهم
من آنچه کردند نباید الوصفت است پس ایشان اگر کسی باشد باید از و درگذشتن و در پی انتقام نگشتن بلکه همه
نمودن از جهت من لیس مع در کتب اهل سنت تاکیدات اکید این امر بروایات مستفیضه بهم رسیده مردم را از تیر زبانی
و لعن و تلعن در حق بعض انصار با وجود مستی بودنش منع فرموده باشند پس بدگوئی مهاجرین چگونه
حرام نتواند بود دیگر ندیشد فهم چه جای طعن در جهاد ایشان کالنور علی شواهق الطور خصوص بر خصوص حضرت امام جعفر
صادق چنانچه در اوراق سابق دانستی مع ابطال یافقوه به که عزیدی بر آن تصور نتوان کرد. ورود نقض اقوال این سفیه

گاهی چنان بروی می دهد که روایات نزد علما محمول می باشد بر نوعی از تاویل و محامل صحیحه چنانچه درین قسم روایات
عنقریب مبین می شود ان شاء الله تعالی و در اصول عقاید بکار نمی آید زیرا که آن عقاید با دله قاطعه قرآنی و احادیث
متواتره مستفیضه حضرت رسول یزدانی و دلالات عقلیه نورانی مبرهن شده الی غیر ذلک من الادلة الشرعیه و این
کلام بمقولات پیرش در صوارم و صمصام و غیران مؤید است و حاجتی بدان ندارد که تتبع بالغ در کتابهای غیر کور بر
یا عماد الاسلام نمایم ولیکن برای حصول اذعان عوام عبرتی از ایشان نقل می کنم بگوش صفا باید شنید و دم باید
بعد گوید که ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود در روش اعتقادات حقه امامیه را که بنا بر آیات و احادیث متواتره
و اجماع اهل بیت و ادله عقلیه به ثبوت پیوسته مذکور ساخته و در کتب احادیث موافق دأب محدثین اخبار
احاد را بهر قسم که ماثور گشته مندرج فرموده و لازم نیست که محدثین آنچه روایت کنند مطابق آن اعتقاد
هم داشته باشند و الا لازم آید که مصنفین صحاح سته بنا بر روایت نمودن آنها بسیاری از احادیث
مخالف اهل اسلام و با مخالف اهل سنت گاهی محکوم بکفر شوند و گاهی خارج از مذهب تسنن و این بمرتبه هویدا گشته
که شائبه احتیاج به بیان ندارد و تلازم میان احبیت و افضلیت باز محتاج به توضیح و بیان است
و ازینجاست که با وجود اینکه حدیث طیر که متفق علیه بین الفریقین است متضمن اینست که احب الخلق الی الله
علی بن ابیطالب است سنیان بافضلیت آنحضرت قائل نمیشوند الی آخره بلفظه و درین عبارت ماجرای عجیب
اینست که در عماد الاسلام و هم رساله ذو الفقار اعتقاد تحریف آیات قرآنی را که متواترات قطعا و یقینا بلا خلاف ان
روایات که باعتراف صدوق و نمانیی و غیر ایشان لایق ملاحظه نیستند یا ماول اند ضروری نمیدارد و بوقوع هر گونه تحریف
دران قائل است الیس قول بتحریف قرآن المجید البته مخالف اجماع اهل بیت خواهد بود که مجتهد حالیسی بدان برونده و اولاد
و دیگر اقربای او و مقلدین که از دریای اباسین تا دریای کلکته مانند مور و ملخ بسیار اند همین اعتقاد تحریف زندگانی
میکنند بخلاف اهل حق که کسی از ایشان قائل بدان نیست که قرآن المجید محرف است بلکه اگر کسی گوید که در فلان آیت
و فلان سوره و کلام تصرفی راه یافته است او را کافر میدانند کما لا یخفی بالجمله تعجب از اتباع اهل بیت که سخن نکته
شنیعه خصوصا این مجتهدین است آن بود که کتاب صدوق را که خار غلطی او از عقیده تحریف دران داخل است بهره
چشم میگذاشتند و دست ازین کفریات می برداشتند نه آنکه وقت بیان و بحث این مسئله آن را رد کنند و اجماع
اهل بیت را پایمال سازند باز دعوی دین جعفری بکنند این شوخ چشمی را حدی نماند و اگر مراد اینست
که مجیب اعتقاد این معنی دارد که قرآن مجید بر حال خویش است و تحریفی در زیادت و نقصان و تبدیلی
دران راه نیافته لیکن باید که اخبار صحیحه خود ملاحظه نماید که دلالت بر تحریف دارد و جواب بیش آنکه از
وجود روایات متضمن این معنی که فلان لفظ که در زمان حضرت بود و نخوانده ایم یافته نمیشود
و تحریف ثابت نمیگردد و اعتقاد تحریف ازان لازم نمی آید که حضور مجتهد الزمانی محل نزاع را نیافته
که نیست جواز تحریف چه اراده کرده اند پس بدانکه تحریف شامل است بعموم خود زیادت و نقصان

وتبدیل بعض الفاظ روایات را بعض دیگر وانکار اہل سنت انیست که معاذ الله که اصحاب کرام این امر را عمل
اورده باشند که خود تعالی عمر را ترجیح فرمان ودین وشریعت وعدل وداد بسر بردند وبیرون تقدیر حفظ الہی
باقی نمی ماند وقول تعالی انا له لحافظون دروغ میشود معاذ الله ونیز قول تعالی وانه لکتاب عزیز کما مر تصریح قبل
باقیماند روایات قلیل بالبیار زبانی روات که قبل ازان چنان میخواندیم واین سوره زائد بود وان آیت طویل
بود اکنون چنان نیست وجوابش بیک حرف تمام میشود که مفسرین ما وشما گفته اند که بعضی از آیات ہم معمول
الحکم ومعمول التلاوت می باشد مثل اقیموا الصلوة واتوا الزکوة وبعضی معمول التلاوه ومنسوخ الحکم چنانچه
والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج
ومنسوخ التلاوه ومعمول الحکم چنانچه آیت رجم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله والله عزیز حکیم هر که
خواهند که از تفاسیر شیعه این فصل را باعتبار کلیات وجزئیات دیدن باید بتفسیر مجمع البیان رجوع کرد که مشرح
متعلقات این امر را بتفصیل آورده که ان تفصیل در کتابی دیگر از نظرم نگذشته واین کتاب در دهلی کتبخانه نواب
محمد میر خان موجود است ودرباره نسخ تلاوت فرموده اند ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها
او مثلها وهرگاه این اقسام نزد علمای فریقین مسلم است وانهم که ناسخ خبر باری عز وجل کسی نیست پس
تحریف وقتی به ثبوت میرسید مخالف اعتقاد اهل حق که روات میگفتند که بعض آیات چنان بود وجامعین آنرا
زائد ناقص گردانیدند اینک گوی واینک میدان بیایند وثابت گردانند که از روایات صحیحه مسنده این
قطعا ویقینا به ثبوت میرسد حاشا وکلا جمیع مرویات این باب را دیدیم ولفظی بران پیدا نشد سبحان الله مبتدلین
ومدعین تحریف مذکور ازین روایات مدعای خود را چگونه ثابت توانند کرد که اصحاب کرام قرآن مجید را خراب
کردند حالانکه بالاتفاق جهاد ایشان بر تنزیل قرآن مجید بود تا مدت العمر به پیروی حضرت پیغمبر وخدای عز وجل
بنصوص صادقه از جهاد ایشان راضی شده پس این محو واثبات نسخ تلاوت کار حضرت رب العالمین است نه تحریف
اصحاب سید المرسلین وراویان آنچه از قلت وکثرت سخن راندند مراد شان نسخ آیات است بلی بعضی را فرمود
که حقیقت را دانستند وبعضی خبر نداشتند واین امر بطور تحقیق کار ملازمان صحبت بود مانند خلفای راشدین
که شب وروز باین سعادت شرف اندوز بودند علاوه ذکر عهد سعادت لفظ درین نیست که اصحاب بعد از وفات
شریف بعمل آوردند واز طرف خود محو کردند که زمان نبوت تا بیست وسه سال بود پس ہم آن عبارات نازل شده ہم
محو گردیده یعنی نزول آن سور طویله ولقای آن در رجال قصر و اوقات مختلفه شده در مدت نبوت به قبل از ان بعضی
ازین چنین معنی مدلل را بدلایل عقلیه ونقلیه واعتراف صدوق وثانیی وغیره در کتاب الاعتقادات وجوابات مسایل
الطبرالبیه ومجمع البیان از دست برتافتن وبخیالات شیاطین شتافتن که اصحاب کرام مجاهدین انام تغیر وتبدیل وزیادت ونقصان
کتاب الله بجا آوردند کار ایمان گمراهانست که پیروی شیاطین کردند وبنوزور به ضلالت گرفتار اند پس معنی ہمانست که اهل
گوشتند که انهم قلت وکثرت در عهد حضرت بوقوع آمده در بیست وسه سال نبوت اصحاب کرام منسوخات ابدا کردند واختلاف درین کتاب الله

بلکه انشتند والحمد لله والعجب که مولفین در تحریرات خود اختیار دارند هم در محو و هم در اثبات و افزایند کار عالم
را در کلام خود اختیاری نباشد الغرض من زمانه نزول و زمانه نسخ تلاوت هر دو زمانه حضرت بود و این محاوره
بدان ماند که در قرآن مجید فرموده فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان حالانکه سوال بر اعمال ذره ذره
در قیامت شدنیست و انهم مجدی که سید انبیاء در موقف باشند و از جناب امیر سند بالثقلین چه کردی و هم
این امر یعنی عدم سوال فکذا هذا هکذا ینبغی ان تحقیق هذا المرام والله هو الفضل المتعال و
اگر این چنین روایات در مقابله آیات قرآنیه متواتره بخبر اعتبار در آید قوانین کلیه شرعیه بهم میشود
مثلا بین الفریقین این اصل مدلل و مرصوص گشته که یقین زائل نمیشود مگر بیقین این روایات اگرچه در صحاح
مروی باشند لیکن تواترش کجا مثل قرآن مجید پس یقین آن کتاب مستطاب چگونه بملاحظه این روایات زوال پذیرد
یکی روایات امیه بدین شاین در کتب رفضه غالبا دیده میشود که نازل آیت کریمه شد چنان و جامعین بدین
هیئت گردانیدند اگرچه مغلطه معتقدین تحریف یعنی رفضه در تخصیص هم ظاهر باشد که اعتبار کتاب متواتر چگونه
زائل شود ولیکن چون بحر بیا امور دینی در حقیقت می پردازند تمسک بدان روایات موضوعه نموده و از جاده
مستقیم بر گردیدند کما لا یخفی بعد از این ملاحظه کرده شود که در عالم اسباب یعنی دنیا هر چیز را سببی مقرر است
پس عقل تجویز نمیکند که صحابه کرام بلا سبب آیات قرآنیه متواتره را از اصلش بر گردانند و موحد باشند
و پیروی دین و ملت زاید الوصف بکوشند و تمامه عمر بر اعتقاد قیامت راسخ دم و ثابت قدم باشند
چنانچه بر نبوت جمیع انبیاء و مرسلین خصوصا حضرت سید النبیین و تقرب ملائکه مقربین و منکر آیتی از قرآن
مبین را مثل منکر نبوت احدی انبیاء دانند که کفر است یقینا و قطعا و بر همین قرآن منزل از آسمان بالشکرهای
سلاطین شام و روم و ایران مدت العمر جهاد سیفی و سنانی و هم جهاد لسانی نصوصا کرده اند و خون
لکوک میگذرین بریزید و آوازه دین محمدی صلی الله علیه وآله وسلم از اطراف و اکناف عالم بر انگیزند پس بر
تخریب و تحریف چنین کتاب مستطاب البته سببی میباشد در اذهان منافقین شواهد بود و بعد از دید کتب
ایشان غیر از عناد و لداد با اهل بیت طاهرین امری دیگر معلوم نمیشود یعنی اساسی و نصوص امامت را
مستاصل گردانیدند و از این قرآن مجید بر آوردند و ایمه اعظم رفضه در بسی کتاب این تراشی برده که
که درین قرآن مجید نصوص امامت شان قریب پانصد بود موجود است و کتابها در آن نوشتند اما چه
کتاب کریم اهل لسان بخوانند و نصوص را الفهمیده ندانند چون این امر بدیهی البطلان است نقتعین مغالیط
اهل المنافقین و بسیاری از روایات که این گروه شقاوت پژوه بر تحریف قرآنی نصوص پیدا کرده نزد
احدی از اهل کتاب غیر هم هیچ دلالتی بر فضائل اهلبیت طاهرین ندارد تا بامامت چه رسد چنانچه در
کلام این رئیس السفها عنقریب می آید انشاء الله تعالی و عقود مکاید قوم میکشاید باز حضرت قدوه المرسلین
بلکه حضرت رب العالمین برای انبساط و نشاط شان نسخه اصلی قرآن را محرف گردانند و خوشدلی این صحابه

بیش از نظر داشته تحریف کلام الهی را تقدیر ساختند کما عرفت نقلاً عن عماد الاسلام الرئیس اهل الطغام فاین یذهبون
وانی یؤفکون سبحان الله شیخین مکرمین حاشا که دختران ایشان با افشای راز رسول ربانی بلغزند
آن را تحریف نکنند و برقرار دارند بلکه مطاعن نفوس خود را که بزعم فرومایگان بی بضاعت جا بجا بحض
این مجتهد مجمع سفاهت که امروز در قرآن مجید باشد عنقریب بحذف و اسقاط آن بپردازند و دشمنان اولاد
و نفوس خویش باشند حقیقت همین است که اگر حکما و اطبای یونان باز در دنیا بیایند نتوانند علاج این
امراض صعب نمودن و زنگهای قلوب ایشان زدودن ع ز ناپاک زاده مدارید امید که زنگی بشستن
نگردد سفید بالجمله چنانچه حضرت رسول یزدانی در تبلیغ کلام مقدس ربانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و در
حرفی از آن خیانتی نکردند وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ همچنان شیخین مطعونین در ترتیب و اظهار کلمات ربانی آثار اقدام شریف
بیهوده اند تا آنکه بزرگان نظم نمودند ع هر سه شده یک نهاد و یک راه چون یک الف و دو لام الله علا
از تعجب جناب مجتهد الزمانی مر التعجب رو میدهد که او مقدمه تحریف قرآنی را بغایت سهل میشمارد و خیال
نمی آرد که مقوله او اینست که خواص و عوام شیعه بالضرور صاحب الامر مامور باتباع و تعظیم آن هستند
و هرگاه چنین است آنرا محرف دانستن در حقیقت مستلزم تناقض است چون کلام الهی مشتمل بر کلام بشری
شد قطع نظر از آنکه اعتبار و اعجاز آن یقینی نماند و از همین است که امام جعفر آیتی را از آیات محرفه
تلاوت فرمود و آنرا باستغفار برتافت چنانچه بی کلفت از اصول شان هویدا است سخن سازی پس آنرا
عددی نیست زیرا که بر خصم نیز در تاویلات باز است کما قال العلامة التفتازانی حالانکه ایمان مکلف درست
نمی شود تا برآن یقین نیارد که از آغاز و انجام کلام باری عزوجل است مثل آنکه ایمان بجمیع انبیا فرض
است و انکار یکی از ایشان انکار همه خواهد بود و کسانیکه ایمان به بعضی آرند و از نبوت بعض انکار دارند
و در حق شان موجود است أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا پس عجب مصیبت که بار بار تعریض مینمایند و این حق را
را بچشم حقارت می بینند نبوت در دو دینی و حصول مثوبات یقینی از برای اوست نه محل تعجب بلکه کسی
ایمان بر کتب نمی دارد البته این تعجب از وی بعید نخواهد بود طرفه آنکه بعد از حذف و اسقاط میگویند
که در الفینی بالتحریف الا ذلک و نمیدانند که پدرش در ذو الفقار قایل بتحریف قرآن مجید است و برای
تعمیم لفظ هر گونه می نویسد و در تبدیل و تغییر لفظی را به لفظی دیگر عمل کردن روایات را علاوه
او در اصول بحد تواتر میرسانند پس این حصر را چگونه گنجایش ماند جز این هذا الا تکذیب لابیه بل تکذیب
لنفسه و علمائه ایضاً و لیکن این بیت را چگونه کسی هوشیار تواند کرد عاقلی اگر در مقام ادنی غور و فکر
بکار برد تواند دانست که در الحاق لفظ و ماخلق هیچ فایده برای جامعین نبود زیرا که قبل ازین
دانستی که مقصود شان آن بود که مناقب اهلبیت طاهرین را از قرآن مجید بر کشند و الحاق آن امور

برای رسول خدا و ائمه هدی نمایند که موجب کسر شان رفیع ایشان باشد کما فی احتجاج الطبرسی و ازین همه در
الحاق لفظ و ما خلق و رایت و ما خلق الذکر و الانثی بر اصول مجتهد تقی نامی و نشانی یافته نمیشود پس معلوم
نیست که مجتهد رفضه بر هیچ اصلی از قوانین مذکور کتب خویش بیرا قیام نمی ورزد و ایضا در غیاب تقریری
دیگر است که محکم و مختصر باشد یعنی اگر عذر کنی وجود چندی از النصوص امامت ائمه اثنا عشر رضی الله عنهم با تحریف
قران مجید معقول نمیشود فکیف وجود النصوص ثلثمائة خمسون زیرا که گذاشتن ان النصوص در کتاب بر کمال
محبت اهل بیت دلالت دارد و تحریف بر کمال عداوت تناقض عند الجمیع ضروری ورنه بر تقدیر تحریف
وجود النصوص کجا است و اگر النصوص موجود است تحریف ممتنع آری اگر انها اهل نسیان نمی بودند این وهم بیش توانند
و هو بالحل قطعا و هدایته بالجمله علاج مجانین و پیران نابالغ روزگار عصمت شعار مشکل است مگر چون تقدیر
الهی معین گردد که بر حال از دست او نسیان شود فقد کنز دا التقفل اما حال عبد الله بن مسعود پس چندان
استبعادی ندارد زیرا که قرارت او بر دیگر قاریان مقدم است و تواند بود که وقت قراءت اموختن
او این لفظ در وی یافته باشد بلکه حضرت جبرئیل بعد از آن بمدتی اورده باشد و او را اتفاقا از آن اطلاع
نشده و شاید که مطلع هم شده لیکن بخبر احاد و الیقین لا یزول الا بیقین مثله امامیه گویند که جناب امیر در مرض
وفات شریف مثل خبر و لا ینفک بود و لیکن اخر بمقتضای بشریت جدائی ضرور شد پس ثابت کنید که در
واقعه قرطاس حاضر بودند و ان واقعه را بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و بر طور شیعه هیچ استبعادی
دران راهی نیست زیرا که در تفاسیر رفضه این واقعات بنظر در امده که در بعضی از اوقات خفقان خرفی
نزول خیال جناب رسالت صلی الله علیه فرود آمد و انهم بعد روزی یا کمابیش مگر یاد نداری که ارعناد
الاسلام هم اشارتی بدان رفته است که حضرت همیشه تمنی امینی بود که امیر المومنین را خلیفه گردانند و صورت
نمی بست و وقتیکه حضرت جبرئیل ایت بلغ تا فی علی اورد حضرت انچه در معذرت تقریر ها فرمودند مطابق جناب
و امثالش بغیر از ذکر مفاسد خلافت مرتضوی دران حیثیت و از ان هم تصدیق جالسی توان کرد
که حضرت تمنی بود و نمی توانست یعنی تعلل می بود بالاخره و ان لم تفعل فما بلغت رسالته وارد شد آنوقت
بجناب حامل وحی مطابق جمیع روایات همین قسم ارشاد نمود که لشکر الشکر شیخین باید دانست و مرا
تصدیق باید نمود پس درین صورت چگونه ازین جهم فارغ توانم شد و با این همه معذرت اگر این حکم از
من جدا نشود استعفا ازین رسالت از طرف من باید کرد و باز حضرت جبرئیل را صعود و هبوط روداد حضرت
در انتظاری گذرانیدند تا و الله یعصمک نزول اجلال فرمود پس هم حضرت مطمئن نشدند تا بعد روز دوم یا
سوم لفظ من الناس معرف باللام نازل گردید یعنی ترا از شر شیخین معاذ الله حراست خواهیم نمود پس
اگر درین طور بعضی از الفاظ سوره و اللیل اغازش منقبت جناب امیر است کما عرفت قرار شده بود با تمام
انجا بسم عجبی نخواهد بود فکیف که از عناد الاسلام انیهم واضح است که انچه در صدر ایت نام مبارکش بود

منسوخ گردید و بنده عبارته مکررة ان القرآن لما کان نزل علی سبعة احرف توسعا علی العباد و کان یجوز
مثلا ان یقرأ تارة قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی و تارة بدون اسمه فاما منع الخلفا

عن القراءة الاولی و نسخ اسمه الشریف فکانهم حرفوا القرآن مما انزل علیه و غیر ظاهر است که چون مقصود
حضرت رب العالمین و سید المرسلین بر اصول منافقین ان بود که اصحاب مرتد نشوند پس مقتضای مصالح
همین کمال ناهای ائمه هدی ثانی در نامه جاودانی مذکور نباشد و ظاهر روایات کلینی در مجلد اول بدیهی ظاهر
جاییکه اجمال ایات احکام را ثبوت میرساند و بیان و تفصیل را موقوف بر ارشاد نبوی میگردانند کما لا یخفی
معهذا اگر نسخ را هم تحلفا نگردانند قطع نظر از انکه انها بر مذهب کسی از قوبین ناسخ نتوانند شد غرض مجتهد
جالسی که نسبت حقیقی تحریف بسوی حضرت است و نسبت مجازی بسوی خلفا فوت میشود حالانکه لفظا کانهم نیز
برین مجاز اول دلیل است کما لا یخفی و هرگاه غوری دیگر بکنی توانی دانست که در جامع الاخبار انچه مرویست
مختصرش دلالت بران میکند که نور لامع که شعشانی ان راحدی نبود و خود حضرت بعد دیدنش در پهلوی عرش
شب معراج فراوان حیرت داشت و از نص جناب الهی معلوم شد که نور علی ابن ابی طالب است و سبب مزید
لمعان انکه ایمان را پوشید و کفر را اظهار کرد تا وفات باز بحار مجلسی دلالت بران دارد که ظلمت بر حیات امیر
معاذ الله در وقت خلفا چنان محیط شد که گفتنی نیست حتی که و اللیل اذا یغشی مبین ان است و غار و قی میان
هر دو امر یعنی نزول و ما خلق بعد از قرارت عبد الله مسعود و تنزول من الناس در واقعه غدیری بعد
از معذرتهای حضرت پیغمبر الی غیر ذلک عقل سلیم است که حضرت از پهلوانان جهان نترسند و برای جهاد
سوی مصافات روم تشریف برند و در مکه شریف حضرت را ابولهب و غیر او سنگسار نمایند و حضرت عمل بر
تقیه بفرمایند و در تبلیغ قاصر نشوند و در معامله غدیر با وصف اجتماع اصحاب که لصد و پنجاه هزار صحابی نوبت
کت حضرت مستعفی کردند و مجتهد خاتم گوید که حضرت متمنی تخلیف می بودند و کتب معتبره وال باشد هر انکه مقام
ضرب را بیان می کرد قد بینا الایات لقوم یعقلون و بزرگی عبد الله بن مسعود بر مذهب و روایات ماست
لیکن حکم او دران وقت مقبول تواند شد که خویش مخالف جمهور اهلبیت و اصحاب نباشد کما هو الظاهر و این قرارت
مخصوص باد ست فلا یحدیهم نفعا و بر مذهب شیعه و روایات شان قطع نظر از مدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان
که او یقینا در این استشهاد داخل نیست میتوان گفت که حال ابن مسعود لایق ان نباشد که بر زبان قلم در آید از
احداثهای عجیبه و ابداعات غریبه چنانچه در فقه الرضا هم موجود و اینقدر خود معلوم است که برای الزام
اهل سنت نیز بکار نمی آید بسبب مخالفت جمهور و هرگاه معصوم داخل باشد درین جماعات بعد ازین در ذکر
این روایات سودی برای مجتهد نیست و اهل سنت چگونه بالحاق جمله و ما خلق قائل توانند شد و زیادت
بکلام ربانی دخلی توانند داد که نتیجه اسقاط لفظی هم هیچکسی از ایشان قائل نگشته خواه متکلم باشد خواه محدث
بلی اعتقاد تحریف چنانچه گذشت مذهب مخالفین ماست چنانچه کتب قدیمه و جدیده شان مثل ذو الفقار و طعن الرماح

از تالیفات مجتهدین اول دلیل بران است اما استبعاد اینچنین که از چنین صحابی جلیل القدر امر مذکور بعید آید
پس بمقام خویش نمی نماید که خدای عزوجل میفرماید وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا تعجب شو بحال حضرت ابوبکر
صدیق امامیه که در مسئله کنتر ذنب دفعه چه اصرار ایشان بعید ور آمد وانم در مقابل اهلبیت واصحاب حتی که
در علم ووقار را بر روی خود بستند وشریعت اختیار را بید بیضا وعصای معجزه اینها بحضور ذی النورین شکستند
بخلاف ابن مسعود که نه کسی را دشنام داد ونه احدی را ضرب وشلاق نمود ازین سبب هم استبعاد نتوان کرد که با ضعف
استعداد او را محقق نشد که لفظ وما خلق می باید خواند که از کتب فریقین خصوصا تهذیب الاحکام که شیخ الطایفه امام
اعظم اول قوم تالیف کرده عجب است که حضرت امیر را بعد از تحدی وقریب سی سال معلوم نبود که مذی ناقض وضو
باشد یا نه ودر حد ذاته نجس است یا مانند نخامه تا بتوسط مقداد اسود بحضور حضرت رسالت این مشکل حل شد و
ضروری بروایت صدوق بحدیثی مخاطب شدند که لفظ یا علی جماع را بدین طور مکن وبران طور مکن در صد مقامات
مرد لیست الی غیر ذلک من الوجوه وهم از اجله اصحاب این افسوس محکی که زمانه نبوت شریف بیست وسه سال
کشید وما موقن شدیم که علاج امر ایشان بایستی تحقیق میکردیم اینها که شنیدی متعلق بود بعبد الله بن مسعود
اکنون حال بیوا جلال الدین سیوطی را از زبان بشنو که ابی بن کعب فرمود چه قدر آیات سوره احزاب اکنون
تلاوت می آید گفتم هفتاد ودو یا هفتاد وسه فرمود قبل ازین برابر سوره بقره بود ومیخواندیم دران آیت
رجم را پرسیدم که آیت رجم چیست گفت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم ازین
مضمون یعنی مجتهد ملعذ بر داز که لایق انست که حکیم مرزا محمد علی یا حکیم الهی بخش برای او نسخه عمل ظاهر نهوینید
و هر دو مستوجب ثواب بر اصول خویش باشند باید پرسید که ای مدعی تحریف وجه دلالتش را باید بر مدعای
خویش نقل کردن نه مانند فرومایگان کم بضاعت آن را القول بید خود فروگذاشتن آیا معنی ان چنین نمیداند
که این سوره کلان بعد از نسخ تلاوت اینمقدار باقی ماند این از کجا که جامعین آنرا از قران مجید اسقاط نمودند
دلیلی باید بران قایم کردن وتا وقتیکه انتهاض دلیل نشود چگونه این طعام را باید شنیدن واحتمال
هم بد النسان که آیات کریمه چنان گذشت نزد اهل اسلام بران دلالت میکند وفریقین باقسام ثلثه نسخ
قایل اند ومزید تفصیل آن در کتاب معانی البیان است کما عرفت سابقا وشاید که مجتهد خود اجرا هم از کتاب الله
یاد ندارد بلکه تلاوتش نیز همت نمیگمارد سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ بطور نسخ تلاوت یا نحوی شتی بود
که کسی مثلا یاد کرد شب هنگام وقت صبح هیچ بخاطرش نبود اخر بدیگار عالم متصرف است وبر همه چیز با احاطه
دارد که وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ آنچه در دهمت نباید آن کند واکثرا مانا باین فصل است که حضرت
صلی الله علیه وسلم بحال شب قدر مطلع فرموده ند ومیخواست که ازان خبر دهد وامت را ازان مشرف
فرماید ناگاه دید که دو کس از انصار بهم گر خصومت میکنند پس خواست که تدارک فرماید از خاطر مبارک
چنان محو شد که هیچ نماند کسی نیست که ازین واقعات احاطه کند وبر حقایق ودقایق ان اطلاعی داشته باشد

سه حدیث از مطرب و نی گو و راز دهر کمتر جو که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را سبحان الله مقصد بر ابطی
هم بدین مجتهد باقی نماند که در کتب رجال است حضرت امام رضا و سر غم خود امانت قرآن مجید را نزد او فرستاده که
بگیر و به تیره خود نگهدار و الطریکن روزی آن قرآن مجید را گشاد و سوره لم یکن در آن بسیار طویل بود و یاد نمود
اتفاقا شخصی آمد و قرآن مجید از دستش گرفت و بر ابطی هر چند خواست که حرفی را از آن یاد کند زنیهار بعد
از آن بخاطرش نیامد و اینهمه از کرشمه حضرت امام بود مقصود از حکایت بر ابطی محو شدنش بود آنچه حفظ کرد
باستیعاب این قصه چنانچه و الی لیس بعین منوال سوره طویل احزاب را القدر باقی گذاشتند که اکنون
سامین منجم انند الی غیر ذلک من انحا مختلفه لا العد و لا تحصی از آنجا که مجتهد غفلت شعار تیره روزگار مسلوب الحواس
ت د این امور را بطور حکایات بیاد دشمن میدهیم که شاید چیزی از آن بشنود و یاد گیرد ورنه حالش از مدتها
چنان است که شیخ فرموده علیه الرحمه مع نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال و بالجمله از مقالات مجتهد
حیرت بر حیرت می افزاید که مجتهد این روایات قرآن مجید متواتر مابین الدفتین را همین چگونه محرف
داند و آیات کریمه انا له لحافظون و لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید در کتاب
مستطاب نخواهیم و باقامت ادله عقلیه هم ثابت می شود که حفظ شد ز کلامه متدا اهل فی الغلط لیس
برای مجتهد در اینجا هم توان خواند خود غلط انشا غلط املا غلط اکنون از تفاسیر رفضه مثل قمی و
عیاشی چیزی منقول می شود تا بدانی که مجتهد الزمانی از آنهم چنانچه باید چیزی ندارد قمی که نزد علمای
شیعه صاحب منهج السداد از غالیان این حرز لوم بست بتحریف قائل اند در قول و اللیل اذا یغشی
قال حین یغشی النهار و هو قسم و النهار اذا تجلی ای ذر را ضیا و اشرف و ما خلق الذکر و الانثی و انما
یعنی و الذی خلق الذکر و الانثی و جواب القسم ان سعیکم لشتی قال منکم من یسعی فی الخیر و منکم من یسعی
فی الشر اخبرنا احمد بن ادریس قال حدثنا محمد بن عبد الجبار عن ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن
محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر ع عن قول الله و اللیل اذا یغشی قال اللیل فی هذا الموضع الثانی
غشی امیر المومنین فی دولته التی جرت له علیه السلام ان یصبر فی دولتهم حتی تنقضی قال و النهار
اذا تجلی قال النهار هو القائم منا اهل البیت اذا قام غلب دولة الباطل و القرآن ضرب فیه
الامثال للناس و خاطب نبیه و نحن فلیس یعلمه غیرنا یعنی و اللیل اذا یغشی قسم است و مفعول یغشی
سیه است یعنی قسم است وقتیکه روز را بپوشد و مراد از تجلی نهار روشنی اوست و ما موصوله است
یعنی قسم بشخصی که نر و ماده پیدا کرد و جواب قسم آنست که کوشش شما مختلف است یعنی بعضی میکوشند
در نیکی و بعضی در بدی بار باسناد خودش روایت میکند از محمد بن مسلم که پرسیدم از امام
باقر ع فرمود که مراد از شب دیجور خلیفه ثانی است که در دولت خود امیر المومنین را با آنهمه روشنی
مثل چراغ سحری گردانید و مراد از نهار امام نرگسی است که غالب شود بر دولت باطل و در

در قرآن مجید ضرب امثال است برای مردم و خطاب بحضرت است و با غیر این امور را که تواند دانست
تمام شد حاصل و بند فهم توانم خورد که این افادات را بجز ائمه که تواند گفت و این درهای شاهوار
را که تواند سفت که کتب دیگر بالتصدیق آن تواند کرد زیرا که از کشف الغمه عیان شد که جناب امیر تمنای
درجه سابقه یعنی وزارت امام متقدمین میکرد و البته بر عاقل یلمینی ظلمت دولت خود را بر اصول
رفضه طالب میشود پس عیان شد که غیر از جناب باقر العلوم که اخر ازین معنی منور تواند شد
گاه در دل ساز و گه در دیده جا ٭ هر دو جای تست یا بدر الدجی ٭ سبحان الله جناب امیر ع را
این قوم بی پیر چنان در قابو آورده اند چنانچه قدر ما سی شان با آنجناب خود را مملوک و انها را
مالک قرار داد چنانچه در نهج البلاغة است و در جاهای دیگر است که می نالید و چنان دعا ها برای
تباهی شان میفرمود که کسی نگفته باشد قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ اَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ مقصود ازین نقل و حکایت آن بود
که بعین چنین عالی را که اگرچه معنی را با قرارت قد با خراب کرد و لیکن قائل تحریف لفظی شد که کلام
دران جاری نیست و بالفرض اگر کسی از اکابر شان قایل شود بالحاق و ما خلق یا صرف مابعدون
غلق باز ما را برای تکذیب بید رائین مجتهد کافی است که زیادت را مطلقا منکر است کما فی الصوارم
اما روایت ام المؤمنین صدیقه پس انهم لی غبار است زنهار صدور تحریفی از روی النورین ثابت
نمیشود لعین ذلک البیان و قبل ازین بدین معنی هم اشارتی رفته که تحریف عبارات است از تصرف
دیگران متکلم و مولف هر چه خواهد تصرف بکند از کسی تحریفی نتواند گفت جز مجتهد الزمانی که تحریف
را بخدا و برسولش اسناد میکند حقیقه پس این امر نیز بمقام حقیقی بر میگردد و نسبت آن بجناب
رسالت و رب العالمین است که نسخ بی حکم صاحب کلام و بیانش بر زبان رسول علیه الصلوة والسلام
بطور دیگر ممکن نیست و البته جمهور ملازمین صحبت شریف از انیک میدانستند معهذا انهم ثابت
کنند که دران آیات که زیر اسقاط و حذف امد در مناقب اهلبیت و نصوص خلافت شان بود که
اصحاب همه امور را پذیرفتند غیر ازین امر که از تحمل کوه الوند هم بیش دانستند به هیچ گونه قبول آن ممکن
نبود به بین مرتبه اصحاب را که خدا و رسولش چقدر دلجوئی و خاطرداری شان و رعایت دین
و اسلام انها نمودند تحقیق شد که امری متاصل بود چنانکه اهل خلاف بر نفوس خود حال میکنند
و بیراهه میروند و اگرچه جناب امیر پاسداری و القای مرتبه اسلامی را نصب العین میگردانیدند
و لیکن رفضه میگویند که این همه بزبان بود نه بقلب و حشتی آنجنابه بخالد ابن ولید و دیگر میان
فاروق آویختن و دشنام دادن و ایشان را ذلیل گردانیدن و برای قتل انها در کمینگاه
بودن متفرع بر ان شد که از نقض مواثیق و عهود و عید تو کید با توان نامید و بر تقریر اینکه
رفضه در باره اصحاب خصوصا فاروق قرار میدهند روحی و کفر توان گفت العیاذ بالله تعالی

در کتب کلامیه ابواب و فصول متعدد کرده اند که ممکن نیست که حضرت پیغمبر که کافه انام مرسل بود مخالفت مرا
رها دارد و همچنین آل عبا محال است که خلاف حضرت نمایند و بامامت رسند باز چنین روایات و مقولات در
سر دارند و بسبب ارتکاب آن نزد عقلا ذلیل و خوار میشوند مدعای صدیقه از روایت و حکایت انست
که از اصحاب کرام خصوصاً جناب امیر منقول شد که تطهیر ذیل حضرت عثمان است یعنی عثمان با وصف کشتن
و کوششها که در ترویج قران نمود چندین مقدار و ستکاهی نیافت پس تنسیخ ان ظاهر میشود و در ثانی
لازم خواهد شد که مخالفین عثمان بر تشنیع حمله کردند و از گوسفندی ترسیدند یعنی پلوی کنند برای آنی
امور و اسقاط و تنقیص قران و تمزیق و تحریق ان قران حسابی برندارد حالانکه باشد کفر و ارتداد بود
و لزوم این نوع امور بر مخترعات رفضه زیاده از تعداد و احصا است مثلا در واقع سبب خروج حضرت
ابو الآبا و ام الامهات حدال عباد اهلبیت سید کائنات بود و دام و دانه گندم مذکور ساختند فاعتبروا
یا اولی الابصار پس احتمالیکه از روایت صدیقه بملاحظه دلیل بلکه ادله و براهین برادر دیم بتبرعا بجای
نمود متحقق باشد و استدلال مجتهد بر تحریف قران مجتهد باین روایات ازهم باشد اما انچه از در منثور سیوطی
نقل بر داشته علما در جوالب نوشتند و پدرش را در شکنجه عذاب کشیدند که قید کلمه را باید که بزبان
نیارند که موهم کذب است بهمین جهت از عبد الله عمر نقل میکنند که نباید گفتن که روزه تمام ماه رمضان
بگرفتم زیرا که موهم انست که در شبهای رمضان نیز خود را از مضطراب صوم باز داشته و در اصول
دیده باشد که ضرور نیست که هر نهی دال بر تحریم باشد کما لا یخفی معهذا بر امتناع صور خیالیه بر دو مجنون
از فانی و زمانی ادله عقلیه قائم است که برین تقدیر باید که عبد الله بن عمر را از قائلین تحریف قران مجید
دانسته باشند و از وانید سبب را نقل کنند و او نقلیس و طریقه علم الهدای رفضه نیز همین است و قرین
انرا در رسائل خود جابجا رعایت میکنند و کلب عقور یعنی قلی سالی کنتور اگرچه انرا شهادت علی النفی
در تالیفات خود خصوصاً تقریر اینکه بخدمت رشید المتکلمین نور الله مصحفه گذرانیده دانسته و العجب
که اعور المحدثین بر حضرات ائمه در اصول کافی در خصوص افترا ها نموده که میفرمودند که غیر ما کسی جامع
تمامی قران مجید نیست پس او ان گفت که اگر مراد بیاض عثمانی است پس بر تضییع اوقات معاذ الله
افتخار نمودن کار هرزه درایان ست حاشا ثم حاشا عن ذلک پس ثابت شد که همه این بزرگان از قدمای
اهلسنت بوده اند و سنیان در حفظ ان بر طریقه قوم النسیان میروند و مختار در حفظ این نامیزدا
می گفتند سجده بیکه حضرت امام الائمه تا مدتی دا بر حروش مبارک نیفگنند و اگر مراد حفظ نسخه اهلبیت است پس
اصول کلینی بر تعمیم دلالت دارد که حضرات اهلسنت انرا منسوخ التلاوت میدانستند و قرارت انرا روا
نمیدانستند پس بدون تلاوت و شنیدن کما اشرنا الیه مشفقها چگونه حافظ کردند و تلاوت و حفظ قران
منسوخ چگونه جایز شد فتعین الاغراء و هو المطلوب انهما که شنیدی بیازده امام هست انا امام قرآ

و سجانی که دعوی نیابتش مجتهد الزمانی میکنند لیس احتمالی وارد که روزی این منسوخ التلاوة ادا وقت
الفور و خروج لکا بر خواهد آمد و لیکن بر کلام بعضی از شراح کافی انهم ایج و لوج است کما مر ازاو تازه تر انکه
صدوق و مرتضی و صاحب مجمع و دیگر اکابر ایشان امر مذکور را خلاف نفس الامر اعتقاد میکنند و نیز
لازم آید که امام مهدی متبع حضرت رسالتماب و کتاب مستطاب نباشد بلکه متبع مسیلمه کذاب مستقل در دین با
باشد معاذ الله من ذلک چه اتباع حضرت کتمان کتاب الله علی حده بود و هرگاه جناب امیر مامور در این سوال
که باثقلین چه کردی کما فی تفسیر القمی کردانند حقیقة او در چه حساب اما آنچه جناب مجتهد الزمانی بعد ازین روایات
وقت استنباخ فرموده اند که ازین قبیل احادیث بسیار در کتب معتبره اهل سنت وارد شده که دلالت بر کم
شدن قران مجید دارد لیکن بجمیع وجوه باطل نیست زیرا که تصرف رب العالمین که در هیکل قبیح بود باسباب
جهات شتی از اقسام تحریف نتوان گفت مگر بعنوانیکه زمین را از آسمان ابستانید و لا یوم طوق و زنجیر اعنی با
کما لا یخفی و از ینجاست که علامه دهلوی قدس سره العزیز در تحفه اثنا عشریه این تمهید فرموده و در بیان
عقیده قران مجید این عبارت فرموده عقیده دهم انکه قران مجید کلام الله است و در وی تحریف بوجهی
و نقصان راه نیافته و نمی یابد اثنا عشریه از امامیه میگویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجودست تمام ان
کلام الله نیست بلکه بعضی از الفاظ زاید مردم داخل کرده اند و نه تمام قران است که بر پیغمبر نازل شده و تا حین
جناب پیغمبر باقی بود بلکه سورها و آیات بسیار از ان ساقط کرده اند و از ینجا ظاهر است که کمتر بودن این قران
نسبت بجمیع آیات منزله مسئله اتفاقی در ان اهل حق را هم کلامی نیست و چگونه این امر لایق نزاع و قیل و قال باشد که
روایات صحیحه بران دلالت میکند که بعضی از آیات بحکم رب العالمین منسوخ التلاوت گردید چنانچه در احکام هم
نسخ روا داده شیعه و سنی هم قایل اند بران گفتگو درین است که آنچه حضرت کلام شریف را بعد از وفات گذاشتند
در ان زیادت و نقصان و تبدیل و تغییر از جامعین قران مجید بوقوع آمده قدمای رفضه از صریحی و تمهید عوز
و هم طبرسی صاحب احتجاج و غیرهم و متاخرین رفضه خصوصا معاصرین ما از ایران تا مملکت بنگاله هم به نقصان
مذکور و هم بالحاق و تبدیل قایل اند و هم درین باب روایات مفتریه در کتب خویش نقل میکنند و از غایت جهل
مرکب چنان برای تفریب عوام پرداخته اند که سنیان شریک ایشانند عیاذا بالله کلام در عقیده است چنانچه
از تحفه عیان شد نه کلام و نقص روایت بمعنی نسخ تلاوت فشتان بینهما اما آنچه تصریح کرده و گفته و از ینجاست
که اکثر علمای اهل سنت مراد از حرف سبعه که قران مجید بر آنها وارد شد لغات سبعه گرفته اند چنانچه شاه عبد الحق دهلوی
پس میگوییم که اگر مرادش این نیست که فایده قران مجید از تجرید مصاحف که ذی النورین بمشوره
اجله اصحاب مانند علی مرتضی و حذیفه و غیرهما العمل آورده در اصول و فروع ناقص شد پس این فهم و ادراک
مجتهد خناک حیلی باک باطل است بنفس حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و سلم در روایات فریقین برای
خاتمه این حدیث متفق علیها تردد فریقین را نیست کلها شاف و کاف پس صاحب نجم مذکور البته بخالف نص

پیغمبر علیه الصلوة والسلام شد باید که ازین بیهوده گوئی و بدفهمی توبه کنند بخلوص و اخلاص و بیراه آرد و نظر بر اصلاح
و بیان آن مقصور دارد و نیز باید که بجاد الاسلام پدر خود رجوع کنند و هم کتب دیگر کشش که این خاتمه در آن
القینا منقول است و نیز میگوییم که دلالت عقلی نیز موجود است که اگر هر یکی ازان کافی و شافی نباشد لیز
اما نزول قران مجید که هادی و مهدی و نورانیت و ضیا تام است برای ضلالت فرو دآمد و حضرت که رحمة للعالمین
و برامت خود شفیق تر از پدر و مادر بود از توسعه آن غیر از سهولت و بقای فایده ایشان دیگر چه خواست
و اصل همه حروف محاوره قریش بوده و خلفا اصلیت آن را رعایت کردند و حروف دیگر را تابع و فرع
آن گردانیدند چنانچه این امر محتاج دلیلی نیست بالجمله درین رعایت که ذی النورین بعد المشوره اندیشید
هم مقصود قران مجید که کفایت و سفاهت بحصول انجامید و هم فتنه تکفیر بعضی مر بعضی را رفع شد و زعم او
بدیهی البطلان گشت و اگر مرادش چیزی دیگر است لابد علیه من انتقاص البرهان و مخفی نماند که چون
میانه محاورات اهل لکهنو و دهلی و دیگر بلاد و دیار فی الجمله اختلاف است مثلا انها جرات را بتذکیر تعبیر
میکنند و دیگران مونث دانند و بعضی گویند وهان و جماعتی میگویند هوان و جماعتی صرف می زنند وه
و برخی میگویند جی و مقاصد همه امری دیگر واحد است پس اگر کلام بادشاهی در حکمت نظری و عملی
بمحاوره اهل دهلی وارد گردد و حکم شود که بهمین محاوره یاد کنند و تلاوت نمایند البته قطع سلسله
عادات خود بر ایشان شاق خواهد شد دفعةً مگر چون عادت گیرند پس حضرت را که اجازت حروف شتیه
شد سهولت مع بقای وحدت معانی بظاهر شد و چون درین توسعه در یک زمانه مخصوص چنان قسمه برخاست
که هر یکی محاوره خویش را کلام الله میداند و محاوره دیگر را انکار میکنند البته برای رفع آن کوشیدن و اتمام
نمودن ضرور شد معهذا آن محاورات کلیةً نامنسوخ شده و اصل قران مجید محفوظ گشته که هر کس بلا اختلاف
والسنت که کلام باری عزوجل است که بران نازل شده بود و معنی انا له لحافظون مثل آفتاب رابعة النهار عیان
شد بخلاف کتب اسمانی دیگر که این محافظت برای آن کجاست که هرگاه پرسیده شود نتوانند بالیقین اصل کلام
را نشان دادن و ازینجاست که به وقوع تحریف در آن قران مجید ناطق است **قوله** این است حال تحریف
که در قران مجید واقع شد و حیف است که پدرش رسول خدا را حقیقةً محرف نسخه اصل قرار دهد زعماد الاسلام
را عرفت مفصلا و حقیقة ذی النورین را مرتکب آن گوید درین کتاب قطعا و یقینا و خیال نکند که چون اهل
دانش و بینش خواهند دید درباره این والد و مولود چه خواهند گفت بالجمله تحریفی که مابه النزاع بود زینهار
به ثبوت نه پیوست و اصل قران مجید بلی اختلاط حرفی غبار باقی ماند بخلاف آنچه این پدر و پسر گفتند که اصل
قران مجید که مخبر مان اسرار را داده بود ندا اثری ازان و فایده آن باقی نماند و بود لتش در جابلقا و جابلسا
برائید بلکه انهم همین نسخه است پس وای برای گمراهان که بر اصول شان نشانی از قران اصلی باقی نیست
پس گمراهی شان باقرار شان عیان گشت و اگر گویند که اهلبیت مارا کفایت میکنند که ما بر در ایشان تسلیم

گوئیم ازین دعوی هیچ فایده برای رفضه بدست نیاید چنانچه برای مشرکین که دعوی اتباع ملت حضرت ابراهیم خلیل الله میکردند وحق تعالی تکذیب ایشان فرموده اهل اسلام را متبع ایمان قرار داد همین است حال رفضه بلکه ورثات تکلیف که انهم ازین مقام بوضوح می انجامد که متبع اهل بیت اهل سنت اند زیراکه ان قران که ائمه اهلبیت حضرت تلاوت آن میکردند وشب وروز بتلاوت وتمسک بدان مشغول بودند بدست دارند بلکه اکثر بیان لبینه هم محفوظ دارند بخلاف رفضه که قران اهلبیت را منسوخ نوشتند وگاهی حافظان نبودند شعدا و چند حدیث شان موجود که بر قران مجید احادیث ما را عرض کنند موافق انگیرند ومخالف انرا بر دیوار بزنند کما فی البحار وغیره چون محک امتحان خراب است تحقیق دین چگونه توانند کرد که گرفتنی است وکه از دست انداختنی است کما لا یخفی؛ اما انچه گفته که عدم مناسبت نظم الخ جوابش اکر هے کمال بیکمال از کافر مرم خوانده چراغ کذب را بخود فروغی؛ مسلمان خواهش بهر مکافات؛ دروغی را سزا باشد دروغی این مجتهد که در حقیقت قدوه جمیع علمای رافضیانست چون در خدمت پدر خود بکمال عبرت وعلوم ادبیه رسیده هر چه درباره نظم قرانی گوید عجیبی نباشد که از مصدقین او هم صدق است که نظیرش در تمیمن پیدا نگشته وقس علی هذا تلامذه او بیواسطه یا بواسطه مثل سید مرتضی نماینی که او تصدیق کلامش توان کرد چنانچه غرور ریش بدان شاهد است وهم مولای پدرش یعنی طبرسی که جا بجا درباب نظمش انچه میگوید مصدق این لیس توانند وهم پدرش نیز که در تالیفات خود بر نظمش سری جنبانده میگوید هرجا که در کتابها عبارتی از قران مجید می‌آید اگرچه مخلوط باشد مانند جواهر میانه ان می درخشد لیس البته این رمز بنابر همین است که نظمش خراب است و مستهجن ومستقبح ان بکمال درجات بلاغت فائز گردیده الغرض سخن از کلمات طیبات حضرات انبیا و رسل این است که از اقوام نظم تسبیح فاصنع باشنت وانچه نوشته واما عدم واقعیت ترتیب لیس ان نیز الخ ظاهر اجناب مجتهد الزمانی لظم و ترتیب از یک باب فهمیده وازمتفرقات مرالسنه لیس تطویل پرداخته در بیجا نظم وترتیب از ان جنس است که شیخ در گلستان فرموده ع بماند سالها این نظم و ترتیب ؛ لیس فقره نه ترتیبش واقعی از باب ترادف است و کلام علما از ان خالی نمی باشد چنانچه در سابق لیست و بلندان آن نور دیده خود از کلمات این مجتهد تمثیلات ان برگذشته لاجرم گفته شود که در مقام راه تطویل را اختیار ساخته زیرا که این امر معلوم همگنانست که ترتیبش مطابق نزول نیست بلکه مطابق روایات ترتیبش موافق لوح محفوظ است که ترتیب معنوی عبارت از ان است که اگر حرفی را از ان بپردازند گویا چنانست که سلک جواهر رواسراته و بالا کردند چنانچه از بیان طبرسی وغیر او نیز ظاهر است در کتب امامیه والعقل ما شهدت الاعدا بحمد الله که ائمه و دشمنان حسین ترتیب آن را معتقد اند و هر جا بر ربط ان می پردازند وسوره را با سوره وایت را با ایت منضم میگردانند وتفسیر عزیزی نمونه این نظم ترتیب تواند بود که بعد از دیدنش همه جمله با منسوق النظم است و بر ناظر عیانست که استادی ماهری از جوهریان عقود گوهرهای شاهوار را منتظم گردانیده وتفسیر باراده تکمله تفسیر عزیزی خیال دارم و مبادی و مواد آن جمع میسازم اگر توفیق دست دهد خواهی دانست که من حیث الجمع وضبط رابطه و نظم وترتیب و مباحث اصولیه کلامیه و فروع و فقه و علوم حکمیه چنان باشد که ناظرین خوشوقت شوند و محو

کاغذ زر دست بدست برند و مثل اهل ازجان و دل بعزیزتر دارند ولیکن دشمنان دین هرگاه اعتقادی بقرآن
کتاب الله ندارند و بلطافتش بسبب فقدان بصیرت نمیرسند و چنان از انصاف بشمنی حکم میکنند که بی ادبانه تمام آنرا معاذ الله
اینی نظم و ترتیب ندارد پس در رساله قدیمه گفتم که بر اصول شما انهمه معایب در این نسخه حاصل است و اکثر زواج دادند
و مخاطب خویش گفتند که همین قرآن را بخوان و نهی کردند از قرائتیکه امیر المؤمنین جامع آن بود و این ترجمه حدیث کافی است
که یاد دارم است باشی و خاتمه آن قرآن کتاب الله علی حده است و حاصلش آنکه یکی قراءت کردن را از قرآن اهل بیت امام
جعفر صادق منع فرمود و گفت بخوان چنانکه مردم میخوانند و این قرآن وقتی که خوانده شود که امام غائب حاضر شود و القصه
درین عبارت مدعی این معنی نگشته ام که این نسخه مسلمین ترتیب نزولی دارد تا بگوید که لفظ آن ثابت است و ترتیبش نزولی
نیست و هرگاه علمای اهلسنت نگفته اند پس من چگونه خلاف کتاب بگویم و طوری را که مخالف بداهت است بجزم وا نمایم
هم شعر فهمی عالم بالا معلوم شد و کمید مجتهد ازین طویل حل شد که مقلدین بدانند که مجتهد ما چنانچه بر نیرنگ شیعه اطلاع کامل
دارد با حاطه کتب اهلسنت نیز همت میگمارد قوله پس هرگاه حال روایات الخ ای دشمن عقل و دین من کی گفته بودم
که قرآن المجید اهل اسلام ترتیب نزولی دارد تا انهمه مشقتها در نقل عبارات علمای برخود گوارا فرمائی و عیش خود را باحراقات
منغص گردانی و لاف زنی وقتی توانا بود که گفته هم که ترتیب این قرآن المجید باعتبار نزول سور و آیات است و اولیس غلیم
قوله و اطلاق بیاض عثمانی بر قرآن المجید الخ معنی بیاض عثمانی اینست که نزد رفضه خلفا لیاقت علمی نداشتند پس جمع کردن
شان البته اعتبار را نشاید فکیف که معاذ الله مرتد شدند و عداوت اهل بیت ایشان را باعث جمع آن کرد و بیاض
نزد اهل سواد کتابی باشد که ترتیبی ندارد چنانچه از مکاتیب غرائب اسالیب مزین هم واضح اینست چون بر اصول شیعه
قرآن مسلمین با جمیع صفات موصوف است کما عرفت که بی انتظامی یکی از انست پس مذهب رفضه البته همین است آنرا بزبان گویند
یا نگویند چنانچه کتب مجتهد و حال رفضه بدان ناطق است و از کلام مجتهد الزمانی درین عبارت هم ثابت میشود که این تعظیم
و تکریم قرآن حضرت باری تا غیبت مهدی عارضیست و هرگاه زمانه صاحب الامر پدید آید کجا تعظیم و کجا تکریم پس چنانچه خواجه
حافظ رحمة الله علیه میفرماید ع بنده پیر مغان هستم که لطفش دایم است ٭ ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
چنانچه بر جا معین آنوقتیکه مهدی در مدینه منوره آید و بیداد داد و گیبا رود که شاید درین کتاب بر تقسیم و لبشارت
از اوراق نوشتم نموده آن هم نباشد حتی که وزر تمامی ظلم و عدوان بنی آدم بر ایشان باشد و از جهت عدالت باری
عز و جل که لا ظلم مثقال ذره شان اوست هزاران دران مدتها باز در نسبت خود زنده گردانند و بمیرانند و در یز
ع هزار بار خم و کوزه کرده اند مرا ٭ هنوز تلخ مزاجم زمرگ شیرین کار یعنی عقوبتهای دنیوی مانند حضرت حسین الشیاز
مثلا الحمد معلوم نیست که در باره نسخه ایشان چه بلی اند میهار و دو چه بلی ادیها پدید آید که گفتنی نیست بالجمله چنین
چون اهل کتاب و آتش پرستان دهند و انرا هم دشمنی راشدین در سر است و لیکن بمقدار دشمنی رفضه نسبت بآن
که ابلیس هم ازان شرمنده گردد قوله قرآن المجید را بیاض خود دانسته تحریف و حرق نموده الخ و لیکن جناب امیر المؤمنین
و دیگران هم از مقبولین لسانی بچشم دیدند و تبرک وران کردیدند چنانچه قبل ازین مفصل عیان شد و صاحب علا و الاسلام

مجالی نماند که گفتگو در آن نماید و اگر از جناب امیر و دیگران درین باب نکیری میگرفت و معلنی امید ور
می امد التقیه را اظهار آن دریغ نمیکرد چنانچه تظلم نمود و سکینه فدک هیچ دریغ بعمل نیامد تا آنکه سه نایب صدیق اکبر را از
دو ششش بیرون داشتند و اثرها و صدقات در سبیل الله بند انداختند و وقتیکه جور با و انواع بلی اندامیها نسبت بجناب سیده بوقوع
بخلاف فکتاب الوصیة الی یده حضرت امیر و جمیع قصبان ایشان سیر و تماشا میدیدند الی غیر ذلک مما ظهر منه کرم الله وجهه علی
اصولهم علاوه هیچ عاقلی تجویز تواند کرد که کسی سعی خود را بیاد فنا در دهد چنانچه از عبارتش واضح است که قرآن مجید
را بیاض خود قرار دادند و تحریف کردند و سوختند پس عیان شد که زنهار نه تحریف مصحف کردند و نه سوختند مگر منسوخ
التلاوت و امثالش که مردم میخواندند و هر یکی قراءت خود را قرآن مجید می پنداشت و قراءت غیر را قرآن نمیگفت بلکه
میگفت زنهار قرآن نیست و از اینجاست که پدرش حقیقه تحریف قرآن مجید را در عماد الاسلام بجناب سید المرسلین نسبت
داد معاذ الله و دین و ملت را منقلب گردانید و ازین نسبت و انتساب چنان بوضوح می انجامد که هرچه جامع القرآن
برای دفع فتنه اندیشید عین حق و صواب و اتباع سنت سنیه حضرت رسالتماب هم بوده بلکه بطریق اولی بیانش مطابق
عبارت عماد الاسلام آنکه چون آنجناب برای دفع ردت اصحاب اصل قرآن مجید را محرف نمود و اسلام ایشان نیز ابر
قرار داشت اگر ذی النورین منسوخ التلاوت و غیره را که سبب تکفیر همه گردد در امت محمدی شده بود بحالش گذاشتی
و تدارک آن نفرمودی چنانچه از روایت کافی بدون حرق بمعنی سوختن بر می آید و قد عرفته سابقا و لاحقا البته
ترویج آن فتنه و لقاء امت بر کفر لازم امدی و هرگاه در دفع این فتنه عظمی اصل قرآن مجید که ترویجش بر گفت
قریش بود باقیماند و ترک آن متفرعات و خلط منسوخ التلاوت واقع شد کاری بس سترگ بحصول انجامید و ابدا
هیچ غایله خلط در متن قرآن مجید باقی نماند و خود فتنه مذکوره از جهان برخاست و الحمد لله علی ذلک قوله لیس
بدان می ماند که حضرت الخ ازینجا هم فضیلت یکی و بی بضاعتی مجتهد بقول پدرش در صوارم و حسام عیان میگردد که ایا
معالیشت حضرت موسی کدام وقت بوده بیر ظاهر است که تا در مصر بود و هنوز بسوی مدین نرفت پیغمبری نرسیده بود
و درجه رسالت بعد از انست که چندین سال بخدمت حضرت شعیب ماند و کتخدا شد و همراه اهل خود چون سفر مصر برای
زیارت مادر مکرم خویش در اثنای راه درجه رسالت بهم رسید پس اهل خود را دران برف ریزی و تاریکی شب
در دره بجنان بمحافظت حافظ حقیقی و عنایت لم یزلی گذاشته بخط مستقیم نزد فرعون رو اورد و دعوت
دینی اغاز کرد چنان که بدان مامور بود پس اگر عبادت آنجناب مخفی باشد که وقت اقامت مصر حینیکه پرورش
فرعون نامرشد محل انکار نخواهد بود در قصه ازان چه سود که دعوت موسوی بسوی عقاید حقه البته بعد از پیغمبری
قطعا اشکار بود بدون تقیه و استتار و العجب که مجتهد این هم نمیداند که آنجناب دران زمان بدرجه رسالت
کی رسید و انبیا علیهم السلام را با هم تمار که مولای او طبرسی صاحب مجمع البیان بعلی رؤس الاشهاد چه گفت که انبیا علیهم
التقیه نمیفرمایند و اهل اسلام درینجا نظر فرمایند که طبرسی افاده نمود که ملاحظه وصف عنوانی دران هست یا نه و جز
التعجب را چه مدید که این مغرور و مدهوش از باده دولت و گنج قارون در اثبات وصف عنوانی چه تطویل لا

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات آتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان خواهد شد
که مجتهد اگر در مدت العمر احیانا تا القرآن مجید القناتی نموده انهم برای ادعای اولفنی بنوده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که بر زراره چنان لعن و ذلیل کردن و همچنان بر تشنیع
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و جمیع امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا القوم جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
انرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بدتر از انها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غضب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافته اند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوری با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از صحف
کتاب مختوم بر دعوی کلینی نیز ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بدا در بهای قیامت گرفتار گردد
و در دست ملائکه عذاب محاط شوی غیر از جنین رحم که بعد از نه ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داده
حوالی انصار برا نجات بخشید که سهد رد تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت بر سر
بر سرت خواهد بیخت و از ینجا ظاهر شد درین خصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را بر فاقت برگیرند و سر صوبه دار فدک را از دو شنبه دار
و زمانی خالد بن ولید را هر دو دست محکم بگیرند بردارند و بر زمین بزنند و شور از خلایق بر آید که
امروز خالد کشته شد و زمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون الله بر سبیل امتحان بگوید
اگر شما را انجار زار ضلالت بکشم آن وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لضربنا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار را حدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردکه در طعن الرماح تصریح نموده
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از روزیکه کتب اهل حق مثل
صواقع و تحفه و غیرها ظاهر شد امامیه را جز دم بر داشتن کاری نماند و بعد از منتهی الکلام و ازالة
الغین فارغ خطی کامل از اکابر شان طرا بهم رسید که رسالة المکاتیب مبین السنت از ان روز ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زنهار در واقعات زمان سعادت نشان یادش نباید امور یکه بکثرت آن دریں
عبارت تنصیص کرده که حضرت صلی الله علیه واله وسلم دران اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه از ان دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخارزار ضلالت سپرده اند و اینها
و فصل را حدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که ناطق همت ایران
لیته که در افادات معصومین که با بواب فقه تعلق دارد در راه تطبیق بجا باید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

در طعن الرماح کرده و در بنجا انجمه را بجائی برابر گردانیده و لعالسبهم بالتقیه را بیش نظر داشته حفظت اشیاء
و غایت عنایت اشیاء با هر که نخواهد تفصیل این محل باید و لیطعن الرماح رجوع کردن و در تشبیه التشیع را در نقض آن
که لیاقت با پدری بود و بجلد رسیده بچشم انصاف ملاحظه فرمودن پس طبرسی مولی جواقای این پدر و لیسر اگر در این اظهار
راه کذب نمی سپارد البته عیان شد که وقت معاشیت حضرت موسی زبان پیغمبری هر گز نبود و صاحب النشر
و بلیش اگر در عبارت جناب مجتهد الثانی اونی غور نماید بی کلفت تواند دانست که قطع نظر از حصول قوت قدسیه
که از لوازم درجه اجتهادیه است چنانچه مطالعه این کتاب و ضربت حیدریه تبران اول دلیل است تاریخ دانی
هم برین قدوه متکلمین رفضه ختم شد زیرا که دعوی تقیه حضرت موسی ع از بنی اسرائیل فرزندان حضرت
یعقوب علیه السلام مینماید و میگوید که پس بدان می ماند که حضرت موسی که مصداق کان یعالیتهم بالتقیه از بنی الکبار
لسبری برد و ایضا صاحب فهم و ادراک از انچه درین ورق هم مرتب شد نیک میداند که هرگاه درباره انبیاء
عموما تقیه حکم نمیتوان کرد چنانچه طبرسی در رجیع گفت جناب پیغمبر سید المرسلین چگونه تقیه نماید که باعث النزاع
میانه سنی و شیعه است یعنی کذب و دروغ از ان لازم آید حالانکه طبرسی اقرار میکند که حضرت را کفار مکه
خصوص ابولهب حتی سنگسار میکردند و حضرت از مواعظ زینهار دست حق پرستی بر نداشت طرفه تر آنکه
میگوید انچه حاصلش اینست که حضرت در مکه معظمه امر هدایت را مخفی میداشت و نمی فهمید که چون هنوز آیت
جهاد نازل نگشته بود شمشیر دران بلده نکشید و لیکن در امور تبلیغیه زاید الوصف میکوشید و صدیق امت
نیز دران تائید میکرد و هم از سبب اظهار بود که بلوای کفار بار با همراه [illegible] بر ابوبکر صدیق چه مصیبتها که نکشت
حالانکه درین کتاب نقلش برداشته و لیکن نشاید که تحصیل معنی آن همت بر نگماشته یا السلب حافظه مبتلا
گشته بلی جناب امیر التقیه بر اصول رفضه با تباع پدر خود می کوشید و او موافق و مطابق کتب اصول موضوعه
مقلد اصحاب کهف بوده و در اعیاد و عبادات مشرکین شریک و دخیل می ماند اهل نفاق هرچه درباره
این خرد و بزرگ نسبت کنند عجبی نخواهد بود کما فصلنا فی حواشی طعن الرماح فی کوفته المنة و الحمد لله
که شنیده کمترین از روزیکه این جهاد برامت ابن سبا شروع کرده بعد از رساله قدیمه که طبع از عالی مقام
دران ملحوظ بود مبسوطا دشمر و حاکفته هرچه گفتند هرگز هرگز مقام استتار و پرده داری نبود پس
کمان مجتهد ذی الوجهین صاحب نفاق و تقیه و سواد الوجه فی الدارین بر جای خود بنا شد و امر واقعی آنست
که در انچه حضرات امیه بر اصول رفضه بجا آوردند که اصل تبرا را پوشیدند و اگر کسی از شیعه لعنتشان گو
پس بدان بر دو قرارات آن شروع نمود و او را نهی کردند و مثالب زراره منتخب از دنیا و اقوالش آنجنان
بیان فرمودند او را درباره اضلال و مکر و عذر بر اهل کتاب ترجیح دادند نه اضلال است و نه تلبیس
نه تدلیس بلکه عین هدایت تحقیق باید دانست الی غیر ذلک من الامور التی شرحنا فی هذه الاوراق و قس
علی هذا مثالب الهشامین و شیطان الطاق اما ذکر آیات کلام شریف پس حوالنص از تفاسیر شیعه خصوصا

مجمع البیان و مانند آن عنقریب در مقامات آتیه چنان می آید که بعد از دیدن اجمال و تفصیلش عیان شود و
که مجتهد اگر در مدت العمر احیاناً لقرآن مجید اتفاقی نموده انهم برای ادعای اوافی نموده و آنچه گفته
که اضلال امت الخ ای مجتهد از خدا بترس و راست بگو که به زراره چنان لعن و ذلیل کردن و همچنان بر تشنیع
دیگر اضلال شیعه بود یا نبود و تشیع و امت داخل اند یا خارج و قس علی هذا الفصوص جعفریه که کلینی ثقة المحدثین
اثرا در ورقی چند بدان طمطراق در کافی روایت نموده حتی که آن مهاجرین و انصار که بد تر از آنها
کسی در ظلم کردن بر اهل بیت و غصب نمودن حقوق ایشان نبود جنت الفردوس در میراث یافتند
در عالم اختیار صدور یافته یا در عالم مجبوریها با وجود حفظ و حراست خداوند عالمیان چنانچه از حرف
کتاب مختوم بر دعوی کلینی بر ظاهر است پس چه حال خواهد بود وقتیکه بدا در بهای قیامت گرفتار گردد
و در دست ملایکه عذاب محاط شوی غیر از حنین رحم که بعد لو ماهی چند داد فصاحت و بلاغت داد و
جوال انصار برا نجات بخشید که همدرد تو خواهد بود و بر بیکسی تو خواهد گریست و خاک حسرت بر سر
بر سر خواهد بیخت و از ینجا ظاهر شد درین نصوص که اضطرار و بیچارگی نیز ثابت باید کرد سبحان الله
گاهی جناب امیر ع سوار شوند و بنی هاشم را بر فاقت بر گیرند و سر صوبه دار خدک را از دوش تیغ داران
و فرمانی خالد بن ولید را بر دو دست محکم بگیرند بردارند و بر زمین بر زنند و شور از خلایق بر آید که
امر و فرمان خالد گشته شد و فرمانی گریبان فاروق بگیرند و دشنام دهند و چون به سبیل امتحان بگویند
اگر شمار انجار زار ضلالت بکشم آن وقت با من چه معامله خواهید کردن جناب امیر ع فرمود لفضربنا
عنقک الخ ازین امور قطع نظر کردیم ولیکن جواب این معنی باید دادن که چون در خلافت آنجناب
مصاف کارزار با احدی نبود آن وقت هم اختیاری داشتند یا نه که مردکه در طعن الرماح تصریح نموده
که جناب مرتضوی در وقت خلافت هم تقیه میفرمود کما لا یخفی الغرض از رونیکه کتب اهل حق مثل
صواعق و تحفه و غیرها ظاهر شد امامیه را جز دم برداشتن کاری نماند و بعد از منهی الکلام و ازالة
الغین فارغ خطی کامل از اکابر شان ظاهر ایم رسید که رساله المکاتیب مبین السنت از آن زور ها
همه مجتهدین مبهوت گردیدند و اگر کسی مشتاق تفصیل این مجملات باشد باید که قلب خود را متوجه
این اوراق سازد که زنهار در واقعات زمان سعادت نشان یادنی ایدا موریکه مکثرت آن درین
عبارت تنصیص کرده که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آن اضلال امت نموده معاذ الله من
ذلک چنانچه حضرات ائمه از آن دریغ نکرده موالی و اصحاب خود را بخار زار ضلالت سپرده اند و اینک
و فصل را عدی و نهایتی نیست به بین در آغاز تهذیب الاحکام شیخ المعقلین که ناطق است بر آن
لیکن که در افادات معصومین که با ابواب فقه تعلق دارد راه تطبیق بجاید و متحیرین را الطریق مستقیم
هدایت فرماید از جمله حضرات ائمه امام محمد باقر و فرزند دلبندش امام صادق ع اند که بر روایات

اتقه المحدثین در کافی الصحیفه خویش در کتاب مختوم مامور بحق گوئی بود و انملیس شیخ شهر ... وهب بن وهب
از امام ابو عبد الله علیه السلام در مسایل متعلقه بفنای حاجت روایت می نماید و سکو یدقاما رواه
احمد بن محمد عن البرقی ذهب بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نقش خاتم ابی العزة لله
جمیعا وکان فی یساره یستنجی بها وکان نقش خاتم امیر المومنین علیه السلام الملک لله وکان فی یده
الیسری یستنجی بها فهذا الخبر محمول علی التقیة لان رواته وهب بن وهب وهو عامی متروک العمل
بما یختص بروایته علی ان ما قدمناه من آداب الطهارة ولیس من واجباتها یعنی اگرچه درین مقام
حدیث امام صادق را ذکر کند که آنجناب فرموده که نقش انگشتری پدر بزرگوار من امام محمد باقر ع این
بود و در دست چپ آنجناب می بود و استنجا بدان دست میکرد و نقش انگشتری جناب امیر کرم الله
وجهه الملک لله بود و در دست چپ و استنجا از آن دست می نمود پس این حدیث بر تقیه محمول است یعنی بخوف
روای مذکور که شیعی نبود حضرت امام جعفر علم شرع را که عدم استنجا در آن حال بود متغیر فرموده و مانند
آنکه بر پدر بزرگوار و جد عالی مقدار افترا نمود این اضلال و گمراه کردن خلایق کار شیاطین است نه ائمه معصومین
معاذ الله و دامن مبارک حضرت پیغمبر از آن پاک و پاکیزه است رفضه هرچند آسمان را بزمین بدوزند
و دل و جگر خود را درین مشاق و محن بسوزند چه مجال دارند که از کتاب الله یا احادیث سنیان چنین
روایات آرند و شیخ جی امامیه که شاگرد رشید ابلیس لعین اند علاج ایشان غیر از احتقان چه می باید کرد
لکما مر مرارا که هم خباست برای شان جهم ثواب فاعتبروا یا اولی الالباب یا قیاند امری آخر در اینجا خود نقر
علمای رفضه با نقل از اهل سنت اگر مقلدین شیخ المعقلین و رئیس المضلین و دشمن اهلبیت طاهرین ادنی امعانے
در معانی آن کار می بردند توانستند یافت که حکایت راوی مذکور بلفظ کان یستنجی و فی یده خاتم کذا و انهم در
هر دو جا ظاهرش دوام و عادت است پس چنانچه فعل حرام را نسبت کردن باین معصومین دشمنی اهلبیت
است البته عادت ایشان برین امر زشت بخیال هیچ عاقلی از محبان عترت طاهره نمی آید و از عجائب آنکه شیخ
امامیه بعد از آن اصلاحی دیگر فرمود در باره روایت ابو القاسم از همان امام عالی مقام مامور بارشاد احکام
نفس الامری که پرسیدم که شخصی بخلا اراده کرد و همراه دارد آن انگشتری که نام خدای عز و جل بر آن نگین
منقوش فرمود نزد من خوب نیست گفتم اگر نام رسالتماب باشد ارشاد نمود که هیچ مضایقه ندارد در بخصوص
معلوم نیست که جناب شیخ جی الواب تقیید را چرا بر جی خود بستند که دیگران دلی بسبب عجز زیر گلیم نواختند
و نهایت کار سخن آرائی و هرزه درائی ایشان اینست که استنجا در آن نیست فقط استصحاب نیست
وضعف این سحر کاری نظر بعادات ائمه معصومین که خاتم در دست چپ میداشتند و امام الامامیه نیز بدان
عمل استنجا میکردند و حمل بر تقیه موجب مضحکه است کما عرفت عنوان پوشید پس اگر شیخ المعقلین نام این
کتاب سحر سامری یا طلسمات الخیال یا تخریب الاحکام میگذاشتند مناسب می بود از آنکه نامش تهذیب

الاحکام شادند و دعوی مزید ولای حضرات اہل بیت علیہ السلام آغاز کردند درین حال سحرکاری
ایشان و عداوت حضرت اہل بیت بوضوح انجامید درین قدر ہیچ موقوف که خود علمای امامیه با وجود
اتحاد مذہب بر شیخ الطائفه زیر لب تبسم میکنند ورنه حال منافقین خوب معلوم است که عیوب خود و شرکار
خود را میخواہند از سبب مزید اخفا که خود ہم ندانند تا دیگری ولوکان شیعیا چه رسد بالجمله چون راه
انصاف درین معرکه مسلوک شود نسبت باین ہیچ ان کلماتی بر زبان می آید که در دیباچه دانی و دیده
یا شنیده باشی الوقت اعتقاد خواہی کرد که مولف این کتاب آنچه در باب تبدیل نام تہذیب گفته است
سخنی است قرین حق و صواب امری است لاجواب بعد ازان مختاری خواه در دل خود نگاه داری خواه
در مجلس مدعین تشیع نیز بر زبان آر نسے بر خلاف عادات ائمه است حال حضرت رسول خدا که در ہیچ حدیثی
مکی و مدنی بیابی که تلبیس و اضلالی را راہی باشد و زنہار ازین آیات که مجتہد درینجا از سفاہت و حماقت
خویش بی مراجعت تفاسیر نقل کرده نتوان یافت که حضرت صلی الله علیه وسلم امر ہدایت را در مکه رو برو ہم
معاندین قریش که آنجناب را سنگسار میکردند کما فی مجمع البیان مخفی میفرمود بالمرحی نازل شد و حضرت تقصیری
و تقاعدی نمود سبحان الله مجتہد انہم نه الست که در زمان نزول سوره مزمل و مانند آن که در آغاز بعثت
بود امر جہاد در مکه کی نازل شد پس میخواہد که در افعال الہی دخل دہد و انہم در قرآن مجید میخواہد لا یسئل عما یفعل
وہم یسئلون و تا زمان صدور جہاد اضلال را بسوی حضرت رفیع می سازد بخلاف زمان ائمه که بعد نزول
امر مذکور است ہمه تنہا حدیث الجہاد ماض الی یوم القیمة در کتب فریقین ہست فاعمی الله ابصارہم پس در زمان جہاد
لفظ اضلال امت و مانند ان آوردن سفیه خود را لبنان گیو سفتن و حق را بباطل نہفتن است بلی بر اصول زیادی
و و حاجله التقیه بر زبان حضرت معاذ الله در واقعه نصب مرتضوی ہم تعللات بود و ہم استعفا از رسالت چنانچه
بارہا درین اوراق دانستی و دور تر چرا روی که غیر از خلافت بلا فصل دیگر چه بود که آسیای نجات بران
میگردد و چیزی از عقاید و اعمال در آخرت بدون ان عقیده بکار نمی آید معہذا حضرت ہرگز ان امر را بخوشدلی
سوی امت نرسانیدند و از اصول روافض حتی از حواشی این کتاب یعنی تہذیب شیخ الطائفه در کمال ظہور
است که حضرت با وجود تاکیدات در خلافت بلا فصل امر امامت مرتضوی را بحاضرین نرسانیدند و بگوش
ایشان نه رسانیدند مگر در آخر عمر چون زمان فارغخطی مقارن گردید بوقت نزول کتاب احمر المختوم و انہم
بعد بیان مفاسد این خلافت که نتیجه آن ارتداد امت است بر تقدیریکه جناب امیر را نصب فرمایند بارہا
دانستی و از نوع بدیہیات است که چون حضرت براند دشمنی اصحاب و رعیت را با جناب مرتضوی پس
خلافتش بدون اطاعت لشکر و رعیت چه معنی داشته باشد آیا سلطان تواند شد کسی که لشکر و رعیت
در قابوی او نباشد یعنی الطاعة او نکنند الغرض و روایت قرانی را بعد از یکدو سال ہم سابند و انہم
بعد از امام حاضر فی الامصار غائب عن الابصار که برای خبر گرفتن ازواج طاہرات خویش مصداق

[illegible] و کاحات نزول و اترال و مکالمات تفسیری میفرماید طرفه آنکه در [illegible] تفسیر بیش هم تمام نکرد
که چگونه این ایات دلالت دارد بر اخفای هدایت و اضلال امت معاذ الله خود مفسرین رفقند مثل طبرسی
رئیس و قدوه ایشان در مجمع البیان ان آیت را متهدد کفار دانسته و چون ایت تهدید کفار وارد است
و بر دلالت ترهیب کفار دارد مبشر گشت برای حضرت و امت مرحومه انجناب چنانچه بر ناظرین تهذیب مذکور
مخفی نیست یعنی ای پیغمبر از تکذیب این منحرفین چرا غم میخوری که یگانگی خدا را قبول ندارند و حشر و نشر
را اعتقاد نمی نمایند که من رئیسان ایشان را بدادن حکم جهاد در روز بدر که عنقریب می اید پایمال
میکنم چنانچه بعد از ان ایام بدون انکه کسی گوید بعد از سر من کن فیکون شد شده باشد ذلت و ادبار ایشان
صورت بست که روز جنگ بدر از شوکت و ابهت خود بدرامدند و ترقی اسلام چون انجناب از ظلمات بدر
آمد که هفتاد کس از صنادید کفار طعمه تیغ بی دریغ گشتند و بجاوای خود رفتند و هفتاد کس از سرکشان و
گردن فرازان کافران بدست مسلمان اسیر شدند پس تهدید کفار و تبشیر سید الابرار را اخفای هدایت
و معاذ الله اضلال امت دانستن و تعبیر رب العالمین را حقیر بنداشتن چنان گمراهی باشد که ساحلش پدید
نیست و با انهمه اگر قول مرا باور نکنی باری باز بمکتب نشین و مکتب خویش رجوع بکن قال الطبرسی صاحب مجمع البیان

المعنی ثم قال سبحانه مهدد اللکفار ذرنی یا محمد و المکذبین الذین یکذبونک فیما تدعوهم الیه من التوحید و اخلاص
العبادة و فی البعث و الجزاء و هذا القول العامل و عنی و ایاه اذا اراد ان یهدده و هو نصب علی انه مفعول

معه اولی النعمة المتنعمین ذوی الثروة فی الدنیا ای کل جبرهم الی و لا تستعجل قلبک بمجازاتهم و مفسر کاشی در تفسیر
خود مسمی بالصافی بعد از نقل همین زیادت حضرت ائمه را بیان میکند یعنی صاحب کافی از حضرت امام کاظم آورده
که مراد از مکذبین کسانی هستند که تکذیب امام الائمه مؤ ذند راوی گفت چنین نازل شد فرمود بلی از احتجاج نقل
کرده قول امیر المؤمنین در منافقین که رسول خدا این مکذبین را مقرب خود میکرداند همیشه تالیف ایشان میکرد
با انکه می نشانید یمین و یسار خویش با انکه بیروانگی و او به تبعید کرداندن ایشان که در ایت سابق فرمود
که واهجرهم هجرا جمیلا تمام شد خلاصه ان و در حقیقت آن تفسیر بعضی تر اندلج و لصاحب مجمع کانچه در اصول
از ائمه ابرار گذشت و حیرت انیست که این سوره متقدمه است و در نسخه جناب امیر سوره چهارم چنانچه از نقل محتجب
و النسق و مفسرین هم اشاره بتقدیم ان کرده اند و از مجمع هم توان فهمید و نشاید که ترتیب تمامی سور قران المجید
درین مجلد یا مجلدات حواشی طعن الرماح مفصل ذکر کرده ام که نزولش در مکه بلکه اغاز مبعث شریف بود پس
در مکه قضایای مکذبین کجا پیش امده که بوصایت و امامت بلافصل تعلق دارد ایا صاحب مجمع محیط گشته بود مغلک
از کلینی و شروح ان پیداست که ابو بکر و علی همه مثل شیر و شکر بودند چون حضرت بحوالی مدینه رسید و در شهر داخل
شد ابو بکر صدیق گفت حالا چه انتظار فرمود منتظر قدوم علی هستم از ان روز غبار حسد در دلش پیدا امد
و لیکن شیعه را با مطابقت واقع چه کار که العوز المحدثین ایشان در روایت خارجخلی که حدیث چهارم باب خوا [illegible]

روایت کردہ انچه اول برانست که این معرکه در شب معراج پیش آمده وهم اشتهار ملائکه مقربین بران و نزول
کتاب احمر مواثیق و عهده شریف بود فاعتبروا یا اولی الابصار پس مکذبین پیغمبر و حشر و نشر مراد باشند نه مکذبین
وصی کما لا یخفی اما آیت دوم پس مستند منی ان چنان فهمیده که شما بر دین خویش باشید و من بر دین خود
باشم حالانکه بمقتضای بیان طبرسی ایشم از قبیل تهدید است نه اباحت عبارتش اینست ذکر فیه وجوها احدها
ان معناه لکم جزاؤ دینکم ولی جزاء دینی فحذف المضاف واقیم المضاف الیه مقامه وثانیها ان المعنی لکم کفرکم
بالله ولی دین التوحید والاخلاص وهذا وان کان ظاهره اباحة فانه وعید وتهدید ومبالغة فی النهی
والزجر کقوله اعملوا ما شئتم وثالثها ان الدین الجزاء ومعناه لکم جزاءکم ولی جزائی قال الشاعر اذا ما لقونا لقینا
هم ودناهم مثل ما یقرضونا وقد تضمنت السورة معجزة لنبینا من جهة الاخبار بما یکون فی الاوقات المستقبلة مما
لا سبیل الی علمه الا بوحی من قبل الله سبحانه العالم بالغیوب فکان ما اخبر به کما اخبر وفیها دلالة علی ذم المقام
فی الدین ووجوب مخالفة الکفار والمبطلین والبرائة منهم وروی داود بن الحصین عن ابی عبد الله قال
اذا قرأت قُلْ یٰۤاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ فقل یا ایها الکافرون واذا قلت لَاۤ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ فقل اعبد الله
وحده واذا قلت لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ فقل ربی الله ودینی الاسلام تقدیر تسلیم که جزا و عدم اعتبار مید بهد در حقیقت
اساس مذهب خود را کندیدن است زیرا که مدار مذهب شیعه واصل الاصول ایشان تقیه است وافضل امور در تبدیل
احکام بضرورت وہرگاه این امر درمیان نباشد نشستن حضرات ائمه مانند آفتاب رابعه النهار است وچرا چنین نباشد که خواص
بلکه عوام هم میدانند که ائمه هدی اگر خوشامد وتقیه میکردند در مزید مصائب عظیمه چرا گرفتار میشدند بلکه داد تفرقه بوی
میدادند لعشرت وکامرانی بسر میبردند پس نشستن ایشان بی شک وشبهه متعین است بلکه در بحا تقریر این نکته گفت که نصب ائمه
که این نواصب بهر دو رتقدیم رسانیدند وایشانرا مفترض الطاعت گردانیدند باز داد افشای راز حضرات ائمه
ایشان دادند کما فی الکافی بحقیقه ائمه را قبل عهد عینیت ونابود نمودند برای انقلاب احکام شرعی بود انفا مفصل د اکر
که حضرت امام صادق مامور باظهار ما هو الحق رو بروی ذهب بن ذهب چنین موهبت فرمودند که دران اقرار صریح
بر جناب یعسوب الیقین حضرت باقر العلوم اولین وآخرین است که بر خواتیم ایشان الفاظ مقدسه منقوش بود واین بزرگان
بدان وست که انگشتری دران بود استنجا میکردند والبته جناب امام صادق بحکم دلدار در صوارم حسام بر مذهب
این قدوه اهلبیت خواهند بود زیرا که اختلافی ہمدگر نیز است نه لیس البته به ثبوت امری وصدور ان از امامی بحکم دلدار
متشیعین حکم اجماع تو انکرد لاجرم ائمه ائمه بلکه تا امام نرگسی درین شناعت گرفتار گشتند معاذ الله وسعادتمندی
حضرت امام صادق نسبت بزرگان خود بغایت قصوی رسید طرفه انکه با وجود حفظ قران مجید هر دو ذوات ائمه کرام
الکافی آیت وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا هم از یاد انجناب رفت وانهم بخیال نیفتاد که افترا برین
بزرگان بر حضرت رب العالمین بر جناب سید المرسلین است واین امور از جناب امام صادق واعتیه ائمه القدر
مرد لیست که عیان را چه بیان حتی که کلینی وتهذیب وشروح وحواشی ان بدان پر است تا از ذکر عبارات آن

پهلوتهی کردن ضرور افتاد و اگر گویند که تحمل که برین تقدیر استنجا بدست یمین بوده باشد گوئیم قطع نظر از آن
که مرجع ضمیر ما بعد لفظ الیمنی غیر از ید یسار دیگری نتواند بود پس ما از انقلاب بالقرینی الشرع عن مثال نحو
منافقین تکرار دو از ینجا بر طور مجتهدین نواصب عیان میشود که آدمی بر اصول الخوانات تعبد از حصول امامت حقیقت
مرفوع القلم میشود حالانکه در مدارک علما چنان قرار یافته که هر مانع عدالت مانع عصمت است نه بالعکس و این کلام
بر مذهب جمهور است اگرچه دیگران عصمت و عدالت را قریب بهم گردانیده اند کما اشرنا سابقا ولا خفا فی هذه
الاوراق وغیرها من الموالفات و این متاخرین که عصمت و عدالت را بیک مرتبه فهمیده اند هنوز در تراشش
وخراش مذهب تشیع مصروف اند ولن یصلح العطار ما افسد الدهر ثم العجب العجاب آنکه حضرات ائمه چون زبان
بر سادات حسنیه کشایند همه وعیدها را که در ضلالت و اضلال وارد گشته یاد فرمایند و هیچ مضمونی را از ان
فرو نگذارند و این کلام در اکثری ازین مقام بالسهو والنسیان یاد میکنند که حق تعالی با کسی قرابت ندارد و
واز روهای اهل کتاب زنهار شدنی نیست که لن تمسنا النار الا ایاما معدودة هر چه از عمل زشت خواهند کرد البته
جزای آن داده شود و در رعایت حسب و نسب در میان نیاید که یا بنی انک مسئول یوم القیامة ما اکتسبت لا [illegible]
بمن انتسبت و این بزرگان وقت اضلال امت و تبدیل احکام شرع هیچ ازین امور را فکر نمایند تا باید که رافضه ایشان
را بر نفوس خفیه خویش قیاس میکنند پس با وجود انکار قیاس تقلید اول من قاس هنوز گرفتار اند و انهمه احادیث که
درینجا بالغایة اختصار وارد کردم و در حقیقت خوشه از خرمنی گرفته ام در اصول شیعه بکمال اهتمام و تنقید مذکور
است و علمای فیض آباد و لکهنو از مجتهدین و مقلدین در رد رساله عبد المجید مازندرانی ذکر کردند وقتیکه
او بطمطراق تمام با مصالح خان مناظره کرد و در رد بر وی اولین و آخرین دعای توبه از و خواستند عامه و دو نوبت
با نابت و قرات آن دعا رسید و در شهر از غایت هجوم مردم بند و بست فوج هم بود تا اهل نفاق باین لطائف
الحیل بسلامت بردند و مظفر و منصور از شهر برآمده براه خویش افتاد و بعد ازین کنکاش مجتهدین و مقلدین
نوبت بتحریر رسانیدن یعنی مشتهر [illegible] گلهای خود زدند و اصول را در ان یاد کردند و بر قرار خویش استقرار نمودند و ذکر آن
اصول مفصل موجب اطناب میدانم و عنان به تقیه هفوات مجتهد [illegible] دانم اما اظهار این معنی که حضرت ائمه وقتیکه چنین
احکام را بدلگر مهیا سر کردند اختیاری نداشتند در جوابش ملاحظه عبارت صحائف ائمه موصوفین که از آسمان
برین بتوسط حضرت روح الامین همراه هزاران ملایک مقربین نزول اجلال فرمود کافی و وافی و نزد مجتهدین طائفه
از کدورت تا صافی است که در آن مواعید شریف الهی درباره حفظ و حراست این نفوس قدسیه بکمال شد و مدارج
است آیا ایشان بشنیدنش متوجه نشدند یا بر ان مواعید دل ننهادند یا چنانچه حضرت یونس علیه السلام چون
پیشانی نورانی خود را بر خاک نهادند بگریه و زاری و تضرع [illegible] ندای آسمانی در رسید که سر بردار که ما از
عذاب رهانیدم و با انهمه سر بر نداشتند تا این ندا بگوش آمد که من هرگاه وعده مسلم تخلف از ان نکنم عرض کرد که با انهمه
اگر عذاب کنی کیست که مانع تواند شد پس این ائمه هدی چگونه با وجود ان مواعید لقیه و بشارات قطعیه بی اختیار [illegible]

بودند معاذ الله تا باضلال امت کوشیدند و مقام مزید حیرت است که با وجود چنین بی اختیاری که بر زبان ائمه
مجتهد نسبت بایشان جاریست احادیث تبرا خصوصا اکثر شیخین مکرمین چگونه ازین ائمه صدور یافته باشد
چنانچه در رشید صحبت قدمای شیعه خصوصا متاخرین ایشان بکمال تحقیق ثابت نمودند که هر ظلمیکه از زمان حضرت
آدم علیه السلام تا قیامت از بنی نوع انسان صدور یافته در نامه اعمال این هردو بزرگ ثبت گشته و قد
تقرر ان الله لا یظلم مثقال ذره و از ینجا خود را العبد الیه ملقب کرده اند آری ع برعکس نهند نام زنگی کافور
و از ینجا حکم توان نمود که مجتهد هیچ درختی را که بر شاخ آن لطیبه خاطر نشسته بود چگونه میکنند و نیز معلوم شد که
مقالش از موضوعات و مفتریات است زیرا که روایات منع را در باب تبرا برساله جدیده کاشف اللثام
عن تلبیغ المجتهد القمقام نشان داده ام بلکه ائمه که رافضی لاعن را خود جناب ائمه لعین گفته اند اما دیگر ائمه که منهمک
در تقیه بودند بقول مفتریان چگونه مجال آن با وجود بی اختیاری عقلا و نقلا میداشتند قبیتا اقرا ایهم و بلو
کاش جناب امام صادق قاری قرآن اهلبیت را میفرمودند که این قرارت و عمل بدین نسخه وقتی است که تقیه
نماند و جائیکه کرب اهلسنت است همین بیاض عثمانی را باید که لقب العین گردانی که ائمه صورتی داشته کنی صریح
از قرارت نسخه اهلبیت که رفضه بعد از تحقیق آنرا مثل تذکرة الاولیا یا کتاب رجال کبیر گردانیده اند صریح دلالت
بر انحراف از جامع آن دارد که بر تحقیق پدرش در عهد الاسلام جامع آن رسول خدا بوده اند بلکه محرف بیاض
عثمانی نیز و تعیین وقت ظهور امام مهدی از شامت اعمال شیعه گم شد چنانچه باب کراهیة التوقیت از کافی دیدنیست
و بلا و داشتنی چون افشای رازهای ائمه ازین مفتریان و مفتیان بار بار صورت بست لیس هیچ بود درین وقت
و مسکنت فرو مانند تا آنکه اگر کسی از رفضه چهره خود بر فروخته و کلاهی کج نهاده و تند بر تخت نشسته راه و رسم
سلطنت و جهانبانی و گیتی ستانی نمیداند بلکه کاسه لیس غاشیه بردار دیگران است الغرض حضرات ائمه قرآن مجید جناب
سید انبیا صلعم و حضرت شیر خدا را منسوخ التلاوت گردانیدند و باز خود را ائمه هدی میدانستند و قد قال الله تعالی حتی انزل
الی سبیل الهدی فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی و کیف که چنانچه مهلت و تعیین قیامت کسی نداند حتی ظهور صاحب الامر کسی
و رجالی بر اصول غولان بیابانی بقیامت هم دوش بلکه هم آغوش و از نجمت شهسواران معارک امامت چه خوش گفته اند این
امامت لشد قیامت لشد که تقریرات علمای رفضه را از قدما و متوسطین و متاخرین نیک دیدیم و میزان خود چنانکه باید سنجیدیم
هر یکی درین باب پیچ و تاب میخورد و اسباب کوشش خود را از حضیض لعن باسمان برین میبرد مگر بجواب حرفی از آن که این
مصراع و لا دیر مبین السنت زنهار نمیرسد اگرچه بگوش صاحب جابلقا خروش فریاد خود را برسانند یا بر عرش برین پرواز کنند
و درین مقام مبحثی چند باید لقصد اختصار هر یکی از آن قناعت کرده شد که متکلمین و مجتهدین رفضه میگویند که در کتب فقهیه
سنیان دیده میشود که نوشتن قرآن مجید بخون حیض و مانند آن درست است و این کمال بی ادبی است نسبت بکلام باری عز و جل
و جوابش آنکه حاشا و کلا که فقهای ما آنرا بدون ضرورت مباح کرده باشند خود جا بجا منصوص است بلکه بحکم شرعی
از اجماعیات که اگر کسی بی ادبی بقرآن مجید نماید مثلا آنرا در قاذورات و نجاسات اندازد که بحکم شرعی کافر خواهد شد نعوذ بالله من ذلک

پس نوشتن آن معاذ الله بخون وقس علی ہذا بلا ضرورت کفر کاتب است لاریب فیہ و معاذ اللہ کہ فقہا بدون ضرورت
در حالت سبعت تجویز کردہ باشند واین معنی ہر کسیکہ کتب فقہیہ دیدہ باشد مخفی نماند پس باید متون کتب فقہیہ
و شروح آنرا بمطالعہ خویش آوردن و صورت ضرورت کہ دران انحکم را تجویز نمودند بلیا سہامی متعدد و تواتر
مثلا در هفوات شیعه دیده باشی که در کتب خویش یافته و را ابها کرده اند که اگر اسامی صنادید اصحاب کرام را معاذ الله
همراه لعنت نولسید و تعویذی ازان بساز و باعث شفای مریض است و این امور زیر قاعده عجیب عناد مندرج است
چنانچه یهودیان مصداق شدید عداوة ازین جنس قلیل بسیاری از امور را مرتکب میشوند پس اگر مسلمانی در بلاد انسان
بجهت سوء اتفاق بکر دو ایشان او را مجبور نمایند که چنین تعویذی از خون معاذ الله باید نوشتن پس از دو حال خالی نیست
اگر فرمان برد در حالیکه میداند که ایشان مرا خواهند کشت مضایقه ندارد و اگر کشته شود البته بدرجه شهادت خواهد رسید
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق پدر و مادر عمار یاسر رضی الله عنه ارشاد نمود و چون امتناع نمودند ازانچه
کفار قریش میخواستند و هرگاه عمار یاسر گریان بخدمت حضرت رسید فرمود که تو کافر مرتد نگشتی و آیت کریمه نازل شد
إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان درینجا از اصول رفضه آنچه معلوم میشود زیاده برانست که سنیان بر اظهار
رفضه تجویز کرده اند یعنی اگر نه نولسید و کشته شود بموت حرام مرده پس کجا تجویز سنیان و کجا حکم وجوب که از مجتهدین
رافضیان صدور یافت و شتان بینهما الحاصل نزد سنیان از اجماعیات است که بی ادبی و بی اندامی نسبت بکلام
شریف موجب کفر و ارتداد و اضلال و نزد شیعه لا نسلم که چنین باشد زیرا که امام اعظم در تهذیب می نولسید آنچه دلالت برآن
میکند کو درین اوراق مطالعان اتفاق افتاد که این اکثر اما اکثر است از القای قران مجید در قاذورات و القای
اسامی متبرکه ائمه هدی در نجاسات پس آنچه نسبت باهل سنت خواسته بودند برای نفوس ایشان بر ثبوت رسید غلط افتم
و رام مذکور که تعلق بکتب سنیان دارد بضرورت شدید است چنانچه گفته اند و هم اگر حاذقین فن تجویز کنند که شفای مریض
بدون تعویذ از خون مذکور یا نوشتن ترجمه مرض نخواند شد چنانچه بعضی از فقها تجویز کرده اند و انهم نه از ائمه حنفیه نه امام
اعظم نه صاحبه و نه دیگران در مسئله استنجا که از حضرت ائمه رسیده و امامان بیان انکر دند ضرورت کجا است لا حول
ولا قوة الا بالله مخفی نماند که فقیر را یاد می آید در زمانیکه مرزا کاظم علی صاحب پدر بزرگوار مرزا محمد رضای برق زنده بود که از
کتب فقه برامده بود که تجویز نوشتن قرآن مجید بخون مذکور بعمل آید کاو حجاب است قل العقل علاوه اگر امر ضرور باید مسایل قریبان
در تهذیب امام اعظم موجود است کما عرفنا قوله ازینجا ظاهر شد که منع از قراءت قران در صورت عدم اختیار دلیلی بر عدم
قراءت نیست الخ اقول درین خصوص و حکم مخصوص جناب مجتهد ثانی الاثانی را حدیثی طویل نزول لال کتاب که خدا که عمل
و حساب ائمه اطیاب است که مستقل بود بر دوازده صحیفه با ساقی مطهره و دوازده امام محفوظ نماند زیرا که دران صحیفه خود
امام صادق رضی الله عنه امری است موکد باید که از اهل خلاف تبری و غیر از خدا خایف نباشی زیرا که در حفظ و امان
هستی پس علوم اهلبیت را بسط امکن و منتشر گردان برای هدایت مردان و خایف مباش لاجرم حکم جناب مجتهد که ازینجا ظاهر شد
که منع از قراءت قران در صورت عدم اختیار دلیل بر عدم فرضیت است جهل خواهد بود زیرا که از حدیث کلینی که از امام موصوف است

ثابت شد که قران اهلبیت منسوخ التلاوت است و علمای شیعه نوشته اند که اگر کسی منسوخ التلاوت را قران گوید
کافر است و در ینجا برهان عقلی قطع النظر از انچه در نزیه کتشمیر جنت النظر است قایم تواند شد بیانش بالاختصار انکه بر
اصول رفضه در کافی و وافی و صافی چنان قرار یافته که قران اهلبیت را تلاوت نکنند تا وقتیکه امام ترکسی در بهار
و گلزار بحد حسن و جمال خود جز سد بقول خواجه حافظ ه شای حدیث سرو و گل و لاله میرود * درین بحث با ملامه ثلاثه میرود
تی وه که نو عروس چمن حد حسن یافت * کار این زبان صنعت و دلاله میرود * بوده باشد پس هر که قبل از ان تلاوت
ان نسخه بپردازد البته مبارزت با خدا میکند پس کسیکه جنگ میکند با خدا و حکم او را برباد میدهد البته کافر است لیکن بر
عبارت مجتهد لاثانی را اختیار است هر چه خواهند برای نفس خود اختیار فرمایند و الی نیست اگر سخن مرا گوش کنند بمقتضای
انصحی که حکمای سلاطین نوشته اند ه مرد باید که گیرد اندر گوش * ور نوشته است پند بر دیوار * اولی حختی و منتقی بر ذات و الا
صفات خود گوارا فرموده بکتب معتمده خویش که جا بجا این تحید ملحوظ داشته اند چنانچه از طعن الرتاج پیدا است رجوع فرمایند و
به بینند که نسخه اهلبیت درین زمان منسوخ التلاوت هست یا نه و چون بحکم امام صادق منسوخ التلاوت است بحکم
حدیث کلینی البته انچه گفتیم مثل افتاب عیان شد رسیدیم بر انکه غزالی رحمة الله علیه انچه گفته که حرام است بر واعظین بایه
تحقیق ندارند بیان و اقعه کربلا معلی و ان مستلزم انکار شهادت است گوئیم که کتب مولای و اقای خویش مجالس المومنین
باید دید که جناب مجتهد الزمانی و غیر او مدلل و مبرهن کرده اند که ابو حامد غزالی تشیع اختیار کرده انرا که رساله او سر العالمین
دلالت بران میکند که اصحاب روز غدیر به بیعت در امدند و بمجرد وفات سرور کائنات نکث نمودند و از ان برگردیدند
و بیل ہذا الا الرفض و چون رفض او به ثبوت رسید تقیه از وجه دور و جه لعید پس حکم بحرمت بیان ماجرای شهادت جناب
سید الشهدا رضی الله عنه چگونه موجب انکار شهادت خواهد بود زیرا که حکم سبب چیزی دیگر است و حکم بالاضطرار
چیزی دیگر و بنده را یاد میاید از تالیفات مجتهد که او بایل بدین است و انچه قاضی رطل لوق درباره او حکم کرده
تشیع وان را مبرهن گردانید سخن مقبول است پس کلام مجتهد لاثانی مقلوب شد و الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا چون
تقریر تا اینجا رسید بخیال آمد امری از یاد رفته که مجتهد جاییکه در باب قران مجید عدم نظم و تشتیش کلامی نوشته این
حاشیه بران مرتب نمود وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً اول هذه القصة قوله تعالی وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا
فَادّٰرَءْتُمْ فِيْهَا وانما فکت عنه و قدمت علیه لاستقلاله بنوع اخر من مساویهم و هو الاستهزاء بالامر و الاستقصاء
فی السوال و ترک المسارعة الی الامتثال و قصته انه کان فیهم شیخ موسر فقتل ابنه بنوا اخیه طمعا فی میراثه و طرحوه علی باب
المدینة ثم جاؤا یطالبون بدمه فامرهم الله ان یذبحوا البقرة و یضربوه ببعضها لیحیی فیخبر بقاتله بیضاوی اقول و بالله
التوفیق و هو الہادی الی الصواب از مطالعه این مقام جنون سرشار برای مجتهد سیه کار پریشان روزگار ظهوری انجامد زیرا که
درین مقام فکت نظم باین امور ضروریه پدید امده در کتب معتبره دیگر از تفاسیر فریقین مثل تفسیر کبیر امام رازی علیه الرحمة و تفسیر مجمع البیان
مولای طبرسی این تفسیر و ترتیبه باشی که وجوه تاخیر متقدم و تقدیم متاخر را چنانچه باید بیان میکنند اگر تفسیر امام را بجا نظر نیاورند بار
تفسیر مولی و مقتدای همت بر گمارند که او درین مقام چه نوشته این عبارت التفسیر کبیر متقدم است حاصلش در فارسی بیان مینمایم تا بفهم مجتهد که حال فهم او از کتب سنیه

نوع بعض نوشتن و در هر کتاب فن از مطبوع و غیر مطبوع مذکورش نداء اختیار دادند در مجلدی چند بپرداختن از
نوشتن ابواب مطاعن بر رسم و عادت علمای خویش دست برداشته و بیان تعصبهای سنیین لی که از لوازم دل‌ازاری و دل‌آزاری
است سر تایید حال آنکه غرضه کلمات مقصود اصلی محبالذات در مباحث امامت ائمه هدایت بود ننهاده نه گرد آورد
آن مجلدات زاید الوصف کوشیدم و چندین نسخه اگرچه مشتمل بر اغلاط بود که جوهر ذات است فراهم نمودم و ب
تمامش بهم رسید از آغاز تا انجام ورق گردانی کردم نشانی از ابواب و فصول مطاعن در آن نیافتم حال آنکه
از آغاز مرسوم است و هر کتاب نه دیگران منضبط و مختوم بلی پیش از [illegible] طعن را که فدک و قرطاس باشد در
طعن الرماح بر گزیده بمقتضای اینمعنی که متکلمین الشان نوشته اند که اگر کسی از علمای اهلسنت این هر دو
طعن عظیم را از میان بردارد و بتخصیص مارا ملزم و تفهیم سازد بعد ازین دم و دودی در علمای ما نمی ماند
والحمدلله که من در خدمت گذاری ان کوشیدم و با وجود اندیشه جان و ناموس در کتاب نقض الرماح جوابهای شکن
گویا دو دمغز و درا برداشته مغز او را خوردم و این همه مثل است که خواجه نظامی نظم فرموده ع چو
بر آوری از رهگذر دود را ؛ خورد پشه مغز نمرود را ؛ و در نقض و جرح آن کتاب نیز همین جاده پیمودم
چنانچه در رد و قدح لشمداد و تیره مذکور اختیار ساختم بلی قلی کنتوری بتایید مطاعن زبان نی
بسیار کرده و در رد تحفه دماغ خود را سوخته ولیکن معلوم ناظرین و سامعین است که قطع نظر از آنکه مجتهد
الزمانی او را مستحق اینمعنی نمیداند که در مقابله حضرت صاحب تحفه قدس سره العزیز قلم بگیرد که بمفصل
عوام طلبه او را بهر دم و بهر قدم چنان جمعون تواند کرد که غوغوی خود را فراموش کنند لیکن افسوس است که کسی
از اغنیا توفیق آن نمیشود تا کتاب نقض طعن الرماح را که آنهم ذخیره مباحث کلامیه مشتمل این کتاب در چندی
از مجلدی ضخیم مرتب نمایم تا در تارب و مشارق الی یوم القیامت مشهور بماند و سعادت جاودانی در دفتر اعمال
مرقوم گردد و ترتیب آن بعنوانی ظهور نماید و بضمن آن هفوات کنتوری هم مجملا یا مفصلا کان لم یکن شیئا مذکورا شود و چون
حال مجتهد جالسی معلوم شد که چنین ابواب و فصول را که سر دفتر مقاصد فضیه تواند بود تمامش از نظر انداخت و قدرهای او از بنیان
مذهب رفض طعن احراق را که در حقیقت بالاتر از همه مطاعن موضوعه بود و نسبت پاره کردن و تحریف قرآن مجید که از آن فارکی
نوشته ثابت خواهد شد توقع از جناب احدیت چنان داریم که ایشان را چنان توفیق دهد بعد از دیدن تا التفات فقره از
مذهب رفض کلیه دست بردارند بلکه مانند صاحب نقض الروافض بنوشتن چنین کتاب موید دین اسلام شوند
رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْم **قوله** بعد اغضای بصر ازین که این روایت از جمله اخبار
احاد است الخ بعد از تسلیم اینمعنی که روایت مذکوره از احاد است و هر روز اینکه چنین باشد
لا یوجب علما و لا عملا چنانچه مرتضای ثمانینی گفته بلکه جا بجا جمله مذکوره تکیه کلام او بوده و دیگران طرق گفتگو
را برا و تنگ گرفته اند و بنده درین بیرد مجلد کبیر واضح گردانیدم که دندان فیل برای خوردن
دیگر است و برای نمودن دیگر است بکار می آید زیرا که در کتب معتبره مبسوط است و در

مناقب جناب امیر و مثالب حضرت فاروق منضبط و دعوی پیر دهقانی در پیر دو کتاب مطبوع غیر مطبوع معلوم
همگنان امریست که موجب رسحه مجتهدین لشائیل است پاس سخن نمیکنند و چگونه مراعات کنند که حافظه ندارند
بار میگویند که اتفاق فریقین بران عیبا یند و آنرا پایمال ساخته اند و نیز از کلمات ایشانست که دلالت قوی و اشتباه
حالانکه وضع آن نزد عقلا مثل رابعة النهار است و از دیدن و شنیدنش خود را بکوری و کری متصف گردانیده اند
و بر ظاهر است که اشتراط متواتر بهر معنی که فرض کرده آید در خصوص مفقود است بلکه ضعف آن و موضوع و مجهول
بودنش بادله عقلیه و نقلیه بر جای خود مشهود کالسلفا و تکلمنا علیه سابقا و لاحقا و از صوارم نیز آن امور بوضوح
می گراید که لایق قاه قاه مخالفین حکیت که پیر دهقانی در اساس الاصول بمباحث اخبار میگوید اما دعوی السید
معظم الفقه یعلم بالضرورة من المذهب و الاخبار المتواترة فعلی تقدیر صحته لا یصح هذا الا بالنسبة الیه نفسه و معاصریه
بالنسبة الینا فحصر الدعوی رح متضمنا لانکار البدیهیات و مناقضا للحسنات و الضروریات فان من تتبع کتب الفقه
لا نکاد ان یجد نسبة المسائل التی هی من ضروریات المذهب الی بالعبس کذلک کنسبة واحد الی الالف و قد رایت فی بعض
مصنفات بعض الاعلام انه قد استوعب ضروریات المذهب فی نحو ورقة او ورقتین مع ان حال بعض المسائل فیها
علی الاحتمال و الحال ان مسائل الفقه لا نکاد ان تنضبط فی مائة الف بیت قال صاحب المعالم فی جواب کلام السید
لاریب ان ما ادعاه من علم معظم الفقه بالضرورة و باجماع الامامیة ممتنع فی هذا الزمان و اشباهه فالتکلیف فیها
بتحصیل العلم غیر جائز و بعد از یک دو سطر میگوید و کذا دعواه العلم بالمتواترة فان وجود السنة المتواترة و
الاخبار المتواترة فی زماننا شاذ و نادر و النادر کالمعدوم **قوله** و در اکثر روایات اهل سنت وارد
شده که جناب حضرت ابراهیم الخ از مجتهد ثانی لا ثانی تعجب می آید بعبارت حدیث چگونه ثابت کرد
که حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام محتاج شد بطلب ختان حالانکه در روایات این قصه
بیاد می آید که هرگاه حکم ختنه کردن فرا رسید حضرت ابراهیم مشغول بود بچیزی که در دستی
آن محتاج بقدوم یعنی تیشه بود پس بعجلت هرچه تمام ختنه خود از ان غیر بود لاجرم
ادعای مجتهد از کجا به ثبوت رسید که ختان آمد و هرچه بایستی کردن کار نیز آن نسبت
چه جای آن که خودش نقل می کند از صحاح که عمر شریف حضرت ابراهیم در آن وقت
به هشتاد رسیده بود پس حاجت ختان چرا باشد بلکه بادلی حبس تیشه بر تخته چوبی حاجت روا
شده باشد پس مدعای مجتهد که از عبارت خویش بر آورده که هرگاه نظر بطرف ذکر انسان
متصل که بچشم او باشد محل استعجاب و استغراب نباشد نظر بطرف عضو مقطوع منفصل
چگونه محل استعجاب خواهد بود و محصول نه انجامید و غریب‌تر آنکه در محل نزاع نه قصه ختنه را
دخلی هست نه بیمار و طبیب را لیس تفریع او فضول باشد نه قابل قبول و اگر ادنی توجهی
در حدیث همین کرده یا مجمع البحرین محدث نجفی که در حل غرائب احادیث ائمه است میدید

بقیه آن علایق بطرف عیش آنهم تا چندی در نهانی حضرت حق بعد از ان اتفاق چنان شد که دیدنیها
دیدن ایشان پس ظاهر حدیث حضرت امام ابو عبد الله صادق بر همین ناطق است که بر آنجناب سید المرسلین
هم دیدن و مستور بودن اتفاق نیفتاد و بلکه حضرت رب العالمین املاء فرموده که اکنون برای احدی از اولاد
انبیا بمقتضای تنوع نگرده زیرا که امر اول صورت نه بندد و همین صورت باقی ماند که مثل آنچه حضرت ابراهیم دیدند
و دیدند آنچه دیگران میدیدند اینها اگر وسیله گردی طوعا یا کرها امری بود از امرین که زنده رنگ افتخار بر ایشان
می بخشید و در حقیقت که در بلا و فتنه بود که از هر گوشه می انگیختند اما امر ثانی پس چون ریشهای بسیار در جاها
کوفته بودند پس قطع عروق آن چنانچه دل میخواهد در صورت ایجاد لغایت مشکل است و لیکن طبایع
مستقیمه و اذهان سلیمه تکیه نموده با جمال در اینجا گفته می شود که انتها بر آن نمودن مقتضی آنست که والدین
هر نبی از مومنین باشند و آن ظاهر مقتضی نیست که مخالف ظواهر تنزیل شود زیرا که از آیات پیشتر شرک
و کفر پدر حضرت ابراهیم عیان است کما لا یخفی و شاید که اگر بکتب قدمای خود رجوع آرند و واپسند تعیین کنند
که در اصول شیعه نیز ماده شرک و کفر برای از منصوص خواهد یافت بلکه در انجم و علم مدعی الوهیت خواهند یافت
ملاحظه فرمایند که استاد کلینی در تفسیر مشهور باسناد خودش روایت میکند از حضرت معصومین و این امر یعنی ولادت
انبیا از صلب و بطن اهل کفر و شرک مطابق قول او تعالی جاء بما یخرج الحی من المیت و یخرج المیت
من الحی می فرمودی از افراد آن تواند بود که کعبه آری خلیلی زنجانه گی اشنائی زبیگانه و این امر مخالف عقل نشد
البته که مقصود ذات الهی را احدی نمی باشد بخلاف آنچه تعلق دارد بعقل ها الیه داده شود و در شریعت محمدیه صلی الله
علی صاحبها ادله عقلیه مخالف آن باشد معهذا اعتقد بیب در بیان این روایات معلوم تواند شد که علم ازلی
تعلق بدان گرفته که نیکان را از بدان بصورت ظهور لیشاند الذین شقوا پس متوجه باید شد که باعتقاد کلینی در
آیت کریمه وَكَذٰلِكَ نُرِيٓ اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُوْنَ مِنَ الْمُوْقِنِيْنَ روایت میکند باسناد
خود از ابی عبد الله فرمود که مکشوف شد از زمین و هر که بر ان است و از آسمان و هر که در آنست و آن فرشته
که حاملش گشته و مکشوف شد و از عرش و هر که بر آن است و آنچه کرده شد بحضرت و جناب امیر و محصل حدیث
دیگر آنکه هرگاه دید حضرت ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین التفاتی کرد و دید یکی را که زنا می کند پس دعا نمود
بر او که بمرد همچنین دیگر برا بار سه کس را اینها نیز مردند وحی آمد که دعای تو مستجاب است بر بندگانم دعا مکن
که من اگر خواستمی پیدا نکردمی و مخلوقات را بر سه صنعت پیدا کردم صنفی هست که عبادت میکنند او نمیکند
پس ثواب خود هم داو ایشان او صنفی عبادت میکنند غیر مرا ایشان از دست من کجا فرار توانند کرد و صنفی ثالث
اند که از صلب شان خواهم برآید عابدین خود را و زیر آیت کریمه فلما جن علیه اللیل الآیه باز حدیث آن امام نقل میکند
که از پدر ابراهیم منجم نمرود بن کنعان بود در روزی باو گفت که من می بینم در حساب نجوم که درین زمان پیدا شود مرد
این دین را محو کند و دعوت بدین دیگر آغاز نمود و گفت در کدام شهر پیدا شود جواب داد که درین بلاد

ودر آن ایام بود و باش نمرود در کوثی بود پرسید که پیدا شد گفت هنوز پیدا نشده پس تفرقه بکن میانه مردان و زنان
پس جدا کرد ایشان را حامله شد مادر حضرت ابراهیم و آثار حمل پدید نیامد چون وقت قریب شد گفت ای آزر بیمار
گشته ام و میخواهم جدائی از تو و عادت آن وقت این بود که زن جدا میشد وقت بیماری از شوهر خود پس در غاری در آمد
بعد از بیرون رفتن از خانه در آیید آنجناب را و در غار محکم بربست از سنگها و شیر از انگشت نر جاری شد تا می مکید و مادر
برای دیدنش می آمد و برگماشت نمرود برای هر زن باردار شخصی را تا هر فرزند نری را ذبح میکرد پس در ربود مادر
حضرت ابراهیم ابراهیم را بخوف ذبح و در غار حضرت ابراهیم نشو و نمائی یافت در هر روز چنانکه غیر او نشو و نما ماند
در ماهی تا آنکه در غار سیزده ساله شد بعد از این مادر زیارت کرد او را چون خواست جدا شود دست بدامن
او بچسبید که مرا از غار بیرون کن فرمود اگر پادشاه بداند که تو در آن زمان پیدا شدی ذبح کند ترا چون مادر بیرون آمد
او هم بیرون شد آفتاب در آن وقت غائب گشته بود و زهره روشن شد در آسمان گفت این است پروردگار من چون غائب
شد فرمود اگر پروردگار من بود زایل نمیشد و آفل غائب را گویند پس گفت لا احب الافلین چون نگاه کرد و مشرق طلوع کرد
قمر گفت رب من است که بزرگتر است چون زوال پذیرفت فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الظالمین چون
صبح شد و آفتاب برآمد و دنیا را روشن نمود گفت این است رب من که بزرگتر و حسن است چون زایل گشت خدای عز و جل
منکشف گردانید آسمانها تا دید عرش را و کرسی که بر آن بود و خدا او را ملکوت سموات و ارض نمود در این وقت فرمود یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ابو عبد الله فرمود
راوی را که شرکت بود از غیر او نه از وی چنانچه قبل از این دانستی و از آن استبعاد مزن در بعض رسایل رفع شد که بیادی
گفته بود مقتضای عدل و داد عموم است نه خصوص حالانکه مرتبه انبیا بالاتر است کما لا یخفی بالجمله چون مادر او را
داخل کرد بخانه و آزر دید گفت این کیست که باقی مانده حالانکه ذبح میکند پادشاه اولاد مردم را مادر گفت
گفت این فرزند تست وقتیکه جدا شده بودم از تو آزر گفت اگر پادشاه بداند عهده ما را سلب کند
و بود آزر وزیر او و اصنام را نگاه میداشت برای او و مردم و میداد بتان را با ولاد خویش پس [illegible]
و آزر متکفل بتخانه با او بود گفت بر تو هیچ نیست اگر نمرود مطلع نشود و باقی ماند برای ما این فرزند و اگر
مطلع شود کفایت میکنم ترا دلیلی و حالانکه آزر را محبت او مغلوب میکرد و بتان را میداد تا بفروشد
چنانکه دیگر برادرانش حضرت ابراهیم رشته می بست بگردن بتان و می کشید بر زمین و می گفت
که میخرد چیزی را که نه نفع دهد و نه مضرت رساند برادران خبر دادند که ابراهیم چنین میکند آزر منع کرد و او
قبول نه فرمود باو را از حبوس کرد بخانه خود و اجازت خروج نمیداد الی آخر الابیات الکریمه الغرض
از این احادیث که از جناب امام صادق علیه السلام باسانید معتبره استاد کلینی در تفسیر اهلبیت
مرتب کردید در حقیقی بودن آزر چنان پیدا و هویداست که شمس چارم آسمان رو در کشید
پس اگر این احادیث را جناب امام موصوف بخوف و تقیه ارشاد فرموده البته مخالفت وحی نمود

وصحیفۂ آنجناب باطل شد که از آسمان بتوسط روح الامین و دیگر ملایکہ مقربین و بوسطہ جناب سید کبریٰ فرود آمده و رب العزة حافظ و نگاهبان او شد کاعرفت مرارا البتہ اضلال امت و افترا بر حضرت ابراہیم از ان لازم آمد بداہتہ و در بطلان مذہب ایشان شکی نماند پس افتخار امامیہ و قواعد مقرره و التماس الابتہالات و گزاف شد و اکنون حاجتی نیست از تفاسیر دیگر قدما چیزی دیگر از ان بدفتر سپارم و نظر اطناب بگذارم و با اینہمہ حرفی میگویم کہ ہزار بلی سہ بار برای انکار تواند می بود چنانچہ بعض ائمہ متاخرین ارشاد کردند حالانکہ در ہیچ جا ہمراه انکار نامی و نشانی نباشد و در روایات صحیحہ در واقعہ قرطاس استفہام انکاری واده باشند و رفقہ از حمل روایات کہ دران محذوف شد بر تقدیر ہمہ مانع شوند و برای اثبات ہجر معاذ اصرار ورزند مع قطع النظر عن استقامۃ المعنی بود چنانکہ عرفتہ سابقا فقولوا ان ہذا لشئ عجاب پس قول حضرت امام صادق مصدوق مخذول بسبب راوی کاعرفت کجا باقی می ماند و این نیز از قسم مذہبی اولی است اگرچہ مامون با وجود فلسفت آنرا قبول کند و زیر تفاسیر دیگر قدما مثل عیاشی بکشائی خواہی یافت کہ امامیہ را از ان کشاکشی حاصل نتواند شد تا باب افتخار برروی خود بکشایند و از در احتجاج در آیند واحد از دیدن این مقامات ہر عاقل دور اندیش میداند کہ تلقین قوانین برای حضرات انبیا و مرسلین کہ توم مذکور مینمایند و گویا از قبیل آب پاشی بعد از آتش زار است تا قیامت درست شد فی نیست وحقیقت نیست کہ کاری ہم ایشان را بانبیا و مرسلین بجا بوده است پس ہر قانونی کہ اختراع آن ہم و از موضوعہ و محدثہ نمایند در بارهٔ آن بزرگان ہیچ کوششی جاری نتواند شد باقی در باب حضرات ائمہ کسی را چہ مجال کہ لب انکار کشاید و در طلب حجت افتد کہ ہر شکی آرد کافر گردد و این ہم بعد از ین معتقد باید بود کہ ائمہ در افادات خود با ہیچ گاہی اختلافی ندا شتند و ہرچہ علمای امامیہ در کتب دینیہ ترتیب داده اند ہمہ از تلفیقات و مخترعات است پس عیان شد کہ نزد ، دروغگو ہر کس لاجواب است فاعتبروا یا اولی الالباب اگر کسی این مطالب را از ین حیلہ محفوظ دارد توقع دارم کہ علاج کشمیری نقال سیہ کار شعبده روزگار و دلدار بی مروت سنگین دل مردم آزار البتوالی کند کہ بار دیگر کسی را رواج این مطربین و نقالین را کہ ترانہ بر زبانہ می سرایند و حلق خود میدرند و مانع ما پریشان می نمایند بمقتضای قول بزرگان مطربی دور از ین خجستہ سرای کس دوبارش ندید در یک جای تکلیف حضور نہ دہد **قولہ** آری محل استعجاب است استغراب و مصداق آن ہذا لشئ عجاب است انتہی **اقول** مغلطہ کہ درین مقام مجتہد الزمانی متبع خطوات شیطانی را پیش آمده بر ادانی طلبہ بعد از ادنی غور مخفی نماند مگر چون ہر بدیہیات گرفت حلیہ در منظر این صاحب قدسیہ حکم نظریات مخفیہ پیدا کرده بیانش میکنم چنانچہ در بسیاری از متعلقات کتاب ملحوظ است و آن اینکہ مجتہد تخصیص مینماید عورت را بمراد خویش کہ ذکر تخصیص باشد بتقلید بلا رفیع الشان بلیغ البیان در حکایت بجوان انصاری حالانکہ عورت عام است

والاطلاق آن خصوصاً نیز وحنیفه از زیر ناف تا بر کتین بشود لاجرم او را بمراد خویش که دیدن ذکر صبیان
باشد و بحث در آن بحکایت جوان انصاری کما عرفت ببرد و اختصاص دلیلی بمراد خصوص او در کار نباشد
و دونه خرط القتاد پس در جوابش همین قدر کافی تواند بود که لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات
الثلاث که بارها در مغالیط او از آغاز دانسته فالعجب که وقت تصنیف تشیید کسی از قاید ین خصوصاً مناقب
جناب مجتهد اصولیین از بیدار دلان اینهم رهبری نکرد که آیا اینمعنی نتواند شد که مقصود امام ابوحنیفه از اجازت
مذکور نسبت که حمامی را نظر بآن اعضا درست است که بیالنش دانستی عورت بود لنش و القافی نسبت
بلکه اختلافی است الغرض هر کسیکه تواریخ حال عرب دیده یا زبانی ثقات حال شان شنیده باشد یک
میداند که دران دیار هر کی بیشتر ضرورت بحمام دارد حتی که زنان نیز در هر هفته بحمام می روند و برای ایشان
وقتی جداگانه مقرر است بلکه بعضی از حمامها مخصوص بنسوان اند که هیچ مردی را دران مدخلی نیست و خادمان
آن غیر از زنان نمی باشد و همگنان را معلوم که در حمام شیعه و سنی فراهم می آیند و حمامی برای خدمت هر کسی
حتی یهود هم حاضر می باشد و میکوشد که پیشه او همین است خدمت هر شخصی بجا آوردن و وجه معاش هم
رسانیدن و رفضه درین باب بغایت توسعه دارند حتی شیخ الطایفه محمد بن حسن الطوسی در کتاب کبیر خود
چنین احادیث از حضرت ائمه هدی مسنداً روایت کرده که نمونه آن در کتابش دلالت بر آن دارد که حقیقة
ویرا هم در اندام نهانی بشمارند و گویند که آن خود در هر دو سر مخفی است پس فکر حقیقتین را فقط عورت
مردمی پندارند و واجب الستر می شمارند و آنهم به بعضی از قیود و شروط کما لا یخفی علی الناظرین و اگر نزد بعضی
دیگر اثبات نمایند موید این فصل خواهد بود نه مخرب آن کما لا یخفی چون حال بدین منوال بود لاجرم درین با
رخصتی بوقوع آمده باشد بر تحریر صاحب جامع الرموز یعنی او را نظر کردن بفخذین و الیتین درست
و این تجویز بحسب ظاهر بدان ماند که نقال کشمیری در رفع [illegible] خویش میگوید و حاصلش بدان میرسد
که خمر بخش بود و لیکن چون بنی امیه در خوردن خمر مولع بسیار بودند و نسبت بصحبت ایشان آمد و رفت مردم بیش
از بیش بود و اجتناب ازان مشکل افتاد حضرات ائمه هدی تجویز [illegible] نمودند که بجامه ملطخ بخمر می شست و شو نماز [illegible]
گذارد و نعم ما قال الحافظ الشیرازی ع در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش
و در کلام فقرا نچه در تشبیه تردد مسئله لفظ بحسب ظاهر دیده می جهش در حقیقت بون بین است میانه هر دو زیرا که حمامی [illegible]
دیگر ملاز او اگر مور در رخصت باشد میسر و این امر اظهر است که عامه در انجمن خلفا و امرا اتفاقا دخل می یابد و [illegible]
بندرت حکم نتوان کرد بخلاف متعلقات حمام کما لا یخفی فکیف که تاویل کشمیری ثقال را خود متون احادیث ائمه
میشکند و پایمال مینماید چنانچه بخیالات خواهد بود که قبل ازین محققین قوم اقرار بطهارت خمر جا بجا زبانی هم کرده اند و مسکوت [illegible]
کاحادیث شان نص در طهارت است و اگر بران مقدار کفایت نکنی از امام اعظم و اقدم ابوجعفر طوسی که گفته اند
چنین مفتی بعد از وی پیدا نشده و از نجاست حالانکه این مکار غدار برای تحصیل علوم در دار السلام بغداد آمده

وتا مدتی در لباس اہلسنت خصوصاً شافعیت بودہ مردم اورا تعلیم وتکریم میکردند بمکر وفریب او از نہایت تقیہ ونفاق
فائدہ می بردند چون اورا در بلاد خویش مقاصد بہم رسید اہل بدع را بمذہب رفض وتشیع دعوت نمود ومعلم ملکوت حارثی ازیر
کا تعلیم نیست ومردم را از راہ میبرد ونمیدانستند که از مذہب تشیع ترویج میکرد قال اللہ تبارک وتعالی وقالت طائفۃ من اہل الکتاب
آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجہ النہار واکفروا آخرہ لعلہم یرجعون کہ مانند کعب ہم لیش کہ تا ان قرار اذ کرد حضرت امام ایں تشیع
توقع مدارید چنانچہ استعمال صیغہ تفضیل بران دلالت دارد واین معنی عظیم بود از ایشان که اہلسنت که ابوحنیفہ را امام اعظم گویند
کہ باید وحرفی بر ایشان نکردیم بلکہ بر ایشان منقلب گردانیدیم باوجود ظہور فرق باعتبار اصول شیعہ وسنی زیرا کہ اہلسنت چنانکہ
از ائمہ اہلبیت کسی را معصوم نمیدانند مجتہدین خود را نیز بخلاف رفضہ کہ ہمہ را معصوم دانند وبا ائمہ مجتہدین خویش را اعظم میدانند
مثلاً زرارہ گون بخت را اصدق الصادقین لقب نہادند وامام جعفر را بصادق یاد کنند ودر زیادہ خاص مناقب طبیعیہ
امام اعظم واقدم قوضح الفرق وضوحاتاما بوجہ مع ان الفرق بوجوہ لا تحصی بادنی تامل کما لا یخفی ہر کہ خواہد مادہ این اجمال
والتفصیل دادن او را باید مؤلفات احقر الانام را دیدن وخوشہ ہا از خرمن فراچیدن روی ہذا الشیخ الامام الاعظم المذکور
فی الکتاب المسطور باسنادہ عن ابی سارۃ قال قلت لابی عبد اللہ ان احباب توبی شی من الخمر اصلی فیہ قبل ان اغسلہ
قال لا باس ان الثوب لا یسکر ونیز باسنادہ از ہمان امام عالی مقام از ابن بکیر قال سال رجل ابا عبد اللہ وانا
عندہ عن المسکر والنبیذ یصیب الثوب قال لا باس ونیز از ابی سارۃ قال قلت لابی عبد اللہ انا نخالط الیہود والنصاری
وندخل علیہم وہم یاکلون ویشربون فیمر ساقیہم فیصب علی ثیابی الخمر فقال لا باس الا ان یغیر ذلک کما روی مسرحا عن
الائمۃ ان الخمر طاہرۃ وہی حرام من جہۃ الاسکار والنبوت لیس کمسکر قلیلہ بنجس واز مرور ساقی ودور جام
قول شاعری چنان یاد آمد ؏ بیزد وصاف ترا حکم نیست دم درکش ٭ کہ ہرچہ ساقی ما ریخت عین الطاف است
واز لفظ نخالط الیہود والنصاری کہ درین روایت ودر روایات دیگر ہست توان دانست کہ مخالطت حضرات
شیعہ مومنین پاک بابنی امیہ خصوصیتی ندارد پس مخالطت فرع بہ اصل ازین بیان نیز بہم رسید ونیز معلوم گردید کہ فقط بنی امیہ ایشان
را ضرور کہ منکر دانند کہ نزد یہود ونصاری نیز این طایفہ نقل مجلس شراب کنا یعنی ونیز ولیکن شاید بگویند کہ در بنی امیہ
عیب جمع شدہ یکی آنکہ وقت مردن فزع میشوند وبصورت وجسم او ممسوخ میگردند کما فی الاحادیث نقلا فی البحار عن الائمۃ الاطہار
بخلاف امت ابن سبا اگرچہ در زندگی ہم تر داولیای حسین عین خنزیر باشند نقل صاحب الفتوحات وہم یحکمون فی مقالاتہم شعبہ
دوم آنکہ اہل کتاب دشمن حضرت رسالتماب اند بخلاف نواصب کہ عداوت اہل بیت الجناب ومعلم جات رسالتماب اند
کہ روز ولادت قرآن مجید قبل از نزول بہ وہ سال آموختہ کما فی المناقب المرتضویہ للامامیۃ ومن العجائب انہ بلوہ شتر کامضار دشمنیز
کما کانوا منافقین فہذا من عاداتہم فی لباس المحققین کما ذکرنا فی ترجمۃ امامہم الاعظم فاعجبوا یا معشر المسلمین اما الاشتراک فہو ایضا مخدوش
لسبب التشیع حیث کلموا بان اہل السنۃ مشرکون لا دخالہم فی الخلافۃ غیر المعصومین علی فی المجالس وغیرہ واگر تبادل
دشمن حضرت باشند رفضہ نیز دشمن آنجناب از جہت خواہند بود زیرا کہ ایشان قطعاً ویقیناً دشمن مہاجرین
والنصار اند کہ نزد شراح کلینی مثل قزوینی اینہا امت حقیقی حضرت رسول مقبول بودند وہم دشمن ازواج

مستغرق تواند بود که چگونه بثبوت پیوندد که این اعضا جز بدیدن نفس به تخیل کرا و باوصف نکاح دختر تو با عمر ابن
ملعون مابین فی نشستند بحق مصافاتیکه میان او و این جوان خوبصورت و خوش سیرت متحقق باشد بجای
وشاید یکسی ازجنیان اشارتی کرده باشند تا ادوات تناسل کسے از میت کنده جدا کرده ببرد و دیگر آورد
زیرا که همه عالم زیر نگین اوست بلکه جمیع عالم را میسر بود و بهر کسیکه اشاره نماید از ملایکه مقربین اینکار بمعاد
طاعه بجا توانند آورد و تکلیف شیاطین جن و انس که زیاده تر در اطاعت و فرمان برداری درین امور
وهرچه فرماید برانند معهذا در هیچ جا و لیل از صحابه مهاجرین و انصار سابقین کسے باین واقعه لب بجنبانید
که من بچشم خود قطعا حکایت قطع رانیاب دیده ام یا بتواتر شنیده ام که امری بس عجیب بود والغرض تمام
حجت دانچه در خیال خام مجتهد طغام بشهادت همان جنین است نه ظاهر بیهان درج مدرج از ثلاثی مجرد لیکن
آمد بران مزید کرد و از انجا که این معجزه در مجمع عام بود و خلایق از هر طرف جمع شدند و در خلوت بیت
نیفتاد پس اتمام حجت بنحو بهترین وجه واقع شد و هر صغیر و کبیر دانست پس زنهار درج ثلاثی مجرد از کشف آن
و از اهم امور است که بناقصه شیعه بعد از ان مرتکب شدن هیچ ضروری نباشد کالا یخفی لیکن این امانت
در نفوس رفضه خبیث ضروری الاهتمام بود پس مقام انست که رفضه تقدیم تمهای لطیف بر مساعی مشکوره
یاد گردانند که تمامی همت والا نهمت خود را بر رهائی الجوان خوش طلعت و نیک اخلاق مصروف ساخته و بدین اهتمام
تمام نجات او را از قید و بند در خواسته و او را تعزیر باز داشته و امانت حضرت رسالتماب که بصیغه مطهر این
باشد بالاجماع انچنان ذلیل دانسته که خویش بدر گردانیده چنانچه بارها دانستی و بالاخر انجامش بور تحقیر
خواهد شد که بعین قمی در تفسیر اهل بیت که حقیقة اغاز و انجامش از شیطان سرحوب است میگوید که چون جناب
پیغمبر را نوبت رسد که از جناب مجلس به طلبند و سوال فرمایند که یا علی با ثقلین چه معامله کردی ریش
امام الائمه شیعه بمالد و در جوابش به خویشتن بیالد و فرماید که حق اطاعت و حفظ و حراست بجا آوردم فانظروا یا
اولی الابصار الی ما نقل نها لحمار عن الکرار الغیر الفرار و هو باعث غبط الرجال و المسلمة الکذاب رئیس الکفرة
الاشرار و انهم دال آن بس است که سرحوب لعین زنهار در هیچ وقتی از اوقات بر طور اسلام نبود و اگر چه رفضه تا امروز
فضلات محدثات آن شقی بمقتضای یاکلون فی بطونهم نارا نوش جان میکنند و الله در تمام بر بهر لقمه اش
فکلوه هنیئا مریئا لقد جئتم شیئا ادا و از این حکایت جوان انصاری که بحکیبی میان اصحاب بتصدیق قصه قطع اعضای
تناسلش و قتیکه خلیفه اول رفضه بیان فرموده در تصدیقش لب بجنبانیده و نگفته که من همراه ان صحبت شریک بودم
یا علی تو اثر تشبیه مرا راست فرمودی که این جوان همانست که عذاب ایشان از زبان سرور دو جهان شنیده و اعضا
تناسل او را که ببرید و مقام ونیک گاه آن بود که او را سزا بدهد که خلاف شریعت غرا العمل آورد حالا که وحی الهی
بر حضرت رسالت پناهی مرفوع بر کردن رادی فرا رسید که علاجش بجا دانند فرمایند علی مرتضی اعضای
او را بکمال احتیاط بخانه خویش نگاه دارد این سخن همین است که مصراع ع هر عیب که سلطان به پسندد هنر است

و این مضمون بدیهی است و در جمیع کتب معتبر موجود که هر که چنین است بر اصول مجتهد بابون بابوی است [illegible]
تا کی بر شیعه همه شیعه آن وقت را نمودن و پیدا ظاهر است کار ایشان دیگران بی روایت چگونه تواند بود معاذ الله فالا استغاثه
نفرین بر عثمان تکلیف است که وقت تقریر این لقب نکر نفرمانید که این درست نیست مگر سیاهی یکی کالاحیتی و همیشه خود او
باین لقب یاد فرماید عیاذا بالله و ایضا تا فرعون و دو موسیان را اینک گفتن و نیکان را بیدی یاد
فرمودن چنانچه از اصول شان برات عیان کردید پس عزت و حرمت این بزرگان را شمنان
اهل بیت بقدر ذره باقی نگذاشتند پس زبان درازی مجتهد کذاب مجل مسلمه دجال اهل سنت معاذ الله
انتهاک عزت و حرمت میکنند از عجایب خرافات خواهد بود پس ضرور است در تتمه مقام لسنترای این یافته
دیس را پیشتر. در قاتی چند از توقیعات بحار بلاحظه آوردن و آن را نصب العین گردانیدن و در
لعن و تکفیر او و آن مضامین را در جای خود ملاحظه آوردن تا رفته رفته هر کس را اینکار انتظار ور
یاد آمد فقلتی از آن نزد که سزای لایق بدگویان و تبرائیان چون درین زمان انقیاد نسبت
عدم سلطنت و وقوع ضعف در بند ولیست تواند مسلمین پس اکتفا بر قدر ضرورت ضروری باشد
تا این امور کلیته محو و منسی نکرد و وجه تخصیص نقل آن در بحار و غیره اعانت الزام است که در سایر این
و غیره مباحث کلامیه مرعی و ملحوظ است از عجایب غرایب دیگر آنکه درباره انقلاب اعتراض اگر
کسی ادنی التفات بکار برده تواند که بی کلفت یعنی بلا زیادت و نقصان منقلب گرداند و ترتیب مقدمات
دیگر حاجت نیفتد مثلا چون بداهة عیان شد که قطع آلات تناسل خطای است عظیم و گناهی است کبیره پس امر کاید
اعضا و نمودن تشبیه خلق خدا از حضرت سید انبیاء چنانکه دانستی زینهار عقل این قوم نیز تجویز نمیاند پس انتهاک حرمت
رئیس مجتهد بی تکلف قلب توان کرد و در حق او توان گفت قاتلها الله علی انتهاک حرمة الرسول
و آل الرسول خصوصا من انقطع نکر وعلت عمری که شاه عبد الحق لیے در مقام [illegible] مکیت
این کیا دیدیا و ضرور ندیدانم که عبارت شیخ دهلوی از ترجمه مشکوة شریف نقل کردن و هم عبارات
دیگر شارحین نوشتن که هر جا از اختصار کار تصنیف خصوصا در امثال این کتاب بمنزلی آید و اول الیسر
اخیسته عن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی گفت عمر که دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائما و من
بول میکردم ایستاده فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه یا عمر لا تبل قائما بول مکن ایستاده فما بلت قائما
بعد عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد رواه
الترمذی و ابن ماجه و امت همه اتفاق دارند بر کراهت ایستاده کردن بول تحریما یا تنزیها بجهت لازم
آمدن کشف عورت و نجس تن و جامه و ترک مروت و آنکه مولف میگوید رحمة الله علیه که قال الشیخ الامام
محی السنة رحمة الله قد صح عن حذیفة قال اتی النبی تحقیق به ثبوت شده است از حذیفه بن الیمان که گفت
آمد پیغمبر سباطه قوم جای کروپه گروهی را فبال قائما پس بول کرده ایستاده متفق علیه قیل کان ذلک لعذر

بعد از گفته شده است در توجیه حدیث که بود این بول کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده جهت عذری و این
عمل در عهد جاهلیت بود که بدر آمدن ملت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام علیه الصلوة والسلام که مبعوث
بود از برای تتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال زوال پذیرفته و بول کردن عمر رضی الله عنه یا از ابقای
عادت جاهلیت بود یا بجهت عذری که او را نیز عارض شده بود اما عذری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اثبات میکنند بعضی گویند دردی بود در استخوان صلب وی که بدان نشستن دشوار بودن و طاقت نشستن
نداشت و بعضی گویند که عرب استشفا میکنند و علاج مینمایند در رفع وجع صلب بایستاده بول کردن و امام شافعی رحمة
الله علیه برین رفته و حاکم حدیث از ابن عمر آورده که بول کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاده بجهت دردی که در زیر
زانوی وی بود کذا قال الشیخ ابن حجر بعض گویند عذر آن بود که برای نشستن جای نبود و بحکم ضرورت ایستاده بول کرد زیرا که
خاک از یک جانب بلند بود و جانب دیگر پست و نشستن بران ممکن نبود مگر آنکه بجانب بلند را پس پشت کنند و در زیر
هنگام کشف عورت لازم آید به جماعتی که از ان راه میگذرند و اگر جانب بلند را رو آورد بیم افتادن دارد و در سباطه در
غالب بهم و بلند می باشد و قابلیت نشستن ندارد و بعض گفته اند که فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز
و تعلیم امت بود و اسائی کردن بر ایشان چون اول نهی کرد که ظاهر در تحریم است خواست که بیان کند که نهی تنزیهی است
و در فعل آن نیز رخصت است و در عمر رضی الله عنه وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته است که ایستاده بول کردن نگاهدارنده
تر است و برایش تواند که در آن وقت او را علتی عارض بود که بدان ملاحظه میداشت که ضرر از جانب دیگر بدر آمد و باوجود آن نهی کرده
از آن و اما در فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاشا که مثل این توهم توان کرد و تکلم توان نمود و الله اعلم بعد از دیدن عبارت شیخ
دهلوی رحمة الله علیه آنچه در خاطر مجتهد پایون مقابلش از راه عاقبت اندیشی و کافر کیشی خطور کرده بود و تهمت محض بر آمد
و مجتهد سید خائب و خاسر گردیده زیرا که موافق این عبارت کلام در آن بود که اعذاری که برای فاروق تجویز میکنند در
اعذار شریف جاری است و لیکن بقای جاهلیت بعثت شریف از جهت ابطال آن و تکمیل مکارم اخلاق بود و همچنین عذر
اخیر که فاروق را اندیشه بود که در نشستن چیزی از پشت برآید و موجب حرج گردد در نماز و دیگر عبادات و منع از آن نکار
فرمود یعنی حضرت منزه است ازین امور که او می نشیند برای بول و حاجت غایط و مباد آن بیش آید پس اهل نظر را باید که موش
بر این شیخ تشنیع نمودن که سبب اندیشه فاروق را علت خویش قرار داده چنانچه در مثل هندی مشهور است چور کی داڑهی میں تنکا
و قصه اش چنان مشهور است که دانشمندی گفته بود که اگر خود دزد میخواهی اهل مظنه را فراهم کن و دزد را نشان میدهم بار مجلس
منعقد شد آن بزرگ همه را دید و این کلام گفت دادبریش خود دست بگردانید تا پاک کند دانشمند اشاره کرد تا او را
تجلوت بردند و گفتند دیده و رنه تراپیش همه رسوا کنم و بمه عار سیدند انصاف باید کرد که این ابحاث از صد سال در مکاید و مطاعن
رفضه دایر است و علمای فریقین در تایید و هر دو قدح آن گفتگو ها رانده لیکن یاد ندارم که غیر ازین مابوات و مقلدینش صراحة
یا اشاره کسی بر زبان آورده باشد و احدی مانند او رسوا نشود که اعرفته ضرورة و آوید لا و اسمی لفظ علت در
هر کتاب بمعنی مرض علی الاطلاق دیده باشی ایا امراض تن و عوی شتی محصور است در یک مرض که او را ولاد

در آن گرفتار اند خصوصاً باقر که از فرزندانش داروغه عدالت است و درین مرض انگشت نمای خاص و عام و روزی
حسب اتفاق بعضی از اولاد او را نزد احباب فقیر دیدم که قطع نظر از لباس خوبان هند به قسمی از زیور جسم
بازوی دلجویش مزین بود در دل گفتم شیخ در گلستان چه نیکو فرموده مصراع اینهمه زینت زنان باشد و گاهی ایشان
در خاطر میگردید که خط بلعلش وسیلتی دارد چه جای طوطی شکرستان است چه گویم که بر نوجوانان افاعیه
بعد از عیش چه تلخکامیها و تلهفها و تاسفها پدید آمد که اگر ایشان خاتم فتح را بینی فآزره فاستغلظ
فاستوی علی سوقه یاد میکردند از یمن آن حال با فال آغاز سخن را نشان میداد که انا فتحنا لک فتحا مبینا چنانچه
در حال هارون الرشید و کنیزه نو خریدش روایت کرده اند عجب آنکه عبارت شیخ دهلوی را با آنهمه سلامتی
که دارد با وجود قوت قدسیه اجتهادیه خویش که درین کتاب ضربت حیدریه خود مبین آنست حقیقة تفهیم نکرده
و آن برهان قطعی یقینی بر بطلان خیالات روبه مجتهد اصولیه موجود است جائیکه فرموده که در عهد عمر رضی
الله عنه وجهی دیگر نیز گفته اند که بقولش بول مذکور احرس است پشت راس تواند که در آنوقت او را
عارض بود که بدان ملاحظه میدهشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید و با وجود آن نهی کرد از آن و اقامت دلیل
بد بطور است که اگر معاذ الله مقصود آن بودی که مجتهد ممتحن المراقبین علی نفسه قصد آن کرده البته قول شیخ
که دلالت بر عروض فی الحال دارد و ثانی آن شدی و تفصیل آن محتاج شرحی است که جز الله کسی این
ره بردی مجتهد محتاج الیه نیست کار او شرح و لیطا آنا شیک میدانند انچه برا و از قردان دو هم میگذرد پس مراد از آن نقل
و نفخ است که آدمی را باقتضای بشریت فی الحال بهم میرسد و موجب خروج ریاح و بلغم و غیره از
پشت میگردد و با وصف آن چون فاروق کسی را دید که بول ایستاده میکند باتباع حضرت
صلی الله علیه وسلم منع نمود چنانچه آنجناب در این منع فرموده بود و مراد از فی الحال همان وقت
است که حضرت او را چنان دیده بود کما لا یخفی حال مجتهد در کیفیت اجتهادیه چه مانا است حکایت
افیونی که موی زهار می تراشید و نفاس چنان او را در ربود که عضو تناسلش بر زمین افتاد
چنانکه کسی را از نیمی خود در آنحال چنان راند که بینی هم جدا شد پس بیدار شد و بیادش آمد که خرمازه
بزدودی به شود عضو را بر جای بینی چسپانید و بینی بر شرمگاه چون مردم بعد از خشکی می پرسیدند گفت
که ادرنگ بینی برآمده بود و اگر مجتهد این سانحه رفتی البته بتعلیمه قوت قدسیه اجتهادیه بی منت مخلوق
آنرا اندرون بردی و امانت خود را الی الفس اشیا شمردی و بنا نال رسم تکرارانه طلبیدی پس گویا این نظم از
زبان او است ه بی منت مخلوق مرا روزی داد ه بتا از در خود بر در ایشان نشدم ه بعد ازین اگر
منور در خاطر مجتهد اختلاجی باقی است و در بعضی از خصوصیات میخواهد که تشفی و تائیدی را بشنود
بمرقات شرح مشکوة از ملا علی قاری بیست متوجه شود و محصلش در فارسی بشنود که مروی است از فاروق
که حضرت مرا دید در حالیتکه ایستاده بول کردم فرمود ای عمر ایستاده بول مکن نزد خطابی نهی برای

را از مقام تحقیق ناچیز دیده بیان نه دیده که چه قدر تفصیل در آن بعمل آمده که جا بجا بعضی از اقسام آن را
مجوز دارند و جمعی تجویز نکنند و صدوق شیعه وقوع سهو را از حضرت در نماز جائز نه پنداشته و دیگران
از ان انکار می نمایند و می خندند لیس غایة الامر گروهی از اهلسنت ممکن میدانستند بر آمدن حضرت
از نشست وقت نشستن برای بول و دیگران از ذکر آن اجتناب کردند و مجتهد بنا بر الحاد و زندقه
خود در فضلات و قاذورات افتاد و عیاذا بالله من ذلک و بر عادت خود در سوانح در امریکه بسوی
فاروق انتساب آن کرد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر میخواهی قدم خویش
فراتر نهی صحیح مسلم را برکشا و در شرح اندکی غور بفرما تا بدانی که ایستاده بول کردن از عادات
عرب عربا و صنادید ایشان بود اعم از ینکه بلاحظه جناب مذکوره باشد یا بعضی از ان که اجتماع
آن خارج از دائره امکان نیست در جاهلیت قوم عرب در محل عبارت چنانمیکردند تا بحدیکه طوف
را برهنه بجا می آوردند و درین باب حکایتها در کتب فریقین دیده باشی از آنجمله آنکه زنی آمد که حسن
و جمالش در عرب مشهور بود پس هجوم کردند هر یکی او را مشتاقانه در آنحال میدید و از غایت هجوم
بر حد گرمی افتادند و هر یکی پیام میداد و وا و خطبه کسی را قبول نکرد ای غیر ذلک در رسم بول قائما
در لسان تا مدتی مدید بود حتی که رواة بجناب امیر ع هم نسبت داده اند و من متحیرم که هر گاه همه عرب
و ساکنین حجاز شریف بت پرستی میکردند و مشرک بودند و خمر تمادی و معدودی مستثنی بودند
پس این امور را که میرسد و آن را که بخیال می نه آرد ببین که هر گاه بکمال خلوص توبه نصوح نمودند
که قول او تعالی [illegible] فعلم ما فی قلوبهم [illegible] از انست علو مدارج ایشان و آثار آن به پهلوی
عرش عظیم همقرین شد فرق انیست که بر اصول ما در همه اوقات دل و زبان همه از تصدیق [illegible]
بود بر اصول رفضه بد اندیشان تا وفات مختلف افتاد پس کار اخس حیوانات ست ایشان را همیشه جنان [illegible]
و شهادت ایزدی را از دست بر تافتن و در اثبات عادت شریف انچه در روایات صحیحه خصوصا از ارشاد حضرت
ام المومنین صدیقه وارد است در کتب معتبره مثل تحفه وغیره بیان آن موجود کفایت میکند که هر که گوید که عادت
و در حال قیام زنهار تصدیق او مکنید عادت آنجناب همین بود انتهی و خلاف آن بر وجوه مذکور محمول
کما لا یخفی قوله و عبارت حاشیه قاموس الخ روزی چند میگذرد که چون برین بحث نظر افتاد و
بسیاری از ارباب طمع را احباب فقیر بعد از وعده تقرب و فواید دنیوی بر انگیختند با این جمع آنچه بکیف
که تواند بود استعاره کنند خواه از قاموس باشد خواه از قانون بلکه آنچه نگویند که بسیاری از متعصبین
اهلسنت بعد از دیدن عبارتش مذهب شیعه اختیار خواهند کرد با اینهمه نشانی از ان بهم نرسید
و هر چند ارباب طمع زمین را با آسمان بدوختند و زنهار نه رسید و در ذکر مولفات جلال الدین سیوطی
بدست نیامد که دال بر حاشیه قاموس و قانون باشد اینقدر البته بعد از جستجوی بسیار معلوم شد

و شیخ بعضے از لغات یافته که ذکر آن در قاموس نیست درین باب رساله نوشته و هر کس خصوصاً مجتهد تا قلت
سال ازین جا نیست میداند که بیان لغت آتی در قاموس موجود ست پس شرط ذکر یم یافته نشد نشان خبر
از کجا و عمر فقیر درین شهر که مجمع بر خیر قوا انگشت برائے دیدن این حواشی مجهول بسر میشود تا امروز که سنه هجری
معتد بها یکهزار و دو صد و هشت و چهل رسیده بتلاش این امور رو ماند آن اتفاق ایم اثری پیدا نمیشود
و از هر طرف انواع گرد و غبار رسوائے بلکه ظلمت قبر لیسے روی دروغگویان و مفتریان را سیاه میسازد
من بعد دعوی تائید آن برائے تیز زبانی مجتهد ادعای دیگر ست ولیکن در امثال عرب آمده و بهر گوشے
از اهل نظر رسیده باشد که ثبت العرش ثم النقش فکیف که دشمن عقل و دین مدعے انتیعے باشد که
عبارات حاشیه قاموس و قانون موبدان البته در ذهن محبت قائل عجیب بوده باشد والعاقل و
تکفیه الاشاره تمام حیرت ست که هر گاه عمرها در طلب ماخذ هفوات مجتهد پیش اهل خرابات بسر شود و هم نرسد
و خود موبدان در ذهن محبت چگونه مرتکز باشد عنقریب درین نزدیکی آنچه از قیاسات فقیه و دلائل
رفضیه مرتکز خاطر ست زیاده بر جلوه افروز انجمن رفضه میشود و بیانش بر غایت ایجاز و اختصار آنکه
چون مرد با ایمان بر دو کتاب شیخ الطائفه را که تهذیب الاحکام و استبصار ست نیک ببیند و موجبات
غسل و غیره خصوصاً آنچه تعلق دارد بنساء ملاحظه کند تواند دانست که حضرات ائمه هدی شیعه را
چنانچه باید اجازت وطی نساء فی الدبر بتطییب خاطر داده اند بلکه از کجا تبیعے از آیات قرآنی باثبات رسانیده
فکیف در ایام عادت مقرری زنان که پر دانگی آن قطعاً عنایت کرده اند پس همه شیعیان عموماً بمقتضای
کل جدید لذیذ بهره وافر ازان بر میدارند و تقلید حضرت ائمه میکنند و در کتب طبیه دیده باشند که
هر گاه زن هم بدان عادت گرفت او نیز متلذذ میشود و بعد از وضع حمل بر فرزند ابون و مابونه
میگردد و ازینجا هم حکم توان کرد که هر صاحب این مذهب چنین ست و قبل ازین در آغاز این مجلد گذشت
آنچه دلالت بر آن دارد که بعض قدمای رفضه بکمال انبساط بلا کلفت از عادت مقرری خویش خبر داده
و حضرت ائمه نسخه مجرب برائے شان تجویز فرموده اند پس تبرعاً ذکر آن برای مجتهد ثانے و اولاد و شیخ حر
ترجمه در آغاز این مجلد نوشته شد ولیکن از هیچ کسے گوش رس نگشته که مجتهد بر ضروری ضربتی زده
و پوست کرسی را شتهر خویش گردانیده باشد چون از غایت انهماک درین عادت و لذت علاج ابنه
را گوش گروند علاجیکه با معتقد اهلسنت تجویز کنم چگونه بر آن کار بند شوند قیاس دیگر که منطقے بدیهی الانتاج
غالباً بدین اوراق ماده آن برگذشته باشد آنکه از روزیکه فاروق اعظم لفظ امیر المومنین بعد صدیق اکبر
بلقب امام گذاشته پس همه اصحاب آنرا قبول کردند حتی جناب امیر و نیز ائمه متاخرین خصوصاً حسنین و تیره داشتند
و خود در پیش شجاعان دهر یعنی محمد بن حنفیه که حال پهلوانے ایشان هر کسی میداند که عدیم النظیر بوده اند
وقتیکه برائے زیارت یزید در دمشق رفتند و مدتے بخدمت او بودند بجز از لفظ مذکور وقت خطاب بر زبان

اصول امامیه مثل بدیهی اولی [است] تو انگفت پس البته جناب مجتهد لاثانی غیر از حیله برای این سیاست توجیه شود
و نگاه‌بندید اورا کسی دیگر چه میتوانند کرد و امروز اگر کسی از این مجتهد الزمانی و دیگر آن انصار باب جهالت
و نادانی بعد از آنکه تقیه را شعار و دثار خود گردانیده‌اند هم در اعتقادات و هم در عبادات و معاملات توبه و انابت
در تمهید الیق آن نمانده که انابت ایشان پذیرفته شود مگر بعد از اصلاح و بیان حصول اطمینان به وقوع توبه
خویش چنانچه صاحب تصابیح و غیر او را اتفاق افتاده و بعد معرفت شد پس تحقیق کید ایشان خود ایشان را در
معرض هلاکت آورده و از دایره نجات دینوی بدر کرده و خود ادعای تقیه کردن ایشان بر دارند اجماعی قول
او تعالی بر هر کس عیان است که فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و هم حدیث مرتد شد که در حال انتقال اول بر منافق است
بعد از این اگر کسی در عبارت مبلغش شده امامیه دانی غوری بکار برده امور دیگر مستحق الذکر شد آنهم متناقض و
متهافت از آن بر می‌آید بر حرفی از الجمله مطابق مرسوم اکتفامی و درزم کافقا امامت انبیا را بنمودن ذکر
و خصیتین و نگاه داشتن این امانت در خانه هدایت کاشانه نسبت بتقبیر نموده بودند الف است که آنهم بر صاحب
ابواب الجنان که پیشوای اهل نیر السنت اثر میشود نه فقیر کمترین انام که بنا بر ضرورت الزام از کتاب تشیید مطاعن
اهل بیت او کسر شان رفیع شان نقل نمودم و در هدایت بروی ایشان کشودم و بحمد الله که او را زیست و
محمد علی هزار البحراری که در ارخود رسید که روزی او در کوچه گذشت که در آن صاحب جمال و لطافت و
اعتدال امکانی داشت و در آن ملا رفیع بعلت بدنی نزد او آمدی چون اسپ او را بر در شش دید بلطائف الحیل
داخل شد و بیاد محبوبه ملا گفت راست بگو که رسمش چیست گفته سه اشرفی یکی مجالسش و دیگر تحظ شنیعا که
یکی بنویسید سوم بعلم او و ملا چون و تقریرش شنیده است کام و زهر انزد همه سوا میکنند تا گفت یک اشرفی
بعوض جمال و مهم و فضل و کمالش را بجوی نمی‌ستانیم ورنه کرات ملا رفیع چرا نمیدهم ملا برخود پیچید و پیش او
منفعل شد و محمد علی سر خویش گرفت و ابواب الجنان را بر بلا ابواب النزل گردانید بالجمله در عبارت مجتهد
پس ظاهر است که حاجت سوای اینکه بعمر فاروق بوقت حاجت شان الخ وجه لزوم تناقض
آنکه بحاشی سابق دلالت دارد بر پوشیدن و این دلالت میکند بر نمودن و عبث هم لازم آید زیرا که
بدلالت عبارت کتاب ابواب الجنان که تمامش عنقریب می‌آید معنی اینست که جناب خلیفه اول امامیه بعد
از اجتماع مردم حقه سر بمهر را بر کشود و آثار معجزه ذکر خصیتین آن مرد جمیل الخلایق نموده ان عبث
محض بود چه اقتضای ضرورت بقول مجتهد این بود که معاذ الله بایستی نمودن بجناب فاروق در آنهم
بوقت ضرورتش که معاذ الله وقت خلوت بود و پس آنچه واجب بود در برخ ملزمین امام اول هنوز باقی از نهجبان
متروک ماند و معنی واجب نیست اجماعاً مگر آنکه تارکان معذب شود و در فسق بمیرد و اگر بلی توبه
بگذرد و تا اینوقت در هیچ کتابی ندیده باشی که او توبه کرد از ترک اینواجب معاذ الله که بعلم شریف نبوی صلی الله
علیه وسلم ضروری الاداء بود چنانچه خاتمه عبارتش بر آن اول دلیل است که قال انهم بحکم حضرت سید انبیا

ولی قسم شد الحال که اکنون لیاقت خلافت و ماده آن علی الاطلاق کجا ست تا به خلافت بلافصل اولیت آن
چه رسد و وجه عبث بر ظاهر است که مقصود بالذات امارت آن هر کسی را بود که حکم برجم دارو قبل الالت
چنین که البته مستلزم موتش بود نامیده چنین چنین که بالیقین بهتر بود از چنین رفضه که جناب سیده او را
تشبیه کامل چنین داده بود و الی غیر ذلک فان معنی حکمه حکیم الملوک ان الناطق افضل من الصامت کما عرفت
فی الجمله الاول و بالاتفاق جناب مرتضوی در آن زمان صامت بود اگر چه صاحب بوارق الجنان آنجناب را
مثل قاضی روز جزا مقرر ارد بد فاعتبروا یا اولی الابصار و بر ارتکاب عبث و لغو هم بقای امامت صورت
نمی بندد زیرا که چنین معجزه ظاهر شد اکنون خلایق البته مطمئن شدند و در دو بر حضرت فرستادند و عدم اطمینان
که رافضه او را امید انستند که معجزات را از انواع سحر بنی هاشم خصوصاً قافله سالار ایشان میدانند چه اعتبار که دو
و هم را بر مثل مشهور حضرت لقمان هم نیافت و انکارش از معجزه کمان بی تیر که در خرایج قطب الاقطاب رفضه موجود است
و مترجمین هم آنرا بصراحت نوشته اند پر ظاهر است پس کسیکه این معجزات را برابر کاهی نشمارد و انمودن ذکر چنین که امام
اول رفضه بدان کار لیست هزار احتمال تواند بر آورد کما عرفت ممنوع و در کلام مجتهد اجازت ضرورت رفتن خلیفه اول را
شیعه و نمودن امانت هم ظاهر است زیرا که مقید کرده با وقت حاجت در آن نبود دیگر بعضهم او معاذ الله وقت خلوت
و البته در وقت حاجت رفتن بر خبی درست نیست ورنه لازم آید انقلاب طعن تار و فی بجناب مرتضوی که شیء من
ورا الباب بر جای گذشت ایه رفضه دست سخن بر او دراز کرده و در کتب ایشان مبسوط است
و علما جوابش نوشته اند پس این تناقض دیگر پیش آمد کما لا یخفی و لا یفلح الساحر حیث اتی و اگر از کیا
در عبارت بلیغ مجتهد کما اشرنا تامل نمایند و درین عبارت بسیر و قایق و حقایق از
تناقضات کثیر جلوه ظهور دارد و شاید که اکنون سخن فقیر را از فضول دانسته باشد پس لیکن چون که
چون وثیقه یعنی فارغ خطی اعیانه و اقعه بریدن اعضای تناسل بود و در تشریف وفات شریف و بهم
در حضور ملایکه مقربین و املای جناب سید النبیین جا لیا در اشاره فقیر حط حقیقی باقیاند زیرا که مضمونش هنوز
بخاطر تو خواهد بود کای اعلی اگر چه کعبه را منهدم کنند ساکت باش و چیزی مگو و اگر قرآن مجید را پاره پاره
کنند خاموش شو پس اضافت بکن که وجوب حفظ و حراست جان انصاری که بلاریب مرتکب گناهی بود
از قرآن مجید و هم از کعبه شریعت را و بها الله شرفاً و عظمة زیاده تر بود در اعتقاد لا الله پس غور بکن که خلیفه اول
رفضه بر اصول البیتان از مقاصد شریعت غراچه قدر دور افتاد که امانت رسول خدا یعنی فاطمه زهرا را از
داد و از حفاظت و حراستش دست بر داشت الی غیر ذلک مما لا یتناهی و از برای حفظ امانت معلوم و جان
انصاری که قطع نظر از تمادی مرتکب گناه بود در تخصیص چه کوششها از ممکن قوت بفعل آورد و از اینجا که عبارات
البوارق المیزان را در رساله قدیمه بنظر بعضی از وجوه اعتنا نیاورده بودم بالکلیه تمامش مندرج کما اشرت الیه
مجملاً و هیئة منفصلاً و ما لیانه سند یاقی نماند لا جرم مناسب معلوم میشود که در مقام تمامش ابراد نمایم تا

تا کسی را لیت تسلط باقی نماند و هر شخصی بعد از دیدنش نقش یقین بر صفحهٔ خاطر خویش ببندد و مرهم حیله و ادراک بدست
ببرد ریشش محدثین شان که برای جبل فارسی فنا اقرار کردند بعد قصهٔ جوان انصاری که اعضای نخل
خویش را به تیره لوده در زمان حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم بود از اولاد انصار صورت
احوالش به زیور صلاح و سداد آراسته و همت بلندش از سر هوا و هوس نفسانی برخاسته بزیردستی قوت
بیان نفس اماره از بر دست خود کرده و روی دست وساوس شیطانی نخورده و پشت پا بر لذات دنیای
فانی زده بود و همچنان رقم طاعات بر صحایف اوقات میکشید و در شمار زندگی باحراز قصب السبق بندگی کار
میگذرانید تا زمان خلافت عمر بن الخطاب شد بسالی اراده حج کرد در وقت رحیل آن نکوکار از اهل یقین حضرت
امیر المومنین علیه السلام سفارشش بامیر حاج نمود و باعزاز و اکرام او وصیت فرمود بحسب تقدیر الهی آن جوان را که در خور
کمالش صورتی مناسب از سیرت کرامت کرده بود از اهل قافله زنی ویرا دید عاشق جمال وی گردیده در نوشیدن
شربت وصالش مدتی تلخکامی گذرانید تا شبی خود را بوی رسانیده پرده از راز خود گشود و بزبان لابه و حیا بلوغ
مراد خود نمود جوان گفت دور شو ای بانو و گرنه فریاد کنم در میان قافله تا ترا رسوا سازم زن ناچار بازگشت و در
منزل دیگر آمده زمزمه ساز کرد در تحصیل مراد نفس اماره دیگر باره فسونگری آغاز نمود جوان همچنان امتناع
کرد و در منزل سیوم آن زن بیک صد و یک زر و گردن بندی و دو انگشتری یاقوت که نام شوهرش بر آن نقش
با خود برداشته شب در وقتی که آن جوان مشغول نماز بود نرم نرم با سر انگشتان پا آمده آن صره را در میان
بار وی انداخت و بمقام خود بازگشت چون صبح شد و وقت رحیل رسید زن فریاد برآورد و دست بر سر
زدن گرفت اهل قافله بر سرش جمع گردیدند و سبب فریاد و بیتابی پرسیدند گفت مالی داشتم که دلم بدان تسکین بود
آنرا از من دزدیده اند کاروان سالار فرموده تا بارهای مردم گشودند و آن مال را در میان اسباب یکان یکان
تفحص نمودند الا آن جوان صالح که حضرت امیر المومنین علیه السلام سفارشش فرموده بودند و از غایت ظهور
صلاح و تقوی دامن عفتش از لوث طمع منزه و پاک میدانستند بنابر آن شرم میداشتند که اسباب او را
نیز تفحص نمایند تا عاقبت امیر حاج جهت تسلی خاطر آن زن نزد آن جوان آمده گفت مالی ازین زن گم شده است
بار مردم را بدان سبب میجوییم میخواهیم ابتدا بتو کنیم مجملا چون تفحص کردند آن صره پیدا شد زن گفت آنست
مال من چون نشان از وی خواستند نشانها یک یک بازگفت آن مال بزن دادند و در میان قافله آوازه افتاد
که دزد آن مرد صالح بوده است و ظاهرش چنانچه در باطن بوده نمیشود پس او را بسیار زدند و قصد کشتن
او کردند یکی از ایشان گفت این جوان را ابن عم رسول خدا بما سپرده است و سفارشش کرده سزاوار آنست که
او را مقید ساخته نگاه داریم تا وقت مراجعت او را بخدمت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بریم دار
که گرده آنحضرت را اختیار کنیم تا حد شرعی بر او جاری نماید آنگاه دست و پایش بستند و بر شتری افکندند چون
بمکه رسیدند او را همچنان بسته بپای کوه انداختند و مردم بگذاردن مناسک حج پرداختند تا از تپش آفتاب نعش

چون کباب بر تابه سنگ تپیده و از حرارت هوا پیکرش ماهی دریای عرق گردیده بود و در چنین حالتی آن زن
بیحیا نزد او آمده گفت کام من برآر تا ترا ازین عذاب ها رهائی دهم جوان پیچیان ابا نمود و زن مأیوس بازگردید
و در میان کوهستان بگشت اتفاقاً غلام سیاهی از مغیره دوچار شده با او کار شنیع کرده بعد از چند روز
آثار حملش ظاهر گردید بنزد مردم قافله رفته دست بر سر زنان گفت بدانید که آن مرد بزور با من زنا کرده و من ازو آبستنم
بگفتند چرا این حال نگفتی گفت نخواستم که خود را رسوا کنم اکنون که اثر حمل پیدا شد و کار بفضیحت انجامید ناچار اظهار
آن کردم تا شما را بران گواه گیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افکنده
می آوردند تا بمدینه رسیدند حضرت امیر المومنین علیه السلام باستقبال او از شهر بیرون آمده از پیشرو
کاروان احوال آن جوان صالح پرسید او گفت یا امیر المومنین صالح مگو که او دزد و زانیست اینک از
دنبال میرسد آنحضرت چون با آخر قافله رسید او را دید مقید و بر شتری انداخته امیر المومنین علیه السلام
آنشتر را امر نمود تا بدر مسجد فرو خوابانیدند و آن جوان را بمسجد آوردند و در پس دو قرة العین یعنی حسن و حسین علیهما السلام
را فرمود که بسقیفه بنی النجار روید آنجا در خانه بزرگی بنیاد در بکوبید زن صاحب جمال بیرون آید شما او را بگوئید
مرحبا بکما یا سبطا رسول الله بگوئید قاضی نشسته است میخواهد حکم کند میان تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگوئید
پدر ما علی بن ابیطالب مجملا چون زن نام امیر المومنین علیه السلام شنید گفت وا فضیحتاه و همراه ایشان
روانه شد چون بخدمت آن امام عادل و ممیز حق و باطل آمد آنحضرت فرمود در حق این مرد چه میگوئی گفت چه گویم
یا ابن عم رسول الله در حق دزدی که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و من ازو آبستنم و اهل قافله همگی بر این
شاهد حضرت امیر سلمان را گفت که بخانه حضرت رسول الله رو و چوبدستی آنحضرت با حقه که در فلان
موضع است نزد من آر چون چوبدستی و حقه حاضر شد آن زن را به پهلو خوابانیدند و گلیمی برو پوشانیدند و آن چوبدستی
را بر پهلوی او نهاد فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام بر تو باد ای جنین ساکن در شکم
حکم نطق آفرین زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید تا گفت السلام علیک یا ابن عم رسول الله
آنحضرت در جواب گفت و علیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پدرت کیست از او دست یا بنده سیاه است
یا سپید از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که بجز خدای تعالی خدائی نیست و پسر عم تو محمد رسول خداست
و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهی است از مغیره و میامن و او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا بحرام در رحم
نه بحلال امیر المومنین علیه السلام گفت بشهوت مادرت بود یا بشهوت پدر گفت بشهوت هر دو مردمان
فریاد برآوردند و رو بحضرت سید کائنات فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار میکنیم از خطائی که کردیم
و ظنی که بر این جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام آن حقه را سر مهر برگرفت و غبار ازان برداشت
آلتی خشک شده با دو خصیه ازانجا برآورد حضار از حقیقت آن استفسار نمودند فرمود آلت آن جوانست
چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بر سر منبر خطبه خواند و این آیت را تلاوت فرمود

بابنی کبیها اکلا ذات انجوان از مسجد بخانه رفته آلت رجولیت خود را برید جبرئیل امین آنخبر را بحضرت سید المرسلین
رسانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نزد او رفت جون از درد جان گسسته و آلت بریده در پیش وی
افتاده بود آنحضرت فرمود چرا چنین کردی گفت جون آیت زنا شنیدم از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را
قطع کردم پس آن طبیب علتهای درون آمد مرهم ریش جگرهای پر خون دست مبارکهای خود را بر آن
موضع مالیده در ساعت آن جراحت بهبودی یافت و این آلت را در این حقه نهاد و فرمود یا علی
عنقریب این جوان را بعد از وفات من چنین کاری بهم خواهند ساخت پس تو چنین و چنین کن و آنچه در آن
حقه است بمردمان بنمای تا بیگناهی او معلوم شود پس آن مخرب سنت و کتاب عمر بن الخطاب گفت
آن را سنگسار کنید که زنا کرده است معاد مقصوره در حضرت امیر المومنین علیه السلام او را از آن حکم
ناصواب منع نمود و فرمود که در این وقت او را رجم نتوان کرد چه او آبستن است در رحم او باعث هلاک آن
طفل بیگناه میشود پس ترک آن زن کردند چندانکه وضع حمل نمود و کودک را تمام سر کرد آنگاه سنگسار
کردند انتهی بحروفه بعد از آنکه بر تمامی قصه جوان انصاری و آنچه بدان تعلق دارد از افادات مرتضوی
احاطه کردی باید دانست که در خصوص گر بی در خاطر کمترین خلائق باقیماند بمقتضای قول شاعر زمانه عیر الهام
نیست تصنیفش :: دلم ز صفحه فرست برگرفت سواد :: از آنکه بعد برید نام نشانه شو بگره کشاده نگرد در طره
بیانش مفصلاً بمقتضی اسمائیست لیکن موجبش آنکه از جمله وصایای علامه دهلوی قدس سره العزیز که از ما احباب
شنیده ام بحمد الله که در این شغل از آن بالمره در نگذشتم این بود که در مقابله مخالفین منافقین تمامی دو
را یکبار بباید بر همین خاک مذلت و رسوای آبر سر ایشان وقعه نجیتن بلکه انکا فانا و ذر مانا فرمانا که حال ایشان
یقیناً قطعاً نابکاری است که لیاقت فهم قواعد شکار ندارند پس هنگامیکه نوعی صنفی کامل را دیدند عوعو سرای
جمهوری آغاز کردند بر روی محاثی آیند بلکه میگریزند لیکن از برای مذکور خاموش نمیباشند خود را از آن
معذور میدارند و ایشان از آنجناب بلا واسطه استفاده کنند که با وجود عادت ذکر کتب در بعضی از مقامات گفتگو
آنجا فرو باید سکوت ورزیدن تا بعلت هر چه تمامتر گویند که ماخذی نیافت و با قرار در آید پس از هر طرف هجوم نمایند
و مانند لشکر زاغ و زغن حاطه کنند و بانعوق و نعیق دماغ را پریشان گردانند که از مقربات وقایع است که چنین امر عظیم را
بفرقه حقه نسبت کرده و مآخذی نزد خود نداشته و هر گاه نام کتاب بعد از این انکار وقت مجلس مناظره یا تو تلبیس
چه بعید است انکار مخالفین بمیان آمده از عبارت نشان داده شود البته موجب فرار سوای مجتهدین تو انند بود
عوام طلبه هم خواهند دانست که مجتهد فقط بکاوتاری قدم در میدان مناظره می نهد از تصفح و تتبع روایات
بهره ندارد تا بکتب اهلسنت چه رسد و آنچه بگفتار در آمد تشریحیست که ابتدا و زمانه بمقتضای آنها شد در زمره مگر
گزنده کنندگان را :: دشمن چو بتیر میتوان دوخت :: لاجرم بمقتضای وصیت شریف در بیان خود در اعمدا از ذکر
نام کتاب با وجود ذکر اجمالی جوان انصاری آن بعبارت خود معذور داشتم تا مجتهد این قصه را از نخر ایشا

وسبب ننگ و عار دانسته تکبیر شد یا مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر آغاز کرد و لیکن چون
وقت درس ساله قدیمه که با جدار بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث درباره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شدند و باعث بر ذکر نام این کتاب گشتند و در تحقیق و تفحص چیزی از کم حوصلگی نخرد و سابق از ایشان
بظهور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بالضرور بر آمدن نام کتاب از
زبان شان طلبه کتب درسیه که استفاده از ان بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار این حکایت بعمل آورد ورنه آنچه من درباره استعجاب و استغراب این قصه تقریری کرده ام و آنچه بوجب
عار و ننگ سخت در او از ذکران بتقریب معلوم شد در نمیگذاشتند و صاف صاف میگفت آنچه از عادت پدر
و مقتضای او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعد و را استعفا از حضرت مرسلین وارد
میگوید آنچه دال بر امتناع وقوع آنست از حضرت موسی علیه السلام خصوصا از دیگر انبیا عموما انکار
از روایت آن مینماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت درباره نصب جناب مرتضوی باثبات
رسانیدم و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست و در اینجا ماخذ استعفای موسوی نیز بظهور آمد
بالجمله مجتهد خود ببانگ بلند میگفت که ما قایلیم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شیعه نیز دل
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود بریده باز برای استعاف
علاجش وحی الهی در رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم دست مبارک خویشتن بر شرمگاهش مالیده چون
در هوا نوعت زخم به بخیه باز بدست حق پرست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بدرجی نهاده
بمحضر پیران زده بحضرت سید الوصیین این النفس امانت لیسر و حکم فرمود که در ضبط وحی از انگاه دارند
الغرض مجتهد بنا بر اخبار طلبه از حقیقت حال این مطلع شد و از سر خطه عجیب و تیز زبانی در حق او چنانچه بر رسم
قدیم بابینی درگذشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از عجایب و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس اعتقاد در دلها قیاس کرد که شکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرایب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول ساز و باز و آمد و رفت آغاز کرد و روز بروز بیشتر شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوبان در اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد * بسا کین دولت از گفتار خیزد * فکیف که نسبت روز بروز صورت
صبیح ملیحش بچشم ببیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی بعون و طرز او چه مناسب بود که از
جوان بعد در آمد که او بیتابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیماری دل را می اندوخت نسبت
که سوز بس آتش قلبی را بتربت وصالش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر بگوش نشنیده که من از ترس
جوش شباب هم عذاب اعضای خویش را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سر بمهر نگاه داشته میشود پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای استنجات میبایست شد که فردا آخر بدین مبارک نبده الیسته دار

می ورزید چه جائز للمضطر مالا یجوز لغیره وما یجوز فی تدارک الوقت یتقدر بقدره دوم آنکه از قافله کسی را رفیق نگرفته
و میگفت که همین صحبت تو ازین بلا محفوظ خواهم بود که دارد همین دیده از دیده و شرم شد و این امر بسیار
آسان بود که خود رئیس قافله بسبب وصیت جناب امیر او را اعزاز و اکرام بتقبل می آورد و خدمت میکرد اگر او
ازین ماجرا حرفی میگفت سالار قافله او را در خیمه خود بالا دست می نشانید و زن همسایه تنها یافت که با وی آمده
کند و سلسله محبی بر فرزندان را جاری دارد سوم آنکه جوان با وصف تهمت دزدی آنهمه جور و جفا و ضرب
شلاق مردم بکشید و حرفی بر زبان نیارد که دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن
بوقت خاموشی حالانکه اینهم میتوانست گفتن با اهل قافله و رئیس ایشان زن طالب هوا و هوس بود
و بسبب عداوت شرا نسبت دزدی بهمین زر و نهالی بر انگیزاند و حال من بعد از شنیدن عذاب زنا بیان بدیهی رسیده
دو کس قریب رفته من در فلان وقت تو بانت و بشنوند گوش بر سخن او دارند تا من ازین تهمت بوجه شرعی نجات بیابم
که درین ایام متبرکه هم آمد و رفت او کم نمیشود فکیف وقتی که با مردم قافله زن مذکوره اظهار حال آن جوان نمود
و گفت که من البته چهارم آنکه ماجرای عجیب زنا بید بر همه انیست که این صالح را انقدر باد نماند که برای حج و ادای
مناسک از خانه خویش بر آمده و درین مصائب این عبادت خاص از دست میرود تا سال دگر می که خود
زنده که ماند و طفلان و مجهولی هم چنین نکند که مردم او را از زنند و قصد کشتن او نمایند چنانچه ملا رفیع گفت در
همه اوقات خاموش باشد و با وصف صلاح و تقوی حقوق قالبی را بر هم زند اهل صلاح و تقوی این حرکت
چگونه توانند کرد حالانکه بر صلاح و تقوی او همه متفق اند در روایت ملا رفیع ازان پرست پس از روح او
سوال باید کرد که این امر چگونه در صلاح و عفت و پارسائی او شمرده شود و چگونه عقل تجویز نماید که عفیف
و صالح این چنین ضرر اخروی را از برای دیگر تجویز کند لا حول و لا قوة الا بالله و از انجا که ملا معتقد این امور است
و پارسائی و زهد او را بر ملا میگوید پس چرا خلف چه تو انگفت ششم انکه بخیال عقلا نمی آید که مسجد شریف محل
اجتماع اولین و آخرین مسلمین مدینه طیبه باشد و کسی از اصحاب قصبه قطع را قطعا یا یاد نکند و نگوید که
این جوانی است متقی و پرهیزگار خایف از عذاب پروردگار الی آخر القصه مجملاً یا مفصلاً حالانکه حضرت امانت او را بکمال
احتیاط و حفاظت به سید او صبیا سپرده کوشش در این معنی داشته که مبادا این قصه نسیا منسیا شود بلکه باید که
شهرت پذیرد که حفظ و حراست ذات او اهم امور بوده هر قدر که مشهور سازند ضرور تر بهست پس امانت را احیاء
باید بنصب العین دارند ششم آنکه مورخین اهلسنت از چنین واقعه غریب حرفی ذکر نمیکنند و از اجتماع خلائق
وقت نطق چنین دستنگنای سخم مادر شش خبری بر زبان نمی آرند حالانکه ادانی کرامات و خوارق عادات از دست
نمیگذارند پس بسا تعجب باشد که چنین معجزه عظیم را کسی از ایشان بد قرطاس نگار نکرد بلکه بر زبان نیارد و دست
و قلم را رنجه نفرماید هفتم شان چنان بود که هر چه دال بر مناقب اهلبیت خصوصا جناب امیر باشد
بیکم و کاست نقل نمایند کما صرح به اللاهجی فی جوهر المراد و غیره فی غیره من اهل الرشاد و العناد و بعدها

و سبب تنگی و عسار و اشتکبر شدید بمصداق اِنَّ أنکر الاصوات لصوت الحمیر آغاز کرد و لیکن چون
وقت درس ساله قدیمه که با صدا از بزرگی اتفاق افتاد که بسبب این مباحث در باره شهادت حضرت امام حسین
رضی الله عنه شدند و باعث بر ذکر نام اخذ کتاب گشتند و بخصوص خبری از کم حوصلگی مجتهد و منافات ایشان
بطور آمد چنانچه در دیباچه این کتاب بسیاری از متعلقات آن دانستی پس بالجبر و بر آمدن نام کتاب از
زبان شان طلبه کتب درسیه که استفاده از آن بزرگ میکردند و اکثر اینها شیعه بودند تا مجتهد رسانیدند
لاجرم انکار این حکایت بعمل آورد و درینجه من در باره استیجاب استغراب این قصه تقریری کرده ام و انچه موجب
عار و ننگ مست مجتهد را از ذکران بتقریب معلوم معذور نمیگرداند و صاف صاف میگفت آنچه از عادات پدر
و بتعاقب او بود مثلا در حمام دیده باشی که در عقیده که تعلق بعدم در استعفا از حضرات مرسلین دارد
میگوید آنچه دال بر امتناع وقوع انست از حضرت موسی علیه السلام خصوصا از دیگر انبیا عموما و انکار سمت
از روایت آن مینماید و بنده استعفای حضرت سید انبیا از رسالت در باره نصب جناب مرتضویات
رسانیده ام و این بحث را قبل ازین دانستی حاجت اطناب نیست در اینجا ماخذ استعفای موسوی نیز بطور امد
بالجمله مجتهد خود ببانگ بلند میگفت که ما قایلیم بحسن و قبح اشیا عقلا پس چگونه تجویز کرده شود که شنیع نزول
وحی قایل شوند و گویند که چون جوان انصاری از خوف زنا اعضای تناسل خود برید باز برای استماع لذت
علاجش وحی الهی در رسید تا حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست مبارک خویشتن بر نشستگاهش مالیدند چون
درمان نوبت زخم به شد باز بدست تخی بدست ذکر و خصیتین او را از زمین برداشت و بدر جای نهاده
مجتهد بر آن زده بحضرت سید الوصیین ابن النفس بانت لیسر و حکم فرمود که در نعمت وحی انرا نگاه داد
الغرض مجتهد بنابر اخبار طلبه از حقیقت حال اخذ مطلع شد و از سر خطه مجیب مرتیز زبانی در حق او چنانچه برکم
قدیم بالبتی در گذشت و آنچه بران متفرع میشد چنانچه در جاهای دیگر از عجایب و نادانی او دیدی بوقوع
نیامد پس اعتقاد در دل باقی ماند که شکایت نقل سابق بدست نماند اکنون بعضی از غرایب امور که تعلق
باین حکایت دارد باید شنید اول آنکه زن از منزل اول سازد باز و آمد رفت آغاز کرد و روز بروز بیشتر شد
پس ضرور بود که جوان بسهولت او را می فهمانید زیرا که عشق خوبان امر اختیاری نیست بر نظاره هم موقوف
نمی باشد که گفته اند ع نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از گفتار خیزد فکیف که شب و روز صورت
صبیح ملیحش بچشم ببیند و بیتاب و بیقرار باشد که در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی نعوذ و طرز او چه مناسب بود که آن
جوان بصدد در آمد که او بی تابانه میساخت و میسوخت و غموم و هموم بیماری دل را می اندوخت و نسبت بخوا
که سوزش آتش قلبی را بتربیت و مالیش فرو نشاند پس بر ذمه او بود که میگفت مگر بگوش نشنیده که من از ترس
جوش شباب هم عذاب اعضای خویشتن را بریده ام و هنوز این امانت در حقه سر بمهر نگاه داشته میشود پس اگر
قبول میکرد جوان از مطالبه و تقاضای استنجات میبافت شد که فردا آخر بدین مبارک بنده البسته داکریا

نزد خواص و عوام ست با تفصیح نقل مشهور شتی نمونه از خرواری داند کی از بسیار هشتم آنکه ظرفا میگویند که جنب
چگونه در رعایت مناقب جناب مرتضوی تعلیل و تقال نمایند باین امر و امور دیگر که بیانش گذشته و تقیه می‌آید
و همه اش حرف بحرف دلالت بر جنون واضح یا جوان لغصاری دارد بلکه عفت و زهد و عبادتش را هنر بر هم
کرد آنچه یقینا بالاجماع موضوع ست التقصه را بعد از حکم بصحتش در مناقب آل عبا می پذیرد کما لا یخفی علی من
طالع تالیفه من طعن الرماح وغیره و هو موضوع باجماع الائمة موجه تم که اما مناقب عظیمه جناب مرتضوی
از روایات صحیحه نزد مدعیین فرزند دلای اصحاب عبا بمعرض ثبوت نرسید و تا علمای شان روایات موضوعه
را بجان و دل منحصر ند پس حقیقة پرده ناموس مذهب خوش در و بروی اهل دانش و بینش میدرند بحمد الله
تعالی نزد شیعه مخلصین مناقب اسد الله الغالب من بنی غالب آنچه بصحت انجامیده چندان بکثرت رسیده
که بیشمار ست بخلاف شیعه منافقین که ایشان را همین موضوعات و مختلقات درین موضوعات و مخترعات
درین مباحث رونق بازار ست کما لا یخفی علی اولی الابصار نهم آنکه مضمون این روایت بهر طور یکه با
کرد دزدی آنجوان بیگناه را متهم خواهند کرد ای علی آنچه درین قضیه نگاهداشته باشد بهر دم همانا بیگناهی او
پیشتر از ظهورش ثابت نشود دلالت بران دارد که حضرت این واقعه را چنانچه بوقوع آمد میدانست بوحی الهی
و عقل انسانی را تجویز میکند که جناب امیر از علوم غیبیه در خصوص مفصل خبر داده و قتیکه امامین همایش را باطلاع
فرستاد و آنچه بدان اختیار نمود به ترتیب وقوع پذیرفت و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان مطلع
نباشند پس چون از افعال جوان آگاه بود و هم آنچه بر وی گذشت از مصائب زد و کوب لاجرم در حقیقت
شکایت از خود خواهد بود از ماست که بر ماست خواه تهمت دزدی باشد خواه نسبت زنا که هر دو بسبب ملکیت
جوان بود چنانچه دانستی و اگر او اشاره با صل قصه نمود که زن طالب حرص هوا بود چون بار بار او
زندم بجهت عداوت مرا متهم گردانید غالب آن بود که بر مجرد قولش اعتماد کردند که او را در زهد و تقوی بی‌بدل
دیده بودند و بجهت سفارشش جناب امیر همه معتقد او گشتند خصوصا رئیس قافله و اگر مجرد قولش باور
نمیشد یار چه جست بر شرمگاه می نسبت تا بعد از نظر البته بین التجلی و الاستار باور میکردند که سخن او
راست نیست ورنه بلندی و پستی دیده میشد و بفرض محال اگر باور نمیکردند عمل بر نقل مشهور شرعی
مینمود که الضرورت تبیح المحظورات آدمی وقت ضرورت چها نمیکند به بین که چون فاروق بسیف تسل کرد
خواجه سرای که همراه ماریه قبطیه از مصر آمده بود بحکم ضرورت هر دو زانوی خود کشود و فاروق نکیر
نمود که سبب برائت او شد کما نقله المجتهد فی هذا المقام نقل فی الدر عنه عند علی کرم الله وجهه والتفات
کالبرق الخاطف نظر کردند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بشارت دادند بالجمله خود اهتمام لطف
اول دلیل بر آنست که حضرت میخواست که این واقعه شهرت یابد و بیگناهی او بر خلق عیان شود و علاج
پیش از واقعه بر طور امامیه نموده آید و از نیجا هم حکم میکنیم که رفقه بر تجاهل حضرت فاروق چه تو دنیا از اقرارات

می باید داد میگفت معاذ الله قبل از آن وحاشا که نزاع دایر شده باشد اجماعا پس مرتبه عیان سید که
که هرکسی میدانست حقیقت مسئله را لیکن چون جناب امیر را خبر بود از حمل او وحال جنین پس بمقتضای
اصول اهل فضول بر جا لیش رحم آورده وزن را دران وقت از رجم باز داشت که بار دار است اعلام از آن فرم
وفاروق سعادت طاعت شکر گذار شد وگفت لولا علی لهلک عمر توا ضع کند هوشمند گزین نهد شاخ پر
میوه سر بر زمین پس باقیماند آنکه اعلام از اخبار ثقات بود یا بطور کرامت وفراست هر دو محتمل است و صدور
کرامت وفراست از علامانش بعید نیست وصی المصطفی حقا امام الانس والجنة فلیحفظ هذا التحقیق فانه لا
یشوبه شیء من التشکیک دوازدهم آنکه آنچه واعظ قزوینی رئیس النواصب بخاتمه حکایت موضوعه در حق جناب امیر
احسانی متکثر وگرامی غیر مترقب بکار برده ولفظ معمار مقصوره دین آورده اگر بر اصول اصیله اهل سنت است
پس کسی از متبعین حضرت را چه مجال که در آن گفتگو نماید واز در اعتراض درآید که بی دیوار ایمان بود
کارش ولی شد حارد از چار یارش واگر بر اصول خود از راه قصور نظر گفته پس توان گفت که اگر حکیم
گفتی باز در توجیه آن افتادی که ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر یعنی تقلید لعور المحدثین را در کار
مد نظر داشتی عجیب نبودی زیرا که اخباب بر قتل حضرت زهرا کما فی علل الشرایع للصدوق سکوت تمام ورزیده
واینهمه هتک حرمتهای ناموس اکبر را بچشم خود دیده وازجای خود جنبید بعد از آن چون بخلافت فایز شد ملک سابق
از دست رفت وفتنه بر فتنه بین المسلمین پدید آمد تا بحدیکه رفضه انخلافت را معنی گفتند وبیان کردند که احکام اجتهاد
غالبا بتقلید شیخین اتفاق افتاد پس هرکسی بعد از دیدن کتب شیعه وبر جواب تا معنی قزوینی معتقد کلینی مصراع
مثنوی بر زبان آورد مصراع این عمارت نیست ویران کرده اند بخلاف فاروق اعظم که دین اسلام
بتقویه او قوی شد وجمیع محدثات در سوم کفار ضعیف گشت وسلطنت کسری وقیصر درهم شکست واگر باور
نیاید باید بتواریخ رجوع آوردن در رساله سلطانیه که فاضل کرمانی نوشته ودر ایران هم متداول وهم مطبوع
گشته مطالعه کردن که در آنهم این اعتراف موجود است واز مضامین عباراتش چنان بر می آید که چون خلفا
ثلثه در بر طریقه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتند نور اسلام بر بلاد احاطه کرد وظلمت کفر بر طرف شد
هرگاه کلام تا اینجا رسید امور دیگر را که هنوز در زنبیل روایت واعظ قزوینی موجود است وایجات آن
روز افزون است از تعداد وشمار بیرون بر نوکار وات ناظرین مناظرین گذاشتیم ونظر در اقوال آئینه مجتهد
اصولیه بنا بر عجلت ضرورینه داشتیم قوله شعر فهمی عالم بالا کج حق اینست که با هرچند تحامی الوازم وعوارض
مذهب رفضه وافتادات ائمه را در کتب ایشان بیشگانیم ولاالفقد متخالف
ومتهافت یافتیم که سعی واخر شیخ الطایفه امام اعظم اول امامیه در انتظام مذهب تر الیکانست حتی که
اهل تحقیق یعنی ملا حسین وفقهای نامدار کامگار جا بجا نیز اعتراف بعجز وقصور ادمی فرمایند وکتب محققین هم بیان فهت
دارد وشارحین دینخجله عرا گر بی است گاهی به تاه قاه میخندد وگاهی بملاحظه آن نبول تیوری می کرید یعنی توجیه

برپا کردند و بسیاری از اصحاب خود در آن مجمع عظیم گواهی میدادند و میگفتند که این تهمت بیجاست
بلکه نه حاجت باعجاز بود نه حاجت بارادت ان امانت فالعجب و ما ادریک ما العجب اصول و
فروع دین و ملت همه دیالا شود کما عرفت مرارا و جناب امیر نه معجزه نمایند نه نفی را از زبان
نصوص بر زبان ارند و درین امر چندان اهتمام بکار برند و هم آنکه آنچه بکلای واعظ از راه عداوت
و نفاق کلمات بی ادبی در حق فاروق اعظم جا دیده و حق اینست که او مصداق شعر مشهور خواجه
حافظ شیرازی رحمة الله علیه ست واعظ شهر که مردم ملکش میخوانند * قول ما نیز همین ست که او آدم نیست
از دایره انسانیت بدر رفته و کمال عصبیت از برامی خود ثابت نموده بر سر آنکه تحقیق مباحث دینی از قرآن مجید
و حدیث شریف و تشیید علوم شرعیه آنچه بکوشش و توجه فاروق بظهور رسیده در هیچ خلافتی
بوقوع نیامده پس بر سر محراب و منبر و زیر حضرت پیغمبر را چنان گفتن و در حق او بی ادبی اقدام
کردن سواد الوجه فی الدارین ست و کذبی ست که نزد هر صاحب دانش و بینش پیداست
و این تیز زبانی و بی ادبی را هیچ منشا نیست مگر فسق و فجور این واعظ مشهور بلکه ما بونیت او
چنانچه قبل ازین بالهام محمد علی واعظم سبکدو دینار عیان شد و انهم بظهور پیوسته که او لایق خطاب
خانه نگر بخطاب حافظ شیراز ع برو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است * یازدهم آنکه استقبال
امیر المومنین برای آن جوان رئیس الزاهدین و عمار تستر مش کشیدن و او را در مسجد شریف آوردن و
زن را بفرستادن هر دو فرزند دلبند خویشتن طلبیدن و خلائق اجمع ساختن و سلمان فارسی را برای آوردن حقه
امانت روانه کردن و عصای حضرت سید انبیا را طلبیدن و استعن و المعجزه عظیم را مرتب گردانیدن بالانفراد یا مجموعا
دال برانست که حضرت امیر تغلوی را در خلافت فاروقی حاکمی بود بالاستقلال که بی اعلام بخلیفه تا بدایره خصومات
فیصله چنین واقعات مشغول میشد و رفعه تقیه آنجناب نا چاری و بیش نظر وازند و آنجناب را از مجتهدین
در آیات خلفای راشدین شمارند پس این واقعه بعنایت ایزدی اعتراف کاذب قوم کذاب لیشان عیان شده
طعن بر فاروق که او دین را خراب کرد و انمسئله جاهل بود که رجم زن بعد از وضع ولادتش میباید نه قبل از آن
پس بعد از دیدن چنین معجزه عظیم یعنی نطق فصیح جنین و جواب سوالات امیر المومنین این هم از عجایب و غرایب جمع آید بود
فانه لا ینسب الی الاطفال و المجانین و فالک ظن الخاسرین سبحان الله کسانیکه وارثان جنت الفردوس و معصوم
باشند و نص علیهم ابور در نزول و مصداق آیات مدحیه دیگر کما عرفت فی المقالة السادسة مفصلا در حق ایشان چنین
خیالات خام نمودن کمال حیف خواهد بود چنانچه شیخ در گلستان میفرماید و ماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست اگر از
رفیع الرعیلین امیه حد دریافت که معاذ الله مستلزم کذب حضرات ائمه معصومین ست و موجب لعن علمای منافقین اما
واقعه دیگر که بر زنی زنا به ثبوت رسید و خلیفه ثانی ست که او حامله است پس ممکن ست که دران عصر و در هیچ بلاد
لیکن ثبوت حامله انمسئله در اینجا هم نخواند شد و رد قیل و قال لجوع میآید که جناب تغلوی میفرماید که رجم بعد ولادت

مشهور زبان زد عوام و خواص گشته ـ در مذهبی که باشد لعنت نباید زد مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم پس کرده
لعنت میان ایشان دایر شده و از عجائب اتفاق آنکه در محاورات گفته میشود که فلانے امر خورده
و مرادے گیرند که بزرگان را بد میگوید و در حال شاه جهان بادشاه دهلی نوشته که ملا دو پیازه بخدمت
حاضر جوابی و بذله گوئی نامزد شد تا بخدمت و امتحان شاه ایران در آمد روزی مناظره خر بیان
قرار یافت خر وی بانگ کرد شاه پرسید ملا بگو که این خر سنی است یا شیعی گفت شیعی است فرمود
از کجا دانستی گفت قسم بپای تخت حضرت که بارها دیدم که گهه میخورد بادشاه و ارکان سلطنت خموش نشستند
جواب دادن و نیز در تواریخ گفته اند که روزی در شکارگاهی کسے خواست که باز را زبر کرگسے سر دهد بادشاه منع
فرمود که شاید زبان حضرت پیغمبر دیده باشد که مشهور است که عمر کرگس دراز میباشد ملا عرض کرد که
خاطرم جمع شد گفت چگونه گفت چون اینقدر از مراعات ادب درباره جانوران آن زمان نسبت به
در حق صحابه کرام خصوصاً بخوابه سرور انام بطریق اولی خواهد بود فرمود که سهم بد گوئی محو شد پس
از اینجا حکم توان نمود که هرگاه مجتهد الزمانی در این شهر بدو رنگی و اعتقاد مشهور اند و بدین معنی لغیلواز
مناسبے تمام دارند حتی که صاحب وسیلة العصاه در حق طایفه مذکور این مثل آورده مصرع ع چون
غلیوازی که شش بماده و شش نر است پس توان دانست که مجتهد اول بخوردن بچال غلیواز شیرین کام
شده اند تا این عبارت آورده اند که شعر فهمی عالم بالا معلوم شد حکایتش می آید و لنعم ما قیل ـ حسد چه می بری
ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است و حکایت زبان زد مردم آنکه شیخ سعدی
رحمة الله علیه در وقتی این بیت نظم کرده بود ـ برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار و این بیت به درگاه الهی مقبول شد و نورانیت آن بعارف شیراز محسوس گشت
گویند که یحیی از اهل هوش دنیا پرست طبع خود را آزمود گفت ـ هر گیاهی که بر زمین روید وحده
لا شریک له گوید پس رو بجانب آسمان کرد و منتظر آثار قبول گردید تا عطسی چنان رسید که بحیوق فلکش
قرار رسید ایرا و این حکایت بعد از آنست که کفر و زندقه ائمه عظام مجتهد و مقتدایان او از بصیر و خبیر لعین
کسکان بگوش و دهان شان شاشیده همچنین معتقد و غیر معتقد زبانی علما در مجرات و افادات ائمه معصومین از کتب
معتبره رفضه مثل رابعه النهار انتکار ساختم چه جای مجتهد فلا العقل قوله دلالت بر تحریم ذکر غیبت و دیگر
احوال آنحضرت با لقاب شریفه مختصه ندارد و التخیاران بزرگی مجتهد الشیعه باید دید که در رساله قدیمه نوشته
بودم که ذکر نام صاحب الزمان را رفضه در اصول خویش کفر نوشته اند و هنوز اکابر خویش را صحبت آل
بیت میشمارند حالا در این اوراق واضح شده که نزد شیعه هرچه از ذاتیات امامت شد نسبت ما و تعلق
دارد که کوکب دری شمس بین النجوم است و هرگاه امام غزالی برای بند و نسبت مذهب فی النجام عوام نوشت
که حاصلش بدان میرسد که محقق را فقط باید واقعه شهادت ذکر کردن و بیرو واعظین و غیر واعظین از التحقیق

بهره ندارند ذکر ان و ذکر مشاجرات صحابه حرام است و او را منکر شهادت میگردانند بلکه تمامی اهل سنت را منکر
شهادت حضرت امام حسین میدانند و خطب و کتب ایشان و ذکر آن را محمول بر تعمیه شان می پندارند انتهی حاصل
مقصود آنکه باید آن مردم را از زیر زمان گرفتن و طعن شان نمودن که ذکر نام چنین امام را کفر میشمارند و معلوم نیست
که ذکر غیبت امام را چه مدخل است که تعرض بدان مینماید چون ذکر نام و ذات ایام کفر باشد از عوارض چه
چه نام توان برد پس اگر غرض اینست که هر چند ذکر نام کفر نیست و لیکن امامیه ذکر غیبت و غیره میکنند کافر
نمیشوند گوییم امام غزالی غیر محققین را منع میکند از بیان واقعه نه عموما هر کس را اگر چه محقق بوده باشد
و بار بار این ندامت بر روی کار آمد و لیکن عدیله شیعه هنوز قبول ندارد پس هیچ غباری و اعتراضی نیست و
و لازم نمی آید از تحریم ذکر شهادت بر و اغلط انکار شهادت حضرت امام حسین مطلقا کما لا یخفی اطراف
آنکه ضمیمه کلام منافق هم دلیل آنست که اول امامیه اجازت نمیدهد که نام مبارک بر زبان رود چنانکه خود تش نوشت
و اگر ذره از مودت این دو مان داشتی بجای نفی اثبات بر نگاشتی و نقاره علم گذاشتی بلکه مقرین متهم بفرض حقا این کافر
میشوند و بدیقولون علی ابائنا الیما و سیصلون سعیرا و این خود از دیربات مدعای ما بود که امامیه از نام نامی
ایشان متنفر هستند که شیطان از نام این بزرگان و هیات نیست که حضرت امیر بلغا نهج البلاغه فرموده اند
در مقام کلام ابلغ انتظام خویش در حق مهدی یان دکنزه گویا ن کرباقمر احد فوجبانه الاوقد ظهر فی فلتات لسانه الحاصل با آنهمه
تصریحات قول مجتهد که امامیه نام نمیگیرند بلکه ذکر غیبت و مانندان می کنند یعنی تقلید بزرگ بزرگان خود است
که تیر حاسد تشکاف تا سوفار غرق شد و آن بیچاره بگفت خدا این واقعه را دروغ گرداند و خود مجتهد از صاحب
کشف الغمه چنانچه گذشت و باز می آید مفصلا در حال مشایخ نقل میکند آنچه دلالت بران دارد و هم در شیخ یعنی
طبرسی و مفید در طایفه شیعه ابن مطهر و شیخ حلی بوده اند پس دانش و بینش تر برین مجتهد ختم شد القصه هر کتاب
در سیر و اخلاق حسنه تصنیف شده خالی از مناقب حضرات اهل بیت و بر انگیختن بر محبت ایشان که نهایت کار رش
اتباع این بزرگان باشد نخواهی یافت و اینکتابها چنانچه در تحفه کرده الا که دیده باشی بعیدها و هزارها انجامیده
از موطا تا کتب متاخرین و اگر تتبع و استقرار کرده شود خود علمای شیعه مثل جیاد و غیره را نیز در مناقب اهل بیت
گفته اند و چگونه چنین نباشد که اهل حبال الله اهل البیت نامیده اند و امامین را گوشوار عرش رب العالمین نامیده اند
و در کلام امام غزالی نیز مفاخر و مناقب این بزرگان بیش از بیش هست و استفاضه آن بر زبان سلف و خلف
بتواتر و اتصال جاری است و در کتب عقاید هم ماثور و مذکور سجد تکی وجوب محبت و اتباع ایشان که عمده این
باب است بدلایل قاطعه و براهین ساطعه مبرهن است و همه علمای ما در بیان آن مساعی نموده اند و صفت تقدیم ساینده اند
شیعه را برای اتباع طریقه اهلبیت بر اتباع اهل بیت بر انگیخته اند و در این ابواب فصول چه تاکیدها و وعیدها برده کار اند
و از مارقین ناطقین ماثور گشته و در عین اختصار و ایجاز بر گزیده تا انکار از غایت عناد اهل سنت را ناصبی نام
نهاده اند خود از اصل محبت و مودت اهل بیت غافل اند حق تعالی بر مسلمانان ایران مهر اندوزند گرداناد

فرق نیست که رفتند درشکر وجود خود زور رشق مضمرات خویش لب بسیر میبر وند و سپر تقیه بر روی خود گذاشته بلی بسیر استطراق
اندو اثرا خود بر زبان نمی آرند تا مبادا از زیاده تر موجب رسوائی شود و اهل حق بعد ثبوت دین اسلام و اظهار حق
باتباع جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا روحی علیه الفدا التقیه حیدری می آغازند و به بیان صاف
صاف چراغ تحقیق فرا راه مسترشدین روشن می سازند لعنوا تیکه بهمه از آن سابقا و لاحقا ذهنی پس از تحریم
ذکر شهادت آن امام همین معلوم کماز بهمت علیای خودش عقاب خود انمردم را از دوزخ بر اصول شیعه بر آورد
که قلوب شان پر از محبت شیخین مکرمین بوده است و اعمال دیگر شان ریا و سمعه قیاس انکار شهادت حضرت
کردن هیچ از قیاس الصبیر خواهد بود که الی و اسنیکر دگان وی الکاذبین معهذا اهل سنت در ماده مذکور
که هر چه موجب اهانت و تحقیر باشد برای اهلبیت عظام و موجب عداوت اصحاب کرام باشد از آن
اجتناب باید کرد و متمسک بآیات قرانی و احادیث متفق علیها از حضرت رسول ربانی هستند بخلاف
مجتهد که لتشهی نفس ماره را بر گزیدند و هر دو یکه رفتند غیر عربی نیافتند و نیز نهار نور ایمان بر تحقیقش که
علی تشکیک بود نیافته از مدلی بدین هفوات منعوه گشته که تحریم مذکور مستلزم انکار ابوحامد غزالی بلکه
دیگران نیز از شهادت است بلکه یزید شقی نزد شان اصولا معاذ الله بهتر از راشدین است کما ذکر تاقی
یدها الاوراق مرارا و تلونا علیکم لیلا و نهارا و در هر کتاب فن ظلم و فسق یزید مذکور است و اینقدر متفق علیه
نزد هر کس بلی اختلاف در کفر و لعن اوست باسمه کما ذکر فی الدفاتر المبسوطا اما آنچه گفته که این الفاظ
قایم مقام اسم مبارک الخ لیس دلالت دارد بر کمال سفاهت و حماقت مجتهد زیرا که اگر بجای اسم
است بخشکه آنچه کار از نام بر آید از اسم پس باید که لعنت بر آن نیز داير باشد که اذا ثبت الشی ثبت بلوازمه
زیاده برین نیست که در وراثتش به علمای طایفه برابر باده خبیثه زراره بنا شده و نیز نهار اینها فی اشتباهی نماند
که خواسته بود آن مطرود که حضرت امام صادق مصدوق را مجوسی گرداند که هنوز بطور وظیفه
لعین القاب بر زبان نالایق حالیه جاری که نزد شان حکم نام دارد و ذکر نام موجب کفر است اگر به سبب لعنت بهم
اینجه از آن اقرار کرده جان رو سیاه او را در پیش آمد و آنچه گفته که غزالی که تحریم ذکر شهادت انحضرت
نموده علی سبیل الاطلاق نموده جوابش نزد اهل التحقیق بجز این چه است که لعنة الله علی الکاذبین لعین
لعنت در حقیقت از دهان خودش برمی آید و بقول علی فاد رحدود الاشیا که الا یرفض فواره لعنت که از
رهنا دختر نکوهش و تصریت می خیزد بر خودش می ریزد زیرا که عبارت امام ابو حامد غزالی را
بجائیکه نقل نموده بقید و اغلاط است بالاتفاق و از اینجا سلب حافظه مجتهد صاحب قوت قدسیه مدعی نیابت امام
ربانی هویدا شد سبحان الله بعد از دیدن رساله قدیمه هوش و حواس او گم گردیده باز این کاسه
سم خواسته که جوابش تحریر نماید و ندانسته که اگر بعینه هفوات عبارت نمیکرد قدری حالش مخفی میماند
اکنون که نوبت بدین رسوائیها انجامیده بلقای تلمیعات او در اختفا ممکن نیست راست گفته اند که نادانم

جز خاموشی علاجے نمیباشد و اگر او علاج دانستی نادان نبودی و بعبارت دیگر نیز باختلاف تعبیر می توان گفت
که تحریم و منع از ذکر نام نامے حضرت صاحب الامر عجل الله ظهوره علے الاصول المنافقین و اخبره الله تعالی
لتمنے یوم القیامة علے اعتقاد المومنین زیرا که ظهورش بر گمان اکثر اهل الحاد و زندقه موجب وبال
قرآن مجید و سبب هرگونه ظهور محدثات است چنانچه پاره آن درین مجلد یافته باشی از کتب دیدان و نیز
هم خوابگان حضرت رسول مقبول و فضیحت و رسوائی امهات المؤمنین پس دعای عجل الله ظهوره اول
دلیل بر نفاق و دشمنی اسلام و دین است اما آنچه گفته اند که ممانعت ذکر نام و آل بر آن نیست که ذکر
غیبت و امثال آن از احوالش با لقاب مختصه حرام است منافی آن است که بعد ازین خواهد گفت که این
الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت نجیبکه ذهن سامع بطرف کسی سوای آن حضرت انتقال نمیکند
با معرفت بیانه و لا نسلم که دعای تعجیل ظهور و اقرار با مامتش در ادعیه ماثوره از عترت طاهره برای این
شخص که بربادی دین اسلام از وی نقل مے کنند کما اشرنا الی مفوجه وارد شده باشد و نص علے
هذا القبیح مهدی و صاحب الزمان الی غیر ذلک که گفته اند مصرع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی
چنین شخص که پاره از اوصافش شنیدی مهدی خواهد بود یا دجال که ناموس اکبر حضرت پیغمبر را بباد
دهد و اقامت حد و تعزیر بر او نماید با وجودیکه در قرآن مجید عفت و پارسائی و ایمان و بزرگی
و قطعیت جنت تصریح فرموده باشد باعتراف جهابذه علمای این کرده چنانچه در مجمع البیان است
و شاید که بالا گذشت و از نمیقامات نظهور میرسد که عترت طاهره البته خلاف ان ارشاد کرده
باشند چنانکه این طحیه زندیق آرزوی آن دارد از استیصال بنیاد دین شوا و العنه و جهه و وجوه مقلدیه
فی الدنیا و الآخره و ذلک جزاء النواصب المعاندین لتیسیر عجیب شیعه آنکه حبیب مصیبه در نام و ذات
آن شره فواد رسیدن بوهم گفتگو دارد و لو آنرا یاد و صاف می بری و درین لطایف حیل برده
مذهب خود زیاده ترمیدارمی و بعد از یوسف فروشی القصه خاتون نرگس علمای شیعه بهاز عفران
راز کشمیر نظارگیان را نموده اند نخارف و دنیای خری و دعای عجلت ظهور و فرح و کشایش
شیعه چگونه در دتر بان تداری که لکوک دراهم و دنانیر شیعیان عراق و خراسان در زمان
قدیم حاصل گردانده و انهمه را بوسیله سفارت و رقعات مزوره بمقتضاے یَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا در شکم فرو بردند و درین زمان هر ید دولت و زینت دنیا بتوسط از دواج این
امام حاضر فی الامصار و الغایب عن الابصار تراحاصل مے شود پس ورد دعای ظهور چنان
امام نسبت مجتهد کسے پیرامون شکے نتواند گردید و قبل ازین درین اوراق دفاتر بارینه معلم
بن معلم الملکوت چنانچه باید جائیکه انکار کلاه منزله بجائش در دو بیانش افتاده بود و سطح
کرده شد لوازم دعوا عن از اینجا می باید یاد کردن مصرع کاں قدح بشکست و آن ساقی نماند

وہرگاہ برا صول تو شہادت جناب سید الشہدا درست نباشد بلکہ شہادت مذکور وبرہان خلافت
راشدین کرم چنانچہ از رسالہ قدیمہ گذشت تفصیلش نیز بعضے از وجوہ خواہد آمد اکنون باید دید نسبت
حضرات ائمہ ہدی را مطابق اصول خویش چہ پیش نظر داشتن کہ تجویز گزاردن نماز زنان در حالت اختلام
داد تقیہ میداد ند چنانچہ از تہذیب امام اعظم اول نیز بے تکلف بر مے آید پس البتہ از ولج قانتہ
صاحب الزمان و ر مشکوی نعیسیر طلیا یقیناً مرفوع الاقلام خواہند بود معاذ اللہ مصداق آیت
قرآن لم یطمثہن انس قبلہم ولا جان نیز نبود بعد ازین در خطاب شیخین امامیہ از طبرسے وجاہلیای مجتہدین لکھنو
از قانی وزمانی باید تلاوت کردن فبای آلاء ربکما تکذبان و لفظ شیخین از آن آوردم کہ قدماے
شیعہ خطاب این آیت کریمہ در حق شیخین معظمین قرار دادہ بودند کما لا یخفی علی الناظرین ولیکن
بنظر مصالح خفیہ بر زبان آوردہ یعنی لفظ مذکور گفتہ و سخنے نکردہ شرمش نمی آید کہ اکابر مذہبش
افشاء اسرار کردند و سبب حبس ائمہ شدند بلکہ خود حضرات ائمہ افشاء را قتل خویش دانستند
نہ خطاء بلکہ عمداً وایں امر را بارہا بر زبان آوردند کہ از بیوفائی شما نوبت بدینجا رسید کما مر سابقاً
پس اظہار ان مصالح کہ نزد اہل نفاق هنوز مخفی است آیا از نیہم زیادہ تر تواند بود و مقام
مزید حیرت است کہ در اصول ایشان نہ آن قدر عذر دلیست از حد و بیوفائی ہای شیعہ کہ
کرپایالی داشتہ باشد کہ ہرچہ با دفتر دم حقیقۃ نمونہ آن ہم نیست پس ہمان بہتر کہ بر ان اجمال
قناعت ورزم و بجہد کرد تفصیل نہ کردم کہ زنگ قلوب رفضہ از تعصب و عناد مانع حق بینی و حق
شنوے گشتہ بیان مصالح خفیہ چگونہ باعث مفاسد تواند بود و این حجاب واین نقاب بعد ازین
رسوائیہا کہ در بیان مذہب مجتہدین دیدی تا کے بگوش در آید الغرض این تا ہنیا دیبان
آن کند یا نہ کند بر عقلا از ہر کتاب واضح است ہم از بحار الانوار و ہم از تصانیف مفید و غیر مفید
کہ آنچہ جناب صاحب الزمان را امروز حاصل است یعنی کثرت لشکر متشیعین کہ از مور و ملخ
در ایج و ترعن زیادہ تر باشند و اقامت بر فوج قتلہا ے مشیدہ کہ سنان ہر یکی بروی آن
امروز مخفی است بسبب خجالت کہ ہر برج بلند آن کردن بکوہ الوند بر می افزاید و نیز از کثرت
تجارت و زراعت و محاصل بالکہ مزید دفینہا کہ گنج قارون ہنوز از مزید عزت تحت الثری فرو
میرود اکنون حکم قطعی تواند کہ روز ظہور چہ تواند بروی کار آورد کہ شیخین با تفاق روایات شیعہ
از قبور ہمراہ حضرت رسول بر آیند و کرا متہا داشتہ باشند و در لباس چنان برہنہ مصداق
چون جامہ عیبنہ بکشتان گردد و اید اللہ از با عتراف دشمنان آن یا از انکار ایشان لاف زنی را چہ
اعتبار آوردن چون با ینہمہ سامانہا و اسباب بدین تہیہا کہ العطاع آن مطابق احادیث کلینے معلوم
نیست پس آنچہ مزین و برادران صوری و معنوی او در اوراق معلوم نوشتند کہ مختلط بودن

مذهب اثنا عشریه بمذهب بابیه قطعی و یقینی است باعتراف شان الا آنکه بعد از ظهور صراحت و صحو غفلت این مذهب
عیان شود پس نظر باعتراف شان همین معنی دارد که حضرت مهدی بعد از ظهور ایشان کسی را زنده
نگذارد و تیغ بی‌دریغ در ایشان نهد چنانچه از کشتی هم توان جدا است و انتقام از مصلحتهای همین بود تا
پرده‌های نفاق ایشان برطرف گردد که منافقین بزور لباس اسلام متواری‌اند پس حال و مآل ایشان باید
که مخفی نماند و هرگاه درین قرن در ظهور حال ایشان بهر وجه عیان گردد مقصر ایشان هیچ وجهی
و خیالی راه نیابد بیا بانگ بلند فرمایید الفتی یا مریخ و زمین را از لوث ایشان پاک سازد دنیا قیماند طعن
انا اخر سهام مباحث انرا درین اوراق چه سهو هم که آمدن من بحضرت امام از بلاد مشرقیه در حقیقت
برای تائید شوکت فاروقیه و محو ساختن ضربت زراریه بود تا بعنایات الهی توام گشت آنچه خواجه نظامی گفته
مخزن تجوی فرموده مصرع ع که رستی نکردم و در آن کار هیچ پس تفصیل این مجمل را بر کتاب کبیر صاعقه حسامیه علی
عبدة الملة الاسلامیه موکول گردانیدم و در شکستن و کندن بنیاد ضربت مذکوره طوری اختیار کردم
که در حقیقت جواب تمامی کتاب ازان حاصل تواند شد یعنی چون صاحب ستعیاد در کتاب مخالفت [illegible]
ضربت زراریه غور کند خواهی یافت که بیشتر اعتراضاتش هیچ بیان بود که بر ضمیر معنی صاحب شوکت فاروقیه
حمل میکند و در فهم آن اورا اغلاط بسیار هم آید چنانچه از دلایلش در کتاب تشدد دانستی که از فهم معانی تام
است یا دیده و دانسته خود را متغافل میزند پس مقالات اولی بند و بیست اکثر مقامات نموده جوابش را شرح
گردانیدم و هر چه نوشتم جامعیت آن در آن نصب العین گذاشتم چنانچه بر اهل انصاف عارف فقیر مخفی نیست
هر که خواهد بدان رجوع نماید بلی چون این وقت آغاز تکلم بود در تسوید آن تکرار بسیار بعمل آمده بود
و الاخیر هو المعتمد علیه کما تقرر عقلا و نقلا و هرگاه در فقه تحریرگه و در بعض رسایل در لوامها شکستند
کمر دین شیعه یافتند و کرد این کتاب شروع گردید بگمان آنکه بهر رد و تعرضات اهل حق سلیم است یعنی مجتهد
الزمان چنان مواد تحقیق و الزام در آن ریخته که کسی را مجال دم زدن باقی نگذاشته و بنده تمام خود [illegible]
ظاهر نکرده چون کرمباحث انرا در میان نهادم مجالی نیافتند که مغالیط مجتهد را تدارک نمایند [illegible]
حوصله باقی نماند که از آن امور که تعلق بمتعه دارد سر حرف وا کنند و از آن میان ترشیح بود که
شخصی خدمت آن کتاب بجا آورده و لیکن دیری طلب گشتند که پنهان بود لیکن بهتر از آنست که عیان شود
و کشف تلمیعات مجتهد نماید دمن چگونه باتامش می پیچم خصم که بعضی از احباب فقیر را بسوی رسایل [illegible]
متوجه ساختند و بعضی باثبات شهادت جناب سید الشهدا ملتفت گردانیدند و بعضی از آنها طبیعه [illegible]
تنهائی در مقابل جمیع علمای شیعه سهم رسیده و نه [illegible] جدید آمد و شرح کتابی خصوصا از متاخرین
نمی یابی که بسلامت ماند معهذا اکنون خبر هجرت ازین دیار بیاهی می‌بینم و البته ناگزیر است که ظلم [illegible] مسلمین
در نیابت سر گز نیم و باید دید چه پیش آید ع کاینها همه در بود و بی آنچه در فهم تنگ کرده روان [illegible] گفته اند

در بلا بودن به از هم بلاست ولیکن با اینقدر بعد از این معلوم است که درین نگاورش و میدان داری کسی شریک نشود با اینهمه در تحقیق انا انهی یا احرم حرفی میگوییم که شکم گاهی فقید را محل میگوید گاهی منشعر جمع کردن روایات روایان از اجمال و تفصیل و تفسیر یکی از دیگری در رفع اشکال مذکور کفایت نواند کرد یعنی ازان تحریم خود بخود پیدا خواهد شد که فاروق فرموده من منصب تحریم دارم نه درجه تحلیل هر احامل است مبین حرمت انم و قرار داد حضرت صلی الله علیه وسلم را بیان میکنم این امر البته بر قرار دادن حق است و شیعه را از لبلاان ختم رسالت و نبوت چه اندیشه که صراحة از کتب مبسوطه ایشان واضح است که نسخ امور شرعیه همیشه در از منه امامت ائمه بوقوع می آمد کاش باساس الاصول که رساله صغیره دست نسبت بکتب مساراليها از هفوات و لدار سنگین دل رجوع کرده شود که بسیاری از افادات ائمه دال بر آنچه گفتیم در آن هم موجود چون کتاب حضرت سلطان خراسان کشاده شود توانی دانست که بسیاری بعد از شهرت طعن مذکور شوریدند و حضرت ابو عبد الله آن شوریدگی را رفع نمود و مجلی قرار داد که قوت اشکال باقی نگذاشت و حق همانست که بعد از جمع مرویات اشکالی را نتوانند ترتیب دادن و در ضمیمه آن مبارز طلب ساختن تحصل المدعا الرزاماً و تحقیقاً با افاده السلطان الممدوح فی کتابه المستطاب و از جوید الرجوع الی ذلک الکتاب ان لا یتیقی کید من الکبود و لا عرق من العروق و در اتفاقات حسنه آنکه هرگاه احباب را حسن ظنی با حقیر بود هر چه از کتاب مذکور در نقض ضربت زراریه از خامه حکیم الشان غنیمت دانستند و هیچ کاغذ در دست بدست بردند و در مرتبه دوم چون سوادش بدست خود بردیم بدرجه تحقیق رسید کما اشرت الیه که نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قوله** و اینهمه بر تقدیر حمل روایات بر حرمت متعه علی سبیل الاطلاق است و اما بر تقدیر حمل آنها الخ **اقول** وا ویلا جناب مجتهد الزمانی را از آنچه علمای امامیه بر مصاحب الزمان در آن وقت تجویز کردند و روایات را در باب مقابله عم بزرگوارش جعفر کذاب معاذ الله آوردند که حضرت امام موسی در بیجائی نگاورش و حمله حربه رائی نموده مردانگی داد چیزی نیست که موالی و از متاخرین که امام سیزدهم مجلی در بحار مطابق این تعداد بر روایات هم قدما قطره زنی و هم نور افشانی کرد که چون عم بزرگوارش داد و گیر در عمارات و مکانات شروع کرد خیلی منفجر شد و درین اوان پرده غیب بی محابا درید و دران معرکه بکمال شیری و دلیری تازید و درین نگاورش از آغاز تا انجام رسید و ناظرین و حاضرین در گرداب حیرت فرو رفتند و چنداانکه جستند نشانی نیافتند این حکایات منقوله و روایات ماثوره ببغض ما و قطمیر ما برابر هزار دلیل بر السنه است که چون کردند را زحجیر تاش عراقی را چرا بد نام کردند و لیکن تعلق خاطر بعمارات مرتفعه و مکانات عالیه و تجارات و بساتین مثمره در اینجا بمقتضای اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَجِهَادٍ فِيْ سَبِيْلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا حَتّٰى

يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهٖ برآن آورد واین بدان مانده که هرگاه امیر المؤمنین روبروی کفار در
مکه ندا فرمود که بعد ازین سال در مسجد حرام داخل نشوند قریش ازین مصیبت عظمی مصائب دیگر را
بروایت استاد کلینی که در تفسیر صافی است فراموش کردند و واویلا بر زبان آوردند و گفتند که دریغا تجارت
از دست ما رفت وعیال ما ضائع شدند وخانهای ما ویران گشتند تا این آیت وانی بدایت نازل شد
اینهمه خواهشهای دنیوی ومیلهای نفسانی حضرت امام نرگسی ریحانی را بدان جهاد وجولانی محکم
فرمود وبسوی ظهور از غیبت کشید ولیکن آنچه بر آنجناب از واجبات و فرائض وهم از راه
دنیا عار وننگ شدید بود بر ذمه مقدسه باقی ماند که خاتون نرگس در آغاز عشق امام حسن
ثانی عیش وکامرانی خود را بالمره گذاشت وبالاخر خود را بیادیه پیمای بدشت وکوه آوره ساخت و
ودر مفارقت این فرزند سعادتمند وقت غلتیش جبال القاب آلام دید وتا مدتی بر سر دار متحیر ومنتظر ماند
باز مقید شده بدست غلامان عباسیه برای تحقیق حمل که بر زمان راست کوش محمول بود از کجا بکجا رسید
باینهمه از فرزند دلبندش نه جولانی در میدان بود ونه هیچ حربه رانی این تقریرات نیز گاهی باجمال
وزمانی به تفصیل برای هدایت مجتهد سابقاً ولاحقاً بعمل آمد ولیکن زینهار بیدار این غفلت شعار نمیشود
واز هرزه گوئی وتکلم فرسائی باز نمی آید ونمیداند که ابروی مذهب او زیاده تر ازین بر گوئی بر خاک لیت
میریزد وغبار بلامت برای او از هر گوشه می خیزد الغرض مصالح مخفیه اثنا عشریه در تکفیر کوزنام ناحی هر چند
در هزار ان قدیمه مخفی بود ولیکن از غایت لطافت ونظافت نزد قوم خبیث پدر وز نمود یعنی چون دیدند
که اهل حق خواهند گفت که علمای ایشان از قدیم الایام این ترانه می سرائیدند که هیچ وقتی از نبوت یا
امامت خالی نمیباشد ودرین قرون هم هنوز از امامت وزعامت اثری پدید نیست برای حفظ این
قاعده غیبت امام را که در هر وقت امت بدو محتاج وظهورش خصوصاً برای رفع اختلافات لاعلاج که فرق
ایشان بلاانتهاء میرسد وهر کسی دعوی اتباع اهلبیت در سر دارد واز نازان خویش تراشیدند
ونه فهمیدند که باینهمه حاجت شدید سیما درین زمان که سر کلاه رشد ورشاد وهدایت وشد او ظلم شد این غیبت
وانگاه بدین امتداد یعنی چه معهذا زمان غیبت صغری نهایت قلیل وامام روزی در پرده مستور وروزی در کمال
ظهور وسفر اوران ایام ترویج توقیعات بلیغه وافاده رقعات فصیحه موجود ومدعی ملاقات بکثرت در فور سوق
اللیل ازمجی ودعا لبش مصداق نور علی نور ودرین زمان بسبب ورفرون ودهور اثری از آثار مذکور
تماند مدعی ملاقات مطرود وملعون کاسبق شطر منها پس معامله بالعکس ولی بود ونیکم در سفاهت کمتر از آن
حکایت نیست که زنی صاحب جمالی بیهیچم شنیده وسرد وگرم این فن چشیده هر چند می از جوانان عرب گذشت لقا
بایشان نموده سلام کرده بعجلت تمام رفت پس هر یکی مدعی شد که التفات وسلام برای من بود تا بزد وکوب رسید
وگفتند خدا را انصاف بگو که این تخصیص برای که بود خندید وگفت که هر که از شما سفیه تر باشد پس هر یکی دعوی

مزید حماقت برای خود آغاز شود و گفت پیر یحیی را باید مقدمه مزید سفاهت خویش تمام گفتن تا سخن کم کنم که
اتفاقات و سلام من بر اوست نه غیر او پس هر کسی از جماعت مذکورین مقدمه حماقت خود چنان گفت که سامعین
و ناظرین بر زمین می غلطیدند الی آخر الحکایة لطولها گاهی چنین خرافت و هیچ کتابی ندیدی یا از بانی کسی شنیدی که
شیخین رفضه خود و تمام تابعی او گیرند و فتوی بکفر خویش دهند و جناب مجتهد صاحب قوت قدسیه آثار الطیب عالم نقل
فرمایند که این سفینه فتح حلی از شنیدنش در قاه قاه باشند فاعتبروا یا اولی الابصار و این امر بالخصوص مانا
بحکایت چند کسی است که نماز جماعت میگزاردند یکی دیگری را دید و گفت ای مرد نماز می این نماز نیست نه دیده بار دیگر
سوم گفت نماز تو باطل شد چهارم گفت منم که هنوز خاموشم بعد از این مقام تعجب است که مرتبه طبرسی خصوصاً شیخ مفید
که استاد شیخ و سید که بانی مبانی رفض باشند و در لباس سنیان داد تقیه در بغداد دهند و معنی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
أَتْقَاكُمْ در روایات ایشان چنانچه باید محقق گردد بلکه بعضی از سنیان ایشان را نسبت شناعت
مذکور من حیث المذهب نیز نتایند و گویند آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ
يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ملحوظ نداشتند و صاحب کشف الغمه اربلی که درین باب ترجیح دادن
از غرائب امور است فلیعت که بقول مجتهد الزمانی درین کتاب شاگرد شیخ مفید یعنی علم الهدی اقرب بزمانه
حضرات ائمه باشد و استاد شیخ را درین باب رعایت نکنند و از دیباچه تهذیب نیز توان دانست که عمر استاد
زیاده بود بر شیخ الطائفه چه جای آنکه همراه اربلی کسی بنا شد چنانچه از لفظ اربلی که در کلام اوست بوضوح
می انجامد علی ما نقله المجتهد عنه و آنچه گفته که در باب امامت مذکور می سازند باید نام ائمه بر زبان راندن
چه در تمام کتاب مغالیط او را حدی نیست پس بر فهم و گفته او چه اعتماد توان کرد و معهذا جماعت کثیره نیز
محکوم بکفر شدند این گل دیگر شگفت و پر ظاهر است که ذکر نام بر زبان آوردن در جلوت یا خلوت کمتر است
از درج کردن نام نامی امام در کتب مع الخصوصیات سیما کتب دینیه موجود زیاده بقا و شهرت
است پس لعنت ایشان از هر سه حدیث که در رساله قدیمه مذکور است بدرجه ثبوت وا میرسد کما لا
یخفی اللهم زد و لا تنقص منه شیئا و از انجا که اربلی چنان مرتبه تحقیق در زمره محققین دارد که قول
شیخین رد برد می تدقیق او صحیح است پس ضرورست نزد این اعظم علمای امامیه که این نزد و شیخ
مرتد او ما شیخ نجدی باشند خصوصاً شیخ مفید که اقرب بزمانه امام بود و زیاده تر از ثمانین سنین سالگان
پیر و جوان لعنت خدا ارواح افزون باشند و بنده تا رادر بودن طبرسی اندک تاملی است زیرا که اگر مراد
صاحب مجمع البیان است او بسیار متاخر است از سید مرتضی علم الهدی چه او در تفسیر دیگر سر
گفته آنچه دلالت بران میکند که جار الله زمخشری صاحب کشاف از معاصرین اوست کسیر
برای او معین شد قرن پنجم بخلاف ثمانینی که در قرن چهارم از دنیا رخت اقامت بربسته

وشیخ حارثی یعنی مفید البته جوان بلکه پیر بوده وقتیکه او خوابی دید که جناب سیده فاطمه زهرا امام حسن
وامام حسین را نزد او آورده و تعلیم شان در خواسته و شیخ در مدرسه خویش متحیر بود تا زنی از سادات
رسید و دو فرزند همراه داشت یحیی رضی و دیگری مرتضی و بعد از ان استدعای او و از انست که
تعبیر خواب همین است راست و دروغ بگردن راوی بهر حال چون ان هر دو مدعای ما بدرجه
ثبوت رسید که معلم حارثی اقرب باشد بزمانه صاحب الزمان که مردم بقول محققین شیعه در باره
تحقیق حال امام او افتاده در وقتیکه خوف قید و بند بود و مخالفین در جست وجوی او زیاده
ترمیکوشیدند و هر طرف سوال از حالش میکردند و اگر مراد طبرسی دیگر باشد یعنی صاحب
احتجاج اثباتش بر ذمه مجتهد است کما لا یخفی و آنچه بیاد من است آنکه اربلی درین عبارت بعد
از شیخ مفید شیخ طوسی را آورده بود که مجتهد نسبت فقدان حافظه شیخ طبرسی نوشته والله اعلم
وعلمه احکم و اقتران لفظ شیخ مفید نیز قرینه همین معنی است که استاد و شاگرد هر دو را ذکر کرده که
هر دو در وقت خود ملقب بشیخ بوده اند بخلاف طبرسی صاحب احتجاج و هم قرینه دیگر آنست که
اتباع شیخ طوسی بمفید استاد خود نسبت بدیگران مطالعه از کتاب کبیر یعنی تهذیب الاحکام
شرح مقنعه مفید بخوبترین وجوه پیداست شهرت و اتباع طبرسی شیخ مفید مرا یاد نمی آید
قوله مهدی وصاحب الزمان وقایم آل محمد وغیر اینها مذکور است وعلمای ما بالاتفاق ذکر القاب
آنحضرت را جایز میدانند ظاهر است که این الفاظ قایم مقام اسم مبارک آنحضرت است بحثیکه
ذهن سامع بطرف سوای آنحضرت انتقال نمیکند بنده را در فهم نظر است زیرا که اکثر القاب
مذکوره وغیر آن برای محمد حنفیه مقرر گشته نسبت بان امیه که بزعم شیعه بر زمین مختفی گشته بود
ورنه اولیت غیبت برای جناب امیر است نزد غلاة ارشد تلامذه ابن سبا محدث مذهب شیعه
چنانچه امامت بلا فصل نزد شیعه و عنقریب بیان این غیبت بقدر ضرورت می آید انشاء الله تعالی
وهم غیبت دیگران امیه تا بدانی که این تقلید سابقین است فانهم علی آثارهم یهرعون پس اگر
گویند ما را با ایشان و استاد ایشان چکار برین تقدیر روح امام المتقدمین یعنی کشی را از خود
آزرده خواهند ساخت که او ابن سبا را محدث شیعه علی الاطلاق در کتاب مختار نوشته و
کفران نعمتش نورزیده و غیبت بر زمین برای آن بزرگ وار چنان پدید آمد که سید حمیری هم قایل بدان بوده
که حضرت صلی الله علیه وسلم در حق او بخطاب امام رضا فرموده شاعر نا دید یعنی چنانچه در کتب کلامیه بما
و حاجتی به برآوردن فضایل قصیده اش نیست که حافظ و قاری و سامع ان الی غیر ذلک مطابق روایت معصومین
بجنت خواهد رفت و شاعر مشهور شیعه در حالتی میگوید و غیبت او را در کوه رضوی ثابت مینماید و اعتقاد دارد که او
تا الحال آنجا با امتیاز تمام بوده که یوجد فیه ولا یوجد فی غیره در شعار شرینیست ع الا ان الایمة من قریش

ولاة الحق اربعة سواء علے والثلثة من بنيه هم الاسباط ليس بهم خفاء فسبط سبط ايمان وبر و
وسبط غيبته كربلا و سبط لا يذوق الموت حتے يقود الخيل يقدمها اللواء تغيب فلا يرى فيهم زماناً
برضوے عنده عسل و ماء پس انتقال ذهن سامع بسوى حضرت امام نرگسی وريحانی فقط و
ممنوع است و تفصيل اين اجمال از مقالات اهل عالم و كتب كلاميه و مباحث اهل سنت
و اماميه هويدا تواند شد پس كسيكه جاهل باشد از ان امور سابق و آنچه در كتب ضبط كرده اند
دور او كلامی نيست كه چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند و اما ازنان آنكر دهم كه علم باين مقالات
دارند و كور و كورانه تمسيد و ندپس ذهن ايشان البته بمحمد حنفيه و حضرت امام محمد باقر و حضار
و ديگر بزرگان متقدم مير سد كما لا يخفى كه اصل درين باب محمد بن حنفيه بوده كه روز صفين صفهاے
ميمنه و ميسره اهل غلاف دريده بعد از آنكه علم لشكر جناب امير تفويض بدست او بوده چنين
شجاعت از وصدور يافته كه همه متحير بودند بخلاف امام نرگسی كه نخستين بجنگ آزموده نه داد
ميدان داری گران ركابی داده هيچ معركه مردانه بچشم خود ديده بلكه تا از و تنعم و نعمت و ترفه و
عيش و كامرانی و معلوماتی اسمائی بر دختم شد ليكن اينقدر البته مسلم است كه چون
بر حال عم بزرگوار خويش اطلاع كلی داشته عادتش غير قمار بازی و طنبور نوازی
و مطربی و رقاصی بر اصول رفاضی امری ديگر نيست پس هر حمله كه از و بعمل در آيد بر جای خويش
نه دليل رافضی بد انديش و اين خدمت عم بزرگوار با خبار متقدمين شيعه در تاليفات كاشانے
مجلسی و غيرهما باستفاضه و شهرت رسيده بخلاف اخبار ديگر كه مخصص افسانهای دافعين
است كه شيعه هم گوش بران نتوانند نهاد و ببين كه شارح مقاصد چه نوشته و از مامون كه تشيع
او در كتب موجود و ديگران چه نقل ميكنند كه خلاصه ان بدان ميكشد كه اگر آدمی را سير و
تماشای روايات كاذبه منظور باشد روايات شيعه را بشنود و قرينه عقل و نقل هم بران دلالت
ميكند كه گاهے امام منتظر ريحانی را نوبت بكشيدن شمشير نيفتاد اصفهانی باشد يا خراسانی و از نسبت
كه در كمند بسم الله يعنی قاعه جابلقا و انهم بلباس برقه و تليقه زندگی خود را بسر می برند كما اخبر بها
و چون وقت رزم و كارزار هنوز نرسيده هر چه اماميه مثل مجتهدين لكهنو بافتند يا مانند ديگر
قصه خوانان بافتند همه باده و هرزه خواهد بود و ايضاً تقرير ديگر بايد شنيد كه اگر مراد از سامع
جاهل است كه ذهن او بديگری انتقال نكرد پس او را چه اعتبار بلكه خس كم جهان پاك و غاية الامر
از ان قسم شد كه لا مشاحة فی الاصطلاح لكل ان يصطلح بما شاء علی ما شاره اينجا گفته اند
عكس نهند نام زنگی كافور و اين فصل نيز موید انتكاس امور است زيرا كه حال
امام زمان از تحقيقات شيخ مفيد كه بران مجتهد ثانی در كتاب خود نازيده و بدان تكميل

تمام گردد قبل ازین معلوم گشته نیز حال حدیث کلینی راوی برنام امام رضا رضی الله عنه افترا کرده و تا تمام
تمام فصاحت و بلاغت را بپایان رسانیده زیاده تر عیان شد و که زینهار صاحب الزمان را بذات ثبات
امامت مثل نائب خود علاقه نمانده بلکه معامله بالعکس بود و او هنوز بتلاوت همین بیاض عثمانی اگر
از ضروریات خویش که اشاره آن گذشت و می آید فارغ می شود می پردازد بلکه خصوصیت
بمذهب تشیع ندارد و لنعم ما قیل ع بهفتاد و دو ملت کرد دش چشم تو میسازد و بهر یکی جامه رنگین کرده بهر
شهر و محفلها بگرد همین مقدار تا از دور و تسلسل تشبیه بگذر اریا چنانچه هزار فرزند مجاهد بهم رسانده
و مانند سفیده صبح صادق اظهر است که چون آن ائمه که در عالم شهادت حکم رانی و جهانبانی بر گم
متبعین خطوات شیطانی داشتند و هر کس را موافق مسلک و فتوی میدادند و اصحاب کاملین شان
که نص حضرات ائمه لولا ابو لا اندرست العلوم الخ در شان شان بود و اختیار مذهب خوارج یا کفر
دشمنان مرتضوی را آرزو کردند و بر دکانی نشسته ترک تجارت گرفتند پس نزدیکان تحقق عالم غیبت
چگونه با ضلال امت میپردازند که در قلمرو ایشان هیچ مخالفی بنظر نیاید تا بگفتن چون و چرا گراید و اگر
ارسال کسی است که نشیب و فراز علوم و بینه نور دیده باشند پس لا نسلم که ذهن او انتقال نکند از آن
اوصاف و القاب بدیگران که قبل از خاتم الغائبین در غیبت سابق الاقدام و صد سال تقدم بر او
داشته باشند و انتظار شان وافره محسن و مشتاق شان متکاثر باشد چنانچه در کتب ملل و نحل علمای
مقالات غیبت شان باین امور را ضبط کرده اند و این خصائص بر السنه علما دایر و سایر ماند پس حال
محمد بن حنیفه از جمله غائبین بر مذهب کیسانیه و مختاریه که تشیع در آن زمان گویا در آن محصور بود
و هم در زمان متاخر باید دید که سر کسی و هم از آن می زد و افتخار بر آن میکرد حتی حمیری مصداق عز
و ند متیا هنا داعتقاد خود بر آن ریخته و سور غیبت او در قلوب دیگر شیعیان برانگیخته و چرا چنین نباشد
که او را از قبیله گفته اند که پادشاهان زمین بوده اند چنانچه مجمع البحرین و مطلع النیرین محدث بحقیق بر آن دلالت تمام
دارد و می آید انشاء الله تعالی صاحب ملل و نحل اعتقاد او را می نویسد که سید مذکور نیز معتقد بود
بود که محمد بن حنیفه هنوز نمرده بلکه بکوه رضوی پناه برده و حق تعالی شیری دیوزی را برای
حفاظت او برگماشته هر یکی که پاسبانی او بجای آرد و دو چشمه آب و عسل نزد او می جوشد و لیو بزبان
غیبت روزی ظهور خواهد فرمود و زمین را از ظلم و جور پاک خواهد کرد و داد عدل و انصاف خواهد داد
اکنون کجا ماند لاف و گزاف اثنا عشریه که غائب از زمره ائمه امام مهدی ابن حسن است که فرش انصاف
و سیاست برعیت خود خواهد گسترد و دیگر هیچ پس محنت و عنا محمد بن حنفیه را بر اعتقاد شیعه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
بر زبان معصومین برای او چنان تقرب و عظمت و جبروت ثابت فرموده باید دید که در غار کوه تنها
چنان زندگانی فرماید و بدین تنگی بسر کند و فقط بر آب و عسل هزار سال بلکه زاید قناعت در زده نام

تا نام نقیل و قوم رذیل منور بر زبان بیارند و نوبت سرزنش أتستبدلون الذی هو أدنى
بالذی هو خیر برسد باز ملاحظه بکن برای امام غائب حمیری خار که درد که و موسی و عیسی ادری دارد و
یاری و مددگاری از ینجا هم توان دانست راستی اهل سنت که شرط مذکور به وسیاهی مردود رفضه
در نیمی افزاید جناب امیر گردند که رونق افزود و در آن وقت و سیاقی بسقیفه مبدل شد و رنه
لازم آید چنین بودن غیر اثناعشریه و هو باطل عندهم زیرا که آدمی اگر محبوس باشد در ابنای
جنس باز هم امیدوار بعطوفت و کرم میباشد که شاید بمقتضای وحدت نوعی بر حال زارش
گاهی رحم آرند و درین زندان غیر از حیوانات و انهم متغیر شکل دیگر کیست بخلاف مزید خشم و غیظ
و کامراستی امام نرگسی و ریحانی که هر جا اسم با مسمی است حتی که لا بعد از عیش و کامرانی در جابلقا و جزیره
خضرا بسبب مهیا شدن اسباب چنان سلطنت اگر دعوی خدائی آغاز نهد می رسید که عرفت نموده
پس بمقتضای قدردانی و شفیعی سازی رب العالمین نیز همین است که او را از محنت انتظار محض مشتاق
اول نجات دهد و عنان او هم زمانه را بدست او نهد تا نوای فتح و ظفر مثل سابق از مزید
دلاوری و قوت خویش آسمان برین برافرازد دا اگر اکابر و اصاغر کسانیه را در صحت تعیین
اثناعشریه که در زمان سابق رونق بازار بودند و امامیه از انها اصل ائمه فرا گرفته اند مفصل
برشمارم این مجلد به صد جزو هم تمام نشود ولیکن عاقل بدین اجمال پی میبرد که تعظیم و اکرام
حمار حمیری بدانجا رسید که بر قاری و حافظ کلامش قطعیت جنت دا ثابت شد دیگر از مراتب عالیه مدارج
عالیه او چه باید پرسیدن و ضرورت اثناعشریه را در مرتبه مذکوره واجب لازم فهمیدن کاحد است و
ان از امور بدیهیه توان گفت که بعد از ائمه متاخرین پیدا شده و چون بر سر محمد بن حنفیه تاج مهدویت
نهادند و او را قایم آل محمد و امام منتظر لقب دادند اکنون هر که باشد طفلی او خواهد بود زیرا که او
با دو صد سال تخمیناً بر امام مهدی تقدم دارد و موضوع الدین الغاط شد و از دیگران که در غائبین معلوم متوسط
اند نیز متقدم است کما لا یخفی از غائبین برادری زمین و چون غیبت و غیره متحرش شد بدیگر این امور وان را
بطور جامعیت در وقت گنجانیدن و آنچه منظر کمترین در طلبها گذشته هم از کتب رفضه بیاری بطور تبلیغ
در ذهن قاصر آمده دخل دادن گویا پایانی ندارد پس ناگزیر چه م باید کرد بوعده که بر زبان رفته پس باید شنید
گوش اصغا فرا داشتن تا وعده اقل الاثام بوفا انجامد و آن بیان اجمالی تتمة الباب و فذلکة الحساب گردد
پس باید انکه جدهای رفضه مثل هشامین و احول شیطان و میثمی و زراره امام باقر را حی لا یموت دانستند و بامامت
زکریا پسر آنجناب قایل شدند اگرچه از کلینی امری دیگر بر آید که نزد علمای مذاهب مقالات بجز چیز زد باز
دیگر یاران نیز مثل پدر بزرگوارش غائب اعتقاد نموده و برخی بامامت امام صادق قائل گشته و برای خود لقب
امامیه سنت گذاشته دکتیت ایشان نسبت بدیگران زیاده شده باز تا مهدی جدا جدا انها ذنه هشامیه سالمیه

شیطانیه زراینه و اگر کسی را استبعادی در تسمیه شان بشیطانیه پدید آید باید چندی تتبع کتب عقیده نمودن
و نجار مجلسی رو آوردن تا اختلاج قلبی زوال پذیرد و باز برخی از ایشان امام جعفر را منصب غیبت
دادند و بنیاد در رواج مرغوبات خویش بر رجعت او نهادند و جماعتی اسمعیل فرزندش را امام دانستند
باز مختلف شدند و او را خاتم الائمه لقب گذاشتند و برخی پسرش را امام اعتقاد کردند که نامش محمد بود
و در فرق سه و نه گانه امامیه قدر مشترک اینست که زمانه تکلیف که خالی از امام فاطمی نمیباشد و فرقه
نفسیه از نشان امام محمد نفس زکیه نبیره امام حسن مجتبی گردانند و بغیبت او یقین نمودند و گفتند که او شهید
نشده رجعت خواهد کرد و باقریه از امامیه قائل اند بغیبت جناب امام محمد باقر رضی الله عنه که ابوجعفر در
کتب حدیث کنیت ایشانست علی الاطلاق و کیت دیگری تنفید و گویند که او نخواهد مرد و امام منتظر خود
اوست و حاضریه اعتقاد نمایند که پسر امام باقر غائب است در کوه حاضر نیس وقتیکه او را اذن الهی خواهد رسید
ظاهر خواهد شد و ناوسیه پیروان عبدالله بن ناوس بصری گویند که امام صادق غایب است و مهدی
موعود و منتظر و قایم اوست و اسماعیلیه هشت فرقه اند اتفاق ایشان برینست که بعد حضرت صادق پسر او
اسمعیل ولد اکبر امام است زیرا که او نص فرموده که امامت حق اکبر است تا عیبی در خلقت خود نداشته باشد
مهمتد او در نجابت نظیر خود ندارد که مادر مکرمش فاطمه است دختر حسن بن حسن بن علی رضی الله عنهم اجمعین
و فرقه اول از اسمعیلیه که مبارکیه است بعد اسمعیل مذکور پسرش را خاتم الائمه میدانند و مهدی موعود
و قایم و منتظر نزد ایشان اوست نه کسی دیگر و قرامطه معتقد آنند که اسمعیل بن جعفر خاتم امامت است
و زنده است که نخواهد مرد و هر چند هر غایب و منتظر ازین مذکورین که غیبت شان بر زمین است
بر منتظر و غایب اثناعشریه متقدم باشد و لیکن از همه غیبت جناب امیر متقدم است زیرا که فرقه اولی
از غلات گویند که آنجناب زنده است ابن ملجم شقی شهید نشد بلکه در ابر مختفی گشت و هنوز در بین اختفا
بسر می برد و به تدبیر دنیا مشغول است و این بیچارگان در تمام فقط سیر دنیا و تدبیر انتظام آن
را ذکر مینمایند و اکابر اثناعشریه برای آنجناب ترتیب و پرورش عوالم اربعین باثبات میرسانند
ظاهر و نادم شهادت شریف معاذ الله در حالت کفر می نویسند کما فی جامع الاخبار بلکه لزوم آن
در جمیع کتب ایشان مسطور حیث نسبوا التقیة الیه کرم الله وجهه الی شهادته علی الاکثر ما دلیله چنانکه سبب علیه است که هیچ
وجه صحیح ندارد زیرا که عبارت حدیث را هر کسی که دیده باشد بالیقین دانسته که نص است در اظهار
کفر و کتمان ایمان که آغازش پدید نیست حتی که صحبت شریف را نیز مبدای ان عنوان
گفت مفصلا عن ابناء الاسلام و ابتدای پیشتر از وفات رسول علیه الصلوة والسلام
فاین هذا من ذاک و این السماک من السماک و بطلانش بدیهی است که مدت ده سال
بلکه قریب باشد که به اظهار کفر باشند و در آن نه کتمان ایمان پس ابتدای معکوس از آغاز

شعور باشد تا ولادت حالانکه در ان سور قرائت قرآن مجید بود قبل نزول انزا ابد و سال کبیسه
مسعین خواهد شد عاشر آیه کُنتُم لتتلون فی بطون امهاتکم ورنه لازم آید که تلاوت کتاب بشنید تا
دانند هیچ مسلمانی دیگر تجویز نتواند کرد فاعتبروا یا اولی الابصار واتطرد اصعل بولا لا
شرار از عجائب آنکه چون مشاهده این روایات در قرب این زمانه مشروع شد و مستمعین متحیر شدند
چاره اش جز این ندیدند که باخبار و آثار ائمه مشغول شوند تا توجیه آن افتاد که ماخذ را یافتند
و در پی توجیهات شتافتند اگر این ابحاث را درین دفتر نگارم از آنچه در آن بودم
محروم مانم و العجب که بعضی از حمقا توجیه قرائت قرآن مجید قبل نزولش بده سال چنین
تدبیر کردند که آنرا مشترک الورود گردانند متحرم کرده طلبوق متقلدین او چنین کس را
راست نقضی نه نوشتند پس کید شیعه ظاهر شد یعنی بر بقای بعضی از رافضه بر تشیع و هر ازان سنیان را
بطرف خود کشیدن و داد جبر تقبیل دادن تا قدامت مذهب ثابت شود و نظر باین مقولات
سنیان را الزام داده اند پس قاضی مذکور و مانند او را جائیکه خرالاع رفته می باید رفت
القصه که اصل سخن در غیبت ائمه و اوصیا بود بر روی زمین از کوه و مامون در تکایای ایشان
مانند بوقلمون پس همان بهتر که مذهب غلات را تمام کنیم بدو حرف که غیبت حضرت امیر در طبقات
ابر هست و رعد آواز او ست و برق چابک او و بر وقتی از جانب فوق بر زمین خواهد رسید
برای زیر و زبر کردن دشمنان خود این غیبت اسماعیلیه بر همه تقدم دارد و امتیاز غیبت
ارسطه از محمد بن حنفیه است و موحد آن ابوکریب ضریر و موید و مروج آن از اکابر شیعه
ناظم قصیده معلوم سید حمیری خمیسه شهره آفاق شارب هند رستاق ولیکن چون محب
جناب علی مرتضی و ناظم قصیده لام عمرو باللوی بود ازین جهت خود حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بتعظیم او و حضرت امام رضا را مامور فرمود حالانکه اثنا عشریه گویند
که همه شیعه غیر ما در حکم کفار اند و تازه تر امری دیگر یاد داشتنی است که این بزرگ
بزرگان رافضه سید حمیری خمیسه کیسانی و شهرت او و قصیده مذکور است بر بیان محدث
شیخی در مجمع البحرین و مطلع النیرین چه درجه عالیه نزد حضرات معصومین داشته مختصر
در فارسی آنکه حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا مثنی ابو قبیله است در یمن و بزبان
قدیم در ایشان پادشاهان پیدا شدند و سید اسمعیل حمیری ثقه است عظیم المنزلت و
رفیع الشان از شعرای اهلبیت ابن شهر آشوب در مدح او در از نفسی بسیار کرده ناظم
قصیده لام عمرو باللوی مربع بین است و در حدیث فضل رسانان مذکور است که چون
حضرت امام صادق این قصیده را شنید فرمود ناظمش کیست گفتم سید بن محمد حمیری

فرمود خدا او را رحمت کند او را عرض کردم من بچشم خود دیدم که نبیذ می نوشید فرمود خدا
رحمت کند او را باز گفتم بچشم خود دیدم که شراب بتاق می خورد فرمود مراد تو انیست که خمر
می نوشید گفتم بلی خمر می نوشید باز فرمود که خدا او را رحمت فرماید و انیهم ارشاد کرد که مگر بر خدا
مشکل است که بخشد حب علی را باز مولف کتاب مذکور میگوید که ازینجا ضعیف شد و چنانکه علما
در حق او میکنند و از شیخ مفید است که انحراف از امیر المومنین در قبیله سید حمیری بیشتر
بود عیانا و چهره بدرستیکه در اخبار وارد شده که شخصی نزد سید حمیری آمد و او در غرغره خویش بود
گفت درین قبیله تا بسیاری از سالها امیر المومنین را لعنت میکردند و پدر و مادر من
نیز او را لعنت میکردند و در هر شب و روز مرات کثیره تا آنکه گفت لیکن رحمت الهی مرا ازین
غوطه نجات داد سبحان الله این کلمات را نه بلکه دایم الخمر بر زبند جائیکه اتا امهات المومنین
انیقسم کلمات می آید که قبله دین و اسلام اند بابیات نکنیات آنرا مضحکه میسازند فاعجبوا
یا اولی النهی و اصل حقیقت اینست که چون این بی خرد اصحاب کرام را و زنان قبیله
بد گفته و همه رفضه از متقدمین سیما متاخرین در بدگوئی این بزرگان صدر دین و اسلام
منهمک اند و بشب و روز فضله ابلیس میخورند ازین جهت هر کسی طرفدار او است و دانند
که اگر او از ثقات جلیل و کملا نبیل حقیقة بودی روی او چگونه وقت موتش سیاه گشتی و این
خود از کتب معتبره شان در تالیفات بنده مبسوط است پس چون سیاه روی او امری است یقینی
بروایت شیعه و هم باعتقاد اهلسنت پس لمعان درخشانی چهره اش که بعد از ان شهر ولی بتاویل
سخیفه و روایت ضعیفه آورده اند چگونه ثبوت رسد علی ما اشار الیه رسید مگر فایده اولی از بارقه
مجتهد الزمانی که برای خوشامد نواب معتمد الدوله برای رفع غبار تشیع تایید بر نوشته
که وجوه ان در تالیفات کمترین و شاهد درین کتاب کبیر نیز مسرود شده باشند یدی یاحین
خیال دار می که اهدی متقین را امر ظنی نتواند بر وشست زیرا که در ان منصوص است امریکه اجماعی
باشد مرتفع نشود تا بروایت اجماعیه ثبوت نرسد ازو لک تنبیه عظیم بنده و با قطع نظر از آنکه
چون القاب نام ریحانه باعتراف مجتهد ثانی بجای اعلم تر از گرفت پس آمحمد درین باب بحال
شیعه نمیگزارد و لعنت آسمانی بر سر ایشان مهیا شود و مقام حیرت بوجه دیگر است که مجتهد جانان
دیوانه شد که یکبار خود نیز هوشیاری نیابد تفتیش تفصیل اجمال آنکه درین کتاب بدلالات
صریحه و بینات واضحه نزد هر کسی از افراد انسانی اعترافات کرد که البته ذکر نام شریف امام
ریحانه موجب کفر است و متعالیست که در دلالت احادیث این باب هیچ گفتگو نماید و در اوراق
حضرات معصومین که خود این امام حسن و حضرت سلطان مشهد مقدس است بسیر فتح کرد و آید ولکم

بمقتضای مصراع ع هم از خبث نوعی و در دو رنج کرد و چنین گفت که لیکن این تحریم نام نامی
دلالت نمیکند بر آنکه ذکر غیبت و دیگر احوال شریفه بالقاب مختصه او حرام است و فیه نظر زیرا که چون
ذکر نام محمد کفر شود مطلقا علی الاطلاق البته ذکر غیبت که بزعم مجتهد که مختص یافته بود باید که موجب کفر
باشد چه مقصود از تحریم نام حفظ و صیانت او بوده است مثلا شخصی نام مبارک گرفت و خبر آن خبر رسانند
در و سابق وقت در مکان آفت او ند که فلانی اگر میدانند و نزد او مجهول المکان است نام چرا بر زبان
می آرند پس لا محاله معتقد شوند و بعد از تفتیش و کوشش در استفسار حال و پرسش تا بسفرا
رسند و آخر نوبت بگرفتاری امام می کشند چنانچه سابق از بریهه بعضی از وجوه سلسله معذب بود منوحم گردید
و در ذکر غیبت و سرداب و اهل قرابتش خصوصا والده معظمه خاتون نرگس خاتون و چراغ شاه و دم حرم او
از احوال مختصه زیاده برین امور و راز نهان بر و سامع تعیین شود چه دختر یا پسر را او بود مثلا اکثر کت
و غیر آن که بزعم امامیه بر آنند که قاطعین و دشمنان اهلبیت طاهرین و قالع اساس ناصبین همین طفل یا جوان است
و طریقه کفار قدیم مثل نمرود و فرعون نیز همین بود چون از پیشوایان خود می شنیدند که طفلی در قرب زمان
بر هم کند دین و دولت پیدا می شود پس برای معدوم کردنش تهیا کردند و هزاران کشتند در هر جا که مظنه
داشتند دست خود را کوتاه نکردند قس علی هذا هر کسی در طلب دشمن میکوشد در روز و شب بر نهایت حفظ و حراست
میباشد و لیکن طور عقل را باید که از دست ندهد و چنان نشود که گویند دوستی بی خرد خود دشمنی است
الغرض چون ذکر نام محمد موجب کفر و لعن است ذکر این حالات بالاولی چه جای آنکه مجتهد الزمانی اعتراض
عیتی هم کرده باشد که القاب مختصه مثل مهدی و صاحب الزمان قائم مقام اسم مبارک آنحضرت است چنانکه ذهن
سامع بطرف کسی سوای آنحضرت انتقال نمیکند و درینجا هم قیاس بالاولی جاری تواند شد یعنی هر گاه نزد مجتهد
خیالات مختصه چنین است و بعضی مختصه غیر مشترکه حرام گشته اند و غیر مشترکه که زید وصفی دارد که در شهر او دیگری چنان
نیست پس البته محکوم خواهد بود که معدوم النظیر است و دیگران نیز او وصفی دیگر حاصل است که او را
دیگران نیز مثل او یافته میشود البته برین تقدیر محکوم خواهد شد بوجود نظیر این چه معنی دارد
که او صفات مختصه غیر آن امام و صفات مشترکه حکم واحد داشته باشد لیکن در مابه النزاع لوا
گفت که چنانچه ذکر نام او حرام و موجب کفر و لعن است ذکر او صفات مختصه او نیز بزعم
مجتهد نیز چنین است و البته احوال غیر مختصه حرام و موجب کفر و لعن نیست زیرا که وقت ذکر
ذهن هر کس بهر طرف منتقل میشود نه بیک شخص معینه و ازین بیان جنون اسر شاره برای
مجتهد تیره روزگار آشکار شد مثل رابعه النهار چه یکه با یاتش پدیدار نیست کما اشرنا
الیه فی الصدر **قوله** اما آنچه مجیب غیر مصیب در باب طلب آنحضرت
اشاره به حجت قیستنیع کرده الی آخر اقول مجیب مصیب اشاره بدین امر خاص کرده باشد بلکه مقصود

او بالذات بینقیت و جلیت شیخین امامیه است و بارشاد جناب مجتهد الزمانی بر اعاظم محققین نیز که علیهم
ازبلی باشد هم حماقت و سفاهت مذکور شامل شده امیدوارم که اگر مجتهد زنده ماند و باکره جواب تقریر بند
لب کشاید حماقت محققین او روز افزون گردد زیرا که از حماقت شیخین هیچ حماقتی زاید الوصف
در خیال و وهم کسے نمیگذرد و لا عین رأت و لا اذن سمعت که خود را امیه اعظم رفیعه محیط لعن نمایند
وهم لا یشعرون ند تا حتی که گویند نام امام حضرت رسول خداست مثلاً و مدار اعتقاد و بدان دارند
که مضمون نام او بر زبان نیاورده اند و مورد لعن آن امام و لعن حضرت امام رضا گشته اند و از حماقت
پے توان برد که شیخین امامیه نیز مثل بزرگان مجتهدین مصداق حدیث نبوی بوده اند که بدر
مجتهد در جوارم نقش بر داشته که الحائک لا امتی و درین معنی شکی نیست که استاد جناب اعور
المحدثین یعنی علی بن ابراهیم قمی ظاهراً همان اعتقاد داشته که از تفسیرش پیداست که چون قوم
مذکور روز ولادت حضرت عیسی و قتیکه خاتون مریم مادر مکرمش نخله یابسه را از اصنام ساد
که کجا است وان کرده بر او خندیدند و دعای او درباره مقبول شده بحماقت و زوال گشت
اما سفاهت ازبلی مذکور که رو بروی تقریر او افادات شیخین امامیه هیچ و پوچ است نزد مجتهد اصولیه
پس از آن که نسبت غیبت صغری که هفتاد و سالی چند باشد نسبت باین غیبت کبری گویا نسبت متناهی
بغیر متناهی است نسبت ذره است بکوه الوند معهذا چنین نصوص درباره آن نصید و رنیافته که هر که مدعی ملاقات باشد
ملعون است مگر بعد از خروج سفیانی و ندا آسمانی و با همه خود امام پرده غیبت را القوت خود میدرند و برغم خود
جعفر که جد اعلای مجتهد الزمانیست بمجلس حیدری می تازند و صفوف حاضرین و ناظرین می بینند و سخن
دیگر هر یکی از سفرای او تا حین حیات مرجع شیعیان بودند و اظهار توقیعات مقدسه میکوشیدند و ضرب المثل گفتند
یعنی صدوق الکواذب بعبارت بلیغه خودش بزبان قال و حال می نازند پس چه در لعن و کفر بنده اکرام
در غیبت کبری می باید یا در غیبت صغری مینمایند که هم خلاف عقل است و هم مخالف نقل که خداوند عالمیان میخواهد
که هیچ اثری و نشانی باقی نباشد و بعد هر روز و هر سو احتجاب امام از استتار غیبت مانند آبحیات از ظلمات بدر
آید و از اینجا در محاورات اهل هند میگویند که جد هر مولی او دهر ولی و افسانها که علمای امامیه در ذکر حالات
این امام که مقیم عالم غیب است و درباره ساکنین عالم شهادت چون موضوعات ایشان از حد نباشد در بر بابت حکومت
دریغ فرموده باشند الغرض چون هر فسانه غایب عن الانتها بشکل حکایت عمر و عیار و مولانا ملا دوست و منیر روز
بسا و لش الوصف دارم چنانچه مکرر اشاره بدان کرده ام از این جهت حسب ارت بدیگران نگردم و اختصار را انسب
پنداشتم و بزودی متوجه اقوال دیگر مجتهد گشتم تا مقصود اصلی از دست نرود و قوله اکثر تواریخ معتمده اهلسنت الخ قطع نظر
از آنکه لفظ اکثر دال بر آنست موافق داب مؤلفین که بعضی از آن بر خلاف آن دلالت دارد و از اینجا که قول الحق جابجا
گشته که ایشان قایل بوجود و غیبت او هستند عقل هم دلالت بران دارد بلکه تالیفات قلمی کنتوری نیز بر آن دال است

علاوه اگر در کتب اهل سنت بودے باز هم مرا میرسید که گفتمے که برما چگونه حجت باشد که تو
خود درین کتاب گفتی که در کتب فریقین بسیار روایات ست که هنوز بمعیار نرسیده چه باید سند آنرا نوشتن
و کتب تنقید بر کشادن اگرچه چند فرق امامیه جامع آن روایات باشند که در ترجمه او قلم بر التفسیرین تعلیه
در کتب شیعه از ائمه اعاظم شیعه یا دیگر آثار پس باید تنقید آنرا بعد از تنقید بعنوانے نوشتن که بر طور علمای آن
باشد و اذ لیس فلیس و انگهی خود دلیل عقلی و نقلی است اجماعا که میراث حضرت امام حسن بانے جد اعلاے
مجتهد ناصبے بلکه رئیس النواصب گرفته اگر امام پسر حسن او دی برادر چگونه میراث یافتی با وجود فرزند و اگر
سعادتمند که باعم خود چنان کرد که پاره از آن تنبیہے و پیچ و اکه سبب تحقیق درین باب باده ترا مے
طلاقے چه رسد که چون امام حسن موصوف از دنیا رخت اقامت بربست و همسائگی خداوند عالم پیوست
و غلامان و خادمان عباسیه هجوم کردند و از هر طرف محیط شدند در آن وقت از زنان راست گو
خاتون سوسن چنان بر آمد که باردار است تا نواصب احاطه کردند و نوبت بقید و بند رسید
و بالاخر بقاے خلے شور آب رسانیدند و لیکن در خصوص این امور هم انعکاس شدید رو داد
که امام بمقابله عم خویش پرداخت و در ادائے حق مادری پهلو تهی ساخت ورنه چنانچه در مقابله
عم یکے از جلهاے حیدری کفایت کرد در اینجا یک تکاور نیز چی نمود زیرا که بر اصول رافضیه خبیثت
کمانے البحار مقابله با مطربے رئیس الرقاصین جد اعلاے مجتهدین بود یعنی جعفر کذاب و در نوع
با نواصب نخشب شعار دیگر چه گوییم که رعایت دو دباش قفل سکوت بر زبانم زد و لیکن لفظ
کذاب چون در کتب رفضه بار بار خواهے یافت مضایقه ندارد بخلاف امریکه اشاره بدان کردم
که تا ضرورت شدیده تر نباشد ذکرش مناسب نگردد فالعاقل و تکفیه الاشاره و الغافل
لا تجدیه الف العباره **قوله** و مطابق این عبارت در تاریخ روضة الاحباب که بیان الخ
اقول ازین جواب جیل یا تجاهل مجتهد بار بار گذشته که این مجلد را ابتر بسیر نگفته اند پس اکنون
بیانیاے این دعوے را ثابت باید کرد و علاوه بارا حاجتے بدان نیست که محتاج جواب
آن باشیم چه انفا گذشته که از روایات مجاهل در وقت احتجاج و استدلال چه روز بازار جود
میگوید که آن روایت مطابق این عبارت ست پس چون راوی روایت شنوا به مجهول ست
باید سندش ذکر کردن و صحت آن ثابت نمودن و در آن عبارت این کلام جاری نیست و الحمد
لله تعالے که بحیثیم منونی و اشکال فرعونے مجتهد را حقیقتے باقی نماند **قوله** پس میگویم
که بعضے الخ در اینجا باجماع فریقین بلکه باجماع امت آنکه رسول الثقلین نوشتند جنگ عظیم در بیتش بود
خدا و رسولش خواستند لقاے طرفین در آن وقت و آنکه یک منظمه بعنوانے فتنه تصحیح شود که
هر کسے پسند و شکر نعمت عظیمے صورت بندد و در اینجا هیچ جنگے نه صورت نگے کما لا یخفی پس چه ماند

حدیها در آخر این باب باید فهمید طرفه آنکه هر جا میگوید که اول من قاس ابلیس فشنا هو البلیس و انجاز
حال حدیبه بر طور فردمایگان قلیل البضاعت فاشند غیر ماهرین فنون دینیه و این صناعت که علم
کلام و مناظره تعبیر از انست نوشته چون در حواشی طعن الرماح دفتر یا مفصل پرداخته ام باعادهٔ آن
درین پریشانی الله معاذ درم هر که خواهد بدان نظر کردن دفتر و اسکئی سبزه جای آنکه مجتهدین دیدن
باید رجوع بدان حاشیه آوردن که موجب تسکین قلب او خواهد بود انشاء الله تعالی نامش
نقض الرماح سفی کید النساج گذاشته ام اگر زمانه اندک مساعد شود خواسته وید که آنهم شامل
این کتاب ذخیره مباحث کلامیه وسوزنده اکباد جمیع علمای امامیه ست قوله و ازینجا است
که خلیفهٔ ثانی الخ این کلام را خلاف اسلام دانستن کمال سفاهت مجتهد ست که شیخ کلمه گوی
چنین بیهوده گوی نکند تقیه این کلام درباره جابر از عترت طاهره بخطاب حضرت امام حسین
صادر یافت به بحار غوطه بخورده چشم خود بر مقاتل علمای خود بکشا علاوه کسانیکه با
گلستان وغیره در دبستان خوانده اند آنها نیز میدانستند که الست بربکم در قرآن مجید آمده
والبته بکمال تاکید بر ثبوت ربوبیت ایزدی دلالت کرده و در جاهای دیگر نیز اینطور وارد گشته
ومولای مجتهد یعنی قاضی طلبوق شوشتری بر کمال شجاعت و دلیری و دلسوزی و غمخواری
حمل کرده و در تصنیف فقیر موجود ست اگر مجتهد قدرتی بدان داشته چرا التعرض بدان نکرده و بجز
برین اجمال قناعت کردن کار این فرومایه وسفله هست دون غیره و آنچه بعض پدرش در صوام
ولیکن چنانکه تشیع الیست از ایمان او را کجا حاصل ست و من یضلل الله فما له من هاد الغرض
بعنایت ایزدی این مسئله را در شرح طعن الرماح که بطور جرح مبسوط نوشته ام باید دید و عجبا نیست
که اگر در بیاضش آرند همه حواشی را ترتیب دهند مثل این اجزا بر وصد گشت ولیکن قلت
فرصت ازان مانع ست چه گویم که نه معینی دارم که در تبییض آن توجه همت بر بندد و نه شخصی که چند کس
را دستگیری کند تا به بیاضش بر بندد چند کس را در تصحیح آن نگاه دارد که دران عرق ریزی
نماید طرفه آنکه چون طلبه در کتب درسی استدعا می کنند و من اشاره با صراحة می گویم
که درین باب ذمه ای گشتم که شما را از مدتی قلیلی و آنگاه با آسانی تا منزل مقصود رسانم و شما
در معونت من اعانت کنید کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون و بعضی بودند
که در تصحیح بقول بعضی از کتب فقیر وعدهای صحیح نمودند و بعد روزی چند ملاقات را هم ترک نمودند
و کسانی را که برین کار نوکر داشتیدم وعده خود را در کتابت مسودات و تصحیح مبیضات
وفا نکردند و الا اشتاذی نذرة و اتفاقا و بعضی از کتب را نو بیانیدم و حساب آن اگر
بجمیل رد به بود و بعد چه کشید و مکرر به تصحیح کتابی پرداختند بنده وقت مطالعه آن کتاب

اما امامیه یزعمون انه دخل السرداب الذی بسر من رای وامه تنظر الیه فلم یخرج الیها وذلک
فی سنه خمس وستین ومائتین وقیل فی ست وستین ومائتین وهو للاصح فاختفی الی الآن علی زعمهم و در کی
ام ولد بوده است صیقل نام وقیل سوسن وقیل نرجس وقیل غیر ذلک وولادت وی در سر من
رای بوده است فی الثالث والعشرین من رمضان سنه ثمان وخمسین ومائتین وقیل
فی لیلة النصف من شعبان سنه خمس وخمسین ومائتین ام حکیمه عمه ابو محمد زکی رضی الله عنه
گفته است که روزی پیش ابو محمد رضی الله عنه در آمدم فرمود که ای عمه امشب در خانه ما
باش که خدای تعالی ما را خلفی خواهد داد من گفتم ای فرزند از که خواهد بود فرمود
از نرجس همچون ام موسی علیه السلام که حمل وی تا وقت ولادت ظاهر نخواهد شد امشب
چون شب نیمه رسید برخاستم و تهجد گزاردم و بعد از آن با خود گفتم که وقت فجر نزدیک رسید و اثر
ابو محمد گفت ظاهر نشد ابو محمد از مقام خود آواز داد که ای عمه تعجیل مکن تا نخانه که نرجس آنجا بود
بازگشتم مرا در پیش راه پیش آمد لرزه بروی افتاده وی را بسینه خود باز گرفتم و قل هو الله احد
و انا انزلناه و آیة الکرسی بروی خواندم از شکم وی آواز آمد که هرچه من خواندم فرزند وی نیز
بخواند بعد از آن دیدم که خانه روشن شد نظر کردم فرزند وی بر زمین آمده بود و در سجده افتاده
وی را برگرفتم ابو محمد رضی الله عنه از حجره خود آواز داد که ای عمه فرزند مرا پیش من آر پیش وی
بردم بر کنار خود نشاند و زبان در دهان وی کرد فرمود که سخن گو ای فرزند من باذن الله تعالی
گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ بعد از آن دیدم که مرغان سبز ما را فرو گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یکی از آن
مرغان را بخواند و گفت خذه فاحفظه حتی یاذن الله فیه فان الله بالغ امره از ابو محمد پرسیدم که آن
مرغ که بود و این مرغان دیگر کیانند فرمود که آن مرغ جبرئیل و دیگران ملائکه رحمت اند بعد از آن فرمود
که ای عمه وی را بمادر وی بازگردان کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ
وی را پیش مادر وی بردم چون متولد شد ناف زده بود و ختنه کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا و از دیگری روایت کرده اند که گفته است که چون متولد شد بدو زانو
در آمد و انگشت سبابه بجانب آسمان برداشت و عطسه کرد و گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و از دیگری
آورده اند که گفته است که بر ابو محمد در آمدم و گفتم یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه در آمد
پس بیرون آمد کودکی بر دوش گرفته که گویا ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی فرمود که ای فلان
اگر نه پیش خدای تعالی گرامی بودی این فرزند را بتو ننمودمی نام این نام رسول است صلی الله علیه
وسلم و کنیت این کنیت وی هو الذی یملا الارض قسطا کما ملئت جورا و ظلما و از دیگری می آرند

که گفته است که روزی برابو محمد رضی الله عنه درآمدم بر دست راست وی خانه دیدم پرده بآن
فروگذاشته گفتم یا سیدی صاحب این امر بعد ازین که خواهد بود فرمود که آن پرده را بردار برداشتم کودکی
بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی بر رخسارهٔ راست وی خالی وگیسوان گذاشته آمد برکنار
ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد فرمود که این ست صاحب شما بعد ازان از زانوی وی برخاست
و ابو محمد رضی الله عنه فرمود یا بنی ادخل الی الوقت المعلوم بآنخانه درآمد و من بوی نظر میکردم پس
ابو محمد رضی الله عنه مرا گفت برخیز و ببین که درینخانه من کیست بخانه درآمدم هیچکس را ندیدم از دیگری
آرند که گفته است معتمداه واین روایتی ست که مجتهد نقل کرده و بران رنگ التزام تحریر
زیرا این روایت مصنف کتاب می نویسد بدانکه شیعه امامیه مر او را دو غیبت اثبات میکنند یکی
غیبت قصری یعنی کوتاه و آن از زمان ولادت وی ست تا زمان انقطاع سفارت و دیگر غیبت طولی یعنی
درازتر و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمانیکه خدا تعالی ظهور وی را مقدر کرده است
و در غیبت قصری وی را سفیران اثبات می کنند یکی بعد از دیگرے که واسطه بودند میان وی و سائر
خلائق که حاجات و سوالات ایشان را بوی رفع میکرده اند و جواب آن می آوردند و آن سفارت
بر شخصی علی بن محمد نام ختم شده است و وفات وی در سنه ست و عشرین و ثلثمائة بوده و از وے
آرند که پیش از وفات خود بشش روز توقیعی بیرون آورد که محمد بن الحسن العسکری رضی الله عنهما
نوشته است و نسخه اش اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد اعظم الله اجر اخوانک فیک
فانک میت ما بینک و بین سته ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد لقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة
التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض و سیاتی
من شیعتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کذاب مفتر و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم چون آن روز ششم رسید فوت شد و هیچکس وصیت سفارت نه نمود بعد ازان وقت
غیبت طولی در آمد الی ماشاء الله تعالی و این طائفه را در مدت غیبت قصری وی از حکایات بسیار ست از انجمله آنکه
یکی از اهالی نواحی حله را که اسمعیل نام داشت ریشی بر آمد که همه اطبای حله و بغداد از علاج آن عاجز آمدند و گفتند
که علاج آن جز بقطع آن ممکن نیست و در قطع آن خطر است زیرا که بعرق الکحل که از قطع آن حیات منقطع
میگردد نزدیک است اسمعیل گفته است که چون از اطبا مایوس شدم عزیمت مشهد مقدس سر من رای کردم
بعد از زیارت ائمه رضی الله عنهم بسرداب درآمدم و از حق تعالی استعانت جستم و از ائمه استمداد
نمودم و بعضی از شب قیام کردم و چند روز در آنجا بسر بردم یکروز بکنار دجله رفتم و غسل کردم و جامهٔ
پاک پوشیدم و بمشهد شریف متوجه شدم دیدم که از آنجانب چهار سوار پیدا شدند شمشیر بسته و یکی
نیزه در دست داشت و یکی در میان ایشان فرجی در بر کشیده بودم که مگر از شرفاے

مشهد اند چون بمن رسیدند سلام گفتند جواب دادم آن نیزه دار بر طرف یمین فرجی دار بایستاد
و آن دو می دیگر بر طرف یساری آن صاحب فرجی مرا گفت که تو فردا بجای خود پیش اهل خود می روی
گفتم آری فرمود پیش آی که ریش ترا ببینم پیش رفتم دست مبارک دراز کرد و ریش مرا بیفشرد
بسیار درد کرد آن نیزه دار مرا گفت افلحت یا اسمعیل من تعجب کردم که نام مرا چون دانست پس گفتم
افلحنا و افلحتم ان شاء الله تعالی آن نیزه دار گفت این امام است پس پیش دویدم و پای او در کشیدم
و زانوی او را بوسیدم پس روان شد و من نیز روان شدم مرا گفت برگرد گفتم من هرگز از تو جدا نخواهم شد
بار دیگر گفت بازگرد مصلحت آنست که بازگردی همان جواب گفتم صاحب نیزه گفت شرم نمیداری
که حضرت امام دو بار ترا گفت که بازگرد و تو مخالفت میکنی بایستادم چون مقداری برفت رو باز پس کرد
و فرمود چون ببغداد رسی مستنصر ترا خواهد طلبید زنهار که از وی هیچ قبول نکنی چندان بودم که از نظر من
غائب شدند بعد از ان بمشهد آمدم و از احوال آن سواران پرسیدم گفتند که از شرفای آن نواحی
بودند من گفتم که امام که بود گفتند که امام صاحب نیزه یا صاحب فرجی گفتم صاحب فرجی گفتند ریش خود را بنمودی
گفتم آری آنرا بیفشرد و آن بر ران راست من بود برهنه کردم هیچ اثر نمانده بود از دهشتی که داشتم در شک
افتادم که شاید بر ران دیگر باشد آنرا نیز برهنه کردم هیچ اثر نبود و مردم بر من ازدحام کردند و پیرهن مرا بدریدند
خادمان مشهد مرا بخانه در آوردند و از مزاحمت مردم مرا خلاص کردند چون ببغداد رسیدم این خبر
ببغدادیان رسیده بود بر من ازدحام کردند چنانکه نزدیک بود که کشته شوم بعد از ان مرا پیش مستنصر
بردند قصه از من پرسید باز گفتم گفت وی را هزار دینار بدهید گفتم نمیگیرم که امام مرا وصیت کرده است
که از وی چیزی نگیری مستنصر بگریست از پیش وی بیرون آمدم و هیچ نگرفتم بعد ازین ملا میفرماید
که ندانم قالوه یعنی این حکایات و روایات از شیعه بود باز گفت و فی جامع الاصول فی اشراط
الساعة و علاماتها عن ابی مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک حتی یبعث الله فیه رجلا منی
او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما
و جورا و فی روایة اخری لا تنقضی الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه
اسمی اخرجه ابو داود رحمة الله تعالی و فی جامع الاصول ایضا ابو اسحق رضی الله عنه
و نظر الی ابنه الحسن رضی الله عنه فقال ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلی الله
علیه و سلم و سیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم صلی الله علیه و سلم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه
فی الخلق ثم ذکر قصة یملاء الارض عدلا اخرجه ابو داود و لم یذکر القصة و قال صاحب الفتوحات
المکیة فی ذکر المهدی و انه یکون معه ثلثمائة و ستون رجلا من رجال الله الکاملین اعلم ایدک الله

ورایا ان اللہ تعالی خلیفۃ یخرج وقد امتلأت الارض جورا وظلما فیملأہا قسطا وعدلا ولو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول اللہ ذلک الیوم حتی یلی ہذا الخلیفۃ من عترۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ولد
فاطمۃ رضی اللہ عنہا یواطی اسمہ اسم رسول اللہ صلی اللہ وکنیتہ کنیتہ جدہ الحسن بن علی یبایع بین الرکن
والمقام یشبہ الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الخلق بفتح الخاء وینزل فی الخلق بضم الخاء لانہ لا یکون
احد مثل رسول اللہ فی خلقتہ واللہ تعالی یقول فیہ انک لعلی خلق عظیم ثم قال ویبایعہ العارفون
باللہ تعالی من اہل الحقائق عن شہود وکشف بتعریف الہی رجال الہیون یقیمون دعوتہ وینصرونہ ہم الوزراء
یحملون اثقال المملکۃ ویعینونہ علی ما قلدہ اللہ تعالی ثم قال وان اللہ تعالی یستوزر لہ طائفۃ خبأہم
فی مکنون غیبہ اطلعہم اللہ سبحانہ کشفا وشہودا علی الحقائق وما ہو امر اللہ علیہ من عبادہ فبمشاورتہم یفصل
ما یفصل وہم العارفون الذین عرفوا ما ثمہ وما ہو فی نفسہ لعرفت من اللہ تعالی قدر ما یحتاج الیہ منزلتہ ودرجتہ
لانہ خلیفۃ مسدد یفہم منطق الحیوان یسری عدلہ فی الانس والجان وقال الشیخ رکن الدین علاء الدولہ
احمد بن محمد السمنانی قدس سرہ فی ذکر الابدال والاقطاب وقد وصل الی الرتبۃ القطبیۃ محمد بن الحسن
العسکری رضی اللہ عنہما وعلی امارۃ الکرام ائمۃ اہل البیت الطہارۃ رضی اللہ عنہم وہو اذا اختفی دخل
فی دائرۃ الابدال وترقی متدرجا طبقۃ طبقۃ الی ان صار سید الافراد وکان القطب علی بن الحسین
البغدادی فلما جاء نعیہ دفن فی شونیزیہ صلی علیہ محمد بن الحسن العسکری رضی اللہ عنہما وجلس مجلسہ
وبقی فی مرتبۃ القطبیۃ تسع عشرۃ سنۃ ثم توفاہ اللہ تعالی بروح وریحان واقام مقامہ عثمان بن یعقوب الجوینی
الخراسانی وصلی ہو وجمیع اصحابہ علیہ وہو فی مدینۃ الرسول صلی اللہ علیہ وسلم فلما جاء الجوینی نعیہ
جلس احمد کوجک من ابناء عبد الرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ مجلسہ وکان توفی الجم وصلی علیہ وقبروہم
لا صفۃ بالارض غیر مشرفۃ ومبنیۃ لا یعرفہا غیرہم وہم یزورونہا کل سنۃ باز در آخر سفر مایہ کہ چون حضرت
حق سبحانہ توفیق اتمام بیان بعضی احوال وافعال وکرامت وخوارق عادات ائمۂ اہل بیت رضوان اللہ
علیہم اجمعین داد باز رجوع بذکر بعضے از صحابۂ کرام رضی اللہ عنہم اجمعین کردہ مے شود
می باید کہ فضیلت وکمال ولایت وکرامت اہل بیت را منحصر درین دوازدہ تن بدانی اگرچہ
انسان بمزید فضیلت وکمال اختصاص اشتہار یافتہ اند زیرا کہ اہل فضیلت وکمال از اہل بیت
بسیار بودہ اند چہ در طبقات ائمۂ مذکورین وچہ متاخرین از ایشان وبعضے از متاخران
ایشان در کتاب نفحات الانس در طبقات صوفیہ مذکور شدہ اند چون ابراہیم سعد
علوی وسیدی عبد القادر گیلانی وغیرہما قدس اللہ تعالے ارواحہم والتوفیق
من اللہ تعالے تا بحال سعد زید بن عمرو بن نفیل کہ یکے از عشرہ مبشرہ است ومناقب
وفضائل او شروع کردہ ازین عبارت کہ از آغاز تا انجام برای اطمینان وناظرین نوشتم

حالی شد که ملای نامی قدس سره السامی ترجمهٔ صاحب الامر امامیه موافق کتب ایشان بعمل آورده کائنا شرح
ایشان بر وجود و غیبت و طول عمر مبارکش بران موقوف است و تذکرهٔ حالش الواب تراجم حضرات ائمهٔ اثنا عشر
مصطاع شان برین خاتمة الائمه ختم فرموده و بعد ازان از مختار مذهب اهل حق خبر داده و طور کشف
و اشراق صوفیه سابقین را هم ضمیمه ساخته اول از حال ولادتش فارغ گشته باز بغیبت متعلقاتش
توجه کرده باز اصول خود را آنچه در کتب معتبره بود قلمی فرمود و ضمائم را نیستر تعرض نمود پس اگر
مراد مجتهد آنست که ذکر حکایت معتقد غیر از کتب معتبره اهل سنت است پس ممنوع است لا بد
من دلیل که سر مبارک طلبید و فرستادگانش قصور نکردند و بی محابا بدولتخانه
در آمدند مگر بمراد خود نرسیدند باز حضور امام لعنت کشید و نزد امامیه بر غیبت صغری و کبری
منقسم گردید و در صغری که هفتاد و چند سال بود کسانی چند بهم رسیدند که میانه حضرت امام و رعیتش
واسطهٔ وصول فیض بوده باشند و خاتمهٔ ایشان علی بن محمد بود الی غیر ذلک و اگر مراد اینست
که ملا این امور بر اصول شیعه نوشته پس قصد الزام اهل سنت که از عبارتش واضح است که ملا
حکایت خلیفه برین نمط نمود تو و صاحب روضة الاحباب نیز همان نوشته پس بر جای خود نیست
بدلیل مذکور و این امور نزد صاحب دانش و بینش مثل بدیهیات است و لیکن چه توان کرد
که بقول عرفی ؎ تا بصد قرن دگر امر بدیهی بکند ؛ عقل اول براهین تتینش تفهیم ؛ اساس این
تقریرات طویله و مطنبه بر همین است بالجمله ملای موصوف چون ترجمهٔ امام غائب عن الابصار
اعجوبهٔ روزگار شروع فرمود که امامیه بر اسمی او لقب حجت و قائم و منتظر و صاحب الزمان
گذاشته اند و او نزد ایشان خاتمهٔ دوازده امام است و بزعم شان داخل شد در
سرداب که در سر من رای است و مادرش میدید و انتظار او می کشید پس بسوی او بازنیامد
و این غیبت در سال دو صد و شصت و پنج پدید آمد و بعضی گفته اند در شصت و شش و اصح همین است
پس امام مختفی ست هنوز بر گمان باطل شان ازین زیاده نصی و تصریحی تواند نمود از برای
آنکه ملا بر طور شیعه سخن میراند و این امور بر طور شان میخواند و در اثنای روایات اینهم آورد
که ازان واضح ست که اختلاف کرده اند راویان که این غیبت در زمان پدر بزرگوارش بود
چنانچه راوی گفت که میدیدم که بگفته حضرت ابومحمد در خانه در آمد و من بگفته آنجناب داخل شدم
و اثری نیافتم پس بلا اختلاف زمانه را هم در غیبتش نشان داد و چنانچه در تاریخ آن در همقام و بعد ازین
طور اهل حق را از جامع الاصول و مانند آن نشان داد یعنی اهل حق اعتقاد دارند در باب مهدی موعود
که هنوز پیدا نشده و ایضاً در مابین این هر دو چنان نوشته که شیعه امامیه برای او دو غیبت ثابت می کنند
صغری و طولی الی آخره اینهم نص قطعی است بر آنچه گفتم و با اینهمه یادگی مجتهد باید دید که می پندارد که حکایت

معتقدند ورفتن شد کس برای شهید کردن امام از روایات اهل سنت است و تصحیحت هم
پیوسته ورنه در محل استدلال چرا می آورد و نیز عبارات ملا می مسطور در اثنای بیان
که چنین آورده اند واز دیگر آرند لے غیر ذلک این افعال اگر بشیعه مسند است
چنانکه دانستی مغلطه مجتهد بابت استدلال والزام سمت وضوح دارد و اگر مرد او مسند
بسوی اهل سنت است پس مجتهد لائق آن نماند که عوام طلبه نیز باو خطاب نمایند تکلیف
متکلمین اهل سنت ولیکن بیچاره گان چه کنند که هر گاه کتابے از مؤلف کارگاه اجتهاد
بر آید هوا خواهانش که شب و روز او را العیش و کامرانی و خواهش های نفسانی میسر سازند
شور و غوغا بر آورند و غلغله در بلاد افتاد که چنین کتاب در هیچ زمانه از هیچ مصنف
ظاهر نشده و اگر راست پرسی با معنی سخنی صحیح تواند بود که مفادش چنین است که هیچ
مؤلفی مرتکب چنین تعصبات و هفوات ولاف و گزاف نشده و نخواهد شد پس ضرور می شود
جوابش نوشتن که تا عوام گمراه نشوند و در دام و دانه او گرفتار نگردند و ایضاً چون ملا نی نامی خوب است
که بعد از اتمام تقریرات شیعه کتب خود را نام برد و مذهب اهل حق را ذکر فرماید چنین افاده کرد که بدا
ما قاله تا سامعین و ناظرین آگاه شوند که تر هات شیعه بانجام رسید و معتقدات اهل سنت درباره مهدی
موعود که از نسل امام حسن است شروع شد الغرض کوری و کورانگی مجتهد را پایانی نماند چنانکه از ما نیستی
من بعد اگر ادنے غور کرده شود و بیچاره مجتهد درین امور معذور است که خود فقدهای او
درین تار و پود بصرے و بصیرتی نداشتند زیرا که وجود سفرای شیعه برای آن بود که عوام بر امام هجوم
نکنند و موجب فتنه نشوند و فیض امام بتوسط شان فائز شود حالانکه بعد دیدن کتب
شیعه خواهی یافت که این حصر باقی نماند و باب رقعات دیگر هم مفتوح شد تا کتابها
در آن جمع کردند و توقیعات نامش نهادند پس درین صورتها اندیشه فتنه ها بسیار
بود زیرا که چون سفرا که بر غیبت خود قائل بودند اشخاص گرفتار مے شدند و حکام می پرسیدند
که امام کجاست این بیوفایان البته امام را بدست دشمنان می سپردند چنانچه خواسته بودند
که جناب امیر را بدست معاویه بسپارند و هیچ یاد داری که با سبط اکبر چه کردند و در کربلا
چه مهمانیها بجا آوردند حتی همراه لشکر یزید شقی گردیدند و بعض امام سجاد که امام مرا اسبط صغر را
شهید نموده گریه وزاری و فریاد و بیقراری آغاز کردند و ماسون تقلید شان ماتم هم بجا آورد
پس امام را خود بایستی لذات اهتمام فرمودن که غیبت و ظهور بدست او بود بخلاف سفرا
که چون گرفتار مے شدند نمی توانستند از مجلس غائب شدن و بدلالت سوی نشیمن
امام معذور میگشتند پس بهتر آن بود که نام سفرا در میان نمی آمد و امام این مهمات را تقدیم میرسانید

و اگر این امر را مجتهد نتواند فهمید بارے تمثیلش باید شنید که چون کسی بر غیبت قدرت دارد
و ملک اعظم برای تفرید و تنها بودن او ملازم باشد بحدیکه گاہے بسیر آسمان نیز وا زد حاجت بستری
نیست چه جای سفر الیس بعجلت تمام ببلاد تواند رسید و مشکلات شیعه عالم حل تواند کرد و ہرگاہ
منافقین رفضه برای جنس ما قبل جمع شوند چنانچه صبح و یلمی را اتفاق افتاد بعنوانی غائب تواند شد
که ہمه مثل گنجفه عمیم امام حیران باشند و نشانی نیابند بلکه بسبب قدرت بر غیبت و حضور میتوانست در پرده
تقیه کار دارین را بصحبت خلفا انتظام دادن و مخالفین خویش را بهلاکت نسبت و نابود نمودن چنین
که بیک نقره جبت امام معاصر ہارون غلام حبشی که خبر نفس الامری از نعش وزیر داده بود ہلاک شد
و وزیر را با وجودیکه بخیر خواہی امام و اطاعتش معروف بود آسیبی نرسید بلکه خلیفه مذکور از دغدغه نعش او
فارغ گشت حاصل آنکه چنین امام که پرورش و قطع نظر از دنیا بر عوالم اربعین محیط باشد از ہرگونه اختیاری
و قدرتی ہست چنانچه از احادیث لباط در مجلد اول بوضوح پیوست او ہرچه خواہد بعمل آرد بلکه
توان گفت که ہر محال از دست او ممکن شود و ازین ابحاث زیاده تر عیان گشت که ہر معامله
که بوقوع آمد خلاف مصلحت دینی و دنیوی بود و کمال فساد و انتکاش امور شریعت و طریقت
موجود گشته لا حول و لا قوة الا بالله پس تر ناظرین مناظرین را باید از عبارات ملای مدرج
نتائج دیگر بر آوردن یکے از آن این است که از ذکر عبارت فتوحات که نسخه آن پیش رو
بوده و بسیار بر افقیر جمع کرده و مشتاق این مقامات گردیده در بلاد مختلفه نگاه کردم و مدعای مذکور
در نسخ ہمچنین یافتم که خلیفه ایزدی یعنی امام مهدی البته بوجود می آید و وقتی برای جهاد دشمنان خدا
لشکر می آراید و تائید سماوی و توفیق ایزدی مجاہدات سیفی و سنانی را بپایان
میرساند و دین قویم را تقویت می بخشد و او از نسل حضرت سبط اکبر است و در جاہای
دیگر نیز آنچه فرموده نصوص قطعیه بر آنست زیرا که در نکته اہم یعنی که آن بزرگ از اولاد
سبط بزرگ است ارشاد کرده که چون او حسبة لله باعث حقن دماء عسکرین عظیمین
در وقت خلافت خویش گشته و برای حفاظت شان کوشیده حق تعالی از آن راضی
شده و در عوضش یکی را از اولاد او شرقا و غربا محیط گردانیده و چنین سلطنت
عنایت کرده تا داد عدل و داد بدہد و زمین را که پر گشته بود از بیداد و ظلم خالی سازد و این
دلیل برابر ہزار دلیل ہست بر آنکه اسم پدر بزرگوارش سید عبد الله موافق والد حضرت صلی الله علیه وسلم
رفضه گویند نامش حسن است و نام مادر بکرمش را اہل حق آمنه نوشته‌اند و در مابه النزاع نرگس و سوسن و ریحان
و صقیل بیان کرده‌اند چنانکه بارہا دانستی بالجمله چون موضوع بدل شد بیان یکی بر دیگری چگونه انطباق
یابد و ایضاً ہرگاہ باظهار و تحقیق شیخ اکبر در فتوحات معلوم شد که ابن عطا سے خاص در جلد و

رحم حضرت امام حسن بود در حفظ و حراست خون امت و در حدیث ہم منصوص که حضرت صلی اللہ علیه وسلم
این صلح را که سبط اکبر بجا آورد کما ینبغی ستوده و در روایات صحیحه مرفوع گشته پس محال ست که او از اولاد
امام حسین ع باشد زیرا که خلع خلافت متفرع است بر حصول آن و خود مجتهد قبل ازین در مقالات
دیگر اقوال محدثین اہل سنت آورده که جناب امام حسین خلافت نیافته اند و ایضا رفضه روایت
میکنند چنانچه رئیس اعاظم امامیه وزیر اربلی در کشف الغمه ثابت کرده که امام حسین سخت ناخوش
ازین صلح بوده اند پس مقالات شیعه از امور یست که بطلانش از کتب فریقین بدرجه ثبوت رسید
صدق آن بر جناب امام حسین ع از جمله محالات ست وازین حرف و حکایت بخوبترین وجوه ثابت شده
که صاحب فتوحات زینهار نگفته که مهدی موعود فرزند امام حسن ع ثانی ست که امام یازدہم بطور امامیه باشد
ورنه تناقض صریح ست و این از امثال او خارج از دائرۂ امکان و فی العجب که رفضه بدین تناقض و تهافت
نبرند و نقالین ایشان چنان دعوی کنند که در فلان مقام دیدیم که فلانی از فتوحات نقل کرده که مهدی از اولاد
امام حسین ع ست الی غیر ذلک من مقالات الشیعه و شیخ فتوحات را تتبع نکردند و بنده چون خیال ہمین
داشتم نسخ کثیره فتوحات بهمین طور یافتم که خالی از تناقض و تهافت باشد و این امر را از کرامات شیخ
توان دانست که رسالۂ عقائد خویش ضبط نموده خود فتوحات مکیه ساخته اگر آنرا به بینی البته با عقائد جمهور
اہل حق مطابق ست و زینهار مخالفت ندارد ہر که خواهد بدان رجوع نماید تا مطمئن شود که رفضه چون ہمت
بران گماشته اند که کاملین ایشان را بسوی مذہب خویش بجد و جهد تمام کشند تا قدامت مذہب بحدّ
خویش ثابت سازند سعی ایشان مبنی بر اغراض فاسده و محدثات کاسده میباشد و تا ظهور امام مهدی ثابت شدنی
نیست و عقلا البته در دام و دانۂ ایشان گرفتار نخواهند شد اگر عوام بد بدنش از جا روند تعجبی نیست که بصیرتی ندارند
و درینمقام بعضے از امور که امامیه مصدر آن در متعلقات حال صاحب الزمان شده اند بطور
اختصار باید شنید که جمعے گویند اجماع امامیه بران ہست که حضرت امام حسن ع ثانے
اولاد گذاشت و ایشان میراث باطنی یافته اند خصوصاً حضرت صاحب الامر که اگر بر
جمیع حالاتش آگهی روو بہا الیقین حکم توانی کرد که در معراج شریف نیز از حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیه وسلم سبقت برده و آنچه از وقت ولادت صدور یافته و عظمت
و جبروت برای او از جناب باری تعالے مقرر گشته برای احدی از انبیا بلکه جناب
سید المرسلین قرار نیافته و این را میراث نتوان گفت لخصوصیته توجد فیه و لا توجد
غیره فی حتی اباته قال الکلام فی الامتیاز لا فی الاشتراک اگرچه حکام لعبد از تفتیش
و تنقیح میراث امام ابو محمد علیه السلام بجعفر عم بزرگوار صاحب الامر دادند و آنچه بر آن
ترتیب یافت عوام را ہم از ان شرم مے آید کما مر الیه الاشارة و الصراحة جمیعا و ایضاً اجماع

واز عجائب آنکه در علمای ایشان یکی را چنین یافتیم که از تشیع بیت چنانچه باشش می باید واوهمین قدر گفته که حضرت ابو محمد والد محمد مهدی قائم بمعتقدات نزد الامامیه واین الفاظ وعبارت را بلکه عوام شیعه نیز نقل کنند در اجماع ایشان محال فهم ودانش او لاجرم از تتبع در اکثر مقام همین است واین امریست که اطفال دبستان فن منطق بران خندند مثلا اگر مقصودش اجماع بودی جمیع امامیه چرا نگفتی وبجهت آنکه سور موجب کلیه باشد مصدر نکردی واز انجا که در فهم معنی عبارات تحفه بر چاره غلط میرود که لفظ امامیه گویند را به ایجاب حمل کنند ودر انجا چگونه براه صواب رود وبه چنین اورا نمایند از غایت جهل مرکب گوش بران ننهاده داری سه تهیدستان قسمت راچه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را؛ بر همین معنی نقل کرده اند که از خاتون نرجس پیدا شده کما مر مفصلا مع ورود الفضائح والقبائح علی علماء الرفضه وگفته اند که حضرت ابو محمد بخطاب عمه معظمه خود در شان که غائب عن الابصار بلکه ائمه از شیخ زان لوجود آمده اند واز قدرت باری عز وجل کسی را چه مجال انکار است وهیچ استبعادی نباید کردن بود در ولادتش از ان حیران نگشتن که ﴿یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَیُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَیُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَکَذَٰلِکَ تُخْرَجُونَ﴾ شخصی را از سادات شنیدم که او همین دعوی برای خویش میکرد ودو کس دیگر را از دودمان خویش نشان میداد که از شیخ زان پیدا شده پس اشتیاق دیدنش زاید الوصف داشتم باری بجهتی از اسباب که بعضی سوالات مذهب از انجمله باشد ملاقات فقیر را مستدعی شده در ملاقات اول چنان یافتم که هرچه او گوید اوراهی نرسید واز مخلصین کسی را چه یارا که در دعاوی مذکوره گفتگو کند بعد چندی در معاملات سال لاف وگزاف وحیلتی وچالاکی او بوضوح انجامید تا در دل گفتم که بزرگان راست گفته اند ع شنیده کی بود مانند دیده ؛ وطبعی بر بنا مرکه از روایات ثقات نیز بتواتر انجامید که در دنیا داری ودین گزاری انگشت نمای آفاق ودر ضاجولی ملوک ولطائف الحیل بدربار شان وتیره تیره اوست معاذ الله که امام حسن عسکری وفرزندش را برابر او قیاس نماید بلکه هر که در همین شان ارد از نوع ثقات نباشد الغرض هرچه امام عسکری خبر باید علی الراس والعین لکن بشرط ان لایکون مرویا عن اصول ذوی الوجهین فان ذلک بعید عنهم بعد المشرقین والمغربین وبرخی دیگر نیز از رفضه امور مذکوره را بمؤلف عمده الطالب فی النسبت آل ابی طالب نسبت کرده اند بران افتخار دارند وبنده برای اظهار حقیقت آنچه از کتب معتبره امامیه بمعیار صحت وشهرت رسیده بیاد اهل نقل ومباهات میدهم که آیا شما را غفلت تام روداد از آنچه درین اوراق از کتب شما گذشته که هرکه نام مبارکش بر زبان آرد او ملعون وکافر است خصوصا درین زمان که غیبت کبری عبارت از ان باشد یعنی وانتری از صاحب غیبت پدید نشود فکیف که صاحب عمده الطالب ان اسم را یادگار گزارد وچنین نهی شدید ووعید اعظم در نظر نیارد پس در کفر ولعن او هیچ غایله نماند زیرا که در سابق والنتی که چنین کسی باظهار معصومین وشیخین امامیه مستحق لعن بوده پس کفر آنکس بدلیل الزامی مبرهن ثبوت رسید ونیز بحکم احادیث معصومین وهم باعتراف علم الهدای رازی که هرچه عیار کند کیست که اورا

شهره او اند یعنی هیچ نیستاند و بعد از تسلیم توان گفت که درین مقام جهل علمای طایفه باظهار شیخ الطائفه امام
اعظم طوسی مثل رابعة النهار عیان است که خاتم بودن مهدی مذکور یعنی فرزند نرگس خاتون امریست تقریبی و
تحقیق آنست که بعد ازین بزرگ دوازده امام بمقتضای اصل متفق علیه امامیه کما اشرنا الیه سابقا اعنی زمانه
تکلیف خالی از نبی یا امام نباشد پس مذهب امامیه که خاتم الائمه همین است و هم مهدی موعود از هم باشد و حال
مذهب اهل سنت تا هر کس را معلوم است که متکلمین و متعقبین همین میگویند بلکه از هر کس شنیده باشی که گفته بعد
ازین تفصیصات که رسالت بر جناب خاتم المرسلین صلعم مختوم شده هر که بعد از وفات شریف دعوی کند ظاهرا یا
باطنا که بر من صحیفه و دستور العملی نازل شده بران کار می نمودم احکام ان مخالف قران مجید بوده باشد یا معتقد
نزول وحی گردد برای خویش بواسطه حضرت جبرئیل یا برای کسی دیگر از دایره ایمان خارج است کائنا من کان
و دیگران هم همین معنی را شنیده و موکد می کنند که وحی منقطع شد بعد حضرت صلعم بخلاف ولایت و گویند ۵ لیکن باید
تا قیامت ان ولی ؛ خواه از نسل عمر خواه از علی ؛ و درینجا تحقیق بعضی از اهل دهلی هر چند در رسایل گذشته باشد
بیاد آمد که شعر خود را الحاق کرده ۵ لیک از نسل علی اکثر بود ؛ زانکه نسلش نسل پیغمبر بود ؛ و این اشاره
شد بحدیثی که محدثین انرا روایت کرده اند حاصلش اینست که حق تعالی نسل مرا در صلب علی قرار داده و ایضا
چون جعفریه قائل اند بامامت عم بزرگوار غائب عن الابصار پس اجماع کجا متحقق شد بر انکه امام حسن عسکری محمد فرزند
خود را گذاشته زیرا که چون هیچ فرزندی دلبندی سجاد ممندی موجود باشد برادر امام را امامت چگونه تواند رسید
که از اصول معتبره پیدا و هویدا است که اینچنین خبر برای امامین همامین یعنی امام حسین ع بعد از وفات امام حسن
کسی را حاصل نگشته اجماعا قطعیا و برین قدر چه موقوف قبل ازین یاد کرده هر کسی را معلوم هست که طوایف
دیگر از امامیه حضرت امام محمد باقر و امام صادق را خاتم الائمه و موعود و منتظر گفته اند و بعد ازین اعتقاد چگونه
توانند گفت که این گلزار و بهار خاتمیت و موعود بودن و منتظر گشتن برای امام نرگسی و سوسنی و ریحانی است
فقط و اهل علم و دانش بر همه این فرق ضاله مخفی نه که ذاتیات امامت چیست و وقوع اختلاف و حفظ حدود و الطواف
السنت چنانچه در رسایل به بسط و تفصیل و النشی پس چنین امام را خدای عز و جل مبعوث گرداند بعد ازین خبر باید
که بی نام و نشان شود و بکار خود مشغول باشد الا حول و لا قوة الا بالله و هرگاه صاحب عمدة الطالب چنان مغلطه
پیش آمده و از بدیهیات اعماض نماید بر تحقیق او چه اعتماد بلکه اگر اندک غور کنی فرق اولین از امامیه که حال
غائبین خود را بیان کرده اند بر یک طور مانده اند و اثنا عشریه که بلا شبهه خواند چنانچه حدیث کلینی کشی که ائمه شیعه
از روی خارجیت میکردند برابر هزار دلیل است بر تاخیر شان محدثات ایشان و تناقضات این گیسان بدان
را نهایتی نیست حالانکه نمونه هر امری را درین اوراق ملاحظه کرده باشی و درینجا امری دیگر باید شنید در تمامی
موجوده و معدوم ایشان باید خندید که کتاب اصول ایشان که از همه مقدم تر باشد و معانی اخفائی دران
بخیال کسی نگذرد و نسخه سلیم است که بفرمایش امام الائمه و رعایت کمال شروط جمع گشته و خود حضرات ائمه مرتب

مرة بعد اخری صدق سلیم بران نوشته اند باظهار امامیه عظام اثنا عشریه مشتمل است بر امامت ثالث عشر نیز پس
کتاب موضوع باشد چنانچه در تالیفات فقیر دانستی باحصر امامت در اثنا عشر باطل بود کلقول شیخ از اسعدی
الراجلین خالی نیست که دشمن را کشتی تا از ظالم برستی لاجرم بالیقین بعد از سیر و تماشای مذهب ایشان
خواهی گفت که چون داد تصفح و استقرا دادند و در رنج زنی و خیره سری گرفتار شدند ستادند در عقده
پیچ پیچ که در حل آن ره نبرند هیچ؛ و ایضا بر کمال عجز علمای ایشان دلیل است که مقلدان هر
شریعت باشند و دم لقیقه زنند و طوق القذوف با باطلست را درین مباحث زیب عناق خویش گردانند و
حکایت این هنقه را تازه سازند و گویند که وثاقت و عدالت عثمان بن سعید و ابوجعفر پسرا و حسین بن
روح و علی بن محمد خاتم سفارت را با بالحسن خود یافتیم که بر اصول مجتهدین لکنو باختیار این امر خطیر خویش
را باید و شمر تجویز کردند چنانچه از رساله ذوالفقار اول مجتهدین مومن عالمی آشکار است و باظهار
جمعی از کافی ثقة المحدثین جابجا پیدار و این امور را از غایت بحیالی رو بروی ما تقدیم میرسانند
بلی این چنین اجماعیات و هفوات را اجماع بد معاشان تکن لوپر توان گفت که گویند ملنگان ما
بر وجود و لقای آثار شیخ بدیع الدین مدار اجماع کرده اند برین هم اجماع شان یافتیم که هر چه در عالم
شهادت کسوت وجود می پوشند و جام مستی می نوشند به ترتیب و پرورش و کمال عطوفت و قوت
اوست و هر که دران مناقشه و مجادله کند ذکر وعید حقی لا امتی مراورا نیکو است بلکه بعد از تتبع ردایا
بحار و حق الیقین متعلقات آن و دیگر کتابها که تعلق به سفرا و زنگارنگی و شعبده بازی ایشان
داشته غیبت امام پیرایه تصنیف در بر گرفته از مساعی طوسی و نعمانی که کسی دران گفتگو نتواند کرد اگر
عالم الهدای تماشائی بازاری و سالار قافله سالار ایشان باشند حکم جازم باید نمود که سفرای ایشان
در ادای منصب عظیم گوی سبق از ملنگان ربودند و خوی پلنگان گرفتند و ره بیاهی را با نیها رسانیدند
یعنی کسی که در دام گدانه ایشان گرفتار شده چه دینارهای زر سرخ از مشتاقین زیارت امام
تحصیل نساخته بعد از آنکه در انواع مشاق و محن او شان را انداخته اند و بالاخر مساعی بلیغه شان
از طالبین و متوسطین بخراحاطه لعنت راهی نگشوده بلکه لعنت را بر لعنت افزوده و غیر از خسران
و ازین چیزی دیگر نبوده یکی ازین قوم مبتلا به گوید که نتیجه ملاقات غائب عن الابصار و حاضر فی
الامصار بخطاب من این بود که ملعونست ملعونست هر کرتا خیر کند در نماز مغرب تا ستارگان روشن
شوند ای هر چه کرد لعنتی لعنت شود و درین خصوص هم حدیث اسفار هم در تهذیب شیخ الطائفه
بنظر افتاده از حضرت مرتضوی کرم الله وجهه در جواب کسی که آن وقت نماز سحر پرسیده بود
فرمود که صورت شخص بنظر آید و البته درین حدیث وقت ستاره نمایان نمی باشد
و این ازین سبب گفتم که خاتمه امام نرگسی انیست تکرار لعنت که ملعونست ملعون کسیکه نماز صبح

گزارد و وقتیکه ستارگان بیرطرف شوند فلا اشکال پس اگر سفرای رفضه عادل باشند ورفضه معتقدین شان
باشند و اشرق بالمبینۃ بلی بدان سر تید بالیقین مشتق از عدول و عدیلۂ شیعیان خواهند بود لاجرم درین
معرکه بطور رجز حیدری توانیم خواند ۵ که عدل لتقدیری و لتقدیر عدالت غلط است ٭ زانکه این مسئله
تحقیق شد از باغ فدک ٭ واویلا براصول موضوعه وعلوم متعارفه طائفه کسیه فاحشه مدعین مزید ولا
جناب شاه مردان وشیر یزدان مانند چنین رحم در پرده لشنیده وخاتون قیامت معدن عفت و طهارت
بعد از وثیقه کتاب مختوم که بزیر از فارغ خطی فایق تواند بود دیپه اخذ تا بیت علی ما فی الکافی بر ملا
برگزیده وبرکتاب فتن بحار را کابر طائفه نتواند که جوابی دهد وسکوت تام اختیار کرده عقد ابیشتر
جناب امیر بیان فرموده وروایت قرانی بتعلیم انجناب یاد گرفته باز لطاق همت برای مناظره بندد
وناظرین وحاضرین گوینده هذه معلمه که هرجا این محاوره رائی اشد ضرورت شرح نتوان کرد پس هم
وهم روحی ونقض عهود بعد توکیدها برای جناب سیده بدین شد و مدعیان شد وسلامت روی
فاروق نیز باوصف او بخیتن و گریبان کشیدن یا انداختن چادر بگردن و کشیدنش سر فرو افگند
و گردن نتابید و شاعر بر چنین شخصی سلیم افتراکرد وعلمای رفضه انرا مانند قصیده حمیری حمیر ورد
زبان و شعر مذکور را برای او نظم نمود ساختند و امیدوار میراث فردوس شدند واگر علمای
قوم شاعر نباشند در غاوی بودن هرکس از ایشان ترددی نیست کما قال الله تعالی والشعراء
یتبعهم الغاوون پس غوائب را دیده ودانسته اختیار کرده مصداق خسر الدنیا والاخرة گشته اند
فرق این است که ظرفا در حکایات عجیبه ضبط کرده اند که پادشاهی برای سرور و انبساط شاعران
را طلبید پس نظم خود را از قصاید و غزلیات انشاد کردند و نعمتهای فراوان یافتند و مرخص شدند
ناگاه نگاهش بر طفلی افتاد که اثار اقدام شان می پیماید فرمود تو کیستی و بچه کار امدی گفت
ای خداوند نعمت مگر ندانی که من غاوی هستم فرمود غاوی را درین دربار چه روز بازار گفت
مگر نشنیده که خدا بعد ذکر شعرا غاویان را یاد امیفرماید که والشعراء یتبعهم الغاوون پس پیروی
ایشان کرده ام که هرگاه حضرت شهریار شعرا را احسان فرماید که غاویان را کی محروم بگذارد ملک را
سخن طفل بتعریض امیز پسند امد خلعت و نعمت بخشید و از صحبت شاعران اجتناب ورزید همین
حال رفضه که از غایت غوایت فساد نیست که بخسران معنوی انجامید و طفل بعیش و کامرانی
رسید ونیز دراینجا افتراق دیگر است وان این که چندان که تتبع روایات کنی بیشتر خواهی
یافت که مدعی رؤیت بار شاه حضرات ائمه عموماً وجناب صاحب الامر خصوصاً ملعون است پس
قبول روایت او نمی باید مگر ملاعین را لاجرم درینجا نیز معنی ایت کریمه وان جهنم لمحیطه
بالکافرین پیدا است والا نسلم که نزد ما ثابت باشد که رؤیت بزرگان چنین است

پس او و سید اشتهد الغرض بعد از رجوع تصنیف مجتهدین هند و عتبات عالیات این قصه را به بیانات مختلفه متواتره معنوی خواهی یافت که بعضی از مجتهدین کربلا معلی بعد از نصف لیل در رواق شریف شرف حضور یافتند و جناب سید الشهدا فرمودند مرا اجازت نیست که مسایل را بیان سازم و مشکلات را حل نمایم بیایان صاحب الامر دلالت کنم پس بعد از حل مشکلات زمین خدمت بوسید و ازین قصه که حرفی گفتم نیز احاطه لعنت از فوق و تحت و یمین و شمال بر علمای رفضه بر ظاهر است زیرا که مدعی روایت از مدعین و لا قبل خروج سفیانی و صیحه اسمانی طولیست کما مر آرا پس حال مجتهدین لاحقین نیز همانست که منافقین مثل شیخین مشیعین دران گرفتار اند و انهم باعتراف اکابر و اعاظم متکلمین عیسی اربلی و زبیره و مدبر مذهب شیعه از انجمله باشد که اسم و کنیت امام را صاف بیان میکنند ثم هم لا یشعرون عجب عجاب انکه چون نیک بینی و قت شیخ مفید را از جمله همان زبان خواهی یافت که قریب صاحب الامر باشد که باز از غیب صفر الکرم و دلهای شیعه از مخالفت عباسیه مسرور بود و ذکر و طلب زیاده از حد و خوف و ترس روز افزون بلکه لا تحصی و لا تعد باز میگویم که اگر مراد متکلمین اثنا عشریه این است که خلاف انصاف است که سائر مدعین رویت را از روایت مانع شوند و خود روایت بلاوری را قبول نمایند و در فصل مبین یعنی مسلسلات آرند و جوابش بنظر سرسری انکه وجه انکار از ساير مدعین اینقدر تواند بود که ایشان نصوص متواتره نقل میکنند که امام لعنت نمودند مدعین رویت را و مدت را هم با جمال خود بیان فرمودند و بعد لعنت امام قبول رویت چه معنی داشته باشد بخلاف بنان که عینی و اثری ازین امور در کتب شان نیست و اگر حجی بود مجتهدین شیعه انرا حلوای بید و د مید انستند و تنها نمی خوردند و فقیر در باره بلاوری الیقین واثق ندارم و در باره کمال الدین محمد بن طلحه شافعی وثوق من بتشیع از ان است بعضی علماء تمکید نقش بی نبردند و شیعیان کلام او را بیشتر در مناظره اورده اند که اینها بحقیقت امر مذکور محیط شده اند و جهنم بر اینها احاطه کرد اما ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی پس البته بیقین واثق بسوی تشیع او میکشد بدلیل انکه شیخ حلبی در تالیفات خود گفته که بعد از ملاقات و بیان حالات بباطن او پی بردم و گفتم که چه ظاهر نکنی تشیع را جواب داد که مولانا علی و بال از کجا ارم و وجوه معاش را چگونه از دست بگذارم الغرض این کید و بلا همیشه عام بود که علمای رفضه اغاز و انجام مذهب لعنتی را دیده عالمی را البسوی خود کشیدند حالانکه ذکر سنن شان شکی نیست با قدامت تشیع باثبات رسانند و جمعی را مثل گنجی چنان مضطر کردند

که ایشان سنیان‌اند تا یملاحظهٔ اقوال ایشان از گیر و دار در باب معارضات از اهل حق نجات یابند
و عوام بدانند که سنیان را از کتب ایشان عاجز کردند و ذلک کید المنافقین من بعد این بعض
اهل التصوف مکاید ملاحده را در مولفات خویش چنان نقل می‌نمایند که گم کنابی از تالیفات
محققین خواهد بود که پدرش نیاید و مبداء اول نباشد و بر اصل خود باقی مانده باشد الغرض
بتصریح او محرفین همیشه داد تحریفات میدادند و قلوب مردم را از بزرگان دین منحرف می‌ساختند
و درین امر نسبت با امام احمد بن حنبل چها کردند و همچنین نسبت بدیگران پس چه عجب که کتب
این بزرگ را که بحکایات تحریفات ملاحده و زنادقه مذکور کردند نیز خراب کردند
که اما گفته‌اند سوم خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست و کار مردان
راه خدا انیست که چون قائد توفیق ازلی مدد فرماید ایشان جهاد اکبر بنفس خود
نموده از عادات قدیم باز می‌مانند و از عذاب الهی می‌ترسند و ازینجا است که برای
اهل اعتیاد سوء منقول است که اگر بشنوی که کوه از جای خود منتقل شد باور بکن
و باز ماندگان را از عادت بد باور نتوان کرد با این همه اهل مکاشفات دیگر چنین
ادعا کرده‌اند که آن بزرگ که امامیه در پی اثبات وجودش اولا و اثبات غیبت
صغرای او ثانیا و غیبت کبرای او ثالثا و بدرازی عمرش رابعا و آنگاه بدین چه
گشته‌اند او همین بس است که در قصه پا است و غیبت او قائل اند تمسکا به ایشان
او از اعقاب حضرت امام حسن عسکری در جهان باقی نماند و نوبت قائم مقامی او
از کجا بکجا کشید و اولیاء الله را او اهل ریاضت لسبب اختفا می‌باشد بخلوتهای
اربعین و منازل سلوک عارفین و این خلوتهای سلوک را با غیبت غائب عن الابصار
الحاضر فی الامصار را چه مناسبت و لیکن ازین سفها که اقامت حضرت را در غار وانهم یکدو
روز و آنگاه برای امادگی اسباب معیشت علیها گرداننده و این فارسین سید و شیخ
قوم باشند و از ابلیس پا فراتر نهند هیچ شکایتی نتوان کرد چه عجب که اقامت
خویش در خلوت و حمام و مانند سفیران را نیز مشابه غیبت امام قرار دهند لعنة الله بر این
تحقیق شیخ و سید و غیرهما که مجمل دجال و مسیلمه کذاب باشند پس بالجمله باز همان مغلطه
در پیش آمد که بیشتر علمای رفضه دران منهمک می‌باشند که مزیل آن قضیه مذکور
است مرارا که لا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث الغرض از آغاز
این کتاب تا این مقام که قریب دو صد جزو بعمل آمده هنوز مجتهدین و متکلمین رفضه
مانند خر اهل کرکوک از کلابه این مغالیط بر نمی‌آیند و تحت الثری برای لقای غرت

انتهای فاروق می روند درین مقام که عبارت شما اید از نوشتن لضرورت معلوم
اتفاق افتاد و این اطناب و اسهاب بعمل امد کیست از ناظرین که بین مباحث را شنود
از غایت انبساط گوید که بل من مزید پس عنان ادهم خامه را از کشاندن کشتان سنتشعر و
اقوال آخر میکشیم و میگوئیم **قوله** با وجود جواز ذکر القاب انحضرت و توقیفی بودن احکام
شرع باعث انحراف نمیدانند ان هذا الشئ عجاب حال جواز ذکر القاب مختصه و غیر مختصه
امام نرگسی عنقریب چنانچه مقتضای حال بود گذارش یافته و انهم لعنوا اینکه قلب رئیس
المجتهدین بدان پی تواند برد اگر از خواب خرگوش بیدار شود و متعلقات آنرا
درباره سفاهت شیخین طائفه نیز بخبری مناسب ادا کردم که تا قیامت نتوانند
که شیخین خویش را از ان پاک سازند پس باید که بانچه مذکور شد بمطالعه ان بپردازد
و خود را از ان معذور ندارد و باوصفیکه دلدار حسین بیچاره مراتب خیرخواهی را بعنوانیکه از
مقلدین مجتهدین ادا نشود مرتب گردانید ولیکن چون این اعتراض را در جلد اول از بهر
جهت مسدود یافته بیچاره مصلحت دران ندیده که کلامی کند والحمد لله علی ذلك و سخن اینست
که اگر در اغاز این امر وقت تحریر استفتا باز وقت تالیف شهید خیال پس امدی بچنین ندا
این امر نکشیدی و نوبت رسوائی بدین مرتبه نرسیدی ولیکن بزرگان گفته اند که
انچه دانا کند کند نادان لیک بعد از فضیحت بسیار و انچه در توقیفی بودن احکام شرعی
حرفی چند نوشت مگر جناب مجتهد را یاد نماند که در اطلاق لقب مبارک امیر المومنین
برای غیر انجناب انچه قرار گرفته از وعیدهای شدید که قلب و جگر اهل ایمان و دین از
دیدن و شنیدنش می لرزد و درون مجتهد از ان خوشنود میشود اگر توقیفی بوده پس
این لقب در کتب شیعه برای امام سوسنی چرا ذکر فرموده اند و حضرت ائمه برای غیر
هیچگونه یاد نموده اند باوجودیکه از سهو منزه بودند و هر ازالیس معلوم شد که سعی امامیه در نتائج
ان یوما فیوما متکامل است و تناقض هم دران متداخل **قوله** اما ما قال من انه فیما نقل
عن الغزالی الخ جوابش انکه قبل ازین باندک فاصله گذشته که مجیب مصیب عقل این امر
بتقدیم رسانیده بود ولیکن جناب مجتهد باوصف خطا در فهم ان از جوابش دریغ نکرد درینجا
باوصف اشتراک همت چرا خود را بتغافل زده هیچ جوابی از خطا و صواب افاده نکرد حالا
بر عامه اهل فطانت که ماخذ این ابحاث را در مجالس المومنین و غیره دیده اند مخفی نماند
شاید بتقلید پدری در ذو الفقار بمطالعه ان نپرداخته حالانکه ادعای مطالعه ان در
تحریرش جا بجا موجود است و ان اینکه تحقیق مولای مجتهد یعنی رطل لوقی و این مقلد

مدہوش السنت کہ غزالی از تسنن توبہ کردہ در رسالہ سر العالمین و کشف الدین نوشتہ و جناب مجتہد العلما
ان رسالہ مفتری بر نام غزالی الصیغہ جمع عالم میخوانند ند در دین مغلطہ دست و پا میزنند و قمرنیا زنرا
کہ من برای تعلیمش نوشتم ملاحظہ نمیکردند تا قاضی زادہ فیض اباد حدید الایمان را ازان
مطلع گردانیدم و خدا داند کہ بعد ازان از خواب خرگوش بیدار شدند یا بر جہل مرکب ہنوز مصر
اند پس اگرچہ درین افادہ تکذیب و تفضیح پدر اوست کہ در تالیفات خویش انکار رسالہ مذکور
کردہ و دلالت از ابر تشیع مقبر مذ انستہ و گمانم السنت کہ این بحث نشاید در شہاب ثاقب مرقوم
و من در تالیفات خود جاییکہ بحث تصوف کردہ ام لنستان دادہ ام و لیکن ما بعد تصدیق مجالس
درینمقام برای الزام میگوئیم کہ ہرگاہ غزالی از متشیعین است لاجرم مناقش را میرسد کہ او منکر شہادت
باعتراف مجتہد بودہ و واعظ را در ذکر واقعہ شہادت مرتکب حرام دانستہ پس معلوم شد کہ لفظ
شہادت کہ بر زبان شیعہ جاری میشود غالباً محمول بر مسامحہ دمماشاہ تقیہ و توریہ بودہ باشد
والا وجہی وجیہ بنا بر اصول ایشان بخاطر نمیرسد اینست تقریر مناقشہ کہ ہنوز در ذہن
مجتہد بلکہ زمانی کہ در کمند بسم اللہ مانند جنین رحم در پردہ می نشنفد نیاید وجود تر
برای او ثابت گردید درینجا مشکلی دیگر در پیش آمد کہ خاتمہ ذوالفقار نیز دلالت
بران دارد کہ توبہ اہل بدعت زینہار مقبول نیست و قصہای این باب
کہ در روایات مذکور است موجب المتاب یعنی ہزاران کس کہ
از مریدانش معاذ اللہ بضلالت مرتد کی رجعت کردند و با ہتدا رسیدند
تا بدرجہ قبول رسد و آنچہ فہمیدہ کہ برای استدراج اقتضا
بکار بردہ این کلام را بندہ البتہ توانم گفت کہ با وصف
شغل تالیف مباحث شیعہ و سنی مطلب
این مقام را فہمید و عند العقلا زیادہ
تر رسوا گردید فاعتبروا یا اولی
الالباب

۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞
۞ ۞ ۞ ۞ ۞ ۞
۞ ۞ ۞ ۞ ۞
۞ ۞ ۞ ۞
۞ ۞ ۞
۞ ۞

بسم الله الرحمن الرحیم

المقالة العاشرة قال الفاضل المجتهد هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد

پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیانا بر زبان اهل السنن جاری می‌شود غالبا که محمول بر مسامحه و مماشاة
با تقیه و توریه بوده باشد و الا وجهی وجیه بنا بر اصول موضوعهٔ ایشان بخاطر نمی‌رسد و اگر احدی از اذکیای
علمای شان متفطن بآن شود به بیان آن ممنون سازد بینوا و توجروا **قال الحبیب اللبیب**
هر گاه درین اوراق مطابق آنچه در عنوان اشارتی بدان رفته حقیقت خلافت یزید علیه
ما یستحقه بر هر مسلکی از مسالک ثلثه باطل شده و شهادت حضرت امام حسین ع بر هر یکی از طرق مزبوره
ثابت گشته نتیجهٔ مقدمات مجتهد الزمانی کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا خواهد بود
و در تفصیل جواب لفظ احیانا که اطلاق لفظ شهادت بر سبیل اتفاق از ان مفهوم میشود ملاحظهٔ آداب
و القاب جناب سنگ راه عزیمت است لکن از تقریر سابق و لاحق مجلسش بر فطن عارف المعی مخفی نخواهد بود
و ادعای تقیه و توریه و مماشاة فرقهٔ امامیه در استعمال لفظ شهادت در باب شهدای کربلا یا لیتنی کنت
معهم فافوز فوزا عظیما بنظر واقع مورث استبعاد اهل دانش است بدو وجه اول آنکه این معنی موقوف
بر اینست که لفظ مذکور فقط بر السنهٔ متاخرین اهل سنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه
در ایران زمین بهم رسیده بودند جریان یافت و هو بهتان عظیم زیرا که کتب قدیمهٔ اهل سنت
و خطب جمعه و عیدین ایشان مملو از ذکر واقعهٔ شهادت آنجناب حاضر است بعضی ازین کتب
قبل از غیبت صغری و کبری تالیف شده و اکثری در ان زمان بقالب تصنیف در آمده که علمای شیعه مانند

بدترین افراد کائنات در سواد بلاد میخزیدند و ره بجای نمی بردند و ظهور ایشان در آبادی گاه گاهی در
زی اعتزال و زیدانی در لباس نصب و خروج منحصر بود و او لیس فلیس دوم آنکه صحت دعوی مماشاة
و تقیه و توریه اہل حق در اطلاق لفظ شہادت بجناب امام حسین رضی الله عنه وقتی متصور باشد
که شہادت امام حسین بر اخبار موضوعه شیعیان انطباق یابد و بتقریب واضح گردانیده بشود
که دین و ایمان دشمنان امام حسین بر اصول ایشان که از مدتی بلباس دوستی در آمده اکثار
خود مشغول اند نیست و نابود باشد از مقبولیت شہادت و مثوبات اخروی برای آن مظلوم
چه حرف میتوانند زد ایضاح این ابہام در لباس استفتا نموده می آید چه میفرمایند مجتہدان [illegible]
اثنا عشریه درینکه شہادت خاتم آل عبا بنا بر اصول ایشان ثابت است یا نه در صورت اول
وجه ثبوت آن بیان شود چه بنا بر اصول موضوعه ایشان خروج امام ہمام از مدینه بلکه بسوی
مکه معظمه زادها الله شرفا و بعد از مکه بجانب عراق بجہت وجوب تقیه سمت جواز نداشت
زیرا که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر ہمراه داشته باشد و ایشان در صورتیکه از صمیم قلب و قلب
صمیم جمع شوند مستجمع صفات کریمه التائبون العابدون الآیه بوده ورنه باعتراف
مورخین و محدثین زیاده تر از چهل ہزار سوار و پیاده پیش حسن مجتبی رضی الله عنه بودند
باز تقیه ورزیده بخلع خلافت راضی شدند و در عین خروج و دخول حصن تقیه روا داشتن
نه در بدایت حاصل بوده و نه در نہایت وقوع پذیرفته و ہر چند این دعوی از قبیل بدیہیات اولیه
نتوان گفت اما بنا بر دفع مکابره از روایات معتبره امامیه باثبات میرسانم بگوش ہوش باید شنید
ابن بابویه بسند معتمد از جناب امام رضا رضی الله عنه و دیگر محدثین روایت کرده اند که چون معاویه بمرد
و یزید پلید بعد از وی بر مسند خلافت باطل قرار گرفت عتبه حاکم مدینه آنجناب را بحکم یزید برای بیعت طلب کرد
حضرت استحقاق امامت خود را بیان فرمود و معایب و مآثم یزید علیه ما علیه ملا بر شمرد و گفت چگونه بیعت کنم
با گروہی که بحدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم خلافت بر ایشان حرام باشد یزید بعد از استماع این سخن [illegible]
بر آشفت و بتاکید تمام نوشت که اگر مخالفت امر من نماید زودتر سر مبارکش باید فرستاد و [illegible]
در اثنای راه تلاقی شد در باب بیعت یزید تاکید شدید آغاز کرد حضرت در آن وقت نیز عدم استحقاق آن
ملعون بآواز بلند ظاہر نمود و ہرگز از صولت و ہیبت مخالفان خوف و تقیه اختیار نکرد و چنانکه
محمد بن حنفیه بنا بر خیرخواہی برادر اسم نصیحت از مکنون ضمیر خود خبر داد و ارشاد کرد که اگر
ہیچ جا ملجا و ماوای خود نیابم باز ہم با یزید پلید بیعت نخواہم کرد این است حال ایشان در حیات
[illegible] بعد از خلافت یزید قبل از خروج از آن [illegible] تقیه [illegible]
بحار الانوار و غیره موجود است روایات محدثین امامیه که در ان مذکور است

دلالت دارد بر اینکه غیر از معدودی چند که باب سعادت انتساب نبودند حضرت از حال بیوفائی کوفیان بدکیش در باب خلع بیعت با بیعت خویش علم قطعی داشتند و هرگاه و شهادت مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر در اثناء راه متحقق و ظاهر شد بجنابش خطاب نمودند که از شما هر کس که اراده جدائی داشته باشد بر وی حرجی نیست که شیعیان دست از یاری ما باز داشته اند پس مفارق اینحال غیر از اہل بیت و چندی از مخاصین کسی دیگر همراه آنجناب باقی نماند با این همه قلت اعوان و انصار و کثرت اعدا که در وقت محاصره آنحضرت از مورو ملخ بیش بودند هرگز بیعت یزید تقیةً اختیار نفرمود و معائب و مثالب او در اعلای رؤس الناس یاد فرموده هنگامه جنگ و قتال را گرم نمود و از ینجا مثل آفتاب نیمروز روشن و هویدا گشت که جناب امام حسین رضی با وجود وجوب تقیه بهر حال تارکش بودند اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت و مانند آن از قواعد شهید اول کما نقل عنه باید شنید که میگوید تقیه بدستور احکام دیگر برپنج قسم است قسم اول واجب و آن وقتی است که در ترک اعمال آن علم یا ظن بضرر باشد و هلاک خود یا بعضی مومنین باشد دوم مستحب و آن هنگامی است که خود ضرر عاجل نبود لیکن توهم ضرر آجل یا ضرر کمتر از قسم اول باشد یا تقیه در امور مستحبه بوده باشد مانند ترتیب در تسبیح حضرت زهرا علیها السلام و ترک بعضی فصول اذان سوم مباح که فعل آن بر هر کس ترجیح دارد و از ترکش ضررے عاید نمیشود و آن تقیه در بعضی مباحات است چهارم مکروه و آن تقیه در مستحبات است در جائیکه ضرر عاجل و آجل عاید نشود و خوف التباس از عوام مذهب بود پنجم حرام و آن وقتی است که از ضرر عاجل و آجل امن حاصل بود یا در قتل مسلم چه از حضرت ابوجعفر مرویست که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة انتہی و هرگاه صدور چهارگانه تقیه که استحباب و مباح و مکروه و حرام باشد در ما نحن فیه بداهةً باطل است پس صورت اولی متعین خواهد بود و لامعنی للوجوب الا ان یکون تارکه مستحقا للعذاب مستوجبا للتعزیر و العقاب آمدیم بر ذکر بعضی از احادیث ائمه معصومین که در باب اعمال و ترک تقیه وارد شده پس بدانکه در بعضی از روایات آمده است که مراد از حسنه در قول او تعالی وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ تقیه و استتار است و مقصود از سیئه اذاعه و اظهار و مفاد بعضی از احادیث آنکه حضرت امام باقر علیه السلام فرمود که بر روی زمین از تقیه نزد من چیزے محبوب تر نیست هر کس که اختیار کند خدا مرتبه او را بلند گرداند و تارکش را خوار و ذلیل هر بی مقدار و مفهوم از اکثر روایات این است که هر که تقیه نکند دین و ایمان ندارد و تقیه دین ائمه و دین بزرگان ایشان است و از جواب امام صادق رضی الله عنه دریافت شد که در وقت اکراه غیر از عمل بمجاری یاسر چیزی دیگر اباحت ندارد و باقر رضی الله عنه فرمود که مؤمن مبتلا میشود و هر بلا

دمی میرد بهر نوع مردنی غیر ازانکه نمیکشد خود را یعنی ترک تقیه نمیکند تا مرا دائم ازان وعن یونس
بن عمار عن سلیمان بن خالد قال ابو عبد الله یا سلیمان انکم علے دین من کتمه اعزه الله ومن اذاعه
اذله الله واین چند حدیث در کتاب وافی و ترجمه کافی مشتے نمونه از خروار است و هرگاه از حضرت
امام حسین ؓ هم اذاعه و اظهار و ترک تقیه و استقتار در وقت وجوب آن و هم کشتن خود بهر معنی
که فرض کرده شود و هم منافات از اعمال مقبوله پیغمبر صلے الله علیه وسلم و هم مخالفت مسلک حضرت
امیر کرم الله وجهه که کاسه لیسی خلفا بود کما سبق مجملاً و هم خلاف حسن مجتبی بوقوع آمده باشد و هم
خروج الیقان نظر بقواعد شرع مورد اعتراض و موجب خلجان بعضی از شیعیان گردد پس بنای
اصول و اخبار موضوعه حضرات امامیه دین و ایمان و شمنان آنجناب مقام بحث و تفتیش خواهد بود
و مثوبات آخروی و حصول نتیجه شهادت چه معنی داشته باشد اذا لم یکن راس لمال فکیف ربح و همانا
این امر بدیهی است که تنها در حق سید الشهدا از اصول شان لازم آمد اگرچه سابق و لاحق ازان بی بهره باشند
و ازینجا مثل الصبح اذا اسفر منجلی و هویدا گردید که اطلاق لفظ شهادت یا املاء آن که احیانا بالسنه علمای
امامیه و اقلام مصنفین الیقان جاری می شود از قسم فلتت لسانی و لغزش قلمی تصور توان کرد که در پایه اعتبار
نیست و بر فرض و تقدیر اگر تعمد را دران دخلی باشد بلا شک و شبهه از خوف اهل حق توریه و تقیه از ایشان
یا محاشاة و خوشامد سنیان و سیاه پوشی با آنکه ممنوع است بجهت لقای نسل سید عالمیان خواه بود
و از مؤیدات این معنی بمقتضای کل اناء یترشح بما فیه حکم توسعه طعام و شراب و طبل نوازی و جلاجل زنی
و تغنی ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات شادی و نشاط است و روایت
فضائل عاشورا و ثواب روزهٔ آن و انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا وقت استماع
سوانح کربلا است و حکم باستحباب غسل و پوشیدن لباس نفیس و استعمال عطر در روز مذکور بتوهم
دلالت آیت کریمه خُذُوا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ علاوه بران و همچنین زینت فروش و روشنی قنادیل
و طیاری شیشه آلات و آراستگی مکانات و جریان آب و جوشش فواره ها و دیگر تکلفات معمول و مرسوم
عوام در حساب و شمار نیست و با اینهمه لاف زنی علمای قوم بدید تا کجا رسیده بالجمله مجتهدان امامیه اثنا عشریه
غیر ازانکه بهر امثال انتقام تکذیب روایات سابقه پردازند و بجاه خلفای راشدین قائل شوند یا بتحقیقه
نسخ محکمات قرآنی قائل گردند جوابی نیست کاش سهم پای ثبات و قرار نهند و داد فرار ندهند و اگر احدی از علمای
منفطن بتوجیه وجیهی شود به بیان آن ممنون احسان سازد واین مقاله که جناب سید الشهدا را با لشکر یزید
سر آمد اشقیا پیش آمده برای عارفان خبیر و منتقدان بصیر درباره اثبات خلافت خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین دلیلے است روشن و حجتے قاطع و مبرهن بیانش بر سبیل
اجمال آن است که اگر بیعت جناب امیر از جهت اکراه و اجبار بودے یا آنکه خلاف

بنا بر قتل است نیز اگر سعد را که مخالفت از بیعت صدیق شده دعوی امامت برای خود نموده بود احدی
از اصحاب کبار در پی قتل و رسوائی او نشده و لشکر یزید بلکه تمامی خلفا از وقت الی وقت یک دو روز خود شرم
[illegible] در جواب امام حسین که بیعت یزید را بسبب فسق او جائز نمی دانست [illegible] گفتند
که در الزام حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که امام الائمه و بهتر از جمیع ایشان
بود شد مرة بعد اخری و کرة بعد اخری بیعت یکسانی نمودند که قرآن مجید را تحریف و شریعت را
تبدیل و جناب سیده را آزار و ذلیل کردند و آنجناب هم عقد ام کلثوم را بیکی از ایشان
روا داشت و هم در نماز بایشان اقتدا کرد و هم تحریم متعه بگوش خود در محفل ایشان شنید حضرت را
در مسالک پدر بزرگوار خود چه بدی بنظر آمد که بیعت یزید که جز عقد بیعت از شما چیزی دیگر نمیخواهد
اختیار نمی فرمائید و سبط اکبر حسن مجتبی برادر شما با وصف ملکیت و مقدرت صلح معاویه اختیار کرد
شما چرا از بیعت یزید انکار مینمائید آیا بر شما حکمی دیگر نازل یافته و شرع جدید مقرر گشته
یا در مسالک بزرگان قباحتی بوده و چون این کلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نمی آمد
بالیقین دانستم که اصل فضائح مذکور ساخته و پرداخته سرآمد یهود اشقیا اعنی عبد الله بن سبا است
که ترقی اهل اسلام و تنزل کفار لئام نمکی بر جراحت جگرش ریخته و خاک رسوائی و ذلت بر سرش
ریخته بود کما نقل صاحب مجمع البحرین فی تحقیق لفظ زندیق و هو بیان حاله اظهر الاسلام ابتغاء للفتنة
و تضلیلا للاسلام فسعی اولا باثارة الفتنة علی عثمان ثم انضوی الی الشیعة فاخذ فی تضلیل جهالهم حتی
اعتقدوا فی علی المعبودیة فاستتابهم علی فلم یتوبوا فاحرقهم مبالغة فی النکایة و درینجا اگر شعر مشهور را
باین عنوان خوانند نهایت زیباست ع هر خس و خار که در راه نمودی دارد ٭ آخر ای ابن سبا
اینهمه آوردۀ تست ٭ و بحمد الله که واقعه کربلا چنانکه تمامش برای مدعیان تشیع مضر افتاده همچنان
برای پیروان شیعه اولی مفید بوده فلله الحمد [illegible] الطاف خفیه علاوه زید بن علی بن الحسین دعوی امامت
برای خود نموده از دست مروانیان و اخلاص و وفای فدائی شیعیان بمیراث آبائی خود فائز شده و چه شتان
من ادعی الامامة سوی الاثنی عشر فهو کافر مخلد فی النار و اگر این دعوی بمقتضای عصمت مسلم نباشد
نهی امام وقت ازین خروج و بودنش موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه و شیعیان ایشان
بشهادت کتاب مجمع البحرین و زبور و انجیل اهلبیت رسول الثقلین چیزیست که هیچ تدبیر نتوانند پوشید
پس اطلاق لفظ شهادت در حق ایشان با اینهمه منافات قطع نظر ازینکه خروج زید شهید نزد شیعه
از جنس رضی الخصمان ولم یرض القاضی باشد بر کدام شق ازین شقوق مذکوره محمول خواهد بود بینوا توجروا
خاتمه هرگاه راقم حقیر از جواب استفتا فارغ شد بعضی از مقدمات که بجناب مستفتی واجب الالتماس است
معروض میدارد اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجدش طریق جدل در مطاعن و جرح اصحاب و خلافت

بلا فصل جناب امیر وما یحاله از قدیم الایام علمای شیعه مسلوک داشته اهل سنت را مبهوت و محجوج
ساخته اند پس جناب همین مقدار نصب العین داشته اعراض بر اهل حق از خصائص الشان نماینده
و بعنوانی اساس تقریر و تحریر نهند که بر علمای شیعه بعینه او بمثله او باخش وجوه منقلب نگردد فانه لا یرمی بالحجارة
من کان بیته من الزجاجة دوم آنکه کلام مستفتی با وجودیکه علمای مذهبش بتوهم ادنی لحوق ضرر شیوه تقیه را
مختار میباشند مشتمل بر بعض تعریضات و ابهامات بوده درین اوراق نیز مبادرت بآن واقع شد و اگر
در جواب این عجاله که ظاهر الملاحظه آن خالی از خلجان خاطر ملازمان نخواهد بود کلام بصراحت و طول خواهد
یا سخنش بهمان عنوان بلکه زیاده از آن خواهد رسید ع کین سخن را خود تو مبدا بوده ٭ گر فزون گردد تو اش
افزوده ٭ و اگر بتوفیق الهی از تعریض و کنایه هم دست کشند از ینطرف هم مراعات آداب و القاب باقصی غایة
بظهور خواهد پیوست که گفته اند ع از ان کز تو ترسد بترس ای حکیم ٭ و گر با چو او صد بر آئی بجنگ ٭ سوم آنکه
در بعضی از مقامات استفتا نام کتاب ذکر نفرموده بودند تهیدان هم ارخاء عنان نموده بذکر محفوظ
خاطر خود اکتفا کرد ٭ اگر بذکر اسامی کتب معتمده التزام نمایند مؤنت طرفین کمتر خواهد شد ع من انچه
شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ٭ والسلام علی من اتبع الهدی انتهی
قوله هر گاه درین اوراق مطابق انچه در عنوان اشارت بدان رفته اه **اقول** بر اهل انصاف و تارکان
سبیل اعتساف ظاهر و روشن و ثابت و مبرهن است که درین رساله خلافت یزید علیه اللعنة و العذاب
بنا بر مسلکی از مسالک ثلثه اهل سنت ثابت شده و عدم صحت اطلاق شهادت بر شهادت حضرت
سید الشهدا و خامس آل عبا علیه افضل التحیة و الثنا بر اصول موضوعه ایشان ظاهر گردیده پس لا جرم
لمعات شیخ الاسلامی مصداق آیت وافی هدایت وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ
مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا خواهد بود و ندرت اطلاق لفظ شهادت بر تعیین کتب و عبارت اهل سنت
مخفی و پوشیده نیست کما سیأتی و قوت احتمال تقیه و توریه با مشاهده فرقه امامیه در باب اطلاق لفظ شهادت
در جواب وجهین مجیب ظاهر خواهد شد و قوله يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا بر زبان کسیکه مجتهد
و خلیفه زاده او جهاد حضرت سید الشهدا المحمول بر طلب بنا نموده باشند و بعد شهادت آنحضرت خروج عبد الله
بن مطیع را بر یزید ملعون از اعظم عذرها شمار نماید از قبیل لغوه خلفای متغلبین بکلمه طیبه شهادتین هست
اللهم الا ان یحمل علی التقیة و التوریة **قوله** وجه اول آنکه آنچه معنی موقوف بر نیست که لفظ مذکور نزد بر اسناد
متاخرین اهل سنت آه **اقول** بر اصحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زاکیه مخفی و محتجب نماند
که در اکثر کتب معتمده علمای اهل سنت که متضمن ذکر شهادت حضرت سید الشهدا علیه
افضل التحیة و الثنا است تعبیر از شهادت آنحضرت بلفظ قتل واقع شده چنانچه ابن حجر
در فتح الباری نوشته کلام القاضی عیاض احسن ما قیل فی هذا الحدیث و از جمله

لتائيده بقوله في بعض طرقه الصحيحة كلهم تجتمع عليه الناس والمراد بالاجتماع انقيادهم لبيعته
والذي وقع ان الناس اجتمعوا على ابي بكر ثم عمر ثم عثمان ثم علي رضي الله عنهم الى
ان وقع امر الحكمين في صفين فسمي معاوية يومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس على معاوية
عند صلح الحسن ثم على ولده يزيد ثم لم ينتظم للحسين امر بل قتل قبل ذلك الخ وپر ظاہر است کہ استعمال
لفظ قتل درین عبارت کہ متضمن بیان ثبوت خلافت یزید و عدم ثبوت خلافت جناب سید الشہدا است
دلالت صریح بر عدم ثبوت شہادت آنحضرت و عدم صحت اطلاق لفظ شہادت دارد و ابن عبد البر در استیعاب
در ترجمۂ آنحضرت نوشته كان الحسين عليه السلام فاضلا دينا كثير الصوم والصلوة والحج قتل عليه السلام يوم الجمعة
لعشر خلت من المحرم يوم عاشوراء سنة احدى وستين بموضع يقال له كربلا من ارض العراق بناحية الكوفة ويعرف
الموضع ايضا بالطف قتله سنان بن انس النخعي وهو جد شريك القاضي ويقال بل الذي قتله رجل من
مذحج وقيل بل قتله شمر ذي الجوشن وكان شمر ابرص الخ و جلال الدين سيوطی در تاریخ الخلفا نوشته و لما قتل الحسين
مكثت الدنيا سبعة ايام والشمس على الحيطان كالملاحف المعصفرة والكواكب يضرب بعضها بعضا وكان قتله
يوم عاشوراء وكسفت الشمس ذلك اليوم واحمرت آفاق السماء ستة اشهر بعد قتله ثم لا زالت الحمرة ترى فيها بعد
ذلك ولم تكن ترى فيها قبله و ابن حجر گفته و نقل سبط ابن الجوزي عن السدي انه اضافه رجل بكربلا فتذاكروا
انه ما شرك احد في دم الحسين الا مات اقبح موتة فكذب المضيف بذلك وقال انه ممن حضر فقام اخر الليل يصلح
السراج فوثبت النار في جسده فاحرقته قال السدي فانا والله رايته كانه حممة وعن الزهري لم يبق ممن قتله
الا من عوقب في الدنيا اما بالقتل او عمى او سواد الوجه او زوال الملك في مدة يسيرة الخ الى غير ذلك من العبارات
الواردة بلفظ القتل في حقه عليه السلام كما لا يخفى على المتتبع الخبير پس ہرگاہ بعد وجاہت و سلطنت سلاطین صفویہ در ایران
کہ تسمیہ ایشان در آن وقت اول من اليهود بودند و در لباس تصوف و غیرہ خود را بتطورات مختلفہ ظاہر میساختند لفظ
قتل بجای شہادت در کلام اہلسنت وارد است قبل ازان چگونہ لفظ شہادت در حق آنحضرت مستعمل خواہد بود
و ہرگاہ مجیب غیر مصیب مدعی استعمال لفظ مذکور است فعليه البيان ہر چند کہ در صورت ورود عبارات و خطب قدیمہ
اہلسنت بلفظ شہادت قبل از غیبت صغری و کبری احتمال تعریہ و تقیہ بنا بر اشادیا تحاریشیخیہ کہ بنا بر تصریح فاضل عزیزانی
رسم عاشورا بوده باقی خواہد ماند لیست حال جواب اول مجیب غیر مصیب اما وجہ دوم پس جواب ان در تحریر جواب
استفتا ظاہر و باہر خواہد شد قوله في الاستفتا چہ بنا بر اصول موضوعۂ ایشان خروج امام ہمام از مدینہ بکہ مسوی
مکہ معظمہ زادها الله شرفا و ہم از مکہ بجانب عراق اہبت وجوب تقیہ سمت جواز نداشت آلخ اقول اما اولا
این یاوہ گوئی و ژاژخائی مستلزم ابطال صحت نسب و اختفای سید ابرار در غار و قعود آنجناب
از جہاد در ابتدای حال نبوت است چہ معلوم است کہ این امور مبنی بر انحصار ترک
تقیہ است کہ نزد سنیان واجب و لازم است پس بر طبق مقالش میتوان گفت

که مبانی اصول شیعه بنیان اتقای انجناب بجهت لزوم ترک تقیه صورت جواز نداشت خلاصه اینکه
تکالیف الهیه باختلاف اصول و اوقات و اشخاص متفاوت و مختلف می باشد و از اصول اصلیه
فرقه حقه اینست که قول و فعل و تقریر امام حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک کند
عین حکمت و بیان حکم الهی است در باب آن امام چنانچه حال انبیا بهمین منوال است و انحکام از ما تنها انه
اجنبیت از اصول شیعه بلکه باصول اسلامیه ست کیف ایا نمی بینید که در غزوه احد جناب رسالت مآب
میخواست که از شهر مدینه بیرون نرود و جنگ همانجا واقع شود لکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ چون
مشوره از صحابه فرمود و اینها برخلاف رای هدایت پیرای آنحضرت مشوره خروج دادند بنابر مصلحت
قبول مشوره اینها فرموده لباس حرب را پوشیده بیرون دولت سرا تشریف آورده و دران وقت که صحابه
آنحضرت را بآن هیئت بدیدند و همه پشیمان گشتند از داعیه خروج و گفتند یا رسول الله هرچه خاطر مبارک میخواهد
اختیار کن ما را همه پسند که خلاف رضای تو کنیم آنحضرت فرمود اول باشما گفتم نشنیدید الحال زیبنده پیغمبر را
که چون سلاح پوشید آنرا از خود دور کند تا زمانیکه خداوند تعالی حکم کند میان او و دشمن او کما ذکر فی السیر
المعتمده چنانچه ظاهر است که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و بعد از مصلحت شدن حکم خروج و مویّد
آنچه گفته شد احادیث صحیحه صریحه در کتب معتمده فرقه حقه اثنا عشریه نیز وارد شده چنانچه جناب محمد بن یعقوب
کلینی در کافی روایت کرده محمد بن یحیی والحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن علی الوصیة نزلت من السماء
علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم کتابا لم ینزل علی محمد صلی الله علیه وآله کتاب مختوم الا الوصیة فقال جبرئیل یا محمد هذه وصیتک
فی امتک عند اهل بیتک فقال رسول الله ای اهل بیتی یا جبرئیل قال نجیب الله منهم و ذریته لیرثک علم
النبوة کما ورثه ابراهیم و میراثه لعلی و ذریتک من صلبه فقال و کان علیها خواتیم ففتح علی الخاتم الاول و مضی
لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها
ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم الا معک قال ففعل علیه السلام و نیز در بیان کتاب مذکور است
احمد بن محمد و محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد عن ابی الحسن الکنانی عن جعفر بن نجیح الکندی عن محمد
بن احمد بن عبد الله العمری عن ابیه عن جده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل علی نبیه کتابا قبل وفاته فقال
یا محمد هذه وصیتک الی النجبة من اهلک قال و ما النجبة یا جبرئیل فقال علی بن ابی طالب و ولده علیهم السلام و کان علی الکتاب خواتیم
من ذهب فدفعه النبی الی امیر المؤمنین و امره ان یفک خاتما منه و یعمل بما فیه ففتح امیر المؤمنین خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن
ففک خاتما و عمل بما فیه ثم دفعه الی الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اخرج بقوم الی الشهادة فلا شهادة لهم الا معک و اشر
نفسک لله عز و جل ففعل الخ از ین قبیل احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده و این احادیث القدر مشهور و معروفست
که فاضل عزیز نیز در عقیده سیزدهم باب نبوت تحفه بسمرقند منسوب بآن تصریح نموده حیث قال و از انجمله آنکه
باری تعالی کتابی نازل فرموده بود مختوم بخواتم و هب بسوی پیغمبر زمان و آن جناب بامیر رسانیده و امر

بحضرت امام حسن ع و همچنین الی المهدی و هر سابق لاحق را وصیت می نمود که یک جا هم ازان کتاب که مخصوص باو بود
و بمضمون آن عمل نماید و علم ائمه از همان کتاب است آه پس هرگاه بنابر اصول علیه شیعه امامیه حکم هر یکی از ائمه
معصومین علیحده مخصوص باشد چگونه جهاد جناب سید الشهداء منافی وجوب تقیه و مخالف قوانین شرعیه خواهد بود و نیز از
ذکر هذا العجیب اوهن من بیت العنکبوت و اضعف من ورق التوت و اما ثانیاً پس بعد تنزل و مماشاة میگوئیم
که غالب احکام شرعیه مبنی بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه مثل طلب بینه از مدعی و احلاف مدعی علیه
و اعتبار فصل خصومات و منازعات غالب اوقات بر ظاهر حال است الا ما ندر و ظاهر است که اقامت حدود و اجرای
قصاص بر همین امور ظاهریه است پس نبی و امام بعلوم لدنیه اجرای احکام نمی فرمایند و هذا مما اتفق علیه الفریقان
و هرگاه این مقدمه ممهد شد پس میگوئیم که چون بظاهر اتفاق جمع کثیر و جم غفیر و عهود و مواثیق مستحکم بر نصرت
و اعانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود و اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد گو بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بوده تفصیل این اجمال آنکه از تواریخ معتمده مستفاد می شود که بعد وفات امام السبط الاکبر حضرت
امام حسن ع شیعیان در کوفه بحرکت آمدند و جناب سید الشهداء را بالحاح و منت طلب نمودند و آنحضرت نظر بانکه
زمان سلطنت معاویه طاغیه بود قبول نفرمود و تشریف فرما نگردید چون در اوائل خلافت یزید بن معاویه نامهای
متوالی و متواتر که مختوم بخواتیم اعزه کوفه بود در باب طلب آنجناب آمد آنحضرت بسبب کمال احتیاط مسلم بن
عقیل را برای ملاحظه حال اهل کوفه فرستاد و زیاده از دوازده هزار کس بیعت حضرت مسلم نمودند و مسلم
بن عقیل را آن قدر اطمینان از طرف ایشان حاصل شد که عریضه در باب اطاعت و انقیاد اهل کوفه و طلب
آنجناب نوشت پس درینحال که اوائل سلطنت یزید ملعون بود و سلطنتش استحکام نیافته بود و زیاده از
دوازده هزار کس بیعت آنحضرت بر دست مسلم بن عقیل نموده بودند آنجناب را محل تقیه ثابت نشد
و اتمام حجت بر آنحضرت واجب شد ازین سبب بطرف کوفه روانه گردید و چون قریب کوفه رسید
و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنید ارادهٔ معاودت نموده بود که لشکر حر رسید و مانع و مزاحم شد
و آن جناب بلاچارگی میل بطرف کربلا نمود چنانچه جناب
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء و الائمه چنین فرموده قد علمنا ان الامام متی غلب علی
ظنه انه یصل الی حقه و القیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب علیه ذلک و ان کان فیه ضرب من المشقة
یتحمل مثلها تحملها و سیدنا ابو عبد الله صلوة الله علیه لم یسر الی الکوفه الا بعد توثق من القوم و عقود و عهود
و بعد ان کاتبوه طائعین غیر مکرهین و مبتدئین غیر مجیبین و قد کانت المکاتبة من وجوه اهل الکوفه و اشرافهم
و قرائهم تقدمت الیه فی ایام معاویه و بعد الصلح الواقع بینه و بین الحسن علیه السلام فدفعهم فی الجواب ما وجب
ثم کاتبوه بعد وفاة الحسن و معاویه باق فوعدهم و مناهم و کانت ایام معاویه صعبة لا یطمع فی مثلها فلما مضی
معاویه و اعادوا المکاتبة و بذلوا الطاعة و کرروا الطلب و الرغبة و رای ع من قوتهم علی من کان یلیهم

فی الحال من قتل یزید وتهجم علیه وضعفه عنه ما قوی فی ظنه ان المسیر هو الواجب وقد تعین علیه ما فعله
من الاجتهاد والتشبث ولم یکن فی حسبانه ان القوم یغدر بعضهم ولضعف اهل الحق عن النصرة وتتفق
من الامور الغریبة فان مسلم بن عقیل لما دخل الکوفة اخذ البیعة علی اکثر اهلها لما ورد علی عبید الله بن زیاد
وقد سمع بخبر مسلم ودخوله الکوفة وحصوله بهانی دار هانی بن عروه المرادی علی ما شرح فی السیر وحصل شریک
بن الاعور بها جاء ه ابن زیاد عائدا وقد کان شریک وافق مسلم بن عقیل علی قتل ابن زیاد عند حضوره
لعیادة شریک وامکنه ذلک وتیسر له فما فعل واعتذر بعد فوت الامر الی شریک بان قال ذلک فکان لان
النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الایمان قید الفتک ولو کان فعل مسلم من قتل ابن زیاد ما کان یمنعه
ووافقه شریک علیه لبطل الامر ودخل الحسین علی الکوفة غیر مدافع عنها وحسد کل احد قناعة فی النصرة
واجتمع له من کان فی قلبه نصرته وظاهره مع اعدائه وقد کان مسلم بن عقیل ایضا لما حبس ابن زیاد هانیا سار
الیه فی جماعة من اهل الکوفة حتی حصره فی قصره واخذ بکظمه واغلق ابن زیاد الابواب دونه خوفا وجبنا
حتی بث الناس فی کل جهة یخذلون الناس ویرهبونهم ویخذلونهم عن ابن عقیل فتقاعدوا عنه وتفرق
اکثرهم حتی امسی فی شرذمة قلیلة وانصرف وکان من امره ما کان وانما اردنا بذکر هذه الجملة ان اسباب
الظفر بالاعداء کانت لائحة متوجهة وان الاتفاق السیء عکس الامر وقلبه حتی تم فیه ما تم وقد هم سیدنا
ابو عبد الله الحسین لما عرف بقتل مسلم واشیر علیه بالعود فوثب الیه بنو عقیل فقالوا والله لا ننصرف
حتی ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال لا خیر فی العیش بعد هؤلاء ثم لحقه ابن زیاد ومن معه من الرجال
الذین انفذهم ابن زیاد ومنعه الانصراف وسامه ان یقدمه علی ابن زیاد نازلا علی حکمه فامتنع فلما رای
ان لا سبیل له الی العود ولا الی دخول الکوفة سلک طریق الشام سائرا نحو یزید بن معاویة لعلمه بانه علی ما
به ارق به من ابن زیاد واصحابه فسار حتی قدم علیه عمر بن سعد بالعسکر العظیم وکان من امره ما قد ذکر وسطر فکیف
تعالی اِنَّهٗ اَلْقٰی بِیَدِهٖ اِلَی التَّهْلُکَةِ وقد روی انه قال لعمر بن سعد اختاروا منی اما الرجوع الی المکان
الذی اقبلت منه او ان اضع یدی فی ید یزید فهو ابن عمی لیری فیّ رایه وان تسیروا بی الی ثغر من
ثغور المسلمین فاکون رجلا من اهله لی ما لهم وعلی ما علیهم وان عمر کتب الی عبید الله
بن زیاد بما سئل فابی وکاتبه بالمناجزة وتمثل بالبیت الی آخر ما قال ازین عبارت چنانچه
می بینی ظاهر می شود که آنحضرت را ظنی بر عهود ومواثیق اهل کوفه وبیعت آنها با مسلم بن
عقیل حاصل شده بود ونیز ظاهر ست که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون را مثل زمان پیش
سید الست تقیه منفر بود پس لا جرم روانه شدن آنحضرت بطرف کوفه مخالف تقیه نخواهد بود
باقی ماند اینکه چرا آنحضرت بعد عمر سعد تقیه نموده بیعت نفرمود پس در آن دو احتمال است اول آنکه
چنانچه بنا بر نص صریح سزاوار نیست پیغمبر را که هرگاه سلاح پوشد آن را دور کند تا وقتیکه حق سبحانه وتعالی

حکم کند میان او و دشمن او سزاوار نباشد امام را که هرگاه سلاح بپوشد بدون جهاد آنرا از خود دور سازد
و دوم آنکه اینجا که آنحضرت را بسبب کینهٔ دیرینه و ضغاین بدریه و احدیه آنقوم کینه ثابت بود که این [illegible]
بعد از اخذ بیعت نیز از قتل من دست بردار نخواهند شد و مؤید این احتمال است اینکه آنحضرت از عمر سعد
و دیگر رؤسای لشکر شقاوت اثر استدعا نموده بود که مرا بنده نزد یزید ببرید تا اجازت رجوع بطرف
وطن دهید یا مرا رخصت کنید که ببلد دیگر از بلاد مسلمین سکونت نمایم و مثل دیگر رعایا و برایا بسر کنم و آن
ملاعنه هرگز قبول نکردند پس چه بعید است که بعد بیعت نیز آنحضرت را بحیله شهید میساختند یا هتک
آنجناب میخواستند و هذا فی غایة الظهور اما آنچه نوشته که خروج وقتی متصور تواند بود که فوج کثیر همراه باشد
پس همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست بلکه ظن همراهی آنها کافیست و در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی
مصطلح نموده بلکه اراده آن داشت که بعد وصول بکوفه جهاد نماید و انکار از بیعت عین خروج نیست
و اگر آنحضرت را ظن بیعت اهل کوفه نمی‌بود در مدینهٔ منوره و مکهٔ معظمه جهاد شروع میکرد و آنچه نوشته
که اینهم در صورتیکه تصمیم قلب و قلب صمیم جمیع شود پس تحقیق این امر نیز امام را ضرور نیست و المدعی یطالب
بالبینة و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فوج کثیر نزد جناب رسالتمآب هم نبود چنانچه ماجرای خیبر و حنین
و وادی الرمل و فرار اکابر صحابهٔ اهل سنت بران دلالت دارد و آنچه صحابه جناب ولایت از قسم ترک
معیت و عدم توجه بطرف جهاد و دیگر امور بعمل آوردند مشهور بر السنه خواص و عوام مذکور است پس معلوم شد
که کار امام و پیغمبر اتمام حجت است و دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست و ازینجاست که امام السبط [illegible]
حضرت امام حسن علیه السلام اول اراده جمع فوج کثیر بقصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و چون حال فوج
دگرگون مشاهده کرد بلاچاری مصالحه با معاویه فرمود و آنقدر دل تنگ شد که سکونت کوفه ترک کرده
بطرف مدینهٔ منوره روانه شد و اگر اتمام حجت بر آنحضرت لازم نمی‌بود از اول امر مصالحه میفرمود و آنچه از ابن [illegible]
نقل نموده که بعد تسلیم منافی تقیه نیست آنرا که آنحضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون حکم یزید اراده قتل
و هتک من نمیتواند کرد و تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و همین حال است در کلامیکه
آنجناب با مروان و محمد بن حنفیه نموده بود و معیت معدودی چند هم رکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است
لکن در انحال آنجناب جهاد شروع نکرده که فکر مجیب بجائی رسد بلکه برای وصول بکوفه آنحضرت تعجیل تمام میفرمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر در رسید و آنجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردید
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما و علم قطعی آنحضرت در باب خلع نائب خویش غیر مسلم است و الا
فرستادن مسلم بن عقیل و خود بآن سمت روانه شدن عبث محض بود و هذا اظهر من غایة الظهور و آنچه
آنحضرت بنابر مصلحت از حاضرین فرموده نیز دلیل صریح است بر اینکه آنحضرت قبل استماع خبر شهادت مسلم
و هانی یقین بیوفائی اهل کوفه حاصل نموده قوله اکنون حال تقیه از وجوب و اباحت الخ

اقول مردود است اولاً بانکه لا نسلم که جناب سید الشهدا علیه افضل التحیة والثنا ازمقام تقیه
بوده باشد چه والسنیکه دربدو حال بنابر اجتماع اعوان وانصار وعدم انتظام ریاست یزید وتتالی
وتتابع رسل و رسائل اهل کوفه شرائط قیام بجهاد واتمام حجت بران حضرت لازم گشته بود وسابق
مفصلاً بحیز تحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه والا انبیاء طلب بینه
از مدعی واحلاف منکر وغیره احکام شرعی راسا در عهد معصومین ساقط باشد وهو خلاف الواقع وبعد
حصول ظن ضرر ونکث عهد القوم مورد لوم نیز مقام تقیه نبود لما اومانا علیه سابقاً وثانیاً بالتسلیم کون المقام
مقام التقیه لا نسلم کونها واجبة علیه علیه السلام کیف وجهاد نمودن آنجناب دلیل ظاهر وبرهان باهر
بر عدم وجوب تقیه است لکونه معصوماً عن الصغائر والکبائر عندنا ومحفوظاً عندکم فلا حاجة الی
شاهد آخر وانقسام تقیه باقسام خمسه مسلم لکن نسبت بعبارت جناب شهید اعلی الله درجته در مقام
ناشی از عدم فهم مرام وعدم وصول ذهن او بمؤدای کلام علمای اعلام است زیرا که آنچه از افراد
هر قسمی از اقسام دران مذکور شده بر سبیل تمثیل است نه بطریق حصر والشاهد علی ذلک عدم وجوب
التقیه فی سب الائمه علیهم السلام نعوذ بالله منه وشرب الخمر حاشا کلها وثالثاً بانکه این شبهه دامه بران
میماند که کسی گوید که قتل نفس مؤمنه حرام است وحق سبحانه وتعالی در قرآن مجید فرموده وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا
فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا پس حضرت ابراهیم که بذبح پسر خود حضرت اسمعیل اقدام نمود معاذ الله مرتکب امر
حرام ومصداق آیت مذکور شده وپر ظاهر است که نزد فرقه حقه اثنا عشریه حال ائمه دین در اختلاف
احکام الٰهیه مثل حال انبیاء سابقین است کما اومانا الیه فیما سبق لیس فی وفیها حکمی منصوص من الله در امر
مخصوص وارد شده باشد تطبیق آن بالعمومات نمیتوانکرد وچون فاضل دریں مقام بنای کلام ابن عم ناقص خود در ابطال
اصلیه فرقه ناجیه قرار داده پس تا که ثابت نماید که نزد ایشان تقیه بر آنحضرت واجب بوده ترک واجب نعوذ بالله
نموده سعی او ثمری نخواهد گردید وانه لذلک ودر ہمین منوال است جواب استدلال او بروایتیکه دلالت بر وجوب تقیه دارد
ونظیر استدلالش باین احادیث استدلال بآیات واحادیثی است که درباب عدم جواز نکاح خامسه وعدم حلت بدون نکاح
وملک یمین مثلا وارد شده زیرا که بر طبق کلام ابن مجیب ذلیم می توان گفت که از کلام حضرت
ملک علام واحادیث صحیحه حضرت خیر الانام حرمت زائد علی الاربع مستفاد می شود
پس از جناب رسالت مآب حکم خلاف حکم الٰهی درباب ازواج تسعه وحلت من
واهبت نفسها واقع شده واین امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض گردیده الی آخر ما شنع به
وهمانا این فریبی است که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق ولاحق
برین نهج مورد اعتراض نشوند وهمچنین می توان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق
واجب است قال الله تعالی وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ الآیة وقال

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ
إِلَّا اللَّهَ پس جناب رسالتمآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمود و اسباب آنرا شورانید سوا از آنکه خلاف
قواعد شرع بعمل آورده بود از اعمال مقبوله پیغمبر که اشاره بطرف تقیه کردن آنحضرت ست و اسناد تقیه بطرف
جناب ائمه اطهار که این مجیب بطریق تعریض ذکر نموده پس از احادیث متفق علیها ثابت ست و سابق
در همین رساله اشاره بآن نموده شد فلا نطول الکلام بذکرها و سوای او مجیب که در لفظ کاسه لیسی از
نفس رسول و سید عرب نموده و با وجود اینکه اهلسنت آنحضرت را خلیفه چهارم و واجب الاطاعت
میدانند دلیل ظاهر ست برینکه مجیب بجهت غایت تعصب از مشرب خود دست بردار شده مذهب
خروج و حروریت اختیار نموده فجزاه الله شر الجزاء و آنچه نوشته که اطلاق لفظ شهادت بالملازمان
که احیانا بر السنه علمای امامیه الخ از قبیل بنای فاسد علی الفاسد ست گویا معارضه او باین الفاظ آنان
کنایه ست و الا تمسک فرقه حقه اثنا عشریه بحبل المتین عترت حضرت سید المرسلین و تشبث سنیان
بدامن عمر و بکر امریست که از تتبع کلام علمای فریقین ظاهر میشود اما می‌بینی که ابن اثیر در جامع الاصول
حضرت علی بن موسی را مجدد دین امامیه قرار داده نه مجدد دین اهلسنت و فخر رازی در کتاب نهایة
العقول نوشته و العجب انهم یزعمون ان التقی و النقی و الحسن العسکری انهم کانوا عالمین بجمیع المسائل
الاصولیة و الفروعیة جملها و تفاصیلها مع انهم کانوا فی زمان کثیر الخوض للعلماء فی اصناف العلوم
و کثرت تصانیفهم و مع ذلک لم یظهر من احد منهم شیء من العلوم لا بالتفاصیل و لا و لم یحضروا المحافل و لا تکلموا
فی شیء من المسائل من المخالفین و لم یظهر منهم تصنیف ینتفع به کما ظهر من الشافعی و محمد بن الحسن و غیرهما
من الفقهاء و المتکلمین و المفسرین پس متمسک بحبل المتین مجیب اهلبیت شیعیان خواهند بود که ائمه دین را
افضل و اعلم از تمام خلایق دانند یا سنیان که چنین حضرات را از شافعی و غیره کمتر دانند لاکن هرگاه
چشم انصاف کور باشد چه چاره ست اما طعن او بر سیاه پوشی پس راستی از سیاه رو و تیره باد
سبحان الله سرمه کشیدن و حنا بستن و رسوم اعیاد را بعمل آوردن محل طعن نباشد و سیه پوشی که از
آثار ماتم ست جای طعن و ملام باشد علاوه آنکه خلفای عباسیه که خلافت ایشان بنا بر تصریح سیوطی
مجمع علیه بلکه منصوص بود سیاه پوشی را شعار و دثار خود ساخته بودند و آنچه نوشته که سبب آن
تقاضای نسل سید عالم ست پس مفاد المرء یقیس علی نفسه عیب خود و پسران خود را بر دیگران می نهد
زیرا که سابقین جناب سید و سرور عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند لعنهم
کناره از بقای حیات احباب داد او و احباب دشمن بوده اند کذا من تبعهم و اقتفی آثارهم قولیه از سویدا
الیهم متمسک اند بحبل ما ... حکم بتوسعه طعام آن قوله تنادی نوشته ست اول اگر
مراد از توسعه تقسیم نمودن آن باهل مجالس و دیگر سادات و مومنین ست پس استحسان استحبابا

آن بالاجماع و بروایات فریقین ثابت ست و ادعای دلالت آن بر سرور و فرح تا از کمال شقاوت
واز اینجاست که بتقریب وفات اعزه و اقربا نیز فاتحه خوانی و تقسیم طعام در فریقین رائج ست و اگر
مراد از توسعه طعام توسعه آن برای خود و عیال خود ست لا نسلم که کسی از خواص شیعه بلکه عوام ایشان
در عشره محرم چنین حرکت را مستحسن دانند بلکه اکثر مردم ترک لذائذ دنیا نمایند و گوشت و روغن وغیره ترک کنند
اما طبل نوازی و مانند آن که در عوام رائج ست پس تمسک بافعال عوام در باب اعتراض بر خواص
فرقه ناجیه کار عوام ست و جواب آن خواص حقه لازم نیست آری عوام فرقه ناجیه میتوانند گفت که در
باب بنا بر روایات تتبع سیروی و تقلید جناب رسالت مآب صلعم ست چنانچه در صحیح بخاری مذکور ست حدثنا
خالد بن ذکوان عن الربیع بنت معوذ قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم غداة بنی علی فجلس
علی فراشی کمجلسک منی وجویریات یضربن بالدف یندبن من قتل من آبائی یوم بدر حتی قالت
جاریة وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تقولی هکذا وقولی ما کنت تقولین پس اگر
جناب رسالتمآب که افضل اولین و سید انبیاء و مرسلین بود نوحه و ندبه زنان عرب که با دف و آلات بر
مقتولان کفار می نمودند مسموع فرموده باشد تا مردم عوام نیز اگر نوحه فرزند آنجناب با آواز طبل وغیره
استماع نمایند چگونه مورد الزام باشند و علاوه بر آن انچه عجیب استادان لطف ما نموده واقع و اشنع
از آن در میان اهل نحله او شایع ست آیا نمی بینند که در تقریب عرس مشایخ صوفیه معمول ست که خلق کثیر
از فقرا وغیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده بتوهم دلالت کلمه خذوا زینتکم عند
کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند و قوال ها در ترانه های موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و آلات
شادی و نشاط ست غزلیاتیکه مشتمل بر حسن و جمال و خد و خال و هجر و وصال پری رویان مه جمال و
مه وشان شیرین مقال ست میخوانند و بعض مشایخ که اظهار معرفت باطنیه مینمایند بار لتیس کیفیت
که از لحیه تقلید و بالا گشته رقص کنان و دست زنان با مردان دست و گریبان میشوند و منادیا کان مسلوم
عهد الست الامکان و تصدیه از کفار جاهلیت کوی سبقت می ربایند و در همان حال بحال شده با کرم
مستانه و خیز محبوبانه که مصر بلفظ حال ست مینمایند و هر یکی از خواص و عوام که در آن مجلس نشسته اند
برای تعظیم چنین شخص بر می خیزند و این حرکاتش را از جمله معرفتهای باطنی او میشمارند و در روز بسنت
که از اعیاد هنود ست بمقتضای من تشبه بقوم فهو منهم لباس نفیس برنگ سفید پوشیده بر قبر اولیا خود
می نشینند و چند گل با شگوفه گندم در آبخوره ها گذاشته بر قبر ش سے نهند و به تغنی و ترانه های
موسیقی همان حال خلاف قال ست بعمل سے آرند بلی اگر چنین سے میان عوام شیعه
و اهلسنت هست که عوام شیعیان مرثیه در دعنا شنیده میگریند و جلاجل زنی
وغیره را عبادت نمیدانند و اهلسنت اصلا پاس قبر پیر و عرس او نموده در ترانه های صوت موسیقی

غزلها شنیده مسرور میشوند و صحبت رقص و غنا عبادت میدانند و برکات مسنونه تعجیل می آرند چگفته پیر ما بجا اند من کان یغیه من زجاجه و در عشره اول ماه ربیع الاول در دار الخلافه شاه جهان آباد و غیره مشایخ پابند لباس نفیس پوشیده بان ریش دراز سرمه تار چشم کشیده و برگ تنبول خورده جمیع معتقدان لسیاری از امردان اهلسنت تشبث باین سنت مشایخ کرده خود را بالبسه فاخره آراسته حاضر میکنند و زنان را بالبش سرراه جمع اندا خته می نشینند و در پرده نظاره جوانان و خوبرویان مینمایند و خود را بنظر نامحرمان می آرند و همه کس تا عرصه ده دوازده روز از سرور و انبساط و شادی و نشاط وا فزا می کنند بها نا سبب این فرح و سرور وفات سید کائنات است و استراحت خلافت از نسل طاهر آنحضرتست بسوی خالفان اوست و نیز

قوله در روایت فضایل عاشورا الخ اقول کسیکه تتبع کتب معتبره فرقه حقه نموده میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز بحدیکه حاجت مومن برآورده نمیشود و اگر برآورده شود برای او مبارک نیست و در آن خیری و رشدی نخواهد بود و نهی از ذخیره کردن از برای علامه مهم در آن نیز در اکثر کتب معتبره فرقه حقه وارد شده پس آنچه مجیب خیر مصیبت نوشته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست آری علمای اهلسنت و کبرای ایشان بسبب کمال محبت و ولای آل رسول متعال ساله فضائل روز عاشورا و ثواب روزه آن و استحباب اکتحال و زینت و حکم توسعه بر اهل و عیال خود و اجر و نقل کرده اند چنانچه بیضاوی وغیره مفسرین نوشته اند که روزیکه کشتی حضرت نوح بر کوه جودی قرار گرفت روز عاشورا بود و بخاری که از اعاظم محدثین ایشانست در صحیح خود حکم صوم عاشورا باین عنوان مذکور ساخته که جناب رسالتمآب از یهود حال صوم عاشورا شنیده حکم بصوم آن بصحابه داد و پیر پیران که مسمی بعبد القادر جیلانی و ملقب بغوث اعظم است فصلی علیحده در غنیة الطالبین برای فضائل روز عاشورا تحریر نموده و دران فصل مذکورست عن ابن عباس رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صام یوم عاشورا کتب الله له عبادة ستین سنة بصیامها و قیامها و من صام یوم عاشورا اعطی ثواب الف شهید و من صام یوم عاشورا کتب له اجر اهل سبع سماوات و من افطر عنده مومن یوم عاشورا فکانما افطر عنده جمیع امة محمد صلی الله علیه و سلم و اشبع بطونهم و من مسح راس یتیم فی یوم عاشورا رفعت له بکل شعرة علی راسه درجة فی الجنة فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه یا رسول الله لقد فضلنا الله تعالی بیوم عاشورا قال نعم خلق الله تعالی السموات یوم عاشورا و الارضین کمثله و خلق الجبال یوم عاشورا و النجوم کمثله و خلق العرش یوم عاشورا و الکرسی کمثله و خلق اللوح یوم عاشورا و القلم کمثله و خلق جبرئیل یوم عاشورا و الملائکة کمثله و ولد آدم ع فی یوم عاشورا و ولد ابراهیم ع فی یوم عاشورا و نجاه الله من النار

یوم عاشورا و فدی ابنه یوم عاشورا و غرق فرعون یوم عاشورا و رفع ادریس ع یوم عاشورا و کشف الضر
عن ایوب ع فی یوم عاشورا و رفع عیسی ع فی یوم عاشورا و ولد الضانی یوم عاشورا تاب الله تعالی علی آدم ع یوم عاشورا
غفر ذنب داود ع فی یوم عاشورا و اعطی الله تعالی الملک لسلیمان ع فی یوم عاشورا و استوی الرب تعالی علی
العرش فی یوم عاشورا و یوم القیامة فی یوم عاشورا و اول مطر نزل من السماء یوم عاشورا و اول رحمة نزلت علی وجه
و من اغتسل یوم عاشورا لم یمرض مرضا الا مرض الموت و من تکحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه تلک السنة کلها و من عاد
مریضا یوم عاشورا فکانما عاد ولد آدم علیه السلام و سقی شربة من ماء یوم عاشورا فکانما لم یعص الله تعالی
طرفة عین الحدیث و نیز در بیان کتاب مذکور است عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم افترض علی بنی اسرائیل صوم یوم فی السنة و هو یوم عاشورا العاشر من المحرم فصوموه و وسعوا
فیه علی عیالکم من وسع علی اهله من ماله فی یوم عاشورا وسع الله علیه سائر سنته الخ و نیز غوث مذکور
در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صیام هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز
صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنه فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس
لفقده و انتم تتخذونه یوم فرح و سرور و تامرون فیه بالتوسعة علی العیال و النفقة الکثیرة و الصدقة علی الفقراء
و الضعفاء و المساکین و لیس هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین و هذا القائل مخطی و مذهبه
قبیح فاسد ان الله تعالی اختار لسبط نبیه محمد صلی الله علیه و سلم الشهادة فی اشرف الایام و اعظمها
و اجلها و ارفعها عنده لیزیده بذلک رفعة فی درجاته و کراماته مضافة الی کراماته و یبلغه منازل الخلفاء
الراشدین الشهداء بالشهادة و لو جاز ان یتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک
لانه قبض الله تعالی نبیه صلی الله علیه و آله و سلم فیه و کذلک ابوبکر الصدیق قبض فیه الخ و
آنچه عجیب است آن است که طرف فرقه حقه نموده و بآن طعن فرموده احق بآن محدثین و منتسبین بحبر
خواهند بود نه علما و محدثین فرقه حقه بلکه بطلان برکت روز عاشورا در بعض احادیث فرقه حقه
مصرح است چنانچه ابن بابویه در امالی روایت کرده عن جبلة قالت سمعت میثم التمار قدس الله
روحه یقول و الله لتقتلن هذه الامة ابن نبیها فی المحرم لعشر یمضین منه و لیتخذن اعداء الله ذلک الیوم
یوم برکة و ان ذلک لکائن قد سبق فی علم الله تعالی اعلم ذلک بعهد عهده الی مولای امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و لقد اخبرنی انه یبکی علیه کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات و الحیتان فی البحار و الطیر فی جو السماء و یبکی
علیه الشمس و القمر و النجوم و السماء و مؤمنو الانس و الجن و جمیع ملائکة السموات و رضوان و مالک و
حملة العرش و تمطر السماء دما و رمادا ثم قال وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین ع کما وجبت علی المشرکین
الذین یجعلون مع الله الها آخر و کما وجبت علی الیهود و النصاری و المجوس قالت جبلة فقلت
یا میثم و کیف یتخذ الناس ذلک الیوم الذی یقتل فیه الحسین بن علی یوم برکة فبکی میثم

رضی اللہ عنہ ثم قال ویزعمون بحدیث یفترونہ انہ الیوم الذی تاب اللہ علی آدم فیہ وانما تاب اللہ علی آدم
فی ذی الحجۃ ویزعمون انہ الیوم الذی قبل اللہ فیہ توبۃ داود وانما قبل اللہ توبتہ فی ذی الحجۃ ویزعمون انہ الیوم الذی
اخرج اللہ فیہ یونس من بطن الحوت وانما اخرجہ اللہ تعالیٰ من بطن الحوت فی ذی القعدۃ ویزعمون انہ الیوم
الذی استوت فیہ سفینۃ نوح علی الجودی وانما استوت علی الجودی یوم الثامن عشر من ذی الحجۃ ویزعمون انہ الیوم الذی فلق اللہ
البحر لبنی اسرائیل وانما کان ذلک فی شہر ربیع الاول ثم قال میثم یا جبلۃ اعلمی ان الحسین بن علی سید الشہداء
یوم القیمۃ ولاصحابہ علی سائر الشہداء درجۃ یا جبلۃ اذا نظرت الی الشمس حمراء کانہا دم عبیط فاعلمی ان
سیدک الحسین قد قتل قالت جبلۃ فخرجت ذات یوم فرأیت الشمس علی الحیطان کانہا الملاحف المعصفرۃ
فصحت حینئذ وبکیت وقلت واللہ قتل سیدنا الحسین بن علی انتہی ازین حدیث مستفاد گردید کہ اصل
روایت فضائل عاشورا از روایات موضوعہ اہلسنت است پس اگر احیاناً روایتی در کتب شیعہ
موافق آن وارد شدہ باشد محمول بر تقیہ خواہد بود یا از سنیان بودہ باشد معہذا محتمل است کہ بعض
فضائل این روز قبل از وقوع سانحہ کربلا بودہ باشد ہرگاہ چنین رزیہ عظمیٰ و مصیبت کبریٰ دران روز
واقع شد نحوست و شومی آن فضائل سابقہ را محو و منسی گردانیدہ باشد اما آنچہ نوشتہ کہ انکار وصول
رنج بجناب علی مرتضیٰ و فاطمہ زہرا وقت استماع سوانح کربلا الخ پس مخدوش است اولا بایں کہ
سابق خود نص تصریح نمودہ کہ خطب و عبارات قدیمہ اہل سنت مملو و مشحون از ذکر واقعہ جگر سوز است
پس اگر نزد او ذکر این امور مستلزم وصول رنج بجناب علی مرتضیٰ و فاطمہ زہرا است چرا قدمای اہلسنت این
بلکہ بر این اقدام نمودند فما ہو جوابکم فہو جوابنا ثانیاً آنکہ لا نسلم کہ ذکر این امور مستلزم رنج و ملال آنہا
بلکہ سبب اوقات ماتمداری عزیزان مسکن احزان اقربا و بزرگان میباشد اینجا ملہی کہ بعد از غزوہ احد
چون زنان انصار بر شہدای احد گریہ و زاری نمودند جناب رسالتمآب فرمود اما حمزہ فلا بواکی لہ
و چون انصار زنان خود را بخانہ حضرت حمزہ فرستادند آنحضرت آواز گریہ آنہا شنیدہ دعای خیر
در حق آنہا فرمود پس چگونہ آنجناب دعای خیر در حق کسانیکہ ماتمداری فرزند آنجناب می نمایند
نخواہد فرمود ابن جوزی نوشتہ ان ابن عباس قال ہو ماسور ببدر منع النبی النوم فکیف ما بین الحسین و لما
اسلم وحشی قاتل حمزہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غیب وجہک عنی فکیف بقاتل الحسین
و مؤید اینمعنی است احادیثیکہ بطرق فریقین وارد شدہ و محصل مضمون آنہا اینست کہ چون جناب
رسالتمآب جناب سیدہ را از وقوع سانحہ کربلا خبر داد جناب سیدہ عرض کرد من یبکی علی ولدی
آنحضرت فرمود کہ مردان امت من بر مردان اہلبیت من گریہ خواہند کرد و زنان امت من بر زنان
اہلبیت من پس چون روز قیامت خواہد شد من دست گریہ کنندگان گرفتہ در بہشت داخل
خواہم کرد اما زینت تعزیہ خانہ بفروش و قنادیل و شیشہ آلات پس فی الجملہ خالی از تعظیم ضریح و ضرایح

نیست و از عجایبست که در روضه مقدسه حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوات المصلین چنین
زینتها و روشنی قنادیل معمول است و در مقابر اکابر صوفیه نیز چنین رسم جاری پس اگر این امور دلیل
فرح و سرور می بود البته علمای حرمین و دیگر بلاد از ان ممانعت می نمودند خصوصا انکه تعرض با این امور انجا
بان مانند شایان علما و داب محصلین نیست قوله بالجمله مجتهدان امامیه غیر از ینکه در استدلال
بتکذیب آیات سابقه پرداخته اند و بمحامد خلفای راشدین مایل شده اند الخ اقول معلوم نیست که صاحب تحفه
فهم ناقص خود کدام وجه وجیه متضمن تفهیم مجتهدین فرقه حقه تجویز نموده که انی امکان که جواب امامیه در ورود
دعواهش نقل مطاعن خلفای خود کرده بیچاره سنی نمی داند که پیروان صاحب منزلت هارونی را از
گوساله پرستی چه کار و متوسلان عزیز مصر را از حبشی چه وزن بازار کجا خطیب منبر سلونی و کجا قایل
اقیلونی آمیلونی کجا صاحب نشین چار بالش لوکشف و کجا ساده جاهل یعنی ابا و کلالة و کجا متصدی
علی خیر البشر و کجا قایل لولا علی لهلک عمر این القرآن الناطق و این من یقول القرآن سارق این من
الله الولایة و الامامة و این المتخلفون عن جیش اسامة این الثریا من الثری و این الصعاة من الافعی
انیست مجملی از حال متشتواول رد بر این مجیب مفید باشد ثانی تردیدش خفی که در عنوان مسلح محاکمات
پس مصداق لمعنی فی بطن الشاعر است که قسم بیان میشود که بصورت انکار محامد خلفا پس امثال
ایت محکم لازم می آید ذکر ثبات و قرار و عدم فرار در مقام چون فرار از مشایخ کبار از جنگ احد و
حنین و خیبر ثابت است باعث تنگی خاطر گردید قوله بنایش بر سبیل اجمال آنست که اگر بیعت جناب امیر
از جهت اکراه و اجبار بودی الخ اقول مخفی نماند که این دلیل متضمن دو مضمون است اول انکه
جناب امیر از راه اکراه ببداهت عقل باطل است زیرا که کسی از صحابه متعرض حال سعد عباده نشد
دوم انکه اگر بیعت جناب امیر از راه اکراه میبود تشکر نمیکرد بلکه تمامی حضار جناب سید الشهدا را در باب
ترک جهاد انجام ملیمو نمودند الزام میدادند پس میگوییم که هر دو امر مندرج است اما اول پس از ین
جهت که اگر وقوع بیعت نکرده بجبر جناب فبداهت عقل بودی لازم آمدی که محدثین مرد او معتمده
اهلسنت سوفسطائیه بوده باشند چه بیعت نمودن آنحضرت با کراه از احادیث معتمده اهلسنت
چنانچه بعض احادیث که درین باب وارد شده سابق بحیز تحریر آمده و بعضی دیگر درین مقام نقل نموده
مسلم در صحیح خود حدیث طولانی ذکر نموده که بعض فقرات آن اینست و کان لعلی من الناس
جهة حیوة فاطمة فلما توفیت استنکر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة ابی بکر و مبایعته و لم یکن بایع
تلک الاشهر فارسل الی ان ایتنا و لا یاتنا معک احد کراهیة محضر عمر بن الخطاب فقال عمر لا و الله
لا تدخل علیهم وحدک فقال ابو بکر و ما عسیتهم ان یفعلوا بی و الله لاتینهم فدخل علیهم ابو بکر فتشهد
علی بن ابیطالب ثم قال انا قد عرفنا یا ابا بکر فضیلتک و ما اعطاک الله و لم ننفس علیک خیرا ساقه الله

الینا ولکنک استبددت علینا بالامر وکنا نحن نری ان لنا حقا لقرابتنا من رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فلم یزل یکلم ابا بکر حتی فاضت عینا ابی بکر فلما تکلم ابو بکر قال والذی نفسی بیدہ لقرابۃ رسول اللہ
احب الی من ان اصل من قرابتی واما الذی شجر بینی وبینکم من ہذہ الاموال فانی لم آل فیہا عن الخیر ولم
اترک امرا رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ یصنعہ فیہا الا صنعتہ فقال علی لابی بکر موعدک العشیۃ للبیعۃ فلما
صلی ابو بکر صلاۃ الظہر رقی علی المنبر فتشہد وذکر شان علی وتخلفہ عن البیعۃ وعذرہ بالذی اعتذر الیہ ثم
استغفر وتشہد علی بن ابی طالب فعظم حق ابی بکر وانہ لم یحملہ علی الذی صنع نفاسۃ علی ابی بکر ولا انکارا للذی
فضلہ اللہ بہ ولکنا نری ان لنا فی الامر نصیبا فاستبد علینا بہ فوجدنا فی انفسنا فسر بذلک المسلمون
وقالوا اصبت وکان المسلمون الی علی قریبا حین راجع الامر المعروف انتہی باید کہ حضرات اہل سنت
بنظر انصاف درین عبارت تامل فرمایند کہ کلام معجز نظام آنحضرت ولکنک استبددت وکنا نحن نری
ان لنا حقا لقرابتنا من رسول اللہ دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و ہمچنین لفظ
فلم یزل یکلم ابا بکر صریح ست در اینکہ آنحضرت تا دیر کلمات بسیار کہ دلالت بر استحقاق خود داشت
از ابو بکر بیان فرمودہ و لفظ فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت
دارد و ہمچنین از ابو الطفیل عامر بن واثلہ روایت نمودہ ست قال کنت علی الباب یوم الشوری
فارتفعت الاصوات بینہم فسمعت علیا یقول بایع الناس لابی بکر وانا واللہ اولی بالامر منہ
واحق بہ منہ فسمعت واطعت مخافۃ ان یرجع الناس کفارا یضرب بعضہم رقاب بعض بالسیف
ثم بایع الناس عمر وانا واللہ اولی بالامر منہ واحق بہ فسمعت واطعت مخافۃ ان یرجع الناس کفارا
یضرب بعضہم رقاب بعض بالسیف ثم انتم تریدون ان تبایعوا عثمان اذا اسمع واطیع ان عمر جعلنی
فی خمسۃ نفر انا سادسہم لا یعرف لی فضلا فی الصلاح ولا یعرفونہ کلنا فیہ شرع سواء وایم اللہ
لو اشاء ان اتکلم ثم لا یستطیع عربیہم ولا عجمیہم ولا المعاہد منہم ولا المشرک رد خصلۃ وفضیلۃ منہا
لفعلت ثم قال انشدکم باللہ ایہا النفر جمیعا افیکم احد لہ عم مثل عمی حمزۃ اسد اللہ واسد رسولہ و
سید الشہداء قالوا اللہم لا قال افیکم احد لہ اخ مثل اخی جعفر ذی الجناحین الی آخر الحدیث و درین روایت نیز لفظ انا واللہ
اولی بالامر منہ واحق بہ منہ واطعت مخافۃ ان یرجع الناس الخ دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلاثہ دارد
و جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در مسند عمر بن الخطاب از ابن ابی شیبہ روایت کردہ عن اسلم
انہ حین بویع لابی بکر بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان علی والزبیر یدخلون علی فاطمۃ
بنت رسول اللہ فیشاورونہا ویرتجعون فی امرہم فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمۃ
فقال یا بنت رسول اللہ واللہ ما من احد احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک
وایم اللہ ما ذلک بمانعی ان اجتمع ہؤلاء النفر عندک ان امرتہم ان یحرق علیہم البیت فلما خرج عمر

وقد حلف باللّه لئن عدتم لتحرقن علیکم البیت وایم اللّه لیمضین
جاؤها فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی
ما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر
دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایت مآب نیز مستغنی عن البیان است وجمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته جمعی را بل تواریخ آورده اند که چون از مهم بیعت فراغت حاصل شد
ابوبکر صدیق رضی اللّه عنه از وجوه مهاجرین و اعیان انصار مجمعی ساخته کس فرستاد و علی مرتضی را بمجلس
طلبید وی اجابت فرمود و در آن مجمع حاضر شد و در محلی لائق خود بنشست و از موجب طلب پرسید
عمر فاروق رضی اللّه عنه فرمود موجب آنست که میخواهیم چنانچه سائر اصحاب ابوبکر بیعت کرده اند تو نیز بیعت کنی
علی رضی اللّه عنه گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت میگردانم
راست گوئید که بحضرت رسالت صلی اللّه علیه وسلم اقرب کیست عمر گفت ترا نگذاریم تا بیعت نکنی
علی گفت اول این سخن مرا جواب با ثواب بگوئید بعد از آن از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت ای
ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام و فضل و قرابت قریبه با سید انام علیه الصلاة والسلام سزاوار
خلافت و حکومتی ولیکن چون صحابه کرام بر ابوبکر اجماع و اتفاق نمودند مناسب آنست که
تو نیز قدم از دائره وفاق بیرون ننهی علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار مقتضای امانت
راستی ست در گفتار و کردار مومنیکه حق سبحانه وتعالی بخاندان نبوت کرامت کرده در میدان باشند و بجا ذکر
نقل کنند مهبط قرآن و وحی و مورد امر و نهی و منبع علم و فضل و معدن عقل و حلم ما ایم و بواسطه این امور خلافت
را شایسته و امامت را سزاواریم بشیر بن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن این دعوی که تو امروز در حضور مجلس میکنی اگر پیشتر از این
اگر معلوم مردم شدی هر آئینه که با تو مضایقه و منازعه نمیکردند الی ان قال ابوبکر صدیق چون این کلمات از علی
رضی اللّه عنه جمله محکم و استوار و هر یکی از اینها مقابله صد کلمه بلکه صد هزار کلمه مسکت است از راه رفق و مدارا
و گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا درین امر با من مضایقه نباشد و اگر میدانستم که از بیعت با من تخلف
خواهی کرد هرگز آن را قبول نمیکردم الحال که مردم بر من اتفاق نموده اند اگر تو نیز با ایشان اتفاق نمائی دل من
مطابق واقعه ساخته باشی اگر حالا توقف کنی و خواهی که درین امر تامل و فکر نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس از آن علی از مجلس
برخاست و متوجه خانه خویش گشت انتهی دلالت این عبارت نیز بر مانحن فیه ظاهر است و در کتاب الامامة والسیاسة
ابن قتیبه مذکور است فبایعوه علی التسلیم والرضا وشرط علیهم کتاب اللّه وسنة رسوله قال فجاء رجل من خثعم
الی علی فقال ابایع علی کتاب اللّه وسنة نبیه قال لا ولکن ابایعک علی کتاب اللّه وسنة نبیه وسنة ابی بکر وعمر فقال
وما یدخل سنة ابی بکر وعمر مع کتاب اللّه وسنة نبیه انما کانا عاملین بالحق حیث عملا فابی الخثعمی الا سنة ابی بکر
وعمر وابی علی ان یبایعه الا علی کتاب اللّه وسنة نبیه فقال له حیث الح علیه بایع قال لا الا علی ما ذکرت
فقال له علی ما واللّه لکانی بک قد نفرت فی هذه الفتنة وکانی بحوافر خیلی قد شدخت وجهک قال فلحق

بالخوارج فقتل یوم النهروان قال فبعثه برایته یوم النهروان فقتلا وقد وطئت الخیل دمعه ودرامستلقته بر وبکر
اول علی ع فقلت الله ابا الحسن ما جرک تشبیه سبی فقال الا کان کذالک انتهی و همچنین این روایت ست قال
ابن حجر در صواعق محرقه از مسند احمد آورده عن ابی وائل قلت لعبد الرحمن بن عوف کیف بایعتم عثمان و
ترکتم علیا قال ما ذنبی قد بدات بعلی فقلت ابایعک علی کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وسیرة ابی بکر و عمر فقال فیما استطعت ثم عرضت ذلک علی عثمان فقال نعم و دلالت این خبر در رد اثبات
عدم رضای آنحضرت و ظالم دانستن خلفای ثلثه اظهر من الشمس است و این روایت اهل سنت ظاهر است و اما روایت
ثانیه فلدلالتها علی الانکار من اتباع سیرة الشیخین علی سبیل الاطلاق کما لا یخفی و نامهای جناب امیر المومنین که بجناب
ولایت مآب نوشته و جواب آن که آنجناب رقم فرموده نیز دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت دارد چنانچه
اول بعض فقرات نامه معاویه درین مقام نقل نموده میشود و بعد از آن عبارت نامه نامی جناب سید
الوصیین که در جواب آن شقی بی دین مرقوم فرموده مذکور خواهد شد من عبد الله معاویة بن ابی سفیان
الی علی بن ابیطالب اما بعد فان الله تعالی جده اصطفی محمدا صلی الله علیه وآله وسلم بالرسالة واختصه
بوحیه وتادیة شریعته فانقذ به من العمایة وهدی به من الغوایة ثم قبضه الله رشیدا حمیدا قد بلغ الشرع و
محق الشرک واخمد نار الافک فاحسن الله جزاه وضاعف علیه النعمة وآلاه ثم ان الله سبحانه اختص محمدا
صلی الله علیه وآله وسلم باصحاب ایدوه وآزروه ونصروه فکانوا کما قال الله تعالی سبحانه لهم
اشداء علی الکفار رحماء بینهم فکان افضلهم مرتبة واعلاهم عند الله والمسلمین منزلة الخلیفة الاول الذی
جمع الکلمة ولم الدعوة وقاتل اهل الردة ثم الخلیفة الثانی الذی فتح الفتوح ومصر الامصار واذل رقاب
المشرکین ثم الخلیفة الثالث المظلوم الذی نشر الملة وطبق الآفاق بالکلمة الحنفیة فلما استوثق
الاسلام وضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل ونصبت له المکائد وضربت له الامر ظهره و د
علیه واغریت به وقعدت من حیث استنصرک عن نصرته وسالک ان تدرکه قبل ان یمزق یوم الدار
فما ادرکته وما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت ابا بکر والتویت علیه ورمت افسادا امره
وقعدت فی بیتک عنه واستغویت عصابة من الناس حتی تاخروا عن بیعته ثم کرهت خلافة عمر
وحسدته واستطلت مدته وسررت بقتله واظهرت الشماتة بمصابه حتی انک حاولت قتل ولده لانه
قتل قاتل ابیه ثم لم یکن اشد حسدا منک لابن عمک عثمان نشرت مقابحه وطویت محاسنه وطعنت
فی فقهه ودینه ثم فی سیرته ثم فی عقله واغریت به السفهاء من اصحابک وشیعتک حتی قتلوه
بمحضر منک لا تدفع عنه بلسان ولا ید وما من احد الا من بغیت علیه وتلکات فی بیعته حتی حملت الیه
قهرا تساق بخزائم الاقتسار کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الان تطلب الخلافة و جواب
این نامه که جناب ولایتمآب بنفس رسول (ص) قلمی فرموده بعض فقراتش اینست وکتاب الله

یصح لنا باشد عنا و هو قوله سبحانه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
و قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله
ولی المؤمنین فنحن مرة اولی بالقرابة و تارة اولی بالطاعة و لما احتج المهاجرون علی الانصار یوم السقیفة
برسول الله صلی الله علیه و سلم فلجوا علیهم فان یکن الفلج فالحق لنا دونکم و ان یکن بغیره فالانصار علی
دعویهم و زعمت انی لکل الخلفاء حسدت و علی کلهم بغیت فان یکن ذلک کذلک فلیس الجنایة علیک فیکون العذر
الیک و تلک شکاة ظاهر عنک عارها و قلت انی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع و لعمر الله
لقد اردت ان تذم فمدحت و ان تفضح فافتضحت و ما علی المسلم من غضاضة فی ان یکون مظلوما ما لم یکن
شاکا فی دینه و لا مرتابا بیقینه و هذه حجتی الی غیرک قصدها و لکنی اطلقت لک منها بقدر ما سنح من ذکرها
الخ و در کتاب نهج البلاغة که صحت آن در تعلیق رساله شهادت علمای اهلسنت ثابت شده مذکور
فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت فاغضیت علی القذی و شربت علی الشجی
و صبرت علی اخذ الکظم و علی امر من طعم العلقم انتهی کلامه صلوات الله و سلامه و ابن ابی الحدید معتزلی
در ذیل شرح آن نوشته قال ابو جعفر الطبری صاحب التاریخ ان الانصار لما فاتها ما طلبت من
الخلافة قالت او قال بعضها لا نبایع الا علیا و ذکر نحو هذا علی بن عبد الکریم المعروف بابن الاثیر الموصلی
فی تاریخه فاما قوله لم یکن لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم علی الموت فقول ما زال علیه السلام
یقوله و لقد قال عقیب وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لو وجدت اربعین ذوی عزم و ذکر
ذلک نصر بن مزاحم فی کتاب صفین و ذکر کثیر من ارباب السیر انتهی موضع الحاجة من کلامه عبارات
این خطبه و عبارت ابن ابی الحدید دلالت صریح بر عدم رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه دارد
و تهدید امیر خلیفه ثانی که در باب اخذ بیعت نموده و مکالماتیکه فیما بین آنحضرت و ابو عبیده واقع
شده آنها در رساله علیحده که شارح مقاصد شهادت بصحت آن داده وارد است و عنوان
رساله انیست امضوا الی علی و اخفض جناحک له و اغضض من صوتک عنده و اعلم انه
سلالة ابی طالب و مکانه ممن فقدناه بالامس صلی الله علیه و آله و سلم مکانه و قال الیحیی المعروف
بالمصنف فی آخره دلیل صریح است از انکار آنحضرت از بیعت و ترک محاربه و مقاتله آنحضرت
یوم الدار و ترک نمودن نماز جنازه و قبل الدار و عدم شرکت در تجهیز و تکفین آن مقبول شیعه او
و خرابی جسم شریف آن رئیس بوم شوری از رئیس شواهد بر غاصب و النستن آنحضرت
الی غیر ذلک من الروایات و المقامات لیس الا و وجود چنین احادیث متفق علیها دعوی رضای
جناب امیر بر بیعت خلفای ثلثه از درجه اعتبار ساقط است و در چنین مقدمه صریح البطلان
دعوی بداهت دلیل سفاهت است اما عدم تعرض سعد عباده پس ممنوع و سند منع قتل او

به تعبیر پیغمبر مصداق انّه کان مع الحق و الحق مع علی بوده چگونه آن سهم از عمل جن باشد پر بالاتر به کار شیطان بوده واین شیطان کان من الجن پس ادعای عدم وقوع تعریض بحال او از قسم سهام الظلام بلکه انکار بدیهیات از لیاقت است و بعد از تسلیم میگوییم قیاس حال جناب ولایتمآب بحال سعد بن عبادة قیاس مع الفارق است زیرا که سعد عباده از انصار بود و سوابق او در اسلام مثل سوابق آنجناب نبوده و قرابتی با جناب سید المرسلین نداشته و آیتی و حدیثی که دلالت بر امامتش نماید وارد نگردیده بوده پس کارکنان سقیفه بیک حدیث موضوع الائمة من قریش از کار این بیچاره فارغ گردیدند و اگر چنین شخصی بیعت نماید حرجی در خلافت خلفا نخواهد کرد بخلاف جناب ولایتمآب که نفس او نفس رسالتمآب است و در نسب حسنه پیغمبر آخر الزمان و شوهر سیدة نساء عالمیان و والد سیدی شباب اهل الجنة بوده و سوابق اسلامیه و اجتهاد و تمام در جهاد کفار لیام برای آنحضرت ثابت بوده و آیات بسیار و احادیث بیشمار دلالت بر امامت آنحضرت می نمود و ظاهر است که اگر چنین بزرگی بیعت خلیفه نمی نمود رخنه عظیم در سلطنتش پیدا می شد و اگر مجیب بنظر انصاف تامل نماید خواهد دانست که اهتمام بزرگانش در باب اخذ بیعت از آنحضرت نموده اند و لیل واضح بر ضرورت اخذ بیعت است چه اگر اکابرش ترک بیعت آنحضرت را مثل ترک بیعت سعد عباده میدانستند ابو عبیده را بخدمت آنحضرت نمیفرستادند و تغلیظ اخطا اغلاظ از آنحضرت نموده نمی نمودند اما افترای ثانی پس بطلانش نیز ظاهر است زیرا که اولا دعوی مذکور بحکم تحت نفی شهادت علی النفی غیر مقبول و ثانیاً بعد تسلیم مفید مطلوب نیست لان السکوت لا یستلزم تسلیم المسکوت عنه اما آنچه نوشته که چون این کلام از زبان احدی از اعدا و احباب بر نیامده و انستیم که اصل فضایح مذکوره ساخته عبد الله بن سبا است الخ پس قطع نظر از عدم ظهور وجه ملازمت میگوییم که هرگاه عدم رضای جناب ولایتمآب و سیدی شباب اهل الجنة و سیدة نساء عالمیان و سلمان رض و ابوذر رض و مقداد رض و سعد عباده و دیگر انصار بر خلاف خلیفه اول از اول ثابت باشد اسلام و کفر عبد الله بن سبا فایده عاید حال خسران مآل اهلسنت نخواهد کرد و ما نقله عن مجمع البحرین فهو لنا لا علینا چه آن نص صریح بر برائت فرقه حقه از آن ملعون است فکیف یظن اتباعهم له علیه ما علیه **قوله** اما محمد بن زید بن علی بن الحسین رضی الله عنهم دعوی امامت برای خود نمود **اقول** چون فاضل مجیب بنابر استنشاق زعم ناقص خود بر اصول علمای فرقه حقه ایدهم الله بصیره قرار داده بر وی لازم است که از احادیث و عبارات کتب معتمده فرقه ناجیه ثابت نماید که زید بن علی دعوی امامت خود نموده نمود لیکن چون معتاد تحریر دعاوی بلا بینه است درین مقام نیز اجمال و اهمال نموده بالجمله دعوی امامت زید از کتب معتبره ثابت نمیشود بلکه عدم دعوی زید در کتب معتبره مصرح است چنانچه جناب سید علی ملقب بصدر الدین مدنی در شرح صحیفه سجادیه چنین تحریر

اما الامامة فلا شک انه کان عارفا بصاحبها فقد روی الصدوق باسناده عن عمر بن خالد قال قال زید بن
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فی کل زمان رجل منا اهل البیت یحتج الله به علی خلقه وحجة زماننا
ابن اخی جعفر بن محمد علیهم السلام لا یضل من تبعه ولا یهتدی من خالفه وروی الکشی باسناده عن عمار الساباطی
قال کان سلیمان بن خالد الهلالی خرج مع زید بن علی حین خرج فقال له رجل ونحن وقوف فی ناحیة وزید واقف ناحیة
ما یقول فی زید هو خیر ام جعفر قال سلیمان قلت والله لیوم من جعفر خیر من زید ایام الدنیا قال فحرک دابته
واتی زیدا وقص القصة قال فمضیت نحوه وانتهیت الی زید وهو یقول جعفر امامنا فی الحلال والحرام انتهی الی ما
من الاحادیث عن الصادق والرضا علیهم فی صحة اعتقاده وبراءة ساحته مما ترمیه الزیدیة انتهی و در کتاب منهج المقال
فی تحقیق الرجال در ترجمه زید مذکور است و فی ارشاد المفید کان زید بن علی بن الحسین علیهما السلام عین اخوته
بعد ابی جعفر ع و افضلهم و کان ورعا عابدا فقیها سخیا شجاعا و ظهر بالسیف یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر
و یطلب بثارات الحسین ع و اعتقد کثیر من الشیعة فیه الامامة و کان سبب اعتقادهم ذلک فیه خروجه بالسیف
یدعو الی الرضا من آل محمد فظنوا انه یرید بذلک نفسه و لم یکن یریدها له لمعرفته باستحقاق اخیه الامامة من قبله و وصیته
عند وفاته الی ابی عبد الله علیه انتهی موضع حاجة من کلامه و قاضی نور الله نور الله مرقده در مجالس المؤمنین
نوشته مولف میگوید که تحقیق آنست که زید بن علی مدعی خلافت نبود و بیقین میدانست که مستحق خلافت حقیقی
در زمان او حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است بلکه مقصود او از خروج بر متغلبان زمان انتقام
کشیدن ثارات اهلبیت علیهم السلام بود و بهر طریق میخواست که مردم را بر خود جمع سازد تا بدفع دشمنان
خاندان خود پردازد پس هر گاه از احادیث و عبارات علمای فرقه حقه دعوی امامت زید ثابت نشد
اسناد آن بطرف زید مقتضای عصبیت و عناد خواهد بود نه انکار آن کما زعمه هذا المتعصب و در نفی صورت در
اطلاق لفظ شهادت بر قتل زید قباحتی نخواهد بود اما آنچه نوشته که نهی امام وقت از این خروج و بودن
موجب زیادت وصول مکروهات بجناب ائمه الخ پس موقوف بر اثبات صدور نهی تحریمی از صمیم قلب امام
تقیه ست و دونه خرط القتاد و الروایات الدالة علی حزن الامام بقتله ابین شاهد علی مطلوبنا ففی منهج المقال
و لما قتل بلغ ذلک من ابی عبد الله ع کل مبلغ و حزن له حزنا شدیدا عظیما حتی بان علیه و فرق من ماله علی
عیال من اصیب مع زید من اصحابه الف دینار انتهی **قوله** هر گاه راقم هیچمیرز از جواب استفتای اول
اول آنکه مطابق ارشاد والد ماجد نیز الخ **اقول** آنچه جناب علیین مآب آیة الله فی العالمین اعلی الله درجته
ارشاد فرموده مطابق واقع است و هر کسیکه تتبع کتب کلامیه علمای امامیه نموده میداند که ایشان
نقل مطاعن خلفای ثلثه و روایات داله بر امامت جناب ولایتمآب از کتب معتبره اهلسنت می نمایند
پس اگر علمای اهلسنت پرده عصبیت و عناد از چشم بصیرت بر دارند البته صحیح و مجروح خواهند فهمید والا مثل
اهل نجران مصداق آیه فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ الآیة خواهند بود و معلوم است

فقال له بعض من غير مجلس من الاشعرين یا اباک جاجه جعفر فقال من جعفر فقال عن غیره او فقربک من

جعفر معلن الفسق تا جاجه حین شرب به الخمر اقل من رایته من الرجال اتهام الغیبة حیثیة قیل فی النسب

الخ طرفه آنکه بعضی از نقضا امام اعور کرده برآورده باید گفت که اعور بیت او در کتب تحقیقه بودن است که فی انساب

ونقضا امام دور رساله اساس الاصول دنقوده بکلمه یا لیتنی بگفت همچو معرفانی هو ای کوچکا عینه با گر بیان کسیکه فرزند خلیفه

اولش حضرت امام حسین ع از سفر عراق شد باوجودیکه جهاد بر حضرت امام حسین ع واجب شده بود بروایات بحار

کما مر سیامینا از قبیل تفوه اتقه السته وشیطان آفاق که اولین خواسته بود که امام صادق ع را در پیرایه سماعی

مجوسی گرداند معاذ الله دوم از جهت سلطنت وفتنه پردازی برآنجناب لنه عتبه علیاسی بارگاهش

سطر دگر دیده بکلمه طیبه شهادتین علی صلی الله علیه وسلم رسول الله ست اللهم الا ان یحمل علی التقیه من حدیقه

حیث وضع الاول کتاب الله علی جدره وقال هذا هواناسی وهو ان غیرود وقت الاحتضار کما هی

کتاب المختار فذهب الم النار علی عقیدة الجهة حامل الاسفار ایضا حیث تعتقد ان من لم یعرف امام

زمانه بعد من الکفار طرفه آنکه تسز زنار حسب خلیفه اول قطع نظر از آنکه خود از رفاقت امام

محروم شده بود مناع خیر هم شده وشاید بخیالت آید که آن بزرگ مدعی امامت در بروی

حضرت سجاد ع گشته بود وفقط زیر الله تعلیمش وال برآنست که او در جهاد در حروب داده لشان

بردار بوده چنانچه جناب امیر ع در صحابه حضرت لبشیر ونذیر اگرچه دیگران هم شریک بودند مگر جناب

محمد بن حنفیه که درین باب وحده لا شریک بود وتخصیص نشان برداری برای آنکه عهده متاعه

امامت جدا دانست باهل فساد وچون باد وانحراف دعوی اعلای از ایشان مرتضوی بخیال

خامش بخته بود حضرت امام حسن ع بخطابش تیمها درین باب جلوه وقت احتضار یا ولغز معود

ولیکن مصرع نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها تا آنکه نوبت حکومت واستعفا

بحجر اسود کشید جهت نقصان مایه وشماتت همسایه بزد فرقه مختلفه شیعه کالسبق لظهور رسیده

لیس را ورا عبد الله بن عمر اما چه نسبت که عبد الله بر یزید خروج کرد بعد واقعه کربلا واو برای

زیارتش بر اسپ بشام رفت وبر صبح وشام از موائد ش مخطوط بود ونقد وجنس ممالک در عوض

خون بهای امام حسین ع حاصل فرمود کما سبق مفصلا فی المجلد الاول اما نسبت معلی حضرت

پیغمبر ص لبسوی امیر لیس را عم لیست که علمای امامیه در مناقب مرتضویه بکمال شده واز افادات

مثل سلطان الطاق وسعوا یتش بطراق بر دفتر زدند ومعامله را بر عکس کردند که حضرت در تعلیم

جناب امیر ع مشتاق وحجون با ظهار مجتهد درین کتاب واعتراف دیگران در کتب دیگر حیران گشته

از طائران در خورانیدن غذا بچه‌های خویش ولیکن کما سه لیس سوفسطائیه حیران از احادیث

خویش کما مرت الیه الاشاره قرار دادند که چون خبر ولادت جناب مرتضی بحضرت محمد مصطفی صلی

جهت تعقل و فنای دیگری او را آن متعلق بشی دیگر تا باس دیگر در کتاب داخل شود قرآن مجید شد
و تا یکه تعلیم و تعلیم وقت حفظ و وظیفه کرد ایشان قرآن مجید را قبل از وقتی و ما تعلق به آنکه معین شد
ببین بمقتضای العبرة لعموم اللفظ لخصوص السبب از آیت کریمه سابقه چه لازم آمد و پیداست که حال
آن بر طفلی و جوانی مختلف است چون در طفلی متعلم بود و در جوانی بطریق اولی فالعجب که بدیکر الله الکلام
نسبت کردند بجناب امیر و اعجب که تنظر حکایت ولادت شریف است در خشنود به که حلال در کتب
وفیه او رده چنین است به برکت خانه تعلیم پیغمبر چیزی نیافت با همه ذهن زرگان طفل و لسان شما است پس
بدین تحقیق جناب امیر استاد الاستاد شد کما لا یخفی این مباحث طویل الذیل بود به قدر ضرورت
که تلمیذات فقه به ظاهر از آن توانا شد و حصول رسالت برای جناب امیر تعنوی تصحیح توانند بخواهند و ساب
لیاقت حضرت معاذ الله و مسوده است قرآن اهل بیت جمع کرده جناب امیر در بطلان ختم نبوت که باره معلوم شد الکتفا و دو
متوجه به تقیه کلام مجتهد الزمانی می‌شویم و می‌گوئیم **قوله** برا صحاب قلوب صافیه و ارباب عقول زکیه
اقول این مغلطه از جناب مجتهد بعنوانی صدور یافت که عوام طلبه را تعلیم هم نمی‌توانند کرد او را
لیاقت آن نیست که الفاظ قرآن مجید و احادیث شریف توانند فهمید تا به حقایق چه رسد تفصیل اجمال
آنکه اول در کتاب الله نظر باید کرد که شهادت انبیا علیهم السلام را که بهتر از شهادت خلفا و ائمه باشد
در آیات قرآنی از قبیل تعبیر فرموده اند قال عز من قائل وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ الی غیر ذلک و اگر مراد اذاعه
انبیا باشد چنانچه در تفاسیر شیعه مروی است باز هم مضرتی نیست که زیاده برین نخواهد بود که بعضی اذاعه
کردند و بالاخر نوبت بشهادت شان رسید پس مآل هر دو یک حالت گشت یعنی بیان شهادت متفرع حضرت
زکریا و یحیی را بلفظ قتل آوردند و لفظ شهادت بنا بر وزن بندیس پس برهم این رئیس السفها توان گفت که آیا خدای
عالم در شهادت انبیا عبدیت یهود و اشاعت شان متردد بود یا منکر شهادت چنانچه بعضی سنیان
برزعم او بلی فرق است میانه یهود و شیعه بر تفسیر یکه اشاره کردم که انبیا اذاعه کرده بودند و نتیجه قتل
و شیعه با وجودیکه بیزار ازان یا کما یتبه شنیده اند که دین ما را اذاعه نکنند و هر که چنین کند خدا او را ذلیل
کرداند و هر که پوشیده او را عزیز کند چنانچه نمونه آن در رساله قدیمه دانستی و ایشان بجهد این عهد و وصیت را
بر باد دادند که بهتر آن از رسائل و کتب در روایات و مسائل خلافیه و تبرا که اشرار از مذهب امامیه
اظهار و اسرار ایشان دانند نوشته اند و بدین جهت که خود از مذهب اهل حق قرار دادند نیست حرفی از اذاعه
اما حق پس یاد بکن قصه مامون خلیفه عباسی بقول قاضی رطل یوق از اهل تشیع و ذوی البضاعه
که بقول مجتهدین و غیرهم بیزد و امام را از دست خود کشت کما عرفت مجملاً و مفصلاً و رسم ماتم نیز بجا آوردند و اینهمه تعلق
بقرآن مجید داشت اما احادیث پس ما را با ثبات آن از کتب رفضه ضرورتی نیست بسبب آنکه خود

از نقل و حکایت این مقصد واضح است مثلاً در حدیثیکه ابن بابویه صدوق الکواذب از جمله با عشرین روایت کرده و مبین آن تردد او میثم تمار بوده صریح مقام لفظ قتل و مشتقات ازان مرتب با عماد مصدر است بتقسیم شرعی و انکم لیقتلن بعد و الامة این لیست منها و جائیکه بعد چندی از سطور حدیث جناب امیر دران ذکر نموده این جمله وارد است وجبت لعنة الله علی قتلة الحسین ع و آخر چند و کتب فارسی و عربی تحقیق لفظ قتلہ گاهی دیده باشد که جمع قاتل است و آن ماخوذ از لفظ قتل است مضارع معروف که از قبل صیغه ماضی آنرا ساختند و لفظ قاتل ازان برآوردند بحذف علامت مضارع چنانچه بر خوانندگان میزان الصرف از اطفال دبستان ظاهر است شاعر هندی چه خوش گفت
سه درس تھا مکتب میں مجکو آہ کا ٭ یہ سبق تھا پہلی بسم اللہ کا پہلے روز یکه در مکتب نشستیم
زهجان وقت آه عشق از در و تم برمی خاست مجتهد این سبق ماضی و مضارع و اسم فاعل را هم فراهم کرد پس در عین بسم الله بسم الله محبوبه خود را منتظر گذاشته اعوذ بالله من ذلک و نعوذ بالله من هذه المهالک سوم لفظ ذلک الیوم الذی یقتل فیه حسین بن علی چهارم قول راوی صدای قد
روجه فاعلمی ان سیدک الحسین ع قد قتل بلفظ تحقیق پنجم قول جمله که و قلت و الله قتل سیدنا الحسین بن علی علیهما السلام سبحان الله کسی را چنین نابینا ندیده باشی که در روز روشن این الفاظ با در حدیث نقل کرده خود نه بیند و چنین اعتراض با بر علمای اهل حق بر گزینند که ایشان شهادت را بلفظ قتل تعبیر میکنند پس منکر اند شاید کمالش آنکه علمای شیعه مثل ابن بابویه اگر این لفظی آرند انچه بر مدح آنجناب والا است نیز روایت میکنند و جوابش از عبارت شیخ جلال الدین سیوطی که هم در تحریر او موجود ظاهر است به بین بار دیگر که میگوید و لما قتل الحسین مکثت الدنیا سبعة ایام و الشمس علی الحیطان کالملاحف المعصفرة الخ و این چه ضرور که ما قبل یا بعد لفظ قتل مناقب هم باشد و اگر جناب رئیس الحمقا را درین تعمیم شکی باشد باید که روزی بحال اهل محمود و در ستم نگر نیز دارند و از محله نهره خود بهره نبرده بکائی حضرت اعور الملی نیز مشغول شوند و اول عبارت او بهر دو چشم به بینند بعد ازین حدیثیکه قاصر النظر مذکور تلمیذ ضریر شاکرد ابو الجارود سرجوب اعمی آورده ملاحظه فرمایند اما اول پس او در کافی بعبارت خود چنین می نویسد مولد حسین بن علی علیهما السلام ولد فی سنة ثلث و قبض فی شهر المحرم من سنة احدی و ستین من الهجرة و له سبع و خمسون سنة و اشهر قتله عبید الله بن زیاد لعنه الله فی خلافة یزید بن معویة و هو علی الکوفة و کان علی الخیل التی حاربته و قتلته عمر بن سعد بکربلا یوم الاثنین لعشر خلون من المحرم و امه فاطمة ع بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغرض مزید و او بمقتضای روایات امامیه که یک چشم و دشمن اهلبیت می باشد آنکه اول لفظ قتل نوشته باز لفظ

حتی عمّی آورده بهر حال لفظ شهادت مجرد یا مزیدا استعمال دران نکرده و بر شنوی صورت و معنی خود را
رزینکه ابی و استکبر و کان من الکافرین اتانی پس بدانکه متصل آن عبارت سابق اینست سعد
بن محمد جمیعا عن ابراهیم بن مهزیار عن اخیه علی بن مهزیار عن الحسین بن سعید عن [illegible] عن ابن مسکان عن
ابی عبد الله علیه السلام قال قبض الحسین بن علی علیهما السلام یوم عاشوراء وهو ابن سبع وخمسین سنة
ببین که حضرت امام صادق چه تصریح نموده یعنی حضرت صادق چون تنکر شهادت یا شهید دران یوم حسین
افاده نفرموده که آن روز درجه علیای شهادت یافت غیر از قبض و قتل که برای قبله الجناب نیز می آرند بعد ازین
حدیثی ازان امام عالیمقام باید شنید بروایت همین ناصر النظر محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الوشاء والحسین
بن محمد عن معلی بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما حملت
فاطمة بالحسین جاء جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال ان فاطمة ستلد غلاما تقتله امتک
من بعدک فلما حملت فاطمة بالحسین کرهت حمله وحین وضعته کرهت وضعه ثم قال ابو عبد الله علیه السلام
لم تر فی الدنیا ام تلد غلاما تکرهه ولکنها کرهته لما علمت انه سیقتل قال وفیه نزلت هذه الآیة ووصینا
الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا یعنی امام صادق فرمود
که چون حضرت فاطمه باردار شد بامام حسین جبرئیل علیه السلام حضرت را خبر داد که پیدا شود طفلی
که امت تو او را خواهد کشت پس از تولد الغرض کراهیت جناب فاطمه هر دو وقت بود هم وقت
بارداری و نیز در وقت تولد فرزند و ازینجاست که امام فرمود که در دنیا هیچ زنی ندیده شد که برای
پسری ناخوش کرده دیگر فاطمه زهرا چون میدانست که امت او را میکشند موافق اخبار حضرت و
کراهیت به پیدا شدنش بوقوع آمد بعد ازانکه راضی گشته بود بشنیدن درجه علیای امامت در اولاد
او و این اعور دجال چون عداوت این نفوس قدسیه مضمر دارد و در حقیقت تبع یهود است عادتش اینست
که اول مرتبه بنا د تسلیم برای شان بگفته حضرت مسلم میدارد بعد ازان نسبت رو دحی و نقص عهود
و مواثیق الهی برآن عبا بانبات میرساند چنانچه در قصه نوشتن وثیقه و فارغ خطی پیش سید المرسلین
و ملائکه مقربین بازگشتا کشتی جناب فاطمه با مهاجرین و انصار خصوصا بوجه اخذ تلابیب با عمر فاروق
عیان گشته درینمقام نیز نصب و عداوت اهل بیت هویدا آمد که تفصیلش ببعض وجوه از حدیث دیگر
عیان تواند شد که آن اصل چهارم است از همین امام ابو عبد الله صادق قال ان جبرئیل نزل علی
محمد صلی الله علیه وسلم فقال له یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من ولد فاطمة تقتله امتک من
بعدک فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی فعرج جبرئیل ثم
هبط علیه السلام فقال له مثل ذلک فقال یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله
امتی من بعدی فعرج جبرئیل الی السماء ثم هبط علیه السلام فقال یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویبشرک

خیر الماکرین بس بعد مجتبیٰ با آنکه مقصود اصلی او امامت حسن نبود غالباً طالب علوم هنوز نیافته باشد یعنی در خصوص
هم اشارتی که بیت الثقل بعد از امور سابقه میکند که ترجیح سبط اصغر بر سبط اکبر یا نفی حاصل است
هیچ کس در غرضش نیافت و استحقاق امامت و وصایت نداشته بلکه اثنین مخصوص سبط اصغر
گشته که امامت از نسل او بیرون نرود و بذریات اکبر باز نگردد و در ضمن اداء اشعه داخل در احادیث
دیگر وارد شده که حضرت حسن مجتبیٰ از اولاد و مخصوصه جناب سیده نبود که سبع شاهین نزد حضرات
ائمه ملقب بوده اند و از مطالعه این کتاب پی برده باشی که بعضی ازین نوع احادیث دار شرح
جامع الزیارات توانی یافت و اگر اندکی غور و تامل بکار بری خواهی دانستن که با وصف بذل عنایت
اعور دجال حضرت خامس آل عبا بطور خود کما شرنا ثابت کرد که در نسل مطهرش غیر از بزرگ کسی لایق
امامت نبود و لیس حال حضرت زید شهید هم ازینجا معلوم توان کرد بلکه بضم حدیثیکه بطور مجادله
بر اصول شیعه واقع شد میانه زید شهید و حضرت امام باقر و اعور آنرا در کافی نشنید ذکر نمود و مصدر انکار امامت
امام باقر و دعوی امامت خویش و لا اقل اصرار بر خروج باوجود منع شدید امام باقر از آن مثل آفتاب نیم
روز روشن است پس حکم کفار از برای زید در احکام اخروی چنانست که هیچ حیله قصد از جای خود نمی جنبد
و هو خلاف ما تقرر عند المفید و المستفید من المحققین بل هو نقیض ما ثبت من القرآن المبین و احادیث
سید المرسلین و ائمة الدین پس ببین که اعور با وجود قصور نظر چه مرتبه از نصب و عداوت اهل بیت
مضمر دارد و برای تاسیس رفض چه قدر میکوشد و بیست سال این کتاب را ساخته و پرداخته که در
حقیقت قرآن مجید روبروی کتاب مختوم بی حقیقت گردانیده و الله عزیز ذو انتقام. بالجمله سخن در آن
بود که بر گمان مجتهد الزمانی خود از کافی انکار شهادت جناب سید الشهداء بسبب استعمال لفظ قتل برمی
آید و آن بعنوان شایسته به ثبوت رسیده یعنی از احادیث متعدده به بیان مجتهد عیان گشته و هنوز احادیث
ائمه هدی بمضمون درین باب که مولد امام حسین است مذکور یافت از آن جمله قصه ام کلبیه است
و چون بیشتر مردم از آن غافل اند و امریست که فی الجمله عجیبی و غرابتی دارد بذکر آن جسارت مینمایم که
از شروح این کتاب بوضوح پیوسته که از ازواج قادسیه جناب امام حسین امراه کلبیه است که او را
در سفر کربلا همراه نبرد و بنا بر جناب اعور دجال با اعتراف شارح قزوینی در اصل هم روایت میکنند و در آن
نیز لفظ قتل بحدیث امام صادق موجود است سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لما قتل الحسین اقامت امرأته الکلبیة علیه ماتما و بکت و بکین النساء
والخدم حتی جفت دموعهن و ذهبت فبینا هی کذلک اذ رأت جاریة من جواریها تبکی و دموعها تسیل
فدعتها فقالت لها ما لک انت من بیننا تسیل دموعک قالت انی لما اصابنی الجهد شربت شربة
سویق قال فامرت بالطعام والاسوقة فاکلت و شربت و اطعمت و سقت و قالت انما نرید بذلک
ان نتقوی علی البکاء علی الحسین علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق که میگفت چون کشته

امام حسین علیه السلام رحلت کرد زن امام بنت امرء القیس که از بنی کلب بود و با او در کربلا نبود و بماتمی
گریه کرد و گریه کردند زنان و کنیزان تا آنکه خشک شد اشکهای چشمهای ایشان و برطرف شد از بسیاری
گریه پس میان آنکه زن او چنان بود ناگاه دید کنیزی را از کنیزان خود که گریه میکرد و اشکهای
او روان میشد پس طلبید او را پس گفت او را چه حالست ترا که تو از میان ما روان میشود
اشکهای تو گفت بدرستیکه من چون رسید مرا ناتوانی اشامیدم یک شربت قاوت امام گفت پس
امر کرد آن زن بخوردنی و قاوت پس اول خورد و اشامید باز خورانید و اشامانید زنان دیگر را قال و اما باهلی

الی الکلبیه چون لتستعین بها علی ماتم الحسین علیه السلام فلما رات الجون قالت ما هذه قالوا هدیة اهداها فلان

لتستعینی بها علی ماتم الحسین علیه السلام فقالت لسنا فی عرس فما نصنع بها ثم امرت بهن فاخرجن من الدار فلما اخرجن

من الدار لم یحس بها حس کانما طرن بین السماء و الارض و لم یر لهن بعد خروجهن
من الدار اثر یعنی امام علیه السلام گفت و بهدیه فرستاده شد بسوی زن کلبیه مرغان سنگخوار تا بدو جوید
بگشتن انها بر طبخ آنها ماتم امام حسین علیه السلام پس چون دید آن مرغان سنگخوار را گفت چیست این
گفتند هدیتی است که فرستاده آنرا فلانکس تا بدو جوید بان بر ماتم امام حسین علیه السلام پس گفت نیستیم ما در عروسی
که تنعم کنیم بخوردن گوشت مرغ پس چه کار داریم بان بعد از ان امر کرد به بیرون آن مرغان پس بیرون برده
شدند از خانه پس چون بیرون برده شدند از خانه شنیده نشد از برای آن مرغان آوازی باینمعنی که گویا
از شدت ماتم بانها ملتفت نشد که بذخیره برای وقتی دیگر نگاهداشته شود و مردم بتاراج برند چنانکه گویا
که پریدند آن مرغان میان آسمان و زمین و دیده نشد برای آن مرغان بعد از بیرون رفتن ایشان از خانه
اثری چون نوبت بدینجا کشید یاد آمد امری که اکثر سالکین از ان می پرسند و ان اینکه حال حضرت شهربانو زن
بعد از واقعه شاه شهیدان چون بود که نامش جهان شاه مطابق اعمالش نقل می کنند و قضیه در زمان
حضرت فاروق اعظم دست آمده بود تا نوبت بدان افتاد که او را بامام حسین ع دو فرمود که باز ار مدینه را
بیارایند و خود آنجناب در جلو دار حضرت سبط اصغر همراه شد و انرا سعاوت خود دانست و رفضه مطرودین
همه ظلمها را باو نسبت میکنند و قاذورات شیاطین و رعد اوتش میخورند که خود مجلسی این قصه را در کتب خویش
روایت مینماید که من باختصارش نشان داده ام الغرض قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان چنان نوشته که حضرت امام سجاد
عقد نکاح شخصی با نخصی غلام که آزاد کرده حضرت امام حسین بود بر بست و درین باب عبدالملک بن مروان که خلیفه
وقت بود حرفیه انتقی فرستاد حاصلش آنکه مناسب نبود که چنین بعمل آورد و حضرت امام بجوابش
داد تقیه و اتباع شریعت محمدی صلی الله علیه وسلم در داد تا او ساکت شد مقصود من ازین حکایت
که اصل عبارتش عنقریب می اید اظهار انمعنی است که آن امام و همچنین آبای کرامش بر روش حضرت جد امجد
خود زیستند و وفات یافتند بر سنت جد امجد شان ره بودند با و رنگی که جمله سنی بودند و رفضه بعد از وعده

تقیه یعنی ظاهر ایشان نشستن بود اگر آسمان بر زمین را با طبقه اسفل سافلین بدوزند خواند چراغ نفس را برای آنحضرت
برافروزند زیرا که دعوی مذکور بتقیید دون قید نیست چه بینی که شیخ الطایفه امام اعظم اول در صدها مقام تهذیب
ترا نمی سراید که محمول علی التقیه هر که خواهد بکتاب صغیر و کبیر او رجوع نماید که هیچ شرطی از شروط وقیات
از قیود انجاه یافته بهنوز کسی پی نمی برد که اصحاب را بد جادی کافر به ستیزه و سبه لیین و اگفتند و این ست
بلکه ائمه عظام را بطیب خاطر مرجا معتمد و مبدل دین دانستند و مدار مذهب خود بران نهادند و هم یحبونهم
یحبونه مصداق ورنه چرا از روی مکر یاد نداری در حق امام الائمه نائب و خلیفه حضرت پیغمبر بلا واسطه
بلکه با متبقش اصل امامت جمیع ائمه است که نام لمعان نورش در پهلوی عرش بتابید مگر بدانکه از روز ایمان تا وفات مظهر
کفر و کاتم ایمان بود و بر اصول امر و سیدین تا با همه متاخرین از اولاد امجادش چه رسد که آثار اقدام انجناب
همیشه در زندگانی بران بسر نمودند چنانچه در هزار کتاب دیده باشی و آن موجب مباهات و افتخار ایشان
بود اللهم الا ان یکذبوا انفسهم پس بعد ازین نسبت دائمی و وقتی کجا ماند که برای استثنا و رفض سوی حصر
ائمه بکار آید فرق اینست که در بحث نهم متکلم بکتاب بطعن الرماح که محل زمان در ازی مجتهد الزمانی است بر روا
فند یقین کلام جانبین را در انهم ما و بر ثابت کردم در مجلد اول و ابحاث جمله مذکور را متوجه کردن نفی
بتقیید فی هذا المجال مثلا بدلائل بیان کردم بخلاف اظهار کفر تا بشهادت که انی وران نگجد و اگر بفرض محال نسبت تا
گردانید وحی را رد کرده باشند فانه صلی الله علیه و سلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی احادیث
النبوی فی جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار و اگر آن ان سیال را اعتبار کنند پس باید که برای بعض
ارکان خویش کفر بواح را معتقد باشند مثلا چون کفار حضرت عمار یاسر را بقابو گرفتند و او لعبار دیدن مصیبت
شدیدتن برضای کفار دران وقت داد باید که معاذ الله همیشه مرتد و کافر باشند و آن ان سیال بدرجه
اعتبار ماند و امتداد کثیر ایمان و اسلام او را مانند تسنن ائمه در عمرهای شریف اعتباری نباشد معذلک لازم
می آید در صورت مذکوره که تابیان معصومین سرور انام معاذ الله ذی الوجهین باشند یا بمداهنت
حالانکه حضرت صلی الله علیه و سلم در احادیث خویش بروایت ثقه المحدثین طائفه ذی الوجهین را لعنت
فرموده فکیف که هر یکی معاذ الله مدة العمر راه دروغ بپیماید و گاهی بهجرت لقمه باید و احکام شرعیه
متغیر کرده اند مثلا سفیان را بگوید که استنجا بدستی در بیت الخلا کرده باشند کلاسامی مقدسه الهی
در ان خاتم کننده باشد و بزرگان ما هم چنین کرده اند چنانچه امام اعظم اول در تهذیب الاحکام
بتفصیل آن پرداخته حالانکه بعضی از ائمه بخلافت بلکه اولو العزمی هم رسیدند و میدان داری
تا مدتها انجمن آوردند و مسئله امامت را که مدار نجات بران است چنان بیان کردند که بیعت
ثابت نشود و سبب آنکه نص و معجزه در میان باشد و اجتماع اهل حل و عقد در وقتی ضرورت
ورنه امامت صورت نه بندد و اگر از اجتماع مومنین کسی سر تابد باید او را کشتن و خدا او را یعنی

اعمالش رسانند الی غیر ذلک من احکام تقول بعد ملاحظها فی نهج البلاغة وغیره انها لا تعد ولا تحصی
اکنون مطابق وعده عبارت کتاب وقباب الاحیان که مجملا معنی آن دانسته بود ذکر مفصل بشنو تا تردد مستنیر
اول دلیل بیان توان شد که اهلیه بیت متبین سنت بودند و لغایت امهی شنیده از محدثات رفضه داشتند
چون حال خاتون شهربانو یافتی پس کجا باقی ماند روبردهی طالبین حق که بعضی از غالیان گویند
که زن امام اکبر بیوه باشد کسی با وی نکاح نتواند کرد الی غیر ذلک مما افتروا علیهم و قلعوا خصائص
النبی خصوصا و ربارها در معظمه حضرت زین العابدین که کلام در بیان حال آن معظمه بود چنانچه میگویند
که استماع این اهل دین را موجب دلتنگی و گرانی است و اصل حقیقتش نزد رفضه انیست که بعضی از علما
قاعده مذکوره گفته اند که بعد از ولادت امام سجاد نفس پرشیاند که از جهان انتقال فرمود و جمعی برآنند
که روز عاشورا چون وقت رخصت شاه شهیدان از حرم محترم رسید شهربانو اضطراب زاید داشت
تا بحدیکه بخدمت امام العابدین عرض نمود که هرگاه ظلمه جفاکار بخیمه در آیند مارا هم که بر من چه بیاید
رود حضرت سید الشهدا فرمود غم مخور که بعد از شهادت من ذوالجناح بر در خیمه آید باید که همه فرزندان
و کودکان و اناث و خواهران متعین مرا بجا فقط حقیقی بیاری و سوار شوی که او دست رهبر تو گوید چون
ذوالجناح از جانب خیمه روان شد سران لشکر جفا پیشه را نظر بر سواری افتاد خواستند که سر راه بگیرند و
طریق شوند شهربانو متوجه بدعا بدرگاه مجیب المضطرین شد و سواری را دید که بجانبش متوجه است و فوج
مخالف از ان وادی رو بخیمه نهادند و ان سوار با عظمت و وقار حضرت امام حسین بود که اسناد او دعا شنید
و ذوالجناح به تیز رفتاری آمد از ان دشت رو به جبال ری آورد و ناپدید گشت و امروز در انجا بنائی از
خلاف به فقه خواهی دید که آنرا مقام غیبت جناب شهربانو قرار داده و زیارتگاه ساخته اند چنانچه در سر من
رای سرداب قصر امام حسن ثانی را موضع غیبت غائب عن الابصار گردانیده اند و قبل از ین بجوم
شیعیان بر وقت دران بود که شاید حضرت صاحب الزمان از ان خروج فرمایند و اعوان و انصار را
بیابند و درین انتظار بجدی بسر می بردند که رعایت اوقات نماز پنجگانه هم فوت میشد انها که گذشت
در آمد جاه و جلال اعور دجال بعد و بتقریب تحقیقات های اهل دغل و اگر حال او بالتخصیص از تصریح مجتهد الزمانی توقع داری
باری بکتاب این نباح که نامش طعن الرماح است و متکلمین و فقهای شیعه از جمیع تالیفاتش ارجح و بهتر می دانند
بدرجه کفر توانند رسید بیانش آنکه مجتهد جا بجا بحث منازعت حضرت مرتضوی و عباسی یاد کرده و قول آن
انرا در کتاب مذکور سیر و عبارتش چنین است سیوم فسق و کفر قائل قول و بند الطلب مراثا امراتهم من
ابیها زیرا که مشتمل بر اسائت ادب است نسبت بحضرت فاطمه که تعبیر از انجناب بلفظ زن کرده و هم تحیرت جناب سلطنتا
که تعبیر از انحضرت بلفظ پیر او نموده و از انجا که اعور المجتهدین همین لفظ برای زوجه محبوبه سید الشهدا که مشتمل
بر اسائت ادب باشد با عتراف او در باره ربابه کلبیه آورده البته در فسق و تکی باقی نماند فکیف چنین

نه جهت که ماتم حضرت امام حسین علیه السلام را بآن اهتمام بجا آورده و گریه در گلوی مبارکش
گره گردیده تا بحدی درین ماتم غم اندوز جانسوز گریسته که هیچ تری در چشمانش باقی نمانده
واگر باشد ضرورت سوق رکاب آب چشیده و آشامیده فقط برای آن بود که بیچاره گریه درین ماتم
تواند کرد که بمجرد تباکی و حبیب له انجه مرتب شده پس ناصبیت این دشمن کشته باید که لفظ
اهراق آورده و در باره چنین محبه و محبوبه پیغمبر بی انداق صریح نموده عداوت خویش را ام
گردانیده گرفتم که کجا مرتبه علیای جناب سیده و کجا مرتبه ربابه کلبیه ولیکن اسائت
ادب نسبت بجناب استغاثه سلطان کربلا موجب فسق باشد چه جای زوجه طاهره آنجناب
وازینجاست که اگر علوی را بی ادب و بیوست ادب علویکه گوید تکفیرش میکنند وحقیقة
الامر اینست که لفظ مذکور زنهار در محاورات عرب دلالت بر تحقیر و تذلیل ندارد غایة سفاهت
مجتهد است که بنیاد دعاوی خویش بر امثال این خرافات از راه حسد و عداوت خلفای ر
اشدین میگذارد و با قرآن مبین و احادیث ائمه معصومین کاری ندارد دیگر یاد نمی کنیم
که باری عز وجل بشر ملکی فرماید در قصه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که وامرأته
قائمة فضحکت الی غیر ذلک من الایات وللاحادیث ولیکن چون
اساس کلام احقر الناس بر الزام و جدل با مجتهد طغام است برای تحقیر دجال اعور بکار آید
واین مغالطه مجتهد از ان قبیل است که درین نزدیکی از کتاب مجتهد گذشت که محاوره عرب
این است که از شهادت هم بلفظ قتل تعبیر میکنند و مجتهد این محاوره را از غلبه حسد یکه نسبت
بعلمای اهل حق دارد نفهمید و نیز می توان گفت که این نوع مغالطه را از امیر الشعرا پیر دهقانی
صاحب صوارم علی الاتصال میرسد و کسیکه کتاب مذکور را تصفح نموده میداند که او از اجتهاد
خویش در بیان معانی قرآن با وجود ورود احادیث فریقین درین باب که معانی
قرآن مجید برای خود نگوید و این پیر خرف چون در کتاب اینکه دید که قید بغیر الحق در قتل
انبیا مفید این معنی است که در بعضی از صورتهای کشتن خون حضرات انبیا عین حق باشد پس
در کتاب مذکور حکم باین معنی کرد که بوجوه مخصوصه قتل نبی مستحسن خواهد بود حالانکه مقصود
از اضافه این کلمه بر محاورات عرب عربا نقیض حکم مجتهد فانی پیر دهقانی است که هیچ صورتی قتل یکی
از حضرات انبیا درست نتواند بود چنانچه عنقریب از کتب معتمده اکابر فرقه تفصیل این امر می آید بحول الله وقوته
اول عبارات پیر دهقانی را ذکر کنیم باز تشنیع مغلطه او بر دارم پس باید دانست که عقیده پانزدهم در تحفه علامه
دهلوی قدس سره العزیز بدین عبارت مصدر است که بر ذمه حق تعالی هیچ چیز واجب نیست چنانچه مذهب
اهلسنت است و شیعه قاطبه متفق الکلمه اند که چیزهای بسیار بر ذمه حق تعالی واجب است بحکم عقل پس عقل تر یک غالب کارخانه الهی

و خدا محکوم بحکم عقل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این نمی‌فهمند که بادشاه را محکوم بحکم رعیت بودن نقصان مرتبه
بادشاهی است همچنان خدا را محکوم بحکم مخلوقات بودن نقصان مرتبه خدائی است هرگز این مرتبه شایان مرتبه الوهیت و ربوبیت
نیست بخلاف چیزها که بر مالک حقیقی خود چیزی واجب و لازم داشته باشد. هرچه دهد فضل اوست و هرچه ندهد عدل وست
الغرض مجتهد جائسی در رد این عقیده تمهید میکند باز مقدمات آن را ذکر خواهد کرد تمهیدش آنکه باید دانست
که یکی از اصول خمسه دین که انسان بدان مومن میشود عدالت حق سبحانه و تعالی است و آن بحسب اصطلاح
عبارت از انست که او سبحانه تعالی مرتکب قبیح نمیشود و ترک واجب نمی نماید و مراد از قبیح آنست که فاعل ان
نزد حکیم مستحق ذم میشود و مراد از واجب آنست که فاعل ان مستحق مدح و تارک آن مستحق ذم و بعد ورق چند
گفته که ترجمه کلام امام رازی اینست پس در ان این عبارت اورده که حق تعالی تکلیف ایمان نمود بکسیکه
میدانست که او ایمان نخواهد اورد و این تکلیف است بمالایطاق پس قبیح باشند و اگر تسلیم نمائیم که علم الهی بعدم
ایمان موجب استحاله ایمان نمیشود باز تکلیف خالی از قباحت نیست بیان آنکه عقلا قبیح میدانند فعلی را که برای غرضی واقع
شمارند با وجود آنکه فاعل عالم باشد بآنکه این غرض و غایت واقع نخواهد شد بلکه مقدمه بالعکس آن خواهد بود بازیکی از آن مثالها
این ست که همچنین والدی هرگاه بانداز حال ولد خود که هرگاه باو سکین داده شود ادیان سکین پیغمبری را
از پیغمبران خواهد گشت و یا خود را مان هلاک خواهد کرد و او با این لعن و قطع سکین بدست او دهد و گوید
که غرض من از دادن سکین آن بود که بان او قلم تراشد پس ازینجا ظاهر شد که هرکه امری صالح بکند و داند
که آن صلاح بران مترتب نخواهد شد بلکه عوض آن فساد بعمل خواهد آمد آن امر قبیح خواهد بود نه حسن و چون
این را دانستی پس بدانکه تکلیف کافر با وجود علم حق تعالی بعدم ایمان او و معذب شدن او بعذاب ابدی قبیح
خواهد بود از انچه که قباحت آن در ضمن تمثیلات واضح نموده شد زیرا که مضرت یک لحظه واحده مناسبت
ندارد با مضرتیکه پایانی نداشته باشد بعد ازان پیر دهقان در جواب میگوید که تمثیل رازی بجهت ارین ایشان نظر
عوام تکلیف را مستقبح میسازد که فرض این نموده که خدا یک پسر دارد کس و نسبت جناب الهی بمکلفین عباد
چنین نیست و فرض این نموده که آن پسر قتل نبی نماید و معلوم است که قتل نبی در نظر اگر با جهات محسنه
نباشد بسیار قبیح است مخفی نیست که اگر در همین صورت فرض کرده شود که ان پدر از کمال قدرت طاقت این
داشته باشد که چون آن پسران نبی را قتل نماید در وقت قتل که زمان آن ابدالاباد نیست و بسبب چشم زدن
بران لا تعد و لا تحصی باشد برای اظهار صبر و تحمل و استحقاق لتنابیه درجات نبی که آنهم بسبب ایمان پدر باشد مانعت نماید
لیکن بعد چشم زدن بعوض ان قتل حیات ابدی ان پسر را که نبی است عطا فرماید و سید و سروران مخلوقات
گرداند و سلطنت لا یزال با دولت و با نواع لا تعد و لا تحصی که زوالی و نهایتی نداشته باشد متنعم سازد و همان
دادن سکین مستحسن می‌شود هرگاه بدین مقدار احاطه کردی پس چه گوئیم که در بیان مغالیط این
پیر فرتوت طبیعت کمترین انام چه قدر جوش میزند و چون آن مغلطه ها در بادی النظر به عوام ظلمه

مخفی نمی ماند لاجرم درین فصل برہمین مقدار تقصر کردہ شود تا ہرکسی بعداز دیدنش بداند کہ اکابر مذہب بیشتر
برفہم و ادراک این بیہودہ معانی و او تنبیہ و تفضیح دارند و بشد و مد بیان کردند کہ بر ترجیح تقدیم مکر
انبیا عم تجویز نتوان کرد جای استحباب و استحسان و ان انکہ علم الہدی رضہ در غرر و درر می نویسد

مجلس اخر تاویل ان سال سائل فقال ما الوجہ فی قولہ تبارک و تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ
وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وفی موضع اخر وقتلہم الانبیاء بغیر حق وظاہر ہذا القول یقتضی ان
قتلہم قد یکون بحق وقولہ تعالی وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ وقولہ تعالی اللہ الذی
رفع السموات بغیر عمد ترونہا وقولہ تعالی ولا تکونوا اول کافر بہ وقولہ تعالی ولا تشتروا بآیاتی ثمنا
قلیلا وقولہ تعالی لا یسئلون الناس الحافا والسوال عن ہذہ الآیات کلہا من وجہ واحد وہو الذی
تقدم والجواب ان للعرب فیما جری ہذا المجری من الکلام عادۃ معروفۃ ومذہبا مشہورا عند من تصفح
کلامہم فہم عنہم ومرادہم بذلک المبالغۃ فی النفی وتاکیدہ فمن ذلک قولہم لا یرجی خیرہ لیس یریدون ان فیہ
خیرا لا یرجی وانما غرضہم انہ لا خیر عندہ علی وجہ من الوجوہ ومثلہ قل ما رایت مثل ہذا الرجل انما یریدون ان مثلہم
یر قلیلا ولا کثیرا وقال امرؤ القیس ؎ علی لاحب لا یہتدی بمنارہ اذا سافہ العود الدیافی جبر
جبر الصیف طرقا دارا ولقولہ لا یہتدی بمنارہ انہ لا منار لہ فیہتدی بہ والعود المسن من الابل والدیافی
منسوب الی الدیاف قریۃ بالشام معروفۃ وسافہ شمہ والجرجرۃ مثل الہدیر وانما اراد ان العود اذا شمہ عرفہ
واستبعدہ وذکر ما یلحقہ من المشقۃ فجرجر لذلک قال ابن احمر ؎ لا تفزع الارنب اہوالہا ولا تری
الضب بہا ینجحرا ولیست بہا اہوال فیفزع وقال النابغۃ ؎ تحفہ جانبا نیق وتتبعہ مثل الزجاجۃ
لم تکحل من الرمد لیس بہا رمد فتکحل لہ وقال امرؤ القیس ایضا ؎ وصم حوام ما یقین من الوجی کان
مکان الردف منہ علی رال لغضب حوافر ست وقولہ ما یقین من الوجی فالوجی الحفا ویقین ای
یتوقین ثقال وفی الفرس اذا بات المشی نمارا انہ لا وجا بحوافرہ فتتقین الارض من اجلہ والرال فرخ
النعام وشبہہ اشراف عجزہ بعجز الرال وقال الآخر ؎ لا یغمز الساق من این ولا وصب ولا یعض علی شرسوفہ
الصفر ولیس بساقہ این ولا وصب فتغمز من اجلہما وقال سوید بن ابی کاہل ؎ من اناس لیس
من اخلاقہم عاجل الفحش ولا سوء الجزع ولم یرد ان فی اخلاقہم فحشا اجلا ولا جزعا غیر سیئ وانما اراد
نفی الفحش والجزع عن اخلاقہم ومثل ذلک قولہم فلان غیر سریع الی الخنا وہم یریدون انہ لا یقرب
الخنا لا نفی الاسراع حسب قال الفرزدق وہو یہجو بنی جعفر بن کلاب ویعیرہم بقتلی منہم اصیبوا
فی بعض حروبہم تحملت النساء ہولاء القتلی حین ابین فہم الحی فقال ؎ ولم یات عیر اہلہا بالذی
اتت بہ جعفر یوم الہضیبات عیرہا اتتہم بعیر لم تکن ہجریۃ ولا حنطۃ الشام المزیت خمیرہا یعنی ان
العیر انما تحمل التمر او الطعام الی الحی فحملت غیر ہولاء القتلی وقولہ لم تکن ہجریۃ ای لم تحمل التمر وذلک

لكثرة الصبر لبحر ثم قال ولا حنطة الشام الزيت خميرها ولم يرد ان هناك حنطة ليس في خميرها زيت لكنه اراد

انها لم تحمل بحرا ولا حنطة ثم وصف الحنطة بما يجعل في خميرها من الزيت وعلى هذا تاويل الآيات التي وقع

السوال عنها لانه تعالى لما قال وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ دل على انه لا يكون قتلهم الا بغير حق

ثم وصف القتل بما لا بد ان يكون عليه من الصفة وهي وقوعه على خلاف الحق وكذلك قوله وَمَن يَدْعُ

مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ انما هو وصف الدعاء وانه لا يكون الا بغير برهان وقوله تعالى اللّٰه الذي

رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا فوجه الغناء انه لو كان هناك عمد لا يهتدى به فصار نفي الاهتداء

بالمنار نفيا لوجود المنار وقوله تعالى وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ تغليظ وتاكيد في تحذيرهم من الكفر و

هو ابلغ من ان يقول ولا تكفروا به ويجري مجرى قوله فلان لا يسرع الى الخنا وقل ما رايت مثله اذا

ارادت تاكيد نفي الخنا ونفي روية المثل المذكور وكذلك قوله تعالى لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا فمعناه لا يقع

منهم مسئلة ومثل الاول وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا والفائدة ان كل ثمن لها لا يكون الا قليلا فصار

نفي الثمن القليل نفيا لكل ثمن وهذا واضح بحمد اللّٰه تعالى ومنه الغرض كلام اين بيشوای رفضه از تعمیم

قطعیه همین است که قید بغیر حق که در قتل حضرات انبیا واقع است مفید این معنی نیست که در هیچ صورتے

قتل نبی درست تواند بود بلکه برای کمال مبالغه است در عدم جواز و پیر و بقالی خلاف آن جواز پیر و دهر

انها در صورت مذکوره مستحب و مستحسن قرار میدهد و هیچ مدعی اسلام که دین متین در دلش موثر باشد

چنین نتواند گفت پس معلوم شد که پیر و بقالی در خرابات مغان از باده غرور نفس مدهوش و بعجوبه

دنیا مغرور شد کما قال اللّٰه تعالى وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ وازینجا

غرض اصلی این پدر و پسر بر همه کس روشن شد که مقصود غالی فریب عوام است که جواب باب هفتم

الهیات را از تحفه بکمال طمطراق نوشته و مدعای زبانی آنکه شهرت یابد که جواب رساله قدیمه را

از آغاز تا انجام بتفصیل تمام رد کرده و حالانکه نزد عقلا در هر مقام خیال خام پخته آب الی الجام

خورده و در هیچ مقامی گرد مدعا نبرده و مخفی نیست که آنچه از عبارات علما مثل شیخ ابن حجر درباره

شاه شهیدان نوشته ابحاث متعلقه این مقام را در مجلد اول بتفصیل و النسی که غالبا مزیدی

بران در وهم و خیال نگذرد و لیکن بهتر آنست که در رد بقیه هفوات او سخن گوئیم و طریقه اقتضا و

دران بجوئیم **قوله** پس هرگاه بعد وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران که مستند

دران وقت الخ بر کسیکه فی الجمله بعلم تاریخ خصوصا واقعه خروج اسمعیل صفوی

نظر دارد مخفی نیست که اینهم از قبیل مغالیط عظمی مثل سابق و لاحق است بلکه ناظرین مجتهد را

از مجانین و اهل خبط خواهد شمرد بلکه نام او را بدفتر اهل جنون مطلق خواهد برد زیرا که خود شرافت

کثرت ثواب شهادت را برای خامس آل عبا علیهم التحیة والثنا از کتاب ما نقل کرده که در وقت

تالیفش نا آن از صفویه بر حقیقه عالم نبود ما را حاجتی بدان نماند که از کتب خویش بثبوت جدید وا نمود از
که اعواز ثبات منافات از من طلبیده بیارم و دفتری جداگانه درین باب از کلک تحقیق برنگارم
شیخ شیراز در بوستان چه خوش فرموده ؎ سوم برده و پیچ پیچان مشو که خود میبرد پرده خویشتن
تفصیل این مجمل و تشریح این مبهم آنکه مجتهد الزمانی شهادت حضرت سید الشهدا را از بیان و شیون یا نیز
بحث تا روز عاشورا از سلطان العارفین شیخ عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه بزعم خود می نوک در بیان
و این نحو فراموش از آن غفلت می گزید هدا ام مقصود و افتقا گرفتن عوام است بدام دوانه یا آنکه چون
او درین کتاب مستند را کاذیب بکثرت شده حافظه را بمقتضای مثل مشهور از و مسلوب شد فقد
قال الحفظ تفضیل من الله و یفضل الله لا العقل للعاصی و قید زعم آن افزودم که نسبت این کتاب یعنی
غنیة الطالبین بسوی حضرت شیخ اختلافی است نه اتفاقی مگر یاد ندارد که در کتب اهل سنت در تخصیص نقل
میکنند آنچه دلالت برین اختلاف دارد و آنکه نسبت کتاب مذکور یقینی نیست از آنجمله آنکه شیخ عبد الحق
دهلوی در اخبار ترجمه سیفر یابد که هرگز ثابت نشده که این کتاب تصنیف آنجناب است اگرچه انتساب
آن بجناب شهرت دارد و یعنی رب مشهور لا اصل له و اگر کسی گوید که تصحیح وقت از بهر حیثیت شیخ موصوف
فرمود چنانچه میر حسین میبذی در دیباچه دیوانیکه نزد عوام بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
منسوب است معذرت کرده که شاید چیزی از کلام آنجناب باشد بلی و بعضی از کتب بنظر حقیر رسیده
که کتاب مذکور را بجناب شیخ نسبت کرده اند و شاید که تمام کتاب در قادر قاندیده باشند والله اعلم
و علمه احکم چون اختلاف معلوم شد توهم مکن که مدعای کمترین انام فوت شد زیرا که مدعای این فصل
ایراد لفظ شهادت است برای حضرت امام حسین رضی الله عنه از کتب اهل سنت قبل از سلاطین صفویه
تا دهن سگ بلقمه دوخته و خرمن بیقوات رئیس المجتهدین سوخته شود و ان عالم است که از کتاب حضرت
شیخ علیه الرحمة باشد یا شخصی دیگر اما قبلیت کتاب مذکور بر زمان سلاطین لیس اظهر من الشمس
است که حضرت شیخ بر شیخ سعدی رحمة الله علیه فی الجمله تقدمی دارد چنانچه از شروح گلستان هویدا
این پیر نابالغ از اهم ندیده از استادی شنید که نسخه صحیح نیست که شیخ عبد القادر را دیده بلفظ دیدم
حالانکه نسخه دوم نیز دال بر تقدم است که بالاتفاق در وقت شیخ سعدی باقی اثری از سلاطین مذکوره
نبود چالیکا پیچه حاجت که بتیر استم مشغول شوم و قصه کوتاه را دراز نمایم و دران وقت از شاه اسمعیل
نشانی و اثری نبود کما لا یخفی و آن عبارت که این مخبط بعد از نقلش درین کتاب بلکه درهمین
مقاله ازان غافل شده اینست که غیر ثبوت مذکور در فصل دیگر نوشته و قد طعن قوم علی من صام
هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم و زعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین ابن علی
رضی الله عنهما فیه و قالوا ینبغی ان یکون المصیبة فیه عامة علی جمیع الناس لفقده وانهم

تخذونہ یوم فرح وسرور وتیامرون فیہ بالتوسعہ علی العیال والنفقۃ الکثیرۃ والصدقۃ علی الفقراء
والضعفاء والمساکین ولیس ہذا من حق الحسین رضی اللہ عنہ علی جماعۃ المسلمین وہذا القائل مخطئ
ومذموم قبیح قاسد لان اللہ تعالی اختار لسبط نبیہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم الشہادۃ فی اشرف الایام
واعظمہا واجلہا وارفعہا عندہ لیزیدہ بذلک رفعۃ فی درجاتہ وکراماتہ مضاعفۃ الی کراماتہ ویبلغہ
منازل الخلفاء الراشدین الشہداء بالشہادۃ الی آخر العبارۃ لطولہا انیہم را مجتہد الزمانی
بقلم خود نقل کرد لیکن غشاوہ رفض ونصب چنان بر دیدہ او تنیدکہ ہیچ ندید وقرئ اذاتہ وقرئ تحت
علیہ ہذا الوعید یوم یقول لجہنم ہل امتلئت وتقول ہل من مزید اما آنچہ دولت اہل حق یک وحرف چار دیگر
منقلب است بہ ادبار محسن مجرد بیانش بالاختصار نیست کہ اول اصل خروج از اسمٰعیل صفی است بہ ظاہر است کہ او از
صوفیہ بودہ ومریدان شیخ او کردند و نزد مجتہدین صوفی وکفر بدانجا رسیدہ کہ ہیچ کافری نرسیدہ چنانچہ از رجال
ذوالفقار وکتب دیگر از فانی مثل شبہات ثاقب ع ہدیہ است لیس سرمایہ افتخار مجتہد باقی نماند وحال کفار دنیا آنچہ ہست
خوب معلوم ولیکن ع چون شر در ملک ہستی بکید وجولان کرد ورفت صفویہ از اکابر علمای
ایمان پدر نور بصیل یعنی تقی مجلسی بود واو خود رسالہ در اثبات تصوف نوشتہ وانچہ از آن مستفاد میشود
آنکہ تصوف مسلک اہل بیت علیہم السلام بود واہل یا صنت از اصحاب آنرا قبول کردند ومشیخت وپیری ومرید
ومتعلقات آنرا خود بنفسہ وتقبلی ساختہ ودر ان رسالہ ثابت گردانیدہ ومجتہد فانی دیگر علمای رفتہ عن
اقرار دارند واول این رسالہ را وقتیکہ بتوسط لعضی از شیعہ بہم رسیدہ بود در فیض آباد نوشتم خلاصہ آنکہ چون
اسما بتر از کفار بودند در حقیقت اذل خلایق ایشان خواہند بود چہ اجماع اہل اسلام برآنست کہ اشرف اسلام
است چنانچہ اول ہمہ کفر است بخیت کفیر بکہ باطنہا مجتہدین حالش معلوم گردید دلباس تصوف در بر کردن ودام
اضلال شیعہ وغیر ایشان سپردن ودر اطوار مختلفہ زیستن وکاسہ صوفیہ لیسیدن بر مجتہدین رفتہ عموماً وملا تقی
پدر باقر مجلسی خصوصاً ختم شدہ ہیا از روزیکہ رسالہ گاؤ پید واری در لکھنؤ شہرت گرفت کہ متعلق باعتقادات
اوست واعترافش دران موجود است کہ مدرس لباس تصوف بر خود راست کردہ بود چنانچہ عبارتش عنقریب آمی
دعقدہای قلوب شیعہ رامی افزاید واگر راست پرسی بر فرزند سعادتمندش کہ پدر خود را دران رسالہ لباس
نفاق پوشانیدہ کوہ الوند افتادہ کہ دعا نیم بدنش بران سر سا گردیدہ زیرا کہ قبل ازین اعتراف چنان
یقین بکامل در صوفی بود ولیش بنفسہ حالیا انستا از بام افتادہ وآتش برا علام روشن شد زیرا کہ ہر عاقل
دانست صوفیت او را قطعاً ویقیناً فانہم یحلفون لکم کما یحلفون لہو اکا صرفوا قد اللہ ہو العلیم بذات الصدور
مع ہذا مجتہد از ملے درینجا اقرار نمود بحدیث من تشبہ بقوم فہو منہم باقیماند آنکہ در باطن
ملای تقی مذکور تکفیر صوفیہ بود این ادعا بلا دلیل وتاویل علیل انہم بعد راو سیاہ ومصیبت
تقیل العیاذ بہ وہر گاہ رسالہ اعتقادیہ نور علیل نزد فاضل معاصر یعنی مولوی یاد علی

رسیدم از دیدنش ملول شده پرسیدم که وجه ملال چیست قصه دیدن رساله مذکوره القا نمود پس مسطور
پدر فرزندش بعنوان هزل و بیاد فرمود و این حکایت مشهور شد و مجتهدین مورد خبث خویش را
که درین باب بر وقائع بیخته بودند یاد کردند و آنچه در سابق حکم رفته بود که صوفی ملعون است
و هر که مائل تصوف باشد او نیز باین حکم مقرر است پس نوبت شایع شد و به میر علیه مرثیه
خوان رسید پس بعضی از تلامذه و احباب فقیر باعث شدند که بمقابله لاف و گزاف مجتهدین
کوشش باید فرمود تا بحث تصوف را نوشتم و اینهمه بزرگان خصوصاً ابوجعفر فیض آبادی و
بعضی از صوفیه دیدند و بوجد آمدند اگر بیان استفسار باقیست در خاتمه این کتاب خواهی دانست
هیچ و تابی و حیح و بازی مجتهدین در مباحث آن خواهی دید انشاء الله تعالی بعد ازین بشنو قصه باید شنید که من بعد
از شنیدن قصه ملال از سید و علی موصوف می خندیدم و بدل می گفتم که سبحان الله حال علمای زمانه ما بیست
که در هواء بیجا باین امور می برند و چون ببین دلیل ما ایشان را هدایت مینمائیم بهیچ میگویند
و شتر گربه می آرند و از بعض حضرات امامیه ثابت میشوند بزرگی بود میر محمد ساکن رودولی
که اگر او را نفس ناطقه مجتهدین بگویم راه خلاف نفس الامری نرفته باشم روزی چون این دلیل را
پیش او در باب تسنن حضرات معصومین تقریر کردم از آن روز در تصلب تشیع یافته تمام تر
ولیکن بعصبیت تصلب مجتهد بمقتضای اختیار النار علی العار روز
افزون است چنانچه مجتهد دهقانی که منجم چنگیز خانی بجهت شرکت در مرض واحد
این بلاد و بحال مرید ضلالت مجتهد الزمانی از اینجا خصوصاً پی توانی برد که ایشان جمیع الاسفار و
کتب مناقب اهل بیت و مقاتل مصنفه علمای در بیان شهادت گوشواره عرش رب القدیر
حضرت امام حسین دیده باز چنین کلمات مهمله جا داده که بعد سلطنت صفویه لفظ قتل بجای
شهادت در کلام علمای اهل سنت وارد است قبل از آن چگونه لفظ شهادت در حق آنحضرت
مستعمل خواهد بود ختم الله علی قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوة و طفل دبستانی هم بعد از
دیدن قولش بدو حرف قلت توانند کرد که چون اهل حق بعد آبادی ایران از اهل خرابات لفظ
قتل گویند پس تقیه و توریه و محاشاة و نواصب شیعه امامیه کجا راه داشته باشد و هرگاه حبیب
مصیبت از تطویل سخن می ترسد و در هر مقامی از آن می لرزد و هر قدر ضرورت اکتفا نمود تا بدانی
که باعتراف این هرزه گو رگهای گردنش شکستیم و از هر طرف راه تسویل را بر رویش بستیم ورنه از صد
کتاب بعد نقیش بذکر عبارات نموده قلوب مقلدینش را می خستیم و در کثرت تصانیف کتب فضائل
و مناقب اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین که از علمای ما صدور یافت مطالعه تذکرة الائمه
کافی است بکتب دیگر چه نشان دهم که بعد از دیدنش خواهی گفت که این اصل از اهل بیت است

لاشود وزیری وزیبا دی سلطنت بر وزیر خود معتمد الدوله خشمناک شد تا او را بزندان برد ند و در آن
ایام باو را ورغبت قامت اند و بنا بر بست مجتهد فان مجاحظه اعنی کا اسپید سالی نیست چه چند روز که بر
سامان اعز وزیری او ر و معتمد ا اندیشه مند بود عتاب از حضرت پادشاه بود ناگاه بعد چندی بتدبیر
ایزدی رهائی او صورت لبست و باز بر مسند وزارت نشست پس مجتهد را دغدغه در دل پیدا شد
که او شکر کنیده است باید دید که چه آفت پیدا شود درین بود که وزیر مذکور مولوی یاد علی را طلبید و
بر بالینش تالیف تفسیری شد که منهج السداد نام آن است که بقدر دو سه پاره از قرآن مجید لا شتر
رسیدن اندیشه مبدل بیقین شد که دشمن مرا نواخته و مقرب گردانیده پس شب و روز بسکاهیده
وشیده شده نوبت بجنون رسید دیوانگی بسیرش باید دید که متعمد و مجیب انیست که از اصول رفضه
وجوب بیعت یزید بر جناب امام حسین ثابت کند که حاکم مدینه منوره طلبید آنجناب استحقاق خود
و عدم لیاقتش بیان فرمود و یزید آشفت و بزودی نوشت که اگر بیعت نفرماید باید گشت و
امام همراه باید و از مدینه بمکه آمد بعد از آنکه محمد حنفیه فرموده بود که اگر ملتجاهم بیابم بیعت نخواهم کرد هیچ
باوا باد در وقت توجه بعراق نیز غیر از معدودی همراه نداشت و قطعاً و یقیناً میدانست که
کوفیان بیعت مسلم خواهند شکست و هر گاه خبر شهادت مسلم و غیر او شنید حضار را مطلع و مختار
گردانید پس مردم جدا شدند و غیر از اهل بیت و معدودی از مخلصین کسی همراه نماند و زنهار
تقیه نفرمود و محاربه شد و تقیه را با وجود وجوب از آغاز ترک نمود بر خلاف ما تقرر فی الرفضه
کما فی القواعد و من ترک الواجب لا یکون شهیدا کما فی الکافی و قد مر بحثه فی المقالة السادسه
اکنون بشنو که مجتهد دیوانه میگوید که ازین استفتا لازم می آید که اختفای حضرت صلی الله علیه
وسلم در غار و جایز نباشد پس دانشمندان زمانه را ازین مجنون باید پرسیدن که بسبب التزام میکند
بر اصول تو پس عذری بر مذهب خویش از برای امام حسین بیندیش فکر مذهب سنیان چه
در کار ه تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی و معهذا قبل از هجرت شریف جهاد
بر حضرت باجماع فریقین کی واجب شده بود تا چنین گوئی پس باید بدلیلی آنرا ثابت نمودن و این از
دایره امکان بیرون است لاجماعهم علی عدم وجوبه الا بعد الهجرة لاجرم استبداد جنون برای او به ثبوت رسید
صاحب فی
صاحب شل القوه فی سنی النبوه میگوید فصل فی الغزوات من السنة الثانیة من الهجرة انما لم نذکر السنة الاولی
فی باب الغزوات والسرایا لما قد منا ان القتال لم یکن ابیح فی السنة الاولی فلهذا لم نفتح فیها شیئا من
الغزوات والسرایا و ازینجا بظهور پیوست که جهاد مباح نشده مگر بعد گذشتن سال اول از هجرت پس
حضرت صلی الله علیه وسلم جهاد قبل از بخشش چگونه شروع مینمود تا این مجتهد گوید در مکه در بدایت نبوت
جهاد نکرد الی غیر ذلک و ایضاً بتقریر دیگر و آن اینکه مجیب مصیب درین استفتا چون وجوب تقیه بر جناب

امام حسین رض وجوب بیعت یزید بحکم او در باب قتل آنجناب بشرط انکار از بیعت ثابت نمود پس آنچه مجتهد گفته اما
اولاً شبهه ایست عامه الورود زیرا که هر کسے از سنی و معتزلی و خارجی و ناصبی در باره کتاب مخالف خود
این تقریر تواند کرد که اگر کتاب و خطاب تو صحیح باشد باید که رب العالمین را دعوی خدائی نرسد و حضرت
سید المرسلین را دعوت اسلام نزیبد فما هو جوابه عنه فهو جوابنا محصل سخن آنکه مجتهد را
ضرور بود بعد از انکه دعوی کرد که تقریر مجیب در استفتای جدید مستلزم آنست که اقامت حضرت
در غار و قعود شریف در مکه معظمه از حرب کفار سمت اباحت و جواز ندارد پس حضرت درین اقامت
و ترک جهاد مرتکب حرام شد معاذ الله ملازمت را باید بیان کردن و چون ازان دست بر داشت
بر هر شخصے عیان شد عجز او از دلیل واللہ یهدی من یشاء الی سواء السبیل **قوله** خلاصه آنکه
تکالیف الٰهیه باختلاف اصول و افادات و اشخاص متفاوت و مختلف مے باشد این کلام مجمل
است برداب فرد مائگی اوپس بیان بکند در باب حضرت امام حسین ع کدام اصل مختلف افتاد و کدام الهام
جدید نزول اجلال یافت تا نظر نموده شود که سخنی متین است یا امری است که بلافت و گزاف مجتهد و عادت
او تعلق دارد هرگاه حاکم مدینه طلبید و حضرت امام قدری مهلت در خواست و او اجازت داد و
حضرت برخاست در وجوب تقیه حالت منتظره باقی نماند زیرا که او حکم یزید نموده بود که اگر بیعت نکند
سر مبارکش باید فرستاد و هر دان در اثنای راه درین باب کوشید و حضرت شهید کربلا قبول نفرمود
و آنچه بخطاب برادر خود محمد بن حنفیه فرمود که اگر هیچ ملجائی نیابم باز هم بیعت او نخواهم نمود اول هم صریح بود
و مجتهد چنان قرار داد که حضرت دانسته بود تا حکم یزید فرا رسد من از قابوی شان بدر میروم علوم
نیست که این علم لدنی بود که عمل بران نتوانست کرد یا از علوم کسبیه که معمول بها است و اگر او لی غور کنی
خواهی دانست که مجتهد ناصب عداوت اهل بیت رضی الله عنهم نسبت جهل با آنجناب نمود زیرا که حکم یزید اولاً
بود مشتمل بر آنکه اگر قبول نکند از قتل دریغ مکن و چون آنجناب رغبت به بیان بلیغ ارشاد نمود که خلافت
بر یزید حرام است پس لا محاله باید گفت که این ناصبی بسبب انتساب جهل با آنجناب از دین بدر رفت
و بمرتدین پیوست و مخفی نماند که چون اصول اصیله فرقه حقه بلکه قلبیان نیست که قول و فعل و تقریر
بر امامے حجت است الی آخره پس چنین عالم متبحر که او را بعلم الهدی لقب دادند و مید و نسبت مذ
رابدست او نهادند چرا برین اصول نرفت و تقریری خلاف این اصول مطابق اصول اهلسنت
مرتب فرمود چنانچه عنقریب مے آید و معلوم مے شود که او را هیچ اعتقادی برین اصول نبود
هر که آمد بران مزید کرد حالانکه ضرور است که آدمے اصول خود را نصب العین گزارد و زینهار
خلاف آن نگوید و رای بر عکس آن تجویز چون رفته رفته هنوز در تراشش و خراش مذهب
خود گرفتار و تابع بر خزان او بر بهار اند و در هیچ جا امری محکم و مبین نگفته اند جای

دعوی امری کنند و دیگران بر خلاف آن حرف زنند و بعضی با هیچ هیچ درافتند و راه بمنزل مقصود
نبرند و مشکل ترین جمله مشکلها آنکه حضرات ائمه را نیز مثل خویش ساختند و در کار حیرتها سپردند
عجب که ناظرین افادات شان گویند که یکی ازین بزرگان مقدمات دین و مبادی یقین را بجمال
زیب و زینت می آراید و دیگری باهتمام تمام پامال مینماید بلکه هر ناظر و سامع باور کند که خود آن
یکی زیب و زینت داد و سعی در هدم آن شروع کرد عنقریب ابواب حیرت بلکه مزید عجائب و غرائب
میکشاید سبحان الله مجتهدین برای خویش گویند که قوت قدسیه برای اجتهاد میباید و ما
بر مسند نیابت امام غائب عن الابصار نشسته ایم و پیروی میکنیم و برای حضرات ائمه دعوی
نیابت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دارند و انهم تصریح میکنند که امام را نسخ احکام
میرسد چنانچه بر مقام خود نزد ایشان مقرر است و من در هیچ کتابی ندیدم که کسی از علمای
ایشان ازین عهده بر آمده این تناقض را از میان برداشته بجای خود میدان را رفته
باشد چون خود اصول ایشان همه گر ربطی ندارد بیچاره مجیب را از راه تعصب و حسد اجنبی قرار دادن
خود بمقتضای اصول متناقضه و قواعد متهافته خواهد بود و درهمین مقام چون لفظ نسخ احکام بر زبان قلم
آمد بخیال گذشت که مبادا حاسدین لم و لا نسلم دخل دهند تا ازین دار و گیر چندی بیاسایند پس ضرور
افتاد بعضی از اصول معتمده دین و ایمان ایشان یاد کردن تا راه فرار نیابند پس میگویم که ازانجمله
است روایت محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن مسلم که بخدمت امام ابی عبدالله صادق عرض کردم
چه حال است قومی را که روایت میکنند از فلان و فلان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
متهم کرده نمیشوند بدروغ لیکن می آید از شما خلاف آن فرمود حدیث منسوخ میشود چنانچه قرآن
منسوخ میگردد و منصور بن حازم گفت که من می پرسم پس جواب میفرمائی باز می آید غیر من
پس جوابی میدهی بجوابی دیگر امام صادق فرمود که جواب میدهیم مردم را بزیادت و نقصان گفت راوی
گفتم خبر ده مرا از اصحاب حضرت پیغمبر راستی شیوه ایشان بود یا دروغ فرمود که راست میگفتند
گفتم سبب چیست که اختلاف کردند فرمود مگر نمیدانی که مردی می آمد و سوال میکرد پس جواب
میداد او را بچیزی جواب میداد که ناسخ اول بود پس حدیث بعضی او ناسخ شد بعضی دیگر را و
زرارة بن اعین منتخب از منتخبین عالم میگوید که سوالی کردم از امام باقر علیه السلام جوابی ارشاد
کرد و شخصی دیگر آمد و همان سوال نمود پس جوابی او بخلاف جواب من شخصی سیوم آمد پس امام فرمود
آنچه مخالف جواب هر دو بود چون ایشان رفتند عرض نمودم که هر دو از شیعه شما بودند باشنده عراق
آمدند برای تحقیق و تو هر یکی را بخلاف دیگر جواب دادی فرمود که این بهتر است و موجب مزید بقای ما و شما
است و اگر متفق میشدید بر امری واحد هر آینه تصدیق شما میکردند بر ما این موجب کمی بقای ما و شما بود و باز

عرض کردم بحضرت صادق که شیعیان شما چنانند که اگر ایشان را بحصول فرمائی پرتابهای نیزه دادن آنها
بچون وچرا نگذرند و امر شریعت را بدیدند و چون میروند از نزد شما اختلاف دارند پس جواب او را
چنانچه پدر بزرگوارش فرموده بود این حدیث چنانکه فی نشان داده که بیرو و بتعلیق بجهت
اول بسر حلقه ارباب فضول در کتاب خود اساس الاصول نقل برداشته بود و سبب مختلف گردن
شیعه غیر ازین نیست که گفتیم ورنه لازم آید که ائمه هدی معاذ الله براصول این دشمنان دوست
تا مضل مخلوقات خدا باشند و این لزوم هم بافاده معصومین است نه از علم ما و شما زیرا که این بابویه
در کتاب علل خود نص امام رضا آورده که اجتهاد فتح باب اختلاف است و اختلاف عین ضلال است
لاجرم براصول رفضه عیان شد ناسخ بودن ائمه بعد از ختم نبوت براصول خدا فاعتبروا یا اولی
النهی سبحان الله خلفا باشند یا ائمه اهل بیت سید انبیا قدوه مجتهدین نابودند یعنی استنباط مسائل
فروعیه از ادله شرعیه میکردند و چراغ هدایت فرا راه امت افروختند و سر منبر و تا کید تمام
همه کس را چنانچه باید آموختند که ما را چه مجال که تشیع چیزی از احکام نمائیم و جز تبیین و بیان معنی
نداریم اینقدر هست که در بعضی از احیان النظر لعموم سامعین بر اجمال عنایت کردند و دشمنان
دین که در کمین بودند دست سخن دراز داشتن انصاف کوتاه نمودن لاحول ولا قوة الا بالله
و مثالیکه از غزوه احد آورده در آن هم جای ابحاث و ابطار است چه ازینجهت که چون هر کلام حضرت
وحی الهی است تا مطاعن واقعه قرطاس را بسوی فاروق اعظم منطبق گردانند و الی هم ذلک
کما اشیر الیه فی بعض طعن الرماح و باز درین وجل دراند که حضرت وقت نزول کتاب مختوم
پیش ملایکه مقربین از آل عبا فارغ نخلی برگو شد دعوی مسجل فرمودند و جمیع آل عبا سیما حضرت علی
مرتضی و فاطمه زهرا اقتفص ان عهد موکد و میثاق شدید نمودند پس انحرکات بطریق اولی رد وحی
الهی و مخالفت رسالت پناهی خواهد بود و عصمت از جمیع صغایر و کبایر عمداً و سهواً الی آخر ما قالوا
نشانی و اثری بجای ماند القصه چون حضرت میخواست که در شهر مدینه جنگ بوقوع آمد و نبود این
کلمات و اراده شریف مگر وحی الهی و اتباع آن در چنین صورت معین بود پس حاجت مشوره
چه باشد مگر آنکه بر گمان این منافق معاذ الله در وحی الهی متردد بودند چنانچه در بعضی از
اوقات شیطان را لقص را نشناختند و شد آنچه شد علی ما نقلنا عن کتبهم و با اینهمه برا
طعن الرمح کردند تا حضرت فرمودند با صحابه که چون حرب کفار ضرور شد که برای
خونخواری با فتح کردن دین اسلام رسیدند و از مکه بر مدینه فوج کشیدند پس بگوئید که
از مدینه بیرون رویم یا در مدینه قتال کنیم و چه ازینجهت که ایشان چرا رای جهان آرای قبول سید انبیا
نکردند یا مقصود ایشان کرا لامشهور بود که گروهی باطل پژوهی از ده دوازده منزل برای جنگیدن آمده

با اهل اسلام استیمانهای خود بفرستند مگر همین بر بنا نشسته باشی تا آنکه بمنزل رفتن و دو شجاعت و دل
با مقصود ایشان آن بود که زمین سختی و سایه دیوار و درختی صورت استراحت باشند بجلادت و شدت
بیابان کرده آبی در روسر حیثیت جز آب و نه مهری در و کرم جز آفتاب، اگر کفار مغلوب شوند
فبها ورنه قتل بر در بابت نیم و بیا سیاهیم و اگر مردم لشکر ظفر پا نمایند و سر در و دیوار ما بر آیند و دا
خارت و نشیمنها بهتر از تقیه و اختیار عبادت لات و عزی چیزی دیگر نیست و چه از این سبب
که مقبولین لسانی اما سیه درین زمره که ارباب شوری بودند مدخلی داشتند یا نه برای اول رای
ایشان چه بود با ایشان در نهایت هم استشاره میفرمود بحکم آنکه هزاران نصوص امامت خواهند شنید و
لیکن از گوساله پرستی دست نخواهند کشید و با تمکین مرتد خواهند گردید اگر چه اول ارکان
یعنی سلمان محمدی که امامیه نقیض پایه‌شان مطابق احادیث بجا گذاشتند و غیر از کثرت علوم
و دیگر چه مراد خواهد بود اینقدر هست که جناب امیر باب علم حضرت بودند و سلمان باب علم آنحضرت
و از بشر تا خالق اکبر فرق بسیار است و در فرق مراتب سلمان زندیقی و در آن وقت حاضر نبودند
و بشرف اسلام و صحبت شریف ظاهر نرسیدند و بالفرض اگر هم بودند البته از سیاهی ایشان
ایشان لازم بود که چنانچه در دیگر معارک که زمین با وصف گشادگی بر ایشان تنگ شد کما فی
البحار و غیره من الاسفار البتة مثل حضرت عمار و مقداد میگریختند پس هیچکه ایشان اتباع حضرت
درین مشوره نکردند لاجرم عیان شد که از ارکان کسی حسابی بر نمیداشت عدم و وجود ایشان
را برابر میداشت و چه ازین علت که جناب امیر از آنها امر مزاج شناس بلکه بعلم آنجناب
بودند تبع حضرت شدند یا همراه اصحاب او در رفاقت و تقیه و خوشامد داوند تا روزی امر الخلافت
نشانند و اگر مغفر بودند که من باب علم و جبرئیل بحکم اُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا ازین در میگردد
برای البابیه چنانچه لائقی در لوامع صاحبقرانی بشرح و بسط بیان نموده پس یقینا حضرت هم
نزد و علیین وحی و صوابست و اصرح الاجوبه باید بحکم خدا و رسولش زمین خدمت بوسیدن نه کاسه
الیس لیسیدن اما آیت و آن هدایت در باب استشاره حکایة عن علم الهدی میگویم پس لازم
که هر امر برای وجوب باشد کما ذکر فی الاصول فما تعین الوجوب بالفرض اگر واجب هم بود
اتباع شان چه ضرور بلکه باشی باین آیات لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ ص بلکه بهما
شنیده که البشیر تا گفته اند چیستن طرفه آنکه از خدا و رسولش شرم نکرده میگویند که اینها خلافت را بی حضرت
شوری داوند و آنجناب بنا بر مصلحت قبول فرمود و مجتهد نساخی درین کتاب بارها و خودی مصلحت
و قدرت بیان آن ندارم چنانچه جا بجا از اشتی مدار و این لفظ را عوام هم بر زبان می آرند و بعضی شرح
آن هم میکنند مجتهد چون از تفتیح مذهب خود می اندیشید قفل سکوت بر لب زده حالانکه چون قضیه فسخ

منعکس شد وسبب آن اصحاب بودند بالضرورت بجا وجه بایستی خلاف رای ایشان نمودن وهرگاه ذکر آیت کریمه
وشاورهم منفوی باد آمد که حجة نجات ومرطعن الراجح با ابرام طعن قرطاس جواب ازین آیت آورده ودر اثنای
باوجودیکه کاسه مفید جاری معلم این ملکوت پسندیده متعدد مغالیط گردیده پس ناگزیر شد که اول عبارتش نقل
کنیم باز آنرا بقدر مساعدت وقت از بیخ بر کنیم وان عبارت همراه ذکر قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
اینست **قوله** ونیز در تصورت امر مشوره صحابه که در آیت وشاورهم فی الامر وارد ست چه معنی خواهد داشت
اقول کافی است در رد این کلام که تشابه طعن و ملام ست کلام تجنبا السعید المنیب جناب ثقه که در وقت مناظره
بعضی از نواصب بامر افاده فرموده وبنده حکایت کرد روزی جناب شیخ بجانه شریف بغدادی ابو عبد الله محمد
بن محمد بن طاهر رحمهم الله رفت یکی از متفقهه که او را ابن ثابتی میگفتند حاضر شد واز شیخ پرسید که مذهب شما
آنست که حضرت رسول معصوم از خطا ومبرا از زلل ومامون از سهو وغلط وکامل به نفس نفیس مستغنی از رعیت
خود بود وحال آنکه خدای تعالے او را باستعانت ومشورت از رعیت خود امر فرموده وگفته وَشَاوِرْهُمْ
فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ شیخ در جواب گفت که مشورت حضرت رسالت با اصحاب خود نه از جهت احتیاج
او به رای ایشان وافتقار او بان بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از راه امری دیگر ست که بیان
آن خواهم نمود ظاهر ست که هرگاه معصوم از کبایر باشد باتفاق ومامون از صغایر
باشد نزد مخالفان تو وباتفاق نیز اکمل خلق باشد ورای او بهتر وعقل وافرتر وتدبیر او محکم تر باشد وموادوحی
والهام میان او وخدای تعالی متصل باشد وملایکه متواتر براو نازل شده باشند واو را اخبار ای امور
اخبار میکرده باشند چگونه گنجایش دارد که او را حاجت افتد باقتباس از رعیت خود که بچندین مرتبه در
صفات از و کمتر اند ومقرر ست که حاکم کاری از دیگری بطریق استفاده واستعانت مشوره مینماید
که یقین داند یا ظن کند که آن دیگری در رای وتدبیر وکمال عقل از و بیشتر ست واما هرگاه داند که
پایه او در امور مذکوره فروتر ست استعانت او از و بظاهر وجهی نخواهد داشت واز مضمون آیت کریمه
نیز تنبیه بر آنچه گفتم حاصل ست زیرا که خدای تعالی گفته وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ ووقوع فعل را بعزم آنحضرت منوط ساخته نه برای ومشورت ایشان واگر امر خدای تعالی
بمشورت ایشان جهت استفاده از رای ایشان می بود فاذا اشاروا علیک فاعمل واذا اجتمع ایهم
علی امر فامضه ومانند آن از عباراتیکه دلالت کند بر معلق ساختن مشوره ورای ایشان میفرمود نه
آنکه امر معلق سازد بعزم آنحضرت که مختص به او ست واما وجه امر کردن خدای تعالی حضرت پیغمبر را بمشوره
ایشان چنانچه وعده بیان آن شده بود آنست که مراد حق سبحانه تعالی آنست که آن مشوره سبب
الفت ایشان گردد ودلرا انجا طریق تدبیر امور را یاد گیرند وآداب خداوندی متادب شوند نه آنکه حضرت
را بمشوره ایشان حاجت بود وایضا میتواند که وجه آن باشد که چون خدای تعالی حضرت رسالت را

آگاه و مطلع ساخته بود تا نام بعضی از منافقان صحابه در فساد مقام و مکر کار اند و در وقتی او را اظهار مینمایند و حال آنکه
ایشان پیدا شد و بهم ضیبان رسمی بسیار است اند و ایشان را باعیانهم باحضرت شناسانید و بود چنانکه و من
اهل المدینة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم
از آن خبر رسیده بود تعالی و عز و جل و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الى بعض هل يراكم من احد ثم انصرفوا
صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون و بعد از آن فرمود يحلفون لكم لترضوا عنهم فان ترضوا عنهم
فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين و يحلفون بالله انهم لمنكم وما هم منكم ولكنهم قوم يفرقون و اذا
رايتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كانهم خشب
مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم
قاتلهم الله انى يؤفكون و قال عز شانه و لا يأتون الصلوة الا وهم كسالى و قال جل ذكره و اذا قاموا
الى الصلوة قاموا كسالى يراءون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا و بعد از آنکه على الاجمال احوال
آن منافقان حضرت رسول متعال را خبر داده بود گفته و لو نشاء لاريناكهم فلعرفتهم بسيماهم
ولتعرفنهم في لحن القول پس آنحضرت را باین آیات راه نموده بایشان و سیمای حال ایشان و صادرات اقوال
و افعال ایشان را طریق معرفت حال ایشان ساخته و بعد از این تفاصیل و حکم آنحضرت را امر بمشورت ایشان
نموده تا آنکه سخنان بیهوده عرض آورده که از ایشان ظاهر شود و بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون
ضمیر هر یک از ناصح خیراندیش و منافق جفاکیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدای
تعالی مشورت آن جماعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان و راستای بد رناشی از
انتهای آورده بود لاجرم در آن مقام گشت اسرار و شکار ساز ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش
ایشان کرده فرمود ما كان لنبي ان يكون له اسرى حتى يثخن في الارض تريدون عرض الدنيا
والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب عظيم
انتهی اما و نامن حکایة الشیخ علیه الرحمة و اینجا علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت متفق علیه فریقین سبب آنکه
مخالفین در تاویل این آیت کرده اند و اکثر وجوه مشترک بیننا و بینهم لا يظهر من الرجوع الى التفسير له از آن جمله
پس لا جمال الکریمه مذکوره صلاحیت احتجاج در این مقام نداشته باشد تفصیلش آنکه فخر رازی در تفسیر خود چند وجه
در بیان مصلحت مشاوره آنجناب با اکابر اصحاب ذکر کرده از آن جمله است آنکه مشاورت رسول خدا با ایشان موجب
علو شان آنها و باعث ارتفاع مدارج شان بود و باین سبب شدت محبت و خلوص طاعت اصحاب نسبت بجناب
رسالتمآب متوقع بود و لهذا مامور بمشاورت گردید اگر چنین نمی بود بر آنچه اهانت انها متحقق میشد و موجب بود
خلق و غلظت و فظاظت انها میگردید و از آن جمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده و آن اینست که غرض نیست که
آنحضرت مامور شده بمشاورت تا دیگران باو اقتدا نمایند و این طریقه مقبوله در امت آنحضرت سنت جاریه باشد از آن جمله است آنکه

امور مشاورت برای آن نبود که رای و علمی از صحابیان استفاده نماید بلکه برای آنکه ظاهر گردد و برای آنحضرت
مقدار علم و فهم صحابه و مقدار محبت و خلوص طویت و اخلاص طاعت شان تا فاضل از مفضول تمیز یابد
و جناب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر وفق قدر و منزلت هر یک ویرا در جرگه او جا دهد و اتحاد آن جماعت
اینکه امر باستشاره برای آن بود تا قدر و منزلت صحابه نیز در نظر رسول و دیگر مکلفان ظاهر شود و از
وجوه اربعه که مذکور شد پیر و مرشد سنیان در تفسیر کبیر خویش ذکر کرده و اصلا منافات با معتقد
شیعیان ندارد و هرگاه آیت مذکوره برین محامل صحیحه محمول شد و هرگز دلالت بر انتفای وحی در شان
مشاورت نخواهد پس ازینجا معلوم شد که قول شاه صاحب اگر همه اقوال آنحضرت مقرون بوحی باشد
پس آیت و شاورهم چه معنی خواهد داشت بیمعنی محض است و دلالت بر جهل و یا تجاهل او از کلام علمای اعلام
اهل سنت دارد و قول المجتهد علیه ما استحقه کافی است در رد این کلام که نشانه طعن
و ملام است الی آخر الهذیان مردود است زیرا که عنقریب بشواهد و دلایل مکشوف و مبرهن میشود
که کلام پیشوای مجتهد طغام جاری که اکثر [illegible] مسطور و توان گفت که حیا نباشد که او معلم
بر معلم ملکوت است و ابلیس رئیس المضلین است بالاتفاق مغالطه صرف است و عین و نقل و درین نزدیکی
واضح میگردد انشاء الله تعالی که درین عبارت کلمات از نامربوط و مهمل پس چگونه کلام مجتهد لایق و
قبول و نزد عقلا مستحق استماع است و در رد کلام علامه قدس سره العزیز که سطری بیش نیست و مثل
کالجبل الذی لا یحرکه [illegible] است باشد کفایت تواند کرد و در نقض آن دانی تواند شد قول
علیه ما استحقه و هذه حکایة که روزی جناب شیخ را نص صریح است در آنکه شاغل در آن مجلس
ناصبی بود پس اگر مراد از ناصبی آنست که دشمن اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد و خونخوار و
لاعن ایشان عیاذا بالله چنانچه در اکثر کتب شیعه دیده شد یا معنی دیگر که عداوت با شیعه ایشان
بهم دارد و یا بغض ایشان ازین حیث بود که ایشان توسل بحضرات اهلبیت دارند پس اول لتمام
عادات شان محال مینماید که شیخ مزخرفات کثیره و خرافات شهیره در تقریر خویش مرتب نموده و آن
خونخوار و نابکار او را زنده بگذارد و بعد از آن هر چه بادا باد و کلام او را که ابطال از هر گوشه واضح میشود
و درین عبارت طویل رد نکند و او اصحاب کرام را مصداق شان منافقین که بدتر از کفار مجاهرین باشند
ابولهب و ابوجهل باشند گرداند و مخاطب بنقش دیوار باشد سبحان الله امام زرگی او با جنینا
در عالم غیب رود و او را مرهم [illegible] و همه را بچشم سر معاینه کند و صاحب ملک جلادت باشد که بر
بروج مشتمل بود و سلطنتی دارد که ذوالقرنین در خواب ندیده با اینهمه تقیه فرماید چنانچه در سابق از کتاب
عماد الاسلام میر دلدار علی تقریر جاری مسطور دیده باشی و در بغداد بخانه نقیب الاشراف که
البته سنی خواهد بود یا ولیعا ایشان تقیه رونق افزاید و تقیه نکند و مخالفت قواعد خویش روا دارد و هرچه خواهد

از تعریضات نماید که الکنایة ابلغ من الصراحة مجاز دو بر مذهب خود مرتکب حرام گردد و در آن وقت محال بود
که بر فرضی امور وزارت و دیگر مراتب جلیله عطا شود و تا تسلط ایشان بر امر اغماض خدا یگان و بر تقیه بازی بر و چنانچه گفته شد
را بعد از خلافت در هر کار انگریزی اتفاق افتاد پس به هر دو صورت مستبعد است که غائت مستی باشد
شیخ مغلوب تقیه چنین تقریر بکشاد و پیشانی بزعم خود منتظم نماید و رطل بوق چنان تقیه با بسط و به که بر عالم
سایه گستر دو اگر معنی دیگر مراد باشد یعنی نصب کننده امام از طرف خویش که انکار کافی امور نیز استجلاب
میکنند یعنی امید از راه شکایت گفتند بخطاب شیعه که آنها یعنی مخالفین یکی را امامی گردانیدند معترض
نداشتند و فرمایش بر و تند و شما یار را امام مقرر گردانیده و معترض میداشتید بیکن اطاعت نمیکنید که از
سینان الهم شایان است پس ایطریق اولی این حکایات را ساختند و در حال شیخ نجدی بر خلاف تقیه واجب برداختند
حالانکه ائمه اصحاب خود را از این امور منع نمودند و هر که خلاف آن ورزید مثل کشی از فقهای ستة روی او را
ندیدندی و او را تبدیع و تاقل خود عمل بیناشتند کما سبق هذه المباحث و صاحب خانه بطیب نجاطر چنین تقریرات
شنیدند و انهم نفس مرد که شایست نیست تسمیح بکلفت شود پس چنانچه مجادله زندیق را با جناب امیر مثل
مناظره قاضی رطل بوق با فاضل ساختند علم این مناظره را نیز افترا ساختند و اگر راست پرسی با این
حکایات هم براه سفاهت شتافتند چنانچه بزرگان گفته اند ع تجاهل و تلطف توان کرد صید اهل نظر
بدام در دانه تکبر ندمرتع دانا را شهید اعبارت سوالش شاهد بر آنست که سائل جناب رسالتماب را نه معصوم از
خطا و مبرا از تزال میداند نه مامون از سهو و غلط نه کامل بنفس نفیس نه مستغنی از رعیت خود حال
آنکه جهد میگوید که او یکی از مستفهمین و مثل فاروق بود اگر این کلام را بر تکلف محمول گردانند پس
هرگاه شیخ نجدی ایشان یکی از جاهلین را الزامی دهد و مفحم فرماید از کلیه چه میکاهد و بازار آکابر رفقه
چه رونق میافزاید بلکه و لیکن احتمالی بر تعیین نقاد بر او میدهد که شاید آن جاهل شیخ را جاهل دانسته سکوت
کرده باشد حضرت در باره رسالت و تبلیغ احکام معصوم از خطا و خطل و مبرا از لغزش و زلل و مامون
از سهو و غلط و کامل به نفس نفیس و مستغنی از رعیت خویش بود چنانچه این تحقیق امام رازی علیه الرحمة در رسالة
منفرده مثل انتفاشه زراعیه النهاریه است و همچنین از شفای قاضی عیاض و شرح قصیده همزیه و کتب معتبره
و دیگر محدثین سنیه کثره هم الله تعالی الی البریه وضوح تام دارد و از انجا که حضرت آفریدگار عالم هر یکی را از بنی
آدم مدنی الطبع آفریده و هر نبی و رسول را از بنی نوع انسان پیدا فرمود چنانچه حدود جامعه و ما بعد آن بر آن
اول دلیل است می توانگفت که حضرت در غذا و لباس و در دعوت و دینی از وحدت اراده وحدت قهری محتاج طباخ و ندات
و خدام و فوج و لشکر بود و هم تخمین و همچنین امثالهم حیث ذات و این امور بدیهیه را چه مجال که کسی انکار تواند کرد
در تبلیغ احکام و ادای پیام از ا قامت حجت و اثبات نبوت و در رسالت که ذات و الا صفات او را مستقل نموده
و برای آن مبعوث شده بر او احکام او گردانیده اند لیس و امور یکه متعلق بوحی باشد و منصوص گردد حاجت استشاره

چیست بلی حاجت مشوره بامور لیست که تعلق بحرب وامور دنیوی دارد ومشترک است بینما چه هم مثل انتظام
وسیاست و پیش کشاکردانیدن وسرحول ساختن وامور دیگر از ترقی دولت اسلام وغیره که خلاف آنکه
نماز را شرائطی واز حیلان آن وضوست و فرضیت روزه بماه رمضان متعلق است نه شوال الی غیر ذلک من
معالم الدین والعبادات وامور یکه اشتراک وابد نیز بجای خود مذکورست واز اینجاست که حق تعالی متعلقات
بشریه را در کتاب مستطاب برای جمیع انبیا ورسل عموما وخصوصا ثابت فرموده بگفته وما جعلناهم جسدا لا یأکلون الطعام
ونیز کانا یأکلان الطعام الی غیر ذلک من آیات لا تحصی کنایة وصراحة صاحب تحقیق را ضرورست که در
سوال سائل غور فرماید مثل شیخ جی وسکسیر [illegible] نماید. **قول الشیخ النجدی** مشوره حضرت رسالت مآب با صحاب
خود از جهت احتیاج او برای ایشان وافتقار او بآن بود چنانکه تو توهم کرده بلکه از برای امری دیگرست
که بیان خواهم نمود انتهی شاید که سائل از نفی اماسیه حاجت شریف را از آنجناب مراد آنمعنی گرفته که حضرت را
چنانچه حاجتی بمشاورت نبود در امور دنیوی وامور متعلقه وحی در امور دنیوی نیز هیچ امری حاجتی نداشت
جواب آن از آنچه تقریر کردیم واضح شد که اگر در امور دنیوی باشد هیچ منافاتی ندارد چنانچه فرمود انتم اعلم
بامور دنیاکم وتفصیلش عنقریب می آید ان شاء الله تعالی وهرگاه وعده خود را شیخ جی وفا کنند جوابش نیز داده
خواهد بود وخود منشان بجا خواهم آورد و بحمد الله که شیخ از عقیده عتیقه را اقرار کردند که آنجناب از کبایر معصوم بودند
بالاتفاق یعنی اجماع سنی وشیعه برآنست پس بعضی که از [illegible] هم انکار نمایند البته کلام شان باطل خواهد بود و علی
عداوت وعناد بلی راست گفته اند که از خرس موی بس [illegible] آنجناب نزد شیعه معصوم اند پس نظر با صول قوم از
[illegible] بنده را [illegible] کلام آنست زیرا که نزد اکابر شان مثل مجلسی وفاضل [illegible] مستغنی از رسالت شدند وقتیکه معلوم شد
منصب جناب امیر در معامله غدیر واین امور که ایشان در حیات [illegible] وتفسیر صافی [illegible] آورده اند معلوم است
که جناب شیخ نجدی آن را از صغایر میدانند یا از کبایر وبهر حال تحقیق شیخ جی از پا در آمد و نیز ظاهرست که هیچ
عاقلی این چنین عهده دست بدارد و مستغنی نمیشود تا آثار نقص و کثیر نشمارد وموجب مضرت ندانند پس از استغنای نیز
انهم بثبوت رسید که معاذ الله رسالتیکه برای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر بود از چنین جلیس [illegible]
تا آنجناب بتوسط روح الامین خواهش سلب آن بالحاح نمود که دست از آن بردارد ولیکن زیر دست باز [illegible]
چه تواند کرد کما لا یخفی واین امر از سابق هم عیان شد زیرا که تعللات شریف در نصب جناب مرتضوی با وجود
مزید تاکید با خود واستعفاست معنوی فکیف که در کتب معتبره لفظ استعفا هم موجود باشد کما [illegible]
رسول خدا [illegible] بحال نبوت ورسالت بر کتب معتمده نیز مقام بحث وتفتیش وجای اگر تعللات واستعفای
مذکوره حالی دیگر [illegible] تواند بود مثل امتحان وغیره که بنده را چه یارا با حضرت رب العالمین بلی شان
که یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید پس بهر صورتیکه خواهد بنده برا آن ماید چنانچه کنایه لیته از مضمون [illegible]
ومقصود از آن اظهار فضائل [illegible] عالم شهادت عیانا کما لا یخفی [illegible] برعقلا مخفی نیست که اگر

احتمالی در تعلل و تسویف حضرت گنجایش میداشت کلامی جبرئیل و شهادتی چگونه علی الخلیفه کند کاش جابه جا باشد
که دیده سهم و ازین مهم عظیم فارغ شوم الی غیر ذالک بیت بود که جناب مرتضوی کراهت میداشت از خلافت
حالانکه حرص علی الامارة ذنبی جلی بود که چون کتاب احمر الله مشتمل بود بر صحف اثنا عشریه مهر دوازده مهر[12]
پس هر گاه مهر از صحیفه خود میبرداشت دانست که فارغ خطی از خلافت و متعلقات آن می طلبند غرض شاید
شاید بر زمین افتاد و در رابعه آن با خالد و فاروق نوبت سب و دشنام و صنعت ممانعت رسید پس
تسویف عین مخالفت بلکه عداوت با جناب امیر بود و دیگر چگونه هم از علل و معدات آن که رعایت او بیان علی نموده است
۵ مانده ام اینها را از بر و فهم درست ؛ اینکه میگوییم بقدر فهم نیست اصول رافضه مقتضی آن امور است کم
خارج از تقریر و تحریر نیست اگر قوم مذکور در جواب این کتاب اجازت دهند بذکرش از جهت اشد ضرر
جسارت توان نمود که در هیچ مذهبی از مذهب کفار تا هم نخواهی یافت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و بعد ازین چون شیخ نجی دعوی کردند اتفاق را بر آنچه که حضرت اکمل خلق بود گوییم اتفاق اهل سنت را
بر آن خود قبول داشت فالحمد لله باقی ماند اتفاق رفضه بر آن جوابش آنکه آنچه کمال است تا با کمالیت
چه رسد که شخصی محتاج باشد بقرائت و تلاوت قرآن مجید برغبت خود و با شیخ نجی او را اکمل دانند خود
اعتراف دارند بسلب آن از کسی محتاج باشد تشکر نیست ؛ زیرا اینکه در روایات شیعه موجود است که جناب امیر وقت
ولادت خویش روبروی رسول الله قرآن مجید را با آنجناب تلقی فرمود پس معلوم شد که جناب امیر اکمل بود در وقت
آنحضرت پیغمبر بسبب محتاج شدنش برغبت خویش و همچنین عقل جناب پیغمبر نزد رفضه کجا بهتر بود و تدبیر نیز
محکم تر زیرا که امامیه نوشته اند که چون بسبب تهمت در باب عایشه صدیقه پیش آمد و حضرت استشاره فرمود با حضرت
امیر که چه می باید کردن چنین هدایت نمود که عایشه را طلاق باید داد و زنان بسیار اند یکی را باید برگزید و حضرت
صلی الله علیه وسلم چنان اهتمام داشت در صحبت او که رای معلم خود بلکه استاد الاستاد خویش را نپسندید
حالانکه جمیع امور نالایق از علم و شمایل بر بود و ند عایشه صدیقه در دولت سرا متمکن گشت زیرا که ترتیبان بود دیگر
بر غصب خلافت از حضرت مرتضوی و مبادی آن قطع نظر از امور دیگر و او بود که در بیماری حضرت به بلال گفت که حضرت
پیغمبر باید بامامت صدیق لیرا و امام شد در نماز و آن دلیل شد در سقیفه و نیز سانحه شهادت حضرت از دست
او بود چنانچه از ثقات شیعه موسسه اصول امامیه پیدا است و در تالیفات فقیر غالبا در نقض طعن الزام منفصل
گشته و شاید که پاره از آن درین محل هم آمده باشد و آن تدبیر زهر دلاهل بود و دو سه حرف که گفتیم شرح آن
آنچه منافقان در کتب خود آورده اند که اطاقت باشد که بالاستیعاب خبر با لجمله الغرض حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آنچنان بر عایشه شفقت داشت که غمخواری و خیرخواهی حضرت امیر را نشنید و قس علی هذا چون حسیم
جمع روز احد بر لشکر حضرت پیغمبر افتاد و طلحه و زبیر خواستند که جدا شوند و حضرت اجازت نفرمود و امیر بعد از
فرموده اجازت بدهد که رجوع و عدم ایشان برابر است چنانچه تفصیل این قصه نیز در حاشیه مذکور یاد می آید در نحو

نیز حضرت بر مشوره اتالیق و استاد الاستاد گوش مبارک ننهاد و اگر کار بران می بست بسیاری از مشکلات را
میکشاد مثلاً جنگ جمل که وقوع آمد و این نوع فتن بحار و نمود ای الی غیر ذلک مما لا یتناهی و ازینجا انهم واضح شد که عصمت
جناب امیر را از ولادت تا وفات از صغایر و کبایر عمداً و سهواً قبل الامامة و بعدها حضرت معتقد نبود ورنه تخلف اتباع شاه جناب
در هیچ امری نمیفرمود و بها امور بجای خود منتظم گشت که شرح آن در مطولات هم نتوان نمود و از وجود بسط وحی اعتقاد آن
داشت غیر از مقلدین ابن سبا کسی نیست که درباره جناب امیر چنین اعتقاد داشته باشد و آنجناب را بدرجه الوهیت رسانند
از تقریر شیخ جی چنان مترشح است که از اصول خود هم خبری ندارد و در مناظره هنوز طفل دبستان است بلکه
ابجد فن هم نخوانده و آنچه درین مقام گفته اساس آن بر مغالطه افتاده قوله و مواد وحی و الهام میان او و
خدای تعالی متصل باشد الخ درینجا جناب شیخ المتقلین را سوال حضرت سید المرسلین و جواب حضرت روح الامین
هم یاد نماند که در مجمع البیان طبرسی و صافی فاضل کاشی موجود است زیر و ما نتنزل الا بامر ربک و سوال حضرت
این بود هر گاه روح الامین رونق افزود و بعد از مدتی که ای جبرئیل مانع چه بود از زیارت ما پس بیان
آنچه درین آیت کریمه نازل شد که آنچه نیست مگر بامر پروردگار و مجالی نداریم که نقل کنیم از مکانی بمکانی
دیگر و در زمانی و دن زمانی دیگر مگر بامر خالق لیل و نهار و هر چند طبرسی و کاشی و غیره بمتابعت باشند از
شیخ المتقلین بزبان تازی داد و لیکن کلام در آیات و احادیث است که تقدم آن بر شیخ نیست صاحب تقیه است
کما لا یخفی و هر جا که مبتدی را تخمین وهم و خیال در گیر و جواب اینجا بیمن است و غیر از مجتهد و امثال ایشان کسی را امر در خواهد
یافت که ذو القرنین یا امام حسین بجنگ آمد الی غیر ذلک من المغالطات استاد شیخ المتقلین انهم ندانستند که آیت درگو
که جواب سوال رسول الله بود درین قرآن موجود است و قاطع مواد تقریر او است یا اخفاء صریح بکار برده خود را بتجاهل و تغافل
زدند یا اعتقادی خلاف این قرآن مبین داشتند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام هر گاه اراده فرمایند روح الامین
حاضر شود داد لقبضه اقتدار حضرت است ای دشمن عقل این مرتبه بغیر جناب مشکل کشا نیست و پر ظاهر است که
که حضرت پیغمبر ملایکه را الی بر خدمات شان مامور ساخته و کجا بر عهده ای آنها مسلط گردانیده این امر جناب مرتضوی
از کمن بطون بارگاه مشهود آوردند پس آنجناب الهی رسید که هر فرشته را اشاره فرماید تا زبان را بجا نیاید مجالی
ندارد که سر تابد بخلاف رای صورت اتحاد در هیچ امری نماند چنانچه استاد شیخ جی یعنی ابن بابویه در معجزه بساط
مفصل گردانید و دیگران هم از اساتذه صدوق آنرا ساختند و مطابق ضمایر قلوب خویش پرداختند و از زبان
راست گوی جناب مرتضوی آوردند و این مجمل کلی را بذکر جزئیات هم شرح و بسط دادند حتی که بارشاد آنجناب انهم
دران مذکور است که اگر کسی از فرشتگان برای ملاقات کسی رود و یا درهم ریزد و هم زند بدون پروانگی من مان دم جان او
آن رسد پس اجتماع مواد وحی و الهام نزد شیخ مفید برای رسول خدا چه مفید و حال هر دو جناب در همین
ورق ظاهر شد که علی مرتضی چیزی بخیر خواهی مرتب می فرمود و حضرت بگوش قبولش جا نمیداد
و حضرت میخواست که طلحه و زبیر را اجازت سفر ندهد علی مرتضی بنقیض آن امر میفرمود پس

اتحاد او کی بود تا بیعت چه رسد تا احتیاج جناب مرتضی را چون احتیاج حضرت مصطفی خواهند شد و برای
حکم رانند و ازینجا است که جناب امام رضا ارشاد فرموده اند استاد شیخ جی در شرح الشرائع روایت
کرده که هر کس را که شان تعوان ولد در عالم که هر چه در برود متفق الکلمه و متفق الاراده باشند
لیکن امثال شیخ جی تمامه باطل پیدا آمده و ثابت شد که در امور یکه از مصالح دین و از جنس عبادات
نباشد تعلق وارد نشد امیر عساکر و افواج و فرستادن و نگاه داشتن لشکر اگر در مدینه مشوره کردن با ایشان
از انبیاء اصحاب چه یک وحی الهی دران وارد نشده باشد و علاج چنین امور از اصحاب کرام بجویند
و هر چه در ضمیر مقدس داشته باشد بگویند هیچ اندیشه نیست و اگر آدمی در مشوره طالب خیری
نباشد در رای خود بگوید باظهار رای خوایش منحرف را پروانگی ندید چگونه آنرا مشوره توان گفت
که قرآن مجید بیان ناطق است و مفسرین مذکورین که تفاسیر را بر روایات ائمه پر کرده اند می نویسند زیر آیت مذکور که
نشاد بهره تخوف لا یکفون بلای ما حتی تشاورا الخ و در مجمع البیان است از حضرت که ما من رجل
یشاور احدا الا هدی الی الرشد که مشوره میکردند و حق تعالی جا بجا بندگان خود را ستوده خصوصا
در سوره شوری که در بین خصوص چنین فرموده که و امرهم شوری بینهم و انچه که میگوید گنجایش دارد که او را
حاجت اعتماد الخ ای دشمن عقل مگر ابهم ندانی که حضرت رسول اگرچه خاتم المرسلین بود آخر از جمله بشر است
چنانچه گاهی در کتاب است دیده باشی پس اگر با موریکه بارها بدان تصریح کردیم حاجتی بود و مستلزم وحی
نازل نشود چه اندیشه و چه باک و اگر اصول خود را بدنظر نداری و قصور نظر را دخلی نده ها بر اصول توافقی
دیگر نازل نشود زیرا که سائل می تواند گفت که لا نسلم که اهل مشوره کمتر بود چه بیشتر مدارج در صفات حمیده آیا
نمی بینی که حضرت امیر معلم قرآن مجید بوده و سال عشر از وحی خود در صوارم و صمصام قواعد مذهب شیعه را بیان
کرده و بالیقین ای اصول قواعد از بیشتر گذشتند و یکی از ان قواعد و حرفی از ان عقاید اهل سنت
که حضرت امیر دوش بدوش جناب پیغمبر بوده اند و امامت از رسالت هم بهتر است فکیف که اگر صفات را بر شماری
گوی سبق بر بوده اند که در باب علم را اعتبار سکنی جمیع علوم دینیه راجع بکتاب مستطاب است و آن قبل از
نزول اموختنه حضرت مرتضوی است و اگر شجاعت را مد نظر داری رتبه ان بدانجا رسید و که اگرچه جبرئیل شمشیر خود
رانید و الفقار را بشق کند اندیشه ان بود که ذوالفقار گاو زمین را دو پاره گرداند پس زور و شجاعت را بپایانی
نباشد و در هر غزوه سر افتاد رضا در فتح و ظفر وحده لا شریک له بوده و در خیبر را او قلع کرده و سپر گردانیده
با حضرت پیغمبر و در راه خدا و خود را بارها فدا و وجود خود بخوبات اخروی را که زیاده از بیان است او ان چنند
با کسی دیگر چه کار دارد شیخ المفسرین از عقاید خود هم خبر ندارد و با ایشان خبر با همت بر عقل بر بیمار د آنها
که در صحبت ائمه بودند و ماهر این فنون ائمه بر ایشان از جهت جدل و جدال لعنت کردند این جمل گو را
بطریق اولی که ضروریات فن را فرا نگیرد و برای مجادله و مناظره بیرون خیزد قوله و مقرر است که شیخ کاری

از دیگری بطریق استفاده و استعانت مشوره می نماید الخ و درین افاده هم شیخ بی از امور نفس الامریه غافل شده زیرا که
بفرمایند که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم درباب عائشه صدیقه با جناب علی مرتضی کرم الله وجهه استشاره نمود و امضای
موصوف را خطا یا فساد در رای و تدبیر و کمال عقل از خود بهتر دانست یا کتر بیه لقد برا و ل بالیستی اتباع فرمودی
حالانکه خلاف آن صورت بست و مفاسدی بران ترتب یافت که تا امروز بلکه الی یوم القیامه و بالیش بر تمامی خلق
محیط است که خلفا مذهب و ملت تبدیل کردند و باتباع شان معاذ الله تا امروز اکثر افراد عالم بخار زار ضلالت
گرفتار اند و آنانکه اقل قلیل و اذل ذلیل بر مذهب پیغمبر صلی الله علیه وسلم قیام دارند آنها را کافر و فاسق می شمارند
پس آنچه بر اصول شما لازم آمد معاذ الله گفتنی نیست که زبانم از تقریر آن میسوزد و در روایتیکه در آن حکم جناب امیر
است بعد الشوری که عائشه را طلاق بده جمهور شیعه خصوصاً پیر و مقانی پیر مجتهد الزمانی آنرا می ستایند و اگر
کمتر از خود در صفات مذکوره فهمیدی قاعده که در بنجا شیخ جی قرار دادند باطل شد و از عجائب آنکه ضعفای عقول
هم پی میبرند در قلیلی از ایام که فلانیه از ازواج با محبت اهلبیت است و فلانیه دشمن و ناصبیه واجب الطلاق بلکه
با وی نکاح درست نیست بالاتفاق بلکه نجس العین است و هزاران بار در واقعات دشمنی اهل بیت از صدیقه
صدور یافته کما فی الاصول سیما فی البحار و حیات القلوب و رسول خدا با وجود آن صفات حالش معلوم نفرمود
لاجرم علم امامیه بر علم پیغمبر زاید شد و اگر دیده و دانسته طلاق نداد لغب پیغمبر معاذ الله و نبال رفضه
خاسرین نمیگذارد و فلیف کی سلت طلاق برای حضرت خود مفسرین شیعه بیان مینمایند بطرفه بر آنکه چون حضرت
زوجه دیگر را که حفصه بود و شریکت لغب با صدیقه داشت طلاق داد حضرت جبرئیل سفارش او نمود انها صوامه
قوامه و چگونه بخاطر کسی نگذرد که این سفارش برای ناصبیه بدون پیروانگی جناب احدیت باشد پس این لغب
از کجا بکجا می کشد و این بدان ماند که چون شکست در بعضی از اوقات بر سفیان افتاده جمله الیشان گفتند
که خدا رافضی شده و در یصورت علمای رفضه از تصب این بزرگان و خداوند عالمیان خبری نیافتند بلکه صحابه
بر ندانشتند و اگر کسی را دغدغه باشد بمجمع البیان رجوع کند که سفارش جبرئیل بهان الفاظ خواهد یافت
انشاء الله تعالی و از ینجا بوضوح پیوست که روزه و نماز ناصبی در بارگاه الهی مقبول است پس نماز و روزه سفیان
و دیگر عبادات خالق الارض و السموات بطریق اولی که محب اهلبیت اند و ثواب را بدترین کلمه گویان
میدانند و عصبیت اعور المحدثین کان من الکافرین بهر و چشم باید نگریست که حدیث امام صادق بدین معنی
روایت میکنند که نماز و زنای ناصبی هر دو برابر است فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ کذا فی مطابق
حق الیقین و بحار الانوار بلکه جمیع کتب مذهب و دین اعتقاد بدان دارند که علوم جمیع ائمه هدی ماخوذ از امیر المومنین است
و علم آنجناب از جناب سید المرسلین و علم حضرت از روح الامین و علم او از علم حضرت رب العالمین و لیکن از نخصوص که بروایت
امام صادق از کافی نقل کردم سلسله مذکور از هم گسیخت و خاک مذلت بر سر عین ذلی اهلبیت طاهرین نجیبت
زیرا که از لفظ حضرت جبرئیل عیان شد که نماز و روزه ثواب مقبول است پس فضه هر چه میگویند از ضد با مستفید

وزراره با این همه پایمال بهر و زوال گردید والحمد لله رب العالمین و درین مقام بسیاری از احادیث شیخ
مذهب رفضه دریده و من در تحریر خاطر الحقیر موج زنست از لوازم باطله مذهب معلوم حرفی گوش بکن که
که هرگاه سوال بکنیم به کلام شیخ نجدی چنین است که استشاره نمیکنند مگر بکسی که او را بهتر از خود دانند پس در علوم
دینیه چسان از کسی استفاده خواهد فرمود که از و کمتر خواهد بود پس کتابی که از تصانیف ائمه می باشد
رواج یافته بود این شیخ الناصبین آنرا زیر و زبر و بسیاری از تحقیقات آنرا ابتر گردانید حالانکه هر دو معصوم
بالذات و بالواسطه اوستاد او بودند زیرا که اسامه که از اوائل اصحاب است و در تعداد او وقت خلفا مشکلی و
نیست که مدعی خلافت خویش بعد رسول خدا بود کما روی الحلی فی نهج الحق و صدقه الکشوری و بارها گذشته
که غیر از دوازده امام هر کسیکه مدعی امامت شود کافر است پس استفاده امام رضا در کتاب مذکور از اسامه
العقبه دلالت کرد برقاعده شیخ نجدی که اینها بهتر باشند از امام بالاولی الی غیر ذلک من المفاسد التی لا تحصی
پس کجا ماند آنکه ائمه هادیان سبل بهتر اند از انبیا بلکه اولو العزم من الرسل فانظروا یا اولی الابصار ماذا فی
کتب هولاء الاشرار **قوله** و از مضمون آیت کریمه نیز تنبیه بر آنچه گفته حاصل است الخ درین مقام نیز شیخ نجدی
از اوج زحل در قعر گل سیاه بحال تباه فرو رفتند چنانکه شیخ در گلستان فرموده بیت پاکدامن چون زید
بیچاره ی لغزیده افتاده تا کس نیان در وحل. تفصیل این اجمال آنکه اگر مراد ازین تنبیه معنی محدث است
که تاملش میگفت که هر چند کنده ولیکن ایجاد نیده پس عجب نیست که این احداث که کفر معنوی عبارت
ازان باشد او را در قعر گل سیاه مصداق ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها از مقام
تار دن بر اصول مسلمین بگذراند و بر اصول منافقین بمقتضای معجزه هایی که از دست حضرت امام سجاد زین العابدین
صدور یافت تا مقام حضرت ذوالنون رساند زیرا که رفضه هم از معصومین احادیث متواتره المعنی نقل کرده اند که
هر که در بیان معنی آیات قرآنی رای خود را دخل دهد و باب تعمیم و تخصیص از جانب خویش بی اقامت براهین بگشاید
ماوای او جای او در دوزخ خواهد بود و این وعید ها را پایانی نیست از انجمله آنکه محدثین و مفسرین امامیه مثل صدوق
و غیر او آورده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من فسر القران برایه فاصاب الحق فقد اخطا و از انجمله
آنکه من فسر القران برایه فلیتبوء مقعده من النار و امثال این احادیث چندانست که مفسرین ایشان بران اتفاق دارند
و اختلافی میان ایشان نیست چنانچه از بحار الانوار و غیران نیز واضح است اکنون رجوع بکن بتفاسیر ایشان
پس بسیاری را خواهی یافت که معانی قران المجید را از هر مفسر آورده اند و هر چند نزد ایشان مقبول نیست و در قدح از
میکوشند و در نه بر حالش میگرایند و جمعی هر چه حضرات معصومین فرموده اند بران اکتفا مینمودند از جمله گروه ثانی
فاضل کاشانی است که در تفسیر خویش را در دیباچه آن بدین حیثیت آورده بالجمله معنی مذکور را از دیگران
گوی سبق در ربوده آمدم بر آنچه درین مقام مقصود است یعنی سره کردن و عیار رمقوله استاد الشیخ و السید
دیدن پس بدانکه حدیث مذکور در تفسیر عیاشی زیر آیت و شاورهم فی الامر چنین آورده ... فی امر الحرب ...

فیه استظهارا برایهم وتطییبا لنفوسهم وتمهید السنة المشاورة للامة عن النبی صلی الله علیه وسلم لا وحدة
اوحش من العجب ولا مظاهرة اوثق من المشاورة وفی نهج البلاغة من استبد برایه هلک ومن شاور
الرجال شارکها فی عقولها وفی الاستشارة عین الهدایة وقد خاطر من استغنی برایه ولبعضهم شعر فاذا
عزمت قلبی منها ید فاذا وطنت لنفسک علی شیء بعد المشورة فتوکل علی الله فی امضاء امرک علی ما هو
اصلح لک فانه لا یعلمه سواه وازین عبارت چنانچه می بینی امری چند برآمد یکی آنکه مفسر مقید وخاص گردانید
امر طلب مشوره را بمهمات حروب وامور یکه لایق شوری باشد از غیر معالم دینی که رای اصحاب را دران
تجویز نه هر چه درخاطر شریف باشد وبروی ایشان بگویند وان نیست مگر وقتیکه وحی الهی دران
نازل نشود که درین جنگ چنین طور می باید کرد بعد از ورود وحی وبیان الهی طور آنرا از صحابه چه پرسیدن
چه معنی داشته باشد که حاجت مشوره باقی نماند وبدیهی است که در شعایر ومعالم دینی بصحابه مشوره نتوانند کرد
که نماز صبح قبل از طلوع گزارند یا بعد از ان وزکوة بقدر حصه چهلم دهانند یا زیاده بران وفرضیت روزه متعلق
بشهر رمضان است یا شوال الی غیر ذلک دوم آنکه عزم شریف را مفسر مذکور مقید گردانید بعدیت از مشوره
اصحاب کرام سوم آنکه فواید استشاره بسیار است بعضی را بیان کرد که قوی گردانیدن است امر بیرا
که دران رای یا بدان طلب قیر یا نیز دوالیشان نیز خوشوقت خواهند شد که حضرت سرور جهان آن از کمال عنایت
ووفور شفقت رای ما میطلبید واگر رای کسی بپسند آمد مفتخر ومباهی خواهد شد چنانچه علمای شیعه از جناب مرتضوی
ورد وسه امر روایت کرده اند وانشاء الله تعالی درین اوراق مجملا یا مفصلا میاید ودیگران هم بر اوصاف
جلیله ومناقب جزیله او مطلع خواهند شد واورا فیما بینهم ممتاز خواهند کرد لهذا ایشان وهر که متاخر است تا قیامت
اورا مطمح نظر خواهند ماند که مشوره طریقه حضرت است باید آنرا محکم گرفتن واز سنت بدادن وانچه شنیدهی از تفسیر
صافی امریست محقق که الحق در تفاسیر مفصل آورده اند از انجمله صاحب لباب مفسر باید انچه حاصلش در فارسی بدان
میرسد که علما اتفاق دارند بر انکه هر چه نازل شد دران وحی از جانب رب العالمین بنهار جایز نبود حضرت صلی الله علیه وسلم
را از امت خویش رای جستن ومشورت طلب ساختن عجب این نیست که حکم مشاورت دران بود که وحی شریف دران
اجلال نیافته وانهم از امور دنیوی ومصالح اخروی که کدام میدان مختار گردد وفوج ها بجا متفرق یا مجموع ان مقابل
دشمنان باشد ولحم تعالی از ان میگوید چه بیرون شهر یا اندرون آن اتفاق افتد ومانند این امور ودر تمام وسعت بار
است اگر عبارات مفسرین بلکه محصل معانی آن بقلم آید البته اوراق کتاب تطویل کشد الغرض چون انقدر زبدین سامعین برسد
یافته بکلمات طیبات حضرت معصومین موید ومشید گشت اکنون بکلام شیخ الشیوخ رفته تا گه ذیبست توجیه نمودن وسیره
اثر با مردم ممتاز گردانیدن لیکن بعد از شق اول میگویم اگر مراد اثنیه السنت که موید باشد باقوال عترت طاهره از حضرات
معصومین لیس انچه محقق بود در تفسیر مذکور دانستی از تخصیصیکه مفسر مذکور بعمل آورده ونقل احادیث از ان خبر داد
که مشوره در امور دینی نمی بود بلکه در امور جهاد وحروب واین امر از اجلای بدیهیات است بعد از وحی حاجت باخراج

رای اصحاب نسبت شیخ جی آنچه گفتند تا امری بدیهی است بنا بر مستند خود برهان آوردند و هرچه گفتند
بی تامل و غور بود حتی که دلیلی بر تنبیه تراشیده خویش ترتیب دادند انهم ازین باب است که بیاید و حرف
لم بتحقیق مدعا لیش اثر میگیرد و آن اینکه خدا تعالی گفت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
وقوع فعل را بالجزم آنحضرت منوط ساخته نه برای مشورت شان لیکن عزم همیشه و مگر بلحاظ اطراف نسبت
و قرار یقین السورة عند الاطلاق تصحیح یا بر خود المفید و المستفید کلیهما که در تحقیق عزم چنانکه گفتیم عنقریب نقلا
از کتب رفضه میاید علاوه در کلام شیخ جی بیتو گنجی و کاو باقی است نه بینی که از عبارتیکه شیخ جی نوشته
و بتقلید حضرات ائمه در گمان خود اصلاح قرآن مجید بعمل آوردند از آن عبارت پیداست که هرگاه جمع شوند و
متفق الرای گردند آن امر را جاری بکن و در روایات فریقین موجود است که حضرت حکم فدا در اسارای بدر داد
حالانکه مشوره فاروق رض و سعد بن معاذ قتل اساری بود و در روایات فریقین آمده که حضرت فرمود که اگر
عذاب فرود آمدی عمر و سعد بن معاذ فقط نجات یافتندی که آن هر دو بر قتل اساری رای میزدند و فدیه را
تجویز نمیکردند رسیدیم بر آنکه شاید معنی سر بر آرد و گوید که حاشا که ائمه اهلبیت گاهی بر محاورات اعتراض
کرده باشند تا صحیح شود و آنچه مولف دعوی تقلید ائمه برای مفید میکند و جوابی مختصر آنکه قصور متوهم است
که اصول خود را نمی بیند که در بسیاری از آن خواهد یافت که حضرات معصومین بر آیات بینات اعتراض کردند
و محاورات قرآنی را غلط نمودند به گمان رفضه بدین دکان مسلمین نیست که تحریرات اعتراضات می نویسید
و جوابهای دندان شکن بلکه شکننده رگهای گردن میرسد بفرمایید آیا بر ناظرین تفاسیر الحق این امر
مخفی تواند بود لا والله ثم لا والله بلکه کتب منفرده درین ابواب ساخته اند و از عجیبه کتاب شیخ عبدالقادر
قدس سره قدوه اهل مفسرین ابوبکر رازیست که صد جا اعتراضات را جواب داده بخلاف علمای رفضه که گویند و از تحریر
شان پیداست که ائمه اهلبیت طاهرین مخرسیت معجزه باقی جد امجد خویش را در زمانه یادگار گذاشته اند چنانچه از آن
باز میگویم که ضریر قمی زیر آیت کریمه که مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
می نویسد قرأت عند ابی عبدالله فقال لقاریها الستم عربا فکیف یکون المعقبات من بین یدیه انما یکون المعقب
من خلفه فقال الرجل جعلت فداک کیف فقال هذا انما نزلت له مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ خَلْفِهِ وَرَقِيبٌ مِّنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ يَحْفَظُونَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَمَنْ ذَا الَّذِي يَحْفَظُ الشَّيْءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَالْمُوَكَّلُونَ
بِالنَّاسِ و این اعتراض را در جای دیگر چنانچه باید برای اظهار روسیاهی قمی رد کرده ام تا عقلا و نقلا دانی
که این منافقین خواسته اند که بابطال قرآن مجید پردازند و ظاهر سازند که الفاظ و اطلاق غلط است
تا دین و شریعت همه برهم شود لا حول ولا قوة الا بالله بلکه بر ابطال آن دلیلی قائم توان کرد
و آن اینکه حرف فا برای اتصال و تعقیب را میخواهد و چون مترتب شد بجا قبل بعدیت بکلی
بر آمد و از ینجاست که در صافی بعد از دیدن احادیث و نور و بدین تثبیت فرار از مقام قید مشوره

افزوده که صاف ازین کلام پیداست وگفتنی در فهم آن نیست یعنی بعد از مشوره اصحاب امضا کن و نظر بر توکل
بدار چنانچه حضرت باعرابی آموخت که شترش رسیده بود که نیت توکل کن و زانوی شتر را به رسن محکم گردان
و در مثنوی ترجمه آن نظم فرموده ع بر توکل زانوی اشتر به بند • این حدیث که باد بگیر و اما آیه بلید در احوال
شیعه مرویست شیخ جی را یاد نمانده و تحقیقات حضرات معصومین که کتب اربعه و شروح آن از آن پر است
با اینهمه غفلتها که عوام طلبه هم از آن منکر اند شیخ جی را لقب مفید تحصیل انجامید و این از حضرات رفضه بعید
نیست امروز هم همین مجتهد الزمانی را که حالش درین کتاب ناگفته بکجا رسانیدند حتی که نام او را از مزید
تعظیم نه از جهت کفر و لعنت چه قبله و کعبه و سلطان العلما الغیر نمیکنند حالانکه او از طعن الرماح که همه کس از شیعه
بر تالیف آن نیاز ندانهم ندانسته که جناب امین در کدام وقت بعالم شهادت رونق افزوده بودند و چه بدان
ناقه شریک جناب امیر و کارگر از تواند شد و انهم قبل از جنگ بدر فاعتبروا یا اولی الابصار و این مجتهد
بجال مرثیه خوانی چقدر رسوا است که عمرش گذشت و ندانست که سواری امام حسین در رفیق آباد در سرای
لوف آمد یا بسرای مرزا الغرض اگرچه عزم را بحضرت نسبت فرمودند لیکن غایبی لخطیب و القال ندای
انفیضی بآواز بلند میدهد که آن عزم مرتب است بمشوره اصحاب کرام مستند آن از قراءت اهلبیت نبوت
صیغه متکلم است چنانچه در صافی گفته که عامه از امام صادق آورده اند عزمت بالضم و در مجمع البیان بصیغه
نسبت داده کرده و بعیشه باعتراف کاشانی طبرسی آنچه را نبرامن توفیق بخشم و ارشاد کنم پس توکل کن بر خدا و حاصل
قول باری عزوجل آنکه اگر وحی نازل شود حاجت استشاره و استخاره نیست بر خدا توکل کن در امضا
و از کسی چیزی میرس ورنه با اصحاب خویش استشاره بکن و بعد از امضاء و ضم کلام بالبیان امری را که
محقق و معین گشته بجا آرد الحمد لله که همه امور این باب در دو حرف جامع او اشند و از شیخ جی بیچ اشتادی
بطور نمیدید و شاید که شیخ بخدی چنان به سخن پروری منهمک شدند که از آن هم خود را متجاهل و متغافل
ساختند به هر کس عیانست که نسبت با سباب منافی توکل نمیباشد و شیخ جی از شیعه خطاب چنین
عبارت فرمودند که حالش غیر از قراءت معصومین ظاهر شد یعنی اختصاص نسبت عزم هم باقی نماند اکنون
حال ایفای وعده که با مخاطب خویش فرموده بودند مختصر آیا یه شنید که حقیقت اینست که مر الوعی ازین جا زیاده
شده در بیرا که ازین اوراق هم در اکثر مقالات هویدا گشته که هر بلائی که بحضرت امیر رسیده از تحامی و جرأت
رفضه بود حتی که مطابق اصول مذکوره سابقه از کتب شیعه قتل البنیان عمدا نموده اند و سهوا خطا انهم در تحریر
کتب بیان گردیده شکایته از اقوال امیه که کمتر از هزار و دشنام نباشد که مارا الغضب گردید برای اطاعت و
مفترض الطاعت و التسلیه و لکن رسیاریدان وفا نمودند و در اذاعت چه عهود و تاکیدات از جانب
امیه رفته که همه رایگان شکستند و بر اصحاب نکار و نقش مطاعن بر بستند پس ازین جا سهو منت
توقع ایفای مواعید و عهود بمراحل دور است لاجرم ایفای وعده رافضی در خطاب ناصبی القیاد باب کرامت

خواهد بود خرق استشاروا انا علی ذلک من الشاهدین وانچه گفتند که وجه امر مشاورت آنست که حق تعالی
خواست که سنت گردد طریق تدبیر امور با برگزیدگان و بآداب خداوندی متادب شوند الخ باطل است اول از
معنی مشاورت خبر دادن که استخراج رای باشد و هرچه بعد از گفتگوی اصحاب قرار یابد همه بر هم باقی نماند
بجهد و جهد سبحانه [illegible] حتی ابی الله الا ان یمضی را مبین گردانید و برین تعلیلات گشتند و در مغالیط بروی خود در
افتادند و شکی نیست که از مشاورت طلب چیزی است که حاصل نبود و آن مشتمل است بر فواید پنهانی چه الفاظ
والنسبی و ازینجاست که اهل لغت نوشته اند و محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نیز تصریح کرده که اصل
مشوره استخراج رای است که می گفتند شرت العسل ای استخرجته یعنی استخراج کردم شهد از نحل و مشاوره و استشاره
بیک معنی می آید پس مشاوره کلام برای قرار یافتن امریست و رفع تردد و همچنین فواید دیگر که بعضی جایز تواند
و بعضی ینجر الی غیر ذلک چنانچه مفصل خواهی دانست و معنی و شاورهم فی الامر ای فی امر الاسلام لطیبنا لقلوبهم
همین است بر بیان آنکه رای اصحاب را استخراج بکن و مطلع شو که در قلوب ایشان چیست تا امری
بی اختیار قرار یابد و شیخ حتی این راه را قبل ازین مسدود کردند که زنهار جایز نیست حکیم را چیزی را از
کتبی اخذ کردن پس شیخ رفضه در وحل مخالفت قرآنی افتادند بعد ازین باید دانست که
اهل لغت صراحةً گفتند که عزم نام تصمیم قلب است بکردن چیزی مثلاً و صاحب مجمع البحرین بعد تلاوت
آیه کریمه ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما میگوید ای لم

صبرا و ما علیه یقال عزمت عزما و عزما بالضم و عزیمة اذا اردت فعله و قطعت علیه عدیتی را [illegible]
که در مثال آن از حضرت امام محمد باقر نقل نماید که مشتمل بر رفعت شان حضرات انبیا باشد تا صبت
و انکار و عداوت ایشان را بجناب پیغمبر خدا و عترت معصومین ثابت گرداند و از آن واضح شود
که بزعم روافض که نواصب برجاده قدیم حضرات انبیا و رسل میروند و معذور بلکه ماجور اند و آن

حدیث اینست عن الباقر ع قال عهد الله الیه فی محمد والائمة من بعده فترک ولم یکن له عزم انهم
هکذا والعزم والعزیمة ما عقد علیه قلبک انک فاعله [illegible] دانی که حضرت امام محمد باقر ع که در کتاب
مختوم الذهب الاحمر مامور باظهار حق بودند لفظ ترک چرا آوردند و داد بلاغت دادند تا معلوم
شود که لفظ نسی در آیه کریمه مذکوره بر نسیان و سهو محمول نیست که دامن حضرت آدم را بملاحظه
آن ازین لوث پاک توان ساخت بلکه بمعنی ترک است یعنی از عهد و میثاق گرفته بودیم که باید
در حق این سیزده تن چنان اعتقاد صمیم داشتن که ایشان برگزیده تمامه عالم اند و بدرجه
ختم رسالت و امامت رسیده اند و بهدی [illegible] چنان و چنین است کما فی الاخبار المستفیضه
بلکه نام جناب امیر ع و فاطمه ع و امامین در زیارت درین آیت نازل بود حتی که در بعضی از
تفاسیر تصریح شرحی موجود و پس آدم این عهد را نقض نمود و ترک کرد و زنهار اعتقادی

چنان نه است که بدان مامور شده بود پس نتیجه که نا صیت شان در سابق ولاحق میدانی و شب وروز
منشوی چگونه درباره حضرات ائمه خصوصاً و مخلوقات خدا عموماً حرف البعد فرمایند واین بحث را
پایانی نیست و متعلقات آن نهایتی ندارد دلیس اجازت بده که در آنچه بودیم یعنی خدمت شیخ التفسیر
توجه کنیم که چون معنی عزم تصمیم قلب ست آن را باستشاره چنان ربط و مناسبتی است که بدیهی الوضوح است
که بعد دوران کلام و استخراج آرا امریکه دران ترددی باشد تعین می انجامد و غباری باقی
نمی ماند و بعد از ین تغیر از امضا چاره نیست و قبل ازین از احادیث ائمه معصومین برگذشت که مصالح
امور را غیر از جهان آفرین کسی نمیداند اگر آدمی در حالات خود و حوادث روزگار نظر کند و محاسبه
در دل خود کرده باشد میداند که اعتقاد کرده بود در آغاز که فلان امر مصیبتی جانکاه بود و بعد از
ده سال بلکه چهل سال دانست که عین مصلحت بود قال الله تعالی وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و اینکه شنیدی در دنیا است و اگر مصالح اخروی را میدانستی ملتفت
شدی که ابتدایی و نهایتی نیست و انانکه بعضی از امور را درباره حضرت رسالت شنیده بودند و آخرین
حال غزوات و مجاهدات را پرسیدند و انها که گاهی چشم زخمی هم بلشکر حضرت میرسید زبان بتعدیل
گشادند که در کتب سابقه چنین دیدیم و شنیده بودیم که شما میگوئید باقی ماند درین مقام
آنچه طبرسی مولای رفضه خصوصاً اقای این بدر رولیه تحقیق کرده لیس بدانکه زیر آیت
كريمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ میگوید ای استخرج آراءهم واعلم ما عندهم واختلفوا
فی فائدة مشاورته ایاهم مع استغنائه بالوحی عن تعرف صواب الرای من العباد علی اقوال
احدها ان ذلک علی وجه التطیب لنفوسهم والتالف لهم والرفع من اقدارهم لیبین انهم ممن یوثق
باقوالهم ویرجع الی ارائهم عن قتادة والربیع وابن اسحق وثانیها ان ذلک لتقتدی به امته
فی المشاورة ولم یروها نقیصة کما مدحوا بان امرهم شوری بینهم عن سفیان بن عیینة وثالثها ان ذلک
لامرین لاجلال الصحابة ولتقتدی امته فی ذلک عن الحسن والضحاک ورابعها ان ذلک لیمتحنهم
بالمشاورة لیتمیز الناصح عن الغاش وخامسها ان ذلک فی امور الدنیا ومکاید الحروب ولقاء
العدو وفی مثل ذلک یجوز ان یستعین بارائهم عن ابی علی الجبائی واز ضمیر این خامس ظاهر
است که در بیان فواید مشاوره حصر مقصود نیست و اصل همانست که بار بار گفتیم یعنی استخراج
رای صحابه کرام و توثیق و تنقیح مرام باعادهٔ کلام و بدین مشاورت فواید بسیار است غیر
محصور بالا طبرسی متصل العبارت می نویسد عن جعفر بن محمد و عن جابر بن یزید فاذا عزمت بالتفهم
فعلی هذا یکون معناه فاذا عزمت لک ووفقتک وارشدتک فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ای فاعتمد
علی الله وثق به وفوض امرک الیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ یعنی الواثقین والمعتمدین علیه

والمنتقلين اليه الواكلين امورهم الى الله وتدبيره چون برين عبارت اطلاع يافتے
وانچه داب برين مفسرين است بتصريح احقر الانام بالاستناخى از سكوت ورزيدن در
انچه مقبول است و بردو قدح لب جنبانيدن ودرانچه مقدوح است عيان شد
كه موالى واقاى مجتهدين را در هيچ مقامى جاى سخن نبوده ودرين باب قيل
وقال راى كنادو بنياد جدل وجدال مى نهاد چنانچه زير آيت كريمه انك لا تهدى
من احببت ولكن الله يهدى من يشاء در تفسير مذكور ديده باشى الى غير ذلك
من الآيات پس عيان شد انچه بالاى اين مقام بخوبترين وجوه تمهيد يافته كه حكم مشوره در
حروب بود يعنى استخراج آراى صحابه وعلوم ايشان نه در معالم دينى كما بينا امثلته و
در فوايد استشاره مذكور كمال عنايت بحال اصحاب ورفع درجات شان لحوظ انكه اين
عروه وثقى را از دست ندهند كه صعود الى عز وجل بدو كما نبهه مفسر ابيدى مصلحت ان بود كه نهال
اين مردم را در جه اقرب بمنيا دند ودرازى بالشيان نمى كشند كه حالا گفته اند نيست را چو لفهد كنى وخواز
به دولت تو نكه ميكند با نبازى وتحراز جناب امير كه چنان معصوم بود كه دانى هرگز راه مشاوره ...
وچون اكثر مشاورت باشيخين بود والبته مذهب رفضه باطل گرديد وطريق الفت با اهل دنيا غير
ازين نبود كه در بر بادسران اهل نفاق را غنيمت فراوان را ... كه ... هر كه زر ديد سر فرو آورد ور تبر از دى
آهنى دوش است چنانكه برين سنت مير وند وتغير نمكش ناصح از غير ناصح وحضرت را استعانت در امور ...
جانير بود وامرچه بود انكه خود حضرت در بعضى از امور مثل تابير النخل با صحاب كرام فرموده انتم اعلم بامور
دنياكم پس استخراج راى اصحاب ونيز از مشاورت شان امضاء امر منافى شان حضرت نباشد
الكنون عنيت ونابود شد انچه رئيس الدنا كب يعنى شيخ نجدى بتبار دلبو خود بافته وتافته بود ورئيس اهل
حياكب يعنى فرزند مومن حالسى لب افتخار كشوده واين وجه اول بود متقدم الشرف وموعود واكر
راست پرسى بر اصول ما موجب مزيد الفت شده وهم سبب ارتفاع مدارج اصحاب كرام كه باواب الهى
در رسالت پناهى مشاورت شدند واشمرا با گرفته آنچنان بعمل آوردند كه به بركت آن عالم
بنور دين اسلام منور گرديد ودنيا را باغ وبهار گردانيد وبر اصول رفضه وخيالات شان
هرگاه مشاوره با اهل نفاق بود مشاورت مذكور زياده تر موجب نفاق وشقاق وعصمت
خلافت شد كه در راه ارتدا دگرفتند معاذ الله پس قصه مصلحت لقا وكشيد كما لا يخفى حالا باقى
نماند از كلامش بحج كردن ايا تيكه در كمال مذمت اهل نفاق وارد شد وتشنيع مفسرين
وبر كس كه براه رفض قدم نهاده واثرا بر وسائى مهاجرين والانصار از راه نفاق رائج ساخته
ودر تدميم اين امست حقيق كما عرفت از در مثالب براءده كما فى الصحابة والنجار وغير ها ليس

مناسب آنکه درین باب نیز از نظر اجمالی دریغ ندارم قوله وایضا می تواند که وجه آن باشد الخ این وجه
تا آخر قول شیخ المعلمین که بعد ازین تفاصیل وجعل آنحضرت را امر بمشوره ایشان نموده دلالت
بران دارد که سوره توبه که اکثر این آیات دران است قبل سوره آل عمران باشد که آیت مشوره
دران نازل گشته وفساد ان نحو از کتب ایشان و تصریح وقبول قدوة المفسرین ایشان کالشمس
فی کبد السماء واضح است که سوره توبه تمامی در مدینه منوره نازل شده مگر بقول بعض خاتمه آن که
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تا دو آیت بعض مکیت وزینهار دران دخلی ندارد ملی
نبود بلکه این سوره بقول بعضی از مفسران آخر ما نزل من القرآنست و مفسر مذکور هرگز این قول را رد
نکرده و از مطالعه تفسیر مجمع که رفضه آنرا تفسیر اهل بیت لقب داده اند بحدیث حضرت امام صادق نیز
عیان میشود که سوره توبه در مدینه بالآخر نزول اجلال یافته واگر باینهمه درین باب تردد
داری باید که بحفظ این دلیل همت برگماری که سوره توبه قطعا و یقینا بر ذکر غزوه تبوک شامل
است و اهل سیر و تواریخ نوشته اند و نیز از تصریحات ایشانست که در ماه رجب اتفاق سفر افتاد
و این غزوه را سه نام نهاده اند غزوة العسرة و ساعة العسرة و فاضحه زیرا که منافقین تخلف ورزیده
رسوا شدند و تبوک بتا فوقانیت و بای ابجد موضعی است در جهت شام چهارده منزل از مدینه طیبه از انجا
تا دمشق یازده منزلست و عسرت این غزوه را در جاهای دیگر یاد کرده ام و تازه اینکه میوه ها در
مدینه رسیده و زراعتها قریب درو گردیده بود و بر طبایع بشری این سفر بسیار شاق بود و زاد
و راحله بسیار قلیل و تعداد افواج کفار بیش از بیش و دشتی عظیم یعنی دشت شام در پیش
که تا چهل روز دران درختی بنظر نمی آمد و آب نیز نایاب مگر اندکی ثبات مسلمین را باید دید
که کسی از ایشان تخلف نکرد جز سه کس که توبه شان بجهت اخلاص بدرجه قبول فایز گردید
و کار منافقان بکمال فضیحت و ذلت انجامید و جمعیت لشکر شریف درین سفر سی هزار نشان
میدهند و بعضی هفتاد هزار و غالبا این شمار با همراه خوادیم و اتباع باشد و اول بدون آن
و برای تصدیق آن در مذهب شیعه مجلد می از بحار الانوار فاضل مجلسی و اسفار غزاوکه در
سیر شریف است کافی و وافی است الغرض چون در مذهب با رساله بدل القوة فی سنی
النبوة بتفحیص حال تبوک آخر غزوات حضرت در این سوره مذکور شد مدعای مفسرین
چنانچه باید بحصول انجامید که سوره آل عمران بالیقین بران مقدم است درین صورت پس
شیخ جی آنچه ارشاد نموده بودند درین وجه که بعد از تفصیل حال منافقین که در آیات
مذکور شده است حکم استشاره بحبیب خود فرموده اند ته و بالا و برهم و زیر هم شد
و نقل قول شیخ سعدی که مجتهد در تالیف خود آورده اند بر شیخ المعلمین منطبق است و

۵ اگر تو قرآن بدین نمط خوانی ❊ ببری رونق مسلمانی ❊ قطع نظر از تحریر شیخ و کلامش بسیر و تواریخ دانی
نیز به جناب بستان تحریر شد و جناب مجتهد الزمانی از وهم باطل اشتراک مید هند و الفتنتین را با حضرت امام حسین
بیچگانه لعینی و رشید البیانی چنین افاده می فرماید که نقض قطعی باشد به نزول آیت مشاوره
قبل از احد که در سال از هجرت ست و آن عبارت این است ولکن بمقتضای وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ
چون مشوره از صحابه فرموده اینها بر خلاف رای بدایت بیرای آنحضرت مشوره خروج داده
و بال معلوم شد باحادیث معتبره که کار عقلا مشاورت است و حضرت اعقل الناس بود باعتراف
این سفها نیز بالتفصیل چون انتقاد از کلیه در ذهن ناظرین راسخ شد اکنون در جزئیات بتفصیل
با اجمال قیل و قال می رود که دوم آنکه آنچه شیخ بحضرت رب العالمین در وحی یا الهام نسبت
کرده که بعضی از اصحاب منافقین اند و در صدد مدد کفار و در هدم بنیان ساعی بسیار الخ
خلاف واقع می نماید زیرا که صحابی کسی است که دلش معتقد باصول اسلامیه باشد و زبانش
بدان گواهی دهد و خاتمه او بر اسلام شود خلاسی من الاصحاب بمنافق ولا مرتد خیف که
که او با وجود نفاق امداد کفار نماید و دوستی حضرت ظاهر سازد و در باطن دشمن باشد
و اساس اسلام را بر اندازد چنانچه در ترجمه عبارت شیخ الکاملین حضرت رئیس المجتهدین
بیان فرموده اینقدر هست که مردم چون راه علم بباطن منافق ندارند و نفاق او هنوز بظهور نیامده
او را مسلمان و صحابی می توانند گفت رب العالمین دانای نهان و آشکار ایشان را چگونه اصحاب
تواند فرمود کما لایخفی بالجمله کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که خلفای راشدین الطیبین خاطر
اسلام نبودند یا آنکه راه ارتداد برگزیدند و او از روافض باشد یا نواصب و خوارج مطرود
و مردود است و کارش از سوفسطائیه در انکار بداهت برگذشته چون ایشان ائمه مومنین نه
باشند دیگر که بود که اساس دین و ملت را محکم گردانید و درین مقام در صولة حیدریه
علی المجوس القدریه بجهاد رازطی شده بسبب انجلیها که از آثار هجرت پیش آمده و بارها
گفتیم لتعرض نه کرده اتها بکردم بس در تقیه خرافات شیخ رئیس اهل خرابات نظر می کنم اما آنچه
شیخ جی فرموده اند که ذوات منافقین را بحضرت شناسیده بود پس در آن هم نظر است
زیرا که درهمین سوره این هم به حضرت حکم رفته وَلَا تُصَلِّ عَلَیْهِمْ وَلَا تَقُمْ عَلٰی قَبْرِهٖ
و ازین آیت پیداست که آنجناب آن قوم خانه خراب را چنانچه باید باعیان هم میشناخت
و حکم بدان بود که نماز بر جنازه منافقان نگزارد و بر قبر ایشان استاده دعا نکند پس اگر
اصحاب منافق میبودند حضرت چرا بر جنازه اصحاب می استاد و بر قبر ایشان دعا میفرمود تا
نهی لازم آمد معاذ الله و صاحب مجمع البیان زیر این آیات اقرار نموده که بعد ازین بر کسی جنازه

بجنازه هیچ منافقی نه ایستاده نه دعا فرموده هم چنین آیات دیگر مثلاً بار بار فرمود یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم نیز همین دلیلی بر آنست که گفتیم و از اینجاست که معتقد ایمان
رفضه در تفسیر این سوره هم اقرار بدان نموده که حضرت صلی الله علیه وسلم در روز جمعه منافقین را
بکمال ذلت و رسوائی از مسجد شریف بیرون گردانید و اجماع اهل اسلام بر آنست که کار اصحاب روز
بروز در ترقی بود لیغیظ بهم الکفار اینهمه را رفضه و برادران شان در قرآن مجید و حدیث شریف و اقوال آ
می بینند ولیکن دانه و دام خود را همی چینند اما آیت اولی پس حجة الهی در آن قائم است برین اقوام
هرسه کانه زیرا که برای منافقین و من اهل المدینة فرموده اند و التیان اهل مکه و صنادید شان بوده اند تا
امروز شیخ الغافلین ازین هم عجیب تر است که سبب وجود نفاق چه بوده و کجا رو داده در مکه هر که مسلمان
میشد کفار او را باجماع امت اذیتها میدادند پس نفاق بکفار که در مکه غالب بودند چگونه راه یابد
واین خود امریست هم عقلی و هم نقلی و از اینجاست که چون یکی از معتقد ایمان رفضه را پرسیدند که بیعت یا
ایمان شیخین در مکه شریفه بطیب خاطر بود و یا باکراه بمجرد شنیدنش نقد حواس در باخت که اگر با طیب خو
اول ایمان حقیقی برای شیخین بثبوت رسید و اگر ثباتی و اگر این خلاف بداهت است زیرا که
اکراه از جانب کفار بود و نه از حضرت سید ابرار پس بیچاره حدث کنان بگریخت گویند چون بدارالامارت
رسید که حضرت امام سرکبی در گهواره بود ولیکن او را فرمود بگو که ایمان شان بطیب خاطر بود
بامید خلافت و شهریاری که از شیخین و کاهنین شنیده بودند چنانچه همراه جواب در نقل قبل
ازین دیده یا شنیده باشی غرض اینست که در مکه معظمه صورت نفاق بوجود نیامد بلکه هرگاه
حضرت هجرت فرمود و حکم جهاد در رسید و غلبه دین اسلام روز افزون شد یهود مدینه که ریاست اهل
کتاب داشتند و ذلت خویش دیده راه مکر برکشادند و از در تقیه و نفاق در آمدند بسبب غلولی و این امور را
علما مثل صاحب منهاج وغیر او کتب خویش مبسوط گردانیدند که نوشتن عبارات شان موجب تطویلست و در زمان
خلفای راشدین نیز کلان ترین یهود ابن سبا در لباس اهل اسلام و رسم دیرینه را بحکم کتاب مختار و مجمع البحرین تازه کرد
وهم علی آثارهم یهرعون معهذا این آیت دالی بر هدایت ایمان است که رفضه تا امروز در جواب آن هیچ دقیقه
مساعی نامرعی نگذاشتند و بالاخر چنانچه مجمع البیان بر آن دلالت دارد گفتند که انصاف اینست
که بعد از سابقین و اولین مهاجرین و انصار که اهل ایمان و اخلاص بالغ الیشانند و حق تعالی برای ایشان جنات
خویش را آماده فرموده پس از منجا شان تبعیض باید دید و غالبا این بحث بنقض طعن الرماح مفصل قلمی شده
خیال نفاق سومی ایشان بدیهی البطلانست علاوه بر اینکه رفضه دعوی اینمعنی در هر کتاب فن که
رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینهمه را باعیانهم قبل از نزول سوره توبه بتهادر از شناخته در احادیث بسیار از حال
شان خبر داده بود و ابوبکر را بحکم ضرورت همراه گرفت تا کفار را براه غار دلالت بکند الی غیر ذلک لیس فی حق ایشان

اعمال بگویند صادق تر از قدر این است حق تعالی ارشاد نموده است سنعذبهم مرتین یعنی دو بار عذاب کرده شوند و بعد از مهلت
بعذاب الیم گرفتار کرده شوند مقتضای ما یستفی لا تعلمهم نحن نعلمهم نیز که در شان منافقین درین
سوره واقع است آنست که در دنیا عذاب ذلت و خواری ایشان را فرا گیرد در خلفای راشدین و مهاجرین
و انصار و تابعین اخبار شایستی و جاهی که در عالم دنیا یافته اند کسی ازان انکار نتواند کرد حتی که
مجوسیان ایران نیز والحمد لله اما آیت دوم که در آخر این سوره واقع است شیخ حجری رعایت تمیز
قرآن هم ملحوظ داشته که شاگرد رشید ایشان را در جواب مسایل طرابلسیه محبت بیدا اند پس ازین
ایت ظاهر است که عادت منافقین وقت نزول قرآن مجید تا زمان ایشان نیز بایت نرسد فرار بود
بطوریکه اهل ایمان ایشان را نه بینند لاجرم که فایده شیخ حجری در ذکران چیست بلکه القدر هم غنیمت
که در اول بخیال او در آورده بودند که ازان ثابت شد که حضرت ذوات ایشان را نمی شناخت پس بحکم مشورت
نمود تا معرفت حاصل شود حال آنکه بموالتش لوضوح انجامید که ایت مشوره مقدم است و این ایات
متاخر پس خیال شیخ طعام محض خیال خام است ع دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست ازین آیت
چه فایده اندیشیده و چگونه مفید برای حالی مشید گردیده شرحش باید کرد و نفره بایگی را باید گذاشت
بلی فایده این ایت برای اهل حق السنت که بذکران رفضه را مخنوق گردانند که اصحاب حضرت شب
و روز ملازم حضرت بودند در مدینه منوره وقت نزول آیات قرآنی گوش دل بران نهادند بخلاف منافقین
که چون میدیدند که کسی ایشان را نمی بیند میگریختند لاجرم حجت الهی درین مقام نیز بر رفضه قایم شد و اگر ضرری است
برای شیخ حجری و امثال اوست که در روایات ایشان موجود است که ارکان ایشان حضرت را
محتضر گذاشتند بلکه از مدینه گریختند و بعد از مراجعت گردیدند و بلا میانه اصحاب و اهل بیت بر انگیختند
و این روایت را محدثین ایشان آورده اند و صاحب گوهر مراد تحقیق لا بهی نمودن ایشان وقت سانحه
وفات شریف بدین تقریب آورده که اجماع کجا شد که ایشان داخل نبودند هر که خواهد بدان رجوع
نماید پس عدم ذکران اولی بود ولیکن شیخ حجری زینهار باین حال نمی پردازد و حالش مثل
غریق است که حواس گم کرده درین لجه با دست و پا میزند دخل دادن ایشان در مهمات حروب
و مجاهدات سراسر برای انتظام امور مذکور و برای حضرت مضر که بر راز شریف واقف شوند و مجالس
با مانت مقرون نماند و یکبار خبر رسانند که امر در محفل مقدس چنان قرار یافته و انها تدارک
نمایند و ازینجاست که حضرات معصومین برای القوم که استشاره ازانها نمایند چنین فرموده که
خدا ترس باشند و عبارتش در کتاب خصال مروی از حضرت امام جعفر اینست وشاور فی امرک
الذین یخشون الله و صاحب صافی نیز این حدیث را ذکر کرده بخلاف منافقین که چون در مدینه
رونق اسلام شروع شد لباس مکر و فریب بر خویشتن راست کردند و برای فتنه گری کلمه اسلام بر زبان

آورده‌اند که واز خلق می‌ترسیدند و اگر خوف خدائی داشتند مصدر قرارت چرا میشدند وقسمهای دروغ
چرا میخوردند حاشا که مهاجرین وانصار امت حقیقی حضرت سید ابرار که صاحب مشوره بودند مصداق و
ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم باشند خصوصا حضرات خلفای راشدین و دیگر مهاجرین را ز زوار و همکاسه
سید المرسلین که حضرت امام صادق مداح شان باشد و ابو جعفر اول و ثالث در کافی و تهذیب بطرق
چند بطمطراق تمام روایت کنند و زاید بر همه آنکه حق تعالی مهاجرین وانصار را و هم تابعین ایشان را
درین سوره یاد فرموده رضوان خویش که اکبر نعم الهی برای شان است ثابت میفرماید و اگر بغور تنقیح
المنافقین و ما جوین اوپی بمقصود نمی برند باید که بصافی تفسیر این آیت را ملاحظه نمایند که معنی آن
اینست محصلا در عبارت سلیس فارسی که چون سوره از قرآن مجید فرود می‌آید منافقان بجهت انکار از
چشمک میزنند می‌خندند یا بالغیظ و غضب می‌آیند که عیوب ما را آشکار میکنند و باخود ها میگویند از اهل
اسلام کسی شما را می‌بیند اگر برخیزیم که صبر نداریم بر سماع آن و تدبیر خروج می‌نمایند پس اگر کسی
ندید برخاستند و اگر کسی دید تاب جلوس نداشتند باز متفرق شدند تا از رسوائی باز مانند
حق تعالی صرف کرد قلوب شان را از ایمان پس باول منتقض می‌خیزند و آبروی خود می‌ریزند اینست
حال منافقین بود و بنده میگویم که بخلاف اصحاب در این امور چنانچه از تفاسیر فریقین واضح شده کما عرفت
اما آیت سوم پس حاصلش غیر ازین چیست که قسمهای دروغ میخورند برای خوشنا بود و اگر شما راضی شوند
بسبب آنکه حال قلوب نداند خدا چگونه راضی شود از آن مردم که از حدود شرعی برگشته‌اند یعنی چون خدا
ازینجا بیزار باشد رضای شما چه بکار آمد بعد ازین فرمود که الاعراب اشد کفرا ونفاقا و اجماع فریقین
بر آنست که مهاجرین وانصار که صاحب استشاره حضرت بودند نه قوم عرب بودند نه اهل بادیه قسی القلوب
داشتند و صحبت نبی را ندیدند الی غیر ذلک و حال اصحاب ممدوح از آیت اهتدوا و مصاف بتفسیر التائبون
العابدون الآیه بتفسیر جعفریه سابقا معلوم شد که آن خلفای راشدین اند که بنیاد سلطنت
نغار نگونسار از کسری و قیصر کنده بودند کما مر مشروحا فی اول هذا المجلد و بر ظاهر است که آیت که بر مصدر را
بحرف شرط کما اشرنا الیه پس بر صدور مهم دلالت ندارد و حاشا که ایشان بعد از علم بنفاق راضی شوند
فکیف که چون بر فاروق اعظم حال نفاق بعضی در حق آنحضرت معلوم شد در همان ساعت گردنش زد
و خدا و رسولش مستحسن داشتند و مرتبه او را بلند گردانیدند بقصه رفضهم ایانا لا در حقیقت بجواب
که حضرات خلفا بر گردانند و حق تعالی در کلام مقدس خویش و در بر مقام رفضه یهود دست راستی منافقین
رسوائی گرداند قاتلین منافقین و مرتدین را ایشان منافق میگردانند قاتلهم الله انی یوفکون اما آیت
چهارم پس ترجمه آن کفایت میکند و برای تسجیل المنافقین وبال و نکال دنیا و آخرت می افزاید
زیرا که حاصلش نیز بخوردن قسمهای دروغ میرسد و بخصوص که ایشان را در زمره مومنین وانمو

سید المرسلین داخل اند و حال آنکه باسلام و دین کاری ندارند و اینکه میگویند از راه تقیه است چنانچه ام
منافی صاف عیان میشود و ازین آیت اینهم عیان شد که در اصحاب حضرت منافقین و کافرین بودند
زیرا که فرمودی اصحاب یعنی اینها قسم میخورند که از جملهٔ شما هستند حالانکه از جملهٔ شما نیستند شما خلوص
ایمان دارید و اینها خوشامد و تقیه می نمایند و الحمد لله که درینجا بهتر به ثبوت میرسد که رفضه بر طور پیشوایان
خود که منافقین باشند میروند و اتباع اقدام شان می نمایند و هرگاه با ایشان را نصیحت میکنیم که بنیاد
تقیه مذهب و دین شما است که منافقین سابقین ایجاد میکردند بکمال غیظ و غضب در می آیند و کاش که رفضه
برخود قصر میکردند انهم نشد بلکه ائمه دین و اسلام را که گاهی خوشامد و تقیه نکردند و در انواع مصائب
و بلاها افتادند بر نفوس خبیثه خود قیاس کردند بلکه از انهم در گذشتند که دین و ملت را متغیر ساختند و هم
یکی را برنگ دیگر نمیفهمند و دیده و دانسته اختراق در امت انداختند و بران افتخار و شکر بجا آوردند
کما فی الکافی ان الله عزیز ذو انتقام و حق تعالی در کتاب مستطاب حال شان بیان کرد که بعضی تعلیم کردند
که شما ایمان آرید بآن پیغمبر در آغاز روز و بالآخر انکار کنید و بگوئید اوصاف رسالت و علامتی در او
نیافتیم پس از دین او برگردیدیم شاید که مسلمانان رجوع کنند ازین دین و عمل بسیاری از شنیعه
بوده است ایادیما من مکاییدهم و آیت کریمه اینست وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي
أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و حال راستی اصحاب کرام خود از کتب رفضه شمائل
ایشان پیدا است چنانچه در علل الشرائع دیده باشی که چون شیخین مکرمین در باره فدک خواستند که جناب
سیدهٔ غباریکه دارند از خاطر شریف دور گردانند و علی مرتضی شفیع شد و ایشان را نزد حضرت فاطمه برد
و آنجناب از ایشان ارشاد نبوی ص پرسید که بیان کنند که لو دنینی من آذیها چگونه بعد و راید بینن که
هرچند نزد شیعه مضرت شدید بایشان و الست بهمان عنوان روایت کردند که شنیده بودند و نه حرفی
کاستند نه افزودند و نیز استاد کلینی در تفسیر خود آورده که چون ام ایمن برای شهادت هبه فدک
آمد گفت که تا ابوبکر را در تصدیق حضرت فاطمه علیها السلام گواهی ندهم پس حدیث مناقب خود ذکر کرد و گفت از حضرت شنیده ام
بایشان الوقت هم از راستی دست بر نداشتند و هرچه بود آنرا بکشاده پیشانی بیان فرمودند و از
تجار هم همین صدق و راستی صدیق بر می آید چون حضرت سلمان فارسی امری را با دلشان داد و
تجدید نمود قبول کرد و به سخن دیگران گوش نه نهاد و گفت بلی از من آن امر صادر شد و برمن نمی برم
الغرض سه راستی موجب رضای خدا است پس ندیدم که کم شد از ره راست و این از ان قبیل است
که رفضه از جناب مرتضوی در نهج البلاغة می آرند که علامت ایمان آنست که هر جا که دروغ سرا مفید
باشد تو راستی اختیار کنی و لیکن هوای مذهب و دین ایشان که دین جناب امیر را تا مدت الحیات
به تقیه دروغ آلوده دانند و آنجناب پیرامون مضمون حدیث نگردانند و سخنین را منع آن بیان کنند

وشب در فور در تبری از ایشان بسر می نمایند پس بعد از امور عامی ایشان لایق آن نماند که مناظره
کرده راه دینی بایشان نموده شود بلی مقصود آنست که عوام سنیان هرگاه این مطالب زبانی اهل استعداد
بشنوند در عقاید خویش قوی شوند و در این مقام آنچه فردوسی گفته حقیقت اینست که در ما هی یا غت معتقد
و از آغاز تا انجام بر طایفه خاصه رفضه نقیره و قطمیره منطبق گشته ◦ اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت
نهی زیر طاوس باغ بهشت ؛ الی آخر ما قال اما آیت پنجم که شیخ حی بسیاری از آیات ذمایم را از این سوره
گذاشته بسوره منافقین که بنام پیشوایان ایشان موسوم گشته طفره کرده اند و نظام را گذاشته مذهب
نظام اختیار نموده اند پس خاتمه آن دال بر آنست که حق تعالی حبیب خود را از صحبت ایشان ترسانیده
و پرحذر گردانیده و دعا می بد و کمال مذمت نموده پس عقل چگونه تجویز نماید که حضرت این اشقیا
را در صحبت مشوره مهمات طلبید یعنی از ایشان رای جویند و ایشان را دانسته باشند که از علم و نظر بی بهره
اند چنانچه با نمعنی در صافی تصریح کرده و سقیفه کاشم را منطبق گردانیده این دو امر ضد یکدیگر بلکه با هم
هر دو نقیض اند و این امر از آیت کریمه خود ظاهر است وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وَلَا يَعْلَمُونَ
ایا صورتی دیگر برای ادراک حال ایشان بود مگر همین که همراه اصحاب نشینند بلکه منفردین باشند
و این را اطفال خورد سال میدانند ولیکن پیغمبر ما نیز از آنهم محروم بودند و از مواعظ تلفیه پیر و بقالی
هم از ذوالفقار عیانست که ع از دشمن خانگی حذر باید کرد ؛ و خود از تقریرات شیعه چنانکه اخبار
سقیفه را جمع کرده اند و از تقریرات قاضی شیعه تراش نیز واضح است که مردم را خیال انمعنی راسخ شد
که ایشان مقرب حضرت و محل مشاوره اند هر چه کرده اند راه صواب خواهد بود اما آیت ششم و هفتم پس
اینها خود علامات نفاق اند بایستی بملاحظه آن از ایشان حذر فرمودن و احتراز نمودن و درینجا غلطی
از فقیر صادر شد که مقصود شیخ حی تا بینت بلکه جمع کردن منافقین بود برای مشوره پس هر چند این امور
در کسی فراهم شود لایق صحبت شریف بلکه عیبه اسرار خواهد بود پس محدثین شیعه کلهم اجمعین مجانین شده اند
که در کتب خویش مثل بحار و حیات القلوب خطبه اخیر حضرت در سفارش انصار آورده اند که این عیبه اسرار
و محل مشاورت من اند احسان کنید بمحسنین ایشان و تجاوز نمائید از بدان طرفه آنکه چون حال خوارج را از جناب
بشاه ولایت پرسیدند که ایشان کافر اند انجناب فرمودند که از کفر دور تر میر شدند پرسیدند مگر منافق
خواهند بود فرمودند که ایشان لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا و خوارج ذکر خدا مینمایند بکرة و اصیلا پس توان
فهمید که منافقین بلا ریب بد تر اند از خوارج بکفرین حضرت علی مرتضی و عین رجس اند لا جرم مقام تحیر است
که کفار نجس اعیانند نه نجس العین باشند سبب آنکه لفظ نجس در حق ایشان آمده و لفظ رجس که عین نجاست را گویند
در باب منافقین وارد است و انهم علیه زین تاکید انهم رجس ایشان را طلب حضرت محل مشوره باشند و حال
شان معلوم شد که منفر بودند و حی [illegible] چنانچه قرآن مجید بیان ناطق است در سوره مذکوره یعنی توبه

لائق آن نباشند که در مشورہ طلبیدہ شوند معاذ اللہ عادہ و از ینجا ہم یافتہ باشی کہ اہل صفین چون
جسارت بقول خوارج نکردہ اند باید کہ کار شان بخطاء و اشتباہ کشند ورنہ لازم آمد مقتضای انحصار
و امثالش کہ در مجمع بحفی ہم موجود ہست انقلاب امر عظیم کہ تکفیر من مخلی باشند و او شان کافر مجاہر و
حضرت عقیل رالعیاذ از ین جہہ حی باید گفت کہ ناموش برادر شان بودہ اند و امید حسن خاتمہ مبید اشتند
چنانچہ در کتاب مذکور است اما آیت ہشتم کہ بعد از فاصلہ یکدو سطر آوردن ذلت الا یلیس دران تحریفی است
ظاہر بجای در نوشت و لو شیئا می باید چنانچہ لا ریبا و لیکن حقیقت اینست کہ این شکایت بلی اختیار صادر
شدہ و از باب اعلاء ہمین است زیرا کہ شیخ نجدی و مقلدینش را با قرآن مجید چہ کار تا در وقوع غلط ملاحظہ
بالیشان متوجہ باشند و قبل از ین بعضی از امور موید انمعنی نوشتہ ام کہ حضرت صلی اللہ علیہ و سلم
ایشانرا بد و اتہم می شناخت فکیف کہ عادلی و منصف نزد مجتہدین در شرح نہج البلاغت بر باد
من آن ابیات را آوردہ و این کتاب از خانہ مجتہد نزد من بتوسط احباب فقیر رسیدہ بود و اکنون ذر
تحریر انمقام موجود نیست معہذا از ولتعرفنہم توان یافت کہ حضرت ایشان را می شناخت
در فلتات نسائے و ایضا خود آیت ما قبل أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ
أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ دلیل بر انست کہ چون حق تعالی احقاد را از منافقین ظاہر نمود حضرت
بلکہ مومنین ہم شناختند کہ ایشان اہل نفاق اند و نیز معرفت حضرت از ولتعرفنہم فی لحن القول
صاف ظاہر است و امیقدار قبل ازین بوضوح انجامید کہ حکم استشارہ بعد از سورہ توبہ است و تعلیم علامات
و سورہ توبہ در آخر نازل گشتہ و سورہ محمد صلی اللہ علیہ و سلم نیز مدنی است و قبل از سورہ توبہ فرود
آمدہ کما تبیین من البیان لیس اعتراض سابق برین استدلال ہم وارد ہست کہ بعد ازین معرفتہا
حکم مشاورت طلب شان برای این امر نازل فرمود و در صحبت شان مضرتہای بسیار بود و فایدہ
متوہم و انہم ظاہر کہ چون آنہا از صولت و دبدبہ حضرت و اصحاب کرام می ترسید و تقیہ میکنند لیس رعایت تقیہ
البتہ ناگزیر بلکہ از ذاتیات شان لیس خلاف آن چگونہ صادر باشد بلکہ خرق عادت توان گفت و انمعنی علمای
امامیہ خصوصا شیخ الشیوخ و رئیس المجتہدین بوجوہ بسیار خوشتر میدانند حاجت شرح و بسط نیست خود در ہمقام
امری موجود بیاد آمد و آن انیست کہ جناب امیر افتخار بدان میکردند کہ چار قول من مطابق وحی
افتادہ از انجملہ انکہ المرء مخبوء تحت لسانہ فاذا الکلم ظہر حق تعالی مطابق آن فرمود و لتعرفنہم فی لحن
القول و از کلمات علمای شیعہ بر اصول شان واضح میشود کہ این آیت کریمہ نص دران ہست
بلکہ لحن را بہ بغض جناب مرتضوی نیز تعبیر کردہ اند از انجملہ روایت ابو سعید خدری کہ صاحب
مجمع البیان ہم آوردہ و بر باد من در صافی ہم منقول است و از انجملہ روایت جابر انصاری کہ انہم برین
تفسیر دلالت دارد کہ مراد از آن عداوت آنجناب است یعنی در زمان حضرت سرور دو جہان اطفال را

می آزمودند انکه محب آنجناب بخودی شناختیم که رشد ندارد و لفظ رشد را بعضی بران حمل کرده اند که اورا
از طیب ولادت بهره نیست و نطفه حرام است و بدین تقدیر آنچه لازم می آید عموماً لایق ذکر نیست و خود معلوم
است که اهل قرابت در دودمان اهل بیت نسبت کرده بحضرات امیه چها کرده اند و نتیجه ان بکجای رسد
حتی که این عار و ننگ بحضرات امیه میباشد معاذ الله و آنچه باقی است یعنی سه امر دیگر که در افتخار جناب امیر المؤمنین
تفضیلیین در امالی شیخ المشائخ است چون این کتاب در لکهنو نویسانیدم وقت تصحیح و مقابله استیعاب النثر
نمودم عیان شد که بعضی ازان هم از اختلاف خالی نیست چنانچه نمونه ان دانستی و از ینجا روشن شد
که مطابقت رای فاروقی با وحی الهی بدون تصحیح باضعاف ان میرسد و رفضه بران میخندند و ستمظریفیها
دران نمیکنند و بجهه قصر را سحر طویل میگردانند ولیکن صاحب انصاف و فکر میدانند که اینهمه هرزه درائی رفضه از جهت
عصبیت و عناد و حسد دلی او است دربارهٔ اهلبیت و اصحاب بلکه از کتب ایشان چنانچه القاب راشدین
یعنی صدیق و فاروق و ذی النورین در صدر اول ثابت است کما مر فی الملحق مطابقت بیرا و نیز با وحی
در خبرهای بسیار بدرجه ثبوت میرسد پس لقب مطابقت اورا با وحی و کتاب انکار کردن شیعه نمی رسید
وما دربارهٔ جناب امیر ع هم آمنا و صدقنا میگوئیم ولیکن درین خصوص فاروق رضی از اقران خویش قصبات
سبق در ربوده بود هم بیرامر که مقصود اصلی این بابست و ان اینکه علمای شیعه مثل کاشی در صافی از النضر
بن مالک درینمقام آورده اند که بعد از نزول این آیت راز منافقین بر ملا افتاد هیچ منافقی نماند که اورا
نمی شناختند پس حضرت صلی الله علیه وسلم که اعقل و اذکی و اعرف باعتراف شیخ جی از همه بود ایشان را
بالاولی می شناخت پس مشوره منافقین را سبب معرفت شان گردانیدن رایگان و تحصیل حاصل
شد و بعد از تسلیم نیز لایق آن نماند که بر زبان شیخ حارثی رود و جهته انرا کافی برای رد تقریر صاحب تحفه
قدس سره العزیز دانند فانظروا یا اولی النهی الی هولاء النوکی الحاصل از تقریر شیخ نجدی نقل ترجمه مجتهد الزلالی چنان ثبت شد
که در مشوره مهمات جهاد و امثال آن منافقین را که اوصاف شان از کتاب الله و احکام شان از قرآن مجید
عیان شده حضرت هیچ میفرمود هرگاه ایشان در صحبت شریف متفق میشدند یعنی گلهای متفرقه گلدسته
میگردید و مجلس شریف بوجود ایشان زیب و زینت می یافت با وصفیکه میانهٔ حضرت و ایشان حذر تام
بود حذر و احتراز ما لا کلام در مهمات سخن میرفت و مشاورت بوقوع می آمد ولیکن ظهور از کلام شیخ نجدی
علیه ما علیه معلوم نشد که ارکان اربعه یا ثلثه امامیه در زمرهٔ صحابه انتظام و انسلاک می یافتند یا بگروه
منافقین معاذ الله یا انکه چون رئیس ایشان مدت العمر لباس کفر بودند و ارکان مذکور مقلدین شان
می پرداختند بحکم انکه سـ۵ ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون پیر رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
رسول خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را بسنت مذکور تکلیف حضور نمیداد که خارج از مبحث اند
لو منصفی که استیعاب کتب رفضه نماید و بسیر خرابات مغان پردازد و حقیقت حال شیخ جی ملاحظه سازد

لسه در خرابات مغان نیست چو او شیدائی ❊ خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی ❊ یا ازین سبب ایشانرا دخیل نمیکرد و داخل مشورت که هرگاه با رئیس ارکان استشاره نمود او هرچه گفت مشتمل جلب مصالح و دفع مفاسد بود کما اشرنا الیه سابقا ولیکن حضرت در محبت احب ازواج مطهرات و خواهرین خویش نه آنچنان مشغول بود که گوش بران تواند نهادلیس رسالت را بر اصول بیهود گیها گنجایش و علاجش غیر از استعفا چه باشد کما فی الصافی وغیره من تالیفات المجلسی قوله تا آنکه بسخنان بیهوده غرض الود که از ایشان ظاهر شود بر باطن ایشان اطلاع یابد زیرا که مکنون ضمیر هر یک از ناصح خیر اندیش و منافق جفا کیش از تقریر و بیان و فلتات لسان او ظاهر میشود و چون خدا تعالی مشورت الجماعت را طریق معرفت حال ایشان نمود و مشورت ایشان در اشارای بدر ناشی از ناشی از نبیهای الود بود لاجرم در مقام کشف اسرار و هتک استار ایشان نمود و جهت تنبیه آنحضرت سرزنش ایشان کرده فرمود مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ الی آخر ما فی حکایة المفید و ترجمه المستفید بو البشر انک العجب و ما ادریک ما العجب که حضرت رسول مقبول استشاره از منافقین باعتراف شیخ جی برای آن میکردند که مکاید شان پی برند و عمل بران نکنند حال آنکه حضرت بگفته شان بر اخذ فدیه از اسارای بدر کار بست یعنی هر یکی از ایشان بحکم حضرت فدا داده رها شد طرفه تر آنکه چون واقعه احد بعد از ان پیش آمد و آنها بحضرت گفتند که کارزار در مدینه باید از مدینه بر آمدن و جنگیدن باز حضرت بر رای شان عمل نمود و شد آنچه شد پس طور هدایت و نتیجه آن منقلب گردید هرکس را از رفضه باید بر تقریر شیخ نجدی و بر ترجمه و اختیار مجتهد الزمانی نقد جان نثار کردن و گفتن لسه ای شیخ اگر جان طلبی جان بخشم ❊ ور جان چه عزیز است بگو آن بخشم ❊ و هرگاه تفسیر قمی که بزعم شان تفسیر اهلبیت است رجوع کنی خواهی دانست که اخذ فدا و رها کردن قیدیان بحکم آنحضرت بود و عقل هم دال بر السنت و تجویز نتواند کرد که بدون صدور حکم شریف چنین کرده باشند فکیف که آنها باعتراف رفضه تقیه میکردند کما عرفت و القاطعت بعد از اطالت کلام زیر آیت کریمه وَمَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ الا بتوسل نصر و عقیبه و شفاعت انصار در حق لقیه چنین است که فَأَطْلَقَ بِهِمْ أَيِ الْأَنْصَارُ أَنْ يَأْخُذُوا الْفِدَاءَ وَيُطْلِقُوهُمْ وازینجا صریح معلوم شد که این امر بعید و بحکم شریف بود اگرچه بدین شرط باشد که اینده همین قدر اصحاب شهید شوند پس عمل بر نهان بود آنچه منافقین معاذ الله حضرت را راه می نمودند سبحان الله حال حضرت بر اصول اهل فضول چنین است که حضرت پیروی منافقین کنند با وجود جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ حال خلیفه بلا فصل و قتیکه خلافت یافتند این بود که در نهج البلاغة منقول است

وحاصلش اینست که من اختیاری ندارم اینہ ردم مرا مغلوب کردند یعنی اہل بلوی بر عثمان بر من غالب شدند
ومن مغلوب ایشانم وایشان مالک من مملوک ایشان ہستم پس بر طور ایشان ابتدای اظہار قبایح
وفضائح مذہب این بداندیشان توان خواند که وزیر چنین شہریار چنان ؛ جہان چون
نگیرد قرار چنان ؛ این نمونہای لوازم رفض است که ہر جا آنچہ مناسب می باشد بقدر ضرورت
گفتہ می شود چنانچہ باشنای تقریر پی می بری واگر مجتہد در جوابش قلم بدست گیرد چنانچہ در مثل
اہل ہند مشہور است که چون مخنث را عار و ننگ محیط گیرد و شمشیر بدست گرفتہ برای جنگ بر مخیزد
خواہی دانست که اگر زندگی باقی است آنچہ بر آغاز و انجام اصول قوم لازم گشتہ ہر محلی را مفصل گوئم
ورنہ احباب و تلامذہ خود را وصیت کنم که دقیقہ ازان بجہت لحوق آنشد ضرورت باقی نگذارید وہر چہ برایم
شما میگذارم از مباحثیکہ ہنوز اکثرش در پردہ است برای الزام بیدرگیان رفضہ از مجتہدین ومتکلمین ایشان
ہمہ در مناظرہ وجدل وجدال ایشان صرف کنید و در ینمقام آنچہ پیشوای مفسرین قوم یعنی طبرسی بعد نزول
آیات قصہ بدر گفتہ اگر بعضیہا طاقت استماع آن نداری قلیلی ازان بشنو که چیست پس زیر این آیت
کریمہ ما کان النبی که شیخ در آخر کلام خویش آورده می نویسد که جایز نیست پیغمبر را ونہ عہدی از خدا
بسوی او رفتہ که مشرکین را مفید کند تا خدا اگیر از ایشان یا احسان نہد برانہا تا مبالغہ کرده باشد در قتل
انہا از برای آنکہ مشرکین عبرت گیرند واز دست درازی وعدوان باز باشند که این قتال اول است پس باشد
پس باید که بخوبی انتقام ظلم وعدوان از ایشان بستاند این خطاب حضرت پیغمبر بود واکنون باصحاب متوجہ
میشود که راغب میشوند باخذ فدا در قتال اول که ہنوز مشرکین چنانچہ باید کشتہ نشدند وخدا میخواہد ثواب
اخروی را برای شما وخدا غالب است وغلبہ انصار خویش را میخواہد وحکیم است که ہیچ فعلی از افعالش
خالی از حکمت نمی باشد اگر نہ حکم سابق گشتی که عذاب نمیفرماید بر قومی تا بیان نکند البتہ تا بشما
می رسید عذاب بزرگ ونیز مراد انست که خدا فرموده تا نبی در ایشان باشد معذب نشوند پس بخورید از
آنچہ غنیمت گرفتند از اموال مشرکین در حالیکہ حلال وپاک است واز خدا بترسید وخلاصہ قصہ آنکہ در جنگ بدر ہفتاد و
باختلاف روایات از رؤسای قریش کشتہ شدند وہفتاد کس اسیر گشتند واز مسلمانان چہار دہ کس شہادت رسیدند
وحضرت چون بر کفار کذشت وحال مجبوسی شان دید خوابش نبرد واصحاب پرسیدند فرمود نالہ عباس مرا پریشان کرد
تا از وقید وبند را بر داشتند با خدا وان مشورہ فرمود وارشاد کرد فدیہ بگیرید وشہید شوند اصحاب بقدر ان واگر
خواہید قتل بکنید واصحاب خصوصاً انصار بر فدا راضی شدند بعد ازین آیت مذکورہ نازل شد وفدیہ بکثیر ہزار درہم تا
چہار ہزار درہم روایت آمدہ که نزد حضرت اخذ فدا کراہیت داشت ودرین اشارہ شد معاذ وعمر قتال ایشان عرض کردند یعنی ایشان فرا اخراج
کردند از وطن پیشوایان کفر اند وعمر انیہم گفت اقارب مرا بمن بدہ تا قتل کنم واقارب علی را بعلی وابوبکر عرض کرد که
فدیہ بگیر تا اصحاب قوی شوند وشاید که ایشان بعد ازین مسلمان شوند حضرت درین واقعہ خبر مود

که اگر عذاب آمدی غیر از عمر و سعد بن معاذ از شما کسی نجات نمی یافت و امام باقر ع فرمود که فدای جمیل
او فدیه بود و پدر او فدیه چهل مثقال بکرد فدای آنحضرت عباس ع که صد اوقیه بود و بیست از دگر فدیه دو عقیل بسر کرد
بار حضرت فرمود این غنیمت بود و فدا باید داد از طرف خود و او ولد او و برادرزاده خود یعنی نوفل و عقیل در باب عباس شکایت حضرت
کرد و من هیچ نیست فرمود دیگر فراموش کردی زری که بام الفضل دادی که اگر تو علیه گشته شود تو برا و فرزندان
را بکار آید گفت ای فرزند برادر ترا که خبر داد گفت خداوند عالم پس عباس مسلمان شد و گفت کسی
برین امر واقف نبود مگر خدای عزوجل ازین بیان معلوم شد که حضرت مشوره صدیق حکم نمود تا خدا
اطلاق فدیه یان و مدارج اصحاب خصوص صحابه و درباره فاروق و سعد بن معاذ چنان فرمود که دانستی و تسنیم
معلوم نشد که محل مشوره اجله اصحاب بودند و قبل ازین مذکور شد که بعد از ترقی اسلام منافقین لعنهم الله
شروع کردند و از کافی و تهذیب و جامع الاصول رفضه و کتب دیگر که نهایتی ندارد مراتب عالیه مهاجرین
و انصار بجائی معین گشت که کسی استیعاب آن نتواند کرد و نمونه آن در مقاله سادسه سمت گذارش یافت
لاف و گزاف مجتهد رسید اهل اعتساف و یافه درای این قوم انصاف ریزه ریزه گشته و هم انچه
فرزند مومن جالیسه بافته و تافته هرگاه حال این آیت و شان نزولش از تفاسیر معتبره قوم نشان
دادم اکنون بر دو پر فتوح شیخ نجدی خطاب باید کرد که بیان کن که مقصود تو ازین
تقریر چیست ظاهر ست که ثابت میکنی و شاورهم برای آن بود که مشوره فرماید با منافقین و رای
ایشان پذیرد حالانکه از آیت مقصد مذکور که در آخر تقریر گفتی معلوم شد که رای اجله اصحاب درخواستند
و بران حکم تشریف در دادند که حکم بجهیز بود و نیز ظاهر ست که اگر جمیع اقوال حضرات وحی باشد حاجت
مشوره چه باقی ماند کما مر مفصلا ای حق فراموش حاجت مشوره در همانست که وحی نیامده باشد الحمد لله
که از رد و قدح خیالات خام شیخ طغام نجدی که در عبارت خود ریخته بود و مجتهد با حتیاط تمام ترجمه آن نمود
فراغ یافتم اکنون حال لاف و گزاف مجتهد شروع میشود قوله علو مرتبه و رفعت شان آنحضرت
متفق علیه فریقین ست آه بالا دانستی که اتفاق و اجماع اهل حق بایں معنی آنجا نست که جمیع کتب ایشان
بران گواهی میدهد لکن اهل انصاف میگویند که رفضه بر آن کجا اتفاق کردند و بخطاب مجتهد تواند گفت
که آمدی و کی پیر شدی محال پیران قوم و شیخ سیده شیخ هرگاه چنین ست از دیگران چه حساب بردار که
پیر سر قدم سے لغزید بلکه در تقرر کلی تخبث التربی فرو میروند مجتهد را باید اول ورود اشکال را بر مذهب
اهلسنت بیان کردن باز شرح آن نمودن که امام رازی هر چه فواید شوری بیان کرده تا دیل آیت کریمه
است حالانکه اصل این مشاورت استخراج رای اصحاب بود و در ترتیب فوائد اختلاف ست و اکثر
غیر محصور و نیز بر ذمه مجتهد است ثابت کردن آنمعنی که بعد ازین نشانی از قول صاحب تحفه باقی نماند و هرگاه
تفصیل این مباحث گوش کردی نجاغط شیخ مسلوب الحواس و پریشان گوی مجتهد خناس واضح شد.

پس لامحاله هنوز قول صاحب تحفه که اگر جمیع اقوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی باشد امر بمشوره صحابه
که در آیت وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ وارد هست چه معنی داشت مانند کوه الوند برجای خود قائم است لیکن
شیخ نجدی متزلزل نشد تا بکوشش این کوچک ابدال کفر و چه رسد به بالقطع والیقین صلاحیت استدلال
واحتجاج روبروی اهل خصومت ولجاج دارد کما بینا و شرحنا والحمد لله علی ذلک **قوله** تفسیر کبیر فخر رازی
در تفسیر خود چند وجه الخ اقول ازین معلوم شد وقت نقل عبارت طعن الرماح که مجتهد چار وجه نقل کرده اگر امام فخر رازی [illegible]
می افزود برای ما چه نقصان و مضر بود و کاسه لیسان شیخ را چه مفید چنانچه بالا معلوم شد بحث درین بود که این
تواند یا نتواند که جمیع اقوال حضرت وحی باشد منزل من السماء باز حکم آید در قرآن المجید که مشاوره با صحاب خود بکن و این
از آن گفتیم که در ما قبل این آیت وارد گشته فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی از لغزش اصحاب بگذر و برای ایشان
استغفار بعمل آر و باتفاق فریقین استغفار برای منافقین درست نبود و نتیجه المفقود که مغفرت نیست قال الله تعالی
اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ پس معین شد که اصحاب کرام برای ضمیر وَشَاوِرْهُمْ و [illegible]
میانه اصحاب و منافقین هست و قبل ازین گذشت **قوله** از انجمله آنکه الخ از ترتیب این وجه عیانست
که مشاورت با اصحاب بود نه انچه شیخ نجدی گفته بود که مشاوره از جهت قرار یافت که حضرت مضرات
منافقین بداند پس ارتفاع مدارج منافقین لازم آمد و هو باطل قطعا پس معین شد امر مشورت به
اصحاب کرام و مراتب جلیله ایشان نزد خدای عزوجل و رسولش علیه الصلوة والسلام و هو یوید ما
یوید قول صاحب التحفه کما عرفت سابقا و لاحقا و از بیان طبرسی کاشی هویدا گشته که ایشان ازین امور
چیزی را رد نکردند خصوص صاحب مجمع البیان و در پی رد و قدح اینوجه نیفتادند و درین ورق معنی
آیت کریمه مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ الایة و متعلقاتش را از عبارت طبرسی مختصرا آوردیم اگر تمامش بینی از آن هم
واضح ست که جائیکه میداند که از مخالفین او خطای او صادر گشته تعرض بدان بلیغا بود و تمام نیز
بما خطه تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّٰهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ نیز بر آرد و قول مجبره برداشته بخلاف این امور که دم
وددی در نقص آن نداشته حتی که بکمال مدح فاروق عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نیز زاده قیل و قال
مینافته و نیز ازین وجه که اگر چنین نبودی اهانت اصحاب متحقق شدی عقلا بیرون نا که منافقین را درین امور
دخلی نمیدادند ورنه لازم آمدی عدم اهانت منافقین حالانکه حضرت اهانت آنها بجدی فرمود که حسب
وقت اجتماع مسلمین یعنی روز جمعه از مسجد شریف ایشان را اخراج نمود که ناظرین تفسیر طبرسی بخوبی بر وجوه میدانند
فتعین المطلوب و عدم دخل منافقین و متعلقات آن همه بدیهی بود و مقتضای عقل تبرعا هرجا
دلیل هم آوردم و مبرهن گردانیدم و هرچند رفته رفته بیان آیت کریمه وَشَاوِرْهُمْ بطول انجامید و من
شرمنده گشتم لیکن دو حرف مختصر بحدیث شیخ جی دیگر گفتنی ست که چون رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ایشان را اخراج کرد شاید در جماعتیکه بعد از ان پیش می آمد ایشان از دور یا نزدیک بار میطلبید

هرچه خواهی بگو اگر گوئی حاجتی نماند بعد اخراج و بعد ما حاصل شد گوئیم قبل ازین نیز گذشت که روایت ما در
جمیع کتب شیعه مذکور است که وقت تجهیز جیش اسامه مدعای شریف آن بود که منافقان را همراه او فرستد
وامیر را در مدینه نصب کند ایشان باز از کجا آمدند و در فدیه بر زعم ما و خود مستعفی شدند اکنون بعقب
تصور نصب و عداوت امیر معاذ الله پیدا آمد و لیس اگر فتن فا غفلی از آل عبا باز فکر خلافت و نسب
مرتضوی بود تا وفات لا حول و لا قوة الا بالله یقین است که روح شیخ جه که خاندان نشین جهنم بود اکنون در
سایه منافقین بدرک اسفل نار باشد و من یضلل الله فما له من هاد حیرت بر حیرت اینکه اسامه چه گناه کرده
که همراه او همه منافقان باشند یا بگریزند و اگر کشته شود همه قتل باز تسلط یابد و مار از اهل اسلام برآرد و الحمد لله
که خلفای راشدین مستلزم طور استشاره بودند در روایات فریقین در کتب هر فرقه تائید این معنی میکند پس
تمسک ایشان بالیسی گوارن و ایشان را مستلزم سنت سنیه حضرت خیر البریه صلی الله علیه وسلم اعتقاد کردن
ف چشم بد اندیش که برکنده باد عیب نماید هنرش در نظر قوم رفضه گویند که اینها در مسائل فقهیه
نیز جاهل بودند و مقصود ایشان از استشاره آن بود که علم از دیگران گیرند و حال مطاعن شان قبل
ازین معلوم شد که کسی بر طور متعرضین و طاعنین از معصوم و غیر معصوم اصحاب پاکدامن نمانده
بلکه کلام در انبیا علیهم السلام است حتی که نصب شان هم بر طور رفضه ثابت شده و بیان آن درین
اوراق آمده گذشت حالانکه ناصبی هم ملعون است و هم نجس العین زیاده برین چه میگوئیم و از تصنیف امام
رضا ع نیز ظاهر است که مسائل فرعیه را نیز از دیگران یافته اند در رتبه تحقیق در ذات عالیه نداشته در ینباب
چه گوئیم که قطع نظر از اوصاف اصحاب از امثال رواة امامیه علوم دینی اخذ فرمودند که لعنة الله علی زرارة
ولعن شیطان الطاق حرفی از آن خواهد بود و حال غلو رافضه در باره آنجناب نیز چنین است که علم
ما کان و یکون و عمود نوری مشتمل بر همه جزئیات و تسدید روح اعظم همراه خود در بر داشته اند
قال عارف الشیرازی شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
معلوم نیست که اخذ علوم دینی ازین دیگران که بقول فردوسی از آن دیگران مر مرا کار نیست
چگونه بوده است ایشان را بهتر از خویش یا برابر میدانستند معاذ الله یا کمتر اسی آخر ما نقل المستفید
عن المفید **قوله** از آنجمله است وجهی که از حسن و ابن عیینه نقل کرده الخ بدانکه آنچه صاحب
مجمع البیان نقل کرده و از آن معنی حصر بهار پیدا نیست چنانچه حاصل عبارتش را بالا یافته
و از اینجا که بر حافظ ذهن مجتهد اعتماد نتوان کرد للکثرة اغلاطه لا جرم حصری که در معنی آن آورده مقبول
نتواند شد سلمنا که لفظ انما در عبارت امام باشد ولیکن توجیهش چنان توان کرد که نزد امام لفظ انما
نص در معنی حصر نیست و این بحث در نهایة العقول موجود است و سید و بعضی مجتهد فانی در عماد الاسلام
ورود در آن گفتگو کرده و این بحث نیز بطول می انجامد پس تطویل مناسب ندانم الغرض

نزد این مفسرین چنانست انچه درکتب خویش نوشته وعلمای ثقات نقل آن کرده اند نزد اکابر
مفسرین همین قرار یافته بلکه نور اجماع بمقتضای تصریح مفسرین بر آن تافته کما اشرنا که بعد نزول
وحی در امرے هیچ حاجتی بمشوره نمی باشد بلکه جائز نیست و قبل از وحی در امور غیر معالم دینیه
در استشاره هیچ حاجتی نیست و هر یکی از مفسرین امری را بطور تمثیل در فوائد آن بیان کرده
حصر آنرا منظور نداشته اند امر الهی فواید بسیار دارد و مارا چه مجال که حصران نمائیم **قوله** و از انجمله است
اینکه آنجناب مامور بمشاورت برای آن بود الخ چون نفی استعداد و درینجا واقع است در امور
دینی حصول تواند بود و احتمالے باقی نمانده و مخالف اصول هر گز نشد بعد ازین انچه در بیان است
نص بر معنے ست که شوری زنهار از منافقین نمیکرد و مختص بود باصحاب و مقصود آنحضرت
هم باشد که بهر که رزانت رای او بیشتر باشد توقیر و اکرام او بیشتر بود و از کتب شیعه هم مثل معانی الخ
بظهور میرسد که مجلس صدیق و فاروق همین و بسیار حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام می بود و تعظیم
در فریاد توقیر ایشان و تقرب این خیر اندیشان و کمال محبت و قرب جمیع این عناصر اربعه زیاده
از همه اصحاب شکے نیست و انچه مجتهد بتقلید شیخ نجدی مقصود دارد زنهار از ان لازم نمی آید
و المدعے مطالب بالبینة و البرهان قس علے هذا انچه باقے ست کما لا یخفی **قوله** و این وجوه از
الخ منافاتے که باندعای مفید و مستفید دارد زیر انحو الشمس حال و لعقلا مبین گردید بنا انچه باز
بشنو که در ما قبل آیت مشوره این کلمات طیبات در قران مجید دارد است که فاعف عنهم و
استغفر لهم و شاورهم فی الامر پس قطع نظر ازینکه چون ضمیر بمنافقان بازگردد البته
استغفار خواهد بود و استغفار برای منافقان کجا درست ست که خود قران مجید بدان
ناطق ست ان تستغفر لهم سبعین مرة لن یغفر الله لهم یعنے اگر هفتاد بار برای ایشان
استغفار کنی و آمرزش خواهی هرگز خدا نخواهد بخشید ایشان را پس این ضمائر همه باصحاب راجع است
و هو المدعا و ایضا مقصود آن بود که خلاف منافقین بعمل آید در مواد مذکوره بطور شیعه پیروی
و موافقت بود و باوصفیکه قرآن مجید جابجا منع کرد از ان کما لا یخفے **قوله** و هرگاه آیت الخ باید
مفصل گفتن که مراد از محامل صحیحه چیست آیا انچه شیخ نجدی روبروے مشتاقین بعد از وعده
بیان و وجه اول افاده فرمودند و در وجه ثانی آیات مذمت منافقین پیشوایان خود را بیان
کردند یا مراد وجوه اربعه ست که امام در فوائد امر مشاوره آورده الغرض مجمل نباید گذاشت
ورنه فرومایگی لازم خواهد آمد و سعادتمندی او نسبت بپدرش نیز باقی نخواهد ماند الکتاب
وحی از آغاز معلوم شده و درینجا زنهار احتمال نزول وحی نمانده بهدایت و دلالت عقلی
حتی که اطفال هم نتوانند تجویز کردن که از وحی تعیین امری نشود و باز رجوع کنند بمشوره مردم

صاحب تحفه بالیقین مانند کوهی است لا بحر که القوا صعست و لا ینبلبه الغو اصعت قوله قول و فعل و تقریر هر امامی
حجت است الخ ازین بیان بلاغت تبیان عیان میشود که مذهب اهل سنت حق باشد زیرا که هزاران
کس از ایشان در خدمت تجوا امیه بدی از متاخرین اعنی حضرت سجاد امام زین العابدین و امام باقر العلوم
و امام بحق ناطق جعفر صادق مشرف میشدند و مثل ابو حنیفه باستفاده علوم دینیه مشغول و مصروف البته اوقات
این بزرگان ازین شقوق ثلثه خالی نبود و اگر تصنیف فقها و محدثین شیعه که شب و روز بران می نازند مثل
تالیفات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی که شهرتش مستغنی از توصیف و بیانست و حاجتی نیست که از تراجم
ایشان کتاب را بس ضخیم گردانم مثل لوامع صاحبقرانی بنگ بینی و فواید را از ان تخمینی بوضوح خواهید پیوست
که زیاده تر از شیعه اهل سنت زمین خدمت میبوسیدند و از بلاد دور دست برای استفاده میرسیدند
و این سخن از قبیل بداهت توان گفت زیرا که شیعه اگر در بدا استفاده باشند بسیار قلیل خواهند بود حتی که
در آن وقت بدلالت کافی کلینی انمقدار در بلاد نبودند که بتعداد بیست کس برسند و لایق آن باشند
که بمعیت امام در واقعات جنگ اختیار کنند و از دست ندهند پس نزد هر عاقل منصف بندرت و شذوذ اتصاف داشتند
و ظاهر است که چون فقهای سنه را حضرات امیه از صحبت خویش راندند و وظیفه لعنت برای رئیس شان
همی خواندند فما ظنک بغیره و هذا الحکم الکتاب المختار لعبید العزیز الکشی و امثاله انهم از لوامع ست تا بد
که تقیه امیه رتبه عموم داشت هم از سنیان بود و هم از شیعه و برین قدر چه موقوف که خود شیخ معلم
بن معلم ملکوت در غیبت امام ترکسی این مبحث با دله و براهین و بسط و تفصیل کما ینبغی نور دیده و احقر
العباد چنانچه باید از عماد الاسلام نقلا و جوابا فارغ گردیده و مجتهد الزمانی درین قول نص فرموده که
قول و فعل و تقریر امام هر امامی حجت است اگر تقیه نماید عین صواب و اگر ترک تقیه کند عین حکمت الخ چون
حال چنین است پس افعال ائمه اهل بیت که البته لباس تسنن در بر داشتند مگر روزی که شاید زد خیاط در قمیص
آورده نه یکی آنکه سپهر سوزنش در دو بر حضرت و آل امجاد خواهد بود و دیگری نبراهی و ایشان بیرون رایت
رفتند و هم را بر گزیدند هما لاانکه در قران مجید منع شدید است عین حق خواهد بود لاجرم مانند شیر عزیز بی غیرتم و
بالضروره حکم میکنیم که مذهب تسنن حق است و بالفرض اگر چیزی موید رفضه باستثناء النادر کالمعدوم مع
احتمال التقیه کما لایخفی پس باعتراف مجتهد مذهب سنیان حق و حجت شد بعد ازین دعوی حقیت
رفض و ما یتعلق به بلا دلیل است حتی ان الحق به کی مسموع فانهم لا یسمعهم و لا یشفی من جوع
بالجمله روز قیامت حجت ما پیش احکم الحاکمین قایم میشود که خدایا این بزرگان هر چه ما آموختند یا کردیم
و مذهبیکه ایشان دران بودند بر گزیدیم پس دست ما ست و گریبان پیر دهقانی و مجتهد متبع خطوات
شیطانی که نخ وقت جز شیطان الطلاق و زراره مفضل افاق کیست و خوابهاب پریشان بگرید
و ابو بصیر مشغر کلاب برسش نشان بخند و طرفه آنکه از کلامش معلوم شده که مجیبا از مذهب

شیعه اجنبی دارد حالانکه نظر بانچه مولی داقاسی او یعنی طبرسی قدوة المفسرین در تفسیر خود تحقیق
کرده ازان اجنبی بودن مجتهد ظاهر میشود زیرا که درین قول بعد از بیان آنچنی که تقیه ائمه و ترک
آن عین صواب و حکمت او میگوید که همین است حال انبیا و مفسر مذکور بلفظ انا نحو میکنیم تقیه را برای
امام و انهم منصب از نبوت هم نیست که ابو علی جبائی زیر آیت کریمه فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفته بود که
دلالت میکند بر بطلان قول امامیه که تقیه بر انبیا و ائمه جایز است او رد کرده و کلامش میگوید که امامیه
جایز ندارند تقیه را بر امام انتهی مختصرا محصلا پس انصاف باید کرد که مجیب اجنبی شد یا مجتهد پس
پیر دهقانی که از اصل الاصول خود اجنبی گشته تا به دیگران چه رسد اثر جهالت را بر اجنبیت افزوده از آنجه
قدر که در سر زلش واکتفا است بر قدر ضرورت در کتب مطبوعه غیر مطبوعه پیر دهقانی یاد
می آید که گفته که از آن بر می آید که تقیه در کلام انبیا متطرق نمیشود گفتیم پس سنا و تمیدید
او نیز زور افزون است کما لا یخفی قوله آیا نمی بینید که در مجرد احد آلخ مجتهد لی خبر در عین تقریر
دلیل خود الزام مجوّز را ست گفته اند ع اگر ناخدا جامه بر تن درد ناخدا کشتی آنجا که خواهد
برد بتفصیل اجمال آنکه از کلامش معلوم شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را ضرور بود بحکم آیت
کریمه وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ مشوره با اصحاب نمودن او و عاقل خواهد گفت چون قرار داد این باب عقلا و نقلا
باجماع عقلا و هم ببداهت عقلی چنان است که چون بادشاهی قاصد خود را فرماید که تو بفلان راه
برو هر چه فرمایم بجا آر پس او را برین تقدیر زینهار درست نیست براه دیگر رفتن بلکه بهمان راه
خاص باید گام بر داشتن که بادشاه آنرا خاص فرموده فکیف شاهنشاهی که همه جا فر و غایب
نزد او یکسان باشند و بر جمیع مصالح و مفاسد علمش محیط باشد پس بحال مخالفت و عدول
حکم خواهد بود اگر از راه دیگر برود و نیز برین تقدیر او را مشوره از زید و عمرو که من ازان راه روم
یا از راه دیگر و رای شما چیست مضحکه ایست که بالاتر از آن نزد عقلا متصور نتواند لیکن مجتهد لی بیشرم
پرده از چهره ظلمانی خویش بر انداخته هر چه خواهد گفته باشد کلا قد القیت جلباب الحیا فاصنع ما شئت
فلیدنکه درانوقت کآن قاصد را بسفر آن راه خاص شاهنشاه موصوف مامور کرده بود اینهم نفرموده
که با یاران خود مشوره کرده باش و اگر بالفرض اینهم فرموده باشد که در بعض امور مشوره با یاران
بکن و لیکن کجا عام و کجا خاص آیا قصه حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر ع در قرآن مجید نخوانده
که حضرت خضر ع با آنکه میدانست که قتل النفس زکیه که نه کسی را کشته و کبیره را ایذا داده کبیره ایست از کبائر و لیکن
چون حکم رسیده بود که در اثنای راه پسری را که چنان و چنین است بکش حضرت خضر ع در بجا آوردن آن
دریغ نفرمود و ازینجا گفته اند ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها و آیا حضرت ابراهیم ع
نمیدانست که اجنبی را ذبح حرام و گناه کبیره است پدر را ذبح پسری خاصه چو حضرت اسمعیل ع چگونه روا تواند

لیکن چون فرمان الٰهی متحقق شد و تخصیص بعد از آن هیچ تغییری و تقاعدی در اخراج آن نفرمود
بخلاف جناب سید الشهدا که اصول طایفه ببرزده در راه چه کوششها فرمود که از اتباع صحیفه خود دست
خود را نگاه فرماید چنانچه عنقریب می آید والعجب که مجتهد در باره جناب امام حسین خواهد گفت که هرگاه امر خاص
قرار شد بلا خلاف عمومات نمیفرمایند و عنقریب خواهی دانست که در باره جناب امام حسین معذرتی که نهاده و ز بنیاد بر
اصول موضوعه رافضه دلیل نتواند شد زیرا که دلیل وقتی قایم می شود که معارضش یافته نشود والی تحریر که
چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی ما اطراف آنکه خود گفته که سیر معتبر آنچه ذکر کرده دلالت دارد و از
جمله تقریر او انیست که چون حضرت سلاح بر تن مبارک راست فرمود و از خانه هدایت کاشانه بیرون آمد
این مزاج شناسان بد اندیشان فهمیدند که آنجناب ملول است پس معذرت نهادند و خواستند که قتال در
مدینه طیبه باشد و آنچه که حضرت فرمود نمیدانستند و درین باب نقصانی بایشان عاید نیست جناب
امیر با آن احاطه علوم نواقص و ضعف را احاطه نفرموده بود و عمر مبارکش قریب سی سال رسیده بود و حال
اصحاب چنین بود در مزاج شناسی بلی فاروق بسبب آنکه روزی مشغولی داشت بقرائت نسخه
تورات ندانست تغیر چهره مبارک را و صدیق رضی الله عنه منع کرد او و چون سر برداشت باز ماند و رضینا بالله
ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا نخواهد پس این اطلاعات خود بمشاورت حضرت دانستند که اگر وحی بودی
زینهار مشوره نفرمودی و چون رای خود در اظهار ساخت و رای ما را می خواهد اگر ظاهر نکنیم نوعی از
خیانت خواهد بود و هر چه در دل داشتند بی کلفت گفتند و از اظهار آن دریغ نکردند چنانچه معمول اهل اسلام است
القصه بعد از دانستن وحی کسی را از اصحاب چه مجال که گفتگو کند کان الطیر علی رؤسهم در روایات در تقریر
شان ایشان بوده است و مجال نداشتند مگر در غیر وحی قصه بریره کنیز ام المؤمنین که بالاتفاق کردیم مگر از یاد
رفته که گفت یا رسول الله اگر بوسه می فرمائی و شفاعت شوهر می نمائی سر بر آستانم ورنه چون ام المؤمنین
مرا آزاد کرده اختیار دارم و بودن خود ترا و مصلحت ندانم قوله لاحرکما ذکر فی السیر المعتبرة الخ اقول
لا نسلم که در سیر معتبره چنین وارد شده باشد و غالب انیست که اگر مجتهد کیاده میدید مجمل نمیگذاشت
بلکه بجمال لن ترانی و خوش بیانی ناحقی نوشت و عبارت را نقل نمود و لاف ترنی و کاو کاو
این ذهن از شور و شغب زاغ و زغن میگذشت سبحانک عقل چگونه تجویز نماید که حضرت با وصف
حکم الهی بقتال در مدینه رای اصحاب را استخراج فرموده هو خلاف الاجماع کما ذکر نقلا عن الکتب
المعتبرة و باز چه ممکن که بعد از مشوره اصحاب حکم وحی را معاذ الله رد فرماید که از اول شنیع تر و چون مجتهد
غفلت شعار تیره روزگار بدان قائل است با آنکه جمیع اقوال حضرت وحی می باشد و آنجناب مأمور بود
بقتال در شهر مدینه و حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود و اکنون حکم بکفر و ارتداد و فاروق را
در طعن قرطاس چگونه جائز باشد الی غیر ذلک من امثاله الغرض چون مجتهد دعوی آن نموده که آنچه

گفته است مطابق سیر معتمده است مناسب اهلسنت که کتاب حلبی که باعتراف علمای فیض آباد و لکهنؤ
در نقض اقوال فاضل مازندرانی از سیر معتمده است حال آغاز جنگ احد باید شنید میگوید که برگشتیم بروایت علی
بن ابراهیم یعنی استاد کلینی ثقة الاسلام که حضرت اصحاب خود را جمع نمود و ایشانرا خبر داد که حق تعالی مرا
خبر داده که قریش جمعیت کرده اند و اراده مدینه دارند و ترتیب نمود ایشان را بر جهاد پس عبد الله بن
ابی و جماعتی از صحابه گفتند یا رسول الله از مدینه بیرون نرویم و در کوچهای مدینه با ایشان جنگ بکنیم مردان
ضعیف و زنان و غلامان و کنیزان در دهان کوچها اگر بیایند و از بامها سنگ بر ایشان بیندازند از همه اتفاق کنیم
بر دفع ایشان بدرستیکه هرگز گروهی بر سر مدینه نیامدند که بر ما ظفر یابند در وقتیکه ما در قلعها و خانه خود
بوده ایم و هرگاه از مدینه برای جنگ بیرون نرفتیم مگر دشمن بر ما غالب شد و گویند که حضرت باین رای مائل بود
پس سعد بن معاذ و غیر او از قبیله اوس برخاستند و گفتند یا رسول الله در وقتیکه ما مشرک بودیم و بت
می پرستیدیم کسی از عرب در ما طمع نکرد چگونه الحال در ما طمع میکنند و حال آنکه مسلمانیم و تو در میان مائی
البته از مدینه بیرون میرویم با ایشان جنگ میکنیم پس هر که از ما کشته میشود شهید خواهد بود و هر که نجات
یابد ثواب جهاد خواهد داشت پس حضرت رسول سخن ایشان قبول کرد و بیرون رفت با گروهی از
اصحاب خود که موضعی برای جنگ تعیین نماید چنانچه حقتعالی فرموده است وَاِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِکَ
تُبَوِّءُ الْمُؤْمِنِیْنَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که بامداد بیرون رفتی
از اهل خود میساختی و مهیا میکردی برای مومنان جاهای ایستادن برای کارزار و خدا شنوا است گفتار شما
و دانا است بنیتهای شما الخ رسیدم برآنکه گویند که حضرت مائل بود بقتال در مدینه آن خود اشعار دارد بتضعیف حدیث
راوی و وقتیکه خبر داد از اخبار خدای عزوجل جبرائیل که مرا مامور نموده اند باقامت مدینه تا کسی دیگر خلاف آن بگفتی
دیدی حال سیر معتمده و اصول رفضه را و با اینهمه مخبط چه گفت که اول حکم الهی برای عدم خروج از مدینه بود
الی آخر التقریر و اینمعنی را گوارا نکرد که جهت خلاف حکم الهی بجا آورد و معاذ الله بمشوره اصحاب
که حال شان بر اصول شیعه معلوم است عمل فرمود و مقام صف آرای بیرون مدینه قرار داد نزد ما
زنهار حکم الهی در اقامت مدینه نازل نگشته از روایات صحیحه **قوله** چه ظاهر است الخ این ظاهر
هنوز مخفی است زیرا که ما اینجا مجتهد الزمان بهیچ دلیلی ثابت نکرده که اول حکم الهی برای عدم خروج از
مدینه بود و آیا وحی متلو علی الامامیه متواتر ابا عیان و در کدام کتاب علمای محققین نوشته اند و بعد از تنبیه
حضرت را در انحکم مشوره با اصحاب چگونه درست بوده و بعد از مصلحت شدن این امر خاص نزول اجلال نمود
یا آنجناب از سابق میدانست که بعد از مسلح گردیدن اظهار حرب نباید کشودن امری را این
تفصیل باید کرد و فرمایش را بحکم پیغمبر خود در صدوارم و غیر آن باید گذاشت ورنه سعادتمندی هم برای
مجتهد الزمان روز افزون خواهد بود کما اشرنا **قوله** و میزید آنچه گفته شد الخ **اقول** در تبه تائید بعد از

شبهی نمیباشد هنوز از ان تغافل کردن و در پی بیان مویدات گردیدن مغلطه دیگر است که از مجتهد الزمان
بعمل در آمد خدای عز و جل حواس سلیم عطا فرماید تا مجتهد چیزی بنویسد که درین معرکه بکار آید **قوله**
چنانچه جناب محمد بن یعقوب کلینی در کافی روایت کرده الخ **اقول** چون از اصول فریقین واضح است
که وصیت بمعنی امامت تعلق ندارد دیگر بر حال پس شکی نیست که جناب امیر از اهلبیت معین باشد اکنون
حاجت باین سوال چه خواهد بود که بر داده بنام حضرت وضع کردند که آنجناب از جبرئیل ع پرسید که ای جبرئیل
کدام اهل بیت من حالانکه رفضه هزار جا التصریح کرده اند بحصر اهلبیت در دوازده امام و هم خلافت بلا فصل
آنجناب و تفریع امامت دیگران بران چنانکه از احادیث کلینی و غیره او بر می آید در خاتمه منتهی الکلام اشارتاً
بران رفته و مفصلاً در صولهٔ حیدریه و غیره بحث آن گذشته و اینمعنی که وقت نزول آیت تطهیر چنانچه باید
طی شده یعنی حضرت اهلبیت خود را بزعم رافضه در آل عبا حصر فرموده و ازین سوال مذهب تشیع باطل شد
که این سوال حضرت صریح است در آنکه اهلبیت غیر ایشان نیز بوده اند تا جناب نجیب الله و ذریتش از ایشان
باشند چنانچه بمقتضای لفظ منهم ثبت قول اهل السنة و بطل قول الرافضة و اگر معنی چنین قرار دهند
که مقصود حضرت تعیین عددی ازین خرد و بزرگ یعنی جناب مرتضوی و امامین بود که یکی را معین
بکن و معنی نجیب الله منهم و ذریته چنین باشد که همه مراد اند پس آن احادیث کجا خواهد رفت که آنرا رفضه
بطمطراق و شد و مد وضع نموده اند که حضرت هر کس را تا مهدی غازی نام می برد متواتر و نزول کتاب
موعود برای شان بے سهو و نسیان میدانست کما هو مبسوط فی الاصول و هرگاه این امر مقرر بود بنصوص صریحه
حضرت حتی که اهل کتاب در سن آن میدانند و یعرفونه کما یعرفون ابناءهم پس چگونه درینوقت بر حضرت
مشتبه و ملتبس گردید خصوصاً که این کتاب موعود باشد از جانب رب العالمین در معراج برای جناب امیر و ذریت طاهره
مذکوره که ایشان مصداق آیت تطهیر اند اکنون عذری نیست مگر آنکه برای تفهیم دیگران بود و چنانچه مجتهد جاییکه مفروغ یافته
درین کتاب گفته که این امر از ان قبیل است ع که ای بتو میگویم دیوار تو هم بشنو تا بدانند که جبرئیل جناب مرتضی را
نجیب الله نام نهاد وارث علوم نبوت گردانیده وقت عطای کتاب مختوم بمهر ابرد من حضرت ابراهیم از
حضرت و وارث گشتن حضرت امیر الی غیر ذلک گوییم اگر مراد از دیگران اصحاب یا اقارب
حضرت باشند پس ایشان در چه حساب که خلوت محض بود حتی که جناب سیده را هم تشریف
نبوده بود چنانچه حدیث دیگر ازین باب نص برین معنی موجود که حضرت جبرئیل ع چنان اهتمام کرده بود که
کسی درین خلوت غیر از جناب نجیب الله باقی نماند پس غیر ایشان را چگونه گنجایش باشد تا اقارب باشند یا
با اصحاب و انشاء الله تعالی عنقریب بیان آن می آید و بر کسی را معلوم میشود که بر عدم جواز دعوای اول
دلیل است که از درین اوراق لفظی بغیر مسکنم زیاده برین نیست که سوفسطائی این امت مضمون
آنرا که هر چند اهل خلاف بدم کعبه نمایند نشا دخل نرسیده دعوی تکمیل این را و تنقیه امانت نام نهند چون غیری را

دخلی نبود در آن عادت احتمال تفهیم دیگران سوال حضرت و سنی نبودن اجرام جبل حضرتها برا اصول شیعه از
معنی اهلبیت و مصداق آن هویدا شد معاذ الله من ذلک ثم لعلهم یقولون علی الله کما لا یخفی مع هذا علمای شیعه
دقیقه ای فروع همه را معین نموده کار خود دگرگون گردانیده و رسائل نوشته و همه کس اصلاح آن که شنیده موجود و هم در رساله
تحفه اذکر اطلاق لفظ اهلبیت بر واحد درست نیست پس میباید که آن جماعتی باشد که این نجیب الله در
دریشان یازده امام بر اصول شیعه بعضی ازان جماعت شود. این صورت نمی بندد مگر وقتی که دیگران
گروهی باشند تا ایشان از انها خاص کرده شوند و ازینجاست که امتحان عالی که بر کمال ذکاوت و فطانت
او میتازند علمای شیعه را تخطیه نموده یعنی این غرض که پیش نهاده شده است بر نمی آید مگر وقتی که جماعتی
دیگر نیز اهلبیت باشند و آل عبا از آنها چیده شوند پس شیعیان که جابجا گفتند که غیر ایشان کسی از اهلبیت
حضرت نبود غلط اند و راقم گوید که البته باید که بحکم این آیت همه معصوم باشند زیرا که در قرآن المجید بعد لفظ اهلبیت
حکم تطهیر واقع است و عقل تجویز نمیکند که اگر بمعنی دختر و داماد و دلواسگی باشد چنین است و بمعنی زوجیت
و عمیت و اخوت حکم تطهیر نخواهد بود و بار در تطهیر درجات را معین گردانند برای هر نوع و هر صنف افراد بلکه فراج
شخصی را هم بر دهی کار آرند و گویند که برای علاقه زوج کیفیت و کمیت تطهیر منهو و مصداق اتفاقا اینقدر است و برای
عمیت اینقدار الی غیر ذلک و هر فرد مندرج کنند معلوم نیست که برای جناب امیر ع که از آغاز اسلام تا وقت
شهادت اظهار کفر و ارتداد و ابطال ایمان و اخلاص مطمح نظر داشت چه قدر قرار یابد مثل خردل یا جو یا کوه الوند
و مقتضای عمیت چه خواهد بود که تا دم واپسین حضرت جمانعت و حسد از و صد ورمی یافت که تا عقبیه
نفاقا الی یوم یلقونه کما سنعرفه منوجه غرض که هر جا غلو و تعصبات را دخل ساخته دین قویم را از تحریفات
و تغیرات بمزاج معجون ابلیس خبث الی یدرسانیده هر جا غلو بوده در انضمام گردانیده و بتقریری دیگر تقریب مدعا ادا
توان کرد شاید که مجتهد چنانچه باید بفهم آن رسد و از اختلاجی که پیش نیاید مدعا در دلش بخوبی رسوخ
یابد که اذا تکرر تقرر و آن اینکه سوال حضرت ای اهل بیتی یا جبرئیل چنانکه دانستی از صورتی چند خالی نیست
یکی آنکه ای جبرئیل من نه انم اهلبیت خود را پس علاقه این کس کیستند و این بدیهی البطلان است چنانچه گذشت
دوم نیز گویا قلب موضوع است یعنی بالسنه فرمود که ای برادرم جبرئیل من اهلبیت خود را فی الجمله میدانم نجیب الله
کیست که نه در قرآن المجید دیدم نه در حدیث قدسی و پر ظاهر است که در جواهر الحدیث علمای شیعه احادیث
قدسی را جمع کرده اند و هم در کتب دیگر لیکن این لفظ بنظر نیامده بلی بجا برای الیه بمعنی فضیلت و برگزیدگی
مذکور است پس بدون اثبات شهرت آن در آن زمان چنانچه برای لفظ امیرالمومنین مدعی میباشند البته
سوال حضرت ازان ضرور بود و الحاصل انچه انسان سوال بایستی کرد ازان سوال اعراض نمودند و آنچه پرسیدنی نبود
ازان سوال نمودند که هم در قرآن المجید است جابجا و در احادیث چندانست که نهایتی ندارد و در روایات
فریقین سوم آنکه اهلبیت من بسیار اند آل عبا و عباس و اولادش و دیگر بنی اعمام را معین بکن البته

آن بود زیرا که عنقریب از اصول بل فصول خواهی دانست که بخاطر شریف بود که اگر عم بزرگش قبول ننماید
دیگری را از بنیاد عهده وصایت هرگز عطا نماید پس جبرئیل فرمود که حضرت نجیب الله در تشبیل نیز
تنها متعهد امر ایشان مراد اند پس از بسم الله حدیث مذهب شیع باطل شد علی لسان الرفضه و ثابت شد
قول اهلسنت زیرا که در تنقیص بسیاری اهلبیت آن داشتند که رفضه منکر اند و الحمد لله سوم آنکه اهلبیت
من که امامت و وصایت بایشان تعلق دارد فی الحال سه کس اند مراد از نجبا کیست جبرئیل فرمود
همه مراد آند و هم متاخرین از ذریت نجیب الله و این سوال قریب سوال اول است که حالش معلوم کرد
به پهلو با ستحاله نیز زیرا که بیانش را احادیث ائمه که ماخذان علم شیعه است در ابواب بحار الانوار و کتاب
من لا یحضره الفقیه و کتب طوسی و طبرسی متکفل است که حضرت چنانچه باید یقینا و قطعا ائمه را شناخته است
هم ترتیب را که اول آنحضرت نجیب الله است و آخر آن مهدی آخر الزمان کیفیت امامت هر کس و آغاز و انجام
حال و عدد این کتاب در شب معراج و تخصیص اسامی مقدسه ائمه و در اجزای این کتاب این مباحث
را اگر یافتی که بدین تفصیل در کتب کلامیه ندیده باشی پس بخیالم اگر تفصیل مری باقیست احوال
حضرت عباس است از تنگ حوصلگی و حسد و عداوتش با جناب مرتضوی نزد کاسه لیسان عبد الله بن
سبا و هی لیس آنرا از کتب معتمده رفضه بتقریب روایت به بسط می آرم که باقر مجلسی در حیات القلوب
نوشته است و سوم آنکه تعلق بمرض و وفات شریف دارد و مبنی بیان که حضرت تندرست بود و قتیکه خبر وفات
از حضرت جبرئیل شنید و مهاجرین و انصار بحکم حضرت مسلح گشته حاضر شدند پس فرمود که خدا را یاد
کنید و لے مشوره برامت من که رحم نماید پس پنجم فرمای است و پیران را بزرگ شمارید و حال ایشان را تعظیم
نمائید و از حال ایشان و بسر حد کفار چندان مقیم گردانید لشکر اسلام را که نسل ایشان منقطع شود
باقر مجلسی که شمر جبابره مذهب خود مثل کلینی و ابن بابویه و حارثی و طوسی و غیر ایشان را نام برده
که ایشان سندها معتبر از امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صلوات الله علیهم روایت
کرده چون هنگام وفات رسول خدا رسید و بیماری آنحضرت سنگین شد حضرت امیر المومنین و عباس را
طلب... خانه پر بود از اصحاب آنحضرت از مهاجران و انصار و سر مبارک خود را در دامن امیر المومنین گذاشت
و عباس پیش روی حضرت ایستاده بود و بطرف ردای خود مگس را از روی آنحضرت دور میکرد پس آنحضرت
خطاب فرمود ای عباس ای عم پیغمبر قبول کن وصیت مرا در اهل من و در زنان من و بگیر میراث مرا و ادا کن
دینهای مرا العل آوردن ذمه مرا بری کن ان عباس گفت یا رسول الله من مرد پیر عیال دارم و تو از
سخن و دست تر از ابر بهاری بخشنده تری مال من وفا نمیکند بوعدهای تو و به بخششهای تو این را
از مرد بوی کسیکه طاقتش از من بیشتر باشد و حضرت سه مرتبه این سخن را اعاده کرد و در هر مرتبه او همین
جواب بلین لعد طلسم غدیر هنوز وصیت امور خانگی ناتمام بود کسی را که خلیفه بلا فصل باشد حاکم

همه امور شما پس طلسم مذکور باطل گردید حضرت فرمود میراث خود را بکسی بهم که قبول کند آنرا چنانچه حق قبول
کرده است و سزاوار آن باشد و چنانچه تو جواب گفتی جواب نگوید پس با حضرت امیر المؤمنین خطاب کرده فرمود
که یا علی تو بگیر میراث مرا مخصوص تست و کسی را در آن نزاعی نیست و قبول کن وصیت مرا و بعمل آور و دین و وعدهای
مرا ادا کن و قرضهای مرا یا علی خلیفه من باش در اهل من و تبلیغ رسالت من بعد از من بمردم بکن پس حضرت
امیر المؤمنین فرمود که چون نظر کردم و سر مبارک حضرت را دیدم که در دامن او از عرض میلرزد و بیتاب شدم
و آب از دیدهای من بر روی مبارکش ریخت و دلم طپیدن گرفت و نتوانستم جواب آنحضرت گفت پس بار دیگر آن
سخن را اعاده فرمود و باز گریه در گلوی من گره شد با نهایت دشواری بصدای ضعیفی گفتم که بلی یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمود مرا بنشان آنحضرت را نشاندم و پشت مبارکش را بر سینه خود چسبانیدم
پس گفت یا علی توئی برادر در دنیا و آخرت و وصی و خلیفه من در اهل و امت من تا انجام انبیت کلها
مجلسی آورده و اکنون از جهت تطویل مجمل میگوییم که بلال را فرمود تا خود و زره و رایت شریف که نامش
عقاب بود و ذو الفقار و عمامه و برد و ابرقه و عصای کوچک چوب مشقی نعلین شریف و دو پیراهن
شب معراج و روز احد و کلاه سفر و عید و هر روزه و دو اشتر شهباء و دلدل و دو ناقه عضباء و صهباء
و جناح و حیدرم و یعفور را از کوشش با همه را حاضر گردانید جناب امیر بحکم شریعت قابض شد و همه را بخانه برد
حضرت دید و انگشتر خود را در دست حق پرست او کرد و بصدای بلند فرمود که علی وصی و خلیفه من است در اهل
و امت من وای مسلمانان حسد مکنید پس فرمود ای عباس برخیز از جای علی عباس گفت مرد پیری را
برمیخیزانی و طفلی را بجای او مینشانی حضرت سه مرتبه این سخن را فرمود و همچنین جواب گفت پس
عباس غضبناک برخاست و حضرت امیر در جای او نشست الی آخر الافترا انتهی بعبارت مجلسی بود
یعنی مخالفت و عداوت حضرت عباس با جناب سرور دو جهان و آنچه در خلافت فاروق داد و وکالت
و کفالت بنکاح او با جناب کلثوم بعمل آوردند گفتنی و شنیدنی نیست سبحان الله شرم نمی آید این علما را
که ذرا ابلیس در اضلال خلائق زیاده تر کوشیدند که آنچه برای حضرت عباس محقق گردانیدند از آثار تکامل
را دیست با غیظ و غضبش بر حضرت رسالت پس مرتبه او برابر اصول ابن شیاطین از فاروق هم در گذشت
که او قطعا و یقینا نگفته بود که حسبکم ای حسبنا کتاب الله و آنهم بخطاب کسانیکه میخواستند که حضرت را
در آنوقت حرکت دهند و بنویسانند حالانکه مشقت عظیم بود و ایا رفقه ندیدند که حضرت طلبید حضرت علی
و عباس را و نتوانستند عرض کرد که حاضر شدیم چونکه شدت مرض را دانسته بودند پس در قیامت است و
اهل حق ست دگر بیان این مطرود دین و اعتقاد رفقا نمونه ایست از مطاعن حضرت عباس ذریه در
اصول رفقه نمبر چهار گوییم آنچه دیده ام لیکن در بعضی از تالیفات بالحق ... شده و زرست حرفی
از آن ایراد کردم سبحان الله با عصمت پیغمبر و ذریه و درجه صحابیت و امانت و آنهم بظلم یک بار نادر

ادراک واستنباط وهم شیر و ... خصائص دیگر که در رساله منفرد درج توان گنجانید یا نوبت امامت بجای [illegible] سید
امیر بدین درکافرین را بار بار عنایت میکردند بالاخر یا الشرح فراخ و مشتمل شد که اگر قلیلی از سیم و زر در تصرف
عباس می‌بود که تعداد شش در بعض مقام کردم حضرت عباس یاد می بود بسا وانسته امور [illegible]
از فروع تا اصول بر مخالفت ظاهر و باطن است دیگر هیچ خواه انبیاء و رسل باشند خواه حضرت نجیب الله
صاحب هدایت سبیل ... بجای خود کرده روزگاری در این لسبر بردیم گر نباید بگوش قوم یهود
لعنت الله سجال بهر عمر دو و بدانکه شنیدی آغاز حدیث کلینی است رسیدم بر عبارت مابعد که حضرت جبرئیل در
فوائد کتاب مختوم بیان فرمود تا وارث شوند حضرت نجیب الله از تو علم نبوت را چنانچه وارث شد حضرت
ابراهیم آن را و میراث او برای جناب مرتضی و ذریت گشت که از پشت او ست انجاب اتمام خاص نیز از
ضبط و احصا بیرون است مگر بالاختصار چیزی از آن باید شنید که اگر مراد از علم نبوت علوم دینیه و احکام شرعیه
است پس چون آنجناب را قاضی یمن گردانید و حکم سفر داد ندو او عذر نمود پیامبر رسول الله صلعم فضیلت حقوق
را نمیدانم و به جاست تشریف نوبت بدان رسید که اقضاکم علی در حق او درود یافت در قصه بدان استدلال
کردند که چون قاضی را جامعیت علوم دینی می باید پس از بحیثیت کمال جامعیت جمیع علوم ثبوت انجامید
معذلک در اصول شیعه که مناقب آنجناب منضبط کردند بتواتر رسیده که در بیان آیتی چند از قرآن مجید
حضرت امیر بار بار معتاد و هشتاد شتر را بار ده نمود و جمیع معانی قرآن المجید را محیط گشته بود و بر هر لفظ قرآن تصریفا
با فاده حضرات ائمه معصومین هفتاد هزار معانی وار دلیس تبحر آنجناب چگونه برین کتاب علوم مذکوره موقوف باشد
و اگر علوم لدنیه اراده کنند یعنی علوم باطنیه که مبطن تعلق دارد پس درین صورت که دیگران بتعلم این علوم مثل سلمان
فارسی باب الله گشتند و بالیقین بدرجه اعلی رسیدند چنانچه پدر مجلسی در رساله تصوف نوشته و لقب باب الله شدند
البته جناب امیر اگر بطین شوند معاذ الله تنگی حوصله و تنگ ظرفی لازم آید و با اعتقاد بان داریم سقاؤ چون
ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها لاجرم متعین شد اکثریت علوم باطنی
اضلاع ابطن مشریف به تحقیق شیخ المشائخ صدوق الکواذب که مراد از اکثریت آن علوم قبل
از نزول کتاب مختوم به پیمانه دراز منتفع کرده چنانچه از روایات بحار هم این قبلیت عیان است اکنون
گنجایش کجا ست معذا لازم آمد که هنوز بکمال علم نرسیده بود و قصه عطای این کتاب بعکس آن حجم آنجم
و تخصیص هر صحیفه بنام هر امام خاص ظاهر و دال بر آنست که جناب امیر مطلع بود بر صحیفه خود
و از مضامین صحف دیگر چیزی نداشت بلکه هر یکی از ائمه اطلاع حاصل نمود بانچه در
صحیفه دیگر بود و بعث و رنه حکم فک خاتم خاص هر امام معنی نداشت و قرار داد در قصه مستغنا
اصول شان اینست که جناب امیر همه را امید انست و جمیع ائمه متاخرین میراث علومیکه رسیدند
از آن جناب و از خرمن آن عطای قباب فیض مآب خوشه چین گشتند معذا آنجناب را علوم

حاصل بود که اگر حرفش هزار هزار ابواب علوم گشاده شد انهم مقتضی آنست که گنجایشے نماند التقه
دروغ زنان را برا صول موضوعه شان باوجود اختصار وایجاز تازیانه شان رسانیدم وازهر طرف
طریق برروی شان سد دیگر دانیدم واگر معنے چنان قرار دهند که نجیب الله از تو میراث برد
علم نبوت را چنانچه حضرت ابراهیم ع میراث برد از سابقین گوئیم پس نزبان هم باید گفتن که حضرت
مرتضی ع بهتر بود از حضرت زیرا که حضرت خلیل بعد تمنا در شیعت علے داخل گشته بود و تصدیق آن در
کتاب بواسطه حضرت جبرئیل که سخن در کلامش میرود نازل شد وَاِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَاِبْرَاهِيمَ
اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ چنانچه قصه آن در کتب اخبار نقل کرده اند و مخفے هم در مجمع البحرین
اورده و شیعے را معنی تابع گرفته پس ثابت شد بحکم آیت سابقه اتباع حضرت با براهیم خلیل
داو شیعه و تابع حضرت امیر شد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ تابع التابع تابع بعد ازین در تشبیه نظر باید نمود
حضرت ابراهیم ع بکمال دلیل و برهان میراث حضرت یافته بود کما هو الظاهر حالانکه خود در کافی
از حضرت ائمه مروی است که حضرت سلیمان میراث علوم یافت از پدر بزرگوار خویش یعنی حضرت
داؤد و رسول خدا صلی الله علیه و علیهم میراث آن از حضرت سلیمان یافته و چون حضرت ابراهیم
بر حضرت سلیمان مقدم بود پس باید گفت که مورث المورث مورث حالیا کدام یکے را ازین
احادیث اعتقاد باید کرد و لهذا انصاف باید داد و کج فهمی را باید گذاشت وایضا در قرآن مجید
موجود است بخطاب شریف که اتباع ملت حنیفے بایار نمود چنانچه فرموده اند ثُمَّ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ
اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پر ظاهر است که این مستلزم تقدم است فالامر هکذا فکیف
نیست حال افادات حضرت معصومین و جناب روح الامین در افاضه وحی حضرت رب العالمین
بر اصول متشیعین علاوه احتمالات دیگر بر اصول شیعه بسیار است و یکی از دیگری بدتر نزد عقلای هر دیار
نمونه اش آنکه چنانچه ابراهیم وارث حضرت گشته بود تا بحدیکه میراث و فیض او به نجیب الله و ائمه
رسید بواسطه او که میراثه لعلی آه الکنون که این کتاب مید سے اوراو بلذا اسلے المهدی
وارث تو خواهد شد نجیب الله و ذریت بلا واسطه لیکن فیض حضرت بلا واسطه تا بیست سال
نبوت رایگان میرود گوئیم آن فیض فراسلے بود که اعتبارش کجا ماند بعد نزول کتاب
مختوم که بر هفوات شیعه قطعا معمول به است اگر فیض سابق برو رفته باشد باز اگر گوئی
که مشکلات مرتضوے حل نشد مگر بعد از رجعت حضرت پس از وفات بار بینا کافی الکافی
پس این کتاب جدید هم رفت و گذشت گوئیم که حضرت در بیماری و گریه و زاری
اهلبیت کجا فرصت تعلیم یافت بلے بعد تعلق دنیا و حصول خلوت بعد الرجعت
همه مشکلات این لال کتاب را حل فرموده اگر بعد ازین کسے گفتگو کند عوام

میگفتیم کہ الاکا لا امتی و برہان این قوت حجت می آوریم لنحن لا امتی فاعتبروا یا اولی الابصار و کید
الیہودی اخبار و شاہد و لے مقال لانحم عجلا جسدا لہ خوار اینجا کہ شنیدے معنی برآن بود کہ از لفظ ابراہیم
حضرت خلیل اللہ مراد باشد و اگر مراد از ابراہیم فرزند رسول خدا باشد صلی اللہ علیہ و رضی اللہ عنہ
پس حال موت او قبل از ہیچ مدت دراز از ہمہ کتب در سیر مذہب فریقین واضح ست بالاجماع
و نزول طا این کتاب مذہب بمذہب احمر جنت را محدثین رفعہ و در قرب وفات در عین بیمارے
حضرت می نویسند مگر بدانستے کہ مجلسی ہم در حیات القلوب در این ابواب آوردہ کہ متعلق بود تا
تشریف ست و بعد ازین معلوم خواہد شد کہ فارغ خطی از دعوہای امامت بمجرد نزول الال
کتاب مختوم بود پس ابراہیم فرزند حضرت کجا میراث از پدر بزرگوار بردہ کہ را میراث عطا
کردہ اما این امر محبت ست از حکایت عارفے کہ اعتقاد میکرد بعموم ناقلین کہ سکندر
ذوالقرنین در کربلا معالے با امام حسین جنگید برین تقدیر پس قطع نظر از علوم لدنیہ و عمود نور
دست ید روح اعظم و الفتاح لوح محفوظ دائما حال تاریخ واسطے بر اصول مطرود بین تیر بوحتوح
انجامید چنانچہ باعتراف مجتہد محدثین ایشان نوشتند کہ امامین در عطا و استیفاے قیمت ناقہ
پیش دستے جناب مرتضوی در عہدہ کرامت محمد مصطفوے بجا آوردند کہ شرح این بار بار چگونہ
توان کرد و بار خدایا اگرچہ عبارت ترجمان الوحی کہ از عہد حضرت آدم این عہدہ برا درست
وانمے نباشد لیکن چنین دربہاے ناسفتہ را باید سفت و بر اسے ادراج معانے و
در آن الفاظ باید گفت کما عرفت کہ معنی چنین ست کہ مقصود ازین کتاب مختوم آنکہ علم نبوت
را از تو حضرت نجیب اللہ میراث بگرد چنانچہ فرزندت ابراہیم می گرفت اگر زندہ مے ماند ولیکن
تو گفتے کہ چون اجتماع ابراہیم علو حسنین نتواند شد در تقدیر اسطے ابراہیم را فدا کردم
بر ایشان کہ اگر ایشان نمیرند من و پدر و مادر ایشان ہمہ ال عبا اند و لیکن چو ابراہیم شد اگر
اخواہد مرد اندوہ فقط برمن خواہد بود پس اگر زندگے او امتداد یافتے کلی مرد ذریت او ہمہ وارث
وحی شدند ہر گاہ واسطہ نماند اکنون وارث علم نبوت نجیب اللہ صاحب و ذریت او
خواہند شد بدون واسطہ احدے و فاصلہ کسے اگر برین کتاب کہ در شب معراج موعود
شدہ بود عمل کنند و آن را نصب العین گردانند پس معلوم شد کہ قرارت و تعلم قرآن
وانچہ بدان تعلق داشت موجب حصول این درجہ علیا نبود و ہر مرتبہ عظمے کہ ہست یعنے
تحصیل علم نبوت برین کتاب ست و بس و حسبکم و حسبنا کتاب اللہ در تعینے
انچہ فریقین آوردند ہمہ مہمل و بے معنے بود زیرا کہ این لال کتاب متاخر ست از ہمہ بر احکام
مخالفہ قرآن ہم شامل ست خلافا ظاہرا کما یدل علیہ حدیث الجعفر الصادق ع عن ابیہ

موسی الکاظم رضی الله عنهم مست سیجئی انشاء الله تعالی نقلا عن الکلینی ثقة الایمان و مخفی نماند که ضمیر [illegible] بعلی
در هر صورت بسوی ابراهیم گردانیده شد که متصل است و لیکن احتمالی دارد که بسوی علم نبوت [illegible] شود
و لیکن بهر حال سالیکه نکو است از عبارتش پیدا است این امور که جاگیر اذهان ناظرین و سامعین شد
تعلق داشت بمیراث که از ارث ماخوذ است و اگر ما خود از ارادت بمعنی نمودن باشد معنی آن چنین خواهد بود
که فرود آمدن این کتاب مختوم برای آنست که حبیب الله ترا اظهار علم نبوت نماید بعد از عمل کردن بر مد
لول کتاب و از کتب امامیه صراحة خواهی یافت مثل بحار و حق الیقین که حضرت را ملائکه خبر اعمال بندگان
خصوصا شیعیان میدهند پس حضرت تشکر بر اعمال نیکان ادا میفرماید و بر بدی بدان استغفار مینماید
پس اخبار از حال صبر و رضا و تسلیم ائمه برای خوشدلی حضرت بطریق اولی و مراد از وراثت شدن
حضرت ابراهیم بر صبر آنجناب است بر احوال رفعش بر آتش نمرودی تا مقام توکل محض بظهور پیوست
و توسل جبرئیل قبول نفرمود که اما الیک فلا و علمه بحالی حسبی من سؤالی و در کتب شیعه بتفاسیر
دیده باشیم که نمرود مطرود و چنین زبانی حضرت ابراهیم که حال دوزخ فی تعیینه از جهت قرار یافته بود که مناسب
انیست که او را در آتشی باید انداخت که از دوزخ کمتر نباشد بنابران بحکم او در دشتی که عرض و
طولش یک فرسخ بود این آتش مشتعل شده بود و احدی از ذوی الحیات را محال بود که از چهار فرسخ
سمت آتش قدمی نهد و در ما به النزاع و تشبیه تام حاصل شد که گلوی حضرت امیر المؤمنین را بحکم خلیفه
تا دار الخلافت چنان کشیدند که بهایم را می کشند و او بزبان سر تا بیدر اثنای راه [illegible] یا ابن
امّ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی بخطاب حضرت الی غیر ذلک اگرچه بمقتضای [illegible]
که دروغگو را حافظه نباشد اکابر شیعه مصیبتی و دروغی اهم نقل میکنند از کشتن خالد [illegible] بگریبان [illegible]
و ادنش که از جناب امیر صدمه یافته مجالس [illegible] تحقیقش در حق الیقین غیره برسند و بروایت دیگران نوبت شمشیر [illegible]
سابق دیده باو این [illegible] اظهار علم نبوت میراث [illegible] از حضرت ابراهیم برای حبیب الله بائمه حاصل گشته و بنا این امور از [illegible]
یکی از رهزوران باب سخن را برای آقای خود که عادت لاف گزاف بصحبت امیری داشت میگفت تا انکار [illegible]
که در شکارگاه امروز بر آهو تیری چنان زدم که پایش را با گوشش بهم دوخت امیر و ملازمان تحسین کردند که تیر بر خط مستقیم میرود
او چگونه منتج و روشن آن را جواب [illegible] آهو در آن وقت گوشش را از پای خود میخراشید بر عادت جانوران پس همه گفتند که
سخن خوب گفتی و او بامدادان چاکری را گذاشت که هر امری انتهایی هست مگر دروغ های جناب لبشتاکی [illegible]
تا دیلی کرده باشم و تعرض باین نسخه اخیر بدین سبب است که بعد تحصیل کتاب تشیید بهم رسیده بود که مجتهد
آن را دیده و بدست خود درست کرده و نقاط و حرکات لفظ مذکور را بدین طور معین گردانیده و بوی [illegible]
چنانچه عادت اوست رسیده بود که و قصه حصول این نسخه بکوشش احباب در آغاز کتاب النسی حاجت ذکرش باقی نماند
بهر حال خواه نسخه اول باشد خواه ثانی از افادات مجتهد ثانی عجائب و غرائب مشاهده میشود

ولیکن بضرورت ختم جواب کتاب ابحاث دیگر که تعلق دارد با نقاست علم سوی نبوت ساقط کرده شد
که حضرت جبرئیل را چه مناسب بود در نبوت که اعلی مدارج حضرت حبیب الله و تفصیلا هر چه بیان فرمایم
و کمتری را نشان دهد و از مطالعه کافی جزو هم صوارم بیر دعتانی عیان می شود که پایه مرتبه امامت
هیچ مرتبه از نبوت و رسالت و خلت نیست چگونه که سخن در فضائل ائمه و رسانیدن لال کتابی باشد
که برای این بزرگان نازل گشت و همچنین ساقط گردانیدم اموری را که تعلق دارد بتخصیص امامت باولاد
حضرت شهید کربلا بدون اولاد حسن المجتبی چه که قبل ازین دانسته باشی که آنجناب را از اولاد خاص
فاطمه زهرا برآورده‌اند پس علی هذا آنچه با ابراهیم فرزند رسول کریم تعلق دارد که اگر حیاتش امتداد
می یافت و به نبوت می رسید ختم نبوت برای او میماند یا جناب امیر یا کسی از اولاد امجادش و بهر صورت
اگر فرصتی و اطمینانی می یافتم در اصول اهل فضول آنچه دیده بودم همه می گفتم تا دعوی فرزندی این همه
بزرگان عموما خصوصا فرزند رسول مقبول برای این قوم جهول زیاده تر عیان میگردید اکنون سخنی
در این باب باید شنید که جناب امیر بعد وفات شریف آنچه کرد بر خیال فاسده رفضه مطابق آن کتاب بود
و اصول اهل فضول حالیست که هر چه فرمود همه مخالف قرآن و عقل بود و تفصیل هر امر التطویل مانع است اما
مخالفت پس رفضه اتفاق دارند که هر گاه در دل آدمی گمانی رسوخ یابد که اگر تقیه نکند تو بجان میرسد
الی غیر ذلک من المصائب تقیه واجب است و اخبار متواتره بر زعم شان دلالت بران میکند که تقیه
بر مومن است باید که جان خود و عیال خود را بجهت تقیه محفوظ نماید چنانچه از سیر وقت حرب در پیش باشد
می باشد و اینهم عیانست از قواعد شیعه که چون نوبت بقتل کسی رسد تقیه حرام میشود و جناب امیر
هرگز تقیه نفرمود تا جناب سیده زنده بود چون فاروق معاذ الله آنجناب را لعنة الله علی الکاذبین قتل کرد
و خانه را سوخت الی غیر ذلک مما لایلیق ذکره آن وقت تقیه فرمود پس قلب موضوع لازم آمد از آن سبب
که قرآن مجید بر تحقیق شان مرتکب دین و ایمان اول دلیل بر آن است که در صورت مذکوره تقیه را گر کرد
ترک واجب است و هم ازین سبب که در احادیث متواتره شیعه مرویست که تارک تقیه تارک صلوة است عمدا و هیچ عبادتی از وی قبول نیست
خواه نماز باشد یا زکوة و روزه و حج بود چه جای آنکه جماعتی اذعان بدان دارند که جناب امیر چنان تارک
تقیه بود که گاهی بیعت ابوبکر نکرده به تقیه چنانچه از شروح نهج البلاغة معلوم می شود و من می گویم باید که اینان
گروه قائل بدان شوند که در خلافت صدیق اکبر امیر بود و جناب امیر بطیب خاطر بیعت فرمود و نکه
من المقصود الحاصل قرآن مجید و دلالت عقلی لبه از نزول لال کتاب کسیر شود و حضرت امام الائمه
چنان بیار علم نبوت بهر کس عموما و بجناب سرور دو جهان خصوصا بتوسط ملائکه بود چنانچه جبرئیل
خبر داده بود و شاید که در قلب تو اختلاجی بهم رسد و عقده پیدا شود که چون المجتبی از صحابه رجوع کرده بطرف امیر
غوثی بر تجدید انکار یافت و از تقیه دست بر داشت و جوابش بر اصول اهل فضول بعد

از ملاحظهٔ کتب معتمدهٔ طایفه خصوصاً مجلسی امام المتأخرین نزد علمای ظلوم وجهول اول راجعین ابوساسان
و ابوعمره و شتیر بودند چنانچه مجلسی در حیات القلوب که مرجع فضلای امامیه از کتب معتمده در فن سیرت
جامی میگوید که بعض اصحاب نقل میکنند بعد از وفات حضرت در زمان خلفای راشدین رضی عبارتش
در باب مقصد و یکم این است و ایضاً بسند حسن از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است کشی که همه
بعد از رسول صلی الله علیه و آله مرتد شدند مگر سه نفر سلمان و ابوذر و مقداد و راوی گفت که عمار چه شد
حضرت فرمود که اندک میلی کرد و زود برگشت پس فرمود اگر کسی را خواهی که هیچ شک نکرد
و شبهه او را عارض نشد او مقداد است اما سلمان در دل او عارض شد که نزد امیرالمؤمنین اسم اعظم
الهی هست اگر تکلم نماید بآن هر آینه زمین این منافقان را فرو می برد پس چرا چنین مظلوم در دست
ایشان مانده است چون در خاطرش گذشت گریبانش را گرفتند و ریسمانی در گلویش کردند و چندان پیچیدند
تا آنکه گردنش در حلقش بهم رسید پس حضرت امیرالمؤمنین برو گذشت و با او گفت که ای ابوعبدالله این کرده
گلوی تو از آن چیز است که در خاطر خطور کرد و بیعت بکن با ابوبکر پس سلمان بیعت کرد اما ابوذر پس
حضرت امیرالمؤمنین امر کرد او را که ساکت باشد و او را ملامت کنندگان از جا بدر
نیاورد پس قبول نکرد و پیوسته حق را می گفت تا آنکه عثمان کرد با او آنچه کرد پس بعد از آن بعضی
از صحابه برگشتند بحق و اول کسی که برگشت از ایشان ابوساسان انصاری و ابوعمره و شتیر بودند پس
هفت نفر شدند و در آن وقت حق حضرت امیرالمؤمنین را بغیر این هفت نفر نشناختند ازین حدیث صاف
صاف عیان شد که چون خلافت بعثمان رسید و مدتی به پیری ان گذشت و از دست او جورها
با ابوذر غفاری رفت ابوساسان و این دو کس دیگر از نوم غفلت بیدار شدند و ظلم و جفای او را دیدند
بجناب امیر رجوع آوردند و در خلافت صدیق حضرت امیر و سلمان محمدی باب الدار را بعقیش برانگیخت
پس خود چگونه دست از بیعتش برداشته تقیه را گذاشته باشند ایضاً معلوم شد از تحقیق ملای مجلسی
که آنچه سابقین و لاحقین علمای رفضه اساس مذهب خود را بران نهاده اند که جماعتی از صحابه
هفتاد یا هجده طالبین حق چنان بودند که فکر کردند که چون ابوبکر بر منبر شریف
بر آید و خطبه خواند ایشان را حق گوئی دهند و او را از زیر منبر آورند و رسوا سازند
و مدار مذهب رفض بر ایشان بود خود بتحقیق مجلسی این بنیاد متزلزل بلکه بخاک برابر شد
زیرا که هفت کس بعد از چندان تلاش اولین و آخرین شیعه در خلافت
خلیفهٔ سوم بهم رسیده اند آنوقت کجا بودند و کی این حوصله داشتند از تعیین
مذکوره این معنی هم ظاهر است که عثمان چون این امر شروع کرد قطب
یک دو کس از اصحاب متفرق شدند تا به هفت ستاره نوبت رسید و این لفظ

ازان گفتم که محقق لاهیجی هم ارکان مذهب خویش را وقت احتضار شریف سید البشر حضرت
در سیر و سفر بودند سبحان الله اسامه بن زید همیشه مستدعی و متمنی قصاص پدر خود بود
هرگاه رئیس لشکر شود و خیمه بیرون مدینه زند و در امید بسته او کشاده گردد بمجرد خبر احتضار
شریف اتیان و خیزان نزد حضرت شریف حضور یابد و شریک سامان غسل گردد و ایشان
که رفضه نقد جان خود برایشان نثار میکنند و مرکز اشیای مذهب قرار میدهند آنها
از مدینه برای سیر و سفر روند یا اگر بیند و الخیا عیان شد که ابوذر هشیته تا که در مدینه بود مخالفت
جناب امیر کرد و هرگز فرمایش نبرد و با اینهمه او را بانی چار رکن دین میدانند پس خلفا اگر بر ظن عموم
اما مینا مخالفت مرتضوی کنند احیانا چگونه کافر شوند حالانکه بیچارگان هر سه ازگفته جناب
مرتضی سر نتابیدند الی غیر ذالک من الفوائد المهمة الفرائد الجمة القصه سخن درین بود که قدمای
رفضه گویند که جناب امیر هرچه کرد بر وصیت شریفه عمل نمود پس میگوییم که اگر کتاب خدا معتبر باشد
و احادیث رسول خدا را یاد کنند غیر از عمل بر کتاب الله حبل ممدود من السماء عن عروة الوثقی
لا انفصام لها چه چیز توانند بود که جمیع اهل بیت را نیز تابع آن گردانیده گفته بودند که جدا نمی شوند
از ینجا بر اصول شما واضح گردانیدیم که هرچه از جناب امیر بعید ورآمد قلب موضوع بود که ترک
تقیه فقط سبب و ارتکاب در وقت منتفی و اگر نه در ستر دو باشد باید رجوع کردن حاجت اگر عبارت
شهید که در قواعد است یعنی امام باقر فرمود که انما جعل التقیة لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلا تقیة فکیف
که خانه سوخته شود و جناب سیده را قتل کنند و محسن و قد گویند و عامل خود که قتل کرد او را عمر و امام حسین ع
فقط بر رفاقت برادران مسلم ابن عقیل در کربلا سر خود و اهلبیت خود قبول فرمایند چنانچه می آید معاذ الله
جناب امیر حق خدا و رسول را بدینطور بجا آرند که جناب سیده را که امانت رسول باشد حفاظت نکنند حقیقتا
از ظالمه فاحشه کسیکه دعوی اسلام کنند چه جای تشنیع دوزخ از شعله زند آتش دل را از سینه
که می سوزد اگر جوش زند دریائی ؛ بارها در دلم آمده که کسی از سنیان همراه من شود تا به
روز محشر نزد مجتهد رئیس النواصب روم و برادر او جهاد دهم که صد یزید و ابن زیاد را
کشته باشیم که مطرود آن امور را نسبت میکنند بجناب شیر یزدان که کسی
با کسی از اهل اسلام نکند پس طائفه بیچاره اگر لال کتاب از تبدیل عزوجل مجید غیر
و اتباع مشائخ خویش بر بنا نهاده است بگو سر بستی ائمه سمعه دریابد چگونه مشهود لیکن
البته ما را باتفاق عقلا میرسد که صلای عام در دهیم و در دهر فی طلایق ایشان را
برسد اگر دانیم که کتاب خدا را هرکس دیده آن لال کتاب را جز جابلقا نشانی
هست تا بزیارت آن برود از هم از اولین و آخرین رفضه تا امروز کسی ندیده

و خود واضح حدیث آنچه قصد کرده ازان صاف ظاهر است که هر امام را صحیفه خود بود نه صحیفه امام
دیگر و نتیجه مساعی رفضه همین است که مدار دین و ملت همان کتاب است و بس و دشمنان دین همین قصد کرده
رفضه را بدام دوانیده گرفتند و بخارزار ضلالت کشیدند این لوعهای شوم تا امروز در کشمیر بفضایل این نیز زند
ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد آمدیم بر فقره دیگر که حضرت امام حسن مهر دوم را گشاد
از صحیفه خود و آنچه در دستور العمل مرقوم بود بر ان عمل فرمود پس بدانکه از جمله اعمال حضرت حسن مجتبی
این بود که خلع خلافت فرمود و معاویه را که بطور شیعه کافر حربی بود مخلع فرمود حالانکه جناب شهید کربلا
بخطبه نمود و در سیار لشکر موجب عار دانستند و بر طبق کتاب کشف الغمه و تراجم آن آنچه فرمود
صاف صاف ازان بر می آید که این خنجر است که بر گلوی من سپرده و رفقا بلا خشیه خلع مذکور حضرت
مجتبی را عار المسلمین گفتند و آنجناب در جواب فرمود که العار خیر من النار چنانچه در اعلام الاصابه
یا اعلام الصحابه که منتخب استیعاب بزیادت بعضی از امور است مفصل گشته و در کتب شیعه چنانکه
از امام حسین نقل میکنند مع زیادات شتی کما اشرنا الیه در رقیقان بر اصول شیعه چنانکه گفتند حتی که
لفظ مسود وجوه المومنین از جمله آنست و اینهمه دلالت قوی دارد که زنهار خلع مذکور بناچاری نبود
ورنه شکایتهای مسطور زنهار صورتی نداشت اگر بحکم تناقض اخبار خلاف آنهم روایت کرده اند
که در جای دیگر بکار می آید چنانچه در مجلد اول و دیگر کتب بنده دیده باشی فکیف صدور آن
از حضرت شهید کربلا و اگر بافراز منهی توانی گفت که العجب که مجتهد بلکه قدمای روافض بکتاب
مختوم پی برند و جناب سلطان کربلا بدانند که خلع مذکور اتباع صحیفه است پس آن الفاظ قتل را
کجا گنجایش ماند غرض که قدما و متاخرین همه خلیع العذار و مثل شتر بی مهار سیر میزنند هر چه در جواب
سنیان مناسب دانستند بیسامحی بهر موقع ساختند و اساس دین و ایمان خود را بران گذاشتند
و آنانکه سطوت و قوت احوال اهل سنت را دیدند و یاد داشتند گاهی به تامل و تدبیر
نهادند و اصلا باین اصول متوجه نشدند و دانستند که مخاصمین بر هر قدم نسبت بامثل
عرب را یاد خواهند کرد و بنی قصر ادیان مصرا چنانچه عنقریب می آید ان شاء الله تعالی
و بهر حال رسوائی علمای ایشان دیدنی است که اگر توجیهی و تاویلی در افعال
امام حسین رض بکار برند اتباع اهل سنت و کاسه لیسی شان است و اگر لا لکتاب را دخل
دهند بنیاد دین اسلام از پا در آمده اندک غور کن تا دریابی که درین مقام
نیز مخالفت شدید است با قرآن مجید زیرا که جبابره متکلمین ایشان محاربین
جناب مرتضوی را علی الاطلاق حکم تکفیر داده اند پس معاویه بن ابی سفیان
اول ملوک اسلام بدین اصل کافر حربی شد و خدا اسے فرماید

تا یاتیهم حتی لا تکون فتنة و بر خاطر است که با کفار حربی چون حکم مقابله و مقاتله
باشد خلافت و ملک بایشان عنایت کردن ماجرای عجیب و غریب خواهد بود کجا صلح
یزید و اهتمام بتقیه با یزید و اشتراط شروط کجا از ملک و خلافت دست بر داشتن پس
مخالفت قرآن مجید را که ناسخی نداشته باشد باتباع کسانیکه امام حسین آنرا منسوخ کرده
مگر بدین امر است که طفلان مکتب نیز بران تبسم کنند و در تفاسیر شیعه از جمع
تا صافی تبیین کرد این آیت کریمه را ناسخ آیات دیگر دانسته اند کما لا یخفی الحاصل مدار انهدام
نظام امور بر لال کتاب است و بس ــ این حدیث چه خوش آمد که سحرگه می گفت
بر در میکده ای با دف و نی ترسائی: گر مسلمانی ازین است که شیعی دارد: آه گر از پی
امروز بود فردائی بعد از یزید راوی بنام اهلبیت کبود امام حسین صهر نام مبارک خود بگشاد بجای حضرت امام حسن حکم لال کتاب
چنین یافت که قتال بکن پس بکش لشکر یزید را و کشته شو و همراه ببر آن چند قوم را برای
شهادت که شهادت ایشان مقدر نیست مگر همراه تو امام فرمود که آنجناب بران عمل کرد
چنانکه در صحیفه او بود و برین امر وارد میشود ضروب من الکلام و لیکن باراده اختصار میگویم
آنکه لا نسلم که جناب سید الشهدا معتقد آن کتاب بوده اول ثابت کن اعتقاد آنجناب را
دست منع الغنا گذشت که آنجناب بروایت اربلی مولای عیسی شاه فرموده بود که معاذ الله اگر بیعتی
مرا می بر یزید بهتر می شد از آنکه برادرم حسن بعمل آورد پس چگونه تجویز کرده شود بعد نزول
لال کتاب که او نزول صحیفه برادر خود را ندانند و تخطیه فرماید و علمای شیعه بران کتاب
مطلع باشند و از طرف امام حسن منافقانه معذرت نهند و لکن المرء یوخذ باقراره و الکافر
علی قلبه و این اخوت ایا اخوت اخوة حضرت یوسف بود که دیگران بر حالش رفیق شوند و رحم
آرند صد او آنکه سنگین دلان امت یعنی رفضه که اشک ایشان بر شهید کربلا نریزد مگر فقط که
بحکم میر علی مرثیه خوانی در مجلس عزا باشند بلکه تراند او هم بکار شاید تا بر تقاضای رسمی معین نشود
غرضکه امام حسین آن لفظ ثقیل و اعتراض قوی نمایند با وجودیکه حسن مجتبی متبع صحیفه خویش
باشند و شیعه که مخرج او از اولاد خاص حضرت فاطمه باشند لب معذرت کشایند ان هذا لشیء
عجاب تکلیف که مجتهد بر تحقیق اربلی جابجا درین کتاب و کتب دیگر نقد جان و دل را
نثار کنند و اعتراض او را بر شیخ جاربی که استاد و شیخ و سید بود قبول نمایند
وار دستانی در کتاب امامت باتفاق فریقین کتاب او را که کشف الغمه عن معرفة الائمه است
معتبر میدارد اگر دعوی اتفاق اهلسنت بر جای خود نباشد باری در باره دعوی اتفاق شیعه هر که شک آرد
مومن نباشد و اینهمه که شنیدی علاوه بر آنست که لال کتاب احکام کتاب الله را منسوخ می گرداند و بهار میراث ملت

ابراهیمی ومحمدی علیهما السلام بنظارگیان تمامی امت مینماید باقیمانده فقره حکم لال کتاب
برای جناب سید الشهدا پس میگوییم که علی الظاهر زمان معاویه مراد باشد که امام حسینؑ در زمانش
برای ذاتیات امامت دران وقت مبعوث شده ومجاهد کفره شده وخون شیعه کوفه بجوشیده
وامامت امام از قوت بفعلیت بظهور رسیده وانتظام حدود دینی ودنیوی در انوقت بذات والاصفاتش
متعلق گردیده علی ما ذکر فی افادات الرضا وقد عرفت ما بینهما وحال معاویه بر همگنان
که او خون هزاران کس بر خطا ریخته وغبار طغیان وبغاوت از هر طرف برانگیخته وهر چند
حضرت امام حسنؑ زهر دهنده خویش را معین نفرموده ولیکن مدار دلیل بر تصریح محققین شیعه است
که ادعای بدان دارند که این کار از معاویه بوده واز همین است که شیعیان در کوفه بجوشیدند
وبملاحظه این ظلمها بخروشیدند وحضرت امام حسینؑ را بر جهادش برانگیختند والحاح را ابرازی
آمیختند وآنجناب زنهار قبول نفرموده بلکه حکم انیمعنی نمود که عهد یکه میانه آنجناب ومعاویه رفته
هنوز بر هم نگشته واز کتب شیعه مثل بحار وغیره بوضوح میانجامد که آن عهد بارها شکسته
حالانکه از حق تعالی در کتاب عزیز این حکم نازل گشته که فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَيْهِ
بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ پس بر اصول شیعه وارد میشود که ضرور بود امام حسینؑ را بر معاویه
خروج فرمودن وهرگاه در شرکت یزید بمقدمه زهر دادن شکی وشبهه نبود ضرور شد او را هم کشتن
که سر افعی کوفتن وبچه او را نگاهداشتن کار خردمندان نیست فکیف که امر فاعتدوا در کتاب
مستطاب وارد باید وتا مدت قریب بده سال درین امر ضروری درنگها بوقوع آمد وهیچ باعثی
درمیان نباشد وفوجهای شیعه منتظم شود بجناب امام حسینؑ ذاتیات امامت تعلق گردد وزمان تقرر نبود
مثل زمان جاهلیت ماند پس علمای شیعه در همین که معاویه مواثیق را شکسته کاذب باشند یا امام حسینؑ
از حد سست معزول گردند زیرا که چون آنجناب مامور بتقیه نباشند پس صورتی بخیال عقلا نمی آید
قال الله تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ واز کتب اصول رفضه واین هر دو حدیث
مجملا ومفصلا پیدا ست که از روز وفات امام سابق امام لاحق صحیفه خویش را بعد از کشادن مهر بسته
می بیند وآن انقصب العین می گذارد بلکه روز ختم صحیفه مهر شریف امام ختم می انجامد وبشارت همسایگی
رفیق اعلی فرا میرسد پس زمان حیثیت مجاهد فی سبیل الله باشد وامر دینی معطل ماند لا حول
ولا قوة الا بالله وبر صواب دید وتحقیق وتدقیق علم الهدی کجا نزول لال کتاب وکجا صحف مستطاب
مدار کار حضرت امام بر تحصیل ظن بوده که لا یغنی عن الحق شیئا پس ملاک امر امامتش در زمان مقدس
شهید کربلا بالا تر از اجتهاد مجتهدین نبوده باشد چنانچه عنقریب این بحث بر حسب سیاق رقم می آید
ان شاء الله تعالی واهل عقل را بعد دیدن عبارت علم الهدای رفضه بملاحظه نظر دقیق به عطالت نظر میرسد

بصیرت قلبی می افزاید بالجمله یزید شقی اگر بعد ازان زود خورد باقی میماند باز خروج بر او وقتی میخورد ولد
کرا او نوشته بود بحاکم مدینه که باید امام را نزد خود خواندن اگر بیعت سلطنت من قبول فرماید فبها
ورنه سر مبارکش باید فرستادن و این تقریرات که گوش زد گردید مبنی بران بود که زهر آلود بسر
معاویه بود قطعاً چنانچه ایشان بخیال خویش در کتب خود بپایه تحقیق رسانیده اند و چون نزد مجتهد
امر جناب امام حسین علیه السلام بر کتاب مختوم و صحیفه معلوم بود در هر دو وقت امر رب العالمین را بایستے
نصب العین گذاشتن که باید مخالفین را کشتن و شهید گشتن لعل این امر قطعی یقینی مشوره و استشاره
و سستی در عزم و تصمیم اراده بر بازگشتن از مشهد خویش ببلاد و اقالیم دیگر چه معنی داشته باشد
خدایا مگر رفضه گویند که تمهل و اهمال در امور دینی خصوصاً انصباب مرتضوی کار نبوی بود معاذ الله
واما نور دیده خواجه هر دو سرا و علی مرتضیٰ و فاطمه زهرا با وجودیکه از هر جناب امر شهادت شنود و اینهم
در کوچکی مره بعد اخری و بارها باز این شهادت برای مغفرت شیعه بر دوش گذارد و بکمال طیب
خاطر در عهد طفولیت راضی برضا و هدف تیر قضا باشد و در عین وقت امامت این لطائف حیل را
پیش آرد این امور بالاتفاق نزد هیچ کس از مخالفین هم روا نباشد الا از مجتهد که کارش تخریب
دین و دنیا جیعا رسیده بعضی از سفها که مجتهد اورا بنا بر اغراض باطله خود بعرش برین رسانده لیته
باظهار اردستانی در وقوع این امر یعنی اخبار حضرت پیغمبر واقعه کربلا را روبروی فرزند برگزیده خویش
در طفولیتش گفتگو داشتند که بخیال نمی آید که حضرت این دفتر را روبرویش کشاید و قلوب مادر و پدر را
نیز اندوهگین گرداند ولیکن دیگران بجوابش نوشتند که این خیال و انکار از ان جهت صدور یافته
که منکران این نفوس مقدسه مطهره را بر ذوات خویشتن قیاس کردند که پابند عیش و کامرانی دنیا یا شند
و آن بزرگان و خردان همه طالب مزید ثواب اخروی بودند در بخصوص بر آشان چه استبعاد باید کرد
و من میگویم که اهل استبعاد را اینهم یاد نماند که امامین با وجود کوچکی بدلالت آیات سوره هل اتی
با وصف آنکه هنوز قوت از شدائد بیماری نیافته بودند فی سبیل الله بعطای حصص خویش مسکین و یتیم
و اسیر چه مشاق و محن و سختیها بطیب خاطر کشیدند پس تعجب از بیان واقعه شهادت پیش امام حسین اول
دلیل بر آنست که پیشوایان رفضه بلکه مجتهدین نیز کلیة از ملاحظه خصائص این طائفه علیه یقیناً و قطعاً کور
بودند وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا فَمَا لَهٗ مِنْ نُّوْرٍ بالجمله در بحث هفوات مجتهد عنقریب بتفصیل می آید انشاء الله تعالیٰ
و قصه حضرت ابراهیم و اسمعیل هم یاد کرده اذ حکی الله تعالیٰ عنهما فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ
إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ
افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِينَ که این را ایماء و باره
جناب سید الشهداء از شیعه مجعول هم و ست بسته سبحان الله حضرت اسمعیل ذبح خود را

بگشاده پیشانی مهلت زمانی تجویز فرماید و امام حسین که در معارف ربانی بمدارج و مراتب بالا افزونتر بود
مدعین ولا باشد و بار شهادت را از سابق در طفلی بر گردن دوش مبارک بگیرد و خدای عز و جل از وعده عشاق
موکد برگیرد و از اشتراء نفس فی سبیل الله متکاسل شود آری راست گفته‌اند که ان الرفیق سلیم را
آدم بر روایت دوم پس بدانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تا قرب وفات خود تخصیص اهل‌بیت را
ندانست که کیستند و جبرئیل علیه السلام بیان فرمود و لفظ اهل‌بیت بجای اهل از آنجهت نهادیم که تخصیص
بخفی این هر دو لفظ را بیک معنی گرفته و تصریح کرده که اهل بمعنی اهل‌بیت است چنانچه بالا مذکور شد
عجب است که لغویین و محدثین رفضه بدانند و رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آن وقت از مصداق
نخبه غافل باشد و افاضل و برگزیدگان اهل‌بیت خود را نداند و در سابق برگزیدگان اهل خود را
بزعم رفضه در آل عبا حصر نماید فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب و دیگر ظاهر است که در وقت
رسول خدا بیهوش نبود بلکه در وقت غشی و شدت مرض و زاری حسنین رضی الله عنهما گریستند
حضرت آواز شان بشناخت و پرسید که اینها کیستند و سابق ازین دانستی و عنقریب می آید که در تخلیه
چندان اهتمام ملایک رو داد که تجویز نکردند در آغاز رسانیدن وحی حضرت رب الارباب و این کتاب
مستطاب که جناب سیده در المقام نشنیده فتذکر و التعقل پس مجتهد دیگر اتباع او از مقلدین نتوانند
که گویند مقصود ازین سوال تفهیم اصحاب بود تا عظمت و جلال این برگزیدگان درگاه حضرت ذوالجلال
را بدانند و انکار ننمایند و چشم عبرت نگشایند الحمد لله که این راه هم مسدود شد پس عیان شد حال سفاهت
وضع و لیکن بکار نمی آید که اکابر مجتهدین و محدثین آن را بر سر و چشم می نهند و علاج خرافات مذهب باطل خود
از آن میجویند و قرآن الحمد لله باقراره و ایضاً مقام غور و تامل است که در هر دو مقام از حیث مذکور است
که چون حضرت امیر با امام حسن وقت شهادت خود آن کتاب عنایت فرمود او نیز بشود عمل کرد به صحیفه مذکور حضرت
امام حسین وقتیکه مهر آن برداشت بالا صحیفه حکم را در آن دید که همراه بر قومی را که آرزوی شهادت دارند
و نصیب ایشان نخواهد شد مگر بمعیت تو و بالاتفاق درین زمان معاویه زنده بود چنانچه وقت جناب امیر
و از مرگ خود می ترسید و در ادراک این معنی که اجل من مبرم یا یافته عمر شریف بسر شود و بمنزل مقصود می رسید
و مدبرین و منافقین بحیز در دادند و بالآخر خود معاویه بی تجمل این مشکل حرد پس لابد خود حکم نمود که کس
بفاصله روزی بکوفه روانه میشوند و هر در کوفه ازین سمت چون برسند البته سوال کنند از کجا میرسی پس هر کسی
بالاتفاق لفظ و معنی چنین بگوید که از شام چون سوال کنند بگو حال معاویه چون است تا که لشکر کشی خواهد نمود و بر سر ما
خواهد رسید بگویند مگر هنوز شما را خبر موت او نرسیده لیکن البته از مرض و طبیب و تغییر روز و موضع دفن سوال خواهند کرد
بگویند که مرض این بود و طبیب فلان و موضع قبر فلانجا و باید که در مجلس حاضر باشند و گوش فرا دارند که بالآخر
بعد شهرت خبر در سه روز حضرت تفوهی هیچ فرمود القصه چون خبر بمحفل شریف سیدنا امام رسید و بود

روز دوم هر کسی ذکر کرد روز سوم شهره در کوچه و بازار افتاد و حاضرین مجلس مبتلا گشتند حضرت
امیر فرمود زینهار گوش بشنوید من اول وفات کنم و او را هنوز مهلتی دراز خواهد بود علمای شیعه نوشته‌اند
که او را ایام خلافت خود اطمینان کلی بحصول نپیوست پس نسبی بنماید که حضرت امام حسن قطع
خلافت نمود و او را بخلعت حکومت نواخت و بعد از امام حسن ظلم و عدوان او را حد نبود
اگرچه تضعیف این سخن طایفه دریده دهن قبل از این دانستی ولیکن بمقتضای نظم مشهور چند
از سخن تو گر نگردد ملزم ؛ او را بسخنهای خودش ملزم کن ؛ جناب امام سید الشهدا
ذاتیات امامت را چنانچه قبل از این دانستی چگونه عمداً ترک فرمود حالانکه طغیان و عدوانش از یکی
بهزار کشید حتی که حضرت مجتبی را به زهر شهید گردانید کما عرفت فی هذه الاوراق او را خروج بر ظلم و جفای
معاویه درست بود فکیف که اینهمه دواعی جمع شود که وجوب باقصی غایت رسید و حضرت امام حسین
آنهمه نقض عهود و جور و ستم را دید و با وجود تحریکات و تحریضات اکابر و عمائد کوفه از جای مقدس خود
نه جنبید اینقدر مهلت در حکم مذکور که جناب اعور المحدثین و دیگر جبانده قوم روایت کردند چنانچه از قول
مجتهد نیز عیانست چگونه و از چه راه فهمید و در حدیث اینهم تصریح بود که واتتر لفسک لله عزوجل باز
مهلت و ران بعد از سفر کرده هم واقع شد و عزم بلاد دیگر فرمود فاعتبروا یا اولی الابصار بار خدایا
مگر گویند که حضرت حسین بدیدن اینهمه طوفانها و سکوت بران نیز مامور بود گوئیم رفضه قبل از این بر ائمه
با وفق دفی در دیوان نیسرائیدند که امام معزول نمی‌شود اکنون باید پرسید که معنی آن یافته شد یا هنوز
مهلت مهنا در و در از باقی بود در باره بعضی از اولاد امجادش حکم خاموشی فرا رسید آن چه حقیقت دارد
و اگر گویند که حضرت امام حسین در نیت بهدایت گمراهان است می‌پرداخت گوئیم در حقیقت این شان
علماست بهذا اصول خود را جمع کنید و به بینید که مرویات امام حسین ایا برای اصول کفایت میکند یا برای
فروع و حال اینست که اگر تمامی کتب را غربال نماید غیر از چهل تا پنجاه و اهم در تهذیب اخلاق و چند
از مسائل متعلقه فقه دیگر چه از اصول شیعه بر می آید و حق اینست که چون انتخاب دشمن تقیه بود و بنا
در اکثر قلب مبارکش تا زمان یکی بود که می پرسید و دشمنی تقیه بدانجا رسید که واقعه کربلا اول دلیل بر انست
چه دران مصائب لا عین رات ولا اذن سمعت تقیه را تجویز نکرد پس افادتش را که می‌بینید از خرمنش
که خوشه چینید الغرض بیباکی و وقاحتی این نامشخص را باید دید که بنطق هیچ امر را یاد نکرده و انجام را بدانسته
بر الحق که هنوز کاسه لیسی الیشا ز اعلم الهدای نگذاشت چنانچه عنقریب از کلامش واضح خواهد شد طعن نمود
که قاتل شهادت امام نیستند و اقرار شهادت بطور تقیه و توریه مے نمایند اکنون باید که در
هر کوچه و بازار که سرواری او بگذرد و نیکیان بکار خود مشغول شوند قوله از این قبیل
احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد گردیده الخ حاشا که چنین ترهات و خرافات

از ائمهٔ اهل بیت ورود یافته باشد که وقعی را برای کتاب الله اعظم ثقلین باقی نگذارد
اهل قرآن چون دیدند که بر طور شیعه هر امامی مخالفت قرآن مجید برگزیده این روایات صراحةً وضع نمودند
که هنوز آثار وضع از سیمای آن واضح است که فقیر بطور نمونه آنرا بدفتر نهادم و آنچه باقی است در
اسجات و انظار مشتی از آن خروار یا مبین می شود بحول الله و قوته نکلیف که ائمه هدیٰ ما درباب آیات
و محاورات اکبر ثقلین را التغلیظ فرمایند کما مر موجبه و مضمون آیت کریمه کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ را الی ائمه تکذیب فرمایند هر که خواهد تفسیر قمی را که نزد ایشان تفسیر اهل بیت است به بینید و دلیلی
که خود حمقا از طرف خود تراشیدند و نام آن بزرگان گرفتند ملاحظه فرماید که آدمی را از ذکر آن
شرم می آید قوله و این احادیث آلخ مقصود علامه دهلوی قدس سره العزیز ذکر آن الزام این طائفه واحقه است
نابدانند که ماخذ علوم حضرات ائمه نزد ایشان چنین موضوعات است که کلینی در بست سال آن را
جمع کرده و مقصودش ابطال دین و شریعت بوده که چنین دعوی کرد که دستور العمل ائمه اکبر ثقلین نیست
بلکه لال کتاب است که بچنین اهتمام حضرت جبرئیل همراه اسیمان ایزدی آورده و مقام حیرت است که کتاب
برای استقرار دین و شریعت بدین طمطراق نازل شود و کسی آنرا نه بیند حتی که چون فاضل معاصر صاحب
منهج السداد که تفسیر دو سه پارهٔ از قرآن مجید نوشت از من این مقام را شنید خدا شاهد حال است دکنی یا الله
شنید گویا خون در عروقش خشک شد بجهت آنکه چون قرآن از دست رفت دیگر چه باقی ماند
که اذا لم یکن راس المال عند رجل فلیت هیچ و وجوه آن اندک معلوم شد و اندک اندک مناسب
مقام گفته میشود انشاء الله تعالیٰ و در حقیقت این محتاج دلیلی نیست بلکه بعقل هر کس بی مشقت
تعلیم بدان پی میبرد که کتاب مختوم نازل نشد مگر قریب وفات شریف و احکامش مخالف قرآن مجید
پس برای منسوخیت این کتاب مستطاب همینقدر کافی شد رحمه دستور العمل که نزد امام مقصود است
نامی نماند و این امر خود یقینی است که صد او خویشتن گم است کرا رهبری کند تا کسی بگیرد به بیند و بخواند
الغرض قرآن اهل بیت کسی تا امروز ندید معهذا الحکم امام جعفر علی ما فی الکافی منسوخ التلاوت گشت
کما قال صاحب النزهة باقیماند بیاض عثمانی بر اصول شان آن خود بی اعتبار گردید و مثل توریت
و انجیل گشت خبیث ما قال صاحب التحفة العیاذ بالله رفضه اگر هزار دست و پا زنند و کوه الوند از کفند
کاهی نتوانند بر آورد قوله پس هرگاه بنا بر اصول اصلیه شیعه امامیه آلخ تا قفیکه صراحةً درینجا لازم آمد
بیانش باختصار تمام باید شنید که آنچه پدرش دلدار علی مروت و دلبری فتوت در کتب مطبوعه
غیر مطبوعه ده هم این فرزندش مصداق بالقیه کان من شباته لیستر فی حسد اخواته خیمه در
تالیفات خویش از غایة کافرکیشی و بدا و ناعاقبت اندیشی مطابق بحار مجلسی
و حق الیقین و غیره آن بدرجهٔ تحقیق رسانده اند اینست که در احکام ائمه زینهار

اختلافی نیست و از روایات و بیان علل شیخ المشایخ علت این حکم هم پیدا است و آن اینکه
اجتهاد فتح باب اختلاف است و در ائمه زنهار مجوز نیست پس احکام ائمه اصلاً اختلافی ندارد و ایضاً
اختلاف موجب گمراهی است و اما الدین واحد و در حکیکه مجتهد الزمانی در اینجا افاده نموده از آن ظاهر است
که اگر دستور العمل حضرات ائمه این کتاب بوده و ماخذ علوم شان این صحیفه کامله باشد البته ضرور افتاد
که احکام شیعه ایشان مختلف ورود یابد مثلاً طهارت و نجاست خمر چنانچه بالا دانستی و انتقاض وضو
و عدم آن از مذی و همچنین مسائل بسیار و از اینجا است که اختلاف رفضه را در احکام فقهیه حدی نیست
پس مجتهد الزمانی هم مکذب نفس شیطانی خود است هم مکذب پیر و مرشد دهقانی و هم دیگران از غولان بیابانی و نیز
مجوسیان ایرانی و طهران ما ذکره المجتهد یناقض بعضه بعضا مع کونه اوهن من نسج العنکبوت و اسخف
و من ورق التوت و هذا من فضل الحی الذی لا یموت و در این مقام اگر کسی گوید که مراد از حکم حکم الهی است
که در آن کتاب برای ائمه مختوم شده بود و آن اختلاف داشت بعضی احکام بتقیه و بعضی احکام باظهار
نفس الامریه و در احکام ائمه اختلافی نبود که بسوی شیعه خویش القا میفرمودند پس تناقض در هر دو
لازم نیامد و این مغلطه و کیدی است که گرفتار آن شود و در آن مگر کسی که کتب رفضه نادیده یا دیده و بمغز آن
نرسیده باشد زیرا که چون احکام مختلف در صحیفه یافته بعضی طهارت خمر از شیعه بیان کردند و جماعتی نجاست
البته در گروه شیعه اختلاف افتاد چنانچه در سابق از کتب شان دیدی و شنیدی پس بمرتبه بدیهی اولی
رسید که احکام ائمه مختلف بود و تحقیق متقدمین و معاصرین ایشان آنکه در احکام ائمه اختلافی نیست فقط
بلا ریب و نیز لازم آید که ائمه مبلغ نباشند مطابق دستور العمل و آن مستلزم تغییر تبلیغ است و آن موجب تقول
بعض اقاویل است و قد قال الله تعالی وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
الآیة هذا خطاب سید المرسلین فما حال الائمة المعصومین الحاصل چون احکام الهی برای ائمه مختلف بود
البته احکام شان ناگزیر است که مختلف باشد ورنه لازم آید که باتحاد بودند و خود با همدگر اختلاف کردند
و هذا الضلال مع الاضلال و از برای کید مذکور مجتهد الزمانی لفظ علیحده درین عبارت آورده و گفته که گاه
حکم هر یکی از ائمه معصومین علیحده مختوم باشد و لفظ مختلف نیاورده و لکن بعد کشف تلمیع او عیان شد
که از ایراد لفظ مذکور گره اعضال یعنی تناقض نمی کشاید که بحث با معنی تعلق دارد
نه بلفظ مذکور و هو لیس من داب المحصلین **قوله** و اما ثانیاً پس بعد تنزل و مماشاة
میگوئیم اه در اینجا معلوم نیست که لفظ مماشاة برای چه آورده آیا اهل سنت گاهی
گفته اند که برای ائمه کتابها و صحیفه نزول اجلال یافته تا لفظ مماشاة را دخل داد
هر کسی از ناظرین این کتاب میداند که رفضه قرآن و حدیث را بر طاق نهاده اند
که بمذهب پیشوای ایشان یعنی عبد الله بن سبا موافق نبود و پس ضرور افتاد

برای ائمهٔ جنان قرار دادن که از برای ایشان کتابی و دستور العملی مشتمل بر دوازده
صحیفه از آسمان فرود آمد که ماخذ علم و عمل ایشان همان است و همین را مجتهد اقرار کرده
که از اول اخبار ماست که بشهرت رسیده و نزد اهل سنت سند این امر موجب کفر کسی را
که چنین گوید پس معنی مماشاة صورت نه بست و در حماقت بر روی رئیس علمای رفضه
بر کشاد این محاوره چنین نیست که مجتهد در خاتمه بطور تفریع در اصل استفتا گفته بود
که پس اطلاق لفظ شهادت در ما نحن فیه که احیاناً بر زبان اهل السنن جاری می‌شود
غالباً که محمول بر مسامحه و مماشاة یا تقیه و توریه بوده باشد پس توان گفت که این الفاظ سخن
تکیهٔ مجتهد است که جا بیجا واقع میشود و در اینجا بزعم او درست افتاد و در بیجا بیجا شده یاد دارم
که در عنفوان جوانی همراه گروهی از یاران و شاگردان مجالست و محادثت بسخن سنجی
و لطیفه گوئی مرسوم بود و در مسجد البیت که بر در دروازه بود بدرس می پرداختم و بیشتر در بذله گوئی
و ظرافت گفتار در شمعی بود کسی که سخن تکیهٔ فلانی چیست تا معلوم شد که بعضی چنین هستند
که با لفظ معتاد بر زبان نیارند نتوانند تقریر کردن و جمعی باشند که وقت محادثت دست خود
بشکم می گردانند پس روزی یکی دست او را بدست خود محکم گرفت و سوالی کرد هرگز بسخن قادر نشد
و همه کس خندیدند و او چندان متاثر شد که سه روز از خانه بر نیامد قضا را روزی بزرگی صاحب
سجاده قصبه بردولی برای ملاقات آمد و تا دیر نشست بالآخر وقت نماز پیشین در رسید گفتیم امامت
بکن تا پیش رفت و ما پس پشت او صف بستیم اتفاقاً خاطر ما بکلمه سخن تکیه او که لفظ مهمل بود آمد و کلام ثم گرد
ناگاه بر ما خنده غالب شد و امام بعد از نماز متوجه گردید و گفت راست بگوئید که از من در ارکان یا سنیات
نماز چه امری صادر شد که شما بران خندیدید پس من از حقیقت حال خبر دادم که هیچ امری بعید و زیاده الا آنکه
عادت ما از چندی چنین است این امر غریب بخیالش راسخ نشد با همه احباب قسم خوردیم و صاحب سجاده را
گفتیم که بعد از آن کلام که رو بروی فلانی گفتی کجا رفته بودی پس او از آغاز تا انجام آن لفظ مهمل را
در تقریر خویش اعاده نمود و صاحب سجاده را هم خنده در گرفت و فتنه فرو نشست بیاد می آید
که آخر از توبه کردیم و باز بر روی دوستی از جهت خاص نخندیدیم آن از آنجا که بعد در لفظ مذکور از بابت ایام گرمی
امر عجیب تر بود و بیاد این بگل ار و بهار دلم در بود که بعد تمنا تا باین مقام رسیدم و از گلچین تقریر و تقریر
قدوة المجتهدین کنار و دامن پر کردم و بوی گلشن جنان مست کرد که دامن توبه از دست رفت
بیت توبه می کردم و آید بهار ؛ ساقی توبه شکنم آر ز دست ؛ بعد ازین یاد می آید
که مجتهد ثانی لفظ جمیع که سور قضیه کلیه است میگوید و دیگر علما نیز یعنی محقق نزد ایشان نیست
که بنیاد جمیع احکام شرعیه بر ظن است نه بر علوم لدنیه و معارف باطنیه او

بالجمله غالب نمای این همین میسر که اجبار بعض احکام و علوم لدنیه باشد یا آنرا شرح کردن که در
شریعت مطهره نجاست و آن کدام کدام چیزیست که مخالف قرآن مجید بود و حکم علوم لدنیه میان روی
و قضیه مخالف برای آن هست که در مواقف گشته اند مانند ای غار دو ظاهر و اگر بشبهه قول و الا مانند
معنی اینست که شاد و نادر در شان نیست پس شخانی یکبار اشاره بدان کردم از بیان بی تحیر زده
مستقیم مطلب چنانست و تخصیص به امری دیگر کما لا یخفی و درینجا بقو شبهه که اگر صدیق بینه
از جناب فاطمه زهرا طلبیده و مطابق ظاهر علوم شرعیه چه بدی کرده باشد هر گاه معصومین عالم امکان
دیگران بدین راه روند او چگونه بلکه بالاولی خورده که این علوم او را کجا حاصل بود و این ابحاث
را در نقض طعن الرماح متصل نوشته ام چنانچه حق تعالی مرا توفیق تهذیب ازالة الغین
بخشید امیدوارم که توفیق تهذیب آن کتاب نیز همین عطا فرماید تا افتخار رفقه و غوغای
و جوشیدن شان بسکوت گراید بالنبی المطلبی و آله الامجاد و بعد از این ناظرین و سامعین را باید
اندک غور کردن و تاملی بکار بردن که در جائیکه اتفاق فریقین باشد بر حکمی از احکام در اینجا
حماشاة نیز و مجتهد کجا متحقق است و اگر باشد باید که در اطلاق لفظ شهادت در باب شان شهیدان
اتفاق فریقین باشد لاجرم اعتراض مجتهد در اصل مستغنا عنه و بجز از وهم باشد زیرا که معنای
او در اینجا از لفظ حماشاة آنست که سنیان در شهید گفتن آنجناب تقلید با اختیار کرده اند
در حقیقت این مذهب ندارند و اعتقاد شهادت نمیکنند و شهادت بر قواعد شان منطبق نمیگردد
پس حماشاة در آنچه بران اتفاق فریقین باشد کجاست حالیا مصرعی بخاطر رسید نزد اهل
انصاف که لفظ حماشاة از آن قبیل است که گفتم و آنچه در وی [illegible] من وقوع یافته بود که متنبه
برای تمثیل این مقام برای ظرفا نوشتم بلی در تلفظ با اتفاق فریقین اتفاق شیعه البته ثابت نشد و من در کتب شیعه
خلاف آن بیش از بیش دیده ام و روایات اکابر محدثین شان در آن باب با صول موضوعه موجود
از آن و اینهم بکمال اختصار اعلام می نمائیم که کلینی و قدمای او آورده اند که جناب امیر تکذیب [illegible]
که لاف محبت [illegible] می زد که در عالم ارواح ترا ندیدیم پس این دعوی خلاف نفس الامر است یا گفت آنچه
اول گفته بود بالاخر حاجر شد و پر ظاهر است که احکام محبین در دنیا و آخرت چیزی دیگر است و احکام محبوب
و غیر مستعین چیزی دیگر است و برین امر کتب شیعه بنیاد نهاده اند که اسامه را از احوال قدر داد و محمد بن عبدالله بن عمر را [illegible]
گرامی داشتند حکم بر ظلم بدلی نزد شیعه از انانی صادر شد که امام الائمه و خلیفه اول نزد امامیه بود و [illegible] العجب که محمد بن عبدالله را
بسیاری از بنی امیه خواستند که خلیفه شود قبول نکرد و اسامه مدعی خلافت بلافصل گردید و از حروب
مرتضوی هر دو گوشه گزیدند کما لا یخفی و مخفی نماند که چون مجتهد الزمانی قول صاحب تحفه قدس سره العزیز
را قبول داشته تا بید آورده که علوم ائمه علیهم السلام محصور بوده است و در بیان کتاب مختوم در بنصورت

نیز قرآن مجید از دست رفت و باقی نماند مگر همان لال کتاب برای علم و عمل حضرات امیه اطیاب بعد ازین گفتم
هر گاه این مقدمه ممهد شد پس میگوییم الخ حال مقدمه دلیل و از تحقیق عبارتش معلوم فلک گفت احسن ملک
گفت … پس حال تفریع ناگفته به و قطع نظر از رکاکت و حشو عبارتش یعنی چون تظاهر النفاق جمع کثیر و جم غفیر و عمود و
سوائق متحکم بر نصرت و عیانت آنحضرت مجتمع شده بود محل تقیه باقی نمانده بود الخ وارد میشود که بالبداهت
آنچه بر امام حسین از انواع مصائب برگذشته خود تصریح کرده اند که از وقت حضرت آدم تا ایندم بر کسی نرفته
و با اینهمه باتفاق فریقین تقیه نکردند اعتقاد وجوب تقیه از کجا که معتقد بجز انهم نبوده باشند سر داد و …
دست در دست یزید نداد که بنای لا اله است حسین پس برای آنجناب چنین گفتن که گویند خیلی بکثرت جمع
شدند محل تقیه باقی نماند که مفهوم آنست که قبل ازین تقیه میفرمود آنست حال … امر بی را که
بطلانش اظهر من الشمس و ابین من الامس باشد بدین مطرح بیان کردند با آنجناب نسبت دادند مصرع
این کار از تو آید و مردان چنین کنند سبحان الله تلبیس الحیاتین آنجناب وقت معرکه کربلا در لال کتاب مامور
بقتل و قتال و سر فروشی و قرین تقوی می داند و قبل از آن منهی … ای زاده … نکرده است
هیچ گاه … این عمل که تو شده اند کرده و معلوم نیست که کلمه لو خبر الخ منظر ابن رئیس اهل النفاق در کتاب …
عیسی اربلی که مجتهد او را چنان میداند که قبل ازین یافتی هنوز ندیده یا ندیده پس راستی را از کسی مستفاد
نگوید که این واقعی امر البته تقیه مخالف است و اگر با همه چنان اعتقادی کنند مگر از زر و از اجتماع گوئیم تقیه
از دست حق پرست رفت پس نظم خواجه حافظ شیراز برای او کافیست ع گر تشیع خود ازین است که این …
آه اگر از پی امروز بود فردائی و آنچه گفتند که اتمام حجت و وجوب جهاد متحقق شد الخ سابق گذشت و
آنفاً هم دانستی که بعد وفات حضرت حسن مجتبیٰ خرمن شیعه در جوش و زبان ایشان در خروش آمد و
ظلم و عدوان معاویه بعد از شنیدن حال بدگی و کامرانی خویش از حد گذشت فلیت بعد از وفات امام
… حضرت امام حسن پس در وجوب جهاد با وجود و الحاح متشان کدام دقیقه از ظن باقی
نماند اگر چه بروایت شیعه زیاده از ده هزار اخلاص نامه کوفیان بعد از موت معاویه اتفاق میفتد که عدد
مذکور … نمی شمار و چه جای آنکه غلو مبالغه اثنا عشریه در هر باب معلوم همگنان است
که سه صد را بده و از ده هزار رسانیده و در نهایت لفظ خویش را نصب العین گذاشته اند و لفظ
انهم بکثرت اخوان آورده که علم الهدی رافضه تمسکاً بی اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ کار امامت امام
حسین را با اجتهاد و ظن رسانیده و قبل ازین امور بر تمامی رافضه حرام بود کما فی الاصول
ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بر اصول شیعه چنین طاعنی و کافر جبلی را گذاشتن البته ترک
واجب خواهد بود و انهم … علی الامام عند المجتهد الفقام و آنچه گفته که بعلم باطنی
خلاف آن معلوم بود الخ اقول درینمقام سخنی بطور استفاده گفته میشود که در قرآن مجید از زبان

مقدس رسول خویش میفرمایند و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء و از ان
صاف صاف معلوم میشود که اگر علم غیب حاصل میشد هیچ لغزشی رو نمیداد و نیکی بکثرت تمام بوقوع می آمد و این
بدون حمل بر آن چگونه درست میشود مثلا یکی را دانستیم که مکار و چرب زبان است و اظهار عاجزی و ناچاری
او مطابق نفس الامر نیست حالانکه راست بود پس در انجاح مطلب منعی نکردیم البته تقصیری بر تقاضای رود و
واگر بر حقیقت کار مطلع میشدیم و کوششی مینمودیم خیر کثیر موجب مزید ثواب میشد و شخصی را از جهت تقوای
ظاهری متقی دانستیم و امانتی سپردیم و همه را خورد و برین پشیمان گشتیم و بسببی با بتلا شدیم و اگر علم غیب حاصل
شدی چرا در مخمصه گرفتار میشدیم الغرض تحقیق این امر چنان فرمایند که مستفیدان شکر گزار شوند و آنچه جناب
مجتهد جالسی قائم مقام معلم این معلم جاری میفرمایند که زمان سلطنت معاویه طاغیه بود و بر کمال مقتضای
حال و مقام انطباق می باید زیرا که از کافی جناب ثقة المحدثین و از افادات راوی نقلا عن الرضا رضی الله تعالی عنه
معلوم شد که امام برای دفع غبن مستلب میشود و باید که انتظام فرماید و در دفع معاندین و ظالمین
بکوشد پس بایستی برو بالضرورت خروج فرمودن و مظلومین و ملهوفین را از ظلم و طغیانش نجات بخشیدن
پس در وصف معاویه بطغیان البته راه اعتراض بر جناب امام حسین مفتوح کردند و معنی کمال
بلاغت درین زمان همین است بدون غیره الحاصل چون تدارک بوقوع نیامد ذمه آنجناب مشغول ماند
و آنچه بعد از جوش و خروش شیعیان ضروری بود وجوه مانعی و اگر گویند که امام حسن خلافت را خلع فرموده بود
امام حسین چگونه با وی می جنگیدند گوییم جوابش در حقیقت بخوبترین وجوه ازین اوراق معلوم تواند شد
معهذا باز گفته میشود که چون جنگ النفی فرموده بودند که تخطیه عظیم است آن خطا را باقی گذاشتن چه معنی دارد و آن
در حقیقت جنگی بود با امام حسن پس برای دفع طغیان و بغاوت و دیگر امور که شیعه در تکفیر معاویه ثبت
کرده اند و مجتهد نیز با وصف اجتهاد تقلید ایشان کرده و رقم آن در سواد گرفته بود چرا جنگیدن درست نباشد
خلیفت که بانی مبانی بغاوت و هزاران احداث و امر بوضع احادیث کاذبه در مناقب خلفاء و جور و جفا در حق
جناب مرتضی باشد و با او جهاد نفرمایند حالانکه فتنه یعنی فساد و خون ریزی عباد او برانگیخته بود و از اینجاست
که در اول کتاب بالتخصیص بر نهج شقی را امام نیز و نیز چنانچه مذکور شد عبارت کتاب مختوم نیکو میدهند و کمال احتیاط
حضرت امام حسین آن بود بقول مجتهد که چنانچه حضرت مسلم بن عقیل را وقت یزید فرستاده بودند در وقت معاویه
میفرستادند یا کسی دیگر را اگر شیعیان بالکه جهت طیب اوقات انقاعد از نصرت می نمودند حجت امام بر ایشان تمام میشد
ورنه معاذ الله روزگار باغی و طاغی چنان برمی آمدند که یزید را حوصله بغاوت و عدوان باقی نمی ماند که بحاکم مدینه نویسد
که اگر امام بیعت کند فبها والا سرش بکش بفرست معاذ الله بعد ازین مقام استفاده اینست که در فارسی رعایت تذکیر
و تانیث نیست که علمای لکهنو در جواب بعضی اوراق ایضاح در تصحیح عبارت گلستان او در صحیفه که سیاه را در آن زمان
نفس طالب بود و شهوت غالب آمده بر ترکیب غزلی بدین تحسین چنین راسخ است که عرب رعایت تانیث لفظی

معاویه اراده کرده بود و معاونت نمودند ایشانرا با مسلم بن عقیل چون حال امام حسین چنین دیده بود و اینها از حضرت
عقیل بجای آن معاونت نتوانست کرد فرزند متفرق شده و این احتمال بر مقالات سابقه بیعت یزید اگرچه با امر
امام کلثوم را بعمر و کرد بقا رفق و هم او را قتل کرد بدست او بود و نیز عثمان را باوجود هرگونه قرابت بخشت و
مسلم بود که شریک هم شوند شیخ علی قایل شد با آنکه او قاتل عثمان بود و قاضی رطب بحق در احقاق بدین مثل
عمل نمود که به چیز دنیایی داری نگیرد و اگر این امور را بر شمارم رساله منفرد می باید نوشت و اتای نهان
و آشکار خوب میدانند که نزد اتباع شیخ مخلصین گو این امور البعد کل محال باشد ولیکن بر اصول این زنادقه
دو جا بلا قرب است مع آن الاقرب کالعقرب و تعجب نماند که آنچه مجتهد از تواریخ معتبره درین ورق نقل کرده
آنهم در آن مصرح است که آن وقت که جناب سید الشهداء بعراق تشریف برده آغاز سلطنت یزید پلید بود و هنوز حکومت
استقرار نیافته و بنده در رساله قدیمه این امر را ترتیب داده ام و اقوال علمای ایشان مندرج ساختم مجتهد در آن مقام لم و لا نسلم در
انداخت و بچون و چرا پرداخت چنانچه خلاصه عبارتش باید دید و تناقض و تهافت قیل و قال در المیزان
باید سنجید و هی هذه که در استفتا بود که خلافت یزید بقهر و غلبه هم ثابت شده و آن از نوع بدیهی است و مراد از قهر او استیلا
تسلط بر اقالیم سبعه است که نادرست و منافی امامتی تواند شد بلکه مراد تسلط است که برای خلفا و اکثر بادشاهان بیشتر
و آن در وقت که امام حسین بعراق رفتند حاصل بود و مراد من از ظلما تصریح صاحب تحفه است در جواب بعضی از
مستفتیا که در آنوقت اهل مکه و مدینه و کوفه بیعت نکرده فقط یعنی آغاز سلطنت او بود و مستقر نگشته بود و این همان
مضمونیست که در کتب معتبره آورده باز گفتگو در آن چگونه ادعا زیبد و اینجا نیز یا شد مسئله صبح صادق روشن شد که مجتهد
هیچگاهی نزد ماهری نرفته و نزد استادی زانوی ادب ته نکرده مگر نزد پدر خود که پیر دهقانی بود که در کتاب قریه
بلامرید بود که در حال اغلاطش در کتب مطبوعه چنانست که ناظرین و سامعین از اهل استعداد نیک میدانند بلکه
و تدارک هرچه افشار زند و فرزند پیر دهقانی مبتنی بر خطوات شیطانی بسبب سلب حافظه مثل مجتهد قالی انهم یادند
در تشیید المبانی بالا چه گفته و چه خبر ها گفته خرافات که قبل ازین نسخه بالجمله مجتهد بعد از تمهید مقدمات از تواریخ معتبره مذکور آنچه
تحصیل نمود که بعد از بیعت دوازده هزار کس از اهل کوفه برای امام حسین محل تقیه ثابت نشده و آنهمه کشتن
و کوشش ها دلالت بر آن است که اگر این اسباب جمع نشدی آنجناب را بایستی تقیه کردن و به بیعت یزید در آمدن حالانکه
امام حسین پیش مانعین ازین سفر بالخصوص محمد بن حنفیه برادر آنچه فرمودند اکابر شیعه بیانش کردند و من نقلش
نموده ام آن همه دال بر تکذیب این مضمونست که دلالت بر جهت آنکه حاصلش بدین عبارت میرسد اگر در دنیا پاو
فسحت و وسعت جای نیابم و مضافات الارض بار حیث بیعت یزید نخواهم کرد یعنی هیچ وا با و تقیه نخواهم نمود
یعنی پس مجتهد بالیقین دروغ زن است و حال تلبیساتش چنان مکشوف است که شمع در انجمن و آنچه بعد
از سطری گفته که هرگاه قریب کوفه رسیده و خبر شهادت مسلم بن عقیل شنیده اراده معاودت نموده بود و این
قول همه ساخته و پرداخته این رئیس المدلسین و انیس المسولین ناصبی ناپاک را انجا که برابر نمود زیرا که

که چون امام حسین ع در صحیفهٔ مکرمه کتاب مختوم ملاحظه فرمود فوراً آنچه مأمور به بود که جهاد و بکش و بکشته شو
پس بعد از حکم الهی و حکم مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم که دیگر کسی حسین ع و اهل بیت خود را همراه سیر کنانید تو
عالم میخواهد که ترا شهید و عیال ترا بسته دست دشمنان اسیر ببیند اعتراف را احسن ع شهادت بدان جناب
عالیجناب امام الصابرین والمجاهدین ع که تنها ملائک ثناخوان او که جن و بشر گشته قربان آن نسبت گردن
نیل حبیب خدا چیست و در کلامش بار را بر خویشتن واجب گردانیده است بحکمی که گجرا انقلاب لعاقبات و قیا
فعل و ما طلبنا من اول الامر فلقد حصل و ایضاً معلوم خواهد شد که حضرت امام حسین ع بیبر قضیت جائیکه سفر کرده بود
از آن عزیمت یزید او را بمشهدش رسانید باز کوچ فرمود تا بجای دیگر چنانچه می آید و در عبارت علم الهدی ای
شیعه انار شاد رسولی است تا بید معاذ الله بعین حضرت ابراهیم و اسمعیل را که هر چند شیطان رجیم خواست که باز
گرداند گوش بر کلامش ننهادند و دست سرفروشی در راه خدا دادند و در کتاب مختوم در این امر نصاص و خطاب
مخصوص داشت نفسک هم نازل بود و حضرت امام حسین ع نیز او به معاذ الله شربت شهادت آنجناب را گوارا
نگردید و جان خویش را عزیز داشت از انجا که مجتهد در مقام و امن دیگری تا اصحاب اهل بیت با وجود دعوی محبت
و پیشوای او محکم گرفته و حقیقت امامت را ندانسته دشمنان جناب امام حسین ع را از اوج عرش اعلی معاذ الله بحضیض
افکنده لاجرم بقدر ضرورت صد مسکراری او بجای آرم که این پیشوای تو اصحاب خیال آن یعنی حوصله قتل و قتال در بین
از آن یافته بود که خود را از دودمان سادات عالی درجات کما اشرنا میدانند و در احادیث ائمه طاهرین که خصوصاً
حضرت امام ناطق و جد امجدش علی بن الحسین رضی الله عنهم که حسین غور نمیفرمایند چه کلمات حقه فرموده اند که سر به
اولی الابصار تواند بود ذلک و من لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و محل سر و حدیث منیف چنان است که هیچ بنده
را با حضرت آفریدگار قرابتی نیست و منتهای بنای ما آنست که آنچه برای مادران مومنین قرار یافته که صاحب
را اجر عظیم باشد و کسیکه گناه را مرتکب گردد او را دو گونه معذب کنند و کنعان پسر صلبی حضرت نوح علیه السلام از جمله
آن سبب آنکه گوش بر فرمان واجب الاذعان ننهاد قال الله تعالی انه لیس من اهلک بر علم الهدی ای تو واجب است که
چشم عبرت گشادن سر از در سرکشی و خودرائی در آمدن بخیال بود که جوابش مطابق کلامش و عبارت عربی نیز
ولیکن چون مجتهد بسیاری از مقامات رساله قدیمه را کتف تنبیه نسبت تفهیم چنانچه باید از آغاز تا انجام و آن هم
ترجمه آن بعبارت سلیس بمیان کرد و آنهم موجب تطویل خواهد شد لاجرم در عبارت فارسی نوشتم و از ره سهولت
و اختصار در آمدم پس بدانکه شما با این بزرگی با وصف دعوی اتباع ائمه که پیروی اقوال و افعال و تقریرات ایشان
در اصول و فروع است اصول کافی را ندیده یا دیده و راه تجاهل منافقانه برگزیده که اگر براه در رسم ایشان قدم
راه همین منزل میرسانید که وقت وفات سرور عالم کتابی دیگر با تمام با اهتمام ملائکه مقربین خصوصاً حضرت
روح الامین در رسید و عهد موثق بعنوانی گرفتند که شاید از حضرت آدم چنین اتفاق نیفتاده باشد و محصل
سخن بعد از رفع تکرارات محل آنکه هر چه برای امامان از این وقت تا مهدی دستور العمل قرار یافته بایزد

بجا آوردن و بهیچ وجوهی نگرویدن و تعرضی نکردن اگرچه نوبت بعدم کعبه رسد و هتک ناموس اتفاق افتد
پس باید صبر ورزیدن چنانچه عبارتش اینهاست با ب که مجتهد و حدیث الآن نقل نموده و دلیش ابا از این ندارد که این
حدیث بمقتضای امور که نمونه آن خواهی دانست زاده الغرض سید مرتضی این طریق را دست نداشته
براه این سنت افتاده و دامن ایشان در گرفته و در تعصب و نسبت با حق بجائی رسیده که با ظهار مجلسی و حق التقیه
و غیره ایشان را مخالف حضرات ائمه که همیشه بلباس تقیه در پرده داشتند و داشته اند میکرد و از این مخالف این مجلس
دانسته مگر چون دانست که بی اختیار مسلک ایشان در خصوص نتوان از این معرکه جان بسلامت بردن و راه
بجواب پیر خود بسر آورد اول خود را امتحان گردانید و گفت ما بالیقین سید ایم که چون بگمان و خیال ما امام غالب میشود
که حق خود را خواهد رسید و بدایات امامت بنوعی از حرکات و افعال واجب میشود اتباع او اگرچه محنت و مشقت بکشد
که تحمل آن نتواند کرد و از این کلام بی کدورت ظاهر شد که از منصب امامت کلیه اغماض صریح کرده خدایا مگر احادیث
امام رضا هم بگوش او نخورده و نیز هم در قرآن مجید نخوانده که امامت بار عظیم است که آسمان بار امانت نتوانست کشید
و نیز این حدیث را گاهی ندیده و نشنیده که اشد البلاء علی الانبیاء ثم الامثل فالامثل و این احادیث و روایات بر
سامعه او عبور نکرده که ابو علی طبرسی در مجمع آورده که من آذا الحجر فی او اسکتم که حضرت را ابو لهب رجم و لعین
سنگسار میکرد و خون بر بدن مبارکش جاری میشد و بعد از هجرت آیت أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا نازل
آمد و جهاد واجب شد و از اینجاست که جهاد از واجبات امامت گشته بسبب آنکه انتظام امور جهاد بدون کشیدن
مشاق و محن و سر فروشی در راه خدا چگونه تواند شد و در نفس نبوت با فاده علما و مجتهدین که از تصریحات
حضرات ائمه ماخوذ بجا آن امور را شرط گردانیده اند اگر او حقیقت این امور را فهمیده است چه ضرر در بود
تحت تالیف تنزیه الانبیاء خود کشیدن بالیقین مثل حضرات ائمه در ثبوت خود بقول زید شهید در مقابله حضرت
امام محمد باقر آرمیدن و این مجادله با مناظره هرچه گوشید در کافی بعنوان مذکور است چنانکه میدانی که از تصریحات
در گذشته و در حقیقت که از وشناخته بوده و از زید شهید سر زده که زبان صدق ترجمان نبوی صلی الله علیه و سلم
از مناقبش تر بوده چنانچه از بیانیت صدوق و معلمین معلم ما ارلی که معلم این مدعی سیادت است و فتح شد پس
از روح بر فتوح او باید پرسید که ترا چگونه یقین شد که چون امام ظاهر شود بوصول الی الحق و قیام با مور امامت
بنوعی از قتل واجب شود و باین وقت انقلاب دول و تبدل در تحول سلطنتها و بهم رسیدن افواج مومنین
پاک که نام سنیان در آن نباشد و ریاست صفویه و قاجار و غیر ایشان ظنی نیز بهم رسید صاحب
پابلتار که هفت اقلیم در تصرفش بکم شود و درین وقت سید مرتضی راهم وجودی نمی ماند جز آنکه لا ل
کتاب بکشاید فلیفت که وجود وش نزد ستیجه هم نباشد فکان کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران
سعید اگر قاعده او ماخوذ از احادیث پس بیان کند که این قاعده را حضرات معصومین کی بیان
کرده اند بلکه ظن را بجای خود همیشه مذمت نموده اند چنانچه مشهور است و از این جهت اجتهاد حرام گشته چنانچه

می آید انشاء الله تعالی و اگر از آحاد و تعیین شد خلاف تصریح است بر سر کتاب که لا یجب علینا ولا علیکم تتبع
اصول از سنتین بین متاخرین بدان چگونه است و اگر از متواترات باشد بیان آن برای خاطر آنانکه ورود
مصر که قدم نهادند بسیار ضرور است و بدون بیان بیچگونه اطمینان توانند شد سبحان الله علمای رفته را علم
حاصل شده باشد بامر مذکور و حضرات ائمه هدی که تابع علوم حضرت پیغمبر بودند و لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا شان ایشان در وجوب آن فعل تابع ظن باشند و چون حکایت یزید و مصر خود را انکار کنند و حیات
یقین نباشد ان هذا لشیء عجاب ایضا احادیثی را که مجتهد مشهور دانسته او چرا ذکر نکرد پر ظاهر است که اگر ذکر
میکرد البته متاملین می پرسیدند که در صحیفه خود دان جناب قاتل و اقتل و تقتل دیده بود و باید اگر دیده
ام مقام ظن است یا یقین اگر فرض کنیم طفلی را و این الفاظ برای او گوئیم آن طفل هم بشرطیکه از اهل لسان باشد
یقین خواهد کرد که مراد مخاطب باین افعال امر کرد و بعد ازین از دو حال خالی نیست اگر این احادیث را رفقه
وضع کردند پس تشبث باین احادیث باطل شد و سعی مجتهد درین باب همه رایگان و محنت برباد رفته
لازم افتاد و اگر این احادیث چنانست که مجتهد در آن حکم نمود بصحت و استفاضه و شهرت پس کلام
این بزرگ دشمن عقل همه مهمل که میگوید در کوفه فوج جمع شد و ظن نصرت بحصول انجامید لاجرم مصر کرد از
ضرور افتاد ولا حول ولا قوة الا بالله و چون حال احادیث کافی چنین باشد که لا یعبأ بها است پس
معلوم نیست که نسخه مسلیم را تلاش خواهد کرد که الکتاب موضوع شان انست و کتاب نزد وی بحجت شدید
بهم رسیده بود حاشا که در آن باشد که سفر آنجناب فقط باجتهاد و ظن بود که هیچ پس ظاهر این است که
چنانچه مصر که کربلا متفرع گشت بر ظن نه بحصول الیقین مصر که جناب امیر هم چنین بوده باشد که نوبت
کشتگان از هزاران گذشت پس صحیح شد آنچه علمای اهل سنت گفته اند که نصوص از تنها در میان بود
بلی اجتهاد جناب امیر مقرون بصواب بود و آنهمه را مجتهدین از جناب مرتضوی مخفی آورده اند که اجتهاد
بود نه نصوص چنانچه بر ناظرین کتب حدیث مخفی نیست و میترسم که هر گاه یکی هر دیگر را در وقت
موت خود وصیت میکرد خبردار بر گفته کوفیه عمل مکن و در احادیث فریقین مثل است از پیش
برجای خویش که لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین آیا حضرت حال کوفیه در جنگ صفین
ندیده بود که صاف گفتند که اگر موسی اشعری بحکومت مقرر نشود معاذ الله خون حضرت امیر
میریزیم و خود علمای امامیه هم بدان معترف اند و از کلام مجتهد هم بوی آن یعنی بدماغ میرسد و کرینعد
بالا گذشت حتی که یاد می آید که والا از مجتهدین قریب باین روایت آورده در مواعظ حسینیه ازین تقریر
که صاحب سفر بترتیب داد عیان است که احادیث مذکوره کافی نزد او اعتباری ندارد و رنه مدار جهاد
حضرت امام حسین بر یقین بود نه ظن فان هذا من قبیل بعض الظن اثم چه جای آنکه حضرت امام حسن
هم وقت وفات فرموده باشد که چنان پندارم که کوفیه ترا برانگیزند و تنها بر حرف و ...

ایشان مغرور نشوی پس در حقیقت جای ظن نبود و ما کان معصوما لا نجد احدا در توثیق عهود ایشان که با وجود
مرتضوی چنانچه در بعض شکایات نهج البلاغه مذکور است غیر قابل اعتبار بلکه مثل مشهور که هر گاه قسم خوردند بالیقین نقض کرده و نقض
گفته اند و حیرت است که کوفه در وطن خود باشد و امام را طلب نماید که امام هر جا که باشد حاضر شوند به هر کجا به
سعادت انتساب شده بجهاد حاضر باشند خواه حضرت براه شام روند خواه بکوفه داخل شوند و سلمنا که
ابتدای مکاتیب از کوفه بود و لیکن چنین کسان را که بارها بیوفائی کرده بچه اعتبار چنانچه در قصه سید البشر
در لشکرین معروف بود که برادران حضرت یوسف چون در آغاز دروغ گفتند بعد از آن سخن ایشان
بدرجه قبول نمیرسید اگر چه راست میگفتند که بعد صلح امام حسن هم شوریده بودند ازین جهت هم و
معلوم شد که کتاب مخدوم را اصلی نبود که آنجناب فعل برادر بزرگ را تخطیه فرمود و شیعیان هم بد ندانستند
که صلح او مطابق لال کتاب است دلم و السلم را آنجناب تثبیت نه کلیه و جزئیه چه جای جز التی الی غیر ذلک و هر گاه
امام معاویه صعب باشد بر اهل بیت و اتباع شان امام را ضرور است آن صعب و مشکل را آسان کردن
و دست و پا زدن و سعی را با تمام رسانیدن که السعی منه و الاتمام من الله تعالی مگر این کار دیگری بود سبحان الله
حلال مشکلات امام نباشد او درین وقت بکار نیاید مگر بعد از آسانی و سهولت و اینهم حق امام بود زیانه که
بر اهتی و درستی سائلین را جواب بدهد حال آنکه قلب شریعت نمود و تمام غرضکه صاحب نشریه یا هیچ نشنیده و هیچ
تکلم کرده یا بعلم حدیث معرفتی نداشته یا غیر معتبر پنداشته خلیع العذار میرود و هنوز از نوم غفلت متنبه
نمیشود و قلم در دست دارد هر چه میخواهد عامیانه سخن می نگارد کسی را چنین جرات نباشد از محققین شیعه
آنچه بر دارد و خود را از اجله سادات و علما دانسته برابری بلکه تفوق بر گوشواره عرش می جوید که کارش بر
یقین مبنی است و افعال جناب سید الشهدا امام الصابرین فی الباساء و الضراء حسین بر ظن
خاموش باش و قلوب اهل اخلاص را خراش و کلمات بی ادبی و بی اندامی مگو که روز حشر ترا سوی جهنم کشند مگر
مجنون شدی خواص و خصائص حضرات ائمه خصوصا آنکه درش سرور عالم را نمیدانی آیا نمیدانی بلکه علم قائل
نیستی که برای هر امام علم ما کان و ما یکون و تشدید فلک اعظم و عمود نوری مقرر است فتاوی ایشان محمول
بر ظن باشد و تحریر و تقریر و احکام تو بر یقین قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون کتابها که در عقاید تصنیف شده و بهر کسی
بدان عقاید مامور است ایشان را هم ندانی و سطری از آن نخوانی که در حق حضرات ائمه گفته اند که بهتر اند از جمیع انبیا و میدانند
و یقین میکنند هر چیزی را که بود و خواهد شد تا روز قیامت و جمیع افعال و اقوال شان با امر خدا است و هر چه
میدانست حضرت صلی الله علیه و سلم تعلیم فرمود جناب امیر را و همچنین هر امام متاخر میداند علم متقدم را و
در هیچ چیزی برای اجتهاد نمیگویند بلکه جمیع امور و احکام را میدانند قطعا و یقینا از جانب رب العالمین
نه بظن و تخمین معاذ الله و در جواب هیچ سوالی حالت منتظره ندارند و جمیع اصناف مردم را با ایمان و
کفر و نفاق و اخلاص میشناسند و اعمال امت بر ایشان امروز هم معروض میشود نیک باشد یا بد

وسهو ونسیان بر ایشان روا نیست واخباری که دال بر سهو ونسیان ایشان باشد همه اش محمول بر تقیه است
که از جهت خوف نواصب بر زبان شان جاری شده الی غیر ذلک من حقیقة الصحیح وخواصهم پس حضرات ائمه این
دروغها گفتند وحق اینست که امت ابن سبا مدعین هر چند ولا صور خیالیه خود نیز به آسانی نقد سبب بستند و دانستند
که اعضا الاخو لعنه الله بل سنیت نجات یافتند وبیگان شرها که تا ثوقار غرق شد ورفع گشته فالتعجب کل العجب که احوال ائمه اهل البیت
وجاری امامیه بظهر قلت شب وروز یاد میکنند واین بیچاره علم الهدای امامیه بسبب فقدان حواس در نیکجا
یاد میفرماید متحیرم که دیگر ائمه عموماً فرزند خاتون نرگس وسوسن وریحان خصوصاً چنان باشند که در کتب دین
وایمان شان حتی رساله منفرده جلیله تقصیر مجلسی بران شامل است ومن درین سطور بعضی از آن را نقل کردم وفرزند پیغمبر
الرسول والبتول مقدمات شهادت خود را تظنین وتخمین واندیشا حسین را کتب دوش رسول الثقلین راس و رئیس
کوفیه مدعین هر چند ولا چنین ناصبیت وخارجیت اختیار کرده وهنوز معتقدین او ازان توبه نمیکنند وقلم درست
دارند وزیاده تر موجب حیرت اینست که حضرت امام حسین ازین گمان خیال چنان اندیشید که بالفعل همه موالیان تو ید
را که متصل و قریباً اند بشکر کوفیان کفایت میکنند پس گمان وجوب سفر عراق قوی شد و در آن وقت خاطر
مثبت رفضه تعداد فوجهای یزید العبد از هزار و دو صد سال دانند که لا تناهی معبر از آن است وحضرت امام
باوصف اراده جهاد ازان هم بی خبر بود اگر فی الحال این گمان غیر واقع هم صورت بست ایشان را از آن چه
سود وکدام روز بهبود که لشکر شام صبح وشام خواهد رسید چنانچه بچشم خویش میدان صفین را دیده بودند که فوج
شامیان در هر بار بکثرت تمام مقابله میکرد وحیلها وخدعات شان بر تدبیر مدبری همچو جناب امیر را برهم میزد و
ملک از دست در بود وشکست آمد وفتح وظفر رفت وگذشت وازینجا گفته اند که مرد آخرین مبارک بنده ایست پس عقل و
فراست فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازین ناصبی در پرده انکار میکند ودعوی بر کلیم میگوید بار انکار صحیح از علم و
معرفت آنجناب کرده میگوید که غدر وبیوفائی کوفیه هرگز بخیالش نمیگذشت ودلیلی که ذکر کرده از دعوی هم خوشتر که مسلم
در کوفه داخل شده ابن زیاد منظر وبعیادت شریک آمد وشریک با مسلم شریک شد که او را بگیرد واین همه صورت
بست ولیکن مسلم او را قتل نکرد وعذر آورد که حضرت صلی الله علیه وآله ازین منع فرموده اگر ابن زیاد کشته میشد مسلم
در میدان بازی حی برد یعنی امام حسین بی کلفت در کوفه داخل میشد واهل خلوص که در فوج بودند وظاهر شان با یزید بود
وباطن شان با امام شریک میشدند ومیگشتند فوج بنی امیه را که در کوفه بود وقابو یافتن چنین دشمن دین را
گذاشتن تقیه بلکه دلیل بر آنست که نیت حضرت مسلم بر اصول رفضه که مطاعن حضرت عقیل را بر ملا گویند مغشوش
بود وکما اشرنا الیه علی اصول الطائفة الفاحشة واگر حضرت از فتک منع فرموده اند هم ارشاد کرده تا که فریقین نقل
میکنند که الحرب خدعة پس این سخن وقتی وسر نکته دارد و چون یزید حضرت امام حسن را شهید کرده و فرستاده
جعده خدعه با معویه دارد بگوهر دشمن خونخوار او چرا درست نباشد فاقتلوا واقتلوا کما قتلتم علیکم ازینجا جمله گفته
اند ۵ مکار که ترک کند کمان را به دشمن چو به تیر میتوان دوخت معهذا محققین امامیه قید مؤمن در حدیث

ذکر کرده اند از آنجمله حدیثیست که گفته در حدیث آمده که من فیک بجز من یزید نفسه و ماله قدر مبلغ شاید
که ابن زیاد با آنهمه شهرت نصب و دشمنی اهل بیت نزد حضرت مسلم مومن باشد پس باید که کمتر از ابن زیاد
بود چرا نزد ایشان مومن نباشد و چون ناصبی درین باب خاموش ماند باید معتقدین او را جواب
دادن فکیف که شیعه نقل میکنند در باب یزید از جناب زینب بنت حضرت فاطمه زهرا که از یزید کسی را در
مروت زیاده نیافتم و حقیقت اینست که درین باب خود نص ناصبی می آید که یزید در رحم درفت از ابن زیاد
زیاده تر بود و در جور و جفا کمتر الغرض دلیل مستبعد ناصبی بلفظ فان مسلم بن عقیل الخ چگونه باتمام
رسد زیرا که مدعای ناصبی آن بود فکیف که ثابت کند که در خیال شریف امام مظلوم هم تمهید بیوفائی کوفیه
زیرا که مسلم در کوفه چنین قرار داد که هرگاه ابن زیاد آید او را باید کشت آه شاید نتیجه آن نزد این ناصبی
منکر علم و تعیین امام همام آن باشد که مسلم اگر خیال شکست و مغلوبی خود میداشت در کشتن او اقدام نمیکرد
پس بظفر خود او را اطمینان حاصل بود و پس امام را نیز اطمینان هم مثل سایر مرقد را بمضمون واحد شنیده اند
که جنگ در سر داده و جوانان و پیران حتی جهاد اطفال بلکه سید ایشان نیز صلوات الله علیه و علیهم کما سبق د
پر ظاهر است که این قیاس اولویت نبود سیما نزد این منکر علم امام حسین پس تواند بود که مسلم متیقن باشد بظفر
و فاته کان بما ضراد حضرت امام حسین را که فعل آنجناب مبنی بر ظن باشد بقول ناصبی غیر مجازفانه کان غائبا و اگر مدعا
چیزی دیگرست و دلیل بر دعوی انطباق باید جناب مجتهد که کوچاپ دانش هستند بیان فرمایند که بدون
فهم و ادراک چگونه کلام او را نقل فرموده باشند بلکه توان گفت که احتمال قریب اینست که مسلم فرمود که
سبب عدم قتل همین نهی حضرت بود و اگر این مانع نبودی ضرور بود کشتن او که با چنین دشمن در قابو کی
می آید پس قیاس بجا لطور اولویت باشد یا بدون آن و مخفی نماند که عبارت تنزیه که حاصلش اینست که اگر
میگشت ابن زیاد مسلم را غالب میشد که از فوج یزید آنانکه ظاهر و باطن شان مخالفت بود و شریک میشدند و منصور و مظفر
میگشتند دلالت بر آن دارد که اکثر شان اهل تقیه بودند و نیامدند همراه حر بن یزید ریاحی مگر برای محصور کردن و تقیه گردانیدن امام
و باتفاق فریقین معلوم است که فقط رئیس ایشان و یکدو دیگر شریک امام حسین شدند بمدت و همه ایشان مقاتلین
آنجناب گشتند حیثیت حال مومنین پس عجب که بجهت تقیه امام را بکشند و نزد خدا اکرم باشند چنانچه از رساله قدیمیه می آید
و عبارت تنزیه چنین دلیل آن باشد بحالا یخفی بر این دلیل دیگر بلفظ ایضا نوشته که هرگاه ابن زیاد طالی المحبوس کرد حضرت
مسلم جماعتی را از کوفه همراه گرفت و قصر ابن زیاد را محاصره نمود و گویا مخرج نفس او را قفل کرد و ابن زیاد از جهت
خوف و نامردی در را به اهل بیت تا آنکه مردم متفرق شدند و مردم را ترغیب میداد و نیابت انعامات یزید و تخویف
میداد از سخط و غضب او در رسیدن فوج شام میکردند از رفاقت مسلم بن عقیل الخ تقصیر و تقاعد کردند کوفیان
و اکثر شان عهد شکستند پس وقت شام قلیلی باقی ماندند و نوبت بشهادت رسید انا لله و انا الیه راجعون مولف
تنزیه ناصب عداوت امام من بعد عذر تطویل مینماید که مقصود از ذکر این قصه آن بود که ظاهر اسباب ظفر بود با ابن

قرآنی است که منسوخ و نسبت دیگر چنان باشد کلام در اسلام او ست چه بانی ایمان و چون بنای آن تقضا نماند پس از عصمت
و امامت و شهادت چه نام توان برد و لیسی که بر اصول شان این امور لازم شد البته او کافر و فاجر و شقی ابدی است
علیه البلاء تمامتی باشد یا رازی و مجلسی اصفهانی باشد یا مجتهد قانی و زمانی پس این کلام را جناب الخطی و امثال
شد بغیر از آنکه عقلای فریقین بر ریش و بر آن تو بخندند و مقلدین تو لول و شور بگرنید فایده نیست مگر آنکه طریق
تا مست بد کور بر گرنیتی و با تبد کور چشم مسلوب البصر و البصیرت گردی خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین. و چون این امر را بالاجمال دانستی تفصیلش را که بدفاتر طوال آمده و در قهابیسا و بیاض برده دل می
اجازت نمیدهد مگر آنمقدار که اهل کوفه هزاران هزار دل بر جهاد نهند و در مقابله لشکر یزید از جان بکوشند
و از هر گوشه بر خیزند و بجوشند و یزید دو در زاوندهای او را بکشند لعد از ین ملک بدست ایشان افتد و عیش و
کامرانی رو نماید و آب رفته بجو آید که غالباً ثبات لشکست و دولت همقرین بودند و گاهی لعنا بد و هنوی را
چنانچه باید ندیدند بلکه بگوش و اهوش هم نشنیدند پس بیچارگان برین تقدیر چندی در زمانه بیاسایند و
بسر رفته و آرام بعمر خود بسر نمایند و از ملت متعه و توابع آن معنی هم خرما و هم ثواب دریابند که صبح سی تا شام
چلتا ہو منہی گلگلوں کا دور شب جو ہو تو بادہ رو یوں ہی کنار و بوس ہے و آنچه گفته که بر ظاهر است الخ کلامی است
مجمل پس صاف و صاف باید گفت که از زمان معاویه که دریای خون اهل اسلام در آن جاری شد و هر گونه بدعهدی
در آن پیدا آمد تا آنکه بخلعت خلافت متحلی گردید و در مقابله چنین احسان انجناب اشارت که حضرت امام حسن را
نیز هر طال شهید نمود بعمل آورد و گاهی رسوخ اسلام در دل نداشت چنانکه در سابق بحالش از کلام مجتهد مفصل گذشت
و ترک و کرش آدمی نماید و در زمان یزید هنوز خبر بیعت نشانی که بهر پادشاهی در آن اول میکرد شد و در مبادی
سلطنت معمول و مرسوم همگنان است بعمد در نیامده متمردانا کاثین و طالبین و در ین وقت همان جماعت
سابقه بودند پس حصول ظن و ریه زال دولام حصول در آن آوان معقول نیست مگر آنکه علم حضرت امام حسین بر قلوب
شان محیط و لوح محفوظ مکشوف و عماد نوری منسوب و تسدید روح ملک اعظم موجود و این معنی را مجتهد قبول نمیکند
و میگوید که عمل امیر بر امور ظاهر است نه باطنی پس این راه خود بسبب تصریحاتش مسدود و این قدر رفو نمید است
معلوم که بعد از استحکام خلافت هرچه از مکنونات خاطر پادشاهان است بوقوع می آید و هنوز عدم
که سلطنت او استحکام نیافته و ضبط و ربط بظهور نرسیده بود چنانچه قبل از ین از عبارت ابن ابی خبر
بوضوح پیوست خروج امام در ین وقت نیز دلیل بر آنست که بر علوم لدنیه تکلم کرده اند و دیگر واقعات
هم که نیز بپلید صدور یافته مثل واقعه حره و وضع منجنیق بعد از ین سانحه رو نموده چنانچه در رساله
قرنیه نیز مبین گشته و کتب طرفین از فن سیر بر آن شهادت داده و تحصیل تقریر اصول قوم
بسبب آنکه در وقت یزید پلید و هی و لی اعتدالی را حدی نبود پس ضرور افتاد خروج و اگر چنین نبود
بایستی جناب امیر را خروج فرمودن چون حضرت زهرا را قتل کردند که فاذا اجری الدم فلا تقیه

حدیث معصوم است و نیز وقت احراق بیت و تفریق کتاب ائمه در علل شیخ و بحار و حق الیقین و کتب دیگر
و غیره مذکور است و فوج کثیر هم ضرور نبود و ده بیست کافی بود کما فی الکافی و از نهج البلاغة کفایت
امیر المؤمنین بمقابله هزاران مبارزین و در تخصیص هم کلمات تمامی موجب نا جهت او ست و در سنانی
و غیر آن پس معلوم شد که غرض سید الشهدا شهادت بود چنانچه استدلال کتاب بر آید که تو فی را
ببر که شهادت شان همراه تو متعین است الی غیر ذلک طرفه آنکه مجتهد میگوید که سفر شریف مخالف تقیه بود
حالانکه بر اصل فقه حکم بمخالفت میکند و هم قواعد شهید که مو نفس و در حکم زندگانست و عنقریب می آید
ان شاء الله تعالی و از اینجا واضح شد که این مجتهد حرف کافی کلینی را چنانچه باید تتبع ندیده الطرف از احادیث
طویل در آن مقام مسرود است و از برای تعصب این تقریر نکرده روی الکلینی باسناده الی
الکاظم قال قلت لابی عبد الله الیس کان امیر المؤمنین کاتب الوصیة و رسول الله المملی علیه و جبرئیل و الملائکة
المقربون شهود قال فاطرق طویلا ثم قال یا ابا الحسن قد کان ما قلت و لکن حین نزل برسول الله الامر نزلت الوصیة
من عند الله کتابا مسجلا نزل به جبرئیل مع امناء الله تبارک و تعالی من الملائکة فقال جبرئیل یا محمد مر باخراج من عندک
الا وصیک لیقبضها منا و تشهدنا بدفعک ایاه الیه ضامنا لها یعنی علیا فامر النبی باخراج من کان فی البیت
ما خلا علیا و فاطمة فیما بین الستر و الباب فقال جبرئیل یا محمد ربک یقرئک السلام و یقول هذا کتاب ما کنت عهدت
الیک و شرطت علیک و شهدت به علیک و اشهدت به علیک ملائکتی و کفی بی یا محمد شهیدا فارتعدت مفاصل
النبی و قال یا جبرئیل ربی هو السلام و منه السلام و الیه السلام صدق عز و جل و بر هات الکتاب فدفعه الیه و امره بدفعه
الی امیر المؤمنین فقال له اقرأه فقرأه حرفا حرفا فقال یا علی هذا عهد ربی تبارک و تعالی الی و شرطه علی و امانته و
قد بلغت و نصحت و ادیت فقال علی و انا اشهد لک بابی و امی انت بالبلاغ و النصیحة و التصدیق علی ما قلت و یشهد لک به سمعی
و بصری و لحمی و دمی فقال جبرئیل و انا لکما علی ذلک من الشاهدین فقال رسول الله یا علی اخذت وصیتی و عرفتها و ضمنت لله و لی
الوفاء بما فیها فقال علی نعم بابی انت و امی علی ضمانها و علی الله عونی و توفیقی علی ادائها فقال رسول الله یا
علی انی ارید ان اشهد علیک بموافاتی بها یوم القیامة فقال علی نعم اشهد فقال النبی ان جبرئیل و میکائیل
فیما بینی و بینک الان و هما حاضران معهما الملائکة المقربون لاشهدهم علیک فقال نعم لیشهدوا و انا بابی و
امی اشهدهم فاشهدهم رسول الله و کان فیما اشترط علیه النبی بامر جبرئیل فیما امر الله عز و جل ان قال له یا علی تفی بما
فیها من موالاة من والی الله و رسوله و البراءة ممن عادی الله و رسوله و البراءة منهم علی الصبر منک علی کظم الغیظ
و علی ذهاب حقک و غصب خمسک و انتهاک حرمتک فقال نعم یا رسول فقال امیر المؤمنین و الذی فلق الحبة و برء
النسمة لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد عرفه انه ینتهک الحرمة و هی حرمة الله و حرمة رسول الله و علی ان تخضب
لحیته من راسه بدم عبیط قال امیر المؤمنین فصعقت حین فهمت الکلمة من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی
و قلت نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت

الّتی من راسی بدم عینیہ ثمّ اخرجہا الیّ ہا انّی اتّخذ علیکما بحکم رسول اللہ علیہ وآلہ فاطمہ

والحسن والحسین والحسبہم شیئًا اعلم امیر المؤمنین فقنا فواجئل قولہ ختمت الوصیة بخواتیم من ذہب لم

تمسّہ النار ودفعت الی امیر المؤمنین فقلت لابی الحسن علیہ السلام بابی انت وامّی الا تذکر ما کان فی الوصیة فقال

سنن اللہ وسنن رسولہ فقلت اکان فی الوصیة توثّبہم وخلافہم علی امیر المؤمنین فقال نعم واللہ

شیئًا وحرفًا حرفًا اما سمعت قول اللہ عزّ وجلّ اِنَّا نَحْنُ نُحْیِ الْمَوْتٰی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوْا وَاٰثَارَہُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ

اَحْصَیْنٰہُ فِیْ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ واللہ لقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ لامیر المؤمنین وفاطمہ علیہما السلام الیس

قد فہمتما ما تقدمت بہ الیکما وقبلتماہ فقالا بلی قبولہ وصبرنا علی ما ساءنا وما غاظنا انتہی وی آید که در مجلد

اوّل تطہیر باحتیاط ترجمہ این حدیث طولانی را از حیات القلوب بقدر تحلیہ آوردہ ام ولیکن بقدر

ضرورت ناظرین وسامعین را در اینجا بدین وجہ واقف میسازم که مجتہد البتہ باوجود علم ائمہ که

حاکم خدا و رسول اند ہرچہ امر فرمودند امام را باید بجا آوردن وائمہ را بقول مجتہد احکام مختلف

بود حضرت امام حسین مامور بود بخروج وعدم تقیہ ولیکن چون در حدیث مذکور شدہ که از جمیع

آل عبا مہر گشایند برآنکہ تعرض نکنند بخلفا اگرچہ انواع ظلم نمایند حتی کعبہ را منہدم گردانند

وکتاب را پارہ پارہ کنند وہتک حرمت بوقوع آرند البتہ دانست که حکم خروج با امام حسین تناقضی در

دیگر است بعبارتیکہ بطور پابجے قد لکہ الحساب بران مقام مکتوب بود و آل عبا بران مہر

کردند اما فک خاتم صحیفہ که دستور العمل باشد برای امام پس نبود مگر وقتی که سابق از جہان رخت

اقامت بکشد ولاحق بر مسند او نشیند چنانچہ از روایات منقولہ مجتہد مفصوص است که نخواہم بود برای

امیر المؤمنین در خود گشاد وعمل کرد بران وامام حسن مہر تمام خود بگشاد و مامور بہ بجا آورد چون او

برگذشت خاتم سوم آنرا امام حسین شکست وچنین یافت که قاتل واقتل وتقتل او پس مجتہد وفی تردد وعدم ذکر آنرا

غنیمت شمرد وغرضیکہ تمامی مذہب ایشان متناقض است متحیر اند تا چہ گویند ولقد کان عجائب این حدیث بسیار است

اگر از راشدین این امور سیر پیر ومساوی برای ان میگروانید پس حق باید شنید که حضرت از جبرئیل

پرسید ندای جبرئیل ای اہل بیتی وقتیکہ این کتاب فرار سید وہمچنین نجبا اہل بیت را ہمہ اند النستند

در قصہ ہذا اینجا تصریح کردند که اہل بیت بحکم حضرت بودند مگر آل عبا ودر نصب است از النصب بردا شتند

ولیکن وصی را با وصیت استفادہ یاد داشتند ونیز سید ندای جبرئیل وصی کیست حالانکہ در فرقات تعریف

نیز در توصیت منتشر بودند واول حضرت عباس را اسباب علم کردند بشر وطہا چون او قبول نفرمود برای امیر

سنت کردند طرفہ آنکہ حضرت عباس در آخر فرمود بجناب امیر یا ابن اخی خلافت برائی کیست فاعتبروا یا اولی الابصار

که مقدمہ نصب وتوصیت آنروز بود که طلسم تذیر عبارت از آنست بانز حضرت عباس معروض شد بر جمیع بشر کا فنر جناب

امیر تحقیق یافت باز چہ آفت رسید که حضرت عباس فرمود سخن ہمین است برای ہر کہ از علمای رفضہ که از خالقیت جلیا بہ الحساب

و در عجائب اضطراب و پریشانی گرفتار است و هم بر ابن عباس پر ظاهر است که خروج امام حسین قبل از دخول
بود و هم برین تحریر رفضه مشهور کردند که مجتهد جواب رساله النبارة العین لبصیرت نوشته اگر این سخن راست
باشد باید نشان دادن که بلای کوری و کورانگی چه پیدا شد و شاید که مستحق نمیشود مگر وقتی که دو شاخ
بر پیشانی و دمی از پستان مجتهد برآید فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا قوله و هم آنکه از کجا که آنحضرت
را السبب کینه دیرینه الخ هرجا ازین متعسف بکجی میگراید و در مقام انیقدر یاد ندارد که حکم امید بر ظاهر
شرع پیدا شد پس صاف صاف نمیگوید که آنجناب در صحیفه خود دیده بود و نیز زبانی رسول خدا شنیده بود
ع مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود ۞ القصه چون نوبت بقول مرتضای علم الهدای رفضه بدان جا
رسید که یزید را در نسب شریک عمر مایند و این غم خود قرار دهند و این همه از باب تمام محبت باشد پس درین
امر که بیعت یزید را اختیار کردم کدام قباحت بوده عقلا و نقلا آیا جناب امیر بیعت راشدین نکرده بودند که
بر شریعت امامیه چه ظلم دینی و دنیوی باقی ماند در جهان که دقیقه از آن گذاشته باشند حتی که یار با نوبت
تنگ ناموس اکبر رسید و الضرب تازیانها کشید معاذ الله بر اصول رفضه امام حسین را از آن امر غفلت بوده داد
که اطفال غمخواری رفضه آن را یاد دارند پس قبل ازین قیاس آنجناب که در جناب رسالتمآب امر در قیاس آن
آنجناب است بر نفس اماره خبیثه خود باید دید که فردا از عوج شیطان الطاق او راچه تعلیم کنند و بر تقدیریکه کلمه
مذکور را بر زبان مقدس جاری نکرده ثابت شد که بر علم لدنی و باطنی عمل کردند و مجتهد آنرا انکار میکنند
و جار را بر عار اختیار مینماید و در هنگام شهادت امام باقی نماند بر اصول موضوعه نه بینی که ارباب تاریخ از محققین
نوشته اند که چون رسیدن حضرت امام حسین قریب کوفه بر زبان مردم افتاد و عبید الله زیاد بران مطلع
شد با مضمون با آنجناب نوشت که غیر از بیعت یزید چیزی دیگر نمیخواهیم امام آن مکتوب خواند و از دست مغز
بی پست خود بر زمین انداخت و بمجرد این خبر شعله غیظ و غضب آن مردود مشتعل شد و فوج را بیاراست و عمر سعد
را رئیس افواج گردانید و ازین خدمت استعفا خواست پس خطاب و عتاب کرد و او را گفت قبول کن ورنه
سند حکومت ملک ری باز بده و در خانه خود بنشین حب جاه دنیا بر او غالب شد تا آن شقی ازلی سند حکومت
ری را از دست نداد و با لشکر عظیم برای قتال فرزند رسول متعال سفر کرد الغرض مجتهد را چاره ورنه مرکه
بر اصول موضوعه خویش در اثبات شهادت امام هرگز بیعت نمی یابد و حقیقة الامر را نمیداند یا وصفیکه شنود و در
مجالس عزا می نشنید و کار او به بیتابی میرسد و در مجالس باکی او باید دید که باز قول ثمانیه را از راه فنائی اعاده
نماید که حالش باز دیدی و تشنهی همه اقوال بکیکه و تاویلات بعیده دال برانست که تا امروز بحقیقت
واقعه کربلا نمیرسد مانند پسر کلان میر ابو مناقب خوانی که چون بمکتب نامی آمد و مردم خبر حالش میکردند شو قدیم
را بتمرانیه می کشید هیچ قیامت نمی احرم سرای بچو شاه وینگی سوار می امی پس مردم می پرسیدند که از سر الکلام
سر اسرار دست لبید اند که از حضور میگفت که در فیض آباد همین و سر است پولس علیخان بنا کرد و مرزا حسن مبالغه

وتمام عمر همین پیشه سوزخانی داشت وندانست که حقیقت معرکه کربلا چیست هنوز مجتهد الزمانی درین احتمالات
گرفتار است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازین رفضه را عنقریب بلای عظیم پیش می آید که از ابوبکر صدیق
و خلافتش رفضه بغایت بیزارند و قصه کربلا معلی بر حقیت خلافتش دلیلی است روشن و مانند گل شگفته است
در گلشن و بعد از تفصیلش البته خواهی گفت که انطباق قصه مرثیه خوانی طابق النعل بالنعل است بعد ازین باید دانست
که اگر ادنی تصفح افکار فرمائی و محنت مطالعه کتب پیش نظر داری لبسا خواهی یافت که خود جناب امیر شیر یزدان شاه مردان
سلاح بر تن مبارک آراسته کردند و قبضه شمشیر بدست گرفتند روزیکه غاصبین بر اعتقاد شیعه قصد کردند که قبر لطیفه
را بکنند و نماز جنازه بگذارند و آخر چون مردم دیدند که آنجناب ذوالفقار میکشند و از هیبتش لرزه بر کوه قاف
می فتد ذوالفقار حضرت گرسنه و تشنه ماند لیس ببین که این قاعده کجا باقی ماند متحیرم که خاصه و عامه روایات متواتر
می آرند که صبح دم روز عاشورا سلاح بر تن مقدس راست کردند و تقیه قبل ازین واجب گشته و خصوصا از روزیکه حسن
شدند و بنص کتاب تنزیه میر فتند بشام بجهت بیعت کردن بیزید اگر فرض کنم که بدین اراده که سلاح از بدن
پوشیدند باری عقل چگونه تجویز کند که از آن روزها گاهی جدا نکردند و این حکایت چه ماست با فعالی که کار حرب
طویل و عریض بدست میداشت و در هیچ وقتی جدائی کرد و کسی علتش پرسید گفت مرد سپاهی را می باید همه وقت
گفت وقت موت چه خواهی کرد گفت یک حمله بر قابض روح خواهم کرد هر چه باد اباد و لیس لبسی بر بنیاد که مفلس هیچ پیشه
و در خس لوپتی بیمار میماند اتفاقاً وقت موت دیدند که حمله کرد موافق طاقت خویش و نگاروش بر عرش در آمد
و جان بحق التسلیم کرد قوله همراه بودن فوج کثیر ضرور نیست الخ بحتی میپرسم که در قبیله عرب چه مایه مثل قبیله بنی هاشم
در کثرت و شجاعت بود چنانکه میر ابن حسین رانظی بود از ایشان با خصوصاً بعد از آنکه بیر رئیس فدک که از
طرف ابی بکر صدیق رفته بود و قتل انرا انتظام ساخته بود خروج فرمود و بنی هاشم همراه بودند بمجرد اشاره
آنجناب او را گردن زدند چنانچه از کتب معتبره شیعه در مجلد اول والنتی اگر ظن امیمعنی بود که رفیق خواجه
چنانچه از تصانیف مجلسی و تصانیف توامیعنی عیانست که آنها مقتدی جناب امیر بودند و بیعت صدیق نکردند
وقتیکه او بیعت نمود و بیعت مذکور بجا بیاوردند و هرگاه او بیعت نه نمود ایشان نیز دست کشاندند بلکه ایشان
ازین عبارات علمای شیعه است که بودند بنی هاشم کنفس واحده و امام رازی رضی الله عنه نیز بنیاد بعضی
از اول خلافت بران نهاده و دیگر متکلمین آنرا یاد کردند یعنی موافقت و مرافقت آنها با جناب مرتضوی ذکر نمودند
لاجرم بعد ازین چه باعث شد که خروج نفرمود و وقتیکه قرآن مجید را که معجزه دائمی رسول خدا بود خراب کردند
و تحریق نمودند الی غیر ذلک من الامور القادحة فی ذاته و خلافته لیس چون این ظن بلکه یقین بهم رسیده بود
اکنون چه مانع شد با وجود وجوب که ذوالفقار بدست نگرفت و خروج نفرمود و اگر این ظن نسبت با ایشان
تقلیب شریف بهم نرسید امی برایمان و دین شان که آنها ملحق بمرتدین و غاصبین بلکه منافقین باشند تا آنکه
دیگران دانستند که بنی هاشم با آنجناب راه خلوص می پیمایند و فی الحقیقة نزد جناب مرتضوی منافق باشند

و بدین تقدیر قاضی رطب اللسان را چه اقتدار که او لسان را در احقاق و مصائب النواصب غیر آن از جهت
مروت اصحاب مستثنی گردانید اگر سخنی معقول در زمان خود مضا و لی بزرگان خویش مانند صدوق آنکاه آشنا
باشی اظهار بکن ورنه خاموشی بهتر باشد از گفتار ز حکیم شیخ از اهل تجربه روزگار چو سعدی سخن گو ندادم مزن و
ریش دراز خود را بدست اهل حق مکن و آنچه گفته که در حقیقت آنحضرت خروج بمعنی مصطلح نموده الخ در تمام
یا الیستی از معنی مصطلح بعد از عاقبت اندیشی و ملاحظه بلندی و پستی از معنی مصطلح خبر دادن و بیان کردن
که با وجود حج فرمودن رفیقان برای جهاد و نائب خویش را بکوفه فرستادن و چون او نوشت که من آن بودم
که هزاران کس از اهل کوفه بیعت بران کردند که یزید را از تخت سلطنت جدا کنند و همراه جناب بر لشکر او بتازند
حرم از مکه کوچ نمودن اگر خروج نیست باری بیان فرمایند که چیست ایا رأس الفیل ابابیل است یا خرطوم فیل چنانکه
ولدار مجتهدین و دلربای متکلمین بر مشرب مغولین در معنی کسب بعقیده خلق افعال گفته و در نیمقام تحقیق است
طویل بیانش بطور اختصار انکه اهل تکبیدت در مطاعن علمای ما نوشته بودند که فلانی از اهل سنت جناب امام حسین را
خارجی نوشته و در باره آنجناب چنین گفته که اول خارجی فی الاسلام معاذ الله و کشف این تلمیح انکه صاحب لوا
مفتریان بلفظ خارج یای نسبت اضافه کرده خارجی ساختند باقیماند معنی اصل لفظ در آن نیست که اول کسی
که از محققین هر کسی از مبطلین خروج فرمود حضرت امام حسین بود و حقیقة الامر همین است که این قرعه اولیت بنام نامش
زدند ورنه اگر غور کنی با آن زبان بساکس از مبطلین بودند که بر محققین خروج کردند و علما احوال ایشان نوشته‌اند
مثلا بر حضرت عثمان ذی النورین اهل مصر وغیرهم خروج کردند و گفتگوی شان این بود که خود را معزول
گردانند یعنی از خلافت دست بردارد و حضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه در روایات معتبره موجود است صبا در بابی
خود ذی النورین را از نیمعنی منع فرموده بود و قبول نکرد که قمیص خلافت را بر کند پس او را قتل کردند بعد
از انکه بلوی بر و نمودند و تا مدتی آب و دانه را از چنین محسنی که از احسانات او عالمی کامیاب گشته و سوابق
اسلامیه او را نهایتی دریغ کردند نبوده و ایضا نسبت جناب مرتضوی بسیاری از ظلمه و اشقیا راه خروج سپردند
حتی که قوم مطرودین تکفیر آنجناب پرداختند پس علما چگونه چنین توانند گفت که معاذ الله حضرت امام حسین
اول ایشان است ایا از علم تاریخ هم مثل مجتهد بهره نداشتند تو لیکه سر و پی نداشته و مخالف الامر بوده و
علمای شیعه دیگران را از اجله اصحاب نیز چنین نوشته اند پس این اولیت بر مذهب احدی انطباق نمی یابد
الغرض اگر معنی مصطلح آنچه در نیباب علمای اهل حق قرار داده اند مراد باشد همه امور درست میشود و اگر معنی
دیگری از اوتان خود تراشیده اند بالضرورت بیان باید کرد و از سرکشی اجتناب باید نمود هرگاه انکار از بیعت
عین خروج نیست پس عدم حضور جناب امیر در بیعت ابوبکر صدیق در مبادی خلافتش بجهت پیش آمدن واقعه عظمی
و سانحه کبری یعنی وفات سید انبیا صلی الله علیه وسلم و متعلقات آن چرا خروج تواند نمود که انکار استحقاق هم
دران نبود فکیف که بنقل صاحب مباهره حضرت مرتضی بمبیش ابن امت ابو عبیده فرمود که من درین مصیبت مصداق

هم یاد نمانده و در تراجم غرائب مفصل است و شاید که در احادیث سابقه دیده باشی که برای تعلیم شیعه خود مقرر نموده خبر داد
باشد و بود مخالفین خود را محراش عهدین مرا که گوش خود را از حد خویش یعنی علی مرتضی می شنوم و دست ایشان عمر هم
حالانکه آنجناب را در اوائل کتاب مأمور باظهار حق و عدم تقیه بود چنانچه در کافی مرویست از جاییکه صحیفه و مهرها را ذکر
کرده که ائمه را باحکام مختلفه امر فرموده بود نه چه جای آنکه امام جعفر که شیعه مر پیغمبر صلی الله علیه و سلم نزد آن مقدس الشان
منسوب ساخته اند درباره مجاهدین این شروط مستعده را ذکر فرموده که اَلتَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ
السَّائِحُوْنَ الرَّاکِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْآمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَالنَّاهُوْنَ
عَنِ الْمُنْکَرِ وَالْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ و انهم ارشاد فرمود که امیرن سلطنت کسری و قیصر
مرادند و آن اصحاب پیغمبر جامع این اوصاف نبودند پس قول مجیب مصیب که فقط صمیم قلب را ذکر کرده بود که تنبیه خالص و رسوخ
لازم آن است نص جعفری را رد نمودن و جامه ناصبیت را در بر کردن است همین که رد کردن اخبار ائمه معصومین عین
او را کور گردانید قوله و اگر مجیب بنظر انصاف ملاحظه نماید فتح کثیر بتصمیم قلب نزد جناب رسالتمآب هم نبود الخ اقول اول
کلیه باید دانست که از روزی که آیت جهاد اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقَاتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا بتصریح علمای سیر که در سنه ثانی
از هجرت حضرت خیر البشر سیزدهم صفر فرود آمد اباحت جهاد شروع شد پس قبل نزول این آیت کریمه دو آیت کریمه در تحریم
قتال بود منسوخ گشته بعد از آن بعد از این آیت السیف نزول اجلال فرمود فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ حَیْثُ وَجَدْ
تُّمُوْهُمْ وَخُذُوْهُمْ وَاحْصُرُوْهُمْ وَاقْعُدُوْا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ و گفته اند که این کریمه ناسخ یکصد و بیست آیت شد
که پیشتر نازل شده بود زیرا که این آیت ناسخه در فرضیت جهاد است پس هر آیتیکه فرود آمده در تحریم قتال همه را منسوخ
گردانید و نیز آن آیات را که در تحریم بود مگر همراه کسی که آغاز کرد قتال را با آنیکه در اباحت قتال آمده بودند در فرضیت
چنانچه آنفا معلوم شد همه درین سطور و از کتاب الجهاد کلینی مقدمه مذکور که اباحت قتال با کفار از آیت اُذِنَ لِلَّذِیْنَ
بود ظاهر است و باتفاق فریقین همه امور که تعلق بجهاد داشت و بر زبان قلم رفت بعد از هجرت شریف آمده فوائد
که بران در خصوص مناظره با مجتهد الزمانی پیدا گشت اعتراضات او درباره جناب رسالتمآب بود که در قلت
در مکه معظمه صدیق را کفار اذیتها رسانیدند که حتی چهره او بسبب ضرب و شلاق متورم بود و موی سرش و
دست کشیدن جدا میشد و حضرت همه را دیده و با کفار جهاد نه نمود انتهی مسئل و قال او از آغاز تا آخر سیاه مسطور است
و کان لم یکن شیئا مذکورا شد بلکه از آن جهالت شدید او بظهور پیوست که نه کتب خویش را دیده نه از کتب ما
چیزی دیده و شنیده اما جواب از هفوه او که حضرت پیغمبر خدا چنین فوج کجا هم رسیده که از صمیم قلب و قلب سلیم
جمع شوند اینست که سر کوری و کورانگی و دلیل استیلائش کلیه آنکه اتفاق تمامی عقلا است برین معنی که اگر پادشاهی مدة العمر
با دشمنان بشمشیر بجنگد و رفقای او در همه واقعات همراه او باشند و پای ثبات افشارند و هر که را فرماید برا و سعادت
خود بدانند بخشیدن ملوک دنیا رسانند که چنین اصحاب مطیع و منقاد و جان باز در هیچ وقتی نزد پادشاهی فراهم نشده
و در یک و وقت لشکر قدرت متفرق شوند و باز رجوع نمایند و پادشاه عذرشان بشنود و شاهنشاه عفو

نمایند با این پادشاه منشوری فرستد و شفاعت و سفارش ایشان فرماید و ایشان را از رفاقت خویش جدا
نکند بلکه هیچ جنگی و جهادی نباشد که تدبیر و مشیر در آن نباشند ایشان را نامرد و بزدل نتوان گفت چگونه
شاهنشاه مراتب ایشان را خوب بنویسد و فرماید و در امور متعلقه وقت و احوال خصوصاً در حروب توقیع خاص نایب
خود که با ایشان مشوره فرماید چنانچه دانستی پس عیان شد که در مردی و مردانگی و ذوی الرای بودن ایشان
هیچ شکی و شبهه نیست خصوصاً وقتی که فرماید اجله اصحاب خود را آن نایب شهنشاه که ایشان لایق اند که بجای من بنشینند
تکلیف که بعد از وی از من قوت بفعل آرند آن امور که او برای آن مبعوث باشد از طرف شاهنشاه ابر منصه ظهور رسانند
وطریق او را رونق دهند که در عالم منتشر شود و کتب امم سابقه و لاحقه از موافق و مخالف گواه باشد که چنین ترویج و
رونق گاهی اتفاق نیفتاد که آنچه نایب شاهنشاه میکرد مقصود وی بود و بخوبترین وجوه بجا آوردند و در وقتیکه تفرق
آفاق افتاد کالبرق الخاطف التصدیق کتب آسمانی و علمای اهل کتاب بود کما فی صحاح الاخبار پس طاعنین ایشان بهره
از دین و انصاف ندارند و تخم عداوت و حسد میکارند و دیگ نفاق و کفر و کینه جبریه ایشان بمقتضای لیغیظ بهم
الکفار در جوش می آید حال دلیری و مردانگی ایشان هر که را منظور افتد باید باصول کلینی ثقة المحدثین رجوع کند
تا بداند که هر یکی از اصحاب خصوصاً مهاجرین که سلطنت کسری و قیصر را در هم شکستند شیر نیستان و نهنگ دریای
هیجا بود و اگر مجتهد از دیدنش کور مادرزاد شوند و بالاخر ندای یا ایها النقیه ادرکینا در دهند که پردازند کما سبق
صفاتهم المقدسه و تاویلات الرکیکه من الرفضه و اگر بکتب اهل حق گرایند توانند دانست که نهایتی و پایانی ندارد و حرفی
از آن باز گوییم و بعد از آن راه اختصار بجوییم و باز بر میمنه و میسره طاعنین مهاجرین و انصار بتازیم و لشکر
اولین و آخرین ایشان را بته و بالا سازیم ارباب سیر شریف بعد از تحقیق نوشته اند که روزی حضرت قبل از غزوه
بدر در صحرای روحا سیر میفرمود و قریب وادی صفر همراه اصحاب کبار از مهاجرین و انصار رسیده بود که بگوش
حق نیوش این خبر رسانیدند که مشرکین مکه معظمه آماده پیکار گشته اراده خونخواری دارند و عنقریب میرسند پس حضرت
صلی الله علیه وسلم با مهاجرین استشاره نمود که مناسبت اقدام بر جنگ مشرکین گویند که مقداد بن اسود
کندی عرض کرد جوابی که هیچ ملک گفت احسن فلک گفت زه محصل سخن او این بود که یا رسول الله ما را مجال
نیست که بگوییم چنانچه اصحاب حضرت موسی گفتند اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ
یعنی ای موسی تو برو و رب تو پس پیکار کنید با دشمنان ما از اینجا حرکت نمی کنیم و سخن ما اینست که برو همراه
پروردگار خویش و جهاد کن با همه همراه شما با دشمنان قتال می نمائیم بلکه جهاد خواهیم کرد از دست راست
تو و دست چپ تو و رو بروی تو و در پس تو حضرت این جواب را بغایت پسندید و روی مبارک بسیار روشن
شد و شیخین نیز همین جواب دادند و بر جوابش احسنت و آفرین گفتند باز مشوره نمود با انصار که چه رای
میزنید سعد بن معاذ اشهلی از ایشان سبقت کرد و عرض نمود که بالیقین ایمان بتو آورده ایم یا رسول الله
و تصدیق تو کرده ایم و گواهیم بر آنکه هر چه آوردی از دین و شریعت حق است و بارها مواثیق و عهود نموده ایم

اگر کلام تو خواهیم شنید و اطاعت خواهیم نمود هرچه در خاطر شریف اراده داری حکم جاری کن ما همه بدل
و جان فرمان می بریم قسم میخوریم بخدای عزوجل که ترا مبعوث گردانیده و فرستاده بحق اگر فرمائی که درین بحر
ذخار ناپیدا کنار در آئیم همراه تو باشیم و کسی از ما تخلف نخواهد کرد ما همه تن صبر کنیم عند الجهاد و صدق و
راستی هستیم وقت کارزار و ملاقات دشمن و عنقریب خدا تعالی ترا چیزی می نماید که بدان چشم تو روشن شود
و دشمنان دین را گردن میزنیم و بر برکت خدا بکار میآئیم چون سعد بن معاذ بدین قول رسید حضرت
بغایت مسرور گشت و مصمم فرمود غزوه بدر را و بعضی برانند که تقریر مقداد که مذکور شده وقتی بود که اراده
غزوه حدیبیه نموده بودند و محدثین باب تطبیق روایات برکشادند که در هر دو غزوه مقداد همین جواب تکرار را
تقریر کرده بود رسیدیم بر واقعه خیبر و حنین و وادی الرمل که رئیس اهل جدل برزبان آورده پس بحوالی
مختصری که دندان رفضه بشکنند و بنیاد دلش ترالی و بالاخوانی شان بکند و گرد بنای اکابر قوم را بشکنجه
عذاب بیچ و تاب دهد و داغ حسرت بر پیشانی طائفه نهد باوجود و قصه تالیف آنرا نیز فقیر سپارم
انکه چون مجتهد الزمانی بمقتضای عادت جاهلان که هرگاه بدلیل عاجز مانند سلسله خصومت بجنبانند در
پی تعزیر و تشهیر فاضل بداولی شد و استفتای جدید بتوسط هرین دایره گردانید بخیال اینکه بدلم راسخ
بود که اگر ایشان ازین گیر و دار و کشاکشی دشمنان خونخوار در عمل انگریزی بسلامت برسند جوالقبس مطابق
عادت خود تحقیقا و الزاما و نقلا باچنان بنویسم تو گوئی که تشهیر و تعزیر مجتهد بپایان رسید ورنه اندیشه
مضرت برای ما هر دو زیاده تر است پس بجهد و رسانیدن شان و بلده کانپور همت بر جهاد بربستم چنان تو
که مجتهد درین شکنجه آرزوی موت میکرد که لیقض علینا ربک قال انکم ماکثون
چنانچه ناظرین میدانند و فاضل مذکور باول بشارت که بحمد و مقدوم در کانپور رسید جواب این استفتا بود
که حدید تعزیر بلا عذر تجدید در انهم پیر اصولش در ان منقلب شد و ذلک هو الخسران المبین و غیر آن جواب
در رد این استفتا که بعد از مدتها فاضل موصوف نوشتند بکار آمد کما لا یخفی علی الناظرین و نقل این رساله
در ان اوان لقدر پنجاه و شصت عدد از کانپور برشته تفهیم کردم لیکن درین شهر که مثل عرصه قیامت مجمع
اولین و آخرین است چنانکه لم ینجو است شهرت نیافت پس نظر همت بران گماشتم که مطبوع شود چنان مشهور
گردد که عجز و زبونی مجتهد در افواه خواص و عوام افتد پس حاجی محمد حسین طالع نمودند همراه دایره نام صاحب
قرالیش مزین کرده آوردند اتفاق عجیب آنکه کسی حاجی مذکور را تخویف کرد که دایره مذکور مشابه تاج بادشاه نصیر الدین حیدر
است و قبل ازین خبر مولوی مرزا حسن علی رئیس المحدثین مرحوم افغان و غیران رونق افزودند و فرمودند که از
مردم چنین شنیدم و خیلی پریشانم همین وقت منشار الیه را باید طلبید و دایره سوره را متغیر باید گردانید که خطر عظیم
است شاید که بخیال رسد که مجتهد یا را چنین عبارات پیکر دند و کلام او را رد کنند و تاج مرا نیز ربودند تا اصلاح
کردم ورنه اندیشه گزند شدید بود و مثل مشهور است که ماده بر بچه ضعیف میرند الغرض چون هر دو رساله مطبوع گردید

چگویم که حال مجتهد در شهر چه بود که هر که سواری او را میدید بر ریشش وی می خندید و مغول و افاغنه بی باک چه میگفتند
و هر کس دانست که چنان با خبر شد که تبسان زرد گردانیست قصه طبع رسائل بطور ایجاز و اختصار در سلطنت چنین متعصب عنید
قطع نظر از انکه دو بار در دار الاجتهاد بتوسط احباب از راه دور و نزدیک یعنی اکبرآباد و لکهنو فرستادم و چون
اول را در صندوق تقیه گذاشتند انکار کرد باز درین شهر بدست حافظ غلام محمد صفی پوری روانه کردم تا از آن
انبساطیکه با حافظ مذکور از راه قدامت داشت باقی نماند ادعم برانکه آن جواب مختصر چه بود پس بدانکه قیاس منتظم
اولین و آخرین رفضه در مباحث قدح صحابه اینست که فلان و فلان در معرکه احد گریختند و هر که بگریخت او چنین و چنان
و بعد ازین رجز خوانی و لن ترانیهای ایشان در کتب کلامیه عموماً و تالیف مجتهد خصوصاً باید دید که داد بهر گوئی
و عیب جوئی داده اند و از کجا بکجا رسیده اند بخیال بود که کرشمهای متکلمین ایشان اظهار سازم ولیکن اختصار همین
است که در یک سطر گنجانیدم و محصل جواب انکه اگر اصحاب کبار درین جهاد بگریخته بودند ارکان حضرات رفضه که
بنای سقف مذهب شان بران بزرگانست کی قیام ورزیده مطابق اصول مذهب ایشان که جماعه شان در
کتب ایمان و دین مثل ابن بابویه وغیره او در علل الشرائع و تفسیر اهلبیت اورده اند لاجرم این قیاس در حق شان
حرف بحرف مرتب توان کرد اکنون هر چه فکر جواب از طرف ان اصحاب کنند از طرف ما هم بدانند و تصدیق ساخت
نمایند طرفه تر انکه مطابق کتب معتبره طائفه مدار لیاقت از کتب بر حضرت مقداد و اسود کندی بود چنانچه کتاب مختار
الکشی و دیگر کتب متعصبین بران اول دلیل است و با انهمه مقداد اول کسی است که وقت استشاره در جواب حضرت
رسالتمآب باقرار سمع و طاعت و داد جهاد دادن و جان نثاری کردن پیش آنجناب لب گشاده و در کتب
شیعه هم تقدم در جواب معلوم کار او بوده باز در احد و غیر ان از میدان جهاد آنجناب را در دست دشمنان گذاشته
راه فرار اختیار ساخته و از تراجم او که در کتب فریقین است بوضوح پیوسته که در هر مشهد شریف شریک بوده و همچنین
است حال عمار بن یاسر قطع نظر از انکه بعد از وفات شریف خدمت اهلبیت و رسوخ اعتقاد خود را گذاشته بعد از
حضرات معصومین مصداق حاص حیصه گردیده و بعد از طوفان بی تمیزی که تا بیست و چهار سال بود تقریباً معاذ الله بیچاره
بعید از نکته مگر وقتی او را انتباه نصیب شده که صورت معاش بی کلفت پدید آمده یعنی جناب امیر بر مسند خلافت نشسته
هیچ کسی از مقبولین ثلاثی امامیه بعد از تقریر این جواب مختصر قابل التفات و نظر نماند موافق مثل مشهور که خود کرده
را درمانی نیست و انهم بتحقیق ابن بابویه در علل و استاد کلینی و تفسیر اهلبیت الی غیر ذلک من المحدثین که غیر از امیر المومنین
و سماک بن خرشه در احد کسی باقی نماند و عاقبت الامر او هم از میدان و رفاقت خاتم پیغمبران رفت و گذشت
و تنها امیر المومنین باقی ماند و هم نسیبه مازنیه چنانچه از تالیفات فقیر بروایات معتبره شیعه واضح گردیده و تفسیر
مذکور هم دلالت تام بران دارد و استوار این سلسله ازین دو تا بهفت کس رسیده که بر تصریح مجلسی در حیات القلوب صحابه
راجعین بسوی امیر المومنین تا خلافت عثمان از حرکت دائمی بسبعه سیاره میرسیده و حال تزلزل ارکان اربعه
چنانست که در ابتدا ازین که عوام دران بود باز او را بجهت مذکور اخراج نمودند یکی دیگر را بجالیش گذاشتند

نا ادہم در تشدید باد سپرید و شریک مرتادین گردید حیرت بر حیرت ست که رفیقان معماران را از لنکا یا از جابلقا آوردہ
سقف بر بستان خیال محکم ساختند که باوجود اقتدار سلاطین غیور بزعم شان مانند بنیان مرصوص است تا بعد از زوالش گوے
سبقت از ات اہل ہند که مگر دین ایشان از موم می باشند که بعضی از ان درست گردیده دانستند که شمع کافوری در بزم
رو سیاه رخش نمودند الغرض در منتهی وصول جہد ریہ قصد ارکان شان بیش از بیش گفته ام و عبارات کتب معتبره
شان آوردم و برای ایجاز و اختصار نتوانم که حال تقیه را هم شرح کنم که کار شان بطور قدر مشترک همین بود که حضرت ا
دقت غلبه کفار نگونسار در دست دشمنان خونخوار میگذاشتند و راه فرار می پیمودند بہ بین که آن دو سطر مختصر مقدمه ا
رفضه را لنجیه و زلولی بهم دوش و بذلت و رسوائی هم آغوش گردانید که اگر علمای شان تا قیامت درین باب فکر را
مثل نامه اعمال خویش تیر سیاهی گردانند همان جواب برای رد خرافات شان کفایت میکند و بخوبیدن دیرید و بکار
اہلسنت میآید فکیف که دران رساله ماده دیگر را جمع کردم و حدیث شیخ المشائخ صدوق را که رجال علی الاطلاق و ا
تمامی آفاق اعنی لم یر فی الیقین مثله در ترجمه او عبارت امام اعظم ثانیست از صندوق شیعه باز کشادم که قرار
حضرت امیر را چنان مدلل گردانید که شش برهان را بر آن ابلغ بلغاء اصول رفضه بالاتفاق سر منبر قایم فرموده اند
و در برهان ششم اختلاف دارند که آیا ذکر حضرت نوح علیه السلام دران بود یا نه کتاب صدوق الطائفه ثانی نظر
وار ثانیا اول روی صاحب علل الشرائع انه حدثنا حمزه محمد بن العلوی قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعید قال حدثنی فضل
بن جناب الجحجی قال حدثنا محمد بن ابراهیم الحمضی قال حدثنی محمد بن احمد بن موسی الطلحی عن ابیه عن ابن مسعود قال احتجوا فی
مسجد الکوفة فقالوا ما بال امیر المؤمنین لم ینازع الثلثة کما نازع طلحة والزبیر وعائشة ومعاویة فبلغ ذلک علیا فامر ان
ینادی الصلوة جامعة فلما اجتمعوا صعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال معاشر الناس انه بلغنی عنکم کذا وکذا قالوا صدق
امیر المؤمنین قد قلنا ذلک قال فان لی بسنة الانبیاء اسوة فیما فعلت قال الله تعالی فی محکم کتابه لَقَدْ كَانَ لَكُمْ
فِي رَسُولِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قالوا ومن هم یا امیر المؤمنین قال اولهم ابراهیم اذ قال لقومه واعتزلکم وما تدعون
من دون الله فان قلتم ان ابراهیم اعتزل قومه لغیر مکروه اصابه منهم فقد کفرتم وان قلتم اعتزلهم لمکروه رآه منهم فالوصی
اعذر ولی بابن خالته لوط اسوة اذ قال لقومه لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید فان قلتم ان لوطا کانت له بهم قوة
فقد کفرتم وان قلتم لم یکن له بهم قوة فالوصی اعذر ولی بیوسف اسوة اذ قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه فان قلتم
ان یوسف دعا ربه وساله السجن لسخط ربه فقد کفرتم وان قلتم اراد بذلک کیلا یسخط ربه فاختار السجن علیه فالوصی اعذر ولی
بموسی علیه السلام اسوة اذ قال ففررت منکم لما خفتکم فان قلتم ان موسی فر من قومه بلا خوف کان له منهم فقد کفرتم وان قلتم انه
خاف منهم فالوصی اعذر ولی باخیه هارون اسوة اذ قال لاخیه یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی فان
قلتم لم یستضعفوه ولم یشرفوا علی قتله فلذلک سکت عنهم فالوصی اعذر ولی بمحمد صلی الله علیه وآله اسوة حین فر من قومه ولحق
بالغار وانامنی علی فراشه فان قلتم فر من قومه لغیر خوف منهم فقد کفرتم وان قلتم خافهم وانامنی علی فراشه ولحق هو بالغار
من خوفهم فالوصی اعذر خلاصه حدیث اینست که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جهاد با خلفای ثلثه

وارتکاب آن با اصحاب جمل وصفین گفتگو میکنید و چون وجه آن مینمایند فرمود تا قوم را جمع کردند آنگاه بر منبر برآمد و بعد
حمد و ثنا فرمود که در وقت خلفای ثلثه در کنار رفتن با ابراهیم علیه السلام و در آرزوی قوت بلوط علیه السلام و در
اختیار زندان بیوسف علیه السلام و در فرار و خوف بموسی علیه السلام و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در اظهار
شکایت قوم بهارون علیه السلام اقتدا کرده ام و ازینجا حال استدلال عمده متکلمات امامیه یعنی حلیه با فضلیت
امیر علیه السلام بر حضرت موسی علیه السلام معلوم شد والعاقل تکفیه الاشاره و چون عصمت مآب شان علی رؤس الاشهاد
فرار خود را بالای منبر مایه الافتخار گردانیده باشند برای حضرات رفضه مقام انهمه انکار و غیظ و غضب نموده باشد
عجب آنکه نظر بروایت در منثور که فاروق اعظم رو برو مردم اقرار الفرار خود کرده زبان تشنیع و تعریض مکاتیب در
مذکوره میکشایند و فرار جناب امیر را که بروایت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابت است نظر نمیفرمایند فرق است
که عمر فاروق بسبب شمه انصاف و صفای نیت دامن احدی از انبیا علیهم السلام نیالوده و بر تقدیر صحت روایت
مطابق محاوره عرب اقرار الفرار خود ولو کان ساعة فرموده و علی مرتضای شیعیان که مصر بر فرار بوده فقط برای
تطهیر ذیل خود ذات مقدسه انبیا اولی العزم را بتهمت نالایق ملوث نموده چه مراد شان از اقتدای حضرت
موسی جناب سید الانبیاء در فرار اگر هجرت از بلاد کفار است فهو تخالف الواقع باتفاق الفریقین و اگر مراد تولی
از زحف و روگردانیدن در وقت جهاد است پس برای علی مرتضای شیعه کما شهدت به اخبارهم والفت به اخبار
هم مسلم است لکن حاشا که حضرت موسی در مقابله فرعون و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حروب کفار اشرار
گاهی فرار اختیار فرموده باشند و اگر در اصول و اخبار رفضه انهم امده باشد امید که از استماع آن بهره در تشویم
و بر بلا مثان و احسان مجتهدین قائل گردیم و بعید از سامعین اولی الالباب است که از امثال این تقریر
دلتنگ شوند و گویند که این اعتبارات ماخوذ از کلام ملا عبد الرحمن جامی است علیه الرحمه که بنابر عصبیت
و عناد علی سنیان را از علی شیعیان جدا کرده و گفته آنچه گفته حاشا و کلا که مبنای آن عصبیت و عناد باشد
بلکه این تقسیم تقریر ماخوذ مستفاد از حدیث امام رضا علیه السلام است که در ضمن حدیث در ریه مذکور نموده اند مختصر
حدیث آنکه یکی از علمای نصاری بواسطه بعضی از اصحاب بخدمت امام رضا ع فایز شد و پرسید که چه میگوئی در حق
گروهیکه بر دعوی آنها گروه دیگر از مخالفین شهادت دادند فرمودند که دعوی شان ثابت شد باز گفت
گروه دیگر بر دعوی خود اقامت شهود نمی توانند کرد ارشاد نمود که مطلوب شان ثابت نگشت نصرانی گفت که خود
اهل مائیم که بر رسالت پیغمبر با شما گواهی نمیدهند و گروه دیگر شمائید که ما بر نبوت دین شما شهادت نمیدهیم پس
دین نصاری حق باشد و دین و ملت شما باطل خواهد بود امام رضا علیه السلام جواب داد که ما بر نبوت آن عیسی
علیه السلام گواهی داده ایم که به نبوت پیغمبر ما اقرار نموده و بشیر لقدوم او بوده و از عیسی شما که انکار نبوت
و شریعت پیغمبر ما کرده بیزاریم پس نه دعوی نصاری به نبوت گردیده و نه ملت اسلامی را آسیبی رسید پس هرگاه
ائمه علیهم السلام عیسی اهل اسلام را از عیسی نصاری جدا کرده باشند با او در مقابله شیعه از اینگونه اعتبارات

جه پاک نخواهد بود و ازینجا دریافت شد که میدان جدل و الزام برای اہل حق در مناظره مخالفین بس وسیع است
فتنه کرد و الا کمن من المنافقین اتقی باتقاء عن کاشف اللثام عن تنابیح الجهد الاعتقاد ازینجهت که از علل شیخ المشایخ نقل کردم
باز تفریق جمیل مخدوم برای اہلسنت طالب تفضیل است نه برای شیعه که اصول و فروع خود را می دانند بخلاف
اہل سنت که بیچارگان عادة بمقدمات جدلیه کمی بر دارند و شاید که برای اشتباه مجتهد الزمانی نیز بکار آید که بشیشه
در تماشای اجتهاد خویش مدهوش و بخواب خرگوش مبتلا می باشند و آن اینکه بعضی از متاخرین حدیث مذکور را
از طرق دیگر بشهرت و استفاضه میرسانند و متقدمین و متاخرین غدر را که برای جناب امیر در امر مذکور بهمی انگیزند
ملاک امر آن این حدیث و افادات ایمه است و از ارشاد حضرت خلیفه اول امامیه شیش با صفت برهان هویدا شد که
آن جناب عصمت قباب از انبیای کرام مفضول بوده اند زیرا که لفظ اعدا بر خاتمه هر قیاس مذکور شده و معنی آن
بذهن هر کس در آمده که چون این انبیا چنان کنند من که مرتبه وصایت دارم نه نبوت و رسالت البته زیاده تر معذور
خواهم بود و این کلمات کسی تواند گفت که مفضول باشد مثلا مردم گفتگو کنند و افعال عادلی او در جواب میگوید که این
کارها از معصومین صادر شده پس غدر من بطریق اولی باید شنید و هر که افضل باشد هیچگونه نگوید چنانکه شنیدی
و ازین امر از بس پیدا است و در حسام و کتب دیگر از مجتهدین چنین تقرار یافت که حضرت امیر امام الائمه و جمیع اولاد
معصومین ایشان تا امام عسکری از جمیع انبیای متقدمین افضل اند پس این بنا منهدم شد و بنای سقیفه بر ارکان
اربعه نهاده شد از پا در آمد فتحی خلافت ثالثی عمر و لیتها و عمده متکلمات امامیه که درین باب مورد افتخار قوم نسوان بوده
الامة بود در حقیقت بدان مناظره شکست خورد و این قصه در باب مکاید رفضه در تحفه اثنا عشریه مبسوط است محتاج
ذکر نیست مگر همین قدر که موسیٰ خائف بود و از قتل خویش بسوی مدین و دیگر جهت و علی رض وقتیکه حضرت اورا در خانه
گذاشت بی کلفت و بی خوف بر فرش حضرت مطمئن بخفت و در غدر هیچ چیزی نگفت و البته صاحب اطمینان بهتر است
از صاحب خوف و وجه شکست خوردن عمده متکلمات آنکه دلیل او خلاف نص مرتضویست که من مقلد حضرت موسیٰ
هستم در خوف و فرار معهذا مابین حضرت موسی علیه السلام و جناب امیر فرقهای بسیار بود یکی آنکه بمقتضای بل الانسان
علی نفسه بصیرة میدانست درباره خود که مرا کفار بسبب کتمان ایمان از زمره خود میدانند و بجهت اظهار کفر از راه تقیه
در کرده خویش میشمارند پس در پی اذیت من نخواهند شد و باخذ این احادیث باخذ بحار الانوار است یعنی
جامع الاخبار کما لا یخفی علی اولی الابصار هیچ جای قتل دوم آنکه پدر بزرگوارت تا وفات خویش که عنقریب گذشته
شریک و دخیل مراسم و اعیاد شان بوده و بارهای احسان بر سر و دوش ایشان گذاشته و انواع قرابتها باهم
ذکر داریم در باب قتل و قتیل نخواهیم کوشید و این امور نیز در حق الیقین در میان آن موجود است قطعا نه بطن تخمین
سوم آنکه بجهت علم ما کان و یکون حتی ز خور و لادت قبل از نزول قرآن المجید کلام شریف را در کنار رسول خدا
صلی الله علیه و سلم تلاوت فرمود همه بر آنجناب آشکار بود آنچه واقع شد که غیر ارشادی لا یصیبهم وانهم بیدر رت و تجنبوا
از راه تعصب ضرب و شلاق کفار بر جناب امیر المومنین آورده اند تا مردم را فریب دهند که ادهم مثل صدیق

در انوقت جفای کفار کشیده و در مذهب ما احدی روایت نکرده تا باعتبار چه رسد الی غیر ذلک من الوجوه قوله وانچه
صحابه جناب ولایتمآب از قسم ترک معیت و عدم توجه بطرف جهاد الخ بحمد الله که جناب مجتهد الزمانی بعد از آبادی کوفه و خرابی
بصره و اکنون ویرانی هر دو شهر بعد از بهار غیبت کبری از حال قدمای خویش حرفی گفتند و قصه بیوفایی ایشان بکمال
اجمال ادا کردند و دل ایشان نداد که فصلی دو در انچه ایشان اندیشیده بودند سواد و بیاض برند که حضرت امیر را جست
و فرستادن الی الله بقا باو آورده نزد معاویه سپارند در وقت تحکیم صاف صاف گفتند که مقرر کردن حکم بخواهید ما باشد
ورنه خون مقدس می ریزیم و گرد بلا و فتنه از اکناف عالم می انگیزیم ایا این عداوت و بی اندامیها کمتر از ان بود که انجناب
را در راه خدا بفروشند. که بر روایات شیعه هفتاد بار خود را در راه خدا فروخته بود ولیکن این سیر و تماشا گاهی ملاحظه
نفرمود که از تقلبات لیل و نهار صورت بست و از حضرت امیر بروایات معتبره جانده رفضه مثل علم الهدای شیعه
یا برادرش در نهج البلاغه بطرق متعدده آورده این گرگ کمینه بیوفایی قدمای خویش را تا قیامت یادگار گذاشته
و دیگران هم بدگران در مولفات خویش برای سیاه روی جاوید نقش بلاغت بستند یعنی از مستحدثات قدمای توبه
نکردند بلی نبردند که بانی مبانی این مذهب همین مکاران و غداران از اتباع عبدالله بن سبا بوده اند بنا برم
بتاویل مجلسی که بی تکلف گفته که اهل کوفه همه منافق بودند و خواستند که تخم سادات عظام را از جهان بردارند
پس در جواب انچه مفصل گفته بود در نیجا بیک حرف ادا می کنم که مقصود ازین مناظرات عریض و طویل همین بود
که مجلسی نور علیا بعد از تحقیق فرمودند پس بروید همین مذهب التشیع و بر آثار وحیین که خوب رفته آید فادخلوا جهنم
خالدین و بر ظاهر است که هر گاه اراده قتل جناب امیر المومنین داشتند سپردن انجناب بمعاویه چه مستبعد بود بلکه عین
بود بطریق اولی و ان کلمات طیبات کوفیه را اراده قید و بند بدان اخذ رشوت از معاویه چگونه باشند و در فصول
اراده حبس امام حسن و سپردنش بمعاویه باین منافقین نسبت کرده و هر خیرخواه با امام حسین این گفتند که کوفیه با پدر بزرگوار
چه کردند و با برادرت چه عمل آوردند و سید مرتضی عذریکه از طرف امام حسین مرتب نمود مفصل نقل مجتهد والنتی معذرته
از طرف امام حسن بصلح [illegible] در شرح نوشته نیز دلالت برین عذر و خیانت شیعه دارد و کلمه خصوصا بر تصریح کشوری
در جلد اول که از لفظ شیعه علی الاطلاق همین معنی مشهور [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار حقیقت انیست که اکثر
مهاجرین و انصار که انجناب را باعتراف صاحب کشف الغمه وغیره بر مسند خلافت نشانیدند چها خدمت انجناب بکردند
التیه بجلت هر چه تمام از ایشان صدور می یافت انچه می یافت و چون حال نفاق و غدر ایشان بانجد رسیده بود
انجناب در عبارات نهج البلاغة داد فصاحت در بیان مخالفت و انحراف ایشان داده انهم فرموده که دل مرا
خراب کردید و زخمها در ان انداختند و نیز مرا مملوک خویش گردانیدند و خود بر من حاکم شدند و انتهاے
شکایات این منافقین انکه جناب امیر باوصف ان اخلاق که داشتند استغاثه بجناب اقدس رسالتماب بردند و حضرت
در ان خواب که بهتر از بیداری بود با وصف اتصاف بخلق عظیم فرمود که اکنون که حال برین منوال رسید
دعای بد برایشان کن تا بعمل آورد و حجاج بن یوسف برای انتقام شان پیدا شد چنانچه این قصه را از

از مجمع البحرین وغیره در تالیفات خویش مفصل نوشته‌ام تا مآل قدمای رفضه عقیدت ارباب باشد نحوه بالقدمه
انفاق و در رفضه متاخرین امروز هم در صفوف مقتدیان استاده میشوند و نماز باقتدای امامی گزارند و اعتقاد لیتاله
بتقلید صدوق در اصولش همین است که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی ان هذا الشیء عجاب بیچاره مجتهد چون
انحلالات قدمای خود در تالیفات علمای خویش و بر خلاف خود علی المشهور دیده گویا حرکات بسمل در کمند تسلیم
بود که از صدور یافت تاویل زبیده کلیم بکوفت و گفت که انچه اصحاب جناب ولایتماب الخ و این امر بنابر آن بدیهی
خود پیدا است که مهاجرین و انصار اصحاب رسول مختار بودند که اگر رفضه قران را بعین النظر نگرند و حالات وفا
و اخلاص شان که بار دوان مخبر بیگذشته به بینید گاهی بطرف شان خیال بدی در خواطر نگذرد و من بتصدیق
اولی کشودم و به تشریح آن اجمال در دو سه فقره متوجه شدم و اکنون همین قدر نیز واد تصدیق و تائید کلام
بزرگانش میدهیم و میگوئیم که شکی نیست که اگر بانیان مبانی التشیع بر قید و بند و شهادت جناب امیر و امام پسر
علی تسلطی می یافتند بمقتضای ورع عقیدتش ذکر خیر رنده کنند تمام را البته رسم ماتم و مراسم نوحه و شیون نیز
انتظام میدادند و کار اولاد معنوی شان چنانچه امروز دیده میشود به تباکی و بی باکی میکشید قوله و از نیجا
که امام السر والعلن اه و درین افاده تازه که تعلق بحال امام السر والعلن حضرت امام حسن دارد چه گویم که چها
مغالیط و تناقضات و اراجیف راه یافته اول انکه قبل ازین بده یانزده سطر گفته بود که همراهی فوج کثیر چه
ضرور و حالیا چنین میگوید که امام حسن اراده جمع فوج کثیر به قصد جهاد معاویه طاغیه کرده بود و بدیهی است
که اراده اجتماع لشکر کثیر برای همراهی بود بخیال فتح و ظفر یا انکه معاذ الله که شکست رود و همه سرنگان
فوج انجناب را بمعاویه سپارند و از عقل و دین دست بردارند خفیف که شافی سید مرتضی بدان ناطق باشد
و از ملاحظه آن چنان حاصل که ادمی محتاج به نوع خود می باشد و مدنی الطبع است و بتعاون و تشارک
حاجت شدید دارد و پادشاه باتنی چند اگرچه گیو و نریمان و جهان پهلوان باشند در مقابله لشکرے
انبوه مور و ملخ چه می تواند کردن و مزین تقلید او در رسایل خویش با وجود مشهوره مجتهد و برادرش
تحریر این عبارت نوشته پس بیاره تناکرد تناقض در هر دو قول باید دید و انهم در یکصفحه قریب بهم گر
و اگر بنیاد قول اولش که ضرور نیست اه بر احادیث اصول است کما شرحناه فی المنتهی وغیره من المولفات پس
معنی قول آخر بیان کرده شود که اراده جمع فوج کثیر بود چه معنی دارد دوم انکه از کتب دین و ایالتش
چنان بوضوح می انجامد که جوش و خروش اهل کوفه در وقتی چند اتفاق افتاده که مایه النزاع انجاز
همه باشد و واقعه کربلا معلی پایان ان بود و درین وقت هزاران هزار اهل کوفه که بچهل یا پنجاه هزار
میرسیدند گویا کفن پوشیده دست بدست حق پرست امام حسن داده اکنون انجناب را ظنی هم رسیده بود
یا به مقتضای عقل و نقل الثبت که بطریق اولی بحصول پیوست و علم الهدای رفضه و این کاسه لیس
او می نویسند که جناب امام حسین ع را ظن حصول الی الحق بمجرد شنیدن اجتماع کوفیه در بیعت مسلم

بن عقیل بمبر سیده بود پس درین خصوص حصول آن قطعی حیث یقتضیه باشد که گفته اند مصرعه شنیده کی بود مانند
دیده پس هرگاه چنین ظن حاصل شود پس در وجوب جهاد حالتی منتظره باقی نماند حالیا انکه چون رعافی بر زمین
ریزد بکافر حربی بعد تلاقی طرفین و آراده جنگ از اول حال صلح کردن غلط گفتم خلافت را حواله کردن چگونه
روا باشد پس در ترک وجوب و زوال عصمت بر اصول رفضه شکی و شبهه نیست معاذ الله چه جای انکه نتیجه اشر
عیاذا بعد چندی دیدند که این خنجر بر گلوی حق جوی جناب امام حسین رفت که شیعه مدعیین ریاء و سمعه برای
آن علم و نقاره می نهند و اگر فرض کنی که ظن بحصول نه انجا میده بود پس حضرت امام حسین چرا تن برضا ندادند
و فعل جناب برادر بزرگ خویش را نپسندیدند ایا معتقد این معنی هم نبودند که برای هر اما می صحیفه دستور العمل
می باشد و هر چه میکنند مطابق ان کتاب مختوم بعمل می آرد و خود نزول آن وقت وفات شریف دیده
بران و ثیقه و فار غلطی مهر خود ثبت فرمودند و با اینهمه کلمه نائله که از دشنام کمتر نیست بر زبان مبارک
آوردند و کسیکه از علما سهو و نسیان برای ایمه همراه انبیا بیان کرده او را علمای شیعه ناسنی و ناصبی
قرار دادند چنانچه بر ناظرین تالیفات شیخ نمایشی مخفی نیست و ذکر سهو و نسیان درین خصوص بالذات
نباید دانست زیرا که عقل چگونه تجویز کند که انجناب را از صحیفه حضرت امیر هم ذهول رود و مصحف جناب والده
معظمه هم ندیده باشند که جمیع اخبار آینده تا روز قیامت دران گردانده بود کما فی البحار و حق الیقین و غیرهما
سوم انکه خود عبارت سید خویش نقل کردن که چون امام را گمان این معنی حاصل شود که من بحق خود
خواهم رسید و بنداثبات امامت خواهم پرداخت انچه بمن سپرده اند واجب میشود ان کار کردن اگر چه
دران مشاق و محن رو نماید چه جای انکه مبالغین حاضر باشند و بجوشند و درین باب بکوشند و ابتدای
جوش و خروش از ایشان بوده باشد و انهم بطیب خواطر نه باکراه خود دست بیعت بدهند نه باضطرار
و الجا چهارم انکه خود میگوید که دریافت حال صمیم قلب ضرور نیست الخ ای مدعی دانش و اجتهاد آراده
جمع لشکر که خود دیده شنیده و کوشیده باشند یا رحال ستان دیدن که یکرنگ اند یا گونه های دیگر رنگین شده
عین ادراک صمیم قلب است و تو انکار از ان میکنی راست گفته اند که منافق هر چه گوید بر لسان گوید در
و چگونه اضطراب نکند که دلش با زبان یکی نیست تکلیف و قتیکه در دفع اعتراضات اهل دانش
و بینش بکوشند که درین وقت حواس او مجتمع نمی باشد و مثل این مقام مستحسن است چگویم و چه نویسیم پنجم انکه
ادعای این معنی که امام حسن ناچار شد در وقت مذکور بصلح معاویه این معنی را مجتهد والنسب با وجود
گذشتن یکهزار و زیاده از دو صد سال و انهم در غیبت کبری وقتی صاحب الزمان خبر نامی ندارد و انهم
بعنوانیکه اگر بر ملا گویند موجب لعنت شود و نزد مدعیین مزید ولاء جناب امام حسین را که حاضر واقعه باشند
خبری نباشد این از انشی عجاب تا شکایت بحدی رسد که یار با رد النسبی نعوذ بالله من ذلک و لیکن
فائده که از عبارت لوح مجتهد یعنی بلا چاری صلح با معاویه طاعنه نمود حاصل شد النست که حال

قدمای شیعه بمرتبه عیان رسید و ازینجاست که ائمه متاخرین ایشان را بدتر از نواصب دانستند و از حکایت
ایشان رطب اللسان و از لعنت این جماعت ایشان عذب البیان زیستند کما مر سابقا و لاحقا و ایضا از فواید
عبارتش چنان بوضوح گرائید که اقامت کوفه نه پسندید و الحمد لله که از ینجا دانستم که امام حسن بحقیت لشتن
قایل بود و اقامت کوفه برا و از جهت نفاق شیعه شاق شد و نیز الظهور رسید که اگر جناب امیر ع شهید نمیشدند
البته بکوفه نمی ماندند زیرا که دل نورانی آنجناب چنانچه کتاب نهج البلاغت هم دلیل بر آنست از ملاحظهٔ افعال
و اقوال شیعه لئیم دو نیم بود و اعتقاد جناب امام حسین ع بحقیت لشتن خود از عدم اختیار تقیه بر ظاهر است لیکن چگونه
برای متاخرین ائمه وهم توان کرد که مذهب رفض داشتند و تخم عداوت اصحاب کرام در مزرع قلوب میکاشتند
پس دهقانی از کرامیت گوشت خرگوش و بجز رلش تشیع بعض ائمه ثابت کرده و در غیر او این قیاس جاری
نموده از خواب خرگوش بیدار گشته و کیدا و را آغاز فرموده شاید جلبش در قلوب ائمه ندیده شتیم انکه اتمام
حجت را سبب این بود که کوفیه مطر و دین عزم جهاد نداشتند چون ظاهر شد که تصمیم قلب جمع نشدند بر ایشان
اعتماد نفرمود و بزعم رفضه ازین جهت تن بتقیه در دادهستیم انکه مجتهد جائیکه نام حضرت امام حسن ع بر زبان
می آرد نیز یادت اوصاف آنجناب قصد میکنند تا اهلسنت دنبال او بگذارند و این معنی مخلص او نزد عوام
نوائد بود و خواص که کتب کلامیه از مباحث سنی و شیعه دیده اند ایشان را بدام دوانه نتوان گرفت و کیف
که در احادیث رفضه انهم دیده باشند که امام حسن ع در اولاد خاص و فرزندان یا اختصاص جناب فاطمه
زهراء ع داخل نبود کما مر مجملا و مفصلا هشتم انکه عبارت او را پیچ از ان گفتم که در نیمقام بار بار لفظ لاچاری
بر زبان آورده کسانیکه تحقیق لغات و محاورات فارسی نموده اند تغلیط این لفظ میکنند هم گفته و هم
خبر بده که لا کلمه عربی است یا فارسی پیگونه پیوند شود الیس ناچار و ناچار باید گفتن نه لاچاری و لاچار و شاید که
قیاس را در محاورات هم دخلی ندارد پس غالبا بخیال آورده که لفظ لاعلاج در فارسی می ارند پس لاچار
را از عربی و فارسی ترکیب دادن نیز بلا ضرورت درست باشد و نه دانست انچه تحقیق گفتند و از اتفاقات
است که شخصی از فضلای شیعه نزد من آمد و ستایش مباحث و عبارات منتهی الکلام بیش از بیش نمود و بعد ازین
گفت که ازالة الغین را دیدم جامعیت مباحث دران از حد افزون است ولیکن عبارتش خوش نیامد گفتم من
در هیچ علمی دعوی ندارم چون امامیه از هر طرف جوشیدند و در رد مذهب اهلسنت کوشیدند بعد از آنکه
رشید المتکلمین انار الله برهانه رخت از دنیا بربستند و مردم دست بدامنم آویختند پس ناچار برای تقویت
اهل اسلام قلم بدست گرفتم و در تالیفات خود عذر نمودم که در فن انشا مهارتی ندارم اگر کلمات من موافق
محاورات اهل لسان افتد ذلک تقدیر العزیز العلیم ورنه چون مشتمل باشند بر واجب الترک باصلاح آن پردازند
و مرا معذور بپندارند و اگر مستحسن الترک باشد دران کلامی نیست که در کلام اساتذه بدین نهج قیل و
قالی توان کرد و نشان توان داد که تلمیح را آورند و ابلغ را نیاورند و مقتضای حالی و مقام

چنان بود که باچار رو نمودانها با امثال ماما بیت ند اگر چیزی از قسم اول باشد که ترکش ضروری بود باید بیان
کردن چون این قید افزودم بنا بر ست مقامی بر آنشان دادن و در خصوص آن بحث نمودن پس معلوم شد که مقلد
بود یعنی تشیع مجتهد را در عبارات من دیده بود چنانچه درین مجلد بیان آن گذشت حالانکه نتوانست که دلیلی بر آن
بیان کند اوکاسه مجتهد لیسند که عبارت از الدلایل ستایش عنیت بعد ازین گفتم که در باره عبارات مجتهد الزمانی
هر چه در دلت آید بگو چون ستایش کلامش بسیار نمود ازین قسم محاورات چند بر آنشان دادم که بعین فصحا و
اساتذه تغلیط ایشان اغلاط و محاورات کرده اند بعمه امثال این امور تا مقدور بحث نکنم ولیکن چون الد الخصام در
عبارات من گفتگو می نماید بنا چاری بقدر ضرورت بیکو شتم مجتهد الزمانی هنوز رعایت این امر هم نمیکند که
فلانی با فلانی می گوید بلکه بجای حرف با از می نویسد که فلان از فلانی گفت وان کس از فلان کس کلام کرد
چنانچه در عبارت آینده خواهد گفت که همین حال است در کلامیکه آنجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود یاری
چون امثال این کلمات را یاد نمودم عاجز شده دانست که درین پیرایه هم با مجتهد تو انیم او بحث قوله وانچه
ازابن بابویه نقل نموده بعد تسلیم منافی تقیه نیست الخ درین مقام مغالیط مجتهد بسیار است مغالطه اول آنکه
حاصل استفتای بنده از مجتهد الزمانی بعد از آنکه از جواب استفتای او فارغ گشتم این بود که حضرت
امام حسین فوج و لشکر نداشتند که در مدینه نه در مکه زادهما الله شرفا بلکه در کربلای معلی معدودی که همراه
بودند رخصت کردند پس تقیه در حرمین خصوصا در کربلای معلی واجب شده هر که تارک تقیه باشد او
مومن نیست چه جای حصول شهادت که فرع ایمان است و در تفصیل اجمال گفتم که چون معاویه مرد یزید
بحاکم مدینه نوشت که بیعت از امام و دیگر منکرین بگیر و یا سر ایشان بفرستد اما فسق یزید بر ملا گفت
و یزید بعد شنیدن بر آشفت و حکم خاص در قتل آنجناب فرستاد و امام درین وقت نیز از بیعت او سر
تافت حالانکه تقیه واجب شده بود و بسوی مکه روانه شد و در آنجا هم فوج همراه نبود پس خروج چگونه نمود و
بود و حال کوفه حضرت را معلوم گشت و در کربلا محصور شد و در آنجا بیعت و تقیه نفرمود و مجتهد در جواب
گفت چنانکه دیدی که آنچه از ابن بابویه نقل کرده منافی تقیه نیست سخنی است که مجیب را الغریق میداند زیرا که
چون منافی تقیه نیست باید که با تقیه جمع شود و موجب و مقتضی تقیه باشد لاجرم شهادت نماند کما عرفت
و این جنون مجتهد است و همچنانی که علتش چیست علت اینست که لقمش با ایشان او تو علیی در فرست حیدر
جنون را بالفاروق الاعظم نسبت داده بود و فضیحت الکل المشهود علیه من ضحک ضحک لاجرم این شعر برای
او باید خواند بیت فکر زنجیر و فسون گر کن و همراه ببر که هر که در خانه بنا چار با جنا درو جوی به مغالطه دیگر
آنکه دران وقت که حاکم مدینه آنجناب را طلبید حکم یزید رسیده بود که او را باید نزد خود خواندن
و بیعت من برا و عرض داشتن اگر قبول فرماید فبها و رنه سر او باید فرستادن و حضرت امام
دران وقت با شش چند از اجله اصحاب در مسجد شریف بود پرسید از اصحاب هیچ میدانید که حاکم

چرا میطلبید گفتند یافتیم خبر موت معاویه رسیده و حاکم برای بیعت یزید پلید دیگران را طلب یافته رفتند
و امام جمعی را از رفقا همراه گرفت و حکم نمود که شما اینجا بنشینید و من نزد او میروم اگر بشنوید که آواز من بلند
شد بی اذن داخل شوید هر چه حال من باشد شریک باید شد ورنه درینجا انتظار من بکنید یا رسے
حاکم رقعه یزید درباره قتل آنجناب نمود و امام مالی ساختند و بسوی مکه معظمه سفر نمود و دیگران هم سفر
مکه شریف نمودند و لیکن شارع عام را گذاشتند تا متعاقبین پی نبرند مدعا باز گردیدند و امام بمکه رسید
انتهی مختصراً درینجا غرض ما اثبات این معنی ست که حکم یزید درباره قتل امام قبل از ان رسیده بود
که آنجناب را طلب نمود و پس پیش حاکم تشریف برد و صاف صاف بیان کرد که خلافت یزید خلاف
حدیث حضرت است و انهم میدانست که انکار از بیعتش موجب مضرتهای شدید و سبب قتل است
پس علت وجوب تقیه البته یافته شد بالیقین بسبب حکم قتل که یزید نوشته بود حالانکه وجوب تقیه
دایر است بر ضرر شدید و در یقین بهلاک نفس محصور نیست کما فی قواعد التمهید و ازینجا مغالطه
دیگر عیان شد زیرا که مدار مجتهد وجوب تقیه را بهلاک نفس دانسته و گفته که حضرت امام دانسته بود که
تا حکم یزید رسد من سفر کرده باشم من بعد مفصل خواهی دید که از انهم خواهد گر بیعت درست بدا این
عدم تسلیم وجوب آن خواهد او بیعت فلا تغفل و از کتب امامیه غیاث الخلود است که در وقت سلطان حسین
صفوی محمد رضا امامی نوشته و الوالد تراجم ائمه را جدا جدا در جداول مربعات ذکر کرده از مولد و وفات
و دیگر امور او در سبب وفات آنجناب میگوید که چون در نیمه رجب سال شصتم یزید نامه بولید
بن عتبه بن ابی سفیان نوشته بود که از انحضرت بیعت برای او بگیرد و یا سر آنحضرت را برای او بفرستد
والی کار را بر آنحضرت تنگ گرفت پس از بیان مولف این کتاب نیز معلوم شد ثبات حکم یزید
بقتل آنجناب و هم تنگی حاکم مدینه درین باب اکنون در وجوب تقیه انتظار باقی ماند و همچنین از کتب
دیگر عیان است که حکم قتل قبل از سفر آنجناب بسوی مکه معظمه بر اصول شیعه بود و ان امام بالاتفاق
بیعت نفرمود و اگر برین قدر قناعت نکنی حزن المومنین تالیف محمد علی بن شیخ موسی بن شیخ جعفر
بن محمود بن غلام علی النجفی باید دید اول در دیباچه گفته که علما در کتب خویش روایات حزن و بکا از صحیح
و ضعیف همواره کرده اند و لیکن این بی بضاعت بقدر قوت و استطاعت سعی در صحت حدیث
نموده انچه را دیده نوشته و انچه را نوشته فهمیده و سنجیده در بیان سفر حضرت امام حسین از مدینه
بسوی مکه زادهما الله شرفا می نویسد مروی ست که بعد از معاویه خلافت بیزید مستقل گردید
و ان پلید مروان بن الحکم را عزل نمود و پسر عم خود را ولید عتبه را نصب کرد و نامه باو نوشت
که از چهار نفر مخصوص در مدینه بیعت بگیر از حسین بن علی و ابن زبیر و دیگری عبد الله بن عمر و دیگری
عبد الرحمن بن ابی بکر و حسین بن علی هر که بیعت نکند سرش را بفرست چون نامه یزید بولید

ایشان را طلبید و هر یک را به بهانه بر فتند اما ابن زبیر از راه غیر معروف گریخت و بمکه رفت و جناب امام حسین
سی نفر از کسان خود را مسلح نمود و بخانه آن پلید رفت و متعلقان را فرمود که خارج خانه بمانند
هرگاه آواز بلند شد بخانه درآیید و خود تشریف فرما گردید و ولید را مخاطب نمود که باعث طلبیدن
من چه بود ولید صورت حال را بموقف عرض رسانید آن حضرت فرمود چون فردا شود گوییم و شنویم
و دیگر آنکه چون من کسی مناسب نیست به تنهائی بیعت کند او سخن ان جناب را پذیرفت مروان گفت
که دست از وی بدار و الا دیگر بر او فایق نخواهی شد او را حبس کن تا بیعت نماید یا آنکه بفرما تا سرش
را بردارند حضرت ز روی غضب بمروان نگریست و فرمود یا ابن الزرقاء الزانیه اقتلنی انت ام هو
یعنی ای پسر زرقاء زانیه تو مرا میکشی یا او بعد از آن ای ولید که ما خانواده رسالتیم و یزید مردیست
فاسق و فاجر و شراب خوار چون آواز بلند شد حضرت برخاست و بتشویش آنکه مبادا غلامان متعلقان
بدرآیند و مفسده شود و فرمود باشد تا فردا که مجالس منعقد گردد و بگوییم خلافت از کیست و که سزاوار است
پس ولید وقایع را بعرض یزید رسانید در جواب نوشت فاما ابن زبیر و ره ها کن که باشد بخط بالوی خواهد
و اما حسین علی را مصحوب نامه بفرست ولید چون نامه یزید را خواند گفت لا حول و لا قوة الا بالله اگر تمام
ربع مسکون را بمن بدهند من در خون حسین شریک نخواهم شد و از ضرر یزید باک ندارم پس آن نامه را
بامحرمی بحرم سید الشهدا فرستاد و پیام داد که من در کار خود حیرانم و لیکن اسباب باعث نقار فیما بین امام
همام و یزید بد فرجام شده ذکرش طولانی نیست پس آنجناب لاعلاج عازم مکه معظمه گردید از نجا بروایات معتبره
شیعه یافتی که حاکم یزید پلید در قتل امام شهید بکه از رسید و اگر ولید مردی فهمیده و سنجیده و خوشخو و دردمند
بود دیگران دشمن خونخوار شده درهم و دینار میکشند چنانچه و الشقی قصه قائم شده بود ولیکن امام علیه السلام را
معلوم نیست که مجتهد علام ربلیس فساق بپایام چه قدر حال ذالت انقیه تحیتم مبارک دید و جان در دل قرار داده
تا حکم یزید رسد من بسفر عراق خواهم بود حال آنکه عازم مکه معظمه بود و خیال انصار بسفر عراق است و در عبارت
سید کتاب در این معنی نوشتی بود داد تفضیح مجتهد دادی و انتقام تجهیل امام الشهدا بخوبی گرفتی معلوم نیست مجتهد
در کدام کتاب دیده که تا آن وقت حکم قتل رسیده بود تا میگوید که حضرت را معلوم بود که عتبه حاکم مدینه بدون
حکم یزید اراده قتل من نمیتواند کرد تا وقتیکه حکم یزید آید من روانه بطرف عراق خواهم شد و این بجمیع
تیر مغالطه او را شرح بکردم ننگ می آید بجوالقی قلم برداشتن لیکن بنا بر ضرورتیکه میدانی بجواب
خرافات قیم مثالش میشنو پس مجتهد را درین معرکه جوالقی در بر بود و مانند افیونی در گلیم بسم الله
اسد که شاعر میگوید ع چو محراب لیثی بجود خاص و عام است نه آنک گفته کلاه بیت الحرام است بیدار
باید کرد که این چه گفتی و در کدام کتاب دیدی بیان کن بنام آنکه از کتب معتبره امامیه پدید آمده که قتل
باربار در سینه و تنگی و سختی پیدا شده که آنجناب در مدینه بود و تنگی و شدت حاکم بوقوع آمده و هر گز

یزید قبول نفرمود و تقیه نمود و معهذا این معنی منافی امامت را در مقام منعا دیگر پیش آمد زیرا که حق سبحانه کرم امام را
علم مذکور چگونه بحصول آنجا میبرد اگر گویند بعلم ظاهری گوئیم این در خروج سفیر صریح است حیث الفنا از کتب معتبره و امامیه
خلاف آن عیان شده که اظهر من الشمس و ابین من الامس باید گفت که چون حکم قتل یزید رسید و مذکور بران اقل نمود یعنی
بیعت یزید را لبید و امام را حقیقت حال آگاه گردانید بلکه بقول مولف حیات القلوب سختی و تنگی نیز از حد در رسید و آنجناب بیعت
یزید نکرد و اگر گویند بعلم لدنی و اشراق باطنی پس تصریح سابق او منافی است زیرا که مدار اعمال و اقوال حضرات معصومین
بر علوم ظاهره و مسائل شرعیه میباشد نه علوم لدنیه غیبیه و ازین باب است عبارتیکه در تخصیص گفته که سابق مفصلا
بتحریر آمد که مدار تکلیفات شرعیه بر ظاهر است نه بر علوم لدنیه غیبیه که در حقیقت القول بقول مذکور تجهیل دشمنان جناب
سید الشهدا را باشد بلکه کذب هم لازم می آید زیرا که تفصیل این خرافات شعار یا مفتی که حضرت میدانست که تا حکم او آید
من هم در سفر خواهم بود دلالت بر بعدیت حکم یزید از سفر مذکور دارد ضمنا قصدا و جهل هم لازم افتاد یعنی علمای شیعه
دانسته اند تعلیت حکم را یا وصف پیدا شدن ایشان در زمان متاخر حضرت امام حسین علیه السلام بدان نیز در این جهل البحر
است بر اظهار مجتهد شقی که پا یابش پدید نیست نعوذ بالله من ذلک ع انکار از تو آید و مجنون چنین کنند باز منغلط
دیگر باید شنید که امام را معلوم بود که بعد از رفتن من بعراق حکم قتل خواهد آمد علم الیقین آن نیست مگر علم غیبی و انهم خلاف
نفس الامر زیرا که این سفر بمکه بود نه بعراق نزد فریقین اما نزد اهل حق پس بدین که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز
در سر الشهادتین میفرماید آنچه حاصلش در فارسی اینست که چون یزید بجای پدر خود نشسته در ماه رجب شصت هجری
مقدس در دمشق مکاتیب نوشت باطراف اقالیم که بیعت کنند و بسوی عامل مدینه طیبه که ولید بن عقبه بود رقم کرد که بیعت بگیرد
از امام حسین پس امام حسین انکار نمود بسبب آنکه یزید فاسق بود و ظلم میکرد و امام حسین بسوی مکه روانه شد چهارم
شعبان و در حرم مکه داخل گشته مقیم شد و چون این خبر باهل کوفه رسید جماعتی کثیر بسوی آنجناب اخلاص نامها
فرستادند که رونق باید افزود ما همه همراه رکاب سعادت انتساب باشیم و درین جهاد قربان و فدای خویش فدا کنیم و هرگاه
این نامهای متواتر رسید آنجناب مسلم بن عقیل را فرستاد و کوفه را بر نصرت و حمایتش برانگیخت بعد ازین در بیان آنچه
[illegible] سوز و رنجور طاقتی نمییابیم که بنویسیم و درینجا حاجت همین قدر است که مدت اقامت آنجناب تاریخ سفر بسوی عراق
واضح شود پس مطابق این رساله سفر آنجناب بمکه بود که اهل نفاق در کوفه حضرت مسلم را بعد از توثیق بحفظ
امان در روی ابن زیاد بدبخت از شقی در باره نایب امام بعجلت تمام حکم کرد تا شهید کردند و هانی را نیز دار کشیدند و این واقعه
سوم ذی الحجه سال شصتم از هجرت رو داد و بحکم ابن زیاد نهاد همان روز هر دو فرزند او را که محمد و ابراهیم بودند نیز همراه
او شهید کردند قضارا جناب امام حسین همان روز از مکه معظمه سفر نمود پس اقامت آنجناب در مکه معظمه بقدر چهار ماه
تخمینا بود و نیز واضح شد که جوش و خروش شیعیان کوفه و ارسال مکاتیب و رسل بعد از آن بود که خبر باینان رسید
که حضرت امام در حرم شریف اند پس مجتهد اینهمه را فراموش کرده بسوی جناب امام نسبت کرد که من بسفر عراق باشم و
حکم یزید در رسد تا مردم را فریب دهد که مدت دراز گذشته بود در رسیدن حکم یزید آنحضرت تقیه نمود در مدینه طیبه

واین کسر نیز گاهی بود که مجتهد الزمانی برای این روز سیاه بنا کام اند لشید لعبد الحمد که بنیاد این مکر و فریب
چنانچه از سابق و لاحق بزمین افتاد و درینجا نیز بیان رود و مجتهد را یک بینی و دو گوش هم باقی نماند فردا
انشاء الله تعالی او را زیاده تر مختوق میکنم الیس الصبح بقریب و درینوقت کلام شیخ را برای او که سفر مکه را
سفر عراق و انهم بزعم خود لغریب و نفاق قرار داد میخوانم ع ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ؛ کین ره که تو میروی
بترکستانست ؛ طرف انکه با انهمه خزاین که گنج قارون بران رشک میبرد سفر عراق هم نه نمود تا بزیارت
عتبات عالیات مشرف شدی سخن اینست که آن ناصب عداوت سید الشهدا و دیگر تشنگان کربلا که بدان
شده و متخیل او نماید و برای زیارت آنجناب چگونه از گنبد بسم الله بر آید آمدم بر حرف دیگر که میگوید همین
حال است در کلامیکه انجناب از مروان و محمد بن حنفیه نموده بود معنی این جمله غیر ازین بشهادت سیاق و سباق
نیست که چنانچه روایت ابن بابویه منافی تقیه خوانده بود این هر دو کلام نیز منافات بان ندارد پس ضرور
افتاد درینجا مغلطه او را حل کردن که محصول کلام مروان تخویف و تهدید بود یعنی اگر بیعت یزید نکنی او
ترا زنده نخواهد گذاشت و انجناب هرگز متاثر نشد و این هم البته منافات وارد بالتقیه حتی که حیا و نیز
و اطفال بر کلام مجتهد عدیم المثال توانند خندید و بیان اینست که چون حاکم مدینه ولید بن عقبه
بیعت را طلب نمود و بقول بعض علمای شیعه کما هو الظاهر [illegible] و شدت از طرف او پیش امد پس وجوب
تقیه چه انتظار توانند بود الغرض دران وقت مروان حاضر بود چنانکه [illegible] علمائنا نوشته اند که چون امام حسین
رخصت میشد او از انجا که حکم یزید و حال دشمنی اوست با انجناب و دیگر بزرگان از سابق و لاحق
سید السنه گفت ایها الامیر وقت همین است بفرما که گردن منکرین یعنی امام حسین و پسر ابوبکر و عمر و
زبیر بزنند تا دیگری را حوصله انکار باقی نماند بالجمله چنین دشمن غیر از مبایعت یزید چه خواهد کرد
پس التقیه می گفته باشند امام را که بیعت بکن ور نه کشته خواهی شد پس مطالب یزید را بر شمردن و مناقب
خویش را یاد فرمودن وقت ملاقات مروان کمال منافات با وجوب تقیه دارد اما انچه حضرت امام با
حضرت محمد بن حنفیه افاده نمود [illegible] اصرح در منافات است زیرا که الکلام دلالت مطابقی بران دارد که اگر در
هیچ جا ماوی و ملجا در دنیا نیابد هرگز بیعت فاسق نکند مجتهد را چه ضرور بود که متوجه بجواب رساله
بصارة العین گردید تا همه کس دانستند از اهل عقل و تمیز که مجتهد مانند ابو بصیر که کور مادرزاد است
که امام صادق را بنده دنیا گفت تا سگی بر روی ان ملعون شاشید کما فی مختار الکشی بلکه بتحقیق پیدا هم
گرفتار است که در صوارم و حسام با هنگ بلند میگوید که ادمی را باید تا استعداد کامل نداشته باشد
قلم بدست نگیرد و خاموش باشد و خصوصاً در فن کلام هیچ نویسد و این کلام هر چند سخت ضرر
می نماید چنانچه کلام پدرش و لیکن عین مصلحت و خیرخواهی است که شیخ صاحب تحریر فرموده اند
که ع ملامت کنان دوستدار توانند ؛ خیر لیکن ظاهر است که اگر قفل سکوت بر لب خود

میگردند مقلدین لهم بمقتضای یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم اما احتمالی می بود که شاید این باید
لائق جواب ندانسته اند گر اهل تقلید عرصه را از خشش حیات بر او تنگ میساختند میگفت که من درین
امور پیروی پدر بزرگوار خود میکنم در تالیفات خویش که فرموده است که آنچه نوشته ام در جواب تحفه
اثنا عشریه مسکت خصام است و اگر کسی قصد جواب کند یقین باید دانست که لاف و گزاف پیش نیست
و تا زندگی بر همین عمل نمود و از آنجا که رساله عبارة التبیین نزد هر یک سراپا دستی دارد و اعراض باید بجوابش
پرداختن و وقت خود را ضایع ساختن مگر بعد ازین مشکل اینست که مجتهد در کتب دیگر خود اعتراضاتی
که تلامذه علامه دهلی قدس سره العزیز بر کتب ثلثه مستقدین ارکان ثلثه نوشته اند بر مستود و درین هیچ
مجتهد تکذیب پدر می فرموده کما عرفت ندایا اگر مقلدین این تقریر میکردند مجتهد میگفت که مستفیدان این
طریق صحیحه آن اعتراضات نور دیده مرا کجا فرصت بود که من باصلاح ضربت حیدریه که مشتمل بر عمده
این اعتراضاتست متوجه شوم فاعتبروا یا اولی الابصار فانه کمقولات الکفار والله ربنا ما کنا مشرکین

قوله وجمعیت معدودی چند همرکاب سعادت انتساب آنجناب مسلم است الخ ازین کلام بوضوح
تمام میرسد که فکر مجیب تمام میشد اگر امام حسین با این قلت فوج در جهاد شروع میکرد چون آنجناب در آن
وقت جهاد را شروع نکرده اعتراض مجیب که بر اصول امامیه شهادت امام حسین باطل گشت وارد نمیشد
ازین قول مغلطه او باعترافش به ثبوت میرسد زیرا که اعتراض مجیب تو می شد اگر ثبت میکرد که او درین مقام
ثابت کرد که فوج امام حسین ع در آغاز معدودی چند بود یعنی بسیار قلیل و ایشان را هم جدا کرده فرمود که
شیعه دست از نصرت ما باز داشتند و ناشناسه فرزندانش را شهید کردند بر تمامی حجت پس آن فوج قلیل
هم نماند و وجوب تقیه را انجیال نیاورد و داد جهاد باید صفت محصور شدن بکربلا بلکه و مقاتله پرداخت فوج کثیر که مثل
مور و ملخ بودند در مقابل امام نسبت ذره بصحرا هم نداشتند پس فکر مجیب بجای خود رسید و مجتهد درین میدان
نقاره نواخته باعتراف خود که واقعی فوج قلیل بود خائب و خاسر باز گردید فاعتبروا یا اولی الالباب

قوله و ان هذا لشیء عجاب اما استعجال امام حسین ع پس اگر مرادش عجلت شریف است قبل ازانکه در اثنای
راه حضرت امام حسین ع را خبر برگشتن شیعه شنیده رسید که مسلم را با هر دو فرزند شهید کردند و هانی را بر دار کشیدند
و سرهای ایشان بجا رسوا کرده اند پس دلالت بران دارد که آنچه رفضه در خصایص امامت و شرایط
ان کتابها نوشته اند که او لوح محفوظ میخواند و علم ما کان و ما یکون میداند و در و بیرونی او عمود نوری نصب
کرده میشود مخلص و منافق بر او ظاهر میگردد الی غیر ذلک مما لا یتناهی کما ذکرنا قبله من عبارات المجلسی
و غیره ایضا مما یدل علی ما قلنا مجموعا و منفردا همه اش غلو و لاف و گزاف است و درین مقام قطع نظر ازان معنی
را که شارحین کلینی و غیر او قرار داده بودند نیز بباد رفت که مراد ازان علوم اسباب آن قدرت و قوت
ایشان است یعنی هر وقت که خواهند بمجرد توجه شان اخبار غیبیه و لطایف لاریبیه پرتو ظهور می تابد آنهم صورت بسته

زیراکه کوچ امام حسین جی روزی بود از مکه معظمه که شیعه کوفه برگشتند و حضرت مسلم را امان داده نزد عبید الله بن زیاد
بدنهاد بردند و عهد و میثاق را شکسته دان بیچاره مظلوم و بردو لبیش را شربت شهادت چشانیدند حق تعالی
گواه است که بمجرد ذکر این خبر حال من بسبب جوش اشک متغیر است که شیعه کوفه چه ستم کردند بعد از هزار و چند
صد سال پس حضرت امام را اگر این واقعه معلوم بودی چگونه از حرم شریف برآمدی و همه صغیر و کبیر را از متعلقان
همراه گرفتی اول دلیل بران انکه چون این اخبار قریب کوفه متحقق شد حضرت فسخ عزیمت نمود و چگونه کسی را
این توهم درگیرد که آدمی درین وقت و این سفر و خطر متوجه با دراک حال نائب و فرستاده خویش شود پس حضرت
امام را همان خبر در ذهن شریف راسخ بود که حضرت مسلم نوشته بود از جمعیت شیعیان کوفه و بیعت اخلاص
و انتظار قدوم میمنت لزوم و با وصف توجه قلبی بدریافت حالش هیچ معلوم نگشت که شیعیان مرا
معانی را چنانکه باید بتقدیم رسانیدند و نائب انجناب را با برادر و فرزندانش گشتند گویند بزرگی شعر دلبود و در نیکه
بعد اسلام کرام یک مذهب برگزیند چون باین واقعه در کتب شیعه دید که بزرگان ایشان چنین کردند و نیست
که انمذهب منافقین است جرات بران نمود و مذهب تسنن اختیار کرد که دل و زبان شان یکی است به طریقه اعتدال
و اعتدال می روند و حضرات ائمه نیز برهمین مذهب بودند و رفضه بتاویل و تسویل میگویند که تقیه میکردند
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله بعد ازین در رب رئیس المکارین باید که میگوید عبارت
فارسی را بطور بلیغ و فصیح کما سبق الیه الاشاره اوامیفرماید که امام قبل از وصول بکوفه بتعجیل تمام سفر مینمود ناگاه
لشکر شقاوت اثر در رسید و انجناب بلاچاری جهاد نموده بدرجه رفیعه الی آخر الایة الکریمه از ین عبارت صریح
میشود که اگر انجناب محصور نمیشد هرگز قتال نمیکرد و قبل ازین عبارت الال کتاب نوشته بود مشتمل برانکه
ای حسین همره سی جماعتی راکه مشتاق شما شدند و قتال و اقتل و نقل عبارت مذکور میخواهد که فوج دیگر یابی
یا نه بالضرورت قتال بکن و علم الهدای رفضه میگوید چنانکه مفصل دانستی که در رنجال امام مشهد شریف
بشام رفت که یزید نسبت با ابن زیاد رحیم است هر انچه خواهد گشت لشکر عمر سعد اعدا از راه شام باز داشت خود
لکن هرگاه حضرت ابراهیم دانست که حکم رب العالمین ذبح فرزند دارد شد هیچ حیله و حوالہ نکرد و امام حسین را
ویلن کتاب مختوم بجد وجهد خواست که خود را شهادت باز دارد پس ان تو ابهای مواعید یا کجا ماند و فضه عزیز
آن کرده اند و رنجالش امت و ما یتعلق به بالاخوانی شود و الی غیر ذلک من الامور و وجه قریب الملد از بالاتا
پائین و از اغاز تا انجام کلام او دلالت بران دارد که امام را اتمام حجت مقصود بوده است پس می باید که از قوت
بفعل آید و ان بجیالش بسیار صورت نیست زیراکه رؤسای لشکر یزید شقی هتفق الکلمه بر شمعی بوده اند و عمر
شقی هم بارها گفت که بیعت و پیروی را باید کرد و بعد ازین هیچ معنی نیست ازین لفظ چرا که فرمود با وصف
وجوب تقیه و احادیث این باب که هر که تقیه نکند او کافر است و هیچ عبادت و بدنی و مالی و هرگناه کبیره
مقبول نمی شود چنانچه نمونه آن از کتب معتبره شیعه در اصل رساله قدیمه دیده می باشند می بین اتمام حجت

بیعت بود و باتفاق شیعه و سنی انقطاع بیعت تا دم شهادت بجناب مقدس نگذشت تا بنقض بیعت چه رسد
پس حجت کجا تمام شد با وجود وجوب تقیه و لشکر شقاوت اثر که طالب دنیا گشته می گفتند که ما را آنچه رئیس حکم فرمود
بجا می آریم اگر بیعت بکنی خدمت می کنیم ورنه قطره از دریا نمیدهیم و جز آب شمشیر علاج نکنیم پس القای بید
تهلکه متحقق شد و ترک تقیه با وجود وجوب شبهه نماند اگر گویند که بیعت عهد و میثاق بود نقض
آن زنهار درست نمی شد گوئیم قطع نظر از آنکه جوابش از سابق واضح گشته هم اجمالا و هم تفصیلا خصوصا آنکه بیعت
یزید بلا اختلاف باعث شهادت امام حسن گشته و نقض عهد سابق کرده و عهد باجماع شیعه کجا باقی ماند
با مراعات آن کرده شود و بسبب وجوب و فرضیت تقیه این بیعت فقط ظاهرداری بود چنانچه وقت
اکراه سیاد در این مصائب این اتفاق میشود و جناب امیر بالاتفاق بارها مرة بعد اخری بیعت می نمود
و کلینی میفرمود در اصول فصه تا نوبت بقتل خلیفه ثانی و ثالث علیهما ما یلیق رسید چنانچه بارها از کتب شیعه
گذشت فلیس هذا اول قارورة کسرت فی مذهب الشیعه پس امام را بایستی که بیعت میکردند چنانچه بزرگان جناب
امام بیعت کرده بودند و اولاد طیبین آن کار میکردند و نیز امام حسین منتظر وقت می ماندند و برای ترقی دین
و دولت سعی می نمودند و برای جمعیت لشکر دست و پا می زدند و حاجت فوج جمع لکوک مردم هم نبود بسبب عزیمت و شجاعتی
که بنی هاشم را حاصل بود ولیکن بعد جمعیت فوج ضرور می آنجناب و برادران و هواخواهانش بعد از بیعت از هر طرف میمنه
و میسره یزید پلید را تاختند و لشکر او را متفرق میساختند و حق بمرکز خود می نشست تا شهید نمی شدند که از احدی الحسنیین
محروم نبودند چنانچه جمال الدین محدث تواریخ نمی شود که بسیاری از هوشمندان بلند فطرت گنج گوشه نشین شده اند و بعد از کوشش از کجا بکجا رسیده اند مقام
تحیر است که از نقض عهد و میثاق می ترسیدند چون رسم تقیه در میان اهل مواطات قلبی کجا ماند پس نسبت
مکر کلینی گاهی و اخذ ملک و پادشاهی و با اینهمه اول نقض عهد موکد آن بود که کتاب مختوم عند الوفات
نزول اجلال فرمود و حضرت صلی الله علیه و سلم روبروی ملائکه مقربین عهد موثق از آل عبا گرفتند که اگر
کعبه را مخالفین هدم نمایند و قرآن مجید را پاره پاره کنند و هتک ناموس اکبر بوقوع آید از جای خود نجنبند و صبر
دعوی بر زبان نیارند و امام حسین هم درین عهد و میثاق وفا شرط شریک بود تا چون آن عهد را نقض
کردند این عهد بیعت را نیز بعد این مصائب چه حقیقت داشته باشد ای مجتهد از خدا بترس و ازین جهلات دست
بردار ورنه مقلد چند که ربقه تقلید را از رقبه خویش برنیاورند و بنقض ترانه های اهل سنت میاندند لباس بدخواهی
خواهند پوشید و در تخریب دین و ایمان خواهند کوشید و مع هذا فذکر ان نفعت الذکری شکر ایزدی بجا آر
که اگرچه در کوفه هند چنان ترقی یافتی که حاکم کوفه حکم می رانی بلکه در حقیقت حاکم کوفه هستی و مجتهد الزمانی ولیکن
یزید پلید تا تراجی یافت زنهار حکومت کوفه عبید الله بن زیاد بد نهاد را نمیداد و از اتفاقات حسنه آنکه آنچه را
که بکید و یار برنیانش گذشت چون ریاست اهل نفاق کار حیله بحالش مناسب باشد زیرا که استاد کلینی آنچه
نیز از حضرت امام صادق آورده و ملا محسن صاحب وافی در صافی و غیر او در کتب دیگر گفته اند از ان تصحیح

میشود که آنچه حق تعالی از بعض منافقین در مقام نقل فرموده که وقتیکه غنیمتی و فتحی باهل اسلام و ایمان رسد گویند
خدایا از این آفات نگاه بداشته که همراه شان نبودیم و اگر فتحی و فیروزی بحصول انجامد تمنا میکنند که اگر بودیمی تا شریک
ایشان در غنیمت شدمی پس حضرت صادق قسم خورد که بخدا اگر این کلمه را باهل مشرق و مغرب می گفتند البته از
دایره ایمان بدر می آمدند ولیکن خدا ایشان را مومن نامید بمجرد اقرار شان و در حقیقت ایمان ندارند بلکه اهل
سنت را میرسد چنین تمنا کردن و آیت کریمه مذکوره خواندن که بر طور شان شهادت امام العابدین حق الیاب
و الصراء منطبق میشود و کما ذکرنا بوجوب تقیه قائل هستند چنانچه رفضه و نمیگویند که اگر ترک کنند تقیه ایمان
نیست ندارد بلکه عمل میکنند بر عزیمتی که مقتضای کمال ایمان است نه اولاد کوفیان بی وفا را که ظاهر ایشان ایمان
و باطن شان کفر و طغیان تکلیف که محبت اهل بیت در حقیقت حاکم کوفه و زیاد در بیت که بجای ابن زیاد است و از راه تقیه
و خوف سفیان بظاهر تدبیر اثبات شهادت میکنند و هنوز ستی و بجای نمیرسد لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

قوله و علم قطعی انجناب در باب خلع نا منجیش غیر مسلم است الخ **اقول** همین ناحسب عداوت اهل بیت را
که رئیس الطائفه شیعه شنیعه است که اکنون میخواهد که جناب خامس آل عبا را مکذب رسول خدا گردانیده از دایره دین و
ایمان خارج گرداند زیرا که در سابق از کتب معتبره ایشان چنانچه باید بسبب تمام نقل کرده ام که واقعه کربلا
از آغاز تا انجام خود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روبروی امام حسین بحضور حضرت علی مرتضی و فاطمه زهرا
به تفصیل تمام بیان فرمودند حتی که بعضی از مدعیان دانش و بینش در کتب خویش استبعاد کردند که چگونه تجویز کنم که آنجناب
با وصف کوچکی نور دیده خود یعنی امام حسین واقعه کربلا بیان فرمایند و اورا در طفلی باندوهناک گردانند و سوز بر
خاطر الصبعه خود و نفس مقدس خویش را پسندند و دیگران گفتند که ازین استبعاد ما را استبعاد می آید زیرا که امام حسین
اگرچه کوچک تر باشد لیکن در معارف الٰهیه باوج تحقیق رسیده بود و دل آن پدر و مادر شنیدن این تقسیم واقعات
میشود که از مثوبات اخروی بهره ندارند و بنیاد لذات آن منهمک باشند و روایات دیگر بطور نصوص قطعیه خبر داده
که اهل کوفه جمع شوند و مدعیان تشیع باشند و بکمال الحاح طلبند و محروم الشفاعت اند و مسلم بن عقیل را اول در کوفه
واصل کرده بر سم نیابت و آن مطرود بن بعد جمعیت استوار کردن عهود و مواثیق برکردند و اورا شهید نمایند
و فرزندان او را نیز در کمال بیکسی ذبح کنند و برین توقع که شیعه بیعت کردند کوفه رسید و باز در کربلا محصور شود
و نوبت بدان رسد که آن قوم مطرود قطره از آب دریای فرات دریغ نمایند پس با تمامی اقربای تشنه و گرسنه بدرجه
شهادت فائز گردی و همه بدان راضی شدند و امام حسین هرگاه در طفلی تن بر رضا داده دیگر چه کیست
که با وصف جوانی بر تسلیم بر عقیده تقدیر امر چه نهد انهمه بزرگان که راضی بر رضا دهند نیز قضا بودند
و بهزار تمنا این مراتب از خدا میخواستند و بدان نازان و شادمان بودند مگر قصه حضرت ابراهیم باد نداری که بنابر
ایجاز و اجمال از کتب شیعه نقل میکنم بگوش باید شنید و قیاس باید فرمود که اهل عبا در مراتب قدسیه و معارج
اخروی از حضرت ابراهیم و فرزندانش زیاده تر باشند و بدین شهادت بر خویشتن بنا لند و بملاحظه مناقب

و نمیدانم تیغهای قاتله و گرسنگی و تشنگی بنا بنسبت یکی از ایشان کو دمبدم تحصیل بود و لا یحرک العود ممنت و لا یزال المعوا
تیغهای ایشان و رجوع و عطش باختیار خود که موجود بالی بود و بگرانها دقت رفت من بعد باید خیال
فرمودن که حضرت امام حسین چندان اهتمام این شهادت و مشهد بعمل آوردند که مبلغی کثیر میدان کربلا
برای خود و اولاد و اقربا و اصحاب خویش از طالبان شهادت قبل از واقعه بخریدند و زمینید و محدثین و متکلمین تعداد
آن زمین در تالیفات معتبره بیان کردند و عبارت آن رساله که نامش این وقت یاد نیست آنکه هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام
بکربلا رسید زمینداران آن زمین را طلب فرمود و اراده خود را به ایشان ظاهر نمود که مقصود از طلب خریدن آن
زمین است ایشان قصه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حکایت دیگر پیغمبران بیان نمودند که چون گذر ایشان
برین زمین افتاد رنجها کشیدند و در مصائب مبتلا ماندند مناسب نیست که جناب این زمین را خرید
فرمایند ولیکن امام قبول نمود پس به شصت هزار درهم آن زمین را خرید که قبر شریف و قبور دیگر شهدا نیز در یک
و دوره آنست انتهی خلاصته و طلب شهادت و اشتیاق زاید الوصف آن برای شهدای کربلا در کافی وارد
عن الکتاب الاحمر المختوم بخوبی مذکور است چنانکه مجتهد از آن یکدو حدیث آورده و امروز مجتهد سر اجهل المخطین
میخواهد که علوم جناب خامس آل طه و یس را از صفحه هستی بر باید پس انکار می نماید و میگوید که زنهار جناب شهید
کربلا نمیدانستند حال مسلم بن عقیل را ای ناصبی شقی ایشان میدانستند که فرزندانش نیز درین شهادت قتیل شریک
باشند و اگر بفرض محال آنجناب بر صور خیالیه و هواجس نفسانیه تو بعلم قطعی نرسیدند باری بگو که دغا و دغل
شیعه کوفیه که با پدر بزرگوارش چه کردند و با برادر معظمش چه اندیشیدند نیز یاد بود یا نه و ظن آن حاصل شد
یا نشد که امام بتصریح پیشوای تو در تنزیه الانبیاء اعتراف نموده درین کتاب تابع ظن میشود و اجتهاد میکند و میکوشد
پس همه مساعی امام حسین علیه السلام بنص این ناصبی کور مشعله دار این ریا دو شمر بفتوی شد حتی که تصریح ناصبی را
خواند نوشت و انهمه بلی اندامیها خود را فرع آن شجره طیبه میداند و او و دوات خمر و طنبور نوازی و قمار بازی
در قاضی و ناصبیت جد خود را در بغداد و کوفه که خصوص امیه و حقیقت قاطع این سلسله بود یاد نمیفرماید
اینها که گفته شد متعلق بود به بیداری بعد از این منامات جناب سید الشهدا را که از بحار مولای مجلسی
او در سابق نشان داده ایم هم بیاد باید ساخت که حضرت فرمود که ای حسین در سفر عجلت مکن و همه
کس تو کو راهمراه ببر که رب العالمین میخواهد که ترا شهید و اهل بیت ترا بدست دشمنان اسیر ببیند
و آنجناب بدیدن این خواب مطمئن شد چنانکه گفته اند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر سخن
ناصحین حتی برادر خود محمد بن حنفیه گوش ننهاد و روانه شد اما هنوز وهمی و ظنی بود معاذ الله و علم قطعی حاصل شد
که کوفیه غدر کردند و با وصف نصرت و مدد حصول چنین شهادت و اسیر اهلبیت چه ممکن است که این احادیث را
نشنود و از الیقین میشود که شیعیان غدر و دغا و دغل باختند و امر توقع و امید ظاهری منقطع شد
و قضیه تدبیر الانعکاس پذیرفت و آن همین سفر است یا سفر دیگر آیا میتوان شد که خواب تو رحم

رسول خدا و ائمه درین واقعه شیطانی و نفسانی باشد یا احادیث منامات ائمه یاد ندارم که بحکم آن علم حید الیست
چنانچه خاتمه قصه سیدتی خاتون نرگس نزد امام علی نقی در بحار و غیران از اسفار اول دلیل بر لیست و شیطان در
لباس و صورت شیعه نتواند آید چه جای حضرات ائمه هدی و رسول خدا انکیف بزیارت حضرت رسالت
الغرض کمان بیجایی و بیهوده سرایی است که مجتهد درباره جناب سید الشهدا دعوی ظن بانجناب
اختیار ساخته و انکار علم قطعی آن سلالة اهلبیت اطیاب مد نظر داشته و هو ظاهر غاية الظهور من بعد
مجتهد بازراه اجمال و بهرحال سپرده باید بیان کردن که درین وقت فوج را چگونه می باید رخصت
کردن مگر آنکه علم انجناب بر قلوب شان محیط باشد که وقت جنگ خواهند ریخت و چه کسی خواهند شد اما
عمل بر علم لدنی نماید و انکار آن میکند پس مشکل دیگر پیش آمد سخن بر اصول رفضه نیست
که شهدا را نیز نام بنام میدانست بلی فائده که بر ترجیص مترتب شد آنکه جواز قتال را مطلق هست
اگر ایشان قبل از قتال رخصت شوند معذور توانند بود ورنه بعد از شروع جهاد و گریختن رفاقت
ارتکاب معصیت شدید هست پس حرجی بر اینها بطریق اولی نماند که رفضه نام اینها گرفتند که فلانی از در
سید الشهدا تخلف کرده مستحق تبرا شد و برین تقدیر مقبول لسانی که چندکس که بهزار جستجو
بدست شیعه آمده بودند دران وقت هم از دست ایشان رفتند و لغو بودن افعال امام حسین و حق را
که رسول خدا تاکید نمیفرمود علاوه ما را چه کار است باین امور بهر تقدیر تعجبی که در تقریرات اولین و آخرین
شیعه واقع شود دلیل بطلان این مذهب خواهد بود اللغو و لا تنقض و آنچه گفته که آنحضرت بنا
مصلحت از حاضرین فرموده الخ بر که دلیل صریح بران نتواند شد که قبل استماع خبر شهادت مسلم
وبانی تقیه بیوفایی اهل کوفه حاصل شود زیرا که فرمودن امام حسین القبول و مبنی بر مصلحت بود پس
دیگری هم این لفظ را اعاده تواند کرد و تواند گفت که وقتیکه جواب مذکور رسیده بود دانستند که فوج
بر کرد بد مصلحت ندانستند که چنین بگویند که شیعه چنین کردند و فوج باقی نماند که اگر کسی تصدیق
این خبر چنین نکند از دائره ایمان بدر رود و ذات امام برای هدایت و نفع امت می باشد نه از برای
مضرت و شاید که اجازت درین باب حاصل نباشد که بر هر کس فاش کنند کما لا یخفی بالجمله علم سابق
که تدبیر منقلب شد با این علم لاحق جمع تواند شد زیرا که منافاتی میانه هر دو نیست و هرگاه معاینه
یا کالمعاینه برگردیدن کوفیان از عهود و مواثیق متحقق شد با حاضرین فرمودند چنانکه واقع قوله
او لا مردود است بانکه لا نسلم که جناب سید الشهدا را مقام تقیه بوده باشد الخ حال یعنی اقامت
وطن و وطن اقامت و محصور شدن در کربلا مسلم آن قدر تفصیل گفته شد که زیادت بران بجناب ناظرین
و سامعین هرگز نگنجد پس مجتهد را انا امر و نهی سو فهمانکه باید گفت بنا بر امام اساسیه آنچه ذکر کرده
تحقیق ثانی است یعنی وقتی که در مکه اقامت بود دران وقت هم خروج کجا بود اما آنچه از عدم استحکام

وتسلط یزید نام برد وجواب آن هم قبل ازین بوضوح پیوست که چون علمای ما ذکر کردند که اعرفت سابقا ایمه
بروان محکم بربستند اکنون خودان را میشمرند تا آوردان حرفی بود که بیاد ناظرین دادم و لهذا بیت زیر وسی دوستانه
هر باب و فصل را میشنو کردانیدم و سید چنانندارم که اگر قصد جواب کند سوای او از هزار بلا شتامی حوام
رسید که در هیچ جا بجواب مجیب نصیب سخن از انصاف نگفته و اعتساف را پیش نظر داشته و بجا اینکه علامه اتمام
حجت که مجتهد درین مقام دعوی کرده بعد بیان مستوفی بوضوح انجامیده و آن اتمام حجت وقتی بود که بعد از
انتظام فوج و صف آرای هیچ دقیقه نمانده بود و غیر کوتقاره افواج اشقیا که مانند ابر غرید و لشکر سیف
دلشکن امام زینهار از ایشان نترسید و لقطعیت هم برهان نیاورده و مقام حیرتهاست که میگوید که بعد
از حصول ظن ضرر و نکث عهدان قوم سور لوم نیز مقام تقیه نبود و از انجا در انکار بدیهیات در جبر اوان
قوم سفسطائی هم درگذشت و علی التقدیر که مرتبه او از ایشان درگذرد یا برابر باشد انچه دعوی ایمانی
سابق کرد حالش با متعلقات و تقیید عیان گشته که خون در عروق رفته خشک شده و خشک و ماء
مجتهد با وصف تر زبانی او بر کس لایح گردید که گرا و اشارتی نهان کرده بود چون اشاره ابرو در انجا نیز
آبروی او بنگر اوله عقلیه و نقلیه پیش هوشمندان خیر بر خاک مذلت ریختیم و شور دار و گیر او از جهات
غیر متناهی بر مذهب حکما برانگیختیم و هر چند او بعقوق پیر دهقانی گریزگاهی در اجمال و اهمال برای خود
قرار داده بود لیکن هر طریق را بر او مثل سد سکندری بربستیم و قلوب فضه را از گزاییدن لشکستیم فتدبروا
ولا تخفی مناشرته **قوله** وثانیا بعد تسلیم المقام مقام التقیه لانسلم کونها واجبة علیه علیه السلام الخ هر گاه
حال چنین است که بر امام معصوم است ضم مقدمه دیگر آنکه بر امام فضل است از هر نبی متقدم پس واقعی
که اکنون علمای اهل حق را مجال گفتگو نماند و از ینجا عیان توانند شد که بیچاره هیچ کتابی را بغور ندیده تا بکتاب الله
چه رسید کاش بتحفه عزیزه قدس سره رجوع میکرد که شهرت سلالت عبارت و سهو تلش بر مشارق
و مغارب ارض محیط است اگر برین حد اکتفا میکرد البته و داغ علما از جبت یاوگی و لاف و گزاف او نجست
پس مجتهد را ضرور شود تشبث بطرفه هر تمام در هر مقام او یختن اما دشمن عقل و دین بین
که از عبارت تحفه منقوله کو عجز تمانتی هویدا میشود که حالانکه معرض تعبیر از القای نفس در تهلکه چه گفته
بود که بیچاره دانسته که اگر بجوابش دست بدامن کتاب مختوم آویزد هر کس خواهد گفت که قرآن مجید را
هر کسی دید حتی که رفضه هم می بینند و بیاض عثمانی دانستند مگر ملحا گشته اخر بدان مانند منافقین رجوع
می ارند و فکیف که بسیاری از آیات کریمه را علمای رفضه که از انجمله توباشی برای وجوب تقیه بر آورند
وانهم عموما حتی که انبیا را هم دران زمره داخل گردانیدند و این لال کتاب مختوم بدست جنیست لالت
بران گرد بی سطنب که با وصف هلاک نفس و جمیع مصائب دنیا گاهی تقیه واجب نمیشود پس آنکه بیت که تعقل
او را عبد الله بن سبا یهود گریاند حیز رفضه تا بهموار که قران مجید منقولا آنرا گذاشته بصدد تشیح اطالیفه

فما شاد الاستاد او یعنی صدوق صاحب رقعه فرزند و رجوع کند و چون بحکم الاکتساب جاریست البته قرآنیکه
منسوخ گردید احکام او قرآن اهلبیت از هر دو جهت منسوخ گشت یعنی حکما و تلاوة چنانچه از کافی
کلینی و غیره از سر کتب ایشان واضح شده پس تا بینی و مثل سینشن مضطر گردید بالآخر قطع اجتهاد امام حسن عسکری
قائل شده کتاب مختوم را خیانان پس پشت انداخته کانهم لا یعلمون و بر طور اهلسنت تقریر کردند کا نحو لا
سر مغنون و همین است و عادت قومیکه تابع فقر و غنا و ناظر بر بهار و خزان پیبابند محمد بن حسن الطوسی
شیخ الطائفه که امام اعظم اقدم ایشانست و نسبت خواجه نا شناسے با صاحب تنزیه الانبیاء والائمه وارد برین
که تا بدار السلام بغداد مقیم بود و غیر از تسنن خصوص شافعیت چه دعوی میکرد و در مرض یکبار بی حنفی
و پیشوا ماند و در کمین بود و چه جلوه ها می نمود و بعد از مدتے که در صحبت حارث معلم بن معلم ملکوت رخت
اقامت انداخت دام حجیله و مکر ططابه ساخت که مذهب تسنن باطل است تا با ظهار رفض و لوازم
و عوارض آن پرداخت سرگاه این مکاران و غداران برای شکست اهل ایمان را خدیعت بسیار نموده
انواع تکیدت را نصب العین ساختند و تقلید ابن سبا یهودی را پیش نظر داشتند ظاهر آن بود که نام و
نشانے از مذهب سنت باقی نماند و لیکن سر مایه افتخار اهل اسلام اینست که باتفاق اهل الحق و ابطال
حدیث حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مخبر صادق طریق راست فتح گردید و این بر روز افزون گردید
که تا اگر برست که مذهبی تا قیامت غالب و ظاهر ماند و الحمد لله که شیعه را بر خاص و عام کالشمس فی کبد السماء
چنین شک نماند که آن مذهب غیر از طریق اهلسنت مذهب دیگری نیست اگرچه اهل بدعت بر ازالی عوام
بدام و دانه شکار کردند و اکنون در دیار هند خصوصا این بلده دعوت مذهب خود آشکار نمودند تا نوبت
بدان رسید که کتب این طائفه المجبته نام فراهم نمودم و کتابے چند مثل صاعقه صاحبیه علی عبدة الصنم
الاسلامیه و صولة حیدریه علی المجوسیه القدریه و منتهی الکلام و ازالة الغین عن بصارة العین و هامها
علی من خرج من اهل البیت و نقض طعن الرماح که اگر صاف کرده شود از سوء و نیاحی دیگر از دو صد جزء
نخواهد بود و حاشی عوارض و غیره و تفصیله و ابی تالیف کردم پیشوایان مفخر رو بدل ان و مست لبسر شدند
و گران شکی آن مباحث را اعتراف کردند و شرمسار گشتند و هر کس به فرمان نیک قدما و متاخرین
شیعه یقین جازم نمودند نتیجه آن هم دانسته باشند که امور یکه بفرا و جزا ظاهر تعلق دارد و کم از گرانیها
منافقین است که شیعه از آن یهود بے نفاق بشیه ضلالت اندیشه شب و روز یا و گذشتند
و در هیچ زمانه دست از آن بر نداشتند لیس سیدها رسے از درگاه حضرت باری همین است
که چون بدعات ایشان بکثرت رسیده سرکشی نهاد نهایت انجامیده مهدی امت معین عنایت
پیدا فرماید تا خس و خاشاک ایشان را از بسیط زمین بر چیده و سر پای منافقین که از گرد هم افزون گوید که
امروز هم بر خوان اهلسنت می نشستند لاف دوستی میزنند و اساس مذهب تبرا در صحبت ایشان ظاهر میکنند الا اللهم عجل

والشمس علی الافاق نموده بعد ازین مقام حیرت دیگر است که جامه و خامه از رساله قدیمه نوشته به یک زبانی
هم دیگر تسلیم نموده اقرار کردند که مجیب مصیب درین استفتا قلب افادات مجتهد بر اصولش مد نظر دارد پس ذکر اینچنین
که جناب سلطان کربلا نزد اهل حق از ماتم محفوظ است اگرچه در جای خود به جای خود است لیکن درینجا بر جای
خود نیست کما لا یخفی طرفه آنکه در مقامات شرکت سنیان را ذکر کنند و در جاهای دیگر از شرکت ایشان
محترز باشند و گویند که از خست شرکا پرحذر باید بود حالانکه این امور سنیان را می زیبد که گویند از دشمن
خانگی حذر باید کرد و منع کنند از صحبت متقین که لباس استغیر سازند و در دام و دانه خویش متقیان را
بانواع مکاید و حیل صید کنند بخلاف اهل سنت که عادت باین امور ندارند آری راستی موجب رضای خدا ست
و آنچه گفته که انعام تقیه باقسام خمسه سلمنا الحمد لله که باین امر اعتراف دارد من که مدار احکام لیکن لفظ
استدراک بر مقام خود نیست زیرا که دلیلش از نوع اعلام معلومات و ایضاح واضحات می توان گفت چه
مولف قواعد را ضبط میکنند و آنچه از امثله و جزئیات را ذکر می نماید البته چون نهایت تمیز ندارد غیر از
تمثیل چه اراده تواند کرد پس حال جناب سید الشهدا و هر یکی از ائمه هدی و مومنین بی روی و ریا باشند
دران داخل است و لاریب فیه و اگر جناب سید الشهدا را مجتهد بحکم لا ال کتاب مختوم استثنا کند لایق
آن نیست که روبروی عقلا اظهارش نماید زیرا که این احکام که اعتراف آن نموده باد له تقیه از قرآن شریف
و احادیث منیف و ادله عقلیه به ثبوت رسیده و کتاب مختوم را جز اهل ختم که ختم الله علی قلوبهم در شان
ایشان وارد است الی غیر ذلک من الآیات که دیده و مضامین متضاده و مخالفه آن که فهمیده و قد تقرر ان
الیقین لا یزول الا بیقین مثلا که مدار قاعده اولی از رساله متعه او یعنی بارقه متعیه بر انست و می باید
که چنانچه حسب مجتهد رفضه را از ان ادله الزام سید الزام مجتهد بعد از خبر کردن خانه خود همچنان باشند
که از مدلول این امر بتصریح مجتهدین در صوارم و حسام و بارقه و ضربت حیدریه همچنان باشند و لو سلمنا
که مجتهد از ان فارغ الذمه شود پس انحراف امام حسین از مشهد مقدس کربلا که مبدأ آن سعادت چنین
شهادت بود بسوی شام مصداق ظلمات بعضها فوق بعض چگونه روا باشد الی غیر ذلک من التوجیه
اگر مجتهد هر دو سید است باید که دست خود از اتباع ثقلین یعنی قرآن مجید و احادیث ائمه بر روی اکابر
فریقین سیر دست بکشد و ذائقه مخالفت آن از دست اهل حق بچشد که از وقت تصنیف کتاب ...
خاص قید مذکور ملحوظ است پس ترک کردن آن استیصال مذهب خویش است خصوص ترک نمودن
ثقل اکبر که ائمه هدی بدان اعتراف دارند و کتب قدیمه و جدیده اکابر رفضه مثل تفسیر قمی و ... کافی
و بحار مجلسی و غیره بدان اول دلیل بر انست که قرآن مجید ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر اند ...
اجتهاد را اعتقاد اهم شرم نیست که غور کند که اکابر علمای طائفه از علم الهدای شیعه باین فضائح خود را ...
ساکنین مقام حیرت ... در اثبات شهادت سید الشهدا عاجز اند تا شهادت مولف لمعه ...

نصیحت ناصحان نپذیرد هیهات هیهات شهادت همین است که لباس را تغییر دهند و فتاوی بر مذهب دیگر دهند
بر مذهب دانند و باطل انگارند و بنویسند و وجاهت در روم و شام پیدا کنند و بلاغ مخالفت ائمه که مشروع
بود تقیه را عذر باشند و اگر گویند که درین پرده مقصود هدایت مردم بسوی مذهب ائمه بود چنانکه
مجلسی درباره پدر خود بابت اختیار شیخیت و پیری و مریدی اختیار ز قاضی که بر تصریح صاحب صوارم
و حسام از لوازم سنیت است و هم قول بوحدت وجود که هیچ نوع کفر بدان نمی رسد اگرچه محقق طوسی در اوصاف
الاشراف غالیه ایشان هر دو ش کشند و حلقه بگوش باشند در رساله لیلیه جمع خواص بیان کرده
گوئیم پس چه عجب که عبد الله ابی بن سلول منافق نیز و پیر دانش همین نیت کرده باشند بلکه قرآن مجید
ناطق است که یهود را از نفاق مقصود همین بود و اگر ظاهر را می بینیم و باطن را نمیدانیم در هر دو جا بکفر
حکم می کنیم که طالب دنیا بودند و آخر بسبب نفاق چنانچه منافقین را رسوا کرد شهدای رفضه را هم بسزا
و جزای شان رسانید بلکه توان گفت و بعذاب الآخره اشد و اقوی فان الدنیا لیست بدار الآخرة
والخبر احق که کاظم رشتی را بنابر مکیدت و راه الجلا البلغة السنیة فرمایش امرا در باره تالیف میر سید و علمای اهل سنت تا کسے
از ایشان نمی رسید ای پی خود اساس دین برا اظهار حق است نه بر مکیدت و تا خصوصا شهادت و در حق علما
پس این مکاران و دنیا طلب دین فروش را فقط به محاوره اهل هند شهید توان گفت کما انا الیه منا
و عقلا نیک میدانند که بیچاره مجتهد ثانی و بعد ازان زلالی از عبارات تر سید و تقلید مولفان با وجود ادعای
اجتهاد و لفظ ناشی و مانند آن از طور بیانش آموختند و چون هر یکی ازین پدر و پسر قوت تدریسیه بنابر منصب
اجتهاد داشته تا یک خویش را هم فراموش ساختند حتی که توان گفت که او سلیقه عبارت فارسی آنقدر دارد که
از نیم روان میداشته اند و این هر دو مجتهد ازین هم محروم اند کما عنقریب اما ذکر شاید پس آنهم مبنی بر غلط
ایست که آن را ناظرین اصول و عبارات طائفه میدانند و بیانش درین مقام بدو طور کرده میشود خصوصا
اما اول پس آنکه صاحب جامع الاصول رفضه یعنی صاحب وافی کشیف و فراز میان اخبار نو دیده در تفسیر
صافی بانش گذاشته زیر آیت کریمه لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً از احتجاج طبرسی و غیره نقل مینماید آنچه حاصلش این است که جناب امیر
بجناب بعضی فرموده اند که امر میکنم ترا بتقیه در دین خود زیرا که خدا چنین میفرماید و این آیت کریمه را تلاوت نمودند
پس از بار فرمودند که خبردار خود را بهلاکت نسپاری و از تقیه که بدان امر کرده ام دست بر نداری که درین صورت خون خود
و گفتی و هم برادران را معرض کم جیدی برای نعمتها خود و نعمتهای شان و ذلیل کشتی در دست دشمنان خدا
و خدا امر فرموده با عزاز و عیاشی از امام صادق آورده که حضرت پیغمبر فرموده که ایمان نیست مر کسی را که
تقیه نکند و این آیت تلاوت می نمود که اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰىةً و کلینی در کافی روایت کرده که تقیه سیر خداست
میان او و مخلوق او و روایت کرده از امام باقر که تقیه در چیزیست که مضطر شود بنی آدم بدان در جائیکه خدا حلال

حلال گردانید برای ابو واجبا راین مقام خارج از اندازهٔ احصا و شمار است و وجه دلالت آنست که جناب
امیر فرموده بود که امر کردم ترا بتقیه و امر با ظهار تجهید الزامی و ترک ایذائش برای وجوب است کما فی الاصول
تکلیف که تجدید مرة بعد اولی و کره بعد اخری بر سدیقین تقبیح در مقامیکه ظن هلاک باشد واجب گشت و ترک آن حرام و جناب
امام حسین را یقین هلاک خویش و اولاد و اقارب و اصحاب خویش حاصل بود خصوصا در مشهد معلی چنانچه
در تصانیف امام اعظم طوسی طبرسی و تالیفات نیر اعظم اربلی و مغانی و کاشانی و شهداء ثلثه سیما شهید ثانی مجلسی و قاضی
ذهب الله بنوره مشهور و متواتر است و ایضا هرگاه جناب پیغمبر فرموده اند که تارک تقیه ایمان ندارد دلالت صریح
ان دارد پس بر اصول رفضه دین و ایمان دشمنان امام حسین که نطفه نابکار باشند در مقام مصائب
معلوم مسلوب شد اذا لم یکن راس المال تکلیف بیع کما عرفت فی الاستفتاء علینا و الزاما اما امر ثانی پس از آنکه
هرچند امر اول دلالت بر وجوب دارد لیکن تفصیل را رنگی دیگر است و بیانش آنکه جناب امیر بخطاب اصحاب
فرموده اند که وقتی شمارا بر سب امر کنند بسبب من پس سب من کنید که بر شما حرجی نیست پس کجا ماند آنکه مجتهد حرجی
و احتمال کار می بندد و میگوید که شاید نیست تقیه در سب ائمه واجب نمیشود آیا جناب امیر را که امام الائمه است
امام نمیداند پس شقاوتی است که بالاتر از آن شقاوتی نخواهد بود بدیهیه بر آنکه بعد از نفی امامت دیگر ائمه کجا باقی ماند
که متفرع بر آن بود و این امر ظاهر است کظهور الشمس فی رابعة النهار که چون اصل نماند فرع چگونه متحقق
تواند بود یا آنکه در اصول این قاعده را انکار مینماید پس بسیاری از امور فقهیه از دست این مجتهد الزمانی و جهبد
فانی می رود کما لا یخفی الغرض هرگاه بحدیث مرتضوی و اقوال ائمه دیگر نیز تقیه واجب شد در سب الشان
نعوذ بالله در شرب خمر چون اضطرار و اکراه رو دهد بطریق اولی وجوب آن خواهد شد بسبب دلیل سابق تکلیف
که شرب خمر منافی مذهب نباشد آیا نمی بینی که رطل ابوق در مجالس و غیره بیان کرده اند که چون جمعی از اصحاب
در عیب شیعه بیان کردند که می بینیم بعضی از شیعه را که خمر می نوشند در اثنای آن امام صادق فرمود الحمد لله
که بر او باید اگرچه خمر می خورند و این حدیث از نظر فقیر بگذشته که بر طریق تشیع اند اگرچه ائمه را معاذ الله دشنام
میدهند **قوله** ثالثا آنکه این شبهه واهیه بدان میماند الخ درینجا هم مغلطه این معتقد مغالیط بخصوص
ائمه ثابت میشود مختصر باید شنید که اگر مقصود اعتراضی است نظر بلفظ متعمد الیس از تفاسیر فریقین چنانکه
بوضوح می انجامد قتالیکه فیما بین اهل ایمان بوقوع می آید این آیت در آن نیست بلکه معنی متعمد آنست
که قتل مومن بعلت ایمان باشد و البته این امر بر هیچ مومن صادق نمی آید که بجهت ایمان او را بکشد
و از مجمع البیان و تفسیر قمی نیز این معنی میتوان یافت و از صافی هم صاف صاف ظاهر است که حضرت
ابو عبدالله صادق رض در تفسیر متعمدا لفظ علی دین الله فرموده اند و مالش نیز بمعنی مذکور میرسد باقیماند معامله حضرت
خلیل و حضرت اسمعیل پس جوابش بر مذهب ما آنکه چون بر حضرت ابراهیم علیه السلام معامله منام متحقق شد که
مراد ذبح ولد است پس دریغ در ذبح نفرموده هرگاه در نصوص قرآنی موجود که قد صدقت الرؤیا انا کذلک

تجزی المحسنین اکنون چه اعتراض باقی ماند کار انبیا همین است که هرچه مامور شوند بجا می آرند هرگاه شاگرد از
امر استاد بجا می آرد و مرید از امر شیخ خود چنانکه گفته اند ع بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها پس نسبت بحضرات انبیا که از بارگاه الهی مامور شوند و هر یکی حجت بالغه دارند چه گمان توانی کرد که ذبح حضرت
اسمعیل معاذ الله ستمزده کجا بود بلکه ازین جهت که از حضرت آفریدگار مامور بوده است آدم بر صدد و امر باری عزوجل
پس اگر درین باب که عوض حضرت اسمعیل گوسفندی آمد و مقصود امتحان بود یعنی چنین معامله فرمایند تا بر مردم عیان شود
که مثل خلیل سخاوت کسی دیگر را نیست و امر چنانچه باید صورت بست خداوند تعالی شانه هرچه امر فرماید بر بندگان خود او را
نمیرسد و کسی را چه مجال که چون و چرا نماید در کتاب مستطاب فرموده اند که کسی را مجال نیست که بپرسد که چرا کرد حق جل
عزوجل هرچه خواهد بپرسد از بندگان قال الله تعالی لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ اما آنکه صدور چنین امر از باری
تعالی شانه قبیح است جوابش آنکه علمای اهل حق نوشته اند که هرچه بصدور آید زینهار قبیح نیست و قباحت امری
است اضافی گشتن بنده نسبت بالنده کبیره است مثلاً بنسبت باری کجا قبیح است و قس علی هذا مارا که درست
در کشتی نشستن و جای تخته کشتی که بکار آید شکستن چون حضرت خضر مامور بود بشکست و خدا اعلم لعلی بیان فرمود
و قس علی قتال نفس که امر پروردگار بود دریغ نمود و چون معلوم شد که نزد علمای ایشان قرار یافته که هرچه ببادر شود
از حضرت او چه قبیح نیست مغلطه امام اعظم ثانی امامیه ظاهر گشت که نقل مسئله از علمای سنت که صدور قبائح را از باری عزوجل
قائل شده اند اگر معنی آنست که آنچه بزعم شیخ حلی و مانند او قبیح است و صدور آن از باری تعالی تجویز میکنند پس معنی چه قباحت
است و حجت برما چیست بسا چیزها از شیخ حلی فهم مکروه مینماید و در واقع قبیح و مکروه نیست اما اگر این معنی بجوی
علم غیبیم دارد قال الله تعالی عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ الغرض فهم ما دشمنان را این چه دخل است بر امر که
از جناب اقدس ایزدی بصدور آید عین نکوهی و احسانست پس کجا لازم آمد قول صدور قبائح چه جای آنکه او سبکی
مذهب ایشان هست چنانچه در شرح الحق از عبارات اوست که ذهب الاشاعرة کافة الی ان الله تعالی قد فعل القبائح
باسرها من انواع الظلم والشرک والجور والعدوان ورضی بها واحبها بلکه امام فخر الملة والدین رازی کتابیکه در خوارزم
نوشته و معدن الحکمه نام کرده آن دو اصح است که اول مسئله کلامیه اینست که حق تعالی ظلم را پیدا انواع کرد زیرا که
هرچه کند تصرف در ملک اوست و شیخ حلی چنین گفته فکیف که لزوم هم ممنوع باشد حالانکه علما در هر کتاب تصریح کرده اند
که آفریدن چیز قبیح قبیح نیست زیرا که قبیح از نسبت نیست مگر کسی که مباشر فعل است دلیل الالزام صریح الحال حضرت
ابرهیم بنص قرآنی تصدیق منام نمود و هرچه بدان مامور شد بجا آورد و در چه خلاف اتباع دستور کرد و اوامر شارع تقدس
و تعالی عیان شد پس معاذ الله آنجناب که مرتکب حرام شده و مصداق آیت کریمه وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الآیه
گردیده باشد این سبیل المنافقین هرچه میخواهد میگوید و دست بدامن اهل حق می آویزد حقیقت غیبت چنون علی
این ننگ بر او جی بر دلی امر سابق البته و همین جنون باقی است که چون جناب امام حسین در دلایل کتاب مامور
بقتل و قتال و شهادت بود پس از شهید خود تخلف کردن و شتاب رفتن معاذ الله از آن چه ...

چنین مرد داشتن چگونه درست باشد این حرکات را اگر بنور بینی بدان گناهی میرسد که تفصیلش مناسب نیست تا نیز تنها
بتصریح دیگر قریب بعد کرد که اعتراض بر حضرت ابراهیم زنهار دارد و نمیشود زیرا که اجتناب امر الهی را چنانچه باید بتقدیم رسانید
و حق تعالی بنص قطعی فعل مذکور را پسندید و خلیل خویش را مصداق رؤیا فرمود که اعتراض بر آن نفس است اگر این آیات نیز بحث کند
کلام باری است تعالی شانه چه جامعین این را از طرف خود نتیجه کرده اند حتی افزوده اند لاجرم اعتراض بر ایشان بنا بر ما
بر این بحث کسی ری بشما خواهد نیست و هرگاه دامن صاحب جلت پاک و پاکیزه است پس رجوع اعتراض نیست مگر بحضرت
رب العالمین که چنین عمد و ظلم را برای او پسندید حالانکه ذبح کردن آن فرزند که در عقوق والد خود انگشت نما باشد تجویز
نفرمود و نسبت با سمعیل که مصداق فلما بلغ معه السعی بود و مامور به گردانید حالانکه اگر اعتقاد بعدالت باری عز و جل
حاصل نشود هیچ کسی مومن نمیگردد و عدل بر اصطلاح امامیه نیست که از خداوند عالم فعلی صادر نمیشود که حکیم عبث
بران کند و هرچه واجب است از او فرو نمیگذارد چنانچه حاصل تصریح پیر دهقانی در صوارم است اکنون غور کرد که
در عالم چه افعال نامی الهی بعید و آمد که بنیر انبلاف این قاعده کلیه خواهی گفت که هم ترک واجب است و هم ارتکاب
قبیح مثلا در افادات معصومین و نصوص ایشان موجود است که نمرود را چنان بر تمام عالم مسلط کردند و کلید پادشاهی
هفت اقالیم در اختیار او سپردند و نیز میگوئیم که حال داستان و کیاست او بدان درجه بنص قرانی رسیده بود
که چون بمجادله حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برخواست یکی را که واجب القصاص بود رها نمود و شخص
دیگر را که مرتکب خطائی نبود کردن بخطاب حضرت خلیل و گفت دید که احیا و اماتت در دست من است
و تو حصر میکردی که باختیار خداست و لیس برب العزت در کتاب مستطاب جا بکلام قصه ابیان فرموده
گوشوارد و اغاز آن اینست که الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتیه الله الملک یعنی سبب دعوی خدائی برای او آن
بود که خدا او را ملک و سلطنت مذکور عطا فرموده بود پس بیان باید کرد که حکیمی چنین در عالم باشد که تجویز کند که چنین کسی
ریاست جمیع اقالیم سبعه شده ارتکاب قبیحی شده ترک واجبی نماید هم بد نیست چنین تجویز دهی که امانت و احیا را نسبت
و مدعی آن شده و نوبت بدان رسید که هزاران اطفال بیگناه را کشت الی غیر ذلک حالانکه حکمای اسلامیین میگویند
ند سکه این کاروانی در بیده که دهقان و ناکه سک بیره وریده و اکبر پیر دهقانی در عالم رجعت همراه را ... آن
الطاق گویند که مراد ما از حکیم حکیمی است که مذهب با اعتزال یا مذهب اهل تشیع داشته باشد پس عجز متحقق شد
نزد اهل سنت و بهت الذی کفر هم چنین سخن میرود در سلطنت هر ظالمی سخن باید کرد و ریاست هیچو عبد الله بن زیاد
بد نهاد و امام حسین و مبعوث گردانید که برای آنکه اصلاح امت را از میان بردارد و جهاد کند با این ظالمین
و بلاد و دیار را منتظم گرداند و هرگاه غائب گشته شود و هم فرزندانش و عاجز شود و تشنگان بر حال او بگریند
و خواهند که نصرت کنند ایشان را چنین توفیقی نبخشد که او را دستگیری فرماید بلکه در اداء دیگر اسباب مبتلا شوند
و وقت او نیست رد و هیچ حکیمی تواند گفت تا ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و غیر هم که این افعال قائل مدح و ثنا است
و تقریبا چنانکه بعد از این ظلم ستم بر شهداء کربلا و رئیس ایشان گذشت که اطفال صغیر سن برای قطره آبی جان دادند

پیدا آمد حرفی از آن نیست که همه شیعه دو سه کس در دائره ایمان نماند و همه راه ردت پیش گرفتند چنانچه
در منهج المقال است و قصه فرشتگان در کافی کلینی بنحو صفوان ابن عدل داد برای خالق العباد تجویز کردن بلکه
واجب دانستن لغو نامعقول ناقصه تماشیدن بارد و رطات مذکوره غوطه یا خوردن کار است این سبا و دیگر شیاطین
اشقیا است ستایش عقل انچه از کافی و دیگر اصول طائفه معلوم شد که خدا او را پیدا کرد و فرمود اقبل تا مثل ادبر
فرمود ادبر تا لبس رفت همین بود که فرمان ایزدی آن عقل خرد عقل زاره و برادرانش را باید که بر باری عز و جل
حکم رانی نماید آخر مال ایشان و بدی بمقتضای اصول کافی کلینی و روایات عبد العزیز کشی در مختار که این پیشوایان
امامیه ترک تجارت کرده در دکاکین مدینه نشستند برای انجمعی بیا یا تا فی گرفتند که معلوم نبود که بعد از امام صادق
امام ایشان کیست پس از تمناهای شان امیکردند ایشان بود که ملحق شوند بخوارج بکفر جناب امیر المومنین نیز از
متفرعات عدل جبریتهای انست که در جواز فتوی داد که قتل انبیا علیهم السلام و بعضی از صدور مستحسن است چنانچه
دیده باشی لا حول ولا قوة الا بالله المختصر سخن اینست که چون اعتراض عجیبه حضرت ابراهیم را دیدی و فهمیدی پس
اعتراض او نیست مگر بحضرت آفریدگار کائنات لیکن اگر ایات محکمه بدان اشاره کردیم مثل لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُوْنَ
و نیز لا معقب لحکمه الی غیر ذلک کلام باری عز و جل است بی تغیر و تحریف این اعتراض را گنجایشی در باره ایزدی
نماند ورنه جواب علحده ازین نقلی بر ذمه ما نیست که بزرگان دین گفته اند ه انکس که بقرآن و خبر زو نرهی اینست
جوابش که جوابش ندهی قوله پس ظاهر است آلخ منقبل ازین علمای شیعه همین میگفتند و طعنها
بر اهل سنت می زدند که بجهت اختلاف مجتهدین و منهج عقیده داشتند که این اختلافات موجب گمراهی است بخلاف
حضرات ائمه که اختلافی ندارند و هر چه یکی حکم میکند دیگری همان میگوید و همه متبع طریقه امیر المومنین بودند لیکن
باب اختلاف از مجتهدین اهل سنت کشاده شده انهمه ضلال و گمراهی بود و از علل حضرت شیخ المشایخ نیز چنین
بافادات حضرات علیا انست که انما الدین واحد و انهم ینکر از بعضهم بعضا یعنی که مراد از رحمت اختلاف امت آمد
رفت ایشان است در بلاد و در باره اختلاف دینی و جناب مجتهد الزمانی الکنون چنین پای میزنند و تنگ میکنند
که حضرات ائمه چه کنند که خود محکوم اند باحکام مختلفه از بارگاه رب العالمین پس این اعتراض نیز بحضرت رب
العالمین میرسد که ختم فرمود نبوت را بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و مبعوث فرمود ایشان را برای
رفع اختلاف امت تا بر شریعت محمدی بطور واحد بروند چنانچه از تصریح کنتوری صاحب شقایق و تشیید المطاعن
واضح میگردد و این اختلاف ائمه مثل انبیای سابقین از کجا جدید شد پس معلوم شد که بجهت نزول بر صحیفه برای
ختم نبوت حقیقه باقی ماند اشتراک الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ بالمره امامی بطور دیگر حکم نمود و اختلاف فرق شیعه
القدر از اختلافات ائمه پیدا شد که قریب بر دو صد فرق ضاله نوبت رسید که در بیان خرافات ایشان کتب ضخیم و نا
نکشد حرفی برای ما نوشته مطابق ایمای سابق انکه بعضی بر ملامت جناب امیر میکنند و بعضی بدنام حضرت سرور
کائنات نیز زبانی میکنند و من حرفی که تعجب این دان و اصل الاصول اینهمه فرق ضاله کتب اثنا عشریه تو میگوئی

بعوث شد ذکر کن که تا آخر در کتب شیعه غیر ازین چه که ایمه مراعات تقیه میکردند و مع این هر گاه الامر غیر ازین نیست که هم
سابق موافق حال و مثالش چیزی میگفتند اگر سنی آمد همارا امامان عادلان الی آخره فرمودند و اگر شیعی آمد از برا و بیزاری
در فرعها کشودند و حدیث ضعیف یاد نمودند چنانچه مشهور و معروف و حدیث اول در احقاق و مستند ...
و مانند آن مبسوطا الی غیر ذالک کما افترا علی ائمة الهدی بر بر دیگری حدیث فارجعلی نهادند که حضرت زال عبا فار جعلے
گرفتند و بعضی افرمودند که نماز پس ... در جماعت شان چندان ثواب دارد که گویا باقتدای پیشوای عالم نماز کرده
و دیگران چنانچه گذشت است همچنین تقریر فرمودند که ازان برابری نمازشان باز ناعیان میکرد و پس اگر اختلاف
شیعه بهزار فرقه میکشند عجبی نمی بود و این همانند بیچارگان با وصف گریه و زاری کاسبق اگر ناصبی گردند تعجب
چیز نیست و اگر رافضی شوند سبب مدهوشی هیچ نخواهد بود که ایمه دین این چنین اختلاف داشتند پس
ایشان معذور شدند ه کین سخن را خود تو مبتلا بود + گر فزون گردد تواش افزود + پس بیچاره مجتهد احراز
پرسو فرو مانده بران استقرار کرد که واقعی چو سخن درست همین است که ائمه هدی مختلف بودند مانند انبیای سابقین
و کسی مان او را انکار کرد که انبیای لا السلم سابقین که در اصول اختلاف داشته باشند و نزد شیعه امامت اختلاف
افتاد که اصل الاصول ایشان تواند بود زیرا که هیچ اصلی از اصول بکار آخرت نمی آید الا بعد اعتقاد امامت فصل
جرم بر وصایت دوازده کس از اولاد حضرت امام حسین که مجتهد در اثبات شهادت آنجناب بنور سخنی دیست فقره
چیست نمیگوید اکنون ثبت + همین میکند که آنجناب چون امر خاص در باره شهادت قرار رسیده بود
بار خصوصیکه بعموم وارد شد کاری نبود و جوابش بارها مجملا و مفصلا و النتی که پس بعد از نصوص ... در بیدای
و جواب سفر شام و ما یتعلق بذالک هم رفتن بجده و اهل اسلام عزیزه که بطور علی الیسر کردن که لی بالهم آه
خیال همین که یزید رحمی و ترحمی دارد بقتل او میبردم که برادر من است معاویه ... چه معنی داشته باشد
و این هر دو قول چطور جمع شود الی غیر ذالک کما نقلوه عن الامام ... علیه علم الهدی وغیره من ائمتهم
و در سابق و لاحق برای ابطال امور یکه مجتهد ازان نسبت کرده آنقدر تفصیل و بسط بکار رفته که قلوب شیعه میداند
چنانکه شیخ میگوید ه شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت بلکه نزد عقلا برانی تحریر
مجتهد چنان قائم است که همه اسلام تواند بود و احدی دران تکلم نتواند نمود که چون حاسب ... در جواب رساله مختصر
که دو سه جزو بیش نباشد و نکاتش کاسبق مقصدا فی هذا المجلد عاز رعادی چیزی دران مذکور شود اختلال بپذیرد مثلا
گاهی بگمان جناب امام حسن تکیه کردنش بر اجتماع اهل کوفه ول نهند عبداله که فوج را که همراه بود رخصت فرمود
و زبانی مهر کتاب مختوم از غایت جسارت بشکنند و حدیثی اطوال ارشد ... فارحکنی آنجناب از سر دعوی و از اختیار
خاموشی از بهر عالم بود بجائیکه کعبه را اگر منهدم کنند او خموشی بر لب زند و قرآن مجید را پاره پاره کنند و از بهار
مخالفت نکند و پیتک ناموس ... دهد و قفل سکوت بر لب وی زدن تا الی غیر ذالک کما علیه القما جراحه و ...
عزل شدند سیه را ... تا بد و خطوط دران زند که شاید از انتها ... منه چیزی بدست آرد و چندان مدهوش گردد

که کتابهای مجلسی را هم در خواب ملاحظه نکند او چه می تواند در جواب این مجلدات ضخیمه که افادات قدما و متأخرین
در همه ابواب و فصول تمه و بالا و پایین کرده بید قلم گرفتن و سختی بر کرسی نشاندن و داد تحقیق دادن این چه خیال محال است
بلکه اگر مجتهد در گنبد بسم الله و محراب و جبانها بدرزند گاهی تلخ شود و کسی که از آغاز و انجام این مقام اگر غور
کند بسیاری از ادله میدان خواهد یافت که امام حسین را تقیه واجب بود و بر وجوب تقیه با این فاحش غلطی علامت
ندارد که روبروی حضرت و ملائکه مقربین خامس آل عبا هم مهر نمودند یا ایشان بسبب کوچکی کاری
نبوده باشد لیکن چون دعوی این امر بحوالی تخیل بود ایشان را هم دران شریک گردانیدند چنانچه جناب حسن مجتبی
را پس اگر بر خلاف آن خروج کنند چنانچه وقوع پذیرفت البته بر اصول رفضه ناقض ناکث میثاق بیعت
قطعاً و یقیناً و از ینجا نیز حکم توان کرد نسبت به مجتهد حکایةً و نقلاً بر طبق کلام پیر دهقانی در صوارم که
در بیشه بزرگانش هر که شک آرد مصداق الحاق لاهی گردد کیف و دلیل در سابق بر وجوب تقیه برای جناب
امام حسین ذکر کردم و نیز صراحات و اشارات در رساله قدیمه نموده ام بعد از گنجایش و چنین میگوید
که چون فاضل مجیب و متوهم نشود که بر جناب امام حسین تقیه حرام بود و از اینجاست که بر
خلع خلافت راضی نشده فرمود آنچه فرمود و جوابش آنکه در آن ایام این غلبه بنی امیه کجا بود
و معاویه کی خواست که هر که بیعت نکند سرش جدا کنید الغرض هر چیز را باعتبارات و جهات خویش در
شریعت حکمی است چون علت وجوب تقیه چنانچه مفصل و اتم تحقیق یافت البته تقیه ضرور شد بهر کیف از
کلام مجتهد نیز تقیه جناب امام حسین بثبوت میرسد چنانکه این عبارت نوشته عبارت علم الهدی خود که ازین عبارت چنانچه
می بینی ظاهر میشود که آنحضرت راضی بر عهد و مواثیق اهل کوفه و بیعت ایشان با مسلم بن عقیل حاصل شده بود و پر ظاهر است
که اگر آنحضرت زمان یزید ملعون امثال زمان پدرش شیء دانست تقیه میفرمود پس لاجرم روانه شدن آنحضرت بطرف
کوفه مخالف تقیه نخواهد بود و از اینجا به ثبوت میرسد که امام حسین رضی الله عنه در زمان معاویه تقیه میفرمود
بلکه از آن ایضاً ثابت شد که روانه شدن بکوفه نیز تقیه بود زیرا که واسطه درینجا یافته نمیشود پس تقیه باشد
یا عدم تقیه و درینجا نیز حواس مجتهد گم گشته زیرا که حمله تقیه میفرمود که جزای شرط است یعنی اگر زمان یزید امثال
زمان معاویه میشد تقیه میکرد و لاجرم تقیه را حسین باشد که روانگی آنجناب خلاف تقیه بود فاعتبروا یا اولی الابصار
و قول او ان کلام مجتهد بنسق انحصار زیرا که هرگاه تشریف برای اراده جهاد و عزل کردن یزید بود بالاتفاق خلاف تقیه
شد پس ورود [illegible] شهادت و امام کوفیه بر عهد خویش باقی ماندند و تحت شمر نشدند تا باشد فرزند [illegible] شهید
الکنون [illegible] تقیه سبب اگر [illegible] بود گردد زیرا که یقین هلاک حاصل شد باز میگوید که هنوز وجوب ریخته نبود
نرسیده بود و دلیلی بران قایم نگشته جوابش غیر ازین چه باشد که قیام دلیل وقتی او را نظر آید و معقول شود
که دو شاخ بر پیشانی او پیدا شود و میکر عورت او را به پوشد بر پیشانی حواس او را باید دید
که از کجا بکجا رسید که بعد ترتیب مقدماتیکه نتیجه آن اظهار حق و ترک تقیه باشد از لو تقیه

میکند و در وقت محشوری بدرشت کریاد حصول یقین مبارک نفس ذوالفقار پیش از وجوب تقیه بکار می نماید لاجرم ام
انابیب و حال تو ان دانست چنانچه در رساله حال امام مهدی و دجال مستقصی بیان کرده
آید که حالات او بالعکس خواهد بود و لیکن نه بطوریکه فاصله میان هر دو شاخ بعد المشرقین و المغربین
نمودار شود چنانچه در مجلد اول در ذکر دابة الارض دانستی که حضرت آنرا برای جناب امیر کرم الله وجهه
قرار میدهند و اعدای لعنت بر پیشانی خود می نهند و حکایتیکه نزد من هست نقل آن رساله است که خود مجتهد
بتصحیح آن پرداخته و من بعد نقلش در مقابله آن با اصل مشغول گشتم و بغایت تصحیح کوشیده ام چنانچه
در سابق حکایات حصولش بعنایت ایزدی و آنچه بدان متعلق بود مفصلا دانستی بالجمله از شور و شغب مجتهد
کسی از عقلانی بهراسد اگرچه قلوب اهل اسلام را بدرد که خرافات مسیلمه کذاب می خراشد نزد اهل عقل
واجب بر او درین مسئله دانیست که بر اینکه درین مجلد بر وجوب تقیه قایم کرده گفته ام که جناب امام حسین با وجود
وجوب تقیه بر اصول امامیه تارکش بودند از آغاز تا به انجام تبصر براینکه علما آنرا قبول کنند بپردازد و دیده و دل
آن قبیل و قالش ثمر ثمری نخواهد گردید اگرچه او تمامی رفقه دیده و همه پرستاران امام و مجتهدان را جمع کند و اما ذلک قوله
و بر همین منوالست جواب استدلال او از حقیقت اینست که مجتهد چون شب و روز در مجلس عزای امام حسین
می نشینند اگرچه زیاده ستم از امر و شهادت آنجناب را بر ذمه حصول خود کرسی می نشانند بلکه بر قواعد
مقرری مذهبش و دین و ایمان آنجناب محل گفتگوی مومنین پاک میباشد و اما کتاب الله و تفسیر آن
چه حاجتی ماند تا گاه گاهی بمطالعه آن بپردازد و خود را ازین بیهوده سرایی بوالهوسی و خامه فرسایی
باز دارد و بس بلکه رفضه اثنا عشریه که این تقشف بی بهره خود را از مجتهدین الشان میشمارد و قوت قدسیه
را برای اجتهاد شرط میکند چنانچه درین کتاب بارها دانستی آنچه در تفاسیر آورده اند بعد ذکر آن کردن
این شاخ را در شکنجه عذاب هیچ و تاب توان داد و انیست که ملا محسن صاحب صافی آورده و دیگران در
غیر آن زیر آیت کریمه لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ آنکه نوشته اند محصلش بعضی میگویند در معنی آن که حلال نیست مر ترا
بعد از آن زنان که حلتشان منصوص صفت از برای تو و نه حلال ست از برای تو بدل ایشان از بدل کنی
بدیگر زنان اگرچه لشگفت آرد حسن آنها و بعضی گویند که حلال نیست بعد ازین زنان تو ایشان اختیار
داده بودی که اگر خدا و رسول را برگزینید و فقر و فاقه در خانه من اختیار کنید بهتر و نه طلاق بگیرید ایشان
خدا و رسولش را اختیار گردانیدند و محنت و سختی را اختیار کنند پس مکافات آنست که تو هم اختیار کنی
ایشان را و نکاح دیگران نپردازی و در همین صفحه سطری چند پیشتر از ان نام ایشان برده عایشه و حفصه و
ام سلمه و زینب بنت جحش و میمونه بنت الحارث و ام حبیبه بنت ابی سفیان و صفیه و جویریه و سوده
این نه در خانه حضرت بودند و حضرت وفات یافت و ترتیب افضلیت شان اینست که افضل

شان خدیجه کبری باز ام سلمه باز میمونه رضوان الله علیهن اجمعین ترتیبکه باعتبار نکاح و خلوتیان کرده است
خدیجه بنت خویلد باز سوده بنت زمعه باز ام سلمه که نامش هند بود باز ام عبد الله عائشه بنت ابو بکر
بعد حفصه بنت عمر باز زینب بنت خزیمه بن الحارث ام المساکین باز زینب بنت جحش که پیغامبر خود او را
بزنی داده که آخر آن خوله بنت حکیم سلمی است که حقتعالی بلا مهر درو فرموده وَهَبَتْ نَفْسَهَا ام المومنین میمونه
هفتم ایشان میفرمود که حقتعالی عقد نکاح او با رسول خویش بتوسط جبرئیل نموده بسفارش مامور گشته و مفسرین ذکر کرده اند که
بعد آیات آمده که زینب در افتخار خویش چیزی چند را ذکر میکرد که یکی از آن اینست بالجمله هرگاه زوجه مطهره
در خانه حضرت باعتراف جمله مفسرین و محدثین رفته بودند و از ان بنص الهی باعتراف شیعه حلال شده زوجه
نکاح و خلوت گشته تا مصداق قوله تعالی وهبت نفسها للنبی شده بود نکاح خامس حضرت صلی الله
علیه وسلم نمودن کار کسی نیست مگر جوهر زندیقی روسیاهی شقی که نه کتب خویش را دیده نه مطالعه کتب
اهل حق فایز گردیده چنانچه می آید و بصیرت یعنی برای حضرتین و بصارت و سهیر برای رئیس المنافقین چی از
و از اینجا که در نکاح خامس حضرت چنین تقریر میکنند پس در نکاح هفتم تقریر بطریق اولی جاری خواهد شد که
خدای عز و جل درحق او بلفظ تزویج و غیر ام المومنین فرموده زوجناکها و ازین کتاب عیان شد که تحریفی
باعتبار معنی بنصوص ائمه در آن راهی نیافته مگر همین قدر که در قرارت ائمه علیهم السلام زوجتکها بوده و هر حال
حق تعالی این تزویج خاص را در کتاب مستطاب بافاده معصومین بیان فرموده و حقیقه و همین سنگ نکاح
سایر دوخته ولیکن بجای مجتهد زندیق و دیده نیست که بازهم از عوعو بنور افشانی ماه باز نماند و در نکاح خامس
حضرت آنچنان گفتند که دیدی و شنیدی و چه با ملاحظه آن دلش خوناب نشود که این تزویج با دختر فاروق حفصه
شطه بوده که جبرئیل در باره او قوامه و صوامه فرموده مناسب حال این منافق آن بود که در نکاح حضرت که
با ام المومنین عائشه صدیقه نکاح چهارم بود نیز قیل و قال میکرد و بتعلیم حضرت پیر پرداخت و حوصله خود را که از زیاد
رسول مقبول است نیز خالی مینمود که زدن این ناصبی عداوت اهلبیت حضرت نبی نگاه داشتن او در خانه چگونه
درست بوده زیرا که ناصبیت عائشه یعنی عداوت با جناب امیر و حضرت فاطمه و حسنین رضی الله عنهم
اجمعین در کتب شیعه باظهار مجلسی و دیگران از علما رفضه علیهم ما یستحقونه بجای خود ثابت گردیده و ناصبی
هم کافر است و هم نجس لعین فکیف که ام المومنین حفصه رض معاذ الله باوصف این منافقه چنانچه مطالعه بحار و حیات القلوب
و غیر آن از کتب غیر متناهی عیان است که ناظرین و سامعین بدیدن و شنیدن لا حول میگویند و بنا بر بغض
زوجه خامس باشد علاوه و آنکه چنانچه این هر دو خاصه دشمنان آل عبا بودند و دشمن حضرت پیغامبر را حیله
طایفه فاحشه بود ملعون حتی که حضرت را بزهر هلاهل شهید کردند چنانچه در تفاسیر ایشان بذیل یا ایها النبی لم تحرم
مفصل است و انتقام لایق تفصیلش نیست و درین مقام نیز حقتعالی بعلم ازلی خویش و بیان بکلام عفو پرده دوخته
جائیکه بر خرافات ایشان برای رفعت شان امهات المومنین عموما و خصوصا برای حضرت عائشه صدیقه زوجه

تجویز سطر حواشی میفرماید الطیبات للطیبین پس حقیقت شان ایشان کحول العین گردید و هیچ شبهه
نباشد که الخبیثات للخبیثین اولئک مبرءون مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم و از عجایب غرائب آنکه
مفسر مذکور نیز تفسیر لا یحل لک النساء من بعد بسبیل تحریم معلوم افادات حضرت معصومین بمقتضای مذهب
خویش نقل کرده و در حل آن ره بجایی نبرده و بلکه خود را در اینجا بیچاره و بوجه حیرت سپرده بیانش آنکه میگوید کلینی
در کافی از امام محمد باقر رضی الله عنه آورده که مراد نیست مگر آنکه حلال نباشد برای تو آن زنان که حرام گشتند بآیت
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الی آخر الآیة و اگر چنین بودی که مردم میگویند که لازم آمدی که حلال باشد
مر شما را آنچه برای حضرت نباشد زیرا که هر کس از شما بدل تواند کرد و حضرت را بر آن قدرت نباشد و چنین نیست
که اینها میگویند و راه غلط می پویند خدا حلال گردانید پیغمبر خدا را هر زنیکه اراده او کند مگر آنچه مذکور شد در سورۀ نسا و حدیثی چند
درین باب از امام صادق هم مرویست و در بعضی از آنهاست که گمان می برم که شما خیال کنید که حلال است
برای شما آنچه حلال نیست برای حضرت و در بعضی فرموده اند که احادیث ما خلاف احادیث مردم میباشد
و محی استاد کلینی میگوید که حلال نیست ترا بعد تحریم آنکه حرام شده در سورۀ نسا و قول او تعالی و لا ان
تبدل بهن من ازواج معطوفست بر قصۀ ام المؤمنین زینب که زن زید بود و لو اعجبک حسنهن مگر ما ملکت یمینک حلال نیست
ترا زن هر دی که تعرض کنی برای آن تا او طلاق دهد و تو نکاح کنی خبردار انکار مکن بعد ازین ملا محسن زیرا
میگوید که حال این اخبار چنانست که می بینی و همچنین آنچه قمی گفته با طاقت فهم آن نداریم خدا از دری دهد
مارا بفهم آن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بقول او تعالی ترجی من تشاء منهن و تؤوی
الیک من تشاء زیرا که این اگرچه مقدم است در قراءت لیکن مسبوق است در نزول ازینجا هم حال اصول صحیحه
و معتبره ایشان که مدار مذهب این بد کیشان تواند بود توان دانست که جوا کابر رفض خود [illegible] بل
مندرسه زده و لباسی که ستر نگاه ایشان از آن مستور شود بر بنا در زده و نیز طور خوض فهمی امام المحدثین
این بد اندیشان استاد کلینی باید دید که تمشیش بکجا معطوف گشته که خود ملا در توجیه آن تحت تحیر فرو رفته بر خویش
که در حقیقت بکجاهی انجامد در داده پس قول خواجه [illegible] امام و مقتدای ایشان بدین طور باید خواند ۵ در
همه دیر مغان نیست چو او شیدائی خرقه جائی گرو باده و دفتر جائی [illegible] و دیگران درین عطف التفاتی نیفرمایند
کجا معطوف و کجا معطوف علیه و چنین اقرب را گذاشتن و ابعد را منظور داشتن باعتبار کدام توجیه تواند بود
الحاصل در عطف و از [illegible] چه فریادها کردند و آن را موجب تحریف دانستند که امام رضا از ابو سهل
رضی الامین منزل من الله و رفع خود دانسته فرموده و این راقمی و دیگران حسن تحقیق قرار داده
افسوس که اجنبیت مقام زیاده تر رخصت نمیدهد ورنه این قسم خرافات این اخبار ابیر کردمی و دل خود
را ازین غم و غصه خالی نمودمی والله علی التوفیق ، بعون الله التحقیق اکنون عبارت نا لائق مجتهد ابو البرکات
پسیر قلب میکنم بیانش آنکه بر طبق کلام این مجیب [illegible] فهم می توان گفت که از کلام حضرت ملک علام

و احادیث صحیحه حضرت خیر الانام علیه و علی آله الصلوة و السلام جواز زائد علی الاربع مستفاد و بلکه
منصوص میشود پس از جناب رسالت مآب خلاف حکم الهی در باب ازواج تسعه که حلت چون
وهبت نفسها واقع نشده و این امر نظر بقواعد شرع مورد اعتراض نگردیده و همانا این افتری است
که تنها در حق آنجناب بسبب نافهمی مجیب لازم آمده اگرچه انبیاء سابق و لاحق بدین نهج مورد اعتراض
نشوند مگر بجهت ملحدی چند خارج از دایره اسلام که گه خورده باشند و ازواج مطهرات را کشتن حضرت
سرور کائنات و معاذ الله از گروه نواصب را جمل العین قرار دهند و اگر بخاطرت گذرد که این بحث را
از کتب رفضه مفصل دانستم معلوم نیست که مفسرین اهل حق در بخصوص چه نوشته اند تا بالاتفاق
فریقین بثبوت می انجامید پس بدانکه استیعاب آن موجب اطاله کلام است پس ناگزیر بعبارت
مفسر بیضاوی رحمة الله علیه قناعت میکنم که لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ بالیاء لان تانیث الجمع غیر حقیقی و
قرء البصریان بالتاء من بعد من بعد التسع و هو فی حقه کالاربع فی حقنا او من بعد الیوم حتی
لو ماتت واحدة لم یحل نکاح اخری وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ فتطلق واحدة و تنکح مکانها اخری و
من مزید لتاکید الاستغراق وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ حسن الازواج المستبدله و هو حال من فاعل
تتبدل دون مفعوله من ازواج لتوغله فی التنکیر و تقدیره مفروضا اعجابک بهن الی غیر ذلک التفاسیر
اما تفاسیر اهل حق پس بعبارت ضروری از کتاب اکتفا می کنم که شاید مقلدین مجتهد گویند قیل و قال
مجتهد از جهت خاص یعنی الزام بوده باید و السنت قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمة الله علیه در
انوار التنزیل و اسرار التاویل میفرماید قوله [illegible] و همچنین میتوان گفت که تعظیم مساجد بالاتفاق واجبست
الخ این امر نیز از نوع اولیست بر نکاح خامس حضرت صلی الله علیه و سلم که حالش از کتب فریقین
که دلیل بر الحاد و زندقه اوست و این اعتراض از آن هم بالاتر است زیرا که این قصه را مفسرین بعنوانی
بیان کرده اند که طلبه هم میدانند تا باهل حبها چه رسد خدای عزوجل نیکو میداند که هر که این خرافات
مجتهد را درین رساله می بیند و لا حول میخوانند و یقین میکند که این زندیق در تحصیل دنیا چنان
منهمک میشد که از نفس آیات قرآنی هم غافل است او له ترجیه را جمع کردن و مسائل اصولی
و فروعی از ان استنباط کردن چگونه از چنین ملحدی متصور تواند شد باز برای تعلیم این لیس
تفسیر صافی را مکشوف مینمایم و نصوص قرآنی را به بیان حاصل عبارتش در فارسی ملیس
نشان میدهم قال الله تبارک و تعالی وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا
إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ فی الجوامع روی ان بنی عمرو بن عوف لما بنوا
مسجد قبا و صلی فیه رسول الله حسدهم اخوتهم بنو غنم بن عوف و قالوا نبنی مسجدا نصلی فیه و لا نحضر

جماعة محمد صلعم فبنوا مسجدا الى جنب مسجد قبا فقالوا لرسول الله ص وهو يتجهز الى تبوك ما نحب ان تاتينا
فتصلي لنا فيه فقال انا الى سفر على جناح سفر فلما انصرف من تبوك نزلت فارسل من هدم المسجد
واحرقه وامر ان يتخذ مكانه كناسة يلقى فيه الجيف والقمامة ضرارا مضارة للمؤمنين اصحاب مسجد قبا
كفرا وتقوية للكفر الذي كانوا يضمرونه وتفريقا بين المؤمنين الذين كانوا يجتمعون للصلوة في مسجد
قبا ارادوا ان يتفرقوا عنه ويختلف كلمتهم وارصادا واعدادا وترقبا لمن حارب الله ورسوله من قبل
يعني عامر الراهب قبل بنائه على قصد ان ياتيهم فيه ابو عامر اذا قدم من الشام في الجوامع انه كان
قد ترهب في الجاهلية ولبس المسوح فلما قدم النبي صلى الله عليه وآله المدينة حسده وحزب عليه ثم
هرب بعد فتح مكة وخرج الى الروم وتنصر وكان هؤلاء يتوقعون رجوعه اليهم واعدوا هذا المسجد له
ليصلي فيه ويظهر على رسول الله وانه كان يقاتل رسول الله في غزواته الى ان هرب الى الشام ليأتي
من قيصر بجنود ويحارب بهم رسول الله وماب لتفسير من وعيد وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم القمي كان سبب نزولها انه جاء قوم من المنافقين الى رسول الله ص فقالوا يا رسول الله تأذن
لنا ان نبني مسجدا في بني سالم للعليل والليلة المطيرة والشيخ الفاني فأذن لهم رسول الله ص وهو على
الخروج الى تبوك فقالوا يا رسول الله لو اتيتنا فصليت فيه قال انا على جناح السفر فاذا وافيت
انشاء الله اتيته فصليت فيه فلما اقبل رسول الله من تبوك نزلت عليه هذه في شان المسجد وابي
عامر بن الراهب وقد كانوا حلفوا لرسول الله انهم يبنون ذلك للصلاح والحسنى فانزل الله على رسوله
والذين اتخذوا مسجدا ضرارا الاية قال وارصادا لمن حارب الله يعني ابا عامر بن الراهب كان
ياتيهم فيذكر رسول الله واصحابه وفي تفسير امام عند قوله لا تقولوا راعنا من سورة البقرة ان رسول الله كان ياتيه الاخبار ان
صاحب دومة الجندل وكان تلك النواحي له مملكة عظيمة مما يلي الشام وكان يهدد رسول الله بقصده وقتل اصحابه وكان اصحاب
رسول الله خائفين وجلين من قبله ثم قال ان المنافقين اتفقوا وبالغوا الى عامر بن الراهب الذي سماه رسول الله
الفاسق وجعلوه اميرا عليهم وبخعوا له بالطاعة فقال لهم الرأي ان اغيب عن المدينة لئلا اتهم الى
ان يتم تدبيركم وكاتبوا اكيدر صاحب دومة الجندل ليقصد المدينة فاوحى الله الى محمد ص وعرفه ما اجمعوا
عليه من امره وامره بالمسير الى تبوك وكان رسول الله ص كلما اراد غزوا ورى بغيره الا غزاة تبوك
فانه اظهر ما كان يريده وامرهم ان يتزودوا لها وهي غزاة التي افتضح فيها المنافقون وذمهم الله
في تثبطهم عنها واظهر رسول الله ص ما اوحى الله تعالى اليه ان الله سيظفره حتى يأخذه ويصالحه
على الف اوقية ذهب في رجب ومائتي حلة والف اوقية في صفر ومائتي حلة وينصرف سالما
الى ثمانين يوما فقال لهم رسول الله ان موسى وعد قومه اربعين ليلة واني اعدكم ثمانين

اللیلة ارجع سالما غانما لا ظاهر ابلا حرب یکون ولا یشاک احد من المؤمنین فقال المنافقون لا ردّه الله ولکن
آخر کرّاته التی لا یحرکنا بعدها ان اصحابه لیموت بعضهم فی هذا الحر ورياح البوادی ومیاه المواضع المؤذیة
الفاسدة ومن سلم من ذلک فبین اسیر فی ید اکیدر وقتیل وجریح واستاذنه المنافقون لعلل ذکرها
بعضهم القتل بالحر وبعضهم بمرض یجده وبعض بمرض عیاله وکان یاذن لهم فلما اجمع وصح عزم رسول الله
علی الرحلة الی تبوک عمد هؤلاء المنافقون فبنوا خارج المدینة مسجدا وهو مسجد الضرار یریدون الاجتماع
فیه ویوهمون انه للصلوة وانما کان لیجتمعوا فیه لعلة الصلوة فیتم تدبیرهم ویقع انهاک ما یسهل به لهم ما یریدون
ثم جاء جماعة منهم الی رسول وقالوا یا رسول الله ان بیوتنا قاصیة عن مسجدک فانا نکره الصلوة فی غیر
جماعة ویصعب علینا الحضور وقد بنینا مسجدا فان رایت ان تقصده وتصلی فیه لنتیمن ونتبرک
بالصلوة فی موضع مصلاک فلم یعرفهم رسول الله ما عرفه الله من امرهم ونفاقهم وقال ائتونی
بحماری فاتی بالیعفور فرکبه یرید نحو مسجدهم فکلما بعثه هو واصحابه لم ینبعث ولم یمش فاذا صرف راسه
عنه الی غیره سار احسن سیر واطیبه قالوا لعل هذا الحمار قد رای من الطریق شیئا کرهه ولذلک لا ینبعث
نحوه فقال رسول الله ائتونی بفرس فرکبه فلما بعثه نحو مسجدهم لم ینبعث وکلما حرکوه نحوه لم یتحرک حتی اذا
فتلوا راسه الی غیره سار احسن سیر فقالوا لعل هذا الفرس قد کره شیئا فی هذا الطریق فقال تعالوا
نمش الیه فلما تعاطی هو ومن معه المشی نحو المسجد جفوا فی مواضعهم ولم یقدروا علی الحرکة واذا
هموا بغیره من المواضع خفت حرکاتهم وحسنت ابدانهم وانبسطت قلوبهم فقال رسول الله هذا امر قد کرهه
الله ولیس یریده الان وانا علی جناح سفر فامهلوا حتی ارجع ان شاء الله ثم انظر فی هذا نظرا یرضاه الله
وجد فی العزم علی الخروج الی تبوک وعزم المنافقون علی اصطلام مخلفیهم اذا خرجوا الغیر باب الاسلام
ویقول اما ان تخرج ودرینا قصة حدیث منزلت آمده وکید خلق علیه محبته بدار وذکر قصه رسول الله
مع اکیدر واخذه له وصلحه معه علی ما مر ذکره ثم قال عاد رسول الله قائما ناصرا مظفرا لکید المنافقین
وامر رسول الله باحراق مسجد الضرار فانزل الله تعالی وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا الایات
ثم ذکر ان اباعامر الراهب کان اعجل هذه الامة کعجل قوم موسی وانه دمر الله علیه واصابه لقوة
برص وفالج ولقوة وبقی اربعین صباحا فی اشد عذاب ثم صار الی عذاب الله لا تقم فیه ابدا ای
لا تصل فیه ابدا یقال فلان یقوم باللیل ای یصلی لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم من ایام
وجوده فی الکافی عن الصادق ع وفی العیاشی عنهما وفی القمی یعنی مسجد قبا قبل اسسه رسول الله
وصلی فی ایام مقامه بقبا احق ان تقوم فیه اولی بان تصلی فیه العیاشی قال یعنی من المسجد
النفاق وکان علی طریقه اذا اتی مسجد قبا فقام فینضح بالماء والسدر ویرفع ثیابه عن ساقیه ویمشی علی
حجر فی ناحیة الطریق ویکره المشی فیکره ان یصیب ثیابه منه شیء فسالته هل کان النبی یصلی فی

مسجد قبا ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین افمن اسس بنیانه علی
تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا
یهدی القوم الظالمین و بعد ازین نیز در مذهب شان میفرماید که لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة
فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم پس آن مفسر مذکور طور احراق آن را نیز بیان نموده

بذکر اسامی اصحاب انبعث رسول الله مالک ابن دخشم الخزاعی و عامر بن عدی اخا بنی عمرو بن عوف علی
ان یهدموه و یحرقوه فجاء مالک فقال لعاصم انظرنی حتی اخرج نارا من منزلی فدخل و جاء بنار و اشتعل فی

سعف النخل ثم اشعله فی المسجد فخرجوا و تفرقوا و قعد زید بن حارثة حتی احترقت البنیة ثم امر بهدم حائطه انتهی مختصرا
یعنی در تفسیر جوامع مرویست که چون بنی عمرو بن عوف مسجد قبا بنا کردند و حضرت نماز گزارد برادران ایشان
بنو غنم بن عوف حسد بردند و گفتند که مسجدی بنا کنیم و در آن نماز گزاریم و در جماعت حضرت حاضر نشویم
پس بنای مسجد تمام کردند به پهلوی مسجد قبا و گفتند بحضرت حالیکه آنحضرت مصروف بود بسفر تبوک که
ما دوست داریم که تشریف آری و در آن امام شوی حضرت عذر مذکور بیان نمود چون از سفر بازگشت
این آیت نازل شد پس اصحاب را برای هدم آن مسجد فرستاد تا بخاک برابر کردند و سقف آنرا سوختند و کناسه
قرار دادند و نجاست و خس و خاشاک در آن ریختند و بنای آن مسجد برای ضرر اهل اسلام بود و تقویت کفر
که در دل خود پنهان داشتند و قصد تفریق مومنین کردند که در مسجد قبا جمع میشدند خواستند که جمعیت
مومنین پریشان گردد و مهیا نمودند مسجد خود را برای عامر راهب که محارب کرده بود با خدا و رسول او پیشتر
و گفته اند که قصد آن کردند که او در آن امامت کرده باشد چون از شام بیاید و نیز در جوامع است که او طریق
رهبانیت اختیار کرده بود و لباس خشن پوشیده در جاهلیت چو آنحضرت در مدینه آمد حسد نمود و بعد فتح مکه معظمه
بروم رفت و نصرانی شد پس بر ده هواخواهانش توقع داشتند که می آید و این مسجد برای او مهیا کردند
که در آن نماز گزارد و ظهور شوکت او رواج دهد و بر حضرت غالب گردد و قبل ازین قتال کرده بود با حضرت
صلی الله علیه و سلم و گریخته بود و بشام تا نصرت آرد از روم و با آنجناب قتال کند و چون بقنسرین رسیده
تنها مرده پس گرسنه خفت کس ندانست که کیست پس جان بلب آمد که بر وی کس نگریست و
این مخلصانش قسم میخوردند که از بنای مسجد قصد ما غیر از نیکی و گزاردن نماز و عبادت و گشاده کردن جا
برای عبادت اهل اسلام چیزی دیگر نیست و خدا فرمود که من گواهم که ایشان دروغ زنانند و علی
بن قمی که استاد کلینی است در تفسیر خود نوشته که سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از منافقین آمدند
سوی حضرت و گفتند آیا اجازت میدهی که در قبیله بنی سالم مسجدی بنا کنیم برای کسی که بیمار باشد
و در شبی که باران بارد و در جماعت حاضر نشود هم برای پیران که بی کلفت در آن نماز گزارند حضرت پروانگی
داد و در اراده سفر تبوک بود چون فارغ شد گفتند چه خوش باشد که رونق افزای و نماز گزارے

آنجناب فرمود که بالفعل سفر تبوک پیش آمده چون مراجعت کنم خواهم آمد و نماز خواهم گزارد و وقت مراجعت
حضرت این آیت نازل شد در حال مسجد و حال منافقان و قسم خورده بودند که مقصود و نیت ما
امر نیک و مراد از کسیکه حرب کرده بود ابو عامر راهب است که می آمد و غیبت حضرت و اصحاب او را بیان میکرد
و در تفسیر امام حسن عسکری زیر قول حق تعالی لَا تَقُولُوا رَاعِنَا از سورهٔ بقره مذکورست که اخبار رئیس
دومة الجندل نزد حضرت می آمد و رسانست اخبار متصل ملک شام میرسید و حضرت را تخویف و تهدید
میکرد که قصد تحریف و قتل اصحاب دارم و یاران حضرت از جانب او خوف میداشتند و در مدینه
منافقین جمع شدند و دست بدست عامر دادند که حضرت او را فاسق میفرمود و او را امیر گردانیدند
و با طاعت عهد بستند و او گفت مصلحت آن می که غیبت اختیار کنم و تدبیر نمایم که بود و در مدینه ما
تهمت است پس نامه بصاحب دومة الجندل نوشتند که نام او کیدر بود تا قصد مدینه نماید و فرج کند
پیغمبر خود را اشناسا گردانید فرمود که حضرت به تبوک رود و معمول شریف آن بود که چون جهاد پیش آید
حضرت آن اراده را صاف صاف نگفتی مگر غزوه تبوک که ظاهر فرمود و در آن آنچه در قلب شریف
پنهان میداشت تا فرمود که سامان این جهاد آماده کنید و این جنگ آن بود که رسوا شوند منافقین و در
و نسبت درنگ کردن ایشان خدای تعالی مذهب شان نمود هر چه وحی آمد بسوی حضرت ظاهر فرمود
که حق تعالی رسول خود را غالب خواهد گردانید بر اکیدر تا آنکه او را بگیرد و صلح کند برآنکه دو هزار اوقیه
زر در ماه رجب و دو صد حله و هزار اوقیه در ماه صفر و دو صد حله و رجوع خواهد فرمود و رسولخدا فرمود
پس حضرت فرمود که موسی علیه السلام وعده کرده بود با قوم خود چهل شب را و من وعده میدهم شما را
هشتاد شب که رجوع کنم بسلامت و غنیمت و ظفر بی آنکه جنگ کنم شود و کنند می بکسی رسید نگویم
که خاری که برگ گلی پس منافقین خلاف آن میگفتند که چنین واقعه با پیش آمد که بعضی از اصحاب او در
مصیبت گرمی و آب و هوا می مود به میرند تا آنکه بعد از رجا جان بسلامت ببرند و دست اکیدر گرفتار شوند قتل
و جریح باشند و این منافقین انواع حیله ها انگیختند از قتل در اشتباه میکردند و بعضی بر زبان می آوردند
که خود مریض اند و بعضی عذر بیماری اهل و عیال مینمودند و حضرت اجازت اقامت میداد و چون صحیح شد
و عزم سفر تحقیق یافت ایشان بنای مسجد شروع کردند تا در آن بر اغراض فاسده مجتمع شده باشند
و مردم را وهم شود که برای نماز فراهم میشوند پس در این کید و مکر و تدبیر ایشان برطرف نشستند و حیل
بر مضرات شان آسان گردد و لیعذر بانی نزد حضرت حاضر شدند و گفتند که خانهای ما دور است از جا
و بکوه میدانیم گذاردن نماز تنها و بنای مسجد نموده ایم اگر بخاطر مبارک آید که قدم رنجه فرمائی و نماز گزاری
بیمن و تبرک برای تو حاصل شود در مصلای تو حضرت با ایشان آنچه در ضمیر ایشان بود و نیز فرمود که
بیاورید خر مرا پس بر یعفور سوار شد پس هر قدر که یعفور را بسوی مسجد ضرار بر می انگیخت قدم بر نمیداشت

و چون به او دیگر تصدیق پیغمبر نمود چنانچه باید بصیرت گشتند شاید بسا چیزی بلند و دیدند که تمام نمیدانند فرمود
اسب بیاورید حالش متغیر شد بی‌عنوان بود پس مردم به او عذر گفتند آنچه گفته بودند به کسی که حضرت را
خبر داده و خواست که همراه مردم پیاده رود و قدرت بر حرکت نیافتند سوی مسجد مذکور رفت چون اصحاب
دیگر میخواستند بروند هیچ تعلقی در بدن نبود فرمود که خدا این حرکت را مکروه میدارد و من اراده سفر
تبوک میدارم چون بعنایت ایزدی سیرم فکر رفتن بمسجد نخواهم کرد که حق تعالی بدان راضی باشد
و سفر تبوک کرد و منافقان چون میدان را خالی یافتند عزم استیصال دین اسلام کردند و قصه حضرت
با اکیدر و اخذ و صلح بالا مذکور شد پس حضرت مظفر و منصور باز گردید و کید منافقان جاری نشد
امر فرمود که مسجد ضرار را بسوزند پس آیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا تا آخر آیات نازل شد باز حکایت
عامر راهب در میان آمد که گوساله ابو عامر است بود و گمراه کننده مردم چنانچه گوساله قوم حضرت موسی
علیه السلام و حق تعالی مهم او را کفایت فرمود که در امراضی چند از فالج و لقوه و برص گرفتار شد و بعلل
دیگر امراض صعب معذب گشت در دنیا و عذاب آخرت را پایانی نیست باز حق تعالی میفرماید
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا یعنی بگذار ای پیغمبر در آن مسجد نماز را گاهی که محاوره عرب است که گویند فلانی در شب
قایم میشود ای نماز میکند لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ در کافی از امام صادق
آمده و عیاشی از آن امام و پدر بزرگوارش و نیز قمی در تفسیرش آورده اند که مراد مسجد قبا است که بنیادش
را حضرت پیغمبر نهاده و نماز در آن گذارده تا در آن مقیم بود که نماز گذاردن تو بهتر است در آن چنانچه عیاشی تصریح
کرده بآن و از اتفاقات است که بود مسجد ضرار در راه آنجناب چون بمسجد قبا رفتی پس حضرت کمال احتیاط مرعی
و دامن بدان بنا بود که اگر احیانا دامن آنجناب بآن رسیدی و سد تر تشنیع نمودی و در گوشه راه آن سنگی
پای مبارک بران گذاشتی راوی گوید سوال کردم که عادت حضرت بود که در مسجد قبا نماز گذارد
فرمود فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى
تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و بعد از این خبر حقتعالی در مذمت منافقین میفرماید لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي
بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و در مسجد قبا آن مردم اند که دوست
میدارند که طهارت را و خدا چنین مردم را دوست میدارد آیا چه خیال کنید که شخصی بنیاد عمارت خود نهاد بر خوف از خدا و خوشنودی
او بهتر است یا کسی که عمارت خود را بنیاد نهاد بر کناره خندقی در صدد انهدام است پس از آن بکنار کی افتاد
در آتش دوزخ را و خدا راه دین نمی نماید قوم بی انصاف را چادر ان خواهد ماند شبهه از عمارتی که قایم کردند
در دلهای ایشان مگر وقتیکه دلهای ایشان از هم بریده شود خدا میداند حال دلهای ایشان و صاحب حکمت است زیرا این آیات
که الله قصه مسجد منافقین است از کافی منقول و مذکور است نام آن اصحاب کرام از امر تعریف حضرت

خیر الانام علیه الصلوة والسلام اهتمام سوختن مسجد ضرار بعمل آوردند که فرستاد حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی که برادران عمرو بن عوف بودند برگماشت
بر هدم و تخریب مسجد چون برای اینکار در رسید عامر گفت که مهلت ده تا آتش بیارم از منزل خود پس
آورد و آتش تا افروختند و جانب فوقانی و تحتانی هر دو را سوختند و منافقین متفرق و پریشان گشتند
و زید بن حارثه برای فرمایه اهتمام نشسته بود تا آنکه عمارتش از سقف و ستونها بسوخت باز حکم نمود تا همه
دیوارها را بخاک برابر کردند انتهی حاصله مختصراً عجب دارم از مجتهد یگانه که قوت تمهید سیادا اجتهاد و شرطه
بر حضرت پیغمبر اعتراض نماید و در سیاسی دنیا و آخرت حاصل کند و گوید که خدای تعالی فرماید انما
یعمر مسٰجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر و اقام الصلوة و آتی الزکوة و لم یخش الا الله
پس جناب رسالت مآب که حکم بانهدام مسجد ضرار فرمودند و اسباب از اسوزانیده معاذ الله خلاف قول
شرع بعمل آورد ای بیخرد این قیاس و نتیجه از سیه دلی و عجز و زبونی تو خبر میدهد که چون تلاوت
و خدمت کتاب الله گذاشته و شب و روز همت برا تباع زراره و دیگر شیاطین برگماشته که برای اضلال
امام صادق وآنهم در وقت کمال راستی انتساب که وقت پیری او بود و نطاق همت بسته تا بامثال
و اقرانت چه رسد چنین نتیجه از اجتهاد برآوردی الکون تتابع اول من قاس در باره حضرت امام حسین
جز آنکه لال کتاب مختصر را نجامی که جز ابن سبا دجال کسی آنرا ندیده هیچ نتوانی کرد بخلاف اهلسنت که
از کتاب مستطاب ثابت کردند که حضرت آنچه بعمل آورد عین اتباع وحی الهی بود که ائمه هدی ما خود علم
و جابره مذهب تو نوشتند و روایت کردند و این امر چنان نیست که فقط مفسرین تو نوشته اند
اینک از علمای خویش حرفی چند در باب النزاع می نگارم پس یقین باید کرد که امر مذکور متفق علیه
فریقین است اگرچه تو برا تباع وحی الهی که از حضرت صادر یافت از امر سوختن و هدم مسجد ضرار
اعتراض کرده باشی قال شیخ ناصرالدین بیضاوی در انوار التنزیل در تفسیر این آیت والذین
اتخذوا مسجدا عطف علی و آخرون مرجون او مبتدا خبره محذوف ای وفیمن وصفنا الذین اتخذوا
و منصوب علی الاختصاص و قرأ نافع و ابن عامر بغیر واو ضرارا مضارة للمؤمنین روی ان بنی عمرو بن عوف
لما بنوا مسجد قبا سألوا رسول الله ان یاتیهم فاتاهم فصلی فیه فحسدتهم اخوانهم بنو غنم بن عوف
فبنوا مسجدا علی قصد ان یؤمهم فیه ابو عامر الراهب اذا قدم من الشام فلما اتموه اتوا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم فقالوا انا بنینا مسجدا لذی الحاجة والعلة واللیلة المطیرة والشاتیة فصل
فیه حتی نتخذه مصلی فاخذ ثوبه لیقوم فنزلت فدعا بمالک بن الدخشم و معن بن عدی و عامر بن السکن
و الوحشی فقال لهم انطلقوا الی هذا المسجد الظالم اهله فاهدموه و احرقوه ففعل و اتخذ مکانه کناسة و کفرا
و تقویة للکفر الذی یضمرونه و تفریقا بین المؤمنین یرید الذین کانوا یجتمعون للصلوة فی مسجد قبا

وارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل يعني الراهب فانه قال لرسول الله صلعم يوم احد لا اجد
قوما تقاتلونك الا قاتلتك معهم فلم يزل يقاتله الى يوم حنين فلما انهزم مع هوازن هرب الى الشام ليأتي من
قيصر بجنود يحارب بهم رسول الله ومات بقنسرين وحيدا وقيل كان يجمع الجيوش يوم الاحزاب
فلما انهزموا خرج الى الشام ومن قبل متعلق بحارب او باتخذوا اي اتخذوا مسجدا من قبل ان ينافق
هؤلاء بالتخلف لما روي انه بنوه قبيل غزوة تبوك فسألوا رسول الله ان يأتيه فقال انا على جناح
سفر واذا قدمنا ان شاء الله صلينا فيه فلما رجع كرر عليه فنزلت وليحلفن ان اردنا الا الحسنى ما اردنا
ببنائه الا الخصلة الحسنى وهي الصلوة والذكر والتوسعة على المصلين والله يشهد انهم لكاذبون
في حلفهم لا تقم فيه ابدا للصلوة لمسجد اسس على التقوى يعني مسجد قبا اسسه رسول الله وصلى
فيه ايام مقامه بقبا من الاثنين الى الجمعة لانه اوفق للقصة او مسجد رسول الله لقول ابي سعيد سألت
رسول الله عنه فقال هو مسجدكم هذا مسجد المدينة من اول يوم من ايام وجوده ومن يعم الزمان
والمكان كقوله لمن الديار بقنة الحجر اقوين من حجج ومن دهر احق ان تقوم فيه اولى بان تصلي
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا من المعاصي والخصال المذمومة طلبا لمرضات الله تعالى وقيل من
الجنابة فلا ينامون عليها والله يحب المطهرين يرضى عنهم ويدنيهم من جنابه ادناء المحب حبيبه قيل لما
نزلت مشى رسول الله ومعه المهاجرون حتى وقف على باب قبا فاذا الانصار جلوس قال امؤمنون
انتم فسكتوا فاعادها فقال عمر رض انهم مؤمنون وانا معهم فقال اترضون بالقضا قالوا نعم قال اتصبرون
على البلا قالوا نعم قال اتشكرون في الرخاء قالوا نعم قال مؤمنون ورب الكعبة فجلس ثم قال يا معشر الانصار
ان الله عز وجل قد اثنى عليكم فما الذي تصنعون عند الوضوء وعند الغائط فقالوا يا رسول الله نتبع الغائط
الاحجار الثلثة ثم نتبع الاحجار الماء فتلا رجال يحبون ان يتطهروا افمن اسس بنيانه بنيان دينه على تقوى
من الله ورضوان خير على قاعدة محكمة هي التقى من الله وطلب مرضاته بالطاعة ام من اسس بنيانه على شفا
جرف هار على قاعدة هي اضعف القواعد وارخاها فانهار به في نار جهنم فادى به لخوره وقلة استمساكه
الى السقوط في النار وانما وضع شفا الجرف وهو ما جرفه الوادي الهائر في مقابلة التقوى تمثيلا لما بنوا عليه
امر دينهم في البطلان وسرعة الانطماس ثم رشحه بانهياره في النار ووضعه في مقابلة الرضوان تنبيها على ان
تأسيس ذلك على امر يحفظه عن النار ويوصله الى رضوان الله تعالى ومقتضياته التي الجنة ادناها وتأسيس
هذا على ما هم عليه سبب لوقوعهم في النار ساعة فساعة ثم ان مصيرهم الى النار لا محالة وقرا نافع وابن عامر
اسس على البناء للمفعول وقرئ اساس بنيانه واسس بنيانه على الاضافة واسس واساس واساس
بالكسر وكلها جمع اس وتقوى بالتنوين على ان الالف للالحاق لا للتأنيث كتترى وقرا ابن عامر وحمزة و
ابو بكر جرف بالتخفيف والله لا يهدي القوم الظالمين الى ما فيه صلاح ونجاة لا يزال بنيانهم الذي

که بعد از دیدنش توانی گفت که حق اینست که رفضه از مجوسیان بدتر اند در مذهب کسی از ینها حسد و
بستا و قدآن ضلالات و خرافات نیست نعوذ بالله من ذلک و نستغفر الله من ملک الممالک سبحان الله
حال این ابلیده با وجود کثرت اغنیای اهل سنت در عساکر بلدان در جو رسیده و که حاملین سیدانند که مقتدا
مذکور از کتب درین شغل حاجتی شدید دارند هم هزاران دراهم و دنانیر در بلاغت صرف میکنند و گاهی بجا
ایشان این امر خطور نکرد حالانکه در آغاز این شغل عهود و مواکده و مواثیق شده بر این معنی بود که تالیف
شروع بکن بر این تائید دینی از جان و مال دریغ نخواهیم کرد فالمشتکی الی الله تعالی و هو احکم الحاکمین
الغرض بعد از انکه کتابهای مذکور نوشتم مناسب ندانیم که این سطور را از دست بدهیم که امت عبدالله سبا
خصوصاً مجتهدین آنقدر سر خود بر داشته اند و بالا خوانی میکنند که عامه گمان برند که این سطر و دین دعوی
مزید ولای اهلبیت طاهرین شاید که راه نفس الامری می پیمایند و حقیقت را نمی دانند و هم چه دانند که خدای عز و جل
گواهی میدهد در کتاب مستطاب وکفی بالله شهیدا که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
ذکر اعمال معقول که تعبیر کرده اشاره بطرف تقیه فرمودن آنحضرت است الخ بلکه اشاره به مناقض و منافق
که شیعه شنیعه حضرت را باوصف کشیدن محنتهای شاقه از دست زنادقه و ازدر فر حکم جهاد بر ایشان که
مدت عمر شریف در آن بسر شد در تقیه میدانند سیما در مکه معظمه که ابولهب لعین و امثالی و اقران او از کافرین
سنگساری نمودند و خون از بدن مبارکش جاری میشد و حضرت بر این ایذاهای شدیده صبر نمودند و از بیان
یگانگی حضرت رب العالمین و تبلیغ احکام دین قصوری و فتوری نمیفرمودند کما فی مجمع البیان و از اینجا است
که حضرت در بعض احیان در مجمع خواص و عوام صدها بار میپرسید بل بلغت و امت حقیقی حضرت که از
مهاجرین و انصار و هم است مجاری آنجناب که دیگران بودند تصدیق آنجناب میکردند که اللهم نعم چنانچه
که شنیدی منافقین امت در حق حضرت از انتساب تقیه بنابر رنگ قلوب سیاه خویش صریح نوشته باید
و بالاخر سخن شان برین محقق شد که تا نزول آیت کریمه عصمت یعنی والله یعصمک من الناس که در غدیر بعد
آخر عمر بود تقیه نمود و باز حرام شد حالانکه دشمنان عقل و دین خفافش طینت و منافقین امیم بخیثم ندیدند و نگوش
نشنیدند که از غایت تقیه تقلل را در نصب جناب مرتضوی مدی نبود تا آنکه در خم غدیر چنان طلسمات
بر اصول قوم بی پیر نمایان شد که استعفای لفظی و معنوی هر دو از رسالت بر کسی که در کتب شیعه دیده
اگر کسی بوی از اسلام داشت هیچ بعد لزیدین بعد انچه از حضرت متعلقات ان نعمت بالاجمال
غیر از تقیه چه بود که هر چند قول حضرت هیچ است و لیکن چیزی از مناسبات و ملائمات ان از قوت بفعلیت
رسید چنانچه ذلت نخواهد و بخوف حاکم زبردست بفعل می آرد و بارتکاب آن جان میبلا ست این سبب
و ملاک الامر و غایت قصوی آنکه رسول مقبول خود در وقت وفات نزد جمعی و فریقان رو بروی برخی دیگر
بعد از طلب قرطاس نیز بطور تقیه بر اصول اهل فضول عرفی داشتند تا بحدیکه بجای حسم عنی با بن الخطاب

بالانفراد فتوا عنی بالاشتراک ارشاد فرمودند الی غیر ذلک پس کجا ماند مفید آیت عصمت چنانکه ذات قدسی
و اینکه شنیدی در باب تقیه فرمود بلی ست زیر گلیم که از ارباب فضل و فضائلین در طعن الرماح و تشیید المطاعن طلب مطالب من
را بوجه امتحان در وقت رحلت شریف بخوانی یافت و دیگران دهل زیر گلیم نمیگویند بلکه در آن روز حجم نقاره فوق تخت
می نوازند فاعتبروا یا اولی الالباب قولوا ان هذا لشیء عجاب پس عجب معیت مضامین تشیید را نمی پسندد
بلکه بر ریش مجتهد می خندد که یاد کن اعمال منقوله حضرت را و بچشم عبرت ببین که حضرت امام حسین بر مذهب تو
در ترک تقیه چه کرده است نتائج بر مذهب رفض که شما دلشان همه اصول موضوعه او انطباق نمی یابد و سراسر دو ان
مخالف اعمال مصطفوی هم افعال حضرت مرتضویست کما لا یخفی و آنچه گفته که سابق در همین رساله ایج جوابش گفته
چون در سابق و لاحق از کلام مجتهد درین مجلد و مجلد اول حرفی باقی نماند پس در اعاده آن افاده مباحث دیگر
تطویل کتاب را و آنگاه بیرون بی خردی بی دینی سنی نمی پسندم گرد اطناب و اسهاب نمیگردم قوله [illegible]
ابکه در لفظ کاسه لیسی الخ **اقول** درین عبارت از مجتهد آنا مفتی هم مغالطه را دیافته و هم بر تو کمال خرافت نیز
بیحیائی و بی اندامی بجناب امام الائمه کرم الله وجهه تا فتح خود تو در ضمن عبارت گوش دار و پنبه غفلت از
گوش هوش برآر پس بدانکه کاسه لیسی یعنی اتباع و پیروی مستعمل است و حضرت امیر در خلافت خود نیز زینا
کار از پیش و بر در لیس در وقت خلفای متقدمین بطریق اولی و مجتهد بدان قرار کرد که در خلافت خود نیز تقیه
مینمود چنانچه از همین کتاب طعن الرماح و غیره و هم از کلمات علم الهدی و قاضی جانکه این هر دو مصنف خلاف
جناب امیر عمر المعنی نوشته اند فض الله افواههم و نیز کتب شیعه رفضه مثل بحار و حق الیقین و نهج البلاغه و مجمع البیان و
وکتب دیگر از احادیث معصومین دلالت بر آن میکند که امیر المومنین اقتدای صدیق و برادر انش میفرمودیم
در وقت خلافت خود چندان اهتمام نمود که فدک را بر ورثه جناب سیده فاطمه زهرا تقسیم نمود پس راست بگو
که کاسه لیسی نشد باشد و همچنین اقتدا به نماز شخصی که باوصف ارتداد مبدل و مغیر دین بود و انواع ظلم بحکم او بر
جناب زهرا رضی الله عنها رفت و اگر نیت اقتدا تقرر موهمی یعنی اگر تواند دانست فانه لا یعلم الغیب الا الله و لیکن
اصحاب سید المستفید که مفید نیست در نماز و آنگاه باختیار نه اضطرار و اقتدا هم در قیام و قعود و تقدیم رکوع و سجود
مثل دیگران و نیز آنهم امر اتفاقی نبود که گاه گاه باشد بلکه بالتزام هر وقت در صف اول پشت سر صدیق و
دیگر خلفا و محاذات و اتصال امام چنانچه در وقت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و هم در سلام دادن نماز حاضر
فارغ شدن و نیز یعنی قصد التعلیم یا حال الاصل دلیل است چنانچه حق الیقین و غیر آن نیز دارد و کاسه لیسی علی بعد هم
خود از غنایم گرفتن و باز خواستن پس زین بی خرد با وصف چنین اصول و احکام لفظ کاسه لیسی تنها نقل
و بسیار گران آمد و اگر میگفتم که تعجب قع خلافت در مرتبه چهارم از دختر عزیز خود پاره جگر بتول بلکه جناب رسول
مقبول دریغ نفرمودند و آنگاه بنکاح شخصی ولد الحرام و خبیث العین رئیس النواصب مغیر دین و ملت معاذ الله
الی غیر ذلک مما یستهجن ذکره علی مذهبنا و هو من اسنی مناقبه عند المنافقین البته این دشمن دین

بذکر این امور موشوقت و منبسط میگردید و قس علی هذا وقتیکه گفته میشد که بر جناب فاطمه زهرا تهمت نهادند
و آنهم بر سر منابر و امام الائمه شیعه بر خویشتن نجنبید تا زمانیکه تازیانها زده شد و پهلوی مبارک شکستند و
بر جناب امیر بحسب ظاهر صدمه نرسید مگر صدمه باطنی که تعلق بایشان دارد و وقتیکه جناب بتول دختر ابدا و دشنام
آنجناب بازکرد که مانند جنین محترم پرده نشین شده و مثل خاسان در خانه گریختی گرگان می بریدمی درنده
تو از جای خود حرکت نمیکنی الی آخر الابدار و الشکایة و قوم بحب امیر امیر درسنا قبیله و فضائل جزیله شیعه
و اهل البیت الطهر بما فیه را نیز نسیاً منسیا ساخته اکنون ازین بی شرم باید پرسید که چنین شخص را که باره از
اوصاف غیر متناهی او شنیده درعرف عرب چه میگویند و در هند او را چه می نامند فکیف که در کافی
بابی منعقد بود که هر که خود را ذلیل کند او چنین و چنان است و چنانچه بتفصیل در آن اذیت و شکایت پیغمبر باید که
خود را ذلیل کردی اگر مجتهد را ازین اصول تنقیح بقول فضیحه شرم و ننگ می آید بمقتضای آنکه بطلان لازم
موجب بطلان ملزوم است بالیقین نقل ابو الحسن را برد ننماید تا ثبت گردیدن و از اینجا که مجیب مهذب
بر لفظ کاسه لیسی مکتفی شد حسین و بوسیدن نه او را از دائره توسن خارج گردانیدن شفاء ازبردن
طعنه زنی بر بایزید بوزر در وقت ننگ میدارد و یزید که کتب خویش را ندیدن و دامن برای مناظره بر
چیدن کار بیحیای است که فضیحت و رسوای او را احدی نباشد چه خویش گشت طریقی که در برد
حسین مفضل خلائق و مظلوم و یزید و شمر و ابن زیاد را ملعون نتوانگفت درین مقام بر حدیثی نقلا از تهذیب الاحکام
اعظم اقدم الحنفا آورده تا بر آن قیاس کنی که در کتب ایشان چه افترا است و بهتانها بعقل آورده اند و آن
اصول است که امور غیر متناهی بر آن متفرع شده که من نمونه آن درینجا بنابر الحقوق اختصار ضرورت بیان کردم
شیخ الطائفه روایت میکند در آخر کتاب که آن را باب الزیادات می نامد از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن
عقده و الحافظ الهمدانی عن ابی جعفر محمد بن المفضل بن ابراهیم الاشعری قال حدثنی الحسن بن علی بن زیاد
و هو الوشاء الخزاز و هو ابن بنت الیاس و کان وقف ثم رجع فقطع عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی عن عبد الله
بن ابی یعفور و معلی بن خنیس عن ابی الصامت عن ابی عبد الله علیه السلام قال اکبر الکبائر سبع الشرک
بالله العظیم و قتل النفس التی حرم الله الا بالحق و اکل مال الیتیم و عقوق الوالدین و قذف المحصنات و
الفرار من الزحف و انکار ما انزل الله فاما الشرک بالله العظیم فقد بلغکم ما انزل الله فینا و ما قال رسول الله
صلی الله علیه و آله فردوه علی الله و علی رسوله و اما قتل النفس فقتل الحسین و اصحابه و اما اکل مال الیتامی
فقد ظلمنا فیئنا و ذهبوا به و اما عقوق الوالدین فان الله عز و جل قال فی کتابه النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و هو اب لهم فعقوه فی ذریته و فی قرابته و اما قذف المحصنات فقد قذفوا فاطمه علیها السلام
علی منابرهم و اما الفرار من الزحف فقد اعطوا امیر المؤمنین علیه السلام البیعة طائعین غیر مکرهین ثم فروا عنه و خذلوه و اما انکار
ما انزل الله عز و جل فقد انکروا حقنا و جحدوا به و هذا مما لا یتعاجم فیه احد و الله یقول ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما

وتند خلفا گویند حالانکه در این حدیث را انبعاثے دیگر چون نقل کرده بودم از هر طرف بجوزانع فروغ هجوم کردند و کاؤ کاؤ نمودند و چون شنیدن ایشان راحدیث نبود و هم تاویلات علیل و ترک سوال بجیل پس بخیال آمد که با تمام سند کار را از پیش برم و پرده ناموس مذهب ایشان را بالمعه واقرار از جانب امام اعظم بدرم و دلیل ظهورش آنکه جعفر صادق و دیگران از اکابر این بدکیشان چنانچه در سابق گفته ام ابواب و فصول در کتب اصول معقود کرده اند در مضمنے که گاہے جناب مرتضی بار ها این بر بحر جدال و خصومت نگشته و آنجناب بگواهے جناب سیده از جاے خود جنبیده و کتب فریقین حاضر است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وقتیکه تمت ام المومنین عائشه بگوش حق نیوش رسید و تا بات قرآنی نزول جلال فرمود که ایشان از احکام کو شنیده از منبر متحرک نگردید و قبل از این واضح شده که جناب امیر برای حفظ حیات خود النقدر اهتمام فرمود که در مسجد شریف خالد را بالا برده بر زمین فرو کوفت و این امر واضح شد و برای حفظ و صیانت ناموس اکبر جناب سیده که حضرت دست مبارک بر دست اسد الله سپرده هیچ کششے و کوششے بظهور نیامد تا آنکه بعد از آن افادات حضرت امیر موجود است که گر این میدرند تو خبرے نداشے که عرفت و شکایت و استغاثه بحضور رسول خدا که من نیست الا بعد آن امور که رفضه بعد در آن از صدیق اعتقاد دارند و اگر عاقبت لازل کتاب محفوظ بود مراعات حفظ خویش چگونه باین کششی بوقوع آمد که ارذلی العمر و الاستاد المجلسی و غیرهم فی ما تبغا تحریر نموده در کتاب احمر پا اختیار سکوت و صبر خویش بر شهادت و محصب بودن محاسن تصریح و تسریح گردیدنش بخون خود نموده بود که سبق بیان خصمعلماے شیعه در کتب خویش شهادت حضرت امام حسین علیه السلام روز سقیفه تصریحات کرده اند که تفصیلش در این مجلد دیده باشے حاجتے با عاده تفصیل ندارد و اگر مدعے احتیاط در فهم حدیث محدث هستی و تاملی رود بهر اساس فی حل مشکل روبعبارت فارسے سے نمایم تا احقاق اصداقش ذهن را بے تامل در آید که ابو الصامت زبانی حضرت امام جعفر شنید که گناهان کبیره هفت است مثل آن شرک بخدا عظیم دوم قتل نفسیکه حرام گردانیده آنرا خدا مگر بحق سوم خوردن مال یتیمان چهارم نافرمانی پدر و مادر پنجم تهمت فعل حرام نهادن بر زنان آزاد ششم گریختن از جهاد هفتم انکار چیزیکه خدا نازل فرموده اما شرک بالله العظیم پس بالیقین در رسید بشما انچه نازل فرموده حق تعالی درباره ما و در رسول خدا صلی الله علیه و سلم ارشاد کرد پس را نهار کردند بر خدا و رسول اما کشتن نفس پس بتحقیق کشتند امام حسین را و اصحاب آنجناب را و کشته در سقیفه کدیگری بر مسند خلافت نشانیدند و جناب امیر را محروم گردانیدند و اگر خلافت در اهلبیت بودی نوبت بواقعه کربلا نرسیدی پس درینجا تحریر که شهادت امام حسین نیز متفرع بر واقعه سقیفه تواند بود از ینجا دریافت حالا که از استفهام

اگرچه در لوازم بشریت شان منصوص باشد که آدم فراموش نمود فنسیت اولاده نیز در نسیان گرفتار اند و خطا بر حضرت
که کلام و صحابه سیرت کم مرتکب کبایر گاه گاه شدند و چون یزید قاتل امام حسن و یا حسب اتربیانه تالی بود امیر
امام حسن را با تقیه سموده و ازینجا نیز دامن معاویه پاک شد از زهر دادن اگرچه شیعه بران اصرار دارند که الیسا
امام حسن خود خلع خلافت نموده بود اگر امام جعفر حسن مجتبی را بادمیشر مهدی کسی میگفت که خلع آنجناب سبب قبح
واقعه امام حسین بود پس نسبت شهادت آنجناب با امام حسن معاذ الله و نسبت البته حرال سنن مجارات
انصاف خارج از دایره امکان میشد پس امام ذکر آنجناب عمداً تقیه سموده تا که این اعتراض نشود بار جا یا گم
تنبیه بلال کتاب کاری بر آرد لیکن حالش معلوم است که رفضا اگر سهو و خود پوشند با نهامی ایشان میماند
و بالعکس اخیر ذلک من الوجوه کما اشرنا الیه سابقاً و توهم نشود که واقعه شهادت امام حسن چنان مشهور
نیست که واقعه شهادت امام حسین که کسی انکار آن نکرد زیرا که الکیضبی از فرق رفضه بودند و هنوز در بلاد بعید
موجود اند گو امروز درین دیار یافته نشوند که مذهب ایشان آنست که مثل حضرت عیسی بر قاتلین خود مشتبه شده تا
دیگر برا کشتند و حضرت امام را ملائکه با سمان بردند چنانچه کتب مقالات عالم بران گواه است و نیز گفتن مفید دا اما
اکمال ایمان پس ما را بار بود چنانچه شیعه در مطاعن خلفا بیان کردند و چنان نیست که برینندگان این کتا
مخفی باشد اما نافرمانی و مخالفت والدین پس امنیت که خدا فرموده بود که نبی اولی بنفوس مومنین است و ازواج
او مادران مومنین اند و پیغمبر پدر ایشان است پس نافرمانی او کردند در باره ذریت طاهره و اهل قرابت او
و اما قذف محصنات پس تهمت نهادند بجناب فاطمه سر منابر اما گریختن از جهاد پس بیعت کردند با جناب امیر
بر غیبت باز گردیدند از زنا فحش و راه خذول ساختند اما انکار چیزیکه خدا نازل کرد پس آن خواست انکار کرد
که کسی در آن حرف نخوانده و درین مقام هر چند او تحا سه را خوا آخم که بقا یو در آیه مکرر او بنی و حرد نی با
نمانده بیانش آنکه مجتهد و بعضی از هواخواهان او که ایشان را از سابقین اول و بعد از اهل رحم بگر توان شمر غالباً
در جواب تکتو فاضل بد اول آنچه نوشته اند حاصلش بدان میرسد که فراریکه دران بحث میرفت فرار
من الجهاد است بخلاف هر یکه از جناب امیر صدور یافت در وقت خلفای ثلثه خصوصاً ابوبکر که
اولین شان بود و جوابش آنکه از لفظ امام جعفر که در آن بزرگان رفضه ثابت کردند کبایر هفتگانه
از شرک بالله العظیم و قتل نفس زکیه یعنی امام حسین تا آخرش برای اصحاب کرام فرار مجوث عنه بچگونه ثابت بو
می رسد که این مرحله اخر دوان وادی دیگر بود پس اگر این نسبت صحیح شود و مبادی آن منتظم گردد
فرار جناب امیر بر اصول رفضه از جهاد بیشک به ثبوت پیوسته و انهم به شهادت جناب سیده هر دو عالم
که مانند زنان در خانه گریخته و کرگان می پرند و میدند تو از جای خود حرکت نمیکنی
بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک افکندی و ازینجا قوت و طاقت جناب امیر بر حضرت امیر المومنین
بر جهاد راشدین و اصح و ارجح گشت ورنه عقل هیچگونه تجویز کند که در عالم عجز ناچاری کسی از لطف ل

دیگر متعلق باغاز حدیث جعفری که اصحاب مرتکب کبیره کبائر که شرک بالله العظیم است گشتند نیست بلکه مراد از آن
فرد کامل علی الاطلاق خواهد بود ورنه شرکت خلفا به حضرت آدم ابو البشر لازم خواهد آمد بدیر اکه تفسیر این حدیث
که علی بن ابراهیم قمی جامع است و همچنان از تفاسیر دیگر عیان میگردد که حضرت آدم بگفته ابلیس لعین
فرزند خود را عبد الحارث نام نهاده و این شرک از جناب لعبد ور آمد عبارت قمی مذکور است حدیث اولی
قال حدثنی الحسن بن محبوب عن محمد بن النعمان الاحول عن برید العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال لما علقت
حوا من آدم و تحرک ولدها فی بطنها قالت لآدم علیه السلام ان فی بطنی شیئا یتحرک فقال لها آدم الذی فی
بطنک نطفة منی استقرت فی رحمک یخلق الله منها خلقا لیبلونا فیه فاتیها ابلیس فقال لها کیف انتم فقالت لها اما انی
قد علقت و فی بطنی من آدم ولد قد تحرک فقال لها ابلیس اما انک ان نویت تسمیه عبد الحارث ولدته غلاما و قد بقی و عاش
و ان لم تنوان تسمیه عبد الحارث مات بعد ما تلدینه بستة ایام فوقع فی نفسها مما قال لها شیء فاخبرت بما قال لها
آدم فقال لها آدم قد جاءک الخبیث لا تقبلین منه فانی ارجو ان یبقی لنا و یکون بخلاف ما قال لک و وقع فی نفس
آدم مثل ما وقع فی نفس حوا من مقالة الخبیث فلما وضعته غلاما لم یعش الا ستة ایام حتی مات فقالت لآدم قد جاءک
الذی قال لنا الحارث فیه و دخلهما من قول الخبیث ما شککهما فلم تلبث ان علقت من آدم حملا آخر فاتیها ابلیس
فقال لها کیف انتم فقالت له قد ولدت غلاما و لکنه مات یوم السادس فقال لها الخبیث اما انک لو کنت نویت ان تسمیه
عبد الحارث لعاش و بقی و انما هو فی بطنک کبعض ما فی بطون هذه الانعام التی بحضرتکم اما ناقة و اما بقرة و اما ضان
و اما معز فدخلها من قول الخبیث ما استمالها الی تصدیقه و الرکون الی ما اخبرها الذی کان تقدم الیها فی الحمل
الاول فاخبرت بمقالة آدم فوقع فی قلبه من قول الخبیث مثل ما وقع فی قلب حوا فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن
آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما اتاهما صالحا لم تلد ناقة و لا بقرة و لا ضانا و لا معزا فاتیها الخبیث و قال
لها کیف انتم فقالت له قد اثقلت و قربت ولادتی فقال اما انک ستندمین و ترین من الذی فی بطنک
ما تکرهین و یدخل آدم منک و من ولدک شیئا لو قد ولدته ناقة او بقرة او ضانا او معزا فاستمالها الی طاعته و القبول
لقوله ثم قال لها اعلمی ان انت نویت ان تسمیه عبد الحارث و جعلت لی فیه نصیبا ولدته غلاما سویا و عاش
و بقی لکم فقالت قد نویت لک ان اجعل لک فیه نصیبا فقال لها الخبیث لا تدعین آدم حتی ینوی
مثل ما نویت و یجعل لی فیه نصیبا و یسمیه عبد الحارث فقالت له نعم فاقبلت علی آدم فاخبرته بمقالة الحارث
و بما قال لها فوقع فی قلب آدم من مقالة ابلیس ما خافه فرکن الی مقالة ابلیس و قالت حوا لآدم لئن انت
لم تنو ان تسمیه عبد الحارث و تجعل للحارث نصیبا لم ادعک تقربنی و لا تغشانی و لم یکن بیننا و بینک مودة
فلما سمع ذلک منها آدم قال لها اما انک سبب المعصیة الاولی و سیدلیک بغرور تابعتک و اجبتک ان اجعل للحارث
فیه نصیبا و ان اسمیه عبد الحارث فاسر النیة بینهما بذلک فلما وضعته سویا فرحا بذلک و امنا ما
کانا خافا من ان یکون ناقة او بقرة او ضانا او معزا و املا ان یعیش لهما و یبقی و لا یموت یوم السادس

فلما کان یوم السابع سماه عبد الحارث مختصر یعنی حدیث امام باقر رضی الله عنه آنکه چون باردار شد
حضرت حوا ابتدا و فرزند در شکمش حرکت نمود خبر داد آدم را فرمود که این جنبش از نطفه من است که خدای
تعالی پیدا خواهد شد فرمود مخلوق را با بیا ریابید ما را در باردار و پس نزد حوا در رسید پرسید که چه حال است پس قصه
بار گفت ابلیس حوا را با او که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث نهی زنده ماند ورنه بعد از ولادت در شش روز
بمیرد در خاطرش وسوسه پیدا آمد و اخبار نمود آدم فرمود زینهار وسوسه او را قبول مکن من امید دارم که آن
فرزند باقی ماند ولیکن اثر گفته ابلیس در خاطرش ماند چنانچه در خاطر تو چون فرزند پیدا شد قریب یکشش روز
حوا فرمود آنچه حارث گفته بود بوقوع آمد و نوبت بدان رسید که این امر مشکوک شد در خاطرشان و
بسی برنیامد که ابلیس در حمل دیگر رسید چه حال است پس حوا حکایت موتش بیان نمود گفت یاد داری
که چه گفته بودم و اکنون بجای ایشان خواهی زائید مانند شتر یا گاو یا فوج گوسفند حوا مائل شد بتصدیق
اخبار او و خبر داد آدم را پس حال آدم چنان شد چنانکه حوا بود چون حوا ثقیل شد دعا کردند هر دو که خداوندا
اگر فرزند صالح پیدا شود شکر نعمت بگذاریم چون فرزند صالح پیدا شد ابلیس آمد و پرسید که حال چیست
فرمود ولادت قریب شد گفت عنقریب بدانست خواهی کشید و خواهی دید فرزندی از ان تا خوش
شدی و در دل آدم شکی آید از طرف تو و فرزند تو اگر حیوانی پیدا شود پس مائل شد با طاعت ابلیس
و قبول کردن قول او باز گفت که اگر نیت کنی که نامش عبد الحارث گذاری خواهی زائید فرزندی
شایسته و خواهد زیست حضرت حوا فرمود که چنین نیت کردم و حصه تو در آن مقرر نمودم ابلیس گفت
نگذارد آدم را تا چنین نیت کند آدم هم حصه من قرار دهد و عبد الحارث نام گذارد پس متوجه شد
با آدم و خبر داد پس بخاطرش واقع شد آنچه خوف آن بود و مایل بمقال ابلیس گشت و حوا گفت اگر
چنین بکنی نگذارم که قریب من آئی و صحبتی میانه من و تو ماند فرمود بسبب حصول قول تو بود و بخفیه
از ترا ایستاده میگرداند قریب من تابع تو شدم و نصیب ابلیس مقرر کردم و نامش عبد الحارث
نهادم پس هر دو چنین نیت کردند چون فرزند سوی الخلقت پیدا شد خوشوقت شدند و مامون
شدند از خوفی که داشتند از پیدا شدن حیوانات و امیدوار شدند که زنده ماند و بمیرد در روز
ششم چون روز هفتم رسید عبد الحارث نام گذاشتند و ایضا بروایت دیگر از همان امام عالی
مقام که مراد از جعلا له شرکا آدم و حوا بود و مصدر که شرک طاعت شدند و شرک عبادت
انتهی مختصرا و مخفی نماند بود که رفضه معتقدین روایات ماعور حال ترانه سابق در خصوص نواند
بود که امام ابوجعفر علیه السلام پیروی حدیث سنیان بجا آورده و تقیه کرده زیرا که اجتناب بعد
تسلیم صحت این روایت نزد ما میگوئیم که در لال کتاب مامور باظهار حق بود و از تقیه ممنوع معهذا
برین تقدیر ثابت باید کردن که اصل قصه از سنیان است و انی لهم ذلک سنیان را باید که دعوی

تقیه بیقین آغاز نهند که خوبی بدو رطب یابس نشست به نزد و جز بوقت مرگ از دست فاعتبروا یا
اولی الابصار و قولوا ان هذا من تقلب اللیل و النهار که سنیان تقیه را پیش کنند و شیعیان در محضر
تقیه سکوت بلا خطا اصول سکوت بر لب نهند معهذا در حدیث امام باقر رضی الله عنه اگر اولی غور نکنی
مغلطه غایة الورود در باره در انتساب شرک بالله العظیم باصحاب کرام راه داوند زیرا که هر چند فرق ضال
از روافض و خوارج و نواصب قائل رد کلام خدای تعالی و رسول مصطفی صلی الله علیه وسلم نشوند
مگر در لزوم آن شکی نیست خصوصا وقتیکه گفتگو در صحت قرآن مجید نماید با وجود وانه لکتاب
عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و مانندان از آیات کریمه که بحفظ و حراست
آن وعده حتمی بتاکید است بلیغ فرموده اند و دل ارباب هر روت میگوید که احتمال تحریف دارد پس استدلال
کجا تمام شود ولیکن این مرو غفلت بلیغ را بخطاب رد علم الهدای خود و پیروان او مثل طبرسی و میر
باقر اشراق و غیره گاهی ولد ارباب هر روت ادا نکردند و هرچه در باب کشف تلمیع شتر غمزه جناب
پیر دهقانی میفرمایند محصور در مرو غفلت اهل اسلام سنت و لبس و مقالات علمای خود را مثل لته ها مشهور
می نمایند و هر کسیکه در پی التطبیق باخدا فتد بگو که چند کج شهر زعفران زار کشمیر یعنی نزهه پیروا از دنیا
معلوم شود که در ذکر این استدلال هم براه تحقیق گام بر داشته و هم بالزام بر قضیه طعام پیروا از عشم
بالجمله هر کسی از این فرق یکی هر دیگر برا که مستقل باشند و قرآن کریم و احادیث المتفق شد جهات
رکیکه با دل نیاز و در حقیقت آمل رد کلام خدا و رسولش میکرد و مدعی را باید ثابت کردن که کجا حکم
که نزاع در ایشان میرود و رد کرده اند بر خدا و رسول حتی که اهل الغادت نیز باظهار جناب میر تقوی و لی
فاسد را دخل میدادند و از همین جهت اخوت اسلامی شان را مسلم داشتند و آنها را کافر نپنداشتند
و حدیث را هم نقل کردند اگرچه بعضی لایق احتجاج نه دانند که علی قتال الخوارج کرد و بر تاویل قران چنانکه
جهاد کردم بر تنزیل آن بالجمله فرق مذکور درین بلا گرفتار اند و قس علی هذا پس دعوی شرک بالله تعالی
حامل الورود باشد بخلاف آنچه از تفسیر قمی آوردم که باعتراف ائمه اهل بیت لا سیما باقر علوم دینی یقینا بلا
از نوع شرک است فافترقا و درین مقام بحثی دیگر است بیانش آنکه ازین مجلد و تتمه باشی که این امر بار بار
اتفاق افتاد که هر دو هم بگریبان عمر آویختند و در وقت خصومت دست بگریبان او در آوردند چنانچه جناب
امیر علیه السلام و جناب فاطمة الزهرا بروایت کلینی معهود ولیکن نه درین کتاب و کتابی دیگر دیده باشی که کسی بگریبان
صدیق آویخته باشد حالانکه درین باب اصول موضوعه دیگر درباره مباحث بین امامت و خلافت
یاد دارم اگر مشتاقی بگوش دل بشنو و یاد دار که برای الزام اهل بدعت بکار خواهد آمد پس آنکه بروایت امام
اعظم قدم که مجلسی بران در تراجم بحار می نازد آنکه اصبغ بن نباته روزی بخدمت امام حسین علیه السلام عرض کرد
که میپرسیدم امری را که یقین بان دارم و آن از سر خداست و صاحب سر ان توی حضرت فرمود میخواهی ببینی که

چگونه مخاطبه کرد رسول خدا با خشم پدرم در مسجد قبا گفتم بلی یا ابن رسول الله همین را میخواهم پس فرمود که
برخیزید من و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم بر هم زنم خود را و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم
آنجناب تبسم کرد و گفت حق تعالی باد را مسخر گردانیده بود بدست حضرت سلیمان و بما زیاده از آن
گفتم واقعی فرمود علم کتاب نزد ماست و کسی نمیداند آنچه میدانیم ما محل راز پنهان خدائیم بعد از بیان
فضائل خود فرمود داخل شو دیدم که رسول خدا نشسته و ناگاه دیدیم که امیرالمؤمنین گریبان ابوبکر
چسپیده و حضرت انگشت خود بدندان میگزد و بابوبکر لعنت میکند که بدخلافتی کردی تو و اصحاب تو
و اهل بیت تو بر شما باد لعنت خدا و لعنت من انتهی مختصراً من اوسطه وعینا من الاول والاخر مخفی نماند
که اصبغ بن نباته بصاد مهمله و بای موحده و غین معجمه و نون مضموم و بای موحده و تای مثناة فوقانیه
مطابق تصریح محدث نجفی در مجمع البحرین و مطلع النیرین نام راوی اخبار است که منتهی آن بود که کشف
جناب امیر را با صدیق در مسجد قبا که حالش از کتب فریقین دانستی پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ببیند چنانکه دل قوی شده بود و او باعتراف خودش یقین آن داشت لیکن اطمینان می خواست تا امام
حسین آن واقعه را بچشمش نمود و او مطمئن شد و بنده میگویم که معروف اصبغ بن نباته و لقبش او با نام
مذکور اگرچه ضبط یا شد بعوالم اربعین که جناب امیر در آغاز امر بلی آمده بود کما فی معجزة الطاهر
مبسوط فی المجلد الاول من هذا الکتاب وغیره مع الصحائف الاخر از دو حال خالی نیست واقعی بود یا خلاف
نفس الامر بر تقدیر ثانی هیچ طعن بر صدیق و اصحاب و اهل بیت او نماند بلکه شیعه را باید از نقل این خرافات
توبه کردن و اجتناب از آن نمودن تا مخلوقات در صدق ایشان شبهه نکنند که از دروغگوئی پرسید
که راست بگو که برین دروغگوئی ترا چه فایده حاصل شد گفت همینکه اکنون راستی من نیز عین کجی مینماید و بر تقدیر
اول بیان فرمایند که نوشته که حضرت در قبا بود چنین رو داد و مغز این قصه خصومت و آویختن بگریبان
منافی قاعده خطی می نماید اول دلیل اهل سنت که اگر خلفای راشدین زیاده بیان میکردند که برخلاف فتوای خود حتی
برا قرار قصه نبایستی مجادله نسا کردن تا خصوصیت نمودن بگریبان صدیق آویختن پیش رسول خدا
که حضرت برای رفع امثال این امور چنان قاعده خطی مکمل مشتمل بر قواعد دینی و دنیوی از امیر بلکه
از جمیع آل عبا خصوصاً امام حسین با وصیت که چگونه بود بدستش گرفته بود و بروی ملائکه مقربین بلکه روح
الامین بحکم رب العالمین و ازین جهت حضرت انگشت بدندان میگزید و فرمود آنچه فرمود که نتیجه نقض
عهد و میثاق همین بود و مجادله که بحیدر و آن میگوید تصدیق آنم که ای دوست میگویم دیوار تو هم بشنود
پس چگونه متصور شود که جناب امام حسین با همه وفور طویل الذیل فراموش کرده باشم از عبا خصوصاً مادر و عشق او عناد
جناب مرتضوی بر روی مبارک و در روی زمین باز خلاف آن ورزیدن که هیچ طعنی از مطاعن آنجناب
در کتب قصه میدین باعتراف ایشان حالا و مآلا و در واقعه قرطاس برابر آن نتواند شد الا آنچه جامع الاخبار

محدث نخعی چنین میرود پس رد راستی اهل حق و کجی اهل باطل درین مقام خلی و شبهه نماند جناب خاتم الخلفاء الراشدین یعسوب
المتقین جانشین جناب سید المرسلین و شیر یزدان و شاه مردان مدینه عالم علوم و کاشف معضلات و حل
مشکلات بر مذهب ما هست که گاهی مثل آنحضرت کلمه دروغ بر زبان صدق ترجمانش نرفته و نفس پیغمبر بوده و در حق
از دغا و دغل در قلب مقدس او نیامده چه جای آنکه مدت العمر بکفر و ارتداد و نفاق مبتلا و در آن مانده و شتم مسیلمه
مجتهد الیسیر درباره او هو شر من الیهود والنصاری و شیطان الطاق انگشت نمای آفاق گرایست بگوید کراهیت
هر دو مذهب کدام یک نزد عقلا مقبول تواند شد ع بقول دشمن پیمان دوست بشکستی ببین که از که بریدی
و با که پیوستی و انهمه تعصبات و خرافاتش دلیل ظاهر است برانکه مجتهد الزمانی بحق الواح درین کتاب طرح
اختیار ساخته و فخر التمدن شیر البحر ارو قد ابتلاه بجرف لیس له شفا و آنچه گفته که گو با صحابه رضیه او با این الفاظ
آواز کمبند است الح لیکن آواز کمبند سیم السید با محراب بیت الحرام بر گفته شاعر انشاد حالی تمسک فرقه حقه بحبل المتین
عترت طاهره از آن قبیل است که مشرکین قریش جان و مال خود را بنام حضرت خلیل فدا میکردند و مدعی
پیروی آنجناب با وصف مشرکیت بودند و حق تعالی در رد ایشان فرمود اِنَّ اَوْلَی النَّاسِ بِاِبْرٰهِیْمَ
لَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ وَهٰذَا النَّبِیُّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِیْنَ پس چنانچه ادعای محبت کفار او را
خلیل خویش بکجوی نخریدند همچنین دعوی ولای رفضه که به طریکه بجناب امیر چنین و لی نعمتی کردند و بجناب
ائمه طاهرین همان طریق سپردند هیچ نیرزید ندید سر موی بکار ایشان قرب بحضرات ائمه اهل بیت باشند که پیروی
شان نمایند و بر اخلاق این بزرگان بصدق و صفا میروند و از غبار و کینه منزه اند و شب و روز دعا از خدای تعالی
مینمایند وَلَا تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از عجائب اتفاقات آنکه در مجلسی از مجالس جنابی که این مباحث
میرفت و با وجود سر او له جانبین هیچ بهیچ بودند چنانچه شیخ در بوستان گفت ع در حل آن ره نبردند هیچ
اتفاق بنده را بسبیل بحث و اتفاق بر این مجلس گذار افتاد پس همگنان بتعظیم من متوجه گشتند گفتم این
بلند آوازی و بالا خوانها چه بود بعد از بیان دعوی و دلیل هر فرقه استدعا کردند که کمترین هم چیزی بگویم
گفتم که درین معنی شکی نیست که هر دو فریق حسب دعوی ولای اهلبیت رضی الله عنهم [illegible] شیعه [illegible] هست
میگمارند ولیکن درین مبحث تحقیق چنان می باید که این هر دو گونه است اتباع سیرت و اتباع صورت اول بسیار مشکل
است چنانچه رساله ملا تقی مجلسی در تصوف و بیان اخلاق و ریاضات حضرات ائمه بران دلالت دارد و تنبیه مجتهد
در تالیفات خود بدین رساله اعتراف میکند و ایضا رساله صفات شیعه گواه است که اختیار زهد و قناعت و صفای سینه
پیشه را سعی حتی ترک دروغ که سراسر مفید باشد و بر گزیدن صدقیکه هر گونه ضرری دارد و کاظم [illegible] و ثنا
با دل بسیار نسبت آسانست و چون هنوز حضرات امامیه در اختیار این امر سهل فرو مانده اند دعوی اتباع سیرت
از ایشان بس بعید است چون این سخن بطور محاکمه بین الفریقین منتظم کردم همه اکابر مجلس که مذهب تشیع
داشتند سرنگون شدند زیرا که دلیش تراشیده بودند ولیکن کلام راست چنان در نفوس شان موثر شد

لیکن بعد ازین در مباحثه قدمی نه نهادند و دمی اگر برداشتند دمی بسر برداشتند شوخی و دامن فشانی دلبر دلدار
دهقانی باید دید که در مقابله اهل سنت که از جان و دل براهل و اصحاب فدا هستند و در سینه المحبات نقش
خاطر نشیند و سالها دغا نماید و دشمنی بجز غرض دیگر نشد چنین جای جهل و بلند پروازی نمایند نمایانا این ترتیب جعفر
کذاب طنبور نواز و رقاص عشاء الرقاص خواهد بود که بداهت را انکار و دعوی میراث آغاز نهادند و اهل دین
بر مجرد ذکر ریش در مجلس وزرای عباسیه بر ریش شامل که حال جعفر پرسیدند خندیدند که در جائیکه سخن کار حسن ثانی
بگذرد و ذکر چنین ناپاک دینی بی‌باک فاسق معلن بدکردار ماجن چه میسر شود و اگر چه بجهت اعور دجال در کافی الیاس
تمام می‌آرد پس پرستنده را نقل مجلس ساختند و باره و نانی ولی که رفع نکردم ما ببودن پیر دانستند و فرستادگان خلیفه برای
علاج روز و شب در تک و دو بودند نباید فرقه اصولیه بربداهت این امامیه دگر این منته که حالا نیما بخواب که جعفر
کذاب را تواب کردند و الحاد و زندقه خویش را که در میراث یا دریده از صفحه هستی محو نماید و احادیث امام الائمه
محدثین شیعه را معدوم گردانند و اینهمه تحریر بر درازی ریش است و میدانند که قدما چه لطیفه گفته اند که حریفان ترانه جعفری
را یاد نموده شعر که را چنان میخوانند به ریش دراز دارد این مجتهد و لیکن کز نهایت درازی دهر ریشش میتوان
خوانند ما و این صدیق و فاروق پیش ایشان و سستی داشت که کسی از آن بجمیع اند و بود و مکر بر بندیدگان
کتب سیر و تواریخ مخفی نخواهد شد که بعد از واقعه کبری یعنی وفات خواجه هر دو سرا از اقاصی و ادانی نوعی
داشت که زنده بماند و عرض و ناموس را دست برد اهل ارتداد سلیم باشد که زیاده از صد هزار مرتد و مدعی نبوت با افواج
خویش بر جمعیت اتفاق داشتند که مردگان را از اهل اسلام در گور نگذارند تا زندگان چه رسد و درین سوانح عظمی کسی مجالی داشته
که بفراغ خاطر یا در حالت آشفتگی به فن شریعت پردازد این رای جهان آرای شیخین بود که کار حفظ و حراست از صحابه
گرفتند و هر کسی را بر عهده او بر گماشتند و مار از کشتار نکونسار که از هر گوشه سر برداشتند بر آوردند و اگر ایشان باین کار موفق
نمیشدند این تدبیر کار حضرت امیر بود چون بر اصول رافضه تقیه است که خانه خود را تدبیری نگاه دارند پس تقیه
همداران وقت از دست رفت و حدیث جامع الاخبار نیز از تکرار تقیه و تجنب احادیث کلینی کرده که آن عمدا چه حال دارد
و امام از نسیان و سهو مبرا باشد و حمایت خاتون جنت فرمایند و اگر این حفظ و حراست بوقوع می‌آمد حکم نعوذ
که خاتون جنت با بیگانگان شکایت لب مبارک کشاید که هر حرف فحش و دشنام علیحده باشد الغرض چون انتظام و حراست خانه خود دشوار
بود و چه جای حفظ بیضه ملت دیگر یاد عظمی آورده اند که چون وزیر شاه جهان محتضر شد و بادشاه موقوف نا التدبیر با نه
خلاف قانون سلطنت بعیادت او رونق افزود و بعد از عیادت فرمود ای وزیر نیک حضر بعد از تو این کوه لوند
بر دوش که نهم بعد از تامل گفت این بر کسی باید نهاد که خانه اش آباد و از دل انتظامی محفوظ باشد و برین مقدار بر
اصول طایفه چه موقوف که خود مردم درخلافت جناب تقوی محادیث میکردند که امیر المومنین شجاعت و تهور مفرط
دارد و لیکن تدبیر محاربات و انتظام افواج او را حاصل نشود تا نوبت بجواب اینها در این جنگ دو سردار
الغرض و در روضة الصفا که شیعه بیشتر عبارات او را ذکر میکنند و مینویسد که کسی در ان ایام توقع زندگی بعد از یکه چشم

بر هم زنند پشت مختصر گفتیم و نتیجه اش برآورده که نزد اهل انصاف باقیماند که از احسان عمر رض و ابوبکر رض پیروی سنت بر دامن
چنین بزرگان زدن عین انصاف خواهد بود و از همه بالاتر تدبیر سرور عالم بود هر کسی که جنبش هوای
خلافت ممکن بود فارغ خطی محکم نویسایند تا تدبیر شیخین مصداق افتند و ابا لذین کرا کابر رفتند هم بصدد رد شد
در عنوان اعتراف بدان دارند و تا امروز پیچ تاب گرفتار اند و آهن سرد در تاویل و تحریف آن میکوبند
و مانند مکرهین و مضطرین سخنهای پریشان میگویند فتوری و قصوری رو نداد و چون سر آن پیغمبر نزد رسول خدا احسن بود
هر چه در بیان خلافت ایشان مرتبه تقدیم دادند و کان ذلک حتما مقضیا و منصب حضرت پیغمبر اطاعت اراده
رضای جهان آفرین بود ورنه لازم آمد مخالفت رسول اولی الرسل که بداهی استحاله آن امام اعظم ثانی روافض یعنی شیخ علی
فصلی مستقل در نهج الحق و کشف الصدق پرداخته ولیکن بمقتضای ان الکذوب لا حافظه له در رساله از رسالهای میاد طعن
تجهیز جیش بتحقیق خویش علم اجتهاد برافراخته هر که خواهد بدین کتب و امثالش رجوع آرد و قول بنده در اسرار ...
تحقیق و باعلم الهادی قوم نیز درین کتاب سمت ذکر یافته من شاء فلیرجع الیه و آنچه تقلید نقال کشمیری که استاد
پدر اوست در باره مجدد بودن حضرت علی بن موسی الرضا سطری چند نوشته و او مقلد قدمای خود بود و جواب اشرانکه
از کرده عقلای حق پژوه رجای آن دارم که ساعتی خود را از کارهای دنیا پرداخته به پرسند که تقی مجدد بدعت سبب
سنت از کجا لازم آید مگر اثبات صفتی خاص برای بزرگی موجب نقص و ضعف دیگر بشود و بعد از تسلیم آن چون جناب امام
موصوف در چمنستان بهار صلح کل نیز امید چه تعجب باشد چنانچه مجدد دین امامیه باشد
مجدد دین اهلسنت هم باشد مثلا در الخلاف بین شیعه متعلق بتحسین و تقبیح افعالیکه از اجله مهاجرین و انصار
در خلافت صدور یافت و بقول برادر حزین نخالت شیعه در جواب بعضی از مقامات الفضاح لئالی المقال زیاده بر
هیچ مسئله گلوسوز نیست که صاحب تجرید در فقره مخالفوه فسقه ایمان خلفا ثابت نمود و رای جناب امام
علی رضا رضی الله عنه چنین باشد که حب و بغض هر دو فرقه چون مبنی بر قاعده الحب و البغض لله
است هر یکی معذور بلکه ماجور تواند شد زیراکه اهل سنت مدایح الشان از آنجهت بیان میکنند که ایات قطعیه قرآنی
مقتضی همین است که ایشان چون مساعی بسیار و کوششهای بیشمار در ترویج دین مبین و شریعت بجا آوردند و سختیها
و مصائب لاتعد و لاتحصی کشیدند و رضای الهی تاکید بلکه فوق آن متحمل تا شدند از قرآن مجید بر می آید بخصوص
ایشان لسن الجنة لاحق مدح باشند و از آنجا که نزد شیعه مناقب اهل سنت را پایانی نیست استحقاق زائد الوصف
در باره خلافت جناب امیر اقرب مجمع علیه است و بل سلام حبش از حبش ایشان لظهور انجامید و چون
خلافت را از انجاب صرف کردند لایق تذمیم کردیدند پس حضرت علی رضا که بحر العلوم و میانه اهلبیت
کالشمس بین النجوم بودند اگر برای امت جد امجد خود چنین راه توجیه کشایند و از در محاکمه در آیند و هم کس
را بهر شفقت در رافت خود بستایند و قدر ایشان بیفزایند باعث حیرت نخواهد بود ای مجتهد در عیش و کام
از افادات رضوی رضی الله عنه فقه الرضا را هم ندیده که صدوق او چها کوششها در تجدید و ترویج آن بکار برده

و دیگران در تنقیح آن راه ترغیب و تحریص سپرده باد او داین خویش بصول مستقله و ابواب منفصله پرداخته‌اند
و هر یکے از مجتهدین را ماسور بمطالعهٔ آن ساخته‌اند پس باید دید که این جناب در مسئلهٔ غسل و مسح رجلین
چه فرموده با وجود یکه اولین و آخرین شیعه و فرطاس سیاه گردند تنقیح سنیان در باب غسل یا مسح و تخیر ادا نتوانند
و در اراده واقعه القضاء است و اصدق الشهادتین رفته و در بارکسیکه و ردفقهای خود تشوید چیها از راه تعصب
و محصل سخن بدان میرسد و غایت تقبیح و تذمیم ایشان بدان میکشد که ایشان تحریف قران مجید میکنند
الغرض تحقیق و تحکیم آنجناب درین باب چنین است که قرارت نصب و جر هر دو بتوسط حامل وحی جبرئیل
امین بر حضرت پیغمبر رسول رب العالمین از آسمان فرود آمده و اقتضای اول حکم غسل پاست و مقتضای
ثانی مسح پاست و عبارت مهر سپهر هدایت و بشارت را برای تکمیل رساله دیگر نگاه میدارم اگر توفیق طبع
شامل حال مے باشد و ران یاد میکنم که این مقام تطفلے است بخلاف ان کتاب که تسویدش شروع
نموده‌ام و دران بحث غسل و مسح پا بالذات میانه من و مجتهد جاری گشته و درینجا ضمنا و تطفلا آمده
این حرفی که شنیده می تعلق بدان و داشت که جناب امام علی رضا چنانچه مجدد دین امامیه باشند توانند شد برای
مذهب سنیان هم برین طور مجدد شوند که تا سر سنیان از راه افتخار باوج عرش برین رسد و هر یکے
مضمون این بیت او انا برست ؏ کلاه گوشه دهقان بآفتاب رسید که سایه بر سرش افگند چو تو
سلطانی ؛ دیگر کلام و مبرام شیعه تمام کلام بطول انجامد که مسئله متعه عبارت از آن است و تصور شنیع آن
بینت که از نظر عامه پوشیده باشد که اگر شیعے بدون آن از دینار و ماننده کسے برخیزد که بینی او بریده باشد
و پیدا هست که گوش بریده و راحقای عیب خویش تواند کوشید بینی بریده را هیچ علاجی نتواند یافت بالجمله جناب
موصوف در کتاب مذکور آنچنان شفقت بر حال هر یکے از سنیان مبذول داشته که از عهدهٔ شکر شیخ رشید که
بی اختیار حکایت منبرداری را یاد خواهی کرد که گفت این خانه را خراب کرده اوست و اینمقام از ذکر مرثیت مفصلا
مانع است و اگر فرض کنم که تجدید مذهب سنیان برای آن جناب که گلشن همیشه بهار صلح کل گفت او بود محال است خواهم
گرا از نفی مجتهد که حضرت رضوی مجدد مذهب سنت بود لازم نمی آید که از سلب این قید سنی هم بنا شد چه بسا کثیر
علمای متبحرین سنی بودند و مجدد مصطلح نبودند که در آن این قید هم ملحوظ باشد که علی راس کل مائة مجدد و دعوت عرب را
عربا که در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی و مواهب لدنیه و دیگر کتب مذکور است حاصل این است که مبتنی خاتمه
میباشد مثلا قاضی بجا بجا میفرماید که لمحافظه روس الای و نیز در کتب سیر میگویند که حضرت را منصب رسالت
حاصل شد علی راس الاربعین و بیشتر معمول همین است که چون قید در کلامی باشد و نفی بران وارد شود
قید منفی میگردد و آن حکم بجا خود برقرار میباشد چنانچه بینی که در جاءنی زید الراکب نفی رکوب است نه نفی مجیء قید مخبر و در
باب العموم اجمعون نفی جمعیت مقصود است نه سلب تمام چنانچه علامه تفتازانی در شرح تلخیص مفصل فرموده
الغرض اگر جناب رضوی مجدد دین اهل سنت هم نشد [illegible] ضرر [illegible] بالیشان تا تمیز برسد که [illegible]

هنوز برای ایشان موجود است که سفیان را برای افتخار در دین و دنیا بکار می آید و خون را در عروق شیعه بعد از
ملاحظه فقه الرضا خشک می نماید می بینی که امام ابو حنیفه در مجددین شمرده و نام حسن بن زیاد لؤلؤی می برد و قمرز
مالک را نیاورده و شاگرد او را درین جماعت نوشته اگر ایشان درین اصطلاح داخل نباشند اجتهاد پیشتر که جای
خود است کذا ابدال و صوفیه اهل سنت که اتفاق بر آن دارند که انجناب سرحلقه ایشان است و در اتباع او میکوشند و بدان افتخار
دارند و میپوشند و از دست رفضه میجوشند که رکن اول راجحیت این قیدره تجویز می نمایند بدانکه می فروشند
و هرگاه مجاور در راس المائة را درینجا از کتب معتبره ایشان و ادوم بعنوان پیر دهقانی که هر جا از معنی آن تغافل ورزیده چشم پوشیده
خورده و سراغ تحقیق نبرده مثلا بعد از نقل عبارات کتاب مذکور نیز صاحب آن بعنوان امیر تیمور میگوید که مثل این اثر
را از علمای اعلام مذهب اهل سنت و جماعت شهادت است میدهد که مجدد دین در مذهب امامیه در مائه ثانیه جناب علی بن موسی الرضا علیه
السلام است و نیز پیشتر ازین گفته و تیکه مضمون عبارتش را بیان کرده که در مائه ثالثه مجدد مذهب امامیه محمد بن یعقوب
بوده الی غیر ذلک من المقامات التی ذکر فیه تجدید الکلینی واتباعه علی اعتقادهم و این بنا بر آن است که اول بطلان
است که قرعه بزعم شیعه بالیقین و در تجدید این پیشوایان رفضه ملحوظ است ورنه اطفال اهل سنت هم میدانند که
ایشان کلینی و تمامی را که قران مجید را بیاض عثمانی دانند کما فی الکافی الذی یقول فی حقه انه کاف لشیعتنا و مبین الدین
و دیگری خلافت هر تصویر است معنی اعتقاد کنند و اهل سنت الحسن العین پندارند چگونه در تجدید این هر دو معنی چنین باشد
که ایشان مجدد دین پیغمبر اند نزد شیعه ثابت شد که تجدید مذهبی برای تشیع و امامیت نیز محمول بر زعم رفضه است
ورنه مجهولی از ما چنین نتواند گفت فکیف جناب صاحب جامع الاصول که باعتراف پیر دهقانی از علمای اهل سنت است اما
ایشان در کتب دینیه ندیده که شیعه را قدوه اهل بیت یعنی زید شهید روافض لقب داده که برای بیزاری از دشنام است تعلیم تحریر
مذهب قبیح ایشان عداوت اصحاب رسالت مآب و ازواج مطهرات و اخراج جناب سیده از اهل بیت است الی غیر
ذلک من تحریرات الیه لیس عبارت مذکوره چه اعتبار بار زبد یا مگر رسایل شان را که در وقت تقیه تالیف کرده باشند بمطالعه در آورده
خورده الغرض به بیان واقعی و خیال ثانی جناب پیر دهقانی موافق دانسته و ساخته شده و هو المدعا و انهم بخیال بنا در و که هر گاه
امام محمد باقر رضی الله عنه بر مائه اولی مجدد باشند امام رضا در مائه ثانیه چگونه مجدد توانند بود بر خیال و همین است که آن امام و نیز کامی
او از اهل سنت مثل قاسم و حسن بصری و غیرهم حتی تابع التابعین در آخر مائه اولی در آن شمرده شدند چنانچه عنقریب عبارات
صاحب جامع الاصول می آید پس در مائه ثانیه که وقت شباب بود امام رضا چگونه مجدد خواهند بود و هرگاه معنی مجاورت
مذکور همین است که پیر دهقانی بار بار بیفهم ما یعنی عبارت مذکوره که در آغاز بحث آورده یعنی و کان علی راس المائة الاولی
من اولی الامر عمر بن عبدالعزیز چنین خواهد بود که در سر صدی اولی عمر عبدالعزیز حاکم در غیبه بود و این باطل است بداهة
لازم خواهد آید که خلافت او در مائه اولی حالانکه معاویه بن ابی سفیان در سال ششم رخت از دنیا بر داشته یا از چهار سال در تغلب
یزید بگذشته باز عبدالله بن زبیر کار را خود تخت نشست کرده باز عبدالملک و اولاد او تقدیم تا آخر میان ایشان عمر
بن عبد العزیز بود و پس سر صدی که پیر تصور نوشته پیر دهقانی تحریر او متمسک جسته دیده فی است و برای تجدید دهقانی چه بر گفتند

از قطع نظر از اجتهاد و تاریخ دانی ہر او تمام گشت و جناب پیر جارت بالتبع قطع نظر از کشف و عرفان درین قضیہ
اهمال داشتند و بسا عجیب چرا دنباله از همه تقلید این مجتهد و علمای مؤمنین می نماید که بدون تحقیق
و این دکان خود را کالای دیگران انباشته اند و دکان عطارتیدن لیس نظر نداشتند این کار یهودیان است
نه دیگران چنانکه بزرگان نوشته اند که یهودی مسی را زر رانده و کرده و دکان عطارتیدن پیران سود کرد
الغرض مضرت اهل سنت از نفی تجدید هیچ نیست چون اصل تسنن باقی است بعنایت ایزدی و اگر در تمام
اندک غور را کار فرمایی مضرتی شدید برای شیعه از نسبت تجدید مذهب امامیه بسوی حضرت رضویه بر آید
بیانش آنکه تجدید و ترویج مذهب و دعوی بسوی آن بدون ظهور و اظهار حق چگونه عادة متصور تواند شد
و آن بدون ترک تقیه چه معنی داشته باشد پس اگر ترک آن سهوا بوده باشد البته منافی مذهب جمهور است
که امامیه منزه اند از سهو و نسیان و اگر عمدا بود لازم آید معاذ الله خروج از دایره ایمان چنانچه دلالت بر
اصول قصه رفت و گذشت نکته که مخالف لالی کتاب دستور العمل بود و نیز میکرد زیرا که چند و دکس
یعنی امام محمد باقر و جعفر صادق پیش از آنکه کلینی کسی از تقیه مستثنی نبوده کما عرفت فی هذا الکتاب مامور باظهار حق با دوام الا
نگشته کما لا یخفی و چون دعوت الی المذهب شد مگر به آیا با جا و دانستم در پرده های فرو هشته و تحمها و تنها نها
در تحت الثری فرو رفته اتمام حجت چگونه شود و از ینجاست که آیات انبیاء و مانند آن در قرآن مجید مخفی
و نیز من بعد ما بیناه للناس الی غیر ذلک میدانی و حجت خدا و رسول بدون آن تمام نگشته پس امامیه که احادیث
ایشان باستفاضه و تواتر رسیده حکم کرده اند معاذ الله که رافضی بوده اند قریب است که زمین تا تحت الثری شق شود
و از تلامذه عبد الله بن سبا وقد و پایش بمقام قارون برسد و هیچ دانی که مجتهد شش و مقلد و پیر و همتائی گوشواره
عبارت جامع الاصول را چرا حذف کردند سببش آنکه اگر ذکر میکردند مکاید ایشان پیش نمیرفت و تلبیسات ایشان مشتهر شدی
بیهوده منکشف میگشت تفصیلش آنکه محشی مشکوة شریف طیبی از جامع الاصول میکند که علما در تاویل بیانش کلام
کرده اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را بر او حمل کرده و اولی آنست که حمل کرده شود
بر عموم که لفظ من بر واحد و جمع اطلاق کرده میشود و مختص بفقها نیست چه انتفاع امت بفقها اگرچه بسیار است انتفاع ایشان
از روسای و اصحاب حدیث و قاریان و واعظان و زاهدان نیز بسیار است زیرا که نگاه داشتن دین و قوانین سیاست
و عدل و داد بجا آوردن وظیفه صاحبان حکم است همچنین قاریان و محدثان نفع می بخشند بضبط کردن
آیات قرآن مجید و احادیث که اصول و ادله شرعی است و زاهدان نفع میدهند بمواعظ و برانگیختن بر لزوم تقوی
و بی رغبتی از دنیا و لیکن سکه بر این کار مبعوث شود مناسب آنکه مشار الیه و مشهور باشد در هر فن از ین فنون
پس در خاتمه مائه اولی از صاحبان حکومت عمر بن عبد العزیز بود و از فقها محمد بن علی الباقر و قاسم بن محمد بن ابی بکر
الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و حسن البصری و محمد بن سیرین و غیرهم من طبقاتهم و من القراء
عبد الله بن کثیر و من المحدثین ابن شهاب الزهری و غیرهم من التابعین و تابع التابعین و فی

راس المائة الثانية من اولی الامر المامون ومن الفقهاء الشافعی واحمد بن حنبل لم یکن مشهورا ح والحسن بن
زیاد اللؤلؤی من اصحاب ابی حنیفة واشهب من اصحاب مالک ومن الامامیة علی بن موسی الرضا ومن القراء
یعقوب الحضرمی ومن المحدثین یحیی بن معین ومن الزهاد معروف الکرخی وفی الثالثة من اولی
الامر المقتدر بالله وغیرهم از طبقات شان واز قاریان عبد الله بن کثیر بود واز محدثین ابن شهاب
زهری وغیر او از تابعین وتبع التابعین ودر خاتمهٔ مائهٔ دوم از صاحبان حکم مامون است واز
فقها شافعی واحمد بن حنبل را در آن وقت شهرت نداشت وحسن بن زیاد لؤلؤی از اصحاب ابی حنیفه واشهب از اصحاب
مالک واز امامیه علی بن موسی که لقب آن جناب رضا است واز قاریان یعقوب حضرمی است واز محدثین
یحیی بن معین واز زاهدان معروف کرخی ودر خاتمهٔ مائهٔ سوم از حکام مقتدر بالله است واز فقها ابو العباس بن
سریج شافعی وابو جعفر طحاوی حنفی وابن خلال الحنبلی وابو جعفر الرازی الامامی واز متکلمین ابو الحسن اشعری واز
قاریان ابو بکر احمد بن موسی بن مجاهد واز محدثین ابو عبد الرحمن النسائی ودر خاتمهٔ صدی چهارم از صاحبان
ریاست قادر بالله است واز فقها ابو حامد اسفرائنی شافعی است وابو بکر خوارزمی حنفی وابو محمد عبد الوهاب مالکی وابو
عبد الله الحسین الحنبلی ومرتضی موسوی برادر شاعر رضی واز متکلمین قاضی ابو بکر الباقلانی وابن فورک واز محدثین
حاکم بن البیع واز قاریان ابو الحسن الحمامی واز زاهدان ابو بکر الدینوری ودر خاتمهٔ صدی پنجم از صاحبان ریاست
مستظهر بالله است واز فقها امام ابو حامد غزالی شافعی وقاضی محمد بن علی المروزی الحنفی وابو الحسن الزاغونی
حنبلی واز محدثین رزین العبدری واز قاریان قلانسی انتهی آنچه مذکور شد بود واز مشهورین مذکور در امت مذکور وهر او
بدیهی نیست که ذکر شخصی کرده صدی بگذرد واو در آن زنده باشد وعالم ومشهور ومشار الیه باشد والله اعلم انتهی
آنچه طیبی نقل کرده وجامع الاصول هم در دست نیست ودر تصریح جهت کرده شده از رجوع بدان هم بیرون چنان بود همه
می انجامد که در اصل بعد ما قلیست کشمیری نموده وبنا به مضمون خویش آن را غنیمت شمرده ولیکن آنچه معلوم شده
اینست که بجهاد وحق پوشها مخصوص بمتاخرین ایشان است که بسبب کم مائگی در علوم همت خود را مصروف
تقلید وقال میکرده حیث عیث جهل خود را مستور ساخته والا قدمای ایشان بالمره از حق نمیگذشتند چنانچه صاحب
جامع الاصول که عبارت از صحاح شان شده در اشاره شرح حدیث الکنون در کتاب جامع الاصول بعد از نقل حدیث ان الله
یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها ذکر ساخته وتصحیح داده لازم نیست که مجدد دین یک هم هم
باشد میگوید لکن الاحسن والاجدر ان یکون ذلک اشارة الی حدوث جماعة من الاکابر المشهورین علی راس کل مائة سنة یجددون للناس دینهم ویحفظون مذاهبهم التی قلدوا فیها مجتهدیهم وائمتهم ونحن نذکر الان المذاهب المشهورة فی الاسلام التی علیها مدار المسلمین فی اقطار الارض وهی مذهب الشافعی وابی حنیفة ومالک
واحمد ومذهب الامامیة ومن کان المشار الیه من هولاء علی راس کل مائة سنة وکذلک من کان المشار الیه
من الطبقات واما من کان من المشار الیه من المذاهب المذکورة فلم یکن الناس مجتمعین علی مذهب امام بعینه ولم یکن قبل
ذلک الا الائمة الاولی وکان من اکابر اسماء اولی الامر عمر بن عبد العزیز ویکفی الامة فی هذه المائة وجوده خاصة فانه
فعل فی الاسلام ما لیس بخاف وکان من الفقهاء بالمدینة محمد بن علی الباقر والقاسم بن محمد ابن ابی بکر الصدیق

وسالم بن عبد الله بن عمر وكان بمكة منهم مجاهد بن جبير وعكرمة مولى ابن عباس وعطا بن ابي رباح وكان
باليمن طاوس وبالشام مكحول وبالكوفة عامر بن شراحيل الشعبي وبالبصرة الحسن البصري ومحمد بن سيرين
واما القراء على راس المائة الاولى فكان القائم بها عبد الله بن كثير واما المحدثون فمحمد بن شهاب الزهري
وجماعة كثيرة مشهورون من التابعين واتباعهم واما من كان على راس المائة الثانية فمن اولي الامر المامون بن الرشيد
ومن الفقهاء الشافعي والحسن بن زياد اللؤلؤي من اصحاب ابي حنيفة واشهب بن عبد العزيز من اصحاب مالك
واما احمد فلم يكن يومئذ مشهورا فانه مات سنة احدى واربعين ومائتين ومن الامامية علي بن موسى الرضا

حاصل مضمون این عبارت اینست که در هر مایه بمقتضای حدیث نبوی بیاید که پادشاه و فقها وغیره
مجدد دین از مذاهب خمسه که مذهب شافعی وابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه باشند بهم رسیده و در مائه ثانیه
مجدد مذهب امامیه جناب علی بن موسی الرضا بوده‌اند و حسن بن زیاد لؤلؤی مجدد مذهب ابی حنیفه و
هکذا تا اینکه گفته که مجدد مذهب امامیه در مائه ثالثه محمد بن یعقوب کلینی بود و در مائه رابعه سید مرتضی
علم الهدی غرض کمترین امام اینست که پیر دهقانی مجتهد فانی نیز این عبارت صاحب جامع الاصول را
از میان انداخته که مکذب مذهب شیعه و مخرب استدلال ایشان بود یعنی جناب امام رضا بقول ابن
اثیر مجدد مذهب شیعه است پس ضرور شد که همه ائمه اهل‌بیت شیعه باشند زیرا که به تشیع بعضی و تسنن بعضی
کسی قایل نگشته و آن عبارت محذوفه از تلخیص بنده بفارسی معلوم شد که ابن اثیر در جامع الاصول گفته
بود که علما در بیانش کلام کرده‌اند و هر یکی اشاره نموده بسوی کسی که از مذهب او باشد و حدیث را
بر او حمل کرده چه این مضمون دلالت بران میکند که حنفیه حسن بن زیاد لؤلؤی را مجدد میدانند و مالکیه
اشهب بن عبد العزیز را و شافعیه امام شافعی را و امامیه امام رضا یعنی هر فرقه تخصیص مجدد کرده بگمان خود
پس استدلال مذکور ساقط شد زیرا که موقوف بران بود که ابن اثیر اعتقاد بدان دارد که امام رضا ع
مجدد مذهب امامیه بود و پس مدعای رفضه ثابت نشد و آنچه ثابت گشت مدعا یا مستلزم مدعا نیست
اول دلیل این باب را بشرعا سابق دانستی که کلینی دجال و علم الهدی اهل ضلال را هم در خاتمه مجدد
ثالث و رابع بر شمرده یعنی بخیال رفضه کما لا یخفی و این کار که از مجتهد جائسی و اما استادش صادر شد
خیانتی است که بادنی غور بر هر عاقل ظاهر میشود و بعد از ادنی امعان بلکه بمجرد دیدن عبارت مطروحه
بظهور می‌انجامد که اینهمه تطویل کردن و آنچه پر ضرر بود در ادای امانت آنرا ترک نمودن کار گرگ کهن
مکر و فن است و کشمیری غدار دریده دهن اما آنچه پیر دهقانی از راه کوری و کورانگی و یافه درائی
و هرزه درائی گفته بود که ائمه هدی را سنی دانستن لاف و گزاف متاخرین سنیان است که بسبب خیره مانگی
خویش دعوی مذکور آغاز کردند مثل صاحب تحفه و لیکن قدمای ایشان بالمره چشم از حق نمی پوشیدند
بدین که ابن اثیر گفته که امام رضا ع مجدد مذهب شیعه بود پس همه ائمه شیعه باشند و جواب این هذیان مجتهد

لمنام از اکثر مقالات این مجلد بوضوح پیوسته که قدمای اهلسنت سیما نیز ایشان را از مقتدایان خویش اعتقاد میکردند
حتی که این مدعا را برای تکذیب این سفیه از کتب رفضه باثبات رسانیده ام و اعاده آن هم موجب تطویل میدانم و در نزد
نزدیکی تازه تر از همه یقین میاید آنچه وقت عبور امام رضا در نیشاپور گذشته که تا بیست هزار محدث اهل سنت حدیث
ایشان را تبرکا نوشتند و معاذ الله اگر آنجناب را دشمن اهلبیت و اصحاب گمان میکردند چنین تعظیم و توقیر چگونه می نمودند
هم در دنیا و هم در دین پس باید از روح پر فتوح این کننده ذهن پرسیدن که آن هجوم و جوش و خروش از قدمای سنیان
بود مثل با صاحب تحفه و تلامذه او قدس سره العزیز الی غیر ذلک من الشواهد و این مثل آن مرثیه خوان سنت که چون شعر
مشهور خواندی که قیامت آمد حرم سرا این چو شاه و بیکسی سواری آمد و مردم می پرسیدند در کدام مهاق سرا سواری
امام حسین آمد میگفت در سرای مرزا حسن رضا یا سرای پولس علیخان زیرا که در فیض آباد غیر از این دو سرای دیگر
نیست باقیماند آنکه کسی قایل نگشته که یکی از حضرات ائمه سنی بوده و دیگری برادر رفضی رفته بنده را در آن بحثی است
ظاهر که اگر مراد از اهل حق است که ایشان قایل لفظ نبودند که یکی سنی و دیگری رافضی باشد چنانکه گفتی فمن تکذیب
نفسه مرحبا بالوفاق و اگر مراد اهل نفاق اند پس از ایشان زنهار مستبعد نیست و در تحیر اجرای باید رفت و سخن را دراز
میباید کرد در همین اسجات مختصر بیب گذشته و از کلام لسیرش مجتهد الزمانی هم واضح گشته که این برگزیدگان بارگاه کبریا
مثل حضرات انبیا علیهم السلام بامور مختلفه مامور بودند و شرایع جداگانه داشتند و بنده درین ورق از کتاب مستطاب
تحفه الرضا باثبات رسانیده ام که خیری را که بزرگان دیگر باظهار علمای رفضه تحریف ایت کریمه قرانی و علامات ناجیت
میفهمیدند یقینا حضرت امام رضا آنرا احکام ربانی و وحی اسمانی دانستند قطعا یعنی غسل پا را در وضو مدلل نمودند
و ستودند و متعه را که حضرت ائمه از معراج المومنین بلکه از آن هم خالق تر یقین میکردند امام رضا برای امتثال خویشتن
تجویز هم نفرمودند پس لو انگفت که هیچ نیست که ائمه هدی بر اصول شیعه مختلف المذاهب و المشرب الخ باشند و درین عذر
خود این طایفه اتفاق دارند که ظاهر ایشان تسنن بود و جابجا تقیه را بدین حضرات نسبت کردند و چه خوش فرموده
ائمه هدی بعد از تمیم عبد الملک بن مروان روبروی سائلی که بعد از شنیدن ستائیش راشدین احتمال التقیه نقل
کرده بود که بعقل خود رجوع نمیکنی که از سلطان ظالم این زمان بتبرّا بسیم از شیخین که بعد موت شان قرون گذشت
چگونه خواهم ترسید حکما گفته اند که سخن معقول از هر کسی باید گوش کردن چه جای ائمه هدی و لیکن رفضه را گوش شنوا کجا
اینها که شنیدی تعلق بدان داشت که فقط امامیه باشند حالانکه چون تالیفات متکلمین رفضه بینی هم از قدما و هم از معاصرین
مثل هرین خواهی یافت که ایشان در مقامات متعدده لفظ شیعه در نقل از کتاب عجب کور آورده اند و در نسخ ایشان لفظ
امامیه بودی چون لفظ امامیه نسبت شیعه خاص است و افرادش قلیل نسبت باول الیقیه لفظ امامیه برای ایشان حلوای در دهن
میبود و متبحرین اثنا عشریه در تعداد طوایف شیعه گفته اند که از یکصد و نیم در گذشتند و این متبحرین را عجبی نیست که قریب
سه صد سال میگذرد و این فرق حادثه که بعد از ایشان بهم رسیده داخل دیده بودند پس میدان قیل و قال برای
مناظرین اگرچه باضافت لفظ شیعه کشته لیکن چون فرق امامیه در کتب کلامیه قریب چهل میرسد الخ آنها نیز

مدعی تجدید مذہب خویش برای امام موصوف توانند شد لاجرم مالش بدین مغالطه میکشد که دعوی تجدید مذہب اثنا عشریه
خاص است و دلیل عام است ولا دلالة للعام علی الخاص باحدی الدلالات الثلث آیا از زله ایشان نگذشته که اہل مقالات
عالم فرق ایشان بعض از بعض برشمارند کما مر آنفا آینده را برای تجدید مجدد لمقام درین مقام نام بریم ما بدون اقتضاء حیث
بیان تخصیص نکنند از آنجمله اند حسنیه که از امام حسن امامت را در اعقاب آنجناب جاری میکنند بدین ترتیب که بعد امام حسن
امامت بحسن مثنی رسید که رضا من آل محمد لقبش نهادند بوصیت حسن مجتبی باز بامامت عبد الله پسرش قائل اند باز
بامامت نفس زکیه باز بامامت برادرش که ابراہیم بود و ہر دو برادر در خلافت منصور دوانیقی خروج کردند و بعز حرج
شہادت رسیدند از آنجمله نفسیه که بغیبت نفس زکیه قائل اند بعد از امامتش گویند و عنقریب ظاہر خواہد شد از آنجمله
حکمیه یا لقبین ہشام بن حکیم که گویند امامت از امام حسین باولاد امجادش منتقل شد و تا امام جعفر صادق این سلسله را
بترتیب حرکت میدہند و منسوب الیه خرافات بسیار در توحید باری عز و جل مطابق اصول رفضه برانگیخته بلکه توحید را
برہم زده و مصداق نکوہش و نفرین ایمه گشته بود اگرچه او را اثنا عشریه بعرش برین رسانیده اند و از فقہای
سته گردانیده اند از آنجمله سالمیه که پیروان ہشام بن سالم اند که بروایت امام المحدثین رفضه در کافی و حدیث شیخ
کشی در مختار بعد از امام صادق حیران و سرگشته بود و ہمراه شیطان الطاق مایوس گردیده بالاخر در مدینه طیبه ترک
تجارت کرده بر دکانی نشسته. پایه ای میگریست و آرزوی اختیار مذہب خوارج مکفرین دشمنان امیر المومنین
یعسوب المتقین مینمود و در دشمنی او یا اولاد اکبر امام صادق ہر که شک آرد کافر گردد زیرا که او را ادم وطن تناول مخدود
و جاہل و کودن میدانست و آن بزرگ بسبب دشمنی اہلبیت و اضلال مردم که شب و روز او میدید چنیدی را برای قتل
یا ضرب شلاق او برگماشت علی ان الکذابین المذکورین لیکن معنی آیت کریمه و املی لهم ان کیدی متین نمودار شد
از آنجمله شیطانیه که اسم لعین شیطان الطاق که امام صادق او را از صحبت شریف خویش بدر فرمود لیس رانده ہر دو عالم
شد چنانکه فرموده اند ؎ عزیزیکه ہر کز درش سر بتافت ؛ بہر در که شد ہیچ عزت نیافت ؛ و اصحاب آنجناب لسعی و سفارش
پیره داختند مگر امام زنہار با وصف آن اخلاق عظیم سوی خود او را راه ندادند چنانچه در منتہی و غیره از کتب معتبره طائفه نقل
کرده ام و اگر گویند که این نسخی بہر غیر ابلیس صادق نمی آید گوئیم مگر مقالات اہل عالم را ندیده اند که جمعی ابلیس را پرستش میکنند
پس اگر امامیه ہم پرستش او نمایند و او را معبود سازند ہیچ غباری ندارد و اعتراضی وارد نمیشود کما لایخفی او مار اتیه انه
کان عندہم من الفقہاء السته و افقہم زراره و ہو شر من الیہود و النصاری علی لسان جعفر صادق و ہو من الائمه البحر
الحاذق از آنجمله زراریه اتباع زراره موصوف بشر من الیہود و النصاری و غیره من الاوصاف الکمالیه بنصوص جعفریه
کما فی مختار الکشی فی عده من الاوراق شیطان الطاق که خواسته بود که امام جعفر را در وقت امامتش بپیرانه سری
آنجناب گمراه گرداند و باعجاز جعفری در عین سرگشتگی مانند ابن عباد رحمه خاکستر شد و در کتب ما نیز ناریت او یعنی زراره
از ایمه ہدی منقول است و این سلسله از کجا بکجا کشید و ہنوز از آنجا پائی بیست و چون بحر سخن رسی بنسبت تجدید این
مذاہب جنفیه بجناب رضوی بلشهره بسبب محمد و لبودن مذہب امامیه لازم بلکه از انتساب قبض شده که بدگوی جبار

در تعیین حیرانی بجهنم رفت کما مر او اراد ذلک هو الخسران المبین ای شستان عقل و دین تشیع عبارتست از پیروی امیر المؤمنین ع نه فقط
لافه گذاف لسانی و اتباع هواجس نفسانی یعنی افادات آنجناب را بر خود شاهد و بروغ حمل کردن چون جناب امیر ع
شان باشد و سر منبر الشیانز البتاید کما اطلناه قبل ذلک شیعه مخاطبین پیروی او نکنند بلکه دلکین باصحاب حضرات انبیا
که شیعه رسولان خویش بودند و به نبوت متقدمین عقیده تام داشتند و کانزل الیه و انزل من قبله منقولست که شان
چنانچه در قرآن مجید جا بجای مبنی و نیز بمقتضای فضلنا بعضهم علی بعض بعضی از متقدمین را بر انبیای زمان خویش
ترجیح میدادند الغرض در پیروی ضرورست اتباع متبوع را بتقدیم رسانند نه ع که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
بلکه انچه ارباب عقل و نقل گفته اند محصلش اینست س یا تن برضای دوست میباید داد ❁ یا قطع نظر ز یاری باید کرد و نیز
اطلاق شیعه اولی بر قدمای اهلسنت در منهاج شیخ ابو العباس جا بجا مذکورست هر که خواهد بدان رجوع نماید و تصریحات
علوم و تبحر او خود از کتابش پیداست و دیگر متبحرین فنون دینیه و عقلیه نیز بدان اعتراف کرده اند کما لا یخفی و این برگ
معاصر شیخ علی بود که در کتاب مذکور کلام او را از آغاز تا انجام خود بدید خود کالعهن المنفوش گردانید و صاحب انتخاب
کتاب مذکور میگوید که هر دو جلد را نزد شیخ علی فرستاد غیر از پیچ و تاب خوردن چیزی از وی بظهور نیامد و این داغ
در گور خود برده حرکت مذبوحی هم از و و مقلدین او صادر نشده همین است حال فریق مذهب فضل از وقتیکه هر دو
جلد منتهی الکلام چهارده بعد از طبع مکرر فرستادم و بعضی از اجزاء در آغاز تصنیف آن از ازالة الغین لغلط برفته بود و وقتیکه کانپو
تا چند سال می نوشتند و میفرستادند پس بیچاره در مرض سکته گرفتار است لا یموت فیها و لا یحیی و سببش آنکه با جمیع جنود
و اغیار به کنکاشها میکنند و بقول خودش غیر از اساطیر الاولین چیزی دیگر نزد ایشان نمی یابد و در هر مکتوب خویش عجز و
زبونی خود با جمیع متکلمین خبر میدهد و به نوشتن جوابش غیر از حضرات ائمه کسی را قادر نمیداند و حال حضرت امام الائمه از شرح
آن مکاتیب بحکایت لطیف دیده باشی که بیچاره سبزواری پس در دیده و بینی بریده صاف صاف میگفت که خانه روی
من خراب کرده است و انهمه اصحاب تمام در تعیین بلکه گمراه اند من راه گم کرده بودم اکنون بچشم دیدم و اندر کسی نمیشنوم
و حالیا انجام کار برین فرموده که بهدایت پیر و مرشد خویش یعنی نور الدین جهانگیر و جهانگیر بیچاره در محنت نوشتن رساله
امامت گرفتار است تا اول مشق فن کلام بهم رساند یا بزور قلم بجواب منتهی بپردازد حالانکه رفقه از سی سال او را عقل اول و
جز سنین المتکلمین قرار داده اند و وقت ذکر او از مجتهدین خویش حسابی نمیدانند پس عقل کل اینهم نمیداند که صاحب تحفه در باب
امامت چه نوشته یعنی چنین تقریرات جامع افاده فرموده که مباحث فریقین همه مرد. و فقیر التست لیس و در رساله الامامت
مفهوم درپیچ و تابست فاعتبروا یا اولی الالباب و از منالیا او حرفی مناسب این مقام باید شنید که چون او در مثل نزهه دیده
که حضرت امام رضا ع را اصحاب جامع الاصول چنان نوشته قیاسی مرتب کرد که اهل سنت را بدان مجمل نماید بعدالتش آنکه علمای
اهلسنت مثل صاحب تحفه در جواب مسائل عشر شیعه را بی بهره از ایمان و اسلام میدانند و چون قدمای اهلسنت تشیع را
برای آن امام به اثبات رسانیده پس عزت و حرمت آن امام نزد ایشان هیچ باقی نمی ماند و بنوه فریقین اینهم نمیدانند
که صاحب تحفه قدس سره العزیز جا بجا اطلاقات شیعه را چنانچه باید بتقدیم میرساند از جمله عبارات یکی آنکه در باب اول

که برای کیفیت حدوث تشیع و انشعابات آن بفرق مختلفه منعقد گردانیده میفرماید که ابتدای این اقتباس شیعه برای
جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان باحسان در سنه سی و هفت بود از هجرت باز بعد از دو سه سال شیعه تفضیلیه
ظاهر شدند و از جمله ایشان ابو الاسود دؤلی است واضع نحو و او تلمیذ امیر المؤمنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال علم قواعد نحو نمود و از
جمله ایشان ابو سعید یحیی بن یعمر عدوانیست و او تابعی بود با عبد الله بن سوید عدوی ملاقات داشت و عالم بود بقرأت و تفسیر و
نحو و لغات غریبه یکی از قرای بصره است و در نحو شاگرد ابو الاسود مذکور است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در وفیات الاعیان
گوید کان یحیی بن یعمر شیعیا من الشیعة الاولی القائلین بتفضیل اهل البیت من غیر تنقیص لذی فضل من غیرهم و از جمله ایشان سالم بن
ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمله ایشان عبد الرزاق است صاحب مصنف
که محدث مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جمله ایشان ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است معروف بابن السکیت صاحب کتاب
اصلاح المنطق و در جاهای دیگر نیز لقب شیعه را برای قدمای اهل حق نوشته لیکن از قیاس برین که در عصر متعدده سابقین ایشان نیز
کرده بود نامی و نشانی نماند والحمد لله علی استیصال ما جرموا و اسحات ما غرسوا و ایضا اطلاق لفظ شیعه بر کسانی آمده
که حضرت امیر را بر جناب ذی النورین ترجیح داده اند و حاکم باین معنی محکوم کما قال صاحب التحفة فی لسان المحدثین الغرض
توان شد که تجدید مذهب شیعه بمعنی مرجناب امام رضا صادق آید و منافی مذهب اهلسنت نباشد و قبل ازین گذشت که اگر
امام موصوف مجدد نباشند ضرر نیست چنانچه با مثله و شواهد گذشت و تازه تر آنکه بسیاری از متبحرین و ماهرین در زمانه گذشته
مثل حضرت زید شهید که مقتدای اهلسنت بودند در اصطلاح تجدید دین شامل گشته اند المختصر عرفی تجدید مذهب شیعه
یا تجدید مذهب سنت جمع توان شد و قد بسطنا الکلام فی صدر البحث چنانچه نموده اشد السنی و بعض آن متراد السنی یا بمعنی
و معنی رفاقت و معیت مرتضوی بر وجه بیاید در اعتقاد و امامت راشده آنجناب و بث مناقب آن عالی قباب کما زاد الفقا
بل اجمع علیه او عاد بگوید ممتنع الاجتماع خواهد بود و اگر چه میر دهقانی در هذه الفقار خویش بر قاضی شمس الدین خلکان
در دعوی امتناع اجتماع تسنن با محبت جناب امیر المؤمنین اعتراض کند و هوس نیز در بقای ما بخورد و اگر شواهد نیز
میخواهی که امام رضا نزد قدمای ما سنی بود باری قطع نظر از آنکه آنجناب نیز مثل دیگر ائمه اطهار تسنن میکرد و البته قول
ائمه هدی قابل اعتبار است حتی که ما سکت علیه المعصوم فهو حق و مقتضای عقل سلیم نیز همین است که ایشان امت را راه را
نمایند و در عصر التقیه بعد از مدت و در تلبیس بر روی ایشان مفتوح نسازند از جمله که بیانش بطور ذره از صحرا و قطره از دریا
باشد بشنو و براه انصاف برو که محدثین فریقین نوشته اند و در تحفه اثنا عشریه نیز مرقوم است آنکه چون سواری حضرت
علی بن موسی الرضا بنیشاپور رسید و علما و مشائخ الشهر نیز بارکش هجوم کردند و میدان مذکور مثل عرصه قیامت نظر
آمد منتهای آرزوهای هر کسی از ایشان آن بود که حدیثی از زبان مبارکش بشنود و آنرا بآب زر بر صحیفه خاطر بنویسد
و هر امامی از اکابر بروی حدیث ائمه معصومین مانند آن ادا فرماید که اگر آنرا بر مجنون بخوانند از جنون خویش نجات یابد
و مریض را از مرض جهانکش شفا بخشد این حسن اعتقاد و این حرمت و ستایش با اعتقاد رفض امام معاذ الله عمر جمع توانند
شد تا شاد کلا لیس عیان شد که ائمه جماعه اهلسنت آنجناب را مثل جناب مرتضوی معتقد خلفای راشدین و از راه

مشرفات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین میدانستند و از وی راضی و خوشنود بودند و حسنات باقی کم
استرش را برای مزید تبصیر و بصیرت و خشم میکشیدند بخداوند کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم
که اگر کتب منافقین را غربال کنی و از آغاز و انجام تتبع نمائی غیر ازین حوالی یافت که بنی امیه دو کس را
از ائمه هدی بواسطه این مرجانه و بتوسط دیگران از اقران و امثالش شهید و ذبح گشتند ولیکن فرزندان
حضرت عباس که طرفدار عمر بن الخطاب در وقت خطبه اش با ام کلثوم بر اصول رفضه گشتند و سبب آن
غیر از فلاح و نبوی یعنی لقای سفاهت رمزی چیزی دیگر نبود و همه ائمه را نیز کشتند اگرچه در تصانیف
مقصود چیزی چند در شهادات ائمه از قسم شبهات و وسواس ابلیس بنظر آمده ولیکن جمهوری بدان مایل گردیده چنین کسی دیگر درباره که
دیگر که او را مکذب احادیث بطور مجلسی امام شیرازیم توان گفت الغرض مامون صاحب بصیرت برای
کشتن حضرت امام رضا بر روایات معتبره رفضه صحیح و ملیح امامیه را با پهلوانان تهمتن مسلط گردانید که به زر خود
خودشان اعضای مقدس او را ریزه ریزه کردند اگرچه مدعای شان بتقدیر پاک خالق ارض و افلاک
چنانچه دانی پیر بنیا مدلس بعد ازین از دست خود خوشه های انگور خورانید که جگر آنجناب را خون گردانید و آنجناب
مضطرب شد و برخاست گفت کجا میروی فرمود جاییکه فرستادی باز بر روایت کفایة المومنین به داماد
دیگر که فرزند ارجمندش امام محمد تقی بود زوج ام الفضل سعایت دختر خود چنان متوجه شد که اعضای
مقدس او را از هم جدا کرد ولیکن چنانچه امام رضا داماد اولش که در نکاح او ام حبیبه دخترش بود مجروح هم نشده بود
مانده همچنین امام محمد فرزند ارجمندش از اثرهای تیغ سیه ریخ او اگرچه متاثر گشت ولیکن چون او را مجبور دیدند تسلیم
یافتند و اخ شکرانه هم ادا کرد و راوی میگوید که اظهار ندامت هم نمود چنانچه بعد از کشتن امام رضا سوگواری و ماتمداری
بجا آورد ندامت کجا بجز چون میدانست که خبر زهر پوشیده ماند نتیجه این مقدمات بر عاقل تیز هوش مخفی نمی ماند لیکن برای تبصره
عامه بر حمزنی چند قصر ملتم که از متن احادیث کلینی و شرح فروعی و دیگر جا نده رفضه کما عرفت هم عیان شد که نوبتها به لیلا فارغ
از دست و زبان یعنی دشنام دادن و بگریبان او بخنین امیر المومنین ع چنان رسید که میدانی و جناب او تون جنت کردنش علی
روس الاشهاد بدان قوت و زور کشید که بار بار حاجت اعاده آن نیست و از جبر رضا و تسلیم و شخی متقول کرامی دختر پیغمبر چون بار
خلافت بگردن ماند اخی در فدک گفتگو مکن ورنه خلافت را بستان چیزی صدور نیافت لیس بر اظهار انکار بر رفضه نیز انچه تعظیم
و توقیر و خدمت و اطاعت اهلبیت خلفای راشدین بجا آوردند که اسامی مقدسه امامین همامین سر دفتر عطا نوشتند و نام شیعه اپ
امام حسین علیه السلام بر دوش کشیدند و درجه غلامی را ابوبکر و عمر بتقدیم رسانیدند چنانچه خاتم خطبه فاطمه نیز دال بر آنست از کسی ظاهر شده
وامروز در اقلیم ایران که سلطنت قوم قاچار است با وصف دعوی مزید والای حضرات اهلبیت طاهرین و ادعای حصر تشیع خاندان معصوم
در طائفه خویش که امیدان بود که سادات رفیع الدرجات را بر تخت می نشانیدند و مقالید ملک و خزانه رو بروی شان پیشکش میکشیدند و از
خدمت میگرفتند بلکه در ادنی امور موره و غیظ و غضب قتل و اسر و ننگ نامرس میگیرند و اندیشناک امروز کسی مانند خلفای راشدین بوجود نیامده
که عمل بر قول امیر المومنین نماید و با ایشان در مهمات مشوره نماید و فرمود ایشان را بتقدیم رسانند چنانچه قصه بلی از سجے

بلی او بی بی خاتون شهربانو نسبت بفاروق باز اطاعتش جناب امیر را و دلالت بر آن میکنند بهر تقدیر فرمود تا او حضرت امام حسین
را برگزید الی غیر ذالک مما لا یتناهی والحمد لله که خواجه خواجگان رفضه در خاتمه تحریر ایشان را بدایره مؤمنین با وصف
مخالفت داخل نمود و فریق معلوم همراه برادران صوری و معنوی خویش تا وقتیکه پیر او رهنمون او که رئیس قوم کابل
بود کنیف را از جاروب رحلت نمود بر وقت در اوراق جواب بعضی از مباحث نصاح لطائف المقال مینویسد آنچه مختصر حق
بدان میرسد که شکی نیست که حضرات خلفا دقیقه در تعظیم و تکریم اهلبیت علیهم السلام فرو نگذاشتند مگر آنچه شیعه طعن چند ترتیب
میدهند که هنوز سخن دران میرود و هیچ مجلسی شقی این تعظیم و توقیر را چنان میدانند که خداوند تعالی شانه گویا از راه
جبر و قسر از ایشان بر گرفته و ایشانرا با وجود یکه خلق افعال از بندگان میدانند دران دخلی نبود بالجمله در حق الیقین
او تعظیم و توقیر ایشان حق تعالی بر زبان قلمش جاری ساخته و چنانچه ناظرین بران مطلع میشوند که کلمه حق را هر چند از
دشمنان دین بکمال اهتمام میپوشند ولیکن آخر رفته رفته ظاهر و کتابهم می شود و در حقیقت بعد ادراک آن غیرت و ناموس و
ادعای دین و ایمان این منافقان برباد میرود و باقی نمیماند تحقیق جدید و آن صاحب جامع الاصول جائیکه ترجمه حضرت علی رضا
نوشته در عبارتش لفظ امام الشیعه موجود است حالیا التفتیش باید افتاد که او در جناب امام چنین اعتقاد دارد و در عبارتش غبار
اعتقاد و زعم رفضه را اصلا سابق دخلی نمیدید پس اگر مراد از ان تشیع مرتضویست یعنی اعتقاد امامت راشده و محبت
فضائل آنجناب و آنچه بدان متعلق است از خصوصیات مقدسه و اوصاف کمالیه که اهل حق برای جناب مرتضوی نوشته اند
و خود آنجناب برای هدایت امت بیان آن فرموده و علمای رفضه نه تنها السن رطب اللسان و عذب البیان اند و عاقل
را برای تجهیل ایشان بریانست قطعی و حجتی است قوی که صفات قوم شیعه چنین است و رفضه بهر گام بر خلاف آن میروند
و بمیدان دشمنی ائمه میدوند پس هیچ غباری و انضجاری در میان نماند بی شک که آنجناب مجدد دین متین بامعنی
در وقتا معلوم بوده اند و اگر مقصود آنست که امام اهل سبب تبرا و مکر و دغل بودند این معنی بدیهی البطلانست زیرا که در
صورت رضای اهلسنت که عنقریب بیان آن از کتب شیعه می آید با امام رضا و فدای ایشان بر آنجناب چگونه ممکن تواند
شد لکن معنی این تشیع که بالفعل زبان زد عام و خاص است از ملل و نحل شهرستانی و ابطال الباطل صدر الدین اصفهانی و
غیرهم کالشمس فی الظهور انجامد انیست که این فرقه خود را با اهلبیت رضی الله عنهم نسبت میدهند پس تشیع و لو در آنجناب با هیچ وجه درست نمی گردد
بسبب لزوم اضافة الشیء الی نفسه و قس علی هذا امامی بودنش پس معین شد معنی امامی بودنش و غباری و خشکی در آن نماند
والحمد لله علی وضوح الحق و زهوق الباطل و در نیمقام برای تکمیل این فصل از افادات رشید المتکلمین بعضی از امور
محصلا منقول میشود و کلیة آن صحیح و متممه هم برسید پس بدانکه فریق بعید ذکر عبارت جامع الاصول و قیاسی که از ان
مرتب ساخت گفته بود که چون تشیع جناب رضوی ثابت شد تشیع باقی ائمه هدی علیهم السلام از آبای کرام و ابنای
عظام جناب امامت مآب هم ثابت خواهد بود از لا قائل بالفصل جواب آنکه تشیع رضوی تشیع ممدوح ثابت شد زینهار تشیع ثابت
نرسید پس تشیع دیگر ائمه کجا بلکه این دلیل که فریق برای تشیع دیگر آورده برای تسنن ایشان قرآن آورد با وجود
تشیع حقیقی که منافی است بالتسنن نیز از وجنانچه از کلام امام ابو جعفر ایضا هویدا میشود یعنی که او امام محمد باقر را در حق جد

ماتقدم اهل از فقهای مدینه طیبه معدود نموده وگفته که از فقهای مدینه محمد بن علی الباقر و قاسم و سالم بودند و در طرح اعتماد
و ابن جبیر و عکرمه مولای ابن عباس و عطاء و در یمن طاوس و تحسین امام محمد باقر و لقب ایشان ابیضت الملاق است
پیدا ولی تقیید نمود بسبب تشیع لقرینه سیاق که معدودین را بلا قید مذکور ساخته و دیگران نیز آن امام را از فقهای مدینه
شمرده گفته اند از جمله علما صاحب مفتاح النجاة در ترجمه امام محمد باقر میگوید که تابعی جلیل القدر و امام بارع مجمع علی جلالته
معدود فی فقهاء المدینة لیس خیال التعنی که امام از رفته بجهت بر سنی خوانده کرد لاجرم نسبت آن امام نیز و این اشعر
عیانست و نسبت باقی ائمه بدان متفرع شد و آبای کرام و ابنای عظام سنی گردیدند زیرا که احدی القول
فرق تلیل نیست که کسی از ائمه سنی و کسی شیعی بود بلکه نزد سنیان همه سنی بودند الی غیر ذلک من العبارات المنکرة الشنیعة
والعجب که علمای شیعه چنین گویند از سابقین و معاصرین که لاقایل بالفصل و پسر دهقانی تکذیب شان نموده ساکت
گفت این کجی حق بود نمی که از متاخرین مثل صاحب تحفه است که ائمه را سنی قرار میدهند زیرا که از آن واضح شد که در
سنیان اختلاف است متاخرین همه را سنی میدانند و قدما شیعی میگویند لیقی را طرفه آنکه پسر دهقانی را چنان در صوارم
مخیل است که افراط تشیع مامون موجب خلع شد اولا و ولی عهدی حضرت امام رضا ثانیا و من میگویم که سبب قتل
امام شد بدست خودش در خوشهای انگور ثالثا و قتل فرزندش گردید رابعا یا رب اتم امام ضامن ثامن خامسا
کما عرفت سابقا وای بر افراط تشیع که روز بروز بروز ظهور فرمود بخبر علیه البصر و البصیرة در فرقه ناجیه امامیه چنانچه
از مجالس رطل بوق واضح است خامسا العجب که آنچه مولی و آقای مجتهد فانی یعنی مجلسی حر غیر او محقق گردانیده اند
حاصلش بدان میرسد که مقصود مامون از ولایت عهد امام رضا و تزویج دختر خود با آنجناب این بود که بر مردم
خویش و بیگانه عیان شود که آنجناب تارک دنیا نبود به بینند که چون خلیفه او را بکمال اعزاز و اکرام طلبیده و
بولایت عهد خود نواخت و موتمن برادر خود را ازین ولایت عهد معزول گردانید اقبال و دولت دنیوی را قبول
فرمودند و زهد و قناعت را ترک نمودند پس معاذ الله متروک الدنیا بودند تارک آن انتهی که ید من سامعین جا گزین
شد تعلق دا مستقبه نسخه که لفظ شیعه در آن مرویست و هرگاه کتب شیخ جلال الدین سیوطی را استیعاب کنی علامه مذکور لفظ
ائمه آورده و من الائمة علی بن موسی الرضا نوشته طرفه تر آنکه مجتهد ثانی گفته آنچه دال بر اختلاف مذهب ائمه است کما اشرنا
پس دلیل تحقیقی در مذهب امامیه نماند کما لا یخفی الزامی فرع تحقیقی است کما فی مطبوعات البحالیسی الحرص علامه سیوطی
نشان داد پس محصل تقریر صاحب جامع الاصول چنان خواهد شد که از اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین دو بزرگ مجدد
اند که حضرت صلی الله علیه و سلم بروایت ابو داود خبر داده بود امام محمد بن علی الباقر و امام رضا فرزند امام موسی
کاظم و شیعه در خاتمه مایه ثالثه کلینی را مجدد میدانند و در خاتمه مایه رابعه سید مرتضای شامیی را از مجددین
اعتقاد میکنند و چرا چنین نه دانند که رونق بازار رونق و رواج مذهب ایشان بذات اعور دجال از الست
که قرآن مجید را ناقص و متغیر مثل استاد خویش علی ابراهیم صاحب تفسیر میدانند و شامیی را بخبث که اهل سنت را
کافر و نجس العین میخوانند و اگر این کلام محل است باری مفصل بشنو که پسر دهقانی در صوارم باین مقام ضمن

گفته که ایضا قول باینکه امام رضا امامی بوده اند دون محمد بن علی الباقر علیه السلام خرق اجماع مرکب است کما لا یخفی
و مآل این هردو عبارت که پیر و مرید یعنی مجتهد و مزین گفتند یکی است اعنی همه سنیان همه ایمه را سنی میدانند و کسی از
ایشان قایل بتفضیل نیست که یکی از ایمه سنی است و دیگری شیعی آه پس چنانچه مجتهد فالی بتکذیب نفس خود پرداخته
زیرا که میگوید که قدمای سنیان ایمه را شیعه میدانند و متاخرین سنی قرار میدهند پس خرق اجماع کجا ازین طایفه با آنهمه مجوز
فراست و تکلم شمردن شیعه او را در عقول عشره مکذب نفس خود گشته و اگر مقلدین او زبان تاویل کشایند که مجتهد ما
معتقد همین است که جمیع سنیان همه ایمه را شیعی میدانند و مجی در حق توثیق متاخرین را اعتبار نکرد گوییم از امروز ما خواهیم گفت که رفضه
معاصرین ما که نقل میکنند در کتب خود بیوفائی جناب امیر متواتر نسبت بحضرت زهرا است که معاذ الله عمر قلش کرد و لغنیمه شیعه
اشغنا نه خود را بشرو امیر المومنین لعبرش بدین رسانیده بود و علی مرتضی تماشای آن پرداخت و ذو الفقار برای ترتیب
شان در دست نگرفت پس همه رفضه کالبیل الکلیا به مذهب ایشان چنانچه بدگوی خلفای متقدمین است و قس علی هذا
کفر بالیقین امیر المومنین ولیکن کسیکه انکار ان مذهب کند نزد ما اعتباری ندارد فالجواب الجواب والنقض النقض چنانکه
بزرگان گفته اند سه زرگران یکی گرانیم رسته قوله فخر رازی در کتاب نهایة العقول نوشته اه اقول این
عبارت را نیز نقال کشمیری در نامه اعمال خود که زعفران زار کشمیر عبارت از دست آورده و پیر و مقالی بمعون اشعار نقل
ازان برداخته و دیگران خمسه کشمیری را بحذف و دجل مشارق گردانیدند کما یجی بیان خطایهم انشاء الله تعالی بتعلیم
یکید و لن یکید او انفا گذشته که پیر نه کور اعتقاد امیحتی داشته که متاخرین اهل سنت همه ایمه اثنا عشریه را بطرف
خود از راه کجی و حق پوشی میکشند و پیشوای خود میگردانند و قدما بالکل چشم از حق نمی پوشند نمی بینی که این اشعر
امام رضا را مجدد امامیه دانسته پس مجیب قدما ازینجا بمرسید و رنه متاخرین توانند گفت که با مذهب قدما هم اهتمام کردیم
اکنون باید پرسید که امام اهلسنت فخر الدین رازی از متاخرین بود یا قدما بر تقدیر اول بالیقین بتالیف پرداخته
نه در تحریج در ساختن بخلاف متاخرین که جمیع ایمه را پیشوای خود میدانند و مقتدای رفضه و تفضیل ایشان
رطب اللسان اند و کتب کامیه تصنیف میکنند و آنچه انر اشتغلی کتاب الهدی نامند و اعمه الثقلین میخوانند و بر تقدیر
ثانی بالتی بتفضیل و تکذیب کردن الغرض آنچه لعید از تتبع و تحقیق این سفیه را معلوم شده بود معکوس و مقلوب گردید لکن
دیگران از متکلمین امامیه آنچه از قدمای سنیان نقل کردند بزعم شان دلالت بران دارد که ایشان در تعیب جهل ایمه
افتاده اند بگوی میشه بوده اند چنانچه از رسائل مزین و غیره ظاهر است پس انصاف قدما با عقاد مهمل شد و جهل مرکب
برای مجتهدین عیان گردید هم بذات خود و یش که در صوارم این عبارت را از امام موصوف آورده و هم از دست پیر خود
یعنی مجتهد الزمان علی المشهور که از جهت مزید سواد ممتدی بتحقیق پیر خود را برباد داده و دلیل که مجتهد فالی برابطال
انمحتی قایم نموده بود که بعضی را سنی و برخی را شیعه شناختن و سنگ تفرقه در زمره مقتدیه ایمه طاهره انداختن بر ظهار
مذهب کسی نیست صورت بطلان پذیرفت و کلام فخر المتکلمین بر جای خود ماند و مجتهدین تعقیب صوارم در امر مذهب
قطع نظر از ان اکنون در ضمن این اوراق بصیرت قلبی باید دیدن و بمیران فطانت باید سنجیدن رسیدیم بر آنکه از علوا

شیعه درباره امامیه بر می آمد پس بدانکه اظهار علمای امامیه است که حضرات ائمه خصوصاً جناب امام صادق صدها اصول
را بتوسط اصحاب خویش جمع فرموده بودند که درین مقام که بحث محدثیت امده اند که تفصیلی دران رفت پس ردهقانی
تقلیدیه معلوم همین گفته و قس علی هذا بلکه دیگران انهم تو معتقد انهما الیش جناب امیر المومنین تصنیف و تالیف حدیث
شروع شده و روز بروز در ترقی بود ولیکن ان کتب را اهل خلافه انداختند و سوختند و بدریا انداختند و بی نام
و نشان ساختند کما فی اللوامع وغیرها مگر کتاب حضرت امام محمد که از خزانه مشهد مقدس چون آب حیات از ظلمات بدر آمد
بتوسط صدوقین رواج تمام گرفت ندیدی باید منصفی را درین کتاب نگاه کردن که جناب امام رضا نام خود را دران
درج فرموده و هر چند ضروری نبود مگر تشریح هم نمود که برای هدایت خلق می نویسم حالانکه بر اصول رفضه قلت علم بلکه فرد بانگی انجناب
معاذ الله بر اصطلاح مجتهد الفقه رحیا لست که بعد از دیدنش خواهی گفت که ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا یعنی نمونه
آن در سایل و بدی و تقلیدی و میزان تحقیق علمای رفضه سجیندی و چون مبلغ علم جناب مجدد خاتمه مائه ثانیه چنین باشند پس
علم فرزندان آنجناب اولاد امیا الیش بچه درجه رسیده باشند که ماخذ علم بدیر بزرگوار بفقهای ست که حال شان عنقریب دانستی
میرسد که بعضی از ایشان حتی شیطان الطاق نیز تمنای آن می نمیکردند که بخوارج ملحق شوند پس حال دو صد امام باقی چه
خواهد بود چنانچه امامیه از هزار سال چنان مگیدانند نسبت با اصول فقه عامه آنجیت فرو رفته اند که نکاح والده معظمه ایشان بمذهب کیشی
پدر بند ایشان یا امام حسن ثانی در حالت شرک اتفاق افتاده بود و انهم در عسکر خواب میداری انگاشتنیکه حضرت رسول خدا هیچ
نپرسید که او مسلمه است یا هنوز مشرکه کما فی حق الیقین وغیره و جناب فاطمه زهرا بعد از چندی تدارک مافات پرداخت و او را
تلقین عشق و عاشقی و وعده وصل وصال مسلمان ساخت متوهم نشود که این غفلت از جناب پیغمبر شد به سبیل ندرت واتفاق
رو داد زیرا که چون خطبه نکاح ریحان خود با شاه زنان مشهور شهربانو خواند در اینجا نیز چنین غفلت واقع شد حالانکه
مذهب کیش دودمان شهریر همه را معلوم است که گبر بودند و آتش پرستی دستور ایشان قدیماً و جدیداً تراجم بحار الانوار
ببین که درین واقعه هم جناب سیده تدارک مافات فرمود تفصیل این مجمل آنکه قطب الاقطاب رفضه یعنی راوندی در
احادیث معتبره از جناب باقر العلوم آورده که چون اصحاب کرام بر اقلیم ایران لشکر کشیدند و غالب گشتند دختر یزدجرد
شهریار را که شهربانو بود و همچنین دختران ملوک ایران را در بروی عمر حاضر آوردند دختران مدینه مشتاق جمال
ایشان خصوصاً شهربانو گشته از خانها بیرون برامدند و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله از نور جمالش روشن شد عمر خواست
که نقاب از روی وی بردارد و جمالش ببیند پس منع کرد و گفت که سیاه باد روز هرمز که تو دستت بحرم دراز کنی عمر خواست
که او را اذیت رساند پس گفت ای کنیز مرا دشنام میدهی امیر المومنین فرمود ای عمر چگونه دانستی که دشنام میدهد بعد این عمر
گفت که او را بفروشند امیر مانع شد و فرمود که بنات ملوک را نشاید فروخت هرگاه کافر باشند و باید گفت او را که از
اهل اسلام هر کرا خواهی بشوهری قبول کن و مهر او از بیت المال بده عمر قبول نمود و اختیار داد تا شهربانو دست
بر دوش حضرت امام حسین نهاد امیر پرسید چه نام داری جواب داد که جهان شاه جناب امیر ارشاد نمود که نام تو
شهربانو نهادم گفت این نام خواهر من است و با امام حسین درباره اکرام و محافظت او تاکید کرد و بشارت داد

مجلسی در جلاء العیون گفته جناب امیر والی گردانیده بود بعضی از اصحاب خود را و او دو دختر شهریار یزدجرد را نزد آنجناب فرستاد
کرد پس یکی را بامام حسین بخشید و دیگری را بمحمد بن ابوبکر صدیق از اول امام زین العابدین پیدا شد و از دوم قاسم جد مادری
امام صادق پس سید الساجدین از جانب کسری از ثانی حاصل شد که در خلافت جناب امیر این فتح عظیم رو داد که دختران کسری در قید در آمدند
و حضرت امیر چنانچه عوالم الاربعین راهی بود در دید در این تقلیم هم اشرف تمام داشتند بلکه هیچ توسلی هم در میان نبود که این فتوح
جناب مرتضوی ذکر کرده شود بلکه چنانچه با قوام عاد و ثمود معجزه لباس تن تنها جهاد فرمود حارکان رفته آن معرکه را دیده و معو شده
در یافتند و گویا قالب عنصری را تهی ساختند پس علی هذا جهاد ایران دیگر زمانه فاروقی بود بالیقین عیان شد که از حیات
امیر المومنین به تیک مخفی و خیر خواهی در خلافت خود بجا می آورد و کار گزاری را بتقدیم میرسانید و انهم از باب قدیم مروری
بود که فاروق در زمان حضرت صلی الله علیه وسلم عهده احتساب در مدینه طیبه داشت و مردم از صولت او می ترسیدند
و از دره او می لرزیدند ولیکن جایی که رئیس الکروبین کاری در آسمان نتوانند کرد بدون پروانگی جناب مرتضوی
و ملائکه مقربین اگر بدون اجازت نقش عملی نمایند خواه بر فلک خواه در زمین بغیرت الهی ایشان را خاکستر گردانید کما فی
معجزه البستان عقد المحدثین ابوبکر صدیق باشد یا عمر فاروق صاحب احتساب در چه حساب و از عجایب و غرایب آنکه چون جمهور
امامیه تابع شریعت غرای جناب سید انبیاء بودند حضرت امام زین العابدین بعد از شهادت جناب امام حسین مادر معظمه خود را با غلام
آزاد کرده خویش با پدر بزرگوار خود عقد بستند و در این باب عبد الملک ابن مروان خطی نوشت و شکایت این عمل در آن
درج کرد و امام سجاد جوابی نوشت رقم فرمود که نیا رست روان نمودن چنانچه در رقعیات الاغنیاست علمای این قوم متحقق با وجود
ولوم امر مشهور و معروف شرعی را خواستند که تبدیل و تغییر کنند تا اهوات مذهب خود را مشید و موکد نمایند چنانچه مشهور کرده اند
که زوجه امام بعقد دیگری نمی آید و شهر بانو که شکوه ۲ از ملیحه ومی بجانبه را واقعه کربلا بود اسپ امام حسین بعد از شهادت آمده
سوار شد و اسپ او را الوصیت آنجناب در کربلا در کوه فرمانبرون در بود چنانچه در واقعه دیده یا شنیده باشی مجلسی با همه
دعوی تحقیقات آن مقدمه مشهوره را باین روایت بی سر و پا کان لم یکن شیا می گرداند و نمیداند که جهاد امیر تاویل
قرآن مجید بود نه تنزیل چنانچه عنقریب خواهی دانست و آن روایت اینست که عبد الله بن عامر چون خراسان را فتح
کرد دو دختر یزدجرد شهریار ایران گرفته برای عثمان فرستاد یکی را از آن هر دو بامام حسین داد امام زین العابدین
از وی پیدا شد و او برحمت الهی واصل شد پس یکی از کنیزان امام حسین امام زین العابدین را می پرورید و امام او را
مادر میگفت بعد از واقعه کربلا آن کنیز را امام سجاد که او را مادر میفرمود یکی از شیعیان عقد نمود پس مشهور شد
که حضرت سجاد مادر خود را بمولای خود انکاح فرمود بعد از این مجلسی بتقدیر الهی بیدار شده و دانست که هر یکی از آن
قوم که بر تاریخ نظر دارند خواهند خندید میگوید که اقوی همین است که شهر بانو را در خلافت عمر آورده اند و احتمال دارد
که یکی از روایان را اشتباهی پیش آمده که بجای عمر نام عثمان گرفت ولیکن غلط اول که ملا این معلم الملکوت حارث شد
روایت نمود که جناب امیر یکی را والی گردانیده و او چنین کار سترگ امر بزرگ بعمل آورد که دو دختر یزدجرد
را نزد جناب مرتضوی فرستاد تا آنجناب تقسیم کرد و بر سر و پسر خود علی بن الحسین و قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق

والنستی به انهم ازین قصه سمت وضوح دارد که به یکبد و آیت قرآنی هم اسقاط نه داشتند و بعد از سکوت و الزام آغاز ا
جناب امیر نمودند و اگر این سالها را فقط در قصه فدک و بیان اختلاط معصومین از دعوی میراث و هبه و وصیت تقریرات
آن حضرت هم پایانی ندارد ملخص آنکه نقل قول امام رازی مرحوم مجتهد خالی و امثال او را از معاصرین با کمال میکنند
هیچ اعتراضی بر فخر الدین کلینی وارد نمیشود چه زیاده بیش نیست که متاخرین ائمه در تبحر مانند قدمای خویش نبوده اند
و این هرچند ان بسیار از عقل دور و غلو سوز تر اند زیرا که قومی باشند و علوم شان چندان مساوی باشد که دانستی که لیاقت
دیگر اند نداشته مستبعدی نماید و می توان گفت علو الیشان البته مستقر نیست بلکه این امر گنجان و ایمان را می خراشند
که در کتب دین و ایمان خویش جهالت جناب پیغمبر را به تصریح [illegible] کردند و نقض عهد در دعوی ابرای اعجاب در کافی
و غیره افزودند و بصحت رسانیدند و این [illegible] کجا گفتگوی حضرت سیدة النساء نزد ما که تعلق تخصیص و تعمیم آیت
و حدیث دارد و پیشه مجتهدین است و کجا مرتبه جهل و سلب ایمان از وحی و فار غلطی و خلاف آن نمودن و تکرار
فاروق او تحتین و اثر السوی خود کشیدن الی غیر ذلک مما لا یتناهی والحمد لله که کلام امام رازی دلالت بر تجهیل
ندارد و لیکن در معنی آن اینقدر مسلم است که ائمه که در تبحر مانند [illegible] نداشتند بلکه قدری شافعی و غیره او را حاصل بود و ازنجا
است که مجتهد شیعه همین معنی اضافی فهمیده و هرگاه کتاب امام رضا را تتبع کنی افتخار مقر مانند به شافعی که محمد بن ادریس
مطلبی بود معهذا اگر کتب اصول رضوی بر کشائی عیان توانند شد که در همین استبعادی نباید کرد که در قرآن اول
بعضی از اوائل اصحاب علم خبری میدانستند و اجله نه دانستند و همین اضافی سبب استبعادی نیست مگر نه بینی که
شیخ المتقلین در تهذیب آورده که حضرت امیر که نفس رسول مقبول بود مسائل نقض وضو از مذی نمیدانست لاجرم تقبیل [illegible]
توسط مقداد که شبهه او گاهی بکوه و زبانی [illegible] افادات ائمه هدی مرویست و انهم بعد از نکاح آنجناب بحضرت
زهرا و مرور مدت بران که تقریبا سی سال از عمر شریف گذشته باشد و در حصول علوم لدنی نظر با نچه شهرت [illegible]
کلینی و غیر ایشان منقح کرده اند تحکیمی کلامی نتوان کرد و ایضا خاتمه سلسله امامت حضرت امام نرگسی هستند
که اگر در جابلقا غنوده [illegible] همین قرآن مجید تلاوت میفرمایند چنانچه از تصریح [illegible] است که قرآن [illegible]
است و بهمین ترتیب چنانچه این رئیس علمای قوم در جواب مسائل طرابلسیه تحقیق کرده البته اگر [illegible]
الضاف در میان باشد مرهون احسان جامعین نشدند و اگر قرآن مجید اهل بیت میخوانند لاجرم
سیلر را هنوز بعد هزار سال تقریبا ندانستند زیرا که آن نسخه منسوخ التلاوت است بفتوای جد امجدش یعنی
امام صادق علی ما روی ثقة الاسلام عندهم فی الکافی و علت این امر آنکه هنوز وقتش نرسیده زیراکه [illegible]
است بر ظهور امام نرگسی در جابلقا و اگر شاید حکمی جدید فرارسیده مخالفت آئمه امام صادق فرموده لیس [illegible]
این گل دیگر شگفت یعنی عیان شد که ائمه هدی شرائع بیگانه داشتند و مانع این شریعت نبودند
لیکن چه لطف و چه فایده که شیعه خود را دران بلاد نتوانند رسید تا این سیر و تماشا توانند دید [illegible]
سنیان خوبی آن بود و لطافت که ما هم همراه معاصرین میرفتیم و شنیده از دل [illegible] آن گلزار [illegible]

میدیدیم ع بہار عمر ملاقات دوستداران است * چہ خوش کہ خضر از عمر جاودان تنہا * دلم بپاکی دامان غنچہ می بالد کہ
باغبان ہمہ مستند و بوستان تنہا * یعنی جناب امام نرگسی ریحانی سوسنی درین بہار حیرت را چنان مدہوش گردیدند کہ احوال
خود حسابی نگرفتند کہ در غیبت اند یا ظہور تا النجا اہلبیت را نمی خوانند ظہور و غیبت را نمیدانند و لقد اجاد الذالی حیث
یا قال ع حسن گل و مش چنان بہ در شبنم ہوشش * کہ چمن پرتو خورشید بروی دوششش * بالجملہ کلام رازی چنین است
کہ مورد غیظ و غضب مجتہد شود و برای او مفید افتد افسوس است کہ کتب مذہب شیعہ در انوقت متداول نبود بلکہ یافتہ
نمیشد ورنہ تعجبش از یکی بہ بسیاری میرسید اگر خواص ہمہ را در کتب شیعہ عموما و خصوصا میدید و یا ستفاضہ و
شہرت می شنید کہ ہر امام تسدید روح القدس ہمراہ دارد و اسم اعظم زیادہ از پیغمبران میداند و تصرف ہمہ عوالم اربعین
اورا حاصل است و لوح محفوظ برروی مبارکش کشادہ و جمیع علوم کلیا تنہا و جمیع تنہا در عمود نوری پیش او آمادہ
و با اینہمہ اسباب غیبت را در زوایای خمول نشستن و برای اقامت امور دینی ہنوز بر نخاستن و ہرگاہ و با اینہمہ تجہیل
و تکفیر اجلہ اہلبیت معاذ اللہ شیعہ تبرا نہ کہ رئیس الشان مجتہد الزمانی است متمسک باشند بحبل متین محبت اہلبیت ما و
اہلسنت کہ پیرو شیعہ اولی باشیم و جمیع اہلبیت نبوی را دوست داریم و ہر یکی را درجہ بدرجہ ستائش کنیم و ہر امام
را موافق واقع بستائیم و ایشان را از تہمتہای رفضہ پاک و صاف دانیم چرا متشبث باذیال مقدسہ اہلبیت عترت و دوال
نباشیم و لیکن [illegible] انصاف کو [illegible] چہ چارہ است بلکہ بجای استفادہ در مقام افتخارہ علاوہ [illegible]
فضیلت عند اللہ بجانب وست سوال انکہ چنان نیست کہ او نیداشتہ بلی کثرت علم نیز از اسباب اوست و اگر مدار
افضلیت فقط کثرت علم بودی بر حضرت موسی چرا عتاب آمدی چون برای نفس خویش پنداشت کہ من اعلم
بنی اسرائیل ام و چرا مامور بسفر و تعلم گشتی و درین معنی التنبیہ شبہہ نیست کہ حضرت موسی افضل بود از حضرت
خضر و جمیع معاصرین خود کما لا یخفی و نیز علم حضرت جبرئیل زیادہ تر است از علم حضرات انبیا و رسل متعلق
شرائع حتی حضرت رسالت حال انکہ موصول است از ایشان نزد رفضہ نیز ختم کہ در اغاز جمہور ایشان بکاسہ لیس
معتزلہ اعتقاد افضلیت ملائکہ داشتند باز قائل شدند بافضلیت انبیا تا نوبت اینجا رسید کہ متاخرین ایشان
نیز از جمیع انبیای متقدمین افضل اند کما فی تفسیر الکبیر و التحفہ و الصوارم علی الشریف قولہ اما طین او بباید توتی
پس ناشی از سیاہ درونی و تیرہ باطنی است الخ اقول سیاہ پوشان و دنیا خران و دین فروشان و تیرہ
باطن و خناک دماجن آن قوم سطرہ واند کہ در کتب دینیہ خود شان نوشتہ اند کہ نور شاہ ولایت در زبان خلفا و
اہلبیت مبدل شد بظلمت و ما میگوئیم کہ بحیثیت اعانت خلفا و تدابیر مہمات دینی نور حضرت یعسوب المتقین و شرقی
مصداق نور علی نور بود و امت محمدی آیت کریمہ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى در بارہ پیشوایان کفار میدانند و رفضہ
سیہ کار و تیرہ درون در مصداق سیزدہم از سی چہار آیت مذکورہ برای جناب شیر یزدان دلیل در شان روایت
میساختند و حدیث [illegible] بلفظ مذکور است [illegible] بکر و بیان [illegible] فاسلف رفضہ [illegible]
کہ بعضی [illegible] مجلسی ارباب نفاق و تقیہ بودہ اند کما نقل اسما ایشان دوازدہ ہزار و [illegible] ان متصل و

فرستادند و چون امام حسین را از مدینه طیبه طلبیدند و حق مهمانداری چنان ادا کردند که تا امروز این قصه
در زبان برصغیر و کبیر است بلکه عبارات مقتل ابومخنف عمدة الاخبار رهین نشد و جناب امام حسین صدها الم
و لیست هزار نامه کوفیه بنام جمع شد که ابن طاوس میگوید که در روزی شش صد عرضی رسید و قس علی ما
و چون اسیران اهلبیت در کوفه رسیدند ایشان بلباس سیاه که زاغ و زغن از ان شرمنده باشند سفینه
کوفی و ماتمداری بجای آوردند تا اهل بیت حضرت سید الشهداء لعنت و نفرین ایشان بدین عبارت
بیان کردند که چون شما سوگواری و ماتمداری می نمایید باری نشان دهید که آنها کیستند که ما را قتل
نمودند و موجب چنین مصائب گردیدند پس عجیب عجیب بدین حدیث و مانندان اشاره میکنند ذهن
سلیم رفته سیاه در زن را کجا حاصل است تا مدعای او مجتهد لعهد در دیده انصاف نهد ع نقش ناست
دلی محرم اسرار کجاست و از عبارتش قیدی که بالغ از تحریم باشد یافته نمیشود بلکه هم بر عدمای رفته که
چنین احسانات بر اهلبیت نمودند صدق ان ادلی دالنسب و مطابق واقع است که مقصود شان این بود
که تخم سادات رفیع الدرجات باقی نماند و متاخرین نیز که مصداق علی آثارهم یهرعون اند درجه شمول دارند
و مدعا نیست که اگر اتفاق بر زبان سابقین و لاحقین لفظ شهادت جاری شده و میشود عمدا از خوف
اهلسنت و خوشامد شان خواهد بود و خوف رفضه قبل ازین زیاده تر بود کما لا یخفی و قس علی هذا ناگوار بود دل
بقای نسل ائمه کوفیه مطرودین را که چنان ظلم روا داشتند پس چگونه بقا را میخواستند والله تابع منافق
منافق است و مخلص پس حکم مذکور برای همه خواهد بود ببین که مامون بعد از ان چه کرد و همین میخواست
کسی باقی نماند و قس علی هذا ملوک ایران کی میخواهند که شیخین زیاست باقی مانند و از کتب اهل تحقیق چند بار
دانستی که غیر از روزه برای روز عاشورا امری محقق نیست و انصاف بکن که چون محدثین با چنین حکم کردند
پس احتمال عید از ما مردم کلکته بر خاست که روزه عید بهر که جمع نمی شود اری احتمال عید برای شیعه باقی
ماند که یقین حرمت روزه و سر دارید و بر امام صادق افترا کردند و هر که روزه دارد حشر او همراه این
مرجانه و شمر خواهد بود کما فی واقعات کربلا و هم میگویند که اهل سنت قایل به روزه اند خود دانند که چون طعن بر
ایجاد عید بود و روزه در عید حرام است پس طعن مذکور بهر که میرسد فاعتبروا یا اولی الابصار و از لباس عید از
که سیاه بود لازم نیاید که سیاه پوشی سنت هست بدون دلیل پس از کجا ثابت کرده که هر چه را عباسیه
بعمل آورند سنت باشد و مرتبه استحباب دارد و این قول را بدون دلیل کسی اصغا نتواند کرد و حالانکه
در کتب شیعه از ائمه هدی مرویست که لباس اهل سیاه نار است پس الزام محقق شد و مجتهد دلیلی قائم نکرد
که هر چه سر زد یافته از خلفای عباسیه بدرجه استحسان میرسد و اگر تفصیل شد و بست شریعت مطهره
میخواهی و حجت الزامی را تمنا داری در تفاسیر خویش با حادیث حضرت رسالت پناهی متوجه شو که ثقة الاسلام
در کافی باظهار صاحب صافی از امام صادق علیه السلام آورده که چون مکه معظمه مفتوح شد مردان بیعت حضرت

مشرف شدند بار نوبت زنان رسید حق تعالی درین باره فرمود یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَكَ
عَلَىٰ أَنْ لَا یُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَیْئًا وَلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِینَ وَلَا یَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ
یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِینَكَ فِی مَعْرُوفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ بنتیان گفت که اما الولید بس وردیم در حالت کفر کشتیم اینها را چون بزرگ شدند تو لوحکم و فخر مادر
بن هشام گفت که من پسر ابوجهل بود پس سید رسول الله امر معروف را بیان فرما که خدا ما را فرمود که عصیان تو
دران نکنیم حضرت فرمود که طمانچه بر روی خود مزن و روی مخراش و موی مکن و گریبان مدر و لباس سیاه مپوش و در
گریه مخروش پس برین عهد بیعت کردند و استاد کلینی درین باب اینهم افزوده که نزد قبر ایستاده مشوید و نیز
در کتب شیعه موافق اهلسنت مرویست که سه روز برای مقیم عزاداری عموماً مقرر است و برای مسافر فقط روز یک
که خبر مولش دران برسد و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین عهد از زنان گرفته که کم عقل و کثیر الجزع
می باشند و عادت ایشان گریستن است و ویلا و ثبوره و امثالش پس مردان بطریق اولی کما لا یخفی و متواتر
در روایات شیعه و سنی به بیان واقعه کربلا معلی وصیت حضرت امام حسین سید الشهدا دیده باشی که بار بار فرموده
که درین مصیبت ازین امور احتراز باید کردن لیکن مجرد گریستن را منع نمیکنم و چون این حدیث جامع این احکام
است و حال سواد البیاس بهتر ازان معلوم شد حاجت بدلیلی دیگر نماند والحمد لله اما آنکه از کلام شیخ جلال الدین
معلوم میشود مخصوص بودن خلافت خلفای عباسیه لبس انچه متعلق بدان بود قبل ازین چنانکه باید درین بحث
و امثالش مفصل گذشت هرکه مشتاق باشد در انجا نگاه فرماید اعادت آن بجا ضرور نمی نماید حالا برای فهمانش
مجتهد انچه ذکرش ضرور بود انهم بعمل آمد چنانچه در بعضی از مقامات معرفت بحث نبود و از خیال حضرت ابراهیم خلیل
بخیال انجا می که شاید مجتهد که در مناظره حواس خود گم میکند هرچه ناگفتنی باشد هم میگوید ذکر ابراهیم فرزند دلبند حضرت
ختم رسالت نیز بعمل آمد تا مختص برای او باقی نماند قس علی هذا لبس بر ما قبل حواله کردم و هرگاه الزاما و تحقیقا بدرجه
بداهت اولی رسانم که انچه شیعه از بیوفائیها و دغا و غل باهل البیت نمودند کسی از اشقیا چنان نکرده الیه حاجی
گفته شود که سیه پوشی و ماتمداری فقط بملاحظه آنست که امام ادم ثانی یعنی حضرت سجاد درین سلسله چرا باقی
ماند که این وجه برای شان و خلعت شان می زیبد نه بینی که میر دیهقانی در صوارم بجای خود ثابت کرده که
مامون بجهت افراط تشیع امام رضا را بدان الحاج و تقاضا طلبید که همه کس میدانند و در کتابها این قصه را
بخصوصها میخوانند که بران امام سفر از مدینه بسوی مامون مصیبتی عظیم بود که بمجلس مباد و هم از جهت فراغ ساطر
بوطن هم حضورش بر باد رفت جدا مجد خویش نیز انجناب را انهم معلوم بود که نوبت بزهر خواهد رسید و بعد از باز خواستن
با ظهار مجالس و غیره گفتگو شروع شد در قبول حکومت و کامرانی که ناگزیر است اختیار کرد پس امام رضا با ظهار رغبت
ناچار شده و ولایت عهد را قبول کرد چنانچه گونه از هر طرف جوشیدند و بیزار طلب و تقاضا جناب سید الشهدا را انتظار
گوشه با عزت گردیدند و چنان خدمت بجا آوردند که هیچکسی از کفره هم چنین خدمت ائمه را نتواند کرد قس علی هذا ا

بجهت افراط تشیع حضرت امام رضا را از دست خود قتل نمود باز ماتمداری لعین اورد و متوجه شد بقتل حضرت امام محمد تقی
پس درست شد که ماتمداری و سوگواری خفته برای القای این نسل طاهر بود که قدمای شان این کفر و نفاق را
ایجاد کردند و خلف شان بران میرفتند لاجرم مجیب بمقتضای محاوره قرانی و غیر التقا القبلون گفت که بجهت لقای
نسل معصومین این جوش و خروش و سیاه پوشی و ماتم داری میکنند و تقلید سلف خویش مینمایند بالجمله مجتهد و لو غرور
دنیا بهمین امر محصور میداند که هرچه سنی گوید او باید کرد اگر کلمه طیبه باشد من بعد از خرافات مجتهد مضمون تازه تر باید شنید که
از تفضیح مذهب خود که هر روز و شب در ترقی است زنهار ترانه لشنیده تراند واقعه احد و خیبر که نکوتر بن وجوه درین مجلد
هم بیان شد که موجب سوال مذهب شیعه و سبب نکوهش و لعن ایشان است بار دیگر شروع کرد و بسبب جهل مرکب که بر
مجتهد محیط گشته ندانست که رفضه چند کس را در چند هزار صحابی برگزیده اند که رکن اول سلمان است و رکن چهارم مقداد است و چون
هر دو بلکه دیگران نیز همراه جناب امیر بودند وقتیکه انجناب بر بساط ابر همراه این رفقا سوار شد پس بصحبت شریف
سیرهای عجیب و تماشای غریب را مشاهده میکردند و در کمال التذاذ بودند و هرگاه با قوم عاد تلاقی رو داد و معنی تلاقی
الجمعان نمودار شد و جناب امیر ایشان را باسلام دعوت فرمود کسی از ایشان توفیق نیافت که برفاقت جناب مرتضوی
پردازد پس انجناب تنها بمقابله شان قیام فرمود و دمار ایشان برآورد و دریای خون جاری نمود طرفه الکم
معنی مقاتله کجا صورت نبد و که ایشان واقعه را نتوانستند دید و حال ایشان چندان متغیر بود که طیر ارواح
ایشان بپرواز نماید و اگر حضرت امیر در عین جهاد برای استمالت ایشان مراجعت نمیکرد و دست مبارک بر سینهای
ایشان که بعضی بشصت سال رسیده بودند و بعضی از سه صد سال بگذرند نمی الیه ند منفعت کفن و دفن ایشان
نیز بر حضرت امیر می افتاد پس ایشان را تسلی داده و دست مبارک بر سینه بعضی نهاده باز بقیه قوم عاد را زیر و زبر
گردانید و کسی از ایشان رفیق نشد و بنده میگویم که در مبادی خلافت صدیق هر روز این قوم جو فروش گندم نما
بر اصول رفضه نفاق بهت بر میان جان می بستند و عهد و میثاق را فردای آن می شکستند تا انکه تنبیه زیدالز
با ان اخلاق عظیم علی رؤس الاشهاد این قوم روباه سیرت را لعنت فرمود چنانچه در جلد اول کما ینبغی در
گذشت و ازینجاست که انجناب از وجود و عدم شان حسابی بر نداشت و ایشان را برابر مگس هم نپنداشت
و مانند پیران نابالغ الکاشت و دانست که من جرب المجرب حلت به الندامه و هر چند ادمی مدنی الطبع و محتاج
بتشارک و تعاون است هیچ مددی از ایشان نگرفت زیرا که قطع نظر از انچه ایشان مصدر امور مذکوره گردیده
انانکه مثل عمار و مقداد همراه رسول خدا در مشاهده مشرف بودند در عین کارزار و اشتعال نوایر پیکار حضرت سید ابرار
بدست دشمنان خونخوار سپرده مصداق تولی ادبار میشدند و فرار می آوردند و از وعید ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار نمی اندیشیدند راست گفته اند حکمای ملت اسلامی که آدمی را زبان نصیحت کرد چو زلی بهرا سبک ساری بد و ند
بجای آغاز مصراع اول لفظ مجتهد میخوانم و بنهایت الی وزن از جهت سبکساری و برهم نمی شود حیف باشد که اینهمه اصول لحجیم
خویش در کتابها می بیند و باز تر انبان مطاعن را از سر میکرد و انداز هیچ کسی را نمی پذیرد و می نویسد انچه براد با فحش و هوده منقلب

می گردد که پس بمفاد المرء یقیس علی نفسه عیب خود و پیروان خود را بر دیگران می نهد زهی کج فهمی که جناب سید سرور کائنات
عالم را در مغازی و حروب تنها گذاشته بدست اعدا سپرده بودند البته کار را از بقا و حیات آنجناب و اولاد امجاد ش
بوده اند و کذا من تبعهم و اقتفی آثارهم و ان کانوا یریدون مجزه الیباط و کانوا فی ارغد عیش و نشاط رسیدم بحاشیه منهیه
که در ینمقام جناب مجتهد طغام مزید تحقیق خود را دران درج نمودند والفاظش چنانچه دیده می اینست فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت و ملقب بامام سنت در تفسیر کبیر می فرماید و من المنهزمین عمر الا انه لم یکن من اول المنهزمین
و لم یبعد بل ثبت علی الجبل الی ان صعد النبی صلی الله علیه و سلم و منهم ایضا عثمان مع رجلین من الانصار فقال
لهما سعد و عقبة انهزموا حتی بلغوا موضعا بعیدا ثم رجعوا بعد ثلثة ایام فقال لهم النبی صلی الله علیه و سلم لقد ذهبتم فیها و اسعا
بعد ازان بدانکه از صحیح بخاری چنان واضح میشود که عمر رضی الله عنه در صحبت شریف ماند زیرا که صاحب بذل القوة
فی سنی النبوة میرزا می نویسد عن نقلا الروایات انچه دلالت بر بقای ایشان برفاقت حضرت صلی الله علیه و سلم
دارد و امر عقلی است که در واقعه احد رئیس مشرکین بعد از ابوجهل ابوسفیان بود و چون اوازه قتل جناب پیغمبر
بلند شد البته مقصود اصلی او و بشارت قلبی او تحقیق این امر بوده ست پس برای ادراک شهادت حضرت خود تا وا
متوجه شد و ایشان را بعد از تحقیق همراه حضرت یافت اگرچه از خاموشی اصحاب وقتیکه پرسید از حال حضرت شادان
و شادمان گشته بود که حضرت شهید شده چنانچه می آید و غرض اینست که چون در انوقت فاروق رفیق حضرت بود پس
بعد از انکه مسلمانان رجوع کردند و بحرب شدید بر کفار غالب گشتند و او خود هجوم کفار را از مقابله حضرت پریشان کرده
کما هو مروی فی الکتب چرا شریک نخواهد بود و این امر مثل بدیهی است کما لا یخفی و هرگاه بصحیح بخاری و دیگر صحاح و کتب
سیر و تواریخ رجوع کنی خواهی یافت که محدثین و ارباب سیر و مورخین می نویسند که از جمله جماعت ثابت قدم چهارده
مخلصین بودند و چون ابن قمیه ضرب شمشیر بحضرت زد و شهرت یافت که حضرت را شهید کرده ابوسفیان برای تحقیق
در رسید تا دریابد که حضرت صلی الله علیه و سلم زنده هست یا شهادت یافت پس سوال از حال شریف و لفظ او این بود افی القوم
محمد حضرت بیاران خود فرمود جوابی ندهید پس از حال ابوبکر پرسید که افی القوم ابن ابی قحافه پس همه خاموش گشتند
و جوابی ندادند و سوال او ثالثا از عمر بن الخطاب خاصه بود که افی القوم عمر بن الخطاب درین وقت هم کسی جوابی نداد
پس ابوسفیان گفت البته انهمه کشته شدند چه اگر کسی می بود البته جواب میداد الگاه عمر بیقرار شد و باواز بلند گفت ابوسفیان
را که دروغ گفتی ای دشمن خدا حق تعالی انهمه را بقید حیات گذاشته برای کشتن تو ابوسفیان هیچ هیچی که هبل نام داشت
شروع کرد اعل هبل حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که جوابش بدهید پرسیدند چه جواب گوییم حضرت تعلیم نمود که الله
اعلی و اجل ابوسفیان در جواب گفت لنا العزی و لا عزی لکم یعنی برای اعانت ما عزی موجود است و برای شما
مددگار نیست حضرت فرمود جواب بدهید پرسیدند چه جواب دهیم فرمود بگویید که الله مولینا و لا مولی لکم یعنی خدای
عزوجل ناصر ماست و برای شما فتح دهنده و نصرت کننده نیست و این کتابی است در ضبط احوال مقدس که
از کتب معتبره جمع کرده و اگر تفصیل این قصه زیاده تر می خواهی پس بدانکه مقصود

با ذات برای کفاران بود که حضرت را بکشند که درین ایام ایشان را بحکم الهی هم فرمود و لهذا پس ابوسفیان در جنگ
چشم زخم بر لشکر اسلام افتاد و حضرت ختم نبوت غیر از شکستن دندان از رباعیه زبیر بن جراحت بسیار که چون
این قمیه سنگی زد بر روی مبارک در حلقه خود در رخسار شریفش داخل شد صدمه عظیم رسید در وقت اصحاب
التماس کردند که یا رسول الله وقت دعا بر قوم کفار است که ترا اذیت دادند و زخمی گردانیدند حضرت دعا
نمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا که ایشان جاهلانند و این امر چنان نیست که دیگر کتب
باشد و تسویل و تاویل را در ان راهی بود بلکه درین صحت متیقن ان ندانند اهل ربا و سمعه از گروه منافقان
واقعه را بهمین طور نقل نمایند و رسوخ قلبی و ثبات قدمی برای شیخین مخطیین و قیل و قال ابوسفیان و فاروق را
روایت میکنند و تاکیدات جناب ایزدی را در نظر از اصحاب بتتبع و تحقیق می آید غیرت قوم عنید را باید دید
که این روایات صحیحه را گذاشته بکتب دیگر که التزام صحت در ان نیست متوجه میشوند پس بعضی از در منثور
روایتی تجسس کنند که جوابش در کاشف اللثام عن تلمیع المجتهد القمقام بتفصیل مذکور است و تازه تر آنکه
در انهم ثبات اقدام شیخین مروی بضمیمه قیل و قال حضرت عمر با ابوسفیان و انهم ازان بدلالت آن کلمات نزد اهل خرد
ظاهر و باهر که بعد از حضرت صلی الله علیه وسلم رؤسای قریش غیظ و غضب عداوت و حسد چنانکه با صدیق
و فاروق داشتند با کسی نداشتند در ابتدا میگویند ایشان را در عداوت آنجناب بود و یا این قدیم بوده آنچه در اصول و
معقول و منقول سرمایه تحقیق در بر پوشیده غیر از این نیست که تعارض و مخالفت عرفی تکافو است لیس چنانچه اعتراف
محمد الزمان در فصل بیست جید ربعه جا بجا موجود است پس ترجیح برای روایات صحاح البته حاصل است تکیف که در باب
مناقب این بزرگان اهتمام رفضه معلوم است آتش و جوی ایشان را نیز قبول است چنانچه ابن سبا لعین بعمل آورد
که محدث مذهب سبیه بود و دیگران هم برای ترویج مذهب رفض چها مساعی که نفرمودند و اگر قصه اهل کتاب
در مثنوی مولوی معنوی معلوم نمیشد میگفتند که نظیرش را در دنیا بقصه های باستانی نشان باید داد
الحمد لله که اکنون کسی متقلو نمی شوند گفت چه جای آن که خود حق تعالی فرماید آنچه دلالت بران دارد
باشد که حال رفضه حاسدین از کفار و منافقین کمتر نیست قال تعالی لیغیظ بهم الکفار و قس علی هذا
در تفاسیر که اثان زنهار بطریق صحیح ثابت نشده که این بزرگان حضرت را در آن معرکه گذاشته رو بفرار نهاده
باشند و از کتب معتمده ایشان هم عیان شده که سبب واقعه چنان بود که حضرت را نشناختند و ندیدند که در این
صدمات بر زمین افتاده و اول کسیکه شناخت کعب بن مالک بود که بمجرد دیدن نعمت عظمی مترنم هر دم
شد و را آواز داد که اینک حضرت پیغمبر بعنایت ایزدی موجود است تا جمع شدند و دیدند که ابوبکر و عمر و علی
و جماعتی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم همراه حضرت اند و در مجاهدات و دیگر تحصیل مثوبات
یقینی مصروف اند و اگر در مقام اسامی کتب را ضبط کنم موجب تطویل شود چه جای نقل عبارات
کما لا یخفی و اگر گویند که نام ذی النورین نگرفته آمد پس عیان نشد او کجا رفته بود گوییم هم جا که عمار

از کلینی واساطین مذهب رفضه رونق افزودند و درینمقام اگر از اقوال فقها چیزے شنیدنی باشد بگوش
دل بشنو که صریح است در آنکه جماعت متفرقین از حیث فوج کفار که از عقب هجوم کرده محیط گشتند پس معذورند
زیرا که از نص قرانی چنان ظاهر میشود که هرگاه نوبت مخالفت از تضعیف بگذرد و بیقین هلاک رو دهد و اهل
اسلام رو بتابند کبیره نیست به بین صاحب تحفه قدس سره العزیز از ابو القاسم قمی صاحب شرائع
چه می نویسد و چه نقل مینماید باز میفرماید که درینجا همین صورت بود زیرا که در گیر و دار گاه آنها از هر دو طرف
زیر زخم سوماهم مشرکین آمده بودند و هر گریز گاه انها خطا نمیکرد ناچار عقب باز گشتند تا کفار در میدان
بر آیند یا از راه فراخ حمله نمایند و درینمقام حال پریشان گوئی و سراسیمگی مجتهد الزمانی باید دید در بعضے
از افادات که بدست خود نوشته و بمطالعه بنده در آمده و من خط او را می شناسم زیرا که رقعات و تحریر
او در معاملات آمد و رفت کتب که بتوسط احباب فقیر بود نزد من موجود و در حقیقت آن افادات سحر کار
بسمل بکند بسم الله تو ان گفت می نویسد که فی تفسیر الکبیر المسئلة الثانية قوله ان يكن منكم عشرون صابرون
يغلبوا مائتين وان يكن منكم مائة يغلبوا الفا من الذين كفروا وحاصله وجوب ثبات الواحد فی مقابلة العشرة
ثم الفائدة فی العدول عن هذه اللفظ الوجيزة الى تلك الكلمة الطويلة وجوابه ان هذا الكلام انما ورد على وفق
الواقعة وكان الرسول عليه السلام يبعث السرايا والغالب ان تلك السرايا ما كان ينتقص عددها عن العشرين
وما كان تزيد عن المائة فلهذا المعنى ذكر الله تعالى هذين العددين خلاصته آنکه این کریمه و کریمه ناسخه آن درباره
حکم سرایا و بعوث وارد شده و حکم ما نحن فیه اعنی صورت حضور نبی یا امام و صف جهاد داران مذکور نیست تا کلا منافیه و چگونه
عاقلی توهم می تواند نمود که در وقتیکه رسول بخد انفس نفیس شریک معرکه قتال بوده باشند فرار یاران آنحضرت ازیشان اگر اشتد
جایز تواند بود سبحان الله ببینی لغزش بکر بی ملاحظه که دید نیست که در هر دو تاویل و توجیه فرار صحابه کبار خود چنان مدهوش شده که زبان
اعتراض بر پیغمبر خدا کشاده یعنی صحابه که فرار کردند امر واجب یا مستحب را بجا آوردند و پیغمبر خدا خلاف حکم نص قرانی نموده
اختیار فرار بر قرار کردند مخالفت امر الهی نموده مستحق عقاب لعیاذ بالله شدند بنا بر این پاس حق صحابه با مرجعیه
می باید که بپاس آنجناب رسالت مآب را عاصی قرار دهند فلا تفعل و همدرین جا گفته بر لفظ جلت لد الهزیمة در بعض
فتاوای اهل سنت هم مثل این از مختصر نافع و شرائع آورده مذکور است و هذه عبارته قال محمد رح لا احب للرجل
من المسلمين به قوة القتال ان يفر من الرجلين المشركين ولا باس ان يفر من ثلثة او اكثر واعلم ان في الابتداء كان
لا يحل للمسلم الواحد الفرار من العشرة من المشركين وكان يلزمه الثبات على ذلك على قتالهم على ما قال الله تعالى
إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا ثم خفف الله تعالى الامر بقوله
الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا قال شيخ الاسلام ابن الواحد لا يفر من الاثنين اذا كان يطيقهما اما اذا
كان لا يطيقهما لا باس بان يفر منهما حتى لا يصير ملقيا نفسه في التهلكة واليه اشار محمد رح في الكتاب حيث قال لا احب للرجل
المسلمين مع قوة القتال ان يفر من رجلين من المشركين انتهى چون این مسئله متفق علیه است و اختصاص به

فیحمل بر اختلال ایشان اگر بیکردند والمطرانیه قوله فانهم جاهلون و آنچه مجتهد الزمانی گفته که اصحاب امر در حب
و مستحب ایجا آورد نداخ جوابش پیر ظاهر است که بعد از تفرقه در حضور و غیبت شریف و تحسین در سرایا
و بعوث و جیش عظیم که مجتهد از را و بلاهت کرده تا آیة الامر چنین خواهد شد که اصحاب مذکورین بر فتوی عمل
کردند و حضرت در مقابر تقوی مثلا حضرت امام حسین ع که بیعت فاسق مسلمین نفرمود که کمال عزیمت بود
و دیگران که بیعت کردند بر جواز در رخصت رفتند اینجا هم و از عضال برای مجتهد عدیم المثال بوضوح پیوست
زیرا که در نفقه تا نزول آیت عصمت که در قصه غدیر بود برای حضرت پیغمبر استحباب و وجوب تقیه ثابت شد
پس بر مذهب ایشان البته لازم می آید برای حضرت امام حسین ع و جناب مجتبی ع آنچه گفتی نیست فلا تغفل الحزم
چون جناب امیر با وصف آن عهد و خار خطی رو وحی الهی فرماید صاحبان این مذهب در زوال ایمان دیگران
چگونه تراخی روا دارند پس هر چه این منافقین گویند از ایشان بعید نباید فهمید و در مقام نقض المرام مجتهد
طغام آنکه چون در آیات کریمه نسخ حکم اول بوضوح پیوست که یک مسلمان بمقابله ده کافر بایستند
و داد هر دو انگه دهد و حق تعالی حکم را سبک گردانید که یکی از اهل اسلام بدو کافر قتال کند و حضرت فوجیکه میفرستاد
قلیل یا کثیر آن لشکر را سرایا و بعوث میگویند و تعداد آنها ارباب سیر بیان می کنند و ما هم یکی را
سرایا آورده و بعوث را ذکر نفرموده پس بر خیال مجتهد در اینجا هم تفرقه توان کرد که در اول حکم قتال در قرآن
مختلف باشد چنانچه مجتهد در حضور و غیبت حکم را مختلف گردانید الغرض مقصود حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم از فرستادن سرایا و بعوث گاهی همین می بود که قوافل کافران را غارت کنند چنانچه آنها را و فی
میکردند و گاهی که رفع انتقام از کافران میشد که اهل اسلام را در راه می کشتند مثلا اگر حکم برای مسلمانان که ابتدا
میفرستادند بعد از تخفیف مذکور همین بود که اگر کفار دو چند باشند گریختن از مقابله شان حرام است و اگر
بر تضعیف زیاده باشند هیچ اندیشه نیست و هر گاه حضرت در معرکه قتال بنفس نفیس حاضر شوند و نوبت
بدان کشد که کفار ده چند شوند اگر کسی بگریزد مصداق فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ خواهد شد و قس علی
ذا اگر کافران از تضعیف زیاده باشند چون تفصیل مرام مجتهد بین خاص و عام رسید اکنون بجا است
باید شنید که این فهم و ادراک مجتهد مخالف دین و شریعت است زیرا که خدا و ند عالم حکم سابق را که
ثقیل بود که یک مسلمان از ده کافر نستیزد سبک گردانید دیگر بر دوستان فرمود مجتهد آن بار گران گردانید و حکم
قرآنی را بر کنار نهادند و این بدان ماند که بر مسافر روزه را فرض نفرمود و حکم بقضا نمود و ائمه
ملامت فرمودند اگر مسافر روزه دارد چنانچه از تهذیب امام اعظم اعتقاد شیعه بوضوح می انجامد پس مجتهد
که چنان فهمید که دانستی البته حکم قرآنی را رد نمود زیرا که از قرآن مجید التعمیم ظاهر شد یعنی حضرت بر سر
قتال باشد یا نه حکم چنین است که مسلمان از مقابله دو کافر بگریزد و قبل ازین چنان بود که از ده کافر بگریزد
و قصد مرتکب گناه خواهد بود اما امام رازی که نکته بلاغت بیان فرموده درین باب که سبب چیست

لفظ مختصر را گذاشته و طویل را اختیار ساختند پس لا بد است که آن نکته موجب این حکم باشد که اگر حضرت در معرکه باشند چه خبر
فوج کثیر از جانب کافران محیط باشد گریختن روا نیست بلکه مصداق وعید معلوم ست چنانکه مجتهد فهمیده و من ادعی فعلیه
البیان کیف که سیاق آیت کریمه برای نسخ حکم اول و تخفیف اهل اسلام باشد و مجتهد از اسلوب تفرقه حکم قرار داده
لبا انکتهای بلاغت که بیان آن آیات قرانی را با اعجاز میسر ساند یعنی بعد از او را کالآن آدمی تبیین میکند بلکه مطلعین میشوند
که این دقائق خارج از طوق بشریت است و لاریب که کلام باری ست و آن نکات سبب اختلافات حکم نمیشود مثلا در باب انتزاع
علم الهی در افت غیر متناهی در بارهٔ اصحاب رسالت پناهی مقتضی ایراد لام قسم و قد تحقیق و صیغهٔ ماضی شد که و لقد عفا الله
عنهم و اگر اخبار الهی مجروحی بود ازین امور را حکم همان بود که بعد از رعایت همه اینها ست کما لا یخفی و ایضا بتقریر دیگر
که آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا الآیة در سوره توبه نازل است و ان در آخر عمر حضرت
نزول اجلال فرموده زیرا که حال جنگ تبوک که آخر مغازی حضرات ست در آن سمت ذکر یافته و تخلف منافقین ازان در سوره
مذکور مفصل گردیده و انهم بطور شیعه مخلصین که مزید مدائح و فضائل مهاجرین و انصار باشد باعتراف طبرسی رئیس
المفسرین در آیت کریمه والسابقون الاولون الی قوله تعالی الفوز العظیم و هم التائبون العابدون فی آن سوره
هم بجمال و صور و همه شیعه منافقین که معاذ الله میگویند که اکابر مهاجرین قصد قتل رسول مقبول کردند و
دبها انداختند تا ناقهٔ شریف برمد و هر کسی از ایشان بمدعای خود در رسد که ناگاه بتقدیر ایزدی برق درخشید و القدر دیر
پاکر دید که هر چند اهل نفاق اطراف رخسار را بسته بودند و لیکن شناخته شدند و رسوا گردیدند چنانچه مجلسی از غایت
بیحیائی در لواء الهوسی در بحار و حق الیقین و دیگران در دیگر اسفار تفاصیل این بکار بردند و ایشان نوشتند که حضرت
سید المرسلین بحفظ رب العالمین بمدینه طیبه رسیدند و قاصدین شهادت حضرت رسالت صدیق و فاروق و دیگر صحابه
اصحاب و سادات مهاجرین بودند که بنصوص جعفریه حسنی بحدیث اطول کافی کلینی آنست که این بزرگان مصداق یرثون
الفردوس در آیات قرانی گشتند و بنص نبوی بروایت حسن مجتبی و شهید کربلا سمع و بصیر و قلب اطهر حضرت پیغمبر بودند کما
العیون پس معلوم شد که این وعید یعنی فقد باء بغضب من الله بعد از واقعه احد است قطعا و یقینا
بتبوک آخر غزوات و واقعه احد بعد از قریب یکسال ست از واقعه بدر که آغاز جهاد عظیم و ترقی دین ازان
بود و ازینجا قول صاحب تحفه درست شد که واقعه احد قبل ازین بوده است که در قرآن مجید نازل شده و در هم
تفصیله فی هذا الکتاب بالجمله بعد از ترتیب این مقدمات اجماعیه کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار شدند و
مستقر شدند که رفضه طاغیین و لائمین اصحاب حضرت خاتم النبیین مثل منافقین خائنین و خاسرین در تیه ضلالت
حیران و سرگردان اند و ذلک جزاء المعاندین و رفضه و بعد ازین مطاعن که دو قرش را مانند و خائر طوال اعمال خود سیاه
کردند نشان از سقیفه بنی ساعده و بسبب انهدام ارکان همی یابند و نقصان عظیم خود را نمیدانند پس غایة الامر درین طعن
آنکه تبرکی اولی ازین اصحاب بوقوع آمده و این زلت از ایشان صدور یافت و این امر حضرات انبیا کلیه مسلوب نگشته
تا بدیگران چه رسد که معصوم نبودند و نبوده اند یعنی که بنا بر بشریت این لغزش ازین بزرگان بروز نمود آنکه چون گفتند

بن مالک حضرت را شناخت و آواز داد که یا رسول الله انصت بسوی حضرت شتافتند و نعمت غیر مترقب یافتند وسینهٔ
کفار بیشتر خفت و لغایت طالب غالب شده بودند زیرا که غلغلهٔ شهادت حضرت بگوش ایشان بلکه بهر کس رسیده بود
موجب زوال حواس گردید و گویی که زمین از زیر پاهای ایشان بدر رفت و دلها بر بال کبوتر بست اگر شاید نفاق
و امید خلافت و اشتیاق بیمه داشتند و تخم عداوت معاذ الله در مزرعهٔ قلوب بیکاشتند البته پیروی عبد الله بن ابی
ابن سلول قبل از قتال میکردند فکیف بعد ازین واقعهٔ جانکاه و اگر اولی عوزی درین واقعه تمامی البته باز رکنی که
هم از آثار اخلاص و محبت و فدایت ایشان است که حق تعالی بدین تاکید در حق این مردم ارشاد نموده ولقد عفا الله عنهم
البته خلاف لفظ شریف از ایشان بظهور رسیده بود چون دیدند که از کفار هیچ کس نماند که علم ایشان برفرازد
و هر که علم را گرفت و بلند کرد او را اصحاب کرام کشتند و عرصهٔ فراخ را بر ایشان تنگ گردانیدند تا آنکه کفار پشت دادند
در هزیمت عظیم بر داشتند و چنان بی حواس گریختند که هیچ خیال اسیر شدن اهل و عیال خویش نکردند و از میدان دور رفتند
پس حافظین از مرکز خویش بمقتضای بشریت جنبیدند و مواعظ رئیس خود نشنیدند و دست بغنیمت کشادند با اینهمه
حق تعالی چندان رحمت و تفضل فرمود که در آیت کریمهٔ الستی لیس بر دیگران که چنین خلاف نکرده بودند بطریق
اولی مانحن فیه ازین تاکیدات و استعمال لام قسمیه و قد تحقیقیه و صیغهٔ ماضیه در آیت ولقد عفا الله عنهم انکار شدید
طاعنین صحابهٔ کرام درین طعن با خدای عز و جل میجنگند و عقلا بر خفت عقل ایشان می خندند آری مقتضای عداوت
و حسد که هیچ حسنات را چنانچه آتش هیمهٔ خشک را همین است که حاسد کاه است که برای اتمام مقصود دینی خود را می برد
و پردهٔ ناموس خویش را میدرد ع بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی است * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست متمم
که عقل این کرده د عرفت پژوه کجا رفت که اصحاب بر اقالیم عرب و عجم بتائید ایزدی و بزور شمشیر مسلط شوند و هر جهاد
در خلافت متقدمین مع تنزیل کتاب استطاب کنند و منافقین و مشرکین و کافرین را پایمال سازند و دین
و دولت اسلام را بمشرق و مغرب بلکه بهر جهت رسانند و مورخین قوم گم دیده و با وجود چندان عداوت که
از عبارت کتاب و سنت پیداست چنین می نویسند که از آن واضح است که اگر در امت محمد ﷺ این خلفا سر دفتر
اسلام نباشند پس کیست که مثل ایشان تواند بود و اگر فتنهٔ بغاوت بعضی از مسلمانان در خلافت جناب
مرتضوی پیش نیامدی بجز از مذهب اهل اسلام هیچ مذهب باقی نمی ماند و اسفی رفضه دعوی کلمه گویی کنند
و سر دفتر مسلمین و مجاهدین را هنوز منافقین گویند و تا امروز با وصف انهماک در نفاق یعنی منافق و کافر را
بدانند گویند غوکی بر لب دریا از غایت انبساط میخروشید و ماهیان متحیر بودند که کیست و چه میگوید ماهی کبیر گفت
شاید وصف دریا بیان میکند گفتند حقیقت دریا بپرسیم و نزدیک رویم و بشنویم یکی گفت شاید ما را بحلق
فرو برد یکی جواب داد همه را که نتواند خورد مگر اجل رسیده را تا آنکه نزدیک شدند صیاد دام را کشید و
بخشکی افشاند غوک که هم تعیش او بدریا و هم بصحبت ماهیان و خبر آن که فریب خوردند ماهیان بسلامت بر دو ماهیان بر ریگ
میغلطیدند و می مردند و می گفتند این وقت دانستیم حقیقت دریا که زندگی ما در آن بود ع پس از مردن

چو شمع گشته روشن شد حرفشان را که در هر دیده پیدا و پنهان بود چنانچه و ایضاً تقریر دیگر که چون مجتهد نسخ
حکم اول اعتراف کرد پس می پرسم که بیان کند که حکم اول چه بود اگر گوید که موافق آیات قرآنی قرار داد سابق
این بود که هر مسلمان مقابله کند تا بده کافر حالا باید پرسید که تغییر بعد چگونه حضرت همراه ایشان باشد یا نباشد
یا تخصیص که چون حضرت بذات والا صفات شریک معرکه قتال باشد حکم چنین است که یک مسلمان
با ده کافر بجنگد و اگر راه فرار پیماید گناهگار شود و اگر حضرت نباشد او در قتال مجبور اختیار دارد و بعد ازین
اگر مجتهد باول قایل شود گوییم مرحبا بالوفاق یعنی زبانی او ثابت شد که حضور شریف و غیبت میمنت
هر دو یکسان بوده است و مجتهد گفته بود که حکم سرایا و بعوث دیگر است و حکم شریک بودن حضرت
در لشکر امری دیگر و در عید معلوم قرآنی در صورت ثانی است و اگر شق دوم را اختیار کند باید این را از کتب
خود ثابت گردانیدن بلکه از کتب اهل سنت بالضرورت نشان دادن زیرا که سنیان بر روایات
شیعه کی کوشش می نهند و این متاخرین البته نسبت متقدمین زیاده بر فضائل و فواحش
رفضه مطلع گشته اند که من جرب المجرب حلت به الندامة و نزد متبحرین البته مجتهد بران قدرت
ندارد بسبب خالی بودن کتب از آن و وجه طلب دلیل بر ظاهر است که در قرآن مجید این قید
یافته نمیشود و تخصیص بدون دلیل عند الفریقین درست نمیگردد و کما سبق الا جاول معنا الازم
آمد القای نفس در تهلکه عظیمه و خدای عز و جل میفرماید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
و بیانش آنکه ایزد تعالی و تقدس از کمال رافت و رحمت بر امت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
این حکم ثقیل را تخفیف فرمود که تحمل آن تکلیف ما لا یطاق بود اگر چه بفراخی حوصله قبول کردند و شکایتی
نبردند پس اگر در صورت بودن رحمة للعالمین همراه شان حکم چنان باشد که هر چه واقع شود
از کثرت فوج مشرکین و کافرین حراست نفس خود نکنند و خویشتن را کشتن دهند خصوصاً
وقتیکه کفار بر ایشان مثل مور و ملخ بریزند تا هم باید ثبات ورزیدن و گرد فرار نگردیدن و این
البته القای نفس در تهلکه عظیم است و بعد از ادنی غور و تامل مقتضای قیاس آن بود که از
شرکت جناب پیغمبر و برکات ذات اطهر تخفیف ایشان زیاده تر باشد نه آنکه مشقت زیاده تر شود
در کتب احادیث دیده باشی که حضرت جمعی را برای جهاد فرستاد اتفاقاً تاکید و فرسخ رفته بودند که صحبت
منجر بمخالفت شد رئیس گفت مگر یاد نمیکنند که حضرت صلی الله علیه و سلم مرا رئیس گردانید و شمار اطاعت
من تاکید فرمود گفتند بلی پس امر کرد تا آتش افروختند و اشاره نمود به اهل گشتن خواستند که خود را
در آتش افگنند کسی گفت اسلام آورده ایم تا در آتش نیافتیم اکنون معامله بعکس شد باید کسی فرستاد
تا حضرت هر چه فرماید بجا آوردن حضرت فرمود خوب کردید که خود را از تهلکه باز داشتند و گرنه
همیشه بآتش میسوختید علاوه در کدام کتابی نوشته اند که اگر حضرت شریک نباشد مجاهد اختیار

فراگرفتی در صد سال تجربه کردی در سیاق تحریر بهره گشتی سبحان الله حضرت سلطان را چنین تجربه تحصیل
انجامد و لائق سیر این مجاهدات هم نباشند در باب اسد نام ایشان نهاده شود والی غیر ذلک من المناقب
سبحان الله مبینی تیز تحصی که بگفته طبع تحیی در باقت لاریبی باد و تاریخ او دانستی که مشهور است باید
که تقریر خود را العنوانی میکنی که از کجا بکجا میکشد و بارکان به سبب بدین نوبت میرسد و چون درباره رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم نیز قائل بتقیه هستند و هم بمدت العمر حتی تا نزول آیت عصمت که باتفاق ایشان
در مبادی طلبیات هم عذر برای اتفاق افتاده البته آنچه از جهت ترک تقیه لازم آید بر هیچ دانشمندی
پوشیده نیست اگر مجتهد تعرضات و تقریرات این اوراق خواهد دید عیار از رحم مادری باکمند و محراب
معلوم صغری او را اهم نخواهد رسید و ازان جا که قبل ازین بارها دیدی که ایشان از انتساب کفر
سوی جناب امیر المؤمنین باوقات دریغ ندارند بلکه آنرا موجب مزید نزاهت و صفا قرار میدهند در مقام
که خلاف تقیه برای آنجناب چه ثبوت پیوست معلوم نیست که احسن جوابات نصیر آبادی چه خواهند جا دیده
و کسیکه دیباچه این کتاب و عذر تیز زبانی من دیده و یا شنیده و هم بآغاز این مجلد در مقاله سادسه فاتحه
کرده دیده زینهار قدرت بر شکایت نداشته که در مسائل فقهیه اجتهادیه این والد مولود و شاهد و مشهود
آنچه در حق سلسله سادات سنیان مثل سید عبد القادر گیلانی رحمة الله علیه نوشته اند آیا کمتر از نسبت سخن با نسبت
که منصفی از اخبار ایشان قطع نظر از آنکه حضرت جعفر فرزند جناب امام علی نقی این سلسله را اصول نواصب
قطع کرده و اختیار عداوت اهل بیت ازین دو دوران جدا شده نوشته اند نسل ایشان بکار گر دیار الغرض چون در زمان
فرقوت را انقطاع کلی از سادات صحیح النسب حاصل شده بود جرأت و بعد آثار خیرگی و شوخی دهید و دنیا شدند که در عقیده
خود بزعم حقی خود را از ایشان جدا گردانیده ببین که از که بریده و با که پیوسته بعد ازین که اگر هزار بار سر بر آستان نهند و تکلیفها نمایند این
انقطاع به اتصال مبدل نخواهند شد کما مر الیه الاشارة فی جواب السابقه بحیث یأتیا سد فی الابحاث الباقیه و ایضا با وجه انقلاب ایام
گفته که چون این مسئله متفق علیه نیست و اختصاصی بشیعیان ندارد و در قرآن مجید نیز منصوص پس ناصب نصیر آبادی چرا نمیگوید
که صحابه کبار مثل حضرت مقداد و عمار قرار نمودند موافق مذهب فریقین و مطابق نص قرآنی ادای واجب
نمودند و حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بعض صحابه و اهل بیت که برقرار ماندند عاصی و خاطی و مرتکب
امر حرام یا مکروه شدند معاذ الله این خود ز افضلیت صحابه مانند مقداد که بنص پیغمبری مستثنی از ارتداد و بر جهت
کشتی بودند نیز حضرت عمار که مصداق جلده ما بین عینی و اورا الحق معه حیث ما دار بوده اند ابلغ است زیرا که
هر چه از مدارج علیا و مراتب قصوی بکسی میرسد از جهت کتمان ایمان و اظهار کفر می باشد پس چگونه قرار ندکرد
که فریح خوف و تقیه تواند بود موجب حصول آن درجه اعلی نتواند بود فلا تغفل خلاصه آنکه در جائیکه پیغمبر
خدا بنفس نفیس حاضر بوده باشند و قیام بجهاد نمایند چگونه عقل عاقل تجویز تواند کرد که آنحضرت را تنها
گذاشته فرار باران از آنجا مستحب بلکه واجب بوده باشد اگرچه فارین نزد این گروه مسکین دین فروش

دنیا حضرت صاحب کرامات عالیه بودند و مسئله مذکوره به مفاد فما من عام الا وقد خص مخصوص است
و در زعم این سفیه با عدای حضور آنحضرت صلعم در معرکه جهاد و لا یخفی بطلانه علی المنصف اللبیب کما ثبت
فرار او بنا بر آنچه ظاهر است که هرگاه مقتدا و کسی مانند او کسی و در ارکان اربعه پاک و پاکیزه از هر جنس ارتداد نبوده
مصداق آن وعید قرآنی گردد که باربار دانسته و انکار آن به هیچ طوری نتوانسته لاجرم فرمود افتاد
بدلالت حال و مقال از طرف او قال و قیل و توجیه و تاویل بکار بردن بخلاف صحابه دیگر که برای
نشان آن امور بسیار آسان بود و در اینجا سخت مشکل زیرا که معامله فرار ایشان قبل نسخ توانند شد
کما اشرنا الیه فی التحفه و درباره بعضی از ارکان شیعه مثل عمار که جفا رسیدست خواندار و معتقدهم نیست
چه اگر در مخصوص امری قرار دهیم در جای دیگر که برحیل کس جناب امیر بر سر منبر لعن نمودند و بودن
عمار در ایشان نیست نفی استثنای عمار و غیره بکدام دلیل تواند بود نعوذ بالله الغرض تحفه عجیب کتابیست
که اگر راست پرسی سخن اینست که نزد سنی چون ماده القرآن نباشند فقط باعانت تحفه خیالات جواب در
توانند داد و در اصول و فروع بسبب جامعیت کتاب موصوف نیز روافض بعد از شنیدن نقش انسان
فرو می شود و توگوئی جان بلبش رسیده و عازم مقر اصلی خود گردیده و درباره تالیفات خود ستائی
نیست که خود ستائی کنم مگر در مقابله قرین مجتهد که رئیس این سلسله و مصداق این غلغله است نیز
در قصه عین قادر تحفه عجب توان کرد که انوری گفته و رین لعمر بشد قوی گرچه پیش از عهد تو عهد نامه کفر تخجج
حیف برستن العجب که مجتهد غالبا آنچه در باب تحفه نوشته نیز مهمل است و آن عبارت اینست که بجواب
تحفه صرف صوارم و نزهه تصنیف شده سیف ناصری در جواب اصل و تقلیب المکائد و تشیید
المطاعن و مصارع الافهام و برهان السعادت از مصنفات مفتی محمد قلی اعلی الله مقامه فی
دار الکرامة و حسام و ذو الفقار از مصنفات آیة الله فی العالمین و نزهه مجلد سوم
و جیب ارم و تجهیز از مصنفات علامه دهلوی و مکسر الصنمین و نتیجه البرهان بوعلی خان
بنارسی و جواب جمله ابواب مولوی خیر الدین آله آبادی و ذکر کتب که بجواب تحفه تصنیف شده
حال آنها از محققین خود باید پرسید و سبب مهمل گوئی اینست که صوارم و نزهه را یاد میکند و جواب اینها را
که بتوسط روسا رقعه کاکوری فرستادم و مجتهد الزمانی بعد از دیدن نقش جواب جبریاخت از راه تعصب
بزبان نمی آرد که فاضل ملتانی که خوشه چین از خرمن فیض حجة الله علی البریه مصنف تحفه اثنا عشریه
قدس سره العزیز بود رحمه قدر بادله عقلیه و نقلیه داد تحقیق پیروهتانی داده و صرف آن زاد و جامع کمالات
و معتقد و دودمان آنجناب در تحقیر و تخلیل کثیری قتال و هرگونی او چه نوشته که مجتهد و فضیلتمآب سابق
که دانسته نتوانستند صوارم و نزهه را تایید کردن و قس علی هذا صاحب فضیحة الغبی در رد و مباحث حسام
چه تحقیق و تدقیق فرموده و مولانا رشید المتکلمین بر هر سه کتاب یعنی صوارم و حسام و ذو الفقار چه تقریضات نموده

که بالاخره نوبت به بیت پیش آن از زبان مجتهد بلعجب الهی تمام گشت و اگر مجتهد الزمان را حوصله باشد بنظر
احقر الانام در خدمت کتاب ثالث که متقدم بر آن هر دو بود و به بیند چه نوع جواب شکر یا بر اصول و فروع
سیر و جواب نسخ کشیده ام که غیر زنده ای یا ایها التقیه در کتابه شواهد کشیده و بر زبان نشوانده اند و دو قیمتها
هر کسی که به بیند خواهد گفت که این ذو الفقار مصنوع روزگار و آن ذو الفقار حیدر کرار و انیکه گفتم در بازو
فرزندان و ستمگران اوست که هنوز بر مسند او قیام دارند و طنبور قدیم مینوازند مجلدیکه من بجواب ذو الفقار
مصنوع مجلد بی ضخیم است یعنی صولة حیدریه علی المجوس القدریه و حامل المتن است که حرفی از آن را فروگذاشت
سوسن جایی باقی نمیگذارد بلکه مباحث قدمای شیعه را نیز فرا گرفته و قبل ازین یکدو بار بوسیله احباب
حال کتاب مذکور را بیان کرده ام تا اگر مجتهد الزمانی مشتاق شود اجزائش را فرستاده باشم مادر سیر این
گلزار و بهار را به بیند و هل من مزید گوید و من قلم بدست گیرم و بدین وسیله کتاب بتمام شود و لیس مجتهد ترسید
که وبال جان خواهد بود هرگز نه طلبید و حال قلت استعدادش از تشبید روشن شد که او در خواندن عاجز است
پس در بخشیدن چه بین احباب فقیر را ایزد تعالی توفیق بخشد که البته بی اعانت رفقا کار تالیف تکمیلی
بسر نمی آید و نوبت سیاهی کتب شیعه و قلت مداخل و کثرت مصارف بجایی رسیده که شیخ در گلستان میفرماید
شب چو عقد نماز می بندم چه خورد بامداد فرزندم تا امروز اینقدر مبلغی از دراهم نزد من فراهم نشد
که مکان ساده که خش پوشش است سقف آنرا از چوب و گلی درست نمایم و از روزیکه در همسایه بلای
آتش زدگی پیش آمد شبها استراحت نمیکنم که الهی نزد من غیر از کتب خاتر دیگر چیست اینقدر دسترس یابم که خس
پوشی را بپردازم این یکدو حرف بذیل کلام از زبانم تراشیده برآمد سخن در آن بود که بعد از کتاب نجوم السماء
مولانا رشید الملة والدین رح آنچه از عمان قوت بتعلیقات روی ظاهر است که در زمان سعادت اقتران علامه طوسی
نتایج افکار خود را اول بملاحظه علامه موصوف قدس سره العزیز مطابق رسم و عادت تلامذه رسید گذرانیده
بیشتر نزد کشمیری نقال ارسال داشته تا او چندی از هفوات خود را که حرکت مذبوحی عبارت از آنست ترتیب داد
و بعد از تعاقب آن نوبت بسکوت و خاموشی رسید که در تخطئی تعبیر واقعی از آن خواهد بود بس جان
بلب آمد که بر او کس ننگریست چون این میدان طی شد دریا کوبی کشمیری نقال در تقاضی آن نهال یک گردید
متکلم موصوف سوی ساکر متوجه گشته تا با مباحث کتاب و کشش را که جواب کافی باب اول تجهیز
قرار داد و جواب کشمیری نقال را جابجا در تقریر قطب بیچانی که قسم شی قسیم و قسیم شی قسم میکرد در ساخته
دکافی ندانسته سیفا ناصری باشش نهاده بود و زیر و زبر کرده درین حربه رانی المطبع خطوات شیطانی را
رجی و دوه می باقی نگذاشت و بر هر کسی واضح فرمود که الحیوان لا العلم ور شی مطلق و مطلق الشی اتیان نمیکند
الی غیر ذلک تا الیت هرزه درای او را بدوخت و خرمن هذا آتش را یکسر بسوخت چنانچه از آغاز ضربت حیدریه تا
عجز و زبونی هر یکی از سکان نمودار است عبارت آنمقام نوشته میشود تا بداند که هر چند قلم بدست

عجز و بیچارگی هر سه چیز جوان در مقابله آن جهان پهلوان ظاهر است و هی نزد اضعف العباد در مقام اعتذار
انجاح مامول شان یعنی امر دوم که طالب جواب شوکت فاروقیه بودند گفتم که چون این قسم مباحثات و
مشاغبات از عادات معهوده مستمره مؤلف رساله ست و اکثر علمای اعلام رفیع المقام نظر بوجوه شدیده
عدیده که ذکر آن موجب تطویل کلام ست از جواب کلام شان اعراض فرموده و استنکاف نموده اند چنانچه
سابق ازین هرگاه فاضل رشید بعضی شبهات مشتبه فرلته بخدمت سید علمای کرام اعلی الله مقامه سیدنا
و مولانا السید دلدار علی ارسال داشته بودند جناب کردبے انتساب بعد از اتمام حجت قطع بعوائق عدیده
از جواب آن اعراض فرمودند و همچنین فاضل مذکور جواب بعضی از اقوال تحفه اثنا عشریه که رد تحفه
اثنا عشریه ست نوشته بخدمت مصنف آن فرستاده بودند و جناب ایشان نیز بعد از طی یک دو مرحله
از نقص کلام شان اعراض نموده و بر همین منوال هرگاه باب مباحثه و مناظره در بعض مقامات ما
فاضل نعمی سید محمد قلی دام فضله که در سلسله تلامذه جناب علیین مآب طاب ثراه متکلم بود و بر جناب ایشان
هم نظر بوجوه متعدده از مجاوبه و مباحثه فاضل رشید کاره و متنفر گردیدند و این احقر نیز الی مختصر از ینجا مقصود اصلی
همین بود تا بدانی که متکلم موصوف و همین بر یکی را ازین مثلث متساوی الاضلاع چنان بر دوخت که قدرت
نداشتند از پس و پیش که بانگ غوغا بر دارند و در شرح عبارت ضربت حیدریه چنانچه بالیقین در رد آن که ساعتم
حسامیه نام نهاد و خصوصا در تسمیه آن که از دست خود بعنوانی نوشته ام که ناظرین بلطافت مباحثش بی
نخواهند برد و خواهند گفت که چنین خطا کمتر کسی از علمای شیعه هم اتفاق افتاده و بحمد الله که درین کتاب آن
مومی را جمع کردم که هر کس بعد دیدنش این بغض [illegible] را گوساله سامری نام تواند نهاد و که عجلا جسدا له خوار
و مقدمات ابن قیاس همه درین تحریر جمع نموده [illegible] دیدن آن درکار ست فکیف که خود جهت رد آن
اعتراضات را مدح هم کرده کنتوری راستی تحریر جواب تحفه ندانسته باشند پس اظهار سکوت همه اجماعا به ثبوت رسید
و معنی عدم [illegible] خبر که خدا خواهد بدیهی گردیده ایم که گوساله لائق [illegible] فقط نیست که بر خلاف اجماع
اکابر امامیه [illegible] آغاز کرده الا فضل و هر که خلاف آن [illegible] کلام و درایمان او ست چنانچه از اساس [illegible]
هم هویداست و بر ظاهر ست کسیکه در فنون عقلیه چنین استعدادی ندارد و که از آغاز [illegible] تعلق با بت ولی
بتحفه اثنا عشریه پیداست که [illegible] و درین [illegible] معارج الافهام تواند نوشت که در
تدارک علما و [illegible] پیدا کند پس [illegible] درین علوم [illegible] گشتن گریبان فاروقی که او خود چاک
در کافی بر جناب [illegible] عالم افترا کرده [illegible] چنانچه آن [illegible] بعد از [illegible] مکمل [illegible]
هم بعد از [illegible] جلوه ظهور دارد [illegible] بر اصل [illegible] واقع [illegible]
بجا عجم بلند اهل لسان پیداست که [illegible] استعمال الفاظ [illegible]
بلکه معنی او [illegible] در کلام [illegible] مستعمل [illegible] اما [illegible] که [illegible]

رفتند وناقل محمد شد این سیاد سیاره الامت تختر عه باشد پس حاجت تفتیش نیست که با بجا دیدن نا الیف سوفتا
نقض طعن الرماح وغیره ذکر نا شد گاهی بر بشیر بالاجمالی می آید ودل نمیخواهد که وقت را ضائع کنم لیکن بخاطر دارمی سائلین
می پردازم وبدلسان می نویسم که هر کس آن را می بیند حق میگوید مخالفین که از مهم احوال نخل خا دمه نهل نزدیک
سهم من باقیه والعجب که تالیف نقال کشمیری همین ست نسخه را نام رد جواب ایما وفتن که در عدد و شاتشیع
والشعائر این است و هم یاب فقه را که مهم است در مقام شمرده معنا اک حاجت به دش ما را باقی نیست
زیرا که جناب مجتهد الزمانی در مکاتیبه به بعضی از احباب خویش زیب رقم فرموده کنتوری را قابلیت استعداد
یاد نموده وصاف صاف گفته که لیاقت آن نداشت که در رد تحفه اثنا عشریه قلم بردارد چنانچه انیم جمله
بتصرح وبسط تمام در مقاله سادسه این مجلد بر گذشته من شاء فلیرجع الیها واز نجا تم توانی دانست که منافق
با دوستان وحریفان خود بی شمار می باشد ولیکن اظهارش بکار ما نمی آید که مجتهد رفقه اوست نه دیگری
ولیاقت نیابت امام نزد کسی مخصوص به اینش گشته هیچ کسی پس از رفقه با و درین استحقاق احد برا
سر نیست اگرچه باقر مجلسی باد اما و شیعه باشند نزد هر یکی الغرض اگر این حاشیه از افادات
مجتهد الزمان نیست پس حالش معلوم شد واگر کسی از معتقدین کنتوری نوشته البته تقریرش
روبروی تحقیق مجتهد چه رتبه دارد که هم پایه آن شود اما حسام پس حالش از مباحث تصحیح الغبی معلوم
تواند شد که از مجتهد هی کتاب تنبیه السفیه نیست واحیاء السنة را فقیتکه من در دهلی بودم کسی نام آن
نمیدانست وحق اینست که چون از اهل لکهنو با وجود نزدیک بودن ایشان کمتر سید اتسمه اند که وطن
اقامت مجتهد باشد پس دهلی لاهور دور دست ملی بنده آنرا دیده ام اگر سامان از تالیفات مثل امام
رازی یا هم که جامع معقول ومنقول بوده باشد چنان پاره پاره کرده ام که باز این متفرق تا معا
هم نپیوند وانشاالله تعالی سه در نجانم عذر نا بند برای بسا آرزو که خاک شده که از توجه ضعیف
پیری چنان میگویم که حکایت از حال زکریا علیه السلام تواند بود که رب انی و هن العظم منی و
اشتعل الراس شیبا ولم اکن بدعائک رب شقیا بعد ازین هیچ معلوم میشود که دو جلد
نزهه که نقاش را میرزا کاظم علی صاحب بر داشته و متعلق باب اول و نهم بود چرا ذکر نکرد وغالبا
عجز از غفلت شعاری وصرف همت در عیش وکامرانی وشب زنده داری چیزی دیگر نباشد که
هرگاه خمار او نزد پیر دهقانی صورت اجتماع گرفت آنوقت در جواب تحفه باز طبعش در جنبش
آمد واهتزاز حاصل شد وشاید که مراد از اهتزاز حصول استعداد باشد ولیکن اهم و پیرده تا کسی
با قیاس نتیجی نبرد وهل هذا الا السرقة الخالصة کما لا یخفی وسائلی چند میگفتند که میرزای موصوف
با من فرمود که بکرر شنیده ام که مسودات نزهه نزد جمعی از بلاد بعیده درین شهر رسیده
وچنان بخیال آمده بود که البته این ماده بروز خواهد کرد ولیکن با کسی ذکر آن نه نمود وچنان دانم

اوست حکایت آن افیونی را زنده میکنند که گذرش در اثنای راه مرد واعظی افتاد که بر منبری نشسته و هزاران مستمعین گرد
گردش ایستاده و افیونی بهزار مشقت در آن هجوم داخل شده دید که فضائل نکاح و حسن معاشرت با زن و مباشرت بیان میفرماید
که مشغولی بصحبت زوجه خود چنانست که گویا دیوار عرش را بلند کرده اند پس تفصیل این اجمال در مزید ثواب را می شنید
و خویشتن را ملامت میکرد که از روزیکه استعمال افیون ترک کرده ازین سعادت محروم حالیا بالضرورت می باید برین
اساس دیوار نهادن و با علای دیوار عرش پرداختن بعد از تمامی مجلس و انقضای صحبت بخانه رسید و زن منتظر
معاودتش بود پرسید که امروز سبب درنگ چیست تا قصه و نیت خویش را اعاده کرد و زن گفت خداوند کریم
اکنون ما هردو را توفیق بخشد تا دیوار عرش را کامل گردانیم افیونی گفت غفلات در کیفیت افیون مرا نمیگذارد
که تحصیل این ثواب پردازم زن گفت هیچ غم مخور که من بیدار کنم گفت بغایت لطف و کرم باشد باری زن چون
وقت نصف اللیل دید که شوهرش بمفاسد منهمک است بازوی او بملاطفت گرفت و گفته برخیز و فرصت را
غنیمت بشمار تا افیونی برخاست و بجد و جهد تمام فارغ گشته دعا کرد که الهی پیر رفیق ما دان که از ثواب محروم نباشم
چون خوابش در ربود زن بیدار کرد که مگر دیوار عرش را فراموش کردی تلفت شد و گفت که وا اول هنوز خشک
نشده تو میخواهی که دیوار عرش بفکنی و در همین مقام آنچه بعد از ملاحظه حال علمای رفضه جوابات تحفه اثنا عشریه بکار برده
کثیر بکار برده و آغاز این امر درین بلده از مجتهد جائسی بود که بدون ممارست کتب فن حتی تالیفات رطل ابوق
مولای خود قلم بجوابش فرسوده اینهم تحقیق نه فرموده که ایا فریه نام کتابی تواند شد که کسی سعی خود را باطل کرد و از
و چنین نام گزار و پس بعضی از علما بمجرد دیدن ذو الفقار بر روایت مولوی غلام یحیی احیاه الله تعالی در جواب ذو الفقار
مصنوع بسیاری از اجزا نوشتند و نامش براق الفحول فی ذبح الحائک المفعول گذاشتند و دیگران نیز درین باب
چگویم که چه کرده اند که عبارات بلکه مضامینش را اعاده کردن موجب عار و ننگ میدانم و هرگاه عذر کنی که خواهی نسبت
افغان بگوی دلی اندامی و عیب جوی از وقت عبد الله بن سبا تا امروز از شیعه سبیه و بیشتر ائمه است فضل لهم
افواههم و تحریر دیگران را چنان دیدم که اگر میرزا محمد اخباری بمطالعه که در عراق عرب بسرای خود رسید آن شهرت
شدی چنان پندارم که بیشه خود را فراموش کردی و بالیقین فاعجلی نوشتی ولیکن افسوس که توفیق ان یافتند
که این مضمون از دست ندادند ع کین سخن را خود تو مبدا بوده که فرون کرد توبانش افزوده و این امر خود از
تسمیه شان هم اظهر من الشمس و ابین من الامس است گویند شاعری را از هندیان پرسیدند که بسیاری را از شعرا
دیدم که مجرد غیظ و غضب بر کسی هجو او را ضروری پندارند مگر ترا با کسی از افراد عالم سروکاری نبوده جواب داد
که آدمی بد ذاتی الطبع است و معاملات گوناگون او را در پیش و حال مردم معلوم که اگر راه عبادات چنانچه باید
طی کنند در حسن معاملات از هزاران کس یکی مستثنی تواند شد ولیکن پیش آنکه اول دنبال هجو بر نام ناظم
می اختم مثلا میگویند که هجو میرزا رفیع است و این هجو صاحبقران الی غیر ذلک و با اینهمه که تقیه در مذهب ایشان
ضروریست و انهم تا ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه شود که خود امام زمان محکوم است به غیبت و انهم از هزار سال

چنانچه از کتاب پیداست که الا ابتغاء و الاقرار او ابتدعوها رهبانیة صحیح ترجمه رهبت عبرانیم که از نص قرآن که بیان آن گذشت متیقنا
دارد ست بگویند اہل ایمان غفلت توانند کرد تکلیف که از آن روایات خود ها صحیح و لازم است که در صدر اول
این قیل و قال اہل اصحاب را پیشتر آمده بود و مسائل الاخر تیر و ترکش در باخت و بعد از شنیدن النص قرآنی
در ہواجس نفسانی چیزی نیافت که بدان چنگ در زند و سیتر و نماید که در حقیقت محاربه با خدا و رسول او بود و سبحان الله
چنان گناه کبیره به صدور آمده حضرت بروایت تفسیر کبیر چیزی نفرمایند تا آنچه در آن تعزیه واقع منصب حضرت رسول
ہست هیچ تامد در سانو نیست بلکه تدارک مافات و بیان و معالجات و حکم توبه و انابت و سرزنش و توبیخ و تنبیه
و تأسف بسیار است تا همه را عبرت شود تا از آن باز مانند و دیگر بار خود را گرد آن نگردانند یا داری برو بیت تفسیر
در تفسیرش که چون چندی از اصحاب طریقه رهبانیت اختیار کردند و حضرت علی مرتضیٰؓ در آن بودند حضرت
بعد از اطلاع بر آن چه قدر اهتمام در رفع آن فرمود و بر منبر برآمد و هیچ دقیقه سرزنش و ذکر وعیدهای شدید
فرو نگذاشت منصب حضرت همین بود و برای همین بر کافه خلائق از جن و بشر مبعوث شده و الحمد لله علی
ظهور الحق و زهوق الباطل نهایة که با زبان سامعین و ناظرین در آمد متعلق بدان بود که چون افراط تشیع کوفیه را
بر آن آورد که دودمان ائمه هدی را بابت و نگذاشتند و همه را طلبیده خدمت واقعی بجا آوردند و الینا کمال
تشیع و افراط آن مامور برآمد کالصوارم باعث قتل معصومین از دست او شد چنانچه از کفایت المؤمنین
پیداست بنده گناهگار چنان پنداشتم که باز ماتمداری و سوگواری کوفیه و مامون نبوده باشد مگر برای بقای
نسل مطهر و اهتمام متاخرین در این باب مصداق همان خواهد بود که در کتاب الله فرموده اند که فمن معی علی
انا ربہم هم یخشعون کیف لا انهم هم المنافقون الغرض سیاه پوشی و ماتمداری لوازم آن هرچه از جنس
دیده میشود برای بقای نسل سادات است کثرهم الله فی البریة علی رغم اناف الامامیة باقیاند آنچه از سوید اشم
بعضی چیزها را مجیب مصیب در رساله قدیمه نوشته و مجتهد بر عادت قدیمش که جاہلی و ناعاقبت اندیشی است
رفته قوله اگر مراد از توسعه طعام تقسیم نمودن آن باہل مجلس الخ اقول باید دانست که چون مجیب
مصیب در کتب شیعه از قدما و متاخرین دیده بود که ایشان تصریح کرده اند که اہلسنت در روز عاشورا
توسعه طعام میکنند و غسل مینمایند و سرمه بچشم میکشند و عطر میمالند و روزه میدارند و این همه اسباب عید و شادی
و نشاط است مجیب مصیب برای الزام شیعه برخاسته و خواسته که ایشان را بآنچه تصریح بدان کرده اند الزام
دهد و آن امور را بر ایشان مقلوب و معکوس سازد و درینمقام ملاحظه کتب مجلسی و دیگران از رسائل در کار است مثل
زاد المعاد مجلسی و رساله تحفة الزائر و غیر آن که احکامیکه مجیب درین فصل یاد کرده همه آنها درین کتب و رسائل
بالتفصیل به برهان و دلیل کماینبغی مروی و مذکور است و مجتهد درینمعقول فتوی باستحباب زاده یعنی برای آنمومنین
که حاضر مجلس عزا شده اند طعام برای ایشان میباید نه برای عیال و اقارب حال آنکه ایشان احق و اولی باین احسان
هستند چنانچه از قرآن مجید و حدیث شریف سمت وضوح دارد و جاء ذوالقربی یاد میفرماید و شیعه در ینباب

چنان تقریرات طولانی مینمایند که در بحار و دیگر اسفار از مجلسی وغیره دیده فی و بمیزان خرد سنجید نیست حتی که در
ادای حقوق ذوی القربی بستار حسین کلینی بدان قائل شده اند که آیت و آت ذا القربی حقه در حق فدک منقول است
و حضرت با وجودیکه فدک حاصل نشده بود مگر در مدینه و آنگاه بنزبان و از جناب سیده فاطمه زهرا را به هبه تعویض
چنانچه نا استه باشی حالانکه خود مجتهدا اقرار بدان کرده که هبه بدون قبض کلا هبه است الغرض اهل و عیال شخص
البته بدین امر لائق تر اند و از انجا که آدمی بلکه هر ذی حیات محتاج طعام است اهل و عیال که دخلی در تقسیم و
و آمادگی اسباب طعام دارند چگونه ایشان را محروم توان گذاشت بلکه ایشان را اولا و دیگران را ثانیا و لیکن
چون وهمیات را در مذهب شیعه دخلی تمام است چنانچه در قوانین شمار وار نیست که در کتب کلامیه تشکیل
تحفه اثنا عشریه بطور نمونه آن را یاد فرموده اند و نزد عرب این مثل شایع شده که الشفقه نسوان نزد الامم
جناب مجتهد ایشم خیال فرموده باشند چنانچه واهمه نسوان حاکم بدان سیفر باید که چون در تقریبات فاتحه دیگ طعام
را از آتش جدا کردند و طفلی یتیمی از اقارب فاقه کشی بعد از دیدنش مضطرب گشت و برای آمیختن گریه و زار
بلکه فریاد و بیقراری شروع کرد کسی از زنان یابند و همینقدر حکم میتوانند کرد که دهن دیگ را بر کشایند دلت از ان
این طفل را بدهند که معنی اثر وصول ثوابش بمیت می شود پس نزد شان همه سعی صاحب خانه باطل خواهد شد
اگر اولاد و ازواج ابد بدهند بلی تقسیم وقتی صورت جواز پیدا خواهد کرد که دیگ را در مکانی نهند یا طعام آن
در ظروف مرتب ساخته چار قل بخوانند و پنج آیت را تلاوت نمایند و دستها بلند نموده بایصال ثواب
بردارند و بدون این امور اتصال ثواب معنی ندارد و دوانیم دم خواه مذکور باشند خواه اناث غافل
شده اند از انکه بدلالت قرآن مجید و احادیث شریف چنان به ثبوت رسیده که ایصال مثوبات بارواح بزرگان
در اختیار کسی نیست و انقدر البته بدیهی است که موصل در عالمی دیگر و روح آن بزرگ در عالم دیگر
بعد ازین چون ریا و سمعه این تقریبات بجای آرد ثواب نام و نشان نزد اهل عقل و نقل کجا پس چون نیت
خالص دعوت مومنین نمود و محتاجات خویش را دخلی نداد و ایشان را طعام خورانید بالیقین ثواب بران
یافت الکنون اختیار اوست برای خود آن ثواب ذخیره گرداند تا دیگری را در آن شریک نماید که موجب تقرب و بارگاه الهی
خواهد شد کما لا یخفی اما آنچه در بعضی گفته که ادعای دلالت آن بر فرح سرور ناشی از کمال سفاهت است ناشی از کمال سفاهت
بعضی جهلیشم کتب روافض خواسته که ایشان را بروات خویش ملزم گردانند و اینمعنی بدون آنکه مقبول باشند آن امور نزد اهل
خصام چگونه قیاس منتظم تواند شد و از کتب روافض چنانکه اسامی چندی از ان نوشتم کالشمس فی رابعة النهار پیدا است
که علمای شیعه بر اهلسنت طعن کرده بودند که ایشان توسع طعام میدانند و حکم بر استحسان آن بر زبان می آرند پس عیاذا
که بر عادت خود جناب ملک العلما فی مدعا مجیب نفهمیده اند یا خود را بوادی تجاهل و تغافل برده اند و انیم از بعاد ادر سوم
اهلسنت چنانچه ناظرین و سامعین بر کتاب میدانند الحاصل از انجاکه علمای امامیه انتحکم کرده بودند که توسع
طعام را سنیان از باب مستحبات میدانند و آن دلالت بر سرور و انبساط میکند پس مجیب عجیب جلوه

الامام را ضرر پیدا کرده در مقام آنکه عمر مرا که کتب ندارند شنیده و آگاه نگردیده‌ام حقیقت اینست که چون جناب مجتهد
توسعه طعام را مستحب فرموده حاجت باثبات آن از کتب شیعه نماند زیرا که در رساله قدیمه فقط لفظ حکم مذکور بود
و مجتهد حکم را باستحباب مقید کرده پس البته عام در ضمن این خاص متحقق شد اما حکم بسرور و فرحت پس استعارت
و نسبت آن بتوسعه طعام ضروری نیست چه محتمل که تعلق داشته باشد بانچه قریب تر است بدان که طبل نوازی
و ملاجل و تغنی بترانهای موسیقی باشد پس اولی را چرا از دست میباید داد و شبهه نیست که این امور نزد اهل اسلام
که متقید بشریعت اند در مجلس ماتم معتاد و مرسوم نیست بلکه در مجالس فراخ و سرور است فکیف که لفظ الات شادی
و نشاط در آن ضمیمه باشد پس معین شد که کلام در طبل نوازی و ملاجل زدن و تغنی بترانهای موسیقی است و توسعه
طعام را در عرف از الات شادی و نشاط نمیگویند و بر این هر سه چیز مجموعا و فرادی لفظ آلات بر زبان می آرند و
احتمال اینمعنی دارد که مجموع را بحیث جمعیت دخلی باشد یعنی توسعه مذکور را ضمیمه چیزها چنین ست و ایضا توان فهمید
که لف نشر مرتب باشد یعنی اسباب سرور را بانبساط تعلق باید بتوسعه طعام و شراب و الات شادی و نشاط متعلق گردد
بدان سه چیز مذکور پس حکم بشفاهت عین سفاهت مجتهد الزمانی خواهد بود معهذا امری که حکم بشناهت او
دلیل است که میگویایکه توسعه طعام بر اهل و عیال خویش نزد خواص و عوام مستحسن نمیباشد در ده روز محرم
ولیکن از انجا که آن روزها مثل سوگواری و ماتم داده حقیقة قرار داده اند قید سوم را چرا گذاشتند و دوازده روز
چرا نگفتند یا سه روز را از عاشوره میشمردند و ناظرین در تحیر اند که رسم ماتمداری تا سه روز یا یک روز برای مقیم
و مسافر در شریعت قرار گرفته با لوازم و عوارضش و ده روز از کجا معین توان کرد و اگر بملاحظه انسداد راه
آب و دانه است پس کتب معتبره شیعه اینک حاضر است دلالت بر آن دارد که جناب امام حسین سبط نبی در
شب عاشورا خلوت فرمود با عمر سعد شقی و هر گونه حجت را براد تمام نمود و در مواعظ بسیار ارشاد کرد تا که
جواب گفت که اگر اتباع حکم عبید الله زیاد نکنم خانه من و ارض عقار از دست رود حضرت امام حسین فرمود
که خیر آن نقصان بر ذمه من است و نیز فرمود که چشمه بغیبغ که معاویه تمنای اشترای آن داشت و هرگز انرا نفروخت
بیداد قبول نکرد بتو بدهم چون سر باز زده حضرت امام حسین سماعی به نمود و هر گاه شور و غوغا از لشکر یزید از حد گذشت
حضرت امام حسین بحضرت عباس فرمود که امشب مهلت باید طلبید یعنی بامدادان بیعت خواهد کرد یا خواهند جنگید این مهلت بعد جدال و قال
بهم رسید پس حکم کرد اشقی حجاج تمیمی را بهمراه چهار هزار سوار که در بار انهار خود ضبط کن تا قطره آبی نرسد و بعضی گفته اند
که از روز هفتم محرم آب را بستند و کردند و از حدیث امام صادق که در کتب مقاتل وارد شده و در منع
روزه عاشورا امر [illegible] ظاهر میشود که لشکر یزید حضرت امام حسین و اهلبیت و اصحابش را روز نهم
محاصره کردند و روز دهم شهید گردانیدند الی غیر ذالک و مخفی نماند که محدث نجفی در تحقیق چشمه مذکور که حضرت
امام میخواست که بعمر سعد بطور داد اگر از قتال باز آید عنایت فرماید چنین نوشته البغیبغ فی الحدیث
بعث امیر المؤمنین علیه السلام الی رجل خمسة اوساق من تمر البغیبغة بابین موحدتین وغینین معجمتین

و فی الوسطیا رشمنا و فی الاخبار منیعة او عین بالمدینة غزیرة کثیرة النخل لآل الرسول علیه السلام و فی تاریخ ابن
البغیبغة تصغیر البغیبغ و هی البیر القریبة الرشا و ما البیقات و المغیبغة عیون عملها علی بن ابی طالب بنیع اول ما صار
الیه و تصدق بها و بلغ جذادها فی زمنه الف وسق و منها خیف الاراک و خیف لیلی و خیف البطاس و اعطاها
حسین بن علی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب لکل ثمرها و یستعین بها علی دینه علی ان شروع ابتعة من یدی بن
معلومة بالجملة کلام در توسعه طعام بود و تقسیم آن بر اهل مجلس عزا و بر ظاهر است که چون المجلس المحفل عزا و قرار داد
البته مقید بود بیک ذر دعا تیلقین ... سه روز ... مباحث و در آن بنا شده طپانچه بر رخسار با زدند و سینه را کوفته
و گریبان را دریدند چنانچه از تفسیر ... و هم از کتب معتبره و دیگر اوراق دیگر بوضوح پیوسته پس قطع نظر
ازین غلط بلکه خلاف شریعت نبویه علی صاحبها الاف الصلوة و التحیة طعام خانه صاحب مصیبت چگونه مستحب و جز
تواند بود بلکه معامله بعکس می باید یعنی چون امام در عین مصائب رخت دنیا بر بستند و بدست اظلمین شهید گشتند
و این مسلوب الفعل بعد از هزار و چند صد سال در ماتمش لباس سیاه پوشیده و در رأس او به غم و اندوه نشسته
مومنین و اتقیا و المونت سنهم بالصلحی را بایستی خوان طعام مرتب گردانید و برای او فرستادن نه آنکه او را
ضیافت خویش گردانیدن و ازین مجتهد بلادت کیش ما عاقبت اندیش باید پرسید که هرگاه مستحب نیست که
لا اقل ترک نماید پس اطعمه گوناگون همه اشتر زند و تو و هم او یکه و خواهد بود بل هذا الا احداث من بدعه
و کل قدح یعود الیه و العجب که مجتهد مذکور ندیده اند یا و صفه روایت اسناد کلینی و غیره ش که هرگاه ...
و خلیفه بلا فصل را باگرد ... و صل اتفاق افتاد که گوشت و چربی بود و دیگر لهذا انرا ترک کرده بودند و گرد
زنان نمیگرویدند اسلی غیر ذلک خواجه خواجه و فراوی حضرت الشیخان ز محدث و المست و من نقش نجاست
قصوی ... و آیت کریمه ان الله لا یحب المعتدین نازل گشت و با اینهمه مجتهد چنین جهالت اختیار کرده بار
رفضه را باید بر ... و برادران صوری و معنوی او جان و دل خویش را انداز دن که این مرد دلالت ند
حق اینقدر در رسائل خویشتن یاد داشتند که احداث گناهی است که باید در بیان معنی آن کفر معنوی
گفتن و او این جماعت را که مرتکب چنین گناه عظیم میشوند و اجاهلت میدهند و مفاسد را مصالح نام میدهند
می ستاید و قلوب مقلدین خویش را بدر کرچنین هفوات می رباید نعوذ بالله من افشاء الخبر ...
و اگر او در تجویز معنی احداث شریک ... بود چنانچه از ملتقی و ازاله خصوصا رساله المکاتیب شرکت او با صلاح
رسائل مذکور ظاهر است پس تناقض صریح هم در کلام او راه یافته بر کما لا یخفی و بدین تقدیر اگر در اثنای
عشره محرم تقریبی پیش آید مثل نکاح مومنی با حضور رسانی از مومنین و توسعه طعام و اجتماع
اعزه و اقربا رود دهد باید که اینهمه مهمانان و میزبانان مرتکب کبایر باشند به یقین که در کتاب مستطاب براهین
کسانی که از اقربای خویش خبری میترا اتیدند ... آن ... کردند چنانکه رشتها فرمودند
که مشهور است الغرض چنین افادات مجتهد در مولفات او نسبت بدیگران موجود است و ذا ... بدر ...

و نیز ربانی و خود را از ان شمرده اند و بشر الطاف تنها که یکی از ان قوت قدسیه باشد ذات خود را منصف
کرده اند پس مثل مشهور که خود فضیحت و دیگران را نصیحت بر مجتهد چنان راست و درست آید که طابق النعل
بالنعل قال الله تعالی قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ و ایضا
مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ
آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ الی غیر ذلک من آیات البینات والعجب که مجتهد در
فتاوای مجتهدین ما ایران هنوز ندیده و ملاحظه نکرده که طبل عزاداری ما شنیده اند پس ان رسائل و احکام را
کار عوام کالانعام است یا مجتهدین طغام بعد ازین آنچه از راه بیخردی گفته و بطور استهزا آورده که ازین عوام فرقه شیعه
میتوانند گفت الخ یاران انصاف بدست شماست عوام رافضه غیر از خوردن حلوا و سینه زدن و نوع لعن بگوی خواندن
احسان بگیر چه پیدا نمیکند چون او بدربار منتظم الدوله رفت و معرفان گفتند نگاه روبرو نمیدیان عرض کرد
احسان مرثیه گوی فرمود این همان کس است که آچار تعزیه می اندازد همه کس خندیدند و او متأثر نشد
مقصود آنیست که غایت استعداد عوام شیعه چنین است که مرثیه احسان الله خوانند و بدانند که شبلی رئیس و ضمیر کجاست
از تشبیهات و مراعات صناعت شاعری میباشد مسند فهم و ادراک ایشان تا به صحیح بخاری چگونه تواند رسید
الا به بیان و تعلیم علما پس راجع شد این استنباط بذات شریف مجتهد الزمان نائب امام
لاجرم توان گفت که اگر این کنایه باشد بذات خود پس میتوان گفتن که این کلمه که بی اختیار از زبانش
البته از جای خود خواهد بود و فکر هر چه درین کتاب گفته همه اش مهمل و بیمغز اگرچه او آنرا استکشاف و نقد
میداند بالجمله چون این استنباط آنیست مگر کار این مجتهد اکنون حال این صناعت از کجا من انامم باید
شنیدن که مجتهد را در محراب کنند بسم الله اگر فرصت مطالعه روایات صحیحه و شرح درخواستی
آن مجتهد رسیده بود کاش بر رساله ذخیره بذل القوة فی سنی النبوة بالیقین مشغول شد که از آداب
سلاست و سهولت عبارات فهرست کتابهای حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتابها
سیر توان گفت تا مغلطه مجتهد از دیدنش بقدر سطری چند حل میشد و بعیان میرسید که استدلال مجتهد
بامر منسوخ و کسی که ناسخ و منسوخ را نداند چگونه از زمره علما شمرده شود بلکه برای او وعیدها
شدید در کتب مجلسی از بحار و عین الحیات مرقوم است که تفصیلاتش موجب تطویل و بیاد نمی آید که
مجتهدی درین بلاد از مجتهدان رفضه با وصف قلت علوم منسوخ را برای دلیل برگزیده باشد
حضرت پیغمبر خاتم المرسلین بعض احکام آسمانی را بحکم رب العالمین باقی نگذاشت تا برسوم جاهلیت
چه رسد و نقد افاده و اجاده الشیخ فی بستانه ۵ که ازالت عرب برآورده گردد که تقویت دا جبل
منسوخ کرده اکنون حال انتقام بشنو که صاحب بذل القوة فی سنی النبوة می نویسد و فیها

بعد الفراغ عن غزوہ احد وقع الامر بتحریم النیاحۃ علی المیت وخمش الخدود وشق الجیوب ونحو ذلک ولم یکن
حرمت قبل ذلک الا فی ایام غزوۃ احد فلھذا ناحت النساء علی قتلی احد ویبکین علیھم فلما سمع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم بکائن قال ان حمزۃ لا بواکی لہ فناحت النساء علی حمزۃ ویبکین علیہ کما صنعن علی قتلاھن ثم لما فرغن
عن ذلک نزل تحریم النوح یومئذ ونھاھن عن النیاحۃ بعد ذلک الیوم کما صرح بہ الحافظ ابن کثیر فی
البدایۃ والنہایۃ والعلامۃ الشامی فی سیرتہ وفیما بعد فراغ غزوۃ احد مثل المشرکون بحمزۃ رضی اللہ عنہ
فلما رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذلک قال لامثلن بسبعین رجلا منھم مکان حمزۃ فانزل اللہ تعالی وان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم بہ یعنی در سال سوم از ہجرت شریف بعد فراغ از جنگ احد نوحہ کردن
حرام شد بر میت طمانچہ زدن بر رخسارہا وگریبان دریدن وقبل ازین حرام نبود در ایام
غزوہ احد ازہمین جہت نوحہ کردند زنان بر شہدائے احد وگریہ وبکا بر ایشان نمودند ہرگاہ رسول خدا گریہ زنان
در شنید فرمود کہ بر حمزہ زنان نگریستند پس نوحہ کردند بر حضرت حمزہ وگریستند چنانچہ بر شہیدان خویش
باز چون فارغ شدند ازین گریہ ونوحہ در ہمان روز حرمت این افعال نازل شد وحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم منع فرمود زنان را ازین نوحہ بعد ازین روز چنانچہ حافظ ابن کثیر فرمودہ در بدایۃ ونہایۃ
ونیز علامہ شامی در سیرت خود ودر ہمین سال بعد از فراغ جنگ احد مثلہ کردند مشرکین حضرت حمزہ را
چون حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنان دید فرمود من ہفتاد کس را از مشرکین مثلہ خواہم کرد یعنی گوش
وبینی شان خواہم برید مثلا حق تعالی نازل فرمود آیتی کہ حاصلش آنست کہ اگر مثلہ کنند ہمان قدر
باشد کہ کفار کردند واگر صبر کنند بہتر باشد برای صابران ومقام حیرت ست کہ در وسعت طعام
اینقدر گفتگو میکنند وندانند کہ گریہ وبکا وسینہ کوبی وہرچہ باشد وصاحب عزا واولادش را وبالذات
میشود وہجوم دیگران بالفرض تا بواسطہ مثل شدہ درست کہ گرسنہ را گریہ ہم نمی آید زیادہ برین نسبت
کہ غذای عمدہ باشد پس توسع طعام را تا خود صاحب عزا والمثل ول نخورند کہ مانع تواند شد واگر
حقیقہ بپرسی معنی این مثل در عرب ہم معمول نیست گر یا ز عزاری کہ حدیثی کہ کلینی در کافی متعلق
بماتمداری جناب امام حسین ع آوردہ وعنقریب درین اوراق گذشتہ وہنوز از اذہان ناظرین سامعین
محو نگشتہ از انہم اینمعنی مستفاد ست واگر جناب مجتہد الزمانی را در فہم معنی آن صعوبتی پیش آمد
کہ در عیش وکامرانی خود را منہمک ساختہ اند حتی کہ در تابستان از غرہ ماہ مبارک رمضان محروم میباشند
کما سبق مرارا و بر طور امام الفقہاء والمتکلمین سید مرتضی علم الہدی ثانیتی چیزہای غیر معتاد واز
راہ غیر معتاد کما فی حواشی المختصر النافع وشروح الحدیقہ در روزہ زمستان خوردند یا نخورند ودر
خلوت یا جلوت اما کارہای دیگران قبول فرمایند کما روی فی الثالث عشر من مجلدات البحار
عن التقیع نعمہ فی مجامعہم عند رؤس الاشہاد ولیکن افطار روزہ تابستانی بمیوہ آبدار معتاد

و تخ ایشا اکواب شربت شادی امرا و اغنیا بخورد ست بنابران ترکیبش بعبارت فارسی باوجود حل لغات از
شرحش می نویسیم اگرچه بکار از منسوب کشند با این کر باید که ترجمہ بعضے از عبارات رسالۂ قادریہ بطور ترکیب
نحوی از فاضل بدایونی بار با بیجواست درست و باکم نکند که لماتم بفتح میم و سکون ہمزہ و فتح تائے دو نقطہ
در بالاجتماع زنان برای غیر النساء والخدم عطف بیان ضمیر در نگین ست الجهد بفتح جیم و سکون ہا و
دال بے نقطہ مشتقت السویق بفتح سین بے نقطہ و کسر واو و سکون یائے دو نقطہ در پائین قاوت که آرا
پست ہندی نامند و شربت آن باعتبار آنیست که از او داخل شربتی میکنند و سے اشامند و لفظ جون بضم
جیم و سکون واو و نون در آن واقع ست جمع جونے بتشدید یا قسمی از مرغ سنگ خوار که شکم و بالہائے
آن سیاه ست و جائز ست ضمیر راجع بجمع مذکرے که از غیر ذوی العقول باشد اینکه مفرد و مونث باشد و اینکه
جمع مونث باشد لم یحسن بجائے بے نقطہ و تشدید سین بی نقطہ بصیغہ مجہول از باب افعال ست الحسن
بکسر حا آواز نرم و فوائد این حدیث بسیار ست از انجملہ آنکه از ورد آن بدیہہ چنان ظاہر شد که در ماتم تکلف را
نباید داخل کردن و درین بلدہ شیعہ تکلفات زیادہ تر مرسوم ست که در بلاد دیگر نیست که اگر از برگ
پان و مانندان دست کشیدند بانواع لذائذ دیگر دست گشادند که گاہے در غیر محرم میسر نشد بدان تزا
و زینت از زر و نقرہ و نقش و نگارہا در عالم خواب ندیدہ باشند از انجملہ آنکه ظاہر شد که این چیزہا مختص
عید و سرور بودہ ست پس طبل نوازے و جلاجل زنے که علمائے ایران در رسائل عزاداری ماتم
گذارے نوشتند کما مرت الیہ الاشارۃ بطریق اولے از اسباب شادی و نشاط خواہند بود از انجملہ آنکه امام
صادق رضی اللہ عنہ بجائے لفظ شہادت لفظ قتل استعمال فرمودہ و مجتہد الزمانے برای چنین کس
معتقد ناصب گشته و حاجت اعادہ باقی نمانده بسبب آنکه بحث مذکور عنقریب درین مجلد ہم گذشتہ
و چون ناصبیت حضرت صادق محالست فتعین الثانے و ہو المطلوب از آنجملہ آنکه قزوینی ناصبی
شارح کلینی اعور ترجمہ قتل کردہ بلفظ کشته شدن بلفظ شہادت و آنچه مناسب مقام باشد چون حضرت
امام حسین ع اصل الاصول شیعہ یعنی تقیہ را گردن زده بود نزد این نواصب رعایت ادب باقی نماند
از انجملہ آنکه حضرت امام صادق ع لفظ امراہ برائے زوجہ حضرت امام حسین ع آوردہ حالانکه از ہمینی غایت
بے ادبے و بے اندامی نزد مجتہد شیخ الاناسے سر زدہ حتی که از کتاب طعن الرماح او پیدا است که فوجب
کفر دانسته و ایراد این بحث موجب تطویل ست فلیرجع الی نقص الکتاب المذکور الذی سمیته
بنقص الرماح فی کید النباح از انجملہ آنکه زوجہ طاہرہ حضرت امام حسین ع که در سفر کوفہ ہمراہ بود و این
زن کلبیہ ست نہ مادر معظمہ حضرت سید الساجدین یعنی شاہ زنان مشہور بشہر بانو که حضرت رسول
مقبول عقد نکاحش وانکاہ در عالم خواب با ریحان خود بستند و حضرت زہرا مشکل خلاف آیت کریمہ
وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ در شب دیگر بر گشادند باز رفقه برائے حفظ قواعد مخترعہ خویش حاشیہ

مختلف الاقوال والاحوال اند و تاویلات رکیکه بروایات ضعیفه میکنند و اگر سر خود و بپوشت پا برهنه باشند و بالعکس
و صاحب وفات الاعیان نوشته که امام زین العابدین او را با غلام ازاد کرده امام حسین ع نکاح کرده است
و خلیفه وقت خطی اشکایت نوشت و آنجناب چنان جوابی از قرآن مجید و حدیث شریف دافعال اصحاب کرام
که محجوج شد چنانچه دانستی و در ذهن هیچکسی از رفضه که قصه های قدیمه یاد دارند و لطریق اولی نمی آید که خاتون
شهربانو تمامی دودمان اہلبیت خصوصاً فرزند خود را در شداید مرض و نهب و غارت اشقیا گذاشته رنج فراق
بیفزاید که در کتب شیعه از جناب امیر المومنین منقول باشد ؎ یقولون ان الموت صعب و انما مفارقة
الاحباب واﷲ اصعب ۞ سعدی در گلستان گوید ؎ پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان
در بوستان ۞ پس جناب امام حسین ع زوجه موصوفه را بجهتی و مصلحتی موافق روایت کلینی در سفر کوفه همراه نبرده و این آن
ماند که بعضی از اولاد و اناث را در مدینه طیبه گذاشت پس البته خاتون شهربانو همراه نبود نه آنچه رفضه گویند که او
بجرد شهادت امام حسین ع بر ذو الجناح سوار شده در کوه و دشت ری غیبت اختیار کرد معاذ اﷲ خود را
در فرات انداخت و این موت را برگزیدا بجهل که از کثیر آتش مستبعد ست الی غیر ذلک من هفواتهم و مراد
از قواعد مخترعه آنست که مثلاً زن امام بیوه نمیشود فکیف که عقدا و درست شود و بر زوجه محبوبه سید عالم
تهمت کنند که در سفر بصره چه اندیشید که استاد کلینی با نتساب شد در تفسیر اهلبیت کافر شد کما سبق شطر امن
خرافاتهم بعد ازین مخفی نماند که علمای رفضه بنا بر یاد سمعه که شیوه قدیمه قوم ست چنان قرار داده اند که
آدمی را باید که جویا ماند که حضرت ائمه هدات کدام روز خوش بودند و کدام روز ملول تا موافق ایشان بدل کار
بسر کند و هر که از لاف و گزاف ایشان چیزی دیده مینک میداند که تا امروز ظاهر حال خویش را مطور ائمه
درست نگرانیده اند که بر هر کسی آسان ست تا باتباع سیر شریف آن برگزیدگان چه رسد که مشکل ترین جملست کما
افادات صغار و تالیفات فضائی و بحار الانوار مجلسی موجود و هم تصانیف دیگران نیز از قدما و متاخرین دال
بر آنست که حضرات ائمه یکی بعد دیگری چنان افاده فرموده اند که در روزهای عید مسلمانان مصیبت ایام
زیاده ترمیباشد باینمعنی که هنوز چشمش نگرانست که ملکش با دگرانست یعنی اہل خلاف بدان طرفه
تنعم و اوج و ترقی باشند و ایشان بهزار ابای خمول در انواع غم مانده و اصناف مصائب خاک آلام و محن
بر سر رفضه باشند شاید رفضه غافل شده باشد آنکه چه بحال ائمه چنان بود اهتمام شادی روز شهادت فاروق
رسول خدا صلی اﷲ علیه وسلم چگونه آنرا بجای آورده باشد و از باید حلا میدا دجگر گوشگان نحو در المستنطاے
احادیث زاد المعاد مجلسی که در بین روز بهیر و آنکه خانه را سوز و صد صد بر با در شمار رسانیده باید رشما چنان
کند الی غیر ذلک پس بجوز بند بار بار نعوذ باﷲ من خرافات الرفضه لیکن کسی نگفت که این جهلا ست بیلا
که چون بعد از شنیدن این مصائب لقمه از غذای بهشت برندارد فکیف این اطفال از طعام دنیا پس قیاس نمیتوان
ازین بدیهیات هم کور و کر شده اند و بنیاد اهتمام روز عید بر چگونه او را کرده باشند که نتیجه ان غصب خلافت و بیان

مناسبش باشد بکاء رفت از ارتداد تمام امت یعنی انتفای ارکان در حقیقت عذر بدتر از گناه است
بحال لا یخفی علی من نظر الی هذا الکتاب فضلا عن ... نتیجه واقعه کربلا رو نماید بعد از آنکه خلافت بمردودان
بنی امیه رسید و ظلم اولین ایشان عالم را تیره و تار گردانید کما فی نهج البلاغة بالجمله چگونه متشکل کسی رسوخ یابد
که برخلاف تواتر و قطعیت اخبار حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و رعایا و طول مدت تا الیوم پرستش رونق
لوازم عید بلا تقیه بجا می آورد و حکام آنرا از پوشیدن البسه فاخره و استعمال طیب عطر و لقای احباب
بیان فرمود بلکه شادی میگردانید که این روز با مهابتی چنان آفرین است و لیکن یاد دم از آنکه بر زبان
مبارکش گاهی جاری شود که درین ایام که عمر مقتول شود هیچ گناهی بدفتر مندرج نمیگردد و لیس شعوره ستور
و بلی نکو باید دید که آخر کسی بدریای قضا حاجت بکند بر ریشش می آید و قبل از عمر دم چنان می فهمیدند که بعد
از شهادت همه صورت استراحت برای آل عبا هم سیده باشد از در آن عالم نورانست و ضیا و همان شیون ماتم
و بکاست اگرچه زندگی جناب سیده و دیگران در غم و رنج و غضب خلافت و عدل گذشت الکنون حال
کتب معتبره رفته انیست که در عالم برزخ بعضی برای تسخیر شکل و دیدن صور برپاست و بار بها بالعرش
جدا است که کسی از شیعیان همی نمی آساید بلکه فرشتگان تسبیح و درود خویش را ساعت بساعت فراموش
می سازند تا باستراحت دیگران چه گفته آید و در احادیث ائمه که در کتب مقاتل مصائب مبین است یاد نداری
که جناب سیده با وجودیکه قبل از ولادت امام حسین راضی برضای الهی بسبب شنیدن نتایج و ثوابهای تمنای
این شهادت شده بود چندان نعرهای جانکاه میکرد که ملائکه از تسبیح الهی سست میشدند و شریک این ماتم
میشوند و صورت سکوت رو نمیداد تا بحدیکه جناب رسالت مآب با چشم گریان و دل بریان از رونق می افزاید و
بار بار میفرماید که ای نور چشم من دمی سکوت بکن که ملائکه تسبیح و تهلیل را گذاشتند بلکه فراموش کردند و در آنوقت
گویا العالم بیهوشی این سکوت رو میداد باز بهمان حالت رجوع میکند بلکه با تمام ساعت و ساعت قیام همین
حال و نعره جانکاه در پیش است و در عالم حشر آنچه در مخصوص محشری برپا شود داور پیدا رود کسی را چه مجال که
بمیزان بیان سنجد و اگر کتب مصائب را جمع نمائی و واقعه شهادت شهیدان را بر کشائی بروایات صحیحه احادیث
معتمده خواهی دید که تا یکروز جناب خامس آل عبا با اهلبیت و تمامی رفقا محصور شد بعد از آنکه ستم آنجناب
برای طلب شهادت گویا از روز ازل بود و همیشه راضی برضاء هدف تیر تهمت و دیر لتشیر بجانب رئیس المجتهدین
معاد ... میرفت از کجا بکجا با وجودیکه در زلال کتاب منزل السماء آنچنان بر آمد که بارها دانستی باز جا معلق
متفق میگویند که قتال از هر دو طرف بود و رفیقان و عزیزان امام بعد از دستوری هزاران کس را از لشکر
شقاوت اثر بکشتند و چون آنجناب ذوالفقار کشید تمامی میمنه و میسره ملاعین را برهم زد حتی که کشتگان را حساب
نتوان کرد قیاس کن که از دستان در کتاب امامت میگوید که از شجاعت و قوت آنجناب تهور جناب امیر
از یاد مردم رفت و دیگر علما نیز همچنین گفته اند که عبارت طویله را تا کی اختصار نمایم تواند که عدد لشکر ملاعین را

از سواره و پیاده مع ابو مخنف در مقتل که نوشته زیاده از شش صد هزار ضبط کرده که کارزار از سکندر و دارا بیشتر ارد و هیچکاره شد حیرانی اینست که با چنین لشکرهای ملاعین تنها چنگیدند و بخیال نیامد که بهیئت مجموعی این هفتاد و هشتاد کس یکبار بتازند و جمعیت مجاهدین نبات النعش سازند و بمصر اصلی شان رسانند که در نیستو نهور هر کس نیز بالتقای پسیده شاید مقصود و عجلت در شهادت باشد پس بوجه بلا دیگر چه معنی وارد و معاذ الله کو بیند پادشاهی همراه جمات عمتی کفن پوشید و بمقابل جمهور آمد و حواس گم شد و زیر تر رسید که گاهی این قدر پریشان نبودی امروز چه حال داری گفت خواهی دید که دیگران برای کشتن سے آید و این از بهر گفته شدن و همچنان واقع شد که در هزیمت دقیقه باقی نماند و لیکن بهزار جهد و مشقت تردد یافت پس جبر و قرار امام غائب الدار و از دیگران با وصف استعداد هزار سال متواتر ملاحظه کرد بر اصول شیعیان رفیع نگار صاحب بصیرت و الصار باید دید که چه بلاها از دست خود و بیه قطع نظر از همه چون از زبان مادر معظمه این کلمه براشتی و درستی او برآمد که باز دارم که غلامان و چاکران عباسیه محیط گشتند و نوبت بقاعدے شورا برسید بروایات محدثین کما اشرت الیه سابقا و لاحقه بر کوه چه سنجید و چندان صبر برگزید که اینهم نداشت که این واقعه چه چیز اینست حال امام نرگسی بجائے غائب الدار که اگر بفوج خود اشاره میکرد از انجا تا خلیفه عباسی تمام را الصبح فتح و فیروزی امام بدل میکرد پس چه صبر و شکیبائی او را باید سنجید و اگر کسی در جمله صابرین حقیقی نام حضرت ذی النورین داماد حضرت رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را ببرد و در رفعه از غایت جاهلیت جلال از پیکر الشانی مادة تاریخ مرگ پیمبر بهتانے داخل میشوند حالانکه زمانه مصائب او را چهل روز بلکه زائد هم گفته اند و علما نشر از غایت استقامت او دندان بر جگر سیفشر دند و اهل مدینه دستوری قتال میخواستند و او قبول نفرمود معذلک در طلب ثواب شهادت چنان بود که هرگز تزلزلے پیرامون خاطرش را دنیافت و مطابق تقریر سابق و لتصریح علما ابد و بست خانه خود را محکم کرده بعبادت مشغول گشت و بیچاره چه مید انست که لقب زنی خواهند کرد بخلاف حضرات ائمه که خبرے از علم شان غائب نبود کما لایخفی حالیا بر عقلای عالم بعد ازین مباحث و اعتراف علمای امیه که ما با تباع ائمه معصومین شویم که از سر رشته انبساط شویم و از غم و اندوه شان منقبض کرد یم حال عیان ائمه معلوم همگنان شد پس یکی از رفقه در دنیا هم مصداق لا یموت فیها و لا یحیی فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا ان هذا شئ لا یسمع و لا تری سبحان الله ملت اسلامی را فریقین مطابق احادیث رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم سهل و کشاده دانسته اند کما فی النهایة الاثیریة و مجمع البحار الهندیه و البحار المجلسیه از جمله شان محدث نجفی که فخر الدین لقب او نهاده اند در مجمع البحرین و مطلع النیرین نقل میکند با لبعثت بالرهبانیة الشاقة و لکن بالحنیفیة السمحة هی بفتح فسکون ای السهلة التی لا ضیق فیها و لا حرج اکنون شریعت غرای مصطفویه بر تحقیقات نواصب بیدین ملت یهود

گویی سنت در ربوبیت ابن سبا ایشما آورده لیست مگر شاید بحقیقت نظر انست نظر فاشتل باز دو بیانم
باید علمای رفضه از در متعه النساء در آیند و وسعت مثوبات انرا چنانچه بعضی از اکابر ایشان بسر
افتخار بدان میکردند و امید بهمراهی امام غایب اند ارسید اشتند بیان کنند پس علمای سنیه سینه را
باید که کتاب مستطاب حضرت سلطان مشهد مقدس که امام شافعی خلافت بلافصل علی را بیشتر
از آنجناب یافته اند برای الزام شیعه بکشایند و قیود آن عبارت علمای ایشان بر اینها ببینند قوله
و علاوه بر آن انچه مجیب اعتنا بشان آن بطرف ما نموده و اقبح و اشنع از آن در میان اهل نحله و
شایع است الخ اقول مخفی نماند که بحث مجیب در هر مقام مخصوص است بدین متکلمین یعنی علمای
شریعت و قیل و قال ایشان با امامیه من حیث التصوف نیست بوجه چند یکی از انجمله آنکه اهل تصوف صاحب طور
اشراق و وجد و حال اند و امور ایشان بمکاشفات و ریاضت تعلق دارد و ابحاث و تحقیقات
متکلمین متعلق بادله شرعی است و مکاشفات و ریاضات مصطلح را در آن مدخلی نیست و
متوهم نشود که ایشان مذهبی ورای سنی و شیعی اختیار کرده اند چنانچه صاحب فتوحات که سر دفتر
این گروه و زبان خود بوده در آغاز کتاب مذکور گویا رساله مفرده در عقائد دارد که مقصودش
از جمع و تالیف آن اظهار از معتقدات خویش است و من بعضی را کرامت آن بزرگوار میدانم
ورنه هزاران کس از علما و ربانیه که آثار اقدامش سپرده و کمال حسن عقیدت یاد آرند ملحق بجماعت سنیه میشمرند
کرار و منحرف اند الغرض عقائد صوفیه و اصول ایشان همین است که اهل کلام اهلسنت در معتقدات
خویش نوشته اند مثل نجفی و نسفی و عضدی علامه و تفتازانی و علامه شریف جرجانی در اول شرح
و بیان داده اند و قس علی هذا از رساله تقی و غیره سویدا شنو که اصلش از حضرات اهلبیت است
علیهم السلام و چون طریق مذکور مشکلترین مشکلهاست هر کس چگونه منازل آن را طی میکرد و فقیان
آن هی نمود و بعد ازین تقی مجلسی پدر باقر عسیل هر جا که راه طعن بر صوفیه مفتوح میشد آنرا سد کرداند و دیگر
پیری و مریدی و کشف و اشراق و وجد و حال را در آن رساله که ذکرش دانسته ثابت نموده و دیگران
برانچه یاد کرده اند چنانکه تصوف او کرده خویش محصور فرمودند ولیکن پیر وهبانی از جهت قلت علم
معرفت و فرومایگی آن طور را بخیال خویش نیاورده و تقلید پسر لایقی اختیار ساخته که پدر خود را در
رساله بطلت لیاق منسک دانسته و در کنگاه متصدی غارت اعتقاد میکنند لاحول ولا قوة
الا بالله دوم آنکه مجیب درین مجلد نیز صاف صاف گفته که من از طور تصوف حظی ندارم و از انجا که در
کتب درسیه اولا منهمک بودم و باز بحسب ضرورت که شیعه بعد از سفر آخرت علامه دهلوی شاگردان
شان نور الله مرقدهما حوصله تصنیف از ایدالوجیف یافتند و کتابها پرداختند و غیرت دینی الحاج
مرا بدین وادی کشید که قلم بدست گرفتم و هرچه مناسب افتاد در عالم تنهایی نوشتم و کسی را که در کتب شیعه

بصیرتی داشته باشد نیافتم و یقین امینی ندانستم که علما خواهند پسندید از بخت و اتفاق چنان واقع شد
که خام گل یاسمن تماشا بیند پس فرصتی کجا بود که ریاضتها کشتمی اگر بالحاح دوستان بخدمت بزرگان نشستمی زبان
خالی شد که بعد از گذشتن عمری در توبهٔ نصوح و اختیار و اخلاص و خلوص مثل سلف صالحین حظی ازین
امور باطن توان برد پس چون در انتخاب تسوید و تبییض فرصتی بهم رسید و چنان سامانی نیز نیامد که کار
از کارهای مذکوره بر کسی گذارم که باستعداد خود سرانجام آن تعهد بدهد پس بسبب تنهایی نخواستم
که در میدان ریاضت قدم نهم لاجرم ازین دولت محروم ماندم چون این طریقه نمیدانم چه بگویم تا حق ادا
که فقها و محدثین و متکلمین با این اعراس و قبرپرستی را تجویز نمیفرمایند پس هر چه مخالفت ظاهر شریعت است نباید کرد
بقول اکابر صوفیه مثل سلطان المشائخ نظام الدین رحمة الله علیه که در شهر کهنه دهلی آسوده اند که
فرموده اند اگر حقیقت حاصل نشد در طریقت خواهی ماند و اگر طریقت بدست نیامد در شریعت خواهی ایست
و چون شریعت معاذ الله رفت و گذشت باز مقامی کجاست که در آن بسر برده و دنیا را الفرض شئی
و دین را بخری چون این امر ممهد شد بتصریح مجتهد الزمانی متوجه باید شد که گفتگو درین مقام
این بود که علمای رافضه در متعلقات شهادت امام حسین رضی الله عنه بر علمای سنت و جماعت
سخن دراز میکنند گاهی میگویند که ایشان بجهت عداوت اهلبیت معاذ الله توسعهٔ طعام در روز عاشورا
بر اهل و عیال خود مسنون و مستحب میدانند و زمانی میفرمایند که روزه و غسل و پوشیدن لباس فاخر
و مالیدن عطر مستحسن میشمارند الی غیر ذلک مما ذکر فی ذمی نفتار و امثاله پس مجیب مشیب بر ایشان این امور را
به اشارات و کنایات موافق گنجایش دو رسالهٔ قدیمه قلب نمود چنانچه بار بار دانستی و زنهار با اموری که اختلاط
بتصوف دارد نپرداخت پس مقام حیرت است که مجتهد الزمانی چرا بادی ذکر افعال و اعمال صوفیه نشود و وجد
و حال را شروع کند و الحال آن البدعة انما نمات تبرک ذکرها کما افاده ابوه الشهود فی المکتوب المعروف
چنین ارسله الی رشید المتکلمین رحمة الله علیه فی جوابه انچه نوشته که ایا نمی بیند که در تقریب عرس مشائخ صوفیه
معمول است که خلق کثیر از فقرا و غیره لباس نفیس پوشیده و استعمال عطر و پان نموده و توهم دلالت کریمه
خذوا زینتکم عند کل مسجد بر قبور پیران خود جمع میشوند الخ باید نشان داد که این امر از کتب فقها و مسائل
فروعیه مجتهدین ما حاشا که این امور را جایز یا مستحسن نوشته باشند و اگر مجتهد الزمانی بر خلاف عادت
خویش رجوع بکند ایشان آورده بود بایستی نشان دادن که فلانی از فقها در فلان کتاب چنین اجازت
کرده و فتوی داده که اجتماع مشائخ و فقرا که در اعراس صوفیه لباس های فاخره و جامهای رنگارنگ
معطره در مجالس معظمه و استماع ترانهای مطربین و ستارهای وفات مشائخ کبار و زیارت دیار
جائز است بلکه مستحسن و مستحب است و تا امروز این امر بعض علما تا خبر دهداده و از هیچ کتابی بمعرض ثبوت
نرسیده کاش اگر بصراحت نمیگفت بر اشاره اکتفا مینمود پس دست بر عادات و رسوم از محدثه متاخره

لیتالی از ریا و سمعه باشد و از ایجاد اختراع عوام بوده باشد اصلاً مجتهد و الکیدمین ملاحظه نمایند از او اشتر عجیب تر
در کتب کلامیه و نقض نتیجه نگار روز بیا ناشد بخلاف کلام مجیب مهیب ذوالفقار که عمر او اکثر در سرود و شعر بسر شده
موسیقی در کتب تالیف کرده اهل ایران جا بجا موجود در کتب و رسائل مجلسی خاتم الفقهاء و المحدثین و عین الشاکین
استدلال بآیت کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد بر اطلاق قرآن جو بیس کجا ذکر مجالس فقه ادا حادیث ابدعتها
بر قبو مثل کتب الزیارات مستحدثه مشایخ و بی اشعار بابدان کردن بجا امرت که مجیب باقتضای اقبال نغمه انشاد نموده مجتهد در مدینه
انقلاب نیچه گفته بهانا او از کفیدی باشد کبی اصال محض تواند بود زیاده برین نیست که از آواز کمیدی قرار دهند که
نشیمن جناب مجتهد الزمانی ست و ایضاً در بخصوص امری دیگر است بیان است بر سبیل ایجاز و اجمال آنکه از مجالس قاضی
رطلبوق که پیر پیرهن سفالی در آغاز شغل تصنیف کتب کلامیه بلکه بعد از تجلیه عماد الاسلام آثر اندیده بود چنانچه از
عبارت ذوالفقار توان یافت و عبارت اینست که نویسنده نماند که کلام این بر تقریر صحت و صدق آن
قاضی مذکور تا در مقصود ما و مفید مطلوب فهمیده شود الخ که در جواب مقدمه ششم است ظاهر است و مصلحت بلامین که در زمره امامیه
درج کرده اند یکی جمعی باشند که علوم ظاهر حضرات ائمه رالمعوت درس و تدریس قرار گرفته اند که شریعت و ایمان
معتبر آنست و جماعتی دیگر اند که علوم لدنی شان قیام دارند که طریقت و حقیقت مبین آنست از فرقه ام
شیعه موسوم اند کمتر اند از درجات عالیه از فرقه ثانیه که مومن مجن لقب شان است در رفعت منازل و کثرت
فضائل شان در مجلد اول بچشم عبرت باید دید و در میزان فطانت سنجید و نیز از کلام رطل بوق که مولای
این پدر و پسر ست چنانچه از تالیفات ایشان بظاهر و رتبه او نزد علمای ما مخفی نماند که در جواب کتاب البشر
یعنی احقاق الحق مسمی بسم نقیضه بصورت و معنی اظهار ساخته اند اختصاص فرقه امامیه بیان درجات قدسیه
لو فتوح می پیوندد و درین دعوی نیز بر عاقلی بر استها موجود و مقصود ایشان می حنارد که اینقوم چه بوده اند
طایفه شیخ زن انصاف دشمن بدین زعج بر مسند جا لانکه هنوز نفس تشیع و در حضیض مذلت گرفتار اند بهرحال
مجتهد بالجمله از کلام خیو اختصاصی با هلسنت از راه تمسخر و استهزا ظاهر میشود پس تعرض بمضامین کلمات قاضی
مذکور از ان کردم تا استهزای او منقلب گردد ایضاً از اعتقادات قاضی مذکور ست که جمیع صوفیه مذهب
تشیع داشته اند و چگونه ندارند که نمی زنند بدرجات عالیه اخروی مختص بفرقه شیعه ست پس هیچ سنی صوفی نبود
مگر فرقه نقشبندیه بر تصریح این مضلل شیعه امامیه آنانجا که آغاز مجالس المومنین اینست که همیشه اهل شام
از زبان جناب مرتضوی تقیه میکردند و نیز از ان کتاب واضح ست که خود امام الائمه در خلافت خویش
تقیه میفرمود ظهور امامیه در لباس اهلسنت و اعتزال بود و خوب میداند که اهل اعتزال بالاخر با ماند و مقتضای کثرت
محدثات در زمانه اخیر شیعه راز روز بروز ترقی ست و جناب امیر در وقت شهادت معاذ الله در اظهار کفر جید بلیغ
فرموده کما فی جامع الاخبار لمن هو مثل صادق الکواذب لا اشرار پس توان گفت که باعتبار اصول موضوعه امامیه
شیعه مخلوقات کثیر که لباس نفیس پوشیده و استعمال عطریات نموده بتوهم دلالت کریمه خذوا زینتکم عند

کل مسجد بر قبور جمع میشوند و قوالان در ترانهای موسیقی که از اسباب سرور و انبساط و حالات تصاعد نشاط است غزلهای که مشتمل بر مدایح حسن و جمال و خط و خال و هجر و وصال پریرویان بی مثال و دیگر نشان شیرین مقال ست میخوانند و رقص باشند و ناهلست ظاهر است که غیر از تقشبندیه کسی در عالم تصوف باقی نمانده و ایشان از مجالس مذکوره البته اجتناب میدارند کما لا یخفی سخن بعد گذارش ست که این حرف بیهوده در علو مقامات فرقه صوفیه که خلاصه آن از تالیفات رطل بوق آنفاق افتاد و در رساله او بود در تمامی سیار را از مجالس المومنین بذکر صاحبدلان شک آگین گردانیده که در کتاب صولت حیدریه جمیعت مجتهدین پیشکش نموده ام و بیاد می آید که در جلد اول این کتاب نیز نوشته ام که دلالت بر آن دارد که قاضی مانند بزرگان خویش از علمای معتقدان شان بکمال اخلاص و خصایص اختصاص ست انست حال مولی و آقای شان از متاخرین و از قدما و اساتذه ایو رطل بوق جمعی لاتحصی باشند که خاک پای صوفیه را بکحل الجواهر تعبیر میکنند و شاید که درین اوراق هم بمقتضای کلام یجر الی الکلام ذکر بعضی از آن رده بطور اکتفا بمضامین با دیدن عبارت رساله مذکوره که جابجا عبارتش در تالیفات خویش نقل کرده و در نه امروز آن رساله در دست نیست که یاران از دست گرفتند و باد ضعف طلب و شدت ضرورت و برای ناموری خویش نگاهداشتند که از اسر مایه گردانیده تقینا مضامینش را در جواب الملوح خیر مجتهد الکنون جرح سکنه و از مکاتیب مرزین عیان میشوند که در جواب مکتوب مجتهد که خاتمة المکاتیب نسبت میکوشند بدانند که از افادات شان است پس حیرت خاموشی فقیر را باید دید که باوصف احسانات که در دیباچه نوشته آن بزرگ ردبردی مرزین چه سواد دشمنی در بار و من با قرار یخته و آنچنان مکاتیب که بهین حال او ست در مباحث غیر یقین نزد من برای حفظ ناموس او مخفی بود مگر چون صدر اعلی خادم حسین خان و دیگر بزرگان ضرورت شدید نقل کردند و مدلل نمودند تا کی این مکاتیب علامی در زاویه خمول مخفی خواهد بود که بالاخره درمی از غایت مصابحت و ملاحت جلوه ظهور خواهد داد پس بعد از سفر مرزین که برهم راه گمانی خواهد بود که اگر واقعی بود دبی ردبردی کاتب ظاهر میکرد و در پنهان داشتن غیر این عمر نبوده که آن بزرگ رسوا نشود ولیکن چه میباید کرد که خود سید در پرده خویشتن قبا که بعد ظهور مکاتیب جناب دور ود بحقیقت پی برد که مرزین چند مالیش او را نقل مجالس میگرداند سخن بعد چون مرزین میله انست سکنت

که الصوفی لا مذهب له کما فی الرسالة المذکوره پس احسانی چند لعل آن در که سفارس دپیش امرا باشد و چندان درین عام و دانه پابند نمود که خود مینویسد که اگر مفلس نمیشد او در تالیفات دستگیری میکرد و حق آنست که در تسنن او شبهه نیست ولیکن بیچاره مغلوب شد بجهت بیجا اوردن فقر و فاقه اهل و عیال و ارتفاع عمارات و تزیین مکانات که بزرگان گفته اند ؎ هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ... زبان آوران پاک نفس چون بدبنیای دوون فرود آمده بعسل در مانده همچو مگس چو از اینجا ذکر قدما در رفته که بانی مبانی این مذهب

بقدر ضرورت از بعض مقالات پیر مغان نیز خواهد آمد انشاء الله تعالی وخواهی دانست بالجمله چون از کتب معتبره خصوصاً
رساله فارسی ملا تقی پدر باقر مجلسی معلوم شد که حالات صوفیه را که بملاحظه تجلیات قدسیه میدانند و انرا از مدارج عالی
صوفیه میشمارند و این بزرگان را غیبه اسرار اهلبیت نبویه علی صاحبها الالف التحیة میپندارند پس مجتهد را هم مناسب
بود که به حال و قال صوفیه طنز فی کردن فکیف که ملاطعن او بر شیعه متوجه شود نه باهلسنت سینه چنانچه
که بتصریح مولا و آقای او همه شیعه اند لاجرم توان گفت که مثل مجتهد الزمانی مثل فیلی شد که لشکر خود را شکست و نیز
و پامال سازد و امر محقق انیست که بنده در ایام تدریس کتب درسیه در بعضی از اوقات این امور را آزموده ام
و در مانیکپور که پور بوده ام پس طلبه که نزد من فراهم میشدند و در حلقه درس من نشستند ذکر بزرگی میشنودند که در آن دیار
بعد انکه دو سال و در سیفور بوده و همراه قوم انگریز می آمد و حبس و قتل مردم بر فتوای او بود پس اشتیاق از ترغیب
و تحریص ایشان پیدا میشود بلکه ساعة فساعة می افزود که آن بزرگ وقتیکه در وجد بجوش و خروش می آید بر کسیکه
که از اهل مجلس نظرش می افتد او از حیطه اختیار و قدرت بدر میرود و من میگفتم که اینهمه را بارها شنیده ام حاجت بتکرار
و اعاده باقی نماند و لیکن بهتر انیست که هر وقت قدوم آن بزرگ باید خبر کردن و بخدمتش باید رسانیدن تا ببینم که در من
نظر فیض اثرش تاثیری می نماید یا نه حالانکه چون در مجلسی احیاناً اتفاق میشود و شخصی باواز حزین غزلی میسراید یقیناً قطعاً
دلم متغیر میشود لیکن از چیخ و زاری مرسوم مانع میشوم و بر این امر قادر بوده ام الغرض متغیر بعد از تدریس این امور مذکور
میشد و دل بلقای آن بزرگ مضطرب بود که ناگاه خبر قدوم او بگوشم خورد و این مخبرین معتقدین آغا تشی نزد
من جمع شدند که امشب مجلس منعقد میشود بالضرورت قدم رنجه کنی و فرصت را غنیمت شماری و بعضی از ایشان
بخدمتش قبل از ملاقات رسانیده بودند که فلان درباره تصرف سید احمد کبیر و دیگر بزرگان بر فتوای علامه دهلوی
قدس سره العزیز ست مناسب آنکه چون ملاقات دست دهد بالضرورت مطارحه این امر واقع شود حالانکه سخن اصلی
در مناظره ذکر نکرده بودم باری همراه این طلبه بصحبت بهم رسیده و مجاورت اشتیاق و مزید شوق در میان آمده بود را
در امر حجوع و انتظار شدید رو داده تا انکه غالباً نصف شب گذشت و چون نظر این دیدم که آن امر بر حجاب امروز
موقوف است رخصت طلبیدم و برخاستم و چنان یاد می آید که باز دیگر هم نوبت افتاد و لکن همان آتش در کاسه بود و چون
صبح شد و این طلبه بدستور قدیم جمع شدند میگفتند وا ویلا وا حسرتا که بعد از برخاستن مجلس سماع اتفاقاً وقت بر تغیر
از حاضرین تن جوشش و خروش بود یکی از ناقلین میگفت بحالیکه باید نگریست که در نشست و برخاست و غلطیدن و
و افتادن بر زمین چه صدمات رسید گفتم بلی می بینم و عیان را چه بیان لیکن سخنی که درین حسرت و افسوس گفتنی است
آنکه اگر من میبودم بعد از شنیدن ترانه غزلی متغیر میشدم و لیکن از تحرکات البته طبیعت خویش را باز میداشتم و
این تفسیر جلالین بر سر شما هم هست را بگوئید که اگر شما در آن وقت از این امور خود را باز دارید ممکن است یا نه پس تاکید
شرعیه گفتند که حقیقت وجد و تغیر ما نیز همین قدر ست و بی اختیار محض نیست و از اینجا بوضوح می انجامد که غالب
اوقات درین زمانه همینست و در مجالس صورتی و مناسبتی چنان بهم میرسد که آدمی میخواهد بغلطد و از

پهلو به پهلو بگردد لیکن عنوان بحث مخل ملازم بود مقالات علمای متقدین مجتهدین ذکر نموده بودم باز اتفاقات
واقعی ام مجتهد فارغ گشتیم و الحق در مقام شکرگذاری توانم گفت که حق تعالی مرا از سو محفوظ داشته گر عهده
شکرش بدر نتوانم آمد اما آنچه از حاضرین آن مجالس شنیدم بر زبان مقدس مجتهد الزمانی رفته که برای تعظیم چنین مردم
سجده الی آخره پس اول بار پیدا مرای لکهنؤ را التعلیم تلقین فرمودن که من جبتیم دیدم و التفات هم مشاهده گردید که اند
که روسای لکهنؤ جمع میشدند و این تعظیم و تکریم بجای آوردند و حکایات سابقه و خانهای مجتهدین گذشت
و معتقدین چنین گفته اند که ع بهر دیار که رفتیم آسمان پیداست، حول مرای شیعیان تکریم و تعظیم روا دارند
معلوم نیست که نتیجه مقتضای من تشبه بقوم فهو منهم چه باشد و از ایشان جاریست یا نه کیفیت برای نواب
شجاع الدوله و آصف الدوله که در عیدین خطبه اهلسنت میشنیدند و نماز مذکور بطور ایشان میگذاردند و مناقب
حضرات راشدین بگوش میکردند لیکن برای ایشان همین احادیث کافی خواهد بود که من صلی خلف نبی فکانما
صلی خلف نبی که از من لا یحضره الفقیه واضح توان شد الی غیر ذلک و ائمه در احادیث دیگر است قبل از این آمده
که حاجت اعاده نیست و حال روایات ایشان و کثرت اختلاف که یکی مر دیگری را دفع میکند بر ظاهر است
بعد از این مخفی نماند که کتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه بر سمن زن تار و پود زده ذوالفقار حائک امامیه بر
ابحاث تصوف هم بعنایت الله کتابیست جامع بسبب آنکه پیر فرتوت لیسنده لعاب عنکبوت تصوف را
در رساله مذکور بعیوب حضرت علامه دهلوی شمرده و ادا و اوضاع و اطوار صاحبدلان صبح نفس و ظرایف شناسان
حقیقت رس ایذا رسانیده رسوای نام برده حالانکه حضرت رسول الثقلین از جناب رب المشرقین بکمال آرزو
درخواسته اللهم احشرنی فی زمرة المساکین و محدثین از انحضرت آورده و در کتب فریقین مدون گردیده از جمله
علمای شیعه و مولف مجمع البحرین در ماده سکن میگوید و فی دعاء النبی صلی الله علیه و آله اللهم احینی مسکینا و امتنی
مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین پس البته میباید که اهل زهد و قناعت و خضوع و فقر را بحقارت ننگرند
خصوصا خاندان علم و مشیخت را حالیا ناگزیر شد بعضی از مضامین مناسبه در این مقام آوردن تا برای فرید بصیرت و فراست
دانشمندان روزگار بکار آید و بمقتضای قول بزرگان ع یارب چنان مکن که گدا معتبر شود گفته آمد که شخصی بود در بلد
از فرومایگان و عمر پدرش بسر گردد و صحبت جولاهگان که دعای حضرت مریم بسبب آنکه او را بنظر استحقار دیده بود در حق
قبول شد چنانچه در تفسیر استاد کلینی مرقوم است خانه او سوره قتار دبو و نشان بود و او بجز توسل با اکابر
مصداق بیت گلستان ع چند باشد چو جسر بغداد ش، آب زیر و آدمی بر پشت، از جهت شیوه های
دلبری و شیوه های دلداری خود پا بر زمین نگذارد و بحبت علو کعب هیچکسی را از مهوشان چین پیشه های طرازی
مثل خود نه پندارد و در تکبر و رعونت قایم مقام این شهر آشوب بازندرانی باشد و با اینهمه در کتاب مذکور چنین یاوه
و هرزه درائی را بنیاد نهد و انهم بانند زعمی فی الانظلام در کمال بیخبری خیره سری بوقوع آرد و سرمایه امتیاز طلب
و یابس و طور جمع تلفیق هنوز بدست ندارد پس در آغاز رساله ذوالفقار نداند که مصنف تحفه کیست از غریباً شاه

بعد از آنکه از ترجمه یعنی بزعم خود فارغ شد میگوید که اما صوفیه پس مذاهب تمام مختلف دارند و چون اکثری از اهل آن جماعت
نفر من شده اند لهذا به بیان بعضی از اصول و فروع صوفیه که الحال شیوع دارند و گاهی بلباس تشیع آمده عوام
شیعیان را گول میدهند کمترین نام بمقتضای ان الامثال مصابیح الاقوال میگوید که چنانچه ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی
را اثر نعتقد که دلالت میکند رساله لیلیه این مجنون بی خرد بدانکه لباس تصوف باعتراف علما عموما و پسر بزرگ
پوشیدند و پای کوبی و وجد و رقاصی اختیار کرد ولیکن با اینهمه اختلاف و رنگارنگی صوفیه که از شیعه بود که صد نعوذ
زیاده از صد فرقه باشند حتی کاملین صوفیه نیز که مطاعن سید انبیا و شاه اولیا بیان کنند کما فی کتب التنقیه مثل المنهج
وغیره این دو حرف گفتیم و رجوع کردیم بنده که عبارت رساله ذو الفقار شریر باز مجتهد حال الشیعی نایب امام ترکیبی کید و حرف برای
توضیح و بیان می افزاییم و گاهی بمقتضای وقت اظهار تسنن نموده عالم را مخالفت شیعیان برمی افروزند اگرچه لا کلام
موعود بحفاظت و حراست باشد ایة المهدی مصابیح الدجی اکتفا مینماید پس بباید دانست که آن صوفی کنند
که قائل بوحدت وجود باشند و حاصل آن مذهب اینست که تمام این عالم که هست عین ذات حق سبحانه
تعالی ست و فرق اعتبار نیست گاهی خود را بصورت ابلیس مینماید و گاهی بصورت محمد صلی الله علیه وسلم و گاهی
بصورت سگ و خوک و گاهی بصورت انسان و گاهی خدا را تشبیه میدهند بدریا و عالم را با مواج و گاهی خدا را بگل و
مخلوق را بکوزه و گاهی حق سبحانه را بمداد و خلق را بحروف یعنی چنانچه دریا عین موج ست و گل عین کوزه و مداد عین حرف
همچنین خدا عین خلق ست و باین مضامین اشعار گفته اند و میخوانند در رقص میکنند و وجد و حال الزامی مینمایند و از جمله عبارات
سید انشا از جمله اشعار بزرگان ایشان اینست ع با مریدان آن فقیر محتشم * بایزید آمد که یزدان منم * گفت مستانه عیان
آن ذو فنون * لا اله الا انا ها فاعبدون * و هم از انجمله ست ع نیست اندر جبه ام غیر از خدا * چند جویی در زمین
در سما * و هم از انجمله ست ع در ذات صفات هر کرا باشد شیر * هرگز نبود در نظرش صورت غیر * در شیر یکی شود
باده و آب * در مذهب او یکی بود مسجد و دیر * صاحب فتح صوفی گوید که حضرت سید شریف قدس سره
میگوید متکلم و صوفی مناظره کردند متکلم گفت بیزارم از آن خدای که در صورت سگ و گربه ظهور کند صوفی گفت بیزارم از آن خدای
که در سگ و گربه ظهور نکند و از آنجمله کلمات بایزید که در حق حلاج گفته اینست فرد ع تو ذاتی و خدای پاک هستی * بیت بصورت
پیکره در شکستی * و هم از اشعار اینهاست ع گاه کوه قاف و گه عنقا شوی * گاه خورشید و گهی دریا شوی * و از جمله ابیات
فرید الدین عطار این دو بیت ست ع خود پیمبر شد و پیام آورد * گشت خود کافر و انکار نمود * خود کند باز بر گناه
خود کند باز توبه و استغفار * و محی الدین عربی که پیشوای قائلین بوحدت وجود ست و در فصوص خود را افضل از انبیا
و خود را خاتم الاولیا شمرده بجناب حضرت صاحب الزمان و گاهی نسبت خطا بحضرت نوح میدهد گاهی فرعون
طاهر و مطهر میداند و ابی بکر متوکل ملعون را که دشمن خاندان اهلبیت اطهار بود بمرتبه که کارکنان خود را حکم نمود که نشان
قبر حضرت امام حسین را برطرف سازند و آنجا کشت و کار و زراعت نمایند قطب ظاهر و باطن دانسته و غزالی که از
سرکردهای اهل تصوف و تسنن ست گفته که هر که بر یزید لعن کند او ملعون ست و شیخ عبد القادر جیلانی که پیر دستگیر اهل السنت

و زین العابدین گفته که روز عاشورا عید باید کرد چنانچه از باعث وفات ابی بکر افضل از امام حسین بود
عید روز شنبه مقرر شد همچنین بسبب وفات امام حسین عید عاشورا موقوف نخواهد شد و هم در عینیه گفته که ما
خلیفه بحق بود و با جمله امثال این کلمات مزخرفه بسیار که ذکر آن موجب تطویل کلام است و هرگاه داستانی کلام
اینها موصوفین متواترست ملاحظه نمایند که در سه حدیث که از جناب معصومین در مذمت آنها وارد شده اکتفا مینماید
که روایت کرده مولانا شیخ جلیل بهاء الدین محمد عاملی که قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی اسمهم
الصوفیه لیسوا من امتی و انهم یهود امتی الآن قال هم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون اینکه فرمودند که قیامت
قائم نشود تا جماعتی در امت من بهم خواهند رسید که اسم آنها صوفی خواهد بود و آنها در حقیقت از امت من نیستند
بلکه در جمله یهودیان محسوب اند و آنها بدتر از کفار اند و از اهل جهنم اند تم آنچه میگوید در کتب معتبره و غیر معتبره موجود من حیث هی هی حدیث با شیخی
که ضرور نیست که روایت حدیث مستلزم اعتقاد راوی باشد چه میتواند شد که نزد او روایتی دیگر باشد اقوی از آن
و اعتقادش مطابق آن و اختلاف روایات شیعه از همه فرق زیاده تر است حتی که امام اعظم اول امامیه آغاز
تهذیب آورده که کم حدیثی باشد که بخلاف آن مروی نباشد تم باز محبت مذهب خانه میگوید و از انجمله حدیثی است
که روایت کرده الفاضل الکامل مولانا احمد اردبیلی از امام علی بن محمد الهادی در حدیث طولانی که فرموده و هم الصوفیه
کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و ان هم الا نصاری و مجوس هذه الامة الی آخر الحدیث حاصل مضمون آنکه
جناب امام علی نقی فرمودند صوفی تمام آنها خواه اظهار تشیع کنند و خواه تسنن مخالف طریق با اهل بیت هستند
و طریقه آنها غیر طریقه ماست چه آنها خدا را عین سگ و خوک میدانند و آنچه از حق تعالی حرام کرده حلال میدانند
بلکه آنرا عبادت میدانند و نیستند آنها مگر نصاری که عیسی را پسر خدا میدانند یا مجوس این امت اند که قائل بدو خدا
هستند و نیز در [illegible] روایت کرده است از امام رضا که فرمود لا یقول بالتصوف احد الا لخدعة او ضلالة
او حماقة حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که هیچکس مذهب التصوف را اختیار نمی نماید مگر از روی مکر و خدعت یا از
ضلالت یا جهل و حماقت و ایضا روایت کرده از حضرت صادق قال قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیهم السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم فقال انهم اعدائنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم
و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یاولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا
حاصل آنکه شخصی در جناب حضرت صادق عرض نمود که قومی درین زمان بهم رسیده اند که آنها را مردمان صوفیه می نامند درباب
آنها چه میفرمایید جناب صادق فرمودند درستیکه آنها دشمنان با اهل بیت اند هر کس که رغبت نماید بطرف آنها او هم از جمله آنها
است و با آنها محشور خواهد شد و درست که قومی خواهند بهم رسید که ادعای دوستی ما کنند و باوجود این رغبت بطرف صوفیها نمایند و در
لباس و گفتار خود را بآنها متشبه سازند و خود را ملقب بلقب صوفیان کنند و اقوال آنها که عین کفر و زندقه است تاویل
نمایند پس آنها نیستند از ما و از آنها بیزاریم کسیکه آنها را انکار نماید و رد بر آنها کند ثواب اینشخص ثواب کسیست که همراه رسول خدا
جهاد کرده باشد و از انجمله حدیثی است که روایت کرده ابن حمزه و سید مرتضی و شیخ مفید از شیخ محمد بن الحسین بن ابی الخطاب

انه قال كنت مع الهادي علي بن محمد في مسجد النبي في المدينة فاتاه جماعة من صحابه منهم ابو هاشم الجعفري وكان رجلا
بليغا وكانت له منزلة عظيمة عنده ثم دخل المسجد جماعة من الصوفية وجلسوا في جانبه مستديرا ناحيته واخذوا بالتهليل فقال لا تلتفتوا
الى هؤلاء الخداعين فانهم خلفاء الشياطين ومخربوا قواعد الدين يتزهدون لراحة الاجسام ويتهجدون لتصييد الانعام يتجوعون
عمرا حتى يديخوا للايكاف حمرا لا يهللون الا لغرور الناس ولا يقللون الغذاء الا لملاء العساس واختلاس قلب
الدفناس يتكلمون الناس باملائهم في الحب ويطرحونهم بادلائهم في الجب اورادهم الرقص والتصدية واذكارهم الترنم
والتغنية فلا يتبعهم الا السفهاء ولا يعتقدهم الا الحمقاء فمن ذهب الى زيارة احد منهم حيا او ميتا فكانما ذهب الى زيارة الشيطان
وعبادة الاوثان ومن اعان احدا منهم فانما اعان يزيد ومعاوية وابا سفيان فقال رجل من اصحابه وان كان معترفا بحقوقكم
قال فنظر اليه شبه المغضب قال دع ذا عنك من اعترف حقوقنا لم يذهب في عقوقنا اما تدري انهم اخس طوائف الصوفية
والصوفية كلهم من المخالفين وطريقتهم المغايرة لطريقتنا وان هم الا نصارى او مجوس هذه الامة اولئك يجهدون في اطفاء
نور الله والله متم نوره ولو كره الكافرون حاصل مضمون آنکه محمد بن حسین بن ابی الخطاب میگوید که با بودیم همراه جناب
امام علی نقی در مسجد پیغمبر خدا در مدینه پس جماعتی از اصحاب آنحضرت آمدند از انجمله ابو ہاشم جعفری بود و نزد آنحضرت مرتبه
عظیم داشت و بسیار بلیغ بود پس بعد از ان جماعتی از صوفیه در المجلس داخل شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند شروع کردند بلا اله الا الله گفتن جناب معصوم گفتند که التفات مکنید بطرف این جماعت مکار فریبنده زیرا که
اینها بانیان خلفای شیاطین اند و خراب کننده قواعد دین اند و بی اعتنائی از لذائذ دنیا بجهت آن اظهار مینمایند
تا بدنهای خود را راحت دهند یعنی اظهار زهد ایشان برای تسخیر عوام کالانعام است و معلوم است که هرگاه جهال
معتقد اینها گردیدند بحسن سلوک با ایشان پیش می آیند و این معنی موجب راحت بدن ایشان میگردد و بیداری
جناب معصومین فرمودند که این صوفیان که برای نماز شب که برخیزند منظور اینها از این برخاستن این است که
مردمان ضعیف العقول را که حکم حیوانات دارند شکار نمایند و عمرها گرسنگی برای این میکشند تا اینها را که بسبب بی علمی
مثل حمار اند زیر پالان فرمان خود سازند و تهلیل ایشان نیست مگر برای فریب دادن مردمان و تقلیل غذای ایشان
نیست برای آنکه تا کاسه های هوا و هوس خود را پر سازند و دلهای مردمان را بربایند تا مردمان بجهت ایشان
میریزند و در حقیقت اینها را بچاه ضلالت می اندازند و ورد و وظیفه اینها رقص کردن و دست بر دست زدن است و ذکر ایشان
سرود است و غنا تابع ایشان نمیشود مگر کسیکه سفیه است و نادان و معتقد ایشان نمیشود مگر کسیکه احمق و کم عقل میباشد
پس کسیکه برای زیارت احدی از اینها برود خواه در حال حیات و خواه بعد ممات چنانست که بزیارت شیطان و بت پرستی رفته باشد
عبادت بتها و کسی که اعانت کند یکی از اینها را پس چنانست که رعایت کرده است یزید و معاویه و ابو سفیان را پس شخصی
از اصحاب آنحضرت گفت اگرچه آن صوفی اعتراف کند بحقوق شما راوی میگوید که جناب معصوم غضبناک شده بسوی
او نگریستند و فرمودند که این حرف را بگذار کسیکه حقوق ما را بشناسد کاری که موجب آزردگی ما و استحقاق خلود جهنم باشد
نمیکند اما نمیدانی که اینها بدترین طائفه صوفیه اند و حالانکه جمیع صوفیه مخالفان هستند و طریقه الداعیه مخالف

اهل البیت است و نیستند آنها مگر فیمابین ما و صوفی و مبین است آنها جماعتی هستند که میخواهند که نور خدا را خاموش کنند
و حق سبحانه تعالی میخواهد که نور خود را اتمام کند هر چند کفار مکروه داشته باشند چون علامه فهامه ثانی پایه مجتهدان اعلی
اجماع شیعه نقل میکند به اسناد معتمده خرقه ایشان بجناب تقوی مآب نسبت که صحابی امام مبین معنی شمارد که
باشد و امام بر الفاظ صوفی از شهر بلای اصفهان گوید چنانچه در باب صحاب خبیث لیث قتل زراره نسبت رد نیز منبر هو لعنة الله علیه
زرارة و محمد بن مسلم اليهود والنصارى فمن ذكر باز مجتهد میتوانسید آنرا حاصل آنکه صوفیها که بسبب خباثت جبلت و
عداوت دیرینه که با خاندان رسالت اهلبیت عصمت و طهارت میداشتند هر چند میخواستند که با اظهار تعبد و تجرید
و عبادت تخریب فضل و کمال جناب ائمه اطهار را که انوار الهی اند از دیدهای ظاهر بیان مخفی و پوشیده سازند لیکن حق
سبحانه تعالی التزام نموده که انوار خود را الیوم فیوما در نظرهای خلائق روشن و جلوه گر سازد و مذهب ائمه دین مبین را
بظهور حضرت صاحب الزمان در همه بلاد و بقاع حلة ظاهر و غالب گرداند که کفار و اهل بدعت این را مکروه داشته باشند

و از آنجمله حدیثی که روایت کرده آن را مولانا احمد اردبیلی عن احمد بن محمد بن ابی النصر البزنطی و محمد بن بزیع عن الرضا علیه السلام
من ذكر عنده الصوفية ولم ينكرهم بلسانه او قلبه فليس منا ومن انكرهم فكانما جاهد الكفار بين يدي رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم حاصل آنکه جناب امام رضا فرمودند که شخصی که نزد او ذکر صوفیه بیان آید و آن شخص انکار
بزبان یا بقلب نکند آن شخص از شیعه ما نیست و کسی که برآنها انکار نماید پس ثواب مثل مرتبه کسی هست که در رکاب جناب
حضرت رسول با کفار جهاد کرده باشد راقم آثم درینجا حرفی چند با یجاز تمام میگوید که بعد ثبوت ذمایم صوفیه تا
که تحاسد بود میانه صوفیه و حضرات ائمه هدی لیکن چون باعتراف جمیع شیعه که مستغرقه مستفید ایشان امام الائمه و اولاد
امجاد وی بوده اند این تحاسد را عقل چگونه تجویز کند و تعیین اقرار و هو المطلوب و از رساله ملا محمد تقی شیرازی نیز فهمیده میشود
و بعد از تسلیم حسد اگر صوفیه آغاز حسد میکردند استناد و توسل ائمه البته نمی نمودند و حضرات ائمه حاشا که با وجودیکه مرشد
ایشان بودند حسد میبردند پس ضرور است حمل حسد درینمقام بر غبطه چنانچه از احصام موسن جالبسی معقبه
حسد حضرت آدم با جناب ائمه و حسد حضرت حوا با جناب فاطمه زهرا واضح تعبیر نشده و درینصورت افترای مولای ادیب ما
ششتری لازم نمی آید و منها غایة التحقیق ملا النقل با محبته میگوید بالجمله از امثال این احادیث مستفیضه که استیعاب آن موجب
تطویل کلام است و اقوال علمای کرام که محرم مذهب ائمه دین و اصحاب اسرار آنحضرت اند واضح تمام دارد که صوفی خواه اظهار تشیع نماید
و از اصحاب ثلثه تبرا کند و خواه سنی باشد و از مریدین حسن بصری چون اصول و معتقدات او کفر و الحاد است احتراز از همه ایشان واجب و لازم
خصوصاً از صوفی شیعی که دشمن خانگی است بیزاری از وی حتی واجب و ضرورتر خواهد بود حاصل آنکه از دشمن خانگی حذر باید کرد و طریق
شناختن شیعی اتقی و مخالف چون فی الجمله کار مشکل است لهذا نجیب شیعیان که التفات بطرف مومنین داشته باشد ملتمس میکرد که
چنانچه متاع دنیوی را از صرافان جوهریان رجوع نموده نیک را از بد امتیاز میکنند و هر چند بت پرست باشند و بر آنها اعتقاد مینمایند
همچنین میباید که از علمای دین و صلحای غلامان خاندان ائمه طیبین طاهرین که صرافان متاع مذاهب و ملل اند استکشاف امر نموده
مسلمان شیعی واقعی و شیعی بلباس امتیاز دهند و اگر این قول باشد طریقی از آن آسان تر نیست که ملاحظه نمایند که معاصیان و جلیس

انعدام و رفته اند و یا که بعین سلوک پیش می آیند بس این رسیتک بمقتضای الجنس یمیل الی الجنس با این تقریب احوال باطن او بر
منکشف میگردد و ما علینا الا البلاغ تمام شد کلام مولانا محمد طاهر چند آغاز شرا حذف نمودیم مختصر آنچه بسبب توضیح خوب بر دید
و تائید الهی کافی چند که درین مقام سبب کشف تلبیسات این پیر حرف گرد دست رشته باعث تهذیب و استبصار مومن بقلم
می آید که تدلیس و تلبیس اهل تصوف سببی چند خالی نیست یکی آنکه محمد طاهر فانی چنانچه درین رساله مفصل گفته در صلوات و غیره بیان
نوشته که مذهب صوفیه از جمیع مذاهب در کفر و زندقه بدتر است بسبب اختیار کردن قول بوحدت وجود دوم متوالات
پیشوای ایشان شیخ محی الدین عربی سوم کلمات امام ابو حامد غزالی چهارم آنکه از خیمة الطالبین نقل نموده و
داده پنجم بعد از ستوده آمدن آنچه از احادیث ائمه یگان جمع و خص نقل بر داشته و از اینجا که در کتاب عمل حیدریه جواب سیر
خرافات او بعضیات لم یزلی مفصل گفته چنانچه عادت حضرت است یعنی هیچ احتمالی و دیگری نیست از کلام ... ایشان الحمد
باقی نماند پس آنچه در منفصل بکار آمده ابواب قصص و حکایات را در کلام محمد طاهر بر سبیل نظیر نام بر کشاید بیان از هر
بدانکه هرگاه ضرور است که اخبار و اعلام حضرات معصومین علیهم السلام مطابق واقع افتد لاجرم ناگزیر است هم سایند
آن قومی که دعوی محبت ائمه معصومین نمایند و مائل شوند بمحبتات و مقالات صوفیه آنها نیستند مگر جماعتی که مجتهد
از برای عادت ایشان ... خام پخته و هیچ و تابع رده با اینهمه بر راه الحاد و زندقه و اتباع پیر بدعت بی بهره خواهند بود غیر از
بهاء الملة والدین عاملی رئیس المحققین المتقین ملا محمد تقی و مولای محمد بن قاضی نور الله شوشتری کیستند که تمامی آن
خانگی باشند و نمک بیگانگی بر جراحت یگانگی پاشند و اقوال و محدثات چنان ... در ناقه اگر حال ایشان بکرات بر اصول
شیعه و نصوص ائمه و السنة تاویل کنند و هیچ و دین و ایمان خویش را بکنند مجتهد الزمانی در مباحث این کتاب یعنی آنچه الاما
معلوم پدر فانی گرفتار است یعنی چنانچه او در صوارم غیر و اعتقاد آخر ی ... دو بدلالت مطابق میگوید که تقوی و جنید
از تسنن و بخصوص این اختصاص و خصوصیت از کلام او که حدیث آن سیر و غیر پیدا در ... باوجود آنکه این بحث
عادات و رسوم صوفیه را چرا نوشتی و بدین سبیل چگونه پیوستی که آنجه فانی و زمانی خان اعتقاد و از نیستویان
ایشان در میدان افتادند که امر تصوف مخصوص مذهب شیعه باشد پس میانه هر دو تناقضی است صریح آل اهل او
پس عبارت نقل از صوارم باید شنید که بالجمله قبل از این واضح کردیم که در اصل التصوف شیعه و تسنن است بعد از این ذکر
عبارت نفحات ملای نامی عبد الرحمن جامی قدس سره السامی آورده و همچنین بعض عبارات دیگر نوشته و از کتب جمع تشیع نیز ما لو
خبری انگرفته میگوید که بنا بر مذهب امامیه اثنا عشریه این اسم و اهل این اسم علی الاطلاق مسموم و منکر است چنانچه کلینی با کبعد ان
انکه باب قول الصوفیه علی الصالحین(؟) و احتجاجهم علیه و آنچه در این باب است دلالت واضح دارد بر سوء حال حسن اهل ایشان قوم کوبه
که دلالت مذکوره صریح است بسیار طالب حق بعد از رجوع چنین محتاج اند گفت یا از حدیث رضوی ذکر کرد و بعد حدیث تقوی ...
منها و غیره از آن نیست کسیه حق تعالی ما ... و نصاری مجوس احکام پس از این عبارات آنچه گفتم عبارت ضعف و حدیث صحیح
پیر فرتوت اما مرتاضیست لا و ... که سوای آن آقا آقا شوشتری اقوال علمای معتبرین فضلای ما مین خفی تصریحات تاثیر ... ریشه
حقیقی بدین بعض متواند شد تصوف حقیقی بدون [illegible] چنانچه سید محمد ... الاسلام تعبیر ... سید ... اگر ... [illegible]

دین متناقض بیچے لازم آمد که این پسر و پدر نتوانستند از ان معرفتی بهر سانیدن بمدعای خود را چنانچه انتفا دانستی
بعلاوه شناسیدن **والضّاً** هر گاه پدر باقر مجلسی در رساله تائید صوفیه نص قطعی بیان می نماید که این
طریق صوفیه طور حضرات ائمه شیعه است پس مقلدان او و مقلدین او تصوف مخصوص و مختص بایشان خواهد بود
زیراکه مذهب اهل بیت را غیر از شیعه کسی اختیار نکرده بلکه توان گفت که چنانچه بزعم ایشان کسی جز شیعه برگزیده
بلکه آن هم نرسید چنانچه در هر کتاب این شیعه است کیشان که تعلق بعقاید دارد مذکور است بحدیکه از غایت
طور شان پنهان نتوانند کرد و نیز از کتب این علما ظاهر است که تصوف حاصل نتواند شد تا اعتقاد وحدت وجود
بحصول نپیوندد چنانچه انتفا دانستی زیراکه اتباع شریعت و برگزیدن اخیار و توکل و زهد و همچنین امور دیگر
که تعلق باخلاق حسن دارد هر یکی در قرآن مجید و حدیث شریف ضروری و ماموربه است و مدایح و مجاهدین اطوار
و اوصاف نیز از این کتاب و سنت نزد هر کسی می تابد و گفتگو نیست مگر درین امر لوازم آن که ارباب تصوف
بدان رفته اند پس وحدت وجود و آنچه مخصوص تصوفیه است طور حضرات ائمه هدی خواهد بود و مجتهدین ثانی
بیان شده اند که هیچ کفری و الحادی برابر آن نتواند شد بلکه کفر از انست چنانچه از صوارم و حسام و ذو الفقار و
شهاب ثاقب و ملفوظات مجتهد ثانی عیانست که مختار صوفیه است باعتراف ملا محمد تقی و قاضی نور الله شوستری
و غیر هما و نیز ظاهر است که هر که طور اهل بیت علیهم السلام را کفر و الحاد گوید البته او خود ملحد و کافر است
پس بر طور مجلسی اول و ساتذه و مقلدانش این هر دو مجتهد و پیروان شان کافر اند و اهل هر که انرا ابا در کنند
کافر گردد **والضّاً** پیری و مریدی را این مجتهدین از بدعات میشمارند و توبه اهل بدعت را قبول ندارند
چنانچه خاتمه رساله ذو الفقار مبین انست مختصر و عبارتش اینست که و ایضا در بعضی احادیث وارد شده
است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی تا مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون
او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه حرام بدل جد و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود
نرسید شیطان مجسم شده پیش او آمده گفت که تا مدت از جهر حلال و حرام طلب دنیا کردی و ترا دنیا میسر نشد
الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل خود میتوانی رسید و کام جان را بشهد مقصود شیرین میتوانی
ساخت چون این شخص از ان امر استفسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود و مردم را خلاف
طریقه نبوی مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود جمعی کثیر از مردمان تابع او گشتند
اند جهت روزی چند برین بگذشت که دنیا باین رجوع نمود و از اموال و اسباب دنیوی زیاده از آنچه متمنای
او بود پیش خود آماده و مهیا یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وای
کاری کردم که دین خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منحنی و پشیمانی بر گرفت و بصحرا
رفته میخ با فرد کوفته خود را ایمان بست و اظهار توبه و استغفار در بارگاه حق سبحانه تعالی نمود جناب
حق سبحانه تعالی به پیغمبری از پیغمبران آن عصر وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را

ونقدر لسته نگاهداری که گوشت و پوست و استخوانست از هم جدا شود تا که ایشان را در ضلالت انداخته هدایت نه نمائی توبه
مقبول نیست اینکه شنیده می تحقیق پیوسته است درباره صاحب تحفه قدس سره العزیز که علم و فضلش بحد تواتر از زبان
در طعن الرماح زیاده تر از معاصرین او مسلم الثبوت است و در خاتمه کتاب خود مسطور شدگان صالح بدرگاه احدیت
جل شانه عرض کرده بود که امیدواری از فضل حضرت باری آنکه این تحفه را مقبول درگاه خود ساخته جمیع
مومنین و مومنات را بان بهره وافر عطا فرماید و راقم این رساله را ثواب عظیم تفضل نماید بمنه و کمال کرمه
و مسئول العبد بتضرع و زاری از جناب او تعالی است که اگر فلته لسانی یا لغزش قلمی در اثنای تقریر و تحریر یا نحوه
مرضی او تعالی نباشد بحق جود و ستان خود درین رساله واقع شده باشد بمحض عنایت بیغایت خود از ان عفو
و تجاوز کند و در دنیا و آخرت بدان مواخذه نفرماید ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الی آخر الآیة انتهی بلفظه
والصلوة المنیفه پس مقام تحیر است که باب وسیع رحمت پروردگار برای صاحب تحفه بند شود و برای مصلین
عالم و شیاطین بنی آدم مثل شیطان الطاق و زراره شر من الیهود و النصاری از محمدین آفاق کشاده
گردد که هزاران بدعات و کفر و الحاد آشکار کردند و فرق کاریه و شیطانیه را در عالم یادگار گذاشتند و قس علی هذا اکابر
دیگر که باعتراف فریقین هزاران محدثات را در عقاید اختراع نمودند که شیاطین جن و انس از ان خجل [illegible]
فکیف مخلص طاعنین افقه و اتقی از قوم لی دین بر روایت رئیس المنقدین خواسته باشد که حضرت امام صادق را [illegible]
مجوسی کردند معاذ الله پس باعجاز آن جناب در عین حسرت کلی بمردند و باندر زر کبسی است الیه [illegible]
از غایت ضلالت پی نبردند ختم الله علی سمعه المجید و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون
مخفی نماند که این بحث تعلق دارد با بیعت مسترشدین و پیری و مریدی متصوفین پس خدا را
ملاحظه عبارتی از افادات ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی در رساله فارسیه پیر ضرور است که او از بزرگان خویش
هدان نقل میفرماید که تا سالهای بسیار پیر کامل معین و مددگار نباشد و مرید یافته نشد در حقیقت
وحدة الوجود بهره پیدا و الفاظش دیده شود که شیخ بهاء الملة والدین الیشان چه افاده میفرماید که روزی
یکی از فضلای این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود نزد من آمد که من دلشیت فکر بسیار کردم تا
وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که اخوند پیر شما کیست گفت پیر یعنی چه گفتم چند سال
است که ریاضت کشیده اید کتب صحیح گفتم پس تحقیقی که شما یافته اید غیر آن معنی است که صوفیه
میگفتند زیرا که همه متفق اند که اگر پیر کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمتش ریاضت
کشد ممکن است که بروی کشف شده باشد شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده اید البته
آنچه یافته اید غیر آن چیزی است که صوفیه میگویند الی آخر العباده ایا شیخ بهاء الله [illegible]
که ممدوح جمهور اکابر متاخرین شیعه هستند و در اثبات سفر مبارک خود [illegible]
و تقلید جهل پیشتر نرفتند قدم درین راه گذاشتند و تراشه خیالین درین وادی [illegible]

بود وکشف و عرفان برساخت صدر الشیان تافت و هر کسی از موالی ورفقا ادنی ازان یافت تا ذهاب
عقد و افتاق از ساقی ازل کردند واین نظم دلکش دران وقت از عالم بالا فایض شد که خاتمه آن جمیع
پرده‌ها را از میان برانداخت ے ساقیا یک جرعه از راه کرم بر بهائی ریز از جام نعم تا لبید شوق پرده بینید
هم بچشم یار بینید یار الدین وا دات غیبیه ولطایف لاریبیه را غیر از مضمون وحدت خبری دیگر را راه
نبود ونه که بدون یار بچشم یار دل یار و دلدار بدون وحدة الوجود بکرشمه دیگر تواند بود و لا وا لله ثم
لا و الله ے بیعقاد و دو دولت گردش چشم تو بیاز و بیک پیمانه رنگین کرده صد عشیره
مخلصانش بجد باید دانست که پیر فرتوت در عبارت شهاب ثاقب که نزد تصوف و تکفیر اهل
نوشته چنان عصبیتی اختیار کرده که هر عاقلی که انرا می بیند نکوهش و نفرین بر سیکر بیند زیرا که نسبت
بواقع مخالفت صریح دارد آیا کسی را بعد از دیدن کلمات مذکور سابقه و افادات امیر هدی قدوه
تواند بود که نور الله شوشتری زمره مذکوره را من حیث التصوف مقبول و ممدوح میداند و چنین
عنوانی را دایما نصب العین میکرد اند حتا که تحریر او از نصوص قطعیه است که صوفیه از جهت
تصوف ممدوح اند قطع نظر از جهات دیگر کما لا یخفی لیس اولا یق مراجعت نیست و عبارت شهاب
ثاقب طویل است لکن در نمیعرکه دیدنش بالا اختصار نا گزیر است تا مبلغ فهم و دانش پیر خرفت زیاده
تر عیان شود لیس از تالیفات خویش نقلش بر میدارم که برای تکذیب پیر و هفالی در کمواته حیدر
آورده بودم و کتاب دران زمان عرش الوجود بود لیس بر قدر که بهر سید علیت شمرده‌م و آن
این ست وظنی ان الشیخ بهاء الملة والدین ایضا یحسن الظن بامثال هولاء الزنادقة وکذا مولانا
محمد تقی والسید نور الله الشوشتری والحاصل ان من تتبع کتب مولانا السید نور الله الشوشتری
والشیخ بهاء الملة والدین ومولانا محمد تقی کمجالس المؤمنین والاربعین والکشکول وروضة المتقین ورساله
فارسیه مشتمله علی رد بکلام مولانا الطاهر القمی یتفطن بان لهم حسن ظن ببعض الصوفیه والحال انه
لیس لبعید فان قیل فما قولک فی باب هولاء الجماعة من العلماء الامامیه قلنا ان الجماعة من علمائنا
علی تخوین احدهما من ضل و من ضل حیث اختار القول بوحدة الوجود علی طبق محیی الدین الاعرابی
و نظرائه و لنا منهم بری و هم لیسوا من علمائنا حقیقة ومنهم السید حیدر رضی بالاعلی وقد ذهب قطر من
زندقیه ومنهم صدر الدین الشیرازی صاحب الاسفار الاربعة والشواهد الربوبیه فان من طالع لدین
الکتابین یجزم جزما انه غضنه الاعرابی واطن ان المحسن الکاشی منهم ولیس هذا من بعض الظن فان کثیرا
ما تری یمدح استاده صدر الدین الشیرازی مدحا کثیرا وطقبه الاستاد فی العلوم الحقیقة مع کونه صو
قائلا بوحدة الوجود وقد صرح الفاضل المحسن الکاشی بکون نفسه قائلا بوحدة الوجود فی بعض
تصانیفه والنظایر من کلامه فی الوافی وهو من تصانیفه المشهوره المعتمده حیث قال فالحیل

در بیان حال تمامی مذکورین مقابلتا بین و متشابهین اجمال در اجمال در اجمال و در اجمال تفصیل
میسازند و میگویند که جماعت دیگر اند که قایل بوحدت وجود شده و به حسن ظن در حق بعضی از ایشان
قناعت ورزیده و گمان تصوف شان نداشته یعنی اگر این گمان میداشتند حسن ظن مذکور چنین
میکردند و گرد آن نمیگردیدند لیکن از روح این بیچاره قریب بیک تا حیه افتاد که چنانچه نظر از مطالع
مجالس المؤمنین وقت تالیف رساله ذو الفقار قاصر گردید و آن عبارتی است که از آن مستفاد میشود که
باوصف کار گذار خیشها و وزرا المؤمنین لکهنو کتاب مجالس المؤمنین را ندیده حالانکه شستری تمهید جواب رصد از مهمات
ببین است که آدمی تا کتب فریقین بکما ینبغی نه بیند زنهار تالیف را نگزیند و هم وقت تالیف شهاب ثاقب
نگاه از ان ورزیدی و خرمن فیض مولای خود را اکسیر سوختی و این اجمال آنست که تهمت آن بر حضرت صاحب
تحفه اثنا عشریه مرشد البریه در عقیده چهاردهم بر بستی و این عبارت فصیحه بلیغه در ان نوشتی مصداق
این مثل سادات بارهه که بعد از شنیدن نظم فرزند خود گفته بودند که اگر قول ما بقران مجید ملحق گردانی قیامت
و کار بلاغت تو باشد که او آنگاه قول او انبیا و حال انکه منفصل ایشان و معنی اعتراف است بانیکه اهل سنت
اهل اتحاد هستند و این در حقیقت تصحیح اتحاد است که از علامه حلی بوقوع آمده پس تحلیه انشاء و تجابت شهاب
نیکی آن بایست که بگوید که اهل سنت قایل باتحاد شده اند لیکن مراد ایشان از ان معنی صحیح است نه باطل
بها ناکه این قسم اهمال و عبارت را از افاده مرام انداختن بجهت آن روز بد است که چون شیعه ما از ابتدای منقصه
و منکسر سازند و برای ایشان جای فرار نماند و بگویند که غرض ما از این عبارت چنین است نه چنین فاعتبروا یا اولی
الابصار بلاغت این کلمات بر عقلا مخفی نیست و اصلاح این عبارت فقط بوضع لفظ سنی بجای لفظ امامی صورت
امتناعی پذیرد و مسکار عذار لفظ بعض صوفیه میگوید و حسن ظن را لفظ خودش با ذعان و لیعین تو شستری
استنادی نماید حالانکه باعتراف ملا محمد تقی پدر باقر مجلسی انهمه علمای امامیه از زمن شیخ اکبر خوشه چینید و اطاعت
و انقیاد ارشاد شهر از جان و دل ادا میگزیدند که مجتهد حقایق او را الشیخ الاکبر وصف هم نماید پس انهمه علما
مثل شیخ بهائی و تقی مجلسی و دیگران از اهل تباهی باین همه فضایل اعتراف با عتراف خواهند بود و همه مجرم
از علم مصداق آیت کریمه خواهد شد خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ معنی آیت کریمه این است که بگیرید زبانیه جهنم خواهند فرمود که گرفتار کنند
او را طوق در گردنش بنیدازند باز در انبار آتش جهنم در آرید باز در زنجیری که بمقیاس ایشان هفتاد
گز باشد محکم بر بندند تا پیشت گردد ناستانا کلینی از امام صادق در تفسیر خود صحیح نگاه رحم
را اگر یک حلقه از ان سلسله که طولش هفتاد گز است بر دنیا بنهند البته تا مستی از اهل دنیا
و سوزش ان گداخته شود و در کافی آمده که معاویه صاحب این سلسله خواهد بود و چرا نباشد
که فرعون این امت بوده است و صاحب لشبه سایه از امام باقر روایت نموده که بودم

تا از همه اعراب توانند بود کہ شاید ابولہب وابوجہل کہ در تشریح مجینہ ریاست کفر و شرک وعداوت حضرت
سید الاولین والآخرین با ایشان منتہی میشود و در احادیث منیفہ بلفظ فرعون تعبیر میرود واگر زندہ می بودند چنین
یاوہ گی وکفر گوئی نمیکردند زیرا کہ نصوص قطعیہ در مجالس المومنین شوستری وکلام ملا محمد تقی مجلسی وغیر ایشان
موجود ودال بر آنکہ سبب مذمت گستری ایشان ہمین است نہ سببی دیگر کہ مدار علیہ این امر شترک باشد و نحو
الی بدیہیات الاولیہ پس منکرش را سوفسطائی و مسخرہ آفاق توان گفت معہذا یاد ندارید کہ ملای موصوف
معتقد این معنی در رسالہ مذکور است کہ طریقہ تصوف طریقہ ترضیہ وطور حضرات اہل بیت نبویہ علیہم السلام
است وہمہ مخلصان بہ پیروی آن مامور بودند پس باینکہ خود دانی در نصیب ایشان بود وانچہ وجہد
فرا گرفتند و بمدارج علیا و مراتب عظمی رسیدند پس حسن ظن ومدح وثنا ازین سبب شد ولیس شیئی دیگر و
اعتقاد نیکساد گمان خوبی صوفیہ ازین جہت بہم رسید یا بوجہی آخر و ابواب و فصول در کتاب قاضی القضات
شہید ثالث ازین رنگ منتظم گردید یا از آہنگ این رئیس طائفہ غنیا گر ۵ سطری دور ازین حجت بسیر
کس و بارش ندید در یحجای ہذا است چون باکش از دہن بر نجاست خلق را سوی بر بدن نجاست
مزرع ایوان زہحو ل اچپیرید معنز ماخور دو حلق خود بہ رسید و کسانیکہ تصفح کتب بنقد بہای تحقیق وتحصیل
این موز مساعی موفور بتقدیم رسانیدہ اند لطف این فقرات خصوصا اشعار گلستان بلبل شیراز از ایشان مخفی
نیست کہ متقدین تراجم رجال مثل صاحب منہج المقال وغیرہ در احوال جد علامہ این صبی نفاق پیشہ ملوثہ بالزبر
ابواب ایراد کردہ اند کہ طنبور نوازی و دیگر لعب بازی بر اصول دروایا این رافضی عبارت از انست وانچہ در حق
از قلم ہدایت رقم مجلسی چکیدہ حرفی ہم از ان جنس بطور نمونہ شنواندہ بود خدارا ای ناظرین مجتنب از اعتسافات و متصف
بہ صفت انصاف بحسن از دریغ یا سماع عبارت مولی وآقای این مقتدای رفضہ گوش حق نیوش فرا دہند والمر
تقریر عجیب وغریب دراکلان اہل حسن ظن بعض صوفیہ را کہ محل گمان مذکور بودند صوفی نمیدانستند یا دارید کہ این
عقیدہ شہید ثالث امامیہ کہ در حکم زندگانیست و درچندی از سطور بر شما انفا کردہ میشود از جہت صوفیت است یا از
وجود دیگر در چنین امر بدیہی غیر سوفسطائی کسی چنین یا فدرآئی تواند کرد کہ نائب حضرت صاحب الامر بسبب
قدرت قدسیہ خیار عنود عبارتش بقدر ضرورت بیاد شما دہیم کہ مجلس ششم در ذکر جمعی از صوفیان صاحب وفی کہ نعم
سالکان مسلک طریقت و موسسان قواعد شریعت وحقیقت مقصود از ایجاد عالم واختراع بنی آدم بعد از ایجاد
جواہر زواہر انبیاء ائمہ ہدی صلوات اللہ علیہم وجود فائض الجود اینطایفہ کرام واصفیای اعظام کرمہم اللہ امین
الملک العلام است کہ بیمامن توفیق از ادنی مراتب خاک با علی مدارج افلاک ترقی نمودہ اند واز خصیص خمود
بشریت باوج قبول ملکیت تلقی فرمودہ انتہا آخر کلام او کہ طویل است وہر کہ تہذیب المنطق دیدہ
باشد میداند کہ وصف عنوانی درین باب مفید فضل و قضایای مندرجہ این عبارت بلا ہزار حیثیت
ست کہ اعتراف بسر کلانش کرام و مسند ایہا در اسمی آزاد بکتاب طعن رماح در مبحث

فدک جائیکه حدیث نحن معاشر الانبیاء الخ مسرود ست عنوانش را بچه طور مزین مے فرماید حقیقت این است
که چون مجتهد دهقانی بسبب عدم بصیرت کتاب مذکور را ندیده هرچه خواسته بسبب وهن دریدگی گفته و
اگر دیده چنین چاره دید پس برای ثبوت جهل مرکبش این دلیل برابر هزار حجت و برهان گردید کمالات تجنیف
اینهمه غفلت و بی تمیزی را کسانیکه صحبت استادی سید نجف علی فیض آبادی دیده یا باخبار متواتره شنیده اند
یاد دارند که چون جناب ایشان در تقریب کدخدائی فرزند خود در لکهنو قدم رنجه کردند و برای ملاقات پیر
حرف تشریف بردند و در رفته رفته مباحث عقاید تحقیقیه را برای تحقیق پیمودند و نوبت بدان افتاد که
بهر طرفی مجتهد جائیسی تخمیر عنکبوت پناهی برد مصداق ولات حین مناص میشد ولیکن بجای جواب
نه نمود و معنی عبارات سوالی خود را هیچ نشناخت و شبهات کتب را بعضی از تلامذه سید موصوف بعینه آن
آوردند و قرائت آن شروع کردند پس خصمار مدرسه و بیرونی فقیر مثل میران علی میخندیدند و قس علی
هذا چون اساس الاصول را میدیدند و صوارم را از خلاف میکشیدند و این امور قبل ازان بود که سفر
بلده شاه جهان آباد برای مقصود اصلی یعنی زیارت حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز بتوفیق بخش
اتفاق افتاد الحاصل این امور عجیبه کمتر از کسی صدور یافته باشد که پیر دهقانی بدان مبتلا شد مگر اولاد او
چنانچه طعن الرماح فرزند اکبرش مزین چاربالش اجتهاد و ناظم سقوات مهملات شمرده شد دیران رسالها
دانست و تفصیلش در نقض طعن الرماح که سیف مسلول خواهی یافت و بی اختیار خواهی گفت که طشت از بام
افتاد و نیز تفسیر بر دیناپ باشد که بی شائبه مبالغه بعینه جاده لهو است پر سفاهت و خطای این عدیله و از
مطالعه این کتاب ثانی اگر تفحص تام اتفاق شود مختصا و همین توالی کرد که مولف آن صاحب سالها بارقه
و نطاق شهرت گرفته که فقط سید علی برادرش بهر دو جلد بتقریب ضیع هو احسن نفسانی بالاستقلال و بپرداخته و
جابجا در انتهای عبارات عماد الاسلام را مذکور ساخته و قلت استعدادش از کثرت یاوگی ظهور یافته
واگر اغلاط طعن الرماح را که تر در رقعه بالیقین از مجتهد ثانی است بی شرکت غیر مثل مغول ایرانی برشماری حکم
خواهی کرد که ست گفتم جوانی نه کلم از گفته سعدی بلکه این در ل خیر ستراز یکدگر افتاده متحرم که چگونه
اغلاط هر دو را بپایه اظهار رسم و از حقایق هر دو خبر دهم که غیر متناهی را در متناهی گنجانیدن است و متوهم
نشود که او در سن از مجتهد ثالث بسیار کمتر است بلکه برابر او است مگر یکسال و هرگز خردی او بالیقین
بجولین کاملین نمیرسد و در صحبت پدر و استفاده از و زینهار کمتر نیست بلکه آنچه سید مرتضی
تمامینے یا رسیے بیاورا د و در نهج البلاغه آورده و مساوات را میانه حضرت عثمان و علی رضی
الله عنهما مقتضی است ذکرش درینجا مناسب نماید و این عبارت را هرچند رفقه میخواهند که
از صفحات کتاب محو کنند ولیکن منصف و عادل مجتهدین و حکیم نحلت ایشان یعنی عبد الحمید
مشهور بابن ابی الحدید مدائنی آنرا آورده و شنیده بسیاری از نسخ آن جمع کردم و در هر

نسخه آن را یافتم هر که خواهد بدان رجوع فرماید و اگر فضلا در دمند که باید عبارت معلوم از شرح علمای شیعه
آوردن اینجا اینست الحق این آرزو هم از شرح ابن میثم بدست می آید پس عبارت بلیغه حضرت امیر بقدر
ضرورت از آن شرح باید شنید. و من کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس الیه وشکوا ما نقموه علی
عثمان وسألوه مخاطبته عنهم واستعتابه لهم فدخل علی عثمان فقال ان الناس ورائی وقد استسفرونی بینک
وبینهم والله ما ادری ما اقول لک ما اعرف شیئا تجهله ولا ادلک علی امر لا تعرفه انک لتعلم ما نعلم ما سبقناک الی شیء
فنخبرک عنه ولا خلونا بشیء فنبلغکه وقد رأیت کما رأینا وسمعت کما سمعنا وصحبت رسول الله صلی الله علیه وآله کما
صحبنا وما ابن ابی قحافة ولا ابن الخطاب باولی بعمل الحق منک وانت اقرب الی رسول الله صلعم وشیجة رحم وقد نلت
من صهره ما لم ینالا یعنی فرمود که مردم می آیند پس از من و مرا سفیر گردانیده اند میانه تو و خویشتن بخدا که
هیچ ندانم چه گویم با تو نمی شناسم چیزی را که تو ندانی و دلالت نتوانم کرد بر امری که نمی شناسی البته تو میدانی
آنچه ما میدانیم و بر چیزی سابق قدم نبوده ایم نیست تو پس خبر دهیم ترا و نه بچیزی خلوت کرده ایم تا برسانیم ترا البته تو
دیدی آنچه ما دیدیم و شنیدی چنانچه ما شنیدیم و صحبت داشتی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه
ما صحبت داشتیم و دیگر عمر نبودند در عمل کردن اولی از تو و تو قریبتری بحضرت در رحم و قرابت
دامادی حضرت رسیدی بمرتبه که ایشان نرسیدند انتهی رفته رفته در ابطال حدیث دیگر تاب زد و بنام
شنید که اگر حدیث مستلزم مساوات در آن امور نبود فرق پیدا می‌کرد و از آن چه فَذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ
هو العلی الکریم ... حضرت امیر فرزند دهر چه از کلام مخالف مفید شود بر چنین تحریرش را هم گرا
مبین تکیف معامله تفضیل یا قرار تفضیل نسبتنا الی نحو ذلک کما لا یخفی علی اولی الابصار الغرض در رتبه تالیفات هر دو
نزد من نسبتش کو را برابرند بلی سید علی در وجاهت و صورت غالب است و در حسن تقریر هم پایگاه او رفیع تر است
و غیر از فربهی و لاغری تفرقه نتوان کرد چنانکه در باب کمال خجندی و صفهانی که یکی از ایشان کاتر لیش بود
نظم کرده اند بیت دو کمال اندر جهان مشهور شد آن یکی از اصفهان دیگر خجند آن یکی در غزل عدیم المثل
دان دیگر در قصیده بی مانند در میان علوم یکدیگر نیست فرقی مگر بمو لی چند و تقریر سالی آنچه از
هر دو بگوشم رسیده یا بنظر رسیده اطلاقش زیاده بر اول مگر انصاف اینست که بسیار دیده باشی که عالمی در عربی
و فارسی دستگاهی در تحریر دارد و در زبان هندی چندان مهارتی ندارد و چون هر دو را در تحریر اردو
قدرتی نیست اگر بجهت دیانت باطل خود کرده اند دلیل بر کمال لیاقت ایشان خواهد آمد که بار بار دانستی الغرض هر کسی
را که ادراک پایه بلاغت و رسایل تفسیر و بینات رجوع فرماید که در حقیقت کتابی که تور به جهت حصول
حوت قدسیه که بشرط اجتهاد دست بحاصل از مجتهد ثمانیست و بر تقدیر تسلیم توان گفت که دو برادر عینی در امور
دینوی شریک یکدیگر می باشند فکیف در کتاب دینی که بیگانگان هم برای تحصیل ثواب اخروی اعانت
و شرکت می نمایند الغرض اشتراک و اعانت از عجایب نیست بلکه نقیض آن البته از غرایب است و

دانسته دیده باشی که دو برادر چیزی شریک باشند و در بجا آوردن امری دینی یا دنیوی عرق ریزی نکابسا برند بعد از آن بوجوهی چند در چند مختلف شوند و بعداوت خیزند که خون یکدیگر بریزند و این امر جلی بالکس دیده باشی مستبعد است که از خاندان اجتهاد باشند چنان گویند که مثل فارسی هر کس را یاد داید که در فرع گوید برای کما اشرنا د در نیمقام بکاشف اللثام عن تلبیع المجتهد القمقام گفته ام سه تراکی عیبی شود انتقام که باین امت خلاف ست و جنگ و تاهی لفظ است خطابی ست اقتباس از آیت کریمه یا بنی آدم لا تاخذوا بلحیتی و لا برأسی الغرض نتیجه تقریر مجتهد کبیر باید دید که اصل کلام او این بود که سر دفتر مجتهدین لکهنوی شیخ بهاء الدین و ملا تقی و قاضی شوستری را از اصدرم بشمرد که حسن ظن به بعض صوفیه دارند نه از جهت صوفیت بغایت لم یزلی و انادله و براهین نقیض آن نتوانند شد و الضاً موید فهم هوشمندان چیزیست که فضلای نامدار شیعه از باب حسن ظن از شیخ بهائی نقل میفرمایند که او همراه شاه عباس بود تا بزیارت تربت ابو یزید بسطامی نور الله حظیرته رفتند و سخن عالم شیرازی را که گفته بود مناسب نمی ماند بر سر قبر سنی رفتن گوش نکردند و حسن اتفاق بلکه کرامت آن بزرگ نشنید از آنکه مثنوی ملای روم قدس سره در اینجا گذاشته بودند شیخ بهاء الدین گفت که حال ابو یزید بسطامی را از این مثنوی بجوییم و بادشاه اشاره فرمود تا در آغاز صفحه بر آمد که از برون طعنه زنی بر بایزید و ز درونت ننگ میدارد یزید پس بادشاه متنبه شد و مانع شرمنده گردید و همه کس از زیارت آن بزرگ فارغ شدند پس اهل التقلید را ضرورست و اینمقام عبارت حدیث طولانی که در آن حضرات ائمه فرموده بودند هر که بزیارت شان رود در حیات خواه بعد ممات او برای زیارت شیطان و عبادت اوثان رفته باشد و هر که به صوفیه استناد نماید چنین و چنان نیست حالانکه ایشان امر مذکور را توسل بارواح بزرگان شیعه نشمرده اند و هر کرامات و خرق عادات محمول بعید انگاشتند والحمد الله که بسیاری از امور در این اوراق بکثرت جدید را داشد و حالیا از مبانی نیمقام به بعضی از وجوه قرائی بهم سند وحجت که قاضی در مصائب خویش نوشته بود و تعلق به توافض سید مخدوم شیرازی دارد پیدا آمد پس اول از عبارت نشان بدهیم باز بعذر ضرورت بر نقض جواب قاضی اکتفا کرده باسخه مناسب دانیم بذکرش مصروف شویم پس بدانکه صاحب

نواقض میگوید بر نقل قاضی دهب الله نوره لا اعتقاده فی خاتم الخلفاء الراشدین ما هو مخالف لاهل

السنة و من هفوات انکارهم الصوفیه حتی ان شیخهم المقبول قال فی درسه و یحرم تصغیرا باطن ولی

لمن فی تصغیره ظنه ارتیاض و ذکر اسم الاربعین مجتمع علی قبالة اکثر من اربعمائة و من ظنوه مراقبا یقولون انه

نقشبندی یوجبون قتله و من طالع کتاب الصوفیه فهو و عندهم من العامل بالانجیل و التوراته

و لذلک لاتری بینهم الا من قسی قلبه بحیث لو صقلت مرآة ضمیره بصیقل القول الف سنة

لما زال عنه الصدی قدر رقیقه ابره و ان انکرت ذلک فاذکر اسم رافضی تنظر فیه صغار و کرامه و من نظر

غیره صغار و کرامه و اشتهرت منه کرامة فهو من اهل السنة باتفاقهم معنا فی ذلک بل هو داخل

في سلسلتهم التي شملت كل بر وتقي واما امير فضل الله الاسترابادي فهو دليل على عدم امكان ان ينغمر
ضمير لشخص ولبعد رتبة خارق عادة لانه جاور النجف الاشرف مدة عشرين سنة وهم يجمعون على انه اسخى
الرافضة وازهدهم واعبدهم واعلمهم ومع ذلك فله ميل الى السب واللعن لم يحصل منه في تلك المدة
ما يدل على انه من زمرة السالكين في المضمار فضلا عن الاولياء وامثاله كثيرون فما كان حالهم بهذه فكيف
حال غيرهم وقد يفتح لمن تتبع السلف الصالح ولم يفارق الجماعة في الاربعين الاولى ولا يفتح
لمن اتبع الهوى وقارن البدعة في اربعين سنة ولا في اربعمائة حكي مريد الذي مرشده من عدم
الانفتاح له مع توسط الارتياض فقال لعلك في قلبك شيء ممن هو مفتاح المعرفة يعني ابا بكر الصديق
فرفعه عن قلبه فانفتح له ومثل هذه الحكاية في اسماء الاولياء كثيرة لا يخفى على من تتبعها وتحقق في عقوبات
الروافض ما يؤيد ذلك محصل قول ميرزا مخدوم شريفي رحمة الله عليه وعلى آبائه در فارسی آنکه وازیادگیهای
رفضه آنست که انکار صوفیه صافیه میکنند با آنکه شیخ شان که از عمر قریب گشته شد یعنی در لباس تقیه
دام هاے چیده وانبهای رفض مے انداخت و پس از مدتی آنچه محقق شد و بسزاے خود رسید در دستور پسند
که تصفیه باطن حرام است پس دلیل است هر کسے را که بکوشد در آن و ریاضت اختیار کند و نام اربعین بر
زبان آرد که هجوم بر قتل او نمایند و اگر گمان کنند که کسی مراقبه میکند گویند که نقش هندی است
و قتل او واجب شمارند و هر که را ببیند که کتاب تصوف بدست دارد بدتر دانند کفرش از کسیکه عمل کند بر توریت
و انجیل و از نجاست که بخواهی از روافض ببید بگر اهل قساوت را که اگر زنگ قلبش بزدائی تا هزار سال
قادر نشوی هر آنکه نوری حاصل شود ورا بقدر سوراخ سوزنی و اگر باور نیاید باری یاد کن
نام هیچکسے از روافض را که صفائے و کرامتے داشته باشد و هر که صفائی دارد و کرامتش مشهور باشد
نخواهد بود مگر سنی بالاتفاق بلکه او نزد ایشان ملعون است که هر مومن شیعی او را لعن میکند
اما امیر فضل الله استرآبادی پس حالش برابر هزار دلیل است بر آنکه هیچ کسے را از روافض صفائی
حاصل نمیشود و نه از وے خرق عادتے بظهور میرسد نگاه کن که او تا بیست سال مجاور حظیرهٔ
حضرت مرتضوی بود کرم الله وجهه و اجماع بر آن دارند که مثل او در طایفهٔ ایشان چنین عابدی و زاهدی
و عالمی بهم نرسیده با اینهمه قلب میلش بسبب طعن صادر نشد از و درین مدت امری که دلالت کند بر آنکه
او از زمرهٔ مسلمانان باشد در صفا چه جاے اولیا و مانند او بسیارے باشند که تا هم صفا حاصل
نکنند تا بدیگران چه رسد و حاصل میگردد کسے را که ترک نکند جماعت را و اتباع سلف و
صالح نماید در اربعین اول که حاصل نشود تابع خواهش نفس را که مبتدع باشد در چهل سال
نه در چارصد سال آورده اند که مریدی تا پیش مرشد خود که باوجود کشیدن ریاضتها چیزی مفتوح
نشد فرمود که شاید در دلت غباری باشد از شخصے که او واسطهٔ فیض حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام

بسوی امت یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس همین کار آن اجتناب کرد در نور معرفت بر روی او
بکشاد و این حکایات بیش از بیش در سلوک اولیا پیش آمده بر تفحص کنندگان مخفی نیست و در عقود تهای
روافض مویدات آن خواهد آمد و راقم گوید که حکایت مذکور مشاکل حکایت من با جناب استادی سید
نجف علی فیض آبادی است که چون ذکر شاه عبدالرحمن پنجابی رحمه که سنتری بود در مسجد جامع بنده این در این
بلده یعنی لکهنو در فیض آباد آمد تصویب قول شاه در تصوف یعنی قول بوحدة الوجود فرمودند گفتم بر فقیر چگونه حالی
شود آنچه در جواب فرمودند قول صاحب جامع الاسرار بود که بالا دانستی یعنی صوفی حقیقی نشود مگر شیعی و
بالعکس تا برای مباحث شیعه و سنی وقت نصف النهار قرار داده و فاصله هر دو مکان گویا بعد المشرقین
بود و پس در وقت مذکور که لب و دهان نخوشیدی و مغز در استخوان بجوشیدی میرفتیم در صحبت چند روز بر روی
سید غلام رضا و پسر میر نثار علی از امر مباحث لب بآنجناب بوقوع آمد که بی اشد ضرورت ذکرش
مناسب نمی‌بینم که حق استادی شان بر گردن منست رسیدم بر ذکر عبارت مصائب قاضی که تن بقضا در دادم
بلکه ریاست و فتنات بهر دو دشمن ائمه هدات علیهم من السلام و التحیات ۱۲ منه اقول فیه نظر لان نسبة انکارنا
الصوفیة افتراء و ذلک لان الشیخ قد قال فی کتاب المکاسب من الدروس عند تعداد بعض المحرمات کالکذب الا
لغیر مستحقه والتهمة بها المؤمنین الی غیر ذلک و یحرم تصفیة النفس واراتزکیة النفس والمدح بها و تبعها عن السوء ولاریب انه ممنوع عقلا
وشرعا لقوله تعالی فَلَا تُزَکُّوا أَنْفُسَکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَی فالقول بحرمة تزکیة النفس بهذه
المعنی عین التصوف و تصفیة الباطن و هذا الرجل فهم منه حرمة التصوف ثم و عاه الجناة والتعصب الی
تبدیل لفظ النفس بالباطن لیصیر ظاهرا فیما فهمه و نعم ما قیل شعر و کم من عائب قولا صحیحا و آفته من
الفهم السقیم ۱۲ و کیف یعقل نسبة انکار الصوفیة الی مشایخنا مع انهم باسرهم ذکروا فی باب الاذن من
کتبهم الکلام الذی من فضایل علی ان جمیع الصوفیة و ارباب الاشارات و الحقیقة یستندون الیه نعم
قد انکر العلامة الحلی فی کتاب کشف الحق و نهج الصدق علی طایفة من الصوفیة حیث قال فی مبحث
الصفات السلبیة انه تعالی لا یتحد بغیره و الضرورة قاضیة ببطلان الاتحاد فانه لا یعقل صیرورة
الشیئین شیئا واحدا و خالف فی ذلک جماعة من الجمهور فحکموا بانه تعالی یتحد بابدان العارفین حتی تمادی
بعضهم و قال انه تعالی نفس الوجود و کل موجود فهو الله تعالی و هذا عین الکفر و الالحاد انتهی کلامه
والرد علی مثل ذلک قد وقع عن کثیر من جمهور المتکلمین بل من محققی الصوفیة ایضا
حتی ان الشیخ علاء الدولة السمنانی قال فی مکتوب الی و صلت یوما فی مطالعة کتاب الفتوحات و
مباحثه الی قوله سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها فکتب علی حاشیته ان الله لا یستحیی من الحق
ایها الشیخ لو سمعت من احد یقول فضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه
فکیف یسوغ للعاقل ان ینسب هذا الهذیان الی الملک الدیان تب الی الله توبة نصوحا

لتخلو من هذه الورطة ابو غیره واستے تشکک منه الدهریون والطبیعیون والیونانیون والسلام
علے من اتبع الهدی اسقے وایضا فان کثیرا من الفقهاء المتشرعین من اهل السنة والجماعة حکموا
تحریم التصوف ایضا فان ابن الجوزی کفر الغزالے لاستحسانه طریقة الصوفیة قال صاحب
المواقف رایت المولے عبد الرزاق الکاشے وکان ینکر الحلول والاتحاد ویقول لیس فی
الدار غیره بارو هذه العذر اشد من الجرم لے قوله ومن هذه کلامه کیف تبادے منه انکار الصوفیة
فان هذه العبارة مرت قبل ذلک فلا حاجة الے ایراده ثم قال القاضے عجیبا واما ما ذکره من
ان الامیر فضل الله الاسترآبادی لم یحصل له صفاء الباطن مع قلة مثله الے السب والطعن
قبل ذلک یصح انما کان لاجل شتامه فلعله مثله الے سب من لیجعه من اعداء الله تعالے لانه
شرک خفی لا یجتمع مع الصفا الکلے کما لا یخفی واما ما ذکره اخره من عدم انفتاح بعض المریدین و
واستکانه عند مرشده فلعل ذلک المرید والمرشد من الطایفة النقشبندیة الذین یوجبون علیهم و
علے الناس بغض علی تارة بقدر بانة وتارة بقدر شتره ونحن نعتقد انهم ممن ختم الله علی قلوبهم
وعلے سمعهم وعلے ابصارهم غشاوة اعاذنا الله من الغشاوة والغوایة ثم من المضحکات ان یکون
ابابکر مفتاح باب المعرفة مع الاتفاق علی ان الصوفیة منسوبون الے علی علیه السلام وان الخرقة
منسوبة الیه وهذا امر احدثه النقشبندیه ثم لعن القاضی رطل یوق علی الغنیمة الخبیثة الرفضة وقال فی صفة
النقشبندیة لما وراء النهریة وخاصة سلاطین الاوزبکیة الذین یوجبون علی انفسهم لدنیة بغض اللحیة العلیة و
هذا اهل السنے انکار الشیعه الامامیه لسلسلة الطایفة الضالة الجهمیة حاصل جواب جناب قاضے رطل یوق
آنکه دعوی آنمعنی که با انکار صوفیه ی تمامیم افتراست زیرا که شیخ کتاب رمکاشیل نزد روس جاییکه تعداد
محرمات از دروغ و دشنام غیر مستحق و تهمت بر هر مسلمان و غیره میکند میگوید که حرام است تزکیه نفس یعنی
آنها ستایش خویش نمی بی شک این امر عقلا و شرعا درست نیست حق تعالے فرموده فلا تزکوا انفسکم
هو اعلم بمن اتقی یعنے خودستائی نکنید که خدا خوب میداند کسے را که متقی میباشد پس چنین حکم نمودن عین
تصوف و تصفیه باطن است و صاحب نواقض خلاف تصوف دانسته وخیانت او مقتضے شد که بجای
لفظ نفس باطن آورد تا ظاهر باشد در فهم او چنانچه شاید گفته که بسا باشد که سخنی درست باشد و عیب آن
بیان کنند از جهت فهم ناقص پس صاحب نواقض بسبب این آفت در این مغالطه گرفتار شده و چگونه
تواند شد عقلا که علمای ما انکار تصوف نمایند حالانکه شیعه با تمام در باب امامت بکتب کلامیه
ذکر کرده اند که از فضایل جناب میر اینست که جمیع صوفیه و ارباب اشارات و حقیقت مستند آمد
بسوی آن جناب بلکه گوید که از ینجا با مشاهدت مغلی مثل مشهور الکفر مله وحده عیان میشود یعنی چنانچه
محدثین ایشان سبب تابانی و درخشانی نور جناب امیر را اظهار کفر و کتمان ایمان قرار داده اند

متکلمین رفضه از فضایل شریف این نسبت برگزیدند که نزد مجتهدین شان بدترین نوع الحاد و کفر است
بخدای عز وجل که بار دیگر که بزیارت آنجناب مشرف گشتم دیدم که صاحب تحفه در لباس فاخر بخدمت آنجناب
ایستاده هفوات و قصه بمنبر از بیان حی متجدد و حضرت شاه مردان بر سخافت عقول شان متجدد و باز قاضی شوشتری
برای تصدیق مردم واهمه و پرگوئی و سخن پروری نقش تحقیق بسته و که همه شیعه صوفیه را مستند بجناب ید الله
بلی اینقدر نیست که شیخ حلی در نهج الحق و کشف الصدق انکار کرد بر گروهی از صوفیه جاهلیه گفت بمباحث
صفات تنزیهیه که خدای تعالی متحد نشود بغیر خود و اتحاد بدیهی البطلان است که محال است گشتن دو
چیز یکی از جمهور بعضی از صوفیه خلاف کرده گفته اند که او تعالی یکی تواند شد با اجسام عارفین یا آنکه مبالغه
کردند بعضی و گفتند که او نفس وجود است و هر موجود خدای تعالی است و این عین کفر و الحاد است انتهی
و چنین رد و قدح از متکلمین شیعه وقوع پذیرفته بلکه از محققین صوفیه نیز شیخ علاء الدوله سمنانی در کتب خود
نوشته که من رسیدم بمطالعه فتوحات روزی باین عبارت که پاکست خدائی که ظاهر کرد اشیا را
حالانکه او عین اشیا است در آنجا نوشتم که ای شیخ اگر کسی گوید تو عین فضله خودی خشمناک
خواهی شد عاقل را چگونه جایز باشد چنین هذیان توبه خالص بکن و ازین بیار موجه هلاکت رها
شو که ازان دهریین و طبعیین و یونانیین بیزار میشوند و نیز اهل سنت بتحریم تصوف قائل اند
و ابن جوزی تکفیر میکند امام غزالی را بسبب آنکه تصوف را مستحسن میدانست و صاحب مواقف گفت دیدم
مولی عبد الرزاق کاشی را که انکار حلول و اتحاد مینمود و میگفت لیس فی الدار غیره دیار بعد ازین
قاضی اسامی صوفیه شیعه و تصانیف ایشان برشمرده و توصیف ایشان درجه بدرجه بعمل آورده چنانکه
اولا دانسته حاجت اعاده باقی نمانده و انکار صوفیه از علمای امامیه مستغرب و مستعجب یقین کرده باز گفته که
اما آنچه انعال میر فضل الله استرآبادی آورده که او را صفای حاصل نشد با وجودیکه قلب میلش بسوی
و طعن لیست شاید که اگر صحیح باشد نبوده باشد مگر از شامت قلب میلش بسوی سب اهل استحقاق از
دشمنان خدای تعالی زیرا که آن شرک خفی است صفای جلی با او کی مجتمع شود و حکایت شکایت بعضی
مرتدین نزد مرشد خود شاید ازان باشد که مرشدش از کرده نقش هندیه خواهد بود که واجب میگرداند عموما
و خصوصا بعض جناب میرزا گاهی بقدر انار و زمانی بقدر جو و با اعتقاد داریم که ایشان مورد این آیت اند
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة پناه میجویم بخدا از
تلاوت و بجر دوی باز از امور مضحکه السنت که ابو بکر باب معرفت بود با وجودیکه متفق باشند مردم بر آنکه صوفیه
منسوب اند بسوی جناب مرتضوی و خرقه منسوب است بآنجناب و این امریست که احداث کردند از نقش هندیه و در مقام
حضرت قاضی رطل بوق جناب سعق الشوح از غایت جوع در هیجان آمدند و دشنامهای غلیظ دادند و هوسها بکنند و
فضلات خانه بر خوردند باز در لعن و تبرّ علمای ما وراء النهریه و سلاطین ازبکیه که تسلط تمام هرگونه بر مظلومین

میرسانند و بدیهی البطلان است در مشارق و مغارب منتشر باشند و از اثناعشریه کمتر بعضی حالانکه مجتهدین جامع
کثرت ایشان اعتراف نموده بکمال آرسی رفضه کلمات متناقضه میگویند که جناب امیر را و لا و انجاد و بین تقیه میکرد
یعنی اختلاف می اندازند اختلفند سایل را جواب میدادند و دیگری را خلاف آن و سوم را خلاف هر دو کما فی الکافی
و آن مستلزم ضلال بل اضلال شان است معاذ الله و از ینجا دلیل صوفیه جاری شد بر حقیقت خویش بطریق اولی
و بدین عنوان است و بعض تشنیع امیه چه کثرت اهل سنت و قلت رفضه خود از کتب فریقین واضح است و عیان را
چه بیان نهاد فتیکه به تمثیل ببر و سگ نیز مبین شد فلا ینبغی ان ینبح کلب الا ان یکون کالمنجلب لعقورا و کتابا
للمنتور پس حال است که قول علما و شیوخ و سادات ما که نسبت بجمیع عوام و خواص رفضه در هر طبقه بمراتب چند
و امیه را درجه بدرجه اکابر خود شمارند قابل اعتبار نشود و هر چه رفضه کالعدم یادگی نمایند تلفیق کرده …
که محدث بود بکمال … حالانکه امیه راضی بر قضا و هدف تیر قضا باشند و دنیا را لعنت باشند چه جای تعصب …
امت محمدیه حالانکه تشنیع نیک میدانند که چنانچه امیه پیشوایان سنی رفضه را لعنت تبرا میکنند و …
و میگفتند کامرامیه همین رسمست و عذر شان ابهاعت … و شیعه نزد دیگر مسمست یعنی حفظ جان و ناموس
بخلاف عذر شیعه در باره لعنت مقتدیان خویش زیرا که سنیان و دوستدار اهل بیت بودند چون امیه کسی را
از رفضه لعنت نمودند البته زندگی و بحضرت امیه قسم میخورند از دست سنیان مشکل شد کما مر مجملا و مفصلا فی
هذا الکتاب وغیره پس هر دو دلیل نجات باری بطریق اولی جاری است و آنچه شیخ علی امامیه در کتاب
مذکور رد و قدح در باره اتحادیه و حلولیه کرده در حقیقت بر صوفیه اهل سنت وارد نمیشود بر حلولیه و اتحادیه رفضه با …
وجوه متوجه است چنانچه بر ناظرین کتب تحفه مخفی نیست که بسیاری از شیعه حلولیه و اتحادیه گوشه گفته اند که بعقاد شان ناسوت
بلاهوت یکی شد و محققین رفضه فضایل جناب … تصویر از همه مخلوق شروع میفرمایند و دوا افترا برامام شافعی میبندند که او نیز
عالم را تمام … مترددبود که خالق او کیست خداوند تعالی شانه یا حضرت علی المرتضی کرم الله وجهه پس بینید که شان آنجناب بکجا
رسید و قول شاعری بربن … محبوب … شد … سالیکه نکوست از بهارش پیداست و برای شکستن رگ
گردن شان حرفی کافی ست که کار جناب امیر بالوهیت کشید بخلاف جناب خاتم که بدان مرتبه ترقی نکرد
سخن همین است که مفتری را علاجی ممکن نیست و همچنین شاگردان جبله … بسیار خصوصاً که با وجود کمال
در شاگردی او رسیدند و مورد صلاحیت و آفرین او باشند زیرا که لا نسلم کل اینها از صوفیه حقیقیه اهل سنت
باشند یعنی که آنها باعتراف مجتهدین کسی را غیر میدانند و حلول و اتحاد دلیل عبرت …
از کلام شیخ علی نیز بوضوح می انجامد و قید مذکور را خود از تصریحات علمای شیعه و کبرای ایشان
چنانچه دانستی که صاحب جامع الاسرار باعتراف جناب قاضی رطل بوق بین … سراید که صوفی
حقیقی کسی نیست مگر شیعه امامی پس چنانچه کسی او را الزام نتواند داد که پیشتر می دیدیم
که شیعی امامی بودند و صوفی نبودند و بالعکس در ینجا نیز الزام اهل سنت بعد از تقیید مذکور

دارد بنا باشد که قبل ازین گذشت که خود کرده بود رسالے نوشت تا کیفیت که خود اہل کمال گفته باشند اینجا
ذال آنست که اشکال اتحاد و حلول مع جوابها در کلام شیخ محی الدین و فهم و ادراک قاضی شوستری عبارتی
دیگرست بیانش بر سبیل ایجاز آنکه قصیده جمهور سراسر برای ایشان مضر است زیرا که همه شیعه بوده اند
بدو جهت یکی آنکه جمیع علما را خواه متکلم باشند خواه غیر ایشان تکفیر بود اقصیت مزعوم نسبوی کوشیده اند
خصوصا صوفیه را کما عرفت مرارا دوم آنکه اینها قطعا و یقینا نقشبندیه نبوده اند و قید مذکور مفید است
از برای با ثمر معنی که غایة الامر آنست که گویند که چون ظاهر ایشان تسنن بود ازین سبب مقید
کردیم گوییم ظاهر امامیه نیز تسنن بود ورنه نسبت تقیه با ایشان معنی ندارد چه جاے آنکه این بزرگان
بانی مبانی رفض را تقیةً ما و قعوا و او علی جنوبهم لعنت میکردند و از صحبت خویش بیزار اند و
ستارسن را در حق ایشان گوش هیچ معدود ند کما عرفت سابقا و لاحقا فثبت انهم و هو المدعا ثانیا

اسلاف ازمان و صار شیعهم محتاجا الی التقیه لا کیف ما کان و آنچه علاء الدوله سمنانی گفته جوابش
از کلمات صوفیه ظاهر است که دریا بحسن و خاشاک تقیید پاک همه وارد و از همه منزه است عارف
کاشی میگوید ؎ عالم بحر وش لا آله الا هوست ؎ غافل بگمان که دشمن است این یا دوست دریا .
بوجود خویش موجی دارد ؎ خس پندارد که این کشاکش با اوست ؎ ذکر قاذورات و فضلات
اہل تحقیق را زیب نمیدهد که نزد صوفیه خلق و ایجاد همه جز ظهور چیزی دیگر نیست کما فی هبة السنیه
پس ذکر خسیس و نفیس رایگان است بقول بزرگے ؎ بچشم مصلحت بنگر نظام ملک هستی را که هر جا
درین وادی و رفش کاویان ہے گویند طبیبی حاذق فکر میکرد که کرم فضله انسانی را چه مصلحت
هر چند غور کرد معلوم نشد بعد از مدتے نابینا گشت پس از چندی در آن شهر کیمیائی در رسید
چشم نابینایان را از سرمه روشن ساختی طبیب نیز بینا شد روزی نسخه آن پرسید کیمیال از بیان ادویه
دریغ کرد طبیب فی رهه از سرمه بربان نهاد و بیان آن شروع کرد و باقی نماند مگر جزو می کیمیال جدا
که بعد از غور آن را نیز بیان خواهد کرد گفت ای طبیب حاذق آنکرم فضله انسان است تا و السنة حکمتها موجود
مقام تحریر آنکه عارف سمنانی از نوع رمی سنگ فی الظلام است یعنی از اتحاد نیست که شیخ اعتراض ما نه خود
تعنت شدی شاید که بر مزید تعنت عارف سمنانی تبسم مثنوی و حکایت ملای نامی عبدالرحمن جامی
تازه کشتی روزی این مضمون در وجد خود بزبان حال داشت که هر که پیدا شود از دور رو
پندارم تو ئے بو الفضولے گفت اے ملا اگر خرے از دور پیدا شود ملا فرمود
پندارم تو ئے استغفر الله ربے من کل ذنب و اتوب الیه و نیز مناسب این مقام زیر
آیت کریمه وهو معکم اینما کنتم از اکابر صوفیه نقل کرده اند که این معیت را معیت رابع
گفته اند حضرات معیت معلوم که متکلمان سنت یعنی حق تعالے با همه چیزها

بذات خود موجود است نه چون معیت اجسام با اجسام که او جسم نیست نه مثل معیت عرض با عرض که عرض
نیست نه مانند معیت جوهر با جوهر که او جوهر نیست نه چون معیت جوهری با اجسام نه چون معیت عرضی با جوهر
معیت آری روح با جسد که درین بحث می تواند شد زیرا که روح درون قالب است نه بیرون آن نه
متصل نه منفصل بلکه روح از عالم دیگر و قالب از عالم دیگر است و جز به روح عوارض جسمانی از دخول و خروج
و اتصال و انفصال و جز آن هیچ دارد نیست و با اینهمه هیچ ذره از ذرات قالب نتواند بود که روح
با او بحقیقت موجود نباشد معیت او سبحانه با ذرات عالم برین مثال است و حدیث من عرف نفسه
فقد عرف ربه اشاره بدین نکته است اگر گوئی که وارد شده که او تعالی بذات خود در مواضع قاذورات هم باشد
گوئیم که اتفاق جمله مسلمانان برآن است که آنچه را خدای عز و جل پیدا میکند و نگاه میدارد و رنه بقای
او محال باشد و این عینی نیست پس معیت مذکور چرا عینی باشد با آنکه معلوم است که هیچ فعلی بی فاعلی و هیچ
صفتی بی موصوفی نیست و اختیار روح با تصرف دارد در همه اجزای قالب که زندگی بدو منوط است و با اینهمه تعلق
بچون و مانند آن پاک است بلکه اگر مرا ایشان متعلق بود چنان باشد که قبل از تعلق بوده است پس علی
هذا معیت او تعالی با همه ذرات غیر متناهی بی تجزی و حلول و غیره بزرگی را همینی چه خوش گفته گفت
تو که دیدن آن جمال از چشم مجنون بلید آن دیدار را تا نباید عشق مجنون بی پدیدگی شو و لیلی بجا تو لی پذیدگر
بچشم من ببینی روی او یا تا بسازی ز خاک کوی او انتهی مختصراً من بعد باید دانست که علمای کلام
اعلام از ماهرین فن بعد از افکار صحیحه آنچه در کتب معتبره گفته اند بدان میرسد که سالکان کشف آن
ریاضات چنین کلمات مقتضای بشریت بر زبان می آرند و منظمه همینی است که تعبیر از بیان آن
قاصر میشود و مطلب چیزی دیگر است چنانچه علامه جرجانی و غیر او در شرح مواقف و غیر آن تقریر
کرده اند و عرفا و کملا در معرفت حضرت صمدیت تعالی شانه لطم منو و ندستانی زبان از قیاس
راز که تار از سلطان نگویند بازیچه بازار دیده بر دوخته دکر دیده با بال و پر سوخته زنده در مانده
رساله علامه شریف قدس سره بچشم خود دیده ام که او در صحبت صاحب الا
رنگی دیگر و رای متکلمین اختیار کرده پس چگونه گفته شود که این اکابر الحاد
ورزیدند یا لاخیر بر گزیدند حالانکه بعد از اتباع شریعت کما ینبغی بطریقت درآمدند
و بنده در حق ایشان طریق احتیاط می پیمایم و سبب آنکه من بسبب اشتغال
معلوم که بضرورت شرعی اختیار کردم فرصت ریاضت نیافتم که با ظهار فرقیق
عمری باید که یار آید بکنار این دولت سرمد همه کس را ندهند یعنی با اینهمه
ریاضات نیز امری اختیاری نیست که قطعاً و یقیناً بمدعا رسد ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و بسیار و میه

قول صاحب فتوحات که سالک در وجه بشدید وازی بجای می کشد و عمری در التقای الراح ریاضت کشد
و لقد ایمان لبلامت می برد ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ لهذا این مقام مزید حیرت است که
قاضی نور الله شوشتری در حال شیخ اکبر نور الله مرقده در مجالس المؤمنین می گوید که بسیاری از علمای
مقام نیز تکفیر و تضلیل شیخ محی الدین کرده اند در قول بوحدت وجود و آنکه وجود خالق همان وجود
مخلوق است و در آنکه عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت میکند عبادت خدا کرده
و پوشیده نماند که ممکن است توجیه این سخنان بوجهی که ملائم شرع شریف مطهره باشد و بالجمله حکم بآنکه
وجود خالق وجود مخلوق است مستلزم حکم باتحاد خالق و مخلوق نیست تا کفر لازم آید زیرا که جمعی
از متألهان ارباب حکمت و کلام بران رفته اند که وجود حقیقیه حضرت حق سبحانه است و وجود
ممکنات عبارت از انتساب ایشان است بآن حضرت و میگویند که قولنا زید موجود بمنزله قولنا ماء
متشمس است چنانکه علامه دوانی در حاشیه ذوق المتالهین از حاشیه قدیمه بر تجرید تحقیق آن
نموده اند پس حاصل کلام شیخ موحد حکم بوحدت وجود باشد چنانچه اذواق المتالهین اهل اشراق
بآن گردیده اند نه حکم بوحدت موجود نیز چنانچه مورد فهمیده می تواند بود که مقصود از قول شیخ که
عابد صنم عابد خدا است آن باشد که معبود و مقصود بعبادت خدا است و صنم بمنزله قبله چنانچه بعضی از قدما
بران رفته اند نه آنکه صنم خدا است تعالی عن ذلک علوا کبیرا این حرفی چند از تاویل
این غلامان حلقه بگوش است که غاشیه سواری شیخ را بدوش میکشیده باآخر مزه این سخن بر دیده
می چشید یعنی هرگاه حال توجیهات بدینجا رسیده پس آنچه قاضی گفته بود که عذر بدتر از گناه است خواه انشاء
خواه حکایته سر گریبان منکر فرو برد و راست بگوید که این توجیهات بدتر از گناه است یا کفر ازان و هر که بقول
جالسی انا دات حضرت معصومین ملاحظه کرده التقیه نیک دانسته که قاضی رطل بوق از دایره تشیع بدر آمده و
و نواصب بلکه دشمنان خانگی پیوسته که بدتر ازان باعتراف طائفه کیسانیه فاحشه کسی نیست بمفر خود رفته و مشکل تر آنست
که در مصاحبه و غیره هر دشمن اهلبیت را برعایت قواعد راقیه منطعنه ولد الزنا قرار داده پس برای اشاره امر تا فرجام
آنچه این طغام نوشته بود ع هر کسی از ره بی باثیر یزدان نیجه کرد * گر همه آهوی تاتار است در اصلش خطا است
بسوی او باز میگردد و ازین اشکال مشکل دیگر زیاده تر مانند آتش قهر الهی بر مجتهد قالی بگردد و بالش و پی فرش
دنیا خرچیان افتاد که فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ زیرا که چنین خبیث دشمن اهلبیت نبی صلی الله علیه و آله را که چنین
اقوال رئیس الصوفیه را توجیهات کرده مولی و آقای خود قرار داده و ایشان نیز همراه یزید و ابن مرجانه بدرک اسفل نار الطور
تشریف برده که قال الله تعالی يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ عجب ازین هر که برین اوراق
نظر خود دریغ ندارد تواند فهمید که قول صاحب نواقض الروافض من هفواتهم الخ ازین مباحث بصحت میرسد زیرا که مجتهد قالی
بتجدید تالیفات نحو دش ملعون پسند نیز هم اول بر است تا بتحسین تحقیق مجتهد قالی درین کتاب اشاره در بیان دیگر مراجعه آنچه جناب قاضی القضات

القضاة بامفتی حنیفه فی الحیات عند الممات دشمن حضرت ایمه هدات بسبب کور فی الروایات المستفیضة عند اهل المحدثات
فرمودند که نیز اهلسنت بتحریم تصوف قایل اند الخ مجمل است و تفصیلش آنکه خود اهلسنت بعضی از صوفیه را بردار
کشیدند و بعضی را قتل کردند و این امور بدون تکفیر بیگونه متصور نیست و سبب آن غیر از قول بوحدة الوجود
چه تواند شد گو هم محتمل که این فتنه ها را مومنین متقین که یومنون بالغیبة الصغری والکبری شان بود کما هو معمول
قدران الایمه بر پا کرده باشند که آتش افروزی و آب پاشی کردار ایشان گشته و بالیقین در لباس اهلسنت
در کمین بوده اند چنانچه قاضی رطل بوق در تالیفات خود لطف همت بران گماشته و اعتقاد بدان داشته و این
متشبعین بمقتضای مثل مشهور که ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم چون پیر رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما
توقیعات منسوبه و رقعات مزوره را که بتوسط وکلا حاملین انواع وحی ارضی و سما از ناحیه مقدسه بیاهی میرسید چنانچه
کتب امام اعظم طوسی و نعمانی و مجلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی از قدما و متاخرین بران گواست نصب العین گردانیده
و صاحب الامر باقتضای زمانه معلوم که از دست یهود امت در طوفان کرب و غم افتاده بود بحکم ظاهر فتوی بران
داد یا چنانکه اهل طریقت گمان کرده اند گفتم ان یار کزو گشت سر دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
معهذا احتمال دیگر در قتل و صلب متطرق است بوجوه بسیار که ناظرین اوراق را در ان امعان و غوری بسیار در کار
نباشد و در وقت فتنه ها و مشاجرت پیش می آید و از انجا که خود کرده را درمانی نیست قاضی را درین معارک چه
مجال که تواند گفت انچه درین عبارت نقل کردیم فان المفتری لا یستطیع ان بان یقیل علیه وهو یجبر الجمیع المیمه
حتی انه یقول فی باب العلامة التشریف ان تصنیف شرح المواقف لتفضیح مذهب اهل السنة لیعلم الناس ان اقوالهم و اعتقاداتهم
سخیفة و دلائلهم ضعیفة و معلوم نیست که ابن جوزی رحمة الله علیه کجا تصریح بتکفیر امام غزالی بجهت استحسان
تصوف کرده و دلالتش قولت ما از ان قبیل که خود بخود استنباط می نماید و جه تسلیل است که در بیان معنی عبارت
کتاب جوش گفته بود که آخذه من الفهم السقیم و متضمن تحریف و تبدیل لفظی در اصل چه بود و او بکجا بر دبالجمله بدون
ذکر ماخذ و قوت دلالت و تایید تصحیح صحیحه حکم قاضی رطل بوق زنهار نتوان شنید که او بتشهیر برای سخن پروری
خویش و شکست مذهب مخالف مرتکب اموری میشود که بدیهی البطلان است و نسبت بدان منما ید و بعضی هفوات برکلام
کالنعل بالنعل الطباق وارد لیس بر نقل و حکایتش که هفوات او قرارت میباشد لو القب مبارکش که شیعه تراش است
ترد خر لقبین غیر بدیهیست کما مر مجملا و مفصلا چه اعتماد توان کرد یعنی هر که هزاران کس را در طایفه شیعه برای
اثبات قدم مذهب خود تراشیده و قلوب ساحیلان امت مرحوم مراحم اشیده او از تراش و خراش اقوال و
عبارات که مجرد حرکت زبان و قلم است چه هراسد که گفته اند ع چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد :
وعند التحقیق تصوف مذهبی جداگانه نیست و از عقاید اقوال و اعمال جدید بلکه ریاضت کشیدن و اختیار زهد
و قناعت و ایثار و توکل و صبر بر مصائب ورزیدن و چون این امور در اهل سنت سنیه رایج و معمول
بود بیشتر اهل این اوصاف حمیده در البیان گذشته آری محققین شیعه نیز دعوی آن دارند و از کلام

محققین ایشان نیز بر می آید که تصوف طریقی و طوری جداگانه نیست مگر یاد نداری که ملا محمد تقی در رساله مذکور گفته
که این طور اهلبیت طاهرین است پس نزد ایشان نیز طور موصوف قدیم است زیرا که حضرات اهل بیت در عقاید
اعمال باتفاق فریقین بسنن نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام والاف التحیه میرفتند و آثار اقدام مبارکش
شب و روز می پیمودند و هر کسی از اهل تحقیق آنرا بسوی خود می کشند و عقاید ایشان جدا نیست صاحب
فتوحات درین کتاب رساله جداگانه در عقاید نوشته تا بدانی که طور او در عقاید و اعمال طریق اهل سنت و جماعت
است و این معنی را از کرامت او توان دانست ورنه رفضه زینهار نگفتندی که او سنی است بلکه میگفتند که
این طور از محدثات است و بجد اید که کتب محققین صوفیه که در میزان اعتبار سنجیده میشود در هر زمان مشهور
و معروف است که از آنجمله است قوت القلوب و رساله قشیریه و منازل السائرین و کشف المحجوب و احیاء علوم
الدین و کیمیای سعادت و کتاب التعرف فی التصوف للکلاباذی و آداب المریدین و شرح آن و عوارف المعارف
و فتوح الغیب و غیر آن که اگر از این عقاید حافظیه و النسفیه و غزالیه و عضدیه عرضه دهند البته توانی گفت
که مطابق است و قس علی هذا اعمال و عبادات را که در آن مذکور است مقابله کنی با کتب مذاهب اربعه
مطابق خواهد افتاد ورنهار کسی نخواهد گفت که عقاید و اعمال صوفیه مخالف مذاهب اربعه است و در اذهان
محققین شیعه نیز چنان رسوخ یافته که عقاید و اعمال صوفیه موافق تجرید نصیر طوسی و نهج الحق و منهج
الکرامه و شرایع نجم الدین و قواعد و تحریر الاحکام است و بعضی از علمای شیعه اینهم گفته اند که از خواص امامیه
است چنانچه تفصیلش بالا معلوم همگنان گشته و دیگر کسی غیر شیعه صوفی نتواند شد و هر چند این امر
تعصبی بیش نیست نزد اهل انصاف بجوی نمی ارزد لیکن برای شکستن رگهای گردن منکرین که این
طور را از ایجاد ملاحده و زنادقین میدانند بکار می آید و حال شطحیات متصوفین قبل ازین نگارش پذیرفت
که در بعضی از اوقات از صوفیه سر میزند و مبنی بر اصطلاحات یا ورود حالات و قصور عبارات است چنانچه از
شرح مواقف و غیره کلمات عارفین پی بردی و ایضا بسیاری از اکابر علمای سنی و شیعه در تصرفه ندای
انا الله و نعره انا الحق و دعوی انا ربکم الاعلی و مالکم من اله غیری که از عرفا و عشاق خدای عز و جل بظهور
رسیده و از فرعون بصدور آمده چه ها گفته در های شاهوار سفته اند پس کاش رجوع میکردند بمقامات
العارفین و مثنوی مولوی جلال الدین علیه الرحمه که این حقایق را نظماً و نثراً چنان بیان کرده‌اند که قلوب
اهل صدق و صفا بدیدنش مطمئن میگردد اگرچه لب‌ها فتنه‌ها در جهان برخاسته که مردم دران بحقیقت پی
نبرده اند الغرض هفوات قاضی بسبب عصبیت و تناقض لایق آن نمانده که فضلا بدان التفات
نمایند و پیر دران همت خویش الا باشد ضرورت مصروف سازند حق تعالی از عواتب عبادت
بفضل و کرم خویش ما را در پناه خود نگاه دارد اما آنچه قاضی رطل لوق درباره فاضل وزاهد
استرابادی چیزی گفته و بیان دو اصطلاح بزعم خود بجا آورده پس مضحکه عقلا بیش نیست

و ہم بر کمال عصبیت او دلیل خواہد بود این ہمان خشک دماغی است کہ در ہر قدم بر دغمی نماید یا و دارد
یا نہ کہ قاضی در مجالس المومنین وغیرہ از تکفیر صحابہ بکمال تحاشی میکند و تحقیق خواجہ نصیر را در خاتمہ تجرید
یعنی مخالفوہ فسقہ و محاربوہ کفرہ را ملجاد ماوای خود میگرداند و عوام طلبہ نیز بدیدن کتب کلامیہ
تحقیقیہ و الزامیہ متاخرین مثل تحفہ اثنا عشریہ و افادات رشیدیہ و آنچہ در تالیفات احقر البریہ از مشہور
و غیر مشہور دیدہ و شنیدہ اند نیک میدانند کہ اجلہ علمای شیعہ مثل محقق طوسی و دیگران از اہل
تحقیق صاف صاف بایمان حضرات شیخین و اتباع ایشان قایل شدہ اند و نصوص حضرات ائمہ خصوص خاتمہ
جعفریہ در مقالہ سادسہ ذخیرہ کردم آیا فراموش کردی کہ عمدہ آیات صحیحہ قرآن مجید در بارہ خلفاے
راشدین و مویدین شان پیرایہ ورود در بر پوشیدہ و مذہب اہل حق و لقین مثل آفتاب نیمروز روشن
گردیدہ زیرا کہ چنین مدایح در کتاب اللہ برای صحابہ کرام با فسق و فجور چگونہ جمع تواند شد پس کمال
ورع و تقوی نیز بمدارج علیا بدرجہ ثبوت رسیدہ و درین مقام قاضی رطل بوق آیات قرآنیہ
و روایات اہل بیت رسول یزدانی را یک سر پس پشت انداختہ و تحقیقات اجلہ علمای خود را کان
لم یکن پنداشتہ در بارہ عالم استرآبادی چنان میگوید کہ والستی پس انصاف بکن کہ قلب مثل نجم
وطعن اصحاب کرام و تنزل از مذہب زمرہ طغام اللئیمہ سبب فیضان نوری از انوار و حصول صفای
کشف اسرار خواہد بود یا موجب عدم آن فاعتبروا یا اولی الابصار و ہر گاہ است حقیقی حضرت رسول
مختار کہ باعتراف شارح کلینی زمرہ قادسہ مہاجرین و انصار بودند و دین اسلام را با قالیم عالم
رسانیدند و نور دین و ملت را در جہات عالم منتشر ساختند دشمنان خدا نزد این شیعہ ثالثہ
بالخیر مجمع شر و فساد دنیا باشند معلوم نیست کہ در دوستان خدا تعالے غیر از ارادہ شر من الیہود
و النصاری و شیطان الطاق خبیث ترین آفاق در طائفہ اہل نفاق دیگر کہ باقی ماند کہ خرابات
مغان و آتشکدہای ایشان را آباد گرداند کہ شب و روز مخاری و مفاسد ایشان از کتب معتبرہ
رفضیہ بچشم عبرت بین دیدی و بگوش ہوش شنیدی و اگر درین بحث قید صدر اول از اصحاب کرام
ملحوظ داری پس حال اکثری از ارکان و اساطین امامیہ کہ سابقا بار بار مجمل و مفصل والستی
زیرا اقوال این دشمن خدا و رسول عنقریب بملاحظہ می آری ان شاء اللہ تعالے آری فرق اینست
کہ در اول جمع بین التحقیق و الالزام است و در ثانی فقط افحام الداء الخصام زیرا کہ ہیچ کتابے
جامع در احادیث شریف نیابی کہ بیر روایات و فضایل ایشان شامل نباشد حضرت سلمان فارسی
و ابوذر غفاری باشند یا مقداد و اسود کندی و از محققین ایشان جابر انصاری اینہا کہ بگوش حق
نیوش در آمد مقولہ قاضی رطل بوق ابن الہیثم و المیانزدہ بود و اگر تعلیل او را بدقت نظر بینے
یعنی قولہ زیرا کہ ان شرک حقی است صفای جلی با او کی مجتمع شود محض اتباع محمد ثابت ابن سبا می

کافر کیش و مذهب مخالف خویش و تبرشیعه امثال و اقران در حال بد اندیش ست این حق کی کوشش بر تفریق
غزاب طنین ذباب می نمند و اگر ازین باب برای کشف تلمیعات شان چیزی گویند گویا لقمه باشند که کلب
عقور را بدهند و اگر سامعین و ناظرین را حرفی چند ازین چیستان و لغز و معمای قاضی چیزی شنیدنی باشد
که مبادا گلذار ایشان را در نظر نظارگیان نشگفانند پس بغور و فکر سخنی از آن باختصار و ایجاز بشنوند تا
تلمیعات قدما و متاخرین خصوصا قاضی رئیس المنافقین زیاده تر مکشوف شود زیرا که آن اساس
جمیع متفرعات این باب و قد لکه الحساب ست پس بدانکه اصل مقولات این دریده دهن آنکه اکابر این
طائفه فاحشه شان کن در تفاسیر خویش که آنرا از افادات حضرات ائمه قرار داده اند و بنیاد محدثات
مذهب بران نهاده می نویسند زیر آیت کریمه وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ
لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهَ
فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ و لیکن من بر بیان صافی ملا محسن که مختصرست قصر میکنم فی الجوامع
روی انهم قالوا استلم بعض الهتنا نؤمن بالهک نزلت القمی هذه مخاطبة للنبی صلی الله علیه و آله والمعنی
لامته و هو ما قال الصادق ع ان الله عز و جل بعث نبیه بایاک اعنی واسمعی یا جاره والدلیل علی ذلک
قوله تعالی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ و قد علم نبیه یعبده و یشکره و لکن استعبد نبیا لدعاء الیه
تادیبا لامته و عن الباقر ع انه سئل عن هذه الآیة فقال تفسیرها لئن امرت بولایة احد مع ولایة علی
من بعدک لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین و فی الکافی عن الصادق ع یعنی ان اشرکت فی الولایة
و غیره قال بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ یعنی بل الله فاعبد بالطاعة و کن من الشاکرین
آن عضد تک تا جیک و ابن عمک یعنی در تفسیر جوامع که تفسیری کوچک است نسبت بمجمع البیان و در
عربیت نیز در رفعه زیاده تر چنانچه مولفش ابوعلی طبرسی که معاصر صاحب کشاف است مفاخره
بدان اشاره کرده مذکور است که نازل شد این آیت بدین جهت که مشرکین گفته بودند بحضرت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام که بعضی از معبودان ما را قبول کن تا ایمان آریم بمعبود تو و علی بن ابراهیم قمی
که شیخ کلینی میگوید که خطاب است درین آیت شریف بحضرت ع و لیکن مراد امت آنجناب است چنانچه حضرت
صادق فرمود که قرآن مجید نازل کرد حق تعالی بمحاوره ایاک اعنی واسمعی یا جاره یعنی خطاب بشخصی
می باشد و مراد اشخاص دیگر اند چنانچه شاعری گفته ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنود
و دلیل بر آنکه اگرچه خطاب بحضرت است و لیکن مراد غیر اوست آنست که زیر آن فرموده اند بلکه
عبادت کن خدا را و شکر او بگزار که خدا میدانست که نبی او هم بعبادتش مشغول است و هم شکر
او میگزارد پس طلب کرد عبادت از نبی خویش یعنی ادب آموخت امت او را و از امام محمد باقر ع پرسیده
بودند ازین آیت پس تفسیرش بیان فرمود که اگر امر کنی بخلافت کسی همراه ولایت علی ع بعد خود

البته عمل تو بکار نیاید و از زیان کاران خواهی شد و مرویست در کافی از امام صادق ع که اگر شریک گردانی در
ولایت امیر غیر او را حال چنین خواهد بود و باز فرمود بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ یعنی بلکه عبادت
ایزدی بجا آر و شکر بگذار که قوت دادیم ترا به برادر تو و فرزند عم تو انتهی حاصله بالجمله چون افادات
حضرات ائمه در تفسیر این آیت بدرکه سامعین چنانچه باید جاگزین شد اکنون از متفرعات این اصل
حسنی چند که اصول ابن سبا رئیس الیهود را درهم زند و بیخ آنرا قطعاً و یقیناً بکند و قاضی رطل بلوق
را در باره اشاره این امور لبنای اعمالش رساند و دست و پایش را با هوش و حواسش گم گرداند
بعد از غربال کردن کتب روافض باید شنید که امت حقیقی حضرت رسول ایزدی اعنی مهاجرین و انصار
از قلوب خود را از دین آبائی که عبادت لات و منات بود بپرداختند و همت والای خویش را باتباع
اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی برگماشتند و در وقت عاجزی و سختی آنجناب پیروی شریف پیغمبر
قرآنی الذین اتبعوه فی ساعة العسرة بجا می آوردند و از جان و مال دریغ نمیکردند و لیکن از لغت
شریف مرتضوی بر تقریح ابن سبا یهودی و شاعر حمیری و غیرهما ناخوش بودند حضرت طرفداری
شان میفرمودند و بجامل حتی الهی وقت نزول امر نصب کردن جناب مرتضوی منا سد این خلافت
بلافصل را ایگان گمان مشمرد که اگر او را ولی عهد گرداند [illegible] ساله من را ایگان شود و اصحاب
راه ردت بگیرند کما سبق بیانه مفصلا تا آنکه طرفداری و دلداری اصحاب بجائی رسید که حضرت از تبلیغ
چنین رسالت بسفارت جبرئیل علیه السلام مستعفی شد چنانچه از کتب معتبره شیعه باز نمودار [illegible] امری
از محدثات اکابر قوم باقی نماند که خاطر مبارکش ازین مصیبت جانکاه خیلی اندوهگین بود و بالقضاء
والقدر اگر مراد از حدیث موالات خلافت و ولی عهدی باشد پس اثری از آن در لشکریان نظر
کسی نیاید زیرا که آخر حکم الهی مطابق رای جهان آرای حضرت سید انبیا نزول اجلال فرمود
حضرت سید کائنات عار مخلی حکم کرد در توقیت هیچ فرقی جا [illegible] شد از جناب امیر تو لسانیه
بلکه از جناب [illegible] ابا این همه این نیز و بدیهی است که چون امر ولایت و خلافت نزد فریقین محصور
در همین دو قول بود که خلافت بلافصل برای صدیق باشد یا حضرت مرتضی و امر ثانی را خبر باقی
نمی شود پس البته صدیق متعین شد اکنون کی مانده این روایات بی سر و پای رفضه [illegible] را
مخالف کتاب الله و مضاد ما قبل و ما بعد آیت مذکوره کما ستجی ان شاء الله تعالی که حضرت [illegible]
تاکید و تحقیق فرمودند که اگر کسی دیگر را همراه ولایت مرتضوی شریک گردانی عمل تو حبط شود
و هیچ بکار نیاید و خسران عظیم بران مرتب گردد و معاذ الله [illegible] از کتب معتبره مثل جوامع
و غیره عیان گشت که آیت کریمه در آن نازل شد که مشرکین گفته بودند که ای محمد عبادت
بعضی از معبودان ما اختیار کن تا ما ایمان آریم بمعبود تو پس درین مقام [illegible] شرک

واشراک از حضرت آفریدگار مقصود است و اثبات توحید و یگانگی حضرت خالق کائنات با ولایت و خلافت آنحضرت
ملکیت که افادات حضرت امام محمد باقر و حضرت صادق نشانگر و تناقض صریح بهم دارد و یکی مردود گردید کذب
است زیرا که در حدیث حضرت امام ابوجعفر حاکم بامعنی است که خطاب بغیر پیغمبر است و هم مراد انجناب بهت زیراکه
فرموده اند که اگر امر کنی ای محمد که پس از من در ولایت علی شریک کنند غیر او را اعمال تو حبط شود و ظاهر
است که مضمون بغیر جناب رسالت بر کسی صادق نمی آید که امتی را چه مجال که چنین بگوید که اگر کسی را شریک
علی مرتضی کنی بعد از من چنین شود چنانچه دانستی بخلاف حدیث امام صادق که در ان غیر آنجناب متعین است
و از قبیل ایاک اعنی واسمعی یا جاره پس بحکم تعارض بساقط الوقوع آمد و باقی نماند مگر بیان حق که در جواب
مشرکین فرموده اند و انرا با خلافت صدیق و مرتضی تعلقی نیست چه جای آنکه بل الله فاعبد وکن من الشاکرین
برابر هزار دلیل بر آنست که قبل ازین ذکر معبودان مشرکین آمده بود تا چنین فرمودند که عذرا عبادت
یکی و لیشکر او بپردازند چنانکه کافرین و مشرکین میگویند که استلم بعض الهتنا نؤمن بالهک پس کجا
قصه امامت امیر المومنین و کجا امر توحید و عبادت رب العالمین که صریح تحریف آیات بینات و ترویج دروغ و ارتباط
و ضبط ما قبل و ما بعد کلام مقدس حضرت باری عز اسمه را بر هم زدنست اینکه دیدی و دانستی حال آیت کریمه
باعتبار ما قبل بود که مضمون ولایت و خلافت استیناسی با او در سیاه بحال الجاهلین و اذا ایشان که
فرموده و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة
والسموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و مدعا ازین بیان
تنزیه حضرت باری عز و جل است از مشارکت انداد و مساهمت اضداد و رفعت شان او تعالی است از قیاس
مقدرین و خیال محدودین که برای او حدود مقرر کردند حالانکه وصف کردن نتوانستند و بلکه او اعظم و ارفع
است از ان چنانکه جناب امیر المومنین در خطبه شریف و اولاد طیبینش در احادیث مبین بیان کردند
و تفسیر مولا محسن کاشی هم بران شامل است و ابن الفتاد در قول او تعالی والارض جمیعا قبضته یوم
القیمة تنبیه است بر کمال عظمتش و حقارت مخلوقات که کفار و مشرکین میخواستند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بطاعت و عبادت شان بپردازد معاذ الله من ذلک لیس اهل سفاهت از قوم سیه کار بسیار از
روزگار چنین کلام را بطریق ما قبل جماعه نظر بوده ساختند و بر اسامی مقدسه حضرات اهل بیت طاهرین داخل فرا دادند و شاید
بجهت غلو و ناصبیت غلو از لفظ جلاله که در آیت و ما قدروا الله است ذات و الاصفات حضرت شاه ولایت
که مستجمع اوصاف کمالیه زیاده تر بود از خاتم رسالت کما هی غیر مره مراد گیرند چنانچه لفظ رب را در
قران مجید بر آنجناب محمول میدارند و عیان را چه بیان که درین خصوص نیز لفظ مذکور را در و
اشرقت الارض بنور ربها بر امام غائب عن الابصار منطبق گردانیده و در جناب نور الانوار منتهی اند
مهاجرین و انصار را انکار دند تا رفته رفته تا امام صادق مصدوق رسانیده اند و سلسله ۱۶ احیث

تا آنجناب معنعن مرفوع نمودند که صاحب الزمان مقصود است چون خروج کند پس اصحاب پرسیدند چه حال
خواهد بود فرمود در آن وقت نه حاجت بضوء شمس باشد نه بنور قمر کسی محتاج گردد و در معانی هم این حدیث باختصار
مرویست کما لا یخفی آنچه نور صاحب الامر موجب قرة العین است لیکن عُمی و عمین بلکه مزید ظلمت حضرات [illegible]
را که اهل لجاج در بحار الانوار روایت نموده‌اند و داد ناصبیت داده‌اند چه علاج خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ وَعَلٰی اَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ و مقام حیرت است که چنین آیات را معاذ الله اهل لسان در نسخهٔ خویش چگونه باقی گذاشتند
وجه اش بر اصول طائفه بدین عنوان توان داد کسی گفت ایشان را استیعاب کرده که نازل شده بود در
این اشرکت احد الولایة لعلی و این بدان ماند که گویند که در آیت غار علی رسوله بود و لیکن بضمیر کفایت کردند
تا رجوع ضمیر ثانی مگر متحمل شود چنانچه دانستی و این هفوات اهل خرابات را پایانی نیست معهذا شرک اشراک
که از لئن اشرکت فهمیده‌اند هر کس در راه بر معنی متبادر الی الاذهان محمول تواند شد یا اصطلاحات مفیده بدین
دانهم لیطن و تخمین فاعتبروا یا معشر المسلمین قاضی رطل‌ها بود تا کجا بوده در باره فاضل استرابادی کجا افتاد
گفتگو در آن میرفت که چنین زاید دعا را با وصف محاورت حظیرهٔ مقدسه امیر المومنین و آنگاه تا قرون
و دهور صفای سجول نه انجامید و قاضی بر شرک خفی و جلی و آنهم بر اصطلاح محدثه خویش قدم نهاد و از
مابه النزاع بمراحل دور دور در افتاد و بعد از فرض و تسلیم مجال گفتگو بر امر متبادر نیافت ولیکن این
تسویل و تاویل بعید نباشد از توهمیکه گویند تبرائیکه بر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بتوسط
حضرت روح الامین نازل شد یک نسخه بیش نبود حضرت برای استمالت اصحاب خویش که منافقین بودند
و اخلاص نداشتند این نسخه ساختند پس عقلا از ینجا نیز پی می برند که این کتاب چگونه بر نصوص
امامت جناب امیر و ذریت طاهره شامل خواهد بود تا علمای قوم را نزیبد صدها آیات نص را در نصوص
امامت ذکر کردن و دست سخن کوتاه را دراز نمودن پس امر مذکور البته تهمت محض باشد یا دعوی نصوص
بی سود گردد و مخالف نفس الامر شود لاجرم خالی ازین احد الامرین نباشد و از ینجا که برین تقدیر عیاناً
و جهاراً حضرت البشیر النذیر رئیس المحرفین میگردد عیاذاً بالله مجتهدین خود صاحب پیر دهقانی در عناد الاسلام
تیدی می افزایند که نسخهٔ واحده را دو نسخه گردانیدن و به تسلیهٔ صحابهٔ منافقین کوشیدن به بیروانگی
حضرت رب العالمین بود پس عقل چگونه این معنی را تجویز تواند کرد چه کتاب مجید حکم می نماید که بجهاد کفار و
منافقین باید کوشیدن و اطاعت شان نکردن پس حضرت چسان مرتکب این امر عظیم شده باشند و بر فرض
اهمال و تقید مذکور الکنون ضرور افتاد این امر را بجائی قرار دادن که اقوال و افعال او نیز داست از عبث
پس عدیله شیاطین را در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه تلاوت آیت کریمه اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ
اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ فَتَعٰلَی اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِیْمِ چسان روا نباشد
که حقیقةً رسوائی مذهب خویش است البته حال دلالت قرآن مجید اینست و اگر با فادات اهلبیت طاهرین بر داری

از ان عبارات تمام ظاهر است که افعال الهی را از تغلب تعلق منزه دانستن و عجب دیگر فتنه برین امور معلل
رکیکه و مختلفه متضاده مؤسس مبنی گشت حالانکه حق تعالی چنین کتاب برای هدایت امت مرحومه نازل فرموده ع
که خلق را وصف او چه امکان است و رسول خود جابجا ارشاد نموده که وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و مجتهدین ثانی و زمانی چنان مضامین از علمای
خود نقل کرده اند حجة الاسلام ... که حضرت تابع خواهشهای عثمان بود و یک نسخه را دو نسخه گردانید و لفضائل
مهاجرین و انصار برخاست پس خدا و رسولش هر دو را تقیه از اصحاب به ثبوت میرسید و در موارد
خلاف ان می گوید که تقیه در کلام ایشان جاری نمیشود و نخرامیدن قدمی چند انهم یاد نمانده که
که تا دم وفات و احتضار همین مصیبت امتداد یافت و حضرت مدعای خود را بر کسی نتوانست فهمانیدن
و دیگران نیز بعد از نزول عصمت به شرح و بسط تمام تقیه را نشان داده بعد از دعوی اجماع بر همین معنی
که بعد از ورود آیت یعصمک از این اتفاق مرحوم رو بر تافته اند لزوم ما تقیه نبود و اجماعا اینکه شیعه که
حال حضرت بود و اوصی بلافصل پس حقیقة وجناب وصی خلیفه بلافصل یکی را دو کرده و دو را چار کرد یعنی
بمجرد وفات شد لیکن قسم خورد که ردا بر دوش نه افگنم تا قرآن مجید را درست نگردانم و هرگاه حضرت
یکی را دو نسخه قرار داد البته وصی مطلق و نائب بر حق همان طریق بیهوده تتبع اقدام شیر فرما چنانچه
باید نموده باشد فصدق باقتنا بلکه برهان عقلی و نقلی از ما قبل و ما بعد بران قائم است زیرا که چون
تا بانی لوز یعنوا اینکه مزیدی بران تصور نتوان کرد منوط بر اظهار کفر و ارتداد بود و انهم با وفات کمام
پس کثرت نسخ و ابتاع خواهشهای اصحاب زیاده تر مد نظر خواهد بود و هو شهید علی المقصود و لیکن
مجتهدین و متکلمین رفضه تیز زبان و دریده دهن خصوصا جناب مجلسی یوم خانه کن در بحار و حق الیقین ایز
می نویسند که نسخه مذکور از قبائح و شنائع مهاجرین و انصار چندان پر بود که چون آن نسخه را بمتولی
خلافت برای مطالعه عنایت فرمود دیدیم مهاجرین و انصار را دید حالانکه در قرآن مسلمین که نسخه
ساخته رسول کریم بود کما عرفت آنفا علی اصولهم هیچ خبر و می نباشد که از انواع مدائح شان خالی
بوده باشد پس کتاب را بجهت مذکور باز پس داد و غایت شقاق و خلافت بین النبی و الوصی
عیان شد و الحمد لله که اصول کلینی بران دلالت دارد که نسخه مسطوره بر آیات منسوخة التلاوت مشتمل است
و زینهار درین زمان بکار نمی اید و بعد از تکرار و تداول این مسئله نزد عقلا الظهور انجامید که دوایم
اصحاب و قرارت اسم مقدس جناب امیر که رفضه ناعاقبت اندیش مبصر ساختند بجز یکسی دیگر
هم بنام شان افتاده منسوخ التلاوت است چه جای آنکه لائق استدلال باشد لا یجعاره فی ایه
واحد بالاتفاق و هرگاه کتب قوم زیاده تر ملاحظه آری عیان خواهد شد که منسوخ التلاوت
و صحیح کردن و با معمول التلاوت پیوند نمودن مطابق مثل مشهور است که محنت برباد گناه لازم

بل کاد الامر ان یکون مغانیمهم یا اولی الالباب لعلکم تفلحون و این امر بدیهی توان گفت که حضرت تلاوت را منع
فرماید و ایشان منع باشند جمع کنند و رفضه اغلبیه غایت و عداوت اهل الاسلام بعضی از سور آنرا در کتب خویش می نویسند
چنانچه گذشت و اگر مقصود حضرت امیر المؤمنین از جمع تلفیق و خلط و اختلاط بود که منسوخات در یک شیرازه فراهم آورد
تا مردم از قرارت آن محترز باشند و دست کشند پس توان گفت که این امری عجیب و غریب است که خبر رفضه منافقین کسی
از مسلمین جسارت نمیکرد آن تواند کرد که مبطل علم ضروری جناب مرتضوی است دیگر چه گویم معهذا بجای خود گفته
شیعه مدلل و مبرهن شد که بسیاری از علما و صلحا که بتلاوت آن سورها می پردازند و بقرارت سوره ولایت و نورین
مشغول می باشند همه کفار و مرتدین باشند و قصه های تلاوت شان سابق عیان شده حاجت اعاده و باقی گذاشته و نیز
هم اگر تفتیش رود القامی رفضه هنوز بدان معتاد اند و تحمد کتب شان بران اول دلیل سبحان الله انجناب
و ذریات اطیاب آن نسخه را چنان پوشیدند که در دیار حجاز بمقام تلاوت آن بتحقیق باثبات خیالی از سمت
جواز ندارد بلکه ممنوعیت کامله و دیدن و خواندنش بر خروج و عروج صاحب الامر که بعد چنان اهتمام برای
هدایت و تلاوت اهل ایمان جمع فرموده اند موکول است چنانچه از کلینی و نیز بیت کشمیری هویداست و در ظهور
این امام هنوز مهلت قرون و دهور است تا بحدیکه دولت و ترقی این مذهب و شخلت لبسال مقتادم از هجرت بود
و از بشارت اعمال شیعه که اسرار حضرات ائمه اطهار را بنابر بسکاری بلکه اراده خونخواری و آنهم عمدا نه غلطا
فاش کردند چنانکه بارها دانستی غیبت کبری رو داد که آنرا انتهای معلوم نیست کما فی الکافی الکلینی
لاحول ولاقوة الا بالله ع ای تو مجموعه خوبی کدامت گویم * طرفه آنکه از کتب شیعه حتی عماد الاسلام نیز توان یافت
که قرارت مختلفه از تذکیر و تانیث و اثبات یا و تخفیف و غیران که حضرت رب العالمین بدعای حضرت خود برای سهولیت
تجویز فرموده بود بدفع فتنه شدید که حذیفه رضی الله عنه تقریر آن کرد در خلافت ذی النورین موجب تحریر یار
قرارت و اکتفا بر اصل شد و حضرت امیر انرا پسندید و رفضه برانجناب چنان افترا کردند که مخلط منسوخ التلاوت
با معمول التلاوت شد و خود اصول شان در صافی و غیره اول دلیل بر آنست که حضرت بکمال شد و مد فرموده بود
که یا علی کمال اهتمام در جمع قرآن مجید بعمل آری پس این وصیت هم پامال کردند الا لعنة الله علی المفترین
الغرض این مسئله را بر خرافات اکابر رفضه و ملاحظه تحقیقات ثمانی در مسایل طرابلسیه و محدثات دیگران در کتب
کلامیه و اصول امامیه چند بر انهم و معرکة الآرا سبب ظهور اند با بیت شان الی یوم الجزا باید گفت که هرچند حضرت ائمه
بجلوس خویش ارایک خلافت را بار بار زیب زنگارنگی امام نرگسی و سوسنی و ریحانی تا الفا دو هزار سال زیب
و زینت افزایند و لیکن چونکه هر عاقلی بر الحاد و احداث ایشان خنده و بلیتی در خرافات شان صورت بسته
امری شده فی غیبت پس انچه بر ایشان خواسته بودند که جامعین کتاب مجید را درین مباحثه از دایره ایمان
بیرون ارند بر ایشان نعوذ شده بید و صوالع بخط شان افتاد و که به مجید تصحیحی نیست از التقریر
تمام گفتنی چون کلام رفته رفته بدینجا کشید باید دانست که سخن در حقیقت ... بزبان ... نمود

پس میگوییم اوّلاً واویلا علمای شیعه یا دعوی دانش و بینش اینهم خیال نکردند که خود صدر آیت کریمه یعنی
وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ متعلق است که با انبیای متقدمین این مضمون نیز
است خواهد شد که اگر در ولایت مرتضوی کسی را شریک کنند اعمال شما ضایع خواهد شد و علی هذا القیاس بلکه از
افادات حضرات معصومین در بحار الانوار وغیره از اسفار ایشان بوضوح میگراید که در متقدمین از انبیاء و رسل
علیهم السلام هر یکی را با اتحاد و وزیر حکم بود و این آیت اول برآنست که طور سابق و لاحق یکسانست و برای
حضرت خاتم الرسالت بحکم باری چنان شرف نفاذ یافت که فقط یک وزیر باشد یعنی جناب امیر که معنی وزارت و نیابت
را هم در حیات و هم ممات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بکمال نیک محضری سرانجام نماید و برای دیگر انبیا در زندگی شخصی
باشد و بعد از ممات شخصی دیگر پس یگانگی و یکتائی کجا ماند در بدایت و نهایت چگونه برابر شد انهمه التزامات حماقتی
باشد که بهره از مروت و حیا داشته باشند نه قومیکه هرجا دست سخن دراز داشتن الفاظ را کوتاه کنند و بنام
ائمه هدی هرچه خواهند بربندند و زبان افترا برکشایند و دامن برگزیدگان درگاه ایزدی را بابواب انواع
محدثات خود ملطخ گردانند طرفه آنکه در معنی این آیت خاص نیز ذخیره های شیخ نجدی و ابن سبای یهودی
را بکار خویش آمدند و قلوب منافقین و شیاطین را بربایند فالمشتکی الی الله تعالی علی اصول الطائفه
الطائفة الفاحشة سبحان الله الفاظ مقدسه قرانی را درین آیت هم ندیدند بلکه انحراف از آن برگزیدند
و اگر ادنی غوری و فکری کنی معنی مثل مشهور که دنیا هرچند دار الجزا نباشد ولیکن چاه کنند را چاه در
پیش و لبا دیده باشی که مکار و غدار مبتلا میشود بکردار خویش بر علمای رفضیه بی کلفت صادق
می آید بیانش بحدیث حضرت صادق مصدوق آنکه خطاب درین آیت کریمه اگرچه بظاهر بسوی حضرت
صلی الله علیه و سلم متوجه است ولیکن افراد این امت مراد اند یعنی اگر غیری را در ولایت جناب امیر
شریک گردانند جزای این شرط لازم آید که اعمال صالحه شان حبط شود و صدق این معنی بی کلفت بیان
ضرور است زیرا که ائمه متاخرین را که نسبت در یگانگی خورشید امامت بلافصل دارند شریک این منصب گردانیده
اند و بهیچ حیله بلکه چون باستیعاب اصول اهل فضول تمالی توانی دانست معاذ الله که کجا میر معطل و کجا
قصور شیده و کجا نور ظهور و کجا شب دیجور وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
و سند این امور قبل ازین تکرار گذشته و الحمد ششته میزان اعتدال را برهم کنند اگر فکری دیگر بر اصول
اهل فضول بعمل آری حکم توانی کرد و این نوع تقریرات بیهوده کار آوردن که مراد از اشتراک
غیر در ولایت و امامت که موجب حبط اعمال صالحات است شخصی غیر از اهل اسلام باشد پس فضیلی که باید
برای حضرت مرتضوی کرم الله وجهه نماید زیرا که اگر کافری را کسی بدرجه مومنی شریک گرداند برای او نیز
همچنین و عیاذ قران مجید و حدیث شریف استنباط می توان کرد و اگر مومنی است برگزیده و امام معصوم
و عادل لیکن بدرجه پائین تر چون مرتبه ایشان نور از لیاکنند بر اصول جمهور مسلمین بلحاظ و قائم دهر ضروری

عندہم لاجماعہم علی التقیہ ایشان را چہ مضرت باشد بلکہ این امر لیت مثل بیدیا نہ اشہد الطرفین پس معاذ اللہ کہ کسی
از اہل دین وملت تجویز آن کنند اگرچہ فرو شیعہ قباحتی ندانستہ باشند کما صرحنا وانسارۃ بعنی کہ در زمان
خلافت جناب امیر رضی اللہ عنہ فقہا کہ بر خامت و تدارک ان بعمل نیامد نہایتی ندارد از تحریف کتاب اللہ اکبر
ثقلین وسوختن ایات معمول التلاوت ایذای کونین و داہیہ عاطمہ یعنی احراق بیت حضرت فاطمہ وکشاکشی و بستن
وسقط شدن محسن مگیانہ دیدہ ولغوہ یا اتیاہ بلکہ قتل نفعہ خواجہ ہر دو سرا کما فی علل صاحب الرقعات المزورہ
وشکایات وحمدود ورشنامہا از حضرت زہرا در بارہ حضرت مرتضی شیر خدا کہ مرید می بران بخیال کسی نگذرد ہرگاہ
بر سکوت حضرت بتول بمقتضای ولم تتکلم حتی ثابت متفرعات غیر متناہیہ نیز در فقہ پدید آمد حالانکہ نفس سکوت
نقض در مدعای مخالفین نیست بلکہ دو پہلو دارد بخلاف ان کلمات طیبات مصنوعیہ کہ آغاز شر التشیع چنین
وانجام شر را نہایتی پدید نمیشود وجز ایذا حصول اذی محلی ندارد وآنہم تا وفات نفعہ سرور کائنات
چنانچہ بر ناظرین جواب طعن الرماح مسمی بنقض الرماح فی کبد النباح خصوصاً واین اوراق عموماً مخفی نتواند شد
بر روایات اہل ترہات وہفوات کہ اگر بتفصیل آن لب کشایم واز در استیعاب درآیم ع مثنوی ہفتاد من
کاغذ شود الغرض ہمہ این امور وامثالش بر اصول روافض در زمان امامت وولایت جناب شاہ مردان
وشیر یزدان بود کہ تعدادش در کتب قوم بسی سال میکشد خلاصہ انکہ چون طائفہ شنیعہ ولایت جناب
را حقیقۃ بخاک مالیدن یہود ومجوس برابر بلکہ بدتر می گردانند پس در حبط اعمال ایشان چہ گمان توانی کرد
و دخول جنت چگونہ متصور بلکہ محال اگرچہ جنت شداد باشد وہو شدید المحال والقا فی محدث رضنہ
مقتضی است اضمار ر وایت وہو خلاف الاصل مخالف حتی اتبر علی المعنی المتبادر المشہور فی الکتاب المستطاب
وامثالش نیز در قران کریم بیتش از بیش مسرود یعنی بعد ذکر شریف حضرات انبیا و مرسلین و دیگر بزرگان
دین میفرماید وَلَوْ اَشْرَکُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ الی غیر ذلک
من الایات البینات علاوہ مشہور گفتگو در مناظرات فریقین می میرود ومشتہر بہ پہلو می نشیند کہ اذعان ولایت
وامامت ائمہ ہدی ہمچو اعتقاد توحید خدا ونبوت حضرات انبیا در اصول معدود است پس اشراک در ان چرا
حبط اعمال چگونہ نشود قطعا ولقینا مثل شرک بکفر کہ بلا شبہہ سبب احباط است ودر خصوص قرانی و احادیث
رسول ربانی در ولایت خاندانی متواتر مذکور پس از امور یقینی درین آیت چگونہ انحراف توان کرد
واز معنی مدلل ومبرہن چسان رو توان گردانید آمدم برانکہ از کلام قاضی رطل لوی شرک خفی ونور جلی
پیدا است کہ گفتہ بود کہ شرک خفی با صفای جلی مجتمع نمیشود وجوالش بالاجمال اینست کہ آن کدام شرک
بود کہ با اہل بیت طاہرین وطیبین کہ سراسر نور الہی بودند مقترن شدہ بتخریج صدوق ولذا الصدوق کہ
معانی الاخبار کتابہ خود را بدان زیب وزینت دادہ ولسند واسناد چنان آوردہ کہ مراد از رجس
کہ نفوس قدسیہ از ان بعد نزول آیت تطہیر گشتہ اند شرک بود پس اگر بشرک جلی قائل شوند نعوذ باللہ الاجرم

میتوان گفت که علی راست گفته اند بزرگان دین که ان الرفض یستلزم النصب والخروج زیرا که از ان مذهب القای شرک
خفی در ذوات شان عیان میشود و این مذمت ایمه هدی دین شد یا مرتد فاقتلہ مرتبت الا یشعرون معهذا ازین
شود باشد برای اہل حق که ایشان در دین شرک شرک اصطلاحی هبرنوعی که باشد عترت مقدسین نشستند و قلع نظر
از انکه جلد سنی بود چنانچه درین مجلد بارها دیده باشی و عقیده برا صول یاجوج و ماجوج مفسدین فی الارض باز
این امر حالی رای عالی میشود و اگر دقایق شرک مراد است یعنی شرک خفی چنانکه حضرت سلمان فارسی بلکه محمد بن ابی بکر و
و نواح و در زمره مطهر و اہل بیت بمقتضای حدیث سلمان منا اہل البیت محدودی ر و داد در امامت جناب خلیفه اول
امامیه کما مر سابقا پس درین معنی کدام مانع تواند بود که نفاق هم دقایق بسیار دارد که بینا النمل علی اصول اہل الحق
و قواعد اہل الدغل فکیف که حقیقت نفاق بجهت ستر و استتار خود امر دقیق باشد کما لا یخفی علی الرفضه که گفته اند
ع تصنیف را مصنف نیکو کند بیان ❊ مگر یاد نداری که بنیاد نفاق از یهود است و یهودیت بمقتضای مختار
رئیس المقدمین و اظہار مجلسی در حق الیقین اصل رفض توان گفت و کل شی یرجع الی اصله ففیه السیت
که اتفاق موالف و مخالف بر انست لا جرم برین بیان که مبنی بر دقایق شرک و نفاق بود بنیاد کلام قاضی
از پا در آمد که شرک خفی با صفای جلی مجتمع تواند شد پس مقاربت شرک مذکور با اہل نورانیت و صفاء بعض
عترت سید الانبیا صلی اللہ علیه و علیهم چگونه منصور نشد یا مگر چنانچه قاضی رطل لوق ابن البتم و الیا نزد
صراحة خلافت جناب امیر المومنین را این معنی گفته اگر سلب نور و صفای اہلبیت قایل شود عجیبی نباشد که محدثین
شان آنجناب مصداق و اللیل اذا یغشی گفته اند کما فی البحار و القیا النص نبوی هر روایت میکنند که
امیر المومنین اظہار کفر و اخفاق ایمان نمود تا دم وفات کما مر بغیر موضع و بیان اموریکه بران این افادات
متفرع است آنکه نواصب که سلسله امامت و نیز اہلبیت رضی اللہ عنهم می رسانند باید که تر در رفضه موحد خالص
باشند که اشراک و اشتراک یعنی وجود امامت و مقاربت آن با صحاب و اہل بیت بر روی شان آنها خارج از دایره
امکانست و همچنین اختلاط آن در تابعین و عترت تخیل تواند بود پس آغاز و انتهای ان اختلاط و اشتراک
در محدثات شیعه و در مذهب اہلسنت است که جناب امیر و امام حسن را شریک امیر مذکور بلکه خاتمه ان می شمارند
و قس علی ہذا امر امامت را در ما بعد بحضرت امام مهدی فی سپارند و از ینجا بالاجمال دانسته شد وجه
بشمار نیکه برای اہل سنت در صدر تقریر گفته بودم و الحمد لله که قاضی انچه بطور نشر و معما ادا کرده بود
از شرک خفی و نور جلی و نتوانست که شرح آن بکند و چنان بگوید که بلی کلفت فهمیده شود تلمیح آن منکشف
شد و اگر زینهار فرصت رو دهد تفصیل این امور چنان بکنم که رساله مستقل دران باشد و هر عالمیکه موجب
این مصطلحات گشته در لباس تقیه مصطلح و نفاق محدثه تاویل و لتسویل را در ایات قرانی شعار خود ساخته
نزد شیعه هم مصداق سواد الوجه فی الدارین گردد و اللہ ولی التوفیق و منه و الزمه التحقیق درین
اوراق نیز شرح قلم رفته رفته تا این حد انجامید حالانکه هنوز از کلمات نامربوط قاضی رطل لوق چیزی

باقی است پس مناسب آنکه در انهم نظر سرسری نموده حدیقه آرزوهای ناظرین و سامعین را سرسبز و شاداب گردانم
و گوییم که آنچه قاضی گفته که حکایت شکایت بعض مریدین نزد مرشد خود شاید از ان باشد که مرشد شان از گروه نقشبندیه
بوده باشد که واجب میگردانند نقلاً و تحقیقاً بغض جناب امیر را گاهی بقدر انار و گاهی بقدر دانه جو الخ جواب
عقیقه در قرآن مجید نازل است فنجعل لعنة الله على الكاذبين این بغض و عناد را با خاتم الخلفاء الراشدین
بدان طائفه فاحشه کسیه نسبت توان داد که از فضائل عمده آنجناب اظهار کفر را و الکاه تا دم شهادت روایت مینمایند
و مسلوب می گردانند نور آن امام ائمه اهلبیت را و آیت واللیل اذا یغشی را برای آنجناب خصوصا می نویسند
و از برای ائمه عموماً در کافی وغیره بنام حضرات نسبت می کنند که فرمودند امامیکه در تقیه باشد او بیر معطله است
و اگر با بی الصادق درمیان نهی التقیه توانی گفت که هرگاه امام محمد باقر و صادق محفوظ بحفاظت الوی علی ما نصه
الکافی الکلینی بر مبانات شیخ الطائفه و امام اعظم امامیه که او را بدین لقب مخصوص مینمایند نزد احدی را از ائمه
هدی بیر معطله بلکه مثل خلایق معاذ الله بوده باشند بسبب کذب و افترا بسیما بر آبای طیبین خویش کما بیناه فی
مقامات من هذا المجلد مما لا شک بغیرهما من الائمة الطاهرین المامورین بالتقیه عند الشیعیین پس اگر بعید روایت
حدیث زمان که در کافی و دیگر اصول است و دلالت دارد بر مساوات علم جناب رسالت و جناب شاه ولایت
حالانکه بمجرد تعلیم بعض ابواب علوم جناب امیر المؤمنین شد بخلاف حضرت که تعلیم او ابواب را گویا نسبت قطره دارد
بدان دریا بر حال خود بود علمای امامیه بعض جناب مرتضی را برابر دانه جو شمارند یا بیضه خانگی یا بیضه عقاب
قرار دهند همه بر اصول این جو فروشان گندم نما زیبا است و هرگز موجب عذاب عقبی نیست بخلاف اکابر
نقشبندیه که هزاران هزار مخلوقات در صحبت ایشان بمدارج عالیه مزید ولای حضرات اهلبیت فائز شده اند
که قبل از ارادت مثل عوام بودند سر حلقه ارباب کشف و شهود و حلال مشکلات خفی و جلی شاه غلام علی
رئیس خانقاه مظهری نور الله مرقده هما را در خوابی دیدیم و بخدمت شان رسیده عیان یافتیم که بر دودمان سادات
رفیع الدرجات از جان و دل فدا بوده اند حتی که نام مبارکش نیز از فدای غلامی حضرت مرتضوی خالی نشد
و از مرید مجتبی شان [illegible] ادناهم پادشاه تدبر و بسیاری دیگر ازین صاحبدلان مثل مولوی مراد الله تهانیسری رحمة
الله علیه آثار اقدام بزرگان خویش می بوسیدند و بچشم دیدیم و نسبت بالمثال و ادانی سادات از تاجران
و سپاه خویشتن برابر غازی نمی شمردند غرضکه بعضی از ینها مسافر ملک نورانیت و صفا گشته اند و برخی اوان تحریر
رونق دین و دنیا می افزایند و خاک در غلامان سادات را سرمه دیده میگردانند و همه این بزرگان در نیابت
فضیلت سبق ربوده بودند و می ربایند و میرزا عبد القادر گروهی که جوانی بسیار بلند بالا و واقعه دیده بود در
و کباب یک دنبه میخورد و بعد اقامت در خانقاه عبد الغنی بانت غذای حکامی جا و قلیل است که مقدار [illegible] در
گلستان [illegible] صاحب [illegible] استقامت بود و میرزا عبد القادر گروهی با [illegible] بسیار مثل [illegible]
و دقیقه فرو نمی باشد [illegible] نگذاشتی و در حال حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی نور الله مرقده

شاید که دیده باشند آنچه در وقت وفات فرموده اول این است که غایت اهل سنت حضرت اهلبیت را حق
و متوسل این عروة الوثقی بل حبل متین حبل الله و مثل آن بزرگ کرده اند و در سعد دلیل مذکور است مطابق
آنکه چون قومش شهید کردند تا ملائکه او را از دیده بر آسمان بردند با ساکنین و همسایگی حق حاصل شد
ارشاد نمود یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین بر آن شیخ رحمة الله علیه الاخیر
اگر بر رافضی مدعیان فرید و لا محبت مخلصین حقیقی اگر اهل سنت اند نمیدانند و لاف و گزاف برای خویش
میزنند و سیرها بر است نزد هوشمند تعبیر آنکه محبی مذاهب و خورد و خواب به اتباع حضرت نکوشند از بعض جناب
مرتضوی چگونه دین را به دنیا فروشند قاضی رطل بر ق سفیان را ببعض حضرت مرتضوی متهم میگردانند
و مقداران بعض را از راه وقاحت خود بیان کرد پس بالیقین بر نفس خبیثه خود قیاس میکنند
نعوذ بالله من الافساد فی الارض بعد اصلاحها بخدا که مولوی مراد الله مرحوم که بر صحبت ایشان
سالها از عبادت نبود مجرد ذکر جناب سید الشهدا و شیعیان شان چنان میگریستند که بر خیزند را مدت العمر
در ایام عزا اتفاق نیفتاده باشد و پیر مرحوم که معتقد بزرگان طریقه بود واقعه کربلای معلی بیان
می کرد از غلبه گریه تاب بیان نمیداشت نور الله مرقده و حال بنده چنان میگذشت که وقتیکه پدر رحمه الله
واقعه جناب سید الشهدا بیان میفرمود سلاح را در خانه نمیگذاشتم تا مبادا در ان حال که بر من طاری
میشد خود را بکشم و اکنون بمقتضای وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ میگویم که بارها یاران صحبت خواستند
که واقعه شاه شهیدان بیان کنم از غایت گریه طاقت نیافتم که بیان قادر شوم و همینکه خیال بیکسی اهلبیت
رضی الله عنهم آمد طاقت بیانی و طاقت لسانی رفت پس در ایام محرم شریف قرآن مجید میخوانم
و میگریم خصوصا روز عاشورا ؎ خدایا بحق بنی فاطمه ؛ که بر قول ایمان کنی خاتمه ؛ اگر دعوتم
رد کنی ور قبول ؛ من و دست و دامان آل رسول ؛ بخلاف اهل ریا و سمعه که اگر آهی میکشند برای اظهارش
علم و لقاء رومی نشنند و ذره محبت را بمراد الله اکرمی میسنجند [illegible]
خدای عز و جل خواهد فرمود که چون لقاره ماتم تو احتی و خود را [illegible] بیان [illegible] ساختی الکنون
ماتم فرزندان رسول مطلبی از من چه مطلبی ؎ [illegible] ابن سبا ؛ [illegible] اهل جنات
طریقه نقشبندیه با قوانین شریعت شیلی موافقت و مطابقت میدارد و در اتباع سنن نبویه صلی الله علیه
و از اجتناب محدثات سبائیه ایشان را ید طولی حاصل است و دیگر امور که در عالم ذوق و شوق [illegible]
صد فیض را دو میدهد دیگر انه السیاست و البشارات که چنانچه بر اهل انصاف پوشیده نیست ؎ لو قشر
المستفیدان را چه دانی ؛ تو شکل پیکر جان را چه دانی ؛ تو خود در نشنوی یا نکه [illegible] راه رموز [illegible]
چه دانی ؛ و آنکه تنافی مذکور درین مقام خوانده است البته بر ناظرین این اوراق معلوم است که
مصداق آن کیست بدلیل متین وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

بعد ازین انچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقه تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از التقریر محققین معلوم شده اگر معتقدین
نفهمیده باشند قاضی باید که آنرا بغور و انصاف باز ملاحظه فرمایند و از شروح حشمی وغیره وسعدی
بر آیند و افترا و تراشش و خراشش را که وتیره قدیم او بود بگذارند و بدانند که حقیقت انتساب
تصوف و خرقه آن نزد ارباب اجتهاد و محدثین ایشان چیست کما مر مجلا و مفصلا و اگرچه نزد
قاضی در عظمت و جلال بعرشش عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسد کاش
برین قدر اکتفا میزدند که نسبت الحاد و زندقه نکنند چنانکه دانستی و زود آن شوالستی اما انچه قاضی
حقیقت ناشناسش بلکه لبنارس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد
ولیکن کسی از رفقه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن خویش که می آید تا بپایش برخیزد زیرا که در کتب
ایشان هرچه از فضایل و کمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده و هر کسی در بحار
و تراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله با وجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان اعتبر لنزله
بر انگیخته بود باز قصری تخلف و تردد بمقتضای النصوص جعفری گردیده و سرهم بر وقت تبرا شنیده اگرچه
جناب امیر بار بار فرموده که سرخود بچه دست موسی سفید بلکن کما فصلنا فی المجلدات السالفه پس باب الله
بودن شس شد وقاست فی تحصیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا
که همیشه ملازم صدق و صفا ماند اگرچه برای او مضرت شدید رسانند و علامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغت مذکور است کما فی البحار و تازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه ازو پرسیدند یکسان راستی و درستی در توصیف حضرت زهرا ع بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرتاج فی کبد النتاج
مبسوط گردانیدم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا فی تقیه و ستا نه
والیضا صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده و کتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی عهد یکه در فدک با جناب فاطمه زهرا ع البته بود باعتراف طبرسی و بحرانی در
شرح نهج البلاغت کما مر مفصلا چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
و قتبان خانه خراب تزاید الوصف بود و قدم بموذج فضایله فی الاکتاب نزل علی
انه ورشد القدر و وسمی بلا ارتیاب لان خلافة الخلفای الممدوحین لتفرعت علی خلافته
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینهم
که مجتهدین که چشم بینا و گوش شنوا ندارند کلام اقا می شود که بدین التفریع

مختصر بل نشان و پریشان می گردانیدم چگونه ختم میگردانند و این الزام را چسان از میان بر میدارند فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون بعد ازین تامل دلیلیکه بر تعیین نوشته که بودن سلسله
با معرفت مستحکم است از اثبات مقصود قاصر میباشد زیرا که اگر معنیش این است که هر پیر مردم را بجناب امیر رساند بالاجماع
ضروری است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلامه السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اختلاف جمیع
سلاسل و مجتهدین معاصرین با اتحاد فرقه بود لیکن و استدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیل
ورنه لازم آید که هر کس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او بر طور مرتضوی باشد و آن مستلزم
انیست که سر فرقه شیعیه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی سالک راه نجات باشد و بطلانش
بدیهی است که حاجت بیان ندارد و اگر معنیش چنان قرار دهید که هر چه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضروری
است که حق باشد پس این هم باطل است بلکه به بهداهت لیس تقریری که الفا دیدی و شنیدی بعد ازین
از کتب بسیاری از نقل صاحب صوارم و غیر او بی چون و چرا که بثبوت میرسد که صوفیه بدعت هجری بهم رسیده
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را بعدیت زمانه در ظهور رود به هیچ وجه باک حیرت اینست بر قرار
وار رفضه که ائمه واحد بعد واحد بعد وصول هجری بلکه زیاده بران بعدد دوازده رسیده اند و اینها
منسوب اند بایشان قبل ازان حالانکه حضرات ائمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده اعتبروا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بمنزله التشکیک بعد
از وفات امام سابق امام لاحق نیست و در شمار از ضلالت مبتلا بودند و امداد ایشان واقع شد
به تحقیق نسبت بدون قرینه حقیقت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه نیست
تحقیقا و الزاما نیز اکه باز ارید رباقر مجلسی در یافتی که تصوف طور اهل بیت بود و ایضا از کتب تصوف
جا بجا پیدا است که صوفی کسی است که عملش بر تقوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صادر
باید بر طوریکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضوی نیست
و از بسکه این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد در وقت ختم شدن حصل عبارت
مصابیح داشتی انچه بجوابش مجملا لکارایه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هرگاه قلم تا اینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رساله التشیید ورق گردانیده کردم و برین مقدار ملتفی شده
برکلش نمی پردازم و اگر احیانا در مباحث تصوف بار دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در مطلب
رساله تصوف که من حیث الجامعیت به عادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه ها آراستم و چنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق و الزام و انقلاب نگذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید که مشکل
خویش بر پیر مغان بردم دوش که بتایید نظر حل معما میکرد که ان شاء الله تعالی ازان رساله را
بسبب مذکور و بمقتضای من جد و جد حلال معضلات خواهی یافت و دایم نشان گنج مقصود نیز اگر

بعد ازین انچه قاضی هفوات چند نوشته که بودن صدیق باب معرفت از امور مضحکه است بسبب
آنکه خرقه تصوف منسوب است بجناب مرتضوی جوابش از تقریر محققین معلوم شده اگر متشدّدین
نفهمیده باشند قاضی باید که آنرا بنور والصاف باز ملاحظه فرمایند واز شوخ چشمی وخیره سری
باز آیند وافترا وتراشش وخراش راکه وتیره قدیم او بود بگذارند وبدانند که حقیقت انتساب
تصوف وخرقه آن نزد ارباب اجتهاد ومحدثین ایشان چیست کما مرّ مجملا ومفصلا واگرچه نزد
قاضی در عظمت وجلال تصوفش عظیم میرسید ولیکن از معاصرین آن امور را که می پرسد کاش
برین قدر اکتفا ورزند که نسبت الحاد وزندقه نکنند چنانکه دانستی ورد آن نتوانستی اما انچه قاضی
حقیقت شناسش بلکه نسناس در ادعای استحاله باب معرفت بودن صدیق ماده هفوات می ریزد
ولیکن کسی از رفقه مجالی ندارد که بعد از فهمیدن قولش که می آید تتابیدش برخیزد زیراکه در کتب
ایشان هرچه از فضایل وکمالات حضرت سلمان فارسی بروایات معتبره رسیده وهرکسی در بحار
وتراجم آن بچشم خود دیده یا بگوش هوش شنیده بودن آنجناب است باب الله باوجودیکه وعده
حتمی بر خلافت حضرت امیر کرده آنجناب را بر جهاد خلفای راشدین مثل دیگر ارکان مستعد
برانگیخته بود باز قصرین تخلف وتردد بمقتضای نصوص جعفری گردیده وسرهم بر وقت تبرا شنیده اگرچه
جناب امیر بار بار فرموده که سرخرویه وستا موسی سفید بلکن کما فصلنا فی المجلدات السابقه پس باب الله
بودنش شد وقاضی تحمیل البته مستحیل تواند بود بخلاف ابوبکر صدیق عند العقلا
که همیشه ملازم صدق وصفا ماند اگرچه برای او مغفرت شدید رسانده وعلامت کمال ایمان بگواهی
حضرت مرتضی این امر در نهج البلاغه مذکور است کما فی البحار وتازه تر آنکه در واقعه
فدک هرچه از و پرسیده یکسال راستی ودرستی در توصیف حضرت زهرا علیها السلام بیان نمود
که قلوب شیعه نیز گواه است چنانچه بعضی ازین امور را در نقض الرماح سفی کبه النباح
مبسوط گردانیدیم فیکون رضی الله عنه واحدا فی زمانه متوحدا سمی بتصدیق وستا نه
وایضاً صدیق اکبر گاهی از هیچ احدی تخلفی بعمل نیاورده وکتب شیعه بدان ناطق
گشته حتی صدیکه در فدک با جناب فاطمه زهرا علیها السلام البته بود باعتراف طبرسی ومجلسی ودر
شرح نهج البلاغه کما مر مفصلا چنانچه باید بجا آورده آنگاه در زمانیکه هجوم مرتدین اعراب
وتبیان خانه خراب زاید الوصف بود وقدم موزوج فنا پیه سفی الاکتاب منزل علی
انه ورشته القمر ودست میلا ارتیاب لان خلافه الخلفاء الممدوحین تفرعت علی خلافة
افضل الصدیقین فاعتبروا یا اولی الالباب بعد هذا الانقلاب به بینهم
که مجتهدین که بچشم بینا وگوش شنوا مدارند کلام اقا می شود که بدین التقریر

تحقیق بی نشان و پریشان می گردانیدم چگونه ختم میگردانند و این الزام را چسان از میان بر میدارند فلیضحکوا
قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون بعد ازین قاضی دلیلیکه بر تعیین نوشته که بودن صدیق
باب معرفت متحقق است او از انتزال مقصود نمیرساند زیراکه اگر معنیش این است که هرچه را مردم بجناب امیر رسانند بالاجماع
ضرور است که واقعی باشد کما ینظر الیه کلام السابق پس اول باید ثابت کردن که اجماع بران با وصف اعتقاد جمیع
سابقین و مجتهدین معاصرین بالحاد و زندقه بودنش و استدلال شان چگونه بدرجه ثبوت میرسد کما سبق تفصیله
ورنه لازم آید که هر کس که مدعی باشد که طریق من از جناب مرتضوی است او بر طور مرتضوی باشد و آن مستلزم
آنچنین است که هر فرقه شیعه با وصف چندان اختلافیکه قبل ازین دانستی مسالک ناجیان باشند و بطلانش
بدیهی است که حاجت به بیان ندارد و اگر معنیش چنان قرار دهید که هرچه منسوب بود به بزرگی کیف ما اتفق ضرور
است که حق باشد پس اینهم باطل است بلکه به عهد اتسناد لیبه بتقریری که الحال دیدی و شنیدی بعد ازین
از کتب بسیار حتی از نقل صاحب عوارف و غیر او نیز چون و چرا که ثبوت میرسد که صوفیه به وصمه حجری متسم
علی الاطلاق پس اگر نقشبندیه را معیت زمانه در ظهور رود هیچ وجه باک حیرت اینست بر تبرا
واد رفته که ایمه واحد بعد واحد بعد وصال حجری بلکه زیاده بران بعد دوازده رسیده اند و انتها
منسوب اند بایشان قبل ازان حالانکه حضرات ایمه مختلف بودند یا خود با در احکام چنانچه مجتهد
درین کتاب قایل شده فاعتبروا یا اولی الابصار حالانکه بانیان مذهب این هم بعید است که بعد
از وفات امام سابق و امام لاحق کیست و در غبار ازار ضلالت مبتلا بودند و احداث ایشان واقع شده
بتحقیق نسبت بدون طریقین علیت که از مقولات محققین عیان شد که تصوف مذهبی جدا گانه نیست
تحقیقا و الزاما زیراکه با خبار ملا باقر مجلسی دریافتی که تصوف طور اهل البیت بود و ایضا از کتب تصوف
جابجا پیدا است که صوفی کسی است که عملش مرتضوی باشد و کلمات ایشان که در حالت سکر و بیهوشی صادر
باید بر طور ربکه باشد مناط اعتبار نتواند شد بلکه توان گفت بعد از ملاحظه کتب شیعه که سنت مرتضویست
و از لیکن این امور زبان زد خاص و عام است حاجت باستشهاد ندارد در وقت ختم شدن محصل عبارت
مصابیت والشتی انچه بحوالیش مجملا نگارایید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هرگاه قلم تا اینجا رسید
بقیه افادات مجتهد عنید را در رسالة الشیعه ورق گردانی کردم و بدین مقدار مکتفی شده
برکن می پردازم و اگر احیانا در مباحث تصوف باز دغدغه نفسانی و وسوسه شیطانی پیش آید پس در طلب
رساله تصوف که من حیث الجامعیت بعادت قدیم خویش فراهم آورده بودم و معرکه آراستم و چنان رساله
مستقل پرداختم که از نظر کسی بدان تحقیق و الزام و انقلاب گذشته باشد چنانچه خواجه میفرماید مشکل
خویش پیش مغان بردم دوش که بتایید نظر حل معما میکرد شکر ان را الله تعالی این رساله را
بسبب مذکور و بمقتضای من جد و جد حلال معضلات نواهی یافت و دادیم نشان گنج مقصود تیرا گر ما

نرسیدیم تو شاید برسی و این امر تحقیقی است نه تقریبی چنانکه سابقا ولاحقا دانستی که یاران برای ماموری خویش
چه اندیشیده اند الیست ورقی چند از مبحث تصوف که مجتهد لا عن شئ بادی آن شده حالانکه مدار گفتگو بر مباحث
کلامیه بود نه اهل التصوف پس حکایت عید در رسم نسبت که جناب مجتهد الدوران اورده و باین گلگشت محو اسیده بیان
فرموده که از رسوم هنود است یا داز حکایت فاضلی از امامیه میدهد که تماشای هیر کلو بود و گاه گاه در بدرس کتب درسیه
فارسی نیز مثل گلستان و بوستان پرداختی و مستفیدان خود را مسرور و شادمان ساختی ولفظ کجاوه نشینی که در قصه های
گلستان آمده از کجاوه نسبتی خواندی یعنی کجاوه زرد رنگ پنداشتی چنانچه در بعضی از دیار هندوستان معمول
و مرسوم است که روز مذکور هم در عید نوروز لباس خویش ولباس سواری را برنگ زرد رنگین میسازد و نیز
هولی و دوالی هنود که سلاطین لکهنو مقلدین مجتهد بجا می آورده اند و رونق می بخشیده اند حالانکه کلام مجیب معتنی در
عادات و محدثات مدعیان اسلام بود تا بهود چه رسد چنانچه تحت التفضیل بعنوان مناسب فرید و هم بطور معهود اهل تحقیق
والانصاف بدلیل و برهان میاید اگر خدای عز و جل العنایت توفیق بخشد پس باید دانست که حال مشایخ این زمان که بیشتر در بلای جهل
گرفتار اند و شیعه نیز در دام و دانه ایشان اسیر میشوند و آنچه متواتر محسوس است آنکه هزاران کس از امامیه در این
رسم و عادت بالبسه فاخره و زیب و زینت شریک صحبت می باشند و در قیام و قعود پیروی می نمایند و در فرح
وانبساط پا فراتر می نهند بالجمله حال این رسم تقلیدشان بنا بر علیه هواجس نفسانی مینماید قریب است
که جناب مجتهد الزمانی بر دفتر افادات خویش نگاشته اند پس بگوش ایشان موعظت پدر بزرگوار خویش باید
دمید که از دشمن خانگی حذر باید کرد و بعضی از موید آتش عنقریب گذشته کما لا یخفی و از آنجا که مقولات
خاص انتقام اند زرجح مجتهدانه مینماید پس سامعین و ناظرین چنان در قلوب خویش خیال راسخ دارند که این
تقریر جناب مجتهد تحریر از باب خرق عادت و کرامت خواهد بود جناب مجتهدین تاجی مکلل بجواهر بر سر سلاطین
آن ملوک می نهادند که رسم هولی و دوالی را رونق وافر و زینت متکاثر می بخشیدند و اگر از موعظت شرعی
بمقتضای امر بالمعروف والنهی عن المنکر که قرآن مجید و حدیث شریف از آن مملو و مشحون است دریغ نمیکردند
البته سخن شان ملوک میشنیدند و از کفر و شرک باز می ماندند و بر فرض و التسلیم اگر گوش بر آن نمی نهادند
باری در حصول ثواب هرکه تردد کند البته تحت اکبر الکبایر میرسید الغرض یاد ندارم که در هیچ تقریرے
مراعات نفس الامریه بعمل آمده باشد چه آنکه درین خصوص بعمل آمده ولیکن نمیدود در امری کلام میکردم
که علما بجواز آن فتوی داده باشند لاجرم توقع انصفی دارم حوالیدول امیدوارم که بیان فرمایند که در
کدام کتاب دیده اند که فقهای اهل سنت رسم نسبت را جایز نوشته اند بعنوان تحریر و انجلاف آنچه فقیر
بدان اشارات و تصریحات نموده ام و آنچه از دوازده در بیع الاول الخ خبر داده اند اگر مقصود ازین تعبیر
که باشعرت مشعر است آنست که سنیان چنین سانحه را مختلف گردانیده بود الحق آنکه درین خصوص نقلی
رخ بجولی بالیقین نمیشود ولیکن چنان اختلافی نیست که محققین شیعه در آن گرفتار اند که مادر ابراهیم سنبل ساختند

را بسیاری اهل عصر گفته اند وقلیلی که مثل کلینی وران واقف است دوازدهم ربیع الاول را مشی گشته در کتب
این اختلاف را در کتب محققین اهل حق نشان نمیدهند واگر مقصود بیان اصح است که صرفیه اهل سنت
سنیین میکنند سوال نیست آنکه وقتیکه شدم در شاهجهان آباد در سفر دوم که ابتدای کس و کوچت اقامت در انجا
انداختم و ختم در تفسیر فیض عنایات حیدری تکمله التفسیر عزیزی مشتغل بودم تا اعاید شهر شوق و صبا یا بند برقی که عجب
کو توالی بلده مذکور رد اشت در دفع این محدثات که کمتر از ان محدثات است که در ایام عزای محرم در لکهنو
خصوصا ایام بارده کلان و امثالش بوقوع می آید و مردم امور نالایق مستهجن ذکر را بچشم خویش دیده
اند و مصالحش بطوریکه دریای محیط را القطراتی چند گنجایم انکه جمیع عشاق از مدحات ان فرکور روانات
انچه آرد و امیدارند دران ایام ولیالی علی رؤس الاشهاد و بدی می آید پس بعد از گفتگوی بسیار زمرا
بزرگ مذکور چنان محقق شد که در محو نمودن این محدثات اندیشه بلوای عظیم و فتنه شدید است و حکام از ان
می ترسند و زینهار تن برضا نمیدهند پس شکوا و استغاثه ان بخر بدرگاه باری عز وجل علاجی ندارد اما جواب
طعن مخالفه پس تحقیقا یا الزاما در مجلد اول دانستی حاجت اعاده ان نیست اما انقلاب پس ازین مجلدات
بخوبترین وجوه چندان عیانست که محتاج بیان نباشد زیراکه بارها دانستی که باوصف نوشتن فارخطی
که از حضرت آدم تا حضرت خاتم بدان منهاج کسی نوشته باشد حرص وطمع خلافت را باوجود خون ریزی
شمشیر وصنعتهای مصارعت حدی نبود لاجرم تعبیر امامیه از خلیفه اول عوض بلفظ غاصب اول وآنهم مبالغ
دیگر هیچ نتواند شد و اگا و تناقض روایات یعنی این شوره شوری وان بی نمکی که مانند جنین در رحم پیدو
نشین ناشد ولیکن از اهل وقاحت بعید نباشد که گویند که چون اختلاف زمانه در میان تناقض و تنافی کرد
هرچه بود بجاست و تمغا نمودند اند که مضمون فارخطی چه بود و این همان مثل است که تمام شب قصه حضرت
یوسف وزلیخا شنیده صبحدم پرسیدند که زلیخا زن بود یا مرد و ظریفی گفت اگر من می بودم جواب میدادم
که اراده جهاد و جنگ بعنوانی داشت که اگر افواج مهاجرین و انصار جمع میشد کارزار جهان پهلوانان از رستم
عالم محو میشد و تو میپرسی زن بود یا مرد نعوذ بالله من تلک الخرافات و چون این قصه تقدم زمانی دارد هرکه
بعد از ان اراده جنگ کرده باشد بطور تقلید خواهد بود کما لا یخفی قوله لیکن تتبع کتب معتمده فرقه حقه
نموده میداند که تمام کتابها مملو و مشحون از احادیث و روایات است که دلالت بر عظمت مصیبت آنحضرت و استحباب
گریه و نوحه بر مصائب آنحضرت دارد و نحوست این روز الخ اقول بیهوده گوئی این هرزه چانا بلاغت این ابلغ
البلغا باید دید که انچه درینجا نوشته دلالت دارد بر انکه المتخلص که عمر خود در تفحص کتب معتمده امامیه بسر کرده
و در زمان سلاطین صفویه مثل عدیل النظیر در تفحص و تتبع بوده یعنی مجلسی ثانی علیه ما علیه واقف ازین
شئون باشد زیراکه در زاد المعاد دعای عاشورا از حضرات ائمه نقل میکند قال النبی صلی الله علیه و اله
من قرء هذا الدعاء یوم عاشوراء الا یموت فی تلک السنة ولو قدر وفاته لم یقدر الیه بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک وسلم وعلی جمیع الانبیا والمرسلین سبحان الله ملاء المیزان ومنتهی العلم ومبلغ
الرضا وزنة العرش لا ملجا ولا منجا من الله الا الیه سبحان الله عدد الشفع والوتر وعدد کلمات الله التامات
اسئله السلامه برحمته ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
وصلی الله علی محمد واله اجمعین ثم تقول عشر مرات اللهم صل علی محمد وآل محمد وسلم وتقول یا قابل توبة آدم
یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع
شمل یعقوب یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی
وهارون یوم عاشورا یا ناصر الخضر فی علمه یوم عاشورا یا خالق الجنة والنار یوم عاشورا الخ وبعد از دیدن
اصول رفضه در مناقب روز مذکور چنان معلوم توان کرد که آنچه نوشتم نمونه کامل هم تواند بود وجهد الزمان
مصدر امور لایعنی میگوید بر خلاف آن که در جمیع کتب نحوست آن مذکور است پس شروع چنین ذخیره که
وراغیر متناهی توان گفت که بیچاره بمقتضای مثل مشهور نیم طبیب خطره جان ونیم ملا خطره ایمان شده
شاید بخیالش چنان رسوخ یافته که این دعا قبل از السنت که حکم نحوست برای یوم عاشورا بشود پس چنین ملاکه
مثل اورا کسی در خواب نشنیده باشد بر منسوخ چنین احکام جاری تواند کرد وحکم تواند نمود که هر که بر آن
عمل کند چنین امور برا و مترتب خواهد شد وهل هذا الا الغضب والعداوة للرسول واولاد البتول وزوجها و
المقتول وصریح تکذیب والفترا بر حضرات ائمه طاهرین در این صورت باین ملا می باید گفت نظیر مشنوعه مشهور
که اگر بیانش از احادیثی که او در کتب خود نوشته مثل عین الحیات نقل کرده بکوشم کلام بتطویل می انجامد پس تحریر
مجتهد مختل الحواس دیدنیست و یاد داشتنی بلکه اگر غور کنی در آن دعا نمودن بدرگاه الهی باقرار لازم آمد غلط
گفتم بلکه باقرارات کثیره پس رفضه که این دعا از زاد المعاد میخوانند مثل مشهور بر ایشان منطبق افتاد که دروغ گو را
حافظه نباشد یعنی ... مروری لا حول ولا قوة الا بالله معهذا چون این دعا را حضرت اهل البیت واصحاب خود تعلیم فرمود فضائل عاشورا
ثابت بود دیدن نحوست پس البته حکم نحوست نباید مگر بعد از وفات شریف بمدتهای دراز پس ثابت شد که ائمه ناسخ
دین محمدی بوده اند یا بر حضرت جده امجد خود افترا کردند وعلی ای تقدیر سلسله دین وملت از هم گسیخت واساس شریعت
از هم ریخت واگر این امری واقعی بود از آغاز حضرت آدم ودیگران از انبیا علیهم پس شهادت امام ومصیبت آن روز
بالانفراد چگونه مقادم ورافع این همه فضایل گشت مجموعا غرض اینست که بعد از ثبوت بدعت ایشان اثری از دین
متین وامامت ائمه باقی نماند ای ابن سبا انچه آورده است بیان این امور بهتر از حیز مقدور تواند نیست
علیک که ع دفتر تمام گشت بپایان رسید عمر اگر رضا الحق را بینی خواهی گفت که هرگز مومنی را درست نیست دشمنی
با روزی داشتن ونحوست قایل شدن حتی که او روز دوشنبه نیز نحس نیست در حقیقت دشمنی او با حضرات ائمه
میرسد که ستایش دوشنبه وغیره از ایشان ثابت است والعجب که مجتهد میگوید که حاجت هیچ مومنی بر آورده
نمیشود هزاران بار مکذب آن از این بلده تا ایران دیده باشی که حاجات مومنین هم از لقد وجنس چنانچه باید

بلکه غیر حرف نیز به آورده میشود که هم دراهم و دنانیر می یابند و هم طعامها و حلوا یافی بهر بیت خصوصا سر شیرخواران
الی غیر ذلک ملتقطاً و در ایران روزی می شنیدم که برف باشند او می بارید نشسته بودم شخصی آمد که او در اراده روزه عاشورا
بر او می آید لیکن بعد از افطار و تأثیر طلبیده بود دید پرسید که درین وقت چه ضرورت بود که قدم رنجه کردی گفت حسدا
امشب خوابی عجیب دیدم که گویا واویلا میرود و قیامت برپا شده است و حضرت امام حسین را بکمال
جاه و جلال طلبیده چون کریم ابن الکریم است از دعوی خون خود درگذشت و با یزید صلح اختیار کرد شنیدم
که درین وقت بمجلس خواهی رفت و گفتنها خواهی کرد پس ضرورت شد خبر دادن بالجمله هرچه بخیال مجتهدی آید
میگوید و عاقبت اندیشی نمیکند و ایضا چون حاجت کسی برآورده نشود پس باید که هیچ تشنه و گرسنه آب بجای
ندهند اگرچه بمیرد و این غایت البته مذهب عبید الله زیاد و ابن سعد باشد که اهل البیت را قطره آبی ندادند
و ذبح کردند و معاذ الله که این راه و رسم ظلم را خدا و رسول پسندیدند فاتلهم الله انی یؤفکون و بر خلاف
آن کتاب الله و حدیث شریف ناطق است عموماً بلین بالیتیمی و اضعین را چنین ساختن که احدی را از آن قوم
که یزید را مومن پاک اعتقاد کنند و ظالم و فاسق ندانند حاجت ایشان نباید بر آوردن الی غیر ذلک
من المضامین والبته در کتب شیعه بنظر نرسیده است و آنچه در مذهب فرقه قلیلان که ایشان را
مجتهد فرقه حقه میگوید و اهل ظرافت از الفهم ضمیمه منخولات الطعانیه اثنا عشریه میگردانند پس آنچه مجیب لبیب
مجتهد مختل الحواس گفته دلیل واضح بر جهل یا تجاهل اوست و حال روزه عاشورا و آنچه متعلق آنست بود سابق
ازین بقلم آمده و بر عقلا درانجا هم بوضوح انجامیده که چون رفضه روزه آن روز حرام دانند موجب تعصب ایشان
خواهد بود سبب تشنیع که در معنی اتحاد عیدیه است و انهم بجهت لقای حضرت آدم ثانی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی
و درباره رئیس المحدثین بخاری هیچ تشنیعی را مدلل نگردانیده ظاهر شد همین است که قدرتی بر آن نیافته
پس حیرت بر حیرت می افزاید که این اجمال را مرتکب میشود و مثل مشهور را بر خود منطبق میگرداند که خود فضیحت
و دیگران را نصیحت و حال کتاب غنیة الطالبین نیز عنقریب گذشته مطابق تصریحات حزین و برادرش سیما
ادراق جواب ایضاح که مقتضای جوانمردی آن بود که اول اختلاف را که در کتاب مذکور واقع است بر مبنای نشست
یا ترجیح میداد این معنی را که کتاب از حضرت شیخ است بعد از ان نقل حکایت میکرد معهذا استنباط العقیم روایات
حدیث نبوی صلی الله علیه و اله وسلم را عنقریب دالسنی و اگر این فضایل روز عاشورا از اصول رفضه
نقل کنم کلام بتطویل انجامد و فیما ذکرنا کفایة للمسترشدین والحمد لله رب العالمین و حال وسعت طعام نیز در
ابحاث سابقه عیان گشته و باید آن نکته را یاد داشتن و بر صفحه خاطر باید زر نوشتن که در مقام دیگر
از کافی امام المحدثین نقلش بر داشتیم و از انجا که مومن جالیسی در ذو الفقار مصنوع خود باین عبارت حساب
کرده بود جواب نقش در صولت حیدریه آنچنان مبسوط گشته که گویی که گردنهای مجتهدین رفضه را در شکنجه عذاب
الهی کشیده ام فرصت وفا نمیکند که اعاده آن بعمل آید و با وجود چنین اختصار درانجا بهمت ناظرین

را از مطالعه این کتاب قاصر می یابم و اعتقاد راسخ دارم که برای مزید ثواب شهادت حق تعالی چنین روز را که
فضائلش بر احادیث فریقین دالست اختیار فرموده و نور علی نور گردانیده والعجب که انبیا و اولیا بسیاری روز جمعه
وفات یافتند چنانچه در روایات شیعه در کتب شان مبین که شهادت امام حسینؑ روز جمعه بود الی غیر ذلک فعلیک بمطالعه
جنات الخلود و لعبا از دیدنش اجمالاً هم واضح است که اصح روز جمعه است و همچنین کتاب حقیقة المنصبه بران دلالت
کرد که شهادت انجناب روز جمعه است و مابه النزاع این است پس بر تقریر مجتهد نحوس نحوست جمعه ثابت میشود و این
امر برای او مانند شهرت است و نیز وفات امام کاظم روز جمعه است و نیز امام رضا روز جمعه وفات یافته همچنین امام
ثانی پس نحوست نحس سمی یعنی مجتهدین فروش دنیا خریا بد دید و این دفتر مولد و وفات انبیا و اولیا اگر
یافته ایم بعد دیدنش مجتهد مبهوت خواهد شد پس بگوید فبهت الذی کفر و قول مجتهد پس انچه عجب اسناد آن بطرف
حقه کشان نموده الخ دال بر آنست که مدعای او را نفهمید حالانکه از عبارتش سمت ظهور دارد که بر اصول رفضه
در پی الزام شیعه یعنی اگر طعن این قوم از راه بیان فضایل عاشوره است پس مشترک الورود چنانچه مدلل و مبرهن
شد و اگر از جهت آنست که روزه میدارند و موجب ثواب می پندارند پس آنهم بر جای خود است که رفضه در تاویل
و تسویل مجالی ندارند که خود کرده را علاج کنند بالجمله بعد ملاحظه این اوراق خطای مجتهد اظهر من الشمس و ابین
من الامس است حتی که ادانی طلبه نیز بکاپه مجتهد پی برده بر ریشش او میخندند و در غیبت اگر طالب علوم دینی
ادنی غور بکار برند هم تناقض زعم مجتهد موجود است که شهادت جناب امام حسینؑ را بلفظ قتل تعبیر کرده و از
کتاب اعتقاد او پیداست که اکرم عندالله اتقیکم است که تقیه را بعض از بعض بجا آرد پس قیاس کن از جا
که درباره جناب سید الشهدا چه لازم آمد و در حدیث مذکور رجالی چند لفظ قتل موجود است ولا تزر علم الکل
و آنچه دران جا بجا انکار فضایل عاشورا مرد لیست حالی حدیث نبوی است کما لا یخفی فالبیان عند العقلا
فکیف که اعتبار حدیث امام مشروط بدان باشد که موافق کتاب و سنت افتد بجای آنکه صریح مناقض حدیث جد ائمه
گردد و طرفه دیگر سوال مجتهد تقیه را بر اغیار روا ندارند فتنه کرد و از فقره سیر جون حدیث بیشعون
الخ صریح معلوم میشود که واضعین این حدیث بر نام مبارک نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول منافقین حضرات ائمه
خواهند بود ورنه در کتب دین و ایمان شیعه چگونه مندرج شد خصوصاً در کتاب چنین معتمد علیه منقشف عنه که گوید
قرب شیخین از نجیب است که حضرت خواست عذاب ایشان فعلیه الصبر ما نسمع گونه منافقتنا القول زطل بوق فی مضایقه و
باز همه اش در کاسه که مجتهد از فقدان حواس الیق تالیف نماند و بالاخر مقالات مجتهد بیاصل الاصول او کنید
که تقیه و حاشا که شیعه باشد ای وجهین محقل و دین حضرات ائمه مهدیین برای هدایت بودند یا برای اضلال و
تلبیس پس ائمه اهل بیت چگونه دین را برای خوشنودی سنیان مهمل گردانیدند حالانکه دوستی اهلسنت خود
از کتب سنیان بلکه باعتراف مخالفان بجای خویش بلکه بیزار اقرار قوم بدان کیس کما فی تذکرة الائمه و غیرها حتی الائمه
از کتب شان ظاهر که بر طور سنیان بوده اند والحمدلله که این کتاب از ان القول و حکایات بیست که خلفا وقت بعبا سیه

وندا از ... روز را روز عید و سرور رسید دانند حالانکه این امور در کتب شیعه

رطب اللسان تواریخ و جهال ... و تهانی موسیقی که از اسباب نشاط است و در کشف الغطا و تالیفات ابوعلی نیارسی و غیره
او در عزا داری مذکور است پس بر تقدیر شان منقلب شده و عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری با
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اصول امامیه امیر را کشتند و ماتم نمودند و ائمه فرمودند که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که ما را
کشته پس صادق آمد این کلمات که این امور بملاحظه بقای نسل امام حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناشی
است آنکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتماد نمی گنجاند و با اینهمه زیارت تنها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و حال
عبارت بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المنعمین از سلاطین لکهنو با وجودیکه دیگر بزرگان را چه بلا با
بیش آمده و بر فاضل بدادنی مجرد تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود کما ذکر فی الدنیا جا این رسائل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش آنکه بزرگی را دیدم که افتان و خیزان بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر الاعدا زیارت سید
چه آمده است که سبب چندین ملامت است فرمود شنیدم که برواج رساله شما وجیه طالع آن نقش گشته و که مشاکل تاج با هم
است مبادا بخیال بگذرد که طبع چنین رسایل و انهم خلاف داب سلطنت گفتم عین مصلحت و احسانست که بعمل آید بالجمله من از
عادت عوام چنانچه والنتی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت در آن تکلفات میکند و معلوم شد که سخن راحتی فهمد و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حالانش والنتی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را لشان میدهند و اگر اندکی
غور کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم توان شد یعنی ضرور است که مقدمات مغلوبه بر تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زایده نباشد لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست بسبب آنکه از عادات ما بعد ش عوام است ما قبل آن نیز بحث معنی
تشنیعه و هو المجهور عنه فتعین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که در
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهما السلام است که ار ... هم نوشته و از آن معلوم گشته که بعضی از اعاظم
علمای شیعه گفته بودند که بعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجناب امام حسین با وصف کوچکی او واقعه کربلا پیش
والدین بکلمه منیش بیان فرماید و دیگران جواب داده اند که چون آنهمه بزرگان و خیر دان راضی بقضا و طالب درجات علیا
بودند دیگر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب دعوی
اینمعنی است که پیروی ائمه میکنند در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول شان روز عید شد فکیف که روزه
عاشورا را و اندازند بخلاف اهلسنت که بر روزه حکم می نمایند که ابهم مو ید شیعه گشت علی ما لا یخفی و حصل تقریر آنکه آنچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که آنچه مجتهد در جواب نوشته اولا
آنکه مجیب گفته بود که خلاف کتب اهل سنت پیر است از واقعه کربلا پس اگر نزد او این امور مستلزم وصول رنج بجناب امیر
و حضرات زهرا است چرا اقتدای اهلسنت بکردش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا این شقشقه هم از ... سکب
بر آن میسر و اغرض آن عبارت که مجیب نوشته بس تا مشی اینست که اول اینمعنی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور فقط
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وجاهت و سلطنت سلاطین صفویه در ایران رونق بهم رسیده بودند جریان می یافت

میکردند از جهت توسعه طعام و غیران که بنیان آنرا روز بروز عید و سرور میگردانند حالانکه این امور در کتب شیعه متأخرین
از طبل نوازی و جلاجل زنی و تعزیه ها هیچ معلوم نمیشود که از اسباب نشاط است و در کشف الغطا و تالیفات ابو علی بناری مجتهد
او در عزاداری مذکور است پس بر تقریر ایشان منقلب شده عیان گردید که لباس سیاه و اظهار گریه و بکا و سوگواری‌ها
چنانست که کوفیه و عباسیه بر اهل ماتمیه امیه را کشتند و ماتم نمودند وائمه فرموده که چون شما ماتم کنید دیگر کیست که ما را
کشته پس صادق آمد بلکه گفته که این امور بلاخلاف مقتضای نسل الظلم حسین است و مقصود از ما بعد لفظ همچنین که از طغیان قلم ناسخ
است انکه مجیب تکلفات عوام را در پایه اعتبار نمی گنجانند و با اینهمه زیارتها علمای شیعه از غایت سفاهت طعن میکنند و مآل
عبارت بنده ملاحظه کردنیست که در زمان سلطنت رئیس المتعصبین از سلاطین الصفویه با وجودیکه دیگر بزرگان را چه بلا با
پیش آمده و به فاضل بلادلی بمجرد تحریر چندی از رقعات چه حکم رفته بود کما ذکر فی الدیباچه این رسایل را بعد از طبع
رواج دادم حرفی از متعلقانش انکه بزرگی را دیدم که افتان و خیزان بسوی من آمد گفتم خیر لنا و شر لاعدائنا بسیار مجتهد
چه آمد گفت که سبب چنین ممانعت امر مود شنیدم که بر رواج رسالۀ تو مجتهد طالع آن نقشی کشیده که مشاکل تاج مجتهد
است مبادا بخیال بگزرد که طبع چنین رسایل و انهم خلاف واب سلطنت گفتم عین مصلحت و احسانست که بعمل مدار المجاز من از
عادت عوام چنانچه والنستی قطع نظر کردم و مجتهد معذرت و ان تکلفات میکنند و معلوم شد که سخن راستی نمیشود و شاید که بنیاد از
بر لفظ همچنین می نهد که حال التی والنستی و شارحین کلینی چنانچه بالا معلوم شد در کافی اغلاط اقلام را الشان می بینند و اگر از
غو کنی بر زیادت لفظ مذکور دلیلی قایم توانند شد یعنی ضرور است که مقدمات مغلوبه بر تجویز علمای شیعه باشد پس اگر لفظ
همچنین زاید نباشد لازم آید که چنانچه محیط اعتبار نیست بسبب انکه از عادات بالعرض عوام است ما قبل آن نیز بحث منع
تشبیه و هو الا مجوز عند محققین کونه من طغیان القلم و هو المطلوب باقی ماند امری دیگر گفتنی که مقصود ازین عبارت که و
انکار وصول رنج بجناب علی مرتضی و فاطمه زهرا النجا امر لیست که از رستانی هم نوشته ازان معلوم گشته که بعضی از عمائد
علمای شیعه گفته بودند که لعقل نمی آید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجناب امام حسین با وصف کوچکی او واقعه کربلا پیش
والدین مکرمین بیان فرمایند و دیگران جواب دادند که چون انهمه بزرگان و خبردان رانی بقضا و طالب درجات علیا
بودند ذکر مصایب و شهادت باعث سرور ایشان است نه موجب رنج و ملال و قبل ازین دانستی که رفضه را در هر کتاب و هوی
اینجی است که پیروی ائمه میکنند در سرور و شادی نیز پس روز واقعه مذکوره بر اصول شان روز عید است فکیف که روز
عاشورا را و انداز بیخلاف اهلسنت که بر روزه حکم می نمایند که ابن مرجانه شقی گفت علی ما الاخفی و حصل تقریر انکه انچه
رفضه بر اهلسنت وارد میکردند با فحش وجوه بر ایشان منقلب گردید اکنون ملاحظه کن که انچه مجتهد در جواب نوشته اولا
انکه مجیب گفته بود که خلاف کتب اهل سنت پیداست از واقعه کربلا پس اگر نزد او این امور مستلزم وصول رنج به جناب امیر
و حضرات زهرا است چرا قدمای اهلسنت بذکرش اقدام نمودند فما هو جوابهم فهو جوابنا بنا این بتعقیبهم من منسک
بر ان میسر و را التعرض آن عبارات مجیب بتنویل تحامل نیست که اصل اینجی موقوف برین است که لفظ شهادت مذکور در
بر السنه متاخرین اهلسنت که بعد از وهابیت و سلطنت سلاطین صفویه و ایران رفض هم رسیده بود جریان می یافت

ده بهتان عظیم بر اکثر کتب قدیمه اهل سنت و خطب جمعه و عیدین ایشان از ذکر واقعه شهادت جناب
است الخ القصه صحیح صورتی برای درستی قول مجتهد پیدا نمیشود و من ادعی فعلیه البیان لیس انصاف باید در
مسرور و ملول شدن اهل بیت بعد از شنیدن واقعه کربلا از حضرت سید انبیا و عالم و نیا و عبارات حدیث
کجا است تا مجتهد بنیاد کلام خود را بر آن ریخته و حدیث کنان از میدان بگریخته و آنچه مجیب گفت از مسرور و انبساط
اهل بیت بعد شنیدن واقعه از حضرت بر جای خود ثابت شد لیکن جبر را باید بر اصول خویش شادمانی کردن کما سبق
مبرهنا فتم الدست بحصل المطلوب علاوه این آل عبا را مرتبه الوهیت بهم رسید که میدانند فلان سنی در کتاب خود واقعه
کربلا مع لی ذکر کرده و هرگاه مقید کرد بتقیید نزد مجیب معلوم شد که عیش مجتهد مستلزم خوشی است فیز علیه الخیبة السرور
لا البکاء بالویل والثبور و از جواب ثانی یعنی لا نسلم الخ توان فهمید که هنوز در برزخ ماتم امام برپا است
حضرت زهرا که تسکین شمیر بعد ام احیا ناساکت میشود کما اشرنا سابقا و حدیث کلینی که حضرت امام جعفر فرمود مشتاقی را
که میخواست بر سقف مسجد شریف همراه مزدوران بر آید که چه خواهی دید جز آنکه حضرت در نماز است تا متوجه بازواج مطهرات
تا زیارت قبر شریف نماید و الحمد لله که متوحشیت نوحه و شیون معلوم قبل ازین مذکور شده آمدیم بر وجه ثانی مجتهد الزمانی
که میگوید ثانیا با نیکه لا نسلم که ذکر مستلزم رنج باشد بلکه مسلم آخر الشقه لیس شاید وحید اول از هم جدا شده ذکر نوحه
بر حضرت حمزه قبل ازین مفصل گذشت کما لا یخفی و حال حضرات ائمه امام حسین از خوشحالی در فراغ خاطر اعتراف ستانی
و غیر او چنان بود که مردم قبل از آن در وقت خوشی ندیده بودند پس اضطراب و امین انجناب کجا راه داشته باشد
که هر یکی را از اهل بیت تا دم شهادت بقتل میداد و باختیار صبر امر میفرمود و بدیهی است که هر که خود مضطرب باشد دیگری را
چگونه بقتل دهد فکیف که یقینا میدانست که منتهای آرزوی خود عنقریب میرسد یعنی شدند جد امجد خویش و هرگاه بحکم
شریف این تفرقه ضروری شد یعنی نوحه مردان نیز دکور و گریه زنان بر اناث لیس مقام حیرت است که مجتهد گاهی
اهتمام این امر نه فرمود و آنچه گفته که اما زینت لغریه خانه الخ مشعر بدانست که از فهم و ادراکش هنوز دور است
مجیب از بین امور سخن میراند پس تعرض دیگران چه ضرور که ساله بستی تحیدی شد مطابق تفسیر اهل بیت که حضرت امیر
بر عباس رایدی از الغدا فرمود و معاذ الله بر اصول شیاطین در مثل من ضحک ضحکه و من با خاسا فکید بیستی خیالی تقریبا
نشی روز مشغول آن بر اصول دشمنان بود پس آیت وافی بر اثبات آن یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما
تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بر روی مجتهدین رفضه باید خواند و حکم
تاصیب بر ایشان باید راند و آنچه فرموده معلوم نیست که موافق فهم ناقص خود کدام وجه وجیه سحر مجتهدین فرقه
حقه گشتاند یعنی بدر ماشان تجویز نموده که نفی امکان جواب از آنها فرموده الخ جوابش آنکه الکون از شهدا به حقیقه
اولین و آخرین بعد از اقامت دلایل قطعیه و براهین یقینیه بر بطلان آن تمامی نماند است مگر که معلوم شد با جان
دستور قدیم است از کوری و کورانگی در رنج ترقی و دیوانگی بیچاره رافضی نمیدانند که در نیما م که فقه و حید بعد از دیدن
کتابی نوشته شیطان در گوش او چنان دمیده که کسی از اهل سنت بر آن قدرتی نداشته چنانچه شیطان با ظهار

جناب مرتضوی بر قلب ابن سبا محیط گشته بود و ندانسته که حضرت ایشان بدیهی حل این مشکل هم برای پیروان اولی نموده‌اند و ایشان را متحیر نگذاشته‌اند سیما که اگر قلم بدست گیرند انقلابات عظیم رو دهد و از علمای رفضه کسی در متانت آن قدمی نه نهاده خصوصاً حضرت امام رضا علیه و اولاده التحیة والثنا متکفل وضامن آن شده و در اعجاز منتهی الکلام بیان وافی مبین گشته و بر مطالعه منتهی چه موقوف که هر که برین کتاب عبور کرد قطعاً علم نمود و محصلش اینست که علی مرتضی برای سلیمان بزرگی دیگر است و برای رفضه شخصی اخر و هر یکی ازین دو فریق بر اصول خود بایکی ازان دو کس مائل است ع که تو و طوبی و ما و قامت یار ﴿ فکر هر کس بقدر همت اوست ﴾ پس توان گفت که پیشوای ما امیر المومنین خاتم الخلفاء والراشدین است و رهنمای شان مظهر کفر وارتداد بود بکافه مخلوقین از مسلمین و کافرین که خود به روایت رجال العجزین در کافی میفرمود که اگر کفر و زندقه در دین متین روا بودی از من کسی زیاده تمرد درین فن نمودی که بر فاروق بتوسط فیروز فیروزی یافت و چون دانست که مردم برای تحقیق آیند از جای اول بقدر رشیری جنبید و گفت ولله تا من درینجا نشسته‌ام او را ندیده‌ام حالانکه او بسوی معلم خویش گریخت و گفت که من کار فاروق را بضرب ذوالفقار تمام کردم پس مرتضای شیعه بر گویا خرش را بر تار برقی داو و او را برسواری دلدل فرستاد تا او در بلاد شیعه داد متعه دو ربیه را بتقلید امام غایب عن الابصار الحاضر فی الامصار بدور دوار داد و نیز دیا حضرت مرتضوی النسبت نیاکه حضری لوزارت فاروقی داشت چنانچه از کشف الغمه هم مکشوف است که آنجناب طالب بن عمد بود والهنا او نزد اهل حق غالب کل غالب مظهر العجائب والغرائب مطلوب هر طالب بود و امام شان بدل جمیع اهل البیت سیما بنیا بود زیرا که او خود را ذلیل کرد و در کافی برای چنین شخص مکو عشر آمسلیمن او را هر چه خواهند بگویند مگر یاد نداری که امام جعفر بعد شنیدن قصه ام کلثوم فرمود علی مرتضی چنان ذلیل شد که دختر خود بعمر داد بلکه باشاره او جنی متمثل شد فصار کنسیا نسیا و ازین قصه قبل از نزول وضوح پیوست چنانکه گوئی ع انچه دانا کند کند نادان ﴿ لیک بعد از خرابی بسیار ﴾ مهدا او پرده نشین گشت مانند جنین الی غیر ذلک من الاوصاف عند التوصیف للاعین و نیز امام شان تارک معیت لعنه اظهر بود بلکه قائل انجنا نیز فَإِنَّهُ جَرَى عَلَيْهِمَا فَأَجْرِي وَهُمْ يَنْظُرُونَ وحیث والیضا در خائنین در آمد و الگاه در امانت جناب سید المرسلین خیانت نمود که ودیعه مطهره سلالة اهلبیت خود را بدست آن کجولیت سپرد حالانکه حاجتی نبود و هو مما لا یخفی علی العقلاء والفضلا ناحی دار عقلی شد که بار بار حالتش و النشی و نیز بادم عهد و میثاق مصداق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ و تحریر فقرات مقابله در هر مقام ضرور نیست کما یعلم کل ماهر کان من اهل النهی و از انجا که هر لفظ قرآنی هفتاد و هشتاد معانی را محتمل است کما مر بتقدیر صحت روایت در حق صدیق موجب استبعادی و غرابتی نتواند شد و مقتضای احتیاط همین بود مگر یاد نیست که حدیث نبوی را برقی باسناد خودش از امام صادق آورده که لیس شئ ابعد من قلوب الرجال من تفسیر القران وفی ذلک تحیر الخلائق اجمعون الا ما شاء الله انتهی مختصراً اندایم که چرا تحبه ازین مطاعن دست برداشت و مباحث کاشفة اللثام نه دید که قبل ظهور مهدی چنین امور موجب غیبت کما تبین

ومجتهد هم تدارک آن نیز ما نند الخ در وصل مانند هیچ علاجی و دفع دخلی از وظهور نرسید والحمد لله علی عجزه **قوله** الاحق ثانی
تردید ش اعنی لزوم قول بنسخ محکمات قرآن ایس مصداق المعنی فی بطن الشاعر است جوابش اگر این وقتی توانند بود که مبحث مباحث
خلفا در میان مانده باشد چون حیاء ایمان تبرکات نسخ صحف مطهره بسیط گشته هم مجملا وهم مفصلا وانغبارهای مجتهد نماند و نیز
اصول فریقین قرار یافته بود اولا تمامیة تقسیر ان بافته که اخبار مورد نسخ نمیشوند و نیز که کذب لازم آید معاذ الله پس مبحث قول
تردد نماند عجب ست که جناب مجتهد پیشه استنباط دارند و خود را تغافل می زنند فلیرجع الی المقالات
السابعة و از انجا که علمای شیعه و اقعه احد و مشاکل جابجا ذکر میکنند حالانکه بر اصول شان خود جناب
امیر بر عهد و میثاق باقی نماند و ارکان ایشان فرار میکردند ضرور افتاد خاطر منقبض مجتهد را اشکلات
قوله مخفی نماند که این دلیل او متضمن دو مضمون است اول آنکه بیعت جناب امیر از راه
اکراه و بداهت عقلیه باطل است الخ **اقول** درین افاده تازه و شورش بی اندازه قطع نظر
از انکه گفته بود که فاضل مجیب هیچ جا دلیلی نمی نویسد کما مر سابقا نیز بوجود بسیار ظاهر است هر چند ی
اقتصار ورزم و کرد اطناب و استشهاب نکردم اولا انکه مسلم که بعضی از احادیث را جناب مجتهد الزمانی
نوشتند ولیکن بشمول عنایت ایزدی در هر مقام مغالیط او چنان بیان کردم که اثری و نشانی
از غبارش باقی نماند و هر کس که بمغز سخن پی برده رسید بخوبی و لطافت در ساقت و متانت آن
اقرار کرده و دانسته که کلمات یاده مجتهد در مقابل آن تیهود در الحان است اگرچه با ظهارش مثل
کنج شایگان باشد و ازین جهت در گوش و اره بحث آیت کریمه خواندم که فصل ترتجی لهم من باقیه
و بعد از دیدن این کلمات تازه بیقین انمعنی توان کرد که هر کس که شبهات واهیه این داعی مکلب
می بیند لقب سوفسطای ساهی از و می گزیند و علمای رفضه را که اصرار بر آن مغلطها دارند
مصداق حکایت این رسیده می فهمد چون اعاده این ابحاث وجوابات خالی از اطناب نیست
تکذیب مجتهد را بر آن حواله کردم ثانیا انکه ظاهر کلام مجتهد ثانی وضعیت که حدیثی تازه که بر مدعا
دعوی امامت از جناب امیر و غصب حق آنجناب دلالت کند خواهد نوشت حالانکه این حدیث را
سابقا وارد کرده بود و جوابش چنانچه باید مفصلا در ضمن بیان آمد بلکه بنیاد بنائش از هم ریخت
واگر تصدیق این کلام نمیکنی و مثل جهال اعمه بتقلید امام المحدثین خود از مکابره و مجادله دست بر
نمیداری رجوع بدفتر سابق بکن تا برای العین به بینی که ان اعتراضات مثل بزرگ جاکلی و بیهوده گی
مسیلمه کذاب و علی خانه خراب از نظر عقلا ساقط گشت برای مجتهد مختل الحواس جائیکه این حدیث را
آورده بود نشان میدهم باید دید و باید شنید که در ورق شصت و نهم ازین کتاب میگوید که کتب
اهلسنت مملوه و مشحون است از روایا تیکه بر عدم رضای جناب ولایتماب به بیعت ابوبکر و غصب او
دارد الی آخر کلامه الفضه تا آخر این بحث چنانچه باید بغور و فکر نظر بکن تا تصدیق کلام احقر الانام

تحصول انجا مذ ثالثا آنکه آنچه مجتهد مختل الحواس فرمود بعد ذکر حدیث مسلم که حضرات اهل سنت بنظر
انصاف درین عبارت تامل فرمایند که کلام منجر نظام آنحضرت لکنک استبددت وکنا نحن نری ان لنا حقا
لقرابتنا من رسول الله دلالت صریح بر دعوی امامت و استحقاق خود دارد و همچنین لفظ فلم یزل یکلم ابابکر
صریح است در آنکه آنحضرت تا دیر کلمات بسیار که دلالت بر استحقاق خود داشت از ابوبکر بیان فرمود و لفظ
فوجدنا فی انفسنا دلالت صریح بر غضب آنحضرت از غصب خلافت دارد کمترین انام را درین دعاوی بحث
و نظر است زیرا که از ابواب و فصول کتب شیخ المشایخ اعنی صدوق امامیه مثل علل الشرایع وغیره چنان
جلوه ظهور میدهد که گاهی جناب علی بن ابی طالب دعوی خلافت از خلفای متقدمین بعمل نیاورده پس بگوی
شمارا تصدیق کنیم یا دعوی شیخ را که شما او را بچنین لقب سرفراز کرده اید هر که خواهد بکتابی که علل الشرایع
نامش نهاده رجوع فرماید هرگاه جناب مرتضوی دعوی خلافت بر زبان نیارد غیظ و غضب مذکور کجا
راه داشته باشد بلی شکایت دوستانه بود با صدیق حال تنگی وقت و مانند آن بیان کرده و صدرالدین
اصفهانی نقلش فرموده در ابطال الباطل الی غیر ذلک درین مقام اینهم ضرورست که آنچه علما را در مغالیط شوشتری
مفتری گرد آورده بینند یا از خرمن تالیفات امام رازی انباره را کاچینند فارجع الی ما نحن بصدده رابعا آنکه
امام المحدثین شیعه در کافی خویش ابواب منعقد گردانیده اند بمعنی که وقت نزول الکتاب و حضور ملائکه مقربین
حضرت رسول سید النبیین امیر المومنین فاعطی نوشته بتاکیدات و شهادات چنانکه از حضرت آدم تا حضرت خاتم کسی
مثل آن ندیده و نشنیده باشد که زنهار مطالبه حق ادا نکنی و تن بر رضا و تسلیم بدهی اگرچه بفرض محال
کعبه را منهدم گردانند و حرمت و عزت را باقی نگذارند چنانچه درین مباحث مجمل و مفصل آن رقم زده انستی
پس اگر غیظ و غضب در میان آمد و دعوی و نزاع بر زبان رسد البته رد وحی الهی لازم آید و حرفی از تصدیق
رسالت باقی نماند یعنی قبل ازین رفضه دشمنان دین و کاسه لیسان ابن سبا لعین در کتب خود مثل
جامع الاخبار مانند بحار الانوار باقتخار بیشمار می نوشتند که جناب مرتضوی قسیم الجنه والنار ایمان را می آورد
و کفر را ظاهر میکردند و مثل مرتدین زهره گانی بسر می نمودند پس صورت تصدیق قلبی بعقاید اهل اسلام
مثل رمقی در حالت احتضار وقت آثار موت باقی مانده بود اکنون از انهم نامی و نشانی بگوش نمیرسد
اعاذنا الله ذلک زیرا که رد وحی و نقض پیمان عهد میثاق وقت نزول کتاب احمر و حضور هزاران ملائک مقربین
از بارگاه رب العالمین عند سید المرسلین کفری دارد تفادیست که بالاتر از آن بخیال هیچ مسلمی نگذرد خامسا آنکه
کلام راوی نسمه که فلم یزل یکلم ابابکر اگر دلالت بران دارد که مجتهد دعوی غیظ و غضب و ظلم و غصب بر زبان
می آرد بعموم اول دلیل بر معنی هم خواهد بود مقتضای عموم که تا دیر جناب مرتضوی معذرتها بدرنگی در بیعت
بر انگیخته و بحلاوت فصاحت و بلاغت آن مدعا را آمیخته بعنوان آنکه صدیق اکبر را مسلم داشته و بهر و حرفی
از آن همت بر نگماشته و در نیجا بسبب وجود قراین بلکه برهان قطعی کما اشرنا الیه همین مراد مذهب اهل صدق صفت

ثابت و تعیین شد لاریب فیه واگر روایات دیگران بگویند بلکه دارد استقرار شده مدد غیر از صدر تصحیح
دو دیده فی چیزی با تعیین کردن بوقوع نیامده و اینک گو و اینک میدان اگر خیال داخل شد وبودی
تحقیق عبارات این باب را بعد از گرد آوری روبروی او نهادی و پرسیدی که راست بگو که بر دعوی خلافت و غیظ
غضب بجهت ظلم و عداوت دلالت دارد یا نه پریشان و خجل شدی و گفتی که نهایة الامر تشکی هست دوستانه نه خصمانه
دشمنانه و بر ظاهر هست که چون کوه غم و اندوه زیاده شود بر کسی افتد و از دست از معاملات بردارد خواهد که از گوشه خود
بر هم نیامده و شریک مهمات جهانبانی با یاران نشود و مردم این دو دوستان قدیم را متوسط میکردانید تا نشیب
و فراز را بنمایانید و صاحب غم و ترک و تجرید را که از احاطه عموم و هموم نتواند غور و فکر کردن تسلی و دلاسا تحقیق شده
و بهر حال او را شریک و دخیل المهمات خصوصا امور یکه بعثت انبیا و رسل علیهم السلام بران باشد شریک میکردند
بسا باشد که در مزاج یکی از یاران اندک تیزی و کم حوصلگی مثل حضرت ابو ذر غفاری علی ما فی شرح الکافی للکلینی
القزوینی می باشد او را درین جا شریک نمیکنند که مبادا صحبت فرو نشود پس ابوبکر رض تنها آمد و عذرهای معرکه
در د مر علوم شد و حقیقة الامر را دانستی که هیچ جنگی و جدالی درین میان نبود پیرامون خاطرش نبود والحمد لله
که بعد ازین امور دینی و دنیوی را شرکت امیرالمومنین سرانجام میدادند در هر کار دینی و دنیوی کوشش
می بردند چنانکه فردوسی نظم کرده ع فلک گفت احسن ملک گفت زه شد و سبادستا آنکه قطع نظر ازان اشیا که درین
تقریر دانستی خود در احادیث فریقین که متعلق بامامت و خلافت است و اطاعت روسا و درباره انقیاد
و مانند آن چه تاکید ها صرد می گشته حتی فاقتلوه کائنا من کان در کتب فریقین وارد و امیرالمومنین انچه در حق اتباع
مهاجرین و انصار در کلمات طیبات خویش آورده در ضمن خطبه در نهج البلاغة آورده و مالش غیر از این چیست
که فان ابی فقاتلوه لاتباعه غیر سبیل المومنین الخ و درینجا غیر از مدارات و صدق و صفا و تعظیم و تکریم بعد گر
که آخر علمای لکهنویان اقرار کردند و از خرافتهای خویش تنزل نمودند چیزی در میان نبود که قابل و خیال
و استعمال سیف و نصال والحمد لله الکبیر المتعال واگر غبار کینه و عداوت در قلوب بودی انچه متقدمین کردند
از سیاست مدن و ترویج دین و اسلام و اعلای ملت و شریعت محال کسی بین که چون معاویه سر
تابید از بیعت اعراض نمود تدابیر امیرالمومنین بکار نیامد و ترقی ملک از دست رفت اما انچه گفت که دلالت
بر استحقاق انجناب داشت پس توان گفت که محتهد ما به النزاع را در فریقین تا این وقت در خلافت رد که
صفات ایشان در همین نیست که حضرت امیر استحقاق خلافت داشتند از نیجاست که هیچ کتابی از کتب اهل
حق این معنی را ندیده باشند بلی نواصب و خوارج البته معترض اند و معاذ الله تکفیر آن عالی جناب می پردازند
و سبب بودی و از بین برای خویش جمع میسازند کلام درین است که صدیق مستحق خلافت نبود المقصود
هنا دون ذلک و بحمد الله که در حدیث جمله نیست که دلالت بر ما به النزاع داشته باشد و اگر می بود تحقیق
که آنرا معطل میگذاشت بلکه آغاز این فواید میکردانید و اولیس تلبیس و چگونه چنین توانند بود

لاگر میگفت اہل حق بر ریش او می خندیدند که ای دشمن عقل حدیث را ذکر کردی و ازین فقره تجاهل کردی
که دران فرموده اند بر نقل و حکایت بود اول و اتمام آنست انا عرفنا یا ابا بکر فضیلتک و ما اعطاک الله
و لم تنفس علیک خیرا ساقه الله الیک که اول دلیل بر فضیلت اوست و فضیلت هم بعنوانی که شوق
آن از حضرت آفریدگار عالم است نه از جهت مخلوقات چنانچه رفضه بران می نازند که مهاجرین و انصار او را
مثل گوساله سامری ساختند پس اگر شعری بر تفضیل وی داشته باشند و درین ادعا اتباع ابن سبا و مخالفت
اجماع اہل بیت حضرت سید انبیا ست ایا در اساس الاصول دلدار دلبر با آن از اصول خود و از حضرات ائمه هدی
نقل نکرده که حاشا که ما منکر فضیلت ابوبکر رض باشیم و از صوارم و لدار ظاهر و هویدا است که ائمه بر طور و اجله
بوده اند پس چگونه در خاطر اخوان کذر انید که جناب جد اعلی معتقد فضیلت صدیق باشند و ائمه متاخرین
منکر فضیلت یار غار پیغمبر خدا باشند معاذ الله استغفر الله و ایضا در نتیجه دیگر امریست که بیخ مذهب
رفض را بر می آرد یعنی ابوبکر رض برملا فرمود که در مقدمه فدک و غیره بیان کرده ام که حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام را یافته و شیر خدا همه را شنید و برخود نه جنبید بلکه متصل این کلام اقرار بیعت فرمود و گفت
موعدک العشیة للبیعة و وعده بیعت را وفا کرد و تا بعد ظهر رونق افزود درین مجلس و حق ابی بکر رض را معظم گردانید
و مکشوف گردانید بر سر جماعت که غیر ازین امری نبود و در تمادت که سیدیم که در مشوره شریک خواهند گردید
چون مارا نطلبیدند و در مشوره شریک نکردانیدند در قلوب خویش متغیر گشتیم حاضرین مجلس مسرور و شاد
کام شدند و اگر در تقریر اعتراض نوعی از مدعای رفضه بودی چگونه حاضرین لفظ اصبت برای جناب
امیر میگفتند و خوشوقت میگشتند و هرگاه برهان قطعی بران قائم شد که عهد موثق و اقرار مؤکد از جناب
ایزدی و رسول مطلبی بر جناب مرتضوی چنان رفته بود که در وقت خلفا زنهار مخالفت نه نماید و امر
معروف همین بود و هم نهی منکر فاعتبروا یا اولی الابصار که مجتهد اصول خویش را هم فراموش کرده
از آغاز تا انجام بی راهه رفت و گفت حضرات اهل سنت بنظر انصاف تامل فرمایند پس درین مقام بالفرض
اہل اسلام را باید زانوی ادب ته کردن و بطیب خاطر و انبساط باطن و ظاهر معروض داشتن که تو خود
داد انصاف بده که آنچه فلانی تقریر کرده در خصوص لائق آنست که کسانی اہل اسلام نیز توانند تا بشنید
لا و الله ثم لا و الله بلی ازان لتا حقا عقد ثابت میشود که از بزرگان اهلبیت منشور و بایستی اگر سند بیعت
ابوبکر بجا نبودی و این امر نیز مخصوص بجناب مرتضوی نبود بلکه مشترک بود میانه آنجناب و حضرت
عباس فما بقی غبار و اعتراض بتوفیق الله تعالی **قوله** و عقیلی الخ جناب مجتهد را که قبل ازین
بدیدن مناقب عظمای راشدین از روایات بجانین سید النبیین صلی الله علیه و آله و سلم جوش و فغان
آمده بود که در روایت صدق خویش کتب تفسیر کشادند و صاف صاف افاده نمودند که در کتب فریقین
هرگونه روایت وارد شده باید کتب تفسیر را برای تمام سند کشادن و مقالات ایشان را گوش کردن الخ جرم

عبارت ازان ست و اجماع عقلا بران انعقاد یافته که ما بالذات اقوی لا بالعرض اقوی است هر که
بلاک امر انست که امیر حمزه رضی الله عنه ثم ارضاه اسد الله و اسد رسوله و سید الشهدا باشند حالانکه
اگر روبروی شیعه این فضائل را نقل کنی مصداق کالذی یغشی میشوند و این امر البته اعتقاد
کردنی و در دعای خاطر نگاه داشتنی است نه این سیه کاران در اصول خویش ضبط کرده اند که در
حق جناب امیر فرود آمده چنانچه از بخاری و غیره نقلش گذشته و اکنون مرتبه حضرت امیر حمزه فائق
گشته و اصول دیگر مقتضی آنست که شجاعت شان نیز فائق * و زیرا که جناب مرتضوی بارها فرموده
اند که اگر او زنده بودی شیخین مجال ابطال حق من نیافتندی و غصب خلافت نتوانستندی فیکون اشجع
و از اصول کلینی هم اکثر این مراتب برای آنجناب واضح است کما لا یخفی پس تعجب بر تعجب از اصول
رفضه می افزاید که فضائل ذاتیه را بگذارند و اوصاف اضافیه را در تخصیص بر شمارند عرفی میگوید
۵ اما نبود وصف اضافی هنر ذات ٭ این فتوی همت بود ارباب هم را ٭ و ازانجا که حضرت مرتضوی
از خلفای راشدین و خاتم ایشان بود فضائل آنجناب را بیش از بیش محدثین ما در کتب خویش
آورده اند و آن منافی مذهب ما نیست چنانچه کثرت ثواب شیخین مکرمین که جناب امیر بر طور ایشان
بوده و بیعت ایشان فرموده منافی نبوده فردوسی ترجمه حدیث صحیح منبری نظم کرده و گفته ۵
که خورشید بعد از رسولان مه ٭ نتابید بر کس چو صدیق به ٭ عمر کرد دین نبی آشکار ٭ بیاراست گیتی چو باغ
بهار و هزاران دلیل عقلی و نقلی برو موجود است و در کتب دشمنان مثل مجلسی که در تالیفات خویش
نویسند که وبال گناهان از آفرینش حضرت آدم بلکه تمامی عالم در نامه اعمال شیخین نوشته می شود
و مقتضای عدل باری که بدون اعتقادش آدمی شیعی نمی شود همین است و امام الائمه بر سر منبر
فرماید که هر که ایشان را مفضول گوید او مفتری است و سویدات این حدیث منبری جابجا درین
اوراق هم گذشته که خواهد مراجعت فرماید و تغییر یا بدعا یا در دارد و ازینجا هم عیان شد که چنانچه مجتهد
الزمانی در تشییع یعنی تشیید المبانی بمغز سخن فقیر نرسیده در حاشیه منهیه هم پای خمش لغزیده و چه در
نزد عقل چیزی نیست که احد بر الزوزرای خویش چنان خلعت نیابت بخشند که قسیم الجنة و النار شود و از
طرف حضرت کاتب و فرحوار جل العلا باشد طی مقام تعجب از هفوات رفضه است که هنوز ده سال در بعثت
شریف باقی مانده و جناب امیر وقت ولادت خویش جناب مصطفی را قرآن مجید تعلیم فرمایند سُبْحَانَكَ
هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ الروایت جمع الجوامع پس نگار مجتهد وقتی آید که در ان انکار استحقاق تفضیل
خلائق باشد و هو ممنوع و هرگاه مقابله بتنکر و بیعت اما میکه مهاجرین و انصار او قبول جناب
مرتضوی بر قرارند درست باشد این تهدید تا احراق چرا جائز نباشد و آنکه شنیدی بعد از فرض ولیم
صحت سند هست در نه هم اندیشه اهل زوت بوده است و هم جهاد با اهل یمن چنانچه بار بار از کتب فقیر

توانستی و در آن هیچ وجهی نتوانستی بلکه باظهار مورخین صد دفعه انشفا در آن بلوی بتمامی خویش بقدر
ساعتی بخیال کسی نمیگذشت و نیز ظاهر است که این امر بدین اتفاق مسلمانان بر تشخیص کرامت بالغ
باشد چگونه موانده شد پس ضرور است از تحکم کردن والحمد لله که جناب سیدة النساء این رای را پسندیده چندانم
مراجعت و مشورت که بعضی از مردم خانه آنجناب را مثل حرم شریف گردانید و بلکه آتش می آید
که متعهد ریاست بود و انسان بالطبع مائل بدان است انهار را باز داشت و آنجناب البته خلافت
صدیق را پسندیده بود ورنه میگفت با عمر که آنچه میگوئی که فدک را بدست ما نگاه دار تا با انتقام
پرداخیم ورنه بار خلافت از دوش ما بردار چنانچه از کلام شارح کلینی یعنی قزوینی معلوم توان کرد چنانچه
بالا گذشت زنهار قبول نیست فدک ایمن بدهید و کار خلافت را بانجام رسانید و البته این امر در عالم
اسباب منقطع بیش نیست **قوله** دلالت این روایت بر عدم رضای جناب ولایتمآب نیز مستغنی عن البیان
است **اقول** معلوم نیست که عدم رضای جناب امیر از این روایت چگونه بحصول پیوست و مستغنی
از بیان گشت آنچه از این روایت بمعاونت عقل معلوم توان کرد آنست که امیرالمومنین دران زمان بخانه
خویش منزوی بود که بتصریح آنجناب در روایات مسطور که از صدمه وفات شریف و متعلق آتش از ماتم
فاطمه زهرا در یکجا نیت خواجه هر دو سرا از اشتر بدگشتم والبته خانه فاطمی دولت سرای و بود پس دیگران
برای استشاره بحکم سابق جمع میشدند و جناب سیده بعد از تهدید فاروقی مانع شد و فرمود که برای خود
رجوع کنید و از من مشوره مکنید در کار خیر حاجت هیچ استشاره نیست سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام
و زهی عقل این بزرگان اسلام که اطاعت بضعه شریف در همان وقت بجا آوردند ورنه لازم آید که امیر
تا مدتی در خانه قدم نه نهاد خصوصا بر طور این یسائل مخیل دجال و عزرائیل و ما را مجالی نیست که این صفقه بیعت
عهد و میثاق باشد و بقصد قلبی نباشد و فعل خوارج این بزرگان خلاف چنان بود و ذلک ظن المنافقین
و بتقریر دیگر میگوئیم که بیعت صدیق ثابت شد و این بقول مجتهد استاد در مثل اهل نفاق تا بسوی صدیق
رجوع کردند و بیعت نمودند و احتمال دارد که رضای خاطر متحقق شد یا باکراه والثانی باطل بالبداهة
زیرا که سعد منکر خلافت بود و بادی اکراه بوقوع نیامد حالانکه ریاست مدینه داشت و تعین دار
بود فتحقق الرضا وهو المطلوب بلی شق قلوب بوقوع نیامد معاذ الله و اطلاع بدین عنوان از حیز امکان
بیرون است کما لا یخفی بلی از این روایت پی توان برد که بیعت جناب امیر در زندگی جناب سیده
بود بلکه بحکم حضرت فاطمه زهرا و امیر وقت مرض جناب سیده نیز همراه شیخین ماند برای ادای کفالت
و وکالت چنانچه در مجلد اول بروایات اعدای دین یعنی جماعه متشیعین کما ینبغی بر گذشت و هیچ فاطمه
بروایات فریقین در بخصوص باقی نماند و فارغ خطی رفضه از طعن فدک که در حق الیقین و غیر آن
داهیه عظمی و مصیبت کبری قرار داده اند صورت بست و باعتراف ابن میثم بحرانی رئیس اهل رفض و عناد

خبط علمای شیعه بکمال وضوح پیوست و نیز حجة بالغهٔ الهی در ضمن آن متحقق گشت یعنی اجماع
قطعی بر بیعت صدیق اکبر در زندگی جناب سیده فاطمه زهرا رض حاصل شده بود که بعد جناب سید النبیین صلعم
متشبعین دو ماه و دو هفته در دنیا ماند و تطبیق بدت بیعت مرتضوی و رفع اختلافات مرویات قبل ازین
بطور محدثین بتجویز این وجوه در منتهی نیز دانستی و هم ازین کتاب پس حاجت اعاده نیست **قوله** جمال الدین
محدث در روضة الاحباب نوشته که جمعی از اهل تاریخ آورده اند الخ **اقول** داد انصاف ار مجتهد باید خواست
و باید گفت که چون خود درین کتاب گفتی که ازان واضح میشود که استدلال بروایتی باشد که از ثقات جمهور
و سندش را ارباب تنقید قبول کنند پس وی خود در گریبان مدلولش که مرا باد و تیر از فراموش نشان بدو که آن
جماعت مورخین کیستند و سند این روایت بکجا میباشد و بیرکی از رواة را نام ببر چون ازین امر اعراض الطی
نکردی اعادهٔ قول تو ما را کافی است که روایت بر قسم در کتب فریقین آمده و بر روایت لائق استدلال نماند
و این اعتراف تست یا نه و بعد از تذکر بجای دلیل تو قائم لوا اند شد محو بعت تتو نعم باید بهم فاعتبروا
یا اولی الابصار اما آنچه نقلا از فاروق درین روایت آورده اند بظاهره مخالف متانت فاروق است
که سخن از آسمان و جواب از ریسمان که خود عقلا ابداً هیچ کس نمی پسندند که فرشته تیر بانش سخن گوید کما فی الحدیث
و او چنین افاده نماید با اینهمه و محمل دارد یعنی مراد قید دیند است یا بی تکلفی همه گر است که خداوند
تعالی ترا مرجع مومنین گردانیده بدون شرکت تو درین امور چگونه انتظام و بند و بست توانیم کرد هر چند
تو تجرید اختیار کنی و گوشه برگیری ترا نمیگذاریم چنانچه مداول بعضی از رسائل است و شیخ اکبر محیی الدین محمد
در مشاهده بیانش کرده و بنده گناهگار شرمسار اگر دران محفل مقدس می بود چون از آثار این روایت
داستعمال آن چنان بدماغم میرسد که یقیناً بر تصرف مضحکین که امامیه باشند مثال است باعرض
میکردم که اگر الزاما چنین سفر مایند چنانچه معمول شیعیان است جوابش انیست باید که اول ایشان تقوی
خویش را از بار این اشکال سبکدوش گردانیدن ورنه این بنده گناهگار شرمسار را چه یارا که با مرای دین
و ایمان خویش اراده همزبانی کند که چون در عالم خواب عرض کردم یا امیر المومنین از دیرباز امید وارم که بلب
شریف را مس کنم تا آتش دوزخ مرا نرسد پس آنجناب برخاست و مرا به سینه مقدس کشید تا سینه کمترین بسینه
شریف پیوست و این ناچیز دست خود را به پشت مبارکش گردانید تا ازان رموز در حل اشکالات علمی
حاصل شد و خلاصه تقریر آنکه جناب مشکل کشا بعد استماع قصهٔ سقیفه بنی ساعده فرموده بود که ایشان
از چه را طالب خلافت گشته حالانکه حضرت در حق ایشان فرموده که سیکه والی امت شود حقوق انصار را
بعین نظر دارد احسان کند بسوی محسنین و در گذرد از مسیئین پس معلوم شد که خلافت در ایشان نبود
و از انجا که در تصانیف صغار و بحار الانوار مجلسی از آغاز تا انجام و صیتهای احسان درباره اهل بیت طاهرین
خلوة و جلوة وقوع پذیرفته و در اصول کافی کما عینا قریب وفات شریف مروی گشته که مهاجرین و انصار را

بیران طلبید بر منبر فرمود که از والی است نخیریم مگر همین احسان نمود و حضرت صاحب خلافت با چنین بشارتش
در صحبت چگونه جمع تواند شد و انصاف باید کرد که آن والی و کارساز است فرمود خلافت صدیق نیست که حضرت
بشارت خلافت او با خلافت فاروقی با مهات المؤمنین بیان فرمود کما فی مجمع البیان و در کتب شیعه سوا
معلوم میشود که تقدیر مبرم است زینهار هیچ عزلی نازل نشود و قبل ازین هم مجمل و مفصل معلوم کردی که ائمه اعظام
امامیه در کتب کلامیه مبسوط کرده اند که زینهار جایز نیست بلکه محال است که مرسل مخالف مرسل نماید کما لا یخفی
علی من نظر الی تالیفات الحلی وغیره و در کتاب ابن قتیبه که حالش در تحفه وغیره مذکور است و دشمنی
او نسبت باصحاب کرام عیان است که بعد از دیدن ورقی از تالیفاتش آدمی در تبرفض او متردد نمیشود
بلکه در هر قدم بر او لعنت کند کلام ابو عبیده بر طوری نحجة الهی مذکور شده که کسی نتواند بران غباری افشاند
هر که خواهد بدان رجوع کند الطرف آنکه آنچه حضرت بحکم حدیث اصول کافی از والی است بکمال جد و جهد در خواسته بود
زینهار بر اصول رفضه از جناب ائمه صورت نه بستند پس در مقصود برای ایشان چگونه گشاده شد و من بعد همه
حیرتم که هرگاه اساس بیعت حضرات ائمه طاهرین بر تقیه است و آنهم تا وفات خلیفه اول امامیه کما عرفت
مرا الیس صفقه بیعت خود دلالت کرد که فقط برای حفظ جان و ناموس دست بر دست گذاشتیم و بنص نبوی
که تقیه سپر مومن است مانند سفیده صبح صادق نمودار است که تن بذلت دادن برای ضرورت است پس
تقیه بعد از قتل جناب سیده و هتک ناموس الی غیر ذلک یعنی چه که فاذا بلغ الدم فلا ایا این مسئله ضروریه
هم از خاطر بدر رفت تا بعد از سوختن دولت سرا و قبل مذکور بیاد آمد این امور از عامه تجویز نتوان کرد و کیف
از ائمه منزهین از سهو و نسیان و عهد تقیه ایا از عهد فاغتنم معلوم که رو بروی هزاران ملائکه مقربین بحکم
سید النبیین نوشتند بالاتر بود که این هر بار منقوض شد و آن تا وفات محکم و مرصوص ماند فاعتبروا یا اولی
الالباب حاالقول بتولاء النصاب وازقول بشیر بن سعد انصاری عیان شد که رفضه مثل قدوه سلف امامیه
سلیم بن قیس هلالی داد افترا دادند جاییکه ثابت کردند که جناب امیر و حضرت زهرا بعد دفن حضرت سید انبیا
در بدر برای فوج کشی گردیدند ورنه باکسی فرمودن از خدا ترسش که قبل ازین نصرت طلبیدم کسی از شمار خاتمت
اختیار نساخته و از پریشان گوئی دست بر نداشته و هر چه صدیق برای مهلت و فکر و غور نمودن فرمود
مقتضای کمال رفعت و صدق صفا بود چنانچه از کتاب نهج البلاغت هم ظاهر و باهر است و این روایات دلالت
بر خلاف ما تقرر عند الفریقین دارد لیتی بیعت فرمودن و در دایره معلوم داخل شدن و بیکسی و گوشه گزینی را
ترک نمودن سبحان الله چنین روایات را در تحقیق و تدقیق خود درج کردن یا وا از سلیقه تصنیف و تالیف
سید هذیس توان گفت که سخافت و خرافت مجتهدین از آن ظاهر است و ازانجا که نفس بیعت جناب مرتضوی
نزد فریقین ثابت است و مجتهد هم جا بجا به بیعت آنجناب قائل است لیکن بعد حصر رضا پس معلوم شد که بعد از
تامل و تفکر و استشاح فکر جناب امیر چنانچه ازین روایت هم نتیجه رسید پس فکر جناب امیر همین نتیجه داد که ابوبکر رض

ازان وادم که در کتب دینیه شان ازرا و افتخار در بیان فضائل چنان مرقوم است که جناب مرتضوی تا دم
وفات ایمان را ظاهر نفرمود و همیشه کفر را اظهار فرمود و تا بجد اعلی رسید و بخلاف دیگران از خوارج
و نواصب که در خصوص حسنین هرزه گوئی نمیکنند والحمد لله که اهل حق همه را پشت پا زده براه مستقیم میروند
و بر عقیده پاک و صاف بسلامت میگذرند و مقام حیرت است که جناب مجتهد الزمانی بعد ذکر روایت
بتقریب تائید میفرمایند که اما روایت اول پس ظاهر است ولی نبردند که کتاب ازان ابن قتیبه است که در
رفض او بهیچ وجه تردد نیست کما اشتهر البته و بقول قاضی شوشتری در اشیان انتقالات قول و بول او هر
برابر است و شخص مذکور که مادح خبیث او است ظهور یافت البته از خیالیان در باب شیخین کریمین بود چون نقصه
در حق امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و لیکن روایت مذکور خلاف اجماع
شیعه است که گاهی آنجناب اظهار ایمان نکرده و حق را همیشه پوشیده حتی قول علم الهدی و باز ال تحیه وجه محال
داشته که بسبب عجز شیخین فرماید و بر مطلب رده تقیه بدر رود و نیز جناب مجتهد در باره روایت دیگر می نویسند
که دلالت دارد بر انکار اتباع شیخین علی الاطلاق حالانکه قید فیما استطعتم دران موجود است و همگنان
نیک میدانند که نیست تکلیف خدا الا بالطاق قال الله تعالی فاتقوا الله ما استطعتم در مقام نفی انکار
علی الاطلاق چگونه راه داشته باشد بلی بر سیرت عثمان ذی النورین اتباع شیخین را علی الاطلاق توان
گفت کما لا یخفی چنانچه مذهب بعضی نقل کرده اند **قوله** و نامه های خال المومنین الخ **اقول** این تقریر هم
از قبیل خرافات زیرا که معاویه اگر هزار تقریر کند و صورت شوریدگی نظر بحصول ملک و کامرانی برای لشکر امیر
المومنین بهم ساند اهل سنت بر خطا ایش و صواب رای جهان آرای خاتم الخلفا اجماع دارند و هیچ مزیلی ازین
اعتقاد از جای خود نمی جنبد و جناب امیر را از همین که سبب بلوی بر ذی النورین شدند و موجب قتل او
گردیدند پاک و صاف میدانند و صادق و راشد در اقوال و افعال می فهمند که قاتلین او را لعن میفرمود
و در بعضی چنان رسوخ داشت که بارها میفرمود که در مقام حضرت ابراهیم ایستاده شوم و قسم خورم
که نه کشتم و نه شریک قاتلین گشتم چنانچه در شروح نهج البلاغت و دیگر کتب معتبره از فریقین مستفیض
و مفصل است و بیانش نیز جا بجا گذشت و اگر آنجناب اعانت او نفرمودی نوبت بلوی بدان امتداد نکشیدی
بلکه قبل ازین ختم شدی پس اهل سنت التحقیق جناب امیر المومنین نصب العین است بعد ازین نصوص
صریحه سوگند بخبری از نوع تهمتها اتفاقی نیست پس اخفای ان برای رفضه بهتر از اظهار است ع خود تو
در ضمن حکایت کوشش داری این امر چنان نیست که آشکار نباشد شبهات معاویه و قوم او بر طلا بود که جناب
امیر چنان کرد و چنان اندیشید و هنوز قصاص نمیگیرد و تدارک مافات نمی پردازد و این چه معنی دارد که چون او
برای تفهیم اهل بلوی میرفت متفرق میشدند و چه سبب است غیر از شرکت چون که سلاح قاتلین از خانه او
و درگاه از قاتل پرسیده شد فرمود قتله الله و انا معه این امر ما ثبت ان را موجب یقین دانسته حالانکه احتمال

دارند بلکه این معنی متعین است که مراسم رفض در پیش است یعنی شتم عثمان رضی الله عنه شهید خواهیم شد نه آنکه من قاتل اویم
و سابق دانستی که جناب امیر لعن میکرد بر قاتلانش در سهل یا در جبل و هر که در کتب فریقین نظر کرده میداند
که محدثین این روایات را از محمد بن حنفیه و دیگران ازین فرد و مان روایت کرده اند ولیکن اینهمه مشکلها بر
علمای رفضه متوجه است که چه باید کرد علمای شان آنجناب را قاتل عثمان رضی الله عنه گفته اند و این ابحاث را در ابطال الباطل
باید دید و حیرانی قاضی رطل ابوق را در احقاق الحق بمیزان عقل باید سنجید و قس علیه جماعة اخری که اگر سر از زیر
گلیم پوشند پای شان برهنه می ماند و بالعکس و صاف صاف نمیگویند و از تکیه خویش باز نمی آیند کلام را
تخلیط میگردانند و اینها که شنیدی البته بعد از انست که مجتهد سند این فقرات و مرویات نماید و از در تنقید
و تحقیق بدر آید ورنه بسیاری از روایات مطروحه در کتب فریقین بقولش مندرج گشته کما عرفت مرارا پس اهل
اسلام را نشاید شنیدن هر روایت پریشان گوش نهادن که مکاران در کمین اند و اهل دخل در شعاب گوشه
نشین و هر وقت اراده خونخواری دارند و مکائد را از ضروریات مذهب می انگارند و من همه حیرانم که هر گاه علمای
رفضه با علمای قاضی شوشتری کتابها نوشتند در رد مذهب خویش و این نوع امور لعبل و رد نداینها بر ساختن
تا ائمه نام امیر شام یا جناب مرتضوی تا مقدور دریغ توانند کرد لاحول و لا قوة الا بالله صاحب فهم و دانش را
باید در مثل این ابحاث به نهج البلاغة متوجه گردیدن و عبارت لله بلاد فلان اقام السنة و ازال البدعة
لله و رسوله بغور دیدن که بر اصول رفضه نیز می شنید بخلاف مقابل آن که اگر رافضی قدران داند سینی
انرا می گزند و قس علی هذا عبارات اخر و مناقب دیگر و از همه اول باید در کتاب الله آوردن و باحادیث سرور خیر
و مناقب این بزرگان در آن دیدن که در ترویج امور دینی و مهاجرت از اوطان و بریدن از برادران و خویشان
برای رفاقت خاتم پیغمبران چه کوششها کردند و حق تعالی این بنیا کار تا قیامت متبوع نیکان کرده است
و بالاخر عاید مفسرین شیعه و سنت و باو کم کرده و این مضامین را در تفاسیر خویش آورده اند کما عرفت
سابقا بعد ازین بخبری چند که در جواب جناب امیر المومنین ترتیب داده اند قضایای شرطیه و غیرها امری منصوص
نیست که بدرجه صحت رسد و محقق گردد و مدار اذعان و ایقان بر آن باشد پس با وجود یافتن مهلت غور
و تامل از طرف صدیق و رجوع به بیعتش و رضا و رغبت عدم مذلت شوق و قود بخیال نمی آید اما آنچه از نهج البلاغة
بطور خذ لک الباب آورده پس اولش شکایت از بنی هاشم باشد که مجتهد ایشان را از اهل وفا و اخلاص حقیقی
که مثل نفس رسول خدا پنداشته بود زیرا که ایشان نفس جناب امیر بودند و آنجناب نفس حضرت بشیر و نذیر
و نفس النفیس نفس پس کسی از ایشان چنین نماند که در دنیا بر او اعتمادی توان کرد و چیزی در مذهب
و ملت از و توان گرفت با وجود که نفس نفیس سید المرسلین بودند مؤید این باب حدیث ابن ذی الاقتاب
آنکه حضرت رسول مقبول صلعم مفاسد امت بلا فصل را عیان فرموده که حرف او شترانیست که اگر لغضب کنم همه
امت مرتد شود و سحی السبت سه رساله برپا کرده که کسی معین آنجناب نبود و همه دادی بیوفائی داده اند

بعد اصحاب میداشتند و الزام معاویه بیشتر میشد این بود آنچه گفت که عبارت ابن ابی الحدید صریح الدلالت بر عدم
رضای آنحضرت بر بیعت خلفای ثلثه از وقتی را در آخر نظر است یکی آنکه جناب امیر مذهب [illegible] دین
ستاد دین متین رب العالمین مستند چنانچه نهج البلاغت دلالت بر آن دارد وقتیکه او استشاره کرد که
مناسب چیست که خود برای تسخیر و مقاتله شهریار ایران رزم بالشکر بفرستم حضرت امیر فرمود این دین خدا
و خدا وعده فتح و ظفر این دین ارشاد فرموده چنانچه سابقا مفصل دانستی پس غیر از اهل نفاق کسی از
مومنین تواند گفت که بیعت امیر برین معنی که برین حلفا جیح بکنیم و در اطاعت بکوشیم که از قوانین مذهب
و ملت است [illegible] نمود معاذ الله من ذلک پس مزید ثواب هم برای جناب مرتضوی این دشمنان
دوست نما بتاراج بردند و هیچ عاقل تجویز کند که عمر خود درین طوفان بسر کنند و هجرت را که از سنن مرسلین
بوده [illegible] را بعین تفاسیر ائمه که پایانی ندارد از دست دادند این است الحدید [illegible] مولای پیر [illegible]
بدانست نزد یا تجویز و تحکیم او بجوی نمی ارزد و کیف که برای دنیا فرمایش علمی پیش نظر گذاشت و بعد از چند
پیروه از مکائدش بر افتاد دوم آنکه شارح مذکور چنانچه واسطه خدای عز و جل را وصیت کرده در آغاز
کتاب خود که مختار گردانید مفضول را برای ما است بلا فصل برای عباد و آن عین مصلحت بود پس
جناب امیر اگر راضی بمصلحت نباشد باید که خلاف از عین مصلحت دانند و ذلک بعید عند ارباب العقول

قوله وتدابیر خلیفه ثانی الخ اقول ملاک امر این قصه که صاحب فتوحات در کتاب مذکور آورده
غیر ازین نیست که خواستند که جناب مرتضوی را بمهمات خلافت مشغول سازند تا علاج غم و اندوه نمایند
و بمشیت امور بحسن بهترین وجوه و انتظام مهمات دینی حسب [illegible] بظهور رسند که او می مدتی از اطلاع [illegible] است
بی تعاون و اشتراک کارش بر نمی آید بالخصوص مهمات دینی و دنیوی خصوصا در آن زمان که ملوک
عظیم در پیش است و جهاد با هزاران از بد معاشان واقع شده و رنه نشانی و اثری از دین [illegible]
درین باقی نمی ماند پس بعد از توکیل و تکفیل آنجناب ابو عبیده امین امت بود و در مقالات از تجرید دست بر
و فرمود که عنقریب می آیم و چنان نیستم که وعده را بوفا برسانم پس بیعت نمود و در مشاورات امور مذکور
داخل شد و پیدا است که اتفاق لاحق اختلاف سابق بر میدارد و چنانچه قبل ازان آنچه گفتم مطابق همین
کتاب است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی این بزرگان را صاف باطن حق انکار نکنیم
بعد از عهد و میثاق در قصه بر کدورت نفاق حمل میکنند از اسرار النفیس علی تفسیر شرح حق را
دان منزه بود غل پس بنیاد ما از صدق و صفا اساس نقض بر سمعه وریا نبود بالله منها نگر عبارت
کتاب مسطور که از صاحب فتوحات است و طولانیت دارد لغات و محاورات عرب مملو و مشحون
که شاید جناب مجتهد الزمانی در فهم و ادراک معانی آن روزی چند از عیش و کامرانی محروم مانند
پس نظر بتخفیف کردن محنت از ایشان که غالبا از غایت آن بعمل می آرم ذکر نکردم عاقل را اذعان

مجتهد الزمانی که در خصوص نوشته و نقش و نگار بلاغت در آن لیست غور و فکر در کار ست که میگوید که ابن عم
دلالت صریح بر آنست که جناب امیر مومنین منکر از بیعت بودند پس صادق آمد بر او مثل سائر عرب که حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء زیرا که مجتهد الزمان فقط آغازش را دیده و بمقتضای سفاهت و ناعاقبت اندیشی
از انجامش غفلت تامه ورزیده و کار عاقل نیست که انتهای امر را پیش نظر نه سید باز دو در جمیع امور دینیه
و دنیوی انتظام شود و مثل دو کس اگر در امرے گفتگو کنند و بلاواسطه یا بتوسط او با صلاح آرند و با
هم گر به پیوندند در حق شان چنین میتوان گفت ابهم یا دیناخ فرد آخر چنین مبارک بنده الیست پس از
جناب مجتهد الزمان نے چنین خرافت صد دریافت و او را هنوز خبری نیست گویند چندی از احباب بر
اسپهای تیز رفتار سوار بودند بسوے قصبه کرسی گذشتند و گفتم که متواتر شنیده ایم که هوای آن اثرے
شدید در حماقت و سفاهت دارد مبادا آثار اهم تاثیرے کند پس دستارها را از سرها برداشتند و کالبرق الخاطف
عبور کردند کسی گفت اینچه حال ست که برهنه سر و بدین عجلت گفتند مبادا درین رسیدن دستارها را از
سر جدا نشود گوینده خندید و گفت اثر حماقت همچنین ظاهر شده و هنوز نفهمیدید که همیشه اسپ را دوانیدند
و سر برهنه بودند و از همین نوع ست قول دیگرش که میگوید ترک محاربه و مقاتله آنحضرت یوم الدار و ترک
نمودن نماز جنازه الی آخره سبحان الله جواب همه هذیانات رفضه بشرح و بسط در کتب کلامیه خصوصا
تحفه اثنا عشریه مذکور و مشهور ست مجتهد اگر مرد میدان بودے البته برائے تکمیل مقام و تاسیس
مرام بذکر آن پرداختے و برد و نقض آن خود را سبکدوش ساختے و لیکن شاید بخیالش گذشته باشد
که چون جواب عبارات کتاب موصوف مفتی محمد مقلد امام اعظم ابو حنیفه نوشته و در بمبئی رسانیدن
اینخدمت دین فروش و دنیاخر گردیده و استعدادے چنان نداشته که بهمسری صاحب تحفه
قلم بگیرد و در میدان مناظره اش شتاب و قرار پذیرد پس کوه الوند بر من خواهد افتاد و ازین
دار و گیر و مصیبت رهائے مشکلست پس مناسب همین مینماید که بدون چون و چرا ازین وادی بگذرد
و بنده میگویم که قطع نظر از آنچه گفتم در کتاب نهج البلاغة و دیگر کتب معتمده ناچاری جناب مرتضوی
در مقاتله اهل بلوے قاتلین ذی النورین بحدی مذکور ست که انها محیط و الیشان محاط باشند
لانها مالک و انیها مملوک کردند یعنی اختیاری نداشتند پس در چنین بے اختیاری این قیاسات
را منتظم گردانیدن که از قوت مقاتله و محاربه و نماز جنازه معلوم شد که عثمان را ناصب سیدانستند
از عجائب ست بالجمله چون حال بے اختیاری بحد رسیده بود چنین تقریر را کردن به تفضیح خویش
عند العقلا پرداختن ست پس هر کس تواند دانست که چون از جناب امیر بسبب معدودے این
امور متروک ماند البته فعل آنجناب بود و این قبیل قتال نتواند بود و بجهت شدت بلوی و ناچاری
این بزرگان خصوص جناب امیر المومنین ع و آنگاه بحد مسطور یعنی مملوک که از نهج البلاغة قبل

از این میلاد منت ملا بر گذشت حاجت باعاده ندارد و با اینهمه بی احتیاطیها و آنچه در آن وقت از اصحاب
امام صدور یافت در باره سامان آخرت ذی النورین برکرامت و خرق عادت حمل توان کرد
چنانچه وقتی جناب امام حسین ع در میدان کربلا و ارباب تواریخ نوشته اند صاحب تحفه هم نقل فرموده
که فتنه عظمی بعد از قتل او رو داد که اهل بغی هر کس را قابو کردند و سکنه مدینه منوره باختیار
خود ماندند لیکن چون بدمعاشان بجواب فقند زبیر بن عوام و حکیم بن حرام و مسور بن مخرمه و جبیر بن
مطعم و ابوجهم بن حذیفه بدرسے و نیسار بن مکرم و امثال ایشان بجاماهاسے خون آلوده
شهیدان عثمان نماز جنازه دفن کردند و امام جنازه جبیر مذکور بود و برخی از تابعین نیز شریک شدند چون
بصری و مالک جد امام مالک و از روایت حافظ دمشقی و مرفوعاً از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
معلوم شد که روزیکه عثمان خواهد مرد نماز خواهند گزارد بر او ملائکه آسمان راوسے عرض کرد که پرسیدم
عثمان خاصة یا مردم عموماً فرمود عثمان خاصة و بر اصول شیعه کما سبق فی بحرة الیساط چون هیچکسے
از ملائک بدون اجازت جناب امیر نتواند بر خود جنبید نماز فرشتگان بجای نماز جناب امیر خواهد بود
لاجرم لاینحصے و از انجا که مجتهد الزمانی را قوت قدسیه حاصل است اطراف و جوانب را این بیچاره القفا
نمیفرماید و کلامش بر اصول انطباق نمی یابد پس حقیقته نزد عقلای از درجه اعتبار ساقط میگردد
و رعنای جناب امیر الکرار اغاز امر بروزری چند بطور برسه برای اهل حق چه مضرت میدارد و از برای
اهل باطل مقلدین معلم بن معلم شیطان حارثے که حال تقریرات معلمانش و رنعتاله اخر نیز بخوبتر بن وجوه
دانستی چه مفید و آنچه جناب مجتهد الزمانی در باره سعد بن عباده دماغ خود را سوخته و آتش کذب
و افترا برافروخته و در حقیقت چنانست که حق تعالی بکتاب مجید خویش در تمثیل پیشوایانش
بیان فرموده مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ پس بیانش بر سبیل اجمال آنکه رفضه بر اصول موضوعه و علوم معروفه
جنیان را در بسیاری از امور دخل داده اند چنانچه بر ناظرین کتب ایشان مخفی نیست از انجمله باب
نسل حضرت آدم علیه السلام ست که محققین شان میگویند در ازدواج بنی آدم بعضی از جنیان
داخل شدند و از انجا که قصه طویل ست مختصر شرا افشان میدهم که ابن بابویه صدوق مایه تصنیفات
خویش این میدان طی کرده و در علل الشرائع اشکالات اصول خود را بر طور مذکور را دخل ساخته
و از انجمله روزیکه فاروق پیام کدخدای از بهر جناب ام کلثوم فرستاده جنی را بامر امام الانس والجن
بصورت خواهر مطهره حضرت امام حسین متمثل گشته حالانکه اصول شان بر آن قرار گرفته که هیچ جنی
طاقت ایران ندارد که تصور شیعه در خواب در آید تا به بیداری و ترتیب آثار چه رسد لیکن بهر حال
خود را انجمن به پیکر عروس در لباسهای فاخره و زیورهای نفیسه آراسته بصیغه نکاح بر صدیق

معلوم در آمد و مدتها بران گذشت و آبستن شد و زید بن عمر رقیه خواهر شقی را نیز چنانچه حال ولادت
از کتب فریقین یافته میشود مگر فرق همین ست که اهل حق صاف صاف نوشتند و در قصه وا ابهام
وا ابهام وا نمودند و بکار خود پرداختند و بر نام حضرات ائمه محفوظین و نسج ساختند که چون سنیه
شنیدند که سنیان در مناقب فاروق این فضیلت و قرابت را عرضه کلام کرده اند که در سنت نشستند
و تحاشی کردند و گفتند که علی مرتضی چنین ذلیل شده بود که دختر نیک اختر خود را بعمر دهد و بدین عار و ننگ
زندگانی کند بلکه جنیه متمثل شد الی آخر القصه و این حضرات علاج آن مذلت و خواری فرمودند هیچ
صورت نیست زیرا که این حقیقت را از سکنه مدینه و عمر دانا مینه که والسنت بغیر محفوظین از حضرات ائمه
کرعنه دهند ملائکه شب و روز بنا موس ایشان آمد و رفت داشتند و تودها می پر و بال ایشان که از ابدان
ایشان جدا شده بر زمین می افتاد جمع میشدند چنانچه در کتب اصول مرویست پس تدارک آن مذلت
و عار و ننگ بگونه شد غیر ممکن دادا این سفاهتها که پوسیدن پایکهای اولاد اجداد رشتا و لولاک نسبت کرده
بغیر منتقم حقیقتی از که توان خواست بالجمله چون حضرات حلال مشکلات دعویات بشتی تدبیر بلکه تمام آن بغیر
فاروق را مرعوب و مسخر ساختند و بعد از ماهی تا سالی چند بتوسط آنکس جعده بن ... الوکو ظفر
و فیروز گشتند بخانه فاروق داخل شدند و آن جن را بخانه خویش بردند تا سوگواری در عدت
نشانند چنانچه در تهذیب امام اعظم رافضه مرویست و منقول ست و همچنین واقعات دیگر متعلق به نیابت
و جهاد جناب امیر با ایشان در عالم تنهائی که شرح و بسط آن را پایانی نیست اگر در واقعه سعد بن عباده غور
کرده شود واضح خواهد شد که بتوسط جن بخش کار سعد را اتمام کردن جن کمان را زه نمودن نیز کار جناب امیر
پیشتر بیرست و بس کار دیگر کس که ملائکه و جن را چنان زیر فرمان خود مسخر ساخته بودند چنانچه عالم ملائکه را
حتی که ... باذن مبارکش نمی توانند بر خود جنبیدن و گرد کاری گردیدن چنانچه در قصه ابن فاطمه را
در مناقب مرتضویه بپایان رسانیدند و حقیقة این امر تقریبی ست و درجه تحقیق نیست بغایت آ...
و ایجاز ده مجلس تمام گشت بپایان رسید عمر بدانا همچنان در اول و هله تو مانده ایم و لتقریر این امر
عجب بی نظیر نظر باصول قوم بی پیر آنکه چون جناب امیر دعوی خلافت از زمین دار مدینه منوره
شنید و دا لسنت که او چنانچه از انکار از امامت صدیقی میشاید از خلافت بلافصل من نیز منکر ست و
واقعه غدیر را هم دیده و دانسته پامال میسازد و مدعی این عهده برای نفس خویش ست لیکن
آنجناب زیاده تر بجوش شد و بکسی از جنیان اشاره فرمود تا کارش به تیری تمام کرد که در اصول امامیه
سبب کفرش منصوص ست که برای تعمیم آن چنین مضمون را بحد تواتر رسانیده اند که هر که غیر از دوازده
امام دعوی امامت نماید کافر ست اگرچه فاطمی و علوی محمدی باشد چنانچه از کافی کلینی
و تصنیف صدوقین و شیخین مثل رابعة النهار روشن ست المختصر این تیر و تدبیر از عمل شیاطین

دانستن کار مقلدین شیطان الطاق باید دانست و از مویدات این معنی آنکه سید مرتضی صاف صاف
گفته که او رجوع از دعوی خود کرده افسوس که مجتهد منتهی را دیده و نه استیعاب این مجلدات نموده
طرفه تر آنکه حدیث الائمة من قریش را که انصار حالی بنا فهمتند در سقیفه که ازین حدیث انکار کنند حالانکه
در آن وقت کلام صدیق متوجه بانصار بود و کسی از آن انصار نگفت که برین حدیث اعتماد نتوان کرد
پس حدیث لائق جرح و قدح نبود و معهذا آنچه شد در علل شیخ المشائخ نیز موجود ست و دور تر چرا میباید رفت
که خود از تصریح مجتهد در نقل حدیث اثنا عشر بدا میر ضمیمه روایات کلهم من قریش پس چون ائمه معصوم
شدند در دوازده پس البته در صحبت آن که ائمه از قریش اند کلامی نماید کما لا یخفی و این بحث در سابق
گذشت معلوم نیست که دیده و دانسته این تشنایع از و بعید و می آید یا آنکه در وقت تصنیف هم
ریشش در دست دیگری دارد اعاده این مباحث را موجب اطناب دانستم و گرد تطویل نگردیدم پس مشکل
اهل پنجره است اند که با وجود این کلکلون همه پرهیز گرین در هر مقام بخیال آید که سنی در ابطال این را مقتضی
تواند گفت که چنانچه صدیق به بیان این حدیث دعوی انصار بکمال زودی و آسانی از ادراج بیان
انداخته تقیه مات سبق از میدان مناظره در ربوده بحیثیکه کسی را مجال انکار نماند و جناب مصطفوی
نیز داد بلاغت داده که چون حضرت پیغمبر در مرض قبل از وفات فرموده که والی امت را
باید با انصار من رحمت و شفقت و تکریم رسانیدن و محسن احسان کردن و از مسیئین تجاوز نمودن
و در گذشتن اگر خلافت در انصار بودی این نوع وصیت در حق ایشان نفرمودی ولیکن
فرق اینست که این تقریر بعد از ملاحظه نیتهای شریف درباره حسن سلوک و احسان بسوی
اهلبیت طاهرین منقلب است بخلاف تقریر صدیق که لا نخبر که انعو اصف و لا نیر لیه الغو اصف و اعجب
که مجلس اکبر است یعنی مجتهد الزمانی را ایهم یاد نماند که بعد از صدر دو پیشین کفر تشدید از سعد بن عباده او
لائق رحم و عطوفت ماند تا طرفداری او بدین الفاظ نمودن مفاد آنکه بر اصول رفضه خبر اثر سمیت
باطنه سید هند با یمعنی که چون جد علمای مجتهد نیز مدعی امامت خویش گردیده در پی آن شد که حق برادر زاده
خود را اندازد و مکان اقامت او را نیز غصب کرده مستعد بجنگ و پرخاش شد و جناب مجتهد از جهت
مذکور در شد در طرفداری او افتادند و بعوض کذاب مزمن حمر و قمار باز و طنبور نواز او را ملقب
نواب یاد کردند پس این بزرگ را نیز بر همان طور محل شفقت و عطوفت گردانید و یاد نماند که لازم آمد در
هر دو مقام ناصبیت وَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و موید این معنی است آنچه مفسرین و متکلمین شیعه
مثل این مجلس یعنی شیخ حلی او را مامور یاد کرده که از آن واضح میگردد که او برادر عبد الله بن ابی
سلول است یعنی رئیس المنافقین بر او نفیس قرار کرد که حقتعالی برای نشان نشان حسن کتاب
نمودار او کرد برای حیثیت بر یاد کرده بهر حال طرفداری سعد بن عباده او را در دایره تشیع بدر آورد

و دایره بسور داخل نمود و بهم لا یشعرون بعد ازین اگر جناب مجتهد عقل رسا و فکر رسا میداشتند یقینی
ان اوصاف را برای جناب امیر در مقابله ابن عباده میشمردند که کسی آن از اهلسنت کلامی بیگوید لیکن
بقول حافظ در خرابات میپرسید که هشیار کجاست اگر مراد از امامت جناب امیر خلافت بلا فصل است
این از مخترعات ابن سبا است اهلسنت آنرا باور کنند مهاجرین و انصار کی راضی شدند و هیچ آیتی بر آن
دلالتی ندارد و آیتی که در آن شریک خلفا باشند نزو مار خفته میگویند برای امام مهدیست و اوصاف مذکور منطبق
بر جناب امیر نمیشود بر اصول منافقین کما لایخفی و در معنی شکی نیست که اگر جناب امیر شریک جماعت نمیبود
و همچنین دیگر بزرگان چون آدمی محتاج بتعاون و تشارک است البته سخت مشکل می افتاد لیکن لحمد لله که
خود میگویند که ضرور بود البته ابوبکر صدیق الوعده را بر روایات معلوم فرستاد و چنین تقریر بادرمیان
آمد که قبول کردن بیعت و شریک و دخیل بودن آنجناب در آن ضرر افتاد تا بدرجات عالیه و مثوبات متعالیه
فائز شدند و در هر جهاد شریک گشتند و از انجا که صاحب صواعق نیز تصریح کرده و ثابت نموده رجوع بسعادت
البته نحوست فراق و تفرق و محرومی از ثواب رفت و گذشت و بتوفیق ایزدی شریک این مثوبات شد
و از فرستادن مولی است نیز آشکار شد که جناب امیر از معیار و استحقاق تصدیق و انحصار آن در ذات خویش
کلامی نمود بعد ازین مجتهد بیندیشید که کلام مجیب مصیب بی غبار است مگر التفات سید مرتضی را بهم نرسید
که مثل این تقریر سخن تکیه اوست همچنین سائل عزیزی که مجتهد و را صلاح آن شریک بود و نیست که این دلیل از
منقول است خلفا عن سلف که در فلان امر قیل و قالی نکردند حالا دواعی مقتضی نقل بود و او لیس فلیس
طرفه تر آنکه در این اوراق لفظ عدم رضا هر جا دیده میشود چنان دانم که این مقوله نیز مثل مقوله است
از طوطی و تشارک حکایت مینمایند و تحقیقش پی نمی برند یعنی حال آدمی مختلف است وقت تردد حالتی
دیگر است و وقت اذعان و اطمینان حالتی دیگر شعر اگر درویش بر حالی بماندی
سر دست از دو عالم بر فشاندی ٭ فلیف در زبان طوق اشته مصائب و ضیق فرصت
و بعد از غور و تامل هنگام فرصت چنانکه صدیق رض مهلتی داد و جناب امیر بسعادت خود در لیق فرمود و بیاران
خود شریک مهمات شد و عین مصلحت دانست و اگر حالت اولی معتبر نباشد و حالت آخر برقرار ماند که نسبت بذ
آنی نباشد البته قانون رجوع از چیزی در عالم نماند و راه و رسم توفیق از جهان برخیزد پس ارکان بعد امامیه را
که سابقه در بت پرستی مشغول بودند و بشرب خمر زنده و مستی میکردند و فقهای مجتهدین ایشان از علمای بنیات و بعد
ائمه هدی مدتها مبتلا گردیدند و اعتراف علمای ایشان در کتب تنقیح مثل منهج و نزهه استاد پیر در بقاء
چگونه مومن باشند پس معلوم شد که جناب مجتهد در مقوله مذکوره مانند طوطی از حقیقت حال بیخبر میباشند و
متوهم نشوند که ائمه چگونه متغیر نشوند کما از برای ایشان کمال نقصان است نیز اکه اصول کافی امام المحدثین
ایشان باب در باب کراهة التوقیت دلالت بر آن دارد که بدا در اعتقاد ائمه هم جاری و ساری بود

بر کجا باید بدان رجوع فرماید پس امیر المومنین که اگر شکایت برادرانه تقریر کردیا از حالت دائمی نمی گفت
چنین حالات از اطفال و مجانین صادر نباید پس از مجتهدین دیده میشود معاً ایضاً برین تقریر قباحتی
دیگر ست که صاحب فهم و ادراک بجزبیات آن پی میبرد و ایضاً در تقریر مجتهد باوجود بداهت مقدمات اکثر
عجیب عیب لفظ عدم ظهور بنظر می آید و قبل ازین انکار دلیل اساسی بود بحمد الله که در سابق استعمال
آن چنانچه باید بوقوع آمده تکذیب او بر همگنان بظهور رسید پس از چنین مفردات غیر از رسوائی او را چه فائده
باشد بلکه بعد از وضوح متانت کلام مجیب صد هر جا از لفظ مذکور بر عکس می خندد ؎ من آنچه شرط بلاغ است
با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال :: و ذکر عبد الله بن سبا که بزبان ناظم مجیب آمده بود ذکرش را
پیرامون خاطرش صورت نمی بندد که بر تصریح امام المتقدمین مجتهدین در کتاب مختار حاصل لازم قول نفس
را او احداث کرده یعنی خلافت بلافصل و تبرا سب اصل بلکه خلاف عقل و نقل و بر همین نا او است اصل
مذهب شیعه ست کما لا یخفی پس ذکرش برای اهل سنت کجا بلا نکه جناب امیر آن سطرو را با تلامذه اش بدست
آمده ناگسیتر گردانید و عجیبتر که تهدید منبری فرموده بود که هیچ احدی تازیانه مستعمل خواهیم داد از هیجی بهر
دیگر میگریخت پس عیان شد که ابن سبا بسبب احداث رفض و دعوی نبوت از برای ذات امیر او بعد از
برای امیر المومنین بسوخت و چراغ هدایت فرا راه ایمان بنیر حق پس چون موافق مجتهد از کتب
خود یاد می آید دلش بران سطرو میسوزد و هر چند میخواهد ضبط کند ولیکن عنان تمالک از دستش میرود
امر واقعی اینست که جناب امیر اگر مجتهد را میشناخت او را نیز مثل ابن سبا از جهت تکفیر اصحاب و اضلال امت
غلو میسوخت ولیکن با اینهمه و قتل لشکر بغات و احراق اهل محدثات آنجناب بزعم مجتهد در خلافت خود
تقیه را کار می بست و فائده عجیب ازین بیانات پر ظاهر ست که مجتهد خناس طینت از و بدلش که نسبت
و بیزاری که نسبت ابن سبا ظاهر میشود از مجتهدین امامیه بران و توقع نماند که خود فاعل تقیه مرتکب آن
میشوند و این نسبت اولی ست ببداهت اعلی از نسبت آن جناب مرتضوی چنانچه از کلام مجتهد عنقریب
عیان میشود و هم از اکابر مذهبش که تقیه را آنجناب امیر در عین خلافتش نیز دریغ نداشته پس بر
جهد مجتهد امر العنت کند مگر حال در ولنش اعالم السر و العلن میداند که فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم
الی یوم یلقونه و مخفی نماند که جناب مجتهد الزمانی درین صفحه از تشئید المبانی حاشیه نوشته اند عبارتش اینست

قوله غلطتے کذا الخ **اقول** در صواعق محرقه مذکورست دخل علیه بعض اصحابه فقال له قائل منهم
ما انت قائل لربک اذا سالک عن تولیة عمر علینا و قد تری غلظته الخ مخفی نماند که در بعض روایت اهل سنت
این تصریح واقع ست بانیکه طلحه این کلام از خلیفه اول گفته لیکن فاضل عسقلانی درین مقام اجمال
و ابهام درین مقام مناسب دیده چه بران حسن بنا بر مذهب شان صحابه همه عدول اند البته در غلظت خلیفه ثانی
اشتباهی نیست و موید این معنی آنست آنچه همین فاضل درهمین کتاب روایت کرده که خلیفه ثانی در اول خطبه

که خوانده فرموده بود اللهم انی شدید فلیّنی وانی بخیل فسخّنی الخ پس اگر بمقتضای روایت اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم کسی اقتدا بطلحه که از عشره مبشره بود یا صحابی دیگر که قائل قول مذکور شده نموده لفظ فظ
غلیظ بر زبان آرد یا تیغ بر نیام نماید مبنا دفقره ایت هم مستحق ثواب تواند شد نه مورد عتاب کما لا یخفی علی اصحاب الانصاف
عفی الله عنه سبحان الله مجتهد را شرم می آید که شرح تالیف مباحث کلامیه بگزرد قبل از وقتیکه پیرو
کتاب آئینه حق نما را ... ملا رشید و هم مغل غافل فیض آبادی ابراهیم برانگیخته که کتاب درین وقت بد
نیامده بود عبارتش بی مزه نوشتم با اینهمه ملکه که ملکه زبانی را بدان مشق و مهارت حاصل شده حتی که خدا بر شوق پهلوانان روزگار گشته
تا امروز سلیقه نوشتن عبارت فارسی حاصل نشده و بر صاحب تحفه نیز بعض طعنها زده چنانچه بطور نمونه
همراه جوابش در مقالات سابقه دانستی و درین رساله که جزوی از جزو این نیست اخطا و بلا تهم پیش آمده
اگر بیانش کنم البته اطفال مکتب از شنیدنش قاه قاه خواهند زد چون این کجمها لفظی است بوجه سابق
اشاره بدان کرده باصل مدعا می پردازم و بطور لطیفه میگویم که فرستادن امین امت یعنی ابو عبیده ابن
الجراح شاید مشعر این نکته باشد که گفته اند ؎ درشتی و نرمی بهم دربهست * چو رگ زن که جراح و مرهم نه است
معهذا گوشه گزین حضرت امیر احتمالات داشت تا معلوم شود که از جهت علم استحقاق است یا بوجه دیگر والله
که بفرستادن ابو عبیده عیان شد که هرگز از این جهت بود مگر کثرت بیعت پس تدارک آن چنانچه باید بعمل آورد
تا در مهمات داخل شود و دانست که غم دین خوردن بهتر است بسبب کثرت ثواب نه اینکه بیعت فراق
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون پای انصاف در میان باشد او کیست که غلظتی از وابعید در بنا
باید و چیز دادن انصاف را باستعاره گرفتن و داد عدل و انصاف دادن که روزیکه جناب سیده
خطابهای درشت باعتراف ملا باقر مجلسی علیه ما علیه با جناب سید اوصیا نموده بودند چنین حجم پرده شیعیان
شده و مثل خائنان در خانه گریخته با همه عصمت که از آیت تطهیر بهم رسیده و اخلاق عظیم که بنص شریف حاصل
شده بود غلظتی او دیا ته حالانکه از سهو و نسیان هم مبرا بودند دیگر چه توانم گفت مگر آنکه جناب امیر نیز در حین حیات سعد
غیظ و غلظت بیشتر را چنانچه در سقیفه عمل خواستند که ریحان حضرت را تلخ کام کنند و تازیانه زدند و صفت حزا
کما فی الاخلاق الناصری طرفه آنکه درین عبارت حاشا که چنین الفاظ درمیان مده باشد هرکه خواهد بکتاب فلک نجوم رجوع
نماید و ببیند که با کلام جناب سیده معاذ الله تعنیف نوبت رسید چه رسد اینقسم ابحاث نیز درین ذخیره ملاحظه کرده باشی
و حاجتی نماند که بار بار گوییم ولیکن چه توان کرد که در طلبه یارای استنباط نمی بینیم لیس باز میگوییم که البته درم بیت
فاروقی که برتق و فتق مدینه منوره بحکم شریف در دست او بود ترسناک بودند ولیکن جهاد نفس را ببین
که چه مقدار تواضع و فروتنی اختیار فرمود که حکمای اسلام در حق او گفتند و در خور شاهوار صدق و صفا در اوصافش
سفتند ؎ چه منصف بزرگان دین بوده اند * که با زیر دستان چنین بوده اند * تواضع کند هوشمند گزین *
نهد شاخ پر میوه سر بر زمین * و تمامی اصحاب سیرت فاروقی را می ستودند الحمد لله که از اصول معتبر دشمنان

مہین وانصاف مشتمل بعمل کشتن نیران مجاهدات نفسانیه واتباع اخلاق رسول بنیرها فی بیان ظاهرست
که بارگاه جناب سیده علیها التحیة والثنا بار خلافت نیب نوبت رسانیدند تا رونق سرفرو انداخت
و حرفی خبر آمیز و صد خشانه زبان نیاورد و قسم علیه بشاعران آنجناب همراه زنان بنی هاشم تشریف آوردند
خطبه بلیغه چنان انشا فرمودند که هیچ از بحر حتی بعلم رفتند دقیقه فرو نگذاشت مجلس بلبل گشت پس عنقریب
مهاجرین و انصار بکثرت تمام در مسجد رسول صلی الله علیه وآله الصلوة والسلام باشتند [illegible] در غیبر که
حاضر نباشند و این ازین قبیل باشد که گویند در واقعه قرطاس تخلل که جناب امیر حاضر نباشند چون [illegible]
بعض هر جو و طعن مذکور را مدخوا ابد شد بالجمله حاضر بوده هیچ و تنبیه بر [illegible] الا انکار ازان طرف [illegible]
بدته سیم باقی نماند اینکه تفسیری من حیث الالزام گفتیم علی ما اشرت علیه ورنه در وضع [illegible] خطبه مذکوره [illegible]
بر اصول فریقین هیچ ربطی ندارد [illegible] نیست کما فی المنتهی و اگر این خطبات را بر شمارم عمر بپایان رسد [illegible]
و عجب عجاب آنکه جناب مجتهد جواب صدیق را نقل نکردند و سخن را مجمل گذاشتند و بر عبارت فاضل [illegible]
عسقلانی تاختنه زدند و سری بجنبانند و گفتند که مرتکب اجمال شد و این ابر کرامت مجتهد جمیل [illegible]
حبذا النسبة ع مارا باین گیاه ضعیف این گمان نبود و مقصود ازان بود که ماحصل آن نیز نقل کنند گویا مقتضای غیرت
مومن اشراقی بود که از جناب صدیق و صفا صدر در یافت یعنی انچه بکار آیم از اخلاق حمیده در انتظام مهمات
خلافت بوقوع آمد از دیگری نتواند شد و حقتعالی عدل و داد را دوست میدارد و ظلم و جور او را [illegible] نسبت
بحامر شتر من آثار الفاروق تا آنکه از مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم
از بس واشتند که ائمه متاخرین بر آثار اقدام شیخین بروند و این امور از متواتر السنت و پاره ازان نیز در [illegible]
سابقه بسمت وضوح رسید و آنهم دلیل بر کمال ایمان امت مذکور ست که هر کرا از آغاز تا انجام زیاده تر
پیرو حضرت یافتند سیرت او را درخواستند ورنه در یاد ولی ذی النورین این الوصف بود هرگاه از حال فاروقی
و النستے بناید و در تعیینی بحثے کردن لطافت و نرمی صدیقی و فطانت و خشونت فاروقی هر دو بجای خود بود که از
تشبیهات این بزرگان مذکور در احادیث بثبوت رسیده جائیکه مشاکلت شیخین بحضرت ابراهیم و نوح
علیهما السلام در معرض بیان آمده مفسرین فریقین بکرآن رطب اللسان گشته اند این امور را در افادات
طبرسی و کاشانی باید دید و قدر مراتب این بزرگان در میزان فراست باید سنجید الغرض ستایش و توصیف هر یکی
بر پهلوی خود می نشیند و زینهار منافاتی در میان نیست و شاید که کلام او چون صحابه الخ محمول بر استغفار باشد
نعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ورنه انجمله مربوط نیست مگر بحجت بالغه الٰهی که ازان صاف پیداست که
منافات باعدل ندارد و در ذکر خطبه فاروقی ظهور حجت الٰهی بعنوان دیگر ست که آن تواضع و فروتنی با آیات
و هم اجابت دعای او چنانچه سر عسکر بحضور اصحاب کرام رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد حتی که در انجا هم نقلاً
عن اکابرهم دیدم انچه بر دیا دلی در سخاوت او اول دلیل تواند شد و در تعیینی شکی که هر که اقتدا الصحابه نماید

انچه حاصلش انیست که اگر روایات کافی کلینی حق باشد مذهب امامیه باطل است و قبل زین بارها گفته‌ام که
این بزرگ که سر ائمه را فاش کرد و قاتل ائمه شد عمداً نه خطأً تکلیف که دعوی امامت هم نمود و امامت
ائمه را منکر شد خصوصاً حضرت امام باقر العلوم الی غیر ذلک و اساس این مطلب آنست که منکر یکی از ائمه منکر جمیع است
ثابت و غیر متغیر پیش قصه میکردیم که زیر هر قول و هر لفظ در تهافت سیم ولیکن امیطر و درین حجمی از حاسدین حمق ابند گفت
کلام فلانی که طول بسیار دارد و اطناب بی شمار دارد نیهم از آغاز تا انجام لیس تحته طائل ضرورت اقتصار و ند بلکه
زیرا که طور استقبا و لهذا هم جا بجا طلبه علوم را فهمانیدم والسلام علی من اتبع الهدی قوله چنانچه سید علی
ملقب بصدر الدین الخ اقول چون بحدیث کلینی که بنیه بین الله حجت بالغه است صراحة انکار امامت
امام محمد باقر رضی الله عنهما از حضرت زید برآمد و بر سهتی امام اصرار ورزید دیگر بدین روایات التفات کردن شایان
عقل و فراست نیست اگر در ترجیح روایت حدیث کلینی از کتب محدثین بر کتابهم بالنفس نظر می آید
کلینی که پدرش پسر دهقانی در آئینه حق نما انچه گفته بود ملا انتریا ذکر دم سعادتمندی پسرش باید دید که کلام
پدر خود را که بتعلیم او عالم شده و بر مسند اجتهاد نشسته کان لم یکن میشمارد و زید بن علی امامت حضرت ابوجعفر را
پیرآمد غازی نشمرده و صراحة از ان منکر گشته او امامت امام صادق را چگونه اقرار تواند کرد و این برجه بابا است
بانچه محمد بن حنفیه در بروی حضرت سید الساجدین در اصول زعفه گفت انچه حاصلش بلا ان میرسد که پیچ حضرت نجی الیه
که با وصف حداثت سن دعوی امامت روبروی من کنی آمدی پیر شدی الی غیر ذلک مما یستحق ان یکتب کتابة مانی الباب
انکه زید برادر زاده خود را فقیه مجتهد در مسائل حلال و حرام والسنه باشد و الا کلام فیه و مقام حیرتست که جناب امام
در خلافت خود بجنگ صفین پرداز و هزاران کس را از لشکر مخالفین به تیغ بیدریغ بکشد و بقیه را بیان فتادی
و احکام از دست نگذارد و پس اگر حدیث زید شهید باوصف بعد که از ائمه متابعان ابلحق عذر آن محمول بر تقیه باشد
چه عجب که امام حیرت خواهد بود مجتهد خود فراموش نمی کرد جا اصل خود را پیش نظر نهاد و بهر گی بیم دارد پس کجا حدیث کلینی
ثقة الاسلام و امام ائمة المحدثین علو شانه کجا نقل و روایة ابن بابویه مع جبل لما خذه التعز و بین مدارج کمالات مخفی
اهل الاخبار و الاحادیث طرفه تر آنکه در خاتمه عبارت این فقره هم در براه ساخته ما تروید الزیدیه دارد و نیست کلینی را
در کافی بطمطراق تمام آورده ثابت کرده عین ملت مذهب زیدیه است بوی از کذب و افترا از ان بدماغ عقلا میرسد فکیف که متناقض
آن در ضربت حیدریه یافته شود جائیکه تو در حقیر بربان تو عقیل یعنی بقرشاه گفته که حنیفه خیال امام خود را نیک سید سنت
و امامیه خیال ائمه خویش را الی غیر ذلک پس زیدیه انچه در حال زید شهید ضبط کرده اند که قطعاً و یقیناً شمشیر خروج فرمود
و معتقد امامت خویش بود و هر کس که در پرده نشیند و جهاد را ترک کند و بندگان خدا را بدست ظلمه بسیار د زنهار
او هرگز امام نیست عین تحقیق است لایشوبه شیء من التشکیک اگر اندک غور و امعان درین عبارت که از منهج المقال نقل کرده
یکی برآید اهل فراست مفید است و برای رفضه سخت مضرت دارد زیرا که شامل است بر اوصاف برگزیده و مدارج نیست
ایذ زید در جنة فی الجنة و پیدا هست که چنین متقی و فقیه و صاحب حجت و سید امر بالمعروف ناهی عن المنکر چگونه دروغ گفت

در هر کسی قرار تواند کرد زیرا که در عصر کثرت شهادت مالا یکن قطعاً و یقیناً ثابت است که آن بزرگوار در مقام
تندیم و تقبیح پیشوایان امامیه را ابلقی بلقب ساخته که تا امروز داغ لعنت بر پیشانی خود دارند و نیز داغ
رفض که قوم مذکور حسب ایشان است کایت تمیشش مکرر چنانچه از مجمع البحرین هم ثابت و صحیح دارد و مطابق
الفعل بالفعل والحمد لله که در بیان مدائح زید شهید از معلم بن المعلم الملکوت مانع نقطی آید یعنی امر بالمعروف و
نهی عن المنکر به حقیقت دلالت بر وصف امامت دارد که جادست از ذاتیات امامت که بر اصول فرقه امامیه
ازین ملت محروم مانده اند حقیقه زیرا که پیرو امیر المومنین بوده اند در کتمان ایمان که فرق آسمان و زمین دارد دون
با این از امامت و ولایت پس هر چند رفضه از آن اجتناب دارند لکن حجت بالغه الهی از زبان ایشان اختیار می آید
ذلک تقدیر العزیز العلیم و صفت سلب مذکور از امام الائمه تا غائب الدار پر ظاهر است معدوم معدوم بهین بود
که ائمه در بیان احکام شرعیه بر اصول امامیه خلاف حکم شرعی عمل می آوردند چنانچه از کتب ایشان معلوم اول ما التسمیه امر
بالمعروف والنهی عن المنکر کجا راه داشتند بخلاف زید شهید مجاهد فی سبیل الله هرگاه در حال اعتراف مع الف
و مخالف المارق باشد پس التباس و اشتباه هم از اهل خرد بسیار بعید و تاویل علیل است تا در حقیقت امر
که اظهر من الشمس و ابین من الامس چگونه توان گذاشت و این امر خود از طعن الرماح مجتهد بیاح هم عیان است تا
وصیت پس از هر کسی که باشد پس بسبب عکسیانش عین علامت فرومایگی ست کما لا یخفی و بعد از اثبات آنش من حیث
فی نفسها چگونه دلالت بر آن دارد که آن بزرگ معتقد امامت برادر خود بود چه جای برادرزاده قوله
قاضی نور الله در مجالس المومنین الخ اقول قاضی رطلبوق عوج بن عوق هیلا لله نمود بیت مشتوسر
خود که بار بار دانستی بزار ان کسی هم از قدما و هم از متاخرین سلفاً عن خلف بسوی مذهب ایشان کشیده تا بعد ازین
بند و بست صورت مناظره در وردی اهل درست کنند و ندانست که امیر المومنین بارها فرموده آنچه دلالت
دارد که فرق اهل هکاند یعنی نمی ماند اصل و باطنش آن شخص اخفت و الحمد لله که خود علمای رفضه او را مفتری کذاب
پنداشته چنانکه شیعه تراش لقب او گذاشتند هر که خواهد تالیفات برادران این را از صوری معنوی ببیند
بلکه هر عاقل بنور عقل انیفی بیبیاید حاجت نظر هم نیست پس در جواب این باید گفت که ای بیخبر دستور از احادیث و کتا
با اینهمه که دیدی شنیدی نیافتی که او را کی معرفت امامت برادرزاده خویش نبود شد که صریح انکار امامت حضرت امام باقر
دال را جدیش بر اختراعات و محدثات رفضه فرسوده العجب این تیره درون که زبان امامت امام صادق ابیش نظر
دارد و نمیداند که در وقتیکه انتقالات در میان آمد که حاجت اعاده ندارد در کافی ثقة الاسلام بر آن گواه است البته
جناب سید الساجدین نبودند و آن انکار صریح است از امامت حضرت امام ابو جعفر رضی الله عنهما و چگونه عقل
تجویز کند بقول پیر دهقانی اوبره صوارم و غیره که مذهب آنجناب در باب امامت مخالف طور پدر بزرگوار باشد و اگر کسی
خواهد که بمنزل مقصود پی برد با دنی غور تواند رسید که حضرت امام حزین تشبیه که حال عم من قبل امر نیست که بر جناب ایم
گذشته چنانچه در مجالس وغیره ثابت گشته عوحلی با دو واقعه شهادتها دو داشته پس زید البته مدعی امامت بود اصالة و هم بسیار

مسلما استحباب نیست که انگشتری بدست راست و اسامی متعه ملحق امر از آنها عمرانی بیان کنیم یدو فرموده که درست آید بزرگان ما ختم شریف
میکردند تو هم مزرکجا بود الی غیر ذلک مما لا تعد ولا تحصی و انچه بعبارات آنکه لال کتاب تحریر نموده حضرت امام محمد تقی و صادق را
کما ینبغی سخنها و امامان مطعون گردانید شیاطین دین اوقات نیز ازین بیعت تلبیس با ائمه هدی کوتاهی نکردند و شاید که عبد الله
بن عمر رضی بر بیعت یزید وقتی بوده که هدیه کنیزه مرسله را قبول نفرموده و محمد بن حنیفه وقتی از بیعت یزید پیچید که شنیده
که او را امیر المومنین بگفتند و نقد و عیش سه صد هزار درهم و اقمشه در خون بهای جناب سید الشهدا بگرفته و انسته تا
اطلاق لفظ امیر المومنین بر غیر جناب امیر تفوه ننمایم تحریر کرده کما لا یخفی علی المجتهد رئیس النواصب والا بالسیدم بذکر قصه کنیز که جناب مجتهد
در منهج ذکر فرموده و عبارتش اینست اخرج البیهقی فی الطیوریات بسنده عن ابن المبارک قال لما افضت الخلافة الی الرشید وقعت فی نفسه
جاریة من جواری المهدی فارادها علی نفسها فقالت انی لا اصلح لک ان اباک قد طاف بی فشغف بها فارسل الی ابی یوسف فسأله اعندک
فی هذا شیء فقال یا امیر المومنین اوکلما ادعت امة شیئا ینبغی ان تصدق لا تصدقها فانها لیست بمامونة قال ابن المبارک فلم ادر ممن اعجب
من هذا الذی قد وضع یده فی اموال المسلمین اموالهم یتحرج عن حرمة ابیه او من هذه الامة التی رغبت بنفسها عن امیر المومنین او
من هذا فقیه الارض وقاضیها قال اهتک حرمة ابیک واقض شهوتک وصیره فی رقبتی **اقول** مجتهد را نمی زیبد بر فقهای حنفیه
دست طعن دراز کردن که بزرگان ملکه ائمه عظیم و طوطیان تالیفات شان بشنید محکم کالشیان لیس بند و از مرتبهای شان خوش
چینی میشان نچه علمای متبحر شیعه بدان تفحص کرده اند و از کتاب اساس هم نیز نقل و حکایات ایشان و واضح تواند شد و هر چند
مجتهدین داد کفران نعمت میدهند ولیکن عقلا نیک میدانند که از تاویلات بلکه تسویلات محنت برباد گشته لازم افتاد الغرض
محصل تقریر قاضی ابو یوسف رحمة الله علیه بدان میکشد که کنیز مدعی گشته بود و در اینجا درکار است ازین دعوی مجرد حرمت
قطعی بتوسط نیز سند ریزد که او مامون نیست هرگونه احتمال در سخنش راه می یابد و اگر کسی گوید که چون کنیز معذرت نهاد و خود را
از صحبت خلیفه باز داشت اصلا آنکه منتهای مناهی دیگر الست لیسبب کثرت فوائد نبویه و چگونه عقل تجویز کند که عاقل بالغی فیم
را پسند دلیس تجر تصدیق چاره نباشد و بحرمت قطعا و یقینا ثابت شود و جواب این آنکه طبایع و اغراض بنی آدم
مختلف است بعضی نازک مزاج باشند بحدیکه انواع عقوبت شدید را بر خود تجویز کنند تن برضا ندهند مگر در بوستان
حکایت پسر هارون مذکور شده بیت ــ چو دور خلافت بمامون رسید ÷ یکی ماه پیکر کنیزی خرید ÷ شب خلوت آن لعبت حور
زاد ÷ مگر تن بآغوش مامون نداد ÷ بگفت از چه بد دل گزند آمدت ÷ چه خصلت ز من ناپسند آمدت ÷ بگفت ار کشی
در شکافی سرم ÷ ز بوی دهانت برنج اندرم ÷ و برخی را دل بدیگری آویخته باشد و غیر از صحبت محبوب چیزی نخواهد در راز
دل بکسی نگوید چنانچه مولوی معنوی قصه کنیزی نظم فرموده پس عجب نیست که عذر آن کنیزی واقعی نباشد و دانسته که
امروز اینهمه عشق و عاشقی هست بعد ازین غیر از قید و بند و پرده داری دیگر چیست ــ و فاداری مجو از بلبلان
چشم ÷ که هر دم بر گل دیگر سرایند ÷ پس کنیز بدعوی محبت پدر لب گشود که در ذهن او عظمت این علاقه
باقی ماند و وقت لغزشها بکار آید و قاضی ابو یوسف این همه را بلغلی ادا کرد فانها لیست بمامونة الغرض چند بار صحبت
خلیفه محصور در امور مذکوره نیست والعجب که مجتهد قصهای ازواج مقدسه امام رکسی را هم فراموش کرد که با وصف کثرت

لغماد مزید عیش و کامرانی در لکهنو پادشاه بعضی فقط بر حضرت غایب الدار قناعت نبوده بودند و از زمرهٔ جوتیان بدر رفته جا بجا در
جاهای دیگر به بسط و تفصیل بحکایات متواتره یاد کرده ام و عقلا نیک میدانند که هر چه این طلسمات در زمان نصیر الدین حیدر
پادشاه و غیر او بعمل در آمد بر اصول شیعه و تجویز مجتهدین بوده ورنه اگر او منع کردی که آیا دیگر ملاعب و ملاهی دنیوی هیچ نمود
که آنهم برای ضیافت طبیعت بفعلیت در آمد و لفظ مذکور گویا معاذ الله ترجمه لفظ مقدس است لم یطمثهن انس قبلهم و لا
جان که کار پردازان قصور شاهی نیز بر زبان می آوردند زینهار بدماغی نباید کرد که از راه ظرافت بر زبان قلم رفت که هنوز بیان است
و لیکن عیب جلیان کما لا یخفی عبد الله بن مبارک که در زهد و عبادت منهمک بود و بکمال احتیاط عمل می نمود این مور را الیته
در زبان طعن بر کشود و محدثین رفضه و فقها ایشان همگر حیا کرده اند و در تمرد و اصرار رسائل علمای خیش آباد و مجتهدین لکهنو خیری
ببین و حکایتها بشنو که مقام گنجایش آن ندارد و این حرفی چند که بگوشت رسید با قطع نظر از انست که مجتهد گفته بود که هر روایت
از کتب غیر یقین لایق استدلال نمیباشد حالانکه کلام در روایت صدوق جامع الاصول حدیث امامین همامین رضی الله عنهما
میرفت که خلفای راشدین بمنزله سمع و بصر و قلب و جگر حضرت پیغمبر بودند و این روایت متعلق بقصه کنیز لا تسلم که مثل آن باشد
پس توان گفت که برای تمام سند از در تنقید باید آمدن خیر قطع نظر از انست که از سلاطین لکهنو کفر خوشتر بصدور می آمد
و جناب مجتهدین با دعوی نیابت ایمه هدی سکوت ورزیدند حالانکه چون شخصی از جنیان متوسط شد از هر چه می ترسیدند
باز می ماندند کی و هم و خیال درباره جنیان و شیاطین و کجا الیقین مواخذ مجتهدین و الیضا قطع نظر ازین است که پیر د مقالی
پدر بزرگوار مجتهد لا ثانی بلوازم علت معلوم درباره مرد قدیم خویش چنان قیاسی ترتیب دادند و حیله جواز آن بر اخبار متواتره
چنان آموختند که جوانی همتی شمشیر برهنه بدست گرفته در خلوت سعید و تعدی داخل شود بصورت جبر و اکراه طالب مدعا گردد و از دست
درازی و عده و لنش چنان نماید که اگر کارش بر نیاید در حربه رانی بخون ریزی ریکی و شکی نیست و تفصیل هر دو امر از حالات
و معاملات ازواج امام منتظر انچه بترقی معکوس هر سال علوق رسید می یابد و آثار و لوازم عقیقه الظهور رسیده و از مزید این محمد ثابت
اطوار بزرگانه کی در آن فواید دنیوی از برای مجتهدین انتظام میگرفت یا خیر در کتابی مستقل صورت تواند بست لیکن النسب آنکه حرفی چند
بر اصول اصلیه شیعه در تخطیه این پدر و پسر مکرر بگویم تا خود بدان کار رسید و برای مقلدین او نیز کار آید که حضرات ایمه در اصول
و افادات خویش و ذات مقدسه خود را از میان آن معذور داشتند و آن همه نسخه فریب جز دروغ است که در مقالات سابقه نشان داده
آن اصول را گذاشتن و برین حیله دست انداختن جز تحصیل زر و جمع کردن گنج قارون چیزی بخیال نمیگذرد و این حکایت گویا از غایت
تواتر و شهرت و رواج الیم شیعه مشهور شده و ملا نور الدین از قوم رسیله چه گویم که چه سیاره در کتابی بیان کرده و شعری انچه نظم کرده که کفیت که استیعاب آن
توانند نمود و این اشعار خوش بسیار زبان را مورد زبان [illegible] مردمانیکه بجه می زایند و علما اندران چه فرمایند گر ضرورت بود روا
باشد مثلی فرموده چنین خطا باشند و انچه از استاد العمر [illegible] بصراحت نه اشاره ساخته مجهول خبر از راوی مجهول میدید
پس مجتهد را باید خود انصاف کردن که هرگاه استدلال الحق در روایت رواة معتبر انقادرست نشود در مرویات جنایتی چگونه
هیچ کرد و قابلی دینی این اکابر کلاخلان اثبات کنی هم ماخذ این عباس رضی الله عنهم اجمعین که چون ادمی
جناب مرتضوی بود چنانچه قبل ازین مجتهد الزمانی این بحث را بسط نمود و با فهمیم سالمش چنان بودی که علاوه آن جناب در مسائل

شرعیه متوجه داری و دل خود را بر مخالفت قول امام الائمه نهادی و هرگاه بخدای یا مرقصود سوز آتش افروز را خواهی که ببینی
باید بکتاب مستطاب حضرت امام علی رضا رضی الله عنه ملقب بفقه الرضا رجوع آری و براتی و بعد از این معنی خود را بحجت کسیکه
در عیش و کامرانی معتمد و پنداری مگر یادت نیست که هرگاه مردم در تحفه تکفیر و خلاف ابن عباس زنده بند و پرسیدند خبیر
از متعینی که علمای اهل سنت برای رونق بازار مجتهدین خود بر ابن عباس افترا کردند و از همین جهت ماخذش ننوشتند
دیگر چه گفتی این بیاری از علما بکتب خویش از متقدمین و معاصرین کتب تقیه را غربال کردند چون بهم شدید لاف
زنی ولی تران متعنیون از بلندی عرش بزمین بگذشت ولیکن بمقتضای قول شیخ سعدی ع بود کز حکیم روشن
رای بند پیر نیاید درست تدبیری ۞ گاه باشد که کودکی نادان ۞ بغلط بر هدف زند تیری ۞ از کتاب امام موصوف
ثابت کردم که حضرت ابن عباس باجتهاد خود خلافت حضرت مرتضوی بعمل آورد تا آتش غیظ و غضب فرونشست
و نزاع برخاست از همین جهت لفظ گلوسوز و آتش افروز بر زبان قلم جاری ساختم و امیدوارم که اکنون دست بردار
برنداری که بار خدایا بحق شاه مردان این واقعه را دروغ گردان و اگر خواهی از این هم غریب تر بشنوی که جناب
امام الائمه بر اصول اهل عم ابن عباس را بفعلی که خود مدت العمر بجا آورند مرتد و گوساله پرست میدانستند و نیز
این امر عالم سوز براد هان والسنه اهل رفض محول ساختم که ایشان مشق سخن سازی بیشتر از بیش کردند هم در مطاعن
صحابه و هم مثالب اهل بیت معاذ الله باید شتر را بر پهلوت نیدن و کتاب قمی که از القاب بتفسیر اهل بیت یاد میکنند
نصب العین گرداند غیر از منتقم حقیقی سزای این ناصبت عداوت جناب مرتضوی از که توان خواست شیخ چشمی
مجتهد باید دید که از حال پدر و علمای خویش و افعال ذات خود کوری و کورانگی اختیار ساخته اهل حق را با صفات
خویش یاد مینماید و تحصیل زر و توهم ضرر را بایشان منسوب میسازد ولیکن چون کلینی قدوه پیشوایان ایشان
وصیت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم را بامید زر اساس نهادند که تعریفات امامت کبری را پای تمام شخصی میگردانیدند
که بر اصول رفضه مصداق مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمٰى وَأَضَلُّ سَبِيلًا بود بامید زر و شتر ادای قرض داد
هرگز از پستی حوصله و مزید نفاق خویش قبول نکردند و سه بار حدیث شریف را رد نمود بلکه آنجناب را مورد غیظ و غضب
خویش ساخت پس بنداری جهوری بگو که چراغ بکش که سفیده صبح دردمید و آفتاب روشن شد **قوله** پس هرگاه الخ این
ترانه مثل رانه باشندگان شهر مسعود غازی است که عمر شان تمام سیری میشود و ترانه مطابق اصول نمیباشد و مومنین
یعنی حاکمین باصطلاح اهل سنه لشنبه لسش التذاذ تمام بر می دارند آری سر کنده پیری راکنده خوری است و از حدیث
امام محمد باقر انهم ظاهر است که گفتگوی هر دو برادر در خانه بوقوع آمد بلکه در خلوت بود و بدیهست این معنی که اگر دیگران
می بودند اهل سنت و اخلاص البته اصلاح ذات البین بکار بستند و معرکه نزاع را میرفتند و کلمات مناسب حال میگفتند و
اگر از اهل النفاق می بودند تخطیه زید بلکه تکفیرش می پرداختند و امری از این هر دو منقول نیست و اولیس فلیس
پس عیان شد که مردم دیگر یا طنابرکی از این هر دو جناب سراغ باین حکایت بردند پس تقیه مناخ حقیقی را
در آن چه گنجایش تکیف که زید برای مشوره آمده بود و مکاتیب طالبان خویش را آورده که البته در یوقت

خلوت می باید بار حضایا گمراز خدا هم تقیه بود حالانکه هر دو بزرگ ایزد تعالی و تقدس را عالم الغیب والشهاده
میدانستند چنانچه قدمای شان میگفتند لا یعلم الغیب الا الله چگونه معاذ الله الغرض جنون این مجتهد را الله حضرت
نعمان هم علاج نتواند کرد که از آغاز کتاب تا آخر غیر از پریشان گوئی حرفی مربوط را در کلامش وسعتی منبت واز
منهج المقال هزار اشرفی معلوم شد از عطای حضرت امام صادق و پدرش نقل صد هزار دینار در ذو الفقار آورده فلیرجع
الیه قوله وقس علیه حال کتمان مؤلف الرساله اسمه فیها بدانکه معنی این عبارت بضمیمه الفاظ ما قبل چنین است که تقیه
کردن از برای توهم ادنی ضرر لایق بعبد الله بن عمر است که راضی بود به بیعت یزید از وقت خلیفه پنجم یعنی معاویه بن
ابی سفیان و هم لایق است بقاضی ابو یوسف تلمیذ نعمان و هم لایق باین بزرگ و امام محمد خواجه تاشان و هم لایق
بجبت بجبت کتمان نام خود پیش مردمان و جواب از اول سابقاً و لاحقاً معلوم شد مجملاً و مفصلاً و در نجا بتقریر
جدید هم ملاحظه کردی و متوهم نشود که این تقریر فقط للطبع ظریفانه نیست زیرا که چون غور کنی بدلیل عقلی و نقلی
مدلل است اما اول پس از انکه اگر راضی بودی بیعت کردی و بدیه معاویه ردنکرده بودی و التقیه ظاهر را
نتوان گذاشت بدون اقامت دلیل قطعی برخلاف آن کما فی الاصول و اساسها فلابد من تقریره حتی نقلعه وه
بجذافیره اما ثانی پس کتب تاریخ را ببین در کتاب فن ببین می نویسند که چار کس بیعت را قبول نکردند عبد الرحمن
بن صدیق و عبد الله بن الفاروق و امام حسین شهید کربلا بن علی المرتضی و عبد الله بن الزبیر و انها هجرت کردند
بحرم شریف مکه معظمه پس تقریب دلیل هم اینست که تقریر متن الفا معلوم شد و العجب که بیعت عبد الله بن عمر را که اگر ثابت
کنند نخواهد بود مگر بعد از واقعه شهادت ریحان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه سابقاً و لاحقاً گذشت تفصیلیه
مزیدی بران در خیال سجلیس نگذرد و شکی و وهمی بخاطر کسی بعد از دیدنش نکرد و لیس بر احدی از عقلا بلکه عامه نیز توهم
ادنی ضرر تعبیر نتواند کرد الا مجنونی یا ناصبی ملعونی مصداق قول جناب ایتها یا ضم احد شانی جنابه الا وقد ظهر فی فلتات لسانه
اما حال قاضی ابو یوسف و امام محمد پس غنقریب دالنتی حاجت باعاده ندارد اما حال کمترین انام پس نسبت نکور بمن سخت کوری و
کورانگی است زیرا که از زمان نصیر الدین حیدر پادشاه لود و محدثات اموز مراسم تعزیه بجدی رسید که دو ماه دران بعض شیعه
و حنفیه الملحق در انوقت هم بمقابله رفضه می ایستادند و بجنگ و جدال میپرداختند مگر او از جهت مزید عناد در بعضی از احیان حکم
میکرد که فوج جمع کنید و توپها راسر دهید و چون فاضل بدادنی با وصف منع فقیر چند از الفاظ انها نوشت درین تشهیر شدند تا او را
روزی چند در خانه خود مخفی نگاه داشتم و بکانپور روانه کردم و در دیباچه کتاب مفصل نوشتم و ترد مجتهد از بهوپال فرستادم بعد از
ادراک این امور او نسبت مزبور بمن و توهم لحوق ادنی ضرر چگونه جائز شد پس کوری و کورانگی او واضح می نماند و چون اوام
بنده را انکار کرد یعنی مخفی داشتن نام پس بیاد آورد حال پدر خود را که در ذو الفقار ممنوع نام خود را چسان پوشیده که مدتها بلا
نیاورد و اگر او را اندیشه بود از رساله وار قندهاری عبد الرحمن خان بدمغزی که تا چشم برهم بنی خانه سوخت برای فقیر زیاده تر
از کسی قوت تواند و فرقت من رفیق از سپاه بنود بخلاف پدرش دهقانی که عادت سواری و معیت رفقا داشت و امامت مسجد تا بیب
الصفی الی غیر ذلک ما انچه کلامش بران دلالت دارد که شیعه را در ذکر مطاعن هیچ اندیشه نیست و از منع مجیب ممتنع نخواهند شد

مجالی ندارد و مقابله شیعه در تخمین نیز دلیل اعم دلالت بر کوری یا کورانگی و یاوه درائی و هرزه چانگی او دارد زیرا که احمد بن زین
در منتهی الکلام و ازالة الغین ... دیدم وقتیکه این تحفه را بیدار کردم بحدیث امام رضا که تبری خویش از حضرت مسیح
اظهار فرمود که مسیح را ما بنده خدا و رسول او ست منکر نشده ایم ثریف ... مسیح مشا چنین و چنان است ما بدو و انجیلش ایمان نیاورده ایم
بتقلید این امام امام ما ایر ... تبری تواند کرد که علی مرتضی نزد ما سنیان آن خاتم الخلفا است که نسبت بخلفای متقدمین معین و مدد
و منصب وزارت و نیک مخضری داشت و مجاهد بجهاد اعداء و اکبر کسیکه ... الله ... حرم بیده نشین گشته ذوالنحلم
و عهد و میثاق نبوی و خداوندی را پایمال نموده الی غیر ذلک مما نقضتن فاتلهم الله انی یؤفکون من بعد تا امروز که قرنها
سپری گذر انیده ام که در مناظره اهل سنت چگونه بر اصول شیعه بعد و تبری الشان کرده ایم و نشیتر و تفتر را جائز است و در نصورت چرا آنهم
خود را بر در رساله جدیده یعنی کاشفة اللثام عن تابع المجتهد القمقام مصروف کردند و مهر سکوت بر دهان خویش نزدند و میان
فاضل مذکور از حصن حصین اسلام بیرون نیامد بلکه طریقه هجرت بر گزیدند که رفضه از آن اجتناب کردند و از دایره
ایمان بر آمدند فاولئک مأواهم جهنم وساءت مصیرا و حیرانی اینست که چگونه ثابت کرد که متقدمین بیعت امامت
برای جناب امیر کردند و بر گزیدند چون خود حضرت شیعیان مستعفی شدند از رسالت بر اصول اهل ضلالت این مجنون در دار الاجتهاد
هر قدر که خواهد تا رو پود افزا آتافته و تافته باشد درین کتاب که ذخیره مباحث فریقین است هر چه خواهد برجا تواند مناظره گفتگو کنند و حاشا
که بر اصول ما بلکه بر اصول رفضه کسی کذب عمر ثابت تواند کرد چنانچه از فدک و متعلقات آن هر جا که عیان است اگر چنین مکر منزه
هر جا متعرف ان لصدق و صفا بوده چنانچه از علل الشرائع و بحار هم در مکالمه جناب فاطمه و نیز و قصه ام ایمن ظاهر است الی غیر
ذلک مما لا یخفی اگر عمر و کذب از کتب شیعه بر آید سخن خود روایات طائفه بر عادت قدیمه متناقض خواهد بود کما اعترف
به اکابرهم فی التهذیب وغیره و ما اشتر آنکه روایت بلی معارض نیامده پس با وجود معارضه دلالت کجاست و لیکن در کتب فریقین بحار و حیاة القلوب یابست
عیانا و جهرة هم نوشتن فلان خطی بپیش ملائکه مقربین و هم نقض آن کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تا و فاضل
رشید المتکلمین بعد از عهد رسید و نهار متزلزل نشد و لیکن امت ابن سیاد بخصوص هم پیروی مخترعات خود کردند فادخلوا جهنم
خالدین فبئس المثوی المعاندین الحجة در وجه سوم گفته از طرف ماید شنید زیرا که کتاب و صد خبر تنبیه
و تکرار مباحث نیز بتکرار مجتهد بجا میدید للهو الامر و وضوح الحجة ولیس الامر کذلک من قبل من عدل عن تقویم الحجة و تصحیح الکلام
بحمد الله الملک العلام والصلوٰة والسلام علی رسیه لانام و آله البررة الکرام سیما الائمة الاثنی عشر شفعاء یوم المحشر کالمختار
الرشید المتقدمین الذین انا الشهداء من محلا رکتم جمیع الائمة سادتنا و قادتنا الی جنة المقربین فانهم ابتغوا اسنه سید اولین والاخرین
فنتولی بهم و نتبرا من اعدائهم الی یوم الیقین و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین
مخفی نماند که مجتهد درین مقام نیز از تحریر حاشیه جهیه خود را معذور نداشته الفالتی باید دید و مقصود شریابید فهمید که در اثنای
مراجعت چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه رسید نماز پیشین را در اول وقت گذارده و بعد از آن بسوی یاران کرد و گفت
الست اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا نیستم من اولی بمومنان از نفسهای ایشان در واقع آنکه فرمود گویا من از عالم
بقا خوانده و من اجابت نموده ام بدانید که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم هر یکی از دیگری بزرگ تر است احدهما

واہل بیت من را احتیاط کنید کہ بعد از من باین دو امر چگونہ سلوک خواہید کرد و رعایت حقوق آنہا بچہ کیفیت خواہید کرد و آن دو امر ہرگز از یکدیگر جدا نخواہند شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند آنگاہ فرمود بدرستیکہ خدای تعالی مولای من ست و من مولای

جمیع مومنانم بعد ازین دست علی را گرفت و فرمود من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ واخذل من

خذلہ وانصر من نصرہ وادر الحق معہ حیث کان و مروی ست کہ قدوہ اصحاب عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفت ای علی بامداد

کردی و مولای ہر مومن و مومنہ شدی **بیت** منشور ز بہر سر دین خویش تاجی سازد ز خاک پای جوانمرد و آن فرق الا دیہ

ز دل عداوت او دور دارانم و بی ترشیح لفظ بنی زحم عاد من عاداہ گواہ بالی اعانت ولای میری دان کہ ہر کمال محال غیر

بل آنا ست گولہ روضۃ الاحباب جمال الدین محدث **اقول** معلوم نیست کہ مجتہد مختل الحواس ازین حاشیہ چہ غرض است

وار تحریرش چہ فایدہ بر داشت اگر مرادش اینست کہ دران روز خلعت خلافت بالفعل متحقق شد پس جواب از عمل الامام

مجتہد اول باید دانست کہ اجتماع خلیفہ و مستخلف لازم آمدن و من در علل شیخ صدوق دیدم حدیث امام رضا کرم

آمدن دو امام چنان ست کہ لو کان فیہما آلہۃ الا اللہ لفسدتا الی غیر ذلک من الاصول و بمقتضای سیاق و سباق ائمہ منفکہ

در ذوات والاصفات سرور کائنات بالفعل موجود باشد برای جناب مرتضوی بالفعل حاصل بود و ما ہو الا وجوب الولا

فاین الدلیل واین المدعا طرفہ تر آنکہ مدعین تشیع گویند کہ ان وصف حضرت را موجود بود و بعد سہ یا چار ماہ برای حضرت علی

مرتضی معذلک اناکہ بروایات ضعیفہ قابل الغایت شدند از ہر آمد اہل قم گاوالی ہم روز اول آن حدیث منزلت اند بغدیر

المسلم عندیر خم و بہر تقدیر نزدیک بزرگوار مجتہد امر لیست التحکم علیہ الکلی وفضلا عن الفضلا زیرا کہ خلافت معقول نیست الا بعد وفات

سید الانبیا و موید آنش قبل ازین گذشت لا تعد ولا تحصی واگر مرادش آنکہ قدوہ اصحاب عمر بن خطاب بیعت کرد من بعد تمکن

و باحکام خلافت صدیقی تن در داخت پس این تہمت چنانست کہ حجۃ الاسلام غزالی قلم بتالیف سر العالمین برداشتہ کرنا امر زر مجتہد

لاثانی از غایت پریشانی بضیغہ جمیع میخوانند و گوی چوگان می بازند کما عرفت سابقا ولاحقا را چہ ضرور کہ بار جوابش دوش بر

نعود کشیم بلکہ بر سر چوبش نہیم تا سعادتمندی فرزندش نیز لطبور انجامد زیرا کہ از تالیفاتش تکذیب و لا آتش ہم عیانست

معہذا بر فرض محال اگر ادنی غور کنی خواہی دانست کہ چون حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مطابق اصول شیعہ

مفاسد خلافت مرتضویہ بر اختراع محدثین بیان فرمودہ وانتبلیغ این رسالت استغنا نمودہ وعند الوفات

بجہود ورود دلال کتاب یادی بدا بحکم خدا از ارلیہ متناسبال عبا فارغ خطی نولیسا ینده و تحریج احکام خلافت صدیق را

از فاروق تعیین در سدودنی و ثواب یقینی خواہد بود ولی اختیار را از زبان ہر کسی خواہد ربود ری کوشش عمر بن الخطاب رضی

کان رایہ موافقا للوحی والکتاب کہ اگر او بعد افاقہ اخلاق ہمت بر بستی نشانی از دین وملت باقی نماندی

کہ تصریح مورخین کسی را از اہل بیت واصحاب تعیین اتقامی خود تا روزی و شبی نبودہ پس عدل و داد وحسن

و تدبیر ایشان باید دید کہ با وصف ان مجاہدات گوناگون محتاج بگنج قارون وحشمت افریدون داند

حرد ل از حق کسی نگاہ نشنید ولباس تمین ملت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ بمہن دوری ارتداد وکفر

جبینان حواعراب افسردہ کردہ بودند رشک گلزار ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلہا فی البلاد ساختند

تمثیل است مطاعن اصحاب الکرام والمقصود بالذات هی هذه دون القطع انا قهم کما هو معمول الحاسدین نعنهم
علیه الحمد لامیر دون بین ابن عقران والتعقلان بازدیگری از اهل سنت حدیث بسیر آورده وگفته که جناب
امیر تصدیق سنت فرموده که یقیناً معلوم شد بهترین این امت بعد از نبی آن ابوبکر و عمر اند مامون گفت این
محال است که حضرت امیر گفته است که بدین درجه رسیده اند بر ایشان حاکم میگردانید گاهی عمرو بن عاص و گاهی
اسامه بن زید را و حدیثی که تکذیب آن حدیث باشد و خود مقوله حضرت مرتضوی بود آنکه من اولی بودم بمقام ایشان
ولیکن مطیع شدم و بیعت کردم تا مبادا مردم از اسلام منکر شوند کافر گردند و نیز قول دیگرش که ایشان چگونه بهتر اند
از من حال آنکه عبادت کردم قبل ایشان و هم بعد ایشان و راقم الحروف میگوید که خود اکابر علمای رفضه این حدیث را
به درگاه سلطان خدابنده قبول کردند و تاویل آن کوشیدند و البته تاویل بعد از قبول میباشد کما قال الغیر مرة
و دیگر گفتند محصل آن اینست که جناب امیر بعد از اجتماع مردم سر منبر بجهت فرموده هر که مرا افضل گوید از شیخین هشتاد تازیانه
بر وی خواهم زد وجهش آنکه الیشان اجتبا بودند پس دعوی افضلیت امیر مستلزم حصول ارتداد بآنجناب است والبته او
لایق هشتاد تازیانه باشد پس رصد در این قول آنست سر منبر و بعد اجتماع مردم سکینا ند و احتمالیکه محتمل خدابنده
تقریرش را امام اعظم علی بجا آورد و خود جناب شیر خدا حلال مشکلات درین حل همه دیانتکه مامون شیعی متکلم این
شیعه بیان کرد که خود امیر المومنین فرموده من اولی بودم از ایشان و اینها مرتد بودند نعوذ بالله پس درین تاویل
سهل زیادتی ثروت سخنانه این منافقین محسوب میشود و هذا هی الحجة البالغة علی الرفضة فکیف که کتاب مقبول و معتمد علیه
شیخ صدوق یعنی عیون اخبار الرضا او دلیل بر آن باشد که حضرات شیخین بکرمین بروایت هماین سمع و بصر علی
امجد شان بنی الحرمین باشند پس دست کفر را هر کس ازا مامیه که بایشان نسبت کرد البته او بالیقین ملعون است
این تبقیه باشد نیز دمایا شیخ علی باشد نیز دهمه فاعتبروا یا اولی الابصار اعلمون و قال کلو احد من الرفضة تشنیع و تحقیق
الحمار کما لا یخفی فکیف بر مذهب رفضه که قایل بتقیه جناب امیر اند در زمان خلافت آنجناب نیز پس جلوه عقل رفضه
خصوصاً مجتهد الزمانی که تقیه جناب امیر در خلافتش درین کتاب هم در طعن اللماح و غیر آن بیان کرده تجویز کنند
که آنجناب ابن لویت و افضلیت خود علی روس الاشهاد مسین فرماید لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و درینمقام
چگونه بر این مقدار اکتفا ورزم و کرد امر دیگر نکردم که مضامین بسیار از مویدات و موسسات خاطر محو شد از انجمله آنکه از کلینی
و غیر وحشی عیان میشود که جناب چه جناب امیر از اولین اهل اسلام اند ابوبکر نیز فرق آنست که ابوبکر ظاهر میکرد و او در یوم
پس ابوبکر در ایمان و اسلام گوی سبق در ربود و باعتراف جناب تصدیق فاد الله هو العلیم بذات الصدور و از آنجا
که در شریعت باعتراف مجتهد درین کتاب نیز مدار امور بر ظاهر است پس باطن را که مو پرسد و بدیهی است که چون
جهت خوف و تقیه خواه از پدر نیز گوار خواه از دیگران نیز نتوانستند اقرار توحید رسالت را بر زبان آوردن البته
عبادتش نیز پوشیده در ظلمت شب بجور خواهد بود بخلاف صدیق اکبر که یار غار خود را علانیه بر حضرت فدا کرده و بالاخر
کافران چنان او را ایذا بارسانیدند که صورتش را نشناختند و امیرکه مجتهد نیز بدو الکه دیگر در کتاب خود آورده

نوشته چنانچه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید دلالت میکند بر آنکه جناب شیر خدا کرم الله وجهه فرمود که بسوال قرار داده شد گذشت

که بر این پس اندازد چون خود معاویه خلافت او باشد و او را بر خویش مقدم میداند و مذهب شیعه باطل شد پس مامون گفت این

امر باطل است بدین جهت که جناب مرتضی برای بیعت نیامد و گوشه گرفت و در روایت آمده که تا زمان فاطمه

زهرا بیعت نکرد و وصیت فرمود او که مرا دفن کنید در شب تا حاضر نشود بر جنازه او و چرا ابتلا شد که طول دارد و در

مقالات این کتاب تشریح و بسط مذکور شد که از آن تطبیق روایات مختلفه چنانچه باید بر مذهب فریقین پیدا میشود

بر اصول شیعه قتل و قتال و تکفیر و اضلال در ارکان شیعه جاری تواند شد و مجمل بر این نظر است اگر در راه

بوجه من الوجوه در آن امر از امور فقط اختلاف بی استعمال سیف و قتال بوقوع آمد چه پاک که کدام محدود نشد

از نور افشاله من فضل العز من منزوری بود مامون را که اول ثابت منکر و معصوم بودن امامت را و رسول و معجزه چنانچه در

و آن هنوز صورت نبست پس از رجوع او باید پرسید که تا چگونه بالیقین شد که گوشه گزینی فقط از جهت عدم

استحقاق بود بنا بر عظمت مصیبت آل عبا و هم خوردن قسم برای جمع کردن قرآن مجید که فریقین بیقین

ما تحقیق نقل این میکنند الی غیر ذلک و هرگاه مامون آن روایات را ترجیح میدهد باید تا تمام اجزا ملاحظه

کردن کرد آن تا کید تمام در وصیت کرده بنهار زشک سبز دیدم بر فضیلت که حق تعالی بسوی تو ای ابوبکر

کرد و اگر غصب بود و آن را بلفظ مذکور چگونه تعبیر فرمود و دست بدست داد به بدترین شر را بنیکی یاد کنند

چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی و بر هلاکت امت و ارتداد ایشان رضی باشد بر خلاف حضرت پیغمبر که از ترک

بر هلاکت امت و از رسالت استعفا کرد و خدا خاطر شریف را از عدم و استو فارغ ساخت و نوشت نیاید من بعد که امام دلیل بر استحقاق

شد که آدمی بجهت در و مصیبت فرصت غور و فکر نیابد و برای بیعت امام نرسد بعد چند به تفصیل امام غور نماید و از رای اول برگردد چنانچه

واقع شد که صدیق گفت من تعجیل نمیکنم و مهلت میدهم بار دوم افزود و بعد معذرت صدیق در باره شکایت را منتشر

دستگیر گشت که آدمی اگرچه از اوصیا و اولیا بلکه مقتدای ایشان باشد و از فرصتی غور و امعان بهم نرسد و برای بیعت

امام بیاید یاران امر بر آن که توکل کرده و انبیا بالعذر تسلیم عدم بیعت است در چه احتیاج از تحقیق تطبیق روایات مختلفه مذکور چنانچه

باید بنگرانی پرداختم هر کس خواهد بدان رجوع فرماید و هرگاه ذکر اخبار جنازه چنانچه پیدا در مقام آمد بسبب فقدان فرصت

ضرور شد که تقریری مختصر نموده که اگر روایات این باب را جمع کنی واضح خواهد شد که تا مدت از سوال قبر فارغ شود و برای

غیر آن چنانچه باید بحصول آمد و جناب سیده عالمیان البته شب و روز برای حضور در خدمت پدر بزرگوار

صلی الله علیه و آله وسلم میگریستند برای فدک و غیره چنانچه اهل نفاق خیال آن میدارند و از مزید حفظ و

صحن زار و راز گزیده اندیشه است در عجالت دفن هر چه بوقوع آمد بر جای خود است و شرح این امر و

سقیفه آتش عریض و طویل است بر امری مختصر اکتفا ورزیدیم و اگر با همه زبعضه زبان خود را بگشایند و قرار دادهای

جناب را نسبت بحضرت امیر عیان مشروح میسازم که دایره قتل و قتال بر اهل جدال و جنگ ما تنها و زن

سوزان تنگ میشود کما لا یخفی علی من تتبع الی مباحث الکتاب و آنچه از تقریر مامون تخصیص روایت اهل سنت

مفهوم شد

ازوفات فاطمه زهرا بود شاید مبنی بر آن باشد که از روایات شیعه خلاف
آن ظاهر میشود از انجمله تفسیر استاد کلینی است چنانچه سابقا تقریرش بعمل آمد بالجمله از حال تقریر مامون قلب
استعدادش هرجا پدید می آمد کو صندوق الکواذب بر آن نیارد و آن را از عداوت باطنی حضرات ائمه سرمایه دین و
مذهب خود بسازد که کار شتیرمو کاسه لیسان قاتلین ائمه هدی همین است بعد از آن که حال کلام مامون [illegible] وجهی دیگر
گفت که اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را خلیفه کرده بود دو استقاله چه معنی دارد و در سقیفه که ای انصار
من بدان راضی هستم برای شما که بیعت نمایید با ابوعبیده یا عمر عجب است که بیچاره مامون انهم بد السنت که در سقیفه چه
واقعه روداد شیخین در حرم اهلبیت دولت سرای شریف بمصیبت حضرت و اهتمام غسل شریف بودند و چون خبر انصار شنیدند که در سقیفه
بیعت رئیس خویش سعد بن عباده نمایند حضرت نمودند و چون دانستند که موجب فتنه است ابوبکر خلافت قریش بحدیث الائمة
من قریش ثابت کرد و کسی از اهل سنت در سقیفه انکار کرد و شاید بر سبیل امتحان فرمود آنچه مامون گفت عمر و ابوعبیده تحاشی نمودند
و بیعت فرمودند جمهور اهلسنت که میگویند که حضرت ابوبکر را بنص خود خلیفه ساخت حاجت چه بود چون میدانست که البته
بیعت شد نیست و مستحق خلافت بعد اجماع میشدند شکستنی است بلی وقتیکه حصول امامت بر اصول شیعه دیده باشد [illegible]
نوشانید و این علایق را ببرید و هرچه از جانب امیر منقول است در فضایل صدیق حتی حدیث من فضلنی الخ همه موید شد بر طبق تا
بخلاف رفضه که ناظم مذهب شان میگویند که مفضل می چیز ندارد که ابوبکر قایل بود بمفضولیت خویش اجرای حد بر انظلم و بعد السنت
دحیرت اینست که امام اعظم ثانی تشنیع علی امامیه گفت آنچه بر گناهش دلالت دارد فانهم فی کل واد یهیمون و اگر مراد امامت ظاهر است
فلا شک فیه کما فصلنا فی المنتهی و غیره و از این اشارات شنیعه برای خلافتش و انصار تخاصیص اهلبیت الطهار هیچ یکمقدمه را از تقریر مجید
دنکر دند و هجوم به بیعت نمودند و چون رفته رفته نوبت استقاله برای رفع اختلاف فی الجمله رسید امیرالمومنین فرمود که حضرت ترا در نماز
مقدم گردانید که از لوازم امامت کبری باشد کسی را چه مجال که ترا پس تر گرداند بعد از این در اختلاف مذکور گذشت و کسی نیارست هم زد
بیچاره مامون این مباحث را چه میداند نو آموز و جدید الایمان است روزی در دانه و دام شیعه نسبت مثل مشهور که هم خرما و هم ثواب افتاد
و متعه را حلال گردانید و در زمن علم تحریم نمود الی غیر ذلک مما مر و اگر پخته و بیدار بودی البته استعفای انبیا خصوصا
سید سرور شان را یاد کردی و گاهی استقاله را بر زبان نیاوردی فانه لا یغری بالحجارة من بیته من زجاجة و ایضا
حال حضرت مرتضوی بخیال آوردی که با وصف هزاران نصوص قطعیه حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر گمان زعم
جناب میر با وصف استبداد و امراء اهل علوی چرا دست از چنین خلافت بازکشید که خاصه او بود و فرمود [illegible]
با اینهمه چنین اراده کرد که با علمای اهلسنت در او بحث و تشمیر مناظره انگیخت و متحیرم که محدثین و متکلمین اهلسنت را چه بلا زد
سیما قاضی القضات را با وصف چنان توانایی و قوت مناظره کسی را نشناخت که مرد میدان و جهان پهلوان باشد و گمراه
گردن مخالف را بشکند ای عزیز حقیقت اینست که شیخ میگوید هیچ ولیکن قلم در کف دشمن است وصدوق و مفید و تا کرد ان شرا
دیدم که با وصف چنان ملکات و آن سامانها که یافتند اطفال دبستان بودند و مرد میدان هردو آن با نمودند و لو سلمنا که
ماهرین فن و فایقین بوده اند حقیقت و البطالت چه کنند ممکن نیست که شخصی مهارت بهود را چنان مدلل کند که اهل تحقیق

ازکشف تلبیس ابن حجر و زبونی در هند بطلان این راه کتب احیانا ابن المومنین دیدم که در تراجم علمای خویش منصب
مناظرات شان را با تمام و کمال مید هد و خداوند عالم شاهد است که مرا بر این شدن حواس غنودگی آید مامون را بگویم
که جماعه احمد بن شعبه اینک تنند و در آغاز بحث گفتند زعم اینست که حضرت امیر ابن الانبیاء از همه امت بهتر است
و دانسته که بعد پیغمبر الی هذا الیوم تبیین است از انبیا تا بعد بعید مگر چه پس این عقلنا داریم پس ما کجا شرح کنم بهتر
آنکه به بنیم که بعد از این چه واقع شد دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوست‌ترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائر بریان که احب
جناب مرتضوی بود که ترین انام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عمل
چنان نیست که شمرده آید با حادیث بسیار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواتر
واگر کسی را اشتیاق این فصول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب به پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل اهل
با حضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذوالوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
از اینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالسی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس بر این اصول چه باقی می ماند پس او را خبر انکه از میدان مناظره فرار میباید کرد چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش وقتیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش و از اینجا که دابه فاطمه از کتب این رفضه بوجوه بسیار
بمعرض ثبوت رسیده که حقیقة البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول چار اند ایشان داخل است از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چار لکن زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
نشان میدهند کما فی التذکره و در وضع احادیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در بعضی شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آورده ام
لهذا اللهم بیسر عبدا یحبک و یحبنی واحبه را در آن ذکری نیست و چون انهمه را دالنبی حدیث مذکور لا یستدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که فای روایتکم تقبل و شاید بملاحظه ما گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که از این باب نیست تا این تخصیص کرد با اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرمود هر که مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت بگوند این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در این صورت
جناب امیر خود تجاوز فرمود از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفت که والی کردند مرا
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک صادق باشند نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث فی القصه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

از کشف تلبیس ابن حجر و تربونی در حینه رطل برق را از کتب ادعیا نیا ابن المومنین دیدم که در تراجم علمای خویشتن مختص
مناظرات شان را با افتخار تمام نقل میدهد و خداوند عالم شاهد است که مرا بر ریش درازش خنده می آید مامون را به گویم
که بیچاره اسحیه مذهب شیعه را چگونه شکسته اند و در آغاز بحث گفت زعم اینست که حضرت امیر بعد الانبیا از همه امت بهتر است
و شما دانسته که در مذهب این جماعت امیر المومنین قبلیت است از انبیا تا بعث مذکور حیه پس این غفلتها و انتم بری را تا کجا شرح کنم بهتر
آنکه به بینیم که بعد ازین چه واقع شده دیگری از محدثین گفت که عمرو بن عاص روایت کرده که عرض کردم
یا نبی الله که دوست‌ترین ناس بسوی تو کیست از زنان فرمود عائشه گفتم از مردان فرمود پدرش مامون گفت
این باطل است و در دلیلش میگوید که آن حدیث را باطل میکند روایت شما در باب طائری بریان که احب
جناب مرتضوی بود کمترین امام میگوید که البته قطع نظر از علاقه قرابت که در جنب قوت ایمان و عملی
چندان نیست که شمرده آید با حادیث بسیار که خداوند عالم را با کسی قرابتی نیست الی غیر ذلک من المتواترات
و اگر کسی را اشتیاق این فضول باشد باید که ابواب الجنان ملاحظه فرماید و هم احادیث اصول
راست بگو که احب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم آنکس تواند بود که اشبه باشد در ایمان و عمل الله
با حضرت یا شخصی که تا دم وفات معاذ الله ذو الوجهین بوده باشد یعنی مظهر کفر و مبطن ایمان پس
ازینجا غور کن که هرگاه مامون مذهب تشیع دارد و کتب مجتهد جالئی از مطبوع و غیر مطبوع نیز دلیل بر آنست
پس همین اصول چه باقی می ماند پس او را اخبار انکه از میدان مناظره فرار میاید کرد چیزی بدست نماند و فقیر
در کتب خویش دیده ام که چون از عائشه صدیقه رض پرسیدند فرمود که فاطمه زهرا و از مردان شوهرش موقعیکه از جناب
سیده رض همین سوال نمودند فرمود که عائشه رض و پدرش ازانجاکه واسطه فاطمه از کتب شیعه رفضه بوجوه بسیار
بمرض ثبوت رسیده که حقیقة اهل البیت منحصر اند در دوازده امام و جناب بتول بخار ازد الشان داخل است از روی
حقیقت پس جناب امیر منتخب شد از دوازده کس و ابوبکر صدیق از چار لک زیرا که محققین شیعه اینقدر را از اصحاب
نشان میدهند کما فی التذکره و در وضع این حدیث بسیاری از محدثین تصریح نموده اند والعلم عند الله
و در نیز شکی نیست در طائر مذکور اختلاف بسیار است و خود کتب شیعه مثل احتجاج طبرسی بر نقل متکلمین با آن درده انعم
لفظ اللهم لیس عبد ایحب ذکی و اجنبیه را در آن ذکری نیست و چون انهمه را دانستی حدیث مذکور لایق استدلال
نماند و قول مامون ساقط شد که غایی رد ایشکم تعلیل و شاید بملاحظه با گوش او رسیده باشد بعضی از روایات
شیعه که ازین باب نیست تا این تخصیص کرد و یک اهل سنت دیگری از محدثین گفت جناب امیر فرموده هرکه مرا تفضیل دهد
بر ابوبکر حد افترا بر او زنم مامون گفت چگونه این حکم تواند بود برای کسیکه حدی بر او نیست پس در صورت
جناب امیر خود تجاوز فرموده از حدود الهی و عامل شد بغیر امر خدا معاذ الله و ابوبکر رض گفته که والی کرده شدم
بر شما و بهتر نیستم از شما پس کدام یک اصدق باشد نزد شما ابوبکر بر ذات خود یا علی بر ابوبکر با وجودیکه
حدیث فی نفسه متناقض است و از دو حال خالی نیست که در قول مذکور صادق بود یا کاذب بر تقدیر صدق

چگونه دانست بوحی یا بدون وحی وحی منقطع شده و اگر منتظر بوده است پس کافر بحت است و اگر صادق نبود
پس محال است که والی امر مسلمین شود و احکام را بیان کند وحی و دین را اقامت نماید دروغگوئی و تغییر در اصل
نسخهٔ الفاظی بود که مالش بپایان عایشه که متمکن بود چنین کس خود متحیر است و جواب بپایان است که جایز
است که چنین گفته باشد از راه امتحان که ببیند که بعد ازین چه واقع میشود و بحمد الله که هیچ فتنه بر نجات
و حضرات ائمه معصومین آنچنان فرموده اند که کلام مامون در ان جاری گشته مثلا در نهج البلاغة است که بلوا
حاکم اند بر من و من بر ایشان نالکی حاکم غیر چنین شخص کی مستحق امامت است و نیز حضرت سجاد و عثمان خود
را بهست شیبان و الشنه فلا یلیق بالامامة الی غیر ذلک من الوجوه دیگری گفت که در احادیث آمده است
که ابوبکر و عمر کهول اهل جنت اند مامون گفت که این حدیث محال است زیرا که هیچ کهل در جنت نخواهد بود
و مرویست که زنی بود حاضر نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت فرمود هیچ عجوز در جنت داخل
نخواهد شد او گریست و حضرت فرمود و قرآن مجید دلالت بران دارد که وقت دخول جنت هیچ زن عجوز نخواهد بود
و اگر گمان کنید که ابوبکر نشو و نما خواهد یافت در حالت جوانی چون به بهشت در آید پس شما روایت دارید
که حضرت فرمود ای ریحانتین خویش که ایشان سردار جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین و پدر
ایشان بهتر است از ایشان جواب الکبر انکه لا نسلم که از ان لازم آید که ابوبکر و فیتکه الحدیث معدوم یافت در
جنت بود و داخل شدن بجنت موقوف است به مردن و در عالم برزخ بودن من المعهودات کالحساب و الکتاب
هرگاه گفته شود که فلان پیر از اهل جنت است الی غیر ذلک لازم نمی آید بودن الشخص با وصف پیری در جنت تا
صورت اعتراض پیدا شود و حضرات فاطمین لاریب که بهترین اهل جنت و جناب مرتضوی از ضمیمه حدیث مستثنی
شده و شیخین از جمیع شما بسیار که حضرت فرمود و امیر المومنین روایت ان نمود و بطور اسرار بود و هم از حدیث
منزی و جاری کردن حد قرآن الی غیر ذلک چه امستغنی نشوند و خداوند عالم گواهست که فقیر وقتیکه مختصرات
کتب درسیه بخدمت اساتذه میگذرانیدم و این اعتراض را زبانی بعضی از رافضه شنیدم تنها در ذهن خود جواب
دادم که در آمدن در حالت کهولت به بهشت برای شیخین از کجا لازم شد تا چنین هرزها میگویند و راه اعتراض
میجویند غرضکه پیران نابالغ را شرم و حیا نمی آید از ذکر چنین لاف و گزاف مامون پس او انچه کرد و قتل
معصومین از دست زده او را رافضه شنوز آن ال بصایمید انند و شیخ القمیین بر او افتخار میکنند هر قدر که حسن ظن
با و بهم رسانند کمتر است به تیکه و النستی اعاذنا الله تعالی من هذه الاباطیل یکی دیگر از اصحاب حدیث سر براورد
و گفت النبیه الحدیث در مناقب فاروق مرویست که اگر من مبعوث نشدمی مبعوث میشد عمر مامون جواب
داد این محال است زیرا که خدا میفرماید اِنَّا اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ کَمَا اَوْحَیْنَا اِلٰی نُوْحٍ وَّالنَّبِیّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ و نیز
فرمود وَاِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیّٖنَ مِیْثَاقَهُمْ وَمِنْکَ وَمِنْ نُّوْحٍ وَّاِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسَی ابْنِ مَرْیَمَ
اما عمر پیدا نبود که میثاق گرفته نشود و شخصی بعد نبوت مبعوث گردد و ان که بود که نبی شده و منافقش گرفته

بعد از نبوت جوابش آنکه ضرور است مامون را آنحضرت حق جاری کردن دلیل بر مدعا و اگر او بران قدرت
نیافت و بیان آن را بمقتضای سخن تکیه مجتهد المعنی فی بطن الشاعر گذاشت ضرور است مقلدین را که حق
را که به مدارک تمامات پرداختن و در ینجا بجتهای و تقلید است بلکه زیر هر حدیث که رگمای کردن رفضه را در شکنجه
عتاب پیچ و تاب دهد مگر از نبودن فرصت و فقدان اسباب و قصور همت ناظرین اختصار ضرور افتاد بالجمله چند
از سخنهائی که زیبد گفتن و در بهای ظرافت زیر هریکی سفتن و لیکن بمقتضای عجلت و ایجاز بریکی از ان اکتفا میرود
که بعد از ملاحظه بعضی از آیات از نسخه حضرات اهل بیت سرور کائنات رسالت جناب وصی مطلق ثابت شد چنانچه
در سابق گذشت چون تقدیم میثاق به ضرور است بر مبعوث گشتن پس ضرور است صندوق الکواذب مقلدین
او را باصول خیر لقیین کاش باصول خویش بیان فرمودن والی هم ذلک پس نبوت و رسالت کسیکه بنجا میثاق
بدون میثاق بر طرامت این سادشیطان الطاق و حیرانی نیست که جناب میر مظهر کفر بود معاذ الله و منطق
الی یوم الوفات پس بیان فرمایند که انهم این میثاق بالطان بود یا اظهار مینوا توجیه آن را دیگری از ین حجاب
امتثال امر مامون بجا آورده و انچه در ذهن او زیادتی بود شرح آن فرمود که در احادیث مناقب فاروقی وارد
است از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که عمر را روز عرفه دید و تبسم فرمود گفت که او تعالی مباهات کرد بهمه
بندگان عموما و بعمر خاصته مامون گفته محال است زیرا که از شان حق تعالی بعید است مباهات بعمر و گذاشتن
پیغمبر پس عمر در خواص داخل گشت و حضرت در عوام و لیکن تعجب نیست از محدثین سنیان زیرا که اعجب این است که
غلام ابوبکر را بر حضرت فوقیتی بخشیده اند که داخل شدم در جنت آواز نعلین شنیدم چون نگاه کردم دیدم که بلال
آزاد کرده ابوبکر پیش میرود از من در جنت و شیعه همین قدر گفتند که علی بهتر است از ابوبکر و شما میگوئید که غلام
ابوبکر بهتر است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که سابق افضل است از مسبوق و مثل این است حدیثی دیگر
که شیطان میگریزد از سایه عمر و بر لسان حضرت کلمات کفر بریخت و جواب ابلیس آنکه مجتهد بر عربیت ادیبانی مامون
تصریح کرده بود و حاصلش آنکه محاوره عرب را اندانست که متکلم بیشتر خارج میباشد درهمین نزدیکی گذشته حدیث
علی خیر البشر و تتمیه اش آنکه من ابی فقد کفر فما هو جوابکم فهو جوابنا و معلوم نیست که رفضه و کاسه لیسان شان یعنی مامون
رسول خدا را از متکلمین میدانند یا مقرین بر تقدیر ثانی تصحیح حضرت مرتضی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم ضرور افتاد دیگر چه گفته شود که استغفر الله العظیم بالجمله داخل شدن حضرت در عامه لازم نیاید و ثابت شد که
مامون هنوز از طفل دبستان کمتر است او محاورات عرب را نتواند شناخت و مامون هنوز از فهم آن عاجز و قاصر بود
والسلم که هر شخصی که پیش رود او افضل است مگر مامون آن احادیث را هم نشنید که چون حضرت اراده فرمایند
که داخل شود در جنت علی مرتضی نشان بردارد و در سایه آن مهاجرین و انصار امت حقیقی سرور کائنات باشند تا بیخ
و عذاب رفضه نا کارده بالا شود و علمبردار اول در جنت در آمد و هم رفقای حضرت پس اگر خادم پیشرو سابق از مخدوم گشتن
در جنت دیده تد که دام مخدوم دری در دنبال دارد بلکه معمول است و هم یکی از بجا آوردن شرط خدمت مخدوم که خادم پیش پیش

میرود و شاید مامون در انکار بدیهی حال ارباب ریا بان درگاه را هم فراموش کرد از افراد اغنیا و جواب باز امر دیگر آنکه در مقالات
سابقه امثال این مباحث مفصل گذشته یعنی القای کلمات از شیطان و این سانحه ماخوذ از حدیث مجید مامون است که مفسر
سیما مولای مجتهد صاحب مجمع البیان نقل میکنند یعنی ابن عباس که حال عداوتش درین کتاب با جناب امیر بطوری
عیان گشته بر اصول شیعه که دیگری بدان درجه نصب و عداوت رسیده باشد والعجب که از تفسیر کاشانی التباس
رسول هم عیان است یعنی شیطان ابعض لطفه ابلیس علیه اللعنة والعذاب در لباس حضرت جبرئیل بود و مصدر این سانحه
شد و حضرت سرور عالم در التباس افتاد و عیاذا بالله پس مامون هنوز از خامی خویش مبتلای کوری و کری و هرزه
گوئی گرفتار است و بپایه تحقیق نمیرسد هر که طالب این امر باشد مشروحا و مبسوطا در مباحث سابقه رجوع نماید و حال
هفوات این ناصبی را در انجا به بیند و جرات او را بمیزان خرد است بسنجد ظرفه تر آنکه از کلمات خبیثات او ملفوظ انما
قصور رفقه همین قدر بر می آید که جناب امیر از ابوبکر بهتر باشد و بیچاره مامون هنوز در امن و امان بسبب مکنید
و تعصبات رافضه را در ان محصور میداند ای نوآموز و جدید الایمان تو هنوز بدقایق و حقایق این مذهب محدث
این سبائی نمیرسی و کی آمدی حکی میرسیدی کتابها در مناقب مرتضویه جمع کرده اند و از جهاندیده علمای خویش فکر
این شخص یعنی صدوق الکذوب شاگردان او و استادان او باثبات رسانیده اند که حضرت امیر در بطن مادر تکلم
قرآن مجید میفرمود و ده سال پیشتر از بعثت خیر البریه و چون حضرت او را بعد از ولادت باغوش در گرفت سلام کرد
و تسلیم فرمود و تلاوت و تعلیم قرآن مجید از سوره مومنون در کنار شریف پرداخت ع سخن فرو دار مرا که او
در اندیشه پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم هم خادم او هم شاگرد او هست اکنون از خواب غفلت بیدار
باید شد و بحق گوئی و نیک خوئی مائل باید گردید ولیکن مصداق این بیت است ٥ نصیحت کن و را چندانکه
خواهی نه که نتوان شستن از زنگی سیاهی بنا بر روایات محدثین رافضه اگر جمیع میکردی بدقایق این مذهب پی بردی
از غرائب واقعات و رسوائیه فی الدارین انکه فرزند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را از راه دور بعد مشقت
و محن نزد خود طلبیدی و چندان جد و جهد مزید تشیع بر او غالب افتاد که بنوز طریق لعنت نگردانست و از
بر او که بر اصول خویش از یزید سبقت برده و راه هم مصداق فلبئس المصیر سپردی و او بلا قصور شیعه
بلفظ انما هم القبه را اثبات کرده و خود در بحث استغنا چنان کلمات بیهوده آورد که به تفسیق و تکفیر صدیق نوبت رسانید
چنانچه خواهی دانست و در آغاز بحث گفت زعم من انست که جناب مرتضوی بهتر است در بشر بعد از انبیا لیس و راهوده
فراموش باید گفتن اما انچه در حدیث فرار شیطان از سایه عمر کلامی کرده آنهم بر شیعه منقلب است زیرا که در قوانین
کلیه بد اندیشان و هم خیرمات نموده ایشان موجود که محدثین سنیان مناقب مرتضوی را گاهی بزیادت
و زمانی بنقصان و وقتی به تبدیل بر نامهای خلفای خویش راست کردند یعنی در اصل یفر من ظل علی بود
که بجای نام او نام فاروق نهادند و اگر به فرض محال نام عمر بود معنیش آنکه او در فسق و فجور و ظلم و عدوان بدرجه
رسیده که شیطان هم پناه از وی میبرد و میگریزد و حال این واقعه از من لیستعور دور دور تر دور که هر که از پهلوانی

چنان تیر سد کار ساید او بگریزد و چنان بادی کشتی کند پس تناقض صریح است که در احادیث خویش نقض بار الی الله وللرسول معاذ الله بجا آورده اند و مصداق فلیتبعن مقعدهم من النار الا فی خوالج بهم خالدین فیها گردیده اند عبارت حدیث که سطری چند پیش نیست منقول میشود باید که این زخم کاری را یاد داری و فراموش نسازی

پس مخفی مباد که همین صدوق ملکو اذب با سناد خود از جناب مرتضوی در همین کتاب روایت میکند قال کنت جالسا عند الکعبة فاذا شیخ قد سقط حاجباه علی عینیه من شدة الکبر و فی یده عکازة و علی راسه برنس احمر وعلیه مدرعة من الشعر فدنی الی النبی والنبی مستند ظهره الی الکعبة فقال یا رسول الله ادع لی بالمغفرة فقال النبی خاب سعیک یا شیخ وضل عملک فلما تولی الشیخ قال لی یا ابا الحسن اتعرفه قلت اللهم لا قال ذاک اللعین ابلیس فقال علی فعدوت خلفه حتی لحقته وصرعته الی الارض وجلست علی صدره ووضعت یدی فی حلقه لاخنقه فقال لی لا تفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم والله یا علی انی لاحبک جدا وما ابغضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا یا علی فضحکت وخلیت سبیله

واعجبا که شیطان از سایهٔ امیر کبیر نگریزد و از رسول خدا آنتر سد با لیستی که گاهی صورت شود نه غاید ولیف که فیر بشود و مهر صورت حضرت حلال مشکلات را که گاهی سهو و نسیان پیرامون آنجناب نمی گشت آیت قرآن مجید یاد دانید و بد و کلمه خوشامد خندانید و خشنود گردانید طرفه تر قصه دیگر است که رفضه بمقتضای کورنگی و شور شوری وضع کردند مجملا آنکه چگونه از شیر یزدان بخیال کسی بگذرد که بر روی نیاید یعنی در ایام رجعت پر ضرور است که لشکری برای مقابله او آراید و او زبیمار نه هراسد و در بیکر النسائی مثل روز اول بماند و رومی خود از و تیو شتاند دیگران رکابی داد کار زار دهد تا نوبت به شکست رسد که بکمال ذلت و خرابی بدان مرتبه انجامد که هزاران هزار شیعیان بدریای کوفه غوطه خوردند و جان بسلامت نبرند ناگاه حضرت بامداد جناب امیر غالب کل غالب فرا رسد و همراه حضرت فوج ملایکه باشند و آنجناب سواری ابر تدارک نماید و حربه نورانی در دست حق پرست داشته باشد شدند و واقعه مذکور قبل ازین در مقالات این کتاب گذشته و حاجت اعاده باقی نگذاشته فاعتبروا یا اولی الابصار و هیچ دانی که این لطیفه تا رسیده و گرشمه غیبیه چه مناسبت جلوه ظهور دید تو نور داد که سواری سحاب برای جناب امیر قبل ازین تجلیات نور و لمعات مزکوم آسمان بر اصول ابن سبای فیضانی قرار یافته بود و بارقه لامعه تازیانه او و صاعقه شرربار یکه روایتکه شنیدی مقال راوی بود و حالش دلالت بران داشت که گویید که چون دیر بچه برهم زدند بیدار شدم و اثری ازین جنگ ندیدم قال الله تبارک و تعالی کلا انها کلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون اما آنچه از نفاق فاروق خبری پیش کرد پس قطع نظر از آنکه او مطابق روایات شیعه که کاشانی هم لشانش در تفسیر خویش یعنی خلاصة المنهج و دیگران در عزاآن داده اند و اهلسنت دفاتر کتب دینیه راند گران قرین نموده اند کشنده منافقین ذکا نشف تلمیعات و مقصح رئیس المعاندین عبد الله بن ابی بن سلول بود در مقالهای سالقه تحقیقش چنان بسود است که خواهی بگفت که چراغ مجلس که سفیده صبح در دمید. واذان نمار نجر بسوسیر اکابر مفسرین شیعه مثل طبرسی در مجمع از جناب پیغمبر در مناقب فاروق آورده اند که اگر غدا ام

نجات یافتی بکر و عمر و سعد بن معاذ الی غیر ذلک بالانفراد او بالاشتراک غلط اجمع نحمه حتی لا یبقی غبار و لا غمه دیگری گفت
که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل او فرمود عمر در بهشت ست همراه ده صحابی مامون جواب داد اگر چنین بودی
که شما گمان می برید نمی پرسید او از حذیفه که مرا از منافقین شمرده اند یا نه پس اگر حضرت میفرمود که تو در جنت باشی داو
تصدیق نمیکرد او تا تزکیه می نمود حذیفه پس او تصدیق میکرد و حذیفه را تصدیق حضرت نمی نمود پس چنین کس
مسلمان نیست اگر حضرت را تصدیق کردی چرا حذیفه پرسیدی پس این هر دو خبر متناقض شدند و جوابش اگر خواهی مفصلا
و مشروحا خواهی فهرست کتاب منتهیه شود بعض مقالات رجوع کن که ذخیره این بحث چنانچه باید در النست و در کتب
شیعه مناظره حضرت مرتضوی و زبیر رضی الله عنهما مذکور ست که تو اقرار داری که من دران ده کس که فی الجنه
شان انهاالست من قائلم نیستم که تو در آلی الغرض زبیر را میرسید که میگفت بر طور شیعه شنیعه که ازین چه میکشاید
زیرا که بارها ذمائم خویش بر شمردی و گفتی که این چنین اعمال از من صدور یافته و در قیامت کسی نیست که ولی و نصیر
من باشد و این شان منافقین است در کتاب الله معلوم نیست که در جوابش چه افاده می نمود و الحمد لله که از حذیفه
که از مقبولین لسانی رفضه است کما قال امامهم الشیخ الحلی و غیره ثابت شد طهارت ذیل عمر فاروق از دقایق نفاق
چنانچه تطهیر اهل بیت از دقایق شرک نزد صدوق امامیه و الا التسلیم که کلام در نفاق بوده که منافی ایمان بوده با
چنانچه بر تفسیر صدوق که مراد تطهیر اهلبیت تطهیر ایشان از شرک ست یعنی اقسام خفی کذبیب النمل که منافی ست
با ایمان ندارد لیکن بیچاره مامون در اشتباه گرفتار است که روزی بحلت متعه قائل ست و روزی بحرمت مذبذبین
بین ذلک البته کسی که چنین باشد او حقیقة الامر را چه داند فکیف که بغرور دولت و خلافت خود گرفتار باشد
غدری مند ایمل که تو درویشی او را با مملکت حسن سر تاجوری بود چون کلام بدینجا رسید دیگری گفت که
حضرت فرمود که مرا در یک پله میزان نهادند و امت مرا در پله دیگر پس پله من غالب آمد باز در پله من ابوبکر را گذاشتند
و او را هم ترجیح دادند باز عمر را سنجیدند او هم غالب افتاد باز میزان غائب شد مامون گفت محال ست زیرا که
وزن ذات بوده یا وزن اعمال اول محال است نزد همه که دو شخص برابر اجسام امت نتواند بودن و اگر مراد افعال
آن هنوز تحقق نیافته پس معدوم چگونه موزون شود پس خبر دهید مرا که تفاضل میانه مردم بچگونه میشود گفتند که
باعمال صالحه گفت خبر دهید از شخصی که فضیلت داده شد در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز مفضول بجا آورد بعد
وفات شریف زیاده از شخص فاضل در زمان حضرت یعنی لاحق شد یا و اگر گوئید بلی ایجاد کردند درین عصر کسی را که
اکبر ست از روی جهاد و حج و صوم و نماز و صدقه از احدی از ایشان گفتند راست میگوئی که لاحق نتواند شد فاضل این
زمان فاضل زمان شریف را مامون گفت پس ببینید در آنچه روایت کرده اند ائمه شما ادیان شما را در فضائل مرتضوی
پس قیاس کنید در اعمال ده کس از اهل جنت اگر باشد جزوی از اجزای کثیره پس قول شما معتبر ست و اگر فضائل
مرتضوی اکثر مروی باشد پس بگیرید و تجاوز نکنند درین وقت همه عاجز شدند و گفتند که مجال نداریم که چیزی
دیگر بگوئیم مامون گفت حالیا خبر دهید که وقت بعثت شریف کدام عمل فائق تر بود گفتند اسلام که خدا فرمود و السابقون

السابقون الاولون الآیة گفت آن کیست گفتند جناب مرتضوی ولیکن بجهت صداقت بن جاریتی نشد بدوی علم بخلاف ابوبکر
که دران زمان بکهولت رسیده بود و میان این دو امر فرقیست عظیم گفت نگوئید که اسلام آنجناب بالهام بود از حضرت
رب العالمین یا بدعای حضرت پیغمبر اگر بالهام قایل شوند تفضیل بر حضرت لازم شد که آنحضرت ملهم نشد بلکه جبرئیل
آمد برای اعلام تا دعوت نمود و تعریف کرد و اگر گویید که اسلام مرتضوی بدعای شریف بود بیان کنند که دعای
حضرت از نشاط شریف بود یا بامر الهی اگر گویید که بخاطر شریف بود این خلاف آیت قرآنی است در وصف حضرت که وما
انا من المتکلفین و هم خلاف وما ینطق عن الهوی و اگر باشد بامر خدا میان اطفال این تخصیص ثابت شد پس نبوت
فرمود و برای او اعتماد کرد دوالسنتین بتائید ایزدی بعد ازین خبر رسید که حکیمی امر کند مخلوق خود را بامری که تحمل آن
نتواند کرد اگر گویید بلی کافر شدند و اگر گفتند نتواند شد پس چگونه جایز شد پیغمبر را که فرماید دعوت طفلی را که بجا نیارد
مامور به را النسبت صغر خود معهذا پیغمبر طفلی دیگر را تکلیف نداده پس همه متعدی علی مرتضی شدند پس اگر گمان نزد
که بجز او طفل دیگر را تکلیف نداد پس این فضیلت او شد بر جمیع صبیان مردم باز گفت کدام عمل افضل است بعد از
سابقیت اسلام گفتند جهاد در راه خدا گفت او بر دیگران درین امر ظاهر است ببینید که در بدر مقتول شدند کفار
زیاده از شصت کس علی قتل فرمود زیاده از بیست کس را و جمل کافر را کشتند سایر باقی کسی گفت که ابوبکر همراه
حضرت بود در عریش تدبیر جواب داد امر عجیب گفتی آیا ابوبکر تدبیر میکرد بدون آنجناب یا بشرکت او با حضرت
محتاج بود برای ابوبکر گفت اعوذ بالله که بگویم بتخلف او از حرب پس ضرور افتاد که بر متخلف فضیلتی داشته باشد
بر مجاهد خدا فرموده لا یستوی القاعدون من المؤمنین الآیة جوابش نیز برا اهلسنت
آسان است ولیکن در تحریر قصه مذکور قلم در کف شمن بود و اگر صدوق الکواذب نام مناظرین را از محدثین و متکلمین
بخوبی بیان می نمود ذمه میکردم که از تصانیف بعض شان عجز مامون بر هردم و هر قدم باثبات میرسانیدم که ایشان
با انهمه کثرت محال عادیست که در کتب دینیه از جواب این همه امور تن بعجز و زبونی در دهند بالجمله مقصود از قیام
میزان و وزن آن بود تا بر اهل ایمان اسلام ثابت گردانند زبانی رسول مقبول که در خلافت و مسند نشینی شیخین مظهر نیز
اصل این باب وحد لکم الحساب بعد حضرت انبیا چنانچه حضرت اصل اصول همه اند و در اهم مهمات امت و ذاتیات خلافت
و تقسیم قوانین دینی و ترویج آن و غلبه شریعت غراء الشیه اقوی بحضرت امام الانبیاء دارند و بی مثل و بی
نظیر اند و در مزید ثواب ید طولی و سابقه اولی ایشان را حاصل است کما لا یخفی و در نیز اصول رفیعه فضائل جناب
امیر بخیر متناهی است چنانچه سابقا و لاحقا اشاره بعضی رفته و کتب اهلسنت ایشان موجود است هر کسی که رجوع کند خواهد دید
که فضایل جناب ختم الرسل عشر عشیر آن نتواند رسید و اگر اقرار و اعتراف شان بخواهی آنرا از گوهر مراد دیگر
حاصل کن این فضایل النسبت بمناقب حضرت زیاده تر نزد شیعه رسیده و از آنجا که جناب امیر حضرت پیغمبر را خاتم الرسل
اعتقاد میفرمود هیچ دلیلی قوی از آن نخواهی یافت سخن کوته اکنون قایل باید شد که جناب مرتضوی افضل است با اهلسنت
و آن کفر است نزد مامون چنانچه از کلامش ظاهر و باهر است فکیف که در فضائل دیگران جز اغیا کسی متفق نباشند الامر

کثرت روایات چیزی دیگر است اتقا و النسبی که فضائل او اکثر است ولیکن کافر باشد اگر کسی امیر را افضل گوید از پیغمبر خوشای
غلط آنکه اکثریت روایات را موجب افضلیت دانسته‌اند حالانکه سبب آن اکثریت ثواب است عبد الله در حدیث فریقین موجود است
علی اگر کسی مسلمان شود ثوابش غیر متناهی است پس قیاس کن ثواب متقدمین خصوصاً شیخین را که جهانی را به بهشت بردند
ثواب آن چگونه شمرده شود و قس علی هذا انچه ابوبکر همراه حضرت در دعوت دینی همیاری نمود عرفی ازان می آید
و بنده متحیرم که آن فقره مجید که رفضه از اقران اهلبیت نامیده بکتمان ان کوشیده و همه افادات آن هرکه عیان
تواند شد ولیکن جسته جسته جائیکه نظر قصیر بران افتاده انکار ختم نبوت ازان ظاهر است مامون بیچاره که لوگر فتار ریا
او چه دیده و شنیده و چگونه بگویم که او از خدمت امام رضا این امور را انتظام داده و از خرمن علومش همه امور اندوخته
و از صحبتش این تحقیقات اموخته و بهر چه میشنوند چراغ بلاغت ازان افروخته زیرا که بالا معلوم شده که ائمه اهلبیت
معاذ الله مثل الشاف بودند و هر صاحب فضیلت را به نیکی می ستودند فکیف حضرت امام رضا که فریقین ازانجناب راضی
بودند بخلاف این دریده دهن غدار و شوخ و شنگ که هرچه بر زبانش می آید بی صرفه میرود و عنقریب حالی رفض و انکار
میشود و بصراحت می انجامد حالانکه مدعی ایمنی قبل ازان گذشته بود که جناب امیر را بر جمیع اصحاب مرتبه تفضیل است و بعد
ازان نوبت تکفیر و تضلیل اصحاب سار نید پس چگونه اهلسنت این بد انجام مقلد امام بود بجناب موصوف رافضی گشتند بخلاف رفضه
که ایشانرا حاضری حضرت عباس من لوازم ان ازخبثه و خام می باید کرد هیچ الغرض ازانجا هم پی توان برد که میانه آنجناب
مامون بن هارون مخالفت شدید بود و امام هدایت او هرچند خواست ولیکن او در امور دینی هم رای خود را مقدم میداشت
و سخن تکیه او در فضایل اصحاب همین بود که محال است که چنین باشد و درین مغالیط غوطه خوردن پس ناچار علمای رفضه
مخالفت و عداوت او را نسبت بامام رضا باظهار آوردند و صاف صاف قتل آنجناب را باو نسبت دادند و بعضی از ایشان
بملاحظه این امور که علمای اهلسنت را عاجز میکردند به نیکی یاد کردند و معذور داشتند و دانستند که روایات رفضه را
چه اعتبار این امر خود در کتب ما از مامون موجود که اگر کسی روایات دروغ و مقامات بیفروغ انفواه روایات شیعه را ملاحظه
نماید اعاذنا الله من تلک الخرافات و التفریط و الافراط خانه مصداق ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ لیکن منفصل
معلوم نیست که بالاخر مذهب این فلسفی که کتب حکما را بترجمه آورده چه بود در احادیث علمای رفضه باسناد خود جمع کرده‌اند
بران افتخار دارند که متعلق حضرات اهلبیت ماتم و لبس و در سوگواری و بکا و زاری مصائب شان نظیر ماتمیت بجلیل اعتقاد شتن
بود مثلا القصه که حضرت جبرئیل آرد و خفیف می نمود و هرچند خواستند که بردارند نه جنبید و امام حسین با وصف کوچکی انرا بفراغ
خاطر بر سر و دوش کشید چه بود العاقل یکفیه الاشاره غالبا که انهمه را از باب محال می پندارد و سر رو حدیث میزان هم بگیاره
و لعبایت نیز دید انچه درین سطری چند که بطور اختصار مهیا کردم راه جواب تقریراتش مسلوک و مفتوح است اولی غور در کار
است و مرا از سکوت قوم نیز حیرت چیزی می‌فزاید مگر چون این بی باک و فتاک هرجا لاف زنی کرده مخالفین او همین آرزو
کرده باشند که بعنوان شایسته ازین صحبت نجات یابند مبادا بجنون زنجیری نوبت رسد چون کلام مامون هنوز باقی است
بحکم مشتی نمونه از خروار بقیه را هم از نظر اجمالی خارج گردانم و میگویم که لباس حیرت بر حیرت می افزاید که مامون در وقت اسلام

میگشتا ید واز اصول مذهب خبری ندارد که جناب امیرالمؤمنین خود بمقتضای آیات و احادیث نبویه معاد خبر میدهد و کا اسلام او
و هم ابوبکر مسلمان شده لیکن تفرقه میانه هر دو این بود که او اظهار میکرد و من می‌پوشیدم و هرگاه در روایات بصر مجلسی دیگران با تفرد
عیل خران وجالج تلانده غیر از ایمان هیچ کس نتوانی دانست که جناب امیر درین اظهار و اخفا متابعت شیوه خویش بود و او تصدق
آثار اقدام شان در زناروار و اختلاط مشرکین بیهوده و بالاجماع ائمه امور در ابحاث کلامیه متعلق بشریعت محمدی صلی الله علیه و آله
وسلم اظهار وار دلیل اگر تصدیق قلبی با تقیه اعتراف لسانی کجا و درباره کتمان ایمان بسیاری از احادیث در کتب معتبره توان یافت
بامضامین که کتمان ایمان تا شهادت بود که جامع الاخبار و برین قدر چه موقوف که امامیه در خلافتش دعوی تقیه دارند تا بدان
وقت که هم شوکت کافرین و هم اتفاق بود چه رئیس الصحابه بود انصاف باید کرد که متبع حضرت در انوقت ازین هر دو که بود سه زعرای بر حشیم آخرت
چه دو رحانه زید با شی بکار نه و تحیر عظیم است که چون جناب مرتضوی بر اصل ابن سبای یهودی خلافت جناب فاطمی یا وصف ذوالفقار
و سواری دلدل بجانیا ورد خلافت و اتباع آنجناب چه تواند کرد حالانکه ابوبکر در ان زمان بدعوت اسلام و در پیروی سرور
انام میکوشید و صنادید قریش از توسط او بحضرت رجوع می آوردند پس آیت لا یستوی که اولئک اعظم درجه در الف نه برای فتح
و سادس قاتل امام رضا باید خواند ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ و غریبات این قانون را اگر بر شمارم خواهی گفت اطفئ المصباح
فقد طلع الصباح الکنون خر قدر کی اطفال چه باقی ماند والحمد لله که در خصوص مخاطبین مامون اشاره کرده بودند که مامون
پیروان تا در نشد الضیا الطیر لقی دیگر دان ماخوذ از جناب امام صادق است بروایت کافی کلینی که مخلوقات بر سه قسم اند
کما قال الله تعالی وکنتم ازواجا ثلثة بعد ازان ارشاد نمود که سابقون فقط حضرات انبیا هستند که پنج روح را با ایشان
تعلق است یکی روح القدس دوم روح الایمان سوم روح القوه چهارم روح شهوت که در ان طاعت خدا رعیت میکنند و معصیت را
مکروه میدارند پنجم روح مدرج که بجهت آن مردم میروند و می آیند و در مومنین اصحاب میمنه فقط روح اول نیست بر هر تقدیر که جناب امیر
را در انبیا نگویند کما فت مرا ابا در اصحاب میمنه میشمارند روح الایمان ضرور است که حالش والسنی فیکرو لا التقل در انجا عیان
میشود که گفتگو و سبقت اسلام باعتبار تائید و پیروی حضرت خیر الانام است و الا از مجرد التقدم ساعتی بار نوری در مقصود نمیکشاید
به روایت غیر یقین در اسفار دینیه یا ینه ملاحظه کن که ایمان حضرت ام المومنین خدیجه کبری پیشتر است و بلاریب بالنسبت از ایمان امیر
هر دو خرد و بزرگ مقدم تر است و باتفاق فریقین یا مقاومت ندارد پس کلی محصور در فرد واحد است که آزادی صاحب وجاهت
معتمد علیه و صاحب تجربه و مرد جهاندیده مشار الیه غیر او که بود که اکابر قریش باوی رجوع کنند و برگزیدها و دل دهد او درین
باب عند الله الحساب باشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و از همین ره گذر است که عداوت کفار چنانچه
با حضرت سرور عالم بود همچنان با یار غمگسار او هر دم و هر قدم و انجا دشمن دین می رسد که اسلام جناب مرتضی بالهام خدا بود
یا بدعوت حضرت مصطفی و من متحیرم که هرگاه وحی الهی او را رسید قبل از بعثت بده سال از الهام چه حسابی باید بر داشت اما بدون
اسلام و ایمان انبیا مراحل توان نوردید و بمدارج ولایت و امامت توان رسید که نزد شیعه مرتبه قصوی و درجه علیا است
و افضلیت مذکوره را در احادیث حضرات ائمه دیده و همه اش یا اکثرش را شنیده اجنبی گردیدن کار اهل اسلام نیست
و چون تجویز کردن اسلام حضرت مرتضوی بالهام موجب کفر قایل باشد صدوق الامامیه و امام اعظم شیخ علی النبه الکفر

نخواهند بود که قایل شده اند بامور مذکوره وانرا در فضایل مرتضوی ضبط نموده اند معذلک از کوتاهی حد بیالایمان توان دانست
که ورود جبرئیل ع از الهام کمتر باشد ذلک عجب عجاب اما تخصیص جناب مرتضوی بدالطفال پس حاشا که منافی مذهب ما باشد کلام من در
تحمل این امور بود که ابوبکر توانست کردن و از امیرالمومنین در ان وقت نتواند سرانجام یافتن و هر کس که انکار کند البته پیشانی او را
بانکار بداهت و سفسطی بودنش باید داغدار ساختن بر اصول اهل تاریخ در باب فراست و متانت در اختیار ایمان و برگزیدن صدق
وصفا و اتباع حضرت سرور دین و دنیا گویند برای جناب امیر نجابت بر طبق اصول موضوعه که در مرض وفات خبر لقیا جنان فاتخطی
را پایمال فرماید و هزاران منافی را در ضمن آن مرتکب گردد که هر یکی بسر حد کفر رساند بلکه بسبب عدوان در تجاوز یا شده از سرحد
تقریرش تخصیص انجناب را طفال است و الکلام فیه لاریب که اثار رشد و هدایت یوما فیوما جوج میرسید ه بالای سرش
ز هوشمندی همی تافت ستاره بلندی بلی بر اصول موضوعه و امامت مخترعه کلام درین است که در آخر عمر شریف از کفر و نفاق
پاکیزه بودند یا نه افسوس که اگر این جماعات بدربار مامون بی باک نبودند باری قاضی القضات یحیی بن اکثم را چه شد که او در
سوراخ موش دشتی خزید و از حکومت و تایید حق دست کشید غالب است که اثار غیظ و غضبش دیده خاموشی برگزیده باشد که من سکت
سلم و من سلم نجی اما امر جهاد پس لاریب که جناب مرتضوی ع را بر بسیاری از اقران و امثالش تفوق تام بود حتی شجاعت ان جناب
در تواتر مثل سخاوت حاتم شمرده اند و کسی را چه یارا که در ان کلامی کند مقام اینست که حضرت امیر را اشجعیت صدیق رض
دلیل قایم فرموده که کسی را مجال آن نشد از اصحاب که تنها در عریش بحفاظت و حراست حضرت رسالت صلعم پردازد
که هر کس از کفار تخصیص حضرت را در شهادت خواهان بود و کسی را با وجود تنهای صدیق رض یارا نشد که حربه رانی کند همه از
ابوبکر رض مرعوب گشتند و العجب که هزاران بار واقعه کربلا دیده و شنیده باشد که چون حر بن یزید ریاحی جناب امام حسین ع را
در دشت کربلا محصور گردانید و صدمه قتال شروع شد کسی را مجال این معنی نبود که بی اجازت بمیدان رود و داد قتل
و قتال دهد و معمول شاهانست که هم اجازت به بهادران میدهند و هم رؤسای اهل مشورت و تدبیر را همراه می دارند پس رفاقت
او در عریش چنانست که جناب امیر بمقتضای صدق و صفا افاده آن فرموده و بر مقام خود مبسوطا درین ذخیره از قران مجید
و حدیث شریف مدلل و مبرهن که بار بار تا کی گفته شود و هر که صحابه کرام خصوصا شیخین مکرمین را از جوانمردان
نداند معلوم شد که سخت بی شرم و حیاست باید انچه در منتهی و این ذخیره نوشته ام بچشم بصیرت دیدن دوم در
کتیمان خود تخصیص صدیق بشهادت جناب امیر از واقعه عریش پیداست و انیهم از کتب فن هویدا است
که اهل اسلام در جنگ بدر بمقابله کفار صف ارا شدند بخلاف ابوبکر که این مشوره خاصه اوست و مقام حیرت است
که شیعه را این هم یاد نیست که جهاد چنانچه بشمشیر است همچنان بتدبیر باد شاهان بیشتر بجهاد ثانی مشغول شدند
و از ینجاست که از حضرت کمتر منقول است پس کسیکه چنان خیال در سر داشته باشد لایق خطاب
نماند به بین که چون در بعضی از مجاهدات اصحاب مطمین نشده بودند او بتنها سلاح بر تن آراسته
میرفت تا او را سد راه شدند و باز آوردند و شاید که ایت کریمه لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ اللهِ
هنوز بهر سامعه این رئیس الامامیه مرور نکرده باشد شجاعت اصحاب باید دید که در وقتیکه یکی از اهل اسلام

امور بمقابده کسی رو نپوشیدند و مصداق اتبعوه فی ساعة العسرة گردیدند و حق تعالی در آیات تلبیا و ترضیه و مدح
اصحاب مخصوص بعشریه در کلینی فرستاد که بر ناظرین مقالات ساده ازین مجلد پوشیده نیست پس مثال تجردی و بیستادر ره
که آن نصوص را بر طاق تغافل گذارند و از مذهب جعفری دست بردارند که جعفری باش گر تو خدا خواهی ور نه در
هر طریق گمراهی چه که از ان نصوص صریحه ظاهر است که مهاجرین مجاهدین کسری و قیصر چنان مرتبه دارند که جنت
فردوس را بمیراث یافته اند و خدا وعده عالم حیات خود را بدست ایشان فرموده بتاکیدی که مزیدی بر ان
نباشد و در کتب آسمانی ذکر آن فرموده و انهم که آن بشارات کامل بایشان عنایت فرموده کیست که زاید باشد
دعو فابعدا از خدا الی غیر ذلک این تاکیدات که جمیع وساوس و خیالات را از ضمایر بر دارد و در سوره هل اتی لحا انعام
یرثون الفردوس و مانند ان از الفاظ جامعه بد انواع ترقه گواه و هر که سوره هل اتی را در شان اهل بیت میداند
البته امامین را خارج ازین شان نزول نمیگرداند معلوم نیست که در باب آیت الا علی انه واجمعوا او ما ملکت
ایمانهم نعیم تنبیه خواهد گفت از یکی در معنی بودنش و هرگاه کتاب امام رضا را بنیاد البته تصلب و درین ما باب بست
میشود لا یخفی ان الاجمال قد یکون بعد التفصیل کما یکون التفصیل بعد الاجمال لا یقول عاقل المعنی فی بطن
الشاعر و در اختلاف شیعه از کتاب منتهی روایات متعلقه سوره هل اتی گویا رساله بر اسما فراهم شده حقیقت حال الشر
از ان رساله عیان میشود فلیراجع الیها باز باصل قصه رجوع کن که مامون گفت با اسحق گواهی میدهی بجنت
عشره مبشره گفت بلی فرمود اگر کسی گوید مرا معلوم نیست صحتش کافر تواند شد گفت نه و اگر گوید این سوره از
قرآن نیست کافر شد گفت بلی گفت خبر ده که حدیث طائر بریان صحیح است گفت بلی گفت پس چنان بود که حضرت
دعا نموده تا مردود شد یا خدا دانست فاضل را و مفضول نزد او محبوب تر بود یا ندانست فاضل را از مفضول
اسحق گوید که ساعتی تامل کردم و گفتم که خدا ثانی اثنین می فرماید فرمود استعداد کم داری و لغت را نمیشناسی
اما کافر مصاحب مومن تواند شد که قال له صاحبه الایه پس چه فضیلت باشد اما معیت الهی پس برابر است همراه
و هر که گر نشنیدی ما یکون من نجوی ثلثة الایه اگر گمان داری که حزن ابوبکر طاعت بود پیغمبر چگونه منع کرد اگر گوئی
معصیت بود پس عاصی را چه فضیلت و خبر ده از فانزل الله سکینته علیه اسحق گفت ضمیر ابوبکر است که حضرت مستغنی
بود از ان گفت خبر ده از یوم حنین گفت آن مومنین را می پرسم که خدا ذکر کرد سکینه خود را بر ایشان گفت
ندانم گفت همه گریختند مگر هفت کس از بنی هاشم که علی بضرب شمشیر مشغول بود و عباس لجام در دست داشت و آن
پنجکس بحراست بودند پس برین رفقا سکینه نازل شد بخلاف صاحب غار که لیاقت آن نداشت و کیست افضل
صاحب غار یا آنکس که جان نثار کرد و بر فرش حضرت استراحت نمود و خدا فرمود علی را بر فرش خود بگذار اسید
اگر بخوانم سلامت مانی فرمود بلی پس جان خود نثار کرد و کفار جمع شدند از هر بطن قریش و خواستند که کشند
تا بنی هاشم قادر نشوند بر قصاص او هیچ جزع نکرد و ابوبکر جزع نمود حالانکه پیغمبر همراه بود و علی تنها بود
پس خدا ملایکه را حافظ گردانید و وقت صبح پرسید نزد پیغمبر کجا رفت گفت من چه دانم گفتند تو ما را فریب دادی

با رسجضرت ملحق شد پس پست بود به نیکی با وقات باز فرمود که حدیث ولایت روایت میکنی گفتم بلی چون تمام شد فرمود واجب گردانید مر علی را آنچه واجب گردانید برای شان گفتم میگویند که این حدیث فرموده بود نسبت بزید بن حارثه پرسید کجا فرموده بود گفتم بعد بر وقت معاودت از حج وداع گفت کی مقبول شد زید گفتم در غزاده موته فرمود پیشتر بود بدعای حضرت آنکه آیا مردم علی آقا ست پس متوجه شد و حضرت مکرر فرمود اما تیز نمیکنی فرزند خود را نه پیغمبر را مگر فقهای خود را ارباب گردانیدند خدای فرماید اِتَّخَذُوا اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ بخدا نه روزه داشتند نه نماز گذاردند برای شان ولیکن آنها حکم کردند وایشان اطاعت نمودند باز گفت روایت میکنی انت منی الخ گفتم گفت اماندانی که هارون برادر موسیٰ بود عینی گفتم بلی فرمود علی همچنین است گفتم دگفت هارون نبی بود و علی نبی نیست پس منزلت سوم نیست مگر خلافت واین وقتی بود که منافقین گفتند که حضرت ملالی دارد تا او را در مدینه گذاشت پس خواست که خاطرداری واین ما نماست حکایتی را که خدا بیان میکند از موسیٰ که میگفت مر هارون را که خلیفه من شو در قوم من الی آخر الآیه من گفتم موسیٰ خلیفه گردانید در قوم در زمان زندگی باز رفت بسوی میقات و حضرت خلیفه کرد حضرت علی را چون رفت بجهاد گفت خبر ده از حضرت موسیٰ وقتیکه خلیفه کرد هارون را اما همراه او بود وقتیکه رفت بمیقات کسی از اصحاب او گفتم بلی فرمود آیا نبود که خلیفه گردانیده بود بر جمیع شان گفتم بلی فرمود همچنین خلیفه کرد علی را در انمردم که در مدینه ماندند ضعیفان و زنان و اطفال زیرا که اکثر همراه حضرت بودند وبعد دران بازلیس ماندند و دلیل بر آنکه خلیفه گردانیده بود بر همه در زندگی خود چون غایب شود وبعد موت خود قول آنجناب است علی منی بمنزلة هارون من موسیٰ الا انه لا نبی بعدی واو وزیر نبی بود و نیز باین قول زیرا که موسی دعا کرده بود که واجعل لی الی آخر الآیه چون علی بود نسبت بحضرت بمنزله هارون از موسیٰ پس او وزیر باشد چنانچه هارون بود از موسیٰ او خلیفه بود چنانچه هارون خلیفه بود از موسی و جواب این تطویلات نیز بتوفیق الهی بسیار آسان است بر طفل دبستان چنانچه حضرت امام جعفر فرموده بود بخاطب خویش که سفارش شیطان الطاق مکن که این چنین مناظر است که طفلی او را می تواند ملجم کردن پس میگوییم های مامون میمون اگر کسی گوید که مرا معلوم نیست که پای حدیث طیر تا بجا است یا در هوا بسبب آنکه بعضی موضوع گفته اند واختلاف بسیاری در ان آورده اند ظاهر مشوی که کدام صفت بود از خیابانی و خجل با عبران واگر آیت ثانی اثنین ومضمونش را منکر شود البته باعتراف خودش کافر خواهد شد پس کجا و لالات قرآنی و کتاب سمانی و کجا یاقوت توم بر عرائش در شب هجرانی و از عنایت سبحانی آنکه وقت تصنیف اکثر کتابها در قلب فقیر انداختند تا ابحاث این مناظر باحقائق و دقایق چنان مبسوط گردانیدم بلکه بحث را بجای رسانیدم که دیگران بعد از دیدنش تقریرها نوشتند وکمرهای متعین شیطانی چنانچه باید شکستند سبحان الله باین فراست و فطانت مامون میمون نفهمید که انواع معیت ایزدی را با تقیا واصفیا برابر گردانند واز قرآن مجید او را این آیت وهم یاد نماند اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِيْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ واگر وجوه واقسام این معیت را و تفرقه هر یکی از دیگری بروایات ائمه که مامون مدعی پیروی ایشان مثل شیعیان کوفه

گشته بیان کنم کتابت وجود ختم ناتمام ماند روزی یکی از اهل فضول در مجلس مذکور گفت از بسا عالم متبحر رسیده ام
در معرکه کربلا همراه حضرت سید الشهدا بودی یا همراه یزید پلید بود اما اشقیا همه تن بحیرت درماندند و سکوت کردند امروز من
شاه عبد العزیز دهلوی را عاجز میگردانم باری نزد آنجناب آمد و پرسید فرمودند همراه پدر خود بودم و لیکن صغر آنجناب را
ملاحظه سفر مودند شقاوت یزید شقی را میدید چون سائل مجیبی نیافت سر بر آستان ارادت نهاد رفتند گویند مقتدی
مامون از نهایت احترام و تعظیم و ولایت عهد حضرت امام رضا رضی الله عنه و نیز از انعقاد مجلسهای مناظره آن بود که
میدانستند که او تارک الدنیا نیست بلکه متروک الدنیاست و آنکه عاجز است در علوم و از این امتحانات و آزمایشها غرض
آنجناب و دیگر... شد و یک حسد او بجوشید و ما دامی خود در سید صد ها حدیث نه امروز در اصول رفضه ادل دلیل
بر ایمان و اخلاص صحابه عموماً و خصوصاً قائم است یعنی که در کلینی عود رجال حالانکه میمون از ایمان اخلاص صدیق باد آگاه
دارد و با وجود دوستی الله بوئیش مصداق بکان من الکافرین میشود من متحیرم که چون برای حضرت موسی جابجا موجود است
لا تخف پس معلوم نیست که میمون در باره آن چه خواهد گفت مع شی را بزیرا که خوف چیزی دیگر است هرکس انکار کرده اند
عامست و اگر گویند درین ماده خاص که حزن انده است چیزی بگوییم پس میگوییم هم دلالت بر لقای و کور انگی
میمون دارد تا بعد از دیدنش انتا خواهی یکر دع انچه انسان میکند نوریه هم حقتعالی بخطاب حبیب خویش مکرر میفرماید
ولا تحزن علیهم ولا تک فی ضیق مما یمکرون و مقام حیرت است که چون حضور دارد لفظ ثانی اثنین که منسوب بنا بر
حال بودنش و طوری دیگر ندارد و دلالت بر آن میکند که صدیق حفظ و حراست حضرت رسالتمآب زیاده تر از ذات خود
میخواست زیرا که ثانی بودن در غار حال آنجناب است نه ابوبکر قال الله تعالی اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین پس
معلوم شد که ابوبکر در آن شب تاریکی غار اول خود در آمد تا از حشرات خاشاک رخنه ها را ببندد و معلوم نیست که نزد
میمون این خدمت و دلسوزی خیرخواهی مقتضی ایمان بود که فهمیدند یا کفر که مصرح به المنافق بالجمله حزن انده و با الیقین
بر ذات سرور کائنات بود و حینیکه کفار بر غار رسیدند حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لا تحزن ان الله معنا حالانکه اگر شائبه
نفاق و کفر بودی مقام کمال سرور گشتی که مقصود شان حاصل شد بلکه بعنوانی شور و شغب کردی که ظاهر داری خود
و لطیفه گوئی هم از دست نرفتی یعنی از غار آواز دادی که ای اشقیا پیغمبر شما را گذاشته ام هنوز در پی وافتاده
القصه بمقتضای صدق و صفا اندوهگین بود در پیش اشقیا مبادا مستعد گردانند تا قتل کنند یا بطور خود اخراج نمایند
چنانچه در قرآن المجید وارد است لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و بهر حال از هجرت شریف محروم میشد چنانچه جناب تقوی
مآب بنا بر وجود با وجود علم همه امور از دولت سرا بر آمد که حال تشریف در یابد که اما اشتر ناد در مقام و لم میخواست هرچه
نواصب و شیعی فکر باکرده اند که سبب چه بود که جناب تقوی آنها در خانه گذاشت صدیق را همراه برد بگوییم در غایت انکار
این ملاعین این نیست که دانسته بود که کفار او را خواهند کشت و دین در رفع فساد است صدیق را همراه گرفت که دین اسلام
از وی بر میخواهی یافت الی غیر ذلک من الخرافات الحمد لله که قلت فرصت مانع شد برای برای این بیت غنا
کردم ... و مگر آنکه آمدم بحساب از محبان آل و هم اصحاب بخصوص آنکه چار عنصر دین اند خلفای سه حق

مقام حیرتست که چون دلیل برنبودن صدیق موجود باشد بهم تسلیه حضرت در رفع اضطراب صدیق ورنه باید
کفار را اشتهار ساختن کردن سے یار در خانه شما که دجهان میکردند پیش ثابت شد که سکینه بر قلب صدیق آورد و آنجا
پس گفتن سیوطی که بیان کنید افضل کیست کسیکه همراه باشد و سکینه بر او هم نازلست جناب امیر که بر فرش آنحضرت
غنوده بود کفار هجوم کردند هیچ خبری نداشت و نماند رهی یا ابوبکر که لائق نزول آن بود همه رایگان رفت حضور
و قتی که روایت کتب شیعه در بیقراری جناب مرتضوی فراهم شود کما فی المنتهی وغیره و پس لعل ارجع و تلفیق
تکلم باید گرفتن و جسته جسته نباید در صدد جواب گشتن و این امریست که پیر دهقانے شروع کرده بود در جواب
رشید المتکلمین نور الله مرقده و چون شرط العقل آنست مانند جنین رحم پرده نشین شد و مثل خائنین غائب الذکر
در خانه گریخت آبروی اجتهاد علی رءوس الاشهاد ریخت و از دیدن مباحث منتهی وغیره با فادات ائمه خود ارکان
کرچنانچه جناب مرتضوی قبول فرمود اینهمه تکالیف هجرت را صدیق هم قبول نمود چنان نیست که از راه حق تسلیم
الی غیر ذلک مما ینقلون فانما تحمد الله انسے دکلو من و آنچه سیوطی نخبط ایشان اسحق بیان کرد بر اصول ماست
از مناقب مرتضوی در حال اصول رافضه عیانست که تا دم وفات ثمار کفر وارتد او بود معاذ الله براست میگوید
اطفال سنیان هند در امثال اشتغالات سے تجھی حضرت علی سے کام کیا ہی ہر تو اینجی شیخ سدو کو منا سے
یعنی شیعه را جناب مرتضوی کاری نماند هر غرضی که هست با محدثین انیاد هب است که ابن سبا و شیطان و
زراره بودند و قبل ازین در بحث تخلف جد راجد با مولی الحجناب ابوالسند با عتراف پدر مجلسی گذشت که
شیعه را با اصحاب مصطفوی و مرتضوی حاجتے نیست انتهی حاصله المختصر نزول سکینه بر حضرت در قرآن مجید
بر هر مقام ضرور نیست که بمقتضای حال در کلام بلغا خصوصا کلام رب الارباب مختلف میباشد بگر
یادنداری که در آیت بیعت الرضوان با وجود که سکینه بر مومنین و کس سکینه آنجا کجاست قال الله تعالی لقد رضی الله
عن المؤمنين إذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فأنزل السكينة عليهم وأثابهم فتحا
قريبا پس در مقام چه ضرور که خود تسلیه پیغمبر بار او موجود پس چنانچه ذکر سکینه حضرت در سوره انا فتحنا
رباند در بیجا نیز که خود تسلیه حضرت مستلزم سے ایمان ابوبکر عقلا و نقلا معین شد و چگونه نشود که امام المهاجرین
بود که میراث فردوس بردند بنصوص جعفریه کما فصل فے المقالة السادسه من الاولی من هذا المجلد باز
میگویم که هر قدر که از فضائل مرتضوی شمردها را باید فخر کردن که ایمان ورا کامل میدانیم بلکه ایمان
غلاة الشیعه بخلاف رفضه که اگر یک جزو ایمان او معتقد باشند جزوی دیگر را انکار میکنند و هذا از شریعت غرا
برالسنت وهم ایضا یحکمون الظاهر کالامور فان الله هو العلیم بذات الصدور و هم قیاس شود
که فقط فضائل مرتضوی چنین نیست برای جناب امام حسین اظهار الابیا رست تا خیالات قبل را از خود
خود دفع کنند در اینجا هم حالات عجیب دیده میشود حرفی باید شنید که هر گاه مقام شهادت می آید رفضه
گویند باز شهادت را کسی جز سبط اصغر نیز داشته حالانکه باز شهادت جناب علی باظهار زیاده تر فقیه بوده

وهم بار خیبر وصیتهای شریف تا بیست پنج سال بخلاف امام حسین که هزاران کس را در معرکه کربلا همراه خود
پیش بود و هزاران بر دم تیغش آمدند و ایشان را فرو گذاشته و بعد رهائی سیشن با ظهار ارادت بانی و غیره چنان
یافته شد که حضرت امام حسین سید انست که در اصلاب شان نطفهای شیعه شکن هست پس ازین رعایت
هزاران آبا وجود تابو فرو گذاشت ورنه همه را میکشت و بنده میگویم که اینهم آنجناب را متیقن شده باشد
که آنها تا خاتمه الائمه معهد بیوفائی نخواهد شد زیرا که در واقعات کربلا موجود است که چون خبر شهادت مسلم
رسانی متحقق شد بیوفائی شیعیان حضرت امام حسین فرمود که شیعان دست از یاری ما کوتاه کردند اگر شما هم
شوید باکی نیست الی آخره پس امام حسین برداشت بار شهادت را نه جناب تابع باب عزی الغرض هیچ کس
میمون قدم او هرجا درین مناظره ظاهر است و شاید از نحوست شیعیان او در ابتکشیه کشیدند و ثمره دل ائمه
اکردند و هر بار می پرسیدند چنانچه بقاعده استفاده میکنند تا عقلا بدانند که لائق تعرض نیست و ازینجا است که
بنده میگویم که واقعی بر اصول رفضه که ایمان امیر کبیر را بقیه متصل بید خویش محمود العاقبة و مسعود العاقبة
بودند اما حدیث الولایت پس اگر دلالت بر فعلیت کند لازم آید گویا وجود شریک الباری کما اقربنا پس معنی
آن نماند مگر وجوب محبت و آن مستلزم امامت بحدیث کلینی و غیره از امام باقر رضی الله عنه نیست زیرا
این مرتبه برای فردی از اهلبیت هم مسلم است حتی که حضرت زید شهید در غیاب تقریرات بنده در منتهی این
کتاب و بعض رسائل منفردا کما ینبغی اما فرست کما لا یخفی لهذا زین انچه از حدیث منزلت متمسک اند باحکام
علمای او قدیماً و حدیثاً مخالف است زیرا که آنها دعوی حصول جمیع مراتب میکنند بما سوی جناب امیر حسین
ثبوت داده هریکی را خود گفته که در ذات والا صفات جناب مرتضوی بود کل نبوت و اختلاف قدمای شان
از ارکان و اباطیل و تبسم و ضحک متاخرین از شنیدنش عیانست بلکه تفصیل اینکه پیر شه هم چنانچه بالا
بطور اجمال دانستی فکیف که گویند که بعد از مدت در حدیث غدیر هم فعلیت مراد نیست کما لا یخفی و منجمله
در کتاب الاکتفا بسیاری از روایات دال بر آنست که استثنا منقطع است فاعتبروا یا اولی النهی و نکتة
که اگر در اصل منجر بشیه کجا تمام شد که حضرت هارون روبروی حضرت موسی وفات یافت بالاجماع الی غیر ذلک
پس کجا دلالت این احادیث و کجا دلالت اجماع جمیع مهاجرین و انصار بر خلاف صدیق باصفا چنانچه
این اجماع در اصول رفضه هم ثبوت می انجامد در زندگی حضرت فاطمه زهرا بود و از انجمله تفسیر اهلبیت هست رضی الله
عنهم از اسناد کلینی حیث روی عن ابی عبد الله قال انا بویع لابی بکر و استقام له الامر علی جمیع المهاجرین و الانصار بعث الی فدک
من اخرج وکیل فاطمة بنت رسول الله منها فجاءت فاطمة الی ابی بکر فقالت یا ابابکر منعتنی عن میراثی من ابی رسول الله و اخرجت وکیلی من فدک و قد جعلها لی رسول الله
نیز دعوی میراث در مجموع هست اصول میراث است بنص جعفری بحرف فا چنانچه در آیت شنو تقریر کرده اند باز درین جهت
پس اینهم پیروی نقض جعفر بن عسکری که بجای امام عسکری جناب تفوق شهادت داده اند و ابوبکر سند عرش نوشته
و گفتگوی محیانه کرد کا غذ بدرید پس اصول رفضه هم چه باشد اجماع در آغاز خلافت و بیعت در زمان جناب فاطمه و صلح

و مقصود این فصل ہست پس از حدیث منزلت اجماع مذکور چگونہ باطل شود در اساس الاصول پیشتر
بیان مذکور شد کہ حضرت امام نقی در رسالہ اہل اہواز نوشتند و تشکیکہ پیدا بودند از جبر و تفویض و مشہور
اینست کہ تمامی امت اجماع کردند و اختلافی ندارند یعنی کہ قرآن مجید کتابیست لاریب فیہ نزد جمیع فرق
پس ایشان وقت اجماع بران مصیبت اند و بر تصدیق کتاب اللہ راہ یافتند چرا کہ حضرت فرمودہ است
کہ اجماع امت من ہرگز بر گمراہی نخواہد شد پس معلوم شد کہ ہر چیزی کہ اتفاق باشد و مخالف نباشد بعض
ایشان مر بعض را ایمان ہست حق پس انیست معنی حدیث نہ آنچہ تاویلش کردند جاہلان و بہ آنچہ گفتند و تمسکان
از ابطال حکم کتاب و پیروی حکم احادیث مزورہ و روایات مزخرفہ و آرای مہلکہ کہ مخالف نص کتاب اللہ
و تحقیق آیات و اصحاب حوار بود و ما از ایزد تعالی سوال میکنیم کہ توفیق دہد ما را الصواب و ہدایت نماید
براہ مستقیم باز فرمود کہ چون کتاب اللہ گواہی داد بتصدیق خبر و تحقیق آن و انکار کرد جماعتی از امت
و معارضہ آن نمود با احادیث مزورہ بسبب انکارش و رفع کتاب کنار شدند در راہ دین الحاد کردند
کہ بعد از تلخیص کلام جناب امیر بقدر قانون کلی کہ بر جمیع افراد خویش بی زیارت و نقصان صادق آمد
میگوید کمترین نام کاشف تلبیسات میمون نافرجام کہ چون باتفاق اکابر فریقین حضرت بشارات دادہ
بودیم با امہات المومنین ہم با اصحاب روز جنگ خندق کہ سلطنت کسری و قیصر و مانند آن بدست خلفای
من آمد کما ذکرنا فی بصارۃ العین و ہو اصل کتاب ازالۃ الغین ناگزیر شد کہ این بشارت بر قدر کہ تجلت
جلوہ ظہور دہد برای امت حقیقی یعنی اصحاب کہ انواع مشتاق و محن در اعلای کلمۃ اللہ نور دیدند نور علی نور
باشد و قرآن مجید ہم تصدیق آن فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الی آخر الآیۃ
اَلَا اَفِیَا رِالْلیذ اتیم پس بر بیانات مامون کہ از غایت رکاکت ملعبہ میمون باشد چگونہ مطابق نص نبوی
رضی اللہ عنہ گوش توان نہاد کہ عین کفر و ضلالت خواہد بود کہ در نصیب روافض در نیسل ایشان بی
میمون نامبارک افتادہ کہ چنانچہ نفاق اد بشہادت فرزند رسولخدا بمرتبہ عیان رسید تقریر تزویرش عین
ضلالت بودہ کہ نہ تشبیہ راست می آید و نہ فعلیت بظہور میرسد غایۃ الامر استحقاق خلافت باشد و آن
منافی مذہب ما نیست نکیف کہ قدمای ایشان گفتہ باشند کہ اسم جنس مضاف ہست بعلم و نص ہست بعموم
و آن امر واقعی نیست بر عوام طلبہ کہ رسائل تحصیل کردہ باشند بر آن نخندند و انہم بدانند کہ مستثنی
تواند شد وقت استثنای متصل نبوت یا عدم نبوت و در ینجا عدم نبوت را استثنا میکنند بحکم آنکہ جملہ سبب
دخول آن حکم سفر دیدہ اگر دہ دو فنفضہ در آن موجود کہ اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي مستثنی پس نبوت شد یا عدم
نبوت و خلافتیکہ بود دید نسا و صبیان بود اگر زعامت کبری و خلافت مخترعہ شیعہ بودی امیر المومنین ع
چگونہ فرمودی کہ مرا در نسا و صبیان میگذاری مرا باید ہمراہ بردن تا این خلافت مرا میسر دن پس حضرت
تسلی فرمود کہ از جنب برادری و قریب و کارگذاری امور خانگی ترا میگذارم چنانچہ موسی علیہ السلام

برادر خود را گذاشته بود اما اینکه بعد الموت خلیفه باشد پس جوابش آنکه اگر حضرت هارونؑ زنده می ماند خلافت
چه معنی دارد که او نبی بود و بالاستقلال و عزل کجاست زیرا که در ذات این امر انقطاع موجود است یعنی
خلافت در امور خانگی تا معاودت است دیگر هیچ و اینمعنی را نساء و صبیان نیز میدانند که شیعه هنوز پی نبرده اند
و فهمیده اینست که آنانکه همراه موسی علیه السلام رفتند زیر فرمان هارون بودند فاعتبروا یا اولی الابصار مثلاً حضرت
موسی بر سر سفر و دستار خوان بکشیند و آب بیارید و طعام را مرتب نمائید یا من تنها میروم شما محافظت اثاث البیت آرید
و امر و نهیان حکم شده و ضد را چنین کنید این اتباع حضرت موسیؑ بود یا حضرت هارونؑ پس ابن سینا را که حکیم
منطق دان تواند دانست و اعجبا این بیهوده اهل لشکر را که همراه رسول خدا در آن خدمت گر با بدین سفر
دراز رفتند و تکالیفی بود که گفتنی نیست و شاید که قبل ازین بروایات فریقین شمه ازان ذکر کردم در حرکات
و سکنات و خاموشی و مقالات و در امور متعلقه خود ت تابع فرمان جناب امیرؑ بودند که ازان روز
فعلیت امامت بتصریح بعضی ساطین ارکان مذهب میمون بحصول انجامیده بود الغرض لاف زنی و
بیخردی او را آکی علاج کنم که بی سود است نه زر بر بود رسیدم بر بیان وزارت بر اصول میمون اهل
احداث و خسارت ها این صید اگرچه فربه است ولیکن تفصیلش ناگفته به است آغاز و انجامش را بسطرے
چند نشان میدهم فَاِنَّ الْمُتُوْنَ سِطَاتٌ بَیْنَهُمَا غَیْرُ مُتَنَاهِیَۃٍ پس بدانکه وزیر بر معتقدات قوم بی ایمان آنکه
بعد از بعثت شریف قبول کرد مگر بخوف کفار بر زبان نیاورد و دوام عقلی است که چون کسی در عین خلافت
خویش برنگ کفار و اهل زندادر رنگین باشد لاجرم وقت تسلط مشرکین چگونه هراست و دورین مشرب
خاص منفی اختصاص تقلید پدر بزرگوار اختیار فرمود که او رعایت تقلید اصحاب کهف و رقیم در سر
داشتی و در مراسم و عادات مشرکین زنار در گردن انداختی و در پیشگاه معبودان تذلل و کمال
اطاعت سر فرو انداختی چنانچه کافی کلینی و شروحش و بحار مجلسی و حق الیقین و دیگر کتابهای و لیے
بران گواه است دیگر ظاهر است که وزیر مشتق از وزر است بمعنی بار عظیم را برداشتن پس چون این شخص
مهمات مالی و ملکی و سیاست بدن از طرف پادشاه بجا می آرد و کار گزار او میباشد او را وزیر میگویند
فو اعجبا که سلطانش بدعوت دینی و اعلای کلمه توحید و اعلام مراسم شرعی مصروف باشد و این وزیر
بنقض و قدح آن پردازد و مقلد سلطان خود نباشد که عیانا و جهرة کلمه توحید بر زبان میراند و مردم را
بقبولش میخواند و کفار نگونسار را در سنگسار میکرد کما فی مجمع البیان و او از بیان توحید و تدمیم ملم قوم
شرک باز نماند طرفه آنکه اصحاب کهف و رقیم بر اخبار قرآن مبین از صحبت مربی و شهریار خویش بگریزند
و هجرت گزینند و این وزیر و سست اساس مدة العمر برندارد و دعم خود را در تقلید گداید که خیالے باطل
بلبنش بود مسر کندان هذا لشیء عجاب یا وزیر حضرت خاتم ابوبکر صدیقؓ تواند بود که باعتراف جناب امیر ایمان
آورده و در اظهارش هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و از جان و مال دریغ نکرده وقت هجوم کفار خود را باد

تعالی وتمامی حضرت ثلثه با اظهار مورد طعن و ارباب سیر ساخته و در مقابله شان بتائید تشریف چنین گفت
و پرداخته أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ و از موت و هیچ برنیاشته و بسیاری از مسائل دینیه پیش را
ببارگاه رسالت راجع گردانیده و منزل مقصود رسانیده حتی که یا اخرمنا فتیق تعلیم الدین گفتند که ایمه سلف
با تباع اخیار که همین بوده بس و دشمنان عقل نه دانستند که نسبت آن بقیه اولیا به کسی حضرت صلی الله علیه
وسلم بلا خطه کوشش تعیین فرموده که ابوبکر و عمر وزیر من اند بر روی زمین چنانچه جبرئیل و میکائیل بر آسمان
بر این و فرمودن مذهب شیعه مصداق تمدین تهم الشیطان اعمالهم از وزارت علی الاطلاق انکار داشته
و بسیار خندیده و چون حدیث وزارت از کتب شان نشان دادم تنبیه ما بی تحمل مشهور عن تحکم ضحاک
اند و در خجالت بیشمار بر داشته حتی که فکر بر بادی شاهة معاش از امثال این غم و الم از یاد کش رفته کما
فی رسایله و مکاتبه التی ارسلها الی استاده نور الدین و مال من تحلبه الی اهل الحق و الیقین زیرا که چون
بتصریح او مسلمانی در این دو فرقه محصور ست پس توحش از هفوات شیعه البته موجب رغبت او به اهل سنت
خواهد بود اگرچه پیشوایانش بجهت نصب باطنی رجوع بخوارج و نواصب میکردند کما نقلنا عن اصول الهم و اگر او بطور
سابق متصلب باشد پس در توجیه و دقیقه نمانده و از عجایب ست که اماميکه برای متعلد متعلدین اصحاب
کهف قرار یافت درباره نساء و اطفال بود که بیشتر پرده نشین اند و شاید جناب سید و تشبیهات معلومه بجناب
آنجناب از اینجا اخذ کرده اند و لیکن چون استنباط بر اصول اهل خرافات بر جناب بضعه سید کائنات هم مثل
ائمه جائز نبود پس باید گفت نصی قطعی در آن باب یافته باشند و ذلک ادل دلیل علی العصمة المذکورة خدایا
ست این عجائب و غرائب که در هر مقام دیده میشود در خواب است یا بیداری و این وزارت که مامون امامیه بکمال جد
و جهد بر آن نازیده و در مقابله جماعات بالیده برای اهل خسارت سبکباری ست تا سربازی سیما که
شنیدی آغاز وزارت بود باعتقاد شیعه مدعین مزید ولای ائمه طاهرین و انجا متر آنکه نسخه تریاق
رافع ضلالات را جناب اشرف المخلوقات نتوانستند که بنویسند و این فریب بیک محقر بر مقالات دین
فروشان و بناخر بعد فعلیت خلافت بلافصل خود تدارک نفرمود ورنه حاجتی به ترتیب طعن قرطاس نبود
تا آنکه معاذ الله سقط حسین کردند و منتبه بالحنین و الخائنین از جای خود نجنبیدند الی غیر ذلک مما لا ینتهی
ای عزیز وزارت مینک محقری نزد دشمنان دین هست که معاذ الله جناب امیر در مدینه طیبه در خلافت و
امامت خویش بتقدیم رسانیده نه آنچه از صدیق سر زد که اول موت شریف را ثابت فرمود که مقدمه بود از
مبادی غسل و کفن و قس علی هذا امور دیگر را اثبات کرده بترتیب و عیان گردانید وصیت شریف را
که غسل شریف باهتمام حضرت مرتضوی باشد و همچنین دفن شریف در این حجره بوقوع آید تا آنکه تعیین آنکه
ضروری را از دست آنجناب و حضرت عباس میگرفتند و چه بسیار دولت سرا بودند تا آنکه خبر مسموع شد که
انصار و مخلصین این دودمان در سقیفه سعد بن عباده رئیس خویش را برای خلافت اراده بیعت کنند

دارند که مهاجرین در مصیبت حضرت چنان اندوهناک دارند که باین امر عظیم نمی پردازند و عذر را بهر یکی تقدیم رسانند
و چون دانستند که موجب فتنه و خلافت اخبار تشریف خواهد بود که امامت قریش فرموده بودند و آن در سقیفه انصار
صورت بست پس متوجه شدند بسقیفه بنی ساعده و بمقدمات نفس الامر عیان شد خلافت قریش نه آنکه
تخصیص احدی از ایشان بر روی کار آمد تا صدیق فرمود از این هر دو یعنی عمر و ابو عبیده بهر کس که خواهید
ایشان تحاشی نمودند پس بیعت ایشان و هم انصار صورت بست و جهاد دشمنان دین پیش آمد و رفع شرور
غوائل و غبارها رفت و گذشت و هر کسی میدانست که تدبیر چنین میباشد که این نفس نفیس تنگ حوصله برانداختن در
سیاست بدن و جهاد و انتظام حال عباد و اینهمه امور بر منظر استحسان جلوه دارد و دوست و دشمن همه گواهی
دادند و اگر منافقین ذو الوجهین مصداق سواد الوجه فی الدارین تن بر ضا ندهند در برابر اند چه نقصان در حقیقت
بمیر تا برهی ای حسود کین رنجی ست * که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست * چون مامون میمون از قیل
و قال محدثین فراغ یافت بحال متکلمین پرداخت که از شما چیزی بپرسم یا شما از من گفتند می پرسیم که هرگاه
امامت مرتضوی از جانب خدا بود و منقول شد از حضرت چنانچه در نماز ظهر چهار رکعت ست و در دو صد درهم
پنج درهم زکوة صورت بسته و سفر حج نبوی مکه معظمه قرار یافته پس چه باعث شد که در آن اختلاف نکردند
و متواتر شد و تخلف افتاد در خلافت آنجناب فقط پس معلوم شد که موضوع و مصنوع ست جواب داد
که رغبت مردم در خلافت بسیار میباشد پس انصار برئیس خویش سعد بن عباده مائل گردیدند و حضرت
عباس چنان اندیشیدند که بخطاب حضرت مرتضوی در اثنای غسل تشریف فرمودند ای برادرزاده دست
خود بگشا دست از من بگیر تا دو کس در خلافت تو متخلف نشوند و شیخین برای دفع مفسده سوی
سقیفه رفتند و بنده میگویم که این بحث بالا مزید علیه درین کتاب و غیر آن بر زبان خامه رفت بر اهل
تشیع خصوصا که اساطین و ارکان مزعومه ایشان چنان تخلفات در مواعید خویش بعمل آوردند
که بالآخر جناب مرتضوی ایشان را بدا غبای لعنت معاذ الله چنان داغدار ساختند که نتوان شست
از زنگی سیاهی لیس چه فروغ همه کس در اثبات دعوییات تصدیق شد که هر تدبیر او موافق کتاب و سنت
و مواعید الهی افتاد و بعنوانی بجا آورد که همه اولین و آخرین سیرت شیخین ستودند و نام بخل و ضلالت
باقی نماند ختم الدست و حصل المطلوب و الحمد لله عز و جل علی بطلان مذهب اهل الدغل و اگر فقیر
خادم و تشایق مجتهدین در آن مجلس عظیم بودی گفتمی ای میمون آنچه میگوئی که رغبت مردم بخلافت
زیاده تر می باشد راست گو ترا با وصف تشیع و اعتقاد امینی که خلافت حق اهلبیت ست و دیگر کسی
را بهره ایشان بیاستی ندارد ترا چه باعث شد که بر تخت نشستی و رخت خلافت بر خویشتن بر بستی
دار عدل و داد برچاختی و خود را پیش خفتا رسوا ساختی از مسند حکومت برخیز و حقوق معصومین بده
و اگر ایشان ترا بحیر و نا خوشی خلیفه گردانند انگونفعی می آرم نه بر مجزه قدرتی دارم پس من رئیسا خلیفه

بنا شتم نه بعد ان عصمت و شعور و لا دیگر چگونه خلیفه تواند شد و اگر ایمعنی جایز باشد چنین چه بی کرد بید عم
نزد امام رضا او را امر جا پیاسش حکم می نشانم بر خلاف شیعه کوفه که حضرت امام حسین را پیش خود طلبید و او توزع
جناب علی آورد و و بیر ظاهر بست که این مناظرات قبل از طلب امام رضا باشد ورنه البته بر زبان گذشتی که چنین
مردم اشاره فجار را از ظالمین خلافت رد باشد بعد از آنکه خدا فرماید وَمَا جَعَلَ اللّٰہُ لِلْکٰفِرِیْنَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ
سَبِیْلًا پس چه کی و شوخی این خدا جفا کار باید و بیله که چنین گفتگو با کند و فرزند رسول خدا مقبول را انگشت بر نعوذ بالله
من ذلک دیگری گفت تواند بود که چون حضرت رافت و رحمت زاید الوصف بر حال امت داشته اند اندیشیده باشد
که اگر من خلیفه بکنیم و کسی انکار ش کند و مقابله نماید معذب خواهد شد لاجرم مناسب افتاد خلافت را بر برای
یاران ابا بکر گذارم پس امامت از ان قبیل نیست که حضرت مثل فرایض بیان فرماید و متواتر کرده مامون جواب داد
که رافت و رحمت خدا زیاده تر است از حضرت حالانکه خدا مبعوث فرمود پیغمبر خود را و میدانست که فلانکس پیغمبر خواهد
تابید و فلانی اطاعت خواهد ورزید چون این امر مانع نشد از بعثت آن را مانع نشود از نص امامت جوابش آنکه
هنوز مامون پخته کاری نیست بلکه نو آموز و خوشه چین است او نمیداند که این امر منصوص است در کتب فضه
زیرا که در هر کتاب فن موجود است زیر آیت تبلیغ که چون بر حضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل ایشان لات و عزی
را می پرستیدند اکنون توحید او تعالی و نبوت من قایل اند و باوامر و نواهی من سر نهاده اند من اگر علی را
نصب کنم و ایشان خلافت ورزند دین برهم کرده و سعی بست سه ساله من رایگان رود پس مرا ازین رسالت
معذور باید داشت حتی که فرمود از جانب من مستعفی شو چنانچه بارها دانستی و جوابیکه مامون بیان کرده اکثر
از احادیث حضرت پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلم و چنان نیست که او فهمید و بر نمیقدار چه موقوف که خود قصیده
حمار حمیری موجود است و مرتبه قصیده نزد اخص حیوانات چنانست که هر که آنرا یاد کرده بخواند همان
بهشت برای او فرمودند و حضرات معصومین روایت آن کرده اند و در خواب و بیداری از ان خبر داده اند
که حضرت فرموده ای اصحاب اگر من منصوص گردانم امر امامت را پیش آید ارتداد و کفر پس ترک آن
مناسب است الی غیر ذلک مما جلوه و فصلوه و از ینجا تقریر مامون منقلب شده معامله بالعکس و دا
دکو بار ب العزت را از مفاسد ان خبری نبود و لیکن الحمد لله که خود الله محدثین ایشان خشک و تر این باب
سوختند یعنی فارغ خیلی الجمال شدند باشا و چیده آورند خاص میمون را باید دید و شوخ چشمی وی بلکه
او را باید ملاحظه کرد که سلیقه مناظره ندارد و حاطب اللیل است و علمای امصار را جمع کرده و فرق و ربط
دلایلش میکند باز علت دیگر قرار میدهد و میگوید که اگر اختیار میداد همه را بیان کنند که مختار که بود کسی گفت
که مردی است که حضرت فرمود هر چه را مسلمین بهتر دانند نیک است و هر چه را بد گویند بد است مامون گفت اگر جمیع
مراد باشند این مفقود است زیرا که اجماع همه ممکن نیست و اگر بعضی مراد باشند پس شیعه در باره علی
مرتضی روایتی دارند و حشویه در غیر او پس امامت کجا به ثبوت رسید و جوابش قطع نظر از آنکه اکثر اهل سنت

از ماموان نقل میکنند که اگر استماع مفتریات و اکاذیب را قصد کنی باخبار شیعه مائل شو آنکه اطفال دبستان
سفیان توانند گفت که اجلهٔ اصحاب مراد اند و اولی الامر چنانچه تفصیلش از تفسیر امام مدلل و مبرهن است
و هم کتب دیگر و جناب امیر در نهج البلاغه فرموده بلفظ انما که مشعر حصر است نیست مگر برای [illegible]
دار کلینی و شروح آن توانی دانست که امت حقیقی اجلهٔ اصحاب اند پس متبادر از اولی الامر همان ایشان
شدند و التبادر دلیل الحقیقه سخن بکلام مجتهدین است در ضربت حیدریه و هم طعن الرماح و غیر آن و علما
در کتب کلامیه بلفظ اهل حل و عقد تعبیر میکنند و غیر بجای آن مفصلاً لفظ علما و مشایخ و سادات می آرند و بر ظاهر است
که هر عامی چگونه مراد تواند بود و هو بدیهی جدا و انکار نظر یا عند المامون و نزد اهل نظر بروایات و نیز تعیین حق و
صدیق مراد است زیرا که در کتب ائمهٔ رفضه مثل امام اعظم ثانی قوم که شیخ حلی است در نهج الحق و کشف الصدق
و از جناب رطلبوق در شرح آن مفصل است که مرسل خلافت مرسل [illegible] چیزی نمیکنند و حضرت را معلوم
بود که بعد از من خلافت ابوبکر معین و محقق است و ماده آن درین خبر دلیش از نبش کتب فریقین برجای
خویش مرقوم است و استحقاق این بزرگان از نصوص جعفریه نسبت محفوظ بودن ایشان در زمرهٔ آنانکه
حبا دکردند هم کتاب سعادت انتساب با قبائل کفار و هم از کسری و قیصر محکم و منصوص دیگر گفت پس
جائز است گمان تو که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردند فرمود چگونه گمان کنم که ایشان
خطا کردند و بر گمراهی دینی اجتماع نمودند حالانکه نه فرض دانستند نه سنت آنرا که تو گمان داری که امامت
نه چیزی است از خدای عز و جل نه سنتی است از خاتم الرسل پس چگونه واقع شد خطا در چیزی که نباشد
نزد تو فریضه و سنتی جواب گفت آنکه چون خدا فرماید که برخلافت فلان نص بکن پس جواب آن با تخصیص
یکی است ابوبکر باشد یا علی رضی الله عنهما اگر چنین نباشد بلکه حضرت را اختیار دهند و حضرت آنرا
بشتابد به سابق در سنت بود نقص به انتظار توان کرد و شکی نیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مستحقین خلافت را بیان فرموده و کتب حدیث از آن مزین گشته و تقدیم در حدیث آن بود و آنچه برای
تعیین معتقلین نموده اند پیشگاه از تا میر مردم بر سر ایا و بعدیث ابن عمنی سمت ظهور یافته که هر کرا مصلحت
داند امیر گرداند چنانچه در سابق و لاحق گذشت و از معصومین نیز بدرجهٔ ثبوت رسانیدم که الحجة
در حدیث صحیح فرموده که امت من هرگز بر گمراهی جمع نخواهد شد نیک نظر مهاجرین و انصار امت حقیقی حضرت
سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم پس مامون باعتراف خویش محجوج شد زیرا که از کتب سنیه و شیعه
باثبات رسید که محال است که امت محمدی بر ضلالت اجماع نمایند پس ضرور اختیار او را خلافت صدیق
قبول نمودن هر گاه او راضی نشد گمراهی عیان گشت یقیناً دیگر سخن گفت تو دعوی خلافت مرتضی
میکنی بدون دیگری پس شبهه قایم کن بر آن جواب داد من مدعی نیستم بلکه مقرم و بینه بر مقر نیست و
مدعی شخصی است که زعم کند که بر او هست عزل و نصب و اختیار و بینه جاری از آن نیست که از شرکای

و مخاطبین صنائع نمودہ از کلامش ہر دم و ہر ہر قدم عیان است کہ بمغز افادات حکما نرسیدہ و مصطلحات
شان را بر زبان می آورد و خود را حکیم می پندارد چنانچہ اوائل طالبہ در مبادی علوم حکمیہ بشبر ملکہ تنک نظر
و فرومایہ باشد و دیگری گفت چرا واجب گردانید امامت را برای جناب امیر بعد از حضرت گفت ازین جہت
نسبت کہ از طفولیت بسوی ایمان خروج کرد مانند حضرت و مر ابو دان از ضلالت قوم ما اجتناب از شرک مثل
آنجناب نیز اکہ شرک ظلم است و ظالم امام نخواہد شد کما ست گوییم کہ درینجا اصل ابسیار مخدوش و محکوک بود کہ بعد از عکوا
منہ ہیں قاصر آمد انتہی ہم بدلیل عقل نیز اگر حکم کردہ شد بر کسی کہ بار او حاکم نتواند شد پس حاکم محکوم علیہ شد لیس فرق
میانہ حاکم و محکوم علیہ بود الیشن نیز ظاہر است کہ در سلسلہ ائمہ باید دید کہ آن کہ امام امام بود کہ متقدی آنست کہ امام متقدی او
کہ امام نشد بنظر امام سابق لاحق ہمہ قیاس بر حضرت مع الفارق است نیز اکہ درینجا ہم تصدیق ست ہم اظہار و اتفاق قلب
و زبان مابہ النزاع بر اصول اہل فضول مدار علیہ احکام شرعی عقود نہ ہم سنی چنانچہ از جامع الاخبار گذشت روایات
دشمنان دین پیغمبر بی یقین بلکہ بر اجماع شان نیز خبر نیز اکہ در کتب فن حکم کردہ بر نگین بود دین ننگ بالنفاق ما بعد
چنانچہ فاضل کاشانی نقل میکند در صافی از جناب امیر کہ در حق اہل بصرہ فرمودہ انما رکم زعاق و احلامکم
و دینکم ختم النفاق اہل عقل گمان اشتند کہ چون ابلکوہ حلی فی المجالس غیر آن شیعہ بودند مصداق این ادعا
ایشان باشند خانہ اہل بصرہ کہ حضرت امیر علیہ السلام خانہ ایشان را کمال تعظیم فرمود چنانچہ در مجلد اول دا
و خدمتی زاید الوصف بجا آوردند چنانکہ بر زبان بمقتضای حکمہ انتہا بگوشت آمد میگویند کہ مازال تحفیہ عیانہ
باشد و پر ظاہر است کہ چون اصل الاصول چنین است دیگر متفرعات چگونہ صحیح توانند بود و ازینجاست کہ
ہر کسی از مخالفین ہم میگویند نیز اندکہ فساد اصل مستلزم فساد فرع میباشد و نیز صدق حدیث صادق
واضح شد کہ مراد از تطہیر تطہیر امام اہلبیت از شرک است لیدا زین متعلقات این امور از حقایق و دقایق
نہ چنان است کہ بہ بلندگان این ذخیرہ مخفی باشند و از طفولیت شریف تا سال ہجرت خبر تقلید بتقلید
اصحاب کہف کہ حال شان بار بار بروایات اعداء دین گفتہ شد چہ خبر بود تکلیف کہ بعد فعلیت امامت
تقیہ مستوم زیادہ تر شد حتی کہ از حفظ ناموس اکبر ہم دست بر داشتند بر امتقربان کہ امام ائمہ اہلبیت را
چنان ذلیل کردند تا قیامت لعنت رسل و نفرین عزازیل باد دیگر چہ گوییم کہ قفل سکوت بر زبانم زدہ اند
بعد ازین معلوم نشد کہ مقتدی شد و کدام یک بقدوہ کے رسید کہ ظالم شد و مظلوم کیست دیگری گفت
کہ چون شیخین بر مسلک شیعہ چنین است چرا جناب مرتضوی علیہ السلام جنگ نہ نمود با ایشان چنانچہ معاویہ مقاتلہ فرمود
گفت این سوال محال است نیز اکہ لفظ لم مقتضی وجود است و لم الفعل نفی است و نفی علت نمیباشد بلکہ علت
برای کہ اثبات میباید بلی در امر مرتضوی نظر کردہ شود کہ از جانب خدا است یا غیر و اگر اول صحیح است پس شک
نماند نیز اکہ کفر است کہ خدا امیر باید فلا وربك لا يؤمنون الی آخر الایہ و افعال فاعل تابع اصل میباشد
پس اگر قیام از جانب خدا بود پس فعالش نیز از خدا است بر مردم تسلیم و رضا است ببیند کہ حضرت

و حید بقتال را ترک کرد و چنانکه مانع شد نماز زیارت بیت الله را و بجا مددگاران یافت و قوت شد
محاربه فرمود بقتال ارشاد نمود فاصفح الصفح الجمیل بعد از آن فرمود بازگشته بشهر کهن چون [illegible]
گفت خوب گفتی چون گمان شما این است که امامت مرتضوی از جانب خداست و طاعت او فرض است
پس اگر جا ز نیابت دیگر تبلیغ و در حال برسد انبیا باز خواهد بود حاله ترک او امر از خواندن مردم بطاعت خویش
گفت گمان با چنین نیست که او مامور بود به تبلیغ پس رسول شد ولیکن نشان هدایت است میان خدا
و مخلوقات هر که تابع او شد مطیع است و هر که خلافش ورزید عاصی است اگر قوت با عوان هم رسانید جهاد
کردن ورنه نفرین بر رعیت است نه بر او زیرا که آنها مامور باطاعت او بودند بهر حال و او مامور بجهاد نیست
مگر بقوت پس حالش مثل کعبه شد که حاکم حج است اگر مردم بجا آوردند فارغ شدند ورنه بر کعبه چیزی عائد نیست
واویلا وامصیبتا اینست تقریر میمون فلسفی او اینهم ندانست که خود جناب امیر را وقتیکه در کوفه بود از بیعت
یا بهت پرسیدند و آن جناب بر منبر عذرهای خود برشمرد و عجب است از صدوق که درینجا هم چیزی نگفت و دم
فرو دوی نداشت بگوید که میمون مجال داشت و حضرت امیر چنین افاده نمود ایضا دلیل و صیت بر نقضه
اینست جناب فاطمه زهرا شب و روز تا مدتی ملامت می کرد که علی مرتضی همه خرابیهای دینی و دنیوی می بیند و بر شمشیر
نمی جنبید و روبروی غاصبین بر منبر خطبه خواند و اراده خروج کشتی فرمود کما فی المنتهی وغیره مثل هذا الکتاب
و میمون نامبارک چنین میگوید که جناب امیر ع نه مامور بود تبلیغ و نه بدعوت مردم بسوی دین الی آخر التقریر حالانکه
مبلغ نیست مگر حضرت جناب امیر ع کما فی اداء سورة التوبه ورنه معنی لا وحی الیه فاسد شود اکنون [illegible] امیر طالب
رجوع کردن با عادات امام رضا که سابق ازین حال امام نقل نمودیم و کلام میمون را از اینهم برآوردن درینجا توان دانست که مذهب حضرت امام [illegible]
چنان بود که این شیعه را ضرور شد قبلش پس بعنایت ایزدی حق بر مرکز خویش قرار گرفت که امام رضا ع
سنی بوده ایضا مقام حیرت بی پایان میرسد از آنجمله آنکه اگر اعوان نیافت حالانکه ضروری نبود دیگر [illegible]
کس حد غایة الامر بست شخص چنانچه در منتهی وغیر آن دیده باشی و کلینی گواهی میدهد بر اقل از آن پس
ضرور افتاد که همه مرتد شوند زیرا که هر بار متخلف شدند و آنچنان امور پیش آمد که در واقعه کربلا واقع نشد
تا امام حسین ع زنده و گرفتار انواع مصیبتها بود و دین و غیرت بنی هاشم همه بر باد رفت و عیالش [illegible]
مذهب مصداق اشد عذابا و اکثر عددا بودند و مشهور نیز همین است چنانچه از مختار امام المتقدین کلینی [illegible]
و ذلک هو المقصود از آنجمله آنکه مبعوث شده بود امام بود برای رفع اختلاف از امت کما مروان صورت
نه بست و سبب اینهمه امور از کتب رفضه ظاهر است که امام الائمه بیچاره مقلد مقلدین اصحاب کهف و رقیم
بود و آنهم بزعم رفضه کما عرفت مراد اینست بال عدم اطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و دیگر [illegible]
که هر وقت بیانش نتواند شد هر که آفتاد و از آنجمله آنکه نسخه اهلبیت از قرآن مجید حاکم رسالت آنجناب است
کما عرفت بیانه و اینکه مثنوی بحسب ظاهر است هر نزد رفضه در بیان امامت چنانچه دانسته در برین ذخیره دیده

چنان توسع کردند که در تقابل آن خدای را نامی و نشانی نماند تا به نبوت و رسالت چه رسد و جناب
امیر ع بر سر منبر بارها جمیع صفات واجب را بسوی خود کشید و وحدة الوجود مقصود نبود کما عرفت فی
ابحاث المتصوفه و از انجمله آنکه میمون را شرم نیامد که آنجناب را در باب مذکور تشبیه وارد بلکه معلم سبحان الله
امیر المومنین ع تنها بجهاد قوم عاد مامور شد که امر و بجهاد دعا مبین او را پیروانگی نداد تا که دین را تغییر ساختند
و حلال خدا را بحرام بدل کردند که تفصیل آن بر اصول شان هر جا بلا ضرورت نتاید گفتنی نیست لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم ای غیر ذلک من الاختراعات دیگری گفت که چون واجب سیدانی
امامی مفترض الطاعت را بالاضطرار از کجا پی بردی که آن امام بدین صفت حضرت امیر تقولی ست نه عمر او
گفت از نیجهت که خدا طاعت مجهولی را فرض نتواند کرد پس ضرورست دلالت حضرت پیغمبر تا عذر باقی
نماند میانه خدا و بندگانش مثلا اگر فرض میکرد در روزه و بیان نمیکرد و مردم پی می بردند که ماه رمضان است
حاجت رسول چه بود و همچنین حاجت امام که نقل میکند از پیغمبر بسوی شان و در مقام خدمتهای
بیشمار ساخته و پرداخته و هیچ امری که بر آن وارد شود بر ولایت نداشته اند بر حرفی گوش نداده و تعصب
رفض را از خاطر بر آر تا مانع از شنیدن حق نگردد پیر دهقانی در آغاز مجلد امامت از کلینی از امام المحدثین نقل میکند
که راوی میگوید که با نفری چند نزد امام صادق جعفر صادق حاضر بودیم تا از هشام پرسید چگونه الزام داد
عمرو بن عبید را عرض کرد زبانم پیش جناب تو یارای بیان ندارد فرمود چون نفرمایم بجا باید آورد
گفت شنیدم که او در حلقه می نشیند و مردم برا و هجوم میکنند باری اتفاق در مسجد بصره دیدم و بعد از
اجازت پرسیدم ترا چشمی هست پس خندید گفتم ترا باید جواب دادن گفت بلی چه میکنی بدان گفت
می بینم الوان و اشخاص را ازین جوارح می پرسیدم و او خصایص آن را نشان میداد گفتم مغز و دل
چیست گفت قلب جواب دادم که چون برای این جوارح امام ایشان را آفرید که بالاضطرار حاجت
با و دارند تمام مخلوقات را چگونه متحیر گذاشت پس سر فرو انداخت بنده میگویم که بملاحظه این حدیث
ضرورت بسوی امام ثابت شد تا برای او بسقیفه که محل مشوره بود رفتند و حق بر مرکز خود قرار گرفت
و لیکن مذهب رفضه باطل گشت که به غیبت امام قایل اند چون امام جوارح غایب نتواند شد ساعتی
امام عالم چسان از هزار سال بدریای غیبت غوطه خورد و معهذا نشست امام برای رفع اختلاف است
چنانچه در بیان وفات شریف جا گزین ذهن سامعین گشت اختلافی امور در زمان ائمه زیاده شد
و تدارک آن صورت نبست و ایضا تقیه که اصل الاصول مذهب رفض بود باقی نماند زیرا که اظهار خلاف
نفس الامر است که اگر قلب اختیار کند سلسله انتظام از هم بگسلد و حضرت را چون سفر آخرت
در پیش آمد قرآن مجید و حدیث شریف را بسا نه امت گذاشت تا از او سیله گردانند و احادیث را بر قرآن
عرض نمایند موافق قرآن و حدیث تمسک کنند و مخالف را از اعتبار ساقط گردانند و آل و اصحاب را واسطه

این فیض دانند مثل سفینهٔ نوح و نجوم آسمان اعتقاد کنند و محو العاقبت ازین دریا بگذرند بیرون
ازین امور بے خبر بود ولیکن بالماسے رفتند بموصدق در بیان این مناظرات چه اندیشیده بوده اند و را
بعرض بدین رسانید بنا آرے برای مانند مذهب محدث و اهل قساوت و شقاوت چنین کس قابل امر
مجادلهٔ امام باشد و کسی ازین جماعت هم نپرسید از مامون که امام الائمه را باعتقاد شیعه تقلید اصحاب کهف اختیار کرد
در اثنای بعثت حضرت چرا مومن شد و دیگری گفت از کجا واجب ساختی که جناب مرتضوی مانع بود
وقت دعوت شریف که مردم چنان میگویند که طفل بود و بحد بلوغ نرسید گفت ازینجهت که در آنوقت
همین دو احتمال هست که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را دعوت تواند کرد و او بر ادای فرض
قدرت دارد یا نه بر اول مدعا تمام است و بر دوم قول بارے لازم میشود وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ
الْأَقَاوِيلِ الآیه و نیز تکلیف مالا یطاق محال است و از شان حکیم بعید است و اینوقت این متکلمین هم سر فرو
انداختند و تیر در ترکش در باختند و از مناظرهٔ مامون محیصے و مفرے نیافتند و درین کلام نیز لغایت ایراد
بس سهل است چون مناظره در میدان اهل سنت و کار ابولهب و ابوجهل که بر حق صریح پشت پا زدند
و هیچ دین و انصاف را بر کنند لاعلاج در رد و قدح جملات شان حقیقة غیر محتاج گفتگو در اصل چنین
است که گرفتیم که اسلام جناب امیر مثل صدیق از قدیم است و میان اسلام هر دو تا آخر روزی یا قلیلے
ازان یا چیزے زائد بر آن باشد ولیکن فوائدهای غیر متناهی که بر کوشش صدیق ترتب یافته کجا عشر
تقلید اصحاب کهف را بآن مثوبات چه نسبت است که بارها ازان در سه حرف مبین گردید و حضرات ائمه بلاحظه
آن داد انصاف دادند که انکار فضیلتش نتوان کرد اینمعنے را اهل علم نیک میدانند که اطفال چون
بهفت سال رسند امر نماز باید کردن و ضرب شلاق نمودن وقتی که بده سال رسند و نگذارند بالجمله
درینجا بحث میانهٔ اطفال نبود بلکه میانهٔ علی مرتضے و ابوبکر صدیق بود که اهل نفاق ناچار شده حدیث کاذب
از ائمهٔ متاخرین می آرند غلط گفتم بلکه شخصے رئیس اهل نحوست یعنی سعد بن عبد الله قمی آنرا باسامی
مقدسهٔ شان ساخته و گفته که یکی از نواصب میگفت که چون حضرت میدانست که کار دین اسلام از ابوبکر
ترقی گیرد او را همراه خویش گرفت و علی را در خانه گذاشت که اگر کشته شود حرجی در اسلام و دین نیست
بعد ازان از من پرسید که شما میگوئید ابوبکر و عمر ارادهٔ کشتن حضرت مصمم کردند و در راه بر خطر دبها انداختند
تا ناقهٔ شریف بر مدرا است بگو ایمان ایشان بطیب خاطر بود تا بجبر و اکراه متحیر شدم و نزد امام رفتم الخ
القصه چون مامون همه را عاجز گردانید فرمود شما اعتراضها بر من کردید اجازت میدهید که از شما چیزے بپرسم
گفتند بسم الله بپرس هرچه خواسته فرمود آیا در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم نه شنیده که هر که بر من دروغ
گوید عمداً باید که جاے خود را در دکت در دوزخ [illegible] همه گفتند بلی مروی است فرمود [illegible] روایت نمود دانند که هر که گناهی
کند صغیر یا کبیر از امر دین خود دگر داند و بر اصرار از جهان بگذرد همیشه در طبقات جهنم باشد گفتند راست

و درست خبر سود و خبر دهید مرا از کسیکه بر گزیند کسی را خلیفه برای امت او را خلیفه رسول توان گفت
و از جانب خدا توان دانست حالانکه حضرت او را خلیفه نکرده باشد اگر بگویید توانید شد ظاهر شود
مکابره شما و اگر گویید هرگز نتوانید شد و در اعتقاد و اعتقادات معنی که ابوبکر خلیفه حضرت بود و نه خلیفه جناب
خدای عز و جل بلکه شما اقرار کردید به پیغمبر خود و رجوع شدید و نیز خبر دهید کدام سخن شما صادق است
حضرت رحلت فرمود بدون استخلاف تا آنکه ابوبکر خلیفه حضرت است بر دو قول متناقض صادق
نتوانند شد و اگر یکی صادق است البته دیگرے کاذب است پس از خدا بترسید و شفقت کنید بر خویشتن
و تقلید را بگذارید و از شهادت احتراز نمایید بچیزی که قبول نخواهد کرد خدای عز و جل مگر از کسی که قول و
فعلش مطابق باشد و داخل نشوید مگر در آنچه یقین بر آن دارید که حق است و ریب و شک نیست و
مصر بودن بر آن کفر است بخدای عز و جل و صاحبش در دوزخ باشد و از شما خبر دهید مرا که آیا جایز است
آنکه بخرد کسی بنده را که چون او را خرید آقای او شود و مشتری غلام او گفتند نه ابن شهر آشوب گفت پس چگونه جایز
که اجماع کنید بر شخصی و خلیفه سازید او را و خلیفه شود بر شما باید شما برو حکم رانید باز او را خلیفه رسول گویید
باز چون غیظ و غضب آید شما را بر او و قتل کنید او را چنانچه کرده شد برای عثمان رضی الله عنه بایشان خواب داد
سببش اینست که امام وکیلست از جانب مسلمین بخبر داختند و سے تولیتش میکنند در وقت غیظ و
غضب او را معزول میگردانند با مون جوابش فرمود که مسلمین همه شهرها و بندگان برای کسیستند گفتند
برای خدا گفت پس اولی است خدا که وکیل کند بر بندگان خود و بلاد خود را از غیر خود زیرا که باجماع
امت ثابت است هر که احداث کند در ملک دیگرے چیزی را پس ضامن خواهد شد و احداث او را
درست نخواهد شد اگر کند گنهگار خواهد شد تا وان خواهد داد باز گفت خبر دهید مرا که چون حضرت رحلت
فرمود خلیفه گردانید کسی را گفتند نه پس چیکسی را خلیفه نکرد گفتند این فعل هدایت بود یا گمراهی گفتند هدایت بود
گفت پس بر مردم واجب است اتباع هدایت و اجتناب از ضلالت گفتند عمل بر آن کردند گفت پس
چرا مردم در پی استخلاف شدند بعد حضرت حالانکه ترک کرده بود و ترک فعلش ضلال و ضلال است
که باشد خلاف هدی و چون ترک استخلاف عین هدایت بود پس ابوبکر چرا النص نمود بر خلافت عمر و حضرت
نکرده بود پس چرا عمر الخلیفه کرده شد از مسلمانان بر خلاف صاحبش گمان دارید که حضرت خلیفه نکرد
و عمر ترک نمود چنانچه حضرت بزعم شما خلیفه نکرد چنانچه ابوبکر نمود و امر سے ثالث برگزیدید پس بگویید کدام یک
صواب بود و اگر درست گویید فعل حضرت را تخطیه ابوبکر لازم شد همچنین در بقیه قولها و نیز خبر دهید مرا ازین
دو کدام افضل بود ترک استخلاف که فعل حضرت بود در شما یا استخلاف که بعضی بجا آوردند و نیز خبر دهید
که ترک استخلاف هدایت بود از رسول خدا و نیز فعل و غیر هدے پس هدایت چند هدایت شد پس کجا
گمراهی شد ایضا خبر دهید من که کسے بجا آورد با حتیاط اصحاب از وفات حضرت تا امروز اگر گویید نه

پیش نمی‌روید دانستید ضلالت شما را ای همه بعد حضرت و اگر گویید بلی تکذیب کرده‌اید امامت را و باطل شد قول شما
الوجود الذی لا یخلو زمن منه چه رسید بقول ایزد سبحانه که آسمانها و زمین از برای کیست بگویید بنده برای
خداست و راست است یا دروغ گفته‌اند گفتند بل صدق و صواب است گفت آیا نیست ما سوای خدا بنده خدا
که محدث و مالک اوست گفتند بلی فرمود پس مذهب شما رفت و گذشت یعنی برگزیدن خلیفه و فرض کنید
اطاعت او را و عمل بخلاف حجتکم و هو منقول از باب الاعتزال و بل برای شماست اقرار کنید بر خدا که
و باشد پیش آید شما را فردا چون رو برو سوی خدا بایستید و بر حضرت وارد کرده شوید در حالیکه اقرار
شما باشد عمداً حالانکه حضرت فرموده بود که هر که دروغ گوید بر من دیده و دانسته باید مقر کند جای خود
در آتش باز مامون متوجه بقبله شد و دست برداشت و گفت خدایا من خواهر ایشان بجا آوردم اینست تقریر
امام المتکلمین رفضه قاتل حضرت ائمه صناکه این نواصب بی حیا خصوصاً قمی رئیس این قوم مورد
ملامت و لوم و دشمن اهلبیت رسول خدا که بافتخار تمام نقل کرده و نزد او غیر از انتقام که دانسته در حدیث
افتراء قصوری از و سر نزده و هر گاه بر کتب دیگران که امام اعظم شان باشند از تلامذه شاگردان این فقیه
صدوق الکاذب خواهی دانست که بر ساخته و پرداخته مامون میزنند و زنهار خجل نمیشوند و بسوی
مقر اصلی خویش میروند که او در امام معصوم را نیز بزهر و شمشیر کشته اگرچه دیگری با عجاز و حراست الهی از زخمی
بر نداشته و نه تنها از تقیه کامر مجملاً و مفصلاً و با وجود بسیاری از نصوص نبویه علی صاحبها الاف الصلوات و التحیة
که فلانی فرزند مرا خواهد طلبید و آن غریب و مسکین را خواهد کشت نظر بر تشیع و بیشتی او این نواصب
در حق او مختلف شده‌اند فتحیر فی کل واد یهیمون و فی کل بید یتمعان و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اکنون جواب هذیانش مجملاً و مفصلاً گوش بکن و تعجب خود را و مکی فراموش مخفی نماند که درین عبارات زیاده بر
خبط مامون بطور رسد زیرا که چون کتب اصول و فروع بینی خواهی دید که بسا چیزها است که فعل و ترک
آن برابر می‌باشد و بسا اشیا است که کردنش بهتر است از ترک آن و بالعکس و کردن یا نکردن برادراک
مصلحت و عدم آن موقوف است و هر گاه کتب حدیث و سیر ملاحظه کنی واضح تواند شد که حضرت در بعضی
از جنگها رفت و در بعضی خلیفه ساخت و همچنین تابعین را برای عهده قضا و افتاء و تعلیم مسائل فرستاد
پس ایشان را نیز اختیاری حاصلست که هر چه مصلحت در آن ببینند هر گز ببینند و نیز خواهی یافت که بیشتر
امور را خود متکفل شد در زندگی و برخی را بر یاران خویش بگذاشت که بعد از وفات بجا خواهند آورد
مثلاً جمع و تالیف قرآن مجید که معجزه مستدام و اصل همه ادله شرعیه است و جمع کردنش بقدر نزولش
از مهمات بود و حضرت بر طور فریقین تالیف و ترتیبش بر توجه اصحاب کرام محول نمود و اعتماد بر ایشان
داشت و کانوا احق بها و اهلها پس مصلحت در آن دانست که خلافت را بطور راز مکنون فرمود و اتفاقاً
بطور بشارت خلافت شیخین را بر زبان آورد و امانت سپرد و از کلینی بالآخر معلوم شد که اصحاب را

بیراق طلبید و از وصایا آنچه با خلیفه مطلوب بود فرمودن نانش نگرفت ع برموز مملکت و ملک خسروان
دانند تو چون عصمت باتفاق حاصل بود حتی که تا امروز از اهل تلونات کو خلاف آن در قلب خویش
داشته باشند مگر بزبان نمی آرند بلکه اینهم میگویند که عادت تقیه نداشت اگر میمون با حافظهٔ جهالت عبارتی
چند بر دامنهای اصحاب فشاند هرگز بر آنها نمیرسد بلکه قلبش نیز بے کلفت حاصلست که عصرت از زحمت
مبحث گاهے در رنگ مخالفان نیامده همیشه مثل مباحث توحید و معاد جاری مانده الا اشد فنا که
آدمی بیماری و عوائق دیگر هم دارد و جناب امیر در تقلید اصحاب کهف در رقیم چه اندیشید کماله فی الاصول
و در حالات متوسطه نوبت بکجا رسید و در قرب غدیر یا بعضے رنجیدگے هم رسید پس حضرت بخاطر داری
جناب امیر کوشید و در اظهار وجوب محبتش کوشش بلیغ تقدیم رسانید لیکن منافسه نصب نصب العین
گردانید حتی استعفا از رسالت نمود و رب العالمین برای رزانت رای پیغمبر در استحکام خلافت
شیخین هزاران ملایک را فرستاد تا فاتحه ختم گرفتند بعد از آنکه شاه مردان بر زمین افتاد و ماتم برپا
شد و همان امر مستقر ماند آنچه سرور عالم اندیشیده بود تا بست و پنج سال در خلا و ملا با طاعت خلفا ماند
و بعد شهادت ذی النورین فعلیت خلافت را بر بیعت اهل بدر معلق نمود اگر نهج البلاغه را بعضی
از مقامات طریق اهلسنت خواهی یافت و در سفرهای جناب امیر بر ثبوت پیوست این مدعیین و لا جیان
در خاطر راسخ گردانیده بودند که امیر را بدست معاویه بسپارند و بالآخر تحکیم رو داد و از خاطر میمون محو شد
که زمین و آسمان ها در ملک خداست تقرر حکمین یعنی چه پس میمون در حقیقت مذهب نصب و خروج
را تقویت بخشید و حسن مجتبی صلح برگزید و حضرت شهید کربلا الوجه النفی بر زبان آورد و هر چند از جد امجد کشش
حکم عجلت نیز رسید رخت سفر بسوی بلاد دیگر بربست باز اختلاف اهلبیت تا حجر اسود فروع شد و مناظرهٔ
زید شهید با امام باقر انجامید آیا از نظر میمون هیچ نگذشت تا خلافیات اصحاب را و در استخلاف و عدم آن
بار بار آورده مغز ما خورد و خلق خود بدریدها بیستی او را عاقبت اندیشی نمودن نه زبان خود در باره مطاعن
شیخین معظمین بر کشودن که هر چه کردند در وقت خود ها عین مصلحت بود که اصحاب آن را تدابیر و سیر ایشان
را پسندیدند یا این زبان دراز یها که او نمود معلوم نیست که او معصومین خود را چگونه بر باد که اینقدر
بالاتفاق میانه ما و مجتهدین مسلم ست که المجتهد یخطی و یصیب و خطای او هم خالی از اجر نیست که تا تکفیر
اجتهاد و برآنها حرام باشد برای شان غور و فکر باید کردن که عصمت بعد از چنین اختلافات و نقایص
کجا باقی ماند و متزلزل الدین و الارکان بالیقین پس در نادره فضائل ما این هم این اگر تقریر را قلب کنی
یقین ست که اگر ماده حیا اندکے هم داشته باشد پیروان او در مذهب نتوانند سر برداشتن پس مطابق
تقریرش توان گفتن که روایات بسیار و احادیث بیشمار ست پس با اینهمه البته از سه حال خالی نیست
یا همه حق ست یا همه باطل یا بعضے از ان حق ست و بعضے باطل اگر همه حق ست باید که همه باطل بود زیرا که بعضش نقیض بعض است

و اگر همه باطل بود بطلان دین مانده اساس شریعت فرو ریخته چون این هر دو باطلست شق سوم عیان میشود که بر حق حق و بر شیٔ باطل پس البته دلیلی باید که تعیین کرد اند که از اینها حق چیست تا آن شاید بنفی خلاف آن بحصول انجامد و روایتیکه در مناظره با امامت آن دو بزرگ قران آورده اینست که هر دو امام اند خواه ایستاده باشند خواه نشسته و مقصود اقتدای هر دو جناب است یعنی تمامی امت را باید اقتدای ایشان کردن که هر چند بظاهر شخص خبر باشد مگر مقصود امر باقتدای شان ست تا بهدی و سیرت شان راه یابند پس گفته میشود که معاذ الله آنچه ذکر کردی باطل است اولا ان فی العمها بیانش آنکه حضرت احکم الحکام ابود و اصدق الصادقین چگونه عقل تجویز کند که حضرت امر فرماید بجمال وامت را برانگیزد و بر آنهایی بامور متناقضه و بیانش آنکه این دو برادر خالی نبودند از آنکه متفق بودند از هر جهت تا مخالف برادل باید که واحد باشند در عدد و صفت و صورت و جسم و اینحالست که دو کس از هر جهت یکی باشند و اگر مختلف بودند پس اقتدا بهر دو چگونه جایز باشد و این تکلیف شدید بالایطاق زیرا که اقتدای یکی خلاف دیگری است دلیل بر اختلاف شان اینست که حسن مجتبی که متمکن دولت گشته متقابل شدند با معاویه که از کفار عرب بود و بزیر تسلیم صلح اختیار نمود و حسین بخلیج در داده و جناب شهید کربلا قسم شرعی خورد که اگر بینی دشمنان ناپاک مرا پاک می برید نیز بیعت الیهم انستعل که بدآورم بجا آورد و این در حقیقت لب چند سے خنجر بگلوی من انداخته است اسے غیر ذلک من الوجوه الموجبه للاختلاف و قس علی هذا اقتدای جناب امیر و اتباع حضرت زهرا و آل دیگران که حالات شان مختلف بود از حضرات ائمه و کسانیکه در حکم شان هستند و حضرت رسالت بر شهادت شان افتخار فرموده و بر بیکسی شان بر روایت اهل قساوت گریسته و بر محبت و ولای شان زیسته بعد از این تمهید و تنبیه طلبه علوم بر انسته که هر گاه او نے اصغا نے نمایند بالیقین رساله صدق را که از مقالات رئیس المتکلمین خویش جمع کرده و براسے قوت روحانی خویش تا قیامت یادگار گذاشته از آغاز تا انجام همین عنوان طلب توانند کرد و اگر اشتیاق جواب هر قول تو لیش میخواهد آنهم بعنایت ایزدی ممکن الحصول ست **قوله** خبر دهید مرا که خود کسی را برای امامت بر دارند و گویند که او خلیفه رسول الله است جوابش آنکه در کتب فریقین اینمضمون در احادیث وارد است که هر گاه بیعت کرده شود یا یکی و دیگری مدعی امامت شد فاقتلوه کائنا من کان و این احادیث را مجتهد الزمانے درین کتاب آورده بگمان آنکه مخصوص و محصور اند در احادیث سنیان حالانکه مثل جاهای دیگر ندانسته که تصفح او قاصر و تتبع او ناتمام ست آری فرق همانست که بار بار گفته شد یعنی ذو الوجهین و مطابقت قلب و زبان و مقام حیرت اینست که مامون احادیث حضرت یاد داشته نه آنچه از جناب امیر جا بجا باستغاثه رسیده که مشوره خلافت نیست مگر برای عظما هر گاه بر مردی گرد آیند امام میشود و مرضی الهی میگردد و این بحث در فرق حنفیه با انواع تقریرات ائمه اهل سنت که هفوات امامیه و رنا دیلا آتش بجوی نمی ارزد و از آن معلوم میشود

که کلام مرتضوی اقتباس احادیث نبویست صلی الله علیه و آله وسلم پس چنانچه او خلیفه شود و قتال
با شخصی درست گردد بعد بیعت و اجماع شان که سر از فرمان بتابد پس حیرت مامون می‌باید که بیفزاید
زیرا که متحیر بود که این مختار اصحاب خلیفه حضرت چگونه شد و درینجا با وصف خلافتش از حضرت و جواز
قتال با شخصی مذکور انهم به ثبوت رسید که میمون برضای خدا اعراض می نماید پس مخالفت با قوانین تصریح
دو بالا گردید و فائده عدم نص که از افادات کتب شیعه مثل قصیده حمیری ظاهر شد آنکه اگر کسی منحرف
شود از عذاب محفوظ تواند ماند پس نزد حضرت ترک آن انسب نمود و ابوبکر صدیق این کجا رتبه داشت
که هر که عصیانش ورزد بجهنم رود و آنچه از وجوه ترک باشد آنست که عمر نخواست که بعد ازین اورا درین
باب دخلی و شرکتی باشد که مبادا انست که میزان باقی نماند و محنت و مشقت در خلافت چنان
برداشت که امیر المومنین ع بعد از دیدنش متحیر شد و میفرمود که از کسی نتواند شد چنانچه شمه ازان درین و در غیره
هم دانسته باشی بالجمله چون اصل مصالح را در عالم اسباب مختلف است آنچه بران متفرع شود ضرور است
که آنهم مختلف باشد بلکه اگر تخلف نباشد موجب حیرتست و از کتب فریقین چنانچه درین کتاب
جابجا مذکور شد ظاهرست که درباره تامیر اصحاب گاهی حضرت ص نص فرمود و گاهی باختیار اصحاب
خود گذاشت و روزی که لشکر بجنگ موته فرستاد زید بن حارثه را رئیس گردانید حالانکه حضرت جعفر طیار
برادر بزرگ جناب امیر ع که از زید افضل بود در ان لشکر موجود و بعد از ترتیب امیر که فلانی بعد فلانی
باشد اختیار داد که هر را اهل لشکر لائق ریاست دانند مقرر نمایند و باطاعت او بکوشند و همچنان
بوقوع پیوست پس آنچه شیخین بجا آوردند هیچ اعتراضی نیست که موافق اقوال و افعال شریف افتاد
در اموریکه مرکز دائره امامت است از جهاد و انتظام بلاد ورنه اعتراض شیعه بحضرت راجع شود و برای
مامون خصوصاً نقد ایمان باقی نماند و درینمقام اهلسنت را باید سوال نمودن که جناب امام حسین ع
بعد از صلح امام حسن ع لو جز انفی الخ چرا فرمود و راضی نشد و این صلح را سبب شهادت خود دانست
که شرح آن از کتب شیعه خیلی طویل و عریض است حتی که دست سخن دراز کرده اند و نظم و نثر را
در آن مرتب گردانیده باز سبب بی انصافی شیعه در میزان عقل سنجیده شود که شیخین را قاتل امام حسین ع
قرار داده و از سبب قرب دست بر داشته اند درینجا هم ظلم و عدوان و نفاق شان بدستور قدیم
عیان است فکیف که چون عواملی را بر بخشایی مدح امام حسن ع درباره صلح مذکور بنص حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم خواهی یافت پس راست بگو که اعتراض حضرت امام حسین ع بکجا کشید
و هنوز عصمت ابنا بهما مبین بزبان شیعه برجای خود است و اگر این فقره را درباره ارکان اربعه بخصوص
ائمه کافی الکلینی باز کنی چنانچه گذشت هر یکی قاتل دیگری باشد اگر کسی بضمیرش پی برد و بیچاره
مامون باد صفا حاطه جهل و نادانی در جوش و خروش است و مصدوق الکواذب بر تحریر و تقریرش

بنا بر شدت بغض مثل ابن طاوس می ترسید تقی الدین نیز خبر و بیهوده الخ مارا غیر باید تبرا دادن
در صلح حسن مجتبی صواب بود یا نه شیخ حضرت شیعه کربلا که در کتب شیعه تبصر بسیار رعایت ادب فیما بین
هر دو برادر مذکور است که روزی میان امامین همامین مجتبی بوقوع آمد حسن بعد کسی گفت که ملاقات
برادر بزرگ را ترک فرمودی ارشاد نمود که در حدیث آمده که هر که در اصلاح آغاز نماید اول در بهشت
داخل شود پس نمی توانم که از برادر بزرگ در بهشت سبقت کنم امام حسن شنیده و نزد امام حسین
برای اصلاح قدم رنجه فرمود لیکن باتفاق شیعه بر آنست که سبقت قوله خبر و بیهوده که کدام یک افضل بوده ترک اخذ
که فعل شریف بود یا بجا آوردنش الخ نشاید آیا باید اعلام فرمودن که ترک جدل و جدال و قیل و قال
در فدک افضل بود که از امیر المؤمنین صدور یافت حتی که بیعت جناب بضعه پاک بگذاشت
و گوشه برگزید و در خلافت رعایت آن فرمود و امامیه تا امروز نزد عقلا در آن دست پا گم کرده اند
یا غایة السعی در بجا آوردنش که جناب سیده باهتمام تمام در مسجد شریف رونق افزود و برای
خطبه طویل و عریض که در بحار الانوار و دیگر اسفار بیان کرده اند و در حل لغاتش سعی بسیار
بتقدیم رسانیده اند بر منبر بر آمد و با وصف نوشتن فارغ خطی آنچه مجادلات را برگزید و وقت انتقال
فرمود و مخالفت وصی مطلق اختیار نمود و این امر را پایمال چنان و ثیقه در روحی تو آن گفت
یا انفا حسبنا و حسبکم کتاب الله را که ایمان بدان کار هر مسلمان است و اتمام حجت کار مردان
میباشد یا طور نسوان چه جای اراده فوج کشی و مصاف عتبا و میدان داریها که هر جا تفصیلش
مناسب نماید فاعتبروا یا اولی الابصار فانا نقول فی الک الحارثم بالتکرار و انهم بر ذمه میمون متقلدین صدوق
ایشان ماند که بیان فرمایند که این امور را جناب فاطمه زهرا احداث فرمودیا عایشه صدیقه و مجتهد
که بوده مقلد کدام و این تقریرات مرحومه سبب زننده از کتب شیعه عیانست که در زمانه
یا نشانی دختر حضرت شعیب که زوجه مطهره حضرت موسی بود خروج را بر وصی آنجناب ایجاد کرد
کما لا یخفی علی من طالع البحار و غیره من الاسفار قوله خبر و بیهوده که چون ترک استخلاف
از حضرت هدایت باشد و گردانش از دیگری هم هدایت بود پس اهل هدایت ضد هدایت ضلالت
را هیچ نشانی نماند و آن خلاف اخبار تو آنست یضل من یشاء و یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم و ما یضل به الا الفاسقین الی آخر الآیات ما میگوئیم انتخاب جناب
امیر المؤمنین و انگاه مثل جنین علی ما فی البحار و حق الیقین هدایت بود یا نه این کلمات تشنیع
در حق امیر المؤمنین بتصریح تمام بر زبان آوردن نیز هدایت است سرور امجاد بود عمویا خدا
برای مومنین پاک اعتقاد اکنون ضلالت را نشانی جز جابلقا و جزیره خضرا کجا باشد که ممالک
محروسه و مقبوضه غلبه الدار الحاضره فی الامصار است و زبان ساکنین آن هفتاد و هزار میر سد

و نیز لزوم کفر قوم که سخن در آن بود بوجه دیگر ست که جمیع مفسرین اهل حق هر جا که راه اعتراض ملاحده
و زنادقه بسوی کتاب الله می یابند جواب آن عقلاً یا نقلاً مرتب میکنند و بیخ آن میکنند و رخنهای
مفسدین فی الارض را بند می فرمایند بخلاف مفسرین رفضه که اعتراضات ایشان نقل می نمایند یعنی
ائمه هدا الثنا عشر محاورات قرآنی میکنند و آنرا معطل و مهمل میگذارند چنانچه در آیت سابقه که لفظ
لیل و نهار در آن واقع ست و قس علی هذا والبته این شان کفار ست نه اهل اسلام و ایمان پس
اهل افترا یقیناً کافر باشند الغرض تا چه جای آنکه قول تحریف قرآن مجید موجب کفر ست قطعاً و ازین مزید حیرت
اینست که میمون با وجود اختیار مذهب تشیع این حکم بقول لمن ما فی السموات و الارض را برای ابطال
اختیار دلیل می آرد و مذهب جبر اختیار میکند و مجتهدین از مذهب انکار شدید دارند و صاحب احکام
پیرو مقالهٔ عقلی متحیر میشوند از ینمعنی که کسی شیعه مذهب دارد و چنین گوید و چنین داند واگر این آیت
دلالت کند بر آنچه میمون گفت اختیار بندگان در ایجاد افعال کجا باقی ماند عموماً الغرض هفوات و
لاف و گزاف میمونی را نهایتی نیست و همت مردم قاصر ست از استیعاب آن بدانجا
پس باید که بر دعای حضرت ابراهیم علیه السلام قصر کنم و بر تلاوت آیت قرآنی اکتفا ورزم ربّ
اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین
یوم یقوم الحساب و از انجمله بحث تصوف که وعده ذکرش در خاتمه بزبان رفت لیکن چون مقام
مناسب تر در مقالهٔ عاشره پدید آمد که کتاب بر آن مختوم ست گرد انتظار خاتمه نگردیدم و هر چه
فراهم بود در ذهن پاره های قرطاس دریغ نکردم و از انجمله وعده بحث روایت خاتماً غادر آ الخ که وعدهٔ
بیانش بعجلت هر چه تمام بهر شد بانم رفته بود اکنون تفصیل معذرتش نزد عقلا چنین ست که رساله
مختصری متعلق بحث آن از تالیفات رشید المتکلمین نور الله مرقده در سفر اول دهلی دیده بودم
و نقلش برداشتم تا مدتی بخیالم ماند که اگر فرصتی یابم مخرج آن به بسط و تفصیلش نویسم و آنچه در کتب
شیعه از اولین و آخرین درین نزاع بکتب معتبره محقق ست بیان کنم تا بدانی که اصل و فرع بنیان
همه سوختنی ست و بجوی و دانه خرد و ثمر اینها نیند و نخلی و خاکستر اینطمن اصل مذهب رفضه را بر می اندازد و مقام
عبد الله بن سبا یهودی برابر میسازد اتفاقاً بعد از زمانی قبیل زین وعده رساله دیگر مبسوط و
مفصل از نظرم گذشت که جناب موصوف داد تحقیق و تکلم همان داده و حاجت تقریری و تحریری
باقی نگذاشته و چنان پندارم که کمتوری یارای قیل و قال بعد از این نیافته و تیر و ترکشش هر دو را
بمیدان مذکور در باخته و سکوت تام ورزیده باز گرد بحث و اعتراض نگردیده چنانچه شهادت
سکوت او از حضرت حیدریه بسمت وضوح دارد پس اکنون ذکر آن ابحاث معذور گشتم من شاء
التفصیل فلا بد ان یرجع الیها با اینهمه اگر حقیقت آن از من پرسی اینست که از مشاهیر کتب فضیـ

مضمون آن بر سامعه بلکه زیاده بر آن نسبت بجناب امیر کرم الله وجهه بشهادت حضرت
سید المرسلین از کتب رفضه درین وقت تالیف رسالهٔ قلمیه چنان برآورده که اصل
حاجت را اشل بیک جان رفضه منقطع گردانید بلکه بطریق اعلی زیرا که کلمات طیبات بعضه پاک
بشهادت معلوم یقینی به براهین عقلیه و نقلیه بر اصول موضوعهٔ شیعه قطعا منطبق والبته از جناب
امیر المومنین ع صادر شده وریبی و شکی در آن نمانده چنانچه بر ناظرین این مجلد مثل آفتاب
نیمروز روشن و مانند شمع کافوری در انجمن است پس اولویت ازین جهت حاصل است
که در حدیث ثالثا غادر کاصادر درین امور بخیال و گمان است عند المحققین و درین جا آن صدور
از جناب معصومه بر سبیل یقین و اگر کتب رافضه مثل احتجاج و شرح آن بهم رسد چه گوییم که درین
نزاع خاص چه خواهی دید از آنچه بوقوع آمد میانه حضرت امیر ع و عباس ع که آثار قویه اش
ظاهر شد از جوارح و قالیع باب خیبر نسبت بهم حضرت پیغمبر که منافقین امت بجنگ زرگر
بلکه سحر سامری میگرانند و اگر بهیچ البته بگویی انه من الاراء السخیفه فی جواب الاشکالات العویصه
والزام حضرت عباس ع بانتظام این قیاس است یعنی اگر علی مرتضی چنان باشد ای عباس
که تو گمان میکنی چون او نیز در تولیت فدک مثل ناجائز نمی شمارد باید که تو ابوبکر صدیق
و مرا همچنان پنداری واللازم باطل فالملزوم مثله و بطلان لازم بر ظاهر است که مارا امام سید الطیب نیز ظالم
بیعت کرده و در اجماع داخل گشتی و این نوع تقریر را خود دست از کلمات جهابذه رفضه در بعض
احادیث معتمده کما لا یخفی علی الناظرین چون حضرت عباس ع هیچ یکی ازین امور چرا بالی نتوان نیست
داد و معتقد حصول امامت به بیعت هم بود نه فقط به نص قطعی و نه باظهار معجزه از حضرت مرتضی ع
زیرا که دست خود دراز کرد و فرمود در اثنای غسل شریف که بیعت از من بگیر تا مردم بگویند
که عم پیغمبر بیعت کرد پس نتوانند کسی خلاف ورزیدن بسبب تقدیم بیعت بجدیکه در عین غسل
واقع شده و مستلزم کمال عجلت گردید و در غصه بر فعل شیخین سخت میخندیدند که چگونه به سقیفه دویدند
حالانکه در آنجا بیعت غیر قریش قرار رسیده بود که مخالف احادیث الائمة من قریش و کلهم من قریش بود و جناب
امیر علیه السلام عالم ما کان وما یکون بر اصول اهل جنون انهم ندانست که از مدتهای دراز
این کنگاش بشهادت و باز میانه ایشان میرود که منتهای منتهای شان اخراج اهلبیت
ازین دایره است و صحیفه ملعون در صحن کعبه مدفون می شود پس فرمود ای عم کسی هست
که طالب آن گردد او جواب داد که عنقریب معلوم خواهد شد که درین اثنا خبر بیعت صدیق رض
بگوش آمد بکمال ندامت محیط گشت کما سبق انتهی ازین مقالات بوضوح می انجامد که حضرت عباس ع
نیز مثل جناب امیر علیه السلام غیر از مذهب اهل سنت معتقد نبوده میدانست که از علما اگر کسی

بیعت کند کما فی تواند شد چنانچه سابقاً دیدی و دانستی و حصر امامت در معجزات و نصوص
هرگز نبود و الحمد لله علی ثبوت مذهبنا و بطلان مذهب المخالفین بروایتهم عن المحدثین کما سبق
عند الناظرین المناظرین در زمانی فرموده‌اند عمر مگر نص غدیر سرے از یاد رفت که چنین عجلت
روا داشت و در این مصیبت جان کاه این امور را یاد می فرمائی و بعد از صدور چنین عجلتها
و عدم نکیر از حضرت امیر اگر شیعه واقعه را مطابق نفس الامر باور دارند شیخین در حقیقت معذور
بلکه ماجور اند و در رفضه در بیان آن که دست سخن و کلمات مستهجن در حق رؤسای مهاجرین
و انصار و ممدوحین حضرت آفریدگار دراز می کنند موجب وبال ایشان روز شمار خواهد بود
ان شاء الله تعالی القصه بنده فقیر در امر مرجوع قبل از دیدن رساله موصوف بود بعنوان خاص
با اهتمام بعجلت تمام برپا نموده و اگر این امر پیش نیامدی مید السنتی که ارکان مذهب رفضه را در خصوص
نیز تزلزل می گردانیدم و مطاعن ایشان می گشتیم کما حضرت امیر مع هذا التقدیر بعینه عادت عرب است
و در این صورت هم استدلال رفضه صورت نمی بندد و حضرت عباس رض از آن روز بیعت خلل شد
و حضرت مرتضوی با شاذان و فرحان بازگشت از انجمله آنکه در تالیفات خیره نیز در زمانه
نصیر الدین حیدر پیش آمده و بعضی دنا هم کما هو ملحوظ گشت چنانچه یازده کتاب صغیر و کبیر
از صولة حیدریه علی المجوس القدریه و صاعقه حسابیه علی عدو الملة الاسلامیه و منتهی و ازالة و
اثبات الخرافه بصاحب ثمرة الخلافه و نقض الرماح فی کبد النباح و کاشفة الشام عن تلبیغ
المجتهد القمقام و دو رساله هندیه بکره و اهیه حاطمه و رساله المکاتیب که در کانپور وقت هجرت اتفاق
حالیاً که خوف و ترس مذکور باقی نماند وعده می کنم که اگر علمای شیعه از تیز زبانی باز آیند
و مراعات آداب نمایند برخلاف زمان سابق لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا قطعاً
و یقیناً از این طرف رعایتش بعمل خواهد آمد و بنده هر بار در این خصوص عرض کرده بودم
لیکن نزد مجتهدین مقبول نشد کما عرفت و از فوایدش یکی آنکه چون سلامت روی
در میان آمد یعنی آنچه حضرات ائمه قرار داده‌اند که تا ظهور مهدی سب ربنج دگر نباید بود
و هر که این مذهب را اظهار کند خدای تعالی او را ذلیل گرداند کما فی الاصول پس
نوبت بدان نخواهد انجامید که مهدی دین عجل الله قیامه شمشیر بر شیعه کشد و بقتل
و اخراج ایشان حکم در دهد کما فی کتاب المختار و غیره و از آن جمله آنکه تا مدت ها
جستجوی این کتاب نمودند تا مقالات و اوراق پریشان بهم رسید پس هرجا پیوند
اتفاق افتاد و محن و مشاق بسیار رو داد و مقالات جدید بعنوان قدیم مفقود
بر پا نموده نوشتم و چه گویم که از جهت تنهایی و فقدان کاتبین و مصححین چه گذشت گفتنی نیست

نه جوانے ماند که کار زده کس بلکه زیاده تنهائے کردم و اگر بیانش نمایم خبر دا تقیین امرا
کسے تصدیق نه کند بحمد الله که این ذخیره موجود چنان مطابق شد که اگر از ان
بزرگان که کتاب را درین شهر یا شهر دہلے دیده اند و اسباب تعمیر عبارات مے پرسیدند و
ذکر مباحث آن مے نمودند مثل مولوے امیر حسن سهسوانے و دیگران از اہل ولایت افغانیم
خواہند گفت که اعاده مقدوم عیان ست و اقل مراتب آنکه لفظا کانه مے گویند و اتباع کتاب
مستطاب مجوبند و امید انیست که از تکرار امور بے دماغے نه فرمایند کسیر نا بالغ را در
مکتب نشانیده ام و بگفتن بسم الله هم قرین گردانیده ام الحمد لله تعالی اولا و آخرا
و ظاہرا و باطنا که بعنایت ایزدے عنقریب کتاب نقض الرماح فے کبد النباح مطبوع
مے شود که شیعه آن را مستغرب مے شمرند که اصلے ندارد و مؤلف برائے تخویف ما این
نوع اسامے بر زبان مے آرد و حال قوت قدسیه مجتهد الزمن فے زیاده تر بشهرت مے رسد
و طنطنت از بام مے افتد و از ان جمله که موجب مزید بصیرت طلبه علوم دینے مثل
بعض امور سابقه باشد آنکه رفعه امام را بعرش برین رسانیده اند کما عرفت لیلا
و النهارا باز گویند که مبلغ نمے باشد چنانچه از تصریحات امام المتکلمین شیعه بتصریحات
صدوق امامیه پے برده حالانکه خداوند تعالی شانه به تصریح و نص تمام او را
مبلغ قرار داده و دلیلش ادائے قراءت سوره برارت ست بر اہل مکه و نیز
در اصول ثابت ست زمانے حضرات ائمه خصوصا جناب امیر کبیر علیه السلام
که امام مبلغ ست از طرف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الی غیر ذلک من الروایات
بهر حال در مناظره سنیان ناگزیر ست چیزے گفتن نفے باشد یا اثبات از هفوات
از ان جمله آنکه در بعضے از کتب عجلت بسیار ملحوظ داشتم مثل صولة حیدریه و جمیع
حواشے طعن الرماح و لیکن ہم تکمله تفسیر عزیزے پیش آمد تا آنکه بشمول رافت عنایات
ایزدے در شهر دہلے در بروے خلائق بستم و در بست و هفت مجلد صغیر و کبیر
از آغاز آیت کریمه شهر رمضان تا آخر سوره تحریم نعوکانت من القانتین با تمام رسانیدم
باز از کجا بکجا افتادم و تنها و بدیار غربت گردیدم و سامانے نیافتم و از این است
که در بعضے از جاہا را و تسلیم در این اوراق سپردم پس سکوت مرابان صحت روایت
نیاید پنداشت کما لا یخفے و قصه تفسیر که چگونه با وصف شغل کتب کثیره کلامیه پیش آمد
و چرا از ان دیار باز گردیدم که در آنجا شروع کردم و بدہلے اقامت گزیدم و به اتمام
رسانیدم بس طویل ست در اعذار یا خاتمه کتابے یاد کنم ان شاء الله تعالی

وبعنایت وتائید سبحانی در انجاح این مہم بکوشم اللّٰہم ارحمنی بالقرآن واجعلہ لی اماماً ونوراً وہدیً ورحمۃ اللّٰہم ذکرنی منہ ما نسیت وعلمنی منہ ما جہلت واجعلہ لی حجۃ یا رب العالمین والصلوٰۃ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ الطیبین الطاہرین

خاتمۂ طبع

تقریظ بنظم فارسی بر تصنیف کتاب مستطاب ازالۃ الغین عن بصارۃ العین تعریف مصنف مشتمل بر مادۂ تاریخ حکیمیہ خامۂ بلاغت ختامہ فاضل لوذعی کامل المعی المتکلم بکل لسان المفہم بانواع البیان المشہور فی الاعلام اسمہ فی الکان مستور ابد الایام جسمہ فالظاہر اغنی من التصریح لان الکنایۃ ابلغ من التصریح لازال بقاءہ والی المستفیدین منہ دعاءہ

وھو ھذا

شیخ حیدر علی عالیجاہ — فخر اقران و مفخر اشباہ
آفتاب فضائل تحقیق — ماہتاب جلائل تدقیق

شارح مشکلات منقولات — جارح معضلات معقولات
در کمالش بود ید طولی — ہمچو رازی بطبقۂ اولی

متکلم بہ بیش او مسکوت — متوہم ز کیش او مبہوت
کہ حق نیوش بستہ اند — ہر گبر دین فروش خستہ اند

غالبا یا مجوس این امت — ہمہ تن حرمت دارد او ہمت
در تصانیف خود بزور قلم — گردن رفض را نمود قلم

ز اہمہ این ازالۃ الغین است — کور دین را بصارۃ العین است
کلماتش ہدایت آگین است — رہنمای حرون بدین است

حرف حرفش دلیل الزامی است — مسکت قبلۂ کعبۂ نامی است
دوستان را بدست دستاویز — دشمنان را شکست گاہ ستیز

رفت بدگو بسایۂ در مطلوب — شد ہمان راہ بر خودش مقلوب
واہ واہ از ذکی بلند اینجاست — آہ آہ از غبی و چند اینجا

ایہا القوم ان قبلتکم — نسخت ہذہ بحق انہم
گشت چون قبلۂ شما منسوخ — پس شما را دگر چہ ہست رسوخ

کیست اینجا کہ خامہ بردارد — حرف تردید بر زبان آرد
سید و شیخ و خان قوم مغول — حجتش را نمودہ اند قبول

حجت این کتاب معقول است — منطبق بر نصوص منقول است
حجت این کتاب تا بتمام — ہست مسلوک مسلک الزام

این کتابیست رد ہر تام — لاجواب است لاجواب کتاب
این کتاب است لائق تعریف — آفرین بر مصنف و تصنیف

ایہا المبتلی السلام علیک — انما الفوز والفلاح لدیک
مدعی را بہ پیش خودش — باد کالاش بد برش بہ رش

آن زبون البس است این توبیخ — کہ بود رد رافضی تاریخ (۱۲۹۵ھ)
یا الٰہی بجاہ پیغمبر — یا الٰہی براہ پیغمبر

بطفیل ائمہ اطیاب — بطفیل اجلۂ اصحاب
در جہان باید این کتاب شیوع — در زمان باشد از تلف ممنوع

اہل دین را معین دین باشد — اہل کین را مہین کین باشد
دوستان بہرہ ور ازان باشند — دشمنان چشم تر ازان باشند

ہر کہ مداح این کتاب بود — بہمہ کام کامیاب بود
ہر کہ مداح این بود بجہان — نبود در جہان قرین امان

حرف بر اید عامی خوش انجام — ختم شد والسلام والاکرام

الحمد للہ والمنۃ کہ بتاریخ ہفتم ماہ جمادی الاولی ۱۲۹۵ھ ہجری شریف تکملۂ کتاب ازالۃ الغین عن بصارۃ العین باثبات شہادت ریحان رسول الثقلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعنی امام حسین رضی اللہ عنہ کہ از بحر طبع جناب رئیس المتکلمین

قدوة المناظرین صفوة المفسرین المستغنی عن التوصیف والتبیین قاطع شبهات الناصبین جناب خاتم
رب العالمین حامی حرمین الشریفین زائر نجف اشرف وکربلای معلی وکاظمین مولانا مولوی حیدر علی صاحب
فیض آبادی لازالت شموس ارشاده طالعة علی رؤس المسترشدین الی یوم الدین قطره ایست
از گلشن فیضان او گلی وثمره که بلا واسطه فیض صحبت علامهٔ دهلوی حضرت حجت بریه صاحب
تحفهٔ اثنا عشریه نور الله مرقده مدتها یافته دام وفرد کسی از مستفیدانش بلا واسطه باقی نمانده
ادام الله تعالی فیضه الی یوم الدین که اول رساله لکهنو چندی از مجلدات صاعقهٔ حسامیه علی
عدو الملة الاسلامیه برد ضربت حیدریه در زمان نصیر الدین حیدر بادشاه نوشته بود
وهمچنین صولت حیدریه علی المجوس القدریه بجواب رسالهٔ مجتهد اول یعنی ذو الفقار ممنوع در مجلد
ضخیمی تالیف فرمود ونقض وطعن الرماح مجتهد ثانی بر دو جلد ضخیم که نامش نقض الرماح فی کبد النباح است
بر حواشی آن بتسوید آورده که عنقریب بعد التبییض بقوت وتوفیق ایزدی مطبوع میشود ونیز
دائرهٔ حاطمه علی من اخرج من اهل البیت فاطمه رضی الله عنها که از مدتها مهذب ومبیض ست
وطبع آن بزودی خواهد شد انشاء الله تعالی وایضاً کتاب مستطاب تنبیه اهل الخوض لاعتراضهم
علی حدیث الحوض که در مشارق ومغارب بمنتهی الکلام شهرت گرفته ودو مجلد ازین کتاب کبیر در
قلعهٔ دهلی شاهجهانی انار الله برهانه قبل از غدر فوج انگریزی مطبوع شده بود که این دو جلد
تکملهٔ آنست وایضاً کتاب اثبات الخلافه لصاحب ثمرة الخلافه ورسالة المکاتیب لردة الثعالب
والغرابیب وبا اینهمه کوششها وجان نثاریها در تائید اهل حق امرا ورؤسا اعانتش نکردند
تا چندی از تالیفاتش در سانحهٔ مذکوره تلف شد مگر بگوشش رسیده که بعضی از مجلدات صاعقه
در بلاد دوردست یافته شده وتفسیر فیوضات حیدریه تکملهٔ تفسیر عزیزی که مولانای موصوف در
بیست هفت جلد صغیر وکبیر در شهر دهلی تمام فرمود هفت مجلد آن از آغاز در حیدر آباد یافته بزبانی
ثقات بارها بگوشش خورده که غیر از سورهٔ یوسف علیه السلام همه اش در بنارس رسیده ونیز مناسک حیدریه
مشهور بانوار بدریه این کتاب در عبارت هندیه است وهمچنین رسائل مناظرات دیگر تا کجا شرحش
کرده شود حقتعالی امرا ورؤسا را توفیق این سعادت بخشد در مطبع ثمر هند مطبوع شد وبانجام رسید

آمین ثم آمین یا رب العالمین

اشعاری چند در تاریخ طبع بعضی تصنیف کتاب ارجمند مسمی بازالة الغین عن بصارة العین از نتائج افکار بلند شاعر نامدار
رنگین خیال کنور [illegible] صاحب متخلص به نهال خلف راجه بال لال بهادر مرحوم متخلص به گلشن رئیس لکهنو

نامی حیدر علی عالی منصب
عالم اهل حشم رئیس ابن رئیس

از فہم و فراستش جہان راست یقین — دارد صد گونہ جوہر عقل و تکییس

در فطرت و ذہن بر ارسطو بالاست — در حکمت و فن بہ از ارسطاطالیس

از دبدبۂ کلام او روشن شد — بے شبہہ بعرصۂ ہنر ہست الیس

روباہ صفت ز پیش شیر سخنش — بگریختہ مدعی بصحرا سے نفیس

آن کیست کہ بر زبان او ذکرش نیست — معروف بجاہ ہر جوان ہست و خلیس

در فضل و کمال خویش فخرے دارد — تصنیف کتاب کرد در نثر سلیس

حقا کہ وثیقہ الیست اہل دین را — وارد طالبش جہان بشوق تدریس

از فیض بہار بندش مضمونش — چون گل خندان شدند والامی خریس

رومی خوذین کتاب نسیان بر تافت — چون از متبرکان گریزد ابلیس

از عیب چو پاک معترض دید این را — بر بست زبان ز اعتراض تلبیس

با صد حسن است بس عزیز دلہا — محفوظ بود ز طعن اعدای خبیس +

از بسکہ تسلسل مضامین دارد — ہر صاحب علم را ابل گشت انیس

تا چرخ بلند شد چو صیت وصفش + — خیل ملک آمدہ بدرس تقدیس

ہر کس دیدش بصد تمنا بخرید — از لقد دل باشتیاق تا نفیس +

مطبوع بخوشخطی و صحت گردید + — از حسن صفای کاغذش شد تاسیس

شد طرفہ سواد از مدادش روشن — کحل البصر است از پئے دفع دبیس

شد طبع چہ خوشنما کتابے بدو جلد — مانند دو فرع شد ز یک اصل سبیس

پروانہ شدند طالبانش چو بدو — خوانندش شمع بزم یاران جلیس

زین ہیچدان کہ بے کمال است کمال — ارشاد جناب شد کہ تاریخ نویس

بنوشت نہال سال طبع و تکمیل

ماہ ایمان ازالۃ الغین نفیس

سنہ ۱۸۷۰ع

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۲۵	الاباست	الارباب	۳۴	۱۴	روانند	روند	۵۵	۲۳	ورود	درود
۲۷	۱۰	امی برا	برامی	۳۵	۱۶	د	در	۵۶	۱	بیرآن	برآ
//	۱۷	محاربہ	محاربہ نامہ	//	۲۱	چرا	حربی	//	۲۱	بعوبها	بلود
//	۲۵	بر دند	برند	//	۲۲	له	کہ	۵۷	۱۲	تا نجام	تا انجام
۲۸	۷	درمجتهد	مجتهد	۳۶ ۳۷	۱ ۲	وقتی ر	قمی از	۵۸	۵	جولش	جوانش
//	۱۵	مذکورا	مذکوررا	//	۹	المحات	انجات	//	۱۱	صواق	صواعق
//	۲۱	طرف	اطرف	//	۲۲	لنق سعوب	منق عالی مستشرق	//	۱۶	صلی علیہ	صلی اللہ علیہ
//	۲۲	لمولا	قوا	۳۹	۲۳	وبران	بدان	۵۹	۵	الاحطہ	ملاحظہ
۲۹	۲۲	یقین مثلہ	یقین مثلہ	۴۰	۸	مناظره زنهار قانون	قانون مناظره زنهار	//	۱۳	دلوند	داند
۳۰	۲	ازبیحو	ازین محو	//	۱۰	چ	چرا	//	۱۹	تا یقین	بالتقین
//	۴	اعراض	اعتراض	//	۱۷	از	بار	//	۲۱	دوان	دآن
//	۹	دراوره	زراره	۴۹	۶	ضربت	ازضربت	//	ایضاً	صاحب	جناب
//	۱۴	اقوال	اقول	//	۱۳	مرار	مراد	//	۲۶	سانی	سامانی
//	۱۷	معاضات	معارضات	۵۰	۴	وانصار	انصار	۶۱	۱	محنت	جیب
//	۱۹	مبغشول	یمعشون	//	ایضاً	حضرت	ازحضرت	//	ایضاً	سحن	سخن
//	۲۰	محبب مفید	محیب لبیت مفید	//	۵	ارسید	سید	//	۶	خلافت	خلاف
//	۲۵	لاوصل	بلافصل	//	۲۵	آنجوان	آنجیوان	//	۳	بکیہ	تکیہ
//	۲۷	وتاحب	ثابت	۵۱	۶	لرزاید	لرزید	۶۲	۱	خنفے	حنفی
۳۱	۱۹	انخرف	انحراف	//	۱۳	حیت	چیست	//	۷	بیک	یاپک
//	۲۰	معارطبہ	معارضہ	۵۲	۱۳	کسرو	کبیره	//	۱۲	تحرتیک	تحریک
۳۲	۷	مقبوان	مقبول و ودان	//	ایضاً	سفر	احقر	//	۲۱	تحفہبا	تحفہ ہا
//	ایضاً	اقوال	اقول	//	۲۲	همرن ارن	همیران	//	۲۳	قراں	قرن
//	۲۵	یعنی	لتعمیم	//	۲۳	سفتی	مفتی بہ	۶۳	۱۷	نظر مطلع	مطلع النظر
۳۳	۴	درست	درراست	۵۴	۸	ارغائم	ارقام	//	۲۰	ولیت	اولیت
۳۴	۵	کاقلیہ	کاملیہ	۵۵	۱	اوان	ازان	//	۲۲	تحس	تجسس
//	۱۱	مجتهدرا	مجتهدین	//	۸	اوباهم	اوهم	//	۲۶	انفکاک	انفکاک حق
//	۱۲	نیتر	بیر	//	۱۶	سوکم	تقویم	۶۴	۸	کیثر	کبیرا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۸۲	۲۱	شوق	تشویق	۲۹۱	۱۳	تحرائر	الجرائح	۳۰۸	۲	شمار	اشعار
//	۲۵	تیابند	بنابند	//	۲۱	ابن خطر	ابن خرد	//	۴	جسرم	جسم
//	۲۷	المحصلین	المحصنین	//	۲۶	رابیم	رہیم	۳۰۵	۱۲	محمدود	محدود
۲۸۳	۳	گردانم	میگردانم	۲۹۲	۶	کہنیقہ	بنیقہ	۳۱۱	۱۲	نفن	تغن
۲۸۴	۲	زمی	حی	۲۹۳	۱	آخرہ	آخر	۳۱۳	۲	جمہد	ممہد
//	۴	کرزم	کرم	۲۹۴	۱۰	د	رد	//	//	بہ	چہ
//	۱۳	سی	منی	//	۲	ردودر	روبرو	//	۱۳	ذوالعجینین	ذوالوجہین
//	۱۴	حب	احب	//	۹	وبابطن	وبطن	//	۲۵	بدفتر	بدتر
//	۱۵	علی	ابن علی	//	۲۵	اق	رد	۳۱۴	۵	وشغول	مشغول
//	//	کلامہ	کلاما	۲۹۵	۸	ایریسے	اثری	//	۶	تامہ	تمامہ
//	۱۶	ولبعضہ	لبعضہ	//	۱۶	اما	ما	۳۱۵	۲	نبستطر	سبطر
//	۲۵	سندان	بشنیدن	//	۱۷	انطلقہ	انطلقوا	//	۹	ظالبین	طالبین
۲۸۵	۱	شد	اشد	//	۱۸	فیہ علیہ	ربیانیہ علیہ	//	۱۹	بدنجنا	مدینتہا
//	۱۲	شائین	سائلین	۲۹۶	۶	فیا	فما	//	۲۳	راعور	اعور
//	//	میر	ستر	//	۹	عمر	عمران	۳۱۶	۱۹	اداد	ادہ
//	۲۶	فما	فیما	۲۹۸	۱	لبسر	لبسہ	//	۲۶	صرود	برود
۲۸۷	۱	سابقہ	صاعقہ	//	۲۱	ار	صرر	۳۱۷	۲۵	لمفتا	مفتا
//	۱۱	خبثیات	حیثیات	۳۰۰	۱	وسلم	وسلم انتم	۳۱۹	۱۲	سی حقیقت	حقیقت
۲۸۸	۷	ازرفا	ازرفا	۳۰۲	۱۶	ذبیر	ذمیہ	//	۲۱	حدیث	وحدیث
//	۱۲	دو	دور	۳۰۴	۳	ماوا	وما	۳۲۰	۸	کہ جعبل	جعبل
۲۸۹	۲۴	عطیق	منطبق	//	۲۲	اخول	احتمال	۳۲۱	۱۴	عقد	وعقد
۲۹۰	۱	توستی	توسنی	۳۰۵	۲۷	وبدہد	بدہد	۳۲۲	۱۵	ازگی	زندگی
//	//	تشنیع	تشنیع	۳۰۶	۹	احوالش	وجوابش	//	۲۴	پرسیدند	ترسیدند
//	۵	فیہا	تہنا	//	۱۵	وسطم	وسطہم	۳۲۳	۹	سنفوص	ینقصوص
//	۹	لمستعیر	المستعین	//	۱۷	لقناسیر	التفاسیر	//	۱۹	[illegible]	الثقافی
//	۱۲	کدرو	رد	۳۰۷	۱۱	خشیتہ	خشیہ	//	۲۴	لہ	لہا
//	۲۳	تشبید	تشنید	//	۲۰	بعد التحرہ	بعد الہجرۃ	۳۲۴	۱۴	زبان	ترجمان